بازبینی شد

۲۹۷٫۱۷۲۶
م ۱۹۷ ک
۱۲۷۶

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب مواهب علیه، یا، تفسیر حسینی
مؤلف کاشفی، حسین بن علی، - ۹۱۰ ق.
موضوع تفاسیر شیعه - قرن ۹ ق. زبان فارسی و عربی
سال چاپ ۱۲۷۶ ق محل چاپ بمبئی: مطبع محمدی
کاتب صاحب بن حافظ نیاز احمد
طول ۳۳٫۵ عرض ۲۴٫۵ شماره صفحه ها ۴۳۵ ص
شماره عمومی ۳.۹۳۲ کتابخانه / بخش
وقفی / ~~خریداری~~ اهدائی: گلاگلبرینک تاریخ آبان ۸۳
مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐
ملاحظات

اهدائی جناب آقای
به
سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

وبه نستعین
یا کریم

هو الله

تفسیر قرآن مجید که
مسمی بمواهب علیه معروف
به تفسیر حسینی تصنیف کمال الدین حسین
واعظ کاشفی هروی به امر امیر نظام الدین علی شیر
آغاز تصنیف در سنه ۸۹۷ هجری یافت و اختتام در سنه ۹۰۰
هجری بعهد سلطان حسین میرزا پذیرفت و رحلت مصنف
در سنه ۹۱۰ هجری در هرات واین نسخه جواهر التفسیر وروضة الشهدا
وانوار سهیلی ومخزن الانشاء واخلاق محسنی وغیرها
از مصنفات اوست و در علم نحو و انشا
در زمان خود یکتا بوده
تمه

هو
بتاریخ ۲۴ ج ۱
سنه ۱۲۷۴ هجری
طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از تمهید محامد الهی و تاسیس مبانی ثنا خوانی حضرت رسالت پناهی علیه و علی آله و صحبه صلوة عن التناهی معروض
می شود که قبل ازین بإشارت مشتمل بر بشارت که از عالی جناب امارت پناه ایالت دستگاه معالی صفات مناقب سمات
مقرب حضرت سلطانیه مؤتمن المملکة الخاقانیه عضد الدولة القاهره رکن السلطنة الزاهره مؤید الاسلام و المسلمین نظام الدولة و الامارة و الدنیا
و الدین **قطعه** گوهر درج کرامت اختر برج کمال آفتاب اوج حشمت سایهٔ لطف اله
شهسوار عرصهٔ عزت علی شیر آنکه هست والی والاجناب داور دوران پناه مستفیض از نفحهٔ کلکش اخلاق دول مستنیر از لمعهٔ رای منیرش
مهر و ماه دولت و با جهان و رفعت او با سپهر فاش میگویند هر دم از سر تمکین و جاه کای جهان از دولت ما هرچه میجویی بجوی
وی سپهر از رفعت ما هرچه میخواهی بخواه واعزه الله العزیز بعزة الدارین و وفقه بتکمیل اسباب سعادات المنزلین اشارت صدور یافته
بود عنان توجه بتالیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر که محتوی بر چهار مجلد است انعطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول از مبانی کلام
ترصیع شامل دست داده بنظر عالی امارت پناهی رسیده عز قبول یافت اما بواسطهٔ وفور علایق و هجوم عوایق تحریر بواقی مجلدات در حیز
تعویق و عقدهٔ تاخیر می افتاد تا در غرهٔ محرم المکرم سنه سبع و تسعین و ثمان مائة ایمای مهم عیسی از عالم الاریبی بخاطر فاتر بنده جانی
حسین واعظ کاشفی رسید که عجالة الوقت را ترجمهٔ مبرا از تکلف سخن آرایی و معرا از اظهار فضیلت مآبی کلمات قرآنی را با قصر بیانی رقم زده
کلک بیان کرد و تا حضرت مشار الیه مطالعهٔ آن اوراق اهتمام تمام نمایند و معنی کلمات قرآن را بنظر استحضار ملحوظ فرمایند و خاطر عاطر
پیش از رسیدن آن ثمرات ریاض قرآنی بدین نوباوهٔ حدایق معانی که بست باسم سامی آنحضرت مواهب علیه انشام یافته محظوظ گردانند امیدوار
بعنایت حضرت باری جل شانه و عز سلطانه چنان است که عنقریب بنسیم توفیق نقاب خفا از چهرهٔ شاهد مقصود بر گشاید و عرایس مجلدات تتمه
بر منصهٔ ظهور بجلوه درآید **شعر** ارجو من الله نیل المواهب ؛ و ربی لما یبتغی العبد واهب
و درین ترجمه بعد از ملاحظهٔ حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز واضح معنی آیت بر وجهی که شامل بعضی از وجوه تفسیر باشد مذکور
خواهد شد و از اسباب نزول و قصص انبیا علیهم السلام اصح و اشهر بطریق خیر الکلام سمت ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب تحقیق
در مجلس صورت تلفیق خواهد پذیرفت و چون قرآت جایز التلاوه بسیار است و اختلافات قرا در حروف و الفاظ بیشمار درین اوراق قرائت
روایت ابوبکر از امام عاصم رحمة الله که درین دیار بصفت اشتهار و رتبت اعتبار روار و ثبت میگردد و بعضی از کلمات که حفص را با مخالفت ست و معنی قرآن
آن اختلاف تغیر کلی می یابد اشارتی میرود و الله الهادی و علی کرمه اعتمادی اعوذ پناه می گیرم و التجا می نمایم بالله معبود بحق خداوند مطلق
من الشیطان از شر وسوسهٔ دیو فریبندهٔ سرکش از در دور مانده الرجیم رانده شده از ریاض جنان بار سیده گشته از طبقات آسمان بتقدیر ملک منان

سورة الفاتحة الكتاب مكية و هي سبع آيات

بسم الله بنام خداوند سزای پرستش الرحمن نیک بخشنده بر خلق بر وجود حیات الرحیم بخشاینده و مهربان بر ایشان به بقا
و محافظت از آفات ؛ الحمد به ثنائی و آفرینی که از ازل تا ابد موجود و معلوم بوده هست و خواهد بود جمله آن بتمام و کمال لله مر خدای را
که مسمی و موصوف است بهمه اسما و صفات و کمالات رب العالمین آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت کننده و سازنده
کارهای همه عالمیان از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات آبی و جز آن الرحمن بخشنده وجود بار دیگر در آخرت بعد از فنای
جهانیان الرحیم بخشاینده دیگر بار به رافت و رحمت مؤمنان را و در آوردن ایشان به بهشت جاودان مالک یوم الدین
خداوند روز جزا یا متصرف در آن روز بهرچه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در دادن و ستدن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب که در
میان بندگان بحق حکم کند و یا جزا دهنده براستی در روز پاداش ایاک نعبد ترا می پرستیم و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست
و ایاک نستعین و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح سائر حوائج مهمات اهدنا بنما ما را راه و بنمای الصراط
المستقیم براهی راست که راه انبیا و اولیاست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر
و ارما ما را براه مستقیم که دین اسلام و سنت حضرت سید انام است علیه الصلوة و السلام و حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق و الدین
خواجه عبید الله قدس سره درین معنی نکتهٔ بلند و کلمهٔ ارجمند فرموده اند و آن اینست که بنمای ما را راه راست یعنی بجذبهٔ ذاتی خود مشرف دار تا از
خود و بغیر از تو آزاد گشته به تمامی گرفتار تو گردیم جز تو ندانیم و جز تو نه بینیم و جز تو نه اندیشیم و یا آنکه بنمای ما را راه راست یعنی آن
راهی که حضرت تراست به نسبت هر موجودی که آن موجود لی آن بیرایی ندارد و بغایت کمال خوبی آن نمیرسد تا در همه
احوال جز تو نه بینیم و از توجه بغیر تو آزاد گردیم صراط الذین بنمای ما را راه راست آنانکه بفضل خود
انعمت علیهم انعام کرده بر ایشان به نعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت
و صلاحیت یا راه آنهایی که اهل قرب اند و بکمال و نعمت ظاهر که قبول شریعت است و به جمال نعمت باطن که اطلاع
بر دقائق اسرار حقیقت است ایشان را معزز و مکرم ساخته غیر المغضوب علیهم نه راه آنکسانکه خشم گرفته
بر ایشان یعنی قبل از وجود بمعرض غضب تو درآمده اند و بدان سبب بر کفر اقدام نموده و یا راه جهودان که بسبب
تمرد و معانده و مکابره و قتل انبیا علیه الصلوة و السلام و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته و لا الضالین
و نه راه گمراهان یعنی کسانیکه بعد از وجود در طرق مختلفه و سبل منحرفه افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطهٔ افراط در
شان مسیح و تفریط در باب حبیب صلوات الله علیهما گمراه گشته اند

سورة البقرة مدنية وهي مائتان وست وثمانون آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

الم ۝ حروف مقطعه اسرار قرآن است و هر کس بران اطلاعی ندارد و گفته اند که معنی الم انا الله اعلم است یعنی
منم خدای داناتر ذٰلِكَ آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود یا در لوح محفوظ
نوشته الْكِتَابُ این کتاب کامل است یعنی قرآن لَا رَيْبَ هیچ شک و شبهه نیست فِيهِ درین
کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه ایست که هر که در وادی تامل کند از ریب باز ایستد و
که شبهه را دران مجال نیست هُدًى دلالت کننده است و راه نماینده لِلْمُتَّقِينَ ۝ مر پرهیزکاران را
که ایشان بدان منتفع شده اند الَّذِينَ آنانکه از صدق عقیدت يُؤْمِنُونَ می گروند بِالْغَيْبِ بناديده
که حق تعالی است و ملائکه و قیامت یا متعلقات آن یا پوشیده که وحی است و گفته اند که غیب قضا
و قدر است که مؤمنان بدان ایمان می آرند وَيُقِيمُونَ و بپای میدارند و ادامی کنند الصَّلٰوةَ
نماز پنج گانه را بشرایط و آداب آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه بدیشان عطا کرده ایم يُنْفِقُونَ ۝ نفقه میکنند
بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ و آنانکه ایمان می آرند بِمَا أُنْزِلَ
بدانچه که فرستاده شده است إِلَيْكَ بسوی تو از قرآن وَمَا أُنْزِلَ و بآنچه منزل گشته مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو
بپیغمبران دیگر چون صحف و توریت و انجیل و جز آن وَبِالْآخِرَةِ و بسرای دیگر که دار الجزا است هُمْ ایشان که یاد
کرده شده است يُوقِنُونَ ۝ بیگمان می شوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند أُولٰئِكَ آن گروه که موسوم بدین صفات
و موصوف بدین سمات اند که رقم ذکر یافت عَلٰى هُدًى بر راه راست و نشان درست اند
مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان یعنی بمدد توفیق او راه صواب یافته اند وَأُولٰئِكَ و همان
گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ ایشانند رستگاران از عقبات عقاب و پیوستگان بدرجات ثواب
ایراد کلمه هم دلیل اختصاص فلاح است بدین قوم بیت چو ایشان از طریق رستگاریست
سزای راستکاری رستکاریست ۞ این آیتها که گذشت در شان مؤمنان است از اهل
اسلام و اهل کتاب چون عبد الله بن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و بعد از مدح مؤمنان در ذم

کافران میفرماید إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه از روی عناد كَفَرُوا پوشیدند نور ایمان را بظلمت شرک سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسان است
بر ایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ آنکه بیم کنی ایشان را و بترسانی از عذاب أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا تخویف نکنی و تهدید ننمایی یعنی که
بیم کنی و اگر نکنی لَا يُؤْمِنُونَ ۝ ایمان نمی آرند خَتَمَ اللّٰهُ مهر نهاده است خدای تعالی عَلٰى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم
نکنند وَعَلٰى سَمْعِهِمْ ۝ و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نمی شنوند وَعَلٰى أَبْصَارِهِمْ و بر دیدهای ایشان غِشَاوَةٌ
پوششی هست تا راه حق نمی بینند وَلَهُمْ و مر ایشانراست از روی استحقاق عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ در دنیا بقتل و اسر و در عقبی
بزجر و قهر و این دو آیت در شان کفار و مشرکان است که حق سبحانه دانسته بود که بر کفر میرند چون ابو جهل و کشتگان روز بدر و بعد از مذمت کفار
سیزده آیت در شان اهل نفاق فرستاده که قباحت ایشان بواسطه تلبیس و خداع از کافر اصلی زیادت است وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان
مَنْ يَقُولُ کسانند که میگویند آمَنَّا بگرویدیم ما بِاللّٰهِ به خدای وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین یعنی قیامت وَمَا هُمْ و حال آنکه
نیستند ایشان بِمُؤْمِنِينَ ۝ گرویدگان و درست گویان يُخَادِعُونَ اللّٰهَ فریب میدهند بزعم خود خدایرا وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنهار
نیز که ایمان آورده اند یعنی صحابه چه منافقان با ایشان اظهار ایمان میکردند از روی خداع وَمَا يَخْدَعُونَ و نمی فریبند ایشان
إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بدیشان باز میگردد وَمَا يَشْعُرُونَ و نمی دانند که چنین است فِي قُلُوبِهِمْ
در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری است و آن نفاق باشد و شک در دین و حقد مؤمنان و حسد بر ایشان فَزَادَهُمُ اللّٰهُ پس
زیاده کرد خدای مر ایشانرا مَرَضًا بیماری هر چند قرآن فرو می آید شک و شبهه ایشان می افزاید و حقد و حسد ایشان روی باز دیاد
می نهد وَلَهُمْ و مر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ عذاب دردناک که آنرا انقطاع نباشد بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که با
مؤمنان يَكْذِبُونَ دروغ میگفتند و از روی نفاق اظهار ایمان میکردند وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود یعنی گویند مؤمنان لَهُمْ
مر منافقان را لَا تُفْسِدُوا فساد مکنید و تباهی نورزید فِي الْأَرْضِ در زمین بکفر و معصیت و فریب مؤمنان قَالُوا گویند إِنَّمَا
نَحْنُ جز این نیست که ما مُصْلِحُونَ ۝ بصلاح آرندگانیم کار خود را بطاعت و خیر أَلَا آگاه باشید ای شنوندگان إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان هُمُ
الْمُفْسِدُونَ ۝ ایشانند تباه کاران و فتنه انگیزان وَلٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ و لیکن نمیدانند که ایشان مفسدان اند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ
و چون میگویند مر این منافقانرا که آمِنُوا بگروید بدلها كَمَا آمَنَ همچنانکه آمَنَ النَّاسُ گرویده اند آدمیان از مهاجر و انصار قَالُوا گویند با خود یا در
میان قوم خود أَنُؤْمِنُ آیا ایمان آریم یعنی نیاریم كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ ۝ همچنانچه ایمان آورده اند جاهلان و بیخردان و اهل نفاق آنکه
میدانستند که مؤمنان عقلای زمانند ایشانرا سفیه گفتند بجهة آنکه خود را اعلم و احق اعتقاد کرده بودند پس حق سبحانه تعالی سفاهت ایشانرا با ایشان رد کرد
و گفت أَلَا آگاه باشید ای مؤمنان إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان هُمُ السُّفَهَاءُ ایشانند جاهلان و بیخردان و نادانان که نظر عاقبت ندارند
و فکر آخرت و بی کنارند وَلٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ و لیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند وَإِذَا لَقُوا و چون به بینند اهل نفاق و روی بروی ملاقات کنند
الَّذِينَ آمَنُوا آن کسانی که ایمان آورده اند از صحابه رض قَالُوا آمَنَّا گویند منافقان ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما در اسباب
نزول آمده که عبد الله بن ابی و متابعان او روزی صدیق و فاروق و مرتضی رض را دیدند و از روی خوش آمد هر یکرا مدحها گفتند مرتضی رض
گفت یا ابن ابی از خدا بترس و نفاق مکن ابن ابی گفت یا ابا الحسن نفاق را با نسبت می فرمایی حال آنکه ما همچون شما مؤمن و مصدقیم حق سبحانه
خبر داد که ایشان چون مؤمنان را به بینند گویند که ما ایمان داریم چنانچه شما دارید وَإِذَا خَلَوْا و چون تنها گردند إِلٰى شَيَاطِينِهِمْ بسوی دیوان خود یعنی
پیشوایان و یارانی که دارند و تقریب ایشان که شیاطین الانس اند مغرور می شوند قَالُوا گویند منافقان از روی صدق إِنَّا مَعَكُمْ بدرستی
که ما با شماییم و بر دین و آیین شماییم إِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما مُسْتَهْزِئُونَ ۝ افسوس دارندگانیم و استهزا کنندگانیم با مؤمنان اَللّٰهُ خداوند
جزا دهنده يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ جزای سخریه و استهزای ایشان بدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل بر سبیل مزاوجت است و اگر نه حق را سخریه
نتوان گفت پس معنی آن است که خدای تعالی مکافات کند وَيَمُدُّهُمْ و مهلت دهد زمان دراز و فرو گذارد مر ایشانرا فِي طُغْيَانِهِمْ در گزاف

واسراف وسرکشی وجهل وتکبر تا ایشان دران حالها یَعْمَهُونَ متحیر می باشند اُولٰئِکَ آنها که اهل این صفت اند الَّذِینَ آن کسانیکه اند که از روی
نادانی اشْتَرَوُا بخریدند وبدل کردند واختیار نمودند الضَّلَالَةَ گمراهی را بِالْهُدٰی براه یافتگی کفر را بایمان وشک را بیقین
وجهل را بعلم ونفاق را باخلاص وهلاک را به نجات ودوزخ را به بهشت وبدعت را به سنت فَمَا رَبِحَتْ پس سود نکرد ونفع نرسانید تِجَارَتُهُمْ
بازرگانی ایشان ایشان را وَمَا کَانُوا واین گروه نیستند مُهْتَدِینَ راه یافتگان به طریق تجارت حقیقی وسود کردن دران مَثَلُهُمْ
مانند ایشان یاصفت ایشان کَمَثَلِ الَّذِی مانند وصفت آن کسی است که بشب تاریک تار در بیابان اسْتَوْقَدَ برافروزد نَارًا
آتشی بجهة آنکه راه ببیند یاجای قرار مقرر کند تا از دزدان ودوان ودشمنان ایمن شود فَلَمَّا أَضَاءَتْ پس آن هنگام که روشن گرداند
آن آتش مَا حَوْلَهُ گرداگرد آتش افروزنده را ذَهَبَ اللّٰهُ ببرد خدای بِنُورِهِمْ نور آتش ایشان را وَتَرَکَهُمْ وفرو گذارد ایشان را
فِی ظُلُمَاتٍ در تاریکیها یعنی تاریکی شب وظلمت ابر لَا یُبْصِرُونَ نه بینندگرد اگرد خود را صُمٌّ ایشان کراناند از شنیدن حق یعنی قبول
سخن حق نمیکنند بُکْمٌ گنگان اند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار بایمان با دل موافقت ندارد پس گویا که سخن حق نمیگویند عُمْیٌ
کوراناند بدیدهٔ بصیرت از دیدن حق فَهُمْ لَا یَرْجِعُونَ پس ایشان بازنگردانند ازین صفتها وبرهمین صفت محشور شوند ؛
وَنَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ عَلٰی وُجُوهِهِمْ عُمْیًا وَبُکْمًا وَصُمًّا مثل منافقان است که در شب تیره ظلمت کفر وضلالت مستتر
مسلمانان آتش کلمهٔ شهادت برافروختند وبدان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شده عمری گذرانیدند امّا بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطفی
گشته در ظلمات ندامت وحسرت وسخط وعقوبت در مانند أَوْ یا مثل ایشان کَصَیِّبٍ مانند سحاب باران بزرگ قطره است که بنشیب
تمام نزیر آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر فِیهِ دران باران یعنی در اثنای باریدن آن باران یا در ان ابر ظُلُمَاتٌ تاریکیها باشد از تیرگی
ابر وتیرگی شب وَرَعْدٌ وآواز صعب که از ان ابر شنوده شود وَبَرْقٌ وروشنی که از و لامع گردد یَجْعَلُونَ در می آرند اهل این باران
از بیم آن أَصَابِعَهُمْ انگشتان خود را فِی آذَانِهِمْ در گوشهای خود مِنَ الصَّوَاعِقِ از بیم صدای صاعقها که بدیشان رسد وصاعقه
آواز سخت هایل که با او آتشی باشد بی زبانه ودود که بهر جا رسد بسوزد پس آن گروه انگشتان در گوش کنند حَذَرَ الْمَوْتِ برای پرهیز نگاه
داشتن خود از خوف هلاک وبیم مرگ وَاللّٰهُ مُحِیطٌ وخدایتعالی بعلم احاطه کننده است بِالْکَافِرِینَ بنا گرویدگان واقوال وافعال
ایشان بروپوشیده نیست ومجازات ومکافات ایشان بروجهی که باید وشاید برایشان خواهد رسانید یَکَادُ الْبَرْقُ نزدیک
باشد که روشنائی برق یَخْطَفُ برباید أَبْصَارَهُمْ بینائیهای ایشان را کُلَّمَا أَضَاءَ هرگاه که بدرخشد برق وآن درخشیدن او
روشن کند راه را لَهُمْ برای ایشان مَشَوْا بروند ایشان فِیهِ دران روشنی وَإِذَا أَظْلَمَ وچون باز تاریک گردد راه عَلَیْهِمْ
برایشان بواسطهٔ خفای نور برق قَامُوا همانجا بایستند ومتحیر گردند وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ واگر خواستی خدای تعالی ذهاب سمع وبصر
ایشان را لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ هرآینه نه بردی شنوای ایشان را بآواز رعد وَأَبْصَارِهِمْ وبردی دیدهای ایشان را بدرخشیدن برق
إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ برهمه چیزها توانا است حق تعالی درین تمثیل تشبیه میکند منافقان را بگروهی که در شب تاریک در
بیابان مهلک باشند وباران سخت وابر متراکم ایشان را فروگیرد وغریدن رعد ودرخشیدن برق ایشان را سراسیمه ساخته ز هول آواز صاعقه انگشت
بر گوش نهند ودران ظلمتها راه جاده برایشان پوشیده شود هرگاه که برق بدرخشد وراه هویدا گردد قدمی چند بروند وباز که نور برق در
گذشته باشد تاریکی روی نماید متوقف وسرگردان بمانند این جا اسلام را بباران تشبیه فرموده که سبب حیات قلوب است وظلمات آن
چیزهای است که برارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه وترک ریاست وجهاد با اقربا وترک ادیان قدیمه وانهارا بزعم ایشان
ظلمات گفت ورعد مخاوف وشداید که پیش آید وبرق غنیمتها وظفرها که روی نماید وصواعق تهدید ووعید اهل کفر ونفاق پس منافقان که
بظاهر اسلام قبول کرده بودند چون احکام جهاد وقتل کفار وامثال آن نازل می شد خوف برایشان استیلامی یافت که مبادا حکم الٰهی بقتل
وجلای ایشان صدور یابد می خواستند که گوش از استماع قرآن به بندد وهرگاه که برق کثرت مال وحصول غنایم برایشان درخشان

شدی دین اسلام را پسندیدندی وچون تاریکی مجاهدات وریاضات به خیال ایشان رسیدی در سلوک جادهٔ دین متوقف شدندی حاصل
آنکه بامید نعمت دوست ومدح گوی بودندی واز بیم محنت دشمن وعیب جوی واحوال منافقان در هر زمانی بهمین منوال است
بیت بهنگام راحت متابع شوند ؛ بوقت مشقت منازع شوند ؛ چو دولت در آید همه چاکرند ؛ به نکبت ز هر دشمنی برترند ؛
یَا أَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان اعْبُدُوا بپرستید وبندگی کنید رَبَّکُمُ پروردگار خود را که مستحق پرستش اوست الَّذِی آن
آفریدگاری که بقدرت کامله خَلَقَکُمْ بیافرید شما را واز نیست هست گردانید وَالَّذِینَ وبیافرید نیز آنکسانرا که بودند مِنْ قَبْلِکُمْ
پیش از شما ونتیجه این امر آن است که شما را بعبادت فرمود لَعَلَّکُمْ تا باشد که شما تَتَّقُونَ بپرهیزید از خشم وعذاب خدای الَّذِی
آنخدا وندی که بحکمت بالغه جَعَلَ ساخت لَکُمُ برای نفع وفایدهٔ شما الْأَرْضَ زمین را فِرَاشًا بساطی بازگسترده جهت آرام
ودو وحرکت بر او وَالسَّمَاءَ وگردانید آسمان را بِنَاءً سقفی برافراشته وَأَنْزَلَ وفرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً
آب پر فایده یعنی باران فَأَخْرَجَ پس بیرون آورد بِهِ بسبب آن آب وقتی که باخاک آمیخته شد مِنَ الثَّمَرَاتِ از انواع میوها ونباتها
رِزْقًا روزی ساخته وپرداخته لَکُمْ برای شما فَلَا تَجْعَلُوا پس مگیرید لِلّٰهِ مر خدای را أَنْدَادًا همتایان وانبازان در ملک او
وَأَنْتُمْ وحال آنکه شما تَعْلَمُونَ می دانید که او را مثلی نیست ونشاید که باشد چه هیچ کس غیر او برآفریدن مخلوقات وبه ظهور
آوردن موجودات قادر نیست وَإِنْ کُنْتُمْ واگر هستید شما فِی رَیْبٍ در شک وگمان مِمَّا نَزَّلْنَا از ان چیزی که ما فرو فرستادیم
آنرا بتدریج یعنی قرآن عَلٰی عَبْدِنَا بر بندهٔ ما که محمد است عم ومیگوئید که آن ساخته وبافتهٔ اوست فَأْتُوا پس بیارید شما که اهل براعت
وبلاغتید بِسُورَةٍ بمقدار سخنی یعنی بیارید کلامی که در فصاحت وجزالت واخبار از امور غیبیه باشد مِنْ مِثْلِهِ مانند قرآن وَادْعُوا
بخوانید اگر بعجز وتوانائی معارضه ندارید شُهَدَاءَکُمْ حاضران محافل خود را از شعرا وخطبا یا بخوانید بتان خود را بمدد گاری یا هر گز بمعاونت
می خواهید بخوانید مِنْ دُونِ اللّٰهِ جز خدایتعالی إِنْ کُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِینَ راست گویان در آنکه این کلام بشر است فَإِنْ لَمْ
تَفْعَلُوا پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته ومثل آن سورت نیاوردید وَلَنْ تَفْعَلُوا ودر زمان آینده نیز هرگز نتوانید معارضه
کردن فَاتَّقُوا پس بپرهیزید النَّارَ از آتش دوزخ الَّتِی آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشها بآنکه وَقُودُهَا آتش انگیز آن النَّاسُ
مردمانند یعنی کافران انس وَالْحِجَارَةُ وسنگ کبریت که حرارت آن صعب تر است وبوی آن ناخوش تر أُعِدَّتْ آماده کرده شده است
این چنین آتشی لِلْکَافِرِینَ برای ناگرویدگان وَبَشِّرِ الَّذِینَ وبشارت ده ای محمد آنکسانرا که بتوفیق حق آمَنُوا گرویده اند به خدای ورسول
وقرآن وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وبجای آورده اند کارهای نیکو از ادای فرایض وسنن ومضمون بشارت چیست أَنَّ لَهُمْ آنکه مر ایشان راست
در آخرت جَنَّاتٍ بوستانها که در وی همه نوع میوها باشد تَجْرِی میرود مِنْ تَحْتِهَا از زیر درختان یا تحت غرفها ومنظرهای آن الْأَنْهَارُ
جویهای آب وشیر وخمر وعسل کُلَّمَا رُزِقُوا هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان مِنْهَا از ان درختان مِنْ ثَمَرَةٍ از هر نوع میوه رِزْقًا روزی
ساخته وطعامی پرداخته قَالُوا گویند بهشتیان هٰذَا الَّذِی این آن میوهاست که رُزِقْنَا داده وخورانیده بودند مارا مِنْ قَبْلُ پیش ازین
در دنیا وگفته اند هم در بهشت وقول اول اشهر است وَأُتُوا بِهِ وبیارند پیش مؤمنان از میوهٔ بهشت مُتَشَابِهًا مانند میوهای دنیا برنگ
وصورت امّا بطعم مختلف باشند چه مزهٔ همه میوها در یک میوهٔ بهشت است وَلَهُمْ ومر اهل بهشت را است فِیهَا در بوستانهای بهشت
أَزْوَاجٌ زنان از حوری وانسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه یعنی صافی جوهر ونیکو منظر پاک از عیبها وآفتها که زنان دنیا را باشد وَهُمْ فِیهَا
وبهشتیان در آن بوستانها خَالِدُونَ جاوید باشندگانند إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدایتعالی لَا یَسْتَحْیِی شرم نکند وباک ندارد أَنْ یَضْرِبَ
آنکه بیان کند مَثَلًا مَا مثلی هرچه باشد وبرای هرکه باشد آورده اند که یهود در قرآن ذکر مگس وعنکبوت شنیده استهزا میکردند که این سخنها به سخن خدایتعالی
چه ماند حق سبحانه این آیت فرستاد که خدای از ضرب مثل شرم ندارد واگرچه باشد ممثل به بَعُوضَةً پشه خورد فَمَا فَوْقَهَا پس آنچه فراتر از آن
باشد چون ذباب وعنکبوت فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا پس آنها که گرویده اند ودانسته که قرآن کلام حق است فَیَعْلَمُونَ پس بیقین میدانند که أَنَّهُ الْحَقُّ

بدرستیکه آن مثل یا ضرب مثل درست و راست است مِن رَبِّهِم از نزد پروردگار ایشان وَاَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا و اما آنها که پوشیده
اند حق را فَیَقُولُونَ پس میگویند از روی جدال و عناد یا از راه طعن و افسوس مَاذَا چه چیز اَرَادَ اللّٰهُ خواسته است خدای بِهٰذَا
بدین که گفت مَثَلًا از روی مثل آیا کافران میدانند که حق تعالی بعدل خویش یُضِلُّ گمراه گرداند بِهٖ بدان مثل کَثِیرًا بسیاری را از کفار
و منافقان که در آن تامل نکنند و حکمت آنرا در نیابند وَیَهدِی بِهٖ و بفضل خود راه نماید بهمان مثل کَثِیرًا بسیاری را از مومنان
که در آن تفکر فرمایند وَمَا یُضِلُّ و گمراه نکند خدای بِهٖ بدان مثل که زده اِلَّا الفَاسِقِینَ مگر بیرون رفتگان را از مقام فرمان برداری
الَّذِینَ این فاسقان آنان اند که یَنقُضُونَ می شکنند بغدر و خیانت عَهدَ اللّٰهِ پیمان خدا را که از ایشان گرفته است مِن بَعدِ
مِیثَاقِهٖ از پس استواری آن پیمان مراد عهدی است که در توریت با بنی اسرائیل بسته است بر متابعت پیغمبر آخر الزمان پس این فاسقان
جهودان باشند یا مراد عهد دور میثاق است و بدین قول فسقه کفار و منافقان باشند وَیَقطَعُونَ و می برند این بیوفایان و عهد
شکنان مَا اَمَرَ اللّٰهُ آنچه خدای فرموده است بِهٖ بدان چیز اَن یُوصَلَ انکه او را به پیوندند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر را
می بریدند چه با هیچ قبیله از عرب نبود که آنحضرت قرابتی نداشت و یهود نیز قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت و ایشان نیز از جهت
اخوت اسمعیل و اسحق خویشی بود وَیُفسِدُونَ و همین گروه فساد میکنند فِی الاَرضِ در زمین بمخالفت حق و متابعت
نفس اُولٰئِکَ آن قوم هُمُ الخَاسِرُونَ ایشانند زیان زدگان در دنیا و عقبی کَیفَ تَکفُرُونَ بِاللّٰهِ چگونه کافر می شوید بخدا
وَکُنتُم و حال انکه شما بودید اَموَاتًا مردگان یعنی جسمها که آنرا حیات نبود چون نطفه و علقه فَاَحیَاکُم پس زنده گردانید شما را نفخ
روح در ابدان شما بعد از تسویه ثُمَّ یُمِیتُکُم پس بمیراند شما را در وقت انقضای آجال ثُمَّ یُحیِیکُم پس دیگر باره زنده گرداند در قبور یا بنفخه صور
اجساد شما را زنده سازد برای نشور ثُمَّ اِلَیهِ پس بسوی او تُرجَعُونَ باز گردانیده شوید برای مجازات هُوَ الَّذِی او آن خدای است
که بقدرت بی علت خَلَقَ بیافرید لَکُم برای انتفاع شما مَا فِی الاَرضِ آن چیزها را که در زمین است جَمِیعًا همه آن از جبال
و معادن و عیون و انهار و نباتات و حیوانات ثُمَّ پس از آفریدن زمین استَوٰی قصد کرد اِلَی السَّمَاءِ بسوی آفرینش آسمان
فَسَوّٰهُنَّ پس راست کرد بی فطور و اعوجاج و خلل آنها را سَبعَ سَمٰوَاتٍ هفت آسمان وَهُوَ بِکُلِّ شَیءٍ و او ست به همه چیز
عَلِیمٌ نیک دانا یعنی داند که هر چیز را ساخت و برای چه آفرید وَاِذ قَالَ و یاد کن ای محمد چون گفت رَبُّکَ پروردگار تو لِلمَلٰئِکَةِ
مر تمام فرشتگان را یا جمعی که ساکنان زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان اِنِّی جَاعِلٌ بدرستیکه من آفریننده ام فِی الاَرضِ در زمین که وجه
آنست که مطلق زمین باشد خَلِیفَةً بدلی از قوم بنی الجان یا کسیکه در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و در اعانت حق و امانت باطل
خلیفه من در بحر الحقایق خلیفه را باین معنی گفته اند که خلف است از جمیع موجودات و همه مکونات با جمعهم خلف و ممثل اند بود زیرا که او مجمع غرایب
و منبع رغایب غیب و شهادت است خلاصه عوالم جسمانی و روحانی ها او است و جامع حقایق علوی و سفلی همه او بیت آدمی چیست برزخ جامع
صورت خلق و حق در و لامع : متصل با دقایق جبروت : مشتمل بر حقایق ملکوت قَالُوا گفتند آن ملایکه که مخاطب بودند اَتَجعَلُ
آیا می آفرینی فِیهَا در زمین مَن یُفسِدُ کسی را که فساد کند و نافرمانی از و صادر گردد فِیهَا در زمین وَیَسفِکُ الدِّمَاءَ و بریزد خون مثل خود
بغیر حق و وقوف ایشان برین حال یا باخبار الهی بوده یا در لوح محفوظ خوانده بودند یا در عقول ایشان مذکور بود که عصمت خاصه ایشان است
و بجهت آن همی گفتند که چنین کسی را خلیفه می سازی وَنَحنُ و حال انکه ما نُسَبِّحُ به پاکی یاد میکنیم ترا بِحَمدِکَ با مر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است
وَنُقَدِّسُ لَکَ و ذکر میکنیم ترا بپاکیزگی از هر ناشایستگی قَالَ گفت خدای با این ملایکه اِنِّی اَعلَمُ بدرستیکه من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمت
ها مَا لَا تَعلَمُونَ آنچه شما نمیدانید وَعَلَّمَ و بیاموخت حق سبحانه و تعالی آدَمَ مراد آدم را که خلیفه عبارت از و بود الاَسمَاءَ نامهای مخلوقات
کُلَّهَا همه آن از علویات و سفلیات ثُمَّ عَرَضَهُم پس عرض کرد اشخاص آن مسمیات عَلَی المَلٰئِکَةِ بر فرشتگان که قایل اتجعل فیها بودند
فَقَالَ پس گفت و امر کرد نه از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه بر عجز ایشان که اَنبِئُونِی خبر دهید مرا بِاَسمَاءِ هٰؤُلَاءِ بنامهای اینها که معروض

ع

شده

شده اند بر شما اِن کُنتُم اگر هستید شما صَادِقِینَ راست گویان در طعن بر استحقاق خلافت آدم و حال آنکه خلیفه را علم باید
و شما را نیست قَالُوا گفتند فرشتگان بعد از عجز خود ها با بدان اسامی بطریق اعتذار که سُبحَانَکَ تنزیه می کنیم ترا از همه نقصها تنزیه کردنی
لَا عِلمَ لَنَا هیچ دانشی نیست ما را اِلَّا مَا عَلَّمتَنَا مگر آنچه تو در آموختی ما را اِنَّکَ اَنتَ العَلِیمُ بدرستیکه تو دانائی آموزگار الحَکِیمُ
محکم کار صاحب کردار قَالَ گفت خدای بی واسطه یَا آدَمُ اَنبِئهُم ای آدم خبر ده این ملایکه را بِاَسمَائِهِم بنامهای این ها
که حاضر اند فَلَمَّا اَنبَاَهُم پس آن دم که آدم خبر داد ملایکه را بِاَسمَائِهِم بنامهای مسمیات قَالَ گفت خدای تع با ملایکه بر سبیل
عتاب اَلَم اَقُل لَکُم آیا نگفتم مر شما را که اِنِّی اَعلَمُ بتحقیق من میدانم غَیبَ السَّمٰوَاتِ آنچه پوشیده است از احوال آسمانها وَالاَرضِ
و آنچه مخفی است از امور زمین وَاَعلَمُ مَا تُبدُونَ و میدانم آنچه شما ظاهر می کنید از گفتار اتجعل فیها وَمَا کُنتُم و آنچه بودید شما که بزعم خود ها
تَکتُمُونَ می پوشیدید از کراهت معزول شدن خود ها از حکومت زمین وَاِذ قُلنَا و یاد کن ای رسول آن زمانیکه گفتیم ما لِلمَلٰئِکَةِ مر
جمیع فرشتگان را که بیکبار اسجُدُوا سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را سجده تحیت و تعظیم فَسَجَدُوا پس سجده کردند تمام ملایکه اِلَّا اِبلِیسَ مگر عزازیل
و وی بقول اصح از قوم بنی الجان بوده و حق سبحانه بجهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی ناامید از رحمت خدای اَبٰی سر باز زد از سجده آدم وَاستَکبَرَ
و تکبر و گردن کشی کرد وَکَانَ و بود ابلیس در علم خدای تعالی مِنَ الکَافِرِینَ از جمله ناگرویدگان وَقُلنَا یَا آدَمُ و گفتیم ما از محض کرم که ای آدم
اسکُن اَنتَ ساکن شو وَزَوجُکَ و جفت تو یعنی حوا الجَنَّةَ در بهشت وَکُلَا و بخورید مِنهَا از بهشت یعنی میوه های آن رَغَدًا خوردنی
بسیار حَیثُ شِئتُمَا هر جا که خواهید شما وَلَا تَقرَبَا و نزدیک مگردید هٰذِهِ الشَّجَرَةَ این درخت را یعنی شجره انگور یا انجیر و اشهر
گندم است فَتَکُونَا پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیک شوید مِنَ الظَّالِمِینَ از ستمکاران بر نفسهای خود بارتکاب نافرمانی فَاَزَلَّهُمَا
الشَّیطَانُ پس بلغزانید و از جای ببرد آدم و حوا را آن دیو سرکش نافرمان بردار عَنهَا از بهشت بعد از انکه بدستیاری مار و طاوس
به بهشت درآمده بود و آدم و حوا را وسوسه کرد فَاَخرَجَهُمَا پس بیرون کرد ایشانرا اسناد اخراج بشیطان مجاز است چه حق سبحانه بیرون کرد آدم
و حوا را مِمَّا کَانَا فِیهِ از آنچه بودند در آن چه از نعمت و کرامت وَقُلنَا اهبِطُوا و گفتیم ما طاوس و مار و آدم و حوا و ابلیس را که همه فرو روید از بهشت
بدنیا بَعضُکُم برخی از شما لِبَعضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن باشید چون ابلیس و مار که دشمن آدم و حوا و اولاد آدم اند وَلَکُم و مر شما را است و ذریت شما را
فِی الاَرضِ در زمین مُستَقَرٌّ موضع قرار وَمَتَاعٌ و بر خورداری و منفعت اِلٰی حِینٍ تا هنگام رسیدن آجال و بسر آمدن اعمار
فَتَلَقّٰی آدَمُ پس فرا گرفت آدم مِن رَبِّهٖ از پروردگار خویش کَلِمَاتٍ سخنی چند که آن بقول اشهر اینست رَبَّنَا ظَلَمنَا اَنفُسَنَا وَاِن لَم
تَغفِر لَنَا وَتَرحَمنَا لَنَکُونَنَّ مِنَ الخَاسِرِینَ و این تلقی وقتی بود که آدم علیه السلام بعد از هبوط بر کوه سرندیب دویست سال گریست
حق تعالی این کلمات و بر او تلقین نمود و چون آدم این مناجات کرد فَتَابَ عَلَیهِ پس خدای تعالی قبول فرمود و بپذیرفت توبه او را
اِنَّهٗ بدرستیکه حق تعالی هُوَ التَّوَّابُ او ست توبه دهنده بندگان الرَّحِیمُ مهربان بر تائبان قُلنَا گفتیم ما دیگر باره اهبِطُوا فرو
روید مِنهَا از بهشت یا از سموات جَمِیعًا همه شما فَاِمَّا یَاتِیَنَّکُم پس اگر بیاید شما را مِنِّی از نزدیک من هُدًی دلالتی و بیانی بارسال
رسل و انزال کتب فَمَن تَبِعَ پس هر که پیروی کند و از پی رود هُدَایَ دلالت و بیان مرا فَلَا خَوفٌ پس هیچ ترسی از تخیل حلول
مکاره نیست عَلَیهِم بر ایشان که متابعت کردند رسول مرا چه ایشان از آفات ایمن باشند وَلَا هُم و نیستند ایشان که از تحقیق فوت
مقاصد از ایشان یَحزَنُونَ اندوه ناک شوند زیرا که به نیل مرادات فایز گردند وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه پوشیده اند حق را یعنی ایمان
نیاوردند وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا و بدروغ داشتند دلایل وحدانیت ما را یا باور نکردند قرآن را یا هر چه آنرا دلیل ساختیم اُولٰئِکَ آن گروه اَصحَابُ
النَّارِ اهل آتش اند هُم فِیهَا ایشان در آتش خَالِدُونَ جاوید ماندگانند یَا بَنِی اِسرَائِیلَ ای فرزندان یعقوب اذکُرُوا
نِعمَتِیَ یاد کنید نعمتهای مرا لفظ نعمت واحد است و معنی او جمع الَّتِی آن نعمتهای که از فضل خود اَنعَمتُ عَلَیکُم انعام کردم بر پدران
و گذشتگان شما و نیکوئی بجای آباء شما نیکوئی ست بجای اولاد که فخر و مباهات پدران ایشان را نیز حاصل است وَاَوفُوا و وفا کنید بِعَهدِی

بزرگتر واز کبوتر خردتر و در تفسیر منیر گوید که آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان
بظهور رسیدی پس بادی بر ایشان وزیدی پرهای ایشان بریختی مرغی بوده پاکیزه و بریان بی رگ و بی خون و استخوان پس بنی اسرائیل
برچیدندی و با ترنجبین می آمیختندی کلوا که گفتیم که بخورید من طیبت ما رزقناکم از پاکیزه های انچیزی که روزی کردیم شما را یعنی هرچه
هر روز می رسد بخورید و از برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند و همه متعفن و متغیر می شد وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما بدین
نافرمانی ولکن کانوا ولیکن بودند که از روی نافرمانی انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم می کردند و بر زاق حق اعتماد نانموده یاد خار
می کوشیدند واذ قلنا و یاد آورید چون گفتیم شما را که ادخلوا در آئید هذه القریة درین دیه ایلیا یا اریحا که قریه جباران ست فکلوا
پس بخورید منها ازین دیه یعنی از میوه ها و طعامهای وی حیث شئتم هرجا که خواهید و هرچه خواهید رغدا خوردنی گوارنده وادخلوا الباب
و در آئید بدری از درهای این دیه سجدا سجده کنان شکرانه خلاص یافتن را از تیه وقولوا و بگوئید حطة درخواست ما حطه ست
این لفظ کلمه استغفار ایشان بود معنی آنکه بیفکن از ما گناهان ما را نغفر لکم تا بیامرزیم ما برشما خطایاکم گناهان شما را بسجود
و دعا وسنزید و زود باشد که زیاده کنیم المحسنین نیکوکاران را در ثواب ایشان فبدل الذین پس بگردانیدند از روی
استهزا آنانکه ایشان ظلموا ستم کردند بر خود قولا آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن غیر الذی بجز آنکه قیل لهم گفته شده بود
مر ایشان را حق سبحانه فرموده بود که بگوئید حطة ایشان گفتند حنطا سقاثا یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب خود از خوردنی فانزلنا
پس ما فرستادیم علی الذین ظلموا بر ایشان که ستمکاری کردند بتغیر قول رجزا عذابی و عقوبتی من السماء از آسمان بما
کانوا بدان چیزیکه بودند بدان چیز یفسقون که بیرون رفتند از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که از آسمان فرود آمد و همه را بسوخت
یا طاعون بر ایشان گماشته شد که بیک ساعت بیست و چهار هزار کس مردند و بقولی هفتاد هزار واذ استسقی موسی و یاد کنید آنرا
که چون موسی علیه السلام آب خواست از ما لقومه برای قوم خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه شدند فقلنا پس گفتیم ما مر او را
که ای موسی اضرب بعصاک بزن بعصای خود که از شعیب علیه السلام تو رسیده الحجر سنگ معین را و آن سنگی بود
مربع به بزرگی سر آدمی که حق تعالی از بهشت فرستاده بوده بموسی و گویند سنگ معین نبود پس موسی علیه السلام بفرمان مولی عصا
بر سنگ زد فانفجرت پس شکافته شد منه اثنتا عشرة عینا از آن سنگ دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل قد علم
بدرستی که دانست کل اناس هر یکی از آدمیان یعنی از اسباط مشربهم آب خور خود را کلوا بخورید از من و سلوی واشربوا
و بیاشامید از آب چشمه من رزق الله از روزی که خدای تعالی بی رنج و تعب به شما داده ولا تعثوا و از حد در مگذرید
فی الارض در زمین مفسدین در حالتی که شما تباه کارانید واذ قلتم یا موسی و یاد آورید آنرا که گفتید ای موسی لن نصبر
ما هرگز صبر نتوانیم کرد علی طعام واحد بر طعام یگانه یعنی من و سلوی هر چند طعام دو بود اما هر دو را در هم سرشته یکی می ساختند فادع لنا
پس بخوان از برای ما ربک پروردگار خود را و از وی درخواه تا بقدرت خود یخرج لنا بیرون آرد برای ما مما تنبت الارض از آن
چیزی که آنرا می رویاند زمین نسبت انبات بزمین مجاز است چه حق سبحانه بحقیقت می رویاند من بقلها از سبزه های وترها زمین وقثائها
واز خیار و بادرنگ آن وفومها و از گندم یا سیر آن وعدسها و دانچه آن وبصلها و پیاز آن قال گفت خدای تعالی
یا آنکه موسی علیه السلام فرمود که اتستبدلون الذی ایا بدل می کنید آن چیزی را که بحسب واقع هو ادنی آن فروتر و خوار
ترست چون سیر و پیاز بالذی بان چیزی که فی نفس الامر هو خیر آن نیکوتر و بهترست یعنی ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که
چنین می کنید اهبطوا فرو روید مصرا در شهری از شهرهای ارض مقدسه یعنی بلاد شام فان لکم پس بدرستی که در آن شهر مر
شماراست ما سألتم آنچه خواستید از بقول وضربت و زده شده یعنی لازم گشت علیهم بر ایشان به جزای کفران
نعمت و عدم رضا بنعمت الذلة خواری و فرومایگی بجزیه دادن والمسکنة و دیگر بر ایشان و منع کرده شد درویشی و بیچارگی

هرچند توانگر باشند و روزی خود و محتاجی و بی نوائی بخلق نمایند وباءو و باز گشتند بغضب من الله به خشمی از خدای یعنی سزاوار
خشم خدای شدند ذلک آن خواری و بیچارگی و خشم خدای مر ایشان را بانهم بآن بود که ایشان کانوا یکفرون بودند که کافر می شدند
بایات الله بآیتهای تورات ویقتلون النبیین و می کشتند پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیب علیهم السلام بغیر الحق
بناحق و ناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذلک آن کفر و قتل ایشان بما
عصوا بران بود که عاصی شدند در فرمان خدای تعالی وکانوا یعتدون و بودند که از حد در میگذشتند و تجاوز از حد فرمان او میکردند
بکثرت عصیان یعنی هرچند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آئینه دل بیشتر می نشیند مثنوی هر گنه زنگی است بر مرآت دل ؛ دل
شود زین زنگها خوار و خجل ؛ چون زیادت گشت دل را تیرگی ؛ نفس جان را بیش گردد خیرگی ؛ ان الذین بدرستیکه آنانکه از روی
نفاق امنوا گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند والذین هادوا و آنانکه به یهودیت در آمدند والنصاری و ترسایان و
الصابئین و آنهاکه از دینی به دینی گرایند گاه نند یعنی از هر دینی چیزی که خوش می آمد اخذ میکردند یا ملایکه می پرستیدند و زبور میخواندند
و روی بکعبه آورده نماز میگذاردند و گفته اند صابیان زنادقه اند یا ستاره پرستان من امن هر که ایمان آرد باخلاص تمام ازین
طوایف بالله به خدای و صفات سلبی و ثبوتی والیوم الاخر و بروز قیامت و متعلقات آن وعمل صالحا و بکند عملی شایسته
فلهم اجرهم پس مر ایشان راست مزد کار ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا خوف و ترسی نباشد علیهم بر
ایشان در روز حشر ولا هم یحزنون و نباشند که اندوهگین شوند در وقت مجازات واذ اخذنا و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما میثاقکم
پیمان شما را بمتابعت موسی علیه السلام و عمل باحکام تورات ورفعنا و بر داشتیم فوقکم الطور بر زبر سر شما کوه را تا پیمان ببندید
بنی اسرائیل بعد از نزول این آیات آغاز تمرد نهادند و گفتند احکام این کلام بغایت دشوار است گردن نمی نهیم حق تعالی کوهی را
از کوههای فلسطین که آنرا طور گفتندی و در تفسیر قرطبی آمده که آنکوه منسوب بود بطور بن اسمعیل حق تعالی فرمان داد تا بر زبر سر ایشان
بایستاد و در پیش روی ایشان آتشی افروخت و در عقب دریای زخار پدید آمد و چون گریزگاهی ندیدند بروی در افتاده متحیر شدند
و حق تعالی گفت خذوا ما اتیناکم فرا گیرید انچه عطا دادیم شما را از احکام شرعی بقوة به جد تمام و جهدی قوی واذکروا
و یاد گیرید و پیوسته یاد کنید ما فیه انچه در او است از ثواب و عقاب لعلکم تتقون باشد که شما به پرهیزید از ناشایستها ثم تولیتم
پس روی بگردانیدید شما از فرمان ما من بعد ذلک از پس عهدی که کردید فلولا فضل الله پس اگر نبودی فضل و بخشایش خدای علیکم
بر شما ورحمته و بخشش او به نسبت شما لکنتم هر آینه میبودید شما من الخاسرین از جمله زیان زدگان ولقد علمتم الذین و هر آینه
دانسته آید شما آنانرا که در زمان داود علیه السلام اعتدوا از حد فرمان در گذشتند منکم از قوم شما در شهر ایلیا فی السبت در حکم روز شنبه
که منع کرده بودیم ایشانرا از صید ماهی و ایشان مخالفت نموده دران روز بحیله ماهی را می گرفتند فقلنا لهم پس گفتیم ما مر ایشانرا که چون حال
امر کردیم کونوا باشید قردة بوزنگان خاسئین خوار شدگان و تمامی این قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
فجعلناها پس ما گردانیدیم آن عقوبت را نکالا عذابی و عقوبتی که پند کننده و پند دهنده باشد لما بین یدیها مر کسانی را که پیش
ایشان حاضر بودند و میدیدند وما خلفها و آنها را که از پس ایشان آیند و قصه ایشان بشنوند وموعظة و گردانیدیم آنرا پندی للمتقین
از برای پرهیزکاران از قوم ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم واذ قال موسی و یاد کنید آنرا که گفت موسی علیه السلام
لقومه مر گروه خود را وقتی که در میان خود کشته یافته بودند عامیل نام و متحیر شدند که قاتل او معلوم گردد ان الله یامرکم بدرستی که خدای
میفرماید شما را ان تذبحوا بقرة آنکه بسمل کنید گاوی را تا بعضی از آن بر مرده زنید و مرده زنده شود و بگوید که قاتل او کیست قالوا گفتند قوم موسی
علیه السلام اتتخذنا هزوا آیا فرا می گیری ما را از اهل فسوس یعنی با ما سخریه می کنی ما می پرسیم که عامیل را که کشته است تو میگوئی گاوی بکشید
قال اعوذ بالله موسی گفت پناه میگیرم بخدای ان اکون از آنکه باشم من الجاهلین از نادانان و فسوس کنندگان قالوا ادع لنا گفتند بخوان

ای موسی از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا بیان کند برای ما مَا هِيَ که آن گاو را صفت چیست و سال او چند است سؤال با هیبت
جهت آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بود که از انواع بقر این صورت صادر تواند شد پس او را جاری مجری چیزی داشتند که گویا حقیقت آن
ایشان را معلوم نیست و فی نفس الامر سؤال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال و صفات او می پرسیدند لاجرم در جواب ایشان قَالَ گفت موسی علیه السلام
إِنَّهُ بدرستیکه خدای تعالی يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ می گوید که آن گاو گاویست که لَا فَارِضٌ نه پیر که از کار افتاده وَلَا بِكْرٌ و نه جوان و نارسیده
عَوَانٌ میانه است بَيْنَ ذَٰلِكَ میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی فَافْعَلُوا پس بکنید مَا تُؤْمَرُونَ آنچه فرموده شده اید
شما قَالُوا گفتند بار دیگر ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان از برای ما پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا پیدا و هویدا سازد از برای ما که مَا لَوْنُهَا
چیست رنگ آن بقره قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ گفت موسی که خدای می گوید إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ آن گاویست زرد فَاقِعٌ لَوْنُهَا در غایت زردی
رنگ او تَسُرُّ النَّاظِرِينَ و آن گاو شاد می گرداند و مسرور می سازد از رنگ خود نظرکنندگان را بوی قَالُوا ادْعُ لَنَا
دیگر بار گفتند بخوان از بهر ما رَبَّكَ خداوند خود را يُبَيِّنْ لَنَا تا آشکارا کند برای ما مَا هِيَ که آن چه گاویست کار
است یا در صحرا چرنده إِنَّ الْبَقَرَ بدرستیکه گاوان تَشَابَهَ عَلَيْنَا متشابه شده اند بر ما چه میانه سال و زرد رنگ بسیارند
وَإِنَّا و بدرستی که ما إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خدا خواهد لَمُهْتَدُونَ از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو و از حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله و سلامه منقول است که اگر بنی اسرائیل انشاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ گفت موسی که
میگوید خدای إِنَّهَا بَقَرَةٌ آن گاویست لَا ذَلُولٌ نه رام کرده و نرم کرده شده به حکم زراع تُثِيرُ الْأَرْضَ بشوراند زمین را وَلَا تَسْقِي
الْحَرْثَ و نه گاویست که آب دهد کشت را یعنی آب کشد برای زراعت مُسَلَّمَةٌ دست باز داشته شده است از همه کارها و
بر خود چرا می کند یا بی عیب است و تمام خلقت لَا شِيَةَ نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد فِيهَا در آن چون بنی اسرائیل
این نشانها شنیدند قَالُوا الْآنَ گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی جِئْتَ بِالْحَقِّ آوردی راستی را و صفت تمام روشن بازگفتی و آن
گاو مذهبه نام داشت و بدست جوانی بود پرهیزگار که خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل بخریدند آن گاو را بانچه پوست او را پر زر
کنند فَذَبَحُوهَا پس بکشتند او را و نکته در کشتن آن سرزنش گوساله پرستان بود بدیشان نمود که آنچه شما پرستیده اید قابل
ذبح است نه لایق عبادت و مدح القصه او را ذبح کردند وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ و نمی خواستند که بکشند آن گاو را به سبب گرانی بهای آن وَ
إِذْ قَتَلْتُمْ اول قصه است می فرماید که یاد کنید از آنکه بکشتید نَفْسًا یکی را که نام آن عامیل بود فَادَّارَأْتُمْ پس اختلاف کردید فِيهَا
در آن نفس مقتول یعنی در کشتن او وَاللَّهُ مُخْرِجٌ و خدای تعالی بیرون آورنده است و ظاهر کننده مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ آن چیز را که
هستید شما که آن را پوشیده از قتل یا جی فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته شده را بِبَعْضِهَا بپاره از آن گاو که
که بیخ دم بود یا زبان یا گوش و بهر تقدیری چون بروی زدند زنده شده و خون از گردن او میریخت و نام قاتلان خود را بگفت
و آن دو برادرزاده او بودند که بواسطه مال او را بصحرا برده بقتل رسانیده بودند و بعد از تسمیه ایشان در حال بیفتاد و بمرد كَذَٰلِكَ همچنانکه
این مرده را زنده گردانید يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ زنده می گرداند خدای تعالی همه مردگان را وَيُرِيكُمْ و می نماید شما خطاب بان جماعت است
که در مجلس احیای عامیل حاضر بودند و می شاید که منکران زمان حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که انکار حشر
مکنید که آخر خدای بشما نماید آيَاتِهِ دلایل قدرت خود را در احیا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ مگر باشد که شما فکر کنید و دریابید که کسی
که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هرآینه بر احیای همه نفوس قادر خواهد بود ثُمَّ قَسَتْ پس سخت گشت قُلُوبُكُمْ دلهای شما
ای یهود مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس زنده شدن عامیل فَهِيَ پس آن دلها که شما راست كَالْحِجَارَةِ همچون سنگ است در سختی
و درشتی أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً بلکه سخت تر است در قساوت و غلظت از سنگ وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ و بدرستیکه بعضی از آن سنگها است
لَمَا يَتَفَجَّرُ آنچه هرآینه روان می گردد مِنْهُ الْأَنْهَارُ از آن جویهای بزرگ وَإِنَّ مِنْهَا و بعضی دیگر هست که از آن لَمَا

يَشَّقَّقُ آنچه هرآینه بشکافد فَيَخْرُجُ پس بیرون آید مِنْهُ الْمَاءُ و از وی آب خرد چون چشمها وَإِنَّ مِنْهَا و به تحقیق هست
که از حجارت لَمَا يَهْبِطُ آنچه فرود آید و از بلندی به پستی گراید مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدای وَمَا اللَّهُ و نیست خدای
بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ غافل از آنچه شما ای یهود می کنید أَفَتَطْمَعُونَ آیا طمع در بسته اید ای مومنان أَنْ يُؤْمِنُوا آنکه تصدیق کنند
و استوار دارند جهودان لَكُمْ مر شما را در آنچه می گویید از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام وَقَدْ كَانَ و حال آنکه بودند فَرِيقٌ
مِنْهُمْ گروهی از اسلاف ایشان که بی واسطه يَسْمَعُونَ می شنیدند كَلَامَ اللَّهِ سخن خدا را بر کوه طور ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ پس بگردانیدند آن سخن را
مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ پس از آنکه دانسته بودند و دریافته و چون بمیان قوم در آمدند گفتند ما سخن حق و امر و نهی او شنیدیم ولیکن
در آخر گفت که این ها که فرمودیم اگر توانید بکنید و اگر قادر نباشید بر ادای آن مکنید و باک مدارید وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان می دانند که
افترا می نمایند و در ینابیع آورده که روزی حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود جهودان بعد از این در مدینه نیایند که از در آمدن
ایشان بمدینه فتنه ظاهر می شود بعضی از منافقان یهود اول روز بمدینه در می آمدند که ما مسلمانیم همچون شما و آخر روز بازگشته بیاران خود
می پیوستند کما قال الله تعالی وَإِذَا لَقُوا و چون ملاقات کنند یهود الَّذِينَ آمَنُوا مر آنکه ایمان آورده اند از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم
قَالُوا آمَنَّا گویند ما نیز گرویده ایم وَإِذَا خَلَا و چون خلوه کنند بَعْضُهُمْ برخی از اصاغر ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ به برخی از اکابر ایشان چون
کعب ابن اشرف و حی بن اخطب قَالُوا گویند آن اکابر ایشان را که أَتُحَدِّثُونَهُمْ آیا شما حدیث می کنید و خبر میدهید اصحاب محمد را
بِمَا فَتَحَ اللَّهُ بدانچه گشاده است خدای ابواب دانش آن را عَلَيْكُمْ بر شما در کتاب شما قولی آنست که بعضی از یهود مدینه در
اول نزول آنحضرت علیه السلام اصحاب را از نعت و صفت وی که در توریت مذکور بود خبر دادند و روسای ایشان از آن آگاهی یافته
مخبران را سرزنش نمودند که شما ایشان را از صفات محمد خبر میدهید لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ تا مخاصمت کنند و حجت گیرند بانچه دانسته باشند
عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما در روز قیامت و گویند شما حق را دانستید و متابعت نکردید أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا چرا در نمی یابید این
مقدار که اسرار خود را با خصم در میان نباید نهاد أَوَلَا يَعْلَمُونَ آیا نمیدانند جهودان که أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ به تحقیق خدای می داند مَا يُسِرُّونَ
آنچه پنهان می دارند از عداوت رسول و اصحاب او وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا می کنند از دوستی پیغمبر و صحابه بنفاق پس
داند حق سبحانه تعالی دانای آشکارا و نهان است باید که ظاهر خود را بفرمان برداری آراسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی و بی
باکی بپردازد بیت حق بستر و علانرا باکسی راست که دانای نهان و آشکار است وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ و از جهودان جماعتی اند نانویسنده
و ناخوانده که لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ نمیدانند توریت را و نمی شناسند که در وی چه چیز است إِلَّا أَمَانِيَّ مگر آرزوهای خود را یعنی آنچه موافق
هوای ایشان باشد یا وعدهای دروغ که از علمای خود می شنوند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و اجداد ایشان ایشان را شفاعت
خواهند کرد وَإِنْ هُمْ و نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر آنکه گمان می برند و یقین را نمیدانند فَوَيْلٌ پس عذابیست اندوه لِلَّذِينَ مر آنان را
که ایشان يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ می نویسند نوشته محرف را بِأَيْدِيهِمْ بدست خود یعنی مباشر کتابت اند و به دیگری نمی فرمایند
ثُمَّ يَقُولُونَ پس میگویند هَٰذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ این نوشته از نزدیک خدای است و چرا چنین می کنند لِيَشْتَرُوا بِهِ تا بخرند بواسطه
اخذ رشوت یعنی استبدال کنند بدان کلام تحریف داده ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را یعنی علمای یهود بواسطه اخذ رشوت صفات
مصطفی را علیه الصلوة والسلام که در توریت بدین وجه بوده که مردی نیکوروی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا تغیر کردند و
نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی بود دراز قد چشم سفید پوست فرو هشته موی یک چشم باشد و این صفت دجال است و با عوام خود گفتند
که این آن پیغمبر موعود نیست فَوَيْلٌ لَهُمْ پس وای مر ایشان را مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ از آنچه نوشته و تغیر کرده دستهای ایشان وَوَيْلٌ لَهُمْ و دیگر
باره وای بر ایشان مِمَّا يَكْسِبُونَ از آن چیزی که کسب می کنند از رشوت و مأکل حرام وَقَالُوا و گفتند یهود بزعم خود لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ ما را
مس نکند آتش دوزخ و بما نرسد إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً مگر بمقدار روزی چند شمرده شده که آن هفت روز است هر روزی در مقابله هزار

سال که از آن هفت هزار سال عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم ما گوساله پرستیده اند قل بگوای محمد مرایشان را اتخذتم آیا فرا گرفته آید عند الله از نزدیک خدای عهدا عهد و پیمانی که شما را زیاده از انچه می گویید عذاب نخواهد کرد و اگر چنین وعده هست فلن یخلف الله عهده پس خلاف نکند خدای وعده خود را ام تقولون بلکه میگویید و افترا می کنید علی الله بر خدای ما لا تعلمون انچه نمیدانید بلی نه چنان است که ایشان میگویند بلکه من کسب سیئة هر که بدی کند یعنی شرک آرد و احاطت به و فرا گیرد گرداگرد او را خطیئته گناه او یعنی بد و مستولی شود تا بر کفر بمیرد فاولئک پس آن گروه مشرکان اصحاب النار اهل دوزخ و ساکنان آن اند هم فیها خالدون ایشان دران آتش جاوید ماندگان اند والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدای انچه از نزد او آمده و عملوا الصالحات و عمل کردند نیکو و پاکیزه اولئک اصحاب الجنة آن گروه اهل بهشت و مستحق آن اند هم فیها خالدون ایشان نه غیر ایشان در بهشت جاوید باشندگان اند و اذ اخذنا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریت میثاق بنی اسرائیل عهد و میثاق فرزندان یعقوب را و گفتیم لا تعبدون نپرستید شما الا الله مگر خدای را که سزای پرستش او است و بالوالدین و نیکوی کنید به پدر و مادر احسانا نیکوی کردنی و ذی القربی و دیگر بخویشان و الیتامی و یتیمان و المساکین و بیچارگان و قولوا و بگویید للناس بر عامه مردمان حسنا سخنی که مشتمل بر نیکوی باشد یا با مردم چنان سخن کنید که دوست دارند که با شما سخن گویند و اقیموا الصلوة و نماز را بر پای دارید با شرایط آن و آتوا الزکوة و بدهید زکوة را بر وجهی که حکم کرده ایم ثم تولیتم پس روی بگردانید بعد از این پیمان و گشتید از عهد و میثاق الا قلیلا منکم مگر اندکی از شما مراد بعضی اسلاف ایشانند که بر شریعت توریت استقامت داشتند و انتم معرضون و حال آنکه شما اعراض کننده گانید از احکام توریت که در متابعت محمد علیه الصلوة والسلام صادر شده و اذ اخذنا و آنرا نیز یاد کنید که گرفتیم میثاقکم پیمان از اسلاف شما و از ایشان عهد بستدیم که لا تسفکون نریزید دماءکم خونهای اقربا و هم دینان خود را و لا تخرجون انفسکم و بیرون نکنید کسان خود را به ستم من دیارکم از خانمان خویش و عهدی دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرید ثم اقررتم پس اقرار کردید قبول نمودید و انتم تشهدون و شما ای یهود مدینه گواهید که آبای شما این عهد نموده اند ثم انتم هؤلاء پس شما آن گروهید که پیمان را شکسته تقتلون انفسکم می کشید کسان خود را و تخرجون فریقا و بیرون می کنید گروهی را منکم از قوم خود من دیارهم از سراها و منزلهای ایشان تظاهرون هم پشت شده علیهم بران قوم مغلوب شده از شما بالاثم به بزه کاری و العدوان و افزون طلبی و بیدادی در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه و دیگری نضیر که با هم مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند و هر فرقه از یهود معاون حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا هم قوم مغلوب بجلا انجامیدی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه میفرماید و ان یأتوکم و اگر بشما آیند اساری اسیران بنی اسرائیل تفادوهم ایشان را فدیه بستدید یعنی باسیری و یکی بدل میکنید و هو محرم این آیت تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردید و حال آنکه حرام کرده شده علیکم بر شما به حکم میثاق اخراجهم بیرون کردن ایشان افتؤمنون آیا میگروید شما ببعض الکتاب ببعض از احکام توریت که فدیه اسیر است و تکفرون ببعض و کافر می شوید ببعض دیگر که قتل و اخراج است فما جزاء من یفعل پس نیست مکافات آنکس که بکند ذلک همچنین عهد شکنی و نافرمانی منکم از شما که یهودید الا خزی مگر خواری و رسوائی فی الحیوة الدنیا در زندگانی این سرا که آن قتل بنی قریظه و جلای بنی نضیر و یوم القیمة و در روز رستخیز یردون باز گردانیده شوند از حشرگاه الی اشد العذاب بسوی سخت ترین عذابی که عذاب دوزخ است و یکی از علامات شدت دوام اوست و ما الله بغافل و خدای تعالی غافل نیست عما تعملون از انچه عهد شکنان میکنند و هم بخطاب میخوانند و مخاطب هم یهودند یا خطاب عام است اولئک الذین این گروه آنانند که اشتروا الحیوة الدنیا خریده اند و بدل کرده اند زندگانی محقر دنیا را بالآخرة بنعمت جاودانی آن سرای دیگر فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم

العذاب

العذاب از ایشان عذاب نه در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش و لا هم ینصرون و نباشند ایشان که یاری داده شوند نه در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در محشر به تخفیف عقوبات و لقد آتینا موسی و بدرستی که عطا کردیم موسی را الکتاب توریت و قفینا و از پی در آوردیم من بعده بالرسل از پس موسی پیغمبرستادگان چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام و آتینا عیسی ابن مریم و عطا کردیم عیسی را که پسر مریم بود البینات نشانهای روشن و معجزات هویدا چون اخبار غیب و احیای موتی و ایدناه و نیرومند گردانیدیم و قوت دادیم او را بروح القدس بجان پاکیزه و یا بجبرئیل که در همه وقت قرین عیسی علیه السلام بودی یا با اعظم که به برکت او مرده زنده گشتی یا انجیل که تازگی دل و زندگی جان از آن یافتندی رباعی دل تازگی از حسن کلامت دارد و جان زندگی از استماع نامت دارد * هر جا که دل واقف اسرار بود * او نور صفائی ز پیامت دارد افکلما آیا هر گاه که از نزد ما جاءکم رسول آمد بشما فرستاده بما لا تهوی بانچه دوست ندارند انفسکم نفسهای شما از او سخن او بر وفق هوا و مدعای شما نباشد استکبرتم تعظیم نگرویدید و گردن ننهادید ففریقا کذبتم پس گروهی را از ایشان بدروغ داشتید چون محمد و عیسی علیهما السلام و فریقا تقتلون و گروهی را بکشید چون زکریا و یحیی علیهما السلام و قالوا و گفتند یهود قلوبنا غلف دلهای ما در غلاف است یعنی پوشیده از فهم و باز داشته شده از قبول قول محمد علیه الصلوة والسلام بدین سخن نا امید می گردانیدند حضرت پیغمبر ما را علیه السلام از ایمان خود بقرآن و متابعت آنحضرت حق سبحانه رد سخن ایشان میکند یعنی نه چنانست که ایشان می گویند بل لعنهم الله بلکه خدای تعالی ایشان را رانده است و مدد لطف از ایشان باز گرفته بکفرهم به سبب ناگرویدن ایشان فقلیلا ما یؤمنون پس اندکی از ایشان ایمان می آورند چون عبد الله بن سلام و اصحاب او و لما جاءهم و آن هنگام که بدیشان آمد کتاب من عند الله نوشته از نزدیک خدای تعالی که آن قرآن است مصدق گواه و موافق لما معهم مر آن کتاب را با ایشان هست و در توحید و نبوت و حشر و انچه از اصول دین باشد قبول نکردند و نگرویدند بدان و کانوا من قبل و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب در وقت فرو ماندگی یستفتحون طلب فتح و نصرت می کردند بدین کتاب و آنکسی که این کتاب بدو فرود آید هر گاه که کفار عرب قصد یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی دست بر داشته گفتندی بار خدایا نصرت میخواهیم از تو بمحمد علیه الصلوة والسلام که رسول آخر الزمان است علی الذین کفروا بر آنکه نگرویده اند از مشرکان عرب فلما جاءهم پس آن وقت که آمد بدیشان ما عرفوا آنکس را که شناخته بودند کفروا به کافر شدند بدو وجه ایشان را گمان آن بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل بود بدو کافر شدند فلعنة الله پس لعنت خدای علی الکافرین بر ناگرویدگان که بدانش خود کار نه کردند و عناد ورزیدند و وضع ظاهر در موضع ضمیر تسجیل بر کفر ایشان است بئسما اشتروا به بد چیزیست که ایشان فروختند بآن چیز انفسهم بهره نفسهای خود را و آن چیز کدام است ان یکفروا آنکه کافر می شوند بما انزل الله بانچه خدای فرو فرستاده است که آن قرآن است بغیا از جهت حسد یعنی رشک می بردند ان ینزل الله بانکه فرو فرستد خدای تعالی من فضله از فضل خود را که کتاب و وحی است علی من یشاء بر آن کس که خواهد من عباده از بندگان خود که سزاوار آن باشد فباءو پس باز گشتند جهودان بغضب بخشم از خدای تعالی یا مستحق گشتند خشمی را علی غضب بالای خشمی دیگر خشمی بانکار عیسی علیه الصلوة والسلام و انجیل و خشمی بانکار محمد علیه السلام و قرآن و للکافرین و مر کافران راست عذاب مهین عذاب خوار کننده و اذا قیل لهم و چون گویند مر جهودان را که آمنوا بگروید بما انزل الله بانچه خدای فرو فرستاده از انجیل و قرآن قالوا نؤمن گویند ما می گرویم بما انزل علینا بانچه بر ما فرستاده شد یعنی توریت و یکفرون و کافر می شوند بما وراءه بانچه غیر کتاب ایشان است و هو الحق و آن ما ورا یعنی انجیل و قرآن درست و راست است مصدقا در حالتی که آن حق و باور دارنده است لما معهم مر آن کتاب را که با ایشان هست و از اینجا کفر ایشان بتوریت نیز لازم می آید چه کفر بانچه موافق چیزیست کفر باشد بآن چیز قل بگوای محمد در جواب آنکه می گویند بتوریت ایمان داریم فلم تقتلون پس چرا می کشتید

بِنْبِاٰءَ اللهِ پیغمبران خدای تعالی را مِنْ قَبْلُ پیش ازین اِنْ كُنْتُمْ اگر بوده‌اید شما مُؤْمِنِيْنَ گرویدگان بتوریت وَلَقَدْ جَاۤءَكُمْ مُوْسٰى و هرآینه که آمد
بشما موسی علیه السلام بِالْبَيِّنٰتِ به نشانهای درست و پیغامهای راست که احکام الواح است ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس شما فراگرفتید گوساله
مِنْ بَعْدِهٖ از پس رفتن موسی علیه السلام بطور وَاَنْتُمْ ظٰلِمُوْنَ و شما بیدادگرانید بر نفسهای خود وَاِذْ اَخَذْنَا و یاد کنید چون فراگرفتیم
مِيْثَاقَكُمْ پیمان شما را وَرَفَعْنَا و برداشتیم فَوْقَكُمُ الطُّوْرَ بر زبر شما کوهی را که منسوب بود بطور بن اسمعیل از کوههای فلسطین و آن
شهریست از بلاد شام خُذُوْا بگفتیم که فراگیرید مَاۤ اٰتَيْنٰكُمْ آنچه بشما داده‌ایم یعنی توریت بِقُوَّةٍ بعزم درست و جد تمام وَاسْمَعُوْا و بشنوید
یعنی فرمان بریدقَالُوْا گفتید باشکار سَمِعْنَا شنودیم و پذیرفتیم و پنهان با خود گفتند وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم
بدل وَاُشْرِبُوْا و خورانیده شدند یعنی در آورده شد فِيْ قُلُوْبِهِمُ الْعِجْلَ در دلهای ایشان دوستی گوساله را بِكُفْرِهِمْ به سبب جحود و انکار ایشان
قُلْ بِئْسَمَا يَاْمُرُكُمْ بگو ای محمد بد چیزیست آنچه می فرماید شما را بِهٖۤ اِيْمَانُكُمْ بآن چیز ایمان شما و آن کفر است بقرآن و به محمد علیه الصلوة و
السلام اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ اگر هستید شما گرویدگان به خدای تعالی چه اگرچه کسی مؤمن باشد ایمان او را بکفر نمی فرماید و جهودان با این
همه رسوائی می گفتند که بهشت جز جای ما نخواهد بود حق تعالی جل و علا فرمود قُلْ بگو ای محمد در جواب این دعوی ایشان اِنْ كَانَتْ اگر
هست بزعم شما لَكُمُ الدَّارُ الْاٰخِرَةُ مر شما را سرای آخرت و نعمت بهشت عِنْدَ اللهِ نزدیک خدای خَالِصَةً پاکیزه و خاصه مِّنْ دُوْنِ النَّاسِ
بی دیگر مردمان فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید مرگ را اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ اگر هستید شما راستگویان در آنکه بهشت خاصه از آن شماست چه
بی مرگ بدان سرای نتوان رسید آرزوی مرگ از علامات اشتیاق لقاست پس هرکه آرزومندتر بود بمرگ مشتاق‌تر باشد بلقا
فرد مرگ هست که دوست را رساند بر دوست ؛ آن کیست که او به مرگ شادان نبود وَلَنْ يَّتَمَنَّوْهُ اَبَدًا و آرزو نکنند جهودان مرگ را
هرگز بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از قتل انبیا علیه السلام و تغییر نعت مصطفی علیه السلام وَاللهُ عَلِيْمٌ بِالظّٰلِمِيْنَ
و خدای داناست به ستمکاران و دروغ گویان وَلَتَجِدَنَّهُمْ و هرآینه یابی تو جهودان را اَحْرَصَ النَّاسِ حریص‌ترین مردمان عَلٰى
حَيٰوةٍ بر زندگانی دنیا وَمِنَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا از انکسانی نیز که شرک آورده‌اند یعنی کفار عرب و اصح آن هست که مراد اینجا مشرکان مجوس‌اند زیرا
که مجوس زندگانی دنیا دوست‌تر از ایشان نیست يَوَدُّ اَحَدُهُمْ دوست میدارد یکی از ایشان یعنی از گبران لَوْ يُعَمَّرُ که کاش عمر
داده شود اَلْفَ سَنَةٍ هزار سال و از اینست تحیت مجوس که چون بهم رسد گویند که هزار سال بزی و نزد بعضی از علما گفتن این لفظ
مکروه هست وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهٖ و نیست که رهاننده او باشد مِنَ الْعَذَابِ از عذاب اَنْ يُّعَمَّرَ آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر او دافع عذاب
الهی نیست وَاللهُ بَصِيْرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُوْنَ بآنچه می کنند جهود و مجوس و غیر ایشان و بعضی از جهود می گفتند که صاحب محمد
علیه السلام جبرئیل است و او وحی بدو فرو می آرد و اسلاف ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده است و اکثر بلا و عذاب بر آبای ما بواسطه
او نازل شده اگر بجای او میکائیل بودی ما بابی القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه فرمود که قُلْ بگو ای محمد مَنْ كَانَ هرکه باشد عَدُوًّا لِّجِبْرِيْلَ
دشمن مر جبرئیل را و این نامی است عبرانی یا سریانی و معنی او عبدالله و او امین خزاین وحی خدای تعالی باشد پس هرکه دشمن وی بود
گو از خشم بمیرد فَاِنَّهٗ نَزَّلَهٗ پس بدرستیکه او فرو می آرد قرآن را عَلٰى قَلْبِكَ بِاِذْنِ اللهِ بر دل تو بفرمان خدای مُصَدِّقًا در حالتیکه قرآن تصدیق کننده
است لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن چیز را که پیش از وی نازل شده و حالا با ایشان است از کتب منزله چون توریت و زبور وَهُدًى و قرآن راه
نماینده است به حق وَّبُشْرٰى و مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِيْنَ مر گرویدگان را بنجات و درجات مَنْ كَانَ هرکه باشد عَدُوًّا لِّلّٰهِ دشمن مر خدای تعالی را
وَمَلٰۤئِكَتِهٖ و فرشتگان او را وَرُسُلِهٖ و فرستادگان او را وَجِبْرِيْلَ وَمِيْكٰىلَ و این دو فرشته مقرب را فَاِنَّ اللهَ پس بتحقیق که خدای
تعالی عَدُوٌّ لِّلْكٰفِرِيْنَ دشمن است مر کافران را که دشمن ملائکه و رسل‌اند وَلَقَدْ اَنْزَلْنَاۤ اِلَيْكَ و هرآینه ما فرستادیم بسوی تو اٰيٰتٍۭ بَيِّنٰتٍ نشانهای
روشن یا آیتهای درست و راست یعنی قرآن وَمَا يَكْفُرُ بِهَاۤ و کافر نشوند بدین آیات اِلَّا الْفٰسِقُوْنَ مگر بیرون رفتگان از فرمان
خدای تعالی اَوَكُلَّمَا آیا هرگاه که جهود عٰهَدُوْا عَهْدًا عهد کردند عهد کردنی نَّبَذَهٗ بشکستند آن را فَرِيْقٌ مِّنْهُمْ گروهی از ایشان

ع ۱۲

بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکه بسیاری از ایشان لَا يُؤْمِنُوْنَ نمیگروند بتوریت وَلَمَّا جَاۤءَهُمْ و آن هنگام که آمد بدیشان رَسُوْلٌ مِّنْ عِنْدِ اللهِ فرستاده از
نزدیک خدای تعالی یعنی محمد علیه الصلوة والسلام مُصَدِّقٌ باور دارنده لِّمَا مَعَهُمْ مر توریت را که با ایشان است نَبَذَ
فَرِيْقٌ بیفکند گروهی مِّنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ از آنکه عطا داده شده‌اند توریت یعنی علمای ایشان بینداختند كِتٰبَ اللهِ
توریت را یا قرآن را وَرَاۤءَ ظُهُوْرِهِمْ پس پشت خودها كَاَنَّهُمْ گویا که آن علما لَا يَعْلَمُوْنَ نمیدانند که آن کلام الله است و محمد علیه
الصلوة والسلام رسول الله وَاتَّبَعُوْا و پیروی کردند این جهود مَا تَتْلُوا الشَّيٰطِيْنُ آن چیز را که میخوانند دیوان عَلٰى مُلْكِ
سُلَيْمٰنَ در زمان پادشاهی سلیمان علیه السلام و آنچنان بود که دیوان در عهد سلیمان علیه السلام شعبده با صد نیرنگ
را نیرنگهای کهانت درآمیخته نوشته بودند و میان اراذل و جهال شایع شده بود سلیمان علیه السلام بران حال اطلاع یافته
بفرمود تا آن نوشتها را آورده در صندوقی نهاده مقفل ساخته در زیر تخت خود دفن کرده و بعد از وفات سلیمان علیه السلام
دیوان آن را از زیر تخت وی بیرون آورده چنان قرار نمودند که سلیمان این سحرها و شعبده‌ها پادشاهی می کرد و بعد از آن جهود سلیمان را
به سحر نسبت میدادند حق سبحانه ابرای ذمه وی را فرمود که وَمَا كَفَرَ سُلَيْمٰنُ و هرگز کافر نشد سلیمان جادو نکرد وَلٰكِنَّ الشَّيٰطِيْنَ و لیکن دیوان در زمان
او كَفَرُوْا کافر شدند يُعَلِّمُوْنَ النَّاسَ درمی آموختند مردمان را السِّحْرَ جادوی وَمَاۤ اُنْزِلَ و دیگر جهود متابعت کردند آن چیز را که فرو
فرستاده شده از سحر عَلَى الْمَلَكَيْنِ بر دو فرشته بِبَابِلَ در شهر بابل هٰرُوْتَ وَمَارُوْتَ نام آن دو فرشته هست و ایشان بر آدمیان گنهکار
طعنه می زدند حق تعالی فرمود که ایشان بسته نفس و هوا اند و اگر شما را نیز همان حالت که ایشان راست بودی صدور عملها بدتر از افعال ایشان
از شما امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند و حق سبحانه نفس بشری را بدیشان داد و برای حکومت خلق بر زمین فرستاد ایشان بر زمین
آمده بر زنی زهره نام عاشق شدند و به سبب شرب خمر بر قتل ناحق و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشان را از صعود بر آسمان منع کرده
عذاب بر ایشان درین جهان مقرر شده و حالا در چاه بابل بموی سر آویخته معذب اند و انزال سحر بر ایشان به جهت آن بود که در آن زمان سحره
دعوی نبوت می کردند و حق سبحانه در زمان حکومت ایشان و قبل از معصیت این علم اسم اعظم بدیشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشان
کیفیت این علم درآموخت تا جمعی زیرکان را تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارضه مدعیان نبوت کردند وَمَا يُعَلِّمٰنِ
و نیاموزانند این دو فرشته درین وقت که در چاه اند مِنْ اَحَدٍ هیچ کس را حَتّٰى يَقُوْلَاۤ تا وقتیکه گویند پیش از آموزانیدن اِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ
جز این نیست که ما از ماییم جز آزمایش خلقیم از خدای تعالی فَلَا تَكْفُرْ پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که بر عمل سحر گناهی مترتب نیست فَيَتَعَلَّمُوْنَ پس می آموزند
مِنْهُمَا از آن دو ملک مَا يُفَرِّقُوْنَ بِهٖ آن چیزی را که جدائی افکند بآن بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهٖ میان مرد و زن او وَمَا هُمْ و نیستند جادوان
بِضَاۤرِّيْنَ بِهٖ ضرر رساننده بسحر مِنْ اَحَدٍ هیچکس را اِلَّا بِاِذْنِ اللهِ مگر بقضا و قدر خدای تعالی وَيَتَعَلَّمُوْنَ و می آموزند مَا يَضُرُّهُمْ آنچه ایشان را زیان رساند
وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود نکند ایشان را وَلَقَدْ عَلِمُوْا و هرآینه نیک دانسته‌اند جهود لَمَنِ اشْتَرٰىهُ هرکه سحر را بخرد یعنی بیاموزد و کار
بندد مَا لَهٗ نیست مر او را فِي الْاٰخِرَةِ در آن سرای مِنْ خَلَاقٍ بهره از نیکوئی وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهٖۤ و بد چیزیست آنکه فروختند بدان
اَنْفُسَهُمْ نفسهای خود را یعنی سحر را اختیار کردند لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ اگر هستند ایشان که دانند زیان این سود را وَلَوْ اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا
و اگر این جهودان گرویدندی به محمد علیه السلام وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از سحر و کیش جهودی پاداش یافتندی و پوشیده نیست
لَمَثُوْبَةٌ هرآینه پاداش می یافتند مِّنْ عِنْدِ اللهِ از نزدیک خدای تعالی خَيْرٌ بهتر است از رشوت که بر کتمان نعمت پیغمبر علیه السلام می ستانند
لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ اگر بودندی که بدانستندی يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه گرویده‌اید لَا تَقُوْلُوْا مگوئید رَاعِنَا لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد علیه
الصلوة والسلام که جهود گفتار شما را دستاویز ساخته با آنحضرت این کلمه میگویند و در لغت ایشان دشنام فاحش است و مؤمنان
بدان معنی می گفتند که مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه فرمود که این کلمه مگوئید وَقُوْلُوا انْظُرْنَا و بگوئید انظرنا یعنی بنگر بسوی ما وَاسْمَعُوْا
بشنوید حکم خدای تعالی را بسمع قبول وَلِلْكٰفِرِيْنَ و مر کافران راست یعنی آنها را که بر سبیل مذمت این کلمه میگویند عَذَابٌ اَلِيْمٌ عذابی

۲۷۰۲۹

دردناک که هرگز انقطاع نیابد مَا یَوَدُّ دوست ندارند الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه حق را پوشیده اند مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ از اهل کتاب یعنی یهود وَلَا الْمُشْرِکِینَ و نه مشرکان اَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْکُمْ آنکه فرو فرستاده شود بر شما مِنْ خَیْرٍ مِنْ رَبِّکُمْ هیچ نیکوئی از نزد پروردگار شما مراد وحی است و قرآن که جامع همه خیرهاست یعنی یهود نمی خواستند که نبوت با آل اسمعیل انتقال کند و مشرکان را داعیه آن بود که پیغمبری بولید مغیره و یا نعیم ثقفی رسد وَاللّٰهُ یَخْتَصُّ و خدای اختصاص میدهد بِرَحْمَتِهٖ به نبوت و وحی خود مَنْ یَشَاءُ هر که را می خواهد ؛ وَاللّٰهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ خداوند فضل بزرگ است بر هر که خواست او را نبوت داده و در صفت فضل بعظمت اشعاری است برانکه فرد فضل او فضلی است افزون از عدد ؛ لطف او لطفی است بیرون از شمار مَا نَنْسَخْ هرچه منسوخ میگردانیم مِنْ اٰیَةٍ از آیات قرآن بروفق مصالح خلق و مقتضای زمان اَوْ نُنْسِهَا یا فراموش می گردانیم آنرا از دلها می بریم نَاْتِ بِخَیْرٍ مِنْهَا بیاریم بهتری از آن آیت منسوخه چنانچه مصابرت یک غازی را با ده تن از کافران منسوخ کرد و با دو تن مقرر ساخت اَوْ مِثْلِهَا یا بیاریم مانند آنچه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه اَلَمْ تَعْلَمْ آیا نمی دانی خطاب با منکران نسخ است جهودان در نسخ مجادله می کردند و می گفتند که آن پشیمانی است و بر خدای روا نیست و از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل و ذاهل بودند حق تعالی می فرماید که ای منکر مجادله آیا معلوم نداری یعنی می دانی اَنَّ اللّٰهَ آنرا که حق سبحانه عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ و انسا قَدِیْرٌ توانا است بر کمال اَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی اَنَّ اللّٰهَ آنکه بتحقیق خدای است بی شک لَهٗ مر او راست مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمین پس هرچه خواهد کند وَمَا لَکُمْ و نیست مر شما را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ جز خدای مِنْ وَلِیٍّ دوستی که از و بشما نفعی رسد وَلَا نَصِیْرٍ و نه یاری که از شما دفع ضرر کند اَمْ تُرِیْدُوْنَ یا می خواهید اَنْ تَسْـَٔلُوْا آنکه سوال کنید رَسُوْلَکُمْ پیغمبر خود را کَمَا سُئِلَ مُوْسٰی چنانچه سوال کرده شده بود موسی مِنْ قَبْلُ پیش ازین جهودان می گفتند که محمد علیه الصلوٰة والسلام باید که کتابی بیکبار بیارد چنانچه موسی علیه السلام آورده بود حق تعالی فرمود که شما از محمد همان می طلبید از سؤالهای متعصبانه که پدران شما از موسی علیه السلام می طلبیدند وَمَنْ یَتَبَدَّلِ الْکُفْرَ بِالْاِیْمَانِ و هر که بدل کند کفر را بایمان یعنی کفر را بر ایمان بگزیند فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه که گمراه گشته است سَوَاءَ السَّبِیْلِ از میان راه راست وَدَّ کَثِیْرٌ دوست میدارند بسیاری مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ از اهل توریت چون فنحاص بن عازورا که دانشمند ایشان بود و امثال او از احبار لَوْ یَرُدُّوْنَکُمْ آنکه باز گردانند مر شما را مراد حذیفه یمان و عمار یاسر است که فنحاص و یاران او مر ایشان را دعوت به یهودیت می کردند حق سبحانه فرمود که یهود می خواهند که بگردانند شما را مِنْ بَعْدِ اِیْمَانِکُمْ از پس ایمان شما کُفَّارًا ناگرویدگان حَسَدًا از روی حسد مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ از نزدیک نفسهای ایشان یعنی این حسد بمقتضای طبع ایشان است نه بفرموده کسی مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ از پس آنکه روشن گشت لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشان را حق یعنی آنچه راست و درست است یعنی رسالت محمد علیه السلام و حقیت قرآن و صحت دین اسلام فَاعْفُوْا پس درگذارید ای مسلمانان و بگذرید از قتال ایشان وَاصْفَحُوْا و روی بگردانید از ایشان حَتّٰی یَاْتِیَ اللّٰهُ بِاَمْرِهٖ تا وقتیکه بیارد خدای تعالی فرمان خود را که حکم است بقتال یا امر به جزیه اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزها از تعذیب و انتقام قَدِیْرٌ تواناست وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ و بدهید زکوة مال را وَمَا تُقَدِّمُوْا و آنچه از پیش بفرستید لِاَنْفُسِکُمْ از برای خود مِنْ خَیْرٍ از مال دنیا بر سبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات تَجِدُوْهُ بیابید از نوشته عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یا ثواب آن بیابید نزدیک وی اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرٌ بآنچه شما می کنید از خیر و صدقه بیناست وَقَالُوْا و گفتند جهودان یا ترسایان لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ هرگز در نیاید در بهشت اِلَّا مَنْ کَانَ مگر آنکه باشد هُوْدًا یهودی اَوْ نَصٰرٰی یا نصرانی یعنی یهود گفتند که بهشت نروند مگر جهودان و نصرانی گفتند که بهشت نروند الا ترسایان تِلْکَ این دعوی از هر دو طایفه اَمَانِیُّهُمْ آرزوهای باطله ایشان است قُلْ هَاتُوْا بگو ای محمد بیارید بُرْهَانَکُمْ حجت خود را بدین دعوی اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید شما راست گویان در قول خود بَلٰی نه چنین است که ایشان میگویند

بلکه

بلکه مَنْ اَسْلَمَ هر که تسلیم کرد وَجْهَهٗ لِلّٰهِ همه خود را برای طاعت خدای تعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ و او نیکوکار است در کردار و گفتار فَلَهٗ اَجْرُهٗ پس مر آنکس راست مزد کار او عِنْدَ رَبِّهٖ نزد آفریدگار او وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ و هیچ ترسی نباشد بر ایشان از خوف فردا وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ و نه اندوهناک باشند از تصور زوال آن مردم جمعی از نصارا یعنی نجران بمدینه آمدند و با رؤسای یهود مناظره و هر فرقه در ابطال دین دیگری غایت سعی بتقدیم رسانیدند و حق سبحانه این آیت فرستاد وَقَالَتِ الْیَهُوْدُ و گفتند جهودان لَیْسَتِ النَّصٰرٰی نیستند گروه ترسایان عَلٰی شَیْءٍ بر چیزی از دین حق وَقَالَتِ النَّصٰرٰی و گفتند ترسایان لَیْسَتِ الْیَهُوْدُ نیستند جهودان عَلٰی شَیْءٍ بر چیزی از دین که معتد به باشد وَهُمْ و حال آنکه همه ایشان یَتْلُوْنَ الْکِتٰبَ میخوانند کتاب خدای را یعنی یهود از توریت میدانند که نصارا بجهة اثبات زن و فرزند مر حق را بر باطلند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار عیسی و انجیل کافر و بی حاصلند کَذٰلِکَ همچنین که اینها میگویند قَالَ الَّذِیْنَ گفتند آنکه لَا یَعْلَمُوْنَ هیچ نمیدانند اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار یهود و نصاری یعنی کفار هم درباره ایشان همین گفتند که جهود و [ترسا] بر حق نیستند فَاللّٰهُ یَحْکُمُ پس خدای تعالی داوری کند بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ میان ایشان در روز رستخیز فِیْمَا کَانُوْا در آن چیزی که هستند ایشان فِیْهِ یَخْتَلِفُوْنَ که در آن چیز اختلاف می کنند از حق و باطل وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمگارتر مِمَّنْ مَنَعَ از آنکس که باز داشت مَسٰجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدا را اَنْ یُذْکَرَ از آنکه یاد کرده شود فِیْهَا اسْمُهٗ در آنجا نام خدای تعالی یعنی نگذاشت که در مساجد خدای تعالی را یاد کنند و پرستش نمایند وَسَعٰی و سعی نمود فِیْ خَرَابِهَا در ویرانی آن مساجد و آن بخت نصر بابلی بود یا طرطوس رومی که بیت المقدس را خراب کرده و اخبار را بقتل رسانید یک مسجد بلفظ جمع یاد کرد بجهت تعظیم یا آنکه هر موضعی از و مسجدیست یعنی محل سجده اُولٰٓئِکَ آن گروه که در منع ذکر و خرابی مسجد کوشیدند مَا کَانَ لَهُمْ نیست ایشان را و نسزد اَنْ یَدْخُلُوْهَا آنکه در آیند در آن مسجد اِلَّا خَآئِفِیْنَ مگر ترسکاران و این صورت در زمان دولت اسلام که ترسایان را موت رفتن در مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لَهُمْ مر ترسایان راست فِی الدُّنْیَا و درین جهان خِزْیٌ رسوائی و خواری و جزیه دادن وَلَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ و مر ایشان راست در آن سرای عَذَابٌ عَظِیْمٌ عذابی بزرگ وَلِلّٰهِ و مر خدای راست الْمَشْرِقُ جای بر آمدن آفتاب وَالْمَغْرِبُ و جای فرو رفتن آن آورده اند که جمعی از لشکریان حضرت رسالت علیه السلام شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند و هر کسی تحری کرده برای خود محرابی ساختند و چون روشن شد خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند با عادت قضای آن نماز از حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام اجازت خواستند این آیت نازل شد که بعد از آن که تحری کرده ادا اعادت نماز حاجت نیست چرا که همه جهات از آن اوست در تحقیق فَاَیْنَمَا تُوَلُّوْا پس هر جا که روی آرید فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ پس آنجا وجه خدای تعالی است یعنی جهت طاعت اوست و محققان را در تحقیق این آیت نکته ای است که از آنجمله زبان عالی بیان حضرت حقایق رتبت ولایت منقبت که خلدت ظلال هدایت درین ابیات اشاری بدان میفرماید ؛ مثنوی

از بنی اینما تولوا خوان ؛ ثم وجه الله بخوان ؛ یعنی آن سو که روی قصد آری ؛ تا حق بند کیش بگذاری ؛ وجه حق کان بود حقیقت و ؛ باشد آنجا بسوی او کن رو ؛ هیچ جا را نکرد استثنا ؛ پس بود عین حق عیان همه جا ؛ عارف حق شناس را باید ؛ که بهر سوی دیده بگشاید ؛ بیند آنجا جمال حق پیدا ؛ بگسلد از جمال حق قطعا

اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی وَاسِعٌ بزرگ مغفرت است و بسیار عطا عَلِیْمٌ و دانا بمصالح احوال مسلمانان وَقَالُوْا و گفتند یعنی یا کافران از یهود و نصاری اتَّخَذَ اللّٰهُ فرا گرفت خدای تعالی وَلَدًا فرزندی یعنی عزیر و مسیح سُبْحٰنَهٗ پاکی وی [از] عیب او راست بَلْ نه چنان است که ایشان میگویند بلکه لَهٗ مر او راست مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانها است وَالْاَرْضِ و آنچه در زمین است و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک مالک و مربوب وی باشند پس عیسی و عزیر علیه السلام ولد او نتوانند بود چه ولد نمی باشد الا از جنس والد و این المملوک من المالک کُلٌّ همه آنچه در زمین و آسمان باشد لَهٗ قٰنِتُوْنَ مر او را فرمان بردارانند یعنی مغلوب اند در تحت تصرف قدرت و بَدِیْعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریننده بر گونه آسمانها و زمینها است

وَاِذَا قَضٰی و چون خواهد یا تقدیر کند اَمْرًا کاری را فَاِنَّمَا یَقُوْلُ لَهٗ پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را کُنْ بباش فَیَکُوْنُ پس بباشد وَقَالَ
الَّذِیْنَ و گفتند آنانکه لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند خدای تعالی را و علم نخوانده اند چون مشرکان مکه لَوْلَا یُکَلِّمُنَا اللّٰهُ اگر ما را بتوحید دعوت میکند
پس چرا سخن نمیگوید خدای با ما اَوْ تَاْتِیْنَآ اٰیَةٌ یا بر یکی پیغامی از ما نمی آید کَذٰلِكَ هم چنانکه این مشرکان میگویند قَالَ الَّذِیْنَ گفتند آنانکه بودند
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از یهود و نصاری مِّثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار ایشان و اقتراح کردند بر انبیا علیه السلام بعد از ظهور معجزات
تَشَابَهَتْ قُلُوْبُهُمْ بیکدیگر مشابه است دلهای کفار و منکران اهل کتاب در کفر و قساوت و سوالات از روی عناد و کدورت
تیرگی قَدْ بَیَّنَّا الْاٰیٰتِ هر آینه بیان کردیم نشانهای توحید و نبوت لِقَوْمٍ یُّوْقِنُوْنَ برای گروهی که طالب یقین اند نه تابع تردد
و تخمین اِنَّآ اَرْسَلْنٰكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد بِالْحَقِّ براستی و درستی و گفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام بَشِیْرًا
مژده دهنده مؤمنان وَّنَذِیْرًا و بیم کننده کافران وَّلَا تُسْئَلُ و پرسیده نخواهی شد روز قیامت عَنْ اَصْحٰبِ الْجَحِیْمِ از آنها که اهل
جحیم اند و جحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد روزی بر زبان حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام جاری شد که اگر خدا تعالی از یهود دری
از درهای عذاب بگشاید و آنرا غضب خود بدیشان نماید غالب آنست که از بیم عذاب الیم بمنهاج مستقیم باز آیند حق سبحانه این آیت فرستاد
که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند بر تو و ادای وحی و رسالت و بر ماست حساب اهل ضلالت
وَلَنْ تَرْضٰی و هرگز خشنود نشوند عَنْكَ الْیَهُوْدُ وَلَا النَّصٰرٰی از تو جهود و نه ترسایان حَتّٰی تَتَّبِعَ تا آنگاه که پیروی کنی مِلَّتَهُمْ
کیش ایشان را قُلْ بگوی ای محمد وقتی که هر یک از ایشان ملت خود را ستایش کنند اِنَّ هُدَی اللّٰهِ بدرستی که راه نمودن خدا تعالی
هُوَ الْهُدٰی آنست راه نمودن بحق شما را بیهودیت و نصرانیت میخوانید و او مرا باسلام راه می نماید وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت
نمائی ای محمد اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای ایشان را در باب دین بَعْدَ الَّذِیْ پس از آن چیزی که براستی جَآءَكَ آمده است بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش
که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان مَا لَكَ نیست مر ترا مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ وَّلِیٍّ دوستی رهاننده وَّلَا
نَصِیْرٍ و نه کسی یاری دهنده صورت خطاب بحضرت علیه السلام منقبت است و معنی راجع با امت اَلَّذِیْنَ آنانکه اٰتَیْنٰهُمُ الْکِتٰبَ
عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریت بقولی که آیت در شان عبد الله بن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از اتباع
نجاشی که با جعفر بن ابی طالب رض از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که آیت در شان مسلمانان فرود آمده باشد و بر هر تقدیر یَتْلُوْنَهٗ
میخوانند آن کتاب را یا متابعت می کنند حَقَّ تِلَاوَتِهٖ چنانچه حق خواندن یا متابعت کردن است اُولٰٓئِكَ آن گروه یُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ایمان
دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند وَمَنْ یَّکْفُرْ بِهٖ و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آنرا تغییر دهد فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه هُمُ الْخٰسِرُوْنَ
زیان زدگان یٰبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ ای فرزندان یعقوب اذْکُرُوْا یاد کنید نِعْمَتِیَ نعمتهای مرا الَّتِیْٓ آن نعمتها که اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ
انعام کردم بر شما و اسلاف شما وَاَنِّیْ فَضَّلْتُکُمْ و بدرستی که من پدران شما را تفضیل کردم عَلَی الْعٰلَمِیْنَ بر عالمیان زمان ایشان تکرار
این آیت بجهت تقریر و تذکیر نعمتهای الهی است وَاتَّقُوْا یَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که از هیبت آن لَّا تَجْزِیْ نَفْسٌ کفایت
نکند کسی عَنْ نَّفْسٍ از کسی شَیْئًا چیزی را از عذاب وَّلَا یُقْبَلُ مِنْهَا و قبول کرده نشود از هیچ نفسی عَدْلٌ فدای او را یعنی بدلی
که بعوض او معذب گردد وَّلَا تَنْفَعُهَا و سودی نکند هیچ نفسی را شَفَاعَةٌ خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع وَّلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ
و نباشند کافران که ممنوع گردند از عذاب یعنی ایشان را کسی یاری نکند تا از عذاب باز رهاند بیت سودی ندهد یاری هر یار که هست
تا در نرسد وعده هر کار که هست وَاِذِ ابْتَلٰٓی و یاد کن ای محمد وقتی را که بیازمود یعنی امر کرد اِبْرٰهٖمَ رَبُّهٗ ابراهیم را پروردگار او بِکَلِمٰتٍ
به سخنان از اوامر و نواهی یا مناسک حج یا آنچه از فطرت اسلام شمرند و آن فرق است یعنی شگافتن موی سر و دو نیم ساختن آنرا که کسی موی
دارد و مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و برکندن موی بغل و حلق عانه و ختنه و استنجا تا آب فَاَتَمَّهُنَّ
پس ابراهیم علیه السلام باتمام رسانید آن را و قیام نمود بدان قَالَ گفت خدا تعالی که چون متابعت فرمان کردی اِنِّیْ جَاعِلُكَ بدرستی که من

گرداننده توام لِلنَّاسِ برای مردمان اِمَامًا پیشوای در دین که همه نیکان بعد از تو به تو اقتدا کنند و آنکه حق سبحانه پیغمبر علیه الصلوة
و السلام ما را فرمود که اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ حَنِیْفًا و امت مرحومه را نیز امر کرد که مِلَّةَ اَبِیْکُمْ اِبْرٰهِیْمَ برای انجاز این وعده است و چون
خدا تعالی ابراهیم علیه السلام را بشرف امامت نوازش فرمود قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام با حق تعالی وَمِنْ ذُرِّیَّتِیْ و از فرزندان من نیز کن
من نیز امامان پیدا کن قَالَ گفت خدای در جواب او لَا یَنَالُ عَهْدِی نرسد عهد من یعنی رحمت و القول الصحیح رسالت یا امامت یا سلطنت مر
الظّٰلِمِیْنَ ستمگاران را یعنی کافران را از ذریت تو وَاِذْ جَعَلْنَا و یاد کن آنرا که گردانیدیم الْبَیْتَ خانه کعبه را مَثَابَةً جای بازگشت
یا موضع ثواب لِّلنَّاسِ مر آدمیان را یعنی حاجیان را که هر سال بوی بازگردند و از آنجا بثواب بی حساب رسند وَاَمْنًا و گردانیدیم آنرا موضع
امنی که در وی کسی را نکشند وَاتَّخِذُوْا و فرا گیرید ای مؤمنان بعد از آنکه شرف حرم دانستید مِنْ مَّقَامِ اِبْرٰهٖمَ از مقامیکه منسوبست به ابراهیم
مُصَلًّی نمازگاه و آن موضعی است که در آن حجری وضع کرده اند و اثر قدمهای مبارک آنحضرت بر وی است حفص وَاتَّخَذُوْا بصیغه ماضی میخواند
یعنی فرا گرفتند مردمان آنرا پیش از شما نمازگاه وَعَهِدْنَآ و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم اِلٰٓی اِبْرٰهٖمَ وَاِسْمٰعِیْلَ بسوی ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام
اَنْ طَهِّرَا آنکه پاک سازید بَیْتِیَ خانه مرا از اوثان و انجاس و جنایت و معاصی و طواف جنب و حایض لِلطَّآئِفِیْنَ برای طواف
کنندگان وَالْعٰکِفِیْنَ و برای مقیمان و معتکفان وَالرُّکَّعِ السُّجُوْدِ و برای رکوع کنندگان و سجده آرندگان یعنی نمازگزارندگان اهل اشارت
بر آنند که پاک دارید خانه دل را که حرم دوست است از وساوس تعلقات کونین و گفته اند تطهیر بیت از وساوس اوزار است و تطهیر دل از ملاحظه اغیار
بیت اگر حریم دل از غیر دوست سازی پاک بصفای وحدت صرف اندر و کنی ادراک وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم یعنی دعا
کرد که رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من بگردان هٰذَا این مکان را که برای تو در آن خانه ساختیم بَلَدًا اٰمِنًا شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ یا
اهل آنرا از جور متغلبان در امان خود دار وَّارْزُقْ اَهْلَهٗ و روزی ده اهل این بلده را مِنَ الثَّمَرٰتِ از میوه ها حق تعالی این دعا را مستجاب کرد امید
حکم فرموده تا جبرئیل علیه السلام یکی از دیهای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از آن زمین منقطع ساخته بمکه آورد و هفت بار گرد خانه طواف
داده بر زمین تهامه بر سر مرحله از مکه وضع کرد و آن دیه را بجهت طواف خانه کعبه طایف می گویند و میوه اهل مکه از آنجاست پس ابراهیم تخصیص
کرد رزق را بمؤمنان و گفت مَنْ اٰمَنَ روزی ده هر کرا که ایمان دارد مِنْهُمْ از آنانکه ساکنان این شهر باشند بِاللّٰهِ بخدای وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ
و روز بازپسین قَالَ گفت خدای تعالی وَمَنْ کَفَرَ و هر که کافر شود فَاُمَتِّعُهٗ پس او را برخورداری دهم قَلِیْلًا برخورداری اندک یعنی در دنیا
ثُمَّ اَضْطَرُّهٗٓ پس او را به بیچارگی برانم اِلٰی عَذَابِ النَّارِ بسوی عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ و بد مرجعی است دوزخ وَاِذْ یَرْفَعُ و یاد کن آنرا که
که برداشت اِبْرٰهٖمُ الْقَوَاعِدَ ابراهیم اساسها و اساسها را مِنَ الْبَیْتِ از خانه کعبه وَاِسْمٰعِیْلُ عطف است بر ابراهیم چه پسر با پدر در رفع قواعد
شریک بوده و هر یک در طرفی آن خانه کار میکرده یا بنوبت دیوار بر می آورده و صحیح آن است که اسمعیل علیه السلام سنگ جمع میکرده و بدست ابراهیم
میداده تا بکار می برده القصه بعد از اتمام آن خانه پدر و پسر دست تضرع برداشت گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما تَقَبَّلْ مِنَّا قبول کن از ما
این کار خیر را اِنَّكَ بدرستی که تو اَنْتَ السَّمِیْعُ توئی شنوا مر دعای ما را الْعَلِیْمُ توئی دانا به نیتهای ما رَبَّنَا ای خداوند وَاجْعَلْنَا و گردان
ما هر دو را مُسْلِمَیْنِ لَكَ ثابت بر اسلام و استسلام یا موحد و مخلص لَكَ مر ترا وَمِنْ ذُرِّیَّتِنَآ و گردان از فرزندان ما اُمَّةً گروهی مُّسْلِمَةً لَّكَ
گردن نهاده و منقاد شده مر ترا وَاَرِنَا و بنمای ما را مَنَاسِکَنَا مواضعی که در آن افعال حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام
و عرفات برای وقوف و منی برای قربان وَتُبْ عَلَیْنَا و از ما در گذر ان اگر در عمل قصوری و تقصیری واقع شده اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ بتحقیق
توئی پذیرنده توبه مقصران الرَّحِیْمُ و بخشنده بر گناهکاران رَبَّنَا ای پروردگار ما وَابْعَثْ فِیْهِمْ و برانگیز در میان ذریت ما امت
مسلمه و مبعوث گردان رَسُوْلًا مِّنْهُمْ فرستاده از ایشان و بزبان ایشان تا ذریته اعراب و شرفی باشد بدان رسول یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ بخواند
بر ایشان اٰیٰتِكَ کتاب ترا تا بیان کند نشانهای وحدانیت تو با ایشان وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتٰبَ و بیاموزاند ایشان را قرآن وَالْحِکْمَةَ و معانی
آن تا بیان کند آنچه در وی هست از امر و نهی و حلال و حرام وَیُزَکِّیْهِمْ و پاک گرداند ایشان را از گناه بسبب بیان شرایع و احکام اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِیْزُ

بدرستی که توئی توانایی و غالب و قادر بر اجابت دعای ما الحکیم توئی دانا محکم کار حق سبحانه این دعا را نیز بعز اجابت مقرون ساخت
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را از اولاد اسمعیل مبعوث گردانید و نکته انا دعوة ابی ابراهیم اشارت برین است ومن یرغب
وکیست که باز گردد استفهام برای استبعاد و نفی وانکار است یعنی هیچکس باز نگردد عن ملة ابراهیم از کیش ابراهیم الا من سفه
مگر کسی که خوار گرداند نفسه نفس خود را یا هلاک سازد یا سفیه و بیخرد باشد در نفس خود ولقد اصطفینه وهرآینه ما برگزیدیم ابراهیم را
فی الدنیا درین سرای بکرم و فتوت یا بشرف نبوت یا بعبادت وخلت یا بعمارت خانهٔ کعبه وانه فی الاخرة و بدرستی که او
دران سرای لمن الصالحین از جملهٔ فیروزی یافتگان است بصلاح و فلاح اذ قال له یاد کن آنوقت که گفت مر ابراهیم را ربه پروردگار
او اسلم گردن نه فرمان مرا یا تسلیم شو در هرچه از مجاری قضا بر تو جاری گردد قال اسلمت گفت ابراهیم که تسلیم کردم خود را لرب
العالمین پرورندهٔ عالمیان تا هرچه خواهد کند فان شاء احیانی وان شاء امانی بیت بگذاشته ام مصلحت خویش بدوست
کز دوست بمن هرچه رسد پس نیکوست ووصی بها و وصیت کرد بملت خود یا بکلمهٔ اسلمت ابراهیم بنیه ابراهیم مر پسران خود را
ویعقوب و وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را بموافقت جد خود و مضمون وصیت آن هردو این بود که یا بنی ای پسران من
ان الله اصطفی بدرستی که خدای برگزیده لکم الدین برای شما دین مرضی مشروع مامور به که اسلام است فلا تموتن پس ممیرید الا
وانتم مسلمون مگر که شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید چون مرگ برسد شما را بر اسلام دریابد پس نهی از ترک اسلام است
نه از مرگ ام کنتم شهداء آیا شما حاضر بودید اذ حضر آن هنگام که آمد یعقوب الموت به یعقوب مرگ و یعنی اسباب و علامات
آن و یاد کنید اذ قال آن وقت که گفت یعقوب لبنیه مر پسران خود را ما تعبدون چه چیز خواهید پرستید من بعدی از پس
وفات من قالوا گفتند نعبد الهک خواهیم پرستید خدای تعالی را واله ابائک و خدای پدران شما ابراهیم واسمعیل واسحق
ابراهیم را که جد او بود پدر گفتند جهت آنکه جد حکم پدر دارد و اسمعیل را که علیه السلام که عم او بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب گویند
وحرمت او برابر پدر نگاه دارند و این نظر بر اتحاد اصل است الها واحدا عبادت میکنیم خدایرا که یگانه و یکتا است ونحن له و حال آنکه
ما مران خدایرا مسلمون منقادیم بطاعت تلک این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان امة گروهی بودند قد خلت
که درگذشتند لها ما کسبت مر ایشانرا است آنچه کسب کردند ولکم ما کسبتم و مر شما را باشد آنچه کسب کردید ایشان و شما را بر
عملها پاداش خواهد داد ولا تسئلون و شما پرسیده نشوید عما کانوا یعملون از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند و اعتقاد یهودان
بود که ابنها را بطاعت آبا ثواب دهند و بر کفر آنها ایشانرا معاقب سازند درین آیت فرمود که نه شما را باعمال ایشان ثنا خواهند ساخت
ونه ایشانرا بافعال شما مواخذه خواهند کرد وقالوا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را که کونوا هودا باشید از جمع یهود او نصری
و گفتند ترسایان که ترسا شوید تهتدوا تا راه یابید قل بگوای محمد بل نه جهودی کنم و نه ترسایی بلکه متابعت میکنیم و لازم میگیرم
ملة ابراهیم کیش ابراهیم را حنیفا در حالتیکه آن ملت مایل است از همه کجیها براه راست یا ابراهیم مایل بود از همه دین ها بدین
اسلام وما کان و نبود ابراهیم من المشرکین از شرک آرندگان قولوا بگوئید ای متابعان ملت ابراهیم یعنی اعراض کنید از قول
یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را به جهودی و ترسائی دعوت می کنند بگوئید امنا بالله بگرویدیم به خدای وما انزل الینا و بآنچه
فرود آمده است بما یعنی قرآن وما انزل و بآنچه فرو فرستاده شده است الی ابراهیم بسوی ابراهیم که بیست صحیفه بوده است واسمعیل
واسحق و بفرزندان او اسمعیل و اسحق ویعقوب و به نبیرهٔ او یعقوب والاسباط و بفرزندان یعقوب اگرچه باولاد ابراهیم
و یعقوب هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام صحف بودندکان که آن نیز بدیشان منزل است چنانچه قرآن نیز منزل است
بر ما وما اوتی موسی وعیسی و ایمان داریم بآنچه داده شده اند موسی و عیسی یعنی توریت و انجیل و سایر دلایل نبوت وما
اوتی النبیون و ایمان داریم بآنچه عطا داده شده اند پیغمبران از کتب و معجزات من ربهم از نزد خدای خود لا نفرق

هیچ جدای نمی افگنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم ونحن له و ما مر خدایرا مسلمون گردن نهادگانیم
فان امنوا پس اگر ایمان آورند یهود و نصارا بمثل ما امنتم به مانند آنچه شما ایمان آوردید بدان یعنی به همه کتب و رسل
فقد اهتدوا پس هرآینه راه راست یافتند وان تولوا واگر بر گردند واعراض نمایند فانما هم پس جز این نیست که ایشان
فی شقاق در مقام خلاف و عداوت اند وای محمد تو از دشمنی ایشان اندیشه مکن فسیکفیکهم الله پس زود باشد
که خدایتعالی کفایت کند واز تو باز دارد شر یهود و نصاری وهو السمیع واوست شنوا مقالات موحدان و کافرانرا باقرار و انکار
العلیم دانا باعتقاد هر دو گروه بعد از نزول این آیات جهودان بکلی از متابعت پیغمبر اعراض کردند و ترسایان نیز طرح مخالفت
افکنده با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغه هست و شما را صبغه و ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب
معمودیه غوطه دادندی باعتقاد آنکه آن آب پاک کننده مولود است و از غیر دین مسیحا و آنرا قایم مقام ختان دانستندی و گفتندی صبغنا
بالنصرانیة حق تعالی امر فرمود که صبغة الله بگوئید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله را که آن دین خدا است و گویند مراد ختان است
وآن تطهیر مسلمانان باشد ومن احسن وکیست نیکوتر من الله از خدای صبغة از جهت دین و تلقین و تطهیر مومنان از ادناس
وتلویث ونحن له و ما حق را باتباع صبغة الله عابدون پرستش گرانیم گفته اند صبغة الله رتبه ولایت و درجه محبت است که
برنگ دوستی بر او رونداز همه عالمش بر سر آورند و نزد محققان صبغة الله رنگ بی رنگی است و تا کسی از رنگ آمیزی پاک نشود در رنگ صبغة الله
نگیرد خلاصه رسایل درویشان و نقاوهٔ عبارات اشارت بیان معنی این صبغه است و حقیقت آن ازین رباعی که صاحب لوایح جلدت
ظلال حقایقه بقلم کرم بر الواح افهام مستفیدان ثبت فرموده پی می توان برد رباعی لب هر رنگ هست یار دلخواه ابدل فا
نشوی برنگ ناگاه ابدل : اصل همه رنگها ازان رنگین است : من احسن صبغة من الله ابدل : یهود و نصارا از تعریضات قرآنی
دیگر باره در ورطهٔ تعصب افتاده گفتند نحن ابناء الله واحباؤه ما را که شرف دوستی و عزت فرزندی حق ثابت است بپیغمبری سزاوارتریم از مسلمانان
خدایتعالی پیغمبر خود را فرمود که قل بگوای محمد علیه الصلوة والسلام در جواب ایشان اتحاجوننا آیا مخاصمت میکنید با ما فی الله
در دین خدای و دعوی اولویت در نبوت با ما وهو ربنا و حال آنکه او پروردگار ماست وربکم و آفریدگار شما و چون ربوبیت او بهمه
است پس عبودیت او بر همه واجب باشد ولنا اعمالنا و ما راست جزای کردارهای ما ولکم اعمالکم و مر شما راست مکافات
عملهای شما ونحن له مخلصون و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل ام تقولون یا میگوئید یهود و نصارا و حفص بخطاب میخواند یعنی یا میگوئید
ای جهودان و ترسایان ان ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط بدرستی که این پیغمبران و پیغمبرزادگان
کانوا هودا بودند یهودی و این قول جهودان است او نصاری یا بر کیش نصرانیان بودند و این سخن ترسایان است قل بگوای
محمد علیه الصلوة والسلام ءانتم اعلم آیا شما دانا ترید بادیان انبیا ام الله یا خدایتعالی که ایشان را بدان دین مبعوث گردانید ومن اظلم
وکیست ستمگارتر بر خود ممن کتم از آنکس که بپوشد شهادة عنده الله گواهی که نزدیک او ثابت باشد من الله از خدای تعالی یعنی بواسطه
کتاب الهی دانسته بود و درین تعریض اهل کتابست بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام وما الله بغافل
ونیست خدایتعالی بی خبر عما تعملون از آنچه شما میکنید از کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمد علیه الصلوة والسلام تلک امة آن قوم مذکور
گروهی بودند که قد خلت رفتند و درگذشتند لها ما کسبت مر ایشان راست آنچه خود کسب کرده اند ولکم ما کسبتم و مر شما را
نیز همان خواهد رسید که کسب کرده اید ولا تسئلون و مسئول نمی شوید عما کانوا یعملون از آن چیزی که دیگران کرده اند تکرار این آیت
برای تاکید و تقریر یا بجهت تنبیه و تحذیر است نقل است که حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی
بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت المقدس کرده نماز گزارید یهود ازین مبتهج شده میگفتند که اگر محمد علیه الصلوة والسلام
دین ما ندارد باری بقبلهٔ ما نماز میگذارد و یا می گفتند این مرد و اصحاب او راه بقبله نمی بردند تا نماز ما را دیدند جهت قبله راه یافتند خاطر

آن حضرت علیه الصلواة والسلام ملول گشت وفرمان الهی صادر شد که از بیت المقدس روی بکعبه آورد جهودان ومنافقان بعد از تحویل قبله
زبان طعن بگشادند حق تعالی از حال ایشان خبر میدهد

سیقول السفهاء

زود باشد که گویند کم خردان وسبکساران من الناس از مردمان یعنی یهود ومنافقان مدینه ما ولیهم چه چیز باز گردانید مسلمانان را
عن قبلتهم التی کانوا علیها از قبله ایشان آن قبله که بودند علیها بران یعنی بیت المقدس قل لله المشرق والمغرب مر خدایتعالی راست
همه جهات هم مشرق که خانه کعبه دران جانب فتاده وهم مغرب که بیت المقدس دران صوب واقع شده یهدی راه نماید من یشاء هر کرا
خواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که دین اسلام وقبله ابراهیم علیه الصلواة والسلام است وکذلک وهمچنین قبله شما را ای اهل اسلام ما
بفضل قبلها ساختیم جعلناکم شما را هم گردانیدیم امة وسطا گروهی عدل وبرگزیده لتکونوا تا باشید شهداء گواهان برای انبیا
علی الناس بر منکران نبوت روز قیامت ویکون الرسول وباشد فرستاده من یعنی محمد علیه الصلواة والسلام علیکم شهیدا بر شما
گواه معدل ومزکی وما جعلنا ونساختیم قبله عبادت تو القبلة التی آن قبله که کنت علیها تو هستی بران یعنی کعبه الا لنعلم مگر برای
آنکه ممیز سازیم وجدا کنیم من یتبع الرسول آن کس را که پی روی رسول کند درامر قبله ممن ینقلب از آنکس که باز گردد علی عقبیه
بر پاشنهای خود مثل است درباب کسی که باز گردد از راهی وعدول کند بغیر آن وان کانت وبدرستی که هست قبله یعنی تحویل آن لکبیرة
هر آینه بزرگ وگران الا علی الذین بر آنکه هدی الله خدای راه نمود ایشان را تا تحویل این قبله را حق دانستند بخلاف یهود که هر لحظه شبهه
انگیختند درامر قبله ویکی آن بود که گفتند اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنکه بجانب بیت المقدس نماز گذارده اند اصحابه وپیش از
تحویل قبله وفات یافته چون سعد بن زراره وبراء بن معرور رض بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود که وما کان الله ونیست خدای
با فضل وکرم لیضیع ایمانکم که ضایع گرداند نمازهای شما را بهر طرف گذارده آید یا تباه کند ایمان شما که روی به بیت المقدس داشته اید
ان الله بدرستی که خدایتعالی بالناس بمردمان لرؤف هر آینه مهربانست صلاح ایشان فرو نگذارد رحیم بخشاینده است مزد ایشان
ضایع نگرداند قد نری بدرستی که میبینیم تقلب وجهک گردانیدن روی ترا فی السماء در جهت آسمان برای انتظار وحی این
درامر تحویل قبله هست سید عالم علیه الصلواة والسلام از قول یهود که می گفتند محمد علیه الصلواة والسلام روی بقبله ما نماز میگذارد ملول شده وآرزو کرد
که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم علیه الصلوة والسلام واقدم القبلتین است ودرین باب با جبرئیل علیه السلام سخن گفت وجبرئیل متوجه مقام
خود شده وسید کائنات علیه افضل الصلواة هر ساعت از سر دی بآسمان می نگریست ومنتظر وحی می بود تا جبرئیل علیه السلام آمد واین آیت
آورد که ما توجه ترا بآسمان میدیدیم فلنولینک پس هر آینه متوجه ساختیم ترا قبلة ترضیها بآن قبله که تو میخواهی ومی پسندی فول وجهک
پس بگردان روی خود را مراد همه بدن است شطر المسجد الحرام بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانه کعبه روز دوشنبه منتصف رجب
در سال دوم از هجرت حضرت خیر البشر علیه الصلواة والسلام در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز
روی از صخره گردانیده بمحراب کعبه توجه فرمود وآن مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت وبعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم
امتش را میگوید وحیث ما کنتم وهر جا که باشید در بر وبحر وسهل وجبل وشرق وغرب وچون خواهید که نماز گذارید فولوا وجوهکم پس
بگردانید رویهای خود را شطره بسوی مسجد مذکور وان الذین وبه تحقیق آنانکه اوتوا الکتب داده شده اند ایشان را توریت
لیعلمون هر آینه میدانند انه الحق که این تحویل یا توجه درست وراست هست وحکم آن من ربهم از پیش پروردگار ایشان است
چه در توریت خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد وآخر قبله که بدان بماند کعبه است وما الله بغافل وخدایتعالی غافل نیست
عما یعملون از آنچه یهود میکنند از انکار قبله ولئن اتیت وبخدای که اگر بیاوری تو ای محمد علیه الصلواة والسلام الذین اوتوا الکتب برای آنانکه
داده شده اند کتاب یعنی جهود وترسا بکل آیة بهر معجزی ونشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی وبرهانی که از تو خواهند بر حقیقت توجه بکعبه

ما تبعوا قبلتک پیروی نکنند ایشان قبله ترا وما انت بتابع وتو نیز نیستی متابع قبلتهم مر قبله ایشان را وما بعضهم ونیست بعضی
از ایشان بتابع قبلة بعض پیرونده ومتابعت کننده قبله بعضی را چه جهت قبله نصاری شرقی است واز آن یهود غربی است
وجمع میان این هر دو متعسر است ولئن اتبعت واگر پیروی کنی ای محمد صلی الله علیه وسلم بر سبیل فرض اهواءهم آرزوهای ایشان را در باب
قبله من بعد ما جاءک از پس آنکه آمد بتو من العلم از دانستن آنکه قبله ابراهیم حق است انک بدرستی که تو باشی اذا آن هنگام که متابعت
ایشان نمائی لمن الظالمین هر آینه از جمله ستمگاران ظاهر خطاب راجع است با پیغمبر علیه الصلواة والسلام اما معنی آن راجع با متان
الذین آنانکه آتیناهم الکتب داده ایم ایشان را توریت یعرفونه می شناسند قرآن را واصح آن است که پیغمبر را کما یعرفون همچنانکه
می شناسند ابناءهم پسران خود را درمیان کودکان یعنی شناختی روشن دارند درباب پیغمبر علیه الصلواة والسلام وان فریقا منهم وبدرستی
که گروهی از ایشان لیکتمون الحق هر آینه می پوشند حق را از عوام وسفله وهم یعلمون وایشان میدانند که می پوشند الحق آنچه درست
وراست باشد من ربک از پروردگار تو است فلا تکونن پس مباش خطاب بآن حضرت علیه الصلواة والسلام است ومراد امت اند یعنی
مباشید من الممترین از شک کنندگان درامر قبله درانکه من عند الله است ولکل ومر هر گروهی را از خدایتعالی پرستان یا از انبیا که ارباب
شرایع اند یا هر متوجهی را وجهة جهتی وقبله ایست هو مولیها که او روی بدان دارد یا خدای تعالی روی او را بدان سوی گردانیده فاستبقوا
الخیرات پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در نیکوئیها که یکی از آن توجه بکعبه است محققان بر آنند که از هر نهادی چیزی سر بر زده
واز هر سویدائی ظهور کرده که قبله او ست وهر یک روی بقبله خود آورده از توجه بکعبه حقیقی باز میماند مگر محرمان حرم تجرید ومحرمان حرم تفرید
که قبله فاینما تولوا فثم وجه الله روی بمنکر دانند مثنوی قبله شاهان بود تاج وکمر ؛ قبله ارباب دنیا سیم وزر ؛ قبله صورت پرستان
آب وگل ؛ قبله معنی شناسان جان ودل ؛ قبله زاهد محراب قبول ؛ قبله بد سیرتان کار فضول ؛ قبله تن پروران خواب وخورش ؛ قبله انسان
دانش پرورش ؛ قبله عاشق وصال بی زوال ؛ قبله عارف جمال ذی الجلال ؛ قبله اصحاب منصف مال وجاه ؛ قبله اهل سلوک سهاب راه
قبله حرص واهل باشد هوا ؛ قبله قانع توکل بر خدا ؛ صاحب الحقایق فرموده که هر چیزی را از انسان قبله هست که روی توجه بدان دارد وقبله بدن
آنچه حواس خمس بدان لذت یابند از ماکولات ومشروبات ومسموعات ومبصرات وامثال آن وقبله نفس وبنای غذا است وزینت متاع
ناپایدار وقبله دل آخرت است وقبله روح قرب وشوق وذوق محبت وقبله سر توحید ومعرفت ربانی وکشف حقایق واطلاع بر معانی
ودر کشف الاسرار آورده که هر کسی روی بجانب آورندی ای موحدان شما را باشید وروی از ما متابید قل الله ثم ذرهم در باب ایشان
شاهد است ومیفرماید اینما تکونوا هر جا که باشید وبهر قبله که رو آرید شما واهل کتاب یات بکم الله جمیعا بیارد خدایتعالی همه شما را وجمع کند
بروز قیامت برای امتیاز محق از مبطل ان الله بدرستی که خدایتعالی علی کل شیء بر همه چیزها از احضار وتمیز قدیر تواناست ومن حیث خرجت
واز هر جا که بیرون روی ای محمد علیه الصلواة والسلام برای سفر فول وجهک پس بگردان روی خود را هنگام نماز شطر المسجد الحرام بسوی مسجد
حرام وانه وبه تحقیق تحویل قبله بکعبه للحق هر آینه راست وپسندیده است وفرود آمده من ربک از پروردگار تو وما الله بغافل وخدای
بیخبر نیست عما تعملون از آنچه شما میکنید ومن حیث خرجت واز هر مکان ودر هر زمان که بیرون می آئی فول وجهک پس روی خود را
بگردان در وقت ادای نماز شطر المسجد الحرام بطرف مسجد حرام وحیث ما کنتم وهر جا که شما باشید ای امت فولوا وجوهکم پس
بگردانید رویهای خود یعنی همه بدن خود را شطره بسوی آن مسجد لئلا یکون تا نباشد للناس مر یهود ومشرکان را علیکم بر شما
درباب توجه بمسجد اقصی حجة خصومتی وجدالی یهود میگفتند که محمد علیه الصلواة والسلام دین ما را منکر است وقبله ما را معتقد ومشرکان طعنه
میزدند که این مرد را چه شد که روی از قبله پدران خود بگردانید پس تحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی نماند الا الذین ظلموا منهم مگر آنها که ستم
کردند بر نفس خود بعناد ومکابره از یهود مدینه وبت پرستان مکه یهود میگفتند برای میل با قربای خود روی بمکه آورد ومشرکان طعنه میکردند
که محمد علیه الصلوة والسلام دانست که ما بر حقیم دیگر باره روی بقبله ما کرد فلا تخشوهم پس مترسید از ایشان در توجه بخانه کعبه واخشونی

وتبرسید از من بجا الفت فرمان من وَلِأُتِمَّ معطوف است بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم تفضل
وکرم خود نِعْمَتِي نعمت خود را که اختصاص دارد بملت حنیفیه عَلَيْكُمْ بر شما وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و دیگر شاید که شما راه بیابید بشرایع و احکام
دین و گفته اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت كَمَا أَرْسَلْنَا چنانچه در دنیا ما ارسال رسل و انزال کتب کرده و فرستاده ایم و فرستاده ایم
فِيكُمْ در میان شما رَسُولًا مِنْكُمْ فرستاده ام از شما يَتْلُوا عَلَيْكُمْ که می خواند بر شما آيَاتِنَا ایت های ما که قرآن است وَيُزَكِّيكُمْ و پاک
می گرداند شما را از شرک یا برای شما استغفار می کند تا از گناه پاک شوید وَيُعَلِّمُكُمُ و می آموزد شما را الْكِتَابَ قرآن وَالْحِكْمَةَ و حلال
و حرام آن وَيُعَلِّمُكُمْ و تعلیم میدهد شما را مَا لَمْ تَكُونُوا آنچه نیستید که شما تَعْلَمُونَ بدانید آنرا فَاذْكُرُونِي پس یاد کنید مرا بطاعت
أَذْكُرْكُمْ تا شما را یاد کنم بمغفرت ابن عیینه رح میگوید که در اخبار بما رسیده است که حق سبحانه و تعالی امر فرمود که من بندگان خود را خبری
داده ام که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هر آینه نعمت بزرگ بر ایشان تمام کردمی و آن اینست که گفته ام فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ و در جواهر التفسیر قریب
بصد وجه درین آیت مذکور شده و چون درین ترجمه بساط اطناب مطوی است بیک دو نکته از سخن محققان اختصار میکند و در کشف الاسرار
آورده که رب العالمین گفت لا یزال العبد یذکرنی و اذکره حتی عشقنی نتیجه دوام ذکر کمال محبت است که آنرا عشق خوانند و مراد ازین ذکر نه ذکر زبانست
بلکه ذکر دل و جان است و در نهایت حال از سلطان العارفین رح پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان کمتر میشنوم فرمود که زبان بیگانه است در میان
نگنجد و شیخ ابوبکر واسطی رح فرموده است که حقیقت ذکر نسیان ذکر است و قیام بمذکور و درین باب فرزند اعز صفی الدین علی را رباعی است
خر یاد تو ام از دل ناشاد برفت ؛ ور سینه هوای گل و شمشاد برفت ؛ مستغرق ذکر تو چنانم که دگر ؛ در ذکر تو ام ذکر تو از یاد برفت
وَاشْكُرُوا لِي و سپاس داری کنید نعمتهای مرا وَلَا تَكْفُرُونِ و ناسپاسی مکنید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گروندگان اسْتَعِينُوا
یاری خواهید بقیام بحقوق الهی بِالصَّبْرِ بشکیبائی که کلید در نجات است وَالصَّلَاةِ و نماز که مجمع العبادات است إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای تعالی مَعَ الصَّابِرِينَ با صابران است بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت وَلَا تَقُولُوا و مگوئید لِمَنْ يُقْتَلُ مر کسی را
که کشته شود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای تعالی یعنی در جهاد أَمْوَاتٌ که ایشان مردگانند صحابه رض بعد از حرب بدر ذکر شهدا میکردند
و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند که بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا محروم شد حق سبحانه
فرمود که ایشانرا مرده مخوانید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ و لیکن شما نمی یابید کیفیت آن حیات را زیرا
که ادراک آن بعقل متصور نیست وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ و هر آینه می آزمائیم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان می کنیم و اگر نه بر علم ما هیچ پوشیده
نیست و آن آزمایش بچه چیز است بِشَيْءٍ بر چیزی اندک مِنَ الْخَوْفِ از بیم دشمن در غزا وَالْجُوعِ و گرسنگی و قحط و تنگی
وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ و نقصان بعضی مالها که بتاراج حادثات رود وَالْأَنْفُسِ و نقصان در نفسها بر بیماری و ضعف و شیب
وَالثَّمَرَاتِ و نقصان میوه ها بآفات سماوی و ارضی یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دلند وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ و بشارت ده صبر کنند
گانرا بهر کرامت که ممکن است الَّذِينَ آنانکه إِذَا أَصَابَتْهُمْ چون برسد ایشانرا مُصِيبَةٌ ناخوشی و رنجی و گفته اند هر حادثه مکروه
که بر بنده رسد مصیبت است و آن صابران در وقت وقوع مصیبت قَالُوا گویند إِنَّا لِلَّهِ ما از آن خداوندیم اقرار است بانقیاد
حکم قضا و اتصاف به تسلیم و رضا وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و ما بسوی حق باز گردندگانیم اعتراف است به بعث و نشور أُولَئِكَ آن
گروه که در مصایب رجوع بکلمه استرجاع نمایند عَلَيْهِمْ بر ایشان است صَلَوَاتٌ رحمتهای مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان
وَرَحْمَةٌ و نعمت و گفته اند مراد از رحمت بهشت است بهشت را رحمت گفته است انجاکه وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ
فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ و آن کسان هُمُ ایشانند نه غیر ایشان الْمُهْتَدُونَ راه یافتگان برضا و تسلیم یا بکلمه استرجاع که موجب
ثواب عظیم است سعید بن جبیر رح فرموده که کلمه استرجاع را از جمیع امم مرحومه بدین امت عطا فرموده اند و پس و گر نه بایستی
که یعقوب علیه السلام بوقت فقدان یوسف علیه الصلوة والسلام بجای یا اسفا انا لله گفتی و فاروق رضی الله تعالی عنه چون

این آیت

این آیت خواندی گفتی نعم العدلان یعنی صلوات و رحمت نیک دو همسنگند و نعم العلاوة یعنی اهتدا خوش سرباری است إِنَّ
الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ بدرستی که صفا و مروه و آن دو کوه اند در مکه که طواف بدیشان میکنند مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهای حج خانه خدا است
فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ پس هر که قصد خانه خدا کند باعمال مخصوصه حج در حالت احرام أَوِ اعْتَمَرَ یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مخصوصه بعمره فَلَا
جُنَاحَ عَلَيْهِ پس بروی هیچ گناهی نیست أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا از آنکه طواف کند بدیشان و سعی نماید در میان ایشان چون کفار در جاهلیت طواف
این بقعه میکردند اهل اسلام را از آن شعار عار می آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه که در حج و عمره بجا باید آورد بدعه که آن از
شعائر است وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا و هر که بطوع و رغبت خود عمل نیکو بجا آرد از زیادتی طواف یا حج و عمره بر سبیل تبرع فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ پس
بدرستی که خدای تعالی جزا دهنده شکرگویندگان است عَلِيمٌ دانا باعمال بندگان إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنان از علمای یهود که بحقد و حسد
يَكْتُمُونَ می پوشند مَا أَنْزَلْنَا آنچه فرو فرستادیم مِنَ الْبَيِّنَاتِ از سخنان روشن در توریت چون حکم رجم وَالْهُدَىٰ و راه نمودنی و صفت
بعثت مصطفی صلی الله علیه و سلم مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ پس از آنکه بیان کرده ایم آن هدی را لِلنَّاسِ برای بنی اسرائیل فِي الْكِتَابِ در توریت
یعنی ما آشکارا ساختیم و ایشان مخفی گردانیدند أُولَئِكَ آن گروه که پوشندگان حق اند يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ میراند ایشانرا خدای و از رحمت خود دور
میکند وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ و لعنت میکنند بر ایشان لعنت کنندگان یعنی ملائکه یا همه آفریدگان از جن و انس یا تمام مسلمانان و لعن لاعنان سؤال
لعنت است از حق برین وجه که اللهم العنهم و همه طایفه سزاوار لعنت اند إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا آنانکه باز گردید از شرک با یمان یا توبه از کتمان بعث
نبوی وَأَصْلَحُوا و به صلاح آوردند کارهای تباه شده را وَبَيَّنُوا و بیان کردند از صفات حضرت صلی الله علیه و سلم آنچه نهان میداشتند
فَأُولَئِكَ پس ایشانند که بسبب توبه و صلاح أَتُوبُ عَلَيْهِمْ باز گردم بر ایشان برحمت وَأَنَا التَّوَّابُ و منم قبول کننده توبه بندگان الرَّحِيمُ
مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه کافر شدند از یهود و بانکار نبوت محمد صلی الله علیه و سلم وَمَاتُوا وَهُمْ
كُفَّارٌ و بمردند و حال آنکه ایشان کافر بودند بکتمان حق أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ آن گروه آنانند که بر ایشانست لَعْنَةُ اللَّهِ لعنت خدای بعد از مرگ ایشان وَالْمَلَائِكَةِ
و لعنت فرشتگان وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ و لعنت همه مردمان مراد ازین ناس مؤمنانند که انتفاع ایشان بانسانیت ثابت است خَالِدِينَ فِيهَا
و این جاویدان در لعنت یا در آتش دوزخ لَا يُخَفَّفُ سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشند
ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت الهی گردند وَإِلَٰهُكُمْ و خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودیست یکتا لَا إِلَٰهَ نیست هیچ معبود
که مستحق عبادت باشد إِلَّا هُوَ مگر او که احد است در ذات و واحد است در کمال صفات الرَّحْمَٰنُ بخشنده است در تربیت اشباح الرَّحِيمُ
مهربانست بر تقویت ارواح إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ بدرستیکه در آفریدن آسمانها که خیمه ایست بی ستون بر افراشته و بی علاقه در هوا معلق بداشته
وَالْأَرْضِ و در آفرینش زمین که بساطی است مبسوط و مهادیست مضبوط وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و در آمد و شد شب و روز مرکب براسپ
تعاقب یا اختلاف ایشان در طول و قصر و سواد و بیاض وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي و دیگر در کشتیهای گرانبار که میرود فِي الْبَحْرِ در دریا بِمَا يَنْفَعُ
النَّاسَ بآنچه نفع رساند بمردمان از تجارات و مکاسب وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و در آنچه فرو فرستاده خدای مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مِنْ مَاءٍ
از آب باران فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده ساخت و تازه گردانید بآن آب زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا از پس مردگی او وَبَثَّ فِيهَا و پراگنده کرد
در زمین مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ از هر جنبنده چون بهائم و سباع و وحوش و غیر آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و گردانیدن بادها از هر جهتی وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ
ابر فرو داشته و رام شده مرام خدا را بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ میان آسمان و زمین تا بهر طرف که حکم شود برود لَآيَاتٍ هر آینه علامتهاست
یعنی درین همه که گفتیم نشانهاست از صنائع حکمت و بدایع فکرت لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که خرد دارند و نظر تامل بر موجودات گمارند
کفار قریش میگفتند که ما سیصد و شصت بت داریم و همی پرستیم و اینهمه معبودان کار یک شهر ما راست نتوانند کرد و محمد صلی الله علیه و سلم
میگوید من یک خدا دارم و کار همه عالم میسازد اگر درین سخن حجتی بیارد و علامتی بنماید با راستی او اقرار کنیم این آیت مذکور نازل شد
مشتمل بر هشت نشانه از آیات قدرت الهی در خبر آمده که وای بر کسی که این آیت بخواند و در وی تفکر نکند وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ و از مردمان کسی است که فرا گیرد

مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدا اَنْدَادًا همتایان و شرکان یعنی بتان یُحِبُّوْنَهُمْ دوست میدارند ایشانرا کَحُبِّ اللّٰهِ چنانچه خدا را دوست میباید داشت وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه ایمان آورده اند اَشَدُّ حُبًّا لِّلّٰهِ ایشان قوی تر و ثابت ترند در محبت مر خدا را چه آنکه مشرک نمی بیند و دوست میدارد
مؤمن نادیده دوست گرفته است با مُتید دیدن عمر میگذارد و دیگر محبت کفار مجتبی است فانی نفسانی و دوستی مؤمنان محبت باقی ربانی و حقیقت
در معنی اشد حبا آنست که اول خدای ایشانرا دوست داشت که یحبهم تا ایشان او را دوست گرفتند که یحبونه پس دوستی ایشان مر خدا را بدوستی خداست
ایشانرا بر طریقت قدس سره فرموده که اگر نه یحبهم کشتی بهال یحبونه نرستی ؛ فرد ؛ اگر از جانب معشوق نباشد کششی ؛ طلب عاشق بیچاره بجائی نرسد
وَلَوْ یَرَى الَّذِیْنَ ظَلَمُوْٓا و اگر بینند و بدانند آنها که ظلم کرده اند باتخاذ انداد اِذْ یَرَوْنَ الْعَذَابَ وقتیکه معاینه عذاب دوزخ به بینند بدانند
اَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِیْعًا آنکه همه قدرت و غلبه مر خدا راست وَّاَنَّ اللّٰهَ و آن نیز بدانند که خدای شَدِیْدُ الْعَذَابِ سخت عذابست بر ایشان هر آینه
بدانند مضرت اتخاذ انداد و زیان انحراف از عبادت رب العباد اِذْ تَبَرَّاَ یاد کن ای محمد آن هنگام را که بیزاری کنند الَّذِیْنَ اتُّبِعُوْا آنانکه
پی روی ایشان کرده اند مِنَ الَّذِیْنَ اتَّبَعُوْا از آن جمع که متابعت ایشان نموده اند یعنی پیشوایان عرضه شرک از ضعفا و سفله که امور تابع ایشان
بیزار شوند وَرَاَوُا الْعَذَابَ و به بینند عذاب را هم تابعان و هم مطبوعان وَتَقَطَّعَتْ و بریده شود بِهِمُ الْاَسْبَابُ از ایشان سببها و وسیلها که در
دنیا داشتند از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت وَقَالَ الَّذِیْنَ اتَّبَعُوْا و گویند آنها که متابعت کرده بودند مر گمراه کنندگان خود را یعنی تابعان
چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند گویند لَوْ اَنَّ لَنَا کَرَّةً کاشکی ما و ایشانرا بازگشتی باشد بدنیا فَنَتَبَرَّاَ مِنْهُمْ تا ما بیزاری کنیم از ایشان
آنجا کَمَا تَبَرَّءُوْا مِنَّا همچنانکه ایشان بیزاری کردند از ما اینجا کَذٰلِكَ همچنان چه در آن روز نمود عذاب را بدیشان یُرِیْهِمُ اللّٰهُ بنماید خدای کافران را اَعْمَالَهُمْ
کردارهای ایشان حَسَرٰتٍ عَلَیْهِمْ حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالیکه بزعم ایشان حسنه بود چون حج و عمره و ضیافات و ختان همه را حبط
سازند و سبب حسرت ایشان گردد و اعمال سیئه که مباشر آن می شدند از قتل و غارت و دفن بنات موجب مزید حسرت گردد وَمَا هُمْ
و نیستند تابعان و متبوعان بِخٰرِجِیْنَ بیرون آیندگان مِنَ النَّارِ از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند یٰٓاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان کُلُوْا
بخورید مِمَّا فِی الْاَرْضِ آنچه در زمین است حَلٰلًا طَیِّبًا پاک پاکیزه یعنی روا که شبهه را وَّلَا تَتَّبِعُوْا خُطُوٰتِ الشَّیْطٰنِ و پیروی مکنید گامهای اهرمن یعنی
بر پی او مروید مشرکان عرب چیزها را بوسوسه شیطان حلال و حرام می کردند چون بحیره و سائبه و اقسام حرث حق سبحانه فرمود که در تحریم حلال
و تحلیل حرام گام بر گام شیطان منهید و روی از راه او بگردانید اِنَّهٗ لَكُمْ بدرستیکه او شما را عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ دشمنی است آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت
بیرون آورد و میخواهد که شما را نیز بوسوسه بدوزخ برد اِنَّمَا یَاْمُرُكُمْ جز این نیست که میفرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند بِالسُّوْٓءِ ببدی وَالْفَحْشَآءِ و کار
زشت و گفته اند سوء گناهان نهانیست و فحشاء جرائم آشکارا یا سوء میل است به بنا و فحشا متابعت نفس و هوا و حقیقت آنست که سوء و فحشاء
متناول اند جمیع معاصی را از صغائر و کبائر که شیطان آدمیان را بدان امر میکند وَاَنْ تَقُوْلُوْا و دیگر میفرماید که بگوئید و افترا کنید عَلَی اللّٰهِ بر خدای
در تحلیل خبائث و تحریم طیبات مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه نمیدانید حقیقت آنرا وَاِذَا قِیْلَ لَهُمُ و چون گویند مر این طایفه را که در باب حلال و حرام اتَّبِعُوْا مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ
پیروی کنید آنچه فرستاده خدای یعنی قرآن و بحلال و حرام آن بگروید قَالُوْا گویند بقرآن نگرویم بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی میکنیم مَآ اَلْفَیْنَا آنچه یافته ایم عَلَیْهِ
اٰبَآءَنَا بر آن چیزی پدران خود را این سخن بنی اسد و عبد الدار گفته اَوَلَوْ كَانَ اٰبَآؤُهُمْ آیا متابعت پدران میکنند اگر چه بوده اند پدران ایشان
لَا یَعْقِلُوْنَ که فهم نمیکردند شَیْــٴًـا چیزی را از امور دین وَّلَا یَهْتَدُوْنَ و راه راست نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا و صفت پند دهنده
کافران كَمَثَلِ الَّذِیْ یَنْعِقُ چون صفت کسی است که بانگ میزند بِمَا لَا یَسْمَعُ بجانوریکه نمیشنود اِلَّا دُعَآءً وَّنِدَآءً مگر خواندنی و آوازی و هیچ از آن
فهم نمیکند یعنی کافران نیز از بیم کننده و پند گوینده خود جز آوازی نمیشنوند و حقیقت سخن او را نمی یابند صُمٌّ کرانند از شنودن کلام حق بُكْمٌ گنگانند
از گفتن سخن حق عُمْیٌ کورانند از دیدن راه راست فَهُمْ لَا یَعْقِلُوْنَ پس ایشان نمی یابند آنچه معنی آن است ایشان مرگویند یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای
گروه گروندگان كُلُوْا بخورید مِنْ طَیِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ از پاکیزه ها یعنی حلالات آنچه شما را روزی داده ایم وَاشْكُرُوْا لِلّٰهِ و سپاس گوئید مر خدای را بر روزی حلال
اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما از روی صدق اِیَّاهُ تَعْبُدُوْنَ خاص مر او را می پرستید بعد از تناول حلال آنها بیان میکند که حرام است و میگوید اِنَّمَا حَرَّمَ جز این

ع ۲۱

نیست که حرام کرد خدای عَلَیْكُمُ الْمَیْتَةَ بر شما مردار و آن چیزیست که ذبح نیافته باشد بشرط آنکه از حیوان ماکول اللحم بود وَالدَّمَ و خون روان را چنانچه تحدید
دوم مردار یعنی ماهی و ملخ و دو خون چون سپرز و جگر حلال است و بعضی علما بر جگر شش را قیاس کرده و خوردن حلال دانند وَلَحْمَ الْخِنْزِیْرِ و گوشت خوک را
و همه اجزای او را نیز حکم حرمت شاملست وَمَآ اُهِلَّ بِهٖ و حرام کرد آنچه آواز بر دارند در وقت ذبح لِغَیْرِ اللّٰهِ برای غیر خدا بنام بتان یا باسم غیر
بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که در ماند باکراه و یا گرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد غَیْرَ بَاغٍ در حالتیکه ستمگار نبود بقطع طرف یا خروج بر امام
یا طالب معصیت نباشد وَّلَا عَادٍ و نه تجاوز کننده از حد شرع باشد نگذشته برت فَلَآ اِثْمَ عَلَیْهِ پس بر وی هیچ گناهی نیست در تناول آن اِنَّ اللّٰهَ
غَفُوْرٌ بدرستیکه خدا آمرزگار است مر کسی را که عند الضرورة از این محرمات بخورد رَّحِیْمٌ مهربانست بر بندگان برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات
اِنَّ الَّذِیْنَ یَكْتُمُوْنَ بدرستیکه علمای یهودی پوشند بجهت اخذ رشوت مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ الْكِتٰبِ از توریت احکام آن
وَیَشْتَرُوْنَ و میخرند یعنی بدل میکنند بِهٖ ثَمَنًا قَلِیْلًا بدان کتمان بهای اندک را اُولٰٓئِكَ آن گروه مَا یَاْكُلُوْنَ نمیخورند در روز قیامت فِیْ
بُطُوْنِهِمْ در شکمهای خود اِلَّا النَّارَ مگر آتش ذکر شکم تاکید است در خوردن زیرا که اکل در غیر تناول نیز مستعمل میباشد چنانچه گویند فلان از فلان مال
خورده است وقتیکه تلف کرده باشد پس انجام او آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت میخورند یا کنایتست از آنکه در درون ایشان آتش
باشد چنانچه بیرون ایشان نیز هست وَلَا یُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ و سخن نگوید خدا با ایشان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و رحتی باشد وَلَا
یُزَكِّیْهِمْ و پاک نکرداند ایشانرا از خیانت اعمال یعنی گناهان ایشان بآتش سوخته نشود وَلَهُمْ مر ایشانرا باشد عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذاب دردناک
اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ آن گروه آنانند که از روی جهالت اشْتَرَوُا الضَّلٰلَةَ خریدند یهودیت را که محض گمراهی است بِالْهُدٰی باسلام و معرفت و آن
معامله دنیا بست وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ و بخریدند عذاب جاودانی را بآمرزش جاودانی و این سودای آخرتست فَمَآ اَصْبَرَهُمْ پس چه چیز ایشانرا شکیبا
گردانیده با چه شکیبا اند ایشان عَلَی النَّارِ بر آتش و چنان آتشی که ابد الآبدین در آن باید بود ذٰلِكَ این عذاب مر ایشانرا بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست
که خدای نَزَّلَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ فرو فرستاد توریت را براستی و ایشان حکم آنرا پوشیدند و در کتمان نعت محمد صلی اللّٰه علیه وسلم کوشیدند تا فرو فرستا
دو ایشان متابعت ننمودند و در مخالفت افزودند وَاِنَّ الَّذِیْنَ بدرستیکه آنانکه اخْتَلَفُوْا اختلاف کردند فِی الْكِتٰبِ در توریت یا
قرآن و اکرام جنس گیرند در همه کتابهای منزله اختلاف آن باشد که بعضی ایمان آورند و بعضی کافر شدند پس این اهل اختلاف
لَفِیْ شِقَاقٍۭ بَعِیْدٍ در خلاف و عناد دور از وفاق اند یا در ضلالت دور از هدای اهل کتاب بعد از نزول این آیت گفتند که ما در شقاق
و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز میگذاریم و این نیکوئی تمام است حق سبحانه و تعالی فرمود لَیْسَ الْبِرَّ نیست نیکی عظیم که از اسباب
ابواب خیر ان اقتضا باید کرد اَنْ تُوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ آنکه بگردانید رویهای خود را از نماز قِبَلَ الْمَشْرِقِ بسوی مشرق چون نصاری
وَالْمَغْرِبِ و بطرف مغرب چون یهود وَلٰكِنَّ الْبِرَّ ولیکن نیکوئی یعنی صاحب نیکوئی مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ کسی است که بگرود بخدای و یکانگی یکتائی
او نه چون یهود و نصارا که عزیر و عیسی علیه السلام را در الوهیت شرکت دهند وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ دیگر و بروز قیامت و متعلقات آنهم تعریض
بجهودان و ترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص میدهند وَالْمَلٰٓئِكَةِ و بگرود بفرشتگان و همه را دوست دارد چون یهود که با جبرئیل
دشمنی میورزند وَالْكِتٰبِ و ایمان آرد بهمه کتابهای او نه چون احبار جهود که اختلاف میکنند وَالنَّبِیّٖنَ و بگرود بهمه پیغامبران نه چون اهل
کتاب که بعضی ایمان می آرند وَاٰتَی الْمَالَ و بدهد مال خود را عَلٰی حُبِّهٖ بر دوستی حق تعالی یا بر دوستی مال با وجود آنکه دوست میدارد و از سر آن
باز میگذرد و در راه خدا میدهد ذَوِی الْقُرْبٰی خویشان درویش را وَالْیَتٰمٰی و بی پدران را که خورد سال اند وَالْمَسٰكِیْنَ و محتاجان را که سوال نکنند
وَابْنَ السَّبِیْلِ و راه گذریان را که هیچ در دست ندارند یا مهمان را وَالسَّآئِلِیْنَ و درویشان خواهنده را وَفِی الرِّقَابِ و در بهای بندگان مکاتب
بر نجم کتابت معونت طلبند یا بندگان را بخرد و آزاد کند وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ و بر پا دارد نماز مفروضه وَاٰتَی الزَّكٰوةَ و بدهد زکوة مقرره را آنچه قبل از این
در ایتای مال مذکور شد در بیان نوافل صدقات بود وَالْمُوْفُوْنَ و صاحب برانها اند که وفا کنندگان باشند بِعَهْدِهِمْ بعهود خود اِذَا
عٰهَدُوْا چون عهد کنند و این عهدهم با حق می باشد و هم با خلق وَالصّٰبِرِیْنَ نصب و بر مدح است جهت اظهار فضل صبر بر سایر صفات

ع ۲۲

یعنی این وفا کنندگان بعهد شکیبا اند فِي الْبَأْسَاءِ در فقر و فاقه وَالضَّرَّاءِ و در رنج و سختی وَحِينَ الْبَأْسِ و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل
کفر و عناد أُولَٰئِكَ آن گروه که موصوف بدین صفتها اند الَّذِينَ آنانند که بتحقیق صَدَقُوا راست گفتند و در دین یا عهد باتباع حق وَأُولَٰئِكَ
و آن جماعه هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشانند پرهیزگاران از همه ناشایستها محققان گفته اند کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر در سه چیز است
صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه و سائر مومن بها است و حسن معاشرت مواسات کردن است
کمال با ارباب استحقاق تهذیب نفس اقامت صلوة و دادن زکوة و وفا کردن بعهد و صبر و مجموع درین آیت مذکور است پس این آیت جامع کمالات
انسانی باشد و در موجز از ابوهریره رضی الله عنه نقل میکند که مَنْ عَمِلَ بِهَٰذِهِ الْآيَةِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ إِيمَانَهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای مومنان و
گرویدگان كُتِبَ فرض کرده شد عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ بر شما مماثلت و مساوات نه تعدی و ستم فِي الْقَتْلَى در کشتگان یعنی بسبب ایشان و فی
که قتل بعمد باشد قبل از اسلام چون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که عالی نسب بودند از قبیله اراذل عوض بنده آزادی و در بدل زن مردی
بکشتندی بعد از هجرت چون این صورت بعرض حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات الْحُرُّ بِالْحُرِّ آزادی
بآزادی وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ بنده به بنده امام شافعی و امام مالک رحمهما الله آزادی برای بنده نکشند نظر بمفهوم آیت و نزد امام اعظم رحمه الله حکم
این آیت بآیه النفس بالنفس منسوخ است پس تفاضل را در نفس اعتبار نکنند وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ زنی بزنی و امام شافعی و امام مالک رحمهما الله
بنا بر اجماع قتل مرد بزنی روا دارند و امام اعظم رحمه الله بحدیث المسلمون تتکافؤ دماؤهم متمسک بوده حکم قتل کند فَمَنْ عُفِيَ لَهُ پس هر که
عفو کند وی را که قاتل است مِنْ أَخِيهِ از قصاص برادر او که مقتول است شَيْءٌ چیزی اشارت بآنکه عفو کردن بعضی از دیت یا عفو کردن بعضی از ورثه
یا عفو بعضی از آن خون مسقط قصاص است فَاتِّبَاعٌ پس بر قاتل است بعد از عفو از پی رفتن بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی و آن طوع و رغبت است
و در دادن دیت وَأَدَاءٌ و ادا کردن وجه دیت إِلَيْهِ بوارث مقتول بِإِحْسَانٍ و دی و نیکوئی نه بمطل و بدخوئی ذَٰلِكَ این عفو از قصاص
و طلب دیت تَخْفِيفٌ سبکباری است مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ و بخشایش از و در تسهیل امر و تحصیل نفع فَمَنِ اعْتَدَىٰ پس هر که از حد
درگذرد بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیت ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند و بعد از آنکه
کشته دیت داده دیگر بار بکشد فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس مر او راست در آخرت عذابی دردناک وَلَكُمْ و مر شما راست فِي الْقِصَاصِ در حکم قصاص
حَيَاةٌ بقا و زندگی یعنی چون کسی قصد قتل کند و بخوف قصاص باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و از قصاص امن یابد پس حکم قصاص سبب بقای
شما است يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد که شما بپرهیزید از قتل ناحق كُتِبَ عَلَيْكُمْ نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده
شد إِذَا حَضَرَ چون حاضر شود أَحَدَكُمُ یکی را از شما الْمَوْتُ اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن إِنْ تَرَكَ خَيْرًا اگر بگذارد مالی را مراد
مال بسیار است الْوَصِيَّةُ وصیت کردن لِلْوَالِدَيْنِ برای پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و خویشاوندان و فرزندان بِالْمَعْرُوفِ بانصاف حَقًّا
نوشته شد این وصیت بحق و راستی عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکنندگان از حرمان والدین و اقربا در جاهلیت بریا و سمعه وصیت میکردند و والدین
و خویشانرا محروم میساختند حق سبحانه و تعالی ایشانرا از آن منع کرده وصیت برای این جمع مقرر ساخت و باز حکم این آیت بآیت مواریث منسوخ شد
و سهم هر یک از میراث قرار یافت و حالا وصیت فضیلت است نه فریضه و آن نیز درباره درویشان باید و از ثلث مال نیفزاید فَمَنْ بَدَّلَهُ پس هر که
تبدیل کند امر وصیت یا قول موصی را بَعْدَمَا سَمِعَهُ بعد از آنکه شنیده باشد فَإِنَّمَا إِثْمُهُ پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد عَلَى الَّذِينَ
يُبَدِّلُونَهُ بر آنانکه تبدیل ایصا میکنند و ذمه موصی از آن بری باشد إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستیکه خدا شنوا است هم کلام موصی را و هم قول مبدل را
عَلِيمٌ دانا است به نیت موصی و تبدیل وصی فَمَنْ خَافَ پس هر که بداند و دریابد یا بترسد خواه وارث خواه وصی یا امام یا قاضی مِنْ مُوصٍ از وصیت
کننده جَنَفًا میلی از حق بسهو یا عدول از ذوالقربی أَوْ إِثْمًا یا بزه کاری بعمد یا وصیت بر زیاده از ثلث مال فَأَصْلَحَ پس اصلاح کند بَيْنَهُمْ میان
موصی لهم و میان ورثه یا در حال حیات موصی کسی را که در وصیت مخالفت شرع میکند نگذارد و میان موصی و موصی له اصلاح نماید
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بر وی هیچ وبالی و بزهی نیست إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزگار است مر موصی را چون بحق باز گردد رَحِيمٌ مهربانست بر وصی که

ازمضمون

از مضمون وصیت در نگذرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آن گروه که گرویده اید كُتِبَ فرض کرده شد عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ بر شما روزه داشتن كَمَا كُتِبَ
همچنانکه نوشته شده بود عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بر آنانکه پیش از شما بودند چون صوم عبادتی شاق بود بجهت تانیس خاطرهای عابدان میگوید این
عبادت خاص بشما نیست بلکه هیچ امتی از ربقه این طاعت آزاد نبوده اند و در امثال آمده که البلیة اذا عمت طابت پس اگر روزه بر شما فرض کرده ایم
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا شاید که بپرهیزید شما از معاصی و متقی شوید بشرع در صوم که شکننده آرزوها است در تفسیر عرائس آورده که این ندای اصحاب
قلوبست یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان هلال مشاهده در افطار سموات غیوب و بندائی که مفرح قلوب و مفرج کروب
میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساک از جمیع مکونات کنید چرا که شما در طلب مشاهده اید و منتهای این مطلوب را صوم و حبست
از مالوفات طبیعت همچنانکه واجب بود نوشته شد بر انبیا و اولیا پیش از شما تا باز رستند از حبس بشریت و واصل شدند بمقام امن و قربت
و عین القضات قدس سره در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت عبارت از خوردن
طعام و شراب اما طعام ابیت عند ربی یطعمنی و شراب سقیهم ربهم شرابا طهورا و مقرر است که این صوم خبر عارفان را دست
مثنوی ؛ مرد عارف چو یافت لذت قرب ؛ نه بماکل کشش بود نه بشرب ؛ اکل و شربش چو باشد از کف حق ؛ دائم او در حق است مستغرق ؛
لقمه از خوان یطعمنی ؛ شربت از چشمه سار یسقینی أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ روزه دارید روزهای چند شمرده مراد روزه رمضانست که بیست
نه باشد یا سی روز گویند این روزها ایام البیض است در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه رمضان فرض بوده فَمَنْ كَانَ پس هر که باشد مِنْكُمْ
از شما که مکلفید بروزه مَرِيضًا بیمار که قوت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیادت شود أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا راکب سفری بود که در آن قصر باید کرد چون
افطار کند فَعِدَّةٌ پس بر او است روزه داشتن بشمار آن روزها که افطار کرده مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ از روزهای دیگر وَعَلَى الَّذِينَ و بر آنانکه ایشان يُطِيقُونَهُ
توانند که روزه دارند و خواهند که روزه ندارند فِدْيَةٌ فدا دادن است و آن طَعَامُ مِسْكِينٍ خوردنی درویش هر درویشی را بازای هر روزی
نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم رضی الله عنه که قریب بدو من باشد این حکم در ابتدای اسلام بوده و بعد از آن منسوخ شده و گفته اند این حکم
است و تقدیرش لا یطیقونه یعنی کسیکه نتوانند روزه داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه دهند برین وجه آیت منسوخ نباشد فَمَنْ تَطَوَّعَ پس هر کس
زیاده کند بر تطوع خود خَيْرًا نیکوئی را و زیاده از مقدار فدیه دهد یا بیش از یک مسکین را طعام کند یا جمع کند میان صیام و طعام فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ پس
آن تطوع بهتر است مر او را بسبب زیادتی اجر وَأَنْ تَصُومُوا و آنکه روزه دارید مطیقان میگوید یا رخصت داد کار را در افطار خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر
شما را از فدیه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر بسنید شما که بدانید فضیلت صوم را شَهْرُ رَمَضَانَ این روزها که گفتیم ماه رمضانست الَّذِي أُنْزِلَ آن ماهیکه
فرو فرستاده شده فِيهِ الْقُرْآنُ در آن قرآن یعنی ابتدای نزول در آن بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرود آمده و از
آنجا آیت آیت یا سورت سورت بر وفق مصالح بندگان نازل شده و از حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی گفته اند که چون درین اوقات این کلام
که غذای ارواح است بشما فرستادیم پس از غذای اشباح امساک لازم دارید و ما قرآن را منزل ساختیم هُدًى لِلنَّاسِ در حالتی که راه نماینده است
مردمانرا وَبَيِّنَاتٍ و دلالتهای روشن است مِنَ الْهُدَىٰ از حلال و حرام وَالْفُرْقَانِ و از حدود و احکام و سائر شرایع دین که جدا
کننده است میان حق و باطل فَمَنْ شَهِدَ پس هر که حاضر باشد مِنْكُمُ الشَّهْرَ از شما ای مکلفان یعنی مقیم بلده بود در ماه رمضان یا هر که دریابد
هلال شهر را فَلْيَصُمْهُ پس باید که روزه دارد آن شهر را وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا و هر که بیمار باشد أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا در سفر بود افطار کند فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ
أُخَرَ پس بر او است قضای آن روزه بعد آن روزها از ایام دیگر تخییر مقیم که در آیت اولی مذکور است بحکم این آیت منسوخ شد يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد
خدای بِكُمُ الْيُسْرَ بشما آسانی وَلَا يُرِيدُ و نمیخواهد بِكُمُ الْعُسْرَ بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ و میخواهد
تا شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی را که در آن بعذر مرض و سفر افطار کرده اید وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ و تا به بزرگی یاد کنید خدا را یا تکبیر گوئید در شب عید
فطر از وقت رایت هلال تا روز و از اول روز تا وقت ادای نماز عید عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بر آن راه نمود شمارا الصوم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا مگر که
شکر گوئید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه بتخصیص مزد او که الصوم لی و انا اجزی به و از فضائل روزه یکی آنست که او را از بندگان با وجود

نعبد بدان سلب می سکند و بخود شرف اختصاص می بخشد که الصوم لی و مجازات آنرا بحضرت خود اختصاص میدهد که انا اجزی به بیت هرچه بدان شرع بشارت داده است : از همه حرفی انا اجزی به است : وَاِذَا سَاَلَكَ و چون پرسند ترا ای محمد عِبَادِیْ بندگان من عَنِّیْ از صفت من یا معامله من با ایشان در وقت دعا فَاِنِّیْ قَرِیْبٌ پس من نزدیکم بعلم و اجابت صحابه رضی الله عنهم گفتند که خدا را چگونه بخوانیم و گویند اعرابی سوآل کرد که یا رسول الله خدای من نزدیکست تا باو راز گویم یا دور است تا آواز بلند بردارم این آیت نازل شد که من به بندگان نزدیکم و بهر نوع که مرا بخوانید برمن پوشیده نیست اُجِیْبُ اجابت میکنم دَعْوَةَ الدَّاعِ خواندن خواننده را اِذَا دَعَانِ چون مرا بخواند حاجت او را روا می سازم اگر خواهم یا سوآل آن موافق قضا بود یا خیر بنده در اجابت آن بود فَلْیَسْتَجِیْبُوْا لِیْ پس باید که بندگان مرا اجابت کنند وَلْیُؤْمِنُوْا بِیْ و باید که برایمان بمن ثابت باشند یا وثوق ایشان باجابت متحقق باشد لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُوْنَ تا شاید که براه راست باشند بعضی برآنند که مراد ازین عباد داعیان روزه دارانند که دعای ایشان قرین باجابت است و آنکه قبل ازین آیت حکم روزهای روزه و بعد ازین حکم شبهای روزه بیان فرموده مؤکد این قول است و در بدایت حال مسلمانان در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن زیادت جازت مفطرات بود و جمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرت را در وقتی که حرام بود مرتکب شدند روز دیگر این صورت بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسید و این آیت نازل شد که اُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد مر شما را لَیْلَةَ الصِّیَامِ در شب روزه الرَّفَثُ کنایت از مباشرت است اِلٰی نِسَآئِكُمْ با زنان خود هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ ایشان پوشش اند مر شما را وَاَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ و شما نیز لباسید مر ایشان را کنایت از اختلاط و التصاق چنانچه لباس را با بدن می باشد عَلِمَ اللّٰهُ دانست خدای در ازل اَنَّكُمْ آنکه شما كُنْتُمْ تَخْتَانُوْنَ : باشید که خیانت کنید اَنْفُسَكُمْ با نفسهای خود و ستم روا دارید برخود بمباشرت در غیر وقت آن فَتَابَ عَلَیْكُمْ پس رجوع کرد بر شما برحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه وَعَفَا عَنْكُمْ و عفو کرد از شما آن خیانت را فَالْئٰنَ پس اکنون بَاشِرُوْهُنَّ مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام وَابْتَغُوْا و بجوئید مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ آنچه نوشته است خدای برشما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست که غرض اصلی از مباشرت بقای انس باید که طلب نسل باشد نه مجرد التذاذ بشهوت وَكُلُوْا و بخورید وَاشْرَبُوْا و بیاشامید در شبهای روزه حَتّٰی یَتَبَیَّنَ تا وقتیکه روشن شود لَكُمُ الْخَیْطُ الْاَبْیَضُ مر شما را رشته سفید که کنایت از روشنایی روز است مِنَ الْخَیْطِ الْاَسْوَدِ از رشته سیاه که اشارت بتاریکی شب است در صحیحین آمده که بعضی از صحابه رشته سفید و رشته سیاه بر پای بسته بمفطرات اشتغال می نمودند تا وقتیکه میان بیاض و سواد فرق پدید آمدی تا آنگاه که مِنَ الْفَجْرِ بیان خط ابیض است نازل شد دانستند که مراد ظهور نور صبح است ثُمَّ اَتِمُّوا الصِّیَامَ اِلَی الَّیْلِ پس باتمام رسانید روزه را تا شب وَلَا تُبَاشِرُوْهُنَّ و مباشرت مکنید زنان را وَاَنْتُمْ عٰكِفُوْنَ و حال آنکه شما مقیمان باشید فِی الْمَسٰجِدِ در مسجدها مراد اهل اعتکافند که از صورت مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالک رحمه الله تلذذات بر معتکف حرام میدارد و نزد محققان اعتکاف نگاه داشتن نفس است در دایرهٔ اوامر و نواهی شیخ ابوبکر واسطی رحمه الله فرموده که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت چون این سه شرط بجای آری هرجا که میخواهی معتکف توانی بود و عزیزی بدریی در آمد و خادم الکفت مرا به بقعه پاک نشان ده تا نماز گذارم خادم گفت دل خود را از ما سوی الله پاک کن و هرجا که میخواهی نماز گذار : فرد : از آن محراب برو رو مگردان : اگر در مسجدی ور بخرابات : دل فارغ بباید پاک از اغیار : که تا لذت بیابی در مناجات : تو گر دربند مال و جاه باشی : کجا یابی صفا هیهات هیهات : تِلْكَ الخ گفته شد در باب روزه و متعلقات آن حُدُوْدُ اللّٰهِ اندازهایی است که خدای تعالی در دین مقرر کرده فَلَا تَقْرَبُوْهَا پس بدان نزدیک مشوید مبالغه است در منع تجاوز از آن چه وقتیکه قرب بدان واقع نشود تجاوز از آن خود چگونه صورت بندد كَذٰلِكَ همچنانکه مبین این احکام فرمود یُبَیِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدای اٰیٰتِهٖ نشانهای خود را از امر و نهی و وعد و وعید لِلنَّاسِ برای عامه مردمان لَعَلَّهُمْ یَتَّقُوْنَ تا شاید که بپرهیزند و از حدود الله درنگذرند وَلَا تَاْكُلُوْٓا و مخورید اَمْوَالَكُمْ مالهای شما را که واقع است بَیْنَكُمْ در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بِالْبَاطِلِ بناشایست چون دزدی و خیانت و غصب و قمار و عقود فاسده یا مالها خود را بنامشروع صرف مکنید چون شرب خمر و زنا و انواع فسق وَتُدْلُوْا عطف بر فعل منهی است یعنی فرو مکذارید و القا مکنید بِهَآ بدان مالها اِلَی الْحُكَّامِ بسوی حکم کنندگان ستمکار یا بعضی از آن مالها برشوت بحکام مدهید

لِتَاْكُلُوْا تا بخورید بحمایت ایشان فَرِیْقًا مقداری مِّنْ اَمْوَالِ النَّاسِ از مالهای مردمان بِالْاِثْمِ بظلم و ستم یا بسوگند دروغ یا بگواه زور وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ و شما میدانید که ستم میکنید یَسْئَلُوْنَكَ سوآل میکنند ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم عَنِ الْاَهِلَّةِ از ماههای نو معاذ بن جبل و ثعلبه رضی الله عنهما که از اعیان انصار بودند از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که سبب چیست که جرم قرص ماه گاه باریک مینماید و در ایام نور افزونی میکرد و دیگر باره روی بتناقص می نهد حق سبحانه و تعالی بعلم ازلی میدانست که ایشان از حکمت نقصان و کمال ماه دانستن مهم جواب در معرفت فائده آن فرستاد که قُلْ هِیَ بگوی ای محمد که آن هلالها مَوَاقِیْتُ نشانهای هنگام ها و وقتها است لِلنَّاسِ برای مردمان در مزد مزدوران و عدت زنان و مدت حمل و زمان رضاع و فصال و آجال دینها و تحقیق شرطها وَالْحَجِّ و علامات و قات اند برای حج که موسم آن بدانند وَلَیْسَ الْبِرُّ و نیست نیکوئی بِاَنْ تَاْتُوا الْبُیُوْتَ بآنکه در آئید بخانها مِنْ ظُهُوْرِهَا از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسیکه بحج یا عمره احرام گرفتی بروی حرام بودی از در خانه در آمدن اگر از اهل مدر بودی از بام در آمدی یا بر دیوار سرای فرجه ساختی و اهل بر از پس خیمها در آمدندی و باعتقاد خود این عمل را بر تمام دانستندی و تارک آنرا فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود مگر حمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن و ایشانرا بسبب صلابت در دین و آئین خود حمس میگفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از دری بیرون آمدی و متعاقب آن رفاعه انصاری هم از آن در قدم بیرون نهاد و مهاجر و انصار یکبار او را فاجر گفتند چون حضرت صلی الله علیه و سلم از او پرسید که این جرئت چرا کردی گفت من اقتدا بتو نمودم خواجه عالم صلی الله علیه و سلم گفت مرا روا بود از در بیرون آمدن قریشم و تو نیستی و گفت ای سید عالمیان اگر تو احمسی من هم احمسیم که دین من دین تو است و آئین من آئین تو فی الحال آیت آمد که شما این قاعده را بر نام نهاده اید این نه بر است وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقٰی و لیکن بر بر کسی است یا خداوند بر کسی است که از خشم خدا بپرهیزد یا از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند وَاْتُوا الْبُیُوْتَ در آئید بخانها در حال احرام و غیره مِنْ اَبْوَابِهَا از درهای آن وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای و پاس او امر و نواهی او بدارید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ تا مگر شما رستگار شوید وَقَاتِلُوْا و بکشید و کارزار کنید فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای الَّذِیْنَ یُقَاتِلُوْنَكُمْ آنانرا که با شما کارزار میکنند وَلَا تَعْتَدُوْا و از حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال تا اول ایشان آغاز کنند این حکم بآیت سیف منسوخ است اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِیْنَ دوست ندارد ستمکاران را در آن سال که حضرت صلی الله علیه و سلم با جمعی صحابه رضوان الله علیهم بنیت عمره بمکه میرفتند صفهای عرب و مشرکان بی ادب ایشانرا از دخول مکه مانع گشتند و در حدیبیه صلح واقع شد برآنکه سال آینده مؤمنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت مراسم طاعت قیام توانند نمود سال دیگر که بنیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه را تأملی دست داد که مبادا قریش از سر عهد درگذشته طرح جنگ افکنند و امر قتال در شهر حرام و بلده حرام حکم بود آیت سابق فرود آمده که اگر جنگ کنند جنگ کنید و دیگر فرمود وَاقْتُلُوْهُمْ و بکشید مقاتلان خود را حَیْثُ ثَقِفْتُمُوْهُمْ هرجاکه یابید ایشانرا در حل و حرم وَاَخْرِجُوْهُمْ و بیرون کنید ایشانرا از حرم مِّنْ حَیْثُ اَخْرَجُوْكُمْ از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی از مکه وَالْفِتْنَةُ و شرک آوردن ایشان اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ سخت تر است در ناپسندیدگی از کشتن شما ایشانرا در حرم وَلَا تُقٰتِلُوْهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حَتّٰی یُقٰتِلُوْكُمْ فِیْهِ تا وقتیکه ایشان کارزار کنند با شما در حرم و خود هتک حرمت کنند فَاِنْ قٰتَلُوْكُمْ پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما کنند فَاقْتُلُوْهُمْ پس بکشید ایشانرا و باک مدارید که ایشان حرمت حرم برطرف نهاده و ابواب مقاتله گشاده اند كَذٰلِكَ همچنین است جَزَآءُ الْكٰفِرِیْنَ پاداش کفار ستمکار فَاِنِ انْتَهَوْا پس اگر از شرک باز ایستند فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهی را که در زمان کفر مرتکب شده اند رَّحِیْمٌ مهربانست که برکت اسلام ایشانرا بدار السلام میرساند وَقٰتِلُوْهُمْ و با مشرکان قتال کنید حَتّٰی لَا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی از شرک اثر نماند وَّیَكُوْنَ الدِّیْنُ و باشد پرستش و طاعت لِلّٰهِ مر خدا را فَاِنِ انْتَهَوْا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن اِلَّا عَلَی الظّٰلِمِیْنَ مگر بر ستمکاران اَلشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذی القعده این سال که بعمره قضا میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بماه حرام یعنی ذوالقعده ماضی

اگر شما را منع کردند معنی کردند معنی آنست که اگر جنگ کنند مشرکان در ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما نیز درین ماه حرام اگر قتال کنید
بعوض ایشان آن و ما را از ایشان برا برید وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ و حرمتها را مساوات است یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدل است
از ترک حرمت ایشان آن ماه را فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ پس هر که بر شما ظلم کند با بتدای مقاتله فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ پس شما نیز بر وستم کنید
یعنی با و قتال نمائید این لفظ بر سبیل مشاکلت است و مراد انکه جزای ستم او بدو رسانید بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ مانند آن چیز که بر شما
ستم کرده است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکاران است
بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و سلم عزم عمره قضا کرد جمعی گفتند که ما توشه راه نداریم و آنها را که دسترس
همت ما چیزی نمید هند که توشه راه سازیم حکم شد که وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید ای توانگران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای که جهاد است وَلَا تُلْقُوا
بِأَيْدِيكُمْ و میفگنید خود را بدستهای خود إِلَى التَّهْلُكَةِ بورطه هلاکت یعنی بخل مکنید که موجب هلاک دل است البخیل بعید من الله بعید من الجنة
قریب الی النار: مثنوی: بخل جنت مرد را رسوا کند: بلکه در چاه هلاکش افکند: روی جنت را نبیند بخیل: بسته افتاده اندر
پای پیل: اسپهار باجهنم کار نیست: جای ممسک جز میان نار نیست: وَأَحْسِنُوا و نیکوئی کنید با غازیان إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: دوست دارد نیکوکاران را وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرائض
و سنن و آداب آنرا به تمامی بجا آرید لِلَّهِ برای خدای نه چون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان میکنند فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اگر باز
داشته شوید به بیماری و خوف دشمن و گم شدن راحله فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر شما است آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی و آنرا بمنا یا بجای
دیگر فرستادکه محل ذبح است بقول امام اعظم رحمه الله وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میائید حَتَّىٰ
يَبْلُغَ الْهَدْيُ تا وقتیکه برسد قربانی مَحِلَّهُ بمحل او که منا است فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ پس هر که باشد از شما مَرِيضًا بیمار در وقت احرام أَوْ بِهِ
أَذًى یا باشد او را رنجی مِنْ رَأْسِهِ از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبه جنبندگان در وی بدین سبب ضرورت شود که سر تراشد فَفِدْيَةٌ
پس بر اوست فدا دادن در اسباب نزول آمده که کعب بن عجره را وقتیکه محرم بود جنبندگان روی بوی آورده بودند و چون مردم قحط زده
در کاسه سرش افتاده بودند حضرت صلی الله علیه و سلم بدان اطلاع یافته فرمود که سر بتراش و گوسپندی بکش و درویشان را بخوران گفت
یا رسول الله بدان دسترس ندارم حکم صادر شد که فدا دهد مِنْ صِيَامٍ از روزه و بحدیث مقرر شده که سه روز روزه دارد أَوْ صَدَقَةٍ
یا صدقه دهد و آن طعام دادن شش مسکین باشد هر یک را دو من گندم أَوْ نُسُكٍ یا قربانی و ادنی آن گوسپندی است فَإِذَا أَمِنْتُمْ
پس چون ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض فَمَنْ تَمَتَّعَ پس هر که بر خورد بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ یعنی جمع کند میان حج و عمره در سفر واحد بطریق
تمتع بباید دانست که حج و عمره یا بطریق افراد است که اول بحج احرام گیرد و شرائط آن بجا آرد و چون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بزمین
حل و از آنجا بعمره احرام گیرد و اعمال وی بجا آرد و نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما الله این افضل است یا به طریق قران که در وقت
احرام نیت بحج و عمره کند و گوید لبیک بحج و عمرة معا و بر اعمال حج اقتصار کند که عمره در و مندرج است چون وضو در غسل و نزد امام
اعظم رحمه الله این قسم افضل است یا بوجه تمتع که چون در موسم حج بمیقات رسد و احرام بعمره گیرد و بمکه در آمده از اعمال عمره فارغ شود
و از احرام بیرون آید و بمحظورات متمتع گردد تا انکه از درون مکه یوم الترویه احرام گیرد به حج و بمکه در آمده از حج فارغ شود و امام احمد رحمه الله
این قسم را اختیار فرموده و درین آیت میگوید که هر که متمتع باشد فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر اوست آنچه میسر شود از گاو و یا گوسفند یا شتر
مِنَ الْهَدْيِ از قربانی شکرانه آنرا که توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد قربانی یعنی بران قادر نبود فَصِيَامُ
ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس حکم روزه داشتن سه روز است پیوسته نا گسسته فِي الْحَجِّ یعنی در ایام حج وَسَبْعَةٍ و روزه داشتن هفت روز دیگر إِذَا
رَجَعْتُمْ چون باز گردید بوطن خود تِلْكَ این ایام یعنی سه و هفت عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ده عدد تمام است این قید برای تاکید است و زیادتی
اهتمام به تمام آن ذَٰلِكَ این حکم بهدی یا صیام با تمتع و قران لِمَنْ مر کسی راست که لَمْ يَكُنْ نباشد اهل او یعنی نباشد ساکن بمکه حَاضِرِي

المسجد

الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مجاور مسجد حرام یعنی آفاقی باشد نه مکی چه آفاقیان در اشهر حج هر دو عبادت متمتع میتوانند شد و اهل حرم در غیر اشهر حج بعمره احرام
می توانند گرفت پس ایشان را قران و تمتع نباشد و این قول امام اعظم رحمه الله است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و بر آنچه در باب حج صادر
شده محافظت نمائید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر کسیکه حفظ امر و نهی نکند الْحَجُّ زمان حج ع
أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ماههای مشهور و معروف اند یعنی شوال و ذو القعده و نه روز از ذو الحجه و شب نحر تا صبح بمذهب امام شافعی رحمه الله
و امام اعظم رحمه الله روز نحر را نیز در شمار آورده فَمَنْ فَرَضَ پس هر که فرض کرد بر خود فِيهِنَّ الْحَجَّ درین ماهها حج را به تلبیه و سوق هدی
بمذهب حنفی و به نیت احرام بقول شافعی رحمه الله فَلَا رَفَثَ نفی است بمعنی نهی یعنی باید که از جماع و ملاعبت با نسوان پرهیز کند با کلام
نگوید وَلَا فُسُوقَ و از حد شرع در نگذرد و ارتکاب محظورات نکند وَلَا جِدَالَ و باید که جدال و جنگ نکند با خادمان و رفیقان و خصومت
ننمود فِي الْحَجِّ در ایام حج قریش با یکدیگر مجادله می نمودند در منا و هر یک میگفتند حج من تمام تر است این حکم فرود آمد که جدال مکنید وَمَا
تَفْعَلُوا و آنچه می کنید مِنْ خَيْرٍ از نیکوئی يَعْلَمْهُ اللَّهُ میداند آنرا خدای وَتَزَوَّدُوا و توشه برگیرید قومی از قافله یمن بی زاد و راحله قصد
حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نمودی اهل قافله چیزی طلبیدندی حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردم گران نباشد فَإِنَّ
خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ پس بهترین توشها پرهیز کردن است از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سوال کردن از ایشان و نزد عرفا درین آیت
اشارت بزاد و بتوشه گرفتن در سفر آخرت است و بهترین زادی دران راه پرهیزکاریست امام قشیری رحمه الله فرمود که تقوی عوام دوری جستن
از لوث گناه و تقوی اخاص احباب است بستر از مشاهده ماسوی الله و حقیقت آنست که بی توشه در راه عشق بسر نتوان بردن زاد شوق
مرحله محبت طی نتوان کرد بیت زاد راه عاشقان درد است و روی زرد و آه: راه رنگونه است بسم الله که دارد عزم راه وَاتَّقُونِ و بترسید از من
يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَبْتَغُوا در انکه طلب کنید در موسم حج فَضْلًا
روزی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار خود بواسطه تجارات جمعی از عرب تا جرانرا که بحج آمدندی می گفتند داج لا حاج یعنی این آینده است نه حاج حق
سبحانه فرمود که سودا و معامله ایشانرا از فیض حج بی بهره نمی سازد بشرط انکه مقصد اصلی و کلی حج باشد فَإِذَا أَفَضْتُمْ پس چون بر گردید مِنْ عَرَفَاتٍ
از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهت انکه حوا و آدم آنجا بجمال هم دیگر متعارف شدند فَاذْكُرُوا اللَّهَ یاد کنید خدا را بتهلیل و تلبیه عِنْدَ
الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزدیک مشعر حرام و آن موضعی است معین میان عرفات و منا که آنرا مزدلفه گویند وَاذْكُرُوهُ و یاد کنید او را درین مکان
یاد کردنی نیکو كَمَا هَدَاكُمْ همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج وَإِنْ كُنْتُمْ و بدرستیکه بودید شما مِنْ قَبْلِهِ پیش از هدایت حق یا قبل از بعث هادی
مطلب که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم است لَمِنَ الضَّالِّينَ از جمله راه نایافتگان ثُمَّ أَفِيضُوا پس باز گردید خطاب با قریش
و خلفای ایشان است که همه عرب را وقوف بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و بدین صورت ترفع کردندی بر خلق
و ننگ داشتندی از مساوات موقف و در افاضت نیز براه دیگر باز گشتندی حق سبحانه فرمود که باز گردید مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ
و از آنجا که باز میگردند همه مردمان وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید از خدای إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بتحقیق که خدای آمرزنده
گناهان گذشته مستغفران است رَحِيمٌ مهربان است بر انکه حج بگذارد فَإِذَا قَضَيْتُمْ و چون حج بگذارید و بجا آورید مَنَاسِكَكُمْ کارهای حج
و لوازم آنرا فَاذْكُرُوا اللَّهَ پس یاد کنید و ثنا گوئید خدا را كَذِكْرِكُمْ همچون یاد کردن شما آبَاءَكُمْ پدران خود را برسم جاهلیت آن بود
که اشراف عرب بعد از فراغ در مناسک و پیش حرم یا ما بین مسجد منا و جبل الرحمت بایستادندی و برفعت نسب و شهرت حسب آبا
و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که چنانچه پدران را یاد میکنید خدا را ذکر میکنید أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا بلکه فراوان تر و بزرگ تر از ان زیرا که او بدران
شما را بدان مناقب و مراتب اختصاص داده فَمِنَ النَّاسِ پس از مردمان مَنْ يَقُولُ کسی هست که میگوید رَبَّنَا ای پروردگار ما
آتِنَا فِي الدُّنْيَا بده ما را در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی متاع محقر دنیا می طلبند وَمَا لَهُ و نیست خواهنده دنیا را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای
مِنْ خَلَاقٍ هیچ نصیبی و بهره اگر داعی کافر است از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده و اگر مومن است چون دیگر مومنان بهره دارد

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ و از مردمان کسی باشد که بگوید رَبَّنَا آتِنَا ای پرورکار ما عطا کن ما را فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً درین سرای نیکوئی یعنی توفیق
طاعت وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً و دران سرای نیکوئی یعنی تحقیق امنیت و گفته اند حسنهٔ این جهان قناعت است و از آن سرای شفاعت وَقِنَا
و نگاهدار ما را عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده حسنهٔ این جهان زنی صالحه است و حسنهٔ آن عالم حوری
پسندیده و عذاب النار زوجهٔ ناشایسته زشت خوی سخت گوی ✽ مثنوی ✽ زن بد در سرای مرد نکو ✽ هم درین عالم است دوزخ او
زینهار از قرین بد زنهار ✽ وقنا ربنا عذاب النار أُولَٰئِكَ آن گروه که خیر دنیا و آخرت میطلبند لَهُمْ نَصِيبٌ مر ایشانرا بهره هست
نصف مِمَّا كَسَبُوا از آنچه عمل کردند درخواست نمودند وَاللَّهُ و خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است بمقدار لمحه شمار همه خلائق کند
وَاذْكُرُوا اللَّهَ ✽ یاد کنید خدا را یعنی تکبیر گوئید فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ در روزها شمرده که آن ایام تشریق است و آن سه روز باشد
بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم رحمه الله بعد از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید بقول صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق در عقب بیست و سه
نماز تکبیر باید گفت و امام شافعی رحمه الله درین مسئله موافق صاحبین است فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند و از منا برود فِي يَوْمَيْنِ
درین روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بر وی هیچ گناهی نیست بعضی از اعراب در جاهلیت متعجل را آثم میگفتند
و جمعی متاخر را حق سبحانه و تعالی فرمود که در تعجیل رخصت است و هیچ گناهی نیست وَمَنْ تَأَخَّرَ و هر که تاخیر کند و سه شب در منا باشد
فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس بر وی هیچ جرمی نیست مطلقا و زر و بال نباشد لِمَنِ اتَّقَىٰ مر کسی را که بپرهیزد و بعد از ادای حج تا آخر عمر تقوی را شعار
خود سازد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در بقیهٔ عمر وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی خدای تعالی محشور خواهید
شد و مجازات و مکافات خود خواهید رسید وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ يُعْجِبُكَ آن کسی که خوش آید ترا و در شگفت اندازد
قَوْلُهُ سخن گفتن او و آن اخنس ثقفی بود که بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمد و مرد شیرین سخن و نیکو صورت بود حضرت طراوت
روی و حلاوت گفت و گوی او خوش آمده مضمون کلماتش این بود که آمده ام تا حلقهٔ بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیهٔ
خدمت سید انام صلوات الله علیه بر دوش مطاوعت افکنم و این سخنان را بسوگند موکد ساخته خدا را بگواهی آورد و چون بازگشت
و از عمارات مدینه در گذشت زراعت قومی را بآتش بسوخت و چهارپایان مسلمانانرا پی کرد حق سبحانه و تعالی این آیت
فرستاد که کسی از مردمان اگر هست که ترا در عجب می افکند سخنی که او میگوید فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در مصالح زندگانی دنیا وَ
يُشْهِدُ اللَّهَ و بگواهی می آورد خدا را عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ بر آن چیزیکه در دل اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکی است وَهُوَ
و حال آنکه او أَلَدُّ الْخِصَامِ ستیزنده ترین دشمنان است وَإِذَا تَوَلَّىٰ و چون برگردد از حضرت تو سَعَىٰ برود و بشتابد فِي
الْأَرْضِ در زمین مدینه لِيُفْسِدَ فِيهَا تا فساد و تباهی کند دران وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ و نابود گرداند کشت زار را بسوختن ✽
وَالنَّسْلَ و هلاک کند چهارپایانرا وَاللَّهُ و خدای لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ نمی پسندد معصیت و تباهی کار را وَإِذَا قِيلَ لَهُ و چون
گویند مر این منافق را اتَّقِ اللَّهَ بترس از خدای تعالی أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ کبیر او را حمیت جاهلیت بِالْإِثْمِ بار تکاب گناه فَحَسْبُهُ
پس بسنده است مر او را جَهَنَّمُ دوزخ و آن نام آتشی است که دوزخیانرا بدان عذاب کنند یا چاه بعید القعر هست در دوزخ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ
و بد فراشی است آتش وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ يَشْرِي کسیکه میفروشد نَفْسَهُ نفس خود را یعنی جان بذل میکند ابْتِغَاءَ
مَرْضَاتِ اللَّهِ بطلب خوشنودی خدای و آن زبیر بن عوام بود و مقداد بن اسود رضی الله عنهما که از مکه بمدینه رفتند و خبیب رضی الله عنه
که در جنگ رجیع گرفتار شده بود و بدست مکیان افتاده بر دار کشیده بودند و از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار قریش
از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیب را از اسب فرو گرفته بر زمین نهادند و زمین او را فرو برد و بلیع الارض ملقب شد
و آن دو مرد مردانه با هفتاد تن داعیهٔ محاربه نمودند و کافران در حرب ایشان صرفه ندیده بازگشتند و گویند که این آیت در شان
صهیب رومی رضی الله عنه است که هر چه داشت در مکه بکافران داد تا اجازت هجرت بمدینه یافت و رضای خدای و خوشنودی پیغمبر صلعم

بمال و دنیا بخرید ✽ فسرد ✽ بزر و ملش ز میتوانی بخر ✽ که ✽ ملش عزیز است و بزر هیچ نیست و گفته اند که در حق امیر المومنین علی رضی الله
عنه است که در شب غار بر فراش سید مختار صلی الله علیه و سلم تکیه گرفت و جان را فدای آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرد وَاللَّهُ رَءُوفٌ
و خدای مهربان است بِالْعِبَادِ به بندگان خود که در طلب رضای او جان فدا می کنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان
آورده اید بظاهر ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ در آئید در اسلام كَافَّةً همه بیکبار یا مومنانرا میگوید بر اسلام ثابت باشید و گفته اند که ابن سلام و اصحاب
او بعد از قبول احکام اسلام شرائع توریت را نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت و شیر شتر تناول نمیکردند حق سبحانه و تعالی فرمود
که یکبارگی باسلام در آئید وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطانی باحکام منسوخه
قیام منمائید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی است هویدا که بوساوس خود خاطر شما را متزلزل میسازد فَإِنْ
زَلَلْتُمْ پس اگر بلغزید شما از جادهٔ شرع و احکام دین و قرآن مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ آمد بشما احکام حلال و حرام
فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید که خدای عَزِيزٌ غالب است و قادر بر عقوبت مخالفان و بر حَكِيمٌ محکم کار است انتقام نکشد الا بحق
هَلْ يَنْظُرُونَ آیا چشم میدارند یعنی منتظر ندارند آنان که بکلی در دائرهٔ اسلام داخل نشوند إِلَّا أَنْ مگر آنکه يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بیاید بدیشان خدای
یعنی عذاب او فِي ظُلَلٍ در سایبانها مِنَ الْغَمَامِ از ابر سفید رقیق چنانچه قوم شعیب علیه السلام در یوم الظله بود وَالْمَلَائِكَةُ و بیایند
فرشتگان که موکل اند بر عذاب وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گذارده شود کار یعنی جزای هر کسی بدو رسد وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای یعنی بجزای او
تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شوند کارها یا آنکه اوامر و احکام سلاطین و حکام که امروز بر رعایا میکنند ✽ و روز قیامت باطل شود امر و فرمان
جز حق را نبود والامر یومئذ لله سَلْ بپرس خطاب بآنحضرت است یا هر کرا صلاحیت خطاب دارد میگوید بپرس بَنِي إِسْرَائِيلَ
یهود مدینه را یا مومنان بنی اسرائیل را که كَمْ آتَيْنَاهُمْ ما چند داده ایم پدران ایشانرا مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ از نشانهای روشن و پیغامهای
نیکو در شان محمد صلی الله علیه و سلم یا معجزات هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن وَمَنْ يُبَدِّلْ و هر که تبدیل دهد
از یهود و بگرداند نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدا را که صفت پیغمبر است مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ از پس آنکه آمده است بدو بتوریت فَإِنَّ اللَّهَ
پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ ✽ سخت عقوبت است بدو در دنیا بقتل و اسر و اجلای وطن و در آخرت بعذاب بی منتها زُيِّنَ
لِلَّذِينَ كَفَرُوا آراسته گردانیده شد برای ناسپاسان و پوشندگان حق الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را تا بدان فریفته می شوند و مغرور
میگردند وَيَسْخَرُونَ و سخریت میکنند و افسوس میکنند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه ایمان آورده اند ابنای قریش بر فقرای صحابه چون
بلال و عمار و امثال ایشان رضی الله عنهم میخندیدند و میگفتند محمد صلی الله علیه و سلم را نگرید که میگوید با این گدایان کار جهان
است میکنم و اساس عظمت اشراف عرب و بنای رسوم و عادات ایشان درهم شکنم و اگر کار روی حق بودی می بایستی که سادات
عرب و اماثل قبائل طبع وی بودندی حق سبحانه فرمود که وَالَّذِينَ اتَّقَوْا و آنکه پرهیزگاری کردند یعنی این درویشان و گدایان
فَوْقَهُمْ زبر ایشان اند یعنی بالای افسوس کنندگان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز قیامت یعنی مومنان در درجات اعلی علیین باشند
از فردوس برین و کافران در درک اسفل سافلین و سجن سجین وَاللَّهُ يَرْزُقُ و خدای روزی میدهد مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد
بِغَيْرِ حِسَابٍ ✽ بی اندازه كَانَ النَّاسُ بودند آدمیان یعنی آدم علیه السلام و اولاد او أُمَّةً وَاحِدَةً گروه یگانه بر یک ملت بعد
از آن مختلف شدند فَبَعَثَ اللَّهُ پس برانگیخت خدای النَّبِيِّينَ پیغمبرانرا یعنی شیث و ادریس علیهما السلام و غیر ایشان مُبَشِّرِينَ
مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب و گویند در زمانی که نوح علیه السلام
مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابراهیم علیه السلام نیز همین واقع بود حق سبحانه و تعالی پیغمبرانرا فرستاد وَأَنْزَلَ
مَعَهُمُ الْكِتَابَ و منزل کرد با ایشان کتابها که احکام شرائع ایشان دران مبین بود بِالْحَقِّ براستی و درستی لِيَحْكُمَ تا حکم کند مر پیغامبری
بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ دران چیز که اختلاف کردند وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در

امروز اِلَّا الَّذِیْنَ اُوْتُوْهُ مگر آنانکه کتابها بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان تبدیل و تحریف میکردند مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ از پس
آنکه آمد بدیشان الْبَیِّنٰتُ معجزهای روشن و حجتهای هویدا و خلاف ایشان نه از روی تدین بود بلکه بَغْیًۢا بَیْنَهُمْ از جهت حسد که میان ایشان
بست یا از روی ستمکاری فَهَدَی اللّٰهُ پس راه نمود خدای الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانرا که ایمان آورده اند لِمَا اخْتَلَفُوْا فِیْهِ بدان چیزیکه خلاف
کردند دران مِنَ الْحَقِّ از حق بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مؤمنانرا بحق مختلف فیه راه نمود بِاِذْنِهٖ بعلم و ارادت و امر خود این خلاف
در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راه نمود مؤمنانرا بکعبه که وسط است یا مخالفت در فضل ایام هفته بود
یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را بجمعه که فاضلترین روزها است راه نمود وَاللّٰهُ یَهْدِیْ و خدای راه مینماید
مَنْ یَّشَآءُ هر کرا میخواهد اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ بسوی راه راست که آن راه انبیا و اولیا است اَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مهاجران که ترک
خان و مان کرفته اید و در محنت فاقه و کربت غربت کرفتار بدان اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ انکه بهشت در آیند وَلَمَّا یَاْتِکُمْ و نیامده است بشما مَثَلُ الَّذِیْنَ
خَلَوْا مانند آنان یعنی محنت آنها که کذشته اند مِنْ قَبْلِکُمْ از پیش شما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان محصل آیت آنست که می پندارید
که بمکان بهشت روید و بشما نرسیده آنچه دوستان خدا پیش ازین کشیده اند مَسَّتْهُمُ الْبَاْسَآءُ بدیشان میرسید سختی و ناکامی و درویشی وَالضَّرَّآءُ
و بیماری و شکستگی و کرسنکی نقل است که میان مکه و طائف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان کرسنکی بوده و در حدیث آمده که
ترین بلا با متوجه انبیا است و نکته ما اوذی نبی مثل ما اوذیت مؤید این قول است مثنوی زان بلاها کانبیا برداشتند سر بچرخ هفتمی
افراشتند هر که در راه محبت پیشتر بر دل او بار محنت بیشتر پس انبیا علیهم السلام و مؤمنان بمحنت کذرانیدند وَزُلْزِلُوْا و از جای برانگیخته
شدند از بسیاری بلا ها که بدیشان میرسید حَتّٰی یَقُوْلَ الرَّسُوْلُ تا آنکه کفت پیغمبر ایشان وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ و کفتند آنان که ایمان آورده
بودند با آن پیغمبران یعنی کفتند باتفاق مَتٰی نَصْرُ اللّٰهِ کی باشد یاری دادن خدا ما را و ظفر دادن ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت میکردند نه آنکه
بر سبیل شک فرمود حق سبحانه بر سوال ایشان پیغام داد اَلَآ اِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ بدانید یاری دادن خدای مؤمنانرا قَرِیْبٌ نزدیکست یَسْئَلُوْنَکَ می پرسند
ترا مَاذَا یُنْفِقُوْنَ چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمرو بن جموح بود رضی الله عنه مردی بزرک و توانکر از حضرت صلی الله علیه و سلم پرسید که مال چند بدهم
چه نفقه کنم حقتعالی فرمود که قُلْ بکوی ای محمد مَاۤ اَنْفَقْتُمْ آنچه نفقه میکنید و اخراج مینمائید مِّنْ خَیْرٍ از مال فَلِلْوَالِدَیْنِ پس برای مادر و پدر او لیکن سوال از
وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشتر است و زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جملها مصارف نفقه والدین
اهم است وَالْاَقْرَبِیْنَ و خویشان نزدیک که وارث باشند چه آن صله رحم است وَالْیَتٰمٰی و بی پدران خورد سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات
وَالْمَسٰکِیْنِ و درویشان که در چاره معیشت خود نمانند وَابْنِ السَّبِیْلِ و راه کذریان و مهمانان وَمَا تَفْعَلُوْا مِنْ خَیْرٍ و آنچه بکنید از نکوئی
با هر کسیکه باشد فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای بِهٖ عَلِیْمٌ بآن چیز داناست و بران جزا خواهد داد کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ فرض شد بر شما
کارزار کردن با دشمنان دین و نزد محققان قتال بر نفس و شیطان است زیرا که عظیم ترین دشمنان اینانند و این قتال را شما سخت مکروه میدارید
چرا که نفس را خوردنی و خوش خوابیدن و لباس احلی پوشیدنی خوش مینماید و نخواهد که در کذشته روی به بندکی آرد و خود را یکی ازین بندکان حق شمارد
پس خلاف نفس بر شما مکروه است و حال آنکه خلاف نفس بر شما بهتر است از عبادت صد سال وَهُوَ کُرْهٌ لَّکُمْ و آن قتال مکروه است مر طبع
شما را و شاق است بر نفس شما و این کراهیت نه فرمان خدا را بوده بلکه مقتضای طبع بشری آن است که تلف مال و هلاک نفس کاره باشد
وَعَسٰۤی اَنْ تَکْرَهُوْا شَیْئًا و شاید که شما مکروه دارید چیزی را بنفرت طبیعت خود وَّهُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ و حال آنکه آن نکوئی باشد شما را
چون غزو که مکروه می شمارید و نکوئی شما دران است هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بحسب آخرت از رتبه شهادت
و نعیم مخلد و درجات علیین وَعَسٰۤی اَنْ تُحِبُّوْا و شاید آنکه دوست دارید شَیْئًا چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلف است از جهاد
وَّهُوَ شَرٌّ لَّکُمْ و آن بدی باشد مر شما را هم در دنیا بحجل دل و غلبه اعدا و هم دران سرای بحرمان از ثواب غزو و بعد از درجه شهدا وَاللّٰهُ
یَعْلَمُ و خدای میداند مصلحت شما وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ و شما آنرا نمیدانید یَسْئَلُوْنَکَ می پرسند ترا عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از ماه حرام

قِتَالٍ فِیْهِ یعنی از قتال در وی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در سال دوم از هجرت عبد الله بن جحش را با جمعی از صحابه ببطن نخله فرستاد
و میان ایشان و کاروان قریش که از طائف می آمدند مقاتله افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان در آمده بود
که آن روز سلخ جمادی الآخری بوده یا غره رجب بعد انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را بخون
ریختن در ماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سوآل کردند جواب آمد قُلْ قِتَالٌ فِیْهِ بکوی ای محمد که جنگ در حرم کَبِیْرٌ کاری
بزرک است هنوز دران وقت قتال در ماه حرام حرام بوده و حرمت آن بآیت السیف منسوخ کشت و اکر چه این قتال بزرک بوده اما
آنچه کافران میکنند از بی راهی وَصَدٌّ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ و باز داشتن مسلمانانرا از ایمان وَکُفْرٌۢ بِهٖ و ناکرویدن بخدا وَالْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ و کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف آن و نماز دران وَاِخْرَاجُ اَهْلِهٖ و بیرون کردن اهل مسجد را یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و اصحاب او رضی الله عنهم مِنْهُ از مسجد بلکه از مکه که بر مسجد مشتمل است اَکْبَرُ عِنْدَ اللّٰهِ بزرکتر است نزدیک خدای از قتال رجب
و عقوبت آن بیشتر وَالْفِتْنَةُ و شرک بخدای اَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ بزرکتر است از قتل حضرمی وَلَا یَزَالُوْنَ و همیشه باشند مشرکان که بجهت
عناد یُقَاتِلُوْنَکُمْ با شما ای مؤمنان جنک کنند حَتّٰی یَرُدُّوْکُمْ تا شما را باز کردانند عَنْ دِیْنِکُمْ از دین شما که اسلام است اِنِ اسْتَطَاعُوْا
اکر توانند و قادر شوند وَمَنْ یَّرْتَدِدْ مِنْکُمْ و هر که بر کردد از شما عَنْ دِیْنِهٖ از دین خود و مرتد شود فَیَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ کَافِرٌ و حال آنکه
او کافر باشد یعنی بر ردت باقی مانده تا مردن فَاُولٰٓئِکَ پس آن کروه مرتدان حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ باطل شود عملهای ایشان فِی الدُّنْیَا
درین سرای که ایشانرا امان نماند و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان مسلوب کردد وَالْاٰخِرَةِ و دران سرا که مستحق ثواب نباشند وَاُولٰٓئِکَ
و آن کروه اَصْحٰبُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِیْهَا ایشان دران آتش خٰلِدُوْنَ جاویدانند اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بدرستی که آنانکه کرویده
اند بخدا و رسول وَالَّذِیْنَ هَاجَرُوْا و آنها که بدرود کرده اند اوطان خود را وَجٰهَدُوْا و جهاد کرده اند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدا یعنی عبد الله
بن جحش و یاران او اُولٰٓئِکَ آن کروه یَرْجُوْنَ امید میدارند رَحْمَتَ اللّٰهِ رحمت خدا را وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده مؤمنان و مجاهدان
است رَّحِیْمٌ بر ایشان مهربان است یَسْئَلُوْنَکَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه
رضی الله عنهم چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رضی الله عنهما با آن حضرت کفتند که فتوی ده ما را در خمر که زائل کننده عقل است و در قمار که سبب
سلب مال است و دران زمان خمر حلال بود حق سبحانه فرمود قُلْ فِیْهِمَاۤ بکو درین هر دو اِثْمٌ کَبِیْرٌ کناه بزرک است وَّمَنَافِعُ لِلنَّاسِ
و منفعتها است مر مردمان را و منافع خمر یا بدنی بوده باشد چون اشتعال حرارت غریزی و هضم طعام یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرات
بددلان و یا مالی چون سود فراوان در بیع و شرای آن و فواید میسر توسعه بوده است بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بود که زر قمار بر
مساکین قسمت میکردند و در حقائق سلمی آورده که اثم کبیر است در اشتغال بدانها وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ در ترک آنها وَاِثْمُهُمَاۤ و کناه خمر و قمار
اَکْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا بزرکتر است از نفع وَیَسْئَلُوْنَکَ و می پرسند ترا ای محمد مَاذَا یُنْفِقُوْنَ چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح رضی الله عنه
نوبت اول سوآل کرد و جواب در تعیین مصارف نازل شد دیکر بار کفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه می باید داد من نمیدانم که چه دهم
جواب آمد که قُلِ الْعَفْوَ بکو آنچه فاضل تر آمد از نفقه خود و عیال و نزد بعضی از علما حکم این آیت بآیت زکوة منسوخ است کَذٰلِکَ همچنان
که احکام انفاق بیان کرد یُبَیِّنُ اللّٰهُ بیان میکند و روشن میکرداند خدای لَکُمُ الْاٰیٰتِ برای شما نشانهای مهربانی خویش لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُوْنَ
باشد که شما تفکر کنید فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ در کار این سرای و آن سرای یعنی دل بر دنیا منهید و آخرت را بهیچ روی از دست مدهید سلمی رحمه الله
فرموده که تفکر در دنیا و آخرت آن است که بداند که ایشان قاطعان راه اند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الدنیا حرام
علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان علی اهل الله بیت دنی وعقبی حجاب عاشقست میل ایشان
کی زعاشق لائق است وَیَسْئَلُوْنَکَ و می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْیَتٰمٰی از کیفیت معاشرت با یتیمان در اسباب نزول آمده که چون تهدید
خوردن مال یتیم بآیت وَلَا تَقْرَبُوْا مَالَ الْیَتِیْمِ نازل شد آنها که قیم اموال ایشان بودند دران معاملات تصرف نمودند جهت برات ذمه

خود خواستند که از قیام مهمات ایشان برطرف روند صورت حال بعرض سید کاینات صلی الله علیه وسلم رسانیدند حق سبحانه فرمود قُلْ اِصْلَاحٌ
لَّهُمْ بگو باصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خَيْرٌ بهتر است از تجنب از ایشان آورده اند که جمعی طعام ایتام جدا کنیدندی و اجلوس
بر فرش ایشان احتراز نمودندی و هیچ نوع را مخالطت با ایشان نکنودندی حق تعالی فرمود وَاِنْ تُخَالِطُوْهُمْ واگر با ایشان بیامیزید و طعام
خود را با طعام ایشان خلط کنید فَاِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند در دین وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ و خدای میداند تباه کننده مال ایشان را
مِنَ الْمُصْلِحِ از اصلاح دهنده کار ایشان وَلَوْ شَاۤءَ اللّٰهُ اگر خواستی خدای تعالی لَاَعْنَتَكُمْ هر آئینه شما را در رنج افکندی و کار بر شما تنگ
کردی با آنکه مخالطت با یتیمان حرام کردی اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ بدرستیکه خدای غالبست و قادر بر اعنات حَكِيْمٌ ٥ و دانا است در آنچه کرد از
ترک اعنات وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكٰتِ و بزنی مخواهید زنان مشرک را حَتّٰى يُؤْمِنَّ تا وقتیکه ایمان آرند رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرثد
غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا قوم مسلمانان در مانده را که از آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آرد مرثد چون بمکه رسید زن مشرکه عناق نام
که در غایت جمال بود و در جاهلیت با هم رازی داشته بودند نزد وی آمد و سلسله محبت را تحریک داد مرثد ابا نمود و گفت اسلام میان ما و تو
حائل شده و مواصلت بروجه زنا از محالات عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوف است باجازت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم پس مرثد بعد از مراجعت این صورت را بعرض آنحضرت صلعم رسانید و حکم الٰهی شد که مشرکان را تا ایمان نیارند در دائره ازدواج
داخل نسازید و هم درین اوقات عبد الله بن رواحه رضی الله عنه خود را بجهت نشوز طپانچه برروی آورده بود و دادخواهان آنحضرت
نبوت پناه صلی الله علیه وسلم آمد و آنحضرت بطریق تلطف از عبد الله تعرف حال کنیزک فرمود عبد الله گفت نماز میگذارد و هم
روزه میدارد و خدا و رسول را دوست میدارد و اما ستیزنده و فرمان نابرنده است حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود پس او
مؤمنه باشد با وی نیکوئی کن عبد الله او را آزاد کرد و بزنی بخواست جمعی زبان طعن گشادند که ابن رواحه کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و حال
آنکه فلانه زن مشرکه را که با مال و جمال بود بدو میدادند آیت آمد وَلَاَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ و هر آئینه کنیزک مؤمنه خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ بهتر است
از زن آزاد مشرکه وَّلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ و اگر چه شما را در شگفت انداز دان زن بجهت مال و جمال وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِيْنَ و مدهید
زنان مؤمنه را بمردان مشرک حَتّٰى يُؤْمِنُوْا تا وقتیکه ایمان آورند وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ و هر آئینه که بندهٔ مؤمن خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ
بهتر است از مرد آزاد مشرک وَّلَوْ اَعْجَبَكُمْ و اگر چه شما را در شگفت انداز دان مشرک بواسطه صورت یا ثروت اُولٰۤئِكَ آن مشرکین و مشرکات
يَدْعُوْنَ اِلَى النَّارِ میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب رسیدن است بدوزخ وَاللّٰهُ يَدْعُوْٓا خدای تعالی میخواند بر
السنه رسل یا اولیای خدای تعالی می خوانند اِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملهای که بدان آمرزیده شوند و در
بهشت رسند بِاِذْنِهٖ بقضا و ارادت او وَيُبَيِّنُ اٰيٰتِهٖ و هویدا میکند احکام خود را از حلال و حرام لِلنَّاسِ برای مردمان
لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ شاید که ایشان پند پذیرند وَيَسْـَٔلُوْنَكَ عَنِ الْمَحِيْضِ و می پرسند ترا ای محمد علیه الصلوة والسلام از حیض ع
زنان یهود در حال حیض زنان خود از ایشان مهاجرت کردندی و چشم بر روی ایشان نینداختندی و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان
حرام دانستندی و نصاری بر عکس این در آن حال با ایشان مکالمه و مواکله می نمودند بلکه در مباشرت و ملاعبت می افزودند ثابت بن
وحداح رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلعم ما بزنان خود در حال حیض چه سلوک کنیم آیت آمد که قُلْ هُوَ اَذًى بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم که حیض
مکروهی است که نفس آدمی را از آن نفرت باشد فَاعْتَزِلُوا النِّسَاۤءَ پس دور باشید و یکسو روید از زنان فِي الْمَحِيْضِ در حالت حیض
ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت و پس آنکه ترک مخالطت و مکالمت نمائید پس بجهت تاکید میگوید وَلَا تَقْرَبُوْهُنَّ و نزدیک مشوید بایشان
یعنی مباشرت مکنید حَتّٰى يَطْهُرْنَ تا وقتیکه غسل کنند بعد از انقطاع دم و این مذهب امام شافعی است رحمه الله و حفص یطهرن بسکون
طا و ضم ها خوانده یعنی وقتیکه پاک شوند و دم منقطع گردد و این قول امام اعظم رحمه الله است که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض
باشد قبل از غسل وطی حلال است فَاِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند و یا پاک شوند فَاْتُوْهُنَّ پس بیائید بایشان مِنْ حَيْثُ اَمَرَكُمُ اللّٰهُ از آنجا که

خدای تعالی امر کرده یعنی باقی مقرر که آن فرج است لا غیر اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِيْنَ بدرستیکه خدای تعالی دوست دارد توبه کنندگان را
از مناهی وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِيْنَ و دیگر دوست دارد پاکیزگان را نِسَاۤؤُكُمْ زنان شما حَرْثٌ لَّكُمْ موضع کشت زار شما اند یهود میگفتند هر گاه
در وقت مباشرت ظهر وجه که جانب او باشد فرزند احول آید مسلمانان بدان نوع اقدام نموده بودند حکایت بجناب نبوت مآب صلی الله
علیه وسلم عرض کردند و جواب از حق سبحانه و تعالی رسید که زنان شما محل زرع و منبت اولاد اند فَاْتُوْا حَرْثَكُمْ پس بیائید بکشت زار خود اَنّٰى
شِئْتُمْ بر چه گونه که خواهید بطریق ادبار و اقبال و استلقا و غیر آن چون باتی واحد باشد یعنی باتی موضع حرث بود نه محل فرث وَقَدِّمُوْا
و فرا پیش دارید لِاَنْفُسِكُمْ برای نفس خود یعنی طلب ولد کنید یا از پیش فرستید نیت خالص را و مقصد صیانت نفس کنید از حرام
وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای تعالی در مخالفت امر و مباشرت نهی او وَاعْلَمُوْٓا اَنَّكُمْ و بدانید که شما مُّلٰقُوْهُ رسندگانید بدانچه از پیش
فرستید یا ملاقات کنندگانید آنرا که می پرستید یعنی او را در عقبی بدیده سر خواهید دید یا مراد از ملاقات عرض بندگان است بر خدای کما قال وَعُرِضُوْا
عَلٰى رَبِّكَ صَفًّا وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ و مژدگانی ده مؤمنان را به بهشت و رؤیت وَلَا تَجْعَلُوا اللّٰهَ و مگردانید نام خدا را عُرْضَةً
بهانه و دست آویزی لِّاَيْمَانِكُمْ مر سوگند آن خود را عبد الله رواحه رضی الله عنه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الٰهی
سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید و در حق وی نیکوئی نکند و او را با خصمان وی صلح ندهد حق تعالی آیت فرستاد که مگردانید ذکر خدا تعالی
مانع اَنْ تَبَرُّوْا از آنکه نیکوئی کنید با قربا و احبا وَتَتَّقُوْا و از آنکه پرهیزید از مروت و با یاران مکالمت مکنید وَتُصْلِحُوْا و از آنکه
اصلاح کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ و خدای تعالی شنوا است سوگند عَلِيْمٌ و دانا بما فی الضمیر سوگند خورنده عبد الله
رواحه رضی الله عنه بعد از استماع این آیت از سر آنچه گفته بود درگذشت و با بشیر در مقام مرحمت و شفقت آمد لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ
نگیرد شما را خدای یعنی عتاب نکند بِاللَّغْوِ به بیهوده که واقع شود فِيْٓ اَيْمَانِكُمْ در سوگندهای شما لغو بقول امام اعظم رضی الله عنه
آنست که کسی بر چیزی قسم یاد کند بظنه آنکه راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی رحمه الله لغو آنرا داند که بی اختیار
خود بزبان کسی گذرد و منعقد یا بطریق عادت که لا والله و بلی والله و اراده آن قصد سوگند نباشد و بر هر تقدیر در یمین لغو کفارت نیست
و خدای بر آن مؤاخذه نکند وَلٰكِنْ يُّؤَاخِذُكُمْ و لیکن مؤاخذه میکند شما را بِمَا كَسَبَتْ قُلُوْبُكُمْ بآنچه عزم کند دلهای شما و بعمد سوگند
خورید و حانث شوید کفارت باید داد و بیان کفارت در سوره مائده بیاید انشاء الله تعالی وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای تعالی آمرزنده است بنده
را که یمین لغو بکند حَلِيْمٌ بردبار است و سوگند عمد در عقوبت تعجیل نماید لِلَّذِيْنَ يُؤْلُوْنَ مر آنانرا که سوگند خورند مِنْ نِّسَاۤىِٕهِمْ از زنان خود
دور شدن و باز ایستادن را در جاهلیت چون کسی بزنی میل نبودی و غیرت داشتی که چون او را بگذارد دیگری بخواهد سوگند خوردی که چند سال با وی
نزدیکی نکند و او را در آن مدت پابسته و سرگشته بگذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی نه بیوه بودی نه از کدخدائی با سودی خدای تعالی آنرا نپسندید و حکم فرمود
که برای ملاحظه احوال آنانکه چنین سوگند خورند تَرَبُّصُ اَرْبَعَةِ اَشْهُرٍ انتظار بردن چهار ماه است فَاِنْ فَاۤءُوْ پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان
رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ پس بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده است مر شکننده سوگند را درین صورت رَّحِيْمٌ
مهربانست که در مباح کردن مخالفت سوگند را بکفارت مقرر فرموده حکم شرع آنست که اگر مولی در اثنای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی
و اگر عاجز بود بوعده نکاح ثابت است و بر وی جز کفاره سوگند نیست و اگر مدت بسر آید و بعذر مقاربت نه کند نزدیک امام اعظم رحمه الله
طلاق بائن واقع شود و قول امام شافعی رحمه الله آن است که زن را رسد که مطالبه کردن که باز آئی و وطی کن و یا طلاق ده و بر حاکم شرع بود که مولی
را برجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند حاکم زن را از و طلاق تواند داد وَاِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اگر قصد کنند طلاق را فَاِنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ
پس خدای تعالی شنوا است قول مولی را عَلِيْمٌ دانا است بعزم مولی وَالْمُطَلَّقٰتُ و زنان بالغه رها کرده مدخول بها که حامله نباشند
يَتَرَبَّصْنَ بِاَنْفُسِهِنَّ انتظار برند بنفسهای خود تاکید است در انتظار ثَلٰثَةَ قُرُوْۤءٍ سه قروء و آن بمذهب امام شافعی رحمه الله و امام
مالک رحمه الله طهر است و بنزد امام اعظم رحمه الله حیض و فایده خلاف در معتده ظاهر می شود که چون در حیض ثالثه شروع کرد عدت

منقضی شده و بقول قروء طهر را گویند و بقول انکه حیض. اگویند انقضای عدت حیض ثالثه است وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ و حلال نباشد زنان را أَنْ يَكْتُمْنَ آنکه پنهان کنند
مَا خَلَقَ اللَّهُ آنچه آفریده است خدای فِي أَرْحَامِهِنَّ در رحمهای ایشان از فرزندان و حیض کتمان ولد بسبب ابطال حق الرجعت
از زنان روا نبود إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ و اگر هستند که ایمان دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای تعالی و بروز قیامت وَبُعُولَتُهُنَّ و
شوهران ایشان أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ سزاوارترند برجوع کردن با ایشان فِي ذَٰلِكَ در زمان تربص إِنْ أَرَادُوا اگر خواهند شوهران
بدان رجعت إِصْلَاحًا بصلاح آوردن کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان در ابتدای اسلام زنان را طلاق رجعی میدادند و
نزدیک میشد که عدت بسر آید رجعت میکردند و زن را باخود گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان فساد بود نه اصلاح وَلَهُنَّ و مر زنان را
بر مردان از حقوق مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ مانند آن حقوق که مردان را بر ایشان هست بِالْمَعْرُوفِ بخوبی معیشت و حسن معاشرت و حق
مرد بر زن آنست که فرمان او برد و ناموس شوهر نگاه داشته قدم از دایره عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر مرد آنست که با وی زندگانی بوجه حسن کند
آنچه از علم دین بکار آید بوی آموزاند وَلِلرِّجَالِ و مردان راست عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ بر زنان افزونی و بلندی و با آنکه مهر بر ایشان است و نفقه
از ایشان با میراث که ضعف زنان میبرند و با طلاق و رجعت که سررشته اختیار آن بدست رجال است و در حقائق بخمیه مذکور است که فضل مردان
بر زنان با ستعداد نبوت و کمال و ولایت هست و در حدیث آمده که بسیار از مردان بکمال رسیدند و از زنان گذشته دو زن کامل شدند آسیه بنت
مزاحم و مریم بنت عمران رضی الله عنهما وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای عزیز است غالب میکرداند مردان را و فضل میدهد بر زنان حَكِيمٌ و دانا است
و بحکمت حکم میکند بر بندگان الطَّلَاقُ طلاق شرعی که دران رجعت باشد مَرَّتَانِ دو بار است عدد طلاق در زمان جاهلیت مقرر نبود
و اگر فرضا زن را ده طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی و بسیاری بود که زن را طلاق میدادند نزدیک با نقضای عدت رجوع نمودند
و دیگرباره رها میکردند روزی زنی بخدمت عائشه رضی الله عنها آمد از جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و برای اضرار رجعت میکرد بنالید حکایت
آن شکایت بمسامع علیه نبویه صلی الله علیه وسلم رسید آیت نازل شد که طلاق رجعی دو بار است و بعد از دو طلاق فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ
با خود گرفتن است برجعت أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ یا رها کردن به نیکویی یعنی بگذاشتن تا عدت بگذرد و بعد از ان اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر با
طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید تا آن زن بنکاح شوهری دیگر نرسد بران مرد حلال نشود وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ و حلال نیست شما را ای مردمان
أَنْ تَأْخُذُوا آنکه فرا گیرید مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ از آنچه داده اید زنان خود را شَيْئًا چیزی ثابت انصاری رض با غنی بحباب مهر بزن خود داده
بود زن از وی جدائی طلبیده بهمان کابین خود را باز خرید و آیت نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق إِلَّا أَنْ يَخَافَا
مگر آنکه دانند که بترسند مرد و زن أَلَّا يُقِيمَا آنکه برپای نتوانند داشت حُدُودَ اللَّهِ احکام الهی را در صحبت و معاشرت فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر دانسته باشید
ای حکام که امر اخذ و اعطا بدست شما است أَلَّا يُقِيمَا آنکه مرد و زن اقامت نتوانند کرد حُدُودَ اللَّهِ حکمهای خدا را در امر معاشرت آن مرد و زن فَلَا
جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ وزر و وبال نیست مرد و زن فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ در آنچه زن فدا دهد بشوهر خود و بآن خود را باز خرد چنانچه زن ثابت
کرد تِلْكَ این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع حُدُودُ اللَّهِ اندازهای خدا است که برای مصالح بندگان مقرر کرد فَلَا تَعْتَدُوهَا پس از ان
در مگذرید وَمَنْ يَتَعَدَّ و هرکه درگذرد حُدُودَ اللَّهِ از اندازهای خدای فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه متعدیان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود
فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد مرد بعد از طلقه ثانیه زن خود را فَلَا تَحِلُّ لَهُ پس آن زن حلال نباشد بران مرد مِنْ بَعْدُ بعد از طلاق ثالثه حَتَّىٰ تَنْكِحَ تا وقتی که
بنکاح در آید زَوْجًا غَيْرَهُ شوهر دیگر را و زوج ثانی از مباشرت او بهره ور شود دختر عبد الرحمن بن عوف قرظی از طلقه ثلثه بود و بعقد شوهری دیگر در آمده خواست که با شوهر
پیشین آشتی قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت علیه السلام منع فرمود و گفت لا حتی تذوقی من عسیلته ویذوق هو من عسیلتک فَإِنْ
طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی بطوع و رغبت نه بکره بعد از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ گناهی نیست بر زوج اول و این
مطلقه أَنْ يَتَرَاجَعَا آنکه با یکدیگر رجوع نمایند بنکاح جدید بعد از مدت عدت شوهر ثانی إِنْ ظَنَّا اگر میدانند یا گمان میبرند أَنْ يُقِيمَا
آنکه بپای دارند حُدُودَ اللَّهِ احکام خدا را و حق یکدیگر بشناسند وَتِلْكَ و این که گفته شد از تحریم و تحلیل حُدُودُ اللَّهِ اندازهای احکام است

که خدای تعالی يُبَيِّنُهَا بیان میکند آن را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانند که این حق است و بدان کار کنند وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون طلاق دهید زنان
فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس برسند بنزدیک مدت یعنی با نقضای عدت خود فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ پس مراجعت کنید بدیشان و نگاه دارید بشان بطریق
اصلاح نه بروجه اضرار أَوْ سَرِّحُوهُنَّ یا رها کنید ایشان را بِمَعْرُوفٍ به نیکویی تا مدت ایشان منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار مر
زن خود را طلاق داده و سه روز مانده بود تا مدت بسر آید و با او رجعت کرد و باز طلاق داد همچنین در نه ماه سه بار طلاق داد و سه بار رجعت نمود حق سبحانه
درین آیت از ان نهی کرده فرمود که وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ و باز مدارید ایشان را و رجعت مکنید ضِرَارًا از روی رنج رسانیدن لِتَعْتَدُوا تا ستم کنید بر ایشان
بدرازی مدت عدت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هرکه چنین کند و ضرری بمسلمانی رساند فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بیداد کرده است بر نفس خود و لوم را
در معرض غضب الهی آورده و آزاد ساخته بزنان نزد صاحب شریعت ملعون است و در طلاق رکینه آورده که در امت موسی ع هر گاه استند ای
که دعای بد کنند گفتندی بدکردار و دل آزار باد چه کسی که آزار پیشه بود نبود و بورطه هلاکت در افتد مثنوی نکوخواه مردم نباشد بدش * نورزد کسی بد که
نیک آورش * شر انگیز هم بر سر شر شود * چو کژدم که تا خانه کمتر رود وَلَا تَتَّخِذُوا و فرا مگیرید آيَاتِ اللَّهِ حکمهای خدا را هُزُوًا افسوس یعنی اعراض
مکنید از ان و تهاون منمائید در عمل بدان این آیت در شان جماعتی است که امر نکاح و طلاق را سست میگرفتند و میگفتند بازی میکردیم وَاذْكُرُوا و یاد کنید
نِعْمَتَ اللَّهِ نعمتهای خدا را که فایض میکرد عَلَيْكُمْ بر شما خصوصا در باب مناکحات چه در شرایع امم سابقه هیچکس را زیاده از یک زن و در
نکاح روا نبودی که پیغمبر ما را و اینجا تا چهار زن در عقد واحد جایز هست و آنکه بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی و اینجا روا هست و ما دامی
که زن مطلقه زنده بودی مرد را حلال نبودی تزوج بزن دیگر جز وی و درین شریعت حلال است وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ و یاد کنید آن چیز را
که بر شما فرستاده است مِنَ الْكِتَابِ از قرآن وَالْحِكْمَةِ و احکام و حدود آن يَعِظُكُمْ بِهِ پند میدهد خدای شما را بقرآن و منع میکند از اضرار
و اتخاذ هزو و غیر آن وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در مخالفت احکام وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه
اعمال شما یا مصالح روزگار شما دانا است وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ و چون خواهید که طلاق دهید زنان را فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ پس برسند بانتهای
مدت فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ پس منع مکنید ایشان را و باز مدارید أَنْ يَنْكِحْنَ آنکه بنکاح در آیند أَزْوَاجَهُنَّ شوهران پیشینه خود را مخاطب درین
عموم خلق اند یعنی باید که این عضل مطلق در میان شما وجود نگیرد و آورده اند که معقل بن یسار رض خواهر خود را بعبد الله بن عاصم داده بود عبد الله
وی را طلاق داد و هنوز عدت تمام نشده پشیمان شد و خواست که رجوع کند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده
که رجوع کنی بخدای که او هرگز بتو نباید و تو بدو نرسی حق سبحانه آیت فرستاد که مانع مشوید زنان را از رجوع بازواج خود إِذَا تَرَاضَوْا چون رضا دهند
بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ میان یکدیگر بنکاح حلال و مهر جایز و قبول حسن معاش ذَٰلِكَ این نهی عضل که کردیم يُوعَظُ بِهِ پند داده شود بدو مَنْ
كَانَ مِنْكُمْ هرکه باشد از شما که بروجه اخلاص يُؤْمِنُ بِاللَّهِ بگرود بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز که واپسین همه روزها است ذَٰلِكُمْ
این پند گرفتن شما با ترک منع و اضرار أَزْكَىٰ لَكُمْ پاکیزه تر است مر شما را از روی معاش بهر و چنین مر یکدیگر را دیده اند و شناخته پس رجوع ایشان
با هم انسب است از نکاح با کسی که ندیده و ندانسته باشد وَأَطْهَرُ و پاکیزه تر از انکه حرام اندیشند و فکر فجور نمایند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند که زن
و مرد خواهان یکدیگر اند وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما نمیدانید وَالْوَالِدَاتُ و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران
طفل شیرخواره در میان بود خواه قبل از طلاق متولد شده باشد و خواه بعد از ان حکم آنست که ایشان يُرْضِعْنَ شیر دهند أَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ
دو سال تمام لِمَنْ أَرَادَ مر آنکس را که خواهد أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ آنکه تمام کند شیر دادن فرزندان خود را وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ و بر کسی است که فرزند برای او زاده اند
رِزْقُهُنَّ روزی این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان وَكِسْوَتُهُنَّ و پوشش ایشان بِالْمَعْرُوفِ بطریق انصاف و اعتدال لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ
تکلیف کرده و رنج داده نشود هیچ نفسی إِلَّا وُسْعَهَا مگر آنکه گنجایش و توانائی آن دارد لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ باید که رنج نرساند هیچ مادری بِوَلَدِهَا بفرزند شیرخواره
که او را از خود جدا کند و به پدر دهد یا باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را برضاع اکراه نکنند اگر قبول کند از کسوت و نفقه باز نگیرد وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ و باید که
ضرر نرساند مولود له یعنی پدر بِوَلَدِهِ بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگی از مادر بستاند و باید که ضرر رسانیده نشود بواسطه فرزند یعنی از و زیاده از خورش و پوشش

ثلث ۱۲۴

نطلبند وَعَلَى الْوَارِثِ وبر وارث مولود له بود که چون مولود له متوفی شود یا بر وارث صبی که اگر وفات صبی میرد وی وارث شود ولازم است
مِثْلُ ذٰلِكَ مانند آنکه بر مولود له بود از نفقه وکسوت وعدم اضرار فَإِنْ أَرَادَا پس اگر خواهند پدر و مادر فِصَالًا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز
کردن از شیر قبل از اتمام حولین عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا از روی خوشنودی هر دو یعنی والدین وَتَشَاوُرٍ ومشاورت کردن با یکدیگر در باب
رضاع وفطام فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ وبالی نیست بر ایشان از جهت وَإِنْ أَرَدْتُمْ واگر خواهید ای پدران وکسانی که باسترضاع محتاجید
أَنْ تَسْتَرْضِعُوا آنکه دایه گیرید بجهت شیر دادن أَوْلَادَكُمْ برای اولاد خود خواه مادر را مانعی باشد از شیر دادن وخواه نی فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن إِذَا سَلَّمْتُمْ چون تسلیم کنید بدایگان مَا آتَيْتُمْ آنچه اراده کرده اید دادن آنرا بدیشان بِالْمَعْرُوفِ
به نیکوئی وخوشخوئی بی مضایقه ومبالغه وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از خدای عز وجل در باز گرفتن مزد مزدوران وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ وبدانید آنکه
خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه میکنید از رضاع وفصال واسترضاع بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وآنانکه بمیرند از شما وَيَذَرُونَ
أَزْوَاجًا وبگذارند زنانرا باید که زنان ایشان يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ انتظار برند بنفس خود أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا چهار ماه وده روز
مگر آنکه حامله باشند که عدت ایشان بوضع حمل منقضی شود یا کنیزک که عدت او دو ماه و پنج روز بود فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان شوهر مرده
أَجَلَهُنَّ بپایان عدت خویش فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ وزر و وبالی نیست بر شما ای امت مسلمانان یا ای ورثه واولیای ازواج
فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه زنان کنند فِي أَنْفُسِهِنَّ در نفسهای خویش از شوهر کردن بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی یعنی بموافقت شرع مراد صیغه ایجاب وقبول
وحضور شهود عدول وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خدای بآنچه شما میکنید ای مردان وزنان خَبِيرٌ داناست ای مطیع چون دانستی که کار تو امید
غم مخور که جزای آن بتو رساند وای عاصی چون شنیدی که گناه تو میبیند در ترک معصیت کن تا از عذابت برهاند رباعی هر که دانست آنکه در همه وقت
حق تعالی بحال او بیناست * همه کردار باش باشد خبیر * همه گفتار باش گردد راست * وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وگناهی نیست بر شما ای
اعیان نکاح فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ در آنچه تعریض نمائید یعنی بکنایت خبر دهید مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ از برای خواستگاری زنان معتده یعنی کلامی
گوئید با ایشان که موهم باشد برغبت شما در نکاح ایشان مثلا برین وجه که تو از شوهر در نخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی می باید چون عدت بسر آید مرا خبر کن واز
تصریح بنکاح احتراز لازم است اما دران گناهی نیست که سخن بتعریض گوئید أَوْ أَكْنَنْتُمْ یا آنکه بپوشید فِي أَنْفُسِكُمْ در دلهای خود عَلِمَ اللَّهُ دانست
خدای بعلم قدیم خود أَنَّكُمْ آنکه شما سَتَذْكُرُونَهُنَّ زود باشد که یاد کنید آن زنانرا به نیکوئی یعنی بموافقت شرع بعد از تزویج وَلَٰكِنْ لَا تُوَاعِدُوا
هُنَّ ولیکن وعده مدهید ایشانرا سِرًّا یعنی که آنرا پنهان میکنید یعنی مباشرت مراد آن است که بکثرت مجامعت وعده مدهید إِلَّا أَنْ تَقُولُوا
مگر آنکه بگوئید قَوْلًا مَعْرُوفًا سخن نیکوتر و اشارت نه بتصریح در عبارت وَلَا تَعْزِمُوا وقصد مکنید عُقْدَةَ النِّكَاحِ عقد نکاح ایشانرا حَتَّىٰ
يَبْلُغَ الْكِتَابُ تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای نوشته وفرض کرده از عدت أَجَلَهُ بغایت خود و مدت او منقضی گردد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ وبدانید آنکه
خدا تعالی يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ میداند آنچه در دلهای شماست از عزم هر کاری که جایز نیست فَاحْذَرُوهُ پس بترسید وعذر کنید از عذاب
وعقاب او وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ وبدانید آنکه خدای غَفُورٌ آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت او حَلِيمٌ بردبار است وبعذاب تعجیل نکند لَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ گناهی و وبالی نیست بر شما إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ اگر طلاق دهید زنان خود را مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ مادامی که مس نکرده باشید ایشانرا یعنی
لمس واقع نشده باشد امام اعظم رح خلوت صحیحه موجب مس میداند بشرط عدم مانع وامام شافعی رح مس را کنایت از جماع داشته لهذا او بسقط خلوت
الزام مهر نکند أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ و یا نیست طلاق دادن زنان مادامی که فرض نکرده باشید ونام نبرده برای ایشان فَرِيضَةً مهر مقرر پس طلاق دهید
وَمَتِّعُوهُنَّ وبرخوردار سازید ایشانرا یعنی چیزی بدهید مردی از انصار زنی خواست و در صلب عقد نام مهر نبوده قبل از دخول طلاق داد این
آیت نازل شد وحضرت رسالت علیه السلام فرمود که متعها ولو بقلنسوتك غرض آنست که متعه باید داد وآن بقدر حال طلاق دهنده باید عَلَى الْمُوسِعِ
قَدَرُهُ بر مرد توانگر باندازه توانائی وی وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ وبر مرد درویش وتنگدست بمقدار دسترس وی ابن عباس رض الله فرمود
که اکثر متعه جاریه است واقلش مقنعه ونزد امام اعظم رح کرته است وچادری ومعجری مگر نصف مهر المثل او ازین کمتر باشد واصح آنست که تقدیر متعه

مفوض برای حکم شرع است پس متعه دهید ایشانرا مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ باندازه توانائی متعه دادنی بروجهی که شرعا وعرفا نیکو باشد حَقًّا ثابت
یعنی متعه واجب یا مصدر فعل محذوف است یعنی خدای واجب گردانید متعه را واجب گردانید عَلَى الْمُحْسِنِينَ بر نیکوکاران وَإِنْ طَلَّقْتُمُو
هُنَّ واگر طلاق دهید ایشانرا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید بشهوت ایشانرا وَقَدْ فَرَضْتُمْ و بدرستی که مقرر کرده باشید
لَهُنَّ فَرِيضَةً برای ایشان مهری مقرر فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس بر شما ادای نیمه آنچه فرض کرده اید قبل از نزول این آیت کسی که زن را
پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمی چیزی بروی لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه در سوره احزاب حکم شد فمتعوهن وسرحوهن
پس بدین آیت منسوخ شد ونصف مهر لازم گشت إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ ورشد وعقل أَوْ
يَعْفُوَ الَّذِي یا آنکه عفو کند آنکس که بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ بدست واست عقده نکاح یعنی ولی بقول قدیم امام شافعی رح واین وقتی است
که زن بکر و نارسیده باشد واو را ولی بود وامام اعظم رح فرموده است مراد ازین کس شوهر است که در گذارد یعنی تفضل کند وتمام مهر بدهد ومؤید همین قول است
اینکه میگوید وَأَنْ تَعْفُوا وآنکه در گذرید شما که شوهرانید وتمام مهر بدهید أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ نزدیکتر است بپرهیزکاری از بیداد وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ
بَيْنَكُمْ وفراموش مکنید یا ترک مگیرید تفضل را در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن بعقد من محبوس بوده واز وصال من محروم ومایوس
شده او را بمهر مسمی دلشاد گردانم وزن نیز تفکر کند که این مرد بمن نرسیده واز مواصلت من بهره مند نگشته اولی آنکه ازو هیچ نگیرم إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از جود وفضل بَصِيرٌ بیناست حَافِظُوا محافظت کنید وایستادگی نمائید عَلَى الصَّلَوَاتِ بر نمازهای فریضه
بمواقیت وحدود وحقوق آن وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وشرایط محافظت بخصوصیت بنسبت صلوة وسطی رعایت کنید ونماز میانه بقول انس بن
مالک ومعاذ بن جبل وابو امامه وجابر رض نماز بامداد است که میان لیل وبیاض نهار گزارند یا میان دو نماز لیلی و نماز نهاری است یا از هر طرف
نمازی است که دران قصر میکنند وبقول ابن عمر وزید بن اسامه وبعضی دیگر از صحابه رض نماز پیشین است ووجه وسطیت آنکه او در وسط نهار میگذارند
یا اوسط صلوة نهاریه است وبروایت فاروق ومرتضی وعایشه وام سلمه وحفصه وابن مسعود وجمعی دیگر از بزرگان صحابه رض اجمعین نماز دیگر است
ودرین باب حدیثی صحیح وارد شده در حرب احزاب که شغلونا عن الصلاة الوسطى صلوة العصر واو را وسطی بواسطه آن گفت که دو نماز روز یکی جانب
دارد که در یکی فجر است ودر دیگری ظهر ودو نماز شب از هر طرف دیگر بهمین وجه دارد یعنی نماز شام وخفتن وبروایتی از ابن عباس وقبیصه بن ذویب
رض نماز شام است واو میانه نمازهاست در مقدار چه اکثر رکعات در فرایض چهار است واقل دو واو مابین اقل واکثر واقع شده یا میان دو صلوة
اخفائیه ودو صلوة جهریه است وطایفه دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی دانند که میان دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح واختتام عبادات لیلیه
بدیشان است یا مابین دو نماز است که قصر را بدیشان راه نیست وتخصیص هر یک ازین نمازها ونکاتی که بدان متفرع باشد در جواهر التفسیر وشرح وسط
مستوفی مذکور است وَقُومُوا ودیگر امر میکند که بپای ایستید لِلَّهِ برای خدای قَانِتِينَ در حالتی که فرمان بردار اید یعنی نمازگزارندگان
وگفته اند که قنوت سکوت است در نماز زید بن ارقم رض فرمود که هر یک از ما در عهد رسول علیه السلام در نماز با صاحب خود سخن میگفت چون حکم قوموا لله
قانتین نازل شد ساکت شدند فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید از دشمن مجاهد یا از سبع ضاری یا حشرات موذیه فَرِجَالًا پس پیاده نماز کنید در حال
رفتن اگر وقوف ممکن نباشد بقول امام اعظم رح ونزد امام شافعی در وقت مشی با وجود خوف نماز توان گذارد خواه امکان وقوف باشد وخواه
نباشد أَوْ رُكْبَانًا یا سواره نماز گزارید در جنگ بهر نوع که میسر شود در روی بقبله یا پشت بدان فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید فَاذْكُرُوا اللَّهَ
نماز گذارید باتفاق اکثر علما اینجا مراد از ذکر نماز است وگویند شکر است یعنی چون ایمن شوید شکر گوئید خدا را كَمَا عَلَّمَكُمْ همچنانکه در امر
زانید شما را از آداب نماز یا شرایط شکر مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنچه نبودید شما که آنرا دانید وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وآنانکه وفات کنند
از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وبگذارند زنانرا رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یک سال عدت میداشتند و جامهای کهنه پوشیده قاعده
تزئین وتجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل مدر بودندی در همان خانه با اولیای شوهر بودندی یا اولیای زن در همان منزل خیمه وخانه بنا کردندی واگر از اهل
وبر بودندی از پلاس خانه جدا گانه برای ایشان مرتب ساختندی ویک سال از خانه بیرون نیامدندی ونفقه از اولیای شوهر گرفتندی ووقتی که از خانه سفر را

بدر آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت عم بمدینه آمد مردی طایفی در گذشت و از وی زنی و پسری و مادری و پدری باند آنحضرت عم ترکه او را
بولد و والدین قسمت کرد و زن را نصیبی تعین نفرمود اما حکم کرد که یک سال از ترکه شوهر نفقه بدو رسانند و در آن محل این آیت نازل شد و حکم فرود آمد که چون
جمعی از شما بمیرند و زنان از ایشان باز مانند وَصِيَّةً فرض کرده شد وصیتی و حفص بنصب خواند معنی آنست که وصیت کرد خدای وصیتی
لِأَزْوَاجِهِمْ برای زنان ایشان مَتَاعًا متعه دادن نفقه و کسوت مسکن از ترکه شوهر إِلَى الْحَوْلِ تا به یک سال غَيْرَ إِخْرَاجٍ بی بیرون کردن وی
از مسکن بقهر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشان را نفقه نباشد فَإِنْ خَرَجْنَ پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال فَلَا جُنَاحَ
عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما ای اولیای شوهر فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه ایشان کنند فِي أَنْفُسِهِنَّ در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر
مِنْ مَعْرُوفٍ از آن چیزی که بر وفق شرع باشد وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالب است انتقام کشد از هر که مخالفت امر وی کند حَكِيمٌ صواب کار است
در آنچه حکم فرماید و این حکم بمیراث زن که ربعی یا ثمنی باشد از ترکه منسوخ است و مدت یکسال با چهار ماه و ده روز آمد چنانکه گذشت وَلِلْمُطَلَّقَاتِ
و مر زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشند مَتَاعٌ متعه است که بدان بر خوردار شوند بِالْمَعْرُوفِ بطریق نیکو و توسط نه غلو و تقصیر حَقًّا
سزاوار گردانیده است خدای این را سزاوار گردانیدنی عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکاران مراد متقیانند از شرک یعنی همه مسلمانان كَذَلِكَ همچنانکه
این احکام بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن میگرداند خدای لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما احکام خود را در آنچه بدان محتاجید لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
شاید که شما عقول خود را در قبول آن و تفکر در آن کار فرمائید أَلَمْ تَرَ آیا ندیده ای ببینده یا ندانسته و بنظر تعجب نگاه نکرده إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا
بسوی آنانکه بیرون رفتند مِنْ دِيَارِهِمْ از منزلها و سراهای خود وَهُمْ أُلُوفٌ و ایشان هزاران بودند امام سدی رح گوید که در قریه داوردان
از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و برخی بایستادند و اغلب مردند سال دیگر که طاعون معاودت کرد
همه اهل ده که هشت هزار بودند یا چهل هزار بیک بار از ده بیرون رفتند حَذَرَ الْمَوْتِ از جهت احتراز کردن از مرگ و همچنان میرفتند تا در وادی
میان دو کوه فرود آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ پس گفت ایشان را خدای که مُوتُوا بمیرید همه یکبار بمردند در معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته
فرستاد تا یکی از اعلی وادی و دیگری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه بیک بار مردند با چهار پایان خود مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان
آمده عاجز گشتند آخر الامر دیواری در گرد ایشان کشیدند و از انجا درگذشتن مدتی بر ایشان بگذشت و از ایشان جز استخوان نماند ثُمَّ أَحْيَاهُمْ
پس زنده گردانید ایشان را و این صورت بران وجه بود که روزی حزقیل بن بوزی را که ثالث خلفای موسی ع بود بران موضع گذر افتاد و آن
تودهای استخوان مشاهده نمود و لختی الهی چنانچه از هیبت بر ایشان نموده نظر رحمت بر ایشان افکن از حق سبحانه خطاب رسید که فلان
کلمه بگوی تا من ایشان را زنده گردانم حزقیل آن کلمه بر زبان راند حق سبحانه ایشان را زنده ساخت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ
هر آینه خداوند فضل و رحمت است عَلَى النَّاسِ بر مردمان وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بسیاری از مردمان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری
نمیکنند خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجزها دیدند فرمان حق را گردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید وَقَاتِلُوا و کارزار کنید
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای برای آشکارا کردن دین خدا وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای سَمِيعٌ شنوا است قول متخلفان را
از جهاد که باعذار ناپسندیده متمسک می‌شوند عَلِيمٌ داناست بضمایر ایشان مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکه باخلاص نیت يُقْرِضُ اللَّهَ وام دهد خدای را یعنی
بندگان در مانده او را که وام خواهند قَرْضًا حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی بدوام دادن تعجیل کند یا منت ننهد یا طالب عوض نباشد و بحدیث صحیح ثابت
شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است و برین تقدیر مضافی محذوف باشد ای یقرض عباد الله و صحیح آن است که اینجا حذف مضاف
و مجازی نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرده صدقه را فی سبیل الله در لزوم جزا بوام که بی شبهه اعطای عوض در آن لازم است و قرض حسن
برین تقدیر آنست که خالص برای خدا دهد یا از مال حلال تصدق کند امام اعظم رح استفهام را حمل بر تمنی می کند یعنی یا کسی هست که قرض دهد خدا را
فَيُضَاعِفَهُ پس تا خدای مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را که از برای او أَضْعَافًا كَثِيرَةً ضعفهای بسیار مبهم گذاشت
تا اضعاف کثیره را بیرون از حیز شمار تصور کنند چون این آیت نازل شد یهود بطعنه گفتند مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض میطلبد و چون مومنان

بوعده حق واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند اول ابو الدحداح انصاری رض پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای این قرض چرا میطلبد آنحضرت
علیه السلام فرمود که میخواهد تا شما را بواسطه آن به بهشت برد ابو الدحداح گفت یا رسول الله مرا دو خرماستان ستانها است و بهترین آن خرماستان جنیبه
نام دارد اگر آنرا بقرض خدا دهم شما ضامن بهشت من می شوید سید عالم عم فرمود که من ضامن میشوم که حق سبحانه ده چندان در ریاض جنان بتو ارزانی
دارد گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان با من باشند خواجه عالم عم فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک رسول عم بگرفت و جنیبه
را در راه حق سبحانه صدقه داد فی الحال بدر خرماستان آمد مادر فرزندان تراگفته با ام الدحداح این حدیقه را صدقه دادیم بشرط آنکه در بهشت ده چندان
بستانیم و تو و کودکان تو با من باشید ام الدحداح گفت خوش سودائی است بارك الله لك فيما اشتريت و حضرت رسالت عم درباره
او فرمود که کم من عذق دواح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح وَاللَّهُ يَقْبِضُ و خدای فرا میگیرد و تنگ میکند روزی را بر بعضی
بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان در آن است وَيَبْسُطُ و گشاده میگرداند رزق را بر جمعی بتدبیر و قسمت خود که مصلحت و منفعت ایشان در آن
است وَإِلَيْهِ و بسوی حق یعنی بپاداش او تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهید شد در معنی قابض و باسط محققان راسخان است در بحر الحقایق گفته
که فرا میگیرد از اغنیا تا دانند که ستاننده اوست منت بر فقرا ننهند و بسط میکند بر فقرا تا آنرا از حق ببینند و منت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیده
شهود اغنیا جزوی نه بیند با باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جزوی مشاهده نکند عارفی چنین فرموده که بکیر القبض هرزمان خودی گرفتار گرداند
دیگر ابسط از خودی ها نیده بخود متوجه سازد پیر طریقت قدس سره گفته که الهی هرگاه بجود و کرم گویم از من زار ترکیست و چون بتو نگرم گویم از من
بزرگوار ترکیست رباعی گاهی که بجود در کرم پست شوم . گاهی که بدو نگه کنم مست شوم . در حیرتم از حالت خود با دلدار . حیران شده ام فتاده ام
وز دست شوم أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد إِلَى الْمَلَإِ بسوی جمعی از اشراف و ارباب رای مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ
از فرزندان یعقوب مِنْ بَعْدِ مُوسَى بعد از وفات موسی إِذْ قَالُوا چون گفتند این بزرگان لِنَبِيٍّ لَهُمُ مر پیغمبری را که بود ایشان را
و آن بقول اصح اشموئیل بود که حق سبحانه او را بعد الیسع به بنی اسرائیل فرستاده و گویند آن نبی یوشع بن نون بوده یا شمعون بن صفیه و بر هر تقدیر
گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدای ابْعَثْ لَنَا برانگیز انید برای ما یعنی تعین از میان ما مَلِكًا پادشاهی تا باعانت او نُقَاتِلْ کارزار کنیم فِي سَبِيلِ
اللَّهِ در راه خدای با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه قوم عاد که همواره بت می پرستیدند و شرک می ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت
داشتندی و بنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند و میان ایشان ملکی و کار فرمائی نمانده بود بسبب آن از پیغمبر خود استدعای ملکی و حاکمی کردند
که بمدد او جهاد توانند کرد قَالَ گفت این پیغمبر هَلْ عَسَيْتُمْ هیچ شاید از شما إِنْ كُتِبَ چون فرض گردانیده شود عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ بر شما
کارزار کردن با دشمنان دین أَلَّا تُقَاتِلُوا آنکه شما مقاتله نکنید قَالُوا وَمَا لَنَا گفتند چیست ما را و چه بر آن دارد أَلَّا نُقَاتِلَ که ما قتال نکنیم
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَقَدْ أُخْرِجْنَا و بدرستی که بیرون کرده اند ما را مِنْ دِيَارِنَا از مواضع و مساکن وَأَبْنَائِنَا پسران ما یعنی
ما را مهجور ساخته اند از ایشان در خبر است که جالوت از ابنای ملوک زمانه ایشان چهار صد و چهل تن اسیر گرفته بود و چندان گروه را از منازل ایشان
بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که نوشته شد عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار
با اعدای دین تَوَلَّوْا بر گشتند و از فرمان برداری بگذشتند إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان و ایشان سیصد و سیزده تن بودند وَاللَّهُ
عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ به ستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند چون اشموئیل عم بر ایشان حجت گرفت و ایشان بر سبیل حجت جواب
دادند از حق سبحانه و تعالی استدعا نمود که ملکی از برای آن قوم تعین فرماید حق سبحانه عصائی و ظرفی پر از روغن نبوی فرستاد و فرمود که هر که بنزد
تو در آید این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا با قد وی برابر آید پادشاهی این قوم را سزاوار است اشموئیل این خبر بقوم رسانید و هر یک
از عظمای بنی اسرائیل بخانه وی تردد آمد شد آغاز نهادند و برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا را با قامت ایشان مساوات نبود تا روزی مردی
سقا یا دباغ که شاول نام داشت و بواسطه طول قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشموئیل آمد فی الحال دهن القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت
او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ و گفت مر بنی اسرائیل را نَبِيُّهُمْ پیغمبر ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ بَعَثَ لَكُمْ بتحقیق برانگیخت برای شما طالوت

ملکا طالوت را پادشاهی فرمان فرمائی قالوا گفتند از روی استبعاد انّی یکون چگونه باشد از کجا است له الملک مر طالوت را پادشاهی
علینا بر ما ونحن احق بالملک و ما سزاوارتریم به پادشاهی که از سبط یهودا ایم منه ازو که از سبط ابن یامین است و در آن سبط نه مملکت
است و نه نبوت و با وجود آنکه از سبط او مملکت نیست مردی سقا است ولم یؤت و او را عطا نکرده اند سعة بسیاری و فراخی من المال از مال
دنیا یعنی اگر نسبت و نسب عاری است باری بایستی که صاحب خزائن و دفاین بودی تا تجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ توانستی کرد قال گفت پیغمبر
در جواب ایشان ان الله اصطفیه بدرستی که خدای برگزید او را علیکم بر شما وزاده و افزونی داد او را بسطة گشادگی و بسیاری فی العلم
در دانش یعنی علم حرب و گویند دانا بود به امور سیاست و تدبیر ممالک والجسم و دیگر بفزود او را در جسم آورده اند که طالوت مرد نماینده و با جمال بود
و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر می نمود والله یؤتی و خدای که مالک الملک علی الاطلاق است ملکه ملک خود را من یشاء هر کرا میخواهد
و میداند که او را صلاحیت مملکت داری هست بیت ملک ده و ملک ستان او ستلبس ؛ راه بمجلس نبرد هیچ کس ؛ والله واسع و خدای
تعالی بسیار فضل است در دادن زمام اختیار بقبض اقتدار هر که خواهد علیم داناست باستحقاق کسی که او را بر میگزیند باری دیگر چنانچه بنی اسرائیل
دأب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح در آمده گفتند ما را بر اصطفای طالوت حجتی و علامتی باید تا دلهای ما بفرمان برداری و هموار داری او رغبتی
پدید آید اشموئیل از خدای درخواست و خدای از علامت پادشاهی او اعلام داد و قال لهم نبیهم و گفت ایشان را پیغمبر ایشان ان آیة ملکه
بدرستی که نشانه پادشاهی طالوت ان یأتیکم التابوت آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود صورت همه انبیاء ع در آن
منقوش بود فیه سکینة در آنجا سکینه است من ربکم از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد و گفته اند سکینه جانوری
بود بمقدار گربه دو چشم داشت چون دو شعله افروخته که کسی را طاقت دیدن او نبودی و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که روی او مشابه روی
انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی ؛ مانند بادی که سخت وزد بر دشمنان جستی و ایشان را متفرق ساختی و لهذا همیشه
بنی اسرائیل این تابوت را پیش صف لشکر بداشتندی وبقیة و دیگر در این تابوت باقی چیزیست مما ترک از آنچه بگذاشته است آل موسی
وآل هارون یعنی موسی و هارون ع و آل شخصی را گویند که در لغت نفس او خواهند بود چنانچه ان الله اصطفی آدم و نوحا وآل ابراهیم
ای نفسه و در حدیث آمده که اوتیت مزمارا من مزامیر آل داود و مراد نفس داود ع است و آنچه از موسی و هارون در آن تابوت مانده بود نعلین
موسی بود و عمامه هارون و پاره ترنجبین که در تیه بدیشان میبارید و ریزه الواح و خاتم سلیمان ع و آن تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود
برده بودند و در هر موضع که داشتندی آفتی و بلائی بآن موضع رسیدی آخر بحوالی مزبله دفن کردند حق سبحانه گوشکارا فرمود تا او را برداشته نزد اشموئیل آوردند
حق سبحانه فرمود که تحمله الملائکة بردارند ملائکه آن تابوت را و بشما آرند ان فی ذلک بدرستی که در رسیدن تابوت بشما لآیة لکم هر آینه حجتی است
شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باورداندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند
و تهیه مقاتله جالوت نمود هفتاد هزار مرد در رکاب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم بود فلما فصل طالوت پس آن هنگام که بیرون آمد
طالوت بفرمان شموئیل از شهر ایلیا بالجنود با آن لشکرهای ساخته قال گفت طالوت باعلام اشموئیل یا بالهام ربانی که ای قوم ان الله
مبتلیکم بدرستی که خدای آزماینده شما است درین هوای گرم بنهر بجوئی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را بشما نماید
فمن شرب منه پس هر که بیاشامد ازین جوی فلیس منی پس نیست از من یعنی بر مذهب من ومن لم یطعمه و هر که نچشد و نیاشامد آب را طعام
در لغت بمعنی شراب آمده کما فی قوله تعالی جناح فیما طعموا ای شربوا فانه منی پس بدرستی او از من است یعنی بر مذهب من باشد و هر که آب
نخورد الا من اغترف مگر آنکس که بردارد غرفة بیده کفی آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه بقدرت کامله خود جوئی آب در راه ایشان
پدید آورد و چون لشکر در آن هوای با عطش غالب بدان جوی رسیدند فشربوا منه پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه الا قلیلا
منهم مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند و بیک کف آب اختصار کردند هم از آن غرفه سیراب شدند و هم مطهرهای ایشان از بقیه آب
غرفه پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه شد و تشنگی بر ایشان غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی ماندند

بالشکر

با لشکر دشمن ملاقات نکردند سلمی رح فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای دنیا و دین فهم کرده اند برین وجه که قوم طالوت مثال آنکه
که متوجه مقاتله لشکر جالوت نفس و هوا شده و آن جوی آب مال و متاع دنیا است هر که بآن بیارامد و بزیاده از آنچه ضرورت معاش است
میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار شده هر چند بیشتر بدست آرد عطش به جمع آن افزون گشته اطمینان نیابد مثنوی
کاسه چشم حریصان پر نشد ؛ تا صدف قانع نشد پر در نشد ؛ گر بریزی بحر را در کوزه ؛ چند گنجد قسمت یک روزه ؛ و چنین کس بر لب
نهر دنیا مانده از دولت غزا با لشکر هوا محروم و بی بهره است و هر که از جوی دنیا بغرفه قانع شد یعنی بمقداری از خورش که از آن چاره نیست
خورسند گشت حق سبحانه و تعالی او را بقرب خود مؤید گردانیده از روی غنی مستغنی سازد بیت قناعت توانگر کند مرد را ؛ خبر کن حریص
جهان گرد را قطعه ای قناعت توانگرم گردان ؛ که ورای تو هیچ نعمت نیست ؛ کنج صبر اختیار لقمان است ؛ هر کرا صبر نیست حکمت نیست
فلما جاوزه پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت هو طالوت والذین آمنوا و آن کسانیکه ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق
نموده معه بگذشتن با او قالوا گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبور ننموده بودند لا طاقة لنا الیوم نیست ما را توانائی امروز بجالوت
وجنوده به جالوت و لشکرهای او و قول آنست که از لشکر او شصت و شش هزار کس از جوی نگذشتند و از آن چهار هزار مرد که عبور کردند چون چشم ایشان
بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن ترسان و بد دل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قال الذین یظنون گفتند
آنانکه بیقین میدانستند انهم ملاقوا الله آنکه ایشان ملاقات کننده اند یعنی بیننده خداوند خدای را و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن
که گفتند کم من فئة قلیلة بسیار گروه اندک از مؤمنان غلبت غالب شده اند فئة کثیرة بر گروه بسیار از اهل کفر و عدد آن باذن الله
بعون و نصرت و مددکاری خدای والله مع الصابرین و خدای با صبر کنندگان است بتائید و قوت و چون خایفان ابا نمودند و مخالفان
بر طرف نهر مانده بودند طالوت با آن گروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف برکشید و آن لشکر بقول صاحب تیسیر هشتصد هزار سوار جرار خنجر گذار تیغ
زن نیزه دار بودند بیت چو شیران آهن دل الماس چنگ ؛ چو گرگان بد گوهر آشفته رنگ ؛ و جالوت خود نیز مرد عظیم الجثه و شدید الشوکت
بود و در تفسیر امام حدادی مذکور است که اسلحه جالوت هزار رطل آهن بوده و از جمله خودی که بر سر مینهاد سیصد رطل بوده ولما برزوا و آن هنگام که
مؤمنان ظاهر شدند و صف قتال راست کردند لجالوت وجنوده از برای جالوت و لشکرهای او قالوا گفتند مؤمنان ربنا ای پروردگار
ما افرغ علینا صبرا فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره است از اکثار و اکمال یعنی صبر بسیار بر ما فاضه کن وثبت اقدامنا و نگاهدار بتائید خود
قدمهای ما را در میدان حرب وانصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان فهزموهم پس بشکستند و منهزم کردند
مؤمنان کافران را باذن الله باعانت و توفیق خدای وقتل داود و بکشت داود بن ایشا ع جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود وی زد و خود
در سرش بشکست و مغزش به پیشانی ولشکر او تار و مار گشتند و طالوت شرط کرده بود که دختر خود را بکشنده جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک گرداند
پس دختر خود را بداود ع و نصفی از مملکت باوی گذاشت و بآخر تمام مملکت بدو رسید وآتیه الله الملک و عطا کرد خدای داود را بعد از
قتل جالوت پادشاهی والحکمة و او را حکمت داد یعنی نبوت و یا زبور وعلمه و بیاموزانید او را مما یشاء از آنچه خواست و آن علمی است که پیغمبر
آنرا بکار آید و گویند صنعت زره گری بود و یا زبان مرغان ولولا دفع الله الناس و اگر نه باز داشتی خدای مردمان را بعضهم ببعض برخی
از ایشان به برخی یعنی اگر دفع نکردی خدای شر کافران بسبب مؤمنان جهاد کننده لفسدت الارض هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر
و مناهی او باطل گشتی ولکن الله و لیکن خدای ذو فضل خداوند فضل و رحمت است علی العالمین بر عالمیان تلک این قصه ها که در
معجزات و صحات بود آیات الله نشانهای قدرت خداوند است نتلوها علیک میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل ع بر تو میخواند بفرمان ما
بالحق براستی بر وجهی که مطابق واقع است تا اهل کتاب آنرا مسلم میدارند وانک لمن المرسلین و بدرستی که تو هر آینه از فرستادگانی بر همه خلایق

الجزء الثالث

الجزء الثالث

تلک الرسل این پیغمبران و فرستادگان که درین سوره مذکور شدند فضلنا افزونی دادیم بعضهم برخی از ایشان را به خصایص

وفضایل علی بعض بر بعضی دیگر منهم من کلم الله از این پیغمبران کسی بود که خدا با وی سخن گفت بیواسطه چون آدم ع که
فرمود فاوحی الی عبده ما اوحی ورفع بعضهم درجات و برداشت برخی را از ایشان به پایهای بلند
و تفاوت انبیا ازین جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بفرقهٔ از آدمیان بودند و بعضی با اکثر ایشان یا به تمام زمرهٔ ایشان
یا به مجموع جن و انس چون پیغمبر ما علیه السلام و دیگر آنکه گروهی را در خواب پیغمبری دادند و جمعی را در بیداری ع و بعضی از مفسران
مراد از رفع بعضهم ادریس علیه السلام است که حق تعالی او را رتبهٔ عالیه کرامت فرمود کما قال و رفعناه مکانا علیا صاحب
کشاف آورده که ظاهر آنست که آن بعض پیغمبر ما است علیه السلام که مفضل است بر انبیا بفضایل بیکران و خصایص بی پایان هم
چنان که از مطاوی آیات و احادیث مفهوم و معلوم میگردد مثنوی همه انبیا در پناه تواند ؛ مقیم در بارگاه تواند
تو مهر منیری همه اختر اند ؛ تو سلطان ملکی همه چاکر اند ؛ وجوه افضلیت آنحضرت نقلا و عقلا به بیان مبسوط در جواهر التفسیر رقم تحریر
یافته وآتینا و دادیم ما عیسی ابن مریم البینات عیسی پسر مریم را معجزهای روشن و هویدا چون ابرای اکمه و ابرص و احیای
موتی وایدناه و قوت دادیم او را بروح القدس به جان پاک که جبرئیل ع م در ماد روی با وی بیرون مند گردانیدیم او را بمواففت
جبرئیل ع م ولو شاء الله و اگر خواستی خدای ع ما اقتتل الذین اختلاف نکردندی آنانکه من بعدهم از پس انبیا بودند من بعد
ما جاءتهم البینات از پس آنکه آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبر ایشان ولکن اختلفوا و لیکن اختلاف کردند فمنهم
من آمن پس ازین امتان کسی بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزیده ملازم دین پیغمبر خود شده ومنهم من کفر و از ایشان کسی
بود که کافر شد و از دین پیغمبر اعراض نموده طریق حق را فرو گذاشت تعریض بیهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی ع م از راه راست منحرف
شدند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای ما اقتتلوا اختلاف نکردندی مخالفت را که بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب است و اراده سبب
چه وقوع قتال بسبب خلاف است و تکرار از برای تاکید ولکن الله و لکن خدای یفعل ما یرید میکند آنچه میخواهد یعنی از خذلان و ضلالت
و عصمت و هدایت یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید انفقوا نفقه دهید مما رزقناکم از آن چیزی که به شما عطا کردیم یعنی
زکوة مال بیرون کنید من قبل ان یاتی یوم پیش از آنکه بیاید بشما یوم روزی که از هول و هیبت آن لا بیع فیه ولا خلة
خرید و فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد و نه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند ولا شفاعة و نه
در خواستی بوقت حلول عذاب والکافرون و ناگرویدگان هم الظالمون ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را
از مستحق یا ظالم اند در وضع عبادت در غیر موضع الله خدای سزاوار پرستش اوست لا اله هیچ معبودی نیست
در وجود مر خلق را الا هو مگر او که استحقاق عبادت مر او را ثابت است الحی زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از فنای
ایشان القیوم پاینده در ذات و صفات یا قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات لا تاخذه فرا نگیرد او را سنة نه مقدمه
خواب از فتور و غیر آنکه نعاس گویند ولا نوم و نه خواب که مبطل ادراک حواس ظاهر است له ما فی السموات مر او را
است آنچه در آسمانها است از مبدعات علویه وما فی الارض و آنچه در زمین است از کاینات سفلیه من ذا الذی
کیست آنکس که یشفع خواست کند از انبیا و ملایکه و غیر ایشان عنده نزدیک او روز قیامت کسی را الا باذنه
مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم آنچه در پیش اهل آسمانها
و زمینها است از امور این جهان وما خلفهم و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آن جهان :
ولا یحیطون و فرا نرسند آفریدگان بشیء من علمه به چیزی از معلومات او الا بما شاء مگر بدانچه او خواهد که
بدان محیط شوند وسع فرا رسیده است و گنجایش یافته کرسیه کرسی او
که زیر عرش و زبر آسمانها است یا فرا گرفته است علم او السموات همه آسمانها را

وآنچه

وآنچه در آنست والارض و تمام زمین را و آنچه بر آن است ولا یؤوده و او را در رنج نیفکند و دشوار نیاید حفظهما نگاه داشتن
آسمان و زمین وهو العلی و اوست برتر از حد و هم العظیم بزرگتر از اندیشهٔ افهام این آیت شریفترین آیتی است از قرآن و در حدیث
آمده که این آیت را زبانی است که تقدیس میکند نزدیک ساق عرش و خواص و فضایل قراءات او و اخبار بسیار است لا اکراه هیچ
اکراهی نیست فی الدین در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی هیچ اکراهی نیست در دین از یهود و نصاری و مجوس
و صابیان بر آوردن اسلام به شرط قبول جزیه گفته اند حکم این آیت با آیت قتال منسوخ است از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول
نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری رض دو پسر قابل داشت تا گاه ترسایی از شام بمدینه
آمد و ایشان با او مصاحبت نمودند بوجه فسون و افسانهٔ وی مغرور گشته دین ترسایی اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین
از حضرت رسالت پناه ع م دستوری خواست تا برود و ایشان را باکراه براه شرع باز آرد این آیت نازل شد که اکراه مکنید کسی را که بدینی مندین
شده است قد تبین بدرستی که روشن شده است الرشد راه راست من الغی از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل
متمیز گشت فمن یکفر پس هر که کافر گردد یعنی نگرود بالطاغوت بآنچه می پرستند جز خدای خواه شیطان و خواه بتان خواه
کهنه و ساحران ویؤمن بالله و بگرود بخدای فقد استمسک پس بدرستی که چنگ در زند بالعروة الوثقی بدست آویزی
محکم که قرآن است یا اتباع سنت و یا وقوف نزدیک امر و نهی که سلوک طریق پیغمبر ما است ع م سلمی قدس سره گوید عروه وثقی توفیق است
در هدایت و سعادت در نهایت و در حقایق نجمیه آورده است که آن مر عوام را توفیق طاعت است و مر خواص را مزید عنایت به محبت اخص
خواص را جذبات ربوبیت که ایشان را از ظلمات وجود فانی گرداند و با نوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد در مقامات حضرت خواجه بهاء الحق
والدین المشتهر بنقشبند قدسنا الله بحقایق کلامه مذکور است که در طریق طاغوت ما سوای حق است کفر بوی و ایمان به حق در هر قدمی سر
لازم سالک است و پیغمبر ما ع م فرموده الهوی عند الله ابغض من جمیع الالهه بدترین خدایان که در زمین می پرستند هوای ایشان است افرایت
من اتخذ الهه هواه آیا بینی ای محمد آنرا که هوای خود را به خدایی گرفته است آن بیچاره می پندارد که او بندهٔ خدا است بیت
خواجه پندارد که دارد حاصلی ؛ حاصل خواجه بجز پندار نیست ؛ و در حدیث آمده که تعس عبد الدرهم و تعس عبد الزوجه در هلاک است بندهٔ زر
و سیم و بندهٔ زن و فرزند هر آینه هر که بندهٔ چیزی باشد او را پرستد و نعم ما قال قطعه هر چیز که اندر دو جهان بندهٔ آنی ؛ آنست ترا در دو جهان
مونس و معبود ؛ پس بالضرورت از همه چیزها می باید برید و بحق سبحانه باید پیوست این است سر فقد استمسک بالعروة الوثقی و اعروه است
که لا انفصام لها هیچ انقطاعی و انفصالی نیست مر آنرا والله سمیع و خدای شنوا است قول کسی را که متوسل بعروه وثقی بود علیم
دانا است به نیت خالص مستمسک بدان عروه الله ولی الذین آمنوا خدای دوست آن کسان است که بوی گرویده اند یا متولی کار
ایشان است در راه نمودن بصراط مستقیم یخرجهم بیرون می آرد ایشان را من الظلمات از تاریکی های کفر و ضلالت الی النور
بسوی روشنائی ایمان و هدایت یا از فکرت بمعرفت و یا از شک به یقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت
والذین کفروا و آنانکه حق را به پوشیدند یعنی یهود یا بان یا مرتدان و صحیح آنست که عام کیرند جمیع کفار را اولیاؤهم دوستان ایشان الطاغوت
طاغوتند یهود را کعب بن اشرف و حی ابن خطب و امثال ایشان و بت پرستان را اصنام و الهه باطله و اهل ارتداد را شیاطین یخرجونهم
این معاندان و بتان و دیوان که طاغوت عبارت از ایشان است بیرون می آرند یعنی میخوانند کافران را من النور از ایمان مثاقی الی الظلمات
بسوی تاریکی کفر یا یهود را از ایمان که به توریت داشتند بتکذیب آن پیغمبر را از اقرار بانکار اولئک اصحاب النار آن کافران اهل آتش
خود ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان در آن آتش جاوید مانند کا نند الم تر آیا ندیدی و به بصر بصیرت نظر نکردی
الی الذین بسوی آنکسانکه از روی عناد حاج ابراهیم حجت جستند و مخاصمه کردند با ابراهیم فی ربه در دین خدای او و یاد
در اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردگار او این مجادله کرد ان آتاه الله الملک بوقت آنکه داده بود او را خدای پادشاهی

وبا این جرأت و مجادله چرا نمود برای آنکه خدای ملک بوی ارزانی داشت داو دست بغی از آستین طغیان بیرون آورد و تکبر از گریبان
عصیان برکرد و این مجادله نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف داشت دران وقت که ابراهیم علیه السلام بتان را شکست و رای
ارکان دولت نمرود بر سوختن او قرار گرفت نمرود گفت که او را بیارید چون حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای
تو کیست و بنیاد مناظره کرد اِذْ قَالَ اِبْرَاهِیْمُ یاد کن آن وقت را که گفت ابراهیم در جواب سخن او که رَبِّیَ الَّذِیْ پروردگار من است
که از روی قدرت یُحْیٖ زنده میگرداند و از عدم بوجود می آرد وَ یُمِیْتُ و میمیراند و از منزل بقا بوادیهٔ فنا می برد قَالَ گفت نمرود
اَنَا اُحْیٖ وَاُمِیْتُ منهم زنده کنم و بمیرانم پس زنده واجب القتل را که رشته امید از زندگانی قطع کرده بود طلبید و آزاد کرد و
گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگر را بیگناه طلب نمود و بقتل رسانید و گفت اینک زنده را بمیرانیدم اعتقاد آن ستمگر طاغی این بود
که مراد احیا بعفو است و اماتت بقتل و نه میدانست که احیا و اماتت خلق حیات و موت است در جماد و آن خبر حضرت قادر مختار را نیست
یا میدانست در حضار مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم علیه السلام به حجت روشن تر انتقال نمود و قَالَ اِبْرَاهِیْمُ گفت ابراهیم فَاِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای یَاْتِیْ بِالشَّمْسِ می آرد آفتاب را هر روز مِنَ الْمَشْرِقِ از افقی که محل طلوع اوست فَاْتِ بِهَا پس تو بیار آنرا
مِنَ الْمَغْرِبِ از جائی که محل غروب وی است فَبُهِتَ الَّذِیْ پس مبهوت گردانیده شد آن کسی که کَفَرَ کافر بود یعنی نمرود و حجت
او منقطع گشت وَاللّٰهُ لَا یَهْدِیْ و خدای راه نماید بطریق احتجاج الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ گروه ستمکاران را اَوْ کَالَّذِیْ این سخن
باآیت اولی است آیا ندیدی قصه محاجه ابراهیم یا ندیدی مثل آن کسی که مَرَّ عَلٰی قَرْیَةٍ بگذشت بر دیهی وَّهِیَ خَاوِیَةٌ و آن ده
افتاده بود عَلٰی عُرُوْشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بران افتاده و این نهایت خرابی است و ظاهر آن
است که گذرنده برین ده خراب عزیر علیه السلام بود که تورات حفظ داشت و از کبار احبار یهود و بخت نصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر کرده
ببابل آورده و حق سبحانه و تعالی او را از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود و عزیر علیه السلام توجه به بیت المقدس نمود به قریه سایر آباد بود و باید عنب
که بر دو فرسخی از ایلیا بود در رسید پس موضعی ویران دید اما درختان او میوه دار بود قدری انجیر چید و مقداری انگور باز کرد و در سایه دیواری قرار
گرفته انجیری چند بخورد و باقی در سله نهاد و انگور را بفشرد و پاره بیاشامید و بقیه در خنبکی بریخت و دراز گوشی که داشت پیش خود به بست و تکیه بر
دیوار کرده بران ده ویران منگریست چون آن ده را بغایت خراب دید قَالَ اَنّٰی یُحْیٖ گفت عزیر چگونه و بر چه وجه زنده گرداند هٰذِهِ
اللّٰهُ این ده را خدای تعالی یعنی چگونه آبادان سازد بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از خرابی او یا اهل او را به چه کیفیت زنده گرداند بعد از مردن ایشان
و این نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا می نمود فَاَمَاتَهُ اللّٰهُ پس بمیرانید او را خدای در وقت این تامل و تفکر مِائَةَ عَامٍ
صد سال و خر او نیز بمرد ثُمَّ بَعَثَهٗ پس زنده گردانید او را به همان شکل و صورت که بود آورده اند که حق سبحانه او را و طعام و شراب او را از نظر
خلق به پوشانید چون هفتاد سال از مرگ او برآمد و بخت نصر هلاک شد حق تعالی نوشنگ فارسی را برانگیخت تا ولایت بیت المقدس را
در مدت سی سال بحال عمارت اول باز آورد و این ده عنب از آنچه پیشتر بود آبادان تر شد پس عزیر علیه السلام را زنده گردانید گفته اند او را هنگام
چاشتگاه میرانید و دران روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته به حکم خدای تعالی در وقتی که عزیر علیه السلام زنده شد و چشم گشاد
قَالَ کَمْ لَبِثْتَ گفت مر او را این جا چند وقت است که درنگ کردی قَالَ لَبِثْتُ گفت عزیر درنگ کردم این جا یَوْمًا روزی چون
بنگریست که هنوز آفتاب بود گفت اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ یا پاره از روز قَالَ بَلْ لَّبِثْتَ گفت آن فرشته نه چنان است که تو گمان برده بلکه
درنگ کردی این جا مِائَةَ عَامٍ صد سال و درین صد سال مرده بودی عزیر علیه السلام با خود آمد و در نگریست اوضاع آن موضع را بر نهج دیگر
یافت تعجب او بیفزود و دیگر باره با او گفت فَانْظُرْ پس بنگر نگاه کن اِلٰی طَعَامِکَ بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بودی
وَشَرَابِکَ و بنگر بشراب خود یعنی بشیره انگور که در خنبک ریخته بودی لَمْ یَتَسَنَّهْ هیچ تغیر نکرد آن عصیر وَانْظُرْ و در نگر اِلٰی حِمَارِکَ
بسوی دراز گوش خود که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق شده آنگاه خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس

ظاهر گردد وَلِنَجْعَلَکَ و دیگر تا گردانیم ترا اٰیَةً لِّلنَّاسِ نشانه و عبرتی از برای مردمان که در حشر اجساد شک دارند وَانْظُرْ اِلَی الْعِظَامِ
و نگاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا ببینی که بقدرت بی علت کَیْفَ نُنْشِزُهَا چگونه او را حرکت میدهیم و بعضی را بالای بعضی مرتب
می سازیم ثُمَّ نَکْسُوْهَا پس می پوشانیم مر آن استخوانها را لَحْمًا گوشتی عزیر علیه السلام دران استخوان های می نگریست ندائی بشنید
که ای پوست و گوشت و اجزای متفرقه جمع شوید به قدرت کامله ربانی همه اجزا مجتمع شده بدان صورت که داشت استوی یافت و جان
بجسد او در آمده فی الحال برجست و نعره زدن گرفت فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهٗ پس آن هنگام که روشن شد مر عزیر را آثار قدرت الهی و احیا
موتی بطریق معاینه قَالَ اَعْلَمُ گفت من میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال و بیان اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای
عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزها از احیا و امانت قَدِیْرٌ توانا است پس عزیر علیه السلام بمیان قوم خود آمد و پیران آن قبیله او را شناختند و گویند کسی
او را نشناخت و امتحان کردند تا توریت از ظهر القلب املا کرد و نوشتند چرا که بخت نصر کتب ایشان را سوخته بود وَاِذْ قَالَ اِبْرَاهِیْمُ و یاد کن
آنرا که گفت ابراهیم رَبِّ اَرِنِیْ ای پروردگار من بنمای به من که بقدرت کامله کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتٰی چگونه زنده میگردانی مردگانرا
سوال از برای شهود کیفیت احیا فرموده نه آنکه در اصل احیا او را شبه بود قَالَ گفت خدای اَوَلَمْ تُؤْمِنْ آیا تو ایمان نیاوردهٔ که من مرده را
زنده میکنم استفهام بمعنی ایجاب است یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و امانت و مانند و گفتی ربی الذی یحیی و یمیت
قَالَ بَلٰی گفت ابراهیم بلی ایمان آورده ام و به کمال قدرت تو گرویده ام وَلٰکِنْ لِّیَطْمَئِنَّ قَلْبِیْ ولیکن این سوال کردم تا بیارامد و ساکن
شود دل من بمعاینه چگونگی آن در فتوحات مکی مذکور است که احیا متنوع میباشد چنانچه در وجود خلق که بعضی بکلمه کن موجود شدند و برخی
را بیدین ایجاد کرده و جمعی را ابتدا بوجود آورده و طایفه را به سبب مخلوقات دیگر موجود ساخته و چون ابراهیم علیه السلام تنوع وجود خلق دیده
بود و دانسته و احیای خلق بعد از موت وجودی دیگر است و نیز متنوع می تواند بود و درخواست نمود که من بنمای که احیا بکدام نوع میکنی
تا چون مرا علم بدان حاصل شود دل من ازان آرامش پذیرد آورده اند که ابلیس بر لب آب دریا میگذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان
هوا و جانوران دریا و ددان صحرا هر یک از و پاره می ربودند ابلیس با خود گفت خوش دامی حیله یافتم جمعی کوته نظران سبکساران گران طبع را فریب
میتوان داد که آخر این اجزای متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سباع و امعای نهنگان و ماهیان چگونه جمع تواند کرد حق سبحانه وحی فرستاد
بخلیل علیه السلام که بکنار فلان دریا شو که دشمن من دام مکری گسترده است و سر رشته زرقی بدست آورده میخواهد که جمعی را به قید پریشانی در آرد
خلیل علیه السلام بیامد و ابلیس متحیر وار نشسته خود را القا کرد و خلیل فرمود که چه محل تحیر است همان کس که این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده
بود قادر است که دیگر باره از زاویه تفرقه به ساحت جمعیت رساند مثنوی: کوزه گر گر کوزه را بشکند: چون بخواهد باز قایم میکند: آنکه داند
کوزه کردن از نخست: چه عجب گر سازد اشکسته درست: پس ابراهیم علیه السلام زبان سوال بکشاد که الهی من بنمای که چگونه زنده میکنی تا این داغی با غم
گردد و دل من بالزام او اطمینان تمام یابد قَالَ گفت خدای اگر مشاهده این حال آرزو داری فَخُذْ پس فراگیر اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّیْرِ چهار عدد
از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غیر آن نیز گفته اند فَصُرْهُنَّ پس جمع کن ایشانرا اِلَیْکَ بسوی خود یعنی بر دست گیر و در اشکال و سیمای
ایشان نیکو تامل کن و دقایق بنیه هر یک را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نگردد یا مجتمع ساز بدان ایشان را با یکدیگر
بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان بدست خود نگاهدار ثُمَّ اجْعَلْ پس وضع کن عَلٰی کُلِّ جَبَلٍ بر هر کوهی ممکن باشد که
جزوی از آنها بر او توانی نهاد چه قسمت آنها بر جمیع جبال متعذر است و این از قبیل ایراد عام است و اراده خاص ملخص سخن آن است
که بر هر کوه که نزدیک تر باشد و توانی نهاد بنه مِّنْهُنَّ ازین مرغان متفرق شده با یکدیگر آمیخته جُزْءًا پاره ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان
این مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت نموده یَاْتِیْنَکَ سَعْیًا بیایند بسوی تو و می شتابند شتافتنی وَاعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ و بدان
از روی یقین آنکه خدای عَزِیْزٌ غالب است و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی حَکِیْمٌ محکم کار است در هر چه میسازد القصه ابراهیم علیه السلام
مرغان را ذبح کرده اجزای او ابعاض و عظام و دماء و عروق و اعصاب و عظام و قوایم و اجنحه ایشانرا پاره پاره کرده با یکدیگر بیامیخت و کو

دریاوون بکوفت تا اختلاطی تمام یافتند ومنقسم ساخته هرچهار بر هفت پاره کوه نهاد و سرهای ایشانرا بر دست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای
طاؤس و ای زاغ و ای خروس بجانب سرهای خود بشتابید بفرمان خدای عز و جل اجزای هر یکی از دیگری منفصل شده و با یکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان
درست شد و بسوی سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند وحکمت در دویدن آن بود که این صورت ابلغ است در حجت و دورتر از شبهت چه توهم
از آن میشد که مرغان پرنده نه آن مرغانند بالخیال میرسید که شاید پایهای ایشان درست نه شده باشد و دیگر آنکه ادراک باصره مرکیفیت مرغیرا
در وقت دویدن بیشتر سهل است از ادراک آن در وقت پریدن پس آن بدنها پیش پای ابراهیم ع میدویدند و از انجا پرواز نموده بسرهای خود
که در دست وی بود متصل میشدند و در انوار آورده که هر که خواهد که نفس خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوی بدنی را بتیغ ریاضت بسمل
ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا صورت ایشان شکسته منقاد فرمان شوند و ایشانرا بداعیه شرع وعقل بخوانند تا بطریق مطاوعت شتاب کنان
باز آیند محققان گفته‌اند که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بوده که کبوتر را پیوسته با مردم مناسبت است بکش و رشته الفت از خلق ببر و خروس را
که همواره مائل شهوت است ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل آر و صفت حرص و آز بگذار و طاؤس را که مجمع
زینت است سر بردار و دیده همت را از آرایش دنیا فرو بند که بتیغ مجاهده این چهار صفت مذمومه را ذبح آر و حیات ابد و زندگی سرمدی
یابد و گویند چهار صفت از طبایع ارکان اربعه در آدمی پدید آمده و ذبح آنها بتیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجه آتش است دوم
داعیه شهوت که ثمره هوا است سیوم تکاپوی حرص که عادت آب است چهارم تیرگی امساک که صفت خاک است و حکیم سنائی روح الله روحه
بدین معنی اشارتی فرموده: مثنوی: چار مرغ است چار طبع بدان: جمله را بهر دین بزن گردن: پس با بیان و عقل و عشق و دلیل: زنده کن هر چهار
را چو خلیل: مَثَلُ الَّذِينَ مثل نفقه کردن آن کسانیکه بی شائبه غرض و داعیه عوض يُنفِقُونَ بیرون میکنند و صرف مینمایند أَمْوَالَهُمْ
خواستهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بر غازیان و مجاهدان و نزد جمعی همه ابواب البر راه خدای است و بر هر تقدیر مثل نفقه
کردن این منفقان كَمَثَلِ حَبَّةٍ همچون مثل حبه است در زمین طیب بکارند و آن دانه أَنْبَتَتْ برویاند سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه
بدان نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ در هر خوشه مِائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که
بهفتصد حاصل آمده باشد وَاللَّهُ يُضَاعِفُ و خدای زیاده میکرداند این هفتصد را بهفتصد هزار و بیشتر لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که خواهد از منفقان
بحسب نیت وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشاینده است که یکی را هفتصد و زیاده میدهد عَلِيمٌ داناست بنفقه کننده کان و عزایم
و نیات ایشان غرض ازین مثل تصویر اضعاف است و ترغیب متصدقان که چون نظر با جر کنند که یکی را هفتصد است پیوسته بتصدقات اشتغال
نمایند مثنوی: که بشارت بجودت میدهد: دانه یکی بهفتصد میدهد: دانه با بنازی شیطان مکاره: تا یکی هفتصدت آید بیاد: الَّذِينَ
يُنفِقُونَ آنکسانیکه نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای در جهاد و با سایر خیرات ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ
پس از پی در نمی‌آرند مَا أَنْفَقُوا آن چیزیکه نفقه کرده اند مَنًّا منتی یعنی منتی بر کسی نه نهند در صدقه دادن وَلَا أَذًى و دیگر از پی در نیارند
صدقه خود را آزاری یعنی فقیر و درویش را نرنجانند قولاً و فعلاً لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانرا است مزد صدقه ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد
پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ترسی نیست مر ایشانرا از کاستن مزد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهگین شوند
از فوت ثواب قَوْلٌ مَعْرُوفٌ سخن نیکو و وعده جمیل مر درویش را وَمَغْفِرَةٌ و درگذشتن از درشتی سخن سائل یعنی عفو کردن از الحاح
وابرام خَيْرٌ بهتر است مر مسئول را در دفع مِنْ صَدَقَةٍ از آن صدقه که نسبت بسائل يَتْبَعُهَا أَذًى از پی در آید آزار بجی و آزاری
از سرزنش و غیره وَاللَّهُ غَنِيٌّ و خدای بی نیاز است از صدقه آنها که مشرب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار مکدر سازند حَلِيمٌ
بردبار است بتعجیل نکند در عقوبت منان و موذی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تُبْطِلُوا باطل مکنید و تباه مسازید
صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ مزد صدقهای خود بمنت نهادن بر درویش چه مال از آن حق است و توانگر حمال آن بیش نیست و منت صاحب
مال راست نه حمال را و حضرت حقایق پناهی اشارتی بدین معنی در سبحة الابرار میفرماید مثنوی: بار فقر از فلکی از تکین: بار منت منه بر گردن

چون

چون عطا بخش خدا آمد و بس: که دو تا ننهد منت کس: در کرم حیله گری پیش منه: داده او کدری پیش منه: پس متصدق باید که شکرانه
آنکه مظهر اثر خیر واقع شده منت دارنده باشد نه منت نهنده وَالْأَذَى و دیگر باطل مکنید صدقهای خود را بایذا یعنی رنج رسانیدن بدرویشان
بزبان که او را بگدائی سرزنش کنند یا بفعل که روی ترش کرده چین بر جبین افکنند چه اگر درویش نباشد توانگر مظهر صفت جود و کرم نتواند شد
بیت ای توانگر بحقارت منگر سوی گدا: که گدائی وی آئینه زرداری تست: حق سبحانه درین آیت جهت تکمیل صدقه مومنان میفرماید
که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید كَالَّذِي همچون ابطال آن کسی که از طریق حق منحرف و بسمت نفاق متسم گشته يُنْفِقُ مَالَهُ
نفقه میکند مال خود را رِئَاءَ النَّاسِ وی برای نمودن مردمان وَلَا يُؤْمِنُ و بحقیقت نمی‌گرود بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز قیامت
اگر بخدای گرویده بودی صدقه برای وی دادی نه برای ویدان و اگر بقیامت اعتقاد داشتی برای معامله مجازات کردی نه برای مرایات فَمَثَلُهُ
پس نمودار صدقه این منفق مرائی كَمَثَلِ صَفْوَانٍ همچون نمودار سنگی است خاره همواره عَلَيْهِ تُرَابٌ که بر آن سنگ خاک خشک است
فَأَصَابَهُ پس بر آن سنگ رسید وَابِلٌ باران بزرگ قطره که سیل از و بود و بسیار خیز فَتَرَكَهُ پس بگذاشت آن خاک را از سنگ و بگذاشت
آنرا صَلْدًا سنگ تهی و پاک از گرد و خاک و صفوان مثل منافق است و خاک بر آن سنگ نمودار نفقهای او که بریا کرده و چون قطرات باران
عدل از سحاب حساب ربانی ریزان گرد و آثار آن نفقات محو شده سنگی بحاصل ماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد بیت
تر از آتش فشان برقی چه آید: گر افروختن شمعی چه آید لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی عَلَىٰ شَيْءٍ بر ثواب چیزی
مِمَّا كَسَبُوا از آنچه تصدق کرده باشند بریا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل نفکند الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه
ناگرویدگانرا وَمَثَلُ الَّذِينَ و مثل نفقه آنانکه با عقاد و خلاص يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بیرون میکنند مالهای خود را بدرویشان میدهند
ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب خشنودی خدای وَتَثْبِيتًا و از برای ثبات و یقین صادر شده مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان
بیافتن صدقه كَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند میوه و بوستانی است که واقع باشد بِرَبْوَةٍ بموضع بلند که تاثیر آفتاب زودتر بروی رسد و باد بر او واقع برو
بیشتر وزد و بار بزرگتر و بیشتر و از آفت معمور شدن در آب دورتر و این باغ را چنین زمینی أَصَابَهَا برسد بوی وَابِلٌ باران بزرگ قطره فَآتَتْ
پس بداد و بر آورد أُكُلَهَا میوه خود را ضِعْفَيْنِ دو برابر یعنی بیک سال چندان بر دهد که زمینهای دیگر بدو سال دهند فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا
پس اگر نرسد بدان باغ وَابِلٌ باران عظیم القطرات فَطَلٌّ پس بدو رسد باران ضعیف و آن نیز او را کافی است یعنی اثر باران ضایع نمیکند
و کم و بیش محصول میدهد و مقصود ازین مثل حصول جزای مخلصان است که آنچه برای رضای خدای تصدق کنند از و پاداش نیکو خالی نیست خواه آن
صدقه اندک باشد و خواه بسیار وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بهر چه شما میکنید از روی اخلاص و ریا بَصِيرٌ بینا است و مناسب هر یکی جزا خواهد داد
أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ مثل دیگر است برای صدقه اهل ریا می فرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما همزه انکار است یعنی دوست ندارد أَنْ تَكُونَ
لَهُ آنکه باشد مر او را جَنَّةٌ بوستانی مِنْ نَخِيلٍ از درختان خرما وَأَعْنَابٍ و انگورها یعنی باغی مشتمل بر اشجار که تَجْرِي میرود مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان او جویهای آب لَهُ مر صاحب باغ راست فِيهَا در آن بوستانها مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه میوها غیر خرما
و انگور و تخصیص آنها جهت تفضیل و کثرت ایشان است وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ و حال آنکه فرا رسید خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی وَلَهُ
ذُرِّيَّةٌ و مر او راست ذریتی فرزندان ضُعَفَاءُ خردان و ناتوان و معیشت پدر و فرزندان همه ازین بوستانها است فَأَصَابَهَا
إِعْصَارٌ پس بدین بوستان رسید باد گرم و گویند گرد بادی فِيهِ نَارٌ در آن باد آتشی و همچنین باد آتشین را سموم میگویند فَاحْتَرَقَتْ پس سوخته شد
آن باغ بواسطه سموم و صاحب باغ متحیر و مهموم شد و مانند این مثل عمل منافق و مرائی است که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشانرا که بدان امید
داری دارند بسوزند و ایشان مهجور و محروم مانند: مثنوی: نه کاری که باید بدو سر بر آن: نه مالی که بنشیند نفعی در آن: [illegible]
همه نشا عملشان سوخته كَذَٰلِكَ همچون مانند که در باب صدقه و جهاد کرده شده يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما
نشانهای الطاف و احسان خود را لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ شاید که شما در آن تفکر نمائید و در عبادت دیگری با او شریک مسازید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمنوا ای گروه مؤمنان انفقوا نفقه کنید در راه خدای من طیبات ما کسبتم از پاکیزه‌ها و برگزیده‌های آنچه کسب میکنید تجارت و صناعت
ومما اخرجنا و از آنچه بیرون آوردیم لکم من الارض برای شما از زمین چون حبوب و اشجار مثمره اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما آنچه
رسیده‌تر و گزیده‌تر بودی پنهان از یکدیگر بمسجد رسول آورده در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین تناول نمودندی روزی یکی از مالداران دنیادار
دو دست صاع خرما از آن متاع که هیچ نیرزیدی آشکارا بیاورد و در میان خرماهای نیکو ریخت و کالای خبیث خود را با آن متاعهای پاکیزه برابر ساخت
حق تعالی ازین معامله نهی کرد و فرمود که از اطیب اموال صدقه دهید ولا تیمموا الخبیث و قصد مکنید به چیزهای تباه و ناخوش که از دناءت
همت منه تنفقون از آن چیز نفقه کنید ولستم بآخذیه و حال آنکه نیستید شما فراگیرنده چنان چیز را اگر بشما دهند در حقوق شما
الا ان تغمضوا فیه مگر آنکه چشم فرو خوابانید در اخذ آن و مساهله و مسامحه کنید واعلموا ان الله و بدانید که خدای غنی بی‌نیاز است
از کسی که تصدق کند بمال خبیث حمید ستاینده است آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد الشیطان دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گویند
که یکی از شیاطین انس یا نفس اماره یعدکم الفقر وعده میکند شما را بفقر و احتیاج یعنی میترساند در وقت انفاق از درویشی و محتاجی ویأمرکم
بالفحشاء و میفرماید شما را به بخل و امساک و منع صدقات والله یعدکم و خدای وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مغفرة آمرزشی منه
از خود مر گناهان شما را در عقبی وفضلا و افزونی در روزی مکافات بخیر در دنیا والله واسع و خدای بسیار فضل است بر منفقان علیم
داناست باستحقاق ایشان مر سعت فضل و مغفرت را یؤتی الحکمة میدهد خدای حکمت انفاق من یشاء بهر کرا میخواهد تا داند که چه وعده میان
وا و یا دانستی که میان القای رحمانی و وسوسه شیطان تمیز نماید از وعید شیطانی نترسد و بوعده رحمانی مستظهر باشد ومن یؤت الحکمة
و هر کرا حکمت دادند فقد اوتی خیرا کثیرا پس بدرستی که دادند او را نیکوئی بسیار امام ابو اللیث رح فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک
خوانده که قل متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان
بر جبین احوال خود نکشد که او را کثیر داده‌اند و آنها را متاع قلیل و در کلام مرتضی علی رض وارد است که شعر رضینا قسمة الجبار فینا
لنا علم وللاعداء مال فان المال یفنی عنقریب وان العلم باق لایزال بیت علم دادند بادریس و بقارون زر و سیم
شد یکی فوق سماک و دگری تحت سمک وما یذکر و در نیابند و پند نگیرند بدین موعظها الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول صافیه
وما انفقتم و آنچه بیرون کردید ای مؤمنان من نفقة از نفقه اندک یا بسیار بسر یا علانیه بطریق فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه
خدا یا غیر آن او نذرتم یا بر خود واجب گردانید من نذر از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت فان الله یعلمه پس
بدرستی که خدای میداند او را و فراموش نمیکند وما للظالمین و نیست مر ستمکاران را که نفقه بریا کنند یا از حرام صدقه کنند یا نذر معصیت کنند یا نذری
که در طاعت کرده‌اند بوفا نرسانند من انصار از یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد ان تبدوا الصدقات اگر آشکارا
کنید صدقهای خود را بوقت ادا کردن فنعما هی پس نیکو چیزیست آنچه دیگران را رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان با آشنائی
با اهل حق میل کند وان تخفوها و اگر پنهان دارید صدقات خود را وتؤتوها الفقراء و بدهید آنرا بدرویشان مخفیه فهو خیر
لکم پس آن اخفا بهتر است شما را چه آن صدقه از آفت ریا و سمعه دور میماند و درویش نیز از مذلت آن دو پای ناموسی محفوظ میباشد بعضی
از علما حکم اخفا را عام دارند در فرایض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در اخفا مبالغه عظیم داشتند هم در نفقه
فرض و هم در صدقه تطوع و جمعی بر آنند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار اولی است تا مظنه ترک زکوة بکسی نبرند و دیگر دلیل مسارعت
است بامر حق سبحانه و تعالی و سبب رغبت توانگران دیگر میشود بادای زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از ابن عباس رض منقولست
که صدقه سر در تطوع افضل است از علانیه بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقة السر تطفئ غضب الرب و از کمال کرم الهی است که در صدقه
... و اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد ویکفر عنکم محو کند خدای تعالی در گذراند من سیئاتکم بعضی از گناهان شما را یعنی آنکه تظالم نبود
والله بما تعملون خبیر و خدای بدانچه میکنید از ابدای صدقه و اخفای آن داناست آورده‌اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت

و رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند از جام کلام سید انام علیه الصلوة والسلام شربت معرفت
نوشیدند آن نفقه کردن از جهودان کاره شمردند و چون صورت حال بر حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام عرض کردند این آمد که لیس علیک نیست بر تو
ای محمد صلی الله علیه وسلم هداهم راه نمودن یهود بهدایت توفیق بلکه بر تو هدایت دعوت است و بس ولکن الله و لیکن خدای بعنایت خود
یهدی من یشاء راه می نماید بایمان هر کرا خواهد پس حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان و باتفاق علما اخراج صدقه
در تطوع بغیر مسلم جایز است وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال فلانفسکم پس از برای نفسهای خود می کنید و ثواب آن راجع بشماست خواه منفق
علیه کافر باشد و خواه مسلمان بیت گرامی برد مش آتش سجود تو وا پس چرا میبری دست جود خورش ده بکنجشک و کبک و حمام که یک روز
افتد همای بدام چو هر گوشه تیر نیاز افکنی نباگاه صیدی کنی وما تنفقون و نفقه نمیکنید شما که مؤمنانید الا ابتغاء وجه الله
مگر برای طلب ثواب و خوشنودی خدای و وجه بمعنی ثواب آمده است کما قال الله تعالی وما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله
وما تنفقوا من خیر و آنچه نفقه میکنید از مال خود یوف الیکم توفیه مزد آن میکنند برای شما یعنی جزای آن تمامی بشما میرسانند وانتم لا تظلمون
و شما ستم دیده نمی شوید یعنی از ثواب اعمال شما ستم چیزی کم نمیکنند للفقراء این صدقه و نفقه شما برای درویشانست الذین احصروا آنانکه
باز داشته شده‌اند فی سبیل الله در طاعت خدای یا در جهاد لا یستطیعون نمیتوانند بواسطه اشتغال بغزا یا دوام طاعت ضربا
سیر کردنی فی الارض در زمین برای تجارت و طلب رزق و ایشان درویشان مهاجر بودند قریب چهار صد تن چون عمار یاسر و بلال و ابن
مسعود و امثال ایشان رض که در مدینه کمینه منزلی نداشتند که شب آنجا بسر برند مسکن ایشان صفه مسجد پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود و بر ملا
لازم آنحضرت بودندی نه سایه التفات بر کس می انداختندی نه بسؤال و طلب روزی می پرداختند و بدین سبب فرمود یحسبهم الجاهل میپندارد
ایشانرا مرد نادان و بیخبر از حال ایشان اغنیاء که ایشان توانگرانند من التعفف بسبب باز ایستادن از سؤال و استعفا از خلق تعرفهم
تو می شناسی ایشانرا ای محمد صلی الله علیه وسلم بسیماهم بنشان و علامت ایشان که صفرة اللون است و نزاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری
اشک لا یسألون الناس سؤال نکنند از مردمان و چیزی نخواهند از ایشان الحافا از روی الحاح و ابرام و بغیر نیز چه ایشان موصوف اند بتعفف
اگر ترک سؤال است و ترک سؤال بجهت مرحمت و شفقت میکردند تا که مردم رد سؤال نکنند از رستگاری باز مانند ما افلح من رد السائل وما تنفقوا
و آنچه نفقه کنید من خیر از مال خود برای اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فان الله پس بدرستی که خدای به علیم بدان داناست میداند
که بکه میدهید و از برای چه میدهید الذین آنانکه ینفقون نفقه میکنند در راه حق برای مستحق اموالهم مالهای خود را باللیل بشب والنهار
و بروز سرا در پنهان وعلانیة و آشکارا و غرض استغراق اوقات است با عطای صدقات در اسباب نزول آورده که مرتضی رض چهار
درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد و یکی در سر و یکی بشب ظلمانی و یکی بروز نورانی حق تعالی این آیت فرستاد و حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام
از مرتضی رض پرسید که ترا چه برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع آنرا التزام
نمودم تا یکی از آنها شرف قبول یابد بموقع رضا رسد و صاحب کشاف آورده که صدیق رض چهل هزار دینار صدقه داد ده هزار درم
در سر و مثل آن در علانیه و همان مقدار در شب و همان منوال در روز حق سبحانه درین آیت صدقات صدیق رض را بستود فلهم پس مر ایشانراست
که بدین چهار نوع صدقه دهند اجرهم مزد صدقات ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعمت جاودانی است و گفته‌اند
مراد آنست که ایشانرا در مقام عندیت فرود آرد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ولا خوف علیهم و خوف نباشد ایشانرا ولا هم
یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند الذین آنانکه یأکلون الربوا میخورند مال ربوا را یعنی معامله میکنند و زیاده می ستانند لا یقومون
بر نخیزند از قبرهای خود برای بعث و نشور الا کما یقوم مگر آنچنانکه بر می خیزد الذی آنکسی که یتخبطه الشیطان بزند و بیفکند او را دیو
یا برسانند من المس از سودن مراد صداع و صرع و جنون است زعم عرب آن بود که چون جنی آدمی را بساید عقل او را مختلط و دماغ او را مختبط میسازد
حق سبحانه سخن را بر وجهی که متعارف ایشان بود اجرا میکند و ملخص کلام آنست که خورندگان ربوا روز قیامت بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشانرا

نشانه نیستها شند ذٰلِكَ آن عذاب ایشانرا بِاَنَّهُمْ قَالُوْآ بسبب آن است که ایشان گفتند اِنَّمَا الْبَیْعُ جز این نیست که بیع مِثْلُ الرِّبٰوا مانند
ربوا است کفار یکدرم به دو درم بیع میکردند و میگفتند این ربوا نیست بیع است میان ربوا و بیع فرق می کردند وَاَحَلَّ اللّٰهُ الْبَیْعَ و حال
آنکه حق سبحانه بیع را حلال کرده است وَحَرَّمَ الرِّبٰوا و حرام ساخته ربوا را فَمَنْ جَآءَهٗ مَوْعِظَةٌ پس هرکه بیاید بدو یعنی بوی رسد پندی
مِنْ رَبِّهٖ از پروردگار او که نهی کرده است از ربوا فَانْتَهٰی پس باز ایستد از آن فَلَهٗ مَا سَلَفَ پس مر او راست آنچه گرفته است قبل از
تحریم و آنرا از وی نتوان گرفت یا مر او راست آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او مغفور شد وَاَمْرُهٗ و کار او مفوض است اِلَی اللّٰهِ بخدای یعنی مهم
او در زمان آینده وابسته به حفظ و عصمت حق است که توفیق رفیق او سازد و تا مرتکب آن کبیره نگردد وَمَنْ عَادَ و هرکه باز گردد باستحلال ربوا
بعد از آنکه خدای تعالی حرام گردانید فَاُولٰئِكَ پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان امر و نهی اَصْحٰبُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ
فِیْهَا خٰلِدُوْنَ ایشان درین جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربوا کفر است و کفر موجب خلود باشد در دوزخ یَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا
کم و کاست میگرداند خدای مال ربوا را یعنی هرچند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد ابن عباس رضی عنه فرمود که هرچه از مال ربوا صدقه
دهد یا در حج و غزوه نفقه کند پذیرفته نشود و این بکمال نقصان است وَیُرْبِی الصَّدَقٰتِ و افزونی گرداند خدای صدقها را یعنی هرچند که
کم باشند دادو بسیار شود وَاللّٰهُ لَا یُحِبُّ و خدای تعالی دوست ندارد كُلَّ كَفَّارٍ اَثِيْمٍ هر ناسپاسی را که مستحل ربوا بود بزه کاری
که بر ربا گرفتن مصر بود اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بتحقیق آنانکه گرویدند بامر و نهی وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عمل آوردند اوامر را بموجب فرمان
وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای داشتند نماز را وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ و بدادند زکاة را لَهُمْ اَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزد پروردگار ایشان در روز قیامت وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ایشان را ترس نباشد مر آنچه پیش فرستاده اند وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ و ایشان اندوهگین
نشوند برای آنچه عقب گذاشته اند يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ای گروه گرویدگان اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از عذاب خدای وَذَرُوْا و دست بدارید
مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبٰوا از آنچه مانده است از ربوا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ اگر هستید شما باور دارندگان مر حرمت ربوا را بنی عمرو و ثقیف و بنی مغیره مخزومی
بربوا با یکدیگر معامله داشتند حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام در فتح مکه بحرمت ربوا فتوی داد و بنی عمرو بشرط آنکه ربوای ایشان بر دیگران
ثابت باشد و ربوای دیگران از ایشان ساقط شود صلح کردند و بوقت طلب ربوا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند و ایشان فریاد آوردند و گفتند ما
چه بدبخت کسانیم که ربوا از همه مردمان وضع کرده اند و ما هنوز بدان بلا گرفتاریم پس قصه خود را بعرض عتاب بن اسید که حاکم مکه بود رسانیدند واو صورت
حال ماجرای ایشان بجناب نبوت مآب نوشت این آیت نازل شد که دست از ربوا بدارید فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوْا پس اگر نکنید و بقیه ربوا را ترک نمائید
فَاْذَنُوْا پس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید بِحَرْبٍ بجنگ کردنی مِنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ از خدای و رسول او حفص فَاْذَنُوْا خوانده از اذن که
معنی علم است یعنی اگر ترک ربوا نکنید آگاه باشید و بدانید که لایق آمد بحرب خدا که آتش است و بحرب رسول که شمشیر او ست وَاِنْ تُبْتُمْ و اگر توبه کنید
از گرفتن ربوا فَلَكُمْ پس مر شما راست رُءُوْسُ اَمْوَالِكُمْ سرمایهای اموال شما لَا تَظْلِمُوْنَ نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده از راس المال
طلبید وَلَا تُظْلَمُوْنَ و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول این آیت بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست
و از سود گذشته بسرمایه راضی شدند و بنو مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار مهلت خواستند و بنی عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تاجیل ابا
میکردند آیت آمد که وَاِنْ كَانَ و اگر واقع باشد غریم ذُوْ عُسْرَةٍ خداوند دشواری و مفلسی یعنی غریم تنگدست و مفلس باشد فَنَظِرَةٌ پس حکم
مهلت دادن است اِلٰی مَيْسَرَةٍ تا وقت توانگری و آسانی وَاَنْ تَصَدَّقُوْا و اگر صدقه دهید بقرض دار مفلس خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را اِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُوْنَ اگر دانید شما که آنچه خدای تعالی میفرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل انجاح جاودانی است وَاتَّقُوْا يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که همه
تُرْجَعُوْنَ فِيْهِ باز گردیده شوید در آن روز اِلَی اللّٰهِ بحساب خدای یا جزای که مقرر کرده است از ثواب و عقاب ثُمَّ تُوَفّٰى پس تمام داده شود
كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا كَسَبَتْ جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ و ایشان یعنی باز گردیدگان بوی ستم کرده نشوند یا
اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای جماعت گرویدگان اِذَا تَدَايَنْتُمْ چون معامله کنید با یکدیگر بِدَيْنٍ بوامی یعنی عقدی بندید از عقود شرعیه که بدل در آن

دین باشد

دین باشد اِلٰی اَجَلٍ مُسَمًّی تا وقت نام برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور فَاكْتُبُوْهُ پس بنویسید آنرا در صحیفه که مشتمل باشد بر وصف ع
معامله و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنید وَلْيَكْتُبْ و باید که بنویسد آن وثیقه را بَيْنَكُمْ در میان
شما كَاتِبٌ نویسنده بِالْعَدْلِ بداد و راستی یعنی کم و زیاده نکند در اجل و مال وَلَا يَاْبَ و باید که سر باز نزند كَاتِبٌ هیچ نویسنده نکره کاتب
بعد از نفی افاده عموم میکند و این کتابت بقول بعضی فرض کفایت است و بقولی فرض عین بشرطیکه فراغ کاتب و قولی آنست که فرض بوده منسوخ
شده بقوله وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ و گفته اند مستحب است یعنی اولی آنست که ابا نکند کاتب چون التماس کنند اَنْ يَكْتُبَ از آنکه بنویسد وثیقه
معامله را كَمَا عَلَّمَهُ اللّٰهُ همچنانچه بیاموزانید او را خدای تعالی یعنی بدان نوع که امر شرعی واقع شد فَلْيَكْتُبْ پس باید که بنویسد وَلْيُمْلِلِ و باید که املا
کند الَّذِيْ عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکسی که بروی است دین و بزبان خود اقرار کند وَلْيَتَّقِ اللّٰهَ و باید که بترسد املا کننده از خدای تعالی رَبَّهٗ که پروردگار
او ست وَلَا يَبْخَسْ و کم نکند در وقت اقرار مِنْهُ شَيْئًا از آن حق که بروست چیزی را فَاِنْ كَانَ پس اگر باشد الَّذِيْ عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکسی که بروست
حق یعنی بر ذمه او ست سَفِيْهًا جاهلی بی وقوف یعنی بالغی غیر رشید چون مجانین و مردم مبهوت اَوْ ضَعِيْفًا یا عاجزی ناتوان چون کودک خرد
یا پیری بنهایت رسیده اَوْ لَا يَسْتَطِيْعُ یا آنکه مطلقا توانائی ندارد و نمیتواند اَنْ يُمِلَّ هُوَ که املا کند او که مدیون است بجهت آنکه اخرس باشد
یا بواسطه آنکه مرض لکنت در زبانش پدید آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم است گویا نبود فَلْيُمْلِلْ پس باید که املای آن حق کند وَلِيُّهٗ ولی
از اینها که گذشت یعنی متولی امر او و آن قیم است مر طفل و مجنون را و وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی املا کند بِالْعَدْلِ براستی و انصاف یعنی
زیاده و کم املا نکند وَاسْتَشْهِدُوْا و گواه گیرید بر معامله خود شَهِيْدَيْنِ دو گواه مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان شما یعنی مسلمانان بالغ آزاد
فَاِنْ لَمْ يَكُوْنَا پس اگر این دو گواه نباشند رَجُلَيْنِ دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ پس یکمرد وَامْرَاَتٰنِ و دو زن گواه
شوند و شهادت زنان بمردان در بکارت و ولادت و عیوب زنانی در موضع مستور مسموع است و با مردان در حدود و قصاص مطلقا مسموع
نیست و در غیر آن از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت و امثال آن مقبول است و گواه باید که مِمَّنْ
تَرْضَوْنَ از آن کسانیکه پسندیده و مرضی باشد مِنَ الشُّهَدَاءِ از گواهان پس بیان میکند علت اعتبار عدد را در امراتین یعنی دو زن
برای آن باید اَنْ تَضِلَّ تا چون فراموش کند اِحْدٰىهُمَا یکی از آن دو زن معامله را که بران گواه بوده فَتُذَكِّرَ پس باید که یاد دهد
اِحْدٰىهُمَا الْاُخْرٰى یکی از ایشان آن دیگری را چون بجهت غلبه رطوبت نسیان بر امزجه نسوان غالب است پس دو زن باید که تذکیر کی
نسیان دیگری زایل کرده وَلَا يَاْبَ الشُّهَدَاءُ و باید که سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادت یا از ادای آن اِذَا مَا دُعُوْا چون خوانده شوند
برای ادای یا تحمل آن وَلَا تَسْاَمُوْا و ملول مشوید اَنْ تَكْتُبُوْهُ از آنکه بنویسید حق را صَغِيْرًا در حالتی که خرد باشد آن حق اَوْ كَبِيْرًا یا بزرگ
یعنی اندک و بسیار آنرا بنویسید اِلٰی اَجَلِهٖ تا مدتی که او مقرر شده باقرار مدیون ذٰلِكُمْ این کتابت شما اَقْسَطُ راست تر است عِنْدَ اللّٰهِ
نزدیک خدای تعالی وَاَقْوَمُ و ثوابتر لِلشَّهَادَةِ مر گواهی دادن را چه کتاب مذکر شهود است وَاَدْنٰی و نزدیکتر بجهت کتابت اَلَّا تَرْتَابُوْا
تا که بشک نشوید در مقدار حق و مدت آن و تعین شهود حق چون رجوع نمائید بکتاب اِلَّا اَنْ تَكُوْنَ مگر آنکه باشد معامله تِجَارَةً حَاضِرَةً بازرگانی
بحضور تُدِيْرُوْنَهَا بَيْنَكُمْ که میگردانید آنرا با یکدیگر یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی
اَلَّا تَكْتُبُوْهَا آنکه ننویسید آنرا وَاَشْهِدُوْا و گواه گیرید اِذَا تَبَايَعْتُمْ و چون خرید و فروخت کنید نقد بنقد و حکم این آیت منسوخ است بآیت
فَاِنْ اَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا الآیة وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ و باید که رنج رسانیده نشود نویسنده یعنی اورا باکراه و اجبار کتابت نفرمایند
وَلَا شَهِيْدٌ و نه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشد این معنی که گفته شد بر تقدیر آن است که یضار فعل مجهول باشد پس اگر
معلوم اعتبار کنند منطوقش آنست که باید که کاتب نرنجاند کسی را و وثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت
کند و از راستی درنگذرد و گواهی بنوشد بوقت طلبیدن و باز نگیرد وَاِنْ تَفْعَلُوْا و اگر کنید ای معاملان اینها که نهی کردم از اضرار کاتب و شهید
فَاِنَّهٗ فُسُوْقٌ بِكُمْ پس آن فعل منهی که کنتم نافرمانی باشد لاحق بشما وَاتَّقُوا اللّٰهَ و همه شما بترسید از خدای تعالی و فرمان او را خلاف مکنید

وَيُعَلِّمُكُمُ اللّٰهُ و مى آموزاند خداى تعالى شما را مصالح دين و دنياى شما را وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خداى تعالى بهمه چيز ها عَلِيمٌ دانا است وَإِنْ كُنْتُمْ و اگر باشيد شما عَلَىٰ سَفَرٍ در سفرى على اينجا بمعنى فى است وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا و نيابيد كاتبى كه ثبت حقوق كند يا نويسنده يابيد و ادوات كتابت يافته نشود فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ پس وثيقه باشد گروهاى قبض كرده شده يعنى فرا ستده فَإِنْ أَمِنَ پس اگر امين دارد بَعْضُكُمْ بَعْضًا برخى از شما برخى را و دل از خيانت وى جمع دارد فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ پس بايد كه ادا كند آنكس كه امين داشته شده است يعنى مديون أَمَانَتَهُ وام او را آنكه حق بكند وَلْيَتَّقِ اللّٰهَ و بايد كه بترسد از خداى تعالى رَبَّهُ اعنى پروردگار او و در امانت خيانت نكند وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ و مپوشيد گواهى را كه پوشيدن آن از گناهان كباير است وَمَنْ يَكْتُمْهَا و هر كه بپوشد گواهى را فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ پس بدرستى كه بزه مند و گناه كار دل او و در اضافت اثم بقلب تنبيه تمام است بر وعيد ربانى مر كاتم شهادت را چه جرايم قلبيه سخت بزه و غليظ تر است از آثام متعلقه اعضاى ظاهره وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خداى تعالى بآنچه ميكنيد از اظهار شهادت و كتمان آن عَلِيمٌ دانا است لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر خدا را است آنچه در آسمانها است از ستاره و فرشته يا مراد است عوالم روحانيه كه استار غيوب و بواطن صفات اند وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمين هاست از اركان و مواليد يا مراد است عوالم جسمانيه كه ظواهر اسما و مظاهر افعال اند وَإِنْ تُبْدُوا و اگر آشكارا كنيد مَا فِي أَنْفُسِكُمْ آنچه در نفسهاى شما است از عزائم و نيات أَوْ تُخْفُوهُ يا پنهان داريد آنرا يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ شمار ميكند خداى تعالى شما را بدان چيز يا خبر ميدهد شما را از ان تا دانيد كه داناى ضماير و مطلع بر سرائر است ، آورده اند كه حق سبحانه و تعالى روز قيامت اعمال بنده را تمام بروى احصا كند از گفتار زبان و كردار اعضا و انديشه دل فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ پس بيامرزد و حساب آنكس را كه خواهد بفضل وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب كند هر كرا خواهد بعدل خود وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خداى تعالى بر همه چيز از غفران و تعذيب قَدِيرٌ توانا است بعضى بر آنند كه اين آيت بآيت لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا منسوخ است و جمعى گويند محكم است زيرا كه قول اصح نزد اصوليان آن است كه نسخ بر احكام متعرض شود نه بر اخبار و اين آيت خبر است پس منسوخ نشود و نزول آيت لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ بعد ازين براى آن است تا دانند كه مواخذه در خطره نخواهد بود زيرا كه در وسع نيست آورده اند كه چون اين آيت نازل شد صحابه كرام رض از تامل در مضمون آن متألم گشته بطاقت شدند از صديق و فاروق و معاذ بن جبل و بعضى از اعيان انصار رضى الله عنهم اجمعين اتفاق نمودند كه بملازمت حضرت رسالت پناه صلوات الله عليه رفته صورت حال بموقف عرض باز رسانند پس ايشان بجناب نبوت مآب آمده گفتند يا رسول الله كلفنا من العمل ما لا نطيق ما را تكليف كارى كردند كه قوت آن نداريم بلكه چيزى بما فرستادند كه طاقت استماع آن نياريم حضرت استفسار نمود كه آن چه چيز و كدام عمل است گفتند يا رسول الله عنان دلها در قبضه اقتدار و زمام انديشها در پنجه اختيار ما نيست احيانا خيال معاصى در دل مى آيد و فكر مناهى در خاطر ما خطور مينمايد و ما آنرا مكروه ميداريم و از قوت بفعل مى آريم و حق سبحانه ميفرمايد كه يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللّٰهُ اگر ما را بدان بگيرد كار دشوار شود و هيچكس از عهده آن بيرون نيايد سيد عالم عليه السلام فرمود كه مگر شما همان ميگوييد كه اهل گفتند سمعنا و عصينا لاجرم چندين بليه بر گفتار ايشان متفرع شد بگوييد سمعنا و اطعنا دلهاى اصحاب از كلام سيد احباب اطمينان تمام يافته گفتند سمعنا و اطعنا امروز ببركت اين گفتار كار ايشان روى بآسانى نهاد و حضرت حق سبحانه در ثناى اين امت و سبكبارى ايشان اين آيت فرستاد كه آمَنَ الرَّسُولُ گرويد و اعتقاد كرد رسول يعنى محمد عليه الصلوة والسلام بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ بدان چيز كه فرستاده است باو مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار او كه آن آيات قرآن است و احكام دين و حقوق شرع وَالْمُؤْمِنُونَ و مومنان نيز از امت او بدان منزل گرويدند اما ايمان رسول بتحمل و تبليغ رسالت بود و ايمان ايشان باقرار و تصديق پس بجهت تكريم مومنان جمع كرد ميان پيغمبر و ايشان در ذكر و فرمود كُلٌّ همه ايشان از نبى و متابعان او آمَنَ بِاللّٰهِ گرويده اند بخداى يعنى بوجود ازلى و ابدى و اسماى حسنى و صفات جلال و افعال متقنه و احكام كامله وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان او كه مقربان حضرت كبريا اند نه بنات الله چنانچه ملحد ميگويند كه الملائكة بنات الله و رسل اند از حق سبحانه بانبيا و سبب وصول وحى اند برسل وَكُتُبِهِ و بكتابهاى منزله وى كه همه حق است و سخنان او است غير مخلوق وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او كه همه پاك و معصوم اند و بر گزيده و وحى گذارنده و خواننده براه حق اند لَا نُفَرِّقُ ميگويند نبى و مومنان كه ما جدا نميكنيم در ايمان بَيْنَ أَحَدٍ ميان هيچيك مِنْ رُسُلِهِ از رسولان

او بلكه

او بلكه بهمه ايمان مى آريم به خلاف يهود و نصارى كه از روى حسد بعضى را منكر اند وَقَالُوا سَمِعْنَا و گفتند مومنان شنيديم قول خدا را وَأَطَعْنَا و فرمان برديم امر او را پس بطريق التفات از حضيض غيبت بذروه خطاب بر آمده گفتند غُفْرَانَكَ رَبَّنَا ميطلبيم آمرزش ترا اى پروردگار ما وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بسوى تو است بازگشت همه و اگر اين قول را كه در سبب نزول مذكور شد اعتبار كنند اين آيت را مدنى بايد گفت و اهل حديث متفق اند بر انكه اين آيت و تالى او مكى است و بى واسطه در شب معراج بر آنحضرت نازل شده چنانچه در صحيح مسلم بروايت ابن مسعود رضى الله عنه وارد است كه آنحضرت را در شب معراج سه چيز عطا فرموده اند نمازهاى پنجگانه و خواتيم سوره بقره و آنكه گناهان هلاك كننده يعنى كباير بيامرزند كسى را از امت كه شرك نيارد به خداى در تيسير آورده كه چون رسول عليه السلام بمعراج رفت و بساط كونين را بقدم همت طى كرده بمنزل قرب رسيد سوى عالى شد كه عالم نماند ؛ و ز وجود ميان سايه هم نماند ؛ برون آمد از پرده وجود خويش ؛ نگه كرد بى پرده معبود خويش ؛ بوقتى كه در مقام أَوْ أَدْنَىٰ سلام و كلام الهى در مقابله تحيات حضرت رسالت پناهى واقع شد حق سبحانه پيغمبر خود را ستايش فرمود كه آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ چنانچه خواجه عالم صلوات الله عليه السلام مناجاتى كرد محتوى بر آنكه مر امت را اين كرامت بى مومنان امت گذارند نسبت حق تعالى فرمود وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ الآية حق تعالى پرسيد كه امت تو در قبول احكام چه ميگويند خواجه عالم عليه السلام فرمود قالوا سمعنا و اطعنا خطاب آمد كه مهم بر ايشان سهل كردم لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ در رنج نيفكند خداى نَفْسًا هيچ نفسى را يا نه فرمايد بكارى إِلَّا وُسْعَهَا مگر بمقدار طاقت لَهَا مَا كَسَبَتْ مر آن نفس را باشد آنچه كسب كند از نيكوئيها وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ و بروى باشد آنچه بجا آرد از بديها حضرت عليه السلام درين محل بالهام الهى آغاز دعا كرد كه رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اى پروردگار ما مگير ما را بعقوبت إِنْ نَسِينَا اگر فراموش كرديم و عمل نيكو از ما فوت شد أَوْ أَخْطَأْنَا يا خطا كرديم و بى قصد مرتكب مناهى شديم رَبَّنَا اى آفريدگار ما وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا و بار مكن بر ما إِصْرًا بار گران كَمَا حَمَلْتَهُ همچنان كه بار كردى آن چيز گران را عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا بر آن كسانيكه پيش از ما بودند يعنى يهود و نصارى كه تكليف شاقه بر ايشان واقع شده بود رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا اى خداوند ما و تحميل مكن بر ما مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ آن چيز را كه نيست طاقت ما را بآنكه حديث نفس است و وسوسه ام بقول مفسران كه اين آيت را مدنى ميدانند و ناسخ آيت محاسبه ميشناسند و بقول ديگر كه مكى است مراد استيلاى شيطان است يا سطوه غلبه شهوات بر نفس يا شماتت اعدا يا هر چه بنده را از حق مشغول گرداند و از فرمان بردارى او باز دارد و گفته اند لا طاقت لنا لغزيدن قدم است از صراط مستقيم وَاعْفُ عَنَّا و عفو كن و در گذار از ما خطاها و فراموشيهاى ما را وَاغْفِرْ لَنَا و بيامرز گناهان ما را وَارْحَمْنَا و ببخش بر ما بقبول طاعتها أَنْتَ مَوْلَانَا تو كارساز و يارى دهنده مائى فَانْصُرْنَا پس يارى ده ما را و مظفر گردان عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه كافران آورده اند كه چون معاذ بن جبل رض اين سوره را ختم كردى آمين گفتى و در خبر است كه حضرت رسالت پناه عليه السلام اين دعا را در شب معراج ميگفت و ملائكه آمين كردند و حق سبحانه و تعالى اجابت ميفرمود

سورة آل عمران مدنية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وهي مائتان آية

الٓمٓ مفتاح سوره با اسم او هست يا الف اشارت بآلاى عميم حق است و لام بلطف كريم او و ميم بمحبت قديم و يعنى بركت آلاى او در دنيا بهمه بر على العموم شامل است و نعمت لقاى او در سراى عقبى بارباب خصوص و وصل و فيض محبت بى منتهاى او در هر دو جهان خاص خواص را حاصل اللّٰهُ خداى سزاوار پرستش او است لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ نيست هيچ معبودى مستحق عبادت مگر او الْحَيُّ زنده كه حيات هر زنده از او است الْقَيُّومُ پاينده كه قيام هر پاينده بدو است جمعى از نصارى نجران بمدينه آمده ميخواستند كه با حضرت رسالت عليه السلام مناظره بكنند حضرت بعد از ملاقات ايشان را باسلام دعوت فرمود و ايشان گفتند ما غاشيه اسلام بر دوش و حلقه دين الهى در گوش داريم حضرت جواب داد كه شما را نسبت زن و فرزند بجناب الوهيت از اسلام باز داشته است ترسايان گفتند ما در نسبت فرزندى عيسى عليه السلام بحق سبحانه محقيم و اگر عيسى عليه السلام پسر او نيست پس پدر او كيست رسول عليه السلام فرمود كه در مذهب ما و شما فناى بر خدا روا نيست و خود ميدانيد كه عيسى عليه السلام شربت اجل خواهد چشيد و ديگر شما اعتراف ميكنيد كه تصوير صورت مسيح در رحم مريم بتقدير او بود و هم بعقيده شما پروردگار عالم مصور نيست و ديگر خود ميگوييد كه عيسى اكل و شرب داشت و رفتن و آمدن

وخواب وبیداری نیز بدو نسبت میکنید وحق سبحانه ازین همه مقدس ومنزه است ایشان ساکت شدند واز مجلس برخاستند وهشتاد ونه آیت از اول
این سوره نازل شد وچون نزاع ترسایان تارة در الوهیت عیسی علیه السلام وتارة در نبوت محمد علیه السلام واقع شده لاجرم باول سوره ذکر الوهیت
حق وحیات وقیومیت او نازل شد بعد ازان در بیان نبوت فرموده که نزل فرو فرستاد خدای علیک الکتاب بر تو قرآن را بالحق براستی
در اخبار ودرستی در دلالات مصدقا در حالتی که موافق است این کتاب لما بین یدیه مر آن کتابها را که پیش از وی بوده وآن موافقت
در توحید ونبوت ومعاد واصول دین است وانزل التوریة والانجیل وفرو فرستاد توریت وانجیل را من قبل پیش از
فرستادن قرآن هدی للناس راه نماینده مر بنی اسرائیل را به طریق حق ودین ودو کتاب نفی معبودیت ماسوی الله مذکور است وبدین
نفی بطلان قول یهود ونصاری در آنچه نسبت بعزیر وعیسی علیه السلام میگویند ثابت میشود وانزل الفرقان وفرو فرستاده کتابهای
دیگر را که جدا کننده است میان حق وباطل در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتی است که مقارن انزال کتب بوده ودعوی صادق وکاذب
بدان متمیز میشود ان الذین کفروا بدرستی که آن کسانیکه نگرویدند بآیات الله بنشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی یا انبیا که
هر یک علامتی اند در طریق اهتدای لهم عذاب شدید مر ایشان راست عذابی سخت یعنی پیوسته والله عزیز وخدای غالبست
وقادر بر عذاب کفار ذو انتقام خداوند عقاب وغضب بر ایشان ان الله بدرستی که خدای لا یخفی علیه شیء پوشیده
نمی ماند بر وی چیزی از کاینات فی الارض ولا فی السماء نه در زمین ونه در آسمان بلکه علم الهی محیط است بجمیع معلومات وموجودات
وعلم عیسی علیه السلام به بعضی از مغیبات حاصل بوده وآن نیز بتعلیم حق بوده پس بچنان علم ناقص مستدل نتوان شد بر ربوبیت او هو آن خدای
که علم او محیط است بهمه موجودات الذی یصورکم آن کس است که تصویر میکند شما را فی الارحام در رحمهای مادران شما کیف
یشاء بر هر نوع که میخواهد دراز وکوتاه وذکر وانثی سیاه وسفید وناقص وکامل زشت وزیبا سعید وشقی وقدرت عیسی علیه السلام برین
وجه نبوده بلکه در رحم مادر تصویر یافته ومصور مصور خود نتواند بود زیرا که مصور مخلوق است ومخلوق محتاج به خالق ومحتاجی خدا را نشاید
تمام است لا اله الا هو تکرار جهت تقریر وحدانیت است علی رغم انف نصاری که ثالث ثلثه قائل اند العزیز بی همتا وبی مانند
الحکیم دانای محکم کار هو الذی انزل او است آنکه فرو فرستاد علیک الکتاب بر تو قرآن را منه بعضی ازین کتاب آیات
محکمات نشانهای روشن است وآیتهای مفصل ومبین که در لفظ ومعنی آن هیچ اشکال نباشد هن آن آیات محکمه ام الکتاب
اصل ومعظم قرآن است واخر وآیتهای دیگر متشابهات مانند است بیکدیگر در ظاهر وادراک معانی آن بی تامل دست ندهد بعضی
بر آنند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد ومتشابه آنکه احتمال وجوه دارد شیخ ابو منصور ماتریدی رح فرموده که عقل بیان محکم میداند
ودر متشابه بی مدد نقل دخل کردن نمیتواند وگفته اند متشابه حروف مقطعه اند که یهود ونصاری از روی حساب جمل بدان بر مدت دولت
اسلام استدلال میکردند وچون هر سوره از مقطعات غیر مکرره در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه در الم هفتاد ویک است
والمص صد وشصت ویک الر دویست وسی ویک است والمر دویست وهفتاد ویک وآنچه طلب میکردند بر ایشان مشتبه میشد گفتند
ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه فرمود که فاما الذین پس اما آن کسانیکه از جهت تقلید وتعصب فی قلوبهم در دلهای ایشان زیغ
کجی وتباهی است یا شک در سخن الهی فیتبعون پس پیروی مینمایند ما تشابه آن چیزی را که لفظ او متشابه ومعنی او مشکل است منه
از کتاب ابتغاء الفتنة برای طلب کردن فتنه که شرک است یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود گفتند این حسابهای مختلف
بر ما مشتبه است وغرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند وابتغاء تاویله ودیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت طلب
تاویل آن بر وفق مدعی ومتمنای خود وما یعلم تاویله ونمیدانند تاویل آنچه متشابه است الا الله مگر خدای که آنرا فرو فرستاده
امام سجاوندی رح فرموده که بمذهب اهل سنت وجماعت اینجا وقف لازم است یعنی بر الا الله وقف باید کرد تا راسخان علم که بعد ازین
مذکور میشوند در دانستن تاویل داخل نکردند چه بحقیقت جز حق سبحانه بتاویل آن عالم نیست والراسخون وثابت قدمان فی العلم

در دانش

در دانش که مؤمنان اهل کتاب اند یا هر که او را در علم رسوخی بود یقولون میگویند آمنا به ما گرویده ایم بمتشابه کل من عند ربنا
همه محکمات ومتشابهات از نزد یک پروردگار ماست وما یذکر ویاد نکنند یا پند پذیر نشوند الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول صافیه
ربنا هم قول راسخان علم است وایشان قومی اند که متاع دانش خود را به زیور عمل بیاراسته میگویند ای آفریدگار ما لا تزغ بیجان ومنحرف مساز
قلوبنا دلهای ما را از دین حق بعد اذ هدیتنا پس ازانکه ما را براه راست نمودی وهب لنا وببخش ما را من لدنک رحمة از نزدیک
خود توفیقی بر استقامت که آن رحمت محض است یا بما ارزانی دار عصمتی خالی از شک وشبه انک انت الوهاب بدرستی که تویی
بخشنده هر عطیه ربنا ای پروردگار ما انک جامع الناس بدرستی که تو فراهم آرنده همه مردمانی بعد از مرگ ایشان لیوم لا ریب فیه
برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن ان الله بدرستی که خدای لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده که در بعث
ونشور فرموده ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه ونضیر یا کفار قریش که حضرت رسالت علیه السلام را انذار
میکنند که درویش است وپسر آن ندارد وخود باموال واولاد مفاخرت ومکاثرت میکردند لن تغنی عنهم دفع نکند وباز ندارد
از ایشان اموالهم مالهای ایشان که بدان می نازند ولا اولادهم ونه فرزندان ایشان که با وجود آنها علم بآیات نبی او داشتند
من الله شیئا از عذاب خدای هیچ چیز نه در دنیا اگر محنت در مانند ونه در آخرت که ایشان را بسوی مضیق جهنم رانند واولئک آن
گروه هم وقود النار ایشانند آتش انگیزان دوزخ وعادت این مشرکان یا یهود یا نصاری در تکذیب حضرت رسالت علیه السلام
کداب آل فرعون مانند عادت متابعان فرعون است در تکذیب موسی علیه السلام والذین من قبلهم وعادت کسان
نیز که پیش از فرعونیان بودند چون عاد وثمود کذبوا بآیاتنا بدروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیای خود را فاخذهم الله پس گرفت
ایشانرا خدای بذنوبهم بگناهان ایشان از انکار وتکذیب وغیر آن والله شدید العقاب وخدای سخت عقوبت است بر کافر
قل للذین کفروا بگو ای محمد مر آن کسان را که کافر شدند از یهود وشماتت کردند در واقعه احد ستغلبون زود باشد که مغلوب میشوید در
دنیا بنصرت مؤمنان بر شما وتحشرون الی جهنم وجمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ وبئس المهاد وبد آرامگاهی است دوزخ پس خطاب
با کفار قریش میفرماید که قد کان لکم آیة بدرستی که بود شما را علامتی ونشانی درست بر نبوت محمد علیه السلام فی فئتین التقتا در قصه آن
دو گروه که بهم روی وبهم دیدار شدند در حرب بدر فئة تقاتل فی سبیل الله گروهی کارزار میکنند در راه خدای که لشکر پیغمبر علیه السلام
بودند سیصد وسیزده تن وهفتاد وهفت تن مهاجرین ودویست وسی وشش تن انصاری واخری کافرة وگروهی ناگرویده بخدای که لشکر
ابو جهل بودند نهصد وپنجاه تن یرونهم میدیدند مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار را مثلیهم دو برابر خود رای العین دیدنی آشکارا
اگرچه ایشان سه برابر مؤمنان بودند اما خدایتعالی وعده کرده بود که یکی از مؤمنان را بر دو تن از کافران غالب گرداند مائة صابرة یغلبوا
مائتین درین محل کفار را دو برابر ایشان بدیشان نمود تا بوعده الهی مستظهر شده روی بحرب آرند وبر دشمن غلبه کنند وعلامت مذکوره
این بود که اندک بر بسیار غالب آمدند ودر اخبار آمده است که در میدان حرب مؤمنان را اندک بچشم کافران در آوردند تا بر جنگ دلیر شدند و
اثنای حرب مؤمنان را ضعف لشکر ایشان بدیشان نمودند تا از خوف مغلوب ومنکوب شدند وبرین تقدیر فاعل یرون کافران باشد وضمیر هم
راجع بمؤمنان وعلامت صحت نبوت این بود والله یؤید وخدای قوت دهد بنصره من یشاء بیاری کردن خود هر کرا خواهد ان
فی ذلک بدرستی که در تقلیل کثیر وتکثیر قلیل لعبرة هر آینه اعتباری است لاولی الابصار مر خداوندان بینائی را مراد بینائی
دل است که بصیرت گویند زین للناس زینت داده شده یعنی آراسته شده است برای مشرکان حب الشهوات دوستی آرزوهای
نفس مراد مشتهیات است وزینت دهنده حق تعالی بود که خالق افعال وداعی اوست وتزیین جهت امتحان بندگان باشد وگفته اند قرین
شیطان است که می آراید در چشم حسن ایشان این مشتهیات من النساء از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند والبنین وپسران
که محبوب طباع والدین اند والقناطیر المقنطرة وقنطارهای گرد کرده نهاده یا دفین ساخته من الذهب والفضة از زر وسیم

قنطار هشت هزار مثقال زر است یا هشت هزار مثقال نقره یا به پری پوست گاوی دینار و درم وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ و دیگر اسپان علامت
دار مراد آن نشان اسپ است که عیب و هنر او ظاهر می‌گرداند چون مطلق الیمین و غره محجل و امثال آن و گفته اند مسومه اسپ آراسته است
یا تمام خلقت یا راه دار یا فربه یا ابلق که میل عرب بدان بیشتر بود وَالْأَنْعَامِ و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسپند وَالْحَرْثِ و کشت زار
زمینها برای زرع ذَٰلِكَ این که یاد کرده شد و در نظر کفار آراسته گشته است مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا چیزی است که برخورداری یابند از آن
در زندگانی دنیا وَاللَّهُ و خدای که معبود بحق است عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ نزدیک او است نیکوئی های بازگشت حسن المآب جز در
قرب رب الارباب متصور نیست بیت ای دل از درگاه جانان رخ متاب ؛ زندگی خواهی بجانان اقتراب ؛ چند گردی کوه و صحرا
در هوس ؛ بیش او ای انه حسن المآب قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بگوای محمد آیا خبر دهم شما را ای درویشان صحابه بِخَيْرٍ مِنْ ذَٰلِكُمْ به بهتر ازین
یا که گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای آنها که پرهیز کردند از شرک که علت مؤمنان باشد یا از ارتکاب فواحش نگذشتند یا متاع دنیا را دست
باز داشتند چون اهل صفه مر ایشان راست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان جَنَّاتٌ بوستان که اندکی از آن بهتر است از دنیا
و آنچه در وی است و در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خیر من الدنيا وما فيها پس صفت آن بوستانها میکند که تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستان جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند متقیان در آن بوستانها
ذکر خلود جهت آن است که نعمت خلود در آن تجوف انقطاع منغص نگردد وَأَزْوَاجٌ و مر ایشان را جفتها اند از حوری و انسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه از
قاذوراتی که زنان دنیا را باشد یا پاکیزه در خلق و خلق وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ و دیگر ایشان را خوشنودی است از خدای و این از بهشت
و نعیم او بهتر است وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بینا است بِالْعِبَادِ به بندگان و احوال ایشان الَّذِينَ متقیان که نازل منازل جنان خواهند بود
آنانند که از روی نیاز يَقُولُونَ رَبَّنَا میگویند ای پروردگار ما إِنَّنَا آمَنَّا بدرستی که ما گرویده ایم بآنچه تو فرمودی فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما
ذُنُوبَنَا گناهان ما را و رخط کرم بر دفتر عصیان ماکش بفضل تو وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و نگاهدار ما را از عذاب دوزخ الصَّابِرِينَ
وَالصَّادِقِينَ دیگر صفت ایشان میکند که صبر کنند گانند بر ادای فرایض و سنن یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات
و بلیات و راستانند در قول و فعل و نیت وَالْقَانِتِينَ و فرمان بردارانند امر خدا را در نهان و آشکارا وَالْمُنْفِقِينَ و نفقه کنند گانند مال
حلال بر اهل استحقاق وَالْمُسْتَغْفِرِينَ و آمرزش خواهند گانند بِالْأَسْحَارِ در سحرها که اوقات اجابت دعوات است یا نماز گذارند گان
در ثلث آخر شب یا ادا کنند گان نماز بامداد بجماعت محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در انتهاج مناهج آن
و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی الله بی قصور و فتور و منفق صفات و ذوات اند از روی محبت و مستغفرند از ذنوب قلوب که توجه
است بغیر حق بیت گناه آمد شهود ماسوی الله ؛ ازین نوع گناه استغفر الله ؛ و ازین صفات که مذکور شد صبر مبدأ سلوک است
و صدق ابتدا تخلق باخلاق مالک الملوک و قنوت اشتغال بنقص نفس بالفضول و انفاق سبب تکمیل او در رتبه قبول و مراد از استغفار
فنا در توحید است و تا ستاره هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقای ابدی از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر سحر که نزدیک
زوال ظلمت شب و ظهور صفای روز است این فایده میدهد که چون شواهد جبروت بر هیاکل ملک و ملکوت مستعلی شد در شب وجود
ما عدا که مودی بود است زایل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید و این سر کلام تمام اطفای السراج فقد طلع الصبح این جا جهره
کشاید بیت لمعه نور قدم چون تافت زآکوان ؛ جمله مرادات محدثات بر آمد ؛ صبح وصال شد پدید در همه آفاق ؛ هر طرفی بانگ الصلاة
بر آمد در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام به مدینه آمده از حضرت رسالت علیه السلام سوال کردند که بزرگترین کلمه و شریفترین
شهادتی در کلام خدای کدام است این آیت نازل شد که شَهِدَ اللَّهُ گواهی داد خدای بحق یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود که
أَنَّهُ آنکه او است خدای بحق که از روی تحقیق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان
نیز همین وجه گواهی دادند وَأُولُو الْعِلْمِ و خداوندان علم که مؤمنان اهل کتابند یا جمیع مهاجر و انصار یا علمای این است همین گواهی میدهند

قَائِمًا در حالتی که هر یک از علما قایم اند بِالْقِسْطِ بعدل در ادای شهادت یا خدا گواهی داد بوحدانیت خود و او قایم بود بعدل یعنی حاکم بر آن
و گفته اند شهادت حق نصیب دلائل است بر توحید و شهادت ملایک اقرار بوحدانیت و گواهی علمای ایمان بدان و احتجاج بر آن و فضیلت
علما و شرف ایشان از اقران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم میتوان کرد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ تکرار بجهت تاکید است و مزید اهتمام بمعرفت
او که توحید الْعَزِيزُ قوی است و غالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود بدو توحید موحدی و وصف واصفی تکریر وصف امر جه همه مامورند
باظهار کلمه توحید الْحَكِيمُ و دانا در شهادت بوحدت خود إِنَّ الدِّينَ بدرستی که دین پسندیده عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ نزدیک خدای دین	نصف
اسلام است نه یهودیت و نصرانیت وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ و خلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق است و محمد علیه السلام پیغمبر بحق آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده اند
بدیشان کتاب یعنی توریت و انجیل إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس از آن آمد بدیشان دانش بحقیقت امر یعنی قرآن بدیشان فرود آمد موافق و مصدق
کتاب ایشان آنانکه آغاز خلاف کردند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی حسد یا جور که در میان ایشانست یا میل بر یاست و بزرگی قوم وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ
و هر که نگرود بقرآن یا بمعجزاتی که خدایتعالی محمد علیه السلام را ارزانی داشته فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدایتعالی سَرِيعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده است یعنی
زود باشد که ازین عالم بروند و خدایتعالی بعد از حساب ایشان را جزا دهد بر کفر و انکار ایشان فَإِنْ حَاجُّوكَ پس اگر این جهودان با تو خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت
یا نصاری نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی علیه السلام فَقُلْ أَسْلَمْتُ پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم وَجْهِيَ لِلَّهِ روی خود را یعنی خودی خود و گفتار
و کردار و نیت و دل خود را سپردم مر خدای را وَمَنِ اتَّبَعَنِ و آنها که پیروی کردند مرا همین کردند که من کردم وَقُلْ و بگو ای محمد لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مر آن کسان را که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری وَالْأُمِّيِّينَ و بگو مشرکان عرب را که کتاب نداشته اند أَأَسْلَمْتُمْ آیا اسلام
می آرید چنانچه من آورده ام استفهام است بمعنی امر یعنی اسلام آرید فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر اسلام آورده اند و امر حق را انقیاد کردند فَقَدِ
اهْتَدَوْا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیه ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وَإِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند بر تو هیچ
نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو پیغام رسانیدن است و بس وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بینا است بِالْعِبَادِ	ع
به بندگان و تصدیق و تکذیب ایشان إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدرستی که آن گروه که کافر اند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن محمد علیه السلام یا بحجتهائی روشن
که بر وحدانیت حق سبحانه واقع است در کتابهای وی وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و میکشند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بی آنکه کشتن براستی باشد درین
سخن تاکید است چه قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان میدانند که بغیر حق میکشند و این صورت قبیح است از آنکه متصور نکنند که بحق میکشند از حضرت رسالت
پناه علیه السلام مروی است که بعد از تلاوت این آیت فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یکساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده
کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشان را نیز در آخر روز بکشتند چنانچه خدایتعالی میفرماید
وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و میکشند آنان را نیز که از روی حقانیت يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ میفرمودند بعدل و راستی مِنَ النَّاسِ از مردمان
یعنی ماسوی انبیا فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس خبر ده ایشان را بعذاب دردناک یعنی وعید ده ایشان را بجای بشارت أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
آن گروه قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی شایبه شبه حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان
که میگفتند ما پذیرنده احکام توریت ایم و بشریعت موسی علیه السلام عمل میکنیم فِي الدُّنْيَا درین سرای که کس او را نمی ستاید وَالْآخِرَةِ
و در آن سرای که ثواب بر آن مترتب نمی شود وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ و نیست مر ایشان را یاری دهندگان در قیامت که عذاب
از ایشان دفع کنند أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه أُوتُوا نَصِيبًا داده شده اند بهره را مِنَ الْكِتَابِ از توریت
یعنی اندک چیزی را دانسته اند از آن يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ خوانده میشوند بسوی توریت لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم
کند در میان ایشان و در قصه یهود خبر است که حکم رجم را منکر شدند و در سوره مائده مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و گویند روزی حضرت
رسالت علیه السلام جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد من با تو در حضور علمای دین خود مناظره میکنم
حضرت فرمود که آن صحیفه را از توریت که مشتمل بر نعت و صفت منست بیارید و درین محکمه آن را حکم سازید ایشان ازین قول اباء نمودند

توریت را حاضر کردند حق تعالی فرمود که ایشانرا به توریت میخوانید **ثُمَّ یَتَوَلّٰی** پس روی میگردانند **فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ** گروهی از ایشان
که رؤسای یهود اند **وَهُمْ مُّعْرِضُوْنَ** و ایشان اعراض کنندگانند از حق **ذٰلِكَ** این اعراض از حکم توریت مر ایشانرا **بِاَنَّهُمْ قَالُوْا**
بسبب آن است که ایشان میگویند **لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ** نخواهد رسید بما آتش دوزخ **اِلَّآ اَیَّامًا مَّعْدُوْدٰتٍ** مگر روزی چند شمرده
که هفت است تا چهل **وَغَرَّهُمْ** و فریب داد مر ایشانرا **فِیْ دِیْنِهِمْ** در کیش ایشان **مَّا كَانُوْا یَفْتَرُوْنَ** آن چیزی که هستند که بر می بافتند
از تسهیل عقوبت و شفاعت آبای ایشان مر ایشانرا **فَكَیْفَ اِذَا جَمَعْنٰهُمْ** پس چگونه باشد حال ایشان آن هنگام که جمع کنیم ایشانرا
لِیَوْمٍ لَّا رَیْبَ فِیْهِ از برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن **وَوُفِّیَتْ كُلُّ نَفْسٍ** و داده شود هر نفسی را تمام
مَّا كَسَبَتْ جزای آنچه کسب کرده است **وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ** و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادتی سیآت عمرو بن عوف رضی
روایت کرده که در غزوهٔ احزاب حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شده رجوع به پیغمبر علیه السلام نمودند و آنحضرت
علیه السلام بدان موضع آمد کلند متین بدست مبارک گرفت و بقوت روحانی بل بتائید ربانی چنان ضربتی فرود آورده که از آن سنگ سخت
قدری بشکست و برقی از میان آهن و سنگ بجست که از پارهٔ آن آتش کوههای مدینه روشن شده بحد مداین رسید و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران
در آمد نوبت دیگر بضربت آنحضرت مقداری از آن بریخت و نوری درخشان شد که بروشنائی آن عمارات صنعای یمن ظاهر گشت نوبت سیوم
لامعه ظهور نمود که قصور قیاصرهٔ روم بنظر در آمد صحابه تکبیر فتح گفتند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که زود باشد که امت من
برین مداین ظفر یافته کوشکهای خره متصرف در آرند و آثار صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شقهٔ رایت شریعت من سایهٔ
یمن و دولت بر مفارق اهل یمن افکند مؤمنان مبتهج و مسرور شده مراسم شکر الهی به تقدیم رسانیدند و منافقان طرح سخریت و استهزا افکنده
زبان طعن بکشودند که عجب کاری که این مرد از بیم کار زار مشرکان عرب خندق میکند و بجهد آوازهٔ لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهد و یاران
خود را بگرفتن روم و فارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه این آیت فرستاد که **قُلِ اللّٰهُمَّ** بگو ای محمد که بار خدایا **مٰلِكَ الْمُلْكِ** خداوند پادشاهی
و متصرف در آن **تُؤْتِی الْمُلْكَ** عطا میکنی پادشاهی **مَنْ تَشَآءُ** هر کرا میخواهی **وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ** و می ستانی ملک را **مِمَّنْ تَشَآءُ** از هر که میخواهی
بعضی از مفسران بر آنند که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه زمام جهانداری بقبضهٔ اقتدار هر که میخواهد سپارد و عنان شهریاری از کف اختیار
هر که میخواهد بیرون می آرد **بیت** مفتاح اختیار بدست قضای اوست : از هر که خواست بستد و آنرا که خواست داد : و گفته اند ملک نبوت و رسالت
است که از بنی اسرائیل بستند و به بنی اسماعیل داد و یا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بلا زمان عتبهٔ علیهٔ نبوت صلی الله علیه وسلم
حواله فرمود یا ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیق است که هر کرا عطا کردند
دو جهانی شد و از هر که باز گرفت مخذول دو سرای گشت امام احمد غزالی رحمه الله فرموده که این ملک قبول دلها است و دلها در قبضهٔ قدرت خداوند
یکتا است هر کرا مقبول قلوب سازد و از نظرات عنایت صاحب دلانش بنوازد و هر کرا از دلهای درویشان بیندازد بشعلات نیران غیرت
و مذلتش بگدازد **وَتُعِزُّ مَنْ تَشَآءُ** و ارجمند میسازی هر کرا خواهی بایمان و معرفت چون پیغمبران و متابعان وی **وَتُذِلُّ مَنْ تَشَآءُ**
و خوار و بیمقدار میگردانی هر کرا خواهی بکفر و نکرت چون ابوجهل و پیروان وی یا مراد عزت این امت است باستیلا بر دیار عرب و عجم و ذلت اهل فارس
و روم و غیر ایشان از کفار امم یا عزت این مؤمنان را بظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا و گفته اند عزت بشرف قناعت
و ذلت بخست حرص چه استغنای قناعت فقیر را بصدق عقیدت بر صدر تمکن رساند و تکاپوی حرص توانگر را در صف نعال افکند در تفسیر بصائر
آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی قدس سره که در زمان خود قطب اولیا بود آمده
استدعای فاتحه نموده و هم چنان در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته در خواست فرمود خواجه امام قدس سره جواب
داد که روشن ترین وجهی در معنی آیت این است که ترا با هزار و هفصد پیل جنگی و پنج هزار فرسنگ ولایت آبادان و صد هزار سوار تجمل به جهت
طلب زیادتی ملک بخانه همچو من گدائی آرد و در صف نعال بازدارد و مرا با این گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشد و در صدر آزادی جای دهد

بیت

بیت اگر تو بقناعت آشنا شده : از فیض تعز من تشاء شده : و اگر ز حرص و آز بیهوده : مقهور تذل من تشاء شده : و نزد محققان عزت
بشهود و لقا و کشف غطا است و ذلت به حجاب حرمان باز داشت غطا **بِیَدِكَ الْخَیْرُ** بدست تست یعنی بید قدرت تو تحصیل همه
نیکویها از اعطای ملک و اعزاز مؤمنان و اگرچه شر نیز چون نزع ملک و اذلال بدست قدرت او است اما تخصیص خیر به مقتضای مقام [است]
چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبنی بر بشارت بر اهل ایمان است و وعدهٔ ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنائم یا اکتفا کرده باحد الضدین چه
از و ضدی دیگر مفهوم میشود چنانچه سرابیل تقیکم الحر یا مراعات ادب کرده است در خطاب چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود و اذا مرضت
فهو یشفین و حقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبی است چنانکه در مثنوی مولوی معنوی میفرماید **مثنوی**
بد به نسبت باشد این را هم بدان : پس بد مطلق نباشد در جهان : زهر ماران مار را باشد حیات : نسبتش با دیگران باشد ممات :
با آنکه خیر وجودی است و شر عدمی و وجود را با عدم آمیزشی نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه علیه السلام در بعضی از ادعیه فرمود که الخیر
کله بیدیک و الشر لیس الیک و صاحب نقد النصوص خلدت ظلال نواله علی مفارق اهل الخصوص بسر این سخن ایمائی مینماید آنجا که در نعت حضرت
خاتم النبیین علیه افضل الصلوات و المصلین میفرماید **بیت** بلبل شاخسار باغ بلاغ : شاهباز نشیمن ما زاغ : داشت چشم سرش چو دیدهٔ جان
روشنائی ز کحل ما بصر : چون بنظارهٔ جهان پرداخت : هر بد و نیک را که دید شناخت : کانچه نیک از خصائص قدم است : و آنچه
بد از نقایص عدم است : گفت الخیر کله بیدیک : لکن الشر لا یعود الیک : **اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ** بدرستی که تو بر همه چیز از
اعطا و انتزاع و اعزاز و اذلال **قَدِیْرٌ** توانائی **تُوْلِجُ الَّیْلَ** در می آری شب را **فِی النَّهَارِ** در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطهٔ
انقلاب شتوی تا زمان حلول آفتاب بنقطهٔ انقلاب صیفی از اجزای شب میکاهی و در اجزای روز می افزائی تا روزی که در اول جدی
اقصر ایام سنه بود در اول سرطان اطول ایام سال میشود **وَتُوْلِجُ النَّهَارَ** و در می آری روز را **فِی الَّیْلِ** در شب یعنی در باقی سنه
از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده میسازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول لیالی میشود **وَتُخْرِجُ الْحَیَّ**
و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مثلا **مِنَ الْمَیِّتِ** از مرده که آن نطفه است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه **وَتُخْرِجُ الْمَیِّتَ**
و بیرون می آری مرده را چون نطفه و بیضه و دانه **مِنَ الْحَیِّ** از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت است و گفته اند خبیث را از طیب بیرون
می آری یا طیب را از خبیث یا کافر را از مؤمن چون کنعان از نوح علیه السلام و مؤمن را از کافر چون ابراهیم علیه السلام از آذر **وَتَرْزُقُ**
مَنْ تَشَآءُ و روزی میدهی از خزانهٔ رحمت واسعه هر کرا خواهی **بِغَیْرِ حِسَابٍ** بی شمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند **لَا یَتَّخِذِ**
الْمُؤْمِنُوْنَ باید که فرا نگیرند مؤمنان که دوستانند **الْكٰفِرِیْنَ** کافران را که دشمنانند **اَوْلِیَآءَ** دوستان و متولیان امور خود
مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ بدون از مؤمنان یعنی دوست مؤمن جز مؤمن نشاید پس مؤمنان باید که کافر را بدوستی نگیرند جمعی از انصار با گروه
یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد مواخات در میان آورده حق سبحانه از آن نهی فرموده از روی تهدید گفت
وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که بکند این دوستی با دشمنان **فَلَیْسَ مِنَ اللّٰهِ** پس نیست آن کس از دین خدای **فِیْ شَیْءٍ** در چیزی
یعنی از دین حق هیچ ندارد **اِلَّآ اَنْ تَتَّقُوْا** مگر آنکه بترسید و حذر کنید **مِنْهُمْ تُقٰىةً** از ضرر های کافران ترسیدنی و حذر کردنی حکم تقیه
در ابتدای اسلام و قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه جز در دار الحرب نیست **وَیُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ** و میترساند خدای شما را
در ارتکاب مناهی **نَفْسَهٗ** از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از محض قهاریت حق سبحانه بی واسطهٔ غیری نفس عبارت است
از ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس هر کجا که لفظ نفس در شان حق سبحانه ایراد کنند مراد ذات او باشد **وَاِلَی اللّٰهِ الْمَصِیْرُ**
و بسوی جزای خداوند است بازگشت همه **قُلْ اِنْ تُخْفُوْا** بگو ای محمد که اگر پنهان دارید **مَا فِیْ صُدُوْرِكُمْ** آنچه در سینهای
شما است یعنی در دلها از موالات کفار **اَوْ تُبْدُوْهُ** یا آشکار کنید ما فی الضمیر خود را **یَعْلَمْهُ اللّٰهُ** خدای آنرا میداند **وَیَعْلَمُ**
مَا فِی السَّمٰوٰتِ و میداند آنچه در آسمانها است از اصناف علویات **وَمَا فِی الْاَرْضِ** و آنچه در زمین است از انواع سفلیات

وَاللّٰهُ وخدای که علم ذاتی او بدین همه محیط است عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ بر همه چیز ها توانا است و قدرت او بر همه مقدورات
احاطه کرده پس هرچه میکنند میداند و مکافات آن میتواند پس نافرمانی مکنید و بترسید یَوْمَ تَجِدُ از روزی که بیابد کُلُّ نَفْسٍ هر کسی
از عمل کنندگان مَا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ آنچه کرده باشد از نیکوئی مُحْضَرًا حاضر گردانیده نزدیک خود یعنی به بیند همه صحایف حسنات را
وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوْٓءٍ و آنچه کرده باشد از بدی تَوَدُّ دوست دارد آن نفس لَوْ اَنَّ بَیْنَهَا اگر باشد میان او وَبَیْنَهٗ و میان
آن عمل بد اَمَدًا بَعِیْدًا اندازهٔ دور یعنی نخواهد که مطلقا عمل خود را بیند وَیُحَذِّرُکُمُ اللّٰهُ نَفْسَهٗ و حذر میفرماید خدای شما را از غضب
و عقوبت او خود در فتوحات آورده که خدای شما را میترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت میکند میان ذات خود
و ذات خلق ما للتراب و رب الارباب قطعه چه نسبت ذره را با عین خورشید ؛ چه دعوا خاک را با عالم پاک وَاللّٰهُ
ع رَءُوْفٌ بِالْعِبَادِ و خدای مهربان است به بندگان خود که مبالغه میکند در تحذیر ایشان قُلْ اِنْ کُنْتُمْ بگو ای محمد اگر هستید شمای یهود
و نصاری که لاف نَحْنُ اَبْنٰٓؤُا اللّٰهِ وَاَحِبَّآؤُهٗ در عالم افکنده اید و دعوی میکنید که تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ دوست میدارید خدا را فَاتَّبِعُوْنِیْ
پس پیروی کنید مرا یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ تا خدای شما را دوست دارد وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوْبَکُمْ و بیامرزد گناهان شما را وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای
آمرزنده است گناهان کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند رَّحِیْمٌ مهربان است بر ایشان برحمت خاصه یا خطاب بقریش است که گفتند
ما بتان را برای خدای دوست میداریم و بشفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امید واریم ایشان را گفت اگر حق را دوست میدارید متابعت
حبیب او را فرو نگذارید قُلْ اَطِیْعُوا اللّٰهَ بگو فرمان برید خدا را در اوامر و نواهی وَالرَّسُوْلَ و پیغمبر او را در احکام شرع فَاِنْ تَوَلَّوْا
پس اگر بر گردند و اعراض کنند از طاعت خدای و رسول فَاِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ الْکٰفِرِیْنَ پس بدرستیکه خدای دوست نمیدارد کافرانرا
وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بر آن میکند که تولی از طاعت خدای و رسول کفر است اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰٓی اٰدَمَ بدرستی که خدای برگزید
آدم را که پدر بشر است بتعلیم اسما و سجدهٔ ملائکه و ابوت انبیا و اصفیا وَنُوْحًا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه وَاٰلَ
اِبْرٰهِیْمَ و نفس ابراهیم خلف و نجات از آتش نمرود و امامت آدمیان و بنای خانه کعبه وَاٰلَ عِمْرٰنَ و آل عمران را که موسی و هارون بودند
برسالت و تکلیم عَلَی الْعٰلَمِیْنَ بر عالمیان زمان ایشان گفته اند این عمران پدر مریم است و آل او مریم و عیسی بوده اند که خدایتعالی اختیار
برگزیده مریم را بتقدس و طهارت و عیسی را بکتاب و رسالت ذُرِّیَّةً و همچنین برگزید فرزندان این پیغمبران را بَعْضُهَا برخی از ایشان مِنْۢ بَعْضٍ
از برخی زاده شده مراد اولاد و پسندیده اند از آبای برگزیده وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ و خدای شنوا است مر اقوال باطله یهود را که گفتند نحن ابناء الله
و احباؤه با مزخرفات نصارا که نبیره عمران را ابن الله گفتند عَلِیْمٌ دانا است باغراض فاسدهٔ ایشان ازین مقالات آورده اند که عمران بن ماثان
نیک مردی بود از اولاد سلیمان زنی داشت حنه نام که خواهر او در نکاح زکریا بود وقتی به بیت المقدس رسیده بود در حالت توجه عباد آنچه خوش
داشت در خاطرش گذشت که چه بودی که مرا فرزندی بودی و انجا فرستادمی چون آبستن شد نذر کرد که او را محرر گرداند برای خدایتعالی چون
بزاد دختری بود غمناک شد حق تعالی بر شکستگی دل او ترحم فرمود و دخترش که مریم بود بعوض پسر قبول فرمود این است که حق از حکایت او
میفرماید فَاِذْ قَالَتِ امْرَاَتُ عِمْرٰنَ یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقوذ بود در وقتی که حامله شد
رَبِّ اِنِّیْ نَذَرْتُ ای پروردگار من بدرستی که نذر کردم لَکَ مَا فِیْ بَطْنِیْ برای تو آنچه در شکم من است مُحَرَّرًا آزاد کرده شده
از قید تعلقات دنیا تا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند در آن زمان خدمت مسجد قدس را بزرگ میداشتند و فرزندانرا برای آن کار
نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در چنین نذرها فریضه بود و بعد از نذر حنه شوهرش عمران گفت و بحک این حیثیت
که کروی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد که فَتَقَبَّلْ مِنِّیْ پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم اِنَّکَ
اَنْتَ السَّمِیْعُ بدرستی که تو شنوائی سخنی را که در باب نذر گفتم الْعَلِیْمُ دانائی بقصد من درین نذر که جز رضای تو نخواستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا
پس آن هنگام که بنهاد بار خود را ضمیر عاید بحمل است یا نذیره قَالَتْ گفت بر سبیل اعتذار و تحسر رَبِّ اِنِّیْ وَضَعْتُهَآ ای پروردگار من

بدرستی که من بنهادم آن بار را اُنْثٰی فرزند ماده وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا وَضَعَتْ بانچه بار بنهاد در حفص وضعت را
یعنی خدای داناتر بود بانچه حنه وضع کرد و بقراءت دیگر این جمله مقوله قول حنه است و بقراءت حفص مستانفه من قول الله تعالی وَلَیْسَ الذَّکَرُ
گفت حنه که نیست فرزندی که من طلب کردم برای خدمت کنیسه کَالْاُنْثٰی همچون فرزند ماده که بمن داده وَاِنِّیْ سَمَّیْتُهَا و بدرستی که من
نام نهادم او را مَرْیَمَ و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله است یعنی کنیزک خدای وَاِنِّیْٓ اُعِیْذُهَا بِکَ و بدرستیکه من در پناه
می آورم او را به حضرت تو وَذُرِّیَّتَهَا و فرزندان او را مِنَ الشَّیْطٰنِ الرَّجِیْمِ از وسوسهٔ دیو سرکش رانده شده یا از مس و برکت
دعای حنه بروزگار مریم و عیسی رسیده از مس شیطان محفوظ و محروس ماندند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را
مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد بر کشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که ازین صورت محروس بودند فَتَقَبَّلَهَا پس فرا پذیرفت
مریم را رَبُّهَا پروردگار او بِقَبُوْلٍ حَسَنٍ به پذیرفتن نیکو جهت خدمت خانه وَاَنْۢبَتَهَا و برویانید او را یعنی نشو و نما داد نَبَاتًا
حَسَنًا نشو و نمائی نیکو یعنی پرورش یافت بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون بسالکی رسید بانواع عبادت بر همه اخیار
غالب شد و گویند پرورش حسن تخلق او بود باخلاق ربانی القصه مادر او بعد از ولادت به بیت المقدس آورده سدنه و احبار را
گفت خذوا دونکم هٰذِهِ النَّذِیْرَةَ فرا گیرید این نذر کرده شده را که از آن خدای است بزرگان بقبول وی رغبت نمودند و میان
ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بر آن وجه قلمهای خود را که بدان کتابت توریت میکردند بکنار نهر اردن برده در جوی آب
افکندند بشرط آنکه قلم هر کس که بر سر آب آید پرورش مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا بر روی آب آمد و کفالت مریم بر زکریا مقرر شد وَکَفَّلَهَا
زَکَرِیَّا و فرا سپرد حق تعالی مریم را بزکریا و زکریا علیه السلام او را بخانه برده جهت ارضاع او دایه مقرر فرمود و چون از حد طفولیت در گذشت
او را بمسجد آورده غرفه که جز بنردبان صعود بران میسر نشدی برای او ترتیب داد و هر گاه که زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در غرفه بقفل
محکم بسته کلید با خود داشتی و در حفاظت و حراست او باقصی الغایت کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او لایح
گشت کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا هر گاه که در آمدی بر مریم زَکَرِیَّا الْمِحْرَابَ زکریا بغرفه که مریم آنجا می بود وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا یافت نزدیک
او روزی که آن میوه تابستانی بود در میان زمستان و محصول زمستانی در فصل تابستان زکریا چند نوبت این صورت معاینه دید قَالَ یٰمَرْیَمُ گفت ای مریم
اَنّٰی لَکِ هٰذَا از کجا است ترا این میوه در غیر وقت او قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ گفت مریم این رزق که می بینی از نزدیک خدا است
اِنَّ اللّٰهَ یَرْزُقُ مَنْ یَّشَآءُ بدرستی که روزی میدهد هر کرا میخواهد بِغَیْرِ حِسَابٍ بیشمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق هُنَالِکَ در آن وقت
که زکریا ثمرهٔ تازه دید در غیر هنگام طمع افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی پس در همان محراب دَعَا زَکَرِیَّا رَبَّهٗ بخواند زکریا پروردگار خود را قَالَ رَبِّ
هَبْ لِیْ گفت ای پروردگار من ببخش مرا مِنْ لَّدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً از نزدیک خود فرزندی پاک از آلایش گناه اِنَّکَ سَمِیْعُ الدُّعَآءِ
بدرستی که تو از کرم شنونده دعائی یعنی اجابت کننده آنی فَنَادَتْهُ الْمَلٰٓئِکَةُ پس ندا کردند او را فرشتگان و گویند همین جبرئیل بوده و بجهت تعظیم او را
بطریق جمع یاد کرد وَهُوَ قَآئِمٌ و حال آنکه زکریا علیه السلام ایستاده بود یُّصَلِّیْ فِی الْمِحْرَابِ نماز میگذارد در محراب مریم یا در محرابی که داشت اَنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدای یُبَشِّرُکَ بِیَحْیٰی مژده میدهد ترا بفرزندی که نام او یحیی است و معنی یحیی آنست که نام پدر بدو زنده باشد یا دین پدر بدو
زندگی یافت مُصَدِّقًا در حالتی که این فرزند باور کننده باشد و ایمان آرنده بِکَلِمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ بعیسی علیه السلام که او کلمه ایست یعنی
عیسی را کلمه است این گفته شد که بی پدر تولد شد و بکلمه کن پیدا شد مِنَ اللّٰهِ از نزدیک خداوند تعالی آورده اند که اول کسی که بعیسی علیه السلام ۱۲ ایمان
آورد یحیی بود علی نبینا و علیه السلام و دیگر صفت یحیی این است وَسَیِّدًا و مهتری بحلم و علم و تقوی که شرایط سیادت است آراسته وَحَصُوْرًا
و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و لعب وَنَبِیًّا مِّنَ الصّٰلِحِیْنَ و پیغمبری نازل شده از شایسته حالان یعنی زکریا و آبای او
و صالح آن باشد که حقوق خالق و خلایق بر وجهی ادا کند که باید و شاید و چون زکریا را چنین فرزندی بشارت دادند قَالَ رَبِّ گفت ای
پروردگار من اَنّٰی یَکُوْنُ لِیْ غُلٰمٌ از کجا باشد مرا پسری وَقَدْ بَلَغَنِیَ الْکِبَرُ و بدرستی که فرا رسیده است مرا پیری و بزرگ سالی وَامْرَاَتِیْ

عاقرٌ و زن من یعنی ایشاع و او خواهر مادر مریم بود و نازاینده است آیا مارا چون می سازی با در همین پیری فرزندی می دهی قال گفت خدای یا جبرئیل
گفت بفرمان خدای کذٰلک همچنین بر همین حال که هستید از پیری اللّٰه یفعل ما یشاء خدای میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف
آن قال رب اجعل لی آیة گفت زکریا ای پروردگار من ظاهر گردان برای من نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبردار کند قال آیتک
گفت جبرئیل که خدای میگوید نشانهٔ تو الا تکلم الناس آنست که سخن نگوئی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثلٰثة ایام سه شبانه روز
الا رمزا مگر اشارت کنی بچشم یا بسر یا دست یا بر زمین نویسی واذکر ربک کثیرا و یاد کن پروردگار خود را بسیار وسبح بالعشی
والابکار و تسبیح گوی او را در شبانگاه و بامداد و باقی قصهٔ زکریا در سورهٔ مریم خواهد آمد ان شاء اللّٰه تعالی واذ قالت الملٰئکة و یاد کن آن
زمانی را که گفت جبرئیل با جمعی از ملائکه مشافهه گفتند یا مریم ای پرستار خدای ان اللّٰه اصطفٰک بدرستی که خدای ترا برگزید برای طاعت
و عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد ترا بعصمت وطهرک و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا از قاذوراتی که نسا را باشد چون
حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات قبیحه واصطفٰک تکرار از برای تاکید هست یعنی و برگزید ترا علی نساء العٰلمین بر زنان
عالمیان یا آنکه ترا بی شوهر فرزند داد و بنفخهٔ جبرئیل مخصوص گردانید یٰمریم اقنتی لربک ای مریم فرمان برداری کن مر آفریننده و پرورندهٔ
خود واسجدی و سجده کن خدای را وارکعی مع الرّٰکعین و رکوع آر با رکوع آرندگان مریم را حکم بود که نماز با جماعت بگذارد با اخیار
بیت المقدس ذٰلک اینها که ذکر کرده شد درین آیت ها از حدیث مریم و زکریا و یحیی من انباء الغیب از اخبار پوشیده است که ما به جهت
اظهار اعجاز تو ای محمد علیه السلام نوحیه الیک وحی میکنیم و بزبان جبرئیل بتو میفرستیم وما کنت و نبودی تو ای محمد لدیهم نزدیک
احبار بیت المقدس اذ یلقون اقلامهم آن کسانی که انداختند برای قرعه قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند ایّهم
یکفل مریم که کدام است از ایشان که باید آن شود متعهد مریم وما کنت لدیهم و نبودی تو نزدیک ایشان اذ یختصمون آن وقت
که مخاصمت میکردند برای کفالت مریم اذ قالت الملٰئکة دیگر یاد کن آن را که گفتند فرشتگان و اصح آنست که جبرئیل علیه السلام گفت
یٰمریم ان اللّٰه یبشرک بکلمة منه ای مریم بدرستی که خدای مژده میدهد ترا بکلمهٔ ازو مراد حضرت عیسی علیه السلام است و او را
کلمه از آن گفت که بکلمهٔ کن حاصل شد بی پدر و اگرچه هر مخلوقی از بنی آدم بواسطهٔ این کلمه آفریده شده است اما آن سبب متعارف که والد باشد
مفقود است در حق عیسی لاجرم اضافت حدوث او بکلمه اکمل و اتم تواند بود اسمه المسیح عیسی ابن مریم نام آن کلمه مسیح
لقب است و عیسی اسم تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گوئیم نام پیغمبر ما مصطفی محمد است علیه السلام و علی جمیع الانبیاء
والمرسلین مسیح بعبری مشیحا باشد یعنی مبارک وجیها فی الدنیا روشناس و تمام قدر در دنیا بطاعت یا به نبوت یا به محافظت
یا به مخلوق شدن بی پدر یا برفع آسمان یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان یا بقتل دجال والاخرة و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجه
ومن المقربین و از نزدیک گردانیده شدگان است بکرامت خدای ویکلم الناس و سخن میگوید این فرزند با مردمان
فی المهد در کنار تو که بجای مهد باشد او را و در زمان صغر بوقتی که شایستهٔ گهواره بود وکهلا و سخن گوید این فرزند با مردمان در وقتی که
کهل باشد یعنی دو موی و کلام او در مهد معجزه بود و در کهولت دعوت ومن الصّٰلحین و از انبیا شایسته است قالت رب
گفت مریم از روی استفهام یا بطریق استعظام که ای پروردگار من انّی یکون از کجا و بر چه وجه باشد لی ولد مر فرزندی
ولم یمسسنی بشر و حال آنکه مرا مس نکرده است هیچ بشری و این خارج است از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید قال
کذٰلک گفت جبرئیل بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری اللّٰه یخلق ما یشاء خدای می آفریند آنچه میخواهد اذا قضی
امرا چون خدای حکم کند کاری را فانما یقول پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که معلوم او است کن فیکون باش پس باشد
گفته اند لفظ کن اخبار است از سرعت تکون اشیا بتکوین او یعنی هست کردن خلق بر وی دشوار نیست چنانچه قادر است بر خلق اشیا و اسباب
و مواد همچنان قدرت دارد بر آفریدن اشیا بی سببی و ماده بیت آنکه از وی پدید گشت سبب ؛ بی سبب آفرینش چه عجب ؛

قدیرٌ اذا

قدیری را که عجز نسبت و ران ؛ هست ازین نوع کارها آسان ویعلمه الکتٰب و بیاموزد خدای او را کتابهای فرو فرستاده پیش از آن
چون صحف شیث و ابراهیم علیه السلام و جز آن والحکمة و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است والتورٰیة والانجیل و تعلیم دهند
او را توریت و انجیل تخصیص آن از کتب منزله جهت تفضیل است ورسولا و گرداند او را فرستاده الی بنی اسرائیل بسوی
فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با ایشان انّی قد جئتکم با آنکه من بتحقیق آمده ام به شما بایٰة من ربکم بعلامتی از پروردگار
شما و آن علامت گواه رسالت من است و مراد از آیت جنس است نه فرد زیرا که پنج آیت ذکر میکند اول انّی اخلق لکم من الطین
بدرستی که من بسازم و تصویر میکنم برای شما از گل کهیئة الطیر مانند شکل مرغی فانفخ فیه پس میدمم نفس خود در آن مرغ از گل ساخته
فیکون طیرا پس میگردد آن گل مصوّر مرغی زنده و پرواز کننده باذن اللّٰه بامر خدای یا بمشیت و گویند شکل خفاش مرغی از گل بساخت
و بر دست گرفته نفس درو میدمید بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد و میان زمین و آسمان پروازی می آمد و گفته اند که در نظر مردم می پرید چون
از نظر خلق غائب می شد مرده بر زمین می افتاد و علامت دوم وابرئ الاکمه و بری میگردانم نابینای مادرزاد را از علت و علامت
سیوم والابرص و پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض و علامت چهارم واحی الموتٰی و زنده میکنم مردگان را
باذن اللّٰه بفرمان خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد و مفسران بر آنند
که عیسی علیه السلام چهار مرده زنده کرده یکی از ایشان سام بن نوح علیه السلام بود که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود علامت پنجم
وانبئکم و خبر میدهم شما را بما تاکلون بآنچه شما میخورید وما تدخرون و آنچه ذخیره میکنید فی بیوتکم در خانهای شما مشهور
آن است که در مکتب با کودکان گفتی که آبا و امهات شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند و ایشان بخانه آمدندی کیفیت
ماکولات و مدخرات باز گفتندی ان فی ذٰلک بدرستی که درین پنج معجزه لاٰیة لکم هر آئینه علامتی است مر شما را و دلالتی بر صدق مدعای
من ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور دارندگان که این معجزه هست یا ایمان آورندگان که من پیغمبرم ومصدقا و آمده ام
بشما باور دارنده لما بین یدی مر آن چیزرا که پیش از من بوده من التورٰیة که آن کتاب موسی علیه السلام هست و من تقریر کننده
شبهات آنم ولاحل لکم و دیگر برای آن آمده ام تا حلال کنم بر شما بعض الذی برخی از آنها که در شریعت موسی علیه السلام حرّم
علیکم حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم روز شنبه بر دارم وجئتکم و آمده ام بشما بایٰة
من ربکم به نشانی از پروردگار شما مراد معجزات و دلائل است و ایراد آیت بلفظ واحد مبنیه است بر آنکه همه در دلالت حکم یک آیت
دارند فاتقوا اللّٰه پس بترسید از خدای در مخالفت امر من واطیعون و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق ان اللّٰه ربی
که بتحقیق که خدای پروردگار من وربکم و آفریدگار شما است فاعبدوه پس بپرستید او را هٰذا صراط مستقیم
اینست راه راست و رساننده بمنزل مقصود فلما احسّ عیسٰی پس آن هنگام که دریافت عیسی منهم الکفر از یهود کلمه
که دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع بود در مشاورت بر قتل وی چون عیسی علیه السلام آغاز دعوت کرد جهودان بقصد وی برخاستند
عیسی علیه السلام فرار نمود از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای نیل جماعتی صیادان دید که ماهی می گرفتند عیسی علیه السلام
با ایشان گفت بیائید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن کدام است فرمود که بیائید تا دام توجه در لجهٔ توحید افکنیم اگر این جانب شکار ماهی
می کنید آنجا شکار ارنا الاشیاء کما هی بکنید و در معالم آورده که عیسی علیه السلام گفته بیائید تا مردمان را صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن
مریم عبد اللّٰه و رسوله ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن قال من انصاری الی اللّٰه گفت عیسی کیانند از شما یاران من در کار
خدای تا وقتی که نصرت الٰهی در رسد قال الحواریون گفتند حواریون یعنی این جماعت صیادان و گویند حواریان گازران و رنگ
ریزان بودند و معنی حواری خاصه و برگزیده باشد این خواصگان در جواب عیسی علیه السلام فرمودند که نحن انصار اللّٰه ما یاران خدای
یعنی نصرت کنندگان دین وی آمنا باللّٰه بگرویده ایم بخدای واشهد بانّا مسلمون و تو ای عیسی گواه باش که ما گردن

مهار کانیم دین خدا را پس آغاز دعا کردند و گفتند رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بِمَا أَنْزَلْتَ بآنچه فرو فرستادهٔ یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا
الرَّسُولَ و پیروی کردیم فرستادهٔ ترا یعنی عیسی علیه السلام فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ۝ پس بنویس ما را بقلم کرم عمیم در جریدهٔ جهان قدیم
با آنها که گواهانند ترا بوحدانیت و انبیای ترا بتصدیق و گفته‌اند کتابت بمعنی جمع است و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار علیه السلام و معنی
دعای حواریان این بود که خدا جمع کن میان ما و امت محمد علیه الصلوة والسلام که به برکت آن حضرت از همه امتان اکمل اند و افضل و بحکم نحن
الآخرون السابقون حلوای آفرینه و نمک اول نظم ای ختم پیغمبران مرسل :: حلوای پسین و ملح اول :: پیشوای ماست صدر المرسلین
بیات وست بدر المؤمنین :: هست از پیغمبران او خوبتر :: امت او از همه محبوب تر :: وَمَكَرُوا و مکر کردند آن کسانیکه عیسی علیه السلام از
ایشان احساس کفر کرده بود بران وجه که جمعی را برانگیختند که هر جا که عیسی علیه السلام را ببینند بقتل رسانند و اصح آنست که بانواع حیل عیسی علیه السلام را
بدست آوردند در خانهٔ محبوس ساخته شب همه شب پاس داشتند و علی الصباح مجتمع گشته عهدی خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند
تا عیسی علیه السلام را بیرون آرد و حق سبحانه تعالی دران شب عیسی علیه السلام را بآسمان برده بود و بهمن که یهود دران خانه در آمد عیسی را ندید و حق
سبحانه شبه عیسی علیه السلام برو افگند چون بیرون آمد و خواست که بگوید عیسی علیه السلام در خانه نیست در وی آویختند و هر چند که گفت من فلان کسم
و استغاثه کرد بجایی نرسید و از دارش در آویخته تیرباران کردند امّت که خدا تعالی فرمود که ایشان مکر کردند وَمَكَرَ اللَّهُ و خدای جزای مکر ایشان
ثلث ع ۱۲ رسانید تا بار خود را بجاری بنام بکنند وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۝ و خدای بهترین مکافات کنندگان است این مکر را إِذْ قَالَ اللَّهُ یاد کن آنرا
که گفت خدای يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ ای عیسی بدرستی که من فراگیرندهٔ توام از دنیا وَرَافِعُكَ إِلَيَّ و بردارندهٔ توام بسوی خود یعنی
بمحلّ کرامت خود وَمُطَهِّرُكَ و پاک کننده و نجات دهندهٔ توام مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از قصد و مکر آن کسانیکه کافر شدند بتو وَجَاعِلُ الَّذِينَ
اتَّبَعُوكَ و گردانندهٔ آن کسانیم که متابعت تو کردند یعنی مؤمنان از امت تو فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود و این
فوقیت بدان بود که نصارا غلبه کردند بر یهود بحجّت و برهان و در اثبات رسالت عیسی علیه السلام یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطه معاونت
قیاصره و پیوسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی منست بازگشت همه شما
یعنی عیسی و متابعان و منکران او فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس حکم کنم براستی میان شما فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝ دران چیز که شما هستید در وی
اختلاف میکنید یهود موسی علیه السلام را تصدیق میکنند و عیسی و محمد علیه الصلوة والسلام را منکرند و نصاری عیسی و موسی را تصدیق میکنند
و به محمد علیه الصلوة والسلام و علی جمیع الانبیا منکرند و ثالث ثلاثه قایل میشوند و مؤمنان میگویند الله تعالی یکیست و موسی و عیسی و محمد
علیه الصلوة والسلام فرستادگان او بند پس خدای تعالی فرمود که بنسبت این طوایف حکم کنم فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه کافر شدند
یعنی یهود و نصاری فَأُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کنم ایشانرا عَذَابًا شَدِيدًا عذاب سخت فِي الدُّنْيَا درین سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه
و خواری وَالْآخِرَةِ ۝ و دران سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ۝ و نیست مر این کافران را از یاران و نصرت
دهندگان در منع عذاب از ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا و اما آن کسانیکه ایمان آوردند یعنی امت محمد علیه الصلوة والسلام وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و عمل صالح کردند فَيُوَفِّيهِمْ پس باتمام برسانیم ایشانرا حفص یوفیهم خواند یعنی خدای بدهد أُجُورَهُمْ مزدهای ایشان در دنیا به نیکنامی و در عقبی
بدرست کامی وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ۝ و خدای دوست ندارد ستمکاران را ذَلِكَ این کلام که مذکور شد در قصص انبیا نَتْلُوهُ عَلَيْكَ
میخوانیم آنرا بر تو مِنَ الْآيَاتِ و آن از علامات نبوت و دلایل رسالت تست وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ۝ و از یاد کردن هست محکم از تطرق خلل و تعرض
زلل یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصهٔ عیسی علیه السلام نصاری نجران زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام
بندگی بر وی مینهی خواجه عالم علیه السلام فرمود که عیاذا بالله که نام عبد الله مر عیسی را دشنام باشد او بنده نیست فرستادهٔ خدای ما و کلمهٔ است
القا کرده شده به بتول عذرا ایشانرا آتش غضب برافروخت و گفتند هیچ آفریده دیده باشد از انسان که بی پدر مخلوق کرده حق تعالی آیت فرستاد
إِنَّ مَثَلَ عِيسَى بتحقیق صفت عیسی و شان عجیب او عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی پدر بیافرید کَمَثَلِ

آدم

آدَمَ چون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شد و حال آنکه او را ابن الله میگوئید پس شخصی که از مادر بی پدر در
وجود آید چگونه او را پسر خدای میخوانید و گفته اند مماثلت مشاکلت است در بعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم است در احد الطرفین که عدم
آب است یا در آنکه موجودی است خارج از عادت مستمره و امام قشیری قدس سره میفرماید که بتخصیص کرد و هر دو را به تطهیر روح ایشان
از مرور بر ممر اصلاب و بحقیقت بوجه مماثلت ظهور هر دو بغیر است بمحض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند خَلَقَهُ
مِنْ تُرَابٍ بیافرید خدای قالب او را از خاک ثُمَّ قَالَ لَهُ پس گفت مر آن قالب مصور مستوی را که بحکم من كُنْ بباش زنده بروح
فَيَكُونُ پس به بود و تنبیه میفرماید که خاک را گفتم آدم باش و باد را گفتم عیسی باش الْحَقُّ این خبر که از عیسی گفته شد درست و راست است
و پیغامی است رسیده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو به تو فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ۝ پس مباش از شک آرندگان مراد تاکید است بزیادتی
یقین و ثبات بران و اصح آن است که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر علیه السلام است اما مقصود بخطاب امت آنحضرت اند یعنی ای مؤمنان
شما مباشید از آن جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان می افتید چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین مانده اند
و لمعهٔ نور این تمثیل را مشاهده نکردند بیت زاهر از یقین حرفی نخوانده :: بزندان گمان محبوس مانده :: بدینسان گشته ظاهر آفتابی
به پیش دیدهٔ ایشان حجابی :: چو بیند چشم نابینا ز خورشید :: چه داند دیو از سر جام جمشید :: فَمَنْ حَاجَّكَ پس هر که خصومت کند
با تو و مجادله نماید فِيهِ در باب عیسی مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ پس از آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانستن عیسی که رسول و بنده است
فَقُلْ تَعَالَوْا پس بگو ایشانرا که بیائید تا از برای مباهلت نَدْعُ بخوانیم أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ پسران ما و پسران شما وَنِسَاءَنَا
وَنِسَاءَكُمْ و زنان ما و زنان شما وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ و نزدیکان ما و نزدیکان شما را ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس جهد کنیم در
تضرع یا دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ پس بکنیم لعنت خدا را عَلَى الْكَاذِبِينَ ۝ بر دروغ گویان یعنی
نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد حضرت رسالت علیه السلام وفد نجران را طلبیده گفت هر چند با حجت می افزائیم شما
عناد و منازعت می افزائید اکنون بیائید تا بمباهلت مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد و نصاری بدان صورت
راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیگر حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام حسین رضی الله عنه را برداشته و دست حسن رض
گرفته و فاطمه زهرا رضی الله عنها از عقب و علی مرتضی کرم الله وجهه همراه بعد از آن روان شدند و خواجه عالم با ایشان فرمود که چون
من دعا کنم شما آمین گوئید از آن جانب ترسایان بعد از تامل فراوان از مباهلت پشیمان شده مصلحت کار خود در صلح دیدند و با یکدیگر
برابر پیغمبر علیه الصلوة والسلام صف برکشیدند چون مهتر ایشان حضرت سید عالم را با اهل بیت بدید فریاد برکشید و گفت که ای یاران از
مباهله این بزرگواران بپرهیزید بخدای که من رویهای ایشان را می بینم که اگر از خدا در خواهند که کوهها را از موضع خود زایل گرداند و بیقین میدانم
که اگر با ایشان مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند برانکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره بسپارند و تسلیم
مسلمانان نمایند پس برین منوال صلح نامه نوشته بمنازل خود بازگشتند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود که اگر وفد نجران با من
مباهله کردندی خدای تعالی ایشانرا مسخ گردانیده آتش بر ایشان فرو ریختی و جمله اهل نجران تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی
إِنَّ هَذَا بدرستی که این قصه‌ها مذکور شد لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ هر آینه آنست خبر راست و درست وَمَا مِنْ إِلَهٍ و نیست هیچ معبودی
۱۴ ع سوای پرستش إِلَّا اللَّهُ مگر الله که استحقاق عبودیت او را ثابت است وَإِنَّ اللَّهَ و بتحقیق که خدای تعالی لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ او است
غالب و قوی و محکم کار فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله بر تابند فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ
داناست بفساد و تباه کاران و وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است از طرق توحید بیت هر که برین ره نرفت
راه بجائی نبرد :: هر که ازین رخ بتافت روی رهائی ندید قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب خطاب با ترسایان است قتاده
میفرماید که یهود مدینه نیز درین خطاب داخل اند و مضمون خطاب آنست که تَعَالَوْا بیائید إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بسوی سخن راست ::

بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ميان ما وشما يعني كلمه كه مردم بايد كه دران يكسان باشند وآنجا كلمه سه چيز است أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ يكي آنكه نپرستيم مگر خداي
را تعريض بيهود ونصاري است در عبادت عزير وعيسي عليه السلام وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا ودوم آنكه شرك نياريم بخداي چيزي را وشرك
اين هر دو گروه ظاهر است وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا وسوم آنكه بر نگيرد بعضي از ما بعضي ديگر را أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ خدايان
جز خداي تعالى يعني اتخاذ ارباب از نصاري آن بود كه احبار خود را سجده ميكردند وميگفتند از كمال رياضت اثر حلول لاهوت در ذات ايشان
ظاهر است واتخاذ ارباب از يهود اطاعت احبار ايشان بود در تحليل وتحريم فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردند اهل كتاب ازين كلمه عدل فَقُولُوا
اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ پس بگوئيد شما اي پيغمبر واصحاب مر ايشانرا كه گواه باشيد بآنكه ما مسلمانيم يَا أَهْلَ الْكِتَابِ اي يهود
ونصاري لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ چرا شما هر دو گروه مخاصمه ميكنيد در دين ابراهيم ومدعاي يهود آن بود كه ابراهيم يهودي بود وترسايان
ميگفتند نصراني بود حق تعالى فرمود كه چرا در دين او مجادله مي نمائيد واو را جهود وترسا ميخوانيد وَمَا أُنْزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ
وحال آنكه فرستاده نشده توريت كه يهود بر شريعت او عمل ميكنند ونه انجيل كه نصاري حكم او را گردن دارند إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ مگر بعد از زمان
ابراهيم ومقرر است كه ابراهيم پيش از موسي بوده بهزار سال وقبل از عيسي بدو هزار سال وچون او برين دو پيغمبر وشريعت وامت ايشان
مقدم بوده باشد اسناد يهوديت ونصرانيت بدو چگونه توان كرد أَفَلَا تَعْقِلُونَ آيا درنمي يابيد وتعقل سخن خود نمي كنيد هَا أَنْتُمْ
تنبيه ميكند كه گوش داريد كه شما ايد هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ آن گروه كه خصومت كرديد وحجت آورديد فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ در ان چيزي
كه مر شما را بدان چيز دانشي هست يعني نعت محمد عليه الصلوة والسلام كه در توريت وانجيل خوانده بوديد وآنرا تغيير داديد فَلِمَ تُحَاجُّونَ پس چرا
حجت مي آريد فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ در ان چيزي كه نيست شما را بدان چيز دانش يعني قصه ابراهيم كه در كتاب شما نيست كه او يهودي
بود يا نصراني وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخداي ميداند كه ابراهيم برين هيچيك از شما نبوده وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وشما نميدانيد حقيقت حال او را مَا كَانَ
إِبْرَاهِيمُ نبود ابراهيم يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا جهود ونه ترسا وَلَكِنْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ نبود ابراهيم يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا يهود ونه ترسا
وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وليكن بود پاك وموحد ومنحرف از عقايد رديه مخلص وتسليم كننده وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ونبود
از شرك آرندگان تعريض اهل كتاب است كه مشرك شدند باعتقاد الوهيت عيسي وعزير عليه السلام إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بدرستي كه سزاوار
ترين مردمان بِإِبْرَاهِيمَ بدين ابراهيم لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ هر آينه آن كسان باشند كه پيروي كردند او را وفرمان او وَهَذَا النَّبِيُّ وديگر
اين پيغمبر كه بر ملت او است وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانكه ايمان آورده اند بدين پيغمبر جمعي از معارف اهل كتاب با مسلمانان در مقام مجادله
آمده گفتند تا به تعظيم ابراهيم سزاوار تريم كه او يهودي ونصراني بوده ومحمد عليه السلام را حسد بران داشت كه خود را بملت ابراهيم منسوب سازد اين
آيت در رد قول ايشان نازل شد واصح آنست كه بر وفق قول نجاشي رحمه الله فرود آمده در وقتي كه جعفر بن ابي طالب با جمعي از مسلمانان
از مكه بحبشه هجرت كرده بودند وقريش عمرو بن عاص وعبد الله بن ابي ربيعه را با هدايا پيش نجاشي فرستاده تا مسلمانان را بدست ايشان باز دهد
القصه مجلس ساختند وجعفر با عمرو وعبد الله مناظره كرد وايشانرا ملزم ساخته ونجاشي جعفر را بتلاوت قرآن امر كرده ونجاشي وتابعان وموافقه
ايشان در استماع قرآن رقت وگريه ورزيدند ونجاشي جعفر وقوم او را گفت مترسيد كه هيچ تفرقه نخواهد رسيد بحزب ابراهيم وعمرو بن عاص گفت حزب ابراهيم
كيانند نجاشي گفت اين گروه كه مي بيني وپيغمبري كه ايشان از نزد وي آمده اند عمرو را اين سخن خوش نيامد وآغاز دعوي كرد كه ابراهيم از ما بوده وما
بوي سزاوار تريم حق سبحانه موافق سخن نجاشي كه در حبشه ميگفت اين آيت در مدينه فرو فرستاد كه سزاوار تر با ابراهيم عليه السلام حضرت پيغمبر
ما ست واصحاب او وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ وخداي دوست مومنان وسازنده كار ايشان است وَدَّتْ آرزو مي برند
طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ گروهي از يهود لَوْ يُضِلُّونَكُمْ آنكه شما را گمراه كردانند خطاب با حذيفه وعمار است كه يهود ايشانرا
بدين خود دعوت ميكردند چنانچه در سوره بقره گذشت وميخواستند كه ايشانرا از راه راست بيفكنند وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وگمراه نمي
سازند مگر نفسهاي خود را چه وبال ضلال بديشان عايد است وَمَا يَشْعُرُونَ ونميدانند كه آن زيان بخود ميرسانند يَا أَهْلَ الْكِتَابِ اي گروه يهود

ونصاري

ونصاري لِمَ تَكْفُرُونَ چرا كافر ميشويد بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن يا بنعت محمد عليه الصلوة والسلام وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ وحال آنكه
شما گواهي ميدهيد كه توريت وانجيل حق است ونعت او در هر دو كتاب ثبت است يَا أَهْلَ الْكِتَابِ اي گروه يهود لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ
چرا بر مي آميزيد راستي را بِالْبَاطِلِ بكجي وناراستي يا خلط ميكنيد توريت را بمحرفات خود يا مي پوشيد اقراري كه قبل بعثت پيغمبر آخر الزمان
داشتند بانكاري كه بعد از ان دارند وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وچرا مي پوشيد سخن راست را كه نعت وصفت حضرت مصطفي است عليه الصلوة والسلام
وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وحال آنست كه شما ميدانيد كه آن حق است يا ميدانيد كه آنرا از حسد مي پوشيد وبعناد در اخفاي آن ميكوشيد وگفته اند
مي پوشيد وميدانيد كه پوشيده نگاه نماند چه چراغي كه افروخته عنايت الهي است بدم هر تيره نفسي منطفي نميگردد والله متم نوره بيت
لشكر باد اگر جهان گيرد * شمع خورشيد زان نميرد * وَقَالَتْ طَائِفَةٌ وگفتند گروهي مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از يهود وايشان دوازده
تن بودند از خيبر وعرينه اتفاق كردند كه در اول روز بدين محمد در آيند از روي مكر وحيله ودر آخر روز چنان فرا نمايند كه ما در كتاب خويش تامل كرديم وبا
علما واحبار مجادله بسيار نموديم بطلان دين وفساد آن بر ما روشن شد ونشانهاي نبي موعود در پيغمبر شما موجود نيست ممكن كه بدين جهت
از اصحاب در تردد افتند وگويند اينها اهل كتاب اند چنين سخن از روي گزاف نخواهند گفت وبا وجود علم وانصاف الحاح باشد نخواهند گفت
شايد كه از طريق تصديق محمد عليه الصلوة والسلام منحرف شده بدين ما در آيند حق سبحانه مومنان را ازين مكر آگاهي داد وآيت فرستاد كه ميان
يكديگر گفتند گروهي از اهل كتاب يعني آن دوازده تن كه گفته شد آمِنُوا بِالَّذِي ايمان آريد يعني بزبان اقرار كنيد بدان چيز كه أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ
آمَنُوا فرو فرستاده شده است بر مومنان يعني قرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اول روز وَاكْفُرُوا آخِرَهُ وكافر شويد وانكار كنيد در آخر
روز بدان چيز كه در اول روز اقرار كرده بوديد لَعَلَّهُمْ شايد كه مومنان بسبب انكار شما بعد اقرار در شك افتاده يَرْجِعُونَ باز گردند
از دين خود وچون خيبريان ديدند كه زرق ايشان ظاهر شد يهود مدينه را وصيت كردند كه وَلَا تُؤْمِنُوا وتصديق مكنيد إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ
دِينَكُمْ مگر آنكس را كه پيروي كند دين شما را كه يهوديت است قُلْ إِنَّ الْهُدَى بگو ايشانرا بدرستي كه دين حق هُدَى اللَّهِ دين
خداي است يعني دين اسلام اين جمله معترضه بود در ميان سخن يهود در رد قول ايشانرا پس بازگشت كلام ايشانرا بيان ميكند كه تصديق مكنيد
مر همديان خود را وباور مداريد أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ آنكه داده باشد هيچكس را مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ مانند آنچه شما را داده اند از علم وفضل وحكمت
أَوْ يُحَاجُّوكُمْ واين را نيز باور مكنيد كه مسلمانان با شما مخاصمه كنند عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما براكه دين شما درست تر ست وحجت
شما قوي تر وروشن تر قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بگو بدرستي كه برتري وبهتري يا افزوني در علم وحكمت بِيَدِ اللَّهِ بدست قضاي تصرف خداست
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ ميدهد آنرا هر كه ميخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ وخداي بسيار رحمت است عَلِيمٌ داناي باهل استحقاق در عطاي فضل يَخْتَصُّ
خاص ميگرداند بِرَحْمَتِهِ باسلام يا قرآن يا نبوت مَنْ يَشَاءُ مر هر كرا ميخواهد وميداند كه استحقاق آن دارد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
وخداي خداوند فضل بزرگ است بر مومنان وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ واز اهل كتاب مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ كسي باشد كه آنرا امين سازي
بِقِنْطَارٍ بهزار ودويست اوقيه از مال يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا كند آن مال را بتو واو عبد الله بن سلام بود كه يكي از قريش هزار ودويست
اوقيه زر بامانت بوي داده بود وابن سلام او را ادا كرد وَمِنْهُمْ واز ايشان باشد مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ كسي او را امين كرداني بِدِينَارٍ
بيك دينار زر لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا نكند وباز ندهد بتو إِلَّا مَا دُمْتَ مگر آنكه مادام باشي عَلَيْهِ قَائِمًا بر سروي ايستاده
بجهت تقاضا وآن فنحاص بن عازورا بود از احبار يهود كه يك دينار بدو امانت داده بودند واو خيانت كرد در ان ذَلِكَ اين خيانت
مر يهود را بِأَنَّهُمْ قَالُوا بآنست كه گفتند لَيْسَ عَلَيْنَا نيست بر ما فِي الْأُمِّيِّينَ در باب خيانت با عرب كه خواندن ونوشتن ندانند
سَبِيلٌ گناهي وعقوبتي در آخرت معتقد يهود آن بود كه هر كه بر توريت نه اذعان است مال امي را بر خود حلال ميدانستند وميگفتند
توريت روا داشته است كه با مخالف دين خود خيانت كنيم وَيَقُولُونَ وميگويند درين سخن عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خداي دروغ چه
در همه ملل وشرايع باداي امانت حكم رفته است وَهُمْ يَعْلَمُونَ وحال آنست كه ايشان ميدانند كه خيانت حرام است بَلَى آري خيانت آ

که شما اعتقاد کرده‌اید بلکه بر شما گرفت هست در خیانت عرب و حکم این است مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ هر که وفا کند بعهدی که خدای با
بسته در توریت باداء امانت و ترک خیانت وَاتَّقَىٰ و پرهیز و در باب حلال و حرام فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ۝
دوست میدارد پرهیزکاران را إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يَشْتَرُونَ میفروشند و بدل میکنند بِعَهْدِ اللَّهِ عهد را که با خدای بسته‌اند و آن ایمانست
به محمد علیه الصلوة والسلام وَأَيْمَانِهِمْ و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی علیه الصلوة والسلام تغییر آن میخورند ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک
و آن صاعی چند جو و گزی چند کرباس بوده که از کعب بن اشرف ستانده‌اند و نعت پیغمبر را تحریف کرده و بدین افرایش عوام سوگند خورده أُولَٰئِكَ
آن عهدشکنان و سوگند بدروغ خورندگان لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی نیست مر ایشان را فِي الْآخِرَةِ در آن سرای از ثواب خدای وَلَا يُكَلِّمُهُمُ
اللَّهُ و سخن نگوید خدای با ایشان سخنی که بدان خوشدل گردند وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ و بنظر رحمت بدیشان ننگرد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَلَا
يُزَكِّيهِمْ و پاک نسازد ایشان را از لوث گناه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ و مر ایشان را باشد عذابی که الم آن منقطع نگردد وَإِنَّ مِنْهُمْ
لَفَرِيقًا و بدرستی که از جهودان هر آینه گروهی هستند چون کعب و ابو یاسر و حیی که از روی ناراستی يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ می پیچانند زبانهای
خود را بِالْكِتَابِ بخواندن کتابی که نوشته و بربافته احبار ایشان است و آن مغیرات بلغت عبری میخوانند لِتَحْسَبُوهُ تا شما پندارید که
آنچه ایشان میخوانند مِنَ الْكِتَابِ از توریت است وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ ۚ و حال آنکه نیست از توریت وَيَقُولُونَ و میگویند
هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ آن محرف و مغیر از نزد خدای است وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ۚ و نیست آن از نزدیک خدای وَيَقُولُونَ
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ و میگویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن او میدانند وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۝ و ایشان میدانند که دروغ میگویند
بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی علیه السلام میگفتند که او دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت خود فرمود
پس رد قول ایشان را میفرماید که مَا كَانَ لِبَشَرٍ هرگز نبود و نباشد و نیست و نشر و مرآفریده را یعنی عیسی أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ
با آنکه بدهد خدای او را انجیل وَالْحُكْمَ و فهم آن یا فصل امور و قضیه وَالنُّبُوَّةَ نبوت و پیغمبری ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ پس آنکس گوید مر مردم را
که كُونُوا عِبَادًا لِي باشید شما بندگان یا پرستندگان من مِنْ دُونِ اللَّهِ جز از خدای وَلَٰكِنْ كُونُوا و لیکن گوید که
باشید رَبَّانِيِّينَ رهبانان در دین و استواران در دانش بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ
بیاموزید مردمان را کتابی که از حق فرود آمده است وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ۝ و با آنکه باشید شما که پیوسته بخوانید و درست گیرید کتاب را
از معنی آیت چنان مفهوم میشود که ربانی آنست که علم را پرورش دهد بافاده و استفاده و آنکه محمد بن حنفیه رضی در روز فوت عبدالله بن عباس رضی
فرموده که مات الیوم ربانی هذه الامة مؤید این قول است و بزبان اهل معرفت ربانیان مجردانند که قدم بر سر کونین زده‌اند و بکمال توکل
بغیر حق ملتفت نا شده چهار تکبیر بر صفات نفس فریبنده کرده و روی توجه از خود برتافته بدوست آورده بیت ربانیه باران عرفان از سحاب طرب
شسته نقش حرف غیر از صفحه پندارشان ۞ و در لطایف قشیریه آورده که ربانیان دانایانی باشند بخدای و بردباران در راه خدای قائم بالله و فانی
از ما سوی الله شنودن ایشان از خواست و گفتن ایشان با حق مصراع بالو گویند آنچه از وی شنوند وَلَا يَأْمُرَكُمْ و نمیفرماید
که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما را أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ آنکه فرا گیرید فرشتگان را وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا و پیغمبران را خدایان تخصیص ملک
و نبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملائکه را پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبران را که عیسی و عزیر علیه السلام اند أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ آیا میفرماید
آن پیغمبر شما را بپوشیدن حق و شرک آوردن بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ بعد از آنکه هستید شما گردن نهادگان مر دین اسلام را وَإِذْ
أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون فرا گرفت خدای مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ پیمان و عهد پیغمبران را و امم در اخذ میثاق
تابع انبیا اند و این میثاق عظیم است که حق سبحانه از همه پیغمبران خواسته که شما و امم شما ایمان آرید به محمد علیه الصلوة والسلام و مضمون
میثاق چنین است که لَمَا آتَيْتُكُمْ هرچه بدهم شما را مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ از کتاب منزل و فهم آن ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ پس بیاید
بشما فرستاده از نزد من آن محمد علیه الصلوة والسلام هست مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ باور دارنده مر آن چیز را که با شماست از کتاب و حکمت

لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ هر آینه ایمان آرید بوی وَلَتَنْصُرُنَّهُ ۚ و یاری کنید او را بنفس خود اگر در زمان شما آید و الا باظهار صفات و نعوت او و امم
خود را بیاری او فرمایید قَالَ گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان أَأَقْرَرْتُمْ آیا اقرار کردید وَأَخَذْتُمْ و فرا گرفتید
عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ برین که گفتیم إِصْرِي عهد مرا بر وجهی که بر آن وفا کنید قَالُوا أَقْرَرْنَا گفتند انبیا علیه الصلوة والسلام اقرار کردیم
و میثاق را پذیرفتیم قَالَ فَاشْهَدُوا گفت خدای که گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا وَأَنَا مَعَكُمْ
مِنَ الشَّاهِدِينَ ۝ و من که خدایم با شما از گواهانم برین اقرار فَمَنْ تَوَلَّىٰ پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت او
بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از این عهد و پیمان فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه معرضان هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ ایشان بیرون رفتگانند از دایره فرمان
و ایمان یا از مقام عهد و پیمان أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ آیا بجز دین خدای يَبْغُونَ میطلبید دین دیگر را و حفص يَبْغُونَ خوانده‌اند یعنی آیا پیمان
شکنان بغیر دین حق میطلبند دین دیگر را وَلَهُ أَسْلَمَ و حال آنکه مر خدا را گردن نهاده است مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ و هر که در آسمانهاست
وَالْأَرْضِ و هر که در زمین است طَوْعًا وَكَرْهًا برغبت و بکراهت یعنی اگر خواهند و اگر نی بر سر خط فرمان او باید نهاد و گفته‌اند اهل آسمانها
فرمان بردارند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهت یا انقیاد ما عدای ثقلین بطوع است و از آن ایشان بکره وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ
و بسوی او باز گردانیده خواهند شد ای طایعان و کارهان و حفص یرجعون خوانده یعنی همه اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد قُلْ آمَنَّا
بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم که ایمان آورده‌ایم بِاللَّهِ بخدای که یکتاست در ذات و بیهمتا در صفات وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا و گرویده‌ایم
بآنچه فرو فرستاده‌اند بر ما یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ و بآنچه نازل کرده‌اند عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ
بر ابراهیم بوده و پسر و نبیرگان او و کتاب ایشان همان صحف ابراهیم بوده که ایشان در تحت شریعت او بوده‌اند وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ و بآنچه داده
اند موسی که توریت است وَعِيسَىٰ و بعیسی که آن انجیل است وَالنَّبِيُّونَ و بآنچه داده‌اند پیغمبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود و
حبقوق و شعیب علیه السلام که کتب بر ایشان نازل شده بود مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ جدایی نمی افکنیم بَيْنَ
أَحَدٍ مِنْهُمْ ۝ میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان می آریم نه به بعضی و دون بعضی چون یهود و نصاری وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ۝ و ما خدای را
گردن نهادگانیم در امر و نهی او وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا و هر که بطلبد جز دین مسلمانی دین دیگر را فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ ۚ پس پذیرفته
نشود آن دین از او وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ و او بواسطه ترک اسلام در آن سرای از زیانزدگان باشد و این آیت در شان
جمعی است که طالب غیر دین اسلام اند و در شان آنها که بعد از وصول بشرف اسلام دست از دین متین باز داشتند و مرتد شدند میفرماید
كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ چگونه راه نماید خدای استفهام است بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای قَوْمًا كَفَرُوا گروهی را که کافر شدند بَعْدَ
إِيمَانِهِمْ بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانی روی برتافته بدار کفر پیوستند چون حارث بن سوید
و طعمه بن ابیرق و مقیس بن ضبابه و امثال ایشان که اول گرویدند بخدای وَشَهِدُوا و گواهی دادند أَنَّ الرَّسُولَ آنکه فرستاده
خدای یعنی محمد علیه الصلوة والسلام حَقٌّ حق است و قول او صدق وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ۚ و آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی
قرآن با معجزات پیغمبر علیه الصلوة والسلام وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝ و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کرده‌اند
در موضع ایمان أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ آن گروه مرتدان پاداش ایشان أَنَّ عَلَيْهِمْ آنست که بر ایشان باشد لَعْنَةَ اللَّهِ و لعنت
حق هست آن دوری است از رحمت وَالْمَلَائِكَةِ و لعنت فرشتگان و آن بیزاری است از ایشان وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ۝ و لعنت همه مردمان
و آن مذمت کردن است مر ایشان را خَالِدِينَ فِيهَا ۚ جاویدان باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبت است لَا يُخَفَّفُ سبک گردانیده نشود
عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب دوزخ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ۝ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع بتوبه
یا در تأخیر عذاب از وقتی بوقتی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه باز گردند بحضرت ربوبیت مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه برگشته‌اند از حق وَأَصْلَحُوا
و بصلاح آوردند آن چیز را که در آن فساد کرده‌اند فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خداوند تعالی غَفُورٌ آمرزنده توبه گناهکارانست رَحِيمٌ ۝ مهربان

برایشان برادر حارث بن سوید این آیه را بر دست امینی داده نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیت فرستاده را گفت که من هرگز ترا دروغ نشنیده‌ام
و برادرم نیز بر رسول خدای افترا نمیکند و رسول نیز بر خدا دروغ نمی بندد و خدای از همه راست گوی تر است پس چرا ما امید با تمام توبه کنان روی
بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیت را بران یازده تن دیگر خواند و ایشان از توبه ابا نمود و جواب دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت داریم و انتظار
مغلوبیت محمد صلی الله علیه و سلم و اعوان و انصار او می بریم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد و الا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم و توبه ما
پذیرفته شود حق سبحانه در شان ایشان آیت فرستاد اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستی آنانکه کافر شدند بخدا و رسول بَعْدَ اِیْمَانِهِمْ پس از گرویدن
ایشان ثُمَّ ازْدَادُوْا کُفْرًا پس زیاده کردند کفر را بکفر یعنی ثبات ورزیدند بران یا باین آیت توبه نیز کافر شدند لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ
هرگز پذیرفته نشود توبهٔ ایشان وَاُولٰٓئِکَ هُمُ الضَّآلُّوْنَ و آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق هدایت یا بالاک
شدگان در بادیهٔ غوایت اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستی آنانکه کافر شدند وَمَاتُوْا وَهُمْ کُفَّارٌ و بمردند و ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند
فَلَنْ یُّقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ پس قبول کرده نشود از هیچ یکی از ایشان مِّلْءُ الْاَرْضِ ذَهَبًا پری زمین زر وَّلَوِ افْتَدٰی بِهٖ و اگر
به فدا دهد آن همه را یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد و فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد از و مقبول نه
خواهد بود اُولٰٓئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ و آنها که کافر بمیرند مر ایشانراست عذابی مشتمل بر الم بحجاب وَمَا لَهُمْ مِّنْ نّٰصِرِیْنَ
و نباشد مر ایشانرا هیچ کس از یاری دهنده کان در باز داشتن از عذاب ایشان

الجزء الرابع

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّٰی تُنْفِقُوْا هرگز نیابید نکوئی و بدانچه می طلبید از خیر نرسید یا نیابید بهشت را تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید
مِمَّا تُحِبُّوْنَ از آنچه دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق نمائید یا جاه که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوت آنرا در طاعت
مبذول سازید یا دل که آنرا وقف محبت الٰهی گردانید یا جان که آنرا در راه رضای حق در بازید یا سر که آنرا از وناس تعلق با سوی الله
به پردازید و گفته اند که هر که محبوب خود را نفقه کند در دنیا بمطلوب خود برسد در عقبی و هر که از سر دنیی و عقبی بگذرد بقرب حضرت مولی برسد بیت
مینی صرف وحدت چو کس نوش کرد ، که دنیا و عقبی فراموش کرد بعد از نزول این آیت ابو طلحه انصاری رض بجناب رسالت پناه صلی الله علیه
و سلم آمده گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن نزدیک من بیرحا نی هر جا که خدای حکم کند وضع کن و آن باغی بود در غایت عجوبی
و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول علیه الصلوة و السلام گاه گاه بدان در آمدی و از آب و میوهٔ آن تناول فرمودی پس در جواب ابو طلحه گفت
بخ بخ این مالی است با سود و بسیار و حضرت علیه الصلوٰة و السلام آن باغ را در میان اقربای او قسمت فرمود وَمَا تُنْفِقُوْا و آنچه نفقه
میکنید مِنْ شَیْءٍ از چیزی خواه اندک خواه بسیار و خواه از محبوبات اموال خود و خواه از غیر آن فَاِنَّ اللّٰهَ بِهٖ عَلِیْمٌ پس بدرستی
که خدای بدان چیز داناست و بر حسب نیت شما شما را خبر خواهد داد کُلُّ الطَّعَامِ همه انواع خوردنیها کَانَ حِلًّا بوده است حلال
لِّبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون این آیت فرود آمد که فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِیْنَ هَادُوْا حَرَّمْنَا عَلَیْهِمْ
طیبات احلت لهم یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان بعضی از طعامهای پاک حلال چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و مثال آن
برایشان حرام کردیم جهودان ازین سخن آشفته شده گفتند اینها ابدا حرام بوده است حق سبحانه این قول را تکذیب کرد و فرمود که خوردن همه
طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود اِلَّا مَا حَرَّمَ مگر آنچه حرام کرد اِسْرَآءِیْلُ عَلٰی نَفْسِهٖ یعقوب بر تن خویش و آن چنان بود
یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر او را خدا تعالی شفا دهد هر طعام و شراب که دوست تر دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه
او را شفا بخشید گوشت و شیر شتر را که از همه مطعومات و مشروبات دوست تر داشتی تقربا الی الله تعالی و وفاء بنذر بر خود حرام ساخت
جهودان بمتابعت او از تناول اینها اجتناب نمود گفتند در تورات بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه و تعالی فرمود که چنین است
که ایشان میگویند بلکه یعقوب علیه السلام این ها را بسبب نذر بر خود حرام کرد مِنْ قَبْلِ اَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرٰىةُ پیش از آنکه فرو فرستاده

شود تورات و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند قُلْ فَاْتُوْا بِالتَّوْرٰىةِ بگو پس بیارید تورات صحیح را فَاتْلُوْهَا پس بخوانید آنرا یعنی
آیت تحریم این اشیا را از ان تلاوت کنید اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید راست گویان و چون جهودان آوردن تورات ابا کردند افترای ایشان
بر خواص و عوام روشن شده فَمَنِ افْتَرٰی پس هر که افترا کند و بر بندد عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ بر خدای دروغ در تحلیل و تحریم مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِکَ
از پس آنکه ظاهر شد که تحریم را اسرائیل علیه السلام بوده نه از ملت خلیل فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ پس آن مفتریان ایشان ستمکارانند در غایت
ستمی از ترک انصاف بدرستیت قُلْ صَدَقَ اللّٰهُ بگو راست گفت خدای در خبر تحریم و سخن جهود دروغ بود فَاتَّبِعُوْا پس متابعت
کنید مِلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ کیش ابراهیم و دین او را حَنِیْفًا بیان حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و مائل از غیر آن وَمَا کَانَ
مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ و نبود ابراهیم علیه السلام از شرک آرنده کان اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ بدرستی که اول خانه که در روی زمین وُّضِعَ عمارت کرده
و ساخته شده لِلنَّاسِ برای مردمان تا آنرا زیارت کنند لَلَّذِیْ بِبَکَّةَ آن خانه است که در بک واقع شده و بک اسم بلده است
همچنانکه مکه یا اسم همان بقعه که خانه در وست از مرتضی علی کرم الله وجهه سوال کردند که آیا کعبه اول خانه است که برای پرستش خدای ساخته اند
فرمود که نی پیش از ان بیوت عبادات بود اما او اول خانه است که حق سبحانه تعالی مبارک گردانیده بر مردمان و زیارت او را سبب رحمت
و هدایت ساخته کما قال مُبٰرَکًا برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او ما حدیست که نظر کردن در ان و طواف و نماز برابر است
در ثواب با عبادت یکسال که در غیر مکه واقع شود وَّهُدًی و این خانه خداوند هدایت است لِّلْعٰلَمِیْنَ مر عالمیان را که بمعرفت قبله
ایشانرا مهتدی میسازد یا راه نماینده است مسلمانانرا به بهشت فِیْهِ درین خانه یا در حرم اٰیٰتٌۢ بَیِّنٰتٌ نشانهای روشن است یکی
از ان مَّقَامُ اِبْرٰهِیْمَ و آن سنگی است که اثر قدم خلیل الرحمن بران بوده و آن نه یک آیت بلکه چهار آیت است اول تاثر آن سنگ از قدم
ابراهیم علیه السلام دوم غوص کردن قدم آنحضرت در و تا کعبین سیوم بقای آن رقم مدت متمادی چهارم محفوظ ماندن آن سنگ با وجود
کثرت اعادی آیتی دیگر وَمَنْ دَخَلَهٗ و هر که آمد درین خانه کَانَ اٰمِنًا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناهکاری که پناه بخانه آرد دست
تعرض از وی کوتاه است ما دامیکه در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای حج و عمره ایمن است از عقوبات و مکافات جرائمی
که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول اصح مغفور است ابو النجم صوفی گوید شبی طواف خانه میکردم و بغایت دفت صافی داشتم گفتم خداوندا
تو فرموده که و من دخله کان آمنا داخل حرم از چه چیز ایمن باشد هاتفی آواز داد که آمنا من النار جمعی که مقام ابراهیم را یک آیت دانند و امن
داخل حرم را آیت دیگر قول ایشان آن است که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرده باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بینات
بسیار است و ذکر آن متجاوز از حد شمار و مفسران بعضی از آنها را ذکر میکنند چون میل فادب با آن و اختصاص آن بقبلهٔ مومنان و آنکه قاصد
تخریب آن خانه است مخذول گردد و هیچ پرنده بر بام خانه نه نشیند و هرگز بطواف کننده نباشد و هر که نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار شود
و اولیا هر شب آدینه در حوالی وی حاضر گردند و روحانیان و جنیان به طواف آن مایل باشند و امثال این آیات و اضح بسیار است
بیت هر چه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال ، همچنان هیچ نگفتیم که صد چندانست ، محققان گویند که کشتین خانه که در مکه صدر
انسان به جهت منظوریت و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم موضوع شد خانه دل است و جمیع اجزای وجود بر کت دل راه حق یابند چه هر گاه
که اشعهٔ لوامع نظرات تجلیات ربانی بر دل امتد آثار انفتاح و انوار انشراح از صفحهٔ وجه او لایح گردد و به صفت سعت و لکن یسعنی قلب عبدی
متصف گشته مظهر اسرار بی بسمع و بی یبصر شود و درین خانه علامات روشن است که طالب آنها بر مطلوب خود استدلال میکند و مقام
تسلیم باشد یکی از انهاست شیخ شبلی قدس سره فرمود که مقام ابراهیم مقام خلت است و هر که بدین مقام در آید از همه فتنها ایمن گردد و در
حرم صورت سبب امان است از تیغ دشمن و دخول در حرم معنی واسطهٔ امنی باشد از شمشیر قطعیت دوست و عاشقانرا هیچ المی از الم دوری
دوست زیاده نیست بیت به تیغم گر زنی باکی ندارم ، به هجرانم کشی طاقت ندارم وَلِلّٰهِ عَلَی النَّاسِ مر خدای راست بر مردمان
حِجُّ الْبَیْتِ قصد خانهٔ کعبه مَنِ اسْتَطَاعَ هر که توانائی دارد اِلَیْهِ سَبِیْلًا بسوی بیت از جهت راه و استطاعت بقول امام

مالک رح صحت بدن و قدرت بر مشی و کسبی که زاد از آن حاصل شود و امام اعظم رح مجموع زاد و راحله و صحت بدن را استطاعت میگوید و امن
طریق نیز شرط است وَمَنْ كَفَرَ و هر که نگرود بفرضیت حج فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدایتعالی غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ بی نیاز است از همه
عالمیان و از ان نقصی بذات اقدس آن حضرت راجع نمی شود بلکه وبال بر تارک آن است قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل کتاب لِمَ
تَكْفُرُونَ چرا می پوشید یا نمی گروید بِآيَاتِ اللّٰهِ بآیتهائی که خدا در وجوب حج فرستاده وَاللّٰهُ شَهِيدٌ و خدای مطلع است و گواه
عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ بدانچه شما میکنید از کتمان حق و کفر با آیات ربانی قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگو ای اهل توریت لِمَ تَصُدُّونَ چرا باز
میدارید عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدای که دین اسلام است و منع میکنید مَنْ آمَنَ کسی را که بگرویده به خدای و دین حق را قبول کرده
مراد عمار یاسر است و رفقای او که یهود ایشانرا بکیش خویش میخواندند تَبْغُونَهَا میطلبید برای آن راه راست عِوَجًا کجی و انحراف یهود مسلمانانرا
میگفتند که در دین شما کجی هست یعنی این شخصی که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت و صفت او را بر وجهیکه تحریف داده بودند
با اهل اسلام میگفتند حق سبحانه تعالی فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ و حال آنکه شما گواهانید برآنکه راه راست و دین
پسندیده اسلام و از وصیت ابراهیم و یعقوب علیه السلام دانسته آید وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و خدای بیخبر نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه شما میکنید
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصار است رض میگوید إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا اگر شما فرمان
برید گروهی را مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از یهود که شاس بن قیس و اصحاب او بند يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را بَعْدَ إِيمَانِكُمْ
پس از ایمان شما كَافِرِينَ ناگرویدگان یعنی اگر متابعت شاس و متابعان او کنید شما را مرتد سازند و این شاس جهود حقود و حسود بود
پیوسته عیب جوئی و بدگوئی مسلمانان کردی و خواستی که سنگ تفرقه در مجمع جمعیان انصار اندازد و ایشان دو قبیله بودند اوس و خزرج
و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دایم و قایم بودی چون مسلمان شدند آن خصومت بوداد و اتحاد مبدل شد شاس از روی حسد
انگیخت که همان عداوت میان آن دو فریق تازه کرد شخصی را فرمود تا درمیان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاس که حربی
عظیم بوده بین القبیلتین سخنی درمیان افکند و قصیده که دران ایام مشتمل بر مذهب خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه درمیان
آمد و ابیات قصیده به مسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی ایشان نیز زبان بهجای او کشودند و اوسیان تحمل ناکرده آغاز نسب خزرجیان
کردند و کار از مجادله به مقاتله کشید و دلیران طرفین مضمار مقاتله و میدان محاربه تبار استند و آغاز به تیر انداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکه
هیجا برانگیختند مثنوی زیک جانب گروهی رزم پرداز ؛ ز دیگر سوی جمعی در تک و تاز ؛ در افتادند همچون شیر غران ؛ بگرز و نیزه و
شمشیر بران ؛ فی الحال جبرئیل علیه السلام بدین آیتها نازل شد و خواجه عالم علیه الصلوٰة والسلام بمعرکه ایشان در آمده درمیان دو صف
قرار گرفت و فرمود که با وجود آنکه من درمیان شمایم داعیه رسوم جاهلیت دارید پس ازانکه خدایتعالی شما را باسلام گرامی ساخته طریق
دین داری فرو میگذارید بشنوید که خدای چه میفرماید پس این آیت ها بر ایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بریختند و اشک ریزان
یکدیگر را درکنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهود می بردند از ایمان بکفر باز میگردیدند و حق تعالی با ایشان برین وجه خطاب میکند وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ
و چگونه کافر میشوید وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ و حال آنست که شما اید که خوانده می شود عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللّٰهِ بر شما قرآن را وَفِيكُمْ رَسُولُهُ و درمیان
شماست رسول و وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللّٰهِ و هر که چنگ درزد بدین خدای یا به کتاب او فَقَدْ هُدِيَ پس بدرستی که راه نموده شود إِلَىٰ
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از خدای حَقَّ تُقَاتِهِ چنانچه
سزای ترسیدن است نزد اکثر علما این آیت منسوخ است چه تقوی بران وجه که حق آن باشد هیچکس را نمی تواند بود پس عنایت الهی
بار این مشقت از این امت رفع فرموده ناسخ این آیت فرستاد که فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ پرهیزکاری کنید بدان مقدار که مقدور
شماست وَلَا تَمُوتُنَّ و ممیرید إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مگر آنکه شما مسلمانان باشید لفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقت
امر است باقامت اسلام تا بر مسلمانی بمیرد وَاعْتَصِمُوا و چنگ درزنید ای انصار بِحَبْلِ اللّٰهِ بدین خدای که حبل المتین است

جَمِيعًا

جَمِيعًا همه شما و بقول بعضی علما حبل الله اینجا قرآن است یا موافقت حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام
بذیل متابعت سید انام علیه السلام چه بی آنکه بظاهر و باطن چنگ در اتباع آن حضرت زنید نه راه به مقصد اصلی توان برد و نه بمطلوب حقیقی
توان رسید. رباعی حقا که بی متابعت سید رسل ؛ هرگز کسی بمقصد و مقصود ره نیافت ؛ از هیچ ره بهیچ دری ره نمیدهند
آنرا که ز آستانه او روی دل بتافت ؛ وَلَا تَفَرَّقُوا و پراکنده مشوید از خدمت وی وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ
نعمتهای خدای را که بر شما افاضت کرده و آن اسلام است و قرآن و هجرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام به بلده ایشان إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً
آنرا یاد دارید که بودید شما با یکدیگر دشمنان که پیوسته حرب میکردید فَأَلَّفَ پس خدای پیوند داد بَيْنَ قُلُوبِكُمْ میان دلهای شما به برکت
اسلام و میمنت خواجه انام علیه الصلوٰة والسلام فَأَصْبَحْتُمْ پس گشتید شما بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا برحمت خدای برادران یکدیگر وَكُنْتُمْ و بودید
شما بواسطه ضلالت و جهالت عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ بر کناره مغاکی مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع دران و اگر مرگ شما را
بران حال دریافتی هر آینه بدوزخ میرفتید فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا پس شما را باز رهانید خدای ازان حفره یا ازان آتش كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان کرد
حال شما را از نفرت قدیمی و الفت مجدد يُبَيِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدای و روشن میگرداند لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما دلائل وحدانیت خود را
لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما ثابت مانید بر طریق هدایت وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ و هر آینه باید که باشند از شما أُمَّةٌ گروهی که ایشان يَدْعُونَ
إِلَى الْخَيْرِ خوانند مردمان را به نیکوئی یعنی بدین اسلام یا بایتلاف مؤمنان با یکدیگر جمعی باید که این داعیان بود مانند که خلق را بعبادت
خدای میخوانند وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند به نیکوئی وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارند از منکر و معروف آن است که موافق
کتاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد محققان معروف خدمت حق است و منکر صحبت نفس وَأُولَٰئِكَ
و آن گروه که داعی خیر و امر معروف و نهی منکر اند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مسلمانان كَالَّذِينَ
تَفَرَّقُوا مانند آنانکه متفرق شدند بعداوت چون یهود و نصاری که درمیان هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه و دهریه و موشکانیه
از یهود و ملکانیه و نسطوریه و ماریعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیگر وَاخْتَلَفُوا و اختلاف کردند در دین خود یهود بعد از پانصد
سال از موت موسی علیه السلام و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام بآسمان و این اختلاف کردن ایشان بود
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتهای روشن در کتب ایشان وَأُولَٰئِكَ و آن پراکندگان مخالفان
لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ مر ایشان راست عذابی بزرگ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ دران روزی که سفید و روشن گردد رویها وَتَسْوَدُّ
وُجُوهٌ و سیاه گردد رویها فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ پس آنانکه سیاه گردد رویهای ایشان حق تعالی بفرماید تا از
روی توبیخ با ایشان گویند أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتاب اند که پس از ایمان به پیغمبر علیه السلام
کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار میکردند یا کافران که در روز میثاق بربوبیت حق اعتراف نمودند و در دنیا کافر شدند یا مرتدان
که بعد از استعداد سعادت ایمان گرفتار دام شقاوت و خذلان گشتند و اصح آنست که خوارج و روافض بعد از تمسک بسنت در ورطه
بدعت افتادند فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب دوزخ را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید وَأَمَّا
الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ و اما آنانکه سفید شد رویهای ایشان یعنی مؤمنان و اهل سنت فَفِي رَحْمَةِ اللّٰهِ پس باشند
در رحمت خدای یعنی در بهشت از قبیل تسمیه محل است باسم حال و عرفا گویند رحمت روح وصال است و شهود جمال هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
این سفید رویان در رحمت یا جنت جاوید مانند کانند تِلْكَ آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام آيَاتُ اللّٰهِ آیتهای خداوند است
در زواجر و بشارت و وعد و وعید نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ میخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو بدرستی و براستی وَمَا اللّٰهُ يُرِيدُ و نیست
خدای که خواهد ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ بیدادی از نزد خود مر جن و انس یعنی بر ایشان ستم نکند و بیجرم عقوبت نفرماید وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
و مر خدایراست آنچه در آسمان هاست از نجوم و ملایکه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از ارکان و موالید ثلثه وَإِلَى اللّٰهِ و بسوی خدا

ترجع الامور بازگردانیده شود همه کارها کنتم خیر امة هستید شما بهترین گروهی که از خلوت خانه غیب اخرجت للناس بیرون آورده
شده است از برای مردمان قولی آنست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب الست
بربکم مسارعت نموده و خیریت این امت به جهت آن است که در سلک خدمت حضرت علیه السلام منتظم اند شعر
لما دعا الله داعینا لطاعته ٭ باکرم الرسل کنا اکرم الامم بیت چون خدا پیغمبر ما را برحمت خوانده است ٭ افضل پیغمبران
او گشته ما خیر الامم ٭ وگفته اند خیریت این امت درین سه صفت است که یاد میکند تأمرون بالمعروف میفرمائید بمعروف و آن چیزی است
که شرع آنرا مستحسن دارد وتنهون عن المنکر و نهی میکنید از منکر و آن چیزی بود که شارع آنرا مستقبح شمارد وتؤمنون بالله
و میگروید از روی تحقیق به خدا و ایمان بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشید بهرچه ایمان بدان لازم است چه ایمان بخدای وقتی متحقق شود
که بهرچه فرموده که ایمان آرید ایمان آورده باشند ولو امن اهل الکتاب و اگر ایمان آرند و تصدیق کنند علمای بنی اسرائیل
آنرا که به پیغمبر آخر الزمان فرود آمده یعنی قرآن لکان خیرا لهم هر آینه باشد آن ایمان و تصدیق بهتر مر ایشانرا از کفر و انکار منهم
المؤمنون بعضی از ایشان گرویدگانند یعنی ابن سلام و اصحاب او واکثرهم الفاسقون ٭ و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند
از دایره دین لن یضروکم الا اذی شما ضرر نتوانند رسانید الا اذی مگر اندک رنجی که شما را بکفر دعوت کنند یا بهتانی بر مسلمانی بندند
یا اهل ما را بقتال خود بترسانند وان یقاتلوکم و اگر کارزار کنند با شما یولوکم الادبار پشتها بر شما برگردانند و بهزیمت روند
ثم لا ینصرون ٭ و پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری بینند و نه از حق مددکاری ضربت و منع کرده شد
علیهم الذلة بر جهودان علامت خواری در نفس ایشان بحیثیتیکه هرگز منفک نشود واضح آنست که ذلت آن جزیه است اینما
ثقفوا هرجا که یافته شوند آن ذل با ایشان باشد الا استثنای منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشان است لیکن ایشان را
زنهار میدهند بحبل من الله بعهدی از خدای که قبول جزیه است وحبل من الناس و عهدی از مؤمنان باذن خدا تعالی
بعد از قبض جزیه وباؤ بغضب من الله و باز گشتند یهود بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب الهی شدند وضربت و زده شد یعنی
موضوع گشت علیهم المسکنة بر ایشان علامت درویشی و احتیاج یعنی حاطه کرده شد این نشانه بدیشان چون احاطه خیمه
مضروب بر اهل آن ذلک این خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق بانهم کانوا بآن است که ایشان هستند از روی عناد
یکفرون بآیات الله می گروند بقرآن یا باحکام توریت یا بمعجزات محمد علیه الصلوة والسلام ویقتلون الانبیاء بغیر
حق ٭ و می کشتند پیغمبران را نا واجب فی نفس الامر قتل الانبیا ناحق است اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این قید
است از آنکه اعتقاد حقیت داشته باشند در قتل ایشان و گفته اند اگرچه قتل از آبای یهود مدینه واقع شده اما چون رضای ایشان بدان
بود و دراعداد قاتلان می آرد ذلک این کفر و قتل بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وکانوا یعتدون ٭ و بودند
که تجاوز میکردند از حد و خدای تعالی آورده اند که چون عبدالله بن سلام و یاران او چون ثعلبه و اسد و اسید دولت اسلام دریافتند
یهود زبان طعن گشاده میگفتند که ایشان از اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده با ما مخالفت نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که
لیسوا سواء نیستند مومنان اهل کتاب برابر با کافران ایشان من اهل الکتاب امة قائمة از اهل کتاب گروهی اند
ایستاده بر دین اسلام یا قایم به حدود الهی و گفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین درست و این گروه ابن سلام و اصحاب او بودند
یا چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی علیه الصلوة والسلام ایمان داشتند و بمحمد علیه الصلوة والسلام نیز ایمان
آورده اند و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند یتلون آیات الله میخوانند قرآن را اناء اللیل در ساعات شب و گفته اند میان مغرب
و عشا وهم یسجدون ٭ و ایشان سجده تلاوت میکنند یا در ساعات شب نماز میگذارند و اشهر نماز عشا است که مخصوص
بدین امت شده و حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام تاخیر عشا فرموده بودند و مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد و گفت بدانید

که از اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدا را یاد نکنند غیر از شما یؤمنون بالله صفت امت قائمه میکند و میگوید ایمان حقیقی می آورند بخدای
والیوم الآخر و بروز قیامت ویأمرون بالمعروف و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد علیه الصلوة والسلام بمامورات شرع و
ینهون عن المنکر و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر علیه الصلوة والسلام یا از تمام منهیات ویسارعون فی الخیرات ٭ و می
شتابند در ارتکاب خیرات و اشتغال بمبرات واولئک من الصالحین ٭ و آن گروه یعنی امت قائمه موصوف بدین صفات
که مذکور شد از جمله شایستگان و برگزیدگان اند وما یفعلوا من خیر و آنچه میکنید از نیکی فلن یکفروه ٭ پس هر آینه سپاس
نا داشته نخواهید شد یعنی نقصانی بثواب اعمال شما نخواهد رسید نقص ثواب را کفران گفته چنانچه توفیه ثواب را شکر میگویند فی قوله تعالی کان
سعیهم مشکورا و حفص و حمزه و کسائی یای میخوانند یعنی آنچه میکنند امت قائمه از خیر آنرا که در آن مسارع اند عمل ایشان ضایع نخواهد بود والله علیم
و خدای داناست بالمتقین ٭ باحوال پرهیزکاران ان الذین کفروا بدرستی آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد علیه الصلوة والسلام
و آن کعب بن الاشرف و اصحاب او بودند لعنهم الله لن تغنی عنهم اموالهم باز ندارد ایشان مالهای ایشان که بر سبیل رشوه میدهند
بر علمای خود را آنچه رشوت میگیرند از اراذل قوم خود ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان که باعانت و امداد ایشان مستظهر اند
من الله شیئا ٭ از عذاب خدای چیزی را واولئک اصحاب النار و آن گروه کافران ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها
خالدون ٭ ایشان در آن آتش جاوید مانده کانند مثل ما ینفقون مثل آنچه نفقه می کنند جهودان بر علمای خود یا ابوسفیان
و اصحاب او در حرب احد که خرج لشکر کفار می نمایند یا اخراجات مشرکان در عیدها بر بتان خود یا نفقه منافقان بریا و سمعه فی هذه
الحیوة الدنیا درین زندگانی دنیا کمثل ریح مانند بادی است که باشد فیها صر در آن باد سرمای سخت اصابت
حرث قوم برسد بکشت زار قومی که بشرک و معاصی ظلموا انفسهم ستم کرده اند بر نفسهای خود یا حق خدای نداده اند ٭
فاهلکته پس هلاک و نابود گرداند آن باد سرد کشت ایشانرا وما ظلمهم الله و ستم نکرد خدا بر مزارعان بنابود شدن
مزروعات ایشان ولکن انفسهم یظلمون ٭ ولیکن ایشان هستند که بر نفسهای خود ستم میکنند بارتکاب عملی که بدان مستحق
عقوبت می شوند صاحب کشاف گفته که حق سبحانه تشبیه کرده آن مالها را که نفقه میکردند نه موقع در عدم انتفاع بر آن کشت زار
سرمازده که منفعتی از آن بکس نرسد و گفته اند مثلا نفاق را پسندیده ایشان در اهلاک ایشان چون مثل ریح مهلکه است در اهلاک حرث
یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا بطانة ای گروه گرویدگان فرا مگیرید بطانة من دونکم دوستی نهانی از دون مومنان که از ناجنس
جنس شما اند جمعی از صحابه رض با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات بسته بودند بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب
جوار و رسم صداقت فرو می گذاشتند حق تعالی نهی کرد مومنان را از همنشین ایشان که بیگانه هرگز آشنا نشود لا یألونکم ایشان تقصیر نکنند
در باره شما خبالا ٭ از روی تباهی و فساد ودوا ما عنتم دوست دارند که شما در آن باشید از رنج و مشقت قد بدت
البغضاء و به تحقیق آشکارا شده است دشمنی با ایشان یعنی علامت عداوت من افواههم ٭ از دهنهای ایشان یعنی از سخنانی
که بر زبان ایشان میگذرد و یهود پیوسته در تجسس عیوب مسلمانان بودند و اهل نفاق نیز نسبت با حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام سخنان
منکر میگفتند وما تخفی صدورهم اکبر ٭ و آنچه پنهان میدارد دلهای ایشان از عداوت و بغضها بزرگتر است و بیشتر از آنچه
بر زبان میرانند قد بینا هر آینه ما بیان کردیم لکم الایات برای شما آیتها در لزوم موالات آشنایان و معادات بیگانگان ان کنتم
تعقلون ٭ اگر هستید شما که از روی انصاف تعقل کنید و در یابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکامن ضرر را که دشمنان نهانی اند
ها انتم ها تنبیه است بر خطای یاران که با اغیار دم دوستی میزنند انتم تعبیر است اولاء مخفف یعنی آنانکه آگاه باشید شمائید آن خطاکاران
که با جفاکاران طرح دوستی افکنده اید پس بیان خطا میکند بدین وجه که تحبونهم شما دوست میدارید ایشانرا و میخواهید که بهترین چیزی که
اسلام است ولا یحبونکم و ایشان دوست نمیدارند شما را و میخواهند به بدترین چیزی که کفر است وتؤمنون و شما ایمان دارید بالکتب

کلّه همه کتابهای آلهی و ایشان بعضی را منکر اند وَاِذَا لَقُوكُمْ و هرگاه که بشما رسیدند قَالُوا اٰمَنَّا گفتند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما
وَاِذَا خَلَوْا و چون با یکدیگر خلوت کنند عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْاَنَامِلَ میخایند و میگزند بر دشمنی شما سر انگشتان را مِنَ الْغَيْظِ از غایت
خشم و کینه قُلْ بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم ایشانرا مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ بمیرید بخشم خود امر توبیخ است و حاصل معنی آنکه خشم و دردی
که از مؤمنان دارید در دل روزگار میگذرانید این غصه شما را است تا بوقت مرگ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بدرستی که خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ
بدان عملها که در دلها است و مطلع بر آن کینها که در سینهای شماست بعضی بر آنند که این کلام دعاء علیهم است حق سبحانه پیغمبر خود را فرمود علیه الصلوة
والسلام که بهلاک ایشان دعا کند پس معنی آنست که خدای بمیراند شمارا در همان خشم و کینه و حسد و رشک که دارید و بعث بمیری از خشم غمگین
که جز مرگت نخواهد داد تسکین اِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ اگر برسد بشما نصرتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تَسُؤْهُمْ دل تنگ
گرداند ایشانرا و بد حال شوند وَاِنْ تُصِبْكُمْ و اگر بشما رسد سَيِّئَةٌ غمی و المی چنانچه در حرب احد واقع شد يَفْرَحُوْا بِهَا خوشدل و خوشناک شوند
بدان و این علامت کمال عداوت است که بغم کسی شادمان و بشادی کسی غمناک گردند وَاِنْ تَصْبِرُوْا و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر محنتها
بیهود یا کید منافقان یا آزار کفار وَتَتَّقُوْا و بپرهیزید از مخالفت اعدا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا ضرر نرساند بشما از زیان نکند مکر و حیله ایشان هیچ چیز را
اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای بِمَا يَعْمَلُوْنَ بانچه شما می کنید از صبر و تقوی مُحِيْطٌ رسنده است و اعامله کنند بعلم وَاِذْ غَدَوْتَ و یاد کن
ای محمد چون بامداد بیرون شدی مِنْ اَهْلِكَ از منزل عایشه رض که اهل تو است بقول بعضی آن روز احزاب یا بدر بوده و صحیح و اشهر روز احد است
و آن هفتم شوال سنه ثلاث من الهجرة بود آورده اند که ابوسفیان لشکری از احیای عرب فراهم آورده متوجه مدینه گشت با سه هزار سوار و پیاده
که هفت صد زره پوش و دویست اسب با ایشان بود به حوالی احد فرود آمد و حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام میخواست که در مدینه توقف کند
و در شهر با ایشان مقاتله نماید جمعی دلیران اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند و حضرت علیه الصلوة والسلام با هزار کس
از مهاجر و انصار بقتل ایشان توجه فرمود و در اثنای طریق عبد الله بن ابی با سیصد کس منافق لعنهم الله پشت بلشکر اسلام آورده مراجعت نمودند
و سید عالم علیه الصلوة والسلام با هفتصد کس در برابر دشمن صف برکشید کوه احد را در قفا و عینین را بر یسار گذاشت و روی بجانب مدینه
آورده و عبد الله بن جبیر را با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه که بطریق کوه احد بود مقرر فرمود و به توقف در آن مرکز و محافظت آن مبالغه بسیار نمود و بنفس نفیس
خود به تسویه صف عسکر همایون اقدام کرد و این آن بامداد است که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِيْنَ می ساختی و مهیا
می کردی بجهت مؤمنان مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ جایهای ایستادگان برای کارزار و آن چنان بود که میمنه لشکر بزبیر عوام نامزد کرد و میسره را بمقداد
اسود داد و قلب را بحمزه سپرد و مرتضی را به ملازمت خود تعیین نمود وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ و خدای شنوا است قولهای شمارا که در باب خروج از مدینه
و توقف در آن میگفتید عَلِيْمٌ داناست بنیت های شما و بعلم قدیم دانسته بود اِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ چون قصد کردند دو گروه
از شما که مسلمانانند بنو حارثه از اوس و بنو سلمه از خزرج اَنْ تَفْشَلَا آنکه بد دلی کنند و باز گردند وقتی که ابن ابی باز گشت وَاللّٰهُ و حال آن
یعنی چگونه گریزند و باز گردند و حال آنکه خدای وَلِيُّهُمَا یار و نگهدار این دو گروه بود وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ
باید که توکل کنند گرویدگان تا ایشان را نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ و بدرستی که خدای نصرت داد شما را بِبَدْرٍ بموضعی که آنرا بدر گویند
و آن چاهیست منسوب به بدر بن کلده وَاَنْتُمْ اَذِلَّةٌ و حال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک می نمودید و ایشان از شما حسابی
بر نداشتند فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بد دل مشوید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ شاید که توفیق
یابید و شکر گوئید تا نعمت نصرت بر شما زیاده گردد و نصرت مؤمنان در حرب بدر خبر میدهد و میگوید که یاد کن آن وقت را اِذْ تَقُوْلُ چون میگفتی
لِلْمُؤْمِنِيْنَ مر آن گرویدگان را وقتی که درمانده بودند اَلَنْ يَكْفِيَكُمْ آیا هرگز کفایت نمیکند و پسنده نیست اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ
آنکه مدد کاری کند پروردگار شما شما را بِثَلٰثَةِ اٰلَافٍ بسه هزار سوار مِنَ الْمَلٰئِكَةِ مُنْزَلِيْنَ از فرشتگان فرو فرستادگان از عالم بالا
و بعضی بر آنند که وعده نزول این سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط صبر و تقوی چنانچه می فرماید بَلٰى ایجاب است بعد از نفی یعنی مدد کاری نماید

ربع

اِنْ تَصْبِرُوْا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وَتَتَّقُوْا و بپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر علیه الصلوة والسلام که در باب حرب گوید و اشهر آنکه اصح
آنست که صدر رسل روز بدر از حق سبحانه مدد طلبید خدای تعالی فرشتگان فرستاد اول هزار فرشته پس از آن بسه هزار رسید و آخر به پنجهزار
چنانچه فرمود وَيَاْتُوْكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ و بیایند بشما دشمنان شما از خشمی که مر ایشانرا است یا بر فور بیایند و هیچ درنگ نکنند
هٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ اینست که مدد کاری میکند شما را آفریدگار شما بِخَمْسَةِ اٰلَافٍ به پنجهزار سوار مِنَ الْمَلٰئِكَةِ از فرشتگان
مُسَوِّمِيْنَ نشان کنندگان مر اسپان خود را و این عادت مستمره است میان مبارزان که در حرب علامت بر خود یا بر مرکب خود بندد
و نشان ملائکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و از ناب اسپان بسته بودند یا خود ایشان آرده بودند عمامهای سفید و طرهای آن در میان
دو کتف فرو گذاشته وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ و نگردانید خدای آن امداد یا انزال یا آن عدد را اِلَّا بُشْرٰى لَكُمْ مگر مژدگانی مر شمارا بزودی فتح
وَلِتَطْمَئِنَّ و برای آنکه آرام یابد قُلُوْبُكُمْ بِهٖ دلهای شما بوی نصرت وَمَا النَّصْرُ و نیست یاری دادن اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مگر از نزد
خدای الْعَزِيْزِ غالبی که مغلوب نشود الْحَكِيْمِ حکیمی که نصرت و خذلان او بمقتضای حکمت باشد لِيَقْطَعَ تعلق بنصرکم دارد یعنی در حرب بدر شما را
نصرت داد تا ببرد و نیست گرداند طَرَفًا گروهی بزرگ را مِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا از آنانکه کافر بودند یاد بهم بشکند کی از ایشان و درین واقع بود
شکستی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد تن کشته و هفتاد تن اسیر شدند اَوْ يَكْبِتَهُمْ یا آنکه خوار و نگونسار گرداند ایشانرا فَيَنْقَلِبُوْا پس باز گردند
و به هزیمت شوند خَائِبِيْنَ در حالتی که بی بهرگان و ناامیدان باشند و ذکر قصه بدر در میان حرب احد برای آن فرمود تا صحابه رض جمع کنند میان
صبر و شکر چه یکی از این دو قصه مشتمل است بر فتح و غنیمت و بر آن شکر باید کرد و دیگر محتوی بر قتل و هزیمت و در آن صبر شاید و قصه حرب احد اجمالا
بر آن وجه بوده که بعد از تسویه صفین محاربه قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی دیگری کشته شد و لشکر مکه روی بهزیمت نهادند و اهل مدینه
در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهب و غارت کردند و جماعت تیراندازان که محافظت رخنه کوه تعلق بدیشان داشت با وجود آنکه پیغمبر علیه الصلوة
والسلام مبالغه فرموده بودند که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما ازین موضع بجای دیگر مروید بر امید تاراج و غنایم روی بلشکرگاه آوردند چندانکه
عبد الله بن جبیر مبالغه نمود و از تاکید حضرت رسالت مآب علیه الصلوة والسلام ایشانرا آگاهی داد بجائی نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان
بده نمیرسید با وی توقف کردند و باقی بسخن امیر خود التفات نانموده متوجه اخذ غنیمت شدند شامت مخالفت فرمان نبوی علیه الصلوة والسلام در
لشکر اسلام رسید و خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند چون رخنه کوه را از حارسان و محافظان خالی دیدند با جماعتی از کفار
بر سر عبد الله بن جبیر تاختند و او را با یارانش بقتل آورده از عقب لشکر اسلام در آمدند و قضیه فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان
رسید باز گشتند و اهل ایمانرا که مرکز محیط عرفان بودند دایره سان در میان گرفتند و سید الشهدا حمزه رض با بعضی از اصحاب شربت شهادت
چشیدند و برخی دیگر روی بگریز نهادند و جمعی دیگر در ملازمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام جان کمروار بر میان بستند القصه
مهم بدان انجامید که سنگ بدگوهران در شاهوار درج لعل آبدار سید مختار علیه الصلوة والسلام آزرده شد مثنوی
بود لعلش سهیل رخشنده ؛ سنگ را رنگ لعل بخشنده ؛ چون سهیلش رفیق سنگ آمد ؛ سنگ در وی عقیق رنگ آمد ؛
و حضرت در میان کشتگان افتاد و بعد جمعی از اصحاب به جانب شعب احد رفت و کافران بازگشته روی بمکه نهادند و حضرت علیه الصلوة
والسلام چون از شهادت عم خود حمزه رضی الله عنه و مثله کردن او با بعضی از کشتگان وقوف یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر
حال این اهل ضلال افکند از بارگاه کبریا و جلال این آیات نزول اجلال یافت که لَيْسَ لَكَ مِنَ الْاَمْرِ شَيْءٌ نیست مر ترا ازین کار که نفرین
کفار است چیزی یعنی زمام استیصال و استصلاح این طایفه بدست تو نیست اَوْ يَتُوْبَ عَلَيْهِمْ کلمه او در اینجا بمعنی اِلَّا اَنْ است
یعنی از تو کاری نگشاید مگر آنکه خدای توبه دهد ایشانرا و قولی آن است که او برای عطف باشد و یتوب معطوف است بر لیقطع و معنی چنین است
که خدای نصرت داد شمارا بیکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام یا آنکه توبه
دهد خدای ایشانرا چون مسلمان شوند اَوْ يُعَذِّبَهُمْ یا عذاب کند ایشانرا چون بر کفر خود مصر باشند فَاِنَّهُمْ ظٰلِمُوْنَ پس بدرستی که ایشان

ستمکار شدند که وضع عبادت کردند غیر موضع آن وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمینهاست يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ بیامرزد هر کرا خواهد وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
و خدای آمرزنده است دوستان خود را مهربان است بر بندگان خود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا مخورید مال
ربوا را أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً بها افزوده تو بر تو گفته اند اضعاف در واهم است و مضاعفه در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود را بربوا
میداد تا وقت معین انگه در اجل و در ربوا می افزود تا باندک مدتی همه مال مدیون مستغرق می شد وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در آنچه نهی کرد
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مگر شما رستگار گردید وَاتَّقُوا النَّارَ و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که رساند شما را بآتش الَّتِي آن آتشی که أُعِدَّتْ
لِلْكَافِرِينَ ج آماده کرده شده است مر کافران را و غیر ایشان را بالذات از برای کفار است و بالعرض از برای عاصیان تباه کار با کافران
تا تعذیب است و مؤمن را تا تهذیب وَأَطِيعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدایرا در آنچه حکم کند وَالرَّسُولَ و اطاعت کنید رسول را در آنچه
فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ج باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید وَسَارِعُوا و بشتابید إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ بآن چیزی که سبب آمرزش
باشد بشما مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار اقامت لازم در مقام لزوم جهت تشویق بندگانست بموجبات مغفرت و آن کلمه شهادت است
یا ادای فرایض یا تکبیر اول که به جماعت دریابند یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار
یا جهاد و مقتضای مقام خود این است چه این آیت در خلال قصه احد نازل شد و محققان گویند این مسارعت بقدم گل نیست بلکه بقدم دل است

بیت این راه بپای تن به پایان نرسد ؛ تا جان نزند قدم بجانان نرسد ؛ و در بحر الحقایق آورده که بشتابید درین راه
بقدم تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب و جنت وصال رسیدن محال است **بیت**
بگذار ره هوا پرستی ؛ وا آر سوی خدا پرستی ؛ در راه محبتش روان شو ؛ بگذر ز ره جفا پرستی ؛ وَجَنَّةٍ و بشتابید بعملی که برساند
شما را به بهشتی از روی عظمت عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ پهنای آن آسمان هاست یعنی مانند آسمان ها وَالْأَرْضُ و زمینها صفت
عرض بهشت کرد جهت آنکه وصف طول او در فهم بشر نگنجد و در تفسیر کبیر گوید اگر آسمانها و زمینها را طبق طبق سازد بجنبتی که هر یک ازین طبقها
سطحی باشند مؤلف از اجزای لا یتجزی و موصل گردانند این طبقات را با یکدیگر تا همه طبقی واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند بود
أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ لا آماده شده چنین بهشتی برای پرهیزکاران از شرک الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنانکه نفقه میکنند فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ
در آسانی و در سختی مراد همه احوال است چه انسان هیچ وجهی خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی همه حال نفقه میکنند و گفته اند که منفق اند در
توانگری و درویشی یا در صحت و مرض یا در گرانی و ارزانی وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ و فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت آورده اند که
کسی امام اعظم رح طپانچه زد امام فرمود که منهم میتوانم که ترا طپانچه زنم لیکن نزنم و قادرم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم و میتوانم
که در سحرگاه از جفای تو بحضرت اله بنالم ولی ننالم و میترسم میشود که بقیامت که خصومت به بندم و داد خود از تو بستانم و آن نیز نکنم
و اگر مرا فردا آن شکایتی باشد و شفاعت من در پذیرند بی تو قدم در بهشت ننهم **بیت** مردی گمان مبر که بزور است و پر دلی ؛ با خشم
اگر برآئی دانم که کاملی ؛ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ و عفو کنندگان از مردم خریدگان و از بندگان و یا از کسی که بر ایشان ستم کرده باشد
وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ج و خدای دوست دارد نیکو کارانرا و بهترین اقسام احسان آن است که نیکوئی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی
کرده باشند در تیسیر آورده که روزی حسین بن علی رض با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود خادمش با کاسه آش گرم به مجلس در آمد و از غایت
دهشت پایش بحاشیه بساط در آمد بر سر امام حسین افتاد و بشکست و آش بر سر مبارکش فرو ریخت امام حسین از روی تادیب نه از راه لعنت
در وی نگریست بر زبان خادم جاری شد والکاظمین الغیظ امام فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس فرمود که عفو کردم خادم
تتمه آیت بخواند که والله یحب المحسنین امام حسین رض جواب داد که از مال خود ترا آزاد کردم **بیت** بدی را مکافات کردن بدی
براهل صورت بود بخردی ؛ معنی کسانیکه پی برده اند ؛ بدیده بدو نیکوئی کرده اند ؛ وَالَّذِينَ معطوف است بر الذین ینفقون و مضمون

کلام

کلام آنکه متقیان دو طایفه اند یکی آنها که بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوف اند دوم طائفه غیر مصر و ایشان آنانند که از روی متابعت
هوای نفس إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً چون بکنند کاری ناشایسته أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ یا ستم کنند بر نفسهای خود به مباشرت معاصی و نزد بعضی
فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار ناستوده یا اول کبایر و ثانی صغایر و بقول جمعی فاحشه ظلم و خطا و عمد هست یا زنا و آنچه مادون اوست
از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر هر تقدیری بعد از آن فاحشه و ظلم ذَكَرُوا اللّٰهَ یاد کنند عقوبت خدایرا یا عتاب او را با بنده
که چرا چنین کردی یا متذکر شوند وعده مغفرت را که باستغفار باز بسته است فَاسْتَغْفَرُوا پس آمرزش خواهند لِذُنُوبِهِمْ ص برای گناهان خود
وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ و کیست که بیامرزد گناهان را استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرایم بندگان را إِلَّا اللّٰهُ ف مگر خدای
وَلَمْ يُصِرُّوا و اصرار نکردند بعد از استغفار عَلَىٰ مَا فَعَلُوا بر آنچه از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگر باره بر سر آن فعل نرفتند وَهُمْ يَعْلَمُونَ
و ایشان که اصرار نکنند میدانند که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم است نزول آیت در شان نبهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بخرما خریدن نزد
وی آمد و نبهان را دل بروکشش کرد و به بهانه خرمای خوب در گوشه کاشانه برده در کنارش کشید و بعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت بکشاد
که اتق الله از خدا بترس و دامان پاک مرا از لوث حرام آلوده مگردان نبهان را خوف الهی دریافت و پشیمان شده فی الحال بحضرت رسالت پناه
علیه الصلاة والسلام شتافت و صورت حال بعرض سید عالم علیه الصلوة والسلام رسانید فرمود که من در میان شما ام و شما چنین کارها می
کنید حق سبحانه برای تاکید امیدواری تا بیان این آیت فرستاد و بقول بعضی در شان ابو الیسر فرود آمد یا بقول نه تن یا ثعلبه انصاری
که قصد گناه کردند یا مرتکب فاحشه شده پناه بتوبه و استغفار آوردند أُولٰئِكَ آن گروه متقیان بدو قسم بودند جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان مَغْفِرَةٌ
مِنْ رَبِّهِمْ آمرزشی است از پروردگار ایشان وَجَنَّاتٌ تَجْرِي و بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار
آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند کاندران وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ج و نیکو مزدی است مر عمل کنندگان یعنی مغفرت
و جنت قَدْ خَلَتْ بدرستی که گذشته بوده مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما سُنَنٌ وقایعها میان جهانیان از غم و شادی و محنت و راحت و دولت
و نکبت که حق تعالی سنت نهاده به حدوث این وقایع یا اهل سنن مراد است و سنن شرایع باشد یعنی امتان بوده اند با نواع دین ها
و بجهت تکذیب پیغمبران هلاک شده اند فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ پس بروید و سیر کنید در زمین و به بینید بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط
فَانْظُرُوا پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی كَيْفَ كَانَ چگونه بوده است عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ آخر کار تکذیب کنندگان
هٰذَا این کلام که در قصه احد و بدر گذشت یا این شرح که از امم گذشته و وقایع روزگار دادیم بَيَانٌ سبب هویدائی سخن حق است لِلنَّاسِ
برای عامه مردمان وَهُدًى و زیادتی بصیرت وَمَوْعِظَةٌ و پندی مشتمل بر رهبت و رغبت لِلْمُتَّقِينَ خاصه مر پرهیزکاران را وَلَا
تَهِنُوا و سست مشوید و ضعف مورزید چون در حرب احد خواجه عالم علیه الصلوة والسلام بشعب کوه در آمد ابو سفیان علم تجلد بر تیغ کوه برده خواست
که بر اهل شعب مطلع گردد اصحاب را دغدغه بخاطر رسید و حضرت عزت جل و علی جهت تسلیه ایشان این آیت فرستاد که سستی مکنید وَلَا تَحْزَنُوا
و اندوهناک مشوید از جراحات و مصیبات یا فوت غنایم وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ و حال آنکه شما برترانید از ایشان بحسب مکان یا از روی
محاربه بر ایشان و بیشی دارید یعنی در جنگ بدر یا برتری شما بر آنست که کشتگان شما در صدر نعیم اند و از ایشان در قعر جحیم یا مقام شما
در درجات عالیه خواهد بود و از ایشان در درکات سفل حقیقت آنست که این بشارت بود مر مؤمنان را بعلو و غلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید بود
و ایشان مقهور و مغلوب خواهند گشت إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ط اگر هستید گرویدگان بوعده حق که فرمود وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ
إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ اگر بشما رسید جراحتی و زخمی فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ پس بدرستی که رسیده است گروه کفار را در روز حرب بدر
مِثْلُهُ و زخمی و المی مثل قرح و جرح شما وَتِلْكَ الْأَيَّامُ و این روزها که مدار زندگانی بر آنست نُدَاوِلُهَا میگردانیم آنرا بَيْنَ النَّاسِ ج
میان مردمان که روزی بدولت و عشرت گذرد و روزی به نکبت و عسرت فیوما علینا و یوما لنا و این مداولت برای آن است
که تا پند گیرند وَلِيَعْلَمَ اللّٰهُ و برای آنکه ببیند خدای یا بداند اولیای الَّذِينَ آمَنُوا صبر آنانرا که بدو گرویده اند وَيَتَّخِذَ و برای آنکه

وا گیرد مِنْكُمْ شُهَدَاءَ و تا از شما گواهان یعنی گواهان یکدیگر باشید که در معرکه جهاد کدام جان فدا کرده بود و که رو بگریز نهاده وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الظَّالِمِينَ ۝ و خدای دوست میدارد ستمکاران را که مشرکانند وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ و فایده دیگر در مداوله آنست که پاک گرداند خدای الَّذِينَ
آمَنُوا مر مؤمنان را از گناه و چه بلاها که باهل ایمان میرسد مکفر ذنوب ایشان است وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ و دیگر آنکه در نقصان افکند و کم
سازد کافران را أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه در آئید به بهشت وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ و ندیده خدای الَّذِينَ جَاهَدُوا
مِنْكُمْ آنانکه جهاد کرده اند از شما وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ و ندیده شکیبایان را بر فرمان رسول یا صابران را بر هجوم مصایب و وقوع نوائب
ملخص سخن آنست که بی محنت مجاهده برحمت مشاهده نتوان رسید بیت بلبل که ستم خار تحمل نکند ؛ بهتر آنست که دیگر سخن گل نکند
وَلَقَدْ كُنْتُمْ و بدرستی که شما بوده اید که از روی اشتیاق لقای الهی تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ آرزو میبردید مرگ را یعنی شهادت را مِنْ قَبْلِ
أَنْ تَلْقَوْهُ ۝ پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آنرا که خوبست فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ پس به تحقیق دیدید آنچه می طلبیدید از مقاتله کفار
وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ۝ و حال آنکه شما مینگریستید به یاران و برادران شما که مقتول می شدند یا نظر میکردند در پیغمبر علیه الصلوة والسلام او
تنها گذاشته در خلاص خود میکوشیدند آورده اند که چون حضرت علیه الصلوة والسلام زخم خورده در میان کشتگان پنهان شد ابلیس لعین
ندای إِلَّا أَنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ در میان خاص و عام افکند قومی از ضعفای اهل اسلام خواستند که رجوع بعبد الله ابی نموده التماس
کنند که از ابوسفیان برای ایشان خط امان بستاند و قوم دیگر بگریختند و بعد از آن که آن حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام منهزمانرا
ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار کردید و پشت بمیدان کارزار آوردید ایشان زبان عذر گشوده گفتند که ما آوازه قتل تو شنیدیم روزگار
برما شوریده شد و از غایت ترس بگریختیم حضرت عزت دفع عذر ایشانرا آیت فرستاد وَمَا مُحَمَّدٌ و نیست محمد یعنی بنده ستوده مِنْ إِلَّا
رَسُولٌ ۚ که فرستاده از پیش من قَدْ خَلَتْ بدرستی که بگذشته اند مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ مانند او پیش از وی فرستادگان أَفَإِنْ مَاتَ
آیا اگر میرد این پیغمبر أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ یا کشته گردد باز میگردید شما عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید
وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ و هرکه برگردد و به پس باز رود بارتداد یا ترک جهاد کند فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ پس هرگز زیان نرساند
دران برگشتن بخود خدای را شَيْئًا چیزی زیراکه ورود مضار و منافع برو روا نیست وَسَيَجْزِي اللَّهُ و زود باشد که جزا دهد خدای ع
الشَّاكِرِينَ ۝ مر سپاس دارندگان را وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نباشد و نسزد هیچ نفس را أَنْ تَمُوتَ آنکه بمیرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدستوری
خدای و فرمان او و نوشته است خدای این حکم را در لوح محفوظ كِتَابًا مُؤَجَّلًا نوشتنی زمان او پیدا کرده شده و کس پیش نمیرد و از آن
دیرتر نماند و درین آیت تحریض مسلمانانست در جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هرکه داند که عمر او مقرر
واجل او مقدر است هرآینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک و شروع در مهالک حضرت مرتضی علی رض را درین معنی دو بیت است رباعی
اي يومين من الموت افر ؛ يوم لا يقدر او يوم قدر ؛ يوم لا يقدر لا يأت الاجل ؛ يوم قد قدر
لا يغني الحذر ؛ رباعی در روز حذر کردنت از مرگ روا نیست ؛ روزیکه قضا باشد و روزیکه قضا نیست ؛ روزیکه قضا
باشد کوشش نکند سود ؛ روزیکه قضا نیست در و مرگ روا نیست ؛ وَمَنْ يُرِدْ هرکه خواهد به جهادی که میکند ثَوَابَ الدُّنْيَا
پاداش جهان نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا آنچه مقدر کرده ایم وَمَنْ يُرِدْ و هرکه خواهد باعمال خود ثَوَابَ الْآخِرَةِ جزای
آن جهانی نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را آنچه خواهد و آرزو برد و بهشت وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ۝ و زود باشد که ما پاداش دهیم شکر
گویند کانرا بر نعمت جهاد وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ و چند از پیغمبران یعنی پیغمبران که در راه حق قَاتَلَ کارزار کرد مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ
با او و خداوندان ربی نام سپاهی ست که کم از هزار نباشد و در عین المعانی گوید ربی بمعنی ده هزار یا ربی بمعنی ربانی است یعنی فقها
و علما و حکما و اتقیا که پیغمبر خود بوده اند فَمَا وَهَنُوا پس سستی نورزیدند این پیغمبران و اصحاب ایشان لِمَا أَصَابَهُمْ بدانچه
بدیشان رسید از محنت فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی در جهاد با کفار وَمَا ضَعُفُوا و ضعیف نگشتند از بسیاری حرب ؛

وما

وَمَا اسْتَكَانُوا و فروتنی نکردند با دشمنان تعریض منهزمانست و آنها که التجا به ابن ابی نموده از ابوسفیان خط امان میطلبیدند
وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ۝ و خدای دوست میدارد صبر کنندگانرا بر جهاد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ و نبود قول ربانیان بعد قتل پیغمبر
ایشان اگر واقع شد إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز ذُنُوبَنَا گناهان ما را که سبب منع
نصرت و قتل صاحب دعوت ما بود وَإِسْرَافَنَا و در گذشتن از حد در گذاشتن ما فِي أَمْرِنَا در کار ما وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و استوار دار
قدمهای ما را در وقت مقاتله با اعدای دین وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر گروه ناگرویدگان فَآتَاهُمُ اللَّهُ
پس بداد خدای ایشانرا به برکت دعا و استغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمنان
و دریافتن غنایم وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ و دیگر عطا کرد ایشانرا نیکوئی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا و لقا وَاللَّهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ ۝ و خدای دوست دارد نیکوکارانرا یعنی صابرانرا و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است از هر دو و توجه بآفریدگار
هر دو بیت من فارغم از هر دو مرا وصل تو بس ؛ ای خالق هر دو کون فریادم رس ؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا اگر فرمان برید مر کافرانرا این آیت در شان جمعی ست که از ابوسفیان طلب امان می کردند و در شان
آورده که منافقان مؤمنانرا میگفتند که این زمان پیغمبر کشته شد و رایت دولت کفار استیلا یافت شما دیگر باره بدین خود رجوع
باید کرد حق تعالی میفرماید اگر بفرمان منافقان کار کنید يَرُدُّوكُمْ باز گردانند شما را عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای شما یعنی بکفر باز
برند فَتَنْقَلِبُوا پس آنگاه گردید شما خَاسِرِينَ ۝ زیان زدگان در هر دو سرای پس فرمان دشمنان مبرید بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ ع
بلکه بدانید که خدای یار و مددکار و دوستدار شماست پس با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر حق مجوئید وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ۝
و خدای بهترین یاری دهندگانست سَنُلْقِي زود باشد که در افکنیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای کافران الرُّعْبَ
ترس و بیم را خدای تعالی بیم در روز احد ترس و بیم در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال گرفته باز گشتند و القای
رعب در دلهای ایشان به چه سبب بود بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ بانکه ایشان شرک آوردند به خدای و انباز گرفتند مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ آن
چیزیرا که نفرستاده است خدای بانباز گرفتن آن سُلْطَانًا حجتی و برهانی تا ایشانرا عذری بودی غرض نفی حجت است چه اگر حجتی بودی فرو فرستادی
وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و جای ایشان آتش دوزخ است وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ ۝ و بد آرامگاهی است ستمکارانرا دوزخ وَلَقَدْ
صَدَقَكُمُ اللَّهُ و هرآینه راست کرد شما را خدای وَعْدَهُ وعده خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط به صبر بود تا صبر میکردند مظفر بودند
و چون ترک صبر کردن مغلوب شدند و در صحیح حاکم از ابن عباس رض نقل میکند که خدای تعالی در هیچ موضعی پیغمبر خود را این نصرت نکرد که در
حرب احد جمعی برین سخن انکار کردند و ابن عباس فرمود که من از کتاب خدای می گویم فرمود که وعده نصرت من با شماست إِذْ تَحُسُّونَهُمْ
آن هنگام که می کشتید کافرانرا از روی شتاب بِإِذْنِهِ به خواست خدای یا به حکم او یا بمعونت او در اول روز شما را ظفر بود حَتَّىٰ إِذَا
فَشِلْتُمْ تا آنگاه که شما بددل شدید وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ و مخالفت کردید در کار حرب وَعَصَيْتُمْ و عاصی شدید در امر امیر خود
عبد الله بن جبیر و ترک مرکز گرفتید پس مبتلا شدید بمغلوبیت مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ پس از آنکه نمود شما را مَا تُحِبُّونَ ۚ آنچه شما دوست میدارید
از نصرت و غنیمت مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا از شما کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام بلند و آن طایفه بودند که پای از خیرام
و مرکز فرمان بیرون نهاده بر غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ۚ و از شما است آنکس که خواهد سرای
آخرت و سعادت شهادت و این گروهی بودند که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند ثُمَّ صَرَفَكُمْ پس شما را
باز داشت خدای و روی شما را بگردانید عَنْهُمْ از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان لِيَبْتَلِيَكُمْ ۖ تا بیازماید شما را یعنی معامله آزماینده
کند با شما تا عیار نقد صبر شما بر محک یقین آشکارا گردد وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ ۗ و بدرستی که عفو کرد و درگذرانید از شما که بشومی مخالفت
همه شما را نکشتند و مستاصل نگردانیدند وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ و خدای تعالی خداوند فضل و رحمت است عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان

وا جمله فضل وا انکه شمارا بتمامی هلاک نکرد اِذْ تُصْعِدُونَ آن هنگام که دور میرفتید در هزیمت یا به بالای کوه میگریختید وَلَا تَلْوُونَ
و می ایستادید و التفات نمیکردید عَلٰٓى اَحَدٍ بر هیچیک از مردمان یعنی گریستید بر یکی که آن پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام بود وَالرَّسُوْلُ
يَدْعُوْكُمْ و پیغمبر شما را میخواند فِىْٓ اُخْرٰىكُمْ در عقب شما و میگفت الی عباد الله فانی رسول الله و شما اجابت نمیکردید فَاَثَابَكُمْ
پس مکافات کرد شما را خدای غَمًّا بِغَمٍّ لِّكَيْلَا تَحْزَنُوْا غمی بعد از غمی یکی غم خبر قتل پیغمبر است و غم دیگر شهادت و جراحت بعضی از اصحاب
یا یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شداید و دیگر تا اندوهگین نگردید عَلٰى مَا فَاتَكُمْ
بر آنچه از شما فوت شده است از فتح و غنیمت وَلَا مَآ اَصَابَكُمْ ط و نه اندوه خورید به آنچه بشما رسیده است از قتل و جرح و هزیمت وَاللّٰهُ
خَبِيْرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۵ بآنچه شما میکنید ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ پس فرستاد خدای بر شما مِّنْۢ بَعْدِ الْغَمِّ از پس اندوه
و ملال اَمَنَةً امنی و آرامی و آن چه بود نُّعَاسًا خوابی سبک يَّغْشٰى می پوشید یعنی در می یچید آن خواب طَآئِفَةً مِّنْكُمْ گروهی
از شما که مؤمنان حقیقی بودند و رتبیان میگویند که این خواب هفت تن را بود صدیق و فاروق و مرتضی و طلحه و سعد ابن ابی وقاص از مهاجر
و حارث بن صمه و سهیل بن حنیف را از انصار و بعضی زبیر را نیز داخل کرده اند رضی الله عنهم اجمعین و فایده نعاس غم و فوت اندوه
کلال و ملال از ایشان وَطَآئِفَةٌ و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قَدْ اَهَمَّتْهُمْ بدرستی که در غم افکنده
بود ایشان را اَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان يَظُنُّوْنَ بِاللّٰهِ گمان میبرند بخدای غَيْرَ الْحَقِّ ظن ما را او ناسزا ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ
کما فی اهل جاهلیت را می بود که مهم محمد علیه الصلوٰة والسلام باتمام نخواهد رسید يَقُوْلُوْنَ می گویند هَلْ لَّنَا آیا هست ما را
ما را استفهام بر سبیل انکار یعنی ما را نیست مِنَ الْاَمْرِ از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود مِنْ شَىْءٍ و هیچ چیزی یعنی طمع
داشتیم بر لشکر ابو سفیان و میسر نشد قولی آنست که ابن ابی را گفتند قتل بنو الخزرج واو در جواب گفت هل لنا من الامر من شیء یعنی ما را
در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه مروید سخن ما را قبول نکردند قُلْ اِنَّ الْاَمْرَ كُلَّهٗ لِلّٰهِ بگوای محمد صلی الله علیه وسلم بدرستی
که همه کار ما از غنیمت و هزیمت مر خدای راست و بفرمان اوست يُخْفُوْنَ فِىْٓ اَنْفُسِهِمْ نهان میدارند منافقان در نفسهای خود
از شکوک و شبهات مَّا لَا يُبْدُوْنَ لَكَ آنچه آشکارا نمی توانند کرد برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان یا هیچ کشف غطا و رفع
حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان يَقُوْلُوْنَ لَوْ كَانَ لَنَا میگویند در خلوت با یکدیگر اگر بودی ما را مِنَ الْاَمْرِ شَىْءٌ
از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی مَّا قُتِلْنَا هٰهُنَا اینجا کشته نمی شدیم یعنی اصحاب ما مقتول نمی گشتند و هزیمت یار ما
نمی یافت قُلْ لَّوْ كُنْتُمْ بگو اگر می بودید شما ای منافقان فِىْ بُيُوْتِكُمْ در خانهای خود و منهزم نشدید که با ما بیرون آیید لَبَرَزَ الَّذِيْنَ
بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده است بر ایشان کشته شدن اِلٰى مَضَاجِعِهِمْ بسوی کشتنگاه
خود یا اگر شما تخلف میکردید هر آینه مؤمنان که خدای تعالی قتل کفار بدست ایشان مقرر ساخته است بیرون می آمدند به معرکه حرب و مصارع
اهل شرک پس خطاب با مؤمنان میفرماید که بعد از حیان غمی و المی داشتید امنی و آرامی به شما فرستاد تا بوعده او واثق باشید وَلِيَبْتَلِيَ اللّٰهُ
و برای آنکه ظاهر گرداند خدای مَا فِىْ صُدُوْرِكُمْ آنچه در سینهای شماست از اندیشها وَلِيُمَحِّصَ مَا فِىْ قُلُوْبِكُمْ و دیگر تا پاک و خالص
سازد آنچه در دلها دارید از غرمیت یا عزیمت وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۵ آنچه در سینها باشد از اسرار
و خفیات اِنَّ الَّذِيْنَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ هر آینه آن کسانیکه روی بگردانیدند از شما و بهزیمت رفتند يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعٰنِ لا از روزی که روی
بروی آوردند دو گروه یعنی کافران و مسلمانان در حرب احد اِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطٰنُ جز این نیست که بلغزانید ایشان را شیطان
یا از ایشان طلب زلل کرد و فرمان وی بردند بِبَعْضِ مَا كَسَبُوْا ج به شامت بعضی از آنچه کسب کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول
علیه الصلوٰة والسلام وَلَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ و بدرستی که خدای در گذرانید از ایشان این گناه بجهت توبه و اعتذار ایشان اِنَّ اللّٰهَ
غَفُوْرٌ حَلِيْمٌ بدرستی که خدای آمرزگار است بردبار و تعجیل نکند در عقوبت گناهکار يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گروندگان

نصف
ع

لاتكونوا

لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا مباشید مانند آن کسانیکه کافر شدند یعنی منافقان وَقَالُوْا لِاِخْوَانِهِمْ و گفتند برای برادران کشته و مرده
خود نسبی یا سببی اِذَا ضَرَبُوْا فِى الْاَرْضِ چون برفتندی در زمین برای تجارت و بمردندی اَوْ كَانُوْا غُزًّى یا بودند غازیان و جهاد
کنندگان و کشته شدندی لَّوْ كَانُوْا عِنْدَنَا اگر بودندی نزدیک ما و به سفر و غزوه نرفتندی مَا مَاتُوْا نمردندی در آن سفر وَمَا قُتِلُوْا
و کشته نشدندی در آن حرب پس شما ای مؤمنان مخالفت ایشان کنید درین قول لِيَجْعَلَ اللّٰهُ تا گرداند خدای ذٰلِكَ آن مخالفت را یا گمان
ایشان را که اگر با ما بودندی تلف نشدندی حَسْرَةً فِىْ قُلُوْبِهِمْ دریغی و اندوهی در دلهای ایشان وَاللّٰهُ يُحْىٖ و خدای زنده میکند
نه حذر و تدبیر وَيُمِيْتُ و او میمیراند نه سفر و حرب وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بر آنچه شما میکنید ای گروید کان از صبر و ثبات بَصِيْرٌ
بیناست وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ و بخدای که اگر کشته شوید فِىْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در جهاد اَوْ مُتُّمْ یا بمیرید در خوشنودی خدا بر فراش لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللّٰهِ
هر آینه آمرزشی از خدای وَرَحْمَةٌ و بخشش او خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُوْنَ ۵ بهتر است از آنچه جمع میکنید از مال دنیا و بعضی بغیبت خوانده یعنی آمرزش
و بخشایش حق سبحانه شما را خوبتر است از آنچه کافران فراهم می آرند از متاع غرور وَلَئِنْ مُّتُّمْ و اگر بمیرید ای مؤمنان با خوشنودی حق اَوْ قُتِلْتُمْ
یا کشته شوید در کارزار کفار لَاِلَى اللّٰهِ هر آینه بسوی خدای که معبود شماست تُحْشَرُوْنَ ۵ حشر کرده شوید عرفا گفته اند اگر مرگ دریابد شما را ای
مخالفت کنندگان با نفس و هوا یا شهید کردید به تیغ ریاضت در طریق طلب لقا پس شما را حشر با آن کس خواهد بود که دل و جان را در راه او
بذل کرده بوده نه بغیر او و ازینجا گفته اند اذا کان المسیر الى الله طاب المصیر الى الله مثنوی ؛ گر مرگ رسد چرا هراسم
کان راه بهشت می شناسم ؛ مرکان بره تو پایمال است ؛ شایسته افسر وصال است ؛ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ پس بخشایشی که ترا رسید
از حق سبحانه لِنْتَ لَهُمْ نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیت در آن وقت بود که حضرت رسالت علیه الصلوٰة والسلام بعد از مراجعت
اهل هزیمت با ایشان تغلیظ و تشدید نفرمود بلکه مراسم دلجوئی و لوازم خوشخوئی به نسبت آن جماعت رعایت نمود حق سبحانه و تعالی میفرماید
که نرم سخنی و نیکو خوئی تو برحمت من بود وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا و اگر می بودی تو درشت خوی یا سخت گوئی با جفا کننده غَلِيْظَ الْقَلْبِ سخت دل
و نامهربان لَانْفَضُّوْا هر آینه اصحاب تو پراکنده شدندی مِنْ حَوْلِكَ ص از نزدیک تو و با تو نیارامیدندی فَاعْفُ عَنْهُمْ پس
در گذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو کرده اند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش خواه از من برای ایشان اهمالی را که در ادای حقوق من ورزیدند
وَشَاوِرْهُمْ فِى الْاَمْرِ ج و مشورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی در آن حکم جزم صادر نشده و کلبی گوید که مشاورت مخصوص بوده
به امور محاربه و مقاتله با کفار فَاِذَا عَزَمْتَ پس چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ ط پس توکل بر خدای کن
نه بر مشاورت اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِيْنَ ۵ دوست دارد توکل کنندگان را و متوکل حقیقی کسی است که از غیر حق نترسد
و جز مدد او امیدوار نباشد اِنْ يَّنْصُرْكُمُ اللّٰهُ اگر خدای شما را نصرت دهد چنانکه در حرب بدر واقع شد فَلَا غَالِبَ لَكُمْ ج پس نباشد
غلبه کننده مر شما را وَاِنْ يَّخْذُلْكُمْ و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد وقوع یافت فَمَنْ ذَا الَّذِىْ پس کیست آنکه يَنْصُرُكُمْ مِّنْۢ بَعْدِهٖ
یاری دهد شما را از پس گذاشتن او وَعَلَى اللّٰهِ و بر کرم خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ پس باید که توکل کنند باور دارندگان وَمَا كَانَ لِنَبِىٍّ
اَنْ يَّغُلَّ نباشد سزاوار مر پیغمبری را آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی قرای صحابه رض از پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام درخواست نمودند که ما را از غنیمت کمی
زیاده از حصه ضعفا چیزی بده آیت آمد که خیانت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام و قسمت غنائم روا نیست و گویند از غنائم بدر گلیمی یا قطیفه سرخ رنگ گشته و جمعی
سیه گلیمان از روی نفاق نسبت آن بسید علی الاطلاق صلوات الله کردند و حق تعالی ذمه حبیب خود را خصوصا و ذمه جمیع انبیا را عموما ازین
خیانت بری گردانید و فرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت خیانت نکرده و نکند وَمَنْ يَّغْلُلْ و هر که خیانت کند در غنائم يَاْتِ بِمَا غَلَّ بیاید که با
آنچه خیانت در آن کرده است یا بیارد آنچیز را که در آن خیانت کرده يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز و علی رؤس الاشهاد بر آن فضیحت یابد اگر همه
سوزنی یا رشته باشد در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنائم رسن کهنه که قبل از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت
علیه الصلوٰة والسلام آورده بود آنحضرت قبول نکرد و فرمود نگاه دار تا در قیامت بیاری ثُمَّ تُوَفّٰى

پس تمام داده شود دران روز كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کسب کرده باشد از خیر و شر وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم
کرده نشوند در وقت جزا أَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا هر که پیروی کند رِضْوَانَ اللَّهِ خوشنودی خدا را در ترک غلول باشد یعنی نباشد كَمَنْ بَاءَ همچون کسی که باز
گردد بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ به خشمی از خدای بسبب خیانت وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و آرام جای او باشد دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای
گشتنی است دوزخ هُمْ انبیا و اهل امانت که تابع رضوان حق اند دَرَجَاتٌ خداوندان پایهای بلند اند یا مر ایشان راست درجها
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند مردمان از امانت داری و خیانت گذاری
لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ هر آینه به تحقیق منت نهاد خدای عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ چون فرستاد در میان ایشان رَسُولًا
مِنْ أَنْفُسِهِمْ پیغمبری هم از ایشان یعنی آدمیان يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ می خواند بر ایشان آیتهای قرآنی یا نشانهای توحید وَيُزَكِّيهِمْ
و پاک میگرداند ایشان را از ادناس مقتضیات طبیعت بر شحات نتایج احکام شریعت یا زکوة از ایشان فرا میگیرد یا کار ایشان بصلاح می آرد
یا بر پاکی ایشان گواهی میدهد وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می آموزاند ایشان را قرآن یا معارف شرعیه وَالْحِكْمَةَ و حکمت یعنی حدیث یا معارف
عقلیه وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ و بدرستی که بودند همه مردمان پیش از بعثت رسول لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا و ظاهر نه خیر را
میدانستند و نه از باطل دوری می توانستند بیت تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان : عالم ز نور روشن او نور حق گرفت أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ
آیا هر گاه بشما رسد مُصِيبَةٌ نا بایستی از هزیمت و قتل و جراحت از اعادی و حال آنکه قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا رسیده بودند از ایشان
دو چندان یعنی یافته بودید از کافران دو برابر چه ایشان در احد هفتاد تن از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر
قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا گفتید از روی تعجب و جزع که این از کجا بما رسید و ما مسلمانیم و پیغمبر خدا در میان ماست قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ
بگوی ای محمد اینکه بشما رسید آن هم از نزدیک شماست که نافرمانی کردید و از مدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی بطلب غنیمت آوردید
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر هر چیزی از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت توانا است وَمَا أَصَابَكُمْ و آنچه بشما رسید
از مکروهات و ما یلیها يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ دران روزی که لشکر ابوسفیان با سپاه مومنان روی بروی آوردند فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس بامر
خدای بقضاء و قدر او بود وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ و تا ببیند خدای ثبات قدم مومنان را و ظاهر سازد وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا و تا اظهار
کند خصومت آنها که نفاق ورزیدند وَقِيلَ لَهُمْ و گفتند مر ابن ابی و اصحاب او را در وقت باز گشتن ایشان از راه مدینه که تَعَالَوْا بیائید از
حرب باز مگردید و به جد تمام قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کارزار کنید با مشرکان در راه خدای أَوِ ادْفَعُوا یا دفع کنید مشرکان را که داعیه قتل
و غارت اهل مدینه دارند قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا گفتند اگر ما هم حرب بدانستیم لَاتَّبَعْنَاكُمْ هر آینه متابعت میکردیم شما را یا اگر دانیم که
اینجا جنگ خواهد بود دیگر ما جنگ واقع نخواهد شد و محمد علیه الصلوة والسلام با اقربای خود صلح خواهد کرد هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ ایشان منافقان
بسوی کفر آن روز که این سخن گفتند أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ نزدیکتر اند از خود که بسوی ایمان یا با اهل کفر اقرب اند در یاری دادن
با اهل ایمان يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ می گویند بزبانهای خود مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه بزبان میگفتند که حرب
نخواهد بود در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع شود وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا يَكْتُمُونَ آنچه منافقان پنهان داشتند از حقد و عداوت
حسد و مسیات الَّذِينَ این منافقان آنانند که از روی جهل یا به جهت فریب جهال قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ گفتند از برای اشکال خود یا از برای
همشیان خود که در احد شهید شده بودند وَقَعَدُوا و حال آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانهای خود و باز استاده از قتل لَوْ أَطَاعُونَا
اگر فرمان برداری کردندی آن برادران ما را در انصراف از راه و سکون در مساکن خود مَا قُتِلُوا کشته نمی شدند چنان چه ما نشدیم قُلْ بگو ای
محمد صلی الله علیه وسلم اگر اختیار مرگ بدست شماست فَادْرَءُوا واپس دفع کنید عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ از نفسهای خود مرگ را
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که حذر دفع قدر میکند در کشاف آورده که دران روز منافقان این سخن گفتند هفتاد
ایشان را مرگ رسید وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و مپندار آنان را که بصدق نیت قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کشته شدند در راه خدای أَمْوَاتًا

که ایشان

که ایشان مرده اند ابن عباس رض نقل کرده است که حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام صحابه را گفت چون برادران شما در روز احد شهید
شدند حق سبحانه جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند
و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت خوابهای ایشان قنادیل زرین در سایه پایه عرش آویخته و ایشان میگویند خداوندا کی
خبر دهد یاران و برادران ما را ازین دولت که ما یافته ایم تا رغبت ایشان به جهاد و اجتهاد زیاده گردد حق سبحانه برای تعریف حال ایشان
این آیت را نازل فرمود یا پدر جابر انصاری رض که از شهدا بود از خدای تعالی درخواست که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم
فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفت که آمدگان از رجوع ممنوع باشند گفت پس بار خدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده یاران را
خبر کن این آیت نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زنده اند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود بدان معنی که هر
سال ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را نمی خورد یا می بویند ایشان را چون پاره مردگان یا رد سلام زایران میکنند بدستور زندگانی
يُرْزَقُونَ روزی داده می شوند از میوهای بهشت فَرِحِينَ در حالتی که شادمانند بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بدان چیزی که عطا کرده است
خدای بدیشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش که آن دولت خوشنودی حق است و عطائی که ورای آن متصور نیست و در تفسیر کبیر آورده که جوهر
قدسی را با نوار الوهیت شعشعی پدید آید و ذوات ایشان را بلمعات معارف ربانی مستنیر گردانند یرزقون اشارت بر آنست پس از ان منبع نور
و مصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت از آنست و به حسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول بمقام وصال و مسرتی برافزون تر از نظر بجمال حق
کریم نمی تواند بود بیت مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست : میکنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم وَيَسْتَبْشِرُونَ و مسرور میشوند
و شادی میکنند بِالَّذِينَ بآنکه هنوز لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ در نرسیده اند بایشان مِنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان و امید میدارند که بهشت
بدیشان رسد و در کرامت با ایشان شریک شوند و یا شادی ایشان بآنست که بر احوال اخرویت بلا خلاف صاحب وقوف شده یقین
میدانند أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ آنکه هیچ ترسی نیست بدیشان از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نباشند که اندوه
ناک گردند بر مفارقت دنیا و آنچه در و بگذارند يَسْتَبْشِرُونَ شادمانی مینمایند بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ برحمتی که فایض شده از خدای
یعنی ثواب اعمال وَفَضْلٍ و افزونی بران نعمت به قدر استحقاق باشد و فضل آنچه زاید بران بر بنده ارزانی دارد وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستی که
دارند شهیدان بآنکه خدای لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ضایع نکند مزد کار مومنان موحد و مجاهد الَّذِينَ اسْتَجَابُوا آنانکه از
روی صدق اجابت کردند لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مر فرمان خدای و رسول را وقتی که به خروج از مدینه امر کرد و آن چنان بود که چون ابوسفیان
از احد باز گشت سید عالم علیه الصلوة والسلام آخر همان روز که شنبه بود هفتم ماه شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه نفر مود تا لشکریان احد بر
دشمنان بروند و هر که در معرکه احد حاضر نبود بدین غزوه بیرون نیاید صحابه اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحت براه که متوجه شدند و در حمراء الاسد
معسکر همایون مقرر شده و شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت ابهت لشکر اسلام با حیاء و قبائل عرب رسیده دانند که ایشان را عجزی
و انکساری نیست حق سبحانه بدین آیت می ستاید آنها را که اجابت خدا و رسول کردند مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ از پس آنکه رسیده
بود ایشان را جراحت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ مر آن کسانی را که نیکوئی کردند از ایشان بوفای عهد وَاتَّقَوْا و بترسیدند از غضب
خدا در مخالفت امر پیغمبر أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ است یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان را بعد از رجوع ندامتی روی نمود و بعزم
استیصال لشکر اسلام عزم معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسید آن حضرت به حمراء الاسد با او گفتند هراس در دل ایشان افتاد
از روحا روی هزیمت به مکه آوردند و در راه قافله تجار یا طایفه از اعراب بادیه که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نمودند که محمدیان را بر جا
که ببینید از ما بترسانید و چنان باز نمائید که ایشان با لشکر آراسته باز گشته اند و جدال و قتال بلکه استیصال شما را میان در بسته
آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بفرموده ابوسفیان طرح تخویف افکندند و عنایت ازلی مسلمانان را در آن هیچ
حال اثر تزلزل به مبانی خلوص ایشان راه نیافت بلکه در مراد تصدیق افزوده جواب ایشان به کلمات حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ باز دادند

وقف لازم

و حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید الذین اجابت کنندگان آنانند که از جهت تخویف قال لهم الناس گفتند مر ایشانرا مردمان یعنی
نجاد با عراب ان الناس بدرستی که ابوسفیان و اصحاب او قد جمعوا لکم هرآینه جمع شده اند و متفق الکلمه گشته برای قتال شما فاخشوهم
پس بترسید از آمدن ایشان که شما را با آن جماعت طاقت حرب نیست فزادهم پس زیادت گردانید این سخن مومنانرا ایمانا از جهت تصدیق و یقینی
در کار خود تا بمی ترسیدند و قالوا حسبنا الله و گفتند بسنده است ما را خدای یاری دهنده و کفایت کننده و نعم الوکیل و نیکو کارگذاری
است حضرت پروردگار و نزد بعضی این آیت که گذشت و آنچه بعد از وست در غزوه بدر صغری فرود آمده آورده اند که روز احد ابوسفیان در
پایان شعب مقرر کرد که میعاد حرب ما سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود که در جواب او بگوید که چنین باشد دیگر
سال که نزدیک بموعد رسید ابوسفیان پشیمان شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند از قریش و چنان سازد
که عنان عزیمت از سفر بدر باز کشند نعیم به یثرب آمد و هر چند مقدمات تخویف امیر از کثرت لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان
و او جز جواب حسبنا الله و نعم الوکیل نشنود و حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام با محاربان احد و جمع دیگر که مجموع هزار و پانصد مرد
بودند به بدر رفت و هشت روز آنجا توقف فرمودند و بازارها قایم گشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام بدان موضع
نیامدند و حق تعالی این آیت ها فرستاد و برین تقدیر آن ناس که در آیت سابقه عبارت از قافله بود و این جا نعیم بن مسعود باشد و بر هر دو تقدیر
ناس ثانی ابوسفیان و اتباع اویند و تتمه حال مومنان را اینست که فانقلبوا پس بازگشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع
بدر بنعمة بعافیتی تمام یا ثوابی لا کلام من الله از خدای و فضل و زیادتی حرمت یا افزونی مال تجارت لم یمسسهم سوء
نرسید ایشانرا گروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت رفتند و بکرامت باز آمدند واتبعوا رضوان الله و پی روی کردند خشنودی
خدای را به فرمان برداری رسول والله ذو فضل عظیم و خدای خداوند فضل بزرگ است بدفع مشرکان از مومنان انما ذلکم
الشیطان جز این نیست که آن تخویف شیطان بود یخوف اولیاءه می ترساند بدان دوستان خود را یعنی آنچه اعراب بادیه با اهل
قافله با نعیم میگفتند آن از شیطان القا کرده بود تا بترساند بدان منافقانرا و از لشکر پیغمبر روی گردان شوند و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان
گردد فلا تخافوهم پس شما ای مومنان مترسید از اولیای شیطان وخافون و بترسید از من در مخالفت امر من ان کنتم مومنین
اگر هستید شما تصدیق کنندگان مر وعد و وعید مرا و لا یحزنک الذین و باید که اندوهناک نکردانند ترا آنانکه یسارعون فی الکفر
می شتابند در یاری اهل کفر چون ابن ابی و متابعان او که در جنگ احد تخلف ورزیده ترا فرو گذاشتند انهم بدرستی که ایشان
لن یضروا الله شیئا هرگز زیان نرسانند خدای را یعنی دوستان خدای را چیزی بسبب مسارعت در کفر یرید الله می خواهد خدای
الا یجعل لهم آنکه نگرداند مر ایشانرا یعنی ندهد حظا فی الاخرة بهره در ثواب آن جهانی ولهم عذاب عظیم و مر ایشانراست عذابی
بزرگ یعنی بسیار و همیشه ان الذین اشتروا الکفر بدرستی آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند بالایمان با ایمان لن
یضروا الله شیئا هرگز زیان نکنند خدای را چیزی بسبب اشترا بلکه ضرر ایشان بدیشان عاید گردد ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست
عذاب دردناک که الم آن بدلهای ایشان برسد و لا یحسبن الذین کفروا و نه پندارند آن کسانیکه کافر شدند از یهود و نصاری
مشرکان و منافقان انما نملی لهم جز این نیست که آنچه ما مهلت میدهیم ایشانرا خیر لانفسهم بهتر است نفسهای ایشانرا انما نملی
لهم بدرستی که ما درنگ میدهیم ایشانرا لیزدادوا اثما تا زیاده کنند گناه را و در دین باطل خود ثبات ورزند ولهم عذاب مهین
و مر ایشانراست عذاب خوار کننده و رسوا سازنده ما کان الله خدای بر آن نیست لیذر المومنین که بگذارد مومنان را علی
ما انتم علیه بر آن چیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در خفا و استهزا با ایشان در آشکارا بلکه صراف حکمت الهی نقد حال
شما را بر محک امتحان زند حتی یمیز الخبیث تا وقتی که جدا کند پلید را که آلوده نفاق است من الطیب از پاک یعنی مومن مخلص و
تمیز بالجهاد باشد تا مخالفان تخلف نموده با اعدای دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد پیدا با اظهار مخزونات سرایر ایشان که بطریق وحی سید عالم

علیه الصلوة والسلام معلوم کرده و صحابه بر آن اطلاع یابند و از جمله مکنونات ضمایر اهل نفاق آن بود که در وقتی که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفت
که امت مرا بصورت و حلیت من بهمان منشا که ذوات و ذریات را با آدم صفی علیه الصلوة والسلام نموده بود نمودند مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام
از ایشان اسلام قبول کند و کدام در بادیه ضلالت سرگردان ماند منافقان با یکدیگر میگفتند که محمد چنین دعوی بلند می کند و از حالات دل ما بی خبر
ما غافل است اگر راست میگوید که علی التعیین با ما گوید که کدام مخلص ست و کدام منافق آیت آمد که وما کان الله لیطلعکم و چنان نیست
که خدای مطلع گرداند شما را ای منافقان علی الغیب بر آن سر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام کافر ماند ولکن الله یجتبی ولیکن خدای
بر گزیند برای اطلاع بر آن من رسله از فرستادگان خود من یشاء هر کرا خواهد فامنوا پس شما ای مومنان بگروید بالله به خدای بر آن
وجه که او متفرد است بعلم غیب ورسله و باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند و نمی شاید که خطاب با کفار یا منافقان باشد
وان تومنوا و اگر ایمان آرید برین وجه وتتقوا و بپرهیزید از دنیا یا از شرک و نفاق فلکم اجر عظیم پس شما را باشد مزدی
بزرگ ولا یحسبن الذین و نه پندارند آنانکه از زکات یبخلون بخیلی میکنند بما آتیهم الله به آنچه خدای از مال دنیا بدیشان
داده است من فضله از فضل و کرم خود هو خیرا لهم که آن بخل بهتر است مر ایشانرا بل هو شر لهم نه چنین است بلکه آن
بخل بدتر است مر ایشانرا هم در دنیا بذهاب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق شدائد و اهوال سیطوقون زود باشد که در گردن
ایشان طوق کرده شود ما بخلوا به آنچه بخل کرده اند بآن از مالها و زکاة نداده اند و این فضیحت ایشان را واقع باشد یوم القیمة
در رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا حق سبحانه و تعالی مال عطا فرموده و آنکس از روی بخل زکاة آن ادا نموده تمثیل و تصویر کنند بروز
قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری و تندی زهر موی بر سر او نمانده باشد و دو نقطه سیاه در زیر چشمهای وی آشکارا بود و چنین
حیه حیثیت ترجمه آیت است پس آن مار بیاید و طوق گردن او شده هر دو کناره روی و دهن او را بگیرد و زبان تقریع و توبیخ گشاده میگوید انا مالک
انا کنزک یعنی من آن مال توام در دنیا که بدان لاف مباهات میزدی و گنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت بر اقران می افکندی بیت
گنج از دل برون کن مال زا فکن ز چشم ... مال تو ماراست در معنی و گنج اژدهاست ولله و مر خدای راست میراث السموات والارض
میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه بمیرند و ملک زمین و آسمان از دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم ماند لمن الملک الیوم لله الواحد
القهار و محققان گویند میراث در حقیقت چیزی را گویند که بملک کسی در آید و پیش از آنکه در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین میراث را
بر وجه مجاز گفته چه عاریت است در دست ایشان و فی الحقیقة از آن خداوند است ولله ملک السموات والارض پس چون اهل آسمان
و زمین بمیرند عاریت او بصاحب او باز رسد و درین سخن اشارتی هست بآنکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست آنچه دارد از آن حق است پس مال
دیگری بخل ورزیدن غایت عباوت و نهایت شقاوت باشد بیت ای آنکه به بخل کیسه را بند کنی ... خود را بوجود مال خورسند کنی
این مال خداست صرف کن در ره او ... امساک بمال دیگری چند کنی والله بما تعملون خبیر و خدای بآنچه شما میکنید از انفاق
ع ١٠ وامساک داناست لقد سمع الله بدرستی که بشنید خدای قول الذین قالوا سخن آنهارا که گفتند ان الله فقیر بدرستی
که خدای درویش است ونحن اغنیاء و ما توانگریم چون آیت واقرضوا الله قرضا حسنا پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرود آمد
جهودان گفتند خدای محتاج است که از ما قرض میطلبد حق تعالی این آیت فرستاد و از روی تهدید گفت سنکتب ما قالوا زود باشد
که بنویسیم یعنی حفظه را بفرمائیم که بنویسند آنچه گفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند وقتلهم الانبیاء و دیگر بنویسیم کشتن
ایشان پیغمبران را بغیر حق بناحق ونقول و میگوئیم ایشانرا نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور ذوقوا عذاب الحریق
بچشید آتش سوزنده را ذلک این چنین عذابی شما را بما قدمت ایدیکم بسبب چیزیست که از دستهای شما پیش فرستاده است و اگر
برای تحقیق فعل است و اگر نه فاعل ایشانند و افعال ایشان قتل انبیا بوده و عبادت عجل و امثال آن وان الله و دیگر این عقوبت
بسبب آنست که خدای لیس بظلام للعبید نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابید از روی عدل با معذب میسازد

الَّذِينَ قَالُوا و بشنید قول آنانکه گفتند إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا بدرستی که خدای عهد کرده است و پیمان فرستاده بما یعنی ما را امر کرده أَلَّا
نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ بآنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده را حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که تَأْكُلُهُ النَّارُ
بخورد آنرا آتش بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبوده و آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف بنهادندی و پیغمبر آن زمان در میان آن خانه ایستاده مناجات کردی
و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت سرها در پیش انداخته متوجه بودندی تا وقتی که قربان مقبول شدی و علامت قبول قربان آن بود که آتش سفید
بیدود با آواز مهیب از آسمان فرود آمده در قربانی پیچیدی و بسوختی پس جهودان میگفتند که در توریت مذکور است که جز بدان پیغمبر مگروید که قربانی
بدین وجه بیارد حق سبحانه ایشانرا الزام میکند بدین آیت قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم تحقیق آمدند بشما رُسُلٌ مِنْ
قَبْلِي فرستادگان خدای پیش از ظهور من بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن چون عیسی علیه السلام وَبِالَّذِي قُلْتُمْ و دیگر آمده بودند بدین
چیز که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهی که مدعای شماست چون زکریا و یحیی علیه السلام فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ پس چرا کشتید ایشانرا یعنی زکریا که
صاحب مذبوح بود و پسر او یحیی را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان که متابعت پیغمبر صاحب قربانی می باید کرد فَإِنْ
كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب کردند ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم ملول مباش فَقَدْ كُذِّبَ پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رُسُلٌ
مِنْ قَبْلِكَ فرستادگان از پیش تو چنان فرستادگانی که ایشان جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ آورده اند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر
وَالزُّبُرِ و مواعظ زاجره یا احکام شرعیه وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و کتاب چون زبور و انجیل روشن کننده حلال و حرام كُلُّ نَفْسٍ هر تنی
ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ است و زود باشد ای اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ
و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز برخاستن از قبور فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر کرا دور کردند از آتش
دوزخ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آوردند به بهشت فَقَدْ فَازَ پس هر آینه رستگار شد و بمراد رسید وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی این
جهان إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر برخورداری ناپایدار حیات و نیاز بمتاعی تشبیه کرد که خرنده دران غرور یابد و مراد آن است که زندگانی دنیا
مردم را فریب میدهد و اگر بحقیقت آن وانا شوند معلوم کرد و هیچ نمی ارزد بیت در دیده اعتبار خوابی است ؛ بر ره گذر اجل سرابی است
ایمن منشین بکرم و سرورش ؛ مشغول مشو بسرخ و زردش لَتُبْلَوُنَّ بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد فِي أَمْوَالِكُمْ در مالهای خویش
اهل شرک بعد از هجرت مهاجران به مدینه دست تعدی بضیاع و مال هر یک که در مکه داشتند دراز کرده میفروختند و بعضی را از ایشان در راه بست
می آمدند آتش تعذیب و نهند بدنش میسوختند حق سبحانه آیت فرستاد که هر آینه مبتلا شوید در مالهای خود بنقصان و تلف وَأَنْفُسِكُمْ و در نفسهای
خود بجهاد یا امراض و علل وَلَتَسْمَعُنَّ و هر آینه خواهید شنید مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب بدیشان داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ
پیش از شما یعنی یهود و نصاری وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و دیگر می شنوید از آن کسانیکه شرک آورده اند أَذًى كَثِيرًا رنج بسیار یعنی
سخنانی که موجب رنجش خاطر باشد هم نسبت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و هم بنسبت خود وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید بر آزار این
گروه وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مکافات ایشان و با منتقم حقیقی گذارید فَإِنَّ ذَٰلِكَ پس بدرستی که این صبر و اتقا مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ
از استواری کارهای دین است و درستی نشانهای آن یا از حقایق ایمان است وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن آنرا که فرا گرفت خدای مِيثَاقَ
الَّذِينَ عهد و پیمان آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ عطا کرده اند توریت و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که لَتُبَيِّنُنَّهُ هر آینه
بیان میکنند لِلنَّاسِ برای مردمان کتاب را که در شان محمد علیه الصلوة والسلام است وَلَا تَكْتُمُونَهُ و نپوشند امر پیغمبر را حفص در
کلمه خطاب می خواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنید پیغمبر را و مپوشید فَنَبَذُوهُ پس بینداختند کتاب را یا پیمان را وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ
از پس پشت خود و این کلمه مثل است در عدم التفات وَاشْتَرَوْا بِهِ و خریدند یعنی برگزیدند بآنچه اخذ میثاق بران بود ثَمَنًا قَلِيلًا
بهای اندک را و آن ماکل و رشوتهای احبار و اساقفه بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ پس بد چیزی است
که میخرند یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ مپندار ای محمد صلی الله علیه وسلم آنانرا که شاد می باشند

بما

بِمَا أَتَوْا بآنچه آمده یعنی کردند از پوشیدن نعت تو وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا و دوست میدارند که ستوده شوند بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا بآنچه
نکردند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام از یهود چیزی پرسید و ایشان جواب او مخفی داشته بنوع دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرانمودند که
براستی خبر داده اند و با وجود آن دروغ ایشانرا داعیه استحسان نیز بود و این آیت نازل شد یا در شان منافقان است که از غزوه تخلف کردند و چون
پیغمبر علیه الصلوة والسلام باز آمد ایشان زبان باعذار گشوده توقع تحسین داشتند فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ پس مپندار ای محمد صلی الله علیه وسلم
مومنان ایشانرا بِمَفَازَةٍ که اهل رستن اند مِنَ الْعَذَابِ از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
و مر ایشانراست عذاب دردناک در روز رستخیز وَلِلَّهِ و مر خدایراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها
وَاللَّهُ و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار قَدِيرٌ تواناست آورده اند که قریش از یهود پرسیدند
که معجزه موسی علیه السلام چه بود ایشان حدیث عصا و ید و بیضا با معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز علیه الصلوة والسلام
سوال کرده احیای موتی و ابرای مرضی باز گفتند پس بجناب نبوت پناه آمده گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم ما از معجزات موسی و عیسی
علیه السلام خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو بدین جانب شتافته ایم اگر کوه صفا را زر سازی آنرا علامت یکانگی معبود تو میدانیم حق سبحانه
این آیت فرستاد که اگر شما طالب آیات وحدانیتید إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است وَالْأَرْضِ
و در آفریدن زمین و آنچه بر وی است وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و آمد شد شب و روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان
و زیادت لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان خرد را
که عقول ایشان از شوایب حس و وهم صافی و با دراک دقایق آثار وافی باشد الَّذِينَ و این اولو الالباب آنانند که از روی خلوص يَذْكُرُونَ اللَّهَ
یاد میکنند خدایرا قِيَامًا در حالت ایستادن وَقُعُودًا و در وقت نشستن وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مراد دوام
ذکر است یعنی دایم با ذکر حق اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرَهُ و نعم ما قال بیت
در شب و روز بجز یاد تو در خاطر نیست ؛ بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست ؛ یا مراد از ذکر نماز است که برین هیات سه گانه می گذارند
بر حسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکر است یعنی سپاسداری می کنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بر آن است و بر نعمت قعود که پایداری صحبت
دران است و بر راحت اضطجاع و منام که آسایش تمام بسبب آنست محققان گفته اند که مراد از ذکر ذکر دل است زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن
نیست اما ذکر دل را فتوری و قصوری نمی باشد پس مراد ازین ذاکران صاحب دلانند که مشغول بذکر دل و جانند قیاما در حالتی که قایم اند یعنی
متوجه بامر الهی و قعودا و قاعد اند باز ایستاده اند از ملاهی و علی جنوبهم و بر جانب انداز ارتکاب مناهی یا قایم اند بر آستانه خدمت و قاعد اند
بر بساط قربت و علی جنوبهم آسوده کانند در بارگاه وجد و حال بر کناره انداز پندار و هم و غرور و خیال بیت
حجاب کثرت از هم بر دریده ؛ به خلوتگاه وحدت آرمیده ؛ ره وهم و خرد بر خویش بسته ؛ بحق پیوسته و از خویش رسته ؛ وَيَتَفَكَّرُونَ
و اندیشه میکنند از روی استدلال فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشانرا راه نماید
بصانع قدیم و مبدع حکیم و حجت بعد و حرمان از نظر دل ایشان برخاسته از غیبت به حضور آیند و از روی شهود بزبان نیاز گویند
رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا خَلَقْتَ هَٰذَا نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است بَاطِلًا آفریدن باطل یا خلق نکرده آنرا بعبث
و هزل سُبْحَانَكَ پاکی تراست از آنکه چیزی را بباطل بیافرینی فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ پس نگاه دار ما را بحمایت لطف خود از عذاب
آتش دوزخ رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ بدرستی که تو از روی عدل مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ هر کرا در آری بدوزخ و در آنجا جاوید باشد فَقَدْ
أَخْزَيْتَهُ پس بدرستی که او را خوار کردانیدی به عقوبت وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست ستمکارانرا از شرک و یهود و نصاری و مثال ایشان
مِنْ أَنْصَارٍ هیچکس از یاران که عذاب از ایشان مندفع سازند رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّنَا بتحقیق که ما سَمِعْنَا مُنَادِيًا شنیدیم
ندا کننده را که آشکارا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ میخواند خلق را بسوی ایمان و این منادی محمد علیه الصلوة والسلام و یا قرآن و این عام تر است

چه بس سا کس دعوت رسول علیه الصلوة والسلام در نیافته اند و همه کس از قران میشنود که بزبان بیان ندا میزند ان امنوا بربکم به پرورد
گار خود فامنا پس اجابت کردیم منادی را و ایمان آوردیم ربنا ای آفریننده ما فاغفر لنا ذنوبنا پس بیامرز
گناهان ما را مراد کبایر است یا مطلقا گناهان گذشته وکفر عنا و در گذران و بپوشان از ما سیئاتنا بدیهای ما را مراد صغایر است
یا گناهان آینده وتوفنا و بمیران ما را مع الابرار با نیکان و نیکوکاران ربنا ای تدبیر کننده و بصلاح آرنده کار ما واتنا ما وعدتنا
و بده آنچه ما را وعده کرده علی رسلک بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم جاودانی است یا آنچه بر زبان رسل وعده فرموده از نصرت مؤمنان
یا آن آمرزش عظیم که انبیا گفته که از ما آمرزش خواهید چنانچه نوح علیه السلام گفت ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات
چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود رب اغفر لی ولوالدی وللمؤمنین چنانچه پیغمبر علیه الصلوة والسلام ما را امر کردی که واستغفر
لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات ولا تخزنا یوم القیمة و رسوا مکن ما را در روز رستخیز انک لا تخلف المیعاد بدرستی
که تو خلاف نکنی وعده خود را در تیسیر نقل میکند که دعوات خمس که درین آیتها است از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام و چهار خلیفه
بزرگوارش بر ترتیب واقع شده حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از مرتبه شهود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا
و صدیق اکبر رض در مقام خوف فرمود که ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و فاروق رض از تحقیق تصدیق خود خبر داد
که ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی و ذوالنورین رض در مرتبه رجا طلب غفران کرد که ربنا واتنا ما وعدتنا لاجرم همه ثلثه
این دعوات بر هدف اجابت رسید بر انچه رحمت از دیوان عنایت برین وجه صادر شد که فاستجاب لهم ربهم پس اجابت کرد
دعاهای ایشان را پروردگار ایشان بانکه گفت انی لا اضیع من ضایع نگردانم عمل عامل منکم عمل هیچ عمل کننده را از شما
ام سلمه رض نقل میکند که من از سید عالم علیه الصلوة والسلام سوال کردم که هر عاملی را اجری است این چگونه باشد که مردان مهاجر را مناقب بسیار گردد
و مهاجرات را ازان نصیبی نه این آیت آمد که من عمل هیچ عاملی را از شما ضایع نمی کنم من ذکر او انثی از مرد و زن بعضکم
من بعض برخی از شما برخی دیگرید یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان ملخص سخن آنکه شما را در ثواب یک حکم است هر که عمل
کند مزد برد ذکورت و انوثت را درآن مدخل نیست فالذین هاجروا پس آنانکه هجرت کردند از شرک یا از اوطان خود واخرجوا من
دیارهم و بیرون کرده شدند از سراها و منازل خود یعنی حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و آنانکه مشرکان ایشان را از مکه بیرون کردند واوذوا
فی سبیلی و رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلام اند چون بلال که او را بضرب و ستم و صهیب رومی که او را به نهب
اموال میرنجانیدند وقاتلوا و کارزار کردند با کفار وقتلوا و کشته شدند در جهاد این عامه مهاجران اند لاکفرن عنهم هر آینه در
گذارم از ایشان سیاتهم بدیهای ایشان را ولادخلنهم و در آرم ایشان را جنت تجری به بوستانها که میرود من تحتها
الانهر از زیر درختان یا تحت منازل آن جویها و پاداش دهیم ایشان را ثوابا من عند الله پاداشی دادنی از نزدیک خدای
وضع مظهر در موضع ضمیر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافت ثواب بعندیت و تقیید باسم الله دال است بر ذات با مجموع
صفات نشانه تعظیم ثواب است والله عنده حسن الثواب و خدای است که نیکوئی پاداش و پاداش نیکو نزدیک اوست
و در تفاسیر آورده است که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرای مؤمنان بعسرت میگذرانیدند و در خاطر ایشان می گذشت که چرا باید
که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت حق سبحانه جهت تسلیه ایشان با پیغمبر خود خطاب فرمود و مراد دوستان
امت اند لا یغرنک باید که فریب ندهد ترا تقلب الذین کفروا رفتن و آمدن کاروان کافران فی البلاد در شهرها بتجارت
چه آن تقلب ایشان متاع قلیل نفعی مختصر و برخورداری اندک است که زود زایل شود ثم ماوهم جهنم پس انکه بآخرت روند بازگشت
ایشان دوزخ باشد وبئس المهاد و بد آرامگاهی است دوزخ لکن الذین اتقوا ربهم لیکن آنها که بترسند از عقاب پروردگار
خود و به متاع دنیا مغرور نگشتند لهم جنت ایشان را بوستانها است بران وجه که تجری من تحتها الانهر میرود از زیر قصور

آن

آن یا درپای درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین خالدین فیها جاوید ان باشند دران بوستانها نزلا در حالتی که این بهشتها پیش کشی باشد
من عند الله از نزدیک خدای نزل آنرا گویند که در منزل مهمان نازل حاضر سازند و بسیاری و خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکودانست
او باشد و هرگاه که بهشت نزل مهمان دارالسلام خواهد بود پس نعمت کلی جز تماشای پرتو انوار لقا نباشد بیت نوای زاهد سوی باغ و بهشت میکشی
منتهای همت و نعمت دیدار میخواهم وما عند الله و آنچه نزدیک خدای است از الطاف خفیه خیر للابرار بهتر است مر نیکوکاران را
از متاع فانی وان من اهل الکتب و هر آینه از اهل کتاب لمن یؤمن کسی هست که میگرود بالله به خدای وما انزل الیکم
و بانچه بر شما منزل شده که قران است وما انزل الیهم و بدان نیز که بدیشان فرستاده اند که توریت است یا انجیل مراد ابن سلام است
و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او خشعین لله در حالتی که ترس کاران اند یا متواضعان مر خدای را لا یشترون بدل نمیکنند
بایت الله باحکام توریت یا نعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام ثمنا قلیلا بهای اندک را چنانچه احبار یهود رشوت خوار اولئک آن گروه
مؤمن خاشع و متدین لهم اجرهم مر ایشان راست مزد ایشان ذخیره نهاده عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان ان الله بدرستی
که خدای سریع الحساب زود حساب است بآسانی و زود حساب مؤمنان خواهد کرد یایها الذین امنوا ای گروه مؤمنان
اصبروا صبر کنید بر ادای فرایض یا بر جهاد یا بر ایذای اعدا و حقیقت آن است که بر امتثال احکام شرعیه با همه طاعت را شامل باشد
وصابروا و شکیبایی نمائید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه ورابطوا و ساخته و آماده باشید مقاتله اعدا
الله را مرابطه آن است که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسپان و اسلحه آماده دارند تا ایذای کفار از مؤمنان باز توانند داشت و نزد
بعضی مرابطه انتظار نمازی است بعد از نمازی واتقوا الله و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید
محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهده نفوس به نهی از هوا و امر به طاعت مولی و مصابره فرمائید بر مراقبه قلوب مع الله به تسلیم در بلا و رضا به جریان
احکام قضا و اقدام نمائید بر مرابطه ارواح بوصول حق و انقطاع از ماسوی الله و تقوی ورزید به محافظت اسرار و التفات باغیار
تا بارسته شوید از جهت وجود بفنا فی الله و فایز گردید بعد از فنا بدولت بقا بالله بیت گر بقا خواهی فنا شو کز فنا * کمترین چیزی که میزاید بقا

سورة النساء مدنیة بسم الله الرحمن الرحیم وهی ست وسبعون آیة ع ۱

یایها الناس ای مردمان اتقوا بترسید و پرهیزید ربکم از خشم و عذاب پروردگار خویش الذی آن آفریدگاری که بمحض
قدرت خلقکم بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال و السنه من نفس وحدة از یک تن که آن آدم است وخلق منها
و بیافرید از آن تن زوجها جفت وی را که حوا است و اصح آنست که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم علیه الصلوة والسلام آفرید وبث منهما
و پراکنده کرد و ظاهر گردانید از آدم و حوا علیهما الصلوة والسلام بواسطه توالد و تناسل رجالا کثیرا مردان بسیار ونساء و زنان فراوان
واتقوا الله و بترسید از مخالفت امر خدای الذی آن خداوندیکه شما در وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر تساءلون به حاجت
میطلبید و سوگند بر یکدیگر میدهید به آن خدای والارحام و به پرهیزید از قطع رحم و با یکدیگر مهربانی پیوند کنید ان الله کان بدرستی
که خدای هست و بود و همیشه باشد علیکم رقیبا بر شما دیدبان یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است و هر که داند که خدای نگهبان اوست
باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد و بوقت عظمت بر ناپاکی و بی باکی از و شرم دارد مثنوی هر که موقن بود بآنکه خدای
حاضر و ناظر است در همه جای * در و دیوار حاجب و بواب * نیست در دیدن خدای حجاب * در پس پردهای تو بر تو * کی تواند مخالفت
با او * در بن چاه و در شب تاریک * بیند او مور و رشته باریک * واتوا الیتمی و بدهید مر یتیمان را ای اولیا و اوصیای ایشان
اموالهم مالهای ایشان را که به حکم وصایت و ولایت تصرف کرده اند آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه
گوسفند لاغر خود در رمه ایشان سر داده بعوض گوسفند فربه بزرگ میگرفتند و میگفتند شاة بشاة حق سبحانه فرمود ولا تتبدلوا الخبیث
بالطیب و بدل مکنید مال ناپاک یتیم را بمال پاک خود یعنی فرا مگیرید جید را از مال یتیم که در حق شما خبیث است و بجای آن منهید مال ردی را که

به نسبت شما طیب است و لا تأکلوا اموالهم و مخورید مالهای ایشان را الی اموالکم ط آمیخته با مالهای خود انه کان بدرستی که
خوردن مال یتیم تبدیل آن با خیانت در آن هست نزدیک خدای حوبا کبیرا گناهی بزرگ این آیت در شان یکی از قبیله غطفان
نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده و او بولایت عمومیت اموال او را متصرف شده چون پسر بدرجه بلوغ رسید
مال خود را از عم طلب نمود و او ابای آن تعللی می کرد مرافعه ایشان به محکمه علیه نبوی افتاد و این آیت فرود آمد و غطفانی کلمه نعوذ بالله من الحوب
الکبیر بر زبان راند و تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود و ان خفتم و اگر بترسید و بامید اینید الا تقسطوا آنکه عدل نکنید و راستی نورزید
فی الیتمی در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عایشه صدیقه رض نقل میکند که این آیت در شان کسی فرود آمد که یتیمه در حجر تربیت او بود و
ولایت تصرف در مال صغیره او داشت و میخواست که او را در قید نکاح آرد و حق خدمت و تعین کابین یتیمان چنانچه باید فرو گذارد و با نواع منقصت
او را مزاحم می شد بهرچه مکروه طبیعت او بود و پیش می آورد و آیت آمد که اگر میدانید که در تعین مهر یتیمان و ادای مال ایشان از روش عدالت دور باشید
فانکحوا پس نکاح کنید ما طاب لکم آنچه خوش آید شما را من النساء از زنان مثنی دوگانه و ثلث و سه گانه و ربع
و چهارگانه ناکح مختار است که از اعداد مذکوره هر کدام که خواهد به خواهد فان خفتم پس اگر بترسید یا دانید الا تعدلوا آنکه عدل نه توانید
ورزید میان این زنان فواحدة پس اختیار کنید یک زن او ما ملکت ایمانکم ط یا سریه کیرید آن چیز را که مالک آنست دستهای
یعنی شما را به ملکیت در آن تصرف هست ذلک این اختیار واحده یا تسری ادنی نزدیکتر است الا تعولوا ط به آنکه میل ننمائید و جور
نورزید یا جور نکنید و آتوا النساء و بدهید مر زنانی را که در قید نکاح آورده آید صدقتهن کابینهای ایشان را در حالتی که هست آن
نحلة ط هدیه و عطیه از خدا تعالی بخشیده شده بایشان فان طبن لکم پس اگر این زنان خوشخوی باشند به بخشند مر شما را و بگذرند
عن شیء منه نفسا از سر هر چیز از کابین جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی فکلوه هنیئا مریئا ه پس بخورید
آن چیز را و بکار برید سازگار خوشگوار در مدارک آورده اند که حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام برین وجه تفسیر فرمود که هنیء آن
که در وی گناهی نبود و مریء آنکه در وی رنجی و دردی نباشد و لا تؤتوا السفهاء و مدهید سفیهان و کم خردان اموالکم مالهای
خود را خطاب با اولیای سفیهان و ایتام است و اضافت مال بدیشان جهت تصرف ایشان هست در ان بحق ولایت التی جعل
آن مالهایی که گردانیده است خدای لکم قیما برای شما جهت قوام معیشت دنیا و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و
صدقه و نفقات و ضیافات و منهید فواید خیرات و ارزقوهم و بهره دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر کنید فیها در ان مالهای بقدر
کفاف ایشان و اکسوهم و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال ایشان و قولوا لهم و بگوئید بعد از منع مال مر ایشان را قولا
معروفا ه سخنی نیکو و پسندیده مثلا اگر یتیم باشد گوئید این مال ازان تو است و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان
را نیز وعده دهید که دل ایشان را خوش سازد و ابتلوا الیتامی و بیازمائید یتیمان را اگر مردانند بعقل و تمیز و صیانت اموال و دقایق
بیع و شری و اگر زنانند بغزل و نسج و ترتیب امور خانه حتی اذا بلغوا النکاح ج تا آنگاه که برسند به حد نکاح و این کنایت از بلوغ است
فان آنستم پس اگر دیدید و دریافتید بعد از بلوغ منهم رشدا از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و صلاح مال
فادفعوا الیهم پس بدهید بدیشان اموالهم ج مالهای ایشان را که در دست شما بوده و لا تأکلوها و مخورید ای اوصیا و اولیا
مالهای یتیمان را و تلف مکنید اسرافا از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه قاضی فرض کرده باشد و بدارا و دیگر اتلاف مکنید
اموال ایشان از راه شتافتن و پیشی گرفتن ان یکبروا ط از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن مال یتیمان از خوف آنکه ناگاه
بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند و من کان غنیا و هر که باشد از اوصیا و اولیای یتیم که مال در دست او است توانگر فلیستعفف
پس باید که از مال یتیم دست باز دارد و عفت و خویشتن داری بجای آرد و من کان و هر که باشد از ان جماعت که مال یتیم در دست
ایشان است فقیرا درویش و محتاج فلیأکل پس باید که بخورد از مال یتیم بالمعروف به نیکوئی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس

بمقداری که اجرت سعی او است فاذا دفعتم پس چون بدهید و باز گذارید الیهم اموالهم به یتیمان مالهای ایشان فاشهدوا
علیهم پس گواه گیرید با قرار ایشان بقبض مال تا در میان شما جدال و خصومت پدید نیاید و کفی بالله و بسنده است خدای حسیبا
گواه بندگان یا جزا دهنده مر اعمال ایشان یا حساب کننده همه در روز جزا آورده اند که عادت عرب در جاهلیت چنان بود که زنان را
مطلقا و مردان خورد سال را میراث نمی دادند و میگفتند که مال کسی را بود که با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه و بضرب شمشیر غنیمت بدر حوزه
تصرف تواند آورد و چون حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام به مدینه هجرت فرمود طریقه میراث برهمین قانون مستمر بود تا روزی ام کحه
بجناب نبوت علیه الصلوة والسلام آمد و گفت که اوس بن صامت که دعوت حق را لبیک اجابت گفته و من از وسه دختر دارم
و مال بسیار گذاشته و ابنای عم او بحیطه تصرف در آورده اند و مرا و صغیران را محروم و بی نوا گذاشته حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام ایشان را
طلبید و صورت ماجرا به حضور ایشان باز راندند ایشان همان قانون جاهلیت از پیش آورده خواستند که طریق مسدود آبا و اجداد را رونق
دهند آیت آمد که للرجال نصیب مر مردمان را اگر خورد باشند و اگر بزرگ بهره هست مما ترک الوالدان از مالی که بگذارند پدر و مادر والا
قربون و خویشان و نزدیکان و للنساء نصیب و مر زنان را نیز حصه هست مما ترک الوالدان والاقربون از آنچه والدان
و اقارب بگذارند مما قل منه از آنچه کم باشد از مال گذاشته او کثر یا بسیار بود حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان نصیبا مفروضا
بهره باندازه پدید کرده و اذا حضر القسمة و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث اولوا القربی خویشانی که میراث نمی برند
و الیتمی و یتیمانی که بیگانه باشند و المساکین و درویشان و محتاجان فارزقوهم منه پس بدهید ایشان را چیزی از آنچه
مقسوم میگردد تا دل ایشان خوش شود مراد آنست که بر حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفته اند این امر بر سبیل وجوب بوده
و بآیت مواریث و وصایا منسوخ شده و قولوا لهم و بگوئید مر این جماعت را قولا معروفا ه سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر
ایشان شود و لیخش الذین و باید که بترسند آنانکه لو ترکوا اگر بگذارند من خلفهم از پس مرگ خویش ذریة ضعافا فرزندان
ضعیف و عاجز خافوا علیهم میترسند بر ایشان از بی نوائی و ضایع شدن یعنی ورثه باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان
که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم مرحمت و شفقت مرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزندان خرد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بیکبار
مجلسی در آیند حرمان ایشان جایز هست یا نی و هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند به نسبت دیگران نیز جایز
نشمارند بیت و آنی که چیز است کمال مروی ٭ میپسند بکس آنچه بخود نپسندی فلیتقوا الله پس باید که از عذاب خدای بترسند
و لیقولوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قولا سدیدا سخن راست و درست یعنی عذر جمیل و وعده نیکو ان الذین
بدرستی آنانکه از روی جرأت یأکلون اموال الیتمی میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان را ظلما از جهت بیداد و ستم انما یأکلون
جز این نیست که میخورند فی بطونهم نارا ط در شکمهای خویش آتش در انوار از ابو برده رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلوات الله
علیه فرمود که حق سبحانه برانگیزد در روز قیامت قومی را از گور با و بیرون می آید آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول الله این کدام طایفه
باشند فرمود که نمی بینید که خدای می گوید انما یأکلون فی بطونهم نارا و در تفسیر کبیر است که روز قیامت خورنده مال یتیم بعرصات در آید و آتش
که درون او از ان مملو است زبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون می آید و بدین علامت همه کس شناسد که این آکل اموال
یتیمان است پس بدین سخنان حمل اکل نار بر ظاهر انسب است و سیصلون و زود باشد که انداخته شوند خورندگان مال یتیم حفص بصیغه
معلوم خوانده یعنی آنست که بزودی در آیند خورندگان مال یتیم سعیرا ه در آتش افروخته یوصیکم الله امر میکند خدای شما را ۱۳ ع
فی اولادکم در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان با فریضه می گرداند به حکم خویش درباره فرزندان شما سهام میراث از این
وجه که للذکر مر مرد را باشد مثل حظ الانثیین ج مانند بهره دو زن فان کن نساء پس اگر باشند اولاد میت زنان خالص
که با ایشان مرد نبود فوق اثنتین بالای یا دو فلهن پس مر ایشان را باشد ثلثا ما ترک دو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته

است وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً واگر باشد یک وارث دختر و بس فَلَهَا النِّصْفُ پس مر او راست نصفی از متروکه متوفی وَلِأَبَوَيْهِ و مر پدر
و مادر میت لِكُلِّ وَاحِدٍ مر هر یکی را مِنْهُمَا السُّدُسُ از ایشان حصه شش یکی است مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته باشد فرزندان إِنْ كَانَ لَهُ
وَلَدٌ اگر باشد مر آن فرزند مرده را فرزندی خواه مرد و خواه زن فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی وَوَرِثَهُ
أَبَوَاهُ و میراث برند از وی همین مادر و پدر او فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ پس مادر او راست یک ثلث باشد و چون حصر وراثت کرد بر ابوین چون نصیب ام تعین فرمود
مقرر شد که باقی نصیب اب است فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ پس اگر باشد مر این متوفی را برادران مادری و پدری یا بعضی پدری و بعضی مادری
فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر میت را باشد شش یک از متروکه و این نصیب ها که به جهت ورثه مفروض شده بدیشان میرسد مِنْ بَعْدِ
وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که يُوصِي بِهَا وصیت کرده شده است بدان و حفص معلوم میخوانند و مدعا آنکه موصی میت است أَوْ دَيْنٍ
یا بعد از ادای دین که در ذمه مورث باشد آبَاؤُكُمْ و پسران شما لَا تَدْرُونَ نمی دانید شما أَيُّهُمْ که کدام از ایشان أَقْرَبُ نزدیکتر است
و بکار آینده تر لَكُمْ نَفْعًا مر شما را از جهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده بشما در دنیا به شفقت و در
آخرت به شفاعت و چون حق تعالی با حوال ورثه و مورث داناست پس قطع کرد سهام مواریث را و فرض گردانید فَرِيضَةً فرض
گردانیدنی مِنَ اللَّهِ ثابت از نزدیک خدای إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلِيمًا دانا بمراتب هر یک از ورثه حَكِيمًا حکم کننده
در تقدیر سهام ایشان وَلَكُمْ و مر شما راست ای شوهران نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ نیمه آنچه ترکه گذارند زنان شما إِنْ لَمْ
يَكُنْ اگر نباشد لَهُنَّ وَلَدٌ مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر شما خواه مذکر خواه مونث خواه صلبی و خواه اولاد
ابن یا ولد ابن الابن هر چند پایان رود فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر آن زنان را فرزند باشد بهر وجه که بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس شما راست
چهار یک باشد مِمَّا تَرَكْنَ از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع که حصه شماست به تو اند گرفت مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از
پس وصیتی که زوجات شما يُوصِينَ بِهَا وصیت کرده باشند بدان أَوْ دَيْنٍ یا از پس قضای وامی که در ذمه ایشان باشد وَلَهُنَّ
الرُّبُعُ و مر زنان راست چهار یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما می گذارید خواه زن یکی باشد و خواه زیاده همه در ربع شریک اند إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ
وَلَدٌ اگر نباشد مر شما را فرزند خواه یکی و خواه زیاده خواه مذکر خواه مونث خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد لَكُمْ وَلَدٌ مر شما را فرزند بهر
وجه بود فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس آن زنان راست هشت یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما گذاشته اید از اموال مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که تُوصُونَ بِهَا وصیت
کنید بدان أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمه شما باشد وَإِنْ كَانَ و اگر باشد رَجُلٌ يُورَثُ مردی که از و میراث میگیرند كَلَالَةً کسی که والدین
و اولاد نداشته باشد أَوِ امْرَأَةٌ یا زنی بود کلاله وَلَهُ و مر این مرد و زن نیز در حکم داخل است أَخٌ برادر مادری باشد أَوْ أُخْتٌ یا خواهر مادری فَلِكُلِّ وَاحِدٍ
پس هر یکی را مِنْهُمَا از این برادر و خواهر السُّدُسُ شش یک حصه رسد از میراث کلاله و مذکر درین صورت با مونث یکسان است فَإِنْ كَانُوا پس اگر باشند
اولاد ام أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ بیشتر از برادری یا خواهری فَهُمْ پس ایشان تمامی خواه ذکور و خواه اناث یا مختلط از فریقین شُرَكَاءُ
فِي الثُّلُثِ انبازان شوند در ثلث یک مال ذی مریث ذکور برابر اناث و این میراث بدیشان میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی
که بوقت مرگ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ وصیت کرده شده است بدان یا پس از ادای دین غَيْرَ مُضَارٍّ در حالتی که میت غیر
زیان آرنده باشد بر ورثه در وصیت و دین ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال متجاوز باشد و زیان در دین این که اقرار کند بدین مر کسی
که در ذمه او چیزی نداشته باشد وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ نگاه دارید وصیتی را که هست از نزدیک خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ خدای داناست
به نیات شما در نفع و ضرر حَلِيمٌ بردبار است بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و به توبه گناه از ایشان عفو فرماید تِلْكَ آن احکامی که تقدم
یافت در مورد یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث حُدُودُ اللَّهِ اندازهای حکم خداست که از آن در نشاید گذشت وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
هر که فرمان برد خدای و رسول او را در حکمها يُدْخِلْهُ درآرد خدای او را جَنَّاتٍ تَجْرِي به بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از
زیر اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاودان باشند در آن وَذَلِكَ و این دخول مطیعان در بهشت بصفت

خلود

خلود الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگ است وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که نافرمانی کند خدای و رسول او را چون عیینه بن حصین فزاری
که میراث کودکان و زنان راضی نشد و گفت من میراث ندهم کسی را که بر پشت مرکب مقاتله نتواند کرد و حق تعالی آیت فرستاد که هر که فرمان خدای و رسول
او نبرد وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ و درگذرد از آن اندازهای که در حلال و حرام و میراث و سایر احکام مقرر شده يُدْخِلْهُ نَارًا درآرد او را خدای در آتش
آتش و وجه آنستی خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد در آن مذهب صحیح آنست که خلود به جهت استحلال محرمات بود وَلَهُ و مر آن عاصی مستحل را
باشد عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده وَاللَّاتِي و آن زنانی که از جهت متابعت هوای نفس يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ بیایند بفعل قبیح یعنی
مرتکب آن شوند مِنْ نِسَائِكُمْ از زنان شما مراد محصنات اند یعنی شوهرداران فَاسْتَشْهِدُوا پس شما ای حکام شریعت طلب گواه کنید ۱۴ ع
عَلَيْهِنَّ بر فعل فاحشه این زنان أَرْبَعَةً مِنْكُمْ چهار مرد عاقل و بالغ از شما که مومنان باشند تا بر ایشان گواهی دهند فَإِنْ شَهِدُوا
پس اگر این چهار تن بر زنا بر ایشان گواهی دهند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ پس نگاه دارید این زنان را و بند کنید در خانها و اصح
اقوال آنست که در اول اسلام حکم عقوبت زنان زانیه بر این وجه بود که ایشان را در خانها محبوس سازند حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ
تا وقتی که متوفی سازد ایشان را ملک الموت یا استیفای ارواح ایشان کند مرگ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد لَهُنَّ
سَبِيلًا برای ایشان راهی یا حدی تعین کند که از حبس خلاص یابند و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم علیه الصلوة والسلام فرمود که فرا گیرید
از من قد جعل الله لهن سبیلا اصحابه رض متوجه شدند که آن راه کدام است جواب فرمود که الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر مائة جلدة
و تغریب عام پس بحکم این حدیث امساک بیوت منسوخ شد و اشهاد و استشهاد باقی ماند وَالَّذَانِ و آن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند
يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ بیایند بفاحشه از شما که مسلمانان از آزادید فَآذُوهُمَا پس برنجانید ایشان را بزبان و سرزنش و ملامت کنید و ابن عباس رض فرمود
که ایشان را بدست نیز ایذا باید کرد فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه وَأَصْلَحَا و کار خود بصلاح آرند فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس روی بگردانید
یعنی دست باز دارید از ایشان این حکم نیز به حکم جلد و نفی منسوخ شد إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستی که خدای هست توبه پذیرنده از بندگان رَحِيمًا
مهربان بر توبه بندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ جز این نیست که قبول توبه عَلَى اللَّهِ بر خدای است نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلاف در آن
متصور نیست و وعده قبول توبه لِلَّذِينَ برای کسانی است که يَعْمَلُونَ السُّوءَ بدی میکنند بِجَهَالَةٍ به نادانی و میان فرموده که گناه مومن
به جهل است یعنی شما از روی شک و عناد و جحود و استکبار نمی شاید که جهل باشد بعقوبت آن و ایشان بجهل عملهای بد میکنند ثُمَّ يَتُوبُونَ
پس بازگشت مینمایند به حق سبحانه مِنْ قَرِيبٍ از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر بملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی
آن گناه در دل متمکن گردد و اصح اقوال آن است که زمان قریب پیش از مرگ است اگر چه بمقدار فواق ناقه باشد و در تفسیر عین المعانی آورده که تا یکی
را که یک نفس پیش از مرگ توبه کند ملایکه بطریق استحسان می گویند که چه زود آمدی و چه خوش مسارعت نمودی و موید این قول است آنکه حضرت رسالت
پناه فرموده ان الله يقبل توبة عبد ما لم يغرغر بزرگان گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول موت معلوم نیست پس
نفس را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود بیت غافل مشو ای عاصی از درد و ندم باش هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش
فَأُولَئِكَ پس آن گروه که مدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ توبه دهد خدای و باز گردد بمغفرت بر ایشان وَكَانَ اللَّهُ
عَلِيمًا و هست خدای دانا به توبه تائبان حَكِيمًا حکم کننده بآنچه تائب را عقوبت نباشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِينَ
مر آن کسان را که بطریق اصرار يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بدیها می کنند حَتَّى إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را
مرگ قَالَ إِنِّي گوید بدرستی که من تُبْتُ الْآنَ توبه میکنم اکنون این سخن در شان توبه منافقان است و توبه ایشان قبول اسلام باشد به حسب ظاهر
و این صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ و نه توبه مقبول است مر آنها را که میرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال
آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان یأس است و آن سود نمیدارد قوله تعالی
فلم يك ينفعهم إيمانهم لما رأوا بأسنا أُولَئِكَ آن گروه که منافق باشند و آنها که بر کفر بمیرند و حال آنکه أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کرده ایم

ايم براي ايشان در آخرت عذابًا اليمًا عذابي دردناك كه تخفيف وانقطاع نداشته باشد آورده اند كه رسم جاهليت چنان بود كه چون يكي وفات
كردي وزوجه ازو باز ماندي پسر متوفي كه از زن ديگر بودي يا كسي از اقربا كه استحقاق ميراث داشتي بوقت مصيبت جامه بر سر آن زن انداختي و او را بدين
عمل در تصرف خود آوردي پس اگر خواستي بهمان كابين كه متوفي مقرر كرده بود او را بنكاح در آوردي والا بشوهر دادي و مهر معجل خود تصرف كردي
يا او را از تزويج منع كرده محبوس ميداشتي تا هر ميراث كه از متوفي بدو رسيده بودي بدين كس گذاشتي يا بمردي و ميراثش اين كس ببردي واگر آن زن
قبل از القاي ثوب برو باهل خود پيوستي وارث زوج متوفي را برو دست نبودي و در اول اسلام همين قانون رعايت كردندي تا وقتي كه ابو قيس انصاري
وفات كرد و زني كبيشه نام ازو باز ماند پس ابو قيس فرزندي كه از زن ديگر بود كبيشه را بتحت تصرف در آورد با او معيشتي بطريق مضاره آغاز نهاد و نه خرجش
آنكه هر چه داد بدو و بدو كبيشه صورت حال در حضرت رسالت عليه الصلوة والسلام موقف عرض رسانيد خواجه عالم عليه الصلوة والسلام فرمود كه
به خانه باز گرد و پاي اضطرار در دامن اصطبار كش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد كبيشه باز گرديد و بعضي ديگر از زنان مدينه كه بدان بلا مبتلا بودند
روي بدرگاه نبوت پناه آوردند و گفتند يا رسول الله كلنا كهيئة كبيشة ما همه بدستور كبيشه جام زهر آلود اين بليت نوشيده ايم و لباس محنت طرازان
ازين قضيه پوشيده حق سبحانه از روي رأفت اين آيت فرستاد يا ايها الذين آمنوا اي گروه مومنان لا يحل لكم روا نيست بر شما
ان ترثوا النساء آنكه ميراث گيريد زنان را كرها از روي ناپايست و كراهيت ايشان تقييد ميراث گرفتن بكره و دلالت بران ميكند كه
بطوع و رغبت ايشان را ميراث توان گرفت بجهة آنكه تخصيص شيء مذكور دلالت بر نفي ما عدا نميكند كقوله تعالى ولا تقتلوا اولادكم خشية
املاق چه قتل در وقت عدم خشيه املاق هم جايز نيست و لا تعضلوهن و منع مكنيد اين زنان را از تزويج و گفته اند خطاب با مرداني است كه زنان
خود را به تنگ آورده براي آنكه از سر مهر خود در گذرند يا ايشان را در زندانه باز ميداشتند حق سبحانه مي فرمايد كه زنانرا محبوس مسازيد و باز مداريد لتذهبوا
براي آنكه ببريد ببعض ما آتيتموهن بعضي را از آنچه بديشان داده ايد از مهر الا ان يأتين مگر آنكه بيايند بفاحشة مبينة بعملي زشت
روشن كرده شود و ابن كثير و ابو بكر بفتح يا خوانده اند و حفص بكسر يا خوانده يعني فاحشة روشن كننده حال ايشان را و فاحشه درين آيت نشوز است يعني چون زنان سر باز زنند از صحبت
مرد مردار روا بود كه از وي خلع طلبد و گفته اند فاحشه زنا است و حد آن در جاهليت يا در بدايت اسلام هتر او صداق زانيه بوده و حالا اين حكم منسوخ است
وعاشروهن و زندگاني كنيد با زناني كه مرتكب فاحشه نشده اند بالمعروف به نيكوئي در قول و فعل و نفقه و سكني يا باموري كه ايشان را احكام و آداب
شريعت كه هيچ نيكوئي به از آن نيست فان كرهتموهن پس اگر ايشان را نخواهيد صبر كنيد بران فعسي ان تكرهوا شيئا پس شايد آنكه شما كاره
باشيد چيزي را ويجعل الله و گرداند خداي و پديد آرد براي شما فيه دران چيز مكروه خيرا كثيرا نيكوئي فراوان يعني ثواب عظيم بر تحمل مكاره وان
اردتم و اگر خواهيد شما بواسطه كراهيت از صحبت زوجات بي وقوع نشوز و فاحشه از ايشان استبدال زوج طلب بدل كردن زني مكان
زوج بجاي زن ديگر و آتيتم و داده باشيد احديهن يكي از ايشان را كه داعيه طلاق او داريد قنطارا مال بسيار بجهت كابين فلا تأخذوا
منه شيئا پس فرا مگيريد از آنچه بدو داده ايد چيزي نه اندك و نه بسيار اتأخذونه آيا ميگيريد چيزي از آن زن بهتانا باطل و ستم
واثما مبينا و جرمي ظاهر و گناهي هويدا بهتان را در قول باطل نيز استعمال ميكنند و معني بهتان درين آيت آنست كه شوهر مهري از براي زن
فرض كرده و بران گواه گرفته پس چون بستد او آن مي كند گويا مدعاي او آن است كه آن مهر فرض نكرده و اين بهتان صريح است وكيف تأخذونه
و چگونه و بكدام وجه و بچه جهت فرا ميستانيد مال را از زنان خود وقد افضي و حال آنكه رسيده است بعضكم الي بعض برخي از شما به برخي
ديگر معني كنايت از مباشرت است واخذن منكم و فرا گرفته اند از زنان از شما در وقت عقد ميثاقا غليظا پيمان محكم و عهد استوار
كه آن كلمه نكاح است يعني ايجاب و قبول و در حديث آمده كه استحللتم فروجهن بكلمة الله آورده اند كه جمعي از جاهلان در زمان
جاهليت ازواج آباي خود را بنكاح ميكردند حق سبحانه ازين عمل نهي فرمود و گفت ولا تنكحوا و بزني مخواهيد و بنكاح در مي آريد ما نكح
آباؤكم آنرا كه خواسته اند پدران شما من النساء از زنان و به نكاح در آورده الا ما قد سلف مگر آنچه گذشته است قبل از تحريم
كه آن معفو عنه است انه كان بدرستي كه نكاح زن پدر بود و قبل از نهي و هست بعد از تحريم فاحشة عملي زشت و ناپسنديده ومقتا و مبغوض

خداي و مومنان اين عمل نزد اشراف عرب مكروه و مبغوض مي بوده و فرزندي را كه از زن پدر متولد شدي مقيت ميگفتند يعني دشمن داشته شده
وساء سبيلا و بد راهي كه اين راه است گفته اند مراتب قبح سه است يكي قبح عقلي كه فاحشه اشارت بدان است دوم قبح شرعي كه مقت عبارت
از آن است سيوم قبح عرفي وساء سبيلا مشتمل بران است حرمت عليكم حرام كرده شد بر شما امهاتكم نكاح مادران شما و اين امومت ع ١٥
عمومي دارد و هر زني كه نسب تو بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذكور چون مادر پدر و پدر پدر هر چند بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر
مادر مادر او هر چند بالا باشد حكم مادر دارد در تحريم وبناتكم و دختران شما و اين نيز عام است هر زني كه نسب او بمرد باز گردد از جهت اولاد ذكور
و يا اناث بيك درجه يا بزيادت در بنات داخل است واخواتكم و خواهران شما هر زني كه با مردي در صلبي بوده باشد يا برحمي گذشته او خواهر است
پس خواهر عام باشد بعضي پدري و مادري و يا پدري و يا مادري وعماتكم و خواهران پدران شما هر زني را كه با پدر كسي يا پدر پدر او هر چند بالا رود
و در صلبي بوده باشد يا برحمي مرور نموده عمه آن كس است اينجا نيز طرق ثلاثه متصور است يعني پدري و مادري و يا پدري و يا مادري وخالاتكم
و خواهران مادران شما هر زني كه با مادر كسي يا مادري مادر تا آنجا كه برسد در صلبي استقرار داشته يا برحمي گذشته خاله آن كس است و وقوع
آن بوجوه مذكوره امكان دارد وبنات الاخ و دختران برادر بر وجه كه اخوت ثابت شود از وجوه ثلاثه و بنات اولاد ايشان و اولاد اولاد
ايشان هر چند كه دور شوند همان حكم دارند وبنات الاخت و دختران خواهران از هر وجه كه اختيت تحقق يابد و اين نيز متناول بنات
اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ايشان است هر چند پايان روند همه داخل بنات اخت اند وامهاتكم و حرام كرده شده اند بر شما مادران شما
اللاتي ارضعنكم آنها كه شير داده اند شما را مرضعه را مادري گويد از براي حرمت ايشان پس هر زني كه شير دهد كسي را و زنيكه شير داده باشد
آن شير دهنده را و زني كه شير داده باشد شوهر آن زن را كه بشير او از زوجه او يا ام ولد او رضاع واقع شود همه ام رضاعي اند واخواتكم من الرضاعة
و خواهران شما از جهت شير خوردن امام اعظم و امام مالك رح بر آن اند كه حكم رضاع باندك و بسيار از شير خوردن ثابت است و بمذهب امام شافعي
و امام احمد حنبل رح كمتر از پنج بار شير خوردن متفرق حكم رضاع ثابت نمي شود وامهات نسائكم و مادران زنان شما و جدات منكوحه از
قبيل پدر و مادر به نسب و رضاع همين حكم دارد وربائبكم و دختران زنان شما اللاتي في حجوركم آن دختران كه در كنار تربيت شما پرورش
مييابند و شرط در حرمت ايشان آنست كه متولد شده باشند من نسائكم اللاتي از آن زناني كه دخلتم بهن شما بايشان دخول كرده باشيد
فان لم تكونوا پس اگر نباشيد شما كه بخلوت دخلتم بهن در آمده باشيد بايشان اين دخول كنايت است از مباشرت فلا جناح عليكم
پس هيچ گناهي نيست مر شما را در نكاح ربائب وحلائل ابنائكم و ديگر از محرمات زنان پسران شما اند الذين من اصلابكم آن
كه از پشتهاء شما اند چون حضرت رسالت پناه زينب را بعد از آنكه زيد بن حارث كه پسر خوانده آن حضرت عليه الصلوة والسلام بود طلاق داد حضرت
عليه الصلوة والسلام بعقد نكاح در آورد مشركان عرب آغاز سرزنش كردند كه زن پسر خود را خواسته اين آيت فرود آمد كه حليله پسر صلبي حرام است و زن
كسي كه پسر خوانده باشد وان تجمعوا و ديگر حرام است بر شما آنكه جمع كنيد بين الاختين ميان دو خواهر در يك نكاح الا ما قد سلف مگر آنچه
از پيش گذشته يعني قبل از نهي و تحريم كه آن معفو عنه است و برخي از مفسران بر آن اند كه مراد از ما قد سلف آنست كه يعقوب علي نبينا و عليه السلام جمع كرده
بود ميان دو خواهران ليا مادر يهودا و راحيل مادر يوسف عليه السلام و در دين وي حلال بوده ان الله كان بدرستي كه خداي هست غفورا
آمرزگار آن كسان از اهل ايمان كه در زمان جاهليت اين عمل كرده اند رحيما مهربان بر كسانيكه در اسلام اين عمل بجاي آورده اند و بعد از آن
توبه كرده تامل در معني اين دو اسم مفلسان بي بضاعت را سرمايه تمام است **بيت** سرمايه عاصيان به بازار اميد
غفران تو و رحمت بي غايت تست

الجزو الخامس

الجزء ٥

وَالْمُحْصَنٰتُ وحرام کرده شده بر شما شوهرداران مِنَ النِّسَاءِ از زنان اِلَّا مَا مَلَكَتْ مگر آنچه مالک شده اَيْمَانُكُمْ دستهای شما
ابو سعید خدری رض نقل میکند که در حرب حنین از غنایم اوطاس مال بقیاس به اهل جهاد رسید از جمله زنانی که شوهران ایشان را حسب نسب
می شناختیم بقید سهری ما در آمدند و چون حرمت زنان شوهرداران ما را معلوم شده بود در حل حرمت سهران متردد گشتیم و ایشان را اگرچه ملک
یمین ما بودند از قبیل محصنات می شمردیم بعد از عرض حال بسید رسالت پناه این آیت نازل شد که زنان کفار اگرچه شوهر دارند اما چون بسبب
سبی ملک یمین شما اند تصرف در ایشان حلال است به شرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ازواج ایشان و این قول امام اعظم است رح و باقی ائمه
بمجرد سبی ایشان را حلال میدانند كِتٰبَ اللّٰهِ لازم باشید فرض خدا را در باب مناکحات یا مصدر موکد است یعنی آنکه نوشت خدای
نوشتنی عَلَيْكُمْ ط بر شما در محرمات وَاُحِلَّ لَكُمْ و حلال کردانید مر شما را و حفص مجهول می خواند و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما مَا وَرَاءَ
ذٰلِكُمْ آنچه غیر این محرمات مذکوره است و به حدیث محرمات نیز ثابت شده چون نکاح مرأت بر عمه و بر خاله او و بر خواهرزاده او و برادر
زاده او و نکاح مطلقه ثلثه بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح امت بر آزاد و تزویج به خامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب فقه مذکور است
و چون حق سبحانه بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما را اَنْ تَبْتَغُوْا آنکه طلب نمائید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آرید و کابین
کنید بِاَمْوَالِكُمْ بمالهای خود مُحْصِنِيْنَ در حالتی که با آن تزوج متعفف باشید یعنی دین خود را بآن نکاح در پناه آرید غَيْرَ مُسٰفِحِيْنَ
و نباشید زنا کنندگان فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهٖ پس هر که برخورداری یافته آید و مِنْهُنَّ از زنان بسبب نکاح فَاٰتُوْهُنَّ پس بدهید ایشان را
اُجُوْرَهُنَّ مهرهای ایشان فَرِيْضَةً مقرر کرده و مفروض ساخته چه مهر مقابله استمتاع است وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ
و بال و گناهی نیست بر شما که ازواج و زوجاید فِيْمَا تَرٰضَيْتُمْ بِهٖ در آنچه با یکدیگر راضی شوید به آنچه مِنْۢ بَعْدِ الْفَرِيْضَةِ ط از پس
آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد
و گفته اند تراضی در نفقه است یا در صحبت و مفارقت اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا بدرستی که خدای هست دانا بمصالح بندگان حَكِيْمًا
محکم کار در مهمات نکاح ایشان وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا و هر کرا استطاعت نیست از شما از روی توانائی و توانگری اَنْ يَّنْكِحَ
الْمُحْصَنٰتِ الْمُؤْمِنٰتِ آنکه بنکاح در آرد زنان آزاد کرده را فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ پس باید که بخواهد بزنی آنچه مالک
آنست دستهای شما مِنْ فَتَيٰتِكُمُ الْمُؤْمِنٰتِ ط از کنیزکان شما که گرویدگانند وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدای داناتر است بِاِيْمَانِكُمْ ط
بگرویدن شما بتفاضلی که در میان شما باشد در ایمان بَعْضُكُمْ برخی از شما که عبید و امائید مِّنْۢ بَعْضٍ ج از برخی دیگر یعنی همه مشترکید در ایمان با شما
از که یکدیگرید در نسب و پدر همه شما آدم است علیه السلام فَانْكِحُوْهُنَّ پس بخواهید کنیزکان را بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان
ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند وَاٰتُوْهُنَّ و بدهید کنیزکان نکاح کرده اُجُوْرَهُنَّ مهرهای ایشان بِالْمَعْرُوْفِ ط به نیکوئی یعنی بی کاهش
و مضایقه و دادن مهر به ایشان باذن مالکان ایشان باید مُحْصَنٰتٍ در حالتی که این کنیزکان نکاح دارنده فروج خود باشند غَيْرَ
مُسٰفِحٰتٍ نه زنا کنندگان آشکارا وَّلَا مُتَّخِذٰتِ اَخْدَانٍ ج و نه فراگیرندگان دوستان به پنهانی فَاِذَآ اُحْصِنَّ پس آن هنگام
که ایشان نکاح دارند فروج خود را از حرام به سبب تزویج و حفص بصیغه مجهول میخواند و معنی آنست که آن هنگام که خواری شوهر کرده شدند
فَاِنْ اَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند به زنا فَعَلَيْهِنَّ پس بر ایشان لازم بود نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنٰتِ نیمه آنچه لازم است
بر زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ ط از حدی که خدای مقرر کرده و حد زنی آزاد بی شوهر صد تازیانه است و از آن کنیزک پنجاه تازیانه
باشد و زن آزاد را تغریب عام است امام شافعی رح میگوید که تغریب کنیزک نصف عام باشد امام اعظم رح فرموده که میان جلد
و نفی جمع نکنند مگر برای سیاست و در همه مذاهب در زنای عبید و اما رجم نیست ذٰلِكَ آن نکاح کنیزکان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ
برای کسی است که ترسد از رنج سختی یعنی از مشقت آنکه در زنا افتد مِنْكُمْ ط از شما که غربائید وَاَنْ تَصْبِرُوْا و آنکه صبر کنید از نکاح
کنیزکان خَيْرٌ لَّكُمْ ط بهتر است مر شما را و باحتیاط نزدیکتر در صیانت ولد خود از بندگی وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است مر کسی را

که صبر

ع

که صبر نتوانند کرد از نکاح اما رَّحِيْمٌ ع مهربان است برخصت بندگان در آن يُرِيْدُ اللّٰهُ میخواهد خدای لِيُبَيِّنَ لَكُمْ آنکه بیان کند برای شما
احکام حلال و حرام وَيَهْدِيَكُمْ و راه نماید شما را سُنَنَ الَّذِيْنَ راههای آن کسانیکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما مراد دین ابراهیم
و اسماعیل است علیه السلام یا روش پیشینیان از اهل حق و باطل وَيَتُوْبَ عَلَيْكُمْ ط و باز گردد بر شما به تسهیل اثقال و رفع احمال
و تخفیف احکام و غفران آثام وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید حَكِيْمٌ درست کار و راست گفتار است
هر چه حکم کند وَاللّٰهُ يُرِيْدُ و خدای میخواهد اَنْ يَّتُوْبَ عَلَيْكُمْ آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما گردد وَيُرِيْدُ الَّذِيْنَ و میخواهند
از سر غفلت یا از روی عناد يَتَّبِعُوْنَ الشَّهَوٰتِ پیروی میکنند آرزوهای نفس را اَنْ تَمِيْلُوْا آنکه میل کنید شما از راه راست مَيْلًا عَظِيْمًا ه
میل کردنی بزرگ چون آیت تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شده یهود اعتراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال است با آنکه خاله و عمه حرام اند پس اگر
خواهر حرام است خواهرزاده چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیت نازل شد که خدای میخواهد که شما را توبه دهد و یهود
میخواهند که شما را منحرف سازند يُرِيْدُ اللّٰهُ میخواهد خدای اَنْ يُّخَفِّفَ عَنْكُمْ ج آنکه سبک کرداند از شما در احکام نکاح بر وجهی که سبکبار شوید شیخ منصور
ماتریدی رح فرموده که مراد تخفیف است در اثقال عبادات و توبه از جنایات و ترک استیصال العقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشان را اغلال و اصار بسیار بوده
وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ و آفریده شده است آدمی ضَعِيْفًا ه ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک کردیم و گفته اند ضعف آدمی آنست که از
مهین آفریده شده قال اللّٰه تعالی خَلَقَكُمْ مِّنْ ضَعْفٍ یا ضعف است در مهم زنان و قوت آنکه خود را از میل بایشان باز دارد و مادر سرا و ضرا از غم محبت
شکیبائی نیست محققان گویند حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید بسبب متابعت
آرزوی نفس نقصی در حال او پدید آید بسمت ضعفی که بر صفحه حال او کشیده شده زبان اعتذار بگشاید و تسمیه او بظلوم و جهول هم ازین مقوله است
بیت من آن ظلوم و جهولم که اولم گفتی : که آید از ضعفا ای کریم و رجهال : يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای زمره گرویدگان لَا تَاْكُلُوْۤا
اَمْوَالَكُمْ مخورید مالهای یکدیگر را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر بِالْبَاطِلِ به آنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربوا و قمار و خیانت و سرقه
یا بعقود فاسده یا بسوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواه زور القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید اِلَّاۤ اَنْ تَكُوْنَ مگر آنکه باشد جهت
تصرف تِجَارَةً بازرگانی و بیعی صادر عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ ط از خوشنودی و خوشدلی هر یک از شما که متعاقد اند وَلَا تَقْتُلُوْۤا اَنْفُسَكُمْ ط
و مکشید بناحق و بناروا نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مومنان از روی حقیقت یکی اند اَلْمُؤْمِنُوْنَ كَنَفْسٍ وَّاحِدَةٍ یا نفس خود را مکشید و هلاک
مکنید چنانچه جهال از بت پرستان هند خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات میفکنید یا ارتکاب کاری مکنید که مودی
بقتل شما شود و اهل تحقیق گفته اند که مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا به خوردن مال حرام یا به متابعت هوای نفس و یا بمباشرت اعمالی که موجب
سخط ربانی است اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدای هست بِكُمْ به شما از امت محمد علیه الصلوة والسلام رَحِيْمًا ه مهربان و امر و نهی که میفرماید
آن از غایت رحمت است وَمَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ ط و هر که بکند و بفعل در آرد منهیات مذکوره را عُدْوَانًا از روی تعدی و تجاوز از
حدود وَّظُلْمًا و از وجه ستم و بیدادی فَسَوْفَ نُصْلِيْهِ نَارًا ط پس زود باشد که در آریم او را در آتشی مراد دوزخ است وَكَانَ
ذٰلِكَ و هست این در آوردن با آتش عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرًا ه بر خدای سهل و آسان اِنْ تَجْتَنِبُوْا اگر یک طرف شوید و پهلو تهی
کنید یعنی پرهیزید كَبٰٓئِرَ مَا تُنْهَوْنَ از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید عَنْهُ از آن نُكَفِّرْ در گذرانیم و عفو کنیم عَنْكُمْ
سَيِّاٰتِكُمْ از شما گناهان خرد شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضانی تا رمضانی وَنُدْخِلْكُمْ و در آریم شما را مُّدْخَلًا
كَرِيْمًا در موضع بزرگ و شریف که آن بهشت است ملخص آیت آنست که هر که از کبائر پرهیز کند صغایر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه
بطریق جواز چه میشاید که حق سبحانه تعالی از کبایر عفو کند و بصغائر مواخذه نماید بر عکس علما را در کبائر اختلاف است بعضی بر آنند که هر
گناهی که خدای از آن نهی کرده کبیره است و گفته اند که هر چه ختم آن با آتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بغضب و لعنت مانند وغضب الله علیهم
ولعنهم یا عذاب و نکال چنانچه ولهم عذاب الیم آن کبیره است و غیر آن را از گناهان صغیره گویند و در انوار فرموده که اقرب اقاویل صحت

رسیده که آن است که کبیره گناهی است که شارع بران حدی مرتب ساخته یا در باب او وعیدی بتصریح وارد و اقوال بوجوه غیر سیئات تمام اعفو
کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و قلب را محو گردانیم چه بعد از ظهور نور توحید صفات ایشان را ثباتی نباشد و در آریم ایشان را بمدخل کریم که حضرت
جمع است بیت تا کی در تفرقه سوزی چو شمع ؛ غرقه شو در لجهٔ دریای جمع ؛ در لوایح فرموده که تفرقه عبارت ازان است که دل را
بواسطهٔ تعلق بامور متعدده پراکنده سازی و جمعیت انکه بمشاهده واحد پردازی رباعی ای در دل تو هزار مشکل همه ؛ مشکل
آسوده ترا دل زهمه ؛ چون تفرقه دل است حاصل زهمه ؛ دل را بیکی سپار و بگسل زهمه ؛ در اسباب نزول آورده که ام سلمه رض
بعرض رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان ازان مثوبت محروم اند و رجال با وجود احراز غنایم
تحصیل مکاسب دو برابر نسا از مال میراث میبرند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته راه حسرت می سپرند
کاشکی ما را در دایرهٔ رجولیت دخلی بودی تا از ثواب جهاد نصیب و میراث بهره مند میشدیم آیت آمد که وَلَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مبرید مَا
فَضَّلَ اللّٰهُ آن چیزیرا که خدای افزونی داد و بهه بدان چیز از امور مالی و جاهی بَعْضَكُمْ برخی را از شما که مردانند عَلٰى بَعْضٍ برخی
دیگر که زنانند لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ و مر مردان از نصیب است و بهره است مقدر مِمَّا اكْتَسَبُوْا از ثواب انچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر
وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و مر زنان را بهره است مقدر مِمَّا اكْتَسَبْنَ از ثواب انچه تعلق بعمل ایشان دارد و چون عفت و طاعت ازواج
پس چون هر یک نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارد آرزو به بهرهٔ دیگری مبرید وَاسْأَلُوا اللّٰهَ و بخواهید از خدای و طلب کنید مِنْ فَضْلِهٖ
از کرم و بخشش او تا مراد شما را بر آرد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدای هست بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا به همه چیزها دانا و چون معلوم شد
که وی داناست پس هر چه خواهد بهر که دهد چنان باید و جز آن نشاید بیت گر مفلس و گر توانگرت گرداند بنده او مصلحت تو از تو به میداند
آورده اند که در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود میخواندند و در میراث داخل ساپر ورثه می شد حق سبحانه ازان نهی کرد و فرمود وَلِكُلٍّ
و برای هر یک از شما جَعَلْنَا مَوَالِيَ آفریدیم عصبه و میراث خواران تا احراز نصیب خود کنند مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از آنچه باز گذاشتند
پدر و مادر او وَالْاَقْرَبُوْنَ و خویشاوندان نزدیک و دیگر رسم در میان عرب بود که با یکدیگر معاقده میکردند و رسم مخالفت و معادات
در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین میگفت حربک حربی و سلمک سلمی دوست تو دوست منست و دشمن تو دشمن منست تو از من میراث
بری و من از تو و دیهٔ عاقلهٔ من با تست و من عاقلهٔ تو و این سخنان را بسوگند موکد می ساختند و حلیف را سدسی از میراث حلیف مقرر بود چون
آیت مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما حلفا دارند که باخذ میراث از یکدیگر پیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث فرود آمد و هیچ
سخن معاقده مذکور نشد این آیت نازل گشت که وَالَّذِيْنَ عَقَدَتْ و آن کسانکه عهد مخالفت بسته اند اَيْمَانُكُمْ دستهای شما اسناد
معاقده با یدی بطریق مجاز است و سبب درین اسناد انکه متحالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی فَاٰتُوْهُمْ پس بدهید
نَصِيْبَهُمْ بهرهٔ ایشان که سدس میراث است و حکم این آیت باولوا الارحام منسوخ گشت اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدای هست
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از عهود و مواثیق و محالفات شَهِيْدًا گواه آورده که حبیبه زوجهٔ سعد بن ربیع رض با جمیله دختر
ثابت بن قیس طریقهٔ نشوز پیش گرفته با شوهر بیفرمانی بسیار کرده و شوهر از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زده و او شکایت پیش پدر خود
برد و باتفاق پدر بملازمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام رفته قصهٔ گذشته را بموقف عرض رسانید و آنحضرت بقصاص شوهر
وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه طلب قصاص شده روی بدر مسجد نهادند و جبرئیل آیت آورده که اَلرِّجَالُ قَوَّامُوْنَ مردان کارکنان اند
تسلط یافته عَلَى النِّسَاءِ بر زنان و قایم بامور معیشت ایشان حضرت رسالت پناه پدر و دختر را آواز داد که باز گردید ما کاری خواستیم و خدای
کاری خواست و الذی اراد الله خیر و مفهوم این آیت تفضیل مردان است بر زنان چه مردان ادب کننده و کار فرمایندهٔ زنان اند
بِمَا فَضَّلَ اللّٰهُ بسبب آنچیز که تفضیل کرده و افزونی داده خدای بَعْضَهُمْ بعضی از ایشان را که مردانند عَلٰى بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند و
تفضیل مردان بکمال عقل و علم و حلم و وفور حدس و فهم است و بجهاد و بیک بکمال صوم و صلوٰة جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف

ونماز

و نماز عیدین و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و انکه انبیا علیه الصلوٰة والسلام و ائمه از مردان
اند از همه فضائل اکمل و اشرفند وَبِمَا اَنْفَقُوْا و دیگر فضیلت دادن مردان را بر زنان بسبب آن چیزی که نفقه میکنند برایشان
مِنْ اَمْوَالِهِمْ از مالهای خویش در مهر و چه در نفقه فَالصّٰلِحٰتُ پس زنان شایسته حال قٰنِتٰتٌ فرمان برندگانند خدای را
یا قیام کنندگان بحقوق ازواج حٰفِظٰتٌ لِّلْغَيْبِ نگاه دارندگان در غیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت و ستر
بِمَا حَفِظَ اللّٰهُ به انکه نگاه داشت خدای مر ایشان را وَالّٰتِيْ تَخَافُوْنَ و ان زنانی که میدانید یا می ترسید نُشُوْزَهُنَّ نافرمانی
و تسلط ایشان را فَعِظُوْهُنَّ پس پند گوئید ایشان را بکلماتی که دلهای ایشان را نرم گرداند یا تعلیم دهید و آگاه کنید ایشان را تعظیم حقوق ولی
وَاهْجُرُوْهُنَّ و ببرید از ایشان فِي الْمَضَاجِعِ در خوابگاه های یعنی با ایشان در یک جامهٔ خواب مباشید یا پشت برایشان کنید
وَاضْرِبُوْهُنَّ و بزنید ایشان را زدنی که نه خراشد و نه شکند و هیچ عضو را زشت نکند گفته اند وعظ نزدیک خوف نشوز است و هجر بهنگام
ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز فَاِنْ اَطَعْنَكُمْ پس اگر فرمان برند شما را و ازانچه مکروه طبع شماست باز آیند فَلَا تَبْغُوْا عَلَيْهِنَّ
سَبِيْلًا پس مطلبید برایشان راه بیدادی اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که هست خدای عَلِيًّا برتر از انکه بظلم راضی شود كَبِيْرًا
بزرگتر از انکه مظلوم را فرو گذارد وَاِنْ خِفْتُمْ و اگر دانید شما ای حکام شرع یا اولیای زوجین شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازکاری و خلاف
میان مرد و زن فَابْعَثُوْا پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز حَكَمًا داوری که حکم کند مِّنْ اَهْلِهٖ از کسان شوهر تا ما في الضمیر مرد از
زن و نفرت از و معلوم کند وَحَكَمًا و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد مِّنْ اَهْلِهَا از قبیله و اقربای زن تا او نیز مکنون خاطر
زن را از طلب صحبت و میل فرقت بداند اِنْ يُّرِيْدَآ اِصْلَاحًا اگر خواهند حکمین باصلاح آوردن کار زوجین يُّوَفِّقِ اللّٰهُ بَيْنَهُمَا
سازگاری افکند خدای تعالی میان زن و شوهر اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که هست خدای عَلِيْمًا خَبِيْرًا دانا بمصالح زوجین آگاه از مقاصد
وَاعْبُدُوا اللّٰهَ و پرستید خدا را وَلَا تُشْرِكُوْا بِهٖ شَيْئًا و انباز مگیرید بوی چیزی را از اصنام و غیره وَّبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید با در
و پدر اِحْسَانًا نیکوئی کردنی بقول و فعل وَّبِذِي الْقُرْبٰى و با خویشان بصلهٔ رحم وَالْيَتٰمٰى و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی وَالْمَسٰكِيْنِ
با درویشان بصدقات و زکوٰة وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبٰى و با همسایهٔ خویشاوندان به شفقت و مرحمت وَالْجَارِ الْجُنُبِ و با همسایهٔ بیگانه یعنی انکه
خویشی ندارد و با همسایهٔ کافر و حد جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند مطلقا حق همسایه ارادهٔ خیر باشد برایشان و دفع ضرر ایشان و در صحیح مسلم از روایت
انس رض وارد شده که لا يدخل الجنة عبد لا يامن جاره بوائقه امام قشیری قدس سره فرموده هر گاه که جار دار تو مستحق
که با او احسان کنی پس تو حق همسایه نفس را که دل است بطریق اولی که فرو نگذاری خاطر متفرقه و خیالات ردیه را از وی باز داری و با همسایهٔ دل
که روح است نیکوئی نمائی و او را از مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات منع فرمائی و همسایهٔ روح را که سر است از غیب مواطن شهود
و حجاب مکاشفات مانع شوی و از همه سزاوارتر انکه از سر وهو معكم غافل نگردی و یقین دانی که بیت همسایه و همنشین و همره همه اوست
با دلق گدا و اطلس شه همه اوست ؛ در انجمن فرق و نهان خانهٔ جمع ؛ بالله همه اوست ثم بالله همه اوست وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْۢبِ دیگر نیکوئی
کنید با هم نشین و هم صحبت صاحب کشاف فرموده که مراد مصاحب است و این میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم و آموختن
حرفت یا هم نشین در مسجد و غیر آن و نیکوئی با او رعایت حق صحبت است و بنای آن بر مهربانی باشد وَابْنِ السَّبِيْلِ و مار گذریان مهمانان
مسافر وَمَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما اند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ دوست
نمیدارد مَنْ كَانَ مُخْتَالًا هر کرا که باشد خرامنده به تکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان و مهمانان و بندگان و با ایشان
نیکوئی نکند فَخُوْرًا نازنده خودستاینده که حقوق الهی مودی نسازد و نه با جسان با خلق پردازد و فخر و تکبر کند اَلَّذِيْنَ يَبْخَلُوْنَ دوست
نمیدارد خدای آنانرا که بخل می ورزند آورده اند که جمعی از یهود و نصاری از روی نصیحت میگفتند مال خود برین مرد یعنی پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام
و یاران مهاجران او نفقه مکنید که اندک زمانی را فرو مانده و محتاج گردید و مآل کار او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیت نازل شد که خدای

آنانرا دوست میدارد که خود بخیل اند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ وامر میکنند مردمانرا بِالْبُخْلِ به بخیلی وَيَكْتُمُونَ ومی پوشند از خلق مَا آتَاهُمُ
آنچه خدای بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهِ از نعمت خویش یا مراد بیان نعت وصفت حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام است
که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توریت وآنرا بپوشیدند وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ وآماده کردیم برای یهود که بخل ورزیده اند
وعطای الٰهی یا نعت حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام را می پوشند عَذَابًا مُهِينًا عذاب خوار کننده که عذاب دوزخ است
وَالَّذِينَ وبرای آنان نیز که بر عداوت حضرت رسالت پناه يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه میکنند مالهای خود را رِئَاءَ النَّاسِ
برای دیدار مردمان وملاحظهٔ ناموس وایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آن حضرت لشکرها جمع میکردند ومال خود را خرج ایشان مینمودند
یا منافقان که انفاق ایشان مبنی بر ریا وسمعه بود یا در صفت یهود میگوید که بر قوم خود از جهت اعواض نفقه می کنند وَلَا يُؤْمِنُونَ
بِاللَّهِ ومنکرند از روی حقیقت به خدای وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ونه بروز بازپسین که قیامت است وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ وهر که
باشد دیو را نده یعنی ابلیس لَهُ قَرِينًا مر او را یار وهمراز فَسَاءَ قَرِينًا پس بد مقارنی که او است در دنیا وهر آینه در آخرت نیز با او خواهد
بود وقال الله تعالی فبئس القرین حکم ثانی میفرماید مثنوی بر که این جا که قرین تو او ست ✽ آن سرا نیز همنشین تو او ست ✽ دوستی جو که جان
بیفزاید ✽ در دو عالم ترا بکار آید ✽ دیو را همنشین خویش مکن ✽ نفس بد را قرین خویش مکن ✽ وَمَاذَا عَلَيْهِمْ وچه چیز بودی بر کافران
وچه زیان داشتی مر ایشانرا لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ اگر ایمان آوردندی به خدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز قیامت وجزای اعمال
او را تصدیق کردندی وَأَنْفَقُوا وبیرون کردندی حق خدا را بی غرض وریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ از آنچه داده است خدای بر ایشان
وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای بهم عَلِيمًا بر ایشان واقوال وافعال واحوال ایشان دانا جزای فراخور آن خواهد داد إِنَّ اللَّهَ
لَا يَظْلِمُ بدرستی که خدای ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ ذره در وزن وذره مورچه سرخ را گویند از غایت صغیری تعلق نظر بکرنده ظاهر نشود
واشهر آنست که ذره چیزی است که شعاع آفتاب از روزنه در افتد ودر هوا ظاهر گرداند واچندان وزنی نبوده که بوزن در آید حقیقت
این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب معین همه سنگ ذره کم خواهد بود ونه بر عقاب مقرر بوزن ذره خواهد افزود وصحیح آنست
که در عمل کافر ومنافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود وَإِنْ تَكُ واگر باشد مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در دیوان بندهٔ مؤمن يُضَاعِفْهَا
ثواب آنرا زیاده گرداند تو بر تو وَيُؤْتِ وبدهد او را زاید بر ثواب عمل مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خود بفضل ورحمت بی استحقاق آنکس أَجْرًا
عَظِيمًا عطای بزرگ وبی اندازه اجر را عطا گفت بجهة آنکه تابع آنست ومزید بر آن فَكَيْفَ پس چگونه خواهد بود حال کفره وظلمه
إِذَا جِئْنَا وقتی که بیاریم ما مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی از امم گذشته بِشَهِيدٍ گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود وبر اقوال وافعال
امت خود گواهی داد وَجِئْنَا بِكَ وبیاریم ترا ای محمد عَلَى هَؤُلَاءِ بر این گروه از امت تو شَهِيدًا گواه تا اقامت شهادت
کنی بر ایمان مؤمنان در لطایف قشیریه مذکور است که چون پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام را شفیع امت ساخته اند شهید امت نیز ساخت
ومقرر است که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند يَوْمَئِذٍ آن روز که واقعه شود در گواهی انبیا وآن روز قیامت
است يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست دارند آنانکه کافر شدند به خدای وَعَصَوُا الرَّسُولَ ونافرمانی کردند رسول وی را
لَوْ تُسَوَّى آنکه راست کرده شود بِهِمُ الْأَرْضُ بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشانرا چون مردگان ومبعوث نکردندی یا آنکه تا آیت است
از آنکه ایشان آرزو میبرند که خاک شوند چه زمین بخاک راست کرده شود وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ ونپوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه از
خدای بپوشند حَدِيثًا سخنی را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده اند به خدا ورسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ
گرد نماز مگردید وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ وحال آنکه شما مستان باشید از خمر وسایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتی است ع
معمور بها بلکه نهی است از اکتساب سکر که مانع است از ادای عبادت روزی جمعی از صحابه در خانهٔ عبدالرحمن بن عوف رض به شرب
خمر که در آن وقت مباح بود اشتغال داشتند وندمان سرانداز وبیهوشی صدای اذان نماز شام باستماع صحابه کرام رسیده بنماز برخاستند

والمام ایشان از غایت سکر وبیهوشی سوره کافرون حرف لا را که در چهار موضع مثبت است حذف نمود واین آیت نازل شد که در وقت غلبه
سکر به نماز نزدیک مشوید حَتَّىٰ تَعْلَمُوا تا وقتی که بدانید مَا تَقُولُونَ آن چیز را که در نماز میخوانید محققان میگویند خطاب میکند بسوی
قوای روحانیه که رقم ایشان بهودی بر صفحهٔ جان دارند که نزدیک مشوید بنماز قربت در مسجد جامع دل در آن وقتی که مستان باشید از سکر غفلت
تا وقتی که از مستی هوا هشیار شده ودانید که چه میگوئید وبشناسید که سخن با که میگوئید المصلی مناجی ربه بیت اگر در مستی مانده ✽
وایما در خود پرستی مانده ✽ بر سر ایوان رحمت کی رسی ✽ چون تو در زندان پستی مانده ✽ وَلَا جُنُبًا ونزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب
باشید ومحتاج بغسل إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ مگر آنکه روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید وباشما آب نبود در آن محل به تیمم نماز توانید گزارد
ودیگر هیچ وجه روا نباشد وجنابت نماز گذاردن حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا تا وقتی که غسل کنید وبعضی گفته اند مراد از صلوٰة موضع آنست یعنی جنب
در مسجد نباید مگر آنکه راه بر آن باشد وَإِنْ كُنْتُمْ واگر باشید در وقت جنابت مَرْضَىٰ بیماران مراد بیماری است که در آن از استعمال آب ضرر رسد
که ضرر بود أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا باشید در سفر أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از خلاجای ومحدث شده باشد به خروج خارج
از احد السبیلین أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بسوده باشید زنانرا امام شافعی رح بر آنست که چون بعضی از بدن مرد ملاصق بدن زنی شود از غیر محارم
واجنبیه وصغیره وضوی لامس وملموس هر دو منتقض گردد وامام مالک وامام احمد رح بر آنند که لمس بشهوت وضو را می شکند وبغیر شهوت ناقض
نیست وامام اعظم رح مباشرت فاحشه را که تماس فرجین است بی حائل وانتشار آلت ناقض وضو میداند وبر هر تقدیر چون جنب باشید یا بیمار
یا مسافر یا محدث پس وغیره فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را فَتَيَمَّمُوا پس قصد کنید صَعِيدًا طَيِّبًا خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات
نازل شده واشهر آنست که غزوه بنی المصطلق است که شبانه سپاه اسلام در منزلی بی آب فرود آمده بودند وپیش از صبح عزیمت رحلت داشتند تا
نماز خود را با آب رسانند قضارا عقد عایشه رض گم شد وعزیمت بسبب فقدان آن در توقف افتاد تا روز شد ومردم بعضی محدث وبعضی جنب
بودند شکایت آن حکایت نزدیک صدیق رض بردند واو بخیمهٔ عایشه رض در آمد ودید که حضرت رسالت پناه سر در کنار وی نهاده در خواب است
صدیق رض زبان بطعن بعایشه رض بکشاد وسر انگشتان طعنه نیز بر تهیگاه وی زد ناگاه سید عالم علیه الصلوٰة والسلام بیدار شد وبر مضمون
حال وملال صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت ومقارن توجه آنحضرت علیه السلام جبرئیل در رسید وحکم آورد که چون آب نمی یابید متیمموا
صعیدا طیبا قصد کنید چیزی را از اجزای ارض که خاک پاک باشد ودست بران زنید فَامْسَحُوا پس مسح کنید دست خود را بِوُجُوهِكُمْ
بتمام روهای خویش وَأَيْدِيكُمْ وبسایند دستهای خود را از بدان تا مرفق إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَفُوًّا درگذرنده
از شما وتخفیف کننده غَفُورًا آمرزنده کسانیکه متیمم کنند أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی ونمی نگری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنانکه داده اند ایشانرا ع
نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره از علم توریت يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ می خرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت وهدایت
ایشان آن بود که بنعت وصفت حضرت مصطفی علیه الصلوٰة والسلام عارف بودند وضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار وی نمودند
وَيُرِيدُونَ ومی خواهند این گمراهان از روی حسد وعداوت أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ آنکه شما نیز ای مؤمنان راه گم کنید وَاللَّهُ
أَعْلَمُ وخدای داناتر است بِأَعْدَائِكُمْ بدشمنان شما که یهودند وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا وبسنده است خدای دوست شما ومتولی
امور شما وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا وبس است خدای یاری دهنده شما دشمنان مِنَ الَّذِينَ هَادُوا بعضی از آن کسانکه بدین
یهودیه متدین شده اند يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میگردانند کلمها را وتغیر میدهند عَنْ مَوَاضِعِهِ از اماکن آن مراد تحریف نعت پیغمبر است
علیه السلام یا تاویل کلمات توریت را بر وفق رای وطبع خود یا تغیر کلام پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام یا کتمان آیت رجم آورده اند که زمره
از یهود به ملازمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام می آمدند وجواب آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند بقبول تلقی می نمودند
واز مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکه ایشانرا تحرف می ساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان
شما یهودی سخنان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف می کنند وَيَقُولُونَ ومیگویند سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَعَصَيْنَا ونافرمانی

گردیم امر ترا و لفظ وعصینا آشکارا می گفتند از روی عناد و در تعبیر گویند اظهار اطعنا و اضمار عصینا می کردند و حقیقت آنست که بزبان مقال سمعنا
صمعنا می گفتند و لسان حال ایشان بعصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ بشنو در حالتی که غیر شنونده شده باشی این کلمه
ذو وجهین است روئی در مدح دارد و روئی در ذم وجه مدح آنست که اسماع دشنام دادن و شنونده مکروهی نباشی و برین تقدیر دعا که باشد
و وجه ذم چنان است که اسماع شنوانیدن بود می گویند که بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعاء علیه باشد یهود وجه مدح
را پردهٔ نفاق می ساختند و مطمح نظر ایشان وجه مذمت بوده و دیگر میگفتند وَرَاعِنَا و این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه حسن
آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را و دیگر وجه ذمش آنکه از رعونت و حمق بود و مراد یهود نسبت رعونت بوده بآن حضرت و گفته اند یهود راعنا
می کردند بکسره عین و راعینا می گفتند یعنی ای شبان ما تعریض میکردند آنحضرت برای غنم و بر هر تقدیری این کلمه میگفتند لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ در حالتی
که گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانهای خود یعنی فعلی که از مراعات است بلغت عرب آنرا برعونت رد میکنند بزبان خود یا لسان عرب را از مراعات
و می پیچانند و بطریق لحن راعینا میگویند و بآن ذم آنحضرت میخواهند وَطَعْنًا فِي الدِّينِ و قدح و طعن در دین اسلام یعنی دینی که به پیغمبر
او شبانی منسوب بود آیا چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بشبانی موسی علیه الصلوة والسلام معترف بودند وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا و اگر ایشان
گفتندی سَمِعْنَا شنیدیم سخن ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا وَاسْمَعْ و بشنو سخن ما را وَانْظُرْنَا و در ما نگر لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ
هر آینه این گفتار بودی بهتر مر ایشان را از استهزای سید انام و طعن در دین اسلام وَأَقْوَمَ و راست تر بودی سخن ایشان وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ
و لیکن برانده است خدای ایشان را از رحمت خود و دور کرده بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر ایشان و مجازات بران فَلَا يُؤْمِنُونَ پس نمی گروند ایشان
إِلَّا قَلِيلًا مگر گرویدنی اندک یعنی ضعیفی که معتد به و معتبر نباشد و آن ایمان است به بعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان نمی آرند مگر اندکی
از ایشان چون ابن سلام و اصحاب و رضی در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت رسالت پناه احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اشرف طلبید و گفت
یا معشر الیهود از خدای بترسید و قدم در دایرهٔ اسلام نهید چه من سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من این کلام و احکام که از خالق انام بشما
آورده ام حق است و شما را در توریت از حال من خبر داده اند و بر ایمان بمن میثاق فرا گرفته ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا میدانیم و نه از نعت
تو وصف و آن خبر داریم آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ای آن کسانیکه شما را کتاب داده اند یعنی توریت آمِنُوا تصدیق کنید
و بگروید بِمَا نَزَّلْنَا بانچه که فرو فرستادیم بر بنده خود و آن قرآن است مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده است و تصدیق کننده لِمَا مَعَكُمْ مر آن
چیزی را که با شما است یا آنکه مطابق کتاب توریت است در اصول دین پس بدو بگروید مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ پیش از آنکه محو کنیم وُجُوهًا
رویهارا یعنی صورت آنرا منبت سازیم تا اثر بینی و چشم و بینی و لب و دهن برو نماند فَنَرُدَّهَا پس باز گردانیم آن رویها را عَلَى أَدْبَارِهَا بر هیأت قفاهای
آن یعنی شکل و … بر صورت پس سر مبدل سازیم یا اشیای مصوره را بر وجه چون انف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا ثبت سازیم تا روی ایشان بر قفاها
بود … آورده که … جل و بصون و ظهور ایشان در موضع خویش ثابت باشند و رویهای ایشان بر پس سر بود و این هیئتهائی است در غایت
زشتی و رسوائی أَوْ نَلْعَنَهُمْ یا برانیم ایشان را که اصحاب وجوه اند از رحمت خود یا مسخ سازیم كَمَا لَعَنَّا چنانچه براندیم یا مسخ گردانیدیم أَصْحَابَ
السَّبْتِ یاران روز شنبه یعنی آنکه از فرمان خدای سر پیچیده اند روز شنبه بصید ماهی اشتغال کردند وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست فرمان
خدای یا وعید و مَفْعُولًا شدنی و هر آینه بجا آمدنی وَإِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که خدای نمی آمرزد أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آورند و
[illegible] بآن … و بی توبت وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ و بیامرزد آن گناهی را که غیر از شرک بود لِمَنْ يَشَاءُ مر آنکس را که خواهد از روی تفضل
و احسان نه بوسیله عبادت و عرفان شیخ امام زاهد فرموده که می آمرزد قبل از عذاب هر که را خواهد و بعد العذاب جمیع عصات را خواهد آمرزید
وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد به خدای و انباز گیرد با او فَقَدِ افْتَرَى پس بدرستی که افترا کرده باشد و بر بافته إِثْمًا عَظِيمًا
[illegible] که مستحق عذاب … گردد و چون بمضمون این آیت که شرک مغفور نیست یهود را که عبده عجل و پرستنده عزیر علیه الصلوة
والسلام بودند وعیدی و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان حضرت

میدانیم

میدانیم پدران ما مالکان ممالک نبوت و سالکان مسالک فتوت بوده اند و ما بر منوال ایشان معزز و مکرمیم حق سبحانه ستایشهای ایشان
نپسندید و فرمود أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ آیا نمیدانی یا نمی نگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ می ستایند و پاک
می گویند نفسهای خود را باین که نحن ابناء الله و احباؤه یا به پاکیزگی و بیگناهی نسبت میدهند چنانچه منقول است که بحر بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب
ابن زید اطفال خود را بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آوردند و گفتند این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نی ایشان
گناهان اند ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز در بیگناهی مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب ما را بروز در میگذرانند و خطیات روز ما را
بشب محو میکنند حق تعالی فرمود که تزکیه شما مر شما را اعتباری ندارد بَلِ اللَّهُ بلکه خدای يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ بپاکی یاد کند یا بستاید هر کرا خواهد
و مستحق آن داند وَلَا يُظْلَمُونَ و آن گروه که خود را بنا حق تزکیه می کنند ستم رسیده نخواهند شد در عقاب و ثواب فَتِيلًا بمقدار آن رشته
ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بمقدار فتیله از وسخ که در میان دو انگشت پدید آید مراد آن است که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و نقصان …
و مکافات ایشان نخواهد رسید انْظُرْ بنگر درین جهودان که از روی عناد كَيْفَ يَفْتَرُونَ چگونه افترا میکنند و می بندند عَلَى اللَّهِ
الْكَذِبَ بر خدای دروغ یعنی گناه روز و شب ما را می آمرزد وَكَفَى بِهِ و بسنده است آن افترای و دروغ ایشان إِثْمًا مُبِينًا
گناه ظاهر که بر هیچکس پوشیده نماند آورده اند که چون حکم الهی با جلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی ابن اخطب و سلام ابن مشکم و کنانة
ابن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام و اصحاب او رضی تحریص کردند و با پنجاه کس از بطون قریش بر بیت الحرام در آمده و در پس استار حرم سینا بر دیوار خانه باز چسپانیده بایمان غلاظ
و شداد بر حرب و جدال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر ازین مهم فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند درین مجلس بعضی از قریش از روسای اهل
کتاب پرسیدند که طریقه ما آنست که زائران حرم را مهمانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صلهٔ رحم بجا می آریم و بعبادت اصنام بطریق آبای کرام
خود مشغول می باشیم بهدایت اقرب است یا دین محمد که درین وقت احداث کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین پدران ما را بد میداند
و ما را کافر و جاهل میخواند یهود بعد از استماع این سخنان گفتند که دین شما حق تر است و آئین شما بالحق تر ابو سفیان گفت ما بر اعتقاد شما وقتی
اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه و تعالی از معانده و مکابره و کفر
و زندقه ایشان خبر میدهد و میفرماید أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنانکه داده اند ایشان را نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره
از توراة که بواسطه عداوت مسلمانان يُؤْمِنُونَ می گروند بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ بدین دو بت که قریش راست و گفته اند جبت
سحر است و یهود آنرا معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت وی می نمودند و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت
آرزو و هوای او وَيَقُولُونَ و می گویند این جهودان لِلَّذِينَ كَفَرُوا در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد هَؤُلَاءِ
این گروه کفار قریش أَهْدَى هادی تراند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی به پیغمبر علیه الصلوة والسلام و اصحاب و
سَبِيلًا از جهت راه یعنی راه یافته تراند أُولَئِكَ آن گروه متعنت و متعصب جهودی الَّذِينَ آنکسانند که بخواری لَعَنَهُمُ اللَّهُ
دور کرده است خدای ایشان را از رحمت خود وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ و هر کرا خدای براند و دور سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس هرگز نیابی تو مر او را نَصِيرًا
یاری که دفع کند عذاب از وی أَمْ لَهُمْ آیا مر ایشان راست یعنی جهودان را نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ بهره از پادشاهی دنیا استفهام است بر سبیل
انکار زعم یهود آن بود که ایشان بملک و نبوت از غیر خود احق و سزاوارترند و بدین سبب از متابعت عرب ننگ می داشتند و میگفتند آخر منصب
نبوت و ملک داری و حکم گذاری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا از ملک دنیی و آخرت بهره نیست

بیت

دولت هر که تو بینی بسر آید روزی ٭ دولت آل نبی تا بقیامت باشد ٭ و اگر بالفرض از ملک و مال بهره مند شوند فَإِذًا پس آنهنگام ایشان
لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ ندهند مردمانرا یا پیغمبر علیه الصلوة والسلام و اصحاب او را نَقِيرًا الا بمقدار گوئی که بر پشت دانه خرما است و این
غایت مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی یا فقیری بنقیری مضایقه دارند بهنگام تنگدستی و درویشی پیدا است که چه چیز بکسی دهند

ام يحسدون الناس بلكه حسد مي برند بر مردمان يعني مهتر عرب على ما آتيهم الله بر آنچه خداي بديشان داده است من
فضله از فضل خود كه آن بعث حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام از ايشانست و نه از بني اسرائيل بلكه از بني اسمٰعيل است و مردم
عرب حسد بر محمد عليه الصلوة والسلام ميبردند كه پايه چنين عالي از يتيم ابو طالب باشد بايستي كه جبرئيل عليه الصلوة والسلام بر ما فرود آمدي اما مصرع
تا يار كرا خواهد و ميلش بكه باشد ؛ گفته اند مراد از ناس حضرت رسالت پناه است عليه الصلوة والسلام و عرب جمع را بر واحدي اطلاق مي كنند كه جامع كمال
آن مقدار كه خصال خير را كه جمع نشود الا در بسياري از مردمان كقوله تعالى ان ابرهيم كان امة و مراد از فضل نبوت باشد و كتاب و اعزاز دين و بعضي گفته
اند فضل آنست كه حق سبحانه مباح گردانيده او را جمع ميان بيشتر از چهار زن و يهود برين حال حسد مي بردند و طعنه ميزدند كه اگر او پيغمبر بودي اينهمه زن
نخواستي و بكار ايشان نپرداختي حضرت عزت تعالى فرمود كه اگر حسد ايشان بر پيغمبر بواسطه نبوت و كتاب است پس بايد كه بر پيغمبران صاحب كتاب
نيز حسد بردندي چه اين صورت مختص بدان حضرت عليه الصلوة والسلام نيست و اگر بواسطه زن است اين مخصوص آن حضرت است و كسي ديگر را
نرسد كه چنين كند و اين فضل خداوند است بيت حسد چه ميبري اي سست نظم بر حافظ ؛ قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است ؛ فقد
آتينا پس بدرستي كه ما عطا كرديم آل ابراهيم اولاد ابراهيم را كه موسي و داود و عيسي اند عليه السلام الكتاب يعني توريت و انجيل و زبور
والحكمة و علم حلال و حرام وآتيناهم و داديم ايشانرا با وجود نبوت ملكا عظيما پادشاهي بزرگ چنانچه يوسف و داود و سليمان
عليه الصلوة والسلام داشتند و گويند ملك عظيم كثرت ازواج است چنانچه بصحت رسيده كه داود عليه السلام صد زن داشته و سليمان هزار زن
سخن تعريض بدو است كه اگر حسد شما بر محمد عليه الصلوة والسلام است از كتاب قرآن و حكمت شرايع و از ملك عظيم دوام شريعت تا قيامت
باشد بلانكه فمنهم من آمن به پس از يهود كسي بود كه ايمان آورد بحديث آل ابراهيم يا بمحمد عليه الصلوة والسلام ومنهم
من صد عنه و از ايشان كسي هست كه اعراض كند از خبر انبيا در باب نسا و تصديق نكرد آنرا يا روي از متابعت پيغمبر عليه الصلوة
والسلام بگرداند وكفى بجهنم و بسنده است دوزخ سعيرا آتشي افروخته براي عذاب كافران ان الذين كفروا بدرستي آنكسانكه
حق را بپوشيدند و نگرويدند بآياتنا بدلايل وحدت يا بآيات قرآن يا معجزات پيغمبر عليه الصلوة والسلام سوف نصليهم نارا زود
باشد كه در آريم ايشانرا در نار يعني در آتشي و چه آتشي كلما نضجت هر گاه پخته شود يا بسوزد جلودهم پوستهاي ايشان بآتش بدلناهم
بدل كنيم براي ايشان جلودا غيرها پوستها غير آنكه پخته و سوخته شده و اين تبديل در ساعتي صد بار باشد و از حسن بصري رح منقول است كه در روزي
هفتاد هزار بار تبديل جلود باشد و تبديل جلود بر سبيل تحقيق آنست كه احتراق از ان ببرند و بحال اول باز آرند پس اين تبديل صفت است نه تبديل عين
و تجديد اين حالت بجهت تعذيب و احساس عذاب است يعني هر زمان پوست ايشانرا تازه ميسازند ليذوقوا العذاب تا بچشند عذاب را
و آن تبديل دايم باشد ان الله كان بدرستي كه خداي هست عزيزا غالب كه كسي او را از تعذيب كفار منع نتواند كرد حكيما دانا بعقوبت دوزخيان
بر وفق حكمت والذين آمنوا و آنانكه گرويده اند بخداي تعالى و رسول وعملوا الصالحات و بجاي آوردند طاعتها بر وفق فرمان ؛
سندخلهم زود باشد كه در آريم ايشانرا جنات تجري بوستانها كه مي رود من تحتها الانهار جويها از زير درختان يا در تحت
مساكن ايشان جويها خالدين فيها در حالتي كه جاويد باشند اين مؤمنان در ان ابدا هميشه يعني زمانيكه آنرا آخر نباشد لهم فيها ربع
مر اين بهشتيان را باشد در ان بوستانها ازواج مطهرة زنان پاكيزه از حيض و نفاس بلكه از جميع اقذار و ادناس وندخلهم و در آريم
ايشانرا ظلا ظليلا در سايه پاينده كه آفتاب آنرا زايل نكند چون در بلاد عرب حرارت بسيار مي باشد و سايه را اعظم اسباب راحت
ميدانند پس ظل ظليل كنايت است از آسايش و آرامش و بدين نكته مندفع ميشود سخن كسي كه ميگويد چون در بهشت آفتاب نيست كه بحرارت
او متاذي شوند پس ظل ظليل چرا باشد و فايده او چيست و نزد محققان ظل ظليل اشارت بحمايت الهي و عنايت پادشاهي است كه هميشه
بر مفارق بهشتيان مبسوط خواهد بود و آن سايه از زوال مبرا و از نقص و انتقال مقدس و معرا است بيت اين سايه را زوال [illegible]
در سايه گريز كه آنرا زوال نيست ؛ ان الله يأمركم بدرستي كه خداي ميفرمايد شمارا ان تؤدوا الامانات انكه ادا كنند

امانتها را

امانتها را الى اهلها باهل او حضرت رسالت پناه در روز فتح مكه فرمود تا كليد خانه كعبه از عثمان بن طلحه طلب دارند و كليد پيش مادر او
سلافه بود عثمان بن طلحه نزد مادر رفت مادر كليد بوي نميداد و ميگفت كه اگر از ما بگيرند باز بشما نخواهند داد و كليد كعبه از عهد عبد الدار بطريق
ارث بما رسيده عثمان با بن طلحه مبالغه ميكرد و سلافه مضايقه مي نمود و حضرت در مسجد الحرام انتظار ميكشيد حضرت امير صديق و فاروق رض
بر در سراي سلافه آمدند و فاروق رض بآواز بلند گفت اي عثمان بيرون آي كه انتظار حضرت از حد ميگذرد و سلافه كليد به پسر داد و گفت تو بستاني
بهتر كه تيم و عدي بگيرند پس عثمان مفتاح برداشته نزد حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام آورده و آن سرور عالم دست دراز كرد
تا از وي بستاند عباس رض بر خواست كه يا رسول الله چنانچه سقايه زمزم بمن تفويض كرده حجابت خانه نيز بمن ارزاني دار عثمان از استماع اين
سخن دست باز كشيد و حضرت فرمود كه اي عثمان كليد بمن ده عثمان دست پيش آورد و عباس رض همان سخن اعاده كرد عثمان خواست كه دست
باز كشد حضرت عليه الصلوة والسلام فرمود اگر بخداي و رسول ايمان داري مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اينك بستان بامانة الله القصه
بعد از انكه عليه السلام از خانه بيرون آمد و مفتاح بدست وي بود مرتضى علي كرم الله وجهه پيش رفت و گفت يا رسول الله منصب حجابت با اهل بيت
عطا فرماي چنانچه سقايه زمزم بديشان داده في الحال جبرئيل عليه السلام بدين آيت نازل شد و حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام
فرمود كه يا علي من شمارا كاري فرمايم كه از ان نفعي بمردم رسد نه آنكه گمان بريد كه از مردم بشما خواهد رسيد پس عثمانرا طلبيد و فرمود كه
خذوها يا بني طلحه خالدة تالدة لا ينزعها منكم الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت اختيار فرمود و كليد را به برادر خود شيبه داد و تا امروز
مفتاح كعبه در دست آن قوم است و اگر چه حكم باداي امانت درين قضيه مخصوصه نازل شده اما تمام امانت درين حكم داخل است
در بحر الحقايق آورده كه ذكر امانت بعد از ايراد ظل ظليل كه وجود حقيقي است دلالت بران دارد كه امانت عبارتست از وجود مجازي باشد
چون وجود اظلال بنسبت با آفتاب پس همچنانكه وجود ظل امانت آفتاب است در وقتي كه آفتاب جلوه كنان تجلي نموده و با شعشعه
عالم افروز از افق طالع شده بزبان حال ميگويد ان تؤدوا الامانات الى اهلها چگونه ظلال متلاشي ميگردند و اثر ايشان
بكلي محو ميشود بر همين منوال چون شعاع خورشيد وجود حقيقي عز عن التمثيل از افق غناي ذاتي والله غني عن العالمين ؛
طلوع نمايد امانات وجودات خلقيه با اهل آن باز ميگردد و سر لمن الملك اليوم لله الواحد القهار بظهور مي آيد

بيت

جمله سرمايه پيش او نهيد ؛ ملك ملك اوست ملك او را دهيد ؛ خصم بر شير آمد و هر روباه ؛ كل شيء هالك الا وجهه واذا
حكمتم و ديگر امر ميكند كه چون خواهيد كه حكم كنيد بين الناس ميان مردمان ان تحكموا بالعدل آنكه حكم كنيد براستي ان الله بدرستي
كه خداي نعما يعظكم به نيكو چيزي است كه شمارا آن پند ميدهد يعني اداي امانات و عدل در حكومات ان الله كان بدرستي
كه خداي هست سميعا شنوا بقول عثمان كه گفت بگير بامانة الله بصيرا بينا بود مفتاح بوي يا ايها الذين آمنوا اي گرويدگان
اطيعوا الله فرمان بريد خدا را در فرايض واطيعوا الرسول و فرمان برداري رسول كنيد در سنتها و اولي الامر منكم
و اطاعت كنيد خداوندان امر را از شما مراد امراي مسلمانانند كه حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام در عهد خود تعيين مينمود چنانكه
در اسباب نزول است كه حضرت خير البريه خالد بن وليد را بسريه امير كرد و عمار ياسر را با وي فرستاد جمعي كه بر خالد قاصد ايشان بود خبر
يافته بگريختند و يكي از ايشان كه مسلمان بود پيش عمار آمده گفت مردم قبيله من فرار نموده اند و من باستظهار ايمان در منزل خود مانده
ام اگر اسلام مرا دستگيري خواهد كرد تا باشيم والا با ايشان گريزم در راه نهاده سر خود كه عمار او را امان داد و بنا بر فرموده وي در خانه
خود ساكن شد خالد بامدادان لشكر را بغارت و تاراج آن قبيله امر كرد و بغير از ان مستامن كس ديگر را نيافتند پس او را اسير و عيال او را
دستگير كرده نزد خالد آوردند عمار فرمود كه او مسلمان است و بفرموده من در امان مانده بود خالد گفت از ادب دور مي نمايد كه كسي
با وجود امير لشكر بي مشورت و اجازت او كسي را امان دهد گفت و گوي ميان ايشان بسيار شد و بجناب نبوت مآب آمده صورت حال

بعض رسانید نزد سید عالم علیه السلام امان وعمار را برقرار گذاشت ونهی فرمود از آنکه غیر امیر کسی را امان دهد واین آیت نازل شد که فرمان برید
اولو الامر را یعنی امرای سرایا ثعلبی فرموده که اولی الامر ابوبکر وعمر رض اند که وزیرین صدق بوده اند واشارت اقتدوا بالذین من
بعدی ابوبکر وعمر در شان ایشان نافذ شده وابوبکر وراق رحمه الله گفته که خلفای اربعه اند ومجموع صحابه نیز گفته اند رض ورسول علیه الصلوة
والسلام فرموده که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یا فقها وعلما یا ارباب عقول واهل رای ونزد عرفا اولوا الامر مشایخ
وپیران طریقت که بر تربیت اهل سلوک اشتغال می نمایند وسالک را فرمان برداری ایشان لازم است بیت هرکه سر از خط
فرمان ولیی نهد : کی میسر شودش روی براه آوردن : هرکه خواهد که بسر منزل مقصود رسد : بایدش پیروی راه نمایان کردن :
فان تنازعتم پس اگر خلاف کنید فی شیء در چیزی از امور دین فردوه الی الله پس باز گردانید آنرا بکتاب خدای
والرسول ورجوع کنید با رسول در زمان حیات او وبسنت آنحضرت بعد از وفات او ان کنتم اگر هستید شما که از روی اخلاص تؤمنون
بالله می گروید بخدای والیوم الآخر وبروز رستخیز چه ایمان بخدا وبروز قیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدای ورسول
نمایند وبرای ناقص خود مغرور نباشند در اعمال واقوال ذلک خیر آن رجوع بهتر است شما را واحسن تاویلا ونیکوتر از جهت
عاقبت آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت فتاده بحاکمی که پیش او مرافعه مهم خود کنند محتاج گشتند یهودی منافق را بمحکمه نبوت میکشید
ومنافق بحکومت کعب ابن اشرف میل نمود عاقبت پیش حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمدند وحکم بر وفق مدعای یهود صادر شد
چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن جهود زد که من بحکم محمد علیه الصلوة والسلام راضی نیستم بیا تا نزد عمر رض رویم ودیگر باره
مرافعه کنیم القصه بدر خانه فاروق رفتند ویهودی ماجرای دعوی وحکم پیغمبر علیه الصلوة والسلام باز گفت عمر رضی الله عنه از منافق استفسار
نمود که قضیه برین وجه است که یهودی میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوال است اما من بران حکم راضی نیستم واز تو حکم میطلبم
عمر رضی الله فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم وبراستی میان شما حکم کنم ایشان توقف نمودند عمر رض با شمشیر کشیده از خانه
بیرون آمد وسر منافق را بصحرا افکند وفرمود که هرکه بحکم چنان قاضی راضی نباشد سزای او برین وجه باید داد وآنروز حضرت رسالت پناه
علیه الصلوة والسلام عمر را لقب فاروق داد وحق سبحانه این آیت فرستاد که الم تر الی الذین آیا ندیدی ونگاه نکردی بسوی آن کسانیکه
یزعمون گمان می برند انهم آمنوا که ایشان گرویده اند بما انزل الیک بانچه فرستاده شده بر تو یعنی قرآن وما انزل ع
من قبلک وبانکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا یریدون میخواهند با وجود دعوی ایمان ان یتحاکموا که مرافعه کنند
الی الطاغوت بسوی کعب ابن اشرف که بغایت طاغی وباغی است وقد امروا وحال آنکه مامور بوده اند مدعیان ایمان وبهمه کتب
نیز مامور اند ان یکفروا به بانکه نگروند به حکم طاغوت ویرید الشیطن ومیخواهد دیو دور شده از رحمت باز کشیده از خدمت
حق یعنی ابلیس علیه اللعنت ان یضلهم آنکه گمراه کرداند ایشانرا که مایل طاغوت اند ضللا بعیدا گمراهی دور که هرگز از آن باز
است رجوع نتوانند نمود واذا قیل لهم وچون گویند مر این منافقان را که در وقت تحاکم تعالوا بیایید الی ما انزل الله
به حکمی که خدای فرستاده است در کتاب خود الی الرسول وبه حکمی که پیغمبر میکند به فرمان او رایت المنافقین می بینی منافقان را
که از روی عناد یصدون عنک اعراض میکنند از تو صدودا اعراض کردنی از روی عداوت فکیف پس چگونه باشد
وچه خواهند کرد اذا اصابتهم چون برسد ایشانرا مصیبة عقوبت صدود واعراض بما قدمت ایدیهم بانچه دستهای
ایشان تقدیم کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت وگفته اند مصیبت قتل فاروق بود مر آن منافق را ثم جاءوک پس بیایند بسوی تو ورنان
اعتذار بجنایند یا دیت قتیل خود طلبند یحلفون بالله سوگند میخورند بخدای ومضمون سوگند ایشان آنکه ان اردنا اگر نه
خواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما یا به ترافع بدر خانه عمر رض الا احسانا مگر نیکویی که بما لاحق شود وتوفیقا وتالیف
وموافقت بین الخصمین پدید آید اولئک آن گروه منافقان وسوگند خورندگان بدروغ الذین یعلم الله آن کسانند که خدا

مایف

ما فی قلوبهم آنچه در دلهای ایشانست از نفاق ودروغ فاعرض عنهم پس اعراض کن که از قبول اعذار ایشان وعظهم
وپند ده ایشانرا بر ملا یعنی منع کن از نفاق ودروغ وقل لهم فی انفسهم وبگو مر ایشانرا در خلوت در باب نفسهای ناپاک ایشان
قولا بلیغا سخن بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان بمثابه که از آن غمناک گردند وآن تهدید است بقتل یا به حلول مکاره ایشان اگر
توبه نکنند وما ارسلنا من رسول ونه فرستادیم هیچ فرستاده را که به بندگان خود الا لیطاع مگر برای آنکه فرمان وی برند
باذن الله بامر خدای ولو انهم واگر این منافقان اذ ظلموا آن هنگام که ستم کردند انفسهم بر نفسهای خود بانکار حکم تو
با تحاکم الی الطاغوت جاءوک بیامدندی بحضرت تو فاستغفروا الله پس طلب آمرزش کردندی از خدای واستغفر لهم
الرسول وطلب آمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشانرا لوجدوا الله هر آینه یافتندی یعنی دانستندی
خدای را توابا قبول کننده توبه گناهکاران رحیما مهربان بآمرزش تائبان در معالم آورده که میان زبیر وحاطب بن ابی
بلتعه مخاصمتی واقع شد در راه آبی که هر دو از آن مزروعات خود را آب دادندی چون محاکم ایشان به محکمه سید عالم علیه الصلوة والسلام
رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس همسایه گذار حاطب در غضب شده از روی بی ادبی سخن گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آن
حضرت بجانب زبیر حق سبحانه آیت فرستاد که فلا یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان می برند وربک بحق پروردگار تو که ایشان
لا یؤمنون ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حتی یحکموک تا وقتی که ترا حکم سازند فیما شجر بینهم در آنچه اختلاف افتد
میان ایشان وتو حکم کنی ثم لا یجدوا پس باز نیابند فی انفسهم در نفسهای خود حرجا تنگی یا در دلهای خود تنگی وگرانی
مما قضیت از آنچه تو حکم کردی هرچند مخالف طبع ایشان باشد ویسلموا وگردن نهند ومنقاد گردند فرمان ترا تسلیما فرمان
برداری بظاهر وباطن بی اعتراض ومخالفت آورده اند که چون زبیر وحاطب از محکمه نبوت بیرون آمدند مقداد رض بدیشان رسید ودر
که حکم برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه او ودر سخن گردن را تاب میداد وروی درهم میکشید یهودی الحاضر بود
گفت قاتل الله هولاء این چه گروه اند که گواهی میدهند برسالت این مرد وحکم او را متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل در
زمان موسی گناهی کرده بودند وموسی علیه الصلوة والسلام حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد نمودند وبقتل
یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شدند وپیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای محمد علیه الصلوة والسلام که
اگر محمد علیه السلام مرا امر فرماید که خود را بکش بکشم وعمار یاسر وابن مسعود نیز همین گفتند وحق سبحانه فرمود که ولو انا کتبنا علیهم واگر چنانچه ما فرض
می کردانیدیم بر اینها که دعوی ایمان میکنند ان اقتلوا انفسکم که بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند او اخرجوا من
دیارکم ما فعلوه یا بیرون روید از سراها ومنزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند منکر بودند آنچه فرض کرده بودیم مر ایشان
الا قلیل منهم مگر اندکی از ایشان چون ثابت بن قیس وعمار وابن مسعود رض ولو انهم واگر ایشان که منافقانند فعلوا
بکردندی ما یوعظون به آنچه ایشانرا پند میدهند وتکلیف مینمایند به آن لکان خیرا لهم هر آینه بهتر بودی مر ایشانرا
در عاجل وآجل واشد تثبیتا ونزدیکتر بودی از جهت تصدیق وتحقیق ایمان ایشان واذا وآنوقت که تثبیت حاصل شدی
مر ایشانرا در دین ایشان لآتیناهم هر آینه ما میدادیم ایشانرا من لدنا از نزدیک خویش اجرا عظیما مزدی بزرگ و
ثوابی وافر که نعیم جنت است ولهدیناهم وهر آینه راه می نمودیم ایشانرا صراطا مستقیما راه راست که از آن بمقصد
یا به بهشت روند آورده اند که ثوبان رض که مولای رسول خدا علیه الصلوة والسلام بود روزی بجناب مستطاب نبوت مآب حاضر شد
زار وضعیف شده ونزار ونحیف گشته حضرت رسالت پناه فرمودند که ای ثوبان ما غیر لونک یعنی چه چیز رنگ ترا تغیر کرده وروی سرخ
ترا بکدام محنت زرد گشته گفت یا رسول الله من زمانی که در جمالت نمی نگرم از زمان زندگانی نمی شمرم بیت
بی توای آرام جانم زندگانی مشکل است : بی تماشای جمالت کامرانی مشکل است : حالا در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسد مفارقت ضروری

اتفاق فتاحیه جان ... سازم و چه حیله پردازم بیت اندکی غمی نیست از آن میترسم ؛ کز پرتو دیدار تو میمانم دور ؛ و سخت تر
محنتی آنکه اگر در آن جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم بدانچه که درجه رفیع توست چگونه رسم و بعضی بجای ثوبان
عبد الله انصاری رض که صاحب اذان و مستجاب الدعوات بود آورده اند که نزدیک حضرت رسالت پناه گریان آمده بعد از
استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد من بمن دوست تری و من امروز از مشاهده جمال تو
شکیبائی ندارم می ترسم از آنکه تو فردا در بهشت بدرجه بلند باشی و من در صف نعال با امثال خویش نشسته از دیدار پر انوار تو محروم
مانم حق سبحانه شکسته دلان فراق را به مژده وصال شادمان ساخته آیت فرستاد که وَمَن يُطِعِ اللّٰهَ و هر که فرمان خدای برد و از اوامر
و نواهی وَالرَّسُولَ و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود دین فَاُولٰئِكَ پس آن گروه فرمان برداران باشند روز قیامت
مَعَ الَّذِينَ به آن کسانکه اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ انعام کرده است خدای برایشان مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران و رسل و اولو العزم
نیز داخلند وَالصِّدِّيقِينَ و راست گویان که پیش از همه کس تصدیق انبیا علیه الصلاة والسلام کرده اند وَالشُّهَدَاءِ و کشتگان
راه خدا مراد شهدای احد اند و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدان را وَالصَّالِحِينَ و ستودکان در اعمال و احوال و اینها
همه تمام اند وَحَسُنَ اُولٰئِكَ رَفِيقًا و چه نیکو اند این جماعت همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق می کنند یا آنکه هر یکی
از اینها نیکو رفیقی اند و در معالم فرموده که مراد از نبیین حضرت پیغمبر ماست علیه السلام و صدیقین اشارت بابی بکر صدیق است
و شهدا عمر و عثمان و علی اند رض و صالحین سایر صحابه و ملخص آیت آنست که هر که امروز کسی را دوست میدارد فردا با وی خواهد بود المرء
مع من احب بیت همچو بلبل دوستی گل اگر کنی ؛ تا شوی با خرمن گل همنشین ؛ زاغ چون مردار را شد همنفس ؛ با او مردار خواهد بود و بس
ذٰلِكَ آن بودن با جماعت مذکور الْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ افزونی کرامت است از خدای وَكَفٰى بِاللّٰهِ و بسنده است عَلِيمًا ع
دانا به مقاصد و نیات يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید بقتال دشمنان خُذُوا حِذْرَكُمْ فرا گیرید سلاح
خود را یعنی آماده شوید برای حرب فَانْفِرُوا پس بیرون روید به قتال دشمنان ثُبَاتٍ گروه گروه در جهات مختلفه اَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا
یا سیر کنید برای جهاد مجتمع شده با یکدیگر در جهت واحده وَاِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ و بدرستی که از شما کسی هست که درنگ نماید در بیرون
رفتن بغزا و تاخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی و اصحاب او است که در روز احد تخلف ورزیدند فَاِنْ اَصَابَتْكُمْ پس اگر رسد شما را ای مومنان
مُصِيبَةٌ واقعه چون قتل و هزیمت قَالَ گوید آن مبطی منافق قَدْ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيَّ بدرستی که خدای انعام کرد بر من اِذْ لَمْ اَكُنْ مَعَهُمْ
شَهِيدًا چه من نبودم با مسلمانان حاضر در معرکه قتال وَلَئِنْ اَصَابَكُمْ و اگر برسد بشما فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ نیکوئی زیاده از خدای چون
فتح و غنیمت لَيَقُولَنَّ البته گوید آن متخلف از غزوه كَاَنْ لَمْ تَكُنْ چنانکه گوئی نبوده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ میان شما و میان وی مَوَدَّةٌ
دوستی یعنی خود را دور انداز دو سخن بر وجهی ادا کند که گویا هرگز شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده و سخن او اینکه يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ ای
کاشکی من بودمی در این غزوه با مسلمانان فَاَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا تا فیروزی یافتمی فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیبی وافر گرفتمی فَلْيُقَاتِلْ
پس باید که قتال کنند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای با دشمنان دین الَّذِينَ آنانکه در بازار معامله يَشْرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا
بفروخته اند زندگانی دنیا را که روی در فنا دارد بِالْآخِرَةِ بسرای جاودانی و نعیم غیر فانی وَمَنْ يُقَاتِلْ و هر که کارزار کند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ
در راه دین فَيُقْتَلْ پس کشته گردد و درجه شهادت یابد اَوْ يَغْلِبْ یا غالب آید بر دشمن و ظفر کرد فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد
که بدهیم او را در آخرت اَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که وصف نیاید وَمَا لَكُمْ و چیست شما را ای اهل سلام که بجد کامل و جهد شامل
لَا تُقَاتِلُونَ جهاد نمی کنید و بکارزار اشتغال نمی نمائید فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای وَالْمُسْتَضْعَفِينَ و برای آن بیچارگان
گرفتار در دست کفار و ایشان جماعتی بودند در مکه که مسلمان شدند و کسان ایشان را از هجرت بمدینه منع میکردند مِنَ الرِّجَالِ از مردان
چون سلمه بن هشام و ولید بن ولید و عباس بن ابی ربیعه و ابو جندل بن سهیل و امثال ایشان وَالنِّسَاءِ و از زنان چون ام شریک و غیرها

والولدان

وَالْوِلْدَانِ و از کودکان چون ابن عباس رض میفرماید که من و مادر من از مستضعفان بودیم از نسا و ولدان الَّذِينَ و این مستضعفان آن کسانند
که بزبان تضرع يَقُولُونَ میگویند یعنی دعا میکنند که رَبَّنَا اَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بیرون آر ما را مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ از این دیه یعنی مکه
الظَّالِمِ اَهْلُهَا ده که ستمکارند اهل آن و به سبب شرک و ظلمی بغایت عظیم است آن اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ وَاجْعَلْ لَنَا
و بساز از برای ما مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خویش وَلِيًّا کسی که دوستدار و متولی کار ما باشد وَاجْعَلْ لَنَا و دیگر بساز از برای ما مِنْ لَدُنْكَ
نَصِيرًا از نزد خود یاری و مددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند حق سبحانه دعای ایشان را مستجاب گردانیده و بعضی را خروج از مکه میسر شد
و برخی را که آنجا مانده بودند ولی جهت ایشان چون حضرت پیغمبر فرستاد تا روز فتح مکه همه را دلنوازی نموده مهمات ایشان را سرانجام فرمود و نصری و
حامی را برای ایشان تعین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت پناه علیه الصلاة والسلام حکومت مکه بوی داد و او یار ضعفا و مددکار
آن بیچارگان بود الَّذِينَ آمَنُوا آن کسانیکه گرویده اند بخدا و رسول يُقَاتِلُونَ کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدای
وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آن کسانیکه کافر شده اند از وثنی و یهودی و نصرانی يُقَاتِلُونَ مقاتله مینمایند فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه
شیطان که طاغی و باغی است یعنی بفرمان او فَقَاتِلُوا پس کشتن کنید ای دوستان حق اَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ دوستان و فرمان برداران
ع شیطان را و از مکاید و مصاید او مترسید اِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ بدرستی که حیله و وسوسه شیطان كَانَ ضَعِيفًا هست سست و بیقوت
زیرا که فریبی است مجرد از حجت و برهان اَلَمْ تَرَ آیا نظر نکردی اِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه در مکه مبالغت می کردند چون عبد الرحمن بن عوف
و سعد بن ابی وقاص و مقداد بن اسود رض و امثال ایشان که ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان از حد گذشت و
بحکم الهی قِيلَ لَهُمْ گفته شد مر ایشان را از کارزار کفار كُفُّوا اَيْدِيَكُمْ باز دارید دستهای خود را تا وقتیکه فرمان الهی در رسد وَاَقِيمُوا
الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را وَآتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید بمستحقان زکوة فَلَمَّا كُتِبَ پس آن هنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت
عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار کردن با کافران اِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آن وقت که گروهی از ایشان يَخْشَوْنَ النَّاسَ میترسیدند از جنگ
مشرکان كَخَشْيَةِ اللّٰهِ چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید اَوْ اَشَدَّ خَشْيَةً بلکه ترسی از آن سخت تر و این ترسیدن از محل ضعف
بشریت باید کرد نه بر کراهت امر خدای یعنی بالطبع از قوت و موت ترسیدند وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند ای آفریدگار ما لِمَ كَتَبْتَ برای
چه چیز واجب گردانیدی عَلَيْنَا الْقِتَالَ بر ما مقاتله کفار لَوْلَا اَخَّرْتَنَا چرا ما را مهلت ندادی و فارغ نکردی اِلٰى اَجَلٍ قَرِيبٍ
تا اجلی که نزدیک است بهمه کس و اگر این سوال از منافقان صادر شده چندین عجب نیست و اگر از مومنان وقوع یافته باشد از روی خوف و بد دلی
سخنی گفته باشند و باز توبه کرده قولی آنست که قومی از مومنان بعد از نزول آیت قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند این سخن ایشان بود
و اصح آنست که سوال را محمول بر تمنای تخفیف تکلیف دارند نه بر وجه انکار قُلْ بگوای محمد مر این ترسندگان را که دل در دنیا بسته اند که مَتَاعُ
الدُّنْيَا آنچه بدان تمتع می گیرید از دنیا قَلِيلٌ اندک است در جنب آخرت وَالْآخِرَةُ و سرای آخرت خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقٰى بهتر از دنیا و ما
فیها مر آن کسی را که بپرهیزد از شرک یا از همه منکرات وَلَا تُظْلَمُونَ و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب و درجات جهاد کم نخواهد
گرد فَتِيلًا بمقدار رشته که بر دانه خرما است پس بوعده استیفای ثواب مستظهر باشید و از مرگ که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت مترسید
که هیچ کردی را از این کمند رهائی میسر نیست و در هیچ جا از حدوث این واقعه خلاصی متصور نی اَيْنَمَا تَكُونُوا هر کجا باشید خواه در مدینه خواه
در مکه يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ دریابد شما را مرگ وَلَوْ كُنْتُمْ و اگرچه باشید شما فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ در حصارهای محکم یا در کوشکهای افراشته
یا در بروج دوازده گانه فلک یعنی بهر حال و بهر جای آدمی را از مرگ چاره نیست رباعی گر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند ؛ در کار تو چون سلسله
درهم سازند ؛ هم عاقبت این حجره فانی ترا ؛ ترکان اجل سرای محکم سازند ؛ و حکیم سنائی می فرماید قدس سره بیت
چه کنی خانه گل آبادان ؛ ولمن اینما تکونوا خوان ؛ چون در آید اجل چه بنده چه شاه ؛ و فتح چون در رسد چه بام و چه ماه ؛ وَاِنْ
تُصِبْهُمْ و اگر برسد منافقان را حَسَنَةٌ نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمنان چنانچه در حرب بدر بود يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ

بگو بد این نیکوئی از نزدیک خدای است وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ واگر برسد بر ایشان دست تنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعهٔ احد
روی نمود يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ گویند این سختی از نزدیک تو است که محمدی و بسبب تدبیرات تو که صائب نبوده در انوار فرموده
که چون حضرت رسالت پناه از مکه بمدینه هجرت فرموده و میوه‌ها دران سال بر منوال سنه سابقه نبوده و نرخها روی بگرانی نهاده و منافقان و یهودان
آن حال را نسبت بمقدم سرور عالم علیه الصلوة والسلام کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشان را میگوید قُلْ كُلٌّ بگو ای محمد که همه قبض و بسط و گرانی
و ارزانی و هزیمت و غنیمت مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خداوند است و باراده او فَمَالِ پس چیست و چه حالست لِهٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ مر این گروه
منافقان را که لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ نزدیک نیستند که فهم کنند حَدِيثًا سخنی را که مشتمل است بر مواعظ ایشان یا آنکه نیستند که سخنی را
فهم کنند چون بهایم می‌شنوند و فهم نمیکنند و از بی فهمی ایشان است که می گویند مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ آنچه میرسد از غنیمت و فتح مِنَ اللّٰهِ
پس از فضل خداوند است وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ و آنچه میرسد از قتل و هزیمت اصحاب فَمِنْ نَفْسِكَ پس از نفس تست و بعضی
این آیت برین وجه فرود آرند که ای انسان آنچه از نیکوئی میرسد از فضل و کرم خداوند است و هر بلائی که ترا پیش آید بسبب گناهان تو است وَ
أَرْسَلْنَاكَ و فرستادیم ترا لِلنَّاسِ برای همه آدمیان رَسُولًا فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقدری که انشاء حسنه و سیئه تو کنی
وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر رسالت تو مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ هر که فرمان برد رسول را فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰهَ
پس بدرستی که فرمان برده باشد خدا را برای آنکه رسول بطاعت خدای میخواند یا امر خدای پس فرمان برداری او فرمان برداری خدای باشد و در
بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بوصف فنا فی الله و بقا بالله موصوف بود و کسی که قایم بالله باشد هرآینه
خلیفة الله بود پس خلافت حق مر آن حضرت را ثابت بوده در هر معامله که با خلق می نموده کما قال الله تعالی و ما رمیت اذ رمیت و مبایعت خلیفه او
در هر معامله که خلق با وی کرده اند کما قال الله تعالی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و طاعت چنین خلیفه بی شبهه
طاعت مستخلف است مثنوی چون تهی گشتی ز خود و پر شد ز دوست : بیشکی فرمان این فرمان اوست : ما رمیت فاش گوید
بر ملا : که بعکس ندیدی تو افکندیم ما : تو در افکندن نه خر آلتی : فعل ما عار ابود بی علتی : عقل اینجا ره ندارد و هم نیز : چشم بکشا ای فرو
بند ای عزیز : وَمَنْ تَوَلَّىٰ و هر که اعراض کند از فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نگاه بانی
که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از علما این حکم را بآیت السیف منسوخ دانند وَيَقُولُونَ و میگویند منافقان در حضور تو طَاعَةٌ
از ما فرمان برداری و از تو حکم فَإِذَا بَرَزُوا پس چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ شب [illegible]
گروهی از ایشان غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ غیر آنکه با تو میگویند یا می گویند غیر آنکه تو با ایشان میگوئی لفظ تقول غائبه مؤنث است و فاعلش
ضمیر عاید بطائفه یا مخاطب مذکر که حضرت علیه الصلوة والسلام وَاللّٰهُ يَكْتُبُ و خدای می نویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین
بامر خدای می نویسد مَا يُبَيِّتُونَ آنچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از عتاب ایشان
که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ و توکل کن بر خدا و کار خود با وی باز گذار وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ و
بس است خدای وَكِيلًا قایم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ
آیا چرا تامل نمی نمایند این منافقان در قرآن و تفکر نمی کنند در آن تا بر ایشان ظاهر گردد با ثار اعجاز که این کلام حق است وَلَوْ كَانَ
و اگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است لَوَجَدُوا
هرآینه یافتندی اهل عقول و فهم فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا در وی اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از تفاوت
و خلل نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی وَإِذَا جَاءَهُمْ و چون بیاید به منافقان أَمْرٌ کاری یعنی خبری یا مهمی مِنَ الْأَمْنِ از آنچه موجب
ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بر مصالح قومی یا ظفر لشکر اسلام أَوِ الْخَوْفِ یا آنچه سبب ترس و بیم بود
چون اجتماع اعادی یا نکبت سریه از سرایای مسلمانان أَذَاعُوا بِهِ افشا کنند آن خبر را قبل از تحقق آن و دران افشا ضرر و فساد است

برا که خبر نیکو سبب تهییج فتنه است در میان دشمنان و آهنگ ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان است
وَلَوْ رَدُّوهُ و اگر باز گذارند آن خبر را إِلَى الرَّسُولِ برای صائب پیغمبر تا اگر صلاح داند خود آشکارا کند وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ یا بسوی
خداوندان امر از اهل ایمان چون مهاجر و انصار اصحاب و امرای سرایا لَعَلِمَهُ الَّذِينَ هرآینه بدانند آنرا آنانکه يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ استخراج میکنند
خبر را بنیکو تحقیق فرمایند از پیغمبر و اولوا الامر آنکه دانند که کدام خبر را افشا و کدام اخفا باید کرد وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ و اگر نه فضل خدای
بودی بر شما بارسال رسل وَرَحْمَتُهُ و به بخشایش بانزال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبر است یا اسلام و رحمت قرآن است یا توفیق
که اگر نه برکت اینها بودی لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ هرآینه پیروی می کردید شیطان را إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از شما که به عصمت ربانی
از وساوس شیطانی ایمن میماندید و گفته اند قلیل جماعتی اند که بعد از بعث رسول علیه الصلوة والسلام و نزول قرآن بمحض موهبت
الٰهی راه راست یافتند چون ورقه بن نوفل و قیس بن ساعده و بحیرا راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فَقَاتِلْ
پس تو کارزار کن فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه طاعت و رضای خدا نزول آیت در بدر موعود بود که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام عزیمت بدر فرموده و نعیم بن مسعود مردمان از لشکر ابوسفیان میترسانید و بعضی از صحابه برفتن کاره بودند حضرت فرموده که اگر همه
نمیروند من تنها میروم آیت فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار کفار تو تنها برو و مقاتله کن لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ تکلیف
کرده نشده تو در جهاد مگر در نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ و ترغیب کن مؤمنان را بر قتال مشرکان
و بر تو تحریض است نه تکلیف عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَكُفَّ شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا شدت کارزار
آنهاکه کافر شده اند یعنی قریش با آنکه ترس در دل ایشان انداز و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابوسفیان بترسید و در موضع حرب
بدر نیامد چنانچه در سوره آل عمران مذکور شد وَاللّٰهُ أَشَدُّ بَأْسًا و خدای سخت تر است در هیبت و صولت از قریش وَأَشَدُّ
تَنْكِيلًا و سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان مَنْ يَشْفَعْ هر که درخواست کند شَفَاعَةً حَسَنَةً درخواست نیکو که حقی
بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد يَكُنْ لَهُ باشد مر آن شفیع را نَصِيبٌ مِنْهَا بهره از ثواب آن
خواهد شَفَاعَةً سَيِّئَةً درخواست بد بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و خیری باز دارد يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا
باشد مر او را نصیبی از وبال آن وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا بر همه چیز ها توانا و صاحب قدرت یا نگهبان هر
چیز وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ و چون تحیت داده شوید بسلام فَحَيُّوا پس شما نیز تحیت کننده خود را تحیت گوئید بِأَحْسَنَ مِنْهَا
به نیکوتر از آن تحیت اگر او گوید السلام علیک شما در جواب گوئید و علیکم السلام و رحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب و برکاته
زیادت کنید أَوْ رُدُّوهَا یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک بگوئید علیک السلام این مقدار فرض است و آنچه اولی
گفته شده است فضل شرایط سلام و جواب و آداب آن در جواهر التفسیر از روی تفصیل مذکور است و بعضی بر آنند که اگر مسلم مسلم باشد جواب
باحسن باید گفت و اگر غیر مسلم بود برو رد باید کرد بلفظ و علیک إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا بدرستی که خدای هست
بر همه چیز ها حساب کننده پس شمار را به تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد اَللّٰهُ خدای است که بی شبهه لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی
سزای پرستش نیست مگر او لَيَجْمَعَنَّكُمْ بخدای سوگند که جمع خواهد کرد شما را از قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت که بر انگیز لَا رَيْبَ
فِيهِ هیچ شکی نیست دران روز یا در جمع آن وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست صادق تر مِنَ اللّٰهِ حَدِيثًا از خدای تعالی یعنی نیست
از وی راست گوی تر از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خدای از نقص مبراست
آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند و به پیغمبر علیه الصلوة والسلام پیغام از اسلام خویش بمدینه فرستادند
مسلمانان را در باب ایشان اختلاف افتاد و جمعی بایمان ایشان قائل بودند و بعضی به نفاق ایشان حکم میفرمودند آیت آمد که فَمَا لَكُمْ پس
چیست مر شما را فِي الْمُنَافِقِينَ در شان منافقان که متفرق شده اند فِئَتَيْنِ بدو فرقه و جمعی بر آنند که بعضی از مهاجران ناخوشی هوای

نصف الجزو

مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته به مشرکان مکه پیوستند
و صحابه را در اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیت نازل شد که شما چرا دو گروه شدید و بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید والله ارکسهم و حال
آنست که خدای رو کردانید ایشان را به حکم کفر از قتل و سبی بما کسبوا به آنچه عمل کردند و روی از مومنان برتافته رجوع بکافران نمودند اتریدون
ان تهدوا آیا میخواهید که راه نمائید من اضل الله آنرا که گمراه ساخته است خدای ومن یضلل الله و هر کرا خدای تعالی گمراه کرداند
فلن تجد له سبیلا پس نیابی تو مر او را راهی بحق ودوا دوست میدارند این برگشتگان از دین لو تکفرون انکه کافر شوید شما
کما کفروا همچنانکه کافر شدند ایشان فتکونون سواء تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فلا تتخذوا پس فرا مگیرید منهم از ایشان
اولیاء دوستان حتی یهاجروا تا وقتی که ایمان آرند و متحقق شود ایمان ایشان به آنکه هجرت کنند فی سبیل الله در راه رضای خدا
هجرتی خالی از غرض و ریا فان تولوا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فخذوهم پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید واقتلوهم
و بکشید ایشان را حیث وجدتموهم هر کجا که یابید در حل و حرم ولا تتخذوا منهم و فرا مگیرید از ایشان ولیا دوستداری
ولا نصیرا و نه یاری و مددکاری بلکه ایشان را بگیرید و بقتل آرید الا الذین یصلون مگر آنان را که پیوند کنند و پناه برند الی قوم
بگروهی که واقع شده است بینکم وبینهم میثاق میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر علیه
الصلوٰة والسلام با ایشان مقرر کرده بود که هر که بجوار ایشان در آید در جوار آن حضرت باشد علیه الصلوٰة والسلام او جاءوکم یا به پیوندند
به قومی که آمدند به شما حصرت صدورهم و حال آنکه تنگ بود سینهای ایشان و کراهیت داشتند ان یقاتلوکم آنرا که با شما جنگ
کنند او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنی مدلج بودند که پیمان بستند بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز همین
عهد کردند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لسلطهم علیکم هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما یا آنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی
فلقاتلوکم پس هر آینه با شما قتال کردندی فان اعتزلوکم پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان و حلفای معاهدان شما فلم یقاتلوکم
پس کارزار نکنند با شما والقوا الیکم السلم و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند فما جعل الله لکم پس نساخت
و نداد خدای مر شما را علیهم سبیلا بر ایشان راهی در قتل النفس و نهب اموال ایشان حکم این آیت بآیت فاذا انسلخ الاشهر
الحرم منسوخ است ستجدون زود باشد که بیابید آخرین قوم دیگر را یعنی قبیله غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند
یریدون ان یامنوکم میخواهند که ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند ویامنوا قومهم و اراده ایشان
آنکه ایمن شوند از قوم خود کلما ردوا هر گاه که بخوانند ایشان را الی الفتنة بسوی کفر یا قتال با اهل اسلام ارکسوا فیها باز گردند در آن فتنه
فان لم یعتزلوکم پس اگر از قتال شما کناره نگیرند ویلقوا الیکم السلم و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را ویکفوا ایدیهم
و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فخذوهم پس بگیرید ایشان را واقتلوهم و بکشید ایشان را حیث ثقفتموهم هر کجا که بر ایشان
واولئکم و آن گروه جعلنا لکم دادیم مر شما را علیهم بر ایشان سلطانا مبینا حجتی روشن در تعریض بقتل و سبی ایشان و آن
حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشان است وما کان و نسزد و روا نباشد لمؤمن مر مومنی را ان یقتل مؤمنا آنکه بکشد مومنی را
بغیر حق الا خطأ مگر کشتنی به خطا ومن قتل مؤمنا خطأ و هر که مومنی را به خطا بکشد فتحریر رقبة پس بر وی است آزاد کردن ع ۹
مؤمنة گرویده ودیة مسلمة و بر وی است دیت تمام ادا کرده شده الی اهله بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر
چون سایر مواریث الا ان یصدقوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل و دیت را از و عفو نمایند نزول آیت در شان عیاش بن ابی ربیعه
است که قبل از هجرت مسلمان شده و از اقارب خود پنهان میداشت شبی گریخت و روی بمدینه نهاده و مادر او در فراق و ناله و فریاد برگرفت
و ابوجهل برادر او و حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسانه
و افسون باز گردانیدند و در مکه دست و پایش بربسته به آفتاب می انداختند تا از مسلمانی باز گردد و حارث بن زید روزی بر او بگذشت و گفت

ای عیاش

ای عیاش اینهمه محنت چرا میکشی مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه که از وی می طلبیدند گفت
و دیگر بار و حارث او را سرزنش کرد که از این دین که برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل بودی عیاش از وی در غضب شد
و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم بهر حال که باشم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش
در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر نبود روزی عیاش حارث را در محله تنها باز یافت و بنا بر آن سوگند وی را بقتل رسانید صحابه رض عیاش را
ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی و در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت نادم شده بخدمت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام آمده
تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و به خطا امری واقع شده منتظر مرام این آیت فرود آمد و حکم قتل خطا چنین شد
فان کان پس اگر باشد مقتول من قوم عدو لکم از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافران وهو مؤمن و قاتل مومن باشد
فتحریر رقبة مؤمنة پس بر قاتل او است آزاد کردن بنده مومن و ادای دیت باهل او نشاید کرد زیرا که میان کافر و مومن
وراثت نیست وان کان من قوم و اگر آنکه کشته شده از قومی باشد که بینکم وبینهم میثاق میان شما و ایشان عهد و پیمان است
با اهل ذمه بود حکم او در دیت و کفارت حکم مسلمانان است فدیة مسلمة پس بر قاتل است دیتی ادا کرده شده الی اهله باهل او
وتحریر رقبة مؤمنة و آزاد کردن بنده مومن فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن او فصیام
شهرین متتابعین پس بر وی است روزه دو ماه از پی یکدیگر توبة من الله و این حکم کرد خدای تعالی که توبه دهد شما را توبه دادنی و این
توبه دادن از خدای تعا است و به توفیق او وکان الله علیما و هست خدای تعالی دانا بحال قاتل و مقتول حکیما حکم کننده در باب دیت
و کفارت آورده اند که مقیس بن ضبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت پناه آمد صورت حال کما وقع عرض نمود
آنحضرت زهیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید و الا دیت او بموجب شریعت ادا کنید
بنی النجار چون از این پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و مقیس با زهیر روی بمدینه نهادند چون نزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطانی مقیس را
بر آن داشت که زهیر فهری بیگناه را بکشت و با خود گفت نفسی را بقصاص نفسی بکشتم و مراد دیت سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد و این
آیت نازل شد که ومن یقتل و هر که بکشد مؤمنا متعمدا مومنی را بالقصد و عمدا و حلال داند کشتن او را فجزاؤه جهنم پس
پاداش او دوزخ است خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد در آن وغضب الله علیه و خشم گرفت خدای تعا بر او ولعنه و براند
او را و دور ساخت از رحمت خویش واعد له و آماده ساخته است برای او عذابا عظیما عذابی بزرگ بجهت ارتکاب این گناه بزرگ
آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام سریه را بر سر قومی فرستاد و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند
و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی متحصن شد همین که سریه تکبیر گویان رسیدند و مرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت و بر مومنان سلام
کرده زبان به گفتار لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده از کوه بزیر آمد اسامه بن زید فی الحال بر او تاخت و به ضرب شمشیر بر زمین
بینداخت و هرچه داشت غارت کرده گوسفندان او را براندند این خبر که بحضرت علیه الصلوٰة والسلام رسید بغایت متالم شده گفت ای
اسامه کسی را کشتی که از بیگانگی شرک تبرا نموده به یگانگی حق معترف بود اسامه از این عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من طلب آمرزش کن
حضرت سه نوبت فرمود فکیف بلا اله الا الله و روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرادش از ترس شمشیر ما بود حضرت
فرمود هلا شققت قلبه هیچ دل او شکافته بودی تا دانی که او راست میگوید یا دروغ و این آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای
گروه گرویدگان اذا ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله در راه خدای تعا یعنی بجهاد روید فتبینوا پس نیک بپرسید و به آهستگی تفحص
کنید ولا تقولوا و مگوئید لمن القی الیکم السلام هر کسی را که القا کند به شما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گو بدرستی لست مؤمنا تو مومن
نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه گفتی تبتغون می طلبید ای مجاهدان عرض الحیوة الدنیا مال فانی دنیا را اما غنیمت و غنم
مرد اهل است و اگر شما طالب غنیمت اید فعند الله پس نزدیک خدای تعا مغانم کثیرة غنیمت های بسیار است که به شما خواهد داد

تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال و اگر چنانچه بفرض تقدیر مرد از ترس شمشیر کلمه گفت و سلام کرد كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ همچنین بودید شما
مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی به اول که در اسلام در آمدید به جهت عصمت خون و مال خود توسّل بکلمه شهادت می نمودید فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ
پس منت نهاد خدایتعالی بر شما بآنکه استقامت داد شما را در دین فَتَبَيَّنُوا پس نیک روشن و مبین سازید مهم را و در قتل مردم تعجیل مکنید از روی
گمان چه وبال زنده گذاشتن هزار کافر نزدیک خدای تعالی کمتر است از کشتن یک مسلمان إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای تعالی هست بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرًا به آنچه شما میکنید دانا لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ برابر نیستند نشینندگان در خانهای خود مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مومنان غَيْرُ
أُولِي الضَّرَرِ که نباشند خداوندان بیماری و عجز وَالْمُجَاهِدُونَ و جهاد کنندگان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ و
نفسهای خود که در معرض قتل در می آرند و چگونه برابر تواند بود کسی که در مرتبه راحت تن پروری کند با آنکه در معرکه مجاهدت جانبازی نماید زید
ثابت رض میفرماید که این آیت فرود آمده و در و غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم رض گفت یا رسول الله حال من چه باشد که نابینایم و محروم
از دولت مقاتله با عدای همان زمان آثار وحی بر آنحضرت ظاهر شد و بعد از کشف الحال فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر فَضَّلَ اللَّهُ
تفضیل داد خدایتعالی الْمُجَاهِدِينَ جهاد کنندگان را بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً بر نشینندگان بعذر
پایه بلند که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو وَكُلًّا و همه را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند و نمیتوانند و مجاهدان که بخود مباشر اند وَعَدَ اللَّهُ
الْحُسْنَىٰ با وعده کرده است خدایتعالی پاداش نیکو که آن بهشت است اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وَفَضَّلَ اللَّهُ
الْمُجَاهِدِينَ و تفضیل کرد خدایتعالی مجاهدان را عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستگان بی عذر أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که آن دَرَجَاتٍ مِنْهُ
پایهای بلند از خدایتعالی در آخرت و گفته اند هفتاد درجه است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیز رو راه هفتاد سال وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً
و آمرزش و بخشایش وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدایتعالی آمرزنده گناهان گذشته ایشان رَحِيمًا مهربان بر ایشان در ازدیاد اجر ایشان در اخبار آمده که جماعت
مسلمانان چون قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسای قریش بجانب بدر میشتافتند ایشان
همراه کافران قریش بحرب گاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه تَوَفَّاهُمُ
الْمَلَائِكَةُ جان میستانند از ایشان که ملائکه اعوان ملک الموت اند ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ در حالتی که ایشان ستمکار بودند بر نفس خود به ترک هجرت و در ان وقت
هجرت فرض بوده و با موافقت با کفار و آن ممنوع بوده قَالُوا گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشان را که فِيمَ كُنْتُمْ در چه چیز بودید شما از کار دین و با کدام طائفه بودید
از مشرکان و موحدان قَالُوا گفتند كُنَّا بودیم مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ ضعیفان و عاجزان در زمین مکه و کفار غالب بودند قَالُوا گفتند فرشتگان
مذنب ایشان را که أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً آیا نبود زمین خدایتعالی گشاده و بسیار در دنیا که شما هجرت کنید فَتُهَاجِرُوا فِيهَا پس شما هجرت کنید در طرف دیگر
چنانچه مهاجران حبشه و مدینه هجرت کردند یعنی بعضی مردمان که ایمان آورده بودند حضرت علیه الصلوة والسلام ایشانرا فرموده که شما در میان کفار نخواهید ماند
شما جائی ساکن شوید پس چون مرا فرمان هجرت شود شما بیائید بعضی بطرف حبشه هجرت کردند و بعضی سوی مدینه رفتند و چون حضرت علیه الصلوة
والسلام هجرت کرد بحضرت علیه الصلوة والسلام ملاقی شدند ایشان که در حبشه و مدینه بودند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه تارکان هجرت مَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتی است ایشانرا دوزخ و این عقوبت همه تارکان هجرت را مقرر است إِلَّا
الْمُسْتَضْعَفِينَ مگر کسانی را که بحسب واقع ضعیف و عاجز اند مِنَ الرِّجَالِ از مردان وَالنِّسَاءِ و از زنان وَالْوِلْدَانِ و کودکان
لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً که توانائی و چاره سازی ندارند وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا و نمی شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه بیچارگان عَسَى اللَّهُ شاید خدای تعالی أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ آنکه عفو کند از ایشان لفظ عفو ایمائی می کند بر آنکه ترک
هجرت امری خطیر بوده حتی که مضطر این نمی تواند بود وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا و هست خدای تعالی عفو کننده از معذوران غَفُورًا آمرزنده
گناهان ایشان وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای تعالی يَجِدْ فِي الْأَرْضِ یابد در زمین مُرَاغَمًا
كَثِيرًا موضع بسیار آرام گاه ها وَسَعَةً و فراخی در روزی یا گشادگی در اظهار دین و اعلای کلمه توحید عمر بن دینار از عکرمه روایت

می کند

می کند که در مکه بسیار کس ایمان آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیت تهدید بر ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بدست ضعیفان
که رسید جندع بن ضمره پسران را گفت هر چند که من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن میتوانم و راه مدینه را می دانم می ترسم ناگاه
بدست اجل در مانم بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیرد و مرا بر همین سریر که خفته ام بیرون برید پسران اشارت پدر را منقاد شدند و استعداد
راه مهیا کردند و به منزل تنعیم نزول نمود و اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود را بر دست چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو
و این دیگر از آن رسول بیعت میکنم ترا بدانچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و درگذشت و خبر او بمدینه رسید بعضی از اصحاب
گفتند اگر بمدینه رسیدی ایمان او کامل تر و مزد او شامل تر بودی حق تعالی آیت فرستاد که وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ و هر که بیرون
آید از خانه خود مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ در حالتی که هجرت کننده باشد بخدای تعالی و رسول و یعنی برای ایشان و تقرب به ایشان ثُمَّ
يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق و به هجرت گاه نرسد فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ پس بدرستی که ثابت شده مزد او عَلَى اللَّهِ
برای خدای وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده گناه کسی که تاخیر در هجرت کرده رَحِيمًا مهربان در وعده مثوبت او بحسن نیت او
وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ و چون سفر کنید در زمین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ
در ان که کوتاه سازید نماز یعنی رباعی را دو رکعت گذارید إِنْ خِفْتُمْ اگر ترسید أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه شما را بکشند آن کسانیکه
کافر اند این شرط باعتبار غالب است چه در ان وقت در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان داده بودند و حالی از ترس نیز قصر باید کردن
إِنَّ الْكَافِرِينَ بدرستی که کافران كَانُوا لَكُمْ هستند مر شما را عَدُوًّا مُبِينًا دشمنی آشکار وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ و چون تو باشی در میان
ایشان بوقت خوف از اعادی فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز لشکر خود را دو قسم ساز فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ
مِنْهُمْ مَعَكَ پس باید که بایستند گروهی از ایشان با تو نماز گذارند و گروه دیگر روی بروی دشمن بایستند وَلْيَأْخُذُوا
أَسْلِحَتَهُمْ و باید که فرا گیرند آنانکه نماز می گذارند سلاحهای خود را از روی حزم و احتیاط فَإِذَا سَجَدُوا پس چون سجده کنند و نماز
گذارندگان فَلْيَكُونُوا پس باید که باشند آنها که نماز می گذارند مِنْ وَرَائِكُمْ از پس شما در برابر دشمن و چون این گروه یک رکعت
بگذارند بصف لشکر باز روند وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ و باید که بیاید آن طائفه دیگر که لَمْ يُصَلُّوا نماز نگذارده اند و پاس لشکر
می کردند فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ پس بگذارند با تو یک رکعت دیگر وَلْيَأْخُذُوا و باید که بردارند ایشان با خود نیز حِذْرَهُمْ آلتی که بدان
حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره وَأَسْلِحَتَهُمْ و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
دوست میدارند آنانکه کافر شده اند لَوْ تَغْفُلُونَ آنرا که غافل شوید عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ از سازهای حرب خود وَأَمْتِعَتِكُمْ و از متاع
خورش چون البسه و سایر رخوت فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ پس حمله آورند بر شما مَيْلَةً وَاحِدَةً یک حمله و هر چه یابند ببرند نقل است که حضرت
رسالت پناه بغزوه رفته بود همین که بعسفان رسید مشرکان عرب را که صف آراسته و قتال و جدال را مهیا شده حضرت نیز بفرمود تا لشکر
اسلام در مقابله صف برکشیدند وقت نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مسلمانان حایل بود و حضرت رسالت پناه
علیه الصلوة والسلام با صحابه باقامت صلوة اشتغال فرمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده می نمودند که بعد از فراغت اهل اسلام
از نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نکردیم و بر ترک تارشوکت و ما را از ایشان بر نیاوردیم یکی از زمره کفار آواز داد که این قوم را
بعد ازین نماز نمازی دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه داشته در ان وقت ناگاه بر سر ایشان تازیم
و بکام دل ازین دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده بود که جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیت بحضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام تعلیم داد و فقها را در چگونگی این نماز اختلاف بسیار است و در کتب فقهیه مقرر شد وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
و هیچ گناهی نیست بر شما إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى اگر باشد شما را رنجی مِنْ مَطَرٍ از باران که گران گرداند حملهای شما را أَوْ كُنْتُمْ
مَرْضَىٰ یا باشید بیماران و ناتوان در حمل سلاح أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ آنکه بنهید سلاحهای خود را وَخُذُوا حِذْرَكُمْ و بهر حال

او و کبر بدالآت نگاه داشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب و بر حذر باشید إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ
عَذَابًا مُّهِينًا آماده کرده است برای کافران عذابی خوار کننده فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَوٰةَ پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید
از آن فَاذْكُرُوا اللهَ پس یاد کنید خدا را قِيَامًا در حال قیام که شمشیر میزنید وَقُعُودًا در حال نشستن که تیر می اندازید وَعَلَىٰ
جُنُوبِكُمْ و بر پهلوهای خود آن زمان که زخم خورده و افتاده اید و گفته اند مراد یاد کردن خداوند است در همه حال در زاد المسیر آورده که ذکر بمعنی
خوف است یعنی بترسید از خدای قیامًا در وقت تصرف در امور و قعود در حال اشتغال باکل و شرب و مصاحبت با خلق و علی جنوبکم در
زمان توجه بمنام کرده اید و ثمرهٔ الاتحاف و نتیجه چنین خوف تواند بود بیت هر که نی در خوف گشتی هوش او * نشنود الاتحاف گوش او
خایفان را الاتحاف گشت درس * هر که خوفش نیست چون گوئی مترس * فَإِذَا اطْمَأْنَنتُمْ پس چون بیارامید و از خوف ایمن شدید
فَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ پس بگذارید نماز را به تعدیل ارکان و حفظ شرایط آن إِنَّ الصَّلَوٰةَ بدرستی که نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ هست
بر مؤمنان كِتَابًا مَّوْقُوتًا فرضی موقت یعنی معدود با اوقات که اخراج آن از اوقات آن روا نیست وَلَا تَهِنُوا و سستی مکنید
و ضعف مورزید فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیت در غزوهٔ حمراء الاسد نازل شد که حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام بعد از جنگ احد متوجه شد که از عقب ابوسفیان رود و صحابه از جراحات متألم بودند حق سبحانه میفرماید که
إِن تَكُونُوا تَأْلَمُونَ اگر هستید شما ای مؤمنان که دردمند شده اید از جراحتها فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ پس بدرستیکه کافران نیز دردمند
و زخم خورده كَمَا تَأْلَمُونَ همچنانکه شما هستید وَتَرْجُونَ مِنَ اللهِ و شما با وجود الم امید میدارید از خدای مَا لَا يَرْجُونَ آنچه ایشان
امید نمیدارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا وَكَانَ اللهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا بضمایر شما حَكِيمًا محکم کار در امر و نهی آورده
که طعمة بن ابیرق از بنی ظفر شبی در خانهٔ قتادة بن نعمان نقبی زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضا را انبان شکافی داشت همه راه آرد
میریخت تا بخانهٔ طعمه و طعمه آن را در خانه ننهاد بلکه از خانه بیرون آمد و بخانهٔ یهودی که او را زید بن السمین میگفتند او را بطریق ودیعت بدو سپرد
و بامداد قتاده بر اثر دقیق بخانهٔ طعمه رفت و بعد از طلب درع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده ام و خبر ندارم قتاده بر همان سمت که طعمه
بخانهٔ یهودی رفته بود پی برد و جهود را به خیانت بگرفت زید یهودی گفت که دوش طعمه زرهی در انبان نهاده بود ودیعت بمن داده
و جمعی بر آن گواهی دادند قتاده صورت حال بمحکمهٔ علیه نبوت رفع کرد و بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او نخواستند که طعمه تهمت زده
شود و جهود پاک دامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و رای حضرت علیه الصلوة والسلام بر آن بود که خیانت بر جهود ثابت
گردد و مسلمان از آن خیانت مبرا باشد و همین که حضرت قصد عتاب یهودی فرمود و خواست که بقطع ید او حکم فرماید از حضرت رب الارباب
خطاب رسید إِنَّا أَنزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستاده ایم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ براستی و حکم درست لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ
تا حکم کنی میان مردمان بِمَا أَرَاكَ اللهُ بآنچه خدای ترا آشنا گردانیده و وحی فرستاده وَلَا تَكُن لِّلْخَائِنِينَ و مباش برای خیانت
کنندگان خَصِيمًا دشمن آنکس که بیگناه است و در مقام دفع خیانت مباش از خاین وَاسْتَغْفِرِ اللهَ و آمرزش خواه از خدای از
قصدی که بعذاب یهودی کردی إِنَّ اللهَ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزنده مر کسی را که آمرزش طلبد رَّحِيمًا مهربان و
وَلَا تُجَادِلْ و خصومت مکن عَنِ الَّذِينَ از قبیل آنانکه يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ خیانت میکنند بانفسهای خود یعنی قوم طعمه که خیانت ورزیده اند
إِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدا دوست نمیدارد مَن كَانَ خَوَّانًا هر که هست بسیار خیانت کننده یعنی مصر بر آن أَثِيمًا گناه کاری مستغرق در گناه
يَسْتَخْفُونَ شرم میدارند مِنَ النَّاسِ از مردمان و پنهان میکنند خیانت را وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللهِ و شرم نمیدارند از خدای وَهُوَ
مَعَهُمْ و حال آنکه خدای با ایشانست و اسرار ضمایر ایشان از و پنهان نیست پس سزاوارتر است که از و شرم دارند و نمیدارند إِذْ يُبَيِّتُونَ
آن هنگام که بشب تدبیر و تزویر میکنند مَا لَا يَرْضَىٰ آنچه را که نمی پسندد خدایتعالی مِنَ الْقَوْلِ از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر در شب مشورت
میکردند بر آنکه طعمه سوگند دروغ بخورد و پیغمبر علیه الصلوة والسلام سوگند او را که مسلمان است باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافر است التفات نخواهد فرمود وَكَانَ اللهُ و هست خدای

بِمَا يَعْمَلُونَ بدانچه تمام میکنند از بد مُحِيطًا احاطه کننده بعلم قدیم خود و هیچ چیز از حیطهٔ علم او خارج نیست هَا أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ شما ای
گروه بنی ظفر که از رحمت جاهلیت جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ دفع میکنید از خاینان خیانت را بجدال و خصومت فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در وقت
زندگانی دنیا فَمَن يُجَادِلُ اللهَ پس کیست آنکه خصومت کند با خدایتعالی و دفع خیانت کند عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ از ایشان روز
قیامت أَم مَّن يَكُونُ آیا کیست آنکه باشد عَلَيْهِمْ وَكِيلًا بر ایشان نگاهبان تا نگه دارد ایشان را که عذاب کند یا حمایت کند
که عذاب ایشان باز دارد وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا و هر که بکند بدی که از آن ضرری بغیری رسد أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ یا ستم کند بر نفس خود ثُمَّ
يَسْتَغْفِرِ اللهَ پس طلب آمرزش کند از خدایتعالی بتوبه و انابت يَجِدِ اللهَ یابد خدا را غَفُورًا آمرزنده گناهان او رَّحِيمًا مهربان بفضل
خود بر وی این آیت ترغیب فرمود طعمه و قوم او را بتوبه و استغفار وَمَن يَكْسِبْ إِثْمًا و هر که کند گناهی و خواهد که بگناهی بری را تهمت
کند فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ پس جز این نیست که میکند آن عَلَىٰ نَفْسِهِ بر نفس خود چه ضرر آن بنفس او و بدیگری تعدی نمیکند وَكَانَ اللهُ
عَلِيمًا و هست خدای دانا بسارق درع حَكِيمًا حکم کننده در مجازات او بقطع ید وَمَن يَكْسِبْ خَطِيئَةً و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه
بخطا واقع شود أَوْ إِثْمًا یا گناهی کبیره یا آنچه بعمد از و صادر گردد ثُمَّ يَرْمِ بِهِ پس تهمت کند بآن گناه بَرِيئًا بیگناهی را چنانچه طعمه نسبت
بزید یهودی کرد فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا پس بدرستی که برداشت دروغی را که از آن متحیر و مبهوت میشوند بیگناهان وَإِثْمًا مُّبِينًا ع ۱۳
و بگردن گرفت گناه ظاهر را وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ و اگر نه فضل خدای بودی عَلَيْكَ بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت متهم آن اعلام داد وَرَحْمَتُهُ
و به بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لَهَمَّت طَّائِفَةٌ هر آینه قصد کرده بودند گروهی مِّنْهُمْ از بنی ظفر
أَن يُضِلُّوكَ با آنکه ترا گمراه گردانند از حکم راست وَمَا يُضِلُّونَ و در خطا و ضلالت نمی اندازند إِلَّا أَنفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل
عاید بدیشان است وَمَا يَضُرُّونَكَ مِن شَيْءٍ و ترا زیان نمی توانند رسانید بهیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدائی وَأَنزَلَ اللهُ
و فرو فرستاد خدای عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را وَالْحِكْمَةَ و بیان احکام آن را وَعَلَّمَكَ و در آموزانیده است ترا مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ
آنچه نبودی که بخود دانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر و جمهور گفته اند آن علم است بربوبیت حق و جلال او و شناختن عبودیت نفس و [illegible]
و بحر الحقایق میفرماید که آن علم ما کان و ما سیکون است که حق سبحانه در شب اسری بدان حضرت صلی الله علیه وسلم عطا فرموده چنانچه در احادیث
آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من ریختند فعلمت بها ما کان و ما سیکون پس دانستم آنچه بود و آنچه خواهد بود وَكَانَ
فَضْلُ اللهِ و هست فضل خدای عَلَيْكَ عَظِيمًا بر تو بزرگ چه هیچ فضلی عظیم تر از نبوت کامله ترا هست نیست لَّا خَيْرَ نیست نیکوئی فِي كَثِيرٍ ثلث
مِّن نَّجْوَاهُمْ در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی از قوم طعمه که در شب مشورتها کردند در خلاص طعمه و گفته اند نجوی اسم متناجیانست یعنی هیچ
نیکوئی در آن راز گویان نیست إِلَّا مَنْ أَمَرَ مگر آنکس که بفرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن أَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند بمعروف و آن چیزیست
که بشرع مستحسن باشد و گفته اند معروف اینجا قرض دادنست یا دستگیری بیچارگان أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ یا فرماید باصلاح میان مردمان
در رفع کدورت از دلهای ایشان وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند از اینها که مذکور شد ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ برای طلب خوشنودی خدای
فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ و هر که مخالفت کند با رسول
مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه ظاهر شد لَهُ الْهُدَىٰ مر او را راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل واضحات وَيَتَّبِعْ و پیروی کند
غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ غیر آن راه که مؤمنان بر آنند از اعتقاد و عمل این آیت هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت بجانب
مکه و مرتد شد و از آنجا نیز نقب در خانهٔ کسی میزد دیوار فرود آمد و در زیر آن بماند روز دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از
اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته و پناه بدینجا آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند با تجار قضاعه بسوی شام رفت
و در منزلی کاروان را مشغول ساخته پارهٔ از متاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر بگرفتند و سنگسار کردند و هر که بدانجا میرسید سنگی بر وی
از سنگها می انداخت تا تلی عظیم شد و در شیب آن بماند و قولی آنست که از جده در دریا نشسته بود کیسه دیناری در کشتی بدزدید و بعد از وقوف

ابران او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عقاب آخرت را می گوید نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى واگذاریم او را دران سرای با آنچه دوست میدارد
و در آن سرای که آن کفر و دوستی یعنی او را دران دایره کفر و مرتدان داخل کنیم وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ و درآریم او را بدوزخ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۱۴ ع
و بد بازگشت است دوزخ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که نیامرزد خدای أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آرد بخدای وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ
و بیامرزد آنچه جز شرک است لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد نزول آیت در شان پیری بوده است از اعراب که بجناب نبوت مآب آمد بعرض رسانید
که یا رسول الله پیری ام در گناه غرق شده و الا آن هست که خدای را شناخته ام بر وی شریک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و معصیت
از روی جرأت و بی ادبی بجا نیاورده ام و تصور آن نداشته ام که طرفة العینی خدای را بر نحیت خود عاجز گردانم و حالا آمده ام پشیمان از گناه و توبه
کننده بدرگاه خدای جل شانه حال من چگونه می بینی خدای بدین آیت مژده داد که همه گناهان را بغیر از شرک امید آمرزش هست وَمَنْ
يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گمراه شد از حق ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت
پس از حال مشرکان خبر میدهد که إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ نمی پرستند بدون حق تعالی إِلَّا إِنَاثًا مگر مادگان را زیرا که بتان را ماده میگویند بواسطه تانیث
اسمای ایشان چون لات و عزی و منات و همچنین هر قبیله را بتی بود که آنرا انثی بنی فلان میگفتند و در تفسیر منیر آورده که بتان را بر صورت زنان
ساختندی و گفته اند مراد از این اناث ملائکه اند بزعم ایشان که میگفتند فرشتگان دختران خدا اند وَإِنْ يَدْعُونَ و نمی پرستند إِلَّا
شَيْطَانًا مَرِيدًا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان برداری خدای یعنی ابلیس را چه او امر میکند مشرکان را بعبادت آنها لَعَنَهُ اللَّهُ مرانده است
خدای او را دور کرده از رحمت وَقَالَ و گفت شیطان لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ هر آینه میگیرم از بندگان تو نَصِيبًا مَفْرُوضًا
بهره مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند و از هزار کس از آدمیان نه صد و نود و نه بعث النار خواهند بود چنانچه در حدیث آمده که یاران
از حضرت علیه الصلوة والسلام سوال کردند که یا رسول الله از هزار کس چند به بهشت خواهند رفت فرمود که از هزار کس نه صد و نود و نه بدوزخ خواهند رفت و یکی به بهشت
اصحاب رض مضطرب و گریان شدند پس آنحضرت فرمود که یکی از سایر امم و باقی از یاجوج و ماجوج وَلَأُضِلَّنَّهُمْ و ایشان را گمراه می کنم از طریق حق وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ
و در آرزو می افکنم ایشان را و می آریم در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت با ارتکاب ذنوب وَلَآ
مُرَنَّهُمْ و هر آینه میفرمایم ایشان را فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ پس بشکافند گوشهای چهارپایان و آنچه خدای حلال ساخته حرام میگردانند
اشارت است بآنچه عرب حرام داشته اند از بحیره و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مائده بیاید انشاء الله تعالی العزیز وَلَآمُرَنَّهُمْ و هر آینه میفرمایم
ایشان فَلَيُغَيِّرُنَّ پس تغییر میدهند خَلْقَ اللَّهِ آفریده خدای را بصورت یا به صفت چون خصی کردن انسان و تیره ساختن دندان و لوحه
و سحق و رقم و کبود زدن بر روی و لب و دست و پای یا مراد تغییر فطرت است یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله وَمَنْ يَتَّخِذِ ا
لشَّيْطَانَ وَلِيًّا و هر که فرا گیرد شیطان را دوستی مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای یعنی هرچه شیطان فرماید آن کند فَقَدْ خَسِرَ پس بدرستی
که زیان کند خُسْرَانًا مُبِينًا زیان روشن چه سرمایه عمر و فوت از دست بدهد و از سود بی بهره بود و مایه زیان کند بفوات بهشت و سود کند
بحصول دوزخ يَعِدُهُمْ وعده میدهد ایشان را شیطان بآنچه وفا نکند وَيُمَنِّيهِمْ و در آرزو می افکند ایشان را بخیری که نیابند وَمَا يَعِدُهُمُ
الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد ایشان را شیطان إِلَّا غُرُورًا مگر فریب و خداع یعنی چیزی نافع می کند در آنچه مشتمل بر ضرر است أُولَٰئِكَ آن گروه که
پرستنده بتان و تابع شیطان اند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا و نیابند از آن دوزخ مَحِيصًا
گریزگاهی که بدانجا نقل کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای پسندیده کرده اند سَنُدْخِلُهُمْ
زود باشد که در آریم ایشان را جَنَّاتٍ تَجْرِي به بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا
حالتی که ایشان جاوید باشند دران أَبَدًا تاکید است یعنی همیشه بی انقطاع وَعْدَ اللَّهِ وعده کرد خدای وعده کردنی و راست کرد
سخن خود را حَقًّا راست کردنی وَمَنْ أَصْدَقُ و کیست راست گوی تر مِنَ اللَّهِ قِيلًا از خدای در سخن خود ابو صالح روایت میکند
که گروهی از مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب

شما

شما منزل گشته و ما به بهشت نزدیکتر یهود و نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیا است و کتاب ما ناسخ کتب شما پس ما به بهشت اولی تریم
آیت آمد که لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ آنچه وعده کرد خدای از ثواب یافته نشود بآرزوهای شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ
و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى یعنی هیچ کاری بآرزو بر نیاید بلکه بار
باید کشید آنرا که ریاض بهشت باید بیت بآرزو و هوس بر نیاید این معنی : بآب دیده و خون جگر توان بود : مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا
هر که بعمل آرد کار بد را يُجْزَ بِهِ جزا داده شود بآن عاجلا او آجلا این حکم عام است مر همه عالمیان را آورده اند که چون این آیت فرود آمد صحابه متالم شدند
و ابوبکر صدیق رض گفت یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الآیة بعد از نزول این آیت چگونه رستگاری باشد چه هیچکس از کردار بد خالی نیست
پس تحمل جزای آن که دارد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که نه بیماری میشوی نه اندوه ناک میگردی و نه بلا بتو میرسد گفت
بلی یا رسول الله خواجه عالم فرمود که هو ذاك یعنی اینها جزای آن بدا است و در تفسیر فرموده که حضرت رسالت پناه بعد ازین سخن فرمود که یا ابابکر تو
و اصحاب تو مومنان از جزای گناه در دنیا خواهند داد و تا بخدای رسید و شما را هیچ گناه نباشد و دیگران اجزای ایشان جمع کنند و روز قیامت بدیشان
رسانند و امام حسن بصری رح میگوید عمل سوء شرک است بدلیل آنکه خدای تعالی میفرماید من یعمل سوء یجز به وَلَا يَجِدْ لَهُ و نمی یابد
عمل سوء برای نفس خود مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای وَلِيًّا دوستداری که مدد بدو رساند وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که از عذابش برهاند
وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر که بجای آرد یعنی از اعمال صالحه چه هیچکس را قوت ارتکاب تمام آن نیست مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ
از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ در حالتی که او مومن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه عمل کنندگان يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ
در آورده شوند به بهشت و حفص بصیغه معلوم خوانده یعنی در آیند بجنت وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نَقِيرًا مقدار
نقیری که بر پشت دانه خرما می باشد یعنی هیچ از ثواب ایشان کم نشود وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا و کیست نیکوتر از جهت دین مِمَّنْ أَسْلَمَ
از آنکه خالص گرداند وَجْهَهُ نفس خود را لِلَّهِ برای خدای یا بذل کرد روی خود را در سجود حق تعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او آینده است
به نیکوییها و ترک کننده بدیها وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا و پیروی کرد دین ابراهیم را در حالتی که ابراهیم از این پیروی وی مائل است
از همه دینها بدین اسلام وَاتَّخَذَ اللَّهُ و گرفت خدای إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ابراهیم را دوست یعنی وی را برگزید باختصاص و بکرامتی که مشابه است
بکرامتی دوست با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیه قحطی پدید آمد و چون مردم همواره از مائده خلیلی بهره و فواید یافته
بودند درین سال بجهت جوع بیشتر رجوع نمودند ابراهیم علیه السلام وحشت بر ایشان ایثار کرد و همین که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد
نزدیک دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر و شام فرستد و چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز آثار قحط
و غلا ظاهر شده و اگر فی الواقع ابراهیم علیه السلام این طعام از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره می توانستمی نمود اما شنیده ام که بسی فاقه
زدگان بدو التجا کرده اند و او بکرم عزیزی و سماحت جبلی میخواهد که این طعام بر ایشان صرف نماید القصه گندم بملازمان ابراهیم علیه السلام نداد
و به بهای نیز نیافتند بضرورت بازگشتند و ایشان را شرم آمد که شتران را خالی بشهر آرند چه بسی گدایان و بینوایان چشم بدان داشتند که شتران
خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را از ریگ نرم کرده بخانه آوردند و ذکری که گذشت تمام عرض کردند
ابراهیم علیه السلام ازین حال تنگدل شده روی بمسجد نهاد و دران حال ساره زوجه ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد جوالها پر دید و خوشدل شد
بهر یکی بگشاد آردی بغایت سفید و پاکیزگی بیرون آمد پاره از آن خمیر کرده و نان پخته بعیال و اطفال درویشان قسمت نمود چون ابراهیم علیه السلام
از مسجد باز آمد و بوی نان بمشام او رسید پرسید که این از کجا است گفت از نزدیک دوست مصری تو ابراهیم علیه السلام گفت که این از نزدیک
دوست من الله هست خدای بدین جهت وی را دوست گرفت بزرگان گفته اند شرط خلت استسلام بنده است در عموم احوال بحضرت ذوالجلال
و این مقام ابراهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شد و شرط محبت فنای حبیب است در محبوب و بقای او بدو و این مقام محمد است علیه السلام لاجرم
به حبیب مسمی گشت و از اینجا است که ذکر خلت بظاهر فرموده که واتخذ الله ابراهیم خلیلا و ذکر محبت بکنایت باز نمود که فاتبعونی

يحببكم الله ودرين معني كفته اند بيت عجب آن نيست كه محبوب جهاني تو بلطف : عجب آنست كه محبان تو محبوب باشند : خليل
سالك بود وحبيب مجذوب سلوك نشانه هستي وتفرقه است وجذبه علامت نيستي وجمعيت از سلوك خليل بدين عبارت خبر داد كه اني
ذاهب الى ربي وا جذبه حبيب بدين اشارت تنبيه كردند كه اسرى بعبده ليلا لاجرم انجا كه نظرگاه خليل بود كه نوري ابراهيم ملكوت السموات
والارض قدمگاه حبيب كردانيد كه دنى فتدلى بيت خليل از خيل ماشان سپاهش : مسيح از جاوشان باركاهش : ولله ما في السموت
ومر خدايراست انچه در آسمانها بود وما في الارض وانچه در زمينها باشد پس هر كرا خواهد اهل آسمان وزمين بدوستي بر گزيند وكان الله
وهست خداي بكل شيء محيطا به همه چيزها احاطه كننده از روي علم وقدرت ويستفتونك وطلب فتوي ميكنند از تو في
النساء در باب ميراث زنان يعني دختران ام كحه چنانچه كذشت واعتراض عيينه بن حصن كه دختر وخواهر را نصف مال ميدهي واو كفت ما ميدهيم ع
مگر كسي را كه كارزار كند وغنيمت بدست آرد قل الله يفتيكم بكواي محمد كه خداي فتوي ميدهد يعني بيان ميكند حكم خود را فيهن در باب ايشان
وما يتلى عليكم وديگر فتوي ميدهد يعني بيان ميكند بر شما انچه خوانده مي شود بر شما في الكتاب در قرآن في يتامى النساء در شان
يتيمان كه زنان اند التي آن زناني كه لا تؤتونهن نميدهيد ايشانرا ما كتب لهن انچه فرض كرده شده است براي ايشان از ميراث
وترغبون ورغبت ميكنيد ان تنكحوهن انكه بخواهيد ايشانرا اگر جميله باشند ومالهاي ايشانرا بخوريد والمستضعفين
وديگر فتوي ميدهد قرآن در باب ضعيفان وبيچارگان من الولدان از فرزندان خرد كه ايشانرا ميراث نميدهيد وان تقوموا
وديگر حكم ميكند قرآن بآنكه قيام نمائيد لليتامى براي مهم يتيمان در مهر وميراث ايشان بالقسط بعدل وراستي وما تفعلوا
من خير وانچه ميكنيد از نيكوئي در باب يتيمان وكودكان وغير ايشان فان الله كان پس بدرستي كه خداي هست به عليما بآن داناء
بران جزا خواهد داد ودر سبب نزول آورده كه مردي بزن خود بهانه جوي بود تا طلاق دهد وزن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق رضا
نميداد وميكفت مرا طلاق مده وهر كجا ميخواهي رو كه من ترا بحل كردم وكويند دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن خديج بود كه ميخواست
او را طلاق دهد همين ميكفت كه مرا رها مكن ومن نوبت خود بديگر زن تو بخشيدم حق تعالى آيت فرستاد وان امرأة خافت واگر زني بترسد
ودريابد من بعلها از شوهر خود نشوزا سر باز زدني از صحبت او اعراضا يا روي كردانيدني از مجالست ومكالمت فلا جناح
عليهما پس هيچ كناهي نيست برايشان ان يصلحا بينهما دراينكه بصلاح آرند ميان يكديگر صلحا بصلحي يعني آشتي كنند بانكه
زن مقداري از مهر خود ببخشد يا نوبت خود بزن ديگر كذارد ومرد نيز حقوق خدمت قديمي نكاه دارد واو را از خود جدا نكند والصلح خير
وآشتي بهتر است از خصومت ومفارقت ارباب سير آورده اند كه حضرت پيغمبر عليه الصلوة والسلام سوده بنت زمعه رض طلاق داد واو بر سر راه
آن حضرت بنشست تا وقتي كه سيد عالم عليه الصلوة والسلام برسيد سوده بزبان تضرع كفت يا رسول الله رجعت نمائي بمن بجهت آنكه
كه دوستي مرد در دل من هيچ نمانده ليكن ميخواهم كه فردا قيامت در زمره زنان تو محشور شوم ونوبت خود را بعايشه رض مي بخشم حضرت
عليه الصلوة والسلام بوي مراجعت فرمود ودر روز نوبت او در خانه عايشه رضي الله عنها مي بود واين آيت در قصه وي نازل شد و
احضرت الانفس الشح وفرود آورده شده اند نفسها از بخل يعني مجبول اند نفسها به بخل واز ينست كه هر يك از زوجين در مسامحت
ومروت بخل مي ورزند وان تحسنوا واگر نيكوئي ورزيد در زندگاني وتتقوا وپرهيزيد از نشوز واعراض فان الله كان
بدرستي كه خداي هست بما تعملون خبيرا بانچه مي كنيد از احسان وخصومت دانا ولن تستطيعوا ونمي توانيد اي كسانيكه
زياده از يك زن داريد ان تعدلوا انكه عدل ورزيد وراستي نكاه داريد بين النساء ميان زنان براي انكه عدل آنست كه البته
ميل واقع نشود وآن متعذر است ولهذا حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام با آنكه در قسم ميان ازواج طاهرات ملاحظه عدل
ميفرمود ومي كفت خدايا اين قسمت دران چيزيست كه من مالك آنم از صحبت ونفقه مرا مواخذه مكن در انچه تو مالك آني ومن نيستم يعني
دوستي با بعضي چنانچه عايشه را رض از همه ازواج دوستر ميداشت ولو حرصتم واگر حريص باشيد بر ارتكاب عدل وقادر نباشيد

بران

بران فلا تميلوا كل الميل پس ميل مكنيد تمام ميل با انكه مرغوب است در قسم ونفقه يعني فعل ميل يكجا جمع مكنيد كه اگر چنين باشد فتذروها
پس بكذاريد آن ديگر را كالمعلقة مانند كسي كه محبوس باشد يعني چنين زنان نه مطلقه باشد ونه شوهر دار وان تصلحوا واگر بصلاح آريد
تباه ساخته آيد از امور زنان در زمان گذشته وتتقوا وبپرهيزيد از مثل اين عملها در زمان آينده فان الله كان پس بتحقيق هست خداي
غفورا آمرزنده كناهان ماضي رحيما مهربان بر توفيق طاعت در زمان مستقبل وان يتفرقا واگر جدا شوند هر يكي از ايشان از صاحب
بطلاق يغن الله كلا بي نياز كرداند خداي هر يكي را من سعته از جود فراوان وقدرت بر كمال خود يعني تسلي دهد هر يكي را بابدلي بهتر
وكان الله واسعا وهست خداي فراخ بخشايش بر بندگان خود حكيما محكم كار در افعال واحكام ولله ما في السموات ومر خداير
است انچه در آسمانها است از جواهر علوي وما في الارض وانچه در زمينها است از كائن سفلي ولقد وصينا وبر آينه وصيت كرده
وفرموده ايم الذين اوتوا الكتاب آنانرا كه داده اند كتاب من قبلكم پيش از شما يعني يهود ونصارى وآنها را كه پيش از ايشان بوده اند
واياكم وشما را نيز وصيت ميكنيم يعني ميفرمائيم ان اتقوا الله بآنكه بپرهيزيد از شرك بخداي وان تكفروا واگر كافر شويد فان لله
ما في السموات پس بدرستي كه مر خدايراست انچه در آسمانها است وما في الارض وانچه در زمينها است همه مخلوق وملك
اويند پس بكفر ومعصيت شما متضرر نميكردد چنانچه بطاعت وايمان شما منتفع نمي شود وكان الله غنيا وهست خداي بي نياز
از همه خلق خود واگر فرمان برند واگر نبرند حميدا ستوده در ذات خود اگر حمد كويند واگر نكويند ولله ومر خدايراست ما في السموات
انچه در آسمانها باشد از ملائكه وستاره وغير آن وما في الارض وانچه در زمينها از اركان مواليد وغير آن وكفى بالله وبسنده است
خداي وكيلا كافي مهمات بندگان ان يشا يذهبكم واگر خواهد ببرد خداي شما را وفاني كرداند ايها الناس اي مردمان ويات
باخرين وبيارد يعني ايجاد كند ديگرانرا كه فرمان بردار تر باشند چون اين آيت نازل شد حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام دست
مبارك بر پشت سلمان زد وگفت قوم اين اند يعني پارسيان باشند وكان الله وهست خداي على ذلك قديرا بر ايجاد واعدام
توانا من كان يريد هر كه باشد كه خواهد بعمل خود ثواب الدنيا پاداش اين سراي همچو مجاهد مثلا كه ارتكاب جهاد براي غنيمت كند فعند الله
پس نزديك خداي ثواب الدنيا پاداش دنيا وآن خسيس است والآخرة وپاداش آخرت وآن شريف است پس چرا كسي طالب خسيس ترين
چيزي شود واز شريف ترين چيزي باز ماند واگر با شريف مائل كردد خسيس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد في المثل براي خدا جهاد كند او را آخرت چندان نعمت
كه غنيمت دنيا در جنب آن چيزي بغايت محقر باشد وغنيمت دنيا نيز بوي برسد پس توجه باصل بايد كرد كه فرع خود در پي آنست وكان الله سميعا
وهست خداي شنونده همه قولها بصيرا بيننده همه فعلها يا ايها الذين آمنوا اي كروه مومنان كونوا قوامين باشيد ايستادگان
بالقسط بعدل يعني جهاد كنندگان در اقامت مراسم عدالت شهداء لله باشيد كواهان براي خداي يعني اداي شهادت كنيد براستي ولو
على انفسكم واگر چه بر نفس شما باشد وگواهي بر نفس خود آنست كه اقرار كند بحقي كه در ذمه اوست ودر تيسير از ابو العاليه نقل ميكند كه مردي از انصار
كفت يا رسول الله كسي را بر پدر من حقي است ومن بران كواهم ومرا باز مي دارد از اداي شهادت الا درويشي وافلاس پدر من اين آيت نازل شد كه
كواهي باز مگيريد واگر چه همه بر نفسهاي شما باشد او الوالدين يا بر پدر ومادر والاقربين وخويشاوندان نزديك ان يكن اگر باشد مشهود عليه
يا هر يكي از مشهود له ومشهود عليه غنيا توانگر او فقيرا يا درويش يعني غني را براي غنا احترام مكنيد وبر فقير بجهت افلاس او ترحم منمائيد فالله اولى
بهما پس خداي سزاوار تر است بتوانگر ودرويش واگر دانستي كه شهادت بر ايشان يا براي ايشان مصلحت نيست بدان حكم نفرمودي فلا تتبعوا
الهوى پس شما متابعت هواي نفس مكنيد ان تعدلوا براي آنكه ميل كنيد از حق وان تلووا واگر بپيچانيد زبانهاي خود را از كواهي راست
او تعرضوا يا اعراض كنيد از اداي آن وبپوشيد فان الله كان پس بدرستي كه خداي هست بما تعملون بانچه شما ميكنيد از عدل
وميل خبيرا دانا وشما را بدان مكافات خواهد كرد يا ايها الذين آمنوا اي كسانيكه ايمان آورده اند خطاب با مسلمانان است يا منافقان
يا مومنان اهل كتاب كه ميگفتند يا رسول الله ايمان داريم بتو وبقرآن وبموسي وعزير وزبور وتورات وديگر هيچ كتاب وپيغمبر ايمان نداريم وكويند خطاب با كافران

نیز می شاید که مسلمانان را می گوید ای آن کسانی که ایمان آورده اید بدل و زبان آمنوا ثابت باشید بر ایمان و منافقان را میفرماید که ایمان آورده
اید بزبان ایمان آرید بدل و مؤمنان اهل کتاب را میگوید ایمان آورده اید به بعضی از کتب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها و کافران را میگوید که ایمان آورده
اید بلات و عزی ایمان آرید بالله بخدای ورسوله و بفرستاده او که محمد است علیه الصلوة والسلام والکتاب الذی نزل
و بآن کتابی که خدای فرستاد علی رسوله بر پیغمبر خود یعنی قرآن را والکتاب الذی انزل و آن کتابها نیز که فرستاد من قبل
پیش از قرآن محققان میگویند ای آن کسانی که ایمان آورده اید از حیثیت برهان ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان یا ایمان آورده اید از روی تصدیق
ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت ولایت مآب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره منقولست که فرمودند یا ایها الذین آمنوا اشارت است
بآنکه در هر طرفة العین نفی این وجود بشری میبا کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره می باید نمود وجودک ذنب لا یقاس به ذنب از حضرت سید الطایفه
جنید قدس سره منقولست که فرموده اند در معنی یا ایها الذین پنجاه سال است که در ایمان آوردنم و در ایمان تازه کردنم و هنوز در آنم مثنوی
دمی بی حق زدن محض گناه است ؛ بخود مشغول گشتن کفر راه است ؛ ترا هر دم کشد پندار هستی ؛ بسوی ظلمت سرای خود پرستی ؛
خودی کفر است نفی خویش کن زود ؛ که جز حق در حقیقت نیست موجود ؛ ومن یکفر بالله و هر که کافر شود بخدای وملئکته و بفرشتگان
وکتبه و بکتابهای او ورسله و بفرستادگان او والیوم الاخر و بروز رستخیز فقد ضل پس بدرستی که گمراه شد ضلالا بعیدا
گمراه شدنی در غایت دوری از مقصد و در نهایت بعد از مقصود ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند بموسی علیه السلام یعنی یهود ثم
کفروا پس کافر شدند بپرستیدن گوساله ثم آمنوا ثم کفروا پس باز ایمان آوردند و توبه کردند پس کافر شدند بعیسی علیه السلام و قصد قتل او کردند
ثم ازدادوا کفرا پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمد علیه الصلوة والسلام و حسد بر وی لم یکن الله لیغفر لهم نیست که خدای
بیامرزد ایشان را چه اعتبار بخاتمه آن است خدای دانسته که خاتم امور ایشان بکفر و طغیان است ولا لیهدیهم سبیلا و نیست که راه
نماید ایشان را براهی که بحق رسانند بشر المنافقین بشارت ده منافقان را بر سبیل تحکم است یا خبر کن بجای بشارت بان لهم بآنکه مر ایشان راست
عذابا الیما عذاب دردناک الذین و منافقان آنانند که یتخذون الکافرین میگیرند کافران را اولیاء من دون المؤمنین
دوستان بدون مؤمنان ایبتغون آیا می طلبند عندهم العزة نزدیک کافران از دوستی ایشان ارجمندی و قوت فان العزة پس
بدرستی که عزت لله جمیعا مر خدای راست بهمه و هر کرا عزتی رسد از و رسد و او دوستان را عزت داده که ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین وقد
نزل علیکم و بدرستی که خدای فرستاد بر شما ای مؤمنان فی الکتاب در قرآن حق سبحانه در مکه آیتی فرستاد که با خوض کنندگان و مستهزیان
قرآن منشینید و مجالست مکنید و این آیت آنست که واذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا الی آخره در مدینه کافران میآمدند و میگویند که خدای در قرآن
فرستاده بود که ان اذا سمعتم بدرستی که چون بشنوید آیات الله آیتهای خدای را از قرآن که یکفر بها کفر آورده شود بدان ویستهزأ
بها و استهزا کرده شود بآن فلا تقعدوا معهم پس منشینید با کافران و مستهزیان حتی یخوضوا تا وقتی که خوض کنند و شروع نمایند
فی حدیث غیره در سخن غیر استهزاء انکم اذا بدرستی که با شید آن هنگام که نشست و خواست کنید با ایشان مثلهم مانند ایشان در گناه
زیرا که قادرید بر اعراض از ایشان و انکار بر ایشان و با وجود این راضی آیید بصحبت ایشان ان الله جامع المنافقین بدرستی که خدای
جمع کننده منافقانست والکافرین و ناگرویدگان فی جهنم جمیعا در دوزخ همه ایشان را الذین یتربصون بکم آنانکه
میبرند بشما وقوع نکبتی را فان کان لکم پس اگر واقع شود شما را فتح من الله فتحی و نصرتی از نزدیک خدای قالوا گفتند منافقان مر شما را
الم نکن معکم آیا نبودیم با شما و مددکاری نکردیم پس سهم ما از غنیمت بدهید وان کان و اگر بود للکافرین نصیب مر کافران را بهره
از حرب یعنی غلبه کردن بر مؤمنان قالوا گفتند مر کافران را الم نستحوذ علیکم آیا نه غالب و مستولی بودیم بر شما و می توانستیم که شما را بکشیم اما دست
باز کشیدیم ونمنعکم من المؤمنین و باز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم از مؤمنان بآنکه سستی کردیم در مددکاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل شدند
تا شما غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریک سازید فالله یحکم بینکم پس خدای حکم میکند ای مؤمنان میان شما و منافقان یوم القیمة روز رستخیز

که غیر از

ع ۱۲ که غیر از وی کسی را حکومت نباشد ولن یجعل الله و هرگز نگرداند خدای و ندهد للکافرین مر کافران را علی المؤمنین در روز قیامت سبیلا
حجتی که بدان ایشان را الزام سازند یا در دنیا نیز راه ایشان را بر مؤمنان و گفته اند ان المنافقین بدرستی که منافقان یخادعون الله مکر میکنند با دوستان
خدا در اظهار اسلام و اخفای کفر وهو خادعهم و خدا جزا دهنده است ایشان را بر مکر و فریب ایشان و آن چنان است که روز قیامت ایشان را نیز نوری
دهند چنانچه مؤمنانرا داده اند چون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت مانده متعثر شده
و در دوزخ افتند واذا قاموا و چون برخیزند منافقان الی الصلوة بسوی نماز قاموا کسالی برخیزند کاهلان و گران جانان چون کسی
که از کاری کراهت دارد و اگر کسی از اصحاب پیغمبر علیه الصلوة والسلام ایشان را دیده نماز میگذارند و اگر نه ترک میکنند یراؤن الناس مینمایند خود را مردمان
و ریا میکنند تا پندارند که ایشان مؤمنانند ولا یذکرون الله و یاد نمیکنند خدای را الا قلیلا مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر
بزبان دارند و بس و آن نسبت با ذکر دل اندک است و در قوت القلوب آورده که ذکر ایشان را اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته است
از طمع دنیا و دنیا و هر چه در دوست بغایت اندک و مختصر است و ذکر خدا از همه بزرگتر است ولذکر الله اکبر و منافقان زبان میکنند مذبذبین
در حالتی که متحیر و متردد اند بین ذلک میان کفر و ایمان لا الی هؤلاء نه با گروه مؤمنان اند تا ایشان را باشد هر چه آنرا هست ولا الی
هؤلاء و نه با کافران اند که تا بر ایشان باشد هر چه برایشانست ومن یضلل الله و هر کرا خدای گمراه سازد فلن تجد له سبیلا پس
نیابی مر او را راهی بحق و صواب یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تتخذوا الکافرین مگیرید کافران را اولیاء من دون المؤمنین
دوستان بدون مؤمنان که این عمل منافقان است که با دشمنان خدای دوستی میکنند اتریدون آیا میخواهید ان تجعلوا لله آنکه بدهید خدای را
علیکم بر عذاب خود سلطانا مبینا حجتی روشن و آن موالات کافرانست که موجب عقوبت و خذلان است ان المنافقین بدرستی
که منافقان فی الدرک الاسفل من النار در طبقه زیرترین اند از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان بدل
کافر اند و کفر را با خداع و مکر و استهزاء با مسلمانان جمع کرده اند و در کشف الاسرار آورده که چون منافقان را بدوزخ حکم شود و بدرکه اسفل در آرند مالک
گوید یا نار جهنم خذیهم آتش گوید حکم ما بر زبان است و زبان ایشان بکلمه جاری بوده و هر چند بمجاز گفته اند ما در سوختن ایشان دخل نمی کنیم همین سؤال از جهنم
درکه آرند آتش از احتراق ایشان ابا کند تا بدرکه جهنم رسند آتش آن درکه گوید حکم ما بر دل است نه بر زبان بیارید تا از دل چه نشان دارید چون در دل
ایشان جز نشانه شرک نباشد آتش در دل ایشان نه پیچد و ابد الآباد در عذاب بمانند ولن تجد لهم و نیابی مر ایشان را نصیرا یاوری
که حمایت نموده از آن درکه ایشان را بیرون آرد و همه منافقان در این عذاب بخواهند بود الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق واصلحوا
و باصلاح آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان واعتصموا بالله و چنگ در زنند بدین خدای و سنت پیغمبر علیه الصلوة والسلام واخلصوا
دینهم لله و خالص و پاکیزه گردانند دین خود را برای خدای یعنی طاعت نکنند مگر برای رضای حق فاولئک پس آن گروه که بتوبه و صلاح و
اعتصام و اخلاص موصوف اند مع المؤمنین با مؤمنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای وسوف یؤت الله المؤمنین و زود
باشد که بدهد خدای مؤمنان را اجرا عظیما جزائی بزرگ و ایشان با ایشان شریک باشند ما یفعل الله بعذابکم چه میکند خدای بعذاب
شما یعنی چرا عذاب کند شما را ان شکرتم اگر شکر گوئید مراو را بفرمان برداری وآمنتم و تصدیق کنید بوحدانیت او از روی تحقیق یا ایمان آرید
بآنکه نجات شما بفضل اوست نه بشکر شما وکان الله شاکرا و هست خدای ثواب دهنده شاکران علیما دانا بحقوق شکر و ایمان

الجزو السادس

لا یحب الله الجهر دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن را بالسوء من القول بسخن بد الا من ظلم مگر آشکارا کردن کسی که بروی ستم
کرده اند چه او را رواست که گله از ظالم کند یا او تظلم نماید و گفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست و او را طعام ندادند آن کس زبان بشکایت گشوده
که هر جا میرسید از بی مروتی آن قوم حکایت میکرد صحابه او را ازین شکایت عتاب کردند این آیت در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظالم جایز است
وکان الله سمیعا و هست خدای شنوا مر سخن مظلوم را علیما دانا بستمکاری ظالم ان تبدوا خیرا اگر آشکارا کنید نیکوئی را

را اَوْ تُخْفُوْهُ یا پنهانی بجای آرید او را اَوْ تَعْفُوْا عَنْ سُوْٓءٍ یا عفو کنید از بدی که شما را بدان مواخذه رسد فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بدرستی که خدا
هست عَفُوًّا عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام ایشان قَدِيْرًا ه توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان و درین آیت
تحریض مظلومان هست بر عفو تا متخلق شوند با خلاق ربانی و یا انکه رخصت تظلم دارند و از سر آن در گذرند اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ به
تحقیق و یقین آنهاکه کافر میشوند بخدای وَ رُسُلِهٖ و به پیغمبران او وَ يُرِيْدُوْنَ اَنْ يُّفَرِّقُوْا و می خواهند انکه جدائی افکنند بَيْنَ اللّٰهِ
وَ رُسُلِهٖ میان خدا و رسولان او باکه ایمان آرند بخدا و کافر شوند به پیغمبران وَ يَقُوْلُوْنَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ و گویند که ایمان می آریم به بعضی
پیغمبران وَّ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ ه و کافر میشویم به بعض دیگر مراد یهود اند که میگفتند ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد علیه الصلوة والسلام
وَّ يُرِيْدُوْنَ اَنْ يَّتَّخِذُوْا و میخواهند انکه فرا گیرند بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيْلًا ه میان ایمان و کفر راهی و حال انکه ایمان بخدای تمام نمی شود مگر
بتصدیق رسل و نبی اُولٰٓئِكَ آن گروه که میان کفر و ایمان طریقی میطلبند هُمُ الْكٰفِرُوْنَ ایشان کافرانند حَقًّا بکفری محقق شده یعنی کاملان
اند در کفر خود و ایشان را مومن نتوان گفت بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشان راهست معتبر و معتد به نیست وَ اَعْتَدْنَا لِلْكٰفِرِيْنَ و آماده کردیم برای
کافران عَذَابًا مُّهِيْنًا ه عذابی خوار کننده وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آن کسانیکه ایمان آوردند بِاللّٰهِ بخدای وَ رُسُلِهٖ و بفرستادگان او وَ لَمْ
يُفَرِّقُوْا و جدا نکردند بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویدند اُولٰٓئِكَ آن گروه مومنان حقیقی اند سَوْفَ
يُؤْتِيْهِمْ زود باشد که بدهیم ما و حفص بصیغه غایب خوانده یعنی خدا بدهد اُجُوْرَهُمْ مزدهای ایشان را که وعده داده است وَ كَانَ اللّٰهُ
غَفُوْرًا و هست خدای آمرزنده سیات ایشان رَّحِيْمًا ه مهربان به تضعیف حسنات ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود چون
کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان به جناب رسالت مآب آمده گفتند اگر راست میگوئی که پیغمبری کتابی بیکبار بیار نوشته بخط
ع سماوی چنانچه توریت موسی علیه السلام آورده آیت آمد که يَسْـَٔلُكَ اَهْلُ الْكِتٰبِ سوال میکنند از تو اهل کتاب یعنی در میخواهند اَنْ تُنَزِّلَ
عَلَيْهِمْ انکه فرود آری بدیشان كِتٰبًا مِّنَ السَّمَآءِ کتابی از آسمان بیکبار چون توریت یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی علیه السلام
یا کتابی که ما معاینه ببینیم که فرود آید یا بنام هر یک از ما کتابی بیارکه نوشته باشد که تو رسول خدائی و چون این درخواست از روی تعنت بود سمت
نیافت وحق سبحانه تسلیه میفرماید آنحضرت را علیه الصلوة والسلام که ازین سوال ایشان ملول مشو فَقَدْ سَاَلُوْا مُوْسٰٓى پس بدرستی که
یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشانند و درخواسته اند از موسی علیه السلام اَكْبَرَ مِنْ ذٰلِكَ بزرگتر ازین درخواستی و آن وقت که کلام حق
تعالی شنیدند فَقَالُوْٓا اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً پس گفتند بنمای خدایتعالی بعیان فَاَخَذَتْهُمُ الصّٰعِقَةُ پس فرا گرفت ایشان را صاعقه
یعنی آتش از آسمان آمد و بسوخت ایشان را بِظُلْمِهِمْ به سبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب رویت است در دنیا ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ پس فرا
گرفتند گوساله را بخدائی مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَيِّنٰتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی علیه السلام فَعَفَوْنَا عَنْ ذٰلِكَ
پس عفو کردیم از ایشان این گناه را به سبب انکه توبه کردند وَ اٰتَيْنَا مُوْسٰى و بدادیم تا موسی را سُلْطٰنًا مُّبِيْنًا ه تسلطی ظاهر بر ایشان که
فرمود بکشید گوساله پرستان را و ایشان فرمان برداری نمودند وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّوْرَ و برداشتیم بر زبر ایشان طور را
بِمِيْثَاقِهِمْ به سبب انکه پیمان قبول کنند و ایشان آن پیمان را بعد از قبول بشکستند وَ قُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ و گفتیم ایشان را
بر زبان یوشع علیه السلام که در آیند بدروازه شهر اریحا سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان باشید و ایشان ازین حکم ابا کردند وَّ قُلْنَا لَهُمْ و گفتیم ایشان را
بر زبان داود علیه السلام لَا تَعْدُوْا و ستم مکنید و از حد در مگذرید فِي السَّبْتِ در روز شنبه یعنی کسب مکنید و ماهی مگیرید و ایشان ازین امر
تجاوز نمودند وَ اَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک ازین حکمها مِّيْثَاقًا غَلِيْظًا ه پیمانی استوار فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِّيْثَاقَهُمْ
پس بسبب شکستن ایشان پیمان خود در لعنت کردیم با ایشان گردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها وَ كُفْرِهِمْ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ و دیگر بجهت کفر ایشان
بتوریت یا بقرآن وَ قَتْلِهِمُ الْاَنْۢبِيَآءَ و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق وَّ قَوْلِهِمْ قُلُوْبُنَا غُلْفٌ و دیگر بگفتار ایشان
که دلهای ما اوعیه علوم است یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوشش است و فهم انچه محمد علیه الصلوة والسلام میگوید ندارد و

بجنان است که میگویند بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَيْهَا بلکه مهر نهاده است خدا بر دلهای ایشان بِكُفْرِهِمْ به سبب کفر و جحود ایشان و از دانش محجوب
گردانیده و مدد توفیق تدبر در آیات و تذکر در مواعظ از ایشان منقطع ساخته فَلَا يُؤْمِنُوْنَ پس ایمان نمی آرند اِلَّا قَلِيْلًا ه مگر اندکی چون
عبدالله بن سلام رض و یاران او و با ایمان اندک غیر معتبر وَّ بِكُفْرِهِمْ و دیگر عقوبت ایشان به سبب کفر ایشان است بعیسی علیه السلام
وَ قَوْلِهِمْ عَلٰى مَرْيَمَ و بگفتن ایشان نسبت بمریم بُهْتَانًا عَظِيْمًا ه بهتانی عظیم را که انتساب بزنا بوده وَّ قَوْلِهِمْ و دیگر بگفتن ایشان که
اِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيْحَ ما کشتیم مسیح را عِيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ عیسی پسر مریم را رَسُوْلَ اللّٰهِ فرستاده خدای این وصف خدای است مر عیسی علیه السلام
نه قول یهود وَ مَا قَتَلُوْهُ و نکشتند او را وَ مَا صَلَبُوْهُ و بر دار نکردند او را وَ لٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ؕ ولیکن مشتبه شد و بر ایشان وقتی که شبه و
عیسی علیه السلام بر مهتر ایشان افتاد و این قصه در سوره آل عمران گذشت وَ اِنَّ الَّذِيْنَ اخْتَلَفُوْا فِيْهِ و بدرستی آنانکه خلاف کردند
در شان عیسی علیه السلام لَفِيْ شَكٍّ مِّنْهُ ؕ هر آینه در گمان و تردد بودند از قتل وی چه در وقتیکه مهتر خود را بر دار آویختند که این عیسی است و
بطلب وی مشغول شدند و چون از مهتر خود خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردد کردند که اگر این عیسی است پس یار ما کجا است و بعضی گفته اند شبه عیسی علیه السلام
همین بر روی بود و اینش نبود و روزی دیگر بپای دار آمدند و مقتول را در آورده گفتند الوجه وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا
مَا لَهُمْ بِهٖ نیست مر جهودان را بعیسی و قتل او مِنْ عِلْمٍ از دانشی اِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ ۚ مگر آنکه پیروی گمان میکنند وَ مَا قَتَلُوْهُ يَقِيْنًا ه و نکشتند
عیسی را بیقین بَلْ رَّفَعَهُ اللّٰهُ اِلَيْهِ ؕ بلکه خدای بر داشته است او را و بمحل کرامت برده وَ كَانَ اللّٰهُ عَزِيْزًا و هست خدای غالب
در انچه خواهد از رفع عیسی و انتقام از یهود حَكِيْمًا ه حکم کننده بلعن یهود یا تدبیر کننده و بحکمت در مهم عیسی علیه السلام وَ اِنْ مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ
و نیست از اهل کتاب یکی اِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهٖ مگر آنکه ایمان آرد بعیسی علیه السلام قَبْلَ مَوْتِهٖ ۚ پیش از مرگ خود آن در وقت معاینه مرگ بود
که آنرا ایمان یاس گویند و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی علیه السلام پیش از مرگ عیسی و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید و دجال را کشد
و همه اهل کتاب بد و ایمان آرند یعنی یقین دانند که او پیغمبر بوده و او ایشان را باسلام دلالت کند و ملل مختلفه از میان مردم برافتد و غیر از ملت اسلام
ملتی نماند و عیسی علیه السلام حکم بمقتضای کتاب و سنت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام عمل کند و چهل سال در زمین بماند انگه متوفی شود و مومنان برو
نماز گذارند وَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ و در روز رستخیز يَكُوْنُ باشد عیسی علیه السلام عَلَيْهِمْ شَهِيْدًا ه بر ایشان یعنی بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد
بر یهود به تکذیب و بر نصاری بانکه او را ابن الله گفته اند فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا این ستمی که واقع شده از آنانکه متدین بدین یهودیت
باشند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان طَيِّبٰتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ ه طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان از طیور و سایر حیوانات
و تفصیل آن در سوره انعام بیاید انشاء الله تعالی وَ بِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان از راه خدای كَثِيْرًا
بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریت و نعت پیغمبر ما را علیه الصلوة والسلام و با مردمان گفتند بدو ایمان نیارید که او پیغمبر موعود نیست وَ
اَخْذِهِمُ الرِّبٰوا و دیگر گرفتن ایشان ربوا را وَ قَدْ نُهُوْا عَنْهُ و حال انکه نهی کرده شده اند از اخذ ربوا در توریت وَ اَكْلِهِمْ اَمْوَالَ النَّاسِ
و دیگر بخوردن ایشان مالهای مردمان را بِالْبَاطِلِ ؕ برشوت و غصب و سایر وجوه محرمه وَ اَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْكٰفِرِيْنَ برای کافران
مِنْهُمْ از بنی اسرائیل عَذَابًا اَلِيْمًا ه عذابی مشتمل بر الم بسیار لٰكِنِ الرّٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ لکن راسخان در علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و باخلاص
در عمل آرند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل چون عبدالله بن سلام و اصحاب او وَ الْمُؤْمِنُوْنَ و مومنان از مهاجر و انصار يُؤْمِنُوْنَ بِمَآ اُنْزِلَ اِلَيْكَ
ایمان می آرند بانچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وَ مَآ اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بانچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب الهی وَ
الْمُقِيْمِيْنَ الصَّلٰوةَ و ایمان می آرند بگذارندگان و بپای دارندگان نماز یعنی پیغمبران علیه الصلوة والسلام که در شرایع همه ایشان نماز مقرر
بوده وَ الْمُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ و دهندگان زکوة وَ الْمُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ و ایمان آرندگان بخدای وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ ؕ و بروز آخر که قیامت است
اُولٰٓئِكَ آن گروه که مصدق و مصدق اند سَنُؤْتِيْهِمْ زود باشد که بدهیم ایشان را اَجْرًا عَظِيْمًا ه مزدی بزرگ که آن دولت رضا و سعادت ع
لقا باشد اِنَّآ اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ بدرستی که ما وحی کردیم بسوی تو ای محمد علیه الصلوة والسلام كَمَآ اَوْحَيْنَآ اِلٰى نُوْحٍ همچنانکه وحی کردیم بنوح

که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسی که شرکا را بیم کرد و بدعای او امت وی هلاک شدند او بود و بعضی گفته اند که این سخن جواب اهل کتاب است که گفتند
کتابی یکبار بیار حق سبحانه میفرماید که کار تو در وحی همچو نوح است وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ و پیغمبران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب علیه الصلوة
والسلام وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ بسوی ابراهیم و دو پسر و نبیره
گان و فرزندان یعقوب علیه السلام وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ ۚ تخصیص این پیغمبران بذکر با آنکه در النبیین
من بعده داخلند بجهة تفضیل و تعظیم است چه ابراهیم علیه السلام اول اولو العزم است و عیسی صاحب شرع ناسخ و باقی اشراف انبیا و مشاهیر ایشان
وَآتَيْنَا دَاوُودَ و عطا کردیم داود را زَبُورًا کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی لکه شریعت داود علیه السلام
همان شریعت توریت بود وَرُسُلًا و دیگر فرستادیم رسولان را که در قرآن قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ بتحقیق نام برده ایم و قصه ایشان بر تو
خوانده ایم مِنْ قَبْلُ پیش از این چون یوسف و ذکریا و یحیی و الیاس و الیسع و غیره و غیر ایشان وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ ۚ و رسولانیکه
خبر ایشان بر تو نفرستادیم و نام ایشان بر تو ظاهر نکردیم وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ و سخن گفت خدای با موسی تَكْلِيمًا سخن گفتنی بی واسطه و این
نهایت مراتب وحی است و اگر این تکلیم با موسی بر ذروه طور بوده با آن حضرت علیه السلام در غرفه نور بود فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ از آن
کلام تمامی بنی اسرائیل خبر یافتند و برین وحی هیچ عارف و کامل جز بتعلیم محمدی علیه السلام اطلاع نیافت بیت موسی بطور اگرچه سخن گفت با خدای
بالای عرش پایه طور محمد است ۞ و فرستادیم رُسُلًا پیغمبران را مُبَشِّرِينَ مژده دهندگان مر اهل ایمان را وَمُنْذِرِينَ و بیم کنندگان
مر کافرین و منافقان را لِئَلَّا يَكُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ مر مردمان را عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بر خدای حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند
که ما را پیغمبری نبود که ما را بایمان دعوت کند و از شرک باز دارد وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسل حَكِيمًا حکم کار
در آنچه تدبیر کرد در امر نبوت و رعایت حکمت فرمود در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند که از رؤسای کفار جمعی نزد سید مختار محمد رسول الله
علیه الصلوة والسلام آمده گفتند ای محمد ما احبار یهود را از دین و آئین تو سؤال کردیم و از نبوت و کتاب تو استفسار نمودیم ایشان میگویند ما او را
و ذکر او در کتاب ما نیست مقارن این حال جمعی از یهود بمجلس آنحضرت در آمدند سید عالم علیه الصلوة والسلام فرمود که بخدای که شما میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان
گفتند نمیدانیم و هیچ گواهی نداریم آیت آمد که اگر ایشان از عداوت گواهی نمیدهند لَٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ لیکن خدای گواهی میدهد و تبیین نبوت تو میکند
بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ بآنچه فرو فرستاده است بتو که آن قرآن است معجزه روشن و دلالت کننده بر نبوت تو أَنْزَلَهُ فرو فرستاد قرآن را بِعِلْمِهِ
ملتبس بعلم خواص و مفوض بدو و آن علمی است بانزال قرآن بنظمی که عاجز آیند از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ
و فرشتگان نیز گواهی میدهند به نبوت تو وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا و بسنده است خدای گواه بران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند
به نبوت تو یعنی یهود وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز داشتند مردمان را از راه خدای بکتمان نعت محمد علیه الصلوة والسلام و تغییر آن قَدْ ضَلُّوا
هر آینه گمراه شدند ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه پوشیدند حق را و
که نبوت است وَظَلَمُوا و ستم کردند بر محمد علیه الصلوة والسلام بانکار نبوت و یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نیست
خدای که بیامرزد ایشان را وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ و نه راه نماید ایشان را طَرِيقًا راهی إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ مگر راه دوزخ رونده باشند خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا
جاویدان دران و همیشه ساکن آن وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این حکم و خلود ایشان در دوزخ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای آسان يَا أَيُّهَا النَّاسُ
ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بدرستی که آمده است بر شما فرستاده بِالْحَقِّ به سخنی درست که آن کلمه شهادت است یا قرآن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد
پروردگار شما فَآمِنُوا پس بگروید بدو خَيْرًا لَكُمْ گرویدنی که آن خیر باشد مر شما را وَإِنْ تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدای راست
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینها است پس بکفر شما زیان نخواهد کشید چنانچه بایمان شما سود نخواهد یافت وَكَانَ اللَّهُ
و هست خدای عَلِيمًا دانا باحوال شما حَكِيمًا حکم کننده در باب شما يَا أَهْلَ الْكِتَابِ خطاب با یهود و نصاری است میفرماید لَا تَغْلُوا فِي
دِينِكُمْ غلو مکنید در دین خود یهود را میفرماید که در جانب مدح عزیر غلو مکنید بران وجه که او را عزیر ابن الله میگوئید و در طرف نکوهش عیسی غلو منمائید

تا حدیکه او را ابن الفاعله میگوئید و ترسایان را میفرماید که در جانب ستایش عیسی علیه السلام غالی مشوید بدان مثابه که او را ابن الله خوانید وَلَا تَقُولُوا
عَلَى اللَّهِ و هیچ کلام مگوئید بخدای إِلَّا الْحَقَّ مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی و عزیر پسران او نیستند بلکه بندگان اویند
إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز این نیست که مسیح عیسی پسر مریم است رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خدای هست وَكَلِمَتُهُ و کلمه او و گفته اند
مراد از کلمه بشارت است بوقوع ولدی بی مساس احدی أَلْقَاهَا برسانید آن کلمه را خدای إِلَىٰ مَرْيَمَ بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وَرُوحٌ
مِنْهُ و دیگر عیسی خداوند روح است صادر شده از حق سبحانه بی توسط اسباب فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان
او خطاب با ترسایان است خاصه وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ و مگوئید که خدایان ما سه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که آله سه اند الله
و عیسی و مریم و برخی بران بودند که الله عبارت از سه چیز است اقنوم الاب یعنی ذات پدر و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس
و این را اقانیم ثلثه میگفتند حق سبحانه فرمود انْتَهُوا باز ایستید از تثلیث خَيْرًا لَكُمْ باز ایستادنی که آن خیر باشد شما را إِنَّمَا اللَّهُ جز این نیست
که خدای إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خداوندیست یگانه بذات خود که تعدد را بهیچ وجه از وی دور است سُبْحَانَهُ بپاکی یاد کنیم او را به پاکی یاد کردنی
أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ از آنکه او را فرزند باشد لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مر او راست آنچه در آسمانها و زمینها است و همه
مخلوق او بند و مخلوق مانند خالق نباشد و فرزند مماثل پدر باید پس اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا و بسنده است
خدای کافی مهمات بندگان یعنی نگاهدارنده بندگان و سازنده کار ایشان تنبیه است بر استغنای حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت
مهمات والد باید و خدای تعالی خود قایم است بحفظ اشیاء و کافی امور و مستغنی از کار و مدد کار در خبر است که نصاری نجران گفتند ای محمد چرا
عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میگویم در شان او که شما آنرا عیب بر میدارید گفتند که تو میگوئی که او بنده خدای است و بندگی عیب باشد
حضرت فرمود که بندگی خدای عیب نباشد و هیچکس آنرا عار نمی شمرد و موافق قول آن حضرت آیت آمد که لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ ننگ ندارد عیسی
ع علیه السلام و تعظیم نورزد أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ از آنکه بنده باشد مر خدایرا و چون عبده ملایکه که نیز ایشان را فرزندان خدای میدانستند اثبات
بندگی ایشان نیز میکند وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ ۚ و نه از بندگی او عار دارند فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت اند و در معالم آورده که این
با حمله عرشند که ایشان را فرزندان می دانستند و در انوار گفته که اینها کروبیان اند در حوالی عرش وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ و هر که ننگ دارد عَنْ عِبَادَتِهِ
از پرستش خدای وَيَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از آن فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ پس زود باشد که حشر کند ایشان را یعنی مستنکفان را بسوی خود جَمِيعًا همه ایشان را
با جزاء مکافات بدیشان برساند فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فاما آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح کردند فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ
پس تمام بدهد خدای مزدهای موعود ایشان را وَيَزِيدُهُمْ و بیفزاید نیز بر جزای ایشان مِنْ فَضْلِهِ از افزونی کرم خود وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا
وَاسْتَكْبَرُوا و اما آن کسانیکه از پرستش حق استنکاف و استکبار کرده اند فَيُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی
دردناک وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ و نیابند مر ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستداری وَلَا نَصِيرًا و نه یاری و نه مدد
کاری يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای آدمیان قَدْ جَاءَكُمْ بدرستیکه آمد بشما بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی و دلیلی از پیش پروردگار شما که آن محمد است
علیه الصلوة والسلام با معجزات او یا دین اسلام وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ و فرو فرستادیم بسوی شما نُورًا مُبِينًا نوری ظاهر که قرآن است فَأَمَّا
الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ پس آنها که ایمان آورده اند بخدای وَاعْتَصَمُوا بِهِ و چنگ در زدند بکتاب او یا پناه بدو بردند از وسوسه شیطان
فَسَيُدْخِلُهُمْ پس زود باشد که در آرد ایشان را فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ در ثوابی که از و بازای ایمان ایشان مقرر شده وَفَضْلٍ و زیادتی
بران از محض انعام و احسان وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ و بنماید ایشان را بخود یا بآنچه وعده کرده صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راهی راست که آن اسلام و طاعت
است در دنیا و طریق بهشت در عقبی از جابر بن عبد الله انصاری رض منقولست که من بیمار شدم و سید عالم علیه الصلوة والسلام بعیادت من
آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی است و من کلاله ام یعنی والدین و ولد ندارم و مرا خواهری چند هست و بس مال خود را چگونه بر ایشان قسمت کنم
این آیه نازل شد يَسْتَفْتُونَكَ طلب حکم میکنند از تو در میراث کلاله قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ بگو که خدای حکم میکند فِي الْكَلَالَةِ در میراث

کلاله اِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ اگر مردی بمیرد چنان مردی که لَیْسَ لَهٗ وَلَدٌ نباشد مراو را فرزندی یعنی پسری
چه اگر دختری باشد اخت را ساقط نمیکند از درجه وراثت وَلَهٗ اُخْتٌ و مراو را باشد خواهری فَلَهَا
نِصْفُ مَا تَرَكَ ج پس مر آن خواهر راست نیمه انچه میگذارد از مال وَهُوَ یَرِثُهَاۤ و آنمرد میراث میگیرد از
خواهران اِنْ لَّمْ یَكُنْ لَّهَا وَلَدٌ اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مراو میراث همه مال است آنمرد و خواه ذکر
والا مراو مذکر است چه مونث حجب برادر نمیکند فَاِنْ كَانَتَا اثْنَتَیْنِ پس اگر باشند خواهران آن مرد دو
فَلَهُمَا الثُّلُثٰنِ پس مر انها را دو ثلث است مِمَّا تَرَكَ از انچه گذاشته است مرد وَاِنْ كَانُوْۤا
اِخْوَةً و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران رِّجَالًا وَّنِسَآءً مردان و زنان فَلِلذَّكَرِ پس مر ذکر را
باشد از میراث مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ ط مانند بهره دو مونث یُبَیِّنُ اللّٰهُ و بیان میکند خدای احکام
میراث را لَكُمْ برای شما اَنْ تَضِلُّوْا ط تا گمراه نشوید یا بیان میکند انچه درست و راست است برای آن
انکه گمراه گردید وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَیْءٍ و خدای به همه چیز یا از مصالح عباد و محیا و ممات عَلِیْمٌ ع دانا است

سُوْرَةُ الْمَآئِدَةِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۞ مدنیه مائه و عشرون

یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید اَوْفُوْا بِالْعُقُوْدِ وفا کنید بعهدهایی که با یکدیگر
میکنید یا بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن اُحِلَّتْ لَكُمْ حلال کرده شده
برای شما بَهِیْمَةُ الْاَنْعَامِ چهارپایان بسته زبان که آن ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز و یا
جانوران وحشی چون آهو و نخجیر و گاو دشتی و کوهی و گورخر یا اجنه که از بطون انعام بیرون آید اِلَّا مَا یُتْلٰى
عَلَیْكُمْ مگر انکه خوانده خواهد شد بر شما همدرین سوره و هو قوله حرمت علیکم المیتة الاٰیة غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ
نه چنانکه حلال دارنده باشید صید را وَاَنْتُمْ حُرُمٌ ط و حال انکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما
حلال است مگر انکه وحشی باشد و آن را صید کنید که در حالت احرام بر شما حرام است اِنَّ اللّٰهَ یَحْكُمُ
بدرستیکه خدای حکم کند در حلال و حرام مَا یُرِیْدُ ۝ انچه خواهد یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان
لَا تُحِلُّوْا حلال مدارید و حرمت مشکنید شَعَآئِرَ اللّٰهِ مناسک حج را یا نشانهای دین حق را آورده
اند که حطیم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود و او بسفاهت و بی باکی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی داشت
بخدمت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام آمد و گفت ای محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی آنحضرت فرمود که بانکه خدا را
یکی دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلوٰة و ادای زکوٰة مواظبت نمایند حطیم گفت
انچه فرمودی نیکو است اما مرا امنا و امرا باشند که کارها بمشورت ایشان بقطع رسانم بروم و این سخن با
ایشان درمیان نهم اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد
آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر در آید و غادر بیرون رود پس حطیم بیرون آمد و شتران صدقه و انچه یافت
از مواشی مدینه غارت کرد و در عام القضیه که رسول علیه الصلوٰة والسلام با صحابه بعمره قضا توجه فرموده

بودند و چون بموضع تنعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطیم کندی را دیدند که شتران بغارت
برده را بقلاده آراسته برسم هدی بکعبه می برد صحابه خواستند تا شتران را بازستانند حضرت فرمود که او هدی را
تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آیه آمد که حرمت شعائر الله را مشکنید وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ و حلال
مکنید ماه حرام را بقتال دران وَلَا الْهَدْیَ و نه هدی را که نامزد کعبه باشد وَلَا الْقَلَآئِدَ و نه خداوند
قلاده یا را از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان می کردند از پوست درختهای خرما یا غیر آن تا معلوم
شود که هدی است و کسی تعرض نکند وَلَاۤ اٰمِّیْنَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ و نه قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت
و باشند یَبْتَغُوْنَ می طلبند قاصدان حرم فَضْلًا مِّنْ رَّبِّهِمْ اگر مومنانند زیادتی ثواب از خدا یا زیادتی
بسبب تجارت و اگر کافرانند می طلبند مگر روزی وَرِضْوَانًا و می طلبند مومنان خشنودی خدای و کافر
اصلاح معیشت دنیا و تبیان آورده که رضوان حج است وَاِذَا حَلَلْتُمْ و چون از احرام بیرون آیید و
حلال شوید فَاصْطَادُوْا این شکار کنید اگر خواهید وَلَا یَجْرِمَنَّكُمْ و بران ندارد شما را شَنَاٰنُ قَوْمٍ
دشمنی گروهی از کفار قریش اَنْ صَدُّوْكُمْ برای انکه باز داشتند شما را در سال حدیبیه عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
از طواف مسجد حرام اَنْ تَعْتَدُوْا ۘ بانکه از حد درگذرید و انتقام آن خواهید که از اخذ اموال قاصدان حرم
کنید و حکم این آیه تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتی که از احرام بیرون آیید و کافر از هدی و
قلاده امان نیست وَتَعَاوَنُوْا و یاری کنید یکدیگر را عَلَی الْبِرِّ بر نکویی که متابعت امر است و اتباع
بدعت یا پیروی سنت وَالتَّقْوٰى ص و بر پرهیزکاری و مخالفت هوا وَلَا تَعَاوَنُوْا عَلَی الْاِثْمِ و یاری
مکنید بر بدی که ترک فرمان است یا حب دنیا است یا کفر وَالْعُدْوَانِ و بر ستمکاری یا اتباع بدعت
وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از نافرمانی خدا اِنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ الْعِقَابِ ۝ بدرستی که خدای سخت عقوبت
کننده است بر نافرمانان حُرِّمَتْ عَلَیْكُمُ الْمَیْتَةُ حرام کرده شده بر شما مردار و آن جانوریست
که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد وَالدَّمُ و خون روان وَلَحْمُ الْخِنْزِیْرِ و گوشت خوک با همه اجزای
او از شحم و عظم و غیر آن وَمَاۤ اُهِلَّ لِغَیْرِ اللّٰهِ بِهٖ و انچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند غیر
خدای تعالی را نزدیک ذبح و مراد ذبیحه کفار است که بنام لات و عزی و غیر آن میکشند وَالْمُنْخَنِقَةُ و دیگر
حرام کرده اند بر شما انچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفند را خناق میکردند تا می مرد پس میخوردند وَ
الْمَوْقُوْذَةُ و انچه بچوب و سنگ زده باشند تا مرده باشد وَالْمُتَرَدِّیَةُ و انچه از بلندی افتاده باشد و مرده
یا در چاهی افتد و بمیرد وَالنَّطِیْحَةُ و انچه شاخ زده باشد دیگری او را و مرده بود وَمَاۤ اَكَلَ السَّبُعُ و انچه
او را خورده باشد درنده و مرده بود اِلَّا مَا ذَكَّیْتُمْ مگر انچه دریابید شما از اینها ذبح او را و در وی زندگانی
باشد بر آن مقداری که چشم خود را حرکت دهد یا دم خود را بجنباند وَمَا ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ و دیگر حرام است
انچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوب است در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده میران

ایشان کنید اِعْدِلُوْا عدل کنید هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی که عدل نزدیکتر است به پرهیزکاری وچون عدل با کفار بمرتبهٔ تقوی اقرب است
افعل تفضیل باید کرد که عدل با مؤمنان درجهٔ تمام خواهد بود مثنوی عدل کن زانکه در ولایت دل ٭ در پیغمبری زند عادل ٭ عدل مشاطهٔ
ایست ملک آرای ٭ دین ودولت زعدل ماند بجای ٭ وَاتَّقُوا اللّٰهَ ط وبترسید از خدای در ظلم وستمکاری اِنَّ اللّٰهَ خَبِیْرٌ بدرستی که خدا
داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۵ بانچه میکنید از ظلم وعدل وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وعده کرده هست خدای آن کسانرا که ایمان آورده
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وعملهای ستوده کرده اند وعده اینست لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناه وَّاَجْرٌ عَظِیْمٌ ۵ ومزدی
بزرگ نه مفصل آن وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا وآنانکه کافر شدند وَکَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَآ وتکذیب کردند آیتهای ما یعنی قرآن را اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ
الْجَحِیْمِ ۵ آن گروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در غزوه غطفان بحرب جمعی از محارب
بنی ثعلبه توجه نمود وایشان خبر یافته با مهتر خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوهها متحصن شدند ولشکر اسلام را مدید ند در وقتی که باران بارید
بود وحضرت علیه السلام از لشکریان دور تر در پای درختی تکیه فرموده وجامهای تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفتند دریاب
که محمد تنها در پای آن درخت تکیه فرموده ویارانش ازو دور تر اند ودرین محل بسهولت بر ودست میتوان یافت غورث با شمشیر کشیده بیامد وگفت
من یمنعك الیوم منی کیست که ترا حمایت کند وشر مرا امروز از تو کفایت کند حضرت فرمود که یمنعك ربی که الله ترا منع کند که مانع و
کافی او ست فی الحال جبرئیل علیه السلام را فرمان رسید که دریاب حبیب مرا جبرئیل علیه السلام دست برسینهٔ غورث زد چنانچه شمشیر از دست
وی بیفتاد وسید عالم علیه الصلوة والسلام را بر داشته برسر وی رفت وگفت من یمنعك منی آن مرد گفت لا احد یمنعك منی
هیچ کس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمهٔ شهادت گفت وبمیان قوم خود باز رفت وایشانرا باسلام دعوت کرد آیت آمد
یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا ای گروه گروندگان اذْکُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ یاد کنید نعمتهای خدا برا که شما ارزانی فرموده اِذْ هَمَّ
قَوْمٌ چون قصد کردند قومی یعنی غورث وتابعان او اَنْ یَّبْسُطُوْٓا اِلَیْکُمْ آنکه بگشایند بسوی شما اَیْدِیَهُمْ دستهای خود را
فَکَفَّ اَیْدِیَهُمْ پس خدای باز داشت دستهای ایشانرا عَنْکُمْ از شما ومضرت ایشان از شما گردانید وبعضی برآنند که
نزول آیة در قصهٔ بنی نضیر است که قصد آنحضرت کردند وقتیکه بحصار ایشان رفته بود وجهت دیت عامریان وشرح این قصه در سورهٔ حشر
خواهد آمد ان شاء الله تعالی وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید از خدای از کفران نعمتها وَعَلَی اللّٰهِ وبر خدای فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ ۵ باید
که توکل کنند مؤمنان که بسنده است خدای باشنده ازیشان واست وَلَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ وبدرستی فرا گرفت خدای مِیْثَاقَ بَنِیْٓ اِسْرَآئِیْلَ
پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی علیه السلام ومحاربه با جباران وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ وبر انگیختیم از ایشان اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیْبًا
دوازده مهتر هر یک از سبطی که نقیبان احوال قوم خود کنند ویا بند آن وفای قوم خود شوند بدان پیمان وصورت این قصه بر وجه اختصار
چنان است که حق سبحانه وعده داده بود موسی علیه السلام که زمین مقدسه یعنی ایلیا واریحا با همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد
واین موضع دران وقت مساکن جباران بود وایشانرا عمالقه می گفتند مردمان بلند بالا وتوانا بودند از بقیت قوم عاد چون
لشکر فرعون غرق شدند ومصر بر بنی اسرائیل مستخلص شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که هزار ده دارد ودر هر
دهی هزار باغست وجهاد کنید با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یکی کافل مهمات سبطی باشند
وبا قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند ونقبا را بتجسس اخبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا
عاج بن عناق میگفتند ودرازی قد او سه هزار وسیصد وسی وسه گز بود وسه هزار سال عمر داشت وباقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند
ودر شیراوده که از هشت صد گز تا هشتاد گز بود پس سابقان ایشانرا دیدند یک خوشه انگور آن مقدار بود که پنج کس نتوانستی برداشت
پنج نفر بایستی همه پوستها نار ایشان می گنجیدند نقبا این حال دیده باز گشته بیکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد
چه ممکن است که خوف بر ایشان مستولی شده نافرمانی کرده بمصر باز گردند پس عهد کردند که اخبار ایشانرا پنهان دارند وایشانرا بر جنگ این

قوم ترغیب نمایند پس بلشکرگاه آمده موسی وهارون علیهما السلام را از حقیقت حال خبر دادند وده نقیب بددلی کرده با قوم خود صفت جباران را
وجهی که دیده بودند در میان آوردند ودو نقیب که یوشع ابن نون بود از سبط یوسف کالب بن یوقنا از سبط یهودا بر عهد وقرار خود باستادند ودغدغه
در میان بنی اسرائیل افتاد واضطراب در ایشان پدید آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللّٰهُ وگفت خدای تعالی اِنِّیْ مَعَکُمْ بدرستیکه
من با شمام بنصرت دادن شما بر دشمنان ودیگر گفت لَئِنْ اَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ وبخدای که اگر برپای دارید نماز را با شرایط آن وَاٰتَیْتُمُ الزَّکٰوةَ
وبدهید زکوة را بارباب استحقاق وَاٰمَنْتُمْ بِرُسُلِیْ وتصدیق کنید پیغمبران مرا وَعَزَّرْتُمُوْهُمْ وتقویت کنید ایشانرا وتعظیم امر ایشان بجای
آرید چه امر ایشان امر خدایست والتعظیم لامر الله واجب وَاَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ وقرض دهید خدا را یعنی نفقه کنید در راه او قَرْضًا حَسَنًا نفقهٔ از مال
نیکو لَاُکَفِّرَنَّ عَنْکُمْ هر آینه درگذرانیم از شما سَیِّاٰتِکُمْ گناهان شما را وَلَاُدْخِلَنَّکُمْ ودرآرم شما را جَنّٰتٍ تَجْرِیْ به بوستانها که
جاریست مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ ج از زیر درختان آن جویها فَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ پس هر که کافر شود بعد ازین شرطها مِنْکُمْ از شما
فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گم کرده است سَوَآءَ السَّبِیْلِ ۵ راه راست را بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند وحق سبحانه فرمود فَبِمَا نَقْضِهِمْ
پس بشکستن ایشان مِّیْثَاقَهُمْ پیمان خود را لَعَنّٰهُمْ براندیم ایشانرا از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه برایشان وضع کردیم
وَجَعَلْنَا قُلُوْبَهُمْ وگردانیدیم دلهای ایشانرا قٰسِیَةً ج سخت بمثابه که متاثر نشوند از مشاهدهٔ آیات واستماع تخویفات یُحَرِّفُوْنَ
الْکَلِمَ عَنْ مَّوَاضِعِهٖ میگردانند سخنان توریة را یا نعت حضرت رسالت پناه را از جایگاه آن یعنی صفت دیگر بجای صفت پیغمبر علیه
الصلوة والسلام وضع می کنند یا کلمات توریت را تأویل میسازند بتأویلات فاسد وَنَسُوْا حَظًّا وترک کردند بهره تمام را مِّمَّا ذُکِّرُوْا
بِهٖ ج از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریت از متابعت پیغمبر صلی الله علیه وآله وصحابه وسلم وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ وهمیشه هستی تو که مطلع
شوی عَلٰی خَآئِنَةٍ مِّنْهُمْ بر خیانتی از جهودان اِلَّا قَلِیْلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام واصحاب او فَاعْفُ
عَنْهُمْ پس عفو کن ودرگذر از ایشان اگر توبه کنند وایمان آرند وَاصْفَحْ ط وروی بگردان از ایذای ایشان اگر التزام جزیه نمایند وگفته اند
که عفو وصفح بآیة السیف منسوخ است اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ ۵ بدرستی که خدای دوست میدارد نیکوکاران وَمِنَ الَّذِیْنَ قَالُوْٓا
واز آنان که گفته اند اِنَّا نَصٰرٰٓی بدرستی که ما ترسایانیم خود را بجهت نصرانی گفتند یا بنسبت با دیهٔ که آنرا ناصره گفتند که حضرت عیسی علیه السلام
دران وقت می بود ویا آنکه می گفتند نحن انصار الله وبر هر تقدیر از ایشان اَخَذْنَا مِیْثَاقَهُمْ گرفتیم پیمان از ایشان چنانچه از جهودان
گرفته بودیم فَنَسُوْا حَظًّا پس ایشان نیز ترک کردند بهره تمام را مِّمَّا ذُکِّرُوْا بِهٖ ص از آنچه پند داده شده بودند در انجیل از پیروی فار
قلیطا که احمد مرسل است علیه السلام فَاَغْرَیْنَا پس برانگیختیم بشومی پیمان شکنی بَیْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ میان ترسایان دشمنی ظاهر
وَالْبَغْضَآءَ وبغضی پنهان در دل اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ ط تا روز رستخیز وآن چنان است که نصاری سه فرقه شدند همه دشمن یکدیگر وبعضی
از مفسران برانند که دشمنی انگیختیم میان یهود وایشان وَسَوْفَ یُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ وزود باشد که بیاگاهد وخبر دهد ایشانرا خدای بِمَا کَانُوْا
یَصْنَعُوْنَ ۵ بانچه ایشان می کنند وآن خبر دادن به جزا ومکافات خواهد بود یٰٓاَهْلَ الْکِتٰبِ ای جهودان وترسایان قَدْ جَآءَکُمْ
رَسُوْلُنَا بدرستیکه آمده به شما فرستادهٔ ما یُبَیِّنُ لَکُمْ روشن میگرداند برای شما کَثِیْرًا بسیاری مِّمَّا کُنْتُمْ تُخْفُوْنَ از آنچه هستید که آنرا
پنهان میداشتید مِنَ الْکِتٰبِ از توریت چون نعت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام وآیة رجم واز انجیل چون بشارت عیسی باحمد
علیه السلام وَیَعْفُوْا عَنْ کَثِیْرٍ ط ودر می گذرد از بسیاری مخفیات شما وخبر نمیدهد بانچه هیچ مهم دنیا وابسته بآن نیست نقل است که یهودی
با آنحضرت علیه السلام گفت که کدام است آن کثیر که از وعفو کردی حضرت از و اعراض کرد دوم وسوم نوبت مبالغه کرد حضرت علیه الصلوة
والسلام روی از و میگردانید وقصهٔ یهودی آن بود که مناقضه از وی ظاهر شود به ترک عفو چون در جواب خود سرکرده جز اعراض چیزی ندید
ومشاهده کرد بصدق آنحضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد قَدْ جَآءَکُمْ مِّنَ اللّٰهِ بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدای نُوْرٌ
روشنایی که دفع کننده ظلمت ضلالت است وَّکِتٰبٌ مُّبِیْنٌ ۵ وکتابی روشن کننده بخود روشن کننده اند نور حضرت رسالت پناه است

علیه الصلوة والسلام وکتاب مبین قرآن است و در بحر الحقایق آورده که وجه تسمیه آنحضرت علیه الصلوة والسلام بنور آنست که اول چیزی که
حق جل وعلی بنور قدم از ظلمت کده عدم بوجود آورده نور وی بود صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم که اول ما خلق الله نوری بعد از ان عالم را
بنابر ظهور نور و نور ظهور او موجود گردانیده و در نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص مذکور است که اصل منشاء و معاد جمله خلایق حضرت حقیقة
الحقایق است و آن حقیقت محمدی و نور احمدی است علیه الصلوة والسلام که صورت حضرت واحدی احدیت جامع جمله کمالات آلهی و کیانی
و واضع میزان همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرت است عالم و عالمیان صور و اجزای تفصیل او و آدم و آدمیان مسخر
برای تکمیل او والیه الاشارت بقوله علیه الصلوة والسلام انا سید ولد آدم وبقول علیه السلام آدم ومن دونه تحت لوائی　　نظم
آنچه اول شد پدید از جیب غیب ؛ بود نور جان او بی هیچ ریب ؛ بعد از ان آن نور مطلق زد علم ؛ گشت عرش و کرسی و لوح و قلم ؛
یک علم از نور پاکش عالم است ؛ یک علم ذریت و آدم است ؛ نور او چون اصل موجودات بود ؛ ذات او چون معطی هر ذات بود ؛
واجب آمد دعوت هر دو جهانش ؛ دعوت ذرات پیدا و نهانش ؛ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ راه می نماید خدای بدین نور یا کتاب مَنِ اتَّبَعَ
رِضْوَانَهُ آنرا که پیروی خوشنودی او میکند سُبُلَ السَّلَامِ بطلب راههای سلامت از عذاب که آن راه حق است یا سبل دار السلام که طرق
بهشت است وَيُخْرِجُهُمْ بیرون می آرد ایشانرا مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی کفر یا شک یا جهل إِلَى النُّورِ بروشنائی ایمان یا یقین یا علم
بِإِذْنِهِ بارادت و توفیق خود وَيَهْدِيهِمْ و راه می نماید ایشانرا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست که نزدیک ترین راههاست
بحق لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند آنانکه قَالُوا إِنَّ اللَّهَ گفتند بدرستی که الله هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح است پسر مریم
قایل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان به همین که میگویند پسر مریم خداست ظاهر است چه مادر اقدام است بر ولد
پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر آنکه مادر اکبر است و ولد اصغر و چه دور است که اصغر آله اکبر باشد قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ
بگوای محمد علیه الصلوة والسلام پس کیست که مالک باشد و منع کند مِنَ اللَّهِ از ارادت خدای شَيْئًا چیزیرا یعنی کس مانع نتواند شد
إِنْ أَرَادَ اگر خدای خواهد أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ آنکه هلاک کند عیسی پسر مریم را وَأُمَّهُ و مادر او را وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا و آن هارا که بروی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر او مقهور اند و قابل فنا چون سایر ممکنات و چنین خدائی را نشاید وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ و مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه درمیان ایشان است يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه
میخواهد قادر علی الاطلاق او هست بی اصلی و ماده می آفرید چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی چنانچه ما بینهما و انشا میکند از اصلی
که جنس نیست چون آدم علیه السلام از خاک و از اصلی که جنس است چو تولد از والدین یا از مرد بی زن چون حوا از آدم یا از زنی بی مرد چون
عیسی علیه السلام از مریم وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدای برهمه چیز با تواناست وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى
و گفتند جهودان و ترسایان نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ ما پسران خدائیم و او مارا چون پدر است در مهربانی و رافت و ما او را چون پسر در قرب و منزلت
ابراهیم نخعی رحمه الله فرموده که در توریت بانبیاء ایشان خطاب کرد یا ابناء الله احبار ایشان خواندند که یا ابناء ابکاری و در کلمات انجیل هست
که میروم الی ربی و ربکم ایشان چنین خواندند الی ابی و ابیکم وَأَحِبَّاؤُهُ و دیگر گفتند که ما دوستان خدائیم قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ
بگو پس چرا عذاب میکند شمارا بِذُنُوبِكُمْ بگناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل و اسر است و در آخرت بسخن ایشان بدوزخ ایام معدودات
پس اگر پسران خدایتعالی می بودید شمارا عذاب نمیکرد زیراکه پدر رنج پسر نمیخواهد و دوست نیز عذاب دوست روا نمیدارد پس شما نه پسر بوده و دوست
بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ بلکه شما آدمیانید مِمَّنْ خَلَقَ از آنها که خدای آفریده است همچون سایر بنی آدم بر بدی و نیکی پاداش خواهید یافت يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ می آمرزد هر کرا
میخواهد و آنها اهل ایمان اند وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب میکند هر کرا میخواهد و آنها مشرکانند وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدایراست
پادشاهی آسمانها و زمینها و حکم فرمودن دران و درین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه درمیان اینها باشد وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست بازگشت همه يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
ای یهود و نصاری قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن میکرداند برای شما احکام حق را عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ بر انقطاع ارسال

وفترا ارسال رسل أَنْ تَقُولُوا تا نگوئید شما که مَا جَاءَنَا نیامد بما مِنْ بَشِيرٍ مژده دهنده وَلَا نَذِيرٍ و نه بیم کننده فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ پس بدرستی
آمد بشما بَشِيرٌ بشارت دهنده مومنان بکرامت وَنَذِيرٌ و ترساننده کافران بعذاب قیامت وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
و خدای برهمه چیز قادر است اگر خواهد رسولان خود را پی در پی فرستد چنانچه در مدت هزار و هفصد سال که میان موسی و عیسی علیهما الصلوة والسلام بود
هزار پیغمبر فرستاد و اگر خواهد فترت و انقطاع را بار ارسال رسل راه دهد چنانچه در مدت شش صد سال که میان عیسی و محمد علیه الصلوة والسلام بود
چهار پیغمبر فرستاده سه از بنی اسرائیل و یکی خالد بن سنان عرب و درین آیت منت مینهد بر بندگان که در وقتی که آثار وحی مندرس و اخبار رسالت
منقطع بود من بشما پیغمبری بشیر و نذیر فرستادم　　بیت　　تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان ؛ عالم ز رای روشن او نور حق گرفت ؛
وَإِذْ قَالَ مُوسَى و یاد کن ای محمد چون گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهِ مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند يَا قَوْمِ اذْكُرُوا ای گروه
ع من یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدا را که فایض است بر شما إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ چون گردانید درمیان شما بعضی پیغمبران
تا شمارا راه نمایند و در هیچ امت آنمقدار نبی مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل بود وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا و گردانید شمارا پادشاهان یعنی مملوک
فرعونیان بودید حالا مالک نفس خودید و یا منازل شما وسیع است و دران آب جاری است چون منازل ملوک وَآتَاكُمْ و بداد شمارا از من
و سلوی و سایه ابر و شکافتن بحر مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا آنچه نداد کسی را مِنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان زمان شما يَا قَوْمِ ای گروه من ادْخُلُوا
الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ در آئید بزمین پاک کرده شده که ولایت شام است یا طور و حوالی آن یا فلسطین و بعضی که از اردن است
و صحیح آنست که اریحا و ایلیا که حالا زمین بیت المقدس است الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آن زمین که خدایتعالی نوشته است در لوح محفوظ که
مساکن شما باشد بشرط جهاد با جبابره و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند فذبه سخن نقبای خود میگفتند اگر مارا امر کرده باشد بمصر باز میگردیم
موسی علیه السلام گفت وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ و باز مگردید بهمان راه که آمده آید فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ پس اگر چنین کنید و باز گردانید
زیان زدگان باشید در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از لقاء رب العباد قَالُوا يَا مُوسَى ایشان گفتند ای موسی إِنَّ فِيهَا بدرستیکه
در ارض مقدسه قَوْمًا جَبَّارِينَ گروهی اند متغلب با قوت و شوکت که مقاومت ما با ایشان میسر نیست وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا
و ما در نمی آئیم بدان زمین جهت جنگ حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا تا وقتیکه بیرون آیند ایشان از آنجا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا پس اگر بیرون
آیند ایشان از آنجا بی جنگ و ولایت را تسلیم ما کنند فَإِنَّا دَاخِلُونَ پس ما در آئیم کانیم دران قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ
گفتند دو مرد از آنانکه ترسیدند از خدای أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا انعام کرد خدای بر ایشان با ایمان و ثبات بر عهد و پیمان و ایشان یوشع و کالب
بودند که با بنی اسرائیل گفتند ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ در آئید بر جباران از باب ایشان ناگهان و ایشانرا در راه گذر تنگ گیرید و بصحرا
رها مکنید فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ پس چون در آئید از ان در بدین وجه که گفته شد فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ پس بدرستیکه شما غالب آئید زیراکه ایشان جسمی
چند اند بیدل و تناور اند بحاصل این سخن بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی علیه السلام وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا و بر خدای توکل کنید
درین حرب إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان مر وعده حق را قَالُوا يَا مُوسَى گفتند ای موسی إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا ما هرگز
ما هرگز در نمی آئیم بولایت مَا دَامُوا فِيهَا مادامیکه ایشان درین موضع اند و تو و کس را تصدیق میکنی و سخن وه کس را باور نمیداریم فَاذْهَبْ
أَنْتَ پس برو تو وَرَبُّكَ و پروردگار تو فَقَاتِلَا پس جنگ کنید إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ بدرستیکه ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار داشت
کردند بخدای و رسول و گفته اند مراد از رب هارون بوده و رب بمعنی سید است پس هارون زیراکه از و بزرگتر بود سید گفتند و کلمه فقاتلا
مؤید این قول است قَالَ رَبِّ گفت موسی ای پروردگار من إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي من مالک نیستم مگر نفس خود را وَأَخِي و برادر
خود را فَافْرُقْ بَيْنَنَا پس جدائی کن میان ما وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ و میان این گروه بیرون رفتگان از دایره فرمان قَالَ گفت
خدای فَإِنَّهَا پس بدرستیکه ارض مقدس مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ حرام است بر ایشان یعنی نه در آیند دران و نه مالک شوند بدان بسبب
شامت نافرمانی أَرْبَعِينَ سَنَةً چهل سال يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ سرگران و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخ است از شهر مصر

پس قوم موسی علیه السلام چهل سال درین مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام راه رفتندی در شب همانجا
بودندی که بامداد ازینجا رحلت کرده بودندی و قولی آنست که بعد از چهل سال موسی علیه السلام با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند
برفت و اریحا را بگشاد و مدتی آنجا بود و صحیح آنست که موسی و هارون علیهما السلام در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند و اولاد
ایشان جوانان و بتوالی رسیدند و خدای تعالی یوشع را پیغمبری داد و ایشان بدو بیعت کردند و یوشع علیه السلام برفت و ولایت ایلیا
و اریحا بگرفت و بنیاد جباران برانداخت در اخبار آمده که چون موسی علیه السلام بر قوم خود دعا گفت و حکم شد که چهل سال سرگردان
باشند موسی علیه السلام ازان پشیمان شد و حق سبحانه و تعالی با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیر و سرگشتگی ایشان فلا تأس پس تو
اندوهناک مباش علی القوم الفاسقین بر گروه فاسقان و در تبیان گفته که خطاب با حضرت پیغمبر است علیه الصلوة والسلام
میفرماید که قوم موسی علیه السلام مدتی سرگشته بودند تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی هزار بار نفرین موسی علیه السلام شدند
واتل علیهم و بخوان بر اهل کتاب نبأ ابنی آدم خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل و هابیل بالحق خواندنی بدرستی و راستی
و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا علیها السلام هر بطنی دختری و پسری می آوردی چون بزرگ می شدند آدم جاریه یک بطن بغلام
دیگر میداد و آنکه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت و در غایت حسن بود و توام هابیل را لیوذا می گفتند و چندان جمالی نداشت چون برسید
آدم علیه السلام لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را به هابیل ازین حکم ابا نموده گفت خواهر من اجمل است و با من در رحم بوده او بمن اولی است
آدم علیه السلام گفت که حکم خدای برین وجه صدور یافته مرا درین چه اختیار قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را بیش از من دوست
میداری لاجرم آنکه خوبروی تر است برو میدهی آدم فرمود که اگر سخن مرا باور نمیکنی هر یک از شما قربانی کنید بآنچه میتوانید قربانی هر کرا
مقبول گردد اقلیما ازان او باشد حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد اذ قربا چون قربانی کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان قربانا
تقرب جستنی بقربانی خود هابیل گوسفند دار بود بره فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربانی من
قبول نکرد و ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف و کم دانه بیاورد و در همان موضع نهاد و با خود گفت که اگر این
قربانی من قبول شود و نهاد و اگر نه من دست از خواهر خود باز ندارم فتقبل من احدهما پس قبول کرده شد قربانی یکی ازیشان که
هابیل بود بدان نوع که آتش سفید بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد ولم یتقبل من الآخر و مقبول نشد از دیگری
که قابیل بود و آتش از قربانی او در گذشت و بخوردن آن ملتفت نگشت قابیل را آتش خشم باشتعال در آمده دود حسد دیده بصیرت او را
تیره کرد قال گفت مر هابیل را لاقتلنک بخدای که ترا بکشم برای آنکه قربانی تو مقبول شد و ازان من مردود قال هابیل گفت انما
یتقبل الله جز این نیست که قبول میکند خدای من المتقین از پرهیزگاران که در قربانی نیت خود را خالص ساخته اند لئن بسطت
اگر بکشائی و دراز کنی الی یدک بسوی من دست خود را لتقتلنی تا مرا بکشی ما انا بباسط من باری نیستم دراز کننده یدی
الیک دست خود را بسوی تو لاقتلک تا ترا بکشم انی اخاف الله بدرستی که من میترسم از خدای رب العالمین که پروردگار
عالمیان است با آنکه هابیل از قابیل قوی تر و باشوکت تر بود اما تسلیم شد مر قتل را از ترس خدای پس گفت انی ارید ان تبوء
باثمی من میخواهم آنکه باز گردی تو بعقوبت گناه از قتل من و اثمک و بار گناه تو که آن سبب رد قربانی بوده و این اراده از هابیل
موافق حکم خدای بود فتکون پس تو باشی بسبب این دو گناه من اصحاب النار از ملازمان دوزخ و ذلک جزاء الظالمین
و اینست پاداش ستمکاران که قتل ناحق کنند فطوعت له پس آسان کرد بر قابیل و یاری داد مر او را نفسه نفس او قتل اخیه در
کشتن برادر او و ندانست که او را چون بکشد پس ابلیس بشکل بشری برو متمثل شده مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگ نهاد
و سنگ دیگر بر وی زد تا کوفته شد و بمرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنگی نهاده فقتله پس بکشت او را بآنکه سنگی بر
وی زد و مغز سرش پریشان ساخت فاصبح من الخاسرین پس گشت از زیان زدگان در دنیا بآنکه بقیه عمر در دنیا مطرود و مردود

بود و در آخرت خود ظاهر است که نصف عذاب اهل دوزخ تنها او را خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با وی
چه باید کرد او را در جامه پیچیده و چهل روز او را بر پشت گرفته بهر طرف میرفت و ابن عباس رض فرمود که یک سال میکشید تا گنده شد و بوی گرفت
و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند و هر وقت بیفکند بخورندی و بسیار تنگ آمد فبعث الله غرابا پس برانگیخت خدای تعالی زاغی را
یبحث فی الارض میکاوید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لیریه و این عمل بسبب آن بود تا بنماید قابیل را که
کیف یواری چگونه پوشد سوأة اخیه جثه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد در خاک و زاغی مرده بیاورد و دران حفره بنهاد
و خاک بران می پاشید تا پوشیده گشت قال یا ویلتی گفت قابیل که وای بر من اعجزت ان اکون آیا عاجز شدم ازانکه باشم
مثل هذا الغراب مانند این زاغ درین عمل فاواری سوأة اخی پس بپوشم تن برادر خود را آنکه قابیل بهمین طریق هابیل را
در خاک کرد فاصبح من النادمین پس گشت از جمله پشیمان شدگان بر آنکه یکسال او را میکشید و گویند ندامت او بران بود که مادر و پدر
ازو تبرا کردند و تمام جسد او سیاه شده و ندائی شنید که کن خائفا ابدا بعد ازان قابیل هر کرا میدید میترسید که ناگاه او را بکشند و آخر بدست پسری
نابینا ازان خود کشته شد من اجل ذلک بسبب این قتل کتبنا علی بنی اسرائیل نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل انه من قتل
آنکه هر کس بکشد نفسا کسی را بغیر نفس بی آنکه او کسی را کشته باشد و بر وی قصاص لازم شده او فساد فی الارض و بی آنکه فسادی کرده
باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت و یا زنا بشرط احصان فکانما قتل الناس جمیعا پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد
ازان حیثیت که هتک حرمت دما کرده و مردم را دلیر ساخته بآنکه قتل واحد و جمع یکی هست در استجلاب غضب الهی ومن احیاها و هر که سبب
بقای حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از هلاک فکانما احیا الناس جمیعا پس همچنان باشد که سبب زندگی همه
مردمان شده مقصود ازین کلام ترهیب است از تعرض بقتل و ترغیب در حمایت نفوس ولقد جاءتهم و هر آئینه که آمدند بسوی بنی اسرائیل
رسلنا فرستادگان ما بالبینات بمعجزهای روشن و آیتهای واضح ثم ان کثیرا منهم پس بدرستیکه بسیاری از ایشان
بعد ذلک بعد از ارسال رسل و انزال آیات فی الارض لمسرفون در زمین هر آئینه اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوزان
از حد اعتدال یا مسرفان در قتل یا در گذشتگان از حدود و اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از قبیله عرب بخدمت حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام آمدند و بشرف اسلام معزز گشته ملازمت جناب نبوت مآب علیه الصلوة والسلام اختیار کردند هوای مدینه با مزاج
ایشان چندان موافقت نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض حضرت علیه الصلوة والسلام رسید حضرت علیه الصلوة والسلام
ایشان را بمیان شتران شیردار که نزدیک جبل العیر بوده فرستاد و روزی چند دران موضع بسر برده شیر و بول شتران می آشامیدند تا مرض ایشان
بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده پانزده شتر خاصه آنحضرت را راندند روی بقبیله خود نهادند یسار که مولای رسول علیه الصلوة والسلام
بود با چند نفر از عقب ایشان رفت و بر ایشان رسیده مقاتله کردند و آخر یسار را گرفته دست و پای وی بریده خار در چشم و زبان او
میزدند تا شهید شد و حضرت علیه الصلوة والسلام ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را
گرفته دست بر گردن بسته نزد آنحضرت آورد و حق سبحانه آیه فرستاد انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله جز این نیست که
جزای آنانکه حرب کنند با دوستان خدا و رسول او و یسعون فی الارض و بشتابند در زمین فسادا از برای فساد که قطع طریق و قتل و غارت
ان یقتلوا آنکه بکشند ایشان را اگر کسی را کشته باشند و مال نبرده او یصلبوا یا بکشند و بر دار کنند اگر کشته باشند و مال برده او تقطع
ایدیهم و ارجلهم یا ببرند دستها و پایهای ایشان را من خلاف بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند
و کسی را نکشته او ینفوا یا برانند ایشان را من الارض از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضع قرار نتواند گرفت
اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم رح نفی را بر حبس فرود آورده تا ضرر او در شهری دیگر بمسلمانان نرسد پس
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود تا دست و پای ایشان را قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند آنگاه ایشان را مصلوب ساختند

ذلك این حدود که مذکور شد لهم مر ایشان را خزی في الدنیا خواری و رسوائی است در دنیا ولهم في الآخرة و مر ایشان راست
در آخرت عذاب عظیم ۝ عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند از انچه حق الله است من
قبل ان تقدروا پیش از انکه شما قادر شوید علیهم ۝ بر ایشان پس اگر محارب مشرک است و توبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت
برو و خواه بعد از ان همه حدود که مذکور شد ازو ساقط گشت و بخون و مال ورا مطالبه نتوان کرد و اگر از مسلمانان است که قبل از قدرت برو توبه
کرد مالك بن انس رض میگوید که حدود ازوی می افتد و او را به چیزی نتوان گرفت مگر کسی بعینه نزد او یابند بخداوندش رد کنند و وارث مقتول
نیز مطالبه دم نتواند کرد و قول امام شافعی رح آنست که قبل از قدرت بتوبه او حدود الله ازو ساقط شود نه حقوق ناس فاعلموا
پس بدانید ان الله انکه خدای غفور آمرزنده گناهان است به توبه رحیم ۝ مهربان است بر تائبان یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله ای گروه مؤمنان بترسید از خدای وابتغوا الیه الوسیلة و بطلبید برو وسیله یعنی انچه توسل بدان کرده
طلب قرب به حضرت او و کلمه جامع درین باب آنست که وسیله کلی در تقرب به حضرت الهی ملاحظه او امر و نواهی است و در لطایف قشیریه میگوید وسیله تجرید
اعمال ست از ریا و تفرید احوال است از عجب و تخلیص انفاس از طلب حظوظ و در کشف الاسرار فرموده که وسیله عابدان بفضائل ست و عارفان
عالمان بدلایل و از ان عارفان ترك وسایل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه راه نظر کند عابد فکر درین
آیه کند که یذکرون الله قیاما وقعودا عالم نظر درین آیه دارد اولم ینظروا في ملکوت السموات والارض عارف
ازین کلمه در نگذرد که قل الله ثم ذرهم سر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبدالله الانصاری قدس الله سره العزیز گفت الهی وسیله بتو هم تو بی اگر یا
الطلب یافت من خود طلب از تو یافتم نظم این طلب ما بی طلب تو داده ۞ گنج احسان بر همه بگشاده ۞ این طلب در ما هم از ایجاد تست
رستن از بیداد یارب داد تست ۞ این قدر ارشاد تو بخشیده ۞ تا بدین بس عیب ما پوشیده ۞ قطره دانش که بخشیدی ز پیش ۞ متصل
گردان بدریاهای خویش ۞ وجاهدوا في سبیله و جهاد کنید در راه او با عداء ظاهر و باطن لعلکم تفلحون ۝ شاید که شما رستگار شوید
بسبب این اعمال و در بحر الحقایق آورده که درین آیه فلاح را بچهار چیز باز بسته که بی آن رستگاری حقیقی دست ندهد اول ایمان که اصابت نور است در عالم
خلقت و بنده را از حجب ظلمات شرك خلاصی دهد دوم تقوی اگر منع اعمال شرعیه و منشاء اخلاق مرضیه است و سالك بدان از ظلمت معصیت نجات
می یابد سیوم ابتغاء وسیله و آن فناء ناسوت است در بقاء لاهوت و عارف بسبب این از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن
اضمحلال انانیت است و اثبات هویت و موحد درین مرتبه از تیرگی وجود باز رسته بنور شهود می رسد نظم چون جلوه کند نور شهود از افق
از ظلمت هستی تو آثار نماند ۞ از چهره وحدت بفکن پرده کثرت ۞ تا در نظرت اندك بسیار نماند ۞ ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند
بپرستش اصنام و ملائکه و اجل و غیر آن لو ان لهم اگر باشد مر ایشان را ما في الارض جمیعا ۝ همه انچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه
ومثله معه و مانند آنهمه با آن همه یعنی اگر دو باره انچه در زمین است از نقد و جنس از ان کافران باشد لیفتدوا به تا آنرا فدای نفس خود
کنند من عذاب یوم القیمة از عذاب روز رستخیز ما تقبل منهم ۝ قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد
ولهم عذاب الیم ۝ و مر ایشان راست در ان روز عذابی دردناك یریدون میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند ان یخرجوا
من النار آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ وما هم بخارجین منها ۝ و نیستند از ایشان بیرون آیندگان از آتش ولهم عذاب
مقیم ۝ و مر ایشان راست عذابی دایم که زوال و انقطاع نیابد والسارق والسارقة و مرد دزد و زن دزد فاقطعوا ایدیهما
پس ببرید دستهاء ایشان را چون اندازه نصاب کنند که ربع دینار است نزد امام شافعی رح و ده درم نزد امام اعظم رح و سه درم نزد امام
مالك و زیاده چیز انچه باشد از حرز یعنی جاییکه در ان نگاه داشته باشد چون خانه و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد مثلا در راه یا در مسجد و نهان
بردارند جزاء بما کسبا خدای پاداش میدهد ایشانرا پاداش دادنی بانچه کرده اند و آن ترك حرمت است در مال مؤمن نکالا من الله
و عقوبت می کند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا بیند او شود و باز دارد او را از رجوع بمثل آن عمل والله عزیز و خدای غالب است در حکم خود

حکیم:

حکیم ۝ دانا به حکمت انچه بدان حکم میکند فمن تاب پس هر که توبه کند من بعد ظلمه بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی واصلح و صلاح
آرد کار خود را بانکه تراضی خصم کند و عازم و جازم باشد بر انکه باز بدزدی عود ننماید فان الله یتوب علیه ۝ پس بدرستیکه خدای
توبه او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود بران تائب ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگار است گناهان او را رحیم ۝ مهربان است
بروکه در محشر او را رسوا نکند الم تعلم آیا ندانستی خطاب بحضرت علیه الصلوة والسلام است که مراد امت اند یعنی دانستید ان الله
انکه خدای له ملك السموات والارض ۝ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها یعذب من یشاء عذاب میکند هر کرا میخواهد
چنانچه سارق را بقطع ید ویغفر لمن یشاء ۝ و می آمرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه والله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها
از مغفرت و تعذیب قدیر ۝ توانا است یا ایها الرسول ای فرستاده خطاب با آنحضرت علیه الصلوة والسلام است که آنحضرت را بلقب
یاد کرد و انبیای دیگر را بنام مخاطب ساخته چنانچه یا آدم انبئهم یا نوح اهبط یا ابراهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتك یا عیسی ابن مریم انت قلت
چون نوبت خطاب به حضرت رسالت پناه و علی جمیع الانبیاء رسید او را بصفتهای کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول
لا یحزنك الذین ترا اندوهناك نگردانند آنکسانیکه از روی عناد یسارعون في الکفر میشتابند خود را می افکنند در کفر من الذین
قالوا از انانکه گفتند آمنا ایمان آوردیم ما و آن گفتن همان است بافواههم بدهانهای ایشان ولم تؤمن قلوبهم ۝ و ایمان نیاورده
است دلهای ایشان مراد منافقانند که کردارهای ایشان بود که با کافران دوستی میکردند ومن الذین هادوا و بعضی از ان کسانیکه دین
یهودیه دارند سماعون شنوندگان قول ترا للکذب برای انکه دروغ گویند بر تو جهودان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون می رفتند
و میگفتند از محمد علیه الصلوة والسلام چنین شنیدیم و نشنیده بودند و آنها یهود مدینه بودند سماعون لقوم آخرین ۝ شنوندگان برای
گروهی دیگر که لم یأتوك ط نیامدند بمجلس تو مراد یهود خیبر اند که یهود مدینه جاسوسی می کردند و اخبار بخیبر میفرستادند نزول آیت بسبب آن بود
که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر را بزنا گرفتند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریت رجم بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده
نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که بیثرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف اویند کسی بدیشان
فرستند تا حد زانی محصن از وی بپرسند اگر گوید تازیانه زنند قول او را قبول کنید و اگر برجم امر فرماید سخن او را مشنوید پس جمعی از ایشان با زانیین بمدینه آمدند
و صورت حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالك بمجلس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمده
از حد زانیین محصنین پرسیدند حضرت فرمودند که بحکم من رضا میدهید گفتند آری جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد و حضرت فرمود که رجم میباید
کرد ایشان ابا کردند و گفتند خدای در توریت فرموده که ایشانرا چهل تازیانه طلا کرده بقیر بزنند تا پشت ایشان سیاه گردد و روی سیاه کرده بازگونه
بر دراز گوش نشانده گرد منازل بگردانند جبرئیل علیه الصلوة والسلام آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم ایشان است میداند که
حکم توریت رجم است نه جلد حضرت فرمود که در میان مردم شما در فدك جوانی هست ساده روی و سفید پوست یك چشم که او را ابن صوریا گویند گفتند
آری و داناتر همه اهل زمین است بتوریت حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که در میان ما و شما در حکم توریة او حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی هستیم
حضرت علیه الصلوة والسلام بحضور او امر فرمود بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که انت ابن صوریا گفت نعم حضرت رسالت پناه
علیه الصلوة والسلام گفت میان من و اینها تو حکم باش که داناتر یهودی ابن صوریا قبول کرد حضرت سوگند داد او را بدان خدای که توریت را بر
موسی علیه السلام نازل گردانید و دریا برای شما شکافت و شما را از آل فرعون نجات داد و من و سلوی برای شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی
محصن رجم است یانی ابن صوریا گفت که اگر نه ترس آنداشتم که توریت مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر دهم اعتراف نکردمی تو بگوئی که خدای تو چه حکم
کرد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که خدای من حکم چنان کرده که چون چهار گواه بزنای محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان
واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسی علیه السلام که در توریت نیز همین حکم فرموده اما علمای ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بر
جلد و تحمیم قرار داده اند پس حضرت علیه الصلوة والسلام بفرمود تا هر دو را رجم کردند و نزدیك در مسجد حق سبحانه از حال ایشان خبر داد یحرفون

الکلم تغییر میدهند کلمها را یعنی آیة رجم را من بعد مواضعه ج بعد از آنکه خدای وضع کرد آنرا در موضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم
می نویسند یقولون میگویند یهود خیبر ان اوتیتم هذا اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد علیه الصلوة والسلام به جلد حکم کند
فخذوه پس فرا گیرید آنرا و قبول کنید وان لم توتوه و اگر این حکم ندهند و برجم فرمایند فاحذروا ط پس حذر کنید از قبول
آن ومن یرد الله فتنته و هر کرا خدای خواهد ضلالت یا فضیحت یا هلاک او را فلن تملك له پس بدست نتوانی آورد
و مالک نتوانی شد برای او من الله شیئا ط از خدای چیزی را در دفع آن فتنه اولئك آن گروه الذین آنانند در ازل لم یرد الله
نخواست خدای ان یطهر آنکه پاک سازد از لوث کفر و انکار حق قلوبهم ط دلهای ایشانرا لهم فی الدنیا خزی مر ایشانراست
در دنیا رسوائی یا آنکه جزیه دهند و از مؤمنان بترسند ولهم فی الاخرة و مر ایشانراست دران سرای عذاب عظیم عذابی بزرگ
که خلود است در دوزخ سمعون للکذب ایشان شنوندگان سخنان اند برای دروغ بستن اکلون للسحت ط خورندگان
حرامند یعنی رشوت در حکم و تحریف کلام فان جاءوك پس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو فاحکم بینهم پس حکم کن میان ایشان
او اعرض عنهم ج یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آنحضرت را درین آیت میان حکم و اعراض وان تعرض عنهم
و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی فلن یضروك شیئا ط پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را وان حکمت و اگر حکم کنی
فاحکم بینهم بالقسط ط پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل ان الله بدرستی که خدای یحب المقسطین ه دوست
میدارد عدل کنندگان را در حکم وکیف یحکمونك و چگونه حکم میسازند ترا وعندهم التورىة و حال آنکه توریت نزد ایشانست
فیها حکم الله دران حکم خدای هست برجم ثم یتولون پس ایشان برمیگردند و اعراض میکنند من بعد ذلك ط از پس آنکه تو
حکم کرده موافق کتاب ایشان وما اولئك بالمؤمنین ه و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا انا انزلنا
التورىة بدرستی که ما فرو فرستادیم توریت را فیها هدى در وی راه نمودنی بحق ونور ج و روشنی که ظلمات شبهات را دفع
کند یحکم بها النبیون حکم کرده اند بتورات پیغمبران بنی اسرائیل الذین اسلموا آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدا را للذین
هادوا برای آنها که متدین اند بدین یهودیه والربانیون و حکم کرده اند عارفان ربانی والاحبار و زاهدان ایشان نیز برای
ایشان بما استحفظوا من کتاب الله بسبب آنچه مامور شده بودند بدان از محافظت توریت یعنی نگاهداشت آن از
تحریف و تضییع وکانوا علیه و بودند بران کتاب شهداء ج گواهان که بیان آن کنند براستی چون ابن صوریا فلا
تخشوا الناس پس مترسید از مردمان در اجرای احکام حق بر مردمان واخشون و از من بترسید و در حکم مداهنه مکنید ولا تشتروا
و مخرید شما ای بدل مکنید بایاتی باحکام من ثمنا قلیلا ط بهای اندک را که رشوت مال بی اعتبار و جاه ناپایدار است ومن
لم یحکم و آنها که حکم نکنند بما انزل الله بآنچه خدای فرو فرستاد یعنی یهود فاولئك هم الکافرون ه پس آنگروه ایشان
کافرانند وکتبنا علیهم و نوشتیم بر بنی اسرائیل فیها در توریت ان النفس بالنفس لا آنکه بکشند یکتن را بقصاص یکتن و بنی نضیر
بخلاف حکم خدای عوض یکتن دو تن را می ستدند از بنی قریظه والعین بالعین و دیگر حکم کردیم که چشمی بچشمی در بردن روشنائی نه در کندن
والانف بالانف و بینی به بینی والاذن بالاذن و گوش بگوش والسن بالسن و دندان بدندان والجروح قصاص ط
و جراحتها که ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند دران چیز که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پای و دران چیز که مساوات نگاه
نتوان داشت چون خراشیدن پوست و شکستن استخوان حکم بارش باید کرد فمن تصدق به پس هر که تصدق کند بقصاص
یعنی عفو نماید فهو پس آن تصدق کفارة له کفاره باشد مر گناه متصدق را یا کفاره معفو عنه باشد بسقوط قصاص از و و اجر عفو کننده
بر خدای باشد ومن لم یحکم و آنها که حکم نکردند بما انزل الله بآنچه خدای منزل گردانیده و آن جهودانند که در عوض یکتن دو تن
میکشند فاولئك پس آن گروه هم الظالمون ه ایشان ظالمانند که وضع حق میکنند در غیر موضع آن وقفینا و در آوردیم ما علی

آثارهم بعیسی ابن مریم بر پی پیغمبران عیسی بن مریم را مصدقا در حالتیکه باور دارنده بود لما بین یدیه مر آن چیز را که پیش از و فرستاده
بودیم من التورىة ص از کتاب توریت واتیناه الانجیل و دادیم او را انجیل فیه هدى در وی راه نمودنی است بتوحید ونور و روشنی
بطریق حق ومصدقا و گردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین لما بین یدیه من التورىة مر آن چیز را که پیش از و بود از توریت وهدى
و گردانیدیم او را راه نمائی وموعظة للمتقین ه و پند دهنده مر پرهیزکاران را ولیحکم اهل الانجیل و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علماء وی
بما انزل الله فیه بآنچه خدای فرو فرستاده است در وی مراد حکم است در وقتیکه منسوخ نشده بود ومن لم یحکم و آنکه حکم نکرد بما انزل الله
بآنچه خدای نازل گردانید چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند فاولئك هم الفاسقون ه پس آن گروه بیرون رفتگان از حکم خدای
یا از ایمان اگر انکار حکم کنند وانزلنا الیك الکتاب و فرستادیم بسوی تو قرآن را بالحق بدرستی و راستی مصدقا در حالتیکه او مصدق
است لما بین یدیه من الکتاب مر آنرا که پیش از و بوده از جنس کتب منزل ومهیمنا علیه و نگاه بان است بر کتب که محافظت
آن میکند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر میدهند از وی راست میشود یا گواه است مر آن کتب را بصحت فاحکم بینهم پس حکم کن میان
اهل کتاب بما انزل الله بآنچه خدای فرو فرستاد بر تو از رجم و تسویه در قصاص و این آیت ناسخ حکم تخییر است که قبل ازین گذشت ولا تتبع اهواءهم
و از پی مرو آرزوهای ایشان را در حالتی که مایل باشی عما جاءك من الحق ط از آن چیز که بتو آمده است از حکم راست لکل جعلنا منکم
مر هر گروهی را ساختیم از شما شرعة شریعتی ومنهاجا ط و راهی روشن شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شده
به حدیث پیغمبر علیه الصلوة والسلام ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلکم امة واحدة هر آینه میساخت شما را یک امت متفق بر یک ملت
ولکن لیبلوکم و لیکن می آزماید شما را فی ما اتىکم در آنچه شما را داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی
متمیز شود فاستبقوا الخیرات ط پس شتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع شریعت است الی الله بسوی خدای است مرجعکم
جمیعا بازگشت همه شما فینبئکم پس خبر خواهد کرد شما را در وقت خبر دادن بما کنتم فیه تختلفون ه بآنچه هستید که در وی اختلاف میکنید
از امور دین و شریعت وان احکم بینهم و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بما انزل الله بآنچه خدای فرو فرستاده بتو سبب نزول
آیت آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیائید تا برویم نزد محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام شاید که او را از راه ببریم
و بشعبده و نیرنگ فریب دهیم پس بیامدند و گفتند که ای محمد علیه الصلوة والسلام دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چو ما متابعت تو کنیم اراذل
و افاضل یهود در تصدیق ما بتو اقتدا کنند اکنون میان ما و قوم ما در دما و انواع خصومتهاست و ترا حکم میسازیم اگر در قصاص میان حکم کنی که رضای ماست
دین ترا مسلم داریم حق سبحانه و تعالی رسول خود را خبر داد و از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرموده و گفت حکم کن بفرستاده خدای ولا تتبع اهواءهم
و پیروی آرزوهای ایشان مکن واحذرهم ان یفتنوك و حذر کن از ایشان از آنکه ترا بگردانند عن بعض ما انزل الله الیك
از بعضی آنچه خدای بسوی تو فرستاده است فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل فاعلم انما یرید الله پس بدانکه اعراض ایشان
از ان جهت است که میخواهد خدای ان یصیبهم ببعض ذنوبهم ط آنکه برساند بدیشان عقوبتها برخی از گناهان ایشان در دنیا و باقی
در عقبی وان کثیرا من الناس لفاسقون ه بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند بعد از نزول این آیت جهودان گفتند لا نرضی بحکمك
آیة آمد که افحکم الجاهلیة آیا حکم جاهلیه را یبغون می طلبند و حد زنا و قصاص چون بحکم توریت و قرآن راضی نمی شوند ومن احسن من الله
و کیست نیکوتر از خدای حکما از جهت حکم لقوم یوقنون ه برای قومی که تدبیر میکنند از روی یقین و میدانند که احسن احکام حکم اوست آورده اند
که عباده بن صامت رض با ابن ابی در مجلس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مخاصمه کردند عباده گفت مرا از طوایف یهود دوستانند
١٢ ع که در نوایب بعدد دارند و مدد ایشان مستظهر توانم بود امروز بدوستی خدا و رسول از همه تبرا کردم و مرا دوستی خدا و رسول بس است عبدالله بن ابی
گفت که من از دوایر روزگار و حوادث لیل و نهار میترسم و از مظاهرت و معاونت یهود که حلفاء منند گریز ندارم آیة آمد که یا ایها الذین امنوا
ای زمره گرویدگان لا تتخذوا الیهود والنصارى اولیاء م فرا مگیرید یهودان و ترسایان را بدوستی بعضهم اولیاء بعض ط برخی

از ایشان دوستانند مر برخی را بجهت موافقت ایشان میل کنند فَاِنَّهٗ مِنْهُمْ ط پس بدرستیکه او نیز از جملهٔ ایشان باشد این سخن غایت تهدید است
در موالات یهود و نصاری اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ ه راه نمی نماید گروه ستمکاران را که بدوستی دشمنان
بر نفس خود ظلم می کنند فَتَرَی الَّذِیْنَ پس تو می بینی آنانرا که فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ در دلهای ایشان بیماری نفاق است یعنی ابن ابی و اتباع او
یُسَارِعُوْنَ فِیْهِمْ میشتابند در دوستی و یاری جهودان یَقُوْلُوْنَ میگویند نَخْشٰۤی می ترسیم اَنْ تُصِیْبَنَا از آنکه برسد ما را از گردش روزگار
دَآئِرَةٌ ط حیری یعنی روزگار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق سبحانه این اندیشهٔ ایشانرا باطل کرد و فرمود فَعَسَی اللّٰهُ
اَنْ یَّاْتِیَ پس شاید که خدای بیارد بِالْفَتْحِ فتح را برای رسول علیه الصلوٰة والسلام و یاران و مراد فتح مکه است یا تسخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و تیما
و فدک اَوْ اَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهٖ و یا بفرستد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلای ایشان فَیُصْبِحُوْا پس گردند منافقان عَلٰی مَاۤ اَسَرُّوْا فِیْۤ اَنْفُسِهِمْ
برانچه پنهان داشتند در نفسهای خود از موالات یهود و یا شک در کار پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام نٰدِمِیْنَ ط پشیمان شدگان وَیَقُوْلُ الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْۤا و گویند مؤمنان مر یکدیگر را اَهٰۤؤُلَآءِ آیا این گروه اند الَّذِیْنَ اَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ آنانکه سوگند میخورند بخدای جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ ط غلیظ
ترین سوگندان خود اِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ ط بدرستیکه ایشان باشما اند و امروز پردهٔ ایشان دریده شده و معلوم گشت که دروغ می گفتند حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ
ثلثه
باطل شد همه عملهای ایشان فَاَصْبَحُوْا خٰسِرِیْنَ ه پس گشتند زیان زدگان بافتضاح در دنیا و فوات ثواب در آخرت یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
ای گروه مؤمنان مَنْ یَّرْتَدَّ مِنْكُمْ هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود عَنْ دِیْنِهٖ از دین خود این اخبار میکند از صورتی که در غیب بود قبل از
وقوع آن و آن چنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام تمام عرب مرتد شدند الا اهل مکه و مدینه و عبد القیس و بحرین و بعضی
از دادن زکوٰة باز ایستادند و جمعی بر مسیلمه کذاب و طلیحه اسد و سجاح کاهنه جمع شدند و بر نبوت ایشان اعتراف نمودند و خدا تعالی خبر داد که اگر کسی
مرتد گردد دین حق بی یار و مددکار نخواهد ماند فَسَوْفَ یَاْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که یُّحِبُّهُمْ ط که او دوست میدارد
ایشانرا وَیُحِبُّوْنَهٗۤ ط و ایشان دوست میدارند او را اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مؤمنان اَعِزَّةٍ عَلَی
الْكٰفِرِیْنَ ز سخت دل و منقلب و بی رحم باشند بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت علیه الصلوٰة والسلام بعد
نزول این آیت روی بابو موسی اشعری کرد و گفت هم قوم هذا با اشارة بمجاهدان روز قادسیه است که ده هزار مرد بودند از نخع و پنج هزار بجیله و کنده
و سه هزار از سایر قبایل عرب یمن اند و در تیسیر آورده که ابن عباس و حسن بصری بر آنند که این قوم ابا بکر صدیق است رض و صحاب او از مهاجر و انصار
رض که با اهل ردت جنگ کردند یُجَاهِدُوْنَ صفت آن قوم میکند و میگوید جهاد کنند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای وَلَا یَخَافُوْنَ و نترسند
لَوْمَةَ لَآئِمٍ ط از ملامت و هیچ ملامت کننده ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ این صفتها که مذکور شده افزونی کرم او است یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ
عطا میدهد بهر که میخواهد وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است بر خلق خود عَلِیْمٌ ه دانا بکسی که استحقاق آن دارد و علما را در باب یحبهم
ویحبونه سخن بسیار است اهل شریعت می گویند محبت خدای با بندهٔ ارادت توفیق و هدایت او ست در دنیا و عطای حسن ثواب و کرامت
بی حساب در آخرت و محبت بنده با خدا ارادت طاعت او ست و اجتناب از معصیت و نزد اهل طریقه محبت خدای با بندهٔ آنست که او بحضرت
خود قریب و نزدیک گرداند و محبت بنده با حق آنکه برای او دل از غیر او خالص گرداند ارباب حقیقت بر آنند که محبت حق قدیم است و محبت بنده
حادث بیت چون تجلی کرد اوصاف قدیم ❊ پس بسوزد وصف محدث را کلیم ❊ هر گاه که صدمات سطوات محبت ذو الجلال از سرادق
احتشام یحبهم وجود فانی محب را در توبه اضمحلال اندازد دیگر باره هبوب نفحات از چمن عنایت یحبونه رسیده آن فانی شده را بوصف
بقا متصف سازد فان محبة العبد الله افناء الناسوتیه فی بقاء الاهوتیة ومحبت الله للعبد ابقاء لاهوتیة
فی فناء النّاسوتیة و در منازل السائرین پیر هرات خواجه عبد الله انصاری قدس سره فرموده که محبت در بدایات تلذذ است بعبادت
و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایت دوستی ذات از برای ذات و حضرت احدیت بفناء رسم حدوث در عین ازلیه از سمنون
محبت پرسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده می پرسید یا از محبت بنده با حق گفتند از محبت حق با بنده فرمود در این ساعت با حضرت

علیه الصلواة والسلام بودم و نکته از محبت حق با بنده میگفتم ملائکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم از سمنون منقولست که در محبت سخن میگفت
و مرغ روحش که طایر آشیانه منه بدا و الیه یعود بود در هوای هویت طیران مینمود و مرغی از هوا فرود آمد و منقار بر زمین میزد تا از منقارش
خون روان شد و آن مرغ در خاک و خون غلطان می بود تا از التهاب آتش محبت که افروخته نار الله الموقدة التی بود پر و بالش بسوخت
و جان بداد نظم بسکه مرغ سحری در غم گلزار بسوخت ❊ جگر لاله بران دل شده زار بسوخت ❊ حضرت شیخ طریقت قطب المحققین قدس الله
سره در فتوحات مکی آورده که حق سبحانه آن مرغ را فهم کلمات شیخ سمنون داد تا حال محبت دریافته محکوم سلطان محبت گشت و بجهت موعظهٔ حاضران
و تنبیه مدعیان آن صورة بظهور آمد صاحب لوامع انار الله قلوبنا بلمعات واراداته فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است بجمال خود و آن جمعی و تفصیلی
و آن یا از مقام جمع بود بجمیع و آن شهود جمال ذات است در مرآت ذات بی توسط کائنات رباعی معشوق که کس تیر جمالش نشناخت ❊ در ملک
ازل لوای خوبی افراخت ❊ بی طاس سپهر بود و بی مهرهٔ مهر ❊ هم خود بخود این نرد محبت می باخت ❊ و یا از جمع به تفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر
بیحد و کرانه مشاهده لمعات جمال خود میکند و مطالعهٔ صفات کمال خود مینماید رباعی جانان که دم عشق نزد با همه کس ❊ کس را نرسد بدامنش دست
هوس ❊ مرآت شهود او ست ذرات وجود ❊ با صورت خود عشق همی بازد و بس ❊ یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را
در مرایای تفاصیل آثاری مشاهده می کنند و ایشان جمال مقید زائل را مقصود کلی دانند و بلذت وصال خورسند و بمحنت فراق دردمند
گردند نظم ای حسن تو کرده جلوها در پرده ❊ صد عاشق و معشوق پدید آورده ❊ بر بوی تو لیلی دل مجنون برده ❊ وز شوق تو وامق
غم عذرا خورده ❊ و یا از تفصیل به جمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت از کارخانهٔ افعال و آثار بیرون برده اند و خرق حجب و استار
شیون و صفات که مبادی افعال و آثار ند اکرده متعلق همم و قبله گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات دیگر نیست
نظم بیرون ز حدود کائنات است دلم ❊ برتر ز احاطهٔ جهاتست دلم ❊ فارغ ز تفاصیل صفاتست دلم ❊ مرآت تجلیات ذاتست دلم
و از این کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که یحبهم از مرتبهٔ میل است از جمع بتفصیل و یحبونه از مقام میل از تفصیل به جمع و حضرت
عبید الله قدس سره در رسالهٔ برنام والدین بزرگوار خود نوشته فرموده اند که چون نیک در نگری حق جل و علا در هر مرتبه از مراتب جز
خود را دوست نداشته است بیت یحبهم و یحبونه چه اقرار است ❊ بزیر پرده نگر خویش را خریدار است ❊ زیرا که دوست
داشتن صاحب جمال آئینه را لذاته نیست بلکه از جهت مشاهدهٔ جمال خود است در وی پس در حقیقت خود را دوست داشته است و صاحب
و صاحب خلعت کامله از رتبهٔ محبیت و محبوبیت که در این آیت انسان را ثابت است بحقیقت قرب فرایض و نوافل پی تواند برد بتامل وافی
والله الموفق والکافی آورده اند که عبد الله بن سلام با اتباع خود بحضرت نبوت علیه الصلوٰة والسلام آمد و گفت یا رسول الله قریظه و نضیر که
خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت ما با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یک جا جمع نشوند و تا ما بر دین اسلام
باشیم پیوند خود از ما گسسته دارند و ما بواسطهٔ بعد منازل از صحبت مجالست اصحاب شما محروم میمانیم حال ما چگونه باشد آیه آمد که اگر ایشان دشمنی
میکنند اِنَّمَا وَلِیُّكُمُ اللّٰهُ جز این نیست که دوست شما بحقیقت خدای است وَرَسُوْلُهٗ و فرستادهٔ او یعنی محمد علیه الصلوٰة والسلام ❊
وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آن کسانیکه ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام ابن سلام چون این آیت بشنید گفت رضینا بالله و برسوله
و بالمؤمنین اولیاء پس صفت مؤمنان میکند الَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ آنانکه بر پای میدارند نماز را وَیُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ و میدهند
زکوٰة را وَهُمْ رٰكِعُوْنَ ه و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی میکنند در نماز و زکوٰة خود و گفته اند این حال مخصوص به یؤتون یعنی زکوٰة میدهند
در حال رکوع خود در نماز از غایت حرصی که باحسان دارند و مسارعتی که در ادای آن می نمایند در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیت در شأن
مرتضی علی رض نازل شده و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام از حجرهٔ طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی در
رکوع و جمعی در قیام بودند دیدهٔ مبارک آنحضرت بر سایلی افتاد پرسید که هیچکس ترا چیزی داد وی گفت خاتمی از زر یا نقره بحضرت نمود و گفت
این خاتم مرا داده اند حضرت فرمود که این که عطا کرده است درویش اشارت بعلی رض کرد حضرت فرمود که در چه حال بتو داده سایل گفت

اعطاي وهو راكع حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام تكبير گفت واين آيت برخواند كه گذشت وَمَن يَتَوَلَّ اللهَ وهركه دوست
دارد خداي را وَرَسُولَهُ ورسول او را وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانرا كه ايمان آورده اند يعني مهاجر وانصار فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ پس بدرستيكه
لشكر خداي هُمُ الْغَالِبُونَ ايشان غالب باشند در خبر است كه رفاعه بن زيد وسويد بن حارث از يهود كه اظهار اسلام ميكردند وباطن
منافق شدند وبعضي از اصحاب را با ايشان طريق مودتي ومصاحبتي درميان بود آيت آمد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي گروه گرويدگان
ع ١٣ لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا مگيريد آنانرا كه گرفته اند دِينَكُمْ دين شمارا هُزُوًا وَلَعِبًا باستهزاء وبازي يعني ظاهر ميكنند اسلام را
ومخفي ميدارند كفر را مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانكه كتاب داده اند ايشانرا مِن قَبْلِكُمْ پيش از شما يعني يهود وَالْكُفَّارَ وفرا گيريد
تر كافرانرا أَوْلِيَاءَ دوستان وَاتَّقُوا اللهَ وبترسيد از خداي بترك مناهي او إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستيد شما مؤمنان چه ايمان حقيقي
اقتضاء آن ميكند كه با دشمنان حق دوستي نكنيد وَإِذَا نَادَيْتُمْ وچون ندا ميزنيد ومردم را ميخوانيد إِلَى الصَّلَاةِ بسوي نماز اتَّخَذُوهَا
هُزُوًا وَلَعِبًا ميگيرند مناداترا يا نمازرا سخريه وبازي چون مؤمنان بعد از استماع اذان بنماز برخواستندي يهودان با يكديگر ميگفتندي
بطريق استهزاء قاموا لا قاموا صلوا لا صلوا وميخنديدندي در معالم آورده كه ترسائي بود در مدينه هرگاه مؤذن گفتي اشهد ان
محمدا رسول الله گفتي سوخته باد دروغگوئي شبي خادم او آتشي بخانه او در آورد وترسا با اهل وعيال او بخواب بود شراره از آن
بجست وخانه او را با آن جماعت كه دروي بودند تمام بسوخت ذَٰلِكَ اين استهزاء از ايشان با اذان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست كه ايشان
قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ گروهي اند كه تعقل نميكنند درين استهزاء چه عقوبت بديشان خواهد رسيد آورده اند كه ابو ياسر بن اخطب ورافع بن
ابي رافع با نفري چند از يهود از حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام پرسيدند كه تو از پيغمبران بكدام ايمان داري حضرت فرمود كه ايمان
دارم بخداي وبآنچه بما فرستاده اند وما انزل الى ابراهيم واسمعيل الى آخره چون نام حضرت عيسى عليه السلام مذكور شد
ايشان انكار نبوت وي كردند وگفتند بخدائي كه نميدانيم ديني بدتر از دين شما ونه اهل ديني كه بهره بر از شما در دنيا وآخرت آيت آمد
قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوي اي محمد اي اهل كتاب مراد يهود اند هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّا آيا عيب ميگيريد از ما وانكار ميكنيد يعني عيب
وانكار ميكنيد إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنرا كه ما ايمان آورده ايم بِاللهِ بخداي وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وبآنچه بر ما فرستاده اند يعني قرآن وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ
وبآنچه فرستاده اند پيش از ما چون توريت وانجيل وساير كتب وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ وديگر براي آنكه بيشتر شما فاسقانيد قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم
بگوي اي محمد آيا خبر دهيم شما را بِشَرٍّ مِّن ذَٰلِكَ به بدتر از آنچه گفتند كه دين شما بدترين اديان است واهل اين دين كم بهره تر اند يعني شما را آگاه
گردانيم وخبر دهيم از وين قومي كه بدترند مَثُوبَةً عِندَ اللهِ از جهت جزائي كه ثابت است ايشانرا نزديك خداي پس بيان ميكند كه آن بدتر كيست
مَن لَّعَنَهُ اللهُ آنكه لعنت كرد خداي او را وَغَضِبَ عَلَيْهِ وخشم گرفت خداي بر وي وآن يهود اند كه خدا تعالى ايشانرا از رحمت خود
دور ساخت وبمعرض غضب خود در آورده وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وساخت از ايشان بوزينگان يعني مسخ كرد ايشانرا بر ان صورت
چنانچه اصحاب السبت را وَالْخَنَازِيرَ وخوكان چنانچه منكران مائده عيسى را وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ وانكس پرستند طاغوت را
مراد گوساله است يا كعب بن الاشرف يا آنرا كه در معصيت فرمان برداري او كردند أُولَٰئِكَ آن گروه ملعونان شَرٌّ مَّكَانًا بدتر اند
از جهت مصرف خود وبقيامت يعني بازگشت ايشان به بدترين مكاني باشد وَأَضَلُّ وگمراه تر اند عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ از ميان
راه راست وَإِذَا جَاءُوكُمْ وچون بيايند بشما منافقان يهود يا عامه اهل نفاق قَالُوا آمَنَّا گويند ايمان آورديم بهمچو شما وَقَد دَّخَلُوا
بِالْكُفْرِ وحال آنكه درمي آيند بكفر وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وايشان بيرون ميروند بكفر يعني كفر با ايشان است در وقت دخول وخروج
وَاللهُ أَعْلَمُ وخداي داناتر است بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ بآنچه هستند كه مي پوشند از كفر ونفاق وكينه با مسلمانان وَتَرَىٰ كَثِيرًا
مِّنْهُمْ ومي بيني بسياري را از يهود وبا منافقان يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ شتابي ميكنند در تحصيل حرام يا در گفتن دروغ وَالْعُدْوَانِ
ودر ظلم يا تجاوز از حد وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ ودر خوردن ايشان رشوت يا ربوا را لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر آينه بد چيزيست كه ايشان

مي كنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ چرا نهي نميكنند ايشانرا علماء رباني وَالْأَحْبَارُ ودانايان عَن قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ از گفتن ايشان دروغ
وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ وخوردن ايشان رشوت يا ربوا را لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ هر آينه بد چيزيست آنكه ايشان بنهي ومنع
ايشان نمي پردازند آورده اند كه پيش از هجرت حضرت پيغمبر عليه الصلوة والسلام بمدينه يهود را مال بسيار بود ودر وسعت عيش ورفاهيت روزگار ميگذرانيدند
چون آن حضرت به يثرب هجرت فرمود ايشان با نكار وعناد پيش آمدند حق سبحانه بركت از مال ايشان برداشت واسباب معيشت ايشان نقصان
پذيرفت زبان بسخنان بيهوده بگشادند چنانچه حق تعالى خبر ميدهد وَقَالَتِ الْيَهُودُ وگفتند جهودان يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ دست خداي
بربسته است اين عبارت از كنايت از بخل باشد يعني چيزي بما نميدهد وروزي بر ما تنگ ميسازد غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ بسته باد دستهاي ايشان
از خير وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا ورانده شده اند از رحمت الهي بگفتن آن سخن واهي بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلكه دستهاي الله تعالى گشاده است
يعني جود او وافر وكرم او وافي است ويد صفتي است مر خدايرا از صفات ذاتي او چون سمع وبصر ووجه وما را در ان جز ايمان وتسليم چاره نيست
ودر كيفيت آن دخل نمودن روا نباشد ودر تبيان آورده كه اين از متشابهات است ومتشابه را بظاهر تفسير نبايد كرد بلكه معني وي را موافق حكم
او ادا بايد نمود چنانچه درين محل اين سخن همه دلالت بر غايت جود ميكند چه مناوله را اعداء بيد واحد واقع ميباشد اينجا كه عطا را بيدين نسبت
ميدهد دليل است بران كه عطاء او اكثر من ان يحصى است يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ روزي ميدهد چنانچه ميخواهد وبروفق مشيت ومقتضي حكمت
وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم وهر آينه زياده ميكرداند بسياري را از يهود وترسا مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ آنچه فرود مي آيد بتو
از پروردگار تو يعني قرآن طُغْيَانًا وَكُفْرًا نافرماني وكفر يعني ايشان طاغي وكافر اند با آنكه قرآن سبب دفع كفر وطغيان است باستماع
آن ايشانرا در صفت زياده ميشود چنانچه از تناول غذائي كه صالح است مر صحيح را مرض مريض روي بافزوني مينهد وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ
وافكنديم ما درميان طوائف يهود وچون قريظه ونضير الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمني وخصومت إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قيامت
كه قلوب ايشان موافق واقوال ايشان مطابق نباشد كُلَّمَا أَوْقَدُوا هرگاه برافروختند نَارًا لِّلْحَرْبِ آتشي براي حرب كردن
با رسول الله عليه الصلوة والسلام أَطْفَأَهَا اللهُ فرونشانيد آن آتش را خداي بآنكه منازعتي درميان ايشان افكند كه بديگري نتوانستند
پرداخت وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ ومي شتابند در زمين فَسَادًا براي تباه كاري كه فتنه انگيزند وَاللهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ
وخداي دوست نميدارد تباه كاران را وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ واگر چنانچه اهل كتاب آمَنُوا ايمان آوردندي به محمد عليه الصلوة
والسلام وَاتَّقَوْا وپرهيز كردندي از معاصي يا از يهوديت ونصرانيت لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر آينه ما در ميگذرانيديم از ايشان سَيِّئَاتِهِمْ
گناهان ايشانرا وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ وهر آينه درمي آورديم ما ايشانرا يعني حكم ميكرديم بدخول ايشان جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتها با نعمت
وَلَوْ أَنَّهُمْ واگر ايشان أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ بپا داشتندي احكام توريه وانجيل را يعني بدان عمل كردندي وَمَا أُنزِلَ
إِلَيْهِم واقامت كردندي آنرا كه فرود مي آيد بديشان مِّن رَّبِّهِمْ از نزد پروردگار ايشان كه آن قرآن است لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ
هر آينه بخوردندي روزي را از زبر سر خويش وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم واز زير پاي خويش يعني روزي بر ايشان فراخ شدي بباريدن
باران ورستن گياه يا ميوه ايشان چندان ميشدي كه از زبر سر بچيدندي واز زير پاي برميداشتندي از بسياري آنكه بر زمين ريخته
بودي مِّنْهُمْ از جهودان أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ گروهي اند راست رو وراست كار يعني آنها كه بحضرت عليه الصلوة والسلام
ايمان آورده اند وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ وبسياري از ايشان سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ بد است آنچه ايشان ميكنند يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ع ١٤
اي فرستاده بحق بَلِّغْ برسان بكافه خلائق مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ تمام آنچه فرود مي آيد بتو مِن رَّبِّكَ از پروردگار تو چون حكم رجم
وقصاص وامر زينب بنت جحش ودر نكاح او وحكم جهاد وغير آن وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ واگر چنين نكردي وتمام آن را نرسانيدي فَمَا
بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ پس تبليغ نكرده باشي رسالتهاي او را زيرا كه كتمان بعضي ضايع ميكند آنرا كه برسانيده چنانچه ترك بعضي از اركان
نماز مبطل نماز است وَاللهُ يَعْصِمُكَ وخداي نگاه ميدارد ترا مِنَ النَّاسِ از شر مردمان كسي را بقتل بر تو دست نخواهد بود

إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ راه ننماید گروه کافران را بتسلط بر تو از انس بن مالک رض منقول است
که آنحضرت را شبها حراست و پاسبانی میکردندی و چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام سر مبارک از
قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و فرمود که ای مردمان باز گردید که خدای مرا نگاه داشت قُلْ بگوی محمد يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
که ای اهل کتاب لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ تا وقتیکه
اقامت کنید حکم توریة و انجیل را یعنی آنچه اصول دین است از آن بپای قائم دارید آن امر را که در هر دو کتاب فرموده و آن ایمان
آوردن است بمحمد علیه الصلوة والسلام وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُم و تا زمانیکه بپای دارید اوامر و نواهی آن را که فرستاده میشود
بشما مِّن رَّبِّكُمْ از آفریدگار شما یعنی قرآن وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم و زیاده میکند بسیاری را از یهود و ترسا مَّا أُنزِلَ
إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ آنچه منزل شده بتو از پروردگار تو یعنی باستماع قرآن می افزاید ایشان را طُغْيَانًا وَكُفْرًا بیدادی و ناگرویدگی
فَلَا تَأْسَ پس اندوهناک مباش عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر زیادتی کفر و طغیان گروه کافران إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه
آنها که ایمان آورده اند بزبان وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه دین یهودی گرفتند وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ و صابیان و
ترسایان همچنین مَنْ آمَنَ هرکه ایمان آرد از اینها بدل صافی و نیت خالص بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز بازپسین
وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عملی پسندیده فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست بر ایشان از هجوم عقاب وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
و نیستند ایشان که اندوهگین باشند از فوت ثواب لَقَدْ أَخَذْنَا هر آینه ما فرا گرفتیم بزبان انبیاء مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد علیه الصلوة والسلام وَأَرْسَلْنَا و فرستادیم إِلَيْهِمْ رُسُلًا بسوی ایشان پیغمبران
اول موسی و آخر عیسی علیه السلام كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ هرگاه که آمد بایشان رسولی بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ بآنچه
نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فَرِيقًا كَذَّبُوا گروهی تکذیب کردند چون عیسی و محمد علیهما الصلوة
والسلام وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ و گروهی را بودند که میکشتند چون زکریا و یحیی و شعیب علیه السلام وَحَسِبُوا و می پنداشتند
بنی اسرائیل أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ آنکه نباشد بلای و محنتی ایشان را بقتل و تکذیب انبیاء فَعَمُوا پس کور شدند ایشان از
دیدن راه حق وَصَمُّوا و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ پس فرستاد خدای تعالی
توبه را بر ایشان به بعثت عیسی علیه السلام ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا پس دیگر باره کور و کر شدند كَثِيرٌ مِّنْهُمْ بسیاری از ایشان بانکار
محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه عمل میکنند و مناسب آن پاداش
بایشان خواهد رسانید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستیکه کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی قَالُوا إِنَّ اللَّهَ گفتند بدرستی
که خدای هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ و مسیح پسر مریم است وَقَالَ الْمَسِيحُ و گفت مسیح يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ ای
بنی اسرائیل بپرستید خدا را رَبِّي وَرَبَّكُمْ که پروردگار و آفریدگار من و شماست یعنی من بنده ام و مخلوق و مربوب مثل شما
پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه مربوب را إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ بدرستیکه هرکه شرک آرد بخدا
فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ پس بدرستیکه خدای حرام کرده است بروی بهشت را وَمَأْوَاهُ النَّارُ و جای او در دوزخ است
وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست مر ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع کرده اند مِنْ أَنصَارٍ هیچ یاری از مددکاران در دفع عذاب
از ایشان لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستی که کافر شدند از ترسایان که از فرط نادانی قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ گفتند که الله یکی از سه آله
معتقد مرقوسیه از نصاری آن بود که الوهیت مشترک است میان خدای و مریم و عیسی علیهما السلام و هر یکی از اینها آله اند و خدای یکی از این سه است
وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و حال آنکه نیست خدای در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ مگر خدای یگانه موصوف است بوحدانیت
و متعالی از توهم شرکت وَإِن لَّمْ يَنتَهُوا و اگر باز نه ایستند این قوم عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه می گویند و بتوحید قائل نشوند لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ

كَفَرُوا هر آینه برسد آنانکه کافر شدند مِنْهُمْ از ترسایان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که الم او دایم بود أَفَلَا يَتُوبُونَ آیا رجوع نمیکنند
إِلَى اللَّهِ بخدای از قول تثلیث وَيَسْتَغْفِرُونَهُ و آمرزش نمیخواهند از وی باعتقاد توحید استفهام است بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند
وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده تائبان است رَّحِيمٌ مهربان است بر مستغفران مَّا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ نیست مسیح ابن مریم که ایشان او را
خدای میگویند إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده از خدای قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ بدرستیکه گذشته اند پیش از وی فرستادگان خدای و
او را معجزات داده است چنانچه ایشان را نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب تر است
پس آیات انبیاء علیه الصلوة والسلام ایشان را از عبودیت بیرون نمیبرد و در الوهیت داخل نمیسازد وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ و مادر او یعنی
مریم بسیار صدق گوی بود یعنی تصدیق آیات ربانی بسیار می نمود کما قال الله تعالی وصدقت بکلمات ربها وكتبه وكانت
من القانتين كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سایر حیوانات محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج صفت
ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ بنگر که چگونه بیان میکنیم برای ایشان دلائل توحید را ثُمَّ انظُرْ
پس باز بنگر در حال ایشان که أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ چگونه برمیگردانند ایشان را از دریافتن و پذیرفتن حق قُلْ بگوی ای محمد ترسایان را أَتَعْبُدُونَ
مِن دُونِ اللَّهِ آیا می پرستید بدون خدای مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما ضَرًّا وَلَا نَفْعًا نه زیان و نه
سود را یعنی عیسی علیه السلام تصرف آن نداشت که مثل خدای برساند زیادتی از بلاء و عنا یا عطا کند سودی از صحت و غنا وَاللَّهُ و خدای
که معبود بحق است هُوَ السَّمِيعُ او شنوای اقوال باطله و شما را الْعَلِيمُ داناست بعقاید فاسده شما قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوی ای محمد
که ای اهل کتاب از یهود و نصاری لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مکنید در دین خود غَيْرَ الْحَقِّ غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه غلوی یهود
در مذهب عیسی علیه السلام و افراط نصاری در مدح او وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید أَهْوَاءَ قَوْمٍ هواهای قومی را از اسلاف قوم خود که
بجهل قَدْ ضَلُّوا مِن قَبْلُ گمراه شدند پیش ازین قبل از بعثت پیغمبر علیه الصلوة والسلام وَأَضَلُّوا كَثِيرًا و بغوا و گمراه ساختند بسیاری را
وَضَلُّوا و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ از طریق راست بعد از بعثت آنحضرت علیه الصلوة والسلام ع ۱۰
لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ لعنت کرده شدند کافران از فرزندان یعقوب علیه السلام یعنی جهودان عَلَىٰ لِسَانِ
دَاوُودَ بر زبان داود علیه السلام که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ و بر زبان عیسی علیه السلام
نیز که اصحاب مائده را نیز همین گفت ذَٰلِكَ این لعن مر ایشان را بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ بسبب آن بود که نافرمانی
کردند و بودند که از حد در میگذشتند كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ بودند که نهی منکر نمیکردند بعضی از ایشان مر بعضی را عَن مُّنكَرٍ فَعَلُوهُ
از عملی زشت که میکردند لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان میکنند درین آیت تهدید عظیم است آنها را
که نهی منکر نمیفرمایند بآنچه میتوانند تَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان يَتَوَلَّوْنَ
الَّذِينَ كَفَرُوا دوستی میکنند با کافران چون کعب ابن اشرف که بعد از غزوه بدر کبری بمکه رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریض نمود
لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ هر آینه بد چیزیست آنچه پیش فرستاده است لَهُمْ أَنفُسُهُمْ برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیز است
أَن سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ آنکه خشم گرفت خدای بر ایشان وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ و ایشان جاوید باشند در عذاب
وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ اگر باشند یهود که ایمان آرند بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ بخدای و به پیغمبر خود وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ و آنچه فرستاده شده
است بران پیغمبر یعنی توریة مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ هر آینه فرا نگیرند مشرکان را بدوستی چه فرمان موسی علیه السلام و حکم توریت
آنست که با کفار دوستی نکنند و می شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بقرآن و بمحمد ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی
وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا و لیکن بسیاری مِّنْهُمْ از یهود و منافقان فَاسِقُونَ خارج اند از دائره ایمان لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ
هر آینه می یابی تو سخت ترین مردمان را عَدَاوَةً از روی دشمنی لِّلَّذِينَ آمَنُوا با آن کسانیکه گرویده اند الْيَهُودَ جهودان را وَالَّذِينَ

اشرکوا ج وآنانرا که شرک آورده اند یعنی بدترین دشمنی مر مومنانرا جهودان ومشرکان اند وبدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند و
لتجدن اقربهم وهر آینه می یابی نزدیکترین آدمیان مودة للذین آمنوا از روی دوستی با مومنان الذین قالوا انا نصری
آنانرا که میگویند ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرمتر است از یهود وبدوستی مشرکان اضطراری جویند ذلک آن قرب مودت بان منهم
بسبب آنست که بعضی از ایشان قسیسین دانایان ورهبانا وعابدان صومعه نشین اند وانهم لا یستکبرون
وبه سبب آنکه ایشان گردنکشی نمیکنند از قبول حق علما گفته اند مراد از آنها که قرب مودت با مومنان داشته اند نجاشی واصحاب اویند
چه از نصاری جمعی در قتل مسلمانان وتخریب بلاد وهدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه که چون قرآن از جعفر بن ابی طالب
رض استماع کردند دل ایشان بمسلمانی مائل شد ونجاشی با اغلب ایشان ایمان آورد وبعضی بر آنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود
نجاشی هفتاد تن را از علماء مملکت خود خدمت حضرت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام فرستاد وچون ایشان باستانه حضرت رسالت پناهی
رسیدند آن حضرت سوره یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند واحکام اسلام وایمان قبول کرده با یکدیگر گفتند که قرآن چه مشابهت
تمام دارد بانچه بر عیسی نازل شده ومقصود از قائلان انا نصاری ایشانند

الجزو

الجزو السابع

واذا سمعوا ما انزل وچون می شنوند این علماء وعباد از جعفر طیار یا از سید مختار علیه الصلوة والسلام آنچه فرستاده شده است
الی الرسول بسوی رسول علیه الصلوة والسلام تری اعینهم می بینی تو چشمهای ایشانرا که از رقت دلهای ایشان تفیض
من الدمع میریزد اشک مما عرفوا من الحق از انچه شناختند از سخن راست یقولون می گویند ربنا آمنا ای پروردگار ما
ایمان آورده ایم بدین کلام وبدین پیغمبر علیه الصلوة والسلام فاکتبنا مع الشاهدین پس بنویس ما را از گواهان که ادای
شهادت کرده اند بحقیقت قرآن وبنوت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام گردان که گواهان انبیا علیهم الصلوة والسلام اند بروز قیامت
در خبر است که یهودان مدینه رفیقان جعفر را سرزنش کردند که زود ایمان آوردید ومدتها است که ما را دعوت میکند وقبول نمیکنیم واهل
حبشه با نجاشی گفتند که ایمان آوردی بکسی که او را ندیده حق سبحانه وتعالی خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند وما لنا لا نؤمن
بالله وچیست ما را که ایمان نیاریم بخدای وما جاءنا من الحق وانچه بما آمد از حق یعنی کتاب وپیغمبر علیه الصلوة والسلام
ونطمع ان یدخلنا ربنا وحال آنست که ما طمع میداریم آنکه درآورد پروردگار ما ما را در بهشت مع القوم الصالحین
با گروه صالحان که امت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فاثابهم الله پس جزا داد خدای تعالی ایشانرا بما قالوا
بانچه گفتند از روی اعتقاد واخلاص جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا منازل آن جویها
خالدین فیها ط در حالتی که جاوید باشند وذلک جزاء المحسنین ه واینست پاداش نیکوکاران را والذین کفروا
وآنانکه کافر شدند وکذبوا بآیاتنا وبدروغ داشتند آیتهای ما را اولئک اصحاب الجحیم ه آنگروه اصحاب دوزخ اند در اکثر
تفاسیر ذکر کرده اند که روزی حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام برای صحابه وصف قیامت میکرد واز احوال آن روز شمه
باز مینمود تنی چند اصحاب که صدیق ومرتضی وابن مسعود ومقداد وابوذر وسلمان رض از ایشان بودند در خانه عثمان بن مظعون
مجتمع شده بران اتفاق کردند که بقیة العمر روز بصیام وشب بقیام گذرانند وبر فراش خواب نکنند وگوشت وچربی نخورند وگرد
زنان نگردند وترک دنیا کرده وگلیم پوشیده گرد عالم بر آیند وبرین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام رسیده با ایشان گفت که من مأمور نیستم بر انچه شما فکر کرده اید بدرستیکه نفس شما را بر شما حق است پس روزه دارید وافطار کنید
ع ودر شب قیام نمائید وبخسبید که من بر میخیزم وخواب میکنم وروزه میدارم وافطار می نمایم وگوشت وچربی میخورم وبزنان در می آیم
فمن رغب عن سنتی فلیس منی واین آیت نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان لا تحرموا حرام مکنید

طیبات ما احل الله لکم چیزهای پاکیزه ولذیذ که خدای بر شما حلال گردانیده ولا تعتدوا ط وتجاوز نکنید از حدود الهی
که انچه حلال ساخته است شما بر خود حرام مسازید ان الله بدرستی که خدای لا یحب المعتدین ه دوست نمیدارد آنانرا که از حد در گذرند
وکلوا مما رزقکم الله وبخورید از انچه خدای روزی داده است شما را حلالا طیبا در حالتیکه حلال وپاک باشد واتقوا الله
الذی وبترسید از تحریم ما احل الله از آن خدای که انتم به مؤمنون شما بدو گرویدگان اید بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله
چه سازیم بسوگندی که خورده ایم این آیت آمد لا یؤاخذکم الله مواخذه نمیکند شما را خدای باللغو فی ایمانکم بلغو در سوگندهای
شما ولغو بمذهب امام شافعی آنست که بی قصد بر زبان گذرد چون لا والله وبلی والله ونزد امام اعظم رح آنکه سوگند خورد بر چیزی
بگمان آنکه هست ونباشد وبدان سوگند در شرع مواخذه نیست ولکن یؤاخذکم ولیکن مواخذه میکند شما را بما عقدتم الایمان
بانکه به بندید سوگندها را وهمین معقود آنست که بزبان گوید وبدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکند فکفارته پس کفارت شکستن
آن اطعام عشرة مساکین طعام دادن ده مسکین هر یکی را مدی بقول امام شافعی رح ونصف صاعی از گندم یا صاعی از جو وخرما
بمذهب امام اعظم رح وصاعی بوزن عراقی چهار من است که هشت رطل باشد وبوزن حجازی پنج رطل وثلثی ومدی بقول اهل حجاز رطلی وثلث رطلی
وبقول عراقیان دو رطل ورطلی نیم من است وبهر تقدیر طعام باید داد من اوسط ما تطعمون اهلیکم از میانه انچه میدهید اهل خود را
یعنی نه عالی ونه دون او کسوتهم یا کفارت پوشش ده درویش است بقول حنفی ثوبی جامع که با او نماز توان گذارد چون قمیص
یا ردا وازار واگر بر فی دهد معجز نیز اضافه باید کرد ونزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت کند او تحریر رقبة ط یا کفارت آزاد کردن بنده
وامام شافعی رح در وی ایمان شرط میکند وحنفی میگوید که سالم وبی عیب باید خواه مومن وخواه کافر فمن لم یجد پس هر که نیابد یکی
ازین کفارات ثلثه فصیام ثلثة ایام ط پس کفارت او روزه سه روز است پی در پی ونزد امام شافعی رح تتابع شرط نیست ذلک
مذکور شد کفارة ایمانکم کفارت سوگندان شما است اذا حلفتم ط چون سوگند خورید وبشکنید واحفظوا ایمانکم
ونگاه دارید سوگندان خود را از شکستن یا نگاه دارید زبان خود را وسوگند مخورید کذلک همچنین که کفارت یمین را بیان کرد یبین الله
لکم آیاته بیان میکند وروشن میگرداند خدای برای شما نشانهای شرع را لعلکم تشکرون ه شاید که شکر گوئید نعمت این
تبیین وتعلیم را مفسران بر آنند که حق سبحانه وتعالی در باب خمر چهار آیه نازل گردانیده اول در مکه ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا
ورزقا حسنا ودران زمان حلال بوده دوم وقتیکه عمر بن الخطاب ومعاذ بن جبل در باب خمر ومیسر پرسیدند از حضرت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام
جواب آمد که قل فیهما اثم کبیر ومنافع للناس قومی نظر بر اثم کبیر ترک کردند وجمعی بملاحظه منافع للناس بدان اشتغال مینمودند
سوم در مهمانی عبد الرحمن بن عوف رض که امام ایشان در نماز شام قل یا ایها الکافرون بحذف لاآت خواند آیه آمد لا تقربوا
الصلوة وانتم سکاری اکثر صحابه گفتند که شرب چیزی که میان ما ونماز حایل باشد لائق نیست یکبارگی ترک فرمودند چهارم
در مهمانی عتبان بن مالک طرح ضیافتی افکند وبعضی از مسلمانانرا که سعد بن وقاص رض از ایشان بود بمهمانی آورد وبعد از طعام بر شرب خمر
اقدام نمودند ودر حالت مستی سعد بن وقاص رض از انشاء شعری که مشتمل بر هجاء انصار بود فرمود ویکی از مجلسیان سر سعد را شکسته
مجلس را منغص گردانید وسعد شکایت آن حکایت در مجلس معلای حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام عرض کرد فاروق اعظم
رض زبان نیاز بگشاد ودست دعا بر داشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیت تحریم فرود آمد که یا ایها الذین
آمنوا ای زمره مومنان انما الخمر جز این نیست که خمر وهمه مسکرات درین داخل است والمیسر وقمار واین نیز عام است نرد وکعبتین
وغیر آن والانصاب وبتانرا که نصب کرده اند برای عبادت وسنگها که بران ذبح میکنند والازلام وتیرهای اقداح رجس پلید است
من عمل الشیطان از وسوسه وتزیین شیطان فاجتنبوه پس اجتناب کنید ازین پلیدها لعلکم تفلحون ه تا شاید
که رستگار شوید بدین اجتناب انما یرید الشیطان جز این نیست که میخواهد شیطان ان یوقع بینکم آنکه افکند در میان شما العداوة

وَالْبَغْضَاءَ دشمنی خصومت فِي الْخَمْرِ در خوردن خمر وَالْمَيْسِرِ و در باختن قمار وَيَصُدَّكُمْ و باز دارد شما را عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ از یاد کردن خدا
وَعَنِ الصَّلٰوةِ و از گذاردن نماز فَهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُوْنَ پس هستید شما باز ایستادگان و استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید
بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید و در اخبار آمده که چون این آیت نازل شد عمر رض گفت انتهینا یا رب و در تفسیر آورده که درین
آیت ده دلیل است بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام است پس قرین وی نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در
سلک کشید و شرک سر همه حرامها است پس این نیز حرام باشد سوم او را رجس گفت یعنی پلید است حرام بود چهارم فرمود که از عمل شیطان است
و هرچه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که ازو بر کناره شوید و هرچه دور بودن ازو فرض باشد حرام بود ششم آنکه رستگاری را با جتناب
ازو منوط و متعلق ساخت و هرچه رستگاری در اجتناب ازو بود حرام است هفتم فرمود که بسبب دشمنی و خصومت است و هرچه در میان
مسلمانان سبب عداوت بود حرام بود هشتم باز دارنده است از یاد خدای و هرچه بنده را از ذکر حق باز دارد آن حرام است نهم
سبب منع است از نماز پس بیشک حرام بود دهم فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترک کنید و هرچه ترک آن فرض است حرام باشد
تهدیدی که در حدیث آمده عاقلان را همین کفایت است که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی مدمن خمر چو پرستنده بت است نظم
ای می کش ازین جگر آموخته ◦ بر جگری بی مکان بخته ◦ بخبر آمد که چیزی چشید ◦ کش قلمی بجرئی در کشید ◦ وَاَطِيْعُوا اللّٰهَ و فرمان
برید خدا را در اجتناب خمر وَاَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ و فرمان برداری کنید رسول را در آنچه امر و نهی میکند وَاحْذَرُوْا و حذر کنید از مخالفت فرمان
خدا و رسول فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فَاعْلَمُوْا پس بدانید اَنَّمَا عَلٰى رَسُوْلِنَا آنکه نیست بر رسول ما الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ
مگر رسانیدن روشن پس چون حکم ما بشما رسانید تولی و اعراض شما او را ضرر نکند بلکه ضرر بشما عاید شود و آورده اند که چون آیت تحریم خمر نازل شد بعضی
اصحاب گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بوده اند و حالا شربت اجل چشیده اند چون باشد آیت آمد لَيْسَ عَلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
نیست بر آنکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عملهای شایسته کرده اند جُنَاحٌ فِيْمَا طَعِمُوْا گناهی از آنچه خورده اند و بر ایشان حرام
نبوده و بر زندگان نیز که قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده اثمی نیست اِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کنند از شرک وَاٰمَنُوْا و ثبات ورزند در ایمان
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و بکنند کارهای پسندیده ثُمَّ اتَّقَوْا پس پرهیز نمایند از محرمات وَاٰمَنُوْا و ایمان آورند بتحریم آن ثُمَّ اتَّقَوْا
پس ثابت قدم باشند بر تقوی خود وَاَحْسَنُوْا و کارهای نیکو کنند یا احسان ورزند وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ و خدای دوست
میدارد نیکوکاران را آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکر گاه مسلمانان غلبه کرده میان رخت و بار ایشان در می آمدند و چون ایشان
بعمره احرام بسته بودند از حرمان شکار متالم میشدند حق سبحانه این آیت فرستاد که يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّٰهُ ای گروه گروید گان
هر آینه می آزماید شما را خدای تعالی یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ بچیزی که از صید در وقت احرام شما و چنان صیدی
که تَنَالُهٗ اَيْدِيْكُمْ میرسد بآن دستهای شما چون صغار صید وَرِمَاحُكُمْ و نیزهای شما چون کبار صید و این ابتلا برای آنست لِيَعْلَمَ اللّٰهُ
تا بیند خدای یا بداند دوستان او مَنْ يَّخَافُهٗ آنکس را که ازو میترسد بِالْغَيْبِ در غیب یعنی هنوز او را ندیده فَمَنِ اعْتَدٰى پس هر که از حد
درگذرد و شکار کند بَعْدَ ذٰلِكَ بعد ازین ابتلا فَلَهٗ عَذَابٌ اَلِيْمٌ پس مر او راست عذابی دردناک يٰاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه
ایمان آورده اید لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ نکشید شکار را و آن در مذهب امام اعظم رح حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع و متوحش بوده
خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب امام شافعی رح و امام مالک رح مراد حیوان بری است که ماکول اللحم بود و در همه مذاهب سگ
گزنده و گرگ و مردار خوار و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیست پس میگوید غیر ازین مستثنیات هیچ جانوری وحشی را بقتل میارید وَاَنْتُمْ
حُرُمٌ و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره وَمَنْ قَتَلَهٗ مِنْكُمْ و هر که بکشد از شما صیدی را مُتَعَمِّدًا بعمد یعنی داند که محرم است
و قتل صید برو حرام مراد ابو الیسر است که در عام حدیبیه گورخری را بنیزه طعنه کرده بکشت پس متعمد اثبات برو بست و گر نه هر محرمی که بکشد
بعمد صیدی یا بخطا فَجَزَآءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ پس برو واجبست جزا مانند آنچه کشته است یعنی فدیه مانند صید خود و آن فدا مِنَ النَّعَمِ

از چها

از چهارپایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفندان يَحْكُمُ بِهٖ که حکم کنند بران جزا ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ دو خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما
یعنی دو مرد دانا بگویند که مماثل آنچه کشته از نعم کدام میتواند بود هَدْيًا در حالتی که آن جزا قربانی باشد بٰلِغَ الْكَعْبَةِ رسنده بکعبه
یعنی بحرم برند و آنجا ذبح رسانند و صدقه نمایند بر مساکین اَوْ كَفَّارَةٌ یا بر وی است کفارت آن قتل طَعَامُ مَسٰكِيْنَ طعام دادن
درویشان اَوْ عَدْلُ ذٰلِكَ صِيَامًا یا برابر آن طعام که میدهد روزه داشتن لِّيَذُوْقَ تا بچشد کشنده صید در حرام وَبَالَ اَمْرِهٖ
گرانی و سختی کار خود را بالزام کفارت باید دانست که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است قربان باید کرد و مماثله نزد امام شافعی و مالک
رحمهما الله برابر در خلقت و هیئت است چنانچه مثلا در شترمرغ شتری و در گورخری گاوی و در آهو گوسفندی و در آهو بره بره و علی
هذا القیاس و بقول امام اعظم رح آن صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد اگر بهای قربانی دارد قربانی خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد
و بدرویشان دهد هر مسکینی را نیم صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از بدل طعام هر مسکینی یک روزه دارد و نزد امام شافعی رح هر درویشی
را مدی طعام باید داد عَفَا اللّٰهُ عَمَّا سَلَفَ درگذشت و عفو کرد خدای از آنچه گذشت است که محرم قتل صید کرده در جاهلیت
یا از آنچه قبل از تحریم بوده وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد بمثل این عمل فَيَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ پس خدای انتقام کشد ازو وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ
و خدای غالب است در حکم خود ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام است بر کسی که اصرار میکند در معصیت اُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد
مر شما را صَيْدُ الْبَحْرِ شکار دریا اگر محل باشید و اگر محرم و جمیع میاه از چشمه و چاه و درین داخلند وَطَعَامُهٗ و طعام دریا نیز حلال کرده شد
یعنی آنچه آب برکنار افکند مَتَاعًا لَّكُمْ برای برخورداری شما وَلِلسَّيَّارَةِ و برای کاروان شما که بدید کرده توشه سازند وَحُرِّمَ
عَلَيْكُمْ و حرام کرده شد بر شما صَيْدُ الْبَرِّ شکار بیابان مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادامیکه باشید شما احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید
از خدای الَّذِيْٓ اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد جَعَلَ اللّٰهُ الْكَعْبَةَ گردانید خدای تع کعبه را الْبَيْتَ
الْحَرَامَ که بیت حرام و خانه محترم است قِيٰمًا لِّلنَّاسِ سبب قوام امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک میدهند و در دنیا
بجهت آنکه ایمنی از نهب و قتل و رهزنی است وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ و دیگر گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردم یعنی کارهای حج درو سازند یا مراد
جمیع اشهر حرم است که مردم در وی از قتل و غارت ایمن باشند وَالْهَدْيَ وَالْقَلَآئِدَ و گردانید قربانی و ذوات قلاید را هم سبب قوام کارها
یعنی بهائم از تعرض و حرامی مامون و مصون اند ذٰلِكَ آنچه گفته شد لِتَعْلَمُوْٓا برای آنست تا بدانید اَنَّ اللّٰهَ آنکه بتحقیق خدای تعالی يَعْلَمُ
مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ میداند آنچه در آسمانها و زمینها است وَاَنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ
بهمه چیزهای داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمت است اِعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ بدانید بدرستی که خدای تعالی
شَدِيْدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت کننده است مر کسی را که ارتکاب محارم او کند وَاَنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ و بدرستی که خدای تعالی آمرزگار
و مهربان است بر کسی که از محرمات پرهیزد مَا عَلَى الرَّسُوْلِ نیست بر رسول اِلَّا الْبَلٰغُ مگر رسانیدن احکام بمکلفان تا ایشان را عذری
نباشد وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُوْنَ آنچه آشکارا میکنید وَمَا تَكْتُمُوْنَ آنچه پنهان میدارید از تصدیق و تکذیب و فعل معصیت
قُلْ بگوی ای محمد لَّا يَسْتَوِي الْخَبِيْثُ مساوی نیست پلید وَالطَّيِّبُ و پاک این حکم عام است در نفی مساوات میان نیک و بد در اعمال
و اموال و غیر آن وَلَوْ اَعْجَبَكَ و اگرچه بشگفت آرد ترا كَثْرَةُ الْخَبِيْثِ بسیاری خبیث چه اعتبار بجودت و رداءت است نه بقلت و کثرت
فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای در استحلال محرمات يٰٓاُولِي الْاَلْبَابِ ای خداوندان عقلهای صافی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ و شاید که شما
رستگار شوید در عالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام سوالها میکردند یکی میگفت
من کیست و دیگری میگفت که شتر من گم شده کجاست حق تعالی آیت فرستاد که يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه گرویده اید لَا تَسْئَلُوْا مپرسید
عَنْ اَشْيَآءَ اِنْ تُبْدَ لَكُمْ از چیزها که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن تَسُؤْكُمْ اندوهگین گرداند شما را وَاِنْ تَسْئَلُوْا عَنْهَا و اگر بپرسید از چیزها
که اگر پرسیدن آن حِيْنَ يُنَزَّلُ الْقُرْاٰنُ در وقتی که فرود آید قرآن تُبْدَ لَكُمْ آشکارا کرده شود برای شما از عهده آن بیرون نتوانید آمد عَفَا اللّٰهُ

عَنْهَا عفو کرد خدای ازان یعنی هر سید از چیزها ای که خدای درگذرانید آنرا و بدان تکلیف نکرد بندکان را آورده اند که چون آیت فرضیت حج نازل
شد سراقه بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شده حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از و اعراض فرموده و او سه نوبت این سخن را اعاده کرد
حضرت فرمود که لا لو گفتمی نعم هر سال واجب شدی و شما را توانائی آن نیست فاترکونی ما ترکتکم و این آیت نازل شد که خدایتعالی درگذرانید
و بدین سوال شما را مواخذه نیست وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزکار است که عفو میکند حَلِیْمٌ بردبار است که بعقوبت تعجیل نمی نماید قَدْ
سَاَلَهَا بدرستی که پرسیدند از چیزها قَوْمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند و حواریان که در خواست مائده کردند
ثُمَّ اَصْبَحُوْا بِهَا كٰفِرِيْنَ پس گشتند بآن سوالها از کافران یعنی بعد از شهود معجزه بدان نگرویدند و سبب نزول عقوبت شد بر ایشان پس نیکبخت
آنست که از حال دیگران عبرت گیرد و بفعول و فعل فضولی اشتغال نکند و درین باب گفته اند **نظم**
بگو آنچه گفتن ضرورت شود ؛ دگر گفتها را فرو بند در ؛ بجا آر فعلی که لازم بود ؛ ز افعال بیحاصل اندر گذر ؛ آورده اند که عمرو بن لحی
هفت قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی قریش بود بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمٰعیل علیه الصلوة والسلام منصرف ساخته به پرستش اصنام ترغیب
نمود و نصب اوثان و تعیین بحایر و سوایب از پیش او بود و اصح روایات درین باب آنست که چون ناقه پنج بطن نزادی و آخرین بطن نر بودی
گوش او را بشکافتندی از سواری و دوشیدن و بار کردن و موی بریدن او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه دور نساختندی و آنرا بحیره میگفتند و اگر
شخصی را بیماری بودی یا مسافری داشتی بجهت شفای بیماری و قدوم مسافران ناقه را گفتی ناقتی هذه سائبة پس آن ناقه را سر دادی و در همه چیز
حکم بحیره داشتی و آنرا سائبه گفتندی و گوسفند چون هفت بطن بزادی بطن سابع را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتندی ازان ماست و میان
رمه سر میدادند و اگر مذکر بودی گفتندی ازان خداوندان ماست آنرا ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودندی نر را نمی کشتندی و می گفتندی وصلت اخاها
یعنی انثی به برادر خود پیوست و برادر حکم او گرفت آنرا وصیله خواندندی و فحلی که ده ساله ناقه را آبستن ساختی میگفتندی حمی ظهره یعنی پشت
خود را حمایت کرد و دیگر سواری نمیکردندی و از و هیچ آب و گیاه منع نمیکردندی و او را حامی گفتندی و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام اهل این قبایل سبع بدین آئین بودند و داعیه ایشان آن بود که خدایتعالی بدین وجه امر فرموده که حق تعالی رد
سخن ایشان کرد و آیت آمد که مَا جَعَلَ اللّٰهُ تعیین نکرده است خدایتعالی و امر نفرموده و مقرر نساخته هیچ چیز مِنْ بَحِيْرَةٍ از ناقه گوش شکافته
وَّلَا سَآئِبَةٍ و نه ناقه بچه را باز گذاشته وَّلَا وَصِيْلَةٍ و نه شاتی که به برادر خود پیوسته بود وَّلَا حَامٍ و نه حمایت کننده ظهر خود را
وَّلٰكِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و لیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او يَفْتَرُوْنَ افترا می کنند و می بندند عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای
دروغ را که تحریم اینها بدو نسبت میکنند وَاَكْثَرُهُمْ و بیشتر کافران لَا يَعْقِلُوْنَ نمیدانند حلال و حرام را در تحلیل آن عقلا کار نفرمایند
بلکه بتقلید گذشتگان راه می روند وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ و چون گویند مر ایشان را که ای سرگشتگان تَعَالَوْا بیائید اِلٰى مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بانچه خدای
فرستاده است از حکم حلال و حرام وَاِلَى الرَّسُوْلِ و بیائید برسول که بیان کننده آن حکم است قَالُوْا حَسْبُنَا گویند بس است مارا
مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ اٰبَآءَنَا آنچه یافته ایم پدران خود را بران اَوَلَوْ كَانَ اٰبَآؤُهُمْ آیا تقلید میکنند و اگر چه باشند پدران ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ
شَيْـًٔا نمیدانند چیزی را وَّلَا يَهْتَدُوْنَ و نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم
در هیچ نمی باید کرد تا کار کسی به تحقیق انجامد موافق این نظم است **نظم** از مقلد تا محقق فرقهاست ؛ این یکی کوهست و آن دیگر صداست
منبع گفتار این سوزی بود ؛ وان مقلد کهنه آموزی بود ؛ دست در بینا زنی آئی براه ؛ دست در کوری زنی افتی بچاه ؛ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا ای گروه گرویدکان عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ بر شما باد محافظت نفسهای شما و التزام صلاح آن لَا يَضُرُّكُمْ زیان نرساند شما را مَّنْ
ضَلَّ بی راهی آنکس که گمراه شد اِذَا اهْتَدَيْتُمْ چون شما راه یافته باشید و از جمله اهتدا آنست که نهی منکر کنید بحسب طاقت خود و نگوئید
که ضلال دیگری مرا زیان ندارد ؛ **بیت** اگر بینی که نابینا و چاهست ؛ و گر خاموش بنشینی گناه است ؛ این آیت وقتی فرود آمد
که مؤمنان حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان می کردند آورده اند که حق سبحانه و تعالی فرمود که شما خود را نگاه دارید که از

گمراهی کافران مؤمنان مهتدی را ضرر نیست اِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيْعًا بسوی خدایتعالی است بازگشتن همه شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد کرد شما را
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بانچه بودید که عمل میکردید آورده اند تمیم داری و عدی بن مالک که از انصاری بودند به تجارت عزیمت شام کردند و مسلمانی
بدیل نام که مولای عمرو بن عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرد و در میان
رخوت مخفی ساخته و مرض وی اشتداد یافت تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او را باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت او را بحوزه
تصرف در آوردند و آنائی از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سه صد مثقال نقره در انجا بود از میان امتعه وی برداشتند و باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل
وی کردند و ورثه در میان این صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت و نقود وی بود یافتند و چون آنای مذکور در میان آن یافته نشد رجوع به تمیم و عدی کردند
ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلای حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آوردند این آیت آمد يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه گرویده
اید از انچه شما را فرموده اند شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ گواهی وصیت است در میان شما اِذَا حَضَرَ چون ظاهر شود اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما را علامت مرگ
پس باید که گواه شوید حِيْنَ الْوَصِيَّةِ بهنگام وصیت کردن اثْنٰنِ دو تن ذَوَا عَدْلٍ خداوندان عدل و انصاف مِّنْكُمْ از اقارب
شما یا از مسلمانان اَوْ اٰخَرٰنِ یا دو تن دیگر مِنْ غَيْرِكُمْ از غیر شما یعنی از اهل ذمه و حالا این حکم منسوخ و گواهی ذمی بر مسلمانان نمی شنوند باجماع
اِنْ اَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ چون شما سفر کنید فِى الْاَرْضِ در زمین فَاَصَابَتْكُمْ پس برسد بشما مُّصِيْبَةُ الْمَوْتِ مرگ رسیدنی یعنی نزدیک
شود به مرگ محصل سخن آنست که چون در سفر بر موت مشرف شوید دو کس را بر وصیت خود گواه گیرید مسلمانان یا غیر ایشان اگر در سفر باشید و گواه
ضرورت باشد تَحْبِسُوْنَهُمَا باز دارید آن دو کس را که غیر شمااند مِنْۢ بَعْدِ الصَّلٰوةِ از پس نماز دیگر که هنگام شریف است و وقت اجتماع مردم
فَيُقْسِمٰنِ بِاللّٰهِ پس سوگند خورند بخدای اِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک دارید شما در ایشان و مضمون سوگند این باشد لَا نَشْتَرِيْ بِهٖ بدل نمیکنیم
باین سوگند ثَمَنًا بهای اندک را که آن مال دنیا است یعنی برای طمع مال میت سوگند بدروغ نمیخوریم وَّلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى و اگر مشهود له خویش
ما باشد که سوگند بدروغ یاد نمی کنیم وَلَا نَكْتُمُ و نمی پوشیم شَهَادَةَ اللّٰهِ گواهی خدایتعالی را با قامت آن فرموده اِنَّآ اِذًا بدرستی که ما آن وقت
که بپوشیم گواهی را لَّمِنَ الْاٰثِمِيْنَ از بزهکاران باشیم پس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد
که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند را براستی میخوریم و بفرمود که تا دست از ایشان باز داشتند بعد از آن آنای گمشده را در دست ایشان باز یافتند
و میان ایشان و ورثه بدیل دران باب مجادله از حد اطناب بگذشت و ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه مارا بینه نبود
اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگر باره بمجلس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مرافعه کردند آیت آمد که فَاِنْ عُثِرَ پس اگر اطلاع یافته شود
عَلٰۤى اَنَّهُمَا اسْتَحَقَّاۤ اِثْمًا برانکه این دو گواه کسب کرده اند گناه را بسبب خیانت فَاٰخَرٰنِ پس دو گواه دیگر يَقُوْمٰنِ مَقَامَهُمَا برخیزند
بجای آن دو خیانت کننده مِنَ الَّذِيْنَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده بر گواهان یعنی ورثه الْاَوْلَيٰنِ
آنانکه اول بودند در ذکر مراد همه اولیای میت اند و حفص و استحق معلوم میخواند و اولیای نیز قراءتست یعنی دو گواه که احق و اولی اند بشهادت
ازان دو بیگانه زیرا که خویشانند و شناسا به حقیقت و امر ایشان بگواهی قیام نمایند فَيُقْسِمٰنِ بِاللّٰهِ پس سوگند خورند بخدای مضمون آنکه لَشَهَادَتُنَاۤ
هر آینه گواهی ما اَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا سزاوار ترست و راست تر از گواهی آن دو تن که قبل ازین گواهی داده اند وَمَا اعْتَدَيْنَاۤ
و ما ستم نمیکنیم و از حد در نمیگذریم درین گواهی اِنَّاۤ اِذًا بدرستیکه آن هنگام که چنین کنیم لَّمِنَ الظّٰلِمِيْنَ از ستمکاران باشیم که باطل را در موضع حق
وضع کرده اند پس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که تا عمرو بن عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند خوردند بخدا
بعد از صلوة عصر که این آنا حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا آنای را بورثه بدیل دادند ذٰلِكَ این حکم که کردیم
از رد یمین بشاهدان اَدْنٰۤى نزدیک ترست اَنْ يَّاْتُوْا بانکه بیایند گواهان بِالشَّهَادَةِ بگواهی عَلٰى وَجْهِهَاۤ بر وجهی که حق آنست اَوْ يَخَافُوْۤا
یا نزدیک است بانکه بترسند اَنْ تُرَدَّ اَيْمَانٌ ازانکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بَعْدَ اَيْمَانِهِمْ بعد از سوگند اینکه ایشان خورده اند و مدعی
سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شوند وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای بخوردن سوگند دروغ وَاسْمَعُوْا و بشنوید امر خدا را

بسمع اجابت وَاللّٰهُ وخدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰسِقِيْنَ راه ننماید فاسقانرا که خائنان وگواهان دروغند يَوْمَ يَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ یاد کنید
روزی را که خدایتعالی جمع کرداند پیغمبرانرا فَيَقُوْلُ پس گوید مرایشانرا مَاذَا اُجِبْتُمْ چه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما را در چه چیز اجابت کرده‌اند
وقتیکه ایشانرا بتوحید دعوت کردید سؤال برای توبیخ منکران است یا بجهت ادای شهادت انبیا علیهم السلام بر مومنان است ایشان قَالُوْا
گفتند پیغمبران لَا عِلْمَ لَنَا هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو یا دانشی نیست ما را بچیزی الا آنکه تو او را به از ما میدانی اِنَّكَ اَنْتَ بدرستی که تو عَلَّامُ الْغُيُوْبِ
داننده نهانهایی پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند و چه در دل نهان داشتند و چه چیز اجابت نمودند و چه چیز را انکار کردند اِذْ قَالَ اللّٰهُ يٰعِيْسَى ابْنَ
مَرْيَمَ یاد کن ای محمد چون گفت خدایتعالی عیسی پسر مریم را اذْكُرْ نِعْمَتِيْ یاد کن نعمت مرا که افاضت کردم عَلَيْكَ وَعَلٰى وَالِدَتِكَ بر تو و بر مادر تو
اِذْ اَيَّدْتُّكَ یاد آر که چون تقویت کردیم ترا بِرُوْحِ الْقُدُسِ به جبرئیل یا بکلامی که بدان احیای دین کردی یا احیای موتی و گفته‌اند
روح القدس انجیل است تُكَلِّمُ النَّاسَ سخن میگوئی با مردم فِي الْمَهْدِ در گهواره و آن معجزهٔ تو بود وَكَهْلًا و سخن گوئی در حالت کهولت
یعنی کلام تو در حالت طفولیت و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یکسان است باین آیت استدلال میکنند بر نزول عیسی علیه السلام باتفاق
علما قبل از سن کهولت بآسمان رفته و بهمان سن نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید وَاِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتٰبَ و دیگر یاد کن ای
عیسی چون بیاموختم ترا کتاب یعنی کتابت خط وَالْحِكْمَةَ و فهم چیزها وَالتَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِيْلَ و معانی و حقایق تورات و انجیل
وَاِذْ تَخْلُقُ و یاد کن آنرا که میسازی مِنَ الطِّيْنِ از گل كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ مانند هیأت مرغ بِاِذْنِيْ بدستوری من فَتَنْفُخُ فِيْهَا پس میدمی در آن
صورت که از آن گل ساخته فَتَكُوْنُ طَيْرًا پس بشود آن صورت گل مرغ زنده بِاِذْنِيْ بفرمان من وَتُبْرِئُ الْاَكْمَهَ و از علت بیرون می
آری کور مادرزاد را چشم او را روشن میکنی وَالْاَبْرَصَ و پاک و بی علت میسازی ابرص را بِاِذْنِيْ با مر من وَاِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتٰى و چون بیرون می آری
مردگانرا از قبور ایشان زنده بِاِذْنِيْ بفرمان من وَاِذْ كَفَفْتُ بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ و یاد کن چون باز داشتم شر بنی اسرائیل یعنی جهودان از عنک
از تو که قصد قتل تو داشتند اِذْ جِئْتَهُمْ وقتیکه آمده بودی بدیشان بِالْبَيِّنٰتِ بمعجزهای روشن از آنچه مذکور شد فَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا
پس گفتند آنانکه کافر شدند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل اِنْ هٰذَآ نیست این ابرا و احیا و سایر معجزات که عیسی علیه السلام می نماید اِلَّا سِحْرٌ مُّبِيْنٌ
مگر جادوی روشن یعنی بر هیچکس مخفی نمانده که این سحر است وَاِذْ اَوْحَيْتُ اِلَى الْحَوَارِيّٖنَ و یاد کن ای محمد آنرا که امر کردم مر حواریانرا بزبان
پیغمبر خود اَنْ اٰمِنُوْا بِيْ آنکه ایمان آرید بمن وَبِرَسُوْلِيْ و بفرستادهٔ من یعنی عیسی علیه السلام قَالُوْٓا اٰمَنَّا گفتند ایمان آوردیم وَاشْهَدْ
بِاَنَّنَا مُسْلِمُوْنَ و تو گواه باش بآنکه ما گردن نهاده کاریم فرمان ترا اِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّوْنَ یاد کن ای محمد آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی علیه السلام
بودند يٰعِيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ ای عیسی پسر مریم هَلْ يَسْتَطِيْعُ رَبُّكَ هیچ فرمان تو می برد یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو تا دعا کنی
اَنْ يُّنَزِّلَ عَلَيْنَا آنکه فرو فرستد بر ما مَآئِدَةً مِّنَ السَّمَآءِ خوانی آراسته از آسمان مائده خوانی را میگویند که بر آن طعام باشد
ایشان از عیسی علیه السلام خوانی طلبیدند قَالَ اتَّقُوا اللّٰهَ گفت عیسی بترسید از خدایتعالی و مثل این سؤالها مکنید اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ اگر هستید
شما باور دارندگان مر کمال قدرت او را و صحت نبوت من قَالُوْا گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولیکن
نُرِيْدُ اَنْ نَّاْكُلَ مِنْهَا میخواهیم که بخوریم طعامی از آن مائده وَتَطْمَئِنَّ قُلُوْبُنَا و آرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی با دانش بیانی
یعنی مشاهدهٔ ما با استدلال جمع شود وَنَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا و بدانیم که تو راست گفتی با ما در آنکه هرچه از خدایتعالی درخواهید شما از آن وا رد
وَنَكُوْنَ عَلَيْهَا و باشیم بر آن مائده مِنَ الشّٰهِدِيْنَ از گواهان وقتیکه از ما گواهی طلبند از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که چون حواریان
طلب مائده کردند عیسی علیه السلام فرمود که سی روز روزه دارید آنگه از خدایتعالی بطلبید آنچه میخواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند
یا عیسی ما برای هر که این کار میکردیم ما را طعام میداد پس از خدایتعالی درخواه تا ما را طعام دهد سلمان رضی الله عنه نقل میکند که چون حواریان سؤال مائده
کردند عیسی علیه السلام پشمینه در پوشید و دعا کرد چنانچه حق تعالی فرمود قَالَ عِيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ گفت عیسی پسر مریم اللّٰهُمَّ ای خداوند ما اللهم
کلمه بزرگوار است ابو رجا عطاردی گفته که بفتاد و نام از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل میکنند که هر که گوید اللهم

خدایرا بهمه نامها خوانده و مناجات عیسی علیه السلام در وقت طلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خوانده گفت رَبَّنَآ ای پروردگار ما اَنْزِلْ عَلَيْنَا فرو فرست
بر ما مَآئِدَةً مِّنَ السَّمَآءِ خوانی از آسمان تَكُوْنُ لَنَا عِيْدًا که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد لِّاَوَّلِنَا
مر اهل زمان ما را وَاٰخِرِنَا و آنرا که از پس ما آیند یا اول ما و آخر ما از آن خوان بهره یابند وَاٰيَةً مِّنْكَ و باشد آن خوان آیتی علامتی صادر
از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من وَارْزُقْنَا و روزی کن ما را از آن خوان یا توفیق شکر آن وَاَنْتَ خَيْرُ الرّٰزِقِيْنَ و تو بهترین
روزی دهندگانی قَالَ اللّٰهُ گفت خدای اِنِّيْ مُنَزِّلُهَا و بدرستی که من فرو فرستنده‌ام این خوانرا عَلَيْكُمْ بر شما جهت اجابت سؤال شما
فَمَنْ يَّكْفُرْ پس هر که کافر شود بَعْدُ مِنْكُمْ بعد از نزول مائده از شما فَاِنِّيْٓ اُعَذِّبُهٗ پس من او را عذاب کنم عَذَابًا عذاب کردنی چنانچه
لَّآ اُعَذِّبُهٗٓ آن عذاب نکنم اَحَدًا مِّنَ الْعٰلَمِيْنَ دیگری از عالمیان پس حق تعالی دو قطعه ابر فرستاد و سفرهٔ سرخ در میان ایشان بود تا
بزمین آمدند و سفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد و عیسی علیه السلام بگریه در آمد و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود که خدایا
این خوانرا رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت و نماز گذارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت
خوانی پدید آمد آراسته و بر و ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن از وی میچکید نزدیک سر او نمک و نزدیک دم او سرکه و برحوالی آن انواع
ترهامگر گندنا و پنج گرده نان بر خوان نهاده بر یکی زیتون و بر دومی عسل و بر سیوم روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون برخاست که یا روح الله
این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی فرمود که از هیچ کدام نیست بلکه طعامی است که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده‌اید
و شکر گوئید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر درین آیت آیتی دیگر بما نمائی که موجب ازدیاد یقین شود عیسی علیه السلام بآن ماهی بریان
فرمود که زنده شو بفرمان خدایتعالی ماهی فی الحال بجنبش آمد عیسی علیه السلام فرمود که بحال اول شو باز همان ماهی بریان شد پس حواریان از تهدید بلا
ترسان شده از آن مائده نخوردند و عیسی علیه السلام فرمود تا درویشان و بیماران و معلولانرا طلبیدند و گفت بخورید که شما را عطا است و دیگران را بلا است
هزار و سیصد تن از آن طعام بخوردند و هیچ چیز از آن خوان از آنچه بود کم نشد هیچ فقیری از آن طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری نخورد
الا که شفا یافت پس مائده بآسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا همه از آن تناول نمودند بعد از چهل روز غایب شد و روزی می آمد
و روزی نمی آمد همچون ناقهٔ صالح علیه السلام پس وحی آمد که ای عیسی مائده مر ابفقرا ده نه باغنیا توانگران ازین حکم مضطرب شده در مائده شک
آوردند و آنرا بر جادوی حمل کردند و هشتاد و سه تن و بقول صاحب معالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز بمردند وَاِذْ قَالَ
ربع اللّٰهُ يٰعِيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ و یاد کن چون گفت خدای عیسی پسر مریم را بعد از رفع او بآسمان یا گوید خدای روز قیامت مر عیسی را برای تنبیه و تقریع
نصاری ءَاَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ آیا تو گفتی مردمانرا اتَّخِذُوْنِيْ وَاُمِّيَ مرا و مادر مرا که بگیرید مرا و مادر مرا اِلٰهَيْنِ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ دو خدای بدون
خدای قَالَ سُبْحٰنَكَ گفت عیسی پاکی گویم ترا تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی مَا يَكُوْنُ لِيْ نسزد و نشاید مرا اَنْ اَقُوْلَ آنکه گویم مَا لَيْسَ لِيْ
بِحَقٍّ آنچه مرا سزاوار نباشد اِنْ كُنْتُ قُلْتُهٗ اگر بوده‌ام که گفته‌ام آنرا فَقَدْ عَلِمْتَهٗ پس بدرستی که تو دانسته آنرا تَعْلَمُ مَا فِيْ نَفْسِيْ تو
میدانی آنچه در ذات منست وَلَآ اَعْلَمُ و من نمیدانم مَا فِيْ نَفْسِكَ آنچه در ذات تو هست یا تو میدانی آنچه من نهان کرده‌ام و من نمیدانم آنچه تو نهان
داری اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوْبِ بدرستی که تو دانای پوشیده‌هائی مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم مر ایشانرا یعنی امت خود را اِلَّا مَآ اَمَرْتَنِيْ بِهٖٓ
مگر آنچه تو امر کردی مرا بآنکه با ایشان گویم از توحید و تعبد و من نگفتم ایشانرا مگر اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ آنکه بپرستید خدایرا رَبِّيْ وَرَبَّكُمْ پروردگار من
و شما پس من خود را مخلوق و مربوب گفتم نه رب و خالق وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ و بودم بر اقوال و افعال ایشان شَهِيْدًا گواه یا نگاه بان مَّا دُمْتُ
فِيْهِمْ مادامیکه بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِيْ پس آن هنگام که فرا گرفتی مرا یعنی رفع کردی بآسمان یا بمیرانیدی كُنْتَ اَنْتَ الرَّقِيْبَ
عَلَيْهِمْ تو بودی تو نگاه بان بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان وَاَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و تو بر همه چیز شَهِيْدٌ گواه و مطلع بر آن
و مراقب آن اِنْ تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب کنی ایشانرا بر کفر فَاِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بدرستی که ایشان بندگان تواند و بنده را تو مالک مطلق عزّ شأنه
نرسد در هرچه کند وَاِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ و اگر بیامرزی ایشانرا بآنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَاِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ پس بدرستی که تو

که تو غالبی و قادری بر ثواب و عقاب اَلْحَکِیْمُ ۵ دانا در هر چه کنی از عفو و عذاب قَالَ اللّٰهُ گفت خدای تعالی مراد آن است که گوید خدای تعالی
و ایراد لفظ ماضی برای تحقیق وقوع است کانه که قیامت قایم شد و خدای گفت هٰذَا یَوْمُ این روزی است که درین روز یَنْفَعُ الصّٰدِقِیْنَ
سود میرساند راست گویان را صِدْقُهُمْ راستی که واقع شده است از ایشان در دنیا لَهُمْ جَنّٰتٌ تَجْرِیْ مر این صادقان را بهشت ها
که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها خٰلِدِیْنَ فِیْهَا در حالتیکه جاوید باشند دران اَبَدًا ط همیشه تاکید است در خلود
یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خشنود گشت خدای از ایشان بطاعت وَرَضُوْا عَنْهُ و خشنود گشتند
ایشان از وی به نیل کرامت ذٰلِکَ این دخول جنان و حصول رضوان اَلْفَوْزُ الْعَظِیْمُ ۵ رستگاری بزرگ است لِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین ها وَمَا فِیْهِنَّ ط و آنچه در سموات و ارضین است وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ
و او بر همه چیز ها توانا است بقدرتیکه از عجز و ضعف منزه و مقدس و تعالی و تقدس

سُوْرَةُ الْاَنْعَامِ مَکِّیَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۵ وَهِیَ خَمْسٌ وَّسِتُّوْنَ اٰیَةً

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ستایشها مر خدای راست و مرجع همه ثناها حضرت کبریا است الَّذِیْ آن خداوندیکه بقدرت کامله خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ ع
بیافرید آسمانها را بی عمدی و مددی و زمین را بی اصلی و ماده وَجَعَلَ الظُّلُمٰتِ وَالنُّوْرَ ط و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را رد قول مجوس است
که گفته اند الله خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه فرموده که نور و ظلمت هر دو مخلوق من اند و بعضی برآنند که مراد از ظلمت و نور
شب و روز است و گفته اند جهل و علم و یا معصیت و طاعت یا نار و جنت و در انوار فرموده که هدی و ضلالت و از ینجهت ظلمت را بلفظ جمع یاد
آورده که ضلالت متعدد است و نور را بلفظ واحد یاد کرد که هدی یکی است و در بحر الحقایق فرموده که بیافرید آسمان دل و زمین نفس را و پیدا کرد
ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ثُمَّ
پس با همه دلایل و آیات الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه کافر شدند بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُوْنَ ۵ با پروردگار خود برابری میدهند بتان را یا عدول میکنند
از پرستش آفریدگار خود بعبادت غیر او هُوَ الَّذِیْ خَلَقَکُمْ او ست آن کسیکه بیافرید پدر شما را مِّنْ طِیْنٍ از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را
از طین یعنی ابو البشر را از ان مخلوق ساخت ثُمَّ قَضٰۤی اَجَلًا ط پس حکم فرمود مدتی را که چون بسر آید اجل برسد وَاَجَلٌ مُّسَمًّی عِنْدَهٗ
و مدتی نام برده و معین شده نزدیک وا است که کسی نداند و بعد از گذشتن آن قیامت قایم باشد ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُوْنَ ۵ پس شما شک می آرید
ای مشرکان با وجود این آیت در توحید و در بعث یعنی بعد از انکه ثابت شد که بدو خلقت خلق از وا است پس شک نباید آورد که معاد خلق بدو است
وَهُوَ اللّٰهُ و او ست خداوند و معبود مطلق فِی السَّمٰوٰتِ وَفِی الْاَرْضِ ط در آسمانها و زمینها و همه را اجزاء و خدائی نیست یَعْلَمُ
سِرَّکُمْ میداند آنچه پنهان شما است یعنی آنچه در دل مخفی دارید وَجَهْرَکُمْ و آنچه آشکار شما است یعنی بزبان می آرید وَیَعْلَمُ مَا تَکْسِبُوْنَ
و میداند آنچه میکنید از خیر و شر شما را بران خبر خواهد داد و در فتوحات آورده که سر کم اشارت است به نسبت باطنی انسان و جهرکم عبارت از
نسبت ظاهری او است صاحب بحر الحقایق آورده که مراد از سر سر خلافت است که در انسان و دیعت نهاده و جهر صفات حیوانی و احوال نفسانی
او است و حقیقت آنست که آدمی را صورتی است جسمانی و معنی روحانی بجسم از عالم خلق است و بروح از عالم امر بسر ش از مرتبه امر شود و جهر ش از
مرتبه خلق و در نقد الفصوص فرموده که انسان مرآتی است ذات وجهین در یک روش نقائص عبودیت هویدا چون بخصائص ربوبیت نگری
از همه موجودات بزرگوار تر است و چون نقائص عبودیت شمری از همه کائنات خوار و بیمقدار تر است شعر چون در خود از او صاف تو
یابم اثری ؛ حاشا که بود نیک تر از من دگری ؛ و انذم که فتد بجمال خویشم نظری ؛ در هر دو جهان نباشد از من بتری ؛ حق سبحانه و تعالی
میفرماید که من اسرار خصایص شما را در مرتبه غیب میدانم و آثار نقایص شما را در عالم شهادت می شناسم و دیگر میدانم آنچه شما میکنید از عملی که سبب
ترقی باشد بر درجات انسانیت یا موجب تنزل بدرکات حیوانیت او دانستن این دانائی سالک را بران دارد که با صلاح و تزکیه اعمال
مشغول شده از حضیض استیفای حظوظ حیوانی بذروه استیناس نعیم روحانی متصاعد گردد نظم حیف باشد که عمر انسانی ؛ چون بهایم بخواب و

خور گذرد

خور گذرد ؛ آدمی میتواند از کوشش ؛ که ز فرشته بفضل در گذرد ؛ وَمَا تَاْتِیْهِمْ مِّنْ اٰیَةٍ و نمی آید بکافران از آیتی مِّنْ اٰیٰتِ رَبِّهِمْ از آیات پروردگار
ایشان یعنی قرآن با ظاهر نمیشود بدیشان معجزه چون انشقاق قمر و انقلاع شجر و غیر آن اِلَّا کَانُوْا مگر که هستند عَنْهَا مُعْرِضِیْنَ ۵ از ان آیت
و معجزه اعراض کنندگان فَقَدْ کَذَّبُوْا بِالْحَقِّ پس بدرستیکه بدروغ داشتند قرآن را لَمَّا جَآءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان فَسَوْفَ یَاْتِیْهِمْ
پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بر ایشان اَنْبٰٓؤُا مَا کَانُوْا بِهٖ خبرهای آنچه بودند که بدان یَسْتَهْزِءُوْنَ ۵ استهزا میکردند و ظهور آن
در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان یا بهنگام ارتفاع رایت اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سده سینه خیر الانام علیه السلام و ظهور آن
اخبار بر کافران در آخرت روشن است اَلَمْ یَرَوْا آیا نه دیدند و ندانستند که ما بقوت قهاریت کَمْ اَهْلَکْنَا چند بد کنار کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از ایشان مِّنْ قَرْنٍ از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانیکه در و پیغمبر بود و قرن هفتاد یا هشتاد سال است که اغلب آمال مردم بدین است
و غیر ازین نیز گفته اند پس صفت اهل قرن میکند مَّکَّنّٰهُمْ فِی الْاَرْضِ چنان گروهی را هلاک کردیم که ایشان را در زمین مکان و آرامگاه دادیم
یا دران زمین اهل آنرا متصرف ساختیم یا ایشان را عطا کرده بودیم از مکنت مَا لَمْ نُمَکِّنْ لَّکُمْ آنچه شما را نداده ایم چون عمر دراز و قوت تمام
و وسعت مال و استظهار بخدم و حشم وَاَرْسَلْنَا السَّمَآءَ و فرو فرستاده بودیم باران را عَلَیْهِمْ مِّدْرَارًا ۵ بر ایشان پی در پی
بهنگامی که محتاج بودند بدان وَجَعَلْنَا الْاَنْهٰرَ و گردانیده بودیم جویهای آب را که پیوسته تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهِمْ میرفت در زیر درختان
ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بران مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که بمزارع و بساتین خود می بردند محصل کلام آنست که ایشان
متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و خصب و سعت عیش میگذرانیدند فَاَهْلَکْنٰهُمْ بِذُنُوْبِهِمْ پس هلاک کردیم ایشان را بگناهان ایشان و
نگر و ایشان را آن قوت و نعمت وَاَنْشَاْنَا مِنْۢ بَعْدِهِمْ و بیرون آوردیم پس از هلاک ایشان قَرْنًا اٰخَرِیْنَ ۵ گروهی دیگر و درین آیت کفار
قریش را تهدید کرد بهلاک و در اخبار آمده است که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن امیه مخزومی بخدمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتیکه چهار فرشته نامه نوشته از آسمان بیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای آسمان و زمین
و در ضمن آن مکتوب این معنی مندرج که تو رسول اویی آیت آمد که وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَیْکَ و اگر بفرستیم بر تو کِتٰبًا فِیْ قِرْطَاسٍ نوشته در ورقی
فَلَمَسُوْهُ بِاَیْدِیْهِمْ پس ببینند و بسایند آنرا بدستهای خود و شبهه ایشان در نزول آن کتاب از آسمان مرتفع شود لَقَالَ الَّذِیْنَ
کَفَرُوْٓا هر آینه خواهند گفت آنها که کافرند اِنْ هٰذَآ نیست آنچه آورده بما اِلَّا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ ۵ مگر جادوی روشن بر همه کس وَقَالُوْا و گفتند
کافران لَوْلَآ اُنْزِلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ چرا فرو نفرستند بر محمد فرشته که با ما گوید که این پیغمبر است وَلَوْ اَنْزَلْنَا مَلَکًا و اگر ما فرو فرستیم فرشته
لَّقُضِیَ الْاَمْرُ هر آینه حکم کرده شود بهلاک ایشان چه سنت الهی برین جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را چنانچه طلب کرده اند هلاک
ایشان لازم بود چون نگروند ثُمَّ لَا یُنْظَرُوْنَ ۵ پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک بیک چشم زدن و چون مشرکان میگفتند که چرا
فرشته برسالت بما نمی آید حق تعالی فرموده که وَلَوْ جَعَلْنٰهُ مَلَکًا و اگر ما گردانیدیم رسول فرشته را لَّجَعَلْنٰهُ رَجُلًا هر آینه متمثل
گردانیدیم او را بصورت آدمی چنانچه جبرئیل را به صورت دحیه الکلبی متمثل میسازیم و این صورت بجهت آنست که قوت بشری بدیدن ملایکه بر صورت
اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی از انبیا علیه السلام بقوت قدسی مشاهده ایشان توانند نمود پس ما چون فرشته را فرستیم بصورت بشر کنیم
وَلَلَبَسْنَا و هر آینه دران حال پوشیده گردانیم عَلَیْهِمْ بر ایشان مَّا یَلْبِسُوْنَ ۵ آنچه بر خود پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانچه اکنون رسالت
بشر را مسلم نمیدارند در آن وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت ما هذا الا بشر مثلکم پس تسلی میدهد پیغمبر را تا از قول کافران غبار
ملال بر خاطر آن حضرت علیه الصلوة والسلام ننشیند و میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ هر آینه تکذیب نموده افسوس کرده اند
به پیغمبرانی که بوده اند مِّنْ قَبْلِکَ پیش از تو فَحَاقَ پس فرود آمده است بِالَّذِیْنَ سَخِرُوْا مِنْهُمْ بآنانکه سخریت کرده اند از رسل یعنی
با ایشان استهزا نموده اند مَّا کَانُوْا بِهٖ جزای آنچه کرده بودند که بدان یَسْتَهْزِءُوْنَ ۵ استهزا میکردند و آن جزای عذاب و نکال ع
الهی بود و بگرد ایشان در آمد قُلْ بگوی ای محمد و بترس از ایشان اگر عذاب مشرکان را مسلم نمیدارید سِیْرُوْا فِی الْاَرْضِ سیر کنید در زمین که

حین وگاهی بشام وبر دیار عاد وثمود بگذرید تهتم انظروا این بنگرید بنظر عبرت کیف کان که چگونه بوده است عاقبة المکذبین ۝
آخر کار تکذیب کنندگان قل بگوای محمد و بپرس از ایشان لمن ما فی السموات والارض مر کراست آنچه در آسمانها و زمینها است
از روی خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب گو نبند وگرنه قل لله تو بگو که مر خدایراست کتب نوشت خدای علی نفسه الرحمة بر
نفس خود یعنی التزام نمود از روی فضل وجود رحمت را که قبول توبه است وعفو از معصیت و در احادیث آمده است که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت
وآن نزدیک اوست فوق العرش مضمونش آنکه آن رحمتی غلبت علی غضبی و میشاید که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه و امتنانیه نیز گویند
وآن رحمتی است که همه چیز را فرا رسیده و نتیجه آن عطا داد است بی سابقه سوال و استدعا و رابطه حاجت واستحقاق که در مثنوی معنوی
وارد است نظم در عدم ما مستحقان کی بدیم ۝ که برین جان و برین دانش شدیم ۝ ما نبودیم و تقاضا ما نبود ۝ لطف تو ناگفته
ما می شنود لیجمعنکم بخدای که جمع خواهد کرد خدای شمارا الی یوم القیمة تا روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در روز قیامت لاریب
فیه ط در وی که در وقوع آن شک نیست الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه وعقل سلیم را که سرمایه
ایشان بود ضایع ساختند فهم لا یؤمنون ۝ ایشان ایمان نخواهند آورد وله و مر خدایراست ما سکن آنچه آرام دارد فی الیل
والنهار ط در شب و روز یعنی اوست مالک مکان و زمان و آنچه زمان و مکان را فرا گرفته وهو السمیع و اوست شنوا بآنچه کافران گویند
العلیم ۝ دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول این آیت آن بود که جمعی از کفار قریش گفتندی محمد مارا معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا برین
میدارد که پیش گرفته ما برای تو بطریق ربع از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم که توانگر تر از جمله خویشان خود شوی بشرط آنکه ازین دین رجوع نمایی حق
سبحانه و تعالی فرمود که هرچه شب و روز بران اشتمال دارد از آن خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگر ترین خلق شود قل اغیر الله
بگوای محمد آیا غیر خدایرا اتخذ ولیا فرا گیرم دوست یعنی غیر خدایرا دوست نگیرم فاطر السموات والارض خدای که پدید آرنده آسمان
و زمین است وهو یطعم و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد ولا یطعم ط و روزی داده نمی شود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محتاجند
قال الله تعالی ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین قل انی امرت بگوای محمد بدرستیکه من مامور شده ام
ان اکون اول من اسلم آنکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدایرا برای آنکه نبی سابق امت باشد در دین ولا تکونن من المشرکین
و مرا میگویند که مباش از مشرکان یعنی از شرک آرندگان قل انی اخاف بگو بدرستی که من میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در امر
پروردگار خود یعنی غیر او را پرستم عذاب یوم عظیم ۝ از عذاب روز بزرگ که قیامت است من یصرف هر که بگرداند خدای عذاب
عنه از و و حفص بصیغه مجهول میخوانند یعنی هر که بگردانیده شود عذاب از وی یومئذ در آن روز فقد رحمه پس بدرستی که حق بروبخشایش فرموده
وذلک و این بخشایش خدای الفوز المبین ۝ رستگاری هویداست وان یمسسک الله و اگر برساند بتو خدای بضر سختی چون مرض
و فقر فلا کاشف له پس هیچ باز دارنده و برنده نیست آنرا الا هو مگر او وان یمسسک بخیر و اگر برساند بتو نیکوئی چون غنا و صحت
فهو علی کل شیئ قدیر ۝ پس او بر همه چیزها توانا است وهو القاهر و اوست قهر کننده فوق عباده ط غالب بر بندگان ع
خود فوقیت بمکان نیست بلکه تصویر استعلا و غالبیت حق است بقدرت قهر بر همه مخلوقات وهو الحکیم و اوست محکم کار در تدبیر خود
الخبیر ۝ دانا بخفایای احوال بندگان نقلست که سفهای قریش گفتندی محمد ما کسی را نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علمای نصاری
پرسیده ایم که صفت مرد در کتب خویش دیده آید همه انکار کردند اکنون کیست با ما که گواهی دهد بر رسالت تو در حقیقت کتاب تو آیت آمد
قل بگوای محمد در جواب ایشان ای شیئ چه چیز است اکبر شهادة بزرگتر از جهت شهادت یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهها
قل الله شهید بگو خدای بزرگتر است از جهت گواهی بینی وبینکم او گواه است میان من و شما یعنی گواه حقیت من و بطلان شما
اوست واوحی الی هذا القرآن و بمن وحی کرده اند این قرآن را لانذرکم به تا بیم کنم شمارا بقرآن و اگرچه در و بشارت نیز هست
اما اکتفا کرده باحد الضدین ومن بلغ ط و دیگر انذار میکنم هر کرا قرآن بدو رسید از عرب و عجم و جن و انس امام مقاتل رحمه الله فرموده هر کرا

قرآن بدو رسید حضرت پیغمبر علیه السلام نظیر او است و از اینجاست که محمد بن کعب قرظی فرموده که من بلغه القرآن فکانما رأی محمدا علیه السلام
ائنکم لتشهدون آیا شما نید که گواهی میدهید ان مع الله آنکه با خدای هستند الهة اخری ط خدایان دیگر یعنی بتان قل لا اشهد
بگو من باری گواهی نمیدهم برین قل انما هو بگو جز این نیست که او اله واحد خدای است یگانه و من برین وجه گواهی میدهم واننی
بریئ ط و بدرستی که من بیزارم مما تشرکون ۝ از آنچه بوی شریک میدارید از اصنام وغیر آن الذین اتیناهم الکتاب آنانکه ایشانرا
داده ایم کتاب یعرفونه می شناسند رسول خدایرا علیه السلام بحلیه و صفتی که مذکور است در توریت کما یعرفون ابناءهم چنانکه میشناسند
پسران خود را بحلیه و صفت ایشان مراد معرفتی روشن است آورده اند که حضرت فاروق رض الله از عبدالله بن سلام پرسید که معرفت
شما مر حضرت را علیه السلام که خدای از آن خبر میدهد که همچون معرفت فرزندان است بر چه وجه تواند بود ابن سلام رض گفت من
برسالت پیغمبر علیه السلام متیقن ترم از آنکه بصحت نسب پسر خویش چه این را از توریت دانسته ام اما آنرا معلوم ندارم که زنان
چه ساخته اند عمر رض فرمود که خدای توفیق رفیق تو کرداد ای عبدالله فقد اصبت وصدقت الذین خسروا انفسهم
آنانکه زیان کار شدند در نفسهای خود از مشرکان و اهل کتاب فهم لا یؤمنون ۝ پس ایشان ایمان نمی آرند ومن اظلم و کیست ع
ستمکار تر ممن افتری از کسی که افترا کند و بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغ را بانکه ملائکه دختران او یند و بتان ما نزدیک
وی شفیع خواهند بود او کذب بایاته یا آنکه تکذیب کند آیات او را که قرآن است و او را سحر و شعر و کهانت نام نهد انه لا یفلح
الظالمون ۝ بدرستی که رستگار نشوند ستمکاران یعنی کافران ویوم نحشرهم جمیعا ۝ یاد کن روزی را که حشر کنیم همه ایشان را از عابدان و معبود
ثم نقول پس گوئیم از روی توبیخ للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک آورده اند این شرکاؤکم کجااند خدایان شما که شریک خدای
می ساختید الذین کنتم تزعمون ۝ آنانرا که گمان می بردید که شمارا شفاعت خواهند کرد ثم لم تکن فتنتهم پس نباشد معذرت
ایشان الا ان قالوا مگر آنکه گویند والله ربنا بخدای که پروردگار ماست ما کنا مشرکین ۝ که ما نبودیم شرک آورندگان ۝
و دروغ گویند و بدان سوگند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهده کرامات و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را گویند بیائید
تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس سوگند خورند بخدای که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه تعالی بر دهنهای ایشان مهر نهد تا جوارح ایشان
بر کفر ایشان گواهی دهند که الیوم نختم علی افواههم الآیة انظر کیف کذبوا بنگر که چگونه دروغ میگویند علی انفسهم بر نفسهای
خود به نفی شرک از ان وضل عنهم و گم گشت از ایشان ما کانوا یفترون ۝ آنچه بودند که افترا میکردند از شریک مر خدایرا نقل است که
ابوسفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضع از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام کردند پس نضر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند که ابن حبیب که محمد میگوید
آن لعین گفت من نمیدانم که چه میگوید الا آنکه لب میجنباند و افسانه پیشینیان میخواند چنانچه احیانا من هم بر شما میخوانم این آیت نازل شد که ومنهم
و از کفار که من یستمع الیک کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی وجعلنا و افکنده ایم علی قلوبهم بر دلهای
ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا فهم نکنند آنرا وفی آذانهم وقرا و نهاده ایم در گوشهای ایشان وقرا ط گرانی تا حق نشنوند وان
یروا کل آیة و اگر ببینند هر معجزه که از تو میطلبند لا یؤمنوا بها ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب
ایشان بنهایت رسیده حتی اذا جاءوک تا چون بیایند بتو یجادلونک جدال و خصومت کنند با تو یقول الذین کفروا گویند آنها
که کافر اند ان هذا نیست این کتاب تو الا اساطیر الاولین ۝ افسانه پیشینیان وهم و ایشان یعنی کافران ینهون عنه
باز میدارند مردمان را از ایمان برسول وینئون عنه ج و دور میشوند به نفس خود از و یعنی نه خود ایمان می آرند و نه دیگری را میگذارند گفته
اند این آیت در شان ابوطالب است و معنی آنکه نهی میکند و شمانرا از تعرض رسول علیه السلام به حمایت و خود از دین او دوری میجوید وان
یهلکون و هلاک نمیکنند بدین عمل الا انفسهم مگر نفسهای خود را وما یشعرون ۝ و نمی دانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی

میکند وَلَوْ تَرىٰ و اگر ببینی ایشان را إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ چون بازداشته شده باشند بر آتش هرآینه بینی امری در غایت شناعت
و ایشان را مشاهده کنی که بسختی عذاب فریاد میکنند فَقَالُوا پس میگویند یَا لَیْتَنَا نُرَدُّ کاشکی که ما بازگردانیده شویم بدنیا وَلَا نُکَذِّبَ
بِآیَاتِ رَبِّنَا و تکذیب نکنیم آیات پروردگار ما را وَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ و باشیم از جمله باورداران بَلْ نه چنان است که ایشان میگویند
چون بدنیا روند مؤمن باشند بلکه بر همان کفر خواهند بود و این اقرار و توحید حالی برای آنست که بَدَا لَهُمْ ظاهر شده است مر ایشان را مَا کَانُوا
یُخْفُونَ آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا چون امروز شهادت جوارح بر ایشان ظاهر و ثابت شد عذاب
می کنند و تمنای رجوع بدنیا دارند وَلَوْ رُدُّوا و اگر ایشان را بازگردانند بدنیا لَعَادُوا هرآینه بازگردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ بسوی آنچه که نهی کرده
شده اند از آن یعنی شرک و عصیان وَإِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان دروغگویانند در وعدهٔ ایمان و چون این آیتها در وعید
قیامت بر کافران خوانده شد بعث و نشر را منکر شدند وَقَالُوا و گفتند إِنْ هِیَ نیست این زندگی إِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا مگر زندگانی
ما در دنیا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِینَ و نیستیم ما برانگیختگان از قبور وَلَوْ تَرىٰ و اگر ببینی إِذْ وُقِفُوا عَلىٰ رَبِّهِمْ چون بازدارند کافران را
بحکم خدای یا در موقف عرض قَالَ گوید خدای أَلَیْسَ هٰذَا بِالْحَقِّ آیا نیست این بعث و نشر راست و درست قَالُوا بَلىٰ وَرَبِّنَا
گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقراری کنند موکد بسوگند قَالَ گوید خدای فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ بآنچه
بودید که کافر می شدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ بدرستیکه زیان کردند آنانکه کَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللّٰهِ تکذیب کردند دیدن
خدای را یا باور نکردند لقای ثواب عقاب را بعد از مرگ حَتّٰى إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ تا چون بیاید بدیشان قیامت بَغْتَةً ناگهان
قَالُوا یَا حَسْرَتَنَا گویند ای حسرت و پشیمانی ما عَلىٰ مَا فَرَّطْنَا بر آنچه تقصیر کردیم فِیهَا در حیات دنیا وَهُمْ یَحْمِلُونَ و ایشان
بردارند أَوْزَارَهُمْ گناهان خود را عَلىٰ ظُهُورِهِمْ بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان ایشان لازم باشد بر ایشان و از ایشان
منفک نگردد و در معالم آورده که چون مؤمن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبوئی و گوید مرا می شناسی مؤمن گوید
نی ترا نمی دانم گوید من عمل صالح توام بیا بر ما سوار شو که من در دنیا بسیار بر تو سوار بوده ام و آیت یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارت بدین است
و چون کافر سر از خاک بردارد و پیش آید او را چیزی در نهایت زشتی و ناخوشبوئی و گوید مرا میدانی کافر گوید نی ترا نمیدانم گوید من کردار
بد و ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار میشوم و آیت وهم یحملون اوزارهم علی ظهورهم عبارت از آنست
أَلَا سَاءَ مَا یَزِرُونَ بدانید که بد باری است بار گناه که میکشند وَمَا الْحَیَاةُ الدُّنْیَا و نیست زندگانی دنیا که ایشان مغرورند بدان
إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ مگر بازی کودکان و مشغولی بیوایکان وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ و هرآینه سرای آخرت خَیْرٌ لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ بهتر است
برای کسانی که پرهیزکاری میکنند جهت آنکه سرای آخرت باقی است و لذتهای او خالص از شوایب آفات و نعمتهای او ایمن از بیم
زوال أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید و حفص بخطاب میخواند یعنی تعقل نمیکنید که ازین دو سرای کدام بهتر است آورده اند که اخنس
بن شریق و ابوجهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله چه حکم میکنی در دعوی خود کاذب است یا صادق
حالا کسی بر ما مطلع نیست که اگر راست گوئی باز خواستی کند ابوجهل گفت محمد راستگو است و آنچه بما میرساند آسمانی است نه شیطانی
اما گر بنبوت او اعتراف میکنیم محذوری دارد و آن چنان است که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سرفرازند از لواء و ندوه
و سقایه و حجابت مسجد تعلق بآل قصی دارد و اگر نبوت نیز با ایشان بازگردد اشراف آل قریش و بقیه آل لوی یکبار محروم مانند و قول ابوجهل
آن است که ابوجهل مشافهه با حضرت رسالت پناه علیه السلام گفت که ای محمد ما هرگز ترا دروغ نشنوده ایم و ترا صادق دانسته ایم
ولیکن در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم آیت آمد که قَدْ نَعْلَمُ بتحقیق ما میدانیم إِنَّهُ لَیَحْزُنُکَ الَّذِی یَقُولُونَ بدرستی که ترا اندوهگین
میگرداند آنچه میگویند در تکذیب تو فَإِنَّهُمْ پس بدرستیکه ایشان لَا یُکَذِّبُونَکَ تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو معترفند
وَلٰکِنَّ الظَّالِمِینَ ولیکن ایشان ستمکارانند بِآیَاتِ اللّٰهِ یَجْحَدُونَ انکار میکنند آیت های خدای را از روی عناد پس برای تسلی

ع

آنحضرت

آنحضرت علیه السلام میفرماید وَلَقَدْ کُذِّبَتْ و بدرستی که تکذیب کرده اند رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ پیغمبران پیش از تو فَصَبَرُوا پس ایشان صبر
نمودند عَلىٰ مَا کُذِّبُوا بر آنچه ایشان را تکذیب کردند وَأُوذُوا و بانکه رنج بدیشان رسانیدند حَتّٰى أَتَاهُمْ تا وقتیکه آمد بدیشان نَصْرُنَا
یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم صابرانرا بنصرت و حکم کرده ایم بغلبهٔ مؤمنان بر کافران وَلَا مُبَدِّلَ و نیست تغییر دهنده لِکَلِمَاتِ اللّٰهِ
مر وعدهای خدای را و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده وَلَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِینَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ
وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ وَلَقَدْ جَاءَکَ و هرآینه آمد ترا مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِینَ از خبر فرستادگان که امم ایشان چه آزارها
بدیشان رسانیده اند و ایشان صبر فرموده و آخر غالب شده اند کتب الله لاغلبن انا ورسلی وَإِنْ کَانَ کَبُرَ عَلَیْکَ و اگر هست
گران باشد بر تو إِعْرَاضُهُمْ روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق فَإِنِ اسْتَطَعْتَ پس اگر میتوانی أَنْ تَبْتَغِیَ آنکه بجوئی نَفَقًا
فِی الْأَرْضِ سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرصی که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را بر ایمان قوم بود میخواست که هر معجزه که
اقتراح میکنند حق سبحانه و تعالی ظاهر گرداند تا باشد که بدایرهٔ مؤمنان درآیند حق تعالی این آیت فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو
بزرگ می آید پس اگر میتوانی که بدست آری نقبی در زیر زمین و بدان بجاء آری أَوْ سُلَّمًا فِی السَّمَاءِ یا نردبانی پیدا کنی در آسمان برای فَتَأْتِیَهُمْ
بِآیَةٍ پس بیاری آیتی برای ایشان چنانکه خواهند وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدىٰ هرآینه جمع کردی همه ایشان را
بر هدایت و توفیق ایمان دادی فَلَا تَکُونَنَّ پس مباش صورت خطاب متوجه آنحضرت علیه السلام است و در معنی امت را میگوید مباشید
مِنَ الْجَاهِلِینَ از نادانان بدین مسئله که کفر و ایمان وابستهٔ خذلان و توفیق منست إِنَّمَا یَسْتَجِیبُ جز این نیست که اجابت میکنند دعوت
الَّذِینَ یَسْمَعُونَ آنانکه می شنوند بسمع قبول از روی فهم و تامل اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات وَالْمَوْتىٰ
یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ و مردگان را برانگیزاند خدای آنگاه ایشان بدانند و آن دانستن سود نکند ثُمَّ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ پس بسوی او بازگردانند همه را
برای جزا و مکافات وَقَالُوا و گفتند رؤسای قریش لَوْلَا نُزِّلَ عَلَیْهِ چرا فرو نمی فرستد بر محمد آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ نشانه از پروردگار او
یعنی معجزه که مطلبیم از او قُلْ إِنَّ اللّٰهَ قَادِرٌ بگو بدرستی که خدای قادر است عَلىٰ أَنْ یُنَزِّلَ آیَةً بر آنکه فرستد آیتی از مقترحات ایشان
وَلٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ ولکن بیشتری از ایشان نمی دانند که انزال آن مستجلب بلا و عناست زیرا که حکم الهی برین وجه شرف نفاذ پذیرفته
که چون معجزه طلبند و حق سبحانه و تعالی ظاهر گرداند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال بدیشان فرود آید قوم ثمود و اصحاب مائده وَمَا
مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ و نیست هیچ جنبنده در زمین وَلَا طَائِرٍ و نه هیچ پرنده که در هوا یَطِیرُ بِجَنَاحَیْهِ میپرد به بالهای خود این
کلمه برای تاکید است چنانچه گویند فلان خبر بچشم دیدم و فلان سخن بگوش شنیدم یا آنکه طیران کنایت از سرعت می باشد پس لفظ بجناحیه قطع
مجاز می کند و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُکُمْ الا که ایشان امتانند مثل شما در آفرینش و مرده و زنده
شدن یا در ادای ثنای الهی چه هیچکدام از تسبیح حق سبحانه و تعالی غافل و ذاهل نیست و ان من شیء الا یسبح بحمده مَا فَرَّطْنَا
فِی الْکِتَابِ فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ مِنْ شَیْءٍ هیچ چیز را بلکه او مشتمل است بر دلائل و دقایق امور علوی و سفلی ثُمَّ إِلىٰ
رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا
و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را صُمٌّ کرانند از شنودن دلائل ربوبیت وَبُکْمٌ و گنگانند از گفتن سخن در باب وحدانیت و ایشان
فِی الظُّلُمَاتِ در تاریکیهای کفر و جهل و عناد و تقلیدند مَنْ یَشَإِ اللّٰهُ یُضْلِلْهُ هر کرا خواهد خدای گمراه گرداند یعنی توفیق هدایت
از و منقطع سازد وَمَنْ یَشَأْ و هر کرا خواهد یَجْعَلْهُ ثابت گرداند و نگاه دارد عَلىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ بر راه راست قُلْ أَرَأَیْتَکُمْ
بگو ایشان را که چه می بینید إِنْ أَتَاکُمْ عَذَابُ اللّٰهِ اگر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا أَوْ أَتَتْکُمُ السَّاعَةُ
یا بیاید بشما قیامت و هول و عذاب آخرت أَغَیْرَ اللّٰهِ تَدْعُونَ آیا غیر خدا را میخوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی میخوانید غیر او را
إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ اگر هستید راست گویان که بتان خدایانند بَلْ نه چنان است که بتان را خوانید بلکه إِیَّاهُ تَدْعُونَ او را

نصف

ميخوانيد وتضرع جز بدرگاه او مي بريد فَيَكْشِفُ پس بر ميدارد دفع كند از شما در دنيا مَا تَدْعُونَ اِلَيْهِ آنچه را كشف آن ميخوانيد اِنْ شَاءَ
ع اگر خواهد وَتَنْسَوْنَ و فراموش ميكنيد در وقت دعا يعني دست باز ميداريد مَا تُشْرِكُونَ ه آنچه شرك ساخته آيد با او يعني آلهه خود را وَلَقَدْ
اَرْسَلْنَا و بدرستيكه فرستاديم ما رسولانرا اِلٰٓى اُمَمٍ بامتان ايشان مِنْ قَبْلِكَ پيش از تو وايشان كافر شدند و تكذيب پيغمبران كردند
فَاَخَذْنٰهُمْ پس گرفتيم ايشانرا بِالْبَاْسَآءِ بسختي وتنگي وَالضَّرَّآءِ و آفتها و بيماريها لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُوْنَ ه تا شايد كه زاري كنند
وازشرك اعراض نموده دست نياز در ذيل توبه و استغفار زنند فَلَوْلَآ اِذْ جَآءَهُمْ بَاْسُنَا تَضَرَّعُوا پس چرا وقتي كه آمد بديشان
عذاب ما زاري نكردند و روي تضرع و تذلل بدرگاه ما نياوردند كه اگر زاري كردندي بلا مندفع شدي وَلٰكِنْ قَسَتْ وليكن سخت شده بود
قُلُوْبُهُمْ دلهاي ايشان و ترك تضرع و زاري از قساوت قلب است وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطٰنُ و آراسته كرد براي ايشان ابليس مَا كَانُوْا
يَعْمَلُوْنَ ه آنچه بودند كه بعمل مي آوردند يعني باعمال خود معجب بودند و عجب از جملهٔ صفات هلاك كننده است چنانچه در حديث آمده است
ثلاث مهلكات شح مطاع وهوي متبع واعجاب المرء بنفسه ابليس چون دانست كه از جهت عجب در دام شقاوت ابدي افتاد و بهر دعوي
واف كه از گريبان هستي او سر برزد سرمايه او همين صفت بود لاجرم سرگشتگان بوادي غفلت را از اين راه بچاه ادبار مي اندازد و صفت
عجب و خودبيني در نظر ايشان آراسته مي سازد تا بواسطه خود ديدن از حق پرستيدن باز مي مانند بيت مرد معجب اهل دين نبود
زانكه معجب خداي بين نبود ؛ بخبر زان جهان و مست يكي است ؛ خويشتن بين و بت پرست يكي است ؛ فَلَمَّا نَسُوْا مَا ذُكِّرُوْا بِهٖ
پس آن هنگام كه فراموشي كردند كافران و مكذبان آنچه پند داده شده بودند بدان از باسا و ضرا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بگشاديم بر ايشان
اَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ ه درهاي همه چيزها از نعمت و راحت يعني چون ببلا و محنت پند پذير نشدند بآساني و وسعت معيشت نيز امتحان كرديم
حَتّٰٓى اِذَا فَرِحُوْا تا وقتي كه شاد شدند بِمَآ اُوْتُوْٓا بدانچه بديشان داده بودند از نعمتها و دل دران بستند و آنرا سبب استيفاي لذت
حسي ساخته به نعمت از منعم باز ماندند و برسم شكرگذاري و لوازم سپاس داري به قيام ننمودند اَخَذْنٰهُمْ بَغْتَةً بگرفتيم ايشانرا
ناگهان فَاِذَا هُمْ مُّبْلِسُوْنَ ه پس ايشان بعد از معاينه عذاب بودند پشيمانان و ناميدان فَقُطِعَ پس بريده شد دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ
ظَلَمُوْا آخر آن گروه كه ايشان ستمكاران بودند يعني تصرف كردم اولياي خود را و هلاك كردم تمامي اعداي خود را وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
الْعٰلَمِيْنَ ه و حمد مر خداي را كه پروردگار عالميان است بر هلاك ظالمان و چون هلاكت ظالم از آنروي كه سبب خلاصي مردم است از ستم و بلاد
ايشان از نعمتي بزرگ و غنيمت شگرف است هر آينه هلاك ايشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قُلْ اَرَءَيْتُمْ بگو چه بينيد اِنْ اَخَذَ اللّٰهُ
اگر بگيرد خداي سَمْعَكُمْ شنواي شمارا تا كر شويد وَاَبْصَارَكُمْ و بينائي هاي شمارا تا كور گرديد وَخَتَمَ عَلٰى قُلُوْبِكُمْ و مهر نهد بر دلهاي
شما تا فهم و هوش در و نماند مَنْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ كدام است خداي غير الله كه بقدرت و كرم خود يَاْتِيْكُمْ بِهٖ ه بيارد براي شما آنچه گرفته
اُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْاٰيٰتِ نگاه كن در و بنگر كه ما چگونه ميگردانيم آيتها را از اسلوبي باسلوبي يعني گاهي در ترهيب و ترغيب
سخن ميگوئيم و وقتي در تذكير و تنبيه ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُوْنَ ه پس كافران اعراض كنند از ان و حق را انقياد نكنند قُلْ اَرَءَيْتَكُمْ
بگو اي محمد كافرانرا كه چه بينيد و چه كنيد اِنْ اَتٰىكُمْ عَذَابُ اللّٰهِ اگر بيايد بشما عذاب خداي بَغْتَةً ناگهان بي مقدمه كه تنبيه كند بران
اَوْ جَهْرَةً يا آشكارا كه علامت حلول و نزول آن ظاهر گردد و گفته اند به بغته آن است كه شب فرود آيد و جهرة عذابي است كه در روز واقع شود
و بر هر تقدير هَلْ يُهْلَكُ آيا هلاك شود يعني هلاك نشوند اعني اِلَّا الْقَوْمُ الظّٰلِمُوْنَ مگر گروه ظالمان و مشركان وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِيْنَ
و نفرستاديم پيغمبرانرا اِلَّا مُبَشِّرِيْنَ وَمُنْذِرِيْنَ مگر بشارت دهندگان اهل ايمان را ببهشت و بيم كنندگان كافران را بدوزخ فَمَنْ
اٰمَنَ پس هركه ايمان آرد وَاَصْلَحَ و اصلاح كار خود كند به تقوي و طاعت فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هيچ ترسي نيست ايشانرا از عذاب
جاوداني وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ه نه ايشان اندوهگين شوند از فوت ثواب الجنان وَالَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا و آنها كه تكذيب كرده اند
آيتهاي ما را يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ برسد ايشانرا عذاب بِمَا كَانُوْا يَفْسُقُوْنَ ه بسبب آنكه بودند كه از دايرهٔ تصديق بيرون ميرفتند

قُلْ لَّآ اَقُوْلُ لَكُمْ بگو نميگويم شمارا عِنْدِيْ خَزَآئِنُ اللّٰهِ كه نزديك منست خزينهاي روزي خداي تا هرچه خواهيد بيارم وَلَآ اَعْلَمُ
الْغَيْبَ و من نميدانم غيب را مادام كه وحي بمن نيايد تا هرچه پرسيد جواب گويم وَلَآ اَقُوْلُ لَكُمْ اِنِّيْ مَلَكٌ ج و نميگويم شمارا كه از جنس
فرشته ام تا هرچه خواهيم بقوت ملكي بكنم بلكه من هم چون شما بشرم اِنْ اَتَّبِعُ متابعت نكنم اِلَّا مَا يُوْحٰٓى اِلَيَّ مگر آن چيزيرا كه وحي كرده شود
بمن قُلْ بگو از روي تمثيل هَلْ يَسْتَوِي الْاَعْمٰى آيا يكسان باشد نابينا وَالْبَصِيْرُ ط و بينا يعني برابر نباشد گمراه با راه يافته و جاهل
ع با عالم اَفَلَا تَتَفَكَّرُوْنَ ه آيا هيچ فكر نمي كنيد تا تميز توانيد كرد ميان حق و باطل وَاَنْذِرْ بِهِ و بيم كن بآن چيزيكه بتو وحي ميكنند الَّذِيْنَ
يَخَافُوْنَ آنكسانرا كه ميترسند از بسياري ذلل و تقصير در عمل اَنْ يُّحْشَرُوْٓا از آنكه حشر كنند ايشانرا اِلٰى رَبِّهِمْ بجزاي خداوند ايشان اگرچه بيم
قرآن همه را عام است اما اينجا تخصيص كرد بترسندگان زيرا كه دلي پند پذير و گوش نصيحت شنو ايشانرا است لَيْسَ لَهُمْ نيست مر ايشانرا مِنْ
دُوْنِهٖ بجز خداي وَلِيٌّ دوستي كه متولي امور ايشان باشد در دنيا وَّلَا شَفِيْعٌ و نه شفيعي كه ايشانرا از عذاب برهاند در عقبي پس ايشانرا
بيم كن لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ ه تا باشد كه بپرهيزند از گناه آورده اند كه صناديد قريش با حضرت رسالت عليه الصلوة والسلام گفتند كه همواره در
مجلس تو درويشان و علما يانند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهيب و امثال ايشان اگر اين بندگان و فلسان را از مجلس خود دور
كني ما با تو نشست و برخواست كنيم و سخنان در باب دين و قرآن بگوئيم و بشنويم حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام فرمود كه من اين
مومنان را از صحبت خود نتوانم گفتند پس مجالست ما با ايشان عيب و عار است اگر بوقت حضور ما ايشانرا عذر خواهي تا بروند شايد كه ما انقياد امر تو كنيم
نقل است كه فاروق رض گفت يا رسول الله چنين ميتوان كرد تا به بينيم كه مهم رؤساي عرب بچه ميكشد حضرت درخواست اشراف را قبول كرد
و ايشان برين وعده وثيقه التماس نمودند پس حضرت فرمود تا اسباب كتابت حاضر كردند و مرتضي علي رض را امر كرد تا اين صورت را در حيز كتابت آرد
آيت آمد كه وَلَا تَطْرُدِ الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ و مران از مجلس خود آنانرا كه ميخوانند رَبَّهُمْ پروردگار خود را كه ذكر او ميگويند بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِيِّ
بامداد و شبانگاه يا مي گذارند نماز بامداد و صلوة عصر يُرِيْدُوْنَ وَجْهَهٗ ط ميخواهند بدان دعا و ذكر رضاي خدايرا و گفته اند وجه
صله است يعني ميخواهند خدايرا و بس شيخ ابو يعقوب نهرجوري را قدس سره پرسيدند كه صفت مريد چيست اين آيه برخواند يدعون ربهم
بالغداة والعشي يريدون وجهه و در كشف الاسرار آورده كه ارادت بر سه وجه است اول ارادت دنياي محض كما قال الله
تعالى تُرِيْدُوْنَ عَرَضَ الدُّنْيَا و نشان آن دو چيز است در زيادتي دنيا به نقصان دين رضي بودن و از درويشان و مسلمانان اعراض
نمودن دوم ارادت آخرت محض كما قال الله تعالى ومن اراد الاخرة وسعى لها سعيها و اين نيز دو علامت دارد در سلامتي دين
به نقصان دنيا رضا دادن و در مواسات والفت بر روي درويشان گشادن سيوم ارادت حق محض كما قال الله تعالى يريدون
وجهه و نشان آن پاي بر سر كونين نهادن است و از خود و خلق آزاد گشتن بيت اگر ما را خواهي خطي بعالم در كش ؛ در بحر فنا غرق شو و دم
در كش مَا عَلَيْكَ نيست بر تو مِنْ حِسَابِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ از حساب اعمال ايشان چيزي وَّمَا مِنْ حِسَابِكَ و نيست از حساب
عمل تو عَلَيْهِمْ مِّنْ شَيْءٍ بر ايشان چيزي فَتَطْرُدَهُمْ تا تو براني ايشانرا بسبب هيچ وجه مران فَتَكُوْنَ مِنَ الظّٰلِمِيْنَ پس تو باشي
از ظالمان اگر براني وَكَذٰلِكَ فَتَنَّا و چنانكه پيش از تو آزموده ايم فقرا را با اغنيا همچنان آزموديم بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخي از اشراف را
به بعضي از ضعفا در امور دين و مقدم ساختيم اين ضعفا را بر اقوياي عرب در سبقت با يمان لِّيَقُوْلُوْٓا تا گويند بزرگان اَهٰٓؤُلَآءِ
مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ آيا اين گروه اند كه بنعمت ايمان و احسان يا توفيق و هدايت منت نهاد خداي بر ايشان مِّنْ بَيْنِنَا از ميان ما
اَلَيْسَ اللّٰهُ آيا نيست خداي بِاَعْلَمَ داناتر يعني هست بِالشّٰكِرِيْنَ ه بشكر گويندگان بر نعمت اسلام وَاِذَا جَآءَكَ الَّذِيْنَ و چو بيايند بتو
آنانكه يُؤْمِنُوْنَ بِاٰيٰتِنَا ايمان دارند بآيتهاي ما فَقُلْ سَلٰمٌ عَلَيْكُمْ پس بگو سلام بر شما باد مراد همان درويشان اند كه حق سبحانه از دور
كردن ايشان نهي فرمود و بعد از ان هر كدام كه بحضرت مصطفي محمد عليه الصلوة والسلام آمدي آنحضرت عليه الصلوة والسلام بسلام بروي پيش دستي
كردي و در بعضي تفاسير آورده اند كه قومي بخدمت سيد كائنات عليه افضل الصلوات آمده گفتند يا رسول الله گناهان بزرگ كرديم و جرائم بسيار

ارتکاب نموده تدبیر عذر وچاره استغفار بر چه وکنیم آنحضرت علیه الصلوة والسلام بجواب ایشان ملتفت نگشت وایشان ناامید از عتبه نبوت
باز گشتند فی الحال این آیت نازل شد که چون مومنان گنهکاران که بوحدانیت من ورسالت تو وحقیقت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند بر ایشان
سلام گوی که بشارت است بسلامتی در دنیا ورحمت در عقبی وبگو بعد از سلام كَتَبَ رَبُّكُمْ نوشت پروردگار شما عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ
بر نفس خود بخشش وبخشایش را یعنی وعده داد برحمت یعنی وعده که از شایبه خلف مبرا بود أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ بدرستیکه هر که بکند از شما
سُوءًا کاری بد بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی بدی کند در حالتیکه جاهل باشد بتبعه آن ونداند عقوبتی را که بدان متفرع است ثُمَّ تَابَ مِنْ
بَعْدِهِ پس توبه کند بعد از آن عمل وَأَصْلَحَ وباصلاح آرد کار خود را بانکه عزم کند بر عدم عود آن گناه فَأَنَّهُ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای
آمرزنده است تایبان را رَحِيمٌ مهربان است بر ایشان امام قشیری رح فرموده که اگر ملک بر تو ذلت می نویسد ملک برای تو بر خود رحمت
می نویسد پس ترا دو کتاب است یکی ازلی ویکی وقتی که مقرر است که تا وقتی کتاب ازلی را باطل نتواند ساخت مضمون این آیت شربت
شفایی ست مر بیماران گناه را وشفا بشرط پرهیز است یعنی توبه واستغفار رباعی دردمندان گنه را روز وشب : شربتی بهتر ز استغفار
نیست : آرزومندان وصل یار را : چاره غیر از ناله های زار نیست وَكَذَٰلِكَ وهمچنانکه تفصیل کردیم درین سوره دلایل توحید ونبوت
همچنین نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان وعاصیان تا حق ظاهر گردد وَلِتَسْتَبِينَ وتا روشن شود
سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یافته نقل است که چون قریش آنحضرت علیه الصلوة والسلام را بدین آبا دعوت
کردند این آیت نازل شد که قُلْ إِنِّي نُهِيتُ بگو بدرستی که مرا نهی کرده اند أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه پرستم آنرا که شما تَدْعُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ می پرستید بدون خدای یعنی بتان را که آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم قُلْ لَا أَتَّبِعُ بگو من پیروی نمی کنم
أَهْوَاءَكُمْ آرزوهای شما را قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ
ونباشم از جمله راه یافتگان آورده اند که نضر بن حارث ورؤسای قریش گفتند ای محمد چند ما را بعذاب الهی تخویف وتهدید نمایی اگر عقوبت
متوالی بما رسان وبیش ازین ما را مترسان این آیت آمد قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بگو بدرستیکه من بر حجتی ودلیلی روشنم مِنْ رَبِّي از پروردگار
من که آن قرآن است یا حجج عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق وباطل وَكَذَّبْتُمْ بِهِ وشما تکذیب میکنید آن دلیل را مَا عِنْدِي
نیست نزدیک من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شتاب می نمایید بران یعنی عذابی إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم در تاخیر وتعجیل عذاب إِلَّا لِلَّهِ مگر خدای را
يَقُصُّ الْحَقَّ می گوید خدای خبرهای درست را وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ واو بهترین کارگذاران است یا بیان کنندگان قُلْ لَوْ
أَنَّ عِنْدِي بگو اگر نزدیک من بودی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شما بران شتاب میکنید یعنی عذاب لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر آینه گذارده
شده بودی کار بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من وشما یعنی شما را هلاک کرده بودمی بتعجیل ومیان ما وشما انقطاع شده بودی وَاللَّهُ أَعْلَمُ
وخدای داناتر است بِالظَّالِمِينَ بستمکاران ووقت عذاب کردن ایشان وَعِنْدَهُ ونزدیک اوست مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خزینهای
غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب وعقاب وانقضاء آجال وخواتیم اعمال لَا يَعْلَمُهَا نمیداند آنرا إِلَّا هُوَ مگر او پس
تعجیل وتاخیر عذاب وابسته بحکمت اوست ومتعلق بمشیت او واز سید عالم علیه الصلوة والسلام مروی است که مفاتح غیب پنج چیز است
که کسی آنرا نداند مگر خدای تعالی بعد از آن این آیت برخواند که ان الله عنده علم الساعة تا آخر ومعنی این آیت در سوره لقمان مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی وَيَعْلَمُ ومیداند خدای مَا فِي الْبَرِّ آنچه در بیابان هست از نباتات وحیوانات وَالْبَحْرِ وآنچه در دریاست از جواهر وجانوران آبی
وآنچه در عالم شهادت وبحر عالم غیب است وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ ونیفتد هیچ برگ از درخت إِلَّا يَعْلَمُهَا مگر بداند خدای آنرا که چند برگ
از درخت افتاده وچند برگ بر وی باقی مانده وآن برگ افتاده از درخت تا زمین چند نوبت بر پشت وروی منقلب گشت این مبالغه است در احاطه علم
بجزئیات وَلَا حَبَّةٍ ونیفتد دانه فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ در تاریکی زمین مراد تخمی است که در زیر زمین افتد وَلَا رَطْبٍ ونه تری است
وَلَا يَابِسٍ ونه خشکی است إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر در کتابی روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ گفته اند مراد از رطب ویابس همه چیزهاست

ازجسمانیات

ازجسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست وبعضی بر آنند که رطب اشارت بعالم روحانیات ویابس عبارت از جسمانیات
وهمه در لوح محفوظ مرقوم ومثبت یافته وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ واوست آن خداوندی که میخواند شما را ومتوفی می گرداند بِاللَّيْلِ بشب توفی فراگرفتن
چیزی است بتمام لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان مشارکت هست در زوال احساس وتمیز وامتناع بدن
وسر النوم اخو الموت اشارت بدین است وَيَعْلَمُ ومیداند خدای مَا جَرَحْتُمْ آنچه کسب کنید بِالنَّهَارِ در روز ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ پس برانگیزد
شما را از خواب فِيهِ در روز واطلاق بعث بر یقظه برای ترشیح است در توفی لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُسَمًّى تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام
برده یعنی مرگ برسد ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ پس خبر کند شما را در قیامت بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ بآنچه بوده اید که عمل میکردید وخبر کردن بانکه جزا دهد بر کردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ واوست غالب فَوْقَ عِبَادِهِ بر بندگان خود
وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ وفرو فرستد بر شما حَفَظَةً فرشتگان که نگاه بانند مر اعمال شما یعنی مینویسند عملها را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد
بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آن است که بنده از فضیحت در روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند واز هیبت خطاب
اقرأ کتابک عمل خیر بجا آورد که در وقت نامه خواندن خجل وشرمنده نگردد نظم ببند لشتی از آن روزی که در وی : جگرها خون ودلها ریش بینی
وهیبت نامه اعمال وگویند : بجان تا کردهای خویش بینی : مکن بد ور کنی باری در آن کوش : که اندر نامه نیکی بیش بینی : این کرام
الکاتبین مشرف حال بندگان خواهند بود حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ تا وقتی که بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ بیکی از شما مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا جان
او را بر دارند فرشتگان ما یعنی ملک الموت واعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملائکه رحمت است وهفت دیگر از ایشان ملائکه
عذاب پس چون ملک الموت روح مومن قبض کند به فرشتگان رحمت بسپارد وچون جان کافر بردارد بملائکه عذاب سپرد وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ
واین فرشتگان تقصیر نمیکنند ودر قبض ارواح تاخیر نمی نمایند چون وقت رسد ثُمَّ رُدُّوا پس بازگردانیده شوند مردمان بعد از موت
إِلَى اللَّهِ بحکم وجزای خدای مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ آنکه خداوند ایشان است وحق است یعنی راست کار درست گوی أَلَا لَهُ الْحُكْمُ بدانید که مر او راست
حکم دران روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ واوست شتاب کننده کان گفته اند که حق سبحانه کننده ترین حساب
بمقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن وانس وبسیاری اعمال ایشان واین دلیل کمال قدرت است
قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ بگو کیست که میرهاند شما را مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل وبخار وغبار وَالْبَحْرِ ودریا از ظلمات
دریا که تیرگی شب وسحاب وبخار است مراد درماندگی وسختی وشبها وگشتیها است تَدْعُونَهُ میخوانید نجات دهنده خود را تَضَرُّعًا از
روی زاری آشکارا وَخُفْيَةً وبه پنهانی لَئِنْ أَنْجَانَا ومیگوئید اگر نجات دهد خدای ما را مِنْ هَٰذِهِ ازین شدت ومحنت لَنَكُونَنَّ
هر آینه باشیم مِنَ الشَّاكِرِينَ از شکرگویندگان بر نعمت نجات قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ بگوای محمد که خدای نجات میدهد شما را مِنْهَا از ظلمات
بر وبحر وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ واز هر اندوهی وغمی که باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ پس با آنکه شما باز رجوع بشرک میکنید وبعهدی که کرده اید وفا نمی نمایید
قُلْ هُوَ الْقَادِرُ بگو او است توانا عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ بر آنکه فرستد بر شما عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ عذابی از زبر شما چون طوفان که
بقوم نوح عم آمد وحجاره که بر سر قوم لوط بارید أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون
که بزمین فرو رفت وگفته اند عذاب من فوق حکام ظالم اند ومن تحت ارجل بندگان وخدمتکاران بدمعاش یا من فوق کبار قوم اند ومن تحت
صغار ایشان أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا یا درآمیزد شما را با همدیگر گروه گروه وهر گروهی را سودایی وتمنایی وآرزویی ومدعایی بخلاف یکدیگر
تا آن مخالفت بمقاتله انجامد وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ وبچشاند خدای بعضی را از شما بَأْسَ بَعْضٍ رنج وسختی بعضی مراد شیوخ مختلفه است که بهم درگیر
گشته سازند انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میگردانیم آیتها را گاه بوعده وگاه بوعید لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ تا باشد که ایشان بدانند وَكَذَّبَ
بِهِ ودروغ میداند عذاب یا قرآن را قَوْمُكَ قوم تو که کفار قریش اند وَهُوَ الْحَقُّ وآن عذاب یا کتاب بحق وصدق است قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ
بگو من نیستم بر شما بِوَكِيلٍ نگاهبان که تهمت شما را بمن بازگذاشته باشند تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ

مر هر خبری را از وعد و وعید وقتی است که دران وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزائی است وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانید
آنرا وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ و چون بینی تو آن کسان را که به تکذیب و استهزا يَخُوضُونَ خوض میکنند و گفت و گوئی می نمایند فِي آيَاتِنَا
در آیتهای ما که قرآن است و دران طعن میکنند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن و منشین با ایشان حَتَّى يَخُوضُوا تا وقتیکه در آیند فِي حَدِيثٍ
غَيْرِهِ در سخنی دیگر غیر قرآن وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب بآنحضرت ع‌م است
مراد امت اند فَلَا تَقْعُدْ پس منشین بَعْدَ الذِّكْرَىٰ بعد انکه یاد کنی ذکر خدا را مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ه با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزا
کنند در موضع تصدیق و تعظیم سبب نزول آیت این بود که هر گاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن
و استهزا کردندی با بعضی از کلمات آن حق سبحانه و تعالی حکم فرمود چون به بینید که کفار شروع تکذیب کنند برخیزید و از ایشان دوری جوئید
اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز در مسجد اند و همواره سخریه میکنند با قرآن و اهل
ایمان و ما نمی توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از خوض منع نمیتوانیم کرد آیا آثم باشیم یا نی این آیت آمد که وَمَا عَلَى الَّذِينَ و نیست
بر آنانکه يَتَّقُونَ پرهیز دارند از خوض کردن مِنْ حِسَابِهِمْ از شمار اهل خوض یعنی از جرائم و آثام ایشان مِنْ شَيْءٍ از چیزی وَلَٰكِنْ ذِكْرَىٰ و لیکن
بر ایشان هست که پند دهند ایشان را پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهیت کنند از افعال و اقوال ایشان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
تا باشد که پرهیز کنند از ین عمل و شرم دارند وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه فرا گرفتند دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا دین خود را بازی
و مشغولی طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو و بازی نهاده چون عبادت اصنام و تحریم بحایر و سوائب یا دینی که پیغمبر ایشان را بدان دعوت
میکند می کند با آن سخریه میکنند و استهزا یا عید خود را که میقات عبادت است بلهو و لعب میگذرانند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریب داده است
ایشان را زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث میکنند وَذَكِّرْ بِهِ و پند ده ایشان را بقرآن أَنْ تُبْسَلَ تا تسلیم کرده نشود و بهلاک
یا سوا نگردد و بازگرفته نشود نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ نفس هر کافری بانچه کرده است از بدیها لَيْسَ لَهَا نیست مر آن نفس گرفتار شده را مِنْ
دُونِ اللَّهِ جز خدای وَلِيٌّ دوستی که مدد تواند کرد وَلَا شَفِيعٌ و نه خواهنده که او را از عذاب خلاصی تواند داد وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ
و اگر فدا دهد آن نفس هر فدائی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا آن فدا نگیرند از و أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنکسانند که أُبْسِلُوا
سپرده شده اند بهلاک عذاب بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کرده اند از قبایح اعمال لَهُمْ مر ایشان راست در دوزخ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ آشامیدنی
از آب جوشانیده که درون ایشان بجوشاند و بسوزاند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و عذابی دردناک که بیرون ایشان محرق می سازد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بجهت
انکه ایشان بودند که کافر می شدند قُلْ أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ بگوای محمد صلی الله علیه و سلم آیا می پرستیم بدون خدای یعنی می پرستیم مَا لَا
يَنْفَعُنَا آنچه ما را سود نکند اگر طاعت او آریمش وَلَا يَضُرُّنَا و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر وَنُرَدُّ و آیا باز گردیم
عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ پس از انکه ما را راه نمود خدای تعالی باسلام و از
مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از دین حق بر گردیم باشد مثل ما كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ مانند کسی که ببرده باشند او را دیوان
فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در بیابان دور از راه راست بیفکنند حَيْرَانَ متحیر مانده نه راه می داند و نه چاره کار خود می تواند لَهُ أَصْحَابٌ مر او را
یاران و مصاحبانند که از روی شفقت يَدْعُونَهُ میخوانند او را إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا بسوی راه راست و میگویند بیا بجانب ما و دیوان
او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن و باز گشتن اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاکت می افتد و اگر سخن صحاب
می شنود بسر منزل نجات میرسد وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابه است بکسی که او را غولان و دیوان از میان کاروان که مومنانند
بر بوده در بیابان خطرناک برده اند و رفیقان کاروان که مومنانند او را براه شارع که منهاج شرع است میخوانند و دیو فریبنده او را به
بیابان ضلالت میکشد اگر بر گردد و خود را بکاروان رساند در زمره ایشان داخل شود و اگر با دیوان بماند در کفر و زندقه بمیرد قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ
بگو بدرستی که دین خدای تعالی یعنی اسلام هُوَ الْهُدَىٰ او است دین درست و راه بهت وَأُمِرْنَا و ما را فرموده اند لِنُسْلِمَ تا گردن نهیم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

مر پروردگار عالمیان را وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و دیگر فرموده اند که بپای دارید نماز را وَاتَّقُوهُ و بترسید از خدای تعالی در اهمال آن
وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ و او است آن خدائی که بسوی او تُحْشَرُونَ جمع کرده خواهید شد بروز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ و او ست آن کس که بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق چه مصنوعات او دلایل قدرت و وحدانیت اویند
وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن روزیرا که خدای گوید یعنی هر چیزیرا که تکوین او خواهد امر فرماید كُنْ فَيَكُونُ ه باش پس باشد آنچیز مراد از عبارت
تکوین حشر اموات و احیای ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او راست است وَلَهُ الْمُلْكُ و مر او راست پادشاهی يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ
در آنروزی که در دمند در صور و آن شاخی است که دران خواهند دمید دمیدن و ذکر آن بیاید ان شاء الله تعالی عَالِمُ الْغَيْبِ او است یعنی
خدایتعالی داننده غیب که عالم ملکوت است وَالشَّهَادَةِ و دانای شهادت که عالم ملک است وَهُوَ الْحَكِيمُ و او ست خداوند حکمت
در بعث و حشر خلایق الْخَبِيرُ ه دانا بانکه کی برانگیزد و بر چه وجه حشر کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم علیه السلام
که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی انکه بموافقت کنند در توحید و پرستش واجب الوجود و قصه او آنست که گفت لِأَبِيهِ آزَرَ
مر پدر خود آزر را و در کتب تواریخ نام او تارخ است و آزر لقب او ست و معنی آزر پرستنده بت و بر هر تقدیر گفت مر او را که ای پدر
أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً آیا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده بخدائی إِنِّي أَرَاكَ بدرستی که من می بینم ترا وَقَوْمَكَ و گروهی
را که متابع تو اند فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ه در گمراهی هویدا وَكَذَٰلِكَ و چنانچه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان نُرِي إِبْرَاهِيمَ
نمودیم ابراهیم را مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عجایب و بدایع آسمانها و زمینها و گفته اند ملکوت آسمان شمس و قمر است
و ملکوت زمین شجر و حجر حق سبحانه و تعالی ابراهیم علیه السلام را بر صخره بر آورد و آسمانها و زمینها از ذروه عرش تا تحت الثری بر و منکشف
ساخت تا استدلال کند بر آن بر قدرت کامله حق تعالی وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ه تا باشد از بیگمانان یا موقن بود در علم استدلالی
در معالم آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود در بابل نشستی شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود که در شعشعه
جمال او نور آفتاب و ماهتاب نابود گشت از غایت فزع بیدار شد و کاهنان و حکمای مملکت تعبیر این واقعه بر این وجه کردند که درین سال
مولودی خجسته طالع از خلوتخانه عدم بفضای صحرای وجود خواهد آمد که هلاکت تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد و هنوز این مولودی از مستقر
صلب بمستودع رحم نه پیوسته نمرود بفرمود تا میان زنان و شوهران تفریق کردند و بر هر ده از ایشان یکی را موکل ساخت و آزر را که یکی
از مقربان و محرمان نمرود بود شبی با زن او وی ببستر تنهایی از موکلان خلوتی دست داد و او حامله شد و با مداد ش کاهنان با نمرود
گفتند که امشب آن کودک برحم مادر پیوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر هر حامله یکی موکل ساختند که اگر پسر زاید فی الحال بکشند زنانیکه
در تفحص احوال حوامل بودند چون بر مادر ابراهیم ع‌م اثر حمل ظاهر نبود از و در گذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا وقتیکه وضع حمل نزدیک رسید
او نیز ترسید که اگر پسر بزاید و ناگاه خبر وی بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند بهانه از شهر بیرون رفت و غاری در میان دو کوه
نشان داشت دران غار ابراهیم ع‌م را بزاد و در خرقه پیچیده همان جا گذاشته در غار بسنگ استوار کرده آزر را که از قصه حمل خبر داشت گفت ای
آزر از ترس کماشتکان نمرود بصحرا رفتم و پسری بزادم فی الحال بمرد در خاک دفن کردم و باز گشتم آزر باور کرد و او روزی دیگر بغار
آمده دید که ابراهیم انگشتان خود را می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید خوشدل شده بشهر مراجعت نمود القصه ابراهیم ع‌م چون
شیر تربیت از پستان عنایت الهی می نوشید بروزی چندان میبالید که کودکی دیگر در ماهی و بماهی چندان بزرگ می شد که دیگری
در سالی بیت چو ماه نو که بارونی دل افروز بود زاینده نورش روز تا روز چون پانزده ماه شد با جوانان پانزده ساله مقابل
گشت و از غار بیرون آمد و گفته اند هفت یا سیزده یا هفده سال در غار بود و بر هر تقدیر چون ابراهیم ع‌م بزرگ شد مادر گفت با آزر
پسر تو که آنروز خبر مرگ او بدروغ دادم بجوانی رسیده است در غایت خوبروئی و نیکو خوئی پس آزر را در غار در آورد و ابراهیم ع‌م را بدو
نمود آزر بجمال پسر خویش خوش بر آمد و مادرش را گفت این پسر را از غار بخانه در آور که بملازمت نمرود بریم آزر برفت و ادنی ابراهیم علیه السلام

از غار بدر آورد و نماز شام بود و در بیابان خار کلهای اسپ و شتر و رمهای گوسفند جمع بودند ابراهیم علیه السلام از مادر پرسید که اینها چه چیز است و چه نام
دارد و مادر او را خبر داد ابراهیم ع گفت هر آینه اینها را پروردگاری باشد که آفریده است و حالا روزی میدهد پس مادر را گفت هیچ مخلوقی را از خالقی که آورنده
او باشد و بدو تربیت او پرورش یابد چاره نیست پس گفت پروردگار من کیست مادرش گفت من پروردگار توام گفت پروردگار تو کیست گفت
پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود ابراهیم ع پرسید که خدای نمرود کیست مادرش بانگ بر وی زد که مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود
بعضی ستاره و آفتاب و ماه را میپرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم ع با مادر بجانب شهر روان شد فَلَمَّا جَنَّ
عَلَيْهِ اللَّيْلُ آنهنگام چون شب بر وی در آمد و تاریک شد رَأَى كَوْكَبًا دید ستاره درخشان یعنی زهره و بعضی زهره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک
بافق مغرب طلوع کرده پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند قَالَ گفت ابراهیم ع هَذَا رَبِّي آیا اینست پروردگار من بر سبیل
استفهام یا بزعم آن قوم فَلَمَّا أَفَلَ پس آنهنگام که فرو رفت قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را زیرا که زوال و انتقال بر
پروردگار عالم روا نباشد پس قدری راه دیگر برفتند و شب چهاردهم بود در طبق سیمین ماه بر کناره خوان سبز فلک نمودار گشت فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ
پس چون دید ماه را بَازِغًا بر آینده و تابنده و جمعی از ماه پرستان پیش وی بسجده در افتاده قَالَ هَذَا رَبِّي گفت آیا این است پروردگار من فَلَمَّا أَفَلَ پس
آنوقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي اگر راه ننماید مرا پروردگار
من بمعرفت و شناخت خود لَأَكُونَنَّ هر آینه باشم مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ از گروه گمراهان پس از آنجا در گذشتند و به نزدیک شهر رسیدند آفتاب تابان
ابتدای طلوع کرد و جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ پس چون دید ابراهیم ع آفتاب را بَازِغَةً بر آینده و جهان را بنور خود آراسته
قَالَ هَذَا رَبِّي گفت اینست که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار من است هَذَا أَكْبَرُ این کوکب بزرگتر است در جرم و بیشتر است در روشنائی
فَلَمَّا أَفَلَتْ پس چون نشان زوال و انتقال بر وی ظاهر شد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای قوم من إِنِّي بَرِيءٌ بدرستی که من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ از آنچه شما
انباز میگیرید بخدای تعالی إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم لِلَّذِي بکسی که از عدم
فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را حَنِيفًا در حالتی که من مایلم از همه ادیان باطله بدین توحید وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ و نیستم
من از شرک آرندگان در تفسیر منیر مذکور است که چون ابراهیم ع بشهر آمد او را بدیدن نمرود بردند و او مردی کریه منظر بود و ابراهیم علیه السلام او را
بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزان پری پیکر گرد تخت او صف زده از مادر پرسید که این چه کس است که مرا بدیدن او آورده گفت خدای همه است
پرسید این ملازمان بر حوالی تخت کیانند گفت آفریدگاران ویند ابراهیم ع تبسمی فرمود و گفت ای مادر چگونه است که این خدای شما دیگران را از خود خوب
آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم ع پیوسته مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام دادی و قوم او با وی مجادله میکردند
چنانچه حق سبحانه خبر داد وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ و حجت جستند بروی قوم وی و مخاصمه کردند در توحید قَالَ أَتُحَاجُّونِّي گفت آیا با من حجت باطل میگوئید
فِي اللَّهِ در وحدانیت خدای تعالی و میخواهید که بر من غلبه کنید وَقَدْ هَدَانِ و حال آنکه خدای تعالی مرا راه نموده است بتوحید خود و ایشان او را تخویف
کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاهای بتو خواهند رسانید ابراهیم علیه السلام فرمود وَلَا أَخَافُ و نمی ترسم مَا تُشْرِكُونَ بِهِ از آنچه
شما شرک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که بکسی ضرر توانند رسانید إِلَّا أَنْ يَشَاءَ مگر آنکه خواهد رَبِّي شَيْئًا پروردگار من چیزی را از مکاره
که بجهت ایشان بمن رسد وَسِعَ رَبِّي و رسیده است پروردگار من و احاطه کرده كُلَّ شَيْءٍ همه چیزها را عِلْمًا از جهت علم أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ
آیا پند نمی گیرید و میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمی نمائید وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ و چگونه ترسم از آنکه شما انباز میگیرید وَلَا
تَخَافُونَ و نمی ترسید شما أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ از آنکه شرک می آرید بخدای و شریک او میدارید مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ آن چیزی را که فرو نفرستاده است
خدای تعالی بشریک کردن او عَلَيْكُمْ بر شما سُلْطَانًا کتابی و حجتی فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ پس کدام از این دو گروه موحدان و مشرکان أَحَقُّ
بِالْأَمْنِ سزاوارترند بایمن بودن از عذاب خدای تعالی پس مرا جواب دهید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید آن را که از او باید ترسید
که قادر است بر ایصال نفع و ضرر آنگه حق سبحانه و تعالی از سوال ابراهیم علیه السلام جواب میدهد که سزاوارتر بایمنی الَّذِينَ

امنوا

آمَنُوا آنکسانیکه ایمان آوردند وَلَمْ يَلْبِسُوا و نیامیختند إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ایمان خود را بشرک یعنی از شرک جلی ایمان خود را خالص کرده از شرک خفی
أُولَئِكَ آن گروه لَهُمُ الْأَمْنُ مر ایشانراست ایمنی از خلود در دوزخ وَهُمْ مُهْتَدُونَ و ایشانند راه یافتگان وَتِلْكَ و آنچه گذشت از
استدلال ابراهیم بر افعال کواکب حُجَّتُنَا حجت و برهان ما بود که از روی درستی آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ دادیم آنرا بابراهیم تا حجت گرفت بدان
عَلَى قَوْمِهِ بر قوم خود نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ بر میداریم پایهای بلند مَنْ نَشَاءُ هر کرا خواهیم در علم و حکمت إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو
حَكِيمٌ خداوند حکمت است در بر داشتن و فرو گذاشتن بندگان عَلِيمٌ داناست باستحقاق هر کس در رفع و خفض وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم
إِسْحَاقَ پسر او اسحق که پیغمبران بنی اسرائیل است وَيَعْقُوبَ و نبیره او که اسرائیل است كُلًّا هَدَيْنَا هر یکی از این هر دو را راه نمودیم وَنُوحًا
هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ و راه نمودیم نوح را پیش از ابراهیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ و هدایت دادیم از ذریت نوح علیه السلام و بعضی گفته اند از ذریت ابراهیم
علیه السلام و اول اصح است زیرا که یونس و لوط که درین آیتها مذکور اند از ذریت ابراهیم نبوده اند و باقی از ذریت ابراهیم علیه السلام اند و هم از ذریت
نوح علیه السلام اند زیرا که ابراهیم علیه السلام از ذریت نوح علیه السلام است باتفاق پس حق سبحانه میگوید که از ذریت نوح علیه السلام راه نمودیم دَاوُدَ
داود را که پسر ایشانست از اولاد یهودا وَسُلَيْمَانَ و پسر او سلیمان وَأَيُّوبَ و ایوب را که پسر اموص است از اسباط عیص بن اسحاق
وَيُوسُفَ و یوسف بن یعقوب را وَمُوسَى وَهَارُونَ و موسی و برادر او هارون را که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب
وَكَذَلِكَ و همچنانکه ابراهیم علیه السلام را جزا دادیم برفعت درجات نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را فراخور استحقاق ایشان
وَزَكَرِيَّا و دیگر راه نمودیم زکریا را و او پسر آزر بن مسلم است و از اولاد جعیم بن سلیمان وَيَحْيَى و پسر او یحیی را وَعِيسَى را که پسر مریم است و مریم
دختر عمران ابن ماثان که ملوک بنی اسرائیل بودند و گفته اند عمران پسر اشهم بن امون است از اولاد سلیمان علیه السلام و از اینجا معلوم میشود که نسب از طرف
مادر صحیح است که عیسی علیه السلام مراد در ذریت نوح یا ابراهیم علیه السلام یاد کرده و حال آنکه نسب او از مادر است نه از پدر پس حسن و حسین را هم از اولاد
رسول علیه السلام باید دانست و بنوامیه درین باب مضایقه میکردند وَإِلْيَاسَ و دیگر الیاس را که بقول اصح پسر تشیر بن فنحاص بن عیزار بن هارون
است و گفته اند مراد ادریس است و دور مینماید چه ادریس علیه السلام از آبای نوح است نه از اولاد او كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ همه این پیغمبران از شایستگان
وَإِسْمَاعِيلَ و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیم است وَالْيَسَعَ و یسع را که پسر خطوب است و با ابن العجوز مشهور وَيُونُسَ و یونس بن متی را
وَلُوطًا و لوط را که پسر هاران بوده و هاران برادر حضرت ابراهیم علیه السلام است من نبینا و علی جمیع الانبیاء والمرسلین وَكُلًّا فَضَّلْنَا و همه را
فضیلت دادیم به نبوت عَلَى الْعَالَمِينَ بر ملائکه و جن و انس وَمِنْ آبَائِهِمْ و هدایت دادیم بعضی را از پدران این پیغمبران وَذُرِّيَّاتِهِمْ و برخی از
فرزندان ایشان وَإِخْوَانِهِمْ و بعضی را از برادران ایشان وَاجْتَبَيْنَاهُمْ و برگزیدیم این پیغمبران را وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و راه نمودیم
ایشانرا یعنی ثابت داشتیم براه راست ذَلِكَ آن دین که این انبیا بدان متدین بودند هُدَى اللَّهِ دین خدای تعالی است يَهْدِي بِهِ راه مینماید بدان
دین بفضل خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَلَوْ أَشْرَكُوا و اگر این پیغمبران شرک آرند بخدای تعالی با وجود اینهمه فضل و کمال لَحَبِطَ
عَنْهُمْ هر آینه باطل گردد و نیست شود از ایشان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه ایشان عمل کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمال است درین آیه تهدید عظیم است
مر مشرکانرا أُولَئِكَ آن گروه انبیا الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانند که داده ایم ایشانرا کتاب وَالْحُكْمَ و داده ایم حکمت در فصل داوری امور
وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا پس اگر کافر شوند بکتاب و حکم و نبوت هَؤُلَاءِ این گروه معاندان از قریش فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا پس بدرستی که
برگماشتیم و مهیا کردیم برای ایمان بدین ها قَوْمًا گروهی را از روی صدق لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغمبران و متابعان
ایشانند و گفته اند از این قوم اشارت بانصار است و اهل مدینه و چون در وقت نزول این سوره ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارت است
بایمان ایشان أُولَئِكَ الَّذِينَ آن گروه انبیا آنانند که هَدَى اللَّهُ راه نمود خدای ایشانرا بدین خود که اسلام است فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ
پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد بخبری است که بدان متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها در مفاتیح الغیب آورده که امر حق سبحانه و تعالی
حضرت محمد علیه الصلوة والسلام را فرموده فبهداهم اقتده یعنی بسیر انبیا اقتدا کن و احوال ایشانرا پیروی نما اشارت است بر آنکه بوصف سیرت ...

شده اجود و احسن آنرا اختیار فرماید زیرا که اقتدای پیغمبر بدیشان در اصول دین نشاید چه دران تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شریعت ناسخ
شرایع ایشانست پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف سنیه و خصال مرضیه هرچه با همه ایشان متفرق بوده نزد آنحضرت علیه السلام تنها مجتمع است
پس از همه افضل و اکمل است **نظم** هرچه خوبان جهان داده اند ؛ قسم تو نیکوتر ازان داده اند ؛ هرچه بنا زندازان لبرخ
جمله ترا هست و زیادت بران ؛ **قُلْ** بگوای محمد صلی الله علیه و سلم با کافران که **لَا اَسْاَلُكُمْ** و نمیخواهیم از شما **عَلَيْهِ** بر پیغام رسانیدن
از خدایتعالی **اَجْرًا** مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبیده **اِنْ هُوَ** نیست این تبلیغ من **اِلَّا ذِكْرٰى لِلْعَالَمِيْنَ**
مگر پندی مر عالمیان را **وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ** و تعظیم نکردند جهودان خدایتعالی را **حَقَّ قَدْرِهٖ** چنانچه سزای تعظیم او باشد و در کشف الاسرار گوید
خدا را نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد آری قدم را با حدوث چه نسبت خاک و آب را با رب الارباب چه مناسبت بزرگی را از شناخت الهی سؤال
کردند فرمود کل ماخطر ببالك فهو علی خلاف ذلك **بیت** هرچه آن برهم نهاده دست عقل و حس و فهم ؛ کبریایش
سنگ بطلان اندران انداخته ؛ و حضرت حقایق پناهی خلدت ظلال الکمال بالفیض الالهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت و ادراک حق سبحانه
و تعالی باعتبار کنه ذات و تجرد او از تعینات اسما و صفات ممتنع است مر غیر حق سبحانه را زیرا که ازین حیثیت بحجاب عزت محتجب است و بردای
کبریا مختفی هیچ نسبت نیست میان او و ماسوای او شروع در طریق معرفت او ازینوجه اضاعت بضاعت وقت است **مصراع**
بخیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان ؛ و امام علامه قدس الله روحه در اسرار التنزیل فرموده که ای آنکه اشارت بتو محال و عبارت از تو وبال **قطعه**
کنه خردم در خور اثبات تو نیست ؛ مفهوم دلم از تو جزایات تو نیست ؛ من ذات ترا بواجبی کی دانم ؛ داننده ذات تو بجز ذات تو نیست
و گفته اند معنی این آیت است که ما وصفوا الله حق وصفه آورده اند که مالك بن الضیف که سر حلقه احبار یهود بود بخدمت سید عالم علیه الصلوة
والسلام آمد آنحضرت با وی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریت را بر موسی علیه السلام نازل گردانید که در توریت دیده که خدایتعالی دانشمند
فربه را دشمن میدارد گفت آری این خبر در توریت هست حضرت فرمود که آن حبر تو فربه و خود پرست توئی او در غضب شد و گفت خدای هیچ کتاب بر هیچکس
نازل نساخته است آیت آمد که اینها خدا را چنانچه میباید وصف نکردند **اِذْ قَالُوْا** چون گفتند **مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ** نفرستاده است خدای **عَلٰى بَشَرٍ مِّنْ شَيْءٍ**
بر هیچ بشری هیچ چیز از وحی و احکام شرع بهمین صفتی را که انزال کتب و ارسال رسل است از حق سبحانه سلب کردند **قُلْ** بگو **مَنْ اَنْزَلَ الْكِتٰبَ الَّذِيْ**
که فرستاد آن کتاب **جَآءَ بِهٖ مُوْسٰى** آمد بدان موسی یعنی توریت **نُوْرًا** در حالتیکه بود روشنائی دهنده **وَهُدًى لِّلنَّاسِ** و راه نماینده
مر مردمان را **تَجْعَلُوْنَهٗ** شما گردانیده آنید آنرا **قَرَاطِيْسَ** صحیفها و طومارها و ورقهای پراگنده **تُبْدُوْنَهَا** آشکارا میکنید آنچه میخواهید **وَتُخْفُوْنَ**
كَثِيْرًا و پنهان میسازید بسیاری را ازان چون نعت مصطفی علیه الصلوة والسلام و آیت رجم و غیر آن **وَعُلِّمْتُمْ** و آموخته شده اید ای اهل اسلام بزبان محمد
مصطفی علیه الصلوة والسلام **مَا لَمْ تَعْلَمُوْا** آنچه ندانستید **اَنْتُمْ وَلَآ اٰبَآؤُكُمْ** نه شما و پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام **قُلِ اللّٰهُ** بگو ای محمد
که خدای فرستاد و این جواب آنست که فرستاد توریت را **ثُمَّ ذَرْهُمْ** پس از یهود دست بدار یعنی بگذار ایشانرا پیوسته **فِيْ خَوْضِهِمْ يَلْعَبُوْنَ**
در اباطیل و خرافات خود بازی میکنند شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس الله روحه در کلمه قل الله ثم ذرهم فرموده که الله بس و ماسواه هوس و انقطع النفس
حضرت شیخ الاسلام قدس روحه فرموده که قل الله دل بسوی او دار ثم ذرهم غیر او را فرو گذار شبلی قدس سره با بعضی از اصحاب خود میگفت علیك
بالله ودع ماسواه **بیت** چون تفرقه دلست حاصل ز همه ؛ دل را بیکی سپار و بگسل ز همه **وَهٰذَا كِتٰبٌ اَنْزَلْنٰهُ** و این قرآن کتابی است
که فرستادیم او را **مُبٰرَكٌ** بسیار فایده و با برکت **مُصَدِّقُ الَّذِيْ بَيْنَ يَدَيْهِ** باور دارنده آنچه پیش از وی بوده از کتب **وَلِتُنْذِرَ**
و نازل کردیم این کتاب و حفص تا می خواند یعنی تا تو بیم کنی **اُمَّ الْقُرٰى** اهل مکه را **وَمَنْ حَوْلَهَا** و هر که گرداگرد مکه است یعنی مجموع مشرق و مغرب القری جمع
قریه است و او را قوی گرفته اند که بمعنی جمع است پس به کجا مجتمع باشند ایشان و دیه آنرا قریه تو انگفت مکه را ام القری گفت بجهت آنکه تمام زمین را از تحت او
بسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قری است و مجمع ایشان در وقت حج **وَالَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ** و آن کسانیکه ایمان آورده اند بآخرت **يُؤْمِنُوْنَ**
بِهٖ ایمان می آرند بکتاب یا پیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت است و خوف سبب تدبر و تفکر و آنکه نجات متابعت پیغمبر علیه الصلوة

والسلام و قرآن دست دهد **وَهُمْ** و ایشان که بنبی و کتاب میگروند **عَلٰى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُوْنَ** بر نمازهای خود محافظت می نمایند زیرا
که نشانه ایمان و ستون دین نماز است آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود بن عنسی دعوی نبوت کردند و حضرت رسول علیه الصلوة والسلام از سبب
دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحه خاطر عاطر نشسته حضرت عزت ستمکاری اینها را نمود که **وَمَنْ اَظْلَمُ** و کیست ستمکارتر **مِمَّنِ افْتَرٰى**
از آنکس که افترا کرد و بربست **عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا** بر خدای دروغی و گفت که من پیغمبرم **اَوْ قَالَ** یا گفت **اُوْحِيَ اِلَيَّ** وحی میکنند بمن **وَلَمْ يُوْحَ**
اِلَيْهِ شَيْءٌ و حال آنکه وحی نکرده اند بدو چیزی مسیلمه اباطیل و مزخرفات بر هم می بست و میگفت این وحی است که بمن فرود آمده و اسود بن
عنسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر میشود در حالتی نشسته و سخنان بر من القا میکند **وَمَنْ قَالَ** و کیست ظالمتر از آنکه گفت **سَاُنْزِلُ** زود باشد
که نازل کنم **مِثْلَ مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ** مانند آنچه خدای نازل گردانید و گوینده این سخن عبد الله بن سعد است که کاتب دیوان نبوت بود روزی
که آیه ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین می نوشت و تقلب اطوار او از علقه و مضغه و عظم و لحم ملاحظه کرد و بعد از آنکه
کلمات ثم انشأناه خلقا آخر شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارك الله احسن الخالقین حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفت
بنویس که همچنین نازل شد عبد الله در شك افتاد و مرتد گشت و گفت اگر محمد صادق است پس بر من هم وحی فرود می آید و اگر کاذب است منهم گفتم
چنانچه او میگوید **وَلَوْ تَرٰى** و اگر ببینی تو **اِذِ الظّٰلِمُوْنَ** چون باشند ظالمان یعنی کافران **فِيْ غَمَرٰتِ الْمَوْتِ** در سکرات و شدتهای
مرگ **وَالْمَلٰٓئِكَةُ** و فرشتگان عذاب **بَاسِطُوْٓا اَيْدِيْهِمْ** گسترانندگان دستهای خود را برای قبض ارواح ایشان و در
تیسیر گفته که دستهای گشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان میزنند و میگویند **اَخْرِجُوْٓا اَنْفُسَكُمْ** بیرون آرید روحهای
خود را از جسدهای خود همچون متقاضی مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی میطلبد یا میگویند فرشتگان بدر آرید روحهای خود را از عذاب
اگر میتوانید **اَلْيَوْمَ** امروز که وقت مردن شماست تا ابد الابدین **تُجْزَوْنَ** جزا داده خواهید شد **عَذَابَ الْهُوْنِ** بعذاب خوار کننده **بِمَا كُنْتُمْ**
تَقُوْلُوْنَ بسبب آنکه بودید که میگفتید **عَلَى اللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ** بر خدای چیزیکه نه راست بود **وَكُنْتُمْ عَنْ اٰيٰتِهٖ** و بودید که از آیات او **تَسْتَكْبِرُوْنَ**
گردن کشی میکردید و تعظیم نمی نمودید و دران تامل و تدبیر نداشتید **وَلَقَدْ جِئْتُمُوْنَا** و بدرستیکه آمدید برای حساب و جزا بسوی ما **فُرَادٰى** تنها نه مال شما
و نه فرزندان و نه خدم و نه حشم و نه یار و نه مددکار **كَمَا خَلَقْنٰكُمْ** و آمدید چنانچه شما را آفریده بودیم **اَوَّلَ مَرَّةٍ** نخستین بار در رحم مادر برهنه
برهنه **وَتَرَكْتُمْ** و بگذاشتید **مَّا خَوَّلْنٰكُمْ** آنچه عطا کرده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید
بگذاشتید **وَرَآءَ ظُهُوْرِكُمْ** از پس پشت خود یعنی از پیش فرستادید و نه با خود بر داشتید **وَمَا نَرٰى مَعَكُمْ** و نمی بینیم با شما **شُفَعَآءَكُمُ**
شفیعان شما **الَّذِيْنَ زَعَمْتُمْ** آنانیکه گمان بردید از روی جهالت **اَنَّهُمْ فِيْكُمْ شُرَكٰٓؤُا** بدرستیکه ایشان در تربیت شما شریکان
خدااند **لَقَدْ تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ** بدرستیکه بریده شد پیوند شما و حفص بنصب نون خواند یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت و مودت
وَضَلَّ عَنْكُمْ و گم شد از شما **مَّا كُنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ** آنچه بودید که گمان میبردید که بتان شما شفیعان شمااند **اِنَّ اللّٰهَ** بدرستیکه خدای **فَالِقُ**
الْحَبِّ شکافنده تخم است که از وی نبات روید **وَالنَّوٰى** و شکافنده دانه هست تا نهال ازان بر آید **يُخْرِجُ الْحَيَّ** بیرون می آرد
زنده یعنی نبات را که نشو و نما حیاتی دارد **مِنَ الْمَيِّتِ** از مرده که تخم و دانه هست یا بیرون آرد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مؤمن را
از کافر و عاقل را از جاهل **وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ** و بیرون آرنده مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه **مِنَ الْحَيِّ** از زنده که نبات و آدمی و مرغ است
ذٰلِكُمُ اللّٰهُ این زنده کننده و میراننده الله است **فَاَنّٰى تُؤْفَكُوْنَ** پس کجا گردانیده میشوید **فَالِقُ الْاِصْبَاحِ** شکافنده
عمود صبح است از ظلمت شب یعنی تاریکی برد و روشنائی آورد **وَجَعَلَ الَّيْلَ** و گردانید شب را **سَكَنًا** آرامگاه خلق تا از تعب حرکت
روز برآسایند **وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ** و ساخت آفتاب و ماه را **حُسْبَانًا** نشانهای شما یعنی ایشانرا دوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور
و سنین بر ایشان متعین گردد **ذٰلِكَ** این کار که تسییر و تدویر شمس و قمر است برای حساب **تَقْدِيْرُ الْعَزِيْزِ** تقدیر خداوندی است غالب که حکم
او بر همه جاری است **الْعَلِيْمِ** دانا بتدبیر مملکت خود **وَهُوَ الَّذِيْ** و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه **جَعَلَ لَكُمُ**

ع ۱۸

نها فرید برای شما ستارها لِتَهْتَدُوا بِهَا تا راه یابید بسبب آنها فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ در تاریکیهای شب در بیابان وَالْبَحْرِ و در تاریکیهای
دریا و نجوم را بجز این منافع دیگر هست چون زینت سما و رمی شیطان و غیر آن و در تیسیر گفته که ذکر این منفعت کرده درینجا و دلیل قدرت ظاهر است
زیرا که نجوم را بر فلک و دلیل معرفت طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی که روشن
و مبین ساختیم نشانهای قدرت لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ و اوست
آنکس که بیافرید شما را مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم علیه السلام است فَمُسْتَقَرٌّ پس شما را قرارگاهی است در صلب پدر یا در روی
زمین وَمُسْتَوْدَعٌ و جای ودیعتی مستقر رحم است و مستودع صلب و بر عکس نیز گفته اند یا مستقر قبر است و مستودع دنیا و حقیقت آنست
که هر جا که آدمی قرار ندارد مستودع اوست چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت یا دوزخ مستقر اوست و از نیجهت آخرت را دار القرار گفته اند
محققان را درین آیت اشارتست که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معذور اند نظم قومی که حقایق و معانی گویند با خلق کجا سر
نهانی گویند اسرار غم عشق تو دلها با هم هر دم بزبان بیزبانی گویند قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ بدرستی با بیان کردیم علامت
وحدانیت خود را لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ برای گروهی که فهم کنند وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از ابر یا از جانب
آسمان مَاءً آبی فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم بآن آب نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ رستنیهای هر چیزی مجمل ذکر کرد آنکه مفصل میگوید
فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ پس بیرون آوردیم ازین آب خَضِرًا چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ پیدا کرده نُخْرِجُ مِنْهُ
بیرون آوردیم از گیاه سبز حَبًّا مُتَرَاكِبًا دانه بر یکدیگر مرکب شده یعنی خوشها وَمِنَ النَّخْلِ و بیرون آوردیم از خرمایان مِنْ طَلْعِهَا
از شکوفه و غنچه وی قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ شاخها بیکدیگر نزدیک یعنی بر هم پیچیده یا بر زمین نزدیک از بسیاری بار وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ
و دیگر بیرون می آریم بوستانها از انگور وَالزَّيْتُونَ و بیرون می آریم بآب باران درخت زیتون را وَالرُّمَّانَ و درخت انار را مُشْتَبِهًا در حالتی
که آن درختان بعضی به بعضی مانند اند در برگ وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و نه مانند یکدیگر اند در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش می باشد و برخی شیرین
و بعضی ترش و شیرین انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ بنگرید بمیوه هر درختی إِذَا أَثْمَرَ چون بیرون آرد ثمر خود را و بغایت خورد و بی مزه در حین
خامی وَيَنْعِهِ و بنگرید در رسیدگی و پختگی او که چگونه شکل بوی و مزه و نفعی در وی پدید می آید إِنَّ فِي ذَلِكُمْ بدرستی که درینها که یاد کردیم
لَآيَاتٍ نشانهاست با وجود قادر حکیم لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ گروهی را که بگروند وَجَعَلُوا و ساختند کافران و اصح آنست که مراد
زنادقه اند یعنی مجوس که ساختند یعنی پیدا کردند بزعم خود لِلَّهِ برای خدای شُرَكَاءَ الْجِنَّ انبازان جن را یعنی دیوان را گفتند که شیطان
شریک خداست هر چه خیر است خدای می آفرید و آنرا یزدان میگویند و هر چه شر است شیطان خلق میکند و او را اهرمن میخوانند
وَخَلَقَهُمْ و حال آنست که او آفریده است مر این کبر از نه شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق اوست و ایشان مخلوق را شریک خالق میکنند
وَخَرَقُوا لَهُ و بر می بافتند بعضی کافران برای او بَنِينَ پسران چون عزیر و عیسی علیه السلام وَبَنَاتٍ و دختران چون ملائکه بِغَيْرِ
عِلْمٍ بی آنکه علم باشد ایشان را بحقیقت آنچه میگویند سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَى و برتر است عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه صفت میکنند
که او را شریک و فرزند است و حاشاه کلا تعالی عن ذلك علوا كبيرا بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست پدید آرنده آسمانها ع
و زمینها أَنَّى يَكُونُ از کجا باشد و چگونه بود لَهُ وَلَدٌ مر او را فرزندی وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ و حال آن که نیست مر او را
زنی و فرزند از زن و شوهر پدید آید و چگونه او را زن باشد که در زنان و شوهری کفاءت جنسیت شرط است و او را کفو نیست و میان
او و ماسوی مجانست نی وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و بیافرید همه چیز را او خالق را مانند نیست وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیز
دانا و غیر او را این دانائی نیست پس او را مثل نیست و چون کسی مثل و مانند او نباشد پس او را صاحبه و ولد بروی محال بود ذَلِكُمْ آنکه بدین
صفتها موصوف است اللَّهُ خداوند مستحق عبادت او است رَبُّكُمْ پروردگار شما لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او
خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزها فَاعْبُدُوهُ پس او را بپرستید وَهُوَ و اوست با وجود این همه صفات عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

بر همه چیزها وَكِيلٌ نگهبان و متولی امور بندگان است لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ در نیابد او را دیدها وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ و او
در یابد خداوندان دیدها را این آیه و لالتی بر نفی انکار دارد که موقوف است بر کنه شیئ و احاطه بدو نه بر نفی رؤیت چه رؤیت بی درک ممکن است
و اگر ادراک را بمعنی رؤیت دارند تقدیر باید کرد که نه بیند بصرها او را در دنیا چه رؤیت در عقبی بنص قرآن و حدیث ثابت شده وَهُوَ اللَّطِيفُ
و اوست نیکو کار الْخَبِيرُ دانا با سرار و در تیسیر گفته که اوست باریک بین نهان و آن کسی نه بیند و کسی نه داند آنچه وی داند قَدْ جَاءَكُمْ
بَصَائِرُ بدرستی که بشما نشانهای روشن مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ پس هر که بیند منفعت و مراد او است
وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا و هر که نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر آن بر او است وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ و نیستم من بر شما بِحَفِيظٍ
نگاهبان که محافظت اعمال شما کنم و بر آن شما را جزا دهم بر من همین تبلیغ است و بس وَكَذَلِكَ و مثل این تصریف در آیتهای گذشته کردیم نُصَرِّفُ
الْآيَاتِ و دیگر میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف برجا و از وعد بوعید تا سامعان متنبه شوند وَلِيَقُولُوا و تا گویند اهل مکه که تو دَرَسْتَ
خوانده و تعلیم گرفته از دیگری زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام از جبیر و یسار که دو بنده بودند از بنی روم تعلیم میگیرد
و میگوید خدای بمن وحی میکند حق سبحانه میفرماید که ما تصریف آیات می کنیم تا گویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر
نیست وَلِنُبَيِّنَهُ و دیگر تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآن را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که میدانند این کلام خدایست نقلست که در
محلی که کفار عرب آن حضرت را علیه الصلوة و السلام بدین آباء دعوت میکردند این آیت نازل شد اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ پیروی آن کن که وحی
کرده شد بر تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او وَأَعْرِضْ و روی
بگردان عَنِ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان و باقوال ایشان التفات منمای وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای که ایشان موحد بودندی
مَا أَشْرَكُوا هرگز شرک نیاوردندی وَمَا جَعَلْنَاكَ و نگردانیدیم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا برین کافران نگاهبان وَمَا أَنْتَ
عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ و نیستی تو بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست آورده اند که چون آیه انکم وما تعبدون من دون الله
حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما بر بند و گرنه ما نیز خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی بجا گوئیم آیت آمد
وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ و دشنام مدهید آنانرا که می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای و قبایح ایشان یاد مکنید فَيَسُبُّوا اللَّهَ
پس ایشان در مقابله آن نا سزا گویند خدای را عَدْوًا از روی ظلم و تجاوز از حق بِغَيْرِ عِلْمٍ به بیدانشی یعنی این عمل کنند از روی نادانی حق سبحانه
نهی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام هست تا در برابر آن سب واقع نشود کسی را که مستحق سب نیست كَذَلِكَ همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر
ایشان زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ بیاراستیم برای هر گروهی عَمَلَهُمْ کردار ایشان از نیک و بد در نظر ایشان كل حزب بما لديهم فرحون
ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ پس بسوی آفریدگار ایشان است مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات بِمَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که عمل میکردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام گفتند که ای محمد ما را خبر میدهی که موسی
علیه السلام عصا بر سنگ زد دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی علیه السلام مرده را بدم زنده کرد از ین نوع آیتی بما بنمائی تا ما بتو ایمان آریم حضرت
فرمود که چه میخواهید گفتند کوه صفا بدعای تو زر گردد حضرت علیه السلام فرمود که اگر این معجزه به تحقیق پیوندد مرا تصدیق خواهید نمود جمله بر قول و عوت
عهد کردند و بسوگندان غلاظ و شداد تاکید نمودند که اگر این معجزه بنمائی در موافق اهل توحید متابعت تو کنیم در معالم فرموده که حضرت علیه السلام بدعا
اشتغال نمود و مقارن آن جبرئیل نازل شد و پیغام آورد که من بدعای تو این کوه را زر سازم اما سنت من بر آن جاری شده که چون امم از انبیا
بر نبوت ایشان نشانی خواهند و آن آیت بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستیم اگر میخواهی این معجزه ظاهر
سازیم اما عذاب در پی وارد و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند حضرت علیه السلام قسم ثانی اختیار فرمود آیت آمد وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ و سوگند خوردند
بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان ایشان لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ اگر بیاید بدیشان نشانه از آنچه طلب میکنند لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا هر آینه
ایمان آرند بدان قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بگو جز این نیست که آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجزات است عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای است و او

بر حاضر کردن انچه خواهد قادر است وَمَا يُشْعِرُكُمْ ط وچه چیز دانا کرداند شما را ای مومنان بانچه از کافران صادر کردد اَنَّهَا اِذَا جَاءَتْ
بدستی که چون معجزها بیاید بدیشان و مشاهده کنند لَا يُؤْمِنُوْنَ ۝ نخواهند گروید وَنُقَلِّبُ اَفْئِدَتَهُمْ و میکردانیم دلهای ایشان را از تصدیق
وَاَبْصَارَهُمْ و دیدهای ایشان را از دیدن راه حق پس ایشان ایمان نمی آرند در آخرت كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوْا بِهٖٓ همچنان که ایمان نیاوردند بانچه از آیات
ما ظاهر شده اَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون شق قمر و غیر آن وَنَذَرُهُمْ فِيْ طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُوْنَ ۝ و میگذاریم ایشان را
نادر بیراهی خود سرکشته میروند

الجزء

وَلَوْ اَنَّنَا نَزَّلْنَا و اگر چنانچه ما فرو فرستادیم اِلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةَ بسوی این کافران فرشتگان را چنانچه میگویند لولا انزل علینا الملائکة
وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتٰى و اگر سخن میگفتند با ایشان مردکان چنانچه اقتراح میکنند که فَاْتُوْا بِاٰبَآئِنَا وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ و اگر جمع میکردیم برای ایشان
كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را که در دنیا است قُبُلًا گروه گروه تا گواهی دهند بر وحدانیت الٰهی و نبوت حضرت رسالت پناهی علیه الصلوة والسلام
مَا كَانُوْا لِيُؤْمِنُوْٓا نبودند و نیستند ایشان که ایمان آرند اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ مگر آنکه خواهد خدای وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر کفار يَجْهَلُوْنَ
نمیدانند که اگر همه معجزات بر ایشان نماییم ایمان نخواهند آورد وَكَذٰلِكَ و چنانکه برای محمد دشمنان هستند جَعَلْنَا ما کردانیدیم لِكُلِّ
نَبِيٍّ برای پیغمبری عَدُوًّا دشمنی شَيٰطِيْنَ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ گردنکشان از جن و انس و شیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان دورند
از رحمت رحمان يُوْحِيْ بَعْضُهُمْ وسوسه میکند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن اِلٰى بَعْضٍ برای برخی از شیاطین انس یا وسوسه میکنند
و خبر میدهند بعضی از جن جن را و برخی از انس انس را زُخْرُفَ الْقَوْلِ سخنان دروغ آراسته را غُرُوْرًا ط از برای فریب وَلَوْ شَآءَ
رَبُّكَ و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را مَا فَعَلُوْهُ نکردندی دشمنی با پیغمبران فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُوْنَ پس بگذار ایشان را و آن
دروغها که می بافند و اینجا معلوم شد که وسوسه شیطان و سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلق است وَلِتَصْغٰٓى اِلَيْهِ برای آنکه میل
کنند بآن اَفْئِدَةُ الَّذِيْنَ دلهای آن کسانیکه لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ منکرند بآخرت وَلِيَرْضَوْهُ و برای آنکه بپسندند آنرا وَلِيَقْتَرِفُوْا
و برای آنکه کسب کنند مَا هُمْ مُّقْتَرِفُوْنَ ۝ آنچه ایشان کسب کننده آنند از گناهان اَفَغَيْرَ اللّٰهِ بگوای محمد که آیا بغیر خدای اَبْتَغِيْ حَكَمًا
بطلبم کسی را که حکم کند میان من و شما وَّهُوَ الَّذِيْٓ و او است آنکه اَنْزَلَ اِلَيْكُمُ الْكِتٰبَ فرو فرستاد بشما قرآن را مُفَصَّلًا ط بیان کرده
شده در حق و باطل وَالَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ و آنان که داده ایم ایشانرا کتاب چون علمای یهود و نصاری يَعْلَمُوْنَ میدانند
اَنَّهٗ مُنَزَّلٌ آنکه قرآن فرو فرستاده شده است مِّنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی و درستی فَلَا تَكُوْنَنَّ پس مباش تو مخاطب پیغمبر
علیه السلام است و مراد امت وی یا هر احدی یعنی چون او را حقیقت قرآن ظاهر شد مباش مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ ۝ از شک کنندکان وَتَمَّتْ
تمام شد كَلِمَتُ رَبِّكَ سخنان آفریدگار تو در بیان توحید و نبوت صِدْقًا از روی راستی در اخبار و مواعید وَّعَدْلًا ط و از روی عدالت در
احکام لَا مُبَدِّلَ هیچ کس نیست تبدیل دهنده لِكَلِمٰتِهٖ ۚ مر اخبار و احکام آنرا چنانچه تبدیل دادند آیات توریت را زیرا که حق سبحانه
وعده محافظت قرآن کرده که از تبدیل اناله لحافظون وَهُوَ السَّمِيْعُ و او است شنوای گفتار همه الْعَلِيْمُ ۝ دانا باسرار همه وَاِنْ تُطِعْ و اگر
فرمان بری اَكْثَرَ مَنْ فِي الْاَرْضِ بیشتر کسانی را که بر روی زمین اند یعنی کفار و جهله و گفته اند مراد ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر
اهل مکه را يُضِلُّوْكَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ط گمراه کردانند ترا از راهی که بخدا میرسد اِنْ يَّتَّبِعُوْنَ پیروی نمیکنند این کروه اِلَّا الظَّنَّ
مگر گمان خود را و گمان ایشان آن بود که پدران ایشان بر حق اند وَاِنْ هُمْ اِلَّا يَخْرُصُوْنَ ۝ و نیستند ایشان الا که دروغ میگویند بر خدای
در تحلیل مردار و تحریم بحایر و انتساب فرزند بوی و اتخاذ شریک و عبادت وی اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بدرستیکه آفریدگار تو او دانا تر است
مَنْ يَّضِلُّ عَنْ سَبِيْلِهٖ ۚ بانکسی که کم میشود از راه وی وَهُوَ اَعْلَمُ و او است داناتر بِالْمُهْتَدِيْنَ ۝ براه یافتگان فَكُلُوْا پس بخورید

مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ از آن چیزی که یاد کرده شده است نام خدای عَلَيْهِ بر وی در زمان ذبح او اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما بِاٰيٰتِهٖ مُؤْمِنِيْنَ
بآیتهای خدای و سخنان او در حلال و حرام کرویدکان وَمَا لَكُمْ و چیست شما را اَلَّا تَاْكُلُوْا که نخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ از
آنچه یاد کرده اند نام خدای بر وی در زمان ذبح کردن وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ و بدرستی که تفصیل کرده وا ان خدای تعالی و بیان فرموده برای
شما مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده اند بر شما و تفصیل وی آن آیت اینست که حرمت علیکم المیتة الآیة و حفص حرم فعل معلوم
میخواند یعنی بیان کرده خدای آنچه حرام ساخته بر شما اِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج کشته اِلَيْهِ ط بسوی آن چه را
که آن نیز حلال است عند الضرورت وَاِنَّ كَثِيْرًا و بدرستی که بسیاری از مردمان لَّيُضِلُّوْنَ هر آینه گمراه میکنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم
حلال بِاَهْوَآئِهِمْ بآرزوهای خویش بِغَيْرِ عِلْمٍ ط به بیدانشی یعنی بی دلیلی و حجتی بران اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ او است
داناتر بِالْمُعْتَدِيْنَ ۝ بدانها که از حد درگذشتگانند وَذَرُوْا و دست بدارید ظَاهِرَ الْاِثْمِ آشکارای گناه وَبَاطِنَهٗ ط و پنهان آن را
یعنی ترک کنید همه گناهان را زیرا که گناه آشکارا باشد یا پنهان گفته اند نکاح محارم مکنید و بزنا مائل مشوید بعضی برآنند که گناه ظاهر آنست که بجوارح میکنند
و باطن آنکه بدل می اندیشند در حقایق سلمی آورده اند که ظاهر اثم طلب نعمت های دنیا است و باطن اثم میل بنعمتهای عقبی چه هر دو سبب مشغولی
میشود از حضرت مولی و ظاهر حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میل است بشبهات نفس بجوارح و گناه باطن محبت آرزوهای نفس
است در دل یا ظاهر آنست که خلق را بدان اطلاع افتد و باطن آنکه میان بنده و خدا بود و حقیقت آن است که گناه ظاهر افعال و اقوال است
که بجوارح اعضا ارتکاب آن دست میدهد و گناه باطن عقائد فاسده و عزایم باطله است و در بحر الحقایق فرموده که همچنانکه انسان ظاهری است
یعنی بدن جسمانی و باطنی است یعنی دل روحانی گناه را نیز ظاهری است و آن قول و فعل باشد موافق طبع و مخالفت شرع و باطنی که صفات
حیوانی است و اوصاف سباعی و شیطانی پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ترک کنید افعال طبع را باستعمال اعمال شرع و دست بدارید از اخلاق
ذمیمه نفسانی بتخلق اخلاق ملکی و ربانی و امام قشیری قدس سره میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن بتو ارزانی داشته که واسبغ علیکم نعمه ظاهرة
و باطنة انجامی گوید و ذروا ظاهر الاثم و باطنه یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن ترک گناه ظاهر و باطن است و ترک گناه ظاهر نجات نفوس است از عذاب
نیران و ترک گناه باطن خلاصی قلوب است از عقوبت حرمان بیت ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه تا از آن صور رحمتی نوبکری
اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْسِبُوْنَ الْاِثْمَ بدرستی که آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهر او باطنا سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند بِمَا كَانُوْا يَقْتَرِفُوْنَ ۝
بانچه هستند که کسب می کنند آورده اند که مشرکان عرب که مردار را حلال دانستندی گفتندی ای محمد گوسفندی که بمیرد کشنده او کیست فرمود که خدا
و گفتند و اعجبا چیزی که یاران تو می کشند سگ و خرگوش هلاک میکنند حلال و پاک است هر چه خدا میکشد حرام و ناپاک است از این سخن وسوسه در
خاطر ضعفای اهل اسلام افتاد آیت آمد وَلَا تَاْكُلُوْا و مخورید مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ از آنچه یاد نکرده اند نام خدای را در ذبح آن
و امام احمد حنبل رح حرام دانند لحم متروک التسمیه را خواه بعمد و خواه بسهو و امام مالک و امام شافعی رح بخلاف این میگویند که ذبیحه
مسلمان حلال است اگرچه تسمیه نگفته باشند و امام ابو حنیفه رح میان عمد و نسیان فرق میکنند اگر ترک تسمیه لعمد کرد حرام است والا حلال وَاِنَّهٗ
لَفِسْقٌ و بدرستی که خوردن آن فسق است وَاِنَّ الشَّيٰطِيْنَ و بدرستی که دیوان لَيُوْحُوْنَ هر آینه وسوسه میکنند اِلٰٓى اَوْلِيٰٓئِهِمْ بدوستان
خود از کافران لِيُجَادِلُوْكُمْ ط تا با شما خصومت کنند که هر چه خود میکشید میخورید آنچه خدا کشته میگذارید وَاِنْ اَطَعْتُمُوْهُمْ و اگر شما ای
مومنان فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه حرام است اِنَّكُمْ لَمُشْرِكُوْنَ ۝ بدرستی که شما مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدای نموده
برای غیر او شرک است اَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا یا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فَاَحْيَيْنٰهُ پس زنده کردانیم او را باسلام
یا علم یا هدایت وَجَعَلْنَا لَهٗ نُوْرًا و دادیم مر او را نوری از حجج و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل يَّمْشِيْ بِهٖ فِي النَّاسِ میرود
آن نور در میان مردمان براه راست پس اینچنین کس ما بند یعنی نباشد كَمَنْ مَّثَلُهٗ فِي الظُّلُمٰتِ مانند کسی که صفت او آنست که در
تاریکیها مانده لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا ط نیست بیرون آینده از آن كَذٰلِكَ همچنانکه آراسته اند ایمان را در دل مومنان زُيِّنَ لِلْكٰفِرِيْنَ

زینت داده اند برای کافران ما کانوا یعملون آنچه میکنند از عبادت اصنام این آیت در شان حمزه رض و ابوجهل لعنه الله نازل شد
در وقتیکه ابوجهل از روی جهل و جرئت بی ادبی نسبت با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام کرده بود که ذکر آن لایق حال نبوت و موقع
استماع مخلصان امت نیست و حمزه رض دران روز در شکار بود چون باز آمد و شکایت بیحرمتی ابوجهل حکایت کردند حمزه رض خشمناک بر سر
آن ناپاک و بی باک رفت و کمان بر سر آن زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه رض است و گرفتار ظلمات
کفر و آثام ابوجهل و گفته اند درباره عمر بن الخطاب رض و ابوجهل فرود آمده که هر دو در مقام آزار سید مختار بودند و آنحضرت علیه السلام
دعا کرد که یارب اسلام را به یکی ازین دو تن عزیز گردان و دعای آنحضرت علیه الصلوة والسلام درباره فاروق رض سمت استجابت
یافت پس صاحب نور عمر رض است و مقید ظلمت ابوجهل و محققان گفته اند موت بهوای نفس است و حیات بمحبت حق یا موت بمنکرات
و حیات بمعرفت و در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگر است و حیات بشریت دیگر عالمیان بحیات بشریت زنده اند و دوستان
بحیات معرفت روزی باشد که حیات بشریت بسر آید کل نفس ذائقة الموت و هرگز حیات معرفت بسر نیاید فلنحیینه حیوة طیبة و اینجاست
که المومن حی فی الدارین بیت نمیرد هر گرا جانش تو باشی ؛ خوشا جانی که جانانش تو باشی ؛ شاه کرمانی قدس سره
این آیت خواند که او من کان میتا فاحییناه گفت نشان این حیات سه چیز است از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بزبان
و دل و بزرگی برین معنی از نظم فرموده قطعه برروی خلایق در صحبت کم شائی ؛ میباش بکلی متوجه بخدائی ؛ غافل مشو از ذوق دل
و ذکر زبان ؛ تا زنده جاوید شوی در دو سرائی ؛ وکذلک و همچنانکه در مکه بزرگان گنه کاران هستند جعلنا آفریدیم فی کل قریة
در هر دهی اکابر مجرمیها بزرگان گنه کاران آن موضع هستند یا گردانیده ایم بزرگان هر دهی و شهری را مجرمان آن مقام لیمکروا
فیها تا مکر کنند دران موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه رؤسای مکه بر سر چهار راه کسان باز داشته اند که در موسم حج
هر که از احوال پیغمبر علیه السلام سوال کند گویند ساحر است و شاعر و کاهن و مثال آن وما یمکرون و مکر نمیکنند این کافران
الا بانفسهم مگر بنفسهای خود چه وبال مکر ایشان راجع است بدیشان وما یشعرون و نمیدانند ایشان که تبعه مکر بایشان
میرسد ولا یحیق المکر السیء الا باهله آورده اند که ابوجهل و متابعان او میگفتند که ما با بنی عبد مناف در برتری که دارند شرکت داریم اکنون
میگویند در میان ما پیغمبری است که بروی وحی فرود می آید راضی نمیشویم تا بما نیز فرود آید چنانچه بر وی نازل میشود حق سبحانه آیت فرستاد و اذا جاءتهم
آیة چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان علیه الصلوة والسلام قالوا لن نؤمن گویند
ایمان نمی آریم برین آیت یا معجزه حتی نؤتی تا وقتیکه بدهند مارا مثل ما اوتی مانند آنچه داده شده اند رسل الله
پیغمبران خدایرا یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود می آید امام ثعلبی گوید که مراد از رسل الله حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
چنانچه در آیت یا ایها الرسل مخاطب همه باوست و این بر سبیل تعظیم باشد در شرح معارف آورده که تا حق سبحانه و تعالی شمایل همه انبیا
وی جمع کرد او را بآیت یا ایها الرسل خطاب نفرمود مصرع هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری ؛ در طبیان آورده که ولید
بن مغیره بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفت که اگر نبوت حق است من از تو بآن سزاوارترم بجهت آنکه سن از تو اکبرم و مال از
تو بیشتر حق سبحانه فرمود که نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمال است الله اعلم خدای داناتر است حیث یجعل رسالته
آنجا که می نهد پیغامهای خویش را سیصیب الذین اجرموا زود باشد که برسد آن کسانرا که مجرم شدند بکفر صغار خواری
و رسوائی عند الله نزدیک خدای وعذاب شدید و عذاب سخت بما کانوا یمکرون بسبب آنکه بودند که مکر
میکردند با مومنان و بد میسگالیدند در حق ایشان فمن یرد الله پس هر کرا خواهد خدای ان یهدیه آنکه او را راه نماید بطریق
حق شناسا کرداند یشرح صدره بگشاید دل او را للاسلام برای قبول کردن اسلام ومن یرد و هر کرا خواهد ان
یضله آنکه فرو گذارد او را و از طریق ایمان بگرداند یجعل صدره گرداند دل او را ضیقا تنگ حرجا سخت و مبالغه که

سر باز زند

سر باز زند و سخن حق ابا کند کانما یصعد گویی بالا میرود فی السماء در آسمان یعنی میگریزد از قبول حق و میخواهد که بآسمان رود و این حکایت
تا عداست در گریختن کذلک همچنانکه تنگ میگرداند دل کافر را یجعل الله می نهد خدای الرجس عذاب یا لعنت را علی الذین
لا یؤمنون بر دلهای آنانکه منکر وند و توحید را تصدیق نمیکنند وهذا و این اسلام صراط ربک راه پسندیده پروردگار تو
مستقیما در حالتی که راست است و در او کجی نیست قد فصلنا الآیات بدرستیکه بیان کردیم آیات قرآنرا لقوم یذکرون
برای گروهی که پند می پذیرند لهم دار السلام مراین پندپذیرانراست بهشت عند ربهم در نزدیک خدای وهو ولیهم
و او ناصر ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بما کانوا یعملون بسبب آنچه کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر ویوم یحشرهم
و یاد کن روزی را که حشر کنیم ایشانرا و حفص یحشرهم خواند یعنی خدای جمع کند جن و انس را جمیعا همه ایشانرا پس گوید یا معشر الجن
ای گروه دیوان قد استکثرتم بدرستی که بسیار یافتید من الانس از آدمیان که باغوای تابع خود ساختید وقال اولیاؤهم
و گویند دوستان شیاطین من الانس از آدمیان یعنی آنها که فرمان ایشان بردند ربنا استمتع ای پروردگار ما برخورداری یافت
بعضنا ببعض بعضی از ما ببعضی و گویند برخورداری انس از جن آنست که ایشانرا با آرزوهای نفس راه نمودند و تمتع جن بانس
انقیاد ایشان شد امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که استمتاع ایشان آنست که در معصیت معاون یکدیگر اند دیوان آدمیانرا
میخوانند و آدمیان دعوت دیوانرا اجابت میکنند وبلغنا و دیگر میگویند که الهی با ستمتاع رسیدیم اجلنا الذی اجلت
لنا بدان وقتیکه برای ما مقرر کرده بودی مراد بر اصح آن است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چگونه خواهد بود قال گوید خدای النار
مثویکم آتش است آرامگاه شما خالدین فیها در حالتی که جاوید باشید در آتش الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای که شمارا از آتش بزمهریر
کنند ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است در آنچه کند با جن و انس علیم داناست باعمال و احوال ایشان
وکذلک و همچنانکه فرو میگذاریم کفار جن و انس را نولی مسلط میگردانیم بعض الظالمین بعضا بعضی ظالمانرا بر بعضی
یا وا میگذاریم برخی را بر برخی مالک ابن دینار رح الله فرموده که در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه فرموده که فتنت میکردیم
خود را بدشمنان خود و باز ایشانرا بدوستان خود و اشهر آنست که تولیت در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جن و انس را با هم گذاریم
یک نفع بدیگری نمیتوانند رسانید و این صورت واقع میشود بما کانوا یکسبون بآنچه ایشان کسب میکنند از معاصی و مناهی
حق تعالی خطاب میکند از روی توبیخ که یا معشر الجن والانس ای گروه دیوان و آدمیان الم یأتکم آیا نیامد بشما
منکم پیغمبران از شما اگرچه پیغمبر خبر از آدمیان نبوده اما چون انس را با جن جمع کرد خطاب صحیح است و گفته اند از جنس جن
بوده و جمهور بر آنند که رسل جن را نذر گویند و ایشان رسل رسولانند بجن همچنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت نبوی خود رسانیدند قا
ولوا الی قومهم منذرین و بر هر تقدیری حق سبحانه میگوید آیا نیامدند بشما رسولان که برای دعوت یقصون علیکم
آیاتی آیتهای کتاب مرا وینذرونکم و بیم کننده شمارا لقاء یومکم هذا از دیدن این روز که قیامت است قالوا
شهدنا علی انفسنا گواهی میدهیم بر نفسهای خود و اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب وغرتهم الحیوة الدنیا و حال آن
که فریفته کرده بود ایشانرا زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصه محشر آمدند بگناه خود معترف شدند وشهدوا علی
انفسهم و گواهی دادند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین که ایشان بودند کافران ذلک این فرستادن رسولان آن
بکن ربک برای آنست که نیست آفریدگار تو مهلک القری هلاک کننده ساکنان دیها و شهرها بظلم بسبب ظلمی که کنند و اهلها
غافلون و حال آنکه اهل دیها و شهرها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشانرا از خدای و قیامت خبر نداده بزرگان گفته
که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدیم وعید و اگر نه ایشان را بر حق حجت رسد که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا نفرستادی
بسوی ما تا ما پیروی میکردیم ولکل درجات و مر هر عمل کننده را مراتبست در ثواب و عقاب مما عملوا از برای عملهایی که کرده اند

وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ۝ بیخبر از انچه مردمان می کنند از خیر و شر وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ و پروردگار تو
بی نیاز است از عبادت بندگان ذُو الرَّحْمَةِ ط خداوند رحمت است بر ایشان و تکلیف طاعت جهت تکمیل ایشان است و گفته اند
بی نیاز است از طاعت مطیعان و ذو الرحمه است بر مجرمان و عاصیان اِنْ يَّشَاْ يُذْهِبْكُمْ اگر خواهد ببرد شما را و عید اهل مکه است
وَيَسْتَخْلِفْ و خلیفه و جانشین شما سازد مِنْۢ بَعْدِكُمْ از پس شما مَّا يَشَاۤءُ هر کرا خواهد از آفریدگان خود كَمَاۤ اَنْشَاَكُمْ همچنانکه شما را پدید کرد
مِّنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ اٰخَرِيْنَ ؕ از ذریت قوم دیگر که پدران شما بودند اِنَّ مَا تُوْعَدُوْنَ بدرستیکه انچه وعده داده اند شما را از قیامت و متعلقات
آن لَاٰتٍ هر آینه بودنی و آمدنی است بیشک وَّمَاۤ اَنْتُمْ بِمُعْجِزِيْنَ ۝ و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را در بعث و حشر شما قُلْ يٰقَوْمِ اعْمَلُوْا
بگو ای محمد ای قوم من مراد کفار قریش اند که عمل کنید عَلٰى مَكَانَتِكُمْ بر یک حال خود انچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت
خود مستمر باشید امر تهدید است می گوید شما بر حالت خود باشید که اِنِّيْ عَامِلٌ ۚ بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی و بردباری فَسَوْفَ
تَعْلَمُوْنَ ۙ پس زود باشد که بدانید مَنْ تَكُوْنُ آنکس را که باشد لَهٗ عَاقِبَةُ الدَّارِ ؕ مر او را عاقبت پسندیده در سرای آخرت اِنَّهٗ
لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ ۝ بدرستی که فیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار آورده که همدرین زودی
بدانند که حال دنیا کجا رسد و دولت فلان کجا رسد به بینید که درویشان شکسته بال البسرای کرامت چون برخوردار انند و خواجگان صاحب اقبال ازری
زندان ندامت چون رانند قطعه باش تا کُل یابی آنها را که امروز ند جزو ۞ باش تا کُل یابی آنها را که امروز ند خوار ۞ تا کی از دار الغروری
ساختن دار السرور ۞ تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار ۞ آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدندی و یکنیمه
برای خدا و یکنیمه برای بتان نشان کردندی و همچنین چهارپایان را نیز قسمت نمودندی بعضی برای الله و برخی برای بت انچه نصیب
خدای بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و انچه بهره بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصه خدای بهتر بودی بدل
کردندی او را بحصه آلهه خود و اگر حصه آلهه نیکوتر بودی بر حال خود بگذاشتندی و اگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی بجدا
و گفتندی خدای توانگر است بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان بر نصیب خدای مختلط شدی بر داشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی
و گفتندی ایشان فقیر و محتاج اند حق سبحانه از ین حال خبر میدهد و می فرماید که وَجَعَلُوْا لِلّٰهِ و مقرر گردانیدند برای خدای مِمَّا ذَرَاَ
از انچه خدای آفریده است مِنَ الْحَرْثِ از کشت زارها وَالْاَنْعَامِ و از چهارپایان نَصِيْبًا بهره و برای بتان بهره فَقَالُوْا پس
گفتند هٰذَا لِلّٰهِ این نصیب مر خدا راست بِزَعْمِهِمْ با دعای باطل و گفتار دروغ ایشان وَهٰذَا لِشُرَكَاۗىِٕنَا ۚ و این دیگر نصیب
برای شریکان ما یعنی شریکای که برای خدا پیدا کرده ایم فَمَا كَانَ پس آن نصیب که باشد لِشُرَكَاۗىِٕهِمْ برای بتان ایشان بزعم ایشان
فَلَا يَصِلُ اِلَى اللّٰهِ ۚ پس نمیرسد بخدای و در ان تصرف نمیکند وَمَا كَانَ لِلّٰهِ و آن نصیبی که مر خدا راست فَهُوَ يَصِلُ پس آن
میرسد اِلٰى شُرَكَاۗىِٕهِمْ ۭ به بتان ایشان یعنی بهتر از نصیب خدا بر میدارند و نامزد بتان میکنند سَاۗءَ مَا يَحْكُمُوْنَ ۝ بد حکمی است
که ایشان میکنند وَكَذٰلِكَ و مانند این آرایش که شیطان کرده است در قسمت قربان زَيَّنَ می آرایند لِكَثِيْرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ برای
بسیاری از مشرکان قَتْلَ اَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشان را شُرَكَاۗؤُهُمْ شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش
میدهند کشتن فرزندان ایشان را در چشم مشرکان لِيُرْدُوْهُمْ تا هلاک کنند ایشان را یعنی گمراه سازند وَلِيَلْبِسُوْا عَلَيْهِمْ و تا بپوشیده
گردانند بر ایشان دِيْنَهُمْ ۭ دین ایشان را یعنی انچه بر آن بودند از کیش اسمعیل علیه السلام وَلَوْ شَاۗءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای مَا فَعَلُوْهُ
نکردندی مشرکان انچه برای ایشان آرایش میدهند فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُوْنَ ۝ پس بگذار ایشان را با افتراء و دروغی که میگویند وَقَالُوْا هٰذِهٖٓ
و گویند این نصیب آلهه ما اَنْعَامٌ وَّحَرْثٌ حِجْرٌ ڰ چهارپایان و کشت حرام است لَّا يَطْعَمُهَآ نخورد و نه چشد آنرا اِلَّا مَنْ نَّشَاۗءُ
مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و بر مردان و طلق زنان را داخل نمیدانند بِزَعْمِهِمْ بگمان خود بحجتی و برهانی وَاَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُوْرُهَا
و میگفتند این چهارپایان است که حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحایر و سوایب و حوامی وَاَنْعَامٌ و دیگر چهارپایانند که برای

قربانی بتان لَّا يَذْكُرُوْنَ اسْمَ اللّٰهِ یاد نمیکنند نام خدا را عَلَيْهَا بر ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح میکردند افْتِرَاۗءً عَلَيْهِ ط و در نهاد
میکردند افترا کردنی بر خدای که میگفتند اینها خدای فرموده سَيَجْزِيْهِمْ زود باشد که خدا جزا دهد ایشان را بِمَا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ ۝
بسبب انچه افترا میکنند وَقَالُوْا و گفتند مَا فِيْ بُطُوْنِ هٰذِهِ الْاَنْعَامِ انچه در شکمهای این چهارپایان است یعنی در شکم بحیره
و سائبه از بچگان خَالِصَةٌ لِّذُكُوْرِنَا پاک است و حلال مر مردان ما را وَمُحَرَّمٌ عَلٰۤى اَزْوَاجِنَا ۚ و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر
زنده متولد شود وَاِنْ يَّكُنْ مَّيْتَةً و اگر باشد مردار یعنی مرده متولد شود فَهُمْ فِيْهِ شُرَكَاۗءُ ۭ پس ایشان همه یعنی زن و مرد در خوردن
آن شریک باشند سَيَجْزِيْهِمْ زود باشد که پاداش دهد خدای وَصْفَهُمْ ۭ وصف ایشان را که دروغ بر خدای می بندند در تحلیل و تحریم
اِنَّهٗ حَكِيْمٌ بدرستی که خدای حکیم است در انچه حلال و حرام میکند عَلِيْمٌ ۝ داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِيْنَ
بدرستیکه زیان کردند آنانکه قَتَلُوْۤا اَوْلَادَهُمْ بکشتند فرزندان خود را سَفَهًۢا از روی بیخردی بِغَيْرِ عِلْمٍ بیدانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر
از عرب دختران خود را زنده در گور میکردند که نباید که در صغر سن باسیری افتد به قتل و غارت در قبایل عرب عام بود یا اگر بزرگ شود جهاز فراوان و کلک
عروسی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل وَحَرَّمُوْا و حرام ساختند مَا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ انچه روزی داده است ایشان را خدای
یعنی بحایر و سوایب و غیر آن افْتِرَاۗءً عَلَى اللّٰهِ ۭ بر بافته اند افترا بر خدای قَدْ ضَلُّوْا بدرستیکه گم شده اند در راه ضلالت وَمَا كَانُوْا مُهْتَدِيْنَ ۝ و نیستند یابندگان
ربع
راه یافتگان بطریق حق وَهُوَ الَّذِيْٓ و او است آنکس که برای شما اَنْشَاَ پیدا کرد جَنّٰتٍ بوستانها از انگور مَّعْرُوْشٰتٍ بر داشته
و جفته بسته وَّغَيْرَ مَعْرُوْشٰتٍ و بر زمین افتاده بی جفته و گفته اند معروشات آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند و غیر معروشات
انکه در کوه و بیشه رسته باشد وَّالنَّخْلَ و بیافرید درخت خرما را وَالزَّرْعَ و کشتها از انچه ساق ندارد و ثمره او حبوب است مُخْتَلِفًا
اُكُلُهٗ در حالتیکه مختلف ثمره هر یک از ین ها در هیئت و کیفیت وَّالزَّيْتُوْنَ و دیگر پیدا کرد درخت زیتون را وَالرُّمَّانَ و انار را مُتَشَابِهًا
در حالتی که مانند یکدیگر است برگهای او وَّغَيْرَ مُتَشَابِهٍ ۭ و مانند نیست ثمره میوه او یعنی بعضی ترش است و برخی شیرین و بعضی بی
آن و این كُلُوْا مِنْ ثَمَرِهٖٓ بخورید از میوه های هر یک اِذَآ اَثْمَرَ چون میوه پیدا کند و اگر چه نارسیده و خام باشد وَاٰتُوْا حَقَّهٗ و بدهید حق
میوه را یعنی تصدق کنید يَوْمَ حَصَادِهٖ ڮ در روز درو کردن زرع و بریدن نخل و چیدن میوه ها مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تأخیر در
ادای آن اشهر اقوال آنست که مراد ازین صدقه است نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه فرض شده و این آیت مکی است و بعضی گفته اند مراد
زکوة است و این آیه مدنی است آورده اند که ثابت بن قیس رض را قریب پانصد نخل بود که خرماهای آن را برید و تصدق کرد تا وقتیکه هیچ
نماند و آیت آمد که وَلَا تُسْرِفُوْا ۭ و از حد مگذرید در صدقه دادن یعنی هر چه هست یکبار تصدق کنید و در معالم آورده که منع صدقه مکنید یعنی از
حد تجاوز منمائید در بخل و امساک امام قشیری قدس سره فرموده که هر چه در حظ نفس خود نفقه کنی اسراف است اگر چه یک حبه دانه بود و هر چه برای
خدای دهی اسراف نیست اگر چه هزار خزانه بود اِنَّهٗ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ ۝ دوست نمیدارد مسرفان یعنی نمی پسندد عمل
ایشان را وَمِنَ الْاَنْعَامِ و اوست که بیافرید از چهارپایان حَمُوْلَةً آنرا که بار کنند چون شتر و گاو و غیر آن وَّفَرْشًا ۭ و آنرا که بر زمین افکنند
برای ذبح چون گوسفند و گفته اند حموله کبار انعام است و فرش صغار آن که از خودی بزمین نزدیک است مانند فرش كُلُوْا بخورید مِمَّا
رَزَقَكُمُ اللّٰهُ از انچه شما را روزی داد خدای و حلال کرد بر شما وَلَا تَتَّبِعُوْا و پیروی مکنید خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ ۭ گامهای شیطان را یعنی
براه او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او اِنَّهٗ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ ۝ دشمنی است آشکارا ثَمٰنِيَةَ اَزْوَاجٍ ۚ
و از چهارپایان بیافرید هشت زوج را زوج آنرا گویند که با جنس خود مزاوجت کند پس ذکر زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را نیز زوج گویند
اما مراد آنست که گفتیم و این هشت زوج هشت فرد اند هر یکی زوج دیگری مِنَ الضَّاْنِ از انچه پشم دارند و ایشان را میش خوانند اثْنَيْنِ ط
دو زوج یکی نر و یکی ماده وَمِنَ الْمَعْزِ و از آنها که موی دارند و ایشان را بز گویند اثْنَيْنِ ۭ دو زوج یکی نر و دیگری ماده قُلْ بگو ای محمد
آٰلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا دو نر را حرام کرد خدای اَمِ الْاُنْثَيَيْنِ ط یا دو ماده را از ایشان اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام کرد که

مشتمل است بر و ارحام الانثيين رحمهای دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشد وخواه نر نبئوني خبر دهید مرا بعلم باری
معلوم که دلالت کند برآنکه خدای کدام را حرام کرده است ان كنتم صادقين اگر هستید شما راست گویان که تحریم از نزدیک اوست
ومن الابل اثنين وازشتر دو زوج نر و ماده ومن البقر اثنين وازگاو نیز بهمان منوال دو زوج قل بگوای محمد آلذكرين حرم
آیا هر دو ذکر را از شتر و گاو حرام کرد ام الانثيين یا دو ماده را از ایشان اما اشتملت عليه یا آنرا حرام ساخته که فرا گرفته است
ارحام الانثيين رحمهای هر دو ماده ام كنتم شهداء یا بودید شما حاضران ومشاهده کنندگان اذ وصاكم الله بهذا
آن هنگام که وصیت کرد خدای شما را بدان تحریم سبب نزول این آیت آن بود که عوف بن مالک بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
آمد وگفت ای محمد حلال کردی آنچه پدران ما حرام کرده بودند حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند حرام نیست وعوف گفت خدای
حرام کرده است این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که خدای ازواج ثمانیه برای اکل وانتفاع آفریده است
پس شما بعضی را چون بحیره وسایبه ووصیله وحام حرام میگوئید این تحریم از قبل ذکر است یا از قبل انثی عوف ساکت شد پس فرمود اگر سبب
تحریم بسبب ذکورت است پس جمیع ذکور را باید که حرام بود واگر باعتبار انوثت است پس تمام اناث باید که در حرمت داخل باشند واگر بواسطه
اشتمال رحم است بر جنین پس باید که همه حرام باشند چه در رحم ذکر است یا انثی پس حضرت فرمود که ای عوف چرا سخن نمیگوئی گفت تو سخن
گوی تا من بشنوم حضرت این آیت برو خواند فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن افترى از آنکس که افترا کند على الله كذبا بر خدای
دروغ را ونسبت دهد بوی تحلیل وتحریم اشیای را ليضل الناس تا گمراه کرداند مردمانرا بغير علم ط به بیدانشی مراد کاربر اشاعت که
قرار این مهم متعلق بر ایشانست یا عمرو بن لحیی که مؤسس این قاعده بود حضرت رسالت پناه ؑ میفرماید که من او را دیدم در آتش دوزخ
از متن امعای او در رنج بودند ان الله بدرستی که خدای لا يهدي القوم الظالمين ع راه ننماید گروه ظالمانرا که متدین بدین ع
جاهلیت اند مشرکان چون این آیت شنیدند گفتند همه انعام حلال شد پس حرام کدام است آیت آمد قل بگوای محمد لا اجد نمی یابم
في ما اوحي الي در آنچه بمن وحی کرده اند محرما چیزیکه حرام کرده شده على طاعم يطعمه برخورنده که بخورد آنرا الا ان يكون ميتة
مگر آنکه باشد آنچیز مردار او دما مسفوحا یا خون ریخته شده مراد خونی که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در زندگی از وی بیرون آید وجگر
وسپرز درین داخل نیست او لحم خنزير یا گوشت خوک وآنچه از و توان خورد فانه رجس پس بدرستیکه او نجس است او فسقا یا کشته شده
بفسق وآن چهارپایه است که اهل آواز برداشته شده است لغير الله به ج برای غیر خدای بوقت کشتن او یعنی آنچه بر نام خدای کشته باشند
وآنرا فسق گفت زیرا که بدان عمل فاسق می شوند فمن اضطر پس هر که به بیچارگی درمانده شود غير باغ نه ستمکار بود بر بیچاره مثل خود
ولا عاد ونه از حد درگذشته در خوردن زیادت از ضرورت فان ربك غفور پس بدرستی که پروردگار تو آمرزکار است مواخذه
نکند آنرا که بضرورت از محرمات تناول کند رحيم مهربانست که بیچاره را در آن رخصت دهد وعلى الذين هادوا وبر آنکسانیکه یهود اند
حرمنا حرام کردیم كل ذي ظفر ج هر جانوریکه ناخن دارد چون شتر وسباع وطیور وگفته اند هر چه منقار و سم دارد درین داخلند ودر
معالم آورده که مراد شتر مرغ وبط که بر ایشان حرام بوده ومن البقر والغنم واز گاو وگوسفند حرمنا عليهم حرام کردیم بر ایشان
شحومهما پیهها که در درون ایشان بود چون پیه گرده وغیر آن الا ما حملت مگر آنچه برداشته بودی ظهورهما پشتهای ایشان یعنی
چسبیده بودی بر پشت وپهلوی ایشان از درون وبیرون او الحوايا یا آن چربی که متعلق بودی بر رودهای ایشان او ما اختلط بعظم ط
یا آنچه آمیخته بودی باستخوان چون دنب وپیه بنا گوش ومغز استخوان ذلك تحریم این چیزها جزيناهم پاداش داده بودیم جهودان را
ببغيهم ز سبب ظلم ایشان وانا لصادقون ه وبدرستیکه ما راست گوایانیم در خبر دادن از همه چیز فان كذبوك پس اگر ایشان
تکذیب تو کنند ای محمد در چیزیکه من بتو وحی کرده ام فقل پس بگوای محمد ربكم پروردگار شما ذو رحمة واسعة ج خداوند بخشایش بسیار است
که مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب وتعجیل عذاب نمیکند ولا يرد باسه وباز داشته نخواهد شد عذاب او عن القوم المجرمين

از گروه

از گروه مجرمان که مکذب باشند حاصل سخن آنست که اگر امهال است اما اهمال نخواهد بود سيقول الذين اشركوا زود باشد که بگویند آنانکه شرک
آورده اند درین آیت اعجاز قرآن ظاهر است که از نا آمده خبر داده وبعد از نزول آیت مشرکان گفتند لو شاء الله اگر خواستی خدای ما
اشركنا شرک نمی آوردیم ولا آباؤنا ونه پدران ما این سخن درست است اما نه بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت
اوست یا آنکه استهزا میکردند واعتقاد ایشان آن بود که حق مشروع ومرضی عند الله اینست که ما میگوئیم ومی کنیم یعنی بفرموده اوست واگر نه
ما شرک نمی آوردیم ولا حرمنا من شيء ط وحرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی وامر فرموده به تحریم اینها كذلك همچون این تکذیب
که قوم تو میکنند كذب الذين من قبلهم تکذیب کرده اند آنانکه پیش از ایشان بودند حتى ذاقوا باسنا ط تا آنوقت که
بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را قل هل عندكم بگو آیا هست نزدیک شما من علم هیچ امری معلومی که بدان حجت آرید بر سخنان
خود فتخرجوه لنا ط پس بیرون آرید وظاهر کنید آنرا برای ما ان تتبعون شما پیروی نمیکنید در مقالات خود الا الظن مگر گمان
وپندار خود را وان انتم الا تخرصون ه ونیستید شما مگر قومی که دروغ میگوئید قل بگوای محمد اگر شما را هیچ حجتی نیست بر قول خود فلله
الحجة البالغة ج پس مر خدایراست حجتی رسیده بنهایت صحت فلو شاء پس اگر خواستی خدای لهداكم اجمعين هر آئینه راه نمودی
همه شما را قل هلم بگو بیارید شهداءكم الذين يشهدون گواهان خود را آنانکه گواهی دهند ان الله بدرستی که خدای حرم
هذا ج حرام کرده است این محرمات شما را از انعام وحرث وغیر آن فان شهدوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فلا
تشهد معهم ط پس تو گواهی مده با ایشان تصدیق مکن ایشانرا دران ولا تتبع وپیروی مکن اهواء الذين آرزوهای
آنکسانرا که از روی عناد كذبوا باياتنا تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال وحرام والذين لا يؤمنون ودیگر پیروی مکن آنانرا
که نمی گروند بالآخرة بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان وهم بربهم وایشان بپروردگار خود يعدلون ع برابر میکنند بتانرا
قل تعالوا بگو بیائید ای مردمان وبشنوید تا من اتل بخوانم ما حرم ربكم عليكم آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما این
آیت با دو آیت که تالی اواست از محکمات کتاب است که احکام آن در هیچ شریعتی منسوخ نبوده واین ده حکم است از اوامر ونواهی
واز جمله آن الا تشركوا آن است که شریک مسازید به شيئا بخدای چیزیرا وبالوالدين ونیکوئی کنید با پدر ومادر احسانا ج
نیکوئی کردنی درنا وبلاد فرموده که احسان والدین را در یک سلک انتظام داده بجهت آنکه ایشان سبب اند در وجود وتربیت وواسطه
اند که حق تعالی ایشانرا مظهر آثار انوار وصفت ایجاد وربوبیت خود ساخت ولا تقتلوا اولادكم ومکشید فرزندان خود را من املاق ط
از جهت ترس درویشی واحتیاج نحن نرزقكم ما روزی میدهیم شما را واياهم ج وایشانرا چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما پس شما
چرا مرتکب قتل ناحق میشوید ولا تقربوا الفواحش ونزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها وناپسندیده ها را وگفته اند فواحش زناست
ومقدمات آن اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی واوباشان وبی باکان آشکارا بدان اقدام نمودندی حق سبحانه فرمود که گرد زنا مگردید
ما ظهر منها آنچه آشکارا باشد از آن وما بطن ج وآنچه پنهان بود وگفته اند ما ظهر منها خمر است وما بطن زنا محققان گویند ما ظهر فعل است
وما بطن نیت ولا تقتلوا النفس التي ومکشید آن نفس را که حرم الله حرام کرد خدای کشتن او را الا بالحق ط مگر بحق که آن قصاص است
یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذلكم این چهار نهی است ویک امر وصاكم به امر کرد خدای شما را به نگاهداشت آن لعلكم تعقلون
تا مگر بیابید وبدانید که راه راست آنست ولا تقربوا ونزدیک مشوید مال اليتيم بمال یتیم ودران تصرف مکنید الا بالتي هي احسن مگر بعملی که آن نیکوتر
باشد یعنی از تلف نگاهدارید ودران تجارت کنید تا بیفزاید وازان مخورید وبکسی مدهید حتى يبلغ اشده ج تا برسد یتیم بقوت خود وبالغ
واوفوا الكيل وتمام پیمائید کیل را در مکیلات والميزان وترازو را در موزونات بالقسط بعدل ومساوات یعنی کم ندهید وزیاده مستانید
در منابع آورده که بعد از نزول این آیت صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم در آنکه در وزن زبانه ترازوی ما با دو پله چنان برابر باشند که بیک موی میل
نکند حق سبحانه آیت فرستاد که لا نكلف نفسا ما تکلیف نمیکنیم کسی را الا وسعها مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی [illegible]

شما را سود و شما . عزیمت مراعات عدل بود آنرا عفو کنم واذا قلتم و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گوئید در حکومت یا گواهی دهید فاعدلوا
پس راستی کنید در آن ولو کان ذا قربی و اگر چه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیک وبعهد الله
و بعهد خدای که تعهد به احکام شرع است پابندی که کنید اوفوا وفا نمائید ذلکم این سه امر و یک نهی وصکم به وصیت کرد
خدای شما را بدان لعلکم تذکرون ۝ شاید که شما پند پذیر شوید وان هذا و بر شما میخوانم حکم و هم را و آن آنست که آنچه مذکور شده است
درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صراطی مستقیما راه من است راه راست تا به بهشت فاتبعوه
پس متابعت کنید و پیروی نمائید این راه را ولا تتبعوا السبل و از پی مروید راههای پراکنده و ادیان مختلفه را فتفرق بکم
پس آن راهها جدا گرداند شما را و دور سازد عن سبیله از راه حق ذلکم این اتباع شما وصکم به فرموده است خدای
بحفظ آن لعلکم تتقون ۝ شاید که شما بپرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبد الله بن مسعود رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه علیه
الصلوة والسلام از برای ما خطی کشید پس گفت هذا سبیل الله این خط راه خدا است پس بکشید خطها از راست و چپ آن خط و فرمود که این
راهها است بر راهی از آن دیوی موکل است که میخواند مردمان را بآن راه پس این آیت برخواند وان هذا صراطی مستقیما محققان برآنند
که صراط متعین نگردد الا میان بدایتی و نهایتی و عارف داند که بدایت همه از کیست و نهایت همه بکیست و حضرت شیخ صدر الدین قونوی
قدس سره در اعجاز البیان فرموده اند که احاطه حق همه اشیا ثابت است والله بکل شیء محیط و آن احاطه حق با وجودی است یا عدمی
افعال و اقوال منتهای هر صراط و غایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرموده صراط الله الذی له ما فی السموات وما فی الارض الا الی الله تصیر الامور
رباعی . هرجا قدمی زدیم در کوی تو بود ۔ هر گوشه که رفتیم همه سوی تو بود ۔ گفتیم مگر سوی دگر راهی هست ۔ هر راه که دیدیم همه سوی تو بود
ثم پس بخوان بر ایشان آتینا موسی الکتاب دادیم موسی علیه السلام را تورات تماما برای تمامی کرامت و نعمت علی
الذی احسن بر کسی که نیکو قیام نماید باحکام وی وتفصیلا لکل شیء و برای بیان هر چیزی که بکار آید در دین بر سبیل تفصیل
وهدی ورحمة و نشانه هدایت و بخشش لعلهم شاید که بنی اسرائیل بلقاء ربهم بلقای پروردگار خود یا بملاقات جزا
یؤمنون ۝ ایمان آرند وهذا کتاب و این قرآن کتابی است انزلناه که فرستادیم او را مبارک بسیار نفع فاتبعوه پس
پیروی کنید آنرا واتقوا و بپرهیزید از مخالفت او لعلکم ترحمون ۝ شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی ان تقولوا او فرو
فرستادیم این کتاب را تا نگوئید شما ای زمره عرب که انما انزل الکتاب جز این نیست که فرستاده شده است کتاب علی طائفتین بر دو
گروه من قبلنا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وان کنا و بدرستی که ما بودیم عن دراستهم از قرات ایشان مر کتاب خود را
لغافلین ۝ بیخبران یعنی ندانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست او تقولوا و برای آنکه تا نگوئید لو انا انزل اگر فرستاده
بودی علینا الکتاب بر ما کتابی چنانچه بر جهودان و ترسایان لکنا اهدی هر آئینه ما بودیم راه یافته تر منهم از ایشان فقد
جاءکم پس بدرستیکه آمد بشما بینة من ربکم حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن که بلغت شما فرود آمده وهدی و راه نمای که
هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد ورحمة و بخشایش مر مومنان را و این هر سه صفت قرآن است و بعضی بینه را یعنی گواه گیرنده گفته اند مراد
از آن حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام که گواه امت است و هدی او رحمت نیز او است یعنی خداوند هدایت و رحمت است مر اهل ایمان
فمن اظلم پس کیست ستمکار تر ممن کذب بآیات الله از کسی که دروغ شمرد آیتهای خدای را وصدف عنها و
اعراض کرد از آن سنجزی الذین زود باشد که جزا دهیم آنان را که یصدفون عن آیاتنا بر میگردند از آیات ما سوء العذاب بدترین عذاب
که بدترین عذابها باشد بما کانوا یصدفون ۝ بسبب آنکه بوده اند که اعراض میکردند از قرآن و احکام آن هل ینظرون آیا انتظار میبرند اهل مکه
یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب پیغمبر و قرآن الا ان تأتیهم الملائکة مگر آنکه بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان یا فرود آیند ملائکه
عذاب بر ایشان او یأتی ربک یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا بتمامی آیات و مراد ازین آیات علامات قیامت باشد

وآن

و آن بسیار است و از جمله وقایع عظام خروج دجال و دابة الارض و نزول عیسی و ظهور مهدی و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب او یأتی
یا آنکه بیاید بعض آیات ربک برخی بیاید بعضی از آیتهای پروردگار تو که برای قیام قیامت نصب کرده یوم یأتی بعض آیات ربک
روزیکه بیاید بعضی از آیتهای پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب و شبی که آفتاب در صبحش از مغرب بر آید دراز باشد و در آن زاری
آنرا متهجدان و اهل اوراد دریابند چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید گمان کنند و دیگر باره ورد با سر گیرند و چون تمام شود و اثر صبح پدید
نباشد دانند که کاری عظیم از خلوتخانه غیب بعرصه شهادت می آید بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب اثر کند و آفتاب از
افق غربی بر آید او را نوری نبود و همه خلق آنرا مشاهده کنند و چون این آیتی عظیم ظاهر گردد و غیب عین شود و ایمان اضطراری باشد بدین سبب آن لا
ینفع سود نکند نفسا هیچ نفسی را ایمانها ایمان نفسی که لم تکن آمنت نبوده است که ایمان آورده باشد من قبل پیش ازین و ایمان مرد
آزرد او کسبت یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها خیرا در ایمان خود نیکوئی یعنی عمل پسندیده و این ایهامی است که بر مجرد عمل اعتبار
میکند و آنکه ایمان را بی عمل معتبر میدانند تخصیص میکنند این حکم را بدان … و بعضی میگویند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز سود نکند
ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سودمند نباشد امام حسن بصری رح فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد اما عمل را
فروگذاشته باشد و خیر ناکرده چون این آیت معاینه بیند و آنگاه خیر کند از وی پذیرفته نباشد و در معالم التنزیل فرموده که درین روز ایمان کافر و توبه عاصی
مقبول نیست و موید این قول است آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتیکه آفتاب از مغرب طلوع کند قل بگو ای محمد انتظروا
انتظار برید این آیتها را انا منتظرون ۝ بدرستی که ما نیز منتظر این علاماتیم و چون ظاهر شود وای بر شما و خوشا حال بر ما ان الذین فرقوا
بدرستی که آنانکه پراکنده کردند دینهم دین خود را که بعضی از انبیا و کتب ایمان آوردند و بعضی کافر شدند وکانوا شیعا گشتند
گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه بودند و نصاری که هفتاد و دو فرقه شدند لست منهم نیستی تو در قتال ایشان فی شیء در چیزی
یعنی وقتی محاربه با ایشان نیست این حکم بآیت سیف منسوخ است و گفته اند مراد ازین قوم اهل بدعت اند و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان
بیزاری انما امرهم جز این نیست که کار ایشان الی الله با خدای است اگر خواهد ایشانرا عقوبت کند و اگر خواهد درین سرای مهلت دهد و در
آخرت عتاب کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشانرا روز قیامت بما کانوا یفعلون ۝ بآنچه میکنند در دنیا
من جاء هر که بیاید بالحسنة به نیکوئی فله عشر امثالها پس مر او راست ده باره مانند آن یعنی ده نیکوئی امام ماتریدی رح گفته که مراد
تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل است به تضعیف و در بحر الحقایق آورده که هر که بیاید بحسنه پس مر او راست ده حسنه قبل از آن تا بآن حسنه موفق
رسید حسنه ایجاد از عدم و آفرینش در حسن تقویم و تربیت و رزق و بعثت رسل و انزال کتب و تبیین حسنات و سیئات و توفیق و خلاص و قبول حسنه
و بنا این ده حسنه و جود نکیر و بنده نتواند که حسنه بجا آرد ومن جاء بالسیئة و هر که بیاید بسیئه یعنی فعل بد فلا یجزی پس جزا داده نشود
الا مثلها مگر مانند آن یعنی یکی بیکی وهم لا یظلمون ۝ و ایشان که اهل حسنه و سیئه ستم دیده نشوند به نقصان ثواب و زیادتی عقاب
قل بگو ای محمد مر این قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند که اننی هدانی ربی بدرستیکه راه نموده است مرا پروردگار من الی صراط
مستقیم ۝ براهی راست دینا قیما یعنی دینی پاینده درست ملة ابراهیم که آن ملت ابراهیم علیه السلام است حنیفا در حالتیکه
ابراهیم علیه السلام از همه دینها بدین دین مایل بوده که آن توحید خدای است وما کان و نبود ابراهیم علیه السلام من المشرکین ۝ از مشرکان
یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قل ان صلاتی بگو بدرستیکه نماز من ونسکی و قربانی من یا حج من ومحیای و زندگانی
من یعنی آنچه من بر آنم در زندگانی ومماتی و آنچه بر آن میمیرم از ایمان و طاعت لله همه مر خدا راست رب العالمین ۝ آفریدگار
عالمیان لا شریک له ۝ هیچ انباز نیست مر او را یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نمیسازم چون بت پرستان و قربانی
که بنام او میکنم نه بنام غیر او و در حج بوقت تلبیه دیگری را با او یاد نکنم بخلاف اهل جاهلیت که میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک
و گفته اند مراد ازین کلمات تفویض خود و امور خود است بحق سبحانه و تعالی یعنی هرچه کنم و گویم و دارم همه برای خدا است وبذلک امرت

و بدين مامور شده ام وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ه و من اول مسلمانانم براي آنكه اسلام هر نبي مقدم باشد بر اسلام امت آورده اند كه در وقتي كه وليد
كفار مر آنحضرت عليه الصلوة والسلام را در رجوع بادين ايشان مي خواندند اين آيت نازل شد كه قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ بگوي محمد آيا بدون خداي أَبْغِي رَبًّا طلبم پروردگاري
و در عبادت او شريك سازم وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ و حال آنكه خداي است آفريدگار همه چيزها پس ما سواي او مربوب و مخلوق او
باشند و مربوب براي ربوبيت سزاوار نبود وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ و كسب نكند هيچ نفسي از بديها إِلَّا عَلَيْهَا مگر وبال آن بر آن باشد
وليد بن مغيره ميگفت اي صناديد عرب متابعت من كنيد و گناه شما در گردن من حق سبحانه فرمود وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و بر ندارد هيچ بردارنده
وِزْرَ أُخْرَىٰ بار گناه ديگري يعني هر كس عذاب گناه خود خواهد كشيد ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوي پروردگار شما هست مَرْجِعُكُمْ باز
گشت شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را در آخرت بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ بانچه بوديد كه در آن تَخْتَلِفُونَ ه اختلاف ميكرديد در دنيا از امور
دينيه و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ و اوست آنكس كه گردانيد شما را اي آدميان خَلَائِفَ الْأَرْضِ
خليفهاي زمين بعد از قوم بني الجان يا شما را اي امت محمد عليه الصلوة والسلام خليفه امم گذشته ساخت وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ و بر داشت بعضي
را از شما فَوْقَ بَعْضٍ زبر برخي ديگر دَرَجَاتٍ پايهاي بلند در بزرگي و توانگري و امثال آن لِيَبْلُوَكُمْ تا بيازمايد شما را فِي مَا آتَاكُمْ
در انچه بشما داده اند از مال و جاه تا ظاهر شود شكر اغنيا و صبر فقرا إِنَّ رَبَّكَ بدرستي كه پروردگار تو سَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبت كننده
است مر ناسپاسان و ناشكيبايان را وَإِنَّهُ و بدرستي كه او لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ه هر آينه آمرزنده مهربان است بر شاكران و صابران

ع سورة الاعراف ٢٠٦ بسم الله الرحمن الرحيم مكية مائتان و ست آيات

الٓمٓصٓ ج نام قرآن است يا اسم اين سوره يا هر حرفي اشارت است باسمي از اسماي الهي چون الله و لطيف و ملك و صبور يا هر حرفي
كنايت است از صفتي چون اكرام و لطف و مجد و صدق يا ايمائي است باسم المصور يا بعضي حروف دلالت بر اسما دارد و بعضي بر افعال
تقدير چنين بود كه انا الله اعلم و افصل و منم خداي كه ميدانم و بيان ميكنم يا از همه داناترم و حق از باطل جدا ميكردانم و در تاويلات كاشفي
مذكور است كه الف اشارت است بذات احديت و لام عبارت است از ذات با صفت علم و ميم كنايت است از جامعيت كه آنرا معني محمدي
گويند عليه الصلوة والسلام و صاد صورت محمدي است عليه الصلوة والسلام و قول ابن عباس رض آنست كه صاد جبل بمكه عليه عرش الرحمن
ايمائي بدين معني ميكند و در حقايق سلمي گويد الف ازل است و لام ابد و ميم ما بين ازل و ابد و صاد اشارت است باتصال هر متصلي و انفصال هر
منفصلي و في الحقيقة لا اتصال و لا مجال لكنايته لا انفصال و لا محل لمايته نظم اين جا هست اين برون از فصل و وصل ؛ كامد ز في فرع مي گنجد
نه اصل ؛ ني معاني ني عبارت ني عيان ؛ ني اشارت ني حقايق ني بيان ؛ برتر است از مدركات عقل و وهم ؛ لاجرم گم گشت در وي
فكر و وهم ؛ چون تجلي روي گفت و گوي نيست ؛ هيچكس را جز خموشي روي نيست ؛ كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ اين كتابي است فرو فرستاده شده
بسوي تو فَلَا يَكُنْ پس بايد كه نباشد فِي صَدْرِكَ در سينه تو حَرَجٌ مِنْهُ تنگي از تبليغ او يعني بايد كه دلتنگ نباشي از رسانيدن پيغام
الهي و از تكذيب قوم انديشناك نباشي كه اين كتاب بر تو فرو آمده است لِتُنْذِرَ بِهِ تا بيم كني بدو كافران را وَذِكْرَىٰ و تا پند دهي و پند دادني
لِلْمُؤْمِنِينَ ه مر مومنان را اتَّبِعُوا پيروي كنيد اي مكلفان مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ آن چيز را كه فرستاده اند بشما مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما يعني متابعت قرآن
كنيد بنگاهداشت اوامر و نواهي او وَلَا تَتَّبِعُوا و پيروي مكنيد مِنْ دُونِهِ بجز كتاب خداي أَوْلِيَاءَ دوستان را مراد اصنام اند كه كفار ايشان را دوست
ميگرفتند يا شياطين الانس و الجن كه خلق را در گمراهي مي افكنند قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ه اندكي پند ميگيريد و فتنكه متابعت غير حق كنيد وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ و بسا
اهل ديهها و شهرها از كفار و فجار كه أَهْلَكْنَاهَا هلاك كرديم ما فَجَاءَهَا پس آمد اهل آن ديه و شهر را بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا در شب كه هنگام غفلت و خواب است
مانند قوم لوط عليه السلام أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ه يا فرود آمد عقوبت بايشان و بودند ايشان خفتگان در نيمروز چون قوم شعيب عليه السلام
تخصيص اين دو وقت بجهت آنست كه زمان آسايش و استراحت اند و تصور و توقع عذاب در ان نيست پس عليه غير منتظر صعب تر

وحشت تر است چنانچه نعمت غير مترقب خوشتر و لذيذتر است فَمَا كَانَ پس نبود دَعْوَاهُمْ درخواست ايشان إِذْ جَاءَهُمْ وقتيكه آمد بديشان
بَأْسُنَا بلا و عذاب ما إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنكه گفتند إِنَّا كُنَّا بدرستيكه بوديم ما ظَالِمِينَ ه ستمكاران بر نفس خود كه تكذيب رسل كرديم غرض
نمايند بگناه خود و مقصود ايشان آنكه اعتراف بجرايم سبب خلاصي باشد از عذاب و حال آنكه بنزول عذاب و ارتفاع تكليف عارض ميگرداند پس در وقت
نزول عذاب توبه و استغفار مفيد نباشد و قوم يونس عليه السلام ازين حكم مستثني اند چنانچه رقم ذكر خواهد يافت انشاء الله تعالى .
فَلَنَسْأَلَنَّ پس هر آينه خواهيم پرسيد روز قيامت الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ آنكساني را كه فرستاده شده اند بديشان پيغمبران و سوآل
ايشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود و اين سوال تعنيف و تعذيب است وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ه و هر آينه خواهيم پرسيد
فرستاده شدگان را يعني پيغمبران را از اداي رسالت و تبليغ احكام و اين سوال تشريف و تكريم است و گفته اند امم را از فرمان برداري انبيا پرسند
و انبيا را از مهرباني بر امم فَلَنَقُصَّنَّ پس هر آينه بخوانيم عَلَيْهِمْ بر رسل و امم ايشان گفتار و كردار ايشان را بِعِلْمٍ بدانش خويش كه دانسته بوديم
كه هر يك چه كردند و گفت و شنود ايشان چه بود وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ه و نبوديم ما پنهان و دور و بيخبر از اقوال و افعال ايشان وَالْوَزْنُ
و سنجيدن اعمال هر كس يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ آن روز كه قيامت درست است و بودني و گفته اند صحايف اعمال را وزن كنند بميزاني كه او را
عمودي و دو كفه باشد و همه خلايق در آن نگرند و اين صورت براي اظهار معدلت است و در تبيان از ابن عباس رض نقل ميكنند كه درازي عمود آن
پنجاه هزار ساله راه است و كفه او يكي از نور است و يكي از ظلمت حسنات را در كفه نور نهند و سيآت را در كفه ظلمت و كفتين هم چو آسمان و زمين است
فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر كه گران بود مَوَازِينُهُ اعمال سنجيده او بنا برين تقدير موازين جمع موزون است و اگر جمع ميزان دانند نظر بتعدد
وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال گراني ميزان بطاعت است و آنرا كه ميزان ايشان گران بود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ه
ايشانند رستگاران و رسيدگان بنجات وَمَنْ خَفَّتْ و هر كه سبك باشد مَوَازِينُهُ عملهاي وزن كرده او و آن سبكي بمعصيت
خواهد بود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ آنانند كه زيان كردند بهر باي نفسهاي خود را يعني فطرت سليم را ضايع ساختند
بِمَا كَانُوا بسبب آنكه بودند كه بِآيَاتِنَا بر ذكر كردن آيات ما يَظْلِمُونَ ه ستم ميكردند يعني وضع مينمودند تكذيب را در موضع تصديق وَلَقَدْ
مَكَّنَّاكُمْ و بدرستي كه ما ممكن گردانيديم شما را اي آدميان فِي الْأَرْضِ در زمين جهت سكني و زرع و گفته اند خطاب با قريش است مي گويد
شما را دستگاه داديم در زمين تا سير ميكنيد بشام و يمن در تابستان و زمستان وَجَعَلْنَا لَكُمْ و آفريديم براي شما فِيهَا در زمين مَعَايِشَ
اسباب زندگاني از مكاسب و تجارات و آنچه سبب سعت معيشت باشد قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ه اندكي شكر ميگوييد با وجود تخصيص
چنين نعمتي يا از شما اندكي است كه بر رسم شكرگذاري و سپاسداري قيام مي نمايد بيت نعمت بسي و شكرگذارنده اندكي است ؛ گوينده
سپاس الهي ز صد يكيست ؛ وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ و هر آينه بتحقيق بيافريديم شما را در اصلاب پدران شما ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ پس صورت كرديم
شما را در ارحام مادران يا بيافريديم ارواح شما را پس تصوير اجسام شما كرديم يا آفريديم پدر شما آدم را پس تصوير كرديم شما را در ظهر او ثُمَّ قُلْنَا
پس گفتيم ما لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتگان را اسْجُدُوا سجده كنيد سجده تعظيم و تحيت لِآدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده كردند ملائكه آدم را
عليه السلام بدوي فرمان برداري إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابليس كه او از راه عجب و حسد لَمْ يَكُنْ نبود مِنَ السَّاجِدِينَ ه از سجده كنندگان مر آدم عليه
السلام قَالَ گفت خداي مر ابليس را مَا مَنَعَكَ چه چيز باز داشت ترا أَلَّا تَسْجُدَ آنكه سجده نكردي آدم را إِذْ أَمَرْتُكَ چون فرمودم
ترا بسجده او قَالَ گفت ابليس أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ من بهترم از آدم اين جواب از حيثيت معني است يعني استبعاد مي نمايد از آنكه مثل مني را سجود
چون اوكسي فرمايد پس مانع آنست كه من از او بهترم خَلَقْتَنِي آفريدي مرا مِنْ نَارٍ از آتش و آن جوهر لطيف علوي نوراني است وَخَلَقْتَهُ
مِنْ طِينٍ ه و آفريدي آدم عليه السلام را از گل كه جسمي كثيف سفلي ظلماني است ابليس درين صورت مغالطه خورد كه فضيلت را باعتبار عنصر
ملاحظه كرد و اگر باعتبار فاعل لما خلقت بيدي عبارت است از آن و بنسبت حقيقت كه نفخت فيه من روحي اشارت است بدان در نگريستي
دانستي كه خيريت و فضيلت آدم راست نه او را نظم ز آدمي ابليس صورت ديد و بس ؛ غافل از معني شد آن مردود خس ؛ كه چرا

من خدمت این طین کنم ۰ صورتی را من لقب چون دین کنم ۰ نیست صورت چشم را نیکو مآل ۰ تا به بینی شعشعهٔ نور جلال ۰ و قیاس نیز در افضلیت
نار از خاک نامستقیم بود زیرا که آتش خائن است هرچه بدو دهند نیست گرداند و خاک امین است هرچه بدو سپارند نگاه دارد و امین نیک از خاین باشد
و آتش متکبر است و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیرد چنانچه آدم علیه السلام نقش معرفت پذیرفت کتب فی قلوبهم الایمان
و آتش نقش را سوزاند چنانچه نقش معرفت ابلیس بسوخت ففسق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکور است قطعه
صورت خاک ار چه دارد تیرگی در ذات خود ۰ نیک بنگر کز ره معنی صفا اندر صفاست ۰ اینهمه خاکست کاندر وصف او صاحبدلی
نکته گفته است کز وی دیدهٔ جان را جلاست ۰ جستن کوگرد احمر عمر ضایع کردنست ۰ روی بر خاک سیاه آور که اکسیر کیمیاست ۰ قَالَ
گفت خدای مر ابلیس را فَاهْبِطْ مِنْهَا پس فرود آی از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود بر معصیت او و گفته اند تنزل کن از مرتبهٔ رفیع
که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزلهٔ دنیه بواسطهٔ معصیتی که مرتکب آن شدی فَمَا يَكُونُ لَكَ پس نرسد و روا نباشد ترا أَنْ
تَتَكَبَّرَ آنکه گردنکشی کنی فِيهَا در آسمان و تعظیم نمائی بفرشتگان که همه خاشعان و مطیعان اند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای
طاعت کنندگان است فَاخْرُجْ پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الصَّاغِرِينَ ۰ از خوار شدگانی و در
تابع آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی و مباش در میان فرشتگان پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او بزشت ترین صورتها
قَالَ گفت ابلیس چنانکه ممسوخ شد و از رحمت نا امید گشت أَنْظِرْنِي مهلت ده مرا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۰ تا روزی که برانگیخته شوند
آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت قَالَ گفت خدای إِنَّكَ بدرستی که تو مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۰ از مهلت دادگانی ابلیس داعیهٔ مهلت داشت
تا روز قیامت یعنی میخواست که نمیرد و حق تعالی درخواست او قبول کرد تا نفخهٔ صعقه او را امان داد چنانچه جای دیگر فرمود که إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ
إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ یعنی تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن نفخهٔ صاعقه است یعنی تو داعیهٔ ضلال آدمیان داری
پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم قَالَ گفت ابلیس فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي پس بسبب آنکه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت خود ۰
لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ هر آینه بنشینم برای باز داشتن فرزندان آدم صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۰ براه تو که آن راه راست است و درست
یعنی دین اسلام و مترصد آن باشم که ایشان را راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ پس هر آینه بیایم بدیشان مِنْ بَيْنِ ۰
أَيْدِيهِمْ از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا
و آنرا در پیش چشم ایشان بیارایم وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ و در آیم از دست راست ایشان یعنی از جهت حسنات و آنرا در عجب و ریا اندازم
وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و آنرا در دل ایشان شیرین گردانم وَلَا تَجِدُ و نیابی تو که خداوندی أَكْثَرَهُمْ
بیشتر فرزندان آدم را شَاكِرِينَ ۰ شکر گویندگان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند قَالَ گفت خدای ابلیس را اخْرُجْ مِنْهَا بیرون
از بهشت یا از آسمان مَذْءُومًا مَدْحُورًا در حالتیکه نکوهیده باشی و عیبناک رانده و دور کرده از رحمت لَمَنْ تَبِعَكَ بخدای
که هر که پیروی تو بیاید مِنْهُمْ از اولاد آدم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر کنم دوزخ را مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ۰ از همه شما یعنی از تو و متابعان تو
وَيَا آدَمُ اسْكُنْ و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو أَنْتَ وَزَوْجُكَ تو و جفت تو که حواست الْجَنَّةَ
در بهشت فَكُلَا پس بخورید از میوه ها و نعمتهای بهشت مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا از هر کجا که خواهید یا هر چه خواهید وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مشوید
هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ این جنس را از درخت که گندم است یا انگور و مخورید از آن که اگر بخورید فَتَكُونَا پس باشید مِنَ الظَّالِمِينَ ۰ از ستمکاران نصف
بر نفس خویش فَوَسْوَسَ پس وسوسه کرد لَهُمَا الشَّيْطَانُ مر آدم و حوا را علیه السلام شیطان لِيُبْدِيَ لَهُمَا تا عاقبت آشکارا گرداند
برای ایشان مَا وُورِيَ عَنْهُمَا آنچه پوشیده کرده بودند از ایشان مِنْ سَوْآتِهِمَا از عورات ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت
عورات ایشان را ندیدند و هیچ یک از آدم و حوا علیه السلام نیز عورت یکدیگر را مشاهده نمی کردند و گفته اند که حق سبحانه ایشان را جامها برای
ستر عورت پوشانیده بود و ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود پس خواست که ایشان را در معصیت اندازد تا لباس

از ایشان

از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملائکه رسوا شوند آغاز وسوسه کرد بعد از آنکه پنهان بدستیاری مار و طاوس به بهشت در آمده
بود و یا بصورت دیگر بر آمده چنانچه در قصص و کتب مطوله مذکور است وَقَالَ و گفت شیطان مر آدم و حوا را علیه السلام مَا نَهَاكُمَا باز نداشت
و منع نکرد شما را رَبُّكُمَا آفریدگار شما عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت إِلَّا أَنْ تَكُونَا مگر آنکه نگردید شما مَلَكَيْنِ دو فرشته
در علو منزلت یا حسن صورت یا استغنای از غذا أَوْ تَكُونَا یا باشید شما مِنَ الْخَالِدِينَ ۰ از جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگان
که مرگ را بدیشان راه نبود چنانچه ملائکه خزینهٔ بهشت اند و این از آن گفت که در دل آدم علیه السلام گذشته بود که بهشت خوش آرامگاهی
که در وی جاودان میتوان بود و هم در آن خطره وسوسه کرد و هم از اینجاست که محققان گفته که هر آرزو که بی ذات خداوند است خالی از وسوسهٔ
شیطان نبود و چون با وجود این وسوسه آدم علیه السلام در خوردن آن تأمل می نمود ابلیس تدبیر دیگر کرد وَقَاسَمَهُمَا و سوگند
خورد ابلیس برای آدم و حوا و گفت إِنِّي لَكُمَا بدرستی که من مر شما را لَمِنَ النَّاصِحِينَ ۰ از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت
میگویم که از این درخت بخورید تا نمیرید آدم علیه السلام گمان برد که کسی بخداوند تعالی سوگند بدروغ نخورد و بدان سوگند فریفته شد
فَدَلَّاهُمَا پس ابلیس فرود آورد بدین سوگند ایشان را از درجهٔ عالیه بمرتبهٔ سافله افکندشان بِغُرُورٍ ۚ بفریب و وسوسه فَلَمَّا ذَاقَا
الشَّجَرَةَ پس آن هنگام که بچشیدند از میوهٔ آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن بَدَتْ لَهُمَا ظاهر شد مر ایشان را
سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر دیدند در اخبار آمده که کسی دیگر جز ایشان عورت
ایشان را ندید و ایشان از این صورت منفعل شدند وَطَفِقَا و در ایستادند و قصد کردند به برگهای اشجار يَخْصِفَانِ می چسبانیدند برگی بر بالا
برگی و مینهادند عَلَيْهِمَا بر عورات خویش مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ ۚ از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بر هم می بستند
تا چون بهیأت ازاری شد و عورات خود را بدان بپوشانیدند و از این طرف بدان طرف میگریختند وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا و ندا کرد
ایشان را آفریدگار ایشان که أَلَمْ أَنْهَكُمَا آیا نه شما را نهی کرده بودم عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت وَأَقُلْ لَكُمَا
و نه گفته بودم شما را و تحذیر نکرده بودم که إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا بدرستی که شیطان هست شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ ۰ دشمنی آشکارا
و عداوت او در وقت اِبا از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت افرارا منی
یا آدم گفت لا یا رب بل حیاءً منک این گریختن من بجهت حیاست از حضرت تو پس بگناه خود اعتراف نمودندی و با حق سبحانه
و تعالی بروی نیاز گفتند قَالَا رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا ستم کردیم ما بر نفسهای خود بدین نافرمانی وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ
لَنَا و اگر نیامرزی تو گناهان ما را وَتَرْحَمْنَا و نه بخشائی بر ما لَنَكُونَنَّ هر آینه ما باشیم مِنَ الْخَاسِرِينَ ۰ از زیانکاران قَالَ گفت
خدای مر آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس را اهْبِطُوا فرو روید بر زمین بَعْضُكُمْ برخی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ۚ مر برخی دیگر را دشمن اند چنانچه
آدمی و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگر اند وَلَكُمْ و مر شما راست فِي الْأَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ قرارگاهی و آرام جای
وَمَتَاعٌ و برخورداری إِلَىٰ حِينٍ ۰ تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام غمناک شد و پنداشت که دیگر بار به بهشت نخواهد رسید قَالَ
گفت خدای فِيهَا تَحْيَوْنَ در زمین می زیید وَفِيهَا تَمُوتُونَ و در زمین میمیرید وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ و از زمین بیرون آورده می شوید برای
حساب و جزا آدم علیه السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد يَا بَنِي آدَمَ خطاب عام است مر همه فرزندان آدم علیه السلام
می گوید قَدْ أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْكُمْ بر شما لِبَاسًا پوششی یعنی بیافریدیم برای شما لباسها بتدبیر اسباب سماوی و به اسباب نازله
از آسمان و ازین قبیل است و انزل لکم من الانعام پس بیان فایدهٔ لباس میکند و میفرماید يُوَارِي می پوشد آن لباس سَوْآتِكُمْ
عورات شما را وَرِيشًا ۚ و دیگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنید خود را گفته اند لباس آنست که عورت را بپوشد و آنچه ورای آنست از
جامها آنرا ریش گویند و در تفسیر امام زاهد رح فرموده که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و پشم و کتان بود و گفته اند ریش متاع
خانه بود وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ و پوشش تقوی یعنی لباس که برای تواضع پوشند همین پشمینها و جامهای درشت ذَٰلِكَ خَيْرٌ ۚ آن بهتر

ازلباسهاي نرم وتكلف كه متجبران مي پوشند وگفته اند لباس پرهيز جامهاي حرب است چون زره وخفتان كه وقايهٔ محارب باشد از تيغ وتير
وتير ونزد محققان لباس التقوى طاعت است كه عيب آدمي بدان پوشيده ميشود چنانچه عورت شخص بدان مستور ميگردد وگفته اند كه لباس التقوى
عفت است يا حيا يا ترس الهي يا التزام طريقه خير ودر بحر الحقايق آمده كه لباس بر دو گونه است لباس فتوى وآن مفوض بامر شريعت است ولباس
تقوى وآن متعلق بحكم حقيقت است ازلباس فتوى همين بدن بهره منداست كه ستر سوءت او ميشود وازلباس تقوى هريك از دل
وروح وسر وخفي بهره دارند وهريكي چيزي پوشيده ميگردد وبهرهٔ دل ازلباس تقوى صدق است در طلب موالي وبدان پوشيده ميشود
سوءت طمع دنيا ومافيها وحظ روح ازلباس تقوى محبت حق است سبحانه وتعالى وبدان مستور گردد سوءت تعلق بغير موالي ونصيب
سر ازين لباس نيست الا شهود انوار لقا وبدان پوشيده شود سوءت رؤيت ماسوى الله وبهرهٔ خفي ازلباس تقوى بقاي او ست بهويت
حق وبدان پوشيده ميگردد سوءت هويت خلق يعني همه تعينات مضمحل ومتلاشي گردد وحجاب پندار از سر وجودات منكره در كشيده آيد
وسر لمن الملك اليوم بر عرفه وحدت قهاري جلوه نمايد نظم ملك ملك او ست او خود مالك است : غير ذاتش كل شيء هالك است
كل شيء ما خلا الله باطل : ان فضل الله غيم ماطل : هالك آيد پيش وجهش هست ونيست : هستي اندر نيستي خود طرفه ايست :
ذلك من آيات الله آن ازلباسهاي فضل ورحمت خداي است كه بدان سوءآت آدم وحوا را پوشيد وايشانرا ازخصف برگ درخت
مستغني گردانيد لعلهم يذكرون تا باشد كه ايشان پند گيرند وقدر اين نعمت بشناسند يا بني آدم اي فرزندان آدم لا يفتننكم
الشيطان برحذر باشيد كه شمارا در فتنه اندازد شيطان وباشما مكر كند وشمارا از راه حق بيرون نبرد كما اخرج چنانكه بيرون آورد ابويكم
پدر ومادر شمارا من الجنة از بهشت ينزع عنهما بر ميكند از ايشان لباسهما جامهٔ ايشانرا ليريهما تا بنمايد بهر يك از ايشان
سوآتهما عورات ايشانرا يعني سبب آن شد كه ابوين شما مكشوف العورت گشتند واز بهشت بيفتادند پس شما نيز از مكر او حذر كنيد انه
يريكم بدرستي كه ابليس مي بيند شمارا هو وقبيله او ولشكر او من حيث لا ترونهم از جائيكه شما ايشانرا نمي بينيد يعني اجسام ايشان
از غايت رقت ولطافت در نظر شما نمي آيد وايشان اجسام شمارا بواسطه غلظت وكثافت مي بينند پس حذر از چنين دشمن لازم است
انا جعلنا الشياطين بدرستي كه ما گردانيده ايم ديوانرا اولياء دوستان للذين لا يؤمنون مر آنانرا كه ايمان نمي آرند
يعني بواسطه جنسيت ومناسبت ديوانرا دوست كافران ساخته ايم واذا فعلوا وچون كنند كفار ومرتكب شوند فاحشة عمل زشت
چون بت پرستي وتحريم بحيره وسائبه وامثال آن وچون كسي كه ايشانرا از ان نهي كند قالوا گويند از روي تقليد وجدنا عليها آباءنا يافته ايم
برين عمل زشت آباءنا پدران خودرا والله امرنا بها وخدا فرموده است مارا باين عمل فاحشه پس تقليد راجع كنند قل بگو اي محمد ان الله
بتحقيق كه خداي لا يأمر بالفحشاء نمي فرمايد بزشتي وناپسندي در قول وفعل چه سنت الهي بران جاري شده كه امر ميكند بمكارم خصال ومحاسن
اخلاق اتقولون على الله آيا مي گوئيد شما على الله برخداي از راه افترا ما لا تعلمون آنچه نمي دانيد كه او فرموده است قل بگو امر ربي
فرموده آفريدگار من بالقسط بعدل ورهنمي يا بتوحيد كه سرهمه راستيهاست واقيموا وجوهكم وراست كنيد روهاي خود را
بقبله عند كل مسجد نزديك هر زمان سجودي يا مكان سجودي مراد از سجود نماز است يا توجه كنيد بعبادت خداي چون وقت نماز
در رسد نزديك هر مسجدي كه باشيد وتاخير مكنيد بآن جهت كه در مساجد خويش گذاريد وادعوه وبپرستيد خدارا مخلصين در حالتيكه
پاك كنندگان باشيد له الدين براي خدا طاعت كما بدأكم همچنانكه بيافريد شمارا در ابتداي خلق تعودون باز خواهيد گشت
بوي ثانيا تا جزا دهد شمارا بر عملهاي چنانكه شمارا از خاك بيافريد باز بخاك عود خواهيد كرد فريقا هدى گروهي را راه راست نمود يا نكه
توفيق داد برايمان وفريقا وگمراه كرد گروهي را بخذلان وچنان كرد حق عليهم الضلالة سزاوار گشت برايشان گمراهي بمقتضاي
قضاي سابق يفعل الله ما يشاء انهم بدرستي كه اين گمراهان اتخذوا الشياطين فرا گرفتند ديوانرا اولياء دوستان در
كه فرمان ايشان برند من دون الله بدون خداي ويحسبون وگمان برند وپنداشتند انهم مهتدون كه ايشان راه

يافتگانند وفي نفس الامر چنان اند يا بني آدم بعضي برآنند كه اين خطاب عام است واكثر مفسران گويند كه خاص است بمسلمانان چه بنو ثقيف
وجماعتي ديگر از مشركان عرب بودند كه مرد وزن ايشان برهنه طواف كردندي وبدان تجريد تبري از ذنوب تفاؤل نمودندي وبني عامر در ايام
احرام از خوردني حيوان مجتنب بوده وباندكي از طعام قناعت كرده آنرا طاعت دانستندي وتعظيم كعبه خيال بستندي اهل اسلام گفتند ما بجا
اين كار تعظيم وتكريم سزاوارتريم حق تعالى ايشانرا تحذير فرمود وگفت خذوا فرا گيريد زينتكم جامهاي خود را كه بدان آراسته ايد عند
كل مسجد نزديك هر مسجدي كه آنرا طواف ميكنيد يا دران نماز ميگذاريد ومراد ازين جامه نيكوترين وپاكيزه ترين لباسها است كه در وقت
نماز پوشند وگفته اند زينت شانه كردن محاسن است وامام قشيري قدس سره ميگويد مراد زينت سرائر است نه آرايش ظواهر يعني خشوع واخلاص مخصوص
بيك محل نيست بلكه در همه اماكن ومساجد بايد ودر كشف الاسرار آورده كه زينت بزبان علم ستر عورت است براي نماز وبلسان كشف حضور دل است
براي عرض راز ونياز بيت ذوق طاعت بحضور دل نيابد هيچكس : طالب حق را دل حاضر درين درگاه بس : وكلوا وبخوريد يعني در ايام
احرام گوشت وچربي وغير آن از ماكولات واشربوا وبياشاميد شير وساير مشروبات طيبات ولا تسرفوا واز حد در مگذريد به تحريم حلال
يا بافراط تمام ومشروبات در خوردن انه بدرستيكه خداي لا يحب المسرفين دوست نميدارد اسراف كنندگانرا يعني آنهاكه زياده از سيري
بخورند ودر كتاب قوة القلوب فرموده كه دوبار خوردن در روزي اسراف است واز بعضي سلف نقل ميفرمايد كه اسراف آنست كه هرچه آنرا آدمي
آرزو كند بخورد وذليل وذميم ترين مردمان آنست كه همت او تمام مصروف باشد بفكر طعام وشراب ودرابيات حقايق سمات سلسلة الذهب
مذكور است نظم خواجه راهين كه از سحر تا شام : دارد انديشهٔ شراب وطعام : شكم از خوش دلي وخوشحالي : گاه پر ميكند گهي
خالي : فارغ از خلد وايمن از دوزخ : جاي او مزبله است يا مطبخ : شيخ الاسلام عبد الله انصاري قدس سره فرموده كه اگر همه دنيارا
لقمه سازي ودر دهان درويشي نهي اسراف نباشد واسراف آن باشد كه بي رضاي حق سبحانه صرف كني مثنوي يك جواني كه خير دائم داشت
بند ميداد راهبي در دير : كاي پسر خير نيست در اسراف : گفت اسراف نيست اندر خير : قل بگو من حرم كه حرام كرده است زينة الله التي
ع كه خداي مقرر فرموده يعني جامهاي متنوع التي آن زينتي كه بمحض قدرت اخرج بيرون آورد لعباده براي بندگان خود از نباتات
چون پنبه وكتان واز حيوانات چون ابريشم وحرير واز معادن چون زره وخود والطيبات وديگر كه حرام كرده است از پاكيزها من الرزق
از روزي يعني مستلذات ماكل ومشارب از لحوم ودسوم والبان يا حلالات آن چون بحيره وسائبه وجز آن قل هي بگو اين زينت وطيبات
للذين آمنوا براي كساني است كه ايمان آورده اند يعني آيت باصالت براي مؤمنان است في الحيوة الدنيا در زندگاني دنيا
اما كفار وفجار به تبعيت شريك ايشانند دران لكن نعيم جاوداني اهل ايمانرا خواهد بود خالصة پاكيزه وبي شريك يوم القيمة روز رستخيز كذلك
همچنانكه تفصيل كرديم اين حكمها را نفصل الآيات تفصيل مي كنيم نشانهاي احكام وديگر با دلايل توحيدرا مبين مي سازيم لقوم يعلمون
براي گروهي كه فهم دارند وميدانند قل بگو اي محمد انما حرم جزاين نيست كه حرام كرده ربي آفريدگار من الفواحش گناهان كبيره را كه موجب
عقوبت عظيم است ما ظهر منها آنچه پيدا است ازان چون كفر وما بطن وآنچه نهان است چون نفاق والاثم وحرام كرد گناهي را كه بران
حد مقرر نيست چون صغائر والبغي وحرام ساخت ستمكاري يا كبر را بغير الحق بناحق واين تاكيد است چه ظلم وكبر بحق نخواهد بود وان تشركوا
وديگر حرام كرد آنرا كه شرك آريد بالله بخداي وشريك گيريد بعبادت او ما لم ينزل به آن چيزيرا كه خداي نفرستاده است به برپرستش او
سلطانا حجتي وبرهاني وان تقولوا وآنرا نيز حرام كرده است كه بگوئيد بدروغ وافترا كنيد على الله برخداي ما لا تعلمون آنچه نميدانيد
از تحريم حرث وانعام وبرهنه شدن در طواف بيت الحرام ولكل امة ومر هر گروهي راهست اجل مدتي كه خداي تعالى تقدير كرده است مر حيات
ايشانرا وگفته اند هر امتي را غير از مؤمنان وقتي است كه دران عذاب استيصال برايشان فرود آيد فاذا جاء پس چون بيايد اجلهم
وقت عذاب وهلاك ايشان يا چون آن مدت بسر آيد لا يستأخرون ساعة واپس نمانند ازان اجل ساعتي ساعت در عرف قصر اوقات
گويند ومراد نه ساعت منجمان است ولا يستقدمون وپيش نه گيرند بران اجل مبيت اجل چون فرود آيد از پيش وپس : نه پس افتد نه پيش گردد

مقصر و عمرو بدر قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت وَنَادَوْا و ندا کنند اصحاب اعراف
أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بسبیل تهنیت گویند أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ تحیت خدای بر شما
باد یا خوشحالی شما که بدار السلام بسلامت رسیدید لَمْ يَدْخُلُوهَا هنوز اهل اعراف در بهشت در نیامده باشند وَهُمْ يَطْمَعُونَ ۝
و ایشان طمع میدارند که در آیند قولی آنست که آخرین کسان که به بهشت در آیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکور است که میزان
حسنات و سیئات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت مینگرند و هم در دوزخ و دخول هیچکدام را موجبی نبود پس چون خلق را بسجود
خوانند و آن آخرین تکلیفی است روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد و به بهشت در آیند وَإِذَا صُرِفَتْ
ثلث ع أَبْصَارُهُمْ و هرگاه چشمهای ایشان را بگردانند و در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه و تعالی فرشته را فرماید تا روی ایشان را بگردانند تِلْقَاءَ أَصْحَابِ
النَّارِ بسوی دوزخیان قَالُوا ایشان پناه گیرند بخدای و گویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝ مدار ما را
با گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ و آواز دهند اصحاب اعراف رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ
مردانی را که بشناسند ایشان بِسِيمَاهُمْ بعلامات ایشان از سواد وجه و زرقهٔ عین و آن شناختگان رؤسای کفره باشند چون ولید مغیره و ابو جهل و عاص
بن وائل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا می گفتند که خدای امثال بلال و عمار و صهیب که فقرای صحابه رض اند به بهشت برد و ما را بدوزخ هرگز چنین
نباشد و سوگند میخوردند که خدای بندگان و شبانان ما را بر ما تفضیل نکند قَالُوا گویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذابید مَا أَغْنَى عَنْكُمْ دفع
نکرد از شما عذاب را جَمْعُكُمْ مالی که جمع میکردید یا کثرت انصار و اعوان شما وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ۝ آنچه بودید که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی
استکبار شما مانع عذاب شما نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و صهیب و امثال ایشان رض کافران گویند
أَهَٰؤُلَاءِ ۝ این گروه الَّذِينَ آنانند که در دنیا أَقْسَمْتُمْ سوگند میخوردید که البته لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ۝ خدای هرگز نرساند بدیشان
بخشایش خود را حالا برحمت حق ایشان به بهشت اند و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشان را گوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیند
به بهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شداید وَلَا أَنْتُمْ و نه شما تَحْزَنُونَ ۝ اندوهناک شوید از فوت مطالب و مقاصد
ابن عباس رض فرموده که چون اهل اعراف به بهشت در آیند دوزخیان را طمع فرج بعد الیاس پدید آید گویند خدایا ما را خویشانند در بهشت دستوری ده تا
با ایشان سخن گوییم حق سبحانه اذن فرماید تا بهشتیان در دوزخیان نگرند و خویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان
بهشتیان را بشناسند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند از ایشان شراب و طعام بهشت خواهند چنانچه می فرماید وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ و آواز دهند
دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتیان را و توقع کنند أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا آنکه بریزید بر ما مِنَ الْمَاءِ از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را
ببرد أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم قَالُوا گویند بهشتیان در جواب
ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای حَرَّمَهُمَا حرام کرده است طعام و شراب بهشت عَلَى الْكَافِرِينَ ۝ بر ناگرویدگان الَّذِينَ اتَّخَذُوا
آنانکه فرا گرفتند دِينَهُمْ دین خود را لَهْوًا وَلَعِبًا مشغولی و بازیچه ایشان در عید خود بگرد کعبه می آمدند و دست میزدند و بازیچه میکردند وَغَرَّتْهُمُ
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ۝ و بفریفت مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غداری است فریبنده و مکاری
است بازی دهنده مثنوی در دیدهٔ اعتبار خوابی است ۝ در رهگذر اجل سرابی است ۝ مشغول مشو بسرخ و زردش ۝ اندیشه مکن ز گرم و
سردش ۝ سرمایهٔ آفت است زنهار ۝ خود را ز فریب او نگهدار ۝ فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ پس امروز فرو گذاریم ایشان را در آتش كَمَا نَسُوا چنانچه ایشان
فرو گذاشتند و بر خاطر نگذرانیدند لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَٰذَا ۝ دیدن این روز را وَمَا كَانُوا و چنان بودند که از روی عناد بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ
انکار میکردند علامات ربوبیت یا آیات کتب ما را وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ و بهر آینه آوردیم برای این گروه کفار بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ بکتابی که بیان
کردیم معانی او و مفصل ساختیم هر چه بکار آید در او عَلَىٰ عِلْمٍ و این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هُدًى و آوردیم این کتاب را راه نماینده
وَرَحْمَةً و خداوند بخشش لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ برای گروهی که میگروند هَلْ يَنْظُرُونَ ۝ آیا انتظاری می برند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند

الا

إِلَّا تَأْوِيلَهُ ۝ مگر عاقبت کتاب و حقیقت آن را از وعد و وعید یعنی منتظر اند آنچه خدای تعالی وعده کرده است درین کتاب از ثواب و عقاب و تمام
ببینند که راست میشود یا نی يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ روزیکه بیاید عاقبت کار یعنی ظاهر شود آثار وعده و وعید و آن روز قیامت باشد يَقُولُ
الَّذِينَ گویند آنانکه نَسُوهُ ترک کردند کتاب بعضی را مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا یعنی چون کافران که بقرآن نگرویدند و آثر در ظاهر گردد
صدق سخن خدای تعالی گویند قَدْ جَاءَتْ بدرستی که آمده بودند رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان آفریدگار ما بِالْحَقِّ ۝ براستی و درستی و ما تکذیب کردیم
و آن خطائی عظیم بود فَهَلْ لَنَا پس آیا هستند ما را مِنْ شُفَعَاءَ درخواست کنندگان فَيَشْفَعُوا لَنَا تا شفاعت کنند برای ما امروز أَوْ نُرَدُّ
یا باز گردانیده شویم بدنیا فَنَعْمَلَ پس بکنیم غَيْرَ الَّذِي جز آنکه كُنَّا نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قائل شویم
نه بشرک پس نه کسی ایشان را شفاعت کند و نه بدنیا ایشان را باز آرند قَدْ خَسِرُوا بدرستیکه زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خویش که سرمایهٔ عمر را صرف
پرستش بتان کردند وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝ آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان ما اند
نزدیک خدای بیت دیروز بدو دلم امیدی میداشت ۝ امروز برفت و ناامیدم بگذاشت إِنَّ رَبَّكُمُ بدرستی که پروردگار شما علی ١٥ ع
التحقیق اللَّهُ خداوندی است جامع جمیع صفات کمال الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ آنست که بیافرید آسمانها وَالْأَرْضَ و زمین را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ
در مقدار شش شبانروز چه قبل از خلق آسمان و زمین روزی که عبارت از مدتی معین از زمان طلوع شمس تا زمان غروب او نبوده در تبیان گوید که در شش
روز از ایام آخرت که هر روزی هزار سال دنیا است وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ۝ و قول اول اصح و اشهر است
و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بکلمهٔ کن دلیل است بر اختیار قادر مختار و اشارت است بر رعایت تانی در امور و ترک عجلت
و اضطراب و نکته العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن موید این سخن است و فی المثنوی المعنوی نظم مکر شیطان است تعجیل و شتاب ۝
خوی رحمان است صبر و احتساب ۝ با تانی گشت موجود از خدا ۝ تا به شش روز این زمین و چرخها ۝ ور نه قادر بود کز کن فیکون ۝ صد زمین و چرخ
آوردی برون ۝ این تانی از پی تعلیم تست ۝ صبر کن در کار دیر آی و درست ۝ ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بر آفریدن عرش
یا مستولی شد مراد بدان یا مستولی گشت بران و تخصیص عرش باستیلای حق بر وجه آن باشد که عرش اعظم مخلوقات است و حقیقت آنست که
استواء بر عرش صفتی است مر خدای را بلا کیف و بلا وصف و این از جملهٔ متشابهات قرآن است ما بدو ایمان داریم و تاویل آن بحق میگذاریم يُغْشِي
اللَّيْلَ در میکشد خدای شب تاریک را النَّهَارَ در روز روشن یعنی پوشیده میگرداند روشنی روز را بتاریکی شب و عکس این را نگفت اکتفاء
باحد الضدین يَطْلُبُهُ حَثِيثًا میجوید شب روز را یعنی از پی او در می آید حَثِيثًا شتاب کننده و روز نیز بسرعت طالب شب است وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
و بیافرید آفتاب و ماه را وَالنُّجُومَ و ستارگان را مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ ۝ رام شدگان بفرمان او أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ۝ بدانید که خدای راست
آفریدن بدایع مخلوقات و فرمان نافذ بامر او راست هر چه آفریده شده و تصرف در آنها است تَبَارَكَ اللَّهُ بزرگست خدای بوحدانیت در الوهیت
و فردانیت و در ربوبیت رَبُّ الْعَالَمِينَ ۝ آفریدگار همه عالمیان است ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را تَضَرُّعًا بزاری وَخُفْيَةً
و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن و را شناسید و او را پرستید تضرع نشانهٔ احتیاج انسان است و نهان داشتن دلیل اخلاص و محتاج مخلص را روی
ناامیدی نیست مصرع نومید نیم که ناامیدی کفر است ۝ إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ۝ دوست نمیدارد از حد درگذرندگان را
یعنی آنها که دعای بد کنند در حق ناستحق یا در دعا فریاد کنند تا بریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای که لائق آن نباشد چون رتبهٔ انبیا و صعود
بر مدارج سما وَلَا تُفْسِدُوا و فساد مکنید فِي الْأَرْضِ در زمین بکفر یا ظلم بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد از اصلاح آن بایمان یا بعدل وَادْعُوهُ
و بخوانید خدای را خَوْفًا از بیم عقاب او وَطَمَعًا و بامید ثواب او إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ بدرستیکه رحمت خدای قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۝ نزدیک است
به نیکوکاران و ایشان یا محسن العمل اند چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان و امید همه برحمت بی غایت و فضل بینهایت او است در مناجات
شیخ الاسلام است که خدایا اگر وفاداران بتو امید دارند جفاکاران نیز بغیر از تو پناهی ندارند ۝ من اگر جفاست کارم تو بس امید وارم
بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفائی ۝ وَهُوَ الَّذِي و او است آنکه يُرْسِلُ الرِّيَاحَ میفرستد بادهای چهارگانه را بُشْرًا مژده دهندگان بَيْنَ

يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از آمدن باران حَتّٰی إِذَا أَقَلَّتْ تا چون بردارند بادها سَحَابًا ثِقَالًا ابرهای گرانبار را گفته‌اند که باد صبا ابر را
از زمین برانگیزاند و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب باران قطرات درآرد و باد دبور بعد از باریدن همه را متفرق سازد و بر هر تقدیر چون
برابر دارند سُقْنَاهُ برانیم ما آن ابر را لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ برای احیای زمین مرده فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستیم بِهِ الْمَاءَ بدین ابر آب را بر آن
زمین فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آریم بدان آب مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر نوع میوه‌ها كَذٰلِكَ همچنانکه زمین مرده را به نبات زنده کردیم نُخْرِجُ
الْمَوْتٰى زنده کنیم و بیرون آریم مردگان را از قبرهای ایشان و احیای ارض که مثود احیای اموات است بیان کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
تا شاید که شما دریابید و بقیامت گروید و بدین صورت بدان معنی استدلال کنید وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ و زمین پاک از سنگ و ریگ که شایسته
مصالح زراعت باشد يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بیرون می‌آید رستنی بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان خدای و مشیت او که بیرون می‌آرد بآسانی و خوبی
وَالَّذِي خَبُثَ و آن زمین که ناپاک بود و شوره‌ناک لَا يَخْرُجُ بیرون نیاید گیاه او إِلَّا نَكِدًا مگر اندکی که در آن هیچ نفعی نباشد این مثلی است
که حق سبحانه و تعالی ایراد فرموده در شان مؤمن و کافر و تشبیه کرده است دل مؤمن را بزمینی پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه که باران
موعظت از سحاب کلام رب الارباب بر دل مؤمن بارد انوار طاعات و عبادات بجوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم
نصیحت قبول نکند و از وی هیچ صفتی که بکار آید بظهور نیاید بیت زمین شوره سنبل بر نیارد ۞ در و تخم عمل ضایع مگردان كَذٰلِكَ
همچنانکه این مثل بیان کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میگردانیم این آیتها را و ضرب امثال در فنون احوال میکنیم لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ برای گروهی
که شکر نعمت ما و ادراک آن کنند و درین مثلها تفکر فرموده بهره اعتبار بردارند لَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم نُوحًا نوح بن لامک
بن متوشلخ بن اخنوخ را و ادریس علیه السلام را وقتی که پنجاه ساله بود إِلٰى قَوْمِهِ بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می پرستیدند فَقَالَ يَا قَوْمِ
پس گفت نوح علیه السلام ای گروه من اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدای را بیگانگی مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ هیچ معبودی بجز او
پس فرمان وی برید و بعبادت او دیگری را شریک مسازید إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما اگر ایمان نیارید عَذَابَ
يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی بزرگ که یوم الطوفان است یا روز قیامت قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِهِ از قوم او إِنَّا لَنَرَاكَ
بدرستی که ما می‌بینیم ترا ای نوح فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدایان بعبادت یک خدای دلالت میکنی قَالَ گفت
نوح علیه السلام در جواب ایشان يَا قَوْمِ ای گروه من لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ نیست مرا هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب وَلٰكِنِّي رَسُولٌ
ولیکن من پیغمبرم مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خویش
وَأَنْصَحُ لَكُمْ و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما وَأَعْلَمُ و میدانم مِنَ اللّٰهِ از وحی خدای که بمن آمده مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید
قوم نوح علیه السلام عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و نمیدانستند چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب ماندند نوح علیه السلام گفت
أَوَعَجِبْتُمْ آیا شگفت میدارید و عجب مینمائید أَنْ جَاءَكُمْ ازانکه بیاید بشما ذِكْرٌ پیغامی و وحی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَلٰى رَجُلٍ
بزبان مردی مِنْكُمْ از جنس شما یعنی آدمی هم بزبان شما لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند و بترساند شما را از عقوبت کفر و معصیت وَلِتَتَّقُوا و تا بپرهیزید
شما از خشم خدای وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و تا شاید که بر شما ببخشند بسبب آن پرهیز کردن از شرک فَكَذَّبُوهُ پس دروغ داشتند قوم نوح
نوح علیه السلام را و دعا کرد به هلاکت قوم خود خدای حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مؤمنان بکشتی درآمد حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران هلاک کرد
و نوح علیه السلام با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه حق تعالی میفرماید فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن وَالَّذِينَ مَعَهُ
و آنان را نیز که با وی بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل زن و وَأَغْرَقْنَا و غرق ساختیم بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا آنان را که بدروغ شمرده بودند دلالت وحدانیت ما یا معجزات نوح علیه السلام بر نبوت إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که قوم نوح علیه السلام
بودند قَوْمًا عَمِينَ گروهی کوران که از نشانهای وحدانیت نابینا شدند و باقی قصه نوح علیه السلام در بعضی آیات و سور خواهد آمد ان شاء الله
تعالی وَإِلٰى عَادٍ و فرستادیم بسوی عاد أَخَاهُمْ هُودًا برادر ایشان در نسب یعنی خویش ایشان هود علیه السلام را عاد که قبیله ایشان

بوده و خوانده چهارم پدر هود است و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح است و نزد اهل سیر نام هود عابر است و او پسر صالح بن ارفخشد بن سام
بن نوح است و برین قول از ابنای عم عاد باشد و قبیله عاد مردم بلند بالا و تناور بودند و از ایشان در تمام روی زمین در آن زمان قبیله عظیم
تر نبود و مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر در پرستش بتان میگذرانیدند حق تعالی هود علیه السلام را برایشان فرستاد تا میان قبیله آمد و ایشان را
به حق دعوت کرد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای قوم من اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدای را و به یگانگی او قایل شوید مَا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ نیست شما را
معبودی غَيْرُهُ بجز وی و بتان مستحق عبادت نیستند أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروهی از بزرگان
و پیشوایان الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از گروه او و چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و امثال
او و آن کافران گفتند ای هود إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستی که ما ترا می‌بینیم متمکن فِي سَفَاهَةٍ در بیخردی که دین قدیم را میگذاری و دین محدث
می‌آری وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ و به تحقیق ما گمان می‌بریم ترا مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان در آنچه میگوئی قَالَ يَا قَوْمِ گفت هود علیه السلام
که ای گروه من لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ نیست مرا ضعف عقل و حماقت وَلٰكِنِّي رَسُولٌ ولکن من فرستاده‌ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
از پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای آفریدگار خود را وَأَنَا لَكُمْ و من مر شما را نَاصِحٌ أَمِينٌ
نصیحت کننده‌ام راست گوئی و بی خیانت أَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب می‌آید شما را أَنْ جَاءَكُمْ آنکه بیاید بشما ذِكْرٌ پندی یا بیانی مِنْ رَبِّكُمْ
از پروردگار شما عَلٰى رَجُلٍ مِنْكُمْ بر زبان مردی از جنس شما یعنی هم نسب شما که او را دانید و او شما را داند و سبب فرو آمدن ذکر بر وی آنکه
لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند شما را از عقوبت الهی وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدای را إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ چون گردانید شما را جانشینان
و ساکنان زمین احقاف از حضرموت تا عمان مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ از پس هلاک قوم نوح علیه السلام وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ و
بیفزود شما را در آفرینش بَسْطَةً قوتی یا زیادتی و شما را بر آفریدگان غلبه و گفته‌اند مراد از بسطه طول قامت است که مقدار کوتاه ترین ایشان
شصت گز بوده و درازترین صد گز فَاذْكُرُوا پس یاد کنید آلَاءَ اللّٰهِ نعمتهای خدای را لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا شاید که شما رستگار شوید
قَالُوا گفتند آن گروه مر هود علیه السلام را أَجِئْتَنَا آیا آمده بما لِنَعْبُدَ اللّٰهَ تا بفرمائی که بپرستیم ما خدای را وَحْدَهُ یگانه و یکتا وَنَذَرَ و دست
بداریم و پرستش فروگذاریم مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آن چیز را که بودند که می‌پرستیدند پدران ما از بتان و ما هیچ وجه ترک عبادت ایشان
نکنیم و تو ما را از عذاب میترسانی فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار بما آنچه ما را بوی وعده میکنی إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی تو از راست
گویان در نزول عذاب قَالَ گفت هود علیه السلام قَدْ وَقَعَ بدرستیکه واجب شد عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ بر شما یا
فرود آمد بشما از پروردگار شما عذابی و خشمی أَتُجَادِلُونَنِي آیا مجادله میکنید با من فِي أَسْمَاءٍ در کار این نامها یعنی این بتان که هر یک را نامی
نهاده شد بعضی را ساقیه میگفتند و گمان ایشان آن بود که باران از ایشان می‌بارد و برخی را حافظه میخواندند بگمان آنکه در سفر نگاهبان ایشانند
و همچنین رازقه و سالمه و گمان ایشان آن بود که ارزاق و سلامتی حوال از ایشان است و این الفاظ اسماء بودند بی مسمی که چه اصنام را که جماد
بودند قدرت بر اینها نبود پس هود علیه السلام فرمود که شما جدال میکنید درین چیزها که از روی جهالت سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ شما نام نهاده
شدید ایشان را وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما مَا نَزَّلَ اللّٰهُ بِهَا نه فرستاده است خدای بجواز عبادت ایشان مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی و برهانی
و چون حق ظاهر شد و شما بر عناد و مکابره اصرار می نمائید فَانْتَظِرُوا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را إِنِّي مَعَكُمْ بدرستیکه
من نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم مراد آورده‌اند که خدای تعالی سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند
و در آن زمان هرگاه بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که حالا خانه کعبه است و آنجا پشته از ریگ سرخ رنگ بود که مسلم و مشرک رجوع
بدانجا کردندی بعد از عرض حاجات و طلب دفع آفات بمطالب فایض شدندی و از مخاوف خلاص یافتندی پس قوم عاد تجهیز آن سفر
نمودند قیل بن عنز و مرثد بن سعد با هفتاد نفر از اعیان قبیله خود بمکه رفتند و بر معاویه بن بکر از اولاد عملیق بن لاوذ که در آن وقت حاکم مکه بود
نزول کردند و بعد از اقامت وظایف ضیافت اجازت طلبیده خواستند که بجهت دعا و طلب باران بموضع معین روند مرثد که یکی

ازرؤسای عاد بود و به هود علیه السلام ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر اطاعت هود علیه السلام نمائید و از در توبه و استغفار در آئید
تا حق تعالی اسحاب عنایت بر شما باران رحمت باراند پس قیل و صحابش از معاویه درخواستند تا او را بسته کرده نگهداشت و نگذاشت که بموضع
دعا روند و قیل با قوم خود بدانجا رفته گفت خدایا بده قوم عاد را از باران آنچه میخواهند فی الحال سه پاره ابر برآمد یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه و منادی
ندا کرد که ای قیل ازین سه ابر آنچه میخواهی یکی برای قوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه اختیار کرد که باران او بیشتر باشد و از مکه بیرون آمده با قوم خود
روی به بلاد قوم خود نهاد و چون بوادی مغیث که از مساکن ایشان بود رسیدند و بشارت ابر بمردم قبیله رسانید عاد یان خوشدل شده بتفرج ابر
از منازل خود بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه دران ابر ریح عاصف بود که آنرا باد صرصر گویند در هفت و هشت روز تمام
عادیانرا هلاک کرد و هود علیه السلام با قوم خود بسلامت ماندند و تفاصیل این قصه در اثنای آیات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و حق تعالی
از نجات مؤمنان و هلاک کافران خبر میدهد فَأَنجَيْنَاهُ پس نجات دادیم ما هود علیه السلام را وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه باوی بودند یعنی در دین متابعت
اوی می‌نمودند بِرَحْمَةٍ مِّنَّا آن رهانیدن بخششی و بخشایشی بود از ما بر ایشان وَقَطَعْنَا و ببریدیم دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بنیاد آنرا که تکذیب
کردند و نگرویدند بِآيَاتِنَا به نشانهای قدرت ما یعنی ایشانرا استیصال ساختیم و از بیخ و بنیاد برانداختیم وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ و نبودند
قوم عاد گروندگان بوحدت معبود و برسالت هود علیه السلام وَإِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسب
ایشان بثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام منتهی میشد و مساکن ایشان در زمینی بود که آنرا حجر میگفتند مابین ولایت حجاز و شام و آن
مردم بت می‌پرستیدند حق سبحانه و تعالی بدیشان فرستاد أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشانرا در نسب که صالح علیه السلام بود و صالح
به پنج پشت به ثمود میرسید قَالَ گفت صالح علیه السلام چون برسالت بر ایشان آمد يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدای
بی شریک مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد بجز وی قوم ثمود به سبب کثرت عدد و بسیاری
مال و توانائی جثه تکذیب صالح علیه السلام کردند و گفتند که ما را آیتی نما که بدان استدلال کنیم برسالت تو صالح علیه السلام فرمود چه آیت میطلبید
گفتند با ما بصحرا بیرون آی که فردا عید ماست و بتانرا آرایش داده بجلوه خواهیم آورد و تو از خدای خود چیزی درخواه و ما نیز از خدایان خود
چیزی درخواهیم پس دعای هر که بمحل اجابت رسد دیگر از متابعت او باید کرد برین صورت قرار داده روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حاجتی که
از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نه آمد پس خجلت زده و رسوا شده سرها بملال در پیش افکندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود اشارت
بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود و آنرا کاتبه میگفتند و گفت ای صالح بیرون آر ازین سنگ از برای ما ناقه مشابه شتری بختی بسیار موی آبستن
باشد صالح علیه السلام فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بدان راه نیست چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند میگرویم و پرستش
خدای تو میکنیم و برین شرط سوگند یاد کردند صالح علیه السلام دو رکعت نماز بگذارد و بدعا از حضرت عزت جل و علی اظهار آن معجزه طلب نمود
فی الحال صخره در حرکت آمد چون ماده شتری که بوقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناقه بدان درجه که مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت
بزرگی چنانچه از یک پهلو تا پهلوی دیگر صد و بیست گز بود و در عظمت جثه چون کوهی مینمود و فی الحال بزاد بچه مانند خود و مردمان دران
مینگریستند جندع را مدد توفیق رسیده فی الحال ایمان آورد و بواقی اشراف قبیله ثمود در بادیه خذلان سرگردان ماندند و دست انکار از آستین
استکبار بیرون کردند قطعه یکی بنور عنایت ره هدایت یافت ، یکی بوادی خذلان بماند سرگردان ، یکی بوسوسه دیو رفت سوی سقر ،
یکی ز پیروی حق گرفت ملک جنان : القصه آن شتر میان قوم بماند و در مرعای ایشان میچرید و آب چاه های ایشان بطریق غب او را
میرسید و صالح علیه السلام بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم قَدْ جَاءَتْكُم بدرستی که آمد بشما بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ معجزه روشن از پروردگار
شما که دلیل بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ این شتر خدای است اضافت از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون
آورد این ناقه را از صخره کاتبه تا باشد لَكُمْ آيَةً مر شما را برهانی بر پیغمبری من فَذَرُوهَا پس بگذارید این ناقه را تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ
تا بخورد گیاه در زمین خدای و شما را در خوردن او هیچ مؤنتی نباشد وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی هیچ بدی فَيَأْخُذَكُمْ پس

گیرد شما را عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که استحقاق عذاب نه بواسطه ضرر ناقه است بلکه باقامت ایشان بر کفر از شهود معجزه و عقر ناقه
دلیل عتو ایشان است در کفر وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدا را إِذْ جَعَلَكُمْ چون گردانید شما را خُلَفَاءَ جای نشینان در زمین مِن بَعْدِ
عَادٍ از پس هلاک قوم عاد وَبَوَّأَكُمْ و جای داد شما را فِي الْأَرْضِ در زمین حجر تَتَّخِذُونَ فرا میگیرید مِن سُهُولِهَا از زمینهای نرم
قُصُورًا کوشکهای برای تابستان وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ و سوراخ می‌کنید در کوهها یعنی میسازید در سنگ بُيُوتًا خانهای برای زمستان
فَاذْكُرُوا پس یاد کنید آلَاءَ اللَّهِ نعمتهای خدا را از تمکن در زمین و قوت کندن کوهها وَلَا تَعْثَوْا و در تباهی غایت مجوئید فِي الْأَرْضِ
در زمین حجر مُفْسِدِينَ در حالتیکه قاصدان فساد باشید ایشان از جواب صالح علیه السلام اعراض نمودند و متعرض مؤمنان شدند چنانچه
می‌فرماید قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروه بزرگان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه تکبر و سرکشی می‌کردند مِن قَوْمِهِ از قوم صالح علیه السلام لِلَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا مر آنکسانرا که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ مر آنکسانرا که گرویده از ضعیفان و فقیران :
أَتَعْلَمُونَ آیا شما میدانید أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ آنرا که صالح علیه السلام فرستاده شده است مِّن رَّبِّهِ از نزد پروردگار او و این سخن
بر سبیل استهزا میگفتند قَالُوا گفتند آن ضعیفان إِنَّا بدرستیکه ما بِمَا أُرْسِلَ بِهِ بهر چیز که صالح علیه السلام را بدان فرستاده اند یعنی توحید
و عبادت مُؤْمِنُونَ گرویدگانیم قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدای و به پیغمبر او إِنَّا بدرستیکه ما بِالَّذِي آمَنتُم
بِهِ بآن چیزی که شما گرویده اید بدان كَافِرُونَ ناگرویدگان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه در روزی که نوبت او بود
تمام آب چاههای ایشانرا می آشامید و در روزیکه نوبت قوم بود آب چاهها بچارپایان ایشان وفا نمیکرد و دیگر تابستان بظهر وادی میرفت
چه ظهر وادی سردتر بود و آنجا مواشی قوم از وی هراسان شده به بطن وادی میرفتند و زمستان به بطن وادی توجه می نمود و بطن وادی گرمتر بود و چارپایان
بظهر وادی میرفتند و ازین جهت ضرر بدیشان میرسید و دو زن که ایشانرا عنیزه و صدوقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند ازین صورت بدیشان شاق
بود قدار بن سالف و مصدع بن دهر را بران آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز و کشتن ناقه سبب نزول
عذاب شد بدیشان چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید فَعَقَرُوا النَّاقَةَ پس پی کردند و بکشتند ناقه را وَعَتَوْا و سرکشی کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ
از امتثال فرمان پروردگار خویش وَقَالُوا و گفتند از روی استهزا يَا صَالِحُ ائْتِنَا ای صالح بیار آن چیز را که بِمَا تَعِدُنَا وعده
میکنی ما را از عذاب إِن كُنتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ اگر هستی تو از فرستادگان براستی فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت ایشانرا
بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیمه فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند یعنی گشتند فِي دَارِهِمْ در سراهای خویش جَاثِمِينَ بر رو
درافتادگان و برجای مردگان فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ پس روی بگردانید صالح علیه السلام از ایشان وقتی که ناقه را کشتند خدای تعالی فرمود که من قوم
ثمود را بصیحه جبرئیل علیه السلام و بزلزله هلاک خواهم کرد وَقَالَ و گفت صالح علیه السلام از روی تحسر يَا قَوْمِ ای گروه من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بخدا
که برسانیدم بشما رِسَالَةَ رَبِّي پیغام پروردگار من که باداء آن مأمور بودم وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت :
وَلَٰكِن لَّا تُحِبُّونَ و لیکن دوست نمیدارید شما و پیروی نمیکنید النَّاصِحِينَ نصیحت کنندگانرا که از راه مهربانی شما را بایمان خوانند
و از اتباع نفس و شیطان منع کنند وَلُوطًا و یاد کن ای محمد لوط بن هاران بن آزر بن ناخور که برادرزاده ابراهیم علیه السلام بود آورده اند چون
ابراهیم علیه السلام از بابل متوجه شام شد برادرزاده او یعنی لوط باوی بود خدای تعالی وی را پیغمبری داد و باهل مؤتفکات فرستاد و آن
پنج شهر بوده است سدوم و آن اعظم مداین بود و دیگر اموراء و داؤما و صابورا و صعوداء و گویند صعوه و در هر شهری چهار هزار هزار آدمی بود
لوط علیه السلام بسدوم آمد و خلق را بخدا دعوت کرد و بیست و نه سال در میان ایشان بود و بخیرات امر میفرمود و از فواحش نهی میکرد و یکی از
فواحش ایشان لواطت بود حق سبحانه این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود ای محمد یاد کن قصه لوط علیه السلام را إِذْ قَالَ چون گفت
لِقَوْمِهِ مر اهل سدوم را که لوط علیه السلام میان ایشان بود أَتَأْتُونَ آیا می‌آئید شما الْفَاحِشَةَ بدین عمل زشت یعنی لواطت مَا سَبَقَكُم
بِهَا کسی پیشی نگرفت بر شما بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده اند مِنْ أَحَدٍ هیچ یک مِّنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان أَإِنَّكُمْ آیا شما

وحفص ائنکم بطریق خبر خوانده یعنی بدرستیکه شما ای قوم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی مباشرت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ
بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس شما بطریق حق نیستید بَلْ أَنْتُمْ بلکه هستید شما قَوْمٌ مُسْرِفُونَ گروهی اسراف کنندگان واز
حد در گذرندگان وَمَا كَانَ ونبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم لوط علیه السلام بازای این کلام إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند بعضی از مردم
خود مر بعضی را أَخْرِجُوهُمْ بیرون کنید لوط را ودختران ورا وآنها را که ایمان آورده اند مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه شما یعنی شهر ما إِنَّهُمْ
بدرستی که لوط ومتابعان او أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ مردمانند که طلب پاکیزگی میکنند از خوحش یعنی درین عمل با ما متفق نیستند حق سبحانه وتعالی این
جواب از ایشان میشنید وعذاب بر ایشان فرود آمد چنانچه تفصیل آن بیاید ان شاء الله تعالی وچون عذاب نازل شد فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم
لوط علیه السلام را از آن وَأَهْلَهُ وکسان او را از اهل بیت ومؤمنان إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را که واعله نام داشت وکفر خود پنهان میکرد
کفار را بر انکار لوط علیه السلام اغوا می نمود كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ بود آن زن از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط علیه السلام
اتفاق نکرد ودر میان قوم لوط هلاک شد وَأَمْطَرْنَا وبارانیدیم عَلَيْهِمْ بر کفار قوم لوط علیه السلام مَطَرًا بارانی وچه بارانی یعنی عجب آن
سنگ بود که بر سر قوم لوط علیه السلام بارید فَانْظُرْ پس بنگر ای بیننده كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ آخر کار رنجکاران وَإِلَىٰ ع
مَدْيَنَ وفرستادیم بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم علیه السلام بود أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین را
قَالَ گفت يَا قَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ معبودی بحق جز وی قَدْ جَاءَتْكُمْ
بدرستی که آمد بشما بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ معجزهٔ روشن از پروردگار شما در قرآن معجزهٔ شعیب علیه السلام مذکور نیست ودر احادیث نیز بنظر خبر
نرسیده اما در آیات باهرات که ذکر معجزات انبیا علیه السلام میکند میگوید که معجزهٔ شعیب علیه السلام آن بود که چون خواستی که بکوهی بلند بر آید
کوه سر خود را فرود آوردی تا شعیب علیه السلام بآسانی بر وی صعود کردی وهر یک از قوم او را دو مکیال ودو میزان بودی یکی از دیگری بزرگتر بدان
بزرگتر خریدندی وبدان خوردتر فروختندی با وجود کفر در کیل ووزن خیانت کردند شعیب علیه السلام ایشان را گفت که من شما را بخدای میخوانم دلیل
روشن بشما نمایم فَأَوْفُوا الْكَيْلَ پس تمام ودرست سازید اهل کیل را وَالْمِيزَانَ وآله وزن را یعنی در کیل ووزن راستی کنید وَلَا تَبْخَسُوا
النَّاسَ وکم مکنید مردمان را أَشْيَاءَهُمْ در چیزهای ایشان یعنی در خرید وفروخت خیانت مکنید وَلَا تُفْسِدُوا وفساد مکنید بکفر وخیانت
فِي الْأَرْضِ در زمین بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد از اصلاح آن زمین ببعث انبیا وانزال کتب ذَٰلِكُمْ این عمل که میفرمایم خَيْرٌ لَكُمْ
بهتر است مر شما را إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما گروندگان چون قوم شعیب علیه السلام در شهر بوقت کیل ووزن خیانت کردندی در
صحراها راه زدندی پس ایشان را چنانچه از بخس منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود وگفت وَلَا تَقْعُدُوا ومنشینید بِكُلِّ صِرَاطٍ بهر راهی
که بجهت اخذ اموال تُوعِدُونَ بترسانید مردمان را وگفته اند ایشان بر سر راهها نشستندی هر که خواستی که بملازمت شعیب علیه السلام رود
او را تخویف کردندی پس شعیب علیه السلام فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید کنید طالبان حق را وَتَصُدُّونَ وباز دارید عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
از راه خدای مَنْ آمَنَ آنکس را که ایمان آورده است بِهِ بخدای وَتَبْغُونَهَا وبجوئید بر خدای عِوَجًا کجی یعنی طلب بطلان او کنید
وَاذْكُرُوا ویاد کنید منت خدا را بر خود إِذْ كُنْتُمْ چون بودید قَلِيلًا اندکی از جهت عدد وعُدد فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار گردانید خدای شما را بانکه
برکت کرد در اموال واولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم علیه السلام دختر لوط علیه السلام را خواست وخدای ایشان را فرزندان بسیار داد
وتونگر گردانید پس شعیب علیه السلام این نعمت را بیاد ایشان داد وگفت وَانْظُرُوا وبنگرید كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
آخر کار تباه کاران از امم گذشته که قوم نوح وعاد وثمود وقوم لوط بودند پس شعیب علیه السلام روی بمؤمنان کرد وگفت وَإِنْ كَانَ
طَائِفَةٌ واگر چنانچه گروهی مِنْكُمْ از شما آمَنُوا گرویدند بِالَّذِي بآن چیزی که براستی أُرْسِلْتُ بِهِ فرستاده شده ام بآن
وَطَائِفَةٌ وگروهی دیگر از معاندان لَمْ يُؤْمِنُوا نگرویدند قومی از مدین بشعیب علیه السلام ایمان آوردند وجمعی دیگر انکار نموده گفتند
قوت وثروت ما راهست نه مؤمنان را پس حق با ما باشد واگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری ووسعت معاش ایشان را بودی

شعیب علیه السلام فرمود اگر شما در گروه دو شده اید فَاصْبِرُوا پس شکیبائی کنید حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتیکه حکم کند خدای بَيْنَنَا میان
ما دو گروه وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ وخدای بهترین حکم کنندگان است که در حکم او میل ومداهنت نیست

قَالَ الْمَلَأُ

الجزء

گفتند بزرگان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه گردنکشی کرده اند در پرستش خدای مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب علیه السلام بعد از انکار دعوت او لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ
هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانرا که گرویده اند بیرون میکنیم مَعَكَ با تو مِنْ قَرْيَتِنَا از دیه خویش أَوْ لَتَعُودُنَّ یا عود کنید هر آینه
گرد شما فِي مِلَّتِنَا در کیش ما که کفر است صاحب کشاف فرموده که چون کافران گفتند ترا با آنانکه ایمان آورده اند بیرون میکنیم جمع کردند همه را با یکدیگر
وشعیب علیه السلام هرگز کافر نبوده وآنان مؤمنان بوده اند بر سبیل تغلیب گفتند یا عود کنید بملت ما ولهذا شعیب علیه السلام جواب بدین وتیره داد قَالَ
گفت شعیب علیه السلام اجبار میکنید ما را بعود أَوَلَوْ كُنَّا واگر چه باشیم ما كَارِهِينَ ناخواهان یعنی چگونه در آییم بدین شما وما آنرا کارهیم پس اگر عود کنیم بملت شما
وگوئیم مر خدا را شریک هست وفی الواقع نیست قَدِ افْتَرَيْنَا بدرستیکه افترا کرده باشیم وبربسته عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی در وسیط
آورده که ادعای قوم شعیب علیه السلام این بود که حق سبحانه ایشان را امر کرده است که بدان طریق باشید که بدین سبب آنرا ملت می گفتند پس شعیب
علیه السلام فرمود که عود با ملت شما واعتقاد کردن که این ملت مأمور بها است افترا باشد بر خدا إِنْ عُدْنَا اگر ما باز گردیم یعنی قوم من از مؤمنان
باز گردند وبیایند فِي مِلَّتِكُمْ در کیش شما بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا بعد از آنکه رهانید خدای ما را از ملت شما پس مفتریان باشیم وَمَا
يَكُونُ لَنَا ونشاید ودرست نباشد ما را أَنْ نَعُودَ فِيهَا آنکه باز گردیم بملت کفر إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدا رَبُّنَا آفریدگار ما
ارتداد وعود ما را بآن وحکم ازلی ومشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد وَسِعَ رَبُّنَا ورسنده است پروردگار ما كُلَّ شَيْءٍ همه چیزها
عِلْمًا از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیزها وداناست بعاقبت کار همه پس از ایمان وکفر وارتداد ونفاق وجزء آن وشما
وتهدید که مینمائید از اخراج مؤمنان ما اضطراب نمیکنیم بلکه عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا بر خدای توکل کردیم وکار خود را بوی باز گذاشتیم پس شعیب علیه السلام
روی از معاندان بر تافت وبمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت رَبَّنَا افْتَحْ خدایا حکم کن بَيْنَنَا میان ما وَبَيْنَ قَوْمِنَا ومیان
قوم ما بِالْحَقِّ براستی وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ وتو بهترین حکم کنندگانی وَقَالَ الْمَلَأُ وگفتند گروهی از اشراف قوم الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر
بودند بخدای مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب علیه السلام با گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ اگر شما متابعت کنید شُعَيْبًا
شعیب را در سلوک طریق او ودین خود را بگذارید إِنَّكُمْ بدرستی که باشید شما إِذًا لَخَاسِرُونَ آن هنگام که از زیان زدگان که آئین قدیم را
گذاشته بدین محدث بگروید واز روش پدران بگذرید یا بزرگان گفتند هم با کفار خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما
بر کم فروشی است واو شما را از آن منع میکند پس پند شعیب علیه السلام نشنیدند واز کفر وخیانت باز نگشتند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا گرفت
ایشان را زلزله ودر سوره هود مذکور است که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه منکره در آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمهٔ زلزله
است چه مقرر شد که زلزله بی صیاح ورباح نمی باشد ودر خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریادی کرد زلزله در شهر ایشان افتاد وهمه بلرزه در آمدند
فَأَصْبَحُوا پس گشتند فِي دَارِهِمْ در شهر ومنزل خود جَاثِمِينَ بر روی افتادگان یعنی بر زمین افتادند جسدهای بی ارواح الَّذِينَ
كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه تکذیب کردند شعیب علیه السلام را هلاک شدند كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا گویا هرگز نبوده اند در آن شهر الَّذِينَ كَذَّبُوا
شُعَيْبًا آنانکه بدروغ داشتند شعیب علیه السلام را كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ بودند ایشان زیان زدگان در دنیا وعقبی بفوت مثوبت ولزوم
عقوبت آورده اند که چون شعیب علیه السلام مبادی عذاب مشاهده کرد از آن بلده عزم خروج کرد فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ پس روی بگردانید از کافران
وَقَالَ يَا قَوْمِ وگفت از روی تحسر که ای قوم من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستی که برسانیدم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خود
وَنَصَحْتُ لَكُمْ ونصیحت کردم شما را از روی مهربانی وگفته اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام

باکفار قریش خطاب کرده‌اند بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب علیه السلام و بعد از اظهار تاسف و تحسر بر قوم خود در تسلیه داد و گفت فَكَيْفَ آسَىٰ
پس چگونه تاسف و اندوه خورم و غمناک شوم عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ۝ بر هلاک قومی از کافران که مرا تصدیق نکردند پس بعد از قصص بعضی از امم ماضیه
و هلاک ایشان به تکذیب پیغمبران تهدید می نماید کفار قریش را و میفرماید وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما فِي قَرْيَةٍ در شهری و دهی مِنْ نَبِيٍّ
هیچ پیغمبری که او را تکذیب نکردند إِلَّا أَخَذْنَا مگر آنکه گرفتیم أَهْلَهَا اهل آن شهر و ده را بِالْبَأْسَاءِ به سختی و تنگی وَالضَّرَّاءِ و رنج و بیماری لَعَلَّهُمْ
يَضَّرَّعُونَ ۝ شاید که ایشان زاری کنند و پند پذیر شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد و چون بلا و محنت متنبه نشدند ایشان را بانعام
و راحت مبتلا کردیم ثُمَّ بَدَّلْنَا پس بدل کردیم مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ بجای بلا و مرض و شدت سلامت و صحت و رحمت
حَتَّىٰ عَفَوْا تا وقتیکه بسیار شدند هم بمال و هم برجال یعنی آغاز کفران کردند وَقَالُوا و گفتند این امینی و نعمت بجای محنت
و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است قَدْ مَسَّ بدرستیکه رسید آبَاءَنَا پدران ما را نیز الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ شادی و سختی
یعنی در زمان گذشته گاهی قحط بودی و گاهی فراخی و وقتی صحت بودی وقتی بیماری زمانی غم بودی و زمانی شادی این نه بسبب کفر و ایمان
پس ما برهمان طریق می باشیم که می بودیم چون این قوم بر ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند فَأَخَذْنَاهُمْ پس ما گرفتیم ایشان را بَغْتَةً
ناگهان یعنی در حالتیکه ایمن بودند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ و ایشان نمیدانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم تر است
از آنکه مقدمات عذاب را دیده باشند و نزول آنرا دانسته وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ و اگر چنانچه اهل آن دهها که بدین عذاب مبتلا شدند
یا اهل مکه و ما حول آمَنُوا بگرویدندی بخدای وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر علیه الصلوة والسلام لَفَتَحْنَا هر آینه می گشادیم ما
عَلَيْهِمْ بر ایشان و بگشادیم ایشان را بَرَكَاتٍ برکتها و زیادتها مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بقبول دعوات ایشان یا باریدن باران وَالْأَرْضِ
و از زمین برواشدن حاجات یا رستن نباتات وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را فَأَخَذْنَاهُمْ پس بگرفتیم ما ایشان را
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ بانچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی در حقایق سلمی فرموده که اگر بندگان بگرویدندی بمواعید من خدر کردندی از مکر
امن من و بترسیدندی از تهدید من دلهای ایشان را بنور مشاهده خود روشنی دادمی که برکت سما اشارت بدان است و جوارح و اعضای ایشان را بخدمت خود
بیاراستمی که برکت ارض عبارت از آن است **نظم** در زمین و آسمان درهای جود ۞ میگشایند از پی اهل سجود ۞ از زمین
تن عبادت باز کن ۞ بر سمای معرفت پرواز کن ۞ أَفَأَمِنَ آیا ایمن شدند أَهْلُ الْقُرَىٰ مکه و حوالی آن بعد از بیان که در عذاب
کافران کردیم أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما بَيَاتًا در شب وَهُمْ نَائِمُونَ ۝ و حال آنکه ایشان خفته باشند
یعنی ستجون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ آیا ایمن شدند اهل آن شهرها أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا
آنکه بیاید بدیشان عذاب ما ضُحًى در وقت چاشت وَهُمْ يَلْعَبُونَ ۝ و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی بتصرف در مهمات دنیا که بازیگاه
غافلان است مشغول باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان بود دیر و زود به شب أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند اهل
تکذیب مَكْرَ اللَّهِ از ناگاه گرفتن خدای مکر استعارت است از استدراج بنده و گرفتن او بر وجهی که نداند فَلَا يَأْمَنُ پس ایمن نشوند مَكْرَ اللَّهِ
از مکر خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ۝ مگر گروهی زیان کاران بکفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند أَوَلَمْ يَهْدِ آیا بیان نکرد و راه ننمود خدای
لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ برای آن کسانیکه میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند دران مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا از پس هلاک آن مراد کفار زمان
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام اند که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدایتعالی بر ایشان بیان کرد أَنْ لَوْ نَشَاءُ آنرا که خواهیم أَصَبْنَاهُمْ
بگیریم ایشان را بِذُنُوبِهِمْ به جزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را کردیم وَنَطْبَعُ و مهر می نهیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ
لَا يَسْمَعُونَ ۝ پس ایشان نمی شنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب چه اگر دل منشرح است آنچه می شنود در می یابد پس گوش دل از استماع کلام حق
فایده دارد نه گوش آب و گل **بیت** این سخن از گوش دل باید شنود ۞ گوش گل اینجا ندارد هیچ سود ۞ گوش سر با جمله حیوان همدست ۞
گوش سر مخصوص نسل آدم است ۞ گوش سر چون جانب گوینده است ۞ گوش سر سهل است گر آگنده است ۞ پس بجهت تسلیه حضرت رسالت پناه

علیه الصلوة والسلام می فرماید تِلْكَ الْقُرَىٰ آن شهرها که نسبت با امم مذکوره داشت چون احقاف و حجر و مؤتفکات و غیر آن نَقُصُّ عَلَيْكَ
خواندیم بر تو مِنْ أَنْبَائِهَا بعضی از خبرهای آن وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و بدرستیکه آمدند باهالی آن رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط
و شعیب علیه السلام بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن یا دلایل واضح فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند که ایمان آوردند بعد از آمدن رسل بِمَا كَذَّبُوا
مِنْ قَبْلُ بانچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب و صلاحیت قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر بر دلهای
ایشان كَذَٰلِكَ مانند آن مهرها سخت که بر دلهای کفار گذشته بود يَطْبَعُ اللَّهُ مهر می نهد خدایتعالی عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ بر دلهای
ناگرویدگان مراد آنها اند از کفار قریش که خدایتعالی دانست که ایمان نیارند وَمَا وَجَدْنَا و نیافتیم ما لِأَكْثَرِهِمْ مر بیشتر امم مذکوره را مِنْ عَهْدٍ
از وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهده که در زمان خوف و مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم وَإِنْ وَجَدْنَا و بدرستی که یافتیم
أَكْثَرَهُمْ بیشتر ایشان را لَفَاسِقِينَ ۝ شکنندگان عهد و پیمان ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم و فرستادیم ما مِنْ بَعْدِهِمْ بعد از پیغمبران مذکور موسی
موسی بن عمران را بِآيَاتِنَا بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که نام او قابوس بود یا ولید بن مصعب بن زیان
فرعون لقب ملوک مصر بوده و چون قیصر و کسری و خاقان و تبع که القاب سلاطین فارس و روم و چین و یمن است وَمَلَئِهِ و بسوی کابر قوم
او فَظَلَمُوا بِهَا ۚ پس ستم کردند یعنی کافر شدند فرعون و قوم او بآن آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان چه حق آن آیتها از غایت وضوح آن
بود که بدان بگروند فَانْظُرْ پس بنگر بدیده بصیرت که بعد از انکار حق كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ۝ آخر کار تباه کاران که غرق شدند
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام چون از مصر فرار نموده در مدین بصحبت شعیب علیه السلام رسید و دختر او صفورا را بعقد نکاح در آورده باز عزم مراجعت
با مصر فرموده و در اثنای طریق بوادی ایمن رسیده خلعت پیغمبری یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در تالی
سوره آینده مذکور است حق سبحانه و تعالی حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدایتعالی دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی
علیه السلام بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت کرد وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی علیه السلام يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ ای
فرعون بدرستی که من فرستاده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ از پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو حَقِيقٌ سزاوار برساله یا بانکه تصدیق من کنی و مستقر
و راسخم عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ بر آنکه نگویم عَلَى اللَّهِ بر خدای تعالی إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستی که آمده ام شما را بِبَيِّنَةٍ به حجتی
روشن مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما یا آورده ام معجزه پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواه است فَأَرْسِلْ پس بفرست مَعِيَ با من بَنِي إِسْرَائِيلَ
فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بعرض مقدسه که موطن آبای ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را
به بندگی می گرفت و سبب آن بود که چون یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد خود بمصر آمد همانجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و کوچ
علیه السلام با برادران در گذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف علیه السلام بود بمرد و پسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض
ایشان نمیشد چون او بمرد و ولید که فرعون زمان موسی علیه السلام بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ بگشاد و بنی اسرائیل
دعوی او را قبول نکردند او گفت پدران شما بندگان درم خریده کسان ما بوده اند شما بنده زادگان مائید پس ایشان را به بندگی گرفت تا وقتیکه
موسی علیه السلام مبعوث شد و کوتاهی فرعون دست از بنی اسرائیل بدارد تا باوطان آبای خویش بروند قَالَ گفت فرعون إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو
که در دعوی خود جِئْتَ بِآيَةٍ آورده معجزه و حجتی فَأْتِ بِهَا پس بیار آنرا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۝ اگر هستی از راستگویان بنمای معجزه
خود را فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ پس بیفکند موسی علیه السلام عصا را از دست خود فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصی بعد از القا ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ۝ اژدهایی شد ظاهر الامر
که هیچکس را شک نمانده در آن که آن اژدهاست در روایت آمده که آن عصا اژدها شد دهن گشاده ما بین لحیین او هشتاد ذراع بود فک اسفل بر زمین
نهاد و فک اعلی بر کنگره قصر فرعون کرد و روی بجانب تخت وی آورد و ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلایق بهنگام
فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند و فرعون نعره زد که ای موسی سوگند میدهم ترا بدان خدایتعالی که فرستاده اوئی که عصای خود را بگیر که
من بتو ایمان می آرم و بنی اسرائیل را بتو میگذارم موسی علیه السلام قفای ثعبان را گرفت همان عصا شد فرعون آمده باز بر سر بر خود نشست و گفت

هیچ معجزه دیگر داری موسی علیه السلام گفت آری پس دست را گریبان بزیر بغل چپ درآورد وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون کشید دست خود را فَإِذَا هِيَ پس
آنجا بود دست او بَيْضَاءُ سفیدی که بیاض او در غایت سفیدی بود و کمال نورانیت لِلنَّاظِرِينَ مر نگرندگان و نظاره کنندگان را آورده اند که موسی
علیه السلام مردی گندم گون بود و چون دست در گریبان کشیدی و بیرون کردی نورانیتی مشابه بودی که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی در مدارک آورده که موسی
علیه السلام دست راست خود را بفرعون نمود و بعد از آن در گریبان کرد و بیرون آورد و بیضای نورانی که میان آسمان و زمین را روشن ساخت و باز
بگریبان برد و بیرون آورد بهمان حالت اول شد القصه چون فرعون بعد از مشاهده این دو معجزه اشراف قوم را طلبید در باب موسی علیه السلام
با ایشان مشورت کرد قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه فرعون إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این موسی لَسَاحِرٌ هرآینه جادوئی است
عَلِيمٌ دانا است بفن سحر و ماهر در آن که چوب را اژدها می سازد و دست گندم گون را ید بیضا بیرون می آرد يُرِيدُ میخواهد این ساحر أَنْ يُخْرِجَكُمْ
آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما که ولایت مصر است و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون چون این سخن بشنید و گفت فَمَاذَا
تَأْمُرُونَ پس چه چیز میفرمائید مرا و تدبیر این چیست قَالُوا گفتند أَرْجِهْ حبس کن او را وَأَخَاهُ و برادر او هارون علیه السلام را یا تاخیر کن مهم
او را و شتاب زدگی منمای وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ و بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حَاشِرِينَ گروه فراهم آرندگان و جمع کنندگان را که ایشان
يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارند بتو هر ساحری که باشد عَلِيمٍ دانا و حاذق در فن خود آورده اند که در هیچ قرن ساحر نبوده که در قرن موسی علیه السلام
رؤسای سحری با قصی مداین صعید بودند و در تفسیر دمیاطی آورده که در مداین صعید دو برادر بودند که ایشان را در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون
بدیشان رسید مادر خود را گفتند ما را بسر قبر پدر خود بر مادر ایشان همچنان کرد و ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند یا ابتا ملک مصر ما را
طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و بی سپاه و سلاح کار بر ملک تنگ آورده و ایشان را عصائی هست که چون می افکنند اژدهائی می شود و هرچه
پیش او می آید میخورد فرعون دعیه کرده که ما را با او معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتیکه ایشان در خواب میشوند آن
عصا همان اژدها میگردد یا نه اگر میگردد بدانید که آن جادوئی نیست چه سحر ساحر وقتیکه در خواب باشد اثری ندارد و چون حال بدین منوال باشد نه شما را
بلکه هیچکس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود القصه برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند در زاد المسیر گوید که هفتاد هزار
بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید وَجَاءَ السَّحَرَةُ و آمدند جادوان فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را
طلبیده بود چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قَالُوا گفتند إِنَّ لَنَا آیا باشد که ما را لَأَجْرًا مزدی إِنْ كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ الْغَالِبِينَ ما
ما غلبه کنندگان بر موسی قَالَ نَعَمْ گفت فرعون آری مزد باشد وَإِنَّكُمْ و شما باشید لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیکان من هرگاه که خواهید نزدیک
من درآئید آورده اند که مهتر این جماعت چهار تن بودند آن دو برادر که سابور و عاذور میگفتند و دیگر حطحط و مطعی و در شرح لباب آورده اند که
این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند سابور و عاذور واقعه سؤال و جواب پدر خود با قوم گفتند ایشان از قصه خواب و بیداری
موسی علیه السلام و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هرگاه که موسی علیه السلام در خواب است عصا اژدها شده پاسبانی میکند
ایشان را از دوی پدید آمد و غدغه در خاطر خطور کرد و پنهان میداشتند تا وقتیکه فرعون لعین موسی علیه السلام را طلبید و مقرر شد که با جادوان
مناظره کند مجلس مناظره انتظام یافت ساحران عصی و رسنی چند در میان آوردند و فرعون بالای تخت خود بتفرج نشست و مردم مصر بنظاره آمدند
حاضر شدند هفتاد هزار ساحران بیکطرف صف بر کشیدند و موسی و هارون علیه السلام بیک جانب بایستادند جادوان بطریق ادب پیش آمدند
قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنست که تو می افکنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ و یا آنکه باشیم نَحْنُ الْمُلْقِينَ ما
ما افکنندگان حبال و عصای خود را قَالَ گفت موسی علیه السلام از روی کرم و تسامح و تخلق که انبیا علیه الصلوة والسلام را باشد که أَلْقُوا
شما بیفکنید فَلَمَّا أَلْقَوْا پس آن هنگام که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ جادوی کردند بر چشمهای مردمان
یعنی نمودند بدیشان چیزی مخیل که حقیقی نداشت وَاسْتَرْهَبُوهُمْ و ترسانیدند مردمان را وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ و آوردند جادوئی بزرگ
و بوده که رسنهای بزرگ را مجوف ساخته و بافته بودند و بقیر مطلی کرده و چوبهای دراز میان تهی ساخته و اجواف همه را پر سیماب کرده

چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بشکل ماران بر یکدیگر پیچیدن گرفته و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین
نقبی کرده بودند و آتش بر افروخته چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد و آن اشکال در حرکت آمده چنان نمودند که همه میدان پر از
مار است وَأَوْحَيْنَا و ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی علیه السلام أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی علیه السلام عصا
بیفکند اژدها شد دهان گشاده فَإِذَا هِيَ پس آنجا که عصا اژدها شده بود تَلْقَفُ فرو می برد مَا يَأْفِكُونَ آنچه تزویر میکردند و بدروغ بخلق
می نمودند و آن حبل خروار رسن و چوب بود راوی گوید که چون چوبها و رسنهای ایشان را فرو برد روی بنظارگیان آورد و مردم بگریختند و خلق عظیم
در آن انبوهی هلاک گشتند پس موسی ع او را بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه و تعالی آن حبال و عصا را معدوم گردانید فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت و پیدا
آمد راستی موسی علیه السلام وَبَطَلَ و زایل شد مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوی با یکدیگر گفتند که اگر این سحر بودی
بایستی که جادوهای حبل ما را باطل نکردی فَغُلِبُوا پس مغلوب شدند جادوان هُنَالِكَ آنجا که موسی علیه السلام غالب شد یا فرعون
و قوم او مغلوب و منکوب شدند وَانْقَلَبُوا و باز گشتند از آن موضع صَاغِرِينَ خوار شدگان و نا امیدان و بی مرادان وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ
و افکنده شدند جادوان بر روهای خود سَاجِدِينَ سجده کنندگان مر خدای را که قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ
به پروردگار عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار مرا میخواهید ایشان گفتند تو کی باشی رب العلمین رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ
پروردگار موسی و هارون و همه عالمیان است قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون با جادوان آمَنْتُمْ بِهِ آیا ایمان آوردید به موسی و تصدیق نمودید
او را قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم شما را و ران إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این عمل لَمَكْرٌ تدبیر خفی است که شما مَكَرْتُمُوهُ ساخته اید آنرا
فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی علیه السلام موافقت کرده اید و این حیله ساخته لِتُخْرِجُوا مِنْهَا تا بیرون
کنید از این شهر أَهْلَهَا اهل آنرا که قبطیانند و این ملک شما را و بنی اسرائیل را خالص شود فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید نتیجه این مکر
که ترتیب داده اید این تهدیدی بود مجمل آنکه تفصیل کرد و گفت لَأُقَطِّعَنَّ هرآینه ببرم أَيْدِيَكُمْ دستهای راست شما را وَأَرْجُلَكُمْ و پایهای
چپ شما را مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ پس بر دار کشم أَجْمَعِينَ همه شما را برای تفضیح شما و عبرت
گرفتن دیگران قَالُوا گفتند جادوان که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما بمرگ مشتاق تریم از تشنه با آب زلال زیرا که بسبب موت
إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود باز گردندگانیم پس چرا خواهان او نباشیم و فی المثنوی المعنوی نظم
جانهای بسته اندر آب و گل ؛ چون رهند از آب و گلها شاد دل ؛ در هوای عشق حق رقصان شوند ؛ همچو قرص بدر بی نقصان شوند
چون نقاب تن برفت از روی روح ؛ از لقای دوست یابد صد فتوح ؛ مغز و جان در جهان آب گون ؛ نعره یا لیت قومی یعلمون
وَمَا تَنْقِمُ و تو که فرعونی منکر نمی شوی مِنَّا از ما و عیب نمیکنی ما را إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنکه ما بگرویدیم بِآيَاتِ رَبِّنَا به نشانهای
قدرت آفریدگار ما لَمَّا جَاءَتْنَا آنهنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی علیه السلام پس روی از فرعون بگردانیده متوجه حق شده
ع گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَفْرِغْ عَلَيْنَا بریز بر ما و افاضت کن صَبْرًا شکیبائی درین بلا تا جزع نکنیم وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ و
بمیران ما را بمسلمانی و ثابت قدم دار بر ایمان وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند مهتران مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه ملازمان فرعون أَتَذَرُ
مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ آیا میگذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو
متغیر گردانند وَيَذَرَكَ و پرستش ترا بگذارند وَآلِهَتَكَ و از عبادت معبودان و خدایان تو دست بر دارند گفته اند که فرعون خلق را بپرستش
خود میفرمود و خود پرستنده کواکب بود و صحیح آنست که او بر صورت خود بتان ساخته بود و هر یک از قوم را بتی داده بود که این را پرستید تا او شما را
بمن نزدیک گرداند و ازین سبب میگفت أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ اینها خدایان خرد ترند و من خدای بزرگ ترم القصه اعیان لشکرگاه فرعون او را تحریص و ترغیب
کردند بر قتل موسی علیه السلام و قوم او و فرعون دانست که بر قتل موسی علیه السلام قادر نیست قَالَ گفت فرعون سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ
زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش از این میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ و زنده بگذاریم دختران ایشان را

تا خدمت ما کنند وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ و ما بر ایشان غالبانیم و ایشان مقهور زیر حکم ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسیده مضطر
شده بطریق استغاثه بموسی علیه السلام روی آوردند و بعد از اضطراب ایشان قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ گفت موسی مر گروه خود را
اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ یاری خواهید از خدای وَاصْبِرُوا و صبر کنید بر آنچه با شما کنند إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ بدرستیکه زمین مر خدا را
يُورِثُهَا میراث میدهد آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود درین سخن وعده اهلاک قبطیان است و در آمدن
ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل وَالْعَاقِبَةُ و عاقبت نیکو با ظفر و نصرت یا بهشت لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران است بنی اسرائیل این کنایه
که مشتمل بر بشارت ایشان بود در یافتند و باز آغاز شکایت فرموده قَالُوا گفتند أُوذِينَا ما را میرنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا پیش از آنکه تو بیائی از مدین نیمی از روز ما را خدمت خود میفرمودند و نیم روز دیگر ما را آزاد میکردند وَمِنْ بَعْدِ مَا
جِئْتَنَا و ایذا میکنند ما را پس از آنکه تو آمدی و تمام روز ما را کار میفرمایند پیش ازین ابناء ما را میکشتند و حالا نیز میخواهند که بهمان طریق اشتغال نمایند
قَالَ گفت موسی علیه السلام از روی نصح عَسَى رَبُّكُمْ شاید که پروردگار شما عسی از برای اطماع است یعنی طمع میدارم از خدای أَنْ يُهْلِكَ
عَدُوَّكُمْ آنکه هلاک کند دشمن شما را که فرعون است با قوم او وَيَسْتَخْلِفَكُمْ و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک ایشان فِي الْأَرْضِ
در زمین مصر یا در ارض مقدسه فَيَنْظُرَ پس به بیند خدای که بوقت رحمت و دولت و راحت كَيْفَ تَعْمَلُونَ چگونه عمل میکنید
و چه چیز بجای آرید از کفر و شکر و طاعت و معصیت تا شما را بران جزا دهد اکنون حق تعالی بعد از وعده هلاک دشمنان مقدمات آنرا بیان میکند وَلَقَدْ أَخَذْنَا
و هر آینه که ما گرفتیم آلَ فِرْعَوْنَ تبع و خدم فرعون را بِالسِّنِينَ بقحط و تنگی و خشک سالی وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ و به نقصانی بعضی از میوه های ایشان
لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند ایشان متنبه نشدند فَإِذَا جَاءَتْهُمُ پس چون آمد بدیشان الْحَسَنَةُ نیکوئی
از فراخی و ارزانی قَالُوا لَنَا هَذِهِ می گفتند برای ماست نیکوئی و ما مستحق آنیم وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر رسیدی بدیشان سَيِّئَةٌ بدی چون قحط و بلا
يَطَّيَّرُوا فال بد گرفتندی بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ بموسی و آنانکه با وی بودند از مؤمنان و میگفتند این رنج و محنت و شامت ایشان
بما میرسد أَلَا بدانید إِنَّمَا طَائِرُهُمْ جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدا است و آن اعمال بد ایشانست
که کرام الکاتبین نوشته برده اند شامت آن عملها بدیشان رسیده وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشترین ایشان یعنی قبطیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
که آنچه بدیشان میرسد از مکاره و اهوال بواسطه شومی اعمال است وَقَالُوا و گفتند فرعونیان موسی علیه السلام را مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ
هر گاه که بیاری با هر چیز که بیاری بما مِنْ آيَةٍ از نشانه که زعم تو آنست که معجزه تو است مثل قحط و مرض و امثال آن لِتَسْحَرَنَا بِهَا تا سحر کنی ما را
بآن فَمَا نَحْنُ لَكَ پس نیستیم ما ترا بِمُؤْمِنِينَ از گرویدگان و باور دارندگان چون قبطیان به نهایت انکار پیش آمدند فَأَرْسَلْنَا پس
فرستادیم ما عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ بر ایشان طوفان و آن چیزی باشد که طواف کند بر اماکن و فرا گیرد همه آنرا چون باران و سیل وَالْجَرَادَ و
فرستادیم ملخ پرنده وَالْقُمَّلَ و ملخ پیاده یا کنه یا سپوسه وَالضَّفَادِعَ و بزغ وَالدَّمَ و خون آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ در حالتیکه این نشانها
آیتهای قدرت ما بودند از یکدیگر جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیت یک ماه بود و امتداد هر آیه یک هفته فَاسْتَكْبَرُوا پس ایشان گردنکشی
کردند از فرمانبرداری وَكَانُوا و بودند قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند وَلَمَّا
وَقَعَ و هر گاه واقع شد و فرود آمد عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ بر فرعونیان عذابی از آنها که مذکور شد قَالُوا گفتند از روی تضرع يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا ای
موسی بخوان برای ما رَبَّكَ آفریدگار خود را بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بآنچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تو است یعنی خدای با تو وعده کرده است
که چون او را بخوانی اجابت کند لَئِنْ كَشَفْتَ اگر باز بری و زایل گردانی عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ هر آینه ما ایمان آریم و تصدیق
کنیم مر ترا وَلَنُرْسِلَنَّ و هر آینه بفرستیم مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ با تو بنی اسرائیل را تا هر جا که خواهی ببری فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آنوقت که ما
ببردیم بدعای موسی علیه السلام و دفع کردیم عَنْهُمُ الرِّجْزَ از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم إِلَى أَجَلٍ تا مدتی که از زمان که بی شبه هُمْ
بَالِغُوهُ ایشان رسندگانند بدان تا معذب کرده شوند دران إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ پس ایشان عهد را می شکنند در تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانروز

باران بارید و ظلمت ابر بهم متراکم در ماندند و آب بخانهای قبطیان در آمد و مردان و زنان بر پای ایستادند و کودکان را بر بلند بنشاندند و هر قبطی که در
خانه نشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود قطره آب بدان خانها در نیامد القصه بتنگ آمده رجوع بفرعون کردند و از وی
نا امید شده روی بموسی علیه السلام آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب از ما دفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعای موسی علیه السلام
مندفع شد و آب از روی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر گشت بمثابه نیکو که هرگز ندیده بودند باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند و گفتند
این خود چنین میبایست حق تعالی ملخ سواره بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشانرا بخوردند دیگر باره پناه بموسی علیه السلام آوردند و سوگند خوردند
که اگر بلا منکشف گردد بخدای تو بگروند حضرت موسی علیه السلام بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشاره بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها بدان دو طرف
متفرق شدند ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده گفتند که این مایه محصول ما را بس است و تصدیق نکردند حق تعالی ملخ پیاده فرستاد و
تا آنچه از زرع باقی مانده بود بخوردند دیگر باره التجا بکلیم الله بردند آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان چون آن عذاب مرتفع شد گفتند ای موسی ما محقق
گشته که تو در فن سحر از جمله ماهرانی دیگر باره حق سبحانه و تعالی لشکر بزغ را بدیشان فرستاد و تا بجائیکه خواب ایشان درمی آمدند و در دیگهای ایشان
می افتادند و چون کسی سخن گفتی در دهن وی در آمدندی باز تضرع نموده و شرط کرده این بلا مندفع شد دیگر باره باز سر تمرد و عناد رفتند و حق تعالی
آب نیل را خون گردانید همین که سبطی میخورد آب صافی بود و همین که قبطی میل میکرد خوناب می شد و اگر از یکطرف خوردندی بنسبت هر یک
همین حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند و بعد از کشف بلا شرط متابعت بجا نیاوردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انصاف ستدیم و داد او
انتقام کردیم از ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ پس غرق ساختیم ایشانرا در دریای قلزم نزدیک مصر بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا دروغ داشتند آیات قدرت ما را وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ و بودند از تامل بران بیخبران وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ و میراث دادیم گروه
الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ آنانکه بودند ضعیف و زبون گرفته شده بدست فرعونیان یعنی بنی اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند
بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم مَشَارِقَ الْأَرْضِ جهات شرقی از زمین شام وَمَغَارِبَهَا و جهات غربی از آن زمین الَّتِي بَارَكْنَا
فِيهَا آن زمینی که برکت پیدا کردیم دران یا ارزانی و بسیاری محصولات یا باقدام انبیای عظام علی نبینا و علیه السلام وَتَمَّتْ كَلِمَتُ
رَبِّكَ و تمام شد و بوفا رسید وعده پروردگار تو الْحُسْنَى وعده نیکو عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بر بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا
و تسخیر دیار ایشان بِمَا صَبَرُوا و وفای این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شداید و مکاره وَدَمَّرْنَا و خراب کردیم مَا كَانَ يَصْنَعُ
فِرْعَوْنُ آنچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون وَقَوْمُهُ و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و
آنچه بودند که بر افراشته بودند از بناها چون صرح هامان وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را الْبَحْرَ از دریا بسلامت
فَأَتَوْا پس بیامدند و بگذشتند عَلَى قَوْمٍ بر گروهی از قبیله لخم که در ولایت رقه يَعْكُفُونَ اقامت میکردند عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ بر بتان
بتان که مر ایشانرا بود و چون بنی اسرائیل قومی را مجاور بتکده دیدند قَالُوا گفتند يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا ای موسی بساز از برای ما إِلَهًا
خدائی یعنی تمثالی بساز که آنرا پرستیم كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ چنانچه ایشانرا خدایان هستند که می پرستند قَالَ إِنَّكُمْ گفت موسی علیه السلام
بدرستیکه هستید شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروهی که نادانی میکنید و جهل میورزید درین که توهم جواز عبادت غیر خدا دارید إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستیکه
این گروه بت پرستان مُتَبَّرٌ هلاک شده اند مَا هُمْ فِيهِ آنچه ایشان در آنند یعنی خدای دین و آئین ایشانرا درهم خواهد شکست
و بتان ایشانرا زیر دست ما پاره خواهد کرد وَبَاطِلٌ و ناچیز و مضمحل است مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند ایشان که میکنند از عبادت
اصنام قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ گفت موسی علیه السلام آیا جز خدای أَبْغِيكُمْ إِلَهًا طلب کنم برای شما معبودی وَهُوَ فَضَّلَكُمْ و حال آنکه او فضل داد
شما را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان شما و بانواع نعم تخصیص فرمود وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ و یاد کنید چون برهانیدیم شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ
از تبع فرعون يَسُومُونَكُمْ میچشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ سختی عذاب يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ میکشتند پسران بجهت انقطاع نسل
وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده می گذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری و بندگی خود وَفِي ذَلِكُمْ و درین رهانیدن بَلَاءٌ نعمتی

یاد ران عذاب محنتی بود شمارا مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ۝ از پروردگار شما محنتی بزرگ آورده اند که موسی علیه السلام وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد
هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از نزدیک حق تعالی که هرچه شمارا باید دران مبین و مفصل باشد پس چون از دریا نجات یافتند و فرعون غرق شد طلب
آن کتاب نمودند موسی علیه السلام از خدای درخواست تا آن کتاب بدو فرستد حکم شد که سی روز بروزه باش پس از آن بطور آی تا با تو سخن
گویم موسی علیه السلام سی روز روزه داشت و روز سی ویکم بطور توجه نمود و کراهیت داشت از آنکه با حق سبحانه سخن گوید و از دهن او بوی
روزه آید پس برای دفع آن رایحه سواک کرد ملائکه گفتند ما از تو بوی مشک می شمیدیم آنرا بمسواک دفع کردی حق سبحانه فرمود تا جرمانه آن
ده روز دیگر روزه دارد چنانچه میفرماید وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ و وعده دادیم موسی را برای دادن کتاب ثَلَاثِينَ لَيْلَةً سی
سی شبانروز از ماه ذوالقعده چون مدار حساب شهور عرب برؤیت هلال است و آن شب مرئی میشود تاریخ بالشب مقید کرد
وَأَتْمَمْنَاهَا و تمام کردیم آن سی را بِعَشْرٍ بده دیگر از ماه ذی الحجه فَتَمَّ پس تمام شد مِيقَاتُ رَبِّهِ وقتیکه پروردگار او مقرر فرموده
بود أَرْبَعِينَ لَيْلَةً چهل شبانروز وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی لِأَخِيهِ هَارُونَ مر برادر خود هارون را که من بطلب کتاب
بجانب طور سینا میروم اخْلُفْنِي تو خلیفه من باش فِي قَوْمِي درمیان قوم من وَأَصْلِحْ و بصلاح آر هر کار را که شایسته صلاح باشد
از امور ایشان وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ۝ راه تباه کاران را وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ و آن هنگام که آمد موسی علیه السلام
لِمِيقَاتِنَا بوقتی که ما مقرر و معین کرده بودیم وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ ۝ و سخن گفت با وی پروردگار وی یعنی بشنوانید او را کلام خود بی واسطه در تبیان
آورده اند که چون حق سبحانه خواست که با موسی علیه السلام سخن گوید بفرمود تا هفت فرسخ گرداگرد طور ظلمت فرو گرفت و چون موسی علیه السلام در
ظلمت تنها شیطان او را از وی براندند و ملکین کاتبین را از وی دور کردند و آسمانرا بنظر وی در آوردند ملائکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم
بروی ظاهر گشت پس حق سبحانه با وی گفت و در تبیان آورده که او را بیست و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی هفصد هزار و هیج نود و چهار
هزار است و در کشاف گفته که حق تعالی چهل شبانروز با موسی علیه السلام سخن گفت چون موسی علیه السلام سخن حق شنید و از جام کلام ملام
ربانی جرعه ذوق محبت چشید فراموش کرد او را که در دنیا است خیال بست که در فردوس اعلی است و چون جنت جای مشاهده لقا است قَالَ
گفت موسی رَبِّ أَرِنِي ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود یعنی مرا متمکن سازد در رؤیت خود تا بدیده سر أَنْظُرْ إِلَيْكَ نظر کنم بسوی تو
قَالَ گفت خدای لَنْ تَرَانِي نتوانی دید مرا در دنیا چه حکم ازلی بدان وجه واقع شده که هر بشری که در دنیا من نظر کند بمیرد و در مدارک آورده که
بعین فانی مرا نه بینی بلکه جمال باقی بدیده باقی مشاهده باید کرد و آن دیده در بهشت خواهد بود و آنکه طلب موسی علیه السلام رویت را دلیل جواز
رؤیت است چرا که اگر رؤیت محال بودی موسی علیه السلام این حال نکردی چه طلب مستحیل از انبیا علیه السلام روا نیست بیت
ای بسا بلبل که پیش از نوبهار ۝ می سراید بهر گل بر شاخسار ۝ صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی علیه السلام دران ساعت
که خطاب لن ترانی شنید عالی تر بود از آن وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود و آنوقت در قید مراد خود قایم بمراد حق کاملتر است
از قیام بمراد خود نمودن بیت لن ترانی میرسد از طور موسی را جواب ۝ هرچه آن از دوست آید سر نهه کردن متاب ۝ اگرچه زخم لن ترانی رسید فی الحال
مرهم راحت فرستاد که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار نداری از آن گفتم که لن ترانی وَلَٰكِنِ انْظُرْ و لیکن نگاه کن إِلَى الْجَبَلِ بکوه زبیر که بلندترین جبال
مدین است و وقت تجلی از تو بیشتر هست فَإِنِ اسْتَقَرَّ پس اگر کوه قرار گیرد و ثابت ماند مَكَانَهُ در جای خود بهنگام تجلی من بر وی فَسَوْفَ تَرَانِي
پس زود باشد که تو نیز به بینی مرا و طاقت دیدار باشد تو هم در دنیا از تمنای این کار در گذر فَلَمَّا تَجَلَّىٰ پس آن هنگام که تجلی کرد رَبُّهُ پروردگار موسی
علیه السلام یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی لِلْجَبَلِ برای آن کوه بعد از آن که حیات و علم و رؤیت در وی آفریده بود تا نور
حق سبحانه را دیده و در عین المعانی از سهل بن عبدالله نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد دران ساعت هر دیوانه
که بر روی زمین بود با هوش آمد و هر بیماری که بر بستر مرض داشت شفا یافت عرصه زمین هم سرسبزی پذیرفت و آبهای شور بعذوبت و حلاوت متصف
گشت بتان بروی در افتادند و بیران مجوس فرو مردند و بسبب آن تجلی جَعَلَهُ گردانید خدای مر آن کوه را دَكًّا ریزه ریزه و در تبیان آورده که کوه بدان عظمت

پاره پاره گشت و شش کوه دیگر ازو جدا شد سه کوه که احد است و ورقان و رضوی بمدینه افتاده و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حرا است بمکه وَخَرَّ مُوسَىٰ
صَعِقًا و بیفتاد موسی علیه السلام بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و از خمیس یوم عرفه تا عشیه روز جمعه بیهوش ماند فَلَمَّا أَفَاقَ پس از آن
که بهوش آمد قَالَ سُبْحَانَكَ گفت تنزیه میکنم ترا از هرچه که نه لایق حضرت تواست یا پاک میدانم ترا از آنچه مرئی شوی در دنیا تُبْتُ إِلَيْكَ باز گشتم بسوی تو
از اقدام بر سؤالی که بغیر اذن تو باشد وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ۝ و من اول گرویدگانم بعظمت و جلال تو یا بآنکه هیچ بشر برادر دنیا طاقت دیدن تو نیست بیت
ای بیک لمعه تو کوه بصد پاره شود ۝ چه عجب مشت گلی عاجز و بیچاره شود ۝ عجب سری است که کوه بدان عظمت تحمل دیدار نداشت و دل انسانرا بحکم ولکن
انظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته درین آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بوده و تجلی بر دل بنظر رحمت هست آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر دل را معمور
میسازد بیت ۝ دل پذیرفت آنچه گردون بر نتافت ۝ دل بدانست آنچه عرش اندر نیافت ۝ پس حق سبحانه جهت تسلی دل موسی علیه السلام
و تدارک المی که از حرمان مقصود یافته بود قَالَ گفت خدای يَا مُوسَىٰ ای موسی اگر ترا منع کردم از رؤیت بجهت صلاح حال و بقای ذات تو اندوه ناک
مباش إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ بدرستی که من ترا برگزیدم عَلَى النَّاسِ بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجود اند بِرِسَالَاتِي به پیغامهای
من که بخلق رسانی وَبِكَلَامِي ۝ و دیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی واسطه فَخُذْ پس فرا گیر مَا آتَيْتُكَ آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان
عمل کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۝ و باش از شکرگویندگان بر آن عطا وَكَتَبْنَا لَهُ و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد و یا جبرئیل علیه السلام را گفتم
که بقلم ذکر و مداد نهر النور نوشت برای موسی علیه السلام فِي الْأَلْوَاحِ در لوحها که هفت یا نه یا ده بوده و در زاد المسیر آورده که ده بود و این موافق اهل
کتاب است و طول هر لوحی دوازده یا ده ذراع بوده و لوح از یاقوت احمر بود یا از چوب سدره بهشت یا از سنگی سخت که ارقام در وی کنده بودند چون نقش
در نگین و اصح آنست که از زمرد سبز بوده و بر وی نوشته بودند مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیز که در باب دین محتاج الیه باشد مَوْعِظَةً پندی وَتَفْصِيلًا
و بیان کردنی لِكُلِّ شَيْءٍ مر هر چیزی را از اوامر و نواهی فَخُذْهَا پس گفتیم موسی علیه السلام که فرا گیر الواح را بِقُوَّةٍ بجد تمام و عزم درست وَأْمُرْ
و بفرمای قَوْمَكَ گروه خود را تا بصدق و عزیمت يَأْخُذُوا فرا گیرند بِأَحْسَنِهَا ۝ به نیکوترین آنچه در الواح است گفته اند احسن بمعنی حسن است
و مکتوبات الواح همه حسن بوده و قولی آنست که احسن عزایم بوده و حسن رخصتها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در زاد المسیر فرموده که احسن جمع است
بین الفرایض و النوافل سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دَارَ الْفَاسِقِينَ ۝ سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که دوزخ است
یا شمارا بولایت شام در آرم و منازل قرون ماضیه که از دایره فرمان من بیرون رفته اند بشما نمایم یا بنمایم شمارا منازل فرعون و قبطیان در مصر همه خراب شده
و از خداوندان خالی مانده تا عبرت گیرید بدان نظم چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگرد ۝ تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب
پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت ۝ چند نوبت می زند بر قلعه افراسیاب ۝ سَأَصْرِفُ زود باشد که بگردانم عَنْ آيَاتِيَ از قبول
آیتهای من که قرآن است یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده ام الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ آنانرا که تکبر میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین
بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای متکبران نهیم تا فهم سخن ما نکنند از ذوالنون مصری قدس سره منقولست که خدای نخواهد که گرامی سازد دلهای
مدعیان باطل را بمکنون حکمتها و قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده بیت حیف است چنین گنج دران ویرانه ۝ حکمت نکند فهم
یقین دیوانه ۝ وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند این سرکشان كُلَّ آيَةٍ هر نشانه که ما بنمائیم بر صدق نبوت محمد علیه الصلوة والسلام یعنی معجزات آن
حضرت یا مانند هر پیغامی که فرستیم لَا يُؤْمِنُوا بِهَا نگروند بدان از جهت ستیزه و عناد وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند این سرکشان سَبِيلَ الرُّشْدِ
راه راست و طریق هدایت لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ۝ آنرا راه نگیرند یعنی متابعت نکنند وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند این سرکشان سَبِيلَ الْغَيِّ راه بی
راهی و گمراهی يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ۝ آن راه گیرند و پیروی کنند ذَٰلِكَ این گردانیدن دلهای ایشان از فهم آیات بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ شمردند سخنان ما را وَكَانُوا و بودند عَنْهَا از نظر در آن و اعتبار بدان غَافِلِينَ ۝ ناآگاهان و بیخبران گفته اند غفلت اعراض و عناد
است نه غفلت سهو و جهل یعنی میدانستند و تصدیق نمیکردند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را که قرآن است یا دلایل قدرت
وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و بدروغ شمردند دیدن سرای آخرت را حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ ۝ باطل و تباه گشت عملها که درین جهان کردند هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده

یعنی نشوند **اِلَّا مَا کَانُوا** مگر جزای آنچه بودند در دنیا **یَعْمَلُونَ** عمل میکردند **وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسٰی** و فرا گرفتند قوم موسی علیه السلام یعنی بساخت سامری
و متابعان او **مِنْ بَعْدِهٖ** از پس رفتن موسی علیه السلام بطور **مِنْ حُلِیِّهِمْ** از پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریت گرفته بودند **عِجْلًا** گوساله یعنی بهیئت
گوساله **جَسَدًا** بدنی بیروح **لَهٗ خُوَارٌ** مر او را آوازی بود چون آواز گاو آورده اند که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال
ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عیدی نهاده ایم و بدان اشتغال می نمائیم و هر یک از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت بستدند
و بعد از عبور دریا غرق شدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود چون موسی علیه السلام عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هارون علیه السلام
آمد و گفت این پیرایهای عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده متحیرند و متغیر گشته و تصرف در آن بر ایشان حرام است هارون علیه السلام بفرمود
که تا تمام او را جمع کردند و سامری را گفت که تو اینها را بامانت نگاهدار سامری پیرایهای زر و نقره را در تصرف آورده و در زرگری ماهر بود همه را گداخته
در قالب ریخته و شخصی بهیئت گوساله بساخت اما بدنی بیروح بود پس عملی کرد که از و آوازی بدید آمد چون آواز گاو آورده اند که سامری که در وقت غرق
شدن فرعون جبرئیل علیه السلام را دیده بود بر اسبی سوار و از زیر سم اسپش قبضه خاک برگرفته با خود میداشت همین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد
قدری از ین خاک در و بیفشاند بحکمت خدای تعالی آن گوساله را آنچه کرد بید بفرماید و آمد ابن عباس رض میفرماید که چون آواز گوساله بگوش ممیع از بنی اسرائیل
رسید بسجده در افتادند **اَلَمْ یَرَوْا** آیا ندیدند و ندانستند **اَنَّهٗ لَا یُکَلِّمُهُمْ** آنکه گوساله با ایشان سخن نگوید **وَلَا یَهْدِیْهِمْ سَبِیْلًا** و نه نماید ایشانرا
راهی که بجائی رسند **اِتَّخَذُوْهُ** فرا گرفتند او را بخدای **وَکَانُوْا ظٰلِمِیْنَ** و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضع در لطایف امام قشیری
رحمة الله علیه مذکور است که چه دور است میان امتی که مصنوع خود را پرستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند ؛ **بیت**
آنرا که تو ساختی نسازد کارت ؛ سازنده تست در دو عالم یارت ؛ **وَلَمَّا سُقِطَ** و آن هنگام که افکنده شد ندامت و پشیمانی **فِیْ اَیْدِیْهِمْ**
در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را هیچ یافتن کسی که چیزی در دست خود در آید و این لغه در کلام عرب کنایت است از پشیمان شدن حاصل معنی
آنکه چون پشیمان شدند عبده عجل از عبادت او **وَرَاَوْا** و دیدند آنکه ایشان **قَدْ ضَلُّوْا** بتحقیق گمراه شدند **قَالُوْا** گفتند از روی ندامت **لَئِنْ لَّمْ**
یَرْحَمْنَا اگر رحمت نکند بر ما **رَبُّنَا** پروردگار ما بقبول توبه ما **وَیَغْفِرْ لَنَا** و اگر نیامرزد ما را **لَنَکُوْنَنَّ** بخدای که باشیم **مِنَ الْخٰسِرِیْنَ** از زیان کاران
و هلاک شدگان **وَلَمَّا رَجَعَ مُوْسٰی** و آنهنگام که باز گشت موسی علیه السلام از طور **اِلٰی قَوْمِهٖ** بسوی قوم خود **غَضْبَانَ** خشمگین بغایت **اَسِفًا** اندوه
ناک یا جزع کننده آورده اند که موسی علیه السلام در محل رجعت ازین قصه خبر یافت و اصح آنست که حق سبحانه بر اخبار کرده بود در طور و اخشمناکی بازده بمیان
میان قوم آمد و از غایت غضب **قَالَ** گفت **بِئْسَمَا خَلَفْتُمُوْنِیْ** بد نیابت کردید از من **مِنْ بَعْدِیْ** از پس مفارقت من **اَعَجِلْتُمْ** آیا تعجیل کردید
و پیشی گرفتید بعبادت عجل **اَمْرَ رَبِّکُمْ** بر فرمان پروردگار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای بشما رسانم **وَاَلْقَی الْاَلْوَاحَ** و بیفکند موسی علیه السلام لوحها را
که احکام الهی بران نوشته بود و آن غضب نه برای خدای بود و در تاریخ آورده که الواح را بیفکند اما نه و از دست بنهاد چنانچه کسی چیزی بیفکند و جمهور برآنند
که الواح را بیفکند و شکسته شد و شش سبع و هرچه بران مکتوب بود بآسمان بردند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع ماند که هدی و رحمت بود پس موسی
علیه السلام جدا از معاتبه با قوم الواح را القا کرد **وَاَخَذَ** و بگرفت **بِرَاْسِ اَخِیْهِ** موی سر برادر خود را یعنی هارون را علیه السلام **یَجُرُّهٗ اِلَیْهِ** بطرف خود
میکشید او را بطریق معاتبت نه از روی اهانت گمان موسی علیه السلام آن بود که هارون علیه السلام در منع ایشان تقصیر فرموده **قَالَ ابْنَ اُمَّ** گفت هارون
علیه السلام که ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر پدری و مادری بودند اما بجهت ترقیق قلب موسی علیه السلام مادر را یاد کرد پس گفت **اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُوْنِیْ**
من تقصیر نکرده ام در منع ایشان بدرستیکه قوم تو مرا بیچاره دیدند و تنها یافته زبون گرفتند **وَکَادُوْا یَقْتُلُوْنَنِیْ** و نزدیک بودند که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من
در منع ایشان **فَلَا تُشْمِتْ** پس شادمان مکردان **بِیَ الْاَعْدَآءَ** بمن دشمنانرا و چنان مکن که از روی ایشان حاصل آید ازا بانت من **وَلَا تَجْعَلْنِیْ**
و مدار مرا **مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ** با گروه ظالمان یعنی مراد عدد گوساله پرستان مپندار **قَالَ** گفت موسی علیه السلام بعد از استماع این سخن **رَبِّ اغْفِرْ لِیْ**
ای پروردگار من بیامرز مرا درین عمل که با برادر بزرگتر کردم و آنکه الواح را بیفکندم **وَلِاَخِیْ** و بیامرز برادر مرا اگر تقصیری کرده باشد در منع ظلم **وَاَدْخِلْنَا**
و در آر ما را **فِیْ رَحْمَتِکَ** در بخشایش خود و گفته اند در پناه عصمت خود در دنیا و با من جنت خود در آخرت **وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِیْنَ** و تو بهترین بخشایندگانی

بخشش همه از بخشایش تست و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو **مثنوی** تو را بل سخا انعام کردی ؛ که بر بیچاره کن انعام کردند ؛ هر جا جوی از رحمت روان
دریاهای جودت وام کردند ؛ **اِنَّ الَّذِیْنَ** بدرستیکه آنانکه از روی جهالت **اتَّخَذُوا الْعِجْلَ** فرا گرفتند گوساله را بخدائی **سَیَنَالُهُمْ** زود باشد که برسد
ایشانرا **غَضَبٌ** خشمی **مِّنْ رَّبِّهِمْ** از پروردگار ایشان و آن خشم همان بود که حق تعالی امر فرمود که بکشند یکدیگر را **وَذِلَّةٌ** و دیگر برسد ایشانرا خواری
فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا جلا از دیار ایشان **وَکَذٰلِکَ** و همچنین که پاداش داده ایم گوساله پرستانرا **نَجْزِی الْمُفْتَرِیْنَ**
جزا میدهیم دروغ گویان و مبتدعانرا **وَالَّذِیْنَ** و آنانکه **عَمِلُوا السَّیِّاٰتِ** بدیها کردند از صغایر و کبایر یا شرک آوردند **ثُمَّ تَابُوْا** پس باز گشتند بحق
مِنْ بَعْدِهَا از پس وقوع آن عملها **وَاٰمَنُوْا** و بگروید یعنی تصدیق کردند خدا را بیگانگی و رسول را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی
آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه کنند کانرا قبول میکند **اِنَّ رَبَّکَ** بدرستیکه پروردگار تو **مِنْ بَعْدِهَا** از پس توبه **لَغَفُوْرٌ** هرآینه آمرزنده
است مر گناهان ایشانرا **رَّحِیْمٌ** مهربان است بر ایشان بقبول توبه از ایشان **وَلَمَّا سَکَتَ** و چون خاموش شد یعنی ساکت گشت **عَنْ مُّوْسَی**
الْغَضَبُ از موسی علیه السلام خشم او تشبیه کرد غضبی را که حامل موسی علیه السلام بود بدان فعل کسی که آمر باشد بچیزی و بدان اغوا کند و از سکون آن بسکوت
تعبیر فرموده یا آنکه غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس گویا بمنزله نطق است و سکون آن بمثابه سکوت الغضب
چون خشم موسی علیه السلام فرو نشست **اَخَذَ الْاَلْوَاحَ** فرا گرفت بقیه الواح را که بیفکنده بود **وَفِیْ نُسْخَتِهَا** و در آنچه مکتوب بود در ان **هُدًی**
راه نمودن بود از گمراهی **وَّرَحْمَةٌ** و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه **لِّلَّذِیْنَ هُمْ لِرَبِّهِمْ** مر عقاب پروردگار خود را **یَرْهَبُوْنَ** ترسکاری میکنند
یعنی از عذاب خدای میترسند آورده اند که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی علیه السلام که جمعی از اخیار بنی اسرائیل با خود بطور بر تا از عبادت
عجل عذر کنند موسی علیه السلام با قوم گفت و قبول کردند **وَاخْتَارَ مُوْسٰی** و برگزید موسی علیه السلام **قَوْمَهٗ** از قوم خود **سَبْعِیْنَ رَجُلًا** هفتاد مرد
لِّمِیْقَاتِنَا از برای میعاد ما یعنی وقتیکه وعده داده بودیم و قولی آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرده و آنچه بر الواح است کلام موسی
علیه السلام است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از بزرگان اولاد یعقوب علیه السلام را با خود بیار تا کلام من بشنوند و بران گواه باشند موسی علیه السلام
هفتاد تن را با خود ببرد و چون بطور رسید سحابی پدید آمد و میان موسی علیه السلام و ایشان حایل شد و موسی علیه السلام ببرده غمام در آمد و اخیار قوم او بسجده
در افتادند و حق سبحانه با موسی علیه السلام سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود پس چون ابر منکشف گشت موسی علیه السلام بیرون آمد و گفت شنیدید کلام
پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم معلوم نبود ما وقتی ایمان آریم که خدا را آشکارا ببینیم مقارن این سخن صاعقه پدید آمد و همه را بسوخت موسی علیه السلام
مضطرب شد و آغاز نیاز کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد **فَلَمَّآ اَخَذَتْهُمُ** پس آنهنگام که بگرفت آن هفتاد تن را **الرَّجْفَةُ** صاعقه و بسوختند و قولی آنست
که فرا گرفت ایشانرا آوازی مهیب و همه از هول آن بمردند و گفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل و اوصال ایشان با نقطاع نزدیک رسید موسی
علیه السلام بترسید که بمیرند و او نزد بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد **قَالَ رَبِّ** گفت ای پروردگار من **لَوْ شِئْتَ** اگر میخواستی **اَهْلَکْتَهُمْ** هلاک میکردی ایشانرا
مِّنْ قَبْلُ پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم **وَاِیَّایَ** و مرا نیز هلاک میکردی در عین المعانی فرموده که ایشانرا هلاک میکردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی **اَتُهْلِکُنَا**
آیا هلاک میکنی ما را **بِمَا فَعَلَ السُّفَهَآءُ** بسبب آنچه کردند بیخردان **مِنَّا** از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا بجرأت این قوم در طلب رؤیت **اِنْ هِیَ** نیست این
کردار ایشان **اِلَّا فِتْنَتُکَ** مگر آزمایش و ابتلای تو مر بندگان را یعنی ایشانرا کلام خود شنوانیدی تا طمع رؤیت کردند و از گوساله آوازی پدید ساختی
تا روی بوی آوردند در کتاب فصل الخطاب خواجه محمد پارسا مذکور است که حق سبحانه موسی علیه السلام را در مقام بسط بداشت بکمال حال انس رسیده از روی
برین جرأت اقدام فرموده و دلال کرد در مرتبه محبوبیت است چنانچه در قوت القلوب فرموده و من ادلال المحبین من المستأنسین مناجات برزخ العبد
الی قوله یضحکنی کل یوم ثلث دفعات حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترک ادب نیست عین ادب است **مثنوی**
گفتگوی عاشقان در کار رب ؛ جوشش عشق است نی ترک ادب ؛ هر که کرد از جام حق یکجرعه نوش ؛ نی ادب ماند در وی عقل و هوش ؛
و هم از مقام بسط است این سخن موسی علیه السلام **تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَآءُ** گمراه میگردانی بدان فتنه و ابتلا هر کرا میخواهی که گمراه شود **وَتَهْدِیْ مَنْ**
تَشَآءُ و راه می نمائی هم بدان که را باید **اَنْتَ وَلِیُّنَا** تو ئی یار ما و متولی کار ما **فَاغْفِرْ لَنَا** پس بیامرز ما را **وَارْحَمْنَا** و ببخشای بر ما **وَاَنْتَ خَیْرُ**

الغافرین ۰ و تو بهترین آمرزندگانی وَاكْتُبْ لَنَا و بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطای حلال و مارا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً نیکوئی
قبول توبه است یا توفیق طاعت یا روزی حلال یا صدق مقال وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سرای هم نیکوئی و مارا که مغفرت است یا جنت یا سعادت رؤیت
إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ بدرستی که ما بازگشتیم بسوی تو قَالَ گفت خدای عَذَابِي عذاب من از صفت او آن است که أُصِيبُ بِهِ میرسانم او را مَنْ أَشَاءُ
هر کرا خواهم یعنی کفار وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ و رحمت من از صفت او آنست که رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیز یعنی شامل است در دنیا مؤمن و کافر را
بدادن جان و فرستادن روزی و گفته اند رحمت عاطفت است که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان بر یکدیگر مهربانی می ورزند یا رحمت توبه است که علی العموم در
رحمت بر همه گشوده و همه را بانصاف برین رحمت دعوت فرموده که توبوا الی الله جمیعا و نزد محققان رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه
گویند و آن رحمتی است همه چیز را فرا رسیده و چنانچه فرموده و رحمتی وسعت کل شیء و نتیجه او عطا دادن است بی سابقه سؤال سائل و بی وسیله حاجت محتاج و بی ثبوت
استحقاق مستحق له بوجهی از وجوه کما اشار الیه فیه نظم ای بداده رایگان صد چشم و گوش ؛ بی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش ؛ در عدم ما مستحقان کی
بدیم ؛ که بدین جان و بدین دانش شدیم ؛ ما نبودیم و تقاضا ما نبود ؛ لطف تو ناگفته ما می شنود ؛ دوم رحمت وجوبیه که مقیدش خوانند و آن هم
از رحمت ذاتیه فایض شده و استحقاق بنده مر آن رحمت را هم نتیجه رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقه خدمت و رابطه دعوت استحقاق وجود از ازلی ارزانی
و بعد از فیض وجود استعداد استفاده و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را مقید از جهت آن گویند که مقید است بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه
فرموده فَسَأَكْتُبُهَا پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنانکه از شرک بپرهیزند وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مفروض
وَالَّذِينَ هُمْ و برای آنانکه ایشان بِآيَاتِنَا بآیات منزله ما يُؤْمِنُونَ می گروند قتاده رح گوید که یهود و نصاری تمنای این رحمت نموده گفتند که ما بآیات
ایمان داریم و زکوة مال را میدهیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق تعالی رشته امید ایشانرا منقطع ساخته آن رحمت را بدین امت تخصیص داد و فرمود که متقیان
و مؤمنان که رحمت برای ایشان می نویسیم الَّذِينَ آنانند که از روی صدق يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ پیروی میکنند فرستاده را که صفت اوست النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ
پیغمبری نانویسنده و ناخواننده و وصف آنحضرت علیه السلام برین صفت تنبیه است برآنکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات او می تواند بود بیت
نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت ؛ بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد ؛ و در بحر الحقایق فرموده که عرب اصل و منشأ را ام گویند چنانچه مکه را ام القری گویند که مبدأ
و منشأی همه شهرها و دیه هاست و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را باصل منسوب ساخته
تا دانند که اصل همه موجودات و اول همه مکنونات اوست و نکته لولاک لما خلقت الافلاک مؤید این معنی است بیت تو اصل وجود آمدی از نخست
دگر هرچه موجود شد فرع تست الَّذِي آن پیغمبری که يَجِدُونَهُ می یابند اسم و صفت او را مَكْتُوبًا نوشته عِنْدَهُمْ نزدیک ایشان فِي التَّوْرَاةِ
در توریت اینجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة تا آخر وَالْإِنْجِيلِ و در انجیل اینجا که از قول عیسی علیه السلام میفرماید انی ذاهب
الی ربی و ربکم والفارقلیط جاء تا آخر يَأْمُرُهُمْ میفرماید این پیغمبر امی ایشانرا که بپروایند بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی که توحید است وَيَنْهَاهُمْ و باز
میدارد ایشانرا عَنِ الْمُنْكَرِ از منکر که شرک است و گفته اند معروف مکارم اخلاق است یا صله رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاق است یا قطع رحم یا عدم انصاف
وَيُحِلُّ لَهُمُ و حلال میگرداند بر ایشان الطَّيِّبَاتِ مطعومات پاکیزه را که مر اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و جزء آن یا مستلذات محرمه بر یهود
چون شحوم وَيُحَرِّمُ و حرام میسازد عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ بر ایشان خورشهای پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر یا مالهای ناوجه چون رشوت و ربوا
وَيَضَعُ و فرو می نهد یعنی تخفیف میکند عَنْهُمْ از ایشان إِصْرَهُمْ بارگران ایشانرا یعنی سبک میگرداند بر امت خود اوضاع شرع را و گویند مراد آن چیزهاست
که در شریعت موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه ازو صادر شود و قطع آنمقدار از جامه که نجاست بدو رسد و جزء آن
وَالْأَغْلَالَ و سبک میکند و برمیدارد از ایشان غلها و بندها الَّتِي آنکه بوقت موسی علیه السلام كَانَتْ عَلَيْهِمْ بود بر ایشان و آن قتل نفس بوده
است بتوبه و قصاص بی عفو و دیت و احراق غنیمت و غیر آن فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ پس آن کسانیکه بگرویدند بدین نبی امی از بنی اسرائیل وَعَزَّرُوهُ و تعظیم کردند
او را وَنَصَرُوهُ و یاری دادند او را بر دشمنان وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند النُّورَ الَّذِي آن نوری را که أُنْزِلَ مَعَهُ فرو فرستاده اند با نبوت او مراد قرآن
است و گفته اند لفظ معه دلالت بر بقاء قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرود آمد و اکثر آنرا باز

برآسمان

بر آسمان بردند و نکته در آنکه قرآن را نور گفت بغایت روشن است چه امور دین و دنیا ازو مفصل است و هویدا أُولَئِكَ آن گروه که ایمان آوردند و تعظیم و نصرت
و متابعت پیغمبر کردند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند از عذاب و فایز برحمت و ثواب قُلْ بگو ای محمد بر سبیل عموم يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای همه مردمان
إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستی که من فرستاده خدایم إِلَيْكُمْ جَمِيعًا بهمه شما نه به بعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند الَّذِي آن خدای که بتحقیق لَهُ مر او راست
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرف در آن لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای عبادت نیست مگر او يُحْيِي زنده گرداند
وَيُمِيتُ و میمیراند فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس ایمان آرید بخدای که صفت او شنودید وَرَسُولِهِ و بگروید بفرستاده او النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ پیغمبر امی الَّذِي يُؤْمِنُ
آن پیغمبر که میگرود بِاللَّهِ بوحدانیت خدای وَكَلِمَاتِهِ و سخنان فرستاده او بر انبیا وَاتَّبِعُوهُ و پیروی کنید این پیغمبر را در فرمان برداری نماید لَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ باشد که راه راست یابید وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى و از قوم موسی علیه السلام أُمَّةٌ گروهی هستند که ایشان يَهْدُونَ راه می نمایند خلق را
بِالْحَقِّ بسبب حقی که با ایشان است وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق و راستی عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد ازین امت عبدالله بن سلام و اصحاب اوست
و مشهور آنست که بعد از وفات موسی علیه السلام و فوت خلیفه وی یوشع علیه السلام هرج و مرج در میان مردم بنی اسرائیل پدید آمد و بکفر و قتل انبیا و انواع
معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان عنایت تمام از حضرت ملک العلام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدائی افکند حق سبحانه راهی در زمین گشاده
گردانید و ایشان بدان راه در آمده ماوراء دیار چین بیرون آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما علیه السلام شب معراج ایشانرا دیده و ده سوره از
قرآن بر ایشان خواند و ایشان بوی ایمان آوردند حالا مسلمان اند و بقبله ما نماز میگذارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپای میدارند و این آیت در صفت ایشانست
پس حق سبحانه از اخبار قوم موسی علیه السلام اخبار میفرماید و میگوید وَقَطَّعْنَاهُمُ و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم اثْنَتَيْ عَشْرَةَ دوازده أَسْبَاطًا
بدل است از اثنتی عشرة یعنی ساختیم قوم را سبط سبط و سبط ولد ولد را گویند اینجا مراد فرزندان یعقوب علیه السلام اند أُمَمًا گروه گروه بدل است از اسباط
یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امت امت هر سبطی امتی وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى و وحی کردیم ما بسوی موسی علیه السلام إِذِ اسْتَسْقَاهُ چون آب خواستند
قَوْمُهُ گروه او یعنی بنی اسرائیل چون در تیه جباران سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متاذی شده تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی علیه السلام طلب
آب نمودند و وحی کرد خدای بموسی علیه السلام أَنِ اضْرِبْ که بزن بِعَصَاكَ الْحَجَرَ بعصای خود آن سنگ را که چون در تیه در آمدی با تو سخن در میامد
و گفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو برداشتی و حالا در توبره داری پس موسی علیه السلام عصا برداشت و بران سنگ زد فَانْبَجَسَتْ پس شکافته شد و گشاده
گشت مِنْهُ از آن سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد اسباط قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانستند كُلُّ أُنَاسٍ همه آدمیان از هر سبطی مَشْرَبَهُمْ آبشخور
خود را و با آبشخور غیر خود میل نکردند وَظَلَّلْنَا و سایبان ساختیم عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْهِمُ
الْمَنَّ بر ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین وَالسَّلْوَى و مرغی مشابه سمانی و گفتیم كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزهای آنچه بمحض عنایت
روزی داده ایم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف فرمان کرده از من و سلوی ذخیره بنهادند و فاسد گشت وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما در آن ذخیره کردن
وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند که از نافرمانی أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود يَظْلِمُونَ ستم میکردند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را
بعد از محاربه جباران و ظفر بر ایشان که اسْكُنُوا ساکن شوید هَذِهِ الْقَرْيَةَ درین دیه اریحا یا ایلیا وَكُلُوا و بخورید مِنْهَا از میوها و حبوب آن حَيْثُ
شِئْتُمْ از هر جا که خواهید وَقُولُوا حِطَّةٌ و بگوئید درخواست ما حطه است یعنی وضع کن گناهان ما از ما وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آئید بدری از درهای این
سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنندگان باشید یا منحنی شدگان از تواضع نَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم شما را خَطِيئَاتِكُمْ گناهان شما را سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ زود باشد
که افزون گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیادت دهیم ایشانرا ثواب و درجات فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس تبدیل و تغییر دادند آنانکه بر خود ستم کردند
مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا سخن مأموربه را غَيْرَ الَّذِي بغیر آنکه قِيلَ لَهُمْ گفته شده بود مر ایشانرا یعنی بدل حطه گفتند حنطة فیها شعیرة
و این از روی استهزا بود فَأَرْسَلْنَا پس فرو فرستادیم ما عَلَيْهِمْ بر تغییر دهندگان رِجْزًا عذابی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که صاعقه بود یا طاعون
بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ بسبب آنچه بودند و ستم کردند یعنی لفظی را در غیر موضع آن وضع نمودند وَاسْأَلْهُمْ و بپرس ای محمد یهود را عَنِ الْقَرْيَةِ از حال دیه
واقعه آن الَّتِي كَانَتْ آن دیهی که بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ نزدیک دریا و آن دیه ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و گفته اند نام آن

بوديه متقابود ودرميان مدين وصينو ماو برهر تقدير مردم اين ديه متشرع بشريعت توريت بودند وازجمله فرايض ايشان تعظيم سبت بوده كه در آنروز صيد ماهي
نكنند وباعمال دنيوي مشغول نشوند ايشان خلاف امر خداي كرده بر زبان حضرت داود عليه السلام ملعون كشتند ومسخ شدند وحق سبحانه وتعالى جهت اظهار افعال
وسيه يهود با حضرت رسالت پناه عليه السلام خطاب ميفرمايد كه اهل كتاب را بپرس از جزايل آن ديه إِذْ يَعْدُونَ چون در كذشتند از حدود واوامر
الهي وتجاوز كردند از تعظيمي كه مامور به بودند بدان فِي السَّبْتِ در روز شنبه كه آن ترك صيد سمك بود وايشان خلاف كردند إِذْ تَأْتِيهِمْ چون مي آمد
بر ايشان حِيتَانُهُمْ ماهيان ايشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ روز شنبه ايشان يعني روزي كه بسبب عمل منكر وند يعني بتعظيم آنروز مامور بودند چون يكشنبه
وما بقي ايام لَا تَأْتِيهِمْ نمي آمد بر ايشان ماهيان واين ابتلائي بود از حضرت عزت مر ايشانرا كه چون روز شنبه در آمدي كه ماهي بسيار ظاهر شدندي بر روي
آب وبازي كردندي وچون روز شنبه بكذشتي برفتندي وتا شنبه ديكر ماهي نديدي كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُمْ همچنان بيازمائيم ايشانرا يعني معامله آزمايندكان
كنيم بِمَا كَانُوا بانچه هستند كه از سر جهل يَفْسُقُونَ ٥ بيرون ميروند از دايره فرمان چون اهل ايله روز شنبه ماهي بسيار ميديدند وصيد كردن مشكل بوده
وصبر كردن دشوار متردد كشتند وبانواع حيل وتدابير متمسك جسته در طلب چاره آنكار بودند حتي الامر راي ايشان بران قرار كرفت كه حوضها ساختند
وازدريا جويها بران حوضها بريدند وروز شنبه كه زمان ظهور ماهيان بود ايشانرا بدان حوضها راندندي ودامها در پيش آبها نصب كردندي تا ماهيان
انجا ماندندي وروز يكشنبه بكرفتندي چند نوبت اين عمل كردند اثر عذاب ظاهر نشد دلير شده از سر تعظيم سبت در كذشتند واهل آن ديه سه كروه شدند
قومي مباشر اين فعل بودند وكروهي ايشانرا نهي مي نمودند وجمعي نه نهي كردندي ونه ماهي كرفتندي وايشان فرقه ناهيه را نيز ملامت ميكردند چنانچه حق سبحانه
خبر ميدهد وَإِذْ قَالَتْ وبپرس از اهل كتاب خبر آنرا چون كفتند أُمَّةٌ مِنْهُمْ كروهي از اهل ايله كه متوقف بودند در فعل ونهي مر كروه ناهي را
لِمَ تَعِظُونَ چرا پند ميدهيد قَوْمًا كروهي را كه بي شبهه اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خداي هلاك كننده ايشانست در دنيا بنافرماني وترك تعظيم سبت
أَوْ مُعَذِّبُهُمْ يا عذاب كننده ايشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابي سخت در آخرت كه آتش دوزخ است قَالُوا كفتند فرقه ناهيه مَعْذِرَةً
اين وعظ ما عذر خواستني است از ما وحفص معذرة بنصب خواند يعني پند دادن ما براي معذرت است از ما إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوي پروردكار شما
يعني امر معروف ونهي منكر بر ما واجب است ما ايشانرا پند ميدهيم تا عند الله معذور باشيم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ٥ وتا باشد نيز كه ايشان بترسند
از خداي وترك معصيت كنند فَلَمَّا نَسُوا پس آنهنكام كه بكذاشتند فرقه صيد كنندكان مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده ميشدند بدان يعني وعظ
قبول نكردند أَنْجَيْنَا برهانيديم الَّذِينَ يَنْهَوْنَ آنانرا كه نهي ميكردند عَنِ السُّوءِ از بدي ونافرماني وَأَخَذْنَا وبكرفتيم الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا كه ستم
كردند بصيد منهي عنه بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابي سخت بِمَا كَانُوا بانچه بودند كه از روي عناد يَفْسُقُونَ ٥ خارج مي شدند از راه فرمان برداري
ودر فرقه متوقفه اختلاف است كه نجات يافتند يا هلاك شدند توقف در امر ايشان اولي است پس از عذاب آن قوم خبر ميدهد فَلَمَّا عَتَوْا پس هنكام
كه كردن كشي كردند عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ از آن چيزي كه نهي شده بودند از آن يعني صيد ماهي قُلْنَا لَهُمْ كفتيم مر ايشانرا كُونُوا قِرَدَةً كرديد
بوزنكان خَاسِئِينَ دور شدكان وناميدان از رحمت آورده اند كه ناهيان بعد از آنكه از پند پذيرفتن ايشان ناميد شدند ترك مساكنت نموده
ميان خانهاي خود وايشان ديواري كشيدند ودري بمحله خود نشانده راه آمد وشد مساكن ايشان دربستند روزي از محله خود بيرون آمدند وكسي
از محله فاسقان بيرون نيامده بود در تفحص افتادند همه را يافتند بوزينه شده وهر بوزينه كرد كسان خود كريه كنان ميكشت وروي در جامه ايشان ميماليد
سه روز زنده بودند وروز چهارم مردند وَإِذْ تَأَذَّنَ وياد كن اي محمد چون آكاهي داد رَبُّكَ آفريدكار تو يا سوكند خورد لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ كه برانكيزد
بر يهود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستخيز مَنْ يَسُومُهُمْ كسي را كه بچشاند ايشانرا سُوءَ الْعَذَابِ عذابي سخت چون قتل واجلاء وضرب
جزيه كفته اند بخت نصر با ايشان بقتل واسر ايشان اقدام كرد وبعد از ان ملوك فرس ايشانرا مسخر كردانيدند وباج ميكرفتند تا زماني كه رسالت پناه عليه الصلوة والسلام
مبعوث شد حكم فرمود بمقاتله ايشان تا اسلام آرند يا جزيه قبول كنند واين حكم تا بقيامت باقي است إِنَّ رَبَّكَ بدرستي كه پروردكار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ
زود عقوبت كننده است مر فرار را وَإِنَّهُ وبدرستيكه او لَغَفُورٌ آمرزكار است هر كرا توبه كند وطلب مغفرت نمايد رَحِيمٌ مهربان است كه بعد از توبه
عقاب نكرد وَقَطَّعْنَاهُمْ وپراكنده كرديم بني اسرائيل را فِي الْأَرْضِ أُمَمًا در زمين جماعتها يعني هيچ ولايتي نيست كه دران يهودي نباشد مِنْهُمُ

الصّالحون

الصَّالِحُونَ ٥ بعضي از ايشان شايستكانند بدين موسى عليه السلام متدين شده تغيير بحال ايشان راه نيافته يا مراد آنهااند كه بحضرت پيغمبر ما عليه السلام
ايمان آوردند يا آنها كه در شب معراج با آنحضرت عليه الصلوة والسلام كرويدند وَمِنْهُمْ وازايشان هستند دُونَ ذَٰلِكَ فرود از صالحان يعني كفره وفسقه
وَبَلَوْنَاهُمْ وبيازموديم ايشانرا بِالْحَسَنَاتِ به نيكوئيها چون عيش وغنا وصحت وَالسَّيِّئَاتِ وبه بديها چون شدت فقر ومصائب
نفس ومال لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ٥ شايد كه بازكردند بخداي واز معصيت بطاعت كرايند ايشانرا در نعمت شكر ميبايست كرد بطر واستغنا ظاهر ميكردند
وكفتند ان الله فقير ونحن اغنياء ودر محنت صبر بايست كرد آغاز ناسزا كرده يد الله مغلولة پس بر محك اعتبار تمام عيار نكو بيرون
نيامدند بيت خوش بود كر محك تجربه آيد بميان :: تا سيه روي شود هركه در وغش باشد فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ
پس از پس در آمد صالحانرا خَلْفٌ پس آمدكان وَرِثُوا الْكِتَابَ ميراث كرفتند توريت را يعني چون بياموختند علم آنرا از پدران يَأْخُذُونَ
فرا ميكيرند عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ خواسته ومتاع اين جهان فرو تر كه در دنياست مراد احبار زمان حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام اند حق
سبحانه ميكويد كه در حكم رشوت مي كيرند وَيَقُولُونَ وميكويند سَيُغْفَرُ لَنَا زود باشد كه بيامرزند مارا دعاي ايشان آن بود كه كناه روز
ايشان بشب وجرم شب ايشان بروز آمرزيده ميشود وايشان اخذ رشوت را كناه مي دانستند وَإِنْ يَأْتِهِمْ وحال انكه اكر بيايد بديشان
عَرَضٌ مِثْلُهُ خواسته از متاع دنيا مثل آن خواسته ديكر در حرمت يَأْخُذُوهُ فرا ميكيرند آنرا واز ان توبه نميكنند يعني اميد مغفرت دارند
با وجود اصرار بر اخذ رشوت واكل حرام أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ آيا كرفته نشده است بر ايشان مِيثَاقُ الْكِتَابِ عهد مذكور در توريت
أَنْ لَا يَقُولُوا انكه نكويند عَلَى اللَّهِ بر خداي إِلَّا الْحَقَّ مكر سخن راست وايشان دروغ كفتند در انكه غفران خود را در شب وروز بحق سبحانه نسبت
دادند وميدانستند كه دروغ ميكويند زيرا كه توريت بايشان است وَدَرَسُوا وخوانده اند مَا فِيهِ آنچه در وي است واين حكم در وي ديده اند
وَالدَّارُ الْآخِرَةُ ودر ستكاري سراي ديكر كه عقبي است خَيْرٌ بهتر است از عرض دنيا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ مر آنانرا كه پرهيزند از استحلال محارم ودروغ
بر خداي أَفَلَا تَعْقِلُونَ ٥ آيا تعقل نميكنيد وحفص بخطاب ميخواند يعني در نيابيد كه نعمت عقبي بهتر است از مال دنيا وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ
بِالْكِتَابِ وآنانكه نكاه ميدارند كتاب را وچنك دران ميزنند مراد مؤمنان اهل كتاب اند وكتاب درين آيت قرآن است وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
وبپاي دارند نماز را تخصيص صلوة با آنكه متمسك بكتاب شامل است بر اقامت جميع عبادات جهت آن تواند بود كه نماز ستون دين است واقامت دين موقوف
بر اقامت آن نظم خانه دين خويش را چو خداي :: به ستون نماز كرد بپاي :: بيشكي تا ستون بجاي بود :: خانه دين حق بپاي بود :: إِنَّا
بدرستيكه ما لَا نُضِيعُ ضايع نميكنيم أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ٥ مزد كار بصلاح آرندكان كردار خود را كه به تمام بديشان رسانيم وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ وياد
كن اي محمد براي يهود زمان خود چون بكنديم بر داشتيم كوه طور را فَوْقَهُمْ بر زبر ايشان كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ كوئي كه كوه سايه باني است بر سر ايشان وَظَنُّوا ودانستند
أَنَّهُ انكه كوه وَاقِعٌ بِهِمْ فرود آينده است بر ايشان اكر حكم توريت قبول نكنند چه خداي تعالى از اين خبر داده بود خُذُوا بكيريد مَا آتَيْنَاكُمْ
آنچه داديم شما را از احكام بِقُوَّةٍ بجد تمام وَاذْكُرُوا وپيوسته ياد كنيد مَا فِيهِ آنچه در وي است از اوامر ونواهي لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ٥ شايد كه پرهيز
كاري كنيد واز جمله متقيان باشيد وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ وياد كن اي محمد چون فرا كرفت پروردكار تو مِنْ بَنِي آدَمَ از فرزندان آدم مِنْ ظُهُورِهِمْ
از پشتهاي ايشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ايشانرا وَأَشْهَدَهُمْ وكواه كردانيد ايشانرا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهاي ايشان باقراري كه كردند يا بعضي را
بر بعضي كواه ساخت وكفت أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آيا نيستم پروردكار شما قَالُوا بَلَىٰ كفتند آري تو پروردكار مائي حق سبحانه تعالى ذريت آدم عليه السلام را بيرون
آورد بعضي از اصلاب بعضي همچون توالد ابنا از آبا وذكر آدم عليه السلام نكرد چه همه كس را معلوم است كه پدر بشر اوست وهمه از صلب او بيرون آمده اند
حاكم ابو عبد الله در صحيح خود از ابن عباس رض نقل ميكند كه حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام فرمود كه خداي فرا كرفت ميثاق از ذريت آدم بنعمان
وآن وادييست نزديك بعرفات وآنرا نعمان سحاب كويند وبقولي بطن نعمان خوانند ودر لباب آورده كه اخذ ميثاق در دنيا بوده وآن زميني است در
ولايت هند وبعد از خروج آدم عليه السلام بوده از بهشت ودر مدارك آورده كه جمهور مفسران برآنند كه بعد از خلق آدم وقبل از دخول جنت بوده بر قضايكه
بر در بهشت است وعرض آن سي هزار ساله راه است حق تعالى ذريات آدم را عليه السلام از صلب وي بيرون آورد بر مثال مورچهاي خورد وزرد وبعضي ميكويند

که سفید بایرخ و گروهی بر آنند که از جانب راست مورچه سفید و از جانب چپ مورچه سیاه و بعضی بر آنند که توالد و تناسل از پشت آدم علیه السلام یکبارگی
بوده نه بر وجه توالد و تناسل ه وی نموده و حیات و عقل و نطق در ایشان بیافرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرده و ایشان قبول کرده گفتند شَهِدْنَا
گواه شدیم ما بر اقرار خود و گفته اند چون ذریت آدم علیه السلام بلی گفتند حق سبحانه ملائکه را گفت گواه باشید ملائکه گفتند شهدنا و بعدی فرموده
که این خبریست که حق سبحانه و تعالی از خود و از فرشتگان خبر میدهد که ما بر اقرار ذریت آدم علیه السلام گواه شدیم اَنْ تَقُوْلُوْا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ تا نگویید
روز قیامت که اِنَّا کُنَّا بدرستی که ما بودیم عَنْ هٰذَا از این اقرار غٰفِلِیْنَ بی خبران اَوْ تَقُوْلُوْٓا یا انکه نگویید اِنَّمَآ اَشْرَكَ بجز این نیست که شرک
آوردند اٰبَآؤُنَا پدران ما مِنْ قَبْلُ پیش از ما وَکُنَّا ذُرِّیَّةً و بودیم ما فرزندان مِّنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان و اقتدا بدیشان کردیم اَفَتُهْلِکُنَا
آیا هلاک میکنی ما را و معذب می سازی بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُوْنَ ه بآنچه کردند آن کجروان و بی راهان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را دست آویز ساختند
این سخن از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی جل و علی بر هر احدی از ذریت آدم علیه السلام واقع شده پس تقلید دیگری در شرک
عذر نشود ای درویش این آیت مذکر عهد الست است تا بیخبران سرگوچه غفلت را تنبیه سازد و الا هوشمندان بیدار دل از آن سوال و جواب غافل نیستند

بیت
الست از ازل همچنانش بگوش ؛ بفریاد قالوا بلی در خروش ؛

در نفحات مذکور است که علی سهیل اصفهانی را قدس سره
گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم گوئی که دی بوده شیخ الاسلام عبدالله انصاری رح فرموده که درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا
چه بود آن روز را هنوز شب درنیامده و صوفی در همان روز است

نظم
روز امروز است ای صوفی وشان ؛ کی بود از دی و از فردا نشان
انکه از حق نیست غافل یکنفس ؛ ماضی و مستقبلش حال است و بس ؛

از حسین منصور قدس سره منقولست که فرموده اند خاطب از حقایق سوال الست
چه گونه جواب دهد پس مخاطب و مجیب بغایت نازک است

بیت
تو در میانه هیچ نه هر چه هست اوست ؛ هم خود الست گوید و هم خود بلی کند

وَکَذٰلِكَ و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را نُفَصِّلُ الْاٰیٰتِ تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند در آن ؛
وَلَعَلَّهُمْ یَرْجِعُوْنَ ه و شاید که ایشان بازگردند از تقلید بتحقیق وَاتْلُ و بخوان ای محمد عَلَیْهِمْ بر قوم خود یا بر یهود نَبَاَ الَّذِیْٓ خبر آنکس
که اٰتَیْنٰهُ دادیم او را اٰیٰتِنَا علم بآیتهای ما یعنی کتب منزله و آنکس که امیه بن ابی صلت بود که کتب سماوی مطالعه نموده معلوم کرده که در آن زمان
رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت رسالت پناه علیه السلام مبعوث شد امیه از روی حسد کافر گشت و این
آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد و کمال قال فَانْسَلَخَ مِنْهَا پس بیرون آمد از آن آیت بواسطه کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فَاَتْبَعَهُ
الشَّیْطٰنُ پس بدو پیوست شیطان. یا او را پی روی خود فرمود فَکَانَ پس گشت آن داننده آیات مِنَ الْغٰوِیْنَ ه از گمراهان و گفته اند که
ابو عامر راهب بود که پیغمبر علیه الصلوة والسلام او را فاسق لقب نهاد و ساعی بنای مسجد ضرار است صفت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در کتب الهی
دیده بود و او را شناخت و بوی ایمان آورده و آخر انکار کرده بدو کافر شد و اشهر آنست که این کس بلعم باعور بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم
علیه السلام خوانده بود و اسم اعظم میدانست و محلی که موسی علیه السلام با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جباران رجوع ببلعم کردند که مستجاب
الدعوات بود و التماس نمودند که بر موسی علیه السلام و قوم او دعای بد کند و او اول اباکرد و در آخر باغوای زن خود و فریفته گشت و رشوت از قوم قبول
کرده بر موسی علیه السلام و قوم او نفرین کرد حق سبحانه اسم اعظم از یاد او ببرد و ایمان با وی نماند وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم ما لَرَفَعْنٰهُ ه
هر آئینه بر میداشتیم او را بِهَا بسبب آن آیات صحف یا کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم مراتب علیه و درجات سنیه که منزل ابرار و مساکن اخیار است
وَلٰکِنَّهٗٓ و لیکن او بواسطه دناءت همت اَخْلَدَ میل کرد اِلَی الْاَرْضِ بسوی زمین یعنی بحضیض رذالت وَاتَّبَعَ و پیروی کرد هَوٰىهُ ه آرزوی
خود را بقبول رشوت و استماع سخن زن فَمَثَلُهٗ پس صفت او در خست کَمَثَلِ الْکَلْبِ مانند صفت سگ است در اخس احوال اِنْ تَحْمِلْ اگر حمله کنی
عَلَیْهِ بر وی و برانی او را یَلْهَثْ زبان از دهن بیرون افکند اَوْ تَتْرُکْهُ یا اگر بگذاری او را و نرانی یَلْهَثْ ه همان زبان از دهن بیرون افکند یعنی عادت
که راندن سگ و ناراندن او یکسانست و هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند بلعم سگ صفت نیز همین حال داشت که هیچ وجه از دناءت و خساست خود بر
او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن نیز خبر شده در وقتیکه متوجه لشکر موسی علیه السلام بود که بر ایشان نفرین کند در از گوشی که بر وی

سوار بود باوی بسخن در آمد که ازین راه بازگرد و از سر این عمل بگذر هم متنبه نگشت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که تا باد تقدیر از کجا در آید وچه بوالعجبی نماید
اگر از جانب فضل وزد زنار بهرام گبر را کمربند عشق بازی راه دین گرداند و اگر از طرف عدل وزد رسم توحید بلعم را بر انداخته با سگ خسیس برابری دهد و نظم
ما قال

رباعی
آنرا بری از صومعه در دیر گبران فکنی ؛ وین را که ز بتکده سر حلقه مردان کنی ؛ چون و چرا در کار تو عقل زبون را کی رسد
فرمان ده مطلق توئی حکمی که خواهی آن کنی ؛

ذٰلِكَ این مثل که گفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِیْنَ مثل آن گروهی است که از روی جحود و استکبار ؛
کَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا دروغ می شمردند آیتهای ما را که قرآن است و این گروه کفار مکه اند فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان بر ایشان این خبر را و گفته اند
مراد ازین قوم یهود اند که تکذیب آیات توریت کردند و در کتمان نعت حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام بودند پس میفرماید که قصه بلعم را بر ایشان
خوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُوْنَ ه تا شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان
بآن وا مکند که پند پذیر شوند سَآءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بد مثلی است مثل قوم الَّذِیْنَ کَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم
ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان وَاَنْفُسَهُمْ و بر نفسهای خود کَانُوْا یَظْلِمُوْنَ ه بودند که ستم کردند تقدیم مفعول دلالت بر آن میکند
که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد مَنْ یَّهْدِ اللّٰهُ هر کرا راه نماید خدای بفیض فضل خود فَهُوَ الْمُهْتَدِیْ ج پس او راه یافته است وَمَنْ
یُّضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه گمراهان هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ه ایشانند زیانکاران در هر دو سرای وَلَقَدْ
ذَرَاْنَا و بدرستیکه آفریدیم لِجَهَنَّمَ برای دوزخ کَثِیْرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ بسیاری از دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر
شده و بر علم قدیم ما اصرار ایشان بکفر و موت ایشان بر شرک پوشیده نیست لَهُمْ قُلُوْبٌ مر ایشان را دلهاست که مطلقا لَا یَفْقَهُوْنَ
بِهَا هیچ حقیقتی در نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمیگردانند و آن آینه را از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمیسازند
وَلَهُمْ اَعْیُنٌ و مر ایشانرا چشمهاست که بهیچ وجه لَا یُبْصِرُوْنَ بِهَا روی حق نمی بینند بآن بدان سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات
نمی نگرند وَلَهُمْ اٰذَانٌ و مر ایشانرا گوشهاست که بهیچ روی لَا یَسْمَعُوْنَ بِهَا سخن حق بآن نمی شنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع
نمی کنند اُولٰٓئِكَ آن گروه در آنکه مشاعر خود را متوجه باسباب تعیش دارند و مقصود بلذات فانی شمارند کَالْاَنْعَامِ مانند چهارپایانند که همت ایشان
بر خورد و خواب نیست ملتفت به نعیم باقی و لذت دایمی نیستند بَلْ هُمْ اَضَلُّ بلکه این گروه گمراه تر اند از انعام زیرا که انعام را تکلیفی نیست اگر وفاق
شرع ندارند بخلاف امر نیز متصف نیستند اُولٰٓئِكَ آن گروه که یاد کرده شد هُمُ الْغٰفِلُوْنَ ه ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان صاحب
عین المعانی آورده که مکلف مامور با فرو گذاشته معذور مساوی نیست چه آدمی هم روحانی است و هم جسمانی هم عقلانی است و هم شهوانی پس اگر
عقل او بر هوا غالب آمد از ملائکه افضل است و اگر خردش مغلوب نفس و هوا شد از بهایم اخس و ارذل است و درین معنی گفته اند

بیت
بتر از ملک هست نصیبی از دیو ؛ ترک دیوی کن و بگذر بفضیلت ز ملک ؛

وَلِلّٰهِ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰی و مر خدای راست نامهای نیکو فَادْعُوْهُ
بِهَا پس بخوانید او را بدان نامها مراد نود و نه نام است که خیر من احصاها دخل الجنة در آن باب وارد شده و در زاد المسیر آورده که سبب نزول این آیت
آن بود که مردی خدای را در نماز باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابوجهل گفت که محمد و اصحاب او میگویند که ما یک خدای را میپرستیم پس این مرد
بر دو خدای را میخواند این آیت نازل شد که اسمای الهی بسیار است و همه نیکو است او را بدان اسمها بخوانید صاحب کشاف گفته که خدای را صفات
نیکو است چون عدل و احسان و خیر و رحمت بی مثلی و امثال آن پس او را بدان اوصاف بستائید و گفته اند متخلق شوید باخلاق ربانی و متصف گردید
بصفات حقانی وَذَرُوا الَّذِیْنَ و بگذارید متابعت آنها که از روی جهل یُلْحِدُوْنَ میل میکنند بکجی فِیْٓ اَسْمَآئِهٖ ط در نامهای او یعنی تسمیه میکنند
حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده و چنانچه اعراب حق را یا ابو المکارم و یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما علت
اولی میخواندند و گفته اند الحاد اشتقاق اسمای بتان بود از اسمای الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سَیُجْزَوْنَ زود باشد
که جزا داده شوند ملحدان مَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ه جزای آنچه هستند که عمل میکنند و چون ذکر جمعی که برای آتش آفریده شده بود گذشت ذکر اهل بهشت
میکند و میگوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَآ و از آنها که آفریده ایم برای بهشت اُمَّةٌ گروهی اند که ایشان یَّهْدُوْنَ بِالْحَقِّ راه می نمایند بحق وَبِهٖ یَعْدِلُوْنَ

و بحق عدل میکنند در احکام خود و آن مهاجر و انصار و متابعان ایشان اند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی کفار مکه
سَنَسْتَدْرِجُهُم زود باشد که بگیریم ایشانرا پایه پایه یعنی اندک اندک ایشانرا بهلاک نزدیک کردانیم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از انجا که ندانند یعنی
هر گاه گناهی میکنند نعمت مر ایشانرا زیادت میکردانیم تا در طغیان و عصیان می افزایند امام قشیری قدس سره فرموده که استدراج عطای برآست
و نسیان شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد و سپاس داری بر دل ایشان فراموش میکرداند تا وقتیکه مستحق عقوبت شوند وَأُمْلِي لَهُمْ و زمان دهم
مر ایشانرا مهلت یعنی بکیرم ایشانرا إِنَّ كَيْدِي بدرستیکه کرفتن من مَتِينٌ سخت است کید علی را کویند که در خفیه باشد پس
پس استدراج را بجهت انکه در ظاهر احسان و در باطن خذلان است کید کفت آورده اند که شبی حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام بکوه صفا آمد
یک یک از کروه قریش را از عذاب خدای جلیل جبار می ترسانید یکی از صنادید قریش صدیق و فاروق و مرتضی را کفت آیا این یار شما دیوانه
شده که همه شب فریاد میکند آیت آمد که أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه نه نمودند در اینکه مَا بِصَاحِبِهِم نیست یار
ایشانرا یعنی محمد علیه السلام را مِنْ جِنَّةٍ هیچ نوع دیوانکی این همان عاقل است که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین میکفتند بعد از آنکه دعوت
حق را آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانید إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ مکر بیم کننده از عذاب الهی مُبِينٌ پیدا و هویدا بیم کردن او أَوَلَمْ يَنظُرُوا
آیا نظر نکردند بدیده استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ در ملک عظیم آسمانها وَالْأَرْضِ و در ملکوت زمین کفته اند ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر
و ملکوت ارض بحر است و جبال و اشجار وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و نکریستند در انچه آفرید خدای مِن شَيْءٍ از هر چیزیکه تا بدان نظر کمال قدرت صانع و
جمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر کردد وَأَنْ عَسَىٰ و دیکر نظر نکردند در انکه شاید أَن يَكُونَ انکه باشد قَدِ اقْتَرَبَ بتحقیق نزدیک رسیده
أَجَلُهُمْ مدت فنای ایشان یعنی نظر میکنند در انکه شاید که اجل ایشان نزدیک رسیده باشد که پیش از وقوع فوت و حلول مدت بر عملی
اقدام نمایند که موجب نجاح دو جهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد نظم زان پیش کاجل فرا رسد تنگ : وایام عنان ستاند از چنگ :
بر مرکب فکر خویش نه زین : مردانه در آی در ره دین : فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ بعد از قرآن يُؤْمِنُونَ ایمان خواهند آورد
این مشرکان اکر بقرآن نکروند که او جامع حقایق دین و دنیا و جامع میامن صورت و معنی است مَن يُضْلِلِ اللَّهُ هر کرا خواهد خدای تعالی کمراه کرده
و بعد از آن نکرود فَلَا هَادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد وَيَذَرُهُمْ و میکذارد خدای تعالی کمراهان را فِي طُغْيَانِهِمْ
در کمراهی ایشان تا پیوسته يَعْمَهُونَ سرکردان و متردد آن و متحیر میکردند بیت تا نکردد مدد هادی توفیق رفیق : مطلقا راه نیابند و بمنزل نرسند
کروهی از قریش و اصح آنست که یهود کفتند ای محمد خبر ده ما را از وقوع ساعت اکر پیغمبری که ما میدانیم کی خواهد بود و این سوال امتحانی بود زیرا که میدانستند
که جز خدای هیچکس نمیداند آیت آمد که يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت یعنی قیامت ساعت از اسمای غالبه است چون نجم
و اطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که ساعت بساعت قایم شود با حساب خلایق در یکم ساعتی وقوع یابد یا روزی بدان درازی نزدیک
خدای ساعتی باشد و بر هر تقدیر سوال میکنند که أَيَّانَ مُرْسَاهَا کیست بپای کردن و پدید آوردن او قُلْ بکو ای محمد إِنَّمَا عِلْمُهَا
جز این نیست که دانستن ظهور ساعت عِندَ رَبِّي نزدیک پروردکار من است که هیچ ملکی مقرب و نبی مرسل را بدان اطلاع نداده لَا
يُجَلِّيهَا آشکار نکند امر قیامت را لِوَقْتِهَا در وقت او إِلَّا هُوَ مکر او که داناست بدان ثَقُلَتْ پوشیده است علم قیامت یا کران عظیم است
دانستن آن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی دانش قیامت بر اهل آسمان از ملایکه و ثقلین کران است از جهت هول
و هیبت آن کو یا که حکمت در خفای اوست لَا تَأْتِيكُمْ نمی آید بشما قیامت إِلَّا بَغْتَةً مکر ناکهان يَسْأَلُونَكَ می پرسند از تو کون آن را
و وقت آنرا بدان وجه که كَأَنَّكَ کو یا که تو حَفِيٌّ عَنْهَا مهربان و دوست میداری سوال از ان و حال انکه تو کارهی از ان سوال چه معرفتی آنکه جز
حق سبحانه کسی نمیداند قُلْ بکو دیکر باره از روی تاکید و مبالغه إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم قیامت عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای است وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که آنرا جز حق تعالی کسی نمیداند در وسیط آورده که اهل مکه کفتند ای محمد خدای ترا خبر
نمیدهد بنرخ که کی ارزان شود و کی کران تا در ارزانی چیزی بخریم و در کرانی بفروشیم و بدان سود کنیم آیت آمد که قُلْ لَا أَمْلِكُ بکو نمیتوانم لِنَفْسِي

از برای

از برای خود نَفْعًا جر منفعتی وَلَا ضَرًّا و نه دفع مضرتی إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مکر انچه خواهد خدای و مرا از ان تعلیم دهد وَلَوْ كُنتُ و اکر بودمی من که بی
تعلیم حق أَعْلَمُ الْغَيْبَ دانستمی غیب را لَاسْتَكْثَرْتُ هر آینه بسیار طلب کردمی مِنَ الْخَيْرِ از مال و منفعت و فتح و غنیمت وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ
و نرسیدی بمن بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت إِنْ أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مکر بیم کننده منکران و معاندان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ برای کروهی که بکروند بمن و انچه با من است هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم او است یعنی خدای تعالی انکس که بیافرید شما را مِن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ
از یک تن که آدم علیه السلام است وَجَعَلَ مِنْهَا و بیافرید از جدوی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زَوْجَهَا جفت او را که حوا است و این آفریدن جهت
آن بود که لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا آرام کیرد آدم علیه السلام بوی الفت پذیرد با وی فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس آنهنکام که پوشید آدم علیه السلام حوا را یعنی خلوت کرد
با وی حَمَلَتْ بار کرفت حوا حَمْلًا خَفِيفًا باری سبک که آن نطفه آدم علیه السلام بود که برحم او درآمد فَمَرَّتْ بِهِ پس سکذشت بآن بار یعنی می آمد و میرفت
فَلَمَّا أَثْقَلَتْ پس آنهنکام که کران شد حوا علیه السلام بآن باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرک شد و حوا علیه السلام کران بار کشت دَعَوَا اللَّهَ
بخواندند آدم و حوا خدایرا رَبَّهُمَا که پروردکار ایشان است و کفتند خداوندا لَئِنْ آتَيْتَنَا اکر بدهی ما را صَالِحًا فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد
در صورت لَّنَكُونَنَّ هر آینه باشیم مِنَ الشَّاكِرِينَ از سپاس داران مر ترا بدان نعمت محمد و قولی آنست که چون حوا علیه السلام حامله شد ابلیس
بصورت مجهول بر حوا علیه السلام ظاهر کشت و کفت در شکم تو چه چیز است حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس کفت شاید سبعی یا بهیمه باشد آنکاه پرسید
که از کجا بیرون خواهد آمد حوا علیه السلام کفت مرا معلوم نیست ابلیس کفت شاید از دهن یا از کوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند و بیرون
آرند حوا علیه السلام بترسید و صورت ماجرا با آدم علیه السلام در میان آورد آدم نیز اندیشه ناک شد و ابلیس دیکر باره خود را بصورت دیکر بر ایشان
ظاهر کرد و از سبب ملال حال ایشان پرسید حال باز کفتند ابلیس کفت غم مخورید که من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعوتم از خدای درخواهم که این حمل را
مثل شما بشری راست خلقت کرداند و خروج او بآسانی باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس در میان ملائکه حارث بود و حوا علیه السلام
این فریب را قبول کرد فَلَمَّا آتَاهُمَا پس آنهنکام که عطا کرد خدای تعالی بدیشان صَالِحًا فرزندی صالح الجسم و تندرست جَعَلَا لَهُ
کردانیدند آدم و حوا علیه السلام برای خدای شُرَكَاءَ خداوند شرکتی یعنی شرکی ساختند در اسم نه در عبادت یعنی بدل کردند عبد الله را بعبد الحارث
بعضی درینجا مضاف تقدیر میکنند یعنی فلما آتاهما اولادهما صالحا جعل اولادهما شرکاء و بعضی بر آنند که آنوقت که داد حق تعالی آدم و حوا
علیهما السلام را فرزند شایسته ایشان غیر برا شریک حق ساختند در عبادت و حفص شرکا می خواند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدایرا
فِيمَا آتَاهُمَا در انچه داد اولاد آدم و حوا علیه السلام را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بر آن رفته اند که نفس واحده قصی است از اجداد
پیغمبر علیه السلام که خدای او را زوجه از جنس او یعنی قرشی و عربی کرامت فرمود و زن و شوهر شرط کردند که اکر خدای تعالی ایشانرا فرزندان شایسته
دهد بشکر کذاری و سپاس داری قیام نمایند حق چون ایشانرا چهار فرزند ارزانی داد در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدایرا و عبد عزی و عبد قصی
و عبد مناف و عبد الدار نام نهادند فَتَعَالَى اللَّهُ پس بزرکست خدای عَمَّا يُشْرِكُونَ از انچه برای او انباز میکیرند در عبادت او قصی و اولاد
او و بر قول اول ضمیر یشرکون شامل است همه مشرکان را أَيُشْرِكُونَ آیا انباز میکیرند در عبادت مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا انچه بر آنکه نیافریند
چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیا وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال انکه آن انبازان که میکیرند ایشان آفریده شده اند و مخلوق خالق نتواند
بود بی شبهه وَلَا يَسْتَطِيعُونَ و نمیتوانند بتان لَهُمْ برای پرستندکان خود نَصْرًا یاری دادنی در جر منفعت ایشان و یا فریاد رسیدنی
در دفع مضرت ایشان وَلَا أَنفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را يَنصُرُونَ یاری میدهند در وقتیکه کسی ایشانرا میشکند یا بالواث و اوراث
آلوده میسازد وَإِن تَدْعُوهُمْ و اکر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکانرا إِلَى الْهُدَىٰ بسوی دین اسلام لَا يَتَّبِعُوكُمْ
پی روی نمیکنند شما را سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسان است بر شما أَدَعَوْتُمُوهُمْ آنکه بخوانید ایشانرا و دعوت کنید بدین حق أَمْ أَنتُمْ
صَامِتُونَ یا انکه شما خاموش باشید این آیت خاص است بقومی از کفره چون ابو جهل و متابعان او که از قبول دعوت
حق محروم شدند إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستیکه آنانکه شما می پرستید ای مشرکان مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای

وایشانرا آلهه نام نهاده‌اید عِبَادٌ بندگانند یعنی مملوک و مسخر مانند اَمْثَالُكُمْ مثل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضهٔ تقدیر حق اند فَادْعُوهُمْ پس بخوانید ایشانرا و چون بخوانید فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس باید که اجابت کنند مر شما را اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان در آنکه ایشان آلهه اند چه آلهه آنست که دعای بنده و نداء پرستنده خود را اجابت کند اَلَهُمْ اَرْجُلٌ آیا مر این بتانرا پایهاست که در مهمات خود يَمْشُونَ بِهَا میروند بآن چنانچه شما میروید اَمْ لَهُمْ اَيْدٍ یا ایشانرا دستهاست که چیزها را يَبْطِشُونَ بِهَا فرا گیرند بآن چنانچه شما فرا میگیرید اَمْ لَهُمْ اَعْيُنٌ یا ایشانرا دیدهاست که مرئیات را يُبْصِرُونَ بِهَا ببینند بدان چنانچه شما می‌بینید اَمْ لَهُمْ اٰذَانٌ یا مر ایشانرا گوشهاست که مسموعات را يَسْمَعُونَ بِهَا بشنوند بدان چنانچه شما می‌شنوید و خود قائلید که ایشانرا پای روان و دست گیران و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما راهست پس شما بر اینها از ایشان فاضلتر باشید و غایت جهل است که فاضل مفضول را پرستد این آیت در اثبات جهل کفره است و ایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام را بآلهه خود گفتند خدایان ما را نکوهش مکن که مبادا آفتی و رنجی بتو رسانند حق سبحانه فرمود که قُلِ ادْعُوا بگوی محمد که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خود را که برای خدای ساخته‌اید و باهم یار شوید در عداوت من ثُمَّ كِيدُونِ پس بکوشید بران مقدار که توانید در ایصال مکاره من فَلَا تُنْظِرُونِ پس مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه خواهید که من و اَنْتم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما می‌اندیشم بیت اگر هر دو جهانم خصم گردند ؛ نترسم چون نگهبانم تو باشی ؛ اِنَّ وَلِيِّيَ اللّٰهُ بدرستیکه یار و متولی کار من الله است الَّذِي آن الهی که نَزَّلَ الْكِتَابَ فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگان حق است وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ه و خدای دوست دارد و کارساز بندگان شایسته را وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنانرا که شما میخوانید و می‌پرستید مِنْ دُونِهِ بدون خدای لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی‌توانند نَصْرَكُمْ یاری دادن شما را وَلَا اَنْفُسَهُمْ و نفسهای خود را يَنْصُرُونَ ه یاری کنند بوقت قصد کسر و حطم ایشان وَاِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید ای مؤمنان کافرانرا اِلَى الْهُدٰى بدین راست که راه انبیا و اولیاست لَا يَسْمَعُوا نشنوند بسمع قبول وَتَرٰهُمْ و می‌بینی تو ای محمد ایشانرا که بدیده ای ظاهر يَنْظُرُونَ ه و حال آنکه ایشان نمی‌بینند ترا به بصر بصیرت و بحقیقت نابینا هستند پس اگر ترا می‌بینند بصورت بحسب معنی نمی‌بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره پرسید که ترا این سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش دوزخ برو حرام شد و حضرت علیه الصلوة والسلام این نگفت و او را کفار و منافقان و یهود دیدند حضرت شیخ فرمودند که این دیدن را حمل بر رویت ظاهر مکن معلوم است که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام را در زمان ایشان چندکس دیده باشند و در وقت بایزید نیز چندکس دیده باشند و بجمال او بینا شده باشند بیت

برای دیدن روی تو چشمی دگر باید ؛ که این چشمی که من دارم جمالت را نمی‌شاید ؛

خُذِ الْعَفْوَ این آیت جامع مکارم اخلاق است می‌فرماید که فرا گیر آسانی را در کار مردان و مجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت عفو را و از سر گنهکاران درگذر یا فرا گیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بر ایشان سهل باشد صدقه دادن و برین معنی نزول آیه قبل از وجوب زکوة بوده باشد وَاْمُرْ بِالْعُرْفِ و بفرمای دیگرانرا به نکوئی در اقوال و افعال و گفته اند عرف خصلتی است که آنرا عقل پسندد و شرع قبول کند وَاَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْجَاهِلِينَ ه از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان ابوحمزه بغدادی قدس سره فرموده که نفس جاهل ترین جاهلانست و او سزاوارتر است بآنکه از وی اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بعد از نزول این آیت از جبرئیل علیه السلام پرسید که حقیقت این سخن چیست جبرئیل علیه السلام فرمود که پروردگار تو می‌گوید که پیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطا ده آنرا که ترا محروم سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است حکیم سنائی فرماید بیت

هر که زهرت دهد بدو ده قند ؛ وانکه از تو برد بدو پیوند

وَاِمَّا يَنْزَغَنَّكَ هر گاه که برانگیزند و از جای ببرد ترا صورت خطاب با آنحضرت علیه الصلوة والسلام است

وامّا

و امّا مراد امت اند هر یک از امت را میگوید که چون از جای برانگیزاند ترا مِنَ الشَّيْطَانِ از جهت دیو نَزْغٌ از جای بردنی و آن در حالت غضب میتواند بود یا اگر از شیطان وسوسه بتو رسد فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ پس پناه گیر بخدای از شر او اِنَّهُ سَمِيعٌ بدرستی که خدای شنونده است آنرا که بزبان گوئی عَلِيمٌ ه داننده است آنرا که در دل داری اِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستیکه آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی یا بترسیدند از حق اِذَا مَسَّهُمْ چون برسد بدیشان طٰٓئِفٌ وسوسه مِنَ الشَّيْطٰنِ از دیو سرکش تَذَكَّرُوا یاد کنند خدا را و از وعید او بر اندیشند فَاِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ه پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را و بدان بینائی وسوسهٔ شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند وَاِخْوَانُهُمْ و برادران کفار که شیاطین اند يَمُدُّونَهُمْ می‌کشند کافرانرا فِي الْغَيِّ در گمراهی و غوایت را در چشم ایشان می‌آرایند ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ه پس باز نمی‌ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان کوتاه نمیکنند وَاِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ و چون نیاری تو ای محمد بکافران بِاٰيَةٍ آیتی از قرآن مقارن طلب ایشان قَالُوا گویند لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا چرا برهم نبافتی و برنگزیدی آن آیت را از پیش خود در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتهای قرآنی می‌طلبیدند و چون در نزول آن تأخیری واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث و انشا نکردی چنانچه دیگر آیات را این آیت نازل شد و امر آمد که قُلْ بگوی ای محمد اِنَّمَا اَتَّبِعُ جز این نیست که من پیروی میکنم مَا يُوحٰى اِلَيَّ آن چیز را که وحی کرده می‌شود بمن مِنْ رَبِّي از آفریدگار من و من بر بافنده و سازنده قرآن نیستم هٰذَا این قرآن بَصَآئِرُ دلیلها و حجتهاست که بدان حق دیده و صواب دریافته شود مِنْ رَبِّكُمْ فرود آمده از پروردگار شما وَهُدًى و راه نماینده است وَرَحْمَةٌ و بخشاینده یا هدایت و رحمت است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ه برای گروهی که میگروند بخدای و رسول وی در اسباب نزول آورده که جوانی انصاری در عقب رسول صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد و هرچه آنحضرت علیه الصلوة والسلام قرائت می‌فرمود او نیز میخواند آیت آمد که وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ و چون خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید مر آنرا وَاَنْصِتُوا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ه شاید که رحمت کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قرائت قرآنست هرجا که خوانند اما عامهٔ علما بر آنند که در خارج صلوة مستحب است و گفته اند مراد انصات است برای خطبهٔ امام در روز جمعه و خطبه مشتمل می‌باشد بر آیتی از قرآن وَاذْكُرْ رَّبَّكَ و یاد کن ای محمد پروردگار خود را فِي نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا زاری وَّخِيفَةً و بترسکاری زاری بامید فضل او و ترسکاری از بیم عدل او وَدُوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ و بخوان او را خواندنی فروتر از آواز بلند و آشکارا یعنی میان سر و جهر بِالْغُدُوِّ در بامداد وَالْاٰصَالِ و شبانگاه مراد دوام ذکر است یا آنکه این دو وقت افضل و اشرف ترین اوقات شبانروز است وَلَا تَكُنْ و مباش خطاب با حضرت رسالت پناه علیه السلام است و مراد امت اند یعنی مباشید مِنَ الْغٰفِلِيْنَ ه از جملهٔ بیخبران از ذکر خدای اگر چه ظاهر خطاب با آنحضرت علیه السلام است اما در حقیقت خطاب بجمیع امت اوست که میفرماید که از من غافل مباشید و بعضی ازین امت در تحت این خطاب در آمده در نیم شبها از خدای تعالی التماس این ذکر نموده بسعادت شعور و حضور مع الله مستسعد گشته بدوام آگاهی مشرف شده اند و ذکر و طاعت ایشان دایم در دل است و ظاهر نیست چون طریقهٔ سینه خواجهای نقشبند قدس اسرارهم آورده اند که کفار مکه تعظیم میکردند از سجده نمودن مر خدای را و تنفر نموده میگفتند اَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُوْرًا حق سبحانه میفرماید که ای محمد اگر کافران از سجود من سرکشی میکنند اِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه از ملائکهٔ ملأ اعلی که هستند عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو یعنی مقربان بارگاه عزت لَا يَسْتَكْبِرُونَ گردن نمیکشند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش حق وَيُسَبِّحُوْنَهُ و تنزیه میکنند ذات او را از آنچه لایق آنحضرت نباشد وَلَهُ يَسْجُدُوْنَ ه و مر او را خاص سجده میکنند تعریض مشرکان است و تنبیه مؤمنان و لهذا بعد از تلاوت این آیت سجده می‌باید کرد و سجدهٔ تلاوت در چهارده موضع است از قرآن و اختلاف در دو موضع یکی در آخر سوره حج بمذهب امام شافعی و امام احمد ح

سجده هست و بمذهب امام اعظم رح سجده نیست و دوم در سورهٔ ص بمذهب امام اعظم رح هست و بمذهب باقی ائمه نی و نزد امام اعظم رح سجدهٔ تلاوت بر خوانند و شنونده در نماز و غیر نماز واجب است در حال اگر فوت شود قضا لازم است و بمذهب ائمه دیگر سنت است و بعد از فوت قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجدهٔ ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجود از خصایص ملکی فیضی خاص حاصل کرده تا حقیقت این سجده را دریافته باشد اینجا نکتهٔ اقرب مایکون العبد من ربه وهو ساجد بر منصهٔ ظهور چهره میگشاید و در مرقاة علی نفسک بکثرة السجود از منظرهٔ شهود رو مینماید سجدهٔ طاعتی است خاص بل فسر بست زیبنده و بر مفارق اهل خلاص بیت زینت تو بس کمر بندگی ؛ تاج تو در سجده و سرافکندگی ؛ شرم تو باد که ببالا و پست ؛ سجدهٔ طاعت بروش هر چه هست ؛ تو کنی از سجدهٔ او سرکشی ؛ به که ازین شیوه قدم در کشی ؛ و حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده سری که در سجود وی نیست سفچه به از اوست و کفی که در وجودی نیست کفچه به از اوست و نعم ما وال

بیت شرف نفس بجود است و کرامت بسجود ؛ هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود

سورة الانفال مکیة بسم الله الرحمن الرحیم وهی خمس و سبعون آیة

یَسْئَلُوْنَکَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْاَنْفَالِ از حکم غنیمت های کفار که بر این امت حلال است یا نی در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف کردند جوانان ادعی آنکه ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مددکار و معاون شما بوده ایم ما را نیز نصیبی باید یا هر قومی از مهاجر و انصار دعوی احراز غنیمت داشتند بالاخره از جناب نبوت مآب علیه الصلوة والسلام استفسار نمودند جواب آمد که قُلِ الْاَنْفَالُ بگو ای محمد که حکم غنیمتها لِلّٰهِ مر خدای راست وَالرَّسُوْلِ و فرستادهٔ او را که با مر او قسمت میکند بهر که خواهد فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت منمائید وَاَصْلِحُوْا و بصلاح آرید ذَاتَ بَیْنِکُمْ آنچه میان شماست بمواسات با یکدیگر عبادة بن الصامت رض فرموده که این آیت در باب ما و اهل بدر فرود آمده که در غنیمت اختلاف میکردیم اختلاف ما از رتبهٔ اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه حکم آن را برسول خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود و ما اختلافهای خود را باصلاح آوردیم وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدای را وَرَسُوْلَهٗ و فرستادهٔ او را در آنچه فرماید در باب غنایم و غیر آن کهٔ اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ بجز این نیست که مؤمنان کامل الَّذِیْنَ آنانند که اِذَا ذُکِرَ اللّٰهُ چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وَجِلَتْ بترسند قُلُوْبُهُمْ دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال او یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او وَاِذَا تُلِیَتْ و چون خوانده شود عَلَیْهِمْ بر ایشان اٰیٰتُهٗ آیتهای او یعنی قرآن زَادَتْهُمْ اِیْمَانًا زیاده کردند آن آیت ایمان ایشان را یعنی هرگاه که آیتی نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیت انضمام پذیرد یا ایمان ایشان بآیتهای منزله تصدیق و یقین ایشان بیفزاید در حقایق سلمی مذکور است که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود و در بحر الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوری است که بقدر وسعت روزنهٔ دل در وی می تابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند روزنهٔ دل ایشان ببرکت آن قراءت گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند وَعَلٰی رَبِّهِمْ و بر پروردگار خویش یَتَوَکَّلُوْنَ توکل کنند نه بر دنیا و اهل دنیا چه هر کس در تحت سطوات غلبهٔ نورانیت حق مضمحل و مقهور شد او را پروای ماسوی نماند بلکه غیر حق در دیدهٔ شهود او در نمی آید بیت هر که او در بحر مستغرق شود فارغ از کشتی و از زورق شود ؛ غرقه در یا بجز دریا ندید ؛ غیر دریا هست بر وی ناپدید ؛ الَّذِیْنَ و این مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ بپای میدارند نماز را بشرایط و آداب آن وَمِمَّا

رَزَقْنٰهُمْ و از آنچه روزی داده ایم ایشان را یُنْفِقُوْنَ نفقه میکنند اُولٰٓئِکَ آن گروه که اعمال قلب را از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ ایشانند مؤمنان حَقًّا بایمان درست و راست ابن عباس رض فرموده که هر که منافق نباشد فهو مؤمن حقا لَهُمْ مر این مؤمنان را دَرَجٰتٌ مرتبها عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت است یا درجات بهشت وَمَغْفِرَةٌ و آمرزش مر تقصیرات ایشان را وَرِزْقٌ کَرِیْمٌ و روزی پاک که صافی باشد از کد اکتساب و خالی از خوف زوال حساب امام قشیری رح فرمود که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد مثنوی تو ز روزی ده بروزی و اممان از سبب بگذر مسبب بین عیان از مسبب می رسد هر خیر و شر نیست از اسباب و سایط ای پسر اصل بیند دیده چون اکمل بود فرع بیند دیده چون احول بود آورده اند که کاروان قریش با متاع بسیار از شام باز گشته بودند و ابو سفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله می نمود جبرئیل علیه السلام بیامد و حضرت علیه الصلوة والسلام را خبر داد و آنحضرت علیه الصلوة والسلام صورت حال بمؤمنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و اندک رجال مایل شدند بآنکه سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابو سفیان خبر یافته ضمضم غفاری را جهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان از بی راه روی بمکه نهاد و ابو جهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری از مردم از مکه بمدد کاروان بیرون آمده متوجه بدر شدند و حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در وادی زفران بود که جبرئیل علیه السلام بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد در مدارک آورده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام صحابه را فرمود که خبر این است که العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان را دوست میدارید یا مقاتله کافران را بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد مناسب تر است حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام از این سخن متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود گویا که بکشتنگاه قوم نظر میکنم و نشان داد که ابو جهل را در فلان موضع کشند و امیه بن خلف را در فلان جا و باقی صنادید را برین قیاس و از آنچه آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس حق سبحانه پیغمبر خود را می فرماید که ترا خدای بموضع بدر که مصارع کفار است خواهد برد کَمَآ اَخْرَجَکَ رَبُّکَ چنانکه بیرون آورد ترا پروردگار تو مِنْۢ بَیْتِکَ از خانهٔ تو که مدینه است برای جنگ با کفار بِالْحَقِّ براستی و صواب وَاِنَّ فَرِیْقًا و بدرستیکه گروهی مِّنَ الْمُؤْمِنِیْنَ از گرویدگان لَکٰرِهُوْنَ هر آینه کاره اند رفتن بدر را و آن کراهت طبع بود از جهت سفر و بی برگی نه کراهت امر بطریق مخالفت یُجَادِلُوْنَکَ جدال میکنند با تو فِی الْحَقِّ در اختیار حق که جهاد است بَعْدَ مَا تَبَیَّنَ بعد از آنکه روشن شده بر ایشان که جهاد واجب است یا دانسته اند با علام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت و با وجود آن میروند کَاَنَّمَا یُسَاقُوْنَ گویا رانده می شوند اِلَی الْمَوْتِ بسوی مرگ وَهُمْ یَنْظُرُوْنَ و گویا که ایشان می نگرند با سباب و علامات مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و مدد و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکریان سیصد و پنجاه نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر وَاِذْ یَعِدُکُمُ اللّٰهُ و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای اِحْدَی الطَّآئِفَتَیْنِ یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کافران که اَنَّهَا لَکُمْ آن طایفه شماراست وَتَوَدُّوْنَ و شما دوست میدارید اَنَّ غَیْرَ ذَاتِ الشَّوْکَةِ آنکه غیر خداوند شوکت و سلاح یعنی کاروان تَکُوْنُ لَکُمْ باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و این لشکر کفار نهصد و پنجاه مرد اند پس شما آسان تر را میخواهید وَیُرِیْدُ اللّٰهُ و میخواهد خدای اَنْ یُّحِقَّ الْحَقَّ آنکه ثابت گرداند حق را بِکَلِمٰتِهٖ بآیاتی که در باب محاربه ذات الشوکت فرستاده یا بوعدهای فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان در لوح محفوظ نوشته وَیَقْطَعَ و ببرد و بر کند دَابِرَ الْکٰفِرِیْنَ بنیاد کافران را و مستاصل سازد معاندان را لِیُحِقَّ الْحَقَّ تا ظاهر کند دین اسلام را بقتل ایشان یا بنصرت دهد پیغمبر خود را وَیُبْطِلَ الْبَاطِلَ زائل گرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکان را وَلَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُوْنَ و اگر چه نخواهند و کاره باشند آنرا کافران اِذْ تَسْتَغِیْثُوْنَ رَبَّکُمْ و یاد کنید آنرا که فریادرسی می خواستید از پروردگار خود و می گفتید اغثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنا علی عدوک و گفته اند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام دعا کرد که خدایا اگر این گروه مؤمنان

بلاک کنی دیگر کسی نباشد که ترا پرستد فَاسْتَجَابَ لَكُمْ پس اجابت کرد خدای مر شما را أَنِّي مُمِدُّكُمْ بانکه من مدد کننده ام شما را
بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ به هزار تن از فرشتگان مُرْدِفِينَ از پی یکدیگر در آیندگان مراد ازین الف آنها اند که مقدمه لشکر ملایکه بودند
با وجوه و اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از مجاهد رح نقل می کند که بجز این هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و آن ثلثة و خمسه که در سوره آل عمران
مذکور شده جهت بشری بوده و دمیاطی رح میگوید که الفی بودند بعد از الفی تا پنج هزار شدند وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نکردانید خدای این امداد را إِلَّا
بُشْرَىٰ مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ و تا آرام گیرد بآن قُلُوبُكُمْ دلهای شما و اثر بی قلت و ذلت از شما دور شود
وَمَا النَّصْرُ و نیست نصرت و ظفر یافتن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزدیک خدای نه از ملایکه و غیر ایشان إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستیکه
خدای غالب است و دوستان خود را نصرت میدهد حَكِيمٌ راست کار است دشمنان را مقهور سازد إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ و یاد کنید
آنرا که کشید در سرهای شما خوابی سبک را صحابه کرام رض را در آن شب که روز التقای فریقین خواسته بود و غدغه عظیم دست داد جهت آنکه
منزل ایشان در ریگستان بود که رونده را قدم در خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق تعالی خواب برایشان کماشت أَمَنَةً مِنْهُ
برای ایمنی حاصل از نزدیک او و دران خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان لعین آغاز وسوسه کرد که شما را نماز میباید گذارد
بعضی محدث شده و برخی جنب و آب ندارید و پای تا برکتو فرو میرود و کافران در زمین سخت اند و بر آب قادر و شما میگوئید که ما دوستان
خدائیم و پیغمبر در میان ماست این چگونه باشد حق تعالی دران باران فرستاد چنانچه فرمود وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ و فرو فرستاد بر شما
مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از طرف آسمان مَاءً آبی لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ تا پاک گرداند شما را بآن آب از حدث و جنابت وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ
و ببرد از شما رِجْزَ الشَّيْطَانِ وسوسه شیطان را که میگفت نصرت و جنابت باهم جمع نشوند آورده اند که باران چندان بارید که رودهای روان
شد پس صحابه کرام رض غسل کردند و وضو ساختند و چهارپایان خود را آب دادند و ریگها که در میان ایشان و کفار بود برهم نشست و
وسوسه زایل گشت وَلِيَرْبِطَ و تا به بندد عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت باری وَيُثَبِّتَ بِهِ و برای آنکه ثابت گرداند
بدان باران الْأَقْدَامَ قدمهای شما را یعنی چون باران بر زمین ریگ آمیز بارید آنرا استحکام داد پس قدمگاه مومنان مستحکم شد و در زمین
سخت منزل کفار بود لای عظیم پدید آمد و گفته اند مراد ثبات قدم است در معرکه حرب إِذْ يُوحِي رَبُّكَ یاد کن ای محمد چون وحی کرد پروردگار تو
إِلَى الْمَلَائِكَةِ بسوی فرشتگان که بامداد مومنان آمدند و مضمون وحی آن بود أَنِّي مَعَكُمْ بدرستیکه من با شمام در امداد و اعانت
یا ناصر و نگاهدار شمائیم از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا پس استوار سازید یعنی دلداری کنید مومنان را به تکثیر سواد ایشان یا محاربت
با کافران واصح آنست که به بشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مومنان میرفتند و میگفتند
بشارت باد که شما غالب شدید و خدای یار شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندک اند و نصرت مر شماراست پس معنی آیت
این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من سَأُلْقِي زود باشد که در افگنم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای
آنانکه حق را پوشیدند الرُّعْبَ ترس و بیم را فَاضْرِبُوا پس بزنید ای ملایکه کافران را بشمشیرها فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بر زبر گردنهای
ایشان یعنی بر مذابح یا رؤس ایشان امام واحدی از امام ابن الانباری رح نقل میکند که چون ملایکه بقتال مامور شدند ندانستند که در
ضرب قصد کدام عضوی میباید کرد حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ و بزنید از ایشان یعنی ببرید از کافران
كُلَّ بَنَانٍ همه انگشتان و گفته اند مراد تمام دست و پای است ذَٰلِكَ این ضرب بدیشان بِأَنَّهُمْ بسبب آن است که ایشان
شَاقُّوا اللَّهَ مخالفت کردند خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که خلاف کند خدای
و رسول او را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر مخالفت کنندگان و در دنیا بگرفتاری
و بآخرت بخواری ذَٰلِكُمْ این است عقوبت شما ای کافران فَذُوقُوهُ پس بچشید آنرا عاجلا وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ و بدرستیکه مر کافران را
هست آجلا عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش دوزخ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید إِذَا لَقِيتُمُ چون به بینید الَّذِينَ كَفَرُوا

آنانرا که کافرند زَحْفًا انبوه و درهم پیوسته برای حرب شما فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ پس بگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید
این حکم در اول اسلام بود که یک مومن را از ده کافر زیاده نشایستی گریختن و بآیت الان خفف الله عنکم منسوخ شده چنانچه عنقریب
مذکور گردد ان شاء الله تعالی وَمَنْ يُوَلِّهِمْ و هر که بگرداند بر ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز دُبُرَهُ پشت خود را إِلَّا مُتَحَرِّفًا مگر بر گردیده
باشد برای جولان یا برای کر و فر لِقِتَالٍ مر جنگ را یعنی خود را چنان نماید که میگریزد و خصم را بازی میدهد تا غافل شود پس باز گردد بوی
أَوْ مُتَحَيِّزًا یا پناه جوی باشد إِلَىٰ فِئَةٍ بسوی گروهی هم از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود و بر عکس آن و هر که بغیر ازین دو وجه پشت
بر خصم کند فَقَدْ بَاءَ پس بدرستیکه باز گردد بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی بزرگ از خدای وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و بازگشت وی در
دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتنی است دوزخ آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد و لشکر کفار بیکبار حمله کردند
حضرت پیغمبر علیه السلام در عریش و آن خانه بود که از چوب و خاشاک ساخته بودند آغاز دعا کرد و گفت اللهم انجز لی وعدتنی خدایا
وعده که در باب نصرت من فرموده بود فارسان جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت کف خاک بردار و بر طرف دشمن افگن آنحضرت
علیه الصلوة والسلام کف خاک و سنگ ریزه برداشت و گفت شاهت الوجوه و بر روی لشکر کفار افگند حق سبحانه آن خاک
و سنگ را در چشمهای مشرکان ریخت تا بخود مشغول شدند و ملایکه آغاز حرب کردند و مومنان بکار در آمدند هفتاد کس از صنادید عرب
کشته شدند و هفتاد دیگر را اسیر گرفتند پس از آن اهل بدر تفاخر میکردند این میگفت من کشتم و آن میگفت من اسیر گردم آیت آمد که
فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ پس شما نکشتید دشمنان را بقوت خود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ ولیکن خدای تعالی ایشان را بکشت بآنکه
شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید بامداد ملایکه وَمَا رَمَيْتَ و نیفگندی تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان
إِذْ رَمَيْتَ چون بیفگندی تو و افگندن تو بمثابه نبود که در چشم تمام لشکر رود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ ولیکن خدای بیفگند آنرا یعنی
بچشم همه کفار رسانید و اضافت فعل بعبد از راه کسب است و بحق از روی خلق صاحب تاویلات فرموده که حق سبحانه راه نمود
صحابه را رض بفنای افعال در سلب فعل از ایشان و اثبات آن مر خود را که فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم اما چون حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام در مقام فنا بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که وما رمیت و نسبت داد آن فعل را بوی که اذ رمیت و
اثبات کرد خود را که ولکن الله رمی تا افاده معنی تفصیل کند در عین جمع فیکون الرامی محمد علیه الصلوة والسلام بالله و لا بنفسه
در فتوحات مکی آورده که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام سبب بود در رمی بحکم کنت سمعه و بصره و یده پس از الله سبب در رمیت
بحسب حکم باشد نه بسبب عین و این کلام در مرتبه قرب نفل است در نفحات الانس مدت روایح انفاس جامعه مذکور است که بنا
بر کمال حال مصطفی علیه الصلوة والسلام استغراق او در حالت فنا قوی تر از همه انبیا و اولیا رح بوده و چون حضرت علیه الصلوة والسلام
مستغرق مقام فنا فی الله بود حق سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی دفع کرد هر چند نشانه فعل از وی بود حیث قال وما رمیت
اذ رمیت آن مشت خاک بر روی دشمن تو نه انداختی خدای انداخت و هم ازان جنس فعل از داود علیه الصلوة والسلام حاصل آمد
و فرمود که قتل داود جالوت ای داود جالوت را تو کشتی تا فرق باشد میان مرتبه مصطفی علیه الصلوة والسلام و دیگر پیغمبران علیه السلام
فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده را بوی اضافت کند و بنده محل آفات و حوادث و میان آنکه فعل بنده را بخود اضافت
فرماید و وی حق سبحانه قدیم و منزه از آفات و حوادث **نظم** مارمیت اذ رمیت گفت حق کار حق بر کارها
دارد سبق گر بپرانیم تیران نی ز ماست ما کمان و تیر اندازش خداست تا شد مغلوب کس این سر نیافت گر تو
خواهی الظرف باید شتافت و از مثنوی مولوی چنان مفهوم می شود که حقیقت مارمیت اذ رمیت در مقام قرب فرض
بوده و این سخنان در جواهر تفسیریه بسطی لایق سمت تحریر یافته وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ و کرد خدای آنچه کرد تا
دین را ظاهر گرداند و تا عطا دهد مومنان را مِنْهُ از نزدیک خود بَلَاءً حَسَنًا عطائی نیکو که آن نصرت است و غنیمت

وحقایق سلمی از امام جعفر صادق رض نقل میکند که بلای حسن آنست که ایشان را از نفوس ایشان فانی گرداند و بعد از فنای بهبهجت
خود شان باقی سازد و امام قشیری رح گوید بلای حسن آن است که مبتلا مشاهده کند مبتلی را در عین بلا بیت چو دانستی که
این درد و نواز کیست زرنج خویشتن میباش خرم گر او زهرت دهد بهتر ز شکر ور او زحمت از ند خوشتر ز مرهم
اِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بدرستیکه خدای شنوا است استغاثه و دعای شما شنود عَلِيمٌ دانا است به نیات شما لاجرم دعا را اجابت
فرمود ذٰلِكُمْ این است کار که دیدید وَاَنَّ اللّٰهَ و آن نیز هست که خدای مُوْهِنُ سست کننده و باطل سازنده است كَيْدِ الْكَافِرِيْنَ
مکر و حیله کافران آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه باستار حرم متعلق شده گفتند خدا یا روی بقوم محمد داریم نصرت ده از ین
دو لشکر آنرا که راه یافته تر است و دین او فاضلتر و بتو دوست تر و در روز جنگ نیز ابوجهل همین دعا کرد اَللّٰهُمَّ انْصُرْ احبّ الفئتين اليك
پس حق سبحانه خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تحکم و میفرماید اِنْ تَسْتَفْتِحُوْا اگر طلب فتح و نصرت کردید فَقَدْ جَآءَكُمُ
الْفَتْحُ پس آمد بشما یعنی فتح آن دین که بمن دوست تر است وَاِنْ تَنْتَهُوْا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ
بدر از کفر و معادات رسول فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ پس آن بهتر است مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن عالم وَاِنْ تَعُوْدُوْا و اگر
باز گردید بمحاربه مسلمانان نَعُدْ باز گردیم ما بنصرت ایشان وَلَنْ تُغْنِيَ و دفع نکند عَنْكُمْ از شما فِئَتُكُمْ جماعت شما شَيْئًا
چیزی را از بلا وَّلَوْ كَثُرَتْ و اگر چه بسیار باشد این جماعت وَاَنَّ اللّٰهَ و بدرستیکه خدای مَعَ الْمُؤْمِنِيْنَ با مؤمنان است
بنصرت و معونت يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْۤا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید اَطِيْعُوا اللّٰهَ فرمان برید خدا را وَرَسُوْلَهٗ و فرستاده
او را وَلَا تَوَلَّوْا و بر مگردید و اعراض مکنید عَنْهُ از امر بطاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای یا روی مگردانید از رسول علیه الصلوة والسلام
چه مراد از آیه امر است بطاعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه است بر آنکه شما می شنوید طاعت
حق تعالی در طاعت رسول اوست پس از امر رسول او سر متابید وَاَنْتُمْ تَسْمَعُوْنَ و حال آنکه شما می شنوید که من میگویم او
پیغمبر من است یا می شنوید مواعظ قرآن را وَلَا تَكُوْنُوْا و مباشید كَالَّذِيْنَ قَالُوْا سَمِعْنَا مانند آنانکه گفتند شنودیم با مثل اهل کتاب
یا کفره یا منافقان وَهُمْ لَا يَسْمَعُوْنَ و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند بیت
لکو که می شنوم هر چه گفته سعدی چه شد که می شنوی چو سخن نمی شنوی اِنَّ شَرَّ الدَّوَآبِّ بدرستیکه بدترین جنبندگان
بر روی زمین عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای در حکم او الصُّمُّ کرانند از شنودن حق الْبُكْمُ گنگانند از گفتن الَّذِيْنَ
لَا يَعْقِلُوْنَ آنانکه در نمی یابند حق را بدترین از بهایم جهت آنکه از خود که سبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات است
روی بر تافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته در تبیان آورده که مراد ازین قوم نفری اند از بنی عبد الدار که از ایشان
خیر و کس ایمان نه آوردند مصعب بن عمرو بن حرمله رض وَلَوْ عَلِمَ اللّٰهُ و اگر دانستی خدای فِيْهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکوئی که
استماع است بآیات قرآن لَّاَسْمَعَهُمْ هر آئینه شنوانیدی ایشانرا یعنی توفیق شنیدن نافع دادی وَلَوْ اَسْمَعَهُمْ و اگر بشنوانیدی ایشانرا
و تصدیق کردندی لَتَوَلَّوْا هر آئینه بر گشتندی از ایمان وَّهُمْ مُّعْرِضُوْنَ و ایشان اعراض کننده گان اند از قبول حق قولی آنست که کفار مکه میگفتند ای محمد برای ما زنده گردان
قصی بن کلاب را که مرد مبارک بود تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آریم حق سبحانه می فرماید که اگر خدای شنوانیدی ایشانرا کلام قصی هم ایمان نمی آوردندی يٰۤاَيُّهَا
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مؤمنان اسْتَجِيْبُوْا لِلّٰهِ اجابت کنید مر خدای را وَلِلرَّسُوْلِ و مر فرستاده او را اِذَا دَعَاكُمْ چون بخواندتان
رسول لِمَا يُحْيِيْكُمْ بآن چیزیکه شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه که حیات دل از وست یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله که مورث
حیات ابدیه است در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت
که حیاتی است نزدیک حق سبحانه و تعالی یا قرآن که محیی قلوب مؤمنان است وَاعْلَمُوْۤا و بدانید که اَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای
يَحُوْلُ جدا کند بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهٖ میان مرد و دل او صاحب انوار فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را به بنده

و تنبیه بر آنکه وی حق سبحانه مطلع است بر مکنونات دلها و گفته اند تصویر تملک حق است مر دل بنده در فسخ عزایم و نقض همم با حث است
بر مبادرت بتصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت گردد و گفته اند جدائی کند میان
بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوب است تصرف کند در دل چنانکه خواهد در کشف الاسرار فرموده که علما دل را یابند طوبی او لمن کان له قلب
اشارت بر آن است و عرفا دل را گم کنند یحول بین المرء وقلبه عبارت از آن است و در بدایت از دل ناچار است و در نهایت دل
حجاب دیدار است بیت زین پیش همی دیدمش اندر دل خویش ؛ دل نیز حجاب بود برداشت ز پیش ؛ وَاَنَّهٗۤ و آنرا نیز بدانید که شما
اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ بسوی او محشور خواهید شد و مجازات عمل شما خواهد فرمود وَاتَّقُوْا بپرهیزید فِتْنَةً از گناهی که اگر برسد
عقوبت آن لَّا تُصِيْبَنَّ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا نرسد بکسانیکه ستم کردند مِنْكُمْ خَآصَّةً از شما خاصه یعنی نه مخصوص بدیشان بود بلکه عام باشد
بظالم و غیر ظالم اثر آن فتنه برسد و آن بوقت افتراق کلمه است و ظهور بدعتها و مداهنت در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد
وَاعْلَمُوْۤا اَنَّ اللّٰهَ و بدانید آنکه خدای چون عقوبت کند شَدِيْدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر کسی که ضرر ظلم او متعدی
بغیر باشد وَاذْكُرُوْۤا و یاد کنید ای مهاجران اِذْ اَنْتُمْ قَلِيْلٌ آنرا که شما اندک بودید مُّسْتَضْعَفُوْنَ بیچارگان فِی الْاَرْضِ
در زمین مکه پیش از هجرت تَخَافُوْنَ می ترسیدید اَنْ يَّتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ از آنکه بربایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که اگر
از مکه بیرون آیند مشرکان عرب بر شما تاختن آرند فَاٰوٰىكُمْ پس جای داد شما را خدای در مدینه وَاَيَّدَكُمْ و تقویت کرد شما را بِنَصْرِهٖ
بیاری دادن خود یا بمظاهرت انصار یا با مداد ملایکه در بدر وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِّنَ الطَّيِّبٰتِ از غنایم پاکیزه که
بر پیشین حلال نبود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ تا شاید که شما سپاسداری کنید بر این نعمتها امام ثعلبی رح فرموده که بعضی از صحابه رض سخنان
از پیغمبر علیه السلام می شنیدند و در افشای آن میکوشیدند و منافقان بر آن اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه آیت
فرستاد يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آنکسانیکه ایمان آورده آید لَا تَخُوْنُوا اللّٰهَ وَالرَّسُوْلَ خیانت مکنید با خدای و رسول وی در اظهار
اسرار و قولی آن است چون پیغمبر علیه السلام ابو لبابه را بحصاری قریظه فرستاد و یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نمود
گفتند محمد علیه السلام با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابو لبابه به انگشت اشارت بحلق کرد یعنی همه شما را خواهد کشت فی الحال دانست که خیانت
کرده از حصار فرود آمد و بمسجد پیغمبر علیه السلام در آمد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتیکه توبه او رقم قبول یافت و این آیت نازل شد و گفته اند که خیانت
مکنید با خدای در تعطیل فریضه و با رسول در تقصیر سنت وَتَخُوْنُوْۤا اَمٰنٰتِكُمْ و خیانت مکنید در امانتها که در میان یکدیگر دارید وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ
و شما میدانید که وبال خیانت بسیار است یا میشناسید که ضبط امانت بر شما واجب است وَاعْلَمُوْۤا اَنَّمَاۤ اَمْوَالُكُمْ و بدانید آنکه مالهای شما وَاَوْ
لَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ محنتی اند از خدای که بدان شما را می آزماید پس باید که دوستی مال و محبت فرزندان شما را بر وقوع در اثم ندارد حجة
الانطاکی قدس سره فرموده که حق سبحانه مال و فرزند را فتنه گفت تا از فتنه بیکسو رویم و ما پیوسته بخلاف حکم خداوند آن فتنه را زیاد میخواهیم بیت
جوان و پیر که در بند مال و فرزند اند ؛ نه عاقلند که طفلان ناخردمند اند وَاَنَّ اللّٰهَ و بدانید آنکه خدای عِنْدَهٗۤ نزدیک اوست اَجْرٌ
عَظِيْمٌ مزد بزرگ پس بطلب آن سعی نمائید و جمع مال و حب ولد را بگذارید يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْۤا ای گروه باور دارندگان اِنْ تَتَّقُوا اللّٰهَ
اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید يَجْعَلْ لَّكُمْ سازد برای شما یعنی بدهد شما را فُرْقَانًا نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق
یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدائی میان شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتی از محظورات یا مخرجی از شبهات
یا ظهوری که بدان مشهور گردید و صیت شما بهمه اطراف برسد و در بحر الحقایق آورده که حق سبحانه بسبب تقوی افاضت کند بر شما با مراز
جلال خود بفیض کلی از انوار جمال تا فرق کنید میان حدوث و قدم و تمیز سید میان وجود و عدم و از سخنان حضرت محی الدین و متابعان
او چنان معلوم میشود که منفی آن است که حق سبحانه و تعالی او را وقایه خود گرفته باشد در ذات و صفات و افعال یعنی که در افعال حق
شده باشد و صفت او در صفات حق مستهلک گشته بیت گم شده چون سایه اندر آفتاب ؛ یا چو بوی گل در اجزای گلاب

فَیُکَفِّرْ عَنْکُمْ و بپوشاند و درگذراند از شما سَیِّئَاتِکُمْ بدیهای شمارا وَیَغْفِرْ لَکُمْ و بیامرزد شمارا یعنی گناهان کبیره شمارا بتوبه یا
بمشیت خود از سر جرایم شما درگذرد وَاللّٰهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ خداوند فضل بزرگ است آورده اند که چون اجازت هجرت
شد و صحابه رض عزم مدینه فرمودند و جز ابوبکر و علی رض کسی در خدمت سید عالم علیه السلام نماند قریش ازین حال متردد شده بدار الندوه
جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ نجدی بدان مجمع درآمد و در باب پیغمبر علیه السلام استشاره نموده یکی گفت اورا در خانه محبوس باید ساخت
و در خانه را محکم برآورده و از روزنه آب و نان بوی می باید داد تا بمیرد ابلیس این رای را نه پسندید و گفت اکثر اهل مدینه اسلام آورده اند
و یاران وی بیشتر انجا رفته و بنی هاشم نیز درین شهر بسیار اند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و اورا خلاص دهند دیگری گفت اورا از
ولایت بیرون باید کرد تا هرجا که خواهد رود ابلیس گفت هرجا که میرود مردم فریفته وی میشوند جمعی کثیر را فریب دهد و بیاید و با شما مقاتله نماید
ابوجهل لعنة الله علیه گفت که رای من آنست که از هر قبیله از قریش و خلفای ایشان یک کس را طلبیم تا باتفاق اورا بکشند و خون او در قبایل
منتشر گردد و بنو هاشم با تمام قبایل محاربه نتوانند نمود و بالضرورت بدیت راضی شوند ابلیس گفت رای اینست ابوجهل لعن الله علیه از
قبیله کسی را طلبید و مقرر شد که دران شب حضرت علیه الصلوة والسلام را بقتل آرند جبرئیل علیه السلام آنحضرت علیه السلام را خبر داد و آنحضرت
علیه السلام علی کرم الله وجهه را بر فراش خود بخوابانید و با صدیق رض بغار رفت و حق سبحانه و تعالی مر پیغمبر خود را ازان نعمت یاد میدهد
و میفرماید وَاِذْ یَمْکُرُ بِکَ و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه نگرویده اند لِیُثْبِتُوْکَ تا حبس کنند ترا اَوْ یَقْتُلُوْکَ یا بکشند
ترا بشمشیرهای مختلف اَوْ یُخْرِجُوْکَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَیَمْکُرُوْنَ و ایشان بد میسگالند وَیَمْکُرُ اللّٰهُ و جزای میدهد خدای سزای
بر مکر ایشان وَاللّٰهُ خَیْرُ الْمَاکِرِیْنَ و خدای بهترین جزای دهندگان است مر مکاران را و جزا آن است که مکر ایشانرا بدیشان رد میکند
و ایشانرا در چاهیکه برای دیگران کنده اند می افکند بیت هر که در راه کسی چاهی کند ؛ خویشرا آخر دران چه افکند ؛ آورده اند که نضر بن
حارث لعن الله علیه بتجارت ببلاد فارس آمده بود قصه رستم و اسفندیار خرید و معرب ساخته بمکه برد و گفت اینک افسانه آورده ام شیرین تر از قصه‌های
محمد که بر ما میخواند حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که وَاِذَا تُتْلٰی و چون خوانده شود عَلَیْهِمْ بر نضر و متابعان و اٰیَاتُنَا آیتهای کتاب ما
قَالُوْا گویند قَدْ سَمِعْنَا بدرستیکه ما شنیدیم این کلام را لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم لَقُلْنَا هر آینه بگوئیم مِثْلَ هٰذَا مانند این و این لاف گزاف
بود زیرا که حق سبحانه فرمود عرب را که فاتوا بمثله و ایشان عاجز شدند پس غرض این اظهار عناد و مکابره بود و میگفت من مثل این بگویم
و دیگر میگفت اِنْ هٰذَا نیست این اِلَّا اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ مگر قصه‌های که پیشینیان نوشته اند و من نیز ازین قصص یاد دارم بعد از استماع
این سخن حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که وای بر تو این کلام خدای است و منزل من عند الله نظر در مقابله این سخن عاکرد
چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَاِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ و یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعان او که با او متفق بودند که ای بار خدایا اِنْ کَانَ هٰذَا اگر هست
این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست و منزل مِنْ عِنْدِکَ از نزد تو فَاَمْطِرْ عَلَیْنَا پس بباران بر ما حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ سنگها از آسمان
همچنانکه بر اصحاب فیل باریدی اَوِ ائْتِنَا یا بیار بما بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ عذابی مولم مهلک غرضی ازین دعا اظهار یقین است از ایشان به بطلان
قرآن وَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای که عذاب کند ایشانرا اگرچه بدعا میطلبند و استعجال میکنند وَاَنْتَ فِیْهِمْ و حال آنکه تو در میان
ایشانی و سنت الهی بران جاری شده که مستاصل نگرداند قومی را تا پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصاً که تو رحمت للعالمینی وَمَا
کَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای عذاب کننده ایشان وَهُمْ یَسْتَغْفِرُوْنَ و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی در میان ایشان
مستغفرانند از مومنان پس برکت ایشان بلای مستاصل بر ایشان نمیرسد یا بفرض اگر کافران استغفار کنند و استغفار ایشان ایمان است از مرتضی علی
منقول است که فرمود در زمین دو امان بوده اند یکی رفت و دیگری باقی است آنکه رفت حضرت پیغمبر علیه السلام است و آنچه باقی مانده استغفار
است ای عزیز استغفار مانع ذنبست از تراکم و ثبات بلکه موجب محو زوال اوست پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران
گردد فاستغفروني اغفر لکم چنانچه در قدسیات وارد است که حق تعالی فرمود که آمرزش از من طلب کنید مثنوی

گفت حق کامرزش از من مطلبید ؛ کان طلب مر عفو را باشد سبب ؛ از پی زهر گناه ار بشنوی ؛ هست استغفار تریاق قوی وَمَا لَهُمْ و نیست
ایشانرا وجه جای آن هست اَلَّا یُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ آنکه خدای عذاب نکند ایشانرا وَهُمْ یَصُدُّوْنَ و حال آنکه ایشان باز میدارند
رسول و مومنانرا عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند وَمَا کَانُوْا و نیستند ایشان اَوْلِیَاءَهُ متولیان امر
مسجد حرام رد قول کفار است که میگفتند نحن ولات المسجد الحرام ما اینجا و صاحب اختیار مسجد حرامیم حق تعالی فرمود که ایشان با وجود
شرک ولایت حرم را نشایند اِنْ اَوْلِیَاؤُهُ نیستند سزاوار تولیت مسجد حرام اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ مگر پرهیزگاران از شرک وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ
ولیکن بیشتر ایشان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد میکنند وَمَا کَانَ صَلَاتُهُمْ و نیست
دعای مشرکان عِنْدَ الْبَیْتِ نزدیک خانه خدای اِلَّا مُکَاءً مگر صفیر زدن وَتَصْدِیَةً و دست بر دست کوفتن عادت بعضی
از کفاران آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بر دست برهم میکوفتند و قولی آن است که وقتیکه
حضرت رسول الله علیه السلام نماز میگذارد و ایشان برای تغلیط آنحضرت علیه السلام این عمل میکردند و برین تقدیر مراد از صلوة
نماز مامور به است فَذُوْقُوا الْعَذَابَ پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسر است روز بدر و حرق و زجر است در روز حشر
بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُوْنَ بآنچه هستید که کفر می ورزیدید هم باعتقاد و هم بعمل آورده اند که بعد از خروج مکه و عزیمت بدر دوازده کس از اشراف
عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان در روزی لشکر را طعام دهد پس هر یکی از ایشان ده شتر یا نه شتر در روزی میکشتند حق تعالی
میفرماید اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستیکه کافران یعنی مطعمان بدر یُنْفِقُوْنَ نفقه میکنند اَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را و شتر میخرند
و میکشند و بکفار میدهند لِیَصُدُّوْا تا باز دارند مردمانرا عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای که متابعت رسول است و گفته اند ابوسفیان
بعد از حرب بدر دوازده هزار عرب بمزد گرفته برای جنگ احد سوای لشکری که بخود می آمدند با اصحاب آن کاروان که ابوسفیان
سود بضاعت خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند و این آیت نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند
فَسَیُنْفِقُوْنَهَا پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را ثُمَّ تَکُوْنُ پس باشد آن نفقه عَلَیْهِمْ بر ایشان حَسْرَةً پشیمانی و غم
چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده ثُمَّ یُغْلَبُوْنَ پس مغلوب گردند آخر کار یعنی در روز فتح مکه و این از دلایل اعجاز قرآن است
که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا و آنانکه ثابت باشند بر کفر اِلٰی جَهَنَّمَ یُحْشَرُوْنَ بسوی دوزخ رانده شوند لِیَمِیْزَ اللّٰهُ
و این مغلوب شدند کافران برای آن است تا جدا کند خدای الْخَبِیْثَ مِنَ الطَّیِّبِ ناپاک را که کافر است از پاک که مومن است وَیَجْعَلَ الْخَبِیْثَ
و جمع کند و باهم افکند کافرانرا بَعْضَهُ عَلٰی بَعْضٍ برخی بر برخی فَیَرْکُمَهُ جَمِیْعًا پس برهم چیند همه را فَیَجْعَلَهُ فِیْ جَهَنَّمَ پس در آرد
همه را در دوزخ اُولٰئِکَ آن گروه خبیث یا منفقان بدر هُمُ الْخَاسِرُوْنَ ایشانند زیانکاران در احوال یا در اموال خود قُلْ لِّلَّذِیْنَ
کَفَرُوْا بگو برای آنها که کافراند چون ابوسفیان و اصحاب او اِنْ یَّنْتَهُوْا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول یُغْفَرْ لَهُمْ بیامرزیده شود
مر ایشانرا مَا قَدْ سَلَفَ آنچه گذشته باشد از گناهان ایشان وَاِنْ یَّعُوْدُوْا و اگر باز گردند بمعادات و مقاتله پیغمبر علیه السلام
فَقَدْ مَضَتْ پس بدرستیکه گذشته است سُنَّتُ الْاَوَّلِیْنَ سنت الهی در پیشینیان که بر پیغمبران علیه السلام لشکر کشیدند و باخر
مستاصل گشتند گویا ایشان نیز همین چشم دارند وَقَاتِلُوْهُمْ و کارزار کنید ای مومنان با اهل کفر حَتّٰی لَا تَکُوْنَ تا وقتیکه نباشد فِتْنَةٌ شرک
یعنی مشرک نباشد از وثنی و اهل کتاب وَیَکُوْنَ الدِّیْنُ کُلُّهُ لِلّٰهِ و باشد همه دین خالص که توحید است یا پرستش مر خدایرا و بس
فَاِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ با اهل ایمان یا قبول جزیه فَاِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق که خدای بِمَا یَعْمَلُوْنَ بآنچه میکنند
بَصِیْرٌ بیناست و مناسب آن عمل پاداش خواهد وَاِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نه ایستند باک مدارید
فَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ پس بدانید که خدای مَوْلٰکُمْ ناصر و مددگار شماست نِعْمَ الْمَوْلٰی و نیکو یاریست خدای که دوستان
خود را ضایع نگذارد وَنِعْمَ النَّصِیْرُ و نیکو یاری دهنده است که مومنان را بر مشرکان غالب سازد

واعلموا انما غنمتم

وبدانید ای مومنان انچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر مِّن شَيْءٍ از هر چیزیکه اسم شی بران اطلاق توان کرد فَأَنَّ لِلَّهِ پس بدرستیکه
مر خدایراست خُمُسَهُ پنج یک آن وَلِلرَّسُولِ و مر رسول اورا وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و مر خویشان رسول راکه بنی هاشم اند و بنی عبد المطلب
وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان مسلمان راکه فقیر باشند وَالْمَسَاكِينِ و درویشان محتاج را از اهل اسلام وَابْنِ السَّبِيلِ و مسافر مسلمانان
را تو میکه بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما بر آنند که ذکر خدای برای تیمن و تعظیم است و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان
و یک بخش دیگر به پنج قسم منقسم شده برای رسول الله علیه الصلوٰة والسلام و چهار طایفه مذکوره مقدر است و حالا سهم رسول علیه الصلوٰة
والسلام بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا با امام باید داد یا با سهام اربعه منضم باید ساخت و نزد امام اعظم رح بوفات پیغمبر علیه السلام
سهم ایشان و ذوی القربی ساقط است و تمام ائمه ثلثه باقیه صرف کنند و نزد امام مالک رح تقسیم آن مفوض برای امام است بهر جا
که اهم باشد صرف نماید ابو العالیه و ربیع رح متفرد اند بدین قول که خمس غنیمت را بشش قسم باید کرد قسمی مر خدا را و قسمی مر پیغمبر و
چهار قسم چهار طایفه مذکوره را و قسمی که نامزد حق تعالی است بعمارت خانه کعبه عظمها الله و زینت آن صرف باید نمود و در محل مباحث
تقسیم غنایم بر مجاهدان و غیر ایشان در کتب فقه است و بدانید ای مقاتلان که خمس غنایم برای خدای و رسول و طوایف مذکوره است
پس بدیشان تسلیم کنید و باقسام رابعه باقیه قناعت نمائید إِن كُنتُمْ اگر هستید شما که از روی تحقیق آمَنتُم بِاللَّهِ ایمان آورده اید
بخدای وَمَا أَنزَلْنَا و بانچه فرو فرستاده ایم از آیات یا ملایکه یا مدد و فتح و نصرت عَلَىٰ عَبْدِنَا بر بندهٔ ما که محمد است علیه الصلوٰة والسلام
يَوْمَ الْفُرْقَانِ روز بدر که جدا شدن حق از باطل در و بود يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ روزیکه روبروی آوردند دو گروه مسلمانان
و کافران و آن روز جمعه هفتدهم رمضان در سنه ثانیه از هجرت بود وَاللَّهُ و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها قَدِيرٌ تواناست
لاجرم مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب سازد إِذْ أَنتُم یاد آرید آنرا که بود ید شما بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا بکنارهٔ وادی نزدیکتر بمدینه
و آن ریگستانی بود که پای بر زمین فرو میرفت و آب نداشتید وَهُم ایشان یعنی دشمنان شما بودند بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ بکنارهٔ
وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب قادر بودند وَالرَّكْبُ و سواران کاروان یعنی ابوسفیان و اصحاب او بودند
أَسْفَلَ مِنكُمْ زیرتر از مکان شما سه فرسنگ از ایشان در بدر از راه منحرف شده به طریق تفرقه عزیمت ساحل نموده بودند وَلَوْ
تَوَاعَدتُّمْ و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریشان که در عدوهٔ قصوی بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه ایشان
خبر می یافتید لَاخْتَلَفْتُمْ هر آینه خلاف میگردید فِي الْمِيعَادِ در وعدهٔ خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح
و ایشان بسیار و متسلح وَلَٰكِن و لیکن خدای جمع کرد میان شما و میان ایشان بی میعاد لِّيَقْضِيَ اللَّهُ تا حکم کند خدای یا تمام
سازد أَمْرًا کاری را که آن كَانَ مَفْعُولًا بود کاین در علم او و سزاوار بود بانکه کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا
لِّيَهْلِكَ برای آنکه تا هلاک شود مَنْ هَلَكَ هر که هلاک میشود عَن بَيِّنَةٍ از حجت روشن قایم بحق وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ
و بزید هر که بزید عَن بَيِّنَةٍ از حجتی هویدا و مشهور یعنی واقعه روز بدر از آیات عظیمه است هر که مشاهده نموده اگر بمیرد و اگر
بزید و او را حجتی و عذری نیست یا مراد از من هلک و من حی اهل کفر و اسلام یعنی صدور کفر و اسلام از ایشان بر حجتی واضحه
است هر که کافر گردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت او مقرر و معین وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستیکه خدای
لَسَمِيعٌ شنواست مر اقوال مومن و کافر را عَلِيمٌ داناست باحوال ایشان و در ترجمه کشف مذکور که گوهر شناس دیوان
عقل را بیجان که در حقهٔ سینهٔ دوستان می سپارند در آستین دشمنان نرد این نیز می نهند لیهلک من هلک عن بینة و یحیی
من حی عن بینة یعنی بارقهٔ نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق لامع شود دوستان بدان مهتدی میگردند و اگر از هر طرف قهر و خذلان

استغاثت بدیر و سبب اختطاف ابصار بصایر دشمنان شود و یضل به کثیرا نظم خنک آنکس که عقل رهبر اوست ؛ بر رو
عالم الطوع چاکر اوست ؛ عقل کان ره نمای حیله لست ؛ آن نه عقل است کان عقیله لست ؛ نقل است که حضرت رسالت
علیه الصلوٰة والسلام در آن شب که روزش جنگ بدر واقع شده در واقعه دید که لشکر قریش را در غایت قلت و ذلت دیدند و مل
فرمود بانکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مومنان بعد از استماع این رویا و تعبیر آن بغایت فرحان و مسرور
شدند و حق تعالی اند کاران نعمت می فرماید و میگوید یاد کن ای محمد إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ آنراکه چون بنمود خدای ایشانرا فِي مَنَامِكَ
در خواب قَلِيلًا اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعدهٔ نصرت مستظهر گشتند وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا و اگر خدای بنمودی
ایشانرا بسیاری و تو خبر دادی لَّفَشِلْتُمْ هر آینه بد دل میشدید این اصحاب وَلَتَنَازَعْتُمْ و هر آینه نزاع میکردید فِي الْأَمْرِ در کار قتال
که آیا حرب کنیم یا فرار نمائیم وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای سَلَّمَ بسلامت داشت شما را از بد دلی و تنازع یا از مضرت اعادی إِنَّهُ
عَلِيمٌ بدرستیکه او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بدانچه در سینهاست از جرأت و بیم و جزع و تسلیم وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ و از یاد کنید ای صحب
که بنمود خدای تعالی دشمنان را بشما إِذِ الْتَقَيْتُمْ چون ملاقات کردید فِي أَعْيُنِكُمْ در چشمهای شما قَلِيلًا اندکی تا دل شما قوی شد بر حرب
ایشان حق سبحانه و تعالی لشکر قریش را در دیدهای مسلمانان اندک کردانید برای تثبیت ایشان و تصدیق خواب پیغمبر علیه الصلوٰة
والسلام آورده اند ابن مسعود رض در وقت التقای صفین با کسی که در پهلوی او بود فرمود که اعادی هفتاد تن باشند آن
عزیز گفت که بصد تن نزدیک باشند و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند وَيُقَلِّلُكُمْ و اندک کردانید شما را نیز فِي أَعْيُنِهِمْ
در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از آن حسابی بر نداشتند و تهیهٔ اسباب حرب کمان منبغی نکردند نقل است که
ابو جهل گفت با ایشان بسلاح جنگ مکنید ملکه بگیرید و دست بر سینها بر بندید و چون بحرب مشغول شدند حق تعالی مومنان را در
نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود يَرَوْنَهُم مِّثْلَيْهِمْ بدین سبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت
غرایب آیات است چه بصر اگر چه بسببی قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل بیند تا این حد نتواند بود که قریب بهزار تن را صد تن بیند و نزدیک
بسیصد نفر را هزار و نهصد و هر آینه قدرت کامله ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی و بعضی علی ما هو علیه خود
نشا دی در شروط رویة لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا تا براند خدای حکمی را که آن كَانَ مَفْعُولًا هست بودنی در علم او وَإِلَى اللَّهِ و بسوی
خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود کارها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان إِذَا لَقِيتُمْ چون به بینید فِئَةً گروهی را از کفار که قصد
حرب کنند با شما فَاثْبُتُوا پس پای استید و از مقاتله ایشان روی متابید وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدا را كَثِيرًا یاد کردنی بسیار بدل و زبان
لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مگر باشد شما ظفر یابید بر اعدا گفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعای بد بر کفار برین وجه اللهم اخذلهم
اللهم اقطع دابرهم درین آیت تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ شغل از ذکر خدای باز ندارد نظم تو بهر حالی که باشی روز و شب ؛ یک نفس غافل
مباش از ذکر رب ؛ در خوشی ذکر تو ذکر نعمت است ؛ در بلاها التجا با حضرت است وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ او را
در امر بجهاد و ثابت قدم در معرکه قتال وَلَا تَنَازَعُوا و خلاف مکنید فَتَفْشَلُوا که از مخالفت بد دل شوید وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ و برود دولت و خوبی
شما ریح مستعار از دولت است چه دولت در تمشی امور و نفاذ آن مشابه باد است در هبوب و نفوذ و گفته اند مصرع اذا هبت ریاحك فاغتنمها
بعضی بر آنند که مراد باد حقیقی است چه نصرت نمی باشد الا بادی که حق سبحانه از مهب فتح فرستد و آنرا ریح النصرت میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا
و اهلکت عاد بالدبور وَاصْبِرُوا و شکیبائی نمائید در مقاتله إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای مَعَ الصَّابِرِينَ با صابران است بحفظ و نصرت
وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّذِينَ خَرَجُوا مانند آنانکه بیرون آمدند مِن دِيَارِهِم از سراها و منزلهای خویش بَطَرًا از روی
سرکشی و فخر وَرِئَاءَ النَّاسِ و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند و در راه خبر بدیشان رسید که کاروان
بسلامت از بدر گذشت و مردم عزم رجوع کردند ابو جهل گفت لابد است از آنکه ببدر رویم و بشرب خمر اشتغال نمائیم تا آوازه

ابهت ما در احیای عرب منتشر گردد مردم از شجاعت و شوکت ما حساب گیرند پس خدای تعالی مومنان را که شما از دیار خود چون کفار بیرون
میائید که ایشان عجب میورزند و ریا میکنند وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای بِمَا يَعْمَلُونَ
وَاللَّهُ و خدای بآنچه ایشان میکنند مُحِيطٌ عالم است و بر اینها جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی منزل بنی کنانه
رسیدند بجهت کینه قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شده خواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقه بن مالک که مهتر
کنانه بود در آمده با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو حمایتی میکنید بروید و من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز
طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی ببدر آوردند و حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد
وَإِذْ زَيَّنَ و یاد کنید آن را که بیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای کافران دیو سرکش که ابلیس است أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را
در دشمنی پیغمبر علیه السلام در حقایق سلمی فرموده که قوت ایشان را در نظر ایشان در آورد تا اعتماد بر آن کردند وَقَالَ و گفت
ابلیس لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهت کثرت لشکر شما از اسلحه
ایشان وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ و من فریاد رس و زنهار دهم مر شما را از قوم کنانه فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آنهنگام که بدیدند هر دو
گروه لشکر یکدیگر نَكَصَ بازگشت شیطان عَلَى عَقِبَيْهِ بر دو پاشنه خود و این عبارت است از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده اند که روز بدر چون
ملایک فرود آمدند ابلیس ایشان را دیده روی بفرار نهاد و در آن محل دست او در دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه
درچنین حالی که ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینه او زد فالقاه و گفت إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ بدرستیکه من بیزارم از شما إِنِّي أَرَى بدرستیکه
من می بینم مَا لَا تَرَوْنَ آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان را که بمدد مومنان می آیند إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستیکه من میترسم از خدای ابن عباس
رض گفت دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای ترسیدی کار او بدینجا نرسیدی وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ و خدای سخت عقوبت است
بر کسیکه از وی نترسد نقل است که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد
کرد تا هزیمت شما نشنودم از عزیمت شما وقوف نیافتیم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بود که خود را در صورت سراقه نموده إِذْ
يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ آن نیز یاد کنید که چون گفتند منافقان مدینه وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و آنانکه در دلهای ایشان است شکی و نفاقی یعنی منافقان
مکه با مشرکان و اصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده با وجود قدرت بدولت هجرت سرفراز نشده بودند و در وقت خروج
قریش با ایشان به بدر آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکر که بیشتر باشد ایشان میل بآن نمایند چون بترک هجرت نافرمانی کرده بودند در
روز بدر شامت آن در ایشان رسید و قلت مومنان را مشاهده نموده گفتند غَرَّ هَؤُلَاءِ فریفته است این گروه مومنان را
دِينُهُمْ دین ایشان که با وجود قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکر آراسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرموده وَمَنْ
يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللَّهِ بر خدای و کار خود را با و گذارد فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای غالب است متوکل را فرو نگذارد
حَكِيمٌ حکم کننده است که اهل توکل را یاری کند وَلَوْ تَرَى و اگر ببینی ای محمد إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا آنگاه چون قبض میکردند ارواح آنان را
که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند و در حرب بدر جمعی از منافقان مکه چون علی بن امیه و منبه و نبیه
ابنا الحجاج السهمی کشته گشتند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملایکه قبض روح ایشان يَضْرِبُونَ میزدند بعمودهای
آتشین وُجُوهَهُمْ بر رویهای ایشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان وَذُوقُوا و میگفتند که بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش را
که مقدمه عذاب دوزخ است هر آینه میدیدی امر منکر و کار پر هول و دیگر ملایکه میگفتند ذَلِكَ این ضرب یا عذاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن
عملهاست که پیش فرستاده أَيْدِيكُمْ دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده
لِلْعَبِيدِ مر بندگان را که ایشان را بی جرم بگیرد و تعذیب کفار عدل است پس برای تسلیه حضرت رسالت پناه علیه السلام میگوید عادت مشرکان قریش در
كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت متابعان فرعون است با حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و چون عادت آنانکه پیش از فرعون بودند

یعنی

یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ کافر شدند به نشانهای خدای یعنی بدلایلی که بر توحید
خود نصب کرده بود و نیز بمعجزات انبیا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت خدا ایشان را و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان که کفر
و تکذیب بود إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای قَوِيٌّ با قوت و قدرت شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر منکران و مکذبان
این گرفتن و عقوبت پیشینیان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود گرداننده و تغییر دهنده نِعْمَةً أَنْعَمَهَا
نعمتی را که انعام کرده است عَلَى قَوْمٍ بر گروهی حَتَّى يُغَيِّرُوا تا وقتیکه آن گروه تغییر و تبدیل دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آن حال را که
در نفسهای ایشان است بحالی بدتر از آن و این تهدید قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی و مردار خواری بود
بمعادات حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و تکذیب قرآن و استهزاء بدان و ایذاء و آزار مومنان بدتر ساختند وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ
و بدرستیکه خدای شنوا است سخنهای نافرجام مشرکان را عَلِيمٌ داناست بعقاید باطله ایشان را دیگر باره برای تاکید
می فرماید که کار قریش در تکذیب كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچو عادت قوم فرعون است وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و آنکه پیش از ایشان بودند
كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ایشان را
بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشان را در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا و غرق ساختیم در
دریای قلزم آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون را وَكُلٌّ و هر گروهی از غرقیان قبط و قتیلان قریش كَانُوا بودند ظَالِمِينَ ستمکاران بر نفسهای
خود بکفر و عصیان إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانند که راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریش اند چون ابوجهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن
اشرف و حیی بن اخطب و جدی و احزاب ایشان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدترین دواب الَّذِينَ
عَاهَدْتَ آنانند که عهد بستی با ایشان مِنْهُمْ از کفار و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر علیه السلام با ایشان معاهده فرموده
بود ثُمَّ يَنْقُضُونَ پس میشکنند عَهْدَهُمْ عهد خود را فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد میکنند و در تبیان آورده که بنو قریظه
عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ننمایند و روز بدر مشرکان را بسلاح مدد کاری نمودند و بعد از آن گفتند فراموش
کردیم و دیگر باره عهد بستند و در روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد شکستند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان
پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند از عقوبت غدر فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی تو ایشان را فِي الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ بِهِمْ
پس رمیده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان مَنْ خَلْفَهُمْ آنرا که از پس ایشان قرار رسند از اعدای شما یعنی چون
بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را از مقاتله تو برماند لَعَلَّهُمْ باشد که آن رمندگان
يَذَّكَّرُونَ پند گیرند و عبرت پذیرند وَإِمَّا تَخَافَنَّ اگر بدانی و دریابی مِنْ قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد دارند خِيَانَةً نقض آن عهد
به علامتها که بر تو روشن شود فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام بکن پیش از قتال با ایشان
که من عهد شما را برانداختم تا تو و ایشان باشید عَلَى سَوَاءٍ برابر در علم به نقض عهد إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ
الْخَائِنِينَ دوست نمیدارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان را وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و مپندار ای محمد آنان را که کافر
شدند که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند بر عذاب ما مراد گریختگان بدر اند یا شکنندگان عهد مپندار باید که مپندارند که ما عاجز گشتیم
از عقوبت ایشان إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ بدرستیکه ایشان عاجز نمیکنند ما را از عذاب خود و حفص ولا یحسبن بغیبت میخواند
یعنی باید که کافران نپندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم وَأَعِدُّوا لَهُمْ و آماده سازید ای مومنان برای ناقضان عهد
یا منهزمان بدر مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید مِنْ قُوَّةٍ از ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوت می یابد و عقبه بن عامر رض میفرماید
که ما شنیدیم از پیغمبر علیه الصلوة والسلام که بر منبر میفرمود الا ان القوة الرمی یعنی آگاه باشید که مراد از قوه تیر انداختن است

بعضی از علما گفته اند تخصیص رمی بذکر دلیل است بر انکه تیر و کمان قوی ترین سلاحهاست شیخ الاسلام ابو القاسم نصر
اباذی قدس سره فرمود که در این آیت گفته اند قوت رمی است بلی چنین باشد اما رمی بر سر گونه بود رمی ظاهر به تیر و کمان
و رمی باطن تیر آه در صبحگاه از کمان خضوع و رمی سهام حظوظ از دل و توجه بحق و فراغت از ما سوی ابو علی رودباری قدس سره
فرموده که قوت اعتماد است بر حمایت حق و واثق بودن بعنایت او بیت گر اعتماد تو بر اسب و لشکر است و سلاح
مراست بر کرم دوست اعتماد تمام و گفته اند که مراد از قوت حصارهاست می فرماید که اماده سازید قلعها بجهت دفع کفار
وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر اماده کنید از اسپان بسته تُرْهِبُونَ بِهٖ تا بترسانید بدین استعداد عَدُوَّ اللّٰهِ دشمن خدای را وَعَدُوَّكُمْ
و دشمن خود را که کفار مکه اند وَاٰخَرِيْنَ و دیگر بترسانید باسپ و سلاح کافران دیگر را مِنْ دُوْنِهِمْ جز کافران مکه که لَا
تَعْلَمُوْنَهُمْ شما نمیدانید ایشان را اَللّٰهُ يَعْلَمُهُمْ خدای میداند ایشان را و ایشان بقول مفسران یهود اند یا منافقان یا مجوس
و در مدارک آورده که یا کفره جن اند چه صهیل اسپ جن را می ترساند وَمَا تُنْفِقُوْا و انچه نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که دارید
در راه خدای یعنی ترتیب سلاح نفقه اسپ يُوَفَّ اِلَيْكُمْ تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وَاَنْتُمْ لَا تُظْلَمُوْنَ و شما ستم
دیده نخواهید شد به نقصان ثواب وَاِنْ جَنَحُوْا و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا پس تو هم میل کن بمصالحه
وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ و توکل کن بر خدای یعنی مترس از انکه به مکر و حیله طرح صلح انداخته باشند اِنَّهٗ هُوَ السَّمِيْعُ بدرستیکه خدای
شنوا است مر قول ایشان را اَلْعَلِيْمُ دانا است بدروغ و راست ان اگر در مقام مکر باشند ترا نگاهدارد و وبال مکر را بر
ایشان گمارد چنانچه فرمود وَاِنْ يُّرِيْدُوْا و اگر خواهند ایشان اَنْ يَّخْدَعُوْكَ انکه بفریبند ترا و بصلح از جنگ خود را باز دارند
فَاِنَّ حَسْبَكَ اللّٰهُ پس بدرستیکه ترا بسنده است خدای هُوَ الَّذِيْٓ اَيَّدَكَ اوست انکه قوت داد ترا بِنَصْرِهٖ بیاری
کردن خود و فرستادن ملایکه وَبِالْمُؤْمِنِيْنَ و بهمه مومنان و اصح انست که بانصار وَاَلَّفَ بَيْنَ قُلُوْبِهِمْ و پیوند افکند
بدوستی میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بود و همواره بقتل و غارت
اشتغال نموده اند حق تعالی به برکت تو دلهای ایشان را با یکدیگر الفت داد لَوْ اَنْفَقْتَ اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال
ایشان مَا فِی الْاَرْضِ جَمِيْعًا همه انچه در زمین است از مال و متاع مَّآ اَلَّفْتَ تالیف نمیدادی و قادر نه بودی بر الفت بَيْنَ قُلُوْ
بِهِمْ میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که باهم داشتند وَلٰكِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای بحکمت
بالغه خود اَلَّفَ بَيْنَهُمْ ایقاع الفت کرد میان ایشان اِنَّهٗ عَزِيْزٌ بدرستیکه او قادر و غالب است هرچه خواهد بکند حَكِيْمٌ
دانا است بحکمت انچه میکند يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر حَسْبُكَ اللّٰهُ بسنده است ترا خدای تعالی وَمَنِ اتَّبَعَكَ و تابعه پیروی
تو کرده اند مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ از گرویدگان این آیت در غزوه بدر قبل از قتال نازل شده برای تقویت حضرت رسالت پناه
علیه الصلوٰة والسلام و تسلیه خواطر صحابه رض و گفته اند سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر عم ایمان آورده بودند چون امیر
المومنین عمر رض شرف اسلام دریافت و عدد اربعین تمام شد و این آیت نازل گشت و ابن عباس رض فرمود سبب نزول
آیت اسلام فاروق رض است و بر این تقدیر آیت مکی باشد يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ ای رفیع قدر با خبر کننده حَرِّضِ الْمُؤْمِنِيْنَ
تحریص کن مومنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشان را عَلَى الْقِتَالِ بر کارزار کردن با کفار اِنْ يَّكُنْ مِّنْكُمْ اگر باشد از شما
عِشْرُوْنَ بیست تن صٰبِرُوْنَ صبر کنندگان در معرکه قتال يَغْلِبُوْا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دویست تن از مشرکان شرط بمعنی
امر است یعنی باید که یکی از شما در مقابله ده تن از مشرکان شکیبائی ورزند و فرار نکنند وَاِنْ يَّكُنْ مِّنْكُمْ و اگر باشد از شما مِائَةٌ
صد تن يَّغْلِبُوْٓا اَلْفًا غالب شوند به تایید الهی بر هزار تن مِّنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا از انکه کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان بِاَنَّهُمْ
بسبب انست که ایشان قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُوْنَ گروهی اند که نمیدانند و خدای در روز قیامت را نمی شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل

مانده در زمان مقابله قوت ثبات و شکیبائی مومنان ندارند بعد از نزول این آیت مومنان از مقابله یکی با ده تن اندیشناک شدند و
بر ایشان گران آمد حق سبحانه و تعالی این آیت را منسوخ گردانیده فرمود اَلْـٰٔنَ اکنون که این حکم شما را گران بار ساخت خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْكُمْ
سبک گردانید خدای از شما وَعَلِمَ و دید و بدانست اَنَّ فِيْكُمْ ضَعْفًا انکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فَاِنْ يَّكُنْ
مِّنْكُمْ پس اگر باشد از شما مِائَةٌ صَابِرَةٌ صد تن شکیبا يَّغْلِبُوْا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دویست تن این شرط نیز بمعنی امر است یعنی
یکی از شما باید که در مقابله دو تن صبر کند و نگریزد وَاِنْ يَّكُنْ مِّنْكُمْ و اگر بود از شما اَلْفٌ هزار کس يَّغْلِبُوْٓا اَلْفَيْنِ غالب شوند بر دو هزار
بِاِذْنِ اللّٰهِ بامر خدای و یاری او وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ و خدای با صابرانست باعانت و مددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطیة
الظفر قطعه صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند ٭ صبر کن ایدل که بعد از ان ظفر آید ٭ از چمن صبر سر متاب که روزی
باغ شود سبز و سرخ گل ببر آید آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام
در باب ایشان با اکابر صحابه رض مشاورت نمودند از قوم مهاجران ابو بکر صدیق رض فرمود که اکابر و اصاغر این قوم اقارب
و عشایر تو اند اگر هریک بقدر طاقت و استطاعت فدای بدهند باشد که روزی بدولت هدایت رسند و حالا عدد
و مدد مسلمانان زیادت شود فاروق رض گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ایشان ائمه کفر اند همه را بفرمای تا گردن زنند و
بحمد الله که حق تعالی ترا از فدا مستغنی گردانیده و از گروه انصار عبد الله رواحه رض واضح آنست که سعد بن معاذ رض فرمود
که اشارت کن تا این شرار اشرار آتش بسوزیم حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام بقول صدیق رض میل نموده فدیه مقرر فرمود حق تعالیٰ
آیه فرستاد مَا كَانَ نسزد و نشاید لِنَبِيٍّ اَنْ يَّكُوْنَ هیچ پیغمبری را که باشد لَهٗٓ اَسْرٰى مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرد
حَتّٰى يُثْخِنَ تا انگاه که بسیار بر اکشند از ایشان فِی الْاَرْضِ در زمین چه این صورت سبب ذلت و قلت کفار و موجب عزت اسلام
و ظهور شوکت ابرار است تُرِيْدُوْنَ میخواهید شما عَرَضَ الدُّنْيَا خواسته دنیا که عرض سریع الزوال است وَاللّٰهُ يُرِيْدُ الْاٰخِرَةَ
و خدای میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لایزال است وَاللّٰهُ عَزِيْزٌ و خدای غالب است دوستان را بر دشمنان غلبه
دهد حَكِيْمٌ داناست در انچه باید کان کند لَوْلَا كِتٰبٌ اگر نبودی حکمی و فرمانی مِّنَ اللّٰهِ از خدای سَبَقَ به پیشی گرفته است
و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا بنادانی مواخذه ننماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنایم بر شما
سازد لَمَسَّكُمْ هر آینه می رسید بشما فِيْمَآ اَخَذْتُمْ در انچه فرا گرفتید از خدای عَذَابٌ عَظِيْمٌ عذابی بزرگ و در روایت آمده است که حضرت
رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام فرمود که اگر عذاب فرود آمدی غیر عمر و سعد بن معاذ رض از ان نجات نیافتندی زیرا که این
هر دو بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا و اصحابه رض بعد از نزول این آیه از غنایم بدر دست باز کشیدند آیه آمد که فَكُلُوْا پس
بخورید مِمَّا غَنِمْتُمْ از انچه غنیمت گرفتید و فدیه از انجمله است حَلٰلًا طَيِّبًا خوردنی حلال و پاک وَّاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در مخالفت
امر وی اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای غَفُوْرٌ آمرزنده است عفو کرد گناه شما را رَّحِيْمٌ مهربان است که غنیمت بر شما
حلال کرد و بر امم دیگر حرام بوده و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت پناه علیه السلام عباس رض که از جمله اسیران
بود با وای فدیه نفس خود و دو برادر زاده او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و خلیفه او عتبه بن جحدم تکلیف کرد عباس
گفت ای محمد علیه السلام روا میداری که عم تو بخواستگاری در ویش وار در پیش خویش و بیگانه دست بیرون کند من این
همه مال از کجا آرم حضرت رسالت پناه عم فرمود که کو آن بدرهای زر که بوقت خروج از مکه بام فضل وادی چنین و چنان سخنان گفتی عباس
گفت ای محمد علیه الصلوٰة والسلام من این سخنان نهفت گفته بودم ترا که خبر داد فرمود که آفریدگار من بمن پیغام فرستاد عباس گفت ای
ای محمد گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت گواهی میدهم پس خدای خود کس دیگر بدو آیت آمد که يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ لِّمَنْ
فِيْٓ اَيْدِيْكُمْ بگو مر آن کسانرا که در دست شما اند مِّنَ الْاَسْرٰٓى از اسیران اِنْ يَّعْلَمِ اللّٰهُ اگر داند خدا و ببیند فِيْ قُلُوْبِكُمْ در دلهای شما خَيْرًا

نیکوئی از ایمان و اخلاص یُؤْتِکُمْ خَیْرًا بدهد شما را بهتر مِمَّا اُخِذَ مِنْکُمْ از آنچه فرا گرفته است از شما یعنی زری که برای فدا داده اید وَیَغْفِرْ لَکُمْ
و بیامرزد شما را وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است گناهی را که در زمان شرک واقع شده است رَحِیْمٌ مهربان است که شما را توفیق
اسلام داده آورده اند که عباس رض گفت خدای تعالی مرا دو وعده داد یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اید بمن دهد برین وعده وفا کرد
حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من بیست هزار دینار تجارت میکند و سقایه زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دوست
تر میدارم وعده دویم مغفرت است امید دارم که بدان نیز وفا نماید و مرا بیامرزد چه در وعده کریم خلاف نیست بیت
خلاف وعده محال است کز کریم آید ز لئیم اگر نکند وعده را وفا شاید وَاِنْ یُّرِیْدُوْا و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند
خِیَانَتَکَ خیانت کردن با تو بنقض عهد یا برگشتن از دین فَقَدْ خَانُوا اللّٰهَ پس بدرستیکه خیانت کردند با خدای مِنْ قَبْلُ پیش
ازین بکفر فَاَمْکَنَ مِنْهُمْ پس خدای تو را تمکین داد تو را بر ایشان تا روز بدر بدست تو گرفتار شدند بعد ازین نیز ممکن است که ترا
متمکن گرداند وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست بحال بندگان حَکِیْمٌ حکم کننده بر احوال ایشان اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه ایمان آورده
اند وَهَاجَرُوْا و هجرت کردند بدوستی خدای و رسول از وطنهای خویش وَجَاهَدُوْا و جهاد کردند بِاَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که
خود که سلاح و نفقه محتاجان صرف نمودند وَاَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای و
ایشان قوم مهاجرانند وَالَّذِیْنَ اٰوَوْا و آنانکه جای دادند مهاجران را وَنَصَرُوْا و نصرت کردند حضرت رسول علیه الصلوة
والسلام را مراد گروه انصارند اُولٰٓئِکَ آن گروه بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان اَوْلِیَآءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگرند و متولی در میراث
در مبداء کار حکم آن بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه ایمان آوردند وَلَمْ
یُهَاجِرُوْا و هجرت نکردند با شما مَا لَکُمْ نیست مر شما را مِنْ وَّلَایَتِهِمْ از تولی ایشان در میراث مِنْ شَیْءٍ هیچ چیز حَتّٰی یُهَاجِرُوْا تا وقتیکه
هجرت کنند وَاِنِ اسْتَنْصَرُوْکُمْ و اگر مومنان غیر مهاجران طلب نصرت کنند از شما فِی الدِّیْنِ در کار دین یعنی اگر میان ایشان
و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فَعَلَیْکُمُ النَّصْرُ و پس بر شما واجب است یاری کردن ایشان اِلَّا عَلٰی قَوْمٍ مگر بر گروهی
مشرکان که باشد بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُمْ میان شما و ایشان مِّیْثَاقٌ عهدی و پیمانی یعنی نقض عهد معاهد مکنید وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بآنچه
شما میکنید از وفای عهد و نقض آن بَصِیْرٌ بیناست وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا و آنانکه کافر شدند بَعْضُهُمْ برخی از ایشان اَوْلِیَآءُ بَعْضٍ
دوستان برخی دیگراند در مظاهرت و معاونت اِلَّا تَفْعَلُوْهُ اگر نکنید آنرا که فرمودم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و
دوستی تَکُنْ فِتْنَةٌ فِی الْاَرْضِ و چه فتنه در زمین وَفَسَادٌ کَبِیْرٌ و فسادی بزرگ و در دین یعنی اگر مومنان دوست یکدیگر نباشند
و همدیگر را یاری نکنند مهم ایشان روی بخلل نهد و اهل کفر ظهور کنند و فساد و فتنه از این بزرگتر تواند بود و چون از تعاون و
توارث مهاجر و انصار خبر داد و بر ترک آن تهدید فرمود دیگر باره از جزای هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید
وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه بگرویدند بخدای و رسول وَهَاجَرُوْا و هجرت نمودند وَجَاهَدُوْا و جهاد کردند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه رضای
خدای وَالَّذِیْنَ اٰوَوْا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را وَنَصَرُوْا و یاری کردند مر پیغمبر علیه السلام را در قتال مشرکان
اُولٰٓئِکَ آن گروه هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ حَقًّا ایشانند مومنان براستی لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ مر ایشان را آمرزش از خدای وَّرِزْقٌ کَرِیْمٌ و روزی
نیکو بی رنج و منت وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه ایمان آوردند مِنْ بَعْدُ پس از صلح حدیبیه وَهَاجَرُوْا و هجرت کردند چون ابو بصیر
و ابو جندل و غیر ایشان وَجَاهَدُوْا و جهاد کردند مَعَکُمْ با شما یعنی مدد شما شدند فَاُولٰٓئِکَ مِنْکُمْ پس آن گروه از جمله شمااند
یعنی لاحقان با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد وَاُولُوا الْاَرْحَامِ و خداوندان خویشیها یعنی قربا بَعْضُهُمْ برخی از ایشان
سزاوارتراند به بعضی در میراث گرفتن فِیْ کِتٰبِ اللّٰهِ در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیت ناسخ توارث آن جماعت است
که بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای بِکُلِّ شَیْءٍ بهمه چیزها از مواریث با حکمت در اعتبار

نسبت

نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا عَلِیْمٌ داناست کسی که بران چون و چرا نرسد بیت نه در احکام
او ست چون و چرا نه در افعال او چگونه و چند

سُوْرَةُ التَّوْبَةِ مَدَنِیَّةٌ وَهِیَ مِائَةٌ وَّتِسْعٌ وَّعِشْرُوْنَ اٰیَةً

این سوره را سوره برائت و فاضحه و مخزیه و مقشقشه و سورة العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه درین سوره بجهت آن است که بسم الله
امانست و این سوره برای رفع امان نازل شده و گفته اند اصحابه رض اختلاف کردند در آنکه انفال و توبه یک سوره اند هفتم
سبع طول باشد یا دو سوره پس فرجه میان سورتین گذاشتند و بسم الله ننوشتند و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمه اسباب
نزول از بستان فقیه ابو اللیث رح نقل میکند که ثقات مشایخ بعضه از ذی النورین رض روایت کرده اند که کاتب خاتمه بسلوک
عن الانفال و فاتحه براءة من الله من یوم و حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام میان این دو سوره املای تسمیه نفرمود
آورده اند چون این دو سوره نازل شد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام سی و یا چهل آیه از اوایل این سوره
با ابو بکر رض داده او را امیر حاج ساخت و فرمود که بر اهل موسم خواند و بعد از چند روز از رفتن صدیق رض مرتضی علی را
رض طلب فرمود و بر ناقه عضبا سوار ساخته از عقب ابو بکر رض فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته خود قرائت
کند چون ازین حال پرسیدند جواب داد که جبرئیل علیه السلام بمن آمد و گفت ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد
و از تو باشد پس علی رض با ابو بکر رض لاحق شد و در روز ترویه صدیق رض خطبه خواند و مردم را تعلیم مناسک فرمود و در
روز نحر علی رض نزدیک جمره عقبه آیت ها را بر اهل موسم خواند بَرَآءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ این بیزاریست از خدای وَرَسُوْلِهٖۤ و از
فرستاده اِلَی الَّذِیْنَ عٰهَدْتُّمْ بسوی آنانکه پیمان بسته اند با ایشان مِّنَ الْمُشْرِکِیْنَ از شرک آرندگان آورده اند که
حضرت علیه الصلوة والسلام با بعضی از مشرکان عرب عهدها بسته بودند هر قومی را تا وقتی معین همه ایشان غیر از بنی ضمره
کنانه عهد بشکستند حق سبحانه این آیت فرستاد که مضمونش بران است فسخ عقد و نقض عهد مشرکان یعنی چنانچه ایشان
عهد خدا را و رسول را بشکستند رسول نیز نقض نماید عهدی که کرد بر ایشان و حکم شد که ای سید بگو ایشانرا فَسِیْحُوْا پس سیر کنید
در زمین یعنی بیائید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر
و قولی آنست که آیت در اول شوال فرود آمده است پس مدت تا آخر محرم است امام ثعلبی رح آورده اهل بعضی معاهد
که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بوده و از آن برخی بیشتر آنانرا که اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در کار خود
فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه اختصار کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنانرا که عهد نشکسته بودند ایشانرا تا
انقضای مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت وَاعْلَمُوْۤا اَنَّکُمْ و بدانید آنکه شما غَیْرُ مُعْجِزِی اللّٰهِ نه اید که عاجز
کنندگان خدا باشید از عذاب خود هر چند شما را مهلت داد و این را نیز بدانید که خدای مُخْزِی الْکٰفِرِیْنَ رسوا کننده کا
فران است در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن وَاَذَانٌ و اعلام است و آگاه ساختن مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖۤ از خدای و رسول
اِلَی النَّاسِ بسوی مردمان یَوْمَ الْحَجِّ الْاَکْبَرِ روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و
نحر و حلق و رمی در وست یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود بآن روز یا در آن روز غزت
مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بر هر تقدیر مضمون اعلام کرام است اَنَّ اللّٰهَ بَرِیْٓءٌ آنکه خدا بیزار است
مِّنَ الْمُشْرِکِیْنَ از مشرکان و عهود ایشان وَرَسُوْلُهٗ و پیغمبر او علیه الصلوة والسلام نیز بیزار است فَاِنْ تُبْتُمْ پس اگر
بازگردید از کفر و غدر فَهُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ پس آن بازگشت بهتر است شما را از اقامت بران وَاِنْ تَوَلَّیْتُمْ و اگر برگردید از توبه
و ترک کفر نکنید فَاعْلَمُوْۤا اَنَّکُمْ پس بدانید آنکه شما غَیْرُ مُعْجِزِی اللّٰهِ نه عاجز کنندگان خدائید یعنی نتوانید که از وی بگریزید یا او ستیزد
وَبَشِّرِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و بجای بشارت بیم کن کافرانرا بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ بعذابی دردناک در آخرت و چو حکم عهود ناکثان

فرمود در باب بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد نه نموده میگوید إِلَّا الَّذِينَ لیکن آنانکه عَاهَدْتُمْ
عهد کردید با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ پس ایشان کم نکردند شَيْئًا چیزی را از عهدهای
شما یعنی نشکستند پیمان شمارا وَلَمْ يُظَاهِرُوا یاری و هم پشتی نکردند عَلَيْكُمْ بر قتال شما أَحَدًا یکی را از دشمنان شما
فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ پس تمام کنید بسوی ایشان عَهْدَهُمْ عهد ایشانرا إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ تا مدتی که مقرر شده و ایشانرا
چون ناکثان بر چهار ماه و پس مهلت مدهید إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد متقیان
را و از جمله تقوی وفا بعهد است و اتمام شرائط آن شیخ ابو القاسم نصرابادی قدس سره فرمود که متقی را چهار نشان
است حفظ الحدود و بذل المجهود والوفاء بالعهود والقناعة بالموجود و برین وجه ترجمه یافته است مثنوی
متقی را بود چهار نشان ٭ حفظ احکام شرع اول آن ٭ ثانیا آنچه دست رس باشد ٭ بر فقیران و بیکسان باشد ٭
عهد را با وفا کند پیوند ٭ هرچه باشد بدان شود خورسند و چون حکم معاهدان مشرک مبین شد در باب مشرکان
غیر معاهد می فرماید فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ پس چون بگذرد ماههای حرام یعنی بیست روز ذی الحجه و تمام محرم و قولی
آنست که آیت در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفت که ذی الحجه و محرم
در واست یا آنکه حرام بود درین چهار ماه تعرض کفار و بقولی که از زمان نزول سوره گیرند نه از وقت تبلیغ انقضای مدت
بعد از انسلاخ ماههای حرام است یعنی ذو القعده و ذی الحجه و محرم و بر هر تقدیر چون این ماهها منقضی گردد فَاقْتُلُوا
الْمُشْرِكِينَ پس بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اید با ایشان یعنی آنانکه عهد شمارا شکسته اند حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا که
بیابید در حل و حرم وَخُذُوهُمْ و بگیرید ایشانرا باسیری وَاحْصُرُوهُمْ و باز دارید شان از طواف مسجد حرام وَاقْعُدُوا
لَهُمْ و بنشینید برای ایشان كُلَّ مَرْصَدٍ بر هر ممری یعنی بسته گردانید بر ایشان راهها تا منتشر نگردند در بلاد و قری
فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند از شرک بایمان وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکاة اموال خود را و از این هر دو
عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ پس خالی کنید راه ایشانرا یعنی دست بدارید از ایشان و راه دهید
تا هر جا که خواهند روند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشان را رَحِيمٌ مهربان
است بدادن ثواب بی حساب بدیشان وَإِنْ أَحَدٌ و اگر یکی مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان که تعرض ایشان می باید کرد و بعد از انقضای
اشهر حرم اسْتَجَارَكَ زینهار خواهد از تو فَأَجِرْهُ پس ایمن ساز او را و زینهار ده حَتَّىٰ يَسْمَعَ تا بشنود كَلَامَ اللَّهِ سخن خدای را
که قرآن است ثُمَّ أَبْلِغْهُ پس اگر اسلام نیارد برسان او را مَأْمَنَهُ بخانه او که موضع امن اوست و بعد از آن با و مقاتله
نمای ذَٰلِكَ این امان دادن بِأَنَّهُمْ بسبب آن است که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ گروهی اند که نمیدانند خدای را و سخن
و نشنوده اند پس امان باید داد تا بشنوند کلام خدایرا و در ان تدبر و تفکر نمایند كَيْفَ يَكُونُ چگونه باشد استفهام
بمعنی انکار و استبعاد است یعنی نیست و چگونه تواند بود لِلْمُشْرِكِينَ مر مشرکانرا عَهْدٌ عهدی عِنْدَ اللَّهِ نزدیک
خدای وَعِنْدَ رَسُولِهِ و نزدیک رسول او و بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ
مگر آنانرا که عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت پیغمبر علیه السلام عهد بسته بود با ایشان عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که قریب است بمکه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ پس مادامی که ایشان استقامت ورزند بر عهد
خود برای شما فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود برای ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ
الْمُتَّقِينَ دوست میدارد پرهیزکارانرا که بر عهد و پیمان استقامت نماید كَيْفَ چگونه باشد بر عهد مشرکان وَإِنْ يَظْهَرُوا
و حال آنست که اگر ایشان ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ نگاه ندارند در باب شما إِلًّا وَلَا ذِمَّةً حق قرابتی و نه وفا

عهدی

عهدی يُرْضُونَكُمْ خشنود می گردانند شمارا بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت یا سخنان شیرین
میگویند وَتَأْبَىٰ و سر باز میزنند قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست بیت دل در
خیال عذر و زبان در ادای شکر ٭ ای من غلام آنکه دلش با زبان یکی است ٭ وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتری از ایشان فَاسِقُونَ بیرون روند
از دایره فرمان یا سرکش اند از قبول ایمان و اندکی از ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحرز می نمایند اشْتَرَوْا و ابدل کردند و برگزیدند
بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن ثَمَنًا قَلِيلًا چیزی که بها اندک دارد از متاع دنیا ابو سفیان بعضی از مشرکان را بطمع طعام دنیا کرده برای
قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده در صدد قتال مسلمانان آمدند فَصَدُّوا پس اعراض کردند عَنْ
سَبِيلِهِ از طاعت خدای یا باز داشتند مردم را از راه حج خانه خدای إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بد کاریست
میکنند و قولی آنست که مراد ازین قوم یهوداند که عهد پیغمبر علیه الصلوة والسلام را شکسته و آیات توریت را باندک چیزی فروخته مردم را
از متابعت دین اسلام منع میکردند لَا يَرْقُبُونَ نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهد فِي مُؤْمِنٍ در شان هیچ مومنی إِلًّا وَلَا ذِمَّةً قرابت یا
پاس و گند و نه عهد وَأُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْمُعْتَدُونَ ایشانند از حد درگذرندگان در شرارت و طغیان فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند
از کفر وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکاة فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّينِ در دین اسلام ایشان
است آنچه شمارا بوده و بر ایشان است آنچه بر شما باشد وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ و بیان میکنیم آیت ها را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که فهم کنند
و در آن تفکر نمایند وَإِنْ نَكَثُوا و اگر بشکنند مشرکان أَيْمَانَهُمْ سوگندان و پیمانهای خود را مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ پس از آنکه عهد کنند با شما
وَطَعَنُوا و طعنه کنند فِي دِينِكُمْ در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام فَقَاتِلُوا پس بکشید أَئِمَّةَ الْكُفْرِ پیشوایان کفر و سرداران
اهل شرک را إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ بدرستیکه ایشانرا عهد و پیمان نیست در حقیقت اگر ایمان ایشان درست بودی شکست بدان راه نیافتی پس
مقاتله کنید با ایشان لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا طعن در دین أَلَا تُقَاتِلُونَ آیا کارزار نمیکنید قَوْمًا
نَكَثُوا با گروهی که بشکستند أَيْمَانَهُمْ پیمانها که با شما بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهدها میان پیغمبر علیه الصلوة والسلام و
قریش آن بود که حلفای مکه بکر را نرنجانند و بر قتال ایشان با بکر مظاهره نکنند قریش بنی بکر را که حلفای ایشان بودند بسلاح و مردم
مدد دادند تا با بنی خزاعه که حلفای رسول علیه الصلوة والسلام بودند جنگ کردند یا مراد از ناکثین عهود یهود و بنی قریظه اند که
در روز احزاب ابو سفیان و قوم او را مددکاری کردند وَهَمُّوا و قصد کردند مشرکان بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ به بیرون کردن رسول علیه الصلوة
والسلام از مکه و مشاورت نمودند در دار الندوه چنانچه گذشت و در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد کردند که رسول علیه الصلوة
والسلام را جهت ادای عمره بمکه راه دهند و قبل از اتمام ارکان آن بجهت استخفاف از مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی که مراد یهود اند قصد
اخراج آنحضرت علیه الصلوة والسلام نمودند از مدینه وَهُمْ بَدَءُوكُمْ و حال آنست که ایشان ابتدا کردند نقض عهد را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول
بار أَتَخْشَوْنَهُمْ آیا می ترسید از محاربت و کارزار ایشان فَاللَّهُ أَحَقُّ پس خدای سزاوارتر است أَنْ تَخْشَوْهُ بآنکه بترسید از عقاب
وی و در ترک قتال کفار پس بحرب اشتغال کنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان بعقوبت الهی در ترک مامور به قَاتِلُوهُمْ
کارزار کنید با مشرکان يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ تا عذاب کند خدای ایشانرا بِأَيْدِيكُمْ بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول وَيُخْزِهِمْ
و رسوا سازد ایشانرا بمقهوریت و مغلوبیت وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ و نصرت دهد شمارا بر ایشان وَيَشْفِ و شفا بخشد صُدُورَ قَوْمٍ
مُؤْمِنِينَ سینهای گروهی را از مومنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند از مشرکان ایذا بسیار یافته و چون شکایت
بعرض حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام رسانیده بودند فرموده بود که ابشروا فان الفرج قریب وَيُذْهِبْ و ببرد
خدای بنصرت شما بر کفار غَيْظَ قُلُوبِهِمْ اندوه دلهای ایشانرا که بواسطه آزار کفار ملول بودند وَيَتُوبُ اللَّهُ و توبه دهد خدای و باز گرداند
بفضل خود عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد حق سبحانه درین آیت خبر داد از توبه بعضی از کفار و آن واقع شد چنانچه ابو سفیان و عکرمه بن

ابو جهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست بتوبه بعضی حَکِیْمٌ علم کننده است بقبول توبه اَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید
ای مومنان که قتال کفار را کاره بید و گفته اند خطاب با منافقان است می فرماید که پنداشتید اَنْ تُتْرَکُوا آنکه شما را بگذارند بر آنکه هستید
وَلَمَّا یَعْلَمِ اللّٰهُ و نه بیند خدای اَلَّذِیْنَ جَاهَدُوْا آنان را که جهاد کنند مِنْکُمْ از شما در راه وی وَلَمْ یَتَّخِذُوْا و فرا نگیرند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای وَلَا رَسُوْلِهٖ
و بغیر فرستاده او وَلَا الْمُؤْمِنِیْنَ و بدون مومنان وَلِیْجَةً دوست نهانی که افشای اسرار کنند با وی یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان دست
باز نخواهند داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان نادیده وَاللّٰهُ خَبِیْرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بانچه شما میکنید
و غرض شما از عملها وی را معلوم است آورده اند که چون عباس رض اسیر شد مسلمانان وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس
رض جواب داد که شما مساوی ما میگوئید و از محاسن ما یاد نمیکنند علی رض فرمود شما را چه چیز است که آنرا از جمله محاسن توان شمرد عباس
رض گفت ما عمارت مسجد الحرام قیام نمائیم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت زمزم میدهیم و اسیران را از بند میرهانیم
این آیت نازل شد مَا کَانَ نسزد و روا نباشد لِلْمُشْرِکِیْنَ مر مشرکان را اَنْ یَّعْمُرُوْا آنکه عمارت کنند مَسٰجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدا را و کعبه
اند مسجد حرام را بلفظ جمع یاد کردند زیراکه قبله مساجد است پس گویا که عامر او عامر جمیع مساجد باشد و مشرکان را عمارت مسجد روا نیست شٰهِدِیْنَ
در حالتیکه گواهان باشند عَلٰۤی اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش بِالْکُفْرِ بکفر که آن سجود اصنام است تا تکذیب سید انام علیه الصلوٰة والسلام
یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت حق است و عبادت غیر او اُولٰٓئِکَ ط آنگروه مشرکان حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ ایشان تباه
و باطل شده است بواسطه شرک عملهای ایشان که بدان مفتخرند از عمارت مسجد و سقایت حاج وَفِی النَّارِ و در آتش دوزخ ایشان جاودانند
بسبب کفر اِنَّمَا یَعْمُرُ جز این نیست که عمارت کند مَسٰجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدا را مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ آنکس که بگرویده باشد بخدای و ایمان بخدای
تام نیست الا بایمان برسول وی وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز بازپسین وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ بپای داشته باشد نماز را وَاٰتَی الزَّکٰوةَ و داده باشد
زکوٰة را وَلَمْ یَخْشَ اِلَّا اللّٰهَ و نترسیده باشد در امور دین مگر از خدای فَعَسٰۤی اُولٰٓئِکَ پس آنگروه شاید اَنْ یَّکُوْنُوْا آنکه باشند
مِنَ الْمُهْتَدِیْنَ از راه یافتگان بطریق نجات ایراد این کلمه بصیغه توقع جهت قطع طمع مشرکان است یعنی اهتدای آن گروه که جامع اند مر
کمالات علمیه و عملیه را دایر است میان لعل و عسی پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند پیداست که چگونه خواهد بود بیت جائیکه
شیر مردان در معرض عتاب اند ✽ روباه سیرتان را انجا چه تاب باشد و دیگر منع مومنانست از اعتراز باعمال خویش و بران اعتماد
نمودن که هر که بعمل مغرور است از فیض ازل مهجور است بیت مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس ✽ بدین سبب زدربارگاه عزت دور
آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمره حجاج را نبیذ زبیب با عسل و سویق میدادند و در زمان آنحضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة
والسلام این منصب بعباس رض تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبه بن طلحه حجی بود روزی این هر دو با مرتضی علی
کرم الله وجهه بمقام مفاخرت در اند عباس بسقایه و شیبه بعمارت مباهات می نمودند و علی رض بشمشیر و اسلام و جهاد مفتخر می بود
حق سبحانه تصدیق علی را رض آیت فرستاد اَجَعَلْتُمْ آیا میدارید سِقَایَةَ الْحَآجِّ اهل سقایه حاجیان را وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و ارباب عمارت
مسجد حرام را کَمَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ همچون آنکس که ایمان آورده است بخدای وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز آخر وَجٰهَدَ جهاد کرده است فِیْ سَبِیْلِ
اللّٰهِ در راه خدای لَا یَسْتَوٗنَ برابر نیستند این دو قوم عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَاللّٰهُ و خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ
الظّٰلِمِیْنَ راه نماید بمقصود و گروه مشرکان را که بشرک بر خود ستم کنند اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانکه بگرویدند بخدای و بانچه آمده است از نزد
خدای وَهَاجَرُوْا و هجرت کردند از دیار خود وَجٰهَدُوْا و جهاد کردند با مشرکان فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای بِاَمْوَالِهِمْ
ببذل کردن مالهای خود بر مجاهدان و تهیه اسباب قتال ایشان وَاَنْفُسِهِمْ و در باختن نفسهای خود در معارک حرب اَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگ
تر از روی درجه یعنی بلند مرتبه تر اند عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد حرام کنند و جامع این صفات نباشند
وَاُولٰٓئِکَ و آن گروه که مستجمع این کمالات اند هُمُ الْفَآئِزُوْنَ ایشانند ظفر یافتگان با مانی دو جهانی یُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشانرا

رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ برحمتی فایز از وی بایشان وَرِضْوَانٍ و خشنودی کامل ایشان وَجَنّٰتٍ و بوستانها لَّهُمْ فِیْهَا نَعِیْمٌ
مُّقِیْمٌ مر ایشانرا باشد دران بوستانها نعمتی دایم بی انقطاع و در تنکیر مبشر به ایمانست بانکه زبان بتعریف باد ای توصیف آن وافی نیست
خٰلِدِیْنَ فِیْهَاۤ اَبَدًا در حالتیکه این گروه جاوید باشند در آن بوستانها همیشه تاکید خلود است تا حمل بر مکث طول نفرمایند اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه
خدای عِنْدَهٗ نزدیک اوست اَجْرٌ عَظِیْمٌ مزدی بزرگ که نعیم دنیا در جنب او حقیر باشد و چه نعمت بهتر از رحمت و رضوان ولنعم
جنان خواهد بود در کشف الاسرار آورده که رحمت برای عاصیان است و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافه مومنان رحمت
را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم ناامیدی بر صفحات احوال خود نکشند که هر چند گناه عظیم بود رحمت از آن عظیم تر است قطعه گنه
افزون بود در شماره عفوت افزون تر از گناه همه ✽ قطره زبر رحمت تو بس است ✽ شستن نامه سیاه همه ✽ آورده اند که چون حضرت
رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام را بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه رض به نشاط تمام بطرف مدینه مسارعت نمودند و ترک خان و
مان را بر محبت زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح سفر نمودند و جمعی دیگر را آبا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده برای تمام سکون
و آرام در منزل و مقام التماس میکردند و ایشان را رقت جنسیت بود و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت می شد این آیت نازل گشت ✽
یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه ایمان آورده اید لَا تَتَّخِذُوْۤا فرا مگیرید اٰبَآءَکُمْ پدران خود را وَاِخْوَانَکُمْ و برادران خود را اَوْلِیَآءَ
دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید اِنِ اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ اگر برگزینند ایشان کفر را عَلَی الْاِیْمَانِ بر ایمان و شما را از هجرت
باز دارند وَمَنْ یَّتَوَلَّهُمْ مِّنْکُمْ و هر که از شما ایشان را دوست دارد یعنی این عمل از ایشان پسندد فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه دوست
دارندگان هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مومنان باید و با مشرکان نشاید چون این
آیه فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند که حالا ما در میان قبایل و عشایر خودیم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم
چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و مالی کسب و بحال با نمانیم آیتی دیگر آمد که قُلْ بگو
ای محمد مر تارکان هجرت را که اِنْ کَانَ اگر هست اٰبَآؤُکُمْ پدران شما وَاَبْنَآؤُکُمْ و فرزندان شما وَاِخْوَانُکُمْ و برادران شما وَاَزْوَاجُکُمْ
و زنان شما وَعَشِیْرَتُکُمْ و خویشان شما وَاَمْوَالُ نِ اقْتَرَفْتُمُوْهَا و مالهائیکه از آن کسب کرده اید وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ و بازرگانیکه می ترسید
کَسَادَهَا از ناروائی آن وَمَسٰکِنُ و مسکنها که از نزاهت تَرْضَوْنَهَاۤ می پسندید از اَحَبَّ اِلَیْکُمْ دوست تر است
بسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری یا طبیعی دوست تر میدارید مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ از خدای و رسول او وَجِهَادٍ فِیْ سَبِیْلِهٖ
و از جهاد کردن در راه او فَتَرَبَّصُوْا پس انتظار برید و چشم دارید حَتّٰی یَاْتِیَ اللّٰهُ تا بیارد خدای بِاَمْرِهٖ عقوبت خود را عاجلا و آجلا
وَاللّٰهُ و خدای لَا یَهْدِی توفیق هدایت ندهد الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ گروهی بیرون رفتگان را از حد فرمان در این آیت تهدیدی عظیم و تو
بیخی بزرگ است و قول بیشتر ائمه تفسیر راجح است بانکه ازین آیه رایحه ناامیدی استشمام می توان کرد چه غلبه دم الا ماشاء الله در آن
مقام اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوست تر میدارند و حظوظ دنیوی را بران اختیار میکنند ای عزیز مرد می باید که
که ابراهیم وار روی از کون بگرداند فَاِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّیْۤ اِلَّا رَبَّ الْعٰلَمِیْنَ بذل جهان و مال و فرزند را قصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند
تا در دعوی دوستی صادق باشد رباعی آنکس که ترا شناخت جان را چه کند ✽ فرزند و عیال و خان و مان را چه کند ✽ دیوانه کنی هر دو
جهانش بخشی ✽ دیوانه تو هر دو جهان را چه کند حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام فرموده است لَا یُؤْمِنُ اَحَدُکُمْ حَتّٰۤی اَکُوْنَ
اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنْ وَّالِدِهٖ وَوَلَدِهٖ وَالنَّاسِ اَجْمَعِیْنَ از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقول است که احمد بن یحیی دمشقی قدس سره روزی
پیش مادر و پدر نشسته قصه قربان کردن حضرت اسمعیل علیه الصلوٰة والسلام از قرآن بر ایشان میخواند گفتند ای احمد از پیش ما برخیز
و برو که ما ترا در کار خدا فدا کردیم احمد برخواست و گفت الهی اکنون جز تو کسی ندارم روی بکعبه نهاد و بعد از آن که بیست و چهار موقف ایستاده
بود قصد زیارت والدین کرد چون بدمشق آمد و بدر سرای خود رسید حلقه در بجنبانید مادرش جواب داد که من علی الباب گفت انا احمد

اینک مادرش گفت پیش ازین مرا فرزندی بود او را در کار خدا فدا کردیم احمد و محمود را با ما چه کار ؛ ما هرچه داشتیم فدای تو کرده ایم ؛ جان را
اسیر بند هوای تو کرده ایم ؛ ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز ؛ وینها که کرده ایم برای تو کرده ایم وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بدرستیکه یاری
کرد خدای شما را ای مؤمنان فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ در موطنهای بسیار یعنی حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه
در و احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و جز آن وَيَوْمَ حُنَيْنٍ و در مواطن روز حنین و آن وادئی است میان مکه و طایف
که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام دران موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود و آنچنان بود که بعد از فتح مکه این قبیله متفق
شده و قصد مسلمانان نموده خبر بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام رسید با دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و
ایشان چهار هزار مرد بودند یکی از اصحاب گفت لَنْ نُغْلَبَ الْيَوْمَ مِنْ قِلَّةٍ امروز ما از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت
سپاه اعجاب نمود و این سخن بحضرت علیه الصلوة والسلام رسیده نه پسندید و بسبب این عجب در اول حال شکست بر لشکر اسلام
آمد پس حق سبحانه این قصه را یاد مؤمنان میدهد که خدای شما را یاری داد در روز حنین إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ چون بشگفت آورد شما را كَثْرَ
تُكُمْ بسیاری لشکر شما فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما شَيْئًا چیزی را از صولت دشمن وَضَاقَتْ و تنگ شد عَلَيْكُمُ
الْأَرْضُ بر شما زمین آن وادی بِمَا رَحُبَتْ با فراخی و گشادگی که داشت ثُمَّ وَلَّيْتُمْ پس پشت بر دشمن گردید و برگشتید از حرب
مُدْبِرِينَ درحالیکه هزیمت کنندگان بودید آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام چهار تن
ماندند علی و عباس و ابوسفیان بن الحارث و عبداللّٰه بن مسعود رض و حضرت دران روز بر استر سوار بود چون دوستان هزیمت
کردند و دشمنان بتمامی روی با حضرت علیه الصلوة والسلام آوردند ایشان استر خود را نهیب میدادند و روی بدشمن حمله می
فرمودند و میگفتند أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبْ وَأَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبْ و عباس و ابوسفیان رکاب و لجام استر را گرفته نمی گذاشتند که
آنحضرت علیه الصلوة والسلام بمیان دشمن درآید و ازین صورت بکمال شجاعت سید عالم علیه الصلوة والسلام استدلال میتوان
کرد که در چنان روز بر استر که در معرکه حرب کر و فری ندارد سوار شده و بی مددکار متوجه حرب کفار گشته نسب خود را اظهار میفرمود القصه
چون عباس رض آنحضرت علیه الصلوة والسلام را نگذاشت که محاربه نماید حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود
که اصحاب را باز خوان چون عباس رض مردی بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد اللّٰه هذا رسول اللّٰه یا اصحاب الشجرة یا اصحاب الشجر
یا اصحاب سورة البقرة مردم بآواز عباس رض بازگشتند و جمعی که عدد ایشان بصد نمیرسید بملازمت حضرت پیوسته پذیرای
حمله کفار شدند و آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که الان حمی الوطیس و بتلاوت دعای موسی که در روز فلق بحر خوانده بود
اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَإِلَيْكَ الْمُشْتَكَى وَأَنْتَ الْمُسْتَعَانُ ملهم شده از استر فرود آمده یا همچنان سواره مشت خاک و سنگ ریزه از آن
زمین برداشت یا از یاران طلبید و گفت شاهت الوجوه و بر طرف کفار بریخت و فرمود انهزموا و رب محمد بقدرت ربانی هیچکس نماند
از اعادی الا که چشم و دهان او از خاک و سنگ ریزه پر شد و شکست بر دشمنان افتاده دلهای مؤمنان آرام پذیرفت کما قال اللّٰه
تعالی ثُمَّ أَنْزَلَ اللّٰهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوب است عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستاده
خود تا آنکه بتنها داعیه حرب نموده و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مؤمنان تا بندای عباس رض بازگشتند وَأَنْزَلَ
جُنُودًا و فرستاد لشکرها که بچشم خود لَمْ تَرَوْهَا ندیدید شما ایشان را اما کفار میدیدند و آنها که ملائکه بودند با جامهای سفید و عمامه های
سرخ علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسپان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار یا هشت یا شانزده هزار بود وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و عذاب کرد خدای آنانرا که کافر بودند بآنکه بسیار کس از ایشان کشته شد و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و بیست
چهار هزار شتر و چهار هزار اوقیه نقره و زیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وَذَٰلِكَ و آنچه واقع شد جَزَاءُ الْكَافِرِينَ
پاداش ناگرویدگان است ثُمَّ يَتُوبُ اللّٰهُ و پس توبه میدهد خدای و فضل میکند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این جنگ بتوفیق

اسلام عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین و آن چنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقع حنین بملازمت سید
الثقلین علیه الصلوة والسلام آمده بشرف اسلام معزز شدند وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است گناه توبه کنندگان را رَحِيمٌ مهربانست
که بعد از توبه مؤاخذه نکند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باورداران إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ جز این نیست که مشرکان نَجَسٌ پلیدند بسبب
خبث باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن عباس رض فرمود که نجس العین اند
مانند کلاب فَلَا يَقْرَبُوا پس باید که نزدیک نشوند الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ مسجد حرام که محیط بیت الحرام است بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا از پس
این سال که سنه براءت است و آن سنه تاسعه بود از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشره بود امام اعظم رح گفت مراد منع کفار است
از حج و عمره نه از درآمدن بمسجد حرام و غیر آن از مساجد و امام مالک رح منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام شافعی
رح همین از دخول مسجد حرام منع میکند خاصه وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر میترسید ای اهل مکه عَيْلَةً از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که همی
از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت اطعمه و البسه می آوردند حق تعالی میفرماید ایشان را از دخول حرم منع کنید و اگر ازین میترسید که بسبب
انقطاع تجارات ایشان تنگ عیش شوید فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللّٰهُ پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را مِنْ فَضْلِهِ از فضل و رحمت
خود إِنْ شَاءَ اگر خواهد و انجاز این وعده فرمود بآنکه اهل تباله و جرش که دو بلد بودند از بلاد یمن مسلمان شدند و هر سال آنچه در بایست
بود از طعام بمکه می بردند یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا بانواع تجارت آنجا میرفتند إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بدرستیکه
خدای داناست باحوال بندگان حَكِيمٌ حکم کننده است به تحقیق آمال ایشان اگر دری دربندد و دگری بگشاید قطعه کمان مدار که ضایعم تو
بگذاری ؛ که ضایعم نگذارد مسبب الاسباب ؛ بروی من در احسان اگر تو بربندی ؛ دری دگر بگشاید مفتح الابواب ؛ بعد از ذکر مقاتله
وثنی به محاربه کتابی امر میکند و میفرماید قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ بکشید ای مؤمنان و کارزار کنید با آنکه ایمان ندارند بخدای
یعنی یهود که بتثنیه قایل اند و نصاری که تثلیث را معتقد اند وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و منکر وند بروز قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب
نخواهد بود و نصاری معاد روحانی را اثبات می کنند پس ایمان ایشان بروز حشر چنانچه باید نباشد وَلَا يُحَرِّمُونَ و حرام نمیدانند
و نمیدارند مَا حَرَّمَ اللّٰهُ آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر وَرَسُولُهُ و نه آنچه حرام کرده است رسول او یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت
بکتاب و سنت ثابت شده است وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ و نمی پذیرند دین حق را که اسلام است مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
از آنکه داده شده اند کتاب را یعنی توریت و انجیل بدیشان عطا کرده ایم بیان الذین لا یؤمنون است میفرماید که با اهل کتاب مقاتله
کنید حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتیکه بدهند جزیه یعنی آنچه از خراج مثبت هر کس که از ایشان مقرر شود و بدهند عَنْ يَدٍ از دست خود وَهُمْ
صَاغِرُونَ و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و نه نشینند تا وقتیکه تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بگیرند
و گردن ایشان را بسیلی فرو کوبند مفهوم آیت مقتضی تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس را که آتش پرست اند چون شبهه کتاب است
ملحق از باهل کتاب و امام شافعی رح گفته که غیر از کتابی جزیه نگیرند امام اعظم رح فرموده که از همه مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب که حکم
ایشان یا تیغ است یا اسلام و امام مالک رح گوید از همه کفار گیرند مگر از مرتد که حکم او قتل است وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان
عُزَيْرٌ ابْنُ اللّٰهِ عزیر پسر خداست تعالی اللّٰه عن ذلک علوا کبیرا باید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب علیه السلام است از سبط
لاوی و بچهارده پشت بهارون بن عمران علیه السلام میرسد و مجمل قصه وی آنست که چون حق سبحانه بخت نصر را بر بنی اسرائیل گماشت
تا مصحف توریت را بسوخت بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریت میدانست همه را بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر علیه السلام
از جمله اسیران بود و توریت میخواند اما چون خورد سال بود از خواندن وی حسابی نگرفتند و او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به
بیت المقدس نهاد حق تعالی او را در اثنای طریق در قریه سایر آباد او را بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانچه در سوره بقره گذشت
و چون عزیر علیه السلام بمیان قوم آمد تصدیق وی ننمودند و او را بخواندن و نوشتن توریت امتحان کردند و در تفسیر امام ثعلبی رح مذکور است

این هیچ قلم بر اصابع دست راست وی ببستند و به پنج انگشت کتابت توریت میکرد از ظهر القلب تا باتمام رسید دیگر باره شبهه کردند
که چون کسی توریت داند و خواند در میان ما نیست چون دانیم که این توریت هست یا نه مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیده ام
که او از پدر خود شنیده بود که من در واقعه بخت نصر توریت را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهاده ام جمعی با آنمرد برفتند
و توریت را از آن محل برداشته بمجمع آوردند و با آنچه عزیر علیه السلام نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شدند
گفتند حق تعالی توریت بعد از صد سال در دل عزیر انداخت مگر بسبب آنکه او پسر اوست پس متقدمان یهود بدین قول قائل شدند
و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت رسالت پناه علیه السلام این سخن گفتند وَقَالَتِ النَّصَارَى و گفتند ترسایان الْمَسِيحُ
ابْنُ اللَّهِ عیسی پسر خداست و این نیز سخن جمعی است از ایشان که وجود فرزند را بی وجود پدر مستحیل شمردند یا آنکه از وی ابرای اکمه و ابرص و احیاء
موتی مشاهده نموده بدین جرأت اقدام کردند ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد قَوْلُهُم گفتن ایشان است بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای ایشان نه که
بر ایشان افترا میکنند یا سخنی است مهمل که بر زبان میرانند و حقیقتی ندارد يُضَاهِئُونَ مشابه میسازند سخن خود را قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا با
سخن آنانکه کافر شدند مِن قَبْلُ از پیش از ایشان یعنی بنو ملیح که گفتند ملائکه دختران خدایند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را با لات و
و العزی [illegible] قَاتَلَهُمُ اللَّهُ لعنت کناد خدای بر ایشان أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ چگونه برگردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل استفهام
بطریق تعجب است اتَّخَذُوا فرا گرفتند یهود و نصاری أَحْبَارَهُمْ علمای خود را وَرُهْبَانَهُمْ و عباد خود را أَرْبَابًا خدایان مِّن
دُونِ اللَّهِ بجز از خدای یعنی فرمان ایشان بردند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای میباید برد یا سجده میکنند ایشان را وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ
و عیسی پسر مریم را بخدای میگیرند وَمَا أُمِرُوا و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشدند یا فراگیرندگان ایشان بخدای مامور نشدند در
کتابها إِلَّا لِيَعْبُدُوا مگر آنرا که فرمان برند و پرستند إِلَٰهًا وَاحِدًا یک خدای را در وحدانیت لَّا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست إِلَّا هُوَ مگر او
سُبْحَانَهُ پاکست او عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه با وی انباز میگیرند يُرِيدُونَ میخواهند جهودان و ترسایان أَن يُطْفِئُوا که فرو نشانند نُورَ اللَّهِ
نور خدای را که قرآن است یا نبوت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام یا حجت روشن بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای
خویش یا بتکذیبی که بر زبان خویش میرانند وَيَأْبَى اللَّهُ و نمیخواهد خدای و نمی پسندد إِلَّا أَن يُتِمَّ مگر آنکه تمام گرداند نُورَهُ
دین روشن خود را باعلای اعلام توحید وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کاره باشند آنرا کافران و درینمعنی گفته اند شعر
یرید الجاحدون لیطفؤه ✽ و یابی الله الا ان یتمه ✽ بیت چراغی را که ایزد برفروزد ✽ کسی کش تف کند سبلتش بسوزد
پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید هُوَ الَّذِي او است آن خداوندی که بفضل شامل خود أَرْسَلَ رَسُولَهُ فرستاده فرستاده
خود را که محمد علیه السلام است بِالْهُدَىٰ بقرآن که محض هدایت است وَدِينِ الْحَقِّ و بدین درست که اسلام است و ارسال برای آن بود لِيُظْهِرَهُ
تا ظاهر و غالب گرداند دین خود را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنرا و آن بعد از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود که
که بر روی زمین جز دین اسلام نماند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اگرچه کراهت دارند مشرکان مر این صورت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای
کسانیکه ایمان آورده اید إِنَّ كَثِيرًا بدرستی که بسیاری مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ از علما و زهاد یهود و نصاری لَيَأْكُلُونَ هر آینه
میخورند أَمْوَالَ النَّاسِ مالهای مردمان را بِالْبَاطِلِ برشوت در حکم وَيَصُدُّونَ و باز میدارند خلق را عَن سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای یعنی
منع میکنند از دخول در اسلام وَالَّذِينَ و آنانکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ گنج مینهند زر را وَالْفِضَّةَ و نقره را
وَلَا يُنفِقُونَهَا و نفقه نمیکنند آن گنجها را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند چه در خبر آمده که ما ادی زکوته فلیس بکنز
زکوة او داده اند آن گنج نیست یعنی گنجی که بران وعیدی مترتب باشد و وعید آنست که فرمود فَبَشِّرْهُم پس بشارت ده گنج نهادگان زکوة نادهنده را
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک يَوْمَ يُحْمَىٰ روزیکه گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش عَلَيْهَا بران گنجها فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ
فَتُكْوَىٰ پس داغ کرده شود بِهَا بدان دینارها و درمهای سوزان جِبَاهُهُمْ پیشانیهای ایشان را که در وقت دیدن فقرا گره بدان زده اند

وَجُنُوبُهُمْ و پهلوهای ایشان را که از اهل فقر تهی کرده اند وَظُهُورُهُمْ و پشتهای که بر درویشان گردانیده اند و گفته اند شرف اعضای ظاهره
این سه عضو اند که اشتمال بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر است دارند و این هر سه را در آنروز معذب گردانند بداغ و گویند هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ
اینست آنچه گنج نهاده بودید لِأَنفُسِكُمْ برای منفعت نفسهای خود و سبب مضرت شما شد فَذُوقُوا پس بچشید مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ ✽
وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید و ذخیره که وبال بدان متفرع نباشد اعمال صالح است در امالی امام ظهیر الدین ولوالجی مذکور است که اگر دیگران
ز بهر مال گنج کنند تو خزانه اعمال کن و اگر دیگران کنوز اعراض نا پاینده جویند تو موزه های باقیه جوی قطعه یکدرم کان وجه مبرو بخشی ✽ بهتر از گنجهای
پر حراست ✽ زانچه داری متمتعی بردار ✽ کان دگر روزی کسی دگر است ✽ چون اعیاد و متعبدات اهل کتاب بر ماه قمری نیست و سال
شمسی است سیصد و شصت و پنجروز و خمس روز و ربع روزی تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسری پس در هر سال شمسی ایشان
سیزده ماه می باشد عدد سنه در حکم خدا دوازده ماه است پس حق سبحانه بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاد و احکام صوم
و حج و زکوة و عدت و غیر آن بدان مرتب ساخت و در بیان عدد آن فرمود إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ بدرستیکه شمار ماهای پسندیده است
عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا دوازده ماه است فِي كِتَابِ اللَّهِ در کتاب یاد در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است
خدای این حکم را يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ در روزیکه بیافرید آسمان و زمین را مِنْهَا از این دوازده ماه أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه
حرام است سه در هم پیوسته ذوالقعده و ذوالحجه و محرم و دیگر منفرد و آن ماه رجب است ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ اینست حساب درست در تمام
ماهها فَلَا تَظْلِمُوا پس ستم مکنید فِيهِنَّ درین چهار ماه أَنفُسَكُمْ بر نفسهای خود بارتکاب محرمات و هتک حرمت این اوقات جمهور علما
بر آنند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال مقاتلان از اهل شرک اگرچه در همه شهور ترک معاصی لازم است
اما تخصیص نمود این چهار ماه را بجهة شرف چه گناه درین ماهها مشابه است بگناه در حرم یا در حال احرام وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ و کارزار کنید با مشرکان
كَافَّةً با همه ایشان در اشهر حرم و غیر آن كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً چنانکه همه ایشان با شما کارزار میکنند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که
خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزکار انست بنصرت و حفظ آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستانس شده بود و در ماههای حرام
قتال میکردند و چون سه ماه متصل حرام بود بتنگ آمده گفتند ما سه ماه پی در پی بی تاراج و غارت تحمل نداریم پس قلمس کنانی صورتی برانگیخت
و در موسم ندا کرده ایستاده شده خطبه خواند که یا معشر العرب خدای شما درین سال محرم را حلال گردانید و حرمت او را تاخیر کرد بماه صفر
قول او را قبول نمودند باز سال دیگر منادی کرد که خدایتعالی درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال کرده گاه بودی که در اثنای محاربات ایشان
ماه حرام نو شدی حرمت او را تاخیر کردندی بماهی بعد از وی و او را حلال داشتندی و در هر سالی چهار ماه را حرام میداشتند اما اختصاص شهر حرم را
فرو گذاشته مجرد عدد را اختیار کردندی و اعتبار داشتندی و این عمل را نسی میگفتند حق سبحانه فرمود إِنَّمَا النَّسِيءُ جز این نیست که تاخیر حرمت
ماهی بماه دیگر زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ افزونی است در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله کفری دیگر است که با کفر ایشان انضمام
می یابد يُضَلُّ گمراه میگردانند و حفص يُضَلُّ بصیغه مجهول میخواند یعنی گمراه گردانیده میشود بِهِ بدین عمل الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند گمراهی
زیادت بر زیادت يُحِلُّونَهُ حلال میدارند نسی را از شهر حرم عَامًا در سالی و بجای او ماه دیگر حرام میکنند وَيُحَرِّمُونَهُ و حرام میدارند نسی را
عَامًا در سال دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت او میگذارند و در آن سال که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند
لِّيُوَاطِئُوا تا موافق سازند و تمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ شمار آنرا که خدای حرام کرده است چه گفته شد که ایشان اشهر حرم را چهار ماه میداشتند
فَيُحِلُّوا پس حلال میکنند برای موافق عدد مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه خدای حرام کرده است بی مراعات وقت زُيِّنَ لَهُمْ آراسته گردانیده شده است
برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای ایشان را وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
توفیق رشد و هدایت ندهد گروه کافران را در نتایج آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه را حرام میداشتند خلق از دست و زبان خود ایمن میشدند
مؤمنان مؤدب بدان سزاوار ترند که در همه ماهها مسلمانان را از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار بزبان و دست فرو گذارند که مکافات آزار آزار است

وعبارات اضرار همان اضرار قطعه آزار دل خلق مجو بی سببی : تا برنکشد یاربی نیم شبی : بر مال وجمال خویشتن تکیه مکن : کان را بشبی برند
واین را بتبی : نقلست که در سال نهم از هجرت که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام عازم غزوه تبوک شده هوا در غایت حرارت
بود واهل مدینه بسبب خشک سالی مقل الحال میگذرانیدند چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان اجتهاد وبسته عنان عزیمت بدان
صوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت وکثرت اعدای وقلت زاد وگرمی هوا بکراهیت طبعی در رفتن تکاسل میورزیدند آیت آمد
که یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید ما لکم چیست شما را که برای اعلای کلمه دین اذا قیل لکم چون گویند شمارا بجدی تمام :
انفروا بیرون روید فی سبیل الله در راه خدای وجهاد کنید با اعدای دین اثاقلتم گران جنبید ودرنگ کنید یعنی مایل شوید الی الارض
بسوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بمزروعات ارض وثمار آن ارضیتم آیا راضی شدید وخورسند گشتید بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا
من الآخرة از ثواب آخرت اینچنین مکنید ودنیا را بآخرت مگزینید فما پس نیست متاع الحیوة الدنیا برخورداری از زندگانی دنیا فی
الآخرة در جنب سرای آخرت ونعیم آن الا قلیل مگر اندکی مختصر وهیچ عاقل بزرگتر را از دست ندهد برای خردتر نظم
متاع این جهان فانی معیوب : نعیم الجنان باقی ومرغوب : چرا کس دولت باقی گذارد : به نعمتهای فانی سر در آرد الا تنفروا اگر
بیرون بروید بجبری که شما را فرمان شده یعذبکم عذاب کند خدای شما را عذابا الیما عذابی دردناک بآنکه دشمن را بر شما ظفر دهد
یا بسببی از اسباب شما را هلاک کند ویستبدل وبدل کند شما را قوما غیرکم بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن وابنای فارس
ولا تضروه شیئا وزیان نتوانید رسانید چیزی مر خدای را که بی نیاز است از همه یا رسول را در پناه عصمت اوست والله علی کل شیء
وخدای بر همه چیز از تغییر وتبدیل قدیر توانا است الا تنصروه اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زود باشد که خدای او را یاری کند ودر مستقبل او را فرو نگذارد
چنانچه در ماضی فرو نگذاشته فقد نصره الله پس بدرستی که نصرت کرد او را خدای اذ اخرجه الذین کفروا آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند
کافران از مکه وحق سبحانه او را دستوری خروج داد ثانی اثنین در حالتیکه دویم دو تن بودند ونصرت داد اذ هما بوقتیکه بودند هر دو فی الغار
در غار ثور وآن غاری است بر اعلی جبل ثور اطحل در جانب یمنی از مکه به نیم ساعتی از ساعات زمانی ودر آن وقت کسی بدانجا نرسیده در عادت واهل صحاری
از نزول در آن فارغ بودند پس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام شب پنجشنبه غره ربیع الاول از شهر مکه از خانه صدیق رض برفاقت وی
بیرون آمده بدان غار توجه نمود وشب در انجا بیتوتت فرمود وروز دیگر کفار بطلب آنحضرت علیه الصلوة والسلام بیرون آمده پی بدر غار آوردند
وحق سبحانه در همان شب درخت مغیلان بر در غار رویانید وگفته اند جفت کبوتر وحشی را امر کرد تا انجا آشیانه گرفته بیضه نهادند وعنکبوت را
الهام داد که تا بدر غار بتند کما قیل شعر ظنوا الحمام وظنوا العنکبوت علی : خیر البریة لم تنسج ولم تحم : القصة
کفار بدر غار رسیده بسبب آن حالات که دلالت بر خلو مقام از سید انام علیه الصلوة والسلام داشت متعرض غار نشدند وصدیق رض میگفت
یا رسول الله اگر یکی ازین مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند خواجه کاینات علیه افضل الصلوة والتسلیمات فرمود که ما ظنک باثنین
الله ثالثهما یکی از دلایل وبراهین افضلیت صدیق رض این حدیث واین صحبت واین یاری است حق سبحانه ازین حال خبر میدهد اذ یقول
چون گفت پیغمبر لصاحبه مر یار خود را یعنی ابوبکر صدیق رض این حدیث لا تحزن اندوه مخور ان الله بدرستیکه خدای معنا با ما است
بنصرت بر اعادی وعصمت از عوادی فانزل الله پس فرو فرستاد خدای سکینته رحمت خود را که سبب آرامش است علیه بر رسول
واشهر آنست که بر صدیق رض بجهت آنکه از روی شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود وشیخ فرید الدین عطار قدس سره العزیز در باب نزول
سکینه بر صدیق رض فرموده نظم خواجه اول که اول یار اوست : ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست : چون سکینه شد ز حق منزل برو
گشت مشکلهای عالم حل برو : وایده وقوت داد خدای پیغمبر خود را بجنود بلشکرهای ملایک که شما لم تروها ندیدید ایشان را یعنی فرشتگان فرستاد
تا در غار حراست وحفاظت او نمودند یا مراد ملایک منزله اند در بدر واحزاب وحنین وجعل وگردانید کلمة الذین کفروا کلمه آنها را که کافر
شدند السفلی فروتر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر میشد خوار وبیمقدار ساخت وکلمة الله وکلمه خدای یعنی دعوت اسلام

بالتوحید

بالتوحید یا کلمه شهادت هی العلیا آن بلندتر ورفیع قدر وعالی تر است والله عزیز وخدای غالب است عزیز گرداند اهل توحید را حکیم داناست
خوار سازد اهل شرک را ومقصود از ایراد قصه غار در اثنای امر بغزوه تبوک آنست که اگر شما امی کار بر آن جهاد یاری نکنید پیغمبر مرا من او را
یاری کنم چنانچه در آن محل که با او کس پیش نبود وتمام صنادید قریش بقصد او برخواسته بودند من او را یاری کردم واز میان دشمنانش
بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضه قدرت من است وما النصر الا من عند الله نظم یاری از من جو نه از خیل وسپاه :
راز با من گوی نه با میر وشاه : هر کرا یاری کنم برتر شود : هر کرا دور افکنم ابتر شود انفروا بیرون روید بغزوه تبوک خفافا سبک باران
وثقالا وگران باران ومفسران را در خفاف وثقال اقوال است حاصلش آنست که مراد سوارانند وپیادگان یا تندرستان و
بیماران یا جوانان وپیران یا درویشان وتونگران یا بی سلاحان ومتسلحان یا عزبان وکدخدایان یا لاغران وفربهان یا متفردان
وعیالداران وسلمی رح میگوید سبکروحان وبار کشان طاعت وگران باران از مباشرت مخالفات امام قشیری رح میگوید که خفاف
آنانند که از بند شهود ما سوی آزاد انند وثقال ایشانند که بقید تعلقات مقیدانند در بحر الحقایق آورده که خفاف مجذوبانند از کشش عنایت
بر راه سلوک در آمده وثقال سالکانند که بپرورش هدایت متوجه جذبه حقانی شده هر دو طایفه در راه اند یکی ببال کشش می
پرد ویکی بپای کوشش راه میبرد آنکه بپا میرود در هر قدمی عالمی زیر پا میکند وآنکه ببال اقبال می پرد بدم بساط مشاهده
ما سوی را طی میکند نظم مرد عارف چون بدان پر می پرد : در دمی از نه فلک هم بگذرد : سیر زاهد هر دمی یکروزه راه : سیر
عارف هر زمان تا تخت شاه در اسباب نزول مذکور است که جمعی بهانه ضایع شدن ضیاع وپریشانی کارهای این جهان داعیه تخلف از
از غزوه تبوک میداشتند حق سبحانه عذر ایشان را قبول نکرد وفرمود که بیرون روید آنها که سبکبار از مال ومنال وآنها که گرانید با حمال اثقال
وجاهدوا وجهاد کنید باموالکم بمالهای خود که تهیه زاد وسلاح کنید وانفسکم وبنفسهای خود که مباشرت کارزار کردید فی سبیل الله در
راه خدای ذلکم این بیرون رفتن وحرب کردن خیر لکم بهتر است مر شما را از تخلف وترک آنها ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید ثواب
جهاد وعقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مردمان را بغزوه تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند
جمعی مسارعت نمودند وفرمان را بسمع اطاعت شنودند وآن اکابر مهاجران وانصار بودند وبعضی ضعفای مومنان را گران آمد با فرمان خدای وحکم
رسول را بر هوای نفس اختیار کردند وبرخی دستوری اقامت وتخلف طلبیده وانها منافقان بودند ودر شان ایشان نازل شد که
لو کان اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی عرضا خواسته دنیوی قریبا نزدیک بفرا گرفتن وسفرا قاصدا سفری میانه وآسان
لاتبعوک هر آینه پیروی تو میکردند بطمع مال ولکن بعدت لیکن دور شد علیهم الشقة بر ایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد
وسیحلفون بالله وزود باشد که سوگند خورند بخدای این خبر از معجزات قرآن است که قبل از وقوع بیان میکند که چون از تبوک باز آئی متخلفان
بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که لو استطعنا اگر توانستمی سفر کردن واستطاعت داشتمی لخرجنا هر آینه بیرون می آمدیم معکم با شما
ودر مرافقت موافقت مینمودیم یهلکون انفسهم هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب میسازند والله
یعلم وخدای میداند انهم لکاذبون بدرستیکه ایشان هر آینه دروغ گویانند عفا الله عنک وعاله است حق سبحانه وتعالی
پیغمبر خود را علیه الصلوة والسلام میگوید عفو کناد خدای از تو وعادت مردم میباشد که دعا کنند کسی را بالعفو ورحمت ومغفرت بی
وقوع خطای از وی چنانچه مثلا کسی تشنه را آب دهد او گوید غفر الله لک یا در جواب عاطس حامد میگوید یرحمک الله وبرخی برانند
که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مستاذنان را اجازت تخلف داد حق سبحانه ترا عفو کرد وبر این تقدیر خطاب با پیغمبر علیه
الصلوة والسلام باشد یعنی در گذراند خدای از تو لم اذنت لهم چرا دستوری دادی در باز ایستادن مر ایشان را وعذرهای حیله
آمیز ایشان را شنیدی بایستی که باجازت مبادرت نمی نمودی حتی یتبین تا وقتیکه روشن می شد لک مر ترا الذین صدقوا آنها که
راست گفتند در اعتذار وتعلم الکاذبین وتو میدانستی دروغ گویان را لا یستاذنک دستوری نمی طلبند از تو الذین یومنون

۵ آنکسانیکه بتحقیق و یقین ایمان دارند بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ بخدای و بروز بازپسین اَنْ يُّجَاهِدُوْا از آنکه جهاد کنند بِاَمْوَالِهِمْ
وَاَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود وَاللهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست بِالْمُتَّقِيْنَ بحال پرهیزکاران از تخلف اِنَّمَا يَسْتَاْذِنُكَ جز این نیست
که دستوری می‌جویند از تو در تخلف الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ آنانکه ایمان ندارند بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ بخدای و بروز قیامت وَارْتَابَتْ و در
شک افتاده است قُلُوْبُهُمْ دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده‌اند فَهُمْ فِيْ رَيْبِهِمْ پس ایشان در شک خود
يَتَرَدَّدُوْنَ سرگردان و متحیر میگردند وَلَوْ اَرَادُوا الْخُرُوْجَ و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بغزوه لَاَعَدُّوْا لَهٗ هر آینه
آماده میکردند برای خروج عُدَّةً از ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند وَلٰكِنْ كَرِهَ اللهُ انْبِعَاثَهُمْ و لیکن
کراهت داشت و نه پسندید خدای برانگیختن ایشان را درین سفر فَثَبَّطَهُمْ پس بازداشت ایشان را و ترس و کاهلی بر ایشان گماشت وَقِيْلَ
اقْعُدُوْا و گفته شد مر ایشان را که بنشینید در خانها مَعَ الْقٰعِدِيْنَ با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و معلولان گویند این
سخن حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام بود یا بعضی از ایشان با بعضی میگفتند و بصحت رسیده که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع
مقرر شد عبدالله بن ابی بن سلول با جوقی از منافقان بیرون آمد مقابل ذباب نزول کرد چون لشکر اسلام از آن منزل تا منزل دیگر که حرکت
کویند کوچ کردند وی با مردم خود تخلف نموده و بازگشت این خبر بحضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام رسید فرمود اگر در وی خیری
با ما همراهی نمودی منت دارید که از شر اشرار خلاص شدید حق سبحانه و تعالی موافق قول آنحضرت آیت فرستاد که لَوْ خَرَجُوْا اگر
بیرون آمدندی فِيْكُمْ در میان شما مَا زَادُوْكُمْ نیفزودندی شما را اِلَّا خَبَالًا مگر تباهی و بدی و غدر وَلَاَوْضَعُوْا و هر آینه در می
ساختند خِلٰلَكُمْ در میان شما سخن چینی و غمازی و فساد ذات البین يَبْغُوْنَكُمُ الْفِتْنَةَ می‌جستند برای شما فتنه یعنی مخافت
و در میان شما می افکندند یا شما را از جنگ رومیان می‌ترسانیدند وَفِيْكُمْ و در میان شما سَمّٰعُوْنَ لَهُمْ جاسوسانند مر ایشان را
که خبر شما بدیشان میرسانند وَاللهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست بِالظّٰلِمِيْنَ بستمکاران یعنی منافقان لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ هر آینه
طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب و پریشانی امر ترا مِنْ قَبْلُ پیش ازین در غزوه احد که از تو بازگشتند و در حرب
خندق که گفتند یا اهل یثرب لا مقام لکم وَقَلَّبُوْا و بگردانیدند لَكَ الْاُمُوْرَ برای تو کارها را یعنی مکائد و حیل در ابطال امور
تو انگیختند حَتّٰى جَآءَ الْحَقُّ تا بیامد نصرت الٰهی وَظَهَرَ و غالب شد اَمْرُ اللهِ کار خدای بر کار ایشان تا دین تو بلندی یافت
وَهُمْ كٰرِهُوْنَ و ایشان ناخواهندگانند نصرت و دولت ترا اما چون خدای میخواهد کراهت ایشان را اثری نیست بیت
چون ترا اندر حریم قرب خود ره داد شاه ٭ از نفیر پرده دار و طعن دربان غم مخور ٭ آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه افضل
الصلوٰة جد بن قیس را گفت هل لک فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء هیچ شاید بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان
سرهای خوب و کنیزان نیکو بگیری جد بن قیس گفت انصار میدانند که من مشعوفم بنساء می‌ترسم که چون زنان بنی الاصفر را ببینم از
ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیت آمد که وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ يَّقُوْلُ کسی باشد که گوید ائْذَنْ لِّيْ دستوری ده مرا در تخلف
ازین غزوه وَلَا تَفْتِنِّيْ و مرا در فتنه میفکن اَلَا فِي الْفِتْنَةِ بدانکه ایشان در فتنه سَقَطُوْا افتاده‌اند که ظهور نفاق ایشانست
وَاِنَّ جَهَنَّمَ و درستیکه مهابت غول دوزخ لَمُحِيْطَةٌ فراگیرنده است و احاطه کننده بِالْكٰفِرِيْنَ بناگرویدگان اِنْ تُصِبْكَ
اگر برسد ای محمد در بعضی از غزوها حَسَنَةٌ نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر تَسُؤْهُمْ اندوهگین کند ایشان را از فرط حسد
که دارند وَاِنْ تُصِبْكَ و اگر برسد بتو در برخی از جنگها مُصِيْبَةٌ جراحتی و شدتی چنانچه در حرب احد واقع شد يَّقُوْلُوْا
گویند از روی خودپرستی قَدْ اَخَذْنَا بدرستیکه گرفتیم ما اَمْرَنَا احتیاط کار خود را مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی دوراندیشی کردیم و
بدین حرب نرفتیم وَيَتَوَلَّوْا و برگردند از مجلسهای خود وَّهُمْ فَرِحُوْنَ و ایشان شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود
قُلْ بگوای پیغمبر لَّنْ يُّصِيْبَنَآ هر آینه نرسد ما را اِلَّا مَا كَتَبَ اللهُ لَنَا مگر آنچه نوشته است خدای برای ما در لوح محفوظ از غنیمت

وهزیمت

و هزیمت و سرا و ضرا و دولت و نکبت هُوَ مَوْلٰىنَا اوست یار ما و سازنده کار ما وَعَلَى اللهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُوْنَ باید که توکل کنند مؤمنان که نتیجه توکل بر خدای حصول مرادات است و کفایت مهمات و ایمنی از آفات قُلْ بگوای محمد مر سائر
هَلْ تَرَبَّصُوْنَ بِنَآ آیا چشم میدارید با یعنی انتظار نمیبرید که با ما رسد اِلَّآ اِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرت است اگر
بکشیم و شهادت است اگر کشته شویم وَنَحْنُ و ما نَتَرَبَّصُ بِكُمْ چشم میداریم بشما یکی از دو چیز اَنْ يُّصِيْبَكُمُ اللهُ آنکه بر
ساند بشما خدای بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهٖ عذابی از نزدیک خود چون صیحه و رجف و خسف تا هلاک شوید اَوْ بِاَيْدِيْنَا یا بر
ساند شما عذابی بدستهای ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم فَتَرَبَّصُوْٓا پس انتظار برید از آنکه ما میخواهید اِنَّا مَعَكُمْ
مُّتَرَبِّصُوْنَ بدرستیکه ما با شما منتظرانیم از آنکه ما میخواهیم آورده که جد بن قیس با حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام
گفت من اجازت تخلف میطلبم چه آمدن من بحرب بنی الاصفر متعذر است اما لشکر ترا بمال خود مددکاری مینمایم آیه آمد که قُلْ بگو
ای محمد در جواب اَنْفِقُوْا نفقه کنید امر است بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید طَوْعًا خواه بطوع و رغبت اَوْ كَرْهًا
و خواه بکره و نفرت بهیچ وجه لَّنْ يُّتَقَبَّلَ مِنْكُمْ قبول کرده نخواهد شد از شما اِنَّكُمْ كُنْتُمْ بدرستیکه شما هستید قَوْمًا فٰسِقِيْنَ
گروهی بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافران قبول نیست وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشان را اَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ
از آنکه قبول کرده شود از ایشان نَفَقٰتُهُمْ نفقهای ایشان اِلَّآ اَنَّهُمْ مگر آنکه ایشان كَفَرُوْا بِاللهِ کافر شدند بخدای
وَبِرَسُوْلِهٖ و بفرستاده وی وَلَا يَاْتُوْنَ الصَّلٰوةَ و نمی آیند بنماز و جماعت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام اِلَّا وَهُمْ كُسَالٰى مگر که
ایشان کاهلانند یعنی بنماز می آیند بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت وَلَا يُنْفِقُوْنَ و نفقه نمیکنند در راه خدای اِلَّا وَهُمْ
كٰرِهُوْنَ مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که بادای آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب
و عتاب نمی‌ترسند فَلَا تُعْجِبْكَ پس باید که ترا در شگفت نیارد خطاب با آنحضرت است و مراد امت مؤمنان را می فرماید که متعجب
نگرداند شما را اَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان وَلَآ اَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال و اولاد وبال است مر ایشان را اِنَّمَا يُرِيْدُ اللهُ
جز این نیست که میخواهد خدای لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا تا عذاب کند خدای ایشان را بدانها فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بسبب تعب
و مشقت در جمع مال و حفظ و آنچه بدایشان میرسد از مصایب فرزندان وَتَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ و بیرون رود در وقت نزع جانهای
ایشان از ابدان بصعوبت بسیار وَهُمْ كٰفِرُوْنَ و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر بمیرند نه مال ایشان را دست گیرد و نه فرزندان
بفریاد ایشان رسند رباعی چون مرگ کشد گردن گردان در بند ٭ نتوان بستیزه جست ازان خم کمند ٭ وان لحظه که دست
اجل از پای افکند ٭ نی مال بفریاد رسد نی فرزند وَيَحْلِفُوْنَ بِاللهِ و سوگند میخورند بخدای اِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ که ایشان از جمله شما اند
یعنی از اهل اسلام اند وَمَا هُمْ مِّنْكُمْ و نیستند ایشان از شما بجهت بطلان کفر وَلٰكِنَّهُمْ و لیکن ایشان قَوْمٌ يَّفْرَقُوْنَ گروهی اند که
می‌ترسند از شما که با ایشان از قتل و اسر آن کنند که با مشرکان میکنند پس بتبعیت اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُوْنَ مَلْجَاً اگر بیابند
پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره اَوْ مَغٰرٰتٍ یا غارها در کوهها یا سردابها اَوْ مُدَّخَلًا یا سوراخی که در آنجا
توانند خزید لَّوَلَّوْا اِلَيْهِ هر آینه روی میگردانیدندی بدان از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُوْنَ و ایشان می‌شتابند شتافتنی که منع کسی باز
نگردانند چون اسپ سرکش آورده که چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام قسمت غنیمت می‌فرمود ابوالجواظ منافق
گفت صاحب خود را می بینید که صدقات شما را بر اعیان غنم میدهد و گمان می برد که عدل میکند آیه آمد که وَمِنْهُمْ و از منافقان
مَّنْ يَّلْمِزُكَ کسی هست که عیب میکند ترا فِي الصَّدَقٰتِ در قسمت صدقها و گفته اند آیت در شان ابن ابوالخویصره یعنی حر
قوص بن زهیر که سر خوارج بود فرود آمده که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت علیه الصلوٰة والسلام بجهت تألیف قلوب
نومسلمانان چیزی وافر از غنایم بدیشان داد و او بر آن طعن کرد یا طلای غیر خالص که مرتضی علی کرم الله وجهه از یمن فرستاده بود و حضرت

عليه الصلوٰة والسلام تمام ازانجا بر کسی از اشراف عرب عطا فرمود جرأت نموده با حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام گفت اعدل یا رسول الله
و حضرت علیه الصلوٰة والسلام در جواب او گفت وَيْلَكَ اَنَا لَمْ اَعْدِلْ فَمَنْ يَعْدِلُ وانحضرت علیه الصلوٰة والسلام او را و قوم او را مارقین
لقب نهاد و در ینابیع مذکور است که مرتضی علی کرم الله وجهه را فرمود که تو بان قوم قتال کنی و ثعلبی رح در تفسیر خود از ابو سعید خدری رض نقل
میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی رض با ایشان قتال کرد و تفسیر این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت و گفته اند عیب کننده
قسمت شعب بن قشیر بود که در قسمت غنایم طعن میکرد و غرضش جز نفع خود نبوده چنانچه میفرماید فَاِنْ اُعْطُوا پس اگر داده شوند مِنْهَا از صدقات
چندانچه دل خواه ایشان باشد رَضُوا بپسندند آن قسمت را وَاِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا واگر داده نشوند از آن بموجب اراده ایشان که داعیه دارند
اِذَا هُمْ يَسْخَطُوْنَ آنگاه ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند وَلَوْ اَنَّهُمْ رَضُوْا و اگر ایشان بپسندند مَا اٰتٰهُمُ اللّٰهُ آنچه
دهد ایشانرا خدای وَرَسُوْلُهٗ و فرستاده او از غنیمت و صدقه و بدان خرسند گردند وَقَالُوْا و گویند حَسْبُنَا اللّٰهُ بس است
ما را فضل خدای سَيُؤْتِيْنَا اللّٰهُ زود باشد که بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خود غنیمتی دیگر وَرَسُوْلُهٗ و فرستاده او نیز
عطا کند ما را بیشتر از ین که حالا عطا فرمود اِنَّا اِلَى اللّٰهِ بدرستیکه ما بخدای رٰغِبُوْنَ بازگردیده کانیم و امید دارندگان هر
آئینه این بهتر باشد ایشانرا زیراکه رضا بقسمت سبب بهجت است و جزع در آن موجب محنت سلمی از ابراهیم ادهم قدس سرهما
نقل میکند که هر که بمقادیر خرسند شد از غم و ملال باز رست بیت رضا بداده بده وز جبین گره بگشای ؛ که بر من و تو در اختیار
نگشاد است و در همین معنی فرموده بیت بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی ؛ خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی ؛
پس بیان مصارف صدقات میکند تا دانند که آنچه حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰة والسلام در قسمت غنایم کرد عین صواب
بوده اِنَّمَا الصَّدَقٰتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوٰة لِلْفُقَرَآءِ مر درویشان راست وَالْمَسٰكِيْنِ و بیچارگان را
امام اعظم رح میفرماید که فقیر آنست که سوال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سوال کند بواسطه کفاف
حال ندارد و نزد امام شافعی رح بر عکس این است وَالْعٰمِلِيْنَ عَلَيْهَا و دیگر مر عمل کنندگان راست بران یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل
آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوْبُهُمْ و قومیکه بهم آورده شده است که دلهای ایشان یعنی اسلام آورده اند اما نیتهای ایشان هنوز خالص نیست
بجهت تالیف دل ایشان باسلام ایشانرا محظوظه باید ساخت و مؤلف قلوب اشراف عرب بودند که حضرت رسالت پناه علیه
الصلوٰة والسلام نظر بر الفت دلهای ایشان بدین حق و ترغیب اسلام امثال ایشانرا از غنایم چنین قسمی کامل داد چون ابو سفیان
و عیینه بن حصن و اقرع بن حابس و غیر آن و چون سهم مؤلف قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد که بعد از ظهور اسلام و غلبه مسلمانان
باجماع صحابه ساقط شده است وَفِى الرِّقَابِ و دیگر زکوٰة برای صرف کردن است در گشادن گردنهای بندگان از ربقه بندگی
مراد بنده است که خود را از خواجه باز میخرد و در ادای نجوم کتابت او را بزکوٰة مدد باید کرد و امام مالک و امام احمد رح بر آنند
که بمال زکوٰة بنده باید خرید و آزاد باید کرد وَالْغٰرِمِيْنَ و دیگر وامداران مفلس که برای خود قرض کرده باشند و در غیر معصیت صرف
وَفِىْ سَبِيْلِ اللّٰهِ و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای بانکه نفقه کنند بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند ساختن
پل و رباط ازین جمله است وَابْنِ السَّبِيْلِ و دیگر راه گذریکه از مال خود درمانده باشد حق سبحانه برای این جماعت فرض کرده از زکوٰة را
فَرِيْضَةً فرض کردنی مِّنَ اللّٰهِ ثابت از نزدیک خدای وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست بمستحقان حَكِيْمٌ حکم کننده است بقسمت
بروجهی که شاید و باید نظم حق تعالی چون در قسمت گشاد ؛ هر کسی را آنچه می بایست داد ؛ نیست واقع اندران قسمت غلط
بنده را خواهی رضا خواهی سخط ؛ آورده اند که جلاس و اصحاب او چون رفاعه و سماک و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده
بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم علیه الصلوٰة والسلام خالی نبود و در خلای آنحضرت عم را چیزها ی که زبان را حدادی آن
نیست میکردند یکی گفت خاموش باشید اگر بسمع آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام رسد جمیع شما رسوا شید گفتند محمد علیه الصلوٰة
والسلام

والسلام گوش شنو دارد ما هرچه میخواهیم میگوئیم و چون پیش او رویم و سوگند میخوریم که نگفته ایم با ور میکند یا نبتل بن حارث بوسه سخن چینی کردی
و اسرار مسلمانان با منافقان در میان نهادی و چون او را منع کردندی گفتی محمد مردی سخن شنو است ما نفی و اثبات هرچه میگوئیم قبول
میکند آیت آمد وَمِنْهُمُ و از منافقان الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ النَّبِىَّ آنانند که می آزارند پیغمبر را وَيَقُوْلُوْنَ هُوَ اُذُنٌ و میگویند او مردی
سخن شنو است که هرچه با او میگویند استماع میکند قُلْ بگو ای محمد ایشانرا که اُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ شنونده خیر است مر شما را یعنی او اذن
است نه بروجهی که شما از روی مذمت میگوئید بلکه شنونده و قبول کننده نیکو است يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ تصدیق میکند خدا را در هرچه گفته او
و میگوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِيْنَ و تصدیق میکند مومنان را و سخن ایشانرا بعز قبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان
وَرَحْمَةٌ و او سبب رحمت لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مر آنکسانرا که اظهار ایمان کردند مِنْكُمْ از شما یعنی نه آنست که بقول شما دانا نیست
صدق و کذب شما میداند اما پرده از روی کار شما بر نمیدارد و از روی رحمت و رفق بر شما مینماید وَالَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ و آنانکه می آزارند
بقول و فعل رَسُوْلَ اللّٰهِ فرستاده خدای را لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ اَلِيْمٌ عذابی دردناک در آخرت يَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ
سوگند میخورند بخدای لَكُمْ برای شما ای مسلمانان برانکه منافق نیستند لِيُرْضُوْكُمْ تا شما را خشنود سازند از خود
وَاللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ وخدای و رسول او اَحَقُّ سزاوارترند اَنْ يُّرْضُوْهُ آنکه خشنود سازند از خود منافقان وی را یعنی رسول الحق
در ایذا و ارضای رسول است و گفته اند خدا یرا و توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضائین دارد یعنی خشنودی خدای وابسته خشنودی
رسول او است پس خدا و رسول خدای را خشنود باید ساخت اِنْ كَانُوْا مُؤْمِنِيْنَ اگر هستند مؤمنان چنانچه گمان می
برند اَلَمْ يَعْلَمُوْٓا آیا نمیدانند اَنَّهٗ مَنْ يُّحَادِدِ اللّٰهَ آنکه هر کس خلاف کند با خدای وَرَسُوْلَهٗ و با رسول او و از حد درگذراند
فَاَنَّ لَهٗ پس سزاوار است آنکه باشد مر او را نَارَ جَهَنَّمَ بر آتش دوزخ خَالِدًا فِيْهَا در حالتیکه جاوید باشد دران ؛
ذٰلِكَ آن خلود در دوزخ الْخِزْىُ الْعَظِيْمُ و رسوائی بزرگ است در اسباب نزول از قول مجاهد آورده اند که منافقان
در میان یکدیگر پیغمبر خدا را سخن آزمائی و متردد رای میگفتند و تفسوس و استهزا سخنان او ادا میکردند و بعضی از ایشان
تنا می بردند که چه بودی که ما را صد تازیانه زدندی و از اسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما باشدی این آیت نازل شد
يَحْذَرُ الْمُنٰفِقُوْنَ حذر میکنند منافقان اَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ از آنکه فرود آمده شود بر مومنان سُوْرَةٌ سوره از قران ؛
تُنَبِّئُهُمْ که بیاگاهاند آن سوره و خبر دهد مومنانرا بِمَا فِىْ قُلُوْبِهِمْ بآنچه در دل منافقان است از کفر و نفاق
قُلِ اسْتَهْزِءُوْا بگو ای محمد ایشانرا که فسوس دارید امر تهدید و توبیخ است یعنی استهزا کنید که جزا خواهید یافت و خبر آن
است که بدان تفضیح شما اِنَّ اللّٰهَ مُخْرِجٌ بدرستیکه خدای ظاهر کننده است مَّا تَحْذَرُوْنَ آنچیز را که میکنید از اظهار آن
یعنی مساوی اخلاق و اوصاف که شما راست آورده اند که در غزوه تبوک و دیعت بن ثابت با جمعی از منافقان پیش حضرت رسالت
پناه علیه الصلوٰة والسلام میرفتند و میگفتند به بینید این مرد یعنی محمد صلی الله علیه وسلم را که می خواهد حصارهای شام بگیرد
و در قصور ملوک آن دیار مقام سازد این سخن بنور نبوت بر باطن آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام ظاهر شد با عمار یاسر رض
فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان استفسار نمائی که چه میگفتند اگر انکار نمایند بگو چنین و چنین گفتند عمار رض پیغام بایشان
و ایشان پیش آنحضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخن بر سبیل هزل و بازی چنانچه داب رهگذریان باشد میگفتیم آیت آمد که وَلَئِنْ
سَاَلْتَهُمْ و اگر پرسی ای محمد منافقانرا که چه میگفتند لَيَقُوْلُنَّ هر آئینه گویند اِنَّمَا كُنَّا جز این نیست که بودیم ما نَخُوْضُ مسافران
وَنَلْعَبُ و خوض میکردیم در هر نوع از سخنان و بازی میکردیم در آنچه میگفتیم قُلْ بگو ایشانرا بر سبیل توبیخ اَبِاللّٰهِ لیکن بخدای
وَاٰيٰتِهٖ و سخنان وی وَرَسُوْلِهٖ و بفرستاده وی كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُوْنَ هستید شما که استهزا میکنید و استهزا باینها نشاید لَا
تَعْتَذِرُوْا اعذار مگوئید که عذر شما دروغ محض است قَدْ كَفَرْتُمْ بدرستیکه اظهار کفر کردید شما بطعن در رسول علیه الصلوٰة والسلام

بَعْدَ اِيمَانِكُمْ بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید اِنْ نَعْفُ اگر عفو کنیم عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ از گروهی از شما که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر بود از ایشان
که توبه کرد و از حق تعالی درخواست کرد که شرف شهادت دریابد و در حرب یمامه شهید شد نُعَذِّبْ طَائِفَةً عذاب کنیم طائفه دیگر را
بِاَنَّهُمْ كَانُوا بسبب آنکه ایشان هستند مُجْرِمِينَ گناهکاران باصرار بر نفاق اَلْمُنَافِقُونَ مردمان منافقان که سیصد نفر بودند وَالْمُنَا
فِقَاتُ و دیگر زنان منافقه که صد و هفتاد بودند بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ برخی از ایشان از برخی دیگراند یعنی همه مشابه یکدیگرند در نفاق و شقاق
يَاْمُرُونَ می فرمایند بِالْمُنْكَرِ بکار زشت که کفر است یا معصیت یا تکذیب پیغمبر علیه الصلوة والسلام وَيَنْهَوْنَ و باز میدارند عَنِ الْمَعْرُوفِ
از نیکوئی که ایمان است یا طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام وَيَقْبِضُونَ و فرا میگیرند اَيْدِيَهُمْ
دستهای خود را یعنی فرو می بندند از خیرات و صدقات یا رفع برای دعا و مناجات سلمی رح فرموده از معاونت ضعفا و ارباب حاجات
نَسُوا اللهَ ترک کردند فرمان برداری خدا را فَنَسِيَهُمْ پس فروگذاشت خدای ایشانرا و باز داشت فضل خود از ایشان اِنَّ
الْمُنَافِقِينَ بدرستیکه منافقان زن و مرد ایشان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند بیرون روندگان از دایره ایمان وَعَدَ اللهُ الْمُنَافِقِينَ وعده دا
ده است خدای مردان منافق را وَالْمُنَافِقَاتِ و زنان منافقه را وَالْكُفَّارَ و ناگرویدگان را از مرد و زن نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ
فِيهَا جاوید باشند در ان هِيَ حَسْبُهُمْ آن آتش بس است مر ایشانرا برای عقوبت وَلَعَنَهُمُ اللهُ و دور کرده است خدای ایشانرا
از رحمت خود وَلَهُمْ و مر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی پاینده که انقطاع نیابد یا در دنیا عذابی پیوسته دارند که آن تعب
نفاق و رنج حسد است : رباعی : ای آنکه ز تیره حالی و بدروزی : در باطنت آتش نفاق افروزی : در هر نفست شعله غم مستعر است
میسوز در آن شعله که خوش میسوزی كَالَّذِينَ ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی امم ماضیه
كَانُوا اَشَدَّ مِنْكُمْ بودند سخت تر از شما قُوَّةً از روی قوت یعنی از شما قوی تر بودند وَاَكْثَرَ و بیشتر بودند از شما اَمْوَالًا
وَاَوْلَادًا از روی مال و اولاد یعنی مال و فرزندان ایشان بیش از شما بود فَاسْتَمْتَعُوا پس بهره گرفتند بِخَلَاقِهِمْ بنصیب خود از
لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره بر داشتند فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ پس شما تمتع گرفتید بنصیب خویش از آرزوهای فانی كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ
همچنانکه تمتع یافته بودند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما بِخَلَاقِهِمْ به بهره خویش وَخُضْتُمْ و خوض کردید و شروع نمودید در
باطل كَالَّذِي خَاضُوا همچو خوضی که گذشتگان خوض نمودند و بران فتنه اُولٰئِكَ آنگروه حَبِطَتْ نابود شد و تباه گشت اَعْمَالُهُمْ
۵۵ کردارهای ایشان فِي الدُّنْيَا در دنیا که مال و فرزند ایشان با ایشان وفا نکرد وَالْآخِرَةِ و در آخرت که ثوابی بران عملها
مترتب نگشت وَاُولٰئِكَ و آنگروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان اند زیان زدگان در هر دو جهان اَلَمْ يَاْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان یعنی منافقان
که بلذات دنیا مغرور و از تحصیل لذات باقیه مهجورند نَبَاُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ خبر عذاب و نکال آنانکه پیش از ایشان بودند قَوْمِ
نُوحٍ گروه نوح که بطوفان غرق شدند وَعَادٍ و گروه عاد بباد صرصر هلاک گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که برجفه و صیحه مردند وَقَوْمِ اِبْرَاهِيمَ علیه السلام
و گروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شده اند و نمرود به نیش پشه زهر هلاکت چشید وَاَصْحَابِ مَدْيَنَ و اهل مدین که قوم شعیب علیه الصلوة و
بودند که بعذاب یوم الظله هلاک گشتند وَالْمُؤْتَفِكَاتِ و اهل دیهها زیر و زبر شده یعنی قوم لوط علیه السلام که بچه نوع هلاک شدند ۵
اَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ آمدند بهمه ایشان فرستادگان ما بِالْبَيِّنَاتِ با حجتهای روشن و نشانهای درست فَمَا كَانَ اللهُ پس نبود
خدای لِيَظْلِمَهُمْ که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشانرا عذاب فرستد وَلٰكِنْ كَانُوا ولیکن بودند ایشان اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
که بر نفسهای خود ستم کردند بر کفر و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند وَالْمُؤْمِنُونَ و مردان مؤمن وَالْمُؤْمِنَاتُ و زنان مؤمنه بَعْضُهُمْ
برخی ایشان اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگرند در تعاون و تناصر يَاْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ می فرمایند بنیکوئی که ایمان و فرمان برداری
است وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز میدارند از بدی که کفر و گنهکاری است وَيُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ و بپای میدارند نماز را با شرایط آن
وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ و میدهند زکوة را با داب متعلقه بدان وَيُطِيعُونَ اللهَ و فرمان می برند خدای را وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در همه امور

اولئک

اُولٰئِكَ آنگروه سَيَرْحَمُهُمُ اللهُ زود باشد که رحمت کند خدای بر ایشان اِنَّ اللهَ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای غالبست هرچه خواهد کند
حَكِيمٌ داناست بوضع هر شئی در موضع آن وَعَدَ اللهُ وعده داد خدای الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مردان مؤمن و زنان مؤمنه را
جَنّٰتٍ تَجْرِي بوستانهای مشتمل بر میوه که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها خٰلِدِينَ فِيهَا جاوید مانند دران
وَمَسٰكِنَ طَيِّبَةً و دیگر وعده داد که ایشانرا مسکنهای پاکیزه و خوش فِي جَنّٰتِ عَدْنٍ در بهشتهای پاینده جنات عدن نام
شهریست در بهشت که چشمه تسنیم در آن می باشد یا اعلی درجات بهشت است امام ثعلبی رح میگوید که نهریست در جنت که بوستانها
او بر هر دو کناره او است وَرِضْوٰنٌ مِنَ اللهِ و خوشنودی از نزدیک خدای مؤمنانرا اَكْبَرُ بزرگترست در بهشت و نعیم او زیراکه
مبدا جمیع سعادات و منشای تمام کرامت رضای حضرت عزت است و مؤدی بنیل وصال و فوز لقای ذوالجلال اوست
و محققان راه و عارفان آگاه را درگاه و بیگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نیست مثنوی یکی میخواهد از تو جنت و حور : یکی خواهد
که از دوزخ شود دور : ولیکن ما نخواهیم این و آن هست : مراد ما همان خشنودی تست : چو تو خشنود گردی در دو عالم : همین مقصود
والله اعلم در احادیث صحیح آورده است که حق سبحانه خطاب فرماید که اهل الجنة گویند لبیک ربنا و سعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید
که خشنود شدید گویند چیست ما را که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده بما آنچه هیچ از مخلوقات خود عطا نکرده حق تعالی گوید آیا بدهیم شما را
فاضلتر ازین عطاها بهشتیان گویند آن چه چیز تواند بود که ازینها فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را
و هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون این حدیث معلوم میشود که هیچ نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذٰلِكَ آن خشنودی :
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وی است فیروزی بزرگ که نعمت دنیا در جنب آن محقر بلکه نعیم بهشت بازای آن مختصر است يٰاَيُّهَا النَّبِيُّ
ای پیغمبر علیه الصلوة والسلام جٰهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنٰفِقِينَ و با منافقان بالزام حجت و اقامت
حدود بر ایشان وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ و درشت باش بر ایشان در جهاد و محابا وَمَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ و بازگشت اینها هم
دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازگشتی است دوزخ آورده اند که بوقت تهیه غزوه تبوک جلاس بن سوید بر دراز
گوشی سوار از جانب قبا بمدینه می آمد و از برای تقصیر مردم از آن سفر گفت اگر آنچه محمد علیه الصلوة والسلام آورده است
حق باشد ما از این درازگوش که بر وی سواریم بدتر باشیم پسر زن او مصعب این سخن را بعرض حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام رسانید و آنحضرت
جلاس را طلبید بحضور مصعب از آن مقاله سؤال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که من نگفته ام مصعب مناجات کرد خدایا بر رسول خویش
آیتی نازل گردان که صدق سخن من از ان معلوم گردد حق سبحانه آیت فرستاد يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ سوگند میخورند بخدای تعالی که مطلق
مَا قَالُوا نگفته اند آن سخن را وَلَقَدْ قَالُوا و هرآینه که گفتند كَلِمَةَ الْكُفْرِ کلمه کفر را که طعن زدند در دین و شک آوردند در کلام سید
المرسلین علیه الصلوة وَكَفَرُوا و کفر را ظاهر ساختند بَعْدَ اِسْلَامِهِمْ بعد از اظهار اسلام خود وَهَمُّوا و قصد کردند بِمَا لَمْ يَنَالُوا بآنچه
نیافتند و مقصود ایشان اخراج پیغمبر علیه الصلوة والسلام و اجلای مهاجران رض بوده از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن
ابی نهند و بپادشاهی بردارند او را وَمَا نَقَمُوا و کینه نداشتند با رسول و مؤمنان اِلَّا اَنْ اَغْنٰىهُمُ اللهُ ۵ مگر آنکه بی نیاز
گردانید خدای تعالی ایشانرا وَرَسُولُهُ و فرستاده او مِنْ فَضْلِهِ از فضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم مبارک
سید عالم علیه الصلوة والسلام بدانجا رسید به برکت قدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم غنائم بسیار بدست ایشان آمد و توانگر شدند
پس موجب عداوت پیغمبر علیه الصلوة والسلام نیافتند مگر آنرا که مستغنی شدند و گویند مولای جلاس کشته شده بود حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام فرمود تا دوازده هزار درم بدو دادند توانگر شد و دو هزار درم زیادت بر دیت از فضل و کرم رسول
علیه الصلوة والسلام بود اینجا به تعریض میگوید سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آن توانگری فَاِنْ يَتُوبُوا پس اگر توبه کنند از نفاق نیک
باشد آن بازگشت خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشانرا وَاِنْ يَتَوَلَّوْا و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق يُعَذِّبْهُمُ اللهُ عذاب کند خدای

ایشانرا عذابا الیما عذابی دردناک فی الدنیا در دنیا بکشتن والآخرة و در آخرت بسوختن وما لهم فی الارض ونیست مر
ایشانرا در زمین من ولی دوستیکه دست گیرد ولا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقولست که جلاس بعد از
نزول این آیت توبه کرد و از جمله مخلصان این امت محسوب شده آورده اند که ثعلبه انصاری که از جمله زهاد صحابه بود و بملازمت حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام آمده التماس نمود که آنحضرت علیه الصلوة والسلام از خدای تعالی درخواهد تا او را توانگر گرداند حضرت
او را پند داد که این مدعا در گذر سودمند نیست باز حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از خدای تعالی درخواست تا او را آن خواهش
مال دهد القصه تیر دعا بر هدف اجابت رسید حق تعالی بر گوسفندان او برکت کرد تا حدیکه در حوالی مدینه ایشانرا جای چراگاه نماند وی بادیه رفت
و از اقامت نماز جماعت محروم شده و جز روز آدینه بمدینه نمی توانست آمد و بالآخره از آن نیز محروم ماند و چون عامل صدقات
از نزد سید کائنات علیه افضل الصلوة واکمل التحیات نزدیک وی رفت و زکوة وی طلبید محبت مال او را بدان داشت که از فرمان
نبوی سر کشیده گفت اینکه محمد علیه الصلوة والسلام از می طلبد جزیه است پس زکوة نداد و خبر به پیغمبر علیه الصلوة والسلام رسید
صحابه رض متعجب ماندند و این آیت نازل شد ومنهم و از اهل نفاق من عاهد الله کسی هست که با خدای تعالی عهد کرد لئن
آتانا اگر بدهد ما را خدای تعالی من فضله از فضل خویش مالی لنصدقن هر آینه صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم ولنکونن و هر
که باشیم به تصدیق من الصالحین از جمله نیکان و شایستگان فلما آتاهم پس آنهنگام که بداد ایشانرا مال بسیار من فضله از
فضل و کرم خود بخلوا به بخیلی کردند بآن و حق خدای تعالی ندادند وتولوا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وهم معرضون و ایشان
اعراض کنندگانند از امر و فرمان فاعقبهم پس از پی در آورد و منع زکوة ایشانرا نفاقا
فی قلوبهم نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زائل نگردد الی یوم یلقونه و تا روزی که به بینند عمل خود یعنی جزای
از او آن روز قیامت باشد بما اخلفوا الله بسبب آنکه خلاف کردند با خدای تعالی ما وعدوه آنچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح
وبما کانوا و بسبب آنکه بودند که در وعده یکذبون دروغ گفتند الم یعلموا آیا نمیدانند مخالفان وعده ان الله یعلم آنکه میداند
خدای تعالی سرهم آنچه نهان ایشانست از نفاق و عزم بر خلاف عهد ونجواهم و آنچه راز می گویند با یکدیگر که این زکوة جزیه
است وان الله و آیا نمیدانند که خدای تعالی علام الغیوب داننده نهانها و پوشیدها است در این آیت تهدیدی عظیم است بیت
مکن اندیشه عصیان چو میدانی که میداند ٭ مبین در روی این و آن چو میدانی که میداند نقلست که حضرت رسالت پناه هم اصحاب را باتفاق
و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرموده و صدیق رض از دنیا هر چه داشت بیاورد و فاروق رض نصف از اموال خود تصدق کرد
و عثمان رض سیصد شتر مکمل جهاز بسته بداد و مرتضی علی کرم الله وجهه هزار مثقال طلا نزد حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
آورد و عبد الرحمن بن عوف رض چهل اوقیه طلا یا چهار هزار درهم نقره صدقه نمود و هر یک از عباس و طلحه و سعد و عباده و محمد بن
سلمه رض مبلغی مال آوردند و این همه نزد حضرت علیه الصلوة والسلام مجتمع شد و در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما آورد که دو
هزار چهار هزار و چهار صد من باشد در تجهیز آن لشکر بداد و ابو عقیل انصاری صاعی از خرما آورد و گفت امشب تا صباح از جهت مردم
از چاه کشیده ام و دو صاع خرما باجرت من داده اند یکی برای عیال خود بگذاشته ام یکی آورده حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود
تا آن صاع را بر بالای دیگر صدقات که صحابه رض آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز لمز و غمز کردند گفتند که عبد الرحمن و عاصم این مال را
بریا دادند و خدا و رسول از صاع ابو عقیل بی نیاز اند اما او خواست که خود را بیاد مردم دهد تا از صدقات چیزی بستاند آیت
نازل شد که الذین آنانکه یلمزون المطوعین عیب میکنند افزون دهندگان را من المؤمنین از گروه مؤمنان فی الصدقات در ادای
صدقات یعنی عبد الرحمن و عاصم را که بریا نسبت می دهند والذین لا یجدون و آنانرا نیز عیب می کنند که نمی یابند الا جهدهم مگر
بقدر طاقت و قوت خود یعنی ابو عقیل را که میگویند که خدا و رسول از صاع او مستغنی اند فیسخرون منهم پس افسوس میدارند

ازایشان

از ایشان یعنی سخریه میکنند با ایشان سخر الله منهم جزا دهد خدای تعالی ایشانرا ولهم عذاب الیم مر ایشانرا باشد عذابی دردناک بدان سخر
و استهزا که میکنند در انوار آورده که پسر عبد الله ابن ابی که هم عبد الله نام داشت از جمله مؤمنان مخلص بود و در مرض پدر خود از حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة والسلام درخواست آن نمود که برای پدر وی آمرزش طلبید آنحضرت رسالت پناه برای ابن ابی استغفار کرد و آیت آمد استغفر لهم
استغفار کن برای ایشان که منافقان اند اولا تستغفر لهم یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند
ان تستغفر لهم اگر آمرزش طلبی برای ایشان سبعین مرة هفتاد بار فلن یغفر الله لهم پس نیامرزد خدای تعالی ایشانرا آورده
اند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیت آمد که سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم
لن یغفر الله لهم سید عالم علیه الصلوة والسلام بعد از نزول این آیت دیگر بجهت منافقان استغفار نکرد و از اینجا معلوم میشود که مراد از عدد سبعین
تکثیر است نه تحدید ذلک آن عدم قبول استغفار در حق ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان کفروا بالله کافر شدند بخدای تعالی ورسوله
ح وبرسول او والله و خدای تعالی لا یهدی القوم الفاسقین راه ننماید بمقصود گروه فاسقانرا یعنی متمردانرا در کفر خویش فرح المخلفون شاد
گشتند باز پس ماندگان از غزوه بمقعدهم به نشستن خویش خلاف رسول الله بر خلاف رسول خدای تعالی وکرهوا و کراهت داشتند
بکراهیت عقیده ان یجاهدوا آنرا که جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالهای و نفسهای خود فی سبیل الله در راه خدای تعالی
بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند وقالوا و گفتند مر مؤمنانرا لا تنفروا بیرون مروید بدین غزوه فی الحر در گرما خود بر فتند و خواستند که مؤمنان
نیز تنفیر کنند قل نار جهنم بگو ایشانرا که آتش دوزخ اشد حرا سخت تر است از جهت حرارت نسبت باین گرما و ایشان بمخالفت مستحق
سوختن شدند در آن حرارت لو کانوا یفقهون اگر باشند که بدانند که مآل ایشان در آن جهان آتشست فلیضحکوا پس باید که بخندند قلیلا
اندکی ولیبکوا کثیرا و باید که بگریند بسیاری خبر است بصیغه امر وارد شده است تا دلالت کند لازم است که در قیامت خنده ایشان اندک
و گریه ایشان بسیار باشد و می شاید که خنده و گریه کنایت از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فردا ایشانرا غمی باشد بی فرح و اندوهی بود بی سرور جزآء
پاداش دهد ایشانرا خدای پاداش دادنی بما کانوا یکسبون بآنچه بودند که کسب میکردند از نفاق و مساوی اخلاق فان رجعک پس اگر باز آرد
ترا خدای بمدینه الی طائفة منهم بسوی گروهی از منافقان متخلف فاستاذنوک پس دستوری طلبند از تو للخروج برای بیرون آمدن بغزوه
دیگر بعد از تبوک فقل لن تخرجوا پس بگو بیرون هرگز نمی آئید خبر است بمعنی نهی یعنی بیرون می آئید معی با من ابدا هرگز ولن تقاتلوا معی و کارزار نکنید
در مصاحبت من عدوا دشمنی را انکم بدرستی که شما رضیتم خورسند شدید بالقعود به نشستن و تخلف کردن اول مرة اول بار یعنی غزوه تبوک
فاقعدوا پس بنشینید دیگر باره مع الخالفین با باز پس ماندگان که قابلیت کار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان
نبرد است از هر تر و منی این کار نیاید و نامردی در مبارزت معرکه مجاهدت را نشاید بیت یا برو همچون زنان رنگی و بوئی پیشه گیر ٭ یا چو مردان
اندرای و گوئی در میدان فکن ٭ آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از آنحضرت التماس کرد
که پیراهن خود عطا فرمای تا کفن من سازند و بدفن من حاضر شده و بر من نماز گذارد و مرا آمرزش طلب حضرت علیه الصلوة والسلام دو پیراهن پوشیده بود پیراهن
بالینه مبارک خود بوی داد و بجنازه وی حاضر شد و خواست که نماز گذارد فاروق رض در آن باب اضطراب بسیار نمود و مساوی او با یاد حضرت میداد
و چون منع بسیار میکرد آخر آنحضرت علیه الصلوة والسلام از کمال لطفی که داشت عازم شد بر آنکه نماز بگذارد آیت آمد و گویند بعد از آنکه نماز گذارده بود نازل
شد ولا تصل و نماز مگذار علی احد بر هیچیک منهم مات از منافقان که بمیرد ابدا هرگز ابدا ظرف لا تصل باشد و گفته اند ظرف مات است
یعنی چون کسی بر کفر بمیرد و احیای او برای تعذیب است نه برای تمتع پس گویا که همان مرده است و ابدا بر همان حال خواهد بود ولا تقم و بایست
علی قبره بر سر گور وی برای دفن یا زیارت یا دعا و استغفار انهم بدرستی که منافقان کفروا بالله کافر شدند بخدای که شرک آوردند
ورسوله و بفرستاده وی و فرمان برداری نکردند وماتوا و بمردند وهم فاسقون و حال آنکه ایشان بیرون رفتگانند از طریق ایمان ولا
تعجبک و باید که ترا متعجب نسازد مراد است مراد امت اند و خطاب با آنحضرت علیه الصلوة والسلام است یعنی در عجب نه اندازد شما را اموالهم

ماليهاي منافقان اگرچه بسيار است وَاَوْلَادُهُمْ و فرزندان ايشان اگرچه قوي و با اقتدار اند اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ جز اين نيست كه ميخواهد خداي
اَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا آنكه عذاب كند ايشانرا بدان فِي الدُّنْيَا در دنيا كه بسبب جمع مال و محافظت آن پيوسته در رنج و تعب باشند براي
رونق احوال اولاد و تهيه اسباب معاش ايشان همواره محنت و مشقت ميكشند وَتَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ و بيرون رود روحهاي ايشان بجبر تمام
وَهُمْ كَافِرُوْنَ ۝ و ايشان كافران باشند يعني بر كفر ازين جهان بروند درويشي ميگفت اغنيا اشقى الاشقيا اند مال دنيا جمع ميكنند با
پريشاني و زحمت و نگاه ميدارند باصناف بليت و مشقت و بآخرت ميروند و ميگذارند بصد هزار حسرت و ندامت **قطعه**
در اول چو خواهي كني مال جمع ۞ بسي رنج بر خويشتن بايد گماشت ۞ پس از بهر آن تا بماند بجاي ۞ شب و روز مي بايدت پاس داشت
وزين جمله آن حال مشكل ترست ۞ كه حسرت بحسرت ببايد گذاشت وَاِذَا اُنْزِلَتْ و چون فرستاده شود سُوْرَةٌ سورتي از قرآن به تمام يا
بعضي چو سوره را بر هر دو اطلاق ميكنند و بر هر تقدير چون سوره نازل كردد اَنْ اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ بآنكه ايمان آريد بخداي وَجَاهِدُوْا مَعَ
رَسُوْلِهِ و جهاد كنيد در خدمت پيغمبر او اسْتَاْذَنَكَ دستوري جويند از تو در باز ايستادن اُولُوا الطَّوْلِ خداوندان مال و توانائي مِنْهُمْ
از منافقان وَقَالُوْا و گويند ذَرْنَا بگذار ما را و باخود بلشكر مبر نَكُنْ تا باشيم مَعَ الْقَاعِدِيْنَ با نشستگان در خانها رَضُوْا خرسند شدند
راضي گشتند بِاَنْ يَّكُوْنُوْا بآنكه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ و با زنان و باز پس ماندگان وَطُبِعَ و مهر نهاده شده است عَلٰى قُلُوْبِهِمْ
بر دلهاي ايشان از نفاق فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ پس ايشان فهم نميكنند آن چيز را كه در جهاد است از انوار سعادت و آنرا كه در تخلف است
از آثار شقاوت لٰكِنِ الرَّسُوْلُ ليكن فرستاده خداي وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنكه ايمان آورده اند مَعَهٗ با او يعني در خدمت او
جَاهَدُوْا جهاد كردند بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ بمالهاي و نفسهاي خود وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه لَهُمُ الْخَيْرَاتُ مر ايشانراست
نيكوئيهاي هر دو سراي يعني غنيمت و نصرت در دنيا و بهشت و كرامت در عقبى وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ۝ ايشانند فيروزي
يافتگان و بمقصد رسيدگان اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ آماده ساخته است خداي براي ايشان جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانها كه ميرود
مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زير مساكن اهالي آن جويها خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاويد مانندگان در آن ذٰلِكَ آن است الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ۝
رستگاري بزرگ و فيروزي تمام وَجَآءَ الْمُعَذِّرُوْنَ ۝ و آمدند در وقت توجه بغزوه تبوك عذر گويندگان مِنَ الْاَعْرَابِ
از باديه نشينان يعني اسد و غطفان كه عذر گفتند از قلت مال و كثرت عيال يا رهط عامر بن طفيل اعتذار كردند بآنكه اگر ما بغزوه آئيم
بني هلال و مواشي ما را غارت ميكنند و اين عذرها ميگفتند لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوري دهد مر ايشانرا در تخلف وَقَعَدَ الَّذِيْنَ
و بنشستند آنانكه كَذَبُوا اللّٰهَ دروغ گفتند با خداي وَرَسُوْلَهٗ ۝ و با رسول او بدعواي ايمان مراد منافقان اعراب اند كه نيامدند و اعتذار
نيز نكردند سَيُصِيْبُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا زود باشد كه برسد آنانرا كه كافر شدند مِنْهُمْ از اعراب عَذَابٌ اَلِيْمٌ ۝ عذابي مولم بقتل در دنيا
با حرق در آخرت لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَآءِ نيست بر ناتوانان و عاجزان وَلَا عَلَى الْمَرْضٰى و نه بر بيماران و معلولان وَلَا عَلَى الَّذِيْنَ لَا
يَجِدُوْنَ و نه بر آنانكه نمي يابند مَا يُنْفِقُوْنَ كه چيزي را كه نفقه كنند بر خود و اسباب راه سازند چون قوم جهينه و بنو عذره و مزينه يعني برين سه طايفه
نيست حَرَجٌ گناهي اگر باز ايستند از غزوه اِذَا نَصَحُوْا چون نيك خواهي نمايند و فرمان برند لِلّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ مر خداي و رسول او را و نصح اصلاح
فعل است با اخلاص نيت مَا عَلَى الْمُحْسِنِيْنَ نيست بر نيكوكاران كه ناصح اند مِنْ سَبِيْلٍ هيچ عتابي و ملامتي وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خداي
آمرزنده است آنرا كه بعذر از غزوه باز ماند رَحِيْمٌ مهربان است كه معذورانرا رخصت قعود دهد وَلَا عَلَى الَّذِيْنَ و هيچ معاتبتي نيست بر آنها كه
در ... اِذَا مَآ اَتَوْكَ چون بيامدند بسوي تو و درخواست كردند لِتَحْمِلَهُمْ تا ايشانرا مركبي دهي و با خود بحرب بري قُلْتَ گفتي تو كه در اينوقت
لَآ اَجِدُ نمي يابم مَآ اَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ ۝ چيزي كه شما را سوار كنم بران تَوَلَّوْا وَّاَعْيُنُهُمْ برگشتند از پيش تو و چشمهاي ايشان تَفِيْضُ مِنَ الدَّمْعِ
روان ميشد از اشك يعني اشك از ديدهاي ايشان ميريخت حَزَنًا از روي اندوه اَلَّا يَجِدُوْا بجهت آنكه نمي يافتند مَا يُنْفِقُوْنَ ۝ آنچه نفقه كنند
در ان سفر و اين قوم را بكائين گويند و ايشان هفت تن بودند كه بدرگاه نبوت پناه عليه الصلوة والسلام آمده گفتند يا رسول اللّٰه ما را داعيه جهاد است

و پياده مانده ايم مركبان عنايت فرماي تا بران سوار شويم و بغزوه آئيم حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام فرمود كه آنچه ميجوئيد نمي يابم ايشان
گريه كنان باز پس گشتند و چون بيرون رفتند و ابن عمر و عباس و عثمان رض ايشانرا زاد و توشه و مركب داده همراه بردند پس حق تعالى ميفرمايد كه برين
نوع مردم اگر تخلف كنند حرجي و عتابي نيست اِنَّمَا السَّبِيْلُ جز اين نيست كه معاتبت و ملامت عَلَى الَّذِيْنَ بر آنان است كه ايشان
يَسْتَاْذِنُوْنَكَ از تو دستوري ميجويند در باز ايستادن وَهُمْ اَغْنِيَآءُ و حال آنكه ايشان توانگرانند و زاد و مركب ايشان آماده است
رَضُوْا بِاَنْ يَّكُوْنُوْا راضي شدند بآنكه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ ۝ با زنان و كودكان وَطَبَعَ اللّٰهُ و مهر نهاده است خداي عَلٰى قُلُوْبِهِمْ
بر دلهاي ايشان فَهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ ۝ پس ايشان نميدانند خاتمه عاقبت خود را و عقوبتي كه بدين نافرماني مترتب است

يعتذرون

الغاي اعتذار خواهند كرد منافقان اِلَيْكُمْ بسوي شما يعني عذر خواهند خواست از تخلف اِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گرديد از تبوك اِلَيْهِمْ
بسوي ايشان و بمدينه باز آئيد قُلْ بگو اي محمد لَا تَعْتَذِرُوْا عذر مخواهيد معاذير كاذبه براي آنكه لَنْ نُّؤْمِنَ لَكُمْ باور نخواهيم داشت
و شما را تصديق نخواهيم كرد براي آنكه قَدْ نَبَّاَنَا اللّٰهُ بتحقيق خبر داده است ما را خداي مِنْ اَخْبَارِكُمْ از اخبار شما و احوال شما كه چرا
نيامديد و قصد شما چه بوده وَسَيَرَى اللّٰهُ و زود ببيند خداي عَمَلَكُمْ كار شما را وَرَسُوْلُهٗ و فرستاده او نيز خواهد ديد كه از نفاق توبه ميكنيد
يا بدان ثبات ميورزيد ثُمَّ تُرَدُّوْنَ پس باز گردانيده خواهيد شد در روز قيامت اِلٰى عٰلِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوي داناي نهان و
آشكارا كه مطلع است بر ضماير و ظواهر همه فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ بآنچه بوديد كه ميكرديد از كتمان نفاق
و اظهار وفاق و ان اخبار بتوبيخ عقاب خواهد بود سَيَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ زود باشد كه سوگند خورند بخداي لَكُمْ براي شما اِذَا انْقَلَبْتُمْ
اِلَيْهِمْ چون باز گرديد از سفر بسوي ايشان و از اعجاز قرآن يكي آن بود كه خبر داد از سوگند بعضي منافقان چون جد بن قيس و امثال او كه
بعد از رجوع پيغمبر عليه الصلوة والسلام و اصحاب او رض بمسجد آمده قسم ياد كردند كه ما بر خروج قادر نبوديم حق سبحانه و تعالى ميفرمايد كه سوگند
ميخورند بدروغ لِتُعْرِضُوْا عَنْهُمْ تا روي بگردانيد از عتاب و سرزنش ايشان فَاَعْرِضُوْا عَنْهُمْ پس اعراض كنيد از ايشان و بگذاريدشان
اِنَّهُمْ رِجْسٌ بدرستي كه ايشان پليدند و نكوهيده و توبيخ و ملامت كه بسبب ميل توبه و انابت است در حق ايشان مفيد نيفتد زيرا كه خبث
ايشان پذيرنده تطهير نيست وَّمَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ و جاي ايشان دوزخ است و عقاب و عتاب با ايشان آن خواهد بود جَزَآءً براي پاداش
بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ۝ بآنچه بودند كه كسب ميكردند از كفر و نفاق يَحْلِفُوْنَ سوگند ميخورند منافقان لَكُمْ براي شما لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ
تا از ايشان خوشنود شويد و ايشان از تعرض شما ايمن شوند ابن ابي بعد از رجوع آنحضرت عليه الصلوة والسلام سوگند ياد كرد كه ديگر هيچ سفر از
رسول خدا عليه الصلوة والسلام تخلف نكند و عبد اللّٰه بن ابي سرح نيز بحضور فاروق رض بدين نوع سوگند ياد كرد حق تعالى ميفرمايد كه سوگند ايشان
براي طلب رضاي شماست نه براي خوشنودي خداي فَاِنْ تَرْضَوْا پس اگر خوشنود شويد اي مؤمنان عَنْهُمْ از منافقان دروغ گو
فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستيكه خداي لَا يَرْضٰى خوشنود نميشود عَنِ الْقَوْمِ الْفٰسِقِيْنَ ۝ از گروه فاسقان يعني رضاي شما با وجود خشم خداي
ايشانرا سود ندارد و مراد از آيت نهي مؤمنان است كه از ايشان راضي نشوند و بعذرهاي باطل ايشان فريفته نشوند اَلْاَعْرَابُ باديه نشينان مراد
بنو تميم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالي مدينه اند نه تمام اهل باديه بلكه اين جمع مخصوص اَشَدُّ كُفْرًا وَّنِفَاقًا سخت ترند از روي كفر و
يعني نفاق و كفر ايشانرا از اهل حضر بيشتر است بجهه آنكه متوحش اند و سخت دل و با اهل علم نشست و خواست نكرده اند وَّاَجْدَرُ و سزاوارتر
اَلَّا يَعْلَمُوْا بآنكه ندانند حُدُوْدَ مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ اندازهاي چيزي كه خدا تعالى فرو فرستاده عَلٰى رَسُوْلِهٖ بر پيغمبر خود از فرايض و سنن
شرع وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خداي داناست باحوال ايشان حَكِيْمٌ حكم كننده است از روي حكمت باهمال ايشان وَمِنَ الْاَعْرَابِ
و از منافقان اهل باديه مَنْ يَّتَّخِذُ كسي هست كه فرا گيرد براي شما يعني شمار كند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه مينمايد و صدقه ميدهد مَغْرَمًا تاواني و زياني
يعني صدقات خود را غبني و غرامتي ميشمارد چه بران اميد ثواب ندارد و بريا و تقيه انفاق ميكند وَّيَتَرَبَّصُ و انتظار ميبرد بِكُمُ الدَّوَآئِرَ شما

گردشهای روزگار را یعنی آنکه دولت اسلام بنکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از نفاق خلاص یابند عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ
بر ایشان باد گردش بد و روزگار ایشان منقلب شود وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدا شنوا است مر آنرا که بزبان می آرند عَلِيمٌ داناست بآنچه در دل پنهان
سازند وَمِنَ الْأَعْرَابِ و از اهل بدو مَنْ يُؤْمِنُ کسانی هستند که میگروند بِاللَّهِ بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین مراد بنو مقرن اند از جهینه و
گفته اند عبد الله ذی بجادین و رهط او بنده که بخدای و قیامت میگروند وَيَتَّخِذُ و فرا میگیرند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه میکنند در جهاد یا در تصدق قرابت
اسباب قربت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود مراد آن است که وسیلی میسازند آنرا بقرب الهی وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ
و بدعای پیغمبر که پیوسته متصدقان را بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش میطلبد که اللهم صل علی آل ابی اوفی أَلَا إِنَّهَا بدانید که نفقات ایشان با صلوات
رسول قُرْبَةٌ لَهُمْ سبب نزدیکی است مر ایشانرا ببارگاه عنایت ربانی سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ زود باشد که درآرد خدای ایشانرا فِي رَحْمَتِهِ در بهشت لطف
خود که محل نزول رحمت است إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر متصدقانرا رَحِيمٌ مهربان است بر متقربان وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ
و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر جمله مؤمنان مِنَ الْمُهَاجِرِينَ از مهاجران یعنی آنکه از مکه هجرت کرده بمدینه آمدند مراد اهل بدر اند
یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنها که بدو قبله نماز گذارده اند یا اهل بیعت رضوان وَالْأَنْصَارِ و از انصار یعنی آنها که از ساکنان مدینه اند
که اهل مکه را یاری داده اند مراد اهل بیعت عقبه اولی اند یعنی سابق سبعه و اهل عقبه ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنها که بر دست مصعب بن عمیر ایمان آورده اند
قبل از بیعت عقبه ثانیه وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ و آنانکه متابعت کردند سابقانرا بِإِحْسَانٍ بایمان و طاعت مراد سایر صحابه رض اند از مهاجر
و انصار رض که پی روی سابقان کردند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت از زمره متابعان است رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خوشنود شد
خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق درین رضا داخلند وَرَضُوا عَنْهُ و خوشنود شدند ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعیم دینیه
و دنیویه وَأَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد خدای مر ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَدًا جاوید باشند دران همیشه تاکید خلود است ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن است فیروزی بزرگ و رسیدن تمام مراد وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ
و از آنانکه گرداگرد شهر شمااند مِنَ الْأَعْرَابِ از اهل بوادی مُنَافِقُونَ منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قومی از جهینه و مزینه که کلمه شهادت
میگویند و نماز و روزه قیام مینمایند وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ و از اهل شهر شما نیز مَرَدُوا قومی اند که خو کرده اند و اقامت نموده عَلَى النِّفَاقِ
بر نفاق یا در منافقی ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود لَا تَعْلَمُهُمْ نمیدانی ایشانرا یعنی کفر را در سویدای
دل خود پنهان دارند و آثار ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو ایشانرا باعیان ایشان نمی شناسی نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ما میدانیم ایشانرا که بر سر دل
ایشان مطلعیم سَنُعَذِّبُهُمْ زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا مَرَّتَيْنِ دو نوبت یکی به فضیحت در دنیا و دیگری بعذاب قبر یا اخذ زکوة از ایشان
و تکلیف بجهاد ثُمَّ يُرَدُّونَ پس بازگشت شوند در قیامت إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ بعذابی بزرگ که آتش دوزخ است و بحقیقت عذابی عظیم بعد ایشان
از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از نور لقا و رویت و هیچ عذابی از نکبت حرمان و مشقت هجران بزرگتر نیست بیت
از فراق تلخ میگوئی سخن ٭ هر چه خواهی کن ولیکن آن مکن ٭ تلختر از زهر هجران هیچ نیست ٭ در فراغت عمر بجا هیچ نیست ٭ صد هزاران مرگ
تلخ از سوی تو ٭ نیست مانند فراق روی تو ٭ جور دوران و هر آن رنجی که هست ٭ سهلتر از بعد حق و غفلت است ٭ زانکه اینها بگذرد وین
نگذرد ٭ ای خوشا آن دل که جان آگه بود ٭ از فراق این خاکها شوره شود ٭ وز فراق این آبها تیره بود ٭ دوزخ از فرقت چنان سوزان شده است
بید از فرقت چنان لرزان شده است ٭ گر بگویم از فراقت یک شرار ٭ تا قیامت یک بود آن از هزار ٭ آورده اند که از مخلصان اهل
اسلام ده تن بعذر تخلف ورزیده بودند چون از تهدیدات ربانی که درباره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان
یا سه تن خود را بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشانرا بگشاید تا وقتیکه بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت رسالت
پناه علیه الصلوة و السلام از تبوک رجوع فرموده بمدینه نزول نموده برعادت معهوده بمسجد درآمد و ایشانرا دیده فرمود که چه کسانند صورت
حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم علیه الصلوة و السلام بر زبان گهربار گذرانید که من هم سوگند میخورم که ایشانرا نگشایم تا وقتیکه

امر رسد آیت آمد که وَآخَرُونَ و قومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر علیه الصلوة و السلام اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ اعتراف کردند بگناهان خود
و مقر شدند بدان خَلَطُوا بیامیختند عَمَلًا صَالِحًا کردار نیک را یعنی غزوه ها که باتفاق حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام از ایشان
در وجود آمده بود وَآخَرَ سَيِّئًا و بعملی دیگر بد که از تبوک تخلف نمودند عَسَى اللَّهُ شاید که خدای أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ آنکه توبه ایشان در پذیرد
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است مر تائبانرا رَحِيمٌ مهربان است بتفضل بر و. در تاویلات کاشی مذکور است که اعتراف
بذنب از جهت بقای نور استعداد است و عدم رسوخ ملکه خطیات و بدان استدلال می توان کرد برآنکه معترف را دیده بصیرت گشاده
شده و قباحت گناه مشهود وی گشته چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و رذائل در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب مناسبت آنرا
نیک بیند و در عذاب خذلان باشد حکیم سنائی قدس سره فرموده نظم چون بدی گناه را دانی ٭ کندت جانب پشیمانی ٭ ور ندانی گناه را
که بد است ٭ آن نشان شقاوت ابد است ٭ القصه بعد از نزول آیت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام فرمود تا ایشانرا بگشادند آن آزاد شدگان
بشکرانه نعمت الهی اموال خود را بحضرت رسالت پناهی آوردند و گفتند یا رسول الله ما بسبب این مالها از دولت خدمت تو بازماندیم اینها را فراگیر و در
راه خدای تصدق کن خواجه عالم علیه الصلوة و السلام فرمود که من بأخذ اموال شما مامور نیستم این آیت نازل شد خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فراگیر از مالهای
ایشان صَدَقَةً زکوة و فدیه تُطَهِّرُهُمْ تا پاک گردانی ایشانرا از گناهان یا از حب مال که مودی بطغیان و عصیان است یا از نجاسات بخل
وَتُزَكِّيهِمْ و زیاده گردانی و نشو و نما دهی حسنات ایشانرا بِهَا بدان صدقه وَصَلِّ عَلَيْهِمْ و دعا کوی بر ایشان و آمرزش طلب إِنَّ صَلَاتَكَ
بدرستی که دعای تو سَكَنٌ لَهُمْ آرامش بود بر دلهای ایشانرا وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا است دعای ترا عَلِيمٌ داناست باستحقاق ایشان
مر آنرا أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند این تائبان یا آنها که توبه نمیکنند معلوم ندارند أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ اوست که قبول میکند توبه را عَنْ
عِبَادِهِ از بندگان خود وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشانرا وَأَنَّ اللَّهَ و نمیدانند آنرا نیز که خدای هُوَ التَّوَّابُ
اوست پذیرنده توبه الرَّحِيمُ مهربان است بر توبه کننده وَقُلِ اعْمَلُوا و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید و [illegible]
ای گروهی که توبه نمیکنید بکنید آنچه میخواهید امر تهدید است فَسَيَرَى اللَّهُ پس زود باشد که بیند خدای عَمَلَكُمْ کار شما را از خیر و شر وَرَسُولُهُ
و فرستاده او وَالْمُؤْمِنُونَ و گروهگان نیز ببینند وَسَتُرَدُّونَ و زود باشد که باز گردانیده شوید إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
بسوی دانای نهان و آشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ پس آگاه سازد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید و آگاهی مجازات باشد بدان قبل
ازین مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند و قصه هفت تن گذشت و سه کس دیگر که کعب بن مالک و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع ایشان
خود را نبسته بودند اما پیش حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام آمده بگناه خود معترف شدند حضرت علیه الصلوة و السلام حکم فرمود که کسی با ایشان
مجالست و مکالمت نکند و در شان ایشان نازل شد که وَآخَرُونَ و دیگر از متخلفان مُرْجَوْنَ تاخیر کرده شده گانه و بازداشتگان لِأَمْرِ اللَّهِ برای فرمان خدای
درباره ایشان إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند خدای ایشانرا اگر اصرار کنند بدان گناه وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ و یا توبه دهد ایشانرا اگر ندامت ورزند آن عمل
تردید برای عباد است و اگرنه عند الله تردید نیست وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بر جای ایشان حَكِيمٌ حکم کننده است بارجای ایشان
آورده اند که دوازده منافقان چون ثعلب بن حاطب و نبتل بن حارث و ودیعه بن ثابت امرا ایشان بسخن ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجد بنا کردند و ابو عامر
راهب از اشراف قبیله بنی خزرج بود و در علم توریت و انجیل مهارتی داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم علیه الصلوة و السلام بر اهل مدینه میخواند چون حضرت علیه السلام
بمدینه هجرت کرد و اهل آن خطه شیفته جمال و کمال وی شده از صحبت ابو عامر برمیدند و کسی پروای او نکرد بیت با وجود لب جانبخش تو ای آب حیات
حیف آید سخن از چشمه حیوان گفتن ٭ ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمده بنفی آنحضرت علیه الصلوة و السلام مشغول شد و بعد از غزوه بدر از مدینه گریخته بکفار مکه
پیوست و در حرب احد حاضر شده اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت او را فاسق لقب نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شد و از آنجا فرار نموده
نزد هرقل که ملک روم بود رفت و میخواست که از روم لشکری ساز کرده بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابله مسجد قبا در محله خویش برای من
مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم آنجا بافاده علوم اشتغال نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام چون عازم غزوه تبوک

شد ابنیان مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیماران در وقت سرما و باران مسجدی ساخته ایم والتماس میبرد که دران مسجد نماز گذاری غرض
ایشان آن بود که بواسطهٔ نماز آنحضرت علیه الصلوة والسلام تهمت خود را استحکام دهند چنانچه در مثنوی معنوی هست   مثنوی مسجد و اصحاب مسجد را نواز
ای مهی تا شب ومی با ما بساز ۞ تا شود شب از جمالت همچو روز ۞ ای جمالت آفتاب دلفروز ۞ ای دریغا کان سخن از دل بدی ۞ تا مراد آن نفر حاصل شدی
القصه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزوه ایم تا باز آئیم و چون وقت بازگشتن بمنزل ذی آوان که قریب
مدینه است رسید اهل مسجد همان استدعا نمودند جبرئیل علیه السلام این آیت فرود آورد وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا و آنان که فرا گرفتند و بنا نهادند
مسجدی ضِرَارًا برای ضرر مؤمنان و ستیزه ایشان وَكُفْرًا و برای تقویت کفر که اظهار آن میکنند وَتَفْرِيقًا و برای تفرقه افکندن بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ
میان مؤمنانی که در مسجد قبا مجتمع می باشند وَإِرْصَادًا و برای انتظار لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ مر آنکس را که حرب کرد با خدای تعالی وَرَسُولَهُ و با رسول او
مِنْ قَبْلُ پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد و حنین بجنگ حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ و هر آینه سوگند میخورند که چون کسی گوید چرا این
مسجد ساختید إِنْ أَرَدْنَا که ما نخواستیم از بنای این مسجد إِلَّا الْحُسْنَىٰ مگر خواستنی نیکو که نماز است و ذکر و توسعت بر ضعفا وَاللَّهُ يَشْهَدُ
و خدای گواهی میدهد إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ بایست برای نماز فِيهِ دران مسجد أَبَدًا هرگز لَمَسْجِدٌ
هر آینه مسجدی که أُسِّسَ بنا نهاده شده است عَلَى التَّقْوَىٰ بر پرهیزکاری مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از روز نخستین مراد مسجد پیغمبر علیه الصلوة والسلام است
و اشهر و اظهر آنست که مسجد قبا است و در محلهٔ بنی عمرو بن عوف حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام اول که بحوالی مدینه رسید بمحل قبا فرود آمده
چهارده روز آنجا اقامت فرمود و دران ایام اساس مسجد قبا افکند و آن اول مسجدی است در مدینه که حضرت رسالت پناه علیه السلام بجا نماز
گذارده و در تشویق الحرمین از ابن عمر رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام هر روز شنبه سوار یا پیاده بمسجد قبا رفتی و در آنجا دو رکعت
نماز گذاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز را در مسجد قبا اجر عمره است حق سبحانه میفرماید که مسجدی که اساس او بر تقوی است أَحَقُّ سزاوارتر است
أَنْ تَقُومَ فِيهِ آنکه قیام کنی در وی از برای نماز فِيهِ دران مسجد مؤسس بر تقوی رِجَالٌ مردانند که از پاکیزه طینتی يُحِبُّونَ دوست میدارند
أَنْ يَتَطَهَّرُوا آنکه پاکی ورزند از انجاس و اخباث یعنی پیوسته بر طهارت باشند و گفته اند بر جنابت خواب نکنند منقولست که بعد از نزول این آیت
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام طهارت است که حق سبحانه بدان بر شما ثنا گفت جواب دادند که آب از پی در
می آوریم احجار ثلثه را یعنی در استنجا و نزد جمعی مراد تطهیر است از معاصی و خصال مذمومه وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ و خدای دوست میدارد پاکی
ورزندگان را أَفَمَنْ أَسَّسَ آیا هر کس که اساس افکند بُنْيَانَهُ بنای امور دین خود را عَلَىٰ تَقْوَىٰ بر ترس کاری مِنَ اللَّهِ از خدای وَرِضْوَانٍ
و طلب خوشنودی او خَيْرٌ بهتر است أَمْ مَنْ أَسَّسَ یا آنکس که اساس نهد بُنْيَانَهُ بنای دین خود را عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ بر کناره رودی
که زیرش بمرور سیل تهی شده و ظاهرش بجای ایستاده باشد هَارٍ شکافته شده و نزدیک بافتادن رسیده و این چنین زمین سست ترین
قواعد باشد و چون بر آن بنا کنند فَانْهَارَ بِهِ پس آن زمین سست گردد و در افتد بِهِ با آنها یا بانی آن فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ و این تمثیل است
از برای آنها که بنیاد دین خود را بر امور باطله نهند و مآل مهم ایشان رجوع باشد بدوزخ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای
راه نمی نماید گروه ستمکاران را بر آنچه مقصود ایشان است لَا يَزَالُ همیشه هست بُنْيَانُهُمُ بنای ایشان الَّذِي بَنَوْا آن بنائی که بنیاد
نهاده اند آنرا به اغراض فاسده رِيبَةً سبب شک و نفاقی فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان زائد بر شک و نفاقی که دارند و گفته اند
مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که آنحضرت علیه الصلوة والسلام بمسجد ایشان در آید و نماز گذارد و آیت
آمد که لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که مسجد را بکندند و سوختند حکم شد که آن مسجد موضع مزبله اهل
مدینه باشد بیت پس نبی فرمود کانرا بر کنید ۞ مطرح خاشاک و خاکستر کنید ۞ حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان
واسطهٔ تزاید شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم حسرت نفاق در بیت خواهند بود و بسبب این تخریب که چرا این بنا کردیم که فایده
نداشت و ازین حسرت دلهای ایشان پاره پاره شود چنانچه میفرماید إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ مگر آنکه پاره پاره شود دلهای ایشان بحیثیتی که

قابلیت ادراک دران نماند و گفته اند تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و قول جمعی آنست که بواسطهٔ توبه و استغفار رو نهد بر سبیل
آن امور وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بتأسیس بنای ایشان که بچه نیت بوده حَكِيمٌ حکم کننده است بجزای آن بر وجه حکمت و در تفسیر وسیط از
محمد بن کعب قرظی نقل میکند که چون در لیلة العقبه هفتاد یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بیعت میکردند عبد الله
رواحه رض گفت یا رسول الله شرط کن برای خدای و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه او را پرستید و بدو شرک نیارید و برای
خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها و مالهای خود را نگاه میدارید گفتند چون بدین امر قیام نمائیم جزای ما چیست حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که جزای
شما بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح البیع لا نقیل ولا نستقیل خرید و فروخت سودمند است ما درین بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود
حق سبحانه از ان بیع و شرا خبر میدهد که إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ بدرستی که بخرید خدای مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را
که مباشر جهاد شوند وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشانرا که در راه وی نفقه کنند بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بآنکه مر ایشانرا باشد جنت این تمثیل است برای
اثبات مؤمنان به بهشت و بذل اموال و نفس ایشان نه حقیقة شرا زیرا که بیع و شری جائی وقوع پذیرد که تباین املاک بود و وجود هر که هست و هر چه
هست همه از ان حق است العبد وما له لمولاه پس این تحریض است که بر غزوه و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا دادن
بهشت بی زوال نفس سرمایهٔ شر و شور است و مال سبب طغیان و غرور این دو ناقص معیوب را در راه خدا فدا کن و بهشت باقی مرغوب را بستان
نظم سنگ بیند از و گوهر بستان ۞ خاک زمین می ده و زر میستان ۞ در عوض فانی خوار و حقیر ۞ نعمت پاکیزهٔ باقی بگیر ۞ در کشاف و
عین المعانی و جز آن منقولست که اعرابی بر در مسجد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام میگذشت آنحضرت علیه الصلوة والسلام این آیت را
میخواند لمعات انوار کلام الهی باطن او را عکس پذیر اشراقات فیوض ملکوتی ساخت پرسید که هذا کلام من حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود
که هذا کلام الله سوال کرد که این بیع و شری کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق که ذرات ذریات را خطاب مستطاب الست بربکم
شنوانیدند اعرابی گفت والله بیع مربح لا نقیل ولا نستقیل چون نفوس معیوب و اموال فانی ما را خرید و در عوض آن بهشت باقی
میدهد هرگز آن بیع را بر نه اندازیم بلکه نفس و مال خود را در بازیم بیت آن بیع را که روز ازل با تو کرده ایم ۞ اصلا درین حدیث اقالت نمیرود
عزیزی فرموده است که هر که بنده را بخرد و بعیب او دانا باشد او را رد نتواند کرد حق سبحانه ما را خریده و بعیوب ما دانا بوده امید آنست که از
درگاه کرم رد نکند بیت امید که از ضلالت مردود نکردم من ۞ چون شد همه عیبی لطف تو خریدارم ۞ و در نفحات الانس مذکور است
از ابو ذر بوزجانی نقل میکند رباعی تو بعلم ازل مرا دیدی ۞ و دیدی آنکه بعیب بخریدی ۞ تو بعلم آن و من بعیب همان ۞ رد مکن آنچه خود
پسندیدی ۞ در حقیقت این بیع و شری و بیان آنکه خود را مشتری گفت و ما را بایع و نفس و مال را بذکر اختصاص داد و دل را درین مبایعه داخل
نکرد مذکران و محققان را عبارتی عجیب و اشارتی غریب هست و بعضی آنان در جواهر التفسیر سمت تحریر یافت بیت هر که خواهد کزین برد بوئی ۞
گو تماشای آن گلستان کن ۞ و بعد از اشترا و بیان ۞ ما لاجله الشری میگوید يُقَاتِلُونَ کارزار میکنند این مؤمنان که نفس ایشان
خریده شده است فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و طلب رضای او فَيَقْتُلُونَ پس گاهی میکشند دشمنان را وَيُقْتَلُونَ و گاهی
کشته میشوند بر دست ایشان وَعْدًا عَلَيْهِ وعده داده است خدای ایشانرا برین بیع و شرا وعده دادنی حَقًّا ثابت و باقی که خلاف
دران نیست فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ درین کتابها و دلیل است بر آنکه اهل توریت و انجیل مامور بوده اند بقتال وَمَنْ
أَوْفَىٰ و کیست وفا کننده تر بِعَهْدِهِ بعهد خود مِنَ اللَّهِ از خدای که کریم است و کریم خلف وعده روا ندارد فَاسْتَبْشِرُوا پس شادمان باشید
بِبَيْعِكُمُ بخرید و فروخت خود الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ آنکه مبایعه کردید آن وَذَٰلِكَ و آن بیع هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ او رستگاری بزرگ است
در مدارک از امام جعفر الصادق رض نقل میکند که ای مؤمنان قیمت شما نیست مگر بهشت پس مفروشید خویشرا مگر بدان یعنی خود را بمتاع غرور فانی
دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم جاودانی باقی است در مثنوی معنوی آورده مثنوی خویشرا نشناخت مسکین آدمی ۞ از فزونی آمد و شد در کمی ۞
خویشتن را آدمی ارزان فروخت ۞ بود اطلس خویشرا بر دلق دوخت ۞ التَّائِبُونَ این مؤمنان بازگردندگانند از معاصی یا رجوع کنندگانند بحق سبحانه

اَلْعَابِدُوْنَ پرستندگان حق با خلاص با قیام بشرایط خدمت اَلْحَامِدُوْنَ ستایندگان حق بر آنچه بر ایشان رسد از سرا و ضرا باشناسندگان
نعم الهی در هر لحظه و طرفه اَلسَّائِحُوْنَ روزه داران یا سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون آیندگان از بادیه نفس روندگان بسر منزل انس اَلرَّاکِعُوْنَ
رکوع کنندگان در نماز با خشوع آرندگان بدرگاه بی نیاز اَلسَّاجِدُوْنَ سجده کنندگان در خلوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات
اَلْاٰمِرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام وَالنَّاهُوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ و بازدارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت و چون هفت عمل کامل است و خول واو مشعر است بر آنکه واو ثمانیه هست یا برای تضاد میان امر
و نهی بوین ثبوت و انکار آیا بجهت جمع میان امر معروف و نهی منکر که گویا شیٔ واحد اند و هر یکی با دیگری منضم باشند وَالْحَافِظُوْنَ و نگاه دارندگان
لِحُدُوْدِ اللّٰهِ ط مر احکام خدا را سلمی گوید نگاه دارندگان اوامر او بر جوارح و قلوب و اسرار و ارواح وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِیْنَ ط و بشارت ده مومنان را
که بدین صفات موصوف اند وضع مظهر بر موضع مضمر دلیل است بر آنکه ایمان داعی ایشان است بدین فضائل و حذف مبشر به اشارت است
بتعظیم و تکثیر آن آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بعد از زیارت قبر مادر خود گریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت
وی مرا اجازت دادند و چون در استغفار او اجازت خواستم مرا باز داشتند این آیت آمد مَا کَانَ صحیح نباشد و روا نبود لِلنَّبِیِّ مر پیغمبر را
وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا و آنان را که گرویده اند اَنْ یَّسْتَغْفِرُوْا آنکه طلب آمرزش کنند لِلْمُشْرِکِیْنَ برای شرک آرندگان و گفته اند پیغمبر علیه الصلوة
والسلام با ابو طالب در مرض الموت بعد از آنکه ایمان او نا امید شد وعده فرموده بود که آمرزش خواهم از برای تو مادامی که مرا نهی کنند از ان و بعد
از وفات برای وی استغفار میکرد و صحابه رض چون دانستند که آن حضرت علیه الصلوة والسلام بجهت ابو طالب آمرزش میطلبد گفتند ما چرا برای
آبا و اقربای خود استغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم خلیل الله صلوات الله علی نبینا و علیه برای پدر خود استغفار کرده و اینک پیغمبر ما برای عم
خود استغفار میکند آیت آمد که روا نیست پیغمبر و مومنان را که برای اهل شرک آمرزش طلبند وَلَوْ کَانُوْٓا و اگر باشند آن مشرکان اُولِیْ قُرْبٰی
خداوندان قرابت مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ از پس آنکه روشن شد لَهُمْ مر ایشان را اَنَّهُمْ آنکه اصحاب شرک اَصْحٰبُ الْجَحِیْمِ ملازمان دوزخ اند
وَمَا کَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرٰهِیْمَ و نبود آمرزش خواستن ابراهیم علیه الصلوة والسلام لِاَبِیْهِ از برای پدر خود اِلَّا عَنْ مَّوْعِدَةٍ مگر از برای
وفا کردن وعده که در وقت مناظره وَّعَدَهَآ اِیَّاهُ وعده کرده بود مر پدر را آنجا که گفت ساستغفر لک ربی و در ینابیع آورده که وعده داده
بود پدر ابراهیم مر او را که من ایمان آورم پس استغفار ابراهیم علیه الصلوة والسلام آن بود که من طلب آمرزش و مغفرت کنم برای تو وقتیکه گروی
فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهٗٓ پس آنهنگام که روشن گشت مر ابراهیم را اَنَّهٗ عَدُوٌّ لِّلّٰهِ بدرستی که پدر او دشمن است مر خدا را یعنی بر کفر مرد و توفیق ایمان نیافت
یا او را بوحی معلوم شد که او ایمان نخواهد آورد تَبَرَّاَ مِنْهُ بیزاری کرد از و قطع استغفار نمود اِنَّ اِبْرٰهِیْمَ لَاَوَّاهٌ بدرستی که ابراهیم بسیار آه
کننده بود کنایت است از رقت قلب و کثرت ترحم او حَلِیْمٌ بردبار بوده بجدی که پدر میگفت لاارجمنک و او جواب میداد سأستغفر لک
ربی پس در آیت تاکید مشید عذر رسول و مومنان میکند که چون ایشان قبل المنع استغفار کردند بدان مواخذه نخواهد بود وَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیُضِلَّ قَوْمًا
و نیست خدای که قومی را ضایع و تباه گرداند یا ایشان را بکیر و چنانچه اهل ضلالت را بَعْدَ اِذْ هَدٰىهُمْ پس آنکه راه نمود ایشان را باسلام حَتّٰی
یُبَیِّنَ لَهُمْ تا وقتیکه روشن گرداند بر ایشان مَّا یَتَّقُوْنَ ط آنچه واجب است که از ان پرهیز کنند و گفته اند این آیت در شان جمعی است که قبل از
تحویل قبله درگذشتند یا پیش از تحریم خمر ساغر اجل نوشیدند میفرماید که بر ایشان از ان کارها که کرده اند گرفت نیست اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بِکُلِّ شَیْءٍ
بهمه چیزها از احوال اول و آخر ایشان عَلِیْمٌ دانا است اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَهٗ مر او راست مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط پادشاهی
آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد کند بیابانعی و منازعی یُحْیٖ زنده گرداند مردگان را وَیُمِیْتُ ط و میراند زندگان را وَمَا لَکُمْ و نیست مر شما را ای مومنان
مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای مِنْ وَّلِیٍّ کارسازی وَّلَا نَصِیْرٍ و نه یاری و مددکاری و می شاید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدا را پرستش
کنید که شما را بغیر او متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع کند و جز او یاری نی که عذاب از شما باز دارد لَقَدْ تَّابَ اللّٰهُ بدرستی که توبه پذیرفت خدای
و بقبول توبه بازگشت عَلَی النَّبِیِّ بر پیغمبر خود بجهت اذن او مر منافقان را در تخلف یا بیان تبریه ذمه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام میکند از تعلق بدین

کما قال لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر تا آخر یا بعث است بر توبه یعنی هیچ کس نیست که محتاج توبه و استغفار نباشد حتی پیغمبر علیه
الصلوة والسلام و اصحاب او چه هر کس را مقامی است که مادون آن بنسبت وی منقص خواهد بود پس توجه بمادون گناهی است که از ان توبه لازم
باشد و پیش بعضی وانی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة اشارت باینست و نزد محققان این معنی مناسب مرتبه حضرت رسالت منقبت علیه الصلوة
والسلام نیست چه توجه آن حضرت علیه الصلوة والسلام بغیر حق متصور نبوده پس سلمی رح میگوید ذکر توبه نبی برای آنست تا که مقدمه توبه امت باشد و توبه تابع
بمقدمه نصیح پذیرد و بر هر تقدیر در پذیرفت خدای توبه را از پیغمبر علیه الصلوة والسلام وَالْمُهٰجِرِیْنَ وَالْاَنْصَارِ و از مهاجران و از انصار یعنی جمعی از ایشان
که کاره بودند مر غزوه تبوک را بطبع نه بعناد اَلَّذِیْنَ اتَّبَعُوْهُ آنانکه پیروی کردند مر پیغمبر علیه الصلوة والسلام را فِیْ سَاعَةِ الْعُسْرَةِ در زمان عسرت و تنگی لشکر تبوک را
جیش العسره میگفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بوده هم در مرکب که هر ده تن یک شتر داشتند و هم در توشه که هر دو کس روزی بیک خرما بسر می بردند و هم در آب که او جود
قلت مراکب شتر را میکشتند و برطوبات تا جواف و امعای آن دهن خویش را ترمیساختند و هوا بغایت گرم میگذشت پس حق سبحانه صفت ایشان میکند
که درین زمان تنگی متابعت حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام میکردند مِنْۢ بَعْدِ مَا کَادَ از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت یَزِیْغُ میل کند و از جای برود
قُلُوْبُ فَرِیْقٍ دلهای گروهی مِّنْهُمْ از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد باز گردند یا از متابعت رسول علیه الصلوة والسلام دست باز
دارند بواسطه شدت و مشقت ثُمَّ تَابَ عَلَیْهِمْ پس خدای درگذشت از آنکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود اِنَّهٗ بِهِمْ بدرستیکه
خدای بر ایشان رَءُوْفٌ بسیار رافت است چون توبه کردند رَّحِیْمٌ مهربان است بتفضیل بر ایشان وَّعَلَی الثَّلٰثَةِ الَّذِیْنَ خُلِّفُوْا ط و
و دیگر توبه داد و ببخشید بر آن سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزوه و امر ایشان موقوف بحکم الهی بود و قبل ازین ذکر یافت که همه کعب و هلال
و مراره در تاخیر افتاده و حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور
شدند و زن هلال بخدمت وی آمد که مردی پیر و ضعیف بود نامر و گشت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان به تنگ آمد حَتّٰی اِذَا ضَاقَتْ تا وقتیکه تنگ شد
عَلَیْهِمُ الْاَرْضُ بر ایشان زمین بِمَا رَحُبَتْ با وجود گشادگی و وسعت و این کنایت از شدت حیرت و نهایت پریشانی است وَضَاقَتْ
عَلَیْهِمْ و تنگ شد بر ایشان اَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتیکه فرح و انس را در ان راه نبود وَظَنُّوْٓا و دانستند اَنْ لَّا مَلْجَاَ
آنکه پناهی نیست مِنَ اللّٰهِ از خشم خدای اِلَّآ اِلَیْهِ مگر هم بوی و آمرزش خواستن از کرم وی ثُمَّ تَابَ عَلَیْهِمْ پس چون در ماندند و بیچارگی خود دانسته
شدند توفیق توبه داد خدای ایشان را لِیَتُوْبُوْا ط تا توبه کردند و بحق باز گشتند و مقرر است که تا او به توبه توفیق ندهد رقم قبول نکشند توبه هیچ تائب
درست نبود رباعی گر لطف تو یاری نه نماید زنخست : هم توبه شکسته است و هم پیمان سست : چون توبه بامید پذیرفتن تست : تا تو نه
پذیری نشود توبه درست : القصه بعد از پنجاه روز این آیت فرود آمد و توبه ایشان پذیرفته گشت اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست
قبول کننده توبه از تائبان الرَّحِیْمُ ع متفضل است برحمت بر ایشان یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ ای گروه مومنان بترسید از خدای و مثل این
فعل که مخالفت امر باشد معاودت مکنید وَکُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ و باشید با راستگویان در اقوال خود چون کعب بن مالک و آن دو تن دیگر که راست
گفتند و عذر باطل نیاوردند و بسبب راستی که من صدق نجا دولت یافتند نظم از کجی افتی بکم و کاستی : از همه غم رستی اگر راستی : راستی
خویش نهان کس نکرد : بر سخن راست زیان کس نکرد : و گفته اند خطاب با اهل کتابین است یعنی ای گرویدگان بموسی و عیسی علیه السلام بترسید
از مخالفت محمد علیه الصلوة والسلام و باشید با صادقان که اصحاب خیار و امت بزرگوار اویند مَا کَانَ روا نیست و نشاید لِاَهْلِ الْمَدِیْنَةِ
مر اهل مدینه را وَمَنْ حَوْلَهُمْ و آنانکه گرداگرد ایشان اند مِّنَ الْاَعْرَابِ از بادیه نشینان اَنْ یَّتَخَلَّفُوْا آنانکه تخلف کنند و باز پس روند
عَنْ رَّسُوْلِ اللّٰهِ از حکم رسول خدای علیه الصلوة والسلام مراد نهی است در صیغه نفی و تخصیص اهالی مدینه و حوالی آن بجهت قرب بوده و معرفت
ایشان بخروج آنحضرت علیه الصلوة والسلام بطرف تبوک وَلَا یَرْغَبُوْا بِاَنْفُسِهِمْ و نرسد ایشان را که رغبت کنند بر نفسهای خود عَنْ نَّفْسِهٖ ط
از نفس وی یعنی خویشتن داری کنند و خود را بر ظرف دارند از کشیدن آن رنجها که او میکشید مرویست که ابو خیثمه انصاری رض در مدینه مانده بود
و بعد از چند روز که از عزیمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بگذشت روزی بخانه خود در آمد و آن روز بغایت گرم بود و دو زن داشت

زنان وي هر يكي در عريشي نشسته بودند وا ز ارفته و آب زده و كوزهاي آب سرد مهيا ساخته وطعامهاي نيكو ترتيب نموده وابو خيثمه بر در عريش بايستاد و در زنان
نكريست و آن ترتيب ملاحظه نمود وكفت روا باشد كه رسول خداي عليه الصلوة والسلام در بيابان بشدت وحرارت و باد كرم در مانده بود وابو خيثمه
در سايه خنك آب سرد وطعام لذيذ خورد و با زنان خوب روي خوشبو معاشرت كند بخداي سوكند خورد كه در هيچ عريش در نيايم وازين آب وطعام نخورم
تا زمانيكه بدان حضرت عليه الصلوة والسلام ملحق نشوم پس اندك زادي برداشت و روي براه آورده در منزل تبوك بمعسكر همايون ملحق شد ذٰلِكَ
آن وجوب متابعت وترك مخالفت بِاَنَّهُمْ بسبب آنست كه ايشان چون با رسول باشند لَا يُصِيبُهُمْ نرسد ايشانرا ظَمَأٌ تشنكي وَلَا
نَصَبٌ ونه رنجي وَلَا مَخْمَصَةٌ ونه كرسنكي فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خداي وَلَا يَطَؤُنَ ونسپرند مَوْطِئًا مكاني از امكنه كفار بسم
اسب يا كف شتر يا بپاي خود سپردني كه آن يَغِيظُ الْكُفَّارَ بخشم آرد كافرانرا وَلَا يَنَالُونَ ونيابند مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا از دشمني هيچ يافتني
از قتل واسر ونهب وكسر وهزيمت وجراحت اِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مكر نوشته شود براي ايشان بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ بآن كرداري شايسته يعني بهر يك
از اينها كه مستحق ثواب شوند ابن عباس رض فرموده كه بهر ترسي كه از دشمن بدل ايشان درآيد هفتاد حسنه در ديوان ايشان مينويسند اِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ
بدرستيكه خداي ضايع نميكرداند وتباه نميكند اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نيكو كارانرا يعني مجاهدانرا وَلَا يُنْفِقُونَ ونفقه نكنند نَفَقَةً صَغِيرَةً
نفقه اندك وخرد چون علاقه تازيانه يا نعل اسبي يا صاع خرمائيكه بدهند چون ابو عقيل رض وَلَا كَبِيرَةً ونه نفقه بزرك چنانچه ذي النورين رض و
عبد الرحمن بن عوف رض وَلَا يَقْطَعُونَ وقطع نكنند در سير خود وَادِيًا هيچ ممر آب وسيلرا مراد زمين است يعني هيچ زمين را قطع نكنند اِلَّا كُتِبَ
لَهُمْ مكر نوشته شود براي ايشان ثواب وآن نوشتن براي چيست لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ تا جزا دهد خداي تعالى ايشانرا اَحْسَنَ مَا كَانُوا نيكوترين
آنكه در راه حق يَعْمَلُونَ عمل ميكردند وچون احسن را جزا دهند جزاي حسن نيز بدان الحاق كنند بجهت توفير اجر وتكثير آن در ينابيع فرموده كه اكر
مثلا غازي را هزار طاعت باشد ويكي از همه نيكوتر بود حق سبحانه آنرا ثوابي عظيم دهد ونه صد ونود ونه ديكررا بطفيل آن قبول كند وهر يك را برابر
آن ثواب ارزاني دارد تا كرم او بنسبت مجاهدان بر همه كس ظاهر كردد بيت مجاهدان شرف اينچنين از آن دارند كه در غزا اكر جهد بر ميان دارند
آورده اند كه چون انواع تهديدات در باب مخلفان نازل شد مؤمنان جازم شدند بر آنكه چون نفير جهاد برآيد تمام عازم حرب شوند اين آيت آمد
وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ وروا نيست ونشايد مؤمنانرا لِيَنْفِرُوا آنكه بيرون روند بغزا كَافَّةً همه ايشان چه امر معيشت مختل ميماند فَلَوْلَا نَفَرَ
پس چرا بيرون نروند يك كس يا دو تن يا بيشتر مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ از هر جمعي كثير از ايشان مراد قبيله واهل بلده اند طَائِفَةٌ كروهي اند
كه بجهاد روند وباقي توقف نمايند لِيَتَفَقَّهُوا تا طلب دانش كنند فِي الدِّينِ در دين وفقه آموزند واز عبد الرزاق بن همام مروي است كه مراد
اصحاب حديث اند وَلِيُنْذِرُوا وتا بيم كنند فقها قَوْمَهُمْ كروه خودرا اِذَا رَجَعُوا اِلَيْهِمْ چون باز كردند از غزوه بسوي ايشان لَعَلَّهُمْ
يَحْذَرُونَ تا باشد كه ايشان حذر نمايند از آنچه بيم كرده مي شوند از آن يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اي كسانيكه كرويده ايد قَاتِلُوا الَّذِينَ كارزار كنيد
با آنانكه يَلُونَكُمْ نزديك شما اند مِنَ الْكُفَّارِ از ناكرويدكان مثل يهود كه در حوالي مدينه ميباشند وكفته اند اهل روم مراد است كه در ولايت شام
بودند وشام قريب مدينه است وبر هر تقدير قتال كنيد با دشمنان نزديك وَلْيَجِدُوا وبايد كه بيابند كافران وفهم كنند فِيكُمْ غِلْظَةً
در شما درشتي بنسبت خود يعني عنفي در مقال قبل از وقوع قتال يا شدتي وصبري بر مقاتله يا شجاعتي در حين محاربه وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ وبدانيد
كه خداي مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهيزكاران است بحفظ واعانت ونصرت در فتوحات مذكور است كه حق سبحانه وتعالى مؤمنانرا بقتال كفار امر
ميفرمايد وهيچ دشمني از نفس اماره كافر نعمت بدتر نيست ونزديك ترين دشمنان هوا است كه اعداي عدوك نفسك التي بين جنبيك
پس اشتغال بقتال او كه عبارت از جهاد اكبر است اولى وانسب مي نمايد واليه الاشارة في المثنوي المعنوي مثنوي اي شهان كشتيم ما خصم برون
ماند از وخصمي بتر در اندرون ؛ قد رجعنا من جهاد الاصغريم ؛ اين زمان اندر جهاد اكبريم ؛ سهل شيري دان كه صفها بشكند ؛ شير آن را دان
كه خود را بشكند وَاِذَا مَا اُنْزِلَتْ وچون فرستاده شود سُورَةٌ پاره از قرآن فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ پس از منافقان كسي هست كه كويد با منافقان ربع
ويكر از روي انكار واستهزا يا با ضعفاي مؤمنان كويند اَيُّكُمْ زَادَتْهُ كيست از شما آنكه بيفزود اورا هٰذِهِ اين سوره اِيمَانًا كرويدني يعني آنكس كه آن

كه اين سوره ايمان او را زيادت كرد فَاَمَّا الَّذِينَ اٰمَنُوا پس اما آنانكه كرويده اند براستي فَزَادَتْهُمْ اِيمَانًا پس زيادت كرد اين سوره ايشانرا
يقين وثبات در دين يا چون زيادت شد علم ايشان بواسطه تدبير درين سوره ايمان برين سوره منضم كشت با ايمان ايشان بسورهاي ديكر وَهُمْ
يَسْتَبْشِرُونَ وايشان شادمان مي شوند بنزول آنكه سبب زيادتي كمال وواسطه ارتفاع حال ايشانست وَاَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ واما آنانكه در دلهاي ايشان بيماري شك ونفاق وحسد وحقد وبغض اسلام است فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا پس زياده ميكند آن سوره ايشانرا رجسا
اِلَى رِجْسِهِمْ شكي مذموم بشك ايشان يعني در سورهاي ديكر شك داشتند پس شك ايشان درين سوره انضمام يافته بدان شك بيفزود
كفر ايشان بر كفر وَمَاتُوا وبمردند يعني استحكام يافت اين صفت در ايشان تا وقتيكه بمردند وَهُمْ كَافِرُونَ وايشان كافران بودند اَوَلَا
يَرَوْنَ آيا نمي بينند اين منافقان اَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ بدرستيكه ايشان مبتلامي شوند باصناف بليات از مرض وقحط وغير آن يا بنفاق
وكذب ايشان ظاهر ميشود بر مسلمانان فِي كُلِّ عَامٍ در هر سال مَرَّةً اَوْ مَرَّتَيْنِ يكبار يا دو بار ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ پس توبه نميكنند از نفاق
وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ ونمي بند ميكيرند وَاِذَا مَا اُنْزِلَتْ وچون فرود آيد سُورَةٌ سوره از قرآن كه در آن عيب ايشان مذكور بود نَظَرَ
بَعْضُهُمْ نظر كنند بعضي از ايشان اِلَىٰ بَعْضٍ بسوي برخي ديكر يعني بچشم يكديكررا اشارت كنند از روي انكار وسخريه بدان سوره يا از راه خشم
وسخت باستماع عيوب خود يا بتغامز عيون ايمائي كنند بفرار از مجلس وباهم كويند هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ اَحَدٍ آيا مي بيند يكي از مسلمانان شمارا
اكر از مجلس بيرون رويد پس اكر كسي بيند اقامت كنند واكر نه بيند برخيزند ثُمَّ انْصَرَفُوا پس باز كردند از مجلس پيغمبر عليه الصلوة والسلام
صَرَفَ اللّٰهُ بكردانيد خداي قُلُوبَهُمْ دلهاي ايشانرا از فهم قرآن يا از قبول ايمان واصح آنست كه از همه نيكوئيهاي اين كلام خبر است احتمال
دعا دارد يعني بكرداناد خداي دلهاي ايشانرا از خيرها بِاَنَّهُمْ بسبب آنكه ايشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ كروهي اند كه فهم نميكنند ودر نمي يابند
حق را لَقَدْ جَاءَكُمْ هر آينه بدرستي وراستي كه آمد بشما اي آدميان رَسُولٌ فرستاده كه بحكم خداي تعالى مِنْ اَنْفُسِكُمْ از شما يعني از جنس شما
در بشريت تا بواسطه جنسيت مخالطت نمايند وافاده واستفاده وجود كيرد يا آمد بشما اي اعراب رسولي از شما متكلم بلغت شما يعني از جنس شما
ابن عباس رض فرموده كه هيچ قبيله نبود در عرب الا كه حضرت مصطفى عليه الصلوة والسلام رشته قرابتي پيوسته بود بدان ودر قراءت شاذه
من انفسكم بفتح فا خوانده يعني فاضلترين وشريفترين شما هم در نسب وهم در حسب عَزِيزٌ عَلَيْهِ دشوار وسخت بود برو مَا عَنِتُّمْ
آنچه در رنج افتيد بدان وبعضي بر لفظ عزيز وقف كرده وآن را صفت رسول دانند ومعني عليه ما عنتم برين فرود آرند كه بر دست آنچه بكنيد از كناه يعني
اعذار آن بروي است روز قيامت كه بشفاعت تدارك آن خواهد نمود ودرين معني كفته اند بيت نامده بعصيان كسي در كرو ؛ كه دارد چنين
سيدي پيشرو ؛ اكر دوزخ ازكنه باك نيست ؛ چو او عذر خواه بود باك نيست ؛ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ صفت ديكرش آن است كه
حريص است بر اسلام شما بِالْمُؤْمِنِينَ بكرويدكان رَءُوفٌ رَحِيمٌ مهربانست وبخشاينده حق سبحانه هيچ پيغمبررا جمع نكرد دو اسم از اسماي
خود اختصاص نداد مكر پيغمبر عليه الصلوة والسلام را خود فرموده كه اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ودو باره او كفت بِالْمُؤْمِنِينَ
رَءُوفٌ ويك وجه تفضيل آن حضرت بر انبياي ديكر عليه الصلوة والسلام اينست فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اكر بر كردند منافقان از ياري وهواداري
وتخلف نمايند از فرمان برداري فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ پس بكوي تو بسنده است مر خداي كه شر شمارا كفايت كند ومرا بر شما غالب سازد لَا اِلٰهَ
اِلَّا هُوَ يا هيچ معبودي بحق نيست مكر وي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وبرو توكل كردم وكار خود با وي كذاشتم وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ واوست
خداوند عرش بزرك مراد ملك عظيم است يا عرش كه قبله دعا ومطاف ملائكه باشد اشارت بكمال قدرت وحفظ حق تعالى است يعني آن خدائي كه عرش را
بدان همه عظمت كه هشت هزار ركن دارد وبروايتي سي هزار قاعده از قاعده تا قاعده سي هزار ساله راه وهمه آن مملو از حافات وصافات بقدرت
كامله نكاه دارد قادر است كه مرا نيز از شر منافقان در پناه آرد كه حافظ بندكان وناصر سرافكندكان اوست بيت
از و خواه ياري كه ياري ده اوست ؛ بدو التجا كن كه زنهار ده اوست ؛ كسي را كه او آورد در پناه ؛ چه غم دارد از فتنه كينه خواه ؛ مطالعه
لطايف واشارات اين دو آيت حواله است باوراق جواهر التفسير والله نعم المولى ونعم النصير ؛

سورة یونس مکیة وهی مائة وتسع آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

الر حروف مقطع بقول ابن زید رض اسامی سوراند و علم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی
نام نهد سوره را بهر چه خواهد و گفته اند الرا یعنی انا الله الرحمن و در بحر الحقایق آورده که حرفی اشارتی است
از حق به حبیب وی علیه الصلوة والسلام می گوید سوگند میخورم بآلای من بر تو در ازل و بلطف من با تو
در وجود و برأفت من بر تو در ابد جواب قسم حیث تلک این سوره آیات الکتاب الحکیم
آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت است یا محکم که در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه رقم نسخ بروی کشیده
نشود یا کسی بر تغییر وی قادر نبود ابن عباس رض فرموده که چون اساس نبوت محمدی علیه الصلوة والسلام
تأکید یافت و حضرت عزت جل شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش اظهار انکار نموده
گفتند عجب است که حق تعالی بعالمیان از آدمیان رسول فرستد و از جمله ایشان یتیم ابو طالب را اختیار کند
حق سبحانه فرمود اکان للناس آیا هست مر مردمان را عجبا شگفتی ان اوحینا آنکه ما وحی کردیم
الی رجل منهم بسوی مردی از جنس ایشان و از قبیله ایشان و مضمون وحی ما چیست ان
انذر الناس آنکه بیم کنی مردمان را از عقوبات الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچکس خالی از صفتی نباشد
که او را از آن باید ترسید الا ما شاء الله و تخصیص کرد بشارت را با اهل ایمان چه کفار را صفتی که سبب
بشارت باشد نیست پس فرمود وبشر الذین آمنوا و مژده ده آنانرا که گرویده اند ان لهم
بآنکه مر ایشانراست قدم صدق پیش و نیک عند ربهم نزد خداوند ایشان یعنی ایمان
و طاعت و گفته اند مراد از قدم صدق سابقه ازلی است که حق سبحانه تعالی وعده رحمت داده درجات
مؤمنان و مساطی گوید که مقام صدق آنست که در وی زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله
یا دعای ملائکه درباره ایشان یا عملهای خیر که از پیش می فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف
میرسد یا ولد صالح که پیش از ایشان درگذشته یا تقدیم حق سبحانه این امت را بطاعت چنانچه نحن
الآخرون السابقون از آن خبر میدهد یا شفیع صدق که حضرت رسالت پناه است علیه الصلوة والسلام
در عین المعانی فرموده که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام را از قدم صدق پرسیدند فرمود که هی شفاعتی
توسلون بی الی ربکم ومقرر است که گناه کاران تباه روزگار را هیچ وسیلتی برای آمرزش برابر
شفاعت آنحضرت علیه الصلوة والسلام نیست شعر گفتی که هم شفاعت عاصی عذرخواه
دل برامید آن کرمم افتاده در گناه قال الکافرون گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر علیه الصلوة

والسلام بر ایشان و نمودن خوارق عادات ان هذا بدرستی که این مرد لساحر مبین جادوییست
آشکار ان ربکم الله بدرستی که پروردگار شما الله است الذی آن خداوندی که بقدرت بی عجز و حکمت
بی قصور خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را که بزرگترین اجسام این عالم اند
فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی شد علی العرش بر عرش
که اعظم مخلوقات است یدبر الامر می سازد امر کائنات را بر مقتضای حکمت و تقدیر میکند
بر وجهی که میخواهد ما من شفیع نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت الا من بعد اذنه
مگر پس از دستوری دادن خدای مر او را در شفاعت این کلام رد شفاعت آلهه است و اثبات شفاعت
ماذونین ذلکم الله آن خداوندی که موصوف است بصفات خلق و تدبیر و استیلا ربکم پروردگار شما است
نه غیر او چه غیر او درین صفتها شرکت نیست فاعبدوه پس او را بیگانگی پرستید افلا تذکرون
آیا پند نمیگیرید یا تفکر نمیکنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان شما الیه بسوی اوست مرجعکم
جمیعا بازگشت شما همه بموت و نشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب سؤال او را وعد الله وعده
داد شما را خدای وعده دادنی حقا است و درست انه یبدؤا الخلق بدرستی که خدای تعالی که
اول بیافرید خلق را ثم یعیده پس بعد از مردن زنده گرداند وی را و مقصود از ابدا و اعاده ثواب
و عقاب است چنانچه فرموده است لیجزی الذین آمنوا تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات
و عملهای پسندیده کرده اند بالقسط بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل یعنی برعایت عدل که در
امور فرموده باشند یا بایمان ایشان چه ایمان عدل قوی است و در برابر آن شرک ظلم عظیم و این وجه برای
مقابله وجه است چه اراده میکند این کلام را بقوله والذین کفروا و آنانکه کافر شدند لهم شراب
من حمیم مر ایشانراست آشامیدن از آب گرم دوزخ که چون بخورند احشاء و امعای ایشان پاره پاره
گردد و عذاب الیم و مر ایشانراست عذابی دردناک که تخفیف نیابد بما کانوا بسبب آنکه بوده
بخدا و رسول یکفرون کافر می شدند هو الذی اوست آن خداوندی که بقدرت کامله جعل الشمس
گردانید آفتاب را ضیاء خداوند روشنی والقمر نورا و ماه را خداوند نور علما بر آنند که اگر روشنی بالذات
باشد ضیا است و اگر بالعرض باشد نور است و در انوار آمده است که حق سبحانه درین آیت تنبیه فرموده
بآنکه آفتاب بذات خود منیر است و قمر نیز بعرض منیر میشود و آن بمقدار مقابله اوست با شمس چنانچه در علم
هیئت مبین شده وقدره و تقدیر کرد هر یک را از شمس و قمر منازل منزلها بر فلک بقدر
سیر ایشان و اشهر آن است که تقدیر کرد برای قمر منزلها بیست و هشت که نه که معین و مشهور است

وقمر قريب بشانزده روزي قطع منزلي ميكند لِتَعْلَمُوا تا بدانيد شما عَدَدَ السِّنِينَ شمار سالها وچون سال مبتني بر ماههاست ذكر ماه نكرد وَالْحِسَابَ
وتا بدانيد شمار اوقات از ماهها و روزها در معاملات ومهمات خود مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ نيافريد خداي آنچه مذكور شد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستي نه بيكاري
وگويند باء بمعني لام است يعني براي بيان حق يُفَصِّلُ الْآيَاتِ روشن ميكنيم وحفص يفصل ميخواند يعني خداي بيان ميكند دلايل قدرت خود را لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ جهت براي گروهي كه ميدانند يعني دران انديشه ميكنند واز ان نفع ميگيرند إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بدرستي كه در آمد وشد شب
وروز پس از يكديگر يا در مخالفت ايشان بنور وظلمت وَمَا خَلَقَ اللَّهُ ودر آنچه درآفريد خداي فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها ودر زمين
از انواع بودنيها لَآيَاتٍ هر آينه نشانها ست بر وجود صانع ووحدت او وكمال علم ونفاذ قدرت او لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ مر گروهي را
كه بترسند از عواقب احوال وخواتيم امور يعني از حال مآل ومعاد بر انديشند واز رسوائي حشر ترسان گردند چه آن انديشه وخوف باعث بود مر
ايشان را بر تفكر وتدبر إِنَّ الَّذِينَ بدرستي كه آنانكه لَا يَرْجُونَ اميد ندارند لِقَاءَنَا ديدار مارا يعني منكراند آخرت را كه محل لقاست :
وَرَضُوا وخشنود شوند بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگاني دنيا وپسنديدند آنرا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وآرام گرفتند بدان يعني همت خود را بلذات محسوس
وزخارف فانيه مقصور گردانيدند واز نعيم جناني ولذتهاي جاوداني غافل شدند بانكه در دنيا ساكن گشتند بروجهي كه گويا هرگز ايشان را ازينجا
رحلت نخواهد بود ونه دانستند كه لحظه بلحظه دست اجل طبل رحيل فرو خواهد كوفت رباعي آن كيست كه دل نهاد و فارغ بنشست : پنداشت كه مهلتي و تاخيري
هست : گو خيمه مزن كه ميخ ميبايد كند : گو رخت منه كه بار ميبايد بست : وَالَّذِينَ هُمْ وآنانكه ايشان عَنْ آيَاتِنَا از آيات كتاب يا از
دلايل صنع غَافِلُونَ نا آگاهان وبيخبرانند أُولَٰئِكَ آن گروه كه ياد كرده شد مَأْوَاهُمُ النَّارُ جاي بودن ايشان در دوزخ است
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بانچه بودند كه كسب ميكردند از معاصي يعني كفر وشرك ونفاق إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستي كه آنانكه ايمان آوردند :
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وكردند كارهاي شايسته يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ راه نمايد ايشان را پروردگار ايشان در آخرت بِإِيمَانِهِمْ بنور
ايمان ايشان براه بهشت يا بسبب ايمان ايشان را راه نمايد بسلوك سبيلي كه مودي بادراك حقايق باشد تَجْرِي ميرود مِنْ تَحْتِهِمُ
الْأَنْهَارُ از زير مساكن ايشان جويهاي آب فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهاي با نعمت دَعْوَاهُمْ خواندن بهشتيان مر خداي را
فِيهَا در بهشت وقتيكه آنچه آرزوي ايشان باشد طلبند آنست كه گويند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بپاكي ياد ميكنيم ترا بار خدايا واين ذكر بجهت
تلذذ بود نه براي عبادت وچون اين كلمه گويند آنچه اشتهاي ايشان بود نزد ايشان حاضر گردد وَتَحِيَّتُهُمْ ودرود ايشان با يكديگر فِيهَا
در بهشت يا درود حق يا تحيت ملايكه بر ايشان سَلَامٌ سلام بود وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ وآخر دعاي ايشان أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ آن باشد كه گويند حمد
خدايرا رَبِّ الْعَالَمِينَ كه پروردگار عالميان هست وگفته اند چون مومنان به بهشت در آيند انوار عظمت وكبرياي حضرت عزت مشاهده كنند
زبان بنعت جلال وتسبيح ملك متعال بگشايند وملايكه از حق سبحانه بر ايشان سلام كرده بانواع كرامات وعلو مقامات مبشر گردند وعواطف حمد وثناي
الهي بجاي آورده ختم كلام بصفات اكرام فرمايند وهر آينه لذت تسبيح وتحميد ايشان را از جميع لذتهاي بهشت خوشتر آيد بيت
ذوق نامش عاشق مشتاق را : از بهشت جاوداني خوشتر است : گرچه در فردوس نعمتها بسي است : وصل او از هرچه داني خوشتر است
در عين المعاني آورده كه يكي از بزرگان حرم محترم سيد عالم عليه السلام بند اسير را سبك گردانيد وآن اسير بگريخت حضرت رسالت پناه عليه
الصلوة والسلام خبر يافته بر تخفيف كننده نفرين فرموده حق سبحانه آيت فرستاد كه وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ واگر تعجيل كند خداي لِلنَّاسِ الشَّرَّ
براي مردمان باجابت دعاي بد اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ چنانچه شتافتن ايشانست بسرعت اجابت دعاي خير لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ
هر آينه رانده شود وبسوي ايشان أَجَلُهُمْ اجل ايشان وهلاك شوند يعني اگر ما دعاهاي بد ايشان را بزودي اجابت كنيم چنانچه دعاهاي خير ايشان را مستجاب
ميگردانيم ايشان زود هلاك شوند حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام فرمود كه خدايا فراميگيرم نزديك تو عهدي كه مرا دران خلافي نخواهي فرمود
بدرستيكه من بشرم پس هر مومني كه او را برنجانم يا دشنام دهم يا لعنت كنم يا بزنم آنرا در باره او دعاي خير گردان وسبب پاكي او ساز از گناهان ووسيله
قربي كه روز قيامت بدان تقرب كند بحضرت تو وبعضي مفسران برآنند كه كفار نزول عذاب استعجال مينمودند اين آيت آمد كه ما در عذاب ايشان

ميطلبند تعجيل نميكنيم فَنَذَرُ الَّذِينَ پس ميگذاريم آنانرا كه لَا يَرْجُونَ اميد نميدارند لِقَاءَنَا ديدار مارا يعني بحشر منكرند ورجا بمعني خوف نيز آيد يعني
نترسند از او در روز بعث فِي طُغْيَانِهِمْ در بيراهي ايشان يعني بطريق استدراج مهلت ميدهيم ايشانرا تا در ضلالت يَعْمَهُونَ سرگردان
ميروند وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ وچون برسد بآدمي سختي ورنجي مراد مطلق كافر است يا وليد مغيره يا عتبه بن ربيعه وبر هر تقدير چون
ضرري بوي رسد دَعَانَا بخواند مارا باخلاص لِجَنْبِهِ وقتيكه تكيه كرده باشد بر پهلوي خود يعني صاحب فراش بود از ان رنج أَوْ قَاعِدًا يا نشسته
أَوْ قَائِمًا يا استاده وفايده ترديد تعميم دعا باشد در جميع احوال يا براي اصناف آلام ومضار فَلَمَّا كَشَفْنَا پس چون برداريم وببريم عَنْهُ
از وي ضُرَّهُ رنج ومضرت او را بجهت اخلاص او در دعا مَرَّ برود بر همان راهي كه بود از كفر يا بگذرد از موقف دعا وبگردد از ان رجوع نكند كَأَنْ
لَمْ يَدْعُنَا گويا كه او نخوانده است مارا إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ مر بدفع كردن رنجي كه بدو رسيده بود كَذَٰلِكَ زُيِّنَ همچنين آراسته شده
لِلْمُسْرِفِينَ مر اسراف كنندگان را كه از حد تجاوز نموده اند مَا كَانُوا آنچه هستند كه از استغراق در ملاهي واعراض از قبول اوامر ونواهي يَعْمَلُونَ
عمل ميكنند وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ وبدرستيكه هلاك كرديم اهل قرنها را مِنْ قَبْلِكُمْ پيش از شما اي اهل مكه لَمَّا ظَلَمُوا آنهنگام
كه ستم كردند بتكذيب پيغمبران وَجَاءَتْهُمْ وحال آنكه آمده بودند بديشان رُسُلُهُمْ رسولان ايشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهاي روشن يا معجزهاي
ظاهر وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا ونبودند ايشان كه ايمان آرند اگر هلاك نشدندي وزنده ماندندي بجهت فساد استعداد ودر يافتن خذلان
الهي مر ايشانرا كَذَٰلِكَ همچنين كه ايشانرا جزا داديم بهلاك ايشان بجهت تكذيب رسل نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ جزا خواهيم داد گروه مشركان
از اهل مكه كه تكذيب پيغمبر ما عليه الصلوة والسلام ميكنند ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ پس ما گردانيديم شما را اي گروهي كه محمد بشما مبعوث هست خَلَائِفَ
فِي الْأَرْضِ خليفه هاي گذشتگان در زمين مِنْ بَعْدِهِمْ پس از قرني كه هلاك شدند لِنَنْظُرَ تا ببينيم در صورت شهادت بعد از آنكه دانسته
ايم در غيب كه شما كَيْفَ تَعْمَلُونَ چگونه عمل خواهيد كرد از خير وشر تا با شما معامله كنيم بمقتضاي اعمال شما إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ
قطعه جزا آيينه فعل است گوئي : كه در وي هرچه كردي مينمايد : اگر كردي نكوئي نيك بيني : وگر بد كرده بد پيشت آيد : در خبر است كه بعضي
از كفار قريش با حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام گفتند آيتي بيار كه سادات عرب را از عبادت لات وعزي باز دارد ودر ذم ايشان
دران نبود حق سبحانه فرمود وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ وچون خوانده شود بر مشركان مكه آيَاتُنَا آيتهاي ما يعني قرآن بَيِّنَاتٍ در حالتيكه واضح است
قَالَ الَّذِينَ گويند آنانكه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا اميد ندارند برسيدن بما يا نمي ترسند از وعيد ما يعني مشركان بعد از شنيدن قرآن گويند مر
پيغمبر عليه الصلوة والسلام را ائْتِ بِقُرْآنٍ بيار قرآني غَيْرِ هَٰذَا بجز اين كه بر ما ميخواني يعني كتابي كه در وي ذكر بعث وحشر وثواب وعقاب
وسب آلهه ما نباشد أَوْ بَدِّلْهُ يا بدل كن آنرا يعني بجاي آيت عذاب آيت رحمت وضع كن وغرض ايشان آن بود كه آنحضرت
عليه الصلوة والسلام متابعت هواي ايشان كند وايشان او را الزام كنند حق سبحانه وتعالي فرمود كه قُلْ بگو بايشان مَا يَكُونُ لِي
نميسزد ونه روا نيست مرا أَنْ أُبَدِّلَهُ كه من تبديل كنم قرآنرا مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي از قبل نفس خود يعني بخود نميتوانم كه قرآنرا تغيير كنم بي وحي
ودران بزيادت وكم تصرف نمايم إِنْ أَتَّبِعُ متابعت نميكنم وازپي نميروم إِلَّا مَا يُوحَىٰ مگر آنچيزيرا كه وحي كرده شود إِلَيَّ بسوي من از حق تعالي
بي زيادت ونقصان إِنِّي أَخَافُ بدرستيكه من ميترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصي شوم در پروردگار خود بتبديل قرآن عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
عذاب روزي بزرگ را كه قيامتست قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ بگو اگر خواستي خداي مَا تَلَوْتُهُ نخواندمي آنچه بر من نازل شده است عَلَيْكُمْ بر شما
وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ ونه خبر شمارا نه آگاه ساختي خداي بقرآن پس از فضل ورحمت اوست كه مرا امر كرد بخواندن وشمارا دانا ساخت بعلم آن فَقَدْ لَبِثْتُ پس
بدرستيكه من درنگ كردم فِيكُمْ در ميان شما عُمُرًا عمري دراز كه مقدار چهل سال بود مِنْ قَبْلِهِ پيش از نزول قرآن يعني دران مدت كه مبعوث نبودم
من قرآن نميخواندم ونه شما بدان دانا بوديد أَفَلَا تَعْقِلُونَ آيا چرا در نمي يابيد وتعقل نميكنيد كه كسي چهل سال درميان شما بوده وممارست علمي ننموده
وبا عالمي مصاحبت نفرموده واين زمان كلامي بر شما ميخواند كه فصحاي عرب از اجمال بلاغت آن حيرانند وبلغاء ودانايان از كمال فصاحت آن انگشت
تحير در دندان گيرند وهر آينه تامل درين صورت استدلال ميسر تواند نمود برانكه ايقاع كلامي چنين از مردي چنان خارق عادتست پس قرآن

معجزهٔ رسالت و وسیلهٔ سعادت است. مثنوی: ای دانا که بعلم فنون : راند قلم بر ورق کاف و نون : بی قلم و کاغذ و آب سیاه :
معجزه آورد و زوحی آله : بی خط و قرطاس ز علم ازل : مشکل لوح و قلم گشت حل : مضمون آیت سابق آنست که من افترا میکنم بر خدای در تغییر
تبدیل قرآن و شما افترا میکنید که قرآن را کلام حق میدانید فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که افترا کند و بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
بر خدای دروغی أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا تکذیب کند آیتهای او را بدان کافر شود إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ بدرستیکه نجات نیابند جرم کاران یعنی
کافران وَيَعْبُدُونَ و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای مَا لَا يَضُرُّهُمْ چیزی را که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند
وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات بپرستش ایشان صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جماد است و جماد بر ایصال نفع و ضرر قادر
نباشد و حال آنکه معبود باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان بامید جلب نفع و دفع ضرر او را پرستند وَيَقُولُونَ و میگویند
عبدهٔ اصنام هَٰؤُلَاءِ این بتان شُفَعَاؤُنَا شفیعان ما اند عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت میکنند و از خدای تعالی
درخواست مینمایند تا مهمات ما کفایت کنند یا اگر فرضا بعث و حشر باشد چنانچه معتقد مؤمنان است ما را از خدا تعالی درخواست کنند و از عذاب برهانند قُلْ بگو أَتُنَبِّئُونَ
اللَّهَ آیا خدای را خبر میکنید استفهام توبیخ است بِمَا لَا يَعْلَمُ بآن چیزیکه نمیداند فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و نه در زمین نفی علم بجهت نفی معلوم است
یعنی شما میگوئید که خدا را شریکی هست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خدا داند که عالم است بجمیع معلومات این را نمیداند پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد بود و گویند که
کلمه یعلم صله است و معنی اینکه خبر میکنید خدا را بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک با وی سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَىٰ و برتر است عَمَّا يُشْرِكُونَ
از آنچه ایشان شریک وی میدارند وَمَا كَانَ النَّاسُ و نبودند آدمیان إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً مگر امتی یگانه یعنی متفق بودند بر دین اسلام در زمان
آدم علیه الصلوة والسلام یا بعد از واقعهٔ طوفان که غیر نوح علیه السلام و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند بر کفر در زمان بعثت ابراهیم خلیل الله علیه
الصلوة والسلام فَاخْتَلَفُوا پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین اسمعیل علیه
السلام متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهلیت اختراع کرد وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلمه است سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ که
پیشی گرفته است از آفریدگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتأخیر عذابی که فاصل و فارق باشد میان محقان و مخلفان و اگر نه لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ
هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فِيمَا فِيهِ در آنچیزیکه ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی و
محقق بماندی وَيَقُولُونَ و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان که لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشد عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ معجزهٔ مِنْ رَبِّهِ
از پروردگار او از معجزاتی که ما طلبیم که آن تفجیر انهار است و اسقاط سما بر اقی آیات در سورهٔ بنی اسرائیل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی فَقُلْ
پس بگو در جواب ایشان که نزول آیتهای از عالم غیب است و بی شبهه إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ جز این نیست که علم غیب مر خدا راست شاید که در
ضمن انزال آیات مقترحه شما مفسده باشد که باز دارد آیتها از نزول فَانْتَظِرُوا پس شما انتظار برید بنزول مقترحات را إِنِّي مَعَكُمْ بدرستیکه
من نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم تا ببینیم که عذاب بشما می آید یا آیتهائی که مطلوب شماست واقع می شود وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ و چون
بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رَحْمَةً صحتی مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ از پس بیماری مَسَّتْهُمْ رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط إِذَا
لَهُمْ چون در نگری مر ایشان راست مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنندهٔ در آن و درباره پیغمبر علیه الصلوة والسلام کید مینمایند
آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلای قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رأفت سبحانی ازالهٔ آن بلیه شد بقدح کلام الٰهی جل و علا و قصد حضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مشغول شده بمکاید و حیل تمسک می جستند حق سبحانه فرمود قُلِ اللَّهُ بگو ای محمد که خدای أَسْرَعُ مَكْرًا زودتر است
از شما در رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما بنزول عذاب بر شما امر خواهد کرد إِنَّ رُسُلَنَا بدرستیکه فرستادگان ما یعنی ملائکه حفظه يَكْتُبُونَ
مَا تَمْكُرُونَ آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه تدبیر خفی شما بر فرشتگان ما پوشیده نیست بر ما کی پنهان خواهد بود مضمون این کلام تحقیق انتقام
است هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُسَيِّرُكُمْ میراند و قدرت میدهد در قطع مسافت شما را فِي الْبَرِّ در خشکی بمرکب چون اسب و شتر وَالْبَحْرِ و در
دریا بمرکب خشک چون کشتی و زورق حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ تا چون باشید شما فِي الْفُلْكِ در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِمْ و کشتیها میروند با آنانکه در وی

بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ بیادی خوش که نرم میوزد و فایدهٔ عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گویا این صورت تذکره است مر غیر مخاطبان را نیز تا متعجب شوند
از احوال این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی ایشان را باد راست که باندازهٔ صلاح کشتی میوزد و میرود وَفَرِحُوا بِهَا و شادمان شده اند ایشان بآن باد
جَاءَتْهَا ناگاه آید بدان کشتی رِيحٌ عَاصِفٌ بادی سخت و ناموافق که دریا را بشور آرد وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ و بیاید بدیشان موج دریا مِنْ كُلِّ
مَكَانٍ از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج در آید وَظَنُّوا و گمان کنند أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ که فرو گرفته است بلا همه ایشان را
از همه جانب دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدای را بکشف آن بلا از ایشان مُخْلِصِينَ در حالتیکه پاک کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدای دین یعنی
از خوف دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زایل گردد و گویند لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا اگر ما را نجات دهی مِنْ هَٰذِهِ
از این اهوال و بلاها لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ از جملهٔ سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ پس چون برهاند ایشان را
از آنچه می ترسند یعنی خدای ایشان را از این ورطه نجات دهد و از غرق شدن نگاه دارد إِذَا هُمْ چون بینی ایشان را يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ ستم میکنند
در زمین و می شتابند بهمان کارها که بدان بودند از شرک و فساد بِغَيْرِ الْحَقِّ تاکید است یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان چه میدانند
که در آن عمل مبطل اند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّمَا بَغْيُكُمْ جز این نیست که ستم شما عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ بر نفسهای شماست یعنی وبال آن راجع
بشما مصرع هر که او بد میکند بی شبهه با خود میکند : و گفته اند بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مبتدا است و خبر و مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا معنی آنکه ستم و بیداد
شما بر خورداری زندگانی دنیاست یعنی دو سه روزه منفعت ناپایدار است لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص متاع را بنصب
خواند و مصدر را فعل محذوف داند یعنی روزی چند بر میخورید بر خوردنی از زندگانی دنیا ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ماست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما است در روز
قیامت فَنُنَبِّئُكُمْ پس خبر کنیم شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت انقضا و ادبار آن بعد از اقبال كَمَاءٍ مانند آب است یعنی باران که أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم آنرا
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر فَاخْتَلَطَ بِهِ پس بیامیخت بآن آب نَبَاتُ الْأَرْضِ گیاه رسته از زمین مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ از آنچه
میخورند آدمیان چون حبوب غاذیه و اثمار و بقول وَالْأَنْعَامُ و از آنچه میخورند چهارپایان چون گیاهها از تر و خشک حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ
تا وقتیکه فرا گرفت زمین زُخْرُفَهَا پیرایهٔ خود را وَازَّيَّنَتْ و آراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ وَظَنَّ أَهْلُهَا و گمان
برند اهل زمین أَنَّهُمْ قَادِرُونَ آنکه ایشان قادرند عَلَيْهَا بر درودن گیاه و چیدن میوه های آن أَتَاهَا ناگاه آمد بر آن زمین أَمْرُنَا عذاب
یعنی فرمان ما بجزای آن در رسید لَيْلًا در شب أَوْ نَهَارًا یا روز فَجَعَلْنَاهَا پس گردانیدیم آن کشت و زرع را حَصِيدًا شبیه بآنچه درو ده باشند
یا از اصل بر کنده كَأَنْ لَمْ تَغْنَ گویا که هیچ نبود بِالْأَمْسِ دی روز كَذَٰلِكَ همچنین که درین مثل تفصیل کردیم نُفَصِّلُ الْآيَاتِ جدا میکنیم
و روشن میسازیم دلیل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای قومیکه تفکر کنند در ضرب المثل بدان نفع گیرند این تشبیه مرکب است حال دنیا
در انقراض نعیم و زوال اموال او و ظهور ادبار بعد از وفور اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق می شود
چنانچه اول گیاه را صفت صفوت است و آخر سمت کدورت مبدأ دنیا نیز نوازش دولت است و منتهای آن گدازش نکبت و حسرت بیت
بنگر بآنکه روی زمین فصل نوبهار : مانند نقش خانهٔ مانی مزین است : وقت خزان ببرگ ریاحین چو بنگری : منصف شوی که لایق بر باد دادنست :
گفته اند که ممثل بآب باران است و ممثل به الیه مال جهان و در وجه شبه مال دنیا بآب باران سخنان گفته اند و در کشف الاسرار آورده که تشبیه اموال دنیا در خط
آن بآب باران از آن روی است که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی نماید مال دنیا نیز بجهد و تلبیس و مکر و تزویر
مجمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید قطعه رزق مقسوم است از اول مقرر کرده اند : هیچکس را بیش از آن حاصل نگردد بجهد : هر چه می آید بپیش
کم بدان خورسند باش : کانچه خواهی ز آسمان نازل نمیگردد بجهد : دیگر آنکه آب باران ما دامیکه جاری بود بقسمت پاکی و پاکیزگی موسوم است اما چون در موضعی
گرد آید و مدتی بیکجا بماند رنگ و بوی و طعم آن متغیر گشته مواد انتفاع از آن منقطع باید مال دنیا نیز اگر بسبب انفاق جوانمردان دست بدست روان
گردد پسندیده و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی فرموده نظم مال چون آبست تا باشد روان

فيضها با بنداران اهل جهان ، چند روزي چون كند يك جا درنگ ، كنده و بيجا صلت و تيره رنگ ، و در عثيرات حميدي فرموده كه وجه مماثلت آنست
كه چون آب باران باندازه آيد و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسايش آدميان و آرايش عالميان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نمايد
واسطه خرابي عالم و سرگرداني بني آدم شود مال دنيا نيز بمقدار احتياج بدست آيد مقاصد دين و دنيا بنجاح مقرون گردد و فوائد آن بدور و نزديك برسد
اما چون روي بازدياد نهد و خزانه و انبار بسيار شود موجب ارتكاب معاصي و وسيله تفاخر براني و اقاصي شود كلا ان الانسان ليطغى ان
رآه استغنى بيت توانگري كشدت سوي عجب و نخوت و ناز ، خوشست فقر كه دارد هزار سوز و نياز ، و ديگر آن كه باران چون بنهال گل رسد
لطافت و طراوت او بيفزايد و چون بخاربن گذرد حدت و شوكت او زيادت كند مال دنيا نيز چون بمصلح رسد صلاح او بيفزايد نعم المال الصالح للرجال
الصالح واگر بدست مفسد افتد مادهٔ فساد و عناد او روي بازدياد نهد مثنوي از محك امتحان آمد گران ، نقد حال هر كسي گردد عيان ، چون
كريمي را بدست افتد زري ، از زرش آسوده گردد كشوري ، عام باشد كارساز بيهاي او ، روح بخشد دلنواز بيهاي او ، سفله گر راه يابد سوي گنج
خلق را از وي نباشد غير رنج ، گفته اند چون آب باران بزمين قرار نگيرد بلكه باطراف و جوانب روان گردد مال دنيا نيز يكجا قرار ندارد و با يك كس آرام نگيرد
بلكه هر روز در دست ديگري باشد هر شب با يكي عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفائي و نه وفائي او را بقائي نظم گنج امان نيست درين خاكدان
مغز وفا نيست درين استخوان ، كهنه سرايست بصد جا گرو ، كهنه و اندر گرو نو به نو ، و در تيسير فرموده كه حق تعالى بندگان خود را ميخواند بدنيا كه
محل آفاتست بلكه بسراي آخرت دعوت ميكند كه منزل سلامتي از مخافاتست چنانچه فرموده وَاللهُ يَدْعُوا و خداي ميخواند بندگان خود را
إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ بسوي سراي سلامت و آن بهشتست يعني ميخواند بعملي كه موجب دخول بهشت بود و بهشت را دار السلام بجهت آن گفت
كه تحيت ملائكه بر اهل آن يا تحيت بهشتيان بر يكديگر سلام است يا سلام نام حق سبحانه و تعالى باشد و اضافت بهشت بدان بجهت تعظيم جنان چون بيت الله
بيتي و ران طرح ابني باشد براي تكريم آن در فصول آورده كه حق سبحانه بنده را ميخواند بسراي كه اولش بلا است و اوسطش عنا و آخرش فنا بسرائي
كه مبدأش عطا و ميانه اش رضا و منتهايش لقاست نظم والله يدعوا آمده آزادي زندانيان ، زندانيان غم كين بنده كوئي بزندان ميكشي
شاهان عنقها را همه در بند و زندان ميكشند ، تو از چه و زندانشان سوي گلستان ميكشي ، همه را به بهشت ميخواند وَيَهْدِي و راه مينمايد مَنْ يَشَاءُ
هر كرا ميخواهد إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوي راه راست كه منتهي بدار السلام باشد و آن اسلام است يا طريق سنت سيد انام عليه الصلوة والسلام
العزيز دعوت عام است بدلالت حضرت رسالت پناهي و هدايت خاص است و ابسته بتوفيق الهي شيخ الاسلام قدس سره فرموده كه همه را
ميخواند اما تا كرا بر مسند قبول نشاند مصرع تا يار كرا خواهد و ميلش بكه باشد لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آن كسانرا كه نيكوئي كردند يعني ايمان آوردند
الْحُسْنَىٰ مثوبه حسني و پاداش نيكو است يعني بهشت وَزِيَادَةٌ و افزوني از پاداش كه بطريق تفضل كرامت فرمايد گويند حسني جزاي حسنه است
يكي بيكي و زياده آنكه بگيرد ده و هر يا بيشتر يا حسني مغفرت است و زياده خوشنودي حضرت حق است در مدارك آورده كه زياده محبت است در قلوب عباد
يا آنچه در دنيا عطا كند و در آخرت حساب ننمايد و گفته اند سحاب است كه بر اهل بهشت مرور كند و هر چه خواهند بديشان ببارد و جمهور محققان برآنند
كه زياده لقاي حق تعالى است كه بمحض كرم بهشتيان را بدان مكرم سازد وَلَا يَرْهَقُ و پوشيده نگرداند وُجُوهَهُمْ رويهاي بهشتيان را
قَتَرٌ گردي و غباري وَلَا ذِلَّةٌ و نه خواري و رسوائي يعني اثر مذلت بر بشرهٔ ايشان نباشد أُولَٰئِكَ آن گروه محسنان أَصْحَابُ الْجَنَّةِ اهل بهشت
اند هُمْ فِيهَا ايشان دران بهشت خَالِدُونَ جاويد مانند كانند نه نعمت از ايشان زوال يابد و نه دولت از ايشان انتقال پذيرد بخلاف زخارف
دنيا و امتعهٔ غرور او كه در صدد فنا و زوال است وَالَّذِينَ و پاداش آنانكه كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ كسب كردند بديها چون شرك و كفر و نفاق جَزَاءُ
سَيِّئَةٍ پاداش بدي است بِمِثْلِهَا بمانند سيئه كه كرده اند نه زيادت بران وَتَرْهَقُهُمْ و بپوشد ايشانرا ذِلَّةٌ خواري و رسوائي يعني آثار مذلت
بر ايشان هويدا گردد مَا لَهُمْ نيست مر ايشانرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خداي مِنْ عَاصِمٍ هيچ نگاه دارنده يعني هيچكس عذاب از ايشان باز ندارد
كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ گوياكه پوشيده شده است وُجُوهُهُمْ رويهاي ايشان قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ پارهاي شب مُظْلِمًا در حالتيكه تاريك بود
يعني سياه گردد رويهاي ايشان از غم و اندوه چون شب تيره أُولَٰئِكَ آن گروه كه كاسب سيئات اند يعني مشركان و منافقان أَصْحَابُ النَّارِ

لازمان دوزخ اند هُمْ فِيهَا ايشان دران آتش خَالِدُونَ جاويد باشندگان اند يعني هرگز روي رهائي از عذاب ندارند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ و ياد كن
روزيكه حشر كنيم شكانرا و بدانرا جَمِيعًا همه ايشانرا ثُمَّ نَقُولُ پس گوئيم لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مر آنانرا كه شرك آوردند مَكَانَكُمْ بايستيد بر جايهاي خود أَنْتُمْ
وَشُرَكَاؤُكُمْ شما و شريكان شما كه بدون من پرستيده ايد يعني بتان تا به بينيد كه با شما چه ميكنيم فَزَيَّلْنَا پس جدا كنيم بَيْنَهُمْ ميان كفار و معبودان
ايشان و ببرسيم از كافران كه چرا پرستش بتان كرديد گويند كه ايشان ما را بعبادت خود فرموده اند حق سبحانه بتانرا بسخن آرد وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ و گويند
شريكان ايشان يعني اصنام مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ نبوديد شما كه ما را پرستيده باشيد بلكه شما هواي خود را پرستش ميكرديد و افرا ايست من اتخذ
الهه هوىه در ينابيع آورده است كه كافران آغاز جدال نموده گويند نه چنين است بلكه شما ما را به پرستش خود امر كرده ايد بتان گويند فَكَفَىٰ بِاللَّهِ
شَهِيدًا پس بسنده خداي گواه بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ميان ما و شما إِنْ كُنَّا بدرستي كه بوديم ما عَنْ عِبَادَتِكُمْ از پرستش شما لَغَافِلِينَ بي خبران
بيخبران زيرا كه نمي ديديم و نمي شنيديم و عقل و فهم نميداشتيم هُنَالِكَ دران مقام تَبْلُو بيازمايد يعني بيابد و بچشد كُلُّ نَفْسٍ هر نفسي مَا
أَسْلَفَتْ جزاي آنچه از پيش فرستاده است از اعمال يعني نفع و ضرر آنرا معاينه بيند وَرُدُّوا و بازگردانيده شوند همه نفسها إِلَى اللَّهِ بسوي ثواب
و عقاب خداي مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ خداوندان ايشان بحقيقت يا متولي امور ايشان براستي وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گردد از كافران مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ه
آنچه بستند كه افترا ميكنند از شفاعت بتان و حال آنكه بتان از ايشان بيزاري مي نمايند قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ بگو كيست كه شما را روزي ميدهد مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان كه باران مي باراند وَالْأَرْضِ و از زمين كه گياه و حبوب ميرويانند أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ آيا كيست كه خداوندي ميكند گوش شما را وَالْأَبْصَارَ و ديدها
را يعني كه تواند كه سمع و بصر بيافريند و از آفتها نگاه دارد وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ و كيست كه بيرون آرد زنده را كه حيوان است يا نبات مِنَ الْمَيِّتِ از مرده
كه نطفه است يا دانه وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بيرون آرد مرده را كه نطفه است يا دانه مِنَ الْحَيِّ از زنده كه حيوان است يا نبات وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ
و كيست كه تدبير كند كارهاي عالميانرا و آسان كند دشوارهاي مردمانرا التعميم بعد از تخصيص و چون اين سؤالها كني از كافران از غايت وضوح و ظهور
نتوانند كه عناد و مكابره كنند فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ پس زود باشد كه گويند در جواب همه كه پروردگار الله است و چون اين اقرار بزرگترين حجتي است
در بطلان طريق ايشان كه اتخاذ اصنام است فَقُلْ پس بگو اي محمد مر ايشانرا كه بعد از اين اقرار أَفَلَا تَتَّقُونَ آيا پس چرا نمي ترسيد از عقوبت چنين
خداوندي و بتانرا شريك وي ميآريد فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ پس آنكه او را اين صفتها باشد الله است رَبُّكُمُ الْحَقُّ پروردگار شما است كه ثابت است ربوبيت
او و تباهي كه شك را دران مدخل نبود فَمَاذَا پس چه چيز است شما را بَعْدَ الْحَقِّ بعد از راستي و بيان حق إِلَّا الضَّلَالُ مگر گمراهي فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ
پس از كجا گردانيده ميشويد از حق بباطل و از توحيد بشرك كَذَٰلِكَ همچنانكه ربوبيت حق را سزاوار است حَقَّتْ سزاوار شد كَلِمَتُ رَبِّكَ حكم پروردگار
تو يعني واجب شد عذاب الهي عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا بر آنانكه بيرون رفتند از دايرهٔ اصلاح و تمرد ورزيدند در كفر خود أَنَّهُمْ براي آنكه ايشان لَا
يُؤْمِنُونَ ايمان نمي آرند قُلْ بگو هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آيا هست از اين شريكان شما يعني بتانيكه بشركت خداي برستيد مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ كسي كه آغاز
كند يعني بيافريند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس اعاده كند يعني زنده كند او را بعد از موت و چون كفار بدار امقر و اعاده را منكر بودند و از روي لجاج و جهاد بدان
اعتراف نمي نمودند حق سبحانه فرمود قُلِ اللَّهُ بگو اي محمد كه خداي يَبْدَأُ الْخَلْقَ آغاز بيافريند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس زنده سازدش بعد از
فنا فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس از كجا گردانيده مي شويد از راه راست قُلْ بگو هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آيا هست از بتان شما كه شريك نام نهاده ايد
مَنْ يَهْدِي كسي كه راه نمايد يا بارسال رسل و انزال كتب و توفيق نظر در دلائل قدرت يعني نصب حجج و براهين كند تا راه يابند إِلَى الْحَقِّ
بسوي حق كه دين اسلام است قُلِ اللَّهُ بگو كه خداي يَهْدِي لِلْحَقِّ راه نمايد خلق را بجانب حق أَفَمَنْ يَهْدِي آيا هر كه راه نمايد
إِلَى الْحَقِّ بسوي حق أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ سزاوارتر است كه متابعت كرده شود أَمَّنْ لَا يَهِدِّي يا آنكه راه نيابد بخود إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ مگر آنكه
راه نمايند او را در تفسير زاهدي آورده است كه بت پرستان بتان را بر چهارپايان مي بستند و از جاي بجاي نقل ميكردند پس حق سبحانه فرمود
كي برابر بود آنكه ترا راه نمايد با كسي كه تو او را راه نمائي فَمَا لَكُمْ پس چيست و چه بوده است شما را كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حكم مي كنيد كه برابر
ميدهيد كسي را كه شما بوي محتاجيد با كسي كه او بشما محتاج است و يكسان مي شماريد عاجز و قادر را حكيم فرموده نظم

نصف

عجز و قدرت که هر دو ضد اند ٭ عقل کی کو بدت که یکسانند ٭ عجز بر خلق مید واند و دست ٭ قادر بر کمال حضرت اوست ٭ وَمَا يَتَّبِعُ و پیروی
نمیکنند أَكْثَرُهُمْ بیشتری از کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی را که مستند است بخیالات واهیه و قیاسات فاسده چون
قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق إِنَّ الظَّنَّ بدرستی که گمان لَا يُغْنِي بی نیاز نکرداند کسی را مِنَ الْحَقِّ از علم و اعتقاد درست یعنی ظن تخمین
بجای حق و یقین نتواند بود و گفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشانرا شفاعت خواهند کرد حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب
حق شَيْئًا چیزی إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدایتعالی داناست بِمَا يَفْعَلُونَ بانچه ایشان میکنند از متابعت بتان بگمان و اعراض از حجت
و برهان وَمَا كَانَ و نیست و نشاید هَٰذَا الْقُرْآنُ این قرآن با وجود دلایل اعجاز أَنْ يُفْتَرَىٰ انکه بربافته شود و کسی نتواند گفت مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای یعنی سزا نیست که این سخن مفترای بشر بود وَلَٰكِنْ و لیکن فرستاد خدایتعالی او را تَصْدِيقَ الَّذِي برای تصدیق انچه بود بَيْنَ يَدَيْهِ
پیش از وی از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله منیر هست وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ و برای بیان انچه بر شما نوشته شد از اوامر و نواهی
لَا رَيْبَ فِيهِ نیست شکی در و نشاید که باشد چه آن منزل است مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ از پروردگار عالمیان اما کفار با این منکرند أَمْ يَقُولُونَ
بلکه میگویند افْتَرَاهُ بربافته است این کلام را محمد از خود قُلْ بگو اگر این سخن را از خود بر میتوان بافت فَأْتُوا پس بیارید شما و بربافید بِسُورَةٍ
مِثْلِهِ سوره مانند او در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و در نثر فصیح و سرآمد دورانید و مشهور زمان و اگر بخود شما معارضه نمیتوانید
کرد استعانت نمائید وَادْعُوا بخوانید برای معاونت خود بتانرا و امیان سوره بمثل قرآن مَنِ اسْتَطَعْتُمْ هر کرا توانید که ازوی یاری
خواهید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تا شما را مدد کاری کنند و بسازید مانند قرآن إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ اگر هستید راست گویان که محمد علیه
الصلوة و السلام از خود میسازد کلام قرآن یک سوره بیاورند بَلْ كَذَّبُوا بلکه تکذیب کردند و نگرویدند بِمَا لَمْ يُحِيطُوا ۝ بآن چیزی که فرا
نرسیده اند بِعِلْمِهِ بدانش آن یعنی مسارعت نمودند در تکذیب انچه در بنیا فتند آنرا مراد آنست که بعد از سماع قرآن و قبل از تدبیر در آیات آن
بتکذیب و انکار مشغول شدند وَلَمَّا يَأْتِهِمْ و هنوز نیامد بدیشان یعنی منکشف نگشت بر ایشان تَأْوِيلُهُ معنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان
با اسرار و دقایق آن نرسید با تکذیب کردند انچه ندانستند در قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید عقوبت و نیامد بدیشان انچه از عذاب وعده کرده بودند
هر آینه خواهد آمد و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصل نخواهند داشت و آن ندامت نفع نخواهد کرد ٭ بیت ٭ پس از دیدن پشیمان کردی اما پشیمانی
ترا سودی ندارد ٭ كَذَٰلِكَ همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان
فَانْظُرْ پس در نگر و ببین كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ۝ انتهای کار ستمکاران و مکذبان و اینها نیز مثل آنها معذب خواهند شد
درین آیت تسلیه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است وَمِنْهُمْ و از ایشان که تکذیب میکنند مَنْ يُؤْمِنُ
بِهِ کسی باشد که میگرود بقرآن و تصدیق میکند در نفس خود و میداند که حق است و لیکن از روی عناد اظهار میکند وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ
و از ایشان کسی بود که نگرود بآن از فرط جهل و غایت نادانی وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و پروردگار تو داناتر است بِالْمُفْسِدِينَ ۝ بتباه کاران یعنی معاندان که مصر اند
بر تکذیب و گفته اند معنی آیت این است که بعضی از قوم تو ایمان آورند بقرآن و از کفر توبه کنند و برخی آن باشند که از سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر میرند
وَإِنْ كَذَّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بران اصرار نمایند و تو از اجابت ایشان ناامید شوی فَقُلْ پس بگو لِي عَمَلِي مراست جزای کردار من وَلَكُمْ
و مر شماراست عَمَلُكُمْ پاداش عمل شما أَنْتُمْ بَرِيئُونَ شما بیزارید یعنی ذمه شما بری است مِمَّا أَعْمَلُ از انچه من میکنم شما را بعمل من مواخذه نخواهد کرد وَأَنَا
بَرِيءٌ و من بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ ۝ از انچه شما میکنید یعنی ماخوذ بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی از علما این آیت السیف منسوخ است وَمِنْهُمْ و از
ایشان یعنی از کفار و در زاد المسیر گوید از یهود مَنْ يَسْتَمِعُونَ کسان هستند که گوش فرا میدارند إِلَيْكَ بسوی تو وقتیکه قرآن میخوانی و امت را احکام
شرع می آموزانی با استهزا کنند بآن أَفَأَنْتَ آیا تو تُسْمِعُ الصُّمَّ میشنوانی کرانرا استفهام بمعنی نفی است یعنی بر اسماع ایشان قادر نیستی
وَلَوْ كَانُوا و اگر چه هستند که با وجود کری لَا يَعْقِلُونَ ۝ در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست که اصم عاقل بطریقه تفرس
از طنین صوتی که بصماخ او رسد استدلال بر چیزی میتواند کرد چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد پیداست که حال بر چه منوال بود وَمِنْهُمْ و از ایشان

مَنْ يَنْظُرُ کسی باشد که نظر کند إِلَيْكَ بسوی تو و دلایل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرا نماید که هیچ چیز از آیات
رسالت ندیده أَفَأَنْتَ آیا تو تَهْدِي الْعُمْيَ راه می نمائی کورانرا یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان وَلَوْ كَانُوا و اگر چه هستند که با وجود عدم بصر
لَا يُبْصِرُونَ ۝ نمی بینند بدیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن چشم سر مشاهده دلایل اعتبار است بچشم سر و ایشان از آن محروم اند مخلص سخن آنست
که می بینند و نمی بینند چه عمی و جهالت در ایشان جمع شده و ممکن است که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزی را که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا ظلم نکند بر مردمان هیچ چیز یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشانرا وَلَٰكِنَّ النَّاسَ
و لیکن مردمان أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۝ ستم کنند بر نفسهای خود و حس و عقل که آلة ادراک آیات قدرت است در ملاهی استعمال نمایند و منافع
و فواید آن مدرکات از ایشان فائت گردد ٭ نظم ٭ چشم از برای دیدن آیات قدرت است ٭ گوش از پی شنیدن اخبار حکمت است ٭
هر که حق نه بیند و حق نشنود کسی ٭ کور و کر است بلکه از ایشان بتر بسی ٭ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حفص بغیبت میخواند یعنی
خدای جمع میکند کفار را و از هول آن روز مدت بودن در دنیا و در قبر ایشانرا کوتاه نماید كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا گویا درنگ نکرده اند إِلَّا سَاعَةً
مگر زمانی اندک مِنَ النَّهَارِ از روز در تفسیر امام زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیت استدلال نموده گویند که اگر کفار در قبر معذب
بودندی مدت بدین درازی ایشانرا ساعتی ننمودی و جواب میگویند که این صورت بسبب صعوبت احوال و شدت اهوال قیامت است که مدت عذاب
قبر در جنب آن یک ساعت نماید و چون از قبر برانگیخته شوند يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ آشنائی دهند میان یکدیگر یعنی همه را بشناسند گویا که زمان مفارقت
اندک بوده و این در اول بعث باشد پس از آن بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنائی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قَدْ خَسِرَ
الَّذِينَ بتحقیق زیان کردند و حظوظ خیرات آنانکه كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ تکذیب کردند مر لقای خدای را یعنی بعث و جزا را منکر شدند وَمَا كَانُوا
مُهْتَدِينَ ۝ و نبودند راه یابندگان وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بنمائیم ترا بَعْضَ الَّذِي بعضی از انچه نَعِدُهُمْ وعده دادیم کفار را از عذاب و آن کشتن
جمع از ایشان بود در روز بدر أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا متوفی سازیم ترا قبل از ارائت آن تو بدان که آن حق است و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از
ایشان در دنیا و تو نه بینی فَإِلَيْنَا بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنمائیم عذاب ایشان ثُمَّ اللَّهُ پس خدای بعد از او
آن یا پس از توفی تو شَهِيدٌ گواه است عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ۝ بر انچه ایشان میکنند و فرا خور عمل جزا خواهند یافت وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و مر هر گروهی
از امم ماضیه رَسُولٌ فرستاده بود که ایشانرا بحق دعوت میفرمود فَإِذَا جَاءَ پس چون آمد بدیشان رَسُولُهُمْ رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب
او کردند قُضِيَ بَيْنَهُمْ حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بِالْقِسْطِ براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝
و ایشان یعنی رسول و مکذبان ستمدیده نشوند یعنی ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان نیز زیادت از استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که بعد از نزول
آیت وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ الآية کفار مکه استعجال عذاب موعود نمودند این آیت آمد که وَيَقُولُونَ و میگویند کفار از روی استبعاد و استهزا مَتَىٰ
هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این موعود به چرا نمی آید إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ اگر هستید شما راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبر علیه
الصلوة و السلام است و مومنان که اهل شرک را تخویف میکردند قُلْ لَا أَمْلِكُ بگو مالک نیستم لِنَفْسِي برای نفس خود ضَرًّا زیانی را وَلَا
نَفْعًا و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و جر نفعی برای خود إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر انچه خواهد خدای پس چگونه استعجال کنیم در طلب ضرری
برای شما و نزول عذاب عقوبت بر شما لِكُلِّ أُمَّةٍ مر هر گروهی راست أَجَلٌ وقتی است که بر آید هلاک ایشان إِذَا جَاءَ چون بیاید أَجَلُهُمْ
وقت عذاب ایشان فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ پس واپس نمانند از اجل خود سَاعَةً اندک زمانی وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ۝ و پیشی نگیرند بدان تهدید
مشرکان است یا که ساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و ندامت
سود ندارد ٭ بیت ٭ تدبیر خود امروز کن ای خواجه که فردا ٭ هر چند که فریاد کنی سود ندارد ٭ قُلْ بگو ای محمد أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید و دانستید
شما یعنی خبر دهید مرا إِنْ أَتَاكُمْ اگر بیاید بشما عَذَابُهُ عذاب خدای که بنزول آن تعجیل میکنید بَيَاتًا بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب
أَوْ نَهَارًا یا در روز که زمان اشتغال شما به طلب معیشت است هر آینه پشیمان شوید از استعجال پس چون بر این منوال است مَاذَا چه چیز يَسْتَعْجِلُ

شتابی میکنند مِنْهُ از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب میطلبند الْمُجْرِمُونَ گناهکاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب ناملایم است در تبیان آورده
که چون این آیت نازل شد کفار گفتند با در نمیداریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر بما فرود آید بآن ایمان آریم آیت آمد که أَثُمَّ آیا بعد از استعجال إِذَا
مَا وَقَعَ چون واقع شود عذاب و معاینه ببیند آمَنْتُمْ بِهِ ایمان آورید بوی پس بگوی با ایشان آلْآنَ آیا اکنون ایمان می آورید وَقَدْ كُنْتُمْ
و بدرستی که بودید شما که از روی استهزا و تکذیب بِهِ بعذاب یعنی بنزول آن تَسْتَعْجِلُونَ شتاب می نمودید ثُمَّ قِيلَ پس گفته شود بعد از نزول
عذاب لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنها را که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب که ایمان یاس مقبول نیست ذُوقُوا بچشید عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاودانی را که علم آن
بر دوام بود هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده می شوید یعنی جزا نمیدهند شما را إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ مگر با آنچه بودید که همه عمر تَكْسِبُونَ کسب میکردید از کفر و عصیان آورده
که حی بن خطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت علیه الصلوة والسلام بتجارت بمکه رفته بود چون بحرم رسید و طنطنه دعوت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام شنید بمجلس شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن بپرسید که ای محمد اجادٌ انت ام هازل این دعوت که میکنی بجد است یا بهزل و این کلام که میخوانی براستی
است یا ببازی حق سبحانه آیت فرستاد که وَيَسْتَنْبِئُونَكَ و خبر پرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت أَحَقٌّ هُوَ آیا حق و درست است این و گفته اند مشرکان
از وعید یا بعث یا قرآن می پرسیدند که حق است یا نی جواب آمد قُلْ إِي وَرَبِّي بگو ای محمد آری بحق پروردگار من إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که دعوی من
یا بعث یا عذاب موعود حق است و درست و درست وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان خدا را از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد
و شما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت وَلَوْ أَنَّ و اگر باشد لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافر را
باشد مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از مال و متاع لَافْتَدَتْ بِهِ هر آینه فدا دهد بآنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ
و پوشیده سازند پشیمانی خود را از یاران و هواداران خود که مبادا از ایشان سرزنش و ملامت شنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند
و در تاج التفاسیر آورده که دریابند الم حسرت ندامت را در درون های خویش و گفته اند اسرار بمعنی اظهار است و این از لغات متضاده باشد مضمونش آنکه
مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند عذاب را وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود میان مومنان
و کافران یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان بِالْقِسْطِ بداد و راستی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند به نقصان ثواب و افزونی
عقاب أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید آنکه بدرستیکه مر خدا راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است پس خدای
کافران احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادر است أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدانید آنکه وعده خدای در مثوبت و عقوبت حَقٌّ راست است
و در آن خلاف ممکن نیست وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند بجهت آنکه بدنیا مغرور اند و از شناختن عقبی دور
مثنوی مانده در تنگنای این مجلس ؛ غیر دنیا ندیده دیده خس ؛ چشم دل کو که بر دهاید رد ؛ جانب ملک آخرت نکرد ؛ مرغ کو در قفس
زبون باشد ؛ چه شناسد که باغ چون باشد ؛ هُوَ يُحْيِي اوست که زنده گرداند وَيُمِيتُ و بمیراند وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی
او باز گردانیده خواهید شد بمرگ یا بعث يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان ندا عام است قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستیکه آمد بشما مَوْعِظَةٌ پندی
مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَشِفَاءٌ و شفائی و دوائی لِمَا فِي الصُّدُورِ مر آنچیزی را که در دلهاست از امراض جهالت و غوایت وَهُدًى
و راه نمونی بسوی حق وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ و مهربانی مر گرویدگان را یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابی است جامع چه موعظه او که
بمحاسن اعمال ترغیب میکند و از مقابح افعال تنفیر می نماید مشتمل است بر حکمت عملی و معانی او که از امراض شکوک و شبهات و اسقام عقاید فاسده
باز میرهاند و منطوی بر حکمت نظری و هر آینه چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد بود نظم زهی کلام تو محض هدایت و حکمت ؛ زهی پیام
تو عین عنایت و رحمت ؛ کشند کمند کلام تو اهل عرفان را ؛ زشور زار خساست به گلشن همت ؛ و گفته اند قرآن موعظه نفوس است و شفای
صدور و هدای ارواح و رحمت اسرار یا موعظه است مر عوام را و شفاست مر خواص را و هدی است مر اخص خواص را و رحمت از برای همه که بدان
رحمت هر یک بمرتبه خود رسیده اند قُلْ بگوی ای محمد شادی کنید بِفَضْلِ اللَّهِ بفضل خدای که قرآن است وَبِرَحْمَتِهِ و برحمت او
که دین اسلام است و گفته اند فضل قرآن است و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید یا رحمت حضرت رسالت پناه است علیه الصلوة والسلام یا فضل توفیق است

و رحمت

و رحمت عصمت و در حقایق سلمی قدس سره آمده که فضل معرفت است و رحمت توفیق دریافت آن و در عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهره است و رحمت
نعم باطنه یا فضل دخول جنان است و رحمت نجات از نیران یا فضل کشف عطا است و رحمت شهود لقا صاحب کشف الاسرار فرموده که از روی اشارت
میگوید که ای بنده من بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز بر رحمت من و هر
کس را سرمایه است سرمایه مومنان فضل من و هر کسی را خزانه هست و خزانه مومنان رحمت من بیت گر شاه را خزانه نهادن بود هوس ؛ درویش را
خزانه همین لطف دوست بس ؛ بعضی بر آنند که معنی این آیت این است که بفضل و رحمت من فرود آمده موعظه و شفا فَبِذَلِكَ پس بدین فرود آمده
فَلْيَفْرَحُوا باید که شاد شوند مومنان برای آنکه هُوَ خَيْرٌ او بهتر است مِمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه جمع میکنند کافران از حطام دنیا که در معرض زوال و فنا است قُلْ
بگو مشرکان عرب را أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنچه فرستاد خدای لَكُمْ برای شما مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی چهار پایانی که خوردن آن
حلال است فَجَعَلْتُمْ پس شما ساختید و نام نهادید مِنْهُ از آن روزی که حَرَامًا وَحَلَالًا حرامی و حلالی یعنی بعضی را که از آن گفتید حلال است و بعضی را
حکم کردید که حرام است چون بحیره و سائبه و مانند آن و بعضی را گفتید که بر جمعی حلال و بر جمعی حرام چه گفتید مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا
وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا قُلْ بگو آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ آیا خدای دستوری داده مر شما را در تحریم و تحلیل أَمْ عَلَى اللَّهِ یا بر خدای تَفْتَرُونَ افترا
میکنید وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ و چیست گمان آنها که يَفْتَرُونَ بر بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را در تحلیل حرام و تحریم حلال یعنی چه
گمان دارند که خدای با ایشان چه کند يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز که روز مکافات است در این ابهام تهدیدی بزرگ و وعیدی عظیم است إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند رحمت است عَلَى النَّاسِ بر مردمان بانزال کتب بر ایشان و ارسال رسل به ایشان وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
و لیکن بیشتر ایشان لَا يَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند این نعمت را وَمَا تَكُونُ و نباشی تو ای محمد فِي شَأْنٍ در هیچ کاری از کارهای خود وَمَا
تَتْلُو مِنْهُ و نخوانی هیچ آیتی و سورتی از آنچه فرستاد خدای مِنْ قُرْآنٍ از قرآن وَلَا تَعْمَلُونَ و نکنید شما ای آدمیان مِنْ عَمَلٍ هیچ کاری از کارها
إِلَّا مگر آنکه كُنَّا هستیم ما عَلَيْكُمْ بر شما شُهُودًا گواه یا نگاهبان إِذْ تُفِيضُونَ آنوقت که خوض میکنید و در می آئید فِيهِ در آن کار وَمَا يَعْزُبُ
و پوشیده نشود عَنْ رَبِّكَ از علم پروردگار تو مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه خورد یا مقدار فِي الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان
وَلَا أَصْغَرَ و نه خوردتر مِنْ ذَلِكَ از آن ذره وَلَا أَكْبَرَ و نه بزرگتر از آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مگر آنکه مکتوب است در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ
محصل آیت آنست که هیچ فعلی و عملی بر حق سبحانه پوشیده نیست و بمکافات اقوال و افعال مناسب آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن این کلام وعده باشد مر اهل
کمال مثوبت و وعید بود مر کافران بغایت عقوبت پس از مجازات اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید أَلَا إِنَّ بدانید بدرستیکه أَوْلِيَاءَ اللَّهِ دوستان
خدای لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ هیچ ترسی نیست بر ایشان از رسیدن مکاره و شداید وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهناک باشند از فوت
مطالب و مقاصد و در عین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که لقای ایشان موجب یاد کردن خدای باشد و در بحر الحقایق آورده که مراد از اولیاء الله
آنانند که اعدای نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه میکند که عنوان شریعت اند و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته است
و باطن ایشان بانوار فقر پیراسته مثنوی رخش زمیدان ازل تاخته ؛ گوی بچوگان ابد باخته ؛ معتکفان حرم کبریا ؛ شسته دل از صورت کبر و ریا
راه نوردان شکسته قدم ؛ راز گشایان فرو بسته دم ؛ گفته اند اولیاء الله جماعتی باشند که با یکدیگر دوستی از برای خدا کنند و موید این قول همین کلام پس
است که وجبت محبتی للمتحابین فی و این قوم را خوف نیست در موافقت عظام و اندوهگین نشوند از اهوال یوم القیام نزد بعضی اولیا مومنان
پرهیزکارند بدلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید که الَّذِينَ آمَنُوا اولیا آنانند که گرویده اند بما جاء من عند الله وَكَانُوا يَتَّقُونَ
و هستند که پرهیزکاری کنند مما حق الله لَهُمُ الْبُشْرَى مر ایشانراست مژدگانی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که از زبان پیغمبر علیه الصلوة
والسلام در باب ایشان گذشته بقول جمعی مراد رؤیای صالحه است که مومن ببیند یا برای مومن و همه آنرا مبشرات گویند یا بشارت ملائکه مر ایشانرا در وقت نزع
و در عیان گوید بشری آنست که مومن جای خود را در بهشت ببیند پیش از مرگ و در مدارک آورده که بشری محبت مردمان است با ایشان و نام نیکو وَفِي
الْآخِرَةِ و مر ایشانرا مژده است در آن سرای و آن سلام ملائکه باشد بر ایشان سلمی رح فرموده که بشارت دنیا وعده لقا است و مژده آخرت تحقیق آن وعده

حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارت است در دنیا شناخت و در عقبی نواخت درین سرای سرور مجاهده و در آن سرای نور مشاهده و آنجا
صفا و وفا اینجا رضا و لقا شعر از نعمت این جهان ثنای تو بس است ؛ وز دولت آن جهان لقای تو بس است ؛ لا تبدیل نیست بدل کردن لکلمات الله
مر سخنان خدای را یعنی در وعده او خلاف نیست ذلک آن تبشیر موعود به هو الفوز العظیم ه آنست رستگاری بزرگ که فهم هیچکس و رتبه دو عقل
هیچ زیرک بکنه آن نرسد و لا یحزنک و باید که اندوه گین نکند ترا ای محمد قولهم گفتار کفار اشراک ربوبیت و تکذیب نبوت و مشاورت
بر قتل تو یا سخنانی که در خوار داشت تو میگویند بیت بانگ سگ دان حدیث بدگویان ؛ قرص مه را ز بانگ سگ چه زیان ؛ ان العزة
بدرستی که غلبه لله جمیعا همه مر خدای راست و بر ترا عزیز خواهد گردانید و ترا یاری خواهد داد و هو السمیع او است شنوا مر اقوال ایشانرا هر چه
بجد و هزل میگویند العلیم ه دانا باحوال ایشان در هر عزیمت و نیت که دارند و فرا خور آن ایشانرا خبر خواهد داد الا ان لله بدانید که بتحقیق
مر خدایراست من فی السموات هر که در آسمانهاست از ملایکه و من فی الارض و هر که در زمین هست از جن و انس چون اینها که اشرف
ممکنات اند همه از آن او باشند در رقیت و عبودیت پس هیچکس را از ایشان نرسد که دعوی شرکت کند در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت
شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهالت و نهایت ضلالت است و ما یتبع الذین یدعون و چه چیز را
متابعت میکنند آنانکه میخوانند و می پرستند من دون الله شرکاء بجز خدای شریکان را یا متابعت نمیکنند آنانکه جز خدای را می پرستند
و مخلوق حق را شریک حق تعالی میسازند زیرا که شرکت در ربوبیت محال است بلکه ان یتبعون پیروی نمیکنند در عبادت شرکا الا الظن
مگر گمانرا که بتان را گمان شرکت حق برده اند و ان هم الا یخرصون ه نیستند مگر دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند
بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال بر فردانیت و وحدانیت نموده بدانند که استحقاق عبادت او راست و میفرماید که هو الذی
اوست آنکسی که بقدرت کامله جعل لکم اللیل ساخت برای شما شب را سیاه لتسکنوا فیه تا بیارامید در آن از تعب تردد روز و روز را ساخت
و النهار مبصرا و گردانید روز را روشن تا بسر انجام مهمات خود قیام نمایید ان فی ذلک بدرستی که در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت ایشان لآیات
هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لقوم یسمعون ه مر گروهی را که بشنوند قرآنرا بگوش هوش و در آن تدبر و تفکر نمایند قالوا اتخذ الله
جمعی از بنی مدلج گفتند فرا گرفت خدای ولدا فرزندی یعنی ملایکه را بفرزندی گرفت سبحانه پاک است حق تعالی از گرفتن فرزند هو الغنی او بی نیاز
از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت گیرد یا فقیری تا باعانت او روزگار گذراند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری که نام
او بولد باقی و رسمی پیدا کند و بعد از وی وارث امور او باشد و مجموع اینها علامت احتیاج است پس کسی که غنی مطلق باشد هر آینه اتخاذ ولد از و منفی بود یا گوییم
که ولد بعضی از والد است پس این صورت مستدعی صورت ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن است و هر ممکن محتاج بغیر و واجب الوجود غنی مطلق است پس صلاحیت ولد
او نباشد بیت بود کمال غنا از صفات ذاتی او ؛ کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج ؛ و اشارت بیان غنای حق اینست له ما فی السموات
مر او راست از روی مالکیت آنچه در آسمانهاست از نفایس علویات و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست از بدایع سفلیات ان عندکم نیست
نزدیک شما ای مشرکان من سلطان هیچ حجتی و برهانی بهذا بدین که خدای فرزند فرا گیرد اتقولون آیا میگویید علی الله بر خدای بدروغ
و افترا ما لا تعلمون ه آنچه نمیدانید قل بگو ای محمد ان الذین یفترون بتحقیق آنانکه افترا کنند و بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ
باتخاذ ولد و اضافت شریک بوی لا یفلحون ه رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند متاع و مر ایشانراست برخورداری اندک
فی الدنیا در دنیا یعنی دو سه روزه مهلت دارند و سهل فرصتی را بگذرانند و بگذارند ثم الینا مرجعهم پس بسوی ما باشد بازگشت ایشان ثم
نذیقهم پس بچشانیم ایشانرا العذاب الشدید عذابی سخت یعنی دایم و بی انقطاع بما کانوا بسبب آنکه بودند که بکتاب و پیغمبر یکفرون
کافر می شدند و اتل و بخوان علیهم یعنی بر قوم خود یعنی از اهل مکه نبأ نوح ه خبر نوح پیغمبر اذ قال یاد کن چون گفت لقومه مر گروه خود را یعنی آنها
که مشرک بودند یا قوم ای قوم من ان کان کبر اگر هست که بزرگ شده و گران گشته علیکم بر شما مقامی اقامت من با قیام من بدعوت نص کلام
ربانی مبنی است از آنکه حضرت نوح علی نبینا و علیه الصلوة و السلام نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدای تعالی دعوت کرد و جفا و آزار ایشانرا تحمل فرمود و چون جای

قوم اجابت نرسید و گفت ای قوم اگر بر شما شاق و گران است بودن من در میان شما و تذکیری و پند دادن من مر شما را بآیات الله بعلامتهای روشن بر وحدت
حق و تصدیق نامیده مرا رنج می نمایید فعلی الله پس بر خدای توکلت توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا فاجمعوا پس گرد آرید و محکم سازید
امرکم کار خود را یعنی عزیمت کنید بر آن با جمع کنید خداوندان امور را امرا و رؤسای قوم اند و شرکاءکم و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود
شرکای حق میدانید ظن سخن آنکه شما هم بقصد من اتفاق کنید ثم لا یکن پس باید که نباشد امرکم کار شما در قصد من علیکم غمة بر شما پوشیده
یعنی بظاهر متوجه من شوید ثم اقضوا الی پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید آشکاره آنچه اراده شماست و لا تنظرون و مرا مهلت مدهید تا خلاص
یابید از مشقت عام و محنت کلام من این سخنان دلیل است بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل ثابت قدم بوده و وثوق تمام بنصرت ملک علام داشته
و میدانسته که امت او بدین معنی پی برده قدم در طریق متابعت ننهند خود ایشانرا خذلان ابدی دریافته از قول وی اعراض نمودند وی فرمود فان
تولیتم پس اگر روی بگردانید و از قبول قول من اعراض نمودید فما سألتکم پس من نخواستم از شما بر ادای رسالت خود من اجر مزدی که بآن اعراض
شما از من فوت شده باشد ان اجری نیست مزد من برای دعوت الا علی الله مگر بر خدای و او مرا بدان ثواب خواهد داد خواه شما ایمان آرید
خواه اعراض کنید و امرت و فرموده شده ام ان اکون بآنکه باشم من المسلمین از گردن نهادگان مر حکم خدای را پس خلاف امر نکنم و اجر رسالت
از غیر حق نجویم فکذبوه پس دروغ داشتند قوم نوح مر او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت فرستادیم بر ایشان طوفان فنجیناه پس نجات
دادیم نوح علیه السلام را از غرق شدن و من معه و آنانرا که با وی بودند فی الفلک در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد مؤمن بودند از ذکور و
اناث و جعلناهم و گردانیدیم اهل کشتی خلائف باشندگان در زمین از پس هلاک شدگان و اغرقنا الذین کذبوا و غرق کردیم بطوفان
آنانرا که تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را که با نوح علیه السلام بود یعنی معجزات او فانظر پس درنگر ای نگرنده بدیده عبرت و ببین کیف کان
چگونه بود عاقبة المنذرین عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح علیه السلام درین آیت هم تسلیه حضرت رسالت پناه علیه
الصلوة و السلام و هم تهدید اهل کفر و ضلالت است ثم بعثنا پس بر انگیختیم من بعده از پس نوح علیه السلام رسلا فرستادگان الی قومهم
بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود علیه السلام را بقوم عاد و صالح علیه السلام را بقوم ثمود و ابراهیم علیه السلام را بقوم بابل و شعیب علیه السلام را
باصحاب ایکه و اهل مدین فجاؤهم پس آمدند رسولان من بامتان خود بالبینات بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند
امم این رسل که ایمان آرندی بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بما کذبوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی نگرویده بودند به بدان من قبل
پیش از بعث رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعثت بر همان شیوه سلوک نموده بودند با ایمان نیاوردند بآنچیزی که تکذیب آن
کرده بودند مثل این یعنی درین میثاق کذلک مثل این مهری که بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم نطبع مهر می نهیم علی قلوب
المعتدین بر دلهای از حد در گذرندگان بر تکذیب یعنی مکذبان قریش و اضراب ایشان ازین امت ثم بعثنا پس بر انگیختیم من بعدهم
از پس این پیغمبران موسی و هارون موسی بن عمران و برادر او هارون علیه السلام الی فرعون بسوی ولید بن مصعب یا قابوس که فرعون
آن زمان بود و ملائه و اشراف قوم او بآیاتنا با آیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا فاستکبروا پس گردن کشی کردند از
قبول آن و متابعت نه نمودند و کانوا و بودند ایشان قوما مجرمین گروهی جرم آرندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیا علیه الصلوة و السلام و تهاون
بآیات کبریا فلما جاءهم الحق پس آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست من عندنا از نزدیک ما یعنی موسی علیه السلام بدیشان آورد
و سخن حق بدیشان القا فرمود و معجزه بر ایشان نمود قالوا گفتند از فرط عناد و تمرد ان هذا بدرستیکه
آنچه تو آورده و معجزه نام کرده لسحر مبین ه هر آینه جادویی است آشکارا قال موسی گفت موسی علیه السلام مر قائلان این قول را اتقولون
آیا میگویید شما للحق مر سخن راست و معجزه روشن را لما جاءکم آن هنگام که بشما آمد که این سحر است اسحر هذا آیا سحر است اینکه من بشما نمودم
استفهام است بطریق انکار یعنی این جادویی نیست و لا یفلح الساحرون و فیروزی نیابند ساحران و بمراد نرسند قالوا گفتند اشراف قوم فرعون مر موسی
علیه السلام را اجئتنا آیا آمدی تو بما لتلفتنا تا بگردانی ما را عما وجدنا از آنچه یافته ایم ما علیه بر آن چیز آباءنا پدران خود را از عبادت فرعون

یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون باز داری وَتَكُونَ و باشد لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ مر شما هردو برادر را پادشاهی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَمَا نَحْنُ لَكُمَا و نیستیم ما مر شما هردو را بِمُؤْمِنِينَ از تصدیق کنندگان وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارید بمن هر ساحری عَلِيمٍ دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی پس سحره را جمع کردند بر وجهی که در سورهٔ اعراف گذشت و بمواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعود بموضعی معلوم آوردند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آن هنگام که آمدند جادوان در مقابلهٔ موسی علیه السلام قَالَ لَهُمْ مُوسَى گفت مر ایشان را موسی علیه السلام أَلْقُوا بیفکنید مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ آنچه شما افکننده اید مر آن را از رسنها و عصاها فَلَمَّا أَلْقَوْا پس چون بیفکندند جادوان حبال و عصای خود را و بسبب حرارت هوا بحرکت آمده در چشم مردم بشکل مار نمود قَالَ مُوسَى گفت موسی علیه السلام مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ آنچه آورده اید شما جادوئیست نه آنچه من آورده ام و فرعونیان آن را سحر میگویند إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ بدرستی که خدای زود باشد که تباه گرداند سحر شما را و ناچیز سازد إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ بدرستی که خدای بصلاح نیارد و تقویت نکند عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ کار تباه کاران را وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ و ثابت گرداند خدای راست پیش برو حق را یعنی آنچه من آورده ام از احکام الهی بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعدهٔ نصرت و غلبه که با من فرموده وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ و اگرچه کراهت دارند کافران و دشوار آید بدیشان یعنی حق سبحانه بوعدهٔ نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی اشارتی بدین معنی هست

مثنوی

حق تعالی از غم و خشم عوام : کی گذارد اولیا را در غرام : مه فشاند نور و سگ وع وع کند : سگ ز نور ماه کی مرتع کند : خس خسانه میرود بر روی آب : آب صافی میرود بی اضطراب : مصطفی مه میشکافد نیم شب : ژاژ میخاید ز کینه بولهب : آن مسیحا مرده زنده میکند : وان جهود از خشم سبلت میکند

فَمَا آمَنَ لِمُوسَى پس ایمان نیاوردند بموسی ع در مبداء مراد إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ مگر فرزندان از قوم موسی علیه السلام و آنچنان بود که چون موسی ع از مدین بمصر آمده بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت ننمودند و از جوانان ایشان بوی گرویدند عَلَى خَوْفٍ با وجود ترس مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون وَمَلَئِهِمْ و ترس از گروه خود یعنی از پدران و روسای قوم مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی علیه السلام با آنکه می ترسیدند هم از فرعون و هم از کسان خود أَنْ يَفْتِنَهُمْ آنکه عذاب کند فرعون مر ایشان را یا بگو کنند آبای ایشان بفرعون تا باز گردانند ایشان را بکفر وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ و بدرستی که فرعون متکبر بود و طاغی فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و غالب اهل آن وَإِنَّهُ و بدرستی که بود او لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ از آنها که از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بردگی گرفته وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی علیه السلام مر آن مؤمنان را و فتنه که آثار خوف از ایشان مشاهده نمود يَا قَوْمِ ای گروه من إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ اگر هستید شما که گرویده اید بِاللَّهِ بخدای و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضهٔ اقتدار اوست فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا پس برو توکل کنید و کار خود را باو گذارید إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ اگر هستید شما گردن نهادگان مر احکام قضای او را در انوار آورده که این از قبیل تعلیق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان وجوب توکل است و مشروط باسلام حصول آن محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست از ماسوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب الاسباب و انقطاع از ملاحظهٔ اسباب و گفته اند توکل تعلق دل است بحبت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی خود را و غیر خود را قوت و تاثیری اثبات نکند بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی بمثابه میت در پیش غاسل

نظم

هر که در بحر توکل غرق گشت : همتش از ماسوا الله در گذشت : این توکل گر چه دارد رنجها : فهو حسبه گنجها از وی گنجها :

و چون موسی علیه السلام ایشان را بتوکل فرمود فَقَالُوا پس گفتند عَلَى اللَّهِ بر خدای نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و بلطف او واثق شدیم و چون دعای متوکل باجابت مقرون است بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً مگردان ما را محل عذاب لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط مگردان تا بدست ایشان معذب نشویم وَنَجِّنَا و خلاصی ده ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی و بخشایش خود مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ از گروه ناگرویدگان یعنی از کید و قصد ایشان یا از ملاقات ایشان آورده اند که بعد از ایمان این قوم بموسی علیه السلام و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه و تعالی فرعون بفرمود تا مساجد و معابدی که بر سر محلات و در میان اسواق ساخته بودند خراب کرده ایشان را از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه بموسی علیه السلام فرمود تا درون خانه های ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم ما إِلَى مُوسَى

وَأَخِيهِ بموسی و برادر او هارون علیه السلام أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا آنکه فرا گیرید جای باز گشت برای قوم خود بِمِصْرَ بُيُوتًا در شهر مصر خانها که رجوع کنند بآن جهت پرستش خدای تثنیهٔ ضمیر ایشان اشارت است بآنکه تخصیص معابد و تعیین قبله آن متعلق است بایمه قوم چه در آن محل امام ایشان موسی و هارون علیه السلام بود وَاجْعَلُوا و دیگر حکم کردیم که بسازید شما هر دو برادر و قوم شما بُيُوتَكُمْ خانهای خود را که گرفته اید قِبْلَةً مسجدهای متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلام نماز بجانب کعبه گذاردی وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را و در آن موضع جمع ضمیر بجهت آن است که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای موسی مؤمنان را بنجات دنیی و درجات عقبی توحید ضمیر مشیر است بآنکه بشارت وظیفهٔ صاحب شریعت است و آن موسی علیه السلام بود وَقَالَ مُوسَى و گفت موسی علیه السلام در دعای خود که رَبَّنَا ای آفریدگار ما إِنَّكَ آتَيْتَ بدرستی که تو دادی فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ فرعون و گروه او را زِينَةً چیزی که بآن آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه وَأَمْوَالًا و داده ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا ابن عباس رض فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوههای که در آن معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و فرمان او در آن مواضع روان بود و بدین سبب مال بسیار بجوده تصرف قبطی در آمده همه متمول و متجمل شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت پس موسی علیه السلام بعد از آنکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زینت داده و بگر باره برای الحاح و تضرع تکرار دعا کرد رَبَّنَا ای آفریدگار ما ایشان را این مالها داده لِيُضِلُّوا تا گمراه کنند بندگان ترا عَنْ سَبِيلِكَ از راه عبادت تو بعبادت فرعون خوانند رَبَّنَا اطْمِسْ ای پروردگار ما اثر محو فرست عَلَى أَمْوَالِهِمْ بر مالهای ایشان یعنی صورت آن را محو کن و منقل ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند قتاده رح گفته که دینار و درم ایشان همه سنگ شد بر همان شکل که نقش داشت و سدی رح فرموده که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و اثمار همه سنگ شده و این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی علیه السلام دعا فرمود که وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ و سخت فرا گیر بر دلهای ایشان یعنی مهر نه بر آن تا سخت دل شوند فَلَا يُؤْمِنُوا پس ایمان نیاورند موسی علیه السلام بوحی الهی دانسته بود که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز تا بایمان منشرح نشود و ایمان نیاورند حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا به بینند عذاب دردناک را که آن غرق است در دریای قلزم قَالَ گفت خدای قَدْ أُجِيبَتْ بدرستی که اجابت کرده شد دَعْوَتُكُمَا دعای شما هردو برادر آورده اند که موسی علیه السلام دعا میکرد و هارون علیه السلام آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریک است از این جهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد فَاسْتَقِيمَا پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمائید که مطلب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد وَلَا تَتَّبِعَانِّ و پیروی مکنید در تعجیل سَبِيلَ الَّذِينَ راه آنان را که از فرط جهالت لَا يَعْلَمُونَ نمی دانند که وعدهٔ حق سبحانه بوفا می انجامد در وقت آن

مصرع

کارها موقوف وقت آمد نگهدارید وقت :

و چون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد بموسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب آمد موسی علیه السلام با جمعی بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنار دریای قلزم رسیده فرعون با لشکر از عقب رسید و بدعای موسی علیه السلام دریا شکافته شد و تفاصیل این واقعه در سوره شعرا سمت ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه میفرماید وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و بگذرانیدیم ما فرزندان یعقوب را الْبَحْرَ از دریای قلزم بسلامت فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمد ایشان را فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ فرعون و لشکریان او بَغْيًا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل وَعَدْوًا و از جهت از حد بیرون بردن در جفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند و اسب فرعون ببوی مادیان که جبرئیل علیه السلام بر آن سوار بود بدریا در آمد و لشکر متابعت نموده همه خود را در دریا افکندند و فرعون میخواست که بدریا در آید تا آمر کب او را می برد حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا چون دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قَالَ آمَنْتُ گفت ایمان آوردم من و بگرویدم أَنَّهُ لَا إِلَهَ بآنکه نیست معبودی مستحق عبادت إِلَّا الَّذِي مگر آنکه بدعوت موسی علیه الصلوة والسلام آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ گرویده اند بدو بنی اسرائیل وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ و من از جمله گردن نهادگانم مر حکم او را در مدارک آورده که فرعون معنی واحد را سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرصی که بر قبول آن داشت چون ایمان یاس بود بجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت دیگر مره واحده کافی باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی با جبرئیل علیه السلام در جواب او فرمود که آلْآنَ

آیا ایمان می آری الآن که اختیار نماند و قد عصیت و حال آنکه تو نافرمانی کردی قبل پیش ازین و فرمان پیغمبر من نشنودی و کنت و بودی تو
من المفسدین ۞ از جملهٔ گمراه کنندگان در ملک و طغیان و غیر آن از ثقات سیر آورده اند که روزی جبرئیل علیه السلام بدیوان مظالم فرعون آمد و بصورت
فتوی ازوی نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما در میان مال و نعمت خواجه خود یابد و نیز بیت او ها بر ممالیک ممتاز گردد پس کفران نعمت
پیش آورده و دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولای خود نبرد و فرعون بدست خود در ذیل فتوای او نبشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که جزای
بنده که بر سید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل علیه السلام آن خط را فرا گرفت و دران محل که فرعون بگرداب
فنا در افتاده و اظهار ایمان می نمود جبرئیل علیه السلام آن خط را بدو نمود و گفت هم بفتوای تو با تو عمل کرده اند پس جبرئیل مشتی از لوث دریا برداشت در
دهان آن لعین انداخت ازان جهت که ایمان بنا بر دوجه میدانست که این ایمان یأس است و مقبول نیست بلکه برای زیادتی اهانت و خواری وی
بود که اکنون میگوئی که زمام اقتدار تو از قبضهٔ اختیار تو رفت و فتٔ ایمان آوردن تو گذشت **بیت** وقت هر کار نگهدار که نافع نبود:
نوشدارو که پس از مرگ به بیمار دهند: فالیوم ننجیک پس امروز برهانیم ما ببدنک تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحر اند ما بدن ترا بر روی
آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده و دم بدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا بگذرا
وا ز عقب ما در آید حق سبحانه و تعالی تن فرعون را بر روی دریا آورد و بلندی که در بر داشت و بدن او را می شناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون بروج
دیده تسلی یافتند و ازین است که بعضی علما بدن بمعنی درع داشتند و آمدن آهن بر بالای آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آبست آیتی باشد
از آیات قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن او را مسلّم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر بصید مرغ و ماهی
مشغول است حق سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون را بکناره افکند تا مصریان به بینند پس دریا او را بر زمین بلند افکند چنانکه او را همه کس دیدند و ازینجاست
که و معنی ننجیک ببدنک فرموده اند که نلقیک علی نجوة من الارض و بر هر تقدیر بدن ترا از دریا برآریم لتکون تا باشی لمن خلفک
برای کسی که از پس تو آید آیة نشانه که بتو عبرت گیرد و داند که مملوک مقهور دور است از دعوی مالکیت و قاهریت بنده که خود را از غرق شدن در
گرداب فنا رهاند چرا صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند **نظم** عاجزی کو اسیر خواب و خور است: لاف قدرت زند چه بیخبر است
صاحب اقتدار چون باشد: آنکه در نفس خود زبون باشد: وان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الناس از مردمان عن ایاتنا از آیات قدرت
ما لغافلون بیخبر اند ایشان از ان در آن تفکری و نه از ان عبرتی ولقد بوّأنا و بدرستیکه ما جای دادیم بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را
علیه السلام بعد از هلاک فرعون و قوم او مبوّأ صدق جای پسندیده و شایسته چنانچه از وعده صدق ما سزید و آن ولایت شام بود و بعد از ان
مصر ورزقناهم و روزی دادیم ایشانرا من الطیبات از پاکیزه ها و چیزهای لذیذ و بقول جمعی اینجا مراد از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبر
علیه السلام اند که ایشانرا در یثرب جای داد و خرمای خشک تر بر ایشان ارزانی داشت فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان حضرت محمد
مصطفی علیه الصلوة والسلام حتی جاءهم العلم تا وقتیکه آمد بدیشان علم توریت و احکام آن و دران اختلاف کردند بتاویل تا زمانی که
عالم شد بنبوت احمدی و صفات محمدی علیه الصلوة والسلام و به تحریف و تغییر آن مشغول گشتند و گفته اند آن علم قرآن است که فرود آمد و سبب خلاف
یهود شد ان ربک بدرستی که پروردگار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آنچه بودند که از روی
عناد و جهل فیه یختلفون در آنچیز اختلاف میکردند از حکم توریت یا امر پیغمبر علیه الصلوة والسلام فان کنت پس اگر هستی تو فی شک در
گمان مما انزلنا الیک از آنچه فرستادیم بتو از قصص و احکام فسئل الذین پس بپرس از آنانکه یقرءون الکتاب میخوانند کتاب یا مراد
جنس کتب است من قبلک پیش از تو یعنی از اهل کتاب که این منزل محقق است نزد ایشان و منقبت در کتب ایشان مخاطب حضرت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام است و مراد امت اند و در زاد المسیر آورده که ان بمعنی مای نافیه است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سؤال کن از اهل کتاب لقد
جاءک الحق بدرستی که آمد بتو بیان راست و درست من ربک از آفریدگار تو فلا تکونن پس مباش من الممترین از شک آورندگان صحیح
اقوال آنست که در امثال این مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام معصوم و محفوظ است از شکوک و شبهات

بروی منزل شده و ازین قبیل است این خطاب دیگر که و لا تکونن و مباش من الذین کذبوا از کسانیکه تکذیب کردند بایات الله مر آیتهای خدا را
که آن است فتکون پس باشی اگر تکذیب کنی من الخاسرین از زیان زدگان ان الذین حقت بدرستی که آنانکه واجب شده است علیهم
بر ایشان کلمت ربک قول پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میرند و ملائکه را بدان خبر داده و گفته اند کلمه آن است که
لاملأن جهنم یا هؤلاء فی النار و لا ابالی و بر هر تقدیر که چون کلمه در شان ایشان ثابت شده لا یؤمنون ایمان نمی آرند
زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب اصلی مر ایمان ایشان را که تعلق ارادة الله باشد بدان مفقود است مطلقا ایمان نیارند و لو جاءتهم
کل آیة و اگرچه آید بر ایشان هر آیتی که اقتراح میکنند حتی یروا تا به بینند العذاب الالیم عذاب دردناک را که نامزد ایشان باشد و اعتقاد
از نزول عذاب ایمان ایشانرا نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را سودی نداشت فلولا کانت قریة در تبیان آورده که اکثر نحویان
بر آنند که لولا اینجا بمعنی مای نافیه است یعنی نبود هیچ اهل دهی از دهبای عاصیه که بوقت نزول عذاب امنت ایمان آوردند فنفعها پس سود رسانید
اهل آن دیه را ایمانها ایمان ایشان در آن وقت الا قوم یونس مگر قوم یونس علیه السلام که ایشان لما امنوا کشفنا عنهم آن هنگام
که ایمان آوردند برداشتیم و ببردیم از ایشان عذاب الخزی عذاب رسوائی را فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و متعناهم و برخوردار گردانیدیم
ایشانرا الی حین تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بر هر تقدیر این معنی که گفته شد استثنا در الا قوم یونس متصل بود و نفع با یمان یأس مخصوص بشد
باین قوم و مستثنی باشد از حکم آن آیت فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا و جمعی بر آنند که معنی آیت این است چرا اهل قری ایمان نیاوردند
قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشانرا ایمان لیکن قوم یونس علیه السلام چون امارات عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند
ایمان خود را تا بوقت حلول عذاب با ایمان آوردند بدین تقدیر استثنا منقطع باشد و قصهٔ یونس علیه السلام بسبیل ایجاز چنان بود که حق سبحانه او را باهل
نینوی فرستاد از ارض موصل و مدتی ایشانرا بخدای دعوت کرد و ابا نمودند و بر امی رنجانیدند آخر به تنگ آمد گفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند فانزل علیهم
نقمتک حق سبحانه اجابت فرمود و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سی روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید یونس علیه السلام ایشانرا خبر داد و از میان قوم بیرون رفته
در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعود نزدیک رسید حق تعالی با مالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیرهٔ از سموم دوزخ باین قوم فرست مالک دوزخ آن
الهی بجا آورد و آن سموم بصورت ابر سیاه با دود غلیظ و شرارت آتش پدید آمده گرد مدینهٔ نینوی فرا گرفت اهل شهر دانستند که یونس علیه السلام راست گفته
روی بکوه آوردند و او مرد عاقلی بود فرمود که یونس علیه السلام را طلب کنید چندانچه طلبیدند نیافتند ملک گفت اگر یونس علیه السلام برفت خدایکه ما را بدو
دعوت میکرد باقیست و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم پس ملک سر و پا برهنه پلاسی در پوشید و حاضر
بهمین صورت روی بصحرا نهادند مرد و زن خورد و بزرگ خروش و فریاد در گرفتند گوده کانرا از مادران جدا کردند یکبار گی همه خالص ساخته آواز برداشتند
که آمنا بما جاء به یونس علیه السلام از اول ذی حجه تا عاشر محرم برین وجه مینالیدند و درین چهل روز از فغان و ناله نیاسوده در ماندگی و بیچارگی بموقف عرض
میرسانیدند **مثنوی** چارهٔ ما ساز که بی یاوریم: گر تو برانی بکه رو آوریم: ظ منیم از همه سازنده: جز تو نداریم نوازنده: پیش تو گر بیسر و پا آمدیم
هم باميد تو خدا آمدیم: قومی گفتند خدا وندا یونس علیه السلام ما را گفته که بندگان بخرید و آزاد کنید ما بندگان توایم تو بکرم خود ما را از عذاب آزاد کن جماعتی دیگر
مینالیدند که الهنا یونس علیه السلام ما را خبر داد که تو خداوند فرموده که بیچارگان و در ماندگانرا دستگیر بدیم ما بیچاره و در مانده ایم بفضل خود ما را از عذاب آزاد کن
بعضی دیگر بعرض میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس علیه السلام از قول تو بما میفرمود که هر که بر شما ستم کند از وی در گذرانید خدایا ما بخود ستم کرده ایم
از ما عفو کن برخی دیگر بدین گونه ادا میکردند که خدایا یونس علیه السلام ما را میگفت که پروردگار من گفته است که سائلانرا رد مکنید ما سائلان روی بدرگاه
کرامت آورده ایم ما را رد مکن **نظم** ما تهیدستان برآوردیم دستی در دعا: نقد فیضی نه برین دستهای گنهکار همه: قاضی حاجات در دستان محتاجان
تو نی: پس روا کن از کرم حاجات بسیار همه: القصه روز چهلم که آدینه بود و عاشورا دعا ایشان اثر مناجات و سوز ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان
رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب مرتفع گشته ابر رحمت مایه رأفت بر مفارق ایشان افکند و یونس علیه السلام بعد از چهل روز متوجه نینوی گشته منتهز است که از
حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید و بر صورت واقع مطلع شد ملال بسیار بر و غلبه کرده با خود گفت من ایشانرا از عذاب ترسانیدم و عذاب جهت مبدل

گشت اگر من بدین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند روی بصوب نهاد و قصهٔ رفتن او بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سورهٔ انبیا و صافات مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار تو لَآمَنَ هر آینه ایمان آوردندی مَنْ فِي الْأَرْضِ هر که در زمین است كُلُّهُمْ جَمِيعًا
همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بر ایمان قوم بغایت حریص بود چون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آیینهٔ دل بی غل مبارک آنحضرت
می نشست حق سبحانه این آیت فرستاد و ایمان ضلال را بمشیت خود باز بست و فرمود أَفَأَنْتَ آیا تو تُكْرِهُ النَّاسَ اکراه میکنی مردمان را حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ
تا گردند مؤمنان یعنی مشیت من بر آن نه منسوخ است بآیهٔ قتال وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نشاید و نیست هیچ تن را أَنْ تُؤْمِنَ آنکه ایمان آرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر
بارادت و توفیق و قضای الهی وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ و می گماریم عذاب را یا خشم میکنیم یا مسلط میکنیم شیطان را و حفص بها میخواند یعنی خدای غضب میکند عَلَى
الَّذِينَ بر آنانکه لَا يَعْقِلُونَ تعقل نمیکنند در حجج و آیات قُلِ انْظُرُوا بگو ای محمد منکران را که طلب آیات میکنند که بنگرید بچشم سر یا ملاحظه کنند بدیدهٔ سر
مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ تا خود چه چیزهاست در آسمانها از عجایب فطرت وَالْأَرْضِ و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و بلاغ
علم و حکمت پادشاهی وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ و دفع نمیکند دیدن آیتها وَالنُّذُرُ و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را عَنْ قَوْمٍ
لَا يُؤْمِنُونَ از گروهی که در علم و حکمت واقع است که نخواهند گروید فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ پس آیا چشم میدارند این مشرکان إِلَّا مگر ایامی را یعنی وقعها را
مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ مثل وقایع آنانکه خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل مؤتفکه مراد نزول عذاب است
قُلْ فَانْتَظِرُوا بگو پس انتظار برید عذاب را که بشما نازل خواهد شد إِنِّي مَعَكُمْ بدرستیکه من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ از منتظرانم هلاک شما را ثُمَّ نُنَجِّي
پس ما برهانیدیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را هر گاه که عذاب بمکذبان ایشان فرود آمد وَالَّذِينَ آمَنُوا و نجات دادیم آنان را که گرویده بودند بدیشان
كَذَٰلِكَ همچنین که نجات دادیم رسل و متابعان ایشان را حَقًّا عَلَيْنَا وعده راست و درست از ما که بوقت هلاک مشرکان نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ نجات
دهیم گروندگان را که محمد علیه الصلوة والسلام و اصحاب رض و متابعان او قُلْ بگو ای محمد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با اهل مکه است إِنْ
كُنْتُمْ فِي شَكٍّ اگر هستید شما در گمان مِنْ دِينِي از صحت دین من بیان کنم دین خود را برای شما فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ پس نمی پرستم آنان را
که تَعْبُدُونَ شما می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از اصنام و ملائکه وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ ولیکن میپرستم خدای را الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ
آن خدای که میمیراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید است چه وفات اهل شرک میعاد عذاب ایشان است وَأُمِرْتُ و مامور شده ام أَنْ أَكُونَ
بآنکه باشم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان باحکام الهی و اخبار انبیا علیه السلام وَأَنْ أَقِمْ و دیگر امر کرده اند مرا یا وحی فرستاده اند بآنکه بپای دار وَجْهَكَ
عمل خود را لِلدِّينِ برای دین یعنی خالص ساز آنرا حَنِيفًا در حالتیکه مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ و مباش مِنَ الْمُشْرِكِينَ
از شرک آورندگان این خطاب متوجه بغیر آنحضرت علیه الصلوة والسلام است وَلَا تَدْعُ و مخوان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُكَ
آن چیزی که سود نکند ترا خواندن او وَلَا يَضُرُّكَ و زیان نرساند بتو فرو گذاشتن آن فَإِنْ فَعَلْتَ پس اگر بکنی یعنی بخوانی اینچنین چیزی را فَإِنَّكَ
پس بدرستی که تو إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ آنهنگام از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ و اگر برساند خدای
مرضی یا شدتی یا فقری فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آنرا إِلَّا هُوَ مگر او که الله است وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اگر خواهد
تو صحت و راحت و غنا فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آن فضل او را وضع فضل در موضع ضمیر دلیل است بر آنکه
حق سبحانه متفضل است بارادت خیر بر بندگان خود بی استحقاق از ایشان بیت درویش تو در مصلحت خویش چه دانی : خوش باش کرت نیست
که بی مصلحتی نیست : يُصِيبُ بِهِ میرساند فضل خود را مَنْ يَشَاءُ بآنکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست آمرزنده
برای غفران او معصیت امید مشوید الرَّحِيمُ مهربان است پس بطاعت امید در رحمت او بندید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگو ای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ
الْحَقُّ بدرستی که آمد شما را کلامی درست یا پیغمبری راست مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یافت
بایمان و طاعت فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی منفعت او عاید بدو است وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه
شد بانکار و تکذیب فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس همین است که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بدو است وَمَا أَنَا و نیستم من عَلَيْكُم

بوکیل

بِوَكِيلٍ بر شما نگهبانی کار شما و کوتوال من باشد و مباشر [illegible] وَاتَّبِعْ و پیروی کن ای محمد مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ
[illegible] تو رسد شکیبائی و حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ تا حکم
حکم کند خدای بنصرت تو یا امر بقتال و نفی و جزیه وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و او بهترین حکم کنندگان است زیرا که در حکم او خطا و ظلم و ستم نیست
با مطلع است بر سرایر [illegible] از تغییر و ناسپاسی گیرد الواح و قلم : یک قدم خط حکمش [illegible] وه و خیر الحاکمین :

[illegible] مکیة و هي مائة و ثلاثة و عشرون آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الر [illegible] مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد و مؤید این قول است آنکه نعبی را معنی
قطعات [illegible] خدای که می بینم طاعت مطیعان و معصیت عاصیان را
و هر کس را مناسب عمل [illegible] این کتابی است صفت او این که أُحْكِمَتْ استوار کرده شده است
آيَاتُهُ آیتهای [illegible] ثُمَّ فُصِّلَتْ پس جدا کرده شده است سوره سوره
و آیه آیه [illegible] مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ از نزدیک حکم کننده با حکمت خَبِيرٍ
دانا بهمه چیزهاست [illegible] لَكُمْ بدرستی که من مر شما را مِنْهُ از وی یعنی از مردی نَذِيرٌ
بیم کننده ام [illegible] وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا و دیگر احکام و تفصیل آیات برای
آنست که [illegible] ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده يُمَتِّعْكُمْ
برخوردار [illegible] تا مردم از شما منتفع گردند یا شما را زندگانی دهد در ایمنی و تندرستی إِلَىٰ
أَجَلٍ مُسَمًّى [illegible] از نعمت و صبر بر آنکه روی نماید از محنت
در لطایف [illegible] سبب حاجت [illegible] کذارده شود وَيُؤْتِ و بدهد خدای كُلَّ ذِي
فَضْلٍ مر هر خداوند فضل [illegible] حضرت ابن مسعود رض فرموده که ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل
باشد از سیئات او [illegible] باشند و هر آینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید
مصرع [illegible] از متابعت من فَإِنِّي پس بدرستیکه من أَخَافُ
عَلَيْكُمْ می ترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ [illegible] و گفته اند روز شدت و مشقت و آن ابتلای
کفار بود بقحط و غلا [illegible] إِلَى اللَّهِ [illegible] خدا است مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیز از
[illegible] حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام می ورزیدند و کینه
[illegible] فرو گذاریم و خود را بجامهای پوشیم و سینهای خود را فرا گیریم
در عداوت محمد [illegible] آیت فرستاد که أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که ایشان یعنی کافران يَثْنُونَ
صُدُورَهُمْ فراهم میگیرند سینهای خود را [illegible] پنهان گردن سینه عبارت است از پوشیده داشتن راز
در دل یعنی دشمنی [illegible] لِيَسْتَخْفُوا تا پنهان دارند منه از خدای أَلَا حِينَ بدانید آن هنگام که ایشان يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ
در سر کشند جامهای خود را [illegible] يَعْلَمُ میداند خدای مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میکنند در سینه وَمَا يُعْلِنُونَ و میداند آنچه آشکارا میکنند
[illegible] إِنَّهُ عَلِيمٌ [illegible] بِذَاتِ الصُّدُورِ باسراری که در سینهاست
ذات الصدور [illegible] که در دل پنهان کنی سری : آنکه دل آفریده میداند : در اسباب نزول آورده که این
آیت در شان اخنس بن شریق نازل شد [illegible] ملازمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمدی و سخنان خوش

آینده او اگر دی ولاف یکجهتی و هواداری زدی اما ظاهرش بخلاف باطنش بود درونش تیره و برونش روشن میمود وحق سبحانه خبث عقیدت او را درین
آیت آشکارا کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد و شیخ طریقت قدس سره فرمود که منافق مشابه مار است درونش زهر و برونش
نقش و نگار است بیت صورت ظاهر ندارد اعتبار : باطنی باید مبرا ز غبار

وَمَا مِن دَابَّةٍ

و نیست هیچ جنبنده فِي الْأَرْضِ در زمین مراد جمیع حیوانات اند إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای است رِزْقُهَا روزی ایشان از روی تفضل و رحمت
ابراد لفظ علی که قید وجوب است در شرع بجهت تحقیق اصول رزق است بر رزوق و گفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه از خدای است یا بمعنی الی است
یعنی روزی همه مفوض بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند وَيَعْلَمُ و میداند خدای تعالی مُسْتَقَرَّهَا قرارگاه حیوان در حین حیات
وَمُسْتَوْدَعَهَا و آرامگاه وی بعد از وفات صاحب کشاف آورده است مستقر مسکن حیوانات است از زمین و آب و هوا و مستودع قرار ایشان
قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه كُلٌّ همه که یاد کرده شده از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع ایشان مذکور و مسطور است فِي كِتَابٍ
مُبِينٍ ◌ در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ
در شش روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه بود و آخر او آدینه وَكَانَ و بود پیش از آفریدن ارض و سما عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ عرش او بر آب در برخی از تفاسیر
آورده که حق تعالی در مبدأ آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت دران نگریست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه و تعالی باد را بیافرید و آب بر بالای او بداشت
و عرش را بر زبر آب جای داد و در تفوق عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیم است مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش
و آب و باد را لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود أَيُّكُمْ کدام شما أَحْسَنُ عَمَلًا نیکوتر است از روی عمل یعنی شکر کننده تر است
بدین نعمت یا تصدیق کننده تر است در قرار عرش بر آب و تفوق آب بر باد وَلَئِن قُلْتَ و اگر گوئی تو ای محمد مر قوم خود را إِنَّكُم مَّبْعُوثُونَ بدرستیکه
شما برانگیخته شدگانید مِن بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند إِنْ هَٰذَا نیست این سخن که در باب بعث
میگوئی إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ مگر مانند سحری آشکارا در فریب یا در بطلان وَلَئِنْ أَخَّرْنَا و اگر تأخیر کنیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذابی که وعده کرده
ایم إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ تا هنگام که شمرده شده یعنی وقت معلوم لَّيَقُولُنَّ هر آینه گویند از روی استهزا مَا يَحْبِسُهُ چه چیز باز میدارد و منع میکند
از نزول و وقوع أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ بدانید آن روزی که بیاید عذاب بدیشان که روز بدر است لَيْسَ مَصْرُوفًا نباشد آن عذاب باز داشته
عَنْهُمْ از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد بهیچ وجه از ایشان مندفع نگردد و میاطی فرموده است که این عذاب قتل جبرئیل علیه السلام مر مستهزیان را
چنانچه مضمون إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ازان خبر میدهد و در سوره حجر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَحَاقَ بِهِم و احاطه کرده خواهد شد
بدیشان وضع ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقق وقوع است یعنی گویا که فرا گرفته است عقوبات ایشان را مَّا كَانُوا آنچه بودند از روی جهل به يَسْتَهْزِئُونَ
بدان استهزا میکردند و بر وقوع آن استعجال می نمودند وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنسَانَ و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را مِنَّا رَحْمَةً از نزد ما نعمتی و رحمتی
که دریابد لذت آن را ثُمَّ نَزَعْنَاهَا پس باز ستانیم آن را مِنْهُ از وی إِنَّهُ لَيَئُوسٌ بدرستی که او نا امید است بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم كَفُورٌ
ناسپاس است در نعمت گذشته وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم او را نَعْمَاءَ نیکوئی چون صحت و غنا بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ بعد سختی که بدو رسیده
باشد چون بیماری و فقر لَيَقُولَنَّ هر آینه گوید ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي برفت بدیها یعنی مصائب و مکاره که مرا در می آمد دور شد از من إِنَّهُ
بدرستی که انسان لَفَرِحٌ شادمان است به نعمت و مغرور بآن فَخُورٌ نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخته از شکر نعمت و قیام بحق
آن إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنانکه شکیبائی نمودند در محنت و بلا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند
در نعمت و بلا أُولَٰئِكَ آن گروه که بصفت صبر و شکر موصوف اند لَهُم مر ایشان راست مَّغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزدی بزرگ
که اقل آن بهشت است شیخ العالم فرموده که در جنت نعمتی هست که همه نعیم بهشت در جنب آن محقر و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا بیت

ما بهشت

ما بهشت بهر لقای تو دو خور است : بی پرتو جمال تو جنت محقر است : آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات حضرت سید کائنات
علیه افضل الصلوات و التسلیمات میکردند و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق تهاون و استهزا سلوک می نمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بتو
ندادند یا ملکی را بتصدیق تو نفرستادند حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریت ایشان تنگدل میشد حق سبحانه و تعالی
برای تهییج آنحضرت در ادای رسالت و عدم مبالات به رد و انکار ایشان این آیت فرستاد فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ پس شاید که تو ترک کننده باشی ای امام و ترک نکنی
میکوید استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن بَعْضَ مَا يُوحَىٰ برخی از آنچه وحی کرده شده إِلَيْكَ بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکان است از
سب آلهه وَضَائِقٌ بِهِ وتنگ است باظهار آن صَدْرُكَ سینه تو أَن يَقُولُوا از ترس آنکه گویند لَوْلَا أُنزِلَ چرا فرو فرستاده نشده است
عَلَيْهِ كَنزٌ بر وی گنجی که نفقه کند بر مردمان تا بسبب آن تابع او شوند أَوْ جَاءَ مَعَهُ یا چرا نیامد با او مَلَكٌ فرشته بجهت گواهی بر نبوت او بسبب این
مقالات شاید از ادای رسالت باز مانی إِنَّمَا أَنتَ نَذِيرٌ جز این نیست که تو بیم کننده بر تو انذار است و بس تو دران تقصیری منمای پس چرا از رد و انکار
ایشان تنگدل باید شد بیت در شب مهتاب مه را بر سماک : از سگان و وع وع ایشان چه باک : وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه
چیزها وَكِيلٌ گواه است یا نگهبان یا کارگذار و نگهدار آنکه خود را بدو سپارد پس توکل بر وی کن و از گفت و شنود هر حسود و عنود باک مدار أَمْ يَقُولُونَ
بلکه میگویند که قرآن افْتَرَاهُ محمد بر می بافد آنچه میگوید که بمن وحی میکنند یعنی قرآن را خود میسازد قُلْ فَأْتُوا بگو پس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ ده سوره
مِّثْلِهِ مثل قرآن در بیان و حسن نظم مُفْتَرَيَاتٍ بر بافته از نزد یک خود یعنی زعم شما آن است که قرآن را از خود بر میبافت و من این گمان میبرم
که از خود میسازم شما فصحای عرب اید پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشای مثل این کلام بلکه شما ازین قادر تر باشید جهت وقوف شما بر قصص و اخبار و قدرت
شما بر انشای اشعار وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید مِّن دُونِ اللَّهِ بجز خدای إِن كُنتُمْ
صَادِقِينَ ◌ اگر هستید شما راست گویان که این کلام مفتری و مختلق است و چون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیت دیگر آمد فَأْتُوا بِسُورَةٍ
مِّن مِّثْلِهِ و عجز ایشان از ایراد یک سوره نیز بر همه کس ظاهر شد فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس اگر اجابت نکردند شما را و آنچه گفتند از ایشان سوره
مخاطب حضرت پیغمبر علیه السلام است و جمع ضمیر برای تعظیم باشد و گفته اند مراد مؤمنانند که ایشان نیز تحدی میکردند بی جهت پیغمبر علیه السلام
و میگفتند که حضرت علیه الصلوة و السلام را مفتری میگوئید شما نیز با مفترای او معارضه کنید پس حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیایند
فَاعْلَمُوا پس بدانید که أَنَّمَا أُنزِلَ آنچه فرو فرستاده شد بِعِلْمِ اللَّهِ بعلم خداست یعنی ملتبس بعلمی که خاصه اوست و آن علم است بمصالح عباد
و آنچه ایشان را بکار آید در معاش و معاد وَأَن لَّا إِلَٰهَ و بدانید آنکه نیست معبودی بسزا إِلَّا هُوَ مگر او که عالم است بآنچه غیر او ندانند و قادر است بر آنچه غیر
نتوانند فَهَلْ أَنتُم پس آیا هستید شما مُّسْلِمُونَ ◌ ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امر است میفرماید بودیعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما
محقق شد مَن كَانَ هر که باشد از روی نیت و همت يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا خواهد زندگانی دنیا وَزِينَتَهَا و آرایش آن را در مقابله اعمال خیر خود مراد
منافقان اند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد المسیر آورده که عام است مر جمیع مردمان را که از ایشان باحسان و اعمالی که از و صادر شود بهره دنیا
خواهد نظر او در آخرت نباشد نُوَفِّ إِلَيْهِمْ بتمام باز گذاریم بدیشان أَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای ایشان را فِيهَا در دنیا از صحت و دولت
و وسعت رزق و کثرت اولاد وَهُمْ فِيهَا و ایشان در دنیا لَا يُبْخَسُونَ ◌ کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند
که لَيْسَ لَهُمْ نباشد ایشان را فِي الْآخِرَةِ دران سرای دیگر إِلَّا النَّارُ مگر آتش دوزخ چه ایشان را استیفای مزدی که بر صورت اعمال ایشان مترتب بود
نموده اند و نیات فاسده و عزائم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت است مانده وَحَبِطَ و تباه گشت مَا صَنَعُوا آنچه کرده اند فِيهَا در دنیا چه
ثواب آخرت متفرع بر خلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده اند وَبَاطِلٌ و ناچیز است فی نفس الامر مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ◌ آنچه بودند که میکردند از ریا و سمعه
و غیر آن أَفَمَن كَانَ آیا هر که باشد عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر برهانی مِّن رَّبِّهِ از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق صواب وَيَتْلُوهُ و از پی در آید برهان او را که
دلیل عقلی است شَاهِدٌ مِّنْهُ گواهی از خدای که بصحت آن گواهی دهد و آن قرآن است برابر باشد با کسی که زینت دنیا طلبد و عمل بر وجه ریا کند و گفته اند صاحب
بینه مؤمنان اهل کتاب اند یا هر مؤمن مخلص و شاهد پیغمبر علیه السلام است و گفته اند صاحب بینه پیغمبر علیه الصلوة و السلام است تابع او است شاهد که آن جبرئیل علیه السلام است

که خاک او بوده یا ابوبکر صدیق یا علی مرتضی رض یا صورت آنحضرت علیه الصلوة والسلام که هر که بدیده انصاف در و نگریستی انوار حق و آثار صدق در بشره مبارک او مشاهده نمودی شعر ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا : آن حسن چه حسن است تبارک و تعالی : بعضی بر آنند که بینه قرآن است و یتلوه بمعنی یقروه و شاهد جبرئیل علیه السلام است یا لسان حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام یا اعجاز و نظم او و اگر یتلوه بمعنی یتبعه دارند شاهد انجیل است و در زاد المسیر آورده که انجیل تابع قرآن است بتصدیق و بشارت اگر چه قبل از و نازل شده است وَمِنْ قَبْلِهِ و پیش از انجیل یا قرآن تابع او بوده کِتَابُ مُوسَىٰ کتاب موسی یعنی توریت چه او نیز در تصدیق نبی ای و بشارت بوجود او تابع است یعنی موافق است مر قرآن را إِمَامًا در حالتیکه توریت پیشوا بوده مر اهل دین را وَرَحْمَةً و سبب بخشایش بر منزل عَلَيْهِمْ که مومنان اند أُولَٰئِكَ آنگروه که صاحب بینه اند يُؤْمِنُونَ بِهِ میگروند بقرآن وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر شود بقرآن مِنَ الْأَحْزَابِ از گروهی چند که اهل مکه اند و آنکه حزب ایشانست در عداوت پیغمبر علیه الصلوة والسلام فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ پس آتش دوزخ وعده گاه اوست ولا محاله بدان رسد فَلَا تَكُ پس مباش فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ در گمان از این موعد إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستی که این وعده درست و راست است مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر از مردمان لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بآن و تصدیق نمیکنند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از آنکس که بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک کند برای او أُولَٰئِكَ آنگروه مفتریان يُعْرَضُونَ عرض کرده خواهند شد در موقف عَلَىٰ رَبِّهِمْ بر پروردگار خود وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای هر امتی یا اعضا و جوارح ایشان گواهی دهند که هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ این گروه آنانند که از روی عناد كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ دروغ گفتند بر پروردگار خویش باتخاذ ولد و شریک أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ بدانید که لعنت خدای عَلَى الظَّالِمِينَ بر ستمکارانست یعنی بر کافران و مراد از لعنت دوری باشد از درگاه قرب پس صفت ظالمان میکند و میگوید الَّذِينَ يَصُدُّونَ آنانکه باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی از دین او وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا و میجویند یعنی وصف میکنند راه خدا را بکجی و انحراف از راستی وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و ایشان بدان سرای باقی هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر جهت تاکید کفر ایشان است بآخرت أُولَٰئِكَ آنگروه کافران لَمْ يَكُونُوا نباشند مُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب خود فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا وَمَا كَانَ لَهُمْ و نیست مر ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ بغیر از خدای مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد بلکه يُضَاعَفُ افزون کرده شود لَهُمُ الْعَذَابُ برای ایشان عذاب یعنی دوباره معذب گردند بجهت ضلال و اضلال مَا كَانُوا نبودند که در دنیا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ توانستندی شنید یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کر بودند وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ و نبودند که بدیدندی یعنی آیات قدرت را چه از دیدن آن کور بودند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آنگروه آنانند که در بازار معامله خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ زیان کردند نفسهای خود را یعنی زیان ایشان بدیشان باز گردد وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ هر آینه و بیشبه ایشان فِي الْآخِرَةِ در آن سرای هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیانکارتر از همه زیانکاران چه پرستش بتان را بپرستش خدای خریده اند و متاع دنیای فانی را بر نعیم عقبای باقی اختیار کرده و درین سودا غبن فاحش است نظم مایه دین را بدنیا دادن از بیهمتی است : زانکه دنیا جملگی رنج است دین آسایش است : نعمت فانی ستانی دولت باقی دهی : اندرین سودا خرد داند که غبن فاحش است : إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه از روی اخلاص گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته از ادای فرایض و تعبد بنوافل وَأَخْبَتُوا و آرام گرفته اند إِلَىٰ رَبِّهِمْ بذکر پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر او را یا برای او از ماسوی الله منقطع شده اند أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آنان یاران بهشت اند هُمْ فِيهَا ایشان در آن بوستان خَالِدُونَ دایم و باقی اند مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ صفت این دو گروه که مومن و کافر اند كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ مانند کور و کر اند وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ مانند بینا و شنوا هَلْ يَسْتَوِيَانِ آیا برابراند این دو فریق مَثَلًا در صفت و شبه یعنی برابر نیستند أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پس پند نمیگیرید بدین مثلها و تأمل نمی نمائید در آن تشبیه کرده است کافر را بنابینا بجهت عدم مشاهده او مر آیات قدرت و بناشنوا بجهت تصامم او از استماع کلام الهی و تشبیه مومنان بسمیع و بصیر جهت آنست که حال مومنان در سمع و بصر بر ضد احوال کافران است و در بحر الحقایق آورده که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنست که باطل را حق و حق را باطل شنود و بصیر کسی است که حق را حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن حذر نماید و بحقیقت بصیر کسی است که دیده بصیرتش بکحل نور بصر جلا یافته باشد و سمیع کسی است که گوش هوشش بگوشواره و لی سمع آن

بود هر که بخدا بیند جز بیگانه بیند و هر که بخدای شنود جز از خدای نشنود رباعی گوشی که بحق باز بود در همه جای : او هیچ سخن نشنود الا از خدای : و آن دیده که نور پذیر و اورا : هر ذره بود آئینه دوست نمای : وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا و بدرستی که فرستادیم ما نوح را إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه او پس گفت ایشان را إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را نَذِيرٌ بیم کننده ام مُبِينٌ هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص را بیان میکنم یا نذیرم أَنْ لَا تَعْبُدُوا بآنکه نپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را که پرستش وی نمائید إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ عذاب روزی را که مولم است آن عذاب درد و وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازی است از برای وقوع الم در و فَقَالَ الْمَلَأُ پس گفتند اشراف و روسا الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از قوم نوح علیه السلام مَا نَرَاكَ نمی بینیم ترا إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا مگر بشری مانند ما یعنی فضل نیست که ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو بوده به نبوت و بر ما واجب گرداند طاعت ترا زتو در نبی با هم ایشان هیاکل بشریه دیدند و از درک حقایق نهانی غافل ماندند مثنوی همسری با انبیا برداشتند : اولیا را همچو خود پنداشتند : گفته اینک ما بشر ایشان بشر : ما و ایشان بسته خوابیم و خور : این ندانستند ایشان از عمی : در میان فرقی بود بی منتهی : هر دو گون زنبور خوردند از یک محل : زین یکی شد نیش و زان دیگر عسل : هر دو گون آهو گیا خوردند و آب : زان یکی شد پشک و زین مشک ناب : آن دو نی خوردند از یک آبخور : این یکی خالی و دیگر پر شکر : صد هزاران همچنین اشباه بین : فرقشان هفتاد ساله راه بین وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا إِلَّا الَّذِينَ مگر آنانکه هُمْ أَرَاذِلُنَا ایشان فرودان و فرومایگان مااند بَادِيَ الرَّأْيِ در ظاهر رای یعنی بتو ایمان آورده اند بی تفکری و تاملی بدو متابعان تو همه اراذل اند در بادی الرای یعنی هر که در ایشان بنید صفت و ذوات در ایشان مشاهده کند وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بر ما افزونی که بدان مارا متابعت شما باید کرد بَلْ نَظُنُّكُمْ بلکه گمان میبریم شما را كَاذِبِينَ دروغگویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو قَالَ گفت نوح علیه السلام يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ ای گروه من خبر دهید مرا إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر من باشم بر حجتی هویدا مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار من که بر صحت دعوی من گواهی دهد وَآتَانِي و بدهد خدای مرا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ بخشایش از نزد خود که نبوت است فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشیده باند بر شما حفص بضم عین و تشدید میم خواند یعنی پوشیده گرداند آن حجت را بر شما بسلب معرفت آن و منع علم شما از آن أَنُلْزِمُكُمُوهَا آیا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را بقبول آن و گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را بر ابتدا بر آن وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ و حال آنکه شما مر آن حجت را کارهان و ناخواهندگانید قتاده فرموده که اگر نوح علیه السلام توانستی الزام کردی اما زمام اختیار در قبضه مشیت پروردگار است تا حاجب عدل او کرا راند و نائب فضل او کرا خواند بیت یکی را بخواری که مقبول ماست : یکی را برانی که مخذول ماست : بدو نیک امر ترا بنده اند : بتسلیم حکمت سر افکنده اند : وَيَا قَوْمِ وای گروه من لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت ضمیر علیه کنایه غیر مذکور است مَالًا مالی و خواسته را که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید اگر ادا کنید یا مرا لود سخت اگر ادا نکنید إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای آورده اند که اشراف قوم نوح علیه السلام میگفتند ای نوح اراذل و ادانی را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم نوح علیه السلام در جواب ایشان فرمود وَمَا أَنَا و نیستم من بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا راننده آنانکه گرویده اند إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان مُلَاقُو رَبِّهِمْ ملاقات کنند کاشف جزای پروردگار خود را و بقرب او فایز خواهند بود پس چگونه برانم ایشانرا وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی نادان که نمیدانید قدر ایشان را وَيَا قَوْمِ وای گروه من مَنْ يَنْصُرُنِي کیست که مرا یاری دهد و منع کند مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ طَرَدْتُهُمْ اگر برانم ایشان را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمی گیرید که التماس طرد ایشان می نمائید گفتند تو این همه صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند و بباطن مخالف تواند نوح علیه السلام فرمود که وَلَا أَقُولُ لَكُمْ و نمیگویم شما را که عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ نزدیک من خزینهای علم خداوند است وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم وَلَا أَقُولُ و نمیگویم إِنِّي مَلَكٌ بدرستی که من فرشته ام تا شما گوئید که ما انت الا بشر مثلنا وَلَا أَقُولُ و نمیگویم لِلَّذِينَ تَزْدَرِي مر آنانرا که بخواری در ایشان می نگرد أَعْيُنُكُمْ چشمهای شما و بجهت فقر ایشان را از اراذل میگوئید لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا که نخواهد داد خدای ایشانرا نیکوئی چه آنچه حق تعالی در آخرت برای ایشان آماده کرده است به از آنست که شما را در دنیا داده اللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ

درنفسهای ایشانست از صدق و خلاص واگر من حکم باسلام ایشان بکنم ونظاهر انی اِذًا لَّمِنَ الظّٰلِمِیْنَ ۝ بدرستی که من آنهنگام باشم از ستمکاران چه بنا
حکم برظاهر است قَالُوْا گفتند یٰنُوْحُ قَدْ جٰدَلْتَنَا ای نوح با ما مجادله ومخاصمه کردی فَاَکْثَرْتَ جِدَالَنَا پس بسیار گردانیدی جدال را با ما ودور و
دراز کشیدی فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ پس بیار انچه مرا وعده وادی از عذاب اِنْ کُنْتَ اگر هستی مِنَ الصّٰدِقِیْنَ ۝ از راست گویان در وعید خود قَالَ گفت
نوح علیه السلام اِنَّمَا جز این نیست یَاْتِیْکُمْ بِهِ اللّٰهُ بیارد بشما خدایتعالی عذاب را اِنْ شَآءَ اگر خواهد عاجلا وَمَآ اَنْتُمْ بِمُعْجِزِیْنَ ۝ ونیستید شما عاجز
کنندگان خدایرا از تعذیب خود بانکه بستیزید یا گریزید وَلَا یَنْفَعُکُمْ وسود نمیدارد شمارا نُصْحِیْٓ نصیحت کردن من اِنْ اَرَدْتُّ اگر خواهم اَنْ اَنْصَحَ
لَکُمْ انکه نصیحت کنم مر شمارا اِنْ کَانَ اللّٰهُ یُرِیْدُ اگر هست خدائی که میخواهد اَنْ یُّغْوِیَکُمْ انکه شمارا گمراه سازد ودرین کلام تقدیم وتاخیرست تقدیرش
انکه اگر خدای اغوای شما خواهد ومن خواهم که نصیحت کنم شمارا آن نصیحت نفع نمیرساند هُوَ رَبُّکُمْ اوست آفریدگار شما ومتصرف درهمه کار شما بروفق
ارادت وَاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ ۝ وبسوی او بازگردیده خواهید شد وبر اعمال خود خبر خواهید یافت اَمْ یَقُوْلُوْنَ بلکه گفتند قوم او افْتَرٰىهُ بربافته
نوح علیه السلام وحی را از پیش خود وما نوح را گفتیم قُلْ اِنِ افْتَرَیْتُهٗ بگو اگر بربافته وحی را فَعَلَیَّ اِجْرَامِیْ پس برمن است وبال گناه کرده من
وَاَنَا بَرِیْٓءٌ ومن بیزارم مِّمَّا تُجْرِمُوْنَ ۝ از انچه شما گناه میکنید واسناد افترا بمن می نمائید وَاُوْحِیَ ووحی کرده شد اِلٰی نُوْحٍ بسوی نوح علیه السلام
اَنَّهٗ لَنْ یُّؤْمِنَ انکه ایمان نخواهند آورد مِنْ قَوْمِکَ از گروه تو اِلَّا مَنْ قَدْ اٰمَنَ مگر انکس که ایمان آورده فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوه ناک مباش
بِمَا کَانُوْا یَفْعَلُوْنَ ۝ بانچه هستند که میکنند از تکذیب وایذا وچون فایده دعوت از ایشان منقطع گشته زمان نزول عذاب دررسید حکم شد که ای
نوح میان اجتهاد دربند وَاصْنَعِ الْفُلْکَ وبساز کشتی را بِاَعْیُنِنَا بنگاه داشت ما یا با عین ملایکه که مددکار وموکل تواند وَوَحْیِنَا ووحی
کردن ما بتو در ساختن آن ابن عباس رض فرموده که نوح علیه السلام نمیدانست که کشتی چگونه سازد وصورتش چه باشد وحی آمد بوی که بساز چون سینه
مرغ وَلَا تُخَاطِبْنِیْ وخطاب مکن با من فِی الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا درباره آنانکه ستم کردند یعنی از من درمخواه نجات هیچ کافری ودفع عذاب از ایشان
اِنَّهُمْ مُّغْرَقُوْنَ ۝ بدرستی ایشان غرقه شدگانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق درخبر آمده که نوح علیه السلام چوب کشتی میطلبید فرمان دررسید تا درخت
ساج بکاشت ودر مدت بیست سال که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند وایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت
نوح علیه السلام ابا کردند پس نوح علیه السلام بساختن کشتی اشتغال فرموده وَیَصْنَعُ الْفُلْکَ وبود که میساخت کشتی را وَکُلَّمَا مَرَّ عَلَیْهِ وهرگاه
که گذشتندی بروی مَلَاٌ مِّنْ قَوْمِهٖ گروهی مهتران از قوم او سَخِرُوْا مِنْهُ افسوس کردندی بروی چه کشتی را در بیابان میساخت دور از آب وگفتندی
معمار آب گو دیگر طعنه زدندی که باول نبی بودی وبآخر نجار شدی قَالَ اِنْ تَسْخَرُوْا مِنَّا نوح علیه السلام گفت که اگر سخریه میکنید با ما فَاِنَّا
نَسْخَرُ مِنْکُمْ پس ما افسوس خواهیم کرد بر شما کَمَا تَسْخَرُوْنَ ۝ هم چنانکه شما افسوس میدارید با ما فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانید مَنْ یَّاْتِیْهِ
آنکس که بیاید بدو عَذَابٌ یُّخْزِیْهِ عذابی که او را رسوا گرداند در دنیا که آن غرق است وَیَحِلُّ عَلَیْهِ وفرود آید بدو عَذَابٌ مُّقِیْمٌ ۝ عذابی دایم
در آخرت که آن حرق است پس نوح علیه السلام کشتی ساخت در مدت دو سال طول او سیصد گز وگفته اند هزار و دویست ذرع وعرض آن پنجاه گز وگویند
ششصد ذرع وارتفاع او سی ذرع وبقولی سی وسه ذرع وغیر از اینها نیز گفته اند وآنرا بر سه طبقه مرتب ساخت وبقیر مطلی گردانید وبحکم الهی زوجی از هر نوع
از انواع حیوانات جمع کرد وطیور را در طبقه سفلی وسباع وبهایم را در وسطی وآدمیان با امتعه واغذیه در علیا جای مقرر فرمود وبه تهیه اسباب اتمام آن
مهام مشغول میبود حَتّٰٓی اِذَا جَآءَ اَمْرُنَا تا وقتیکه آمد عذاب ما یا امر ما بعذاب وَفَارَ التَّنُّوْرُ وبجوشید آب از تنور وآن تنوری بود از سنگ که حوا در
آن نان پختی وبمیراث بنوح علیه السلام رسیده بود ونشان عذاب آن بود که آب از آن تنور برجوشید پس چون امارت عذاب پدید آمد قُلْنَا احْمِلْ گفتیم
با نوح را که بردار فِیْهَا درکشتی مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ از هر جنسی دو جفت از حیوانات یعنی از آنها که جفتی میکنند اثْنَیْنِ دو تا نر وماده وحفص بتنوین کل میخواند
یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت بکشتی بر وَاَهْلَکَ وکسان خویش را که مسلمانان اند بکشتی آر اِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنرا که پیشی گرفته است عَلَیْهِ الْقَوْلُ
بروقول ما یعنی حکم بهلاک وی مراد کنعان است وواعله که پسر وزن نوح علیه السلام بودند وَمَنْ اٰمَنَ وبردار درکشتی هر کس را نیز که ایمان آورده وَمَآ
اٰمَنَ وایمان نیاورده بودند وموافقت کرده مَعَهٗٓ با نوح علیه السلام اِلَّا قَلِیْلٌ ۝ مگر اندکی از مردمان که زوجه مسلمه او بود وسه پسر حام وسام ویافث

وزنان ایشان بهفتاد ودو تن از زن ومرد وغیر ایشان که مجموع هفتاد ودو تن بودند وبا نوح علیه السلام هشتاد تن پس نوح علیه السلام ایشانرا به نزدیک کشتی
درآورد وسرپوشی که ترتیب داده بود بربالای کشتی بپوشید واز زمین چهل شبانه روز آب جوشیدن گرفت واز آسمان آب بارا فرو آمدن آغاز کرد وَقَالَ وگفت نوح
ارْکَبُوْا فِیْهَا سوار شوید درکشتی درحالتیکه گوئید بِسْمِ اللّٰهِ یعنی نام خدای برید مَجْرٖىهَا در وقت راندن کشتی وَمُرْسٰىهَا وهنگام بازداشتن آن وگفته
بنام خداست رفتن وایستادن آن چه در خبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندی وچون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی بازا
ایستادی پس نوح علیه السلام ایشان را بدین وجه تعلیم تسمیه داد وگفت اِنَّ رَبِّیْ بدرستی که پروردگار من لَغَفُوْرٌ آمرزنده مؤمنان است رَّحِیْمٌ ۝
مهربان برایشان که از بلای طوفان نجات میدهد وَهِیَ تَجْرِیْ بِهِمْ وکشتی میبرد ایشانرا فِیْ مَوْجٍ درموجها که از عظمت بود کَالْجِبَالِ مانند
کوهها وَنَادٰی وآواز داد نُوْحُ نِ ابْنَهٗ نوح علیه السلام مر پسر خود کنعانرا وگویند نام او یام بود وَکَانَ فِیْ مَعْزِلٍ وحال انکه بود بر کرانه آن کشتی
وپدر او را مسلمان میدانست پس از فرط شفقت گفت یٰبُنَیَّ ارْکَبْ مَّعَنَا ای پسرک من سوار شو درکشتی با ما تا ایمن شوی وَلَا تَکُنْ ومباش مَعَ الْکٰفِرِیْنَ
با کافران که غرق شوی آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی وبا کافران درکیش ایشان متفق بودی قَالَ گفت در جواب پدر سَاٰوِیْٓ زود باشد
که بازگردم وپناه برم اِلٰی جَبَلٍ بسوی کوهی که از غایت رفعت یَّعْصِمُنِیْ نگاه دارد مرا مِنَ الْمَآءِ از غرق شدن در آب قَالَ گفت نوح علیه السلام
لَا عَاصِمَ الْیَوْمَ نگاهدارنده نیست امروز که منع کند چیزی را مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ از عذاب خدای اِلَّا مَنْ رَّحِمَ مگر انکس که می بخشد خدای گویند عاصم بمعنی
معصوم است چون ماء دافق عِیْشَةٍ رَّاضِیَةٍ یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای بر وی بخشیده ودر اثنای این مکالمه میان پدر وپسر طوفان
اشتداد یافت وَحَالَ وحایل شد بَیْنَهُمَا الْمَوْجُ میان پدر وپسر موج طوفان فَکَانَ مِنَ الْمُغْرَقِیْنَ ۝ پس گشت از جمله غرق شده کان القصه
نوح علیه السلام از کوفه یا از هند یا از چین در ده که موضعی است بجزیره درکشتی نشست غاشر ماه رجب کشتی بتمام روی زمین بگشت وچون واقعه الطوفان
بنهایت انجامید وکفار غرق شدند امر الهی دررسید وَقِیْلَ وگفته شد یعنی حق سبحانه تعالی گفت یٰٓاَرْضُ ابْلَعِیْ ای زمین فرو بر مَآءَکِ آب خود را که
بیرون آورده وَیٰسَمَآءُ اَقْلِعِیْ وای آسمان باز گیر آبی را که فرو گذاشته وَغِیْضَ الْمَآءُ وکم کرده شد آب هر روی زمین وَقُضِیَ الْاَمْرُ
وگذارده شد کاری که حکم حق تعالی بدو متعلق بود از هلاک اشرار ونجات ابرار وَاسْتَوَتْ وقرار گرفت کشتی عَلَی الْجُوْدِیِّ بر کوه جودی از
موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم ومدت طوفان شش ماه تمام بود وَقِیْلَ وگفتند بُعْدًا دوری وهلاکت باد لِّلْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ۝
مرگروه ستمکاران یعنی کافران را وچون نوح علیه السلام با قوم از کشتی بیرون آمدند آنروز را بجهت شکرانه روزه داشت وصوم عاشورا سنت شد این آیة
درغایت فصاحت وبلاغت است ودر مفتاح وکشاف ودلایل الاعجاز واسرار البلاغه وغیر آن در وجوه فصاحت بلاغت آن سخن گفته اند ودر بیان نظم غریب
واسلوب عجیب نکتها در ایراد هر کلمه وحسن مواقع آن در سلک سخن برکشیده وچون درین ترجمه ساحت میدان سخن وسیع نیست ایراد آن نمی رود حواله وقوف
بر دقایق ودقایق ابن جان بمطالعه این محل در جواهر التفسیر میرود ومن الله التوفیق مصرع یغوص البحر من طلب اللالی : مصرع
گوهر طلبی روی سوی دریا کن : وَنَادٰی نُوْحٌ وبخواند نوح علیه السلام رَّبَّهٗ پروردگار خود را فَقَالَ پس گفت رَبِّ ای آفریدگار من اِنَّ
ابْنِیْ بدرستیکه پسر من کنعان مِنْ اَهْلِیْ از اهل من بوده وتو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم واو هلاک شد وَاِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وبدرستیکه
وعده تو راست است وَاَنْتَ اَحْکَمُ الْحٰکِمِیْنَ ۝ وتو حاکم ترین حکم کنندگانی حکمت درین حیثیت امام ماتریدی در تاویلات آورده که نوح علیه السلام
از کفر پسر خبر نداشته چه اگر خبر داشتی این سوال نکردی زیرا که حق سبحانه وتعالی فرموده بود وَلَا تُخَاطِبْنِیْ فِی الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا وچون این سوال فرمود جواب
دررسید قَالَ گفت خدای یٰنُوْحُ اِنَّهٗ ای نوح بدرستیکه پسر تو لَیْسَ مِنْ اَهْلِکَ نیست از اهل دین تو اِنَّهٗ عَمَلٌ بدرستی که او خداوند عملیست غَیْرُ
صَالِحٍ ونه نیک وشایسته فَلَا تَسْـَٔلْنِ پس مپرس از من مَا لَیْسَ لَکَ انچه نیست ترا بِهٖ عِلْمٌ بدان چیز دانستی یعنی چیزیکه در آن اذن پرسیدن از آن دانائی
مپرس یا چیزیکه ترا بآن علم نیست چون کفر پسر تو از من سوال مکن اِنِّیْٓ اَعِظُکَ بدرستی که من پند میدهم ترا ومنع میکنم اَنْ تَکُوْنَ از انکه باشی
مِنَ الْجٰهِلِیْنَ ۝ از نادانان بسوآل غیر جایز قَالَ رَبِّ گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من اِنِّیْٓ اَعُوْذُ بِکَ بدرستی که من بیاه میگیرم بتو
بعد ازین اَنْ اَسْـَٔلَکَ انکه بپرسم از تو مَا لَیْسَ لِیْ انچه نباشد مرا بِهٖ عِلْمٌ بآن چیز دانائی یعنی بجواز سوال از آن وَاِلَّا تَغْفِرْ لِیْ واگر نیامرزی

مرا و نرحمني و نه بخشايي بر من أكن من الخاسرين ه باشم از زيان كاران قيل يا نوح گفته شد كه اي نوح اهبط فرو آي از كشتي بسلام منا
بسلامتي حاصل از حضرت ما يا بسلام و تحيتي از ما بر تو و بركات و بركتها و زيادتها عليك بر تو يعني در نسل تو تا آدم ثاني باشي در انتساب آدميان
بتو و قولي آنست كه از اهل كشتي غير نوح عليه السلام و سه پسر او را عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدين سه كس منتهي ميشود و سام پدر عرب و فرس است و يافث
پدر ترك و حام پدر هند و على أمم و سلام و بركت بر گروهي چند ممن معك از آنها كه با تو اند يعني آنها كه ناشي ميشوند از جمعيكه با تو اند يعني مؤمنان
و أمم و از آنها كه با تو اند امتي چند اند يعني ناشي خواهند شد سنمتعهم زود باشد كه برخورداري دهيم ايشان را در دنيا بفراخي عيش و وسعت رزق
ثم يمسهم پس برسد ايشان را منا عذاب أليم ه از نزد ما عذابي دردناك در آخرت مراد كفار اند و وسيط از قرطبي رحمه الله نقل ميكند كه هيچ
مؤمن و مؤمنه نباشند از آن روز تا روز قيامت الا كه داخل است درين سلام و بركت و هيچ كافر و كافره نبود الا كه داخل وارد درين تمتع و عذاب تلك
اين قصه كه مذكور شد من أنباء الغيب از خبرهاي غيب كه بواسطه جبرئيل عليه السلام نوحيها إليك وحي كرديم آنرا بسوي تو اي محمد ما كنت
تعلمها نبودي كه بداني آنرا أنت و لا قومك نه تو و نه قوم تو كه قريش اند من قبل هذا پيش از ين وقت فاصبر پس شكيبائي كن بر اذاي
قوم و مشقت به تبليغ رسالت همچنانكه نوح عليه السلام صبر كرد إن العاقبة بدرستي كه عاقبت نيكو للمتقين ه مر پرهيزكاران راست در دنيا بظفر و در
آخرت درجات عليا پير طريقت قدس سره فرموده كه صبر كليد بستگيها است و شكيبائي علاج خستگيها است نتيجه شكيبائي ظفر است و كار بي صبران
هر روز بتر است نظم صبر است كليد گنج مقصود : بي صبر در مراد نگشود : گر صبر كني مراد يابي : وز پاي در افتي ار شتابي : گر صبر كني بصبر تنگ
دولت بتو آيد اندك اندك : و إلى عاد و فرستاديم بقوم عاد أخاهم هودا برادر ايشان هود را و ذكر لغت بجهت نسبت است چنانچه در سوره اعراف
گذشت قال گفت هود عليه السلام يا قوم اي گروه من اعبدوا الله بپرستيد خدا را به يكانگي ما لكم من إله نيست شما را معبودي غيره
بجز وي و شما او را شريك اثبات ميكنيد إن أنتم نيستيد شما إلا مفترون ه مگر افترا كنندگان بر خداي باتخاذ شركا يا قوم اي گروه من لا أسألكم
نميخواهم شما را عليه أجرا بر تبليغ رسالت مزدي و مقرر است كه مجموع رسل قوم خود را از بي طمعي خود خبر داده اند جهت ازالت تهمت و خلوص نصيحت
از اغراض دنيوي چه دعوت وقتي نتيجه دهد و موعظت آنزمان فايده رساند كه بطمع فاسد آلوده نباشد مبيت طمع بند و دفتر حكمت بشوي : طمع
بگسل و هرچه خواهي بگوي : لاجرم پيغمبران مزد دعوت از قوم نخواستند چنانچه هود عليه السلام إن أجري نيست مزد من إلا على الذي مگر بر كسي كه
بمحض قدرت فطرني بيافريد مرا أفلا تعقلون آيا فهم نميكنيد و عقل خود را كار نميفرمائيد تا محق را از مبطل و حق را از باطل تميز كنيد و بدانيد هر كه مالي نخواهد
براي چه گويد آورده اند كه عاديان دعوت هود عليه السلام قبول نكردند و حق سبحانه بر شامت آن سه سال باران از ايشان باز گرفت و مردان و زنان ايشان را
عاقر و عقيم ساخت و چون ايشان صحاب زراعت بودند و دشمنان نيز داشتند براي زراعت بباران و براي دفع اعادي با اولاد محتاج شدند هود عليه
السلام فرمود و يا قوم استغفروا ربكم اي گروه من استغفار كنيد و آمرزش طلبيد از پروردگار خود بايمان ثم توبوا پس بازگرديد إليه بدو
از عبادت غير او يرسل السماء تا بفرستد از آسمان عليكم بر مزروعات شما مدرارا باراني پيوسته و يزدكم و بيفزايد شما را و ياري كند قوة
إلى قوتكم قوت با قوتي شما يعني فرزندان دهد شما را تا بمدد ايشان بر دفع اعادي قادر شويد پس سخن من بشنويد و لا تتولوا و بر مگرديد از من و اعراض
منمائيد از پيغام الهي مجرمين در حالتيكه مصر باشيد بر گناهان قالوا گفتند يا هود ما جئتنا ببينة اي هود نياوردي بما حجتي كه دلالت كند بر
صحت دعوي تو و حال آنكه هود عليه السلام معجزات بديشان نموده بود و ايشان آنرا در حساب نياوردند و انكار نموده گفتند و ما نحن بتاركي و نيستيم ما تاركي
آلهتنا ترك كنندگان عبادت خدايان خود را عن قولك از سخن تو كه گوئي يك خدا را بپرستيد و ما نحن لك و نيستيم ما ترا بمؤمنين ه
گرويدگان إن نقول ما نميگوئيم در شان تو إلا اعتراك مگر آنكه رسانيده اند بتو بعض آلهتنا برخي از خدايان ما بسوء بد رنجي و گزندي و علتي كه گويند
مراد جنون است عاديان گفتند كه چون تو دشنام ميدهي خدايان ما را از ايشان ترا ديوانه ساخته اند تا سخنان كه نه بر طبق عقل است از تو شنيده ميشود
قال گفت هود عليه السلام إني بدرستيكه من أشهد الله گواه ميسازم خدا را و اشهدوا و شما نيز گواه باشيد بر آنكه إني بريء بدرستيكه من بيزارم
مما تشركون ه از آنچه شما انباز ميگيريد من دونه بدون خداي يعني در عبادت او و ديگر از اشتراك مبارزيد فكيدوني پس اجتماع كنيد بر كيد

من جميعا ه همه شما يعني شما و خدايان شما در اهلاك من اتفاق نمائيد ثم لا تنظرون پس مرا مهلت مدهيد و هرچه خواهيد در قصد من بكنيد كه من باك
ندارم و بحمايت عصمت الهي از مضرت و معرت شما نه انديشم و اين از جمله معجزات هود عليه السلام بود كه تن تنها در مواجه جمعي كثير از جباران و اهل بطش و سطوت
و ارباب شوكت و قوت كه بخون او تشنه بودند اينهمه مبالغه نموده كه جمع شويد و اتفاق نموده بي مهلت در اهلاك من سعي نمائيد و ايشان با وجود شدت و قهر
و اقتدار و اختيار از رسانيدن اندك ضرري بدو عاجز شدند و نعم ما قيل مبيت تو خدا را شو اگر جمله عالم درياست : بخدا گر سر موئي قدمت تر گردد
و چون هود على نبينا و عليه السلام بكرم الهي وثوق تمام داشت و گفت إني توكلت بدرستيكه من توكل كردم على الله بر خداي ربي و ربكم
كه پروردگار من و پروردگار شما است و مهم خود را بوي باز گذاشتم ما من دابة هيچ جنبنده نيست إلا هو آخذ بناصيتها مگر خداي فرا گيرنده است
موي پيشاني او را يعني مالك اوست و قادر و غالب بر وا اخذ نواصي تمثيل مالكيت و قدرت و تصرف است إن ربي بدرستيكه آفريدگار من
على صراط مستقيم ه بر طريق حق و عدل است هر كس كه بر او توكل كند او را راه راست نمايد و ضايع نگذارد و در بحر الحقايق فرموده كه صراط مستقيم آنست
كه منتهي بحق باشد نه بغير او كما قال جل جلاله و أن إلى ربك المنتهى و در نقد النصوص جامي مذكور است در باب احديت افعال و بيان تاثيرات
و موعه ترات كه آن ذات متعاليه كه في الحقيقه مصدر جميع افعال و مؤثر در تمام منفعلات است بحكم ترتيب هر يكي را بحسب قابليات بسوي حضرت خود
مي كشاند اين است سر اخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم مبيت گر كشاند بكشد انا اليه راجعون : چون روي بجاي دگر فكر غلط باشد چون
و اين مقولها قول قايل شعر چون همه راه اوست از چپ و راست : تو بهر ره كه ميروي او راست : چون از و بود ابتداي همه : هم بدو باشد
انتهاي همه : فإن تولوا پس اگر بر گرديد از من و اعراض كنيد يعني هميشه بر اعراض ثابت باشيد فقد أبلغتكم پس بدرستيكه من رسانيده ام
بشما ما أرسلت به آنچه كه فرستاده شده ام بآن إليكم بسوي شما يعني وحي الهي بشما رسانيدم و بر شما حجت كرفتم چون قبول نميكنيد حق تعالي شما را هلاك
كند و يستخلف و جانشين شما كرداند ربي آفريدگار من قوما غيركم گروهي را غير شما و لا تضرونه شيئا و زيان نتوانيد رسانيد
حق را چيزي باعراض از من و با از قبول دعوت حق إن ربي بدرستيكه پروردگار من على كل شيء حفيظ بر همه چيز نگاهبان است يعني افعال و
احوال همه را نگاه ميدارد و مجازات آنها كه از و فايت نميشود و چون كفار قوم هود عليه السلام بدين سخن متعظ نشدند حكم رباني بعذاب ايشان نافذ شد
و لما جاء أمرنا و آنهنگام كه بيايد فرمان ما بعذاب ايشان نجينا هودا نجات داديم هود عليه السلام را و الذين آمنوا و آن كسانيكه گرويده
بودند معه با او و ايشان چهار هزار بودند كه همه را با هود عليه السلام برهانيديم از عذاب برحمة منا به بخشش و بخشايش از ما يعني نجات بفضل ما
بود نه بعمل ايشان و نجيناهم و برهانيديم ايشان را من عذاب غليظ از عذاب درشت و آن سموم دوزخ بود كه بمناخر ايشان در آمده
و از ادبار بيرون شده و اعضاي ايشان را پاره پاره مي ساخت و تلك عاد و آن عاد است يعني اثرها كه در ديار احقاف مي بينيد آثار قبيله عاد است
جحدوا انكار كردند و كافر شدند بآيات ربهم بآيات پروردگار خود و عصوا رسله و عاصي شدند در فرستادگان او و عصيان يك پيغمبر مستلزم
عصيان همه پيغمبران است و اتبعوا و پي روي كردند أمر كل جبار فرمان هر سركشي عنيد ه ستيزه كار را يعني عاصي شدند در كسي كه ايشان را بحق دعوت
ميكرد و مطيع گشتند آنرا كه ايشانرا بكفر و ضلالت ميخواند و أتبعوا و از پي در آمده شده اند في هذه الدنيا لعنة درين سراي لعنت را كه بعد از هلاك
است و يوم القيامة و در روز قيامت نيز لعنت در پي ايشان است ألا إن عادا بدانيد كه قوم عاد كفروا ربهم نگرويدند بپروردگار خود ألا بعدا
لعاد بدانيد كه دوري است مر عاد را يعني از رحمت دور اند بعضي گفته اند دوري باد مر عاد را يعني هلاكت بر ايشان بعد از هلاك ايشان دليل استحقاق عذاب
و عقاب است قوم هود عطف بيان عاد است يعني اين عاد كه هلاك شدند عاد اولي بودند كه حضرت هود عليه السلام بر ايشان مبعوث بود و عاد ارم كه ايشانرا
عاد ثانيه گويند چه ايشان با قوم ثمود هلاك شدند و إلى ثمود و فرستاديم بسوي قبيله ثمود أخاهم صالحا برادر ايشان صالح را مراد اخوت نسبي است
قال گفت صالح عليه السلام يا قوم اعبدوا الله اي قوم من بپرستيد خدا را بوحدانيت او بگرويد ما لكم نيست مر شما را من إله غيره معبودي
بجز وي هو أنشأكم او بيافريد شما را من الأرض از زمين يعني آدم عليه السلام را كه پدر شما است و مواد نطفها را كه نسل او از آن آفريده ميشود از خاك پيدا كرد
و استعمركم فيها و زندگاني و بقا داد شما را در زمين مدارك مذكور است كه سال عمر هر يك از قوم ثمود عليه السلام از سيصد تا هزار بود ، با شما را قدرت داد

برعمارت زمین تا منازل سازید ساختید وبحفر نهار وغرس اشجار اشتغال نمودید فاستغفروه وپس آمرزش خواهید از حضرت وی یعنی ایمان آرید تا شما را
بیامرزد ثم توبوا الیه پس رجوع کنید بپرستش او از عبادت غیر او ان ربی بدرستیکه آفریدگار من قریب نزدیک است با امیدواران برحمت مجیب
اجابت کننده دعای عاصیان است بفضل ومنت قالوا یا صالح گفتند قوم کای صالح قد کنت بدرستی که بودی تو فینا در میان ما مرجوا امیدوار یعنی امید
رشد وسداد در چنین حال نومید بدیم قبل هذا پیش ازین که دعوی نبوت کنی میخواستیم که ترا ملک یا مستشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما
بشدین بسوی حالا بدین سخن که تو میگوئی امید از تو بریده ایم أتنهانا آیا نهی میکنی ان نعبد از آنکه می پرستیم ما یعبد آباؤنا آنرا که بودند
پدران ما که می پرستیدند واننا لفی شک وبه تحقیق که ما در شکیم مما تدعونا از آنچه تو ما را میخوانی الیه بسوی آن از توحید وترک عبادت اصنام
مریب شکی درتهمت افکنده یعنی گمانی که نفس را مضطرب می سازد ودل را آرام نمیدهد وعقل را شوریده میگرداند قال یا قوم گفت صالح علیه السلام که ای گروه من
أرأیتم خبر دهید مرا وفرض کنید که من ان کنت اگر باشم علی بینة برحجتی روشن من ربی از پروردگار خود وآتانی منه وداده باشد مرا از نزد خود
رحمة پیغمبری فمن ینصرنی پس کیست که یاری کند وباز دارد مرا من الله از عذاب خدای ان عصیته اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت یا
من شما را بخدای میخوانم وشما مرا بدین خود دعوت میکنید وبا من مجادله مینمائید فما تزیدوننی پس شما نمی افزائید مرا غیر تخسیر جز زیانکاری نسبت
دادن یعنی بنسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت کردن من شما را بدان آورده اند که قوم ثمود علیه السلام بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه در سوره اعراف
سمت تحریر یافت وبدعای وی ناقه از سنگ بیرون آمد بامر خدای تعالی صالح علیه السلام حجت گرفت ودرباب ناقه وصیت آغاز کرد وگفت ویا قوم
ای گروه من هذه ناقة الله این ناقه ایست که خدای خلق کرده لکم برای شما آیة در حالتی که نشانه است بر قدرت وی فذروها پس بگذارید او را
تاکل تا بخورد وبچرد فی ارض الله در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست ونفع او مر شما راست ولا تمسوها بسوء ومرسانید بوی بدی
وآزاری که اگر بدی قصد وی کنید فیأخذکم پس بگیرد شما را عذاب قریب عذابی نزدیک یعنی متعاقب بآزار او معذب گردید ومهلت نیابید
فعقروها پس پی کردند آن ناقه را وتفسیر آن در سوره قمر بیاید انشاء الله تعالی وبعد از عقر ناقه بچه او ببالای کوه برآمده سه بانگ کرد وصالح علیه السلام
دران وقت درمیان قوم ثمود چون بیامد وحال او بتقریر کردند فقال تمتعوا پس گفت تمتع برید وبرخوردار از حیات خود فی دارکم ثلثة ایام
درسراهای خود سه روز که چهارشنبه وپنجشنبه وآدینه است ودر روز شنبه عذاب بر شما فرود آید ذلک وعد این وعده ایست غیر مکذوب
نه دروغ آورده اند که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد وپنجشنبه سرخ گشت وآدینه سیاه وشنبه عذاب نازل شد فلما جاء پس آن هنگام
که آمد امرنا فرمان ما بعذاب ایشان نجینا صالحا نجات دادیم صالح را والذین آمنوا معه وآنان را که با او بودند از مؤمنان برحمة منا
بفضل وبخشش از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل ورحمت صالح ومؤمنان را ازان بلا برهانیدیم ومن خزی یومئذ واز رسوائی آن روز یعنی
که مراد روز قیامت باشد ان ربک بتحقیق که پروردگار تو هو القوی اوست توانا بر نجات مؤمنان العزیز غالب بر دشمنان بهلاک ایشان
واخذ الذین ظلموا وفرا گرفت آنان را که ستم کردند بر خود بکفر الصیحة فریادی عظیم مراد صیحه جبرئیل علیه السلام است در زاد المسیر آورده که دران سه روز عذاب
حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده قبرها کنده بودند منتظر عذاب می بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شده وعذاب نیامد از منازل بیرون آمده
یکدیگر را میخواندند واستهزا میکردند که ناگاه جبرئیل علیه السلام بصورت اصلی خویش پایش بر زمین وسر بر آسمان پرهای خویش نشر کرده از مشرق تا مغرب پرهای
وی زرد وبر بالش سبز ودندانهای سفید وبراق وپیشانی با جلا ونورانی ورخساری برافروخته وموی سروی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد وافق را پوشید
وقوم ثمود آن حال را مشاهده نمودند وروی بمساکن نهاده بقبرها درآمدند جبرئیل علیه السلام نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله بیکبار همه بمردند وزلزله در خانها
افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد فاصبحوا پس گشتند فی دیارهم جاثمین در آن سراهای خود مردگان بر زمین خفتید کان لم یغنوا فیها
گوئیا که هرگز نبوده اند دران سراهای ودر وسیط آورده که خدای تعالی بدان صیحه هلاک کرد آنان را که از قوم ثمود بودند در مشارق ومغارب سهول وجبال مگر
یک مرد که او را ابو رغال گفتندی واز حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام پرسیدند که ابو رغال کیست فرمود که پدر قبیله ثقیف الا ان ثمود بدانید بدرستی که قوم
ثمود کفروا ربهم انکار کردند پروردگار خود را الا بعدا بدانید که دوری است از رحمت لثمود مر قوم ثمود را ولقد جاءت وهر آینه بتحقیق آمد

رسلنا فرستادگان ما از ملائکه که یازده یا دوازده یا هفت یا هشت بودند ودمیاطی گوید سه فرشته یعنی جبرئیل ومیکائیل واسرافیل علیه السلام بصورت جوانان ساده روی
صاحب جمال آمدند ابراهیم بسوی ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا وعلیه الصلوة بالبشری بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط علیه السلام ودر حقایق سلمی آورده
که آن بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون اول خلیل را بنواخت واتخذ الله ابراهیم خلیلا در آخر بدوام خلت بشارت داده
این بنواخت وهم در حقایق سلمی آورده که آن مژده بود بظهور حضرت سید کاینات علیه الصلوة والسلام از صلب وی با آنکه او خاتم انبیا وصاحب لوای حمد است
وبه بشارت در مقابله این تواند بود که پدری را چنین پسری باشد رباعی خوش وقت آن پدر که چنین باشدش پسر : شاباش ازان صدف که چنین پرورد گهر :
آبا از وی مکرم وابنا از وی عزیز : صلوا علیه ما طلع الشمس والقمر : ودمیاطی فرموده که جبرئیل علیه السلام بهلاک قوم لوط علیه السلام آمده بود واسرافیل علیه السلام
ببشارت ولد مر ابراهیم علیه السلام ومیکائیل بمحافظت لوط علیه السلام واهل وی واخراج ایشان از مؤتفکات القصه چون نزدیک خلیل آمدند قالوا سلاما
گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال سلام گفت ابراهیم که جواب من سلام است بر شما ابراهیم علیه السلام ندانست که فرشتگانند ایشان را در همان حال بنشاند فما
لبث پس هیچ درنگ نکرد ان جاء تا آنکه آورد بعجل حنیذ گوساله بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان بگسترد وصلا درداد ایشان دست بطعام دراز نکردند
فلما رأی پس آن هنگام که دید ابراهیم علیه السلام ایدیهم دستهای ایشان را که مطلقا لا تصل الیه نمیرسد بدان گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند نکرهم
کار کرد آنرا از ایشان یعنی منکر شمرد واوجس ودر دل آورد منهم خیفة از ایشان ترسی چه دران زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول نمودی چون
ایشان طعام نخوردند بترسید که دزدان باشند وضرری رسانند چون فرشتگان احساس خوف نمودند قالوا گفتند ای ابراهیم لا تخف مترس انا ارسلنا بدرستی
که ما فرشتگانیم فرستاده شده الی قوم لوط بسوی قوم لوط تا ایشان را عذاب کنیم وامرأته وزن ابراهیم علیه السلام ساره بنت هارون قائمة ایستاده
بود در پس پرده وسخن ملائکه استماع مینمود یا برای خدمت مهمانان استادگی داشت چه ساره عمر یافته بوده وپیر گشته واز کسی روی نمی پوشید همین که سخن فرشتگان
فضحکت پس بخندید از جهت فرح وسرور وفرح او بجهت زوال خوف ابراهیم علیه السلام بود یا برای هلاک اهل فساد گویند خنده او از تعجب بود تعجب میکرد از غفلت
قوم لوط علیه السلام با وجود قرب عذاب بدیشان یا متعجب بود از تمثیل ملک بصورت بشر یا شگفته میماند از خوف ابراهیم علیه السلام از سه تن با وجود بسیاری حشم
وخدم خود وبر هر تقدیر چون ساره بخندید فبشرناها پس بشارت دادیم او را بزبان ملائکه باسحاق بوجود فرزندی اسحق نام ومن وراء اسحاق یعقوب
واز پس اسحق به یعقوب علیه السلام تخصیص بشارت بساره جهت آن بود که بهجت وسرور زنان بفرزند بیشتر است ودیگر آنکه ابراهیم علیه السلام از هاجره پسری داشت
اسمعیل نام وساره را هیچ فرزند نبود پس چون این مژده فرزند شنود قالت یا ویلتی گفت ای عجبا أألد آیا من بزایم وانا عجوز وحال آنکه من پیرزنم ودران
وقت نود ونه سال از عمر وی گذشته بود وهذا بعلی شیخا واین شوهر من در حالتیکه پیر است صد وبیست ساله یا صد ودوازده ساله ان هذا بدرستی
این خبر که میگوئید لشیء عجیب چیزی عجب است استعجاب وی از راه عادت بود نه از روی قدرت قالوا گفتند فرشتگان مر ساره را أتعجبین آیا
شگفت میداری من امر الله از کار خدای هیچ عجب نیست که از صنع بی علت وفضل بی علت از میان دو پیر فرزندی بیرون آرد بیت
قدرتی را که بر کمال بود : کی چنین کار از محال بود : رحمة الله بخشایش خدای وبرکاته وبرکتها یعنی زیادتی خیرات او علیکم اهل البیت
محققان بر آنند که از برکات الهی آن بود که اسباط وجمیع انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم علیه السلام واز ساره رض پیدا شدند انه بدرستی که خدای حمید
ستوده است باعطای نعم مجید بزرگوار است باظهار کرم فلما ذهب پس آن وقت که برفت عن ابراهیم الروع از ابراهیم علیه السلام ترسی که وی
داشت وجاءته البشری وآمد بوی بشارت اولاد یجادلنا داوری میکند با ما ومجادله کرد با فرشتگان ما فی قوم لوط در شان قوم لوط آورده اند
که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که دران صد مؤمن باشند گفتند نی فرمود اگر نود باشند گفتند نی هلاک نکنیم همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید
وهیچ پس یکی ملائکه گفتند در هر دیه که یک مؤمن باشد ما را بهلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم علیه السلام فرمود که ان فیها لوطا که لوط وبنات وی
درانجا اند فرشتگان فرمودند که ما لوط واهل او را بیرون خواهیم آورد واز میان ایشان ان ابراهیم لحلیم بدرستیکه ابراهیم بردبار بود تعجیل نداشت در انتقام
از بدکاران اواه آه زننده وتاسف خورنده بر آدمیان منیب رجوع کننده بحضرت عزت ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم
با ملائکه از رقت قلب وفرط ترحم او بوده وامید داشته که عذاب از قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند وبازگردند از بدی ملائکه گفتند یا ابراهیم اعرض

ای ابراهیم روی بگردان و درگذر از ان هذا از این جدال انه قد جاء بدرستی که آمده است امر ربک فرمان آفریدگار تو بعذاب وهلاک ایشان وانهم
آتیهم و بدرستی که آینده است بدیشان عذاب غیر مردود عذابی بازناگردیده بجدال و دعا پس ملائکه ابراهیم علیه السلام را وداع نمودند و روی
بمؤتفکات نهادند و آن چهار شهرستان بود در هریکی صد هزار مرد شمشیرزن بودند چون نزدیک شهر سدوم رسیدند که لوط علیه السلام در انجا بود نگاه کردند
ویرا دیدند که در زمین کار میکرد پیش وی رفتند و سلام کردند ولما جاءت رسلنا و آنهنگام که آمدند فرستادگان ما لوطا بسوی لوط علیه السلام سیء
بهم اندوهگین شد بدان ایشان وضاق بهم ذرعا و تنگدل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمات داری بلکه بسبب آنکه ایشانرا دید با رویهای خوش
و صورتهای دلکش از بدی و بلای قوم اندیشید وقال و گفت هذا یوم عصیب این روز سخت است بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط
علیه السلام چهار نوبت به بدی قوم خود گواهی ندهد ایشانرا هلاک مکنید لوط علیه السلام مهمانان را دید گفت شمارا رسیده است خبر اهل این شهر و کار ایشان گفتند
چیست کار ایشان لوط علیه السلام را شرم آمد که تلفظ بفعل ایشان کند گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قوم اند یعنی غلام بازیها میکنند جبرئیل علیه السلام
بمیکائیل اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس لوط علیه السلام با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسیدند همان سخن انکار فرمود چون بشهر
رسیدند دیگر باره اعاده نمود چون بخانه رسیدند دیگرباره ادا کرد و شهادت اربع وجود گرفت بعضی مردم مهمانان لوط علیه السلام را دیدند و خبر بدیگران رسانیدند
با زن لوط علیه السلام که کافره بود او کار بر قوم را خبر کرد و گفت جوانان خوبروی در خانه ما مهمان شده اند قوم روی بدر خانه لوط علیه السلام نهادند وجاءه قومه
و آمدند با لوط علیه السلام قوم او یهرعون الیه شتاب دوانیده شده بسوی او ومن قبل و پیش ازین وقت نیز کانوا یعملون السیئات بودند
که عملهای بد میکردند از لواطت و کبوتربازی و صفیر زدن در مجالس و برای استهزا نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط علیه السلام آمدند و طلب مهمانان
کردند قال یا قوم گفت ای گروه من هؤلاء بناتی اینک دختران من ایشانرا هن اطهر لکم ایشان پاکیزه ترند مر شمارا تزویج با ایشان بشرط ایمان
بود یا بشریعت ایشان تزویج مؤمنان را با کافران میتوانست کرد و حضرت لوط علیه السلام از فرط فتوت و کرم و حمیت دختر را فدای مهمانان کرد و گفته اند
از بنات نسای ایشان بوده چه هر نبی بدر امت خود است از جهت تربیت و مرحمت یعنی زنان بخواهید که شمارا حلال اند فاتقوا الله پس بترسید از خدای تعالی در
فواحش ولا تخزون و مرا رسوا مکنید فی ضیفی در شان مهمانان من الیس منکم آیا نیست از شما رجل رشید مردی راه یافته که شمارا پند دهد و از
عملهای بد شما باز دارد قالوا لقد علمت گفتند ای لوط بدرستی که تو میدانی که ما لنا نیست مارا فی بناتک در دختران تو من حق هیچ حاجتی
وانک لتعلم و بتحقیق تو میدانی ما نرید آنچه ما میخواهیم از ایشان فاحشه قال گفت لوط علیه السلام در جواب ایشان لو ان لی بکم قوة کاشکی بودی
مرا بمنع شما قوتی یا یاری بودی در نفس من هر آینه شمارا دفع کردم او آوی یا پناه گیرم و باز گردم الی رکن شدید برکنی سخت یعنی عشیره و قبیله که
بمدد ایشان منع شما توانم کرد و در احادیث صحیح وارد است که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن شدید
یعنی بخدای پناه گرفت و حق سبحانه او را یاری داد چه ملجای درماندگان جز درگاه او نیست مثنوی آستانش که قبله گاه همه است ۞ از همه آفتی پناه همه است
هر که دل در حمایتش بسته است ۞ از غم هر دو کون وارسته است ۞ آورده اند که لوط علیه السلام در خانه فروبسته بود و از پس در با ایشان مجادله می نمود ایشان
دیوار را شکافتند و خواستند که بخانه آیند لوط علیه السلام بغایت مضطرب واند وهناک شد ملائکه او را بدان اضطراب و خروش و جزع دیدند قالوا یا لوط
گفتند ای لوط انا رسل ربک ما فرستادگان پروردگار توایم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لن یصلوا الیک نمیرسند بتو
و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد تو قدم از میان بیرون نه و مارا با ایشان بگذار پس جبرئیل علیه السلام پیش ایشان باز شد و پر خود را بر رویهای ایشان مالید همه
کور شدند و از خانه لوط علیه السلام بیرون دویده میگفتند حذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند پس جبرئیل علیه السلام فرمود که فاسر باهلک پس ببر کسان خود را بقطع من
اللیل بپاره از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب ولا یلتفت باید که التفات نکند و واپس ننگرد منکم احد از شما یکی همه اهل خود را ببر الا امرأتک مگر زن خود را که
کافره است انه مصیبها بدرستی که رسنده است او را ما اصابهم آنچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط علیه السلام از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد بود هلاک
شدن ایشان جبرئیل علیه السلام فرمود ان موعدهم الصبح بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط علیه السلام فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل علیه السلام
فرمود الیس الصبح بقریب آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیکست فلما جاء امرنا پس آنوقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم که تا پر خود را در زیر شهرهای

ایشان

ایشان درآورد و برداشت و بر بالا برد تا جایی که بانگ خروس و آواز سگان ایشان می شنودند پس حکم کردیم تا بیفکند و ما بقدرت کامله جعلنا گردانیدیم
عالیها سافلها زبر آن شهرها را زیر یعنی سرنگون ساختیم وامطرنا و بارانیدیم علیها بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن حجارة سنگ من سجیل ه
از سجیل معرب سنگ گل است و آن گلی تابش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهی است در آسمان یا نام آسمان دنیاست یا سجین است که نام جهنم باشد
یعنی آن سنگ باران برایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود منضود ه بر هم نهاده یا پی درپی مسومة نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید
چون جزع یا به بیاض و حمرت در زاد المسیر گوید مهر کرده شده بود و بعضی از انها سفید و بر و نقطهای سیاه و برخی سیاه و بر و نقطهای سفید یا نام هر کسی که بر وی باران
می شد بران نوشته بود یا آماده گشته عند ربک در خزائن پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان او برابر خمی بود و خرد او
مساوی سبوئی قولی آنست که سنگ بر سر جماعتی بارید از ان قوم که در دیار خود نبودند پس هرکجا از ایشان کسی بود که سنگی مقرر بنام وی بود بر سرش آمد و هلاک شد
آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در آمد و تا چهل روز آن سنگ که نام وی بر او بود در هوا معلق بایستاد و همین که از حرم بیرون آمد بروی فرود آمد و هلاک شد وما
ع ۷ هی من الظالمین و نیست آن سنگ عذاب از ظالمان ببعید ه دور چه ایشانرا استحقاق آنست که بر ایشان سنگ بارد بیت
چو ظالم از ستمگر تنگ دارد ۞ عجب نبود که بروی سنگ بارد ۞ ستمکار از سنگ در خورد است بسیار ۞ چو ظالم آیه منی سنگ بردار ۞ و گفته اند ضمیر هی راجع
بقری است کنایت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط علیه السلام از ستمکاران مکه دور نیست و در اثنای اسفار بران دیار میگذرند پس اولی و انسب آنکه بنظر اعتبار
و اعتذار دران نگرند و از عذاب عقوبت ترسان شده حال خود را با یمان و احسان بصلاح آرند والی مدین و فرستادیم باولاد مدین یا بساکنان
بلده مدین اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب علیه السلام را که اخوت نسبی داشت قال یا قوم اعبدوا الله گفت ای قوم من بپرستید
خدای را بیگانگی ما لکم نیست مر شمارا من اله غیره هیچ خدای بجز وی ولا تنقصوا المکیال و کم مکنید و مکاهید پیمانه را در پیمودن مکیلات
والمیزان و ترازو را در سنجیدن موزونات انی اراکم بخیر بدرستی که من میبینم شمارا با توانگری و نعمت یعنی درمانده و محتاج نیستید که داعی باشد
شمارا بخیانت بلکه مردم منعم و توانگرید و رسم حق گذاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید وانی و بدرستی
که من اخاف علیکم می ترسم بر شما با این خیانت که دارید عذاب یوم محیط ه عذاب روزی گرد در آینده توصیف یوم با حاطه که
صفت عذاب است بجهت وقوع آن است دران یعنی دران روز عذابی گرد شمارا فرو گیرد که هیچکس را رهائی نباشد مراد عذاب قیامت است یا عذاب
استیصال و چون نهی کرد از تنقیص کیل و وزن امر میکند بایفای آن و این غایت مبالغه است ویا قوم و ای گروه من اوفوا المکیال تمام بپیمائید
کیل را بپیمانه والمیزان و تمام بسنجید موزون را بترازو بالقسط بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هرچه میخریدند از ثمن آن چیزی
و اطراف دینار و درم را نیز می بریدند و دران باب میگوید ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمانرا اشیاءهم چیزهای ایشان یعنی بهای
هرچه میخرید با قراضه که از دینار و درم می برید ولا تعثوا و غایت تباهی مجوئید فی الارض در زمین بلده خود مفسدین در حالتیکه تباه کاران
باشید بقیت الله آنچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام خیر لکم بهتر است شمارا از آنچه بخیانت جمع میکنید ان کنتم مؤمنین
اگر هستید باور دارندگان قول ما وما انا علیکم و من نیستم بر شما بحفیظ ه نگاهبان بر شما که شمارا از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسول
پیغام رساننده و نصیحت کننده ام بر من رسانیدن است و بس بیت من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم ۞ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ۞ آورده اند
که انبیا علیهم السلام بر دو قسم بوده اند بعضی آنکه ایشانرا فرمان حرب بود چون موسی و داود و سلیمان علیه السلام و برخی آنکه ایشانرا بحرب نفرموده اند و شعیب
علیه السلام از ان جمله بود که رخصت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه میگفت و خود همه شب نماز میگذارد قالوا یا شعیب گفتند قوم او که ای
شعیب اصلوتک تامرک آیا نمازهای تو امر میفرماید ان نترک بتکلیف آنکه ما ترک کنیم ما یعبد آباؤنا آنچه پرستیده اند پدران ما
از بتان او ان نفعل یا دست بداریم آنچه میکنیم فی اموالنا در مالهای خود ما نشاء آنچه ما میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا باز گرفتن
ثمن یا قطع اطراف دراهم و دنانیر انک لانت الحلیم بدرستی که تو بردباری الرشید ه راه یافته بزعم خود یا این سخن از روی تهکم میگفتند و مراد
ایشان اضداد این سخنها بود و معنیها بالطریق اعتقاد میگفتند که تو با آنکه به حلم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگوئی قال یا قوم گفت شعیب

علیه السلام که ای قوم من أَرَأَيْتُمْ چه می بینید و چه میگوئید إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر باشم من بر بصیرتی و حجتی مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار خود
وَرَزَقَنِي و روزی داده باشد مرا مِنْهُ از نزدیک خود رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت بخس و تطفیف
یا مراد و لتکال ل و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادت روحانی و جسمانی فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت کنم وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ
و نمیخواهم که من مخالفت کنم شما را از آن و بیایم إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ بسوی آن چیزی که شما را از آن نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع میکنم تا خود مرتکب
آن شوم بلکه از هر چه شما را باز میدارم خود از آن نیز باز می ایستم إِنْ أُرِيدُ نمیخواهم من إِلَّا الْإِصْلَاحَ مگر بصلاح آوردن کارهای شما مَا اسْتَطَعْتُ
مادامی که توانم وَمَا تَوْفِيقِي و نیست توفیق من در صلاح امور شما یا رسیدن بسر منزل صواب و صلاح إِلَّا بِاللَّهِ مگر بهدایت و معونت خدای عَلَيْهِ
تَوَكَّلْتُ برو توکل میکنم که قادر است بر همه چیز و غیر او عاجز اند وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی او باز میگردم در هر چه نیت میکنم وَيَا قَوْمِ وای گروه
من لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شما را بران ندارد شِقَاقِي دشمنی من و ستیزه کاری با من أَنْ يُصِيبَكُمْ اگر برسد شما را مِثْلُ مَا أَصَابَ مانند آنکه
برسید قَوْمَ نُوحٍ گروه نوح علیه السلام را از طوفان أَوْ قَوْمَ هُودٍ یا قوم هود علیه السلام را از باد صرصر أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ یا گروه صالح علیه السلام
از رجفه وَمَا قَوْمُ لُوطٍ و نیستند گروه لوط علیه السلام مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ از شما دور یعنی در مکان و زمان بشما نزدیک اند از امم گذشته عبرت میگیرید
از ایشان عبرت گیرند وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود با ایمان ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر او
إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من رَحِيمٌ بخشنده بر مستغفران است وَدُودٌ دوست دار تائبان است و ودود فعول است بمعنی فاعل آمده یعنی
بندگان را دوست دارد و بمعنی مفعول نیز بود یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الاقطاب مولانا یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی
ودود را برین وجه آورده است که دوست دارنده نیکی بهمه خلق و دوست در دلهای بحق یعنی او نیک را دوست میدارد و نیکان او را دوست میدارند
و فی الحقیقت دوستی ایشان فرع دوستی او است زیرا که چون بنظر تحقیق در نگرند اصل حسن و احسان که سبب محبت می باشد غیر او را ثابت نیست پس خود خود را
دوست میدارد و ازین باب نکته چند در آیت یحبهم و یحبونه بر منظره عیان جلوه نموده و للولد الاعز زیدت حقایقه صفیا رباعی
ای حسن تو داده یوسفان را خوبی : وز عشق تو کرده عاشقان یعقوبی : گر نیک نظر کنی کسی غیر تو نیست : در مرتبه محبی و محبوبی : قَالُوا يَا شُعَيْبُ
گفتند ای شعیب مَا نَفْقَهُ فهم نمیکنیم كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ بسیاری از آنچه میگوئی تو از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این بواسطه قصور عقل و عدم
تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد میگفتند و اگر نه چرا فهم کلام او نکردندی و او خطیب الانبیا علیه السلام بود و دیگر گفتند وَإِنَّا لَنَرَاكَ و بدرستی که ما
هر آینه می بینیم ترا فِينَا در میان ما ضَعِيفًا بی قوت در دفع ما یان یا ضعیف البصر وَلَوْلَا رَهْطُكَ و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ما ایشان را
عزیز میداریم لَرَجَمْنَاكَ هر آینه ما ترا سنگسار میکردیم وَمَا أَنْتَ و نیستی تو عَلَيْنَا بر ما بِعَزِيزٍ عزیز و مکرم بمرتبه که عزت تو مانع رجم یا موجب
رحم شود قَالَ يَا قَوْمِ گفت شعیب علیه السلام که ای گروه من أَرَهْطِي آیا عشیره و قوم من أَعَزُّ عَلَيْكُمْ عزیزتر اند بر شما و دوست تر نزد شما
مِنَ اللَّهِ از خدای وَاتَّخَذْتُمُوهُ و گرفته اید شما امر خدا را وَرَاءَكُمْ از پشت خود ظِهْرِيًّا همچون متروک و فراموش شده یعنی حق خویش و تبار من نگاه
میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت می افکنید إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید مُحِيطٌ آگاه است بر و بر و هیچ
هیچ چیز برو پوشیده نیست و بر آن شما را مجازات خواهد فرمود وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا وای گروه من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر جاهای خود که دارید از شرک و کفر
إِنِّي عَامِلٌ که من نیز عمل کننده ام و متمکن در کار خود سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ آنکس را که بیاید برو عَذَابٌ يُخْزِيهِ
عذابی که او را رسوا کند یا بفضیحت تمام هلاک سازد وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ و آنکس را که آن دروغ گوی است بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من یا شما
با شما وَارْتَقِبُوا و انتظار برید آنرا که من میگویم که إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ که من نیز با شما منتظرم وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و آنهنگام که آمد عذاب ما نَجَّيْنَا شُعَيْبًا
نجات دادیم شعیب علیه السلام را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنان را که ایمان آورده بودند با او بِرَحْمَةٍ مِنَّا به بخشایشی از فضل ما وَأَخَذَتِ الَّذِينَ
ظَلَمُوا و بگرفت آنان را که کافر بودند الصَّيْحَةُ بانگ جبرئیل علیه السلام که ایشان را گفت موتوا جمیعا فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ پس گشتند در سراهای
خود جَاثِمِينَ مردگان و بر زمین افتادگان كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا گویا که هرگز اقامت ننموده اند دران دیار أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ بدانید که هلاکت

ع قوم مدین را و دوری از رحمت من كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ چنانکه هلاک گشتند و ملعون شدند قبیله ثمود و تشبیه کرد مدین را به ثمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه
بود در تیسیر آورده که ابن عباس رض فرموده که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح علیه السلام اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود و
اهل مدین را از فوق ایشان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا موسی علیه السلام را با معجزاتی ما که نشانهای صحت نبوت او بود وَسُلْطَانٍ
مُبِينٍ و حجتی ظاهر و واضح که آن عصا بود و افراد عصا بذکر بجهت وضوح او است إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون وَمَلَئِهِ و گروه اشراف قوم او فَاتَّبَعُوا پس
پیروی کردند آن گروه أَمْرَ فِرْعَوْنَ فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی علیه السلام وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ و نبود کار فرعون بِرَشِيدٍ بر منهج رشد و صواب
و چون امر در متابعت او کردند فردا نیز تابع او باشند يَقْدُمُ قَوْمَهُ پیشروی کند فرعون قوم خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ
پس در آرد ایشان را بآتش وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ و بد مکانی است در آمده شده و در یعنی آتش دوزخ چه مورد که آبشخور است برای تبرید جگر و تسکین
عطش باشد و آن مورد است برضد او وَأُتْبِعُوا و از پی در آمده شدند فرعون و قوم او فِي هَٰذِهِ لَعْنَةً درین سرای لعنت را وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در
روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان است بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ بد عطای است داده شده بر ایشان یعنی لعنت هر دو جهان ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ
این خبر از اخبار و دیهای هلاک شده که نَقُصُّهُ عَلَيْكَ قصه آنرا بر تو میخوانیم مِنْهَا قَائِمٌ بعضی از آنها باقی است یا آبادان چون زرع قایم الساق وَحَصِيدٌ
و برخی منقود است یا خراب چون کشت درو ده گفته اند قایم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار آن باقی نیست چون دیار قوم نوح
وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ما ستم نکردیم بر اهل این دیها با هلاک ایشان وَلَٰكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ و لیکن ایشان ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود
فَمَا أَغْنَتْ پس هیچ سود نکردند یا قدرت و قع نداشتند عَنْهُمْ از ایشان آلِهَتُهُمُ الَّتِي آن خدایانی باطله که از روی جهل يَدْعُونَ بودند که میخواندند
و می پرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی آلهه ایشان باز نداشتند از ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وقتی که آمد فرمان پروردگار
تو بعذاب ایشان وَمَا زَادُوهُمْ و نیفزودند ایشان را بتان غَيْرَ تَتْبِيبٍ جز زیانکاری و هلاکت وَكَذَٰلِكَ و مانند این گرفتن أَخْذُ
رَبِّكَ گرفتن پروردگار تو إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ چون بگیرد اهل دیها را وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه اهل آنها ظالم باشند إِنَّ أَخْذَهُ بدرستی که گرفتن او
أَلِيمٌ شَدِيدٌ دردناک و سخت است و ازان گرفتن کسی را روی خلاصی و راه رهائی نیست قطعه کسی گر ز صرصر ظلمش دمادم : چراغ عیش مظلومان بمیرد
نمی ترسد ازان کایزد تعالی : اگرچه دیر گیرد سخت گیرد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین چه یاد کردیم از قصص لَآيَةً هر آینه عبرتی است لِمَنْ خَافَ مر کسی را
که بترسد عَذَابَ الْآخِرَةِ از عذاب آن سرای ذَٰلِكَ روز قیامت يَوْمٌ روزی است مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ جمع کرده شده از بهر وی مردمان
یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وَذَٰلِكَ و آن روز يَوْمٌ مَشْهُودٌ روزی است حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین وَمَا نُؤَخِّرُهُ و باز پس نمیداریم آن
روز را إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقت وی در نرسد قایم نگردد يَوْمَ يَأْتِ روزی که بیاید آن روز
منتهاو لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ سخن نگوید هیچکس سخنی که او را نفع رساند إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری خدای و این در موقف خاص باشد و موقفی دیگر
باشد که در و اجازت سخن گفتن نیز نبود هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون فَمِنْهُمْ پس از اهل موقف شَقِيٌّ بدبخت است
که بمقتضای وعید دوزخ جای او باشد وَسَعِيدٌ و نیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت جای او باشد در حقایق سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل میکند
که علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج چیز است سختی دل و خشکی دیده و رغبت
بدنیا و طول امل و بیحیائی شیخ ابوسعید خراز قدس سره فرموده که حق سبحانه و تعالی درین سوره دو کاری عظیم بیان کرده یکی سیاست جباری و سطوت قهاری
که دمار از روزگار کفار بر آورده و دوم حکم ازلی که بسعادت و شقاوت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت پناه علیه السلام از هیبت آن جبر و سطوت
این حکم فرموده که شیبتنی سورة هود قطعه آن یکی را از ازل لوح سعادت بر کنار : وین یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین : عدل او میراند آنرا سوی اصحاب
الشمال : فضل او میخواند این را سوی اصحاب الیمین : فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فاما آنانکه بدبخت شدند فَفِي النَّارِ پس در آتش دوزخ اند لَهُمْ فِيهَا
مر ایشان را در آتش زَفِيرٌ فریادی سخت وَشَهِيقٌ و ناله زار زفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در مبداء صوت حمار است و شهیق صوت ضعیف بود
و در آخر نهیق مستعمل میباشد تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکر اصوات که صوت حمیر است و این بدبختان با این ناله و فغان خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند

در آن آتش مَا دَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْأَرْضُ همیشه تا آسمانها و زمینها بر جاست این کلمات در عرف عرب عبارت از تابید ابد و تخلید خلود است پس دوام اهل
النار بدوام آسمان و زمین باز بسته نباشد چه نصوص واله بر تابید دوام اهل النار و انقطاع دوام عرض و سما وارد است پس اعتقاد باید کرد که کفار یکبار اشقیا عبارت
از ایشان است جاوید در دوزخ خواهند بود إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذابی دیگر
غیر از عذاب آتش چه در هر دو دوزخ انواع عذاب و عقوبت است یکی از آنها آنست که با آتش عذاب کنند پس استثنای از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در دوزخ
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ کننده است هر چیز را که خواهد از انواع تعذیب وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا و اما آنانکه نیکبخت شدند
فَفِي الْجَنَّةِ پس ایشان در بهشت اند خَالِدِينَ فِيهَا جاودان در آن مَا دَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْأَرْضُ مادامیکه باشد آسمان آخرت و زمین آن
چه بحکم يوم تبدل الارض غير الارض والسموات زمین و آسمان بدل این آسمان و زمین خواهد بود حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام آسمان
و زمین از حیثیت جواهر ایشان مراد است نه از حیثیت صورت ایشان و گفته اند مراد فوق و تحت است چه عرب هر چه بالای سر باشد آنرا آسمان گویند
و آنچه زیر قدم بود آنرا ارض خوانند پس مادامی که تحت و فوق باشند سعداء در بهشت باشند إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که او را از نعیم جنان
بدولتی رساند زیادت از آن که آن رتبه رؤیت است و رضوان یا نعمتی که کنه وی را کس نداند مگر حضرت وی که عالم است بجمیع معلومات و نکته فلا تعلم
نفس ما اخفي لهم من قرة اعين مؤید این قول است و شمه ازین باب در سوره توبه در تفسیر آیت ورضوان من الله اکبر سمت ذکر یافته و باید دانست که علمای تفسیر
درین استثنای سخن بسیار گفته در زاد المسیر آورده که استثناء لا یفعله و در معالم فرموده که خدای تعالی درین استثنا دانا تر است و اگر اقوال همه آورده شوند
سخن از حد ایجاز که در اول مقرر شده باقی نماند والله الباقی له الحکم والیه ترجعون عَطَاءً عطا دادن ایشان را عطا دادنی غَيْرَ مَجْذُوذٍ نامنقطع یعنی متدلی غیر النهایة
فَلَا تَكُ پس مباش فِي مِرْيَةٍ در گمان مخاطب حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام است و حقیقت خطاب راجع بامت است یعنی باید که بشک مباشید
مِمَّا يَعْبُدُ هٰؤُلَاءِ از آنچه می پرستند این گروه مشرکان در آنکه ضلالت است مؤدی بهلاک یعنی شک مکنید در آنکه آن عبادت گمراهی است که آخر بهلاک
ایشان کشد چنانچه کفر امم ماضیه سبب هلاک و عذاب ایشان شد مَا يَعْبُدُونَ نمی پرستند اهل شرک بتان را إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ مگر بر وجهی که می پرستیدند
آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ پدران ایشان پیش ازین یعنی بباطل وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ و بدرستی که ما تمام رساننده ایم بدیشان نَصِيبَهُمْ بهره ایشان از عذاب
غَيْرَ مَنْقُوصٍ در حالتی که آن نصیب ناکاسته باشد وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه ما دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریت فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف
کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بر و گرویدند و بعضی بر و کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه سخنی است
پیشی گرفته مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی علیه السلام تا مبطل بعذاب استیصال
مبتلا گشتی و محق از آن نجات یافتی وَإِنَّهُمْ و بدرستی که کفار قوم تو لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر آینه در گمانی اند از قرآن مُرِيبٍ گمانی در ریب افکننده یعنی نفس
خود را مضطرب و عقل را شوریده کنند وَإِنَّ كُلًّا و بدرستی که هر یک از مختلفان لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ از آن جمله اند که هر آینه تمام خواهد داد رَبُّكَ پروردگار تو
أَعْمَالَهُمْ جزای عملهای ایشان بعضی آنرا نافیه میدارند و لما بمعنی الا یعنی هیچکس نیست مگر خدای تعالی که جزای عملهای ایشان بر وجهی که باید بدو رساند
صاحب ایجاز البیان فرموده که چون در لما معنی ظرف است این جا تقدیر محذوفی باید کرد برین وجه و آن کلا لما بعثوا لیوفینهم و چون اعراب این کلام خالی
از اشکال نیست این مقدار بسط مناسب نمود و این وجوه بر تقدیر تشدید لما بود اگر مخفف خوانند صاحب کشاف فرموده که لام لما موطیه قسم است
و تنوین کلا عوض از مضاف الیه و چیزی از و فوت نشود تا تو فیه جزا تواند کرد **بیت** همه کار بنده دانا اوست : بمکافات هم توانا اوست
فَاسْتَقِمْ پس تو مستقیم باش كَمَا أُمِرْتَ همچنانکه فرموده شدی وَمَنْ تَابَ مَعَكَ و باید که مستقیم شوند بفرمای که مستقیم گردند آنانکه
بازگشته اند از کفر و ایمان آورده اند با تو استقامت آنست که مستقیم باشد بر امر و نهی امام قشیری قدس سره گفته که مستقیم آنکس است که از راه حق باز نگردد
تا بسر منزل وصال برسد در حقایق سلمی از جوزجانی قدس سره نقل میکند که طالب کرامت مباش طالب استقامت باش محمد بن فضیل رح فرموده که آنچه که بهر
وی همه نیکو بها نیکو شود و به نابودوی همه زشتیها زشت شود استقامت است شیخ الاسلام قدس سره این سخن را بشنید و گفت که وی بسیار
نیکو گفته است و دلیلش فاستقم کما امرت بزرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر است گفت استقامت بو علی سیمی نسفی رح فرموده که حضرت علیه السلام را در

واقعه

بواقعه دیدم گفتم که یا رسول الله سبب شیب تو از سوره هود چه چیز است فرمود که فاستقم کما امرت العزیز هر گراقدم در شیخ نباشد بخش ضایع است شیخ
ابو علی دقاق قدس سره گفته است که استقامت آنست که سر خود را از ماسوی الله محفوظ داری خواجه عصمت بخاری در صفت اهل استقامت فرموده
نظم کسی را دانم اهل استقامت : که باشد بر سر کوی ملامت : ز اوصاف طبیعت پاک مرده : باطلاق هویت جان سپرده :
تمام از گرد تن دامن فشانده : برفته سایه و خورشید مانده : وَلَا تَطْغَوْا و از حد در مگذرید إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بدرستی که خدای بآنچه شما میکنید
بَصِيرٌ بیناست وَلَا تَرْكَنُوا و میل مکنید إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بسوی آنانکه ستم کردند یعنی مداهنه منمائید با ایشان یا فرمان ایشان مبرید یا معاونت
مکنید ایشان را بر بیداد ایشان صفیان ثوری قدس سره فرموده که هر که قلمی برای ظلمه تراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد تا بنویسند
ظلم ایشان شریک باشد و هم از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در بیابان تشنه باشد و بر هلاک مشرف شود او را آب توان داد فرمود نی گفتند اگر آبش ندهند بمیرد فرمود
که وی بموت **مصراع** الخنان بدرند کافی مرده به : پس حق سبحانه از فرط رحمت فرمود که میل بظلم مکنید فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ پس برسد شما را آتش یعنی شما را بسبب
آتش دوزخ وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی مِنْ أَوْلِيَاءَ از دوستان که عذاب از شما باز دارند ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس شما یاری
داده نشوید وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را طَرَفَيِ النَّهَارِ در دو طرف روز وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ و در ساعتها از شب نماز طرف اعلی روز نماز بامداد
و نماز طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف اللیل مغرب و عشا آورده اند که عمرو بن غدیه رض خرما می فروختی صاحب جمالی که بخرما خریدن آمده بود گفت
خرمای خوبتر در خانه است چون زن بخانه او در آمد عمرو او را تقبیل نمود فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمد و گریان حال
گذشته را بعرض رسانید آیه فرود آمد إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ بدرستی که نیکوئیها یعنی نماز پنجگانه می برند و محو کنند بدیها را که غیر کبایر باشند
حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام از عمرو پرسید که نماز دیگر با ما گذاردی گفت آری فرمود که همی کفارت آن نماز گفاره این گناه است گفتند یا رسول الله این حال
خاصه گفتنی برای عموم مردم است و مؤید این قول در حدیث آمده که از نمازی تا نمازی کفارت گناهان است که میان ایشان واقع شده باشد چون از کبایر
اجتناب نمایند و اسطی قدس سره فرموده که انوار طاعت ظلمت معاصی را محو می سازد و در بحر الحقایق آورده که انوار ذکر و مراقبه در طرفی النهار و زلفا من اللیل
ظلمات او فاتی را که بحوائج نفسانی صرف شده باشد دفع میکند و بعضی بر آنند که حسنات گفتن کلمات اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر ذَلِكَ این فرمان و این وعده ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ پندی است مر یاد کننده گان را وَاصْبِرْ و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب نواهی فَإِنَّ اللَّهَ
پس بدرستی که خدای لَا يُضِيعُ ضایع نکرداند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ اجر نیکو کاران از اعدول از صبر اشارت بر آنست که شکیبائی از احسان است فَلَوْلَا كَانَ
پس چرا نه بود و لولا بمعنی نفی است یعنی نه بود مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ از اهل قرنها که پیش از شما بودند أُولُو بَقِيَّةٍ خداوندان عقل و رای که از روی حزم
يَنْهَوْنَ باز داشتندی مفسدان را عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی إِلَّا قَلِيلًا لیکن اندکی بودند مِمَّنْ
أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ از آنها که نجات دادیم ایشان را از عقوبات گذشتگان که ایشان را نهی میکردند وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا و پیروی کردند آنانکه کافر بودند
مَا أُتْرِفُوا فِيهِ آن چیزی را که منعم شده بودند در آن یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده و تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده و از ما
ورای آن اعراض نمودند وَكَانُوا مُجْرِمِينَ و بودند کافران وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نخواست پروردگار تو لِيُهْلِكَ الْقُرَى که هلاک کند اهل
دیهها را بِظُلْمٍ بشرک وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ و حال آنکه اهل آن موضع بصلاح آرنده گان باشند میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد
و ظلم بآن منضم نگردد و از اینجا گفته اند الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ و اگر خواستی پروردگار تو لَجَعَلَ النَّاسَ هر آینه
گردانیدی مردمان را أُمَّةً وَاحِدَةً همه یک گروه یعنی بر یک دین و یک آئین وَلَا يَزَالُونَ و همیشه باشند مُخْتَلِفِينَ اختلاف کنندگان در حق و باطل
چون یهود و نصاری و مجوس إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو بر وی و او را بایمان راه نماید چون اهل ملت حنیفه که مسلمانانند یا آنکه
مختلفند در روزی یکی توانگر است و یکی درویش مگر آنکه خدای تعالی او را قناعت دهد وَلِذَلِكَ و از برای این اختلاف خَلَقَهُمْ آفریده است
خدای مردمان را یا برای رحمت آفریده راه یافتگان را وَتَمَّتْ و تمام شد كَلِمَةُ رَبِّكَ سخن پروردگار یعنی کلمه که با ملایک گفته و آن اینست لَأَمْلَأَنَّ
هر آینه پر سازم جَهَنَّمَ دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از عاصیان دیوان و آدمیان که از ایشان کفر و کافری روی نموده أَجْمَعِينَ همه ایشان :

وَكُلًّا نقص و هر چیزی که میخوانیم عَلَيْكَ بر تو مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ از اخبار پیغمبران و آن خبر چیست مَا نُثَبِّتُ بِهِ آنچه ثابت میکردانیم و برجای میداریم بآن فُؤَادَكَ دل ترا یعنی فایدهٔ اخبار رسل آن است که دل تو بیارامد و تقیینت بفزاید و برادای رسالت ثبات نمائی و بر اذای کفار شکیبائی کنی وَجَاءَكَ و آمده است بتو فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ درین سوره آنچه درست و راست است در معالم فرموده که تخصیص این سوره برای تشریف است والاحق در همه سور قرآنی هست و گفته اند بدو اشارت باخبار مذکور است درین سور یعنی این خبرها راست است وَمَوْعِظَةٌ و پنداست وَذِكْرَىٰ و یاد کردن لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان را وَقُلْ و بگو ای محمد لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنانرا که ایمان نمی آرند اعْمَلُوا عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ ط بر حالیکه بدان متمکنید إِنَّا عَامِلُونَ بدرستی که ما نیز عمل کننده کانیم برهمان حال که داریم وَانْتَظِرُوا و چشم دارید بما انقلاب زمانرا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ه بدرستی که ما نیز منتظریم بنزول عذاب شما را وَلِلَّهِ و خدا راست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ علم آنچه غایب است از آسمانها و زمینها وَإِلَيْهِ و بسوی او يُرْجَعُ الْأَمْرُ باز گردد و حفص یرجع مجهول خوانده یعنی باز گردانیده شود كُلُّهُ همه کارها فَاعْبُدْهُ پس پرستش کن مر اورا که مرجع همه اوست وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ و توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل اشارتست بآنکه نفع توکل بعابدان رسد و توکل بجز دکعادتی بی اعتبار بود وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ بیخبر از آنچه بندگان میکنند و حفص بخطاب خوانده و مخاطب همه مردمانند و در تیسیر از کعب الاحبار رحمه الله نقل میکند که فاتحه توریت آیهٔ اول از سورهٔ انعام است و خاتمه آن آیهٔ آخر از سورهٔ هود

سورة یوسف علیه السلام — الحمد لله اولا و آخرا — مایة و احدی عشر آیة مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

ع

الٓرٰ در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات قرآن است لا یعلم تاویله الا الله و گفته اند مراد ترکیب اسمای حسنی است اگر کسی واند چنانچه از الرحیم و نون الرحمن حاصل میشود یا مختصر است از اسمای الهی چنانچه الف از الله و لام از لطیف و را از رؤف یا از صفات او چنانچه الف از انفراد و لام از لطف و را از رحمت گوئیا قسم یاد میکند برین وجه که بانفراد من بربوبیت من و بلطف من بر عارفان بلطایف احدیت و برحمت من بر کافهٔ بریت جواب قسم چیست تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ این آیات آیاتهای کتاب مبین است یعنی سوره که ظاهر است اعجاز آن یا هویدا است معانی آن بر متامل یا روشن کننده است قصه را که یهود سوال کرده بودند چه در روایت آمده که علمای یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد علیه الصلوة والسلام سوال کنید که سبب انتقال آل یعقوب علیه السلام از شام بمصر و از قصهٔ یوسف علیه السلام چه بوده این سوره نازل شد إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرو فرستادیم کتاب را مراد این سوره است قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی تازی و بعضی از قرآنرا قرآن گفته اند یعنی ما این سوره بلغت عرب فرستادیم لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ه تا که شما فهم کنید و معنی آن برسید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نَحْنُ نَقُصُّ ما میخوانیم عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بر تو بهترین قصه که خوانده میشود در معالم گوید که بهتر است بجهت اشتمال او بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها و در عین المعانی آورده که این قصه از قصهای دیگر احسن است چه صاحبش نیز از آدمیان احسن بوده و در تیسیر اعجب القصص گوید و صاحب بحر الحقایق گوید که احسن است بجهت آنکه مشابهتی تمام دارد باحوال انسان اگر تاویل کنند یوسف علیه السلام را بدل و یعقوب علیه السلام را بروح و راحیل را بنفس و قوی و حواس را به برادران یوسف علیه السلام و حضرت شیخ قدس سره برین منوال تمام قصه را باحوال انسان تطبیق داده و چون درین ترجمه طریق اختصار مرعی است مجموع اخبار و روایات این قصه و تاویلات او با نکات و دقایق که در هر آیتی گفته اند حواله بجواهر التفسیر میرود و اینجا بمجرد ایراد قصه و ترجمهٔ الفاظ اکتفا مینماید آورده اند که بعضی اصحاب رض گفتند یا رسول الله علیه الصلوة والسلام لو قصصت علینا این آیت نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهترین کلامی که بعضی از آن در پی بعضی باشد یا خبر میدهیم ترا بهترین خبری بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بوحی کردن ما بسوی تو هَٰذَا الْقُرْآنَ این سوره مقرور را وَإِنْ كُنْتَ و بدرستیکه بودی تو مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول این لَمِنَ الْغَافِلِينَ از نادانان یعنی از ناداشتن قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذمومه است إِذْ قَالَ يُوسُفُ یاد کن وقتی را که گفت یوسف عم لِأَبِيهِ مر پدر خود یعقوب عم را گویند یوسف در سن دوازده سالگی شب آدینه در کنار پدر خود بخواب بود ناگاه سراسیمه از خواب در آمده یعقوب عم گفت ای پسر تراچه پیش آمد گفت يَا أَبَتِ ای پدر خوابی عجیب دیدم إِنِّي رَأَيْتُ بدرستی که من دیده ام در خواب خود أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا یازده ستاره را وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی آن انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان این ستارکان نیز فرود آمدند و من در ایشان نگریستم

رأیتهم

رَأَيْتُهُمْ دیدم ایشانرا لِي سَاجِدِينَ مرا سجده کنندکان بودند یعقوب علیه السلام دانست که یوسف علیه السلام ترجیح یابد و برادران یازده کانه او که ستارکان اشارت بدیشان است یعقوب علیه السلام و زوجهٔ او که خاله یوسف علیه السلام و شمس و قمر عبارت از ایشان است تعظیم و تکریم او بجا آرند و فکر فرمود که اگر برادران او این واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر خواب وقوف دارند هر آینه قصد هلاک او کنند قَالَ يَا بُنَيَّ گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبت است لَا تَقْصُصْ مخوان و پیدا مکن رُؤْيَاكَ خواب خود را عَلَىٰ إِخْوَتِكَ بر برادران خود فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا که حیله کنند برای هلاک تو کیدنی حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستیکه دیو سرکش که ابلیس است لِلْإِنْسَانِ مر آدمیان عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی است آشکارا که او را برکشید و کام میدارد وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ترا بر گزیدند برچنین خوابی که دلیل شرف و نشانهٔ تفوق تست بر اخوان يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ بر گزیند ترا پروردگار تو بفرمان فرمانی و پادشاهی وَيُعَلِّمُكَ و در آموخت ترا مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها یا تاویل غوامض کتب منزله وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوت است عَلَيْكَ بر تو وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ و بر فرزندان یعقوب یعنی برادران تو و بقولی ایشانرا پیغمبر میسازد یا بر نسل یعقوب علیه السلام که انبیا علیه السلام از وی بیرون آرد كَمَا أَتَمَّهَا همچنانکه تمام کرد نعمت را عَلَىٰ أَبَوَيْكَ بر دو پدر تو مِنْ قَبْلُ پیش از وقت یا پیش از تو مراد جد است و پدر جد إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ بر ابراهیم و اسحاق علیه السلام یعنی بر ابراهیم علیه السلام بخلت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحاق علیه السلام باخراج یعقوب علیه السلام و اسباط از صلب وی إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو عَلِيمٌ داناست بآنکه باستحقاق اجتبا دارد حَكِيمٌ ه استوار کار است درست کردار که بکند آنچه باید لَقَدْ كَانَ بتحقیق که هست فِي يُوسُفَ در قصه یوسف علیه السلام وَإِخْوَتِهِ و در حکایت برادران او آيَاتٌ نشانهای قدرت یا دلائل حکمت لِلسَّائِلِينَ مر پرسندگان و غیر ایشانرا یوسف علیه السلام را یازده برادر بودند یکی بنیامین و آن برادر عیانی او بود و شش دیگر علاتی و ایشان پسران خاله یوسف علیه السلام بودند نام ایشان یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و زبالون و یشجر و چهار دیگر علاتی و ایشان از دو سریه بودند و آن و نفتالی و جاد و اشر آورده اند که چون یوسف علیه السلام خواب مذکور با پدر تقریر کرد و یعقوب علیه السلام بکتمان آن وصیت فرمود و با اجتبا و اتمام نعمت او را مژده داد و بعضی از زنان برادران او شنودند و نماز شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال بشوهران باز نمودند ایشانرا عرق حسد در حرکت آمده بتدبیر مهم او مشغول شدند إِذْ قَالُوا یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف علیه السلام با یکدیگر لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ هر آینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا دوست ترند بسوی پدر ما مِنَّا از ما وَنَحْنُ عُصْبَةٌ ط و حال آنکه ما جماعت ایم ده کس کارگذاریم ایشان خورد سال و بی کفایت پس بایستی که پدر ما ما را دوستتر داشتی چون دو عاجز ضعیف را بر ما ده مرد قوی اختیار کرده إِنَّ أَبَانَا بدرستیکه پدر ما لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ه هر آینه در دور افتاده است آشکارا از راه صواب یعنی برای او درین کار خطا واقع شده و در تیسیر آورده که چون شیطان این کلمات از ایشان استماع کرد بصورت پیری بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که شما را به بندگی فرا گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت اقْتُلُوا يُوسُفَ بکشید یوسف علیه السلام را و گویند گوینده این سخن روبیل بود و گفت او را نکشید أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا یا بیفکنید او را در زمینی دور از عمارات یا موضعی که دران سباع باشد یعنی او را غایب کنید يَخْلُ لَكُمْ تا خالی ماند برای شما وَجْهُ أَبِيكُمْ روی پدر شما یعنی چون او نباشد بهمه روی توجه بشما آرد و تمامی بر شما اقبال کند وَتَكُونُوا و باشید مِنْ بَعْدِهِ ه پس از یوسف علیه السلام یعنی بعد از ساختن کار او قَوْمًا صَالِحِينَ ه گروهی شایستگان یعنی توبه کنندکان و این نیز از مکاید شیطان است که ناشکیبایان بادیهٔ آزو را از روی تسویف میگوید مصرع امروز گنه کنید و فردا توبه : آخر تامل نمی نمائید که عذر فردا را عمر فردا که می باید در عمر اعتماد نیست شعر کار امروز بفردا مگذاری زنهار : که چو فردا برسد نوبت کار دگر است : قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گفت گوینده از ایشان که یهودا بود یا روبیل لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ مکشید یوسف را که قتل بیگناهان گناه عظیم است وَأَلْقُوهُ و بیفکنید او را فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه يَلْتَقِطْهُ تا فرا گیرد او را بَعْضُ السَّيَّارَةِ بعضی از رهگذریان که بدانجا رسند و برندش بناحیتی دیگر و شما از وی باز رهید یعنی چون غرض شما نابودن اوست بدین وجه می باید إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ اگر هستید شما کارکنندکان بمشورت من پس همه برین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزها از زمین دمیده

نظم
سنبل سر نافه باز کرده : گل دست برو دراز کرده : سبزان سبزهای نوخیز : از لؤلؤ تر زمرد انگیز :

چه شود که یوسف را با ما بصحرا فرستی تا روزی بتفرج و تماشا بگذراند یعقوب علیه السلام فرمود که من بی بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم بود روا مدارید که شما در گلزار باشید و من بخار خار هجران گرفتار باشم

نظم
حریفان در بهار عیش خندان : من اندر کنج غم چون دردمندان :

فرزندان یعقوب علیه السلام

پیش یوسف علیه السلام آمد و گفتند بیت موسم گل و دسته روز نیست غنیمت دانید : که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود ، یوسف علیه السلام تا م تماشای
خاطر مبارکش متوجه صحرا شد و با برادران پیش پدر آمده والتماس اجازت نمود و مضمون این مقال بزبان حال بعرض رسانیده بیت زین تنگنای خلوتم
خاطر بصحرا میکشد : کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را یعقوب علیه السلام در فکر دور و دراز افتاده قَالُوا گفتند برادران یوسف علیه السلام يَا أَبَانَا
ای پدر ما مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا چیست ترا که ایمن نمیداری ما را عَلَىٰ يُوسُفَ بر یوسف و تامل میکنی در فرستادن او وَإِنَّا لَهُ و حال آنکه ما مر او را لَنَاصِحُونَ
نیکخواهانیم و نصائت بروی مهربان أَرْسِلْهُ مَعَنَا بفرست او را با ما غَدًا فردا بجانب صحرا يَرْتَعْ تا در سعت و فراخی معیشت میوها و نقلها خورد وَيَلْعَبْ
و بازی کند به تیر انداختن و نشر دوانیدن وَإِنَّا لَهُ و بدرستی که ما مر او را لَحَافِظُونَ هر آینه نگاهبانانیم از مکاره یا از سباع و هوام قَالَ گفت یعقوب علیه السلام
إِنِّي لَيَحْزُنُنِي بدرستی که مرا اندوهگین دارد أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ آنکه شما ببرید او را از پیش من چه شدت مفارقت او بر من بسیار بهت و صبر از مشاهده وی دشوار
وَأَخَافُ و میترسم أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ از آنکه او را بخورد گرگ چه بدان زمین که شما میروید گرگان درنده بسیار اند مبادا که گرگی قصد وی کند وَأَنْتُمْ
و شما عَنْهُ غَافِلُونَ ، از وی بیخبران باشید بسبب اشتغال شما به تماشا یا قلت اهتمام در محافظت او نظم از آن ترسم کز و غافل نشینید
ز غفلت صورت حالش نه بینید : درین دیرینه دشت محنت انگیز : کهن گرگی برو دندان کند تیز قَالُوا گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام لَئِنْ أَكَلَهُ
الذِّئْبُ بخدای که اگر بخورد او را گرگ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه ما گروه توانا و قوی هیکلیم که هر یک از ما با ده شیر در محاربه مقاومت میتواند کرد
إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ ، بدرستیکه ما آن وقت که او را گرگ دهیم هر آینه زیانکار باشیم پس چون یعقوب علیه السلام مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف
علیه السلام بگشت و تماشای کوه و صحرا دید دل بر الم هجران نهاده و بقضای الهی رضا داده بفرمود که تا سر و تن یوسف علیه السلام بشستند و موی شانه
زده جامهای نو بپوشانیدند و قمیص ابراهیم صلوات الرحمن و سلامه علیه که جبرئیل علیه السلام از بهشت آورده بوقت القای در آتش بروی در پوشانیده
بود و بمیراث به یعقوب علیه السلام رسید چون تعویذی بر بازویش بست و بمشایعت فرزندان تا شجرة الوداع که بر دروازه کنعان بود بیرون آمد و یوسف
علیه السلام را در کنار گرفت گریه کنان آغاز وداع کرد بیت روزی وداع گریه نه در خورد دیده بود : طوفان اشک تا بگریبان رسیده بود : یوسف
علیه السلام چون پدر را گریان دید قطرات گلاب بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و دانه دانه مروارید خوشاب بالماس مژده سفتن آغاز کرد مصرع
ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد : و گفت ای پدر سبب گریه چیست زبان حال یعقوب علیه السلام مضمون این قصه بسمع آن نور بصر رسانید بیت
میان بعزم سفر بسته و بر راهست : سرشک دیده من میرود که ره گیرد : ای یوسف این رفتن تو را که اندوهی عظیم بمشام دل من میرسد و نمیدانم که
سرانجام کار بکجا خواهد کشید باری لا تنسانی فانی لا انساک فراموش مکن که من ترا نیز فراموش نخواهم کرد مصرع : فراموشی نه شرط دوستان است
پس فرزندان را در باب محافظت یوسف علیه السلام مبالغه بسیار فرمود و ایشان یوسف علیه السلام را بر دوش گرفته روی براه آوردند بیت
بچشمان پدر تا می نمودند : ز یکدیگر بمهرش میربودند : یعقوب علیه السلام در ایشان نگریست و از شوق لقای فرزند ارجمند میگریست بیت
هنوز سرو روانم ز چشم ناشده دور دل از تصور دوری چو بید لرزانست : چون فرزندان از پیش نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهاد فَلَمَّا
ذَهَبُوا بِهِ پس آنهنگام که بردند برادران یوسف را کردند با او آنچه کردند و وصایای پدر را بر یکطرف نهاده یوسف علیه السلام را بر زمین زدند و آغاز
طعن نموده میگفتند ای صاحب رویای کاذبه کجا یند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز از دست ما برهانند یوسف علیه السلام گفت یا اخوتاه شما را چه شد
یکی از حال پدر پیر کنعانی بر اندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید بیت یاری دهید کز در او دور گشته ام : رحمی کنید کز غم او زار مانده ام : القصه بدان
التفات نکردند و طپانچه بر روی او زدند و در خاک و خواری گرسنه و تشنه بر روی می کشیدند تا بهلاک نزدیک رسید یهودا آن صورت حال مشاهده نموده
او را در زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست تعدی در آستین توقف کشید آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل او نه نمائید غضب ایشان تسکین یافته و از
سر قتل او در گذشتند وَأَجْمَعُوا و جمع شدند در رای خود و مستحکم ساختند أَنْ يَجْعَلُوهُ بآنکه بیفکنند او را فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه و آن چاهی بود
بر سه فرسخی از کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود و پایان او گشاده و هفتاد گز عمق یا زیاده پس یوسف علیه السلام را
بر سر چاه آوردند و چون شنید که در چاه می اندازند دست در هر یکی از ایشان می زد دستش را بر بستند و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند دامن پیراهنش

برسنگی

بر سنگی که بر سر چاه بود در آویخت پیراهن از برش بر کشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن را ببریدند و از حضرت ملک اعلی خطاب مستطاب بطائر آشیانه سدرة
المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرئیل علیه السلام پیش از آنکه یوسف علیه السلام بتک چاه رسد بوی رسید و او را بسنگی که بر بالای صخره که در تک چاه
بود به نشاند و از طعام و شراب بهشت بوی داد و پیراهن خلیل که تعویذ وار بر بازو داشت در پوشانید وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ و وحی فرستادیم بسوی او بواسطه
جبرئیل علیه السلام یا بالهام دادیم او را که اندوهناک مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروه مسند جاه رسانیم و برادران ترا احتیاجمندی نزدیک تو آریم
لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه خبر دهی تو ایشان را بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا باین کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ، و حال آنکه ایشان ندانند
که تو آن عزیزی بجهت علو شان و رفعت مکان تو بعد اندک زمانی این صورت دست داد و بخدمت او آمدند و او را نشناختند وهم له منکرون
اما چون یوسف علیه السلام در قعر چاه افتاد و برادران بازگشته بسر رمه رفتند و بزغاله را کشته پیراهن او آلوده بخون ساختند وَجَاءُوا أَبَاهُمْ و آمدند نزد
پدر خود عِشَاءً شبانگاه و بدروغ يَبْكُونَ ، میگریستند یعقوب علیه السلام چون گریه آواز فرزندان شنید سراسیمه و حیران از خانه بیرون آمد و گفت
ای فرزندان چه حادث شود شما را و یوسف من کجاست که نمی بینم او را قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ ما بصحرا رفتیم و پیشی میکردیم بر یکدیگر
در دویدن و تیر افکندن وَتَرَكْنَا يُوسُفَ و بگذاشتیم یوسف را عِنْدَ مَتَاعِنَا نزدیک رخت و بار ما فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد او را گرگ
وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا و نیستی تو باور دارنده ما را یعنی سخن ما را باور نمیکنی وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ و اگر چه ما راست گویانیم درین کار اما اینجا حجت بکانی
که بنسبت ما داری ما را دروغگوی می پنداری و دلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وَجَاءُوا و آمدند عَلَىٰ قَمِيصِهِ بر
پیراهن یوسف بِدَمٍ كَذِبٍ بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف علیه السلام را نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب علیه السلام که پیراهن خون
آلوده دید دغدغه هلاک یوسف علیه السلام در دلش پدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود فرمود که عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض
به پیراهن نکرده پس از روی عتاب قَالَ گفت یا فرزندان نه چنین است که شما میگوئید بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما أَنْفُسُكُمْ
نفسهای شما و آسان ساخته أَمْرًا کاری بزرگ از هلاک یوسف علیه السلام فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس کار من صبری است نکو یعنی شکیبائی که آن شکایت
نباشد مگر با خدای وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ ، خدای یاری خواسته شده یعنی یاری از و میخواهم عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف
علیه السلام آورده اند که سه روز یوسف علیه السلام در ان چاه بود صباح روز چهارم مژده نجات بوی رسید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمد کاروانی نزدیک
آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فَأَرْسَلُوا پس فرستادند وَارِدَهُمْ وارد خود را بسوی آنچاه و وارد کسی را گویند که آب کشیدن کاروان
متعلق بدو باشد و وارد آن کاروان مالک بن دعر الخزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمدند فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را وحی رسید
به یوسف علیه السلام که در دلو نشین مصرع ای یوسف آخر بهر تو این دلو در چاه آمده : یوسف علیه السلام در دلو نشست در معالم آورده که
دیوار های چاه در فراق یوسف علیه السلام میگریستند و در انیس المریدین فرموده که مالک در کشیدن دلو حیران بماند چه دلو را بغایت گران دید بچاه فرو
نگریست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ يَا بُشْرَىٰ گفت ای مژده و شادمانی و گفته اند بشری نام صاحب او بوده او را برای اعانت طلبید
و گفت هَٰذَا غُلَامٌ این پسری است که دلو را گران ساخته پس بمددکاری او یوسف علیه السلام را از چاه بر آورد نظم چو آن ماه جهان آرا بر آمد :
ز جانش بانگ یا بشری بر آمد : بشارت کز چنین تاریک چاهی : بر آمد بس جهان افروز ماهی وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند او را از کاروانیان
بِضَاعَةً ، در حالیکه متاع تجارت بود یا پنهان ساختند امر او را با کاروانیان گفتند که اهل این آب او را بما داده اند تا برای ایشان بمصر بریم
و بفروشیم و گفته اند که ضمیر اسروه راجع به برادران است یعنی برادرانش حال او را پنهان داشتند و گفتند که او بنده ماست و آنچنان بود که چون
برادران از حال یوسف علیه السلام خبر یافته بسوی کاروان آمدند و گفتند این غلام ماست از ما گریخته او را بخرید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
بِمَا يَعْمَلُونَ ، بآنچه میکنند یعنی اولاد یعقوب با پدر و برادر با کاروانیان از اخفای امر یوسف علیه السلام آورده اند که چون برادران یوسف را
بدیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما میگوئیم اگر خلاف آن گوئی البته ترا بقتل رسانیم یوسف علیه السلام خاموش بایستاد و ایشان مالک را گفتند این
بنده ما گریز پاست و نافرمان و دل بر خدمت ندارد او را میفروشیم بیا از ما بخر و با خود بشهر دیگر بر تا از ما دور افتد و خبر او نشنویم مالک گفت من زری نقد

که داشته ام ببضاعت خریده ام و با من درمی چند نا سره مانده است گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیار است اما با تو میسازیم هرچه داری بمن ده پس دست یوسف
علیه السلام بدست مالک دادند وَشَرَوْهُ و بفروختند او را بِثَمَنٍ بَخْسٍ به بهای اندک بی اعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ درهمی چند شمرده شده عادت
اهل آن روزگار چنان بود که مادون چهل درم را می شمردند و مافوق آنرا وزن میکردند مالک درهمهای خود را شمرده هفده عدد بود یا بیست برادری دو دو
درم برداشتند و در وسیط آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف علیه السلام را بخرید وَكَانُوا فِيهِ و بودند برادران در شان یوسف علیه السلام
مِنَ الزَّاهِدِينَ ۝ از بی رغبتان یعنی نیخواهند که او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی کردن پس مالک
او را بمصر آورد و دران زمان پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود که زمام تصرف امور ممالک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیزش گفتندی باز داده
بود چون خبر کاروان مدین بمصر آمد و گماشتگان عزیز بر سر راه کاروان آمده یوسف علیه السلام را دیدند از لمعه جمال او شیفته و حیران بازگشته خبر بعزیز مصر بردند
و او زنی داشت راعیل نام و یا فکا ر و مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی و در عین المعانی بضم زا و فتح لام تصحیح کرده و در السنه بفتح زا و کسر لام شهرت دارد
القصه چون عزیز خبر غلام شنید بمالک پیغام داد که غلام خود را به نخاس آرد و روز دیگر مالک یوسف را آراسته ببازار آورد و بجلوه آن جمال شیرین شور از
مصریان برآمد بیت آراسته آن یار ببازار برآمد ؛ فریاد و فغان از در و دیوار برآمد ؛ خریداران بمزید ثمن درآمده هرکس در بهای او چیزی اضافه
میکردند تا بدانجا رسید که همسنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز مصر قدم خریداری پیش نهاد بیت خریداران دیگر لب به بستند ؛ بزانوی
خاموشی نشستند ؛ عزیز بهای آن داد و یوسف را بخانه آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ و گفت آنکس که خرید یوسف علیه السلام را مِنْ مِصْرَ از اهل
مصر یعنی عزیز لِامْرَأَتِهِ مر زن خود را یعنی زلیخا را أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای این غلام را کنایت است از نیکو داشت و حسن تعهد چه نشاندن کسی را
بجای نیکو دلیل عزت و احترام است یعنی این غلام را نیکو دار عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند ما را در کار ضیاع و عقار و سرانجام مصالح روزگار ما
أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا یا فرا گیریم او را بفرزندی گویند عزیز عقیم بود گفت او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشره او ظاهر است وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه محبت یوسف
در دل او جای دادیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ جای دادیم یوسف را و ممکن ساختیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر تا تصرف کند دران وَلِنُعَلِّمَهُ و تا بیاموزیم او را
مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها یا معانی کتب الهی وَاللَّهُ غَالِبٌ و خدای غالب است عَلَىٰ أَمْرِهِ بر کار خود هیچکس چیزی را از آن رد نتواند
کرد و در چیزی از آن منازعت نتواند نمود یا غالب است بر امر یوسف علیه السلام که برادران را در و خواهش بود بهلاک و خواری و خدای را خواهش بود
بعزت و سرداری و واقع نشد الا آنچه خدای خواسته بود بیت بود هرکسی را دگرگونه رای ؛ نباشد مگر آنچه خواهد خدای وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر
مردمان لَا يَعْلَمُونَ ۝ نمیدانند که زمام امور بقبضه قدرت و مشیت اوست وَلَمَّا بَلَغَ و آنهنگام که رسید یوسف علیه السلام أَشُدَّهُ بقوت خود
بهژده سالگی و گویند بسی و چهل آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا وَعِلْمًا حکمی که آن نبوت است با حکمت و آن علمی باشد مؤید بعمل و دیگر دادیم او را علمی
در دین وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۝ و همچنین پاداش میدهیم نیکوکاران را آورده اند که چون یوسف علیه السلام بخانه عزیز درآمد و سلطان عشقش رخت بخانه دل
زلیخا فرستاد و لشکر حسنش متاع صبر و سکون او را یغما داد بیت زلیخا چون برویش دیده بگشاد ؛ بیک دیدارش افتاد آنچه افتاد ؛ ز لطف صورت و
حسن شمایل ؛ اسیرش شد بیکدل نی بصد دل ؛ بعد از آن که عشقش بغایت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال با یوسف درمیان نهاد وَرَا
وَدَتْهُ و درخواست یوسف را الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا آن زنی که یوسف در خانه او بود یعنی زلیخا مراودت کرده یوسف علیه السلام را عَنْ نَفْسِهِ از نفس
او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف علیه السلام و او را بمنزلی که هفت خانه در یکدیگر ساخته در آورد وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ و به بست درها را وَقَالَتْ
هَيْتَ لَكَ و گفت بشتاب و پیش من آی که من ترا ام یوسف علیه السلام که این حال بدید قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی إِنَّهُ
رَبِّي بدرستیکه خدای پروردگار من است أَحْسَنَ مَثْوَايَ نیکو ساخته است منزل مرا از نزدیک بارگاه قرب یا عزیز بهتر منت و مرا بنیکو داشتن
امر فرموده پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او دراز نمیکنم إِنَّهُ بدرستیکه او لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۝ رستگار نشوند
ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زنا کنند چه زنا بدترین ظلمهاست و از زبان حال یوسف علیه السلام که با زلیخا خطاب میکرد گفته اند
نظم نیی خجلت که در روز قیامت ؛ چو افتد بر زنا کاران غرامت ؛ جزای آن جفا کیشان نویسند ؛ مرا سردفتر ایشان نویسند ؛

ولقد

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ و بدرستی که قصد کرد آن زن بمخالطت یوسف علیه السلام بزنا وَهَمَّ بِهَا و قصد کرد یوسف علیه السلام بدفع وی بطریق فرار لَوْلَا
أَنْ رَأَىٰ اگر ندیدی یوسف بُرْهَانَ رَبِّهِ برهان پروردگار خود را هر آینه قصد مخالطت کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعه نبوت بوده
بود که حائل شد میان یوسف علیه السلام و میان آنچه سبب خشم خدا تعالی باشد پس یوسف علیه السلام بقوت نبوت و مدد فتوت در الحال خود را نگاه داشت
كَذَٰلِكَ همچنین او را ثبات دادیم بر عصمت و عفت لِنَصْرِفَ تا بگردانیم عَنْهُ السُّوءَ از وی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز وَالْفَحْشَاءَ و عملی زشت
یعنی زنا إِنَّهُ بدرستی که مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ۝ از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده شده از هر ناشایسته و نابایسته آورده اند که چون یوسف
علیه السلام از زلیخا فرار کرد بهر دری بسته که میرسید بحکم مفتح الابواب گشاده میشد زلیخا از عقب او میدوید وَاسْتَبَقَا الْبَابَ و پیشی میکردند یوسف
و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف رسید و دست در وی زده باز پس کشید وَقَدَّتْ و بدرید در کشیدن قَمِيصَهُ پیراهن یوسف را مِنْ دُبُرٍ از
قفا وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا و یافتند شوهر آن زن یعنی عزیز را لَدَى الْبَابِ نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف علیه السلام و زلیخا را مضطرب دید دانست
که صورتی روی نموده که هردو آشفته اند پیش از آنکه به تفحص مشغول گردد زلیخا پیش دستی نموده و دلیرانه بسخن درآمد قَالَتْ گفت زلیخا مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ
چیست جزای کسی که خواهد بِأَهْلِكَ سُوءًا بکسان تو بدی مرادش نفس خود است درین سخن خواست که ابرای ذمه خود کند از گناه و چنان وانماید
که جرم یوسف علیه السلام است پس گفت مکافات کسی که بحرم تو قصد کند چه چیز تواند بود إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او
زندانست أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه چون یوسف علیه السلام این سخن بشنید که بزندان و عقوبت تهدید
میکند قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي گفت یوسف علیه السلام او درخواست کرد مرا عَنْ نَفْسِي از نفس من و من تن بوی ندادم و از وی میگریختم عزیز گفت راستی
این سخن بچه دانم و هیچکس ازین واقعه خبردار نه یوسف علیه السلام گفت درانخانه کودکی چهار ماهه در گهواره بود گواه من اوست و آن کودک پسر خاله زلیخا
بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند و چگونه سخن گوید با ما هزل و مسخرگی میکنی یوسف علیه السلام گفت خدای من قادر است بر آنکه او را بسخن آورد
بر بیگناهی من گواهی دهد و در لطایف سبعین آورده که عزیز از آن کودک پرسید که تو چه میگوئی بقدرت ربانی بسخن درآمد و گفت یوسف علیه السلام
راست میگوید و حق تعالی ازین قصه خبر داد درین کلمات که وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا و گواهی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا گفته اند گواه پسر عم
زلیخا بود که از روی حکمت گفت که ای عزیز إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ اگر هست گریبان پیراهن یوسف قُدَّ مِنْ قُبُلٍ دریده شده از پیش فَصَدَقَتْ
پس زلیخا راست میگوید وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۝ و یوسف از دروغگویانست چه این صورت دلیل است بر آنکه زلیخا قصد دفع یوسف علیه السلام کرده
از خود که گریبان از پیش دریده شده وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ و اگر هست پیراهن یوسف علیه السلام قُدَّ مِنْ دُبُرٍ از پس دریده شده فَكَذَبَتْ پس زلیخا
دروغ میگوید وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۝ و یوسف علیه السلام از راستگویان است چه این حال دلالت بران دارد که یوسف علیه السلام از وی گریخته
و او در پی آمده و بجود کشیده که پیراهنش از پس دریده فَلَمَّا رَأَىٰ آن هنگام که بدید عزیز قَمِيصَهُ پیراهن یوسف را که قُدَّ مِنْ دُبُرٍ دریده شده از پس روی کار
بر زلیخا کرد و از روی غضب قَالَ إِنَّهُ گفت بدرستیکه این کار مِنْ كَيْدِكُنَّ از مکر و حیله شما زنان است إِنَّ كَيْدَكُنَّ بدرستی که کید شما عَظِيمٌ بزرگ است
و زود در دل می آید و در نفس تاثیر میکند پس متوجه یوسف علیه السلام شده و از روی اعتذار گفت يُوسُفُ أَعْرِضْ ای یوسف درگذر و اعراض کن
عَنْ هَٰذَا ازین مهم و پنهان دار وَاسْتَغْفِرِي و ای زلیخا تو آمرزش طلب لِذَنْبِكِ از برای گناه خود در تفسیر زاهدی گفته که عذرخواه از یوسف
که غریب است و تو او را بیازردی إِنَّكِ كُنْتِ بدرستی که تو بودی مِنَ الْخَاطِئِينَ ۝ از گروه گناهکاران تذکیر از برای تغلیب است آورده اند که عزیز اگرچه این
را تسکین داد اما سخن عشق پنهان کی بماند شمه ازین واقعه در السنه و افواه افتاده و بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هر آینه عشق را غوغای ملامت
در کار است نه سودای سلامت نظم نسازد عشق را کنج سلامت ؛ خوشا رسوائی و کوی ملامت ؛ غم عشق از ملامت تازه گردد ؛ وزین غوغا
بلند آوازه گردد ؛ وَقَالَ نِسْوَةٌ و گفتند گروهی از زنان در کشاف آورده که پنج زن بودند از خواص ملک ریان یعنی زن حاجب و زن ساقی و زن
خباز و زن زندانبان و زن صاحب دواب که با یکدیگر نشسته گفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر موضعی که آنرا عین الشمس گویند مضمون سخن ایشان آنکه
امْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا طلب کرده است غلام خود را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی درخواسته است از وی که کام او بدهد

قَدْ شَغَفَهَا بدرستي كه بشكافته است غلاف دل او حُبًّا از جهت دوستي يعني محبت يوسف بميان دل او درآمده اِنَّا لَنَرٰيهَا بدرستي كه ما مي بينيم آن زن را
فِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ه در گمراهي هويدا و خطاي روشن كه باوجود شوهري مانند عزيز شيفته و فريفته درم خريده خود ميگردد فَلَمَّا سَمِعَتْ پس چون بشنيد زليخا
بِمَكْرِهِنَّ مكر ايشان را يعني سخني كه درخفيه ميگفتند اَرْسَلَتْ اِلَيْهِنَّ فرستاد بسوي ايشان و استدعاي آن نمود كه بدعوت او حاضر شوند آورده اند كه چهل زن را
طلبيد و آن پنج زن ملامتگو نيز درميان ايشان بودند پس چون بمنزل وي آمدند مراسم اعزاز بجاي آورد وَاَعْتَدَتْ و آماده كرد لَهُنَّ مُتَّكَاً براي ايشان تكيه
گاهي از بالشهاي لطيف يا مهيا گردانيد طعامهاي پاكيزه يا بساخت مجلس طعام چه در خبر است كه ايشان تكيه زده طعام ميخوردند وَاٰتَتْ و بداد كُلَّ وَاحِدَةٍ
مِّنْهُنَّ هريكي را ازين زنان سِكِّيْنًا كاردي تا گوشت ريزه كرده تناول نمايند و نزديك يوسف آمده جامه مرصع در وي پوشانيد و تاج مكلل برسرش نهاد
وَّقَالَتِ اخْرُجْ و گفت بيرون آي عَلَيْهِنَّ برين زنان يوسف عليه السلام ابا نمود و زليخا در مبالغه افزود تا وقتيكه يوسف عليه السلام را بيرون آورد بيت
ز خلوتخانه آن گنج نهفته : برون آمد چو گلزار شگفته : فَلَمَّا رَاَيْنَهٗ پس آنهنگام كه زنان او را ديدند اَكْبَرْنَهٗ بزرگ يافتندش در جمال و كمال يكباره همه
شيفته ديدار او گشته و از خود بدر رفته خود را فراموش كردند وَقَطَّعْنَ اَيْدِيَهُنَّ و ببريدند دستهاي خود را و بالم آن مخبر نشدند در حقايق سلمي مذكور است كه
حق سبحانه بدين آيت مدعيان محبت خود را سرزنش ميكند كه مخلوقي در رؤيت مخلوقي بدان مرتبه ميرسد كه احساس الم قطع يد نميكند شما در شهود پرتو جمال
خالق بايد كه هيچ بلا و عنا سالم نشويد بيت گر با تو دمي دست در آغوش توان كرد : بيداد تو سهلست فراموش توان كرد : القصه زنان مصر از بيخودي
باخود باز آمده زبان آفرين بگشادند وَقُلْنَ و گفتند حَاشَ لِلّٰهِ پاكست خداي از صفت عجز در آفريدن چنين مخلوقي مَا هٰذَا بَشَرًا ه نيست اين غلام
آدمي زيرا كه چنين جمال معهود بشري نباشد و كسي نديده شعر تو از سلاله سفلي ز آب و خاك نزادي : كه از قبيله روحانيان حور نژادي : اِنْ
هٰذَآ نيست اين شخص اِلَّا مَلَكٌ كَرِيْمٌ ه مگر فرشته گرامي نزديك خداي چه جمال بدين زيبائي و كمال بدين رعنائي و عصمت درين مرتبه جز از خواص
ملكيت نيست بيت چو ديدندش كه جز والا گهر نيست : برآمد بانگ از ايشان كين بشر نيست : نه چون آدم ز آب و گل سرشتست : ز بالا آمده
قدسي فرشته است : صاحب وسيط باسناد خود از جابر انصاري رض نقل ميكند كه حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام فرمود كه جبرئيل
عليه السلام بمن فرود آمد و گفت خداي ترا سلام ميرساند و ميگويد كه اي حبيب من حسن روي يوسف عليه السلام را از نور كرسي كسوت داده ايم و كسوت
حسن ترا از نور عرش معزز كرده ايم و ما خلقت خلقا احسن منك يوسف را جمال بود و آنحضرت را كمال در ظهور جمال يوسفي دستها بريده شد
و در ظهور كمال محمدي عليه السلام زنارها قطع يافت بيت از حسن روي يوسف دست بريده سهلست : در پاي دلبر ما سرها بريده باشد
از عايشه رض نقل ميكند كه در صفت حال حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام فرموده شعر لوامي زليخا لو رأين جبينه
لا ثرن بالقطع القلوب على اليد : زنان مصر بهنگام جلوه يوسف : ز روي بيخودي از دست خويش ببريدند : مقرر است كه دل پاره پاره
ميكردند : اگر جمال تو اي نور ديده ميديدند : القصه چون زليخا حيرت زنان و شيفتگي ايشان مشاهده كرد قَالَتْ فَذٰلِكُنَّ الَّذِيْ گفت زليخا اين
آن كس است كه شما لُمْتُنَّنِيْ فِيْهِ ملامت كرديد مرا در دوستي او و اكنون دانستيد كه حق بطرف من بوده وَلَقَدْ رَاوَدْتُّهٗ بدرستي كه من مراودت كردم او را
عَنْ نَّفْسِهٖ از نفس او و درخواستم كه آرزوي من بدهد فَاسْتَعْصَمَ پس خويشتن نگاهداشت و سر بمن در نياورد وَلَئِنْ لَّمْ يَفْعَلْ و اگر چنانچه نكند
مَآ اٰمُرُهٗ آنچه بفرمايم او را از انجاح مراد من لَيُسْجَنَنَّ هرآينه بزندان كرده شود وَلَيَكُوْنًا و هرآينه باشد مِّنَ الصّٰغِرِيْنَ ه از خوار شدگان يعني ذليل زندان
ولي با كان يوسف عليه السلام كه اين سخن بشنيد روي از آن مجلس برتافت و زنان در عقب وي بيرون رفتند در لباس آنكه ما او را ملامت ميكنيم هريك جدا جدا
او را بخود دعوت كردند يوسف عليه السلام از مقالات ايشان بتنگ آمده قَالَ رَبِّ گفت يوسف عليه السلام اي پروردگار من اَلسِّجْنُ زندان اَحَبُّ اِلَيَّ
دوستر است بمن مِمَّا يَدْعُوْنَنِيْٓ اِلَيْهِ از آنچه ميخوانند اين زنان مرا بسوي آن از مطاوعت زليخا يا ميل بديشان شعر عجب درمانده ام در كار ايشان
مرا زندان به از ديدار ايشان : وَاِلَّا تَصْرِفْ و اگر نگرداني عَنِّيْ از من كَيْدَهُنَّ مكر و فريب ايشان را يعني اگر مرا در پناه عصمت خود نگيري اَصْبُ
اِلَيْهِنَّ ميل ميكنم بسوي ايشان يعني اجابت كنم سخن ايشان را وَاَكُنْ مِّنَ الْجٰهِلِيْنَ و باشم از نادانان بارتكاب آنچه نشايد فَاسْتَجَابَ لَهٗ
پس اجابت كرد مر دعاي او را رَبُّهٗ آفريدگار او فَصَرَفَ عَنْهُ پس بگردانيد از و كَيْدَهُنَّ مكر ايشان را اِنَّهٗ هُوَ السَّمِيْعُ بدرستي كه او شنواست

دعاي كسي را كه بدو پناه برد اَلْعَلِيْمُ ه داناست بحال كسي كه از همه در وي گريزد آورده اند كه بعد از نوميدي زنان از وي زليخا را گفتند صلاح آنست كه او را
دو سه روزي بزندان باز داري شايد كه بسبب رياضت رام گردد و قدر نعمت و راحت را دانسته سر تسليم بر خط فرمان تو نهد بيت
چو كوره ساز زندان را بر و گرم : بود زان كوره گردد آهنش نرم : زليخا اين سخن را قبول كرده نزد عزيز آمد و گفت ازين غلام عبري بدنام گشته ام و طبع از
خدمت او نفرتي پديد آمد صلاح آنست كه او را در زندان كني تا مردم گمان برند كه او گناه كار است و من از ملامت باز رهم عزيز را اين سخن قبول افتاد
حكم كرد كه بزندانش برند ثُمَّ بَدَا لَهُمْ پس ظاهر شد مر ايشان را و در دل افتاد مِّنْۢ بَعْدِ مَا رَاَوُا الْاٰيٰتِ پس از آنكه ديدند دلائل عصمت و شواهد
براءت يوسف را چون شهادت صبي و چاك پيراهن او و انقطاع قطع دستها يعني با وجود مشاهده اين نشانها راي ايشان بران قرار يافته كه براي صلاح
لَيَسْجُنُنَّهٗ هرآينه در زندان كنند او را حَتّٰى حِيْنٍ ه تا هنگاميكه مقرر باشد پس يوسف را بزندان آوردند و زندان را بدان سرو قامت گلرخسار رشك
گلستان كردند بيت چو آن دل زنده در زندان درآمد : بجسمي مرده گوئي جان درآمد : دران محنت سرا افتاده جوشي : برآمد زان گرفتاران خروشي
وَدَخَلَ و درآمدند مَعَهُ السِّجْنَ با او بزندان فَتَيٰنِ دو بنده از بندگان ملك ريان يكي ساقي ملك بود كه او را بونا گفتندي و ديگر طباخ كه او را
مجلث خواندندي ملك بر ايشان گمان برده بود كه او را زهر ميدهند و حكم بزندان كرده اتفاقا با يوسف عليه السلام بزندان درآمدند و يوسف عليه السلام در زندان
تعهد حال زندانيان كردي و خوابهاي ايشان را تعبير فرمودي تا روزي اين دو زنداني نيز خوابها ديدند گويند ساقي ديده و طباخ نديده يا مطلقا هردو خواب با ديده
يوسف عليه السلام را امتحان كردند قَالَ اَحَدُهُمَآ گفت يكي از ايشان يعني ساقي اِنِّيْٓ اَرٰىنِيْٓ بدرستي كه من مي بينم خود را در خواب كه در باغي يك جهل تاك است
و بر وسه خوشه انگور رسيده و كاسه ملك بدست منست اَعْصِرُ خَمْرًا ج مي فشارم در وي انگور را تسميه عنب بخمر باعتبار مايؤل اليه است وَقَالَ الْاٰخَرُ
و گفت ديگري يعني طباخ اِنِّيْٓ اَرٰىنِيْٓ بدرستي كه من مي بينم خود را كه در مطبخ ملك اَحْمِلُ برميدارم فَوْقَ رَاْسِيْ بر زبر سر خود خُبْزًا نان را و آن
سه سفره نان بود تَاْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ ميخوردند مرغان از آن نان و مي ربايند نَبِّئْنَا بِتَاْوِيْلِهٖ خبر ده ما را بتعبير اين هردو خواب اِنَّا نَرٰىكَ بدرستيكه ما
ببينيم ترا مِنَ الْمُحْسِنِيْنَ ه از نيكو كاران با اهل زندان پس نيكوئي كن با ما بتاويل رؤياي ما يوسف عليه السلام نخواست كه تعبير خواب ايشان را بزودي بازگويد
چه دران مكروهي متوجه بود بيكي پس از جواب ايشان اعراض فرمود قَالَ گفت يوسف عليه السلام لَا يَاْتِيْكُمَا نيايد بشما طَعَامٌ تُرْزَقٰنِهٖٓ خوردني كه
روزي داده شويد بوي اِلَّا نَبَّاْتُكُمَا مگر خبر دهم شما را بِتَاْوِيْلِهٖ بعاقبت وي يعني بگويم رنگ و مزه آن طعام را قَبْلَ اَنْ يَّاْتِيَكُمَا پيش از آنكه بيايد
بشما يعني اخبار كنم شما را از غيب ايشان گفتند ما از كاهنان و عرافان امثال اين شنيده ايم يوسف عليه السلام گفت كه اين معجزه منست نه عرافت و كهانت
ذٰلِكُمَا اين كه گفتم شما را مِمَّا عَلَّمَنِيْ رَبِّيْ از آن چيزي است كه بيا موخت مرا پروردگار من بالهام و وحي اِنِّيْ تَرَكْتُ بدرستيكه من دست بداشتم
مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُوْنَ ه كيش گروهي را كه منكروند بِاللّٰهِ بخداي وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ و ايشان بسراي آخرت هُمْ كٰفِرُوْنَ ايشان ناگرويدگان
تكرار ضمير براي تاكيد كفر ايشان است بآخرت وَاتَّبَعْتُ و پي روي كرده ام مِلَّةَ اٰبَآءِيْٓ كيش پدران خود را اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ ابراهيم
و اسحاق پسرش و يعقوب كه پدر ما است اظهار ذكر آبا بجهت آنكه از اهل بيت نبوت است يا بجهت زيادتي رغبت بوده با استماع كلام وي مَا كَانَ لَنَآ
روا نيست و نشايد ما را كه پيغمبرانيم اَنْ نُّشْرِكَ آنكه انباز گيريم بِاللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ ط بخداي چيزي را بلكه او را مي پرستيم بيگانگي ذٰلِكَ اين توحيد مِنْ
فَضْلِ اللّٰهِ از فضل خداست عَلَيْنَا بر ما كه بوحي ما را آگاهي داده است وَعَلَى النَّاسِ و اين از فضل اوست برساير آدميان و انبيا عليهم الصلوة
والسلام را بارشاد ايشان فرستاده وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ وليكن بيشتر مردمان كه پيغمبران بديشان آمده اند لَا يَشْكُرُوْنَ سپاس داري نميكنند
آن فضل و موهبت را يٰصَاحِبَيِ السِّجْنِ اي ياران زندان ءَاَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُوْنَ آيا خدايان متفرقه كه شما داريد از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ
يا على واسط و ادني خَيْرٌ بهتر است اَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ يا خداي يگانه در ذات و صفات الْقَهَّارُ ط غالب بر همه مَا تَعْبُدُوْنَ نمي پرستيد
شما مِنْ دُوْنِهٖٓ بدون خداي اِلَّآ اَسْمَآءً مگر نامها يعني چيزي چند را باعتبار نامها كه بي حجت و برهان سَمَّيْتُمُوْهَآ نام نهاده شده آنها را اَنْتُمْ
وَاٰبَآؤُكُمْ شما و پدران شما مَّآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا فرو نفرستاده است خداي بپرستش آنها مِنْ سُلْطٰنٍ ط از هيچ حجتي كه دلالت كند بر تحقيق مسميات
ايشان پس شما مي پرستيد الاسمي چند بي مسمي را اِنِ الْحُكْمُ نيست حكم بعبادت اِلَّا لِلّٰهِ ط مگر خداي را كه مستحق پرستش است اَمَرَ فرمان داد بزبان پيغمبران

رحق، اَلَّا تَعْبُدُوٓا اِلَّآ اِیَّاهُ که مپرستید الا او را ذٰلِكَ الدِّیْنُ الْقَیِّمُ این است دین حق و روشن و درست و راست وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن
بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند راه حق را و در بادیهٔ ضلالت سرگردان میشوند یٰصَاحِبَیِ السِّجْنِ ای یاران زندان اَمَّآ اَحَدُكُمَا اما یکی از شما
که ساقی ملک است بسه روز دیگر خلاص یابد فَیَسْقِیْ رَبَّهٗ پس بیاشاماند مربیت کنندهٔ خود را خَمْرًا شراب چنانچه پیشتر می بوده وَاَمَّا الْاٰخَرُ و اما آن دیگری
که طباخ است فَیُصْلَبُ پس بر آویخته شود بر دار و مدتی او را بگذارند تا مضمحل گردد فَتَاْكُلُ الطَّیْرُ پس بخورند مرغان شکاری مِنْ رَّاْسِهٖ از کلهٔ سر
وی پس ایشان با یکی از ایشان گفتند دروغ گفته ایم و هیچ خواب ندیده بودیم یوسف علیه السلام گفت قُضِیَ الْاَمْرُ الَّذِیْ حکم کرده شده و محکم ساخته گشته
کار آن خواب که شما فِیْهِ تَسْتَفْتِیٰنِ در آن از من طلب تاویل کردید و خلاف آنچه من گفتم نخواهد شد وَقَالَ و گفت یوسف علیه السلام لِلَّذِیْ ظَنَّ
مر آنکس را که دانست اَنَّهٗ نَاجٍ مِّنْهُمَا که او از زندان و قتل امان خواهد یافت از آن هر دو یعنی ساقی را گفت اذْكُرْنِیْ یاد کن مرا عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک
مربی خود یعنی حال بیگناهی من بعرض ملک رسان تا مرا ازین محنت باز رهاند نظم بگو هست اندران زندان غریبی :: ز عدل شاه دوران
بی نصیبی :: چنینش بیگنه مپسند رنجور :: که هست این از طریق معدلت دور :: آورده اند که چون سه روز بر آمد ملک کس فرستاده تا طباخ را که خیانت او
ثابت شده بود بردار کردند و مرغ چشم از کاسهٔ سر او بیرون آورد و ساقی را که صفت امانت او تحقق یافته بود بهمان منصب نخستین بوی دادند اما چون او
برتبهٔ تقرب برسید و از ساغر جاه و دولت سرخوش گردید از زندان و اهل آن غافل شد فَاَنْسٰىهُ الشَّیْطٰنُ پس فراموش گردانید بروی شیطان ذِكْرَ
رَبِّهٖ یاد کردن یوسف را نزدیک مربی خود فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ پس درنگ کرد یوسف در زندان بِضْعَ سِنِیْنَ چند سال بضع عددی است
مبهم میان سه و نه گویند یوسف علیه السلام بعد ازین واقعه هفت سال در زندان بماند و مشهور آن است که از اول تا آخر دوازده سال در زندان
بوده در معالم التنزیل از حسن بصری رح نقل میکند که روزی جبرئیل علیه السلام بزندان در آمد یوسف علیه السلام او را بشناخت و گفت یا اخا المرسلین
چیست که می بینم ترا در منزل گنهکاران جبرئیل علیه السلام گفت یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند و میگوید که شرم نداری که آدمی
سبب خلاصی خود میدانی و بدو استشفاع میکنی بعزت و جلال من که ترا چند سال در زندان بدارم یوسف علیه السلام گفت درین حال از من راضی هست
یا نی گفت آری از تو خوشنود است گفت اذا لا ابالی اکنون که او راضی هست از من هیچ باک ندارم و فی المثنوی المعنوی نظم
پس جزای آنکه دید او را معین :: ماند یوسف حبس در بضع سنین :: گرچه تقصیر آمد از بحر و سحاب :: تا تو خواهی یاری از ریگ و سراب :: اما چون مدت
محنت بسر آمد و ملک ریان خوابی دید مهیب و بامداد آن تمام حکما و ندما را طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک اِنِّیْٓ اَرٰی بدرستیکه من خواب
دیدم سَبْعَ بَقَرٰتٍ سِمَانٍ هفت گاو فربه که از نهر نیل بیرون آمدند و پس از آن یَّاْكُلُهُنَّ بخوردند و فرو بردند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ
هفت گاو لاغر در شکمهای ایشان هیچ زیادت نشد وَّسَبْعَ سُنْۢبُلٰتٍ و دیدم هفت خوشه خُضْرٍ سبز و تازه که دانهای ایشان منعقد شده
بود وَّاُخَرَ و هفت خوشهٔ دیگر دیدم یٰبِسٰتٍ خشک یعنی رسیده و بدرو در آمده پس این خوشهای خشک بران خوشهای سبز پیچیدند و در خاک
زیر کردند ایشان را و پوشیدند یٰۤاَیُّهَا الْمَلَاُ ای گروه کاهنان و معبران و اشراف قوم اَفْتُوْنِیْ فتوی دهید مرا یعنی جواب دهید مرا فِیْ رُءْیَایَ
در تعبیر خواب من اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی دانش لِلرُّءْیَا تَعْبُرُوْنَ مر خواب را تعبیر میکنید قَالُوْٓا گفتند حکما و اهل علم که مخاطب وی
بودند اَضْغَاثُ اَحْلَامٍ این خوابها شوریده است وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَاْوِیْلِ الْاَحْلَامِ بتعبیر این نوع خوابها بِعٰلِمِیْنَ دانایان چه
ما تعبیر رؤیای صادقه میکنیم و این از قبیل منامات باطله است ملک ریان از خواب خود و جواب ایشان متحیر گشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این
مشکل من که گشاید و راه تعبیر این واقعه که من نماید مصرع یارب این خواب پریشان مرا تعبیر چیست :: ساقی که ملک ریان را متحیر و متفکر دید احوال
یوسفش بیاد آمد وَقَالَ الَّذِیْ نَجَا مِنْهُمَا و گفت آنکسی که نجات یافته بود از آن دو بندهٔ زندانی یعنی ساقی وَادَّكَرَ و یاد کرد از قول یوسف
علیه السلام که اذکرنی عند ربك بَعْدَ اُمَّةٍ پس از زمانی دور و دراز اَنَا اُنَبِّئُكُمْ من خبر دهم شما را بِتَاْوِیْلِهٖ بتعبیر این خواب فَاَرْسِلُوْنِ
پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر را نیکو داند ملک ازین خبر شادمان گشته فرمود که زود برخیز و خبر بیار ساقی سوار شده بزندان
در آمد و زمین خدمت ببوسید و گفت یُوْسُفُ ای یوسف اَیُّهَا الصِّدِّیْقُ ای نیک راست گوینده اَفْتِنَا فتوی ده ما را فِیْ سَبْعِ بَقَرٰتٍ

سمان

سِمَانٍ در هفت گاو فربه یَّاْكُلُهُنَّ بخورند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر وَّسَبْعِ سُنْۢبُلٰتٍ خُضْرٍ و در هفت خوشهٔ سبز وَّاُخَرَ
یٰبِسٰتٍ و هفت خوشهٔ خشک دیگر که بر ایشان پیچید و خشک ساخت همه حکیمها و ایشان حیران اند تو جواب گوی لَّعَلِّیْٓ اَرْجِعُ تا باشد که باز گردم با جواب
تمام اِلَی النَّاسِ بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان او لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُوْنَ شاید که ببرکت تو ایشان بدانند تعبیر این واقعه را تا شرف و فضل تو
معلوم کنند و بسوی خویش خوانند قَالَ گفت یوسف علیه السلام که شما تَزْرَعُوْنَ کشت کنید سَبْعَ سِنِیْنَ هفت سال که بقرات سمان اشارت
است بدیشان دَاَبًا زراعتی بعادت مستمرهٔ خود فَمَا حَصَدْتُّمْ پس آنچه بدروید از غلات فَذَرُوْهُ پس بگذارید آنرا فِیْ سُنْۢبُلِهٖ در خوشهٔ او
یعنی حبوب را پاک مکنید تا از سوس و از آفات ایمن باشند غلات را با خوشه ذخیره کنید اِلَّا قَلِیْلًا مگر اندکی یعنی بقدر حاجت مِّمَّا تَاْكُلُوْنَ
از آنچه بخورید آنرا پاک سازید ثُمَّ یَاْتِیْ پس بیاید مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ پس ازین سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت
از ایشان است یَّاْكُلْنَ بخورند اهل سالها یعنی کسانیکه دران زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ آنچه از پیش فرستاده باشید یعنی ذخیره نهاده باشید
برای آن سالهای قحط اِلَّا قَلِیْلًا مگر اندکی مِّمَّا تُحْصِنُوْنَ از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم زراعت ثُمَّ یَاْتِیْ پس بیاید مِنْۢ بَعْدِ
ذٰلِكَ از پس این سالهای قحط عَامٌ فِیْهِ سالی که دران فریاد یُغَاثُ النَّاسُ فریاد رسیده شوند مردمان باران داده وَفِیْهِ یَعْصِرُوْنَ
و درین سال که بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت و امثال آن و این کنایت است از کثرت ثمار و گفته اند اشارت بدوشیدن شیر است
از پستان گاو و گوسفندان و این عبارت از فراخ سالی است چون یوسف علیه السلام تعبیر تمام کرد ساقی بازگشته بخدمت ملک آمد و مجمل عام آن
سخنها را بروجهی که شنیده بود تقریر کرد ملک را پسندیده افتاد و خواست که بگوش خود از زبان یوسف علیه السلام بشنود بطلب وی فرستاد
وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک ائْتُوْنِیْ بِهٖ بیارید بمن یوسف علیه السلام را فَلَمَّا جَآءَهُ الرَّسُوْلُ پس آنوقت که آمد بدو فرستادهٔ ملک قَالَ
ارْجِعْ گفت باز گرد اِلٰی رَبِّكَ بسوی مهتر خود فَسْئَلْهُ پس بپرس او را یعنی درخواست کن تا بپرسد و تفحص نماید مَا بَالُ النِّسْوَةِ الّٰتِیْ چه بود
حال آن زنانی که در مجلس زلیخا قَطَّعْنَ اَیْدِیَهُنَّ ببریدند ایشان دستهای خود را اِنَّ رَبِّیْ بدرستی که پروردگار من بِكَیْدِهِنَّ عَلِیْمٌ
بمکر زنان و کید ایشان داناست یوسف علیه السلام خواست که بیگناهی او بر ملک آشکارا گردد تا کسی را در حال او مجال وقیعت نماند این سخن ملک
فرستاد اما چون رسول باز آمد و این پیغام یوسف علیه السلام رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند زلیخا را نیز بیاوردند پس از جهت تحقیق مهم
قَالَ گفت ملک با ایشان مَا خَطْبُكُنَّ چه بود حال شما اِذْ رَاوَدْتُّنَّ یُوْسُفَ چون طلب میکردید یوسف علیه السلام را عَنْ نَّفْسِهٖ از نفس وی
یعنی کام دل خود از وی میجستید قُلْنَ گفتند آن زنان حَاشَ لِلّٰهِ پاکست خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف علیه السلام مَا عَلِمْنَا
ندانستیم مَا عَلَیْهِ مِنْ سُوْٓءٍ بر یوسف هیچ بدی نه اندک و نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی فائده ندارد و عشق بکمال رسیده بود او نیز با کی یوسف علیه السلام
اقرار کرد وَقَالَتِ امْرَاَتُ الْعَزِیْزِ گفت زن عزیز یعنی زلیخا الْـٰٔنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ اکنون پیدا و هویدا شد آنچه درست و راست است اَنَا رَاوَدْتُّهٗ من جستم
یوسف علیه السلام را عَنْ نَّفْسِهٖ از نفس او و آرزوی وصال صحبت او کردم وَاِنَّهٗ لَمِنَ الصّٰدِقِیْنَ و بدرستی که او از راست گویان است انجا
که با عزیز گفت که هی راودتنی عن نفسی نظم بجرم خویش کرد اقرار مطلق :: بر آمد زو صدای حصحص الحق :: بگفتا نیست یوسف را گناهی :: منم در عشق او
گمکرده راهی :: نخست او را بوصل خویش خواندم :: چو کام من نداد از پیش راندم :: ملک بیوسف علیه السلام پیغام داد که زنان بگناه خویش اعتراف نمودند
بیا تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنم یوسف فرمود که غرض من عقوبت نبود ذٰلِكَ این درخواست برای آن کردم لِیَعْلَمَ تا بداند عزیز اَنِّیْ لَمْ اَخُنْهُ
آنکه من خیانت نکرده ام او را بِالْغَیْبِ در غیبت وی و حرمت اهل و حق تربیت وی نگاه داشتم وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر معلوم کند که خدای لَا یَهْدِیْ
راه نماید یعنی بصلاح نیاورد و از پیش در نگذارد كَیْدَ الْخَآئِنِیْنَ مکر خیانت کنندگان را پس یوسف علیه السلام خواست که تنبیه کند برای آنکه سخن برای تزکیهٔ
نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر گذاردم بر نعمت عصمت و توفیق الهی در ترک معصیت و اگر ... معلوم کند که نفس غدار چه نوع کار آید

وَمَآ اُبَرِّئُ نَفْسِیْ ۱۳

الجزء ۱۳

و پاک نميکنم نفس خود را يعني نميگويم که نفس من از ميل بآرزو ها مبرا و معراست إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بدرستي که نفس من فرماينده است بِالسُّوءِ به بدي يعني معصيت
إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي ليکن آنرا که بخشد پروردگار من که از فرمان نفس در امان آيد إِنَّ رَبِّي بدرستي که آفريدگار من غَفُورٌ آمرزنده است قصدي را که بفعل نيايد
رَحِيمٌ مهربان است که بعصمت حمايت نمايد آورده اند که چون بالملک سخنان يوسف عليه السلام گفتند آرزومندي وي بديدار يوسف عليه السلام زيادت شد
وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ و گفت ملک مصر بياريد يوسف عليه السلام را نزد من أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي تا خالص کنم او را براي خود و مهمات ملک
بوي فرا گيرم در تيسير آورده که هفتاد حاجب را با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و به تعظيم هر چه تمامتر يوسف عليه السلام را از زندان بيرون
آوردند در خبر است که چون يوسف عليه السلام از زندان بيرون مي آمد زندانيان که بديدار وي مستانس بودند خروش برآوردند يوسف عليه السلام ايشان را دلنوازي
فرموده دعا کرد اللهم اعطف عليهم قلوب الاخيار و قصر عليهم النار و چون نزديک ملک رسيد او را احترام تمام نموده استقبال فرمود
نظم
زفرط مقدمش چون شه خبر يافت ٭ باستقبال او چون بخت بشتافت ٭ کشيدش در کنار خويشتن تنگ ٭ چو سرو و گل برخ و شمشاد
گلرنگ ٭ به پهلوي خودش بر تخت بنشاند ٭ بپرسشهاي خوش با وي سخن راند فَلَمَّا كَلَّمَهُ پس آنهنگام که ملک با وي سخن گفت و از تعبير خواب خود
پرسيد و جواب دلپذير شنيد قَالَ گفت ملک اي يوسف عليه السلام إِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستي که تو امروز لَدَيْنَا نزديک ما مَكِينٌ با جاه و قدري أَمِينٌ
مؤتمن بر همه چيزها هر چه ميخواهي از مناصب بخواه و آنچه آرزو داري با من بگوي قَالَ اجْعَلْنِي گفت يوسف عليه السلام گردان مرا حاکم کننده عَلَىٰ خَزَائِنِ
الْأَرْضِ بر خزينهاي زمين مصر يعني مرا بر آنچه حاصل از ولايت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن گردان إِنِّي حَفِيظٌ بدرستي که من نگاه دارنده و ضبط
کننده ام چيزها را از ضايع بحکم عَلِيمٌ و دانا بمصالح ملک هر چه سازم خالي از اصلاح نباشد يا نگاه دارنده حسابم و دانا بلغت هر که با من سخن گويد
آورده اند که يوسف عليه السلام هفتاد و دو زبان ميدانست در تفاسير معتبره مذکور است که ملک تختي از زر سرخ مرصع بانواع جواهر براي يوسف
عليه السلام مقرر کرده تاج مکلل بجواهر بر سر وي نهاد و کليد هاي خزائن بوي سپرده زمام اختيار مملکت بقبضه اقتدار او باز داد و عزيز را عزل کرده مهمات
بوي نيز بعهده يوسف عليه السلام واگذاشت اندک زماني عزيز از رشک و حسد در گذشت و ملک بالتماس تمام زليخا را بعقد يوسف عليه السلام در آورد و حق
سبحانه يوسف عليه السلام را از وي دو پسر داد منشا و افرايم و تفصيل اين حالات حواله بجواهر التفسير است وَكَذَٰلِكَ و همچنين که ملک را بر وي مهربان گردانيديم
مَكَّنَّا جاي داديم لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ مر يوسف را در زمين مصر يعني متمکن ساختيم يوسف عليه السلام را بحکومت يَتَبَوَّأُ مِنْهَا تا بود که جاي ميگرفت
از آن زمين که چهل فرسنگ در چهل فرسنگ عرض داشت حَيْثُ يَشَاءُ هر جاکه ميخواست نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا ميرسانيم نعم خود از نعيم دنيا و دنيوي و معنوي
مَنْ نَشَاءُ هر کرا ميخواهيم وَلَا نُضِيعُ و ضايع و باطل نميگردانيم أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ اجر نيکوکاران وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آينه مزد آخرت بجهت بقا
و دوام خَيْرٌ بهتر است لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرويدند بخداي وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهيز ميکردند از فواحش چون يوسف عليه السلام باحسان
و تقوي از قعر چاه به تخت و جاه رسيد
بيت
بدين وعفي کسي قدر يافت ٭ که او جانب صبر و تقوي شتافت ٭ القصه يوسف عليه السلام مهمات ملکي
در پيش خود گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبار خانهاي عالي بنا فرمود و هفت سال از هر غله که حاصل ميشد بقدر کفاف چيزي بمردم ميداد
و باقي را با خوشه مضبوط مي ساخت تا سالهاي قحط در آمد و در زمين مصر و شام تنگي تمام شد مردمان مصر روي بيوسف عليه السلام آوردند سال اول بنقودي
که داشتند غله بديشان فروخت سال دوم بحلي و پيرايه در سال سوم بغلام و کنيزک و در سال چهارم بدواب و مواشي و در پنجم بضياع و عقار و در ششم بفرزندان
و در هفتم همه خط بندگي دادند يوسف عليه السلام صورت حال بملک عرض کرد ملک گفت همه بنده تواند و اختيار پيش تو است يوسف عليه السلام بحضور ملک
همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضياع و عقار و هر چه از ايشان گرفته بود بديشان باز داد و حکمت در اين آن بود که مصريان يوسف عليه السلام را در وقتي که خريده
و فروخت بصورت بندگان ديده بودند قدرت ازلي همه را طوق بندگي او در گردن نهاد تا کسي را که درباره او سخني بي ادبانه برسد نتواند گفت آورده اند
که از قحط بکنعان رسيده کار بر اولاد يعقوب عليه السلام تنگ شد پسران يعقوب عليه السلام گفتند اي پدر در شهر مصر ملکي است که همه قحط زدگان را مي نوازد
و کار غربا و ابناء السبيل بدلخواه ايشان مي سازد
نظم
ز احسانش آسوده برنا و پير ٭ و زو گشته خوشدل غريب و فقير ٭ به بخشش ز ابر بهاري فزون ٭
صفات کمالش ز غايت برون ٭ اگر فرمائي برويم و طعامي از بهر گرسنگان کنعان بياريم يعقوب عليه السلام اجازت فرمود و بنيامين را جهت خدمت خود باز گرفت

و ده فرزند ديگر هر يک با يک شتر و بضاعتي که داشتند روي براه نهادند و يک شتر بجهت بنيامين با بضاعتي که داشت همراه بردند وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ و آمدند
برادران يوسف عليه السلام از کنعان بملازمت يوسف عليه السلام فَدَخَلُوا عَلَيْهِ پس در آمدند بروي و رسم خدمت بجا آوردند فَعَرَفَهُمْ پس بشناخت يوسف
عليه السلام ايشان را در نظر اول وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ و ايشان مر او را ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعه ايشان گذشته بود
با آنکه يوسف عليه السلام از پس پرده با ايشان سخن گفت او را نشناختند پس يوسف عليه السلام از ايشان پرسيد که شما چه کسانيد که جاسوسان را مي مانيد
گفتند اي ملک معاذ الله که ما پسران يک پدريم که يعقوب است اسرائيل الله يوسف عليه السلام گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت
يکي در صغر سن گرگ بخورد و يکي را پدر بجهت خدمت خود نگاه داشت و ما ده تن بملازمت آمده ايم يوسف عليه السلام گفت اينجا کسي باشد که شما را آشنا
گفتند بي مردم مصر ما را نمي شناسند يوسف عليه السلام گفت يکي از شما اينجا باشد تا برويد و آن برادر را بياريد تا حال شما بر من محقق گردد و ايشان قرعه زدند
بنام شمعون بر آمد پس وي باستاد يوسف عليه السلام بفرمود تا بضاعت ايشان بستدند و عوض آن گندم بديشان دادند وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ
بِجَهَازِهِمْ و آن هنگام که بساخت يوسف عليه السلام کار ايشان را و هر يک را يک شتر بار گندم داد گفتند يک شتر بار ديگر بجهت برادر ما که در خدمت
پدر است بدهيد يوسف عليه السلام گفت من بشمار مردم ميدهم و بشمار شتران مبالغه نمودند قَالَ گفت يوسف عليه السلام ائْتُونِي بياريد بمن بِأَخٍ
لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ برادري که شما راست از پدر شما يعني علاتي است نه اعياني أَلَا تَرَوْنَ آيا نمي بينيد أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ آنرا که من تمام مي
پيمايم پيمانه را و حق کسي را باز نميگيرم وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و من بهترين فرود آرندگانم يعني در انزال مهمانان و اکرام و احسان با ايشان دقيقه فرو نميگذارم
فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ پس اگر نمي آريد بمن آن برادر را فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي پس شما را نزديک من کيل نيست يعني طعام وَلَا تَقْرَبُونِ
و نزديک مشويد بمن در ولايت من مباشيد قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ گفتند زود او را بطلبيم از پدر و جهد کنيم در آن وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ و بدرستيکه
ما کنندگانيم آنچيز را که بگوئيم وَقَالَ و گفت يوسف عليه السلام لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ مر غلامان را که کيل ميکنند که تعلق بديشان داشت
بنهيد بارهاي ايشان را که بهاي گندم آورده بودند و آن آدمي و درمي چند بود يوسف عليه السلام نخواست که گندم بها بديشان فروشد فرمود که بضاعتهاي ايشان
درج کنيد فِي رِحَالِهِمْ در بارهاي ايشان و ديگر دانست که ديانت ايشان اقتضاي آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند
و از جهت لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا شايد که ايشان بشناسند بضاعت خود را إِذَا انْقَلَبُوا چون باز گردند إِلَىٰ أَهْلِهِمْ بسوي کسان خود و بار بگشايند
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شايد که بازگردند و برادر مرا بيارند فَلَمَّا رَجَعُوا پس آنهنگام که بازگشتند فرزندان يعقوب عليه السلام إِلَىٰ أَبِيهِمْ بسوي پدر
خود قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند اي پدر ما مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ منع کرده شد از ما پيمودن طعام يعني ملک مصر حکم کرد که ديگر طعام بر ما نه پيمايد اگر اين بار بنيامين
را نبريم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما أَخَانَا برادر ما را نَكْتَلْ تا فرا گيريم کيل از براي خود و براي او وَإِنَّا لَهُ و به تحقيق ما او را لَحَافِظُونَ نگاه
دارندگانيم از رسيدن مکروهي بدو قَالَ گفت يعقوب عليه السلام که اي فرزندان هَلْ آمَنُكُمْ آيا شما را امين دارم عَلَيْهِ بر وي يعني بر بنيامين إِلَّا كَمَا
أَمِنْتُكُمْ مگر همچنانکه امين ساختم شما را عَلَىٰ أَخِيهِ بر برادر او مِنْ قَبْلُ پيش از اين که گفتيد وانا له لحافظون و من بر محافظت شما اعتماد ندارم فَاللَّهُ
خَيْرٌ پس خداي بهتر است حَافِظًا از جهت نگاه داشتن و حفص حافظا خواند يعني و نسبت بهتر در حالتي که نگاه دارنده است پس توکل بر وي کنيم و کار خود
بدو گذارم وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و او بخشنده ترين بخشندگان است شايد که بمحافظت او بر من ببخشايد و بمصيبت دو فرزند مرا مبتلا نگرداند وَلَمَّا
فَتَحُوا و آن هنگام که بگشادند مَتَاعَهُمْ بارهاي خود را وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ يافتند بضاعت خود را که تسليم ملک کرده بودند در بارهاي
خويش و بحکم يوسف عليه السلام رُدَّتْ إِلَيْهِمْ بازگردانيده بودند بديشان قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند اي پدر ما مَا نَبْغِي چه چيز ميطلبيم از احسان
وراي اين که هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا اينست بهاي ما که غله بدان بضاعت با فروخته اند رُدَّتْ إِلَيْنَا باز گردانيده اند بما پس ما بدين اکرام رجوع کنيم
بملک وَنَمِيرُ أَهْلَنَا و طعام آريم کسان خود را وَنَحْفَظُ أَخَانَا و نگاهباني کنيم برادر خود را در رفتن و آمدن وَنَزْدَادُ و زيادتي بستانيم كَيْلَ
بَعِيرٍ پيمودن شتري يعني يک شتروار بمصاحبت برادر زيادت بياريم ذَٰلِكَ اين يک شتروار كَيْلٌ يَسِيرٌ کيلي اندک است و ملک بدان
مقدار با ما مضايقه نخواهد کرد قَالَ گفت يعقوب عليه السلام لَنْ أُرْسِلَهُ هرگز نفرستم بنيامين را مَعَكُمْ با شما حَتَّىٰ تُؤْتُونِ تا بدهيد مرا

مَوْثِقًا مِّنَ اللّٰهِ پیمانی مؤکد بذکر خدا تعالی در میان فرموده که او را بشما دهیم تا سوگند خورید بحق محمد خاتم النبیین وسید المرسلین علیه الصلوة والسلام وآله واصحابه اجمعین
لَتَاْتُنَّنِيْ بِهٖٓ که بیارید بمن او را اِلَّآ اَنْ يُّحَاطَ بِكُمْ مگر آنکه گرد شما در آورده شود عذاب و همه هلاک شوید ایشان قبول نموده بمنزلت حضرت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام سوگند خوردند که در مهم بنیامین غدر نکنند فَلَمَّآ اٰتَوْهُ پس چون دادند پدر را مَوْثِقَهُمْ پیمان وعهد خود قَالَ گفت یعقوب علیه السلام اَللّٰهُ که خدای
عَلٰى مَا نَقُوْلُ بر آنچه ما میگوییم از عهد و پیمان وَكِيْلٌ نگاهبان و گواه مطلع است وَقَالَ و گفت یعقوب علیه السلام از روی شفقت يٰبَنِيَّ
ای فرزندان من لَا تَدْخُلُوْا در میایید در شهر مصر مِنْۢ بَابٍ وَّاحِدٍ از یک در یعنی همه برادران با هم از یک دروازه بشهر مروید تا ناگاه چشم بد در شما رسد
چون شما را با این جمال و هیأت شوکت و ابهت ببینند وَّادْخُلُوْا و در آیید هر دو سه مِنْ اَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ از درهای متفرقه و آن شهر را چهار دروازه
بود در لطایف آورده که یعقوب علیه السلام در اول مهر پدری پیدا کرد و در آخر عجز بندگی آشکارا کرد و گفت وَمَآ اُغْنِيْ عَنْكُمْ و من دفع نمیکنم از شما بدین
نصیحت که کردم مِّنَ اللّٰهِ از قضای خدای مِنْ شَيْءٍ چیزی را زیرا که حذر دفع قدر نکند بیت من جهد همیکنم قضا میگوید ؛ بیرون ز کفایت تو
کاری دگر است ؛ اِنِ الْحُكْمُ نیست حکم و فرمان اِلَّا لِلّٰهِ مگر مر خدا را در هر چه خواهد عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ برو توکل کردم من وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُوْنَ
و برو باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او که کفایت مهم نتیجه توکل است برو ومن یتوکل علی الله فهو حسبه وَلَمَّا دَخَلُوْا و آن هنگام که در آمدند
اولاد یعقوب علیه السلام مِنْ حَيْثُ اَمَرَهُمْ از آنجا که فرموده بود ایشان را اَبُوْهُمْ پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه مَا كَانَ يُغْنِيْ نبود که دفع کند عَنْهُمْ
از ایشان یعقوب علیه السلام مِّنَ اللّٰهِ از قضای خدای که درباره ایشان واقع شده بود مِنْ شَيْءٍ چیزی را بلکه تهمت دزدی بر بنیامین افتاد و
برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب علیه السلام مضاعف گشت پس تدبیر یعقوب علیه السلام فایده نداد اِلَّا حَاجَةً مگر آنکه حاجتی بود فِيْ
نَفْسِ يَعْقُوْبَ در نفس یعقوب علیه السلام یعنی شفقتی بود در اولاد که در آن وقت قَضٰىهَا ظاهر کرد آنرا و وصیت کرد بآن وَاِنَّهٗ لَذُوْ عِلْمٍ
و بدرستی که یعقوب علیه السلام خداوند دانش بود بقضا و قدر میدانست لِّمَا عَلَّمْنٰهُ مر آن چیز را که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و از آن بود که گفت
وما اغنی عنکم وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُوْنَ نمیدانند مر قدر را یا جاهل اند بآنکه تدبیر بر تقدیر غلبه نتواند کرد بیت
تدبیر کند بنده و تقدیر نداند ؛ تقدیر خدا و ند بتدبیر نماند ؛ وَلَمَّا دَخَلُوْا عَلٰى يُوْسُفَ و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام بر یوسف
و بیارگاه او رسیدند یوسف علیه السلام بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیارید او را
آورده در خواستیم و بعهد و پیمان آوردیم یوسف علیه السلام گفت که دانستم بنشینید ایشان در حاشیه بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان طعام آراسته پیش ایشان نهادند
یوسف علیه السلام گفت که هر دو برادر که از یک پدر و مادر باشید بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بر یک خوان نشستند و بنیامین تنها مانده بگریه در آمد و بگریستن
بیهوش شد یوسف علیه السلام بفرمود تا گلاب بر روی او زدند و چون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک فرمودید که
هر کس با برادر اعیانی خود بر یک خوان نشینند مرا برادر پدری و مادری من که یوسف نام داشت بیاد آمد و با خود گفتم اگر او بودی با من بر سر این خوان نشستی
و تنها نماندمی از شوق این حال بیطاقت شدم و سبب گریه و بیهوشی من این بود یوسف علیه السلام گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان نشینیم
پس بفرمود تا خوان ویرا بر داشتند و در پس پرده آوردند و او را نیز طلبیده و بدین بهانه اٰوٰٓى اِلَيْهِ جای داد بسوی خود اَخَاهُ برادر خود را و یوسف
علیه السلام نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون بنیامین را نظر بر دست یوسف علیه السلام افتاد باز بگریست یوسف علیه السلام گفت باز این چه گریه است
گفت ای ملک چه مانند است این دست تو بدست برادرم یوسف همین که یوسف علیه السلام این کلمه شنید طاقتش بنهایت رسید نقاب از چهره برداشت
و بنیامین را قَالَ گفت اِنِّيْٓ اَنَا اَخُوْكَ بدرستی که منم برادر تو فَلَا تَبْتَىِٕسْ پس اندوهناک مباش بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ بآنچه کردند برادران
در حق ما بنیامین چون روی یوسف علیه السلام بدید و این سخن بشنید دیگر باره از هوش برفت و چون با خود آمده دست در گردن یوسف علیه السلام
کرد و بزبان حال گفت بیت آنچه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب ؛ خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب ؛ آنکه دست در دامن
یوسف علیه السلام زد و گفت دیگر از تو جدا نشوم یوسف علیه السلام گفت ای برادر اهتمام پدر درباب تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیاد
میشود و اگر مصلحت دانی ترا بامر شنیع متهم سازم تا نزد من بمانی بنیامین گفت از آن باک ندارم پس یوسف علیه السلام فرمود که نزد برادران رو

امر با مخفی دار بنیامین از پس پرده بیرون آمد و حکم شد که کار سازی کنعانیان کنند فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ پس آن هنگام که کار سازی کرد ایشانرا
جَعَلَ السِّقَايَةَ بنهاد سقایه را و آن مشربه بود از نقره و یا از زر یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک از آن آب خوردی و درین وقت بجهت عزت و نفاست
طعام آنرا پیمانه ساخته بودند یوسف علیه السلام بفرمود تا محرم او آنرا تعبیه کردند فِيْ رَحْلِ اَخِيْهِ در بار دان برادر او و بارهای دیگر انرا مکمل کردند
و ایشانرا اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفته براه در آمدند جمعی از ملازمان یوسف علیه السلام از عقب کاروان رسیدند ثُمَّ اَذَّنَ مُؤَذِّنٌ
پس ندا کرد ندا کننده که اَيَّتُهَا الْعِيْرُ ای کاروانیان اِنَّكُمْ لَسٰرِقُوْنَ بدرستی که شما دزدانید بآن معنی یوسف علیه السلام را از پدر بدزدیدید
و گفته اند ندا کننده این سخن را بفرمان یوسف علیه السلام گفت القصه چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب علیه السلام رسید قَالُوْا گفتند وَاَقْبَلُوْا عَلَيْهِمْ
و روی آوردند بدان جمع که شما مَّاذَا تَفْقِدُوْنَ چه چیز گم کرده اید که میجویید قَالُوْا نَفْقِدُ گفتند میجوییم صُوَاعَ الْمَلِكِ مشربه ملک را
که پیمانه شده بوده وَلِمَنْ جَآءَ بِهٖ و برای هر کس که بیارد آنرا حِمْلُ بَعِيْرٍ شتر وار طعامی غیر از بهاست وَّاَنَا بِهٖ زَعِيْمٌ و من که منادی ام
آن کفیلم و پایندان قَالُوْا تَاللّٰهِ گفتند بخدای لَقَدْ عَلِمْتُمْ هر آینه شما میدانید که ما مردم امینیم بضاعتی که در بار ما نهاده بود دیدیم بار اول چون این نوبت بیامدیم
باز آوردیم و می بینید که دهن شتران بسته ایم تا از زرع کسان نخورند مَّا جِئْنَا نیامدیم ما از کنعان لِنُفْسِدَ تا تباه کاری کنیم فِي الْاَرْضِ در زمین مصر و مال مردم
باحق در تصرف آریم وَمَا كُنَّا و نیستیم ما سٰرِقِيْنَ دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوْا فَمَا جَزَآؤُهٗ گفتند ملازمان یوسف علیه السلام که چیست جزای
دزدان اِنْ كُنْتُمْ كٰذِبِيْنَ اگر باشید شما دروغ گویان در ابرای ذمه خود یعنی میگویید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود آنرا چه مکافات
خواهد بود قَالُوْا جَزَآؤُهٗ گفتند جزای سرقه سارق مَنْ وُّجِدَ فِيْ رَحْلِهٖ گرفتن آن کس است که یافته شود کالای دزدیده در بار او فَهُوَ جَزَآؤُهٗ
پس همون است جزای او یعنی او را ببندگی باید گرفت در دین پدر ما كَذٰلِكَ همچنین نَجْزِي الظّٰلِمِيْنَ پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس
بار ایشان را گرداینده بمصر آوردند و بدرگاه یوسف علیه السلام باز داشتند فَبَدَاَ پس آغاز کرد مؤذن و گفته اند یوسف علیه السلام بِاَوْعِيَتِهِمْ بیاردانهای
ایشان قَبْلَ وِعَآءِ اَخِيْهِ پیش از بار دان برادر او برای نفی تهمت ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا پس بیرون آورد سقایه را مِنْ وِّعَآءِ اَخِيْهِ از بار دان برادر
كَذٰلِكَ همچنین كِدْنَا لِيُوْسُفَ تعلیم دادیم یوسف علیه السلام را بالهام برادران یوسف علیه السلام از حیا سر در پیش انداخته و زبان طعن بر بنیامین گشاد
مَا كَانَ نبود یوسف علیه السلام یعنی شایسته و سزاوار نبوده او را که لِيَاْخُذَ اَخَاهُ فرا گیرد برادر خود را فِيْ دِيْنِ الْمَلِكِ در کیش ملک مصر چه حکم ملک در باب
دزد ضرب و تعزیر بود نه استرقاق پس نگرفت یوسف علیه السلام برادر خود را اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ مگر بخواست خدای و بدستوری او نَرْفَعُ دَرَجٰتٍ
بر میداریم از روی درجها بعلم و حکمت مَّنْ نَّشَآءُ هر کرا میخواهیم وَفَوْقَ كُلِّ ذِيْ عِلْمٍ و زبر هر خداوند دانشی عَلِيْمٌ دانا است که از وی دانا و بلند مرتبه تر است
آنکه یوسف علیه السلام فرمود که این چه عمل است که از شما صادر شد میگفتید که ما پیغمبر زادگانیم قَالُوْٓا اِنْ يَّسْرِقْ گفتند اگر دزدی کرد بنیامین چه عجب
فَقَدْ سَرَقَ پس بدرستی که دزدی کرده است اَخٌ لَّهٗ برادر عیانی که او را بوده مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی یوسف علیه السلام در معالم و کشاف و مدارک
آورده که در خانه خاله یوسف علیه السلام ما کیانی بود و سایلی بدر خانه آمد و هیچکس حاضر نبود یوسف علیه السلام آن مرغ را بسائل داد و برادران او را بدزدی
کردند و اقوال دیگر نیز هست فَاَسَرَّهَا يُوْسُفُ پس نهان داشت یوسف علیه السلام آن مقاله را فِيْ نَفْسِهٖ در نفس خود وَلَمْ يُبْدِهَا و ظاهر
نکرد آن را لَهُمْ بر ایشان قَالَ گفت با خود یوسف علیه السلام که اَنْتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا شما بدترید از جهت منزلت دزدی که پسر را از پدر دزدیده جدا کردید وَاللّٰهُ
اَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا تَصِفُوْنَ بآنچه شما صفت میکنید پس یوسف علیه السلام بنیامین را بجان خود سپرده برادران در استخلاص او چند انکه
سخن گفتند بجایی نرسید و بیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و موهای تن وی سر از جامه بیرون کرد و گفت ای ملک برادر مرا بگذار و گرنه فریادی بکنم
که هر حامله باشد درین شهر از هول آن بار بنهد یوسف علیه السلام بدید که روبیل در غضب است پسر خود را گفت برو و دست بپشت وی فرود آر چون دست
او بروبیل رسید شعله غضب وی انطفا یافته روی ببرادران کرد که شما مرا مس کردید گفتند نی فرمود که بخدای درین شهر تخمی از آل یعقوب علیه السلام
کسی هست چه هرگاه یکی از ایشان خشم آمدی چون دیگری از آل یعقوب علیه السلام او را مس کردی تسکین یافتی در معالم آورده که دیگر بار در غضب شد
آهنگ تخت یوسف علیه السلام کرد یوسف علیه السلام نقاب بسته از تخت فرود آمد و او را در ربود و بر سر دست آورده بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان

شما بزور خود مغرور و بقوت خود معجب شده اید می پندارید که کسی بر شما غلبه نتواند کرد بیت خدائی که بالا و پست آفرید ⁝ زبردست هر زبردست آفرید
ایشان چون دیدند که مهم بزور از پیش نمیرود از در زاری درآمده قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز ان له بدرستی که بنیامین را ابا شیخا کبیرا پدری
است پیر بزرگ ساله و عظیم القدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف علیه السلام بدو انس و الفت دارد فخذ احدنا پس فرا گیر یکی را از ما به بندگی مکانه بجای
او و او را بازگذار انا نراک بدرستی که ما می بینیم ترا من المحسنین ه از نیکوکاران به نسبت ما پس احسان خود را با تمام رسان فما الاحسان الا بالاتمام
قال معاذ الله گفت یوسف علیه السلام پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی ان ناخذ از آنکه بگیریم الا من وجدنا مگر آنرا که یافتیم متاعنا عنده
متاع خود را نزدیک او و اگر بجای او دیگری را بگیریم انا اذا بدرستی که باشیم ما آنگاه لظالمون ه ستمکاران در مذهب شما فلما استیئسوا پس آن وقت
که نومید شدند منه از یوسف و دانستند که برادر را با ایشان نمیدهد خلصوا نجیا ه یک کناره شدند از مصریان رازگویان و از هر گونه تدبیر آغاز کردند
قال کبیرهم گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد و عقل یعنی یهودا الم تعلموا آیا نمیدانید شما ان اباکم آنرا که پدر شما قد اخذ علیکم
بگرفت و فرا گرفت بر شما موثقا عهدی و پیمانی من الله از عهد خدای یعنی بدستوری وی در محافظت بنیامین و شما سوگند خوردید به محمد آخر الزمان
علیه الصلوة والسلام که شما در شان وی غدر نکنید و اکنون این صورت واقع شد ومن قبل ما فرطتم و پیش ازین تقصیر کردید فی یوسف در شان
یوسف علیه السلام فلن ابرح الارض پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیایم حتی یاذن لی ابی تا وقتی که دستوری دهد مرا
بآمدن پدر من او یحکم الله لی ه یا خدای حکم کند برای من برجوع به پدر یا به تخلیص برادر وهو خیر الحاکمین ه و او بهترین حکم کنندگانست
که براستی حکم کند و میل و مداهنه در حکم او نیست ارجعوا الی ابیکم شما بازگردید بسوی پدر خود فقولوا یا ابانا پس بگوئید ای پدر ما ان ابنک
بدرستی که پسر تو بنیامین سرق ه دزدی کرد وما شهدنا و گواهی نمیدهیم ما الا بما علمنا مگر بآنچه میدانیم که صاع ملک از بار او بیرون آمد وکنا
و نبودیم ما للغیب مر باطن حال را حافظین ه نگاه دارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر او خبر نداریم که فی الواقع بر وی تهمت کردند و صاع را
در بار او نهادند یا خود او مباشر بود واسئل القریة التی و بپرس از اهل آن دهی که کنا فیها بودیم ما در آن یعنی مصر مراد آن است که
از مصریان بپرس والعیر التی و از آن کاروان نیز سوال کن که اقبلنا فیها روی نهاده بودیم از مصر بکنعان در میان کاروان و آن جمعی کنعانیان
بودند از همسایگان یعقوب علیه السلام وانا لصادقون ه و بدرستی که ما راستگویانیم فرزندان یعقوب علیه السلام بحکم روبیل یا یهودا روی بکنعان
نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند قال گفت یعقوب علیه السلام بل سولت لکم بلکه آراسته است برای شما
انفسکم امرا نفسهای شما کاری را که خواسته اید و باهم قرار داده اید و اگر نه ملک چه میداند که جزای سارق استرقاق است فصبر جمیل پس برمن است
شکیبائی نیکو عسی الله امید است ان یاتینی که خدای بیارد بهم جمیعا همه ایشان را بمن یعنی یوسف و بنیامین و آن برادر دیگر را که در مصر است انه
هو العلیم بدرستی که او داناست بحال من الحکیم راست کار است در آنچه میکند پس یعقوب علیه السلام از نهایت ملال توجه به بیت الاحزان فرمود
وتولی عنهم و روی بگردانید از فرزندان خود وقال یا اسفی و گفت ای اندوه من علی یوسف بر فراق یوسف علیه السلام صاحب کشاف
آورده که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از جبرئیل علیه السلام پرسید که وجد یعقوب علیه السلام و حزن او بچه مرتبه بود در فراق یوسف علیه السلام
جبرئیل علیه السلام فرمود که برابر هفتاد مادر پسر مرده حضرت علیه السلام فرمود که او را چه مقدار مزد دادند گفت مزد صد شهید آری هیچکس در آتش مفارقت آن
برابر یعقوب علیه السلام نسوخت که چهل سال و بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف علیه السلام تا زمان وصال او چشم یعقوب علیه السلام از گریه
خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه پشت مبارک وی خمیدگی گرفت وابیضت و سفید شد عیناه ه هر دو چشم او من الحزن از اندوه فهو کظیم
پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و ظاهر نمیکرد بیت دردیست درین سینه که گفتن نتوانم ⁝ وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم
اما چون فرزندان فریاد یا اسفی شنیده اضطراب پدر را مشاهده نمودند قالوا گفتند تالله تفتؤ بخدای که همیشه باشی و بناله و زاری تذکر یوسف
یاد کنی یوسف را حتی تکون حرضا تا وقتیکه بیماری شوی بیماری مشرف بر موت او تکون من الهالکین یا باشی از جمله هلاک شدگان قال
گفت یعقوب علیه السلام ای فرزندان من انما اشکوا جز این نیست که شکایت میکنم بثی وحزنی غم و اندوه خود را الی الله بخدای نه بشما و بغیر شما

برا که کس یکسان و چاره کن بیچارگان وست نظم حاجتی را که از تو میجویم ⁝ با کسی نیز که با تو میگویم ⁝ رازکه گم بخلق خوار نشوم ⁝ با تو گویم و بزرگوار
شوم ⁝ در بعضی تفاسیر است که چون یعقوب علیه السلام گفت انما اشکوا بثی وحزنی الی الله حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت
و جلال من که اگر یوسف و بنیامین مرده بودندی باین ناله که تو کردی من ایشان را زنده ساخته بتو باز رسانیدمی و این مژده بود که یعقوب علیه السلام گفت
واعلم من الله ما لا تعلمون ه و من میدانم از وحی خدای آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف علیه السلام و رسیدن وی بمن گویند روزی ملک الموت
بزیارت وی آمده بود یعقوب علیه السلام بر وی سوگند داد که روح یوسف را قبض کرده گفت نی یعقوب بدان امیدواری گفت یا بنی اذهبوا ای پسران
من بروید فتحسسوا پس تفحص کنید من یوسف واخیه از حال یوسف و برادر او ولا تایئسوا و نومید مباشید من روح الله از رحمت و فضل خدا
انه لا ییئس بدرستی که نومید نشوند من روح الله از رحمت و فرج خدای تعالی الا القوم الکافرون مگر گروه ناگرویدگان پس یعقوب علیه السلام
نامه نوشت برین وجه که از یعقوب اسرائیل الله ابن اسحاق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد ما آن اهل بیتیم که بلا موکل گردانیده اند جد من
ابراهیم را دست و پای بر بسته در آتش نمرود افکندند حق سبحانه او را نجات داد و پدرم اسحاق را کارد بر حلق نهادند خدای تعالی برای او فدا فرستاد و مرا پسری بود
دوسترین فرزندان من برادران او بصحرا بردند و پیراهن خون آلوده بمن آورده گفتند او را گرگ خورد و من در فراق او چندان گریسته ام که چشم سفید شده او را
برادر اعیانی بود که من بروی تسلی داشتم تو او را بدزدی گرفته نگاه داشته و ما نه از آن خاندانیم که دزدی کنیم یا از ما دزدی برآید اگر این فرزند را بمن فرستی فبها و الا بر تو
دعائی کنم که اثر آن بفرزند هفتمین تو برسد والسلام پس نامه را بفرزندان داد و اندک بضاعتی از پشم و روغن و پنیر و امثال آن ترتیب داده ایشان را بمصر فرستاد
و ایشان بمصر آمده برادری را که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق برادر روی بدرگاه یوسف علیه السلام نهادند فلما دخلوا علیه ه پس آنگاه که درآمدند
برادران یوسف علیه السلام بر وی قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز مسنا رسیده است ما را واهلنا الضر و کسان ما را سختی و بینوائی در تنگی
وجئنا ببضاعة و آورده ایم بضاعتی چند مزجاة اندک و بی اعتبار فاوف لنا الکیل پس تمام کن برای ما کیل را وتصدق علینا
و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت ما یا زیادت از بهای متاع ما ان الله بدرستی که خدای تعالی یجزی المتصدقین پاداش دهد به نیکوئی آنها را که از
روی تفضل تصدق مینمایند آنگه نامه یعقوب علیه السلام بر گوشه تخت نهادند چون یوسف علیه السلام نامه را بخواند گریه بر وی غلبه کرد و عنان تمالک از دست
رفته قال گفت ای برادران هل علمتم آیا میدانید ما فعلتم آنچه کردید بیوسف واخیه بیوسف و برادر او بر سبیل اجمال گفت نه از روی تفصیل چون
ایشان با یوسف ظاهر است و با بنیامین آنست که او را خوار و بی اعتبار میداشتند تا مرتبه که با هیچیک سخن نمیگفتی الا از روی عجز و مذلت پس یوسف علیه السلام
فرمود که آیا شما دانسته اید قبح آنرا که با یوسف علیه السلام و برادر آن کردید و آیا از آن توبه فرموده اید اذ انتم جاهلون چه آن وقت شما نادان بودید یعنی کودک
و شوخ و حسود یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس کردید یوسف علیه السلام این سخن از روی مناصحت گفت نه بر وجه معاتبت آنگه نقاب
برافکند و تاج از سر برداشت چون ایشان را نظر بران شکل و شمایل افتاد قالوا گفتند ائنک لانت یوسف استفهام تقریرست یعنی البته توئی یوسف
علیه السلام که این جمال و کمال دیگری را نیست بیت که دارد از همه خوبان رخ چنین که تو داری ⁝ تبارک الله ازین روی نازنین که تو داری ⁝ قال انا یوسف
وهذا اخی گفت من یوسفم و این برادر من بنیامین است قد من الله بدرستی که منت نهاد خدای علینا بر ما بسلامت و کرامت انه من یتق
بدرستی که هر که بترسد از خدای ویصبر و صبر کند بر طاعت یا اجتناب از معصیت فان الله پس بتحقیق خدای لا یضیع ضایع نکند اجر المحسنین
مزد نیکوکاران را وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه محسن آن است که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران یوسف علیه السلام را بشناختند روی
به تخت در آورده خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف علیه السلام از تخت فرود آمده ایشان را در کنار گرفت قالوا تالله گفتند بخدای سوگند که بحسن
صورت و کمال سیرت لقد آثرک الله هر آینه برگزید خدای تعالی علینا بر ما وان کنا و بدرستی که ما هستیم لخاطئین گناهکاران بدان عملها
که کرده ایم قال گفت یوسف علیه السلام در جواب ایشان لا تثریب هیچ سرزنش نیست علیکم الیوم بر شما امروز من دیگر باره هرگز گناه شما بر رو
شما نیارم یغفر الله لکم بیامرزد خدای مر شما را که اعتراف کردید بگناه وهو ارحم الراحمین ه و او بخشنده ترین بخشندگان است بیت
باهی بسوزد جهانی گناه ⁝ باشکی بشوید درون سیاه ⁝ بدرماندگان تخت شاهی دهد ⁝ بدرماندگان هر چه خواهی دهد ⁝ پس بنوازش بزرگانه دل برادران

تازه ساخت بکار پدر دل افکار پدر رحمت و گفت اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَٰذَا ببرید این پیراهن مرا و آن قمیص خلیل بود که جبرئیل علیه السلام در قعر چاه بوی
پوشانیده و وحی بدو رسیده بود که آنرا بکنعان فرستد فرمود که ببرید فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي پس بیفکنید آنرا بر روی پدر من يَأْتِ بَصِيرًا تا باز گردد
بینائی او چشمش بکمال و باز رود وَأْتُونِي و بیائید بمن بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ همه کسان خود از احفاد و خدم آورده اند که یهودا گفت ای یوسف
علیه السلام پیراهن خون آلوده پیش پدر من برده ام این پیراهن بمن حواله کن که ببرم که شاید فرح این قمیص تدارک حزن آن قمیص کند یوسف علیه السلام پیراهن بوی
داد و اسباب راه بجهت پدر و متعلقان مهیا ساخته به برادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمده همراه برادران متوجه کنعان گشت وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ ربع
و آنوقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر بفضای صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه تعالی دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف علیه السلام
بمشام یعقوب علیه السلام رسانید قَالَ أَبُوهُمْ گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان او إِنِّي لَأَجِدُ بدرستی که من مییابم رِيحَ يُوسُفَ
بوی یوسف علیه السلام را لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ ه اگر شما به نقصان عقل مرا نسبت نکنید و نگوئید که پیر شده و بسن خرافت رسیده قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ
گفتند آنها که حاضر بودند بخدای بدرستی که تو هنوز لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ه هر آینه در همان حیرت قدیمی که در افراط محبت یوسف علیه السلام از بسیاری گریه
و توقع ملاقات وی بعد از چهل سال یا هشتاد سال فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ پس آن هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آورده اند که یهودا با برادران
نه ایستاده و پای برهنه و سر برهنه آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزد پدر آمده أَلْقَاهُ بیفکند پیراهن یوسف علیه السلام را عَلَىٰ وَجْهِهِ بر روی پدر
فَارْتَدَّ بَصِيرًا پس بازگشت بینا و با احفاد خود قَالَ گفت أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نگفتم شما را إِنِّي أَعْلَمُ که من میدانم مِنَ اللَّهِ از الهام خدای
مَا لَا تَعْلَمُونَ ه آنچه شما ندانید و آن حیات یوسف علیه السلام بود و پیوستگی میان من و او پس تهیه راه نمود و هر که در ایشان پیوسته بود از ذکور
و اناث متوجه شدند و برادران دیگر رسیده بر دست و پای پدر افتاده قَالُوا گفتند يَا أَبَانَا ای پدر ما اسْتَغْفِرْ لَنَا آمرزش طلب برای ما از خدای
ذُنُوبَنَا گناهان ما را إِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم ما خَاطِئِينَ ه گناهکاران قَالَ گفت یعقوب علیه السلام سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ زود باشد که
آمرزش خواهیم برای شما رَبِّي از پروردگار خود إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستی که او آمرزنده تائبان است بجود ذنوب الرَّحِيمُ ه مهربان است بر بندگان گفته اند که
تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنه اجابت دعوات است یا خواست که بداند که یوسف علیه السلام از ایشان عفو کرده یا نی و صحیح آنست
که تاخیر کرد تا وقتیکه بمصر رسید شب برخاسته بنماز و بعد از تهجد روی بقبله بایستاد و یوسف علیه السلام در قفای خود بداشت و برادران از عقب او
و آنحضرت دعا کرد و فرزندان آمین گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود والقصه چون یعقوب علیه السلام نزدیک مصر رسید یوسف علیه السلام با ملک ریان
و تمامی اشراف مصر با لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمدند و یعقوب علیه السلام با فرزندان بر بالای تلی بر آمده تفرج آن لشکر و آراستگی میکرد
و تعجب مینمود جبرئیل علیه السلام فرود آمد و یعقوب علیه السلام را گفت ازین لشکر و تجمل عجب میداری ببالای نگر که جنود ملک از زمین تا به فلک
آمده بشادی تو مبتهج و مسرور اند چنانچه درین مدت از اندوه تو محزون و رنجور بودند پس یوسف علیه السلام چون پدر را دید از مرکب فرود آمده خواست
که سلام کند جبرئیل علیه السلام گفت بگذار تا پدر ترا سلام کند در خبر است که یعقوب علیه السلام نیز پیاده شد و چون چشمش بر جمال یوسف علیه السلام
افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان و هر دو دستها را بگردن یکدیگر آورده از شادی میگریستند نظم چه خوش حالیست روی
دوست دیدن :: پس از عمری بیکدیگر رسیدن :: شراب خوشدلی را نوش کردن :: بشادی دست در آغوش کردن :: بکام
دل زمانی آرمیدن :: بهم گفتن سخن و ز هم شنیدن :: ز دلبر حال هجر آغاز کردن :: ز عاشق دفتر غم باز کردن :: پس در نزدیکی مصر
موضعی بود از آن یوسف علیه السلام و قصری رفیع در آنجا ساخته بودند یوسف علیه السلام در آنجا نزول فرمود فَلَمَّا دَخَلُوا پس آنهنگام که
در آمدند عَلَىٰ يُوسُفَ بر یوسف علیه السلام در آن منزل آوَىٰ إِلَيْهِ جای داد و ضم کرد بخود أَبَوَيْهِ پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود
و دیگر بار پدر را در کنار گرفت و خاله را پرستش فرمود و برادرزادگان را نوازش نمود وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ و گفت در آئید بمصر
إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ اگر خواهد خدای ایمن باشید از قحط و غلا و ... داخل است در امن ... چون بمصر آمدند ایشان
بمنزل خود فرود آورد وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ و بر داشت پدر و خاله خود را یعنی بالا برد عَلَى الْعَرْشِ بر تخت خود وَخَرُّوا و بر روی در افتادند پدر و خاله و برادران

له

لَهُ مر او را سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنان بودند و تحیت تعظیم ایشان در آن زمان سجده بود و یوسف علیه السلام که آن حال مشاهده نمود اظهار مسرت بهجت
فرمود وَقَالَ و گفت یوسف علیه السلام يَا أَبَتِ ای پدر من هَٰذَا این سجده کردن شما مرا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ تعبیر خوابیست که دیدم مِنْ قَبْلُ
پیش ازین در ایام صبا قَدْ جَعَلَهَا بدرستی که گردانید او را رَبِّي حَقًّا پروردگار من راست وَقَدْ أَحْسَنَ بِي و بدرستی که نکوئی کرده است بمن
آفریدگار من إِذْ أَخْرَجَنِي چون بیرون آورد مرا مِنَ السِّجْنِ از زندان ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند وَجَاءَ بِكُمْ و آورد شما را مِنَ الْبَدْوِ
از بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین از ولایت شام که یعقوب علیه السلام در انجا نشستی و آن نزدیک کنعان بود و یوسف علیه السلام جهت
شکر نعمت فرمود که حق سبحانه مرا از زندان به تخت رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا با یکدیگر نشستیم مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ
از پس آنکه فساد کرد شیطان و مخالفت افکند بَيْنِي میان من وَبَيْنَ إِخْوَتِي و میان برادران من إِنَّ رَبِّي بدرستی که پروردگار من لَطِيفٌ
رساننده نیکی است لِمَا يَشَاءُ هر کرا خواهد إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ ه بتحقیق او ست دانا به وجوه تدبیرات الْحَكِيمُ ه محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات
در لطایف آورده است چون بیست و چهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب علیه السلام را وفات رسید و بعد از بیست و سه سال دیگر یوسف علیه السلام
پدر را در واقعه دید که میگوید که ای یوسف بغایت مشتاق لقای توام بشتاب تا سه روز دیگر نزد من آئی یوسف علیه السلام از خواب بیدار گشت و اخوان را
طلبیده وصیتها کرد و یهودا را ولی عهد خود ساخته فرزندان را بدو سپرد و بطریق مناجات گفت رَبِّ ای پروردگار من قَدْ آتَيْتَنِي بدرستی که دادی
مرا مِنَ الْمُلْكِ پادشاهی و مملکت داری وَعَلَّمْتَنِي و بیاموختی مرا مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
ای پدید آرنده و آفریننده آسمانها و زمینها أَنْتَ وَلِيِّي توئی یار من و متولی کار من فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ج در این سرای و در آن سرای تَوَفَّنِي
ببر مرا مُسْلِمًا در حالتی که گردن نهاده باشم امر ترا یعنی مسلمان ببر وَأَلْحِقْنِي و در رسان مرا بِالصَّالِحِينَ ه بپدران شایسته من آورده اند
که بعد سه روز از واقعه که دیده بود بروضه وصال رحلت فرمود و حضرت حقایق پناهی در قصه یوسف و زلیخا که لباس نظم دلپذیر پوشانیده و تحریر بعضی ابیات
درین اوراق اتفاق افتاده وفات یوسف علیه السلام برین نمط ذکر میفرماید نظم بکف جبریل حاضر داشت سیبی :: که باغ خلد از آن میداشت
زیبی :: چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد :: روان آن سیب را بوئید و جان داد :: بلی زان نکهت باغ بقا یافت :: از آن نکهت بسوی باغ بشتافت
ذَٰلِكَ آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف علیه السلام مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب است که ما بجهت ظهور دلائل اعجاز نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی میکنیم
آنرا بتو وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و تو نبودی نزدیک برادران یوسف إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ آن هنگام که جمع کردند رایهای خود را بر افکندن یوسف
علیه السلام بچاه وَهُمْ يَمْكُرُونَ و ایشان مکر میکردند با یعقوب و یوسف علیه السلام و چون تو آنجا نبوده و مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده و خبر میدهی
چنانچه بوده پس دلیل واضح است بر آنکه بوحی الهی دانسته وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ و نیستند اکثر مردمان وَلَوْ حَرَصْتَ و اگرچه حرص میورزی بر ایمان ایشان
بِمُؤْمِنِينَ گروندگان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر و فساد وَمَا تَسْأَلُهُمْ و نمیخواهی تو از ایشان عَلَيْهِ بر تبلیغ و ادای احکام یا بر خواندن
قصص قرآنی مِنْ أَجْرٍ مزدی چنانچه قصه گویان مزد میخواهند إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی از خدای لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را و نه
تنها مشرکان مکه که از معجزه تو روی بر میگردانند وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ و بسا نشانهای قدرت و دلایل واله بر وجود صانع و حکمت او فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها که آن معاندان يَمُرُّونَ عَلَيْهَا میگذرند بر آن وَهُمْ عَنْهَا و ایشان از آن آیتها مُعْرِضُونَ ه روی گردانند
کانند نه در آن فکرت کنند و نه از آن عبرت گیرند وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ و نگروید بیشترین ایشان بِاللَّهِ بخدای تعالی إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ
مگر ایشان که شرک آرندگان باشند گویند مراد ازین گروه کفار مکه اند که گفتند ربنا الله و از پی در آوردند که الملائکة بنات الله یا یهود که
آوردند بخدای و گفتند عزیر ابن الله یا نصاری که بخدای گرویدند و گفتند المسیح ابن الله أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند مشرکان أَنْ تَأْتِيَهُمْ از آنکه بیاید
بدیشان غَاشِيَةٌ عقوبتی پوشنده یعنی فرو گیرنده ایشانرا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ از عذاب خدای أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بدیشان قیامت
بَغْتَةً ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ه و ایشان ندانند آمدن آنرا و کار سازی نکرده باشند قُلْ بگو ای محمد هَٰذِهِ این دعوت بتوحید
سَبِيلِي راه من است و برین راه ثابتم أَدْعُو إِلَى اللَّهِ میخوانم خلق را بخدای عَلَىٰ بَصِيرَةٍ بر بینائی هویدا و حجتی روشن أَنَا تاکید ضمیر

است در راه عوا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ومیخوانند بخدای هرکه پیروی کرده است مرا وَسُبْحَانَ اللهِ و پاکست خدای از شرکی که شما او را بدان وصف میکنید وَمَا اَنَا
مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ از شرک آرنده کان امام زاهدی آورده که کافران گفتند خدای از فرشتگان است چرا آدمی را برسالت فرستاد هر آینه ملایکه را فرستادی حق سبحانه
فرمود وَمَا اَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو برسالت اِلَّا رِجَالًا مگر مردمان را که نُوْحِيْ اِلَيْهِمْ وحی فرستاده شد بدیشان و حقیقة وحی
میخوانند یعنی ما وحی فرستادیم بسوی ایشان مِنْ اَهْلِ الْقُرٰى از اهل شهرها و دیهها و وسیط از امام حسن بصری رح نقل میکند که حق تعالی هرگز پیغمبری کلی
نفرستاده از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و در باب سجاح که زنی کاهنه که دعوی نبوت میکرد و گفته اند شعر اصبحت نبیتنا انثی نطوف بها : و لم تزل
انبیاء الله ذکرانا : اَفَلَمْ يَسِيْرُوْا آیا سیر نمیکنند کافران فِي الْاَرْضِ در زمین شام و یمن و بر دیار عاد و ثمود میگذرند یعنی باید که بگذرند تا
پس به بینند نظر عبرت كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِيْنَ آخر کار آنان که از منکران و مکذبان بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان پس ایشان بند
بر داشته از تکذیب پیغمبر و قرآن حذر کنند وَلَدَارُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمتها وَخَيْرٌ بهتر است از لذت فانیه دنیا :
لِلَّذِيْنَ اتَّقَوْا مر آنان را که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهتر است بیت
چه نسبت جاه شغلی به نزهتگاه روحانی : چه ماند گلخن تیره بگلشنهای سلطانی : پس باید که معاندان زمان تو به تمادی ایام حیات و دولت خود
مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم حَتّٰى اِذَا اسْتَيْئَسَ الرُّسُلُ تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان وَظَنُّوْا اَنَّهُمْ و گمان
بردند رسولان که ایشان قَدْ كُذِبُوْا بدرستیکه مکذوب شدند یعنی کفار بوعدهٔ ایمان با ایشان دروغ گفتند یا گمان بردند کافران که رسل با ایشان دروغ
میگویند در وعده و وعید جَاءَهُمْ نَصْرُنَا آمد به پیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بر آن قوم فرود آمد فَنُجِّيَ پس رهانیده شد مَنْ نَّشَاۤءُ هر که را خواهیم
یعنی پیغمبر و متابعان وَلَا يُرَدُّ و باز گردانیده نشود بَاْسُنَا عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِيْنَ از گروه کافران یعنی و قتیکه بدیشان فرود آید لَقَدْ كَانَ
بدرستی که هست فِيْ قَصَصِهِمْ در قصهٔ انبیا و امم ایشان یا در قصهٔ یوسف علیه السلام و برادران ایشان عِبْرَةٌ اعتباری و پندی لِّاُولِي الْاَلْبَابِ
مر خداوندان عقول خالصه را سلمی رح از جعفر صادق رض نقل میکند که مراد از اولو الالباب ارباب اسرار اند پس اعتبار از بن قصه ها ارباب اسرار را باشد و حقایق
کلام در آینهٔ دل بیغل ایشان روی نماید بیت دلی در باید اسرار معانی : که روشن شد بنور جاودانی : مَا كَانَ نیست قرآن حَدِيْثًا يُّفْتَرٰى
سخنی که بر بافته باشند وَّلٰكِنْ و لیکن هست تَصْدِيْقَ الَّذِيْ تصدیق آن چیزیکه بوده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی از کتب الٰهی یعنی مصدق و موافق
آن است در راستی و درستی وَتَفْصِيْلَ كُلِّ شَيْءٍ و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشد در دین و دنیا وَّهُدًى و راه نماینده است مر سالکان را
وَّرَحْمَةً و بخشش است لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ مر گروهی را که بگروند بتوحید خدا و نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و علی آله وصحبه اجمعین

	سورة الرعد ثلث		واربعون آية مكية	

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الٓمّٓرٰ حروف مقطعه مختصر اند از کلماتی که دلالت بر صفات الٰهی کنند چنانچه در المرکفته اند که الف آلای اوست و لام لطف بی منتهای او و میم
ملک بی زوال او و را رافت بکمال او و قولی آنست که بعضی از آن دلالت بر اسمای الٰهی دارد و برخی بر افعال او چنانچه در المر معنی انا الله اعلم و اری تِلْكَ این آیات
اٰيٰتُ الْكِتٰبِ آیات قرآن است وَالَّذِيْٓ اُنْزِلَ و آنچه فرو فرستاده شده است اِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راست
است چنگ در آن زن و بدان عمل کن وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لَا يُؤْمِنُوْنَ منکر و اند بدان جهت عدم تفکر در معانی آن
اَللّٰهُ خدای الَّذِيْ رَفَعَ السَّمٰوٰتِ آنست که بر داشت آسمانها را یعنی بیافرید و بر داشته بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستونی که بران قایم باشد تَرَوْنَهَا
می بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون و گفته اند بر داشته است آسمانها را بی ستون که شما می بینید پس لازم می آید که ستون هست و لیکن مرئی شما نیست و آن قدرت
است که آسمان بدان مرفوع می باشد و در فواید السلوک آورده که حضرت باری تعالی سقوف عالیه و سطوح مرتفعهٔ سموات را بی قائمه که ادراک تو بدید
نمود بر افراشت و بی ستونی که مشاهده توانید فرمود بلند بر داشت یعنی ستونی هست اما مخفی است و قائمه موجود است و لیکن غیر مرئی است و آن عدل

عدالت تواند بود که بالعدل قامت السموات والارض یعنی آسمان و زمین بعدل بر پا هستند نظم آسمان و زمین ز عدل بپاست : حق ز نشانهای بی عدل
نه رهست : گر نباشد ستون خیمه بجای : کی بود خیمه بیستون بر پای : ثُمَّ اسْتَوٰى پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بآفریدن عرش یا مستولی باشد بر
با قتدار و نفاذ حکم یا عرش ملک باشد و او قصد فرمود بآن بحفظ و تدبیر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد با آنچه خواست
از حرکات ایشان بر مدی معین كُلٌّ هر یکی از ایشان يَّجْرِيْ میرود و حرکت میکند لِاَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتیکه نام برده شده یعنی مدتی معین که دور خود را
با تمام رساند یا جریان دارد تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت يُدَبِّرُ الْاَمْرَ تدبیر میکند خدای کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال
و اعزاز و احیا و اماتت يُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد با امر و نهی یا احداث دلائل قدرت میکند یکی بعد از دیگری
لَعَلَّكُمْ شاید که شما بِلِقَاۤءِ رَبِّكُمْ بدیدار پروردگار خود یعنی بدین جزای که خواهد داد در قیامت تُوْقِنُوْنَ بی گمان گردید و بدانید که هر که قادر است
بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا وَهُوَ الَّذِيْ مَدَّ الْاَرْضَ و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسط کرد بطول و عرض تا منقلب
حیوانات باشد وَجَعَلَ فِيْهَا و بیافرید در آن رَوَاسِيَ کوههای محکم یا بر جاینکه میخ زمین بود وَاَنْهٰرًا و پیدا کرد در زمین جویهای آب روان
وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ و از همه میوها جَعَلَ فِيْهَا بیافرید در زمین زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ دو صنف مثلا سرخ و زرد و سیاه و سفید و خرد و بزرگ
و ترش و شیرین و حار و بارد و بری و بوستانی و خشک و تر و امثال آن اثنین تاکید زوجین است کما هو داب العرب في کلامهم يُغْشِي
الَّيْلَ النَّهَارَ می پوشاند و در میکشاند شب را بر روز تا هوا بعد از آنکه روشن بوده تاریک می شود و از اینجا در میتوان یافت تغشیه روز نیز در شب یا هوا
بعد از تیرگی روشن گردد از آن است اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستی که درین آیات آثار قدرت که مذکور شد لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهای روشن است لِّقَوْمٍ
يَّتَفَكَّرُوْنَ مر گروهی را که تفکر کنند در ان و دانند که تکون این اشیا و تخصیص این هر یک بچیزی دلیل است بر وجود صانع حکیم وَفِي الْاَرْضِ
و در زمین قِطَعٌ مُّتَجٰوِرٰتٌ پارها است پیوسته بیکدیگر این نیز یکی از دلائل قدرت است که قطعهای زمین بر یکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت است
و برخی شوره زار و قدری ریگ آمیز و قطعه سنگستان وَّجَنّٰتٌ و دیگر در زمین بوستانهاست مِّنْ اَعْنَابٍ از انگور بسیار وَّزَرْعٌ و کشتها وَّنَخِيْلٌ
و خرما بنان صِنْوَانٌ چند شاخ از یک اصل رسته وَّغَيْرُ صِنْوَانٍ و نه چنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته يُّسْقٰى بِمَاۤءٍ وَّاحِدٍ
آب داده می شوند این همه اشجار جز روع بیک آب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا و تفضیل میدهیم بعضی را از ان عَلٰى بَعْضٍ بر بعضی دیگر فِي الْاُكُلِ در میوها
بحسب شکل و لون و مزه و طعم اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستی که درین چه ذکر کرده شد لَاٰيٰتٍ هر آینه دلالتهای واضح است لِّقَوْمٍ يَّعْقِلُوْنَ مر گروهی را
که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف میوها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند نمی تواند بود الا بارادت قادر مختار در تبیان آورده که این مثل
بنی آدم است در اختلاف الوان و اشکال و هیئات و اصوات و اخلاق و طباع با وجود آنکه پدر و مادر همه یکی است در مدارک گفته که مثل اختلاف
قلوب است در آثار و انوار و اسرار هر دلی را صفتی و هر صفتی را نتیجه ولی باشد موصوف با نکار و استکبار که قلوبهم منکرة و هم مستکبرون و بازدلی نور
آرمیده بذکر پروردگار که وتطمئن قلوبهم بذکر الله مصرع به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا : وَاِنْ تَعْجَبْ و اگر عجب میداری ای محمد از نا
گرویدن کافران بدلایل وحدت فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ پس شگفتست قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان که می گویند ءَاِذَا
كُنَّا تُرٰبًا آیا آن وقت که ما باشیم خاک یعنی بعد از مرگ که ما خاک شده باشیم ءَاِنَّا آیا ما لَفِيْ خَلْقٍ جَدِيْدٍ باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده
گردانند و محل تعجب آنست که ایشان خدای را خالق آسمان و زمین میدانستند بعد از آنکه هیچ اثر از آنها نبود و هیچ فکری منکر دند که هر که بر ابدا قادر باشد
بر اعاده نیز قادر تواند بود شعر آنکه پیدا ساختن کارش بود : زندگی دادن چه دشوارش بود : اُولٰۤئِكَ الَّذِيْنَ آن گروه آنانند که
ایشان كَفَرُوْا بِرَبِّهِمْ نگرویدند به پروردگار خود بجهت نا گرویدن ایشان بقدرت بحشر و نشر وَاُولٰۤئِكَ الْاَغْلٰلُ و آن گروه اند که غلها فِيْۤ اَعْنَاقِهِمْ
در گردنهای ایشانست یعنی مقید اند با غلال ضلال و ایشان را امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند و علامت کفار دوزخ
این باشد وَاُولٰۤئِكَ و آن گروه اَصْحٰبُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيْهَا ایشان در آن خٰلِدُوْنَ جاوید باشند در خبر است که چون حضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام کفار را وعید عذاب کرد و تخویف و تهدید نمود نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزا حق سبحانه

میفرماید که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و طلب تعجیل میکنند از تو بِالسَّيِّئَةِ بعقوبتی که خدای ایشان را مقدر کرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از عاقبت حق سبحانه
عذاب استیصال را ازین امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آنحضرت علیه السلام را تاخیر فرموده تا روز قیامت افکنده و آن تاخیر حسنه است و این
استعجال سیئه و کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان بتاخیر آن و عجب است از ایشان که عذاب میطلبند وَقَدْ خَلَتْ و حال آنکه
گذشته است مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان دانسته اند پس چرا بدان اعتبار نمیکردند و برای خود
مثل این میطلبند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است لِلنَّاسِ برای مردمان یعنی کافران اگر ایمان آرند و توبه
کنند خدای تعالی بیامرزد ایشان را عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ با وجود ظلمی که داشته اند یعنی کفر چه ایمان هادم جرایم زمان کفر است وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو
لَشَدِيدُ الْعِقَابِ هر آینه سخت عقوبت است بر کافران که اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند دو مغفرت است بر مومن بتوبه و استغفار و سخت
عقوبت است بر کافران بانکار و استکبار محققان بر آنند که تمهید قواعد خوف و رجا درین آیت است میفرماید که آمرزنده است تا از رحمت او نا امید نشوند و عقوبت
کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق تعالی نبودی همه کس تکیه بر عفو
کرده از عمل باز ماندی بیت ز رحمت می برس تا غافل نگردی ؛ مشو نومید تا بد دل نگردی وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا
أُنْزِلَ چرا فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما میطلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی علیه السلام حق تعالی میفرماید
که ای محمد إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست که بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین بلاغ است و بس در اظهار آیات چه حاجت وَلِكُلِّ
قَوْمٍ هَادٍ و مر هر گروهی را راه نماینده است یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزه درصورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی علیه السلام
و طب در وقت عیسی علیه السلام پس معجزه موسی و عیسی علیه السلام که شما میطلبید اختصاص بزمان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما غالب است قوی ترین
معجزه من قرآن است فاتوا بسورة من مثله اللَّهُ يَعْلَمُ خدای میداند مَا تَحْمِلُ آنچه بر میدارد كُلُّ أُنْثَىٰ هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید
و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ و داند آنچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه بکاهد در رحم از کودکی که تمام خلقت بیرون نیاید
وَمَا تَزْدَادُ و آنچه زیادت سازد یعنی خدای افزون گرداند در جثه ولد از اعضای زائده و گفته اند مراد از زیادت و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل می باشد
بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهار است نزد امام اعظم رح و در نوادر از امام شافعی رح نقل میکند که در یمن زنی پنج بطن بزاد و در هر بطن پنج فرزند
والله قادر و علی ما یشاء یا مراد مدت حمل است و اقل آن باتفاق شش ماه است و اکثر نزد امام اعظم دو سال است و نزد امام شافعی رح چهار سال است
و پیش امام مالک رح پنج سال وَكُلُّ شَيْءٍ و هر چیزی عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ نزدیک او باندازه است که از آن کم و زیاده نشود عَالِمُ الْغَيْبِ او است
داننده پوشیده از حس وَالشَّهَادَةِ و آشکارا یعنی حاضر بر حواس الْكَبِيرُ بزرگ الْمُتَعَالِ برتر از همه سَوَاءٌ مِنْكُمْ یکسان است از شما در پیش علم او
مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ هر که پوشیده سخنی را در نفس خود وَمَنْ جَهَرَ بِهِ و هر که آشکارا کند آنرا بر دیگری وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ و هر که طلب خفا میکند و می پوشد
عمل خود را بِاللَّيْلِ بشب وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ و هر که ظاهر و آشکارا میکند عمل خود را بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سرا و علانیه برو پوشیده نیست لَهُ
مر خدای راست مُعَقِّبَاتٌ ملائکه پی در پی یا آنکس را که می پوشد و آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگان اند پی اقوال و افعال او روز و شب مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
از پیش روی او وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او يَحْفَظُونَهُ نگاه میدارند مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بفرمان خدای و آنچه ازو صادر میشود می نویسند و ایشانرا برره و کرام الکاتبین
میگویند در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب و اصح و اشهر آنست که دو ملک اند بروز و دو بشب و گفته اند حق سبحانه تعالی فرشتگان آفریده تا بندگان
او را نگاه میدارند از مضار و مکاره در زاد المسیر از کعب الاحبار نقل میکند که اگر خدای ملائکه را موکل آدمیان نکردی هر آینه جنیان ایشان را بربودندی از روی
زمین و گفته اند ضمیر یحفظونه عاید است بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام یعنی مر خدای را فرشتگانند که محافظت آنحضرت علیه الصلوة والسلام میکنند از ضرر اعادی
چنانچه از شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشتند و قصه ایشان رقم ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
لَا يُغَيِّرُ تغییر نمیکند مَا بِقَوْمٍ آنچه بگروهی باشد از عافیت و نعمت حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتیکه آن گروه تغییر دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آنچه در نفسهای ایشان
است یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله سلمی گوید تغییر دهند زبان را از ذکر او و تغییر دهند دلها را از سر و فکر با دامی که ولا با او رهست دارند و غفلت

آرد پس با ایشان متصل بود شعر کرت بود است که ولد از نسل بهان ؛ نگاه دار سر رشته تا نگهدارد ؛ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ و چون خواهد خدای بِقَوْمٍ
سُوءًا بگروهی عذاب و عقوبت و هلاک فَلَا مَرَدَّ لَهُ پس رد کرده نشود مر آنرا یعنی کسی نتواند که آنرا رد کند از خود یا از دیگری وَمَا لَهُمْ و نیست
آنقوم را مِنْ دُونِهِ بجز خدای مِنْ وَالٍ کسی که متولی امور ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند ایشانرا هُوَ الَّذِي او است آنکه يُرِيكُمُ الْبَرْقَ
بنماید شما برق را و آن لمعه ایست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و آن نشانه باران باشد پس خدای تعالی برق را بر شما می نماید خَوْفًا از برای ترس مسافر و کسی
که باران او را ضرر کند وَطَمَعًا و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند وَيُنْشِئُ و بر دارد در هوا السَّحَابَ الثِّقَالَ ابرها که آب گران بار اند وَيُسَبِّحُ
الرَّعْدُ و تسبیح میگوید رعد بِحَمْدِهِ ملتبس بحمد خدا یعنی تسبیح را با تحمید مقترن می سازد و رعد ملکی است موکل بر ابر که سحاب را میراند و برق تازیانه
اوست در حقایق سلمی از ابن عطا نقل میکند که رعد صعقه فرشتگان است و برق آه پر سوز و باران گریه ایشان وَالْمَلَائِكَةُ و تسبیح میگویند جمیع فرشتگان
یا آنها که اعوان رعد اند مِنْ خِيفَتِهِ از ترس خدای وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و فرو میفرستد صاعقه‌ها را از ابر فَيُصِيبُ بِهَا پس میرساند آنرا مَنْ يَشَاءُ
هر کرا میخواهد که بدان هلاک سازد چون اربد بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل با اربد بن ربیعه با اربد بن قیس گفت که بدیدن محمد میرویم
و چون من او را بسخن مشغول کنم تو از عقب وی در آئی و شمشیر بر مقتل وی زن چون بمجلس در آمدند عامر بن طفیل آنحضرت علیه السلام را بسخن مشغول گردانید و بعد
مقالات بسیار گفت که ای محمد برویم و لشکر بسیار جرار از پیاده و سوار بر سر تو آریم این بگفتند و با اربد بیرون آمد حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که اللهم اکفهما بما
شئت پس عامر با اربد گفت که آن همه وصیت کجا رفت و چرا تیغ نزدی اربد گفت که هر گاه اراده تیغ زدن میکردم تو میان من و او حایل میشدی القصه چون
از مدینه بیرون آمدند صاعقه بیامد و اربد را بسوخت و عامر نیز در آن راه به بدترین صورتی بمرد و گویند یهودی بجناب نبوت مآب علیه الصلوة والسلام
آمده گفت یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو از چه چیز است از مروارید یا از زبرجد یا از یاقوت یا از زر سرخ فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه ظاهر شد
و او را بسوخت و حق سبحانه این آیت فرستاد که صاعقه بهر که خواهد فرستد از کافران وَهُمْ يُجَادِلُونَ و ایشان جدال میکنند فِي اللَّهِ در حق او
که او از چه چیز است یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدا را وصف میکند از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ
و خدای تعالی سخت عقوبت است بر مجادلان لَهُ مر خدای راست دَعْوَةُ الْحَقِّ خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا مراد او است سزای آنکه بعبادت
او خوانند یا او راست دعوت مجابه یعنی چون بخوانندش اجابت کند وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانرا که میخوانند مِنْ دُونِهِ بجز وی یعنی بتان را که مشرکان میخوانند
لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ اجابت نمیکنند مر ایشانرا بِشَيْءٍ بچیزی از مرادات إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ مگر چون اجابت کسی که گشاده باشد هر دو کف خود
إِلَى الْمَاءِ بسوی آب یعنی تشنه که بر سر چاهی رسد و با او دلو و رسن نبود و هر دو دست خود را بسوی چاه گشاید و بفریاد و زاری و دعا آب را میطلبد لِيَبْلُغَ
فَاهُ تا بدهن او برسد وَمَا هُوَ و نیست آب بِبَالِغِهِ رسنده بدهن او زیرا که آب جماد است و آگاه نیست بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت او و بجای
طبع نمیتواند که از مرکز محیط حرکت کند و اصنام نیز بنسبت با عابدان خود همین حال دارند وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نیست خواندن کافران مر بتان را
إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در گمراهی و بطلان و نا امیدی و ضایع بودن وَلِلَّهِ يَسْجُدُ و مر خدا را سجده کند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانها است وَالْأَرْضِ
و هر که در زمین است طَوْعًا از روی فرمان برداری مراد مومنان اند که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده کنند وَكَرْهًا و از روی کراهت و ناخواهندگی
مراد کافران اند که در وقت شدت محنت بضرورت سجده کنند وَظِلَالُهُمْ و سجده میکنند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدا را بتبعیت اشخاص بِالْغُدُوِّ
بامداد بسوی مغرب وَالْآصَالِ و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص این دو وقت جهت آنکه امتداد ظل ایشان اظهر باشد این سجده دوم است
از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجود قرآنی میکند این را سجود الظلال و سجود العالم گفته و فرموده که لازم است که بنده
تصدیق کند خدای را درین خبر و سجده آرد و در باب ... هم از سفر ثانی آورده که از اسرار این آیة یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا آنکه او را سایه ایست و آن سایه ساجد
مر حق را و قائم است بعبادت و بر همه حال خواه آن حادث مطیع باشد و خواه عاصی اگر از اهل موافقت است او با ظل خود در آن سجده یکی است و اگر مخالف است
ظل او در آن طاعت نایب مناب او ست و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنها است که لطف ازلی نهال ایمان در زمین دل ایشان نشانده و نفرت
و کراهت در دل عاصیان آنانکه قهر لم یزلی تخم خذلان در مزرعه نفس نافرمان ایشان نشانده شعر بر آن رخمی زند کان بی نیاز است ؛ بر آن

بر هم بندکین دلنوازی ایست : قُلْ بگو ای محمد مَنْ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ کیست آفریدگار آسمانها و زمینها یعنی اگر کافران پرسی که خالق آسمان
و زمین کیست پس جواب دو از قبل ایشان قُلِ اللّٰهُ بگو خداست چه ایشان را ازین جوابی نیست و چون جواب ایشان این خواهد الزام کن ایشان را قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ
بگو آیا فرا گرفتید مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ بجز او بی معبودان که ایشان را دوست دارید یعنی چون میدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را می پرستید
و میگیرید دوستان که ایشان لَا يَمْلِكُونَ نمیتوانند و مالک نیستند لِأَنْفُسِهِمْ برای نفسهای خود نَفْعًا سودی وَلَا ضَرًّا و نه زیانی یعنی برای خود
جر نفعی نمیتوانند و برای دفع ضرر از خود قادر نیستند پس سودی به دیگری چگونه توانند رسانید و بچه نوع زیان از دو باز توانند داشت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي
الْأَعْمَىٰ بگو آیا برابر می باشد نابینا که عابد صنم است وَالْبَصِيرُ و بینا که پرستنده خدای است أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ آیا برابری کند
تاریکیهای شرک و انکار وَالنُّورُ و روشنی توحید و معرفت پروردگار أَمْ جَعَلُوا لِلّٰهِ آیا کافران ساختند برای خدای شُرَكَاءَ خَلَقُوا انبازانی که
بیافریدند كَخَلْقِهِ مانند آفرینش خدای فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ پس متشابه شد آفریده عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی ندانستند که آفریده خدای کدام است و آفریده
شرکای کدام حاصل آنکه ایشان شریکانی گرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشند و کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز می آفرینند چنانچه خدای می
آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه اوست قُلِ اللّٰهُ بگو خدای خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزهاست و شریکی ندارد در آفریدن تا شریک او
باشد در پرستیدن وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ و اوست یگانه در الوهیت غالب بر همه چیز أَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از سحاب یا از جانب آسمان
مَاءً آبی فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ پس رفت رودخانها از آن آب بِقَدَرِهَا باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخردی و بزرگی و تنگی و فراخی بر داشت
باندازه که خدای مقرر کرده که آن سود رساند و زیان نکند فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ پس برداشت این آب روان زَبَدًا رَابِيًا کف بلند را یعنی بر آورد
وَمِمَّا يُوقِدُونَ و بعضی از آنچه کورها نهاده آتش می افروزند مردمان می افروزند عَلَيْهِ فِي النَّارِ بر وی در آتش یعنی میگدازند
از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ از برای طلب پیرایه أَوْ مَتَاعٍ یا برای اوانی و آلات محاربت و ادوات تجارت
زَبَدٌ مِثْلُهُ کفی است مثل آن کف که بر روی آب است كَذٰلِكَ این که ذکر کرده شد يَضْرِبُ اللّٰهُ مثل میزند خدای الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ حق را
و باطل را تشبیه میکند سخن حق را در افاده و ثبات بآبی که جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلزی که برای پیرایه و امتعه منتفع محتاج الیه باشد و قول باطل را
در قلت و سرعت زوال بکفی که بر روی آب است و بر زبر فلزی باشد فَأَمَّا الزَّبَدُ اما کف روی آب و جست بالای فلز فَيَذْهَبُ جُفَاءً
پس برود در حالتیکه مطروح و ساقط باشد وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ و اما آنچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فلزی که خالص باشد فَيَمْكُثُ
فِي الْأَرْضِ پس باند در زمین تا خلق بدان منتفع شوند كَذٰلِكَ همچنین يَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ میزند خدای مثلها برای تعقل و تامل و ازین
آیت علمای تنزیل و ارباب تاویل لطایف بسیار است بعضی بر آنند که مراد ازین آب قرآن است که حیات دل اهل ایمان است و اودیه دلهای مومنان
که فراخور استعداد خود از آن فیض میگیرند و زبد هواجس نفسانی است و وساوس شیطانی و آب صافی منتفع بسخن حق است و اگر کسی را داعیه اطلاع بر بعضی
از حقایق و دقایق این آیت باشد ممکن که در مطالعه همین محل در جواهر التفسیر بدان معانی فائز تواند بود والله الموفق لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا مر آنانرا که اجابت
کنند لِرَبِّهِمْ مر فرمان پروردگار خود را الْحُسْنَىٰ پاداش نیکوست یا مراد از حسنی بهشت است وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ و آنانکه اجابت نکردند مر خدای را
لَوْ أَنَّ لَهُمْ اگر باشد مر ایشان را مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است جَمِيعًا همه آن از نقود و جنس و امتعه و ضیاع وَمِثْلَهُ مَعَهُ و مانند آنها همه دیگر مع
با آن باشد یعنی با نقد که نقود و اقمشه و امتعه دنیا که هست با آن اضافت کنند و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت لَافْتَدَوْا بِهِ هر آینه
فدا کنند آنرا تا از عذاب برهند أُولٰئِكَ آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست سُوءُ الْحِسَابِ بدی شمار یعنی سختی حساب که حسنات ایشان قبول نکنند
و سیئات ایشان بیامرزند وَمَأْوَاهُمْ و بازگشت ایشان جَهَنَّمُ دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بد جایگاه است دوزخ أَفَمَنْ يَعْلَمُ آیا کسی که
میداند أَنَّمَا أُنْزِلَ آنکه فرو فرستاده اند إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راست است یعنی حمزه بن عبد المطلب رض
كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ همچو کسی است که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند یعنی ابوجهل لعنه الله إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیرند بمسموع قرآن
أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقلهای صافی شده از معارضه و مجادله و هم الَّذِينَ يُوفُونَ آنانکه وفا میکنند بِعَهْدِ اللّٰهِ به پیمان خدا که در روز

ع

پیمان بسته اند وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ و نمی شکنند آن پیمان را وَالَّذِينَ يَصِلُونَ و آنانکه پیوند میکنند مَا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ آنچه امر کرده است خدای
بآن أَنْ يُوصَلَ آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم و ایمان بجمیع کتب و رسل یا پهلوی سایر ایشان وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و می ترسند از عذاب پروردگار
خود وَيَخَافُونَ و خوف میکنند سُوءَ الْحِسَابِ سختی حساب وَالَّذِينَ صَبَرُوا و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوای او بر جهاد
ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ از برای طلب پروردگار خویش وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز مفروضه را وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی آنکه واجب بود بدیشان سِرًّا پنهان وَعَلَانِيَةً و آشکارا وَيَدْرَءُونَ و دفع کردند بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ بنیکوی
بدی را یعنی در عوض بدی نیکوئی کردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه
در حدیث آمده که اتبع الحسنة السيئة تمحها بعضی ارباب تحقیق فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند در برابر آنکه ایشان را محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی
از ایشان ببرید در وی پیوستند نظم کم مباش از درخت سایه فکن • هر که سنگت زند ثمر بخشش • از صدف یادگیر نکته حلم • هر که زد بر سرش گهر بخشش
أُولٰئِكَ آن گروه که بدین صفات موصوف اند لَهُمْ مر ایشان راست عُقْبَى الدَّارِ سرانجام نیکو یعنی جزای عمل در دنیا و در عاقبت و آن چه چیز است جَنَّاتُ
عَدْنٍ بوستانها پایدار که همیشه در آن باشند يَدْخُلُونَهَا در آیند در آن وَمَنْ صَلَحَ و در آید هر که شایسته باشد با ایمان و طاعت مِنْ آبَائِهِمْ از پدران
ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ و فرزندان ایشان وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ و فرشتگان در آیند عَلَيْهِمْ بر ایشان مِنْ كُلِّ بَابٍ
از هر دری از درهای منازل ایشان و در عین المعانی آورده که بمقدار شبانروزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند و گویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بشارت است
بر شما بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بِمَا صَبَرْتُمْ بانچه صبر کردید در قوت القلوب آورده که شکیبا بودید بر فقر در دنیا و فقر دوستترین
صفات است نزد خدای چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت پناه علیه السلام بلال را گفت چنان کن که فقیر بخدای رسی نه غنی مصرع کانجا فقر از همه محبوب تر است
فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس نیکست سرانجام آن سرای که ایشان یافتند وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ و آنانکه میشکنند عَهْدَ اللّٰهِ پیمان خدا را که ایشان گرفته اند
مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس محکم کردن آن بعد از اعتراف و قبول وَيَقْطَعُونَ و آنانکه برند مَا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ آنچه خدای فرموده است آن چیز
أَنْ يُوصَلَ آنکه پیوند کنند یعنی صله رحم بجا آرند یا ایمان بهمه پیغمبران و کتابها وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و تباهی در زمین بکفر یا ظلم و معصیت
أُولٰئِكَ آن گروه لَهُمُ اللَّعْنَةُ مر ایشان راست دوری از رحمت وَلَهُمْ و مر ایشان راست سُوءُ الدَّارِ بدی عاقبت در دنیا و آخرت
اللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر کسی که ارادت میکند وَفَرِحُوا و شاد شدند
اهل مکه بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا و آنچه از متاع او بدیشان داده اند وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی این سرای فِي الْآخِرَةِ در جنب آن سرای
إِلَّا مَتَاعٌ مگر برخورداری اندک یا متاعی از امتعه که دوامی و بقائی ندارد چون ادوات شبانه وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند آنانکه کافر شده اند لَوْلَا
أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ آیتی از پروردگار او بران وجه که ما میخواهیم قُلْ إِنَّ اللّٰهَ بگو بدرستی که خدای يُضِلُّ
مَنْ يَشَاءُ گمراه میکند هر کرا خواهد مراد آنها اند که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات یا اگر خواهد با وجود مشهود هزار آیه گمراه سازد وَيَهْدِي إِلَيْهِ
و راه نماید بسوی خود یعنی بمشاهده آیه مَنْ أَنَابَ هر که بازگردد بوی و آنها چه کسانند الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویدند وَتَطْمَئِنُّ و آرام می یابد قُلُوبُهُمْ
دلهای ایشان بِذِكْرِ اللّٰهِ بیاد خدای یعنی چون ذکر خدای شنوند بدان انس گیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا کلام او
که بزرگترین معجزات است و در فصول از ابن عیینه رح نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالت پناه علیه السلام است که دلهای مومنان بدو آرام دارد
أَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ بدانید که بذکر خدای تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آرام می یابد دلهای مومنان مجاهد رح فرموده که مراد اصحاب رسول علیه الصلوة والسلام رضی الله عنهم
در حقایق آورده که آرام دل عوام بتسبیح و ثنا باشد و اطمینان دل خواص بصفات علی و آرام دل علمای ربانی بحقایق اسمای حسنی اما دل موحدان آرام نیابد
الا بمشاهده لقا و هو المقصد الاقصی الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته طُوبَىٰ لَهُمْ زندگانی خوش است
مر ایشانرا وَحُسْنُ مَآبٍ و نیکو بازگشت طوبی بشارت است بشادی و خرمی و راحت و فرح و نعمت و خوشحالی یا نام بهشت است بلغت حبشه و اشهر آنست
که طوبی درختی است در بهشت عدن که بیخ آن در منزل حضرت رسالت پناه علیه السلام و در هیچ غرفه و قصر نباشد که شاخی از طوبی نبود و دو چشمه سلسبیل و کافور

ازین آن عجز باشند كَذٰلِكَ همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم اَرْسَلْنٰكَ فرستادیم ترا فِيْٓ اُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ بسوی امتی که گذشته است مِنْ قَبْلِهَآ اُمَمٌ
پیش از ایشان امتان دیگر لِتَتْلُوَا تا بخوانی عَلَيْهِمُ بر ایشان الَّذِيْٓ اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ آن چیز را که وحی کرده‌ایم بتو یعنی قرآن وَهُمْ يَكْفُرُوْنَ
و حال آنکه ایشان منکر میشوند بِالرَّحْمٰنِ بخدای که رحمن نام اوست مراد مشرکان مکه اند که چون گفتندی ایشانرا که سجده کنید رحمن را قالوا وما الرحمن و در صلح حدیبیه
چون حضرت رسالت پناه علیه السلام مرتضی علی کرم الله وجهه را فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمرو گفت ما ندری ما الرحمن قُلْ هُوَ رَبِّيْ بگو ای محمد
رحمن آفریدگار منست لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر حضرت او عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر وی نه بر غیر او توکل کردم در یاری دادن و مرا
بر شما غالب ساختن وَاِلَيْهِ مَتَابِ و بسوی اوست بازگشت من آورده‌اند که جمعی از قریش گفتندی ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن کوههای اطراف
مکه بردار تا زمین بر ما گشاده گردد و دیگر زمین را بشکاف تا چشمها و جویها پدید آید و زراعت کنیم و قصی ابن کلاب را زنده گردان تا پدران مادر باب تو با ما سخن گویند
آیت آمد وَلَوْ اَنَّ قُرْاٰنًا و اگر کتابی بودی در عالم سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ رانده شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از موضع خود برفتی
اَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْاَرْضُ یا شکافته شدی بدو زمین چون بر وی خواندندی اَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتٰى یا سخن آوردندی از برکت تلاوت آن مردگان هر آینه این
قرآن بودی که غایت است در اعجاز و نهایت است در تذکیر و انذار بَلْ نه چنانست که کافران میگویند بقرآن تو یا بفرمان تو باید که اینها واقع شود
لِلّٰهِ الْاَمْرُ جَمِيْعًا مر خدایراست همه کارها یعنی قدرت بر همه چیزها دارد و هر گاه که بخواهد این آیتها ظاهر گرداند اَفَلَمْ يَايْـَٔسِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا آیا نومید
نشوند آنها که گرویده‌اند یعنی مؤمنان از ایمان ایشان یعنی متعرضان آیات با آنکه دانسته اند اَنْ لَّوْ يَشَاۤءُ اللّٰهُ اگر آنرا که خواهد خدای لَهَدَى النَّاسَ
جَمِيْعًا هر آینه راه نماید همه مردمانرا صاحب کشاف گفته یأس در لغت نخع بمعنی علم است یعنی آیا ندانسته اند مؤمنان که هدایت بمشیت باز بسته است
وَلَا يَزَالُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و همیشه آنانکه کافر شدند تُصِيْبُهُمْ برسد ایشانرا بِمَا صَنَعُوْا بسبب آنچه کرده اند از تکذیب قَارِعَةٌ عذابی کوبنده
و داهیهٔ از بنیاد برکننده اَوْ تَحُلُّ یا فرود آئی تو که محمدی قَرِيْبًا موضعی نزدیک مِّنْ دَارِهِمْ از سرای ایشان یعنی موضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشامت
تکذیب آنحضرت علیه الصلوة والسلام پیوسته در بلا بودندی و سرایای آنحضرت علیه الصلوة والسلام بحوالی ایشان رفته اموال و مواشی ایشانرا غارت کردندی این حق تعالی
فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید حَتّٰى يَاْتِيَ تا وقتیکه بیاید وَعْدُ اللّٰهِ وعدهٔ خدای که موت است یا قیامت یا فتح اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای
لَا يُخْلِفُ الْمِيْعَادَ خلاف نکند وعده را پس برای تسلی آنحضرت علیه السلام میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستی که استهزا کرده اند بِرُسُلٍ بپیغمبران
مِّنْ قَبْلِكَ پیش از تو چنانکه این قوم در حق تو میکنند فَاَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا مر آنانرا که نگرویدند و مدتی ایشانرا بگذاشتم در رحمت
و زن آسانی ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشانرا بعقوبت فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عِقَابِ عقوبت کردن من ایشانرا این سخن بر سبیل تهدید است
اَفَمَنْ هُوَ آیا هر کسی که او باشد قَاۤىِٕمٌ عَلٰى كُلِّ نَفْسٍ نگاهبان بر هر نفسی پاداش دهنده بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کند آن نفس از نیکی و بدی برابر است با کسی
که چنین نباشد یعنی خدای که نگاهدارنده و سازنده کار بنده گانست برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی بتان وَجَعَلُوْا و میسازند کافران
لِلّٰهِ مر خدایرا شُرَكَاۤءَ انبازان یعنی اصنام را که می پرستند قُلْ سَمُّوْهُمْ بگو نام نهید و وصف کنید این شرکا را باسما و اوصافی که لایق ایشان و بنگرید
که امتحان شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نی مراد آنست که حق رحمن و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند و اطلاق هیچیک ازین اسما
بر اصنام نمیتوان کرد اَمْ تُنَبِّـُٔوْنَهٗ بلکه خبر میدهید خدایرا بِمَا لَا يَعْلَمُ بآنچه نمیداند فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی شریک خود را در الوهیت نفی علم از برای نفی
معلوم است اَمْ بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ یا نام می نهید ایشانرا بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیه زنگی بکافور بَلْ زُيِّنَ بلکه آراسته شد
لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا برای آنانکه نگرویدند مَكْرُهُمْ کید و کذب ایشان وَصُدُّوْا و باز داشته اند عَنِ السَّبِيْلِ از راه راست و دین درست وَمَنْ
يُّضْلِلِ اللّٰهُ و هر که فرو گذارد خدای او را در ضلالت افکند فَمَا لَهٗ مِنْ هَادٍ پس نیست او را توفیق دهنده که راه نماید لَهُمْ مر کافرانراست
عَذَابٌ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر و قحط و سایر مصائب وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَشَقُّ و هر آینه عذاب آخرت سخت‌تر
و دشوارتر است بر ایشان وَمَا لَهُمْ و نیست ایشانرا مِّنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ وَّاقٍ نگاهدارنده که نگاه دارد تا معذب نشوند مَثَلُ
الْجَنَّةِ الَّتِيْ از آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشت است که فردای قیامت وُعِدَ الْمُتَّقُوْنَ وعده داده شده اند پرهیزکاران که او را درند

تجری

تَجْرِيْ میرود پیوسته مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویها اُكُلُهَا میوه‌های آن بوستان دَاۤىِٕمٌ همیشه باشد و هرگز
منقطع نشود بخلاف میوه‌های دنیا وَّظِلُّهَا و همچنین سایهٔ او منسوخ نگردد چنانکه سایهٔ دنیا بلکه ممدود باشد و امام قشیری رح فرموده که اهل دنیا امروز در ظل عنایت اند
و فردا در ظل حمایت و عارفان بدنیا و عقبی در ظل عنایت که پیوسته در ظل ظلیل اند بیت سایهٔ دولت او در دو جهان جاوید است ای خوش آن بنده
کاین سایه فتد بر سر او تِلْكَ آن بهشت موصوف عُقْبَى الَّذِيْنَ اتَّقَوْا مآل حال و منتهای کار آنانست که پرهیزگاری کرده‌اند وَّعُقْبَى الْكٰفِرِيْنَ
و عاقبت همه کافران النَّارُ آتش دوزخ است وَالَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ و آنانرا که عطا کرده‌ایم کتاب مراد مؤمنان اهل کتاب اند چون عبد الله بن
سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری که چهل نجرانی بوده‌اند و بیست یمنی و سی و دو حبشی این جماعت يَفْرَحُوْنَ شاد میشوند بِمَآ اُنْزِلَ اِلَيْكَ بآنچه
فرو فرستاده میشود بتو از قرآن وَمِنَ الْاَحْزَابِ و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی کفرهٔ اهل کتاب چون حیی بن اخطب و کنانة بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و سید
و عاقب و اشیاع ایشان از نصاری مَنْ يُّنْكِرُ کسی هست که انکار کند بَعْضَهٗ بعضی از آنرا که مخالف شریعت ایشان است قُلْ اِنَّمَآ اُمِرْتُ بگو ای محمد
که جز این نیست که من مامور شده‌ام اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ بآنکه بپرستم خدایرا بیکانگی وَلَآ اُشْرِكَ بِهٖ و شرک نیارم بوی چنانکه شما آورده اید و عزیر و مسیح علیه السلام
بخدای گرفتید اِلَيْهِ بخدای نه بغیر او اَدْعُوْا میخوانم خلق را وَاِلَيْهِ مَاٰبِ و بسوی اوست بازگشت من وَكَذٰلِكَ و همچنانکه فرستاده‌ایم کتب انبیای
گذشته بزبان امم ایشان اَنْزَلْنٰهُ فرو فرستادیم بتو قرآن را حُكْمًا کتابی محکم که نسخ و تغییر بدان راه نیابد یا حکم کننده میان حق و باطل عَرَبِيًّا مترجم بلغت
عرب تا ایشانرا حفظ و فهم وی آسان باشد وَلَىِٕنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت کنی تو اَهْوَاۤءَهُمْ آرزوهای مشرکانرا که ترا بدین آبا دعوت میکنند یا امانی
جهودانرا که ترا رجوع بقبلهٔ خود میخوانند بَعْدَ مَا جَاۤءَكَ پس از آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلوة
بقبلهٔ یهود و اگر بروی ایشان شوی مَا لَكَ نیست ترا مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ وَّلِيٍّ هیچ یاری که نفع رساند وَّلَا وَاقٍ و نه نگهداری که عقاب
حق از تو باز دارد آورده‌اند که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر علیه السلام را و میگفتند همت این مرد همه بامر نکاح مصروف است همواره بازدواج و امتزاج
با زنان مشغوف اگر او پیغمبر بودی هر آینه امر نبوت ورا از اشتغال بانسوان باز داشتی آیت آمد وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم رُسُلًا مِّنْ قَبْلِكَ
پیغمبران پیش از تو وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم مر ایشانرا اَزْوَاجًا زنان وَّذُرِّيَّةً و فرزندان وَمَا كَانَ و نباشد و نشاید لِرَسُوْلٍ مر فرستاده را
یعنی در وسع او نباشد اَنْ يَّاْتِيَ بِاٰيَةٍ آنکه بیارد معجزه که از و اقتراح کنند اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بامر خدای یا به تقدیر او این جواب مشرکان است
که بتحکم طلب معجزات میکردند میفرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد مگر آنکه خدای خواهد بقدرت خود پدید کند در وقتیکه صلاح داند لِكُلِّ اَجَلٍ
هر وقتی را كِتَابٌ حکمی است نوشته شده که چون آنوقت برسد حکم بظهور آید یا هر اجلی را از آجال خلائق کتابی است نزدیک خدای که خبری
کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد يَمْحُوا اللّٰهُ محو میکند خدای مَا يَشَاۤءُ آنچه میخواهد بحکم وَيُثْبِتُ و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت وَعِنْدَهٗ
و نزدیک وست اُمُّ الْكِتٰبِ اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کاتبی نباشد الا آنکه نوشته بود از آنچه شده است و میشود و خواهد شد بتفصیل و تشریح بعضی
گفته اند که محو کند از دیوان حفظه آنچه هیچ جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آنرا یعنی چون حفظه درج کرده اند آنچه از بنده صادر شود از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن
دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه قولی و فعلی را که ثوابی و عقابی بدان متفرع نیست محو کند و باقی را ثبت بگذارد و یا سیئات تائب را محو نماید و بدل آن حسنات
ثبت کند یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکم دیگر ثبات فرماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی و اثبات کند پژمردگی و ضعف پیری را علمای
دین بر آنند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل و در زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه
دو کتاب است غیر ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغییر بام کتاب راه نیابد و ابو الدردا رض از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
نقل میکند چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه تعالی نظر کند در کتابی که غیر او هیچکس دران نظر نمیکند هر چه خواهد ازو محو کند و هر چه خواهد ثبت کند
در فصول آورده که محو کند رسوم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای او رموز اسرار سلمی رح از محمد رازی رح نقل میکند که شنیدم از شبلی قدس سره که محو کند
آنچه خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت و لوامع آن در کشف الاسرار فرموده که از دل خائف نا امیدی بردارد و امید
مینهد شک می برد و یقین می آرد بخل محو میکند و سخاوت ثبت میکند حرص می برد و قناعت می آرد و حسد می سترد و شفقت مینهد و از دل راجی اعتبار میبرد

وتسلیم میبرد و تفرقه محو میکند و جمع اثبات میکند از ول محب رسوم انسانیت می سترد و نعوت ربانیت مینهد امام قشیری رح فرموده که محو حظوط نفسانی
میکند و اثبات حقوق ربانی مینماید یا شهود خلق می برد و شهود حق می آرد یا آثار بشریت محو میکند و انوار احدیت ثابت می سازد از ان بنده میکاهد وازان
خود می افزاید تا چنانچه باوّل خود بود بآخر هم خود شد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که الٰهی جلال عزت تو جای اشارت نگذاشت محو و اثبات
تو را و اضافت برداشت ازان من میکاست وازان تو می افزود تا بآخر همان شد که باوّل بود ٭ رباعی محنت همه در نهاد آب و گل ماست ٭ بی
ازول کل چه بود آن حاصل ماست ٭ در عالم عیب خانهٔ داشته ایم ٭ رفتیم بدان خانه که سر منزل ماست ٭ وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بنمائیم ترا بَعْضَ
الَّذِي برخی ازانچه نَعِدُهُمْ وعده کرده ایم کافرانرا از عذاب أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا ترا بمیرانیم پیش ازان فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو
رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام است و بس وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ۝ و بر ماست شمار و حساب و پاداش ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند اهل مکه
أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ بزمینی که ما می آئیم یعنی فرمان می آید بزمین کفار نَنقُصُهَا میکاهانیم پاره پاره مِنْ أَطْرَافِهَا از کرانهای آن یعنی از تصرف ایشان برون
میکنیم و بحوزهٔ تسخیر مسلمانان در می آریم و میگویند این سخن را جهت یهود حق سبحانه فرمود که ما زمین ایشانرا یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان
میدهیم وَاللَّهُ يَحْكُمُ و خدای حکم میکند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان و ازدیاد دیار اهل اسلام و اقبال ایشان لَا مُعَقِّبَ هیچ رد کننده
و بازپس گردانندهٔ نیست لِحُكْمِهِ مر حکم او را وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝ و اوست زود شمار یعنی بزودی حساب کند ایشانرا در آخرت بعد از عذاب
ایشان در دنیا بقتل و اجلا وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ و بدرستی که مکر کردند آن جهودان با مشرکان که پیش از یهود ما کفرهٔ زمان تو بودند با پیغمبران خود فَلِلَّهِ
الْمَكْرُ جَمِيعًا ۝ پس مر خدایراست یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان يَعْلَمُ میداند مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ هرچه میکند هر نفسی از خیر و شر و جزای
او آماده میسازد وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ و زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبدهٔ اصنام که فردای قیامت لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ مر کرا باشد عاقبت
پسندیده دران سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا ۝ و میگویند آنانکه نگرویدند از مشرکان مکه یا رؤسای یهود که تو محمدی نیستی فرستاده از
پیش خدای به نبوت و دعوت قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو خدای بسنده است شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما بآنکه من پیغمبرم وَمَنْ عِندَهُ
عِلْمُ الْكِتَابِ ۝ و دیگر آنکه نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیل علیه السلام است که وحی از لوح محفوظ فرا میگیرد یا علم قرآن که آن مؤمنانند
در زاد المسیر آورده که علی مرتضی رض است یا علم توریت و آن عبد الله بن سلام است و اصحاب او رضی الله عنهم اجمعین

سورة ابراهیم اثنا و خمسون آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓر وقف در شرح تأویلات از امام ماتریدی رح مذکور است که حروف مقطعه ابتلا است مر تصدیق مؤمن و تکذیب کافر را و خدای بندگانرا بهرچه
خواهد امتحان کند و جمعی برآنند که این حروف اسمای قرآن اند و برین وجه تو انگفت که الٓر یعنی قرآن كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ کتابی است که فرستادیم آنرا
إِلَيْكَ بسوی تو لِتُخْرِجَ النَّاسَ تا بیرون آری مردمانرا بسبب دعوت کردن بمضمون آن مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک
یا بدعت إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان یا اخلاص یا سنت بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رح فرموده که از ظلمت تدبیر
بشهود تقدیر در بحر گوید که از ظلمات خلقت بنور تجلی صفت ربوبیت و صاحب تأویلات فرموده که از ظلمات کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب
افعال و استار صفات بنور وحدت ذات و حقیقت آنست که هیچ ظلمات برابر پندار هستی نیست چون زنگار این تیرگی از آیینهٔ دل بصیقل نفی خاطر و تجرید
از مشاغل زدوده گردد نور هستی حق سبحانه بر مرآت باطن پرتو افکند و سالک را از وی و از مزاحمت غیر او باز رهاند نه بخود دانش و شعور ماند و نه عدم شعور
بخود نیز داند نظم یارب مددی کن ز خودی خود برهیم ٭ وز بند ایام ز بدی خود برهیم ٭ در هستی خود مرا ز خود بیخود کن ٭ تا از خودی و بیخودی خود
برهیم ٭ گفته اند که انواع ضلال در ظلمات داخل است و نور اصناف هدایت و اشامل یعنی بدعوت قرآن مردمانرا از گمراهی برهانی و براه راست برسانی
و ازین است که میگوید إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ بیرون آری ایشانرا از ظلمات بروشنائی یعنی براه خداوند غالب الْحَمِيدِ ۝ ستوده و آن راه دین

اسلام است پس دو صفت عزیز و حمید میفرماید اللَّهِ الَّذِي معبودی بحق آنکه لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است از موجودات وَمَا
فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از مبدعات وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ و رنج و مشقتیست مر ناگرویدگانرا بقرآن مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ از عذابی
سخت که بدیشان رسد الَّذِينَ کافران آنانند که از روی جهالت يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا دوست میدارند و برمیگزینند زندگانی دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ
بران سرای وَيَصُدُّونَ و بازمیدارند مردمانرا عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن وَيَبْغُونَهَا و میطلبند
برای راه حق عِوَجًا کجی یعنی میگویند این راه کج است بمنزل مقصود نمی رسد أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین صفتها موصوف اند فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ۝ در گمراهی اند
دور از حق بعید فی الحقیقة صفت ضلال است و صفت ضلال بدو از قبیل اسناد مجازی است در زاد المسیر آورده که قریش میگفتند چه حال است که همه
کتب منزله بلغت اعجمی فرود آمده و کتابی که بمحمد می آید عربی است آیه آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما مِن رَّسُولٍ و هیچ پیغمبری إِلَّا بِلِسَانِ
قَوْمِهِ مگر بزبان قوم او یعنی گروه که او از ایشان بوده در میان ایشان زاده و مبعوث بدیشان شده چه هر پیغمبری را اول دعوت نزدیکان خود
باید کرد پس حق سبحانه انبیارا بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لِيُبَيِّنَ لَهُمْ تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی را و ایشان فهم کنند و عذر نگویند
که سخن این نبی را در نیافتیم و گفته ضمیر قومه راجع بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام است چه جمیع کتب بلغت عرب منزل شده و جبرئیل علیه السلام
با پیغمبر هر قومی برای فهم هر قومی ترجمه کرده اند آنرا بلغت منزل علیهم و در لباب گوید که نفرستادیم هیچ پیغمبری را مگر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بوده و ترا فرستادیم
بزبان قوم تو بهمه مردمان و در جواب کسی که گوید پیغمبری که مبعوث بامم مختلفه است بایستی که بر وی کتب متعدده بر السنه ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف
السنه مؤدی باختلاف کلمه است و اضافت فضل اجتهاد در تعلیم الفاظ و معانی لغتی که نه بزبان ایشان است و حرمان از علوم متشعبه ازان پس نزول آن بیک
لغت محض فضل است و عین حکمت فَيُضِلُّ اللَّهُ پس گمراه گرداند خدای مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد یعنی فرو گذارد تا گمراه شود وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ و راه نماید هر کرا
خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب در حکم خود الْحَكِيمُ درست کار که ضلال و هدایت او بر وجه حکمت است وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ و بدرستی که
ما فرستادیم موسی علیه السلام را بِآيَاتِنَا بدلایل قدرت ما یا معجزات روشن چون عصا و ید بیضا و گفتیم أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ که بیرون آر قوم خود را که بنی اسرائیل اند
مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای جهالت و شبهت إِلَى النُّورِ بروشنائی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که بر ایشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنائی ایمان
وَذَكِّرْهُم و پند ده ایشانرا بِأَيَّامِ اللَّهِ بروزهائیکه حق سبحانه عذاب کرد کافران گذشته را در ان یا یاد ده بنی اسرائیل را از روزهائی که بدان گرفتار بودند
بدست فرعونیان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در آنچه یاد کردیم لَآيَاتٍ هر آینه دلالتها است بر قدرت الٰهی لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر بلا
شَكُورٍ ۝ شکر گوینده را بر آلا وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن آنرا که گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهِ مر قوم خود یعنی بنی اسرائیل را اذْكُرُوا یاد کنید
نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدایرا که انعام فرموده عَلَيْكُمْ بر شما إِذْ أَنجَاكُم چون برهانید شما را مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ از کسان فرعون يَسُومُونَكُمْ
می چشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ بدی عذاب یعنی عذابهای بد بشما میرسانیدند و به بندگی گرفته کارهای سخت میفرمودند وَيُذَبِّحُونَ
می کشتند أَبْنَاءَكُمْ پسران شما را که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد وَيَسْتَحْيُونَ و زنده میگذاشتند
نِسَاءَكُمْ دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند وَفِي ذَٰلِكُم و دران محنت و شدت بَلَاءٌ آزمایشی بود شما را مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما یا در
نجات نعمتی بود شما را از حق تعالی عَظِيمٌ ۝ بزرگ و بی نهایت وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه گردانید شما را رَبُّكُمْ
پروردگار شما لَئِن شَكَرْتُمْ اگر شکر کنید بر نعمای من لَأَزِيدَنَّكُمْ هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را وَلَئِن كَفَرْتُمْ و اگر ناسپاسی نمائید بران إِنَّ
عَذَابِي بدرستی که عذاب من لَشَدِيدٌ ۝ هر آینه سخت است بر ناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمت بود در دنیا و وقوع عقوبت در
عقبی شیخ ابو عبد الرحمن سلمی از ابو علی جوزجانی نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیادت کنم آنرا با ایمان و اگر سپاس داری کنید بر ایمان افزون
کنم باحسان و اگر بران شکر کنید زیادت سازم بمعرفت و اگر بران شاکر باشید برسانم بمقام وصلت و اگر آنرا شکر گوئید بالا برم بدرجه قربت و شکر
آن نعمت در آرم بخلوتگاه انس و مشاهدت و ازین کلام حقایق اعلام معلوم میشود که شکر مرقات ترقی و معراج تصاعد بر درجات است و فی المثنوی
بیت شکر نعمت نعمتت افزون کند ٭ کس زبان بر شکر گفتن چون کند ٭ شکر باشد دفع علتهای دل ٭ سود دارد شاکر از سودای دل

وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسى عليه السلام كه اي گروه من إِن تَكْفُرُوا أَنتُمْ اگر كافر شويد يا ناسپاسى كنيد شما وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و هر كه
در زمين همه ايشان از پري و آدمي فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ پس بدرستى كه خداى بى نياز است از عبادت و شكر شما حَمِيدٌ ستوده است بى ستايش خلق يعني ذرات مخلوقات
بشكر نعمت او ناطق اند و السنه جميع اشيا به تسبيح و حمد او جاري **بيت** بذكرش جمله موجودات گويا : همه او را از روي شوق جويا : أَلَمْ يَأْتِكُمْ آيا
نيامد بشما تتمه كلام موسى عليه السلام است يا ابتداي سخني است از حق سبحانه با اهل زمان حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام ميفرمايد كه آيا نيامد بشما
يعني آمد نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ خبر آنانكه پيش از شما بودند قَوْمِ نُوحٍ گروه نوح عليه السلام وَعَادٍ و قبيله عاد وَثَمُودَ و قوم ثمود وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ
و آنانكه بعد از ايشان بودند لَا يَعْلَمُهُمْ نميداند عدد ايشانرا از بسياري إِلَّا اللَّهُ مگر خداي در تبيان آورده كه خداي بسيار امم از عرب و عجم هلاك كرده و آثار ايشانرا
منقطع ساخته كه غير خداي كسي بران اطلاع ندارد و در معالم از ابن عباس رض نقل ميكند كه ميان عدنان و ابراهيم خليل الله سي قرن گذشته و از اهل آن قرون
هيچكس خبر ندارد الا حق سبحانه و تعالى جَاءَتْهُمْ آوردند بديشان رُسُلُهُم پيغمبران ايشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهاي روشن كه كتب الهى بود يا معجزات ايشان
فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ پس باز گردانيدند دستهاي خود را فِي أَفْوَاهِهِمْ در دهنهاي خود يعني ايشان دستهاي خود را بدندان گزيدند از خشم رسل
يا دست بر دهان نهادند از روي تعجب يا اصابع خود را بر دهن نهادند كه خاموش باشيد و گفته اند كه ايدي خود را بر افواه رسل نهادند كه سخن مگوييد
وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا و گفتند ما منكر و بديده ايم بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ بآن چيزي كه شما فرستاده شده ايد بزعم خود وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ و بدرستى كه ما در شكيم
مِّمَّا تَدْعُونَنَا از آنچه ميخوانيد ما را إِلَيْهِ بسوي آن از توحيد و ايمان مُرِيبٍ شكي در تهمت افكننده يعني با وجود شك رسولانرا متهم ميداشتند
باغراض فاسده قَالَتْ رُسُلُهُمْ گفتند رسولان ايشان كه ما شما را بخداي دعوت ميكنيم أَفِي اللَّهِ شَكٌّ آيا در وجود خداي شكي هست حال
آنكه از كثرت ادله بر وجود او شك را مجال نماند فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدايي كه آفريننده آسمانها و زمينها است يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم ميخواند
شما را بايمان تا بيامرزد شما را چون ايمان آريد يعني بشرط ايمان مي آمرزد مِّن ذُنُوبِكُمْ بعضي گناهان شما را يعني آنكه قبل الايمان بوده وَيُؤَخِّرَكُمْ
و باز پس دارد و عذاب نكند بلكه مهلت دهد شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتيكه نام برده شده كه آخر اعمار شما بوده قَالُوا گفتند ايشان در جواب سؤال
إِنْ أَنتُمْ نيستيد إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا مگر آدمي مثل ما در صورت و هيئت و هيچ فضلي نيست شما را بر ما از روي ظاهر پس چرا مخصوصيد بنبوت از ميان ما
تُرِيدُونَ ميخواهيد أَن تَصُدُّونَا آنكه باز داريد ما را بدعوي پيغمبري عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ از آنچه بودند كه مي پرستيدند آبَاؤُنَا پدران ما از اصنام
فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ پس بياريد حجتي مُّبِينٍ روشن بر صحت دعوي خود يا بر استحقاق بر فضيلت نبوت و مرتبت رسالت گوييا كه ايشان معجزه
ميديدند و اعتباري نمي نمودند و از روي لجاج و عناد اقتراح ديگر آيات ميكردند چنانچه معاندان زمان پيغمبر ما عليه الصلوة والسلام قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ
گفتند مر ايشانرا پيغمبران ايشان إِن نَّحْنُ نيستيم إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ مگر بشري مثل شما يعني مشاركت در جنسيت مسلم ميداريم وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ وليكن
خداي منت مينهد بنعمت نبوت و كرامت رسالت عَلَىٰ مَن يَشَاءُ بر هر كه ميخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَمَا كَانَ لَنَا و نيست ما را و نمي توانيم أَن نَّأْتِيَكُم
بِسُلْطَانٍ آنكه بياريم براي شما حجتي يعني معجزه كه ميطلبيد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بفرمان خداي و مشيت او يعني ما از پيش خود هيچ است خداي تعالى كاري
نميتوانيم كرد و هيچ نميتوانيم ساخت **نظم** ناتواني و عجز لازم ماست : قدرت و اختيار از آن خداست : كار ما را بحكم راست كند :
او توانا است هرچه خواست كند : وَعَلَى اللَّهِ و بر خداي فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ بايد كه توكل كنند گروندگان وَمَا لَنَا و چيست ما را يعني چه عذر
داريم أَلَّا نَتَوَكَّلَ در آنكه توكل نكنيم عَلَى اللَّهِ بر خداي وَقَدْ هَدَانَا و حال آنكه راه نمود ما را سُبُلَنَا براههاي راست يعني راهي كه بدان
مي شناسيم او را و ميدانيم كه زمام امور بدست قدرت اوست وَلَنَصْبِرَنَّ و بخداي كه صبر خواهيم كرد عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا بر آنچه ايذا ميرسانيد ما را
بتكذيب و مخالفت وَعَلَى اللَّهِ و بر خداي فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ بايد كه ثابت باشند توكل متوكلان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانكه كافر شدند
لِرُسُلِهِمْ مر رسولان خود را لَنُخْرِجَنَّكُم بهر آينه بيرون كنيم شما را مِّنْ أَرْضِنَا از زمين و ديار خود أَوْ لَتَعُودُنَّ يا آنكه عود كنيد يعني موافقت نماييد
با ما فِي مِلَّتِنَا در كيش ما يا مراد عود جماعتي باشد كه ايمان آورده باشند از آن قوم فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ پس وحي كرد بر پيغمبران رَبُّهُمْ پروردگار
ايشان و سوگند ياد فرمود كه لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ هر آينه هلاك گردانيم ستمكاران يعني كافران را وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ و هر آينه ساكن سازيم

شما را در زمين ايشان مِن بَعْدِهِمْ پس از هلاك ايشان ذَٰلِكَ اين موعود و اين وعده راست است لِمَنْ خَافَ براي كسي كه بترسد مَقَامِي
از ايستادن در موقف حكم من يعني از آنكه در روز قيامت او را در موقفي كه حكم ميكنم بر بندگان باز دارند وَخَافَ وَعِيدِ و براي كسيكه بترسد
گردد از وعيد من بعذاب وَاسْتَفْتَحُوا و طلب فتح كردند پيغمبران يعني نصرت خواستند از خداي بر هلاكت دشمنان يا حكم ميطلبيدند ميان
خود و اعادي يا امم طلب حكم كردند يعني گفتند هر كه از ما بر باطل است عذاب برو فرود آيد خداي حكم فرمود و انبيا و مؤمنان نجات يافتند
وَخَابَ و نوميد ماند و بي بهره گشت از خلاصي كُلُّ جَبَّارٍ هر گردن كشي عَنِيدٍ ستيزنده با حق يا معرض از طاعت او مِّن وَرَائِهِ جَهَنَّمُ
از پس او دوزخ است يعني در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود بدان وجه كه او را در آن افكنند وَيُسْقَىٰ و بياشامند مِن مَّاءٍ صَدِيدٍ
از آبي كه مختلط با ريم و زرداب كه از تن دوزخيان چكد و گويند آبي مثل صديد يَتَجَرَّعُهُ بتكليف و رنج تمام جرعه جرعه بخورند آنرا وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ
و نتوانند كه بگلو فرو برند از تلخي و گندگي وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ و مي آيد بدو آلام و شدايد مرگ مِن كُلِّ مَكَانٍ از هر جايي يا از هر جانبي از اعضاي او
تا آنكه از بيخ مويها و انگشتها وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ و نيست او مرده يعني مردني تا بياسايد در عين المعاني فرموده كه روح او در حنجره او مانده باشد نه بيرون
آيد تا او بميرد و نه بتن باز گردد تا زنده ماند بلكه بحكم لا يموت فيها و لا يحيى ميان مردگي و زندگي ميگذراند وَمِن وَرَائِهِ و در پس اوست با وجود
چنين سختي عَذَابٌ غَلِيظٌ عذابي سخت يعني از ان بدتر و آن خلود است در دوزخ مَّثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنچه بر تو خوانده ميشود و صفت
اعمال آنان است كه كافر شدند بِرَبِّهِمْ بآفريدگار خود و صفت او اينست كه أَعْمَالُهُمْ كردارهاي ايشان كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ چو خاكستر است
سخت گذرد بِهِ الرِّيحُ بدو باد فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ در روزيكه سخت باشد باد او و عصوف اشتداد باد است و زمان را بدو وصف كردن از جهت
مبالغه باشد ملخص معني آنست كه عملهاي كافران كه در صورت خير مينمايد چون صله رحم و آزاد كردن بنده و اكرام مهمانان و امثال آن مانند توده خاكستر است
كه بادي سخت بر وزد و بهوا بر ده در اطراف پراكنده سازد و هيچكس بر جمع آن قادر نتواند بود و از ان نفع نگيرد و همچنين در روز قيامت لَا يَقْدِرُونَ
قادر نباشند كافران مِمَّا كَسَبُوا از آنچه كسب كرده اند در دنيا عَلَىٰ شَيْءٍ بر هيچ چيز چه همه حبط شده باشد و هباء منثورا گشته و مطلقا اثري از ثواب
آن بديشان نرسد ذَٰلِكَ آن پنداشتن ايشان كه ما نكويي كرده ايم هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ او گمراهي دور است يعني در غايت بعد است از راه حق أَلَمْ تَرَ آيا
نديدي اي بيننده يا نميداني أَنَّ اللَّهَ آنرا كه خداي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بيافريد آسمانها و زمين را بِالْحَقِّ بر وجهي كه حق است در آفرينش
إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را اي اهل مكه و معدوم گرداند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ و بيارد آفريده نو بجاي شما كه در كفر و تكذيب مثل شما نباشند
وَمَا ذَٰلِكَ و نيست اعدام و ايجاد عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ بر خداي دشوار چه او قادر است بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدوري دون
مقدوري بلكه نسبت بهمه مقدورات يكسان است **شعر** كار اگر دشوار اگر آسان شود : پيش قدرت جملگي يكسان بود : وَبَرَزُوا و ظاهر شدند
اراد بصيغه ماضي جهت تحقق وقوع است و اگر نه مراد آنست كه ظاهر شوند و بيرون آيند از قبرهاي خود لِلَّهِ براي امر خداي و محاسبه او جَمِيعًا همه مردمان
از كفار و مؤمنان فَقَالَ الضُّعَفَاءُ پس گويند عاجزان از اهل كفر يعني اتباع و سفله لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا كه تكبر كردند از رؤسا و اشراف
قوم يعني آنانكه پيروي ايشه كفر كرده باشند ايشانرا گويند إِنَّا كُنَّا بدرستي كه بوديم لَكُمْ تَبَعًا مر شما را پي روان در تكذيب رسل و اعراض از فرمان
ايشان فَهَلْ أَنتُم پس هيچ هستيد شما مُّغْنُونَ عَنَّا دفع كنندگان از ما مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِن شَيْءٍ از عذاب خداي چيزي را يعني ما در ان
عالم متابع شما بوديم شما درين عالم چيزي از عذاب خداي تعالى دفع كنيد و برداريد از ما قَالُوا گويند آن متكبران بطريق اعتذار كه اي قوم لَوْ هَدَانَا اللَّهُ
اگر خداي ما را بنمودي راه نجات از عذاب لَهَدَيْنَاكُمْ هر آينه ما نيز شما را راه مي نموديم بدان اما طريق خلاصي مسدود است و شفاعت ما درين درگاه
مردود ايشان نوميد شده گويند بياييد تا باتفاق بخروشيم و جزع كنيم شايد كه دري بر ما بگشايد و راه خلاصي بما نمايد پس پانصد سال خروش كنند
و سودي ندارد و گويند بياييد تا صبر كنيم شايد بكليد صبر ابواب فرج مفتوح گردد پانصد سال ديگر شكيبائي ورزند مژده نجات نرسد پس گويند
سَوَاءٌ عَلَيْنَا يكسان است بر ما أَجَزِعْنَا اگر بخروشيم و جزع نماييم أَمْ صَبَرْنَا يا صبر كنيم يعني از هيچيك فايده نمي رسد مَا لَنَا نيست ما را
١٥ مِن مَّحِيصٍ هيچ گريزگاهي و پناهي از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ و گويد ديو سركش لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ آن هنگام كه گذارده شود كار يعني چون

حساب خلق کنند و حکم الهی نافذ گردد و آنکه اهل بهشت در آیند و اهل دوزخ در دوزخ قرار گیرند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس بمنبری از آتش بر آید و گوید یا اشقیای انس که ای ملامت کنندگان من اِنَّ اللّٰهَ وَعَدَکُمْ بدرستی که وعده داد خدای شما را وَعْدَ الْحَقِّ وعده درست و راست که حشر و جزا خواهد بود وَوَعَدْتُکُمْ و من وعده داده بودم شما را وعده بدروغ که نه قیامت است و نه حساب و اگر فرضا باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد فَاَخْلَفْتُکُمْ پس من وعده کج دادم شما را البیین خلف وعده را خلف میگویند یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم وَمَا کَانَ لِیَ و نبود مرا عَلَیْکُمْ بر شما مِنْ سُلْطَانٍ هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی بود مرا بر صحت قول من اِلَّا اَنْ دَعَوْتُکُمْ مگر آنکه من شما را خواندم بوسوسه و فریب بی حجتی و برهانی فَاسْتَجَبْتُمْ لِی پس شما مرا اجابت کردید بزودی و تأمل نه نمودید در عواقب امور خود فَلَا تَلُومُونِی پس مرا ملامت مکنید مجرد وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم و بدین مقدار که کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هرچه از آن بدتر باشد در حق دشمن میکند وَلُومُوا اَنْفُسَکُمْ و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدا را که گفت یا بنی آدم لَا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطَانُ نشنودید مَا اَنَا بِمُصْرِخِکُمْ من نیستم رهاننده و فریادرس شما از عذاب وَمَا اَنْتُمْ بِمُصْرِخِیَّ و شما نیستید رهاننده و فریادرس من اِنِّی کَفَرْتُ بدرستی که من امروز کافر شدم بِمَا اَشْرَکْتُمُونِ بآنچه شریک میکردید مرا با خدای در فرمان برداری مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما اِنَّ الظَّالِمِینَ بدرستی که ظالمان یعنی مشرکان لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ مر ایشان راست عذابی دردناک موصوف بدوام وَاُدْخِلَ الَّذِینَ آمَنُوا و در آورده شوند آنانکه گرویده اند بما جاء من عند الله وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته و پذیرفته جَنَّاتٍ تَجْرِی در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِینَ فِیهَا در حالتیکه جاوید دران باشند و در آرنده مؤمنان به بهشت فرشتگان باشند ایشان را باکرام و تعظیم تمام بریاض دار السلام در آرند بِاِذْنِ رَبِّهِمْ بدستوری و فرمان پروردگار ایشان تَحِیَّتُهُمْ تحیت ملائکه بر ایشان فِیهَا در بهشت یا تحیت ایشان هر یکدیگر سَلَامٌ سلام باشد که دال است بر سلامتی از آفات اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی خطاب با هر مستحق خطاب است میفرماید که ندیدی و ندانستی ای بنده بنیاد دانا که برای تفهیم مؤمنان شما کَیْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا چگونه زد خدای مثلی و گردانید کَلِمَةً طَیِّبَةً کلمه پاکیزه را که کلمه توحید است یا دعوت باسلام کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ مانند درختی پاک که آن نخل است یا شجره است در بهشت اَصْلُهَا ثَابِتٌ بیخ او در زمین استوار و محکم وَفَرْعُهَا و شاخ آن فِی السَّمَاءِ در بلندی تُؤْتِی اُکُلَهَا میدهد میوه خود را کُلَّ حِینٍ در هر وقتیکه خدای حکم کرده بمیوه دادن و بدان تقدیر که درخت خرما باشد گفته اند حین شش ماه است از وقت شکوفه تا وقت پخته شدن و بریدن یعنی درین مدت از بسر و رطب و تمر نفع میدهد بِاِذْنِ رَبِّهَا باراده و فرمان آفریننده خود وَیَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ تا که ایشان دریابند زیرا که مثل تصویر معاینه است در آیینه افهام و نزدیک گردانیدن معقول را بمحسوس وَمَثَلُ کَلِمَةٍ خَبِیثَةٍ و مثل سخن ناپاک که کلمه کفر است یا دعوت بعبادت اصنام کَشَجَرَةٍ خَبِیثَةٍ مانند درختی ناپاک است چون حنظل که تلخ است و ناخوش بوی و مکروه طبایع سلیمه و با وجود خباثت و کراهت اُجْتُثَّتْ جنبان شده و بریده و برکنده شده مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ از روی زمین مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ نیست او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخی دارد در زمین و نه شاخی در هوا

نظم

نه بیخی گران باشد او را مدار : نه شاخی که گردد بدان سایه دار
گیاهیست افتاده بر روی خاک : پریشان و بی‌اصل و خارناک

حق سبحانه و تعالی تشبیه کرد درخت ایمان را که اصل آن در دل مؤمن ثابت است و اعمال او بجانب اعلی علیین مرتفع و ثواب او در هر زمان مدد و اصل به درخت خرما که بیخ او مستقر است در منبت خود و فرع او متوجه بجانب علو و نفع او در هر وقت رسنده بخلق و تمثیل نمود کلمه کفر و عبادت اصنام را که دل کافر مقلد بجهت عدم حجت و برهان بر آن ثباتی ندارد و عملی که بمقصد قبول رسد ازو صادر نمیشود بشجره حنظل که نه اصل او را قراری است و نه فرع او را اعتباری

بیت

نهال بی‌سایه و بی‌شاخ میوه دار چنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست : درخت زندقه شاخیست خشک و بی‌سایه : که پیش هیچ کسش هیچ اعتباری نیست :

یُثَبِّتُ اللّٰهُ ثابت میگرداند خدای الَّذِینَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده اند و استحکام میدهد بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ به سخن راست و محکم که بر حجت قاطع نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن گشته و گفته اند قول ثابت کلمه طیب لا اله الا الله محمد رسول الله است که خدای بران ثابت میدارد مؤمنان را

فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و افتتان صبوری ورزند و از جاده مستقیمه توحید ملغزند چون زکریا و یحیی و شمعون و امثال ایشان از انبیا علیه الصلوة والسلام و گویند ثبات دهد مؤمنان را در دنیا یعنی نزدیک تا ختم حیات ایشان کلمه باشد وَفِی الْآخِرَةِ و ثابت دارد ایشان را دران سرای که منزل اول است از منازل اخرویه تا جواب منکر و نکیر بطریق ثواب باز دهند و گویند در دنیا مراد قبر است و در آخرت موقف سوال وَیُضِلُّ اللّٰهُ الظَّالِمِینَ و فرو گذارد خدای ظالمان را تا بکلمه توحید راه نیابند نه در دنیا و نه در وقت سوال قبر وَیَفْعَلُ اللّٰهُ و میکند خدای مَا یَشَاءُ آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و نگاه نکردی اِلَی الَّذِینَ بسوی آنانکه بَدَّلُوا تبدیل کردند نِعْمَتَ اللّٰهِ کُفْرًا شکر نعمت خدا را بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر بدست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه اند که حق سبحانه ایشان را ساکن حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان گشاده و بنعمت وجود حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مشرف ساخته و ایشان ناسپاسی کردند و قدر آن نعمت ندانستند حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را از مکه بیرون کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط درمانده خوار و بیمقدار گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر کشته و مغلوب گشتند و از عمر فاروق و مرتضی علی رض منقولست که مراد ازین قوم دو قبیله اند که فاجرترین قبایل قریش بودند یعنی بنو مغیره و بنی امیه که نعمت حق را تغییر دادند وَاَحَلُّوا قَوْمَهُمْ و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع و اشیاع خود را دَارَ الْبَوَارِ بسرای هلاک جَهَنَّمَ عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخ است یَصْلَوْنَهَا در آیند بدان وَبِئْسَ الْقَرَارُ و بد قرارگاهی است دوزخ وَجَعَلُوا و فرا گرفتند لِلّٰهِ برای خدای اَنْدَادًا مانندان یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه که ایشان را اله نام نهادند لِیُضِلُّوا تا گمراه کنند مردمان را عَنْ سَبِیلِهِ از راه خدا که طریق توحید است قُلْ تَمَتَّعُوا بگو برخورید بآرزوهای خود یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان امر تهدید است یعنی دو سه روزی بدین نوع بگذرانید فَاِنَّ مَصِیرَکُمْ پس بدرستیکه بازگشت شما اِلَی النَّارِ بآتش دوزخ است قُلْ بگوی ای محمد یعنی امر کن لِعِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا مر بندگان مرا که ایمان آورده اند بدین وجه که نماز گذارید و نفقه کنید یُقِیمُوا الصَّلَاةَ تا ایشان بامر تو نماز گذارند وَیُنْفِقُوا و نفقه دهند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه عطا داده ایم بایشان سِرًّا نفقه کردنی پنهان مراد تطوع است وَعَلَانِیَةً و نفقه آشکارا مراد زکوة است چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد ملخص سخن آنکه بندگان مرا بگو تا نماز گذارند و زکوة بدهند مِنْ قَبْلِ اَنْ یَاْتِیَ پیش از آنکه بیاید یَوْمٌ لَا بَیْعٌ فِیهِ روزیکه در وی خرید و فروخت نباشد تا مقصر بخرد چیزیکه بدان تدارک تقصیر تواند نمود وَلَا خِلَالٌ و دران روز دوستی نیز نه بود که از دوستان نیز طلب نفع تواند کرد بلکه اخلا دوستان دشمن گردند الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو اَللّٰهُ خدای الَّذِی خَلَقَ آن است که بیافرید السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضَ آسمان و زمین را وَاَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرستاد از آسمان آبی مراد باران است فَاَخْرَجَ بِهِ پس بیرون آورده بدان آب مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوه‌ها رِزْقًا لَکُمْ روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید وَسَخَّرَ لَکُمُ الْفُلْکَ و رام ساخت برای شما کشتی را لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ تا میرود بدریا بِاَمْرِهِ بفرمان او هر جا که میخواهید وَسَخَّرَ لَکُمُ الْاَنْهَارَ و مسخر کرد مر شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع و استضاءت شما آفتاب و ماه را دَائِبَیْنِ در حالتیکه مستمراند در سیران خود با جد و تعب در سیران و انارت خود میکوشند و فتور و قصور دران نیارند وَسَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ و رام گردانید برای شما شب و روز را تا متعاقب یکدیگر میرسند یکی برای نوم و راحت و دیگری بهر کسب و معیشت وَآتَاکُمْ و بداد شما را مِنْ کُلِّ مَا سَاَلْتُمُوهُ از هرچه خواستید و از هرچه خواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته و ناخواسته شما را ارزانی داشت وَاِنْ تَعُدُّوا و اگر خواهید که شمار کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمت خدا را که بفضل و کرم بی نهایت بشما داده لَا تُحْصُوهَا شمار نتوانید کرد آنرا و طاقت احصای آن نیارید سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبر ماست علیه الصلوة والسلام که شفیع بزرگتر و واسطه نزدیکتر میان حق و خلق اوست و فی نفس الامر حصر صفات کمال و شرح انوار جلال و جمال آنحضرت علیه الصلوة والسلام از حیز تصور و تخیل بیرون و از اندازه تفکر و تأمل فزونست

شعر

بر ذروه مدارج قدر رفیع تو : بی عقل راه یابد و بی فهم پی برد :

اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستی که آدمی لَظَلُومٌ ستمکار است کَفَّارٌ ناسپاس که ظلم میکند بر نعمت که از شکر آن غافل است و کفران می ورزد که بحقیقت منعم جاهل است ظلوم است که در محنت جزع میکند و شکایت مینماید کفار است که

ورزد و در خیر نگشاید وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ و یاد کن چون گفت ابراهیم ع در مناجات رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من بگردان هٰذَا الْبَلَدَ این شهر مکه را اٰمِنًا ایمن از مکاره و مخاوف وَّاجْنُبْنِیْ و دور گردان مرا وَبَنِیَّ و فرزندان مرا اَنْ نَّعْبُدَ الْاَصْنَامَ از آنکه بپرستیم بتان را ابن عیینه فرموده که فرزندان اسمعیل علیه السلام بجهت دعای خلیل الرحمن علیه السلام بت نپرستیدند بلکه ایشان را سنگی بود و آن را دوار نام نهاده گرد آن گردیدندی و گفتندی خانه کعبه از حجر است پس هر جا حجری نصب کنیم بمنزله خانه باشد و این قول غریب است و مخالف جمهور چه بی شبهه قریش از نسل اسمعیل بوده و بت پرستی ایشان مشهور است رَبِّ اِنَّهُنَّ ای آفریدگار من بدرستی که بتان اَضْلَلْنَ گمراه کردند كَثِیْرًا بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند مِّنَ النَّاسِ از آدمیان فَمَنْ تَبِعَنِیْ پس هر که پیروی کند مرا در دین من فَاِنَّهٗ مِنِّیْ پس او از من است یعنی از اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِیْ و هر که نافرمانی کند مرا در ما دون شرک فَاِنَّكَ غَفُوْرٌ پس بدرستی که تویی آمرزنده رَّحِیْمٌ مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشان را و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق توبه یا بعد توبه رَبَّنَآ ای پروردگار ما اِنِّیْٓ اَسْكَنْتُ بدرستی که من ساکن گردانیدم مِنْ ذُرِّیَّتِیْ بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل علیه السلام است که بعد از تولد او از هاجره در زمین شام ساره خاتون را که زن خلیل الرحمن ع بود رشک آمد و ابراهیم ع را فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجره و پسر او را بجایی ببری که در و آب و آبادانی نباشد خلیل علیه السلام متأمل شد جبرئیل علیه السلام وحی آورد که هر چه ساره میگوید چنان کن پس ابراهیم علیه السلام بر براق نشسته و هاجره و اسمعیل علیه السلام را سوار کرده باندک زمانی از شام بزمین حرم آمده در وادی مکه ایشان را بی انیسی و رفیقی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من ایشان را ساکن ساختم بِوَادٍ غَیْرِ ذِیْ زَرْعٍ بر وادی که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که در و کشت و کار توان کرد عِنْدَ بَیْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در و صید و قتال یا حرام است بها و نا و تعرض بدو مراد موضع خانه صراح است که در زمان آدم علیه السلام واگرنه بوقت دعای ابراهیم علیه السلام خانه نبوده پس تکرار ندا فرموده که رَبَّنَا ای آفریدگار ما ایشان را درین مسکن ساکن گردانیدیم لِیُقِیْمُوا الصَّلٰوةَ تا بپا دارند نماز را و پرستش تو بجا آرند فَاجْعَلْ پس بگردان اَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ دلهای بعضی از مردمان اکنش محبت تَهْوِیْٓ اِلَیْهِمْ بشتابند بسوی ایشان حق سبحانه دعای آنحضرت علیه الصلوة والسلام را مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل الله علیه السلام باندک زمانی چشمه زمزم بر کف جبرئیل علیه السلام یا باثر قدم اسمعیل ع پدید آمد و قبیله جرهم آنجا داعیه اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدان خانه در تزاید است محققان بر آنند که اگر من تبعیض در من الناس نبودی فارس و روم و هند و ترک و یهود و نصاری در حرم ازدحام کردندی و پروانه وار سوخته شعله جمال آن شمع شدندی نظم آنرا که چنان جمال باشد اگر دل ببرد حلال باشد :: وانکس که بران چنان جمالی :: عاشق نشود و بال باشد :: و دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام دعا فرمود وَارْزُقْهُمْ و روزی ده اهل این بلده را مِّنَ الثَّمَرٰتِ از میوه‌ها لَعَلَّهُمْ یَشْكُرُوْنَ ۝ شاید که ایشان سپاسداری کنند نعمتها را این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته تا مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در وی پیدا میشود و در تفسیر انوار مذکور است که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتویه در یک روز بمکه توان یافت و چون تکرار دعا دلیل تضرع نیاز است دیگر بار فرمود رَبَّنَآ ای پروردگار ما اِنَّكَ تَعْلَمُ بدرستی که تو میدانی مَا نُخْفِیْ آنچه پنهان میکنیم وَمَا نُعْلِنُ و آنچه آشکارا میسازیم یعنی نهان و آشکارا را تو میدانی وَمَا یَخْفٰی و پوشیده نیست عَلَی اللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ بر خدای از هیچ چیز فِی الْاَرْضِ در زمین وَلَا فِی السَّمَآءِ ۝ و نه در آسمان برای آنکه عالم است بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسان است بیت آنچه پیدا و آنچه پنهان است :: همه با دانش تو یکسان است :: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ ثنا و ستایش آن خدای را که بمحض فضل خود وَهَبَ لِیْ ببخشید و عطا کرد مرا عَلَی الْكِبَرِ بر سن پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتیکه پیر بودم و نا امید از فرزندان بمن بخشید دو فرزند اِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ اسمعیل را در شست و چهار سالگی یا در نود و نه سالگی و اسحاق را در نود سالگی اِنَّ رَبِّیْ بدرستی که پروردگار من لَسَمِیْعُ الدُّعَآءِ هر آینه شنونده و اجابت کننده دعا است درین کلمات اشعار است بآنکه فرزند از دعا از خدا خواسته اند رَبِّ اجْعَلْنِیْ ای آفریننده من مرا گردان مُقِیْمَ الصَّلٰوةِ بپای دارنده نماز وَمِنْ ذُرِّیَّتِیْ و فرزندان مرا نیز مواظب ساز بنماز از ابن عباس رض منقول است که همیشه از اولاد ابراهیم علیه السلام جمعی بر فطرت بوده و خواهند بود تا قیامت رَبَّنَا ای پروردگار ما کرم نمای وَتَقَبَّلْ دُعَآءِ و فرا پذیر یعنی اجابت کن دعای مرا رَبَّنَا اغْفِرْ لِیْ ای پروردگار ما بیامرز مرا وَلِوَالِدَیَّ و مر پدر و مادر مرا چون ایمان آرند بود دعای غفران مر ایشان را قبل از نهی بوده و هنوز یأس از ایمان نداشته و بعضی گفته‌اند مرا

و ابن صد و دوازده سال

از والدین آدم و حوا علیه السلام است وَلِلْمُؤْمِنِیْنَ و بیامرز مؤمنان را یعنی هر که بتو آید مؤمن یَوْمَ یَقُوْمُ الْحِسَابُ ۝ روزی که قائم شود حساب خلایق ابن عباس رض فرموده که مراد مؤمنان اند از امت محمد رسول علیه الصلوة والسلام وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ و مپندار ای محمد خدای را غَافِلًا بی خبر عَمَّا یَعْمَلُ الظّٰلِمُوْنَ ۝ از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه دانسته از عقابی که متوجه ایشان است چه این بی شبه بدیشان خواهد رسید و بعضی آن است که در این نواحی دانند که صورت خطاب متوجه آنحضرت علیه السلام است و مراد غیر او بند اِنَّمَا یُؤَخِّرُهُمْ جز این نیست که تأخیر میکند عذاب ایشان را لِیَوْمٍ تَشْخَصُ برای روزی که خیره شود فِیْهِ الْاَبْصَارُ ۝ در آن دیدها از مشاهده اهوال مُهْطِعِیْنَ در حالتیکه خداوندان این دیدها شتابندگان باشند بسوی اسرافیل علیه السلام که ایشان را بعرصه محشر خواند مُقْنِعِیْ رُءُوْسِهِمْ بر دارندگان سرهای خود را ببالا لَا یَرْتَدُّ اِلَیْهِمْ باز نمیگردد بدیشان طَرْفُهُمْ چشمهای ایشان یعنی خیره بوده باز مانده بروجهی که نتوانند در خود نگریستن وَاَفْئِدَتُهُمْ هَوَآءٌ ۝ و دلهای ایشان خالی بود از فهم و خرد بواسطه غلبه دهشت و حیرت وَاَنْذِرِ النَّاسَ و بیم کن مردمان را یعنی اهل مکه را و بترسان یَوْمَ یَاْتِیْهِمُ الْعَذَابُ آن روز که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگ است یا روز قیامت فَیَقُوْلُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب رَبَّنَآ ای پروردگار ما اَخِّرْنَآ باز پس دار یعنی عذاب ما را تأخیر کن و ما را بدنیا فرست و مهلت ده اِلٰٓی اَجَلٍ قَرِیْبٍ ۝ تا زمانی نزدیک نُّجِبْ دَعْوَتَكَ تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی آنکسی را که بتو خواند وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ و پیروی کنیم فرستادگان ترا اَوَلَمْ تَكُوْنُوْٓا در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا نبودید شما که از روی مبالغه اَقْسَمْتُمْ مِّنْ قَبْلُ سوگند میخوردید پیش ازین در دنیا که شما پاینده خواهید بود مَا لَكُمْ مِّنْ زَوَالٍ ۝ نباشد شما را هیچ زوالی مراد آنست که میگفتید که ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم نمود وَسَكَنْتُمْ و ساکن بودید شما فِیْ مَسٰكِنِ الَّذِیْنَ در مسکنهای آنانکه ظَلَمُوْٓا اَنْفُسَهُمْ ستم کردند بر نفسهای خود چون عاد و ثمود وَتَبَیَّنَ لَكُمْ و ظاهر شد مر شما را كَیْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردید در منازل ایشان آثار نزول عذاب وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْاَمْثَالَ ۝ و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان وَقَدْ مَكَرُوْا مَكْرَهُمْ و بدرستیکه کوشش کردند در حیله گری آنچه نهایت مکر ایشان بود وَعِنْدَ اللّٰهِ و نزدیک خدای است مَكْرُهُمْ جزای مکر ایشان وَاِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ و بدرستیکه بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لِتَزُوْلَ تا از جای برود مِنْهُ الْجِبَالُ ۝ از آن مکر کوهها جبال مثل احکام شریعت حضرت پیغمبر علیه السلام است یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی که در ثبات و رسوخ چون جبال راسیات است زائل گردانند و این محال است بیت هست با مکر ایشان کهربایی :: کی تواند کوه را بردن ز جایی :: در معالم از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل فرموده که این آیت در قصه نمرود جبار است که چون سلامتی ابراهیم علیه السلام از آتش مشاهده کرده گفت بزرگ خدای دارد ابراهیم که او را از آتش برهانید من میخواهم که بر آسمان روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند که آسمان بغایت مرتفع است و بر رفتن آن بنایی معتبر نشود و نمرود نشنید و امر فرمود تا صرحی بساختند بمدت سه سال بغایت بلند و چون بر آنجا رفت آسمان را همچنان دید که از زمین میدید بر روز دیگر آن بنا را خراب شد و افتادن آن در سوره نحل رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی القصه چون آن صرح از پای در آمد و خلق بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت گفت تا بر آسمان روم و با خدای ابراهیم که مناره مرا بیفکند جنگ کنم پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند صندوقی چهار گوشه بساختند و دو در یکی فوقانی و دیگری تحتانی در و راست کرده و هر چهار طرف او چهار نیزه که زیر و بالا توانستی شد نعبیه نمود پس کرکسان را چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزها کرده اطراف صندوق را بر تن کرکسان بر بستند ایشان از غایت جوع میل ببالا کرده جانب مردار پرواز نمودند و صندوق را که نمرود با یک تن دیگر در آنجا نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی گشاده نگاه کرد آسمان را همان حال دید که بزمین میدید رفیق خود را گفت تا در تحتانی بگشاید و بنگرد تا چه می بیند آنکس نگاه کرد و جواب داد که غیر از آب چیزی دیگر نمی بینم بعد از شبانروزی دیگر که باب فوقانی بگشاد همان حال بود که روز سابق مشاهده نموده و رفیق وی که باب تحتانی بگشاد بجز دود و تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود بترسید و نیزها را با مردار سرنگون ساخت و کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آوازی مهیب از جنبه کرکسان ظاهر شد که کوه‌ها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل گردند فَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ پس مپندار خدای را مُخْلِفَ وَعْدِهٖ رُسُلَهٗ خلاف کننده وعده خود مر پیغمبران را یعنی وعده نصرت که رسل علیه السلام را فرموده آنجا که گفت اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا كَتَبَ اللّٰهُ لَاَغْلِبَنَّ اَنَا وَرُسُلِیْ خلاف نکرده و نخواهد کرد و ترا بر دشمنان مظفر و منصور خواهد ساخت اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ بدرستی که خدای غالب است ذُو انْتِقَامٍ

خداوند انتقام یعنی خواهد کشید کینهٔ اولیا از اعدا یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ در روزی که بدل کرده شود زمین غَيْرَ الْأَرْضِ بزمینی دیگر وَالسَّمٰوٰتُ و آسمانها بدل
کردد بآسمانی دیگر در تیسیر گوید تبدیل الارض تسویه جبال است و انهار و اشجار و تبدیل سما تکویر الشمس و تناثر ستارگان و در معالم قولی آورده که آسمانها را جنت
سازند و زمین ها را دوزخ و از حضرت مرتضی علی رض نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره و آسمانرا بآسمانی از زر و قول ابن مسعود رض آنست که روز قیامت
برآرند زمینی را از نقره پاک که بران هیچ گناه نکرده باشند مؤید این سخن است وَبَرَزُوا و ظاهر شوند مردمان از گورهای خود لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۝
برای محاسبهٔ خدای یگانه قهر کننده وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ ۝ و به بینی گناه کاران یعنی مشرکان را يَوْمَئِذٍ دران روز مُقَرَّنِينَ با هم بسته و جمع کرده بسبب
مشارکت در عقائد و اعمال یا قرین ساخته هر یک را با دیوی که موسوس او بوده فِي الْأَصْفَادِ ۝ در بندها یا غلها سَرَابِيلُهُمْ پیراهنهای ایشان
مِنْ قَطِرَانٍ از قطران است و آن چیزی باشد سیاه و غلیظ و گویند صمغ ابهل است که می پزند و بر شتر گرگین طلا میکنند تا حدت خود جرب را بسوزد
و در آتش زود درگیرد و دوزخیان اندازند تا حدت و شدت آن و وحشت لون و نتن رائحه و سرعت اشتعال آتش دران معذب گردند و گفته اند تفاوت میان قطران
دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوت است میان آتش دوزخ و آتش دنیا پس این قطران بر اعضای ایشان طلا کنند وَتَغْشٰى وُجُوهَهُمُ النَّارُ ۝
و فرو گیرد و بپوشد رویهای ایشان را آتش یعنی دران بسوزد لِيَجْزِيَ اللّٰهُ متعلق است به برزوا یعنی برآیند از قبرها تا جزا دهد خدای كُلَّ نَفْسٍ هر نفسی
مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده است إِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝ زود حساب است مر بندگان را زیرا که حساب یکی او را از حساب
دیگری باز ندارد هٰذَا این قرآن یا آنچه درین سوره است از مواعظ بَلٰغٌ لِّلنَّاسِ کفایت است مردمان را تا پند داده شوند بآن وَلِيُنْذَرُوا
بِهٖ و تا بیم کرده شوند بآن وَلِيَعْلَمُوا و تا بدانند بتامل در دلائل قدرتی که درو مذکور است أَنَّمَا هُوَ آن که او است إِلٰهٌ وَّاحِدٌ خدای یکتا
وَلِيَذَّكَّرَ و هر آینه باید که پند گیرند أُولُوا الْأَلْبَابِ ۝ خداوندان خردها باز ایستند از مناهی و قیام کنند با وامر اسکهی تمه

سُوْرَةُ الْحِجْرِ تِسْعٌ وَّتِسْعُوْنَ اٰيَةً مَّكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الٓرٰ علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیار است جمعی بر آنند که مطلقا دران باب سخن گفتن سلوک سبیل جرأت است در تیسیر آورده که عمر فاروق
رض را از معنی این حروف پرسیدند فرمود که اگر دروی سخن گویم متکلف باشم و خدای پیغمبر خود را فرموده که بگو ما انا من المتکلفین و بعضی گویند هر حرفی
اشارت باسمی است چنانچه در الف اشارت است باسم الله و لام باسم جبرئیل علیه السلام و را باسم رسول یعنی این کلام از خدای بواسطه جبرئیل
علیه السلام برسول علیه السلام رسیده تِلْكَ این آیتها که می آید اٰيٰتُ الْكِتٰبِ آیتهای سوره است وَقُرْاٰنٍ مُّبِيْنٍ ۝ و آیتهای
قرآن روشن یا بیان کننده حق را از باطل و گفته اند کتاب و قرآن هر دو یکی است اما بدو نام مذکور شد که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهت
تعظیم است

رُبَمَا

ای بسا وقت يَوَدُّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا دوست دارند آنانکه گرویدند و آرزو برند لَوْ كَانُوْا مُسْلِمِيْنَ ۝ که کاشکی بودندی مسلمانان و این آرزو در دنیا
بوقت نصرت بر مؤمنان باشد و یکی طول مرگ از برای ایشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا بوقتی که عصات موحدان را از دوزخ بیرون
آرند و درهای جهنم بر ایشان فرو بندند و دانند که خروج از آن میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام می بودیم ذَرْهُمْ بگذار ایشان را ام تهدید
و تحقیر است یعنی کافران دران حیات بند دست از ایشان بدار تا در دنیا يَأْكُلُوْا بخورند وَيَتَمَتَّعُوْا و برخورداری یابند از مال و منافع آن وَيُلْهِهِمُ
الْأَمَلُ و مشغول گرداند ایشان را آرزو یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشان را باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مآل فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ ۝
پس زود باشد که بدانند خاتمت و عاقبت کردار و گفتار خود را وَمَآ أَهْلَكْنَا و هلاک نکردیم مِنْ قَرْيَةٍ هیچ اهل دهی را إِلَّا وَلَهَا مگر آنکه مر هلاک
ایشان را كِتَابٌ مَّعْلُوْمٌ زمانی مقدر بوده و نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند باشد و هلاکی بود مَا تَسْبِقُ پیشی نگیرند مِنْ أُمَّةٍ هیچ گروهی

أَجَلَهَا مدت هلاک خود را وَمَا يَسْتَأْخِرُوْنَ ۝ و باز پس نمانند از آن یعنی هلاک شدند نه پیش از وقت مقدر نه بعد از اجل مقرر وَقَالُوْا و گفتند کفار قریش
يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْ نُزِّلَ ای آن کسی که فرو د آمده است عَلَيْهِ الذِّكْرُ بر و قرآن إِنَّكَ لَمَجْنُوْنٌ ۝ بدرستی که تو دیوانه که ما را از نقد مبینه میخواهی این کلام بطریق
تحکم و استهزا بوده چه اعتقاد به نزول ذکر و نسبت بجنون با هم راست نباید لَوْ مَا تَأْتِيْنَا و دیگر گفتند چرا نمی آری بِالْمَلٰٓئِكَةِ فرشتگان را بگواهی رسالت
تو إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ۝ از راست گویان درین دعوی یعنی اگر راست میگوئی که پیغمبری فرشتگان را حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند
برسالت تو حق تعالی جواب ایشان میگوید که مَا نُنَزِّلُ الْمَلٰٓئِكَةَ فرود آورده نشوند ملائکه و حفص بصیغهٔ متکلم و نصب ملائکه میخواند یعنی با فرو نمی فرستیم فرشتگان
إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی وقتی تواند دید که بجهت عذاب نازل شود چنان که قوم ثمود جبرئیل علیه السلام را دیدند در زمان
صیحه یا در وقت مرگ چنانچه همه کس می بینند وَمَا كَانُوْٓا إِذًا و نباشند آن هنگام که ملائکه را بدین صورت فرستیم مُنْظَرِيْنَ ۝ از مهلت دادگان یعنی
فی الحال معذب شوند إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَزَّلْنَا الذِّكْرَ فرو فرستادیم قرآن را که یاد کردن مؤمنان است و ذکر بمعنی شرف نیز می آید یعنی این کتاب سبب
شرف خوانندگان است وَإِنَّا لَهٗ لَحٰفِظُوْنَ ۝ و بدرستی که ما مر او را نگاهبانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در وی چیزی از باطل بیفزاید یا چیزی از حق کم کند
یا نگهدار اوئیم از تطرق خلل بدو یا آنکه داریم او را در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر له عاید بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام است یعنی نگهبان اوئیم از مضرت
اعادی نظم اگر جمله جهانم خصم گردند ؛ نترسم چون نگهدارم تو باشی ؛ زنشادی در همه عالم نگنجم ؛ اگر یک لحظه غمخوارم تو باشی ؛ وَلَقَدْ
أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو فِيْ شِيَعِ الْأَوَّلِيْنَ ۝ در گروهای پیشینیان وَمَا يَأْتِيْهِمْ و نیامد بدیشان مِنْ رَّسُوْلٍ
هیچ فرستاده إِلَّا كَانُوْا بِهٖ مگر بودند که از روی کبر و عناد بآن پیغمبر يَسْتَهْزِءُوْنَ ۝ استهزا میکردند چنانچه این معاندان تحقیر میکنند مرا و تسلیه حضرت رسالت پناه
علیه السلام است یعنی از میان انبیا تو مخصوص نیستی بایذای قوم بلکه همه ایشان بدان مبتلا بوده كَذٰلِكَ همچنانکه در آوردیم استهزای انبیا در دلهای ملذان
پیشین نَسْلُكُهٗ در می آریم همانرا فِيْ قُلُوْبِ الْمُجْرِمِيْنَ ۝ در دلهای کافران زمان لَا يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ایمان نمی آرند بقرآن وَقَدْ خَلَتْ و بدرستیکه
گذشته است سُنَّةُ الْأَوَّلِيْنَ ۝ سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است
که تکذیب پیغمبر این علیه السلام نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات میکردند و در نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرمود که وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ
و اگر بکشائیم برین منکران بَابًا مِّنَ السَّمَآءِ فَظَلُّوْا دری از آسمان پس باشند همه روز فرشتگان که در نظر ایشان فِيْهِ يَعْرُجُوْنَ ۝ دران در شده
بالا میروند و ازان در بزیر می آیند لَقَالُوْٓا هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند إِنَّمَا سُكِّرَتْ جزین نیست که بربسته اند أَبْصَارُنَا چشمهای
ما را و خیره ساخته یا اگر در آسمان بگشایند و کفار بالا رفته عجایب آنرا مشاهده نمایند خواهند گفت که ما را چشم بندی کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد
بَلْ نَحْنُ بلکه ما قَوْمٌ مَّسْحُوْرُوْنَ ۝ گروهی جادو کرده گانیم یعنی محمد علیه السلام ما را جادو کرده چنانچه در ظهور دیگر آیات میگفتند و یقولوا سحر مستمر وَلَقَدْ جَعَلْنَا
و بدرستیکه ما آفریدیم و پیدا کردیم فِي السَّمَآءِ بُرُوْجًا در آسمان برجهای دوازده گانه را بهیئات و صفات و خواص مختلف یکدیگر وَّزَيَّنّٰهَا
و بیاراستیم آنرا بصورتها یا آسمانرا به نیرین و سایر کواکب لِلنّٰظِرِيْنَ ۝ برای نگرندگان که بعبرت دران نگرند و بدان بر قدرت مبدع استدلال کنند
وَحَفِظْنٰهَا و نگاه داشتیم آسمان را مِنْ كُلِّ شَيْطٰنٍ رَّجِيْمٍ ۝ از هر دیوی رانده تا نتواند که بران صعود کند و بر احوال و اخبار مطلع شود إِلَّا مَنِ
اسْتَرَقَ السَّمْعَ لیکن هر دیوی که خواهد که بر آسمان رود و بدزد دوازوی سخنی مسموع یعنی آنچه فرشتگان شنوند فَأَتْبَعَهٗ پس از پی در آید او را و بدو رسد
و بسوزد ش شِهَابٌ مُّبِيْنٌ ۝ ستاره روشن و درخشان و از ابن عباس رض منقولست که از زمان آدم تا وقت عیسی علیه السلام دیوان بر آسمان میرفتند و از ملائکه از
اخبار لوح محفوظ در میشنودند بران اطلاع داشته سخنان میبردند و بر زمین آمده با دوستان خود از کاهنان میگفتند چون روح الله علیه السلام متولد شد ایشان را
ایشان را از سه آسمان منع کردند تا چهارم آسمان میرفتند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین علیه السلام دست داد از همه آسمانها ممنوع گشتند و بجهت رجم
ایشان شهاب ثاقب مقرر شد ابواب کهانت بکلی مسدود گشت بیت می برآمد و باز از تیر کی اشکست ؛ کلی شکست و هیاهوی خار اخر شد ؛ وَالْأَرْضَ
مَدَدْنٰهَا و زمین را باز کشیدیم بروی آب از زیر خانه کعبه یعنی از بلندی که دران مکان بنای کعبه بود وَأَلْقَيْنَا و در افکندیم و پیدا کردیم فِيْهَا رَوَاسِيَ
در زمین کوههای سرافراخته بای برجای وَأَنْبَتْنَا فِيْهَا و برویانیدیم در زمین مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُوْنٍ ۝ از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدر

مقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت بی علت است یا آنچه وزن کنند و به پیمایند یا موزون بمعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر انواع
علیه از اشجار و مزروعات وَجَعَلْنَا لَكُمْ و ساختیم برای شما فِيهَا در زمین مَعَايِشَ اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بوی است از مطاعم و ملابس
وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ و هم برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما مر او را بِرَازِقِينَ روزی دهندگان یعنی خدام و ممالیک و گفته اند انعام و مراکب وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ
و نیست هیچ چیزی که آدمی بوی محتاج باشد إِلَّا عِنْدَنَا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ما خَزَائِنُهُ خزینهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین
آن این ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار چه تشبیه کرده است مقدورات خود را با شیای مخزونه که در اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست
وَمَا نُنَزِّلُهُ و فرو نمی فرستیم آنرا إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ مگر باندازه دانسته شده که نه کم از آن شاید و نه زیادت بر آن باید وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ
و فرستادیم بادها را لَوَاقِحَ آبستان یا بار آرنده یعنی بردارندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختها را بمیوه فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ پس فرو فرستادیم از آسمان
مَاءً آبی که آن باران است فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ پس بخورانیدیم شما را از آن آب و تصرف دادیم در آن وَمَا أَنْتُمْ لَهُ و نیستید شما مر آن آب فرو فرستاده را
بِخَازِنِينَ نگاه دارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم امام ماتریدی رح در تاویلات فرموده که نیستید شما مر خدا بر خزینه داران یعنی خزاین او
بدست شما نیست و آنچه شما در خزینه نهید همه از آن اوست وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي و بدرستیکه ما زنده میکردانیم اجسام فانیه را بایجاد حیات در او وَنُمِيتُ
و میمیرانیم اجسام حیه را بازاله حیات از آن در لطایف قشیری رح مذکور است که زندگی میدهیم دلها را بانوار مشاهده و می میرانیم نفوس را در نار مجاهده یا زنده
میسازیم بموافقت طاعت و مرده میکردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقایق رح فرموده که احیای قلوب اولیا میکنیم بانوار لمعات جمال و اماتت
نفوس ایشان مینمائیم بسطوات نظرات جلال اموات و حیات میدهیم بخلع و لبس وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای خلایق چه هر
چیز را گویند که بعد از مردن دیگر بدیگری رسد پس همه در معرض فنا اند و حق سبحانه موصوف است بصفت بقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ و هر آینه
میدانیم پیشی گیرندگان مِنْكُمْ از شما در اسلام وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و بدرستی که ما میدانیم واپس افتادگان از آن یا میدانیم پیشینیان و پسینیان را
از شما که آدمیانند یعنی هر که مرده است از زمان آدم علیه السلام تا این وقت و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شد از گذشتگان و هر که بخواهد زاد از آیندگان
یا دانسته ایم قرون گذشته را و میدانیم امت محمد علیه الصلوة والسلام را یا آنرا که مقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا که موخر است از ایشان
در اسباب نزول آمده که زنی جمیله در عقب حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام نماز میگذارد و در صفوف نسای بعضی از جماعتیان در صفهای پیش میرفتند
تا او را نه بینند و جمعی باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه فرمود که مقدم و موخر را از اهل صفوف میدانیم و بر ما پوشیده
نیست وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو هُوَ يَحْشُرُهُمْ او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک را بدو رساند إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که او درست ع
کار است عَلِيمٌ دانای نهان و آشکار وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم انسان را یعنی آدم علیه السلام مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک
که چون دست بروی زنند مانند سفال بانگ و آواز کند مِنْ حَمَإٍ و آن گل کائن بوده از گل سیاه مَسْنُونٍ بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون
لای که در تک حوض و جوی باشد صاحب تبیان گفته که حق سبحانه آدم علیه السلام را از خاک آفرید بر آن وجه که آب لطف بر خاک بارانید تا گل شد و تبدیل
کذا نت تا حما گشت پس آنرا باحسن تقویم تصویر کرد و مسنون بمعنی مصور است آنگه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال رسید وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ
و جان که پدر پریان است بیافریدیم او را مِنْ قَبْلُ پیش از آفریدن انسان مِنْ نَارِ السَّمُومِ از آتش بی دود که در مسام نفوذ می نماید و عواتق از آن
آتش منکون میکرد و ابن مسعود رض فرموده که سموم دنیا جزوی است از هفتاد جزو از سمومی که جان از آن آفریده شده وَإِذْ قَالَ و یاد کن آنرا که گفت
رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ پروردگار تو مر فرشتگان را که بجهت خلافت زمین إِنِّي خَالِقٌ من آفریننده ام بَشَرًا آدمی مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که کائن
مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از لای مصور فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون راست کنم صورت و هیئت او را وَنَفَخْتُ فِيهِ و در آرم در وی مِنْ رُوحِي از روحی
که آفریده منست و او بدان زنده گردد فَقَعُوا لَهُ پس بیفتید مر او را سَاجِدِينَ سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ
أَجْمَعُونَ همه ایشان تماما بیکبار إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که از روی استکبار أَبَى أَنْ يَكُونَ سر باز زد و سرکشی کرد از آنکه باشد مَعَ السَّاجِدِينَ
از سجده کنندگان مر آدم علیه السلام را قَالَ يَا إِبْلِيسُ گفت خدای که ای ابلیس مَا لَكَ چیست ترا و غرض تو چه بوده أَلَّا تَكُونَ در آنکه نباشی مَعَ السَّاجِدِينَ

با سجده کنندگان قَالَ گفت ابلیس لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ نیستم من که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مر آدمی را که آفریده او را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک
مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از اخس عناصر آفریدی که خاک است و مرا از اشرف آن که آتش است پس روحانی لطیف چرا فرمان بر
جسمانی کثیف را ابلیس نظر ظاهر بر آدم علیه السلام داشت و از باطن او غافل بود صورتش را ویرانه دید و ندانست که گنج اسرار درین خرابه مدفون است نظم گنجیست
درین خانه که در کون نگنجد ؛ آن گنج خرابات این گنج نهان است ؛ فی الجمله هر آنکس که درین خانه رهی یافت ؛ سلطان زمین است و سلیمان زمان است
قَالَ گفت خدای مر ابلیس را بعد از ابا و امتناع او از سجده آدم علیه السلام فَاخْرُجْ پس بیرون رو مِنْهَا از آسمان یا از بهشت یا از زمره ملائکه یا از صورت
ملکی یا از مرتبه که داشتی فَإِنَّكَ رَجِيمٌ پس بدرستی که تو رانده شده از خیر و کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ و بدرستی که بر تو است دوری و راندگی
إِلَى يَوْمِ الدِّينِ تا روز جزا و در لباب آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذابی بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قَالَ رَبِّ گفت
ابلیس که ای پروردگار من فَأَنْظِرْنِي پس مهلت ده مرا إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که نمیرد چه بعد از
که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه اجابت نکرد قَالَ گفت فَإِنَّكَ پس بدرستی که هستی تو مِنَ الْمُنْظَرِينَ از میان مهلت دادگان إِلَى يَوْمِ
الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روز وقتی معلوم یعنی زمان فنای خلق بنفخه اولی که نفخه صعقه گویند چه قول جمهور آنست که نفخه اولی نفخه موت باشد و نفخه ثانیه
نفخه احیا و میان دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد تا برانگیخته شود قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای آفریدگار من
بِمَا أَغْوَيْتَنِي سوگند میخورم باغوای تو مرا لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ هر آینه بیارایم برای آدمیان گناه را فِي الْأَرْضِ در زمین و بناگاه دار غرور است در
مدارک آورده که ابلیس دو نوبت سوگند یاد کرد برای اغوای آدمیان یکی بصفت ذات که فبعزتك لأغوينهم و یکی بفعل که فبما اغويتني و فقها
فرق کرده اند میان هر دو و اهل عراق بر آنند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت یمین است و سوگند بصفات فعلی چون
رحمت و سخط و امثال این یمین نیست و اصح آنست که ایمان مبنی بر عرف باشد هر چه بعرف مردمان آنرا سوگند میگویند یمین است و الا لا و برخی بر آنند
که بای در اغویتنی سببیه است یعنی بسبب آن که مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ و هر آینه ایشان را بما
گمراهی دارم إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ مگر بندگان تو از ایشان الْمُخْلَصِينَ خالص شدگان از شوائب شرک جلی و خفی که مکر و فریب مرا در ایشان
اثر نباشد قَالَ گفت خدای هَذَا این اخلاص در ایمان صِرَاطٌ راهی است که حق است عَلَيَّ بر من رعایت آن مُسْتَقِيمٌ راست است یعنی کجی
ندارد و رونده را بمنزل میرساند و گویند علی بمعنی الی است یعنی اخلاص راهی است راست بسوی من إِنَّ عِبَادِي بدرستیکه بندگان من یعنی مخلصان
لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بر ایشان تسلط و قوتی در اغوا و اضلال إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مگر آنکس که متابعت تو کند مِنَ الْغَاوِينَ
از گمراهان که تو بر و مسلط توانی شد وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستی که دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ وعده گاه ایشان است یعنی متابعان تو أَجْمَعِينَ همه ایشان لَهَا
مر دوزخ را سَبْعَةُ أَبْوَابٍ هفت در است لِكُلِّ بَابٍ مر هر دری را مِنْهُمْ از گمراهان جُزْءٌ مَقْسُومٌ بهره است قسمت کرده شده
مراد از ابواب طبقات است و برای هر طبقی قومی مقرر و معین شده جهنم جای گنهکاران است از اهل توحید لظی مقام ترسایان است حطمه ماوای
جهودان است سعیر از آن صابیان است سقر مقر گبران است جحیم محل مشرکان است هاویه که درک اسفل گویند نامزد منافقان است امام ابو منصور
ماتریدی رح در تاویلات فرموده که مراد از ابواب طبقات است و چون مومنان در دوزخ جاوید نیستند ایشان را طبقه مقرر نباشد پس طبقه اولی
نامزد جهودانست دوم از آن ثنویه و مشرکان عرب سیوم از آن براهمه که مطلق منکر رسالت اند چهارم از آن یهود پنجم از آن نصاری ششم
از آن مجوس هفتم از آن منافقان در بحر الحقایق آورده که دوزخ بعد و حرمان را هفت در است حرص و شره و حقد و حسد و غضب و شهوت و کبر و در
کشف مذکور است که دوزخ را هفت در از آن است که اعضای هفت گانه آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پای است همه
بدان گشوده میشود بگناهی که لایق آن موضع است و هر عضو را از بابی مورد طریق گردانیده اند نظم هفت در دوزخ اند در تن تو ؛ ساخته نفس شان
در و در بند ؛ بین که در دست تست قفل امروز ؛ در هر هفت محکم اندر بند ؛ إِنَّ الْمُتَّقِينَ و بدرستی که پرهیزکنندگان از پی روی ابلیس فِي جَنَّاتٍ
وَعُيُونٍ در بوستانها و چشمها در باغها که در آن چشمها روان بود از شیر و خمر آن ادْخُلُوهَا گویند فرشتگان متقیان را که در آیند بدین بوستانها

آمِنِينَ سفرون سلامتی باهمه آفتها با سلامتی از خدا در حالتیکه ایمن باشند از زوال نعمت وَنَزَعْنَا و بیرون کنیم مَا فِي صُدُورِهِمْ آنچه در سینهای بهشتیان باشد مِنْ غِلٍّ از کینه که در دنیا با هم داشته باشند از حضرت مرتضی علی رض منقول است که گفت امید میدارم که من و طلحه و زبیر از ایشان باشیم و گویند صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا بدرجات و مراتب یکدیگر رشک نبرند إِخْوَانًا در آیند در بهشت در حالتیکه همچو برادران باشند مر یکدیگر را بمهربانی و دوستی عَلَىٰ سُرُرٍ برادران نشسته بر تختها از زر و مکلل بجواهر مُتَقَابِلِينَ روبها بر یکدیگر آورده اند که بهشتیان قفای یکدیگر را نبینند چو هر جا که میروند روی بدان جانب میکنند تختهای ایشان نیز میرود و میگردد پس در جمیع احوال روی یکدیگر می بینند لَا يَمَسُّهُمْ نمیرسد ایشان را فِيهَا در بهشت نَصَبٌ رنجی و مشقتی چه آن سرای تنعم و راحت است وَمَا هُمْ مِنْهَا و نیستند ایشان از بهشت بِمُخْرَجِينَ بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی از صحابه رض را دید که میخندیدند فرمود که مالی اریکم تضحکون چیست مر که شما را خندان می بینم صحابه رض را این عتابی از این سخن انشتمام نمودند و آنحضرت علیه السلام در گذشت و هنوز بحجر نارسیده باز گشت و گفت جبرئیل علیه السلام بمن آمد و پیغام آورد که چرا بندگان مرا نا امید میسازی نَبِّئْ عِبَادِي خبرده بندگان مرا أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ بانکه من آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد الرَّحِيمُ بخشنده ام برکسی که توبه کند وَأَنَّ عَذَابِي وانکه عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار منحرف است هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ آن عذابی است دردناک محققان گفته اند در توصیف ذات بمغفرت و رحمت دون تعذیب و عقوبت ترجیح وعده لطف است و تاکید صفت عفو بیت گرچه جرم من از عد و بیش است ؛ سبقت رحمتی از آن بیش است ؛ چه عجب گر عذاب ننماید ؛ هر که پیشه کان ببخشاید ؛ وَنَبِّئْهُمْ و خبرده بندگان مرا عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ از مهمانان ابراهیم علیه السلام یعنی آن سه فرشته یا هشت یا دوازده که به بشارت ابراهیم علیه السلام و هلاک قوم لوط علیه السلام بروی نزول کردند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون در آمدند بر وی فَقَالُوا سَلَامًا پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ بدرستی که ما از شما ترسیم و جهت ترس آن بود که بی اذن و بیوقت آمده بودند یا آنکه ما حضر وی نخورده بودند فرشتگان این سخن شنوده قَالُوا لَا تَوْجَلْ گفتند مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستی که ما ترا مژده میدهیم بِغُلَامٍ به پسری اسحاق نام عَلِيمٍ ه دانا یعنی وقتیکه بلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي گفت آیا بشارت میدهید مرا عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ بعد از آنکه رسیده بمن پیری متعجب شد از آنکه پیر بزرگ سال را پسر بر چه وجه باشد یعنی باز جوان کرده یا بر همان پیری که هست این صورت وجود گیرد فَبِمَ پس بچه نوع و چگونگی تُبَشِّرُونَ مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ گفتند مژده دادیم ترا بِالْحَقِّ براستی و درستی بی شک و بی شبهه فَلَا تَكُنْ پس مباش مِنَ الْقَانِطِينَ از نا امیدان یعنی بدین مژده امیدوار باش که آنکه قادر است بر خلق بشر بی ابوین هر آینه توانا است بر اخراج ولد از پیر هرم و عجوزه عاقره قَالَ گفت ابراهیم من نا امیدم از رحمت پروردگار وَمَنْ يَقْنَطُ و کیست که نومید شود مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ از بخشش پروردگار خود إِلَّا الضَّالُّونَ مگر گمراهان که طریق معرفت را نشناخته اند و سعت رحمت و کمال علم و قدرت حق را ندانسته و چون ابراهیم علیه السلام فرشتگان بسیار دید در تامل افتاد که آمدن ملک بجهت یک بشارت حاجت نبوده و در ضمن آمدن ایشان مهمی دیگر خواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت پس چیست کار شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستادگان و کجا میروید قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند بدرستیکه ما فرستاده شده ایم إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ ه بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط علیه السلام تا ایشان را هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ لیکن آل لوط علیه السلام یعنی خاندان او إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ بدرستی که ما نجات دهندگانیم ایشان را أَجْمَعِينَ ه همه ۷

إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَا إِنَّهَا قضا کرده ایم ما آن را که آن زن لَمِنَ الْغَابِرِينَ از ماندگان باشد در شهرستانها برای عذاب و این که تقدیر را بخود با آنکه فعل الله است از جهت قرب و اختصاص تواند بود فَلَمَّا جَاءَ پس آن هنگام که آمدند آلَ لُوطٍ بخاندان لوط علیه السلام الْمُرْسَلُونَ فرشتگان فرستاده شده قَالَ گفت لوط علیه السلام إِنَّكُمْ بدرستی که شما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ه گروهی بیگانه اید یعنی نمی شناسم شما را قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ گفتند ما بیگانه نه ایم بلکه آمده ایم بتو بِمَا كَانُوا با آن چیزی که بودند قوم تو که از روی جهل و عناد فِيهِ يَمْتَرُونَ ه در آن چیزی که شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشان را وعده داده بودی و ایشان در آن شک داشتند وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ و آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان که حق است وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستی که ما راستگوئیم در این خبر فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس بیرون بر از این شهر اهل خود را بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ در پاره از شب ۴

که بگذرد وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ و تو نیز برو از پس ایشان تا شتاب کنی ایشان را در رفتن وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که باز پس ننگرد مِنْكُمْ از شما أَحَدٌ یکی تا هول عذاب را نه بیند وَامْضُوا و بروید حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ه از انجا که فرموده شده آید یعنی بشام یا مصر یا سعود که شهرستان نجیم است و اهل آن هلاک نخواهند شد وَقَضَيْنَا و حکم کرده ایم ما با وحی فرستادیم إِلَيْهِ بسوی او ذَٰلِكَ الْأَمْرَ آن کار را که تعبیر از اوست أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ بدرستیکه بنیاد این گروه مَقْطُوعٌ بریده و بر کنده است مُصْبِحِينَ ه در حالتیکه بصبح در آیند یعنی قوم تو در سحر مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند و خبر هست که چون زن لوط علیه السلام مهمانان نیکو روی را دید خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ و آمدند اهل شهر سدوم در خانه لوط علیه السلام يَسْتَبْشِرُونَ ه مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان و طمع فساد داشتند با ایشان قَالَ گفت لوط علیه السلام إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي بدرستی که این گروه مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُونِ ه پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای بارتکاب فاحشه وَلَا تُخْزُونِ و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ گفتند ما ترا نهی نکردیم عَنِ الْعَالَمِينَ ه از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا بوده قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي گفت اینک اینها دختران منند یعنی زنان قوم چه هر نبی مر امت خود را بمنزله پدر است یا بنات خود را بشما دهم بشرط اسلام إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما فَاعِلِينَ ه کنندگان آنچیز را که من میگویم لَعَمْرُكَ بزندگانی تو ای محمد إِنَّهُمْ بدرستیکه بودند قوم لوط علیه السلام لَفِي سَكْرَتِهِمْ که در گمراهی خود يَعْمَهُونَ سرگردان می شدند یا از مستی غفلت گمراه میگشتند در تاویلات ماتریدی آورده که خدای هرچه خواهد از مخلوقات قسم یاد میکند و هیچ مخلوقی را که جز بخدای در تبیان از ابن عباس رض نقل میکند که خدا نیافرید هیچکس را گرامی تر از حضرت پیغمبر علیه السلام و بحیات هیچکس سوگند نخورد الا بحیات او سلمی قدس سره فرموده که سوگند یاد کرد بحیات محمد علیه الصلوة زیرا که حیات او بحق بود و او بر بساط قرب در قبضه حق بود نظم چون نبی از هستی خود سر بتافت ؛ فرق پاکش از لعمرک تاج یافت ؛ داشت از حق زندگی در بندگی ؛ شد لعمرک جلوه آن زندگی ؛ آورده اند که لوط علیه السلام اهل خود را بیرون برد و جبرئیل علیه السلام وقت صبح بود که بانگ بر ایشان زد فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را بانگ هائل مهلک مُشْرِقِينَ ه در حالتیکه داخل بودند در وقت شروق شمس و برداشت جبرئیل علیه السلام شهرهای ایشان را و بنزدیک آسمان برد نگونسار ساخت فَجَعَلْنَا پس باز گردانیدیم عَالِيَهَا سَافِلَهَا زبر آن شهر را زیر آن یعنی زیر و زبر گردانیدیم آنرا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان و گفته اند بر قومی از ایشان که غائب بودند از آن بلاد حِجَارَةً سنگی مِنْ سِجِّيلٍ از گل محکم شده یا سنگی بر آن نوشته شده نام هر کس که نامزد او بوده إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در هلاک کردن ما قوم لوط را لَآيَاتٍ هر آینه نشانها است برای عبرت لِلْمُتَوَسِّمِينَ ه مر خداوندان فراست را که بزیرکی در نگرند و حقیقت اشیاء را بسمات آن بشناسند و این صفت مومنان است چنانچه در حدیث آمده که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله آورده اند که خواجه بزرگ قطب الاخیار خواجه عبد الخالق عجدوانی قدس سره روزی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی در آمد بصورت زاهدان خرقه در بر و سجاده بر کتف در گوشه بنشست و بعد از زمانی برخاست و گفت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرموده که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله سر این حدیث چیست خواجه قدس سره فرمودند که سر این حدیث آنست که زنار ببری و ایمان آوری جوان گفت نعوذ بالله منها که مرا زنار باشد خواجه اشارت فرمود و خادم خرقه از سر جوان برکشید زناری پدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد خواجه فرمود که ای یاران بیائید تا بر موافقت این نو عهد که زنار ظاهر ببرید ما نیز زنارهای باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان بر آمد و در قدم خواجه افتاده تجدید توبه کردند نظم توبه چه باشد پشیمان آمدن ؛ بر در حق نو مسلمان آمدن ؛ عام را توبه ز کار بد بود ؛ خاص را توبه ز بد خود بود ؛ وَإِنَّهَا و بدرستی که شهرستانهای موتفکه لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ ه برای دایم السلوک یعنی بر راهی است که قافلها میروند و آثار آن را می بینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در انچه یاد کردیم لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ هر آینه نشانه است مرگروید کان را بر قدرت ربانی وَإِنْ كَانَ و بدرستیکه بودند أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب علیه السلام لَظَالِمِينَ ه هر آینه ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار در هم گرفته را گویند و بلده ایشان را باعتبار آنکه در میان بیشها و مرغزارها بود ایکه میگفتند و شعیب علیه السلام با اهل مدین و اهل ایکه مبعوث بود و اهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه هلاک شدند چنانچه در سوره هود گذشت و اصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظلة

و سورهٔ شعرا مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وَإِنَّهُمَا و بدرستی که سدوم و ایکه یا ایکه و مدین لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ بر راهی روشن و هویدا است که
مردم میکذرند و می بینند وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستی که تکذیب نمودند أَصْحَابُ الْحِجْرِ اهل دیار حجر یعنی ثمود الْمُرْسَلِينَ فرستادکان یعنی
صالح علیه السلام را و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل است وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ثمود را آيَاتِنَا آیتهای کتاب ما که بر نبی ایشان منزل بوده
و چون کتاب منزل بر صالح علیه السلام معلوم نیست اکثر مفسران آیات را معجزات حمل کرده اند و خروج ناقه از سنگ معجزه است مشتمل بر بسیاری از غرایب
چون بزرگی خلقت که هرگز شتری بعظمت او نبوده و زادن بعد از خروج و بسیاری شیر دادن که همه قوم ثمود علیه السلام را کافی بوده و بر سر چاه آمدن آنرا
روز نوبت و خوردن تمام آب را در یکنوبت حاصل سخن آنکه اینهمه نشانها به ثمود دادیم فَكَانُوا پس بودند عَنْهَا از آن آیات مُعْرِضِينَ روی
گردانندکان وَكَانُوا يَنْحِتُونَ و بودند که می بریدند و می تراشیدند مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُيُوتًا خانها آمِنِينَ در حالتیکه ایمن بودند از انهدام آن و نقب
زدن دزدان یا می پنداشتند که آن خانها حمایت خواهند کرد ایشانرا و از عذاب در آن ایمن خواهند بود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشانرا صیحه
عذاب مُصْبِحِينَ در حالتیکه در آینده کان بودند بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحه جبرئیل علیه السلام هلاک شدند چنانچه در سورهٔ هود کذشت فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُم
پس دفع نکرد از ایشان مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که کسب میکردند از اموال و امتعه یا آنچه میکردند از بنای بیوت وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
و نیافریدیم آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکمت یا سبب ظهور حق یا برای بیان حق وَإِنَّ السَّاعَةَ و بدرستیکه قیامت
لَآتِيَةٌ هر آینه آینده است و خدای انتقام از مکذبان خواهد کشید فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ پس درگذر درگذشتن نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را و در صدد
مکافات خود مباش بعضی بر آنند که این حکم بآیهٔ السیف منسوخ است إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ الْخَلَّاقُ اوست آفریننده خلایق وخلاق الْعَلِيمُ
داناست بحال وفاق و نفاق در اسباب نزول آمده که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در اذرعات هفت کاروان دید از بنی قریظه و بنی نظیر که انواع طیب
و جواهر امتعه و جامهای فاخر بار داشتند و در تیسیر آورده که هفت کاروان قریش در یک روز بمکه در آمدند با مطاعم بسیار و ملابس بیشمار و بر هر تقدیر برخی
از صحابه رض گفتند اگر این مالها در دست ما بودی همه را در راه خدای نفقه میکردیم و صاحب تیسیر میگوید که در خاطر مبارک حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
ظهور فرموده و بسیار دشوار آمد که مؤمنان گرسنه و برهنه گذرانند و مشرکان را اینهمه مال باشد آیه آمد وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ و بدرستی که دادیم ترا سَبْعًا
مِّنَ الْمَثَانِي هفت آیت از مثانی که قرآن است و این هفت آیت بهتر از آن هفت قافله مراد بهفت آیت فاتحه است و گفته اند مراد هفت سوره است
از اول قرآن که آنرا سبع طوال گویند یا حوامیم سبعه که عرایس قرآنند و قرآنرا مثانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص در و مثنی شده یعنی تکرار یافته
وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ و دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما قدر او بزرگ و ثواب قرائت او بسیار است و عطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال
یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ مکش و باز مکن بر دو چشم خود را إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ بسوی آنچه که ما برخورداری دادیم به
آن چیزی أَزْوَاجًا صنفها را مِّنْهُمْ از کفار یعنی از رغبت است نه از نظر یعنی با آنچه اصناف کفره را از یهود و نصاری و مجوس و عبده اصنام داده ایم از مال منگر
که آن بغایت حقیر و خوار و ذلیل و بی اعتبار است بنسبت آنکه بتو ارزانی داشته ایم از فضائل و کمالات رباعی پیش دریای قدر حرمت تو ٭ نه محیط فلک
حبابی نیست ٭ داری آن سلطنت که در نظرت ٭ ملک کونین در حسابی نیست ٭ وَلَا تَحْزَنْ و اندوه مخور عَلَيْهِمْ بر ایشان خود به بی نوائی و درویشی
وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ و فرو گیر بال خود را یعنی تواضع کن لِلْمُؤْمِنِينَ مر مؤمنانرا و رفق نمای با ایشان در کشف الاسرار گفته که خفض جناح کنایه است
از خوش خوئی و مقرر است که خلعت خلق عظیم جز بر بالای والای حضرت علیه الصلوة والسلام راست نیامده نظم ذات ترا وصف نکو خوئی است
خوی تو سرمایهٔ نیکوئی است ٭ روز ازل دوخته حکم قدیم ٭ بر قد تو خلعت خلق عظیم ٭ وَقُلْ و بگو إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ بدرستی که من بیم کننده ام
الْمُبِينُ هویدا یعنی به بیان و برهان بیم میکنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیاورید بخدای عذابی بشما فرستم كَمَا أَنزَلْنَا مثل آن عذابی که فرو فرستادیم
عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ بر بخش کنندکان الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ آنانکه ساختند قرآن را عِضِينَ پاره پاره یعنی بخش کردند قرآنرا بجذین وصف یا نا
نمودند بسحر و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سورهٔ بقره از آن من و دیگری نمل را میگرفت و دیگری عنکبوت
بخود تخصیص میداد و این همه از روی استهزا بوده و گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشانرا بعقبات که فرستادی تا با هر قافله حاج

که ملاقات کنند ایشانرا از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام تنفیر داده گویند ساحر و شاعر و کاهن است و قرآن را بدان وصفها که گذشت ذکر کنند فَوَرَبِّكَ
پس بحق پروردگار تو لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ که هر آینه همهٔ ایشانرا سؤال خواهیم کرد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ از آنچه بودند که عمل میکردند از تقسیم و تکذیب نقل است
که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمودند تا سه سال بگذشت جبرئیل علیه السلام آمد و آیت آورد که فَاصْدَعْ
پس آشکارا کن و بظاهر قیام نمای بِمَا تُؤْمَرُ بانچه ترا فرموده اند از اوامر و نواهی وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان و التفات مکن بدیشان
آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار سید عالم علیه الصلوة والسلام بسیار کوشیدندی و هر جا که ویرا دیدندی بفسوس و استهزای پیش آمدندی روزی
آنحضرت علیه الصلوة والسلام در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل علیه السلام که این پنج تن در آمدند و بدستور معهود سخنان گفته بطواف حرم محترم مشغول شدند
جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشانرا کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولید مغیره و بکف پای عاص بن وائل و به بینی حارث بن
قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب و هر پنج ایشان زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیر تراشی بگذشت و پیکانی در دامن او آویخت
از روی عظمت و کبر سر زیر نکرد که از جامه باز کند آن پیکان ساق ویرا مجروح ساخت و رگ شریانی از آن بریده گشت و بدوزخ رفت و خاری در کف
پای عاص خلیده پایش ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث خون و ریم روان شد و جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی خود را بخاک و خاشاک میزد
تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سر بر زمین میزد تا جانش بر آمد و این آیت نازل شد که إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ بدرستیکه
ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندکان را الَّذِينَ يَجْعَلُونَ آنانکه میسازند و شریک میکنند مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر را باطل
فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند عاقبت کار و ببینند مکافات کردار خود را وَلَقَدْ نَعْلَمُ و بدرستیکه ما میدانیم أَنَّكَ يَضِيقُ
صَدْرُكَ آنکه تنگ می شود سینهٔ تو بِمَا يَقُولُونَ بانچه کافران میگویند از شرک خدای و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی دشوار می آید ترا گفتار کفار
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تسبیح کن تسبیح مقترن بحمد پروردگار تو یعنی بگوی سبحان الله وبحمده وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ و باش از نماز
گذارندکان صاحب کشف الاسرار فرموده که ما از تنگدلی تو آگاهیم و از آنچه بتو میرسد از غصهٔ بیگانگان خبر داریم تو بحضور دل نماز گذار تا آنکه میدان ستایش ما
و با ستایش ما دوست بار بلا کشیدن آسان بود یکی از پیران طریقت گفت که در بازار بغداد دیدم که یکیرا صد تازیانه زدند و آهی نکرد از وی پرسیدم که این
بار چندین زخم خوردی و ننالیدی گفت آری شیخا معذورم دار که معشوقم در برابر بود و میدید که مرا برای او میزدند از نظارهٔ وی بالم زخم شعور
نداشتم بیت تو تیغ میزن و بگذار تا من بیدل ٭ نظاره میکنم که نگارین ٭ وَاعْبُدْ رَبَّكَ و پرستش کن پروردگار خود را حَتَّىٰ
يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ تا وقتی که بیاید بتو مرگ مراد از یقین موت است چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه یا داعی که زنده عبادت او را
فرو مگذار و دست از پرستش او باز مدار

سُورَةُ النَّحْلِ مِائَةٌ وَثَمَانٌ وَعِشْرُونَ آيَةً مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ نزدیک رسید فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ پس طلب آن مکنید بشتاب تا وقت آید آورده اند که معاندان
تعجیل می نمودند در آنچه پیغمبر علیه الصلوة والسلام ایشانرا بدان وعید میفرمود از قیام ساعت یا عذاب دنیا آیت آمد که آن نزدیک رسید و سبب تعجیل منید
گفتند اگر آنچه تو میگوئی واقع شود شریکان حق که بتانند ما را از آن خلاصی خواهند داد حق سبحانه فرمود که سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ
و برتر است از آنچه ایشان بنا میکیرند یعنی بزرگتر است از آنکه او را شریکی باشد که دفع مراد الله کند یعنی منع عذاب تواند کرد يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرو میفرستد
فرشتکانرا بِالرُّوحِ بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوب است یا ملائکه را با روح می فرستد و گفته اند روح قومی اند از مقربان درگاه الوهیت در میان میکویند
که هیچ ملکی فرو دنیاید الا آنکه روح با او است و رقیب او چنانچه بر آدمیان حفظه می باشند و بر هر تقدیر فرود آمدن ملایکه باشد مِنْ أَمْرِهِ از فرمان خدای
عَلَىٰ مَن يَشَاءُ بر هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان خود که استحقاق نبوت او را ثابت بود و بزبان ملائکه منزل با انبیا گوییم أَنْ أَنذِرُوا آنکه اعلام کنید
و بترسانید خلق را و آگاه سازید أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ آنکه نیست خدائی مستحق عبادت إِلَّا أَنَا مگر من آفریننده که روزی دهنده همه مخلوقات ام فَاتَّقُونِ پس بترسید

از من و جز مرا پرستش مکنید **بیت** مرا بندگی کن که دارا منم ، تو از بندگانی و مولی منم ، خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمان و زمین را بالحق
بحکم درست و راست یا به حکمت یا بجهت بیان حق تَعَالٰی عَمَّا یُشْرِکُوْنَ ، برترست خدای و بزرگ تر از آنچه انباز میگیرند برای وی خَلَقَ الْاِنْسَانَ بیافرید
آدمی را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی که جمادیست بی حس و فهم و بیهوده پس از وضع و شکل پذیر دمید او را عقل و فهم داد فَاِذَا هُوَ پس آنگاه وی خَصِیْمٌ مُّبِیْنٌ
جدل کننده است آشکار یعنی مناظره میکند و میخواهد که سخن خود را به حجت ثابت سازد و مراد ابی ابن خلف است که استخوان کهنه و سست شده بحضرت پیغمبر علیه
السلام آورده و گفت من یحیی العظام و هی رمیم حق سبحانه این آیت فرستاد که ما در اول جمادی بود و ما او را حس و نطق دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرا انکار
می کند از اعادت که هر که بران قادر بود هر آینه برین نیز قدرت دارد وَالْاَنْعَامَ و چهارپایان را که اصناف ثمانیه اند خَلَقَهَا لَکُمْ بیافرید برای شما و
لکم متعلق بما بعد است یعنی مر شما را فِیْهَا دِفْءٌ در ایشان پوششی است گرم کننده یعنی جامها از پشم و موی که سرما را باز دارد وَمَنَافِعُ و دیگر شما را در ایشان
منفعتهاست از نتاج و شیر و کرایه در کوب و تجارت و جز آن وَمِنْهَا تَاْکُلُوْنَ ، و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و پنیر یا میخورید از ایشان آنچه توان
خورد چه لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید بر و بحر گویا غیر معتد به است وَلَکُمْ فِیْهَا و شما راست در ان چهارپایان جَمَالٌ زینتی و آرایشی است
یعنی در های خانه شما در وقت ایستادن بدین انعام زینت می یابد حِیْنَ تُرِیْحُوْنَ هنگامی که باز می آیند از چراگاه بآرامگاه خویش یعنی آخر روز وَحِیْنَ
تَسْرَحُوْنَ ، و وقتیکه بیرون می روند بمراعی خود یعنی بامداد وَتَحْمِلُ اَثْقَالَکُمْ و برمیدارند بارهای گران یا بدان شما را اِلٰی بَلَدٍ لَّمْ تَکُوْنُوْا شهری
که نباشید شما بَالِغِیْهِ رسنده بدان به بارهای گران یا پیاده اِلَّا بِشِقِّ الْاَنْفُسِ مگر برنج و سختی که به بدنهای شما رسد اهل مکه را میگوید که با امتعه تجارت
خود ایچ شهری از شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حقیقتا به شما نعمت انعام فرمود اِنَّ رَبَّکُمْ بتحقیق که آفریدگار شما لَرَءُوْفٌ
هر آینه مهربان است بنعمت دادی سابقه خدمت رَّحِیْمٌ ، بخشاینده است که آفرید چهارپایان کار بر شما آسان کرد وَالْخَیْلَ و بیافرید اسپان را وَالْبِغَالَ
و استران را وَالْحَمِیْرَ و خران را لِتَرْکَبُوْهَا تا برنشینید آن وَزِیْنَةً و تا آرایش کنید روز کار خود را بدان آرایش کردنی وَیَخْلُقُ و بیافریند چنانچه ایشان را
آفرید مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ، آنچه نمی دانید شما مینداند حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند مراد نعیم بهشتی است یا ملایکه حافات و صافات یا مخلوقات
ماورای کوه قاف در لباب آورده که سکوت از تفسیر آنچه حق سبحانه تعالی میفرماید که مالا تعلمون اولی است وَعَلَی اللّٰهِ و بر خدای است یعنی از
قَصْدُ السَّبِیْلِ بیان راه میانه یعنی راه راست که موصل است بحق یا بر وست صراط مستقیم و تعدیل آن نه بر سبیل وجوب بلکه از روی فضل و رحمت
یا مراد راست راه حق یعنی دین اسلام وَمِنْهَا و هست بعضی از آن راه که خلقان روند جَآئِرٌ کج و منحرف از مقصد یعنی ملل کفر و شرک یا هوا و بدع
وَلَوْ شَآءَ و اگر خواستی خدای نماید لَهَدٰىکُمْ اَجْمَعِیْنَ ، هر آینه راه نمودی همه شما را و توفیق رفیق ساختی تا همه سایران بقصد السبیل رسیدندی
هُوَ الَّذِیْٓ اَنْزَلَ اوست آنکه فرستاد مِنَ السَّمَآءِ مَآءً از آسمان یا از سحاب یا از آسمان بر سحاب و از سحاب بر زمین آبی لَکُمْ مِّنْهُ شَرَابٌ
شما را از و آشامیدنی وَمِنْهُ شَجَرٌ و ازین باران باشد درخت مراد گیاهی است که از زمین بروید نه نباتی که آنرا ساق باشد فِیْهِ در ان نبات رستنی
تُسِیْمُوْنَ ، می چرانید چهارپایان خود را یُنْبِتُ لَکُمْ می رویانیم ما حفص بیا میخواند یعنی میرویاند خدای برای شما بِهِ الزَّرْعَ بآب باران کشت را مراد جو و
غاذیه است که زراعت میکنند وَالزَّیْتُوْنَ و درخت زیتون را وَالنَّخِیْلَ و خرما بنان را وَالْاَعْنَابَ و تاکها را وَمِنْ کُلِّ الثَّمَرٰتِ و بعضی از همه میوه ها که در
دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوه ها موجود نباشد الا در بهشت اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه درین رویانیدن حبوب و اشجار لَاٰیَةً هر آینه دلیلی است روشن بر قدرت
و حکمت الهی لِقَوْمٍ یَّتَفَکَّرُوْنَ ، مر گروهی را که تفکر کنند و تامل کنند در آنکه دانه در زمین افتد و آب در و نفوذ کرده متعفن گردد و اعلای او منشق گشته ساقی از و در
هوا تصاعد یابد و اسفل او بشکافته بیخی از و در زمین مترسخ شود و به نشو نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتیکه ازهار و انوار و میوه ها برو پدید آید هر میوه را
شکلی و لونی و مزه دیگر باشد و معلوم است که اختلاف اشکال و الوان و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی **نظم** روضه جان بخش جهان آفرین
آنچه کون و مکان آفرین ، کرد ز هر شاخ و گل و برگ و بار ، جلوه او نقش دگر آشکار ، وَسَخَّرَ لَکُمُ و رام گردانید برای انتفاع شما الَّیْلَ وَالنَّهَارَ
شب و روز را یکی برای آسایش و دیگری برای آرایش وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و ماهتاب را بجهت انضاج فواکه و ادراک زروع و معرفت حساب
سنین و شهور وَالنُّجُوْمُ و ستارگان را برای شناختن راهها یعنی بدین همه شما را نفع میرساند در حالتیکه هستند مُسَخَّرٰتٌ بِاَمْرِهٖ رام شدگان بامر خدا

کردگار

کردگار همه است اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه درینها لَاٰیٰتٍ هر آینه علامتها و دلیلها است بر وحدانیت صانع حکیم لِقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ ، مر گروهی را
که تعقل کنند و احوال نباتات که خالی از خفای نیست در آیت اول ذکر تفکر فرمود و دین دلالات که بغایت ظاهر است ذکر عقل کرد وَمَا ذَرَاَ لَکُمْ و دیگر رام گردانید
بجهت آنچه آفریده است برای نفع شما فِی الْاَرْضِ در زمین از هر چه بدان محتاجید یعنی شما را میسر ساخت نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب
و مناکح مُخْتَلِفًا اَلْوَانُهٗ در حالتیکه مختلف است هیات و اشکال و اصناف آن اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که درین مخلوقات لَاٰیَةً هر آینه دلالتی و نشانی
است بر وحدانیت حق لِقَوْمٍ یَّذَّکَّرُوْنَ ، مر گروهی را که یاد کنند وَهُوَ الَّذِیْ و اوست آنکه سَخَّرَ الْبَحْرَ مسخر گردانید دریا را تا شما متمکن شوید از انتفاع
بدان یکی آنکه در و صید میکنید لِتَاْکُلُوْا تا بخورید مِنْهُ از و لَحْمًا طَرِیًّا گوشتی تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُوْا و دیگر غوص مینمایید در و تا بیرون می آرید
مِنْهُ از و حِلْیَةً تَلْبَسُوْنَهَا پیرایه که می پوشند یعنی استخراج میکنید آنچه پیرایه از و میسازید چون لؤلؤ و مرجان و می پوشند آنرا زنان شما و چون تزیین
زنان برای رجال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد وَتَرَی الْفُلْکَ و می بینی کشتیها را مَوَاخِرَ رونده و شکافنده آب فِیْهِ در دریا وَلِتَبْتَغُوْا و دیگر
تسخیر بحر مر شما را برای آن است که بجویید بر کوب در کشتی مِنْ فَضْلِهٖ از سود او که سبب وسعت رزق است وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ ، و شاید که شما شکر گویید
خدا را بر نعمت تسخیر دریا و تربیت کشتی چه این نعمتی عظیم است که مهالک را سبب منافع ساخته صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه از روی ظاهر در زمین
دریا آفریده چون قلزم و عمان و محیط و جز آن و برای عبور بران کشتیها مقرر فرموده و از روی باطن در نفس آدمی دریا ها پدید کرده چون دریای شغل و غم و حرص
و غفلت و تفرقه و برای عبور از آن نیز کشتیها تعیین نموده هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فرغت رسد و هر که بکشتی رضا در آید از بحر غم بساحل
فرح برسد و هر که در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی زهد نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد هر که بکشتی بیخودی
در آید ز دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه در بقاست و جمعیت در فنا با خودان در مهلکه تفرقه اند و بیخودان در مرتبه جمع **نظم**
بجناب خودی قلم درکش ، در ره بیخودی علم برکش ، تا بجاروب لا نروبی راه ، کی رسی در حریم الا الله ، وَاَلْقٰی فِی الْاَرْضِ و بیافرید و بنهاد در
زمین رَوَاسِیَ کوههای بلند و بزرگ اَنْ تَمِیْدَ بِکُمْ تا میل نکند شما را زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد و شما را نگرداند در خبر است که چون حق سبحانه
زمین را بیافرید بر روی آب متحرک و بیقرار بود ملایکه گفتند این بساط مقر هیچکس نتواند بود حقتعالی بر روی کوهها بیافرید تا قرار گرفت در تیسیر آورده که چون
زمین آفریده شد بغایت مضطرب و متحرک بود حقتعالی فرشته که او را صاعد یا ثیل گویند بیافرید و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای او بر جای قرار گرفت پس کوهها
میخ زمین ساخت تا بایستاد وَاَنْهٰرًا و دیگر در زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وَسُبُلًا و دیگر پدید کرد هم
در زمین راهها از هر موضعی بموضعی لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُوْنَ ، تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقصود خود وَعَلٰمٰتٍ و دیگر پدید کرد نشانهای راه برای رونده کان
از کوهها و پشتها و غیر آن وَبِالنَّجْمِ و بستارگان چون ثریا و بنات النعش و فرقدین و شعرتین و سماک و جدی و مانند آن که در شبها هُمْ یَهْتَدُوْنَ ،
ایشان یعنی قریش در خشکی و تری راه می یابند اگر چه اهتدا بنجوم مسافران را میسر است اما ایشان مشهور بودند در رحلة الشتاء و الصیف تا آنکه راه بستاره از همه
مردم بهتر می شناسند اَفَمَنْ یَّخْلُقُ آیا کسی که می آفریند مراد آنها اند که ایشان بدون خدای می پرستیدند چون عیسی و عزیر علیه السلام و ملایکه و اصنام یعنی خالق
با مخلوق هیچ مشابهتی نیست پس عاجز را شریک قادر ساختن غایت عناد و نهایت جهل است اَفَلَا تَذَکَّرُوْنَ ، آیا پس یاد نمیکنید این را یعنی یاد
کنید تا در یابید فساد اعتقاد خود را وَاِنْ تَعُدُّوْا و اگر خواهید که بشمارید نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمتهای خدا را که بشما ارزانی داشته لَا تُحْصُوْهَا نتوانید
شمردن آنرا که چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود اِنَّ اللّٰهَ لَغَفُوْرٌ بدرستی که خدای هر آینه آمرزنده است که اگر در ادای شکر تقصیر
کنید در میگذراند رَّحِیْمٌ ، مهربان است که به تقصیر شکر گذاری نعمت از شما باز نمیدارد وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُسِرُّوْنَ آنچه پنهان دارید از اعمال
وَمَا تُعْلِنُوْنَ ، و آنچه آشکارا کنید از اعمال وَالَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ و آنانکه بالوهیت از آلهه باطله میخوانند کفار که می پرستند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای
لَا یَخْلُقُوْنَ شَیْئًا نمی آفرینند چیزی را یعنی نمی توانند آفرید و چگونه آفرینند وَهُمْ یُخْلَقُوْنَ ، و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد
محتاج بود در وجود خود بدیگری محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان شرکت حق را نمی شایند اَمْوَاتٌ و ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند
غَیْرُ اَحْیَآءٍ نه زندگان یعنی بسان جمادات نمی شنوند و نمی گویند وَمَا یَشْعُرُوْنَ ، و نمی دانند اَیَّانَ یُبْعَثُوْنَ ، که کی بر انگیخته خواهند شد

یشان ؛ عبد و ایشان پس چون وقت بعث خود و غیر خود را ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را و معبود باید که بجز بندگان خود دانا بود و بر ایصال
جزا بایشان توانا و مباطی آورده که روز قیامت بتان را برانگیزند و ذوات ارواح تا از عبده خود تبرا کنند اِلٰهُكُمْ خدای شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خدای یگانه و یکتاست
ع فَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ پس آن کسانیکه نمیگروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند قُلُوْبُهُمْ مُّنْكِرَةٌ دلهای ایشان ناشناسنده است
و راستی را ناپذیرنده وَّهُمْ مُّسْتَكْبِرُوْنَ ۝ و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام یا گردن کشی میکنند از قبول ایمان لَا جَرَمَ هر آینه
راست و درست است اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ آنکه خدای میداند مَا يُسِرُّوْنَ آنچه پنهان میدارند از مکر و حیله برسول خدای علیه الصلوة والسلام وَمَا يُعْلِنُوْنَ و آنچه
آشکارا میکنند از حرب و مخاصمت با وی اِنَّهٗ بدرستی که خدای تعالی لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِيْنَ دوست نمیدارد متکبران را که از توحید خدای و تصدیق پیغمبر علیه الصلوة
والسلام سرکشی کنند وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ و چون گویند متکبران را یعنی اتباع و سفله را پرسند از رؤسا و شرفای که مَّاذَآ اَنْزَلَ چه چیز فرستاده رَبُّكُمْ ط
پروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل استهزا و تحکم است چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی باستهزا پرسیدی که خدای چه فرستاده است قَالُوْٓا
گویند اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ ۝ آن فرستاده شده سرگذشتهای پیشینیان است یعنی هیچ نفرستاده آنچه او میخواند اساطیر الاولین است کفار بدین
سخن قومی را گمراه ساختند و حق تعالی فرموده که این عمل کردند لِيَحْمِلُوْٓا تا بردارند اَوْزَارَهُمْ بار گناهان خود را كَامِلَةً بتمام يَّوْمَ الْقِيٰمَةِ ط
روز رستخیز وَمِنْ اَوْزَارِ الَّذِيْنَ و بردارند بعضی از گناهان آنانکه يُضِلُّوْنَهُمْ گمراه ساختند ایشان را بِغَيْرِ عِلْمٍ ط به بیدانشی آن مقدار که حصه
اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود خواهند کشید بتمام و هم حصه از عقوبت قومی که بجهل و نادانی ایشان را گمراه کرده اند اَلَا سَآءَ بدانید که بد باری است
مَا يَزِرُوْنَ ۝ آن باریکه ایشان میکشند قَدْ مَكَرَ الَّذِيْنَ بدرستی که مکر کرده اند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از اهل مکه بقصد و تکذیب انبیا علیه الصلوة
ع والسلام فَاَتَى اللّٰهُ پس بیامد فرمان خدای بُنْيَانَهُمْ بآن بناهای که بر افراشته بودند یعنی امر خدای تعالی بخرابی ابنیه ایشان صادر شد
مِّنَ الْقَوَاعِدِ از جهت اساس یا عمدی که بناها بران موضوع بود فَخَرَّ پس بیفتاد عَلَيْهِمُ السَّقْفُ بر ایشان سقف خانها مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر
ایشان یعنی اول بام بر ایشان فرود آمد پس دیوارها و این اشارت است بانهدام کلی و هلاک ایشان در ان بعضی بر آنند که مراد از این بنا صرح نمرود است که
ببابل ساخته بود و ارتفاع آن پنجهزار گز بود و گویند دو فرسخ طول و عرض داشت که ترصد امور آسمانی کند و بر خدای ابراهیم علیه السلام مطلع شده با وی
مقابله نماید بعد از اتمام صرح بادی از مهب هیبت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بر کند در تفسیر ثعلبی آمده که سر آن بنا در دریا افکند و باقی بر جانهای
نمرودیان افتاد و آوازی مهیب از آن پدید آمد که زبان قوم تبلبل شد یعنی بهم بر آمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که گویا نام داشته ببابل اینست
شمه جیری بشری برح آورده که زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بود و چون سقوط صرح واقع شد زبانها را اختلاف پدید آمد و هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کردند
و هیچیک زبان آن دیگری ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد پس حق سبحانه خبر میدهد که آن قوم پیش از این مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او بکار
بناهای ایشان حکم کردیم وَاَتٰىهُمُ الْعَذَابُ و بیامد بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُوْنَ ۝ از انجا که ندانستند که خدای تعالی نمرود را ابتلا کرد
یعنی وقتی که طمع نداشتند یا از امری که متوقع نبود و مباطی آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر نمرود مسلط شد و در لباب فرموده که خدای نمرود را
مبتلا گردانید به پشه که در بینی او رفته در ام الدماغ جای گرفت و بزرگ شد و چهارصد سال در انجا بماند و درین مدت پیوسته مطرقه بر سر وی میزدند تا فی الجمله
آرامی مییافت شیخ فریدالدین عطار در توحید منطق الطیر آورده نظم پشه بر سر دشمن گماشت ؛ در سر او چارصد سالش بداشت ؛ چون
و هم کسی ضعیفی را مدد ؛ سبلت خصم قوی را بر کند ؛ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ پس روز قیامت يُخْزِيْهِمْ رسوا گرداند ایشان را یا عذاب کند باتش چنانکه
در دنیا معذب گردانید بافتادن صرح و استیلای لشکر بعوضه وَيَقُوْلُ و گوید خدای در آن روز اَيْنَ شُرَكَآءِيَ کجا اند انبازان من آنها که گما
می بردند که شریکان منند الَّذِيْنَ كُنْتُمْ آنانکه بودید شما که از روی استهزا و ستیزه تُشَآقُّوْنَ خلاف میکردید با پیغمبر و مؤمنان فِيْهِمْ ط در
ایشان قَالَ الَّذِيْنَ گویند آنانکه اُوْتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم یعنی اهل علم از انبیا و ملائکه یا دانایان که خلق را بتوحید حق خوانده گویند اِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ
بدرستی که خواری و رسوائی درین روز وَالسُّوْٓءَ و بدی یعنی عذاب عَلَى الْكٰفِرِيْنَ ۝ بر کافران است الَّذِيْنَ آنانکه تَتَوَفّٰىهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ
فرا میگیرند فرشتگان ایشان را یعنی ارواح ایشان قبض کنند ظَالِمِيْٓ اَنْفُسِهِمْ ص در حالتیکه ایشان ستمکاران اند بر نفسهای خود بکفر و چون مرگ را معا

دیدند

دیدند فَاَلْقَوُا السَّلَمَ پس در انداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق یا گردن نهادند و گفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ نبودیم ما که عمل کنیم مِنْ سُوْٓءٍ
هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت را منکر شوند حق تعالی فرماید بَلٰٓى آری نیست چنین که شما میگوئید یعنی کافر بودید و معصیت کردید اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ
بدرستی که خدای داناست بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ بدانچه بودید که عمل میکردید و بر آن شما را پاداش خواهند داد و پاداش آن است که گویند فَادْخُلُوْٓا
در آئید اَبْوَابَ جَهَنَّمَ در های دوزخ یا بدرکاتی که آماده است برای شما خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالتیکه جاویدان باشید در ان فَلَبِئْسَ مَثْوَى
الْمُتَكَبِّرِيْنَ ۝ پس هر آینه بد مقامی و بد آرامگاهی است متکبران را جهنم آورده اند که احیای عرب در موسم حج کسان خود را می فرستادند که تا خبر حضرت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار مکه می پرسید که بر محمد علیه الصلوة والسلام چه چیز فرود می آید میگفتند افسانهای
گذشتگان چنانکه گذشت وَقِيْلَ و چون گفتندی لِلَّذِيْنَ اتَّقَوْا مر آنان را که پرهیز کردند از شرک یعنی مؤمنان مَاذَآ اَنْزَلَ رَبُّكُمْ ط چه چیز فرستاد
پروردگار شما قَالُوْا خَيْرًا ط گفتند فرستاد نیکوئی مراد قرآن است که جامع جمیع خیرات و مجمع جمیع حسنات و برکات و نیکوئی های دنیاوی و خوبیهای
صوری و معنوی ناشی از و لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا مر آنان را که نیکوئی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله فِيْ هٰذِهِ
الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةٌ ط مکافات نیکو از عصمت خون و مال و فتح و حرمت و نصرت وَلَدَارُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه ثواب ایشان در سرای دیگر خَيْرٌ ط
بهتر است ازین وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِيْنَ لا و هر آینه نیکو سرای است مر پرهیزکاران را از بهشت و گفته اند نیکو سرای است دنیا که در و تهیه زاد آخرت میتوان کرد و
حدیث الدنیا مزرعة الآخرة مؤید این قول است بزرگان گفته اند زرع یومك حصاد غدك نظم که پیش امروز تا تخمی نپاشی
که فردا بر جوی قادر نباشی ؛ گر اینجا کشت کردن را نورزی ؛ در آن خرمن به نیم ارزن نیرزی ؛ جَنّٰتُ عَدْنٍ سرای متقیان بوستان اقامت
است که روز قیامت يَّدْخُلُوْنَهَا در آیند بدان تَجْرِيْ می رود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر منازل آن بوستان جویها لَهُمْ فِيْهَا مر ایشان را
در ان بهشت مَا يَشَآءُوْنَ آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در جواب کسی که گوید شاید بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا
برسد آن گفته اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب این تمنا باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدانچه دارند راضی اند كَذٰلِكَ مثل این جزا يَجْزِي اللّٰهُ
الْمُتَّقِيْنَ ۝ پاداش میدهد خدای متقیان را الَّذِيْنَ آنانکه تَتَوَفّٰىهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ میرانند ایشان را فرشتگان بامر خدای طَيِّبِيْنَ ۝ در حالتیکه پاک
باشند از شوائب شرک و عصیان یا خوشوقت باشند که مژده دهند فرشتگان ایشان را و از روی تعظیم يَقُوْلُوْنَ گویند سَلٰمٌ عَلَيْكُمُ ۝ سلام خدای بر شما و می شاید که سلام
فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند فردا که مبعوث شوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آئید در بهشت که برای شما آماده است بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ بسبب
آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات هَلْ يَنْظُرُوْنَ آیا انتظار می برند کافران یعنی منتظران نیستند اِلَّآ اَنْ تَاْتِيَهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ مگر آنرا که بیاید
بدیشان فرشتگان بقبض ارواح اَوْ يَاْتِيَ یا بیاید اَمْرُ رَبِّكَ ط فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان كَذٰلِكَ مانند شرک و تکذیب ایشان
فَعَلَ الَّذِيْنَ کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ ط پیش از ایشان و بدان سبب بایشان رسید آنچه رسید وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ و بر ایشان ستم نکرد
خدای بهلاک ایشان وَلٰكِنْ كَانُوْٓا و لیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ۝ بر نفسهای خود ستم میکردند فَاَصَابَهُمْ
١٠ ع پس رسید ایشان را بحکم عدل سَيِّاٰتُ مَا عَمِلُوْا جزای آن بدیها که کردند وَحَاقَ بِهِمْ … و فرود آمد بدیشان … و فرو گرفت ایشان را مَّا كَانُوْا بِهٖ آنچه بودند
که بآن يَسْتَهْزِءُوْنَ ۝ استهزا میکردند یعنی عذاب موعود وَقَالَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا و گفتند آنانکه شرک آوردند لَوْ شَآءَ اللّٰهُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَا
مِنْ دُوْنِهٖ نمی پرستیدیم بجز خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را نَّحْنُ وَلَآ اٰبَآؤُنَا ما و نه پدران ما وَلَا حَرَّمْنَا و حرام نمیکردیم مِنْ دُوْنِهٖ بی علم او
مِنْ شَيْءٍ ط هیچ چیز را از بحیره و سائبه و غیر آن مشرکان این سخن را از روی استهزا میگفتند نه بخلوص عقیدت و صفای طویت حسین بن الفضل
رح گفته که اگر کفار این سخن را از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی حق سبحانه ایشان را بدان عیب نکردی كَذٰلِكَ مانند کردار اهل مکه فَعَلَ الَّذِيْنَ
مِنْ قَبْلِهِمْ ج کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ پس آیا هست بر فرستادگان چیزی
نیست بر ایشان اِلَّا الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ ۝ مگر رسانیدن پیدا کننده طریق حق را وَلَقَدْ بَعَثْنَا و هر آینه ما فرستادیم فِيْ كُلِّ اُمَّةٍ در میان هر
گروهی رَّسُوْلًا پیغمبری چنانچه بر این امت فرستادیم و فرمودیم همه را تا بقوم خود گویند اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ آنکه پرستید خدا را وَاجْتَنِبُوا الطَّا

طاغوت وپرهیز کنید یا مکسور و بیدار پرستیدن طاغوت و آنچیزی است که بدون خدای پرستند فمنهم پس ازین امم من هدی الله کسی بود که راه نمود
خدای او را و توفیق ایمان داد ومنهم من حقت و از ایشان کسی بود که واجب شد علیه الضللة بر وگمراهی بسبب خذلان الهی فسیروا پس بروید
ای مشرکان وسیر کنید فی الارض در زمین فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة المکذبین ۝ منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی
بر دیار عاد و ثمود بگذرید و بنظر فکرت و عبرت دران بنگرید تا بر شما واضح گردد که هر که آن کند که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند ان تحرص
اگر سخت کوشی و حرص ورزی ای محمد علی هدیهم بر راه یافتن مشرکان فان الله بدرستی که خدای لا یهدی راه نمی نماید من یضل آنرا که
میخواهد گمراهی او وما لهم و نیست مر گمراهان را من ناصرین ۝ هیچکس از یاران که دفع عذاب کند از ایشان در تبیان آورده که یکی از مسلمانان را بر کافری
دینی داشت بتقاضای آن رفته در اثنای مکالمه گفت بدان خدای که بعد از مرگ بلقای او امیدوارم کافر گفت تو امید میداری که بعد از مرگ زنده شوی
مسلمان گفت آری آن کافر بایمان غلاظ شداد که در کیش او معتبر بود سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود آیت آمد واقسموا و سوگند خوردند
بالله بخدای جهد ایمانهم بر سخت ترین سوگندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند لا یبعث الله برانگیزد خدای تعالی
من یموت آنرا که بمیرد بلی ایجاب است بعد از نفی یعنی برخواهد انگیخت ایشانرا وعده کرده است خدای وعدا وعده کردنی علیه که بر وست
وفا کردن بدان یعنی وعده لازم الوفا حقا درست و راست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون ۝ نمیدانند لیبین حق تعالی
برمی انگیزد ایشانرا تا بیان کند لهم برای ایشان الذی یختلفون آنچیز را که اختلاف میکنند فیه دران از امور بعث و حشر ولیعلم الذین
کفروا و برای آن تا بدانند آنانکه نگرویدند انهم کانوا آنرا که بودند کاذبین ۝ دروغگویان در انکار قیامت انما قولنا جز این نیست که قول ما
لشیء مر چیز را اذا اردناه چون خواهیم آنرا ان نقول آنست که گوئیم له مر آنچیز را کن که باش فیکون ۝ پس باشد محصل سخن آنست که تکوین
امر هشیار را متوقف بر ماده و مدد نیست پس کسی که ابتداء بی سبق ماده قادر باشد بر ایجاد چیزی هر آینه قدرت او از اعاده آن شیء با وجود ماده در نخواهد ماند نظم
آنکه پیش از وجود جان بخشد ؛ هم تواند که بعد از آن بخشد ؛ چون در آورد از عدم بوجود ؛ چه عجب باز گر کند موجود ؛ والذین هاجروا و آنانکه بریدند
از اوطان خود فی الله در گذاردن حق خدای و برای رضای او من بعد ما ظلموا از پس آنکه ستمدیده شده بودند مراد آنها اند از اصحاب رض که بجهت ع
ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه وعده فرمود که لنبوئنهم هر آینه جای دهیم ایشانرا فی الدنیا درین سرای حسنة سرای
نیکو یعنی مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة والسلام و گفته اند غنیمتی نیکو ولاجر الاخرة و هر آینه مزد آخرت مر ایشانرا اکبر بزرگتر است از غنیمتی که در دنیا
بدیشان رسد آورده اند که حضرت عمر فاروق اعظم رض هر گاه که یکی از مهاجران را عطا دادی گفتی بگیر خدای ترا درین برکت دهد هذا ما وعدك الله
فی الدنیا وما ادخر لك فی الاخرة فهو افضل لو کانوا یعلمون ۝ اگر باشند کفار که بدانند که خدای مهاجران را در هر دو سرای مزدی میدهد
هر آینه ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند در اجتهاد و مصابرت الذین صبروا مهاجران آنانند که صبر کردند بر
مفارقت وطن و آزار کفار وعلی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون ۝ توکل میکنند و کار خود را بدان تفویض مینمایند آورده اند که قریش گفتند
که خدای از آن بزرگتر است که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه فرشتگان را مبعوث گرداند تا خلق را بدو دعوت کنند رد قول ایشانرا آیت آمد که وما ارسلنا و نفرستادیم
ما برسالت من قبلك پیش از فرستادن تو الا رجالا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملائکه نوحی الیهم وحی فرستاده میشد و حفص بصیغه
متکلم میخواند یعنی وحی میفرستادیم بدیشان محصل سخن آنست که سنت الهی بدان جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک را فسئلوا پس بپرسید
اهل الذکر اهل کتاب یعنی علمای ایشان را ان کنتم لا تعلمون ۝ اگر هستید شما که نمیدانید تا بدانید و بشنوید که انبیای گذشته همه بشر بودند و مبعوث
شده با امم و فرستاده گشته بالبینات با معجزهای روشن والزبر و بکتابهای نوشته وانزلنا و فرو فرستادیم الیك الذکر بتو قرآن را که سبب یاد کردن
خداوند است سبحانه و تعالی لتبین للناس تا روشن و هویدا کنی برای مردمان ما نزل آنچه فرستاده شده است در ذکر الیهم بسوی ایشان از اوامر
و نواهی ولعلهم و تا شاید که ایشان یتفکرون ۝ تفکر کنند دران و دانند که این کلام مخلوق نیست افامن الذین آیا ایمن شده اند آنانکه مکروا
السیئات کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا حیلها انگیخته اند یا مراد جماعتی اند که با پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام مکر کرده اند میفرماید که آیا ایشان خود را

ایمن میدانند و میدارند ان یخسف الله آنکه فرو برد خدای بهم الارض ایشانرا در زمین چنانچه قارون را فرو برد او یاتیهم العذاب
یا ایمن از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی من حیث لا یشعرون از انجا که ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم لوط علیه السلام آمد او یاخذهم
یا آنکه بگیرد ایشان فی تقلبهم در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در جامه خواب
از دستی بدستی فما هم بمعجزین ۝ پس نیستند ایشان عاجز کنندگان مر خدای را از عقوبت خود او یاخذهم یا ایمن اند از آنکه بگیرد خدای ایشانرا علی
تخوف بر ترس از هلاک پیشینیان ترسان شوند از عذابی که پیش از ایشان بوده اند و در حین همان ترس عذاب بدیشان فرود آید فان
نصف ربکم پس بدرستیکه پروردگار شما لرؤف هر آینه مهربان است که بردباری میکند با بندگان رحیم ۝ بخشاینده است که تعجیل نمیکند در عقوبت
ایشان اولم یروا آیا نمی نگرند این کافران الی ما خلق الله بسوی آنچه آفریده است خدای من شیء از چیزی که او را شخص یتفیؤا
ظلله میگردد سایه های او عن الیمین والشمائل از راست و چپ یعنی از هر جانبی سجدا سجده کنندگان لله مر خدای را وهم داخرون
و حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع و متواضع در تفسیر زاهدی آورده که معنی سخن آنست که اگر کافران مرا سجده نکنند چه زیان که سایه های ایشان
سجدة مرا خضوع و خشوع میکنند ولله یسجد و مر خدای را سجده میکنند ما فی السموات آنچه در آسمانها است از علویات وما فی الارض
من دابة و آنچه در زمین است از جنبندگان والملئکة و دیگر سجده میکنند ملائکه و تخصیص ایشان با آنکه در علویات داخلند جهت تعظیم ایشانست
یا بسبب طاعت در سجده مؤید این قول است آنکه میگوید وهم لا یستکبرون ۝ و فرشتگان سرکشی نمی نمایند از عبادت او صاحب تبیان
گفته که سجده دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوی العقول است و سجود تذلل و خضوع
و تسخیر و آن سجده غیر عقلا است درین آیت سجده باید کرد و این سجده سیوم است از سجدهای قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات
این سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام ذلت و خوف حق را سجده میکنند پس باید که بنده درین دو محل بدین دو صفت موصوف گشته
خود را در زمره ساجدان گنجایش دهد یخافون ربهم میترسند ملائکه از عذاب آفریدگار خود که ناگاه فرستد من فوقهم از زبر ایشان ویفعلون و میکنند
١٢ ع بطوع و رغبت ما یؤمرون ۝ آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش و ذکر وقال الله و گفت خدای لا تتخذوا فرا مگیرید الهین اثنین ۝ دو خدای را
بحد اثنین برای تاکید است انما هو جز این نیست که خدای اله واحد ۝ معبودی است یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که مرتبه الوهیت
شرکت بر نتابد چنانچه بادله واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه و متعلق نبود بهیچ شیء از اشیا بلکه اشیا از و ظاهر بود و او
بی اشیا قایم باشد بیت از همه در صفات و ذات جدا ؛ لیس شیء کمثله ابدا ؛ فایای فارهبون ۝ پس از من بترسید
التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وله و مر خدای راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمین است یعنی
مخلوق و مملوك اوست وله الدین و مر او راست طاعت واصبا لازم و واجب است یا دین پسندیده مر او راست باقی و ثابت یا او راست
جزای دایم غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی افغیر الله آیا بدون خدای اگر از کسی دیگر تتقون ۝ می ترسید و حال آنکه ضار و نافع غیر او
نیست وما بکم و آنچه بشما رسیده است من نعمة از نعمتها چون صحت و غنا و خصب فمن الله پس از خداست ثم اذا مسکم الضر
پس چون برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط فالیه تجأرون ۝ پس بدو مینالید و تضرع و زاری بدرگاه او میکنید ثم اذا پس چون کشف الضر
بردارد آن سختی که از آن مینالید عنکم از شما اذا فریق منکم همین گروهی از شما یعنی کفار بربهم یشرکون ۝ بخداوند خود شرك آرند محققان
برآنند که شرك اینجا ملاحظه اسباب است یعنی از مسبب غافل شده هر چیز را از وصول عطا و دفع بلا بسببی باز بندند لیکفروا تا کفران ورزند بما اتیناهم
بآنچه ایشانرا دادیم از نعمت و کشف محنت فتمتعوا پس برخوردار شوید هست یعنی ای کافران نعمت دو سه روزی کام خود بر آرید از دنیا بهره
بردارید فسوف تعلمون ۝ پس زود باشد که بدانید عاقبت کار خود را این سخت ترین وعید است اهل کفران را ویجعلون و میکنند کافران
یعنی مقرری سازند لما لا یعلمون برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای آنچه نمیدانند از شفاعت اصنام تعین میکنند بجهت
ایشان نصیبا بهره مما رزقناهم از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها و چارپایان چنانچه فرمود وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام

نصیبا الآیه و بیان این کلام در سورهٔ انعام گذشت تَاللّٰهِ لَتُسْئَلُنَّ سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ از آن
چیزیکه بستید که افترا میکنید و دروغ بر می بافید که بتان خدایان ما اند و ما به نصیب زروع و انعام بدیشان تقرب میکنیم وَيَجْعَلُونَ و میگویند و می سازند
لِلّٰهِ الْبَنَاتِ مر خدای را دختران خزاعه و کنانه میگفتند که ملائکه دختران خدایند و سخن بو ملیح آن بود که حق تعالی با جن مصاهرت کرد و ملائکه متولد شدند
سُبْحَانَهُ پاک است خدای از قول ایشان که خدای دختران دارد وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ و مر ایشانراست آنچه آرزو دارند و بدان نازند یعنی پسران
وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از ایشان بِالْأُنْثَىٰ بولادت دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری متولد شده ظَلَّ وَجْهُهُ
گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه از غم و اندوه شرمندگی در میان قوم وَهُوَ كَظِيمٌ و او پر باشد از خشم بر زن خود که چرا دختر زادی يَتَوَارَىٰ پنهان شود و خود
پوشد مِنَ الْقَوْمِ از گروه آشنایان و خویشان مِنْ سُوءِ از بدی و ناخوشی مَا بُشِّرَ بِهِ آنچه او را خبر داده اند بآن یعنی از قوم خود پنهان دارد که مرا دختری
زاده و در فکر افتد که أَيُمْسِكُهُ آیا نگاه دارد آن مولود را عَلَىٰ هُونٍ بر خواری و ذلت أَمْ يَدُسُّهُ یا نه پوشد او را فِي التُّرَابِ در خاک یعنی زنده در گور
کند چنانچه بنو تمیم و بنو نظیر میکردند أَلَا سَاءَ بدانید که بد است مَا يَحْكُمُونَ آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان قدر و حرمت ندارد بحق
نسبت میدهند لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنانرا که منکرند بِالْآخِرَةِ بسرای عقبی مَثَلُ السَّوْءِ صفت بد است یعنی حاجت بزن و فرزند و کراهت
بنات و زنده در خاک کردن ایشان وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ و مر خدای راست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق و وجود شامل و تقدس از صاحبه
و ولد وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالب است و قادر بر هلاک کفار الْحَكِيمُ حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ و اگر بگیرد ع ۱۳
خدای مردمان را یعنی کافران را بِظُلْمِهِمْ بستم یعنی بکفر ایشان مَا تَرَكَ عَلَيْهَا نگذارد بر روی زمین مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده بشومی کفر وَلٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ
و لیکن باز پس دارد ایشانرا و مهلت دهد إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَجَلُهُمْ
وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا مرگ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً باز پس نیایند ساعتی از آن وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و پیشی نگیرند ساعتی بر آن بلکه
بمیرند و معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده وَيَجْعَلُونَ و حکم می کنند لِلّٰهِ مر خدای را یعنی برای او مَا يَكْرَهُونَ آنچه نمیخواهند برای خود یعنی دختر
با شرکت در مهتری و سرداری وَتَصِفُ و با وجود این میگویند أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ
آنکه ایشانراست بهشت یا پاداش نیکو کافران می گفتند که اگر فرضاً رجوع ما با خدا باشد ما را نزدیک او مرتبه نیکو خواهد بود وَإِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ
حق سبحانه میفرماید که دروغ میگویند لَا جَرَمَ حقا چنین است که فردای قیامت أَنَّ لَهُمُ النَّارَ بدرستی که باشد ایشانرا آتش دوزخ وَأَنَّهُمْ
مُفْرَطُونَ و بتحقیق که ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش و بی اعتباران و بعد از مذمت مشرکان و مآل کار ایشان بجهت تسلیه حضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام میفرماید تَاللّٰهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا بخدای که ما به تحقیق فرستادیم پیغمبران را إِلَىٰ أُمَمٍ بسوی امتان که بودند مِنْ قَبْلِكَ
پیش از تو فَزَيَّنَ پس بیاراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشانرا تا تکذیب انبیا علیه الصلوة والسلام
کردند فَهُوَ پس شیطان وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ دوست ایشان است امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکنند و همان نوع می آرایند در چشم ایشان عملهای
زشت را تا تکذیب تو میکنند وَلَهُمْ و مر ایشانراست یعنی ابلیس و ایشانرا فردا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک وَمَا أَنْزَلْنَا و نه فرستادیم
عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی برای مردمان الَّذِي اخْتَلَفُوا آنچیزی را که خلاف کردند
فِيهِ در آن از امر توحید و احوال معاد وَهُدًى و منزل نساختیم کتاب را الا برای راه نمودن وَرَحْمَةً و برای رحمت لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر
گروهی را که بگروند وَاللّٰهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و خدای فرو فرستاده از آسمان یا از ابر مَاءً آبی فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده گردانید بآن آب
زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از مرگ او یعنی تازه گردانید زمین را بباران بعد از پژمردگی آن و گفته اند فرستاد از آسمان قرآن را که سبب حیات مؤمنان است
پس زنده گردانید بدو دلهای مرده را إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شد لَآيَةً هرآینه نشانه است آشکارا لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مر
گروهی را که بشنوند قرآنرا بگوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر شماراست فِي الْأَنْعَامِ در وجود چهارپایان ع
لَعِبْرَةً دلالتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهِ بعضی از آنچه در شکمهای ذوات الالبان است از جنس

نَعَمْ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ از میان سرگین و خون لَبَنًا خَالِصًا شیری پاک از لون دم و رائحه فرث سَائِغًا گوارنده و خوش آینده لِلشَّارِبِينَ
مر آشامندگانرا ابن عباس رض فرموده که چون بهیمه علفی بخورد و در شکم آمیخته گردد سه طبقه در وی پدید میشود اسفل آن فرث است و اوسط آن لبن و اعلای آن
دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیر به پستان میرود و فرث از ممر خود بیرون می آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس رض آنست که اوسط او مادهٔ
لبن است و اعلای آن مادهٔ دم زیرا که لبن و دم در کرش متکون نمیشوند بلکه خاصهٔ اشیای ماکوله را بعضی از هضم یافته اند جگر جذب میکند و ثقل آنرا که فرث است
میگذارد و آن کیلوس را در شکنبه هضمی تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث میگردد و پخش میکند آنها را بر اعضا بحکمتی که قادر حکیم در وی ودیعت نهاده پس اگر
حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید از جهت استیلای رطوبت و برودت بر امزجهٔ اناث و آن خلط زاید برای جنین برحم میرود و چون
متولد شد آن زاید با بعضی از وی به پستان میریزد و بجهت آنکه گوشت پستان غددی سفید است آن خلط بمجاورت آن سفید میگردد و آنرا شیر میگویند و در کون
شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار و خاشاک یا علف سبز است و خروج آن بدان صفا و لطافت از میان گوشت و خون آیتی لایح و علامتی واضح است
بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی **بیت** از خون سرخ شیر سفید آورد برون ؛ و ز خارهای خشک گل تر کند پدید ؛ و در قوت القلوب
فرموده که تمامی نعمت بخلوص لبن است یعنی اگر در وی یکی از دو صفت که فرث و دم باشد نعمت تمام نبود و طبع او را قبول نکند همچنین معامله بندگان
با حق باید که خالص بود اگر مشوب فرث ریا و دم هوا آمیخته گردد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود زیرا که ریا در عمل شرک خفی است و صفای عمل بسبب
شوب هوای منتفی و در ریا نظر بر مردم است و در هوا بر غرض خود و بر هر وجه عمل خالی از آلودگی نیست **بیت** طاعت آلوده نیاید بکار ؛ مشک
بر آلوده نیاید بکار ؛ هرچه نه زآلودگی افتد پاک ؛ در پیش نظرها نبود تابناک ؛ وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ و مر شماراست از ثمار
میوه های خرما بنان و تاکهای انگور تَتَّخِذُونَ مِنْهُ آنچه میگیرید از او سَكَرًا مست کننده این آیت قبل از تحریم خمر نازل شده یا مراد نبید است
که از خرما و مویز میگیرند و از مفسران ابو عبیده رح فرموده که سکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگیرند وَرِزْقًا حَسَنًا و روزی نیکو چون خرما و مویز
و دوشاب إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در بن میوه های تر و خشک و فواید ایشان لَآيَةً هرآینه دلیلی و علامتی است بر توانائی باری تعالی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن نگرند وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ و الهام فرستاد پروردگار تو إِلَى النَّحْلِ بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افگند
أَنِ اتَّخِذِي آنکه فرا گیرید مِنَ الْجِبَالِ از شکاف کوهها بُيُوتًا خانه های مسدس متساوی آراسته بحسن صنعت و صحت قسمت وَمِنَ الشَّجَرِ و از
میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای کنید مگر که از کسی صاحبی نداشته باشید وَمِمَّا يَعْرِشُونَ و خانه گیرید از آنچه مردمان بنا میکنند
یعنی مالکه ایشانرا چون بنا کنند و غیر آن ثُمَّ كُلِي پس بخورید مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از میوه ها که خواهید تلخ یا شیرین مراد انوار و اظهار است فَاسْلُكِي
سُبُلَ رَبِّكِ پس بروید براهها پروردگار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل ذُلُلًا در حالتیکه منقاد باشید و رام شده مر او را و چون
زنبوران امر الٰهی را کاربسته از شکوفها و گلها بخورند در درون ایشان متحلل گردد بشیرهٔ شیرین و آنرا قی کنند برای ذخیرهٔ زمستان و این است که حق سبحانه
میگوید يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ بُطُونِهَا از شکمهای ایشان بطریق لعاب شَرَابٌ آشامیدنی یعنی عسل مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ خلاف یکدیگر
رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبور جوانانست و زرد که از آن میانه سالست و سرخ که از آن پیر است و سیاه و سبز نادر باشد و گفته اند اختلاف الوان عسل
بجهت اختلاف فصول است فِيهِ در آن شراب شِفَاءٌ لِلنَّاسِ شفاء مردمان را یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مخلوط با غیر خود چنانچه در سایر
امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزوی از وی نبوده باشد قتاده رض فرموده که مردی بملازمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمد
و گفت یا رسول الله برادر من مبتلا از درد شکم خود حضرت فرمود اسقه العسل برفت و باز آمد که عسل دادم و سود نداشت دیگر باره امر بدان فرمود همان
حالت اول دست داد در نوبت سوم یا چهارم فرمود که اذهب واسقه العسل فقد صدق الله و کذب بطن اخیک و درین نوبت شربت شفای کلی یافت
و گویند ضمیر فیه راجع بقرآن است که درو شفای دلهای است چنانچه در جای دیگر فرموده و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین
الا خسارا و از ابن مسعود رض منقول است که علیکم بالشفائین القرآن والعسل آری عسل شفای آلام ظاهر است و قرآن دوای سقام باطن
آن یکی امراض قالب را زایل گرداند و این دیگر بیماریهای قلب را علاج کند و حقیقت آنست هر دردی که روی نماید صوری و معنوی دوای آن از قرآن است

وهر مرضی که باشد قلبی و قالبی تلاوت قرآن مرآنرا شفای عاجل کامل و بهر شعر رنج گر بسیار شد کی غم خورم ✽ چون شفای جان بیمارم تویی ✽
اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در امر نحل عسل لَاٰيَةً هرآینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُوْنَ ۝ مر گروهی را که تفکر کنند در خصائص نحل ابداع
وقیقه وامور رفیعه وهرآینه اینها وجود نگیرد الا از الهام توانایی دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعت نهد انقیاد میدارند که هرگز از راه فرمان منحرف
نشوند اما نیکه میوه تلخ خورند وعسل شیرین باز دهند ورعی که جز پاک وپاکیزه نخورند طاعتی که هرگز فرمان یعسوب را که پادشاه نحل است خلاف نکنند نکنی که فرا
بروند وباز با وطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرگز بر قاذورات ننشینند وازان نخورند صناعتی که اگر همه بانیان عالم جمع شوند همچون خانهای مسدس ایشان
نتوانند ساخت پس همچنانکه از عسل ایشان شفای الم ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهل است دست دهد نظم
فکر ول را نیک انگبین کند ✽ کام جانرا چون عسل شیرین کند ✽ شربت فکرار بکام جان رسد ✽ چاشنی آن بماند تا ابد وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ و خدای بیافرید
شما را از عدم بوجود آورد ثُمَّ يَتَوَفّٰىكُمْ پس میراند ودیگر باره شما را بعدم باز برد وَمِنْكُمْ واز شما مَنْ يُّرَدُّ کس هست که رد کرده شود اِلٰٓى اَرْذَلِ
الْعُمُرِ بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن پیری وخرافت که هفتاد وپنج یا هشتاد یا نود است لِكَيْ لَا يَعْلَمَ تا بداند آن پیر خرف بَعْدَ عِلْمٍ بعد از
دانستن شَيْئًا چیزیرا یعنی بحال طفولیت باز رود در نسیان وسیاطی فرموده که مراد کفارند چه مسلمانانرا زیاده نکند طول عمر الا کرامت وعقل
اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلِيْمٌ داناست وجهل بر دانایی او طاری نشود قَدِيْرٌ ۝ تواناست وعجز بتوانایی او راه نیابد وَاللّٰهُ فَضَّلَ و خدای
افزونی داد بَعْضَكُمْ برخی را از شما عَلٰى بَعْضٍ بر برخی دیگر فِي الرِّزْقِ در روزی یعنی در مال دنیا تا یکی توانگر شده ویکی درویش یکی مهتری یافته
ودیگری چاکری فَمَا الَّذِيْنَ فُضِّلُوْا پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتری یافته وتوانگر گشته ومالک رقاب جمعی از موالی
شده اند نیستند بِرَآدِّيْ رِزْقِهِمْ بازگردانده مال خود را یعنی دهنده بخشش کننده عَلٰى مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ بر آنها که مالک شده است دستهای
ایشان آن کسان یعنی خواجگان مالهای خود را بر بندگان نمی دهند که اگر مالکان مملوکان را در اموال خود شریک سازند فَهُمْ فِيْهِ سَوَآءٌ پس باشند دولت موالی
در مالداری یکسان در تفسیر فرموده که خطاب با مشرکان عرب است که در تلبیه میگفتند لبیک لاشریک لک الا شریک هو لک حق سبحانه وتعالی میفرماید
که شما تجویز نمیکنید که بندگان شما در مال شما شریک شما باشند پس چگونه روا میدارید که بتان شریک من باشند در الوهیت اَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ آیا بنعمت خدای
يَجْحَدُوْنَ ۝ انکار میکنند وحفص بصیغه غیبت میخواند یعنی کافران انکار نعم او میکنند وچون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هرکه بت را شریک او گوید
منکر نعمت او شده باشد وَاللّٰهُ جَعَلَ و خدای بیافرید لَكُمْ برای شما مِّنْ اَنْفُسِكُمْ از جنس شما اَزْوَاجًا زنان که با ایشان آرام میگیرید وَجَعَلَ لَكُمْ
وبیافرید برای شما بَنِيْنَ پسران وَحَفَدَةً و دختران یا اولاد اولاد یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهران دیگر دارند وَّرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را
مِّنَ الطَّيِّبٰتِ از پاکیزها ولذیذها اَفَبِالْبَاطِلِ آیا بیهوده يُؤْمِنُوْنَ میگروند این مشرکان وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ و به نعمت خدای هُمْ يَكْفُرُوْنَ ۝ ایشان
منکر وند باطل عقیده است که بتان دارند از تحقق اعانت وشفاعت ونعمت پرستش حق است بیگانگی یا باطل آن چیزی است که حرام کردند از بحیره وسائبه
ونعمت آنچه خدای بر ایشان حلال گردانیده وگفته اند که باطل شیطان است وایشان بدو میگروند ونعمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام است وبدو منکرند
وَيَعْبُدُوْنَ و می پرستند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بدون خدای مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ آنچیز را که مالک نیست یعنی توانایی ندارد برای ایشان رِزْقًا روزی را
مِّنَ السَّمٰوٰتِ از آسمانها یعنی باران وَالْاَرْضِ واز زمین یعنی نباتات محض نیست که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان میتوانند روزی دادن
شَيْئًا چیزی را برابر سنگ کان خود از مطر ونبات وَّلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ ۝ وهرگز نمی توانند که روزی دهند ومقرر است که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا
که عبادت شکر نعمت است وهیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن وروزی دادن نیست واین دو صفت خدای را ثابت است نه اصنام را فَلَا تَضْرِبُوْا پس مزنید یعنی میارید
لِلّٰهِ الْاَمْثَالَ برای خدای مثلها از ان وجه که قیاس کنید بتان را برابر وشرکت دهید با او مصرع من لا له المثل لا تضرب له المثل اِنَّ اللّٰهَ
يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند فساد قول شما را وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ ۝ وشما نمیدانید واگر دانید برین اشراک جرأت نکنید با شما برای او مثل مزنید که او میداند
که چگونه مثل باید زد وشما نمیدانید پس حق سبحانه دو مثل ایراد کرده برای خود ومعبودان باطل ایشان اول فرمود ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا بزد خدای یعنی بیان
کرد مثلی که آن کدامست عَبْدًا مَّمْلُوْكًا بنده درم خریده غیر مکاتب وغیر ماذون که او لَّا يَقْدِرُ توانایی ندارد عَلٰى شَيْءٍ بر هیچ چیز از نفع وضرر ✽

ع ١٥

وَّمَنْ رَّزَقْنٰهُ وآن که روزی دادیم او را مِنَّا از نزدیک ما رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی بسیار وبی مزاحم که در وی تصرف تواند کرد فَهُوَ پس این روا
يُنْفِقُ مِنْهُ نفقه میکند از ان روزی سِرًّا وَّجَهْرًا پنهان وآشکارا یعنی بهر نوع که میخواهد خرج میکند واز کسی نمیترسد هَلْ يَسْتَوٗنَ آیا برابراند یعنی مساوی
باشند بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان که عاجز مخلوق اند شریک قادر علی الاطلاق
چگونه توانند بود نظم راه تو بنور لایزالی ✽ از شرک وشریک هر دو خالی ✽ آن بنده که عاجز است ومحتاج ✽ کی راه برد بصاحب تاج ✽ ما للتراب
ورب الارباب صاحب کشف المحجوب آورده که روزی بخدمت شیخ ابو العباس شقانی رح در آمدم ویرا دیدم که این آیت میخواند ومیگریست ونعره میزد
پنداشتم که از دنیا بخواهد رفت گفتم یا شیخ این چه حالت است فرمود که یازده سال میگذرد که ورد من اینجا رسیده است واز اینجا نمیتوانم گذشت آری حدوث در قدم
نتواند رسید وممکن از کنه واجب خبر نتواند داد بیت نیست با هست چون زند پهلو ✽ قطره با بحر چون کند دعوی ✽ وگفته اند این ضرب المثل برای مومن موفقست
وکافر مخذول ومراد از مومن ابوبکر صدیق رض است واز کافر ابوجهل لعین اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ثنا وستایش مر خدا را که مولای تمام نعمتهاست بَلْ اَكْثَرُهُمْ
بلکه بیشتر مشرکان یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ ۝ نمیدانند ونعم او را بغیر او اضافت مینمایند پس مثلی دیگر بیان میکند وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا واورد خدای
مثلی رَّجُلَيْنِ دو مرد که اَحَدُهُمَآ اَبْكَمُ یکی از ایشان گنگ است وبی شبهه گنگ مادرزاد کر باشد نشنود ونگوید لَا يَقْدِرُ قدرت ندارد عَلٰى شَيْءٍ
بر فهم هیچ چیز از سخن وتدبیر وَّهُوَ كَلٌّ وبا اینهمه گرانست عَلٰى مَوْلٰىهُ بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او بر عایت حال او درمانده اَيْنَمَا يُوَجِّهْهُّ
هرجا که فرستد او را ومتوجه گرداندش بمهمی لَا يَاْتِ بِخَيْرٍ باز نیاید به نیکویی یعنی کاری نسازد وکفایتی نکند نه از ما فی الضمیر خبر تواند داد ونه جوابی که گویند
در تواند یافت هَلْ يَسْتَوِيْ هُوَ آیا برابر باشد این ابکم وَمَنْ يَّاْمُرُ وکسی که میفرماید بِالْعَدْلِ براستی یعنی سخن گویی باشد بالغایت تمام
در شدی کامل وفهمی درست که امر میکند بعدل وعدل صفتی است جامع جمیع فضائل ومکارم وَهُوَ واو در نفس خود عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ۝
بر راهی راست است وسیرتی درست وطریقه پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصد ومقصود برسد پس چنانچه ابکم بیجا مهمل مساوی این کامل
فاضل نیست پس بتان بی اعتبار از نسب مساوات با حضرت پروردگار نباشد وگفته اند این مثل نیز برای مومن وکافر است مومن حمزه بن عبد المطلب
رض وکافر ابی بن خلف یا مومن عثمان ذو النورین است رض وکافر اسید بن ابی العیص که مولای او بود ذی النورین او را با سلام دلالت
میکرد واسید وی را از انفاق فی سبیل الله منع میکرد آورده اند که کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند آیت آمد وَلِلّٰهِ ومر
خدا راست غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ دانستن نهانی آسمان وزمین یعنی او داند وبس آنچه پوشیده است از ان وشما را محسوس نمیشود با مراد
مطر ونبات است وَمَآ اَمْرُ السَّاعَةِ ونیست کار قیامت یعنی قیام آن روز با احیای موتی در سرعت وسهولت اِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ مگر مانند
نگریستن چشم یعنی گشتن او از اعلای حدقه با سفل آن وباصطلاح برهم زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را باز ده ساعت اموات از
روز آسان تر است از انکه شما دیده برهم زنید اَوْ هُوَ بلکه آن اَقْرَبُ نزدیکتر است چه لمح بصر دو فعل است وضع جفن ورفع آن وایقاع قیامت
احیای موتی یک فعل است پس ممکن است وقوع آن در نصف زمان این حرکت اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از بعث وحشر
قَدِيْرٌ ۝ تواناست یعنی تواند احیای خلائق دفعة چنانچه قادرست بر احیای ایشان بر سبیل تدریج پس از ابتدای ظهور ایشان خبر داد تا از مبدأ بر معاد استدلال
کنند وفرمود که وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ وخدای بیرون آورد شما را مِّنْۢ بُطُوْنِ اُمَّهٰتِكُمْ از شکمهای مادران شما لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْئًا ۝ نمیدانستید هیچ چیزرا
از جذب منافع بخود ودفع مکاره از خود وَّجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وداد مر شما را گوش وَالْاَبْصَارَ وچشمها وَالْاَفْئِدَةَ ودلهای یعنی ادوات دانش
شما داد تا جزئیات اشیا را بمشاعر دریابید ودلها مشارکاتی ومباینانی که میان ایشان باشد بسبب تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل
آید ونظر در ان اکتساب علوم نظری دست دهد پس ادوات استفاده واستفاضه از کلام وکتاب که تعلق آن باسماع وابصار است از زبانی داشت
وسلاطین قلوب را که میزان استفاده شما اند بر مسند تعقل متمکن ساخت لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ۝ شاید که شما شکر گویید بدین نعمتها اَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند
آدمیان براه استدلال بر قدرت الهی اِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان تا به بینند ایشانرا مُسَخَّرٰتٍ رام شدگان برای پریدن فِيْ جَوِّ السَّمَآءِ در هوای
زمین وآسمان مَا يُمْسِكُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشانرا از افتادن در هوا اِلَّا اللّٰهُ مگر خدای واگرنه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در

تسخیر برای طیران لآیات هر آینه نشانها است لقوم یؤمنون ٥ برای گروهی که بگروند یعنی مومنان منتفع اند بدانچه تفکر میکنند در آنکه حق سبحانه
مرغانرا بر وضعی آفریده که طیران میتوانند نمود و هوا را بر نمطی مخلوق ساخته که پریدن ایشان دران ممکن است وایشانرا نگاه میدارد در هوا برخلاف طبع ایشان
پس بال این تفکرات در هوای معرفت پرواز نموده خود را بآشیان کرامت نشان تفکر ساخته عبادت ستین سنه میرساند بیت فکر ازین خانه فرازت کند
سوی سراپرده وزارت کشد ∴ والله و خدای جعل ساخت لکم برای شما من بیوتکم از خانهای شما که مبنی از سنگ و خشت و چوب باشند
سکنا آرامگاهی که بوقت اقامت دران ساکن توانید بود وجعل لکم و ساخت مر شمارا من جلود الانعام از پوست چهارپایان بیوتا خانها
چون قبه و خیمه که از ادیم سازند و شما تستخفونها سبک می یابید آنرا به برداشتن و با خود بردن یوم ظعنکم وقت سفر و رحلت شما و یوم اقامتکم
و بوقت اقامت یعنی نزول شما در منزل ومن اصوافها و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد واوبارها واز پشمهای نرم شتر
بود واشعارها و مویها که بز را بود اثاثا رختها از پوشیدنی و گستردنی ومتاعا و برخورداری از خرید و فروخت آن الی حین تا هنگامی که آنها بر قرار بود
و از ان نفع توان گرفت یا تا وقتیکه زنده آید والله جعل لکم و خدای پیدا کرد برای راحت شما مما خلق از آنچه بیافرید از درخت و کوه و بنا و ابر
ظلالا سایهای تا بدان از تاب آفتاب پناه می برید وجعل لکم و ساخت برای شما من الجبال از کوهها اکنانا پنهانجایها یعنی غارها
و حجرها که دران سکون می ورزید وجعل لکم و کرد برای شما سرابیل پیراهنها یعنی پوشیدنیها چون جامها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن که
البته تقیکم الحر باز دارد از شما ضرر گرما و ذکر سرما نکرد اکتفا باحد الضدین یا آنکه وقایه گرما در بلاد عرب اهم است وسرابیل و دیگر ساخت برای
شما از این جوشن زره و جوشن که آن تقیکم باسکم نگاه میدارد شمارا از سلاح دشمنان یعنی تیر و تیغ و نیزهٔ ایشان در کارزار شما کذلک همچنانکه این
نعمتها بر شما تمام کرد یتم نعمته تمام میگرداند نعمت نیکوئی خود را علیکم بر شما تمام کردنی و در زمان استقبال لعلکم تسلمون ٥ باشد
که شما اسلام آرید بانقیاد حکم او گروید فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از اسلام فانما علیک پس جز این نیست که بر تو البلاغ المبین ٥
رسانیدن پیغام است آشکارا و چون پیغام بدیشان رسانیده اعراض ایشان ترا زیان نکند یعرفون نعمت الله می شناسند مشرکان نعمت خدا را
که شمرده شد بر ایشان و معترفند که اینها از وست ثم ینکرونها پس انکار میکنند آنرا بپرستش غیر منعم یا میگویند نعمت او داده و بشفاعت بتان یا در
سختی بشناسند و در حال آسانی منکر میشوند یا بزبان عارفند و بدل منکر و می شاید که نعمت الله نبوت حضرت رسالت پناه عم باشد و آنرا بمعجزات شناختند
که حق است و بعناد منکر شدند واکثرهم الکافرون ٥ و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان عرفها این چنین ناگرویدگان اند ویوم نبعث و بترسان ایشانرا از روزی
که من کل امة از میان هر گروهی شهیدا گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبران امت اند ثم لا یؤذن پس دستوری للذین کفروا مر آنانرا که
کافر شده اند در عذرخواهی یا در رجوع بدنیا ولا هم یستعتبون ٥ و نه ایشان مطالب شوند باسترضا یعنی نگویند که شما خوشنود سازید خدا را یعنی عمل کنید
که خدای از شما خوشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و در تاویلات امام ماتریدی رح آورده که ایشانرا دستوری اعتذار ندهند و اگر عذر خواهند از ایشان
نپذیرند واذا رأی و چون به بینند روز قیامت الذین ظلموا آنانکه شرک آوردند العذاب عذاب دوزخ را و در آرند ایشانرا بدوزخ فریاد بر آرند و از مالک
تخفیف عذاب طلبند فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم از ایشان عذاب ولا هم ینظرون ٥ و نه ایشان مهلت داده شوند یعنی زمانی ایشانرا مهلت
ندهند و بی عذاب نگذارند واذا رأی و چون به بینند در آن سرای الذین اشرکوا آنانکه شرک آوردند شرکاءهم انبازان خود را یعنی بتان که ایشان
را شریک خدای میکنند قالوا ربنا گویند مشرکان ای پروردگار ما هؤلاء شرکاؤنا این گروه اند شرکاء ما الذین کنا ندعوا آنانکه بودیم ما که
ایشانرا می پرستیدیم من دونک بدون تو و فرمان ایشان می شنیدیم در کفر فالقوا پس بیفکنند بتان الیهم القول بسوی ایشان سخن را یعنی خدای
بتانرا گویا کرداند تا ایشانرا جواب دهند و گویند انکم لکاذبون ٥ بدرستی که شما دروغ گویانید هرگز ما شمارا نفرموده ایم بپرستش خود یا شما ما را نمی پرستیدید
بلکه هوای خود را پرستش میکردید و در تبیان گوید که نصاری و یهود و بنی ملیح عیسی و عزیر و ملایکه را علیهم السلام در بهشت به بینند و خود را در دوزخ باشند
گویند خدایا ما اینانرا می پرستیدیم باز ایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ میگوئید و ایشان شرمنده و خوار و مخذول گردند و حجت بر ایشان
لازم شود اندیشه دیگر کنند والقوا الی الله و بیفکنند بخدای یومئذ السلم در آن روز جهلا را یعنی خواهند که در صلح در آیند معترف شوند بگناه خود

نهند

نهند حکم خدا را یا اسلام آرند و هیچکدام سود ندارد مصرع چون کار ز دست رفت فریاد چه سود ∴ وضل عنهم و گم کرد از ایشان یعنی باطل و زایل شود
ما کانوا یفترون ٥ آنچه بودند که دروغ برمی بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان به بجای شفاعت از ایشان شناعت ببینند الذین کفروا
آنانکه نگرویدند بخدای وصدوا و باز داشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام زدناهم
بیفزائیم ایشانرا عذابا فوق العذاب عذابی بالای عذاب بما کانوا یفسدون ٥ بسبب آنکه بودند که منع مردم از اسلام تباهی میکردند پس
یک عذاب برای کفر ایشان است و یکی برای منع دیگران از اسلام و گفته اند زیادتی عذاب آنست که ماران بزرگ خلقت و کژدمان عظیم جثه بر ایشان گماشته
وایشان گریزان شده خواهند که خود در میان آتش پنهان شوند و در زاد المسیر گفته که پنج جوی از زمین گداخته بطرف ایشان روان گردد و سه جوی از آن معذب
شود در مقدار شبی از شبهای دنیا و بدو جوی دیگر در مدت اندازه روزی از روزکارهای این جهان و گویند زیادتی این عذاب از زمهریر باشد ویوم نبعث
و یاد کن ای محمد روزی را که برانگیزیم فی کل امة در میان هر گروهی شهیدا علیهم گواهی بر گفتار و کردار ایشان من انفسهم از نفسهای
ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده بر ایشان وجئنا بک و بیاریم ترا شهیدا علی هؤلاء گواه برین گروه یعنی بر امت تو با تصدیق
مؤمنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی ونزلنا و فرو فرستادیم علیک الکتاب بر تو قرآن را تبیانا لکل شیء بیانی روشن برای همه چیز از امور
دین و دنیا بتفصیل و اجمال صاحب مدارک فرموده که در بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات و در احکام منصوصه ظاهر است و در آنچه ثابت شود بسنت و اجماع
و قیاس مرجع آنها نیز قرآن است چه در آن مأموریم بمتابعت رسول علیه الصلوة والسلام که واطیعوا الرسول و بیان کرده و حجت کرده است مارا اجماع
بر ترک آن که ویتبع غیر سبیل المؤمنین و فرموده عبرت و استدلال اصل قیاس است حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار پس قرآن تبیان همه چیز
باشد وهدی و راه نمودنی ورحمة و بخشایش بر همه اگر بدو بگروند وبشری و مژدگانی به بهشت للمسلمین ٥ مر مسلمانرا خاصة ان الله بدرستیکه
خدای تعالی یامر بالعدل می فرماید براستی یعنی بتوسط در همه چیز یا خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک و قایل شدن بکسب
که متوسط میان جبر و قدر خواه عمل چون تعبد باداء فرایض که متوسط است میان بطالت و ترهب خواه در اخلاق که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت
که متوسط است میان جبن و تهور والاحسان و می فرماید به نیکوئی در طاعت یا بحسب کمیت چون تعبد بتطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه فرموده ای الاحسان
ان تعبد الله کانک تراه از آن خبر میدهد وایتاء ذی القربی و امر میکند بعطا دادن خویشاوندان نزدیک به پیوستن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند
وینهی عن الفحشاء و باز میدارد از عمل زشت که افراط است در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطت و جز آن والمنکر و از فعل انکار کنند بر شرع و آن
اجرای قوت غضبی است در غیر موضع چون قتل النفس و غصب اموال والبغی و از ستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت و همیه است مانند استعلا
و استیلا بر بنی نوع بنی آدم به تجبر و تکبر بر ایشان یعظکم پند میدهد خدای شمارا با مر و نهی لعلکم تذکرون ٥ شاید که شما پند گیرید این آیتی است جامع
خیر و شر هیچ چیزی نیست الا که مندرج است در اقسام مأمورات و هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات و از جهت آنکه موعظه است جامع همه خیر
خطبای روز جمعه در آخر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون رض منقولست که گفت من در بدایت حال اسلام نیاورده بودم مگر بواسطه آنکه شرم داشتم از مبالغه پیغمبر علیه الصلوة
والسلام و ایمان در دل من قراری نداشت تا روزی نزدیک آنحضرت علیه الصلوة والسلام بودم و این آیت نازل شد هر شبهه که داشتم زایل گشت و بدین اسلام
تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده آیت را بر ولید مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر باره اعاده کن باز خواندم گفت ای پسر ان له والله لحلاوة وان علیه
لطلاوة و ان اعلاه لمثمر و ان اسفله لمغدق و ما هو بقول البشر و ابو جهل بعد از استماع این آیت گفت بدرستیکه خدای محمد را بمکارم اخلاق می فرماید و در زلال الصفا
فرموده که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب و حکمای ایشان بود همین آیت است و علمای را در بیان این مأمورات و منهیات سخن بسیار است گویند
عدل کلمه شهادت است یا خلع انداد یا اخلاص در سر و جهر یا انصاف باداء فرایض یا تسویه در حقوق یا حکم بحق و احسان بذل و انعام است یا عفو از جرایم
یا صبر بر امر و نهی یا باداء نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت و ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگری آنچه برای خود
دوست میدارد و کاره شمردن برای غیر آنچه برای نفس خود کاره میشمارد و ایتای ذی القربی صلهٔ رحم است و نیکوئی کردن با ایشان بدانچه فاضل باشد از
او و اگر درویشی است و فضل معیشتی ندارد یاری دهد ایشانرا در مهمات ایشان بتن خود و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نمیتواند دعا کند در باره ایشان و فحشا زنا است

یا آنچه پوشیده کنند از علمای زشت یا بخل یا استهانت شریعت یا افراط در گناه و یا آنچه در شرع حدی بران مترتب است یا مخالفت میان قول و فعل و منکر ترک
است یا آنچه عقل آنرا منکر بود و یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هرچه بران وعیدی من عند الله مقرر بود یا آنچه خدای را بخشم آرد یا اصرار بر گناه و بغی ظلم است
یا کبر یا تعظیم و تطاول بی سببی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت یا طعن بر مؤمنان یا تجاوز از حق بباطل و در لطایف التفسیر در تفسیر این آیت آورده که بحقیقت
ثلاثه به سه چیز مامور به است و از ضطراب آن بسه چیز منهی عنه و هر یک از ینها ثمره و نتیجه دارد و ثمرهٔ عدل ظفر و نصرت است و نتیجهٔ احسان ثنا و مدح است
و فایدهٔ صلهٔ رحم انس و الفت اما نتیجهٔ فحشا فساد دین و دنیا است و ثمرهٔ منکر برانگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از متمنی و در فصول عبد الوهاب فرموده
که عدل توحید است و محبت خدا و احسان دوستی پیغمبر علیه الصلوة و السلام و فرستادن صلوة برو و ایتاء ذی القربی محبت اهل بیت است و دعای
صحابه رض در وسیط گفته که عدل در افعال و احسان در اقوال پس نباید کرد مگر آنچه صفت عدل بران صادق آید و نباید گفت مگر آنچه رسم احسان بروی
راست بود و سلمی قدس سره در حقایق آورده که فحشا کذب و بهتان است و هر زشتی که در اقوال بود و منکر ارتکاب معاصی است و هر بدی که در افعال باشد
و در بحر الحقایق آورده که عدل آنست که هرچه بتو داده اند از آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم و اموال همه را در طلب رضای حق صرف کنی که صرف آنها در
طلب غیر او ظلم است و احسان آنکه هر نوع نیکوئی که توانی قولا و فعلا با خلق بجا آری و ایتاء ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکوئی کنی و نزدیکتر از همه بتو نفس تو است
او را از مهالک هوا باز داری و فحشا چیزی است که ترا از خدای باز دارد و منکر آنکه ضلال و بدعت حدی بدو مترتب بود و بغی سوء صفات نفسانی است
و آنرا بقوت ریاضت بباید شکست تا قواعد سلوک درستی یابد زیرا که بحکم اعدای عدوک نفسک بدترین دشمنان نفس تو است نعم ما قال **نظم**

این سگ نفس شوم بدکاره : که هم آغوش تست همواره : بدترین قاصد است جان ترا : میخورد مغز استخوان ترا : پیش از آن کان ترا به بند در آید
محکمش بند کن که دشمن تست : و باقی وجوه حقایق و نکات و دقایق این آیت در جواهر التفسیر توان یافت وَأَوْفُوا و وفا کنید بِعَهْدِ اللَّهِ به پیمان خدای
تعالی إِذَا عَاهَدْتُمْ چون عهد بستید مراد عهد الست است یا عهودی که میان مردم معهود باشد و صح آنست که نزول این آیت در شان جمعی است که با
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام در مکه عهد بستند و غلبهٔ قریش و ضعف مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان پدید آمد شیطان
خواست که ایشانرا بفریبد تا نقض عهد پیغمبر علیه الصلوة و السلام کنند حق سبحانه بدین آیت ایشانرا بر منهج وفا ثابت قدم گردانید و فرمود بعهد وفا کنید
وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ و مشکنید سوگندها یعنی پیمانهای خود را که کرده بودید بَعْدَ تَوْكِيدِهَا بعد از استواری آنها بسوگند وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ و حال
آنکه ساخته اید حضرت خدا را عَلَيْكُمْ بر پیمانهای خود كَفِيلًا گواه إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدایتعالی میداند مَا تَفْعَلُونَ آنچه میکنید از نقض عهد
و سوگند وَلَا تَكُونُوا و مباشید در شکستن عهد و مواثیق كَالَّتِي نَقَضَتْ مانند آن زنی که بشکافت و باز کشاد غَزْلَهَا ریسمانهای رشته خود
مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ از پس قوت یعنی استحکام آن أَنْكَاثًا پاره پاره یعنی از هم برکند غزل خود را در حالتیکه رشتها تاب داده است یعنی محکم و قوی آورده اند
که در عرب زنی بود نام او ریطه است و میاطلی گویند خطیه نام داشت و ملقب بود بجعرا یا حمق و او را کنیزان بود ند آن زن از اول بامداد تا نصف النهار
از شعر و صوف خود میرشت و کنیزانرا نیز رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میفرمود تا از رسنهای رشته تاب باز میدادند تا خراب و ضایع میشد
پیوسته عادت وی این بود حق تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را به پاره کردن رسن میفرماید چنانچه آن زن رسن تاب داده خود را ضایع میکرد شما عهد خود را ضایع مکنید
مردم عاقل باید که سر رشتهٔ عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکند تا بحکم او فوا بعهدکم جزای وفا یابد **بیت** گرت هواست که دلدار نگسلد پیمان
نگاهدار سر رشته تا نگهدارد : تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ میگیرید عهد و پیمان خود را دَخَلًا بَيْنَكُمْ خیانت و مکر و غرور میان شما أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ
بسبب آنکه باشند گروهی یعنی کفار هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ ایشان زیاده از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که قریش از مسلمانان
بیشتر و مال ایشانرا وافر تر دیدید میخواهید که بفریب و حیله معاش کنید إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ جز این نیست که خدایتعالی می آزماید شما را بوفای عهد
تا مردمان را معلوم شود که چنگ اعتصام در حبل وفا که میزند و بعهد خدای و بیعت پیغمبر علیه الصلوة و السلام که وفا میکند وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
و هر آینه پیدا کند برای شما روز رستخیز مَا كُنْتُمْ فِيهِ آنچه هستید که در آن تَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنید در شان بعث و جزا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ
و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه گردانیدی شما را أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه متفق بر اسلام وَلَكِنْ يُضِلُّ ولیکن فرو میگذارد در ضلالت مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد

وَيَهْدِي و راه می نماید بتوفیق مَنْ يَشَاءُ هر کرا اراده کند وَلَتُسْأَلُنَّ و هر آینه سوال کرده خواهید شد در محشر عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ از آنچه بودید که عمل
میکردید در دنیا وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ و فرا مگیرید سوگندان خود را دَخَلًا عذر و مکر بَيْنَكُمْ میان یکدیگر فَتَزِلَّ قَدَمٌ پس بلغزد قدم شارع اسلام
بَعْدَ ثُبُوتِهَا بعد از استواری او وَتَذُوقُوا السُّوءَ و بچشید شما اندوه و رنج در دنیا بِمَا صَدَدْتُمْ بسبب آنکه باز ایستید عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
از راه خدای تعالی یعنی از وفا بعهد وَلَكُمْ و مر شما راست در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ تهدید عظیم است مر ضعفای اهل اسلام را که منع سنت
از عهد پیغمبر علیه الصلوة و السلام برگردند و قریش ایشانرا وعده میدادند که اگر رجوع بدین ما کنید ما برین وجه منافع بشما رسانیم حق تعالی میفرماید وَلَا تَشْتَرُوا
و مخرید یعنی بدل مکنید بِعَهْدِ اللَّهِ بعهد خدای و پیغمبر او ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک یعنی چیزی از مال دنیا که قریش شما را وعده میدهند إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ
بدرستی که آنچه نزدیک خداست برای وفاداران عهد از نعیم دنیا و ثواب آخرت هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ آن بهتر است مر شما را از آنچه قریش وعده میکنند إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
اگر هستید که شما میدانید مَا عِنْدَكُمْ آنچه نزدیک شماست از اعراض دنیویه يَنْفَدُ سپری شود و منقضی گردد وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خداست از خزاین
رحمت بَاقٍ همیشه است و بی انقراض یکی از اعزه در شرح گلشن راز نوشته که هر عین از اعیان وجود هٔ فی الخارج را دو اعتبار است یکی من حیث الحقیقة و آن عبارتست
از ظهور نور حق در صور مظاهر ممکنات و این را تجلی شهودی گویند و اعتبار دوم من حیث التشخص و التعین و از ین حیثیت است که ایشانرا ممکن میگویند و ملق نیز میگویند
و جمیع نقایص بموجودات ممکنه ازین وجه منسوب میدارند **مثنوی** از ره صورت نماید غیر دوست : چون نظر کردی بمعنی جمله اوست : زان یکی ما عندکم
ینفد شنو : جز یکی ما عنده باقی شنو : ما عندکم ینفد اشارت باعتبار ثانی است و ما عند الله باق اشارت باعتبار اول **نظم** ای بوصف
بیان ما همه هیچ : همه آن تو آن ما همه هیچ : هرچه بیند خیال ما همه نقش : هرچه گوید زبان ما همه هیچ : ما که حقیقت بر سیم : ای یقین و
گمان ما همه هیچ : وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا و هر آینه جزا دهیم آنانرا که صبر کردند بر فاقه و فقر یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبائی نمودند
بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغمبر علیه الصلوة و السلام که بر بینوائی صبر نموده از عهد بر نگشتند بدهیم أَجْرَهُمْ مزد ایشانرا که نعیم بهشت است یا ثواب
مضاعف بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا به نیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص يَعْمَلُونَ عمل می نمودند امام زاهدی رح فرموده که اگر یکی از ایشان عبادت
بود از یک جنس چون نماز یا روزه یا زکوة یا صدقه و یکی از میان آن صد بهتر و تمامتر باشد ثواب آن هر یکی که نیکوترین است تمامی بدهیم و باقی را هم بدهیم
و ثواب هر یک با ثواب آن بهتر و تمامتر برابر دهیم مَنْ عَمِلَ صَالِحًا هر که بکند کردار شایسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او
مومن باشد چه عمل تا با ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً پس هر آینه زندگانی دهیمش در دنیا زندگانی خوش یعنی رزق
حلال بوی ارزانی داریم تا ماکل و ملابس او پاک بود و گفته اند حیوة طیبه حلاوت طاعت است یا قناعت بکفاف یا عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا
قولی آنست که حیوة طیبه در بهشت خواهد بود و چه زندگانی در دنیا بی شوب تنقیص و تفرقه نیست محققان بر آنند که حیوة طیبه کسی راست که چهار صفت دارد حیات
خدای و صدق مقال با خدای و وقوف بر منهج امر خدای و اعراض از ماسوای خدای در حقایق سلمی مذکور است که حیوة طیبه استغنا است بالله عما سوی الله
مصرع چون تو دارم همه دارم و گرم هیچ نباید وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ و هر آینه دهیم ایشانرا مزد ایشان بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ به نیکو
ترین کاری که کردند فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ پس چون خواهی که بخوانی قرآنرا فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدای تعالی مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از دیو رانده یعنی بگوی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خواجه محمد پارسا قدس سره العزیز در تفسیر خود آورده که مختار از چهارده روایت که در الفاظ استعاذه
وارد شده این است و امر باستعاذه قبل از قرائت بقول جمهور امر استحباب است و باعتبار جمعی از کبرای دین بر سبیل ایجاب و در تفسیر امام قرطبی نقلی
هست که استعاذه بر حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام تنها فرض بود بوقت قرائت و اقتدای امت بدو بر سبیل سنت است و مباحث
استعاذه در اوایل جواهر التفسیر مستوفی آمده إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ بدرستی که نیست مر ابلیس را سُلْطَانٌ تسلطی و غلبه عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بر آنانکه گرویدند
اند چه ایشان پناه بحق میگیرند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود در دفع وساوس او يَتَوَكَّلُونَ توکل مینمایند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ جز این نیست که تسلط او
عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ بر آنان است که او را دوست میدارند و وسوسهٔ او را قبول میکنند وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ و آنانکه ایشان بسبب طاعت
شیطان مُشْرِكُونَ شرک آرند که انباز بخدای آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی احکام گفتند که محمد یاران خود مسخره میکند امروز ایشانرا کاری میفرماید

ور، وزر و بکر از ان نبی می ماند غایب آنست که او افترا میکند بخدای و از تلقای نفس خود سخن میگوید آیت آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً و چون بدل کنیم آیتی ناسخ را مَكَانَ آيَةٍ بجای آیتی منسوخ وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا يُنَزِّلُ بانچه فرو میفرستد از نسخ بجهت حکمت و مصلحت قَالُوا گویند کافران إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای و از خود سخن میگوئی بَلْ أَكْثَرُهُمْ نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام و دیگر را قُلْ نَزَّلَهُ بگو ایشان را که فرو آورد او را یعنی قرآن را رُوحُ الْقُدُسِ روح پاکیزه که جبرئیل علیه السلام است مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا تا ثبات دهد آنان را که ایمان آورده اند و اعتقاد ایشان را راسخ سازد با آنکه این کلام حق است یعنی چون ناسخ را شنوند و رعایت اصلاح و حکمت در آن ببینند دل ایشان مطمئن شود وَهُدًى و دیگر نزول قرآن برای هدایت است وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ه و بشارت ده مر مسلمانان را به بهشت

در خبر است که غلامی رومی بود مر عامر بن حضرمی را که جبر گفتندی و گویند که دو غلام بودند جبر و یسار که شمشیرها را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند و پیوسته تورات و انجیل خواندندی و چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام بر ایشان بگذشتی استماع قرائت ایشان فرمودی و گفته اند حویطب را غلامی عایش نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا بلعام یا جبیس یا عداس و صحیح آنست که او را بو فکیهه گفتندی شبها پیش حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام آمدی و قرآن تعلیم گرفتی قریش گفتندی محمد از این غلام کلامی می آموزد و با ما میگوید آیت آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ و هر آینه ما میدانیم أَنَّهُمْ يَقُولُونَ آنرا که ایشان میگویند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز این نیست که او را می آموزد آدمی یعنی جبر یا بو فکیهه لِسَانُ الَّذِي زبان آنکه يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ تعلیم را با او نسبت میکردانند یعنی گمان می برند که معلم او است أَعْجَمِيٌّ عجمی مبین است یعنی فصاحت ندارد وَهَذَا و این قرآن لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ط زبان عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قدرت بر انشای عربیات از ایشان بمثل آن عاجزید و ناتوان پس دعوی آنکه می آموزاند عجمی شکسته زبان مر آن حضرت علیه الصلوة و السلام را کلامی بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلان است إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ منکرند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای کتاب خدای و تصدیق نمیکنند که من عند الله است لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ راه ننماید خدای ایشان را بنجات یا بجنات وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ه و مر ایشان راست عذابی دردناک در آخرت بجهت کفران ایشان بقرآن و نسبت افترا بحضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام و حال آنکه مفتری ایشانند إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز این نیست که بر می بافند دروغ را الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه منکرند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای یعنی قرآن و میگویند که بر بافته محمد است وَأُولَئِكَ و آن گروه مفتریان هُمُ الْكَاذِبُونَ ه ایشانند دروغ گویان که میگویند انما یعلمه بشر و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشان است و در اخبار آمده است که قریش بعد از تعرض حضرت علیه الصلوة و السلام بالله باطلة ایشان بایذا و آزار درویشان صحابه رض که حمایتی نداشتند چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه رض مشغول شدند و ایشان را در رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت در طریق خود ثبات قدم ورزیدند بر جفای قوم شکیبائی نمودند تا حدی که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بیطاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشت کلمه که رضای قوم در آن بود بگفت بل امنت بالجبت والطاغوت خبر بحضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام رسید که عمار کیش کفر اختیار کرده از دین خود بیزار شد حضرت علیه الصلوة و السلام فرمود که نه چنین است از سر تا قدم عمار از ایمان پر است و ایمان بگوشت و خون او بر آمیخته است یعنی ایمان در باطن او چنانکه متمکن شده که بگفت و گوی هرزه گوئی تفاوت پذیرد عمار رض گریه کنان بجناب نبوت مآب آمده و آنحضرت علیه الصلوة و السلام بدست مبارک اشک او پاک میکرد و میفرمود که ترا چیست ان عادوا لک فعد لهم یعنی اگر باز گردند تو با اکراه باز گرد بدین سخن ایشان بهمان کلمه و حق سبحانه این آیت فرستاد که مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ هر که کافر شود بخدای مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ پس از ایمان خویش و مرتد گردد چون ابن خطل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض سخط الهی باشد إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ مگر کسی که اکراه کرده شود وَقَلْبُهُ و دل وی مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ آرمیده باشد بایمان و عقیده او متغیر نگردد چون عمار رض وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ و لیکن هر کس که بگشاید بِالْكُفْرِ صَدْرًا بکفر سینه خود را یعنی آنها که بکفر خویش بر آیند و بران اعتقاد کنند فَعَلَيْهِمْ پس بر ایشانست غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ خشمی از خدای وَلَهُمْ و مر ایشان راست عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ بجهت گناه بزرگ که ارتداد است ذَلِكَ آن عذاب عظیم مر ایشان را بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند و برگزیدند الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ بر نعیم عقبی وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بجهت آنست که خدای لَا يَهْدِي نمینماید راه الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه ناگرویدگان را یعنی مرتدان را بانچه موجب ثبات بر ایمان باشد أُولَئِكَ آن گروه کافران الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ آنانند که مهر نهاد خدای عَلَى قُلُوبِهِمْ

بر دلهای

بر دلهای ایشان تا قول حق را نیافتند وَسَمْعِهِمْ و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند وَأَبْصَارِهِمْ و دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند وَأُولَئِكَ و آن گروه هُمُ الْغَافِلُونَ ه ایشانند غافلان بیخبران از حق لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ حقا و در هیچ شبهه نیست که ایشان فِي الْآخِرَةِ در آن سرای دیگر هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان زیان زدگانند چه سرمایه عمر ضایع کرده در بازار دنیا سودی بدست نیاوردند و مفلس بازار قیامت جز دست تهی و دل پر حسرت و ندامت نخواهد بود

مثنوی
قیامت که بازار مینو نهند : منازل باعمال نیکو دهند :
بضاعت بچندانکه آری بری : و گر مفلسی شرمساری بری :
که بازار چندانکه آگنده تر تهی دست را دل پراکنده تر :

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ پس بدرستی که پروردگار تو بخشاینده است لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب صهیب و سالم و بلال رض مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا پس از آنکه عذاب کشیده بودند و از کفار ایذای تمام یافته ثُمَّ جَاهَدُوا و پس جهاد کردند وَصَبَرُوا و شکیبائی نمودند بر جهاد إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس هجرت و جهاد و صبر لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است عفو کند از ایشان گناهان گذشته رَحِيمٌ ه مهربانست ایشان را توفیق طاعت دهد در زمان آینده يَوْمَ تَأْتِي یاد کن روزی را که آید كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی یعنی هر انسانی تُجَادِلُ جدال کند عَنْ نَفْسِهَا از نفس خود یعنی ملامت کند خود را مثلا عاصی گوید که چرا معصیت کردم مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم یا هر کس سعی کند و مجادله نماید در خلاص نفس خود گوید نفسی نفسی وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ و تمام داده شود هر نفس را مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ه و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و بیان کرد خدای تعالی مثلی قَرْيَةً كَانَتْ دهی را که بود آمِنَةً ایمن از نزول قیاصره و قصد جباره مُطْمَئِنَّةً آرامیده و اهل آن آسوده يَأْتِيهَا رِزْقُهَا می آید بدان ده روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان رَغَدًا فراخ و بسیار مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جای یعنی از اطراف و جوانب آن فَكَفَرَتْ پس کافر شدند یعنی اهل آن کفران ورزیدند بِأَنْعُمِ اللَّهِ به نعمتهای خدای و شکر نگذاردند فَأَذَاقَهَا اللَّهُ بچشانید خدای تعالی اهل آن را لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ پوشش گرسنگی و ترس بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ه بانچه بودند که کردند از عملهای بد استعاره کرده است ذوق را برای ادراک اثر ضرر و لباس را برای چیزی که کسی را فرا گیرد و بپوشد یعنی حق سبحانه چنان کرد که دریافتند ضرر جوع و خوف را که بر ایشان مشتمل بود و ابن عباس رض الله فرموده که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و خصب میگذرانیدند همین که بنعمت نبوت حضرت محمد مصطفی علیه الصلوة و السلام رسیدند کافر شدند خدای مبدل گردانید فراخی ایشان را بقحط تا هفت سال در جدب و خشک سالی ماندند از غایت جوع مردار میخوردند و خون می آشامیدند و آن بدعای آنحضرت علیه الصلوة و السلام بود که اللهم اشدد وطاتک علی مضر و ابعث علیهم سنین کسنی یوسف و دیگر امنی ایشان را بدل کرد بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترک تردد بسفر شام نمودند و بر نفس و مال خود ایمن نبودند وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بدرستی که آمد بدیشان رَسُولٌ مِنْهُمْ پیغمبری از ایشان یعنی محمد علیه الصلوة و السلام فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس و اگرفت ایشان را عذاب یعنی قحط و ترس وَهُمْ ظَالِمُونَ ه و حال آنکه ایشان ستمکارانند بر نفس خود بشرک و تکذیب آورده اند که زنان قریش کسی را بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام فرستادند که اگر مردان ما با تو دشمنی کردند گناه زنان و کودکان که چیست که از قحط بمردن نزدیک اند حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند آیت آمد فَكُلُوا پس بخورید ای زنان و کودکان مکه مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزی داد خدای تعالی شما را بر دست فرستادگان پیغمبر علیه السلام حَلَالًا طَيِّبًا بی شبه و پاک و گویند خطاب بامؤمنانست ایشان را میفرماید که حلال خورید وَاشْكُرُوا و سپاس داری کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدای تعالی را إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ اگر هستید که خدای تعالی را تَعْبُدُونَ ه می پرستید یا فرمان می برید إِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که خدای حرام کرد عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ بر شما مردار را وَالدَّمَ و خون روان وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک را و آنچه از آن توان خورد وَمَا أُهِلَّ و آنچه آواز بر آورده شود لِغَيْرِ اللَّهِ برای غیر خدای بِهِ بدان در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن یکی از محرمات غَيْرَ بَاغٍ نه طالب لذت وَلَا عَادٍ و نه گذرنده بالای سیری فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای تعالی غَفُورٌ آمرزنده است گناه مضطر را رَحِيمٌ مهربان است در رخصت او وَلَا تَقُولُوا و مگوئید لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ برای آنچه وصف میکنند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود مگوئید الْكَذِبَ دروغ را یعنی هر چه بر زبان شما گذرد از دروغ مگوئید و آن دروغ آنست که گفتند هَذَا حَلَالٌ این حلال است یعنی آنچه در شکم بحیره و سایبه باشد حلال است بر مردان ما وَهَذَا حَرَامٌ و این حرام است یعنی همان که مذکور شده ناروا است بر زنان ما میگوئید که این حلال است و این حرام لِتَفْتَرُوا تا افترا نهید

عَلَى اللهِ الْكَذِبَ بر خدا یتعالی دروغ را گویند خدا یتعالی ما را باین فرموده است اِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ بدرستی آنانکه بر بندند عَلَى اللهِ الْكَذِبَ بر خدا دروغ را لَا يُفْلِحُونَ رستگاری نیابند از عذاب قیامت مَتَاعٌ قَلِيلٌ آنچه برای او فرا میکنند برخورداری اندکیست زود منقطع شود در دنیا وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ و مر ایشانرا عذابی مولم یعنی رایم باشد در آخرت وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا و بر آنانکه بدین یهودیت در آمدند حَرَّمْنَا حرام کردیم مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنچه خوانده ایم بر تو مِنْ قَبْلُ پیش از نزول این سوره یعنی در سوره انعام و هو قوله تعالى وعلى الذين هادوا حرمنا كل ذى ظفر الآية وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ستم نکردیم برایشان بتحریم آن وَلٰكِنْ كَانُوا و لیکن بودند که بواسطه کثرت گناه اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بر نفسهای خود ستم ناسخ عقوبت شدند ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ پس بدرستی که پروردگار تو لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ مر آنانرا که گناه کردند بِجَهَالَةٍ بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عوقب امور ثُمَّ تَابُوا پس باز گشتند بخدای مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس آن عمل بد وَاَصْلَحُوا و بصلاح آوردند کار خود را اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ رَحِيمٌ مهربان است که قبول میکند توبه را از بندگان اِنَّ اِبْرَاهِيمَ بدرستی که ابراهیم که خلیل جلیل است علیه الصلوة والسلام كَانَ اُمَّةً بود امتی یعنی جامع جمیع کمالات و فضایل بود که یافته نشدی مجموع آن الا متفرق در اشخاص بسیار شعر لیس من الله بمستنکر ان يجمع العالم فى واحد : جانا ز یگانه ولی ذات توهست : مجموعه آثار کمالات همه : گویند پیش از القای وی در آتش بر روی زمین غیر از وی موحدی نبود پس او تنها امتی بوده قَانِتًا لِلّٰهِ فرمان بردار مر خدا را و قایم بود با مرا و حَنِيفًا مایل از ادیان باطله بدین حق وَلَمْ يَكُ و نبود مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آورندگان چنانچه زعم قریش است و بود شَاكِرًا سپاس دارنده لِاَنْعُمِهِ مر نعمتهای خدا را اِجْتَبٰهُ برگزید خدای مر او را به نبوت وَهَدٰىهُ وراه نمود او را در دعوت بخدای تعالی اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ براه راست که طریق توحید است وَاٰتَيْنٰهُ فِى الدُّنْيَا و دادیم ما او را در دنیا حَسَنَةً نیکوئی که ذکر جمیل است با اولاد ابرار با محبت در دلهای خلق که همه ارباب ملل او را دوست دارند و بر و ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از نسل اوست یا آنکه صلوة برو مقرون بصلوة سید عالم است علیه الصلوة والسلام اللهم صل على محمد وعلى ال محمد كما صليت على ابراهيم وعلى ال ابراهيم وَاِنَّهُ و بدرستی که ابراهیم فِى الْاٰخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ از شایستگان است مر درجات عالیه را امام زیدیه فرموده که حسنه او در دنیا کم بخواهد کرد از حسنات او در آخرت ثُمَّ اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ پس وحی کردیم بتو اَنِ اتَّبِعْ آنکه پیروی کنی در توحید مِلَّةَ اِبْرٰهِيْمَ حَنِيْفًا ملت ابراهیم را که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع او باش در دعوت او بحق چنانچه او برفق و مدارا و ایراد دلایل یکی بعد از دیگری و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت می نمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک سبیل متبوع است پس اتباع آنحضرت علیه الصلوة والسلام مر ابراهیم علیه السلام را سبب آن بود که بعد از و مبعوث شده نه بجهت آنکه دون او بوده چه بحکم انا اكرم الاولين والآخرين على الله مقرر است که آنحضرت از همه انبیا افضل و اکمل است و نصیب او در فضیلت از مجموع اصفیا اجزل و اشمل بیت تو اصلی و باقی طفیل تواند : تو شاهی و مجموع خیل اند : وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ و نبود ابراهیم علیه السلام از جمله شرک آورندگان تعریض کفار قریش است که میگفتند ما کیش پدر خود ابراهیم علیه السلام داریم آورده که حق سبحانه امر کرد موسی علیه السلام را که بنی اسرائیل را بگو تا روز جمعه از اشتغال مهمات برطرف شده پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسیده اندکی قبول کردند و بسیاری سرکشی نمودند و میان ایشان خلاف افتاد و جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار میکنیم که حق سبحانه و تعالی در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی بر آن رفتند که یکشنبه اولی است زیرا که در آن روز ابتدا آفرینش خلق کرده خداوند تعالی شامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد و در آن باب تشدید عظیم فرموده چنانچه میگوید اِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بفرضیت عَلَى الَّذِيْنَ اخْتَلَفُوْا بر آنانکه خلاف کردند فِيْهِ در آن روز و تعظیم سبت آن بود که در و کسب نکنند و هیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید بگیرند و جز پرستش حق سبحانه ننمایند و این تکلیف بغایت شاق بود بر ایشان و در زاد المسیر آورده که آن روز حضرت موسی علیه السلام یکی را دید که متاعی را برداشته جائی می برد بفرمود تا گردنش بزدند و تنش را در محلی بیفکندند که مرغان مردار خوار چهل روز از اجزا و احشای او میخوردند وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَيَحْكُمُ هر آینه حکم خواهد کرد بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز فِيْمَا كَانُوْا در آن چیزی که بودند که از سرکشی و جهل فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ در آن اختلاف میکردند یعنی روز مقرر برای عبادت در تبیان فرموده که از حضرت علیه الصلوة

والسلام

والسلام نقل کرده اند که خدای تعالی عبادت روز جمعه نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن اختلاف نمودند و خدای ما را بدان راه نمود فلنا اليوم ولليهود غدا وللنصارى بعد غد اُدْعُ بخوان ای محمد خلق را اِلٰى سَبِيْلِ رَبِّكَ براه پروردگار خود بِالْحِكْمَةِ بسخن محکم یعنی دلیل که حق را اثبات و شبهه را زایل کرداند وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ و به پندی نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است وَجَادِلْهُمْ و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بِالَّتِیْ هِیَ اَحْسَنُ براهی که آن نیکوتر است یعنی برفق و خوشخوئی و ترتیب مقدمات ظاهره گفته اند که حکمت برای دعوت خواص است و مواعظ حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان در ترجمه کشف آورده که حرف ثلثه دعوت اشارت است بمناهج ثلثه وصول یعنی حقیقت و طریقت و شریعت چه بعضی از محققان حقیقت آن را گویند که بنده را بی واسطه از حق حاصل آید و شریعت آن بود که حصول آن بواسطه رسل بود و طریقت رعایت ادب است در طریق سلوک و بعد ما که باب دعوت از سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمت و آن موهبت جبریل بی واسطه جبرئیل فایض شده و حقیقت عبارت است از کراماتی که خلق را در آن مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بمورد حقیقت مناسب است دوم باب موعظه حسنه و تخصیص آن بعلم طریقت که مبنی بر مراعات ادب و نیکوئی و محافظت جانب رفق و خوشخوئی است اولی است سیم باب مجادله بالتی هی احسن و آن مخصوص براه شریعت است که مبنای آن بر تکلیف احکام و بیان اوامر حلال و حرام است و تبیین و توضیح آن بشواهد و براهین محتاج و بحجج و دلایل مفتقر و ازین کلام حقایق نظام کمال دعوت سید انام علیه الصلوة والسلام و شمول آن مر طوایف خواص و عوام را معلوم و مفهوم میگردد و از سخنان شیخ عطار قدس سره است

نظم

نور او چون اصل موجودات بود
واجب آمد دعوت هر دو جهانش

ذات او چون معطی هر ذات بود
دعوت ذرات پیدا و نهانش

اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ او داناتر است بِمَنْ ضَلَّ بآن کس که گمراه شد عَنْ سَبِيْلِهٖ از راه حق که اسلام است وَهُوَ اَعْلَمُ و او داناتر است بِالْمُهْتَدِيْنَ براه یافتگان و بر تو که محمدی علیه الصلوة والسلام غیر از دعوت بلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام روز حرب احد سید الشهدا حمزه را رض مثله کرده دید بغایت محزون گشت و فرمود که بخدای سوگند که اگر ظفر دهد مرا خدای بر ایشان هر آینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه آیت فرستاد که وَاِنْ عَاقَبْتُمْ و اگر عقوبت کنید یا داش کسی را که بر شما عقوبت کرده است فَعَاقِبُوْا پس عقوبت کنید بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهٖ بمانند آنکه عقوبت کرده شده آید بدان یعنی ایشان یکی را از شما مثله کرده اند شما در برابر آن یکی را مثله کنید نه هفتاد را وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان بگذرید لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصّٰبِرِيْنَ هر آینه آن صبر بهتر است مر صابرانرا از انتقام و وضع مظهر بجای مضمر مخبر است از ثنای خدا یتعالی بر ایشان بر آنکه صابر اند آورده اند که آنحضرت علیه الصلوة والسلام بعد از نزول این آیت ترک عقوبت فرموده کفاره سوگند داد وَاصْبِرْ و شکیبا شو در آنچه روز احد بتو رسیده وَمَا صَبْرُكَ و نیست شکیبائی تو اِلَّا بِاللّٰهِ بتوفیق و عون خدای وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو وَلَا تَكُ فِیْ ضَيْقٍ و مباش در تنگدلی مِّمَّا يَمْكُرُوْنَ از آنچه می سگالند از بدی اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای بنصرت و معونت مَعَ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا با آنان است که پرهیز کردند از شرک و معصیت وَّالَّذِيْنَ هُمْ مُّحْسِنُوْنَ و آنانکه ایشان نیکوکاران اند یعنی موحدان و مخلصان و گفته اند تقوی اشارت است به تعظیم امر خدای و احسان عبارت است از شفقت بر خلق خدای و مدار کار اسلام و ایمان بدین دو صفت است

نظم

ز احسان خاطر مردم شود شاد
بسوی این صفتها گر شتابی

به تقوی خانه دین گردد آباد
رضای خلق و خالق هر دو یابی

سورة بني اسرائيل مائة وأحدى عشر آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الذي

پاکی و بی عیبی آنراست که بجهت کرامت اسری بعبده ببرد بنده خود را که محمد علیه الصلوة والسلام
ليلا شبی یعنی در بعضی از شب من المسجد الحرام از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانهٔ امهانی چه
که وحرم او همه مسجد اند الی المسجد الاقصی بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس الذی
بارکنا آن مسجدی که برکت کردیم حوله بر گرد اگرد او که ارض شام است هم برکت دین که او را مهبط وحی
و معبد انبیای علیه الصلوة والسلام ساختیم و هم برکت دنیا که او را محفوف گردانیدیم باشجار و انهار
و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی پس بدانجا محمد علیه الصلوة والسلام را بردیم لنریه تا بنمائیم
او را من آیاتنا از دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود
و انبیای علیه الصلوة والسلام را دیده وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمانها
اطلاع یافت اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از بعثت بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع
الاول است یا ربیع الآخر یا رمضان یا شوال و اشهر شب بیست و هفتم است از رجب و رفتن
آنحضرت علیه الصلوة والسلام از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است
و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبه قرب باحادیث صحیحه مشهوره که قریب است بحد تواتر ثابت گشته
و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع است مثنوی شاه معراج بی و افراست : هر که مقر نیست بدین کار و قرات
وسنگه سلطنت این وصال : نیست بپا مردی خیل خیال : عقل چه داند چه مقام است این :
عشق شناسد که چه دام است این : معتقد اکثر اهل اسلام آنست که عروج آن حضرت بجسد و روح بوده
معاود در بیداری واقع شده و آنانکه درین قصه ثقل جسد را مانع دانند از صعود ارباب بدعتند و منکر قدرت
بیت انکه سرشت تنش از جان بود : سیر عروجش بتن آسان بود : و دران شب جبرئیل علیه الصلوة والسلام
با جوقی از ملایکه علیه السلام آمده و آنحضرت را مسجد الحرام برده از حجره امهانی رض که بعد از
شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته باندک فرصتی به بیت المقدس رسانید

نظم شبی رخ تافته زین دیر فانی : بخلوت در سرای امهانی : رسید از پیش جبرئیل امین بیت معمور
براق برق سیر آورده از دور : قوی پشت و گران سیر و سبک خیز : بر آمدن و دو بیرون فت شدن تیز
روایت صحیح آنست که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در بیت المقدس انبیا و ملایکه علیه السلام
دید و ایشان را امامت کرد و از آنجا بمعراج بر آمد بر براق یا بر پر جبرئیل علیه السلام و در آسمان اول آدم علیه
الصلوة والسلام را دید و در دوم عیسی و یحیی و در سوم یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم هارون
و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم علیه السلام را دید و بر ایشان سلام کرد جواب بر وجه اکرام شنید
و سدرة المنتهی و بیت المعمور و حوض کوثر و نهر الرحمة بنظر وی در آمد و جبرئیل علیه السلام نزدیک حجاب نور
از مرافقت وی باز ایستاد و گفت لو دنوت انملة لاحترقت بیت چنان گرم در تیه قربت براند
که در سدره جبرئیل از و باز ماند : و از آنجا تنها حجاب نور و ظلمت قطع کرده بجائی رسید که براق نیز از رفتار ماند
پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش رسید و بدان زبهت از حضرت حق خطاب ادن منی شنید و هر لحظه
آنحضرت علیه السلام را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر ترقی نهاد و از آنجا بنظر فتدلی جلوه گر شد پس
بخلوت خاص فکان قاب قوسین او ادنی در آمده اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی استماع فرمود نظم
کلام سرمدی بی نقل بشنید : خداوند جهان را بی جهت دید : بدید آنجا از حد دیدن برون بود
مپرس از ما کیفیت که چون بود : بنقل صحیح ثابت شده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام ثنای الهی
بکلمات التحیات لله والصلوات والطیبات بجا آورد و با کرام السلام علیک ایها النبی ورحمة الله
وبرکاته مخاطب گشت و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا وعلی عباد الله
الصالحین بیت چو کرده وعدهای لطف در گوش : نکرده امت خود را فراموش : و در حین مراجعت
بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آنرا بنظر وی در آوردند و هدیه نماز برای امت مرحومه اش
تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمد و متوجه مکه معظمه شده کاروانهای قریش را دید و مدت این سفر
سه ساعت و بقولی چهار ساعت بود نظم راه زاندازه برون رفته ای نتوان بر دکه چون رفته
عقل درین واقعه حاشا کند : عشق ز حاشا که تماشا کند : آورده اند که چون بامداد همین شب قصه معراج
تقریر فرموده مومنان تصدیق کردند و کفار استبعاد عظیم نموده نشانهای بیت المقدس پرسیدند
و آن مسجد در پیش نظر وی متمثل گشت از هر چه طلبیدند نشان باز داد و از کاروانهای خود خبر جستند بصحیح ما
بشان آمد و آنرا که مدد توفیق رفیق طریق نبود در انکار و تکذیب افزود القصه حق سبحانه آنحضرت علیه الصلوة
والسلام را بمعراج برد تا آیتهای ملک و ملکوت بیند و خبر آن بعالمیان رساند و برانکه تکذیب و تصدیق منکر

و سفر ظاهر کرده و منافقان را موافق مواقع آن تا رشو و انّه بدرستیکه خدای هُوَ السَّمِیعُ اوست شنوا سخنان کفار را در تکذیب الْبَصِیرُ بینا باحوال مؤمنان در
تصدیق و بقولی سمیع و بصیر یعنی سمع و مبصر است یعنی شنوانید محمد علیه السلام کلام خود و نمود او را آیات قدرت بر دوام خود و بعضی ضمیر عاید بآن حضرت
دارند در نفحات الانس مذکور است که بدرستی محمد علیه السلام شنوا بود مر اخبیری را که بدان خطاب کردند و بینا بود مر اخبیری را که بوی نمودند و در بحر الحقایق آورده که مراد
او را از آیاتی که مخصوص است بجلال و جمال ما انّه هو السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا نظم چه در مکتب بی نشانی رسید : چه گویم که آنجا چه دید و
شنید : ورق کم نوشتند و کم شد سبق : شنیدن بحق بود و دیدن بحق : و چون در مرآت الصفا فی معجزات المصطفی و تتمه معراج بر سبیل استقصا آورده ام نکات
و دقایق و حقایق عروج و نزول و ادله قاطعه بر اثبات آن و دفع و منع منکران بطریق استیفا ذکر کرده اینجا بساط اطناب مطوی ساخته رجوع نموده شد بتفسیر
الله علیم خبیر وَآتَیْنَا و دادیم مُوسَى الْکِتَابَ موسی علیه السلام را توریت وَجَعَلْنَاهُ و ساختیم کتاب یا موسی را هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ
راه نماینده مر فرزندان یعقوب علیه السلام را و گفتیم مر ایشان را أَلَّا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید مِنْ دُونِي بجز من وَكِيلًا پروردگاری که مهم خود بوی گذارید
ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا ای ذریت آنکه برداشتیم او را در کشتی مَعَ نُوحٍ با نوح علیه السلام مراد سام است که ابراهیم علیه السلام که جد بنی اسرائیل است از
نسل او بوده یعنی نعمت نجات از طوفان که پدران شما را ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بگذارید إِنَّهُ كَانَ بدرستی که نوح علیه السلام بود عَبْدًا شَكُورًا
بنده سپاسدار دارند که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و رکوع و سجود و مشی خدا را شکر گفتی این ترغیب است مر ذریت او را در اقتدای پدر در
شکر نعمت الهی که مودی بمزید است لئن شکرتم لازیدنکم وَقَضَيْنَا و اعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی بنی اسرائیل
فِي الْكِتَابِ در توریت و بیان کردیم که بخدای که شما لَتُفْسِدُنَّ هر آینه فساد میکنید که تباهی از شما پدید آید فِي الْأَرْضِ در زمین شام مَرَّتَيْنِ دو بار
فساد اول ایشان مخالفت احکام توریت بوده و ناشنیدن امر ارمیا علیه السلام که پیغمبر ایشان بوده و فساد ثانی قتل یحیی و قصد هلاک عیسی علیه السلام حق
سبحانه ایشان را خبر داده که شما دو نوبت فساد خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ و بلند خواهید شد عُلُوًّا كَبِيرًا بلند شدنی بزرگ یعنی سرکشی خواهید کرد از طاعت من و
خواهید نمود آخر کار من فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ أُولَاهُمَا وعده عقاب و فساد اول از آن هر دو بَعَثْنَا برانگیزیم و مسلط کنیم عَلَيْكُمْ بر شما
عِبَادًا لَنَا بندگانی که ما راهستند اضافت خلق است نه اضافت مدح چه مراد بخت نصر است بقول اصح و گفته اند جالوت بوده یا سنحاریب یا رمیس عمالقه
پس در صفت آنها میگوید أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوندان کارزار سخت و مبالغه که مهیب باشد آواز های ایشان چون رعد و چشمهای ایشان چون
برق فَجَاسُوا پس در آیند خِلَالَ الدِّيَارِ میان سرای های شما برای قتل و غارت و اسر وَكَانَ و هست این حکم وَعْدًا مَفْعُولًا وعده کرده شده
یعنی لابد است از آنکه بشود ثُمَّ رَدَدْنَا پس باز گردانیدیم لَكُمُ الْكَرَّةَ برای شما دولت را تا غلبه کنید عَلَيْهِمْ بر ایشان که شما را قتل و غارت کرده بودند مغلوب
و مقهور ساختید ایشان را وَأَمْدَدْنَاكُمْ و مدد دهیم شما را بِأَمْوَالٍ بمالهای از هر نوع وَبَنِينَ و به زیادتی پسران وَجَعَلْنَاكُمْ و ساختیم شما را
أَكْثَرَ بیشتر از بیشتر نَفِيرًا از روی عدد یعنی زیاده ساختیم از آنچه پیش از قتل بود و بدنا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت نمودن إِنْ أَحْسَنْتُمْ اگر نکوئی
کنید أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ نکوئی کرده باشید بنفسهای خود ثواب آن بشما رسد وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا و اگر بدی کنید پس وبال آن بر نفس شما باشد
و بس در مدارک از مرتضی علی رض الله نقل میکند که من هرگز با کسی نکوئی نکرده ام و بدی نیز بکسی نرسانیده پس این آیت خوانده اند یعنی هر چه کسی میکند با خود میکند بیت
در جهان گر نیک و گر بد کرده ام : هر چه کردم جمله با خود کرده ام : فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعدهٔ عقاب نوبت دیگر یعنی فساد دوم
و بین المفسدین دویست و ده سال بوده حق سبحانه میفرماید که چون وعدهٔ عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم گروهی را بشما یعنی طرطوس رومی و قوم او را تا نکرهم
لِيَسُوءُوا تا آن غم رسانند و بر انگیختن بد سازند وُجُوهَكُمْ رویهای شما را یعنی آثار غم و اندوه بر بشرهٔ شما پدید آید و حفص بجمع میخواند تا آن قوم رویهای شما را
بد سازند وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ و تا در آیند به بیت المقدس كَمَا دَخَلُوهُ چنانکه در آمده بودند در وی أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی همچنانکه اول لشکر بخت نصر در آمد
و مسجد را خراب کردند لشکر طرطوس نیز در آیند وَلِيُتَبِّرُوا و تا هلاک کنند و نیست سازند مَا عَلَوْا آنچه غالب شوند بران تَتْبِيرًا هلاک کردنی در این
قصه خلاف بسیار است و هر مفسری نقلی که بدو رسیده ایراد نموده و قول اصح آنچه در مختار القصص و غیر آن از کتبیکه از اخبار انبیای علیه الصلوة والسلام
نوشته اند چنان است که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بصدیقه رسید از اولاد سلیمان و او مردی ضعیف حال اعرج بود ملوک اطراف طمع در ولایت

بسته متوجه آن صوب شدند اول سنحاریب ملک موصل بیامد و متعاقب او سلما پادشاه آذربایجان رسید و هر دو تراش شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر نزاع
آغاز کردند آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت بموج در آمد نظم سپهداران سپه در هم فکندند : صدای برگ [illegible]
عالم فکندند : زمین کان عالی را زلزله بگرفت : زخون روی زمین را لاله بگرفت : عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند
و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد و دیگر باره پادشاه روم و ملک صقالبه و سلطان اندلس هر یک با لشکر جرار که همه تیغ زن و نیزه گذار بر در بیت المقدس
جمع شدند و چون رتبه سلطنت شرکت بر نتابد ایشان نیز آغاز نزاع کرده بلشکر آرائی و نبرد آزمائی قیام و اهتمام نمودند بیت در افتادند همچون شیر غران
بگرز و نیزه و شمشیر بران : بنی اسرائیل دعای اللهم اشغل الظالمین بالظالمین و اخرجنا من بینهم سالمین غانمین آغاز کردند و بحکم
نکبت غبار ادبار بر دیده آن خاکساران پاشید هزیمت را غنیمت دانسته دلها بر فرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند بیت نه جائی قرار و نه جای ستیز
نهادند ناکام رو در گریز : اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل افتاد و چون غنیمت پنج لشکر عظیم در حوزه تصرف در آورده بحکم ان الانسان لیطغی ان راه
استغنی سر تجبر از گریبان عصیان بر آورده و دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده حکم توریت را بر طرف نهادند هر چند ارمیا پیغمبر علیه الصلوة والسلام
ایشان را پند داد و گفت از آنچه کتوریت مقرر شده و این فساد اول است مکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند حق سبحانه بخت نصر مجوسی که کاتب
سنحاریب بود و بعد از فوت او بحکم وصیت ملک بوی رسید بر ایشان گماشت تا بیامد و با ایشان حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب کرد و توریت را
بسوخت و هفتاد هزار کس را از بنی اسرائیل بنده گرفت و این عقوبت اول بود و بعد از آن کورش همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود و از بخت نصر جبر
یافته مال بسیار بر گرفت و سی هزار بنا و سایر عمله با خود آورد و دویست سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد و دیگر باره بنی اسرائیل
خوشوقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی باز دیاد نهاد و باز سودای این مخالفت از نهاد ایشان سر بر زد یحیی معصوم علیه السلام را بقتل رسانیدند و قصد
هلاک عیسی علیه السلام کردند عقوبت دوم در رسید و طرطوس رومی بر ایشان غلبه کرده دیگر باره مسجد را خراب کردند و اندختهای ایشان را بغارت بردند حق سبحانه
در توریت بعد از وعدهٔ این دو عقوبت بدیشان گفته بود عَسَى رَبُّكُمْ شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق است أَنْ يَرْحَمَكُمْ
آنکه رحمت کند بر شما و باز شما را منعم سازد وَإِنْ عُدْتُمْ و اگر باز گردید نوبت دیگر بنافرمانی عُدْنَا ما باز گردیم تا نوبت سوم بعقوبت دیگر وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ
و گردانیدیم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان حَصِيرًا زندانی که در آنجا باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبت سوم عود کردند
بتکذیب حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بقتل و جلا و جزیه و خواری معاقب گشتند إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قرآن يَهْدِي راه مینماید
لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ براهی که آن راست است و پاینده تر از همه راهها یعنی طریق اوامر و نواهی وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ و مژده میدهد قرآن مر گروندگان را الَّذِينَ
يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ آنان که میکنند عملهای شایسته أَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست أَجْرًا كَبِيرًا مزدی بزرگ یعنی بهشت وَأَنَّ الَّذِينَ و هم بشارت
میدهد مؤمنان را بآنکه آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ منکرند بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کرده ایم برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی الم
یعنی آتش دوزخ پس مؤمنان را دو بشارت است ثواب ایشان و عقاب اعدای ایشان وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ و دعا میکند آدمی و خدای را میخواند در وقت
غضب بِالشَّرِّ به بدی بر نفس و اهل و مال خود دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ مثل خواندن او به نکوئی مراد نضر بن حارث است که عذاب را از خدا تعالی بدعا میخواست
کامطر علینا حجارة من السماء وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی عَجُولًا شتاب کننده در دعای بی تامل در عاقبت آن یا تعجیل دارد در انقلاب
از حالی بحالی نه در سرما تحمل دارد و نه در ضرانه در گرما شکیبا است و نه در سرما وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و گردانیدیم شب و روز را آيَتَيْنِ دو علامت
که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فَمَحَوْنَا پس محو کردیم آيَةَ اللَّيْلِ آیتی را که شب است یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق
آفتاب وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ و ساختیم آیتی را که روز است مُبْصِرَةً روشن که در وی همه چیز ببینید لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید در روشنی او فَضْلًا
مِنْ رَبِّكُمْ افزونی در معیشت از پروردگار خود و گفته اند آیت روز آفتاب است و آیت شب ماه و محو آیت شب نقصان نور ماه است از بدر بمحاق
در لباب از ابن عباس رض روایت میکند که پیش از این آفتاب و ماه در نور مشابه یکدیگر بودند و بدان سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه جبرئیل علیه السلام
فرستاد تا پر خود را بر روی ماه مالید و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی این آیت بدین قول آن است که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن

کرده ایم تا شما در او بی کسب معاش خود بروید وَلِتَعْلَمُوا و تا بدانید از اختلاف و حرکات شمس و قمر عَدَدَ السِّنِينَ شمار سالها وَالْحِسَابَ و حساب
آجال و مواسم اعمال وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیز را که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی فَصَّلْنَاهُ بیان کرده ایم در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساخته ایم
تَفْصِيلًا بیان کردنی وَكُلَّ إِنْسَانٍ و هر آدمی را خواه مؤمن و خواه کافر أَلْزَمْنَاهُ الزام کرده ایم او را طَائِرَهُ عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده اند در ازل
از کردار او و لازم ساخته ایم فِي عُنُقِهِ در گردن او یعنی او را چاره نیست از آن و او ملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق است و در زاد المسیر از مجاهد رح نقل
میکند که هر مولودی را کتابی است از گردن او آویخته و در آن جا نوشته شقی ام سعید بعضی بر آنند که اعراب بر پریدن مرغ از راست یا چپ تفاول میکرده
اند از جانب یمین بشارت میگرفته اند و طرف شمال را نسبت بشامت میداده اند پس اینجا استعاره کرده است طایر را با آنچه سبب خیر یا شر بود و در عین المعانی
گفته که طایر آن کتاب است که روز قیامت پران پران بدست بنده آید و معنی فی عنقه آن است که عمل آن در گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهُ و بیرون آریم
برای هر آدمی يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت كِتَابًا نوشته که صحیفه عمل اوست يَلْقَاهُ مَنْشُورًا به بیند آن کتاب را باز کشاده بدست در تبیان آورده
که چون آدمی در سکرات افتد نامه اعمال او در پیچند و چون مبعوث شود باز کشایند و بدست او دهند و گویند اقْرَأْ كِتَابَكَ بخوان نامه اعمال نوشته خود را و در آن روز
همه آدمیان خواننده خواهند بود و خطاب با هر یک خواهد رسید که نامه که املا کرده بخوان كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ بس است نفس تو امروز عَلَيْكَ حَسِيبًا
بر تو شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی عمر بن خطاب رض فرموده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز وقت اعمال خود در حساب
و در نگر که از نیک و بد چه ساخته و چون فرصت داری در تدارک اعمال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود و الیوم عمل بلا حساب و غدا حساب بلا عمل در کشف الاسرار
فرموده که پدری پسر خویش را گفت که امروز هر چه با مردم گوئی و هر چه از ایشان شنوی و هر عملی که کنی تا نماز شام با من بگو و حرکات و سکنات خویش همه با من عرض
کن آن پسر نماز شام بکلفت تمام بگزارده گفتار خویش را با پدر باز گفت پدر روزی دیگر همین حال از پسر در خواست پسر گفت ای پدر زینهار هر چه خواهی
از رنج و کلفت بکشم این صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر گفت که من ترا درین کار بندی دادم تا بیدار و هوشیار باشی از موافقت حساب غافل نباشی
و نشوی که ترا طاقت دادن حساب یکروزه با پدر نیست حساب همه عمر با حق تعالی چون باز خواهی داد نظم تو نمیدانی حساب صبح و شام ❊ پس حساب
عمر چون گوئی تمام ❊ زین عملهای نه بر نهج صواب ❊ نیست جز شرمندگی وقت حساب ❊ مَنِ اهْتَدَىٰ هر که راه یابد و بر راه راست رود فَإِنَّمَا يَهْتَدِي
پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی راه یافتن او را نجات خواهد داد و بس وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا
پس جز این نیست که گمراه میشود بر نفس خود یعنی گمراهی او را هلاک خواهد کرد و بس وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و بر ندارد هیچ نفس بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ گناه
نفس دیگر ولید مغیره کافران را میگفت متابعت من کنید من گناه شما را بردارم حق سبحانه میفرماید که هر نفسی بار خود بر خواهد داشت نه بار دیگری
وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ و نیستیم ما عذاب کننده قومی حَتَّىٰ نَبْعَثَ تا وقتیکه برانگیزیم و بفرستیم رَسُولًا فرستاده بدیشان تا ایشان را براه
راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند وَإِذَا أَرَدْنَا و چون خواهیم أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً آنکه هلاک گردانیم اهل شهری یا دیهی را أَمَرْنَا بسیار گردانیم
مُتْرَفِيهَا متنعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان برداری بزبان رسولی که مبعوث بدیشان است فَفَسَقُوا پس
ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند فِيهَا دران شهر فَحَقَّ پس واجب شود عَلَيْهَا الْقَوْلُ بر اهل آن ده کلمه عذاب و سبقت گرفته است
در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند فَدَمَّرْنَاهَا پس از بنیاد بر کنیم ایشان را و خراب سازیم منازل ایشان را تَدْمِيرًا خراب کردنی و از بنیاد بر کندنی
وَكَمْ أَهْلَكْنَا و چه بسیار هلاک کرده ایم مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها مِنْ بَعْدِ نُوحٍ از پس فوت نوح علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال آن
قرنی صد و بیست سال است یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل عصر ازان در نگذرد وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار تو بِذُنُوبِ عِبَادِهِ
بگناه بندگان خود خَبِيرًا دانا که ذنوب پنهان ایشان را داند بَصِيرًا بینا که خطیات آشکارای ایشان را بیند آورده اند که منافقان در غزوات با پیغمبر
بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق سبحانه فرمود که مَنْ كَانَ هر که باشد که از روی خساست همت يُرِيدُ
الْعَاجِلَةَ خواهد جهان شتابنده را یعنی نعمت و لذت او را عَجَّلْنَا لَهُ بشتابانیم برای او فِيهَا در دنیا مَا نَشَاءُ آنچه ما خواهیم از نعمتها لِمَنْ نُرِيدُ
برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ پس آماده کنیم برای او دوزخ را در آخرت يَصْلَاهَا در آید بدوزخ مَذْمُومًا نکوهیده

مَدْحُورًا رانده شده از رحمت خدای وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را وَسَعَىٰ لَهَا و بشتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در
طلب بهشت سَعْيَهَا آنچه سعی باشد وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مؤمن باشد با ایمان خالی از شائبه شرک فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که جامع شروط ثلاثه اند
یعنی طلب آخرت و سعی در اعمال نیکو با ثبات ایمان كَانَ سَعْيُهُمْ هست شتافتن ایشان مَشْكُورًا مقبول و پسندیده نزدیک خدای كُلًّا
هر یکی را ازین دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند نُمِدُّ مدد کنیم و عطا دهیم هَٰؤُلَاءِ آن گروه را که بمقدار کفایت وَهَٰؤُلَاءِ و آن گروه را که بلند
همت یعنی هیچ یک از ایشان را محروم نگردانیم بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ از عطای آفریدگار تو وَمَا كَانَ و نیست عَطَاءُ رَبِّكَ عطای پروردگار تو
مَحْظُورًا منع کرده و باز داشته از مؤمن و کافر و مؤمن را در هر دو سرای و کافر را همین در دنیا انْظُرْ بنگر بدیده اعتبار که از روی حکمت كَيْفَ
فَضَّلْنَا چگونه افزونی دادیم بَعْضَهُمْ بعضی آدمیان را عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را وسعت است در آن و جمعی را نه یا
تفضیل دادیم برخی را که طالب آخرت اند بتوفیق بر بعضی که جوینده دنیا اند وَلَلْآخِرَةُ و هر آینه آن سرای أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ بزرگتر است از روی درجات وَأَكْبَرُ
تَفْضِيلًا و بزرگتر از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجات است و از درجه تا بدرجه بر ترازو تا بین زمین و آسمان
مسافت باشد و در تفاوت دوزخ بدرکات است و از درکه تا بدرکه زیر ترازو همین مقدار بعد خواهد بود لَا تَجْعَلْ فرا مگیر ای آدمی مَعَ اللَّهِ با خدای إِلَٰهًا آخَرَ
خدای دیگر فَتَقْعُدَ پس بنشینی در دوزخ جاودان مَذْمُومًا نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مَخْذُولًا فرو گذاشته یعنی محروم از همه نیکوئیها
وَقَضَىٰ رَبُّكَ و حکم کرد پروردگار تو ای مدبر مکلفان أَلَّا تَعْبُدُوا باینکه مپرستید إِلَّا إِيَّاهُ مگر او را در کار حق است چه عبادت غایت تعظیم است و نباید
الا کسی را که در غایت عظمت باشد وَبِالْوَالِدَيْنِ و دیگر آنکه نیکوئی کنید با پدر و مادر إِحْسَانًا نیکوئی کردنی عبادت خود را با احسان والدین مقرون ساخته
که ایشان سبب ظاهرند در وجود و تربیت اولاد را إِمَّا يَبْلُغَنَّ اگر برسد عِنْدَكَ الْكِبَرَ نزدیک تو بزرگ سالی و کبر سن أَحَدُهُمَا یکی از ایشان أَوْ كِلَاهُمَا
یا هر دو ایشان یعنی برسند تا پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ پس مگو مر ایشان را اف و آن کلمه زجر است چون کسی از چیزی بتنگ آید
یا بر گران آید یا بپای آلوده شود این کلمه میگوید حق سبحانه فرمود که این کلمه مر ایشان را مگوی یعنی از ایشان به تنگ میا و صحبت ایشان را گران مشمر وَلَا تَنْهَرْهُمَا
و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده وَقُلْ لَهُمَا و بگوی مر ایشان را قَوْلًا كَرِيمًا سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را
بنام مخوان و گفته اند که با ایشان سخن چنان گوئی که بنده گنهکار عاجز با خواجه خشمناک درشت خوی گوید وَاخْفِضْ لَهُمَا و فرو گیر برای ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ
بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان تکبر و بزرگی مکن بلکه بملایمت و تلطف پیش آی مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو در پرورش محتاج ایشان
بودی و تربیت و ایشان امروز محتاج تواند در خدمت و تقویت وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا و بگوی پروردگارا من ببخشای بر ایشان كَمَا رَبَّيَانِي چنانچه
پرورده اند مرا صَغِيرًا در حالتی که خورد بودم و حقیقت دعا رحمت از ولد در حق والدین است و اگر مؤمنند ایشان را به بهشت رسان و اگر کافر اند راه
نمای باسلام و ایمان و خوشنودی حضرت الهی برضای والدین باز بسته است من رضی عنه والده فانا عنه راض پس سوابق حقوق ایشان را بلواحق حقوق پیش
نباید رفت مثنوی آنکه تنت پاره از جان اوست ❊ قطره از چشمه حیوان اوست ❊ آب از و دیده نهال برت ❊ شیر از و خورده لبان ترت
روح به تشیر بیت فتوت بود ❊ خوش خورانی چه مروت بود ❊ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ پروردگار شما داناتر است بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ بآنچه در نفسهای شما است
از بر والدین و عقوق ایشان إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ اگر باشید شایستگان یعنی نیکوئی کنندگان یعنی نیکوئی کنندگان بمادر و پدر فَإِنَّهُ كَانَ پس
بدرستی که خدای هست لِلْأَوَّابِينَ مر توبه آرندگان را از عقوق یا رجوع کنندگان بحضرت او غَفُورًا آمرزنده وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ و بده خداوند خویشی را
حَقَّهُ از نفقه و حسن معیشت با او امام اعظم رح فرموده که حق اقارب آن است که اگر درویش و محتاج باشند بر ایشان نفقه کنی و گفته اند که مراد
اقارب حضرت رسول علیه الصلوة والسلام و حق ایشان عطای خمس است بدیشان آنچه حق سبحانه بدیشان مقرر فرموده و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که امام
علی بن حسین رض مردی را از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی گفت آری فرمود که در سوره بنی اسرائیل نه خوانده که وآت ذا القربی حقه مرد جواب داد که
خوانده ام و گو با شما اهل آن قرابتید که خدای امر کرده است باعطای حق شما امام فرمود که آری اهل آن قرابت مائیم وَالْمِسْكِينَ و بده درویش را وَابْنَ
السَّبِيلِ و راه گذری را حق ایشان از زکوة وَلَا تُبَذِّرْ و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه نشاید تَبْذِيرًا پراکنده ساختنی مجاهد رح

کہ اگر برابر کوہ احد زر در وجوہ خیر صرف کند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبہ در باطل خرج نماید اسراف باشد اِنَّ الْمُبَذِّرِيْنَ بدرستی کہ اسراف
کنندگان كَانُوْٓا ہستند اِخْوَانَ الشَّيٰطِيْنِ برادران شیطان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال عرب ہر گرا الزام قومی کند و متابعت امور ایشان
نماید گویند ہو خوہم آوردہ اند کہ کفار مکہ اموال خود را بریا و سمعہ خرج میکردند و جہت یک مہمان شتران متعددہ میکشتند حق تعالی ایشان را نکوہش میکند
در تضییع اموال امثال دیو داند وَكَانَ الشَّيْطٰنُ و ہست دیو لِرَبِّهٖ مر پروردگار خود را كَفُوْرًا منکر یعنی جاحد نعمت او پس باید کہ کسی او را فرمان
نبرد در خبر ہست کہ بلال و صہیب و خباب و برخی از فقرای صحابہ رض در برخی از اوقات از حضرت رسالت پناہ علیہ الصلوۃ والسلام چیزی طلبیدندی کہ
حاضر نبودی و آنحضرت علیہ الصلوۃ والسلام از غایت شرم و آزرم از ایشان اعراض فرمودی آیت آمد وَاِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ و اگر اعراض کنی از ایشان
صحابہ رض ابْتِغَآءَ رَحْمَةٍ برای انتظار روزی کہ مِّنْ رَّبِّكَ تَرْجُوْهَا از نزدیک پروردگار خود چشم میداری او را فَقُلْ لَّهُمْ پس بگو مر ایشان را
قَوْلًا مَّيْسُوْرًا سخنی نرم و نیکو و یاد کن برای ایشان آسانی کشیدن بار فاقہ و فقر یا وعدہ دہ ایشان را بہ نیکوئی آوردہ اند کہ بعد از نزول آیت چون از
آنحضرت علیہ الصلوۃ والسلام چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی یرزقنا اللہ وایاکم در اسباب نزول آمدہ کہ مسلمہ با یہودیہ گرو بستند و مضمون رہن
آنکہ حضرت رسالت پناہ علیہ الصلوۃ والسلام از موسی کلیم سخی تر است و سخاوت موسی علیہ السلام آن بود کہ سائل را رد مینکرد و بچیزی کہ از و فاضل بود
یا بسخن خوش او را خوشنود میساخت القصہ از جہت آزمایش شخصی دختر خود را بجناب نبوت مآب فرستاد دخترک آمد و گفت کہ یا رسول مادر من از شما
پیراہنی میطلبد حضرت فرمودند تا زمان برسد تو ساعتی دیگر باز آی دخترک بعد از زمانی باز آمد کہ مادر من آن پیراہنی میطلبد کہ در بر شما است حضرت بحجرہ
در آمد و پیراہن بیرون کردہ بوی داد خود برہنہ نشست بلال قامت صلوۃ گفت و یاران منتظر خروج آنحضرت علیہ الصلوۃ والسلام بودند آنحضرت علیہ الصلوۃ والسلام
بسبب برہنگی بیرون نمی آمد آیت آمد کہ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ و مساز دست خود را مَغْلُوْلَةً اِلٰى عُنُقِكَ بر بستہ بگردن خود تا بر بسط آن توانا باشی
بر بستن دست کنایت است از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا و مگشای دست خود را كُلَّ الْبَسْطِ ہمہ کشادن بسط ید عبارت از عطا و کل البسط اشارت بر
اسراف یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ مَلُوْمًا کہ بہ نشینی ملامت کردہ شدہ مَّحْسُوْرًا در ماندہ و محتاج حق تعالی باعتدال میفرماید در صفت سخا و از طرفین
او کہ تقتیر و تبذیر است منع میکند و در مجمع البحرین از ابو قوسی قطعہ در معنی این آیت آمدہ و ہی ہذہ قطعہ مبند از سر امساک دست در گردن کہ خصلتی
نکوہیدہ پیش اہل نہا : مکن بجانب اسراف نیز چندان میل : کہ ہر چہ ہست بیکدم کنی ز دست رہا : چو در میانہ این ہر دو راہ چندانی : تفاوت است
کہ از آفتاب تا سہا : پس احتیاط وسط راست در جمیع امور : بدان دلیل کہ خیر الامور اوسطہا : اِنَّ رَبَّكَ بدرستی کہ آفریدگار تو يَبْسُطُ الرِّزْقَ
کشادہ میگرداند روزی را لِمَنْ يَّشَآءُ برای ہر کہ میخواہد وَيَقْدِرُ و تنگ می سازد بر ہر کہ ارادت او اقتضا میکند این بسط و قبض از محض حکمت است
و کسی زہرہ اعتراض ندارد اِنَّهٗ كَانَ بدرستی کہ او ہست بِعِبَادِهٖ بمصالح بندگان خود خَبِيْرًۢا بَصِيْرًا دانا و بینا وَلَا تَقْتُلُوْٓا اَوْلَادَكُمْ و مکشید
فرزندان خود را خَشْيَةَ اِمْلَاقٍ از ترس درویشی نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ ما روزی میدہیم ایشان را وَاِيَّاكُمْ و شما را ہم پس غم روزی ایشان مخورید مصرع
ہر آنکس کہ او جان دہد نان دہد : اِنَّ قَتْلَهُمْ بدرستی کہ کشتن ایشان كَانَ ہست خِطْاً كَبِيْرًا خطای بزرگ چو مشتمل است بر قطع نسل و انقطاع
نوع وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنٰٓى و نزدیک مشوید بزنا و گرد آن مگردید اِنَّهٗ بدرستیکہ زنا كَانَ فَاحِشَةً ہست عملی زشت وَسَآءَ سَبِيْلًا و بد راہی است در تغییر
انساب آوردہ کہ راہ گبران و مغان است وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید النَّفْسَ الَّتِيْ آن نفس را کہ حَرَّمَ اللّٰهُ حرام کردہ است خدای قتل او را و آن اہل ایمانند
و ذمی و معاہد کہ ایشان را نشاید کشتن اِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکم راستی یعنی قصاص بر و لازم یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان وَمَنْ قُتِلَ و ہر کہ کشتہ شود
مَظْلُوْمًا در حالتیکہ ستم رسیدہ باشد یعنی مستوجب قتل نبود فَقَدْ جَعَلْنَا پس بدرستی کہ ما دادیم لِوَلِيِّهٖ مر وارث او را کہ بعد از قتل متولی
امر اوست سُلْطٰنًا تسلطی و قوتی کہ قصاص کند قاتل را یا دیت طلبد فَلَا يُسْرِفْ پس باید کہ ولی اسراف نکند فِّي الْقَتْلِ در کشتن آنکہ
قصاص بر و لازم شدہ یعنی بعد از قتل و را مثلہ نکند یا غیر قاتل را نکشد چہ در جاہلیت چون کسی کشتہ شدی وارث قاتل او را نکشتی بلکہ قصد مہتر قبیلہ قاتل
کردی حق سبحانہ از آن نہی فرمود باید کہ ولی غیر قاتل را نکشد اِنَّهٗ بدرستی کہ ولی كَانَ مَنْصُوْرًا ہست یاری دادہ شدہ در قصاص بمعونت اولو الامر
و حکام وَلَا تَقْرَبُوْا و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيْمِ بمال یتیم و در آن تصرف مکنید اِلَّا بِالَّتِيْ مگر بآن طریقہ کہ شرعا و عرفا هِيَ اَحْسَنُ آن بہتر و نیکوتر است

یعنی

یعنی معاملہ کنید کہ اصل مایہ برای وی بماند و ربح او بوسیلہ معاش او نشیند و این معنی را الزام نمایند حَتّٰى يَبْلُغَ اَشُدَّهٗ تا وقتیکہ برسد یتیم بغایت قوت
یعنی بلوغ رسد و آثار رشد بروی ظاہر باشد وَاَوْفُوْا بِالْعَهْدِ و وفا کنید بعہدی کہ بستہ ہست خدای با شما از تکالیف شرعیہ یا بر پیمانی کہ با یکدیگر بندید
اِنَّ الْعَهْدَ بدرستیکہ صاحبان پیمان كَانَ مَسْئُوْلًا ہست سوال کردہ شدہ یعنی او را از نقض آن و وفا بدان خواہند پرسید سلمی رح آوردہ کہ خدا را
عہدہاست بر جوارح آدمی بملازمت آداب و بر نفس او باداء فرایض و بر دل او بخوف و خشیت و بر روح او بانکہ از مقام قرب دور نشود و بر سر او بانکہ
مشاہدہ ماسوی نکند و او از ہر عہدی خواہد پرسید مصرع تا کسی از عہدہ این عہد چون آید برون وَاَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام بہ پیمائید کیل را اِذَا
كِلْتُمْ چون پیمائید برای دیگری وَزِنُوْا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيْمِ بترازوی راست یا کپان ذٰلِكَ این تمام پیمودن و راست سنجیدن
خَيْرٌ بہتر است شما را از خیانت وَّاَحْسَنُ تَاْوِيْلًا و نیکوتر است از جہت عاقبت وَلَا تَقْفُ و از پی مرو مَا لَيْسَ لَكَ آنچیز را کہ نیست ترا
بِهٖ عِلْمٌ بآن چیز دانائی یعنی بتقلید و گمان از پی چیزی مرو تا ندانی مگوی دانستم و تا نہ بینی مگوی کہ دیدم تا نشنوی مگوی شنیدم محمد بن حنیفہ رض در معنی
این آیت فرمودہ کہ گواہی دروغ مدہ اِنَّ السَّمْعَ بدرستی کہ گوش وَالْبَصَرَ و چشم وَالْفُؤَادَ و دل كُلُّ اُولٰٓئِكَ ہر یک از ہمہ
كَانَ عَنْهُ باشد از نفس خود مَسْئُوْلًا پرسیدہ شدہ یعنی از ایشان خواہند پرسید کہ صاحب شما با شما چہ معاملہ کردہ یا از سمع سوال کنند
کہ چہ شنیدی و چرا شنیدی و چشم را گویند کہ چہ دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند کہ چہ دانستی و چرا دانستی وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ و مرو در زمین
مَرَحًا من خداوند تکبر یعنی بخرام چنانچہ متکبران خرامند اِنَّكَ بدرستی کہ تو لَنْ تَخْرِقَ الْاَرْضَ نتوانی شکافت زمین را بپای در روی کشیدن وَلَنْ
تَبْلُغَ الْجِبَالَ و نرسی بکوہہای طُوْلًا از روی درازی قامت یعنی کسیکہ زمین را نتواند درید با کوہ ہمسری نتواند کرد او را تکبر و تعظم چرا باید کرد
بیت : خاک آفریدت خداوند پاک : پس ای بندہ افتادگی کن چو خاک : كُلُّ ذٰلِكَ ہمہ اینہا کہ شمردہ شد یعنی اوامر و نواہی کہ از آیت
ولا تجعل مع اللہ الہا آخر تا اینجا کہ مذکور شد و آن یازدہ امر و چہاردہ نہی است و ابن عباس رض فرمود کہ اینہا در الواح موسی علیہ السلام مکتوب بود
كَانَ سَيِّئُهٗ ہست بدی او یعنی آنچہ منہی عنہ از و است عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو مَكْرُوْهًا ناپسندیدہ ذٰلِكَ آنچہ مذکور شد
از احکام مِمَّآ اَوْحٰٓى از آن چیزی است کہ وحی کرد اِلَيْكَ رَبُّكَ بسوی تو آفریدگار تو مِنَ الْحِكْمَةِ از علمی کہ بشناخت حق است لذاتہ و دانستن
خیر العمل برو وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ و فرا مگیر با خدای اِلٰهًا اٰخَرَ خدای دیگر تکرار این حکم تنبیہ است بر آنکہ توحید اصل ہمہ احکام است و لہذا در مفتح
و مختتم این امور نہی فرمودہ از شرک و در اول نتیجہ کہ در دنیا بدان مرتب باشد ذکر کرد فَتَقْعُدَ مَذْمُوْمًا مَّخْذُوْلًا و در آخر عقوبتی کہ بر آن متفرع خواہد شد
در عقبی ایراد فرمود کہ فَتُلْقٰى اگر شرک آری پس انداختہ شوی فِيْ جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُوْمًا در حالتیکہ ملامت کردہ شدہ باشی یعنی ملائکہ و اہل
ایمان ترا ملامت کنند مَّدْحُوْرًا در حالتیکہ راندہ باشی و دور ماندہ از رحمت خدای و بعد از نہی شرک عتاب میکند با جمعی کہ میگفتند الملائکہ
بنات اللہ و میگویید اَفَاَصْفٰىكُمْ رَبُّكُمْ آیا برگزید شما را پروردگار شما بِالْبَنِيْنَ بہ پسران وَاتَّخَذَ و فرا گرفت برای خود مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ
اِنَاثًا از فرشتگان دختران این خلاف آنست کہ عادت شما بران جاری شدہ کہ از دختران ننگ میدارید و بہ پسران می نازید اِنَّكُمْ لَتَقُوْلُوْنَ
بدرستی کہ شما میگوئید قَوْلًا عَظِيْمًا سخنی بزرگ کہ اضافہ بنات میکنید بحق سبحانہ و نفس خود را تفضیل مینہید کہ محبوب را بخود و مکروہ را نسبت
میدہید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستیکہ گردانیدیم و مکرر ساختیم برات خود را از ولد فِيْ هٰذَا الْقُرْاٰنِ در چند جای از قرآن لِيَذَّكَّرُوْا تا در یابند
و پند پذیر شوند وَمَا يَزِيْدُهُمْ و نمی افزاید ایشان را تکرار این سخن اِلَّا نُفُوْرًا مگر رمیدن و از حق دور شدن قُلْ بگو ای محمد لَّوْ كَانَ مَعَهٗٓ اٰلِهَةٌ
اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر كَمَا يَقُوْلُوْنَ ہمچنانکہ شما ای مشرکان میگوئید و حفص بغیبت میخواند چنانکہ کافران میگویند اِذًا لَّابْتَغَوْا
آنگاہ خدایان طلب کردندی اِلٰى ذِي الْعَرْشِ بسوی خداوند عرش یا مالک ملک سَبِيْلًا راہی کہ بدفع آن مشغول شدندی چنانکہ ملوک
میکنند یعنی حق سبحانہ آیتہای بعیب و نکوہش ایشان میفرستد اگر ایشان خدای یا شریک خدای بودندی بایستی کہ راہ منازعت جستندی و عیب
عجز را از خود نفی کردندی سُبْحٰنَهٗ پاکست خدای وَتَعٰلٰى و برتر است عَمَّا يَقُوْلُوْنَ از آنچہ میگویند ایشان عُلُوًّا كَبِيْرًا برتری بزرگ
و در تیسیر نقل میکند کہ یکی از اولاد خباب بن الارت گفت کہ مجمر حضرت رسالت پناہ علیہ الصلوۃ والسلام در دست مبارک وی تسبیح گفت خدا را

چنانچه همه قوم شنودند و از روی تعجب گفتند یا رسول الله این چوب خشک چگونه تسبیح میگوید آیت نازل شد که تُسَبِّحُ لَهُ تسبیح میگوید مر خدا را السَّمٰوٰتُ
السَّبْعُ وَالْاَرْضُ هفت آسمان و زمین وَمَنْ فِيْهِنَّ و هر که در ایشانست از ملایک و جن و انس وَاِنْ مِّنْ شَيْءٍ و نیست هیچ چیز از مخلوقات
اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ مگر تسبیح میگوید خدا را تسبیحی ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش مینماید بصفات کمال امام قشیری رح فرموده
که تسبیح میگویند زندگانی از اهل زمین و آسمان بزبان قال و باقی از ایشان بلسان حال دلالت میکنند بامکان و حدوث خود بر صانع واجب قدیم
و این تنزیه است مر او را از لوازم امکان و توابع حدوث پس همه اشیا مسبح او باشند وَلٰكِنْ لَّا تَفْقَهُوْنَ و لیکن شما ای مشرکان در نمی یابید
تَسْبِيْحَهُمْ تسبیح ایشان را چه شما را نظری صحیح و عقلی صافی که بآن فهم تسبیح ایشان توان کرد نیست اِنَّهٗ كَانَ بدرستی که هست خدای حَلِيْمًا بردبار
که تعجیل عقوبت نمیکند بر غفلات شما غَفُوْرًا آمرزنده مر آنرا که بسخن خدای ایمان آرد در حقایق سلمی از ابوعثمان مغربی قدس سره نقل میکند که تمام مکونات
باختلاف لغات تسبیح الهی میگویند اما نشنود آنرا و فهم نکند مگر عالم ربانی که گوش دل او گشاده بود و نعم ما قال نظم ذکرش همه چیز در خروش است
دلی داند درین معنی که گوش است ۞ نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست ۞ که هر خاری به تسبیحش زبانیست ۞ در فتوحات مذکور است که اگر مراد ازین تسبیح
آنست که اشیا بلسان حال گویند پس بر دو لکن لا تفقهون تسبیحهم فایده نباشد و در باب ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که ما بگوش خود شنیدیم
که سنگی بزبان قال ذکر ملک متعال میگفت و با ما خطابی کرد چون مخاطبه عارفان و سخنان ادا نمود که هر آدمی آنرا در نیابد و در بحر الحقایق آورده که هر ذره
از ذرات موجودات را زبانی است مکونی که به تسبیح و حمد حضرت خداوند ناطق است و بدان زبان حصای در دست حضرت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام
تسبیح گفت و شهادت حصا که انطقنا الله الذی انطق کل شیء اشارت است بدان بهمین زبان خواهد بود و تتمه سخنان درین از جواهر التفسیر
مطالعه توان نمود والتوفیق من الله المنان المعبود آورده اند که ابوجهل و اعراب او قصد آن کردند که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام وقت
قرائت قرآن ایذا کنند حق سبحانه آنحضرت علیه الصلوة والسلام را از چشم ایشان پوشیده و آیت فرستاد وَاِذَا قَرَاْتَ الْقُرْاٰنَ و چون بخوانی قرآن
جَعَلْنَا بَيْنَكَ میسازیم میان تو وَبَيْنَ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ و میان آنانکه منکرند بدان سرای حِجَابًا مَّسْتُوْرًا
پرده پوشیده از حس تا ترا نبینند و آزاری بتو نرسانند گویند حمالة الحطب بعد از نزول سوره تبت سنگی برداشته بطلب پیغمبر علیه الصلوة والسلام
بیرون آمد و خواست که آنحضرت را بزند او را در خانه ابو بکر رض نشان دادند بیامد و حضرت علیه الصلوة والسلام آنجا نشسته بود و قرآن میخواند ام جمیل
صدیق رض را گفت صاحب تو کو که مرا هجو کرده تا از وی انتقام بکشم ابو بکر رض گفت او شاعر نیست که زبان بهجای کسی بگشاید پس گفت فی جیدها
حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ چیست و او چه داند که در گردن من چه خواهد بود حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام صدیق رض را فرمود که از وی بپرس که درین
خانه غیر تو کسی را می بینی صدیق رض گفت ای ام جمیل درین خانه غیر من کسی را می بینی گفت با من استهزا میکنی بخدای کعبه می بینم بجز ابن ابی قحافه پس بازگشت و این
آیت نازل شد که ما ترا بوقت تلاوت قرآن از نظر کافران می پوشیم وَجَعَلْنَا و میکنیم یعنی می افکنیم عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان اَكِنَّةً
پوششها اَنْ يَّفْقَهُوْهُ تا در نیابند قرآن را و آن پوشش حائل شود میان دل ایشان و فهم قرآن وَفِيْ اٰذَانِهِمْ و می نهیم در گوشهای ایشان
وَقْرًا گرانی تا استماع قرآن نکنند چون قرآن معجزه است از حیثیت لفظ و معنی پس از برای منکران او اثبات کرد آنچه مانع است ایشان را از فهم
معنی و ادراک لفظ وَاِذَا ذَكَرْتَ و چون یاد کنی رَبَّكَ فِي الْقُرْاٰنِ آفریدگار خود را در قرآن وَحْدَهٗ یگانه و یکتا وَلَّوْا عَلٰٓى اَدْبَارِهِمْ برگردند کافران
بر پشتهای خود یعنی بازپس روند نُفُوْرًا در حالتیکه گریزندگان باشند از استماع توحید چه داعیه ایشان آنست که آلهه ایشان را با الله خود ذکر کنی
نَحْنُ اَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَسْتَمِعُوْنَ بِهٖ بآنچه ایشان می شنوند قرآن را بسبب آنچیز و برای آن از سخریت و هزل و مراد آنست که قرآن را برای استهزا
و طعن در آن می شنوند اِذْ يَسْتَمِعُوْنَ اِلَيْكَ وقتیکه گوش فرا میدارند بسوی تو وَاِذْ هُمْ نَجْوٰٓى و وقتیکه ایشان راز گویندگان یعنی پنهان با
یکدیگر می گویند که کلام وی سحر است و شعر در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت من نمیدانم که محمد چه میگوید ابو سفیان گفت من بعضی را از سخنان
وی راست میدانم ابوجهل گفت مجنون است ابولهب کاهن خواند خویطب شاعرش لقب نهاد و این آیت در شان این جماعت است اِذْ يَقُوْلُ
الظّٰلِمُوْنَ یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه رض را که شما اِنْ تَتَّبِعُوْنَ متابعت نمیکنید و از پی نمیروید اِلَّا رَجُلًا مَّسْحُوْرًا

اگر مردی سحر کرده شده یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زایل شده یا مسحور یعنی ساحر باشد چون مانی معنی آنی اُنْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه ضَرَبُوْا لَكَ الْاَمْثَالَ
بزدند برای تو مثلها و ترا تمثیل و توصیف بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر کردند فَضَلُّوْا پس گمراه شدند ایشان از طریق حق فَلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ سَبِيْلًا
پس نمی توانند یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا راه نمی یابند بطعنه تو بر وجهی که توجه باشد بلکه در کار خود گمشده اند و حیران مانده و در وصف تو سخنان
نقیض میگویند گاهی ترا شاعر میدانند و شعر از کمال عقل تو انگیخت و گاهی مجنون میخوانند و آن زوال عقل است وَقَالُوْٓا و گفتند کافران که منکر بعث اند
ءَاِذَا كُنَّا آیا آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ بمرور زمان اَ عِظَامًا استخوانها وَّرُفَاتًا و خاکهای خورد ریزه شده ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ آیا بر انگیخته شدگانیم
شویم خَلْقًا جَدِيْدًا آفریده تو و تازه استبعاد کردند که خاک خشک منافی تر و تازه چون شود قُلْ كُوْنُوْا بگو گردید شما امر تمثیل است یعنی اگر فی المثل گردید
بعد از خود حِجَارَةً سنگ اَوْ حَدِيْدًا یا آهن اَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ یا آفریده از آنچیزها که بزرگ است و رفعتی دارد فِيْ صُدُوْرِكُمْ در سینهای شما مانند
آسمان و کوه و هر چه از قبول حیوة ابعد است البته حق سبحانه شما را بمیراند و زنده گرداند فَسَيَقُوْلُوْنَ پس زود باشد که گویند مَنْ يُّعِيْدُنَا کیست که باز آرد
ما را یعنی زنده سازد پس از مرگ قُلِ الَّذِيْ فَطَرَكُمْ بگو آنکس که بیافرید شما را اَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که خاک بودید پس آنکه خاک را تواند جان دادن در بدء آفرینش
هم خاک را زنده تواند ساختن ثانیا فَسَيُنْغِضُوْنَ پس زود بود که حرکت دهند اِلَيْكَ رُءُوْسَهُمْ بجانب تو سرهای خود یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود جنبانیدن
ایشان از روی انکار و استبعاد سر خود بجنبانند وَيَقُوْلُوْنَ و گویند مَتٰى هُوَ کی خواهد بود این بعث و حشر قُلْ عَسٰٓى اَنْ يَّكُوْنَ شاید که باشد
قَرِيْبًا نزدیک چه هر چه آینده است ادا نزدیک تو انگفت و بعث شما واقع خواهد شد يَوْمَ يَدْعُوْكُمْ در روزیکه بخواند شما را خدای تعالی برای محاسبه یا بعد از نفخه
اخیره بجهت قیام از قبور فَتَسْتَجِيْبُوْنَ پس شما اجابت کنید خدای را یا اسرافیل را بِحَمْدِهٖ در حالتیکه قایل باشید بستایش حق در خبر آمده است که خلق
از قبور برآمده خاک از سرها می افشانند و میگویند سبحانک اللهم و بحمدک و در تفسیر بصایر حمد را بمعنی امر داشته چنانچه در آیت فسبح بحمد ربک ای صل با مره پس معنی
آیت چنین باشد که خدای تعالی شما را بخواند و بامر او اجابت کنید او را وَتَظُنُّوْنَ و گمان برید از هول قیامت که در قبور خود اِنْ لَّبِثْتُمْ درنگ نکردید
اِلَّا قَلِيْلًا مگر اندکی یا چون آخرت را معاینه ببینید زندگی خود را در دنیا اندک شمرید بنسبت آن پس باید که خردمند آگاه امروز نیز حیات دنیا را در جنب
زندگی عقبی اندک شمرد و ایام اندک فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کند تا در آن روز بعذاب حسرت و ندامت در نماند نظم
بدنیا توانی که عقبی خری ۞ بخر جان من ور نه حسرت بری ۞ کسی گوی دولت ز دنیا برد ۞ که با خود نصیبی بعقبی برد ۞ آورده اند که مشرکان مکه
در ایذای صحابه رض قولا و فعلا تقصیر نمیکردند مومنان صورت حال بموقف عرض حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام رسانیده بجدال و قتال دستوری
طلبیدند آنحضرت علیه السلام فرموده که مرا حق سبحانه تعالی درباره ایشان بدینهای نفرموده آیت آمد که وَقُلْ لِّعِبَادِيْ و بگو مر بندگان مرا یعنی
مومنان را که با کافران يَقُوْلُوا الَّتِيْ بگویند آن کلمه را هِيَ اَحْسَنُ که آن بهتر باشد یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی نکنند بلکه [illegible]
در تبیان آورده که یکی عمر فاروق رض را دشنام داد و او نیز خواست که در مقابله او ستم کند حق تعالی این آیت فرستاد و بعفو فرمود و گویند کلمه حسن شهادتین
است یا امر بمعروف و نهی از منکر و محققان بر آنند که کلمه نیکو آنست که کسی را یاد نکنند مگر به نیکوئی و اگر یکی درشتی کند در برابر او بنرمی سخن گویند اِنَّ
الشَّيْطٰنَ بدرستی که دیو يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ دشمنی می افکند میان آدمیان پس ممکن است که درشتی بازای درشتی ستیزه و عناد گردد و تصور یابد
مواد فساد گشتد اِنَّ الشَّيْطٰنَ كَانَ بدرستی شیطان هست لِلْاِنْسَانِ مر آدمی را عَدُوًّا مُّبِيْنًا دشمنی آشکارا صلاح او بخوید و بهلاک او کوشد
رَبُّكُمْ پرور دگار شما اَعْلَمُ بِكُمْ داناتر است بحال شما بقولی مخاطب مومنانند که ایشانرا میگوید اِنْ يَّشَاْ يَرْحَمْكُمْ اگر خواهد خدایتعالی به بخشد بر شما و از جور
کافران برهاند وَاِنْ يَّشَاْ یا اگر خواهد يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند شما را به تسلط کفار بر شما و گفته اند رحمت کند خدایتعالی بهدایت یا توبه و عذاب نماید
با ضلال یا اقامت بر گناه و بقولی خطاب با کافران است میفرماید که اگر خواهد به بخشد بر شما و عذاب دنیا را در تاخیر افکند و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند
پس مشیت متعلق بعذاب دنیاست و در تعذیب آخرت حکم مطلق است وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ و نفرستادیم ترا ای محمد عَلَيْهِمْ بر کافران وَكِيْلًا
نگاهبانی که ایشان را از کفر نگاهداری یا باز داری که ایمان ایشان را ضامن شوی و اگر خطاب با مومنان است معنی آیت این باشد که نفرستادیم ترا بر مومنان
کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مواخذ نخواهی شد بکردار ایشان وَرَبُّكَ اَعْلَمُ و آفریدگار تو داناتر است بِمَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ بآن

اهل آسمان و زمین است یعنی احوال ایشان و اندو مصلحت ایشان فرو نگذارد و در انوار فرموده که قریش استبعاد می کردند که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر باشد
و برهنه و گرسنه چند متابعت او کنند حق تعالی این آیت فرستاد که ما داناتریم باهل آسمان و زمین پس هرکرا خواهیم برای نبوت برگزینیم وَلَقَدْ فَضَّلْنَا
و بدرستی که افزونی دادیم بَعْضَ النَّبِيِّينَ بعضی پیغمبران را عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذائل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری
اتباع چنانچه ابراهیم علیه السلام را بخلت و موسی علیه السلام را بمکالمت و محمد علیه السلام را بمعراج و رؤیت و شفاعت وَآتَيْنَا دَاوُودَ و دادیم
بداود علیه السلام را زَبُورًا کتاب زبور پس شرف او بآن کتاب است نه بپادشاهی او و زبور صد و پنجاه سوره است که در وی احکام حلال و حرام و حدود
و فرایض نیست بلکه همه ثنای الهی و موعظ و صفت حضرت رسالت پناهی علیه الصلوة والسلام و ستایش امت وی است و ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل آنحضرت
علیه الصلوة والسلام چه در آنجا مسطور است که انه خاتم الانبیاء و امته خیر الامم و در آیت وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ ایمایی بدین معنی هست بیت
ای وصف تو در کتاب موسی ؛ وی نعت تو در زبور داود ؛ مقصود تویی ز آفرینش ؛ باقی بطفیل تست موجود
آورده اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند و حق تعالی بجهت الزام ایشان این آیت فرستاد که قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بگوای محمد با کافران که بخوانید آنرا که گمان
برده اید که ایشان خدایانند مِنْ دُونِهِ بجز خدای تعالی تا این بلا از شما بگردانند فَلَا يَمْلِكُونَ پس ایشان نتوانند كَشْفَ الضُّرِّ برداشتن سختی یعنی قحط
عَنْكُمْ از شما وَلَا تَحْوِيلًا و نمی توانند تغیر دادن آن را یا بردن از قبیلهٔ شما بقبائل دیگر آورده اند که بنو ملیح ملایکه و بنو خزاعه جن را می پرستیدند
جنیان خود ایمان آوردند و ایشان برکفر باندند و آیت آمد که أُولَٰئِكَ آن گروه از ملائکه و جن الَّذِينَ يَدْعُونَ آنانکه میخوانند کافران ایشان را ایشان
يَبْتَغُونَ ایشان میجویند إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ بپروردگار خود دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت بحضرت او أَيُّهُمْ أَقْرَبُ هر کدام
نزدیکتر اند بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربان درگاه اند از ملائکه و جن توسل میکنند بحق سبحانه پس غیر مقرب بطریق اولی که وجه توجه بآنحضرت آرد حاصل
سخن آنکه معبودان شما محتاج معبود حق اند وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ و امید میدارند بخشش او را وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ و می ترسند از عذاب او إِنَّ عَذَابَ
رَبِّكَ بدرستیکه عذاب آفریدگار تو كَانَ هست مَحْذُورًا سزاوار آنکه از وی حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امید اند همچون سایر بندگان پس
چگونه ایشان را پرستش توان کرد وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ و نیست هیچ دیهی و شهری إِلَّا نَحْنُ مگر آنکه ما مُهْلِكُوهَا هلاک کنندهٔ اهل آنیم بمرگ و فنا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
پیش از روز قیامت أَوْ مُعَذِّبُوهَا یا عذاب کنندهٔ آنیم بقتل و قحط و جز آن عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت یعنی اگر مؤمن و صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق
اند بعذاب كَانَ ذَٰلِكَ هست این حکم فِي الْكِتَابِ در لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسالت پناه معجزه طلبیدند
از انجمله آنکه کوه صفا را زر خالص سازد و جبال مکه را محو کند تا زمین گشاده و صالح زراعت پدید آید و جویباروان سازد تا باغ و بوستان سازند حق تعالی این
التماس ایشان نمود و فرمود که وَمَا مَنَعَنَا و باز نمیدارد ما را أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ از آنکه فرستیم معجزات مقترحهٔ قریش را إِلَّا أَنْ كَذَّبَ
مگر آنکه تکذیب کردند بِهَا الْأَوَّلُونَ بآیات مقترحهٔ خویش پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و ما بردست پیغمبران ظاهر کردیم و آنان تکذیب
کردند و ما ایشان را مستاصل گردانیدیم پس اگر آنچه این امت میطلبند از معجزات بظهور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گروید و هر آینه عذاب استیصال بایشان
باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشان را مستاصل نسازیم چه از نسل ایشان مؤمنان بیرون خواهیم آورد وَآتَيْنَا و دادیم ثَمُودَ النَّاقَةَ قوم ثمود را
ناقه باقتراح ایشان مُبْصِرَةً پیدا و هویدا یعنی از جمله هلاک امم بسبب تکذیب ایشان آن است که ثمود از صالح معجزه طلب کردند و خدای تعالی برای
ایشان از سنگ ناقه بیرون آورد فَظَلَمُوا پس کافر شدند بِهَا بدان ناقه و او را پی کردند و بتمامی هلاک شدند وَمَا نُرْسِلُ و نمی فرستیم ما بِالْآيَاتِ
معجزات مقترحه را إِلَّا تَخْوِيفًا مگر برای ترسیدن و حذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول آن بر کفر راسخ باشند هر آینه مستاصل شوند وَإِذْ
قُلْنَا لَكَ و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم که اندوه مخور إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو یعنی عذاب او أَحَاطَ بِالنَّاسِ فرا خواهد گرفت مردمان را
یعنی هلاک خواهد گردانید قریش را التعبیر بلفظ الماضی حیث تحقق وقوعه وَمَا جَعَلْنَا و نگردانیدیم الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ آن خواب را که بتو نمودیم
إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ مگر فتنه مر آدمیان را یعنی سبب آزمایش ایشان مراد رؤیای عالم حدیبیه که حضرت رسالت پناه صلعم در خواب دیده بود که عمره گذارد
و خانه را طواف نموده سعی و حلق بجا آورد و صحابه رض توجه فرمودند و در آن سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد

و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سنهٔ آینده بظهور رسد و قومی از علما درین قول تردد دارند جهت آنکه سوره مکی است و این قصه مدنی مگر آنکه گویند که این خواب در مکه دیده
باشد و در مدینه حکایت کرده و گفته اند خوابی که سبب فتنهٔ آدمیان شد آن بود که حضرت رسالت پناه صلعم در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر منبر او دویدند و آنجا بر جستند همچون
بوزنه و فتنه آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد و بعضی روایات بمعنی رؤیت دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و تو دیدی سبب افتتان خلق شد چه بعد از
حدیث معراج بعضی از ضعفای اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آواز طعن کردند و کفار در انکار افزودند و مؤمنان تصدیق فرمودند وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ و نگردانیدیم
درخت لعنت کرده شده را فِي الْقُرْآنِ در قرآن مگر برای فتنهٔ مردمان آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است متعجب شدند کما قال
انها شجرة تخرج في اصل الجحيم ابوجهل گفت که محمد صلعم میگوید که آتش دوزخ سنگ را می سوزد و باز میگوید که درخت از وی روید این بغایت عجب است عجب از ایشان بود که از درخت
سبز آتش میگرفتند کما قال جعل لكم من الشجر الاخضر نارا و هیچ فکر نکردند که آتش در درخت ودیعت نهد چه عجب که درخت در آتش برویاند یا قادری که پر و بال
سمندر را در آتش از احراق محافظت میکند و حشای شترمرغ را بوقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد توانا است بر انبات شجره در دوزخ و زقوم
را شجرهٔ ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندهٔ آن کافرانند و لعنت متوجه ایشان است یا آنکه ملعونه بمعنی مکروهه و مبغوضه باشد چون طعام ملعون ای ضار و مکروه
و بعضی تاویل کرده اند شجره را بابوجهل یا حکم بن عاص که پدر مروان است و ابن البحر گفته که شجره یهودند وَنُخَوِّفُهُمْ و میترسانیم کافران را بانواع تخویفات چون زمهریر
و زقوم و امثال آن فَمَا يَزِيدُهُمْ پس نمی افزاید آن تخویف ایشان را إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا مگر سرکشی بزرگ یعنی گزاف کاری و ستیزه از حد تجاوز شده و چون
این تکبر ایشان از جهت وسوسهٔ ابلیس است از استکبار وی متعاقب این آیت خبر داد که وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا و امر فرشتگان را
که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را بجهت تعظیم او فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای گفت چرا سجده نکردی
قَالَ أَأَسْجُدُ گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لِمَنْ خَلَقْتَ مر آنکس را که آفریدی طِينًا از گل پس خدای تعالی بر وی لعنت کرد و از درگاه قربش براند قَالَ گفت ابلیس
دیگر باره أَرَأَيْتَكَ خبر ده مرا که هَٰذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ این را که گرامی کردی و فضل دادی او را بر من چرا فضل دادی و او از خاک است و من از آتش
لَئِنْ أَخَّرْتَنِ اگر واپس داری مرا و مرگ مرا تاخیر کنی إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت لَأَحْتَنِكَنَّ هر آینه از بیخ برکنم ذُرِّيَّتَهُ فرزندان او را باغوای
خویش چنان کنم که بعذاب تو مستاصل شوند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی که تو ایشان را از گمراه کردن بسبب عصمت و حمایت تو قَالَ اذْهَبْ گفت خدای مر او را که برو
امر اهانت و ابعاد یعنی او را بر انداز و در گاه قرب و گفت درپی مهم خود برو فَمَنْ تَبِعَكَ پس هرکه ترا متابعت کند و فرمان تو برد مِنْهُمْ از ذریهٔ آدم
فَإِنَّ جَهَنَّمَ پس بدرستیکه دوزخ جَزَاؤُكُمْ پاداش شماست یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب را بر غایب یعنی ترا و همه متابعان ترا جزا
دهیم جَزَاءً مَوْفُورًا جزای تمام یعنی عذابی بردوام وَاسْتَفْزِزْ و از جای بجنبان و بلغزان مَنِ اسْتَطَعْتَ هرکرا توانی لغزانیدن مِنْهُمْ از ایشان
بِصَوْتِكَ بآواز خود یعنی خواندن بفساد و گویند صوت شیطان غنا و مزامیر است امام زاهدی رح از ابن عباس رض نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای
خدا از دهان بیرون آید آواز شیطان است وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ و برانگیزان بر ایشان بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ سواران و پیادگان خود را یعنی دیوانی
که معاون تو اند در وسوسه و اغوا همه را جمع کن در تسلط بر ایشان بر ضلالت وَشَارِكْهُمْ و شرکت کن با ایشان فِي الْأَمْوَالِ در مالها تا از
حرام جمع کنند یا بر باد دهند یا در معصیت صرف نمایند وَالْأَوْلَادِ و در فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی یا بعبد الشمس و مثال آن
تسمیه نمایند وَعِدْهُمْ و در فرزندان وعده ده ایشان را بمواعید باطله چون شفاعت بتان یا تاخیر در توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وَمَا
يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ و وعده نمیدهد شیطان ایشان را إِلَّا غُرُورًا مگر بفریب یعنی خطا را در صورت صواب می آرد إِنَّ عِبَادِي بدرستیکه
بندگان خالص که بحکم هؤلاء في الجنة برای بهشت آفریده شده اند لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ بر اغوای ایشان سُلْطَانٌ تسلط و قدرت یعنی همه
کس را توانی فریفت مگر بندگان مرا امام قشیری رح فرموده که بندهٔ حق آنکس است که در بند غیر نباشد شیخ عطار قدس سره میفرماید بیت
چو تو در بند صد چیزی خدا را بنده چون باشی ؛ که تو در بند هر چیزی که هستی بندهٔ آنی ؛ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار تو وَكِيلًا نگهدار
بندگان خود را از اضلال ابلیس رَبُّكُمُ پروردگار شما الَّذِي او آن است که بقدرت کامله يُزْجِي میراند و روان میگرداند لَكُمُ الْفُلْكَ برای شما
کشتی را فِي الْبَحْرِ در دریا لِتَبْتَغُوا تا بجوئید مِنْ فَضْلِهِ از فضل او یعنی روزی خویش را و گویند فضل سود است یا امتعه که بدان احتیاج افتد و عمو

دریا بدست نیاید اِنَّهٗ کَانَ بدرستی که او هست بِکُمْ رَحِیْمًا بشما مهربان که کارهای مشکل را بر شما آسان میگرداند و اسباب ما یحتاج شما مهیا میکند وَاِذَا مَسَّکُمُ الضُّرُّ
و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرق شدن فِی الْبَحْرِ در دریا ضَلَّ گم شود و برود از خاطرهای شما مَنْ تَدْعُوْنَ هرکه را میخوانید و می پرستید اِلَّآ اِیَّاهُ
مگر او که خداوند است یگانه و یکتا که دران محل جز او را نمیخوانید و نجات جز از حضرت او نمیخواهید فَلَمَّا نَجّٰکُمْ پس آنهنگام که برهانید شما را از غرق شدن و برساند
اِلَی الْبَرِّ بسوی بیابان اَعْرَضْتُمْ برگشتید از توحید و باز روی بپرستش بتان آوردید وَکَانَ الْاِنْسَانُ و هست آدمی کَفُوْرًا ناسپاس نعمت
خداوند خود را اَفَاَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید اَنْ یَّخْسِفَ بِکُمْ از آنکه فرو برد شما را جَانِبَ الْبَرِّ کرانه از زمین یعنی آنکه قادر
است بآنکه شما را بآب فرو برد توانا است بر آنکه در خاک پنهان کند اَوْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ یا فرو فرستد بر شما حَاصِبًا بادی که سنگ بر شما افکند یعنی قادر است
که شما را سنگ باران کند ثُمَّ لَا تَجِدُوْا پس نیابید لَکُمْ برای خود وَکِیْلًا نگهدارنده که شما را از ان محافظت کند اَمْ اَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید اَنْ یُّعِیْدَکُمْ
آنکه باز گرداند شما را فِیْهِ در دریا تَارَةً اُخْرٰی باری دیگر یعنی آرزوی در دل شما افکند تا دیگر باره در کشتی نشینید فَیُرْسِلَ عَلَیْکُمْ پس فرستد بر شما
قَاصِفًا شکننده مِّنَ الرِّیْحِ از باد یعنی بادی بر انگیزاند که کشتی را بشکند فَیُغْرِقَکُمْ پس غرق گرداند شما را بِمَا کَفَرْتُمْ بسبب آنچه ناسپاسی کردید ثُمَّ
لَا تَجِدُوْا پس نیابید شما لَکُمْ برای خویش عَلَیْنَا بر ما بِهٖ بآن غرق کردن تَبِیْعًا از پس در آینده که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما وَلَقَدْ
کَرَّمْنَا و هر آینه ما گرامی کردیم بَنِیْٓ اٰدَمَ فرزندان آدم را وَحَمَلْنٰهُمْ و برداشتیم ایشان را یعنی سوار گردانیدیم فِی الْبَرِّ در بیابان بر چهارپایان وَالْبَحْرِ
و در دریا بکشتیها وَرَزَقْنٰهُمْ و روزی دادیم ایشان را مِّنَ الطَّیِّبٰتِ از طعامهای پاکیزه وَفَضَّلْنٰهُمْ و افزونی دادیم ایشان را عَلٰی کَثِیْرٍ مِّمَّنْ
خَلَقْنَا بر بسیاری از آنچه آفریده ایم تَفْضِیْلًا افزونی دادنی علما را در تکریم انسان و تفضیل ایشان سخنان بسیار است و درین ترجمه بقول جامع اکتفا
می رود صاحب بحر الحقایق رح فرموده که کرامت انسانی دو قسم است جسمانی و روحانی جسمانی بتمام انسان را باشد از مؤمن و کافر و آن تخمیر طینت ایشانست
بیدین و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج قریب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزیین بلحی و ذوایب و تمییز بعقل و فهم و نطق
و اشارت و خط و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن از حرف و صناعات و روحانی دو قسم است عامه و خاصه اما آنچه عام است مؤمن و کافر دران شریک اند چون
نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم علیه السلام و استماع قول الست بربکم و انطاق بجواب بلی و عهد بر عبودیت و زاییدن بر فطرت و ارسال رسل بدیشان
و انزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار آثار قدرت و دلایل معجزات برای ایشان اما کرامت خاصه
خاصه آن است که انبیا علیه السلام و اولیا رح و مؤمنان را بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و کمال
و اخلاق و آداب و سیر الی الله و فی الله و بالله و عبور بر مقامات و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت و کرامتی که در
حد حصر نیاید محمد بن کعب رح گفته که کرامت آدمیان بدان است که حضرت محمد رسول علیه الصلوة والسلام از ایشان است

بیت

ای شرف زاده آدم بتو ؛ روشنی دیده عالم بتو ؛ کیست درین خانه که خیل تو نیست ؛ کیست برین خوان که طفیل تو نیست ؛ از تو صلای بالست آمده ؛ منیت مهمانی هست آمده
در حقایق سلمی آورده که گرامی ساختیم آدمیان را بمعرفت و توحید و برداشتیم ایشان را و بر نفس و بحر قلب و گفته اند بر آن است که ظهور دارد از نعوت و صفات
و بحر آنچه مستور است از حقایق ذات در تاویلات کاشی مذکور است که بر عالم اجساد بود و بحر عالم ارواح و برداشتن ایشان در هر دو ترکیب ایشانست
از هر دو و روزی دادیم ایشان را از طیبات علوم و معارف و تفضیل ارزانی داشتیم بر بیشتر مخلوقات بآنکه ایشان را بعیوب ایشان بینا ساختیم و مستغنی بمجلس ملایکه
یا خواص ایشان و علما را در تفضیل ملک و بشر مباحث دور و دراز است اما آنچه جمهور اهل سنت بر آنند آنست که رسل بنی آدم فاضلترند از رسل ملایکه و رسل
ملایکه افضل اند از اولیای بنی آدم و اولیای بنی آدم بهترند از اولیای ملایکه و صلحای مؤمنان افضل است بر عوام ملایکه و عوام ملایکه بهترند از فساق مؤمنان
امام قشیری رح فرموده که مراد از بنی آدم مؤمنانند چه کفار را بنص و من یهن الله فما له من مکرم از تکریم هیچ نصیبی نیست و تکریم مؤمنان بدانست
که ظاهر ایشان را بتوفیق مجاهده بیاراست و باطن ایشان را بتحقیق مشاهده منور ساخت چنانچه کافه مؤمنان را تکریم عام ارزانی داشته امت حضرت رسالت پناه
علیه الصلوة والسلام را بتکریم خاص اختصاص داد از الجمله مرتبه اختصاص رضا است که رضی الله عنهم و رضوا عنه و درجه محبت که یحبهم و یحبونه و تشریف
ذکر که فاذکرونی اذکرکم و علی الجمله این آیت دلیل فضیلت و جامعیت انسان است که از همه مخلوقات مرات صافی جهت انعکاس صفات

الهی

الهی همه اوست و بس چنانچه از مضمون این ابیات حقایق سمات فهم توان فرمود مثنوی آمد آئینه جمله کون ولی ؛ هیچ آئینه نگرو جلی ؛ ننمود در وی بوجه کمال
صورت ذو الجلال والافضال ؛ زانکه بود این تفرق عددی ؛ مانع از سر جامع احدی ؛ گشت آدم جلای این مرآت ؛ شد عیان ذات و جمله صفات
مظهری گشت کلی و جامع ؛ سر ذات و صفات از و لامع ؛ شد تفاصیل کون را مجمل ؛ بر مثال تعین اول ؛ بوی این دایره مکمل شد ؛
آخر این نقطه عین اول شد ؛ یَوْمَ نَدْعُوْا یاد کن روزی را که بخوانیم کُلَّ اُنَاسٍ هر گروهی را از مردمان بِاِمَامِهِمْ به پیشوای ایشان یعنی نبی که بدیشان
مبعوث بوده چنانچه گویند یا امت موسی و یا امت عیسی یا کتابی که بر ایشان منزل شده چنانچه خطاب کنند با اهل القرآن و یا اهل الانجیل یا مقدمی که در مذهب
متابعت او نموده باشند چنانچه ندا زنند که یا حنفی و یا شافعی یا بدین و ملت باز خوانند چنانچه یا مسلم یا یهودی یا مجوسی و گفته اند امام جمع است فردا
خلق را بمادران باز خوانند جهت کرامت عیسی علیه السلام و اظهار شرف حسن و حسین رض یا برای آنکه اولاد الزنا رسوا نشود و در لباب از مرتضی علی کرم الله وجهه
نقل میکند که دران روز هر قومی را بخوانند بامام زمان ایشان و کتاب منزل بر ایشان و سنت پیغمبر ایشان و قولی آنست که تعلق انساب بریده گردد و نسبت
اعمال ماند پس هر گروهی را بکتاب عمل ایشان خواهند و گویند یا صاحب کتاب کذا فَمَنْ اُوْتِیَ پس هر کرا داده شود کِتٰبَهٗ بِیَمِیْنِهٖ نوشته
عمل او بدست راست فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه یَقْرَءُوْنَ کِتٰبَهُمْ میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت نوبتی بعد از نوبتی چه دران نامه عملهای
نیکو می بینند وَلَا یُظْلَمُوْنَ و ستمدیده نشوند در مزد خود فَتِیْلًا بمقدار فتیله از وسخ که بین الاصبعین باشد یعنی قصور نباشد در پاداش ایشان بکسر خیری
و این آیت دلالت دارد بر آنکه هر کرا نامه بدست چپ او دهند از خجالت و حیرت زبانش از خواندن در ماند وَمَنْ کَانَ و هر که هست فِیْ هٰذِهٖٓ درین
دنیا اَعْمٰی نابینا یعنی دیده دلش راه صواب نه بیند فَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ پس او در آخرت اَعْمٰی نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد وَاَضَلُّ سَبِیْلًا و گمراه
تر از نابینا نیز بجهت زوال استعداد و عدم فرصت محققان گویند که هر که نابینا بود در عقبی از ثواب و هر که این جا روی تو به نه بیند آن جا جمال حضرت
مشاهده نکند آورده اند که وفد ثقیف گفتند ای محمد ایمان بیاریم بتو تا وقتیکه یکسال لات پرستی بگذاری و زمین طائف را که آرامگاه ماست چون حریم مکه محترم
گردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود معاف داری اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگوی که خدای من مرا بدین فرموده است آیت آمد وَاِنْ کَادُوْا
و بدرستی که خواستند ثقیف لَیَفْتِنُوْنَکَ آنکه بگردانند ترا عَنِ الَّذِیْٓ اَوْحَیْنَآ اِلَیْکَ از آنچه که وحی کرده ایم بتو لِتَفْتَرِیَ تا افترا کنی و بر بندی
عَلَیْنَا غَیْرَهٗ بر ما جز آنچه وحی کرده ایم یعنی بگو که خدا مرا فرموده وَاِذًا لَّاتَّخَذُوْکَ و آنگاه که تو چنین کنی فرا گیرند ترا خَلِیْلًا دوست و گفته اند که قریش
بآنحضرت علیه الصلوة والسلام گفتند که نمیگذاریم ترا که استلام حجر کنی تا وقتیکه مس کنی بتان ما را و اگر چه بسر انگشت باشد آن حضرت علیه السلام را از غایت
شوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارک خطور کرد که چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند که من کارهم این آیت فرود آمد که ایشان میخواهند که ترا بگردانند از حق
و بدرستی که برند وَلَوْلَآ اَنْ ثَبَّتْنٰکَ و اگر نه آن است که ترا اثبات دادیم بر راستی بدو عصمت خود لَقَدْ کِدْتَّ تَرْکَنُ بدرستی که نزدیک بود که
میل کنی اِلَیْهِمْ بسوی آن آرزوی ایشان شَیْئًا قَلِیْلًا میل کردنی اندک و نزد محققان آن خطور که مذکور شد محقق نیست بلکه میگویند که معنی آیت
اینست که تو در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت نکردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از آنکه نزدیک شوی بمیل و این تصریح است بآنکه میل
نزدیک نشده پس میل مطلق نبوده و در تبیان گفته که آنحضرت علیه الصلوة والسلام معصوم بود اما برای تخویف امت است تا میل بسخن مشرکان نکنند این آیت آمد
که اِذًا لَّاَذَقْنٰکَ آنگاه که میل کردی هر آینه می چشانیدیم ترا ضِعْفَ الْحَیٰوةِ عذاب زندگی یعنی در دنیا وَضِعْفَ الْمَمَاتِ و عذاب مرگ
یعنی در آخرت ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نیابی تو لَکَ برای خود عَلَیْنَا بر دفع عذاب ما نَصِیْرًا یاری که بسبب او از آن باز رهی امام ثعلبی آورده که بعد از
نزول این آیت آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین

بیت

الهی بر ره خود دار ما را ؛ دمی با نفس خود مگذار ما را ؛ آورده اند که اهل مکه در اخراج آنحضرت علیه الصلوة والسلام مشاورت کردند و رای ایشان بر ان قرار گرفت که در دشمنی بجدی اورا
نمایند که آنحضرت علیه الصلوة والسلام را بضرورت بیرون باید رفت این آیت نازل شد که وَاِنْ کَادُوْا و بدرستی که خواستند اهل مکه لَیَسْتَفِزُّوْنَکَ
تا ترا بلغزانند بدشمنیها مِنَ الْاَرْضِ از زمین مکه لِیُخْرِجُوْکَ مِنْهَا تا ترا بیرون کنند از ان وَاِذًا لَّا یَلْبَثُوْنَ و آنگاه که چنان شود درنگ نکنند
خِلٰفَکَ پس از رفتن تو اِلَّا قَلِیْلًا مگر زمانی اندک آن چنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک گشتند و قولی آنست که

یهود درا از اقامت آنحضرت علیه الصلوة والسلام در مدینه حسد آمد گفتند یا ابا القاسم مقام انبیای پیشین علیه الصلوة والسلام زمین شام بوده واگر تو پیغمبری
وخواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی وانجا ساکن شوی وآنحضرت علیه الصلوة والسلام عزم سفر شام مصمم فرمود واین آیت فرود آمد که یهود میخواهند
که ترا از زمین یثرب دور افکنند واگر چنین باشد پس از تو چند ی نپایند آنحضرت علیه الصلوة والسلام فسخ عزیمت نمود واندک زمانی از قبایل یهود بقتل وجلا
معذب شدند پس بدین قول این آیت مدنی باشد وبقول اول مکی پس میفرماید که سنت نهاده ایم ما سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا سنت نهادنی برای آنها که
فرستاده ایم قَبْلَكَ پیش از تو مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان ما وآن سنت هلاک امتان است بتکذیب پیغمبران علیهم الصلوة والسلام وَلَا تَجِدُ ونیابی تو
لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا مر سنت ما را تغیری وتبدیلی أَقِمِ الصَّلَاةَ بپای دار نماز را لِدُلُوكِ الشَّمْسِ بعد از زوال آفتاب إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ تا تاریکی شب
بعد از زوال نماز پیشین است وپسین وتا غسق اللیل نماز شام وخفتن وَقُرْآنَ الْفَجْرِ وبپای دار نماز بامداد را ونماز را قرآن گفت برای آنکه قراءت قرآن در
وی فرض است إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ بدرستی که نماز بامداد كَانَ مَشْهُودًا هست دیده شده یعنی می بینند او را ملایکه لیل ونهار فرشتگان شب او را مشاهده
میکنند ودر آخر دیوان اعمال لیل ثبت می نمایند وملایکه روز او را می بینند وافتتاح دیوان اعمال نهار بدو میکنند وَمِنَ اللَّيْلِ وبعضی از شب فَتَهَجَّدْ
پس بیدار شو بِهِ بقرآن یعنی بنماز نَافِلَةً لَكَ زیادتی مر ترا بر صلوة مفروضه یا فضیلتی مر ترا یا غنیمتی وکرامتی مخصوص بتو عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ
شاید والبته چنین بود که بدارد خدای ترا مَقَامًا مَحْمُودًا در مقامی پسندیده یعنی مقامیکه قائم در وستوده باشد بستایش همه ستایندگان وآن مقام شفاعت
است که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را در آن مقام ستایش کنند خلق اولین وآخرین واو بر همه مشرف باشد ودر زاد المسیر آورده که حق سبحانه ویرا روز قیامت بر عرش
نشاند ودر لباب از عمر فاروق رض نقل میکند که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در تفسیر مقام محمود فرموده که نزدیک گرداند مرا خدا وبنشاند بخود بر عرش لفظ حدیث اینست
كه يدنيني الله فيقعدني معه على العرش ومعیت را همان معنی میگویند که عندیت را در آن آیت که إن الذين عند ربك یعنی مراد بمکانت است
نه مکان ومنزلت است نه منزل امام ثعلبی آورده که استوای حق سبحانه بر عرش بر وجهی نیست که مماس او شود ومکان او گردد بلکه اکنون بر همان صفت است که پیش از آفرینش
عرش بود چه ازلا وابدا قائم بذات خود است پس نشاندن مصطفی علیه الصلوة بر عرش با این نسبت بذات خودش یکسان است ومقصود از اجلاس او بر عرش تکریم وتعظیم
آنحضرت علیه الصلوة والسلام است ودر عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامی است از عرش که پیغمبر علیه الصلوة والسلام را بدو گرامی کنند قولی آن است که مقام محمود آنجا
است که لوای حمد بدست آنحضرت علیه الصلوة والسلام دهند وهیچ پیغمبری نباشد خواه آدم علیه الصلوة والسلام وخواه غیر او الا که در تحت لوای وی باشند بیت
بی همین زیر لوای دولتش ما تم لبس ؛ آدم ومن دونه تحت لوای مصطفی است ؛ صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود مقامی است مرجع جمیع مقامات
منظر تمام اسمای الهیه که مختص است بمقامات آن خاصه حضرت رسالت پناه محمد علیه الصلوة والسلام است وباب شفاعت در این مقام گشاده میشود ودر بحر الحقایق
فرموده که مقام محمود الله است وقیام حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بحق نه بنفس خود ولسان اشارت مقام محمود است شعر ای ذات تو در دو کون مقصود وجود
نام تو محمد ومقامت محمود ؛ وَقُلْ رَبِّ وبگوی پروردگار من أَدْخِلْنِي در آر مرا در قبر مُدْخَلَ صِدْقٍ در آوردنی پسندیده وبی ندامت وَأَخْرِجْنِي
وبیرون آور مرا از و مُخْرَجَ صِدْقٍ بیرون آوردنی ستوده وباکرامت یا درآر مرا بمدینه غانم وبیرون آر از مکه سالم یا درآر بمکه بجهت فتح وبیرون آر از و سوی
حنین یا درآر به بهشت وبیرون بر از دنیا یا درآر بدعوت نبوت وبیرون آر از عهده تبلیغ رسالت وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وبده مرا از نزدیک خود سُلْطَانًا
نَصِيرًا حجتی یاری دهنده وقوتی اعانت کننده وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وبگو آمد حق یعنی دین اسلام وَزَهَقَ الْبَاطِلُ وناچیز شد باطل یعنی شرک وگفته اند حق قرآن
وباطل شیطان هر جا که قرآن ظهور کند شیطان مختفی گردد مصرع دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند ؛ إِنَّ الْبَاطِلَ بدرستی که باطل كَانَ زَهُوقًا
هست نیست شده وناچیز گشته امام قشیری رح فرموده که حق آنست که برای خدا بود وباطل آنکه برای غیر او باشد صاحب تاویلات برآنست که حق وجود ذات
واجب است عز شانه که ازلی وابدی است وباطل وجود بشری امکانی که قابل فنا وزوال است وچون اشعه لمعات وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم هر ممکن
در جنب آن متلاشی ومضمحل شود نظم همه هر چه هستند از آن کمترند ؛ که با هستیش نام هستی برند ؛ چو سلطان عزت علم بر کشد ؛ جهان سر بجیب
عدم در کشند ؛ وَنُنَزِّلُ وفرو میفرستیم بر تو مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن مَا هُوَ شِفَاءٌ آن چیزی که او شفاست مر امراض را چون فاتحه وآیات شفا یا شفاست
مر بیماری جهل وشبهه را واصح آنست که من را بیانی دارد یعنی همه قرآن شفاست از مرضهای صوری ومعنوی وقلبی وقالبی وَرَحْمَةٌ وبخشایشی است

مر مؤمنان را که بدان نفع میگیرند وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ ونمی افزاید قرآن ستمکاران را إِلَّا خَسَارًا مگر زیانکاری وهلاکت که تکذیب میکنند بدو ومنکر وند وَإِذَا
أَنْعَمْنَا وچون انعام کنیم عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدمی بصحت وتوانگری أَعْرَضَ روی بگرداند از یاد ما مراد کافر است چون خدای نعمتی بدو داد از انزال کتب
وارسال رسل وغیر آن از نعمتهای ظاهر وباطن اعراض کند وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وبنفس خود دور شود وگرانه کبر یعنی تکبر وتعظم نماید واز طریق حق بر طرف رود وَإِذَا
مَسَّهُ الشَّرُّ وچون برسد بدو بیماری وفقر ودرد كَانَ يَئُوسًا باشد نومید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی وواثق نباشد بکرم نامتناهی اما مومن
در نعمت شکر کند ودر محنت بامید فرج صبر نماید قُلْ كُلٌّ بگو که هر کس يَعْمَلُ عمل میکند عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ بر طریقه که مشاکل حال او باشد از خیر وشر وهدی
وضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض ودر محنت یاس دارد ومومن در سرا شکرگزاری ودر ضرا شکیبائی ورزد وگفته اند شاکله طبیعت است یا عادت یا
دین یا مقدار قوت وطاعت ومعنی همه راجع است برآنکه بیت هر کسی آن کند کزو بسزد ؛ هر کسی آن کند کزو شاید ؛ از شبلی قدس سره پرسیدند
که کدام آیت در قرآن امیدوارتر است فرمود که قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ گفتند درین آیه از رجا چه خبر است گفت از بنده جفا وخطا آید وانچه از لئیمی او شاید
واز خدای وفا وعطا آید وآنچه از کریمی او سزد بیت از من گنه آید ومن آنم ؛ وز تو کرم آید وتو آنی ؛ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ پس پروردگار شما داناتر است بِمَنْ
هُوَ بانکس که او أَهْدَىٰ سَبِيلًا راه یافته تر ابی بن خلف وعقبه بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر علیه السلام استفسار نمایند
چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیک است واز سخنان شما رایحه
احوال آن نبی استشمام می توانکرد شما بجهت آزمایش از وی بپرسید که طائف مشرق ومغرب که بوده واحوال جوانان که در زمان پیشین گم شدند چگونه است وروح
که هر سه این سوال را جواب دهد یا هیچکدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست واگر دو را جواب دهد واز روح هیچ نگوید پیغمبر است ایشان بمکه آمده مجلس
ساختند واز آنحضرت علیه السلام والسلام سوال نمودند آن دو سوال را جواب آمد ودر قصه روح این آیت نازل شد که وَيَسْأَلُونَكَ ومی پرسند ترا
عَنِ الرُّوحِ از کیفیت روح که بدان انسان زنده است قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي بگو ای محمد که روح از امر پروردگار من است یعنی از مبدعات که بامر
کن کائن شده بی ماده واو از آن جمله است که مخصوص است بعلم خدا تعالی وغیر حق سبحانه وتعالی کسی بدو دانا نیست وَمَا أُوتِيتُمْ وداده نشده اید شما
مِنَ الْعِلْمِ از دانش إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی نسبت با علم خدای شیخ ابومدین مغربی قدس سره فرموده که این اندکی که خدای ما را داده است از علم نه از آن
ماست بلکه عاریت است نزدیک ما وما به بسیاری از آن نرسیده ایم پس ما علی الدوام جاهلانیم وجاهل را دعوی دانش نرسد وَلَئِنْ شِئْنَا واگر خواهیم ما
لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي هر آینه ببریم آن چیز را که از قرآن أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور ومصاحف محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نیابی تو
لَكَ برای خود بِهِ بآن یعنی بیافتن بعد از بردن آن عَلَيْنَا وَكِيلًا بر ما وکیلی که آنرا استرداد کند وبسینها ومصحفها باز آرد إِلَّا رَحْمَةً لیکن رحمتی است
مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد ومحو میکند إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ بدرستی که فضل او هست عَلَيْكَ كَبِيرًا بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم
ساخته وختم پیغمبران گردانیده ولوای حمد ومقام محمود بتو داده وقرآن بتو فرستاده ودر میان امت تو باقی میگذارد قُلْ بگو ای محمد لَئِنِ اجْتَمَعَتِ
الْإِنْسُ اگر جمع شوند آدمیان وَالْجِنُّ وپریان که تو مبعوث بدیشانی واتفاق کنند عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا برآنکه بیایند بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ بمانند این
قرآن یعنی بیارند مثل آن در فصاحت وبلاغت وحسن نظم وکمال معنی واخبار از غیب لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ نیارند مانند او را درین صفتها با آنکه در میان
ایشان فصحا وبلغا وعرفا هستند این آیت در جواب نضر بن حارث فرود آمده که میگفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثل این قرآن بگوئیم حق سبحانه فرمود
که جن وانس مثل این نتوانند گفت وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ واگر چه باشند برخی از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِيرًا مر برخی را هم پشت ومددکار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا
وبدرستی که گردانیدیم ومکرر ساختیم ما ونیک تقریر وبیان لِلنَّاسِ برای مردمان فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر نوعی وصفتی
چون ترغیب وترهیب وقصص واخبار وذکر جنت ونار ومانند آن فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان ونخواستند إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسی
را که انکار حق است آورده اند که ابو جهل وعتبه وشیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که هیچ شهری از بلده ما تنگ عیش تر وکم آب تر نیست پس
این کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمینها قابل زراعت پدید آید وجویهای چون انهار شام وعراق روان گردان تا کشت کنیم ودخل خود را
بگو تا ملایکه برای صدق دعوی تو نفر بستد وترا کوهها از زر ونقره بدهند از دوستی باز بپی دبگو تا آسمان بر سر ما فرود آرد تا ملیند تا عذاب او آگاه شدیم دیم مثال

این سخنان از روی تعنت مکرر کردند و بعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن این آیتها در خواستند و عبدالله بن ابی امیه مخزومی گفت که ایمان نیارم بتو تا نردبانی نهی بر
آسمان روی و من در تو می نگرم و نسخه بیاری بنام هریک از ما که بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری و باوجود آنکه این باکنی هنوز گمان برم که ترا تصدیق نخواهم کرد حق سبحانه
این آیت فرستاد که وَقَالُوا و گفتند متعنتان قریش لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ تصدیق نکنیم مر ترا حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا تا وقتیکه روان سازی برای ما مِنَ الْأَرْضِ از زمین
که مکه است يَنْبُوعًا چشمه پر آب که هرگز کمی نکند أَوْ تَكُونَ لَكَ یا باشد ترا جَنَّةٌ بوستانی مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ از درختان خرما و انگور یعنی مشتمل بر آن درختان
فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ پس روان کردان جویهای آب را خِلَالَهَا در میانهٔ آن بوستانی تَفْجِيرًا روان کردنی أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ یا بیفکنی آسمان را كَمَا زَعَمْتَ چنانچه
گمان بردی و وعید کردی که او نسقط علیهم کسفا من السماء عَلَيْنَا بر ما كِسَفًا پاره پاره أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ یا بیاری خدا را وَالْمَلَائِكَةِ و فرشتگان را قَبِيلًا
در مقابله یعنی عیان یا ضامنی یا بیاری ایشان را گواهی رسالت خود أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ یا باشد ترا خانه مِنْ زُخْرُفٍ از زر که در آنجا بنشینی أَوْ تَرْقَى فِي
السَّمَاءِ یا بر روی بر آسمان وَلَنْ نُؤْمِنَ و تصدیق نکنیم لِرُقِيِّكَ مر برآمدن ترا بر آسمان حَتَّى تُنَزِّلَ تا وقتیکه فرود آری عَلَيْنَا بر ما كِتَابًا نَقْرَؤُهُ
کتابی که بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي بگو پاکست پروردگار ما از آنکه بروی تحکم کنند یا از آنکه کسی را در قدرت شریک
وی سازند و شما آنچه از من طلبید بجز وی کسی بران قادر نیست هَلْ كُنْتُ آیا هستم من یعنی نیستم إِلَّا بَشَرًا مگر آدمی رَسُولًا فرستاده شده همچون سایر رسولان
و ایشان برای قوم خود ظاهر الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات بارادت و قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان اینجا ابی بود
مر سخنان ایشان را مجمل و تفصیل جوابه در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله تعالی ولو نزلنا علیك كتابا فی قرطاس و قوله ولو انزلنا ملكا
و قوله ولو فتحنا علیهم بابا من السماء وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد مردمان را یعنی اهل مکه را أَنْ يُؤْمِنُوا از آنکه ایمان آورند إِذْ جَاءَهُمُ
الْهُدَى وقتیکه آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد علیه الصلوة والسلام إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند أَبَعَثَ اللَّهُ آیا برانگیخت خدای بَشَرًا رَسُولًا
آدمی را رسول یعنی این معنی منع کرد ایشان را از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان خطا میکردند زیرا که تجانس موجب توانس است و تخالف
مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده در میان پدید آید و چون کافران میگفتند که رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید حق
سبحانه روشن به ایشان را میفرماید که قُلْ لَوْ كَانَ بگو ای محمد اگر بودندی بجای آدمیان فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ در زمین فرشتگان که مانند آدمی يَمْشُونَ
می رفتندی بر قدمهای خود مُطْمَئِنِّينَ در حالتیکه مقیم بودند و آرام گرفته در زمین لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ هر آینه می فرستادیم بر ایشان مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان مَلَكًا رَسُولًا فرشته را پیغمبر یعنی از جنس رسول ایشان بر ایشان میفرستادیم تا باهم مجتمع توانستندی شد و ازو تلقین توانستندی گرفت
چه در تعلیم و تالم و تناسب و تجانس شرط است و چون سکنه زمین آدمیانند رسول ایشان آدمی باید نظم او بشر بود و خود در مشاکلم
تا بجنس آیند و کم گردند کم : زانکه جنسیت عجایب جاذبی است : جاذبش جنس است هر جا طالبی است : در لباب آورده که گفتند کافران که گواه رسالت
تو کیست آیت آمد که قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بگو بس است خدای بسنده است شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما شهادت خدای اظهار معجزه است
بر دست آنحضرت علیه الصلوة والسلام چه معجزه بزبان حال ناطق است بآنکه محمد علیه الصلوة والسلام رسول اوست پس گوئی معجزه جاری مجرای قول
حق بر صدق دعوی او إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه خدای هست بِعِبَادِهِ به بندگان خود خَبِيرًا داناکه اسرار و احوال پوشیده ایشان را میداند
بَصِيرًا بیناکه اعمال و اقوال آشکارای ایشان را می بیند وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ و هر کرا راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق دهد فَهُوَ
الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او را فرو گذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ پس نیابی تو مر گمراهان را
أَوْلِيَاءَ دوستان که نصرت کنند ایشان را مِنْ دُونِهِ بجز خدای وَنَحْشُرُهُمْ و حشر کنیم ایشان را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَلَى وُجُوهِهِمْ
بر روهای ایشان در صحیحین از روایت انس بن مالک رض وارد است که از حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام سوال کردیم که چگونه روند بر روهای خود
فرمود که آنکسی که میبرد ایشان را بر روهای ایشان اما اصل آن است که ایشان در دنیا پرهیز میکنند بر روهای خود از هر پلیدی و خواری عُمْيًا و حشر کنیم
ایشان را نابینایان یعنی نه بینند آنچه چشم ایشان بدان روشن گردد چه در دنیا مشاهده آیات قدرت میکردند وَبُكْمًا و گنگان یعنی نگویند آنچه از ایشان مقبول
افتد زیرا که در دنیا سخن حق میگفتند وَصُمًّا و کران یعنی نشنوند آنچه از آن شادمان شوند بجهت آنکه درین عالم استماع سخن حق نمی نمودند مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ

نصف

جای ایشان دوزخ است كُلَّمَا خَبَتْ هرگاه که ساکن شود زبانهٔ دوزخ یعنی چون آتش دوزخ در ایشان پیچید و گوشت و پوست ایشان را بخورد و ایشان مانند خشت شوند
زبانهٔ آتش فرو نشیند چنانچه آتش و هیمه از سوختن همه زِدْنَاهُمْ بیفزائیم ما برای ایشان سَعِيرًا آتش سوزان یا برافروزیم آتش را تا که جلود و لحوم ایشان را
تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان پیچد ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ آن عذاب پاداش ایشان است بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بسبب آنکه ایشان کافر شدند بِآيَاتِنَا بآیتهای ما الهی
واضحه بر صدق پیغمبر علیه الصلوة والسلام که معجزات اوست یا بآیات قرآن وَقَالُوا و گفتند أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا آیا آنوقت که گردیم استخوانها وَرُفَاتًا
و خاکهای ریزه شده أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگان باشیم خَلْقًا جَدِيدًا آفریده نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی هم ما سوخته شوند و باز
گوشت و پوست ایشان تازه سازند تا عذاب بچشند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمی دانند أَنَّ اللَّهَ الَّذِي آنرا که آن خدای که بقدرت خود خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بیافرید آسمان و زمین با آن عظمت و سفت بی ماده قَادِرٌ توانا است عَلَى أَنْ يَخْلُقَ بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ ایشان را دیگر باره مثل تعبیر از نفس می کنند چنانچه
مثلک لا تفعل کذا ای انت پس میفرماید آنکه نه از چیزی چیزی آفریند قادر است که آفرینش نو آفریده کهنه شده را باز آرد وَجَعَلَ لَهُمْ و بدرستیکه خدای مقرر کرده است
برای فنای ایشان أَجَلًا مدتیکه لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست و آن زمان مرگ است یا بجهت اعادهٔ ایشان اجلی نهاده که قیامت است فَأَبَى الظَّالِمُونَ پس سر باز
زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق إِلَّا كُفُورًا مگر انکار بعث و حشر را قُلْ بگوی ای محمد کافران را لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ اگر شما مالک شوید و در تصرف دارید خَزَائِنَ
رَحْمَةِ رَبِّي خزانهای روزی پروردگار مرا که بخلقان میدهد إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ آنگاه هر آینه باز ایستید و بخل ورزید خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ از ترس درویشی یا خوف
کمشدن مال بنفقه دادن ماوردی فرموده که اگر یکی از آفریدگان مالک خزاین نعم ربانی شود هرگز جود او با وجود الهی متساوی نخواهد بود و جهت آنکه برای نفس خود چیزی را
از آن باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای در جود خود از این دو چیز منزه است وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی قَتُورًا بخیل و جمع
کننده وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى و بدرستیکه ما دادیم موسی را تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نه آیت روشن یعنی معجزهٔ آشکارا که آن عصا بود و ید بیضا و سنون
و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر این نیز گفته اند چون انفلاق بحر و انفجار آب و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان
و ازالهٔ عقده از زبان وی و فرو بردن عصا حبال و عصی سحره را و امثال این و آنچه در حدیث صفوان آمده که دو یهودی از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام از تسع آیات پرسیدند و آنحضرت علیه الصلوة والسلام جواب داد که شرک میارید و خون ناحق مکنید و از زنا و سرقه و اکل ربا و سعایت و سحر
و قذف محصنات دور باشید و از جهاد مگریزید مراد از آیات احکام عام است که در هر ملتی ثابت بوده و لهذا در آخر فرموده که خاصه شما که یهودید آنکه در روز شنبه
از حد فرمان در مگذرید فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان همین آیات را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد یا آنکه
سؤال کن از یهود إِذْ جَاءَهُمْ چون آمد موسی بدیشان که چه گذشت میان وی و فرعون فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ پس گفت موسی علیه السلام را فرعون
إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى بدرستیکه من گمان بردم ترا ای موسی مَسْحُورًا جادو کرده شده و عقل تو مخبط شده قَالَ گفت موسی علیه السلام
لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستیکه تو دانسته بدل خود اگرچه بر زبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ نفرستاد این آیات را إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مگر
آفریدگار آسمانها و زمینها بَصَائِرَ آیتهای روشن که هریک دلیل است بر نبوت من وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ و من یقین دانم ترا ای فرعون مَثْبُورًا هلاک شده
یا مغلوب یا ناقص العقل فَأَرَادَ پس خواست فرعون أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را مِنَ الْأَرْضِ از زمین فَأَغْرَقْنَاهُ پس غرق کردیم
او را وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا و هرکه با او بود به تمامی وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ و گفتیم پس از غرق شدن فرعون لِبَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را که اسْكُنُوا
الْأَرْضَ ساکن شوید در زمینیکه ایشان شما را میخواستند که شما را بیرون کنند فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده سرای دیگر یعنی قیامت شود جِئْنَا بِكُمْ
بیاریم ایشان و شما را در حشرگاه لَفِيفًا جماعتی آمیخته باهم پس حکم کنیم میان شما تمیز سعدای از اشقیا وَبِالْحَقِّ و بدرستیکه أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم قرآن را
وَبِالْحَقِّ نَزَلَ و براستی فرود آمده و در تبیان آمده که با بمعنی علی است و مراد از حق محمد علیه الصلوة والسلام است یعنی و علی محمد نزل در مدارک آورده که محمد بن سماک
بیمار شده و قاروره او به طبیبی ترسایی بردیم مردی نیکو روی و خوشبوی جامع پاکیزه پوشیده بما رسید و صورت حال پرسید بوی گفتیم فرمود که سبحان الله در هم دوست خدا
از دشمن خدا استعانت میکنید باز گردید و با ابن سماک بگوئید که دست خود را بر موضع وجع نه و بگو و بالحق انزلناه و بالحق نزل و از چشم ما غائب شد باز گشتیم و قصه بعرض
شیخ رسانیدیم دست بران موضع نهاد این کلمات بگفت فی الحال شفا یافت و گفته اند آنکس حضرت خضر علیه السلام بود و بیت فی از حکمت الهی است این

کار طبیبان الهیست این: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نه فرستادیم ترا که محمدی إِلَّا مُبَشِّرًا مگر مژده دهنده مطیعان را بثواب وَنَذِيرًا و بیم کننده عاصیان را بعقاب
سلمی رح آورده که مژده دهنده آنرا که از ما روی بگرداند و بیم کننده آنرا که روی بما آرد یعنی بدکاران را بشارت ده بسعت رحمت و کمال عفو ما تا روی بدرگاه ما آرند و نیکوکاران
را انذار کن از هیبت و جلال قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ و پراکنده فرستادیم قرآن را یعنی آیت آیت و سوره سوره لِتَقْرَأَهُ تا بخوانی
آن را عَلَى النَّاسِ بر مردمان عَلَى مُكْثٍ بر طریق درنگ و مکث و مهلت چه آن برای حفظ آسان تر است و بفهم نزدیکتر وَنَزَّلْنَاهُ و فرو فرستادیم آنرا بحسب احوال
تَنْزِيلًا فرو فرستادنی در مدت بیست و سه سال قُلْ آمِنُوا بِهِ بگو ایمان آرید مردمان را بقرآن أَوْ لَا تُؤْمِنُوا یا ایمان میارید امر است بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما
بدو در کمال وی نمی افزاید و از عدم ایمان شما هیچ نقصانی بدو نمیرسد إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن
یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت وحی شناخته و امارات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طالبان دین حق
سلمان و ابوذر و ورقه بن نوفل و اضراب ایشان إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ چون خوانده شود قرآن بر ایشان يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ بیفتند بر زمین بر زنخهای خود یعنی
بر رویهای خود سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنندگان اند برای تعظیم امر خدای یا بجهت شکر انجاز وعده الهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد علیه الصلوة والسلام و
انزال قرآن وَيَقُولُونَ و گویند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاک است پروردگار ما از خلاف وعده خود إِنْ كَانَ بدرستی که هست وَعْدُ رَبِّنَا وعده آفریدگار
ما لَمَفْعُولًا هر آینه کرده شده یعنی واقعست لا محاله وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ و بیفتند بر رویهای خود یعنی در سجده ذکر ذقن بجهت آنست که اول چیزی
که از وجه ساجد بر زمین ملاقی شود او است گفته اند که سجده اول برای شکر است و این سجده بجهت تاثر از مواعظ قرآنی لاجرم درین سجده فرمود که يَبْكُونَ میگریند وَيَزِيدُهُمْ
و زیاده کند سماع قرآن ایشان را خُشُوعًا فروتنی و تضرع این سجده چهارم است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره این را سجود العلما خوانده و فرموده
که تحقیق این سجود تجلی است زیرا که خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر یا باطن یا بر هر دو و چون خبر داد که خشوع ایشان زیاده میشود و خشوع نمیشود الا از تجلی الهی پس
زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد و بر آن تقدیر این سجود تجلی باشد و ساجد باید که ببرکت این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد و خضوع و خشوع او بیفزاید مصرع
ما تجلی الله لشیء الا خضع له   بیت   لمعه نور تجلی از قدم : بر حدوث تافته فرو برد ز هم : پس خضوع انجا زوال هستی است : آن بلندی موجب این پستی است
آورده اند که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر میگفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند و خود دو خدا را میخواند آیت آمد
قُلِ ادْعُوا اللَّهَ بگو بخوانید خدا را أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ بر ذاتی واحد اطلاق می کنند و مقصود از هر دو یک ذات است و بعضی گویند که اهل کتاب
با حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفتند که خدایتعالی در توریت ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم کم یاد میکنی این آیت نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابر اند أَيًّا
مَا تَدْعُوا هر کدام را که بخوانید برابر است و نیکوتر و بدان معنی حق را خوانده باشید فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ پس مر او راست نامهای نیکو بعضی دال بر صفات
جلال و برخی مشتمل بر صفتهای کمال ابن جبیر رض فرموده که پیغمبر علیه الصلوة والسلام قراءت بجهر می فرمود در جمیع نمازها هر وقت که در صلوة یومیه در مسجد الحرام
قراءت کردی اهل شرک بلهو و لعب و صفیر زدن و در تصدیه مشغول شدندی تا شاید که آنحضرت علیه الصلوة والسلام در غلط افتاده ترک قراءت کند حق تعالی فرمود
که وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ و آشکارا مکن قراءت نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و آن را فرو مدار تا حدیکه نشنوند
آنانکه در عقب تو نماز میگذارند وَابْتَغِ و طلب بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا میان جهر و مخافته راهی میانه چه اقتصاد در همه امور محبوب است آورده اند که ابوبکر صدیق رض قرآن را آهسته
میخواند و میگفت با خدای مناجات میکنم و او حاجت من میداند و عمر فاروق رض بلند میخواند و میگفت که شیطان را می رانم و خفته را بیدار میکنم حضرت رسالت پناه علیه الصلوة
والسلام بعد از نزول این آیت ابوبکر را فرمود که قدری آواز بلندتر کن و عمر رض را امر کرد که قدری آواز خود فروتر آر و گویند معنی آیت آنست که جهر مکن در همه نمازها و اخفا منما
در همه و میان این هر دو راهی پدید کن یعنی در صلوة یومیه اخفای است و در لیلیه جهر وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ستایش و ثنا مر خدا را الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ آنکه فرا نگرفت وَلَدًا
فرزندی رد یهود و نصاری و بنو ملیح است که حق را فرزند اثبات میکردند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ و نیست مر او را شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ انبازی در پادشاهی رد مشرکان است
که بتان را شریک حق میگفتند وَلَمْ يَكُنْ لَهُ و نیست مر او را وَلِيٌّ دوستی مِنَ الذُّلِّ از جهت مذلتی که داشته باشد تا بسبب دوست عزیز گردد علم الهدی
رح فرموده که حق تعالی دوست نگیرد تا بمدد ایشان از ذل بعز رسد بلکه دوست گیرد تا بلطف وی از حضیض مذلت باوج عزت ترقی کنند وَكَبِّرْهُ و تعظیم کن او را تَكْبِيرًا
تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر دان از وصف واصفان و معرفت عارفان   نظم   فکرها عاجز است ز اوصافش : عقلها هرزه میزند لافش

عقل عقل است و جان جان او ست : آن کزین برتر است آن او ست : و گفته اند معنی کبره آن است که بگو الله اکبر ثعلبی از فاروق رض نقل میکند که بنده
الله اکبر بهتر است از دنیا و هرچه در و است آیت آخرین ازین سوره آیت العز گویند هر کودکی که از بنی عبدالمطلب بسخن در آمدی حضرت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام این آیت کریمه بدو آموختی

ستایش و نیایش مر خدای موفق
بر توفیق اتمام جلد اول مواهب علیه
المعروف بتفسیر حسینی در سنه ۱۲۶۶
هجری نبویه

جلد ثانی تفسیر قرآن مجید که مسمی بمواهب
علیه معروف به تفسیر حسینی تصنیف کمال الدین حسین واعظ
هروی بامر امیر نظام الدین علی شیر آغاز تصنیف در سنه ۸۹۷
هجری یافت و اختتام در سنه ۹[illegible] هجری بعهد سلطان حسین میرزا یافت
و رحلت مصنف در سنه ۹۱۰ هجری در هرات

سورة الكهف مكية وهي مائة وعشر آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ثنا وستايش مر خداي را الذي انزل آنکه فرو فرستاد على عبده بر بندهٔ خود يعني محمد عليه الصلوة والسلام الكتب قرآن را از بهر استحقاق
حمد بر انزال قرآن تنبيه است بر آنکه قرآن اعظم نعمت هاي ملک منان است که به بندگان ارزاني داشته ولم يجعل و ننهاد له در و عوجا چيزي از کجي
باختلاف لفظ و تفاوت معني يا عدول از حق بباطل و گردانيد او را قيما راست يعني معتدل بي سمت افراط و صفت تفريط يا معتمد عليه و مرجع اليه يا قائم بمصالح عباد
و در تاويلات آورده که ضمير له راجع بعبد است و معني آنکه نداد بندهٔ خود را ميلي بغير خود و گردانيد او را مستقيم در جميع احوال لينذر تا بيم کند محمد عليه الصلوة والسلام
يا قرآن مر کافران را باسا شديدا بعذابي سخت که استيصال است يا عقوبت دوزخ عذابي صادر شده من لدنه از نزديک خدايي که معذب او است
غيراو ويبشر المؤمنين و تا مژده دهد پيغمبر يا قرآن مر گروندگان را الذين آنانکه يعملون الصالحات ميکنند کارهاي پسنديده ان لهم
آنکه مر ايشان راست اجرا حسنا مزدي نيکو يعني پاداش پسنديده و نعيم ماكثين در حالتي که مقيم باشند فيه در آن اجر ابدا هميشه بي انقطاع و في
سلمي قدس سره آورده که عمل صالح آنست که خبر براي خدا نبود و اجر حسن آنکه مانع دولت لقا نبود و ينذر الذين و بيم کند آنرا که از روي جهل قالوا اتخذ الله
گفتند فرا گرفت خدايتعالي ولدا فرزندي و قايل آن يهود ند و نصاري و بنو مدلج ما لهم نيست اين گويندگانرا به بفرزند يا بدين سخن که مي گويند
من علم هيچ دانشي بلکه بتوهم کاذب القاي اين قول ميکنند ولا لابائهم و نه دانش بوده مر پدران ايشانرا درين باب اگر تقليد آبا مي کنند
كبرت كلمة بزرگ تر کلمه ايست آن کلمه که از روي جرات تخرج بيرون مي آيد من افواههم از دهنهاي ايشان از همه قولهاي کفار اين کلمه را
بر طريق استعظام ذکر فرموده که مشتمل است بر تشبيه و تشريک و احتياج و اتصاف بصفات حدوث ان يقولون نمي گويند الا كذبا مگر دروغي
اما بزرگ دروغي است که نزديک رسيده که بسبب آن آسمان و زمين بشکافد و کوهها از جا برود و تكاد السموات يتفطرن منه و تنشق
الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا آورده اند که حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام از استماع اين کلمه غمناک
شد و اميدي که بايمان ايشان ميداشت بانقطاع نزديک رسيد حق سبحانه براي تسلي دل مبارک او فرمود که فلعلك پس مگر تو باخع نفسك
کشندهٔ مر نفس خود را على آثارهم بعد از برگشتن ايشان از تو يا پس از انکار ايشان ترا يعني کار ايشان بر خود آسان گير و غم بر دل بيغل خود منه
ان لم يؤمنوا اگر ايمان نياورند بهذا الحديث باين سخن يعني قرآن و در پي کفر و عصيان ايشان خود را هلاک مساز اسفا از روي
اندوه يا جزع با حسرت يا غضب انا جعلنا بدرستي که ما گردانيديم ما على الارض الخ زيرا که بر زمين است از معادن و نباتات و حيوانات
زينة لها آرايش مر اهل زمين را محققان بر آنند که ما بمعني من است مراد انبيا اند عليهم السلام يا علما يا حفظ قرآن که زينت زمين ايشانند و جمعي گويند
آرايش زمين برجال الله است از آن روي که قيام عالم بوجود شريف ايشان باز بسته اند بيت روي زمين بطلعت ايشان منور است : چون آسمان
بزهره و خورشيد و مشتري :: و گفته اند مراد از على الارض مشتهيات محرمات است که حق تعالى فرمود که ما آن را آرايش خلق ساخته ايم يعني در چشم مردم آراسته ايم
لنبلوهم تا بيازماييم ايشانرا يعني معاملهٔ آزمايندگان کنيم تا ظاهر گردد ايهم کدام از ايشان احسن نيکوتر است عملا از جهت عمل يعني کيست
که اين محرمات را ترک کند وانا لجاعلون و بدرستي که ما سازندگانيم ما عليها آن چيزي را که بر روي زمين است از کوه و درخت و بناها صعيدا
جرزا خاک زميني هامون بي گياه يعني به آخر اين عمارتها را خراب خواهيم ساخت پس دل بران منهيد و بزينت ناپايدار وي فريفته مشويد مثنوي
جهان از رنگ و بو سازد سپهرت :: ولي نزديک ارباب بصيرت :: نه رنگ دلکششرا اعتبار است :: نه بوي دلفريبش را مدار است آورده
اند که چون يهود قريش را تعليم سوال در آموختند که از حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام بپرسيد با يکديگر ميگفتند که قصه جوانان بس عجيب
است عجب از وي که جواب آن تواند داد حق سبحانه آيت فرستاد ام حسبت نه چنان است که مي گويند آيا مي پنداري تو ان اصحاب
الكهف والرقيم آنکه اصحاب کهف و رقيم که سيصد و نه سال در خواب ماندند كانوا بودند من آياتنا عجبا از آيات قدرت ما چيزي

شگفت يعني قصهٔ ايشان بنسبت آيات قدرت ما که در آفرينش ارض و سما ظاهر است چندان عجيب و غريب نيست مراد از کهف غاري است حيرم نام
واقع در کوه تاخلوس از حوالي شهر افسوس که دار الملک دقيانوس بود و رقيم نام قريهٔ ايشان است يا وادي که کوه تاخلوس در آنجا است و گفته اند لوحي
بوده از رصاص يا حجري که اسماي اصحاب کهف در آن رقم کرده بودند و از در غار آويخته و حديثي مرفوع هست که اصحاب رقيم سه تن بودند که در کوه
از خوف باران پناه بغاري برده بودند و سنگي بر در غار فرو آمده پوشيده گشته و هر يک توسل بعمل خيري کرده چون توفيه مزد اجير و مخالفت هواي نفس و
با والدين از حق سبحانه نجات خواستند و آن سنگ از پيش غاره دور شده خلاصي يافتند و در باب اصحاب الكهف اقوال مختلفه بسيار است در اين
ترجمه آنچه اشهر و اصح است مذکور ميگردد و آورده اند که دقيانوس در زمان تسخير ممالک روم بشهر افسوس رسيد و آنجا ذبحي براي بتان که معبودان او بودند ساخته
اهل شهر را تکليف پرستش ايشان کرد و هر که سخن او شنيد خلاصي يافت و هر که تمرد نمود بقتل رسيد شش جوان نو رسيده خداپرست از بزرگزادگان شهر گوشه
گرفته بدعا و نياز مشغول گشتند و از حق تعالى در خواست نمودند که ايشان را از فتنهٔ آن جبار ايمن سازد القصه مهم ايشان بعرض دقيانوس رسيده و به حضار
ايشان امر کرده تهديد بسيار نمود و ايشان بر طريق توحيد رسوخ ورزيده مطلقا فرمان او قبول نکردند دقيانوس فرمود تا حلي و حلل که در بر داشتند از ايشان
انتزاع کردند و گفت شما جوانيد و خرد سال شمارا دو سه روز مهلت دادم تا در کار خود تامل کنيد و ببينيد که مصلحت شما در قبول قول من است با در رد آن
پس از آن شهر متوجه موضع ديگر شد و جوانان رفتن او را غنيمت دانسته با يکديگر در باب مهم خود مشاورت نمودند و راي همه برفرار قرار گرفت هر يک از خانه
بر قدري مال بجهت زاد و نفقه برداشته روي بکوهي که نزديک شهر بود آوردند و در راه شباني بديشان رسيده و بدين ايشان در آمد و در مرافقت سگ
بود سگ شبان نيز بر عقب ايشان دويدن آغاز کرد چندانکه منع کردند ممتنع نشد و خداي او را بسخن آورد تا بزبان فصيح گفت از من مترسيد که من دوستان
خدا را دوست ميدارم شما در خواب رويد تا من شما را پاسباني کنم اما چون نزديک کوه شدند شبان گفت من درين کوه غاري ميدانم که بدو پناه توان گرفت پس ايشان
روي بغار نهادند و حق سبحانه از رفتن ايشان بغار برين وجه خبر ميدهد اذ اوى الفتية ياد کن چون بازگشت کردند جوانان و منضم شدند الى الكهف بغار حيرم
فقالوا پس گفتند ربنا آتنا اي پروردگار ما بده ما را من لدنك از نزديک خود رحمة بخشش يعني آمرزش يا روزي يا امن از عدو وهيئ لنا
و مهيا ساز براي ما من امرنا از کار ما که مفارقت کفار است رشدا راستي و نيکوئي و صواب فضربنا على آذانهم پس نهاديم ما بر گوشهاي
ايشان حجابي که سخن نشنوند يعني بخوابانيديم ايشانرا في الكهف در غار سنين عددا سالهاي ذات عدد يعني شمرده ثم بعثناهم پس برانگيختيم
يعني بيدار کرديم ايشانرا لنعلم تا ببينيم آنچه بعلم ازلي دانسته ايم يعني تا بدانند بندگان ما که درين قصه اي الحزبين کدام از دو گروه مراد اهل کتاب اند
يا مؤمن و کافر يا متقدمين و متاخرين و بر هر تقدير معلوم گردد که کدام از ايشان احصى شمار نگاه دارنده تر است لما لبثوا امدا مر اندازهٔ مدتي
که درنگ کردند ايشان در غار يعني دانسته شود که ضبط زمان لبث ايشان کدام گروه کرده اند و شماري که راست تر است نحن نقص ما قصد ميکنيم
يعني ميخوانيم عليك بر تو که محمدي نباهم خبر ايشانرا بالحق براستي انهم فتية بدرستي که ايشان جوانان بودند که از روي صدق
آمنوا بربهم ايمان آوردند بپروردگار خويش وزدناهم و بيفزوديم ايشانرا هدى راه نمودي يعني ثبات و يقين و ربطنا و بستيم
على قلوبهم بر دلهاي ايشان يعني استوار ساختيم دل ايشانرا و قوت داديم بر اظهار حق و جرات ارزاني داشتيم در روي سخن بر دقيانوس اذ قاموا
چون بايستادند در پيش وي و او ايشانرا بر پرستش بت دعوت کرد فقالوا پس گفتند ربنا پروردگار ما رب السموات والارض آفريدگار
آسمانها و زمينها است لن ندعوا هرگز نخواهيم پرستيد من دونه بجز وي الها معبودي لقد قلنا بخداي که گفته باشيم اذا آنگاه
که ديگري را پرستيم شططا سخن خطا و دروغ هؤلاء قومنا اين گروه که کسان ما اند در نسب يعني جمعي از اهل افسوس اتخذوا فرا گرفتند
بسبب تهديد دقيانوس و بيم قتل من دونه بجز خداي بحق الهة خدايان ديگر که بر باطلند لولا يأتون چرا نمي آرند کافران عليهم
بر پرستش بتان و استحقاق ايشان مر عبادت را بسلطان بين بحجتي روشن و برهاني ظاهر يعني دقيانوس بوعيد قتل مردمانرا بتکليف بت پرستي ميکند عجب
و برهان فمن اظلم و کيست ستمکارتر ممن افترى على الله كذبا از آنکه بر خدايتعالى دروغي که نسبت شرکا کند ::
بوي و قبل ازين گذشت که دقيانوس بعد از معارضهٔ ايشان را مهلت داد ايشان فرار کردند مليخا که مهتر ايشان بود در اثناي طريق با ايشان گفت

وَاِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ و چون یکسو شدید و از اهل شرک دوری جستید از ایشان وَمَا یَعْبُدُونَ و از آنچه می پرستند اِلَّا اللّٰهَ مگر خدای تعالی را ایشان
خدا را معبودی دانستند و بتان را در عبادت شریک می ساختند یا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان برکرانه شدید فَاْوُوا اِلَی الْكَهْفِ
پس بازگشت کنید بسوی غار و در و جای گیرید یَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ بگستراند برای شما پروردگار شما و بسیار سازد برای شما مِنْ رَحْمَتِهٖ از بخشایش
خود در دو سرای وَیُهَیِّئْ لَكُمْ و بسازد برای شما مِنْ اَمْرِكُمْ از کار شما مِرْفَقًا آن چیزی که بدان نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند که جوانان اتفاق
نموده بکوه برآمدند و شبان ایشان را در غار در آورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت همانجا بخسپیدند و دقیانوس بعد از دو سه
روزی با فسوس باز آمده از احوال جوانان پرسید و چون از فرار ایشان خبر یافت آبای ایشان را باحضار ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک مبلغی اموال ما را
بدین گروه متحمل شده اند و دقیانوس با جمعی بر عقب ایشان رفت و ایشان را در آن غاری که گروه یافت پنداشت که بیدارند فرمود که در غار بسنگ برآرید تا هم
در آنجا بمیرند پس در غار استوار ساختند و دو مومن از مقربان دقیانوس اسامی و احوال جوانان را بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کردند
بامید آنکه شاید روزی کسی بدینجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوه بنا خلوس بود لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب
بر دو جانب او میتافت و عفونت آنرا تحلیل کرده هوا را باعتدال باز می آورد و درون غار نمی تافت تا الوان و اجساد ایشان را متغیر و تباه
ایشان را تباه نگرداند چنانچه حق سبحانه میفرماید که وَتَرَی الشَّمْسَ و می بینی تو ای بیننده آفتاب را اِذَا طَلَعَتْ چون طلوع کند تَزٰوَرُ میل کند
عَنْ كَهْفِهِمْ از غار ایشان ذَاتَ الْیَمِیْنِ بسوی راست آینده چه در غار در مقابله قطب شمالی افتاده وَاِذَا غَرَبَتْ و چون غروب کند
تَقْرِضُهُمْ میبرد از ایشان و بگردد ذَاتَ الشِّمَالِ بسوی چپ گرنده وَهُمْ و ایشان فِیْ فَجْوَةٍ مِّنْهُ در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن بحیثیتی که
روح هوا بدیشان میرسد و از تعفن غار ایمنند ذٰلِكَ مِنْ اٰیٰتِ اللّٰهِ این خبر ایشان از دلایل قدرت خدای است مَنْ یَّهْدِ اللّٰهُ
هر کرا خدای تعالی راه نماید بتوفیق فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است بفلاح در دو سرا وَمَنْ یُّضْلِلْ و هر کرا فرو گذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ پس نیابی
تو مر او را وَلِیًّا مُّرْشِدًا هرگز دوستی راه راست نماینده وَتَحْسَبُهُمْ و پنداری تو ایشان را اَیْقَاظًا بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز
باشد وَهُمْ رُقُوْدٌ و حال آنکه ایشان خفتگانند و در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار کار جوانمردان طریقت است چون بظواهر ایشان در نگری
بینی که جلوه گرانند در میدان اعمال و چون بسرائر ایشان در یابی بینی که همه فارغ اند در بوستان لطف ذو الجلال بباطن مستند و بظاهر هوشیار و بمعنی نگار
و بصورت در کار بیت ظاهری با این و آن در ساخته ؛ باطنی از جمله وا پرداخته ؛ ابن عباس رض فرمود که اصحاب کهف را در هر
شش ماه از جانبی بجانبی میگردانند تا زمین آنچه بروست از اجساد ایشان نخورد و گویند در هر سالی در روز عاشورا میگردانند و پس هر تقدیر تقلب
ایشان ثابت است کما قال الله تعالی وَنُقَلِّبُهُمْ و میگردانیم ایشان را یعنی ملائکه بامر ما میگردانند ایشان را ذَاتَ الْیَمِیْنِ بدست راست
وَذَاتَ الشِّمَالِ و بجانب چپ وَكَلْبُهُمْ و سگ ایشان بَاسِطٌ گسترانیده است ذِرَاعَیْهِ دستهای خود را بِالْوَصِیْدِ بر آستانه
غار یا بر آستانه او و آن سگی زرد بوده یا سرخ یا خاکستر گون یا ابلق و در زاد المسیر آورده که سرخ بوده و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق
و نامش قطمیر است و قطفر یا قطمور یا حمران یا ریان یا صهبا و در تفسیر امام ثعلبی رح مذکور است که هر که در شبانروزی بر حضرت نوح علیه السلام
درود فرستد از گزدم بوی ضرر نرسد و هر که این کلمات را وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَیْهِ بِالْوَصِیْدِ نوشته با خود دارد از سگ متضرر نگردد
لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَیْهِمْ اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بدیشان لَوَلَّیْتَ هر آینه روی بگردانی مِنْهُمْ از ایشان فِرَارًا بجهت گریختن وَلَمُلِئْتَ
و هر آینه پر کرده شوی مِنْهُمْ رُعْبًا از ایشان از روی ترس یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازند مراد آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست
بجهت آنکه چشمهای ایشان گشاده است و مویها و ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان در مکان مظلم موحش صورت این مخاطبات که کرد
با حضرت پیغمبر است علیه الصلوة والسلام و مراد غیر او بند القصه چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده بازگشت و بدار الملک باز آمد
اندک زمانی با داجل بنای حیاتش از هم افکند و آن همه ملک و مال و جاه و جلال مثلاشی گشت بیت دمی چند بشمرد و ناچیز شد ؛ زمانه بخنده
که این نیز شد ؛ و بعد از آن چند مالک دیگر بدان مملکت تصرف کردند تا نوبت سلطنت بجابر تندروس رسید و گویند تندروس شاه مردی مؤمن و خدا

ترس بود و اکثر اهل زمان وا در حشر اجساد شبهه افتاده هر چند ملک ایشان را پند داد سود نکرد حق سبحانه خواست که دلیلی بر حشر اجساد بر ایشان ماند اصحاب
کهف را از خواب بیدار کرد چنانچه گفت وَكَذٰلِكَ و همچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم بَعَثْنٰهُمْ بر انگیختیم بکمال قدرت و بیدار کردیم که نه جسد ایشان
بطول زمان تغییری یافته بود و نه جامهای ایشان کهنه و فرسوده گشته ایشان را نوم دادیم بحکمت و یقظه ارزانی داشتیم بقدرت لِیَتَسَآءَلُوْا بَیْنَهُمْ
تا سوال کنند میان یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید قَالَ قَآئِلٌ گفت گوینده مِّنْهُمْ یعنی مکسلمینا که بزرگ ایشان
اکبر بود كَمْ لَبِثْتُمْ چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود آن بود که مدت لبث بدانند و نمازهای فوت شده را قضا کنند ایشان بامداد بغار در آمده بودند
چون در نگریستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند قَالُوْا لَبِثْنَا گفتند درنگ کردیم اینجا یَوْمًا روزی اگر دیروز در خواب شده باشیم اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ
یا پاره از روزی اگر درین روز خفته باشیم چون ناخنان خود را دیدند بالیده و مویهای سر دراز شده یافتند قَالُوْا گفتند بعضی از ایشان بعضی را رَبُّكُمْ
پروردگار شما اَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ داناتر است بآنچه درنگ کرده اید فَابْعَثُوْا پس بفرستید اَحَدَكُمْ یکی را از میان شما بِوَرِقِكُمْ هٰذِهٖ بدین درمی که دارید
اِلَی الْمَدِیْنَةِ بسوی شهر افسوس فَلْیَنْظُرْ پس باید که فرستاده در نگرد اَیُّهَآ تا کدام از اهل مدینه اَزْكٰی طَعَامًا پاکیزه تر از جهت طعام یعنی بنگرد
که طعام کدام کس حلال تر و پاکیزه تر است چه در زمان ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض ایشان آن بود که ذبیحه ایشان بدا
کنند که فَلْیَاْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِّنْهُ پس بیارد بشما خوردنی از آن طعام پاک وَلْیَتَلَطَّفْ و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت
وَلَا یُشْعِرَنَّ و خبردار نگرداند بِكُمْ اَحَدًا بشما یکی را از اهل این شهر اِنَّهُمْ بدرستی که اهالی این مدینه که اکثر متابع دقیانوس اند اِنْ یَّظْهَرُوْا
اگر مطلع شوند یا فا در گردند و ظفر یابند عَلَیْكُمْ بر شما یَرْجُمُوْكُمْ سنگسار سازند شما را اَوْ یُعِیْدُوْكُمْ یا باز گردانند شما را فِیْ مِلَّتِهِمْ
بکیش خویش وَلَنْ تُفْلِحُوْٓا اِذًا اَبَدًا و رستگاری نیابید آنوقت که بدان دین در آیید و روی نجات نه بینید همیشه یعنی پیوسته در عذاب باشید یملیخا که یکی
و عاقل ایشان بود و صیتها قبول فرموده روی بشهر نهاد و بدروازه رسید اوضاع آنرا متغیر دید چون بشهر در آمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم
بر نمطی دیگر یافت حیرت بر وی غلبه کرده آخر الامر بدکان خباز آمد و درمی از آنچه همراه داشت بوی داد تا در عوض نان بستاند نانوا زری دید منقش بنام
دقیانوس خیال بست که این مرد گنجی یافته آن زر را بنانوای دیگر بدیگری نمود و بیک لحظه این خبر در بازار منتشر شده بشحنه رسید و یملیخا را طلبیده تهدید
عظیم نمود و طلب باقی زر ها کرد یملیخا گفت من گنجی نیافته ام دیروز این زر از خانه پدر برداشته ام و امروز ببازار آورده ام نام پدرش پرسیدند او چون بگفت
کسی از اهل شهر ندانست و برا تکذیب نمودند و از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از مهم من آگاهی دارد مردم آغاز استهزا کردند که دقیانوس
قریب سیصد سال شد که مرده است تو ما را با افسوس میگیری یملیخا گفت شما با من سخت میگیرید دیروز ما جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بشهر
بطلب طعام فرستادند من بجز این چیزی ندانم القصه او را نزد ملک بردند و صورت حال تقریر کرد ملک با جمعی مقربان و اشراف بلد روی بغار آوردند یملیخا بغار
در آمد و یاران را از صورت حال خبر داد علی الفور ملک برسید و آن لوح که بر در غار بود برخواندند و اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم بغار در آمده ایشان
با رویهای تازه و جامهای نو متحیر شده بر ایشان سلام کرد جواب دادند و حق سبحانه تعالی از این حال اخبار فرمود وَكَذٰلِكَ و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم
اَعْثَرْنَا عَلَیْهِمْ مطلع گردانیدیم تندروس و قوم او را بر ایشان لِیَعْلَمُوْٓا تا بدانند اَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ آنکه وعده الله بابعث و حشر حَقٌّ راست و درست
است چه خواب و بیداری ایشان بموت و بعث مشابهتی تمام دارد وَّاَنَّ السَّاعَةَ و دیگر تا بدانند آنکه روز قیامت لَا رَیْبَ فِیْهَا هیچ شکی نیست
در وی پس حق تعالی اطلاع داد ایشان را اِذْ یَتَنَازَعُوْنَ چون نزاع میکردند اهل آن زمان بَیْنَهُمْ میان یکدیگر اَمْرَهُمْ امر دین خود را بعضی میگفتند حشر ارواح
ارواح مجرد خواهد بود و برخی قایل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر پس بدین ایشان ظاهر شد که روح و جسد با هم مبعوث خواهند شد چه خداوندی که توفی نفس
ایشان کرده سیصد و نه سال بدنهای ایشان را از تحلل و تغیر نگاه دارد و پس ارسال ارواح کند بآن قادر است بر توفیه نفوس همه مردمان و امساک اجزای
ابدان ایشان و دیگر باره فرستادن بارواح آن بیت پیش قدرت کارها دشوار نیست ؛ عجز را با قدرت حق کار نیست ؛ آورده اند
که جوانان ملک را دعا کردند و در مراجع خود بخفتند و ارواح ایشان مقبوض شد و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
را آرزوی آن شد که اصحاب کهف را به بیند جبرئیل علیه السلام آمد و گفت که یا رسول الله تو ایشان را در دنیا نخواهی دید اما از اخیار اصحاب خود چهار کس را

بفرستد تا ایشان را بدین تو دعوت کنند آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که چگونه فرستم وکرا امر کنم برفتن جبرئیل علیه السلام گفت ردای مبارک خود را
بگستران وامیر المؤمنین ابو بکر صدیق وفاروق وعلی مرتضی وابوذر را رضی الله عنهم بگو تا هر یک بگوشه بنشینند، باد رخا را که مسخر حضرت سلیمان علیه السلام
بود بطلب که خدای او را مطیع تو گردانیده وبفرمای تا ایشان را بر داشته بدان غار برد حضرت علیه الصلوة والسلام آنچنان کرد واصحاب رضی الله عنهم
بدر غار رسیده سنگی بر داشتند سگ ایشان روشنی دید بانگ زدن در گرفت وحمله آورد اما چون چشم وی ایشان را دید دم جنبانیدن آغاز کرد
وبسر اشارت کرد که در آیید ایشان در آمده گفتند السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته حق سبحانه ارواح با جساد ایشان باز آورد تا بر خاستند وجواب سلام باز
دادند صحابه گفتند نبی الله محمد بن عبد الله علیه السلام شما را سلام رسانیده ایشان جواب گفتند وعلی محمد رسول الله علیه الصلوة والسلام پس دعوت کردند
ایشان را بدین اسلام وایشان قبول نمودند وگفتند حضرت پیغمبر را علیه الصلوة والسلام سلام رسانید وباز در مراجع خود تکیه کردند وبار دیگر نزد خروج مهدی
بر ایشان سلام کند وجواب دهند پس بمیرند ودر قیامت مبعوث گردند القصه چون تندروس وقوم او این حالات که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند
فقالوا ابنوا علیهم پس گفتند بنا نهید بر ایشان بنیانا دیواری که از چشم مردم پوشیده باشند یا بدان بنا موضع ایشان را بشناسند ربهم پروردگار
ایشان اعلم بهم داناتر است بکار ایشان از جمعی که منازعت میکنند در باب ایشان قال الذین غلبوا گفتند آنانکه غالب شدند علی امرهم بر دین
ایشان یعنی آن جماعت که بحشر اجساد قائل بودند گفتند لنتخذن علیهم فرا میگیریم بر ایشان مسجدا مسجدی که مردمان دران نماز گذارند سیقولون
زود باشد که گویند یهود یا یعقوبیه انصاری که اصحاب کهف ثلثة سه تن بودند رابعهم کلبهم چهارم ایشان سگ ایشان ویقولون وگویند
نسطوریه از ترسایان خمسة پنج تن اند سادسهم کلبهم ششم ایشان سگ ایشان ومیگویند ایشان این سخن را رجما بالغیب انداختن
پوشیدگی یعنی گفتاری است که به پندار یا اختراع خود میگویند ویقولون وگویند مسلمانان باخبار رسول الله صلی الله علیه وسلم سبعة ایشان
هفت تنند وثامنهم کلبهم وهشتم ایشان سگ ایشان قل ربی بگو آفریدگار من اعلم بعدتهم داناتر است بشمار ایشان ما یعلمهم
نمیدانند عدد ایشان را الا قلیل مگر اندکی از آدمیان که پیغمبر علیه الصلوة والسلام واصحاب او رضی الله عنه ابن عباس رض عنه فرمود که انا من ذلک
القلیل واز علی رضی الله عنه منقول است که اصحاب کهف هفت تن بودند واسمای ایشان این است یملیخا مکسلمینا مسیلنا مرنوش وشاذنوش
وبرنوش واسم راعی مرطونس است واسم کلبهم قطمیر وروایات دیگر از اسامی ایشان هست انچه فی الجمله صحتی دارد اینست در تیسیر از عبد الله بن عمر رض
نقل میکند که چون آتش در موضعی افتد پس این اسامی بر کاغذی نوشته در انجا افکنند فی الحال میمیرد واهل تاویل را در باب اصحاب کهف سخن بسیار است بعضی
می گویند این قصه نموداری از احوال بدلاء سبعه است که هفت اقلیم عالم بوجود با جود ایشان قائم است وکهف خلوتگاه ایشان بود وکلب نفس حیوانی
ونزد جمعی اشارت هست بروح وعقل وقلب ونظری ومعیشتی وقوت قدسیه وسر خفی که تعلق بکهف بدن دارند ودقیانوس نفس اماره است وحواله
توضیح این سخنان بجواهر تفسیر میرود فلا تمار پس تو جدال مکن ای محمد فیهم در شان اصحاب کهف اگر اهل کتاب بتو جدال کنند الا مراء ظاهرا
مگر جدالی ظاهر یعنی تعمق منمای در مجادله وبر ایشان بخوان انچه در قرآن است وبر تجهیل ایشان اشتغال مفرما ولا تستفت وفتوی مجوی یعنی مپرس فیهم
در شان ایشان منهم از اهل کتاب احدا دیگری را آورده اند که چون سوالات ثلثه مذکوره را از حضرت رسول علیه الصلوة والسلام پرسیدند فرمود که فردا
بیائید تا شما را خبر کنم ونگفت انشاء الله تعالی پانزده روز یا کم یا بیش وحی فرود نیامد وقریش طعنه آغاز کردند وغبار ملال بر مرآت دل بی غل آن حضرت نشست
حق سبحانه این آیت فرستاد که ولا تقولن لشیء ومگوی مر چیزی وکاری را که قصد داری بر ان انی فاعل بدرستی که من کننده ام ذلک غدا این کار
فردا الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای یعنی بگوی که اگر خدای خواهد واذکر ربک ویاد کن مشیت پروردگار خود را اذا نسیت چون
فراموش کرده باشی وبگو انشاء الله یا یاد کن پروردگار خود را وقتی که خود را فراموش کرده باشی چه حقیقت ذکر فنای ذاکر است در مذکور حضرت شیخ الاسلام
قدس سره فرموده که ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر در سر مذکور شود وجان وی در سر نور خیر عیان گردد از زبان بلکه مثنوی نی بیان گنجد اجمالی
عیان : نی من ونی ما ونی نام ونشان : ذکر وذاکر محو گردد بالتمام : جمله کی مذکور ماند والسلام : وقل عسی وبگو شاید که ان یهدین
انکه دلالت کند مرا ربی آفریدگار من لاقرب بان چیزی که نزدیکتر است من هذا از شان اصحاب کهف که می پرسید رشدا از راه صواب چون

عسی از حق سبحانه لابد است او را نمود به بزرگتر چیزی که آن قصه اصحاب کهف از اخبار انبیاء وامم سابقه بوده وانبیا از نوازل وحوادث آیت ولبثوا
درنگ کردند آن جوانان همه فی کهفهم در غار خود ومتکه در خواب بودند ثلث مائة سنین سیصد سال وازدادوا تسعا
وزیاده کردند وبر آن افزودند نه سال دیگر در لباب آورده که سیصد شمسی بوده ونه سال بر او افزوده اند تا سال قمری شده چه تفاوت بین السنتین در هر
سال قریب یازده روز است وتحقیق سیصد سال شمسی سیصد ونه سال قمری بود دو ماه وهفده روز باشد ودر خبر است که ترسایان گفتند که ما سیصد سال را دانیم
ونه را نشناسیم حق تعالی فرمود که قل الله بگوی خدایتعالی اعلم بما لبثوا داناتر است بمقداری که درنگ کردند له مر او راست غیب السموات
والارض پوشیده های آسمان وزمین یعنی مخفیات ابالی آن ابصر به چه بیناست خدای بهر موجودی واسمع وچه شنواست بهر مسموعی
ما لهم نیست مر اهل آسمان وزمین را من دونه بجزوی من ولی هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود ولا یشرک وانباز نمیکند خدای فی حکمه
در فرمان وقضای خود احدا هیچ یکی را از موجودات علوی وسفلی واتل ما اوحی وبخوان انچه وحی کرده شده است الیک بسوی تو من کتاب
ربک از کتاب پروردگار تو که قرآن است لا مبدل هیچ تغییر کننده نیست دران لکلماته مر سخنان او را که در شان اصحاب کهف فرو فرستاده
ولن تجد ونیابی تو من دونه بجزوی ملتحدا پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از رؤسای کفره مر حضرت رسالت پناه را علیه الصلوة
والسلام گفتند این پشمینه پوشان بی قدر را چون صهیب وبلال وعمار وخباب رضی الله عنهم که بوی خرقهای ایشان ما را متاذی میدارد از مجلس خود دور سا(ز)
تا با تو مجالست کنیم این آیت نازل شد که واصبر نفسک وباز دار تن خود را وشکیبائی کن مع الذین آنانکه یدعون ربهم می پرستند پروردگار
خود را بالغداة والعشی بامداد وشبانگاه مراد طرفی النهار است یا صلوة فجر وعصر یا مجامع اوقات یعنی شب وروز بپرستش حق مشغول اند یریدون
وجهه میخواهند رضای او را یا او را میجویند وجویای غیر او نیستند نزد بعضی این آیت مدنی است وسبب نزول آن بود که جمعی از مؤلفه قلوب چون
عیینه بن حصین واقرع بن حابس وامثال ایشان گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اشراف عربیم با سلمان وابوذر وفقرای مسلمانان همنشینی
نتوانیم کرد اگر تو ایشان را دور سازی ما نزدیک تو آمده وبتعلیم احکام شرع قیام نمائیم آیت آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات صبح وشام برای رضای
خدا پرستش او میگذرانند ولا تعد عیناک عنهم چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان باز مدار وبغیر ایشان التفات مکن ترید میخواهی
تو زینة الحیوة الدنیا آرایش زندگانی دنیا بباید دانست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را هرگز بدنیا وزینت آن میل نبوده بلکه معنی آیت آنست
که مکن عمل کسی که مایل بزینت دنیا است چه مایل بدنیا از فقرا معرض وبر اغنیا مقبل باشد ولا تطع وفرمان مبر من اغفلنا آنرا که غافل
گردانیدیم قلبه دل او را عن ذکرنا از یاد کردن ما را آنکس امیه بن خلف بود واتباع او یا عیینه واشیاع او که آنحضرت علیه الصلوة والسلام
را بطرد فقرا میفرمودند که ما دل او را غافل کرده ایم واتبع واو پیروی کرده است هواه آرزوی نفس خود را وکان امره وهست کار او
فرطا تباه وضایع یا موجب حسرت وندامت وهلاکت وقل الحق وبگو مر ایشان را که انچه بشما آورده ام یعنی قرآن پیغام راست وسخن درست
است من ربکم از آفریدگار شما فمن شاء فلیؤمن پس هر که خواهد گرویدن بوی پس باید که بگرود ومن شاء وهر که خواهد ناگرویدن آن :
فلیکفر پس گو که نگرود امام زاهد آورده که مراد امر توعید وتهدید است نه امر اجازت واباحت وابن عباس رض فرمود که امر بمعنی خبر است
یعنی هر کرا خدا خواهد که ایمان آرد هر آئینه ایمان آرد وهر کرا خواهد که کافر شود بیشک کافر گردد وما تشاؤن الا ان یشاء الله انچه مشیت
ازلی بدان متعلق شده از سمت تغییر مبرا واز صفت تبدیل معرا است بیت هر کرا خواهی بران وهر کرا خواهی بخوان : حکم حکم تست وکس
را چاره جز تسلیم نیست انا اعتدنا بدرستی که ما آماده کرده ایم للظالمین برای ستمکاران یعنی ناگرویدگان نارا آتشی احاط بهم که گرد اگرد دارد
ایشان را سرادقها سراپردهای آن تشبیه کرده آتشی را که محیط بود بر کافران بسراپرده که شامل باشد بر اهالی آن ودر حدیث ابو سعید خدری رض هست
که سرادق نار چهار دیوار است غلظت هر یک از آن چهل سال راه که بگرد کافران در آمده وان یستغیثوا واگر فریاد خواهی کنند از تشنگی یغاثوا
بماء فریاد رسیده شوند بآبی که کالمهل مانند دردی زیت یا مس گداخته که چون پیش رو ایشان برند یشوی الوجوه بریان کند وبسوزاند
رویها را از فرط حرارت بئس الشراب بد شرابی است مهل وساءت وبد است آتش مرتفقا جای بودن ان الذین امنوا بدرستیکه

آنانکه گرویدند بخدای وکتاب ورسول او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وبکردند کارهای شایسته اِنَّا لَا نُضِيعُ بتحقیق که ما ضایع نکردانیم اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ
مزد آنکس را که نکوتر است عَمَلًا از روی کردار اُولٰٓئِكَ آن گروه مؤمنان وپسندیده کاران لَهُمْ مر ایشان راست جَنّٰتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت
یعنی بهشتها که دران مقیم باشند تَجْرِيْ میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهٰرُ از زیر منازل ایشان باباهر ایشان جویها يُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِيْهَا
مِنْ اَسَاوِرَ دران بوستانها از دستوانهای ساخته شده مِنْ ذَهَبٍ از زر ورد از المسیر از ابن جبیر رضی الله عنه نقل میکند که هر یک از بهشتیان را
سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و یاقوت وَيَلْبَسُوْنَ وبپوشند ثِيَابًا خُضْرًا جامهای سبز رنگ مِنْ سُنْدُسٍ از دیباهای نازک
وَاِسْتَبْرَقٍ و دیباهای سطبر فراخور آرزوها هر یک مُتَّكِـِٕيْنَ فِيْهَا تکیه زدگان باشند در بهشت عَلَى الْاَرَآئِكِ بر تختها چنانچه عادت متنعمان است
نِعْمَ الثَّوَابُ نیک پاداشی است بهشت و نعیم آن وَحَسُنَتْ و نیکو ست آن تختها مُرْتَفَقًا تکیه گاه و باینکو است بهشت منزل و آرامگاه وَاضْرِبْ
لَهُمْ مَّثَلًا و پیدا کن برای مؤمنان و کافران مثلی و آن مثل که است رَّجُلَيْنِ دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا یلیخا و او مؤمن بود و دیگری
قطروس یا قطرس و او کافر بود هشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسید هر یک چهار هزار دینار تصرف کردند و کافر دران ضیاع و عقار و متاع خانه
خرید و مؤمن همه را در وجوه خیر صرف کرد حق سبحانه تعالی از مآل و حال ایشان خبر میدهد که جَعَلْنَا لِاَحَدِهِمَا دادیم هر یکی از ایشان یعنی قطروس را
جَنَّتَيْنِ دو بوستان مِنْ اَعْنَابٍ از تاکهای انگور وَّحَفَفْنٰهُمَا بِنَخْلٍ و محفوف گردانیده ایم ما آنرا بخرما بنان یعنی درختان خرما گرد اگرد آن درآوردیم
وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا و پیدا کردیم میان آن دو باغ زَرْعًا کشت زار تا آن موضع جامع اقوات و فواکه باشد كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آن دو باغ اٰتَتْ
اُكُلَهَا بدادی میوه ها و محصول خود را تمامی وَلَمْ تَظْلِمْ و ستم نکردی یعنی کم نساختی مِّنْهُ شَيْـًٔا از میوه معهود چیزی را یعنی در اغلب آن است که میوه
در سالی تمام آید و سالی ناقص همیشه میوهٔ آن باغها تمام آمدی وَّفَجَّرْنَا و روان کردیم خِلٰلَهُمَا نَهَرًا میان آن دو بوستان جوی آب تا شرب ترا
آن دایم باشد وَّكَانَ لَهٗ و بود مر کافر را ثَمَرٌ همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوه های دیگر داشت و خصاص آنها بذکر جهت غالبیت بوده آورده اند
که یهودا محتاج شد و رجوع به برادر نمود و از وی در معیشت توقع مساعدتی کرد قطروس گفت زر من و تو برابر بوده من اینهمه باغ و متاع پیدا کردم و غلامان
و خادمان دارم تو چرا تنگدست و پریشان حالی یهودا گفت ای برادر تو بدان مالها باغ دنیا خریدی و من بوستان بهشت خریدم تو سرای در دنیا ساختی من
جنت خانه گرفتم تو کد خدا شدی و من مهر حور العین دادم تو غلام و کنیزک جمع کردی و من طلب ولدان و غلمان نمودم قطروس او را ملامت کردن آغاز نهاد
و گفت زر نقد بوعده نسیه از دست دادی و خود را خوار و محتاج گردانیدی فَقَالَ پس گفت قطروس لِصَاحِبِهٖ مر یار خود یعنی برادر خود را وَهُوَ يُحَاوِرُهٗ
و او مجادله میکرد با او و سخن باز میگردانید یعنی این میگفت و آن جواب میداد که گفت اَنَا اَكْثَرُ من بیشترم مِنْكَ مَالًا از تو از جهت مال دنیا وَّاَعَزُّ
نَفَرًا و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست یهودا گرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهٗ و بباغ خود درآمد وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهٖ و حال آنکه او ستم
کننده بود بر نفس خود بعجب و مفاخرت آنکه آرزوی محبت دنیا قَالَ مَآ اَظُنُّ گفت گمان نمی برم اَنْ تَبِيْدَ آنکه فانی شود و بسر آید و نابود گردد
هٰذِهٖٓ اَبَدًا این بوستان من هرگز یا مظنه من نیست که این دنیا سپری گردد وَّمَآ اَظُنُّ السَّاعَةَ قَآئِمَةً و گمان نمی برم قیامت را آینده
وَّلَئِنْ رُّدِدْتُّ و اگر باز گردانیده شوم بزعم تو اِلٰى رَبِّيْ بسوی پروردگار من چنانکه تو میگوئی و مرا بر انگیزند لَاَجِدَنَّ بخدای که بیابم خَيْرًا مِّنْهَا
بهترین بوستانها مُنْقَلَبًا جای بازگشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا بهشت بمن دهند چنانچه امروز این باغ بمن داده اند قَالَ لَهٗ گفت
مر قطروس را صَاحِبُهٗ یار او یهودا وَهُوَ يُحَاوِرُهٗٓ و حال آنکه او جدال میکرد با او اَكَفَرْتَ آیا کافر شدی بانکار بعث و تردد دران بِالَّذِيْ
خَلَقَكَ بآنکس که بیافرید ترا مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ پس از نطفه که ماده نزدیک است یعنی پدر ترا که اصل ماده تو است با خود ماده
اصل ترا ثُمَّ سَوّٰىكَ رَجُلًا پس ترا راست کرد مردی رسیده و درست اندام لٰكِنَّا۠ لیکن من میگویم هُوَ اللّٰهُ اوست خداوند حق رَبِّيْ پروردگار
و آفرید کار من از خاک و نطفه وَلَآ اُشْرِكُ و انباز نمیگردانم بِرَبِّيْٓ اَحَدًا بخداوند خود هیچکس را وَلَوْلَآ اِذْ دَخَلْتَ و چرا چون درآمدی
جَنَّتَكَ ببوستان خود قُلْتَ مَا شَآءَ اللّٰهُ نگفتی که آنچه خدا خواهد یعنی آنکه گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی گفتی اگر خدای خواهد بماند و اگر خواهد فانی
گرداند و چرا نگفتی لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ نیست قوت هیچکس را مگر به خدایتعالی یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت باغ و تدبیر امر آن میسر شده

پروردگار بی لطف حضرت باری است اِنْ تَرَنِ اَنَا اگر میبینی مرا اَقَلَّ مِنْكَ کمتر از تو مَالًا وَّوَلَدًا از جهت مال و فرزند فَعَسٰى رَبِّيْٓ اَنْ يُّؤْتِيَنِ
پس شاید آنکه بدهد مرا پروردگار من بوستانی خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من وَيُرْسِلَ و فرو فرستد عَلَيْهَا
بر بوستان تو بسبب کفر تو حُسْبَانًا صاعقها یعنی عذاب سخت مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان فَتُصْبِحَ پس گردد بوستان تو صَعِيْدًا زمین هامون
زَلَقًا بی گیاه که پای بر و بلغزد اَوْ يُصْبِحَ یا گردد مَآؤُهَا آب آن بوستان غَوْرًا فرو رفته در زمین فَلَنْ تَسْتَطِيْعَ پس نتوانی تو لَهٗ مر آن
آب بزمین فرو رفته را طَلَبًا جستن یعنی طلب آن مقدور تو نبود پس یا فتن و باز بجوی آوردن خود چگونه تواند بود آورده اند که حق سبحانه سخن آن مؤمن را
راست گردانید و عذاب اهلاک و استیصال بدان باغ فرستاد وَاُحِيْطَ و فرا گرفته شد عذاب الٰهی بِثَمَرِهٖ بمیوهٔ آن باغ کافر و تباه شد جمیع اشجار و اثمار
و خراب گشت هر بنا که دران باغ ساخته بود فَاَصْبَحَ پس بامداد کرد قطروس و آن حال را مشاهده نمود يُقَلِّبُ میگردانید كَفَّيْهِ هر دو کف خود را
یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد و پشیمانی میخورد عَلٰى مَآ اَنْفَقَ بران چیزی که خرج کرده بود فِيْهَا در عمارت آن وَهِيَ و حال آنکه بناهای
آن باغ خَاوِيَةٌ افتاده بود عَلٰى عُرُوْشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقوف ساقط شد و جداران بر روی افتاد و یا جفت که بسته بودند بعناد
آنکه تاکها بر روی فرود آمد و بر هر تقدیر چون قطروس مشاهده آن عذاب کرد دست بر دست میزد وَيَقُوْلُ و میگفت يٰلَيْتَنِيْ ای کاشکی من
لَمْ اُشْرِكْ انبازی کرفتم و شریک نمی ساختم بِرَبِّيْٓ اَحَدًا به پروردگار خود دیگری را تا بوستان من بسبب شرک من خراب نمی شد وَلَمْ تَكُنْ لَّهٗ
و نبود مر او را فِئَةٌ يَّنْصُرُوْنَهٗ گروهی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدایی که او بر آن قادر بود او را نصرت نکرد
وَمَا كَانَ و نبود قطروس مُنْتَصِرًا یاری دهنده مر خود را و انتقام کشنده از خدای هُنَالِكَ آنجا یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت
یا موطن جزا الْوَلَايَةُ نصرت دادن و یاری کردن لِلّٰهِ مر خدای راست وبس الْحَقِّ خدای راست گوی و درست کار هُوَ خَيْرٌ و بهتر است ثَوَابًا
از جهت پاداش مر آنانرا که بدو امید وار تر بود وَّخَيْرٌ عُقْبًا و بهتر است از جهت عاقبت مر بنده ترسکار را یعنی عاقبت طاعت او بهتر است از عاقبت
طاعت غیر او و صاحب تاویلات تمثیل میکند رجلین را بنفس کافر و قلب مؤمن و جنتین را بهوا و دنیا که مشتمل اند بر اعناب شهوات و نخیل مستلذات
و زرع تمتعات بهیمه و در بواقی احوال مناسب این مثل سخنان دارد و موضع بیان آن جواهر التفسیر است وَاضْرِبْ لَهُمْ و پیدا کن برای جهانیان
مَّثَلَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مثل زندگانی ایشان درین جهان كَمَآءٍ اَنْزَلْنٰهُ مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم آنرا مِنَ السَّمَآءِ از سحاب بام
جانب سما فَاخْتَلَطَ پس بیامیخت بِهٖ بان آب نَبَاتُ الْاَرْضِ آن گیاه رسته از زمین و قوت گرفت و نشو و نمای خود بکمال رسانید و زمین
بر تازه و خرم شد فَاَصْبَحَ پس بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه و زیبا هَشِيْمًا خشک گشته و درهم شکسته بمثابتی که از خشکی و شکستگی
تَذْرُوْهُ الرِّيٰحُ پراکنده میکردانند او را بادها و از زمین بر میکنند و بهر طرف می برند وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدایتعالی عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز
از انشا و افنا مُّقْتَدِرًا توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و ببالد و بکمال خود رسد و وقت آن درآید که نفع
گیرند ناگاه آب از و منقطع گردد و خشک و بیفایده بماند همچنین آدمی بزندگی و تازگی که دارد خوش بر آید همین که نامهٔ عمر او از عنفوان بپایان رسد تقاضی
اجل در آمد نهال نهاد او را بصرصر فنا خشک سازد و خرمنهای آرزو آنرا بباد نیستی بر دهد بیت بهار عمر بسی دلفریب و رنگین است ولی چه سود
که دارد خزان مرگ از پی آورده اند که رؤسای عرب بمال و فرزند فخر و مباهات میکردند و پیغمبر علیه الصلوة والسلام را بانکه درویش است بسر نیزاد
طعنه میزدند حق سبحانه فرمود که اَلْمَالُ وَالْبَنُوْنَ مال و پسران زِيْنَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد قبر و توشه راه معاد
به باندک زمانی عرصه تلف و یدف زوال خواهند شد وَالْبٰقِيٰتُ الصّٰلِحٰتُ و کارهای شایسته پایدار که ثمره آن ابد الآباد باقی ماند خَيْرٌ
عِنْدَ رَبِّكَ بهتر است نزدیک پروردگار تو ثَوَابًا از جهت پاداش وَّخَيْرٌ اَمَلًا و بهتر است از جهت امید یعنی صاحب آن اعمال هر چه
امید میدارد از حق سبحانه و تعالی در آخرت می یابد بعضی از علما بر آنند که باقیات صالحات نمازهای پنجگانه است و گویند کلمات خمسه است اعنی
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات سه کانه لا اله الا الله و استغفر الله و صلی الله علی
محمد و آله و اصحابه وسلم یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد یا نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود و یا نیات صالحات که بحکم من تسرمن النار

سبب خلاصی والدین باشند امام قشیری رح فرموده که باقیات صالحات آن عمل است که مشوب بطمع و غرض نباشد بلکه خالصا لوجه الله بود تا نتیجه آن
ابد السمت بقا موسوم تواند بود و رویم قدس سره فرموده که خلوص عمل آن است که رؤیت عمل از تو مرتفع شود یعنی عمل را از خود نبینی وندانی وَيَوْمَ نُسَيِّرُ
الْجِبَالَ و یاد کن روزی را که برانیم کوهها را یعنی از بیخ بر کنیم و در هوا پراکنده سازیم وَتَرَى الْأَرْضَ و ببینی زمین را بَارِزَةً ظاهر شده از زیر کوهها و درختها
همه بر روی زمین آمده وَحَشَرْنَاهُمْ و حشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف فَلَمْ نُغَادِرْ پس نگذاریم مِنْهُمْ أَحَدًا از ایشان یکی را حشر ناکرده
وَعُرِضُوا و عرض کرده شوند عَلَىٰ رَبِّكَ بر حساب آفریدگار تو صَفًّا ایستاده و صف کشیده و حق سبحانه گوید لَقَدْ جِئْتُمُونَا هر آینه آمدید شما بما برهنه
و تنها بی خدم و حشم و مال و منال كَمَا خَلَقْنَاكُمْ همچنانکه آفریده بودیم شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که هیچ چیز نداشتید بَلْ زَعَمْتُمْ بلکه شما گمان بردید
و پنداشتید أَلَّن نَّجْعَلَ آنکه نسازیم لَكُم برای شما مَّوْعِدًا وقتی که برای انجاز وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه این خطاب خاص برای منکران
بعث است وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نهاده شود نوشتهای اعمال در دستهای اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان در میزان فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ پس ببینی گناهکاران
مُشْفِقِينَ ترسان و اعراض کنندگان مِمَّا فِيهِ از آن چیزی که در کتاب ایشان باشد از گناه و فراموش کرده باشند یعنی چون بران مطلع گردند خوف
بر ایشان مستولی گردد وَيَقُولُونَ و گویند يَا وَيْلَتَنَا ای وای بر ما مَالِ هَٰذَا الْكِتَابِ چه بوده است این نامه را که مطلقا لَا يُغَادِرُ فرو نگذاشته
صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً گناهان خورد و بزرگ را إِلَّا أَحْصَاهَا مگر شمرده است همه آنرا و ضبط کرده و نگاه داشته وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا و بیابند آنچه
کرده اند حَاضِرًا در پیش آمده وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ و ستم نکند پروردگار تو أَحَدًا بر کسی بنقصان حسنه یا زیادتی سیئه وَإِذْ قُلْنَا و یاد کن آنرا که
گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر فرشتگان را که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده کردند إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس كَانَ بود مِنَ الْجِنِّ از جن
یعنی قوم بنی الجان یا جن گروهی اند از ملائکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشان بوده غیر ایشان از ملایکه مخلوق اند از نور و قول اول اصح است چه درین
آیت او را ذریت اثبات میکند و ملایکه را ذریت نیست و دلیلی دیگر آن است که میگوید فَفَسَقَ پس بیرون رفت عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ از فرمان پروردگار خود
فا برای سببیه است یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جنی بوده أَفَتَتَّخِذُونَهُ آیا فرا میگیرید شیطان را وَذُرِّيَّتَهُ و فرزندان او را أَوْلِيَاءَ دوستان
مِن دُونِي بجز من یعنی ایشان را دوست میگیرید و فرمان برداری میکنید و در من عاصی میشوید وَهُمْ و حال آنکه ابلیس و ذریت او لَكُمْ مر شما را دشمنان اند
بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بد است مر ستمکاران را ابلیس و ذریت او بَدَلًا بدلی از خداوند گویند ذریت بمعنی اتباع است و تسمیه ایشان بذریت از قبیل مجاز بود و اکثر
برآنند که او را ذریت هست در تبیان آورده که چون حق سبحانه ابلیس را براند از پهلوی چپ او زوجه او را که عوه نام دارد بیافرید و او را بشمار بیضهای بیان
فرزندان و از اولاد او یکی مره است که کنیت بدو یافته بود و دیگر لاقیس و ولهان است و در عین المعانی آورده لاقیس موسوس طهارت است و ولهان
موسوس صلوة و بعضی بر عکس گفته اند و باتفاق زلنبور از اولاد او صاحب اسواق است که بدروغ و کم فروشی و خیانت وسوسه میکند و اعور صاحب
ابواب زنا است و مسوط صاحب اراجیف است و داسم با خورنده طعام که بسم الله نگفته باشد شرکت میکند در خوردن و مدحش موکل علما است
و ایشان را بر اهوای مختلفه میدارد و بعضی گفته اند که ثبر بده از اولاد او است و او صاحب مصائب است که بجزع و فزع و روی و موی کندن و گریبان پاره
کردن و واثبور گفتن میفرماید مَا أَشْهَدتُّهُمْ حاضر نگردانیدم شیطان و اولاد او را خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بوقت آفرینش آسمان
و زمین تا با ایشان مشورت یا مددکاری طلبم وَلَا خَلْقَ أَنفُسِهِمْ نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان باعتقاد جمعی کفار آن بود که جن بر علوم
غیبی مطلع اند حق سبحانه نفی میکند آنرا و میگوید ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آنرا دانند و آفرینش نفسهای خویش نیز ندیدند پس چگونه
ایشان را در عبادت من انباز میگیرید وَمَا كُنتُ و نیستم من مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ فرا گیرنده گمراه کنندگان را که ابلیس و ذریه او اند عَضُدًا یاران و مددکاران
یعنی من در خالقیت بی نیازم از یار و مددکار وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن آن روز را که گوید خدای یا فرشته بامر او مشرکان را که برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب
از خود نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بخوانید بآواز بلند شریکان مرا آنرا که گمان بردید که ایشان انباز من اند اضافت شرکا بخود بزعم ایشان است
بجهت تبکیت و تعزیر ایشان شاید فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند کافران انباز را و استغاثه کنند فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اجابت نکنند لَهُمْ مر ایشان را و بفریاد ایشان نرسند
وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم و گردانیدیم میان کفار و الهه ایشان مَّوْبِقًا جای هلاکی یعنی وادی از وادیهای جهنم پیدا کنیم میان ایشان که مهلکه عظیم باشد

وبهم ایشانرا دران معذب سازیم و از عبدالله بن عمر رض منقولست که موبق وادی باشد عمیق در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا الله و ما سوای
ایشان وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ و ببینند مشرکان النَّارَ آتش دوزخ را معاینه از چهل ساله راه فَظَنُّوا أَنَّهُم پس یقین دانند که ایشان مُّوَاقِعُوهَا
در افتادنی اند دران وَلَمْ يَجِدُوا و نیابند عَنْهَا از آن آتش مَصْرِفًا مکانی که بازگردند بدان یا گریزگاه نیابند جهت آنکه از همه جوانب آتش
احاطه کرده باشد بدیشان وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که ما بیان کردیم و مفصل گردانیدیم فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ درین قرآن لِلنَّاسِ برای مردمان
مِن كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بدان محتاجند از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود حکیم ثنائی
فرماید نظم حق تعالی بمحض فضل عظیم : در کتاب کریم و حکم قدیم : آنچه مر جمله را بکار آید : گفته است آنچنان که می باید : وَكَانَ الْإِنسَانُ
و هست آدمی أَكْثَرَ شَيْءٍ بیشتر از هر چیز که خدا آفریده است جَدَلًا جدل کننده از روی خصومت باطله یعنی آدمی از همه مخلوقات جدال کننده
تر است و خصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس رض فرموده که مراد نضر بن حارث است که در قرآن جدال می نمود یا ابی بن خلف در امر بعث و حشر خصومت
میکرد وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت أَن يُؤْمِنُوا از آنکه گروند و تصدیق کنند إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ چون آمد بدیشان
سبب راه نمونی که محمد است علیه السلام یا قرآن وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ و منع ننمود ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند
از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمْ مگر طلب آنکه بیاید بدیشان سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ سنت خدای در هلاک
کردن پیشینیان أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا بیاید بدیشان عذاب قُبُلًا روی بروی یعنی مستاصل گردند در روز بدر وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ
و نفرستادیم ما فرستادگان را إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بنوال ابدی وَمُنذِرِينَ و بیم کنندگان مشرکان را بنکال سرمدی :
وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و مجادله میکنند آنانکه کافر شدند بِالْبَاطِلِ به بیهوده که اقتراح آیات است بعد از ظهور معجزات و چرا چنین میکنند آن
جماعت لِيُدْحِضُوا تا زایل گردانند از مقر خود و باطل سازند الْحَقَّ بآن جدال حق را که قرآن است یا دین قویم محمدی ع وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند
آیتهای کتاب یا دلائل قدرت مرا وَمَا أُنذِرُوا و آن چیز را که بیم کرده شده اند بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید آخرت را گرفتند
هُزُوًا افسوس کرده شده بآن وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّن ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او که قرآن است
فَأَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بتابد از ان و قبول نکند وَنَسِيَ و فراموش کند مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ عاقبت آن عملها که آن پیش فرستاده است
بر دو دست او یعنی فراموش کرده اند از کفر و معاصی خود و تفکر نمیکنند در عواقب آن إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما نهاده ایم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای
ایشان أَكِنَّةً پوششها أَن يَفْقَهُوهُ تا در نیابند آنرا وَفِي آذَانِهِمْ و در گوشهای ایشان نهادیم وَقْرًا گرانی تا نشنوند آنرا چنانچه حق
استماع است وَإِن تَدْعُهُمْ و اگر خوانی تو ایشان را إِلَى الْهُدَىٰ بآنچه سبب هدایت است یعنی ایمان و قرآن فَلَن يَهْتَدُوا پس راه نیابند
إِذًا آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت تو براه نیایند أَبَدًا هرگز مراد جمعی اند از کفار مکه که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود وَرَبُّكَ الْغَفُورُ و پروردگار
تو آمرزنده است و عیب پوش ذُو الرَّحْمَةِ خداوند بخشایش لَوْ يُؤَاخِذُهُم اگر بگیرد خدای ایشان را یعنی کافران را بِمَا كَسَبُوا بآنچه میکنند از گناهان
که شرک است و تکذیب پیغامبر و قرآن لَعَجَّلَ هر آینه شتابانیدی لَهُمُ الْعَذَابَ برای ایشان عذاب را در دنیا بَل لَّهُم مر عذاب مشرکان راست
مَّوْعِدٌ وعده یا زمان وعده که روز بدر است یا قیامت که چون آن وعده در آید لَّن يَجِدُوا نیابند مِن دُونِهِ بجز خدای مَوْئِلًا پناهی
و از پناهگاهی وَتِلْكَ الْقُرَىٰ و آن دیهها که قصه ایشان بر تو خوانده ایم یعنی حجر و احقاف و مؤتفکات أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم اهالی آنرا لَمَّا ظَلَمُوا
آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب پیغمبر و مجادله و معاصی وَجَعَلْنَا و مقرر گردانیدیم لِمَهْلِكِهِم برای هلاکی ایشان مَّوْعِدًا وقتی معلوم
که چون برسد از ان پیش و پس نشوند پس چرا قریش عبرت نمیگیرند و از شرک و نافرمانی دست باز نمیدارند السعید من وعظ بغیره رشید الدین وطواط شکر الله
سعیه در ترجمه این کلام سعادت اعلام فرموده قطعه نیک بخت آنکسی بود که دلش : آنچه نیکوتر است بپذیرد : دیگران را چو پند داده شود :
او از آن پند بهره برگیرد : آورده اند که موسی علیه السلام بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده خطبه بخواند که فغان از مستمعان برآمد و همه
در ادای آن کلمات و تامل در معانی و حقایق و دقایقش متحیر شدند یکی از عظمای قوم گفت یا کلیم الله هیچکس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی ع

فرمود که نمیدانم در همه عالم از خود داناتری و گویند در ضمیر مبارکش این صورت گذشت بی آنکه بدان تلفظ فرماید حق سبحانه بدان وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین
بنده ایست که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص برو یکی از خواص خود تا منزل رهی و با خود ماهی بریان همراه بر که او ترا بدان راه خواهد نمود حضرت موسی ع
تهیه فرمود و روی براه آورد وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد کن ای محمد چون گفت موسی علیه السلام لِفَتَاهُ مر شاگرد و خادم خود یعنی یوشع بن نون بن افرایم
بن یوسف را که بطلب خضر ع لَا أَبْرَحُ همیشه خواهم رفت حَتَّىٰ أَبْلُغَ تا برسم مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ بمجمع البحرین که مکان اوست و آن ملتقی بحر فارس و روم
بوده و گویند کان الخضر فی ایام الافریدون وکان علی مقدمة ذی القرنین الاکبر وبقی الی ایام موسی و گویند آن موضع از افریقیه است و در زاد المسیر
مغرب آورده و در بند نوشیروان نیز گفته اند القصه موسی ع فرمود که مدام میروم تا برسم بمنزل او أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال
باشد یعنی بهیچ وجه روی از سفر برنتابم تا او را بیابم بیت دست از طلب ندارم تا کام من برآید ؛ یا تن رسد بجانان یا جان ز تن برآید ؛ ای
یوشع تو با من موافقت مینمائی در طلب این بنده صالح یوشع علیه السلام فرمود که آری من با تو موافقم و رفاقت ترا غنیمت میشمارم مصرع خوشست
آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد پس یوشع علیه السلام تهی چند نان و ماهی بریان برداشته باتفاق موسی کلیم الله علیه السلام روان شد
فَلَمَّا بَلَغَا پس آنهنگام که رسیدند مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا بمجمعی که میان دو دریا است انجا که بر صخره که برکنار چشمه بود بنشستند و موسی علیه السلام بخواب رفت
یوشع ع دران چشمه وضو ساخت و قطره از دست وی بران ماهی بریان چکید فی الحال زنده شد روی بدریا نهاد و یوشع ع متحیر گشت و موسی علیه السلام
از خواب در آمده تفقد حال یوشع ع و ماهی ننمود و روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نَسِيَا حُوتَهُمَا پس فراموش کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ
پس فرا گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا سَرَبًا مثل سردابه که دران توان رفت هر جا که ماهی میرفت آب بربالای او چون طاقی مرتفع می ایستاد و زمین خشک
میگشت فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتی که در گذشتند از مجمع البحرین قَالَ گفت موسی ع لِفَتَاهُ مر جوانمرد خود را یعنی یوشع ع را که وقت چاشت شد آتِنَا غَدَاءَنَا
بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شده ایم و دمی چند برآسائیم لَقَدْ لَقِينَا بهر آینه دیدیم مِنْ سَفَرِنَا هَٰذَا ازین سفر که کردیم نَصَبًا رنج و سختی چون
یوشع علیه السلام سفره پیش آورد قصه ماهی بیادش آمد قَالَ أَرَأَيْتَ گفت یوشع ع خبرداری إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ چون جای گرفته بودیم بآن صخره بر
کنار چشمه فَإِنِّي پس بدرستی که من نَسِيتُ الْحُوتَ فراموش کردم ماهی را یعنی قصه او را که باتو گویم وَمَا أَنْسَانِيهُ و فراموش نکرد بر من ذکر او را إِلَّا
الشَّيْطَانُ مگر شیطان که مرا مشغول ساخت أَنْ أَذْكُرَهُ از آنکه یاد دهم ترا وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ و گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا عَجَبًا راه عجب
که هرجا میرفت راهی فراخ پیدا میشد و زمین دریا نیز خشک میگشت قَالَ گفت موسی ع ذَٰلِكَ این قصه ماهی مَا كُنَّا نَبْغِ آنچه بودیم که میطلبیدیم چه حق سبحانه
بمن وحی فرستاد که آن ماهی ما را راه خواهد نمود بدان کسی که میطلبیم فَارْتَدَّا پس بازگشتند عَلَىٰ آثَارِهِمَا بر نشانهای قدمهای خود قَصَصًا از پی رفتنی تا رسیدند
بدان موضع که ماهی بدریا در آمده بود راهی دیدند گشاده و خشک بدان در آمدند فَوَجَدَا پس یافتند عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا بنده را از بندگان ما که بکهف
عنایت آتَيْنَاهُ دادیم او را رَحْمَةً بخششی مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما که آن وحی است و نبوت بقولی که او را پیغمبر دانند یا طول عمر بمذهب آنها که
به نبوت او قایل نیستند وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم او را مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا از نزدیک علمی که خاص است بما و کسی آنرا نداند الا بتعلیم ما در حقایق سلمی از ذوالنون
مصری قدس سره نقل میفرماید که علم لدنی آن است که حکم کند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند که علمی است که حاصل شود بیواسطه کسب و تلقین حرف
صاحب کشف الاسرار فرموده که دانندهٔ این علم محقق است از یافته سخن گوید در فتوحات از سلطان العارفین قدس سره نقل میکند که با جمعی دانشمندان
میگفتند اخذتم علمکم میتا عن میت واخذنا علمنا عن الحی الذی لا یموت مثنوی گلشنی کز نقل روید یکدمست ؛ گلشنی کز عقل روید خرم است
گلشنی کز گل دمد گردد تباه ؛ گلشنی کز دل دمد وافرحتاه ؛ علم چون بر دل زند یاری شود ؛ علم چون بر گل زند باری شود ؛ آورده اند که چون بجای خضر
علیه السلام رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامهٔ خود را بسر کشیده موسی علیه السلام سلام کرد خضر علیه السلام جامه از روی دور کرده جواب داد و گفت
تو کیستی گفت من موسی ام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که بتو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم او در جواب گفت کسی که گوید که پیغمبر صاحب شریعتم
او چگونه از کسی چیزی آموزد و گفته اند که رسول صلی الله علیه وسلم می باید که اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بدیشان آورده است از اصول و فروع دین و هرچه
ازین قبیل باشد تعلیم آن منافی امر نبوت نیست و نکته انتم اعلم بامور دنیاکم موید این قول است قَالَ لَهُ مُوسَىٰ گفت موسی مر خضر علیه السلام را هَلْ

أَتَّبِعُكَ آیا پیروی کنم مر ترا عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ بشرط آنکه بیاموزانی مرا مِمَّا عُلِّمْتَ از آنچه بتو آموخته اند رُشْدًا علمی که مبتنی بر رشد باشد یعنی صواب
خیر قَالَ إِنَّكَ گفت خضر علیه السلام بدرستی که تو لَنْ تَسْتَطِيعَ نمی توانی مَعِيَ صَبْرًا با من شکیبائی کردن را موسی علیه السلام گفت چرا صبر نتوانم
کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری حکم تو بر ظاهر است شاید که از من عملی صادر شود که در ظاهر آن منکر و ناشایسته نماید و تو وجه حکمت آن ندانی و بران صبر کردن
نتوانی وَكَيْفَ تَصْبِرُ و چگونه صبر کنی عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ بر چیزی که احاطه نکرده بآن چیز خُبْرًا از روی دانش یعنی علم تو بران نرسیده باشد
قَالَ سَتَجِدُنِي گفت موسی علیه السلام زود باشد که بیابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای صَابِرًا صبر کننده بر آنچه از تو ببینم وَلَا أَعْصِي و
نافرمان برداری نکنم لَكَ أَمْرًا مر ترا در هیچ کاری قَالَ گفت خضر علیه السلام که ای موسی فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي پس اگر پیروی کنی مرا فَلَا تَسْأَلْنِي
پس مپرس مرا عَنْ شَيْءٍ از چیزی که منکر باشد یا وجه صحت آن ندانی یعنی افتتاح بسوال مکن حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ تا من نو سازم برای تو مِنْهُ
از آن چیز ذِكْرًا بیانی که تو دریابی موسی علیه السلام قبول فرمود و هر دو با هم روی براه نهادند و یوشع علیه السلام بعقب ایشان میرفت فَانْطَلَقَا
پس برفتند بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن مستدعای رکوب دران نمودند ملاحان اول رضا نمیدادند و خضر را شناختند و بتعظیم تمام در ان
ع کشتی در آوردند حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ تا چون نشستند در کشتی و میان دریا رسیدند خضر تبری برداشت و پنهان از قوم خَرَقَهَا سوراخ کرد کشتی را
قَالَ أَخَرَقْتَهَا گفت موسی ع آیا سوراخ کردی کشتی را لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آبست دران و دخول آب
موجب غرق شدن سفینه باشد لَقَدْ جِئْتَ بدرستی که آوردی شَيْئًا إِمْرًا چیزی شگفت و شنیع و بدل گران قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ گفت خضر که آیا
نگفتم بدرستی که تو لَنْ تَسْتَطِيعَ نمی توانی مَعِيَ صَبْرًا با من صبر کردن قَالَ گفت موسی علیه السلام که آن سخن از خاطر من رفته بود لَا تُؤَاخِذْنِي
مواخذه مکن مرا بِمَا نَسِيتُ بآنچه فراموش کرده ام وَلَا تُرْهِقْنِي و در مرسان مرا مِنْ أَمْرِي از کار من عُسْرًا دشواری یعنی بر من سخت مگیر با
من بدین مقدار مضایقه مکن فَانْطَلَقَا پس از سفینه بیرون آمده برفتند تا بدهی رسیدند در خارج دیه جمعی کودکان بازی میکردند پسری زیبا روی بلند قامت
خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده نام او حوش بود یا حیسور و نام پدر او سلاس یا کماردی و نام مادرش شناهو به یا رحمی در میان ایشان بود و موسی
و خضر ع میرفتند حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا تا چون بدیدند پسر را که ذکر کردیم خضر ع او را از میان اقران طلبیده در پس دیواری برد فَقَتَلَهُ پس بکشت او را
بخناق قَالَ أَقَتَلْتَ گفت موسی علیه السلام آیا بکشتی نَفْسًا زَكِيَّةً نفسی پاک را بِغَيْرِ نَفْسٍ بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی او پاک بود
از قتل بغیر حق پس بی قصاص او را چگونه کشتی لَقَدْ جِئْتَ هر آینه آوردی شَيْئًا نُكْرًا چیزی ناپسندیده را

الجزء ۱۶

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ

إِنَّكَ گفت خضر علیه السلام آیا من نگفتم ترا در اول مصاحبت که تو لَنْ تَسْتَطِيعَ قوت نداری و نتوانی مَعِيَ با من و با فعلهای من صَبْرًا شکیبائی
ورزیدن قَالَ گفت موسی ع إِنْ سَأَلْتُكَ اگر سوال کنم ترا عَنْ شَيْءٍ از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکره بَعْدَهَا پس ازین کرت
فَلَا تُصَاحِبْنِي پس مصاحبت با من مکن قَدْ بَلَغْتَ بدرستی که رسیدی تو مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا از نزدیک من بعذری یعنی چون سه بار ترا
مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث آمده که خدای رحمت کند برادرم موسی علیه السلام را که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه
صبر کردی و با مصاحب خود درنگ نمودی هر آینه چیزهای شگفت دیدی فَانْطَلَقَا پس در گذشتند و رفتند حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا تا چون آمدند أَهْلَ قَرْيَةٍ
اهل دیهی که انطاکیه بود یا ایله بصره یا جروان از ارمنیه یا برقه و هم یا بر بر زمین و اهل آن دیه چون شب شدی دروازه ببستندی و برای هیچکس نگشادندی
نماز شام بود که موسی و خضر علیه السلام بران دیه رسیده و خواستند که بدیه در آیند کسی دروازه نگشود اسْتَطْعَمَا طعام طلب کردند أَهْلَهَا اهل آن دیه را
و گفتند اینجا غریب رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون ما را در دیه جای ندادید باری طعام جهت ما بفرستید فَأَبَوْا پس سر باز زدند اهل آن قریه أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا
از آن که ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسنه بیرون دیه بودند و بامداد روی براه نهادند فَوَجَدَا پس یافتند فِيهَا در نواحی آن دیه جِدَارًا دیواری
مائل شده بیک طرف يُرِيدُ میخواست دیوار أَنْ يَنْقَضَّ آنکه بیفتد و در گرد و ارنج ارادت دیوار مجاز است یعنی نزدیک بود بافتادن فَأَقَامَهُ

پس خضر راست کرد آنرا بانکه اساسش را بنا کرد و کل استحکام داد قَالَ گفت موسی علیه السلام که اهل این ده ما را جای ندادند و طعام نیز ندادند
پس بجهت چه دیوار ایشان را عمارت کردی لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ اگر میخواستی هر آینه فرا میگرفتی عَلَيْهِ بر تعمیر این دیوار أَجْرًا مزدی
قَالَ هٰذَا گفت خضر عم این است فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ جدائی میان من و تو یعنی گفته بودی که اگر نوبت ثالثه چیزی پرسم با من صحبت مدار اینک
وقت فراق رسید سَأُنَبِّئُكَ زود باشد که آگاه سازم ترا بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ یعنی آنچه نتوانستی عَلَيْهِ صَبْرًا بران شکیبائی نمودن
از حقیقت ظاهر بران انکار کردی أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ اما کشتی پس بود لِمَسَاكِينَ مر محتاجان را که ده برادر بودند پنج بیمار و بر جای مانده و پنج
دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ کار میکردند در دریا فَأَرَدْتُ پس خواستم بحکم خدای أَنْ أَعِيبَهَا آنکه او را سوراخ سازم و عیب
ناک کنم وَكَانَ و حال آنست که هست وَرَاءَهُمْ در پیش راه ایشان مَلِكٌ پادشاهی که او را جلندی بن کرکره گویند يَأْخُذُ میگیرد كُلَّ سَفِينَةٍ
هر کشتی درستی که می بیند غَصْبًا بغصب یعنی از کشتی بانان باز می ستاند من آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند و آن محتاجان بکلی محروم نگردند
بیت · گر خضر در بحر کشتی را شکست · صد درستی در شکست خضر هست · وَأَمَّا الْغُلَامُ و اما پسر کشته فَكَانَ أَبَوَاهُ پس بودند پدر
و مادر او مُؤْمِنَيْنِ گرویدگان فَخَشِينَا پس دانستیم و ترسیدیم ما أَنْ يُرْهِقَهُمَا آنکه در رساند بدیشان طُغْيَانًا وَكُفْرًا نافرمانی و کفران نعمت
یعنی شاید که با کفر و طغیان و فسق او در سازند از روی مهربانی که والدین را بر ولد هست و آن در ساختن موجب کفر و طغیان باشد فَأَرَدْنَا پس خواستیم ما
أَنْ يُبْدِلَهُمَا آنکه بدل دهد ایشان را رَبُّهُمَا پروردگار ایشان خَيْرًا مِنْهُ فرزندی بهتر از وی زَكَاةً از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه
و شوب اخلاق ردیه و مزکی باشد وَأَقْرَبَ رُحْمًا و نزدیکتر از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده اند که حق سبحانه بعوض آن پسر ایشان را دختری
داد و پیغمبری او را بعقد خود در آورد و هفتاد پیغمبر از نسل او پدید آمدند · نظم · آن پسر را کش خضر ببرید حلق · سر آنرا در نیابد عام خلق · آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست
نایبست و دست او دست خداست · بس عدو تنها که آن یاری بود · بس خرابیها که معماری بود وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ و اما دیوار که پس بود
لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ برای دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم و ایشان هستند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مراد قریه مذکوره است وَكَانَ تَحْتَهُ و هست
در زیر دیوار كَنْزٌ لَهُمَا گنجی برای ایشان و اگر دیوار بر افتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان بر داشتندی وَكَانَ أَبُوهُمَا و بود پدر ایشان صَالِحًا
مردی شایسته و نام او کاشح گفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بوده خدای ایشان را بجهت صلاح آن پدر محافظت فرموده
فَأَرَادَ رَبُّكَ پس خواست پروردگار تو أَنْ يَبْلُغَا آنکه برسند یتیمان أَشُدَّهُمَا بقوت و کمال رشد خود وَيَسْتَخْرِجَا و بیرون آرند كَنْزَهُمَا
گنج خود را رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ بخششی از پروردگار تو وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي و نکردم آنچه تو دیدی از روی خود بلکه بفرمان حق تعالی کرده ام
که او خواست که گنج بمستحقان رسد آورده اند که آن گنجی بود پر از زر و نقره و گویند کتب علمی بود و اشهر آنست که لوحی بود از زر بر جد و برو نوشته
بسم الله الرحمن الرحیم عجب میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا و قدر چگونه اندوهگین شود و شگفت میدارم از کسی که گرویده است برزق چرا
خود را در تعب افکند و عجب است از کسی که تصدیق مرگ کند چرا عمر شادمان گذراند و شگفت از شخصی که ایمان دارد بحساب روز قیامت برای چه غفلت
ورزد و عجب است از کسی که دنیا و دنی و تقلب با و احوال انقلاب او داند چرا دل درو بندد و لا اله الا الله محمد رسول الله ذٰلِكَ این است تَأْوِيلُ مَا لَمْ
تَسْطِعْ حقیقت آنچه نتوانستی عَلَيْهِ صَبْرًا بران صبر کردن آورده اند که موسی و خضر علیهما السلام یکدیگر را وداع کردند و هر یک روی بمنزل آوردند محققان
را درین قصه بسی نکات و اسرار است خصوصا صاحب بحر الحقایق در بیان دقائق آداب مرید صادق و اشفاق پیر محقق بعبارتی خوش و تقریری دلکش آورده
و بعضی از آن در جواهر التفسیر باز توان یافت وَيَسْأَلُونَكَ و می پرسند ترا مشرکان مکه بامتحان یهود عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ از ذو القرنین که پادشاه
شرق و غرب بوده و بدین جهت ذو القرنین گفتندی که بکرانه مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان او دو قرن از مردم در گذشتند یا تاج او دو شاخ
داشته یا بدست و رکاب حرب می نموده یا کریم الطرفین بوده یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو ضفیره داشته یعنی دو گیسوی بافته از دو جانب سر
و اشهر آنست که این اسکندر رومی است در نبوت او اختلاف کرده اند قُلْ بگو ای محمد سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ زود باشد که بخوانم بر شما مِنْهُ ذِكْرًا از وی خبری
و بیانی إِنَّا مَكَّنَّا بدرستی که ما ممکن گردانیدیم یعنی دست دادیم لَهُ مر او را باستیلا فِي الْأَرْضِ در زمین وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی

که خلق

که خلق برو محتاج بودند یا از آنچه سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه با اعدای یا دادیم او را از هر چیزی که میخواست سَبَبًا دست آویزی که بدان سبب
او را آن چیز میسر شود آورده اند که حق تعالی نور و ظلمت را مسخر او گردانید و در زاد المسیر آورده که سحاب را بفرمان او کرد تا برو سوار شود هر جا که میخواست سیر فرمود
روزی از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت و با کنعانیان حرب کرده و بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد فَأَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی در رفت سببی را
که بمغرب تواند رفت و بآن سبب توسل جسته میرفت حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَغْرِبَ الشَّمْسِ بجای فرو رفتن آفتاب یعنی بنهایت عمارت در جانب
مغرب وَجَدَهَا تَغْرُبُ یافت آنرا که آفتاب در رای العین فرو میرود فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ در چشمه آب گرم و بعضی حمئه میخوانند یعنی چشمه آب گل آلای
وَوَجَدَ عِنْدَهَا و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی قَوْمًا گروهی را که ناسک گویند و ایشان قومی بودند بت پرست سرخ چشم
سرخ موی تناور یعنی فربه با هیبت لباس ایشان پوست حیوانات و طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران آبی قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتیم ما که ای
ذو القرنین این ندا اگر او نبی بوده باشد بوحی است و اگر نبی نبوده بالهام یا بر لسان زمان پیغمبر او و بر هر تقدیر حق تعالی فرمود که إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ یا آنست
که عذاب کنی این قوم را یعنی بکشی اگر ایمان نیارند وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ و یا آنکه فرا گیری فِيهِمْ در باب ایشان حُسْنًا نکوئی را اگر بگروند قَالَ گفت
ذو القرنین أَمَّا مَنْ ظَلَمَ اما کسیکه ستم کند یعنی بکفر خود مصر باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ پس زود باشد که عذاب کنیم یعنی هر که با من است بکشیم او را و این عذاب دنیا
ثُمَّ يُرَدُّ پس بازگشته شود إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی جزای پروردگار خود در قیامت فَيُعَذِّبُهُ پس عذاب کند خدای او را عَذَابًا نُكْرًا عذابی سخت و منکر
که مثل آن معهود نباشد وَأَمَّا مَنْ آمَنَ و اما هر که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا عمل شایسته کند یعنی بر مقتضای ایمان فَلَهُ پس مر او راست در هر دو سرای جَزَاءً
الْحُسْنَىٰ پاداش نیکو وَسَنَقُولُ لَهُ و زود باشد که گوئیم مر او را مِنْ أَمْرِنَا از فرمان ما یعنی از آنچه میفرمائیم يُسْرًا کاری آسان فراخور طاقت او آورده
اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا بگوش و دهن ایشان در آمد و زینهار خواسته بوی ایمان آوردند ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس دیگر بار از پی در آمد
سببی را که بمشرق توان رفت و قوم ناسک را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب بداشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم
هاویل را که در قطر ایمن بودند مسخر کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون برسید مَطْلِعَ الشَّمْسِ
بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که مبدای عمارت است از جانب شرق وَجَدَهَا یافت آفتاب را که هر بامداد تَطْلُعُ بر می آید و شعاع او می افتد
عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی که لَمْ نَجْعَل لَّهُم نگردانیده بودیم و پیدا نکرده برای ایشان مِّن دُونِهَا سِتْرًا از دون آفتاب در وقت طلوع پوششی
از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب حاجز باشد چه ایشان را پوشش نبود و زمین ایشان نیز بنا نگاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی پس چون آفتاب طلوع
کردی بسردابها در آمدندی تا وقتی که ارتفاع پذیرفتی و از سمت راس ایشان در گذشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتندی و با آفتاب بریان کرده خوردندی
و ایشان قوم منسک بودندی كَذَٰلِكَ همچنان کرد اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کرد یا همچنانکه اتباع سبب کرد بجانب قطر الشمس روان شده و بقومی رسید
که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم هاویل وَقَدْ أَحَطْنَا و بدرستی که ما احاطه داشتیم بِمَا لَدَيْهِ بآنچه نزدیک او بود خُبْرًا از روی
آگاهی یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانگیری که برو جمع شده بود بهمه محیط بودیم و مجموع را دانستیم ثُمَّ پس اسکندر أَتْبَعَ از پی در آمد سَبَبًا
راهی و طریقی دیگر را از مشرق بشمال حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا چون برسید در منقطع عرض ترک بَيْنَ السَّدَّيْنِ میان دو کوه که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج
است وَجَدَ مِن دُونِهِمَا یافت در پیش آن دو کوه قَوْمًا گروهی را با هیئتهای عجیب و شکلهای غریب لَّا يَكَادُونَ نزدیک نبودند آن گروه از غایت
که يَفْقَهُونَ قَوْلًا دریابند سخنی را و کسی نیز از لشکر ذو القرنین سخن ایشان در نمی یافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتند یعنی ترجمان ایشان گفت ای ذو القرنین
إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ بدرستی که قوم یاجوج و ماجوج مُفْسِدُونَ تباهی کنندگانند فِي الْأَرْضِ در زمین ما هر گاه که از پس این دو کوه بیرون آیند
از گیاه سبز آنچه بیابند بخورند و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را بکشند و میخورند و اگر چهارپایان را نیابند آدمی را بعوض آن بکار می برند
و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح علیه السلام و در عین المعانی آورده که آدم را احتلام شد و منی او بخاک آلوده گشت آدم از آن حال اندوهناک
گشت حق تعالی این دو قوم را از آن خاک آلوده منی ابو البشر بیافرید و بقول کسی که گوید انبیاء محتلم نمی شوند این قول ضعیف است و در اشکال و احوال ایشان جدال
کرده اند از علی مرتضی کرم الله وجهه منقولست که قامت بعضی از ایشان بمقدار شبری است و قد بعضی بغایت دراز و در حدیث آمده که صنفی از ایشان بمثال شجره

ارزند و آن درختی است در ولایت شام طول او صد و بیست گز و صنفی را طول و ارض مساویست و صنفی اند که از یک گوش فرش واز دیگر گوش لحاف میسازند
و در صفت ایشان گفته اند نظم بگو تا چشمی سگ جیفه جوی • بگوش دراز از خران برده گوی • نه شرمی و نه بینشی دلنواز • دران چشم کوتاه و گوش دراز
بهنگام خفتن بجنبند سیر • یکی گوش بالا و دیگر بزیر • شکن بر شکن چین ابرویشان • نه کشان ریش تا زیر زانویشان • برون آمده اشک شان چون گراز
شکم پهن و با خورد و گردن دراز • چو بوزینگان آمده در وجود • مژه زرد و رخ سرخ و دیده کبود • ندارند جز خواب و خور هیچ کار • نیرو یکی تا زاید هزار
القصه آنگروه با سکندر گفتند که ما ازین قوم تنگ آمده ایم فَهَلْ نَجْعَلُ پس آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم لَكَ برای تو بیرون آیم از میان مالهای خود خرجا
مزدی عَلٰٓى اَنْ تَجْعَلَ بشرط آنکه بکنی تو بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ میان ما و میان ایشان سَدًّا بندی که منع کند ایشانرا از بیرون آمدن قَالَ گفت اسکندر
مَا مَكَّنِّيْ فِيْهِ آنچه دسترس داده مرا دران رَبِّيْ آفریدگار من خَيْرٌ بهتر است از آنچه شما میخواهید که بمن دهید فَاَعِيْنُوْنِيْ پس مرا یاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانائی
یعنی مردان توانا یا چیزی که قوت یابم بدان درین کار اَجْعَلْ بکنم بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان رَدْمًا حجابی سخت که بعضی از ان بر بعضی مرکب
باشد اٰتُوْنِيْ بیارید برای من زُبَرَ الْحَدِيْدِ قطعهای آهن منقولست که فرمود تا خشتهای از آهن ساختند بیت بفارغ دلی جا بجا تن زدند • همه روز و
شب خشت آهن زدند • آنگاه حکم کرد که میان دو کوه که چهار هزار قدم بود و دو شست و پنج گز عرض بکندند تا باب رسید پس در ته زمین و در روی آب خره از سنگ
خاره نهادند و خشتهای آهنین بر بالای آن فرش کردند حَتّٰٓى اِذَا سَاوٰى تا چون مساوی شد یعنی فرش یافت بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ میان هر دو کوه و بر مود
تا هیمه بسیاری بالای آن ریخته و مهار بر جوانب و ترکیب کردند قَالَ انْفُخُوْا گفت دم ها را که بدمید درین آهنها حَتّٰٓى اِذَا جَعَلَهٗ تا چون گردانید آن آهنها
آهن را نارًا مانند آتش قَالَ اٰتُوْنِيْٓ گفت بیارید اُفْرِغْ عَلَيْهِ تا بریزیم بر بالای آهن گرم شده قِطْرًا روی گداخته فرد هر روی فرشی که بگجند
بر روی حل کرده بریختند • و برین گونه دیواری صد و پنجاه گز در ارتفاع و املاص فَمَا اسْطَاعُوْٓا و توانستند که اَنْ يَّظْهَرُوْهُ بر آن برآیند وَمَا اسْتَطَاعُوْا و توانستند لَهٗ نَقْبًا مر او را سوراخ کردن از
سختی و صلابت آن قَالَ گفت ذوالقرنین بعد از ساختن آن هٰذَا این سد و اقتدار بر اتمام آن رَحْمَةٌ بخششی است مِّنْ رَّبِّيْ از پروردگار من پس تا
که بسر رسید از فتنه یاجوج و ماجوج فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید وَعْدُ رَبِّيْ وعده آفریدگار من بخروج یاجوج و ماجوج جَعَلَهٗ گرداند این سد را دَكَّآءَ
زمین هموار یعنی او را از پیش راه ایشان بردارد وَكَانَ وَعْدُ رَبِّيْ و هست وعده پروردگار من حَقًّا درست و راست خروج این گروه از ما وراء سد یکی
از علامات قیامت است و در اواخر سوره انبیا ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی وَتَرَكْنَا و بگذاریم مَا بَعْضَهُمْ برخی از یاجوج و ماجوج يَوْمَئِذٍ
آن روز یعنی روز خروج که از دحام شوند يَّمُوْجُ فِيْ بَعْضٍ اضطراب میکنند و داخل میشوند در برخی دیگر و گفته اند مراد آنست که روز قیامت انس و جان
از روی تحیر و اضطراب درهم آمیزند وَنُفِخَ فِي الصُّوْرِ و دمیده شود در صور برای قیام قیامت فَجَمَعْنٰهُمْ پس جمع کنیم همه خلق را جَمْعًا جمع کردنی
برای حساب و جزا در عرصه محشر وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ و ظاهر گردانیم دوزخ را يَوْمَئِذٍ آن روز لِّلْكٰفِرِيْنَ برای ناگرویدگان عَرْضًا ظاهر
کردنی و اظهار آن بر ایشان قبل از دخول وی از جهت زجر و تهویل باشد الَّذِيْنَ آن کافرانکه از فرط غفلت كَانَتْ هست اَعْيُنُهُمْ
چشمهای دل ایشان فِيْ غِطَآءٍ در پوششی عَنْ ذِكْرِيْ از یاد من یعنی از مشاهده آیاتیکه بآن یاد کرده میشوم بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وَكَانُوْا
و هستند کافران که بجهت ناشنوائی سخن حق لَا يَسْتَطِيْعُوْنَ نمیتوانند سَمْعًا شنودن کلام من یا محجوب میمانند از استماع قرآن بسبب حجاب
السمع کما قال الله تعالی اذا قرأت القران جعلنا بینك و بین الذین لا یؤمنون بالاخرة حجابا مستورا نظم
چو تو قرآن خوانی ای صدر امم • گوش شان را پرده سازم از صمم • چشمشان را نیز سازم چشم بند • تا نه بینند و کلامت نشنوند اَفَحَسِبَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا
آیا می پندارند آنانکه نگرویده اند اَنْ يَّتَّخِذُوْا عِبَادِيْ آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند مِنْ دُوْنِيْٓ بجز من اَوْلِيَآءَ
دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنکه آیا می پندارند کافران که فرا گرفتند ایشان بندگان مرا بخدائی که ایشان را نفع خواهند رسانید استفهام بمعنی
انکار است یعنی اتخاذ ایشان جمعی را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشان را اِنَّآ اَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ بدرستی که ما آماده کرده ایم دوزخ را لِلْكٰفِرِيْنَ
برای ناگرویدگان نُزُلًا منزل و ماوی یا نزلی که برای مهمانان آرند و درین معنی تحکم است و تنبیه برای آنکه ایشانرا عذابهائی خواهد بود که دوزخ در میان او
چیزی محقر باشد قُلْ بگو ای محمد هَلْ نُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنیم شما را بِالْاَخْسَرِيْنَ اَعْمَالًا به زیانکارترین مردمان از روی کردار اَلَّذِيْنَ ضَلَّ

آنانکه

آنانکه گم شده و ضایع گشته سَعْيُهُمْ شتافتن ایشان بعملهای نیکو یعنی عملهای ایشان فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا چون قسیسان و رهبانان که اکثر اوقات در برابر
بصلوة و صوم میگذرانند و بسبب کفران همه عملها باطل است و ثوابی بران متفرع نیست و گفته اند مراد ازین طائفه روافض یا خوارج یا ارباب بدعت
یا جمعی که عمل بریا و سمعه کنند و اشهر آنست که از کفار صله رحم و اطعام طعام بر فقرا و عتق رقاب واقع میشد حق تعالی به بطلان آنها حکم کرد و فرمود
که وَهُمْ يَحْسَبُوْنَ و ایشان می پندارند اَنَّهُمْ يُحْسِنُوْنَ آنکه ایشان نیکوئی میکنند صُنْعًا کار را اُولٰٓئِكَ آنگروه که ذکر کرده شدند الَّذِيْنَ
كَفَرُوْا آنانکه کافر شدند بِاٰيٰتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآن است یا بدلایل توحید وَلِقَآئِهٖ و به دیدار او یعنی بعث و حشر که دران وقت
رویت میسر خواهد شد اهل آنرا فَحَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ پس تباه شد کارهای ایشان که بصورت نیکو می نمود بران جزای خیر نخواهند یافت فَلَا نُقِيْمُ لَهُمْ
پس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز وَزْنًا ترازوئی که بدان بسنجند آن عملهای ایشان را چه همه حبط شده و نابود
گشته یا ایشانرا وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و بیمقدار خواهند بود ذٰلِكَ آنست کار که گفته شد از بطلان عمل و
جزاء ایشان جَزَآؤُهُمْ جَهَنَّمُ پاداش ایشان جهنم است بِمَا كَفَرُوْا بسبب آنچه کافر شدند وَاتَّخَذُوْٓا اٰيٰتِيْ و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا وَرُسُلِيْ
و فرستادگان مرا هُزُوًا افسوس کرده شده یعنی با کتاب و پیغمبر سخریه کردند اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستی آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
و کردند عملهای پسندیده و شایسته كَانَتْ لَهُمْ هست مر ایشانرا بحکم خدای جَنّٰتُ الْفِرْدَوْسِ بهشتهای فردوس یعنی بوستانها مشتمل بر اشجار
که اکثر آن تاک بود نُزُلًا پیشکش و ترتیبان آورده که خدای فردوس را بید قدرت خود آفریده و مقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت بدو نظر کرده
میفرماید که از وادی طیبا و حسنا لا ولیائی یعنی افزون ساز حسن و جمال و نازکی و پاکیزگی خود را برای دوستان من همچنین منزلی را نزول دوستان
میگویند تنبیه بر آنکه ایشانرا عطاها باشد که نعیم فردوس بازای آن محقر است و ما حضری تواند بود و آن عطا نباشد الا دولت لقا فرد
نعمت فردوس زاهد را و ما را روی دوست • قیمت هر کس بقدر همت والای اوست • و گویند فردوس ارفع درجات جنان است که حضرت رسالت پناه
فرموده فاذا سألتم الله فسألوه الفردوس قولی آنست که اسمی از اسمای جنانست که اهل ایمان در انجا فرود آیند خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالی که جاویدان
باشند دران لَا يَبْغُوْنَ نجویند عَنْهَا از ان بهشتها حِوَلًا بدلی یا تحول انتقالی بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان دران مهیا باشد قُلْ
بگو ای محمد لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ اگر باشد آب دریای محیط که شامل زمین است مِدَادًا سیاهی لِّكَلِمٰتِ رَبِّيْ برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی
معانی قرآن یا معلومات او لَنَفِدَ الْبَحْرُ هر آینه فانی گردد و تمام شود آب دریا زیرا که جسم است و هر جسم متناهی باشد پس او بنهایت رسد قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ
پیش از آنکه بسر رسد و تمام شود كَلِمٰتُ رَبِّيْ علوم آفریدگار من جهت آنکه غیر متناهی است پس مداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهٖ
و اگر چه بیاریم مثل دریای محیط مَدَدًا مدد آن مداد و بران افزائیم گویند که این آیت وقتی نازل شد که یهود مسلمانان را گفتند که در کلام خود میخوانید که
وَمَنْ يُّؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ اُوْتِيَ خَيْرًا كَثِيْرًا و زعم محمد آنست که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر باره میخوانید وَمَآ اُوْتِيْتُمْ
مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِيْلًا جمع در میان این دو سخن چگونه تواند کرد حق تعالی درین آیت فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد هر چند کسی علم بسیار بود در جنب
علم الهی کم از کم میتواند بود نظم علمها از بحر علمش قطره • آن چو خورشید است و اینها ذره • گر کسی در علم صد لقمان بود • پیش علم کاملش نادان بود
قُلْ بگو ای محمد اِنَّمَآ اَنَا بَشَرٌ جز این نیست که من آدمی ام مِّثْلُكُمْ مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم این مقدار هست که بوساطت جبرئیل
يُوْحٰٓى اِلَيَّ وحی کرده میشود بمن اَنَّمَآ اِلٰهُكُمْ جز این نیست که معبود شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ معبودی یکتاست بی شریک فَمَنْ كَانَ يَرْجُوْا پس هر که
امیدوار لِقَآءَ رَبِّهٖ دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که می ترسد از رسیدن بحق یعنی بازگشتن بر در رستخیز فَلْيَعْمَلْ پس باید که بکند عَمَلًا صَالِحًا
کرداری شایسته یعنی پسندیده خدای و در بحر آورده که عمل صالح متابعت پیغمبر است علیه الصلوة والسلام و سلوک به منهاج سنت و بظاهر که ترک دنیا
و اختیار فقر و دوام عبودیت است و بباطن که بریدن است از خلق و پیوستن بحق یعنی دیده ماهست از مشاهده ماسوی بربستن و حضور شهود حضرت حق عز و علی
گشودن کما قال الله تعالی مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغٰى بیت روی از همه بر تافتم و سوی تو کردم • چشم از همه بربستم و دیدار تو دیدم • آورده اند که جندب
بن زهیر عامری رضی الله عنه بحضرت رسالت پناه عرض کرد که یا رسول الله من عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی بران مطلع شد خوشدل میگردم حضرت علیه السلام

فرموده که خدای عزّ و جلّ عملی را که غیری در آن شریک بود قبول نمیکند حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر خود را این آیت فرستاد که وَلَا يُشْرِكْ و باید که بنده که عمل صالح را داشته کند شرک نیاورد و انباز نسازد بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا در پرستش پروردگار خود یکی را یعنی ریا و تصنع عمل نکند که ریا شرک اصغر است و تباه کننده عمل نعوذ بالله من الریاء فی العمل و نعتصم به من وقوع الزلل

سُورَةُ مَرْيَمَ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ تِسْعُونَ آيَات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

كهيعص در مواهب صوفیان آورده از مواهب الهی که بران حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله والدین سمنانی قدس سره فرود آمده مذکور است که حضرت رسالت پناه علیه السلام را سه صورت است یکی بشری قوله تعالی إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ دوم ملکی چنانچه فرموده است انی لست کاحدکم انی ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی سوم حقی کما قال لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و ازین روشن تر من رآنی فقد رای الحق و حضرت الله تعالی با او در هر صورتی سخنی بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف مفرده مانند کهیعص و اخوانه و در صورت حقی کلام مبهم کما فاوحی الی عبده ما اوحی بیت در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق ؛ زان سوی حرف و نقطه حکایات دیگر است ؛ و نحن نتکلم فیما لا تعلمون پس حروف مقطعه رمزی است میان حق تعالی و حبیب او علیه الصلوة والسلام و کهیعص ازان جمله است و گفته اند این حروف اسمای الهیه اند و از علی رضی الله عنه نقل است که در بعضی ادعیه میخوانده یا کهیعص یا حم عسق و گفته اند که کاف مفتاح اسم کافی و کریم و کبیر است و ها اشارت باسم هادی و چون مبدء هیچیک از اسمای الهی حرف یا واقع نشده گویند ایمائیست بانکه یدالله فوق ایدیهم و در لباب آورده که یا من الیه یجیر ولا یجار علیه و عین از اسم علیم و عزیز و عدل است و صاد از صادق و صبار و گفته اند که نام سوره باشد و مابعد او مترتب باو یعنی این سوره ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا یاد کردن خداوند تو است مهربانی بنده خود را زکریا بن آزر که از اولاد رحبعم بن سلیمان بن داود علیه السلام بود پیغمبری عالیشان و مهتر احبار بیت المقدس و صاحب قربان پس قصه او بخوان و یاد کن إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا چون ندا کرده بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقرب به قربان خواندنی پنهان که آن باخلاص اقرب است یا دعا بلند میکرد و از قوم پنهان بود چه شرم میداشت که بعد از نود و نه سالگی و زنی پیرزال ایشان طلب فرزند کند یا پیری آواز او ضعیف ساخته بود هر چند بلند میگفت نمی شنید و ندای او این بود که از روی نیاز قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي گفت ای پروردگار من بدرستی که سست شده استخوانی که ستون خانه بدن است از من چون استخوان که سخت ترین اجزاست سست شده باشد سائر بدن بطریق اولی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا و سفید شده است سر من سفید شدنی و گفته اند تشبیه فرموده شیب را در روشنی بآتش و فروگرفتن او موی را باشتعال آن یعنی روشن و درخشنده شد سر من از پیری وَلَمْ أَكُن بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا و نبوده ام بخواندن من ترا ای آفریدگار من بی بهره و ناامید یعنی هرگاه که دعا کرده ام باجابت رسانیده و من بدان خو کرده شده ام وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَائِي و بدرستی که من میترسم از بنی اعمام خود که این خویشان من در مهم جمهور و اقامت دین نهاد و در خلافت من در امت من نیکو بجا نیاورند پس از مرگ من مرا خلفی میباید وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا و حال آنکه زن من هست نازاینده و در سن بود بشتاد و سالگی فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا پس بخش مرا از نزدیک خود فرزندی که متولی امور دین باشد و از روی استحقاق يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ میراث برد امامت و جمهوریت از من و میراث گیرد علم و حکمت را از آل یعقوب بن اسحق یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بوده وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا و بگردان فرزند مرا ای آفریدگار من شایسته و پسندیده که تو از قول و عمل او راضی باشی بعد ازین و چون سر بسجده نهاد و تضرع می فرمود که ندای کریم از روی وعده اجابت دعای او فرمود يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ به پسری نام او یحیی لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا نیافریدیم مر او را پیش ازو همنامی در زاد المسیر آورده که وجه فضیلت او نه ازان روست که قبل ازو کسی مسمی بدین اسم نبوده باشد چه بسیار آدمی بدین وجه پیدا شود که پیش ازو مسمای او نبوده باشد بلکه فضیلت و آنست که حق تعالی بخود متولی تسمیه او بوده و بپدر و مادر حواله نفرموده امام ثعلبی آورده که ذکر قبل ازان فرموده که بعد از وی کسی بظهور خواهد آورد و لهذا ازین اسم خاص خواهد ساخت بدو اسم سامی او را ازان اسم همایون فرجام خود مشتق سازد شعر وشق له من اسمه لیجله ؛ فذو العرش محمود وهذا محمد ؛ بیت آن خواجه که عاقبت کار است ؛ محمود ازان شده است که نامش محمد است و گویند سمی بمعنی شبیه است یعنی مثل او نیافریدیم در آنکه هرگز عصیان ازو بظهور نرسید قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ گفت زکریا ای خداوند من

چگونه باشد مرا پسری وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا و هست زن من نازاینده وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا و بدرستی که رسیده ام از بزرگ سالی بنهایت و نخافتی و ضعف اعصاب و قوی این سخن از روی استعلام فرموده نه بطریق استبعاد یعنی ما را جوان خواهی ساخت یا هم درین پیری را بیت قدرت خواهی ساخت قَالَ گفت فرشته بامر خدای تعالی که ای زکریا كَذَٰلِكَ همچنین است که تو گفتی زن پیری و ضعیفی اما قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ گفت خدای تو که این کار که آفریدن فرزند است درین سن ازین دو شخص بر قدرت من آسان است وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ و بدرستی که بیافریدم ترا پیش از یحیی وَلَمْ تَكُ شَيْئًا و نبودی تو چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود گردانیدم پس من که ترا از عدم بوجود آورده ام قادرم بر ایجاد فرزندی از دو پیر زکریا ازین بشارت مسرور شد اما ندانست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا بعد مدتی بظهور خواهد رسید قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً گفت زکریا ای پروردگار من گردان برای من آیتی یعنی نشانی علامتی که بآن قرب وقوع این واقعه معلوم گردد قَالَ گفت خدای مر زکریا را آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ نشانه تو آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا سه شبانروزی پی در پی بهم پیوسته یا قادر نباشی بر تکلم در حالتی که سوی الخلق و تندرست باشی آورده اند که در همان اوقات زبان او بر دهان او بزرگ شد بر وجهی که تحریک را مجال نماند فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ پس بیرون آمد بر گروه خود صباح آنروز که در شب آن زن او اشاع نام حامله شده بود از مصلای خود فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ پس اشارت کرد بایشان أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا آنرا که نماز گزارید یا تسبیح گوئید خدا را بامداد و شبانگاه القصه سه روز برین منوال گذشت پس بحال خود باز آمد یحیی علیه السلام بعد از مضی مدت حمل متولد شد در کودکی پلاس پوشیده با احبار در عبادت بطریق ریاضت موافقت میفرمود تا وقتیکه وحی بدو فرود آمد و از حق تعالی خطاب رسید که يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ ای یحیی فراگیر کتاب توریت را بجد و جهد یا بقوت دل وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا و ما دادیم یحیی را حکمت و فهم توریت در حالتیکه کودک بود سه ساله یا هفت ساله آورده اند که کودکان محله روزی در سه سالگی او را گفتند یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که ما للعب خلقنا یعنی ما از برای بازی آفریده نشده ایم و درین سخن پندی عظیم است بیخبران بازیچگاه غفلت را که عمر عزیز ببازی میگذرانند و بدام فریب و انما الحیوة الدنیا لعب و لهو مقید و مشعوف میمانند نظم عمر ببازیچه بسر میبری ؛ بازی از اندازه بدر میبری ؛ به که ز بازی جهان باز کشی ؛ طفل نه چند ببازی خوشی وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً و بخشیدیم یحیی را رحمتی و مهربانی و رقت قلبی از نزدیک ما و طهارتی از گناه و ستایشی نزدیک خلق وَكَانَ تَقِيًّا و بود پرهیزگار یا فرمان بردار یا مجتنب از لوث جرائم وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ و نیکوکار به پدر و مادر یا فرمان برنده و خدمت کننده مر ایشان را وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا و نبود سرکش یعنی عاق و نافرمان بر والدین و نبود عاصی مر پروردگار خود را وَسَلَامٌ عَلَيْهِ و سلام بر یحیی از ما يَوْمَ وُلِدَ روزی که متولد شد وَيَوْمَ يَمُوتُ و روزی که میمیرد وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا و روزی که برانگیخته شود زنده یعنی در آخرت و گویند مراد سلامتی یحیی است روزی که متولد شد از غمز و مس شیطان و وقتی که وفات کرد از عذاب قبر و در رستخیز از هول او و قصه خوف و بکای یحیی علی نبینا و علیه السلام در غایت اشتهار است وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ و یاد کن در قرآن قصه مریم بنت عمران را او پیوسته در مسجد بیت المقدس بودی بعذری که واقع شدی بخانه خاله رفتی و بعد از طهر بمسجد در آمدی وقتی در خانه خاله بود و بغسل محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل کند حق تعالی ازان خبر میدهد إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا چون دور شد مریم رض یا کناره گرفت از اهل خود یعنی از خاله و قوم او مَكَانًا شَرْقِيًّا در مکانی بجانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهت اغتسال در زمستان و آن موضعی بود آفتاب روی فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَابًا پس فرا گرفت مریم از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان پرده که مانع باشد از دیدن و بعد از آنکه غسل فرمود جامه پوشید فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا پس فرستادیم بسوی او روح ما را که جبرئیل علیه السلام است اضافت روح بذات مقدس خود جهت تشریف و تخصیص اوست فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا پس متمثل شد جبرئیل علیه السلام برای مریم رض آدمی تمام خلقت یعنی در صورت آدمی خوش روی و مریم که در مغتسل خود مردی بیگانه دید قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ گفت مریم رض بدرستی که من پناه میگیرم بِالرَّحْمَٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيًّا بخدای بسیار بخشش از شر تو اگر هستی تو پرهیزکار و غایت مبالغه در عفاف است یعنی اگر تو متقی و متورعی من از تو پرهیز میکنم و پناه بحق میبرم فکیف که چنین نباشی و گفته اند تقی نام مردی بود در آن زمان که متعرض نسوان میشد و مریم رض قصه او استماع نموده بود گمان برد که مگر او است و بحق تعالی پناه برد اما چون جبرئیل اضطراب مریم رض مشاهده فرمود قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ گفت جز این نیست که من فرستاده پروردگار توام که بدو پناه میگیری مرا اینجا فرستاده لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا

ذَكِيًّا تا ببخشم ترا بفرمان او پسری پاک و ستوده قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ گفت مریم که چگونه بود مرا پسری و مرا نسوده است
آدمی یعنی هنوز دست کسی بطریق مباشرت بمن نرسیده وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا و نبودم زناکار و جوینده فساد و فجور قَالَ كَذَٰلِكِ گفت جبرئیل ع م چنین است که تو
میگوئی که هیچکس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده فاما قَالَ رَبُّكِ فرمود پروردگار تو هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ این کار که عطای ولد است بی پدر بر من آسان است
ما ترا پسری میدهیم تا او استدلال کنی بدان بر قدرت ما وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ و تا بگردانیم او را علامتی برای مردمان که بشد بر دران توانائی ما را در باب
وَرَحْمَةً مِنَّا و بگردانیم او را بخششی از ما برای آنانکه بدین بگروند وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا و هست خلق او بی پدر کاری محکوم به یعنی مقدر و مقرر شده
و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل ع م نزدیک او آمده و بدمید در آستین یا در گریبان یا دهان او فَحَمَلَتْهُ پس مریم رض بار گرفت بمانندم ای عیسی علیه السلام
فَانْتَبَذَتْ بِهِ پس بیرون شد و دور گشت بعیسی ع م یعنی وقتیکه در بطن او بود مَكَانًا قَصِيًّا مکانی دور از شهر و گویند کوهی رفت در جانب شرقی
از شهر یا بوادی بیت لحم که شش میل دور از شهر ایلیا بود و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع در یکساعت بود و در زاد المسیر گوید
ساعت بوده و مقاتل گوید که یک ساعت خلق بوده و یک ساعت تصویر و یکساعت وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید مریم رض درختی خرمای
خشک شده دید شاخهای آن بریده و تنه آن مانده فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ پس آورد او را درد زادن بسوی تنه درخت خرما تا پشت خود
بدان باز نهاده قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا گفت مریم رض کاشکی من مردمی پیش از این صورت وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا و بودمی چیزی
که باز گذاشته و فراموش شده یعنی هیچکس مرا ندانستی و از من حساب بر نداشتندی و حال آنکه همه احبار بیت المقدس مرا شناسند که دختر امام ایشانم و در کفالت
زکریا ع م بوده ام و هنوز بکارت من زائل نشده و شوهری نکرده ام اکنون فرزندی میزایم و از خجالت این حال ندانم که چه کنم بیت هر چند بروی کار در نگرم
محنت زده چو خود نمی بینم کس : فَنَادَاهَا پس آواز داد مریم رض را مِنْ تَحْتِهَا آنکه در زیر او یعنی در شکم او بود مراد عیسی ع م که با او سخن گفت و ندا فرمود أَلَّا تَحْزَنِي
آنکه اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن و حفص من تحتها خوانده یعنی عیسی ع م از زیر او یا فرشته از زیر شجر خرما آواز داد که غم مخور قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ
بدرستی که بیافرید و روان کرد آفریدگار تو از زیر قدم تو سَرِيًّا جوی آب که از آن بیاشامی و بدان طهارت کنی وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ و بجنبان و میل ده
بسوی خود تنه درخت خرمای خشک شده تُسَاقِطْ عَلَيْكِ تا فرو ریزد و حفص تساقط خوانده یعنی تا درخت بیفکند بر تو رُطَبًا جَنِيًّا خرمای تر و تازه فَكُلِي وَاشْرَبِي پس بخور
از رطب و بیاشام از آب وَقَرِّي عَيْنًا و روشن ساز چشم را بفرزند یا خوشدل شو یا بسبز شدن درخت و بر دادن او که مناسبت با حال تو دارد چه آنکه قادر است
بر اظهار خرما از درخت خشک قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بی واسطه پدر پس حق تعالی ملائکه را فرستاد تا بگرد مریم در آمدند و چون عیسی ع م متولد شد او را فرا گرفتند
و بشستند و در حریر بهشت بپیچیده در کنار مریم ع م نهادند و ندا رسید فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر ببینی مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا از آدمیان یکی را و او از تو پرسد که این
فرزند از کجا است فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا پس تو بگو بدرستی که من نذر کرده ام برای خداوند بخشایش روزه و روزه ایشان ترک طعام
و کلام بود فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا پس سخن نخواهم گفت امروز با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن میگویم و با حق تعالی مناجات میکنم و این مقدار سخن بجهت اخبار
از نذر بود یا باشارت بدین حال خبر داده آورده اند که چون اهل مسجد اقصی مریم رض را در محراب او نیافتند بتفحص مشغول شده از هر جا و هر کس میجستند تا کسی نشان داد
که او را در بیت لحم دیدم قوم او بدانجا رفتند مریم علیه السلام چون ایشان را دید عیسی ع م را بر داشته متوجه ایشان شد فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ پس آورد مریم عیسی را
بقوم خود بر داشته او را همین که چشم گروه بروی افتاد قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ گفتند ای مریم بدرستی که آوردی شَيْئًا فَرِيًّا چیزی شگفت
آورنده یا زشت که میان اهل بیت تو مثل این نبوده و واقع نشده يَا أُخْتَ هَارُونَ ای خواهر هارون گویند او را برادر هارون نام بوده یا هارون
مردی صالح بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسقی بوده که ضرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند ای مثل هارون در زهادت یا مانند
او در فجور مَا كَانَ نبود أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ پدر تو عمران مردی بدکار بلکه امام مسجد اقصی اشرف احبار بوده وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ و نبود مادر تو حنه
بنت فاقود بَغِيًّا زناکاره فاجره تو با وجود این پدر و مادر فرزندی بی پدر از کجا آوردی فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ پس اشارت کرد مریم رض که با او سخن گوئید
و جواب از و شنوید قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ گفتند قوم چگونه سخن گوئیم مَنْ كَانَ با کسی که هست فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا در گهواره یعنی در خود گهواره کودکی که فهم
خطاب و قدرت جواب ندارد گویند که عیسی ع م پستان در دهن داشت چون کلام قوم شنید دهن از پستان باز گرفت و بزبان فصیح قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ

گفت

گفت بدرستی که من بنده خدایم آتَانِيَ الْكِتَابَ داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد تعلبی آورده که تعلیم داده است مرا انجیل در شکم مادر
وَجَعَلَنِي نَبِيًّا و گردانید مرا پیغمبر در آنحال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز میکرد وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا و ساخت مرا با برکت و نفع أَيْنَ مَا كُنْتُ هر جا که باشم
وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ و امر کرد مرا باقامت نماز و بادای زکوة مَا دُمْتُ حَيًّا مادامیکه باشم زنده وَبَرًّا بِوَالِدَتِي و گردانید نیکوکار
با در من و مهربان برو وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا و نگردانید مرا گردنکشی متعظم که با خلق تکبر کنم و ایشان را برنجانم شَقِيًّا بدبختی که فرمان او نبرم وَالسَّلَامُ عَلَيَّ
و سلام خدای تعالی بر من است چنانچه بر یحیی علیه السلام يَوْمَ وُلِدْتُ روزی که بزادم وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا روزی که بمیرم و روزیکه بر
انگیخته شوم زنده ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ این به ذکر او کردیم و وصف او گذشت عیسی پسر مریم است نه آنکه نصاری او را وصف میکنند که پسر خدا است حاشا
قَوْلَ الْحَقِّ میگویم سخن راست و درست الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ آن گفتنیکه جهودان در آن شک دارند یعنی قصه عیسی علیه السلام که حمل بر چیزهای ناشایسته میکنند
یا ترسایان که در آن جدال مینمایند جمعی او را خدا و بعضی پسر خدای میدانند حاشا مَا كَانَ لِلَّهِ نیست و نشاید مر خدای را أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ آنکه فرا گیرد فرزندی
چه ولد مجانس والد باید حق تعالی از جنسیت با ممکنات منزه است سُبْحَانَهُ پاکست از اتخاذ ولد إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا چون حکم کند و خواهد کاری که سازد
یعنی ارادت احداث شیئی نماید فَإِنَّمَا يَقُولُ پس جز این نیست که فرماید لَهُ كُنْ فَيَكُونُ مر آن شیئی را که باش پس بباشد بی درنگ وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ
و بدرستی که خدای تعالی پروردگار من و شما است فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید و بعبادت غیر او مشغول مگردید هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست
که بمنزل جنت رساند فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ پس اختلاف کردند جماعتها میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی ع م جهودان جانب
تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله میگفتند و یعقوبیه الله خواندند
و ملکانیه ثالث ثلثه قائل شدند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنانرا که کافر شدند و استبعاد نمودند مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ از حاضر شدن
در روز بزرگ که روز قیامت است یا مشاهده احوال آن روز أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ چه شنوا باشند کافران و چه بینا يَوْمَ يَأْتُونَنَا در آن روز که بیایند بما ولی
سود نکند ایشانرا دیدن و شنیدن یعنی مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان متیقن گردند اما نفع ندهد و گویند این سخن بطریق تهدید است یعنی در آن روز چه شنوا
شوند سخنان موحش را و چه بینا بعقوبات لهوال لَٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ لیکن ستمکاران امروز در گمراهی هویدا اند وَأَنْذِرْهُمْ
يَوْمَ الْحَسْرَةِ و بیم کن ایشانرا یعنی کفار مکه را از روز حسرت که بدان متحیر باشند که چرا بد کردیم و نیکان حسرت خورند که چرا بیشتر نیکی نکردیم إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ
چون کار ساخته شود و حساب بر انداخته گردد و حکم شود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر این چنین روزی که در پیش است وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان
در غفلت و بیخبر اند از آن روز وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ و ایشان یعنی کافران منکر اند با آخرت و متعلقات آن إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا
بدرستی که ما میراث بریم زمین را و هر که بر روی زمین است یعنی همه فانی گردد و ما باقی باشیم وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ و بسوی ما باز گردانیده شوند بعد از مرگ
در کشف الاسرار آورده که اشارت است ببقای احدیت و فنای خلقیت یعنی چون سطوت ازلی از روی هیبت لم یزلی اطلال رسوم کون را آتش بی نیازی
در زند و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند و لجام اعدام بر سر مرکب وجود کند ندای کبریا در رسد که لمن الملک الیوم و چون ما سوای الله معدوم باشد
جلال احدیت و جمال صمدیت بعز قدوسی و کمال سبوحی جواب دهد که لله الواحد القهار نظم صرصر قهر چو از مکمن وحدت بوزد خس و
خاشاک یقین همه را باد ببرد : هر چه در عرصه امکان بوجود آمده بود : سیل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد : وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ و یاد
کن برای قوم خود در قرآن قصه ابراهیم ع م که همه اهل ملل بفضل او مقر و معترف اند و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات میکردند پس از توحید او خبر ده ایشانرا
إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا بدرستی که او بود راست گوینده و مبالغه کننده در آن توحید یا راست کار و درست گفتار پیغمبر خبر دهنده یا بلند مقدار
إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ یاد کن آنرا که گفت مر پدر خود را آزر بن ناحور را که يَا أَبَتِ ای پدر من لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ چرا می پرستی آنرا که نمی شنود دعای ترا
وَلَا يُبْصِرُ و نمی بیند خضوع و خشوع که میت بدو میکنی وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا و دفع نمیکند از تو چیزی را از مکاره یا نفع نمیرساند ترا در زمینها
و جذب منافع يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي ای پدر من بدرستی که آمده است بمن بطریق وحی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ از دانش آنچه بتو نیامده فَاتَّبِعْنِي
پس پیروی من کن که أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا تا بنمایم ترا راهی درست و راست که سالک خود را زود بمقصود رساند يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ

اي پدر من مپرست ديو را و فرمان او مبر و نافرماني خداي تعالي إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا بدرستي كه شيطان هست مر خداي را فرمان نابرنده و از جمله عصيان او آنكه آدم را سجده نكرد يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَٰنِ اي پدر من بدرستي كه من ميترسم آنكه برسد بتو عذابي از خداي بسبب متابعت تو شيطان را و چون عذاب الهي بتو رسد فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا پس باشي شيطان را دوست يعني قرين او در لعنت و همنشين او در عذاب قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ گفت پدر ابراهيم مر او را آيا روي گرداننده تو از پرستش خدايان من اي ابراهيم و ترك كننده ايشان را لَئِن لَّمْ تَنتَهِ اگر باز نايستي از مخالفت يا از گفتن عيب و مذمت ايشان لَأَرْجُمَنَّكَ هر آينه دشنام دهم يا سنگسار كنم ترا وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا و دور باش از من زماني دراز تا از شر و ضرر من ايمن باشي قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ گفت ابراهيم عليه السلام سلام بر تو باد يعني ميروم و وداع ميكنم و گفته اند كه مقابله كرد تهديد او را بسلام و اين سلام تا شايد كه بنائره گرود و بايمان در آيد و در اخبار مذكور است كه چون ابراهيم عم قصد مهاجرت كرد پدرش گفت كه از رفتن ملول مباش كه تو نيك خدايي داري كه ترا آفريده و فرو نخواهد گذاشت ابراهيم على نبينا و عليه السلام بايمان او اميدوار شده برو سلام كرد و فرمود كه سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي زود باشد كه آمرزش خواهم براي تو از پروردگار خود استغفار براي كفار استدعاي توفيق از حق تعالي برايمان ايشان كه سبب مغفرت همان ميتوان بود إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا بدرستي كه خداي تعالي هست بمن مهربان و مرا باجابت دعا وعده داده وَأَعْتَزِلُكُمْ و كناره ميكنم از شما مراد آزر است و امثال او از بت پرستان ميگويد كه دوري ميجويم از همه شما وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ از آنچه ميخوانيد مي پرستيد از غير خداي يعني وَأَدْعُو رَبِّي و ميخوانم خداي خود را و مي پرستم بيگانگي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا شايد آنكه نباشم بخواندن و پرستيدن خداي خود نااميد و بي بهره و تنبيه است برآنكه شما از خواندن بتان بي بهره و ضايع ايد و من اميدوارم كه از حق تعالي البته بهره تمام گيرم بيت حاجت ز كسي خواه كه محتاجان را : بي بهره نكرد انداز انعام عميم : در بحر الجواهر في تفسير الكتاب المسطور آورده كه ابراهيم از بابل بكوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن جبال سير ميفرمود تا پدرش بمرد و نمرود نخانه تعلق بعضي باز گرفت باز ببابل آمد و مذمت بتان آغاز كرد و درين نوبت بتان را بشكست و آتش نمرود بدو سرد شد و با ساره و لوط عليه السلام عزيمت شام فرمود و حق تعالي ازين هجرت خبر داد كه فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس آنهنگام دور شد ابراهيم عم از بت پرستان و بگذاشت ايشان را وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ و آنرا نيز كه مي پرستيدند از غير خداي تعالي وَهَبْنَا لَهُ و بخشيديم مر او را از ساره إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ يعني فرزندي و پس از آن نبيره كه فرزند فرزند است وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا و همه را گردانيديم پيغمبر وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا و بخشيديم ايشان را از رحمت خود و گفته اند مراد از رحمت اموال و اولاد است كه با ايشان ارزاني داشت وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا و داديم مر ايشان را سخن گفتني مشتمل بر صدق يا ذكري نيكو بلند و جاري ميان مردمان اشارت باجابت دعاي ابراهيم است حيث قال واجعل لي لسان صدق في الآخرين :

ع

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ و ياد كن در قرآن قصه موسي عم را إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا بدرستي كه او بود پاك كرده شده از ادناس و نقائص وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا و بود فرستاده شده از نزد حق خبر دهنده خلق را از خداي تعالي اهل معاني در تقديم رسول بر نبي با آنكه اخص و اعلي است آن گفته اند كه اول او را فرستاد پس او خلق را خبر داد وَنَادَيْنَاهُ و ندا كرديم موسي را مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ از جانب كوه زبير از طرف راست موسي وَقَرَّبْنَاهُ و نزديك گردانيديم او را بدرگاه قرب نَجِيًّا در حالتي كه راز گوينده بود با ما و آنكس كه نجي را بمعني مرتفع داشته ميگويد موسي عم را بالا برديم از آسمان بآسماني و از حجابي به پس حجابي تا جايي كه آواز قلمي كه تورات بدان قلم نوشته مي شد استماع كرد و امام ثعلبي آورده كه نماند ميان حق تعالي و موسي عم مگر يك حجاب بود صاحب كشف الاسرار گويد حضرت موسي عم را هم روش بود و هم كشش اشارت بروش او ولما جاء موسي عبارت از كشش او و قربناه نجيا سالك تا در روش است خطر دارد و چون كشش در رسيد خطر را با او كار نيست يعني در سلوك شوب تفرقه است و جذبه محض جمعيت است نظم تا خود روي بجا اصلي چون او كشيدت و اصلي : رفتن كجا بردن كجا اين تر را نيست اين : خود ميروي نگذاردت او ميكشد بر بايدت : تا او كرا بر بايدش انعام ربانيست اين : وَوَهَبْنَا لَهُ مِن رَّحْمَتِنَا و بخشيديم ما موسي عم را و عطا كرديم از بخشش و مهرباني ما أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ياري كردن برادر او هارون را بوزارت در مهمات در حالتيكه پيغمبر بود وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ و ياد كن در قرآن قصه اسمعيل عم را إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ بدرستي كه او بود راست وعده وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا و بود فرستاده بخلق خبر دهنده از حق بخلق آورده اند كه كسي را وعده داده بود كه من درين مكانم تا تو بيائي سه شبانروز بقولي يكسال اقامت كرد تا آن مرد بيامد و در مدت جز پوست درخت خوردني نداشت نظم هر كه اين پايه وفايش كم است : آن نه

وفا بلكه قريب و دوم است : نيست بر مردم صاحب نظر : صورتي از صدق و وفا خوب تر : پس ديگر باره در صفت اسمعيل عم ميفرمايد كه وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ و بود كه ميفرمود كسان خود را و گفته اند همه امت خود را بِالصَّلَاةِ بنماز كه اشرف عبادات بدنيه است وَالزَّكَاةِ و زكوة كه اكمل عبادات ماليه است وَكَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا و بود نزد آفريدگار خود پسنديده بجهت استقامت اقوال و افعال وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ و ياد كن در قرآن قصه ادريس عم را كه پسر نبيره شيث عم است و جد پدر نوح و نام او اخنوخ و بجهت دراست علوم بادريس ملقب شده و اول كسي كه بعلم خط نوشت و از نجوم سخن گفت و خياطت كرد او بود و سي صحيفه برو نازل شده در جامع الاصول آورده كه ادريس عم بصد سال بعد از وفات آدم عم متولد شده إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا بدرستي كه او بود راست گوينده بخلق ادريس عم خبر دهنده از حق وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا و برداشتيم او را بمكاني بلند كه شرف نبوت است و درجه قرب يا او را به بهشت رسانيديم يا بآسمان چهارم چنانچه در حديث معراج ثابت شده كه حضرت رسالت پناه عم او را در آسمان چهارم ملاقات فرمود و در رفع ادريس اخبار متنوعه است ابن عباس رض فرمود كه روزي ادريس عم را حرارت آفتاب دريافت مناجات كرد كه الهي با وجود اين مقدار بعد كه ميان من و آفتاب است از حرارت او باحتراق نزديك شدم تا آن فرشته را كه حامل او است چه حال باشد خدايا بار آفتاب و شدت برو سبك گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سايه عنايت خود محفوظ دار بيت از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد : آنرا كه سايبان عنايت پناه اوست : حق تعالي دعاي او مستجاب فرمود و روز ديگر آن فرشته كه حامل آفتاب است خود را سبكبار يافت و نا ثري از حرارت او فهم نكرد و سبب آنرا از حضرت عزت استدعا نمود خطاب رسيد كه بنده من ادريس در حق تو دعا كرده و من اجابت كردم آن فرشته اجازت خواست كه بزيارت ادريس عم آيد اجازت يافت و بزمين آمد و بالتماس ادريس عم او را بر پر خود نشانيده بآسمان برد و نزديك مطلع آفتاب رسانيده و باستدعاي ادريس عم كميت عمر و كيفيت اجل وي از ملك الموت بپرسيد و عزرائيل عم در ديوان اعمار نگاه كرده فرمود كه حكم الهي در باره اين كس كه تو ميگوئي آنست كه حالي نزديك مطلع آفتاب متوفي شود چون آن فرشته باز آمد ادريس عم را يافت نقد جان بخازن اجل سپرده طوطي روحش بشكرستان قدس پرواز كرده و روايتي ديگر آنست كه ملك الموت از كثرت طاعت ادريس على نبينا و عليه السلام مشتاق ديدارش شد و باذن حق تعالى بزمين آمده و برادر يافت و بامر الهي بالتماس ادريس عم را جانش برداشت و باز حق تعالي جانش داد و عزرائيل عم او را بآسمان برد و دوزخ بدو نمود و از آنجا بهشت رفت و ديگر بيرون نيامد أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم آن گروه انبياء عم كه مذكور شدند از زكريا تا ادريس عم آنانند كه انعام كرد خداي تعالي بر ايشان بانواع انعام دينيه و دنيويه و اصناف مواهب صوريه و معنويه مِّنَ النَّبِيِّينَ از پيغمبران عليهم السلام بيان موصول است يعني آنان پيغمبرانند مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ از فرزندان آدم عم كه ادريس است و باقي ايشان وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ و از ذريه آنها كه برداشتيم ايشان را در كشتي نوح و آنها غير ادريس اند وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ و از فرزندان ابراهيم وَإِسْرَائِيلَ و از ذريت يعقوب عم وَمِمَّنْ هَدَيْنَا و از جمله آنها كه راه نموديم ايشان را بحق وَاجْتَبَيْنَا و بر گزيديم ايشان را از ميان مردمان به نبوت إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ چون خوانده شود بر ايشان آيتهاي حق تعالي در كتب منزله بر ايشان خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا بروي در افتادند در حالتيكه سجده كنندگان بودند مر خداي را و گريندگان از خوف وي گريه را باستماع تلاوت كلام رباني نسبتي خاص هست چنانچه در خبر آمده كه قرآن خوانيد و گريه كنيد و اگر نتوانيد خود را بتكلف در گريه آريد و صالح مري رح فرمود كه در خواب قرآن بر حضرت رسالت پناه عم خواندم فرمود كه يا صالح هذه القرائة فاين البكاء كلام دوست مهيج شوق است چون آتش شوق در كانون دل بر افروخته گردد آب حزن از ديده ريخته گردد و اذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى اعينهم تفيض من الدمع نظم اي دريغا اشك من دريا بدي : تا نثار دلبري زيبا بدي : اشك كان از بهر او بارند خلق : گوهر است و اشك پندارند خلق : اين سجده نجم است از سجدات قرآن حضرت شيخ عربي قدس سره اين سجده را كه بجهت تلاوت آيات رحماني وقوع مي يابد سجود انعام عام گفته و گريه كه متفرع بر او است آنرا گريه فرح و سرور ميدارد چه رحمت رحمانيت مقتضي لطف و رافت است و موجب بهجت و مسرت پس نتيجه او طرب است نه اندوه و تعب فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ پس در رسيدند از پس ايشان فرزندان بد كه از فرط غفلت أَضَاعُوا الصَّلَاةَ فرو گذاشتند نماز را يعني ترك كردند وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ و پيروي نمودند آرزوهاي نفس را از انواع معاصي چون شرب خمر و زنا و امثال آن فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا پس زود باشد كه ببينند جزاي گمراهي و تباه كاري يا عذاب در زيان و گويند غي چاهي است

سجده

در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب اهل آن چاه پناه بخدایتعالی جویند و بقول بعضی وادی است در جهنم آتش او تیزتر و عذاب او سخت تر که بی نمازان و متابعان
آرزوی نفس را بانجا برند إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ مگر آنکه بازگشته باشد از معصیتها و ایمان آورده باشد بدل و زبان وَعَمِلَ صَالِحًا و کرده باشد عملهای نیکو
فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ پس آنگروه تایب و مؤمن در آورده شوند به بهشت و بعضی فعل معلوم میخوانند یعنی در آیند در بهشت وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا
و ستم دیده نشوند در چیزی از چیزهای خود یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند و آن چه بهشت باشد که ایشانرا در آرند جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ
بوستانهای اقامت آنها که وعده داده است خدایتعالی بآن بندگان خود را بِالْغَيْبِ پوشیده یعنی ایشانرا وعده داده به بهشت و آن از ایشان غایب است
یا ایشان از آن غایب اند و چون وعده هست از غیب باکی نیست إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا بدرستیکه هست وعده خدای آینده یعنی موعود او که بهشت
است آمدنی است و مؤمن بدو رسیدنی لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا نشنوند بهشتیان در آن سخن بیهوده و تباه إِلَّا سَلَامًا مگر شنوند سلام از خدای تعالی از
ملائکه یا از یکدیگر وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ و مر ایشانراست روزی ایشان از نعمت بهشتی فِيهَا در جنت بُكْرَةً وَعَشِيًّا بامداد و شبانگاه یعنی مقدار طرفین که ایشانرا
نعمتهای بهشت خورانند چنانچه عادت متنعمان است که روزی دو نوبت طعام میخورند یا مراد دوام رزق باشد و توالی آن و در بهشت چه شب و چه روز نگاه
اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل و نهار بشناسند و در عین المعانی آورده که زمان لیل بفروگذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان روز برفع حجاب
و فتح ابواب و در تبیان گفته که در زمان شب کنیزان بهشت خدمت مؤمنان کنند و در زمان روز غلامان و ولدان تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ
عِبَادِنَا آن بهشت که ذکر کرده ایم آنست که میراث میدهیم از بندگان ما مَنْ كَانَ تَقِيًّا هر که پرهیزکار باشد آورده اند که چون حضرت رسالت پناه
علیه السلام را از اصحاب کهف و ذوالقرنین و روح سوال کردند فرمود که فردا بیائید تا جواب دهیم و انشاء الله تعالی نفرمود پانزده روز جواب داده و حکایت قول او
که در قرآن هست اینست که وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرو نمی آئیم ما فرشتگان إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا مراوراست آنچه
در پیش ماست از کارهای آینده وَمَا خَلْفَنَا و آنچه باز پس گذاشته ایم یعنی امور گذشته وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ و آنچه میان ماکان و سیکون است
یعنی در حال با مراوراست حکم در ابتدای آفرینش ها و انتهای آجال ما و آنچه در مدت حیات ما است وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نیست و نبوده و نخواهد بود پروردگار تو
نَسِيًّا فراموش کار یعنی از حال تو آگاه است هر گاه خواهد ما را بتو فرستد رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست پروردگار آسمان و زمین وَمَا
بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنهاست پس آفریننده ارض و سما و پرورنده اهالی آن نشاید که فراموش کار بود فَاعْبُدْهُ پس او را پرستش کن وَاصْطَبِرْ و
شکیبا باش لِعِبَادَتِهِ مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت خود ثابت باش و بابطای وحی دل تنگ مشو هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا آیا میدانی
مر خدای را مانندی که مراورا توان گفت یا همنامی یعنی هیچ میدانی که کسی را الله نام بوده باشد یکی از آثار سطوات الهی آنست که هیچکس از اهل شرک معبود باطل خود را
الله نگفته اند بلکه الله میگفتند غیرت احدیت و غیرت الوهیت این اسم سامی را از تصرف کفار دوران و تسمیه ثبان در حصن امان محفوظ داشت و زبان اهل ایمان را
در نعمت و محنت و سراء و ضراء بتکرار آن نام نامی جاری ساخت نظم الله الله چه طرفه نام است این ؛ حرز دل و ورد جان تمامست این ؛ پس بودن را
صاحب معنی ؛ حسبی الله گواه این دعوی ؛ وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ می گوید انسان یعنی بایکدیگر میگویند یا ابی بن خلف که استخوانهای ریزنده شده و امی آرد
و بطریق استبعاد میگوید أَإِذَا مَا مِتُّ آیا چون بمیرم من لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا هر آینه زود بیرون آورده شوم از خاک زنده استفهام بمعنی انکار یعنی چگونه
تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید از قبر حق تعالی میفرماید در جواب او که أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ آیا نمی اندیشد و یاد میکند آن آدمی أَنَّا خَلَقْنَاهُ
آنرا که بیافریدیم ما او را مِنْ قَبْلُ پیش ازین وَلَمْ يَكُ شَيْئًا و نبود چیزی بلکه عدم محض بود یعنی باید که متذکر گردد این معنی را که ایجاد معدوم عجب تر است
از جمع مواد بعد از تفریق آن فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ پس بحق پروردگار تو که بوقت قیامت هر آینه حشر کنیم آنرا یعنی کافرانرا وَالشَّيَاطِينَ با دیوان یعنی
با قرینهای ایشان از شیاطین که در دنیا داشته باشند هر یکی را با قرین او در سلسله مقید سازند ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر گردانیم ایشانرا و بعضی گفته اند همه را
حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا گرداگرد دوزخ همه بزانو در آمده از هول حساب و حضار ایشان بحوالی دوزخ جهت آن است که تا سعدا بدانند تا از چه بلیه خلاص یافته
سرور ایشان بیفزاید و اشقیا امکنه خود را از دوزخ ببینند ملال ایشان زیاده گردد ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ پس بیرون آریم البته مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ از هر گروهی
أَيُّهُمْ هر که باشد از ایشان أَشَدُّ سخت تر و بسیار تر عَلَى الرَّحْمَٰنِ عِتِيًّا بر خدای از جهت سرکشی و جرأت یعنی اول زهر اینی آنرا که کافرتر بوده و نافرمان

جدا کنیم ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ پس بدرستی که ما داناتریم بِالَّذِينَ هُمْ بآنکه ایشان أَوْلَىٰ سزاوارترند بِهَا بآتش دوزخ صِلِيًّا از جهت انداختن یعنی میدانیم
که کیست سزای آنکه بخت او در آتش افکنند وَإِنْ مِنْكُمْ و نیست از شما از آدمیان هیچکس إِلَّا وَارِدُهَا مگر رسنده و گذرنده بر دوزخ اما چون
مؤمنان بروی گذرند آتش مرده و افسرده گردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از یکدیگر سوال کنند که نه حق تعالی با ما وعده فرموده بود که وَإِنْ
مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا پس چه حال بود که ما آتش را ندیدیم فرشتگان گویند که قد وردتموها وهی خامدة یعنی بدرستیکه شما گذر کردید بر دوزخ اما آتش او بسبب
نور ایمان شما فرو مرده بود پیر رومی قدس سره فرمود بیت مؤمن چون برآید بر آتش بجاه ؛ سوزش در و نماند گردد چو نور روشن ؛
كَانَ هست ورود بر دوزخ عَلَىٰ رَبِّكَ بر پروردگار تو حَتْمًا جزمی و قطعی مَقْضِيًّا کاری حکم کرده شده بر آن یعنی وعده است که البته واقع
خواهد بود و در ان خلاف نیست و جمعی برانند که ورود بمعنی دخول است چه جابر بن عبدالله انصاری رض از حضرت رسول ع م روایت کرده که درود دخول نسبت
یعنی همه را در دوزخ حاضر خواهند کرد و هیچ بری و فاجری نباشد الا که بدوزخ در آیند اما آتش بر مؤمنان سرد و با سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم ع م
و مؤید این قول است آنکه حق سبحانه میفرماید که ثُمَّ نُنَجِّي پس نجات دهیم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ وَ
نَذَرُ الظَّالِمِينَ و بگذاریم ستمکارانرا فِيهَا در آتش جِثِيًّا بزانو در آمدگان وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر مشرکان آيَاتُنَا آیتهای ما
بَيِّنَاتٍ هویدا و روشن معنی آن یا دلائل قدرت یا اعجاز حسن قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویدند از صنادید قریش لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده
اند از فقرا یعنی توانگران درویشانرا گویند أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام ازین دو گروه مؤمن یا کافر خَيْرٌ بهتر اند مَقَامًا از جهت مکان و موضع یعنی ما را منازل بهتر است
و همه اسباب معیشت در و آماده و شمار انه گوشه هست معین و نه توشه مهیا و بحقیقت مراد از خیریت مقام حسن حال و سعت معیشت است ملخص کلام آنکه مشرکان مومنانرا
میگفتند از ما دو گروه کدام خوش حال تر اند وَأَحْسَنُ نَدِيًّا و نیکوتر از جهت مجلس یعنی آراسته تر چه در مجمع ما همه صنادید و اشراف عرب اند و در مجلس شما
موالی و ضعفا پس حق سبحانه بنای افتخار و مباهات ایشانرا در هم شکسته فرمود که وَكَمْ أَهْلَكْنَا و چندین هلاک کرده ایم قَبْلَهُمْ پیش از مشرکان عرب مِنْ
قَرْنٍ از هر گروهی که مجتمع بودند در زمان واحد و بحسب واقع اند هُمْ ایشان از کفار عرب أَحْسَنُ أَثَاثًا نیکوتر از جهت امتعه بیت که آرایش منازل بدان باشد
وَرِئْيًا و نیکوتر از ایشان در هیأت و منظر نه آن مال هلاک از ایشان دفع کرد و نه آن جمال عذاب از ایشان باز داشت بیت بر مال و جمال خویشتن تکیه
مکن ؛ کان را بشبی برند و این را بتبی ؛ قُلْ بگوای محمد مر ایشانرا که بمال و جمال مفتخر و مستظهر اند که غره میشوند زیرا که مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ هر که
در گمراهی و دوری از راه حق فَلْيَمْدُدْ پس باید که مدد کند خبر است در صورت امر یعنی مدد میکند لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر او را خدای و بار میکند عمر او را مَدًّا امدادی کشیده
یعنی او را مهلت میدهد و نعمت پی در پی بدو میرساند حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا آنگه ببینند مَا يُوعَدُونَ آنچه بیم کرده شدند بدان إِمَّا الْعَذَابَ یا عذابی در دنیا
بقتل و اسیر وَإِمَّا السَّاعَةَ و یا روز قیامت بمشاهده انواع خزی و نکال فَسَيَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند مَنْ هُوَ شَرٌّ آنرا که بدتر است از روی
مَكَانًا از جهت مکان چه جای مؤمنان درجات جنان باشد و ماوای ایشان درکات نیران وَأَضْعَفُ و بدانند آنرا که ضعیف تر است جُنْدًا از جهت
سپاه یعنی دوستان و مددکاران چه اهل ایمان را از خدای و ملائکه و انبیاء ع م یاری و مددکاری رسد و مشرکانرا مطلقا یار و هوادار نباشد وما للظالمین
من انصار وَيَزِيدُ اللَّهُ و می افزاید خدای در دنیا الَّذِينَ اهْتَدَوْا آنانرا که راه یافته اند بکتاب هُدًى راه نمودنی یعنی گرویده اند بآنچه از قرآن
نازل شده و حق تعالی هدایت ایشانرا بتصدیق هر چه دیگر منزل میشود زیاده میکند وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و عملهای شایسته باقی از اصل خمسه یا کلمات
اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و غیر آن مر ایشانرا خَيْرٌ بهتر است عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو ثَوَابًا از جهت پاداش وَخَيْرٌ مَرَدًّا
و بهتر است از جهت بازگشت یعنی اگر کافرانرا در دنیا جاه و مال هست در آخرت وبال و نکال خواهد بود اما مومن در دنیا هم هدایت دارد و هم حمایت و در
آخرت هم ثواب خواهد داشت و هم حسن المآب بیت بدنیا سرفراز و نام دارند ؛ بعقبی کامدار و کامکار اند ؛ آورده اند که خباب بن الارت
رض بر عاص بن وائل سهمی دینی بود روزی او را بادای آن تقاضا کرد او گفت وام تو باز ندهم تا به محمد کافر نشوی خباب رض گفت لا والله کافر نشوم بدان
حضرت نه زنده و نه مرده و نه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت آنروز که مبعوث شوی بیا و وام خود از من بستان که اگر آنچه میگوئی حق است من آنجا فضل از تو
خواهم بود و مال و فرزند من بیشتر حق سبحانه آیت فرستاد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آیا دیدی آنرا که نگروید بِآيَاتِنَا بآیتهای ما یعنی قرآن یا دلایل وحدت

وقال وگفت یعنی عاص که بخدای که فردای قیامت لَاُوْتَيَنَّ هرآینه داده شوم یعنی بمن دهند درآن روز مَالًا وَّوَلَدًا مال و فرزند را اَطَّلَعَ الْغَيْبَ آیا
مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده واین سخن را ازانجا میگوید اَمِ اتَّخَذَ آیا فرا گرفته است عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا نزدیک خدای عهدی و پیمانی
برین صورت كَلَّا نه چنان است که او میگوید سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی نگاه داریم مَا يَقُوْلُ آنچه میگوید تا بدان او را جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم
تا بنویسند وَنَمُدُّ لَهٗ و باز کشیم برای او مِنَ الْعَذَابِ از عذاب مَدًّا باز کشیدنی یعنی دراز کنیم و پیوسته گردانیم عذاب او را برین وجه که عذابی بر بالای
عذابی بدو رسانیم وَّنَرِثُهٗ و میراث گیریم یعنی باز ستانیم بمرگ او مَا يَقُوْلُ آنچه میگوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند وَيَاْتِيْنَا و بیاید بما وقت
مرگ یا روز رستخیز فَرْدًا تنها نه مال رفیق و نه فرزندان قرین او وَاتَّخَذُوْا و فرا گرفتند مشرکان قریش مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای اٰلِهَةً خدایان باطل
چون اصنام و ملائکه لِّيَكُوْنُوْا تا باشند این معبودان لَهُمْ عِزًّا مر ایشان را سبب عزت و ارجمندی یعنی بشفاعت ایشان متعزز گردند نزدیک خدای تعالی كَلَّا
نه چنان است که عزیز گردند سَيَكْفُرُوْنَ زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند آلهه ایشان و مقر نباشند بِعِبَادَتِهِمْ به پرستش ایشان یا کافران
با هول قیامت دانا گردند منکر شوند پرستش بتان را وَيَكُوْنُوْنَ عَلَيْهِمْ و باشند بر معبودان خود ضِدًّا دشمن یا آلهه ایشان دشمن ایشان گردند اَلَمْ تَرَ
آیا ندیدی و ندانستی اَنَّآ اَرْسَلْنَا الشَّيٰطِيْنَ آنکه ما فرستادیم دیوان را عَلَى الْكٰفِرِيْنَ بر کافران یعنی بر ایشان مسلط ساختیم یا قرین و رفیق ایشان
تَؤُزُّهُمْ می جنبانند ایشان را اَزًّا جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشان را بر ارتکاب معاصی و از جای میبرند بتسویلات و وسواس فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ
پس شتاب مکن بر ایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل منمای اِنَّمَا نَعُدُّ جز این نیست که می شماریم لَهُمْ برای ایشان ایام آجال ایشان را عَدًّا شمردنی
که دران غلط نیست چون آن ایام منقضی گردد بدیشان فرود آید آنچه مقرر شده يَوْمَ یاد کن آن روز را که نَحْشُرُ الْمُتَّقِيْنَ فراهم آریم پرهیزکاران را و جمع کنیم
اِلَى الرَّحْمٰنِ بسوی بهشت خدای بخشاینده وَفْدًا در حالتیکه سواران باشند بر ناقهای مراکب بهشت یعنی ایشان را سواره به بهشت برند چنانچه وافدان
را بدرگاه ملوک می برند امام قشیری فرموده که بعضی بر نجائب عبادات و طاعات باشند و قومی بر مراکب همم و نیات آنانکه بر مراکب طاعات باشند
بهشت جویانند ایشان را بروضه جنان برند و آنان که بر نجائب همت باشند خدای طلبانند ایشان را بقرب رحمن خوانند جنان جوی دیگر است و رحمان جوی
دیگر در کشف الاسرار آورده که ممشاد دینوری قدس سره در حال نزع بود درویشی پیش وی ایستاده دعای میکرد که خدایا بر وی رحمت کن و بهشت او را کرامت
کن ممشاد بانگ بر زد که ای غافل سی سالست که بهشت را با شرف و عزت و حور و قصور بر من جلوه می دهند من گوشه چشم همت بر وی نیفکنده ام اکنون که
قرب میروم رحمت خود آورده و برای من بهشت و رحمت میخواهی بیت باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا ؛ بی جمالش روضه جنت چکار آید مرا ؛
نَسُوْقُ الْمُجْرِمِيْنَ و برانیم کافران را اِلٰى جَهَنَّمَ وِرْدًا بسوی دوزخ چنانچه بهایم رانند تشنگان یا پیادگان یا تنها ماندگان لَا يَمْلِكُوْنَ الشَّفَاعَةَ
نتوانند و نیابند نه متقی و نه مجرم درخواست هیچ شفیعی اِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر کسی که فرا گرفته باشد عِنْدَ الرَّحْمٰنِ نزدیک خدای تعالی عَهْدًا پیمانی برای
شفاعت و آن پیمان توحید است و عمل صالح یا کسی نتواند کسی را شفاعت کردن مگر از خدای دستوری یافته باشد وَقَالُوا و گفتند کفار بنو ملیح و
یهود و نصاری از روی جهل که اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی ملائکه و عیسی و عزیر ع م بگوی محمد مر ایشان را لَقَدْ جِئْتُمْ بدرستیکه
آورده اید شَيْئًا اِدًّا چیزی زشت یعنی سخن ناخوش و بی ادبانه تَكَادُ السَّمٰوٰتُ نزدیک شد که آسمانها يَتَفَطَّرْنَ شکافته شوند مِنْهُ از عظمت
آن سخن وَتَنْشَقُّ الْاَرْضُ و باز شکافد زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ و بیفتند کوهها هَدًّا شکستنی یعنی پاره پاره گردد اَنْ دَعَوْا از آنکه خوانند لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا
مر خدای را فرزندی یعنی بدو اسناد کردند وَمَا يَنْۢبَغِيْ و سزا و لائق نباشد لِلرَّحْمٰنِ مر خدای را اَنْ يَّتَّخِذَ آنکه فرا گیرد وَلَدًا فرزندی چه اتخاذ ولد مقتضی مجانست
است زیرا که ولد از جنس والد باید و حق تعالی از مجانست منزه است یا بغنای ذاتی محتاج نیست بمعاونت اولاد و انس و الفت با ایشان و استظهار
و تزیین بدیشان اِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ نیست هر که در آسمانها و زمین است اِلَّآ اٰتِي الرَّحْمٰنِ مگر آینده در قیامت بسوی رحمن عَبْدًا
در حالتیکه بنده باشد لَقَدْ اَحْصٰىهُمْ بدرستیکه همه را دانسته است و بدیشان احاطه کرده بحیثیتی که از حوزه علم و قدرت او بیرون نیستند وَعَدَّهُمْ و
شمرده است اشخاص و افعال ایشان را عَدًّا شمردنی وَكُلُّهُمْ و همه ایشان اٰتِيْهِ آینده کانند بوی يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز فَرْدًا تنها و بی
اتباع و انصار اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستیکه آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای پسندیده سَيَجْعَلُ زود باشد که پدید کند لَهُمُ الرَّحْمٰنُ

برای ایشان خدای وُدًّا دوستی در دلهای یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی وسایط آن در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد
جبرئیل ع م را گوید من فلان را دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل ع م او را دوست گیرد و منادی ندا کند میان اهل آسمان که حق تعالی
فلان را دوست میدارد شما هم دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا زمینیان او را نیز دوست گیرند
فَاِنَّمَا يَسَّرْنٰهُ پس جز این نیست که آسان گردانیده ایم قرآن را یا آنکه منزل ساخته ایم بِلِسَانِكَ بزبان تو یعنی بلغت عرب یا خواندن
آن بزبان تو آسان کرده ایم لِتُبَشِّرَ تا مژده دهی بِهِ الْمُتَّقِيْنَ بدو پرهیزکاران را که از شرک اجتناب نموده وَتُنْذِرَ بِهٖ و بیم کنی بآن قَوْمًا
لُّدًّا گروهی ستیزه کاران سخت خصومت را وَكَمْ اَهْلَكْنَا و چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو مِّنْ قَرْنٍ از اهل زمان و هر قرنی و قومی از منکران را
بهلاک رسانیدیم هَلْ تُحِسُّ هیچ می یابی و می بینی مِنْهُمْ از آن هلاک شدگان مِّنْ اَحَدٍ یکی را اَوْ تَسْمَعُ یا میشنوی لَهُمْ مر ایشان را رِكْزًا آوازی پوشیده
یعنی چون عذاب ما بدیشان فرود آمد مستاصل شدند نه از ایشان شخصی باقی ماند که کسی بیند و نه آوازی بر جای که کسی بشنود بلکه موکل قهر الهی با هیچکدام در نساخته همه را
دست فنا در دام خمول و نسیان انداخته مصرع کان لم یخلقوا ولم یکونوا نظم کو اثر از سروران تاج بخش ؛ کو نشان از خسروان تاج دار ؛ سوختند بهم شهان
کام جوی ؛ خاک شد تخت ملوک کامکار

سُوْرَةُ طٰهٰ مَكِّيَّةٌ وَّهِيَ مِائَةٌ وَّثَلٰثُوْنَ وَخَمْسُ اٰيَاتٍ

ع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

طٰهٰ در هیچ یک از حروف مقطعه که مبادی سور است این مقدار اختلاف نیست که در طه بعضی این را حروف مقطعه دانند و گویند اسم قرآن است یا اسم
سوره یا اسمی از اسمای الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی و جمعی بر آنند که اسمی است از اسمای حضرت رسالت پناه ع م چنانچه مزمل و مدثر پس منادی باشد
حرف ندا از و محذوف یا اشارت است بدو اسم آنحضرت ع م که طالب است و هادی یعنی طالب شفاعت و هادی بشریعت یا طاهر از ذنوب و هادی بمعرفت
علام الغیوب یا طهارت دل او است از غیر حق و هدایت یافت بتربیت مکون سرمدی و بقول بعضی این دو حرف قسم بها اند و هر یک اشارت است بچیزی در
تبیان گوید که قسم بطول یعنی بخشش و هدایت الهی است یا بطینت پاک و همت عالی حضرت رسالت پناه ع م و در تیسیر از امام جعفر صادق رض نقل میکند که طا
سوگند بطهارت اهل بیت رسول ع م قوله تعالی ویطهرکم تطهیرا و بقول طوبی و ها و یه که اشارت است به جنت و نار در زاد المسیر آورده که طا مدینه طیبه
است و ها مکه و بدین دو حرم محترم قسم یاد میکند یا طا طلب غازیان است و ها هرب کافران یا طا طرب اهل جنان است و ها هوان ارباب نیران قومی بر آنند
که این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع است بازاء یا رجل بلغة عکه یا حبشه یا نبطیه یا سریانیه کما قیل مصرع ان السفاهة طاها فی خلائقکم ؛ و دیگری
گفته مصرع هتفت بطاها فی القتال فلم یجب ؛ و بدین قول منادی حضرت رسول علیه السلام باشد و در بعضی تفاسیر آمده که طا بحساب ابجد نه است و ها پنج
مجموع چهارده باشد و غالب آنست که ماه را مرتبه بدریت در چهاردهم حاصل است پس در ضمن این خطاب مندرج است که ای ماه شب چهارده و منادی حضرت
رسالت پناهی است ع م و بدریت اشارت بکمال مرتبه جامعیت آنحضرت است ع م کما لا یخفی علی العرفا نظم ماه چون کامل شود انور بود ؛ زانکه او مرآت نور
خور بود ؛ کاه ماه بدری و که شاه بدر ؛ صدر تو مشروح و کارت شرح صدر ؛ در شب تاریکی کفر و ضلال ؛ از جهت روشن شد انوار جلال ؛ و گویند طا ها
در اصل طاء ها بوده همزه را حذف کرده اند طاء امر است از وطأ بطاء و ها کنایت است از ارض کنایت غیر مذکور در بدایت حال که حضرت پیغمبر ع م تهجد بر خواستی
بر یک پا بایستادی و بدین سبب پشت پای مبارکش ورم کردی این سوره نازل شد و امر فرمود که طا ها یعنی بسپر قدمین خود زمین را یعنی بر دو پای بر زمین
و گویند روزی ابوجهل و اضراب او حضرت رسول علیه السلام را گفتند تو ترک دین ما خود را برنج انداخته یا طعنه میزدند که قرآن بر محمد فرو نیامده مگر برای آنکه او را در رنج و
تعب اندازد آیت آمد که طا ای مرد که هیچکس چو تو قدم در میدان مردمی نه نهاده مَآ اَنْزَلْنَا نه فرستادیم عَلَيْكَ الْقُرْاٰنَ بر تو قرآن را لِتَشْقٰٓى تا در
رنج افتی و شب خواب نکنی و بواسطه قیام در نماز الم و ورم بپای مبارکت رسد اِلَّا تَذْكِرَةً لیکن فرستادیم او را بر تو بجهت پند دادن لِّمَنْ يَّخْشٰى مر کسی را
که بترسد تخصیص خاشی بآنکه تذکیر عالم است جهت انتفاع او است بآن تَنْزِيْلًا فرو فرستاده شد فرو فرستادنی مِّمَّنْ خَلَقَ الْاَرْضَ از کسی که بیافرید
زمین را وَالسَّمٰوٰتِ الْعُلٰى و آسمانهای بلند را اَلرَّحْمٰنُ او است بسیار بخشاینده عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى بر عرش مستولی شد مراد از اضافت استیلا
بعرش آنکه حق سبحانه بر همه موجودات مستولی است جهت آن تواند بود که اعظم مخلوقات است در تاویلات امام ماتریدی فرموده که عرش بمعنی ملک آید و حقتعالی

بر ملکش خود مستولی و غالب است در فتوحات آورده که شیخ ما قدس سره فرمود درین آیت بر عرش وقف میکرد و میگفت استوی له ما فی السموات ای ثبت له ما فی السموات شیخ الاسلام قدس سره فرمود که استوای خداوند بر عرش در قرآن است و مرا بدین ایمان است تاویل بجویم که تاویل بدین باب طغیان است بظاهر قبول کنم و بباطن تسلیم ورزم که این اعتقاد سنیان است اما میدانم که نه محتاج مکان است نه عرش بردارندهٔ او است بقدرت بردارندهٔ عرش است نظم بی مکان ره یافت سویش بی زمان ؛ بی بیان دارد خبر زو بی عیان ؛ اینهمه مخلوق حکم داور است ؛ خالق عالم ز عالم برتر است لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانها است از مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها است از مخترعات سفلیه وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان هر دو باشد از اصناف ملائکه و طبقات ناری و هوائی وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ و آنچه در زیر طبقه تراب است از زمین ثری طبقه زیرترست از طبقات ارض و آن موضعی است که صخره و ثمار بالای او است و در تفسیر و غیر آن از تفاسیر بروایت وهب بن منبه مذکور است که هفت طبقه زمین بر دوش فرشته و قدمین فرشته بر صخره است و صخره بر شاخ گاوی است از فردوس و قوایم گاو بر پشت ماهی است از حوض کوثر و ماهی ثابت است بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم بر متن ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و آن حجاب بر ثری و علم اهل آسمان و زمین تا ثری پیش برسد و ما تحت الثری جز حق تعالی نداند وَإِن تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ و اگر آشکارا کنی سخن را فَإِنَّهُ پس بدرستی که او يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى میداند پوشیده را و آنچه پوشیده ترست از پوشیده گویند سر آن است که بنده میکند و میداند وی پوشید و اخفی آنکه میداند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آن است که با کسی گوید و اخفی آنکه در دل خود پنهان دارد اللَّهُ او ست خداوند بحق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی سزای پرستش مگر او لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ مر او راست نامهای نیکو با صفتهای پسندیده وَهَلْ أَتَاكَ و آیا آمده است بتو حَدِيثُ مُوسَىٰ خبر موسی بن عمران و قصهٔ او دانسته پس در صبر بر مکاره بدو اقتدا کن إِذْ رَأَىٰ یاد کن چون دید موسی علیه السلام نَارًا آتشی را در اخبار آمده است که چون موسی علیه السلام از شعیب ع دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند شعیب ع او را اجازت داد و اهل او را با او گردانید در شبی که هوا سرد بود و مظلم و برف میبارید ایشان راه گم کردند نزدیک وادی ایمن رسیدند و صفورا دختر شعیب ع را که حلیله او بود درد وضع حمل پدید آمده با آتش محتاج شد موسی ع چندانچه سعی فرمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا پس گفت مر اهل و عیال و خدم خود را که درنگ کنید درین موضع إِنِّي آنَسْتُ نَارًا بدرستی که من دیده ام آتشی لَّعَلِّي آتِيكُم شاید که بیارم برای شما مِّنْهَا بِقَبَسٍ از آن آتش شعله در سر چوب یا فی گرفته یا جمره خوار از یعنی فتیله یا چوبی روشن کنم یا اخگری بیارم أَوْ أَجِدُ یا بیابم عَلَى النَّارِ بر سر آن آتش هُدًى راه نمائی که مرا بر شارع رساند پس کسان خود را بگذاشت و تنها بجانب آتش روان شد فَلَمَّا أَتَاهَا پس آن هنگام که بیامد بآن آتش آتشی دید سفید در درختی سبز که عناب یا عوسج بود برافروخته و در حوالی آن آتش هیچکس نی متحیر شد و از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نُودِيَ يَا مُوسَىٰ ندا کرده شد که ای موسی إِنِّي أَنَا رَبُّكَ بدرستی که منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای تاکید و تحقیق است یعنی شک مکن و متیقن شو بانکه من آفریدگار توام فَاخْلَعْ پس بیرون کن و بیفکن از پای خود نَعْلَيْكَ نعلین خود را گفته اند آن نعلین نجس بوده از پوست حمار غیر مدبوغ و اصح آنست که نعلین از جلد بقر بوده و طاهر اما حق سبحانه بخلع آن فرموده تا قدم موسی علیه السلام تراب ارض مقدسه را مس کند و برکت آن بپای وی رسد و محققان گویند این تعلیم طریق تواضع و ادب است که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت و لهذا طایفه از سلف چون بشر حافی قدس سره او و غیر او پای برهنه سیری میفرموده اند بیت کنجی که زمین و آسمان طالب او ست ؛ چون در نگری برهنه پایان دارند ؛ و گفته اند نعلین بیفکن یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ دار امام قشیری رح فرموده که فکر دنیا و آخرت را از دل بیرون افکن یعنی در عالم قدم بر دو کون نه إِنَّكَ بدرستی که تو بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادی پاکیزه مبارک ستوده که طوی نام او ست وَأَنَا اخْتَرْتُكَ و من برگزیده ام ترا برای نبوت فَاسْتَمِعْ پس گوش فرا دار لِمَا يُوحَىٰ مر آنچیزی را که وحی کرده میشود بتو و آن وحی کدام است إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ بدرستی که منم خدای تعالی لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا نیست خدای بجز من فَاعْبُدْنِي پس مرا پرستش کن و این وحی مقصود بوده بر تقریر توحید که منتهای علم است و امر بعبادت که کمال عمل است پس از احکام اقسام عبادت نماز تخصیص نموده فرموده که وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را لِذِكْرِي برای آنکه مرا یاد کنی در آن تا من ترا بثنا یاد کنم إِنَّ السَّاعَةَ بدرستیکه ساعت رستخیز آتِيَةٌ آینده است أَكَادُ أُخْفِيهَا میخواهم

که پنهان دارم وقت آن را جهت تخویف بندگان که وقت آن معلوم نیست تا همه ایشان ترسان باشند و اگر اخفا را بمعنی ضد سلب خفا دارند معنی آنست که نزدیک است که ظاهر گردانم آن را لِتُجْزَىٰ متعلق است بآتیة یعنی قیامت بیشک آینده است تا پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا تَسْعَىٰ بآنچه میشتابد در عمل آن از نیکی و بدی فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باید که ترا باز ندارد عَنْهَا از ایمان بقیامت مَن لَّا يُؤْمِنُ بِهَا کسی که ایمان ندارد بوقوع آن وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و پیروی کرده هوای نفس خود را پس صد وی کس از راه فَتَرْدَىٰ که هلاک شوی خطاب با موسی علیه السلام است و مراد امت او و بند امام علم الهدی و فقیه ابو الليث رحمهما الله مرانند که از اینجا که و اما خبر تک تا اینجا خطاب حضرت پیغمبر ع ما است و برین تقدیر مراد امت وی باشند القصه چون موسی ع نعلین بیرون کرد در وادی مقدس قرار گرفت خطاب رسید که وَمَا تِلْكَ و آن چه چیز است بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ بدست راست تو ای موسی حق سبحانه جهت استیناس وی و رفع هیبت با وی سخن گفت و پرسید که چه داری در دست که استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش تا عجایب بینی قَالَ گفت موسی ع هِيَ عَصَايَ این عصای منست و آن عصا از چوب مورد بهشت بود و طول ده گز و سر او دو شاخه و در زیر آن سنانی نشانده و نامش علیق بود و از آدم ع میراث بشعیب ع رسیده بود و بعد از و بموسی رسید القصه جواب داد و جهت تعداد نعم بالی بران افزود و گفت أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا تکیه میکنم بران عصا چون مانده میشوم در راه یا وقتی که بر سر رمه میروم وَأَهُشُّ و فرو میریزم برگ از درخت بِهَا بدان عصا عَلَىٰ غَنَمِي برگوسفندان خود وَلِيَ فِيهَا و مرا در آن عصا مَآرِبُ أُخْرَىٰ کارهای دیگر هست آورده اند که در راه با موسی ع سخن گفتی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و با دشمن وی حرب کردی و چون در خواب بودی رمه را محافظت کردی و بر سر چاهی که رسیدی تا نه او حبل و شعبتین او دلو شدی و چون بر زمین زدی درختی سایه دار گشتی و هر میوه که مرغوب موسی ع بودی بر وی پدید آمدی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و چون موسی ع اجمالا گفت که مرا با او کارها است قَالَ گفت خدای تعالی أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ بیفکن او را ای موسی حضرت موسی ع کمان برد که او را تیز هیچو نعلین دور باید افکند فَأَلْقَاهَا پس بیفکند او را از قفای خود فی الحال آوازی عظیم بگوش وی رسید باز نگریست فَإِذَا هِيَ پس ناگاه آن عصا حَيَّةٌ ماری بود تَسْعَىٰ می شتافت بهر جانب آورده اند که اول ماری زرد شد بر یک عصا بعد از آن بزرگ شد برابر شتر بختی و دراز گشت و بر چهار قایمه سطبری کوتاه رفتن آغاز کرد و میان کنارهای دهن او هفتاد یا چهل ذراع بود و در دهان او دندانهای بزرگ بود و دو چشمش چون برق میدرخشید بر سنگهای عظیم رسیدی یک لقمه کردی و درختهای بزرگ از بیخ برکندی و بخوردی و چون موسی ع او را دید ترسان شد روی بگریز نهاد قَالَ خُذْهَا گفت خدای که بگیر وی را وَلَا تَخَفْ و مترس از وی سَنُعِيدُهَا زود باز گردانیم و ببریم او را سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ بهیئت نخستین که داشت همان عصا سازیم چون خطاب الهی موسی ع شنید روی باژدها کرد و روان شد و دست خود در دهان او کرد و لحیین او را گرفت همان عصا شد و دو شعبه در دست وی آمد دل موسی ع آرام گرفت دیگر باره ندا آمد که وَاضْمُمْ يَدَكَ و ضم کن و ببر دست خود را إِلَىٰ جَنَاحِكَ بسوی پهلوی خود در زیر بغل تَخْرُجْ تا بیرون آید بَيْضَاءَ سفیدی روشن مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی عیبی و علتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفید رخشنده و با شعاع بود مانند برق آيَةً أُخْرَىٰ فراگیر آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود لِنُرِيَكَ اینچنین کردیم تا بنمائیم ترا مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى بعضی از نشانهای بزرگ ما اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ برو بدین دو معجزه بسوی فرعون و دعوت کن او را بپرستش من إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که او از حد درگذشته و دعوی ربوبیت میکند چون حضرت موسی ع مامور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت کنم پس از خداوند تعالی تقویت طلبید و آغاز دعا کرد و از روی نیاز قَالَ گفت رَبِّ اشْرَحْ لِي ای پروردگار من گشاده گردان برای من صَدْرِي سینه مرا تا در وی گنجد آنچه بمن وحی میکنی یا مرا متحمل و بردبار ساز تا از هر سختی ملتنگ نشوم وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي و آسان کن برای من کار مرا که تبلیغ رسالت است وَاحْلُلْ و بگشای عُقْدَةً گره را مِّن لِّسَانِي از زبان من يَفْقَهُوا قَوْلِي تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که روزی فرعون موسی ع را در حال طفولیت برکنار داشت موسی ع دست بریش مرصع او دراز کرد و قدری از آن بگرفت و برکند فرعون خشم گرفته بقتل او حکم کرد آسیه خاتون عذرخواهی آغاز نموده فرمود که این کودک جوهر درخشان دیده بدان متوجه شد و اگر جمره آتش به بیند دست بدان خواهد رسانید پس طشتی پر آتش و ظرفی پر از یاقوت پیش موسی ع آوردند و جبرئیل ع دست وی را گرفته بسوی جمرات آتش برد جمره برداشته در دهن نهاد زبانش بسوخت و گرهی بران بماند سخنش نیک مفهوم نمیشد اینجا درخواست کرد تا آن عقده منحل شود و دیگر گفت وَاجْعَل لِّي و گردان برای من یعنی مقرر کن وَزِيرًا یاری دهنده یا بار بردارنده مِّنْ أَهْلِي از کسان من

هٰرُونَ أَخِي ه هارون برادر من اشْدُدْ بِهِ محكم كن بوي أَزْرِي پشت مرا وَأَشْرِكْهُ و انباز كن او را فِي أَمْرِي ه در كار من يعني شريك ساز او را در نبوت تا من كي
نُسَبِّحَكَ تا بپاكي ياد كنيم ترا براي تو نماز گزاريم كَثِيرًا بسيار وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ه و ياد كنيم ترا به حمد و ثنا و دعاي بسيار إِنَّكَ كُنْتَ ه بدرستي كه تو هستي بِنَا بَصِيرًا
باحوال ما بينا يا تو داناي بآنچه صلاح ما دران است قَالَ قَدْ أُوتِيتَ گفت خدايتعالى كه تحقيق داده شدي سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ ه مسئول و مطلوب خود را اي موسى
يعني هرچه خواستي بتو داديم وَلَقَدْ مَنَنَّا ه بدرستي كه منت نهاده ايم عَلَيْكَ بر تو نعمت داده ايم ترا مَرَّةً أُخْرَىٰ ه در وقتي ديگر إِذْ أَوْحَيْنَا چون وحي كرديم إِلَىٰ
أُمِّكَ بسوي مادر تو مَا يُوحَىٰ ه آنچه نتواند آنست كه بوحي يعني او را الهام داديم در وقتيكه ترا زاده بود و كسان فرعون در طلب پسران بودند كه بكشند و او بكار زود
شده ملهم ساختيم او را يا بر زبان ملكي نه بر وجه نبوت بدو پيغام كرديم أَنِ اقْذِفِيهِ آنكه بيفكن موسى عليه السلام را فِي التَّابُوتِ در صندوق بعد از آنكه پنبه
در وي نهاده باشي و سر آنرا بقير محكم ساخته فَاقْذِفِيهِ پس بيفكن آن تابوت را فِي الْيَمِّ در درياي نيل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس بايد كه بيفكند دريا صورتش امر است
و معنيش خبر يعني دريا او را بيفكند بِالسَّاحِلِ بكناره يَأْخُذْهُ تا فرا گيرد او را ادران عَدُوٌّ لِي دشمني كه مرا است وَعَدُوٌّ لَهُ ه و دشمني كه مر او راست
يعني فرعون تكرار عدو بجهت مبالغه عداوت او است آورده اند كه مادر موسى عم بامر الهي موسى عم را در صندوق نهاده بدرياي نيل افكند و چون از ان دريا بجانب فرعون
ميرفت صندوق از ان جوي بباغ فرعون در آمد و باذن خدا آسيه بر كنار جوي بود چون صندوق پيش ايشان رسيد بر گرفتند و سر باز كرده كودكي ماه روي و سياه
چشم بيرون آمد بيت ماه زيباست ولي روي تو زيباتر از اوست ه چشم نرگس حكيم چشم تو زيباتر از اوست ؛ قتاده رح فرموده كه در چشمهاي موسى عم
ملاحتي بود كه هر كه او را بديدي دوست داشتي آسيه و فرعون كه چشم او را ديدند محبت او در دل ايشان پديد آمد چنانچه حق سبحانه ميفرمايد وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ ه
افكندم بر تو مَحَبَّةً ه دوستي كه ابن مِنِّي از من يعني بخشم محبت ترا در دلها كه شيفته تا بر تو مهرباني ورزند وَلِتُصْنَعَ ه و تا پرورده شوي عَلَىٰ عَيْنِي [illegible]
يعني بعلم و ارادت من و چه حيرت است كه فرعون و آسيه هر دو او را بفرزندي برداشتند و به تربيت مهد و تعيين دايه اشتغال نمودند هر چند دايه آوردند موسى عم شير از
ايشان نگرفتي مادر موسى عم دختر خود مريم را گفته بود كه بر كنار نيل و چشم بر صندوق ميدار كه كجا ميرود و چون صندوق بباغ فرعون در آمد مريم خود را دران
[illegible] و صورت را مشاهده كرد كه برادرش شير كسي نميگيرد خود را پيش آسيه افكند إِذْ تَمْشِي ياد كن چون ميرفت أُخْتُكَ خواهر تو فَتَقُولُ پس گفت
[illegible] عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ بر كسي كه كفيل اين طفل كند و او را شير دهد آسيه گفت اگر چنين كني با تو احسان [illegible]
آمد و في الحال مادر [illegible] بياورد و موسى عم در كنار وي نهادند فَرَجَعْنَاكَ پس باز گردانيديم ترا إِلَىٰ أُمِّكَ بسوي مادر تو بوعده وفا كرديم كَيْ تَقَرَّ تا شاد
و روشن شود عَيْنُهَا چشم وي در ديدن تو وَلَا تَحْزَنَ ه و تا اندوه ناك نگردد بفراق تو وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بكشتي نفسي را يعني آن قبطي را كه [illegible]
كرد او و فرعونيان دانستند و قصد قتل تو كردند فَنَجَّيْنَاكَ پس برهانيديم ترا مِنَ الْغَمِّ از غم كشتن و امر كرديم كه بمدين هجرت كني وَفَتَنَّاكَ و بيازموديم ترا
فُتُونًا آزمودني يعني ترا در بوته بلا افكنديم و پاك و خالص بيرون آمدي قصهٔ ولادت حضرت موسى عم و قتل قبطي و هجرت بمدين در سورهٔ قصص مشروح مي آيد فَلَبِثْتَ پس
درنگ كردي سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ سالها در ميان مدين و آن هژده يا بيست و هشت سال است ثُمَّ جِئْتَ پس آمدي بدين وادي عَلَىٰ قَدَرٍ
يَا مُوسَىٰ بر اندازه كه مقدار كرده بودي [illegible] تا تو سخن كنيم وَاصْطَنَعْتُكَ ترا برگزيده ام و خاص ساختم لِنَفْسِي ه براي محبت خود يعني [illegible]
[illegible] اذْهَبْ أَنْتَ برو تو وَأَخُوكَ و برادر تو بِآيَاتِي بمعجزهاي من وَلَا تَنِيَا و سستي مكنيد فِي ذِكْرِي در رسانيدن ذكر من [illegible]
و عبادت اذْهَبَا برويد هر دو إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوي فرعون إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستيكه او در عصيان از حد در گذشته است فَقُولَا لَهُ پس سخن گوييد
با او قَوْلًا لَيِّنًا سخني نرم يعني مدارا نماييد با او و او را دعوت كنيد در صورت مشورت مثل هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ مبادا كه اگر درشتي نماييد بر شما غضب
بالكه حق تربيت او در خوش سخني مرعي داريد و گفته اند كه او را بكنيت خوانيد و چون ابو العباس بقول ابو وليد و ابو مره نيز گفته اند و بر هر تقدير عنف كنيد
لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ شايد كه پند گيرد بكلام شما أَوْ يَخْشَىٰ ه يا بترسد از عذاب خدا و تذكر و بهره متحقق نيست و خشيه حصه متوهم پس موسى عليه السلام
ازين محل متوجه مصر شد و باز سر اهل خود نرفت در خبر آورده كه كسان موسى عم شب انتظار بردند و نيامد در روز نيز ازوي خبر نيافتند دران صحرا متحير ماندند تا
جمعي از اهل مدين آنجا رسيدند و صفورا را بشناختند پيش پدرش بردند بعد از غرقه شدن فرعون خبر موسى عليه السلام بديشان رسيد القصه چون موسى عم
بمصر توجه نمود وحي آمد به هارون عم كه باستقبال برادر براه مدين روان شو و بين در اثناي طريق ملاقات فرمودند و موسى عم شرح احوال بتمامي باز گفت

و برا زانكه باتفاق پيش فرعون ميبايد رفت و او را بحق دعوت نمود خبر داد هارون عم گفت اي برادر شوكت و سطوت فرعون آنچه تو ديده زياده شده و باولي
سبي حكم بقطع و قتل و صلب ميكند موسى عم انديشناك شد و هر دو برادر باتفاق قَالَا رَبَّنَا گفتند اي پروردگار ما إِنَّنَا نَخَافُ بدرستيكه ما
ميترسيم أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا ازانكه فرعون پيشي گيرد بر ما يعني تعجيل كند بعقوبت ما و نگذارد كه معجزه بدو نماييم أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ يا آنكه زياده كند طغيان
در داوري و نسبت با حضرت مقدس تو سخني بي ادبانه گويد قَالَ گفت خداي كه اي موسى و هارون عم لَا تَخَافَا مترسيد از افراط و طغيان او إِنَّنِي مَعَكُمَا
بدرستي كه من با شمايم بحفظ و نصرت أَسْمَعُ مي شنوم دعاي شما يا آنچه او گويد بنسبت من وَأَرَىٰ ه و مي بينم آنچه كند با شما يعني شما خاطر جمع داريد
كه من شنوا و بينايم نگذارم كه ضرري بشما رساند فَأْتِيَاهُ پس برويد بدو فَقُولَا پس بگوييد إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ ما هر دو فرستاده پروردگار توايم ؛
فَأَرْسِلْ مَعَنَا بفرست با ما بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان يعقوب را تا بارض مقدسه باز رويم كه مسكن آباي ما بوده وَلَا تُعَذِّبْهُمْ و عذاب مكن ايشان را
بتكليف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه و قتل اولاد قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ بدرستي كه آورده ايم ما نزد تو نشاني يعني معجزه مِنْ رَبِّكَ از نزد آفريدگار تو وَالسَّلَامُ
و سلام ملائكه يعني خزنه بهشت عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ ه بر آنكس كه پيروي ايمان كند و راه راست رود يا سلامت هر دو سرا مر او راست إِنَّا قَدْ أُوحِيَ
إِلَيْنَا بدرستيكه وحي كرده اند بما يعني پروردگار ما حكم فرموده أَنَّ الْعَذَابَ آنكه عذاب دنيا و آخرت عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ بر آنكس است كه تكذيب
كند انبيا و آورده ايم وَتَوَلَّىٰ ه و پشت بران كند و از ان اعراض نمايد پس موسى و هارون عم بحكم الهي بدرگاه فرعون آمدند و بعد از مدتي كه ملاقات او
ميسر شد گفتند كه ما رسولان پروردگاريم و ترا بعبادت او ميخوانيم و آن كلماتي كه حق تعالى تعيين كرده بود ادا كردند قَالَ گفت فرعون فَمَنْ رَبُّكُمَا
يَا مُوسَىٰ ه پس كيست پروردگار شما اي موسى كه مرا به پرستش او دعوت ميكنيد نكته در آنكه موسى عم را به ندا تخصيص كرد با آنكه خطاب با هر دو برادر بود
آنست كه دانسته بود كه بر زبان موسى عم عقده هست و سخن او نيك مفهوم نمي شود خواست كه او را در حضار مجلس انفعال دهد و از انحلال عقده
خبر نداشت پس موسى عم بزبان فصيح قَالَ گفت رَبُّنَا الَّذِي پروردگار ما آنكس است كه از محض رحمت أَعْطَىٰ داده است كُلَّ شَيْءٍ همه چيز را از انواع
مخلوقات خَلْقَهُ صورت او و شكل او لايق و موافق حال او يا داد هر يك را از خلايق آنچه قوام و استقلال او در وجود و معاش بدان است ثُمَّ هَدَىٰ
پس راه نمود او را بدان يعني شناسا گردانيد بكيفيت انتفاع از ان يا هر حيواني را زوجه داد نظير او در خلق و صورت و راه ازدواج و امتزاج بدو نمود و گفته اند خلقه
مفعول اول است و تقدير كلام اين كه داد آفريدگار خود را هر چيزي كه بدان محتاج اند و چون بمقصود بيان معطي به است آنرا تقديم كرد و فرعون كه اين سخن بشنيد
ترسيد كه مبادا قوم بعبادت چنين خداي ميل كنند سخن او را بجاي ديگر كشانيد و جهت تعجيز موسى عم قَالَ گفت فرعون فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ ه پس چيست
حال اهل قرنهاي نخستين چون قرن قوم نوح و عاد و ثمود عم كه اين خدا را نپرستيدند اين زمان در سعادت و دولت اند يا در شقاوت و نكبت قَالَ گفت موسى عم
عِلْمُهَا علم حال و مآل آن گروه عِنْدَ رَبِّي نزديك آفريدگار من است فِي كِتَابٍ در لوح محفوظ نوشته شده لَا يَضِلُّ خطا نميكند و فرو نميگذارد رَبِّي
پروردگار من هيچ چيز را وَلَا يَنْسَى ه و فراموش نميكند بلكه دانش وي همه محيط است و من بنده ام مثل شما نميدانم مگر آنچه مرا ازان خبر دهند و گفته اند
مراد فرعون استفسار حال [illegible] بود گفت كه چيست حال گذشتگان كه بر [illegible] موسى عم جواب داد كه آنرا جز خداي من كسي نميداند و باز بسر همان
سخن اول كه صفت حق سبحانه ميكرد و گفت پروردگار من الَّذِي جَعَلَ آنست كه گردانيد لَكُمُ الْأَرْضَ براي شما زمين را مَهْدًا گستردني گسترده كه بران
مي نشينيد و مسكن ميسازيد وَسَلَكَ لَكُمْ و روشن كرد براي شما فِيهَا در زمين سُبُلًا راهها تا بران راه از زميني بزميني ميرويد و بمصالح خود قيام
مي نماييد وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبي كه باران است فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بيرون آورديم بسبب آن آب التفات از غيبت بتكلم
تنبيه است بر كمال قدرت و حكمت يعني هرگز كسي را جز ما اخراج ميسر نيست ما بيرون آريم بآب باران أَزْوَاجًا اصناف گوناگون مِنْ نَبَاتٍ شَتَّىٰ از
رستنيهاي پراكنده كه گون و طعم و رايحه هر يك مخالف آن ديگر است با وجود آنكه آب و زمين يكي است كُلُوا بگوييم بخوريد از آنچه بيرون آورده ايم هرچه خوردني است
از ثمار و حبوب وَارْعَوْا و بچرانيد أَنْعَامَكُمْ چهارپايان خود را در چراگاهها كه خوردن شما را نشايد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستي كه درين مذكور
شد لَآيَاتٍ هر آينه دلالتها است بر قدرت رباني و وحدت او لِأُولِي النُّهَىٰ ه مر خداوندان خرد را كه عقول ايشان ناهي باشد از اتباع باطل و ارتكاب
قبايح مِنْهَا از زمين خَلَقْنَاكُمْ آفريده ايم شما را يعني اصل خلقت پدر شما [illegible]

تا از خاک بر خیزی که مدفن کسی خواهد بود فقد بی خاک بر سید ارو و بر نطفه که ماده وجود او است بیریزد و انکس از تراب و نطفه مخلوق میشود و در همان خاک مدفون میگردد
چنانچه حق سبحانه فرمود شما را از زمین آفریده ایم وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ و دران زمین باز بریم و بعد از مرگ شما را وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ و از ان زمین بیرون آریم شما را
تَارَةً أُخْرَىٰ بار دیگر بجهت حساب و جزا حکیم فردوسی رحمه الله گوید نظم بخاکت درآرد خداوند پاک : دگر ره برون آرد از زیر خاک : ندان حال کالی
بخاک اندرون : بران کو نه از خاک آئی برون : اگر پاک در خاک گیری مقام : برآئی از آن پاک و پاکیزه نام : پس فرعون حجتی و معجزه طلبید و حضرت موسی عم
عصا بیفکند اژدها شد و باز بگرفت همان عصا شد و ید و بیضا بوی نمود و از آیات تسعه معجزه بعد از معجزه میدید و منکر و چنانچه حق تعالی فرمود وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ
و بدرستی که ما بنمودیم فرعون را آيَاتِنَا كُلَّهَا همه معجزها که ما موسی را داده بودیم فَكَذَّبَ پس بدروغ نسبت داد موسی عم را وَأَبَىٰ و سر باز زد از انکه ایمان
آورد و فرمان برداری کند و از روی عناد قَالَ گفت فرعون أَجِئْتَنَا آیا آمده بسوی ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون کنی ما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما که مصر است
بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ بجادوی خود ای موسی یعنی دانستیم که تو ساحری و میخواهی که بسحر ما را از مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل را تمکن سازی و پادشاهی کنی
بر ایشان فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ پس هر آینه بیاریم برای تو جادوی مِثْلِهِ مانند جادوی تو و بآن با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی
جادوگری فَاجْعَلْ پس مقرر کن بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ میان ما و میان خود مَوْعِدًا وعده بجهت معارضه چنان وعده که هیچ وجه لَا نُخْلِفُهُ خلاف نکنیم آنرا
نَحْنُ وَلَا أَنْتَ نه ما و نه تو چون وعده رسد حاضر شویم مَكَانًا سُوًى در جائیکه مساوی باشد قوم ما و تو با آن یا مکانی مستوی یعنی هموار که در وی پستی و بلندی
نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قَالَ گفت موسی عم مَوْعِدُكُمْ زمان وعده شما يَوْمُ الزِّينَةِ روز آرایش قبطیان است و آن روز عیدی بوده مراد
که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی یا روز نوروز بوده یا عاشورا وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ و آنکه جمع کرده شوند مردمان ضُحًى در
چاشتگاه که روشن تر است از باقی روز یعنی موعود ما روز اجتماع آدمیان است بوقت چاشت حضرت موسی عم آن روز را تعین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل
علی رؤس الاشهاد سمت وقوع پذیرد و خبر آن باطراف و اکناف عالم برسد فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت درآمد و جهت جمع کردن
سحره را ای سازد و کسان فرستاد فَجَمَعَ كَيْدَهُ پس جمع کرد آنچه را بآن کید کند یعنی سحره و آلات سحر ثُمَّ أَتَىٰ پس آمد بوعده گاه با ساحران قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ
گفت موسی مر جادوان را چون ملاقات نمود ایشان را که ای قوم وَيْلَكُمْ وای بر شما لَا تَفْتَرُوا افترا مکنید و مبندید عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدا تعالی دروغی که
آیه او را سحر گوئید و خواهید که بآن معارضه کنید یا دروغ بر خدا تعالی ببندید بشرکت دیگری با او فَيُسْحِتَكُمْ پس مستاصل گرداند و از بیخ برکند شما را
بِعَذَابٍ بعذابی که نازل گرداند بشما وَقَدْ خَابَ و بدرستیکه بی بهره و نا امید ماند مَنِ افْتَرَىٰ هر که افترا کرد بر خدای فَتَنَازَعُوا پس گفت و شنود
کردند جادوان أَمْرَهُمْ در کار خود بَيْنَهُمْ میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی عم گفتند این سخن سخن ساحران نماند وَأَسَرُّوا النَّجْوَىٰ و پنهان داشتند
راز گفتن را از ملازمان فرعون و برین قرار دادند که او اگر بر ما غالب شود متابعت او باید کرد آورده اند که فرعون از غرفه بدید که ایشان با یکدیگر سخن میگویند و شور
میکنند پرسید که این ساحران چه میگویند ایشان از ترس فرعون قَالُوا گفتند إِنْ هَٰذَانِ بدرستی که این هر دو لَسَاحِرَانِ جادوانند يُرِيدَانِ میخواهند
أَنْ يُخْرِجَاكُمْ آنکه بیرون کنند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما بِسِحْرِهِمَا بجادوی خود و مملکت مصر را تصرف آرند وَيَذْهَبَا و ببرند بِطَرِيقَتِكُمُ
الْمُثْلَىٰ مذهب شما را که افضل مذاهب است و دین و مذهب خود را ظاهر گردانند یا ببرند اشراف و اکابر شما را یعنی روی دل ایشان را از شما برگردانند
و بسوی خود متوجه سازند علما را در لفظ هذان اختلاف است گویند اسم آن است که بلغت خثعم تثنیه در هر سه حال اعرابش بالف می باشد و این
حرف موافق ایشان واقع شده یا آن بمعنی نعم باشد و هذان مبتدا چنانچه آن و صاحبها و بعضی گفته اند اسم ضمیر شان محذوف است و هذان لساحران
خبر او و حفص آن بتخفیف میخواند و ان نافیه میداند و لام را بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران القصه چون فرعون از سحره شنود که موسی و هارون عم ساحرانند
و داعیه اخراج قبطیان دارند از مصر فرعون بر آشفت و گفت فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ پس چون حال چنین است جمع کنید ادوات کید خود یعنی آلات سحر را ثُمَّ
ائْتُوا صَفًّا پس بیائید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ و بدرستیکه
فوز یافت و بمطلوب خود رسید امروز مَنِ اسْتَعْلَىٰ هر که برسر آمد در سحر جادوان هفتاد هزار یا سی و سه هزار صف برکشیدند و موسی و هارون عم در برابر
ایشان بایستادند سحره بقول فرعون سیصد هزار عدد از حبل و عصا ها میان تهی کرده و پر زیبق ساخته بمیدان آوردند و بطریق ادب قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند

ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنکه تو می افکنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ یا آنکه ما باشیم أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ نخست کسی که بیفکند موسی عم از روی مقابله ادب
با ادب یا از وجه بی اعتباری آن و بی حسابی از ان قَالَ بَلْ أَلْقُوا گفت موسی عم بلکه شما بیفکنید ایشان رسنها و عصاهای خود را بیفکندند و بسبب حرارت آفتاب
در اضطراب آمد فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ پس ناگاه رسنها و عصاهای ایشان يُخَيَّلُ إِلَيْهِ نموده شد موسی عم را مِنْ سِحْرِهِمْ از جادوی و کید ایشان که
گوئی أَنَّهَا تَسْعَىٰ بدرستی که آن میرود و می شتابد فَأَوْجَسَ پس دریافت فِي نَفْسِهِ در دل خود خِيفَةً مُوسَىٰ خوف را موسی عم از ان که نظاره
کنان میان سحر و معجزه فرق نکنند یا آنکه مستغرق کردند پیش از القای عصا و چون این وهم بر موسی عم طاری شد قُلْنَا گفتیم لَا تَخَفْ مترس از آنچه ترا در وهم
انداخته که امر تو از غایت وضوح و اما ملتبس نخواهد گشت إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ بدرستی که تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان وَأَلْقِ مَا فِي
يَمِينِكَ آنچه در دست راست تو است یعنی عصا میکند یعنی از بسیاری عصاها و رسن ایشان باک مدار و آن چوب که در دست تو است بیفکن تَلْقَفْ تا فرو برد
مَا صَنَعُوا آنچه ساخته اند إِنَّمَا صَنَعُوا بدرستی که آنچه ساخته اند كَيْدُ سَاحِرٍ مکر جادوئی است وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ و رستگاری ساحر و فیروز
نشود حَيْثُ أَتَىٰ هر جا که باشد و هر جا که رود حضرت موسی عم عصا بیفکند فی الحال اژدهائی عظیم شد دهان خود گشاده تمام ادوات جادوان را فرو برد
مردم از ترس او روی بگریز نهادند و چندین هزار آدمی از ازدحام بمردند موسی او را بگرفت همان عصا شده جادوان دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر
سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدا تعالی و معجزه موسی عم است فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس درافکنده شدند یعنی تامل ایشان را در روی افکند سُجَّدًا در حالتی که
سجده کنان بودند مر خدای را از روی صدق قَالُوا گفتند آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ گرویدیم بپروردگار هارون و موسی عم تقدیم هارون جهت
رعایت فواصل و ملاحظه رؤس آیات است فرعون که این صورت مشاهده کرد قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ گفت آیا ایمان آورده اید و حفص آمنتم بر سبیل اخبار خواند یعنی شما
گرویده و تصدیق کرده مر موسی را قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم مر شما را فرمایم که بدو بگروید إِنَّهُ بدرستی که موسی لَكَبِيرُكُمُ
هر آینه بزرگ شما است الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ آنکه بیاموخت شما را جادوی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوان است شما با هم ساخته اید و خواهید که ملک مرا
برانداز ید فَلَأُقَطِّعَنَّ پس هر آینه ببرم أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ دستها و پایهای شما را مِنْ خِلَافٍ مخالف یکدیگر یعنی یکی از راست و دیگری از چپ
وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ و هر آینه بر آویزم شما را فِي جُذُوعِ النَّخْلِ بر تنهای درخت خرما که درازترین درختها است تا همه کس شما را ببینند و عبرت گیرند وَلَتَعْلَمُنَّ
أَيُّنَا و تا بدانید که کدام از ما یعنی من یا خدای موسی که بدو گرویده اید أَشَدُّ عَذَابًا سخت تر است از روی عذاب وَأَبْقَىٰ و پاینده از جهت عقاب ساحران
چون از جام جذبه حقانی مست شده بودند و از انوار تواتر الطافات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده نظم خورده یک جرعه از کف ساقی :
هر چه فانیست کرده در باقی : در من افسر غیر افتاده : لیس فی الدار غیره خوانده : لاجرم در جواب فرعون قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ گفتند ما ترا بر نگزینیم
اختیار نکنیم عَلَىٰ مَا جَاءَنَا بر آنچه آمد بما مِنَ الْبَيِّنَاتِ از معجزات واضحات و گویند در حین سجده بهشت و نعیم آن بدیشان نموده بودند وَالَّذِي
النعمت نراهم که نبینیم برانچه دیدیم از نشانهای روشن و سوگند میخوریم وَالَّذِي فَطَرَنَا بخدائی که ما را آفرید فَاقْضِ پس بکن مَا أَنْتَ قَاضٍ
هر چه هستی کننده آن یعنی هر چه خواهی با ما بکن که ما پروای آن نداریم إِنَّمَا تَقْضِي جز این نیست که تو حکم کنی هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا درین زندگانی
دنیا یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم پیش جاری است هر چه میخواهی میکنی در آخرت که بهتر و پاینده تر است تو معزول و محکوم یا حکم خواهی بود و بهم
خود مشغول بیت امروز بکن هر چه خواهی بکنی : فردا تو نیز هر چه خواهند کنند : إِنَّا آمَنَّا بدرستی که ما گرویدیم بِرَبِّنَا به پروردگار ما لِيَغْفِرَ
لَنَا خَطَايَانَا تا بیامرزد مر ما را گناهان ما را از کفر و معاصی وَمَا أَكْرَهْتَنَا و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را عَلَيْهِ بر آنچه مِنَ السِّحْرِ از سحر آموختن
آورده اند که فرعون مردم را بر آموختن سحر اکراه میکرد و یا حاصل اد العبد الاکراه بود و چه مجرد حکم سلطان اکراه است و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه
طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان با کراه مواخذه بوده است و این مواخذه از امت حضرت رسالت پناه علیه السلام برداشته شده وَاللَّهُ خَيْرٌ و خدای
بهتر است از روی پاداش وَأَبْقَىٰ و پاینده تر از جهت ثواب که تو ما را بر کفر مزد میدهی که انقطاع پذیرد این راه دارد و خدای بر ایمان اجری عطا میکند
که زوال بر آن نگردد إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ بدرستی که هر کس آید رَبَّهُ نزدیک پروردگار خود مُجْرِمًا مشرک یعنی بر کفر بمیرد فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ پس بدرستیکه
مر او راست دوزخ لَا يَمُوتُ فِيهَا نمیرد دران تا از عذاب برهد وَلَا يَحْيَىٰ و نه زنده باشد بزندگانی که خوش گذراند وَمَنْ يَأْتِهِ و هر که بیاید بوی

مُؤْمِنًا درحالتی که مؤمن باشد قَدْ عَمِلَ الصّٰلِحٰتِ تحقیق کرده باشد کارهای شایسته فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه مؤمنان ونیکوکاران لَهُمُ الدَّرَجٰتُ الْعُلٰى مرایشان راست درجهای بلند که درجها جَنّٰتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت ست تَجْرِیْ می رود وپیوسته مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار یا قصرها آن جویها خٰلِدِیْنَ درحالتیکه آن گروه جاویدان باشند فِیْهَا در آن بوستانها وَذٰلِكَ واین ثواب جَزٰٓؤُا مَنْ تَزَكّٰى پاداش آنکس که پاک باشد از آلایش کفر وآرایش عصیان یا متطهر بود بطاعات واعمال خیر اینجا کلام تمام است وچون قصه ایشان بشرح لایق در سوره اعراف گذشته بود اینجا بطریق ایجاز سه کلمه آورده بر مضمون آیات اقتصار نموده شد وَلَقَدْ اَوْحَیْنَآ وهرآینه وحی کردیم اِلٰى مُوْسٰٓى بموسی ع یعنی وقتیکه فرعون از رایت معجزات متاثر نشد و تعذیب بنی اسرائیل افزود گفتیم موسی ع را اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِیْ آنکه بشب ببر بندگان مرا از مصر وچون بکنار دریا رسند ولشکر فرعون از عقب بیاید بانگ مدد فَاضْرِبْ لَهُمْ پس فراگیر برای ایشان طَرِیْقًا راهی خوش ابن عیسی فرمود که بزن عصای تا سازیم برای ایشان راهی فِی الْبَحْرِ در دریا یَبَسًا خشک که آب وگلای نبود دران لَا تَخٰفُ نترسی دَرَكًا از دریافتن دشمنی یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را در نیابند وَلَا تَخْشٰى ونترسی از غرقه شدن که شما را بسلامت بگذرانیم پس موسی علیه السلام بامر الٰهی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد ودیگر روز قبطیان خبردار شدند اما در خانه هریک از ایشان مصیبتی خصم افتاد که کودکان مانده ... دیگر لشکر جمع شده فَاَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمد بنی اسرائیل را فِرْعَوْنُ بِجُنُوْدِهٖ فرعون بالشکر خود وبکنار دریا رسیدند موسی ع با قوم خود گذشته بود فرعونیان نیز در آمدند فَغَشِیَهُمْ پس دریافت ایشان را مِّنَ الْیَمِّ از دریا مَا غَشِیَهُمْ آنچه دریافت ایشان را ابهام از برای تفخیم مسند الیه است یعنی موجی دریافت ایشانرا که کنه آن نرسد تا لفظی بازای وی وضع تواند کرد وَاَضَلَّ فِرْعَوْنُ وگمراه کرد فرعون قَوْمَهٗ گروه خود را در دین وَمَا هَدٰى وراه ننمود ایشانرا بهدایت فرعون تحکم است چه او میگفت وما اهدیکم الا سبیل الرشاد وگفته اند فرعون قوم خود را در دریا گم کرد وخود نیز نجات نیافت یٰبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ ای فرزندان یعقوب قَدْ اَنْجَیْنٰكُمْ بدرستی که رهانیدیم شما را مِّنْ عَدُوِّكُمْ از دشمنان شما که فرعون وقوم او بودند وَوٰعَدْنٰكُمْ ووعده دادیم پیغمبر شما را بجهت انزال توریت برای شما جَانِبَ الطُّوْرِ الْاَیْمَنَ جانب راست کوه وَنَزَّلْنَا وفرو فرستادیم عَلَیْكُمُ الْمَنَّ بر شما ترنجبین وَالسَّلْوٰى ومرغ بریان وقتیکه در تیه سرگردان بودید وگفتیم كُلُوْا بخورید مِنْ طَیِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ از پاکیزها وحلالهای که شما را روزی کرده ایم وَلَا تَطْغَوْا واز حد مگذرید فِیْهِ در آنچیز یعنی ستم مکنید وهریک حصه خود بگیرید یا ذخیره منهید برای روز دیگر یا شکر فرو مگذارید که شکر قید نعمت موجود وصید نعمت مفقود است بیت شکر نعمت واجب آمد در خرد * نعمت حق شاکران را تا ابد * شکر کن تا شادمانی در دوکون * ورنه کشتاید درخشم ابد * گفته اند طغیان آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید فَیَحِلَّ پس فرود آید عَلَیْكُمْ غَضَبِیْ بر شما خشم من وَمَنْ یَّحْلِلْ عَلَیْهِ وهرکه فرود آید برو غَضَبِیْ خشم من فَقَدْ هَوٰى پس بتحقیق در هاویه افتاد یا هلاک شد وَاِنِّیْ لَغَفَّارٌ وبدرستی که من هر آینه نیک آمرزنده ام لِّمَنْ تَابَ مرآنکس را که توبه کرد از شرک وَاٰمَنَ وایمان آورد بوحدانیت حضرت من وَعَمِلَ صَالِحًا وبکرد عمل نیکو یعنی فریضها ادا نمود ثُمَّ اهْتَدٰى پس راه راست رفت یعنی بر سنت پیغمبر مواظبت کرد یا بر هدایت استقامت نمود یا طریق اهل سنت وجماعت گرفت بیت براه سنت رو اگر خواهی طریق مستقیم * کز سنن راهی بود سوی رضای ذوالمنن * هر مژه در چشم وی همچون سنانی تیز باد * کز سنانی زنده خواهد زمانی بی سنن * آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی ع استدعا نمودند که از برای ما قوانین شرعی وقواعد احکام آن مبین ومعین ساز موسی ع درین باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد وخطاب رسید که با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهم موسی ع هارون را بجای خود بگذاشت وبا وجود قوم را که هفتاد تن بودند متوجه طور شده قوم را وعده کرد که بعد از چهل روز که بگذرد می آیم وکتاب می آرم وچون نزدیک طور رسیدند قوم را بگذاشت واز غایت اشتیاق که بکلام وپیام الٰهی داشت زودتر ببالای کوه بر آمد خطاب ربانی در رسید وَمَآ اَعْجَلَكَ وچه چیز شتابانیده ساخت ترا تا تعجیل کردی وپیشتر آمدی عَنْ قَوْمِكَ یٰمُوْسٰى از گروه خود ای موسی قَالَ هُمْ اُولَآءِ گفت موسی ع ایشان گروه مردان اینک می آیند عَلٰٓى اَثَرِیْ بر پی من وساعت بساعت برسند وَعَجِلْتُ وشتافتم اِلَیْكَ رَبِّ بسوی تو ای پروردگار من لِتَرْضٰى تا خشنود گردی از من چه امتثال امر موجب رضای امر است یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت تعظیم بود بر ایشان بلکه طلب خوشنودی تو کردم قَالَ فَاِنَّا گفت خدای پس بدرستیکه قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه انداختیم قوم ترا ومبتلا ساختیم بعبادت عجل مِنْ بَعْدِكَ از پس بیرون

آمدن تو از میان ایشان وَاَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ وگمراه کرد یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری واو مردی بود منسوب بقبیله سامره از عظمای بنی اسرائیل وگویند کرمانی بود یا از باجرما که موضعی است در عراق عرب که اسرائیلیان است نه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی گوساله پرستان بوده واو را موسی بن ظفر میگفتند وصحیح آنست که او از بنی اسرائیل بوده ودر وقتی که فرعون ابنای ایشان را می کشت او متولد شده ومادر بعد از تولد او را بکنار نیل در جزیره بیفکند وحق تعالی جبرئیل ع را امر فرموده تا او را پرورش دهد وماکول ومشروب او مهیا گرداند وبدین سبب او جبرئیل ع را می شناخت وروز غرقه شدن فرعونیان از زیر سم اسب وی قبضه خاک برداشته ومحافظت نموده درین وقت که موسی ع بطور رفت سامری نزد هارون ع آمده گفت قدری پیرایه که از قبطیان بعاریت گرفته ایم با ماست وما را دران تصرف کردن روا نیست ومی بینم که بنی اسرائیل آنرا میخرند ومیفروشند حکم فرمای تا همه جمع کنند وبسوزند هارون علیه السلام امر فرمود تا تمام پیرایها آوردند ودر حفره ریخته آتش دران زدند وسامری زرگری چالاک بوده همین که آن زرها بگداخت وی قالبی ساخت وآن زر گداخته دران قالب ریخت وبشکل گوساله چیزی بیرون آورد وقدری از خاک زیر سم اسب جبرئیل ع که فرس الحیوة می گفتند که برداشته بود در دهن وی ریخت فی الحال زنده گشت وگوشت وپوست بر وی پیدا شد وبآواز در آمد گویند زنده شد لیکن همان وضع که ریخته بودند بانگی کرد که چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل وی را سجده کردند وحق تعالی موسی ع را خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند فَرَجَعَ مُوْسٰٓى پس موسی ع بازگشت از مناجات خود بعد از آنکه چهل روز گذشت والواح فرا گرفت اِلٰى قَوْمِهٖ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمناک بر ایشان اَسِفًا اندوهناک از عمل ایشان وچون بمیان قوم رسید بانگ وخروش از ایشان شنید که گرد گوساله دف میزدند ورقص میکردند عتاب آغاز کرد واز روی ملامت قَالَ یٰقَوْمِ گفت ای گروه من اَلَمْ یَعِدْكُمْ آیا وعده نداده بود رَبُّكُمْ آفریدگار شما وَعْدًا حَسَنًا وعده راست ونیکو که توریت بشما دهد ومن با اشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم اَفَطَالَ آیا دراز شد عَلَیْكُمُ الْعَهْدُ بر شما زمان مفارقت من ومن چهل روز وعده کرده بودم وهمان وعده باز آمدم اَمْ اَرَدْتُّمْ یا خواستید اَنْ یَّحِلَّ عَلَیْكُمْ آنکه فرود آید بشما غَضَبٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ خشمی از خدای شما بعبادت عجل فَاَخْلَفْتُمْ پس خلاف کردید مَّوْعِدِیْ عهد مرا یا وعده را که کرده بودید به ثبات بر ایمان وقیام برادای امر من قَالُوْا گفتند گوساله پرستان مَآ اَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ خلاف نکردیم ما وعده ترا بِمَلْكِنَا بقوت واختیار خود وَلٰكِنَّا حُمِّلْنَا لیکن برداشته بودیم وبعضی حملنا خوانند مجهول از باب تفعیل یعنی تحمیل کرده شدیم مراد آن است که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم اَوْزَارًا بارها مِّنْ زِیْنَةِ الْقَوْمِ از پیرایه گروه قبط که عاریه گرفته بودیم از ایشان فَقَذَفْنٰهَا پس بیفکندیم آنرا در آتش بحکم هارون ع فَكَذٰلِكَ پس همچنانکه ما افکنده بودیم اَلْقَى السَّامِرِیُّ سامری پیرایه که با او بود در آتش افکند فَاَخْرَجَ لَهُمْ پس بیرون آورد سامری برای ایشان عِجْلًا گوساله جَسَدًا لَّهٗ خُوَارٌ کالبدی از زر که آنرا بانگ گوساله بود فَقَالُوْا پس گفتند سامری وتابعان او هٰذَآ اِلٰهُكُمْ این گوساله خدای شماست وَاِلٰهُ مُوْسٰى وخدای موسی فَنَسِیَ پس فراموش کرد موسی خدای را وبطلب او بکوه طور رفت این قول عبده عجل است وگویند فنسی قول حق سبحانه است یعنی ترک کرد سامری آنچه بر وی بود از ثبات بر ایمان اَفَلَا یَرَوْنَ آیا نمی بینند ونمی دانند گوساله پرستان اَلَّا یَرْجِعُ آنکه باز نمیگرداند گوساله اِلَیْهِمْ بسوی ایشان قَوْلًا سخن را یعنی او را هرچند میخوانند جواب نمیدهد وَلَا یَمْلِكُ لَهُمْ ونمی تواند برای ایشان ضَرًّا زیانی وَّلَا نَفْعًا ونه سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن زیان وسود وکسی چنین باشد چرا که داعی خود را جواب ندهد وبر اتفاع ودفع ضرر ایشان قادر نبود چگونه توان پرستید وَلَقَدْ قَالَ وبدرستیکه گفت لَهُمْ هٰرُوْنُ مِنْ قَبْلُ مر ایشان را هارون ع پیش از آمدن موسی ع از روی موعظه که یٰقَوْمِ ای گروه من اِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهٖ جز این نیست که مبتلا شده اید بگوساله یعنی بپرستیدن او وَاِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمٰنُ وبدرستی که آفریدگار شما خدای بسیار بخشایش است فَاتَّبِعُوْنِیْ پس پیروی کنید مرا در عبادت او وَاَطِیْعُوْٓا اَمْرِیْ وگردن نهید امر مرا وفرمان مرا وبر دین ثابت باشید قَالُوْا لَنْ نَّبْرَحَ گفتند ما پیوسته باشیم عَلَیْهِ بر پرستش گوساله عٰكِفِیْنَ مجاوران ومقیمان حَتّٰى یَرْجِعَ تا وقتیکه باز گردد اِلَیْنَا مُوْسٰى بسوی ما موسی ... پس چون موسی ع باز آمد با قوم عتاب نمود چنانچه گذشت آنگه روی به برادر آورد واز غایت غضب موی پیشانی او بدستی ومحاسن بدست دیگر گرفته سوی خود میکشید واز روی عتاب قَالَ یٰهٰرُوْنُ گفت ای هارون مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا اِذْ رَاَیْتَهُمْ ضَلُّوْٓا چون دیدی ایشان گمراه شدند اَلَّا تَتَّبِعَنِ از آنکه متابعت من کنی در غضب برای خدا وحمایت دین یا از آنکه از پی من در آئی وخود را بمن رسانی اَفَعَصَیْتَ اَمْرِیْ آیا سرکشیدی از امر من قَالَ گفت هارون ع از روی استعطاف یَبْنَؤُمَّ ای

پسر مادر من اگرچه برادر مادری و پدری بود اما ذکر مادر کرده برای رقت دل موسی و ملایمت گفت لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي مگیر ریش مرا و نه موی سر مرا
اِنِّي خَشِيتُ بدرستی که من ترسیدم اگر معاقبه کنم با ایشان یا ایشان را بگذارم و از پی تو آیم اَنْ تَقُولَ آنرا که تو گوئی فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي اِسْرَائِيلَ تو جدائی انداختی
میان بنی اسرائیل وَلَمْ تَرْقُبْ و نه نگاه داشتی قَوْلِي سخن مرا که گفته بودم و اصلح امری وحضرت موسی هم بوقت رفتن بطور هارون هم را گفته بود اخلفنی فی قومی
واصلح چه صلاح نگاه داشت جماعت است و مدارا با ایشان موسی هم این عذر را مسلم داشت و روی بسامری آورد و قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ گفت چیست
این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی قَالَ بَصُرْتُ گفت سامری که بینا شدم بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ بآن چیزی که بینا نشوند بنی اسرائیل به آن
چیز یعنی جبرئیل را دیدم و بشناختم فَقَبَضْتُ پس فراگرفتم قَبْضَةً مشتی خاک مِنْ اَثَرِ الرَّسُولِ از نشان سم اسب رسول یعنی جبرئیل هم مراد آنست که خاک
زیر سم اسب وی گرفته و با خود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم فَنَبَذْتُهَا پس افکندم آنرا درون گوساله تا زنده شده باواز آمده وَكَذٰلِكَ
و همچنین که گفتم سَوَّلَتْ بیاراست لِي برای من و در نظر من نیکو آورد این کار را نَفْسِي نفس من در لباب آورده که موسی هم قصد قتل سامری کرد از خدا سبحانه
وحی آمد که او را مکش که صفت سخاوت بر وی غالب است و چون از سخای او خلق را منفعت بوده نفع حیات از وباز نتوانند داشت سر اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض
اینجا ظاهر میشود نظم هر نهالی که برگ وارد و بر باد از آب حیات تازه و تر و آنچه بی میوه باشد و سایه به که گردد تنور را مایه قَالَ گفت موسی هم
مر سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند فَاذْهَبْ پس بیرون رو از میان ما فَاِنَّ لَكَ پس بدرستی که هست ترا از عقوبت فِي الْحَيٰوةِ در زندگی اَنْ تَقُولَ
آنکه گوئی هر کرا که نزدیک تو آید لَا مِسَاسَ مس کن مرا و شوم چه مقرر شده بود که هرکه نزدیک شود بوی او را و انکس را هر دو تب گیرد پس مردمان از وی متنفر شدند
و او تنها چون وحشیان در صحرا ها میگشت و هر کرا از دور دیدی مبالغه میکرد که نزد من میا و در بعضی تفاسیر هست که جمعی از اولاد سامری در این زمان هم بهمان
حال دارند القصه موسی علیه السلام سامری را حکم کرد بر رفتن و لا مساس گفتن و فرمود که این عقوبت دنیا است وَاِنَّ لَكَ و بدرستی که مر ترا است عذاب
مَوْعِدًا وعده در آخرت که هیچ وجه لَنْ تُخْلَفَهُ خلاف نکنند با تو در آن بلکه بتو فا رسانند وَانْظُرْ و نگاه کن اِلٰى اِلٰهِكَ الَّذِي بآن معبودی
که ظَلْتَ عَلَيْهِ تو بودی پیوسته بر پرستش او عَاكِفًا مقیم لَنُحَرِّقَنَّهُ هر آینه بسوزانیم او را بآتش و این کمی هست که گویند آن گاو را گوشت و پوست
بود یا بسوهان او را براده سازیم و این بران قول است که او را جسد بود زرین بی حیات ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ پس پراکنده سازیم خاکستر یا براده او را فِي الْيَمِّ
در دریا نَسْفًا پراکنده ساختنی تا بدانند که چیزیکه او را توان سوخت و ببرد و توان ساخت صفت الوهیت بر وی اطلاق کردن عین جهالت و محض ضلالت است
اِنَّمَا اِلٰهُكُمُ جز این نیست که معبود شما که مستحق عبادتست اللّٰهُ الَّذِي آن خدای است لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبودی فی الحقیقة بجز او وَسِعَ
فرا رسیده است كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را عِلْمًا از روی دانش یعنی خدای بحق آن است که علم او محیط باشد بهمه اشیا نه مانند گوساله اگرچه زنده میرشد
مثل است و عبارت نادانی پس موسی هم بفرمود تا آن عجل را بسوزانیدند و خاکسترش در دریا ریختند مصرع بادست موسی چه زند سحر سامری
كَذٰلِكَ همچنانکه قصه موسی بر تو خواندیم نَقُصُّ عَلَيْكَ میخوانیم بر تو ای محمد مِنْ اَنْبَآءِ از خبرها مَا قَدْ سَبَقَ آنچه بتحقیق گذشت یعنی از احوال
سابقه و قرون ماضیه تو خبر میدهیم تا معجزه نبوت تو بوده و تنبیه و تذکیر مستبصران است تو وَقَدْ اٰتَيْنٰكَ و بدرستی که ما داده ایم ترا مِنْ لَدُنَّا
از نزدیک ما ذِكْرًا یادکردنی که موجب شرف باشد یعنی نبوت یا کتابی مشتمل بر اقاصیص و اخبار مَنْ اَعْرَضَ هر که روی بگرداند عَنْهُ از این
ذکر که نبوت است یا قرآن فَاِنَّهُ پس بدرستی که آن معرض يَحْمِلُ بردارد يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز وِزْرًا باری بد که کفر است خٰلِدِيْنَ فِيْهِ
در حالتیکه جاوید باشند در آن روز یعنی در جزای آن جمع خالدین و توحید ضمیر حمل است بر معنی و لفظ وَسَاءَ لَهُمْ و بد است مر ایشانرا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
حِمْلًا روز رستخیز بار ایشان که کفر و تکذیب ست يَوْمَ يُنْفَخُ روزی که دمیده شود فِي الصُّوْرِ در صور یعنی اسرافیل هم در صور دمد وَنَحْشُرُ
الْمُجْرِمِيْنَ و حشر کنیم گنهکاران را یعنی آنها که شرک آورده اند يَوْمَئِذٍ زُرْقًا در آن روز کبود چشمان در خبر است که زرقه عین و سواد وجه علامت
دوزخیان خواهد بود و گفته اند حشر کنیم ایشانرا تشنگان یا کوران چه نابینا چشم ... از غایت تشنگی زرد میل میکند و چون حشر کنیم ایشانرا
يَتَخَافَتُوْنَ بَيْنَهُمْ پنهان و آهسته میگویند با یکدیگر اِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در دنیا اِلَّا عَشْرًا مگر ده روز یا در دنیا این مقدار بیش نبوده
یعنی بسبب درازی مدت آخرت کوته شمرند مدت دنیا را نَحْنُ ما که خداوندیم اَعْلَمُ بِمَا يَقُوْلُوْنَ دانا تریم بآنچه ایشان میگویند اِذْ يَقُوْلُ چون

ع

اَمْثَلُهُمْ طَرِيْقَةً تمامتر ایشان از روی عقل اِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در قبرها و در دنیا اِلَّا يَوْمًا مگر روزی یعنی مدت لبث شما در دنیا و قبر بمقدار
یک شبانروز بیش نبوده گفته اند که هول قیامت بر ایشان فراموش کرداند زمان بودن ایشان در دنیا و قبر را بنسبت درازی آن روز عمر دنیا را کوتاه شمرند خصوصا
عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد مصرع عمری که بخواری گذرد کوتاه به آورده اند که مشرکان قریش یا کمی از ثقیف از حضرت رسول الله هم
پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیت آمد که وَيَسْئَلُوْنَكَ و می پرسند ترا عَنِ الْجِبَالِ از کوهها یعنی حال
و مآل آن فَقُلْ پس بگوی بی تاخیر در جواب ایشان که بقدرت کامله يَنْسِفُهَا پراکنده سازد آنرا رَبِّيْ پروردگار من نَسْفًا پراکنده ساختنی صاحب
لباب آورده که پراکنده کاران را از بیخ پس اجزای آنرا ریزه کرداند چون ریگ پس باد و بوران را بفرستد تا آنرا متفرق سازد در تبیان گفته که کوهها را از اماکن ایشان برآرد
و در دریا افکند فَيَذَرُهَا پس بگذارد قرارگاه ایشانرا یعنی زمین را قَاعًا خالی صَفْصَفًا هموار لَا تَرٰى فِيْهَا نبینی در آن عِوَجًا پستی و مغاره وَّلَا اَمْتًا
و نه بلندی و پشتی يَوْمَئِذٍ در آن روز يَتَّبِعُوْنَ الدَّاعِيَ پیروی کنند همه مردمان آواز خواننده را یعنی اسرافیل که ایشانرا بخواند بحشرگاه لَا عِوَجَ لَهُ
هیچ میل و کجی نکنند مر او را یعنی هیچ مدعوی نتواند که عدول کند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند مومنان بسرعت و کافران به رنگ دهند ...
و منکران از برای اند تا محشر وَخَشَعَتِ الْاَصْوَاتُ و پست شود آوازها لِلرَّحْمٰنِ برای سخن گفتن خدای یا از عظمت و مهابت وی فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی
در آن روز اِلَّا هَمْسًا مگر آوازی نرم یعنی صوت قدم ایشان در رفتن بحشر يَوْمَئِذٍ آن روز لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ سود ندارد در خواست کسی را
اِلَّا مَنْ اَذِنَ مگر آنرا که دستوری دهد لَهُ الرَّحْمٰنُ مر شفاعت او را خدای وَرَضِيَ لَهُ و به پسندد برای وی قَوْلًا سخن شفیع را يَعْلَمُ میداند خدای
مَا بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ آنچه پیش آدمیان است از امور آخرت وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پی ایشان است از کار دنیا وَلَا يُحِيْطُوْنَ و احاطه نمی توانند کرد
جمیع عالمیان بِهٖ بذات خدای عِلْمًا از جهت دانش یعنی ذات الهی معلوم نگردد زیرا که مقتضای آن عدم احاطه علم است بدو حقیقت علم احاطه است
بمعلوم و کشف او بر سبیل تمییز از غیر او پس احاطه نمودن علم چیزی را که ذات او مقتضی عدم احاطه است بدو ممتنع باشد چه زوال ذاتیات و قلب حقائق
ممتنعست و عدم احاطه بدو نه از قصور نسبت علمیه و نقصان آن است بلکه از کمال ذات متعالی و بی نهایتی اوست نظم کجا دریابد او را عقل چالاک
که او برتر است از سر حد ادراک تماشا میکن اسما و صفاتش که آگه نیست کس از کنه ذاتش وَعَنَتِ الْوُجُوْهُ و خوار و فروتر شوند اصحاب روها یعنی
روز حشر همه مردمان ذلیل و خاشع باشند لِلْحَيِّ الْقَيُّوْمِ مر خدای زنده و پاینده را همچون اسیران در دست میران و گویند مراد مشرکان و مجرمانند وَقَدْ خَابَ
و بدرستی که بی بهره ماند و نومیدی کشید مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا هر که برداشت ظلم را یعنی بار شرک بگرفته بموقف حشر آورد وَمَنْ يَعْمَلْ و هر که بکند مِنَ الصّٰلِحٰتِ
بعضی از کارهای ستوده وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه مومن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرط است لاجرم هر مومنی که عمل نیکو کند
فَلَا يَخٰفُ پس نترسد در آن روز ظُلْمًا از ستم و بیداد که زیادتی سیآت است وَّلَا هَضْمًا و نه از کسر و شکست که نقصان حسنات است یعنی نه از حسنات
مومن چیزی کم کنند و نه بر سیآت وی افزایند وَكَذٰلِكَ و همچنانکه منزل ساختیم بینات آیات متضمن بر وعید اَنْزَلْنٰهُ فرو فرستادیم کتاب را قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا قرآنی
بلغت تازی وَّصَرَّفْنَا و مکرر گردانیدیم فِيْهِ مِنَ الْوَعِيْدِ در وی از آیات وعید چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ شاید که پرهیزند
مشرکان و بترسند از آنکه مثل آنها بر ایشان فرو نیاید اَوْ يُحْدِثُ یا تجدید کند قرآن لَهُمْ ذِكْرًا مر ایشانرا پندی چون استماع وی کنند فَتَعٰلَى اللّٰهُ پس
برتر است خدای از صفات مخلوقات یا بزرگتر از الحاد ملحدان یا پاکتر از قول مشرکان الْمَلِكُ پادشاه نافذ الامر الْحَقُّ ثابت در ذات و صفات خود یا سزاوار
باوصاف کمال و هو الکبیر المتعال آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام بوحی نازل شده آیتی بحضرت رسالت پناهی علیه السلام خواندی آنحضرت قبل از اتمام آن حرف
آن که مبادا چیزی فوت شود یا فراموش کند با جبرئیل هم قراءت میفرمود آیت آمد که وَلَا تَعْجَلْ و شتاب منمای بِالْقُرْاٰنِ بقراءت قرآن مِنْ قَبْلِ اَنْ يُّقْضٰى
پیش از آنکه ادا کرده شود اِلَيْكَ وَحْيُهٗ بتو وحی آن ماوردی فرموده که سوال انزال قرآن مکن پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند مجمل قرآنرا مرسان بخلق تا وقتیکه
بیان آن بتو فرود آید و در زاد المسیر از قول امام حسن بصری رح آورده که مردی زن خود را طپانچه زد و او پیش حضرت رسالت پناهی آمده قصاص طلبید آنحضرت خواست
که بقصاص حکم کند این آیت فرود آمد و حضرت در آن حکم متوقف شد تا آیت الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آیت اینست که حکم مکن بقرآن مگر بعد از
انزال آن وَقُلْ رَّبِّ و بگوی ای پروردگار من زِدْنِيْ عِلْمًا بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقرآن و معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه

بمن وحی میکنی یاد ده مرا علمی بعد از علمی در لطایف قشیری مذکور است که حضرت موسی علیه السلام زیادت علم طلبید او را به حواله خضر علیه السلام کردند و نبی طلب پیغمبر ما علیه السلام
دعای زدنی علما بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود که انکه در مکتب ادب ادبنی ربی فاحسن تادیبی سبق قل رب زدنی علما خوانده باشد هر آینه
در درس گاه وعلمک ما لم تکن تعلم نکته فعلمت علم الاولین والآخرین بگوش هوش مستفیدان حقایق اشیا تواند رسانید نظم علمهای انبیا و اولیا
در دلش رخشنده چون الشمس الضحی ؛ عالمی کاموزگارش حق بود ؛ علم او بس کامل و مطلق بود ؛ ولقد عهدنا و بدرستی که ما وحی فرستادیم الی آدم
بسوی آدم صفی من قبل پیش ازین زمان و فرمودیم او را که گرد شجره منهیه نگردد و ازان نخورد فنسی پس فراموش کرد آن امر را ولم نجد له و نیافتیم او را
عزما عزمی بر گناه یعنی بخطا نه بعمد این صورتی از وی صادر یافت یا نبود او را صبری بران منهی عنه واذ قلنا و یاد کن چون گفتیم للملائکة
اسجدوا مر ملائکه را که سجده کنید لآدم مر آدم را سجده تحیت و کرامت فسجدوا پس سجده کردند همه الا ابلیس مگر دیو دور مانده از رحمت
ابی سر باز زد از سجده فقلنا پس گفتیم یا آدم ان هذا ای آدم بدرستی که این دیو عدو لک دشمن است ترا ولزوجک و مر جفت ترا
که حوا است علیها السلام فلا یخرجنکما پس باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن شما نشود من الجنة از بهشت فتشقی پس تو در رنج افتی یعنی چون
از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین اسباب معاش مهیا باید کرد ان لک بدرستی که تراست در بهشت الا تجوع فیها آنکه گرسنه نمی شوی در وی
که همه نعمتها آماده است ولا تعری و برهنه نمیگردی که از ملبوسات آنچه باید هست وانک لا تظمؤا فیها و بدرستی که تو تشنه نمی شوی در وی
که عیون و انهار دایم هست ولا تضحی و در آفتاب نمی باشی که ظل بهشت همیشه ظلیل است و در بیرون بهشت این صورتها میسر نیست فوسوس
الیه الشیطان پس وسوسه کرد بسوی آدم شیطان پس از آنکه به بهشت در آمد و حوا را دید و از مرگ بترسانید و حوا با آدم علیه السلام باز گفت و آدم علیه السلام از مرگ
ترسان شده با ابلیس که بر صورت پیری بدیشان نموده بود رجوع کرده به طریق تضرع ازوی علاج مرگ بطلبید قال یا آدم گفت ای آدم علاج این مرض
خوردن میوه شجرة الخلد است هل ادلک آیا دلالت کنم ترا علی شجرة الخلد بر درخت جاویدی که هر که ازان بخورد هرگز نمیرد وملک لا یبلی
و راه نمایم ترا بملکی که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد آدم علیه السلام گفت آری دلالت کن مرا آن ابلیس رهنمون شد آدم و حوا را بشجره منهیه فاکلا
منها پس بخوردند ازان درخت فبدت لهما پس آشکارا شد مر ایشان را سوآتهما عورات ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت و برهنه شدند
وطفقا یخصفان و در ایستادند که می چسبانیدند علیهما بر عورات خود من ورق الجنة از برگ درخت بهشت وعصی آدم و خلاف کرد آدم
علیه السلام ربه امر پروردگار خود را در خوردن میوه درخت فغوی پس بی بهره ماند از مطلوب خود که عمر جاودانی بود و بعد ازان بتوبه و استغفار قیام
نمود و حضرت رسالت پناهی را بشفاعت آورد ثم اجتباه ربه پس برگزید وی را خدای او فتاب علیه پس قبول کرد توبه او را وهدی
و راه نمود او را به ثبات بر توبه قال اهبطا گفت خدای مر آدم و حوا را که فرو روید منها جمیعا از بهشت همه با هم بعضکم برخی از اولاد شما
لبعض عدو مر برخی را دشمن بود چنانچه حالا واقع است از تخاصم و تحارب و اگر مخاطب آدم و ابلیس اند عداوت ذریه هر دو با هم ظاهر است فاما
یاتینکم پس اگر بیاید بشما وقتیکه در زمین باشید منی از نزد یک من هدی راه نماینده یا آنچه بسبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول فمن اتبع هدای
پس هر که پیروی کند آن هدایت را فلا یضل پس گمراه نشود در دنیا ولا یشقی و برنج نیفتد در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود ومن اعرض و هر که
روی برتابد عن ذکری از هدی که سبب یاد کردن من است یا اعراض کند از کتاب من فان له پس بتحقیق مر او راست معیشة ضنکا زیستی تنگ
و سخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا گردد یا قناعت ازو بستانند و بدام حرص در ماند و گفته اند معیشت تنگ عذاب قبر است یا زقوم دوزخ
ونحشره و حشر کنیم آن معرض را یوم القیمة اعمی در روز قیامت نابینا که هیچ چیز نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آن قال رب گوید ای
پروردگار من لم حشرتنی اعمی چرا حشر کردی مرا نابینا یعنی بچه سبب مرا نابینا محشور کردی و در ایراد فعل ماضی اشارت است بتحقیق وقوع این قضیه
وقد کنت و حال آنکه بدرستی که بودم من بصیرا بینا وقتیکه سر از تربت بر آوردم قال گوید حق سبحانه و تعالی کذلک کار همچنین است که اتتک
ایاتنا آمد بتو آیتهای کتاب ما یا دلایل قدرت و علامات وحدت ما فنسیتها پس تو چشم بر هم نهادی ازان و ترک کردی آنرا وکذلک
و همچون ترک کردن تو آنرا در دنیا الیوم تنسی امروز ترک کرده شدی و بماندی در عذاب وکذلک و همچنانکه روی گرداننده از کتاب ما جزا دادیم

نجزی پاداش میدهیم من اسرف آنرا که از حد گذشته یعنی شرک آورده ولم یؤمن بآیات ربه و نه گروید بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود
ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای اشد سخت تر است از تنگ عیشی این سرای وابقی و پاینده تر جهت آنکه انقطاع ندارد افلم
یهد لهم آیا راه ننمود مر مشرکان قریش را و طریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت آنکه کم اهلکنا چند هلاک کردیم ما قبلهم پیش از ایشان
من القرون از اصحاب قرنهای گذشته چون قوم عاد و ثمود و نمرود یمشون میروند بوقت تجارت فی مساکنهم در مسکنهای ایشان چون
احقاف و دیار حجر و علامت هلاک و عذاب می بینند ان فی ذلک بدرستی که دران هلاک لآیات هر آینه نشانهاست برای اعتبار یا دلیلها
بر عذاب اهل انکار لاولی النهی مر خداوندان عقول ناهیه یعنی عقلها که نهی کند ارباب خود را از تغافل ولولا کلمة واگر نه کلمه است سبقت
پیش رفته و پیشی گرفته من ربک از پروردگار تو که عذاب منکران را باخرت افکند یا از نسل ایشان مؤمنان بیرون آرد لکان هر آینه بودی عذاب ایشان
لزاما لازم مر ایشان را که بهیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتیکه مستاصل ساختی واجل مسمی و وقتی که نام برده شده عطف است بر کلمه یعنی اگر
وعده تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی بهمه کافران نازل شدی آنچه بعاد و ثمود نازل شد فاصبر پس شکیبا باش ای محمد علی ما یقولون
بر آنچه میگویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی در رسد و این آیت صبر بآیة السیف منسوخ است وسبح و نماز بگزار بحمد ربک
نماز مقرون بحمد پروردگار تو یعنی نماز بامداد بگزار بوقتیکه حمد گوئی خدای را بر توفیق و هدایت قبل طلوع الشمس پیش از طلوع آفتاب وقبل
غروبها و پیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر ومن آناء اللیل و در بعضی از ساعتهای فسبح پس نماز گزار یعنی مغرب و عشا واطراف
النهار و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیک زوال است و آن طرف آخر نصف اول است از نهار و طرف اول نصف آخر روز و جمع لفظ
اطراف جهت امن است از التباس بوقت دیگر یا باعتبار نصفین پس درین وقت اداکن نماز را لعلک ترضی شاید و البته چنین است که خشنود
گردانیده شوی و حفص بر بنای فاعل میخواند یعنی خوشنود شوی و خوشنودی در صحیح اقوال بکرامتی باشد که خدای تعالی او را عطا دهد و آن شفاعت امت است
و نکته ولسوف یعطیک ربک فترضی تقویه این قول میکند نظم امت همه چیستند و تو ئی جان همه ؛ ایشان همه آن تو و تو آن همه ؛ خوشنودی تو جست
خداوند بحشر ؛ خوشنود نه مگر بغفران همه ؛ ابو رافع رضی نقل میکند که مهمانی نزدیک پیغمبر علیه السلام آمد در خانه چیزی که بدان مهمان باشد حاضر نبود مرا نزدیکی
از یهود فرستاد و گفت او را بگو که محمد رسول الله علیه السلام میگوید مهمانی بمنزل ما نزول کرده و نمی یابیم در خانه آنچه بدان شرایط مهمانداری بجای آریم این مقدار
آرد ما را بفروش و معامله کن تا بلال رجب چون وقت بر سد بها بفرستیم چون من پیغام بیهودی رسانیدم پیغام داد که نمی فروشم و معامله نمی کنم مگر آنکه
چیزی در گرو من نهند من مراجعت نمودم و بحضرت علیه السلام صورت حال باز گفتم فرمود که والله انی لامین فی السماء امین فی الارض اگر با من معامله کردی هر آینه حق
او را ادا کردمی پس زره خود بمن داد تا نزد یهودی گرو نهادم و این آیه جهت تسلیه دل مبارک آنحضرت علیه السلام نازل شد ولا تمدن عینیک و باز مکش نظر
چشمهای خود را یعنی منگر الی ما متعنا بسوی آنچیزی که برخوردار گردانیدیم به بدان چیز ازواجا منهم صنفها را از کفره چون وثنی و کتابی و داده ایم ایشان را
زهرة الحیوة الدنیا زینت زندگانی دنیا که مال و منال است لنفتنهم فیه تا بیازماییم ایشان را دران یا آنرا فتنه و بلای ایشان سازیم یا عذاب
کنیم در قیامت ایشان را بسبب آن ورزق ربک و روزی دادن پروردگار تو را روز بروز یا آنچه روزی داده ترا از نبوت و هدایت خیر بهتر است
از مالهای فانی بی اعتبار ایشان وابقی و پاینده تر در کشف الاسرار آورده است که زهره در لغت شکوفه است حق تعالی دنیا را شکوفه خواند زیرا که تری
و تازگی او دو سه روزی بیش نباشد باندک فرصتی پژمرده گردد و نیست شود نظم مال جهان بل نعم شکوفه است ؛ کاول بجلوه دل برباید اهل حال
یکهفته بگذرد که فرو ریزد از درخت ؛ بر خاک ره شود چو خس و خاک پایمال ؛ اهل کمال در دل خود جا چرا دهند ؛ آنرا که هست در زینت آفت و زوال ؛
وامر اهلک و امر کن کسان خود را بالصلوة بنماز واصطبر علیها و صبر کن بران یعنی مداومت نمای لا نسئلک نمی خواهیم از تو رزقا روزی
دادن یعنی نمیگوئیم که خود و کسان خود را روزی ده نحن نرزقک ما روزی میدهیم ترا و ایشان را پس برای نماز و تهیه اسباب نماز فارغ البال باش والعاقبة
و سرانجام کار پسندیده للتقوی مر خداوندان تقوی راست در تبیان از ابن سلام رض نقل میکند که چون سختی به بعضی از اهل آنحضرت رسالت
پناه علیه السلام رسیدی ایشان را بنماز فرمودی و این آیت بر ایشان خواندی وقالوا و گفتند مشرکان مکه لولا یاتینا بآیة چرا نمی آرد برای ما آیتی من ربه

از پروردگار خود یعنی چرا از آنچه ما میطلبیم معجزه ظاهر نمیگرداند أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ خبر آنچه در کتابهای پیشین
از عذاب متفرعه بر تکذیب انبیاء م و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کرده اند یا نیامد بدیشان یعنی نشنوده اند از اهل کتاب بیان آنچه در توریت و
انجیل است که از صفت محمد م و بشارت قدوم او و حقیقت آن است که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد ایشانرا باعظم معجزات که قرآن است
و فرمود آیا نیامده است بدیشان بیانی روشن مشتمل بر نقاوه و زبده آنچه در کتب سماویه بوده و آورنده آن امی است که آن صحف را ندیده و نشنیده و از کسی تعلیم
نگرفته و همه فصحای عرب از اتیان بمثل سوره از آن عاجز اند باوجود چنین معجزه واضح آیتی دیگر طلبیدن عین عناد و انکار است وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ و اگر
ما هلاک کردیمی کفار مکه را بِعَذَابٍ بعذابی از نزدیک ما بسبب کفر ایشان مِنْ قَبْلِهِ پیش از بعثت محمد م یا قبل از نزول قرآن لَقَالُوا رَبَّنَا هر آینه گفتندی
ای پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی إِلَيْنَا رَسُولًا بسوی ما فرستاده تا ما را بطاعت تو خواندی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس ما پیروی میکردیم آیتهای
ترا که باوی میفرستادی مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و سبی وَنَخْزَىٰ ۵ و رسوا گردیم در قیامت بدخول در آتش پس ما قطع حجت
ایشانرا بپیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان نگرویدند قُلْ كُلٌّ بگو هر یکی از ما و شما مُتَرَبِّصٌ منتظر است مآل و حال دیگری را یعنی شما نکبت ما را چشم میدارید
و ما عقوبت شما فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و مترصد باشید فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم گردد که بحقیقت مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ
السَّوِيِّ کیانند خداوندان راه راست وَمَنِ اهْتَدَىٰ ۵ و کیست راه یافته بحق مراد حضرت پیغمبر م که هم راه نماینده است   بیت
در حقیقت نیست جز خیر البشر ❀ راه دان و راه بین و راه بر

سُورَةُ الْأَنْبِيَاءِ مَكِّيَّةٌ ❀ وَهِيَ مِائَةٌ وَاثْنَتَا عَشْرَةَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ نزدیک آمده مردمانرا وقت محاسبه اعمال ایشان یعنی روز قیامت و گفته اند مراد از ناس کفار مکه اند یعنی نزدیک شده وقت
پاداش ایشان که قتل و گرفتاری روز بدر است وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان در بیخبری از حساب و مؤاخذه مُعْرِضُونَ ۵ اعراض کنندگان اند از تفکر
در آن یا معرضند از طریق توبه و استعداد مَا يَأْتِيهِمْ نیاید بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ پندی مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان مُحْدَثٍ نو فرستاده و تجدید
منزل شده إِلَّا اسْتَمَعُوهُ مگر بشنوند آنرا از پیغمبر م وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی کنند بدان و استهزا نمایند بآن چون میشنوند آن ذکر را لَاهِيَةً
قُلُوبُهُمْ در حالتیکه دلهای ایشان مشغول بچیزی دیگر یعنی غافلند از تأمل در معنی قرآن و تفکر در حقائق آن سلمی از ابو بکر وراق قدس سره نقل میکند که قلب لاهی
دلی است مشغول باحوال دنیا و غافل از احوال عقبی وَأَسَرُّوا النَّجْوَى و پوشیده میدارند کافران راز گفتن خود را الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه ستم کردند
بر خود بشرک و معصیت هَلْ هَٰذَا آیا هست اینکه شما دعوت میکند یعنی محمد م إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُكُمْ ۵ مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و مجی پس او
رسالت نشاید و رسول باید که فرشته باشد أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ آیا می آورید شما بجادوی یعنی قبول میکنید سحر او را و اعتقاد کفار آن بود که هر چه حضرت
رسالت پناهی م از کلام الهی بر ایشان میخواند سحر است پس پنهان با یکدیگر مشاورت کردند و گفتند بعضی مر بعضی را که شما میدانید که چه میخواند
سحر است وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ و شما می بینید که او آدمی است مثل شما و فرشته نیست پس چه فکر میکنید که متهم او در هم شکند حق تعالی پیغمبر خود را از آن
مشاورت خبر داد و فرمود که در جواب ایشان گوی قَالَ بگو ای محمد و حفص قال میخواند یعنی پیغمبر در جواب کافران گفت که رَبِّي ای پروردگار من
يَعْلَمُ الْقَوْلَ میداند گفتن هر گوینده را فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین اگر بجهر گوید و اگر بسر وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا گفتار کفار را
الْعَلِيمُ ۵ داناست باسرار و ضمائر ایشان بَلْ قَالُوا اضراب است از آنچه گفتند قرآن سحر است بلکه گفتند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ سخنان آن است
چون خواب پریشان یعنی پراکنده از هر جایی و آن چنان نیز نیست بَلِ افْتَرَاهُ بلکه بربسته است از خود و افترا کرده بر خدای و آن چنان نیست
بَلْ هُوَ شَاعِرٌ بلکه او شاعر است کلام شعری میگوید و در خیال سامع می افکند معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد حاصل آنکه ایشان در کار حضرت م مضطرب
و متحیر گشته گاهی او را ساحر و وقتی او را شاعر و زمانی مفتری و دوتی پریشان سخن میخوانند و میگفتند که اگر چنین که ما میگوییم نیست فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ پس باید
که بیارد برای ما معجزی درست كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ همچنان معجزی که فرستاده شده بودند بآن پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضا و جز آن
موسی حق تعالی فرمود که مَا آمَنَتْ نگرویده بودند بآیات ظاهره بعد از اقتراح قَبْلَهُمْ پیش از مکیان مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا هیچ اهل شهری

که هلاک کردیم ایشانرا یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب هلاک شدند أَفَهُمْ آیا ایشان و بدر مکه يُؤْمِنُونَ ۵ ایمان آرند
اگر آن آیتها بیاریم یعنی ایمان نخواهند آورد اگرچه سخت دل تر و ستیزنده تر اند از مشرکان گذشته وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو پیغمبری
إِلَّا رِجَالًا نُوحِي مگر مردانی که وحی فرستاده شده است و حفص نوحی میخواند یعنی وحی فرستادیم إِلَيْهِمْ بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبوده همه بشر بوده
از میان ایشان و امم بسبب جنسیت افاده و استفاده وجود گیرد فَاسْأَلُوا پس بپرسید این سخن را که انبیا بشر بودند یا ملک أَهْلَ الذِّكْرِ از اهل کتاب
که باخبار انبیا دانا اند إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۵ اگر هستید که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خورد و خواب بود وَمَا
جَعَلْنَاهُمْ و نساختیم پیغمبرانرا جَسَدًا خداوند جسدی که آن لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ نخورند خوردنی وَمَا كَانُوا و نبودند خَالِدِينَ باقی در دنیا
که نمیرند ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ پس راست گردانیدیم وعده ایشانرا یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فَأَنْجَيْنَاهُمْ
پس نجات دادیم انبیارا وَمَنْ نَشَاءُ و هر کرا خواستیم از مؤمنان یا کسانیکه در ابقای ایشان حکمتی بود وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ۵ و هلاک کردیم گزاف کاران از
ایمان را لَقَدْ أَنْزَلْنَا هر آینه فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای گروه قریش كِتَابًا فِيهِ کتابی در واست ذِكْرُكُمْ شرف نامه و ذکر آوازه شما یا پند و موعظه
شما أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۵ آیا در نمی یابید یا تعقل نمیکنید تا شما را بران دارد که بدان بگروید و در این آیت اهل قرآن را بشر یعنی بتمام و تکریمی مالا کلام است و حدیث
اشراف امتی حملة القرآن مؤید و مؤکد این جلال و اکرام است   مثنوی   اهل قرآنند اهل الله و بس ❀ اندر ایشان کی رسد بوالهوس ❀ اهل هر
جنس جنس این کلام ❀ نیست جز مرغی که بر پرد ز دام ❀ هر که اندر دام نفس است و هوا ❀ اهل شیطان است نی اهل خدا ❀ آورده اند که در ولایت شام دهی
بود که آنرا حصور یا حضور گفتندی حضرت عزت تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد و او را از روی ستیزه و عناد بکشتند غضب ربانی بخت النصر را بر ایشان گماشت
تا شمشیر در ایشان نهاد و ندا از آسمان بیامد که یا ثارات الانبیاء یعنی ای قصاص خواهان پیغمبران بیائید که وقت شما در آمد ایشان نادم شدند و ندامت در آن وقت
نفع نکرد و تمامی هلاک گشتند کما قال الله تعالی وَكَمْ قَصَمْنَا و چند در هم شکستیم مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ از اهل دهی که بود ظَالِمَةً ستمکار یعنی هلاک کردیم
و معذب ساختیم اهل شهری و دهی را که بسبب شرک بودند بیدادگر و ستمکار وَأَنْشَأْنَا و پدید کردیم بَعْدَهَا پس از هلاک اهل آن موضع قَوْمًا آخَرِينَ ۵ گروهی
از دیگران بجای ایشان تهدید میکند کفار عرب را که آن قادری که قادر بود بر هلاک پیشینیان توانا است بر هلاک پس آیندگان فَلَمَّا أَحَسُّوا پس هنگام
که اهل آن ده یعنی حضوریان دریافتند بَأْسَنَا عذاب ما را و مشاهده کردند که لشکر بخت نصر گرد ایشان گرفتند إِذَا هُمْ ناگاه ایشان مِنْهَا از آن
ده يَرْكُضُونَ ۵ هزیمت میکردند و شتاب میراندند چهارپایان خود را پس ملائکه بطریق استهزا گفتند لَا تَرْكُضُوا مدوید و پای مجنبانید و از عذاب خدای
مگریزید وَارْجِعُوا و باز گردید إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ بسوی چیزی که متنعم شده بودید در آن چیز وَمَسَاكِنِكُمْ و باز آیید بمسکنهای خود لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ۵ شاید
که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود چون اهل حضور مقدمات عذاب را دیدند و خلاصی را وجهی نیافتند قَالُوا گفتند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستیکه
بودیم ما ظَالِمِينَ ۵ ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم فَمَا زَالَتْ پس همیشه بود تِلْكَ دَعْوَاهُمْ این خواندن ایشان یعنی کلمه یا ویلنا میگفتند
حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ تا وقتی که گردانیدیم ایشانرا حَصِيدًا گیاهی درووده یعنی چنانچه گیاه را بداس درووند ایشانرا بشمشیر درویدند و ساختیم ایشانرا خَامِدِينَ
مردگان و افسردگان وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان است لَاعِبِينَ ۵ در حالتیکه
بازی کننده بودیم یعنی اینها را ببازی نیافریدیم بلکه برای تبصره اهل بینش و تذکره ارباب دانش مشحون گردانیدیم بانواع بدائع و غرائب و صنائع و عجائب
بیت   بنگر بچشم فکر که از عرش تا بفرش ❀ در هیچ ذره نیست که سوی عجیب نیست ❀ لَوْ أَرَدْنَا اگر میخواستیم ما أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فرا گیریم لَهْوًا
چیزی که بآن بازی کنند و برؤیت آن مستانس شوند چون زن و فرزند لَاتَّخَذْنَاهُ هر آینه فرا میگرفتیم مِنْ لَدُنَّا از جهت قدرت خود یا از نزدیک خود
یعنی بر وجهی که لائق حضرت ما بودی فرا میگرفتیم إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ ۵ اگر می بودیم کننده این کار بَلْ اضراب است از اتخاذ لهو و تنزیه است از صاحبه
و ولد یعنی هرگز لهو و لعب فرا نگیریم بلکه نَقْذِفُ بِالْحَقِّ می افکنیم حق را که جد است عَلَى الْبَاطِلِ یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم فَيَدْمَغُهُ
پس در هم شکند او را فَإِذَا هُوَ پس ناگاه او یعنی لهو یا کفر زَاهِقٌ محو شده باشد و زائل گشته وَلَكُمُ الْوَيْلُ و مر شما راست ویل که کلمه حسرت و ندامت است
یا شما راست شدت عذاب مِمَّا تَصِفُونَ ۵ از آنچه وصف میکنید خدای را بوصفی که نشاید از فرا گرفتن زن و فرزند وَلَهُ و مر او راست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ

هر که در آسمانهاست از روحانیات وَالْأَرْضِ و هر که در زمین است از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک اویند وَمَنْ عِنْدَهُ و کسانی که نزد اویند یعنی ملائکه و افراد ایشان از اهل آسمان جهت تعظیم است یعنی فرشتگان که مقربان درگاه الوهیت اند و شما ایشان را می پرستید لَا يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی نمیکنند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش او وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ و هیچ مانده نمی شوند و از عبادت انقطاع نمی ورزند يُسَبِّحُونَ تنزیه میکنند حق را یا نماز میکنند یا ستایش مینمایند اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز یعنی پیوسته تعظیم امر حق میکنند لَا يَفْتُرُونَ سست و ضعیف نمی شوند أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً آیا فرا گرفتند کافران خدایان باطل را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی خدایان که از اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و چوب و سنگ یعنی آیا خدایانی فرا گرفته اند که از قدرت هُمْ يُنْشِرُونَ ایشان زنده کننده مردگانند از جهل مشرکان میکند یعنی شما بتان را آلهه میگوئید از لوازم الوهیت اقتدار است و میدانید که ایشان را قدرت نیست و با وجود این عجز از عبادت ایشان دست باز نمیدارید لَوْ كَانَ اگر باشند فِيهِمَا در آسمان و زمین آلِهَةٌ خدایان که تدبیر امر آنها کنند إِلَّا اللَّهُ بجز خدای لَفَسَدَتَا هر آینه تباه شدی آسمان و زمین و کارها درهم شکند چه آلهه در مرادی موافق باشند چندین قدرت بیک مقدور طاری گردد و اگر در کاری مخالفت نمایند در تعویق افتاده ناساخته بماند پس مدبر عالم یکی باید و جز حضرت الله تعالی نشاید نظم در دو جهان قادر یکتا توئی : جمله ضعیفند و توانا توئی : چون قدمت بانگ بر ابلق زند : جز تو که یارد که انا الحق زند : فَسُبْحَانَ اللَّهِ پس تنزیه کردنی خدای را رَبِّ الْعَرْشِ که آفریدگار عرش است عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند از اتخاذ صاحبه و ولد لَا يُسْأَلُ پرسیده نشود خدای عَمَّا يَفْعَلُ از آنچه میکند بجهت عظمت و تفرد الوهیت یا بسبب آنکه هرچه کند عین حکمت و صواب است وَهُمْ يُسْأَلُونَ و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند جهت آنکه مملوکند را ناچار است که حساب اقوال و افعال خود با مالک راست کند أَمِ اتَّخَذُوا آیا فرا گرفتند مِنْ دُونِهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان و مأمور بودند بآن قُلْ هَاتُوا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ دلیل اتخاذ آلهه بدون خدای عقلا و نقلا هَٰذَا این ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ یاد کرد کسانی که با منند از امت من یعنی قرآن وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي و یاد کرد آنانکه پیش از من بوده اند یعنی تورات و انجیل و سائر کتب سماوی در آن نگرید و از آنها بدانها دانا اند هر سید که همه کتب منزله بنبت الا امر بتوحید و نهی از شرک بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ نمیدانند حق را در میان وی و باطل تمیز نمیتوانند کرد فَهُمْ مُعْرِضُونَ پس ایشان اعراض کنندگانند از ایمان بخدای و متابعت رسول او وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و نفرستادیم پیش از تو مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ مگر وحی کرده شده بوی و حفص نُوحِي میخواند یعنی او وحی کردیم بدو أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ آنکه نیست خدای حق إِلَّا أَنَا مگر من فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستید وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ و گفتند فرا گرفت خدایتعالی بسیار بخشایش وَلَدًا فرزندان ملائکه سُبْحَانَهُ پاک است و او منزه از این بَلْ عِبَادٌ بلکه ایشان یعنی ملائکه بندگانند مُكْرَمُونَ گرامی داشتگان و نواختگان لَا يَسْبِقُونَهُ پیشی نگیرند بر خدایتعالی بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نگویند مراد ازین سخن قطع طمع کافران است از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدایتعالی شفاعت نتوانند کرد وَهُمْ بِأَمْرِهِ و ایشان بفرمان خدای يَعْمَلُونَ کار میکنند يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش ازین کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه بعد ازین کنند وَلَا يَشْفَعُونَ و درخواست نمیکنند إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ مگر مر کسی را که خدای بپسندد شفاعت او را یا کسی را که یگانگی حق اقرار کند ابن عباس رض فرموده که شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا اله الا الله محمد رسول الله یعنی در دنیا کلمه طیب گفته و بدل تصدیق داشته شفاعت بر ایشان واجب باشد وَهُمْ و فرشتگان مِنْ خَشْيَتِهِ از ترس عذاب و عقوبت الهی مُشْفِقُونَ لرزان یا از مهابت و عظمت او ترسانند وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ و هر که گوید از ملائکه یا سایر مخلوقات إِنِّي إِلَٰهٌ بدرستی که من خدایم مِنْ دُونِهِ بجز وی فَذَٰلِكَ پس آن قایل نَجْزِيهِ پاداش دهیم او را جَهَنَّمَ در دوزخ كَذَٰلِكَ همچنین که مدعی ربوبیت را جزا رسانیم نَجْزِي الظَّالِمِينَ پاداش خواهیم داد ستمکاران را به پرستش ایشان أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا ندیدند یعنی ندانستند آنانکه نگرویدند أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکه آسمانها و زمین ها كَانَتَا رَتْقًا بودند بسته یعنی مجتمع مراد آن است که در حقیقت متحد بودند فَفَتَقْنَاهُمَا پس باز گشادیم ایشان را از یکدیگر بتنوع و تمییز یا آسمانها یکی بود و از تحریکات مختلفه چندین فلک ساختیم و یک زمین نیز باختلاف کیفیات و احوال طبقات چندین انواع گردانیدیم یا ارض و سما با یکدیگر ملتحم بودند یعنی برهم چسبیده و میان ایشان فرجه نبود و هوا را بمیان در آوردیم و ایشان را ازهم جدا ساختیم و زاد المسیر آورده که از زمین شش طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه شد و از آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تا هفت

طبقه گشتند گفته اند آسمان بسته بود از وی باران نمی آمد و زمین بسته بود از وی گیاه نمی رست ما آنرا بباران و این را بگیاه گشاده گردانیدیم وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ و گردانیدیم ما از آب كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ هر چیزی که زنده است یعنی همه حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آب است و احتیاج ایشان بآب و انتفاع از آن بهمه کس ظاهر است یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم و کل برای غلبه است اینجا بجهت عموم أَفَلَا يُؤْمِنُونَ آیا نمیگروند مشرکان با وجود این آیات واضحه و علامات لایحه وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ و خلق کردیم در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ تا بجنبد زمین و نگرداند آدمیان را تباه وَجَعَلْنَا فِيهَا و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فِجَاجًا سُبُلًا راههای گشاده لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها و بمنازل مقصود خود رسند وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ و گردانیدیم آسمان را سَقْفًا مَحْفُوظًا سقفی نگاه داشته از افتادن یا از اختلال تا وقتی معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی علاقه و ستون وَهُمْ و کافران عَنْ آيَاتِهَا از نشانهای که در آسمان که دلالت آن بوجود صانع و وحدت و کمال قدرت او در غایت ظهور است مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند یعنی کافران هر چند نشانهای ما بینند ضد کنند کانند وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که بقدرت کامله خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بیافرید شب تیره را تا در او آرام یابند و روز روشن تا در وی بجهت کسب معیشت تصرف نمایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را كُلٌّ هر یک از ایشان فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در چرخی آشنا میکنند یعنی بر سطح فلک می شتابند چو شناوران شناور بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که نزد اهل اشارت شب و روز نشان قبض و بسط عارفان است گاه بکیرا بقبضه قبض گیرد تا سلطان جلال دمار از نهاد او بر آورد و گاه بکیر ابر بساط بسط نشاند تا میزبان جمال او را از خوان نوال نواله اقبال دهد و آفتاب نشانه صاحب توحید است بنعت تمکین در حضرت شهود آراسته نه فزاید و نه کاهد لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و قمر نشانه اهل تلوین است گاه در کاهش بود و گاه در فزایش زمانی بظهور نور برق وحدت در محاق نیستی افتد و ساعتی بیرون و بر صور جامعیه بمرتبه بدریه رسد گویا در کلام حقایق انجام حضرت شاه قاسم انوار قدس سره اشارتی بدین معنی هست فرد ز بیم سوز هجرانت ز مو باریکتر گردم : چو روز وصل یاد آرم شوم در حال زو فربه و حضرت پیر رومی روح الله روحه میفرماید که نظم چون روی برتابی ز من گردم هلالی ممتحن : ور روی سوی من کنی چون بدر بی نقصان شوم : تو آفتابی من چو مه گرد تو گردم روز و شب : که در محاق افتم ز تو که شمع روزافزان شوم : آورده اند که معاندان بارگاه رسالت پناه عم از روی غوایت و ضلالت میگفتند نحن نتربص به ریب المنون انتظار آن میبریم که گردباد حوادث برآید و یاران محمد عم متفرق ساخته او را در ورطه هلاک اندازد و حق سبحانه تسلیه آنحضرت را میفرماید که وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و ما ندادیم مر هیچ آدمیرا مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ پیش از تو پایندگی در دنیا أَفَإِنْ مِتَّ آیا اگر تو بمیری فَهُمُ الْخَالِدُونَ پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو پایندگان خواهند بود و از دوام مرگ رهائی خواهند یافت كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی در دنیا ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ است هر که قدم در دروازه عدم بفضای صحرای وجود نهاد بضرورت شربت فنا خواهد نوشید و لباس ممات و فوات خواهد پوشید بیت هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود : آنکه پاینده و باقی است خدا خواهد بود وَنَبْلُوكُمْ و می آزمائیم شما را بِالشَّرِّ ببدی یعنی ببلاها و مصیبتها وَالْخَيْرِ و به نیکوئی یعنی بعطاها و نعمتها فِتْنَةً آزمودنی مصدر است از غیر لفظ و معنی سخن آنکه با شما معامله آزمایندگان میکنیم در سختی و آسانی و محنت و دولت تا مرتبه هر یک در صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر گردد وَإِلَيْنَا و بسوی ما تُرْجَعُونَ باز گردانیده خواهید شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرت پیغمبر عم بجمعی از صنادید عرب بگذشت ابوجهل از آن میان طرح بی ادبی افکنده بخندید و گفت این نبی بنی عبد مناف است آیت آمد که وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا و چون ببینند ترا آنانکه نگرویدند إِنْ يَتَّخِذُونَكَ آنکه فرا نگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مهزوء به یعنی کسی که با او استهزا کنند و آن آنست که ایشان باستهزا ترا پیغمبر خوانند و با یکدیگر گویند أَهَٰذَا الَّذِي آیا این آن کس است که پیوسته يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ یاد میکند خدایان شما را ببدی و مذمت وَهُمْ و حال آنست که کافران بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ بیاد کردن خدای و او را یکی دانستن یا بقرآن یا بنام رحمن هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند پس مستحق استهزا و لایق سخریه ایشانند خُلِقَ الْإِنْسَانُ آفریده شده است انسان مِنْ عَجَلٍ از شتاب غایت مبالغه است یعنی از فرط استعجال و قلت ثبات در امور گویا که مخلوق از شتاب است و از جمله شتاب کاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکند چون نضر بن حارث تعجیل عقوبت میکرد حق تعالی فرمود سَأُرِيكُمْ آيَاتِي زود باشد که بنمایم شما را نشانهای عقوبت خود در دنیا که واقعه بدر بود و در آخرت

عذاب دوزخ فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ۝ پس شتاب مکنید مرا بخواستن آن و گفته اند مراد از انسان آدم ؏م است عجل او انکه چون روح بسر و چشم او درآمد نکاه کرد آفتاب
دید که بغروب نزدیک است گفت یارب تعجیل کن در اتمام خلق من پیش از انکه آفتاب غایب کردد وَيَقُولُونَ و میکویند کافران مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی
باشد این وعده عذاب یا وعده قیامت با ما بگوئید إِن كُنتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست کویان مخاطب حضرت پیغمبر ؏م و صحابه اویند حق سبحانه
بازای کفتار ایشان فرمود لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اکر بدانند آنانکه کافر شدند حِينَ لَا يَكُفُّونَ هنگامیکه باز ندارند یعنی باز نتوانند داشت عَن
وُجُوهِهِمُ النَّارَ از رویهای خود آتش دوزخ را وَلَا عَن ظُهُورِهِمْ و نه از پشتهای خود زیرا که آتش احاطه کرده باشد ایشان را وَلَا هُمْ
يُنصَرُونَ ۝ و نه باشند ایشان که یاری داده شوند یعنی مددی که عذاب از ایشان باز دارد و نیابند جواب شرط محذوف است تقدیرش چنین است که اگر
کافران بدانند چنین عذابی را تعجیل نکنند بوقوع آن یا دانند صدق پیغمبران و بطلان قول خود را بَلْ تَأْتِيهِم بلکه بیاید بدیشان ساعت و قیامت
بَغْتَةً ناکهان فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت و متحیر کرداند ایشان را فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند رَدَّهَا باز داشتن اهوال آن از خود وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ
و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا انکه منظور نکردند یعنی نه در ایشان و نه در زاری ایشان نکرند وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستی
که افسوس کرده اند بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ برسولان پیش از تو حق سبحانه تسلی دل آنحضرت از حال انبیای ؏م کذشته و استهزای معاندان با ایشان خبر
میدهد و تهدید مستهزیان جناب رسالت مآب را میکوید ایشان استهزا میکردند فَحَاقَ پس عذاب احاطه کرد بِالَّذِينَ سَخِرُوا آنانکه سخریه کردند
مِنْهُم از پیغمبران یعنی قومیکه با انبیاء ؏م تمسخر نمودند بدیشان رسید مَّا كَانُوا بِهِ جزای انچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند پس
کسانی نیز که با تو آن سلوک میکنند بهمان صورت واقع خواهد شد قُلْ بکوای محمد با مستهزیان مَن يَكْلَؤُكُم کیست که نگاه میدارد شما را بِاللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ در شب و روز مِنَ الرَّحْمَٰنِ از عذاب خدای و انتقام او اکر خواهد شما را بَلْ هُمْ بلکه ایشان عَن ذِكْرِ رَبِّهِم از یاد پروردکار خود یا از قرآن
یا از موعظه آن مُّعْرِضُونَ ۝ روی کردانند که هرکز بخاطر ایشان خطور نکند پس از عقوبت الهی کجا ترسند و نکاه دارنده را چه شناسند أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ
آیا مر ایشان را خدایانند که از او توانائی تَمْنَعُهُم باز دارند ایشان مِّن دُونِنَا بجز ما عذابی را که باشد از نزدیک ما و کفته اند درین آیت تقدیم و تاخیر
است تقدیرش انکه لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس بیان صفت آلهه ایشان میکند و میفرماید لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند بتان که بزعم ایشان آلهه اند نَصْرَ
أَنفُسِهِمْ یاری دادن مر نفسهای خود را یعنی اگر کسی با ایشان مکروهی خواهد از کسر و قلع و تلویث و امثال آن از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه
عبده خود را نکاه توانند داشت وَلَا هُمْ و نیستند اصنام یا پرستندکان ایشان که بمدد دیگری مِّنَّا از عذاب ما يُصْحَبُونَ ۝ نکاه داشته و یاری
داده شوند بَلْ مَتَّعْنَا بلکه ما برخورداری داده ایم هَٰؤُلَاءِ آن کروه مکیان را بسعت عیش و ایمنی و سلامتی وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشان را حَتَّىٰ
طَالَ تا دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بر ایشان مدت زندکانی و بدان مغرور شده پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که دم بدم بنای عمر
درهم خواهد شکست و اساس عیش منهدم خواهد شد بیت مغرور مشو که منهدم دست اجل : برهم زند این بنا که افراشته اند : أَفَلَا
يَرَوْنَ آیا نمی بینند کافران أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ آنرا که می آید فرمان ما بر زمین ایشان نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا کوتاه میکنیم آن زمین را از اطراف
آن یعنی میکشائیم آنرا بر مسلمانان که تا هر روز قلعه میکیرند و منزلی بحوزه تصرف در می آرند أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ۝ آیا ایشانند غلبه کنندکان یا پیغمبر
و مؤمنان قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُم بکو جز این نیست که من بیم میکنم شما را بِالْوَحْيِ بآنچه وحی کرده میشود بمن یعنی نه از قبل خود سخن میکویم و شما از بیم دادن
من متاثر نمیشوید وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ و نمی شنوند کران خواندن را إِذَا مَا يُنذَرُونَ چون بیم کرده شوند کافران را در عدم انتفاع بدانچه می شنوند تشبیه میکند بکران
چیزی مسموع ایشان نمی شود وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ و اکر برسد بدیشان نَفْحَةٌ اندک چیزی مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ از عذاب پروردکار تو یعنی از انچه ایشان
را بآن بیم میکنی خوار و فروتن شوند و از غایت اضطراب و حیرت لَيَقُولُنَّ هر آینه کویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۝ بدرستی که بودیم
ما بر نفس خود ستم کنندکان بشرک و تکذیب وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ و وضع کنیم ترازوهای ذوات العدل را لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ برای جزای روز رستخیز
صاحب لباب و بعضی از مفسران بر آنند که میزان عبارت است از عدل یعنی وضع موازین تمثیل است از برای محاسبه و محافظه حساب و مکافات
اعمال براستی و جمهور بر آنند که مراد میزانی است که او را عمودی و دو کفه باشد چون ترازوی که بدان می سنجند و در تیسیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت

تعظیم شان اوست چنانچه یا ایها الرسل کلوا نسبت بحضرت پیغمبر علیه السلام یا اکر اعمال هر یک بکفهای را بدان می سنجد پس برای هر یک میزانی داده
و معیت او با دیانت یا جمع است و بعضی بر آنند که علی حده هر کس را میزانی خواهد بود یعنی از نیک و بد که عمل او بدان بسنجند فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ پس ستم دیده نشود
نفسی شَيْئًا چیزی را از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ عمل نا سنجیده نکذارند وَإِن كَانَ و اکر باشد عمل مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانه مِّنْ خَرْدَلٍ از سپند
که معروف است أَتَيْنَا بِهَا بیاریم آنرا و نزد ترازو حاضر کردانیم وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ ۝ و بسنده ایم ما شمار کننده مر اعمال بندکان را چه کمال علم
و کمال عدل مراست وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که دادیم ما مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ موسی و هارون را کتابی روشن جدا کننده میان حق و باطل
یا نصرت بر اعادی یا شکافتن دریا وَضِيَاءً و دادیم ایشانرا روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن بدان از ظلمات حیرت و جهالت باز رهند وَذِكْرًا
لِّلْمُتَّقِينَ ۝ و پندی مر پرهیزکاران را الَّذِينَ يَخْشَوْنَ آنانکه میترسند رَبَّهُم از عذاب آفریدکار خود بِالْغَيْبِ بپوشیدکی یعنی خدای را نادیده از وی میترسند
و عذاب را مشاهده ناکرده از آن بیم دارند یا ترس کارند به پنهانی چنانچه اظهار خوف میکند یا آشکارا در موضع از موضع از ابن عباس رض نقل میکند
که هر که ایمان دارد بوحدانیت خدا تعالی و بکروه بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستی که ترسیده است از خدای بالغیب وَهُم
و ایشان یعنی پرهیزکاران مِّنَ السَّاعَةِ از اهوال قیامت مُشْفِقُونَ ۝ ترسندکانند وَهَٰذَا و این قرآن ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ سخنی است بسیار خیر و منفعت
که بر محمد ؏م أَنزَلْنَاهُ فرو فرستادیم او را از خود بر نبافت أَفَأَنتُمْ آیا شما لَهُ مُنكِرُونَ ۝ مر قرآن را انکار کنندکانید وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه ما دادیم
إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مر ابراهیم را راه یافتن او بوجوه صلاح مِن قَبْلُ پیش از موسی و هارون ؏م یا قبل از محمد علیه السلام یا پیش از نبوت او وفق
نخست دادیم وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ۝ و بودیم ما باستحقاق او مر عطا ما را دانا پس فراخور استحقاق او در انوارش فرمودیم إِذْ قَالَ یاد کن چون کفت لِأَبِيهِ
پدر خود آزر را وَقَوْمِهِ و مر کروه خود را یعنی اهل بابل را مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا چیست این شکلها و صورتها که پیوسته شما آن را یعنی پرستش
آن عَاكِفُونَ ۝ مجاورانید و آن هفتاد و دو صورت بود و در تیسیر کوید نود بت بود بزرگتر همه را از زر ساخته بودند و دو کوهر شاهوار در جای چشمهای
او ترکیب کرده و در تبیان آورده که صورتها بودند بر هیأت سباع و طیور و بهایم و انسان و بقول بعضی تماثیل بر صور هیاکل کواکب بوده و بر هر تقدیر ابراهیم خلیل
علی نبینا و علیه السلام فرمود که این چه صورتهاست که می پرستید قَالُوا وَجَدْنَا کفتند ما یافتیم آبَاءَنَا پدران خود را لَهَا عَابِدِينَ ۝ مر آنها را
پرستندکان ما بتقلید ایشان کردیم قَالَ کفت ابراهیم علیه السلام لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ بخدای که بودید شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما فِي ضَلَالٍ
مُّبِينٍ ۝ در کمراهی روشن و خطای آشکارا قَالُوا کفتند نمرودیان از روی تعجب أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ آیا آوردی بما این سخن را براستی و جد أَمْ أَنتَ آیا تو مِنَ
اللَّاعِبِينَ ۝ از بازی کنندکان که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن میکوئی استبعاد کردند از تضلیل خود و تجهیل آبای خود قَالَ کفت ابراهیم علیه السلام بَل نیستم
بازی کننده بلکه رَبُّكُمْ آفریدکار شما رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدکار آسمان و زمین است الَّذِي فَطَرَهُنَّ آنکه آفرید آسمان و زمین یا تماثیل
شما را وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُم و من بر انچه پروردکار من و شماست مِّنَ الشَّاهِدِينَ ۝ از کواهانم یعنی از روی تحقیق ادای شهادت مینمایم آورده اند که نمرودیان
روزی عید داشتند که در آن روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و در باز کشتن به بتخانه در آمده و بتان را بیاراسته بزمزمها بنو خفتندی انکه سر بر زمین نهادند
و رسم پرستش بجای آورده بخانهای خود باز کشتندی چون ابراهیم ؏م با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرمود کفتند فردا عید ماست بیرون آی تا
ببینی که دین و آئین ما چه زیباست ابراهیم ؏م بلا و نعم ایشانرا نکفت و روز دیکر که میرفتند خواستند که او را ببرند بهانه بیماری پیش آورد فقال إِنِّي سَقِيمٌ
ایشان دست از و باز داشته برفتند ابراهیم ؏م پنهان از ایشان فرمود که وَتَاللَّهِ و بخدای سوکند که من لَأَكِيدَنَّ هر آینه تدبیر کنم و جهد نمایم تا بشکنم
أَصْنَامَكُم بتان شما را بَعْدَ أَن تُوَلُّوا بعد از انکه روی بکردانید از ایشان یعنی بروید بعیدکاه و باشید مُدْبِرِينَ ۝ پشت بر ایشان کنندکان
یعنی وقتیکه بتان را بکذارید و بتماشاکاه خود روید یکی از آن جمع این سخن را بشنید و با کس نکفت تا چون قوم برفتند حضرت خلیل جلیل تبری برداشته به بتخانه در آ
فَجَعَلَهُمْ پس کردانید بتان را جُذَاذًا ریزه ریزه پاره پاره إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ مر بزرکی که آن اصنام را بود یعنی بت بزرکتر را نشکست بلکه تبر را بر کردن
او نهاده و بیرون آمد لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ شاید که قوم نمرود بآن بت بزرکتر يَرْجِعُونَ ۝ باز کردند یعنی بدو رجوع کرده از و بپرسند که شکننده بتان کیست
چه از شان معبود آنست که در حل مشکلات رجوع بدو کنند و غرض ابراهیم ؏م از این عمل تبکیت قوم بود و کفته اند ضمیر الیه راجع با براهیم ؏م است یعنی بوی

ربع

بتان را بشکست تا شاید که رجوع بدو کنند و او عجز بتان را بحجت قاطع بر ایشان ثابت کند القصه چون نمرودیان آخر روز به بتخانه در آمدند از وقوع آن صورت متحیر شده قَالُوا مَنْ
فَعَلَ گفتند که کرده است هٰذَا این فعل بِآلِهَتِنَا با خدایان ما و ایشان را درهم شکسته است اِنَّهٗ بدرستی که او لَمِنَ الظّٰلِمِیْنَ هر آینه از ستمکاران است
بر آلهه چه ایشان را تعظیم می باید کرد و او اهانت کرده یا از ظالمان است بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطه هلاک افکنده است نمرود و قوم او در تفحص افتاده
خواستند که بت شکن را پیدا سازند کسی که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم از ابراهیم ع م شنیده بود با دیگری گفت و زبان بزبان فی الحال با امرای نمرود
در رسید قَالُوْا سَمِعْنَا گفتند با نمرود که از قومی شنیدیم که ایشان میگویند فَتًی از جوانی که بدی یَّذْكُرُهُمْ یاد میکرد بتان را یُقَالُ لَهٗۤ اِبْرٰهِیْمُ ه
میگویند مر او را ابراهیم یعنی نام او ابراهیم است قَالُوْا گفتند نمرود و امرای او فَاْتُوْا بِهٖ پس بیارید او را عَلٰۤى اَعْیُنِ النَّاسِ بر چشمهای مردمان یعنی
چنان کنید که مردم او را ببینند لَعَلَّهُمْ یَشْهَدُوْنَ ه شاید که گواهی دهند که اینست که بتان را کوهش میکند پس ابراهیم ع م را گرفته پیش نمرود حاضر کردند
قَالُوْۤا ءَاَنْتَ گفتند آیا تو فَعَلْتَ هٰذَا کردی این را که می بینیم از کسر و قطع بِاٰلِهَتِنَا یٰۤاِبْرٰهِیْمُ ه بخدایان ما ای ابراهیم قَالَ گفت من نکرده ام
بَلْ فَعَلَهٗ بلکه کرده است این را كَبِیْرُهُمْ هٰذَا این بزرگ ایشان که با وجود من چرا ایشان را پرستند فَسْـَٔلُوْهُمْ پس بپرسید
از ایشان که که شکسته است شما را اِنْ كَانُوْا یَنْطِقُوْنَ اگر هستند که سخن گویند فَرَجَعُوْۤا اِلٰۤى اَنْفُسِهِمْ پس بازگشتند با عقول خود با یکدیگر فَقَالُوْۤا پس گفتند
بعضی با بعضی اِنَّكُمْ اَنْتُمُ الظّٰلِمُوْنَ ه بدرستی که شما ستمکارانید بپرستش چیزی که نشنود و نگوید ثُمَّ نُكِسُوْا پس نگونسار کرده شدند عَلٰى رُءُوْسِهِمْ بر سرهای
خود یعنی سر در پیش افکندند از خجالت حیرت گفتند لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستی که تو دانسته که مَا هٰۤؤُلَآءِ یَنْطِقُوْنَ ه این بتان سخن نگویند چرا امر میکنی
که از ایشان بپرسید و چون اعتراف نمودند بعجز آلهه خود قَالَ گفت ابراهیم ع م اَفَتَعْبُدُوْنَ آیا پرستش میکنید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای
تعالی مَا لَا یَنْفَعُكُمْ شَیْئًا آنرا که سود نرساند بشما چیزی که اگر او را پرستید وَّلَا یَضُرُّكُمْ و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید اُفٍّ لَّكُمْ زشتی و ناخوشی
باد شما را وَلِمَا تَعْبُدُوْنَ و مر آنچیز را که می پرستید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا در نمی یابید قباحت عمل خود را چون قوم نمرود
این سخن شنیدند از مخاصمه بمصارعه نقل کرده قَالُوْا حَرِّقُوْهُ گفتند بسوزید او را که عقوبت آتش با هول است وَانْصُرُوْۤا اٰلِهَتَكُمْ و یاری کنید خدایان خود را
بانتقام کشیدن از وی اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما فٰعِلِیْنَ کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان مر بتان را پس نمرود حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند
ارتفاع دیوار آن شصت گز و قریب یکماه هیزم جمع کرده آنرا پر ساختند و روغن فراوان بر همه ریخته آتش در آن زدند و ابراهیم علیه السلام را غل
گردن و بند بر پا و دست نهاده از بالای منجنیق با آتش افکندند جبرئیل علیه السلام از هوا بوی رسید و گفت هل لک من حاجة هیچ حاجتی داری خواب
داد که اما الیک فلا حاجت دارم ولی بتو نی جبرئیل ع م گفت بهر که داری بخواه فرمود که او میداند حاجت بخواستن نیست چون توکل خلیل بر خدای جلیل و انقطاع
او از ما سوی درست بود قُلْنَا یٰنَارُ گفتیم ما که ای آتش كُوْنِیْ باش بَرْدًا وَّسَلٰمًا عَلٰۤى اِبْرٰهِیْمَ ه خداوند برودت و سلامت بر ابراهیم ع م
ابن عباس رض فرمود که اگر نگفتی سرد با سلامت شو ممکن بودی که ابراهیم ع م از سرما بیفسردی وَاَرَادُوْا و خواستند نمرودیان بِهٖ كَیْدًا با ابراهیم ع م
مکری در سوختن او فَجَعَلْنٰهُمُ الْاَخْسَرِیْنَ ه پس ما گردانیدیم ایشان را زیانکارتر چه سعی ایشان برهانی قاطع شد بر حقیقت قول ابراهیم ع م و بطلان فعل
ایشان آورده اند که چون ابراهیم ع م میان آتش فرود آمد فی الحال غل و بند او بسوخت و بر حوالی او گل و نرگس بدمید و چشمه آب شیرین پدید آمده و هفت روز
در حظیره آتش بماند نمرود از بالای صره دید که ابراهیم ع م در بوستانی خوش و گلستانی بغایت دلکش نشسته با ملک الظل سخن میگوید و بر گرد او گرد آتش زبان
آتش شعله میزند و آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او درین مرتبه است که می بینم بزرگ خدای است و من برای او قربان کنم ابراهیم ع م فرمود
که خدای من آن قربان از تو قبول نمیکند مادامی که بر کیش خود باشی و در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذای ابراهیم ع م گرفت در کشف
الاسرار آورده که نزد محققان خطاب یا نار کونی با آتش است که در کانون دل خلیل بوده یعنی شعله شوق محبت بیت آتش دارد دل من آتش وار
وان آتش دل مرا خوش دارد خلیل الله نزدیک آتش نمرودی رسیده خواست که بسوز شهود عشق آمده و آتش نمرود را نابود سازد ندا رسید که ای
آتش شهودی سرد شو بر آتش نمرودی و با سلامت باش بر ابراهیم ع م چه ما حکم کردیم که در آن آتش بمعجزه خلیل بوستانی ظاهر کنیم اگر تو سلطنت
خود بر نار نمرودی برانی نابود شود و بوستانی پیدا و معجزه هم بدانکه وداگر بر ابراهیم بسلامت نباشی از شعله نار الله الموقدة بسوزد قاعده عشق

برافند و از اینجا معلوم میشود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ چیز بر او غالب نبود بیت عشق آن شعله است کو چون بر فروخت هرچه جز معشوق باقی جمله
سوخت وَنَجَّیْنٰهُ و نجات دادیم ابراهیم ع م را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَلُوْطًا و برادرزاده او لوط بن هاران را رسانیدیم ایشان را اِلَى الْاَرْضِ
الَّتِیْ بٰرَكْنَا بآن زمینی که برکت کردیم و افزونی دادیم فِیْهَا لِلْعٰلَمِیْنَ در آن مر جهانیان را یعنی ولایت شام و برکت شام و بعثت انبیا بود ع م در آن
ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی رحمت آورده اند که ابراهیم ع م بفلسطین نزول فرمود و لوط ع م بموتفکات و میان این دو موضع مسافت یک شبانروز
بود وَوَهَبْنَا لَهٗۤ و بخشیدیم مر ابراهیم ع م را از ساره که دختر عم او بود پسری اِسْحٰقَ نام او اسحق وَیَعْقُوْبَ نَافِلَةً و دادیم او را یعقوب ع م زیادتی بر سوال یعنی
با پسری طلبیده بود ما او را پسری بخشیدیم و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و هر چهار را گردانیدیم یعنی ابراهیم و لوط و اسحق و یعقوب ع م صٰلِحِیْنَ نیکان و شایستگان
وَجَعَلْنٰهُمْ اَىِٕمَّةً و ساختیم ایشان را پیشوایان اهل دین را یَّهْدُوْنَ راه مینمایند بِاَمْرِنَا بفرمان ما وَاَوْحَیْنَاۤ اِلَیْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ
الْخَیْرٰتِ کردن نیکوییها یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند وَاِقَامَ الصَّلٰوةِ و بپای داشتن نماز وَاِیْتَآءَ الزَّكٰوةِ و دادن زکوة تخصیص نماز
و زکوة از خیرات جهت تفضیل است وَكَانُوْا لَنَا و بودند ما را عٰبِدِیْنَ ه پرستندگان با خلاص وَلُوْطًا اٰتَیْنٰهُ و دادیم لوط را حُكْمًا حکمت یا نبوت
یا فصل میان خصوم وَّعِلْمًا و دانشی که پیغمبران را باید از قواعد شرع و ملت وَّنَجَّیْنٰهُ و رهانیدیم او را مِنَ الْقَرْیَةِ الَّتِیْ از آن دهی که كَانَتْ تَّعْمَلُ
الْخَبٰٓىِٕثَ بود آن ده که میکردند یعنی اهل آن میکردند عملهای ناپاک و آن ده سدوم بود از موتفکات که اهل آن بلواطت اشتغال می نمودند
و راه میزدند با ایشان را هلاک کردیم اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستی که بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ گروه بد فٰسِقِیْنَ ه بیرون رفتگان از دایره فرمان وَاَدْخَلْنٰهُ
و در آوردیم لوط علیه السلام را فِیْ رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل گردانیدیم یا در بهشت که محل رحمت است اِنَّهٗ بدرستی که لوط علیه السلام
مِنَ الصّٰلِحِیْنَ ه از سودگان و شایستگان است و قصه لوط ع م بتفصیل گذشته قبل ازین وَنُوْحًا و یاد کن نوح را ع م اِذْ نَادٰى چون ندا کرد پروردگار خود را
مِنْ قَبْلُ پیش از لوط و ابراهیم ع م یعنی دعا فرمود به هلاک قوم خود فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ پس اجابت کردیم مر دعای او را فَنَجَّیْنٰهُ پس نجات دادیم
او را وَاَهْلَهٗ و اهل بیت او را از فرزندان و زنان ایشان مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِیْمِ ه از غمی بزرگ یعنی محنت طوفان وَنَصَرْنٰهُ و یاری دادیم او را
مِنَ الْقَوْمِ بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران الَّذِیْنَ كَذَّبُوْا آنانکه تکذیب کردند بِاٰیٰتِنَا آیتهای ما را اِنَّهُمْ بدرستی که قوم نوح ع م كَانُوْا بودند قَوْمَ
سَوْءٍ گروهی بد یعنی کافر بودند چه کفر سر همه بدیها است فَاَغْرَقْنٰهُمْ اَجْمَعِیْنَ ه پس غرق گردانیدیم همه ایشان را وَدَاوٗدَ وَسُلَیْمٰنَ و یاد کن
داود بن ایشا و پسر او سلیمان را ع م اِذْ یَحْكُمٰنِ چون حکم کردند فِی الْحَرْثِ در کشت آورده اند که چون داود ع م در محکمه بنشستی سلیمان بر در محکمه بودی
و هر که بیرون آمدی از مهم وی و حکم پدر استفسار کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان داور را ایلیا گفتندی و یکی گوسفنددار و او را یوحنا خواندندی
ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایه من یوحنا شب رمه خود را می چرانید بکشت زار من در آمده و تمام خورده و قولی آنست که بوستان وی رفته بودند خوشهای
انگور را خورده و تلف کرده داود ع م از یوحنا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شده داود ع م حکم کرد که گوسفندان خود را بایلیا ده در شریعت داود ع م
حکم برین منوال بود چون از محکمه بیرون آمدند و مضمون قصه مر سلیمان را نشد بمحکمه در آمد و در سن سیزده سالگی بوده و با پدر فرمود که اگر حکم جز این بودی اصلح و
اوفق نمودی داود ع م گفت چه نوع توان کرد سلیمان ع م جواب داد که گوسفندان را تسلیم ایلیا باید کرد تا از نفع ایشان شیر و روغن و پشم و موی و بیع باز گیرد
و یوحنا باید داد تا غم خورد و بدان مرتبه رساند که اول بوده چون خوشهای انگور پدید آید بالتمام برسد تسلیم ایلیا کند و گوسفندان را خود بگیرد تا هیچ
کدام بی بهره نمانند داود ع م برین منوال حکم فرمود حق سبحانه خبر داد مر پیغمبر خود را که قصه داود ع م و سلیمان علی نبینا و علیه السلام برین قوم خواندنی که حکم کرد
در زرع یا باغ اِذْ نَفَشَتْ فِیْهِ چون بشب رفته بود در آن کشت زار یا بوستان غَنَمُ الْقَوْمِ گوسفند گروهی وَكُنَّا و بودیم ما لِحُكْمِهِمْ مر حکم حاکم را
بر متحاکمین شٰهِدِیْنَ ه دانندگان یعنی دانستیم که داود و سلیمان ع م بر ایلیا و یوحنا چه حکم فرمودند فَفَهَّمْنٰهَا سُلَیْمٰنَ پس تعلیم دادیم حکومت
سلیمان را و بدو آموختیم و بفهم او رسانیدیم ما حکم کرد که گوسفندان بصاحب باغ دهند تا از نفع گیرد و بدان تا فی روز کار خود کنند و باغ را بصاحب
گوسفندان تا غم خوار کی نماید و بمرتبه اول باز رساند دیگر باره از رمه غافل نگردد و حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان بوده که از داود ع م صادر شده
خدای وحی کرده بسلیمان ع م بعضی که ناسخ آن حکم شده داود ع م بعد از اطلاع بنسوخت حکم سابق حکم ناسخ فرموده وَكُلًّا اٰتَیْنَا و هر یک را

ع

وپسر را داد بهم حُکْمًا حکم کردن پیغمبری وَعِلْمًا دانش باموردین وَسَخَّرْنَا و رام ساختیم مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ یُسَبِّحْنَ با داود عم کوهها را تسبیح
گوینده حمد گویان باتفاق آورده و در تبیان آورده که بران منوال که ذکر داود عم می‌شنودند از کوهها نیز شنوده میشد واین معجزه آنحضرت بود وَالطَّیْرَ و مسخر کردیم
مر داود عم را مرغان تا در تقدیس وی موافقت نمودند وَکُنَّا فَاعِلِینَ و هستیم ما کننده مر امثال اینها را و در قدرت ما بدیع نیست اگرچه نزد شما عجیب است
صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سیاحت داشته یعنی هرجا داود عم رفتی کوهها با وی روان شدی در فوائد آورده که سیر جبال با داود عم در
قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل تسبیح بر سیر جمعی برآنند که تسبیح طیر و جبال بلسان الحال بوده و بران تقدیر چون جمله اشیای بهمان زبان تسبیح الهی
ناطقند پس وجه اختصاص بداود عم چه تواند بود مومن موقن باید که اعتقاد کند برین وجه که کوهها و مرغان بموافقت داود عم بر وجهی تسبیح میگفتند
که همه سامعان از ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم میشده و این معنی از قدرت الهی غریب نیست نظم هرکجا قدرتش علم افراخت : از غرائب هرانچه
خواست بساخت : قدرتی که نیست نقصانش : کارها جمله هست آسانش : وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموختیم مر داود را صَنْعَةَ لَبُوسٍ ساختن زره
لَکُمْ برای شما لِتُحْصِنَکُمْ تا نگاه داریم ما و حفص بتا میخوانند تا نگاه دارد زره شما را مِنْ بَأْسِکُمْ از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فَهَلْ
أَنْتُمْ پس آیا هستید شما شَاکِرُونَ سپاس گویندگان برین نعمت امر است در صورت استفهام یعنی شکر گوئید خدای را برچنین لباس وَلِسُلَیْمَانَ
الرِّیحَ و مسخر گردانیدیم برای سلیمان باد را عَاصِفَةً سخت و تند در وزیدن و تندی او آن بود که تخت سلیمان را برداشتی و بروزی یکماهه راه بردی
تَجْرِی بِأَمْرِهِ بود که میرفت بفرمان سلیمان عم یعنی بمشیت او إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین الَّتِی بَارَکْنَا آن زمینی که برکت کردیم فِیهَا دران زمین
یعنی بولایت شام در تلخیص آورده که در شام شهری بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان عم ساخته بودند صباح از انجا بیرون آمدی و گرد عالم طواف نمودی
با نماز شام باز آمدی و درمختار القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی قیلوله در اصطخر فارس کردی شبانگاه ببابل رفتی و روز دیگر
از بابل بیرون آمده چاشت در اصطخر بودی شبانگاه بشام بتدمر باز آمدی وَکُنَّا و هستیم ما بِکُلِّ شَیْءٍ عَالِمِینَ به همه چیز دانا وَمِنَ الشَّیَاطِینِ
و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان مَنْ یَغُوصُونَ کسانیکه غواصی کنند در دریاها لَهُ برای او بجهت استخراج نفایس وَیَعْمَلُونَ و کنند
عَمَلًا دُونَ ذَلِکَ عمل دیگر جز غواصی مثل بنا و سایر صناعات غریبه وَکُنَّا لَهُمْ و بودیم ما مر دیوان را حَافِظِینَ نگاه دارندگان تا از
فرمان سلیمان علیه السلام بیرون نروند وَأَیُّوبَ و یاد کن ایوب را و او پسر موص بن رازخ [?] بن عیص بن اسحق بن ابراهیم عم است حق سبحانه او را مال بسیار داده
بود و خلعت نبوت پوشانیده بولایت بثنیه فرستاده بارض شام شب و روز بطاعت گذرانیدی و مراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم رسانیدی ابلیس
لعین بروی حسد برده با حق تعالی مناجات کرد که الهی بنده تو در عافیت دست عیش است و مال بسیار و فرزند بزرگوار دارد اگر او را بانتزاع اموال و اولاد
مبتلا سازی زود از راه تو برگردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرموده که نه چنین است که تو میگوئی او ما راست بنده پسندیده اگر هزار بار در کوره
ابتلائش بگدازیم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود بیت چنان در عشق یکرویم که گر تیغم رود بر سر : بروز امتحان باشم چو شمع استاده یا برجا : در
بسیاری از تفاسیر آورده اند که ابلیس لعین از حق سبحانه درخواست که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد حق تعالی
ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیوان را بر گماشت تا باهلاک آن اشتغال نمودند در حقایق فرموده که برین سخن بر کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه در حیله [?]
یهود است که کعب و وهب نقل کرده اند حقیقت آنست که حق تعالی اقسام محن بروی بگماشت پس افواج بلا متواتر شد و امواج دریای عنا متراکم گشت
القصه شترانش بصاعقه هلاک شدند و گوسفندان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت بریح عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر
در زیر دیوار آمدند و مردند و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشت و دیدان دران پیدا گشتند یعنی کرمان و مؤمنان مرتد شده وی را از هر دیه و منزل
که میرفت بیرون میکردند زن او رحیمه دختر افرائیم بن یوسف یا ماخیر دختر میشا بن یوسف در خدمت او باند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز
و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بود و هژده یا سیزده سال نیز گفته اند حق سبحانه برای تسلیه دل مبارک حضرت رسالت پناه عم و تعلیم ثبات بر شکیبائی حالت
او را ذکر کرده فرموده که یاد کن قصه ایوب عم را إِذْ نَادَى رَبَّهُ یاد کن ای محمد چون بخواند پروردگار خود را أَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ آنکه بمن رسید رنج و سختی
وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ و تو بخشنده ترین بخشندگانی مذکران میگویند که حق تعالی در باره ایوب عم فرموده که انا وجدناه صابرا نعم العبد و نکته انی مسنی

الضر منافی آنست چه شکایت از رنج نشان بی صبری است و جواب برین وجه تقریر میکنند که از شماتت شیطان او را رنج عظیم رسیده چه نزد او آمده بود که مرا سجده کن
تا ترا ازین بلا بیرون آرم ایوب عم از حق تعالی از ضرر وی شکایت کرده نه از رنج خویش و در عرائس حمیدی آورده که جمعی از آنها که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر
در وی خیری بودی بدین بلا مبتلا نگشتی این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت و این سخن بر زبان راند یا چنان ضعیف شده که بفرض نماز و عزم نیاز قیام
نمی توانست نمود که برین سخن تکلم نمود یا سیاه کرمان آهنگ دل و زبان وی کردند و این دو عضو محل تجدید توحید بود و از فوات ایشان ترسید و این کلمه گفت یا
زنش از غایت بیچارگی گیسوی خود را بفروخت و برای وی قوتی خرید و ایوب عم بر ان حال مطلع شده آواز انی مسنی الضر برکشید در حقایق سلمی از امام جعفر صادق
رض نقل میکند که چهل روز وحی بوی نیامد این شکایت بجهت آن کرد و گفته اند از آن کرمان که بدن میخوردند یکی بر روی زمین افتاده بر خاک گرم میطپید ایوب عم
او را برداشته باز بجای او نهاد چون این کار باختیار واقع شد چنان بگزید که طاقت نیاورد و این کلام بر زبانش جاری شد و گویند هر سحری بواسطه ملکی پیام
بشری از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب بایوب مکرم عم رسیدی که ای بیمار ما چگونه و ایوب عم بذوق و شوق این پرسش کوه بلا را بجان میکشید
و آن بیماری خوش بود بیت گر بر سر بیمار خود آئی بعیادت : صد سال بامید تو بیمار توان بود : و سحر آن روز که مرهم راحت میرسید تحفه این
خطاب سرفراز نشد فریاد کرد که انی مسنی الضر محققان برآنند که شکایت با او بود نه از و بود و در بحر الحقایق آورده که بشریت ایوب عم از ضر جسمانی می نالید
اما روحانیتش ناظر جمال میلی بود و کمال عنایت در درد و بلا میدید لاجرم زبان بشریتش مسنی الضر گفت و لسان روحانیتش به ندای وانت ارحم الراحمین
مترنم شد در لطایف قشیری مذکور است که این سخن بر وجه اعتراض نیست بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت است و منقول است که جبرئیل عم
بوی آمد و گفت چرا خاموش نشسته گفت حکیم مگر صبر جبرئیل عم فرمود که بلاها در خزائن حق بسیار است تو طاقت صبر نداری نیازی از حق تعالی عافیت خواه
ایوب عم این سخن گفت فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم دعای او را فَکَشَفْنَا پس بردیم مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ آنچه وی را بود از رنج او یعنی او را
شفا دادیم و شرح آن در سوره صاد خواهد آمد انشاء الله تعالی وَآتَیْنَاهُ و عطا کردیم او را أَهْلَهُ فرزندان وی که بعینه ایشان را زنده گردانیدیم وَمِثْلَهُمْ
مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر دیگر شبیه بایشان و ابن عباس رض فرموده که اولاد و اموال و مواشی وی را مضاعف بوی
داد و ابری سرخ با سفید فرستاد تا ملخ زرین بروی بارید و در اخفاف آورده که سه شبانروز در حوالی سرای او بارید رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا این کار بایشان
ایوب عم کردیم برای ایصال رحمت و انعامی از نزدیک ما بدو وَذِکْرَى لِلْعَابِدِینَ و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانکه او کرد و جزا یابند
چنانچه او یافت نظم هرکه او در راه حق صابر بود : بر مراد خویشتن قادر بود : صبر باید تا شود یکسو حرج : زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج :
وَإِسْمَاعِیلَ وَإِدْرِیسَ و یاد کن اسمعیل و ادریس عم را وَذَا الْکِفْلِ و خداوند نصیب که الیاس است یا یوشع یا ذکریا عم و وجه تسمیه آنکه از خدا
بهره مند بود و گفته اند که کفل بمعنی ضعف است یعنی عمل او دو برابر انبیای زمان او بوده و کفل بمعنی ضمانت نیز آمده و در مختار آورده که الیسع از الیاس عم متکفل
شد که با مر دین قیام نماید و بعد از ذهاب وی بدین جهت ذو الکفل لقب یافت و امام محی السنه رح و صاحب تبیان آورده که یکی از انبیای بنی اسرائیل وحی
کردم میخواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن که هرکه پابند آن شود وی را چنان کند که شب نماز گذارد و فتور نورزد و در روز روزه دارد و
افطار نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد تو پادشاهی خود بدو تسلیم کن بعد از آنکه آن پیغمبر این سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان قوم برخواست
و گفت انا اتکفل لک بهذا پیغمبر عم ملک بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا نمود خلعت پیغمبری یافت و حق تعالی او را ذو الکفل خواند کُلٌّ همه این پیغمبران
که اسمعیل و ادریس و ذو الکفل عم اند مِنَ الصَّابِرِینَ از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف و بر شداید زمان اسمعیل عم بر اقامت مکه که وادی غیر
ذی زرع بود صبر فرمود و ادریس عم بر روزگار درازی بر بلای قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند و ذو الکفل شکیبائی نمود بر آنچه متکفل آن شده بود
وَأَدْخَلْنَاهُمْ و در آوردیم ایشان را فِی رَحْمَتِنَا در بخشایش ما که نبوت است یا نعمت آخرت إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مِنَ الصَّالِحِینَ از نیکو
کاران و فرمان برندگانند وَذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس عم إِذْ ذَهَبَ چون برفت مُغَاضِبًا خشمناک بر قوم خود که دعوت وی
قبول نکردند و جنید قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن بی امر الهی برفتن او صادر نشده بود و گفته اند که ایشان را وعده عذاب داده بود
چون میعاد در رسید و عذاب در نرسید آمد پنداشت که او را دروغ گوی خواهند داشت از میان امت بیرون رفت فَظَنَّ پس گمان برد یعنی از روی فعل کسی

صادر شد که گمان می برد اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ آنکه تنگ نخواهیم ساخت بروی راه رفتن راپس ما او را بجر در آوردیم و در شکم ماهی بزندان کردیم فَنَادٰی
پس ندا کرد فِی الظُّلُمٰتِ در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن ماهی و تاریکی شب بخواند اَنْ لَّآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنْتَ یا آنکه که هیچ معبود نیست مگر تو سُبْحٰنَكَ
پاکی آنکه تو در چیزی عاجز شوی اِنِّیْ کُنْتُ بدرستی که هستم من و بودم مِنَ الظّٰلِمِیْنَ از ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم و در اوانا زخمه
سید عالم صم نقل میکند که هیچ مکروبی خدا را بدین دعا نخواند الا که اجابت کند مراو را فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ پس ما اجابت کردیم مر دعای یونس صم وَنَجَّیْنٰهُ
و برهانیدیم او را مِنَ الْغَمِّ از غم دریا و التقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا وَکَذٰلِكَ و همچنانکه او را از غم
دادیم نُـْجِی الْمُؤْمِنِیْنَ می رهانیم و نجات میدهیم گرویدگان را و قصه ماهی و دریا در سوره صافات بتفصیل می آید ان شاء الله وَزَکَرِیَّآ و یاد کن زکریا را آن را
اِذْ نَادٰی رَبَّهٗ چون بخواند پروردگار خود را و گفت رَبِّ لَا تَذَرْنِیْ ای آفریدگار من مگذار مرا فَرْدًا تنها یعنی بی فرزندی که از من میراث برد وَاَنْتَ
خَیْرُ الْوٰرِثِیْنَ و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارث ندهی باک ندارم فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ وَوَهَبْنَا لَهٗ یَحْیٰی پس قبول کردیم ما دعای او را و بخشیدیم بوی
که بدو زنده شد معالم دین وَاَصْلَحْنَا لَهٗ و بصلاح آوردیم برای او زَوْجَهٗ زن او ایشاء بنت عمران را برای ولادت بعد از عقر او و گفته اند در خوی
گردانیدیم برای زکریا صم یا بعد از آنکه سوء الخلق بود اِنَّهُمْ بدرستی که این پیغمبران که مذکور شدند کَانُوْا یُسٰرِعُوْنَ بودند که می شتافتند فِی الْخَیْرٰتِ
در نیکوئیها وَیَدْعُوْنَنَا و میخواندند ما را رَغَبًا از روی رغبت بثواب وَّرَهَبًا و از جهت ترس از عذاب وَکَانُوْا لَنَا و بودند ما را خٰشِعِیْنَ
فروتنان و فرمان پذیران یا نیازمندان محققان گویند که نیاز برای او باید و ناز بدو شاید در کشف الاسرار آورده که هر که نیاز برو برد تو انگریش سازد و هر
که ناز بدو کند عزیزش گرداند بیان نیاز وکانوا لنا خاشعین بیان ناز من مثلی و رب العرش معبودی بیت گدای میکده ام لیک وقت مستی بین
که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم وَالَّتِیْٓ اَحْصَنَتْ و یاد کن آن زنی را که نگاه داشت فَرْجَهَا فرج خود را از حلال و حرام مراد مریم بنت عمران است
که خود را پاکیزه داشت و دست هیچکس بر دامن عصمت وی نرسید فَنَفَخْنَا پس در دمیدیم یعنی جبرئیل صم را فرمودیم تا دمید فِیْهَا در پیراهن او مِنْ رُّوْحِنَا
از روحی که آن با مر ماست محصل سخن آنکه جاری گردانیدیم در وی روح مسیح صم وَجَعَلْنٰهَا و گردانیدیم قصه وی را وَابْنَهَآ و خبر پسر وی عیسی صم
اٰیَةً حجتی و علامتی لِّلْعٰلَمِیْنَ مر عالمیان را یعنی چون تامل کنند برایشان روشن شود که ظهور پسر بی پدر از بتول عذرا بمجرد نفخه دلالت بر قدرت
صانع حکیم قدیم جل ذکره دارد اِنَّ هٰذِهٖٓ اُمَّتُکُمْ بدرستی که ملت توحید و دین اسلام که واجب است شما را استقامت بران اُمَّةً وَّاحِدَةً ملتی
یکانه یعنی اختلافی نیست در آن بلکه همه انبیاء صم بران بوده اند و در اصل توحید همه متفق اند وَّاَنَا رَبُّکُمْ و من آفریدگار شماام فَاعْبُدُوْنِ پس مرا
پرستید نه غیر مرا وَتَقَطَّعُوْٓا و ببریدند امم ماضیه اَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری و هر یک بگیر
دیگر میگروند کُلٌّ جمله این فرقها اِلَیْنَا رٰجِعُوْنَ بسوی ما بازگردندگانند و ما ایشان را فراخور اعمال ایشان پاداش خواهیم داد فَمَنْ یَّعْمَلْ
پس هر که بکند مِنَ الصّٰلِحٰتِ از عملهای پسندیده وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او گرویده باشد بخدای و رسول فَلَا کُفْرَانَ پس ناسپاسی نیست لِسَعْیِهٖ
مر شتافتن او را بعمل یعنی ضایع نسازیم کردار او را وَاِنَّا لَهٗ و ما مر سعی او را کٰتِبُوْنَ نویسندگانیم یعنی اثبات کننده در صحیفه اعمال او و مراد آنست
که کار او هیچ وجه ضایع نخواهد بود بیت مزد کار نیکوان ضایع نباشد نزد حق لا یضیع الله فی الدارین اجر المحسنین وَحَرٰمٌ عَلٰی قَرْیَةٍ
و ممتنع است از اهل دیهی که اَهْلَکْنٰهَآ هلاک کردیم ایشان را اَنَّهُمْ لَا یَرْجِعُوْنَ آنکه ایشان باز نگردند بدنیا یعنی حرام است بر هلاک شدگان
که بدنیا رجوع کنند بجهت تلافی اعمال و تدارک احوال و بعضی لا را اصلی دانند نه زائد و گویند معنی آیه اینست که ممتنع است بر هالکان و نشاید که رجوع
ننمایند بمحشر برای حساب بلکه بیایند و محاسب شوند و قول اول اشهر است که ایشان را رجوع بدان عالم نباشد و در قبور معذب باشند حَتّٰٓی اِذَا فُتِحَتْ
تا وقتی که گشاده شود یَاْجُوْجُ وَمَاْجُوْجُ سد یاجوج و ماجوج تا قیام قیامت که فتح سد یاجوج و ماجوج علامت آنست وَهُمْ و یاجوج و ماجوج مِّنْ کُلِّ حَدَبٍ از هر بلندی
یَّنْسِلُوْنَ می شتابند و میدوند تا بهمه عالم فرا گیرند و آبهای تمام دریاها را بیاشامند و از خشک و تر هر چه یابند بخورند صاحب تیسیر فی المعتقد در ذکر علامات
قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او بر دست عیسی صم خروج یاجوج و ماجوج باشد و گشاده شدن سد ایشان و تحصن عیسی صم
با مومنان بکوه طور و در بعضی احادیث وارد شده که بروند تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس است و گویند اهل زمین را کشتیم بیائید تا بکشیم هر چه

در آسمان است تا تیرها بطرف آسمان افکنند و خون آلوده فرود آید و کار بر عیسی صم و اصحاب او دشوار شود دعا کنند و حق تعالی بیک دفع همه را هلاک کند وَاقْتَرَبَ
الْوَعْدُ الْحَقُّ و نزدیک رسید وعده راست که وقوع قیامت است فَاِذَا هِیَ پس آن قصه آنست که باشد در آن شَاخِصَةٌ خیره و باز مانده از هول آنچه
اَبْصَارُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا دیدهای آنانکه نگرویدند و ایشان میگویند یٰوَیْلَنَا ای وای بر ما قَدْ کُنَّا بدرستی که بودیم ما در دنیا فِیْ غَفْلَةٍ در بیخبری
مِّنْ هٰذَا ازین روز و ازین حال بَلْ کُنَّا بلکه بودیم ما ظٰلِمِیْنَ ستمکاران بر نفس خود که سخن پیغمبران نشنیدیم و در مکابره و عناد افزودیم اِنَّکُمْ بدرستیکه
شما ای مشرکان وَمَا تَعْبُدُوْنَ و آنچه می پرستید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای از بتان و دیوان حَصَبُ جَهَنَّمَ آتش انگیز دوزخید اَنْتُمْ لَهَا
شما با بتان بر دوزخ وٰرِدُوْنَ گذرندگان و در آیندگانید و در تبیان گفته که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادت تعذیب بت پرستان است چه دیدن آن بتان
او و خزینه کرده و احراق ایشان بیفزاید و دیگر تسفیه ایشان است چه آنها را پرستیدند که حالا با ایشان در آتش اند لَوْ کَانَ هٰٓؤُلَآءِ اگر بودندی آن بتان
اٰلِهَةً خدایان چنانچه گمان می برند مَّا وَرَدُوْهَا در نیامدندی بدوزخ چه خدای معذب باشد نه معذب وَکُلٌّ و همه بتان و بت پرستان فِیْهَا
در دوزخ خٰلِدُوْنَ جاوید مانندگانند که ایشان را از آن هیچ روی خلاصی نیست لَهُمْ مر ایشان راست فِیْهَا در دوزخ زَفِیْرٌ ناله زار وَّهُمْ فِیْهَا
و ایشان در آن آتش لَا یَسْمَعُوْنَ نمی شنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند که چون آیت انکم و ما تعبدون من دون الله نازل شد آتش غضب در درون
عرب افتاد و ابن الزبعری ایشان را چون پریشان دید گفت غم مخورید و اضطراب مکنید تا من با محمد مباحثه کنم پس گفت ای محمد قد خصمتك و رب الکعبة تو نگفتی
که هر که با دون الله پرستد همه در دوزخ خواهند بود حال آنست که عزیر و عیسی و ملائکه صم معبود یهود و نصارا و بنو ملیح اند هر گاه این معبودان حصب جهنم باشند
گو بتان ما نیز باشند آیت آمد که اِنَّ الَّذِیْنَ سَبَقَتْ لَهُمْ بدرستی که آنانکه پیشی گرفته اند برای ایشان مِّنَّا الْحُسْنٰٓی از ما سابقه نیکو که سعادت است
و توفیق طاعت یا بشارت بجنت و آن عزیر و عیسی و ملائکه اند علیه السلام اُولٰٓئِكَ آن گروه که بسابقه عنایت مخصوص اند عَنْهَا مُبْعَدُوْنَ از دوزخ
دور شدگانند صاحب بحر فرموده است که سبق عنایت در بدایت موجب ظهور ولایت است در نهایت بیت هر تخم که در ازل بکشتند نهان در
مزرعه ابد بروید بعیان لَا یَسْمَعُوْنَ نمی شنوند آن دور شدگان از دوزخ حَسِیْسَهَا آواز او را بجهت آنکه ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل
السافلین وَهُمْ فِیْ مَا اشْتَهَتْ و ایشان در آنچه آرزو برند اَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان خٰلِدُوْنَ جاوید باشند یعنی مشتهیات خود را دائم می یابند
لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْاَکْبَرُ اندوهگین نمیکرداند ایشان را فزع اکبر یعنی قول ملائکه که گویند لا بشری چه ایشان آن کلمه نخواهند شنید تا وقتی که گویند و هنا
زو الیوم و ایشان ملول نخواهند شد چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند بود و گفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بصورت گبشی املح بر بلندی
بدارند و بکشند و این ندا برآید که یا اهل النار لکم خلود و لا موت و یا اهل الجنة لکم خلود و لا موت و دوزخیان فزع کنند و بهشتیان با فرح گذرانند وَتَتَلَقّٰهُمُ
الْمَلٰٓئِکَةُ پیش آیند ایشان را فرشتگان وقت بیرون آمدن از قبور و گویند هٰذَا یَوْمُکُمُ الَّذِیْ این آن روزیست که در دنیا کُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ
بوده که بدین وعده داده میشدید یعنی اینست روز ثواب و کرامت شما عابدان را گویند این روز جزای شماست عارفان را خطاب رسد که این روز تماشای شما
است نظم نیک مردان را نعیم اندر نعیم عشقبازان را لقا اندر لقا حصه آنها وصال حور عین بهره اینها جمال کبریا یَوْمَ نَطْوِی السَّمَآءَ
یاد کن روزی را که طی کنیم و در هم پیچیم آسمان را کَطَیِّ السِّجِلِّ همچون پیچیدن طومار لِلْکُتُبِ برای کتابت و حفص بجمع میخواند یعنی همچون طی کردن سجل از بهر
نوشتها و سجل نام کاتب حضرت رسالت پناه صم بوده و گویند ملکی است که چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند او در هم پیچد کَمَا بَدَاْنَآ
همچنانکه آغاز کردیم اَوَّلَ خَلْقٍ نخست بار آفریدن را بی ماده و مددی نُّعِیْدُهٗ بازگردانیم آنرا که آفریده ایم اعاده مثل ابدا باشد در ایجاد از عدم و هر دو
نزد قدرت ما آسان است وَعْدًا وعده دادیم باعاده وعده دادنی عَلَیْنَا بر ماست وفا کردن بدان اِنَّا کُنَّا فٰعِلِیْنَ بدرستی که ما کنندگانیم
بی شبهه یعنی چنانچه اول بوجود آوردیم برای معرفت دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات وَلَقَدْ کَتَبْنَا و بدرستی که نوشتیم مافِی الزَّبُوْرِ در
کتاب زبور داود صم مِنْۢ بَعْدِ الذِّکْرِ از پس تورات یعنی بعد از آنکه در تورات نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم اَنَّ الْاَرْضَ آنکه زمین بهشت یَرِثُهَا
میراث گیرند آنرا عِبَادِیَ الصّٰلِحُوْنَ بندگان شایسته من یعنی امت محمد مصطفی صم و گفته اند عامه مومنان اِنَّ فِیْ هٰذَا بدرستی که درین که یاد کردیم از اخبار
و مواعظ و مواعید لَبَلٰغًا هر آئینه کفایت است لِّقَوْمٍ عٰبِدِیْنَ مر گروه پرستندگان را از امت حضرت رسالت پناه صم که خبر و موعظه قرآن تمام

پسنده است در رسیدن مطلوب وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا ای محمد إِلَّا رَحْمَةً مگر بجای بخشایش لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را حضرت رسول هم
رحمت است مر مؤمنان را که بدو راه یافتند انما انا رحمة مهداة و رحمت هست مر کافران را که بسبب وی از عذاب استیصال ایمن بودند ما کان الله لیعذبهم
وانت فیهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود که هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه بودی و اگر در مدینه طاهره و اگر در مسجد مکرم و اگر در حجره
طاهره و همچنین بر ذروه عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فردا در مقام محمود و بساط شفاعت گسترده گوید امتی
امتی نظم عاصیان برکنده در این آخر زمان : دست در دامان تو وا بند و جان در آستین : ناامید از حضرت با نصرتت نتوان شدن : چون
توئی در هر دو عالم رحمة للعالمین : قُلْ بگو ای محمد مر کافران را إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ جز این نیست که وحی کرده و فرستاده میشود بسوی من أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ که معبود
بسزا که خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یگانه است و یکتا فَهَلْ أَنتُم پس آیا هستید شما مُّسْلِمُونَ گردن نهادگان مقتضی وحی را فَإِن تَوَلَّوْا پس اگر برگردند از تو
فَقُلْ آذَنتُكُمْ پس بگو آگاه کردم شما را عَلَىٰ سَوَاءٍ بر سویه یعنی من و شما در علم بانچه اعلام کرده ام برابریم در موضح آورده اند اعلام کردم شما را از آنچه بمن وحی کرده
اند و بر شما روشن شد و مومن و کافر در علم بدین مساوی شدند وَإِنْ أَدْرِي و نمیدانم من أَقَرِيبٌ آیا نزدیک است أَم بَعِيدٌ یا دور است
مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر یا غلبه مسلمانان إِنَّهُ بدرستی که خدای يَعْلَمُ الْجَهْرَ میداند آشکارا مِنَ الْقَوْلِ از سخن کافران
در طعن اسلام وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ و میداند آنچه می پوشید از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان وَإِنْ أَدْرِي و نمیدانم لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ شاید که تاخیر آن
موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایشی باشد لَّكُمْ مر شما را یعنی بطریق استدراج در تاخیر می اندازد وَمَتَاعٌ و شاید که برخورداری بود
شما را إِلَىٰ حِينٍ تا هنگامی که اجل مقدر برسد قَالَ رَبِّ احْكُم بگو ای آفریدگار من حکم کن و حفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر که ای پروردگار من
حکم فرمای میان من و اهل مکه بِالْحَقِّ براستی وَرَبُّنَا الرَّحْمَٰنُ و پروردگار ما بسیار رحمت است بر آفریدگان خود الْمُسْتَعَانُ یاری خواسته شده یعنی
یاری ازو خواهند عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت میکنید و میگوئید که عذاب موعود اگر حق هست چرا بما فرو نمی آید یا رایت الاسلام از آیت کلام دمبدم
نگونسار خواهد شد یعنی شما سخنان ناسزا میگوئید و ما از خدای بر رد آن یاری میخواهیم و امیدواری معونت از حضرت او داریم بیت

مراد خویش ز درگاه پادشاهی خواه ❀ سورة الحج مكية وهي ثمان وسبعون آيات ❀ که هیچکس نشود ناامید از آن درگاه

بسم الله الرحمن الرحیم

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با عامه مکلفان است که میگوید اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عذاب پروردگار خود إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ بدرستی که
جنبانیدن قیامت مر زمین را شَيْءٌ عَظِيمٌ چیزی بزرگ است و بر هول اسناد تحریک بساعت مجاز است و این زلزله از علامات قیامت باشد و قبل
طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخه اولی زمین متزلزل شود و ندا از آسمان برسد که یا ایها الناس اتی امر الله فزع عظیم در خلایق
پدید آید بیت در طبقات زمین افکند بیم : زلزلة الساعة شیء عظیم : يَوْمَ تَرَوْنَهَا در روزی که ببینید آن زلزله را تَذْهَلُ غافل شود و فراموش کند
از هیبت آن روز كُلُّ مُرْضِعَةٍ هر شیر دهنده عَمَّا أَرْضَعَتْ از آن فرزند که وی را شیر میدهد با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع وَتَضَعُ و بنهد كُلُّ
ذَاتِ حَمْلٍ هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زنی بار دار حَمْلَهَا فرزندان خود را وَتَرَى النَّاسَ و به بینی مردمان را از غایت دهشت در آن روز
سُكَارَىٰ مستان یعنی مستانی که عقل و تمیز زایل از ایشان شده وَمَا هُم بِسُكَارَىٰ و نباشند ایشان مستان بحقیقت و زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت
باشد از سکر نباشد و اگرچه در رای العین مانند سکر نماید پس ایشان بتحقیق مست نباشند وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ و لیکن عذاب خدای تعالی
سخت است از هول آن مدهوش نمایند وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَن يُجَادِلُ کس هست که جدال کند فِي اللَّهِ در کتاب خدای چون نضر بن حارث
که میگوید ان هذا الا اساطیر الاولین یا بحث کند در قدرت حق تعالی چون ابی بن خلف که انکار مینماید حشر را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و معرفتی و بی برهانی و حجتی
وَيَتَّبِعُ و پیروی کند در مجادله یا در همه احوال خود كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ هر شیطانی سرکش گمراه که در ازل كُتِبَ عَلَيْهِ نوشته شده است
بران دیو در لوح محفوظ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ آنکه هر کس که او را دوست دارد و متابعت کند فَأَنَّهُ پس بدرستیکه آن دیو يُضِلُّهُ گمراه کرداند تابع خود را وَ
يَهْدِيهِ و راه نماید او را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بران کار دارد و مکافات آن دوزخ بود در

جعاف

خاف فرموده که ضمیر بمیه راجع بمجادله است یعنی حکم کرده شد بر آن جدال کننده که هر که دوستی آن دیو ورزد یا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با کفار
منکران حشر را میگوید إِن كُنتُمْ اگر هستید شما فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ در شک از برانگیختن خلق و میگوئید اعاده ممکن و مقدور نیست آخر نظر کنید در اول
حال خود فَإِنَّا پس بدرستیکه ما خَلَقْنَاكُم آفریدیم پدر شما را مِّن تُرَابٍ از خاک و شما فروع اوئید ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ پس از آب منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ
پس شما را از مقدار خون بسته ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ پس از قطعه گوشت بمقدار آنکه بخاید مُّخَلَّقَةٍ تمام خلقت که در وی هیچ عیبی و نقصی نبود وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ و نا تمام
که در بعضی از اجزای وی نقصانی باشد یا مصوره و غیر مصوره در وسیط آورده که این معنی در سقط است که یکی میفکند بعضی از و مصور و یکی تمام صورت یافته
کلام آنست که شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما تا استدلال کنید از مبدا بر معاد و تامل نمائید
که هرچه قابل تغیر و تکون است بار دیگر قبول آن می تواند کرد وَنُقِرُّ و قرار میدهیم فِي الْأَرْحَامِ در رحمها مَا نَشَاءُ آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی سقط
نشود و در رحم بماند إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی که نام برده یعنی زمان وضع است ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفلی که از غایت
ضعف با مور خود قیام نتواند نمود ثُمَّ لِتَبْلُغُوا پس ترتیب کنیم شما را تا برسید أَشُدَّكُمْ بکمال قوت و جمال فهم و خرد که میان سی و چهل سالگی
وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ و از شما کس باشد که متوفی گردد نزدیک بلوغ باشد یا قبل از آن وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ و بعضی از شما بود که رد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ
بفروترین زندگانی که سن خرافت است لِكَيْلَا يَعْلَمَ تا نداند مِن بَعْدِ عِلْمٍ پس از دانستن شَيْئًا چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد و هرچه دانسته باشد
فراموش کند و عود اولی از نهایت به بدایت اشارتی است بآنکه قدرت کامله عجز ندارد از اعاده چنانچه از ابدا نداشته پس دیگر بار بجهت استدلال بر بعث
می فرماید که وَتَرَى الْأَرْضَ و می بینی ای آدمی زمین را هَامِدَةً خشک و بی رونق چون مرده فَإِذَا أَنزَلْنَا پس چون فرو فرستیم ما از ابر برای زمین عَلَيْهَا
الْمَاءَ بران زمین آب باران اهْتَزَّتْ جنبش کند آن زمین بگیاه وَرَبَتْ و بفزاید و بر دمد وَأَنبَتَتْ و برویاند مِن كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی
از نباتات بَهِيجٍ تازه و تر و نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را بآبی زنده می سازد توانا است برآنکه اجزای موتی را جمع ساخته
بهمان حال که بوده اند باز برد نظم آنکه بی دانه نهال افراخت : دانه را هم شجر تواند ساخت : کرده نابوده را بقدرت بود : چه عجب گر دهد بهبوده وجود
ذَٰلِكَ آنچه گفته شد آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه و احیای زمین بعد از موت بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آن است که خدای
تعالی هُوَ الْحَقُّ او ثابت است در ذات خود و مستحق صفات کمال است وَأَنَّهُ و بجهت آنست که او يُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده میکرداند مردگان را و اگر نه
نطفه مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه نساختی وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ برای آن است که او بر همه چیزها قادر و توانا است چه قدرت
از صفات ذاتیه است و نسبت او با همه مقدورات متساوی پس چون مشاهده قدرت بر احیای بعضی اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار او بر احیای
همه اموات وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ و ایراد این دلایل برای آن است تا بدانند که قیامت آینده لَّا رَيْبَ هیچ شکی نیست فِيهَا در آمدن او وَ
أَنَّ اللَّهَ و بدانند آن نیز که خدای تعالی يَبْعَثُ بر می انگیزد مَن فِي الْقُبُورِ کسانی را که در گورها اند بمقتضای وعده خود تا ایشان را حساب کند
و جزا دهد وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَن يُجَادِلُ کس هست که از روی ستیزه جدال کند فِي اللَّهِ در کلام خدای تعالی یا قدرت او تکرار برای
تاکید است یعنی قبل ازین بهمین الفاظ گذشته یا مراد از مجادل اول رؤسای کفار اند چون نضر بن ابی و اضراب ایشان و از ثانی تابعان و مقلدان که هر یک
از ایشان نیز طرح جدال می افکند بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی که باو داده باشند وَلَا هُدًى و بی دلیلی که راه نماید بمقصد وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ و بی کتابی
روشن که بدان صواب از خطا متمیز گردد یعنی مجادله میکند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدال است بمحض تقلید و تقلید محض ثَانِيَ عِطْفِهِ
در حالتی که پیچیده دامن خود است و این کنایه باشد از تکبر چه متکبر دامن از هر چیزی در چیند پس این مقلد متجبر جدال میکند لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ
تا گمراه کرداند مردم را از راه خدای یعنی از فرمان برداری او لَهُ فِي الدُّنْيَا مر او راست در دنیا خِزْيٌ رسوائی بقتل چنانچه در بدر بود وَنُذِيقُهُ
و بچشانیم او را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده و گوئیم ذَٰلِكَ این خزی و عذاب بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ
بسبب الخیری است که پیش فرستاد دستهای تو یعنی آنچه کسب کرده از کفر و معصیت وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنست که خدای تعالی لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست
ستم کننده لِّلْعَبِيدِ مر بندگان خود را ایراد صیغه مبالغه جهت کثرت عبید است آورده اند که جمعی از اعراب بمدینه آمده شرف اسلام دریافتند پس برخی

از ایشان بر ضی جبار رض ننند و ونتر ببری برادر و معبد ذره موبی آرد ذره و مواتی او نتاج نیکو داد و دولت اسلام نیکو دینی است در سبب تبدل و نکبها ما
دار او باسلام آرمیده شد و اگر قضیه بر عکس آمد از دین برکشته گفتا اسلام بر من میمون نیست آیت نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَعْبُدُ اللّٰهَ کس است که
پرستد خدایرا عَلٰى حَرْفٍ بر انحراف و اضطراب یا بر طرف یعنی بر کناره ایستاده و در کار خود غیر متمکن ماوردی فرموده که در نعمت دون محنت فَاِنْ اَصَابَهٗ پس اگر برسد او را
خَيْرٌ نیکوئی چون صحت و غنا اِطْمَاَنَّ بِهٖ آرام گیرد بدین و ثابت شود بران بسبب الخیر وَاِنْ اَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ و اگر برسد او را آزمایشی چون مرض و فقر اِنْقَلَبَ
برگردد عَلٰى وَجْهِهٖ بر روی خود یعنی از جهتی که آمده باز بدان عود کند مراد آن است که مرتد گردد دست از دین اسلام باز دارد قولی آنست که یکی از یهود ایمان آورد و مالش
و بلا یافت و پیش آمد با حضرت رسالت پناه عم گفت که من دین اسلام را شوم گرفتم مرا اقاله کن حضرت فرمود که ان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد و این فرود آمد که هر که از دین برگشت خَسِرَ
الدُّنْيَا زیان کرد در دنیا و بدو نرسید وَالْاٰخِرَةَ و زیان دارد در آخرت که عملهای او نابود شد ذٰلِكَ زیان هر دو سرای هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِيْنُ آنست که زیان هویداست چه همه عقلا
ظاهر است که زیان از آن عظیم تر نیست نظم نه مال و نه اعمال نه دنیا نه دین ؛ نه لامعه صدق نه انوار یقین ؛ در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین
البته زیانی بود بتر از این ؛ يَدْعُوْا میخواند و می پرستد مرتد یا مشرک مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدایتعالی مَا لَا يَضُرُّهٗ آن چیز را که ضرر بدو نرساند اگر نپرستد
وَمَا لَا يَنْفَعُهٗ و سود ندهد و برا اگر پرستش کند ذٰلِكَ آن پرستش هُوَ الضَّلٰلُ الْبَعِيْدُ آن است گمراهی دور از مقصد يَدْعُوْا می پرستد
لَمَنْ ضَرُّهٗٓ آنرا که ضرر پرستیدن او که قتل دنیا و عذاب آخرت است اَقْرَبُ نزدیکتر است مِنْ نَّفْعِهٖ از سود او که توقع شفاعت است و توسل بحضرت عزت
لَبِئْسَ الْمَوْلٰى بر آینه بد یاری است بت وَلَبِئْسَ الْعَشِيْرُ و بد مصاحبی است و آمیزگاری اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدایتعالی يُدْخِلُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا در آرد
آنانرا که تصدیق خدای و رسول خدای کردند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کارهای شایسته بجا آوردند جَنّٰتٍ تَجْرِيْ در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ
از زیر اشجار آن جویها و غایت نزهت باغ و بوستان باب روان است اِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدایتعالی میکند مَا يُرِيْدُ آنچه میخواهد از مکافات
موحد و مشرک آورده اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقفی نموده گفتند شاید که مهم محمد پیش نرود و دوستی که میان ما و یهود است منقطع گشته و ایشان
ما را نسند حق تعالی آیت فرستاد که مَنْ كَانَ يَظُنُّ هر که باشد که گمان برد اَنْ لَّنْ يَّنْصُرَهُ اللّٰهُ آنکه نصرت ندهد هرگز خدای تعالی پیغمبر خود را فِي الدُّنْيَا
در دنیا باعلای کلمه و اظهار حجت و غلبه بر اعادی وَالْاٰخِرَةِ بعلو درجه و شفاعت و قرب و کرامت فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ پس باید که فرو گذارد رسنی
اِلَى السَّمَآءِ بسقف خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد و در خود بندد ثُمَّ لْيَقْطَعْ پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد و بار رسن
در گردن افکند و مختنق شود و گفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و دست در ان زده قطع مسافت کند تا بفلک رسد و در دفع نصرت از پیغمبر
همه تمام نماید فَلْيَنْظُرْ پس درنگرد بنظر تامل که با وجود این کوششها هَلْ يُذْهِبَنَّ آیا ببرد و کید کید او فعل حیله آمیز او مَا يَغِيْظُ آنچه او را بخشم آورد
است از کار پیغمبر و مطلب آن که شاید او منصور نشود وَكَذٰلِكَ و همچنانکه بیان کردیم این کار را روشن کردانیدیم اَنْزَلْنٰهُ فرو فرستادیم قرآنرا اٰيٰتٍ
بَيِّنٰتٍ آیتهای روشن در احکام و اخبار تا بر شما هویدا گردد وَاَنَّ اللّٰهَ و برای آنکه خدایتعالی يَهْدِيْ راه نماید بدان آیتها بر هدایت ثابت دارد
مَنْ يُّرِيْدُ هر که را خواهد اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بتحقیق آنانکه گرویدند وَالَّذِيْنَ هَادُوْا و آنانکه یهودی شدند وَالصّٰبِئِيْنَ و ستاره پرستان
وَالنَّصٰرٰى و ترسایان وَالْمَجُوْسَ و گبران وَالَّذِيْنَ اَشْرَكُوْٓا و آنانکه شرک آورده اند یعنی عبده اصنام اِنَّ اللّٰهَ يَفْصِلُ بدرستیکه خدایتعالی
جدا کند بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز بحکم محکم و قضای مبرم تا محق از مبطل متمیز گردد اِنَّ اللّٰهَ بتحقیق که خدایتعالی عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
شَهِيْدٌ بر همه چیز با گواه است و از حال همه آگاه اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی اَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدایتعالی يَسْجُدُ لَهٗ سجده میکند مر او را مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ
هر که در آسمانهاست ملائکه سجده طوع و باقی سجده تسخیر وَمَنْ فِي الْاَرْضِ و هر که در زمینهاست از مؤمنان سجده طاعت و دیگران سجود خضوع و ذلت
وَالشَّمْسُ و آفتاب بطلوع و غروب وَالْقَمَرُ و ماه بشروق و افول وَالنُّجُوْمُ و ستارگان برفتن و آمدن وَالْجِبَالُ و کوهها بجریان ینابیع و پرورش
معادن وَالشَّجَرُ و درختها بسایه وَالدَّوَآبُّ و چهارپایان بعجائب ترکیب وَكَثِيْرٌ مِّنَ النَّاسِ و بسیاری از مردمان سجده کننده او اسجده خاشع
وَكَثِيْرٌ و بسیاری از ایشان که ابا کرده اند از سجود حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ حکم شده است بر ایشان بعذاب در احقاف آورده که در حقیقت وضع جبهه
بر زمین سجود نیست چه اگر کسی از روی اهانت کسی پیشانی بر زمین نهد آن را از حساب سجده نمی شمرند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع

سجدة

ع

و تفرع و غایت تعظیم و تکریم است و همه ذرات عالم مر خدایرا خاضع و خاشع اند بدلالت حال که افصح است از دلالت مقال بیت ذکر تا مینی از عین شهود
جمله ذرات جهان را در سجود ؛ این سجده ششم است باتفاق علما از سجدات قرآنی و در فتوحات این را سجده مشاهده و اعتبار گفته و فرموده که از همه اشیا غیر از بیان
را بعضی نکرد پس بنده باید که مبادرت نماید بسجده تا از کثیر اول باشد که اهل سجده اند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقاب اند وَمَنْ يُّهِنِ اللّٰهُ و هر کرا
خوار کرداند خدایتعالی بشقاوت یا اضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ فَمَا لَهٗ پس نیست مر او را مِنْ مُّكْرِمٍ هیچ گرامی کننده و نوازنده و عزیز سازنده
بسعادت یا هدایت یا توفیق یا وصول به بهشت اِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ بدرستیکه بکند خدایتعالی آنچه خواهد از اهانت و اکرام آورده اند که اهل کتاب
در زمره اصحاب رض در مقام مخاصمت آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیم است و ما بحقیقت سزاوارتریم از شما مؤمنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر
شما را تصدیق میکنیم و بکتاب خود و کتاب شما ایمان داریم یا آنکه پیغمبر و کتاب ما را می شناسید از روی حسد بدان نمی گروید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب شما
حق سبحانه آیت فرستاد که هٰذٰنِ خَصْمٰنِ این دو گروه دشمنان اخْتَصَمُوْا جنگ کردند و جدال نمودند فِيْ رَبِّهِمْ در دین پروردگار خود از ابو
غفاری رض منقول است که سوگند میخورم بخدای که این آیت در شان شش کس است که در روز بدر سبقت کردند بمبارزت از جانب کفار عتبه و شیبه
و ولید لعنهم الله و از طرف مؤمنان حمزه و علی و عبیده رض و در تبیان از مرتضی علی رض نقل کرده که نزلت الآیة فی مبارزتنا الکفار یوم بدر و در وسیط
آورده که فرق خمسه مذکوره یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوسی و مشرکان یک گروه خصم اند و مؤمنان گروهی علیحده خصیم و این دو خصم پیوسته در ذات
و صفات خدایتعالی جنگ میکنند فَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا پس آنانکه نگرویدند یعنی کافران قُطِّعَتْ لَهُمْ بریده شود بزرگی ایشان بمقدار جثه ایشان ثِيَابٌ
مِّنْ نَّارٍ جامها از آتش که جسد ایشان را فرا گیرد چون احاطه جامه بتن يُصَبُّ ریخته می شود مِنْ فَوْقِ رُءُوْسِهِمُ از زبر سرهای ایشان یعنی بر زبر
سر ایشان الْحَمِيْمُ آبی گرم که از غایت حرارت يُصْهَرُ بِهٖ گداخته شود بآن مَا فِيْ بُطُوْنِهِمْ آنچه در شکمهای ایشان باشد از امعا و احشا وَالْجُلُوْدُ
و گداخته شود پوستهای ایشان یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد وَلَهُمْ و مر معذبان را مَقَامِعُ گرزها باشد در دست زبانیه مِنْ حَدِيْدٍ از آهن
كُلَّمَآ اَرَادُوْٓا هرگاه که کفار خواهند اَنْ يَّخْرُجُوْا مِنْهَا آنکه بیرون آیند از آتش مِنْ غَمٍّ از جهت غمی که ایشان را دریافته باشد اُعِيْدُوْا باز گردانیده
شوند بدان گرزها فِيْهَا در دوزخ یعنی چون بکناره دوزخ رسیده بخروج نزدیک شوند زبانیه گرز بر سر ایشان بزنند و باز بسیکرد اندر رکات و میگویند
وَذُوْقُوْا و بچشید عَذَابَ الْحَرِيْقِ عذاب آتش سوزنده اِنَّ اللّٰهَ بتحقیق که خدایتعالی يُدْخِلُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا در آرد آنانرا که گرویدند بخدای و
رسول وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای شایسته جَنّٰتٍ تَجْرِيْ در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر مساکن و قصور آن جویها يُحَلَّوْنَ
آراسته کردانند و پیرایه بندند ایشانرا فِيْهَا در بهشت مِنْ اَسَاوِرَ دستوانها مِنْ ذَهَبٍ از زر وَّلُؤْلُؤًا و بیارایند بمروارید وَلِبَاسُهُمْ فِيْهَا
و جامهای که پوشند ایشان در بهشت حَرِيْرٌ ابریشم خالص است و در حدیث آمده که هر که حریر پوشد در دنیا نپوشد آنرا در آخرت مراد مردان است
اندکه لبس حریر بر ایشان حرام است وَهُدُوْٓا و راه نموده شدند اِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ بسوی پاکیزه از قول یعنی بسخنی پاک و راه نماید ایشان را
در آخرت و آن آن باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد گویند الحمد لله الذی هدینا لهذا و چون به بهشت در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی اذهب
عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند و گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه در بهشت آن بود که لغو و فحش و باطل نگویند و نشنوند
لا یسمعون فیها لغوا و لا تاثیما و اکثر مفسران بر آنند که ایشان راه یافته اند بقول طیب در دنیا که گفتن کلمه شهادت است یا قرآن یا استغفار سلمی رح آورده
که قول طیب ذکر الله است یا نصیحت مسلمانان و گفته اند ارشاد مریدان است یا دعای مؤمنان یا امر معروف و نهی منکر در لطائف قشیری مذکور
است که قول طیب آنست که صادر شود از دل خالص و سر صافی و مقترن بود بر رضای حق تعالی و در کشف الاسرار فرموده که کلام پاکیزه آنست که از دعوی
پاک باشد و از عجب دور و بنیاز نزدیک سهل تستری فرموده که درین کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعبتر از دعوی ندیدم
نظم این آباد است این راه نیاز ؛ ترک نازش گیر و با این ره بساز ؛ رو بترک دعوی و دعوت بگوی ؛ راه حق از کبر و از نخوت مجوی ؛ وَهُدُوْٓا
و راه یافته شدند اهل ایمان اِلٰى صِرَاطِ الْحَمِيْدِ براه خدای ستوده که آن دین اسلام است اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بتحقیق آنانکه نگرویدند بخدا و رسول
وَيَصُدُّوْنَ و باز میدارند عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدایتعالی یعنی مردم را از طاعت منع میکنند وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از طواف مسجد حرام بقول

ع

اشهر مرادور مدينه است که پيغمبر عليه السلام و اصحاب را از طواف خانه و مسجد باز داشتند اَلَّذِيْ جَعَلْنٰهُ آن مسجدي که ساختيم او را لِلنَّاسِ براي همه
مردمان مخصوص نيست به بعضي دون بعضي سَوَآءَ يکسان است نِ الْعَاكِفُ فِيْهِ مقيم در او وَالْبَادِ و آينده يعني غريب و شهري در قضاي مناسك
حج و اداي لوازم تعظيم خانه مساوي اند يا در قبله يا در ايمن بودن در او و برين قول مراد از مسجد نفس او باشد و اين مذهب امام شافعي است رح و بقول امام
احمد حنبل رح مراد از مسجد همه حرم است و در سکني مکه و نزول در منازل آن مسافر و مجاور يکسانند يعني حاج و معتمر و مقيم در موسم بهر منزل که خواهند
نزول نمايند ما سکان بيوت را اخراج نکنند و از عمر فاروق رض منقولست که در موسم منادي فرموده که درهاي سراي مکه در نه بندند تا آيندگان هر جا که خواهند
فرود آيند وَمَنْ يُّرِدْ فِيْهِ و هر که خواهد در حرم بِاِلْحَادٍۢ ميل کردن از حق يعني هر که در حرم اراده کند کرديدن از راه راست بِظُلْمٍ بستمکاري نُّذِقْهُ
بچشانيم او را مِنْ عَذَابٍ اَلِيْمٍ از عذابي دردناک و الحاد در حرم بقول استحلال حرام است و گفته اند البته انچه منهي عنه است حتي دشنام دادن
خادم و در تيسير گويد احتکار طعام و اکثر علماي بر آنند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق عذاب است و هر که قصد گناهي کند در غير حرم اگر بفعل آرد سيئه
نويسند و اگر نه الا در حرم که اگر انديشه گناهي کند تا انکه بفعل آرد آنرا خطيه بروي مي نويسند ابن مسعود رض فرمود که اگر کسي در عدن قصد قتل کسي کند
بلکه يعني انديشه نمايد که کسي را در مکه بکشد از عذاب اليم خواهد چشيد امام علم الهدي رح فرموده که چون مکه محترم مخصوص است بتضاعف حسنات چه
نمازي در و با چندين نماز در غير او برابر است پس جزاي سيئات بي بزرگي تر است در و از ساير مواضع خبر ان الذين کفروا در اول آيه کفت محذوف است
تقدير ش انکه آن کسان که هلاک شدند باز يا بکار گشته شدند وَاِذْ بَوَّاْنَا و ياد کن چون معين و مبين کرد انيديم لِاِبْرٰهِيْمَ براي ابراهيم خليل الله عم
مَكَانَ الْبَيْتِ جاي خانه کعبه را در وقت ساختن بانکه ابري فرستاديم تا سايه کرد بر آن مقدار زمين که خانه بود يا بادي الخجوج نام دان اندازه
زمين را بر گرفت و او خانه بنا کرد و وحي فرستاديم اَنْ لَّا تُشْرِكْ انکه بشرک بيا ور و انباز مگير بِيْ شَيْئًا بمن چيزي را که من از شريک مقدس و منزه ام
وَّطَهِّرْ بَيْتِيَ و پاک دار خانه مرا از بتان و چيزهاي ناشايسته لِلطَّآئِفِيْنَ براي طواف کنندگان گرد اگر دوي از آفاقيان وَالْقَآئِمِيْنَ و براي
ايستادگان يعني مقيمان بلده و گفته اند براي بپا ايستادگان در نماز وَالرُّكَّعِ السُّجُوْدِ و رکوع و سجود کنندگان يعني خانه کعبه را از اقذار و انجاس
پاک ساز تا و برا طواف کنند و در و نماز گذارند اين قول لسان اهل علم است اما بزبان ارباب اشارت سفر مايد که دل خود را که دار الملک کبريايي من است
از همه چيز پاک کن و غير را بدو راه مده که او پيمانه شراب محبت ماست القلوب اواني الله في الارض فاحب الاواني الي الله اصفاها و حي آمده
عم که براي من خانه پاک ساز که نظر عظمت من بوي فرود آيد و داود عم گفت واي ميت يسعک يعني کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شايد فرمود
که آن دل بنده مؤمن است داود عم گفت او را چگونه پاک گردانم گفت آتش عشق در وي زن تا هر چه غير ماست همه را بسوزد بيت
خوش آن آتش که اندر دل فروزد ❊ بجز حق هر چه پيش آيد بسوزد ❊ چون ابراهيم عم خانه کعبه را تمام کرد وحي آمد که مردمانرا بزيارت خانه آواز ده ابراهيم
عليه السلام فرمود که آواز من بکجا رسد فرمان رسيد که از تو ندا کردن و از من رسانيدن پس خليل عم بر مقام يا بر کوه ابو قبيس بر آمد و ندا کرد که اي مومنان حج
خانه خود بر شما نوشت و شماراي نيز امر اجابت کنيد حق سبحانه آواز او را بذرات و ذريات رسانيد و همه را صداي دعوت او شنوانيد و هر که در علم الله
بود که حج گذارد به جواب لبيک اللهم لبيک مبادرت فرمود و قصه ندای ابراهيم عم اين است که حق تعالي فرموده وَاَذِّنْ و ندا در ده اي ابراهيم عم
فِي النَّاسِ در ميان مردمان و بخوان ايشانرا بِالْحَجِّ بحج خانه خداي و در عين المعاني گفته که اين امر متوجه حضرت پيغمبر عم است ميفرمايد که خبر ده
مردمانرا از وجوب حج يَاْتُوْكَ تا بيايند بتو مردمان رِجَالًا پيادگان وَّعَلٰى كُلِّ ضَامِرٍ و سواران بر هر شتري لاغر شده زار گشته که بجد تمام يَّاْتِيْنَ
مي آيند آن شتران مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيْقٍ از هر راهي دور يعني تو دعوت کن که سوار و پياده بحج خواهند آمد لِّيَشْهَدُوْا تا حاضر شوند مَنَافِعَ لَهُمْ
نزديک منفعتها که مر ايشانرا است يعني منافع ديني و دنيوي برسند وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ و ياد کنند نام خدا را يعني لبيک گويند فِيْٓ اَيَّامٍ مَّعْلُوْمٰتٍ
در روزهاي دانسته شده که ايام عشر است از ذي الحجه و قول فقهاء آن است که نام خدا برند در ايام نحر و تشريق عَلٰى مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح انچه روزي داده است ايشانرا
مِّنْۢ بَهِيْمَةِ الْاَنْعَامِ از بسته زبان انعام يعني شتر و گاو و گوسفند مراد قرباني است که بنام خداي کشند کفار بنام بتان قرباني ميکردند و از گوشت
قرباني نمي خوردند حق تعالي فرمود مؤمنانرا که بنام خداي قربان کنيد فَكُلُوْا مِنْهَا پس بخوريد گوشت آن اين امر اباحت است و در قرباني واجب

دارد

دارد نشده و اگر قران و کفارتي باشد يا جز نقصاني صاحب قربان از خوردن آن جايز نبود وَاَطْعِمُوا الْبَآئِسَ الْفَقِيْرَ و بخورانيد از آن قرباني در مانده
گشنه و محتاج تنگدست را ثُمَّ لْيَقْضُوْا پس تا بگذارند عطف است بر يذکروا يعني بحج مي آيند تا خدا را ياد کنند و قضا نمايند ايشان تَفَثَهُمْ چرکهاي خود را
يا کارهاي آرند مناسك حج را يا زائل گردانند و سنخ و ادث را از خود بگرفتن موي لب و چيدن ناخن و نتف ابط و مانند آن وَلْيُوْفُوْا نُذُوْرَهُمْ و تا وفا کنند
به نذرهاي خود از نيکوها وَلْيَطَّوَّفُوْا و تا طواف کنند طواف زيارت که رکن است يا طواف وداع بِالْبَيْتِ الْعَتِيْقِ بخانه آزاد از تملک مردمان يا از تسلط
جباران يا خانه قديم که معبد اول او ست مراد خانه کعبه است ذٰلِكَ آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج دين خداي است وَمَنْ يُّعَظِّمْ و هر که بزرگ دارد
حُرُمٰتِ اللّٰهِ احکام خدا تعالي را که هتک حرمت او نيست فَهُوَ پس آن بزرگ داشتن خَيْرٌ لَّهٗ بهتر است مر او را عِنْدَ رَبِّهٖ نزديک پروردگار
او از جهت پاداش وَاُحِلَّتْ و حلال کرده شده مر شما را لَكُمُ الْاَنْعَامُ براي شما چهار پايان اِلَّا مَا يُتْلٰى عَلَيْكُمْ مگر انچه خوانده شده است
بر شما تحريم انکه مردار است و گوشت خوک و جز آن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس يکسو رو بداريد مِنَ الْاَوْثَانِ از بتان که عين رجس اند وَاجْتَنِبُوْا
قَوْلَ الزُّوْرِ و اجتناب کنيد از سخن دروغ که اتخاذ شرکا است يا گواهي دروغ يا قولي که بزبان آيد و دل با او موافق نبود حُنَفَآءَ لِلّٰهِ در
حالتي که مخلص باشيد مر خدا را و مائل بدين او که اسلام است غَيْرَ مُشْرِكِيْنَ بِهٖ نه شرک آرندگان بوي وَمَنْ يُّشْرِكْ بِاللّٰهِ و هر که شرک آرد
بخداي تعالي فَكَاَنَّمَا خَرَّ پس همچنان است که گويا افتاد مِنَ السَّمَآءِ از آسمان بروي زمين و هلاک شد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس در مي ربايد
او را مرغان مردار خوار از روي زمين و اجزاي او را متفرق و متمزق مي سازند اَوْ تَهْوِيْ بِهِ الرِّيْحُ يا بر بر افکند او را باد از موضع مرتفع فِيْ مَكَانٍ
سَحِيْقٍ در جاي دور از فريادرس و دست گير اين کلمات از تشبيهات مرکبه است يعني هر که از اوج ايمان بحضيض کفر افتد هواهاي نفس او را پريشان
و پامال سازند يا باد وسوسه شيطاني امداد وادي ضلالت افکنده نابود سازد و محض کلام حالت مشرکان است ذٰلِكَ آنست کار که فرمودم
اجتناب از اوثان و پرهيز از دروغ وَمَنْ يُّعَظِّمْ و هر که تعظيم کند شَعَآئِرَ اللّٰهِ نشانهاي خدا تعالي که مناسک حج است يا هدايا و تعظيم هدايا
آنست که فربه باشد و بي عيب و گران بها فَاِنَّهَا پس بدرستيکه بزرگ داشتن آن مِنْ تَقْوَى الْقُلُوْبِ از تقواي دلها است يعني از افعال خداوندان
تقوي دلها ترس کاري بود از موجبات غضب حضرت الهي لَكُمْ فِيْهَا مر شما را در انعام مَنَافِعُ سودها است از شير و پشم و موي و سواري
و بار کردن ره و را اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتيکه نام برده که زمان نحر است ثُمَّ مَحِلُّهَآ پس جاي ذبح يا وجوب نحر آن منتهي شود اِلَى الْبَيْتِ
الْعَتِيْقِ بخانه آزاد از غرقه شدن بوقت طوفان يا خانه بزرگوار وَلِكُلِّ اُمَّةٍ و مر هر گروهي را از اهل اديان که پيش از شما بودند جَعَلْنَا
ساختيم قرباني يعني فرموديم بقربان لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ تا ياد کنند نام خدا را عَلٰى مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح انچه داده مر ايشانرا مِّنْۢ بَهِيْمَةِ الْاَنْعَامِ
از بهيمه چهار پايان يعني ابتني بامر کرده بوديم که قرباني کنند بنام ما فَاِلٰهُكُمْ پس خداي شما و خداي ايشان اِلٰهٌ وَّاحِدٌ يک خداي است فَلَهٗ
اَسْلِمُوْا پس مر او را گردن نهيد و قربانرا بشرک آميخته مگردانيد وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِيْنَ و بشارت ده اي محمد فروتنان را به بزرگي آن سرا يا ترسکاران را بر حمت
يا بي منتها و سلمي رح فرموده که مژده ده مشتاقان را بسعادت لقا که هيچ مژده ازين فرح افزاي تر نيست پس در صفت مخبتين ميگويد اَلَّذِيْنَ اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ
آنانکه چون ياد کرده شود خداي تعالي نزديک ايشان وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ بترسد دلهاي ايشان از هيبت اشراق اشعه جلال رباني و طلوع انوار
عظمت جاوداني خواهند که خود را پروانه وار بشعله شمع جمال بسوزند و ديده همت از نظر بغير وجه مقدس حضرت قديم بر دوزند بيت
ديده از غير تماشاي تو بر دوخته باد ❊ از آتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد ❊ پس بانجاح مطلوب مژده ده ايشانرا وَالصّٰبِرِيْنَ و بحر صبر کنندگان را
عَلٰى مَآ اَصَابَهُمْ بانچه بايشان رسيده و مي رسد از تکاليف و محن وَالْمُقِيْمِي الصَّلٰوةِ و بپاي دارندگان نماز را يعني ادا کنندگان در اوقات آن
وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و از آنچه عطا داده ايم ايشانرا يُنْفِقُوْنَ نفقه ميکنند در وجوه خير و صرف مينمايند بمصارف پسنديده وَالْبُدْنَ و شتران و گاوان
که براي هدي رانده ايد جَعَلْنٰهَا لَكُمْ ساختيم آنها را يعني کشتن آنها مر شما را مِّنْ شَعَآئِرِ اللّٰهِ از نشانهاي دين خدا تعالي لَكُمْ مر شما را فِيْهَا
خَيْرٌ در آنها نيکوئي است از منافع دينيه و دنيويه فَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ پس ياد کنيد نام خدا تعالي را عَلَيْهَا بر کشتن آن صَوَآفَّ در حالتيکه
بر پاي ايستاده باشند و شتر را ايستاده نحر کردن سنت است و بعضي بوقت نحر گويند الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر اللهم منک و اليک فَاِذَا وَجَبَتْ

پس چون بیفتد بر زمین جُنُوبُهَا پهلوهای مذبوحان و روح از ایشان بیرون رود فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از گوشتهای ایشان و این جزو سنت است
وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ و بخورانید درویش قناعت کننده و خواهنده را وَالْمُعْتَرَّ و سؤال کننده و خواهنده را در زاد المسیر آورده که قانع فقیر مکه است و معتر درویش آفاقی كَذَٰلِكَ
همچنانکه بیان کرده ایم کیفیت نحر الشان را سَخَّرْنَاهَا رام گردانیدیم مر ایشان را با وجود قوت و عظم جثه لَكُمْ برای شما تا میگیرید و می بندید و میکشید
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما سپاس داری کنید مر خدا را به نعمتهای او آورده اند که اهل جاهلیت خون قربانیهای خود را بر دیوار کعبه معظمه میمالیدند و از اسباب
تقرب می پنداشتند و در زمان اسلام مومنان نیز همان قاعده سابقه داعیه آلودگی دیوار محترم کعبه معظمه داشتندی حق سبحانه از آن نهی کرده فرمود لَن
يَنَالَ اللَّهَ نمیرسد بخدای تعالی لُحُومُهَا گوشتهای قربانی که صدقه میدهید وَلَا دِمَاؤُهَا و نه خونهای ایشان که بوقت قربانی میریزید وَلَٰكِن يَنَالُهُ
ولیکن میرسد بمحل قبول وی التَّقْوَىٰ مِنكُمْ آنچه مصاحب است با او پرهیزکاری از شما که آن تعظیم امر خداوندست و تقرب بدو بقربان پسندیده كَذَٰلِكَ
همچنانکه یاد کرده شده سَخَّرَهَا لَكُمْ رام کرد برای شما انعام را لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ تا تکبیر گوئید وقت ذبح مر خدا را یا به بزرگی یاد کنید خدا را عَلَىٰ مَا
هَدَاكُمْ بر آنچه راه نمود شما را به طریق نحر ضحایا و کیفیت تقرب بدان وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ و بشارت ده نیکوکاران را به بهشت یا بقبول طاعات
إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ بدرستی که خدایتعالی باز دارد غائله مشرکان و فتنه ایشان عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه گرویده اند یعنی نصرت دهد ایشان را
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدایتعالی دوست نمیدارد كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ هر خیانت کننده را که در امانت دین خائن است ناسپاس بر نعمت
او که بمحض انعام انعام بدیشان میدهد و مشرکان بنام بتان قربان میکنند در اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست و زبان در آزار مومنان میکوشیدند
و از هر ساعت یکی از صحابه سر شکسته و دست بر بسته بحضرت نبوت عم آمده شکایت می نمودند حضرت پیغمبر عم فرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان هنوز
مامور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول آیتی که در آن نازل شد این بود دستوری داده شد کارزار کردن لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ
مر آنانرا که خواهند کارزار کنند با کافران بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم رسیده شده اند و جفای دشمنان بسیار کشیده و حفص بفتح تا میخواند یعنی آنانرا
که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری دادیم که قتال کنند وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدایتعالی عَلَىٰ نَصْرِهِمْ یاری دادن مظلومان که اصحاب
پیغمبر اند لَقَدِيرٌ هر آینه تواناست الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده اند مِن دِيَارِهِمْ از سراهای خود که در مکه داشتند بِغَيْرِ حَقٍّ
بناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بحقیقت و چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی إِلَّا أَن يَقُولُوا مگر آنکه میگفتند رَبُّنَا اللَّهُ
پروردگار ما خدای است و به یگانگی حضرت او اقرار میکردند وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه دفع کردن خدای بودی مردمان بَعْضَهُم بِبَعْضٍ
بعضی را از ایشان ببعضی یعنی بغلبه مومنان بر کافران لَّهُدِّمَتْ هر آینه ویران کرده شدی باستیلای کافران بر اهل ملل صَوَامِعُ صومعهای
راهبان وَبِيَعٌ و کلیسهای ترسایان وَصَلَوَاتٌ و کنشتهای جهودان وَمَسَاجِدُ و مسجدهای مسلمانان که همواره يُذْكَرُ فِيهَا یاد کرده
میشود در آن مساجد و گفته اند در جمیع بقاع مذکوره اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا نام خدایتعالی بسیار وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ و بدرستی که یاری دهد خدایتعالی مَن يَنصُرُهُ
کسی را که دین او را یاری میدهد إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ بتحقیق که خدایتعالی تواناست بر نصرت مومنان عَزِيزٌ غالب است بر همه کس و همه چیز هر گرا خواهد
غلبه دهد خدای درین آیت وعده داد مظلومان صحابه رض را بنصرت و بدان وفا کرد که اموال و دیار قیاصره و اکاسره بدیشان ارزانی فرموده پس
دیگر باره در صفت ماذونان بقتال میگوید الَّذِينَ آنانند که رحمت شامله إِن مَّكَّنَّاهُمْ اگر جای دهیم ایشانرا فِي الْأَرْضِ در زمین و دستگاه
و اختیار یابند أَقَامُوا الصَّلَاةَ بپای دارند نماز را بجهت تعظیم من وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مال را بجهت مساعدت بندگان من وَأَمَرُوا
بِالْمَعْرُوفِ و فرمایند به نیکوئی یعنی آنچه شرعا و عرفا آنرا حسن گویند وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ و باز دارند از زشتی یعنی آنچه اهل علم و فضل آنرا قبیح شمرند
وَلِلَّهِ و مر خدا راست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور آن باشد که او خواهد رباعی این دولت و مال های و هوی و هوس
وان گلشن و باغ و حوض و جو میخواهد : از حق همه کس حال نکو میخواهد : آنست سرانجام که او میخواهد . وَإِن يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان
قریش مدوه مخور که تکذیب قوم تو مخصوص نیست فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کرده اند قَبْلَهُمْ پیش از صنادید مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح مر نوح
وَعَادٌ و گروه عاد مر هود را وَثَمُودُ و گروه ثمود مر صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابراهیم مر او را وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط او را وَأَصْحَابُ

مَدْيَنَ و اهل مدین شعیب را وَكُذِّبَ مُوسَىٰ و تکذیب کرده شد موسی عم یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَمْلَيْتُ پس
مهلت دادم لِلْكَافِرِينَ مر کافران را تا وقتی آجال مقدره در آمده ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشانرا بعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و لشکر پشه و
خسف و حجاره و عذاب یوم الظله و غرق شدن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ ناپسندیدن من ایشانرا یعنی انکار کردم بر کار ایشان و نعمت بدل
بالمقیم نعمت ... کی را بهلاک و عمارت را بخرابی فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ پس چند از دیه و شهرها که أَهْلَكْنَاهَا هلاک کردیم آنرا بهلاک اهل آن
وَهِيَ و حال آنکه آن دیه ظَالِمَةٌ ستمکار بود یعنی اهل آن مشرک و ظالم بودند فَهِيَ پس آن دیه خَاوِيَةٌ افتاده است عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای
خود یعنی اول سقفهای آن بیفتاده پس دیوارها بر آن فرود آمده وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ و چند چاه دست باز داشته که اهل آن آب هلاک شده اند و کس نیست که آب
آن برآرد و منفعت حاصل کند وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ و چند کوشک بلند گچ کاری کرده که آنرا ساکنان نیست غالبا گردیم در اکثر تفاسیر مسطور است که این چاه
در پایان کوهی بوده بحضرموت و قصر مشید بر قله آن کوه و در لباب آورده که بانی آن قصر شداد ثانی بوده که او را منذر گویند و اصح آنست که چون قوم ثمود
هلاک شدند صالح عم با چهار هزار کس از مومنان بدان زمین آمده و در بعضی ازینها نازل آن ولایت موت بر وی حاضر شده آنرا حضرموت نام نهادند و صحاب او
جلاس بن سوید یا جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت او بسحاریب بن سواده دادند و بر سر این چاه که بمعطله اشارت بدان است قرار
گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهاده از دین آبا و اجداد برگشته و بخاری و زاری حنظله بن صفوان را که پیغمبری بدیشان
آمده بود بکشتند و خدای ایشانرا هلاک کرد و چاه ایشان معطل و کوشک ایشان خالی مانده بود و در تیسیر آورده که بادشاهی کافر بر وزیر مسلمان خضب کرد
بخواست که او را بکشد وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در پایان کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت هر چند که چاه بکندند آب تلخ بیرون
می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسید موضعی جهت چاه نشان کرد و چون بکندند آبی بغایت صفا و لطافت و نهایت رقت و عذوبت بیرون آمد
بیت در مزه چون شیره شاخ نبات : در خوشی همشیره آب حیات : ایشان آن چاه را گشاده ساخته از پایان تا بالای آن بخشتهای زر و نقره
برآوردند و بپرستش پروردگار مشغول شدند بعد از مدت متمادی شیطان بصورت عجوزه صالحه برآمده زنانرا دلالت کرد بدان که بوقت غیبت شوهران بسحق
اشتغال کنند و دیگرباره بشکل پیری زاهد بر ایشان ظاهر شده مردانرا بوقت دوری از ازواج از ایشان با تیان بهایم فرمود و چون این شکل هر دو قبیح در
میان ایشان پدید آمد حق تعالی حنظله یا قحاف بن صفوان را به پیغمبری بر ایشان فرستاد و بدو نگرویدند آب ایشان غایب شد و بعد از وعده ایمان
پیغمبر دعا فرمود آب باز آمد و هم فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بدیشان نفرستیم
ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر و نقره و یاقوت و جواهر مرصع ساختند بعد از انقضای زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده در ها فرو بستند
جبرئیل عم فرود آمده ایشانرا با کوشک بر زمین فرو برد و چاه ایشان در مانده است و دود سیاه منتن از آنجا بر می آید و در آن نواحی آواز هلاک شدگان می شنوند
أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا بر فتند و نمیروند قوم تو و سیر نمیکنند فِي الْأَرْضِ در زمین یمن و شام تا آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده کنند و عبرت
گیرند فَتَكُونَ لَهُمْ پس باشد ایشانرا قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ دلها که تعقل کنند بِهَا بآن چیزی را که سبب استبصار یا مودی باعتبار باشد أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ
یا باشد ایشانرا گوشها که بشنوند بِهَا بدان خبرهای امم ماضیه و وقایع ایشانرا فَإِنَّهَا پس قصه این است که لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ نابینا نمیشود دیدهای
حس یعنی در مشاعر ایشان خلل نیست همه چیزی می بینند وَلَٰكِن تَعْمَى ولیکن نابینا میشود از مشاهده اعتبار الْقُلُوبُ الَّتِي آن دلها که هست فِي الصُّدُورِ
در سینها یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نمی گیرند نظم چشم دل بگشا برین بی انتظار : هر طرف آیات
قدرت آشکار : چشم سر جز پوست خود چیزی ندید : چشم سر در مغز هر چیزی رسید وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و شتاب میخواهند از تو کافران مکه چون نضر بن حارث
و اضراب او یعنی تعجیل مینمایند بِالْعَذَابِ بنزول عذاب موعود وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ و خلاف نخواهد کرد خدایتعالی وَعْدَهُ وعده خود را که در نزول عذاب
ایشان فرموده وَإِنَّ يَوْمًا و بدرستی که روزی از روزهای شما عِندَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو كَأَلْفِ سَنَةٍ مانند هزار سال است مِّمَّا تَعُدُّونَ
از آنچه می شمرید یعنی نزدیک خدایتعالی یکروز و هزار سال برابر است زیرا که حکم زمان بر وی جاری نیست پس وجود و عدم و قلت و کثرت آن نزدیک او یکسانست
هر گاه خواهد عذاب فرستد و بر استعجال زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد فرد تا در نرسد وعده هر کار که هست : هر چند کنی جهد بجائی نرسد :

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ وچندین از دیهها یعنی اهالی آن که من بمحض رحمت رحمانیت أَمْلَيْتُ لَهَا مهلت دادم اهل آنرا بتاخیر عذاب وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال
آنکه اهل آن قریه یعنی درو مردم ستمکار و کافر بودند مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و بحق باز گردند ثُمَّ أَخَذْتُهَا پس بگرفتم ایشانرا چون توبه نکردند بعذابی
سخت در دنیا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ و بسوی من است بازگشت در آخرت و انجا بجزا خواهند رسید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگوای آدمیان إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ جز این
نیست که من مر شما را نَذِيرٌ بیم کننده ام مُبِينٌ هویدا یا آشکار کننده آنچه بدان بیم میکنم فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بانچه گرویدن بدان واجب است
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای نیکو لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناهان گذشته وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو در حال یعنی رزقی بی رنج و منت
یا بهشت در آخرت وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ آنانکه شتافتند در ابطال آیتهای ما یعنی قرآن در حالتی که پیشی گیرندگانند بزعم گمان
خود یعنی خواهند که از ما بگریزند و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن گروه ملازمان درکه جحیمند و دائم در آتش افروخته
باشند در بعضی از تفاسیر قصهٔ القای شیطان در امنیت پیغمبر عم آورده اند که مرضی اهل تحقیق نیست و ما از تاویلات علم الهدی و تیسیر و دیگر کتب معتبره چون
معتمد فی المعتقد و روضة الاحباب مدت انوار جمال مؤلفه الی یوم الحساب آنرا اینجا ایراد کردیم بطریقیکه مستحسن اهل سنت است آورده اند که چون سورهٔ
والنجم نازل شد سید عالم علیه السلام آنرا در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند و در میان آیتها توقف میفرمود تا مردم تلقی نموده یاد گیرند پس بطریق
مذکور و بعد از تلاوت آیت افرأیتم اللات والعزی و مناة الثالثة الاخری توقف شد و شیطان در ان میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید
که تلك الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی حاصل معنی آنکه ایشان بزرگان قوم یا مرغان بلند پروازند و امید شفاعت ایشان میتوان
داشت کفار باستماع این کلمات خوشدل شده پنداشتند که حضرت رسالت پناه عم خواند و بتان ایشانرا ستایش کرد و لاجرم در آخر سوره که آنحضرت عم با مؤمنان
سجده کردند اکثر اهل شرک اتفاق نمودند جبرئیل عم فرود آمده صورت حال بعرض آنحضرت رسانید و دل مبارک پیغمبر عم از ان بسیار اندوهناک شد
حضرت باریتعالی و تقدس جهت تسلیه خاطر سید عالم علیه السلام آیت فرستاد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ پیش از
فرستادن تو هیچ رسولی وَلَا نَبِيٍّ و نه هیچ نبی و فرق میان رسول و نبی آن است که رسول صاحب شریعت است و نبی تابع او است در ان شرع چون حضرت
لوط عم که بشریعت ابراهیم عم دعوت میکرد و همچون یوشع و موسی و شمعون و عیسی عم یا رسول داعی است بشریعت خاص و نبی عام است و شامل
مر او را و دیگریرا که مقرر شرع سابق باشد پس نبی عام تر است از رسول و گفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتابی که منزل باشد برو و نبی که غیر رسول است او
آن است که کتابی برو نازل نباشد و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بدو فرود آید و نبی آنکه آواز می شنود یا ملهم گردد یا خواب بیند و بر هر تقدیر میفرماید که
هیچ رسول و نبی نفرستادیم إِلَّا إِذَا تَمَنَّى مگر چون تلاوت کرد أَلْقَى الشَّيْطَانُ بیفکند شیطان فِي أُمْنِيَّتِهِ در نزدیک تلاوت او آنچه خواست
بجنبیکه بر مردم مشتبه شد که آن سخن پیغمبر خواند چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر ما عم شیطانی که او را ابیض گویند بهنجار آواز حضرت عم این کلمات بخواند
شعر تلك الغرانیق العلی : وان شفاعتهن لترتجی : در حالتی که حضرت عم سورة النجم میخواند و باینجا رسیده بود که ومناة الثالثة الاخری
و جمعی گمان بردند که این کلمات هم از تلاوت پیغمبر عم است فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ پس باطل و زائل گرداند خدایتعالی آنچه در افکنده است
شیطان از کلمات کفر ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ پس ثابت کند خدای آیتهای خود را که پیغمبر میخواند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدایتعالی داناست باحوال مردمان
حَكِيمٌ حکم کننده بحق بر ایشان لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً القا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا عم تا گرداند خدایتعالی آنچیز را که القا کند
شیطان آزمایشی و ابتلائی لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مر آنانرا که در دلهای ایشان مرض کفر است یعنی منافقان وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ و سخت شده
دلهای ایشان و مراد آنست که منافق و مشرك بالقای شیطان در شك و حیرت افتند وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران یعنی این دو گروه وضع مظهر
در موضع مضمر حکم است بر ایشان بظلم یعنی فرقه کفره و اهل نفاق لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ هر آینه در خلافی و دوری دراز و در ستیزه و عنادی بی پایانند
وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ و دیگر القا برای آن است که تا بدانند آنانکه داده شده اند علم را یعنی قرآن أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه قرآن حق است مِنْ رَبِّكَ نازل از
پروردگار تو و شیطانرا مجال تصرف دران نیست فَيُؤْمِنُوا بِهِ پس ایمان آرند بقرآن فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ پس نرم شود برای قرآن دلهای ایشان
و احکام آنرا قبول کنند وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا بتحقیق خدایتعالی راه نماینده است آنانرا که گرویده اند إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست یعنی

هرچه بر مؤمنان مشکل گردد حق تعالی ایشانرا راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصود رسند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه باشند آنانکه نگرویده اند
فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ در شك از قرآن یا از رسول یا از القای شیطان چه کفار مکه میگفتند چه شد محمد را که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شك باشند
حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتیکه بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است یا بیاید بدیشان علامات ساعت بَغْتَةً ناگهان أَوْ يَأْتِيَهُمْ
یا بیاید بدیشان عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ عذاب روزی که نسل ایشان برافتد چون روز بدر و گفته اند روز عقیم روز قیامت است که بعد از و روزی نخواهد بود
الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ پادشاهی و فرماندهی آنروز مر خدای راست بی مدعی و منازعی یعنی امروز ملوك و سلاطین را دعوی سلطنت و مملکت داری
هست و در آنروز کمر تکبر از میان متکبران بگشایند و تاج تجبر از سر خسروان بربایند و دعویها منقطع و گمانها مرتفع گردد مالك الملك رخت تصورات و تخیلات
ملوك را در قعر دریای عدم افکند و رسوم تفکرات و توهمات سلاطین را بصدمهٔ الملك یومئذ لله درهم شکند همه را جز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی
چاره نباشد بیت آن سر که صیت افسرش از چرخ برگذشت : روزی بر آستانه او خاك در شود : و چون ملك ملك حقیقی ظاهر گردد يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ
حکم کند بی شرکت کسی میان بندگان از مؤمن و کافر فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ پس آنانکه گرویدند و عملهای ستوده کردند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ
در بوستانهای نازو نعمت بی رنج و محنت باشند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند مر آیتهای مارا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ
مُهِينٌ پس آن گروه مر ایشانراست عذاب خوار کننده و رسوا سازنده وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کردند و از دیار خود ببریدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی
در طاعت و اطاعت خدایتعالی از برای رضای او ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین أَوْ مَاتُوا یا بمردند شربت شهادت چشیده لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ
هر آینه روزی دهد ایشانرا خدایتعالی رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو که نعیم بهشت است یعنی رسد در تحصیل آن رنجی بود در تناول آن و نه دغدغه انقطاع دران آورده اند
که بعضی اصحاب رض گفتند یا رسول الله عم ما جمعی برادران دینی بجهاد میرویم و ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی مشرف میگردند و اگر ما بمیریم و شهید نگردیم حال ما چون
شود این آیت نازل شد که چون همه در نیت جهاد متفق بودند همه را رزق حسن خواهیم داد وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و بدرستی که خدایتعالی هر آینه او است
بهترین روزی دهندگان که بحساب میدهد لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ تا در آرد ایشانرا در بهشت عنبر سرشت زرین خشت در آوردنی که پسندند آنرا یعنی ملائکه باستقبال آیند
و سلام دهند و تعظیم تمام ایشانرا در بهشت در آرند و ایشانرا بدهند ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ و بدرستی که
خدایتعالی باحوال ایشان داناست و احادیث ایشان حَلِيمٌ بردبار است در عقوبت عاجل نفرماید و در تبیان آورده که قومی از مشرکان در اواخر ماه محرم
آمده بودند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه محرم اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا ماه محرم بگذرد کافران راضی نشدند و مسلمانان با ایشان
کارزار کرده مظفر و منصور شدند این آیة از ان خبر میدهد ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ اینست حکم الله که گفته شد در باب مؤمن و کافر و هر که عقوبت کند یعنی با
مشرکان مقاتله نماید بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ بمانند آنکه با وی عقوبت کرده شده یعنی قتال کردند جزا را برای ازدواج عقوبت میگویند یعنی جزا دهد ظالم را
بمثل آنچه ظلم کرده ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ پس ستم کرده شود بر وی یعنی معاودت کند با وی بعقوبت معاقب ثانی که مجازی و منتقم است لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ هر آینه نصرت
دهد خدایتعالی او را إِنَّ اللَّهَ بتحقیق خدایتعالی لَعَفُوٌّ هر آینه عفو کننده است غَفُورٌ آمرزنده مر منتقم را تعریض است بآنکه عفو از انتقام بهتر است و لمن
صبر و غفر ان ذلك لمن عزم الامور صاحب موضح میفرماید که حکم آیت در بیان جراحات است یعنی کسی را مجروح ساختند و او در برابر جارح خود را مجروح کرد
و دیگرباره بازای آن جروح بر مجروح اول اعاده جرح کردند حق سبحانه او را یاری میکند ذَلِكَ آن نصرت مظلوم را بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آن است که خدایتعالی
قادر است بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب گرداند و از جمله آنکه يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ در می آرد شب را در روز و ساعات او را می افزاید یا ظلمت شب را بجای
روشنائی روز می نهد وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ و در می آرد روز را در شب و ساعتهای او را زیاده می سازد یا ضوء نهار را بجای ظلمت لیل می آرد
وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ و سبب آنست که خدایتعالی شنوا است قول معاقب را بَصِيرٌ بینا است باحوال منتقم ذَلِكَ آن وصف که حق بکمال قدرت
کرده شده بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ بسبب آن است که خدای تعالی او است ثابت در نفس خود و واجب در ذات قدیم وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ
هُوَ الْبَاطِلُ و بدرستی که آنچه شما می پرستید و حفص بیا میخواند یعنی آنچه میخوانند و می پرستند غیر خدای او است باطل و معدوم در حد ذات خود
در حقایق آورده که او است موجود بذات خود دیگران اگرچه موجودند وجود ایشان بدو هست پس بنفس خود باطل باشند چه باطل آنست که موجود نبود چون

ودنیای باطله و بدین سبب حضرت سید عالم صلعم فرموده که اصدق بیت قالته العرب قول لبید مصرع الا کل شیء ما خلا الله باطل ؛ در مثنوی فرموده
این دوی اوصاف دیده احول است ؛ ورنه اول آخر آخر اول است ؛ کل شیء ما خلا الله باطل ؛ ان فضل الله غیم هاطل ؛ ملک ملک اوست او خود
مالک است ؛ غیر ذاتش کل شیء هالک است ؛ وان الله هو العلی الکبیر و بسبب آنست که خدای اوست برتر از همه اشیا و بزرگتر از شریک و همتا
الم تر ان الله انزل من السماء ماء آیا ندیدی و ندانستی استفهام تقریر است یعنی دانسته آنرا که خدای فرستاد از ابر یا از جانب آسمان آبی را فتصبح الارض
پس گشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع افاده اثبات بقای اثر مطر میکند مدتی متمادی یعنی پیوسته هست زمین بسبب آن آب مخضرة سبزه گشته بگیاه بعد از
پژمردگی و خشکی ان الله لطیف خبیر بدرستی که خدایتعالی لطف کننده است با بندگان برویانیدن گیاه تا ایشان را از آن روزی دهد و دانا است بحال رزق
و مرزوق له ما فی السموات وما فی الارض مر او راست آنچه در آسمانها ست و آنچه در زمینها است و خالق و مالک همه اوست وان الله لهو
الغنی الحمید بدرستیکه خدای هر آینه او است بی نیاز در ذات خود از همه اشیا ستوده و ستاینده یا سزاوار پرستش و ستایش بصفات و افعال خود الم تر
ان الله سخر لکم آیا ندیدی و ندانستی آنکه خدایتعالی رام کرد برای شما ما فی الارض آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هرچه منتفع شود بان ع
انسان والفلک تجری فی البحر بامره و مسخر گردانید مر شما را کشتی که میرود در دریا بفرمان او و یمسک السماء و نگاه دارد خدای آسمان را ان تقع
علی الارض الا باذنه از آنکه بیفتد بر زمین مگر بخواست او یعنی هرگاه که حق تعالی افتادن او خواهد بیفتد ان الله بالناس لرءوف رحیم بتحقیق
که خدایتعالی بر مردمان مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان گشوده و انواع مضار از ایشان دفع کرده وهو الذی احیاکم و او هست آن کسیکه زنده
کرد شما را بعد از آنکه نطفه بودید مرده ثم یمیتکم پس بمیراند شما را چون اجل در رسد ثم یحییکم پس زنده گرداند شما را در قیامت ان الانسان لکفور
بدرستی که آدمی هر آینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو میگذارد لکل امة مر هر گروهی را از اهل ملل جعلنا منسکا معین ساختیم دینی یعنی شریعتی
که باید هم ناسکوه ایشان پذیرنده آن و بندند فلا ینازعنک پس باید که نزاع نکنند با تو ارباب ادیان با تو فی الامر در کار دین چه امر دین تو از آن
ظاهرتر است که بتصور نزاع در آن توان کرد مصرع در نور آفتاب چه جای تامل است وادع الی ربک و بخوان مردمان را بتوحید و عبادت آفریدگار خود انک لعلی
هدی مستقیم بدرستی که تو هر آینه بر راه راستی وان جادلوک و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند و حال آنکه حق ظاهر شده و حجت لازم فقل
پس بگو الله خدا اعلم داناتر است بما تعملون بآنچه میکنید از عناد و جدال و بر آن شما را جزا خواهد داد الله یحکم بینکم یوم القیمة خدایتعالی
حکم کند میان شما در روز قیامت فیما کنتم فیه تختلفون در آن چیز که بودید شما در آن اختلاف میکردید از امر دین و حکم چنان باشد که مومن را بدرجات
ثواب بر آورد و مشرک را در درکات عقاب افکند و در زاد المسیر فرموده که این آیت بآیت السیف منسوخ است الم تعلم ان الله یعلم ما فی السماء
آیا ندانستی یعنی دانسته آنرا که خدایتعالی میداند آنچه در آسمانها است از عجائب علویات والارض و آنچه در زمین است از غرائب سفلیات و هیچ چیز بر او پوشیده
نیست ان ذلک فی کتب بدرستی که هر چیز در آسمان و زمین بود نوشته شده در کتاب لوح محفوظ است و آن نزدیک او است ان ذلک
علی الله یسیر بدرستی که علم همه اشیا بر خدای تعالی آسان است چه تعلق علم او بهمه معلومات یکسان است ویعبدون من دون الله
و می پرستند کفار مکه بجز خدایتعالی ما لم ینزل به سلطانا آنچه فرو نفرستاده است خدایتعالی بپرستش او حجتی و برهانی وما لیس لهم
به علم و عبادت میکنند چیزی را که نیست مر ایشان را بآن خبر و دانشی یعنی استدلالی ندارند بر پرستش ایشان بلکه از محض جهالت و تقلید می پرستند
وما للظلمین من نصیر و نیست مر مشرکان را هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان واذا تتلی علیهم ایتنا بینت و چون خوانده شود بر کافران
آیتهای ما یعنی قرآن در حالتیکه آن آیتها روشنند و هویدا بی لبس و تناقض و اختلاف و اختلال تعرف فی وجوه الذین کفروا المنکر بشناسی
در رویهای آنانکه نگرویده اند انکار را از غایت منکری و عداوت یعنی قرآن بر کافران خواندن اثر کراهیت و نفرت در روی ایشان به بینی از فرط عناد و لجاج که با حق
دارند یکادون یسطون نزدیک بود که بگیرند بقهر و مجادله نمایند یا بگشایند دستها بالذین یتلون علیهم ایتنا بآنانکه میخوانند بر ایشان آیتهای
ما قل افانبئکم بشر من ذلکم بگو آیا خبر کنم شما را به بدتر از آنکه میخواهید با ایشان بکنند کان قرآن النار وعدها الله الذین کفروا آتش دوزخ
است که سخت و مکروه تر است از خشم و سطوت شما بر ایشان وعده داده است بآن آتش خدای آنانرا که نگرویده اند و وعده بر آن وجه است که ایشان را در آنجای

دهد وبئس المصیر و بد موضع بازگشت است آتش یایها الناس ضرب مثل ای آدمیان زده شده است مثلی برای عبادت کفار مر اصنام
را و بیان کرده شده در سوره عنکبوت برین وجه که مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا فاستمعوا له پس بشنوید آن مثل را
بهوش و در آن تامل کنید ان الذین تدعون من دون الله بدرستیکه آنها را که میخوانید از بتان و آن سیصد و شصت بت بود بر حوالی خانه کعبه نهاده
الله تعالی فرموده که این همه بتان که می پرستید بجز خدای کرم لن یخلقوا ذبابا نیافرینند مگسی را با وجود صغر جثه ولو اجتمعوا له و اگرچه اجتماع کنند
و اتفاق نمایند برای آفریدن او وان یسلبهم الذباب شیئا و اگر برباید مگس از ایشان چیزی را از طیب و عسل که بدان آلوده لا یستنقذوه منه
نمیتوانند باز ستانند یعنی باز نمیتوانند ستد آن چیز را از مگس رسم بت پرستان این بود که بتان را بعسل و بوی خوش می اندودند و درهای بتخانه بر ایشان می بستند و مگسان
از روزن بتخانه در آمده آنها را میخوردند و بعد از چند روز که اثر طیب و عسل در آن بتان نبود شادی میکردند که الهه ما آنها را خورده اند حق سبحانه از عجز و ضعف
بتان خبر داد که نه بر آفریدن مگس قادر اند و نه بر دفع آن از خود ضعف الطالب والمطلوب سست شده است جوینده یعنی بت که نتوانند ستد آنچه مگس از او
ربوده و سست شد مطلوب یعنی مگس که خواهند آنچه ربوده از او استرداد کنند یا سست و عاجز اند پرستنده و پرستیده یعنی مشرک و صنم نظم
عاجز انکه عاجز را بنده اند ؛ چون فقد از هم شرمنده اند ؛ عجز و امکان لازم یکدیگر اند ؛ پس همه خلقان ز هم عاجز ترند ؛ قوت از حق است و قوت حق از
زانکه او معز است و خلقش سست پوست ؛ آورده اند که مالک بن ضیف و کعب بن اشرف با جمعی دیگر از یهود گفتند که خدایتعالی عالم را بشش روز آفرید
و مانده شد حاشا بر دهان شان خاک باد پس روز شنبه برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق سبحانه آیت فرستاد که ما قدروا الله حق قدره نشناختند
یهود خدا را سزای شناختن او یا تعظیم ننمودند او را حق تعظیم او که رنج و تعب را بدو نسبت دادند و قول آنست که آیت در شان مشرکان است میفرماید که ایشان
خدایتعالی چنانچه باید ندانستند که بدو شرک آوردند و جمادات را آله نام نهادند محققان بر آنند که چنانچه اهل شرک بحق المعرفت او نشناختند اهل علم نیز بحقیقت
معرفت او راه نبردند زیرا که دور باش ولا یحیطون به علما کسی را در حوالی بارگاه کبریا نمیگذارد و نعیب هویة خود هیچ رونما را بر در راه نمیدهد شیخ ابوبکر واسطی
قدس سره فرموده که لا یعرف حق قدره الا هو حق قدر او را جز او ندانند و لبس معرفت او جز او نی هر در میان او و میان ماسوی او هیچ نوع نسبتی نیست تا در
طریق معرفتش شروع توانند کرد و معرفت بی مناسبت آن از قبیل محالات است و ماللطین و رب العالمین مصرع چه نسبت خاک را با عالم پاک
ان الله لقوی عزیز بدرستی که خدایتعالی هر آینه تواناست بر خلق اشیای غالب است بر همه چیز الله یصطفی خدایتعالی بر میگزیند من الملئکة
رسلا ومن الناس از فرشتگان فرستادگانرا که واسطه باشند میان وی و پیغمبران وی برسانیدن وحی ایشان مثل جبرئیل ع و از آدمیان نیز بر میگزیند پیغمبرانرا
تا خلق را دعوت بحق کنند ان الله سمیع بصیر بتحقیق خدایتعالی شنوا است مقاله پیغمبرانرا در وقت دعوت و تبلیغ بینا است بحال امت او در رد و قبول
دعوت یعلم ما بین ایدیهم میداند آنچه در پیش آدمیان است یعنی عملها که کرده اند وما خلفهم و آنچه از پس ایشان است یعنی عملها که خواهند کرد والی الله
ترجع الامور و بسوی خدایتعالی باز گردانده میشود کارها یایها الذین امنوا ارکعوا ای کسانیکه گرویده اید رکوع کنید واسجدوا و سجود نمائید در
نماز در اول اسلام در نماز همین قیام و قعود بود بدین آیت رکوع و سجود داخل شد و گویند معنی آیت این است که نماز گزارید تعبیر کرده از صلوة برکوع و سجود که دو
رکن عظیم است از آن و لهذا امام اعظم و مالک رح درین آیت سجده نمیکنند چه ذکر رکوع و سجود با هم ایما میکند بآنکه مراد نماز است و امام شافعی و امام احمد
رح سجده میکنند و میگویند ظاهر امر بسجود است و در حدیثی نیز آمده است که فضلت سورة الحج بسجدتین من لم یسجد بها فلا یقرأها این سجده مختلف فیه است و مذهب
امام شافعی رح سجده هفتم باشد از سجدات قرآن حضرت شیخ قدس سره این را سجده الفلاح گفته و فعل خیر را که بعد ازین مذکور میگردد حمل میکند بر مبادرت بسجود
واعبدوا ربکم و بپرستید آفریدگار خود را وافعلوا الخیر و بکنید نیکوئی یعنی عملی که پسندیده باشد در شرع لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید تا
بمطلوب و مقصود برسید وجاهدوا فی الله حق جهاده و غزا کنید در راه خدایتعالی برای او چنانکه سزاوار جهاد او باشد یعنی بدل صافی و نیت خالص
و جهاد دو است یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک و بغی و دیگر با اعادی باطن چون نفس و هوا چنانچه حضرت رسالت پناه صلعم بعد از رجوع از غزو تبوک فرموده رجعنا
من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر نظم ای شهان کشتیم ما خصم برون ؛ ماند خصمی زو بتر در اندرون ؛ کشتن این کار عقل و هوش نیست ؛ شیر باطن سخره
خرگوش نیست ؛ و ازین است که امام قشیری فرموده که حق جهاد آنست که یک چشم زدن از مجاهده نفس باز نایستند زیرا که از او ایمن نتواند بود و اخدای عدو کشتن

نفسك التي بين جنبيك اشارت بدين است هُوَ اجْتَبٰكُمْ او كه خداوند است برگزيد شما را براي نصرت دين خود وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ
و نساخت و مقرر نکرد بر شما در دين هيچ تنگي يعني بر شما تنگ فرا نگرفت در احکام دين و تکليف مالايطاق نفرمود و بوقت ضرورت رخصتها داد چون قصر و جمع
در افطار در مرض و سفر پس پيروي کنيد مِلَّةَ اَبِيْكُمْ اِبْرٰهِيْمَ کيش پدر خود ابراهيم عم را چون اکثر عرب از ذريت ابراهيم عم بود تغليب کرد ايشانرا بر همه امت
يا آنکه او پدر پيغمبر ما است و آن حضرت عم پدر امت و پدر بحکم پدر دارد هُوَ خداي سَمّٰىكُمُ الْمُسْلِمِيْنَ مِنْ قَبْلُ نام نهاد شما را مسلمان پيش از قرآن در کتب پيشين
وَفِيْ هٰذَا و در قرآن نيز يا ابراهيم عم تسميه کرد شما را و مسلمان خواند شما را در زمان خود و درين زمان نيز شما را باسلام ياد فرمود چنانچه در قرآن مذکور است ومن
ذريتنا امة مسلمة لک پس لازم دين او باشيد لِيَكُوْنَ الرَّسُوْلُ شَهِيْدًا عَلَيْكُمْ تا باشد پيغمبر يعني محمد عليه السلام روز قيامت گواه براي شما بقبول دعوت
و متابعت ملت خليل عليه السلام وَتَكُوْنُوْا تا باشيد شما شُهَدَاۗءَ عَلَي النَّاسِ گواهان بر مردمان برسانيدن انبيا دعوت حق را بديشان فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ
پس بگذاريد نماز را بجهت تعظيم امر خداي وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بدهيد زکاة را از براي شفقت بر خلق خداي وَاعْتَصِمُوْا بِاللّٰهِ و چنگ در زنيد بفضل خداي تعالى
يعني در مجامع امور خود بر وي اعتماد کنيد و ياري از و طلبيد يا بکتاب و سنت متمسک شويد سلمي قدس سره فرمود که اعتصام بحبل الله مر عوام راست و بالله
کار خواص اما اعتصام بحبل الله وقوف است بسر خداي و اوامر و نواهي و اعتصام بالله خلوت دل است و از ما سواي حضرت الهي هُوَ مَوْلٰىكُمْ اوست يار
بندگان و متولي کار همه درماندگان فَنِعْمَ الْمَوْلٰى پس نيکو ياري است او وَنِعْمَ النَّصِيْرُ و نيکو مددکاري يار بي عيبها و نيکو مددکاري گناهان بخشنده
ياري از و جوي که ازو ياري در نماند و مددکاري از و طلب که از ان عاجز نشود نظم از ياري گيتي بگذر اي مرد خدا : ياري ز کسي طلب که از وي وفا :

سورة المؤمنون مائة :: کار تو تواند که بسازد همه را : دست تو تواند که بگيرد همه جا :: اية عشر مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ بدرستيکه رستگار شدند و بمقصود خود رسيدند گرويدگان اَلَّذِيْنَ هُمْ فِيْ صَلَاتِهِمْ خٰشِعُوْنَ آنانکه ايشان در نماز خود زاري کنان
چشم بر سجده گاه نهاده و بدل بدرگاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت رسالت پناه عم بوقت اداي نماز جانب آسمان نظر ميفرمود چون اين
آيت نازل شد نظر بموضع سجده گماشت و در لباب فرموده که در حالت قيام ديده بر سجده گاه بايد نهاد مگر بمکه معظمه که در خانه مکرم بايد نگريست و گفته اند که خشوع
آنست که مصلي نداند که بر دست راست و چپ او کيست و سلمي قدس سره فرموده که خشوع اداي نماز است لله و في التبيان ملاحظه اعراض و اعواض و ديگر الحقايق
مذکور است که خشوع در ظاهر آنست که سر پيش افکند و ديده را از التفات بچپ و راست منع کند و دست راست بر چپ نهد و قراءت او از روي حضور بود
و در باطن آنکه خاطر و هواس را منع کند و بسو مراقب حق باشد و در بحر شهود مستغرق گشته از شعله آثار ظهور انوار جلال و جمال بگدازد محققي فرموده است
که در نماز اول از خود بيزار بايد شد پس طالب وصول بقرب يار بايد گشت نظم يار بيزار است از تو تا توئي : اول از خود خويشرا بيزار کن : گر ز تو يک ذره
باقي مانده است خرقه و تسبيح را زنار کن : خويش ترک هر دو عالم گير و رو : ذره منديش چون عطار کن وَالَّذِيْنَ هُمْ و ايشان آنانند که اَنِ اللَّغْوِ از
سخن لغو يعني باطل و کردار ناشايست مُعْرِضُوْنَ اعراض کنندگانند و امام قشيري رح فرموده که هر چه براي خداي هست خشوع است و آنچه نه از خدا باز دارد
باطل و سهو است و آنچه بنده را از ان حظي باشد لهو است و آنچه از خدا نبود لغو است و حقيقت آن است که لغو چيزيرا گويند که از اقوال و افعال که هيچ کار نيايد
وَالَّذِيْنَ هُمْ و آنانکه ايشان لِلزَّكٰوةِ فٰعِلُوْنَ مر زکوة واجب را از مال خود ادا کنندگانند و گفته اند که زکوة فرض را يا صدقات تطوع را وَالَّذِيْنَ
هُمْ لِفُرُوْجِهِمْ حٰفِظُوْنَ و آنانکه ايشان مر فرجهاي خود را از حرام نگاه دارندگانند اِلَّا عَلٰٓي اَزْوَاجِهِمْ مگر از زنان خود اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ
يا از آنکه مالک شده اند ايشان را دستهاي ايشان يعني کنيزکان که مالک ميشوند فَاِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُوْمِيْنَ پس بدرستيکه نگاه دارندگان فروج ملامت
کرده شده نيستند بر اتيان اينها که بشرط آنکه در حيض و نفاس و روزه فرض و احرام نباشند و در غير ماتي و در غير اين در صنف هيچ وجه نشايد فَمَنِ ابْتَغٰى
وَرَاۗءَ ذٰلِكَ پس هر که جويد براي مباشرت غير زنان و کنيزکان خود فَاُولٰۗىِٕكَ هُمُ الْعٰدُوْنَ پس آن گروه جويندگان ايشان در گذرندگان اند
از حلال بحرام يا کامل اند در ستمکاري وَالَّذِيْنَ هُمْ لِاَمٰنٰتِهِمْ و آنانکه ايشان مر امانتهاي خود را يعني
آنچه ايشانرا بران امين ساخته باشند از امانات و ودايع خلق يا آنچه امانت حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت وَعَهْدِهِمْ رٰعُوْنَ

و مر عهدها را که با حق و خلق بسته اند رعايت کنند کانند يعني نگاهدارند آن قيام مي نمايند وَالَّذِيْنَ هُمْ عَلٰي صَلَوٰتِهِمْ و آنانکه ايشان بر نمازهاي خويش
يُحَافِظُوْنَ محافظت ميکنند يعني بران اقامت نموده بشرائط و آداب آن و در اوقات آن ادا ميفرمايند ذکر صلوة در مبدا و منتهاي اين اوصاف براي آن
است که فلاح مؤمنان است و اشارت بتعظيم شان نماز اُولٰۗىِٕكَ آن گروه مؤمنان که جامع اين شش صفت اند هُمُ الْوٰرِثُوْنَ ايشانند وارثان يعني سزاوار
آنکه اسم وارث بر ايشان اطلاق توان کرد اَلَّذِيْنَ يَرِثُوْنَ الْفِرْدَوْسَ آنانکه از روي استحقاق ميراث برند فردوس را که بلندترين درجات بهشت است
و گويند منازل کفار را از بهشت ميراث گيرند چه هر يک از مؤمنان و کافر را در بهشت و دوزخ منزلي است منازل مؤمنان از دوزخ اضافت بمنزل کفار کنند
و منزلهاي ايشان در بهشت بمنزلهاي مؤمنان افزايند و در زاد المسير آورده که بهشت بنظر کفار در آرند و مقامهاي ايشانرا که اگر ايمان در آوردندي آنجا بودندي
بايشان نمايند تا حسرت ايشان زياده نمايد و حسرت بر حسرت زياده شود بيت نظر از دور بر جانان بدان ماند که کافر را : بهشت از دور بنمايند کان سوي
در باشد هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ايشان که وارثان فردوس اند در بهشت جاويد مانند کانند وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ و بدرستي که ما آفريديم آدم را
مِنْ سُلٰلَةٍ از خلاصه و نقاوه بيرون کشيده شده مِّنْ طِيْنٍ از گل يا آفريديم آدميانرا از مني که بيرون آمد از گل که آدم عم است ثُمَّ جَعَلْنٰهُ نُطْفَةً
پس گردانيديم نسل او را يعني آفريديم از نطفه و بر عنبري ناني ساختيم جوهر بيرون آمده را نطفه جاي گرفته فِيْ قَرَارٍ مَّكِيْنٍ در قرارگاهي استوار يعني رحم و چهل روز
او را سفيد نگاه داشتيم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً پس گردانيديم نطفه سفيد را پاره خون سرخ بسته چهل روز ديگر فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً پس ساختيم
آن خون را مضغه يعني مقداري گوشت که يکبار بخايند گوشتي بي استخوان چهل روز ديگر فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظٰمًا پس ساختيم آن گوشت را استخوان
تا محکم گردانيديم آن را بعد از ستة اربعين فَكَسَوْنَا الْعِظٰمَ لَحْمًا پس پوشانيديم استخوان را گوشتي يعني بر رويانيديم گوشت بعد از بستن عروق
و اعصاب و اوتار و عضلات بر وي ثُمَّ اَنْشَاْنٰهُ پس باز آفريديم او را خَلْقًا اٰخَرَ آفريدني ديگر در بطن ام يعني روح در وي دميديم تا زنده شد بعد از آنکه
مرده بود يا بعد از خروج او را دندان و موي داديم و راه پستان بر وي گشاديم و از مقدار رضاع الفطام رسانيده و بغذاهاي گوناگون تربيت فرموديم و چون
قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکليف بر وي جاري گرديم و بمراتب شباب و کهولت و شيخوخت رسانيديم فَتَبٰرَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخٰلِقِيْنَ پس بزرگست
خداي که نيکو نگارنده نگارندگانست اي عزيز حق سبحانه و تعالى عرش و کرسي و لوح و قلم و ملائکه و نجوم و سموات و ارضين بيافريد و ذات مقدس را
بدين نوع ثنا که بعد از آفريدن انسان فرمود نفرموده و اين دليل بر تکريم و تفضيل انسان است بيت بر ورق روي تو لطف خداي : آيت
حسن است که تحرير کرد : و في المثنوي المعنوي اي رخ چون زهره ات شمس الضحي : اي گداي رنگ تو گلگونها : تاج کرمناست بر فرق سرت
طوق فضلناست آويز برت : هيچ کرمنا شنيد اين آسمان : کين شنيد اين آدمي پر غمان : احسن التقويم در والتين بخوان : که گرامي گوهر است اي
همه جان : گر بگويم قيمت آن ممتنع : من بسوزم هم بسوزد مستمع : بعضي از اهل وجدان گويند که چون درين آيه احوال بني آدم و ترقي از مقامي بمقامي
بيان فرموده و دانست که او را زبان ماداي مراسم حمد و ثناي که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود در ستايش ذات مقدس از جانب او نيابت نموده
گفت فتبارک الله احسن الخالقين ثُمَّ اِنَّكُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ لَمَيِّتُوْنَ پس شما بعد از آنچه ذکر کرديم از آفرينش شما هر آينه مردگانيد يعني مآل حال شما
مرگ خواهد کشيد و ساغر فنا از دست ساقي اجل بخواهيد چشيد ثُمَّ اِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ پس بدرستي که شما روز رستخيز تُبْعَثُوْنَ برانگيخته ميشويد براي محاسبات
و مجازات وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بدرستي که آفريديم بر زبر شما سَبْعَ طَرَاۗىِٕقَ هفت آسمان طبقه بالاي طبقه تا هر طبقه اثاني راهي از راههاي فرشتگان
وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غٰفِلِيْنَ و نيستيم ما از ين مخلوق که آسمان است بيخبر که او را مهمل بگذاريم بلکه او را تا بوقت معلوم از خلل نگاه داريم يا از جميع آفريده ها غافل نيستيم
بر خير و شر و نفع و ضرر و کفر و شرک ايشان مطلعيم وَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاۗءِ مَاۗءًۢ بِقَدَرٍ و فرو فرستاديم از آسمان آبي بقدر و اندازه که صلاح بندگان در ان
دانستيم فَاَسْكَنّٰهُ فِي الْاَرْضِ پس ساکن گردانيديم آن آب را در زمين و در تبيان از ابن عباس رض نقل ميکند که خداي تعالى پنج جوي آب از چشمهاي بهشت
بر بال جبرئيل عم نهاده از آسمان فرو فرستاد سيحون که نهر هند است و جيحون که نهر بلخ است و فرات و دجله که نهرين عراق اند و نيل که نهر مصر است و انها که در
جبال داده و بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاري ميگرداند و اينست که ميفرمايد که آب را در زمين ثابت و ساکن ساختيم وَاِنَّا عَلٰي ذَهَابٍۢ بِهٖ لَقٰدِرُوْنَ
و بدرستي که ما بر بودن آن آب و زائل ساختن توانائيم چنانچه بر ازال آن قادر بوديم و گفته اند بعد از خروج ياجوج و ماجوج جبرئيل عم فرود آيد و قرآن و حجر الاسود

ن نام او هبره ود و تابوت سکینه وانهار جیحون را بآسمان برده بعد ازان برروی زمین هیچ خیر و برکت نماند فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ پس بیافریدیم برای شما
بسبب آن آب بوستانها مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ از خرمابنان و از تاک و تخصیص این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طایف بانگور است که کل عرب
در زمین حجاز ازیمه دیار عرب بیشتر ملبا شد لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ مر شمارا درین بوستانها میوها بسیار هست غیر تمر و عنب وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از ان بوستانها
بعضی از ثمار و زروع آن میخورید و مالابد معیشت ازان حاصل میکنید وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ و دیگر بیافریدیم برای شما درختی که بیرون می آید از کوه
سینا زیتون که جبل موسی ع م است میان مصر و ایلیا و گویند اول درختی که بعد از طوفان برست این درخت بود یعنی درخت زیتون تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ میروید
با روغن وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ و نانخورش مر خورندگان را یعنی درخت زیتون میروید بچیزی که جامعست دهنیت و صبغیت را هم بدان روغن چراغ توان افروخت
و هم ازان نان خورش توان ساخت وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً و بدرستیکه مر شمارا است در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم چیزیکه بدان اعتبار کنید و بقدرت
الهی استدلال نمائید نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شمارا مِمَّا فِي بُطُونِهَا از آنچه در شکم ایشانست یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ و مر شمارا است
در ایشان سودهای بسیار که بر بعضی سواری میشوید و بعضی را میکشید و از بعضی نتایج می ستانید و از پشم و موی ایشان بهره میگیرید وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از ایشان
میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول می نمائید یا از ایشان بسبب ایشان روزی میخورید وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ و بر آنها یعنی بر شتران از ایشان در خشکی
و بر کشتیها بر دریا برداشته میشوید یعنی شتر و کشتی شمارا بر میدارند و بر موضعی می برند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ و هر آینه ما فرستادیم پیش از تو
نوح ع م را بسوی گروه وی فَقَالَ پس گفت نوح ع م از روی دعوت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من خدا را پرستش کنید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست
شمارا معبودی که مستحق عبادت باشد جز وی أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب وی یعنی بترسید و بعبادت غیر او میل مکنید فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند
گروه بزرگان آنانکه کافر شدند مِنْ قَوْمِهِ از گروه وی مر درویشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بدین و دعوت نوح ع م مایل دیدند ایشانرا تنفیر
نموده گفتند مَا هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ نیست این کسیکه میخواند بتوحید ما مگر آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ
میخواهد که افزونی جوید بر شما و مهتر گردد و شمارا تابع و محکوم خود سازد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً و اگر خواستی خدا تعالی که رسول به بنی آدم فرستد
هر آینه فرستادی فرشتگان را تا مرسل و مرسل الیه متمیز بودی مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا نشنوده ایم این را که آدمی رسول خدای تواند بود یا نحو فِي آبَائِنَا
الْأَوَّلِينَ در میان پدران ما که نخست بوده اند این سخن را از فرط عناد میگفتند چه در میان او و ادریس ع م و میان ایشان مدتی مدید نگذشته بود و شنیده بودند
که از اولاد آدم ع م پیغمبری بود إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ نیست او الا مردی که در دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد
فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ پس انتظار برید و بر وی چشم دارید تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی را بمیرد و از وی باز رهیم و یا از جنون بهوش آید
و ترک گفتن این سخنان نموده پی کار خویش گیرد قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ گفت نوح ع م بعد از آنکه نا امید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات عرض نمود که
ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام من کش از ایشان بسبب آنکه مرا تکذیب کردند فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ پس ما وحی کردیم بنوح أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا
آنکه بساز کشتی را به نگاهداشت ما یعنی نزدیک حفظ نمائیم که خطا نکنی وَوَحْيِنَا و بامر ما و تعلیم ما یعنی بگوئیم که چگونه کشتی بسازی فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا پس چون بیاید
فرمان ما بسوار شدن بر کشتی یا نازل شود عذاب ما وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوش شد تنور یعنی وقتی که زن نوح نان پزد و از میان آتش آب برآید فَاسْلُكْ فِيهَا
پس در آر تو در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیگراند اثْنَيْنِ دو تا یعنی نر و ماده و در تیسیر گوید که بکشتی در نیاورد مگر آنهارا
که میزایند یا بیضه می نهند وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ و دیگر در آور در کشتی کسان خود را از اهل بیت و مؤمنان را الا آنکه پیشی گرفته است بر وی
قول ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ مِنْهُمْ از ایشان که توم تواند یعنی یکی پسر تو کنعان نام و یکی زن تو واعله نام که کافر بودند وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب
مکن با من یعنی دعا مفرمای فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در شان آنانکه ظلم کردند بر خود و ایمان قبول نکردند و ترا ایذا و تمسخر نمودند یا آنکه دعا کنی بنجات ایشان از عذاب
غرق شدن إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستی که ایشان همه غرق شدگانند بی شک فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ پس چون بوقت
ظهور عذاب برآمدی تو و هر کس که با تو است از مؤمنان بر کشتی و استوار نشستی فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ پس بگو همه ستایش مر
خدای را که نجات داد ما را از گروه ستمکاران یعنی مشرکان وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي و بگوی در وقت نشستن بکشتی ای پروردگار من فرود آر مرا مُنْزَلًا مُبَارَكًا

منزلی با برکت که سبب سلامت و نجات مؤمنان است و حفص منزلاً بضم میم و فتح زا خوانده و مصدر میمی میداند یعنی فرود آوردن فرود آوردنی وَأَنْتَ خَيْرُ
الْمُنْزِلِينَ و تو بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارک و قولی آنست که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی بوده و اشهر آنست که در وقت دخول و خروج
کشتی این دعا فرموده سلمی از ابن عطا قدس سره نقل میکند که منازل مبارک آن منزلی است که در وی از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی امین باشند و آثار
قرب از محال قدس بدان نازل باشد و هر کجا پرتو انوار جمال بیشتر برکت آن منزل از همه منازل افزون تر نظم منزلی که جانان بنظری رسیده باشد
باد هوای خاکش داریم مرحبا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ بدرستی که در قصه نوح ع م و آنچه با قوم او کرده شد هر آینه نشانهاست اهل عبرت را وَإِنْ كُنَّا
لَمُبْتَلِينَ و بدرستی که ما بودیم آزماینده مر آن قوم را و ابتلا دهنده ببلای بزرگ یا امتحان کننده همه بندگان را بدین آیات تا حال صدقان و مکذبان
ظاهر کرده ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ پس بیافریدیم از پس قوم نوح ع م قَرْنًا آخَرِينَ گروهی دیگر یعنی قوم عاد و گویند ثمود فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا
مِنْهُمْ پس فرستادیم در میان ایشان پیغمبر از ایشان که هود بود یا صالح ع م و گفتیم مر آن قوم را بزبان رسول ایشان أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید
خدای تعالی را مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ نیست شمارا هیچ معبودی که استحقاق پرستش داشته باشد مگر وی أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمیکنید از عذاب او یعنی پرهیزید
از عقوبت او و بعبادت غیر او اشتغال مکنید وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند گروهی بزرگان از قوم آن رسول آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا
بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ و دروغ شمردند دیدن روز قیامت را یعنی به بعث و حشر ایمان نیاوردند وَأَتْرَفْنَاهُمْ و نعمت داده بودیم ایشانرا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
در زندگانی دنیا بکثرت اولاد و اموال یعنی گفتند بعضی کافران نازپرورده که در فراخی عیش و ناز و نعم گذرانیده بودند بعضی را که مَا هَٰذَا نیست این رسول که بحق
دعوت میکند إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر آدمی مانند شما در صفات و احوال بشریت يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ میخورد از آنچه شما میخورید وَيَشْرَبُ مِمَّا
تَشْرَبُونَ و می آشامد از آنچه شما می آشامید یعنی بغذا محتاج است مانند شما اگر نبی بودی بایستی که متصف بصفات ملایکه بودی نخوردی و نیاشامیدی
وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ و اگر فرمان برید شما در اوامر و نواهی آدمی را که مانند شماست إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ بدرستی که شما هر آینه زیان زدگان باشید
که خود را مأمور و متبوع مثل خود میسازید أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا آیا وعده میدهد شما را این پیغمبر که بدرستی شما چون بمیرید و گشتید
خاک و استخوان پوسیده أَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ بدرستی که شما بیرون آورده شدگانید از گورها زندگان هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ دور
چه دور است آنچه وعده داده میشوید از بعث و جزا یعنی هرگز نباشد خاک بر دهان ایشان إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نیست زندگانی مگر زندگانی
در دنیا نَمُوتُ وَنَحْيَا میمیریم و زنده میشویم یعنی از ما یکی میمیرد و یکی میزاید وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ و نیستیم ما برانگیختگان و زنده شوندگان بعد از مرگ
إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا نیست هود یا صالح ع م مگر مردی که برمی بندد بر خدای تعالی دروغی و میگوید مرا فرستاده و شما را بعد از
مرگ زنده خواهند کرد وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ و نیستیم ما او را گروندگان در آنچه خبر میدهد قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ گفت پیغمبر بعد از
استماع این قول و یاس از ایمان قوم که ای پروردگار من مرا یاری کن بغالبیت و ایشانرا مغلوب گردان بعذاب بسبب آنچه مرا تکذیب کردند قَالَ
عَمَّا قَلِيلٍ گفت خدای از زمان قلیل یعنی اندک وقتی را لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ گردند کافران و مکذبان پشیمان از تکذیب خود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس گرفت
ایشانرا صیحه یعنی جبرئیل ع م فریادی عظیم کرد که دلهای ایشان بشکافت و بمردند و جمعی از مفسران گویند که این قوم را ثمود گفته اند و دلیل ایشان آنست
که عذاب صیحه مر ثمود را بوده و آنانکه میگویند قوم عاد بوده میگویند در سورهٔ اعراف و هود و شعرا بعد از قصه نوح ع م قصه عاد آورده شده اینجا نیز بهمان
ترتیب مراد عاد است و بر این قول هر عذابی را سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بر هر تقدیر بگرفت ایشانرا صیحه بِالْحَقِّ بحکم قضا یا بوعده
صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً پس گردانیدیم ایشانرا چون خاشاک آب آورده یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم
چون خس و خاشاک که سیل باطراف افکند و سیاه و کهنه گردد فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ پس دوری باد از رحمت حق مر گروه ستمکاران را ثُمَّ أَنْشَأْنَا
مِنْ بَعْدِهِمْ پس پیدا کردیم از پس ایشان قُرُونًا آخَرِينَ قرنهای دیگر را یعنی بیافریدیم اهل قرون را چون قوم شعیب و لوط ع م مَا تَسْبِقُ مِنْ
أُمَّةٍ أَجَلَهَا پیشی نتوانست گرفت از هیچ گروهی بر وقتیکه جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ و نه باز پس ماندند از ان ثُمَّ
أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا پس فرو فرستادیم فرستادگان خود را تَتْرَا یعنی یکی عقب دیگری كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ هر گاه که آمد بگروهی پیغمبر آن

کرده تکذیب کردند او را آنچه گفت از وجوب ... و بعث و حشر دروغ پنداشتند و به تقلید پدران و لزوم عادات ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند
فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا پس از پی در آوردیم بعضی از ایشان بعضی را در هلاک کردن یعنی هیچکدام را مهلت ندادیم و آخرین را چون اولین معاقب ساختیم
وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم ایشان را أَحَادِيثَ سخنان یعنی ایشان را عبرت خلایق گردانیدیم که دائم عذاب ایشان را یاد کنند و بدان مثل زنند خلاصه سخن آنکه از ایشان
غیر حکایتی باقی نماند که مردم آنرا افسانه وار میگویند و اگر سخن و ذکر نیکو از ایشان باقی بودی به بودی شعر : نفنی و تبقی عنک احدوثة : فاجهد بان تحسن احدوثه
در ترجمه این بیت گوید نظم : پس از تو این همه چون فسانه خواهد ماند : در آن بکوش که نیکو بماند افسانه : سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز : مرده آنست که نامش بنکوئی
نبرند فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ پس دوری باد از رحمت حق مر گروهی را که نمی گروند با نبیای ع م و تصدیق ایشان نمیکنند ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى پس فرستادیم
موسی ع م وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا و برادر او هارون را بمعجزها و پیغامهای ما وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ و حجتی روشن و آشکارا یعنی عصا بتخصیص کرد او را که حجت
آنکه اول معجزات موسی ع م آن بود و چند معجزه دیگر چون فرو بردن جادوییها و شکافتن دریا و ید بیضا و روان شدن آب از سنگ تعلق بوی داشت پس ما موسی
و برادر او را ع م بمعجزات تسعه فرستادیم إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون و قوم او و ایشان پیغام ما برسانیدند فَاسْتَكْبَرُوا پس سرکشیدند گروه قبطیان
از ایمان و متابعت پیغمبران وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ و بودند گروهی سرکش و زبردست بر مردمان بقهر و غلبه فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا پس گفتند آیا ایمان
آوریم یعنی باور کنیم و تصدیق نکنیم مرد و آدمی را که مانند ما اند در صفتهای بشریت وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ و حال آنکه گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل
ما را پرستندگانند یعنی در فرمان اند چون بندگان مر خواجگان را و در بعضی از تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را می پرستیدند و او بت می پرستید یا گوساله
فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هارون ع م را فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ پس گشتند بسبب آن تکذیب از هلاک شدگان یعنی غرق
شدند در بحر قلزم وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که دادیم ما مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریت بعد از هلاک فرعون و قوم او لَعَلَّهُمْ شاید که بنی اسرائیل
به برکت آن يَهْتَدُونَ راه یابند باحکام شریعت وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً و ساختیم ما قصه پسر مریم یعنی عیسی و مادر او را حجتی بر قدرت
یا هر یکی را آیتی ساختیم بر استدلال پسر را آنکه در مهد سخن گفت و مادر را آنکه بی مساس بشری چنان پسری بزاد وَآوَيْنَاهُمَا و جای دادیم ما مادر و پسر را وقتی
که از یهود فرار کردند و باز آوردیم إِلَى رَبْوَةٍ بسوی ربوه یعنی بلندی از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر و ربوه موضعی بود
ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ خداوند قرار یعنی مستقری که در و آرام گیرند و خداوند آبی ظاهر و طاهر جاری در کشاف از ابوهریره نقل میکند که ملازم گیرید این رمله
فلسطین را که آن ربوه است که خدای در قرآن یاد کرده است آورده اند که مریم با پسر و پسر عم خود یوسف بن ماثان دوازده سال در آن موضع بسر بردند و طعام عیسی
از بهای ریسمان بود که مادرش میرشت و میفروخت يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ خطاب با عیسی است ع م بر سبیل تعظیم میفرماید كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ بخورید از
طعامهای پاکیزه و حلال وَاعْمَلُوا صَالِحًا و کنید کارهای ستوده در قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که نتیجه است
حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که لقمه تخم عمل است و عمل بر هر چند تخم پاکیزه تر برش بهتر در مناهج آورده که هر غذایی که شرع آنرا حلال داشته است
حکم عدالت و استقامت شرع که میزان وحدت است در وی سرایت کرده پس هر که آنرا تناول کند اثر عدالتی که از حکم شرع با آن غذا همراه است در نفس و همه اعضا
پدید آید و چند در ادای عبادت نرم و منقاد شوند ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله اشارت برین است هر چه شرع آنرا حرام کرده یا وجه حلیت آن مشتبه و
پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع با آن غذا اگر همه یک لقمه باشد همراه بود و چند حکم انحراف آن غذا بنفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان
و عصیان و ارتکاب مناهی و مباشرت اخلاق ردیه بظهور رسد و در حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل الا طیبا صاحب روضة الانوار فرموده نظم
دست و دل از زمزم و کوثر بشوی : و آب ز سر چشمهٔ تقوی بجوی : لقمه که در اصل نباشد حلال : زو نفتد مرد مگر در ضلال : قطرهٔ باران تو چون صاف نیست
گوهر دریای تو شفاف نیست : و گفته اند یا ایها الرسل خطاب با جمیع انبیا نه در یک دفعه چه ایشان در ازمنه مختلفه بوده اند بلکه بدان معنی که هر یک از ایشان
زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل باشند و بعضی بر آنند که خطاب با حضرت پیغمبر ماست علیه السلام و او را بنام همه پیغمبران
خواند زیرا که سید همه است و ذات معلای او جامع فضایل و کمالات که با همه بوده مصرع وقد جمع الرحمن فیک المفاخر : مصرع آنچه خوبان همه دارند
تو تنها داری . در موضع فرموده که خطاب با آن حضرت میفرماید که امت عالی همت خود را بگوی که حلال خورید و عمل صالح کنید إِنِّي بدرستی که من

خداوندم بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ بآنچه شما میکنید دانا ام وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ و بدرستی که اینست ملت شما ای رسل کرام أُمَّةً وَاحِدَةً ملتی یگانه در عقاید
و اصول شرایع یا جماعت شما ای امت محمد علیه السلام جماعتی متحد اند و متفق بر ایمان و توحید وَأَنَا رَبُّكُمْ و من آفریدگار شمایم فَاتَّقُونِ پس بترسید از من در مخالفت
کلمهٔ توحید فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا پس پاره پاره ساختند اهل کتاب کار دین خود را در میان یکدیگر پاره پاره یعنی گروه گروه شدند و اختلاف کردند
كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ هر گروهی از ایشان بآنچه نزدیک ایشان است از دین شادان و نازان و اعتقاد کرده که حق اینست فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ
پس بگذار ای محمد ع م کافران مکاره را در گرداب غفلت و ضلالت ایشان حَتَّى حِينٍ تا هنگامی که کشته شوند یا بمیرند أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ
آیا می پندارند مشرکان که آنچه عطا میدهیم ایشان را و مدد میکنیم بآن چیز مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ از مال و زینت دنیا و فرزندان بسیار نُسَارِعُ لَهُمْ
فِي الْخَيْرَاتِ می شتابیم برای ایشان بآن چیز در نیکوئی ها یعنی گمان می برند که امداد ایشان را بمال و فرزند مسارعت است از ما برای ایشان در نیکوئی و اعمال
ایشان را استحقاق آن است که ما با ایشان آن نیکوئی کنیم بَلْ نه چنین است که می پندارند بلکه لَا يَشْعُرُونَ نمیدانند که این امداد استدراج است
نه مسارعت در خیرات إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ بدرستی آنانکه ایشان از عذاب آفریدگار خود ترسانند عذاب را خشیه گفت
جهت آنکه عذاب بسبب این است وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ و آنانکه ایشان بآیتهای پروردگار خود که قرآن است یا دلائل قدرت يُؤْمِنُونَ
میگروند وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ و آنانکه ایشان بخداوند خود شرک نمی آرند نه شرک جلی و نه شرک خفی وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا و آنانکه
میدهند آنچه میدهند از صدقات و زکوة و توسل مینمایند بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ و دلهای ایشان ترسان است که مبادا
خیرات ایشان مردود گردد و میدانند أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ آنکه ایشان بسوی پروردگار خود باز گردندگانند أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ آنگروه
که باین صفتها موصوف اند می شتابند فِي الْخَيْرَاتِ در طاعتها یا در نیل خیرات دنیویه که بر اعمال صالحه متفرع است کما قال الله تعالی فآتیهم الله ثواب
الدنیا وَهُمْ لَهَا و ایشان بسوی خیرات سَابِقُونَ پیشی گیرندگانند یا سابقند بر همه مؤمنان بوفور طاعت یا بحصول ثواب یا بدخول بهشت
وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا و تکلیف نمیکنیم هیچ تنی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر گنجایش او یعنی بقدر طاقت وَلَدَيْنَا كِتَابٌ و نزدیک ما کتابی است یعنی لوح محفوظ
يَنْطِقُ بِالْحَقِّ سخن گوید براستی یعنی مخالف واقع در و نوشته نیست یا نزد ما است نامهٔ اعمال هر کس که گواهی بر کردار هر کس وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
و ایشان که عاملانند ستم دیده نخواهند شد بافزونی عقاب و نقصانی ثواب بَلْ قُلُوبُهُمْ بلکه دلهای کفره فِي غَمْرَةٍ در غفلت و حیرت است
مِنْ هَذَا از این سخن که گفته شد یا از نامه حفظه یا از قرآن وَلَهُمْ أَعْمَالٌ و مر ایشان راست عملهای ناپاک خطاهای بی باک مِنْ دُونِ ذَلِكَ بجز
این خطای عظیم که بر آن اند یعنی شرک و انکار بعث و غیر آن مراد آن است که غیر از شرک گناهان دیگر هست که هُمْ لَهَا عَامِلُونَ آنرا کنندگانند بسبب
حکم قضا و لا راد لقضائه و ایشان در آن غفلت و معصیت باشند حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ تا آنگاه که بگیریم منعمان ایشان را بِالْعَذَابِ بعذاب
جوع یا قتل إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ آنگاه ایشان فریاد در گیرند و استغاثه کنند و ما گوییم لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ فریاد مکنید امروز و طمع فریاد رسی مکنید إِنَّكُمْ
مِنَّا بدرستی که شما از جهت ما لَا تُنْصَرُونَ یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید گشت قَدْ كَانَتْ آيَاتِي بدرستی که هست آیتهای ما
من یعنی قرآن که هر وقت تُتْلَى عَلَيْكُمْ خوانده میشود بر شما فَكُنْتُمْ پس بودید شما از شنیدن آن عَلَى أَعْقَابِكُمْ بر پاشنه های خود تَنْكِصُونَ باز میگردید
یعنی بقهقری رجوع میکنید و کلام من نمی شنوید مُسْتَكْبِرِينَ در حالتی که طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظیم مینمائید بِهِ بحرم مکه و میگوئید ما اهل
حرمیم یا مستکبر بتکذیب قرآن سَامِرًا حدیث کنندگان در شب تَهْجُرُونَ هذیان میگوئید یا میگذارید قرآن را یا پیغمبر را یا خانه را که در حوالی او افسانه
میگوئید و بد و بیراه میگوئید و طواف میکنید أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ آیا تفکر نمیکنند در قرآن تا با عجاز لفظ و وضوح معنی بدانند که کلام حق است أَمْ جَاءَهُمْ
آیا آمد بدیشان از کتاب و رسول مَا لَمْ يَأْتِ آنچه نیامده بود آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ به پدران پیشین ایشان تا عذر گویند و ما از کتاب و پیغمبر خبر دادیم
یعنی همچنانکه نوح و ابراهیم ع م را به پدران ایشان فرستادیم همچنین محمد ع م را نیز برای ایشان برانگیختیم یا عذر نیارند قال الله تعالی لتنذر قوما ما انذر آباءهم
أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ آیا نشناختند ایشان رسول خود را پیغمبر خود را بامانت و راستی و حلم و وفا و کرم و مروت و نیکوئیها و کمال علم با وجود عدم تعلم فَهُمْ
لَهُ پس ایشان مر او را مُنْكِرُونَ منکران و ناشناسندگان باشند یعنی نه آن است که می شناسند حضرت پیغمبر ع م را تا انکار کنند و گویند بیگانه است ما

او میدانیم ام یقولون آیا میگویند به جنة ء با او دیوانگی است که این سخن او حساب ندارند بل نه چنین است که ایشان میگویند جاءهم آمد محمد بدیشان
بالحق بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآن است واکثرهم وبیشتر کافران للحق کارهون مر حق را ناخواهند که مخالف طبع آرزوی ایشان است
فیه اکثر برای آنست که بعضی از کفار از ننگ و توبیخ مردم میکردند نه از کراهت حق ولو اتبع الحق واگر پیروی کردی حق سبحانه وتعالی اهواءهم آرزوهای کافران
در وجود آلهه شتی یعنی اگر بفرض خدایان واقع بودندی لفسدت السموات والارض ومن فیهن هر آینه تباه وناچیز شدندی آسمان وزمین و هر که در آسمان
و زمین هست از ملائکه وانس وجن وجز آن چنانچه در آیت کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت و گفته اند مراد از حق دین اسلام است اگر متابعت آرزوی کافران
کردی یعنی بشرک منقلب شدی حق سبحانه قیامت ظاهر کردی وآسمان وزمین واهالی آن تباه وهلاک شدندی بل اتیناهم بذکرهم بلکه آوردیم بدیشان کتابی
که وعظ و پند ایشان است یا مایه عزت وصفت شرف ایشان در آن است فهم عن ذکرهم پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان در دنیا وآخرت است
معرضون روی گردانندگانند ام تسئلهم آیا آنکه تو میخواهی از ایشان برادای رسالت خرجا مزدی تا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارند بر رسالت
فخراج ربك پس مزد پروردگار تو که روزی دنیا وثواب عقبی است خیر بهتر است ترا از مزد ایشان وهو یعنی خدای تعالی خیر الرازقین ء بهترین روزی
رسان است وانك لتدعوهم وبدرستی که تو میخوانی ایشان را بی مزدی الی صراط مستقیم ء براهی راست که دین اسلام است وان الذین لا یؤمنون
وبدرستی آنانکه نمیگروند بالآخرة بسرای دیگر یعنی بقیامت ومتعلقات آن عن الصراط از آن راه راست لناکبون ء گردندگانند (میل کنند) بیابان گمراهی ولو
رحمناهم واگر بخشائیم بر ایشان وکشفنا وبرداریم ما بهم آنچه بدیشان واقع است من ضر از سختی یعنی قحط وتنگی که بر ایشان غلبه کرده للجوا هر آینه ستیزندگی کنند
فی طغیانهم در سرکشی خود یعمهون سرگشته میروند وتردد مینمایند یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از روی ستیز وعناد بر کفر وتکذیب خود ثابت خواهند
بود بیت ستیزندگی کار دیو و دد است ◦ ستیزنده را دشمنی با خود است ◦ آورده اند که چون ضرر قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا
شدند ابو سفیان بمدینه آمده با حضرت پیغمبر عم گفت نه تو گمان میبری که رحمت عالمیانی واهل مکه برحمت ودعای تو در مانده اند پدران را بشمشیر بکشتی وفرزندان را
باتش گرسنگی بسوختی حق تعالی آیه فرستاد که ولقد اخذناهم وبدرستی که ما گرفتیم اهل مکه را بالعذاب بعذاب قتل در روز بدر فما استکانوا پس فروتنی
نکردند لربهم مر پروردگار خود را وما یتضرعون ء وتضرع وزاری نمی نمودند بلکه همچنان بر سرکشی ماندند تا زمانی که بیاسایند حتی اذا فتحنا تا چون بگشاییم
علیهم بر ایشان بابا دری ذا عذاب شدید ء خداوند عذاب سخت که آن جوع است وشدت او از قتل واسر بیشتر است اذا هم آنگاه ایشان فیه
در آن عذاب مبلسون ء ناامیدان واندوهگینان وفرو ماندگان وسرگردانند تا حدی که اغنیای ایشان از تو طلب عاطفت ومرحمت می نمایند
وهو الذی انشأ واو است که بیافرید و پیدا کرد لکم السمع برای شما گوش را تا می بشنوید بدان شنودنیها والابصار و دیدها را تا ببینید بآن دیدنیها
والافئدة ء و دلها را تا تفکر می کنید بآن و استدلال مینمائید از مسموعات ومبصرات بر قدرت فاطر مبدعات وشما قلیلا ما تشکرون اندکی شکر
میگذارید چه عمده در شکرگذاری آن است که استعمال کنید این آلات ادراک را در آنچه مودی بشناخت خالق آن باشد وهو الذی ذرأکم واو است که
بیافرید شما را ومنتشر ساخت فی الارض در زمین والیه تحشرون وبسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اجزا واعضا وهو الذی
یحیی ویمیت واو است آنکه زنده میگرداند ومیمیراند وله اختلاف اللیل والنهار ء ومر او راست یعنی بامر او است مخالفت شب وروز در ازدیاد وانتقاص
یا تعاقب ایشان مر یکدیگر را افلا تعقلون آیا تعقل نمیکنید که قدرت ما همه کائنات را از عدم بوجود آورد و بعث نیز از آن جمله است چه مسمه را بعد از مردن زنده
خواهیم ساخت پس چرا انکار آن میکنید کفار مکه تعقل آن نکردند بل قالوا بلکه گفتند بی تدبر وتفکر مثل ما قال الاولون مانند آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار
قالوا گفتند ءاذا متنا آیا چون بمیریم در آن وکنا ترابا وباشیم خاک وعظاما واستخوانی خالی کهنه ءانا لمبعوثون آیا ما برانگیخته شدگانیم
استفهام بر سبیل انکار است وتکرار از برای تاکید است یعنی چون خاک شویم حشر وبعث چگونه بما راه یابد لقد وعدنا هر آینه وعده داده شدیم نحن و
اباؤنا ما وپدران ما هذا این سخن را من قبل پیش از آمدن محمد عم یعنی ما را وپدران ما را بوعده حشر ونشر تخویف کرده اند واین وعده راست نشد ان
هذا نیست این قول الا اساطیر الاولین مگر افسانه پیشینیان واکاذیب ایشان که در صحائف نوشته اند وگذشته قل بگو ای محمد مر این منکران را
که بگو بید لمن الارض مر کراست زمین ومن فیها وآنکه در وی است از مخلوقات یعنی مالک وخالق زمین کیست جواب دهید ان کنتم تعلمون

اگر هستید

اگر هستید که میدانید سیقولون زود باشد که بگویند در جواب تو که زمین وآنچه در وی است لله مر خدا راست مشرکان مکه معترف بودند بر آنکه آفریدگار زمین واهل وی
الله است پس چون ترا چنین جواب دهند قل افلا تذکرون ء بگو آیا پند نمیگیرید و درو نفعی نمی یابید که کسی اولا قادر باشد بر آفریدن اهل زمین بایزار ایجاد و اعادهٔ
ایشان عاجز نخواهد بود قل بگو ای محمد دیگر بار من رب السموات السبع کیست آفریدگار آسمانهای هفت گانه با عظمت ورفعت وشکلی عجیب
هیئت غریب آن ورب العرش العظیم وکیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقات است سیقولون زود باشد که گویند آسمانهای رفیع
وعرش عظیم لله مر خدا راست ورب همه اوست قل افلا تتقون ء بگو آیا پرهیز نمی کنید از شرک بنسبت چنین خالقی وهم از مخلوقات او را شریک
میسازید قل من بیده بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار اوست ملکوت کل شیء پادشاهی همه چیز در موضع کونه مضرت
ومنفعت شیای با خزاین آن وهو یجیر واو زینهار دهد وبفریاد رسد ونگاه دارد وایمن گرداند از عذاب خود هر کرا خواهد ولا یجار علیه ء وزینهار داده نشود
بر و یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه آرد و زینهار کرد جواب گوئید ان کنتم تعلمون ء اگر هستید که بدانید سیقولون زود
باشد که گویند این صفات که تو گفتی لله مر خدا راست که مالک ملکوت ومجیر بندگان است قل فانی تسحرون بگو پس از کجا فریب یافته میشوید و چگونه از راه
حق بر میگردید با وجود ظهور نور توحید وتظاهر دلائل بر وحدت ملک مجید طریق حق را گذاشته کجا میروید نظم ای که پی نفس وهوا میروی ◦ راه نه اینست
خطا میروی ◦ راهروان زان ره دیگر روند ◦ پس تو بدین راه چرا میروی ◦ منزل مقصود در آن جانب است ◦ پس تو ازین سوی کجا میروی بل اتیناهم
بالحق بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و وعده حشر ونشر وانهم لکاذبون ء وبدرستی که ایشان دروغ گویانند در آنکه تکذیب این قول
میکنند یا در نسبت اتخاذ ولد وشریک بباری تعالی ما اتخذ الله من ولد فرا نگرفت خدای تعالی هیچ فرزندی وما کان معه ونیست با او
من اله هیچ خدای که در الوهیت شریک وی بود چه اگر او را شریک باشد در خدائی وخدا باید که آفریننده بود پس هر آینه شریک او مخلوقی چند باشد اذا
آن هنگام لذهب کل اله بما خلق ببرد هر خدای آنرا که آفریده بود در آن مستقل ومستبد باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق
این خدای از مخلوق آن خدای دیگر ومشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علامت تمیز نیست پس ثابت شد که با او هیچ خدای نیست وحده لا شریک له
ودیگر آنکه اگر با او خدای بودی چنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی وملک او از ملک این ممتاز شدی هر آینه طرح نزاع وحرب میان ایشان پدید آمدی
چنانچه از حال ملوک دنیا معلوم است ولعلا وهر آینه برتری جستندی وغلبه خواستندی بعضهم علی بعض برخی از آلهه بر برخی با جماع واستقرا
معلوم شد که این تحارب وتنازع واقع نیست پس او را شریک نبود سبحان الله پاک است خدای تعالی همتا عما یصفون از آنچه صفت میکنند
ایشان یعنی اتخاذ فرزند وانباز عالم الغیب والشهادة او است دانای پوشیده وآشکار فتعالی پس بزرگتر وبرتر است عما یشرکون ء
از آنچه شریک میگیرند برای او پس برای دلخوشی حضرت رسالت پناه عم از نزول عذاب بمشرکان خبر میدهد ومیفرماید که قل بگو ای محمد بطریق دعا رب
اما تریني ای پروردگار من اگر بنمائی مرا وبی شبهه بنمائی ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند کافران از عذاب در دنیا وآخرت رب
فلا تجعلني ای پروردگار من پس مدار مرا فی القوم الظالمین در گروه ستمکاران یعنی در عذاب قرین ایشان مساز این سخن بجهت تواضع وکسر
نفس است یا تنبیه بر آنکه شومی ظلم می تواند بود که بیگناه نیز برسد ومراد از ظلم اینجا شرک است وانا وبدرستی که ما خداوندیم علی ان نریك بر آنکه بنمائیم
بتو ما نعدهم آنچه وعده دادیم ایشان را از عقوبت لقادرون هر آینه توانائیم اما تاخیری که در آن میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان یا اعقاب
ایشان ایمان خواهند آورد ادفع بالتی دفع کن بخصلتی که بهر حال هی احسن آن نیکوتر است السیئة بدی را حضرت عزت حبیب خود را از مکارم
اخلاق باتم واکمل واشرف واجمل آن میفرماید ومیگوید دفع کن بآنچه نیکوتر است بدی را یعنی بعفو ورحمت از سر گناه مجرمان درگذر بر وجهی که وهنی در دین نبود
یا دور کن جهل سفهاء را از ایشان بحلم خود یا باز دار مردم را از معاصی بامر فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک مشرک را بکلمه توحید یا محو ساز منکر را بامر معروف
امام قشیری رح فرموده که دفع کن جفا را بوفا یا اشارت نفس را به بشارت قلب یا ظلمت خلائق را بنور حقائق یا حظوظ خود را بحقوق خدای تعالی یا طی کن تیه
حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم نظم چو طی گشت تیه حوادث از آنجا ◦ بملک قدم ران سبک حمله محمل ◦ در آن قلزم نور شو غوطه زن ◦ مر شوی
از خویشتن ظلمت ظل ◦ یکی خوان یکی دان یکی جو یکی گو ◦ سوی الله والله زور وباطل ◦ نحن اعلم ما داناتریم بما یصفون ء بآنچه صفت میکنند ترا از شعر

وسحر بابآنچه از صفت ما میگویند از اتخاذ اولاد وشرکاء وَقُلْ رَبِّ وبگوای پروردگار من أَعُوذُ بِكَ پناه میگیرم بتو من مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ
از وسوسهای دیوان که داعی بضلالت ومعصیت اند یا از دراند اختن ایشان مردمان را بفریب وغرور در مهالک ومهاربی وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ وپناه
می آرم بتوای پروردگار من أَنْ يَحْضُرُونِ ه ازآنکه حاضر شوند نزدیک من بوقت صلوات یا زمان تلاوت یا ازآنکه گرد من گردند در همه احوال یا از آنکه
مرا رنج رسانند حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ متعلق است بما یصفون یعنی کفار پیوسته ترا وصف میکنند تا وقتی که بیاید أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از
ایشان را مرگ وبگمراهی خود دانا گردد ومرگ را معاینه ببیند وآثار عذاب مشاهده کنند قَالَ گوید از روی حسرت رَبِّ ارْجِعُونِ ه ای آفریدگار من
بازگردان مرا وبنا صیغه جمع برای تعظیم مخاطب است امام ثعلبی با جمعی از مفسران برآنند که خطاب با ملك الموت واعوان او است که اول بکلمه
رب استغاثه مینماید از خدای وبکلمه ارجعون رجوع مینماید که بازگردانید مرا لَعَلِّي أَعْمَلُ شاید که من بکنم صَالِحًا عملی شایسته فِيمَا تَرَكْتُ در آنچیزیکه بگذاشته
ام که ایمان است یعنی ایمان آرم ودران عمل صالح کنم كَلَّا ردع است از طلب رجعت یعنی حاشا که اورا بازگردانند إِنَّهَا بدرستی که آن درخواست كَلِمَةٌ
سخنی است که بواسطه غلبه حیرت بر وی هُوَ قَائِلُهَا وگوینده آن است وَمِنْ وَرَائِهِمْ وازپس مشرکان بَرْزَخٌ مانعی است میان رجعت وایشان یعنی قبر
که در وخواهند بود إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ه تا روزیکه برانگیخته شوند از ان فَإِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِي الصُّورِ در صور یعنی نفخه ثانیه یا ثالثه که نفخه احیا
وقیامت قائم گردد فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان ایشان يَوْمَئِذٍ دران روز یعنی علاقه نسبت منقطع گردد وهیچ ذی رحمی را برکسی
رحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه یا نسبی که امروز بدان مفاخرت میکنند فردا سبب نفع نشود چه دران روز نسب صحیح باید نه نسبت صریح آن اکرمکم عند الله
اتقکم وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ه ونه پرسند یکدیگر را از نسب یا کسی کسی را بسبب مشغولی بحال خود واین قبل از محاسبه باشد وبعد ازان حال دیگر
کما قال الله تعالی واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر کران آید مَوَازِينُهُ ترازوهای او باعمال صالحه چون مؤمنان فَأُولَٰئِكَ
پس آنگروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران از درکات ورسیدگان بدرجات وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ وهرکه سبک باشد میزانهای او چه
انکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان ومنافقان فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا پس آنگروه آنانند که زیان کرده اند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود یعنی سرمایه
عمر بباد غفلت برداده اند واستعدادات حصول کمال را بطالب آرزوهای نفس ومتابعت شهوات ضایع ساختند وایشان فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ه در دوزخ
جاوید مانند تَلْفَحُ میسوزد وُجُوهَهُمُ النَّارُ روبهای ایشانرا آتش وَهُمْ فِيهَا وایشان در آتش كَالِحُونَ ه ترش رویان باشند از شدت حرق
میانند وابوسعید خدری رض از حضرت رسالت پناه عم در تفسیر این آیت روایت میکند که بریان سازد روی کافر را آتش دوزخ پس برجهد لب زبرین
او ولب زیرین او تا میان سرش برسد وفروافتد لب زیرین او تا میان نافش رسد وموضع آورده اند که مسافت میان شفتین ابوجهل ذراع بود پس حق تعالی
ویدایشانرا أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده میشد بر شما فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ پس بودید که بدان تکذیب
میکردید تا مستحق این عقوبت شدید قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما غَلَبَتْ عَلَيْنَا غالب شد بر ما شِقْوَتُنَا بدبختی ما یعنی شقاوتی که بر ما نوشته
در لوح محفوظ وبدان حکم کرده یا غالب شد کنا هان ما که موجب شقاوت است بر ما وَكُنَّا قَوْمًا وبودیم ما گروهی ضَالِّينَ گمراهان از طریق حق رَبَّنَا
أَخْرِجْنَا ای آفریدگار ما بیرون آر ما را مِنْهَا از آتش دوزخ تا تدارک حال وتلافی کار خود کنیم فَإِنْ عُدْنَا پس اگر بازگردیم بکفر وتکذیب فَإِنَّا
ظَالِمُونَ ه پس بدرستی که ما ستمکاران باشیم برنفس خود واین سخنی که دوزخیان گویند این باشد قَالَ اخْسَئُوا گوید خدای خاموش باشید فِيهَا
در دوزخ وَلَا تُكَلِّمُونِ ه وسخن مگوئید با من در خروج یا دفع عذاب که شمارا بیرون نمی برم یا از شما عذاب برنمیدارم إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ بدرستی که بود
گروهی مِنْ عِبَادِي از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار وبلال وخباب وامثال ایشان رض که پیوسته يَقُولُونَ رَبَّنَا میگفتند ای پروردگار
ما ایمان آوردیم بتو فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا وببخش بر ما وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ه وتو بهترین بخشندگانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ پس فرا گرفتید
ایشانرا سِخْرِيًّا مسخره یعنی کسی که با او سخریه کنند وافسوس دارند مراد آنست که با ایشان استهزا میکردید حَتَّىٰ أَنْسَوْكُمْ تا فرا موش کردانیدند ایشان
یعنی بواسطه اشتغال شما بسخریه ایشان فراموش ساخت بر شما ذِكْرِي یاد کردن من وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ وبودید شما که از ایشان تَضْحَكُونَ میخندید از روی
تعظیم خود وتحقیر وتذلیل ایشان إِنِّي بدرستیکه من جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ جزا میدهم ایشانرا امروز بِمَا صَبَرُوا بآنچه صبر کردند بر ایذا وآزار وسخریه شما

أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ بدرستی که ایشان اند رسیدگان بمراد خود اند یعنی جزای صبر ایشان فوز است بمطلوب قَالَ گوید خدای یا فرشته بامر او مرکفار را که شما
كَمْ لَبِثْتُمْ چند درنگ کردید فِي الْأَرْضِ در زمین کافران از روی غفلت وطول امل میگفتند تا همیشه خواهیم بود در دنیا می نابود وفانی کم اهیم شد پس بطریق
عتاب ایشان پرسند چند درنگ نمودید عَدَدَ سِنِينَ ه شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین ومرده در قبر قَالُوا گویند لَبِثْنَا
يَوْمًا درنگ کردیم روزی أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره از روز که بشمرند مدت لبث خود را نسبت با خلود در دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند که مدت
بودن ما در دنیا روزی یا بعضی از روز بوده وما بیش ازین نمیدانیم فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ ه پس بپرس ای پرسنده زمان لبث ما از شمارندگان یعنی از ملائکه
که حفظ اعمار وانفاس ما بوده اند قَالَ گوید خدای إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در دنیا إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی باضافت با ایام آخرت لَوْ أَنَّكُمْ اگر بدرستی که شما
كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ میدانستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندک است أَفَحَسِبْتُمْ آیا می پندارید شما از فراغت أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ که ما شما را آفریدیم
عَبَثًا بازی دار برای بازی وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا وگمان بردید که شما بسوی ما لَا تُرْجَعُونَ ه بازگردیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریدیم
ومکافات کردار شما مقرر کرده ایم در لطائف قشیری مذکور است که عبث مشغولی باشد بچیزی که از حق باز دارد وخدای تعالی ما را برای آن نیافریده وبدان امر
نکرده شیخ ابوبکر واسطی قدس سره روزی این آیت میخواند فرمود که فی خلق را بعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود در مصنوعات وی بصفات
کمالیه وی راه برند وگفته اند شما را ببازی نیافریده ایم بلکه برای ظهور نور محمدی عم آفریده ایم چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف جنس انسان برون
آید پس او اصل است وشما همه فرع وی آید نظم هفت ونه وچار که پرداختند خاص پی مرکب او ساختند او است شه وآدمیان جمله خیل اصل وی جمله عالم طفیل و بعضی حقائق
آورده که شما را ازبرای آن آفریده ایم تا برین سود کنید نه بجهت آنکه من بر شما سود کنم وگویند ملائکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند وآدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند وبعضی گفته
سلاویی هست کای فرزند آدم همه اشیا را ازبرای شما آفریده ایم وشما را برای خود و گشت کنز امخفیا اغا ظهور تمام دارد وکمالات الیه المولوی قدس سره مثنوی ای ظهور تو
کو تجلی نور نور گنج مخفی از تو آمد در ظهور گنج مخفی بود بر خاک کرد خاک را تابان تر از افلاک کرد گنج مخفی بد زپری جوش کرد خاک را سلطان اطلس پوش کرد خویشتن را
نشناخت مسکین آدمی از فزونی آمد وشد در کمی خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش را بردلق دوخت ای خلاصه عقل وتدبیرات وهوش
تو چرا خود را ارزان فروش فَتَعَالَى اللَّهُ پس بزرگست خدای تعالی وبزرگتر از آنکه بعبث بیافریند الْمَلِكُ الْحَقُّ پادشاه بحق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست
معبودی مستحق عبادت مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ه آفریدگار عرش بزرگ با عرش که کریم است خیرات وبرکات از و نازل میشود وَمَنْ يَدْعُ وهرکه میخواند
یعنی بپرستد مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر که لَا بُرْهَانَ لَهُ هیچ حجتی نیست مر پرستنده را به پرستش آن لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ پس جز این نیست
که حساب عمل انکس ومکافات کردار او عِنْدَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار او ست وبقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ه بدرستیکه
فلاح نیابند ورستگار نشوند ناگرویدگان وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وبگوای محمد آفریدگار من بیامرز مرا وامت مرا وَارْحَمْ وببخشای بر من وبر ایشان برحمت شامله خود
وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ه وتو بهترین رحم کنندگانی ودر خبر آمده که اول سوره قد افلح وآخر آن گنجیست از گنجهای عرش الٰهی

سُورَةُ النُّورِ مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ اثْنَتَانِ وَسِتُّونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

سُورَةٌ این سوره است از عالم قدس أَنْزَلْنَاهَا فرو فرستاده ایم آنرا بوساطت جبرئیل عم وَفَرَضْنَاهَا وفرض کردیم احکامی که در وست وَأَنْزَلْنَا فِيهَا
وفرو فرستاده ایم دروآیات آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن از حدود واحکام لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند پذیرید واز محارم بپرهیزید واز جمله احکام
الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي زن ومرد زنا کننده چون غیر محصن باشند فَاجْلِدُوا پس بزنید ای حکام كُلَّ وَاحِدٍ هر یکی را مِنْهُمَا از ان هر دو مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه
این حکم خاص است انکه محصن نباشد چون حد محصن رجم است ودر شرح طحاوی آمده که شرائط احصان حریت است وبلوغ وعقل واسلام وتزوج بنکاح صحیح مع الدخول
وامام شافعی رح شرط نمیکند وغیر محصن را که آزاد باشد بعد جلد یکسال جلا میفرماید وامام مالک واحمد رض در نفی با امام شافعی رح متفقند چه حدیثی درین
باب وارد شده که ماته جلدت وتغریب عام صاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم رض بهمین آیة منسوخ است وَلَا تَأْخُذْكُمْ وفرا نگیرد شما را

علما باین دو زنا کننده رَأْفَةٌ مهربانی فِي دِينِ اللَّهِ در فرمان برداری خدایتعالی یعنی نبخشائید برایشان وتعطیل حد مکنید و در ضرب مسامحت منمائید
إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ اگر هستید که گرویده اید بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای تعالی و بروز قیامت چه ایمان بخدای اقتضای جد و جهد میکند در اقامت حدود او
وَلْيَشْهَدْ و باید که حاضر شوند عَذَابَهُمَا در وقت عذاب آن هر دو تن یعنی در زمان اقامت حد برایشان طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ گروهی از مومنان
تا تشهیر ایشان حاصل شود و آن تفضیح مانع گردد از معاودت بمثل آن عمل بقول امام شافعی و امام مالک رح از چهار کس که بعد د شهود زنا اند کمتر نباشند
و بقول ائمه دیگر یک کس کافی است و زیاده نیز گفته اند در اسباب نزول از ابن عمر رض مرویست که ام مهزول میگوید که یکی از صواحب رایات بود در بیوت جاهلیت
نشستی تسول میکرد که هر کرا او را بخواهد مؤنت کس را بتمام کفایت کند مومنی خواست که باین طمع خام نان خود را بخته سازد و قصد نکاح وی کرد حضرت عزت
جهت انکه مسلمانی بدنام نشود این آیت فرستاد که الزَّانِي مرد زنا کننده لَا يَنْكِحُ نکاح نکند إِلَّا زَانِيَةً مگر زن زنا کننده را أَوْ مُشْرِكَةً یا شرک آرنده را چه غالب آنست که مایل نباشد
اهل عفت مجتنب خواهد بود وَالزَّانِيَةُ و زن پلید کار لَا يَنْكِحُهَا در نکاح نیارد او را إِلَّا زَانٍ مگر مرد پلید کار أَوْ مُشْرِكٌ یا شرک آرنده و چه جنسیت علت ضم است و منافرت
سبب الفت بیت هر کس مناسب گهر خود گرفت یار ؛ بلبل بباغ رفت و زغن سوی خارزار ؛ در تبیان آورده که بغایا از یهود یا مشرکان مدینه در بیوت موجیر نشسته هر یک بر در خانه
خود رایتی نصب کردندی و مردم را بخود دعوت کرده جهت شکر فلندی ضعفه مهاجرین که مسکن و عشیره نداشتندی و از تنگدستی بر ایشان حال میکرد ایشان زنداعیه کردند که ایشان را بنکاح
در آورده و کرایه نفس ایشان گرفته بر عادت اهل جاهلیت معاش کذرانند حقتعالی منع کرده فرمود وَحُرِّمَ و حرام کرده شد ذَلِكَ تزوج بزواني عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
بر گرویدگان قول انسب که این حکم در اول اسلام بود و این آیه وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى منسوخ شده وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ و آنانکه رمی کنند مرزنان محصنه را بزنا
و مرد محصن نیز درین حکم داخل است و اینجا احصان عبارت است از بلوغ و عقل و اسلام و عفت از زنا انکه مردی یا زنی را که بجمیع این پنج صفت موصوف باشد
بزنا و دشنام دهند ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا پس نیایند نزدیک حکام بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد آزاد و بالغ مسلمانان تا بار ندبر اثبات انچه
رمی کرده اند فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنید ایشانرا ثَمَانِينَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه و در قذفی که بغیر زنا باشد یا قذف بزنا که غیر محصن را بود تعزیر است
نه حد و حد قذف از حد زنا و شرب اخف است زیرا که حد زنا بقرآن ثابت است چنانکه گذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه است رض و سبب حد قذف
محتمل است مر صدق را وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ و قبول مکنید از ایشان که قذف کرده اند و گواه نیاورده اند و محتمل تازیانه شده اند شَهَادَةً گواهی در هیچ حکمی أَبَدًا
همیشه یعنی تا آخر عمر و گفته اند تا وقت توبه وَأُولَئِكَ و آن گروه قاذفان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشان نا سقانند یعنی فسق ایشان حکم کرده شده است إِلَّا الَّذِينَ
تَابُوا مگر آنانکه توبه کرده اند مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس این قذف و دیگر قذف نکنند وَأَصْلَحُوا و بصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف مسلمانان که
فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت بمذهب امام ابو حنیفه رض مؤبد باشد و نزد امام شافعی و امام احمد رد شهادت و تفسیق هر دو باطل میشود فَإِنَّ اللَّهَ
پس بدرستی که خدایتعالی غَفُورٌ آمرزنده گناه بندگان است رَحِيمٌ مهربان بر گروه توبه کنندگان آورده اند که بعد از نزول این آیت عاصم بن عدی
رض گفت یا رسول الله شاید که مردی از ما بیگانه را با زن خود بیند اگر بطلب گواه مشغول میگردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته است
و اگر بی گواه سخن بگوید هشتاد تازیانه میزنند و اسم فسق و رد شهادت بر سر این حال چگونه باشد حضرت رسالت پناه ع‌م فرمود که ای عاصم خدای تعالی چنین حکم
فرستاده عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او عویمر بدو رسید و گفت ای عاصم شریک بن سمحا را بر شکم زن خود خوله دیدم عاصم گفت و او بلا مبتلا شدم
بانچه پرسیدم پس بازگشته صورت حال بعرض سید عالم ع‌م رسانید حضرت ع‌م خوله را طلبید و از وی پرسید و انکار کرد و آیت لعان نازل شد که وَالَّذِينَ
يَرْمُونَ و آنانکه رمی کنند بزنا أَزْوَاجَهُمْ زنان خود را وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ و نباشد ایشانرا گواهان إِلَّا أَنْفُسُهُمْ مگر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ
أَحَدِهِمْ پس واجب است گواهی دادن یکی از ایشان أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواهی بخدا مضمون انکه إِنَّهُ بدرستی که او یعنی شوهر لَمِنَ الصَّادِقِينَ
از راست گویانست در نسبت زنا بدان زن و هر گواهی موکد بسوگند بجای یکی از شهود است وَالْخَامِسَةُ و گواهی پنجم أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ انکه لعنت
خدای بر وی إِنْ كَانَ اگر باشد مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان در رمی لعان مرد برین گونه است که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که من راست گویم
در انچه رمی کرده ام مرا این زن را بزنا و نوبت پنجم بگوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم در انچه رمی کرده ام مرا این زن را بدان و هر نوبت اشارت بدان زن کند
و حکم این لعان آنست که حد قذف از مرد ساقط شود و میان هر دو زن تفریق کنند فرقت طلاق بقول امام ابو حنیفه رح و فرقه فسخ بقول امام شافعی رح

و حد زنا بر زن ثابت گردد و اگر نکول کند از لعان بقول امام شافعی و بمذهب امام ابو حنیفه رح او را حبس کنند وَيَدْرَؤُا و دفع کند باز دارد عَنْهَا الْعَذَابَ
از آن زن حبس را یا حد را أَنْ تَشْهَدَ آنکه گواهی دهد آن زن أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار گواهی بخدای و مضمون انکه إِنَّهُ بدرستی که شوهر لَمِنَ الْكَاذِبِينَ
از دروغ گویانست در انچه رمی کرد مرا بآن وَالْخَامِسَةَ و گواهی پنجم أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا انکه خشم خدای بر این زن باد إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ
اگر باشد مرد از راست گویان و در رمی لعان زن است که چهار نوبت بگوید گواهی میدهم بخدای که این مرد از دروغ گویان است در انچه مرا بدان رمی کرده است
و نوبت پنجم بگوید خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشارت بمرد کند و در موضح آورده که حضرت رسالت پناه ع‌م بعد از نماز دیگر عویمر و خوله را
طلبید و بدین نوع که مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی دادند و نزدیک ذکر لعنت و غضب پیغمبر ع‌م آمین گفت و قوم در ان اتفاق کردند و جمعی از مفسران
بجای عویمر هلال بن امیه را ذکر کرده اند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدایتعالی بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او وَأَنَّ اللَّهَ و انکه خدایتعالی
تَوَّابٌ قبول کننده توبه است حَكِيمٌ حکم کننده در حدود و احکام هر آینه شما را فضیحت کردی و دروغ گوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی گویند اگر نه فضل
و رحمت بودی بتاخیر عقوبت شما هلاک می شدید یا اگر نه فضل خدا فرمودی باقامت زواجر و نهی از فواحش هر آینه نسل منقطع شدی و مردم یکدیگر را هلاک
کردندی یا اگر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیه نا امیدی سرگردان میشدید پس شما را بمدد توفیق توبه بسر منزل رجا رسانید نظم
اگر توبه مددکار کنه کار نبودی ؛ او را بسر حد کرم ره ننمودی ؛ ور توبه نبودی که در فیض گشودی ؛ زنگ غم از آئینه عاصی که زدودی ؛ بعد از بن تنها
در باب قصه برات افک است و نمه عایشه صدیقه رض و آن حکایت دور و دراز است و رعایت ادب اقتضای آن میکند که بساط اطناب در
اراد جزئیات آن مطوی باشد و کلی آن بر سبیل اجمال آنست که سال پنجم از هجرت که غزوه مریسیع اتفاق افتاد صدیقه رض در آن سفر همراه بود هم
هودج بیرون آمده عقدی از جزع ظفار گم کرده و بطلب آن از منزلگاه دور شده زمانی مکث افتاد در ان زمان خادمان هودج را بی تفحص ساکن آن بار کرده
و رفته بودند عایشه رض باز آمد و منزل خالی دیده همانجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که بامر حضرت رسول ع‌م از عقب لشکر آمدی برسید و صدیقه رض
بر شتر سوار شده بمعسکر همایون ملحق شد و ابن ابی او را بر شتر صفوان دیده سخنی که نه لائق حرم محترم سید عالم ع‌م بود بر زبان خباثت بیان راند و چون بمدینه رسیدند
این خبر بعرض سید عالم رسید و عایشه رض بیمار شده و ازین معنی خبر نداشت اما از حضرت عدم الملاطفت درمی یافت اجازت طلبیده بخانه پدر آمد و انجا از حقیقت
حال اطلاع یافته مرضش روی باز دیاد نهاد و شب و روز بگریه و زاری اشتغال می نمود بیت چشم ز گریه بر سر آبست روز و شب ؛ جانم
زناله در تب و تاب است روز و شب ؛ و حضرت رسول ع‌م بتفحص حال حضرت عایشه رض توجه فرموده از امهات مومنان و اکابر صحابه رض
تفتیش مینمود و همه بطهارت ذیل او اقامت شهادت کردند روزی آنحضرت ع‌م بخانه صدیق رض در آمده عایشه رض را گریان و نالان دید حضرت ع‌م
فرمود که ای عایشه اگر گناه کرده بخدای باز گرد و آمرزش طلب عایشه رض از ابوین درخواست کرد که جواب آنحضرت ع‌م گویند ایشان در صدد آن نیامدند
و صدیقه رض از غایت دهشت فرمود که دشمنان خبری در افکنده اند و من هر چه میگویم کسی باور نکند پس همان میگویم که پدر یوسف گفت فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ
بیت صبری کنیم تا کرم او چه میکند ؛ با این دل شکسته غم او چه میکند ؛ مقارن این حال اثر وحی بر آنحضرت ع‌م ظاهر شد آیات برات نازل گشت
إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ بدرستی آنانکه آورده اند دروغ بزرگ را در شان عایشه رض عُصْبَةٌ مِنْكُمْ گروهی اند از شما و آن پنج تن بودند
عبدالله بن ابی که پیشوای منافقان است و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خاله ابوبکر صدیق رض و حمنه بنت جحش
خواهر ام المؤمنین زینب لَا تَحْسَبُوهُ مپندارید آن دروغ گویان شَرًّا لَكُمْ بدی از برای شما مخاطب حضرت رسالت پناه ع‌م و عایشه رض و صفوان که نسبت
باو کرده بودند میفرماید که آن دروغ را بنسبت خود بد مپندارید بَلْ هُوَ بلکه آن خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را جهت انکه ثواب عظیم یافتید و در برات شما
آیتهای نازل شد و کرامت و تعظیم شان شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید کلی درباره دروغ گویان و بهتان گویان وقوع یافت لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ
مر هر کسی را از ایشان که متکلم اند بر افک مَا اكْتَسَبَ جزای انچه است که کسب کرده مِنَ الْإِثْمِ از گناه بقدر انکه خوض کرده چه بعضی خندیده بودند
و بعضی سخنان فاحش گفته و بعضی خاموش شده و منع نکرده وَالَّذِي تَوَلَّى و آنکس که فرا گرفت كِبْرَهُ معظم آن سخن و تشنیع را مِنْهُمْ از ایشان
مراد ابن ابی است لعنه الله علیه لَهُ عَذَابٌ مر او راست عَذَابٌ عَظِيمٌ بزرگ در آخرت یا در دنیا با انکه حد قذف خورد و مطرود و مخذول گشت و گویند حسان

[illegible]

بوده که تا آخر عمرش نابینا شد یا مسطح که دستهای او شل گشت لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا آنگاه شنیدید این سخن ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ گمان بردی
مردان و زنان گرویدگان بِأَنفُسِهِمْ بهم دینان خویش خَيْرًا نیکوئی چنانچه بنفسهای خود گمان برند عدول از خطاب بغیبت و از مضمر بمظهر مبالغه است در توبیخ
و اشعار بآنکه ایمان مقتضای گمان نیکی است با اهل ایمان یعنی بایستی که مؤمنان بعد از استماع این دروغ گمان نیک بردندی بعایشه رض و صفوان وَقَالُوا
و گفتندی چنانچه مردی متیقن که بر حالی مطلع باشد و گوید هَٰذَا این سخن إِفْكٌ مُّبِينٌ دروغی روشن است و حق سبحانه پیغمبر را زانکه مبدا ارواح است
بتعظیم و تکریم بر ایشان لَّوْلَا جَاءُوا چرا نیاوردند عَلَيْهِ برین سخن بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف کردند پس فَإِذْ
لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ پس اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم او هُمُ الْكَاذِبُونَ
ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر ازواج انبیاء ممتنع است
و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه افزونی کرم خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و مهربانی او فِي الدُّنْيَا در دنیا
بتوفیق توبه کردن وَالْآخِرَةِ و در آخرت بعفو و مغفرت لَمَسَّكُمْ هر آینه برسیدی شما را فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ در آن چیزی که خوض کردید در آن از دروغ بر
صدیقه رض عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که عذاب قذف است و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی و شما را آن عذاب رسیدی إِذْ تَلَقَّوْنَهُ
آنگاه که فرا میگرفتید این سخن را بِأَلْسِنَتِكُمْ بزبانهای خود که بعضی از بعضی می پرسیدید وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم و میگفتید بدهنهای خود مَّا لَيْسَ
لَكُم بِهِ عِلْمٌ آن چیز را که بدان علم نداشتید یعنی سخن از روی جهل میگفتید وَتَحْسَبُونَهُ و می پنداشتید آن چیز را که گفتید هَيِّنًا سهل و آسان که هیچ عقوبه
بران متفرع نیست و نباشد وَهُوَ و حال آنکه آن سخن عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی عَظِيمٌ بزرگ است و عقوبت بسیار بران مترتب چه الحاق عار
است باهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف منصب رسالت در اتحاف مذکور است که ام ایوب زوجه ابو ایوب انصاری رض با او گفت که شنیده
سخنی را که مردم در باب عایشه رض میگویند ابو ایوب فرمود که شنوده ام و آن دروغ است چه تو به نسبت خود این فعل روا میداری ام ایوب گفت لا والله ابو ایوب
گفت که والله عایشه رض بهتر از تو است پس به نسبت زن پیغمبر ع این عمل کی روا دارد و این بهتان عظیم است حق تعالی فرمود که وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ
و چرا چون شنودید این سخن را قُلْتُم میگفتید یعنی چون این سخن استماع کردید چرا نگفتید چون ابو ایوب گفت مَّا يَكُونُ لَنَا نمی سزد ما را و نمی رسد
أَن نَّتَكَلَّمَ که سخن گوئیم بِهَٰذَا باین کلام سُبْحَانَكَ پاکست خدای تعالی از آنکه در حرم محترم پیغمبر ع قدح تواند کرد هَٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ این کلام افترای
بزرگ است بر بافته منافقان يَعِظُكُمُ اللَّهُ پند میدهد شما را خدای أَن تَعُودُوا از آنکه باز گردید لِمِثْلِهِ أَبَدًا بمثل این سخن هرگز یعنی مادام که زنده باشید
إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان چه ایمان مانع است از طعن در باره مسلمانان خصوصا امهات مومنان وَيُبَيِّنُ اللَّهُ و بیان میکند
و روشن میگرداند خدای تعالی لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتهای که دلالت دارند بر محاسن آداب تا پند گیرید و از طریقه آداب انحراف نورزید وَاللَّهُ عَلِيمٌ
و خدای تعالی دانا است بطهارت ذیل عایشه رض حَكِيمٌ حکم کننده ببراءت ذمه او از عیب و عار بیت تا گریبان و دامن پاکست از نوث خطا
و مذمت عیب جو آلوده از سر تا پا و چه زیبا گفته است بیت گر آرند که کنند عیب دامن پاک که هیچ قطره که بر برگ گل چکد پاکی إِنَّ الَّذِينَ
يُحِبُّونَ بدرستی آنانکه دوست میدارند أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش گردد و درشت نامی یعنی نسبت فاحشه فِي الَّذِينَ آمَنُوا در شان
آنانکه ایمان آورده اند و خواهند که مردم آنرا در زبان گیرند لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانراست عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بحد
و بدنامی وَالْآخِرَةِ و در آن سرای بآتش وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای تعالی میداند سر آنچه خوض کرده اید در آن وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما آنرا نمیدانید
وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اگر نه فضل خدای تعالی بودی بیرو باری عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او و مهربانی و پروردگاری وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ
و آنکه خدای تعالی مهربان است براءت ذمه مقذوف اظهار کرد اند رَّحِيمٌ بخشاینده است بتوبه جنایت قاذف درگذراند هر آینه در عقوبت
کلی بشما فرود آمدی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تَتَّبِعُوا پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای ابلیس یعنی راههای
او را بمعصیت با وسوسهای او در قذف عایشه رض وَمَن يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ و هر که در پی وی رود و آثار او را متابعت کند فَإِنَّهُ يَأْمُرُ
پس بدرستی که شیطان میفرماید و بر انگیزد بِالْفَحْشَاءِ بکاری که زشت باشد در عرف عقل وَالْمُنكَرِ و بعمل که ناپسندیده است در حکم شرع وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ

و اگر نه کرم الهی بودی عَلَيْكُمْ بر شما بتوفیق توبه یا بتعیین حدود که کفارت گناه است وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او به تطهیر شما مَا زَكَىٰ مِنكُم پاک نگشتی از شما
مِّنْ أَحَدٍ هیچ یکی أَبَدًا تا آخر دهر از دنس این عیب جوئی و بدگوئی وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي و لیکن خدای پاک میسازد بقبول توبه مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد
وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای تعالی شنوا است بمقالات مردمان عَلِيمٌ دانا به نیتهای ایشان گویند که صدیق رض سوگند خورده بود که بپسر خاله خود یعنی مسطح که یکی
از مسکینان بامکنت بود نفقه نکند و مطلقا با او نیکوئی ننماید حق تعالی آیت فرستاد وَلَا يَأْتَلِ و باید که سوگند نخورند أُولُو الْفَضْلِ خداوندان فضل در دین
مِنكُمْ از شما وَالسَّعَةِ و خداوندان دستگاه و توانائی و فراخی در مال مراد ابوبکر صدیق رض حق سبحانه فرمود که چنان باید که چنین مردم سوگند نخورند
أَن يُؤْتُوا بر آنکه ندهند نفقه أُولِي الْقُرْبَىٰ خویشاوندان را وَالْمَسَاكِينَ و درویشان و محتاجان را وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و مهاجران را در راه
خدای تعالی و مسطح هم خویش است و هم مسکین و هم مهاجر وَلْيَعْفُوا و باید که عفو کنند جریمه را که از ایشان صادر شده وَلْيَصْفَحُوا و روی بگردانند از انتقام
و اغماض فرمایند أَلَا تُحِبُّونَ آیا دوست نمیدارید أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ آنرا که بیامرزد خدای تعالی شما را پس شما نیز از گناه دیگران درگذرید وَاللَّهُ غَفُورٌ
و خداوند تعالی آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام رَّحِيمٌ مهربان بر اصحاب جرائم و آثام شما نیز متخلق باخلاق وی شوید علما ازین آیت استدلال بر فضل
حضرت صدیق رض کرده اند صاحب اتحاف فرموده و به تحقیق ان الفضل المطلق له حکیم ثانی قدس سره درین باب فرموده نظم بود چندان کرامت و فضلش
کز اولو الفضل خواند ذو الفضلش ٭ صورت و سیرتش همه جان بود ٭ زان ز چشم عوام پنهان بود ٭ روز و شب سال و ماه در همه کار ٭ ثانی اثنین
اذ هما فی الغار إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ رمی میکنند زنان محصنه را الْغَافِلَاتِ بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشان را
الْمُؤْمِنَاتِ گرویدگان بخدا و رسول مراد ازواج پیغمبر اند ع و در وسیط گوید خاصه عایشه رض مراد است و گفته اند در شان مهاجران است و بعضی
عام میدارند بر هر تقدیر آنها که قذف چنین جماعتی میکنند لُعِنُوا لعنت کرده شدند فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در دنیا و در آخرت دور افتادند از نام نیکو و در آخرت از رحمت یعنی در عالم
ملعون و مردود اند و در آن سرای مبغوض و مطرود وَلَهُمْ عَذَابٌ و مر ایشانراست عذابی عَظِيمٌ بزرگ بجهت گناه بزرگ و آن عذاب ایشانرا بود يَوْمَ
تَشْهَدُ در روزی که گواهی دهند عَلَيْهِمْ بر ایشان أَلْسِنَتُهُمْ زبانهای ایشان بافک و بهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند وَأَيْدِيهِمْ و گواهی دهند
دستهای ایشان وَأَرْجُلُهُم و پایهای ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند از جرائم و آثام يَوْمَئِذٍ آن روز يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ تمام
بدهد خدای تعالی ایشانرا دِينَهُمُ الْحَقَّ جزائی که سزاوار است بدیشان وَيَعْلَمُونَ و بدانند در آن روز أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای تعالی هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ او است ثابت
بذات خود و پیدا بالوهیت و قدرت و توانا بر عقاب و ثواب الْخَبِيثَاتُ سخنان ناشایست و ناپاک لِلْخَبِيثِينَ مر ناپاکان را یعنی از ایشان ظاهر گردد
و بدان متکلم شوند وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ و پلیدان نیز شایسته اند مر سخنان پلید را چه طبایع ایشان بدان مائل است از خبث خبائث وَالطَّيِّبَاتُ و کلمات
پاکیزه لِلطَّيِّبِينَ مر مردمان پاک راست یعنی از ایشان سرایت کند وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ و پاکیزگان نیز در خورند سخنان پاک را کل اناء یترشح بما فیه
مصرع از کوزه همان برون تراود که در اوست ٭ و گفته اند زنان ناپاک برای مردان ناپاک اند و مردان ناپاک راغب اند بر ایشان و زنان پاک برای
مردان پاک اند و مردان پاک مائل اند بر ایشان ملخص سخن آنکه در حرم محترم حضرت رسالت پناه ع که پاکیزه ترین موجودات است محرمی پاکیزه چون حضرت
صدیقه رض سزد چه جنسیت سبب الفت و صحبت است و الیه اشاره فی المثنوی المعنوی مثنوی ذره ذره کاندرین ارض و سماست ٭ جنس خود را همچو
کاه و کهرباست ٭ ناریان مر ناریانرا جاذبند ٭ نوریان مر نوریانرا طالبند ٭ اهل باطل باطلانرا میکشند ٭ اهل حق از اهل حق هم سرخوشند ٭ طیبات
آمد ز بهر طیبین ٭ للخبیثات الخبیثون هست یقین ٭ ذکر فضل حضرت عایشه صدیقه رض در رسالت مرآت الصفا بر سبیل استقصا سمت ذکر یافته
لاجرم اینجا بر ترجمه آیات اقتصار نمود أُولَٰئِكَ آن گروه یعنی حضرت رسالت پناه ع و عایشه رض و صفوان رض مُبَرَّءُونَ تبرا کرده شدگان یعنی منزه و مبرا اند مما
يَقُولُونَ از آنچه میگویند ارباب افک و بهتان و منصب رسالت از آن عالی تر است که ذیل عصمت زوجه طاهره او بلوث چنین تهمتی آلوده گردد و صفوان
مردی پاکیزه و از اولیای صحابه او را نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت لَهُم مر ایشان راست مَّغْفِرَةٌ آمرزش از خدای تعالی وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو
یعنی بی رنج و بسیار و پاینده مراد نعیم بهشت است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول او لَا تَدْخُلُوا در میائید سرزده بُيُوتًا بخانهها
غَيْرَ بُيُوتِكُمْ جز خانهای خود که در آن ساکنید یعنی بهیچ خانه بیگانه در میائید حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا تا وقتی که خبر گیرید و دستوری طلبید وَتُسَلِّمُوا و سلام

کنند علی اهلها بر اهل آن خانه و در روایت آمده که بگوید السلام علیکم أأدخلها ثعلبی آورده که زنی انصاریه بجناب نبوت مآب علیه السلام آمده بموقف عرض رسانید
که ما در خانهای خود بر صفتی میباشیم که نمیخواهیم که هیچکس ما را بران حال بیند و ناگاه یکی از کسان ما در خانه در می آیند و ما را نه بوجهی که شاید می‌بینند حق سبحانه
این آیت فرستاد و حکم شد که بخانهٔ کسان دیگر بی دستوری در میائید ذٰلکم آن استعلام و استیذان خیر لکم بهتر است مر شما را از آنکه بی اجازت در آئید
و گفته اند کسیکه در عیال خود در می آید باید که بکلمه یا بآواز پای یا بتنحنح اعلام کند تا اهل خانه بستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند این حکم کردیم لعلکم
تذکرون شاید که شما پند گیرید فان لم تجدوا فیها پس اگر نیابید در ان خانه احدا هیچ کس را فلا تدخلوها پس در میائید در خانه‌های غیر خود
حتی یؤذن لکم تا وقتی که دستوری دهند یعنی کسی پیدا شود و شما را اجازت دهد چه دخول در خانهٔ خالی بی اذن کسی محل تهمت سرقه است و ان قیل
لکم ارجعوا و اگر گفته شود شما را بعد از استیذان که باز گردید فارجعوا پس باز گردید بی توقف و الحاح مکنید و بر در خانه منشینید که در ان مضرت صاحب بیت است هو ازکی
لکم آن بازگشتن پاکتر و پسندیده‌تر مر شما راست والله بما تعملون و خدای تعالی بآنچه شما میکنید از استجازه و ابرام علیم داناست و بران
مکافات خواهد داد و بعد از نزول این آیت ابو بکر صدیق رض بعرض رسانید که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می‌افتد که در خان و رباط
بساط اقامت بگسترند چون کسی دران مقام مقیم نیست که از کسی دستوری طلبد این آیت فرود آمد که لیس علیکم نیست بر شما جناح گناهی ان تد
خلوا از آنکه در آئید بی دستوری بیوتا غیر مسکونة در خانهای که مسکون نیست یعنی کسی در و اقامت نمیکند بلکه می آیند و میروند چون کاروان
سرای و رباط فیها دران خانهای غیر مسکون متاع لکم برخورداری نفع است مر شما را که از سرما و گرما بدان پناه میگیرید در خوف و انعام شما دران
محفوظ میمانند والله یعلم و خدای میداند ما تبدون آنچه آشکارا میکنید از استیذان و ما تکتمون و آنچه می‌پوشید از نیت دخول در خانها
بفساد قل بگو ای محمد للمؤمنین یغضوا مر مردان گرویده را که فرا گیرند و بپوشند من ابصارهم از دیدهای خود از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است
و در ذخیرة الملوک آورده که تیزروترین پیکی شیطان از وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر بمساکن خود ساکن اند تا چیزی بدیشان نمیرسد بتدارک آن
مشغول نمیتوانند شد اما دیده خاصه است که از دور و نزدیک ابتلا و آثام را صید میکند نظم ایمه آفتی که بتن میرسد : از نظر توبه شکن میرسد : دیده فرو
پوش چو در در صدف : تا نشوی تیر بلا را هدف : در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکند که بگو تا بپوشند دیدهٔ سر را از محارم و دیدهٔ دل را از ماسوی الله
و یحفظوا و نگاه دارند فروجهم فرجهای خود را از حرام یا بپوشند عورات خود را از سره تا تحت رکبه ذلک آن پوشیدن چشم و محافظت فرج ازکی
پاکیزه‌تر است و سودمندتر لهم مر ایشان را در دنیا و آخرت ان الله خبیر بدرستی که خدای تعالی داناست بما یصنعون بآنچه میکنند از نظر کردن
بحرام و استعمال جوارح در طاعات و آثام و قل للمؤمنات و بگو مر زنان گرویده را که از روی عفت یغضضن من ابصارهن بپوشند دیدهای
خود را و ننگرند بمردان نامحرم و یحفظن فروجهن و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا و لا یبدین و ظاهر نسازند زینتهن آرایش خود را از پیرایها
و جامها و رنگها و جز آن الا ما ظهر مگر آنچه ظاهر شود منها از ان زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل در عین و خضاب
در کف و گفته اند مراد از زینت مواضع آنست پس مستثنی وجه باشد و کفین و لیضربن و باید که فرو گذارند بخمرهن مقنعهای خود را علی جیوبهن
بر گریبانهای خویش یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بناگوش و گردن و سینهای ایشان پوشیده ماند و لا یبدین و آشکارا نکنند زینتهن
مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج و دستوانه و گردن بند و خلخال است الا لبعولتهن مگر برای شوهران خویش که زینت
برای ایشان است او آبائهن یا پدران خویش و پدر پدر حکم پدر دارد او آباء بعولتهن یا پدران شوهران خویش که ایشان در حکم پدر اند مر زن را
او ابنائهن یا پسران خویش و پسران پسر هر چند که باشند درین داخل اند او ابناء بعولتهن یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسر اند
مر زنان را او اخوانهن یا برادران خویش او بنی اخوانهن یا پسران برادران خود که برادران وارند او بنی اخواتهن یا پسران خواهران خود و اینها
جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابت است و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوان اند و در انوار فرموده
که احوط آن است که مواضع زینت بعم و خال ظاهر نکند که شاید ایشان نزد یک پسران خود تعریف کنند موجب فتنه گردد او نسائهن یا برای زنان اهل
دین خویش یعنی مواضع زینت بمؤمنات نمایند در تبیان آورده که یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و ثنویه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت بر ایشان

ایشان

ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و کفر رسم آشنائی برانداخته و عفائف را نیز از ملاقات فواسق اجتناب میباید نمود و بعضی بر آنند که مراد همه
زنانند و از ایشان پرهیز باید کرد او ما ملکت ایمانهن یا آنچه مالک شده است آزاد دستهای ایشان یعنی نیز پرهیز نکنند زنان از آنان که ملک یمین باشند
از کنیزکان خواه مومنه و خواه کافره و با انکه ایشان در نساء داخلند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از امت غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد همه بندگان
زن اند از اماء و عبید و قولی آنست که اگر غلام عفیف باشد نظر او بزن شاید والا فلا و در اتحاف آورده که ابن المسیب فرموده است که مغرور نگرداند شما را
الفاظ او ما ملکت ایمانهن که آن در باب اماء است نه عبید چه غالب آنست انسا بیع اماء کنند نه عبید و عبد زن حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست که نظاره
بسوی مولات و نه بموضعی از مواضع زینت وی او التابعین یا پی روندگان غیر اولی الاربة جز خداوندان حاجت بزنان من الرجال
از مردان شما یعنی آنها که بطلب خوردنی بخانها می آیند بزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی داعیهٔ شهوت نیست ایشان را چون پیر سالخورده و عنین یا ابلهی که یا
مطلقا از مباشرت خبر ندارند و همت ایشان جز مقصود بطعام نیست و اکثر ائمه حنفی بر آنند که خصی و مجبوب و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه
ایشان را آرزوی مباشرت هست غایتش آنکه توانائی بران نیست او الطفل الذین یا طفلان آنانکه لم یظهروا مطلع نشده اند علی عورات
النساء بر عورات زنان یعنی تمیز ندارند و از حال مباشرت با ایشان بیخبر اند یا آنکه قادر نشده اند بر اتیان زنان یعنی بالغ نشده و بحد شهوت نرسیده اند
و لا یضربن بارجلهن و نزنند زنان پاهای خلخال دار خود را بر زمین بوقت رفتن لیعلم تا دانسته شود ما یخفین آنچه نهان میدارند من زینتهن
از پیرایهٔ خود که خلخال است یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند که تا موجب میل مردم بدیشان شود و توبوا الی الله و بازگردید بخدای تعالی
جمیعا همه شما ایه المؤمنون ای گرویدگان لعلکم شاید که شما تفلحون رستگار شوید بتوبه همه را بتوبه فرموده هیچ یک از آدمی خطره و جریمه خالی
نیستند امام قشیری قدس سره فرموده که محتاج ترکسی بتوبه آنست که خود را محتاج بتوبه نداند در کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرموده
تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی که ای گناهکاران شما توبه کنید موجب رسوائی ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوا نمیخواهد امید است که در عقبی
نیز رسوا نکند نظم چو رسوا نکردی بچندین خطا : درین عالم پیش شاه و گدا : در ان عالم هم بر خاص و عام : بیامرز و رسوا مکن والسلام
و انکحوا الایامی و بنکاح در آرید زنان بی شوهر را منکم از شما یعنی مرد را که زن ندارد کدخدا سازید و زنی را که بی شوهر است بعقد کسی در آرید
والصالحین من عبادکم و دیگر نکاح کنید نیکان و شایستگان را از بندگان خود و امائکم و کنیزکان خود و تخصیص صالحان جهت اهتمام است
بشان ایشان و آنکه بسبب تزویج و تزوج در پردهٔ عفت بمانند ان یکونوا اگر باشند آزادها و صلحا از عباد و اماء فقراء درویشان و تنگدستان یغنهم الله
غنی گرداند ایشان را خدای تعالی من فضله از فضل خود بقناعت یا باجتماع در روزی در یک منزل کما قال ﷺ طعام الواحد یکفی الاثنین والله واسع
و خدای فراخ بخشایش است سعت معیشت او دهد علیم داناست باستحقاق فقرا و بسط و بسط روزی او کند و لیستعفف الذین و باید که باز ایستند
از حرام بعفت ورزند آنانکه لا یجدون نمی یابند نکاحا اسباب نکاح از مهر و نفقه حتی یغنیهم الله تا وقتیکه توانگر گرداند خدای تعالی ایشان را
من فضله از افزونی کرم خود بیابند آنچه بدان کدخدا توانند شد والذین آنانکه یبتغون الکتاب طلب میکنند مکاتبه را مما ملکت ایمانکم
از آنچه که مالک است آن را ایمانهای شما یعنی آنها از بندگان شما که مکاتبه جویند فکاتبوهم پس مکاتب سازید ایشان را امر استحباب است و مکاتبه آن باشد
که خواجه بندهٔ خود را گوید که ترا مکاتبه گردانیدم بدین مقدار مال ادا کن و آزاد شو آورده اند که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی از مکاتبت طلبید او ابا
آورد این آیت نازل شد و حق تعالی فرمود که اگر غلام و کنیزک شما مکاتبت طلبند ایشان را مکاتب سازند ان علمتم اگر دانسته آید فیهم خیرا
در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوت اکتساب و قدرت بر ادای مال یا آنکه بجز کتابت را از مردم سوال نکنند چه آن پس مکروه است که بنده
بگدائی مال کتابت باز دهد بنده از آن سلمان فارسی رض مکاتبت طلبید سلمان فرمود که مالی داری گفت نی گفت ترا قوت کسبی هست گفت نی
سلمان گفت پس میخواهی که مرا از وساخ و اوساخ مردم بخشانی من هرگز ترا مکاتب نسازم و آتوهم و بدهید بندگان مکاتب را من مال الله
بعضی از مال خدای تعالی الذی آتیکم آنچه بشما داده حویطب مر صبیح را بصد دینار مکاتب ساخته بود بعد استماع این آیت بیست دینار بدو بخشید
امام شافعی و امام احمد رض میگویند که و آتوهم خطاب است با موالی و واجب است از مال کتابت چیزی بمکاتب بخشیدن امام احمد رح ربع مال مقرر میکند

وشافعی رح بقولی تفویض برای خواجه میفرمایند و ابو حنیفه و مالک رح ایتان واجب نمیدانند و میفرمایند که خطاب وآتوهم راجع بعامهٔ مسلمانان است که اعانت کنند
مکاتب را از زکوة بدو بدهند تا مال کتابت ادا کند و گردن خود را از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد و بدین سبب این خیر افک رقبه میگویند و از عقبهٔ عقوبت بدان
میتوان گذشت نظم بشنو از من نکته ای زنده دل : وز پس مرگم به نیکی یاد کن : که بلطف آزاده بنده ساز : که باحسان بنده آزاد کن : آورده اند که عبد الله
بن ابی سلول که پیشوای منافقان بود شش کنیزک جمیله داشت ایشانرا بر زنا اکراه میکرد و بر سبیل مقاطعه چیزی میگرفت دو کنیزک معاذه و مسیکه نام از
آنها با یکدیگر گفتند که اگر این کار که ما میکنیم خیر است خود بسیار کردیم و اگر شر است وقت آنست که ترک کنیم پس بجناب حضرت نبوت ماب ع‌م آمدند و صورت
حال بعرض رسانیدند آیت آمده که وَلَا تُكْرِهُوا و اکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزکان خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر زنا و پلید کاری إِنْ أَرَدْنَ اگر خواهند
تَحَصُّنًا بازایستادن و پرهیزکاری و اگر نخواهند ذکر اراده تحصن بمقتضای حال است و الا اکراه بهمه حال ممنوع پس حق تعالی می گوید شما اکراه میکنید
لِتَبْتَغُوا تا و اگیرید عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان و در تبیان آورده که زانی بود که صد شتر
برای فرزندی که از مزنی بها داشت بدادی وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ و هر که اکراه کند کنیزکان را بر زنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ از
پس اکراه کردن خواجگان مر ایشانرا غَفُورٌ آمرزنده گناه ایشانست یعنی کنیزکان کرهٔ را رَحِيمٌ مهربان بر ایشان و وزر و وبال آن نیست مگر در گردن
اکراه کنندگان وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن و توضیح یافته و حفص بکسر یا میخواند
یعنی روشن کننده حلال و حرام و حدود و احکام وَمَثَلًا و فرستادیم مثلی مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا از امثال آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما
یعنی قصهٔ عجیبه مانند قصه ایشان و آن قصه عایشه رض است که مانندگی دارد بقصهٔ مریم ع‌م در وقوع تهمت و بقصهٔ یوسف ع‌م در براءت ذمه وَمَوْعِظَةً
و فرستادیم پندی درین آیتها لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران تخصیص متقیان جهت انتفاع ایشانست بمواعظ و نصایح قرآن اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ خدایتعالی نور آسمانها و زمینها است نور نامی است از نامهای حق سبحانه امام زاهد رح فرموده که خدا را نور توان گفت ولی بپارسی روشن
نشاید گفت چه روشنی ضد تاریکی است و خدای را ضد نیست ... و باید دانست که نور متعارف کیفیتیست که باصره اولا آنرا دریابد و بواسطه او
اشیا سایر مبصرات را ادراک کند چون کیفیتی که فایض گردد مثلا از نیر اعظم باجرام کثیفه که محاذی او باشد و بدین معنی اطلاق نور بر حق تعالی روا نیست و چون حق را
بدین نام خوانده اند از تقدیر مضاف چاره نباشد و آنست که صاحب کشاف میگوید که ذو نور السموات و الارض او است خداوند نور آسمانها و زمینها یا نورهای آن
هرچه از اجزای عالم هستی در بساط بلندی و مغاک پستی نوری دارد ذاتی یا عرضی جمله عطیهٔ فیض اوست بیت در ظلمت عدم همه بودیم بیخبر : نور وجود تو
شهود از تو یافتیم : یا تجوز مصدر را بمعنی فاعل باید گرفت چون زید عدل پس مضمون کلام این بود که منور السموات و الارض روشن کننده سماوات
بملایکه و زمین و نور دهنده زمین بانبیای مرسلین ع‌م یا روشنی بخش آینهٔ دلهای ساکنان ارض و سما بانوار معرفت و توحید در تیسیر آورده که آرایندهٔ آسمان
و زمین است و آنکه امام یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی نور برین وجه آورده که جهان آرای و دلگشای مؤید این قول است آنکه امام نسفی رح
در بیان آرایش ارض و سما گوید بیاراست سما را بصوامع قدس که اماکن طاعات ملایکه کرام است و زمین را بمساجد انس که مواضع عبادات اهل سلام است
یا سما را بشمس و قمر و ستارگان و زمین را بانبیا و علما و مؤمنان یا سما را بتسبیح سبحان و تقدیس مقدسان و زمین را بتلبیه حاجیان و تکبیر غازیان یا سما را بآیت
عمود و زمین را بکعبه و ابو السرور گفته اند مدبر السموات و الارض اعمیدا اهل آسمان و زمین بوجهی که شاید و باید ساخته بتدبیر او است مدبر امور را که برای
کار کنند و تدبیر او همه سازند نور القوم و نور البلد میگویند کما قال الشاعر نور القبایل ساکب بن محلم : و برین تقدیر اوست که کار همه آسمانیان و زمینیان
سازد و مجموعه را بعطیه کل حزب بما لدیهم فرحون نوازد بیت از نهانخانهٔ احسان تو هر جا همه کس : کل حزب فرحون اند زهی لطف عمیم : در تبیان آورده
که مدلول السموات و الارض چه هر دلیلی از دلایل قدرت و بدایع حکمت که در دوایر سپهر برین و مرکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود و قدرت
و علم و حکمت او و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد مصرع وجود جمله اشیا دلیل قدرت اوست : و از ابن عباس رض منقولست که هادی اهل السموات
والارض رهنمای اهل آسمان و زمین است که بهدایت او هستی خود در راه برند و بارشاد او مصالح دین و دنیا بشناسند در لطایف حسینی از خواجه ابو سهل الصعلوکی
روح الله نقل میکند که سرور اهل السموات و الارض چه تاریکی موجب ملال غم و ظلمت سبب خوف و وحشت است و چون کسی از محنت تاریکی براحت روشنائی

رسد فرح و بهجت و نشاط و مسرت او بیفزاید انجا نیز آثار انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور و ابتهاج نامتناهی است بیت چو تو پنهان شوی از من همه تاریکی و غم
چو تو پیدا شوی بر من مسلمانم بجان تو : بعضی علما گویند نور آن است که روشن گرداند چیزها را تا باصره ادراک کند و بدان راه یابد پس حق تعالی بیان کرده است
از برای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید و ما بدان بدو راه برده ایم پس او را نور توان گفت صاحب احقاف رح فرموده که در زمان ظلمت هیچکس ساکن را از متحرک
نشناسد و علو از سفل متمیز نگردد و قبیح از صبیح باز ندانند چون رایت نور ظهور نمود خیل ظلام روی بانهزام آورند وجودات و کیفیات ظاهر گردد و صفوا از کدر و عرض از جوهر
متمیز شود و مدرکهٔ انسانیه دانند که استفاده این دانش و تمیز بنور کرده اما در ادراک نور متحیر باشند چه دانند که عالم از نور مملوست و او مخفی ظاهر بدلالت و باطن بالذات
پس حق سبحانه که بمدد دولت ادراک یافته ایم و بمرتبهٔ تمیز اشیا رسیده سزاوار آن باشند که او را نور گویند و نزد محقق نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات بدو ظاهر
اند و او از همه مخفی و از حضرت ولایت رتبت رح در شرح رباعیات فرموده که هرچه ادراک کنی اول هستی مدرک شود و اگرچه از ادراک این ادراک غافل باشی و از غایت
ظهور مخفی ماند چنانچه ادراک الوان و اشکال بواسطهٔ ضیائی است که محیط است بآنها و شرط است در رؤیت و با وجود این بیننده در ادراک آنها از ادراک ضیا
غافل میشود و بغیبت ضیا معلوم میگردد که ورای آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیا است همچنین نور هستی حقیقی که محیط است بضیا و الوان و اشکال و بلند
و بجمیع موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه است و ادراک شیئی بی ادراک او محال است اگرچه از ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطه دوام ظهور اوست
و اگر این نور نیز چون ضیا غایب شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات امر دیگر که نور وجود حق سبحانه است نیز مدرک بوده نظم هستی که بذات خود هویداست
بنور : ذرات مکونات از و یافت ظهور : هر چیز که از فروغ او افتد دور : در ظلمت نیستی بماند مستور : و در رسالهٔ حق الیقین آورده که هستی خدایتعالی پیداتر از همه
اشیا است زیراکه او بخود پیداست و پیدای سائر هستیها بدو است نور السموات و الارض همه نشانهای هستی او محض است و مبداء ادراک همه هستی او است هم از
جانب مدرک و هم از جانب مدرک و هرچه ادراک کنی نخست هستی مدرک شود و اگرچه از ادراک این ادراک غافل شوی و از شدت ظهور مخفی ماند نظم
همه عالم بنور اوست پیدا : کجا او گردد از عالم هویدا : زهی نادان که او خورشید تابان : بنور شمع جوید در بیابان : مَثَلُ نُورِهِ صفت نور که منسوب
بدو است كَمِشْكَاةٍ مانند روزنه ایست در دیوار که نهایت او بخارج راه ندارد و چون طاقی فِيهَا مِصْبَاحٌ در آن طاق چراغی افروخته و بعضی روشن و گویند
مشکوة اقبوبه است از آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیله مشتعله باشد در اقبوبه الْمِصْبَاحُ آن چراغ افروخته فِي زُجَاجَةٍ در قندیلی از آبگینه
الزُّجَاجَةُ آن آبگینه بغایت صفا و لطافت كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ گوییا ستاره ایست دُرِّيٌّ درخشنده چون زهره و مشتری و آن آبگینه یعنی چراغی که در وی است
يُوقَدُ افروخته شده است و ابتدا مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ از روغن درخت با برکت بسیار زَيْتُونَةٍ که آن زیتون است در زمین مقدس رسته و هفتاد پیغمبر
دعای برکت بر وی خوانده اند و از آنجمله ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام لَا شَرْقِيَّةٍ نه در جانب شرق است از معموره چون گنگ در دیار
خطا وَلَا غَرْبِيَّةٍ و نه در طرف غرب از آن چون طنجه و طرطوس و ولایت قیروان بلکه منبت او اراضی و جبال ولایت شام است یا آنکه نه پیوسته در آفتاب است
تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوه او خام ماند بلکه هم از غایت تاب آفتاب بهره مند است و هم از نهایت و غایت سایه محفوظ حسن بصری رح فرموده
که اصل این شجره از بهشت است بدنیا آورده اند پس از اشجار این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر و اطلاق توان کرد يَكَادُ زَيْتُهَا نزدیکست که روغن
آن درخت يُضِيءُ روشنی دهد بنفس خود وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ و اگرچه نرسیده باشد بوی نَارٌ آتش یعنی درخشندگی و براقی بمثابه است که بی آتش روشنائی بخشد
نُورٌ عَلَى نُورٍ روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفای زیت بارنده با نور چراغ و لطائف زجاجه بر آن افزوده در مشکوة که ضابط اشعه و جامع انوار است
يَهْدِي اللَّهُ راه مینماید خدایتعالی لِنُورِهِ بنور معرفت خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ و میزند خدایتعالی مثلها یعنی
معقولات را در صورت محسوسات بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردم تا زود دریابند و مقصود سخن ایشان هویدا گردد وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای همه چیزها از دقایق
معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات عَلِيمٌ دانا است علما در باب این تمثیل سخن بسیار است علامة العلما امام فخر الدین رازی رح در اسرار التنزیل
فرموده که مراد نور ایمان است که حق تعالی تشبیه کرده سینهٔ مؤمن را بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغی افروخته در قندیل
و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمهٔ اخلاص را بشجرهٔ مبارک که از تاب آفتاب و خوف ظلال و زوال رجا بهره دارد و نزدیک است که فیض کلمه بی آنکه بر زبان
مؤمن گذرد عالم را منور کند چون اقرار آن بر زبان جاری شد و تصدیق جان بآن بازگشت نمودار نور علی نور ظهور رسید و هم از کلمات امام است طیب الله

رسید که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد بجهت آنکه در هر خانه که چراغ بوده دزد پیرامن آن نگردد و همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان را بدو راه نبود و با آنکه بچراغ داخل خانه
روشن بود و از روزنهای خانه بر نوی بخارج افتد و آنرا نیز روشنی بخشد و همین منوال نور ایمان دل را روشن کرداند و از آنجا شعاع معرفت بر روزنهای حواس افتاد و
انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید آید سیماهم فی وجوههم مصرع سیمای هر کس از دل او میدهد خبر ؛ و تشبیه فرموده دل مؤمن را بآبگینه تا آنرا بسنگ ظلم و جفا
نشکنند که آبگینه شکسته بر کار رسد نبرد و هیچ که دل شکسته زند مرهمی نه پذیرد بیت چون آبگینه این دل مجروح نازکم ؛ هر چند تیز تر شکنی تیز تر شود ؛ و کفته اند که
نور نور معرفت اسرار الهی است یعنی چراغ معرفت در زجاجه دل عارف و مشکوة سینهٔ او افروخته است از برکت زیت تلقین شجره وجود مبارک محمدی عم که نه
شرقی است و نه غربی بلکه مکی است و مکه ام عالم و از فراکرفتن عارف آن اسرار را از تعلیم سید ابرار سر نور علی نور معلوم توانکرد قولی آنست که آن نور قرآن است
و قلب مؤمن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی حق تعالی که نه مخلوق است و نه خلف نزدیکست که بنور قرآن نا خوانده دلائل و حجج او بر همکنان
واضح شود پس چون قراءت بدان کنند نور علی نور شود و در روح الارواح آورده که آن نور محمدی است عم مشکوة آدم باشد و زجاجه نوح و زیتونه ابراهیم که نه
بیهود و تب مائل است چه یهود بغرب را قبله ساخته اند و نه بنصرانیت چه نصاری روی بشرق آورده اند و مصباح حضرت پیغمبر عم یا مشکوة ابراهیم است و زجاجه
اسماعیل و مصباح حضرت رسالت پناه عم و شجره و شجره نبوت که کذب است و نه هزل یا مشکوة سینهٔ مشروح آنحضرت عم و زجاجه دل صافی مطهر او است و مصباح
علم کامل او و شجره خلق شامل او که نه در جانب غلو و افراط است و نه در طرف تقصیر و تفریط بلکه بطریق اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده و صراط سوی
عبارت از آن است و در عین المعانی فرموده که نور محبت حبیب با نور خلت خلیل نور علی نور است بیت پدر نور و پسر نور است مشهور ؛ از اینجا فهم کن
نور علی نور ؛ بواقی نکات متعلقه بآیت النور در جواهر التفسیر بسطی لایق مذکور است و مسطور و الی الله تصیر الامور فی بیوت اذن الله تسبیح کوید
خدایتعالی را در خانهایی که دستوری داد خدای و امر کرد ان ترفع آنکه برداشته شود قدر او بتعظیم یعنی آنرا رفیع القدر و بزرگ مرتبه دانند یا برداشته دارند
آواز با نام برداشته شود بحق سبحانه حاجتها در آن بیوت و یذکر فیها اسمه و یاد کرده شود در آن خانها اسمه نام او و مراد ابیوت مساجد است که اشرف اماکن
وارفع مساکن از جمیع بقاع آن است که در آنجا بذکر و نماز اشتغال باید نمود و از سخن و شیا کلام مالا یعنی محترز باید بود یا بیوت انبیا عم یا بیوت مدینه یا حجرات
طاهره و بعضی رفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه فرموده و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است
که با مر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران بودند کعبهٔ معظمه که بسعی خلیل و مدد اسمعیل عم تمام شد و بیت المقدس که رفع قواعد در ایام خلافت داود عم
و اتمام آن بر دست سلیمان عم اتفاق افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت آن هر دو باشارت حضرت مصطفی عم بوده یسبح له تسبیح کفته شود یا نماز کذارند
مر خدا را فیها در آن بیوت بالغدو والاصال بامداد و شبانگاه رجال تسبیح کنان و مصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود
لا تلهیهم مشغول نسازد و باز ندارد ایشان را تجارة بازرگانی یعنی خریدن متاعی که از آن توقع سودی باشد و لا بیع و نه فروختن آنها یعنی
و ستد و خرید و فروخت ایشان را مانع نبود عن ذکر الله از یاد کردن خدایتعالی و اقام الصلوة و بپای داشتن نماز و ایتاء الزکوة و از دادن
زکوة محققان بر آنند که چون بیع و شری که اعظم اشتغال دنیوی است ایشان را از ذکر مانع نبود باقی اشغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار آورده که ظاهر ایشان با خلق است
و باطن ایشان و شهود اسما و صفات حق و بحقیقت این روش خواجکان ماوراء النهر است که آورده اند که ملک حسین کرد که والی هرات بود از حضرت خواجه قطب الاقطاب
خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع می باشد فرمودند که نمی باشد پس گفت بنای طریقه شما بر چیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق
و بباطن با حق بیت ز درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ؛ اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ؛ آنچه حق تعالی میفرماید لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله اشاره
بدین مقام است و حضرت حقایق پناهی قدس سره در بیان این طریقه انیقه فرموده اند رباعی سر رشته دولت ای برادر بکف آر ؛ وین عمر گرامی بخسارت مگذار ؛ دائم همه جا
با همه کس در همه حال ؛ میدار نهفته چشم دل جانب یار ؛ یخافون میترسند این مردمان با وجود چنین توجه و استغراق یوما تتقلب از روزیکه بکردد فیه القلوب
در آن روز دلهای یعنی از هول متغیر گردد و صفت آرامش با ضطراب متغیر شود و الابصار و گردد دیدها از هر طرف بنگرد تا ببیند نامه اعمال وی از کجا بدو می آید
لیجزیهم الله متعلق است بیخافون یعنی میترسند تا جزا دهد خدای ایشان را بسبب آن ترس احسن ما عملوا نیکوترین جزای آنچه کرده اند یعنی بهشت
موعود و یزیدهم و زیاده کند در پاداش ایشان من فضله از فضل خود یعنی ورای جزای موعود ایشانرا عطا یا کرامت فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور

نکرده

کرده باشند والله یرزق و خدایتعالی روزی میدهد در دنیا من یشاء هر کرا میخواهد بغیر حساب بی حساب یعنی بر آن روزی حساب نکند یا زیاده از آن
ده در عقبی که بحیز شمار در آید والذین کفروا و آنانکه پوشیده حق را و نکرویدند اعمالهم عملهای ایشان که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و عتق رقبه و اطعام
طعام و امثال آن کسراب مانند سرابی است بقیعة بزمینی هموار سراب آن است که شعاع آفتاب در نیمروز بر زمین مستوی افتد لمعان آن درخشنده در نظر
آید چون آبی مواج یحسبه الظمان پندارد آنرا تشنه ماء آبی صافی و روی بوی آرد حتی اذا جاءه تا چون برسد بموضعیکه در و توهم آب کرده لم یجده
شیئا نیابد آن مظنون و منصور خود را چیزی و وجد الله و یابد عقاب خدایتعالی را عنده نزدیک کردار خویش یا خدا را حساب کننده خود با
فوفه پس تمام بدهد خدای او را حسابه جزای کردار او بوجهی که حساب اقتضا کرده باشد والله و خدایتعالی سریع الحساب زود حساب است چنانکه
یکی او را از حساب دیگری باز ندارد و تمثیل کرد اعمال کفار را بسراب و ایشانرا به تشنه جگر سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب نا امید شده و باغد و شدتش زیاده شود
کافر را ناامید بیاد آتش اعمال خود چون نیابد حسرت و خیبت افزون میکردد او کظلمات یا کردار ایشان باشد چون تاریکیهای متراکبه فی بحر لجی
در دریای عمیق که دستبدم یغشاه موج می پوشد آن دریا را امواجی دیگر من فوقه از بر موج تا بی سحاب ابری که انوار نجوم را بپوشد ظلمات
این تاریکیها است بعضها فوق بعض بعضی بالای بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر اذا اخرج چون بیرون آرد
یده دست خود را که اقرب اعضای مرتبه است بچشم لم یکد یریها نزدیک نیست که ببیند آنرا چون بکمید شدت ظلمات است یعنی بست
نزدیک نیست که بیند و من لم یجعل الله و هر کرا نداده و مقرر و مقدر نکرد خدایتعالی له نورا مر او را روشنی در وقت قسمت ازلی فما له پس نیست مر او را
من نور هیچ نوری یا این تمثیل دیگر است مر عملهای کفار را ؛ ظلمات عملهای تیره او است ؛ و بحر لجی دل او ؛ و موج آنچه دل او را می پوشد از جهل و شرک و سحاب
و خذلان و پس کردار و کفتارش ظلمت است و مدخل و مخرجش ظلمت و رجوع او در قیامت هم بظلمت بر عکس مؤمن که او نور علی نور است این را باشند ظلمات بعضها
فوق بعض نظم مؤمنان از تیرکی دور آمدند ؛ لاجرم نور علی نور آمدند ؛ کافری تاریک دل از کبریست ؛ حال و کارش ظلمت اندر ظلمت است الم تر
آیا ندیدی و ندانستی ؛ ان الله یسبح له آنکه خدایتعالی تسبیح میگوید مر او را و بپاکی یاد میکند بمقال یا بدلالت حال من فی السموات والارض هر که
در آسمانها و زمینها است والطیر صافات و مرغان نیز تسبیح گویند او را در حالیکه بال کشاده باشند در هوا و صف کشیده و تخصیص طیر بآن است که او
میان زمین و آسمان است با دلائل صنع در و ظاهر تر است چه اجرام ثقلیه را که اصلا مائل مرکز اند عطای قوت میل محیط و قدرت وقوف در هوا و الهام
بسط و قبض کنند با آنکه در جناح صفت قبض نیز هست برهانی است قاطع بر کمال قدرت صانع کل هر یک از اهل آسمان و زمین یا مرغان یا مجموع
قد علم بدرستی که دانسته است صلاته دعای خود را و تسبیحه و تنزیه خود را یاد داد و تسبیح خدا را یا خدا دانسته است نماز همه را والله علیم و خدا دانا
است بما یفعلون بآنچه میکنند همه از طاعت و عبادت ولله و مر خدا راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها
چه خالق و فاطر آنها همه اوست و الی الله المصیر و بسوی خدا است بازگشت همه الم تر ان الله آیا ندیدی که خدای تعالی یزجی سحابا میراند
ابر را و می انگیزد قطعه قطعه ثم یؤلف بینه پس تالیف میکند در میان او یعنی انضمام میدهد بعضی را با بعضی ثم یجعله رکاما پس میکرداند
او را بر هم رسته و بر هم بسته فتری الودق پس می بینی تو باران را که یخرج من خلاله بیرون می آید از میان آن و ینزل من السماء و فرو میفرستد
از ابر یا از آسمان من جبال فیها از کوهها که در و هست یعنی از قطعهای ابر بزرگ که مشابه کوهها اند و در عظمت من برد از تگرگی که کائن است در آن ابر
مفعول محذوف است تقدیرش چنین که میفرستد از تگرگی که در ابر است تگرگ را و گفته اند اینجا سما آسمان است نه ابر و در آسمان کوهها است از تگرگ چنانچه در زمین
کوهها است از سنگ حق تعالی از آن تگرگ نازل میکرداند فیصیب به پس میرساند آن تگرگ را بکشت و زرع و باغ من یشاء هر کرا میخواهد و یصرفه
و باز میدارد آنرا از میوه و محصول عن من یشاء از هر که میخواهد یکاد سنا برقه نزدیکست که روشنی آن برق یذهب بالابصار ببرد دیدها
و بر باید از فرط روشنی و این قوی تر دلیل است بر کمال قدرت که شعلهٔ آتش از میان ابر آبدار بیرون می آرد یقلب الله میکرداند خدایتعالی اللیل والنهار
شب و روز را برفتن و آمدن و از پی یکدیگر یا بنقصان یکی و زیادتی دیگری یا متغیر میسازد احوال ایشانرا بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت ان فی ذلک
بدرستی که در آنچه مذکور شد لعبرة هر آینه دلالتی و اعتباری هست لاولی الابصار مر خداوند بصر و صاحبان بصیرت را والله خلق و خدایتعالی بیافرید کل

دابة هر جنبنده که در زمین است من ماء از آب که جزو ماده اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب بوده چه بعضی از حیوانات از نطفه
مخلوق نیستند و در تبیان از ابن عباس رض نقل میکند که حق سبحانه جوهر آفرید و نظر هیبت در انکند بگداخت و آب گشت بعضی ازان را تقلیب فرمود و آتش
وازان جن بیافرید پس برخی را تقلیب بباد داد و ازان ملایکه مخلوق ساخت پس تقلیب نمود مقداری را بخاک وازان آدمی وسایر حیوانات را خلق کرد و اصل همه
آب است فمنهم پس ازین جنبندگان من یمشی کسی که میرود علی بطنه بر شکم خود چون مار و ماهی وسایر هوام ومنهم من یمشی وازایشان کسی هست
که میرود علی رجلین بر دو پای چون آدمی و مرغ ومنهم من یمشی وازایشان هست که مشی میکند علی اربع بر چهار پای چون وحشی و نعم و سبع و تقدیم
کردن آنرا که در قدرت ابلغ است و آن ماشی با شبلی آلة مشی پس آنکه بدو پای رود و دیگر آنکه چهار دارد یه از حیوانات آنکه زیاده از چهار پای دارد همچنان داو بر توهم اربع مشی
یخلق الله می آفریند خدا تعالی ما یشاء آنچه میخواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نفرمود باختلاف صور و اعضا و هیات و حرکات و قوی و افعال با وجود اتحاد عنصر و صاحب بقیه فرموده نظم
اوست قادر بهرچه خواهد و خواست : هرچه خواهد کند که حکم اوراست : نقش و ان برون بکلها اوست : نقش هندوی درون لها اوست ان الله بدرستی که خدا
علی کل شیء قدیر بر آفریدن همه چیز توانا است پس هرچه خواهد بیافریند لقد انزلنا بتحقیق که فرو فرستادیم آیات مبینات آیتهای روشن
کرده و هویدا والله یهدی و خدای راه نماید من یشاء هر کرا خواهد بسبب تفکر در ان آیات الی صراط مستقیم براهی راست و درست
که طریق بهشت است آورده اند که میان بشر منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه را بحکم محمد بریم منافق گفت مرافعه بکعب بن اشرف
عرض میکنیم حق سبحانه آیت فرستاد که ویقولون و میگویند منافقان که امنا بالله گرویده ایم بخدا تعالی وبالرسول و بفرستاده او واطعنا
و فرمان برداری کردیم هر دو را ثم یتولی پس برگردند فریق منهم گروهی از ایشان و امتناع مینمایند از قبول حکم من بعد ذلک از پس اقرار بایمان
و اطاعت وما اولئک و نیستند آن گروه بالمؤمنین گرویدگان مخلص یا ثابت بر ایمان وگویند میان مرتضی علی رض و مغیره بن وائل مخاصمه
بود در آب و زمینی چند آنچه علی مرتضی رض خواست که او را نزد رسول علیه السلام برد میسر نشد مغیره گفت او برای تو حکم خواهد کرد که عم زاده اوئی زیرا که آن ملعون
دانسته که حق بجانب مرتضی علی رض است و محمد علیه السلام حکم بجانب حق خواهد فرمود حق تعالی آیت فرستاد که اقرار بایمان و فرمان برداری میکنند و از حکم خدا
و رسول سر می پیچند و روی می تابند واذا دعوا و چون خوانده شوند الی الله بکتاب خدای ورسوله و بحکم رسول لیحکم تا حکم کند پیغمبر ع براستی
بینهم میان ایشان اذا فریق آنگاه گروهی منهم از ایشان که بشر است یا مغیره معرضون اعراض کنندگانند از محکمه علیه الصلوة والسلام وان
یکن واگر باشد لهم الحق مر ایشانرا حکم یعنی برای ایشان بود یأتوا الیه بیایند بسوی پیغمبر مذعنین فرمان برندگان و انقیاد کنندگان
یعنی اگر دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد فرمان برنده اند واگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود سر باز زننده اند افی قلوبهم آیا در
دلهای ایشان مرض بیماری است یعنی کفر و میل بظلم ام ارتابوا یا در شک افتاده اند در باب پیغمبر ع واز وی چیزی مشاهده کرده اند و بر او اعتماد ندارند
یا نه ام یخافون آیا می ترسند ان یحیف الله اگر حیف کند خدا تعالی در نزول حکمی وجور نماید علیهم بر ایشان ورسوله و میل کند رسول او
در حکومت بل نه چنین است که پیغمبر ع محل تهمت باشد یا خدا و رسول او حیف کنند بلکه اولئک آن گروه هم الظالمون ایشانند ستمکاران بر خصوم
یا بر نفسهای خود یا بر امتناع از حکم خدا و رسول ع انما کان جز این نیست که هست قول المؤمنین گفتار گرویدگان اذا دعوا چون
خوانده شوند الی الله بکتاب خدا تعالی ورسوله و بسوی پیغمبر او لیحکم بینهم تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمت ان یقولوا
آنکه گویند سمعنا شنیدیم قول ترا واطعنا و فرمان برداریم امر ترا مصرع هرچه حکم کنی بر میان ما حکمی واولئک و آن گروه که چنین گویند هم
المفلحون ایشانند رستگاران از درکات نجات یابان و رسیدگان بدرجات رضای سبحانی ومن یطع الله و هر که فرمان برد خدا تعالی را
در فرائض ورسوله و فرستاده او را در سنن یا در هرچه فرماید ویخش الله و بترسد از عذاب خدای بر گناهان گذشته ویتقه و بپرهیزد از خشم او
و معصیت نکند در زمان آینده فاولئک پس آن گروه هم الفائزون ایشانند فوز یافتگان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک التماس آیتی کرد که عمل آن
کافی باشد و محتاج آیت دیگر نشود اینجا علمای زمان بدین آیت تعلق کردند چه حصول فوز و فلاح و فوز جز بفرمان برداری و خشیه و تقوی متصور نیست بیت
اینک ره اگر مقصد اقصی طلبی : وینک عمل ار رضای مولی طلبی : واقسموا و سوگند خوردند منافقان بالله بخدای تعالی جهد ایمانهم سخت

ترین سوگندان خود که طریق فرمان برداری چنان اند که بی شبهه لئن امرتهم اگر فرمائی ایشانرا به بیرون آمدن از دیار و اموال خود لیخرجن هر آینه بیرون
آیند ایشان و لحظه توقف ننمایند قل لا تقسموا بگو سوگند یاد مکنید و قسم بدروغ مخورید طاعة مطلوب از شما فرمان برداری است معروفة شناخته شده
باخلاص و صدق نیت نه سوگندی دروغ بر طاعت نفاقی ان الله خبیر بدرستی که خدا تعالی دانا است بما تعملون بانچه شما میکنید از نفاق و جز آن
قل بگو ای محمد اطیعوا الله فرمان برید خدا تعالی را بخلوص نیت واطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول خدای را بصفای طویت فان تولوا
پس اگر روی بگردانید ای مردمان فانما علیه ما حمل پس جز این نیست که بر پیغمبر است آنچه بر وحمل کرده اند از تبلیغ احکام وعلیکم ما حملتم و بر
شماست آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال وان تطیعوه و اگر فرمان برید رسول را در حکم او تهتدوا راه یابید براستی وما علی الرسول
و نیست بر فرستاده بجمیعی الا البلاغ المبین مگر رسانیدن آشکارا و دعوت واضح و پیغمبر من آنچه بر و بوده بجای آورده و آنچه کار و بار با شما
مانده وعد الله الذین امنوا وعده کرد خدا تعالی آنانرا که گرویده اند منکم از شما وعملوا الصالحات و بکردند کارهای شایسته مراد
بقول اشهر فقرای مهاجرانند که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر از قبائل عرب که در مکه و یثرب بودند بر محاربه ایشان
اتفاق نموده شب و روز پیغامهای تهدید آمیز و سخنان فتنه انگیز میفرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتند و روزگاری بهول و هراس میگذرانیدند
روزی بایکدیگر گفتند آیا زمانی بر ما درآید که خود را ایمن و مطمئن بینیم و بفراغت خاطر بر بساط سلامت و عافیت نشینیم این آیت نازل گشت و حق تعالی وعده داد
سوگند خورد که لیستخلفنهم هر آینه ایشانرا خلیفه گرداند فی الارض در زمین کفار از عرب و عجم کما استخلف الذین همچنانکه خلیفه گردانیده شدند بصیغه
استخلاف فعل معلوم خوانند یعنی همچنانکه خلیفه گردانید خدا تعالی آنانرا که بوده اند من قبلهم پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد تا
تصرف کردند در آن چنانکه ملوک در ممالک خود میکنند و اندک فرصتی را نیز بعده وفا فرموده جزایر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی
داشت و ممید است که جمیع اطراف و اکناف مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله بحوزه تسخیر ملازمان شرع نبوی و متابعان احکام مصطفوی ع در آید
نظم : مبدم همت کمال دولت خادم او : عرصه روی زمین را سر بسر خواهد گرفت : شاهباز همتش چون بر کشاید بال قدر : از ثریا تا ثری در زیر پر خواهد گرفت
این آیت دلیل اعجاز قرآن است و حجت صحت نبوت و برهان خلافت خلفاء راشدین و دیگر فرموده ولیمکنن و هر آینه با دوات متمکن و ثابت سازد
لهم دینهم برای ایشان دین ایشانرا الذی ارتضی لهم آن دینی که پسندیده است مرایشانرا یعنی دین اسلام مراد آن است که او را بر همه ادیان
غالب گرداند ولیبدلنهم و هر آینه بدل دهد ایشانرا من بعد خوفهم از پس ترس ایشان از اعادی امنا ایمنی از ایشان یعبدوننی پرستند مرا
در زمان خلافت لا یشرکون بی شیئا شریک نسازند بمن چیزیرا یعنی اختیار وجاه ایشانرا از عبادت و توحید باز ندارد ومن کفر و هر که کفران ورزد
این نعمت بعد ذلک بعد از راست شدن وعده فاولئک پس آن گروه که کفران نعمت ورزند هم الفاسقون ایشانند کاملان در فسق ثعلبی رح آورده که قتله
ذو النورین اول جمعی بودند که کفران این نعمت ورزیدند واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز مفروض را واتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را واطیعوا
الرسول و فرمان برید رسول را بهرچه فرماید لعلکم ترحمون شاید که شما رحمت کرده شوید لا تحسبن مپندار ای محمد الذین کفروا آنانرا که نگرویدند
معجزین عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب کردن فی الارض در زمین یا پیشی گیرندگان بودی یعنی نتوانند که بر حق سبحانه پیشی گیرند و عذاب او را از خود دفع کنند
ومأویهم النار و بازگشت ایشان دوزخ است ولبئس المصیر و بد بازگشتی است آتش دوزخ در اسباب نزول آورده که حضرت رسول ع غلامی
انصاریرا که مدلج بن عمر نام داشت بوقت نیمروز بطلب فاروق رض فرستاد و مدلج بی اجازت در آمد و فاروق رض خفته بود و جامه از بالای بعضی اعضای
او دور شده بود و ولی آنست که بیدار بوده با زوجه خود ملاعبه میفرمود و از در آمدن غلام کراهیتی تمام بدل وی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد
از یه بودی که حق سبحانه نهی فرمودی که آباء و ابناء و خدم و حشم ما در مثل این ساعات بی دستوری در خانه ما در نیایند تا بر اسرار و خفیه مطلع نشوند بعد از آنکه بخدمت
پیغمبر ع آمد این آیت نازل شده بود که یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان لیستأذنکم الذین باید که دستوری طلبند از شما آنانکه ملکت
ایمانکم مالک ایشان است دستهای شما یعنی بندگان ذکور یا همه ایشان از غلام و کنیزک والذین لم یبلغوا الحلم و آنان نیز از کودکان که نرسیده
اند ببلوغ منکم از قوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای در آمدن بجایهای شما ثلث مرات سه نوبت در شبانروز

مِنْ قَبْلِ صَلٰوةِ الْفَجْرِ یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب برخیزد جامهٔ خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت بپوشد وَحِیْنَ تَضَعُوْنَ ه
ویکبار هنگامی که می نهید ثِیَابَکُمْ جامهای خود را مِنَ الظَّهِیْرَةِ بیان حین است یعنی آنوقت نیمروز است وَمِنْ بَعْدِ صَلٰوةِ الْعِشَآءِ ویکبار
پس از نماز خفتن که وقت تجرد است از لباس و درآمدن بمضاجع ثَلٰثُ عَوْرٰتٍ لَّکُمْ آگاه دارید این سه وقت عورت که مر شما راست لَیْسَ
عَلَیْکُمْ نیست بر شما وَلَا عَلَیْهِمْ و نه بر بندگان وکودکان نارسیده جُنَاحٌ گناهی و بزه در ترک استیذان بَعْدَهُنَّ بعد ازین سه وقت
طَوّٰفُوْنَ بندگان طواف کنندگان اند یعنی درآیندگان عَلَیْکُمْ بر شما برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند بَعْضُکُمْ در می آیند بعضی
شما عَلٰی بَعْضٍ بر بعضی یعنی ممالیک بر موالی کَذٰلِکَ مانند این روشن کردن یُبَیِّنُ اللّٰهُ روشن میسازد و بیان میکند خدایتعالی لَکُمُ الْاٰیٰتِ برای
شما دلائل حق و احکام شرع وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست بمصالح عباد حَکِیْمٌ حکم کننده برعایت مراسم آداب نزد بعضی علما حکم این آیت منسوخ است
و بقول جمعی محکم ابن جبیر را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیة سخن میگویند جواب داد که بخدای که منسوخ نیست اما مردم درین تهاون می ورزند وَاِذَا بَلَغَ الْاَطْفَالُ
و چون برسند طفلان مِنْکُمُ الْحُلُمَ از شما بحد بلوغ یعنی محتلم شوند مراد آنست که بالغ گردند و احتلام روشن تر دلیلی است بر وقوع بلوغ فَلْیَسْتَاْذِنُوْا باید
که طلب دستوری کنند در همه اوقات کَمَا اسْتَاْذَنَ الَّذِیْنَ همچنانکه دستوری طلبیدند آنانکه بالغ شدند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی ایشان حکم سایر
دارند در استیذان کَذٰلِکَ همچنانکه بیان کرد این حکم را یُبَیِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدایتعالی لَکُمْ اٰیٰتِهٖ برای شما آیتهای خود را وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدایتعالی
داناست باحوال شما حَکِیْمٌ حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت تکرار این دو اسم در آخر این دو آیت جهت مضاعف مبالغه و تاکید است
وَالْقَوَاعِدُ و نشستگان در خانها و بازماندگان مِنَ النِّسَآءِ از زنان الّٰتِیْ لَا یَرْجُوْنَ آنانکه امید ندارند نِکَاحًا نکاح خود را یعنی طمع نمیکنند که کسی
ایشانرا نکاح کند جهت پیری و عجز فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ پس نیست بر ایشان جُنَاحٌ گناهی و وبالی اَنْ یَّضَعْنَ از آنکه بنهند ثِیَابَهُنَّ جامهای ظاهر را
چون چادر و سرانداز که بالای مقنعه می پوشند غَیْرَ مُتَبَرِّجٰتٍ بِزِیْنَةٍ در حالتیکه ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع چادر ظاهر
سر کردن و گوش و موی و امثال آن نباشد وَاَنْ یَّسْتَعْفِفْنَ و آنکه طلب عفت کنند و بپوشند خود را خَیْرٌ لَّهُنَّ بهتر است مر ایشانرا و دورتر از تهمت
وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ و خدایتعالی شنواست مقالات ایشانرا با مردان عَلِیْمٌ داناست بمقصود مقالات از ایشان امام واحدی رح فرموده که تندرستان صحابه رضی
با مریض و اعمی مواکله نکردندی یا این جماعت از اهل سکی ارباب صحت محترز بودندی از بیم آنکه مبادا که طبایع سلیمه را از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی اصحاب
چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه و انبار بدست ارباب عاهات بازدادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و این درویشان بتوهم عدم
رضای ایشان پرهیز میکردندی یا اگر کسی ایشانرا اطعام دادی که در خانه پدر یا مادر یا اقارب قریبه وی ترتیب کرده بودند دعوت نمودی اجابت نمیکردندی حق سبحانه
این آیت فرستاد که لَیْسَ عَلَی الْاَعْمٰی نیست بر نابینا حَرَجٌ بزه و تنگی وَّلَا عَلَی الْاَعْرَجِ و نه بر لنگ حَرَجٌ وبالی و بزهی وَّلَا عَلَی الْمَرِیْضِ حَرَجٌ و نه بر بیمار
گناهی وَّلَا عَلٰٓی اَنْفُسِکُمْ و بر نفسهای شما وزری اَنْ تَاْکُلُوْا آنکه بخورید شما و اهل ابتلا مِنْ بُیُوْتِکُمْ از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما در آنند و خانه
فرزندان نیز درین داخل است بحکم این حدیث که انت و مالک لابیک و خبر صحیح آن است که پاکترین چیزیکه خورد مرد از کسب او است و ان ولده من کسبه
اَوْ بُیُوْتِ اٰبَآئِکُمْ یا خانهای پدران خود اَوْ بُیُوْتِ اُمَّهٰتِکُمْ یا خانهای مادران خود اَوْ بُیُوْتِ اِخْوَانِکُمْ یا خانهای برادران خود اَوْ بُیُوْتِ
اَخَوٰتِکُمْ یا خانهای خواهران خود اَوْ بُیُوْتِ اَعْمَامِکُمْ یا خانهای برادران پدران خود اَوْ بُیُوْتِ عَمّٰتِکُمْ یا خانهای خواهران پدران خود
اَوْ بُیُوْتِ اَخْوَالِکُمْ یا خانهای برادران مادران خود اَوْ بُیُوْتِ خٰلٰتِکُمْ یا خانهای خواهران مادران خود اَوْ مَا مَلَکْتُمْ مَّفَاتِحَهٗ یا خانهای
که مالک شده اید شما خزائن آنرا از نقود و اطعمه و امتعه این خطاب با وکلا و خازنان است و گویند مراد خانه بندگان است و جز خانه اولاد و عبید
خانهای صاحب بیت در اکل اذن شرط است اَوْ صَدِیْقِکُمْ یا خانهای دوستان خود در ان نیز رضای دوست باید و حقیقت آن است که اگر دوستی
حقیقی بود انبساط او این صورت نیفزاید فتح موصلی رح بدر خانه دوستی آمد و او حاضر نبود کیسه او از جاریه طلبید و دو درم برداشت و باقی بکنیزک باز داد
چون خواجه بخانه رسید صورت واقعه از جاریه شنید بشکرانه آن انبساط کنیزک را آزاد کرد و بنوخت در نگارستان آورده که نظم
شبی گفتم جهان فرسوده را ؛ که بود آسوده در کنج رباطی ؛ ز لذتها چه خوشتر در جهان گفت ؛ میان دوستداران انبساطی ؛ و در عوارف

المعارف

المعارف آورده که چون کسی یار خود را گوید که اعطنی من مالک و او در جواب گوید کم ترید دوستی را نمی شاید یعنی باید که هر چه دارد در میان آرد و از استفسار چند
و چون بگذرد چه درست جانی بهتر هست از مال فانی و درین باب گفته اند بدوست برو بهر چه داری ؛ یاری بجز و بهیچ مفروش ؛ والله در من قال نظم
یاران بجان مضایقه باهم نمیکنند ؛ آخر کسی بمال جدائی چرا کند ؛ بسیار بد و جهد بباید که ناکسی ؛ خود را بآدمی نفسی آشنا کند ؛ نشرا ... بد یافتن یار
آشنا اگر نهرا و بعهد محبت وفا کند ؛ و بر قول اول که سبب نزول آیت تنفر صحابه رض بود از مواکله اهل علل عَلٰی را بمعنی فی باید گرفت یعنی نیست در مواکله
با هر یک از اینها حرجی آورده اند که در شان بنی لیث بن عمرو از کنانه که تنها طعام خوردن را حرام دانستندی و از صبح تا شام خوان نهاده انتظار مهمان کردندی
و چون ثلثی از شب بگذشتی و مهمان نرسید آنگاه چیزی خوردندی یا در باره جمعی از انصار که مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی و یا در بیان حال جمعی
که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی این آیت آمد که لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی اَنْ تَاْکُلُوْا آنکه بخورید طعام را جَمِیْعًا باهم مجتمع شده
اَوْ اَشْتَاتًا یا پراکنده فَاِذَا دَخَلْتُمْ پس چون درآیید بُیُوْتًا بجایهائیکه مذکور شده یا بجایهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد فَسَلِّمُوْا عَلٰٓی اَنْفُسِکُمْ
پس سلام کنید بر هم و بیاران خود که المؤمن کنفس واحدة و در خانها بر اهالی خود و در مساجد نیز سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السلام علینا
من ربنا و علی عباد الله الصالحین و بر هر تقدیر سلام باید کرد تَحِیَّةً سلام کردنی مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ ثابت و مشروع از نزدیک خدایتعالی مُبٰرَکَةً
بسیار خیر و بابرکت طَیِّبَةً پاک که نفس مستمع بدان خوش شود کَذٰلِکَ همچنانکه بیان سلام فرمود یُبَیِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدایتعالی لَکُمُ الْاٰیٰتِ
برای شما آیتهای حکمت خود را لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ شاید که تعقل کنید در ان و حق و ثواب را دریابید اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ جز این نیست که گرویدگان کامل
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ آنانند که گرویده اند بخدای تعالی وَرَسُوْلِهٖ و برسول او از صمیم دل وَاِذَا کَانُوْا و چون باشند مَعَهٗ با رسول وی عَلٰٓی اَمْرٍ
جَامِعٍ بر کاری جمع آرنده یعنی مهمی که بشرح ایشانرا مجتمع باید شد چون جمعات و اعیاد و حروب و مشاورات و نماز استسقا لَمْ یَذْهَبُوْا نروند از نزد وی
حَتّٰی یَسْتَاْذِنُوْهُ تا وقتی که دستوری طلبند از وی و آنحضرت اذن ارزانی فرماید اِنَّ الَّذِیْنَ یَسْتَاْذِنُوْنَکَ بدرستی آنانکه دستوری طلبند
از تو اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ آن گروه آنانند که از صدق یُؤْمِنُوْنَ میگروند بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ بخدای تعالی و رسول و تصدیق مینمایند تعریض جمعی منافقان
است که در غزوهٔ تبوک تخلف از جهاد و دستوری می جستند و در بارهٔ ایشان نازل شد که انما یستاذنک الذین لا یؤمنون بالله الآیة فَاِذَا اسْتَاْذَنُوْکَ
پس چون طلب اذن کنند این مؤمنان مخلص از تو لِبَعْضِ شَاْنِهِمْ برای اصلاح و اتمام بعضی از کارهای خود فَاْذَنْ پس دستوری ده لِّمَنْ شِئْتَ
هر کرا خواهی مِنْهُمْ از ایشان که عذر واضح دارند وَاسْتَغْفِرْ و با وجود اجازت طلب آمرزش کن لَهُمُ اللّٰهَ برای ایشان از خدایتعالی چه تقدیم
امور دنیا بر مهم دین اگرچه بعذر باشد خالی از خللی نیست و گویا که بخروج از جماعت آثم اند پس برای ایشان استغفار کن اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه
خدایتعالی آمرزنده است تقصیرات بندگانرا رَّحِیْمٌ مهربان است بر تخفیف تکلیف از ایشان لَا تَجْعَلُوْا مگردانید و مدانید دُعَآءَ الرَّسُوْلِ
خواندن رسول مر شمارا بَیْنَکُمْ میان خود کَدُعَآءِ بَعْضِکُمْ همچون خواندن بعضی از شما بَعْضًا بعضی را بر بعضی قیاس مکنید خواندن رسول را بر خواندن
یکدیگر که اعراض توانید کرد یا در جواب مساهله توانید نمود چه مبادرت بامر او واجب است و لازم و مراجعت بغیر اذن او حرام و ناروا یا دعای او را
بر شما یا برای شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعا بیشک مستجاب است و مقبول حضرت رب الارباب یا نداکردن شما او را و خواندن رسول را
باید که چون مناداة یکدیگر نباشد بمجرد نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت عزت جل جلاله همه انبیا را
بندای علامت خطاب کرده و حبیب خود را بندای کرامت خطاب میفرماید بیت با آدم هست یا پدر انبیا خطاب ؛ یا ایها النبی خطاب محمد است
آورده اند که چون آنحضرت صلعم خطبه خواندی منافقان به تنگ آمده یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیت آمد قَدْ یَعْلَمُ اللّٰهُ الَّذِیْنَ
بدرستیکه میداند خدایتعالی هر کرا از روی کراهت یَتَسَلَّلُوْنَ بیرون میروند اندک اندک مِنْکُمْ از میان شما لِوَاذًا در حالت پناه جستن بیکدیگر
و پوشیدن هم را فَلْیَحْذَرِ الَّذِیْنَ پس باید که بترسند آنانکه یُخَالِفُوْنَ مخالفت میکنند و اعراض مینمایند عَنْ اَمْرِهٖٓ از فرمان خدا و رسول اَنْ تُصِیْبَهُمْ
آنانکه برسد بدیشان فِتْنَةٌ آزمایشی از حق که گمراهی است یا محنتی در نفس و مال و ولد یا تسلط سلطان جابر یا مهر غفلت بر دل یا در توبه جنید قدس سره فرموده
که فتنه سختی دل است و متاثر ناشدن او از معرفت الهی اَوْ یُصِیْبَهُمْ یا برسد ایشانرا عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذاب دردناک در آخرت اَلَآ اِنَّ لِلّٰهِ بدانید

بدرستیکه مر خدایتعالی راست ما فی السموات والارض آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمینهاست یعنی همه ملک اوست بنده و مالک همه اوست زیرا که
خالق همه اوست قد یعلم بدرستیکه میداند ما انتم علیه آنچه شما بر آنید ای مکلفان از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت ویوم
یرجعون و میداند روزی را که بازگردانیده شوند منافقان الیه بسوی جزای او فینبئهم پس خبر دهد ایشانرا بما عملوا بآنچه کرده اند از عملهای بد و بران
مکافات کند والله بکل شیء و خدایتعالی بهمه چیزها علیم داناست و هیچ چیز برو مخفی نماند بیت آنکس که بیافرید پیدا و نهان : چون نشناسد نهان و پیدا بجهان ٧

سورة الفرقان مکیة وهی سبع وسبعون آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران مر لفظ تبارک را گفته اند سه معنی اختیار فرموده اول آنکه برکت از واست و این اشارت بکارسازی و بنده نوازی
حق است دوم آنکه بزرگوار و برتر است و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت ازلی و ابدی اوست سیوم آنکه دایم و ثابت است و این عبارت از دوام ٨
ذات اوست لم یزل و لایزال الذی آنکه نزل الفرقان فرو فرستاده قرآنرا که جدا کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام علی عبده بر بنده
خود یعنی محمد ع م لیکون تا باشد بنده او للعالمین مر آدمیان و پریانرا نذیرا بیم کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل هر قرنی را در هر زمان ترساننده از
موجبات سخط ربانی الذی له آنکسی که مر او راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها چه وی متفرد است بآفرین آنها بر او را
رسد تصرف در آن ولم یتخذ و فرا نگرفت خدای تعالی ولدا فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری است ولم یکن له و نیست مر او را شریک فی
الملک انبازی در پادشاهی چنانچه ثنویه و ثنویه گویند یعنی او راست پادشاهی بی فرزندی که قائم مقام او تواند بود و بی شریکی که با او مقاومت تواند کرد
وخلق کل شیء و بیافرید همه چیزها را از مواد مخصوصه بهیأت مختلفه و اشکال متنوعه فقدره پس اندازه کرد آن چیز را تقدیرا اندازه کردنی یعنی
آنها را مهیا ساخت برای خصائص و افعالی که از وی میخواست یا تقدیر کرد بقای او را تا وقتی معلوم واتخذوا و فرا گرفتند کفار من دونه بجز خدای
آفریدگار آلهة لا یخلقون خدایان که نیافرینند شیئا چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز وهم یخلقون و حال آنست که ایشان آفریده شده
اند هر مخلوقی محتاج است در وجود بخالقی و محتاج خدائی را نشاید پس بتانی که عبده ایشانرا می تراشند و بهر وجه که میخواهند تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند
ولا یملکون و با وجود مخلوقیت نمیتوانند و استطاعت ندارند لانفسهم برای نفسهای خود ضرا باز داشتن ضرری ولا نفعا و نه جذب نفعی یعنی نه سودی
بخود میتوانند رسانید و نه زیانی از خود باز میتوانند داشت و حال آنکه خدای ضار و نافع باید ولا یملکون و نمیتوانند آلهه باطله و قادر نیستند موتا بر میرانیدن کسی
ولا حیوة و نه بر زنده کردن کسی اولا یا بر ابقای حیات او ولا نشورا و نه بر بعث و حشر او ثانیا و خدایتعالی محیی و ممیت و باعث باید وقال الذین کفروا
و گفتند آنانکه نگرویدند ان هذا نیست این قرآن که محمد ع م آورده الا افک افتراه مگر دروغی که خود بر بافته است آنرا واعانه و یاری داده اند او را علیه
بر ساختن آن دروغ قوم آخرون گروهی دیگر چون جبر و یسار و عداس یا فکیه رومی یعنی ایشان اخبار سابقه برو میخوانند و او بعبارت عربی بر ما القا میکند
فقد جاؤ پس بدرستیکه آمده اند این قوم ظلما وزورا بستم و دروغ یعنی یاری دهندگان وی برین تقدیر این بقیه کلام کفار باشد و اصح آنست
که این سخن حضرت خداوند است می فرماید که کفار درین که میگویند قرآن دروغ است و بمدد قومی بر بافته میشود آمده اند بشرک و ستم و بهتان وقالوا و دیگر گفتند
کلام وی اساطیر الاولین افسانهای پیشینیان است که در کتابها نوشته اند اکتتبها می نویساند آنرا چه خود نمیتواند نوشت فهی پس آن نوشته
تملی علیه املا کرده میشود برو بکرة واصیلا بامداد و شبانگاه یعنی هر دو طرف روز یا شب و روز آنها را برو میخوانند تا یاد میگیرد چه خود نمیتواند
خواند چون حفظ کرد بر ما میخواند و میگوید این وحی است قل بگو ای محمد ع م در رد سخن ایشان که انزله الذی فرستاده است قرآنرا آنکسی که بی شبهه یعلم
السر میداند پوشیده را فی السموات والارض در آسمانها و زمین بران دلیل که این کلام مشتمل است بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصه حق تعالی
است و دیگر آنکه همه فصحای شما از اتیان بمثل آن عاجز اند و چنین کلام جز از نزد ملک علام نشاید انه بدرستیکه او کان غفورا هست آمرزنده
که پرده کرم بر جرائم بندگان میپوشد رحیما مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمیکند وقالوا و گفتند صنادید قریش چون ابو جهل و عتبه و امیه

و عاص و امثال ایشان مال هذا الرسول چیست این پیغمبر را بر سبیل تهکم گفتند یعنی بیهوده است آنکس که دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیگر یاکل الطعام
میخورد خوردنی را ویمشی و میرود برای طلب معیشت چون دیگران فی الاسواق در بازارها اگر دعوی وی درست است باید که حال او مخالف حال دیگران باشد
ایشان بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از حال آنحضرت ع م غافل شده بودند که تمیز رسل از غیر ایشان بامور جسمانی باشد و ندانستند که نبوت منافی
بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا مناسبت و تجانس که سبب افاده و استفاده است بحصول پیوندد بیت جنس با جنس یابد آمیزش و بجنس : انس گیرد جنس
با جنس بس : القصه مشرکان گفتند بایستیکه او ملک بودی اگر ملک نیست لولا انزل چرا فرستاده نشد الیه ملک بسوی او فرشته فیکون معه
پس باشد با او نذیرا بیم کننده و یاری دهنده در انذار او یلقی الیه یا آنکه افکنده شود بدو کنز گنجی از آسمان تا بدان مستظهر گشته از زر در تحصیل معاش
مستغنی شود او تکون له یا باشد مر او را جنة یاکل منها بوستانی که بخورد از میوه و محصول آن و بدان معاش وی بگذرد وقال الظالمون و گفتند
ظالمان وضع مظهر در موضع مضمر حکم بظلم ایشان است یعنی ستمکاران درین سخن که مؤمنانرا گفتند ان تتبعون پیروی نمیکنید شما الا رجلا مسحورا
مگر مردی جادوئی کرده شده را یعنی کسی که او را سحر کرده و عقلش پوشیده شده و در تفسیر ماوردی مسحور را بمعنی ساحر میداند یعنی متابعت جادوی میکنید که شما
سخن میفریبد انظر درنگر ای محمد بدیده بصیرت تا ببینی که معاندان کیف ضربوا کیف زدند لک الامثال برای تو مثلها را یعنی گفتند سخنان ناخوش و نسبت
کردند ترا بسحر و بوصف مفتری و مملی علیه بستودند فضلوا پس گمراه شدند از طریقی که موصل است بمعرفت انبیاء ع م و تمیز ایشان از ما سوی فلا
یستطیعون سبیلا پس توانائی ندارند و نمی یابند راهی بحجت و برهان در آنچه میگویند تبارک الذی بزرگوار است آنکسی که بمحض فضل ان شاء جعل
اگر خواهد بسازد و ببخشد لک ترا در دنیا خیرا من ذلک بهتر از آن گنجی و بوستانی که ایشان میگویند و آنچه باشد جنات تجری بوستانها که میرود من
تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها ویجعل لک و بدهد ترا در آن بوستانها قصورا کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع در اسباب نزول مذکور است
که چون توانگران قریش حضرت رسالت پناه ع م را بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آراینده روضات جنان است با این آیت نازل شد و درجی از نور پیش آنحضرت
ع م بنهاده فرمود که پروردگار تو میگوید مفاتیح خزائن دنیا درین حجاب است آنرا بدست تصرف تو میدهم بی آنکه از کرامت و نعمتی که نام زد تو کرده ام در آخرت مقدار
پر پشه کم گردد حضرت ع م فرمود که ای رضوان مرا باینها حاجت نیست فقر را دوست میدارم و میخواهم که بنده شکور و صبور باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله
بک نشانه علو همت آنحضرت ع م نه همین است که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشه چشم التفات بر خزائن روی زمین نیفکند آنرا ملاحظه باید نمود که در شب معراج مطلقا
نظری بما سوی الله نگشوده و بهیچ چیز از بدایع ملکوت و غرائب عرصه جبروت التفات نفرمود تا عبارت از آن این آیه آمد که ما زاغ البصر وما طغی بیت
ز رنگ آمیزی ریحان آن باغ : نهاده چشم خود در مهر مازاغ : نظر چون بر گرفت از نقش کونین : قدم زد در حریم قاب قوسین : بل نه فقر و احتیاج تو
مانع کفار است از ایمان بتو بلکه کذبوا بالساعة تکذیب میکنند قیامت را و داعیه ایشان بانکار نبوت تکذیب ساعت است واعتدنا و آماده کرده ایم
لمن کذب بالساعة برای کسیکه تکذیب ساعت کند سعیرا آتش افروخته و گویند سعیر نامی است از نامهای دوزخ اذا راتهم چون ببیند ایشانرا
یعنی منکران قیامت آتش دوزخ من مکان بعید از جای دور که صد ساله و بقولی پانصد ساله بعد بود میان ایشان سمعوا لها شنوند مر آتش را تغیظا
جوشیدنی از خشم وزفیرا و بانگی چنانکه از درون خشمناکان آید یعنی غریدن و بعضی برآنند که این دیدن و غریدن زبانیه راست و صاحب انوار فرموده که چون
نزدیک ما حیات مشروط به بنیه نیست ممکن است که حق سبحانه در آتش زندگی خلق کند که به بیند و خشم گیرد و بغرد واذا القوا و چون در انداخته شوند مشرکان منها
از دوزخ مکانا ضیقا در جای تنگ که موجب زیادتی کرب باشد و در تیسیر آورده که جهنم بر کافران چنان تنگ باشد که آهن بر نیزه و ایشانرا در چنین مکانی
تنگ افکنند مقرنین مقرن کرده دستهای ایشان بر گردن ایشان بزنجیر یا هر یک را با قرین او از جن بسلسله آتش بهم دیگر باز بسته دعوا بخوانند بر خود
هنالک در آن مقام ثبورا هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک یا گویند یا ثبوراه و این کلمه کسی گوید که آرزومند هلاک خود باشد و در زاد المسیر و بعضی دیگر از
تفاسیر مذکور است که اول کسی را که از اهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس باشد حله از آتش در وی پوشند و او آنرا بر پیشانی نهد و از پی در میکشد و ذریت او از عقب
او فریاد یا ثبوراه بر کشیده می بود حق سبحانه فرماید که لا تدعوا الیوم مخوانید امروز ثبورا واحدا یک ثبور وادعوا و بخوانید ثبورا کثیرا ثبور بسیار
یعنی یکبار نفرین مکنید بر خود و نفرین بسیار کنید زیرا که شما را انواع عذاب خواهد بود و بر نوعی را بواسطه شدت ثبور واقع خواهد شد قل بگوی محمد آنانرا که نفس بر ایشان

تو میکنند اذٰلک آیا این چه وبوستان دنیا خیر بهتر است ام جنة الخلد التی یا آن بهشت جاوید که وعد المتقون وعده داده شده اند پرهیزکاران را جزا دران کانت هست در عالم خدا بتعالی لهم مر متقیان را آن بهشت جزاء پاداش اعمال ایشان ومصیرا وبازگشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت لهم فیها مر ایشان راست در بهشت ما یشاؤن آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان چه ضعفای مومنان را آرزوی ایشان از مرتبه کمل نصیبی نخواهد بود بلکه مراد یکه مناسب حال خود جویند یابند خالدین در حالتیکه جاوید باشند در بهشت کان هست دخول وخلود ایشان در جنت علی ربک بر پروردگار تو وعدا وعده مسئولا خواسته شده سزاوار آنکه از خدا بتعالی درخواهند یا مومنان درخواسته اند که ربنا آتنا ما وعدتنا یا ملائکه برای ایشان درخواست میکنند که ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ویوم یحشرهم یاد کن روزی را که حشر کنیم وحفص بیا میخواند یعنی حشر کند مشرکان را وما یعبدون وآنرا که می پرستند من دون الله بجز خدا بتعالی عام هست همه معبودان از ذوی العقول وغیر آن وگفته اند مراد اصنام اند که خدای ایشان را بسخن آرد ونخاطب سازد فیقول پس گوید ءانتم آیا شما اضللتم گمراه کردید عبادی هؤلاء بندگان مرا این گروه یعنی مشرکان ام هم یا ایشان ضلوا السبیل گم کردند راه را باستدلال در نظر صحیح واعراض از قول مرشد فصیح قالوا گویند بتان سبحانک پاکی ترا وما ترا بپاکی یاد میکنیم ومنزه میدانیم از شریک وشبیه ما کان ینبغی لنا نیست ما را ولنسزد وروا نباشد ان نتخذ آنکه فرا گیریم کسی که ما را پرستد من دونک بجز تو یعنی ترا پرستند پس چگونه ما که اعباد دست بدارند وما را پرستند بر نسد ما را که بگیریم ما ایشان را من اولیاء از دوستان ولکن متعتهم ولیکن تو ایشان را برخوردار گردانیدی واباءهم وپدران ایشان را باموال واولاد وعمر دراز وصحت بدن وسایر نعمتها حتی نسوا الذکر تا فراموش کردند آنچه انبیاء ایشان را بدان دعوت میکردند وکانوا وبودند در حکم ازلی قوما بورا گروهی هلاک شده یا تباه گشته پس حضرت عزت بت پرستان را مخاطب ساخته گوید فقد کذبوکم پس بدرستیکه تکذیب کردند خدایان شما شما را بما تقولون بآنچه میگوئید که شریک خدا اند ایشان مرا از شرک منزه دانستند فما تستطیعون پس نمیتوانند معبودان شما صرفا بگردانیدن عذاب از شما ولا نصرا ونه یاری کردن شما را بنجات وحفص بتا میخواند یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب را از خود رد کردن ونه یکدیگر را یاری دادن واز عقوبت رهانیدن ومن یظلم وهر که ستم کند یعنی شرک آورد منکم از شما ای مکلفات نذقه بچشانیم او را عذابا کبیرا عذابی بزرگ که آتش دوزخ است وخلود دران وما ارسلنا ونفرستادیم قبلک پیش از تو من المرسلین کسی از پیغمبران الا انهم مگر پیغمبرانیکه ایشان لیاکلون الطعام هر آینه بخوردند خوردنی ویمشون ومیروند فی الاسواق در بازارها بجهت کفایت مهمات خود وجعلنا وگردانیدیم بعضکم برخی از شما را لبعض برای برخی دیگر فتنة آزمایشی همچو آزمایش فقرا واغنیا وپیغمبران بامم ایشان یا مریض بصحیح واعمی ببصیر خلاصه سخن آنکه دنیا دار ابتلا وامتحان هست پس از مخالفت احوال مردمان درو چاره نباشد وما بدان می آزمائیم ایشان را تا اهل صبر وشکر از ارباب جزع وکفران ممتاز کردند آورده اند که ابوجهل وولید وامثال ایشان هر گاه که بلال وعمار وصهیب وسایر درویشان صحابه رض دیدندی با یکدیگر میگفتندی اسلام آریم تا با ایشان همچو ایشان بی چیز باشیم حق تعالی این آیت فرستاد ودرویشان را مخاطب ساخته میفرماید که من آزمایم شریف را بوضیع ووضیع را بشریف اتصبرون آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع مینمائید وکان ربک وهست پروردگار تو بصیرا بینا بصبر کننده وجزع نماینده

وقال الذین

وگفتند آنانکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر حشر وبعث اند یا نمی ترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که میگفتند لولا انزل چرا فرو فرستاده نشود علینا الملئکة بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق محمد ع م او نری ربنا یا چرا نمی بینیم آشکاره پروردگار ما را تا ما را بحقیقت امر گوید وتصدیق اتباع محمد فرماید لقد استکبروا بخدای که بزرگی کردند فی انفسهم در نفسهای خود یعنی تعظیم ورزیدند وجرئت نمودند درین حکم وعتوا ودر گذشتند از اندازه عتوا کبیرا در گذشتنی بزرگ که بعد از مشاهده معجزات اقتراح رویت ملائکه ولقای خدای کردند وایشان اند وهنا که یوم یرون الملئکة روزیکه ببینند فرشتگان را آن روز مرگ باشد یا روز حشر لا بشری هیچ مژده نیست یومئذ آن روز للمجرمین مر کافران را اهل مکه وجز طلبیدند لقای ملائکه ودیدار حق تعالی حق سبحانه خبر داد که ملائکه را ببینند ووعید لا بشری شنوند ویقولون وگویند ملائکه ایشان را که لقای خدا تعالی

بر شما حجرا محجورا حرام وباز داشته شده است وگویند این قول کفار است چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدا بتعالی از لقای ایشان در زاد المسیر آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدندی از و ترسیدندی میگفتندی حجرا محجورا تا از شر او ایمن شدندی این جا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شر ست مرگ یا هول قیامت خلاصی خواهند یافت وقدمنا وقصد کنیم الی ما عملوا بسوی آنچه کردند کافران من عمل از کرداری که در صورت نیکو نماید چون صله رحم ومهمانداری واطعام گرسنگان واطعام یتیمان واکرام یتیمان وفریادرسی مظلومان وامثال آن فجعلناه پس گردانیدیم آن عمل را هباء منثورا مانند ذرهای پراکنده در هوا یا غبار متفرقه یا خاکستر بباد بر داده یعنی حبطه سازیم عملهای ایشان را زیرا که شرط در قبول این عمال ایمان است وایشان را نبوده اصحاب الجنة مجاوران بهشت یومئذ آن روز یعنی قیامت خیر مستقرا بهتر اند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت به از منازل کافران است که در دنیا نشسته اند واحسن مقیلا ونیکوتر هست از جهت مکان وآسایش احت را از قیلوله بهر راحت است زیرا که در بهشت خواب نیست ویوم وباد کن روزی را که دران تشقق السماء بشکافد آسمانها بالغمام بسبب ابر سفید که بالای هفت طبقه آسمان است وغلظ او برابر همه سموات واو گران تر است از همه آسمانها وحق سبحانه امروز او را بقدرت نگاه داشته روز قیامت او را بر آسمانها افکند وبهر آسمانی که رسد آن آسمان شکافته گردد ونزل الملئکة وفرو فرستاده شوند فرشتگان از آنجا بر زمین تنزیلا فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته مملو گردد در موضح آورده که ملائکه هفت صف بگرد عالم در آیند وگویند بامعنی عن است یعنی آسمان بشکافد از غمام ودر رشود تا غمام فرود آید واین آن غمام است که حق سبحانه فرموده فی ظلل من الغمام ودر عین المعانی آورده که این غمامی است که ظلل بنی اسرائیل بود در تیه الملک پادشاهی یومئذ دران روز الحق ثابت است للرحمن مر خدای بخشنده را چه مدعیان زبان دعوی از مالکیت در بسته باشند وکان وباشد آن روز یوما علی الکافرین روزی بر کافران عسیرا دشوار از شدت اهوال ویوم ویاد کن روزی را که از فرط حسرت یعض الظالم میخاید ظالم علی یدیه بر دستهای خود یعنی بدندان میگزد دستها را چنانچه متحیران میکنند مراد جنس ظالم است وگفته اند عقبة بن ابی معیط چون از سفر آمد مردمان را ضیافت میکرد بسبب جوار سید ابرار ع م را طلبیده بود آنحضرت ع م فرمود که تا کلمه شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند واین سخن بابی بن خلف رسید که با عقبه دوستی داشت نزد وی آمد وگفت مگر از دین خود برگشته که سخن محمد میشنوی وکلمه میگوئی گفت نی تا غایت داشتم که مهمان من طعام ناخورده بیرون رود وابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بروی او نیندازی عقبه علیه اللعنه نزد پیغمبر ع م آمد آنحضرت ع م در دار الندوه در سجده بود وآب دهن ناپاک حواله روی مبارک دل آرائی کرد ودر ترجمه اسباب نزول آورده که آب دهن پلید او در شعله آتش جانسوز گشت وبدان حضرت ع م نرسیده بروی باز گردید وهر دو کرانه روی او بسوخت وتا زنده بود آن داغها مینمود القصه حضرت ع م فرمود که ای عقبه ترا بیرون مکه نبینم مگر که سر ترا بشمشیر بردارم ودر غزوه بدر امر حضرت رسالت پناهی ع م بقتل او صادر شد وبر دست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته گشت واین آیت در شان او فرود آمد مضمونش آنکه الظالم روز قیامت مصرع بسیار بخاید سر انگشت ندامت صاحب حقایق فرموده که حیات هزار بار بخاید اطراف اصابع را تا بمرفق وحق سبحانه تعالی دیگر باره دست وی را بر رویاند ودیگر باره بخاید وخبر ندارد ویقول میگوید یالیتنی اتخذت کاشکی فرا میگرفتمی مع الرسول سبیلا با پیغمبر راهی که وی فرا گرفته که راه نجات است یاویلتی ای وای بر من لیتنی لم اتخذ کاشکی فرا نمیگرفتمی فلانا فلان کس را یعنی ابی را خلیلا بدوستی که او را می شناختم لقد اضلنی بدرستی که گمراه کرد مرا او بازداشت عن الذکر از یاد کردن خدا تعالی یعنی کلمه شهادت یا موعظه پیغمبر ع م بعد اذ جاءنی بعد از آنکه آمده بود بمن وکان الشیطان وهست دیو دور مانده از رحمت حق یعنی دوست گم کننده که شیطان الانس است للانسان مر آدمی را خذولا فرو گذارنده یا ابلیس علیه اللعنة که وسوسه میکند آدمیان را به مخالفت خدا ورسول چون در دام هلاک افتادند فرو گذارد ونفع نمیرساند بلکه از وتبری کند وقال الرسول وگفت رسول یعنی محمد ع م در دنیا یا گوید در آخرت یا رب ای آفریدگار من ان قومی اتخذوا بدرستی که قوم من قریش فرا گرفتند وساختند هذا القران این قرآن را مهجورا منسوب بهذیان یا فرو گذاشته که بدو ایمان نمی آرند واز استماع او اعراض میکنند وکذلک وهمچنان که این گروه را دشمن تو گردانیدیم جعلنا لکل نبی گردانیدیم ومقرر ساختیم مر هر پیغمبری را عدوا من المجرمین دشمنی از کافران چون نمرود مر ابراهیم را وفرعون مر موسی را وایشان صبر کردند تو نیز صبر فرمای وکفی بربک وبسنده است

پروردگار تو هادیاً راه نماینده تو بطریق شکیبایی و نصیراً و یاری دهنده بر دشمنان وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری
یا مشرکان عرب لولا نزّل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه القرآن بر محمد قرآن جملةً واحدةً جمله یکباره یعنی بیکبار چنانچه توریت و انجیل کذلک
همچنین فرو فرستادیم پراکنده لنثبت به تا ثابت گردانیم و قوت دهیم باتصال وحی در هر وقتی فؤادک دل ترا تا بتفریق وحی دل ترا بر حفظ آریم
و ممکن سازیم ورتّلناه و بر خواندیم قرآن را بعضی از پی بعضی ترتیلاً خواندنی بمهلت و تأنی بی انقطاع بعد این اعتراض مشرکان هیچ حاصلی نداشت
چه اعجاز قرآن با آنکه پراکنده یا مجموع نازل شود مختلف نمیشود و در تفریق فواید هست یکی سهولت حفظ چه موسی و داود عم که کتاب ایشان بیکبار فرود آمده کو
خواننده و نویسنده بودند و آنحضرت عم امّی بود اگر کتاب او بیکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب وقایع موجب مزید بصیرت
میشد و سبب زیادتی خوض در معنی آن و دیگر آنکه بهر نجمی که فرو می آمد تحدّی مینمود و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر میگشت و دیگر نزول جبرئیل عم انا فانا موجب
تسلّی خاطر آنحضرت عم میشد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ است و آن تعلق باوقات مختلفه دارد و هر آینه ناسخ متأخر از منسوخ باید و اجتماع هر دو در آنی
واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتمل است بر اسوله و اجوبه و جواب در عقب سوال باید ولا یأتونک بمثلٍ و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی یعنی در بیان
قدح نبوت و طعن کتاب تو سخنی که بگویند الّا جئناک بالحق مگر که می آریم برای تو جواب راست و درست که قاطع قول ایشان رد کند واحسن تفسیراً
و می آریم بخبری که نیکوتر است از روی بیان الذین یحشرون مشرکان آنانند که حشر کرده شوند علی وجوههم بر رویهای خود یعنی روی بر زمین
نهاده میروند الی جهنم بسوی دوزخ اولئک آن گروه شرٌّ مکاناً بدترانند از روی مکان یعنی مکان ایشان بدتر است از منازل مؤمنان که در دنیا
و انستند و ایشان طعن میزدند که ای الفریقین خیرٌ مقاماً و احسن ندیاً واضلّ سبیلاً و کج تر و ناصواب تر اند از جهت راه چه راه ایشان منتهی به
دوزخ است ولقد آتینا و هر آینه دادیم موسی الکتاب موسی را عم توریت بعد از غرق شدن فرعون وجعلنا و گردانیدیم پیش از ان معه
با او اخاه هرون برادر او هارون را وزیراً یار و مددکار در دعوت و اعلای کلمه فقلنا اذهبا پس گفتیم بروید هر دو الی القوم بسوی گروه
قبطیان یعنی فرعون و اهل او الذین کذّبوا آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را و ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان
با او استکبار نمودند فدمّرناهم پس هلاک کردیم ایشانرا و نیست گردانیدیم تدمیراً هلاک کردنی و نیست گردانیدنی باغراق در دریای قلزم وقوم
نوح و گروه نوح عم لمّا کذّبوا الرّسل آنهنگام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح و آنکه پیش از وی بودند چون شیث و ادریس عم یا همین تکذیب نوح کردند
و تکذیب یک پیغمبر تکذیب همه پیغمبران است یا مطلقا بعث رسل را انکار نمودند اغرقناهم غرقه ساختیم ایشانرا بطوفان عذاب وجعلناهم و گردانیدیم
قصه ایشانرا للنّاس برای مردمان آیةً نشانه تا از ان عبرت گیرند واعتدنا و آماده کردیم للظالمین برای ستمکاران عذاباً الیماً عذابی
دردناک وعاداً و هلاک گردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود عم وثمودا و گروه ثمود را بتکذیب صالح عم واصحاب الرّس و اصحاب الرس و رس
نام چاهی است به تهامه یا بآذربایجان یا بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه نخلستانی بوده از ان بنی اسد یا همان اخدود است
که در صورة البروج مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و گویند قریه بود بزمین فلج از ولایت یمن و اصحاب رس جمعی از بقایای ثمود بودند پیغمبری بدیشان
مبعوث شد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل گوشت او را بخوردند و عذاب بدیشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند که شعیب عم
بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع شده بایذای شعیب عم مشغول بودند که ناگاه آن چاه در هم افتاد و همه ایشان
با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجره صنوبر داشتند و آنرا شاه درخت نام نهاده میپرستیدند پیغمبری از نسل یهودا ابن یعقوب عم
بدیشان مبعوث شد او را تکذیب نموده بکشتند و در چاه افکندند ابری سیاه برای ایشان سایه افکند و از و صاعقه بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل
بیر معطله بودند چنانچه قصه ایشان بگذشت و اصح آنست که اصحاب حنظله بن صفوان اند عم و چون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه آنرا مبتلا کرد بمرغ
دراز گردن که اجنحه او بهمه الوان ملون بود و بجهت طول عنق عنقا گفتندی که بر سر کوهی که او را فتخ گفتندی مقام داشت بیامدی و کودکان و مواشی
خرد ایشانرا در ربودی و بدین جهت او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی دختری نزدیک رسید بلوغ از میان ایشان بربود
و ایشان شکایت پیش پیغمبر عم آوردند و شرط کردند که اگر شرّ او مختفی گردد ایمان آرند پیغمبر عم دعا فرمود که خدایا این مرغ را بگیر و نسل او بریده گردان دعای پیغمبر

بعز اجابت رسید و آن مرغ غایب شد و دیگر از وی خبر و اثر پدید نیامد و جز نام از و نشانی نماند و در چیزهای نایاب بدو مثل زدند کما قیل بیت منسوخ شد مروت و معدوم
شد وفا ؛ و ز هر دو نام ماند چه عنقا و کیمیا ؛ و صاحب لمعات از بی نشانی عنقا برین وجه نشان میدهد بیت غیّتم که در دو کون مکانم پدید نیست ؛ عنقای
مغربم که نشانم پدید نیست ؛ القصه این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرّد و عناد افزوده حنظله عم را شهید کردند خدای تعالی فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم
وقروناً و اهل قرنها را که بودند بین ذلک میان این قبایل عاد و ثمود و اهل رس کثیراً قرنهای بسیار که جز خدای تعالی کس ایشانرا نداند وکلاًّ و هر
یک از ایشان و امثال ایشان ضربنا له الامثال زدیم از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصهای پیشینیان با ایشان و هم تان ایشانرا و بیم کردیم
ایشانرا و حجت کردیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران چون نشنودند و بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم وکلاً و همه را تبّرنا تتبیراً نیست کردیم نیست
کردنی ولقد اتوا و هر آینه آمدند یعنی بگذشتند قریش علی القریة التی امطرت بران دیهی که بارانیده شد بر و مطر السوء باران بد یعنی سنگ
باران مراد ازین دیه سدوم است که شهر بزرگ بود از مؤتفکات و حضرت لوط عم در انجا نشستی و بعد از انقلاب آن حق سبحانه تعالی و تقدس سنگ باریده
بر اهل آن و کفار قریش بران دیار بگذشتند افلم یکونوا یرونها آیا نبودندی که در بر و خود دیدندی آنرا بدیدهای خود و آثار آن عذاب عبرت گرفتندی
بل کانوا نه آن است که ندیدند بلکه هستند که از روی کفر لا یرجون امید نمیدارند نشوراً برانگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند واذا رأوک و چون بینند
ترا ان یتّخذونک فرا نمیگیرند ترا الّا هزواً مگر مهزوّ به یعنی کسیکه باو استهزا کنند و از روی تهکم میگویند اهذا الذی آیا این کس آنست
که او را بعث الله رسولاً برانگیخت خدای و فرستاد پیغمبر ان کاد بدرستیکه نزدیک بود که او بسخن دلفریب و بسیاری جهد در دعوت و اظهار دلایل
بر مدعای خود لیضلّنا هر آینه گمراه کند و باز دارد ما را عن الهتنا از پرستش خدایان ما لولا ان صبرنا اگر نه آن بودی که صبر کردیم علیها بر
عبادت آنها حضرت عزّ و جلّ جلاله در جواب آنها فرمود که وسوف یعلمون و زود باشد که بدانند حین یرون العذاب آنهنگام که ببینند عذاب
که از اهل ایمان و ایشان من اضلّ سبیلاً کیست گمراه تر ضلال سبیل محمول بر ضلال آن است آورده اند که مشرکان سنگی و کلوخی یا چوبی را می پرستیدند
چون سنگی نیکوتر یا کلوخی و چوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته بپرستش آن پرداختندی حق سبحانه فرمود ارایت آیا دیدی من اتّخذ کسی
که فرا گرفت الهه هواه هوای خود را خدای خود یعنی آرزوی خود را می پرستد تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمام است بدان صاحب تاویلات
فرموده که هر که بغیر خدای چیزی دوست دارد و بدو بازماند و او را پرستد در حقیقت هوای خود را می پرستد زیرا که هوای او را بر محبت غیر خدا
میدارد و سید حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا عم عقد بستند ابلیس و دنیا نیز بیکدیگر پیوستند و همچنانکه از امتزاج آنها
با یکدیگر آدمی وجود گرفت از وصلت اینان باهم هوا متولد شد و در مهد طبیعت از جوشش اخلاط اربع تربیت یافته جمله اوصاف ذمیمه که بازار دنیا
رواج و رونق از ایشان است از هوا مددی یابند و رسوم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه همه از تأثیر او ظهوری یابد بیت
غباری که خیزد میان ره اوست ؛ چه گویم که هر بو الهوسی را چه اوست ؛ قوت غلبه او تا حدی است که نکته الهوا اول اله عُبد فی الارض در شان او وارد
شده و زبان قرآن در بیان او چنین فرموده که افرایت من اتخذ الهه هواه گویی که اصل هوا است آلهه باطله همه فرع او یند و از اینجا است مخالفت هوا که سبب
وصول بجنت الماوی است بیت سر ز هوا تافتن از سروری است ؛ ترک هوا قوت پیغمبری است ؛ افانت تکون آیا می باشی تو علیه بر ان
کس که هوا را خدای خود ساخته وکیلاً نگاهبانی که او را منع کنی این کلمه منسوخ است بآیت قتال ام تحسب بلکه گمان میبری ان اکثرهم آنکه
بسیاری از مشرکان یسمعون میشنوند بگوش و هوش او یعقلون یا تعقل میکنند بدل در دلائل توحید را بتقیید اکثر عاقل معاندند و آنها که ایمان خواهند
آورد خارجند ان هم نیستند ایشان الّا کالانعام مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبیر در او له قدرت ملک علام بل هم
بلکه ایشان اضلّ سبیلاً گمراه ترند از انعام چه ایشان انقیاد متعهد خود میکنند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا مینمایند و دیگر چهارپایان
طالب الخیر اند که ایشانرا سود دارد و مجتنب از انچه ضرر رساند و مشرکان از ثواب که اعظم منافع است میگریزند و در سیئات که موجب اشد مضار است
می آویزند الم تر آیا نمی بینی و نظر نمیکنی الی ربک بصنع پروردگار خود که از محض قدرت کیف مدّ الظلّ چگونه بکشید و بسط کرد سایه را از طلوع
صبح تا بر آمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض نور بصر است و شعاع شمس مسخن هوا و مفرق

نور باصره و دران هنگام هردو منتفی است ولهذا یکی از نعیم بهشتی ظل ممدود است وَلَوْ شَاءَ واگر خواستی خدایتعالی لَجَعَلَهُ هرآینه گردانیدی آن سایه را سَاكِنًا ثابت وآرام یافته بر یک منوال ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ پس گردانیدیم آفتاب را بر شناختن دَلِيلًا راه نماینده سایه چه بآفتاب شناخته نشود ثُمَّ قَبَضْنَاهُ پس گرفتیم سایه را إِلَيْنَا بسوی خود قَبْضًا يَسِيرًا فراگرفتن آسان یعنی اندک اندک شعاع شمس را بجهت ارتفاع وبجای سایه آوردیم واورا فراگرفتیم چه اگر یکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه باز بسته است معطل ماندی ونزد بعضی مراد از ظل زمین است یعنی ظلمت شب وضمیر قبضناه راجع بدلیل ومعنی آنست که خدای در شب بسط سایه زمین کرد وعالم را تاریک ساخت وآنرا دوامی نداد بلکه آفتاب را طلوع ساخته ودلیل شناخت او گردانید که تبیین الاشیاء باضدادها واوقات روز را نیز دایم نشناخت بلکه آن دلیل که شمس است قبض کرد باقول تا باز شب درآمد واین دو زمان را بجهت آرامش وآسایش خلق معین گردانید ودر عین المعانی که مد ظل اشارت بزمان فترت است که مردم در ظلمت حیرت بودند شمس اشارت بنور اسلام وطلوع جمال سید انام عم که از افق کرام طالع گشت واگر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت مانده بروشنی آگاه نرسیدندی بیت گرنه خورشید جمال یکشتی رهنمون : از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون : صاحب کشف الاسرار گوید این آیت از روی ظاهر معجزه نبوی است عم وبفهم اهل تحقیق اشارت است بقرب وکرامت وی اما بیان معجزه آن است که حضرت رسالت پناه عم در سفری بوقت قیلوله زیر درخت فرود آمد یاران بسیار بودند وسایه درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایه آن درخت را ممدود گردانید چنانچه همه لشکر اهل اسلام دران سایه بیاسودند واین آیت نازل شده ونکته خصوصیت وقربت آن است که فرمود الم تر الی ربک موسی را علیه السلام بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهادند واین حضرت عم را بی طلب فرموده که فی مرامی بینی ودر من بنگری دیگر چه خواهی بیت فرق است میان آنکه یارش دربر : با آنکه دو چشم انتظارش بردر : واز حقایق سلمی چنان مفهوم میشود که مد ظل بسط ظلال نوال عصمت است بر حضرت رسالت پناه عم وآفتاب معرفت که از طلوع دل منورش طالع شده ودلیل آن قبض اشارت بر سقوط رسوم ووسایط ودر لمعان مذکور است که چون آفتاب محبت از مشرق غیب بتافت محجوب سراپرده سایه خود در صحرای ظهور کشید آنگاه محب را گفت مصرع آخر نظری بسوی ما می بکنی : الم تر الی ربک کیف مد الظل ودر امتداد او مراینی مصرع درخانه بکدخدای ماند همه چیز : قل کل یعمل علی شاکلته واعتبار بکنی که اگر حرکت شخص نباشد متحرک نشود ولو شاء لجعله ساکنا واگر آفتاب احدیت ما از طلوع عزت بتابد از سایه اثر نماند چه هر سایه که همسایه آفتاب شود آفتابش بحکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا در بر گیرد مبیت روی صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت : نتواند نفی سایه بآن صحرا شد : دقایق وحقایق این آیت بسیار است مطالعه بعضی از ان حواله بجواهر التفسیر است ومن الله المعونة والمدد والتیسیر وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ واو آنکس است که ساخت لَكُمُ اللَّيْلَ برای شما شب را لِبَاسًا پوشش تا دران آرام میگیرید وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وخواب راحتی تا بدان آسایش می یابید وَجَعَلَ النَّهَارَ وگردانید روز را نُشُورًا برای برخاستن ودر طلب معیشت پراکنده شدن وگفته اند نوم مشابه موت است ونشور برانگیخته شدن یا بیدار از خواب مماثل بعث اموات است بعد از مرگ ودر حکم لقمان عم است که کما تنام فتوقظ کذلک تموت وتنشر وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ واو آنکس است که فرستاد بادها را بُشْرًا بشارت دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از نزول رحمت او که باران است یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت میکند بر وقوع مطر وباران آن وَأَنْزَلْنَا وفرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً طَهُورًا آبی پاک وپاک کننده لِنُحْيِيَ بِهِ تا زنده کنیم بآن آب بَلْدَةً مَيْتًا شهری مرده یعنی موضعی که در وخشک سالی بود یا مکانی را که در زمستان خشک وافسرده گشته وَنُسْقِيَهُ وبیاشامانیم آب را مِمَّا خَلَقْنَا از آنچه آفریده ایم أَنْعَامًا چهارپایان را وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا ومردمان فراوان را از اهل بوادی چه اهل قری ومدائن را انهار وینابیع هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ وبدرستی که مقرر گردانیدیم باران را بَيْنَهُمْ میان مردمان در بلدان مختلفه واوقات متغایره بصفات متفاوت بعضی بزرگ قطره وبرخی ریزه یا تکرار کردیم سخن ابر وباران را در قرآن لِيَذَّكَّرُوا تا یاد کنند قدرت ما را وتفکر کنند دران نعمت وشکر او بجای آرند فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان وقبول نکردند إِلَّا كُفُورًا مگر ناسپاسی وکفران نعمت را وَلَوْ شِئْنَا واگر میخواستیم لَبَعَثْنَا هرآینه برمی انگیختیم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دهی ومجمعی نَذِيرًا پیغمبری بیم کننده اما بجهت تعظیم شان وعلو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم وترا یگانه مسلمانان ومردمان تا روز قیامت مبعوث ساختیم فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ پس فرمان مبر کافران را که ترا بدین آبا دعوت میکنند وَجَاهِدْهُمْ بِهِ وجهاد کن با ایشان بقرآن یا باسلام یا بشمشیر یا بترک طاعت ایشان

جِهَادًا كَبِيرًا جهاد کردنی بزرگ یعنی سخت وبسیار وَهُوَ الَّذِي واو است آنکسی که بحکمت شامله مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور وملاصق هم ساخته بی آنکه بهم آمیزند هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ این یک آب شیرین تشنگی نشاننده وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ واین دیگر آبی شور تلخی تند یعنی بحر روم وفارس وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا وبساخت میان این دو دریا بَرْزَخًا حاجزی ومانعی از قدرت خود وَحِجْرًا مَحْجُورًا وحدای مقرری وگردانیدیم حرام ونارواکه یکی بر دیگری غلبه کند ودر لباب گوید عذب فرات جویهای بزرگ است چون نیل وسیحون وجیحون ودجله وملح اجاج سایر دریاها وبرزخ میان اینها بیابانها وشهرها که واقع شده است محققان برآنند که بحرین خوف ورجاست که در دل مؤمن هیچ یک بر دیگری غلبه ندارد که لو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا وبرزخ حمایت الهی وعنایت نامتناهی وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ واو است آنکسی که بیافرید مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا از آب آدم را یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد وآن جزوی است از ماده او یا خلق کرد آدمی را از آب منی فَجَعَلَهُ پس گردانید او را نَسَبًا وَصِهْرًا خداوند نژاد ودو خوم یعنی ایشان را دو قسم کرد ذکور وبنسبت نسب بدیشان بود واناث که مصاهرت با ایشان وجود گیرد وگویند نسب آنست که نکاح او روا نبود وصهر آنکه مناکحه با وی حلال بود وَكَانَ رَبُّكَ وهست آفریدگار تو قَدِيرًا توانا بر آفریدن نبات نبات وبنین وَيَعْبُدُونَ ومیپرستند مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی مَا لَا يَنْفَعُهُمْ آنچه ایشان را نفع نرساند چون پرستش او کنند وَلَا يَضُرُّهُمْ وزیان نکند چون او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی که باشد غیر خدای وَكَانَ الْكَافِرُ وهست ناگرونده عَلَىٰ رَبِّهِ بر نافرمانی پروردگار خود ظَهِيرًا هم پشت شیطان ومعاون او وَمَا أَرْسَلْنَاكَ ونفرستادیم ترا بخلق إِلَّا مُبَشِّرًا مگر مژده دهنده مؤمنان بمثوبه الهی وَنَذِيرًا وبیم کننده کافران از عقوبت نامتناهی قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ بگو نمیخواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِلَّا مَنْ شَاءَ مگر ایمان کسی که خواهد أَنْ يَتَّخِذَ آنکه فراگیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی رضا وقرب پروردگار خود سَبِيلًا راهی یعنی مزد من ایمان وطاعت مؤمنان است زیرا که مرا بران عندالله اجری مقرر است وثابت گشته که هر پیغمبر را برابر عباد وصلحای امت او ثواب خواهد بود وَتَوَكَّلْ وتوکل کن بر استیفای اجرت خود عَلَى الْحَيِّ الَّذِي بران زنده که هرگز لَا يَمُوتُ نمیرد که متوکل بر زندگان دیگر بموت ایشان ضایع وبی بهره ماند وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وبپاکی یاد کن خدای را از صفات نقصان در حالتی که تنا گوینده باشی بروی باوصاف کمال وَكَفَىٰ بِهِ وبسنده است خدای بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناهان پوشیده وآشکارای بندگان خود خَبِيرًا دانا ومطلع بران الَّذِي آن خداوندیکه بتوانایی بی عجز خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها وزمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه میان ایشان است از ارکان وموالید فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش شبانروز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد امر او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقات است الرَّحْمَٰنُ اوست بزرگ بخشایش فَاسْأَلْ بِهِ بپرس از ذات وصفات او خَبِيرًا دانایی را یا سؤال کن از خلق واستوای کسی را که دانا بود بآن وَإِذَا قِيلَ وچون گفته شود لَهُمُ اسْجُدُوا وامر کافران را که سجده کنید لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای بخشاینده را قَالُوا گویند وَمَا الرَّحْمَٰنُ کیست رحمن یعنی اسمی است که مسمی او را نمی شناسیم چه کافران اسم رحمن را خدای اطلاق منکر بودند پس چون بسجده ما مامور گشتند گفتند ما رحمن را نمی شناسیم ونمیدانیم أَنَسْجُدُ آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لِمَا تَأْمُرُنَا مر آنچه را که میفرمایی ما را بسجده او وَزَادَهُمْ وزیاده میکند ذکر رحمن یا امر بسجده او مر کافران را نُفُورًا رمیدن از ایمان ودور شدن از راه حق این سجده نهم است بقول امام اعظم وبقول امام شافعی رح هشتم در فتوحات آورده که این سجده سجده نفور وانکار است وفرموده که چون مؤمن در تلاوت این آیت سجده کند ممتاز گردد از اهل انکار ونفور پس این سجده را سجده امتیاز نیز توان گفت تَبَارَكَ الَّذِي بزرگست آن خدای که بقدرت کامله جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بیافرید در آسمان بُرُوجًا برجهای دوازده گانه یا قصرها که حقیقت آن جز او نداند وَجَعَلَ فِيهَا وبیافرید در آسمان یا در بروج سِرَاجًا چراغی را که آفتاب است وَقَمَرًا مُنِيرًا وماهی روشن یا روشنی بخشنده را وَهُوَ الَّذِي واو است آنکسی که بحکمت تمام جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ گردانید شب وروز را خِلْفَةً خداوند اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات واحوال یا خلف از یکدیگر در ذهاب ومجی واین گردانیدن دلیل است لِمَنْ أَرَادَ مر کسیرا که خواهد أَنْ يَذَّكَّرَ آنکه یاد کند بدایع قدرت وصنایع فطرت را در ایجاد لیل ونهار أَوْ أَرَادَ شُكُورًا یا خواهد سپاسداری وشکرگذاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب وروز از آنجمله است وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ وبندگان یا پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافت برای تخصیص وتفضیل است ودر فصول آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه این عباد نیز خواص بارگاه اویند واین بندگان الَّذِينَ يَمْشُونَ آنانند که میروند عَلَى الْأَرْضِ بر روی زمین

سجدة ع ۴

هَوْنًا از روی تواضع یا بسکینه و وقار یا میروند بردباران و نیکوکاران وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ و چون خطاب کنند مر ایشان را نادانان و سخن بی ادبانه
در افکنند قَالُوا گویند ایشان در جواب سَلَامًا قولی با سلامت یعنی سخنی گویند که دران سالم باشند از آثام مراد ترک تعرض سفها است و اعراض از مجادله
و مکالمه ایشان کما قال المحقق الرومی قدس سره بیت اگر گویند زراقی و سالوس ؛ بگو هستم دو صد چندان و میرو ؛ و اگر از خشم و شنامی دهندت
دعا کن خوش دل و خندان و میرو ؛ چون از مجادله ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معامله ایشان با حق در خلوت بدین آیت دیگر خبر میدهد وَالَّذِينَ
يَبِيتُونَ و آنانند که شب را بروز می آرند لِرَبِّهِمْ برای پروردگار خود سُجَّدًا سجده کنندگان در وقتی وَقِيَامًا و بپای ایستادگان در وقت دیگر مراد تهجد
و قیام شبها است وَالَّذِينَ و ایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخشوع روز و خضوع شب يَقُولُونَ میگویند از روی ترسکاری رَبَّنَا
اصْرِفْ ای پروردگار ما بگردان عَنَّا از ما عَذَابَ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ را إِنَّ عَذَابَهَا بدرستی که عذاب دوزخ كَانَ غَرَامًا هست دایم و لازم
جاوید است إِنَّهَا بتحقیق که دوزخ سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا بد آرامگاهی است وَمُقَامًا و بد جای بودنی است وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا و ایشان آنانند
که چون نفقه کردند لَمْ يُسْرِفُوا اسراف نکردند و از حد بیرون نبودند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند وَلَمْ يَقْتُرُوا و تنگ فرا نگرفتند و بخل نورزیدند
یعنی حق الله از مستحق باز نداشتند وَكَانَ و بود انفاق ایشان بَيْنَ ذَلِكَ میان اسراف و تقصیر قَوَامًا راست ایستاده یعنی طریقه اعتدال رعایت
داشتند و از طرفین که مذموم است احتراز نمودند بیت وسط را گیر هرگز از کف رها ؛ که خیر الامور است اوساطها ؛ آورده اند که بعضی از مشرکان بحضرت
رسالت پناه عم آمده گفتند که ای محمد ما شرک آورده ایم و خون ناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ما صدور یافته اگر این خدای تو که ما را بپرستش او میخواند
از سر گناهان ما در میگذرد ما میتوانیم که ایمان آریم آیت آمد که وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ و عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند مَعَ اللَّهِ با خدای حق
إِلَهًا آخَرَ خدای دیگر را وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي و نکشند آن نفس را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده است خدای تعالی قتل آن نفس را یعنی نفس مؤمن و معاهد
إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق یعنی موجبات قتل که آن ردت است و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین بفساد وَلَا يَزْنُونَ و زنا نکنند چه امهات معاصی این سه کبیره اند
در صحیحین از ابن مسعود رض آورده اند که از رسول خدا عم پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است فرمود که آنکه شریک گویی خدا را و حال آنکه او ترا بیافریده گفتم
پس دیگر کدام گناه گفت که فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام بخورد گفتم پس دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زن همسایه خویش تصدیق قول پیغمبر عم این آیت
آمده که بندگان پسندیده شرک نیاورند و قتل ناحق و زنا نکنند وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ هر که بکند آنچه مذکور شد از کبایر يَلْقَ أَثَامًا به بیند جزای بزه کاری
خود گفته اند آثام وادی است در دوزخ که زناکاران را در آن عقوبت خواهند کرد یا چیزی است که سیلان میکند از اجسام دوزخیان مثل خون و ریم یا آثام
وغی دو چاه اند در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر يُضَاعَفْ دو تو کرده شود لَهُ الْعَذَابُ مر کننده این کارها را عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
وَيَخْلُدْ و جاوید باشد فِيهِ در عذاب مُهَانًا در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکس که توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود بخدا و رسول
وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا و بکند کرداری شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید فَأُولَئِكَ پس آن گروه يُبَدِّلُ اللَّهُ بدل میکند خدای تعالی سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ
گناهان ایشان به نیکوئیها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکه معصیت را در نفس بملکه طاعت یا توفیق
با توفیق و مدار بازدادن اعمال ما سلف یا بدل کند در دنیا کفر او را با ایمان و در آخرت بدل سازد سیئه او را بحسنه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی
غَفُورًا آمرزنده گناهان بتوبه رَحِيمًا مهربان بر ایشان بر اثبات توبه در دل ایشان وَمَنْ تَابَ و هر که توبه کند از معاصی مراد غیر از شرک و قتل
و زنا است یعنی هر که از معاصی دیگر نیز توبه کند و دست باز دارد وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل ستوده یعنی تلافی مافات نماید فَإِنَّهُ يَتُوبُ پس بدرستیکه
او باز میگردد إِلَى اللَّهِ بسوی خدای تعالی مَتَابًا بازگشتنی یا رجوع میکند بحق رجوع پسندیده وَالَّذِينَ و بندگان حق آنانند که لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ
حاضر نشوند بعید مشرکان و یهود و نصاری یا ببازیگاه ایشان یا بمجلس غنا یا بصحبت مبتدعان یا گواهی دروغ ندهند وَإِذَا مَرُّوا و چون بگذرند بِاللَّغْوِ
بچیزی ناپسندیده مَرُّوا كِرَامًا بگذرند بزرگواران و پرهیزکاران یا نهی کنندگان از آن وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا و بندگان حق آنانند که چون پند داده شوند بِآيَاتِ
رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار ایشان یعنی بمواعظ قرآن لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا بروی در نیفتادند بران یعنی نه ایستادند نزدیک استماع آن صُمًّا کران که نشنوند
اسرار آنرا وَعُمْيَانًا و کوران که نه بینند انوار آنرا بلکه بگوش هوش شنیدند و بدیده بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تغافل نورزند

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ و آنکه میگویند رَبَّنَا هَبْ لَنَا ای پروردگار ما ببخش ما را مِنْ أَزْوَاجِنَا از زنان ما وَذُرِّيَّاتِنَا و فرزندان ما قُرَّةَ أَعْيُنٍ کسیکه
روشنی دیدها بود مراد آنست که اهالی و اولاد صالح اند چون مؤمن اهل و ولد خود را صالح و پاک بیند دل و شاد و چشم او روشن شود وَاجْعَلْنَا و بگردان ما را
لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا برای پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزکاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم أُولَئِكَ آن گروه که مذکور شد يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ
پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی موضعی بلند در آن و گفته اند غرفه اسمی است از اسمای بهشت و در فصول عبد الوهاب رح آورده که کوشکها است بر چهار قایم
نهاده و اندرون نقره و لؤلؤ و مرجان و همچنین منازل دیگر بهشت بِمَا صَبَرُوا بآنچه صبر کردند بر مشقت در دنیا و ایذای کفار و ترک مستلذات یا بر فقر و احتیاج
یا بر ادای فرایض وَيُلَقَّوْنَ و به بینند یعنی بیابند و حفص بتشدید خوانده بصیغه مجهول یعنی داده شوند فِيهَا در بهشت تَحِيَّةً وَسَلَامًا زندگانی باقی و سلامت
از آفات یا دعای زندگی و سلامت شنوند یا ملایکه بر ایشان تحیت و سلام گویند یا تحیت از ملایکه یابند و سلام از خدای تعالی شنوند خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه
جاوید باشند در بهشت یا مخلد باشند در تحیت و سلام حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا نیکو قرارگاهی است بهشت وَمُقَامًا و جای بودنی قُلْ بگوای محمد کفار را که
مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي چه وزن نهد خدای تعالی شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزدیک خدای تعالی لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مراد آن است
که شرف انسان بشناختن و عبادت است فَقَدْ كَذَّبْتُمْ پس بدرستیکه شما تکذیب کردید مرا و تقصیر نمودید در عبادت حق فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا
پس زود باشد که تکذیب شما ملازم شما باشد که ترک نکنید و یا باشد عقوبت تکذیب شما تا وقتیکه شما را بدوزخ رساند و آنجا نیز ملازم شما بود و گویند لزام قتل

روز بدر است والله تعالی اعلم

سورة الشعراء مكية وهي مائتان وسبع وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

طسم در معالم از قتاده رح نقل میکند که حروف مقطعه اسامی قرآن اند و لهذا در اغلب بعد از این حروف ذکر قرآن می آید و گویند اسمی است از اسمای
الهی یا هر حرفی اشارت است باسمی چنانچه طسم بطاهر و ساتر و مجید و گفته اند مشیر است بطوبی و سدرة المنتهی و محمد عم و در بحر الحقایق آورده که طا اشارت
است بطیران مرغان هوای وحدت و طایر اند بالله و سین عبارت از سیر روندگان طریق معرفت که سایر اند الی الله و میم ایمائی میکند بمشی سالکان
سبل عبودیت که میروند لله و فی الله یا اشارت است بطلب مبتدیان و سیر متوسطان و مشاهده منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه
قسم یاد میکند بطهارت عز ازلی و ثنای جبروت ابدی و مجد جلال سرمدی جواب قسم اینست تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آیتهای کتاب روشن است
یعنی قرآن که روشن است احکام حلال و حرام او و مبین بمعنی پیدا کننده نیز هست یعنی قرآن روشن است حق و باطل را ظاهر میگرداند و مقدمات هدایت
و نتایج ضلالت را آشکارا میسازد و چون قریش چنین کتابی را تکذیب کرده ایمان نیاوردند حضرت رسالت پناه عم بر ایمان ایشان بغایت حریص بود
این صورت بخاطر مبارک آنحضرت عم شاق آمد حق سبحانه جهت تسلی دل وی آیت فرستاد که لَعَلَّكَ مگر تو بَاخِعٌ نَفْسَكَ هلاک کننده و کشنده نفس خود را
أَلَّا يَكُونُوا بآنکه نمیشوند مُؤْمِنِينَ گرویدگان بقرآن إِنْ نَشَأْ اگر خواهیم نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ فرو فرستیم بر ایشان مِنَ السَّمَاءِ از آسمان آيَةً
نشانه از آیات قیامت یا ملجئه از بلیات قاهره و قاسره فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ پس گردد گردنهای ایشان یعنی گردن کشان و بزرگان از ایشان لَهَا
مر آن آیه را خَاضِعِينَ فروتنان و انقیاد کنندگان وَمَا يَأْتِيهِمْ و نمی آید بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ موعظه مِنَ الرَّحْمَنِ از خدای بخشاینده مُحْدَثٍ
نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره از قرآن فرو نیاید بعد از دیگر إِلَّا كَانُوا مگر آنکه باشند عَنْهُ مُعْرِضِينَ از آن روی گردانیدگان فَقَدْ كَذَّبُوا
پس بدرستیکه تکذیب کردند مر آنرا و بر تکذیب خود مصر اند فَسَيَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر أَنْبَاءُ
مَا كَانُوا بِهِ خبرهای آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزای میکردند و در ریشخند داشتند و بعد آنکه آن اخبار پشیمانی نفع ندهد بیت
امروز بدان مصلحت خویش که فردا ؛ دانی که پشیمان شوی و سود ندارد ؛ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى آیا نگرند مکذبان و ننگرند إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین
که بمحض قدرت كَمْ أَنْبَتْنَا چند برویانیدیم فِيهَا در و بعد از مردگی و افسردگی او مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی کَرِیمٍ گیاه نیکو و پسندیده و بسیار نفع
إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در رویانیدن لَآيَةً هر آینه دلالتی است بر کمال قدرت و حکمت رویاننده وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نیستند بسیار از ایشان

و علم ازلی مؤمنین گرویدگان با وجود مشاهده چنین علامتها وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب و توانا بانتقام از کافران
الرَّحِيمُ مهربان به بسط بساط عطا بر مؤمنان وَإِذْ نَادَىٰ و یاد کن آنرا که ندا کرد رَبُّكَ مُوسَىٰ پروردگار تو موسی را أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ که بیا
بگروه ستمکاران قَوْمَ فِرْعَوْنَ یعنی بگروه فرعون که بر خود ستم کرده اند بشرک و بر بنی اسرائیل بجور و بگو ایشانرا أَلَا يَتَّقُونَ آیا نمی ترسند یعنی باید که بترسند از عذاب
الهی و دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل را بگذارند قَالَ رَبِّ گفت موسی ع م که ای پروردگار من إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم أَنْ يُكَذِّبُونِ از آنکه تکذیب
کنند مرا در رسالت مرا باور ندارند وَيَضِيقُ صَدْرِي و تنگ شود دل من از انفعال تکذیب وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي و نگشاید زبان من و عقده که دارد
زیاده کرده و این سخن قبل از زوال جسه بوده و پیش از دعا در ازاله آن فَأَرْسِلْ پس بفرست جبرئیل را إِلَىٰ هَارُونَ بسوی هارون برادر من و او را شریک من
گردان در رسالت تا با عانت او نزد فرعونیان روم وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ و مر ایشانراست بر من دعوی گناهی که کردم مراد قتل قبطی است که بزعم ایشان
گناه میگویند فَأَخَافُ پس میترسم أَنْ يَقْتُلُونِ از آنکه مرا بکشند بعوض قبطی پیش از آنکه ادای رسالت نمایم قَالَ گفت خدا تعالی كَلَّا باز ایست ازین
گمان که ایشان بر تو دست نیابند فَاذْهَبَا پس بروید تو و برادر تو بِآيَاتِنَا بنشانهای ما یعنی بمعجزاتی که دلیل قدرت ما و حجت نبوت تو باشد إِنَّا مَعَكُمْ
بدرستی که ما با شمائیم مُسْتَمِعُونَ شنونده الخبر را که میان شما و فرعونیان رود یعنی شما و ایشان هرچه گوئید و کنید بر ما پوشیده نیست فَأْتِيَا پس بیائید
فِرْعَوْنَ بفرعون فَقُولَا پس بگوئید إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ما فرستاده پروردگار عالمیانیم أَنْ أَرْسِلْ و سخن اینست که بفرست مَعَنَا
بَنِي إِسْرَائِيلَ با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با زمین شام روند که مسکن آبای ایشان بوده پس موسی ع م بحکم ملک علام با برادر بدرگاه فرعون
آمد و بعد از یکسال ملاقات فرعون میسر شد و چون فرعون او را بشناخت و بر سبیل امتنان قَالَ گفت فرعون ای موسی أَلَمْ نُرَبِّكَ آیا نه ترا پروردیم
فِينَا در میان خویش وَلِيدًا در حالتیکه طفل بودی نزدیک بولادت وَلَبِثْتَ و درنگ کردی فِينَا در میان ما مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ سالها از عمر خود
یعنی سی سال از عمر با گذرانیدی وَفَعَلْتَ و کردی فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ آن کردنی که کردی یعنی قانون قبطی را که خباز من بود بکشتی وَأَنْتَ
مِنَ الْكَافِرِينَ و تو از ناسپاسانی مرنعمت مرا که قتل یکی از خواص من کردی قَالَ فَعَلْتُهَا گفت موسی ع م که کردم من آن کار را إِذًا آن هنگام وَأَنَا
مِنَ الضَّالِّينَ و من بودم از غافلان یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن من آنکس کشته گردد فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ پس بگریختم از شما لَمَّا خِفْتُكُمْ آن هنگام
که بترسیدم که مرا بکشید و بدین رفتم فَوَهَبَ لِي پس بخشید مرا رَبِّي پروردگار من بوقت رجوع از مدین حُكْمًا علم و فهم یا نبوت وَجَعَلَنِي و گردانید
مرا مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان خود یعنی داخل کرده در زمره پیغمبران که بخلق فرستاده وَتِلْكَ نِعْمَةٌ و آن نعمتی که تو تَمُنُّهَا عَلَيَّ منت می نهی
بآن بر من أَنْ عَبَّدْتَ آنکه بنده گرفتی تو بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب ع م و مرا بفرزندی برداشتی و گفته اند اینجا همزه انکار مقدر است تقدیر
کلام آنکه آیا نعمتی که بدان بر من منت می نهی آن است که بنی اسرائیل را به بندگی بگرفتی یعنی اگر تو ایشانرا تعبد نمیکردی مادر من مرا در دریا نمی افکند و قوم
من فرزند پست نکرد ... محتاج نمی شدم و چون فرعون شنیده بود که موسی ع م گفته انا رسول رب العالمین اسلوب سخن را بگردانید و از روی امتحان
قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ و چیست و چیست پروردگار عالمیان و چه چیز هست سوال از ماهیت کرد قَالَ گفت موسی ع م
در جواب او رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ او است آفریدگار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان هست إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما
مُوقِنِينَ بی گمانان در تحقیق صفات حق موسی ع م اعراض فرمود از جواب آن ماهیت و تعریف کرد حق را بظاهرترین دلائل حکمت و آثار قدرت
قَالَ گفت فرعون لِمَنْ حَوْلَهُ مر آنانرا که گرداگرد او بودند از اشراف قبط و ایشان پانصد تن بودند زیور بابسته و بر کرسیهاء زرین نشسته أَلَا
تَسْتَمِعُونَ آیا نمی شنوید جواب این مرد که من از حقیقت پروردگار او می پرسم و او از افعال او خبر میدهد قَالَ گفت موسی ع م دیگر باره که
خدای من آفریدگار شماست وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار پدران پیشین شماست و دلیل کرد از اظهر آیات با قرب آیات بناظر و صرح
آن بر مشاهد قَالَ گفت فرعون مر قوم خود را إِنَّ رَسُولَكُمُ بدرستی که فرستاده شما بر سبیل سخریه او را رسول خواند الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ
آنکسی که فرستاده شده است بشما هرآینه دیوانه است که جواب مطابق سوال نمیدهد قَالَ گفت موسی ع م رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ پروردگار عالم که
آفریدگار مشرق و مغرب است وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان مشارق و مغارب باشد إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ اگر هستید شما که فهم کنید و در یابید که خدا

سوال شما ازین وجه نمیتواند بود زیرا که هیچکس را از حقیقت حق سبحانه آگاهی ممکن نیست نه هرچه در عقل و فهم و وهم گنجد و حواس و قیاس آنرا دریابد ذات خداوند
حق سبحانه از آن منزه و مقدس است چه اینهمه محدث اند و محدث جز او را که محدث نتواند کرد نظم آنکه او را حدث برآرد دم چه شناسد که چیست سر قدم علم
سوی حضرتش ره نیست عقل را زکمالش آگهی نیست قَالَ گفت فرعون بعد از آنکه از مناظره درماند لَئِنِ اتَّخَذْتَ اگر فرا گیری ای موسی إِلَٰهًا معبودی غَيْرِي
بغیر من لَأَجْعَلَنَّكَ هرآینه گردانم ترا مِنَ الْمَسْجُونِينَ از زندانیان آورده اند که سجن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که زندانیانرا میفرمود که او در حفره عمیق می
انداختند که در آنجا هیچ نمیدیدند و نمی شنیدند و بیرون نمی آوردند الا مرده چون موسی ع م این ذکر سجن شنید قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ گفت آیا ببرکنی مرا اگر
و اگر بیارم ترا بِشَيْءٍ مُبِينٍ بچیزی روشن یعنی بیارم معجزه هویدا قَالَ فَأْتِ بِهِ گفت فرعون بیار آنچیز را إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی
از راستگویان در دعوی خود فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ پس بینداخت موسی ع م عصای خود را فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصا بعد از افکندن ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اژدهائی
آشکارا یعنی ثعبانیت او ظاهر بود و فرعون از مشاهده او بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست و چهار کس کشته شدند
وَنَزَعَ و بیرون آورد يَدَهُ دست خود را از گریبان بعد از آنکه دست گندم گون بفرعون نموده بود و بگریبان در آورده فَإِذَا هِيَ پس آنجا دست بَيْضَاءُ
لِلنَّاظِرِينَ سفید و درخشنده بود مانند برق مر نظر کنندگان را گفته اند که شعاع دست مبارکش مشابه نور آفتاب دید با ما جرء ساختی قَالَ گفت فرعون
لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ مر اشراف قوم را که گرداگرد او بودند إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این مرد لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ جادوئی است دانا آما فرعون بترسید که کسان وی بموسی
ایمان آرند حیله انگیخت و گفت این جادوئی است که در فن سحر مهارتی تمام دارد يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ میخواهد که بیرون کند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین
شما یعنی دیار مصر بِسِحْرِهِ بجادوئی خود فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس چه فرمائید شما مرا در کار او و معجزه موسی ع م او را از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت
با قوم او افکند تا از رتبه انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی ع م مدد طلبید قَالُوا أَرْجِهْ گفتند حبس کن او را وَأَخَاهُ و برادر او را
یا در توقف افکن و تعجیل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردم در گمان نیفتند وَابْعَثْ و برانگیز و بفرست فِي الْمَدَائِنِ در شهرهای مملکت
خود حَاشِرِينَ جمع کنندگان یعنی ایلچیان روانه کن بهر شهری يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ تا بیارند هر جا که نیک جادوئی است عَلِيمٍ دانائی بسر آمده در فن
سحر فرعون کسان خود بطلب جادوان فرستاد فَجُمِعَ السَّحَرَةُ پس جمع کردند جادوان لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ برای هنگام روز معلوم دانسته شده
و وعده داده که یوم الزینه بود وَقِيلَ و گفته شد یعنی فرعون گفت لِلنَّاسِ مر مردمانرا یعنی اهل مصر را هَلْ أَنْتُمْ آیا هستید شما مُجْتَمِعُونَ فراهم آیندگان
یعنی فراهم آئید و جمع شوید لَعَلَّنَا شاید که ما همه باتفاق نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ پیروی کنیم جادوانرا یعنی متابعت نمائیم در دفع موسی و مدد ایشان نمائیم یا بر پیروی دین
ایشان کنیم إِنْ كَانُوا اگر باشند هُمُ الْغَالِبِينَ ایشان غلبه کنندگان بر موسی و هارون ع م فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آن هنگام که آمدند جادوان نزدیک
فرعون و ایشان را دلنوازی بسیار کرد و ایشان گستاخ شده قَالُوا لِفِرْعَوْنَ گفتند مر فرعون را أَئِنَّ لَنَا آیا باشد ما را لَأَجْرًا مزدی از نزدیک تو
إِنْ كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ الْغَالِبِينَ ما غلبه کنندگان بسحر خصمان تو قَالَ نَعَمْ گفت فرعون آری مزد باشد شما را وَإِنَّكُمْ إِذًا و بدرستیکه باشید شما
آن وقت لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از جمله نزدیک شدگان یعنی اول کسی که بمن درآید و آخر کسی بیرون رود شما باشید ایشان بدین وعده مستظهر گشته جادو های خود
بمیدان معین آوردند و بوقت معلوم در برابر موسی ع م صف برکشیده گفتند ای موسی اول تو افکنی جادوی خود را یا ما می افکنیم قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ گفت
موسی مر ایشانرا أَلْقُوا بیفکنید مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ آنچه شما افکند خواهید مر آنرا فَأَلْقَوْا پس بیفکندند حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ رسنها و عصاها
بسیماب ساخته خود را که هفتاد هزار عصا و رسن بود وَقَالُوا و گفتند بعد از آنکه عصا و رسنها بحرارت آفتاب در حرکت آمده و از مردمان غریو برخواست بِعِزَّةِ
فِرْعَوْنَ به بزرگی و قوت و غالبیت فرعون إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ بدرستی که غلبه کنندگانیم بر موسی و هارون فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ پس بیفکند
موسی ع م بامر الهی عصای خود را فی الحال اژدها گشت فَإِذَا هِيَ پس آنجا که عصا اژدها باشد تَلْقَفُ فرو میبرد مَا يَأْفِكُونَ آنچه تزویر کرده بودند بصورت
مار بخلق می نمودند فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس بر روی افکنده شدند ساحران سَاجِدِينَ سجده کنندگان چه دانستند که انقلاب عصا به ثعبان نه از قبیل سحر است
و از روی صدق قَالُوا آمَنَّا گفتند گرویدیم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردگار عالمیان پس توضیح کردند رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ آفریدگار موسی و هارون
علیهما السلام تا رفع توهم ربوبیت فرعون کنند و چون فرعون از ایمان ساحران خبر یافت ایشانرا طلبید قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ گفت فرعون آیا تصدیق کردید بعض ستم

بطریق خبر میخواند یعنی گرویدید مر موسی را قَبْلَ اَنْ اٰذَنَ لَکُمْ پیش از انکه دستوری دهم من شما را در ایمان آوردن بوی اِنَّهٗ لَکَبِیْرُکُمُ بدرستیکه او مهتر
شماست الَّذِیْ عَلَّمَکُمُ السِّحْرَ انکه بیاموخت شما را سحر یعنی جادوی و با یکدیگر اتفاق کردید در هلاک من و فساد ملک من فَلَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ پس زود
باشد که بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را گرویدن خدای موسی پس بیان عقوبت کرد که لَاُقَطِّعَنَّ اَیْدِیَکُمْ وَاَرْجُلَکُمْ هر آینه ببرم دستها و پایهای شما
مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی هر یک از طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهت خلافی که با من کردید وَّلَاُصَلِّبَنَّکُمْ اَجْمَعِیْنَ و هر آینه بردار کنم شما را تا همه
بمیرید و همه مخالفان عبرت گیرند قَالُوْا گفتند جادوان ایمان آورده که لَاضَیْرَ هیچ رنجی و ضرری نیست بر ما از تهدید تو و ما از مرگ نمی ترسیم اِنَّا اِلٰی رَبِّنَا
بدرستی که ما بثواب پروردگار خود مُنْقَلِبُوْنَ باز گردندگانیم اِنَّا نَطْمَعُ بدرستیکه ما طمع میداریم اَنْ یَّغْفِرَ انکه بپوشد لَنَا رَبُّنَا برای ما پروردگار ما
و عفو کند خَطٰیٰنَآ گناهان ما را اَنْ کُنَّآ برای انکه ازین محفل اَوَّلَ الْمُؤْمِنِیْنَ اول گرویدگان بخدای تعالی آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست
و پای چپ آن مؤمنان ببریدند و ایشان را از دارهای بلند درآویختند حضرت موسی عم برای ایشان میگریست حضرت عزت حجابها برداشته منازل قرب و مقامات
انس ایشان را بنظر وی درآورد تا تسلی یافت مثنوی جادوان کان دست و پا را باختند ؛ در فضای قرب مولی تاختند ؛ گو برفت از دست و پا بر جای ماند
دست از حق بالهای جاودان ؛ تا بدان پرها بپرواز آمدند ؛ در هوای عشق شهباز آمدند ؛ پس موسی عم بعد ازین صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان
دعوت میکرد و معجزات مینمود و روز بروز عناد و فساد ایشان زیادت میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید و حکم الٰهی صادر شد که موسی عم با قوم خود از مصر
بیرون رود کما قال سبحانه و تعالی وَاَوْحَیْنَآ و وحی کردیم اِلٰی مُوْسٰٓی بسوی موسی اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِیْٓ انکه بشب ببر بندگان ما را یعنی بنی اسرائیل را
که نجات شما و هلاک کفره در آن است اِنَّکُمْ مُّتَّبَعُوْنَ بدرستی که شما از پی درآمده شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما در آیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را غرق
سازیم در مختار آورده که موسی عم بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان به بهانه انکه عید ما نزدیک شده میخواهیم که اهل خود را بدان بیارائیم عاریت
گرفتند و وعده فرمود که فلان شب مهیا شده بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوید ایشان این صورت بتقدیم رسانیدند چون وقت رحیل شد راه دروا
بر ایشان مشتبه گشت و معلوم کردند که یوسف صدیق عم دعا کرده بود که تا بنی اسرائیل تابوت وی با خود بیرون نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از
قوم کسی را بر مدفن یوسف عم اطلاع نبوده موسی عم بر خود ندا میزد که هر که مرا بر صندوق یوسف عم مطلع گرداند هر مرادی که خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه
مسنه گفت بشرط انکه زن موسی عم باشد در بهشت او را خبر داد که آن صندوق در قعر دریای نیل است پس باستخراج آن اشتغال نموده وقتیکه قمر توسط السماء
رسید مهم ساخته روی براه نهادند و آخر روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید چه می پنداشتند که بنی اسرائیل بتهیه اسباب عید در خانهای خود قیام
نموده اند روز دوم خواستند که از عقب ایشان روند در خانه هر قبطی یکی از اعزه ایشان بمرد و بتعزیت او مشغول شدند و درین روز فرعون بجمع شدن
لشکر امر کرد فَاَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِی الْمَدَآئِنِ پس بفرستاد فرعون در شهرستانها انکه بپای تخت نزدیک بود حٰشِرِیْنَ جمع کنندگان لشکر را
و گفت اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ بدرستی که گروه بنی اسرائیل لَشِرْذِمَةٌ قَلِیْلُوْنَ گروهی اندک اند و حال انکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که بسن از بیست در گذشته و به شصت
نرسیده بود ششصد و هفتاد هزار بوده و عدد مجموع قوم از نساء و صبیان و کهول و شبان هزار هزار و دویست هزار کسری اما فرعون ایشان را نسبت با لشکر خود
اندک شمرد و گفت ایشان گروه بسیار اندک اند وَاِنَّهُمْ لَنَا و ایشان مر ما را لَغَآئِظُوْنَ خشم آرندگانند چه از ما گریخته اند با پیرایهای قوم ما را برده وَاِنَّا لَجَمِیْعٌ
حٰذِرُوْنَ و ما همه یعنی لشکر با سلاح تمام هم هوا نام به هم حرب تعریض هست با انکه قوم موسی عم نه سلاح تمام دارند و نه بعلم حرب دانا اند فَاَخْرَجْنٰهُمْ
پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی داعیه خروج در دل ایشان انداختیم که بیرون آمدند مِّنْ جَنّٰتٍ از بوستانها وَّعُیُوْنٍ و از چشمهای جاری وَّکُنُوْزٍ و از گنجهای
جاری زر و نقره وَّمَقَامٍ کَرِیْمٍ و از منزلهای نیکو کَذٰلِکَ همچنین کردیم با ایشان وَاَوْرَثْنٰهَا و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و منزل ایشان بَنِیْٓ
اِسْرَآءِیْلَ فرزندان یعقوب عم را چه قولی هست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبطه را بتحت تصرف درآوردند و اصح آنست که در زمان
دولت داود و سلیمان عم بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون ششصد هزار سوار بر مقدمه لشکر روان کرد و ششصد هزار
بر میمنه تعین نموده و ششصد هزار بر میسره نامزد نمود و ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر کرد و خود با خلق بسیار در قلب لشکر قرار گرفت نظم
یکی لشکر سراپا غرق جوشن ؛ شده در موج خون دریای آهن ؛ چو چشم دلبران بر کین و خونریز ؛ بقصد خون مردم تیغها تیز ؛ فَاَتْبَعُوْهُمْ پس از پی درآمدند ایشان را

مُشْرِقِیْنَ قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل بدان صوب رفته بودند یا داخل شدگان در وقت شروق آفتاب یعنی هنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل
رسیدند و در ان زمان لشکر موسی عم بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر عبور میکردند که ناگاه آثار فرعونیان پدید آمد فَلَمَّا تَرَآءَ الْجَمْعٰنِ پس آن هنگام که دیدند
هر دو گروه یکدیگر را قَالَ اَصْحٰبُ مُوْسٰٓی گفتند یاران موسی عم اِنَّا لَمُدْرَکُوْنَ هر آینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت
و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد قَالَ کَلَّا گفت موسی عم حاشا که ایشان شما را دریابند اِنَّ مَعِیَ رَبِّیْ بدرستی که با من است پروردگار من بیاری و مدد
کاری سَیَهْدِیْنِ زود باشد که راه نماید مرا درین حیرت و طریق نجات پدید آرد و محققان گفته اند که موسی عم در کلام خود معیت را مقدم داشته کان معی
ربی و رسول ما عم در قول خود که ان الله معنا معیت را تاخیر فرمود تا بر ضمائر عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و این مرتبه مرید است و حبیب از خود بحق نگریست
و این مرتبه مراد است مرید را هر چه گویند آن کند و مراد هر چه گوید چنان کند بیت این یکی را روی او در روی دوست ؛ وان دگر را روی او خود روی اوست ؛ آورده
اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسید حق سبحانه حجابی از بخار میان فریقین پدید آورد چنان که یکدیگر را نمی دیدند فرعون قوم خود را گفت توقف کنید
تا آفتاب ارتفاع یافته بخار از میان برخیزد و ما بر سر ایشان رویم که راه مخلص بر ایشان بر بسته است دریا از پیش و لشکر ما از عقب ایشان کجا توانند گریخت مصرع
کجا روی که ز هر سو گریزگاه نداری ؛ اما بنی اسرائیل اضطراب به نهایت رسانیدند که موسی عم بنالید و وحی در رسید که دریا را بحکم تو کردیم او بگفت تا روان
دیر و حکم کن چنانچه حق سبحانه فرمود که فَاَوْحَیْنَآ پس وحی کردیم اِلٰی مُوْسٰٓی بسوی موسی عم اَنِ اضْرِبْ بِّعَصَاکَ الْبَحْرَ انکه بزن بعصای خود
دریای قلزم را موسی عم بر لب دریا آمد و عصا بر وی زد و گفت یا ابا خالد ما را راه ده فَانْفَلَقَ پس بشکافت دریا و دوازده راه پدید آمد فَکَانَ پس بود
کُلُّ فِرْقٍ هر پاره جدا شده از هم کَالطَّوْدِ الْعَظِیْمِ همچون کوهی بزرگ و فی الحال بادی بزرگ در دریا بوزید و وحل و خشک شد هر سبطی از راهی بدریا درآمدند
وَاَزْلَفْنَا و جمع کردیم ثَمَّ الْاٰخَرِیْنَ آنجا دیگران را که قوم فرعون بودند یعنی همه را بر لب دریای قلزم گرد آوردیم بر حوالی فرعون و چون فرعون بکنار دریا رسید
آن حال مشاهده کرد خواست که سفهای قوم را فریب دهد گفت ای قوم چون می بینید که دریا از هیبت من شکافته شده هامان بطریق مشاورت با او گفت تو خود
سرای که این صورت بدعای موسی عم واقع شده زینهار بدریا درنیائی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل عم بر مادیانی نشسته خود را پیش
فرعون بدریا درافکند و فرعون بر اسب نری تند سوار بود نری بوی مادیان شنیده عنان تمالک از دست فرعون بیرون برد و روی بدریا نهاد و دو
هر فوجی از راهی بدریا درآمدند و میکائیل عم بر عقب آن لشکر می آمد و ایشان را میراند تا تمام لشکر بدریا درآمدند و حکم الهی در رسید که ای دریا بحال خود باز رو و
آبها بهم باز پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت عبور کرده بر کنار دریا قرار گرفتند کما قال الله تعالی وَاَنْجَیْنَا مُوْسٰی و نجات
دادیم موسی را وَمَنْ مَّعَهٗٓ و هر که با او بود اَجْمَعِیْنَ همه ایشان را ثُمَّ اَغْرَقْنَا الْاٰخَرِیْنَ پس غرق گردانیدیم دیگران را اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستی که در
نجات موسی عم و قوم او و هلاک فرعون و لشکر او لَاٰیَةً هر آینه علامتی است روشن و دلالتی هویدا بر قدرت الهی وَمَا کَانَ اَکْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم
فرعون مُّؤْمِنِیْنَ گرویدگان چه از تمام قبط جز حزبیل که مؤمن آل فرعون بود کسی ایمان نیاورد و او با حضرت موسی عم از مصر بیرون آمده بود وَاِنَّ
رَبَّکَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِیْزُ اوست غالب و کسی را قوت غلبه نیست الرَّحِیْمُ مهربان است و عقوبت نمیکند مگر بعد از الزام حجت
وَاتْلُ و بخوان عَلَیْهِمْ بر مشرکان عرب نَبَاَ اِبْرٰهِیْمَ خبر ابراهیم را که ایشان بدو نسبت میکنند و بفرزندی او مفتخر و متظاهر اند اِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت
ابراهیم عم لِاَبِیْهِ مر پدر خود آزر را وَقَوْمِهٖ و گروه خود را یعنی اهل بابل را از ایشان پرسید مَا تَعْبُدُوْنَ چیست آنچه می پرستید قَالُوْا نَعْبُدُ
گفتند می پرستیم اَصْنَامًا بتان را فَنَظَلُّ پس همیشه میباشیم لَهَا مر آنرا عٰکِفِیْنَ مجاور و ملازم بر عبادت مراد و تمثالها است که ساخته بودند از انواع
فلزات بر صور مختلفه و بر عبادت او مداومت میکردند قَالَ گفت ابراهیم عم که بتان شما هَلْ یَسْمَعُوْنَکُمْ آیا می شنوند خواندن شما را اِذْ تَدْعُوْنَ
چون بخوانید ایشان را و خوانند را اجابت میکنند اَوْ یَنْفَعُوْنَکُمْ یا سود میرسانند شما را که پرستش ایشان را میکنید و روزی می دهند شما را اَوْ یَضُرُّوْنَ یا زیان
میرسانند شما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان و ایشان را نکوهش نمائید قوم ابراهیم عم نتوانستند که او را منعم جواب دهند پس بهانه تقلید پیش آوردند قَالُوْا
گفتند نه از ایشان آنچه گفتی دریافته ایم بَلْ وَجَدْنَآ بلکه دریافته ایم اٰبَآءَنَا پدران خود را که ایشان کَذٰلِکَ یَفْعَلُوْنَ همچنین می کردند یعنی بتان را پرستش
مینمودند و بر آن مقیم بودند قَالَ گفت ابراهیم عم اَفَرَءَیْتُمْ آیا دیدید و دانستید یعنی بدانید که بهر حال مَّا کُنْتُمْ تَعْبُدُوْنَ آنچه میبودید که می پرستیدید

أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ شما و پدران دیرینهٔ شما نیز پرستیده اند فَإِنَّهُمْ پس بدرستیکه معبودان شما عَدُوٌّ لِي دشمنانند مرا یعنی شما که پرستندگان
ایشانید قصور کرد امر را و نقص خود در سبیل تعرض ایشان چه آن در نصیحت او نصح انفع است و دشمنی بتان مر عبدهٔ خود را ظاهرست چه ضرری از عبادت ایشان
رسد و هیچ دشمنی متصور نیست یا معنی آن است که من دشمنم مر ایشان را چه هر کرا دشمن دارد او نیز دشمن دارد پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من
مخالف و معادی ایشانم إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ مگر دوست من پروردگار عالمیان است الَّذِي خَلَقَنِي آنکه بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد فَهُوَ يَهْدِينِ
پس او را و می نماید مرا براستی در قول و فعل یا بیافرید مرا برای اقامت حق و راه مینماید بدعوت خلق وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي و آنکه او میخوراند مرا غذایی که قوام
اجزای بدن من از آن است وَيَسْقِينِ و می آشاماند مرا شرابی که موجب تسکین عطش و سبب تربیت اعضای من است در عین المعانی آورده که مراد
از طعام الفت است و از شراب الفت صاحب بحر فرموده که طعام خبر محبوب است که دلها بآن زنده بود و شراب ظهور تجلی بصفت ربوبیت که ارواح بآن تازه
گردد و در کشف الاسرار از ذوالنون مصری قدس سره نقل میکند که این طعام طعام معرفت است و این شراب شراب محبت و این بیت خوانده اند بیت
شراب المحبة خیر الشراب ❊ و کل شراب سواه السراب ❊ و از خوای بن کلمات محققان نشمه از اسرار کلام حقائق نظام ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی بی بیون
برد نظم ترا نواله و ما دوم ز خوان یطعمنی ❊ ترا پیاله مدام از شراب یسقینی ❊ مرا تو قبلهٔ دینی از آن سبب گفتم ❊ بر دمان که لکم دینکم ولی دینی وَإِذَا مَرِضْتُ
و چون بیمار شوم فَهُوَ يَشْفِينِ پس او مرا شفا دهد از امام جعفر صادق رض منقول است که چون بیمار شوم بگناه شفا دهد مرا بتوبه سلمی قدس سره فرموده که مرض برؤیت
اغیار است و شفا بمشاهدهٔ انوار واحد قهار در بحر آورده که بیماری بتعلقات کونین است و شفا بقطع تعلق و آن وابسته بجذبه عنایت است که چون در رسد
سالک را از همه منقطع ساخته بیکی پیوند دهد یعنی بشربت تجرید از مرض تعلقش باز رهاند بیت چه گویمت که چه خوش آمدی مسیح صفت ❊ بیک نفس همه
درد مرا دوا کردی ❊ وَالَّذِي يُمِيتُنِي و آنکسی که بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضای اجل ثُمَّ يُحْيِينِ پس زنده گرداند مرا در آخرت برای محاسبه و مجازات
و بعضی گفته که بمیراند بعدل و زنده گرداند بفضل و گفته اند اماتت بمعصیت است و احیا بطاعت یا اماتت بجهل است و احیا بعلم یا اماتت بحمق است
و احیا بعقل یا اماتت بطمع است و احیا بقناعت یا اماتت بنا بر منکاری است و احیای بورع یا اماتت بفراق است و احیا بتلاق در حقائق سلمی آورده
که بمیراند مرا از نفس من و زنده گرداند مرا بخود و نزد بعضی محققان اماتت و احیا بخوف و رجاست یا بغفلت و ذکر یا باستتار و تجلی و صاحب بحر فرموده
که بمیراند مرا از اوصاف بشریه و زنده گرداند باخلاق روحانیه و یا بمیراند از سمات روحانیت و زنده سازد بصفات ربانیت و حقیقت آنست که بمیراند مرا از
انانیت من و زنده سازد بهویت خود که حیات حقیقی عبارت است از آن بیت بکام عمر فانی را توئی عمر عزیز من ❊ نخواهم جان پر غم را توئی جانم بجان تو وَالَّذِي
أَطْمَعُ و آنکس که طمع میدارم أَنْ يَغْفِرَ لِي آنکه بیامرزد مرا خَطِيئَتِي گناهان مرا يَوْمَ الدِّينِ روز جزا اسناد گناه بخود با وجود عصمت نبوت بجهت کسر نفس
است و تعلیم است مر امت را و در تلویح آورده که مراد خطایای امت محمد است عم که حضرت خلیل از ملک جلیل بدعای غفران آن نموده رَبِّ هَبْ لِي
ای پروردگار من ببخش مرا حُكْمًا حکمی در علم تا بآن مستعد خلافت حق و ریاست خلق گردم وَأَلْحِقْنِي و در رسان مرا بسبب توفیق کمال در علم و عمل
بِالصَّالِحِينَ بشایستگان راه و برگزیدگان درگاه وَاجْعَلْ لِي و بگردان برای من لِسَانَ صِدْقٍ زبان راست یعنی ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان
پس آمدگان یعنی جاری کن ثنای نیکنامی و آوازهٔ من بر زبان کسی که از پس من آید و این دعا بعز اجابت رسیده چه جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل
اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن میگویند و گفته اند مراد از لسان صدق مرد صادق است و معنی آیت آنکه ظاهر کن برای تجدید اصل دین من راست گوئی
آخرین انسان و مراد حضرت رسالت پناه باشد عم وَاجْعَلْنِي و بگردان مرا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مرا از آنها
وارکه در منازل بهشت نزول میکنند وَاغْفِرْ لِأَبِي و بیامرز مر پدر مرا یعنی ایمان روزی کن تا او آمرزیده شود إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ بدرستی که او
از گمراهان وَلَا تُخْزِنِي و رسوا مساز مرا يَوْمَ يُبْعَثُونَ روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرهای خود این دعا نیز تعلیم امتان است والا انبیا را عم
خواری و رسوائی نباشد يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ روزی که سود نکند و بکار نیاید خواسته وَلَا بَنُونَ و نه پسران هیچ احدی را إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ مگر کسی
که بیاید بخدای تعالی بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدلی خالص از کفر و معصیت چه او مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان را براه حق ارشاد نموده و هر آینه آن مال
و فرزند او را نفع رساند و گفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله قولی آنست که دلی سلیم خالی باشد از حب دنیا و گوینده از

دنیانت

دنیانت در تفسیر گوید از حضی اهل بیت و ازواج و صحابه پیغمبر عم و امام قشیری رح فرموده که قلب سلیم آن است که خالی باشد از غیر خدا سلمی رح فرموده که دوره آفات
دنیا کند و نه مطامع عقبی یا خالی باشد از بدعت و مطمئن بسنت و از سید طایفه قدس سره منقول است که سلیم مار گزیده بود و مار گزیده پیوسته قلق و اضطراب
دارد و پس بزبان معنی بیان میکند که دل سلیم دلی است که مدام در مقام جزع و تضرع و زاری است از خوف قطیعت یا از شوق وصلت نظم
ز شوق وصل بنالم که تا دستم ❊ ز بیم هجر بگریم که تا که کمین باشد ❊ تمام از گریه خونین و سوز دل که بینند ❊ مذانیتی که حال عشقبازان چنین
وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و روزی که نزدیک گردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران تا از موقف ببینند و مشاهدهٔ منازل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ
الْجَحِيمُ و ظاهر ساخته شود دوزخ لِلْغَاوِينَ برای گمراهان تا در آن نگرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم ایشان بیفزاید وَقِيلَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را
یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه از ایشان پرسند که أَيْنَ مَا كُنْتُمْ کجا اند آنچه بوده که پیوسته تَعْبُدُونَ می پرستیدید آنرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی
یعنی کجا اند خدایان شما که بدیشان امیدوار بودید هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما أَوْ يَنْتَصِرُونَ یا نگاه میدارند خود را از حلول
عقوبت بر ایشان فَكُبْكِبُوا پس بروی در افکنده شوند فِيهَا در دوزخ هُمْ بتان وَالْغَاوُونَ و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان وَجُنُودُ
إِبْلِيسَ و بدوزخ افکنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان وی از جن و انس أَجْمَعُونَ همه ایشان قَالُوا گویند کافران وَهُمْ فِيهَا و حال آنکه در
دوزخ يَخْتَصِمُونَ دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی عبده و اصنام مخاصمه میکنند و بت پرستان با بتان میگویند تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا بخدای که ما بودیم لَفِي
ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا و پیدا إِذْ نُسَوِّيكُمْ آنوقت که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردگار عالمیان
وَمَا أَضَلَّنَا و گمراه نکردند ما را و بر ضلالت ندا ستند إِلَّا الْمُجْرِمُونَ مگر بدان و بدکاران و مهتران ما یا از دیوان فَمَا لَنَا پس نیست ما را الکون مِنْ
شَافِعِينَ هیچ کس از شفاعت کنندگان چنانچه مومنان راست وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ و نه دوستی مهربان با شفقت در قوت القلوب آورده
که حمیم در اصل همیم بوده ها را بحا بدل کردند جهت قرب مخرج و حمیم ماخوذ است از اهتمام یعنی یاری که در آرزوی یاری و اهتمام کند در مهم کافران و شرط دوستی
بجای آرد نخواهد بود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین آنکه کافران از روی تحسر گویند فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ پس کاشکی بودی ما را بازگشتنی بدنیا
پس ما می بودیم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندگان و گرویدگان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در خبر ابراهیم عم و احتجاج او با قوم لَآيَةً هر آینه علامتی هست
که عقلا بدان عبرت گیرند وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم ابراهیم عم مُؤْمِنِينَ گرویدگان چه از اهل جزو ختر مرد و کسی ایمان نیاورد وَإِنَّ رَبَّكَ
و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غلبه کننده بر مشرکان که سطوت او مردود نگردد الرَّحِيمُ بخشاینده که توبه بندگان رد نمیکند و بی احتجاج بر ایشان عذاب
نفرستد كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ تکذیب کردند گروه نوح فرستادگان را نوح علیه السلام از رسل گذشته خبر داده و قوم او باور نکردند إِذْ قَالَ لَهُمْ
یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ نُوحٌ برادر ایشان نوح عم مراد اخوت نسبی است أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از خدای تعالی که ترک عبادت او می کنید إِنِّي
لَكُمْ بدرستی که من مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام با امانت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای تعالی و بت میپرستید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در
قبول ایمان وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر ادای رسالت مِنْ أَجْرٍ مزدی إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد رسالت من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان
فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عقوبت خدای تعالی وَأَطِيعُونِ و فرمان برداری من کنید تکرار از برتقوی و اطاعت بجهت تاکید است چه قوم نوح بغایت
سخت دل و بی آزرم بودند قَالُوا گفتند در جواب نوح عم أَنُؤْمِنُ لَكَ آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ و حال آنکه پیروی تو کردند سفلگان
و بی قدران و ایشان بظاهر تابع اند و بباطن مخالف قَالَ گفت نوح عم وَمَا عِلْمِي و نیست علم من رسنده بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند
یعنی حکم من بر ظاهر است چه ایشان بظاهر عمل مومنان میکنند اما نمیدانم که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق إِنْ حِسَابُهُمْ نیست حساب باطنهای
ایشان إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي مگر بر پروردگار من که مطلع است بدان لَوْ تَشْعُرُونَ اگر دانید که عالم الغیب اوست و پس دانید که من رستگار یم پس قوم گفتند
که این اراذل را از مجلس خود بران تا ما بیائیم و سخن تو بشنویم نوح عم گفت وَمَا أَنَا و نیستم من بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ راننده مومنان إِنْ أَنَا نیستم
من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده مُبِينٌ آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا قَالُوا گفتند کافران لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ
يَا نُوحُ اگر نه باز میستی ای نوح از آنچه می گوئی یعنی از دعوت لَتَكُونَنَّ هر آینه باشی مِنَ الْمَرْجُومِينَ از کشته شدگان بسنگ باران کنان

قال گفت نوح ع بعد از استماع این سخن و ناامیدی از ایمان قوم رَبِّ ای پروردگار من اِنَّ قَوْمِي بدرستی که قوم من كَذَّبُونِ تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت
دادند فَافْتَحْ پس حکم کن بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ میان من و ایشان فَتْحًا حکم کردنی وَنَجِّنِي و باز رهان مرا از قصد ایشان وَمَنْ مَعِيَ و هر که با من است
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان فَاَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَمَنْ مَعَهُ و هر که با او بود فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از آدمی و حیوانات
و امتعه و ماکولات ثُمَّ اَغْرَقْنَا پس غرق ساختیم بَعْدُ الْبَاقِينَ بعد از نجات دادن او دیگران از قوم او اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در صبر او و برانداختن قوم
لَاٰيَةً هر آینه علامتی است بر آنکه صبر موجب ظفر است بیت کار نوح از صبر کوتر شود : هر که شکیبا است مظفر شود وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر
قوم نوح ع مُؤْمِنِينَ گرویدگان بخدای تعالی و پیغمبر او بلکه از امت او هشتاد و نه تن ایمان آورده با وی در کشتی بودند وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که
خداوند تو لَهُوَ الْعَزِيزُ او ست توانا بر عقوبت کافران الرَّحِيمُ مهربان بتاخیر عذاب از ایشان یا بر توفیق پیغمبران در حلم و بردباری و احتجاج بر ایشان
كَذَّبَتْ دروغ داشتند عَادٌ الْمُرْسَلِينَ قوم عاد فرستادگان را که هر یک پیغمبر را منکر شود همه را منکر شده باشد اِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن آنگه گفت
مر ایشان را اَخُوهُمْ هُودٌ برادر نسبتی ایشان هود ع اَلَا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمیکنید از شرک و از عقاب الهی خائف نمی شوید اِنِّي لَكُمْ بدرستی که من
شما را رَسُولٌ اَمِينٌ فرستاده امینم در ادای رسالت فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای تعالی و ترک مخالفت او کنید وَاَطِيعُونِ و فرمان برید
مرا در آنچه شما را بدان دعوت میکنم وَمَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمی طلبم از شما بر دعوت رسالت مِنْ اَجْرٍ هیچ مزدی از مال و متاع دنیا اِنْ اَجْرِيَ
نیست پاداش من اِلَّا عَلٰى رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان اَتَبْنُونَ آیا بنا می کنید بِكُلِّ رِيعٍ بهر موضع بلند اٰيَةً علامتی برای
تماشای آینده و رونده تَعْبَثُونَ بازی کنید بآن یعنی بناهای می سازید و در آن مساکن نمی شوید که گویا عبث است و گویند بر سر راهها خانها
می ساختند و در آنجا نشسته هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوتر خانها است وَتَتَّخِذُونَ و فرا میگیرید مَصَانِعَ حوضهای آب
یا کوشکهای محکم یا ابنیه رفیعه لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُوْنَ گویا که جاوید خواهید بود در آن وَاِذَا بَطَشْتُمْ و چون سخت میگیرید و حمله میبرید بَطَشْتُمْ می گیرید سخت جَبَّارِيْنَ
در حالتی که سرکشان و متکبرانید یعنی بی شفقت و نامهربانی با چون انتقام کشید انتقام ستمکاران میکشید فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای تعالی و از سطوت
جباری که لایق شما است بگذرید وَاَطِيعُوْنِ و در آنچه میفرمایم فرمان برید مرا که سود شما در این است وَاتَّقُوا الَّذِيْٓ اَمَدَّكُمْ و بترسید از خدای تعالی
که مدد کاری کرد شما را بِمَا تَعْلَمُوْنَ بآنچه شما می شناسید از انواع نعمتها اَمَدَّكُمْ بِاَنْعَامٍ امداد کرد شما را بچهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان
فوائد میگیرید وَبَنِيْنَ و به پسران تا در همه حال یار و مدد کار شما اند وَجَنّٰتٍ و به بوستانها تا از میوها بخورید وَعُيُوْنٍ و به چشمهای آب که تمتع
و نشو و نمای زرع بآن تمام رسد اِنِّيْٓ اَخَافُ بدرستی که من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما که اگر بر شرک ثابت باشید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ عذاب روزی بزرگ که
روز هیبت محشر است یا روز قیامت قَالُوْا گفتند عادیان در جواب هود ع سَوَآءٌ عَلَيْنَا یکسان است بر ما اَوَعَظْتَ اینکه پند دهی ما را اَمْ لَمْ تَكُنْ یا
نباشی مِنَ الْوَاعِظِيْنَ از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود را از دست نمیهیم اِنْ هٰذَآ نیست این کار که ما بر آنیم از بت پرستی تجبر و عمارت بناهای مرتفع اِلَّا
خُلُقُ الْاَوَّلِيْنَ مگر عادت پیشینیان از ما وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِيْنَ عذاب کرده شدگان بآن عادتها فَكَذَّبُوْهُ پس تکذیب کردند رسالت هود
ع فَاَهْلَكْنٰهُمْ پس هلاک کردیم ما ایشان را بباد صرصر اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستی که در هلاک قوم عاد لَاٰيَةً هر آینه نشانه است دلالت کننده بر آنکه تما
اهل تکذیب بعقوبت گیرند وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم عاد مُؤْمِنِيْنَ گرویدگان چه اندک از آن قبیله با هود در حظ بودند و باقی در معرض سخط وَاِنَّ
رَبَّكَ و بتحقیق که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيْزُ او است غالب که از تعذیب کفار باک ندارد الرَّحِيْمُ مهربان است که مومنان را از مهلکه عقوبت بیرون آرد
كَذَّبَتْ بدروغ نسبت دادند ثَمُوْدُ الْمُرْسَلِيْنَ قبیله ثمود فرستادگان خدا را یعنی صالح را و انبیای سابق را ع اِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را
اَخُوْهُمْ برادر ایشان از جهت قرابت صٰلِحٌ صالح بن عبید ع اَلَا تَتَّقُوْنَ آیا نمی ترسید از عذاب خدای تعالی که بدو شرک می آرید اِنِّيْ لَكُمْ رَسُوْلٌ
اَمِيْنٌ بدرستی که من برای شما فرستاده ام مشهورم بامانت و راستی فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای تعالی وَاَطِيْعُوْنِ و فرمان
مرا در امر و نهی وَمَآ اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمی طلبم از شما بر نصیحتی که من کنم مِنْ اَجْرٍ هیچ جزائی که بمن دهید و من بدان منتفع شوم اِنْ اَجْرِيَ نیست مکافات
من اِلَّا عَلٰى رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ مگر بر خداوند عالمیان اَتُتْرَكُوْنَ آیا گذاشته خواهید شد شما یعنی نخواهند گذاشت شما را فِيْ مَا هٰهُنَآ در آنچه هست اینجا یعنی در دنیا

از مساکن و منازل اٰمِنِيْنَ ایمن از آفات و سالم از نوائب فِيْ جَنّٰتٍ در بوستانها وَعُيُوْنٍ و با بسیار یا بیه قوم ثمود از چشمه و نهر بوده وَزُرُوْعٍ
و کشتها وَنَخْلٍ و خرماستانها که طَلْعُهَا شکوفه درختان وی هَضِيْمٌ نازک و نرم و لطیف است وَتَنْحِتُوْنَ می تراشید برای مساکن خود
مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُيُوْتًا خانها فٰرِهِيْنَ در حالتیکه ماهرید در تراشیدن سنگها فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای تعالی و عمل بد و از انتقام او
وَاَطِيْعُوْنِ و فرمان برید مرا در احکام وَلَا تُطِيْعُوْٓا و اطاعت مکنید اَمْرَ الْمُسْرِفِيْنَ فرمان کافران که اسراف کردند بر نفس خود بورزیدن کفر
الَّذِيْنَ يُفْسِدُوْنَ فِي الْاَرْضِ آنانکه تباهی میکنند در زمین بحجر وَلَا يُصْلِحُوْنَ و بصلاح نمی آرند کار خود را مراد آن نه تن اند که قصد هلاک صالح ع
کردند و قصه ایشان در سوره نمل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی قَالُوْٓا گفتند قوم ثمود در جواب صالح ع اِنَّمَآ اَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِيْنَ از سحر کرده
شدگانی یعنی ترا بسیار جادوی کرده اند تا عقل تو مغلوب شده مَآ اَنْتَ نیستی تو اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا مگر آدمی مانند ما بصورت بشریه قوم بصالح ع نظر کرده
از حقیقت حال وی محجوب شده ندانستند که ایشان را ورای صورت چیزی دیگر است نظم چند صورت بینی ای صورت پرست : جان بمعنی است
گر صورت پرست : در گذر از صورت و معنی نگر : زانکه مقصود از صدف باشد گهر : و چون قوم ثمود وابسته صورت بودند و صالح را هم بصورت
خود دیدند بهانه جویان گفتند تو مثل ما بشری و دعوی رسالت چرا میکنی و چون ترد یک منکری و در دعوی مصری فَاْتِ بِاٰيَةٍ پس بیار نشانه
از خوارق عادات اِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصّٰدِقِيْنَ از راستگویان در دعوی خود صالح ع فرمود که شما چه میطلبید ایشان اقتراح کردند که از
سنگ معین ناقه با بچه بیرون آر چون مدعای ایشان حاصل شد قَالَ هٰذِهٖ نَاقَةٌ صالح ع گفت اینست ناقه که شما طلبیدید لَهَا شِرْبٌ
مر او را نصیبی است از آب وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُوْمٍ و شما را نصیبی از آبشخور روزی دانسته شده یعنی یک روز از آن او است و روزی از آن شما در نوبت
وی مزاحم مشوید وَلَا تَمَسُّوْهَا و مس مکنید وی را بِسُوْٓءٍ به بدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید و اگر چنان کنید فَيَاْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را
عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيْمٍ عذاب روزی بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی عذاب است در وی فَعَقَرُوْهَا پس پی کردند ناقه را فَاَصْبَحُوْا نٰدِمِيْنَ
پس گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا فَاَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت عذاب موعود یعنی صیحه اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستی که در آنچه نازل شد بثمود لَاٰيَةً
هر آینه دلالتی است بر کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذاب است وَمَا كَانَ و نبودند اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِيْنَ بیشتر قوم ثمود گرویدگان آورده اند
که همه از قبایل ثمود چهار هزار کس ایمان آوردند و بس وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيْزُ هر آینه او است غالب که مغلوب نشود الرَّحِيْمُ مهربان که پی
استحقاق عذاب نکند كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوْطِ تکذیب کردند قوم لوط ع یعنی اهل موتفکات اِنَّ الْمُرْسَلِيْنَ پیغمبران چون ابراهیم و لوط ع اِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن
چون گفت مر ایشان را اَخُوْهُمْ لُوْطٌ برادر ایشان لوط ع اینجا مراد اخوت شفقت است اَلَا تَتَّقُوْنَ آیا نمی ترسید از ارتکاب معاصی از خدای تعالی اِنِّيْ لَكُمْ
بتحقیق من برای شما رَسُوْلٌ اَمِيْنٌ رسولی ام راست در نصیحت یعنی نکو خواه شماام فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای تعالی در ترک نصیحت من وَاَطِيْعُوْنِ
و فرمان برید مرا در قبول عظه وَمَآ اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ و نمیخواهم شما را به پندی که میدهم هیچ مزدی تا بر شما گران آید اِنْ اَجْرِيَ نیست ثواب من
اِلَّا عَلٰى رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ مگر بر تربیت کننده عالمیان اَتَاْتُوْنَ الذُّكْرَانَ آیا می آئید بمردان مِنَ الْعٰلَمِيْنَ از عدای خود مراد غربا اند یعنی میل میکنید
بمباشرت ایشان وَتَذَرُوْنَ و میگذارید و دست باز میدارید مَا خَلَقَ آنرا که آفریده است لَكُمْ رَبُّكُمْ برای شما پروردگار شما مِّنْ اَزْوَاجِكُمْ
از زنان شما بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ عٰدُوْنَ گروهی از حد در گذشتگان اید که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید قَالُوْا گفتند قوم لوط ع در جواب
وی لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ يٰلُوْطُ اگر باز نه ایستی ای لوط در تقبیح عمل ما و نهی ما از آن لَتَكُوْنَنَّ هر آینه باشی مِنَ الْمُخْرَجِيْنَ از بیرون کرده شدگان از میان
اهل موتفکه به بدترین حالتی مردم را از دیار خود بیرون کردندی قَالَ اِنِّيْ گفت لوط ع بتحقیق من لِعَمَلِكُمْ مر عمل شما را مِّنَ الْقَالِيْنَ از دشمنان
بغایت دشمنم پس روی بخدا آورد از قوم بگردانید و آغاز مناجات کرد و گفت رَبِّ نَجِّنِيْ ای پروردگار من باز رهان وَاَهْلِيْ و کسان مرا مِمَّا
يَعْمَلُوْنَ از شامت آنچه میکنند فَنَجَّيْنٰهُ پس نجات دادیم او را وَاَهْلَهٗ و اهل بیت او را اَجْمَعِيْنَ همه ایشان اهل لوط ع زن و دو دختر و دو داماد که
بودند همه رهائی یافتند اِلَّا عَجُوْزًا مگر پیر زن لوط ع که داخل بود فِي الْغٰبِرِيْنَ در باقی ماندگان در عذاب آمده اند که آن زن با لوط ع بیرون شد
گفت رضی ام که بمن رسد آنچه بقوم رسد ثُمَّ دَمَّرْنَا الْاٰخَرِيْنَ پس هلاک کردیم دیگران را وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان مطر آن باران که سنگ

بوده با کبریت و آتش فَسَاءَ پس بد است مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاوردند اِنَّ فِي ذٰلِكَ هر آینه درین که در عذاب اهل مؤتفکه لَآيَةً
آیتیست نشانه ایست بر عقوبت ناو... وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ و نبودند اکثر آن قوم گرویدگان جز دو دختر لوط عم بقول اصح و دو دختر بقول بعضی
... منکر بودند وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه او است عزیز که هرگز عاجز نشود الرَّحِيمُ مهربان که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند كَذَّبَ
دروغ داشتند اَصْحَابُ الْاَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ یاران ایکه پیغمبرانرا و ایکه بیشه بود بقرب مدین و در آن بیشه اشجار و اثمار بسیار بود و صاحب معالم آورده که اصحاب ایکه قومی
بودند و چهارپایه داشتند شعیب را و ... و قائل حق سبحانه شعیب عم را بدیشان فرستاد چنانچه باهل مدین فرستاده بود اِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لَهُمْ شُعَيْبٌ
مر ایشانرا شعیب عم که ای قوم اَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب الهی که بد و شرک می آرید اِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را رَسُولٌ فرستاده ام اَمِينٌ
با امانت که خیر صلاح حال شما میخواهم فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بپرهیزید از کفر و تکذیب بترسید از عذاب خدایتعالی وَاَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در ترک مناهی
وَمَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمیخواهم شما را بر تبلیغ وحی مِنْ اَجْرٍ هیچ پاداشی اِنْ اَجْرِيَ نیست جزای من اِلَّا عَلٰى رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر آفریننده عالمها
اَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام پیمانید پیمانه را وَلَا تَكُونُوا و مباشید مِنَ الْمُخْسِرِينَ از کاهندگان و زیان رسانندگان بحقوق مردمان وَزِنُوا و بسنجید
بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ بمیزان راست وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمانرا اَشْيَاءَهُمْ چیزها از حقوق ایشان وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی
مکنید فِي الْاَرْضِ در زمین از نقصان و غارت و قطع طریق مُفْسِدِينَ در حالتیکه قصد فساد آرید وَاتَّقُوا الَّذِي و حذر کنید از عقوبت آنکسی
که بقدرت کامله خَلَقَكُمْ بیافرید شما را وَالْجِبِلَّةَ الْاَوَّلِينَ و گروه پیشینیان را قَالُوا گفتند اهل ایکه اِنَّمَا اَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِينَ از جادو
کرده شدگانی یعنی از آنها شدگانی یعنی از آنها که ایشانرا مره بعد مره جادوی کرده اند تا حدیکه از عقل از ایشان محو شده یا از آفریدگانی که ایشانرا سحر کرده باشند
یعنی میان تهی اند و محتاج بطعام و شراب وَمَا اَنْتَ و نیستی تو اِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُنَا مانند ما در صفات بشریه پس بچه چیز بر ما تفضیل میکنی و دعوی رسالت
از کجا آورده وَاِنْ نَظُنُّكَ و بدرستی که گمان بریم ما ترا لَمِنَ الْكٰذِبِينَ از دروغگویان در دعوی خود فَاَسْقِطْ پس فرود آر یعنی خدایتعالی خود را بگو تا بیفکند
عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ بر ما پاره پاره ابر آسمان که در وی عذابی اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ اگر هستی تو از راستگویان که بر ما عذاب فرود خواهد آمد قَالَ گفت
شعیب عم رَبِّي اَعْلَمُ پروردگار من داناتر است بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات
آن اعمال باشد بشما خواهد رسانید و اگر امهال باشد بهمان خواهد بود نظم مهلت ده روزه ظالم مبین ۞ فتنه بیین دمبدمش در کمین ۞ اول حالش همه عشرت و ناز
آخره رش همه سوز و گداز ۞ آورده اند که چون قوم شعیب عم در انکار و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه هفت شبان روز حرارتی سخت بر ایشان گماشت بنا به که آب
و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت بدرون خانها در آمدند حرارت زیاده شد روی به بیشه نهادند و هر یک بپای درختی افتاده از گرما بجه میشدند که ناگاه
ابر سیاه در هوا پدید آمد و نسیمی خنک از وی وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوشدل شده یکدیگر را آواز زدند که بیائید تا در زیر سایبان ابر آسائش کنیم همین که همه ایشان در زیر آن مجتمع شدند
آتشی از وی بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرمود که فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند شعیب را عم فَاَخَذَهُمْ پس گرفت ایشانرا عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ عذاب
یوم ظله و ظله در لغت عرب سایبان است چه ابر سیاه بشکل سایبان بر بالای سر ایشان بوده و گفته اند که چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه کوهی را فرمود
تا از جای خود برخواست و چون سایبانی در هوا بایستاد و در زیر آن آبهای خنک پدید آمد ایشان پناه بزیر آن کوه آوردند و بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد اِنَّهُ كَانَ
بدرستی که عذاب روز ظله بود عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روز بزرگ اِنَّ فِي ذٰلِكَ بتحقیق که درین عذاب که از ابر آب وار آتش سوزان بیرون آمد لَاٰيَةً هر آینه
نشانه ایست بر کمال قدرت منتقم حقیقی وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ و نبودند بیشتر اصحاب ایکه مومنان مراد همه ایشان است چه مردی نیست که از اهل ایکه کسی
گرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آورده اند وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ او است غالب کننده انبیاء بر اعدای ایشان
الرَّحِيمُ مهربان بانبیا و متابعان ایشان و این آخر قصص هفت پیغمبر است که بر سبیل اختصار برای تسلی دل مبارک سید مختار عم درین سوره مذکور شده و تهدید
ملحدان و بیش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند معذب گشته اند و ایشانرا نیز بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وَاِنَّهُ و بدرستیکه
قرآن لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ فرو فرستاده پروردگار عالمیان است نَزَلَ فرود فرستاده خدایتعالی بِهِ بقرآن الرُّوحُ الْاَمِينُ جبرئیل عم عَلٰى
قَلْبِكَ بر دل تو یعنی جبرئیل عم تلقین کرد ترا و تو فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی حفص بتخفیف نزول و رفع حا و نون از روح الامین خواند یعنی فرود

آورد جبرئیل قرآن بر دل تو و نواز وی اخذ کردی پس آن تو دعای آن باشد و این مثابه آن است که گویا بر دل تو فرود آورده لِتَكُونَ تا باشی تو مِنَ الْمُنْذِرِينَ
از بیم کنندگان مر خلق را بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ بزبان عربی هویدا و منذران بلسان عرب شعیب و هود و صالح و اسمعیل عم بوده اند وَاِنَّهُ و بدرستیکه ذکر
قرآن یا نعت حضرت پیغمبر عم لَفِي زُبُرِ الْاَوَّلِينَ در کتب پیشینیان بوده و بعضی تفاسیر آورده اند که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع با حبار
بنی اسرائیل کردندی و سخنی که ایشان در آن گفتندی قبول کردندی جهت بدانستندی حق سبحانه فرمود که اَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آیا نیست مر مشرکان قریش را اٰيَةً
نشانه بر صحت قرآن یا بر نبوت محمد عم اَنْ يَعْلَمَهُ آنکه میدانند قرآن را بصفت او یا پیغمبر را بنعت او عُلَمٰٓؤُا بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ دانایان بنی اسرائیل که کتب
سلف کرده اند و شهادت بر وی داده بر چیزی موجب یقین و تحقیق آنست که وَلَوْ نَزَّلْنٰهُ و اگر ما می فرستادیم قرآن را عَلٰى بَعْضِ الْاَعْجَمِيْنَ بر برخی از
آنها که غیر عرب اند هم بلغت عرب فَقَرَاَهٗ پس خواندی آن عجمی قرآن را عَلَيْهِمْ بر ایشان بلغت ایشان و این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که عجمی کلام عربی را که
در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد خوانده مَا كَانُوْا بِهٖ نبودندی ایشان بآن قرآن منزل مُؤْمِنِيْنَ ایمان آورندگان چه گفتندی که عرب را
از متابعت عجم عار است یا اگر قرآن را بر اعجمی بلغت غیر عربی منزل می ساختیم کافران عرب بدان نمی گرویدند که ما فهم نمیکنیم معنی آن در بین یا هم كَذٰلِكَ همچنین
سَلَكْنٰهُ درآریم انکار و عناد را فِيْ قُلُوْبِ الْمُجْرِمِيْنَ در دلهای مشرکان مکه لَا يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ نمی گروند بقرآن حَتّٰى يَرَوُا الْعَذَابَ
الْاَلِيْمَ تا وقتی که ببینند عذابی دردناک را در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند یا در قیامت فَيَاْتِيَهُمْ پس بیاید آن عذاب بر ایشان بَغْتَةً ناگاهان
وَّهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ ایشان ندانند وقت آمدن آن فَيَقُوْلُوْا پس گویند هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُوْنَ آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی آیا ما را مهلت
دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم اَفَبِعَذَابِنَا آیا بعذاب ما يَسْتَعْجِلُوْنَ شتاب میکنند و میگویند امطر علینا حجارة و فاتنا بما تعدنا و حال آنکه در وقت
رویت عذاب مهلت میطلبند اَفَرَءَيْتَ آیا دیدی و دانستی که اِنْ مَّتَّعْنٰهُمْ اگر برخورداری دهیم ایشانرا سِنِيْنَ سالها و زندگانی بخشیم ثُمَّ جَآءَهُمْ
پس بیاید بدیشان مَّا كَانُوْا يُوْعَدُوْنَ آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب مَآ اَغْنٰى عَنْهُمْ دفع نکند از ایشان عذاب یا درو مَّا كَانُوْا يُمَتَّعُوْنَ
آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیا و نعیم آن دافع عذاب و مانع عقاب نخواهد بود و در کشاف آورده که میمون بن مهران آرزومند لقای شیخ
حسن بصری رح مر بوده روزی او را در طواف خانه کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ آن آیت بر وی خواند ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت لقد وعظت
و ابلغت پندی دادی و سخن را تمام کردی نظم جهان بی وفاییست مردم فریب ۞ که از دل رباید قرار و شکیب ۞ نگر تا بجاهش نگردی اسیر ۞ نیفتی بمالش
اندر زنجیر ۞ که آندم که مرگ اندر آید براه ۞ نه مالت کند دستگیری نه جاه ۞ وَمَآ اَهْلَكْنَا و هلاک نکردیم مِنْ قَرْيَةٍ اهل هیچ دیهی را اِلَّا لَهَا مگر مر اهالی آنرا
مُنْذِرُوْنَ بیم کنندگان بودند ذِكْرٰى از برای پند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم ایشانرا بحق دعوت میکردند و از عذاب ترسانیدند و چون تصدیق
ننمودند و در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند وَمَا كُنَّا ظٰلِمِيْنَ و نبودیم ما ستمکاران که قبل از انذار هلاک کنیم و در موضح آورده که قریش میگفتند و
که وی نام دارد نزد محمد می آید و قرآن بر وی میخواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيٰطِيْنُ و فرو نیاوردند بقرآن دیوان وَمَا
يَنْبَغِيْ لَهُمْ و نشاید و روا نبود مر ایشانرا فرود آوردن قرآن وَمَا يَسْتَطِيْعُوْنَ و نتوانند و قادر نباشند برآنکه شهب و ملائکه ایشانرا از رفتن آسمان
مانع اند اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان عَنِ السَّمْعِ از شنیدن کلام ملائکه لَمَعْزُوْلُوْنَ دور شده گان اند یا کناره رفتگان فَلَا تَدْعُ پس مخوان ای مخاطب آنحضرت
است مراد غیر او و هر یک از امتانرا میگوید مخوان و مپرست مَعَ اللّٰهِ با خدایتعالی اِلٰهًا اٰخَرَ خدای دیگر فَتَكُوْنَ پس باشی تو مِنَ الْمُعَذَّبِيْنَ
از عذاب کرده شدگان وَاَنْذِرْ و بیم کن خطاب خاص است با آنحضرت عم میفرماید که بترسان از عذاب خدایتعالی عَشِيْرَتَكَ الْاَقْرَبِيْنَ خویشان نزدیک
از خود را آنحضرت عم بعد از نزول این آیه بکوه صفا بر آمده یک یک ایشانرا ندا کرد و چون جمع شدند فرمود اگر گویم شما را که در زیر این کوه جمعی سواران اند مرا
تصدیق میکنید گفتند آری فرمود که من بیم کننده ام شما را از عذاب سخت که پیش است قوم از استماع این سخن متغیر گشته متفرق شدند و ابولهب با ایذای وی
برخواست وَاخْفِضْ و فرو گیر جَنَاحَكَ بال خود را یعنی مهربانی ورز و اکرام کن لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ مر آنرا که پیروی تو کرده است از گروندگان
فَاِنْ عَصَوْكَ پس اگر نافرمانی کنند عشیره تو و متابعت تو نمایند فَقُلْ اِنِّيْ بَرِيْٓءٌ پس بگو بدرستی که من بیزارم مِّمَّا تَعْمَلُوْنَ از آنچه شما میکنید و مر
بدین مواخذه نخواهند کرد وَتَوَكَّلْ و توکل کن در کفایت کن در مهمات خود عَلَى الْعَزِيْزِ بر خدای غالب [illegible] الرَّحِيْمِ مهربان ...

به نصرت اولیا الذی یریك آنکه می بیند ترا حین تقوم آن هنگام که برمیخیزی بنماز تهجد و تنها میگذاری وتقلبك و می بیند گشتن ترا یعنی تصرف و برون
فی الساجدین در میان نمازگذارندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود وقتیکه امامت ایشان میکنی انه بدرستیکه خدایتعالی هو السمیع او است شنوا بقول تو
العلیم دانا به نیت تو هل انبئکم آیا خبر کنم شما را که همواره علی من برکسیکه از مردمان تنزل الشیاطین فرود آیند دیوان قبل ازین ذکر فرموده که
روا نباشد نزول شیاطین برمحمد ع م بجهت عدم تناسب و تجانس و اینجا بیان میفرماید که تنزل فرود می آیند علی کل افاك برهر دروغ گوی اثیم بزهکاری
مثل کاهنان که ایشان یلقون السمع فرا میدارند گوش را بسخن شیاطین و فرا میگیرند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها که بآن اضافت میکنند
واکثرهم کاذبون و بیشتر ایشان دروغ گویانند در انوار فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان بصفت کذب موصوفند والشعراء
و شاعران مشرک چون ابن زبعری و هبیره و مسافع و امیه ثقفی یتبعهم الغاوون پیروی ایشان میکنند سفهای عرب یعنی رواة ایشان و در تفسیر علم
الهدی رح نقل کرده که شعراء درباب حضرت رسالت پناه ع م بمذمت اسلام شعرها گفتند و مشرکان یاد گرفته میخواندند این آیت در شان ایشان نازل شد الم
تر انهم آیا نمی بینی که ایشان فی کل واد در هر وادی از فنون کلام یهیمون سرگردان میشوند چون نسیب و تشبیب و هزل و مطایبه
وطعن در انساب و مدح نامستحق و هجو مالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن وانهم و آنکه ایشان یقولون میگویند ما لایفعلون آنچه نمیکنند
یعنی بعشق ناکرده بر خود گواهی میدهند و بیغاجهای ناداده بخیلی در سلک نظم میکشند و اگر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیت کند بر بسیاری ازین مقوله مطلع شود
و در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیت حسان بن رواحه و جمعی از شعرای اصحاب رض بجناب نبوت پناه صلعم آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه
میداند که ما شاعریم و ابن رواحه گفت میترسم که برین وصف میریم حضرت رسالت پناه ع م فرمود که مومن جهاد میکند بشمشیر خود و بزبان خود و شعر که شما
در شان کفار میگوئید بر ایشان سخت تر است از تیغ و نیزه و این آیت نازل شد که الا الذین امنوا شعرای متبوع سفیهان در همه بوادی سرگردانند
مگر آنها که ایمان آورده اند وعملوا الصالحت و عملهای شایسته کردند یعنی پیغمبر را ع م ستایش نمودند و بهجو و مذمت کفار مشغول گشتند وذکروا الله
و یاد کردند خدایتعالی را در اشعار خود کثیرا بسیار یعنی اکثر اشعار شعرای اسلامیه در تمجید و توحید است و تحریص بطاعت و تنبیه از غفلت وانتصروا
و انتقام کشیدند از مشرکان من بعد ما ظلموا پس از آنکه ستم دیده شده بودند بهجا یعنی هجو ایشان را بر ایشان رد کردند و حضرت پیغمبر ع م حسان را گفت
اهج المشرکین فان جبرئیل معك حضرت حقایق پناهی قدس سره در دیباچه دیوان اول آورده که هرچند خالق حکیم جل ذکره در آیت کریمه والشعراء یتبعهم الغاوون
شعرا را که سباحان بحر شعر اند جمع ساخته و کمند لام استغراق در گردن ایشان انداخته گاه در غرقاب بعید و غایت غوایت می اندازد و گاه تشنه لب در وادی
حیرت و ضلالت سرگردان میسازد اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح عمل و صدق ایمان در زورق امان الا الذین آمنوا وعملوا الصلحت نشسته اند و بتوسط
بادبان وذکروا الله کثیرا بساحل خلاص و ناحیه نجات پیوسته و یکی از افاضل گفته است   بیت   شاعرانی را که غاوی خواند در قرآن خدای   هست
از ایشان هم بقرآن خاصه استثنای شان وسیعلم الذین ظلموا و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کرده اند بکفر و افترای و نسبت پیغمبر ع م بشعر که بعد از موت
ای منقلب ینقلبون بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود والله تعالی اعلم بالصواب

سورة النمل اربع ۞ بسم الله الرحمن الرحیم ۞ وتسعون آیة مکیة

طس در ارباب التفاسیر از اخفش نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتدای کلام است و انتهای کلام پس دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه
اینجا طس ختم سوره شعرا و فتح سوره نمل است باطا اشارت است بطهارت قدس الهی و سین بسنای عز نامتناهی یا طلب روندگان راه و سلامت قلوب
ایشان از ماسوی الله تلك این سوره ایات القرآن آیتهای قرآن است وکتاب مبین و آیتهای کتاب روشن کننده مر احکام حلال و حرام را عطف
کتاب بر قرآن عطف احد وصفین است و ذکر قرآن بجهت آن گفته که میخوانند و کتاب باعتبار آنکه می نویسند هدی این کتاب راه نماینده است وبشری
و مژده دهنده للمؤمنین مر گرویدگان را الذین آنانکه یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را بحدود و ارکان آن ویؤتون الزکوة و میدهند زکوة
اموال خود را بمستحقان وهم بالآخرة و حال آنکه ایشان بسرای دیگر هم یوقنون ایشان بی گمانانند تکریر ضمیر اشارت باختصاص ایشان است در تصدیق

آخرت ان الذین بدرستی آنانکه لا یؤمنون بالآخرة منکر و ندبسرای عقبی زینا لهم آراسته ایم برای ایشان اعمالهم عملهای زشت ایشان را یعنی
شهوات طبع و محبوب نفس ایشان گردانیده ایم صاحب غرائب آورده که دل ایشان را بر شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را خوب می بینند این حکم جمع
دارد فهم یعمهون پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود اولئك آن گروه الذین لهم آنانند که مر ایشان راست سوء العذاب بدی عذاب
در دنیا چون قتل و اسیر روز بدر وهم فی الآخرة و ایشان در سرای دیگر هم الاخسرون ایشان زیانکارترانند بسبب فوت مثوبت و استحقاق
عقوبت وانك و بدرستی که تو لتلقی القرآن تلقین کرده میشوی قرآن را یعنی فرا میگیری بتلقین جبرئیل ع م که می آید بتو من لدن حکیم از نزدیک خداوند
استوار کار علیم دانا اذ قال یاد کن چون گفت موسی لاهله موسی بن عمران مرکسان خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم کرده بود و زنش را
مخاض پدید آمده و سرما دریافته انی آنست بدرستی که من دیده ام نارا آتشی افروخته ساتیکم زود باشد که بیارم منها بخبر از آن آتش خبری یعنی از
کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه بپرسم او آتیکم یا بیارم برای شما بشهاب قبس شعله آتش و اگرفته لعلکم تصطلون شاید که شما گرم شوید بآن آتش
فلما جاءها پس آن هنگام که آمد موسی ع م بنزدیک آن آتش نوری دید بی احراق افروخته از درخت سبز و گویند آتشی بود محرق چون سائر آتشها و بهر تقدیر چون موسی ع م
آنجا رسید نودی ندا کرده شد ان بورك باآنکه برکت داده شده باد من فی النار هر که در مکان آتش است یعنی در بقعه مبارکه یا هر که در طلب آتش است یعنی
موسی ع م ومن حولها و هر که گرداگرد آتش است یعنی ملائکه وسبحان الله و گو پاک ست خدایتعالی رب العالمین پروردگار عالمیان از تشبیه آورده اند که
چون موسی ع م این ندا شنید گفت ندا کننده کیست باز ندا آمد که یا موسی انه ای موسی بدرستیکه ندا کننده انا الله العزیز الحکیم منم خدای غالب حکم کننده
بصواب والق عصاك و بفکن عصای خود را موسی ع م عصا بفکند فی الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد فلما رآها تهتز پس چون دید موسی ع م عصا را که
حرکت میکند باضطراب و بهر طرفی میرود کانها جان گویا که ماری است باریک تیز رو و در اول حال چون باران خود می بود و در آخر اژدها می شد و در تفسیر
امام ابو اللیث رح آورده که در وادی مقدس جان بوده و نزد فرعون ثعبان شده بهر وجه چون موسی ع م آن صورت را مشاهده نمود ولی مدبرا رو گردانید
بگردانید در حالتیکه گریزان بود از خوف آن ولم یعقب و باز نگشت باز دیگر ندا رسید یا موسی لا تخف ای موسی مترس از غیر من انی لا یخاف
بدرستیکه منم که نترسند لدی المرسلون نزدیک من فرستاده شدگان یعنی ایشان را نزد من بدی عاقبت نیست تا از آن بترسند و بباید ترسید ستمکاران را
الا من ظلم مگر کسیکه ستم کند ثم بدل حسنا پس بدل کند و بجای آرد نیکوئی بعد سوء بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه فانی غفور پس بدرستیکه
من آمرزنده ام تائبان را رحیم مهربانم برایشان وادخل یدك و در آر دست خود را فی جیبك در گریبان پیراهن خود حضرت موسی ع م آستین نداشت
پس حکم شد که دست در گریبان کن تخرج تا بیرون آید بیضاء سفید و درخشنده و نورانی من غیر سوء بی علتی یعنی سفیدی او از علت برص مبرا باشد پس موسی ع م
دست در گریبان برد و درخشان و نورانی بیرون آورد ندا رسید که این دو آیت ظاهر کن فی تسع آیات در جمله نه آیه که معجزات تو است مهر و رسالت تو
الی فرعون وقومه بسوی فرعون و گروه او انهم کانوا بدرستی که ایشان هستند قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان فلما جاءتهم
پس چون بیامد بفرعون و قوم او آیاتنا دلائل قدرت ما و براهین رسالت موسی ع م مبصرة روشن و هویدا قالوا گفتند فرعونیان هذا سحر مبین این
جادوی روشن است یعنی همه کس داند که این سحر است وجحدوا بها و منکر شدند معجزها را واستیقنتها و بی گمان بودند بدان انفسهم دلهای ایشان
یعنی یقین میدانستند که آن آیتها از نزدیک خداوند است و سحر نیست و انکار میکردند ظلما از روی ستمکاری وعلوا و بزرگی و سرکشی فانظر کیف کان پس
ببین که چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباه کاران که در دنیا بآب غرق شدند و در عقبی بآتش خواهند سوخت   بیت   همه حالت مفسدان ناخوش است
سرانجام اهل فساد آتش است ولقد آتینا و بدرستی که ما دادیم داود داود بن ایشا وسلیمان و سلیمان پسر او را علما دانشی از احکام شرایع و داوری
گفته که علم کیمیا وقالا و گفتند بعد از اعطای علم الحمد لله الذی ستایش و ثنا مر خدای را که بسبب دانش فضلنا افزونی داد ما را علی کثیر من عباده
بر بسیاری از بندگان خود که المؤمنین گرویده اند وورث و میراث گرفت سلیمان داود سلیمان از داود ع م نبوت یا علم را و گفته اند ملك را با آنکه
مقام او باشد دون پسران دیگر گویند داود ع م را نوزده پسر بودند هر یک داعیه ملك داشتند حق سبحانه نامه مهر کرده از آسمان فرستاد و در و چند مسئله یاد کرد
و فرمود که هر که از اولاد تو این مسائل را جواب دهد بعد از تو وارث ملك باشد حضرت داود ع م فرزندان را جمع کرد و احبار و اشراف را حاضر گردانیده مسئلها را بر فرزندان

عرض کرد که بگو بیند که نزدیک ترین چیزها کدام است و دورترین اشیای چیست و آنکه انس بدو بیشتر است کدام است و آنکه وحشت افزاید چیست و کدام اند دو قایم و دو مختلف
و دو دشمن و کدام کار است که آخر آن ستوده است و کدام امر است که عاقبت او نکوهیده است اولاد داود عم از جواب آن عاجز آمدند سلیمان عم فرمود که اگر اجازت
باشد من جواب دهم داود عم دستوری داد سلیمان عم گفت اقرب اشیای بآدمی موت است و ابعد اشیای آنچه میگذرد از دنیا و آنکه انس بدو بیشتر است جسد است با
روح و اوحش اشیای بدن خالی از روح اما قایمان ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار متباغضان موت و حیات و کاری که آخرش محمود است حلم در وقت خشم
و کاری که عاقبتش مذموم است حدت در وقت غضب و چون جواب مسائل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بفضل و کمال سلیمان عم معترف شدند
و داود عم ملک بر وی تسلیم کرد و دیگر روز وفات کرد و سلیمان عم بر تخت نشست وَقَالَ و گفت سلیمان عم يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان عُلِّمْنَا آموخته شدیم ما
مَنْطِقَ الطَّيْرِ گفتار مرغان را هر جماعتی از طیور را آوازی است که بنی نوع انسان از آن فهم معانی و اغراض نتوانند و آنچه سلیمان را عم آموختند آن بود که فهم کند مرغان
را که بجا آورده اند که روزی سلیمان عم بلبلی دید بر شاخی نشسته سر و دم می جنبانید و صدای میکرد اصحاب خود را گفت میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله
اعلم سلیمان عم گفت که میگوید من امروز نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیا و فاخته آواز کرد فرمود که میگوید کاشکی این خلایق مخلوق نشدندی و هم از سلیمان عم منقول است
که درستان میگوید یعنی کبوتر خانگی بزایید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن و طاوس میگوید که هر چه کنی مکافات آن یابی و هدهد میگوید هر که رحم نکند خدایتعالی
بر وی رحم نکند و خطاف میگوید نیکی از پیش فرستید تا نزدیک خدایتعالی بیابید و حمامه میگوید سبحان ربی الاعلی ملأ سمائه و ارضه و قطا میگوید که هر که خاموشی گزید بسلامت
ماند و طوطی میگوید که وای بر کسیکه مطلوب و مقصود وی دنیا باشد و باز میگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و صرد میگوید استغفار کنید ای گناهکاران و حدا میگوید
كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ و هزاردستان میگوید سبحان الخالق الدایم و غراب نفرین میکند بر عشار و در وسیط باسناد خود نقل میکند از ابن عمر رض که از حضرت رسالت پناه
عم پرسیدند که خروس در فریاد خود چه میگوید فرمود که میگوید اذکروا الله یا غافلون و هم در وسیط از ابن عباس رض نقل میکند که چکاوک در صفیر خود میگوید
بارخدایا لعنت کن بر دشمن محمد عم و آله و صحبه رض و سار میگوید بارخدایا از تو قوت روزی میخواهم یا رزاق و دراج میگوید الرحمن علی العرش استوی القصه
دانستن زبان مرغان معجزه سلیمان است عم از آن سبب فرمود که منطق الطیر با در آموختند وَأُوتِينَا و داده شدیم یعنی ما را عطا کرده اند مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر
چیزی که بدان محتاج بودیم إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این عطا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ افزونیست آشکارا که بر هیچکس مخفی نیست آورده اند که سلیمان را عم تختی بود که هیچکس را
از سلاطین نبوده و در موضح آورده که بر یمین تخت او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس و بر یسار آن دویست هزار دیگر برای اشراف جن و بر جانب راست
سلیمان سی و پنج منبر نهاده بودی و احبار آدمیان بران نشستندی و بر چپ و همین مقدار منبرها بودی و احبار جنیان بران قرار گرفتندی و مرغان بر زبر سر وی
پر بر هم نهادندی و هر سخن که گفتندی و جن و انس بر کرسیها استماع کردندی و سلیمان عم بر بالای تخت بودی وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ و جمع کرده شد برای سلیمان
عم جُنُودُهُ لشکرهای او مِنَ الْجِنِّ از دیوان وَالْإِنْسِ و از آدمیان وَالطَّيْرِ و مرغان فَهُمْ يُوزَعُونَ پس این لشکر باز داشته شدندی بوقت سیر او
تا با یکدیگر بهم پیوندند امام راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد جمع پریشان نبودندی بلکه ضبط و ربط ایشان بمرتبه بود که هیچکس از لشکریان
از مقر مقرر خود پیش و پس نتوانستی رفت و در کشاف و التیسیر هست که لشکرگاه او صد فرسخ در صد فرسخ بود و بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل آن برای
انس و مانند آن برای طیر و آنمقدار برای وحش و بجهت وی بساطی بافته بودند که یک فرسخ در یک فرسخ از ابریشم و تخت او در میان بساط
نهادندی و اکابر و اشراف بر کرسیها گرد آن تخت بودی نشستندی و باد آن بساط را برداشتی بروزی یکماهه راه بردی روزی که از ولایت شام بطرف یمن توجه
نموده میرفتند حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا تا وقتیکه بیامدند عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ بر وادی نمل یعنی از زیر آن وادی که در جنوبی طائف است در آمدندی قَالَتْ نَمْلَةٌ
گفت مورچه لنگ که آنرا منذره یا طاخیه یا جرمی نام بوده و دو بال داشت در کشف ثعلبی آورده که برابر خروسی بوده در بزرگی و در زاد المسیر برابر نعجه گفته
و در اتحاف گفته برابر گرگ و او مهتر مورچکان آن وادی بود چون لشکر سلیمان عم دید بر بلندی آمد و گفت يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ای مورچکان ادْخُلُوا
درآیید در مسکنهای خود لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ تا در هم نشکند شما را سلیمان عم وَجُنُودُهُ و لشکرهای او و مراد از نهی لشکر از حطم نهی مورچکان است از توقف
یعنی که عرصه تلف شوند وَهُمْ و لشکریان سلیمان عم لَا يَشْعُرُونَ نمیدانند که شما را پایمال میسازند آورده اند که باد این سخن از سه میل راه بسمع سلیمان رسانید
فَتَبَسَّمَ پس تبسم کرد ضَاحِكًا در حالتی که متعجب بود مِنْ قَوْلِهَا از گفتار آن مورچه و گویند شادمان و خرم بود با دراک مقاله نمل آورده اند که سلیمان عم

او را طلبید و گفت ای مورچه دانستی که لشکر من ستم نکنند گفت دانستم اما من مهتر قوم ام از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی
جواب داد که غرض من آن نبود که بر زمین شکسته شوند مراد من آن بود که مبادا نظر بدبدبه و کوکبه تو کنند و بنظاره لشکر تو مشغول شده از ذکر خدایتعالی باز مانند و در بلای
غفلت پایمال خذلان گردند یا مملکت تو بینند آرزوی دنیا در دل ایشان پدید آید و دنیا مبغوضه حق است در کشف الاسرار آورده که سلیمان عم از وی پرسید
که لشکر تو چند است گفت چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر سرهنگی چهل هزار نقیب است و زیر دست هر نقیبی چهل هزار مورچه گفت چرا لشکر خود در بیرون بنای
جواب داد که یا نبی الله ما را روی زمین جای نبود اختیار نکردیم و بزیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای حال ما کسی نداند که گفت ای پیغمبر خدای از عطاها که الله تعالی
ترا داده یکی بگوی گفت باد را مرکب ما ساخته که غدو تا شهر و رواح یا شهر گفت دانی که آنچه معنی دارد یعنی هر چه ترا داده اند از مملکت دنیا چون باد است در آید و بیاد
و در این معنی گفته اند نظم نه بر باد رفتی سحرگاه و شام • سریر سلیمان علیه السلام • بآخر ندیدی که بر باد رفت • خنک آنکه با دانش و داد رفت • سلیمان
عم بعد از استماع این کلام روی بمناجات ملک علام در آورده قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي و گفت ای پروردگار من مرا الهام ده أَنْ أَشْكُرَ آنکه شکر گویم نِعْمَتَكَ
الَّتِي آن نعمت که آنرا بمحض کرم أَنْعَمْتَ عَلَيَّ انعام کردی بر من وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ و بر مادر و پدر من چه نفع آن نعم راجع بوالدین بود وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا
و آنکه بکنم کردار شایسته که بفضل خود تَرْضَاهُ بپسندی آنرا وَأَدْخِلْنِي و در آر مرا بِرَحْمَتِكَ به بخشایش خود فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ در میان بندگان شایسته
خود به بهشت در بحر الحقایق تشبیه کند وادی نمل را بهوای نفس حریص بر دنیا و نمله منذره را بنفس لوامه و سلیمان را بقلب و مساکن را بحواس خمسه الخ اهل این
سخن باقی قصه بر سالک سخندان که زبان مرغان هوای عشق میشناسند ظاهر است بیت چون نه دیو حرمی سلیمان را • تو چه دانی زبان مرغان را • آورده
اند که در همین سفر بوادی بی آب رسیدند وقت نماز در آمد سلیمان عم خواست که وضو سازد آب نبوده و دلیل لشکر بآب هدهد بودی او را طلب کردند نیافتند
و گفته اند سلیمان عم بر تخت بود ناگاه فرجه در مظله طیور پدید آمد و آفتاب بروی افتاد نگاه کرد موضع هدهد خالی یافت بتفحص در آمد وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ و باز جست مرغان را
هدهد در میان ایشان نبود فَقَالَ پس گفت مَا لِيَ چیست مرا که در خیل طیر لَا أَرَى الْهُدْهُدَ نمی بینم هدهد را یا چشم من بروی نمی افتد أَمْ كَانَ آیا هست
مِنَ الْغَائِبِينَ از غایب شدگان این مجمع لَأُعَذِّبَنَّهُ هر آینه عذاب کنم او را بجهت تادیب و مصلحت عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت که پرهای او
برکنم و او را در آفتاب افکنم یا در میان او و جفت وی جدائی حکم کنم یا با اضداد او در قفس محبوس سازم یا از خدمت خودش برانم أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ یا بکشم او را برای عبرت
دیگر مرغان أَوْ لَيَأْتِيَنِّي یا بیاید بمن بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده فَمَكَثَ پس درنگ کرد هدهد غَيْرَ بَعِيدٍ زمانی نه دیر
و دور باز آمد سلیمان عم با او معاتبه آغاز کرد فَقَالَ پس گفت هدهد أَحَطْتُ مشاهده کردم و رسیدم بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ بچیزی که مشاهده نکرده و بدان نرسیده
وَجِئْتُكَ و آمدم بتو مِنْ سَبَإٍ از شهر سبا که مارب گویند بِنَبَإٍ بخبری يَقِينٍ بی شک یعنی از سبا خبری بتو آورده ام و خبر آن است که در هوا
هدهدی رسیدم که از آن ولایت بود با من عظمت پادشاه خود و خوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهده آن نموده رفتم و دیدم سلیمان عم پرسید که
پادشاه ایشان کیست و دین او و رعیت او چیست هدهد گفت إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً بدرستی که من یافتم زنی بلقیس نام که از روی اقتدار تَمْلِكُهُمْ
پادشاهی میکند اهل سبا را وَأُوتِيَتْ و داده شده است آن زن مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیز که پادشاهان را بکار آید وَلَهَا و مر آن زن را عَرْشٌ عَظِيمٌ تختی
بزرگ است به نسبت با او با تختهای سلاطین دیگر آورده اند که سی گز در سی گز با پهنا و هشتاد عرض و سمک آن تخت بود از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر
وَجَدْتُهَا و یافتم آن زن را وَقَوْمَهَا و گروه او را که از روی جهل يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ سجده میکنند مر آفتاب را و میپرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدایتعالی
وَزَيَّنَ و بیاراسته است لَهُمُ الشَّيْطَانُ مر ایشان را شیطان أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را از عبادت شمس و سایر اعمال قبیحه فَصَدَّهُمْ پس باز داشته
دیو سرکش ایشان را عَنِ السَّبِيلِ از راه راست فَهُمْ پس ایشان لَا يَهْتَدُونَ نمی یابند طریق حق و شیطان ایشان را از راه راست باز میدارد أَلَّا يَسْجُدُوا
تا سجده نکنند لِلَّهِ مر خدایتعالی را الَّذِي آن خدایتعالی که بتوانائی يُخْرِجُ الْخَبْءَ بیرون می آرد پوشیده را فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها
یعنی قطرات امطار از آسمان ظاهر میکند و نبات را از زمین اخراج میکند وَيَعْلَمُ و میداند مَا تُخْفُونَ آنچه پنهان دارید آفریدگان در دلهای خود وَمَا
تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا سازند بر زبانهای خویش و حفص در هر دو فعل بخطاب خوانده یعنی آنچه پنهان و آشکارا کنید اللَّهُ خدایتعالی لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
نیست معبود سزاوار او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ آفریدگار عرش عظیم است آن عرش که محیط بکرسی است و کرسی احاطه کرده مر آسمانها و زمینها را پس عظمت

سجده

مرتبهٔ بلقیس نسبت با عظمت این عرش چه تواند بود مصرع چه نسبت است سها را با آفتاب درخشان ۞ این سجدهٔ هشتم است بقول امام اعظم رح و نهم بقول امام
شافعی رح در فتوحات آورده که این سجده سرخفی میگویند و موضع سجود مختلف فیه است بعضی بعد قرائت و ما یعلنون سجده میکنند و برخی پس از تلاوت
رب العرش العظیم آورده اند که چون هدهد سخن خویش باتمام رسانید قَالَ گفت سلیمان ع م سَنَنْظُرُ زود باشد که در نگریم و تامل کنیم که درین سخن أَصَدَقْتَ
آیا راست گفتی أَمْ كُنْتَ یا بودی مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ گویان پس سلیمان علیه السلام نامه نوشت و گفت اذْهَبْ بِكِتَابِي هَٰذَا ببر این نوشتهٔ مرا
فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان ثُمَّ تَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ از ایشان و بیک گوشه رو و تفحص کن فَانْظُرْ پس ببین که ایشان را
مَاذَا يَرْجِعُونَ ۞ بچه چیز باز میگردند یعنی در جواب مکتوب چه نوع با یکدیگر رجوع میکنند و سخن را بچه قرار میدهند ارباب قصص برآنند که بلقیس دختر شراحیل بن مالک
بود و چهل سال پدرش راحیل در ملک یمن پادشاهی کرده بود و او را با جن وصلت افتاد و فارعه جنیه را خواست و در عین المعانی آورده که بلقمه بنت شیصبان را
بخواست و بلقیس از و متولد شد و بعد از پدر ملک را فرو گرفت و خویشان مادری او از جن مددکاری کردند و برای او تختی بزرگ ساختند و او با قوم خود آفتاب پرستیدی چون
هدهد خبر او با سلیمان ع م رسانید وی نامه نوشت و مهر کرده بهدهد داد تا بدیشان برد هدهد نامه در منقار گرفته بیامد و در جمعی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت
حاضر بودند در زبر تخت پرواز آمد و مردمان در وی می نگریستند نامه را بر تخت افکند و قول اشهر آنست که بلقیس در خلوتگاه خود بر پشت تکیه داشت و درها فرو بسته
بودند هدهد از روزنه در آمد و نامه بر سینهٔ وی افکند بلقیس برجست و نامه را برداشته مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر شدند و نامه از دست
بیرون آورد و متوجه ایشان شد قَالَتْ گفت بلقیس يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه اشراف إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ بدرستی که افکنده شده است بسوی من كِتَابٌ
كَرِيمٌ ۞ نوشته بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستنده او که پیغمبر بزرگوار بوده یا بسبب آنکه آورندهٔ او مرغی بود و این امر غرائب ایشان است یا بجهت آنکه مهر
داشت امام قشیری رح فرموده که بزرگ بدان واسطه بود که در جمع ملک نبود بلکه دعوت کننده بمالک الملک بود و گفته اند که چون مضمون نامه نام خدا تعالی بوده پس
آن نامه بزرگترین همه نامها باشد نظم ای نام تو بهترین سرآغاز ۞ بی نام تو نامه کی کنم باز ۞ آرایش نامهاست نامت ۞ آسایش سینها کلامت ۞
القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده اند و ارکان دولت پرسیدند که از که آورده اند فرمود که إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ بدرستی که این کتاب از نزدیک سلیمان ع م است
وَإِنَّهُ و بدرستیکه مضمون او این است که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۞ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ بر من بزرگی مکنید و گردن کشید وَأْتُونِي و بیائید بمن مُسْلِمِينَ ۞
گردن نهادگان و فرمان برندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود وجازت کلام دلالت بر معانی بسیار دارد حال پریشان
شدند و مضطرب و سراسیمه گشتند قَالَتْ گفت بلقیس يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه اشراف و ایشان سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت که هر یکی
برده هزار کس حکم میکردند بلقیس ایشانرا جمع کرده فرمود که أَفْتُونِي فتوی دهید مرا فِي أَمْرِي ۞ در کار من و آنچه صلاح و صواب من باشد با من بگوئید مَا كُنْتُ
نیستم من قَاطِعَةً أَمْرًا برنده و فیصل دهنده کاری را حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ ۞ تا شما نزدیک من حاضر گردید یعنی بحضور و مشورت شما کاری میکنم قَالُوا گفتند
آن گروه نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ ما خداوندان قوتیم وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ ۞ و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت داریم و هم عدت لشکر و هم شجاعت
وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ و کار مفوض بتو است و رای رای تو فَانْظُرِي پس ببین و درنگر که مَاذَا تَأْمُرِينَ ۞ تا چه فرمائی از مقاتله و مصالحه نظم
اگر جنگ خواهی نبرد آوریم ۞ دل دشمنان را بدرد آوریم ۞ وگر صلح جوئی ترا بنده ایم ۞ بتسلیم حکمت سرافکنده ایم ۞ چون بلقیس از ایشان دریافت که میل
بمقاتله دارند نه پسندید و گفت ما را مصلحت نیست که حرب کنیم چه کار حرب دوروی دارد اگر ایشان غالب آیند دیار و اموال ما در عرصهٔ تلف بشود کما قال الله
قَالَتْ گفت بلقیس إِنَّ الْمُلُوكَ بدرستیکه پادشاهان إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً چون درآیند بدهی یا شهری که بقهر بگیرند أَفْسَدُوهَا تباه سازند آنرا یعنی خراب
کنند وَجَعَلُوا و گردانند أَعِزَّةَ أَهْلِهَا عزیزان اهل آن ده را أَذِلَّةً خوار و بیمقدار یعنی غارت کنند و اسیر سازند وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ ۞ و همچنین میکنند
تاکید قول اول است وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ و بدرستی که من فرستنده ام إِلَيْهِمْ بسوی سلیمان و قوم او بِهَدِيَّةٍ هدیه که مقدمهٔ صلح است فَنَاظِرَةٌ پس نگرنده ام
که از ایشان بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ۞ بچه چیز باز میگردند فرستادگان من که اگر هدیه مرا قبول کند ملک است و الا پیغمبر در کشاف آورده که پانصد غلام را لباس کنیزکان
پوشانیده و پانصد جاریه را بزی غلامان بیاراست و هزار خشت زرین و تاجی از زر مکلل بدر و یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقه در وی دری ناسفته و مهرهٔ جزع
کج سفته فرستاده و منذر بن عمرو را با یکی دیگر از اکابر قوم برفتن بسفر فرمود و گفت ای منذر نیکو احتیاط کن اگر بخشم غضب در تو نگرد بدانی که او پادشاه است و اگر بتازه روئی

وخوشخوئی با تو سخن کند بدانکه پیغمبر است و دلیلی دیگر بر نبوت او آن است که میان غلامان و کنیزکان تمیز کند و گوهر ناسفته را سوراخ سازد و مهرهٔ کج سفته را رشته
کند ایشان هدایا برداشته متوجه شدند و هدهد کیفیت حال عرض کرد سلیمان ع م بفرمود تا دیوان خشتهای زر و نقره ساختند و میدانی را هفت فرسخ طول و نیز
بدانها فرشها انداختند و در روز رسیدن منذر مراکب بحری و بری بر جوانب میدان بداشتند و هر یک از آدمیان و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام جدا
گانه صف برکشیدند و مرغان بر روی هوا پر در پر بافتند بیت با صد هزار دیده فلک در هزار قرن ۞ مجلس بدان تکلف و خوبی ندیده بود ۞ منذر یکبار
بمیدان رسید و آن فرش و اساس و آرایش دیده از هدایای خویش شرمنده شده چون پیش تخت سلیمان ع م رسید آنحضرت ع م بروی تازه تبسم کرد و برا
پرسش نمود و فرمود که حقه را بیار که دران دری ناسفته و مهرهٔ کج سفته است پس ارضه را فرمود تا در عذرا سوراخ کرد و دوده را فرمود تا رشته در دهن گرفته
بر سوراخ آن مهره بگذشت و رشته در وی کشیده آب طلبید و غلامان و جواری را فرمود تا از غبار راه روی بشویند مردان آب برداشته فی الحال روی شستن
آغاز کردند و زنان آب از دست بدست دیگر ریختند و بدین نکته از یکدیگر ممتاز گردانید و هدیهٔ ایشان رد کرد چنانچه حق سبحانه فرموده فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ پس
آن هنگام که آمد رسول بلقیس بسلیمان ع م و هدیه آورد قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ گفت آیا مدد میدهید مرا بخواسته و حال آنکه مال از همه کس بیشتر است
فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ پس آنچه عطا کرد خدا تعالی از ملک و نبوت و علم خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بهتر است از آنچه بشما داده از متاع دنیا بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما
بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ ۞ بهدیهٔ خود شاد میشوید و مینازید زیرا که فرحیات دنیا مطمح نظر همت شما نیست بیت آنکه پرواز کند جانب علوی چو همای ۞
دنیا مطمح نظر همت او مردار است ارْجِعْ ای رسول بازگرد إِلَيْهِمْ بسوی بلقیس و قوم او و بگو که بیایند و اگر نیایند فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ پس هر آینه بیاریم بدیشان
لشکرهای که از غایت کثرت و قوت لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا طاقت مقاومت نباشد ایشانرا بآن لشکرها وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ و هر آینه بیرون کنیم ایشانرا مِنْهَا از آن ده
سبا أَذِلَّةً درحالیکه بی عزت و بیحرمت باشند وَهُمْ صَاغِرُونَ ۞ و ایشان خوار شدگان شوند و اسیران منذر بازگشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیهٔ راه کرده و تخت
خود را در خانهٔ مضبوط ساخت و نگهبان بران گماشت و در خانه را قفل کرد و کلید برداشت و با لشکر متوجه پایهٔ سریر سلیمان ع م شد دیوان خبر یافته اندیشه نمودند که چون
سلیمان ع م او را ببیند با کمال حسن و جمال عقل البته بازدواج او میل کند و او سلیمان را ع م بر اسرار جن اطلاع دهد و کار بر ما تنگ آید صلاح آنست که طعنه زنیم بر جمال
و کمال او تا عیب او در دل سلیمان ع م نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام دارد و کلام
او از منهج صواب منحرف میگردد و پای او مانند سم حمار است انگشت ندارد سلیمان ع م در اندیشه افتاد و اول خواست که عقل او را آزمایش کند قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ
گفت سلیمان ع م ای گروه بزرگان أَيُّكُمْ کدام از شما يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا می آرد تخت بلقیس را قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ۞ پیش از آنکه بیایند بمن مسلمانان
چه هرگاه که مسلمان آمدند گرفتن تخت او روا نیست مگر برضای او و غرض او آن بود که او را تعبیر دهد و از وی پرسد که این سریر تو است یا نی تا بر عقل او وقوف
یابد قَالَ عِفْرِيتٌ گفت دیو بلند ناخوش مِنَ الْجِنِّ از قوم جن نام او دوکوان یا صخران أَنَا آتِيكَ بِهِ من بیارم بتو آنرا قَبْلَ أَنْ تَقُومَ پیش از آنکه
برخیزی مِنْ مَقَامِكَ از جای خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان ع م تا نصف النهار در مجلس حکومت نشستی وَإِنِّي عَلَيْهِ و بدرستیکه من بر حمل این تخت
لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ۞ هر آینه توانا ام و امینم بر جواهر او یعنی دران خیانت نکنم و بامانت بتو رسانم سلیمان ع م گفت زودتر ازین خواهم قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ گفت
آنکسیکه نزدیک او بود عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ دانشی از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم دانسته آنکس خضر بود ع م یا ضبه که ابو القبیله است و در
تیسیر آورده که بنو ضبه این ادعا دارند که من عنده علم الکتاب پدر ما است و گفته اند حضرت سلیمان ع م بوده یا مردی مستجاب الدعوات که او را ملیخا گفتندی
یا ذو النون یا اسطوم یا ملکی که دفتر مقادیر بدست او است یا جبرئیل ع م و بران تقدیر که یکی از ملایکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است و اشهر آن است که
آصف برخیا که وزیر سلیمان ع م بود گفت أَنَا آتِيكَ بِهِ من بیارم تخت بلقیس را بتو قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ پیش از آنکه باز گردد إِلَيْكَ بسوی تو طَرْفُكَ
چشم تو یعنی چون در چیزی که نگری تا چشم از ان برداری من تخت را حاضر گردانم سلیمان ع م او را دستوری داده بسجده درافتاد و گفت یا حی یا قیوم که بعبری آهیا
اشراهیا باشد و بقول بعضی گفت یا ذو الجلال والاکرام و بر هر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت و بیک طرفة العین پیش تخت سلیمان
ع م از زمین برآمد در وسیط فرموده که حق سبحانه ایجاد او را عدم کرد و نزد سلیمان ع م باز ایجاد فرمود فَلَمَّا رَآهُ پس آن هنگام که سلیمان ع م دید آن تخت را
مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قرار گرفته نزد او قَالَ هَٰذَا گفت سلیمان ع م که این کرامت مِنْ فَضْلِ رَبِّي از فضل پروردگار من است لِيَبْلُوَنِي تا بیازماید مرا

[illegible]

در شمل این سوره ءَاَشْکُرُ آیا شکر میگذارم اَمْ اَکْفُرُ یا ناسپاسی پیش می آرم وَمَنْ شَکَرَ و هرکه سپاسداری کند نعمت خدا تعالی را فَاِنَّمَا یَشْکُرُ پس جز این نیست
که سپاس میدارد لِنَفْسِهٖ از برای نفس خود چه شکر موجب دوام نعمت و سبب مزید آنست وَمَنْ کَفَرَ و هرکه کفران ورزد فَاِنَّ رَبِّیْ پس بدرستیکه پروردگار من
غَنِیٌّ بی نیاز است از شکرگذاری و ناسپاسی مردمان کَرِیْمٌ کرم کننده است بانعام بر مستحقان قَالَ نَکِّرُوْا لَهَا گفت سلیمان عم که بگردانید برای بلقیس عَرْشَهَا
تخت او را یعنی هیأت و شکل او را تغییر دهید بوجهی که اعلا را اسفل آرید و مقدم را مؤخر سازید یا جواهرش را تبدیل کنید اخضر را بجای احمر و ابیض در موضع اصفر
وضع کنید نَنْظُرْ تا بنگریم ما که بعد از سؤال او اَتَهْتَدِیْٓ آیا راه می یابد و می شناسد تخت خود را اَمْ تَکُوْنُ یا باشد مِنَ الَّذِیْنَ لَا یَهْتَدُوْنَ ٥
از آنکه راه نمی یابند بچیز یا نمی شناسند فَلَمَّا جَآءَتْ پس آن هنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان عم و تخت او پیش تخت سلیمان عم نهاده بودند قِیْلَ گفته شد او را اَهٰکَذَا
آیا همچنین است عَرْشُکِ تخت تو قَالَتْ گفت بلقیس کَاَنَّهٗ هُوَ گوئیا این آنست جزم نگفت که بوهواز جهت آن که احتمال داشت که تختی باشد مثل تخت او
و این از کمال عقل بود پس گفت وَاُوْتِیْنَا الْعِلْمَ و داده اند ما را علم بر کمال قدرت الٰهی و صحت نبوت سلیمان عم مِنْ قَبْلِهَا پیش از معجزه وَکُنَّا مُسْلِمِیْنَ
و هستیم ما گردن نهادگان حکم وی را وَصَدَّهَا و باز داشت خدا تعالی بلقیس را بدو توفیق مَا کَانَتْ تَعْبُدُ از آن چیزی که بود که می پرستید آن را مِنْ
دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدا تعالی یعنی آفتاب را اِنَّهَا کَانَتْ بدرستیکه بلقیس بود مِنْ قَوْمٍ کٰفِرِیْنَ ٥ از گروه کافران و آورده اند که سلیمان عم جهت امتحان
وی بانی فرموده بود که قصری بنا کرده بودند و زمین آن را از آبگینه سفید صافی ساخته و در زیر آن آب در آورده و ماهیان در آنجا افکنده چنانچه صحن آن خانه همه آب مینمود
پس سریر سلیمان عم در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبید چون بدر کوشک رسیده قِیْلَ لَهَا گفتند مر او را ادْخُلِی الصَّرْحَ درآی در ساحت این قصر فَلَمَّا رَاَتْهُ
پس چون دید بلقیس صحن قصر را حَسِبَتْهُ لُجَّةً پنداشت آن را آب بسیار وَّکَشَفَتْ و برکشید دامن جامه خود را عَنْ سَاقَیْهَا از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد
سلیمان عم دید که پای او بپای آدمیان می ماند قَالَ گفت سلیمان عم ای بلقیس جامه برکش اِنَّهٗ بدرستی که آنچه تو آب می پنداری صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ قصریست
ساده و هموار مِّنْ قَوَارِیْرَ از آبگینه قَالَتْ رَبِّ اِنِّیْ گفت بلقیس ای آفریدگار من بدرستی که من ظَلَمْتُ نَفْسِیْ ستم کردم بر نفس خود بپرستش آفتاب وَاَسْلَمْتُ
و اسلام آوردم مَعَ سُلَیْمٰنَ با سلیمان عم یعنی بر دست او و تسلیم شدم لِلّٰهِ مر امر خدا تعالی را رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ٥ پروردگار عالمیان و در تزویج سلیمان
عم وی را و مآل کار او سخن بسیار گفته اند و در جواهر التفسیر تفصیل آن نهاده است صاحب تأویلات فرموده که چه مانند است هدهد بقوت مفکره و سبا بمدینه جسد
و سلیمان بدل و بلقیس بنفس و من عنده علم الکتاب بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه و تطبیق حکایت مفوض بفهم دراست بیت آنکس که بشهر آشنائیست
داند که متاع ما کجائیست وَلَقَدْ اَرْسَلْنَآ و هر آینه بتحقیق فرستادیم اِلٰی ثَمُوْدَ بسوی قبیله ثمود اَخَاهُمْ صٰلِحًا برادر ایشان صالح را علیه السلام اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ
با آنکه پرستید خدا را فَاِذَا هُمْ پس آن هنگام که ایشان فَرِیْقٰنِ دو گروه شدند مؤمن و کافر یَخْتَصِمُوْنَ ٥ بجنگ و خصومت در آمدند با یکدیگر و معنی قصه ایشان در
سوره اعراف رقم ذکر یافته و چون کافران بوقت خصومت ملزم شدند گفتند که بیار ای صالح عم آنچه ما را وعید میکردی از عقوبات قَالَ یٰقَوْمِ گفت صالح عم
ای گروه من لِمَ تَسْتَعْجِلُوْنَ بِالسَّیِّئَةِ چرا شتاب میکنید بنزول عذاب قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از توبه یعنی تأخیر میکنید در آن آورده اند که ثمودیان میگفتند که چون
عذاب بینیم آنگاه توبه کنیم صالح عم فرمود که لَوْلَا تَسْتَغْفِرُوْنَ اللّٰهَ چرا استغفار نمیکنید و بایمان و توبه از خدا تعالی آمرزش نمیطلبید لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُوْنَ
شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرود نیاید قَالُوا اطَّیَّرْنَا بِکَ گفتند فال بد گرفتیم بتو وَبِمَنْ مَّعَکَ و هرکه با تست از مؤمنان که تا تو آغاز دعوت کرده
شده اید و محن بمن روی آورده و جدائی در میان ما افتاده قَالَ طٰٓئِرُکُمْ گفت صالح عم که فال شما از خیر و شر عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدا تعالی است یعنی سبب
محنت شما مکتوب است نزدیک خدا تعالی بحکم ازلی و بجهت من متبدل نگردد بیت قلم به نیک و بد خلق در ازل رفتست : بگفت و گوی خلایق دگر نخواهد شد
بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تُفْتَنُوْنَ ٥ گروهی آزموده شده اید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب دولت و نکبت و محنت و آسایش وَکَانَ فِی الْمَدِیْنَةِ و بودند در
حجر که شهر ثمود بود از زمین حجر تِسْعَةُ رَهْطٍ نه نفر از اشراف قوم و ایشان از آن جمله قدار بن سالف و مصدع بن دهر بودند نام او بهراج بود مباشر عقر ناقه
بودند یُفْسِدُوْنَ تباهی کردند بکفر و معاصی فِی الْاَرْضِ در زمین حجر وَلَا یُصْلِحُوْنَ و بصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی افسادی داشتند خالی از صلاح خود
بعد از عقر ناقه و وعید عذاب شنیدند قَالُوْا گفتند با یکدیگر تَقَاسَمُوْا بِاللّٰهِ و حال آنکه سوگند خورده بودند بخدا تعالی یعنی بعد از سوگند گفتند لَنُبَیِّتَنَّهٗ هر آینه
شبیخون میزنیم بر صالح وَاَهْلَهٗ و بر کسان وی و میکشیم وی را ثُمَّ لَنَقُوْلَنَّ لِوَلِیِّهٖ پس میگوئیم ولی خون او را یعنی اگر از ما پرسند که صالح را که کشته گوئیم مَا شَهِدْنَا

حاضر نبودیم ما مَهْلِکَ اَهْلِهٖ محل هلاک کردن کسان او را و حفص بکسر لام خواند یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم پس از هلاک ایشان چه خبر داریم وَاِنَّا لَصٰدِقُوْنَ
و بدرستیکه ما راست گویانیم وَمَکَرُوْا مَکْرًا و مکر کردند ایشان مکر کردنی بدین موضع که صالح عم را فرو دلیرانه گوئیم که ما نکرده ایم و خبر نداریم وَمَکَرْنَا مَکْرًا
و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی ما جزای مکر ایشان بدیشان رسانیدیم بآنکه مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم وَهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ ٥ و ایشان آگاه نبودند و شعور
نداشتند آورده اند که صالح عم مسجدی داشت در غاری و شبها آنجا نماز گزاردی ایشان گفتند وعده عذاب ما بعد از سه روز دیگر است ما پیش از آن کار
صالح بسازیم پس اول شب در آن غار درآمده در کمین نشستند تا چون صالح عم درآید بکشندش ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمده همه را در زیر گرفت و در غار را بپوشید
و ایشان در آنجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل عم بمردند فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ پس بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ مَکْرِهِمْ سرانجام مکر ایشان اَنَّا دَمَّرْنٰهُمْ
و بنگر که ما هلاک کردیم این نه تن را در غار وَقَوْمَهُمْ و باقی قوم ایشان را اَجْمَعِیْنَ ٥ همه بصیحه فَتِلْکَ بُیُوْتُهُمْ پس آنست خانهای ایشان در زمین حجر
بنگرید آن را خَاوِیَةً در حالتیکه خالی و خراب است بِمَا ظَلَمُوْا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه در آنچه با ثمود کردیم لَاٰیَةً
هر آینه عبرتیست لِقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ ٥ مر گروهی را که دانند و بدان متعظ شوند وَاَنْجَیْنَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و برهانیدیم آنان را که گرویدند بصالح عم وَکَانُوْا یَتَّقُوْنَ ٥
و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتند وَلُوْطًا و یاد کن لوط را آن هنگام اِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهٖ مر قوم خود را اَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ
آیا می آیید بعمل زشت یعنی لواطت وَاَنْتُمْ و حال آنکه شما تُبْصِرُوْنَ ٥ میدانید زشتی آن را یا می بینید از یکدیگر مباشرت آن را یعنی بطریق اعلان میکنید و آن فحش
اَئِنَّکُمْ آیا شما لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی شهوت مِّنْ دُوْنِ النِّسَآءِ بجز زنان که بجهت شهوت مخلوقند بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُوْنَ ٥
گروهی نادانید که نمیدانید عاقبت فعل خود را فَمَا کَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهٖٓ جواب قوم لوط عم اِلَّآ اَنْ قَالُوْٓا مگر آنکه گفتند با یکدیگر اَخْرِجُوْٓا اٰلَ لُوْطٍ
بیرون کنید کسان لوط علیه السلام را مِّنْ قَرْیَتِکُمْ از دیه خود که سدوم است اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان اُنَاسٌ یَّتَطَهَّرُوْنَ ٥ مردمانند که پاکیزگی میکنند یعنی
خود را پاک میدانند و ما را پلید میخوانند فَاَنْجَیْنٰهُ پس نجات دادیم لوط عم را وَاَهْلَهٗٓ و کسان او را یعنی دختران او را اِلَّا امْرَاَتَهٗ مگر زن او را قَدَّرْنٰهَا
قضا کردیم بودن او را مِنَ الْغٰبِرِیْنَ ٥ از باقی ماندگان در عذاب وَاَمْطَرْنَا و ببارانیدیم عَلَیْهِمْ بر ایشان بعد از نزول بلا و زیر و زبر شدن مؤتفکات
مَطَرًا بارانی از سنگ فَسَآءَ پس بد بارانی است مَطَرُ الْمُنْذَرِیْنَ ٥ باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم نکردند قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ گفتیم لوط عم را که بگو سپاس
و ستایش مر خدای راست بر هلاک کفره وَسَلٰمٌ عَلٰی عِبَادِهِ و سلام بر بندگان او الَّذِیْنَ اصْطَفٰی آنانکه برگزیده و هست ایشان را بعصمت و نگاه داشت
از فواحش و نجات داده از عقوبات و قول اصح آنست که مامور بحمد حضرت پیغمبر ماست عم که چون حق سبحانه درین سوره قصه‌ها که دال است بر کمال قدرت
چون قصه موسی عم بر اختصاص رسل آیات کبری و چون قصه سلیمان عم که مشتمل است بر هلاک اعدا و نصرت اولیا و چون قصه صالح و لوط عم بوی فرستاد
و وقوف بران نعمتی بزرگست پس وی را بحمد الٰهی امر کرد و سلام بر بندگان برگزیده که انبیا اند عم یا صحابه کبار آن حضرت عم یا اهل قرآن یا عامه مؤمنان
و گفته اند اهل اسلام آنانند که دل ایشان سالم است از لوث علائق و سر ایشان خالی از ذکر خلائق امروز سلامی بواسطه شنوند و فردا سلامی بی واسطه خواهند
شنید سَلٰمٌ قَوْلًا مِّنْ رَّبٍّ رَّحِیْمٍ نظم هر بنده که او گشت مشرف بسلامت : البته شود خاص مشرف بکرامت : لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی : زیرا که سلامت
همه لطف است و کرامت آٰللّٰهُ آیا خدای بحق خَیْرٌ بهتر است اَمَّا یُشْرِکُوْنَ ٥ یا مشرکان عاجز که انباز میگیرند بهتر اند

اَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ

یا آنکس که بیافرید بقدرت خود آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد اند وَاَنْزَلَ لَکُمْ و فرو فرستاد برای شما مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر
مَآءً آبی فَاَنْبَتْنَا بِهٖ پس برویانیدیم بدان آب عدول از غیبت بتکلم برای تأکید اختصاص فعل است بذات او یعنی ما توانیم و بس که برویانیم بآب باران حَدَآئِقَ
بوستانهای با دیوار ذَاتَ بَهْجَةٍ خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا مَا کَانَ لَکُمْ نیست و نرسد شما را اَنْ تُنْبِتُوْا که برویانید شَجَرَهَا درختان آن بوستانها ءَاِلٰهٌ
آیا هست یعنی نیست معبودی مَّعَ اللّٰهِ با خدای بحق که یاری دهد او را درین افعال زیرا که او منفرد است بخلق و تکوین بَلْ هُمْ بلکه مشرکان قَوْمٌ یَّعْدِلُوْنَ ٥ گروهی
اند که میل میکنند از راه توحید بشرک می آیند با خدا تعالی و او را عدیل اثبات میکنند اَمَّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ آیا عدیل ایشان بهتر است یا کسی که گردانید

زمین را قرارا قرارگاه آدمیان و دواب وجعل خلالها انهارا و بیافرید در خلال آن زمین جویهای آب وجعل لها و بیافرید برای استحکام زمین
رواسی کوههای بلند که دران معادن مکنون کرده و از حضیض او چشمها مترشح شود وجعل بین البحرین و گردانید میان دو دریا عذب و ملح یا دو خلیج
فارس و روم حاجزا مانعی که با یکدیگر مختلط نشوند ءاله آیا هست خدای دیگر مع الله با خدای تعالی که در آفرینش اشیا مدد او باشد بل اکثرهم بلکه بیشتری
از اهل شرک لا یعلمون نمیدانند قدر حق را در خلق اشیا لاجرم بشریک او قائلند و آیا شریک ناتوانان ایشان بهتر است امن یجیب المضطر یا کسیکه اجابت
کند فرو مانده را اذا دعاه چون بخواند او را اضطر و مضطر کسی را گویند که او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق سبحانه وگفته اند که مضطر کسی است که دل از جان برداشته
باشد چون غریق البحر یا گم شده در بیابان بی پایان یا بیمار ناامید صحبت شیخ داود یمانی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود گفت ای شیخ دعا کن برای شفای
من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعای مضطر وابسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد و حق سبحانه نیاز بیچارگان را دوست دارد   نظم
آن نیاز مریمی بود است و درد ؛ کان چنان طفلی سخن آغاز کرد ؛ هر کجا دردی دوا آنجا بود ؛ هر کجا فقری نوا آنجا بود ؛ پیش حق یک ناله از روی نیاز ؛ به که عمری
در سجود و در نماز ؛ پس چون نیازمند بیچاره دعا کند حق تعالی اجابت فرماید ویکشف السوء و بر دارد بدی را یعنی دفع کند از و آنچه او را بد آید ویجعلکم
و آیا بهتر است آن خدای که گرداند شما را خلفاء الارض خلیفگان در زمین یعنی شما را جای نشین پیشینیان سازد و زمین را از پس ایشان بتصرف شما در آرد
ءاله مع الله آیا خدای دیگر هست با خدای تعالی که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید قلیلا ما تذکرون اندکی پند می پذیرید یا خدا را اندکی
یاد میکنید وگفته اند مراد بقلت عدم است یعنی یاد نمیکنید مر خدا را و پرستش بتان میکنید آیا ایشان بهتر اند امن یهدیکم یا کسیکه راه نماید شما را
فی ظلمات البر والبحر در تاریکی های بیابان و دریا ومن یرسل الریاح و کسیکه میفرستد بادها را بشرا مژده دهندگان بین یدی رحمته
پیش از رحمت او که باران است ءاله مع الله آیا باشد خدای دیگر با خدای حق یعنی نتواند بود تعالی الله بزرگ است خدا تعالی و برتر عما یشرکون
از آنچه انباز میگیرند کافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا چنان شریک بهتر است امن یبدؤا الخلق یا آنکه بیافرید خلق را از عدم
بوجود آورد ثم یعیده پس باز آرد او را بعد از آنکه بعدم رفته باشد یعنی برانگیزاند در قیامت ومن یرزقکم و آنکه روزی میدهد شما را من السماء از آسمان
باران والارض و از زمین به نبات یا باسباب سماوی و ارضی بشما روزی بخشد ءاله آیا هست خدای شریک مع الله با خدای تعالی که این کار تواند کرد
قل هاتوا بگو بیارید برهانکم حجت خود را بر آنکه کسی غیر الله را بهای قدرت دارد ان کنتم اگر هستید شما صادقین راست گویان در آنکه الهی دیگر است
چه کمال قدرت از لوازم الوهیت است و آن غیر حق را ثابت نیست قل بگو ای محمد لا یعلم نمیداند من فی السموات والارض هر که در آسمان و زمین است
الغیب نا آمده و پوشیده را الا الله لیکن خدا تعالی میداند پس چنانچه قدرت کامله مخصوص اوست علم شامل بدو اختصاص دارد وما یشعرون ایان
یبعثون و ایشان نمیدانند که کی مبعوث خواهند شد بل ادارک بل بمعنی بل است و در لباب گوید که بمعنی ام و بر هر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد یعنی در
هم رسید و کامل شد علمهم دانش ایشان فی الاخرة در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را کما ینبغی بل هم بلکه ایشان فی شک منها
در گمانند از امور آخرت بل هم بلکه ایشان منها عمون از امر آخرت نابینا اند یعنی چشم دل ایشان از مشاهده دلائل بعث و حشر پوشیده است
وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند بسبب نابینائی دیده بصیرت ءاذا کنا آیا چون گردیم ما ترابا خاک وآباؤنا و پدران ما نیز خاک شده
ائنا لمخرجون آیا ما بیرون آورده گانیم از گورها یا بدر آمدگان از مضیق فنا و در آمدگان بسعت حیات لقد وعدنا بدرستی که وعده داده شده ایم
هذا این حشر و نشر را نحن وآباؤنا ما و پدران ما من قبل پیش از وعده محمد ع یعنی همه انبیاء ع این وعده دادند و بتحقیق نه انجامید ان هذا نیست
این وعده الا اساطیر الاولین مگر افسانه پیشینیان یعنی مانند افسانها که مجرد سخن است بی حقیقت قل سیروا بگو ای محمد بروید فی الارض
در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و مؤتفکات فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة المجرمین سرانجام گنهکاران
ولا تحزن علیهم و اندوهناک مشو ای محمد بر تکذیب و اعراض مشرکان ولا تکن و مباش فی ضیق در تنگدلی مما یمکرون از آنچه ایشان
مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و کفیل نگاهداشت تو منم   نظم   غم مخور زانرو که غمخوارت منم ؛ از همه بدها نگهدارت منم ؛ از تو گر اغیار بر دارند روی ؛ این
جهان و آن جهان یارت منم ؛ ویقولون و میگویند کافران متی هذا الوعد کی است و کی خواهد بود این عذاب موعود ان کنتم صادقین

اگر هستید

اگر هستید شما راست گویان مخاطب پیغمبر ع و صحابه اند چه ایشان بوعده عذاب خبر میدادند قل عسی ان یکون ردف لکم بگو شاید که بوده باشد که از پی
در آید شما را بعض الذی برخی از آنچه تستعجلون شتاب میکنید بنزول و حصول آن و آن عذاب روز بدر بود یا قحط وان ربک
لذو فضل و بتحقیق که آفریدگار تو خداوند فضل و رحمت است علی الناس بر مردمان که عقوبت ایشان تأخیر میکند و عفو بسیار ایشان از معاصی ولکن اکثرهم
ولیکن بیشتر ایشان لا یشکرون سپاس نمیدارند و نعمت تأخیر عذاب را نمی شناسند وان ربک لیعلم و بدرستی که آفریدگار تو هر آینه میداند
ما تکن آنچه پوشیده است صدورهم دلهای کفار از حقد و حسد بر تو وما یعلنون و آنچه آشکارا میکنند از تکذیب و عداوت تو وما من غائبة و نیست
هیچ پوشیده از حوادث و نوازل فی السماء والارض در آسمان و زمین الا فی کتاب مبین مگر نوشته است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ ان هذا
القران بدرستی که این قرآن یقص علی بنی اسرائیل میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان اکثر الذی بیشتر چیزی که از جهالت هم فیه
ایشان در آنجا یختلفون اختلاف میکنند و بخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی و صفات
بهشت و دوزخ و قصه عزیر و عیسی ع وانه و بدرستی که قرآن لهدی هر آینه راه نمودنی است ورحمة و بخشایشی للمؤمنین مر گروندگان را چه
ایشان منتفع اند بدان ان ربک بدرستی که خداوند تو یقضی بینهم داوری کند میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل بحکمه بحکم خود که عدل است و داد
وهو العزیز و اوست غالب که حکم او رد نتوان کرد العلیم داناست بحقیقت آنچه میکنند فتوکل پس توکل کن علی الله بر خدای تعالی و از دشمنی
معاندان باک مدار انک بدرستی که تو علی الحق المبین بر راستی روشنی یعنی راه تو راست است و کار تو درست انک بتحقیق که تو لا تسمع الموتی
سخن بشنوانی شنوانیدن مردگان را یعنی مرده دلان کفر فهم سخن تو نمیتوانند کرد ولا تسمع الصم الدعاء و نمیتوانی شنوانید کران را آواز خواندن اذا ولوا
چون برگردند مدبرین پشت کنندگان یعنی ایشان را گوش دل گران است و از استماع قرآن اعراض میکنند و روی میگردانند پس مشابه کران باشند در
ناشنیدن خصوصا کری که برگردد و پشت بر داعی خود کند دران محل استماع او مشکل تر است و رمز و اشارت نیز نمی بیند که فهم کند وما انت و نیستی تو
بهادی العمی راه نماینده کوران عن ضلالتهم از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نشود الا بصر بصیرت و ایشان ندارند ان تسمع نشنوانی تو
الا من یؤمن مگر کسی را که بگرود بآیاتنا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نمیکند مگر گرویدگان فهم مسلمون پس ایشان گردن نهادگان و فرمان برندگان و مخلصان
و مخصوصان عالم ایقان اند   نظم   گوش جان بر نهاده بر فرمان ؛ دیده دل گشاده بر عرفان ؛ زنده از نفحهای گلشن قدس ؛ معتکف در فضای عالم انس ؛
برده ره زمضائق لا شیء ؛ بقل الله ثم ذرهم پی ؛ واذا وقع القول و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب علیهم
بر آدمیان و فتنه کسست از امر معروف و نهی منکر باز دارند اخرجنا بیرون آریم لهم برای ایشان دابة من الارض جنبنده از زمین تکلمهم سخن
گوید با ایشان ان الناس انکه مردمان کانوا هستند که بآیاتنا بسخنهای ما از وعده و وعید و حشر و نشر و بآیات قدرت و دلائل حکمت لا یوقنون
یقین نمی آرند یعنی در آن متیقن نیستند باید دانست که خروج دابة الارض نشانه ایست از علامات قیامت صاحب معالم آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسد
حق سبحانه دابه از زمین بیرون آورد چنانچه ناقه صالح ع را از سنگ بیرون آورد و آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب
متقارب باشند هر کدام که پیش بود آن دیگر در عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی ائمه چنان معلوم میشود که از شرائط ساعت اول آیات سماوی طلوع شمس
از مغرب و اول آیات ارضی خروج دابه و او جانوری است طول او شصت گز بود و چهار قایمه دارد و او را زغب یعنی موهای زرد و باریک باشد چنانچه
مرغی را باشد و دو بال دارد و در تیز روی هیچ هارب از و فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد روی او چون روی مردم اما در غایت روشنی و [illegible]
بود و در تیسیر از ابن زبیر رض نقل میکند که سر او شبیه بسر گاو باشد و در عین المعانی آورده که چشم او چون چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند
شاخ گاو کوهی و لون او مثل لون پلنگ و گردنش چون گردن شتر مرغ و سینه اش چون سینه شیر و پهلویش چون پهلوی یوز و قوایمش چون قوایم شتر و دمش
چون دم غوچ بیرون آید از کوه صفا و مروه یا از کوه اجیاد یا وادی [illegible] یا از بحر سدوم و در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی از مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامات الساعة
آورده که از رکن خانه کعبه بدر آید و مردم می نگرند و او مانند آفتاب بسیر میکند و بلند میشود و بعد از سه روز ثلث او بیرون آید و بعضی بر آنند که جز سر و گردن او از زمین
بیرون نیاید و قول مشهور آنست که تمام او بیرون از زمین آید و عصای موسی و خاتم سلیمان ع همراه او بود [illegible] مومنان بعصای موسی [illegible] سفید گردد و بخاتم [illegible] سلیمان

ءم بر میان دو چشم کافران مهر روی ایشان سیاه شود و کسی نماند در دنیا مگر سفید روی و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام ولقب نخوانند بلکه سفید روی را گویند ای بهشتی و سیاه روی را گویند ای دوزخی و از بنجاست که بعضی معنی آیت برین وجه کنند که چون واقع شود قول یا به تمییز مؤمنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را والله اعلم وَيَوْمَ نَحْشُرُ و یاد کن روزی را که حشر کنیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا گروهی رؤسای و اشراف باشند مِمَّنْ يُكَذِّبُ از آنها که تکذیب میکنند بِآيَاتِنَا بآیات کلام ما یا بدلائل قدرت ما فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته میشوند تا اراذل و اسافل قوم بدیشان رسند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا تا چون بیایند بحشرگاه قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي گوید خدای تعالی آیا بدروغ داشتید آیتهای مرا در اول حال وَلَمْ تُحِيطُوا و احاطه نکردید بها بدان آیتها عِلْمًا از جهت دانش یعنی دران تامل نکردید و بکنه آن نرسیدید أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یا آن چه چیز بود که شما بود دید که میکردید یعنی چکار کردید بعد از آنکه بخدای تعالی و رسول ایمان نیاوردید وَوَقَعَ الْقَوْلُ و واقع شود قول یعنی فرود آید عذاب عَلَيْهِمْ بر ایشان بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی جهت مشغول بعذاب یا منتهای أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ آنکه ما گردانیدیم شب را لِيَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرند در وی بخواب و استراحت وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت باشند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین تعاقب نور و ظلمت بر وجه مخصوص لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر بعث و نشور لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهی را که تصدیق میکنند یعنی آنکه قادر است بر ابدال روز و شب از یکدیگر هر آینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات در مواد ابدان موتی و بخواب و بیداری نیز که روز و شب و بعث استدلال می توان کرد بر مرگی و زندگی وَيَوْمَ يُنْفَخُ و یاد کن روزی را که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور فَفَزِعَ پس بترسد از هول آن مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمینهاست ایراد فزع بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناک شوند و خواهند شد اهل آسمان و زمین إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکس که خواهد خدای تعالی یعنی خزنه بهشت و دوزخ یا شهدا یا اسرافیل که نافخ صور است یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند ءم یا موسی ءم که او را در طور صعقه بود و در تیسیر گوید که آن ادریس است ءم وَكُلٌّ و همه مردمان أَتَوْهُ دَاخِرِينَ آیند کانند بموقف و حفص اتوه خواند بصیغه جمع ماضی بمعنی مستقبل و ادیعنی همه بیایند بعرصه گاه خوار شدگان وَتَرَى الْجِبَالَ و می بینی تو کوهها را دران روز تَحْسَبُهَا پنداری آنرا جَامِدَةً برجای ایستاده وَهِيَ تَمُرُّ و حال آنکه جبال میرود و میگذرد مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نمیشود زیرا که اجرام کبار چون بیک سمت واحد حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده میرود محقق فرموده که اولیا نیز در میان خلق بر حد سوم واقفند و خلق از حرکات بوطن ایشان که بیکدم عالمی را طی کنند خبر ندارند نظم تو مبین آن پاها را بر زمین · زانکه بر دل میرود عاشق یقین · از ره و منزل ز کوتاه و دراز · دل چه پیداند که هست او دلنواز · آن دراز و کوتاه اوصاف تنست · رفتن ارواح دیگر وست · تو پای بی پا و قدم · آنچنانکه تاخت جانها از عدم صُنْعَ اللَّهِ بکرد خدای تعالی کردنی الَّذِي أَتْقَنَ آن خدای تعالی که استوار کرد كُلَّ شَيْءٍ آفریدن همه چیزها و بیاراست بروجهی که شاید إِنَّهُ خَبِيرٌ بدرستی که او داناست بِمَا تَفْعَلُونَ بآنچه شما میکنید مَنْ جَاءَ هر که بیاید بِالْحَسَنَةِ بنیکوئی فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا پس او را جزای است بهتر از آن زیرا که فانی دهد و باقی بستاند و یکی را ده عوض یابد و از حسنه را کلمه شهادت دارند پس مراد از خیر یا حاصل است از آن کلمه وَهُمْ و نیکی کنندگان مِنْ فَزَعٍ از ترس و هول يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت آمِنُونَ ایمنند وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیاید به بدی که آن شرک است فَكُبَّتْ پس نگونسار کرده شود وُجُوهُهُمْ روهای ایشان فِي النَّارِ در آتش یعنی ایشان را نگونسار در دوزخ افکنند هَلْ تُجْزَوْنَ و گویند آیا جزا داده شده یعنی جزا داده نشوند إِلَّا مَا كُنْتُمْ مگر آنچه بودید در دنیا تَعْمَلُونَ میکردید إِنَّمَا أُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده ام أَنْ أَعْبُدَ بآنکه پرستش کنم رَبَّ هَٰذِهِ الْبَلْدَةِ خداوند این شهر را که مکه است الَّذِي حَرَّمَهَا آن خداوند که بجهت حرمت حرام کرد این بلده را تا خارهای او را نبرند و صید او می رانند وَلَهُ و برخداوند این بلده راست كُلُّ شَيْءٍ همه چیزها یعنی همه مخلوق و مملوک وی اند وَأُمِرْتُ و مامور شده ام أَنْ أَكُونَ آنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از ایستادگان بر ملت اسلام وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ و بآنکه تلاوت کنم قرآن را و بر قراءت او مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من منکشف گردد فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یابد بسبب متابعت من درین اوامر فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز میگردد وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شود بجهت مخالفت درین امور فَقُلْ بگو

ای محمد

ای محمد إِنَّمَا جز این نیست که أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ من از بیم کنندگانم و بر من جز تبلیغ نیست و وبال ضلال دیگری بر من نمیرسد وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ستایش مر خدای را بر نعمت نبوت یا بر آنچه ترا اعطا کرده از علم نافع و عمل صالح سَيُرِيكُمْ زود باشد که بنماید خدای تعالی شما را آيَاتِهِ نشانهای قدرت خود را از خروج دابة الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که واقع بدر است و در آخرت که عذاب ابدی است فَتَعْرِفُونَهَا پس شناسید آن آیتها را ولیکن آن آیتها را شناختن در آن محل شما را نفع نکند وَمَا رَبُّكَ و نیست آفریدگار تو بِغَافِلٍ بیخبر عَمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنند مشرکان و حفص بخطاب خواند یعنی از آنچه شما میکنید پس تاخیر عذاب ایشان یا شما بر حکمتی است که ترا او راه اوداند و بس بیت هر چه آوردی و بردی پیش و پس · حکمت آنرا نداند جز تو کس ·

سورة القصص مكية وهي ثمان وثمانون آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

طسم · شافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را بسبب محافظت قرآن گردانیده از تطرق سمات زیاده و نقصان و سر مشار الیه آیه وانا له لحافظون این حروف است امام قشیری رح آورده که طا اشارتست بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر حق و طهارت ارواح محبان از محبت ماسوی و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدا اسلمی رح میگوید سین مزین اسنا اسرار الهی بعاصیان بنجات و بمطیعان بدرجات و بمحبان بدوام مناجات و در بحر الحقایق گفته که میم ایمائی است خالق بر کافه خلایق در قیام کفایات مهمات بقدر حاجات و مرامات و گفته اند حروف آنه قسم است بطور سینا و سکندریه و مکه جواب قسم آنکه تِلْكَ این سوره یا این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آیتهای کتاب روشن است یا روشن کننده طریق حسن نَتْلُوا میخوانیم یعنی میخواند بفرمان ما جبرئیل ءم عَلَيْكَ بر تو مِنْ نَبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بعضی از خبر موسی و فرعون بِالْحَقِّ براستی لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که تصدیق میکنند إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا بدرستیکه فرعون برتری جست و تکبر و تجبر کرد فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَجَعَلَ و گردانید أَهْلَهَا اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شِيَعًا گروه گروه و هر گروهی را بکاری نامزد کرد يَسْتَضْعِفُ و بود که زبون گرفت و مقهور ساخت طَائِفَةً مِنْهُمْ گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ میکشت پسران ایشان را که کاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل بر آید که ملکت ترا بسبب وی زوال رسد و در کشاف آورده که نود هزار پسران بنی اسرائیل را کشتند وَيَسْتَحْيِي و زنده میگذاشت نِسَاءَهُمْ زنان ایشان را از برای خدمت خود إِنَّهُ كَانَ بدرستی که بود فرعون مِنَ الْمُفْسِدِينَ از تباه کاران که جرات نمود در قتل اولاد پیغمبران و آزادان را به بندگی میگرفت وَنُرِيدُ و میخواستیم ما أَنْ نَمُنَّ آنکه منت نهیم عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا بر آنکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره گشته فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل یا آنکه برهانیم ایشان را از بلاء شدت فرعون وَنَجْعَلَهُمْ و سازیم ایشان را أَئِمَّةً پیشوایان در امر دین و خوانندگان بخیر و صلاح وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ و گردانیم ایشان را وارثان اموال و امتعه و املاک فرعونیان وَنُمَكِّنَ لَهُمْ و تمکین و جای دهیم ما ایشان را فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و شام وَنُرِيَ و بنمائیم فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ فرعون و وزیر او هامان را وَجُنُودَهُمَا لشکرهای ایشان را مِنْهُمْ از بنی اسرائیل مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ آنچه بودند که حذر میکردند از آن از زوال ملک و هلاک ایشان بردست دشمنان و دیدند این صورت را در وقتیکه در دریا علامت غرق شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل تفرج کنان بر ساحل دریا بنظر آورده بودند دانسته که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و بیچارگان بمراد دل رسیده غالب و سرافراز گشتند و سر یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم آشکارا شد نظم · ای ستمکار بر اندیش از آن روز سیاه · که ترا شومی ظلم افکند از جاه بچاه · آنکه اکنون بحقارت نگری جانب وی · بشماتت نگذارد بسوی تو نگاه · آورده اند که فرعون قوابل مصر را موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و جمعی دیگر از انبیز بر ایشان موکل گردانید که هر حامله که پسر زاید فی الحال بکشند قابله که بر مادر موسی ءم موکل بود در حین وضع حمل حاضر شد موسی ءم را فرا گرفت و در روی نگریسته واله جمال وی گشت و محبت وی بران مولود عظیم در دلش پدید آمد و گفت ای زن غم مخور که من سر ترا فاش نکنم و موکلان را گویم که آن بچه دختری بود مرده او را در خاک کردیم اما شرط آنست که فرزند ترا هیچکس از اقربا و همسایگان نبینند مادر موسی ءم سه ماه یا بیشتر او را پنهان داشت و قولی آنست که بعد از ولادت جمعی از موکلان خود را دران خانه افکندند و خواهر موسی ءم او را برداشته در تنوری که برای نان پختن گرم کرده بودند افکند و آن گروه بچه نادیده از آن خانه بیرون رفتند و مادرش بسر تنور آمده دید که آتش گل و ریحان شده و موسی ءم با آن بازی میکند القصه او را پنهان پرورش میداد و پیوسته ترسان و هراسان می بود بجهت آنکه فرعونیان زیادت از پیشتر بتفحص و تجسس مشغول بودند درین وقت الهام الهی بوی رسید

[illegible] یعنی الهام [illegible] برسولی و فرستاده باشند از ملائکه و غیر آن اِلَى اُمِّ مُوسَى بسوی مادر
موسی ع م که از اولاد لاوی بن یعقوب بود و نام او نوخابذ بود در اول اسم و از تفسیر عین المعانی یوخابذ به یای مثنات تحتانیه در اول و بر هر تقدیر الهام دادیم او را
اَنْ اَرْضِعِيهِ اینکه شیر ده [illegible] فَاِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ [illegible] که مردم دانستند و قصد او خواهند کرد فَاَلْقِيهِ پس بیفکن او را فِي الْيَمِّ
در بحر مراد آب نیل است [illegible] و در صندوق [illegible] وَلَا تَخَافِي و مترس که او ضایع نخواهد شد وَلَا تَحْزَنِي و اندوه مخور
اِنَّا رَادُّوهُ بدرستیکه ما باز گردانندهٔ اوئیم اِلَيْكِ بسوی تو [illegible] زمانی را بر وجهی که هلاک او نتواند شد وَجَاعِلُوهُ و گرداننده ایم او را مِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان
[illegible] و چون مادر موسی ع م دریافت که فرعونیان در تجسس و تفحص ابنای بنی اسرائیل مبالغه دارند نجاری را که آشنای عمران
بود فرمود صندوقی بیچ تخته [illegible] آن نجار خزبیل بن صبنوا بود ابن عم فرعون چون صندوق تمام کرده بمادر موسی ع م تسلیم نمود در خاطرش گذشت که کودکی
دارد و میخواهد که در صندوق کرده از موکلان بگریزاند نزد کاشته فرعون آمد و خواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته شد بخانه خود باز آمد و خواست که نزد فرعون
رود و بیان کند چشمش نابینا شد دانست که آن مولودی که کاهنان نشان داده اند اینست فی الحال نادیده بدو ایمان آورد و مومن آل فرعون اوست و مادر
موسی ع م صندوق را بقیر اندوده موسی ع م را در وی خوابانید و سر صندوق هم بقیر محکم ساخته در رود نیل افکند و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده
اهل کهانت گفته بودند که فلان روز در رود نیل انسانی خرد سال یافته شود و این علت با آب دهن او زایل گردد و در آن روز معین فرعون و زن و دختر و محرمان
وی بکناره رود نیل آمدند و انتظار انسان موعود می بردند که ناگاه آن صندوق بر روی آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که آنرا بگیرند و بیارند
فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ پس موسی را فرا گرفتند کسان فرعون لِيَكُونَ تا گردد و باشد لَهُمْ عَدُوًّا ایشان را دشمن [illegible] سبب غرق
وَحَزَنًا و اندوه بزرگ مرزنان را که ایشان را برده گیرند یعنی عاقبت عدو و حزن گردد ایشان را اِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستیکه فرعون وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا
و [illegible] ایشان [illegible] كَانُوا خَاطِئِينَ بودند خطاکاران در همه چیز آورده اند که چون سر تابوت گشادند موسی ع م را دیدند محبت او در دل حاضران
و ناظران پدید آمد و فرعون و غدغه کرد که این مولود چگونه از مثل جسته مبادا که آن مولود که میگویند این باشد زن فرعون گفت من از منجمان شنوده ام که در شکال
شب از منجمه بر فرعون می رسیدیم خاطر جمع شده است و ستارهٔ این طفل بگذار و بدار تا دختر وی را بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهن وی بر موضع برص
آن دختر [illegible] گشت [illegible] آمد طیب و دختر کلی علاج یافت وَقَالَتِ امْرَاَتُ فِرْعَوْنَ و گفت زن فرعون آسیه بنت
مزاحم که او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در عین المعانی آورده که او عمه موسی علیه السلام بود و بر هر تقدیر با فرعون گفت قُرَّتُ عَيْنٍ لِي این کودک
[illegible] و لَكَ [illegible] لَا تَقْتُلُوهُ مکشید او را در لفظ جمع برای تعظیم است عَسَى اَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود
رساند مارا که عمارات یمن و علامات برکت بر جبین او مبین است ولایح اَوْ نَتَّخِذَهُ یا فرا گیریم او را وَلَدًا بفرزندی که او اهلیت آن دارد و فرعون او را تا پیشه
[illegible] وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ [illegible] ایشان نمیدانستند یعنی فرعون و قوم او نمیدانستند که هلاک ایشان در دست او
وَاَصْبَحَ فُؤَادُ اُمِّ مُوسَى [illegible] دل مادر موسی ع م فَارِغًا [illegible] چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاد بی صبر و بیقرار شد
اِنْ كَادَتْ [illegible] اضطراب لَتُبْدِي بِهِ [illegible] کند قصه موسی را علیه السلام و گوید این فرزند منست و قولی آنست که چون شنید
که او را بفرزندی برگرفتند از اندوه دل او فارغ شد و نزدیک بود که از فرط شادی ظاهر کند این سر را لَوْلَا اَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا اگر آن نبودی که ما
[illegible] دل او [illegible] لطف کردیم لِتَكُونَ تا باشد که از زن مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باور دارندگان
[illegible] وَقَالَتْ [illegible] لِاُخْتِهِ [illegible] خواهر مریم را و اصح آنست که نام او کلثوم و شوهر او را کالب
[illegible] قُصِّيهِ [illegible] فرعون آمد فَبَصُرَتْ بِهِ پس دید برادر خود را
عَنْ جُنُبٍ [illegible] وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ [illegible] وَحَرَّمْنَا حرام کردیم عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ بر
[illegible] از قبل [illegible] موسی ع م [illegible] تا آسیه و قوم او بیچاره شدند اما موسی
[illegible] فَقَالَتْ پس گفت خواهر موسی ع م

هَلْ اَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم عَلَى اَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ بر اهل خانه که از روی شفقت در پذیرند این کودک را لَكُمْ برای شما وَهُمْ و آن اهل بیت لَهُ نَاصِحُونَ مر
او را نیکو خواهان باشند در ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند آورده اند که چون هامان این کلمه شنید گفت بگیرید این زن را که او میداند که این از کدام خانواده است کلثوم
دریافت و گفت من بدین معنی گفتم که هم للملک ناصحون یعنی نیکو خواه فرعون اند زنان کودک پس او را دلداری داده گفتند برو آنکس را که گفتی بیار کلثوم رفت و مادر
بیاورد و دران حال موسی ع م در کنار فرعون بود و هر چند دایه می آوردند و موسی ع م را بر میداشت موسی ع م روی ازو میتافت و شیر او نمی ستد و چون او را بر
کنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام او رسید بوی متوجه شد و پستانش فرا گرفت بیت بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید از یار آشنا سخن آشنا شنید
فرعون گفت تو کیستی که رضیع به پستان تو میل کرد گفت من زنی ام خوش بوی و پاکیزه ترین و شیر من بغایت لطیف و شیرین است هیچ طفلی نزد من نیاید الا
که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا اجرت او مقرر کردند و موسی ع م را بدو سپرد و گفت بخانه خود برد و در هفته یکروز پیش ما می آر مادر موسی ع م او را بر گرفته شادمان
و خوشدل روی بخانه خود نهاد که وعده الهی راست شد چنانچه فرمود فَرَدَدْنَاهُ پس باز گردانیدیم موسی ع م را اِلَى اُمِّهِ بسوی مادر او كَيْ تَقَرَّ تا روشن
شود عَيْنُهَا چشم او بفرزند وَلَا تَحْزَنَ و اندوهناک نشود بفراق او وَلِتَعْلَمَ و تا بداند بعلم مشاهده اَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ آنکه وعده خدایتعالی حَقٌّ درست است
وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر قبطیان لَا يَعْلَمُونَ بودند که نمی دانستند وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که رسید موسی ع م اَشُدَّهُ وَاسْتَوٰى بغایت قوت خود
و کمال جوانی که آن سی سالگی است یا چهل سالگی و راست شد و بکمال رسید عقل او و دران سن مراد اینجا چهل سالگی است یعنی چون بدین سن رسید اٰتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا نبوت
وَعِلْمًا و دانش در دین وَكَذٰلِكَ و مانند این که موسی و مادر او کردیم از لطف و کرم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را از کار اخفای نبوت در اثنای این قصه بیان
صدق هر دو وعده است که چنانچه او را بمادر رسانیدیم و نبوت هم دادیم وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ و در آمد موسی ع م بشهر مصر یا بشهر منف که از ولایت مصر بود یا بلده حابین که بر دو فرسنگی
مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر و در تفسیر نقاش گفته با سکندریه و قول اشهر آنست که بمصر در آمد عَلٰى حِينِ غَفْلَةٍ بر هنگام غفلتی که واقع بود مِنْ اَهْلِهَا از اهل مصر یعنی میان
شام و خفتن که در آن وقت همه کس بمهم خود مشغول بودند و گفته اند وقت قیلوله در آمد فَوَجَدَ پس یافت فِيهَا در آن شهر رَجُلَيْنِ دو مرد که ایشان يَقْتَتِلَانِ خصومت میکردند
هٰذَا این یکی مِنْ شِيعَتِهِ از پیروان موسی یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند طیخا وَهٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ و این یکی از دشمنان او بود یعنی از قبط نام او فاتون یا
فیلقون و او خباز فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن میکرد و چون موسی ع م بکار رسید فَاسْتَغَاثَهُ پس فریاد خواست بموسی ع م اَلَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ آنکسی که از گروه
او بود عَلَى الَّذِي بر آنکس که او مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی ع م بر دفع قبطی موسی ع م قبطی را گفت که دست ازو بدار قبطی سخن موسی ع م را رد
کرد فَوَكَزَهُ مُوسٰى پس مشتی زد او را موسی فَقَضٰى عَلَيْهِ پس بکشت او را گفته اند حکم کرد خدایتعالی بر وی بمرگ پس هر دو موسی ع م بعد از کشتن او قَالَ گفت موسی هٰذَا این کار
مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از عملی است که شیطان او را اغوا کند عمل امثال من اِنَّهُ بدرستیکه شیطان عَدُوٌّ دشمنی است مُضِلٌّ گمراه کننده مُبِينٌ هویدا دشمنی و چون پیغمبران
از نافرمانی خدایتعالی بقصد معصوم اند و زلت ایشان نباشد الا از طریق سهو این نسبت بر تبت ایشان ذنبی باشد پس حضرت موسی ع م بطریق مناجات بود قَالَ
رَبِّ گفت ای پروردگار من اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی پیش از امر بدان فَاغْفِرْ لِي پس بیامرز مرا فَغَفَرَ لَهُ پس
بیامرزید خدایتعالی وی را باستغفار وی اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بدرستی که خدایتعالی آمرزنده است مر بندگان را مهربان است بر ایشان قَالَ رَبِّ
گفت موسی ع م ای آفریدگار من سوگند میخورم بِمَا اَنْعَمْتَ عَلَيَّ بآنچه انعام کرده بمن بمغفرت و غیر آن که توبه میکنم فَلَنْ اَكُونَ پس نباشم هرگز ظَهِيرًا
هم پشت و یار لِلْمُجْرِمِينَ مر گناهکاران را یعنی یاری کس نکنم که مودی باشد بجرمی و جنایتی همچون معاونت سبطی که مودی شد بقتل قبطی فَاَصْبَحَ پس
بامداد کرد موسی ع م فِي الْمَدِينَةِ دران شهر خَائِفًا ترسان و هراسان يَتَرَقَّبُ انتظار می برد و ترصد میکرد که مردم کسی او را طلبد و قصاص کنند
پس ناگاه فَاِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ پس ناگاه آنکس که طلب یاری میکرد ازو بِالْاَمْسِ دی روز يَسْتَصْرِخُهُ باز فریاد میکرد و یاری میطلبید بر قبطی دیگر
قَالَ لَهُ مُوسٰى گفت موسی ع م مر آن بنی اسرائیل را اِنَّكَ بدرستی که تو لَغَوِيٌّ هر آینه مردی گمراهی مُبِينٌ هویداست گمراهی تو یعنی دیروز بسبب
قتل کسی شدی فَلَمَّا اَنْ اَرَادَ پس آن هنگام که خواست موسی ع م اَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي آنکه بگیرد آنکس را که هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا او دشمن است مر موسی
و بنی اسرائیل را او را شراره و غم کرد سبطی گمان برد که بر سر او میرود تا او را بزند قَالَ يَا مُوسٰى گفت ای موسی اَتُرِيدُ آیا میخواهی اَنْ تَقْتُلَنِي آنکه بکشی مرا
كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا همچنانکه کشتی نفسی را بِالْاَمْسِ دیروز اِنْ تُرِيدُ نمیخواهی اِلَّا اَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشی جَبَّارًا فِي الْاَرْضِ در زمین گردنکشی

تا مهربانی بی فائده خونریزی بقتل قبطی در زمین مصر یا اسکندریه یا غیر این اماکن چنانچه اسامی او مذکور شد وَمَا تُرِيدُ ونمیخواهی تو اَنْ تَكُونَ آنکه باشی مِنَ
الْمُصْلِحِينَ از اصلاح کنندگان میان مردم قبطی این سخن شنیده دانست که قاتون خباز را موسی ع م کشته خبر بفرعون رسانید و او بارکان دولت مشاورت کرد
همه بر قتل موسی قرار گرفت و حزبیل که مؤمن آل فرعون بود ازان حال آگاه شده متوجه موسی ع م شد وَجَاءَ رَجُلٌ و آمد مردی یعنی حزبیل مِنْ اَقْصَى الْمَدِينَةِ
از دورترجای از شهر یعنی از بارگاه فرعون به یک کنار شهر بود يَسْعَى شتاب میکرد تا بموسی ع م رسید قَالَ يَا مُوسَى گفت ای موسی اِنَّ الْمَلَاَ بدرستیکه
اشراف قوم يَأْتَمِرُونَ بِكَ مشاورت میکنند و تدبیر می انگیزند بتو لِيَقْتُلُوكَ تا بکشند ترا بعوض مقتول فَاخْرُجْ پس بیرون رو ازین شهر اِنِّي بدرستیکه
من لَكَ مر ترا مِنَ النَّاصِحِينَ از نصیحت کنندگان و نیک خواهانم فَخَرَجَ پس بیرون رفت در هماندم بی زاد و راحله و رفیق مِنْهَا ازان شهر خَائِفًا
درحالتیکه ترسان بود و بر نفس خود يَتَرَقَّبُ انتظار می برد که کسی از پی او در آید قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من نَجِّنِي نجات ده مرا و باز رهان مِنَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی فرعون و خویشان او در موضح آورده که جبرئیل ع م گفت ای موسی متوجه بشهر مدین شو و او را بر سر راه آورد و موسی ع م
قدم دران صوب نهاد وَلَمَّا تَوَجَّهَ و آن هنگام که متوجه شد تِلْقَاءَ مَدْيَنَ بسوی مدین و آن شهری بود مسمّی باسم بانی او که مدین بن ابراهیم ع م است
واز مصر تا آنجا هشت روزه راه است و در حین توجه قَالَ گفت عَسَى رَبِّي شاید که آفریدگار من اَنْ يَهْدِيَنِي آنکه راه نماید مرا سَوَاءَ السَّبِيلِ
راه راست و درست تا مدین پس موسی ع م هشت شبانروز می رفت و جز گیاه خوردنی نداشت سلمی رح فرموده که روی بناحیه مدین داشت اما دلش متوجه بحضرت
ذو المنن بود و ببدایی مدین راه مراحل و مسالک شوق لقای می پیمود بیت تمنّا یا دمن شد روی در راه عدم کردم ۞ خوشست آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد
فَلَمَّا وَرَدَ و آن هنگام که برسید مَاءَ مَدْيَنَ بآب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر وَجَدَ عَلَيْهِ یافت بر سر آن اُمَّةً مِنَ النَّاسِ گروهی
از مردمان که آنجا جمع شده يَسْقُونَ آب میدهند مواشی خود را وَوَجَدَ و یافت مِنْ دُونِهِمُ امْرَاَتَيْنِ از فرود ایشان یعنی در مکان اسفل از ایشان
تَذُودَانِ که می رانند گوسپندان خود را تا با رمه دیگر مختلط نشوند ازانجا که شفقت ذاتی انبیا باشد فرا پیش رفت و بطریق تلطف قَالَ گفت موسی
علیه السلام مَا خَطْبُكُمَا چیست حال شما و کار شما که گوسفند را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر گوسفندان باز میدارید قَالَتَا گفتند لَا نَسْقِي
ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ تا وقتیکه باز گردانند شبانان رمهای خود را از آب و فضله که از مواشی ایشان بماند ما اغنام
خود ده هیم زیرا که ما مددکاری نداریم وَاَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ و پدر ما پیر کهن سال بزرگ حال است نمی تواند که بیاید و ما را مدد دهد گفته اند که ایشان دختران
برادرزاده شعیب ع م بودند که او را بشیرین گفتندی و اشهر آنست که دختران شعیب ع م بودند که بزرگتر صفورا نام داشت و خوردتر صفیرا یا صفوره
چون موسی ع م بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمده گفت این عجوز کان را چرا انتظار میدهید اول اغنام ایشان را سیراب کنید تا زود بجانبها
خود روند ایشان از روی تحکم و افسوس گفتند ما ایشان را آب نمیدهیم اگر تو میتوانی بیا آب بده موسی ع م فرا پیش آمد و آثار انظار در میان دوابر وی افتاده
بر سید که چند بیت ... رفته بنظاره بایستادند موسی ع م بیامد دلوی که ده تن میکشیدند او تنها با آنکه هشت شبانروز طعام نخورده بکشید و گوسپندان ایشان
سیراب میکرد گفته اند که بر سر چاه دیگر رفت و سنگی که چهل تن بر گرفتندی از سر چاه تنها برداشت و بدلوی که چهل نفر کشیدندی تنها آب کشید فَسَقَى لَهُمَا پس آب داد
لَهُمَا برای ایشان مواشی ایشان را و ایشان برفتند ثُمَّ تَوَلَّى پس بازگشت موسی ع م اِلَى الظِّلِّ بسوی سایه دیواری یا درختی فَقَالَ رَبِّ پس گفت
موسی ع م ای پروردگار من اِنِّي بدرستیکه من لِمَا اَنْزَلْتَ برای آنچه که بفرستی اِلَيَّ بسوی من مِنْ خَيْرٍ از نیکویی یعنی خوردنی کم و بیش هرچه باشد
فَقِيرٌ محتاجم یا من برای آنچه فرستادی این از نیکوئیها که مددکمال دین باشد فقیر شدم در دنیا و سعت عیش و توانگری که نزد فرعون داشتم و بگذاشتم
بیت ۞ فقر بسازم که مرا فقر خوش است ۞ گر هیچ ندارم چو تو دارم همه هست ۞ اما چون دختران شعیب ع م درین روز زودتر بخانه باز آمدند پدر از سبب زودی معاودت
پرسید قصه را بتمامی عرض کردند دختر خود را فرمود تا برود و او را بیارد فَجَاءَتْهُ پس آمد بموسی ع م اِحْدٰىهُمَا یکی ازان دو زن و آن صفورا بود تمشی
میرفت عَلَى اسْتِحْيَاءٍ بر طریق شرم زده چنانچه ابکار روند قَالَتْ اِنَّ اَبِي گفت آن زن بدرستیکه پدر من يَدْعُوكَ میخواند ترا لِيَجْزِيَكَ تا اداء
دهد ترا اَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا مزد آنکه آب دادی اغنام ما را برای ما موسی ع م بجهت زیارت شعیب ع م و تقریب آشنائی با وی اجابت فرموده نه برای طمع مزد
و ... که میرفتند با وی آمد جامه صفورا از بعضی اجزای او برداشته میشد موسی ع م فرمود که تو در عقب من آی و مرا بسخن دلالت ... فَلَمَّا جَاءَهُ پس آن هنگام

که باید موسی نزدیک شعیب ع م وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ و خواند بروی یا گفت قصه خود را و شعیب ع م دانست که او از اهل بیت نبوت است قَالَ لَا تَخَفْ گفت مترس
نَجَوْتَ رهائی یافتی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ از گروه ستمکاران یعنی فرعون و قوم او چه ایشان را درین ولایت دست نیست پس بفرمود تا طعامی حاضر کردند و موسی ع م از خوردن
طعام امتناع نمود و فرمود که ما کار آخرت را بدنیا نفروشیم یعنی سقی اغنام برای خدا تعالی کرده ام نه برای اجرت شعیب ع م گفت این طعام نه مزد کار تو هست بلکه عادت
ما آنست که هرکه بمنزل ما رسد او را بطریق ضیافت خدمت کنیم حالیا تو مهمان مائی مروت و حسب ما اقتضای آن میکند که روزکی مصرع که مهمان سخن میزبان قبول کند
موسی ع م ازان طعام تناول فرمود و در اثنای این حال قَالَتْ اِحْدٰىهُمَا گفت یکی ازان دو زن و آن صفورا بود يَا اَبَتِ اسْتَاْجِرْهُ ای پدر من مزدور کن موسی را برای شبانی اِنَّ خَيْرَ
مَنِ اسْتَاْجَرْتَ ... الْقَوِيُّ الْاَمِينُ ... توانا و امین ... و تعریض است بانکه موسی ع م را قوت و امانت هست آورده اند که پدر از وی پرسید که تو ...
دانستی ... معلوم کردی صفورا قصه کشیدن دلو و صورت مرافقت و امر کردن بانکه از عقب او رود باز گفت شعیب ع م بران حال اطلاع یافته قَالَ گفت شعیب ع م اِنِّي اُرِيدُ بدرستیکه
من میخواهم اَنْ اُنْكِحَكَ آنکه بزنی دهم ترا اِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ یکی ازین دو دختر هر کدام را که خواهی عَلٰى اَنْ تَاْجُرَنِي برانکه اجاره دهی نفس خود را بمن یا مزدوری
کنی مرا ثَمَانِيَ حِجَجٍ هشت سال و در عین المعانی آورده که در شرایع متقدمه مهر دختر را مر پدر را بود که میگرفتند و در شریعت ما منسوخ شده بدین حکم که وَاٰتُوا النِّسَاءَ
صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً و آنکه اجر منافع مهر تواند بود ممنوعست نزد امام اعظم رح بخلاف شافعی رح و گفته اند که معنی آیت نیست که مزد آنکه تزویج میکنم دختر خود را بتو صداق
دختر من آنست که هشت سال شبانی من کنی فَاِنْ اَتْمَمْتَ پس اگر تمام کنی آن هشت سال عَشْرًا ده سال فَمِنْ عِنْدِكَ پس آن نزدیک تو است یعنی
بطریق تفضیل کاری کرده باشی و بمحض کرم بجای آورده وَمَا اُرِيدُ و نمیخواهم اَنْ اَشُقَّ عَلَيْكَ آنکه رنج نهم بر تن تو بالزام اتمام ده سال یا مناقشه در
مراعات اوقات و استیفای اعمال یعنی ترا کاری میفرمایم بروجهی که آسان باشد و در رنج نیفتی سَتَجِدُنِي زود باشد که یابی مرا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ اگر خدا تعالی
خواهد مِنَ الصّٰلِحِينَ از نیکوکاران و شایستگان در حسن معامله و وفای عهد و الزام آداب صحبت قَالَ ذٰلِكَ گفت موسی ع م که این عهد بَيْنِي وَبَيْنَكَ
میان من و میان تو قائم است که هیچ کدام خلاف نکنیم اَيَّمَا الْاَجَلَيْنِ هر کدام ازین دو مدت که هشت سال و ده سال است قَضَيْتُ بگزارم و بپایان رسانم
فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ پس تعدی و افزونی جستن نیست بر من یعنی ابا مرا از من بار نباید داشت وَاللّٰهُ عَلٰى مَا نَقُولُ و خدای تعالی بر آنچه میگوئیم و شرط
میکنیم وَكِيلٌ گواه است بر آنچه گفت و شنید میرود کار ساز ماست یعنی کار خود را بوی می سپاریم تا بتوفیق او از عهده عهد بیرون آئیم بیت
گر لطف تو یاری نماید رحمت ۞ هم عهد شکسته است و هم پیمان سست ۞ فَلَمَّا قَضٰى پس آن هنگام که بگذارد مُوسَى الْاَجَلَ موسی مدت خود را ده سال
که اقصی الاجلین باشد بتمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرده و ده سال دیگر مصاحب شعیب ع م بود و در چهل سالگی باجازت شعیب ع م متوجه مصر گشت پس چون
قدم در راه نهاد وَسَارَ بِاَهْلِهِ و ببرد کسان خود را در شب سرد و تاریک که راه گم کرده بود و زنش را وضع حمل نزدیک رسیده بود و اغنام از برق و باد
و رمه متفرق شده و از مقدحه آتش نمی جست اٰنَسَ بدید مِنْ جَانِبِ الطُّوْرِ از طرف کوه طور نَارًا آتشی قَالَ لِاَهْلِهِ گفت موسی ع م کسان
خود را امْكُثُوْا که درنگ کنید درهمین مکان اِنِّيْ اٰنَسْتُ بدرستیکه من دیدم نَارًا آتشی لَعَلِّيْ اٰتِيْكُمْ شاید که بیارم برای شما مِنْهَا بِخَبَرٍ
ازان آتش خبری یعنی از نزد کسانی که بر سر آتش اند خبری که راه را کدام طرف است اَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ یا پاره از آتش بیارم لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُوْنَ
شاید که شما خود را گرم سازید بدان فَلَمَّا اَتٰىهَا پس چون آمد بدان آتش نُوْدِيَ ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْاَيْمَنِ از کناره
رود که بر دست راست موسی ع م بود و آن ندا رسید فِي الْبُقْعَةِ الْمُبٰرَكَةِ در جایگاهی برکت داده شده مِنَ الشَّجَرَةِ از درخت ثمره یا خوبج یا عناب
اَنْ يّٰمُوْسٰى آنکه ای موسی اِنِّيْ اَنَا اللّٰهُ بدرستیکه منم خدای تعالی رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ پروردگار عالمیان موسی علیه السلام در درخت نگاه کرد آتشی دید
سفید و بی دود ... و نگریست شعله آتش ... محبوب مشاهده مینمود ... آتش نزدیک بود که شمع وجودش تمام سوخته گردد بیت
هست در آتش ... نمیدانم که چیست ۞ اینقدر دانم که همچون شمع ... عشق ۞ دیگر موسی از ندای آن یا موسی سوخته عشق و گداخته شوق شده
در پیش درخت بایستاد و آن ندا و مضمون داشت یکی آنکه ای موسی اِنِّيْ اَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ و دیگر وَاَنْ اَلْقِ عَصَاكَ آنکه بیفگن عصای خود را
موسی ع م عصا بینداخت ماری شد فَلَمَّا رَاٰهَا پس آن هنگام که دید عصا را که تَهْتَزُّ بسرعت حرکت میکند كَاَنَّهَا جَانٌّ گویا که ماریست جهنده
که در حرف ... تیز مار کوچک بود وَلّٰى برگشت مُدْبِرًا پشت کنان از خوف وَلَمْ يُعَقِّبْ و باز نگشت بوادی بلکه روی بجانب اهل خود نهاده روان

شده ندا رسید که یا موسی اقبل ای موسی پیش آی ولا تخف و مترس ازین مار انک بدرستی که تو من الامنین از امان یافتگانی اسلک یدک
درآر دست خود را فی جیبک در گریبان جامهٔ خود تخرج بیضاء تا بیرون آید سفید و درخشنده من غیر سوء از بی عیبی یعنی سفیدی او مکروه و متنفر نباشد
چون بیاض برص واضمم الیک و جمع کن بسوی خویش جناحک بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را من الرهب از برای ترس تا تسکین
یابی یا دست راست زیر بغل چپ درآر چنانکه مردم ترسناک کنند فذانک پس این دو چیز یعنی ید و بیضا برهانان دو حجت و علامتند من ربک از پروردگار
تو بر رسالت تو برده و بدین دو معجزه الی فرعون بسوی فرعون وملائه و گروه او انهم بدرستی که ایشان کانوا هستند قوما گروهی فاسقین
بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان قال رب گفت موسی ع م ای پروردگار من انی قتلت بدرستی که من کشته‌ام منهم نفسا از قبطیان یکی را فاخاف
پس میترسم ان یقتلون آنکه بکشند مرا بقصاص او واخی هرون و برادر من هارون ع م هو افصح او فصیح‌تر است منی از من لسانا از
زبان آوری و سخن گذاری فارسله پس بفرست او را معی با من ردءا یار و مددکار یصدقنی تا مرا تصدیق کند در تقریر حجتها و تزهیق شبهتها
یا تعبیر کند از من کلام مرا انی اخاف بدرستی که من میترسم ان یکذبون از آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان من بوقت مناظره مرا یاری نکند قال
گفت خدای تعالی سنشد عضدک زود باشد که سخت کنیم بازوی تو یعنی بقوت رسانیم نیروی تو باخیک به برادر تو ونجعل لکما و بدهیم مر شما را
سلطانا غلبه و تسلطی بر اعادی فلا یصلون پس نرسند ایشان الیکما بسوی شما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست تغلب ایشان بر شما نرسد و بروید
هر دو بایاتنا بحجتهای ما یعنی بدلایل قدرت ما یا آنکه بسبب آیات ما انتما شما هر دو ومن اتبعکما الغالبون و هر که پیروی کند شما را غلبه کنندگانند
نه مغلوب شوندگان زیرا که آیات ما عالی است و امداد و اعانت ما بر انبیاء ع م متواتر و متوالی والله الغالب المتعالی فلما جاءهم موسی بایاتنا
پس آن هنگام که آورده موسی ع م بدیشان آیاتها یعنی معجزهای ما را بینات روشن و هویدا و ظاهر قالوا گفتند فرعونیان ما هذا نیست این الا
سحر مفتری مگر جادویی بربافته و ساخته او که دیگری مثل او نکرده و مانند او ندیده‌ایم وما سمعنا و نشنوده‌ایم بهذا مثل این سحر یعنی که مثل این
بوده باشد فی اباءنا الاولین در روزگار پدران نخستین ما این سحر بجهت آن گفتند که در روزگار ایشان و آبای ایشان ساحران بسیار بودند وقال
موسی و گفت موسی ع م ربی اعلم پروردگار من داناتر است بمن جاء بالهدی بآنکسی که آمد براه نمودن از انبیاء ع م من عنده از نزدیک
او یعنی مرا فرستاده و میداند که من محقم و شما مبطلید ومن تکون له و داناتر است بکسی که باشد مر او را عاقبة الدار سرانجام پسندیده در سرای دنیا یعنی
ختم بر ایمان یا در آخرت یعنی نجات از نیران و دخول بجنان انه بتحقیق کار آنست که بهیچ وجه لا یفلح الظالمون فیروز نشوند ستمکاران بحسن عاقبت
وقال فرعون و گفت فرعون یا ایها الملا ای گروه بزرگان ما علمت ندانسته‌ام لکم مر شما را من اله هیچ خدایی که او را پرستید و تعظیم کنید
غیری جز من و موسی ع م میگوید خدای دیگر هست که آفریدگار آسمانهاست حالا فاوقد لی پس برافروز آتشی برای من یا هامان علی الطین ای
هامان بر گل تا پخته شود و در بنای او استحکامی بود آورده‌اند که اول کسی که به پختن خشت امر فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت پخته ساز فاجعل لی
پس بساز برای من صرحا کوشکی بلند که مر او را پایها باشد چون نردبان تا بر سطح آن روم لعلی اطلع شاید که اطلاعی یابم الی اله موسی بسوی
خدای موسی یعنی بر او مطلع شوم و ببینم چنانکه هست که موسی میگوید وانی و بدرستیکه من لاظنه گمان می‌برم موسی را من الکاذبین از دروغ گویان
فرعون تصور کرده بود که حق سبحانه تعالی جسم و جسمانی است و بر آسمان مکان دارد و ترقی بسوی او ممکن است و بدین معنی دانا نشده بود نظم
با مکان آفرین مکان چه کند : آسمان گر بآسمان چه کند : نه مکان ره برد بر او نه زمان : نه بیان زو خبر دهد نه عیان : صاحب کشاف آورده که هامان
پنجاه هزار استاد جمع کرد و رای مزدوران بطبخ آجر و پختن گچ و آهک و تراشیدن چوب و رفع بنا امر فرمود و بنایی برآورد رفیع و محکم که هیچکس پیش از آن
بدان طریق صرحی نساخته بود بیت چنان بلند بنایی که عقل نتوانست : کمند فکر فکندن بگوشه بامش : و در زاد المسیر فرموده که چون بنا باتمام
رسید فرعون ببالای آن برآمد و در خیال او چنین بود که بفلکها نزدیک رسیده باشد چون درنگریست آسمانرا از بالای صرح چنان دید که از روی زمین میدید
منفعل گشته بفرمود تا تیری بطرف آسمان انداختند آن تیر فرعون خون آلوده باز گردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل ع م را فرستاد
تا پر خود را بآن صرح زد تا سه پاره ساخت قطعه بلشکرگاه فرعون فرود آمد و هزار هزار قبطی کشته شد و قطعه دیگر بدریا افتاد و دیگری بجانب مغرب رفت هیچکس از استادان

و مزدوران زنده نماند فرعون با وجود این حال متنبه نگشت و غرور او روی باز و یاد نهاد واستکبر و گردن کشی کرد هو وجنوده فرعون و لشکرهای او
فی الارض در زمین مصر بغیر الحق بی استحقاق و سزاواری وظنوا و گمان بردند انهم آنکه ایشان الینا بسوی مکافات ما لا یرجعون باز
گردیده نخواهند شد به بعث و نشر فاخذناه پس گرفتیم او را وجنوده و سپاه او را فنبذناهم پس درافکندیم ایشان را فی الیم در دریای طربه تا غرق شدند
فانظر کیف کان پس درنگر ای محمد که چگونه بود در آن عاقبة الظالمین سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان و قوم خود را از مثل این واقع بترسان وجعلناهم
و گردانیدیم ایشان را درین جهان ائمة پیشوایان ضلالت تا بضلالت خود مردمان را یدعون میخوانند الی النار بسوی آتش یعنی بعملهایی که موجب دخول آتش
باشد چون کفر و معصیت ویوم القیمة و روز قیامت لا ینصرون یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب از ایشان باز نخواهد داشت واتبعناهم
و از پی درآوردیم ایشان را یعنی بدیشان پیوند دادیم فی هذه الدنیا لعنة درین سرای لعنت را تا ملائکه و مؤمنان بر ایشان لعنت کنند ویوم القیمة و روز رستخیز
هم ایشان من المقبوحین از زشت رویان باز ماندگان اند ولقد اتینا و بدرستی که ما دادیم موسی الکتاب موسی ع م را توریت من بعد
پس از آنکه ما اهلکنا القرون الاولی هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین را چون قوم نوح و هود و صالح و لوط ع م بصائر در حالتیکه آن کتاب حکمها
و آیتهای روشن بود یا نورها که دیده بصیرت بگشاید للناس مر بنی اسرائیل را وهدی و راه نماینده باحکام شرع ورحمة و بخشایشی برای متابعان
و عاملان بآن لعلهم شاید که ایشان یتذکرون پند پذیرند وما کنت و نبودی تو ای محمد بجانب الغربی بطرف وادی غربی از ناحیهٔ طور
و طور در جهت غرب بود و از مقام موسی ع م یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی اذ قضینا چون گذاردیم الی موسی الامر بسوی موسی وحی را وما کنت
و نبودی تو ای محمد من الشاهدین از گواهان بر امر ارسال او بسوی فرعونیان ولکنا لیکن ما وحی کردیم آن قصه را بتو برای آنکه ما انشانا ما ساختیم
پس از موسی ع م قرونا قرنهای مختلف گروهی فتطاول پس دراز شد علیهم العمر بر ایشان زندگانی ها یعنی مدتهای مدید بر اهل این قرنها گذشت و خبرها
از صواب منحرف شد و علوم وحی باندراس نهاد پس ما ترا برای تجدید این اخبار فرستادیم تا عقلا دانند که اخبار مثل این اخبار جز بوحی آید کار تو
بود وما کنت ثاویا و نبودی تو مقیم فی اهل مدین در میان اهل مدین که پیوسته بجهت تعلیم تتلوا علیهم بخوانی بر ایشان ایاتنا آیتهای
ما را در قصه موسی و شعیب ع م چنانکه شاگردان بر استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا این قصه تعلیم گیری ولکنا ولیکن ما کنا مرسلین هستیم فرستنده
و خبر کننده ترا ازین قصها وما کنت بجانب الطور و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا اذ نادینا چون ندا کردیم موسی ع م و توریت بدو دادیم در
زاد المسیر از ابو هریره رض نقل میکند که ندا کرد و امت محمد ع م را بنواخت و در کشف الاسرار فرموده که موسی ع م گفت الهی در توریت میخوانم صفت و سیرت امتی که
بخصال حمیده و صفات ستوده موصوف‌اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید که ایشان امت محمد ع م اند حبیب من موسی ع م آرزو برد که ایشانرا
به بیند حق سبحانه فرمود که اکنون وقت ظهور ایشان نیست اگر خواهی ترا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت محمد ع م همه از اصلاب پدران لبیک اللهم
لبیک جواب دادند چون موسی ع م را آواز ایشان بشنوانید خواست که بی تحفه باز گردد حق تعالی فرمود که عطا دادم شما را پیش از آنکه از من بخواهید و بیامرزیدم
پیش از آنکه آمرزش طلبید زهی رتبت این امت عالی همت که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت پناه ع م و قرآن برین وجه مژده یافته اند بیت
حق لطف کرد و داد بما هرچه بهتر است : وین بهتر است از همه او نیز از آن ماست : و چون این چنین تشریفی مر امت را بواسطه حضرت رسالت منقبت ع م است
لاجرم با او میگوید که تو در کوه طور حاضر نبودی و وقتیکه امت ترا خوانده ام ولکن رحمة ولیکن ترا خبر دادم از جهت بخششی که واقعست بر تو من ربک
از آفریدگار تو و ترا ازین قصها درآموختم لتنذر قوما ما اتاهم من نذیر من قبلک تا بیم کنی گروهی را که نیامده است بر ایشان هیچ بیم کننده
پیش از تو یعنی در ایام فترت که ما بین عیسی و آنحضرت بود ع م و اگرچه اسماعیل ع م را بعرب فرستاده بودند و مدتی متمادی گذشته بود و درین زمان آنحضرت ع م را
فرستاد لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند پذیرند ولولا ان تصیبهم و اگر نه آن بودی که بدیشان رسیدی مصیبة عقوبتی رسنده بما
قدمت بسبب آنچه پیش فرستاده است ایدیهم دستهای ایشان یعنی بعملها که ایشان از شرک و ظلم و معصیت کردند فیقولوا پس گفتندی وقت
حلول عذاب ربنا ای پروردگار ما لولا ارسلت چرا نفرستادی الینا بسوی ما رسولا فرستاده که پیغام تو بما آوردی فنتبع ایاتک پس متابعت
کردمی آیتهای ترا و تصدیق رسول تو نمودمی ونکون من المؤمنین و بودمی از گروندگان تو و رسول تو جواب لولای اول محذوف است یعنی اگر نه آن

است که بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغمبر بما نیامد و ما را بحق دعوت نکرد هر آینه عذاب بر ایشان می فرستادیم آورده اند که رهط قریش در باب پیغمبر عم از
یهود سوال کردند وایشان به نبوت وی اقرار نمودند و نعت و وصف وی از تورات خواندند مشرکان انکار تورات نیز نموده گفتند اگر پیغمبر است چرا آن معجزها که موسی عم
داشت وی ندارد آیت آمد فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ پس آن هنگام که آمد بدیشان یعنی بکفار عرب فرستاده راست گوئی یعنی محمد عم با پیغامی درست یعنی قرآن مِنْ عِنْدِنَا
از نزدیک ما قَالُوا گفتند کافران لَوْلَا أُوتِيَ چرا داده نشد محمد را مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مانند آنچه داده اند بموسی عم از معجزات یعنی چرا محمد عم را نیز عصا و ید بیضا
نداوند أَوَلَمْ يَكْفُرُوا آیا کافر نشدند یعنی شدند کافر ابنای جنس ایشان از مشرکان قبط بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ بآنچه دادند موسی عم را پیش ازین یعنی از آیات
تسعه قَالُوا گفتند قبطیان سِحْرَانِ دو جادو اند سحر یعنی موسی و هارون عم تَظَاهَرَا با هم پشت اند در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر اند
یکدیگر بودند یعنی تورات و قرآن وَقَالُوا و گفتند قبطیان یا مشرکان که إِنَّا بِكُلٍّ بدرستی که ما بهر یک ازین دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان كَافِرُونَ نا
گرویدگانیم قُلْ فَأْتُوا بگو پس بیارید بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ کتابی از نزدیک خدایتعالی که باشد هُوَ أَهْدَىٰ آن کتاب راه نماینده تر مِنْهُمَا ازین دو
کتاب که بر من و موسی نازل شده تا من أَتَّبِعْهُ پیروی کنم آنرا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان که تورات و قرآن سحر است فَإِنْ لَمْ
يَسْتَجِيبُوا لَكَ پس اگر اجابت نکنند مر ترا و کتاب نیارند فَاعْلَمْ أَنَّمَا پس بدانکه جز این نیست که ایشان يَتَّبِعُونَ پیروی میکنند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را
بیدانشی و حجتی وَمَنْ أَضَلُّ و کیست گمراه تر مِمَّنِ اتَّبَعَ از کسی که پیروی کند هَوَاهُ هوای خود را بِغَيْرِ هُدًى بغیر راه نمونی و بصیرتی مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای
تعالی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدایتعالی لَا يَهْدِي راه نمی نماید و بمنزل نمیرساند الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروهی ستمکاران را که متابع نفس و هوای خود اند وَلَقَدْ
وَصَّلْنَا و بدرستی که پیوند دادیم و درهم پیوستیم لَهُمُ الْقَوْلَ برای ایشان سخن را یعنی انزال آوردیم دعوت را بحجت و موعظت را بمواعید و قصص را با مثال و
نصایح را بعبرتها با قرآن را پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان پند پذیر گردند و در و تامل کرده بدو بگروند
الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانرا که داده ایم کتاب یعنی تورات مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن هُمْ بِهِ ایشان بقرآن يُؤْمِنُونَ میگروند بقول جمعی مراد مؤمنان
از یهود چون ابن سلام و اصحاب او رض و اشهر آن است که کتاب انجیل باشد و مراد جهل ترسا از اهل حبشه و شام که در مکه بملازمت حضرت رسالت پناه عم آمده
ایمان آوردند و این سوره مکی است و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه بوده مگر گویند که این آیت مدنی است وَإِذَا يُتْلَىٰ و چون خوانده شود قرآن عَلَيْهِمْ
بر ایشان قَالُوا آمَنَّا بِهِ گویند ایمان آورده ایم بوی و دانسته ایم که کلام خدا است إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستی که او راست و درست است و فرود آمده مِنْ رَبِّنَا
از نزدیک آفریدگار ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما بودیم مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول وی مُسْلِمِينَ گردن نهادگان و مخلصان جهت آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت
آنرا شناخته أُولَٰئِكَ آن گروه از اهل کتاب يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مزد داده شوند مَرَّتَيْنِ دو بار بِمَا صَبَرُوا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتورات
یا انجیل با ایمان بقرآن وَيَدْرَءُونَ و دفع میکنند بِالْحَسَنَةِ بسخن نیکو السَّيِّئَةَ قول قبیح را در موضع آورده که بعد از ایمان ترسایان ابوجهل و اضراب او
ایشانرا دشنام میدادند و ایشان در جواب پیغمبر مودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید با منافقان مدینه و یهود و طعن میکردند بر ابن سلام و اصحاب او و ایشان
نیز جواب نرمی دادند حق سبحانه صفت ایشان کرد که دفع میکنند به نیکوئی سخن قول آن سفها را وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه روزی داده ایم ایشانرا يُنْفِقُونَ
نفقه میکنند در راه ما وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ و چون بشنوند سخن بیهوده را یعنی شتم و تعریض منافقان و کفار أَعْرَضُوا عَنْهُ اعراض می نمایند از آن
و خاموش میشوند از تعریض بدان وَقَالُوا و گفتند مر لغو گویندگانرا لَنَا أَعْمَالُنَا ما راست کردارهای ما از حلم و صفح وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شما راست اعمال
شما از سفاهت و لغو یا مار است دین ما و شمار است دین شما سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامت است شما را از ما یعنی لغو شما را مقابله بلغو نمی کنیم و گفته اند سلام تودیع
و متارکه است نه تحیت یعنی ترک شما کردیم لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ نمیخواهیم صحبت جاهلان را و تخلق باخلاق شما نمی کنیم چه مصاحبت با شرار موجب
بدنامی دنیا و بد فرجامی عقبی است بیت از بدان بگریز و با نیکان نشین : یار بد زهری بود نی انگبین : آورده اند که آنحضرت عم بر ایمان عم خود
ابوطالب بغایت حریص بود بوقت وفات بر بالین وی آمد و گفت ای عم مرا بکلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم بدان نزدیک خدای از برای تو ابوطالب
گفت ای برادرزاده من میدانم که تو راست گوئی اگر سرزنش پیره زنان قریش نبودی که ابوطالب از مرگ ترسیده کلمه گفت من بگفتن این کلمه ترا شاد می ساختم
آیت آمد که إِنَّكَ بدرستی که تو ای محمد لَا تَهْدِي قادر نیستی که راه نمائی بایمان مَنْ أَحْبَبْتَ آنرا که دوست میداری هدایت او وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ولیکن

خدای

خدای تعالی يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ راه می نماید هر کرا میخواهد وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ و او دانا تر است براه یافتگان یعنی آنانکه مستعد هدایت اند یا آنها که حکم ازلی
به هدایت ایشان نازل گشته چه اصل در هدایت حکم ازلی است و هدایت لم یزلی بیت هدایت هر کرا داد از بدایت : باو همراه باشد تا نهایت : آورده اند که حارث بن
عثمان بن نوفل بجناب نبوت مآب عم آمده گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق است و سخن تو راست و آنچه میگوئی بسبب دولت ما است در حیات و وسیله سعادت ما
بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عرب است میترسیم که اگر پیروی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را بقلت انصار طاقت مقاومت ایشان
نباشد این آیت نازل شد که وَقَالُوا گفتند بعضی از کفار إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ اگر پیروی کنیم طریق رشاد را با تو یعنی ایمان آریم ربوده شویم
مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما یعنی عرب ما را از زمین دیار بر بایند و بدر کنند أَوَلَمْ نُمَكِّنْ آیا ما جای نداده ایم لَهُمْ مر ایشانرا حَرَمًا آمِنًا حرمی با امن که کسی بر ایشان
دست ندارد يُجْبَىٰ کشیده می شود إِلَيْهِ بسوی این حرم ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ میوه های هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی و غرایب از هر ناحیتی بدانجا آرند روزی دادیم ایشانرا
درین وادی غیر ذی زرع رِزْقًا روزی دادنی مِنْ لَدُنَّا از نزدیک ما بی منت غیری پس چون با وجود بت پرستی ایشانرا امن و مطمئن و مرفه میداریم اگر ایمان
آرند چگونه ایشانرا از تخوف و تخطف در امان نداریم وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند این نکته را و در نمی یابند وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بس هلاک
کردیم مِنْ قَرْيَةٍ از اهل دیهی که بنا فرمانی بَطِرَتْ کافر شدند مَعِيشَتَهَا در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و باغی شدند چنانچه اهل مکه و ما آن طاغیان را هلاک
کردیم فَتِلْكَ پس آنست مَسَاكِنُهُمْ مسکنهای ایشان خالی و خراب لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ نشستند در آن از پس هلاک ایشان إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از زمان
گذریان که روزی یا بعضی از روزی انجا باشند و بروند و باز خالی بگذارند بیت درخانه دنیا چه نشینی بر خیز : کاین خانه بدان خوش است کاید و روند : وَكُنَّا نَحْنُ
الْوَارِثِينَ و هستیم ما وارث آن مساکن بعد از اهالی آن یعنی ماییم باقی بعد از فنای همه وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نیست پروردگار تو مُهْلِكَ الْقُرَىٰ هلاک کننده
اهالی دیهها حَتَّىٰ يَبْعَثَ تا وقتیکه برانگیزد فِي أُمِّهَا در معظم آن دیار و اهل آن بلاد یعنی اهل سواد اعظم زیرک تر و با فهم تر باشند از اهل بکر قری لاجرم
انذار برانگیزد رَسُولًا فرستاده بحکم الهی يَتْلُو عَلَيْهِمْ بخواند بر ایشان آيَاتِنَا آیتهای ما را برای الزام حجت و قطع معذرت وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ و نیستیم
هلاک کننده یعنی خراب سازنده دیهها بعقوبت إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ مگر حالی آن ستمکاران باشند بتکذیب رسل و انکار حق وَمَا أُوتِيتُمْ و آنچه داده شده
اید شما مِنْ شَيْءٍ از چیزی که اسباب دنیوی باشد فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداری است در زندگانی جهان وَزِينَتُهَا و آرایش این سرای که در مدت
حیات بی اعتبار بدان مباهات و افتخار کنید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ و آنچه نزدیک خدای ست از ثواب آن جهانی و نعمتهای جاودانی خَيْرٌ بهتر است فی
نفس الامر چه لذت آن خالص است از کدورات و مشقت و محنت وَأَبْقَىٰ و پاینده تر أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید و اندیشه نمیکنید که باقی را بفانی و مرغوب المعبود
مبدل میکنید بیت حیف باشد لعل و زر دادن زچنگ : پس گرفتن در برابر خاک و سنگ : در خبر است که علی و حمزه رض با ابوجهل معارضه بسیار کردند در باب
دین و گفته اند عمار بن یاسر با ولید بن مغیره مجادله فرموده این آیت نازل شد أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ آیا کسی که او را وعده کردیم بجنت در آخرت و بنصرت در دنیا وَعْدًا حَسَنًا
وعده نیکو که در آن خلاف نباشد فَهُوَ لَاقِيهِ پس او دریابنده آن موعود است بی شبهه یعنی علی و حمزه و عمار رض چنین کس باشد كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
مانند کسی که برخورداری دادیم او را از متاع زندگانی دنیا که نعمتش آمیخته محنت است و دولتش مودی بنکبت و مالش در صدد زوال و جاهش در معرض انتقال ثُمَّ هُوَ پس
آنکس يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز مِنَ الْمُحْضَرِينَ از حاضر کرده شدگان باشد از برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابوجهل است یا ولید بن مغیره وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ
و یاد کن روزی را که خدایتعالی بخواند کافرانرا فَيَقُولُ پس گوید أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ کجا اند شریکان من آنانکه كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ بودید شما که گمان میبردید که شریک منند
قَالَ الَّذِينَ حَقَّ گویند آنانکه واجب شد عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان سخن خدایتعالی یعنی آیات وعید یا کلمه لاملان جهنم ایشان روسای اهل ضلالت باشند یا دیوان
که گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ این گروه یعنی ضعفا و اتباع آنانند که أَغْوَيْنَا گمراه کردیم ایشانرا و بشرک خواندیم اجابت کردند أَغْوَيْنَاهُمْ گمراه
کردیم ایشانرا كَمَا غَوَيْنَا همچنانکه خود گمراه بودیم تَبَرَّأْنَا اکنون بیزاریم إِلَيْكَ بسوی تو از ایشان و از آنچه ایشان اختیار کرده اند از کفر مَا كَانُوا نبودند ایشان
که فی الواقع إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ما را پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود می کردند وَقِيلَ ادْعُوا و گویند کافرانرا که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خود را
یعنی آنانرا که شریک ما می ساختید از بتان تا عذاب از شما دفع کنند فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند ایشانرا بامید نصرت فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ پس اجابت نکنند مر ایشانرا
بجهت عجز از اجابت و نصرت وَرَأَوُا الْعَذَابَ و به بینند عذاب را اتباع و متبوعان لَوْ أَنَّهُمْ تمنا برند که کاشکی ایشان كَانُوا يَهْتَدُونَ بودندی که

ره، فتندی بحیله که عذاب از خود دفع کردندی باره بافته بودندی یعنی تا از عذاب ایمن شدندی وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد آر روزی را که ندا کند حق سبحانه اهل تکذیب را فَيَقُولُ
پس گوید مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ چه جواب دادید فرستادگان را چون شما را بحق دعوت کردند فَعَمِيَتْ پس پوشیده شود عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ بر ایشان خبرها یعنی آنچه پیغمبران
گفته باشند با فراموش کنند جهار يَوْمَئِذٍ در آن روز ندانند که چه گویند فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ پس ایشان نپرسند از یکدیگر که چه جواب گوییم بجهت آنکه سایل و مسئول
همه درمانده باشند بار از غایت دهشت و حیرت پروای پرسش نکنند فَأَمَّا مَنْ تَابَ پس اما آنکس که توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود بخدا و رسول وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند
عمل شایسته فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ پس شاید بلکه باید که باشد مِنَ الْمُفْلِحِينَ از رستگاران نه از ستمکاران و در وقت سوال از جواب فرو ماند و رستگاری باجابت حضرت
رسالت پناه عم بازبسته است بیت مرن بی رضای محمد نفس : ره رستگاری همین است و بس : آورده اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدا تعالی چرا محمد را
برای نبوت اختیار کند بایستی که چنین منصب عالی به بزرگتر اهل مکه و طایف رسیدی لولا انزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم حق سبحانه در جواب ایشان
فرمود که وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ و پروردگار تو می آفریند آنچه میخواهد بی موجبی و مانعی و اختیار میکند و برمیگزیند برای تبلیغ رسالت هر کرا خواهد
مَا كَانَ نیست و نباشد لَهُمُ الْخِيَرَةُ مر کافران را چون ولید بن مغیره و سایر طاغیان اختیاری در آن یعنی ایشانرا نرسد و نسزد که برای نبوت کسی را برگزینند
چه زمام اختیار در قبضه اقتدار قادر مختار است هر که خواهد برگزیند و هر که خواهد رد کند سُبْحَانَ اللَّهِ پاکی مر خدایراست از آنکه کسی را بر بالای او اختیاری بود
وَتَعَالَىٰ و برتر است خدای عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شرک می آورند بت پرستان و شریک میگیرند وَرَبُّكَ و آفریدگار تو يَعْلَمُ میداند مَا تُكِنُّ آنچه می پوشد
صُدُورُهُمْ سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر عم و کینه مومنان وَمَا يُعْلِنُونَ و میداند آنچه آشکارا میسازند از طعن در نبوت و تکذیب
قرآن وَهُوَ اللَّهُ و اوست خدای مستحق پرستش لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی سزا نیست إِلَّا هُوَ مگر او لَهُ الْحَمْدُ مر او راست ستایش فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ درین
سرا و دران سرا چه مولی نعم دنیوی و اخروی اوست وَلَهُ الْحُكْمُ و مر او راست فرمان دهی و کارگذاری وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بدو بازگردانیده خواهید شد در روز نشور
قُلْ بگو ای محمد أَرَأَيْتُمْ آیا چون می بینید إِنْ جَعَلَ اللَّهُ اگر گرداند خدا تعالی عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا بر شما شب را پاینده إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت
بانکه آفتاب را تحت الارض مدار دهد یا بر حوالی افق غایر حرکت دهد مَنْ إِلَٰهٌ کیست خدای غَيْرُ اللَّهِ بجز خدای بحق که از روی قدرت يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ بیارد
برای شما روشنی یعنی روز روشن که در ان بطلب معایش اشتغال کنید أَفَلَا تَسْمَعُونَ آیا نمی شنوید مواعظ را بگوش تدبر و اعتبار قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو ای محمد صلعم
چه می بینید إِنْ جَعَلَ اللَّهُ اگر سازد خدای عَلَيْكُمُ النَّهَارَ بر شما روز را سَرْمَدًا باقی و پاینده إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت بانکه آفتاب را بوسط السما بدارد
یا بر مدار فوق الارض حرکت دهد مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کیست خدای بجز الله که از راه رحمت يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ بیارد برای شما شبی که آرام گیرید فِيهِ
در وی از متاعب و اشغال و اعمال روز استراحت کنید أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی بینید آثار قدرت را بدیده تفکر و استبصار وَمِنْ رَحْمَتِهِ و از بخشایش خود
جَعَلَ بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ برای شما شب و روز لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرید در شب وَلِتَبْتَغُوا و تا بجویید در روز مِنْ فَضْلِهِ از روزی خدای تعالی
که بفضل خود مقرر کرده وَلَعَلَّكُمْ و شاید که شما اندران تَشْكُرُونَ سپاس داری کنید خدا را بر نعمت شب و روز نظم چرخ را دور شبانروزی دهد : شب به
روز آورد روزی دهد : خلوت شب بهر آن تا جان ریش : راز دل گوید بر جانان خویش : روزها از بهر غوغای عوام : تا بدینسان کار تن گیرد نظام : وَيَوْمَ
يُنَادِيهِمْ و یاد کن روزی را که ندا کند خدای تعالی مر بت پرستان را تکرار این تقریع بعد از تقریع است فَيَقُولُ پس گوید أَيْنَ کجا اند شُرَكَائِيَ الَّذِينَ انبازان من
آنانکه كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ بودید که گمان میبردید که شریک من اند و دروغ میگفتید وَنَزَعْنَا و بیرون آریم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی شَهِيدًا گواهی بر گفتار
و کردار ایشان یعنی پیغمبر ایشانرا گواهی آریم فَقُلْنَا هَاتُوا پس گوییم امتانرا که بیارید بُرْهَانَكُمْ حجتی که دارید بر شرک و تکذیب فَعَلِمُوا پس بدانند آن هنگام
أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ آنکه راستی با عبادت یا حجت با توحید خدایراست وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم کرد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ آنچه بودند که می بافتند از سخنان باطل
یا امید شفاعت که به بتان میداشتند إِنَّ قَارُونَ بدرستی که قارون كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ بود از قوم موسی عم ثعلبی گوید ابن عم موسی بوده و گویند خواهر
زاده موسی عم بوده و اصح آنست که پسر عم موسی عم بوده چه پدر قارون یصهر بن قاهث است و پدر موسی عم عمران بن قاهث از اولاد لاوی بن یعقوب عم بوده
و قارون از غایت خوب صورتی و زیبا طلعت منور خواندندی و در قراءت توریت اقرا بنی اسرائیل بوده و یکی از سبعین مختار او است و در زمان فقر و احتیاج مردی
متواضع و متخلق بوده همین که توانگری روی بوی نهاد حالش متغیر گشت فَبَغَىٰ پس ستم کرد و افزونی جست عَلَيْهِمْ بر قوم موسی عم و خواست که همه تحت حکم او باشند وَآتَيْنَاهُ

وعطا کردیم

و عطا کردیم ما او را مِنَ الْكُنُوزِ از گنجها یعنی مالهای جمع کرده مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ آنچه کلیدهای آن یعنی برداشتن آن لَتَنُوءُ بر آینه گرانی میکرد بِالْعُصْبَةِ بگروهی
از مردمان أُولِي الْقُوَّةِ خداوند توانائی عصبه جماعتی باشند از ده تا چهل و امام واکفته که اینجا مراد چهل تن اند که کلیدهای گنجهای وی میکشیدند و در کشاف مذکور است که
شصت استر مفاتیح خزاین او میکشیدند هر خزینه را مفتاحی بوده و هیچ مفتاحی از اصبعی زیاده نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و امام ثعلبی گفته که مراد
از مفاتیح اوعیه مال است و آن چهار صد هزار بار و چهل هزار انبان پر از زر و نقره بود وَإِذْ قَالَ لَهُ یاد کن چون گفتند مر قارون را قَوْمُهُ گروه او یعنی مومنان از ایشان
بطریق نصیحت گفتند ای قارون لَا تَفْرَحْ شادی مکن بمال دنیا إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ دوست نمیدارد فرح کنندگان را بدنیا
که دنیا مبغوضه حق است نظم دنیای دنی خبیث سرای سیمی : افکنده هزار کشته در هر قدمی : گر دست دهد گدای شادی نکند : ور فوت شود نیرزد بغمی
وَابْتَغِ و طلب کن تتمه کلام ناصحان است که قارون را گفتند بجوی و بدست آر فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ در آنچه عطا داده است ترا خدا تعالی الدَّارَ الْآخِرَةَ سرای جزا
یعنی صرف کن مال خود را در راه خدای تعالی و وسیله ساز آنرا در حصول ثواب آن جهانی بیت بدین توانی که عقبی خری : بخر جان من ورنه حسرت بری : وَلَا
تَنْسَ و فراموش مکن نَصِيبَكَ بهره خود را مِنَ الدُّنْيَا از مال دنیا یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان کفنی خواهد بود و پس ازان حال بر اندیش و کال
و مال غره مشو نظم گر ملک تو شام تا یمن خواهد بود : و ز سرحد روم تا ختن خواهد بود : آن روز کزین جهان کنی عزم سفر : همراه تو چند گز کفن خواهد بود
و گفته اند فراموش مکن بهره خود را یعنی آن مقدار از مال که ترا کفایت کننده باشد بسنده کن وَأَحْسِنْ و نیکوئی نمای با بندگان خدا تعالی كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ همچنانکه
نیکوئی کرده است خدا تعالی و نعمت فرستاده إِلَيْكَ بسوی تو وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ و مجوی تباه کاری و بیدادگری و تکبر در زمین إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه
خدا تعالی لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ دوست نمیدارد مفسدان که بدنیا تفاخر و تعظیم کنند قَالَ گفت قارون در جواب ایشان إِنَّمَا أُوتِيتُهُ جز این نیست
که داده شده ام این مال را یعنی بمن داده اند عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي بر دانشی که نزدیک منست یعنی علم توریت چه من اعلم بنی اسرائیل بدان یا علم تجارت و دهقنت
و سایر مکاسب بان دانا بوده بگنجهای یوسف صدیق عم و آنرا برداشته و گفته اند مراد علم کیمیا است که موسی عم بخواهر خود آموخته بود و او قارون را تعلیم داده
أَوَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود در توریت خوانده و از مورخان شنیده أَنَّ اللَّهَ آنکه خدا تعالی قَدْ أَهْلَكَ بدرستی که هلاک کرده است مِنْ
قَبْلِهِ پیش از قارون مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگارها مَنْ هُوَ کسی را که او أَشَدُّ مِنْهُ سخت تر بوده از قارون قُوَّةً از روی توانائی وَأَكْثَرُ جَمْعًا و بیشتر
از روی جمع مال محصل سخن آنکه چرا قارون بشدت و بطشت و کثرت مال مغرور گردد با وجود آنکه میداند که از وی قوی تر و غنی تر را هلاک کرده ایم پس از وی
تهدید میفرماید وَلَا يُسْأَلُ و پرسیده نخواهد شد عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ از گناهان خود گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشانرا بسیمای ایشان خواهند
شناخت یعرف المجرمون بسیماهم یا ایشانرا سوال استعلام نخواهد شد چه حق تعالی مطلع است بران یا سوال معاتبه نباشد زیرا که بحساب در دوزخ خواهند
رفت فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ پس بیرون آمد قارون روز شنبه بر قوم خود فِي زِينَتِهِ با آرایش خود بر استر سفید که زین زرین داشت نشسته و جامه ارغوانی
پوشیده چهار هزار کس بهمین صفت با وی سوار شده و در کشاف گوید که نود هزار تن که همه جامه معصفر داشتند با وی سوار گشتند و مردم پیش از ان رنگ
معصفر ندیده بودند و در موضح آورده که هزار جاریه با وی بودند همه سوار باستران سفید و زین زرین و جامهای ارغوانی و موزهای سفید چون قارون بدین زینت
و بدین میان قوم در آمد قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا میخواستند زندگانی دنیا را و بدان راغب بودند از قوم او وقتیکه بدین زینت
بر ایشان در آمد يَا لَيْتَ لَنَا ای کاشکی بودی ما را از مال مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ مانند آنچه داده شده است قارون را إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ
بدرستی که قارون خداوند حظ بزرگ است از دنیا وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده بودند ایشانرا علم باحوال آخرت یا دانا بودند ببرکت قناعت و عزت توکل
چون یوشع علیه السلام و اصحاب او وَيْلَكُمْ وای بر شما ای طالبان دنیا ثَوَابُ اللَّهِ پاداش خدا تعالی در آخرت خَيْرٌ بهتر است از مالهای دنیا لِمَنْ آمَنَ
مر کسی را که بگرود بخدا تعالی و پیغمبر او عم وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کردار ستوده وَلَا يُلَقَّاهَا و تلقین نخواهند کرد این کلمه که علما گفتند یعنی در دل و زبان نخواهند داد
إِلَّا الصَّابِرُونَ مگر صبر کنندگان را که بر طاعت یا از مصیبت شکیبا باشند و گفته اند که توفیق ندهند مباشرت اعمال صالحه مگر صابران را نظم
اهل صبر از جمله عالم برترند : صابران از اوج گردون بگذرند : هر که کارد تخم صبر اندر جهان : بدرود محصول عیش جاودان : آورده اند که قارون را بر موسی
عم حسدی و حقدی تمام بود چنانچه روزی بموسی عم گفت تو رسالت بردی و مذبح بهارون عم رسید من بی منصبی چند صبر کنم القصه دائم در پی ایذای موسی عم

بود و چون حکم زکوة نازل شد و بایستی که عشر یا ربع عشر مال می بایست داد موسی عم بعد از آن با وی صلح کرد که از هزار دینار یک دینار زکوة دهد قارون حساب کرد مبلغی عظیم
برآمد بخل و حسد بر وی غلبه کرد جمعی از بنی اسرائیل را طلبیده گفت هرچه موسی عم گفت فرمان بردید این زمان میخواهد که مالها از شما بستاند گفتند تو مهتر مائی هرچه میفرمائی
گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگران سخن وی نشنوند پس زنی فاجره که در تیسیر آورده که نام او سبرا بوده طلبیدند و دو همیان زر بوی داده مقرر کرد که فردا
بمحضر خاص و عام اقرار کند که موسی عم با وی زنا کرده روز دیگر که موسی عم در اثنای اوامر و نواهی میفرمود که هرکه دزدی کند دستش ببرم و هرکه زنا کند اگر غیر محصن است
تازیانه بزنم و محصن را سنگسار کنم قارون برخواست و گفت که اگرچه تو باشی موسی گفت آری اگرچه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان می برند که تو با فلانه زن
زنا کرده موسی عم گفت معاذ الله او را حاضر کنید پس سبرا بمحفل در آمد و موسی عم گفت ای زن ترا سوگند میدهم بخدای که دریا شکافته و توریة فرو فرستاده که راست بگو زن
بهیبت الهی در فته گفت یا کلیم الله قارون دو کیسه زر برشوت بمن داده تا در باره تو افترا کنم و من با وجود گنهکاری ها و بدکاری های خود چگونه بپسندم که بر تو
تهمت نهم و اینک آن دو همیان بمهر قارون با من هست بنی اسرائیل مهر قارون را بدیدند و مکر وی بر همه روشن شد موسی عم رو بخاک نهاده از قارون شکایت کرد
خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردیم بفرمای هرچه میخواهی موسی عم گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هرکه با قارون است گو بر جای
خود قرار گیرد و هرکه با من است گو بکناره روند و کافه بنی اسرائیل از آن محفل کناره گرفتند الا دو تن که با قارون ماندند و موسی عم بزمین خطاب کرد که بگیر ایشان را
زمین پایهای ایشان را تا کعبین فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدند بجائی نرسید و موسی عم میگفت خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن بر
زمین فرو رفتند و زاری و استغاثه ایشان در دل موسی عم اثر نکرد تا زمین ایشان را تمام فرو برد و ایشان زاری میکردند فائده نداد و در اکثر تفاسیر هست که
حضرت عزت با موسی عم خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت
مرا بخواندندی اجابت میکردم القصه بعد از خسف قارون سفهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی عم دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود و کنوز و امتعه او تصرف
نماید چون موسی عم شنید درخواست از حق سبحانه تا سرای و گنج خانهای او نیز بزمین فرو برد چنانچه حق سبحانه میفرماید فَخَسَفْنَا بِهِ پس فرو بردیم قارون را وَبِدَارِهِ
الْأَرْضَ و سرای او را بزمین صاحب لباب فرموده که هر روز قارون مطعون ملعون بمقدار قامت خود با مال و خانه بزمین فرو میرود و در نفخ صور بارض سفلی خواهد
رسید بیت گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست فَمَا كَانَ لَهُ پس نبود مر قارون را مِنْ فِئَةٍ هیچ گروهی از یاران
که در آن وقت يَنْصُرُونَهُ یاری کردندی او را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدایتعالی وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ و نبود از منع کنندگان عذاب از خود یعنی کسی
از وی عذاب باز نداشت و نه خود توانست باز داشتن وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا و بامداد کردند آنانکه آرزو میبردند مَكَانَهُ منزل و جاه او را بِالْأَمْسِ دیروز یعنی
آرزو برندگان گشتند بعد از خسف وی رد کرد ایندگان بصلاح يَقُولُونَ میگفتند هر یک با دیگری وَيْكَأَنَّ اللَّهَ ویکان بمعنی ویلک است و اعلم
یعنی وای بر تو بدانکه خدایتعالی يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میکرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هرکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط
بود بلکه بمحض ارادت وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هرکه میخواهد نه بذلتی که تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای مشیت لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ اگر نه آن بودی
که خدایتعالی منت نهادی عَلَيْنَا بر ما و نداد بما آنچه تمنای ما بود از دنیا لَخَسَفَ بِنَا هر آینه بزمین فرو برده بودی ما را و حفص فعل معلوم خواند یعنی خدایتعالی
ما را بزمین فرو بردی وَيْكَأَنَّهُ وی کلمه تندیم است و کان برای تشبیه و در لباب از طبری نقل میکند که مجموع ویکان بمعنی الم تعلم و الم تر است یعنی نمیدانی و نمی بینی
آنکه لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ رستگاری نمی یابند از عذاب ناگرویدگان یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندگان تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ آن سرای دیگر که شنیده
و دانسته مراد بهشت است نَجْعَلُهَا ساخته ایم آن را لِلَّذِينَ برای آنانکه ایشان لَا يُرِيدُونَ نمیخواهند عُلُوًّا برتری و تکبر فِي الْأَرْضِ در زمین یا بر آن
وَلَا فَسَادًا و نه تباه کاری و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام نیکو لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران راست صاحب بحر فرموده
که سرای رضا مر جماعتی راست از ارواح مقدسه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانیه که در زمین بشریه طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد
نخواهند یعنی نظر از غیر حضرت بر داشته التفات بهیچ کس و هیچ چیز ننمایند و عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملک باز گذارند بملکیت و مالکیت او تصرفی
که در کون و مکان خواهد کند و ایشان را بران زبان اعتراض نبود مصرع هرچه خواهی بکن که ملک تراست مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ هرکه بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی
بتوحید یا ادای طاعتی باخلاص فَلَهُ پس مر او راست خَيْرٌ نیکوئی مِنْهَا از آن خصلت یا طاعت یا معرفت یا هرکه بیارد نیکی در دنیا او را باشد بهتر از آن در

آخرت

آخرت وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هرکه بیارد بدی چون شرک و تکذیب فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ پس جزا داده نشوند آنانکه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ کردند بدیها إِلَّا
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر مثل آنچه بودند که در دنیا عمل میکردند ظاهر آیت دلیل است بر آنکه ثواب حسنه بهتر از آن خواهد بود و پاداش سیئه مثل آن باشد و وضع
ظاهر در موضع مضمر جهت تقبیح حال بدکاران است بتکرار اسناد سیئه بدیشان و فائده این صورت انزجار و یاد داشت عقلا از ارتکاب سیئات بیت
هرچه در عقل و شرع بد باشد نکند هرکه با خرد باشد آورده اند که چون حضرت رسالت پناه عم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولد در باطن
مبارکش ظاهر گشت جبرئیل عم بدین آیت فرود آمد إِنَّ الَّذِي فَرَضَ بدرستیکه آنکه فرض کرده است عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان لَرَادُّكَ
هر آینه باز گرداننده است ترا إِلَى مَعَادٍ بجای بازگشت یعنی مکه و گویند این وعده فتح مکه بود و نزد بعضی معاد جنت است و در تاویلات کاشی آورده است که معاد
فنا فی الله است در احدیت ذات و بقا بالله در مقام تحقق بجمیع صفات و بر سالک مستبصر اینجا سر منه بدا و الیه یعود روشن میگردد نظم چون ازو بود اول آن ابتدا
هم بدو باید که باشد انتها نورهائی را که کرد از حق طلوع جمله را هم سوی او باشد رجوع قُلْ بگو ای محمد رَبِّي پروردگار من أَعْلَمُ داناتر است مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى
بکسی که آورده راه راست را یا توحید یا قرآن و آن منم وَمَنْ هُوَ و آنکسی که او فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا است چون منکران من وَمَا كُنْتَ تَرْجُو
و نبودی تو که امید داشته باشی أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ آنکه فرستاده شود بتو قرآن پس ما فرستادیم بتو کتاب إِلَّا رَحْمَةً مگر جهت بخشایشی مِنْ رَبِّكَ
از نزدیک پروردگار تو فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا پس مباش هم پشت و یار لِلْكَافِرِينَ مر ناگرویدگان را یعنی مدارا مکن با ایشان و ملتمس ایشان اجابت مفرمای
وَلَا يَصُدُّنَّكَ و باید که کافران باز ندارند ترا عَنْ آيَاتِ اللَّهِ از خواندن آیتهای خدایتعالی و عمل کردن بدان بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ بعد از آنکه
فرود آمده است بتو وَادْعُ و بخوان خلق را إِلَى رَبِّكَ بسوی عبادت پروردگار خود وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباش از شرک آورندگان وَلَا
تَدْعُ و مخوان مَعَ اللَّهِ با خدایتعالی إِلَٰهًا آخَرَ خدایتعالی دیگر را که لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای سزاوار خواندن مگر او و مخاطب درین آیات
حضرت پیغمبر است عم و مراد امت اند و فائده خطاب با آنحضرت عم قطع طمع مشرکان است از موافقت وی با ایشان كُلُّ شَيْءٍ همه چیز هَالِكٌ
فانی است إِلَّا وَجْهَهُ مگر ذات حق سبحانه یا همه عملها باطل است مگر آنکه بآن وجه الله طلبند لَهُ الْحُكْمُ او راست حکم وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ بسوی
او باز گشت خواهید شد برای مکافات نزد بعضی محققان آن است که چون موجود حقیقی نیست الا حق سبحانه پس از روی حقیقت ماسوای او فانی باشد
صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیت از کلمات حضرت شیخ الاسلام قدس سره نقل میکند بیت که نه از کس بتو نه از تو بکس همه از تو بتو همه تو و بس
کل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محاله زائل علائق منقطع و عوائق مرتفع همه باطل است و اسباب مضمحل حدود متلاشی و خلائق فانی هیچ کیا و بجود باقی هم
شرح عوارف مذکور است که نه گفت یهلک تا معلوم شود که وجود همه اشیاء در وجود او امروز هالک است و حواله مشاهده این حال بفردا در حق محجوبان است

سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ مَكِّيَّةٌ — یرونه بعیدا و نریه قریبا مصرع با وجود تو ز من آواز نیاید که منم — وَهِيَ تِسْعٌ وَسِتُّونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الم حروف مقطعه جهت تعجیز خلق است تا دانند که کسی را بحقائق این کتاب راه نیست و عقل هیچ کامل را از کنه معرفت این کلام آگاهی نه مصرع
خرد عاجز و فهم در وی گم است و در حروف اول این سوره گفته اند الف اشارت است باسم الله و لام بلطیف و میم بمجید میفرماید که الله منم و از من طاعت
من آر و لطیف منم اخلاص در عبادت من فرو مگذار مجید منم بزرگی دیگران مسلم مدار أَحَسِبَ النَّاسُ آیا پنداشتند مردمان أَنْ يُتْرَكُوا آنکه فرو گذاشته شوند
أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا آنکه گویند ایمان آوردیم یعنی می پندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان باز داشته شود وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ و حال آنکه ایشان آزموده
نشوند باوامر و نواهی یا بابتلا نکردند در نفس و مال یا امتحان نکنند ایشان را بهجرت و جهاد و امثال آن و این آیت در شان جمعی از مسلمانان است که در مکه
بودند و ایشان را هجرت از دیار و دار قرار دشوار می آمد و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام شما تمام نیست تا در جوار کفار باشید بعضی
بر نیت هجرت بیرون آمدند و مشرکان آگاه شده ایشان را از راه بر گردانیدند حق سبحانه جهت تسلیه ایشان آیت فرستاد که تصور نباید کرد که بیکبار کشش بلا دعوی
ولا درست بود بیت عاشقان را درد دل بسیار می باید کشید جور یار و قصه اغیار می باید کشید و اصح آن است که مهجع مولای عمر بن الخطاب رض روز بدر
بزخم تیر عامر حضرمی شهید شد و بر لفظ مبارک حضرت رسالت پناه عم گذشت که پیش رو شهیدان اهل توحید او خواهد بود مادر و پدر او از فوت مهجع جزع و فزع

بسیاری میبودند حق سبحانه آیت فرستاد که بمجرد قول ایمان بی ابتلا و امتحان کاری از پیش نرود وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستیکه ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم
آنانکه پیش ازین مومنان بودند یعنی این صورت در همه امم واقع بوده و نقد دعوی هر یک را بر محک بلا آزموده اند فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ پس ظاهر میگرداند خدایتعالی الَّذِينَ
صَدَقُوا آنانکه راست گفته اند در دعوی ایمان وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ و تمیز میسازد دروغ گویان را در دین یا مینماید این هر دو گروه را بخلق یا جزا میدهد
ایشانرا بآنچه میداند از صدق و کذب ایشان ❊ نظم ❊ در محبت هر که او دعوی کند ❊ صد هزاران امتحان بروی کند ❊ گر بود صادق کشد بار جفا ❊ ور بود کاذب
گریزد از بلا أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه می پندارند آنانکه يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ میکنند بدیها چون کفر و معاصی أَن يَسْبِقُونَا آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند
از مجازات بر مساوی ایشان سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمی است آنکه میکنند و در فتوحات مذکور است که آیا می پندارند گناه کاران که بسیأت خود بر مغفرت و شمول رحمت
من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد ❊ مصرع ❊ گر گناه تو از عدد بیش است ❊
سبقت رحمتی از آن پیش است مَن كَانَ يَرْجُوا هر که باشد که امیدوار و لِقَاءَ اللَّهِ لقای خدایتعالی را در بهشت یا وصول بثواب الهی و گفته اند هر که ترسد
از روز رستخیز و عرض او بر خدایتعالی گو آماده باشد فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ پس بدرستی که مدتی که خدایتعالی مقرر کرده برای لقا یا آخرت لَآتٍ هر آینه آینده است ❊
وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و او است شنوا مر گفتار بندگان را و دانا بضمائر و اسرار ایشان وَمَن جَاهَدَ و هر که جهاد کند با کفار یا با هوای نفس غدار فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ
پس جز این نیست که جهاد کند لِنَفْسِهِ برای خود چه ثواب آن عاید بدو است إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدایتعالی لَغَنِيٌّ هر آینه بی نیاز است عَنِ الْعَالَمِينَ از طاعات
و مجاهدات عالمیان و تکلیف عباد بعبادات جهت صلاح احوال ایشان است وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای نیکو
لَنُكَفِّرَنَّ هر آینه محو میکنیم عَنْهُمْ از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا أَحْسَنَ الَّذِي نیکوتر عملی را آنکه كَانُوا
يَعْمَلُونَ بودند که میکردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشانست جزا دهیم و باقی اعمال را آنکه در فضیلت مساوی آن نیست بر همان قیاس پاداش دهیم ایشانرا
بهترین و بیشتر از عمل ایشان یکی را ده و زیاده تا هفتصد زیرا که ایشان محتاجند و من بی نیاز ❊ مصرع ❊ رسم باشد کز غنی چیزی رسد محتاج را ❊ آورده اند که چون سعد
بن ابی وقاص رض بدولت اسلام سرفراز گشت مادرش حمنه بنت ابی سفیان سوگند خورد که هرگز از آفتاب بسایه نروم و از هر چه مایهٔ زندگانی بود و مدد بقا باشد نخورم
تا تو از دین محمد که اختیار کرده بیزار نشوی سعد صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه ع م رسانید و این آیت نازل شد که وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ و امر کردیم
آدمی را بِوَالِدَيْهِ به پدر و مادر او حُسْنًا نیکوئی یعنی فعلی که محض خوبی باشد وَإِن جَاهَدَاكَ و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند لِتُشْرِكَ
بی تا شرک آری بمن و انباز گیری مَا لَيْسَ آنچیز را که نیست لَكَ بِهِ مر ترا بالوهیت او عِلْمٌ دانشی تعبیر کرد از نفی الوهیت بنفی علم بآن یعنی مادر و پدر ترا
تکلیف کنند بآنکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن ندانی و فی الواقع الوهیت ثابت نیست جزما فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان ایشان مبر که طاعت مخلوق
در معصیت خالق روا نیست إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ بسوی مجازات من است بازگشت شما از مومن و مشرک و از بار و عاق فَأُنَبِّئُكُم پس آگاه کنم شما را در وقت جزا
دادن بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که میکنید وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته بعد از فساد
لَنُدْخِلَنَّهُمْ هر آینه داخل کردانیم ایشانرا فِي الصَّالِحِينَ در زمرهٔ شایستگان یا در آوریم در مدخل ایشان که بهشت است وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَن
يَقُولُ کس هست که میگوید آمَنَّا بِاللَّهِ گرویدیم بخدایتعالی مراد منافقانند یا قومی ضعیف الایمان که میگفتند ایمان داریم فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ
پس چون ایذا کرده شود در راه خدایتعالی بسبب دین او یعنی چون کفره او را عذاب کنند جَعَلَ گرداند یعنی دارد و شمارد فِتْنَةَ النَّاسِ رنج و عذاب
مردمانرا كَعَذَابِ اللَّهِ مانند عذابهای خدایتعالی یعنی ترک ایمان کند از خوف عذاب خلق چنانچه ترک کفر باید کرد از خوف عذاب خدایتعالی
وَلَئِن جَاءَ و اگر بیاید نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ یاری از نزدیک پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ بدرستی که ما هستیم با شما
در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک سازید أَوَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدایتعالی بِأَعْلَمَ دانا تر از همه و دانا بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ بآنچه
در دلهای آدمیان است از صفای اخلاص و کدورت نفاق وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا و هر آینه میداند خدایتعالی آنانرا که گرویده اند بدل
وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ و هر آینه میداند منافقانرا که نگرویده اند و ایشانرا در دنیا متمیز خواهد ساخت بابتلا و امتحان در بلاء محنت و مشقت جوهر
مردان شناخته شود چنانکه بآتش عیار زر و نقره معلوم گردد ❊ نظم ❊ بشکل و هیأت انسان زره مرو زنهار ❊ توان بصبر و تحمل شناخت جوهر مرد ❊ اگر نه یک

بود از

بود از بلا نخواهد جست ❊ و گر در اصل بود پاک بهره خواهد کرد ❊ در لباب آورده که ابوسفیان را امیه بن خلف امیرالمومنین عمر بن خطاب و خباب را رض گفتند که از دین
محمد روی بتابید و طریقه قدیم پدران فرو مگذارید و اگر در اقامت بر دین آبا گناهی باشد ما آن را بر داریم و شما را در زیر بار آن گناه نگذاریم آیت آمد وَقَالَ
الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که تصدیق کردند اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران باشید وَلْنَحْمِلْ
و باید که برداریم خَطَايَاكُمْ گناهان شما را امر است در تاویل خبر یعنی اگر متابعت ما کنید ما خطای شما برداریم وَمَا هُم و حال آنکه نیستند کافران بِحَامِلِينَ
بردارندگان مِنْ خَطَايَاهُم از گناهان مومنان مِّن شَيْءٍ هیچ چیز إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستیکه ایشان هر آینه دروغ گویانند در سخن خود که میگویند که بار
خطای مومنان برداریم و ایشان بر حمل آن اندک و بسیار قادر نخواهند بود بجهت گرانی بار گناه خود و بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان گمراه شدند و متابعت
ایشان نمودند کما قال سبحانه و تعالی وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ و هر آینه بر خواهند داشت در قیامت بارهای گران گناهان خود را وَأَثْقَالًا بارهای گران دیگر را
مَّعَ أَثْقَالِهِمْ با بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنانرا که گمراه ساخته اند اضافه آثام و جرائم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناهان گمراهان کم
گردد وَلَيُسْأَلُنَّ و هر آینه سوال کرده خواهند شد تابعان و متبوعان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ از آنکه هستند که بر می بافتند از اباطیل
و حیل که سبب ضلال خلق می شود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستی که فرستادیم ما نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح ع م را بسوی قوم او فَلَبِثَ پس درنگ کرد فِيهِمْ
در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق حق أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا مگر پنجاه سال روایت اشهر آنست که نوح ع م چهل ساله مبعوث
شد و نهصد و پنجاه سال خلق را بخدایتعالی دعوت کرد و بعد از طوفان شصت سال بزیست و در احقاف از وهب نقل میکند که عمر نوح ع م هزار و چهارصد
سال بود و صاحب عین المعانی فرموده که سیصد و هفتاد ساله مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست ملک الموت
بوقت قبض روح از وی پرسید که ای دراز ترین پیغمبران بجهت عمر دنیا را چون یافتی فرمود که یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی در آیند و از دیگری بیرون
❊ بیت ❊ گر عمر تو عمر نوح و لقمان باشد ❊ آخر بروی چنانکه فرمان باشد ❊ در بودن دنیا و برون رفتن تو ❊ یکروز و هزار سال یکسان باشد ❊ ایراد قصه نوح ع م جهت
تسلی خاطر سید انام علیه السلام و تنبیه بر کشیدن ایذا و انکار قوم و تهدید مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح ع م نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و همچنان دعوت
میفرمود و کسی نمیگروید فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ پس بگرفت قوم او را عذاب طوفان وَهُمْ ظَالِمُونَ و ایشان ستمکاران بودند بکفر فَأَنجَيْنَاهُ پس
نجات دادیم نوح ع م را وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ و یاران کشتی را یعنی هر که با وی بود از مومنان و هر چه در سفینه بود از انواع جانوران وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم
کشتی یا واقعه قوم نوح ع م را آيَةً دلالتی یا عبرتی لِّلْعَالَمِينَ از برای عالمیان تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند وَإِبْرَاهِيمَ و یاد کن ابراهیم ع م را إِذْ قَالَ
چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را از اهل بابل که اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدایتعالی را وَاتَّقُوهُ و بترسید از عذاب او ذَٰلِكُمْ این عبادت و ترس خَيْرٌ
لَّكُمْ بهتر است شما را از دین و آیینی که دارید إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که دانید خیر را از شر و نفع را از ضر إِنَّمَا تَعْبُدُونَ جز این نیست که پرستش میکنید
مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدایتعالی أَوْثَانًا بتانرا وَتَخْلُقُونَ و بر می بافید إِفْكًا دروغی که آنرا خدای نام میکنید إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ بدرستی که آنانرا که پرستش
میکنید مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدایتعالی لَا يَمْلِكُونَ نمیتوانند و قدرت ندارند که روزی دهند لَكُمْ مر شما را رِزْقًا روزی دادنی فَابْتَغُوا پس بجوئید عِندَ
اللَّهِ الرِّزْقَ از نزدیک خدایتعالی روزی را که او توانا است بر ایصال آن بهر نوعی وَاعْبُدُوهُ و بپرستید او را بیگانگی وَاشْكُرُوا لَهُ و شکر گوئید او را
مراد از آنکه شکر قید نعمت عاجله است إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ بسوی او باز گردانیده خواهید شد تا اینجا سخن ابراهیم بود ع م آنکه حق سبحانه تهدید میکند قریش را و میفرماید
وَإِن تُكَذِّبُوا و اگر تکذیب کنید ای اهل مکه پیغمبر مرا فَقَدْ كَذَّبَ پس بدرستی که تکذیب کرده اند پیغمبران خود را أُمَمٌ جماعتها مِّن قَبْلِكُمْ پیش از شما چون
قوم نوح و هود و صالح ع م و از تکذیب ایشان پیغمبران را ضرری نرسیده بلکه مضرت ایشان بدیشان لاحق شده که مستحق عقوبت دنیا و آخرت شده اند پس
تکذیب شما حبیب مرا چه زیان وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ و نیست بر فرستاده مگر پیغام رسانیدن آشکارا و او پیغام رسانید و بیم و امید
شما را دعوت کرد و از عقوبت آخرت بترسانید و شما بعث و نشر را منکر شدید أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ آیا نمی بینید و حفص به غیبت میخواند یعنی آیا نمی بینند منکران
بعث که چگونه يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ آشکارا میگرداند خدایتعالی آفرینش کار را و از نیست هست میکند ثُمَّ يُعِيدُهُ پس ایشانرا بعد از موت باز گرداند بحیات إِنَّ
ذَٰلِكَ بدرستی که ابداء و اعاده عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدایتعالی آسان است قُلْ بگو ای محمد مر این منکرانرا که از راه تفکر و استدلال سِيرُوا بروید

فِي الْأَرْضِ در زمین فَانْظُرُوا كَيْفَ پس بنگرید که چگونه بَدَأَ الْخَلْقَ بیافریده است خدایتعالی خلق را به اختلاف اشکال و افعال و احوال ثُمَّ اللَّهُ پس خدایتعالی
يُنْشِئُ ظاهر گرداند النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ آفرینش دیگر را مخص سخن آنست که چون دیدید و دانستید که خالق همه در ابتدا الله است حجت لازم شود بر شما در اعادت
و بضرورت دانید آنکه مبدای خلایق است میتواند که معید ایشان باشد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدایتعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از ابدا و اعاده قَدِيرٌ
توانا است بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی اوست و ذات او نسبت بهمه ممکنات یکسان است چون بر نشای اولی قادر است هر آینه بر نشای اخری قادر
تواند بود يُعَذِّبُ عذاب کند مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد عذاب او وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ و ببخشد بر هر که خواهد بخشش او وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ و بسوی حکم او باز
گردیده خواهید شد در روز جزا و گفته اند که عذاب کند بخذلان و کفران و بخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذابش از راه عدل است و رحمتش
از روی فضل هر کرا خواهد با وی عدل کند و از پیش براند و هر کرا خواهد بوی فضل کند و بلطف خویش بخواند نظم اگر رانی ز راه عدل رانی ۞ و گر خوانی ز راه
فضل خوانی ۞ مرا با راندن و خواندن چکار است ۞ اگر خوانی و گر رانی تو دانی ۞ در التیسیر آورده که عذاب بد رشتی خوی است و رحمت بحسن خلق و نزد بعضی عذاب
و رحمت بمیل دنیا است و ترک آن یا بحرص و قناعت یا بمتابعت بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقه خاطر و جمعیت دل امام قشیری رح فرموده که عذاب
آنست که بنده را باو گذارد و رحمت آنکه خود متولی کار او شود مصرع تا تو بنا شی بار مارونق نگیرد کار ما ۞ وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما ای مردمان بِمُعْجِزِينَ
عاجز کنندگان مر پروردگار خود را از عذاب خود فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید و در زمین متواری شوید نتوانید شد وَلَا فِي السَّمَاءِ
و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کنندگان نیستید و گفته اند مراد آنست که نه هر که در آسمان است قادر بود بر عاجز کردن خدایتعالی وَمَا لَكُمْ
و نیست شما را از عذاب خدایتعالی مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدایتعالی مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که نگاه دارد شما را از آن وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که بقصد دفع آن
وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ و آنانکه نگرویدند بآیتهای خدایتعالی یعنی بکتب او یا بدلائل حکمت و وحدانیت او وَلِقَائِهِ و لقای او یعنی بسرای آخرت
و بعث أُولَٰئِكَ يَئِسُوا آن گروه نا امید شدند مِنْ رَحْمَتِي از بخشایش من در دنیا یا نا امید خواهند شد در قیامت و تعبیر بماضی بجهت تحقق وقوع است
وَأُولَٰئِكَ و آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک یعنی دایم بسبب کفر ایشان پس بعد ازین معترضات باز ذکر قصه ابراهیم
ع میکند و میفرماید فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم ابراهیم ع بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از کسر بتان إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه
گفتند بعضی از ایشان با بعضی که اقْتُلُوهُ بکشید او را أَوْ حَرِّقُوهُ یا بسوزانید او را و اتفاق نمودند بر سوختن و او را در آتش انداختند فَأَنْجَاهُ اللَّهُ پس برهانید
او را خدایتعالی مِنَ النَّارِ از ضرر آتش و آتش را بر وی سرد و با سلامت گردانید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین رهانیدن لَآيَاتٍ هر آینه نشانهای قدرت
است از خمود آتش و ترک احراق و رستن گل و ریحان از آن لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای گروهی که میگروند چه ایشان بتفحص از آن و تامل در آن نفع میگیرند
وَقَالَ و گفت ابراهیم علیه السلام إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ جز این نیست که فرا گرفتید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدایتعالی أَوْثَانًا بتان را بخدای مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ برای دوستی
میان شما یعنی با شما دوست پرستان یکدیگر بوده اید و بر عبادت ایشان جمع نموده اید فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی تا در دنیا باشید آن دوستی باقی است
ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ پس در قیامت يَكْفُرُ کافر شود و بیزاری کند و منکر گردد بَعْضُكُمْ بعضی از شما که متبوعانند بِبَعْضٍ مر بعضی را که متابعانند
وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ و لعنت کند برخی از شما یعنی پیروان و ارذال بَعْضًا برخی را که پیشروان و اشرافند وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و بازگشت شما همه در دوزخ است
وَمَا لَكُمْ و نیست شما را امروز مِنْ نَاصِرِينَ هیچ یاران و مددکاران که خلاصی یابید بمدد ایشان از آتش دوزخ و چون حضرت ابراهیم ع بسلامت
از آتش بیرون آمد فَآمَنَ پس بگروید و تصدیق کرد لَهُ لُوطٌ مر او را لوط ع که خواهرزاده و بقولی برادرزاده او بود وَقَالَ و گفت ابراهیم ع مر او را و مر ساره را
که دختر عم وی بود و بوی ایمان آورده بود إِنِّي مُهَاجِرٌ بدرستی که من هجرت کننده ام ازین قوم إِلَىٰ رَبِّي بانجا که امر پروردگار من است إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ
بدرستی که او غالب است مغلوب دشمنان نسازد الْحَكِيمُ داناست و بحکمت کار من بپردازد پس لوط و ساره با وی اتفاق نموده از کوهی که سواد کوفه
است به حران رفتند و از آنجا بولایت شام در آمده ابراهیم ع بفلسطین نزول فرموده و لوط ع بموتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابراهیم ع در آن وقت هفتاد
و پنج ساله بود و در همین سال خدایتعالی اسمعیل را بوی داد از هاجره که کنیزک ساره خاتون بوده و چون سن مبارک آنحضرت ع بصد و دوازده یا بصد و بیست
رسیده حق سبحانه از ساره و برا فرزندی بخشید چنانچه فرموده وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم ما او را در سن پیری إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ فرزندی اسحق نام و نبیره یعقوب

نام وَجَعَلْنَا و نهادیم فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ در فرزندان او نبوت را یعنی در بنی اسرائیل و اسمعیل وَالْكِتَابَ و کتابها را یعنی توریت و انجیل و زبور و فرقان وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ
و دادیم ما او را مزد هجرت او فِي الدُّنْيَا درین سرای با آنکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزه عقیمه یا ذریه طیبه ارزانی داشتیم و پیغمبری و کتب بدیشان عطا کردیم
یا او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل ملل نسبت خود بوی درست میکنند یا حکم کردیم بصلوة بر وی تا آخر دهر یا و دی میگویند مزد او در دنیا بقای
ضیافت او است یعنی همچنانکه در حال حیوة در مهمان خانه وی بساط دعوت انداخته بود حالا نیز هست و از خاص و عام از آن مائده پر فایده بهره مند اند وَإِنَّهُ
و بدرستی که او فِي الْآخِرَةِ در آن سرای آخرت لَمِنَ الصَّالِحِينَ از جمله شایستگان و پسندیدگان است وَلُوطًا و یاد کن لوط ع را إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ
مر گروه خود را از اهل موتفکات إِنَّكُمْ آیا شما لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ می آیید بدان کار زشت و حفص إِنَّكُمْ میخواند یعنی بدرستیکه شما بفاحشه می آیید یعنی میکنید کاری
بغایت زشت است و بسبب قباحت آن مَا سَبَقَكُمْ پیش نگرفت بر شما بِهَا بآن فاحشه مِنْ أَحَدٍ هیچ یکی مِنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان جهت آنکه
طباع سلیمه ازین عمل متنفر است و نفوس پاکیزه ازین کار برکناره أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ آیا شما می آیید بمردان به طریق مباشرت وَتَقْطَعُونَ
السَّبِيلَ و میبرید راه بر ره گذریان یعنی مال ایشان میگیرید و ایشان را میکشید یا غریبان را بدین عمل اکراه میکنید و بدین سبب مردمان آمد و شد در باقی کرده
و راه بند شده وَتَأْتُونَ و می آیید فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ در مجلسهای خود بفعلهای زشت یعنی کارها میکنید که نزد عقلا و عرفا نیکو نیست چون دشنام
دادن و مزاح بفحش کردن و صفیر زدن و سنگ ریزه با انگشت بیکدیگر افکندن و مهره با کمان گروهه بر ره گذریان انداختن و شرب خمر و ضرب اوتار و مزامیر
و سخریه با مسافران و امثال آن فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم وی مر سخن وی را إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ
بیار عذاب خدا را بر ما إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویان در آنکه این فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بر شما نازل خواهد شد یعنی
ما ترک این عملها نخواهیم کرد تو اگر راست میگوئی که خدایتعالی هست و تو پیغمبری پس او را بگو تا عذاب فرستد با چون لوط ع از ایشان نا امید شد قَالَ گفت
از روی مناجات رَبِّ انْصُرْنِي خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ بر گروه تباه کاران وَلَمَّا جَاءَتْ و آنهنگام که آمدند
رُسُلُنَا فرستادگان ما یعنی ملائکه إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ بسوی ابراهیم ع جهت بشارت فرزند قَالُوا گفتند إِنَّا مُهْلِكُو بدرستی که ما هلاک کننده ایم
أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ اهل این دیه سدوم را که تکذیب خواهرزاده تو میکنند إِنَّ أَهْلَهَا بدرستی که اهل آن دیه كَانُوا ظَالِمِينَ هستند ستمکاران بکفر و انواع
منکرات قَالَ گفت ابراهیم ع مر ایشان را إِنَّ فِيهَا لُوطًا بدرستی که در آن دیه لوط ع است و او از ظالمان نیست قَالُوا گفتند ملائکه نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَنْ فِيهَا
بهر کس که در وی است از مؤمن و کافر و ما از حال لوط ع غافل نیستیم لَنُنَجِّيَنَّهُ هر آینه او را رهائی خواهیم داد وَأَهْلَهُ و کسان او را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را
که او كَانَتْ باشد مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی ماندگان در عذاب یا در دیه یعنی خواهیم گفت تا لوط ع از میان قوم بیرون رود با اهل خود و همه کسان وی بروند
مگر زن او که در میان قوم بماند با ایشان و هلاک شود وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ و آن هنگام که آمدند رُسُلُنَا لُوطًا فرستادگان ما بسوی لوط سِيءَ بِهِمْ
اندوهناک شد بدیشان وَضَاقَ بِهِمْ و تنگ شد بسبب ایشان ذَرْعًا از جهت دل یعنی تنگدل گشت که مبادا از قوم او بدیشان رنجی رسد جهت
آنکه ایشان متعرض غربا میشدند و فرشتگان اثر ملال بر جبین لوط ع مشاهده کرده او را تسلی دادند وَقَالُوا و گفتند لَا تَخَفْ مترس وَلَا تَحْزَنْ و اندوه مدار
إِنَّا مُنَجُّوكَ بدرستی که ما رهاننده ایم ترا وَأَهْلَكَ و کسان ترا إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن ترا که او كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ باشد از باز ماندگان و هلاک
شدگان إِنَّا مُنْزِلُونَ بدرستی که ما فرود آرندگانیم عَلَىٰ أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ بر اهل این دیه رِجْزًا عذابی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یعنی سنگ باران
بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که پیوسته يَفْسُقُونَ فسق میکردند پس بحکم خدایتعالی لوط ع با اهل خود خلاصی یافته و کفار موتفکه هلاک شدند و شهرهای
شد و ایشان عبرت عالمیان گشتند چنانکه میفرماید وَلَقَدْ تَرَكْنَا و بدرستی که ما بگذاشتیم مِنْهَا از آن قریه آيَةً بَيِّنَةً نشانه روشن لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
برای گروهی که تعقل میکنند و اعتبار گیرند و آن نشانه آثار دیار خراب ایشان است یا حجاره سجیل که در آن زمین یافته میشود یا آبهای سیاه که هنوز هست وَإِلَىٰ مَدْيَنَ
و فرستادیم بسوی اهل مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب را ع فَقَالَ پس گفت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدا را
وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ و امید دارید ثواب روز بازپسین را یعنی عملها کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا بترسید از شدت روز قیامت وَلَا تَعْثَوْا
و غایت تباهی منمائید فِي الْأَرْضِ در زمین مدین بنقص کیل و وزن مُفْسِدِينَ در حالی که قاصد فساد باشید فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند شعیب را

علیه السلام را و از فساد ممتنع نشدند فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس بگرفت ایشانرا زلزله سخت یا صیحه جبرئیل ع م که دلها بدان در زلزل آمد فَاَصْبَحُوْا پس بامداد
کردند فِيْ دَارِهِمْ در سراهای خویش جٰثِمِيْنَ ۵ بزانو در آمدگان و مردگان وَعَادًا وَّثَمُوْدَاْ و قوم عاد و ثمود و حفص ثمود خواند بلا تنوین و یاد کن قوم عاد و ثمود
و هلاک ایشانرا وَقَدْ تَّبَيَّنَ لَكُمْ و بدرستیکه روشن شده است هلاک ایشان مر شمارا مِّنْ مَّسٰكِنِهِمْ از مسکنها و منزلهای ایشان بحجاز و یمن که بران میگذرید
و آثار عذاب معاینه می بینید وَزَيَّنَ لَهُمُ بیاراست برای ایشان الشَّيْطٰنُ دیو سرکش یعنی ابلیس اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان از کفر و تکذیب فَصَدَّهُمْ
پس باز داشت ایشانرا عَنِ السَّبِيْلِ از راه راست که انبیاء ع م ایشانرا بدان میخواندند وَكَانُوْا مُسْتَبْصِرِيْنَ ۵ و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه
بدیده بصیرت اما بدان اشتغال نکردند باریک بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران را نامعقول پنداشتند وَقَارُوْنَ و یاد کن قارون را وَفِرْعَوْنَ
وَهَامٰنَ و فرعون و وزیر او هامانرا وَلَقَدْ جَآءَهُمْ مُّوْسٰى و بدرستیکه آمد بدیشان موسی ع م بِالْبَيِّنٰتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَاسْتَكْبَرُوْا
پس سرکشی کردند فِي الْاَرْضِ در زمین مصر و تعظیم ورزیدند وَمَا كَانُوْا و نبودند سٰبِقِيْنَ ۵ پیشی گیرندگان بر حکم خدایتعالی بلکه حکم خدایتعالی در ایشان رسید
فَكُلًّا پس هر یک از ایشان که یاد کرده شد اَخَذْنَا فرا گرفتیم و عقوبت کردیم بِذَنْۢبِهٖ بگناه او فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مَّنْ اَرْسَلْنَا عَلَيْهِ
کسی بود که فرستادیم بر ایشان حَاصِبًا بادی سخت که در ان سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط ع م وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان مَّنْ اَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ
کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه یعنی قوم ثمود و اهل مدین وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان مَّنْ خَسَفْنَا کسی بود که فرو بردیم بِهِ الْاَرْضَ او را بزمین چون
قارون وَمِنْهُمْ و از ایشان مَّنْ اَغْرَقْنَا کسی بود که غرق ساختیم ایشانرا در آب چون قوم نوح و فرعون وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ و نبود خدایتعالی
که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشانرا عقوبت کند وَلٰكِنْ كَانُوْٓا و لیکن بودند که ایشان بجهل یا عناد اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ۵ بر نفسهای خود ستم
میکردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب میساختند نظم ای که حکم شرع را رد میکنی : راه باطل میروی بد میکنی : چون تو بد کردی بدی آید
جزا : پس بدینها حمله با خود میکنی : مَثَلُ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا مثل آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدایتعالی اَوْلِيَآءَ دوستان یعنی خدایان كَمَثَلِ
الْعَنْكَبُوْتِ مانند عنکبوت است که برای خود اِتَّخَذَتْ بَيْتًا فرا گیرد خانه وَاِنَّ اَوْهَنَ الْبُيُوْتِ و بدرستیکه سست ترین خانها لَبَيْتُ
الْعَنْكَبُوْتِ هر آینه خانه عنکبوت است که نه سقف دارد و نه دیوار و نه گرما باز دارد و نه سرما لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ اگر باشند کافران که دانند چیزی را هر آینه بدانند
که این مثلی برای دین ایشان است چنانچه خانه عنکبوت سست و بی بنیاد است و هیچ چیز را نشاید دین ایشان نیز خوار و بیمقدار است از ان هیچ گشایش نیاید صاحب
بحر الحقایق فرموده که عنکبوت هرچند بر خود می تند زندانی برای نفس خود می سازد و قید بر دست و پای خود می نهد پس خانه او محبس او است آنها نیز که بدون
خدای تعالی اولیا میگیرند یعنی بپرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میل کنند بسلاسل و اغلال و وزر و وبال مقید گشته روی خلاصی ندارند
و عاقبت در مهلکه نیران و درکه بعد و حرمان افتاده معاقب و معذب گردند و بعضی هوای نفس را در بی اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کرده اند کما قیل
بیت از هوا بگذر که بس بی اعتبار افتاده است : رشته دام هوا چون تار بیت عنکبوت : اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدایتعالی میداند مَا يَدْعُوْنَ
آنچه میخوانند یعنی می پرستند مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدایتعالی مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کواکب وَهُوَ الْعَزِيْزُ و اوست غالب در ملک خود
شریک ندارد الْحَكِيْمُ محکم کار است بحکمت عقوبت مشرکان را تاخیر میکند وَتِلْكَ الْاَمْثَالُ این مثلها نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ می آریم و بیان میکنیم
از برای مردمان وَمَا يَعْقِلُهَآ و در نمی یابند ثمره و فایده آنرا اِلَّا الْعٰلِمُوْنَ مگر دانایان که تدبر میکنند در حقایق چیزها خَلَقَ اللّٰهُ بیافرید خدای
تعالی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آسمانها و زمینها را بِالْحَقِّ برای اظهار حق نه برای باطل بازی اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستی که درین آفریدن لَاٰيَةً
هر آینه نشانه است روشن یا در ضرب المثل عبرت است لِّلْمُؤْمِنِيْنَ مرگرویدگانرا

اُتْلُ

بخوان مَآ اُوْحِيَ اِلَيْكَ آنچه وحی کرده می شود بتو مِنَ الْكِتٰبِ از قرآن وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ و بپای دار نماز اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى بدرستیکه نماز باز میدارد
نماز گزار را عَنِ الْفَحْشَآءِ از کارهای که نزد عقل زشت بود وَالْمُنْكَرِ و از عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز ایستادن می باشد از معاصی چه مداومت بر وی موجب

دوام ذکر است و دوام ذکر مورث کمال خشیت است و بخاصیت بنده را از گناه باز میدارد و آورده اند که جوانی از انصاری ملازمت جماعت نموده با حضرت رسالت
پناه ع م نماز می گذارد و هیچ نوع از منکرات نبود که مرتکب آن نمی شد چون حکایت حال او بعرض حضرت رسالت پناه ع م رسانیدند فرمود که آن نماز او را منتهی
باشد که نماز او را باز دارد از ان و اندک زمانی را توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه رض گشت و در وسیط باسناد خود از انس بن مالک رض نقل میکند که حضرت
رسالت پناه ع م فرمود که هر که باز ندارد نماز او را از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت حق سبحانه الا دوری صاحب تاویلات آورده که هر یک از تن و نفس
و دل و سر و روح و خفی نمازی است باز دارنده : نماز تن ناهی است از معاصی و ملاهی و نماز نفس مانع است از دواعی علایق و اخلاق ردیه و سیئات مظلمه و نماز
دل باز دارد ظهور فضول و وفور غفلت را و صلوة سر منع نماید التفات بما سوای حضرت را : و صلوة روح نهی کند از استقرار بملاحظه اغیار و صلوة خفی نگذارد
سالک را از شهود انسیت و ظهور انانیت یعنی برو ظاهر گردد که از روی حقیقت بیت جز یکی نیست نقد این عالم : باز بین و بعالمش مفروش وَلَذِكْرُ اللّٰهِ
اَكْبَرُ و هر آینه ذکر خدایتعالی بزرگتر است از ذکر همه چیزی زیرا که ذکر او طاعت است و ذکر غیر او طاعت نیست یا بزرگتر است از انکه کسی قدر او بشناسد یا بزرگتر از انست
که ذکر دیگر با او معارضه کند و بقول بعضی مراد از ذکر نماز است معنی این باشد که نماز بزرگتر است از سایر طاعات یا ازین بزرگتر است که بر صاحب موجب عقوبت فحشا و منکر باشد
محققان گفته اند که ذکر خدا بنده را بزرگتر است از ذکر بنده مر خدا را چه ذکر بنده آمیخته است باغراض و ذکر خدای صافی است از کدورت علل و اعراض یا ذکر بنده حالی است بدو شناید و ذکر
خدایتعالی باقی است زوال بدو راه نیابد و ذو النون مصری قدس سره فرموده که ذکر او بزرگتر است از ان جهت که تو او را یاد نکنی مگر بعد از ان که او ترا یاد کند سلمی رح فرموده که ذکر او
در ازل شمارا بهتر است از ذکر شما او را درین وقت و در نفحات از حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر روح الله روحه نقل میفرماید که ذکر خداوند بزرگ است چنانکه تو او را یاد کنی او ترا یاد کند
ذکر او بزرگتر است ذکر تو پدید آید تا کجا بود بیت تو یاد کنی خدایرا در خور خود : او یاد کند ترا ولی در خور خویش وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای داناتر است مَا تَصْنَعُوْنَ آنچه میکنید
از نماز و غیر آن و جزای شما مناسب عمل خواهد بود وَلَا تُجَادِلُوْٓا و پیکار مکنید و جدال منمائید اَهْلَ الْكِتٰبِ با اهل کتاب یعنی با کسانیکه در عهد شما
جزیه قبول کرده اند اِلَّا بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ مگر بخصلتی که آن نیکوتر است یعنی خشونت ایشان را بخوش خوئی مقابله کنید و غضب ایشانرا بحلم اِلَّا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا
مِنْهُمْ مگر آنانکه ستم کردند از ایشان یعنی بشکستند یا جزیه باز گرفتند و گفته اند که ظالمان از اهل کتاب آنها اند که اثبات فرزندی میکنند مر خدایرا سبحانه وَقُوْلُوْٓا
و بگوئید با ایشان که بصدق تمام اٰمَنَّا ایمان آورده ایم بِالَّذِيْٓ اُنْزِلَ بآنچیزی که فرو فرستاده شده است اِلَيْنَا بسوی ما یعنی قرآن وَاُنْزِلَ اِلَيْكُمْ
و آنچه فرو فرستاده اند بشما یعنی توریت و انجیل و زبور وَاِلٰهُنَا و خدای ما وَاِلٰهُكُمْ و خدای شما وَاحِدٌ یکی است وَّنَحْنُ لَهٗ و ما او را مُسْلِمُوْنَ گردن نهادگان
و مخلصان و موحدانیم و شما اتخاذ ارباب میکنید از احبار و رهبان وَكَذٰلِكَ و همچنانکه فرو فرستادیم بر انبیاء ع م کتب خود را اَنْزَلْنَآ فرو فرستادیم اِلَيْكَ
الْكِتٰبَ بسوی تو قرآنرا کتابی موافق با کتب سابقه در اصول دین فَالَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ پس آنانکه دادیم ایشانرا علم کتب متقدمه چون ابن
سلام و اصحاب او رض يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ می گروند بقرآن یا مراد انبیا اند که پیش از بعثت حضرت رسالت پناه ع م بوده و بقرآن گرویده اند چون قیس بن ساعده
و بحیرا و نسطور و ورقه و اضراب ایشان وَمِنْ هٰٓؤُلَآءِ و ازین گروه عرب مَنْ يُّؤْمِنُ بِهٖ کسی هست که میگرود بقرآن یا به محمد ع م وَمَا يَجْحَدُ بِاٰيٰتِنَآ
و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را اِلَّا الْكٰفِرُوْنَ مگر ناگرویدگان از یهود چون کعب بن اشرف و معاندان عرب چون ابو جهل و مانند وی وَمَا كُنْتَ
تَتْلُوْا و نبودی تو که بخوانی مِنْ قَبْلِهٖ پیش از قرآن مِنْ كِتٰبٍ هیچ کتابی منزل از کتب وَلَا تَخُطُّهٗ و نمی نویسی کتاب را بِيَمِيْنِكَ بدست راست خود که
است در نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده و مطلقا خط ننوشته که اگر چنانچه خواننده و نویسنده می بودی اِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُوْنَ آن هنگام در شک افتادندی
تباه کاران و کج روان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون او می نویسد و میخواند پس او قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده بر ما میخواند و می نویسد یا جهودان
در شک افتادندی که ما در کتب خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان قاری و کاتب نباشد و این کس قاری و کاتب است و در تیسیر آورده که خط و قرائت فضیلت بوده است
مر غیر پیغمبر را و عدم آن فضل معجزه آنحضرت بوده ع م و چون معجزه ظاهر شد و در امیت او شک و شبهه نماند حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت نیز بوی ارزانی داشته تا
دیگر باشد و ابن ابی شیبه در تصنیف خود از طریق عون بن عبد الله نقل میکند که ما مات رسول الله حتی کتب و قرأ و این صورت منافی قرآن نیست زیرا که در
نفی کتابت و تلاوت را مقرر ساخته بزمان قبل از نزول قرآن و مذهب آنانکه وی را امی میدانند از اول عمر تا آخر بصواب اقرب است نظم
بقلم گر نرسید انگشتش : بود لوح و قلم اندر مشتش : از سواد خط اگر دیده ببست : بکمالش نرسید هیچ شکست : بود او نور و خط تیره ظلم : نشود نور و ظلم جمع بهم

بَلْ هُوَ بلکه قرآن آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ آيتهاي روشن ست فِي صُدُورِ الَّذِينَ در سينه آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را يعني مؤمنان اهل کتاب يا اصحاب
کرام که آنرا ياد ميکردند تا هيچکس تحريف نتواند کرد و حوانده قرآن از ظهر القلب خاصه امت مرحومه است چه کتب متقدمه را از اوراق ميخوانده اند قولي آنست که بهو
بحضرت رسالت پناه عم است يعني محمد و کارهاي او و علم او با آنکه او امي است اين ها روشن است مر آنانرا که دانا اند بکتب الهي واقف بصفات و سمات حضرت
رسالت پناهي عم وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشوند مر آيتهاي ما را که محمد عم و قرآن است إِلَّا الظَّالِمُونَ مگر کافران در ظلم که مکابره مي کنند با وجود وضوح
دلايل اعجاز وَقَالُوا و گفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمي شود عَلَيْهِ بر محمد صلعم آيَاتٌ نشانها مِنْ رَبِّهِ از پيش پروردگار او يعني معجزه چون ناقه
صالح و عصاي موسى و مائده عيسى عم قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بگو جز اين نيست که آيتها و معجزها عِنْدَ اللَّهِ نزديک خدايتعالي است هر گاه بر هر که خواهد فرو
فرستد و اظهار آن بقبضه اقتدار و اختيار من نيست وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ و جز اين نيست که من بيم کننده ام آشکارا يعني تخويف ميکنم بلغتي که شما در مي يابيد
أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ آيا بسنده نيست ايشانرا حجتي هويدا و معجزه واضح أَنَّا أَنْزَلْنَا آنکه فرو فرستاديم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآنرا و پيوسته يُتْلَى عَلَيْهِمْ
خوانده ميشود بر ايشان بزبان ايشان و ايشان افصح مردمند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ايشان مخفي نيست و تو تحدي کردي و کوتاه ترين سوره دو
برابر قرآن از ايشان طلبيده و ايشان لشکر ميکشند و مال و جان در مي بازند و بمعارضه آن نمي پردازند معجزه روشن تر ازين کجا باشد و گفته اند جمعي بحضرت
رسالت پناه عم آمدند و بعضي از سخنان يهود نوشته با خود آورده مدعا آنکه ميخواهيم که علم خود را بان افزون سازيم حضرت فرمود که اين گمراهي بس قومي را
که از آنچه نبي ايشان بديشان آورده رغبت کنند بچيزي که غير نبي ايشان آورده و اين آيت نازل شد يعني آيا اين کفايت نيست ايشانرا قرآن که بر ايشان
ميخوانند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستي که درين کتاب لَرَحْمَةً هر آينه بخشش است و بخشايشي و نعمتي بزرگ مر کسي را که متابعت او کند وَذِكْرَىٰ و پند
و نصيحتي است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مر گروهي را که تصديق کنند قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو بسنده است خداي تعالي بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ و ميان من و شما
شَهِيدًا گواه بر سخن من چه مرا تصديق ميکند بمعجزات يَعْلَمُ ميداند خداي تعالي مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمين است پس
حال من و شما بر وي مخفي نخواهد بود وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرويدند بِالْبَاطِلِ بنا حق چون يهوديه و نصرانيه با ايمان آورده اند بمعبودان باطل
وَكَفَرُوا بِاللَّهِ و کافر شدند بخداي تعالي بحق أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ايشانند زيانکاران که بدل کردند کفر را با ايمان وَيَسْتَعْجِلُونَكَ
و شتاب ميکنند کافران ترا بِالْعَذَابِ بنزول عذاب چون نضر بن حارث و امثال او وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى و اگر نه مدتي بودي نام برده و معين براي
عذاب هر قومي لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ هر آينه بيامدي بمستعجلان عذاب موعود وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ و بيشک خواهد آمدن آن عذاب بديشان بَغْتَةً ناگهان
در دنيا بوقت مرگ يا در آخرت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ايشان ندانند آمدن آنرا يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ طلب تعجيل ميکنند ترا بحلول عذاب
وَإِنَّ جَهَنَّمَ و حال آنکه دوزخ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ فرو گرفته است و احاطه کرده بنا گرويدگان يعني موجبات جهنم چون کفر و معاصي محيط است
بديشان و يا فاعل بمعني مستقبل بود يعني احاطه خواهد کرد بديشان يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ ياد کن روزي را که فرا گيرد ايشانرا عذاب مِنْ فَوْقِهِمْ
از زبر سرهاي ايشان وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ و از زير پايهاي ايشان وَيَقُولُ و گويد خدايتعالي يا فرشته بفرمان وي يا مردي مرد و خيار را که ذُوقُوا
بچشيد مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ جزاي آنچيزي که بوديد که ميکرديد در دنيا و ازعمل بود و عقبي دار جزاست هرچه انجا کاشته ايد اينجا ميدرويد بيت تو تخمي بيفشان که
چون بدروي ؛ بمحصول خوش شاد و خرم شوي ؛ آورده اند که جمعي از مؤمنان در مکه اقامت کرده از جهت قلت زاد و کمي استعداد يا بسبب محبت اوطان
يا صحبت اخوان هجرت نميکردند و ترس و هراس بر پرستش خداي مي نمودند حق سبحانه آيت فرستاد که يَا عِبَادِيَ اي بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه
گرويده اند از اهل شرک بيکسو روید و صحبت مؤمنان طلبيد و اگر در بلدي آشکارا عبادت نمي توانيد کرد إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ بدرستي که زمين من گشاده
است هجرت کنيد از موضع خوف بمنزل امن فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستش نمائيد خالصا و ازينجا گفته اند بيت سفر کن چو جاي تو ناخوش بود
گزين جاي رفتن بدان تنگ نيست ؛ اگر تنگ گردد ترا جايگاه ؛ خداي جهانرا جهان تنگ نيست ؛ و اگر از دوستي اهل و ولد پابسته و لده شده ايد روزي
مفارقت ضروري خواهد بود ؛ که كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسي چشنده مرگ است و مرگ از همه جا و از همه کس خواهد بريد ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوي ما
تُرْجَعُونَ باز گرديده خواهيد شد و حفص بخطاب ميخواند يعني شما باز گرديده خواهيد شد بجزاي ما پس بدار شرک اقامت نبايد کرد و روي بکعبه امان يعني آستان حضرت

پيغمبر آخر الزمان عم بايد آورد وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ايمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده عملهاي شايسته يعني اداي فرايض نموده اند لَنُبَوِّئَنَّهُمْ
هر آينه فرود آريم ايشانرا مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت غُرَفًا منزلهاي بلند و غرفهاي ارجمند تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ميرود از زير آن غرفها جويها خَالِدِينَ
در حالتيکه جاويدان باشند فِيهَا درين غرفهاي ارجمند نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ نيکو مزدي است مر عمل کنندگان خير را بهشت الَّذِينَ صَبَرُوا آنانکه شکيبائي
ورزيده اند بر آزار مشرکان و هجرت اوطان وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود نه بغير او يَتَوَكَّلُونَ توکل ميکنند و کار خود بدو مي سپارند مؤمنان مکه اين آيتها شنيدند
عزيمت هجرت بمدينه نمودند دغدغه ديگر دست داد که بلده که ما در ان اسباب معيشت مهيا نباشد چگونه توان رفت آيت آمد که وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ و بسيا
از جنبندگان که هيچ وجه لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا روزي خود را بر نميدارند يعني طاقت و قوت برداشتن ندارند يا ذخيره ميکنند و ذخيره کنندگان از جانوران آدمي
و موش و مور و گفته اند عقعق ذخيره مي نهد و فراموش کند در کشاف از بعضي سلف نقل ميکند که بلبل را ديدم که خوردني در زير بال خود پنهان ميکرد و القصه جانوران
بسيار اند از وحوش و طيور و سبع و هوام و حيوانات آبي که ذخيره نه نهند و حامل رزق خود نشوند اللَّهُ يَرْزُقُهَا خداي تعالي روزي ميدهد ايشانرا و ايا کم
و شما نيز پس از عدم اسباب معيشت در بلاد غربت انديشه مکنيد بيت هست زفيض کرم ذو الجلال ؛ مشرب ارزاق پر آب زلال ؛ شاه و گدا روزي او
ميخورند ؛ مور و ملخ قسمت او مي برند وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا مر قول شما را که روزي از کجا خوريم الْعَلِيمُ دانا بانکه شما را روزي از کجا دهد وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ
و اگر بپرسي تو مر اهل مکه را که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بيافريد آسمانها و زمين را وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر کرد آفتاب و ماه را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ
هر آينه گويند خدايتعالي چون اين همه مسئله در عقول قرار گرفته واجب است انتهاي ممکنات بيکي که واجب الوجود باشد و چون ايشان ميدانند که خالق ارض و سما
او است فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ پس کجا رو گردانيده مي شوند از توحيد يعني چرا روي از راه حق بر مي تابند و بسلوک سبيل باطل مي شتابند اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ
خداي تعالي مي گستراند و فراخ ميگرداند روزي را لِمَنْ يَشَاءُ براي هر که ميخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَيَقْدِرُ لَهُ و تنگ ميسازد مر آنرا که ميخواهد ضمير
عايد است بغير مذکور چه تقسيم دال است بران و گفته اند موسع له و مضيق عليه يکي است يعني بر هر بنده که خواهد گاهي فراخ گرداند و گاهي تنگ سازد إِنَّ اللَّهَ
بدرستي که خدايتعالي بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بهمه چيز از قبض و بسط داناست و مصلحت بندگان بر وي مخفي نيست وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسي از مشرکان عرب مَنْ
نَزَّلَ که فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از ابر يا از آسمان مَاءً آبي فَأَحْيَا پس زنده گردانيد و تازه ساخت بِهِ الْأَرْضَ بان آب زمين را مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا
پس از مردگي و افسردگي آن لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آينه ميگويند خدايتعالي يعني معترفند بانکه موجد ممکنات اوست و با وجود اين بعضي مخلوقات او را در عبادت
او شريک مي سازند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگوي اي محمد صلعم شکر و سپاس مر خداي را که از ين ضلالت نگاه داشته مرا و متابعان مرا بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بيشتر ايشان يعني کافران
لَا يَعْقِلُونَ در نمي يابند و سخن متناقض ميگويند اقرار دارند بخالقيت او و مخلوق را شريک او ميدانند وَمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نيست اين زندگاني دنيا
إِلَّا لَهْوٌ مگر مشغولي و بيکاري وَلَعِبٌ و بازي يعني در سرعت انقضا و زوال ببازي کودکان مي ماند که يکجا جمع مي آيند و ساعتي بدان متبهج گردند و اندک کروند
و اندک زماني ملوک و مانده شده متفرق شوند و چه زيبا گفته اند بيت بازيچه است طفل فريب اين متاع دهر ؛ بيعقل مردمان که بدين مبتلا شوند ؛ وَإِنَّ الدَّارَ
الْآخِرَةَ و بدرستيکه سراي ديگر لَهِيَ الْحَيَوَانُ او سراي حيوة ابدي يعني زندگاني جاويد در وي خواهد بود لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند مردمان که بدانند و حيات
نکنند دنياي فاني را بر سراي جاوداني فَإِذَا رَكِبُوا پس چون نشينند کافران فِي الْفُلْكِ در کشتي و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند دَعَوُا اللَّهَ
بخوانند خدا را مُخْلِصِينَ در حالتيکه خالص کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ براي خدايتعالي دين خود را يعني بظاهر باشند در صورت آنها که مخلصانند چه ياد
نکنند مگر خدايتعالي را و در گشتن آن شدت پناه بوي برند فَلَمَّا نَجَّاهُمْ پس آن هنگام که نجات دهد خداي تعالي ايشانرا از بحر و بيرون آورد بسلامت
إِلَى الْبَرِّ بسوي دشت إِذَا هُمْ آنگاه ايشان يُشْرِكُونَ شرک آرند يعني باز گردند بعادت خويش لِيَكْفُرُوا تا کافر شوند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بانچه داديم ايشانرا
از نعمت نجات وَلِيَتَمَتَّعُوا و تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام با برخوردار زندگاني اين جهان فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند
عاقبت کار خود را بوقت عقوبت أَوَلَمْ يَرَوْا آيا نديدند اهل مکه و ندانستند أَنَّا جَعَلْنَا آنکه ما گردانيديم شهر ايشان را حَرَمًا آمِنًا حرمي با امني يعني اهل
آن ايمنند از قتل و غارت وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ و حال آنکه ربوده مي شوند مردمان مِنْ حَوْلِهِمْ از گرداگرد بلد ايشان يعني مردم را مي کشند و اسير ميکنند
در حوالي مکه و کسي متعرض ايشان نمي شود أَفَبِالْبَاطِلِ آيا پس بباطل که بتانند يا شياطين يُؤْمِنُونَ ميگروند وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ و بنعمت خدايتعالي يعني

امنی ظاهر که متمکن است در حرم وامنی از خوف یکفرون کافر میشوند و دلیل کفران نعمت ایشان شرک است وَمَنْ اَظْلَمُ وکیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰی
از کسی که بر بندد و بسازد عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا بر خدای دروغی و گمان برد که او را شریک هست اَوْ کَذَّبَ بِالْحَقِّ یا تکذیب کند قرآن را یا رسول را لَمَّا جَاۤءَهٗ
آن هنگام که بیاید بوی اَلَیْسَ آیا نیست یعنی هست فِیْ جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًی جایگاه اقامت لِلْکٰفِرِیْنَ ناگرویدگان را وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوْا و آنانکه
کوشش نمایند فِیْنَا در کار ما و اقامت دین ما لَنَهْدِیَنَّهُمْ هر آینه راه نمائیم ایشانرا سُبُلَنَا راههای خود وَاِنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدایتعالی لَمَعَ
الْمُحْسِنِیْنَ ۝ با نیکوکاران است یعنی با مجاهدان بنصرت و اعانت و ایراد مجاهده گر بطریق اطلاق تا متناول باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانکه جهاد
ورزند با دشمنان دین و با نفس و هوا بنمائیم ایشانرا راه وصول بدولت لقا سهل عبد الله تستری قدس سره فرموده که هر که کوشش کند در اقامت سنت
بنمائیم او را سبل جنت و امام قشیری رح فرموده که آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشانرا بمشاهدات شیخ ابوبکر واسطی روح الله
روحه میفرماید که جهد بی کنند براه ما راه دهیم او را بسوی خود و در بحر الحقایق آورده که هر که کوشش کند در طلب ما بنمائیم او را راه دریافت ما الا من طلبنی
وجدنی هر که ما را جوید ما را البته یابد در ترجمه بعضی از کلمات زبور آورده اند شعر انا المعبود فاطلبنی تجدنی ۞ انا المقصود فاطلبنی تجدنی بیت

اگر در جست جوی من شتابی ۞ مراد خود بنزد خود بیابی

سُوْرَةُ الرُّوْمِ مَکِّیَّةٌ وَهِیَ تِسْعٌ وَّسِتُّوْنَ اٰیَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الٓمّٓ ابو الجوزاء از ابن عباس رض نقل میکند که حروف مقطعه آیت ربانیه اند هر حرفی اشارت است بصفتیکه حق را بدان ثنا گویند چنانچه الف از
کلمات کنایت است از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و گفته اند الف اشارت است باسم الله و لام بنام جبرئیل ع م و میم باسم محمد ع م یعنی الله
بواسطه جبرئیل ع م وحی فرستاد بمحمد ع م غُلِبَتِ الرُّوْمُ ۝ مغلوب شدند رومیان و فارسیان برایشان غلبه کردند فِیْۤ اَدْنَی الْاَرْضِ در نزدیکتر زمین
عرب را باشد نسبت بزمین روم و آن اردن و فلسطین بوده یا کشکر رومیان با ذرعات و بصری و آن چنان بود که خسرو پرویز شهریار و فرخان
که دو سپهی بودند با لشکر بیکران فرستاد تا بعضی از ولایت روم گرفتند و مردم روم منهزم گشتند و در سال نهم بقول حسن از بعثت پیغمبر ع م این خبر بمکه رسید
کافران شادمان شده از روی شماتت با اهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان امیانیم پس از غلبه فارس بر روم تفاول میکنیم که ما بر شما
غالب خواهیم گشت حق سبحانه آیت فرستاد و بیان کرد وَهُمْ و رومیان مِّنْۢ بَعْدِ غَلَبِهِمْ از پس مغلوب شدن ایشان سَیَغْلِبُوْنَ ۝ زود باشد
که غالب شوند فِیْ بِضْعِ سِنِیْنَ ۝ در اندک سالی که میان سه و نه باشد صدیق رض بعد از نزول این آیت مشرکان را گفت چشم شما روشن مباد بخدای که اهل
روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف گفت نه چنین است و ما با تو گرو می بندیم پس بر ده شتر جوان و مدت سه سال شرط کردند
و حضرت صدیق رض صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه ع م رسانید آنحضرت ع م فرمود که بضع میان ثلثه و تسعه است و بر و در مدت و مال بیفزای
ابوبکر صدیق رض عنه بازگشت تا نه سال بر صد شتر مراهنه کردند و ضمان از یکدیگر بستدند و در روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب گشتند خبر غلبه رومیان بفارسیان
رسید و گویند این خبر روز حدیبیه محقق شد و حضرت صدیق رض صد شتر از ابی بقول اول و از ضمان وی بقول ثانی بستید چه ابی در حرب احد کشته شده بود و حضرت
ع م فرمود که تصدیق به یعنی صدقه بده القصه این آیت اخبار است از امور کائنه در مستقبل و آن از جمله اقسام اعجاز قرآن است لِلّٰهِ الْاَمْرُ مر خدایتعالی را
است حکم و فرمان مِنْ قَبْلُ پیش از غلبه فارس بروم وَمِنْۢ بَعْدُ ط و از پس غالب شدن روم بفارس یعنی در همه وقت قضای او نافذ است و همه
در قبضه اقتدار او است در کشف الاسرار گفته که قبل ازل است و بعد ابد یعنی امر ازلی و ابدی او راست که بخداوندی ازلی و ابدی وَیَوْمَئِذٍ و آن روز که رومیان
بر فارسیان غلبه کنند یَّفْرَحُ الْمُؤْمِنُوْنَ ۝ شادمان خواهند شد مؤمنان بِنَصْرِ اللّٰهِ ط بیاری کردن خدایتعالی مر اهل کتاب را بر قومیکه کتاب ندارند و هم بجهت
صورت انقلاب تفاول است و ظهور صدق اخبار مؤمنان و بردن گرو و ازدیاد یقین صحابه رض پس البته مؤمنان شاد و خرم خواهند بود و گفته اند فرح آن
که بعضی از اعدای دین بر بعضی غلبه کردند و جمعی را نابود ساختند و آنچنان بود که شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم غالب گشتند و پرویز بغمازی از ایشان عرض
بر هر دو برادر متغیر گشت و خواست که یکی را بدست دیگری هلاک کند و هر دو بر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرضه داشت کردند و در سالی
اختیار نمودند و سپهدار لشکر روم شدند و فارسیان را مغلوب ساخته بعضی از بلاد ایشان بگرفتند یَنْصُرُ یاری میدهد خدایتعالی مَنْ یَّشَاۤءُ هر کرا میخواهد

وَهُوَ

وَهُوَ الْعَزِیْزُ و او غالب است انتقام کشد از جمعی الرَّحِیْمُ ۝ مهربان است غلبه دهد جمعی را بر جمعی وَعْدَ اللّٰهِ وعده کرد خدایتعالی غلبه روم با فرح مؤمنان وعده
کردنی لَا یُخْلِفُ اللّٰهُ وَعْدَهٗ خلاف نمیکند خدایتعالی وعده خود چه دروغ بروی ممتنع است بلکه راست می سازد وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان
لَا یَعْلَمُوْنَ ۝ نمیدانند صحت وعده او را یَعْلَمُوْنَ میدانند ظَاهِرًا چیزهای آشکار را مِّنَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه و دولت
او را با اسباب معایش و تجارات و در تفسیر وسیط می گوید که مراد از دنیا بنا نهادن و زراعت کردن و اجرای انهار و قنوات است که اکثر اهل دنیا آن علم
آن را میدانند وَهُمْ و ایشان عَنِ الْاٰخِرَةِ از امور آخرت که غایت مقصود آن است هُمْ غٰفِلُوْنَ ۝ ایشان غافلان و بی خبر اند تکرار ضمیر جهت تاکید است
اَوَلَمْ یَتَفَکَّرُوْا آیا تفکر نمیکنند فِیْۤ اَنْفُسِهِمْ در نفسهای خویش که مرایای ممکنات است یعنی هر چه در آفاق هست نمودار آن در انفس میتوان یافت
یا جرا در کار نفس خود تفکر نمی نمایند تا از ابدای خود بر اعاده استدلال کنند مَا خَلَقَ اللّٰهُ نیافرید خدایتعالی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آسمانها و زمین را
وَمَا بَیْنَهُمَاۤ و آنچه میان آسمان و زمین است اِلَّا بِالْحَقِّ مگر برای حق یعنی بحکمت محض سخن آنکه آفریدن ارض و ما بینهما نه برای بازی است بلکه
آفریدن بجهت استدلال بر توحید باری است وَاَجَلٍ مُّسَمًّی ط برای وقتی نام برده که چون آن زمان برسد بنهایت رسد و آن روز قیامت است وَاِنَّ کَثِیْرًا و بدرستیکه
بسیاری مِّنَ النَّاسِ از مردمان یعنی کفره بِلِقَاۤئِ رَبِّهِمْ بدیدار پروردگار خود یعنی روز رستخیز که وقت لقا است لَکٰفِرُوْنَ ۝ هر آینه ناگرویدگان و منکران
اَوَلَمْ یَسِیْرُوْا آیا سیر نمیکنند فِی الْاَرْضِ در زمین یعنی بمصارع ثمود و عاد بوقت تجارت فَیَنْظُرُوْا کَیْفَ کَانَ پس به بینند که چگونه بود عاقبة
الَّذِیْنَ عاقبت آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از امم گذشته کَانُوْۤا بودند آنگروه اَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر از اهل مکه قُوَّةً از روی توانائی چون عاد
و ثمودیان و امثال ایشان وَّاَثَارُوا الْاَرْضَ و بگردانیدند زمین را یعنی شکافتند جهت زراعت حبوب و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط آبها
وَعَمَرُوْهَاۤ و عمارت کردند مر آنها را اَکْثَرَ مِمَّا عَمَرُوْهَا بیشتر از آنچه عمارت کردند مکیان که اهل وادی غیر ذی زرع اند یا آنکه عمر داشتند در دنیا بیشتر از عمر ایشان
وَجَاۤءَتْهُمْ و آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَیِّنٰتِ ط با آیتهای روشن یا معجزهای هویدا و ایشان بدان نگرویدند حق سبحانه دمار از روزگار ایشان
برآورد فَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیَظْلِمَهُمْ پس نیست خدایتعالی که ظلم کند بدیشان یعنی بی ارسال رسل و بی کفر و تکذیب ایشانرا هلاک کند وَلٰکِنْ کَانُوْۤا و لیکن بودند
که موجبات عقوبت اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُوْنَ ۝ بر نفسهای خود ستم میکردند ثُمَّ کَانَ عَاقِبَةَ الَّذِیْنَ پس هست سرانجام آنانکه اَسَاۤءُوا بد کردند یعنی کافر شدند
السُّوْۤاٰی با نتیجه بدتر که عقوبت است و عذاب و گفته اند سوای اسم جهنم است چنانکه حسنی اسم بهشت است یعنی دوزخ عاقبت مشرکان است اَنْ کَذَّبُوْا بسبب
آنکه تکذیب کرده اند بِاٰیٰتِ اللّٰهِ بآیتهای خدای تعالی یعنی باور نداشتند قرآنرا یا عبرت نگرفتند بدلایل قدرت وَکَانُوْا بِهَا و بودند که بدان آیتها
یَسْتَهْزِءُوْنَ ۝ استهزا میکردند اَللّٰهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ خدایتعالی آفرید خلق را از نطفه ثُمَّ یُعِیْدُهٗ پس دیگر باره زنده میگرداند و برمی انگیزد و بعد از آن
ثُمَّ اِلَیْهِ پس بسوی جزا و حکم او تُرْجَعُوْنَ ۝ بازگردانیده میشوند و حفص بخطاب میخواند یعنی بازگردانیده خواهید شد وَیَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ و در
روزی که قائم شود قیامت یُبْلِسُ الْمُجْرِمُوْنَ ۝ خاموش شوند مشرکان یعنی ناامید و منقطع شوند از حجت وَلَمْ یَکُنْ لَّهُمْ و نباشد مر ایشانرا مِّنْ شُرَکَاۤئِهِمْ
از انبازان ایشان یعنی از خدایانی که شرکا نام نهاده بودند چون ملائکه و اصنام شُفَعٰٓؤُا درخواست کنندگان یعنی اینان در دنیا میگفتند که آلهه ما شفیع ما
خواهند بود در آن روز از شفاعت ایشان ناامید و محروم مانند وَکَانُوْا و بودند بدان امید بِشُرَکَاۤئِهِمْ بدان انبازان کٰفِرِیْنَ ۝ ناگرویدگان یعنی چون
از مطلوب خود ناامید گردند از ایشان بیزار شوند وَیَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ و در روزی که قائم گردد ساعت رستخیز یَوْمَئِذٍ آن هنگام یَّتَفَرَّقُوْنَ ۝
پراکنده گردند مردمان و از هم جدا شوند گروهی روی باعلی علیین آورند و جمعی باسفل السافلین افتند یکی بر درجه وصلت و یکی در درکه فرقت
آن بر سریر محبت و این در حصیر محنت آنرا انواع ثواب این را اصناف عذاب جمعی از دولت تلاق نازان و برخی در آتش فراق گدازان بیت
یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد عسرت ۞ یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجران فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا پس اما آنانکه گرویده باشند
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عملهای پسندیده کرده باشند فَهُمْ فِیْ رَوْضَةٍ یُّحْبَرُوْنَ ۝ پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار و انهار
شادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صفحات وجنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم و منعم باشند یا ایشانرا بحلی و حلل بیارایند در حقایق
گفته که متوج سازند شان و در عین المعانی آورده که آواز خوش شنوانند ایشانرا و هیچ لذتی برابر سماع آن نباشد و در خبر هست که ابکار تغنی کنند بصوت

که خلایق مثل آن نشنیده باشند و آن فضل نعیم بهشت است از ابو درداء رض پرسیدند که مغنیات بچه چیز تغنی کنند فرموده که بالتسبیح از یحیی ابن معاذ رازی
قدس سره پرسیدند که آواز بالحان کدام دوستر داری فرموده مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالتجمید فی ریاض تمجید صاحب کشف الاسرار آورده که فردا
دوستان خدایتعالی در روضات بهشت در میان ریاحین انس بشادی و طرب سماع کنند که مقعد صدق عند ملیک مقتدر و فرمان آید داؤد علیه
السلام بدان نغمه دلپذیر صوت شوق انگیز که ترا داده ایم زبور بخوان ای موسی تو توریت تلاوت کن وای عیسی بقراءت انجیل مشغول شو ای درخنطوبی آواز
آل آرای به تسبیح ما بگشای ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن امام ثعلبی از ضحاکی نقل میکند که هیچکس خوشتر آواز تر از اسرافیل ع نیست چون او تغنی کند
همه فرشتگان از اوراد و اذکار خود باز مانند حاصل سخن آنکه شریف ترین لذتی بعد از مشاهده انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و از ینجا گفته است آنعزیز
در شرح مثنوی که سماع منادی ستیست که بر ماند کان بیابان تیرگی آواز میدهد و نیاز از عشرت آباد بهشت نورانی یاد میدهد نظم مؤمنان گویند کآثار
بهشت :: نغز گردانید هر آواز زشت :: ما همه اجزای آدم بوده ایم :: در بهشت آن لحنها بشنوده ایم :: گرچه برما ریخت آب و گل شکی :: یاد مآید از آنها
اندکی :: پس نی و چنگ و رباب و ساز ها :: چیزکی ماند بآن آوازها :: عاشقان کین نغمه ها را بشنوند :: جزو بگذارند و سوی کل روند وَاَمَّا الَّذِیْنَ
كَفَرُوْا و اما آنانکه کفر ورزیده باشند وَكَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا و تکذیب کردند مر آیتهای ما را یعنی قرآن یا دلایل قدرت را وَلِقَاۤئِ الْاٰخِرَةِ و بلقای سرای دیگر یعنی حشر
و نشر فَاُولٰۤئِكَ پس آن گروه فِی الْعَذَابِ مُحْضَرُوْنَ در عذاب حاضر شدگان اند فَسُبْحٰنَ اللّٰهِ مصدر است بمعنی امر یعنی تسبیح گوئید مر خدای
را و بپاکی یاد کنید یا نماز گذارید حِيْنَ تُمْسُوْنَ هنگامی که شبانگاه در آئید مراد نماز شام و خفتن است وَحِيْنَ تُصْبِحُوْنَ و در هنگامی که بامداد
در آئید مراد نماز صبح است وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست ستایش فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمان و زمین است
حمد او گوید وَعَشِيًّا و دیگر نماز گذارید بطرف آخر روز یعنی نماز عصر وَحِيْنَ تُظْهِرُوْنَ و هنگامی که در می آئید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب
لباب فرموده که تسبیح و رفع صوت هست پس اتصال بصلوات جهریه خالی از نسبتی نیست و حمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد تخصیص ذکرش بنماز
خفائیه مناسب نماید يُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَيِّتِ بیرون می آرد خدایتعالی زنده را از مرده چون نخله از نوات و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسان
از نطفه یا مصلح از مفسد و مؤمن از کافر و عالم از جاهل وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَیِّ و بیرون می آرد مرده را از زنده بعکس آنها که مذکور شد وَيُحْیِ
الْاَرْضَ و زنده میکرداند زمین را بنبات بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی آن وَكَذٰلِكَ و مانند این اخراج تُخْرَجُوْنَ بیرون آورده خواهید
شد از قبور وَمِنْ اٰيٰتِهٖۤ و از نشانهای قدرت خدای تعالی اَنْ خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید اصل شما را یعنی آدم ع را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ
اِذَاۤ اَنْتُمْ پس اکنون شما بَشَرٌ مردمانید که تَنْتَشِرُوْنَ پراکنده میشوید در زمین برای تصرف در اسباب معیشت وَمِنْ اٰيٰتِهٖۤ و از علامات
توانائی او اَنْ خَلَقَ لَكُمْ آنکه بیافرید برای شما مِّنْ اَنْفُسِكُمْ از نفس شما یعنی از جنس شما اَزْوَاجًا زنان لِّتَسْكُنُوْۤا اِلَيْهَا تا میل کنید بجسب
جنسیت بدیشان و آرام گیرید با ایشان چه جنسیت سبب ملایمت است و مخالفت واسطه منافرت نظم بجنس خود کند هر جنس آهنگ :
ندارد هیچکس از جنس خود ننگ :: بجنس خویش دارد میل هر جنس :: فرشته با فرشته انس با انس وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ و ساخت یعنی پدید آورد میان شما
و ازواج شما مَّوَدَّةً دوستی وَّرَحْمَةً و مهربانی در موضح آورده که مودت بمجرد تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودت برخوردسالان و رحمت
بر پیرزالان اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستی که در آفریدن ازواج مشاکل و مشابه مردان در بشریت لَاٰيٰتٍ هر آینه دلالتهاست لِّقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ
مر گروهی را که تفکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند وَمِنْ اٰيٰتِهٖ و از دلالتهای قدرت او خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدن آسمانها
و زمینهاست وَاخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ و مخالفت زبانهای شما در سخن گفتن چه آوازهای پست و بلند و بفصاحت و لکنت یا اختلاف لغتهای شما
از عربی و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در لباب آورده که اصول تمام زبانهای مختلفه هفتاد و دو است نوزده در اولاد سام و هفده در فرزندان
حام و سی و شش در بنی یافث وَاَلْوَانِكُمْ و دیگر اختلاف رنگهای شما در سرخی و سفیدی و سیاهی و زردی و یا در تخطیطات اعضا و هیئات و اشکال آن که مطلقا
هیچ آدمی در همه چیز مشابه دیگر آدمی نیست حتی توامین که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها مخالف خواهند بود اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ
بدرستی که در مخالفت السنه و الوان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهای قدرت و حکمت است لِّلْعٰلِمِيْنَ مر عالمان را

یعنی بر هیچ عاقل از ملک و انس و جن پوشیده نیست که درین اختلاف حکمت کلی مندرج است چه اگر برین وجه نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیار مهمات
معطل ماندی و حفص بکسر لام خواند یعنی این دلالت مر دانایان راست که دران نظر کنند و بکنه آن روند وَمِنْ اٰيٰتِهٖ و از علامات قدرت کامله او است مَنَامُكُمْ
خواب کردن شما بِالَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز جهت استراحت قوای طبیعی و قوت قوای نفسانی وَابْتِغَاۤؤُكُمْ و جستن شما و زیادتی مِّنْ فَضْلِهٖ از بخشش
او یعنی طلب معاش بروز و شب و گفته اند منام مخصوص بشب است و ابتغا بروز در آیت تقدیم و تاخیر است بحسب معنی اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ در خواب
شب و طلب معیشت روز لَاٰيٰتٍ هر آینه دلالتها و عبرتهاست لِّقَوْمٍ يَّسْمَعُوْنَ مر برای گروهی که بشنوند بگوش هوش وَمِنْ اٰيٰتِهٖ و از نشانهای حکمت
او يُرِيْكُمُ الْبَرْقَ آنست که مینماید بشما برق را خَوْفًا برای ترسانیدن مسافران از صاعقه وَّطَمَعًا و در طمع انگندن مقیم برای باران وَّيُنَزِّلُ و
فرو میفرستد مِنَ السَّمَاۤءِ از جهت آسمان یا از ابر مَاۤءً آبی را فَيُحْیٖ پس زنده کرداند بِهِ الْاَرْضَ بدان آب زمین را نبات و گیاه تر و تازه میرویاند
بَعْدَ مَوْتِهَا پس افسردگی و پژمردگی آن اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در برق و باران لَاٰيٰتٍ هر آینه علامتهاست بر قدرت الهی لِّقَوْمٍ يَّعْقِلُوْنَ
مر گروهی را که تعقل کنند در تکوین کائنات حق تا بر ایشان ظاهر گردد کمال قدرت صنع در هر حادثه وَمِنْ اٰيٰتِهٖۤ از نشانهای توانائی او اَنْ تَقُوْمَ السَّمَاۤءُ
آنست که می ایستد آسمان بیستون وَالْاَرْضُ و زمین بروی آب بِاَمْرِهٖ بفرمان او یعنی نگاهداشت او مر ایشان را ثُمَّ اِذَا دَعَاكُمْ پس چون بخواند شما را اسرافیل در
نفخه خیر دَعْوَةً خواندنی بدین نوع که یا ایتها الموتی اخرجوا ای مردگان بیرون آئید مِّنَ الْاَرْضِ از زمین اِذَاۤ اَنْتُمْ آنگاه شما تَخْرُجُوْنَ بیرون آئید از قبرها
خود و خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات او است وَلَهٗ و مر او راست مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هر که در آسمانها و زمینها است همه مخلوق و مملوک
و مربوب وی اند كُلٌّ لَّهٗ همه مر او را قٰنِتُوْنَ فرمان بردارانند در موت و حیات و بعث و نشور و درین احوال از حکم او تمرد نمی توانند ورزید وَهُوَ و او
الَّذِیْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ آنکه اول بار بیافریند خلق را و آنگه بمیراند ثُمَّ يُعِيْدُهٗ پس باز زنده کرداند او را وَهُوَ و باز آوردن اَهْوَنُ آسان تر است
عَلَيْهِ بر خدایتعالی همچنانکه نخست آفریدن یا اعاده باعتقاد شما آسان تر است از ابدا پس چون ابدا را اقرار دارید
اعاده را چرا منکرید و ابداء و اعاده نزد قدرت او یکسان است نظم
چون قدرت او منزه از نقصان است :: آوردن خلق و بردنش یکسان است :: نسبت بمن و تو هر دو دشوار بود :: در قدرت بر کمال او آسان است
وَلَهُ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی و مر او راست صفت برتر و بزرگتر چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِيْزُ و او است غالبی که عاجز نشود از ابداء ممکن و اعاده او الْحَكِيْمُ دانا به صواب که افعال او بر مقتضای حکمت او باشد ضَرَبَ لَكُمْ
بیان میکند خدایتعالی از برای شما مَّثَلًا مِّنْ اَنْفُسِكُمْ مثلی فرا گرفته از احوال نفسهای شما هَلْ لَّكُمْ آیا هست شما را ای آزادان مِّنْ مَّا مَلَكَتْ
اَيْمَانُكُمْ از ممالیک شما که ملک یمین اند مِّنْ شُرَكَاۤءَ هیچ انبازان فِیْ مَا رَزَقْنٰكُمْ در آنچه داده ایم شما را از اموال و اسباب فَاَنْتُمْ فِيْهِ سَوَاۤءٌ
پس شما و ایشان در آنچیز یکسان باشید یعنی چنانکه شما تصرف میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند تَخَافُوْنَهُمْ میترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند
كَخِيْفَتِكُمْ مثل ترسیدن شما آزادان اَنْفُسَكُمْ از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد و ملخص سخن آن است که آیا ای خواجگان شما بندگان خود را در
مال و ملک خود شریک میسازید تا در تصرف دران و تسلط دران مساوی باشید و از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید و در عین المعانی و از بعضی تفاسیر
هست که چون حضرت رسالت پناه ع این آیت بر صنادید قریش خواند گفتند کلا والله لا یکون ذلک ابدا حاشا که هرگز این نتواند بود آنحضرت ع فرمود که شما
بندگان را در ملک خود شرکت نمیدهید پس چگونه آفریدگان را که بندگان خدایند در ملک و شریک میسازید نظم خلق چون بندگان سر در پیش :: ماند در بند
حکم خالق خویش :: جمله هم بنده اند و هم بندی :: نرسد بنده را خداوندی كَذٰلِكَ مانند این تفصیل نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ تفصیل میکنیم و مبین میسازیم
دلائل وحدت را لِقَوْمٍ يَّعْقِلُوْنَ مر گروهی را که عقل خود را در تدبیر مثال بکار برند اما جاهدان و ستمکاران از حقیقت این سخنان بی خبرانند بَلِ اتَّبَعَ الَّذِیْنَ
ظَلَمُوْۤا بلکه پیروی میکنند آنانکه ستم کردند بر خود بشرک اَهْوَاۤءَهُمْ آرزوهای نفس خود را بِغَيْرِ عِلْمٍ بیدانشی فَمَنْ يَّهْدِیْ پس کیست که راه نماید مَنْ
اَضَلَّ اللّٰهُ آنرا که فرو گذاشت خدای تعالی و بسبب خذلان گمراه شد وَمَا لَهُمْ و نیست مشرکان گمراه را مِّنْ نّٰصِرِيْنَ هیچ یاری و هواداری
که از یاران و هواداران کما عذاب دوزخشان خلاصی دهند فَاَقِمْ وَجْهَكَ پس راست دار ای محمد روی خود را لِلدِّيْنِ برای عبادت خدایتعالی حال آنکه خالص

روان عمل خویش را حَنِیْفًا در حالتیکه مائل باشی از همه دینها بدین اسلام و امت خود را بگوی که بدین وجه اقامت کنند و پیروی کنند همه فِطْرَتَ اللّٰهِ دین خدای را
الَّتِیْ آن فطرتی را که بحکمت فَطَرَ النَّاسَ بیافرید مردمانرا عَلَیْهَا بران و گویند مراد از فطرت شناختن صانع است و آن در روز الست همه آدمیان را
حاصل شد پس میفرماید که ملازم آن عهد باشید که بران مفطور شده آید لَا تَبْدِیْلَ نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید لِخَلْقِ اللّٰهِ مر خلق خدا را
یعنی دینرا که خدایتعالی خلق را بدان آفرید و میثاق از ایشان فرا گرفت ذٰلِكَ الدِّیْنُ الْقَیِّمُ آن است کیش راست و دین مستقیم وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ
ولیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند استقامت دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبر مُنِیْبِیْنَ حال است از ضمیر اَقِمْ یعنی ای محمد روی بدین آر
با امت خود در حالتیکه باز گردانیده کانید اِلَیْهِ بسوی حق از غیر او شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوع است از حق بحق و منیب آن است
که او را بجز حق سبحانه مرجعی نباشد بیت تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم ٭ کرم تو در نپذیری کجا روم چکنم وَاتَّقُوْهُ و بترسید از و وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ
و بپای دارید نماز را وَلَا تَكُوْنُوْا و مباشید مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ از شرک آرندگان بترک نماز متعمدا خطاب با امت است و در تیسیر از شیخ محمد بن اسلم طوسی قدس
سره نقل میکند که حدیثی بمن رسیده که هر چه از من روایت کنند عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود از من باشد پس من این حدیث را که من ترك الصلوة
متعمدا فقد کفر خواستم که با آیتی از قرآن موافقت پیدا کنم سی سال تامل کردم تا این آیت یافتم که واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین مِنَ الَّذِیْنَ فَرَّقُوْا دِیْنَهُمْ از آنانکه جدا کردند و پراکنده ساختند دِیْنَهُمْ دین خود را وَكَانُوْا شِیَعًا و گشتند گروه گروه مراد مشرکانند که اسلام را گذاشته یکی بت پرستیدند و یکی ملک
و یکی ستاره یا یهود و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج و روافض که ابو امامه راوی در ان باب خبر مرفوع است یا اهل بدعت كُلُّ حِزْبٍ بِمَا
لَدَیْهِمْ هر گروهی بانچه نزدیک ایشانست از دین فَرِحُوْنَ شادمانند گمان ایشان آنکه حق با ایشان است نظم هر کسی را در خور مقدار خویش ٭ هست نوع
خوشدلی در کار خویش ٭ میکند اثبات خویش و نفی غیر ٭ چه امام صومعه چه پیر دیر وَاِذَا مَسَّ النَّاسَ و چون برسد آدمیانرا یعنی مشرکانرا ضُرٌّ سختی یا
بیماری یا فقر و گفته اند عام است مر همه آدمیانرا که چون شدتی در مانند دَعَوْا بخوانند بزاری رَبَّهُمْ پروردگار خود را مُنِیْبِیْنَ اِلَیْهِ بازگشتگان بسوی
حق ثُمَّ اِذَاۤ اَذَاقَهُمْ پس چون بچشاند یعنی بدهد ایشانرا خدای مِنْهُ از نزدیک خود رَحْمَةً آسانی یا صحت یا توانگری و از آن شدت باز رهند اِذَا
فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ آنگاه گروهی از ایشان بِرَبِّهِمْ یُشْرِكُوْنَ به پروردگار خود شرک آورند یعنی در مقابله نجات از بلا چنین عمل کنند لِیَكْفُرُوْا تا کافر
شوند بِمَاۤ اٰتَیْنٰهُمْ بانچه عطا کردیم فَتَمَتَّعُوْا اقتضا رسیده است یعنی ای کافران برخوردید در سه روز از نعمتهای دنیوی فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ پس زود
باشد که بدانید سرانجام کار خود را که عقوبت اخروی باشد اَمْ اَنْزَلْنَا آیا فرستادیم عَلَیْهِمْ بر کافران سُلْطٰنًا کتابی و حجتی یا رسولی ذی سلطان
یا فرشته که با او برهانی باشد فَهُوَ پس آن رسول یا ملک یَتَكَلَّمُ سخن گوید با آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بِمَا كَانُوْا بِهٖ یُشْرِكُوْنَ بدرستی
که هستند که بان شرک می آرند یعنی دلیل بود بر اشراک ایشان وَاِذَاۤ اَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم مشرکانرا رَحْمَةً نعمتی از صحت و وسعت و مانند آن
فَرِحُوْا شادمان شوند بِهَا بآن نعمت وَاِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد بدیشان سَیِّئَةٌ زحمتی از مرض و قحط و امثال آن بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیْهِمْ بانچه
از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی چون بلا برسد بشامت کردارهای بد که کرده اند اِذَا هُمْ یَقْنَطُوْنَ آنگاه ایشان ناامید میشوند و جزع میکنند یعنی ایشان
مبتلا اند در نعمت نه صبر دارند بر محنت اَوَلَمْ یَرَوْا آیا ندانستند اَنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی یَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی لِمَنْ یَّشَآءُ برای
هر که میخواهد وَیَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که میخواهد اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در بسط و قبض لَاٰیٰتٍ هر آینه دلایل عبرت است لِقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ برای
گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط و شکر گویند در یسر و صبر کنند در ضر که بنای کار مؤمن و اساس ایمان برین دو صفت است فَاٰتِ
پس بده ای محمد ذَا الْقُرْبٰی خداوند قرابت را از بنی هاشم حَقَّهٗ حق او از غنیمت و لی گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت پناه است و مراد همه
اهل ایمان در دین و خلف میفرماید که بدهید حق خویشانرا یعنی صله رحم کنید باحسان و انعام و توقیر و اکرام امام اعظم رح بر وجوب نفقه ذوی الارحام بدین
آیت استدلال میکند وَالْمِسْكِیْنَ و بدهید حق محتاج بیچاره را وَابْنَ السَّبِیْلِ و راه گذریان را از آنچه مقرر شده یعنی وظایف زکوة ذٰلِكَ این
ایتای حقوق خَیْرٌ بهتر است از امساک لِّلَّذِیْنَ یُرِیْدُوْنَ برای کسانی که میخواهند وَجْهَ اللّٰهِ لقای خدایتعالی را یا رضای او میجویند یا مراد
ایشان وجه تقرب است بحق سبحانه نه جهت دیگر از اعواض و اغراض وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه منفقان هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان

وَمَاۤ اٰتَیْتُمْ و آنچه میدهید مِّنْ رِّبًا از هدیه و عطیه بتوقع مکافات لِّیَرْبُوَا تا بیفزاید مال شما فِیْۤ اَمْوَالِ النَّاسِ در مالهای مردمان یعنی بکسی میدهید
و زیاده ازین آن توقع میکنید تا مال شما افزون گردد فَلَا یَرْبُوْا پس زیاده نمیشود آن مال عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدایتعالی و برکت از آن میرود یا آنچه میدهید بزیادت
حرام در معاملات یعنی سود و زر تا زیادتی در مال سود خوارگان پدید آید چنان نمیشود و برکت در ان نمی ماند وَمَاۤ اٰتَیْتُمْ مِّنْ زَكٰوةٍ و آنچه میدهید از زکوة مفروضه
یا صدقه در ان دادن تُرِیْدُوْنَ وَجْهَ اللّٰهِ میخواهید ثواب خدای تعالی فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه که زکوة و صدقه بجهة الله دهند نه برای مکافات هُمُ
الْمُضْعِفُوْنَ ایشانند خداوندان افزونی یابندگان افزونی که یکی را ده بار زیاده یابند اَللّٰهُ خدای تعالی حق الَّذِیْ خَلَقَكُمْ آنکس است که بیافرید شما را و شما
نبودید ثُمَّ رَزَقَكُمْ پس روزی داد و میدهد شما را مادام که زنده اید ثُمَّ یُمِیْتُكُمْ پس میراند شما را بوقت انقضای آمال شما ثُمَّ یُحْیِیْكُمْ پس زنده گرداند شما را
و برانگیزاند در قیامت هَلْ مِنْ شُرَكَآئِكُمْ آیا هست از انبازان شما یعنی آنانکه بزعم شما شریکان خدا اند بت مَّنْ یَّفْعَلُ کسی که بکند مِنْ
ذٰلِكُمْ ازین خلق و رزق و اماتت و احیا مِّنْ شَیْءٍ هیچ چیزی تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون هیچ کدام ازین کارها از ایشان نیاید پس ایشان
را شریک گرفتن نشاید سُبْحٰنَهٗ پاکست خدایتعالی وَتَعٰلٰی و برتر است عَمَّا یُشْرِكُوْنَ از آنچه شرک می آرند بوی ظَهَرَ الْفَسَادُ آشکارا شد تباهی
فِی الْبَرِّ در بیابان بخشک سالی و مردن دواب و طواعین وَالْبَحْرِ و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن کشتیها بِمَا كَسَبَتْ بسبب آنچه کردند اَیْدِی
النَّاسِ دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان اغلب علما برآنند که مراد از فساد نا آمدن باران است چه وقتی که باران نبارد و در بیابان نبات
نروید و در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود و صاحب کشاف آورده که چون باران منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند و گفته اند فساد در بر آن بود که قابیل هابیل را کشت
و فساد بحر آنکه جلندی کشتیها را غصب کرد و نزد بعضی مراد اثر فساد است یعنی نتیجه آن ظاهر شد در بیابان بهلاک اهل قری و در دریا باغراق قوم نوح و آل فرعون
و بر هر تقدیر حضرت ملک قدیر فساد اسباب دنیوی از آدمیان کرد لِیُذِیْقَهُمْ تا بچشاند ایشانرا بَعْضَ الَّذِیْ عَمِلُوْا بعضی از جزای آنچه کرده اند چه تمام
آن در آخرت خواهد بود لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان بچشیدن این بعضی یَرْجِعُوْنَ باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس است
و از بحر قلب و شیخ ابوبکر واسطی رح فرموده که هر که بحر دل و ترک مراقبه فاسد گردد ظاهر شود فساد در بر نفس و امام قشیری رح آورده است که فساد بر نفس بارتکاب
محظورات است و فساد بحر دل باخلاق ذمیمه بوقوف بر رسوم و عادات در حقایق سلمی قدس سره مذکور است که بر لسان علما ظاهر است و بحر زبان اهل
تحقیق و فساد لسان علما بتاویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا بدعاوی باطله نظم ماه نادیده نشانها میدهد ٭ رهنمایان را بران کج مینهد ٭ از
برای مشتری در وصف ماه ٭ صد نشان نا دیده گوید بهر جاه ٭ قُلْ سِیْرُوْا بگو مشرکانرا که بروید فِی الْاَرْضِ در زمین امم ماضیه فَانْظُرُوْا كَیْفَ
كَانَ پس بنگرید چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ سرانجام آنانکه مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان بودند كَانَ اَكْثَرُهُمْ بودند بیشتر از ایشان که هلاک شدند مُّشْرِكِیْنَ
شرک آرندگان فَاَقِمْ پس راست کن وَجْهَكَ همگی خود را لِلدِّیْنِ الْقَیِّمِ برای کیش راست یا روی آر بجهت دین درست مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَ پیش از آنکه بیاید
یَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهٗ روزی که میت باز گردیدن مر او را مِنَ اللّٰهِ از نزدیک خدایتعالی یعنی آنرا باز نگردانند و البته بباشد یا روزی بیاید از خدایتعالی که کس نتواند که باز گرداند
یَوْمَئِذٍ یَّصَّدَّعُوْنَ روزی که جدا شوند مردمان از یکدیگر بر سر دو راه فَرِیْقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیْقٌ فِی السَّعِیْرِ مَنْ كَفَرَ هر که کافر شود فَعَلَیْهِ پس بر و است كُفْرُهٗ
جزای کفر او که آتش جاوید وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کارهای ستوده فَلِاَنْفُسِهِمْ پس کرده باشد برای نفسهای خود یَمْهَدُوْنَ گستردند یعنی جایگاه
راست میکنند در بهشت و تفرق بندگان روز قیامت واقع است لِیَجْزِیَ تا جزا دهد خدایتعالی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
و کرده اند کارهای شایسته مِنْ فَضْلِهٖ از بخشش خود و ذکر جزای کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مؤمنانند اِنَّهٗ بدرستی که خدایتعالی لَا یُحِبُّ الْكٰفِرِیْنَ
دوست ندارد ناگرویدگان را تا با مؤمنان جمع کند بلکه ایشانرا جدا ساخته بدوزخ فرستد وَمِنْ اٰیٰتِهٖۤ و از نشانهای قدرت خدایتعالی اَنْ یُّرْسِلَ
الرِّیَاحَ آنست که میفرستد بادها را یعنی شمال و صبا و جنوب مُبَشِّرٰتٍ مژده دهندگان بباران تا بفریاد شما رسد وَلِیُذِیْقَكُمْ و تا بچشاند شما را
از ان مِّنْ رَّحْمَتِهٖ از رحمتی که تابع باران است یعنی خصب و رفاهیت وَلِتَجْرِیَ الْفُلْكُ و برای آن است تا بسبب بادها بروند کشتیها در دریا بامر
بفرمان خدایتعالی وَلِتَبْتَغُوْا و تا بجوئید در تجارت دریاها مِنْ فَضْلِهٖ روزی را که خدایتعالی بمحض فضل میدهد وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ و شاید که شما
شکر گوئید برین نعمتها وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو ای محمد رُسُلًا فرستادگان از آدمیان اِلٰی قَوْمِهِمْ بسوی گروه

ایشان فجاؤهم پس آمدند رسولان ما بقوم خود بالبینات بمعجزهای روشن با احکام هویدا از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان بدانها گرویدند و برخی کافر شدند
فانتقمنا پس ما انتقام کشیدیم من الذین اجرموا از آنانکه کافر شدند و ایشانرا هلاک کردیم و یاری کردیم آنانرا که گرویده بودند وکان حقا علینا و هست سزاوار برما
نصر المؤمنین ه یاری دادن مؤمنان چه ایشان مستحق نصرت اند الله خدای تعالی بر حق الذی یرسل الریاح آنست که میفرستد بادها را فتثیر سحابا
پس می انگیزاند بادها ابررا و بهوا برآرد فیبسطه پس خدا تعالی بگستراند آنرا یعنی متصل سازد بهم گاهی که خواهد فی السماء در جهت آسمان کیف یشاء
چنانچه خواهنده تا ایستاده ویجعله وگرداند آنرا گاهی کسفا پاره پاره هر قطعه در هر طرفی فتری الودق پس تو می بینی بارانرا که بحکم الهی یخرج بیرون می آید
من خلاله از میان ابر بهم در وقتیکه متراکم و متصل است و هم در وقتیکه منقطع و متفرق است فاذا اصاب به پس چون برساند خدا تعالی بارانرا من یشاء
بارض و بلاد هر که خواهد من عباده از بندگان خود اذا هم آنگاه ایشان یستبشرون ه شادمان و خوشدل میشوند وان کانوا و بدرستیکه بودند من قبل
ان ینزل علیهم پیش از آنکه فرو فرستاده شود بر ایشان باران من قبله پیش از ظهور سحاب لمبلسین ه نا امید از باران فانظر پس در نگر الی آثار
رحمت الله بسوی نشانه رحمت خدای تعالی یعنی باران مطر تا ببینی که کیف چگونه خدا تعالی بآن اثر یحیی الارض زنده کرداند زمین را باشجار و گیا
و زروع و نباتات بعد موتها پس از مردگی و افسردگی زمین بفصل بهار خواند یعنی تا به بینی آثار رحمت الهی و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را زندگی بخشد
ان ذلک بدرستی که آنکه قادر است بر احیای زمین بعد از موت آن لمحیی الموتی هر آینه زنده کرداننده مردگان است چه احیای زمین احداث مثل آن است
که در وی بوده از قوی نباتی و احیای موتی ایجاد آن است که در مواد ایشان بوده از قوی و غیره وهو و خدا تعالی علی کل شیء قدیر ه بر همه چیزها توانا است
چه قدرت او نسبت با همه مکنونات یکسان است در اعتاف آورده که اثر رحمت در ظاهر باران است که زندگی گل بدان است و در باطن ذکر اوست که حیات
دل بدو است و در بحر الحقایق فرموده که آثار رحمت نشانه حبه است که زمین دل بدان زندگی می یابد و نزد بعضی خود اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حق است و در
مثنوی حکایتی مناسب این مبحث ایراد فرموده این است   مثنوی   صوفئی در باغ از بهر کشاد : صوفیانه روی بر زانو نهاد : پس فرو رفت او بخود اندر
فضول : شد ملول از صورت خوابش فضول : کرچه چسبی آخر اندر رز نگر : این درختان بین و آثار خضر : امر حق بشنو که گفت است انظروا : سوی این آثار رحمت آر رو
گفت آثارش دلست ای بوالهوس : آن برون آثار آثار است و بس : باغها و میوه ها اندر دلست : عکس لطف او برین آب و گلست : ولئن ارسلنا
و اگر بفرستیم ما ریحا بادی که مودی باشد بهلاک چون دبور که ریح عذاب است و بمزروعات ایشان وزد فرأوه پس به بینند کشت را مصفرا زرد
شده بعد از سبزی بهلاک رسیده چنانچه از و نفع نتوان گرفت لظلوا هر آینه باشند من بعده یکفرون ه پس از روی زرع که کافر شوند بنعمتهای گذشته یا نسبتی
که الحاحی کردندی و از رحمت او نا امید نشدندی و ای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنانرا و قول ترا قبول نمایند فانک پس بدرستی که تو لاتسمع
الموتی سخن نمی توانی شنوانید مردگان و کافران و گناهکاران حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده است ولاتسمع الصم و نمی توانی شنوانید کران را الدعاء خواندن
اذا ولوا چون برگردند از خواننده مدبرین گریزندگان از متکلم قید تولیه را و بار برای تاکید حکم است و استحاله استماع یعنی اصم مقبل اگرچه نمی شنود اما بسبب
حرکات لب و دهان و اشارت سر و دست چیزی در می یابد اما کری که پشت بمتکلم دارد مقدار دریافت نیز محروم است وما انت و نیستی تو بهادی
العمی راه نماینده کوردلان عن ضلالتهم از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی و آنکه توفیق ایمان دهی متمرد کار را ان تسمع نمی شنوانی مواعظ و نصایح
قرآن را الا من یؤمن مگر آنرا که گرویده است بآیاتنا بآیات کتاب ما چه ایمان ایشانرا بر آن میدارد که لفظ قرآنرا میگیرند و در معنی آن تدبر مینمایند
فهم مسلمون ه پس ایشان گردن نهادگانند مر اوامر و نواهی را الله خداوند مطلق و معبود بحق الذی خلقکم آنست که بیافرید شما را من ضعف ع
از چیزیست یعنی نطفه ثم جعل پس داد شما را من بعد ضعف از پس سستی طفولیت قوة توانائی یعنی جوانی ثم جعل پس داد من بعد قوة از پس قوت شباب ضعفا و
شیبة سستی و پیری یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد از ضعف و قوت و جوانی و پیری وهو العلیم و او داناست با حوال بندگان القدیر توانا است بر تغییر صفات
ویوم تقوم الساعة و روزی که قایم شود قیامت و آن ساعت آخر باشد از ساعت دنیا یقسم المجرمون ه سوگند خورند کافران مضمون آنکه
مالبثوا درنگ نکردند در دنیا یا در قبور غیر ساعة جز ساعتی و همه مؤمنان دانند که ایشان دروغ می گویند کذلک مثل این برگشتن از راستی
در آخرت کانوا بودند در دنیا که با نکار حشر و نشر یؤفکون برگردانیده میشدند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است درین سرای و در آن سرای

وقال

وقال الذین اوتوا العلم و بعد از سوگند ایشان بر عدم لبث در دنیا گویند آنانکه داده اند ایشانرا دانش والایمان و ایمان یعنی مؤمنان و علما از ملائکه
و انس گویند چرا دروغ میگوئید لقد لبثتم بدرستی که درنگ کردید در دنیا و مکث شما مذکور و مسطور است فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در قرآن آنجا که گفت ومن
ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی یا در قضای او یا در آنچه بر شما نوشته اند که زمان مکث شما باشد و شما بدان مقدار در دنیا یا در قبور بوده اید الی یوم البعث
تا روز برانگیختن فهذا یوم البعث پس اینست روز برانگیختن که انکار میکردید ولکنکم کنتم ولیکن بودید شما که از فرط جهل و عدم تفکر لاتعلمون ه
نمیدانستید که بعث حق است پس کافران آغاز اعتذار کرده برای تدارک مافات طلب رجوع کنند بدنیا و اجازت نیابند فیومئذ پس آنروز لاینفع
سود نکند الذین ظلموا آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر معذرتهم عذرخواهی ایشان ولاهم ونه ایشان یستعتبون ه خوانده شوند بچیزی که ازاله
عذاب ایشان کند یعنی ایشانرا نگویند که استرضای خدای تعالی کنید زیرا که خدای تعالی از ایشان رضی نشود ولقد ضربنا و هر آینه بیان کردیم للناس
برای مردمان فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر مثلی که ایشانرا بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسل ع م ولئن جئتهم بآیة
و اگر بیاری تو ای محمد بدیشان یعنی بمنکران و معاندان معجزه که می طلبند لیقولن الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه نگرویده اند از فرط عناد و غایت تمرد و فساد
ان انتم نیستید شما یعنی پیغمبر و مؤمنان الا مبطلون ه مگر تباه کاران و دروغ گویان و بد گمانان کذلک همچنین یطبع الله مهر می نهد خدای تعالی علی
قلوب الذین بر دلهای آنانکه لایعلمون ه نمیدانند و در طلب دانش نیستند فاصبر پس شکیبائی کن ای محمد بر آزار ایشان ان وعد الله بدرستیکه
وعده خدای تعالی بنصرت تو و اعلای کلمه و غالب شدن دین تو حق راست است و خدای بدان وفا خواهد کرد ولایستخفنک الذین و ترا سبکسار نکنند
دارند آنانکه لایوقنون ه بی گمان نمی شوند در امر معاد یا ترا بدان نیارند که تعجیل کنی در دعای عذاب بر ایشان که آن بوقتی مقرر باز بسته است و چون آن وقت
در آید حکم الهی بظهور آید بیت نگهدار بدوقت کار هارا : که هر کاری بوقتی باز بستست

سورة لقمن مکیة وهی اربع وثلثون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الم ه حروف مقطعه مبادی سور و مفاتیح کنوز غیب اند و در الف لام میم گفته اند الف اشارت است بالا و لام به لی و میم بمعنی یعنی انا الله ولی جمیع الصفات
و منی الغفران و الاحسان تلک آیات الکتاب این سوره آیتهای قرآنی است الحکیم ه خداوند حکمت یا محکم که در ان ناقص نیست یا حاکم که بحلال
و حرام حکم کند هدی راه نماینده است ورحمة و بخشش از خدای تعالی للمحسنین ه مر نیکوکارانرا الذین یقیمون الصلوة آنانکه بپای میدارند
نمازهای مفروضه را ویؤتون الزکوة و میدهند زکوة واجب را وهم و ایشان بالآخرة بسرای دیگر هم یوقنون ه ایشان بیگمان اند
یعنی بعث و جزا را تصدیق میکنند اولئک آنگروه که بدین صفات موصوف اند علی هدی بر راه راستند من ربهم از آفریدگار خود واولئک
و آنگروه هم المفلحون ه ایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان آورده اند که نضر بن حارث بتجارت بجانب فارس رفته بود و قصه رستم و اسفندیار خریده در مجامع قریش
بنوعی بمسامع ایشان می رسانید که همه شیفته و فریفته می شدند و لاف می زد که اگر محمد از قصه عاد و ثمود و عظمت مملکت سلیمان و داود خبر میدهد من از سعت
مملکت و وفور ابهت ملوک عجم سخن میگویم حق سبحانه این آیت فرستاد ومن الناس و از مردمان من یشتری کسی هست که میخرد لهو الحدیث
سخن بازی و گفته اند سخن فریب دهنده و مشغول کننده یعنی اختیار کند افسانه بی اعتبار را لیضل تا گمراه سازد مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای تعالی
یعنی از دین او باز دارد که آن استماع قراءت قرآن است بغیر علم بیدانشی و برهانی ویتخذها و فرا میگیرد آیات خدا را هزوا افسوس و سخریه اولئک
آنگروه لهم عذاب مر ایشانرا است عذابی مهین خوار کننده که سبی و قتل است در دنیا و عذاب و خزی در آخرت و گفته اند آیت در شان آنها
است که جاریات مغنیه خریدندی و مردمان را باستماع اصوات و الحان ایشان از شنودن سخن حق باز داشتندی واذا تتلی و چون خوانده شود
علیه بر آنکس که لهو حدیث را خریده و برگزیده آیاتنا آیتهای کلام ما ولی مستکبرا رو بگرداند در حالتی که گردن کش و متکبر بود یعنی التفات بآن
نکند کأن لم یسمعها گوئیا که هرگز نشنیده کأن فی اذنیه گوئیا که در هر دو گوش او وقرا گرانی است فبشره پس اعلام کن او را و بجای بشارت
بیم ده بعذاب الیم ه بعذابی دردناک ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وعملوا الصالحات و کردند عملهای نیکو یعنی شایسته
لهم جنات النعیم ه مر ایشانرا است بهشتها با نعمت و ناز یا نعمتهای بهشت خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشند در آن وعد الله وعده

کرده است خدایتعالی وعده کردنی حقّاً درست و راست وَهُوَ الْعَزِيزُ و او خداوند غالب است که هیچکس او را از وفا بعهد و وعده مانع نشود الْحَكِيمُ
است کار که هرچه کند طریق حکمت بود بیت نه در وعدهٔ اوست نقص و خلاف ؛ نه در کار او هیچ لاف و کزاف ؛ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بیافرید آسمانها بِغَيْرِ عَمَدٍ
بی ستون تَرَوْنَهَا می بینید شما آنرا برداشته وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ و بنهاد در زمین یعنی پیدا کرد در وی رَوَاسِيَ کوههای بلند پایدار أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ تا شما را حرکت
ندهد و مضطرب نسازد چه زمین بر روی آب متحرک بود چون کشتی و بجبال راسیات آرام یافت و در موضح اضحاک نقل میکند که حق سبحانه نوزده کوه را میخ زمین کرد
تا بر جای باستاد و از آن جمله کوه قاف است و ابوقبیس و جودی و لبنان و سین و طور سینا و ثبیره و غیر آن وَبَثَّ فِيهَا و پراکنده کرد در زمین مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ
از هر جنبنده وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستاده ایم التفات بتکلم بجهت اختصاص فعل است بفاعل بغیر ما نفرستد و ما فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا ابر مَاءً آبی که بارانست
فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم فِيهَا در زمین بآن آب مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف گیاهی كَرِيمٍ نیکو و بسیار منفعت هَٰذَا این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه
و حیوان و نبات خَلْقُ اللَّهِ آفریدهٔ خدایتعالی اند فَأَرُونِي پس بنمائید مرا که در عالم مَاذَا خَلَقَ چه چیز بیافریدند الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ آنانکه بدون وی
مراد بتانند که کفار ایشانرا شریک حق میکنند حق سبحانه میفرماید که اینها همه مخلوق منند آنچه بتان شما آفریده اند کدام است بَلِ الظَّالِمُونَ بلکه مشرکان
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی آشکارا اند که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت میدهند نظم هرکه هست آفریده او بنده است ؛ بنده
در بند آفریننده است ؛ پس کجا بنده که در بند است ؛ لائق شرکت خداوند است ؛ آورده اند که قصهٔ لقمان حکیم و وصایای او نزد یهود مشهور فی عظیم داشت
و عرب در هر مهمی که رجوع بدیشان کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل زدندی حق سبحانه از حال وی خبر داد و فرمود وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستیکه دادیم
لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ لقمان بن باعور را حکمت که قولی صایب و فعلی کامل است یا شناخت توحید و نفی شرک و در احقاف گفته که اقامت ادلهٔ عقلیه در تقریر توحید
و ایمان برسل و نفی شرک و اضافت دلائل سمعیه با آن علما را در نبوت لقمان اختلاف است سدی و عکرمه و شعبی رح برآنند که او پیغمبر بوده و مراد از حکمت
درین آیت نبوت است و او خواهرزادهٔ ایوب ع بوده یا پسر خالهٔ او و در تیسیر گوید پسر باعور بن ناحور بن تارخ و تارخ برادر ابراهیم ع بوده است امام
ابو اللیث رح فرموده که کنیت او ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود ع متولد شده و تا عهد یونس ع عمر یافت
و بعضی گویند که هزار سال بزیست و اکثر علما برآنند که او پیغمبر نبوده بلکه حکیم بوده و گویند غلام کسی بوده و شبانی میکرد یا خیاطی یا نجاری و گویند حبشی بود
و میان بنی اسرائیل قضا میکرد و بقول امام مجاهد از بندگان توبه بوده مردی اسود اللون و غلیظ الشفتین بوده روزی بوقت قیلوله جمعی از فرشتگان
بخانهٔ وی درآمدند و بر وی سلام کردند جواب داد و ایشانرا نمی دید گفتند ای لقمان ما فرشتگان پروردگار توایم ترا خلیفهٔ زمین میسازیم تا حکم کنی میان مردمان
براستی لقمان جواب داد اگر حکم حزم است از آفریدگار من برین کار سمعاً و طاعة قبول میکنم و امید میدارم که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا مخیر ساخته اند
عاقبت اختیار کنم و متعرض فتنه نمی شوم ملائکه را ازین سخن شگفت آمد حق سبحانه قول او را پسندیده حکمت بوی افاضه کرد بمثابه که ده هزار کلمه از وی منقول است
که هر کلمه بعالمی می ارزد روزی یکی از عظمای بنی اسرائیل بر وی بگذشت و جمعی نزد وی نشسته و ایستاده استماع سؤال کلمهٔ حکمت میکردند آن بزرگ فرمود که ای
لقمان تو آن بندهٔ سیاهی نیستی که شبانی فلان میکردی گفت آری فرمود که ترا چه چیز بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه
داشتن و ترک مالایعنی کردن و در تفسیر امام ثعلبی رح از حکم لقمان آورده روزی خواجهٔ وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان در میان
میوه ها را در راه بخوردند و حوالهٔ خوردن آن بلقمان کردند خواجه بر وی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خوردند و دروغ بر من بسته اند خواجه گفت حقیقت
این سخن بچه چیز معلوم توان کرد گفت بآنکه ما را آب گرم بخورانی و در صحرا پاره بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون می آید او خاین است و پیر معنوی
قدس سره در مثنوی این حکایت آورده و شش بیت که مشتمل بر نکته است از آن اینجا ثبت افتاد نظم گشت ساقی خواجه از آب حمیم ؛ مر
غلامانرا و خوردند آن زبیم ؛ بعد از آن میراندشان در دشتها ؛ میدویدند آن نفر تحت و علا ؛ در قی افتادند ایشان از عنا ؛ آب می آورد از ایشان
میوه ها ؛ چونکه لقمانرا در آمد قی ز ناف ؛ پس برآمد از درونش آب صاف ؛ حکمت لقمان چه این پایه نمود ؛ تا چه باشد حکمت رب ودود ؛
هرچه پنهان باشدت پیدا شود ؛ هرکه او خاین بود رسوا شود ؛ در لباب آورده که روزی داود ع از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد
که اصبحت فی غیر یدی مرا قبضهٔ فضل و عدل است و داود درین سخن تفکر نموده نعره زد و بیهوش شد و بعضی از حکم لقمان و کلمات تامات او درین

محل جواهر التفسیر توان یافت القصه حق سبحانه تعالی فرمود که ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ که شکر گوی مر خدا را بر نعمت حکمت وَمَنْ يَشْكُرْ
و هرکه شکر گوید فَإِنَّمَا يَشْكُرُ پس جز این نیست که شکر میکند لِنَفْسِهِ برای نفس خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید است بدو میرسد وَمَنْ كَفَرَ و هرکه ناسپاسی
کند فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدایتعالی غَنِيٌّ بی نیاز است از شکر کسی حَمِيدٌ ستوده است و اگر هیچ کسی او را حمد نگوید محمود است که همه کاینات بلسان قال و حال حمد گویند
حضرت وی را وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ و یاد کن چون گفت لقمان لِابْنِهِ مر پسر خود را انعم گفته اند نام او و ماثان یا ساران یا اشکم یا مشکم بوده وَهُوَ يَعِظُهُ و لقمان پند میداد
او را و میگفت يَا بُنَيَّ ای پسرک من تصغیر شفقت و مرحمت است لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ شرک میار بخدای تعالی إِنَّ الشِّرْكَ بدرستیکه شرک آوردن بخدایتعالی
لَظُلْمٌ عَظِيمٌ هرآینه ستم بزرگ است چه تسویه میکند مخلوق را با خالق وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم بِوَالِدَيْهِ به نیکوئی بپدر و مادر
او و از موجبات نیکوئی یکی آنست حَمَلَتْهُ برداشت فرزند را أُمُّهُ مادر او چند وقت و بست میبند در حمل او وَهْنًا سست شدنی در آن عَلَىٰ وَهْنٍ
بر سست شدنی یعنی ضعفی بالای ضعفی وَفِصَالُهُ و باز کردن او از شیر فِي عَامَيْنِ در گذشتن دو سال بود بنعمت او را شیر داده و بکدار او وصیت کردیم
یعنی آدمی را أَنِ اشْكُرْ لِي آنکه شکر گوی مرا وَلِوَالِدَيْكَ و مر پدر و مادر خود را إِلَيَّ الْمَصِيرُ بسوی حکم من است بازگشت آدمیان و بر شکر و شرک ایشانرا
جزا خواهیم داد وَإِنْ جَاهَدَاكَ و اگر کوشش کنند پدر و مادر بتو عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي با آنکه شریک آری بمن و شریک گیری مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ آنچه نیست ترا بدان
که شایسته آیه عِلْمٌ استحقاق شرکت او دانشی فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان مبر ایشانرا وَصَاحِبْهُمَا و مصاحبت کن با ایشان فِي الدُّنْيَا در زندگانی
دنیا مَعْرُوفًا مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع باشد و مقتضای کرم بود وَاتَّبِعْ و پیروی کن در دین سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ راه کسی را که بازگشته است إِلَيَّ
بمن بتوحید و اخلاص که آن محمد است ع یا صدیق اکبر رض ثُمَّ إِلَيَّ پس بسوی مجازات من است مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَأُنَبِّئُكُمْ پس آگاهی خواهم داد شما را
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ با آنچه هستید که میکنید از خیر و شر نزول این آیت در شان سعد وقاص است رض چنانچه در سورهٔ عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در میانهٔ
قصهٔ لقمان بمناسبت نهی است از شرک آورده اند که مادر سعد سه روز آب و نان نخورد تا دهن وی را بچوب بشکافتند و آب در آن ریختند و سعد میگفت که در شما اگر هفتاد
روح باشد و یک یک از و قبض کنند یعنی هفتاد بار بمیرد من از دین اسلام برنمی گردم پس دیگر باره از وصیت لقمان خبر میدهد که گفت فرزند خود را يَا بُنَيَّ ای پسرک
من إِنَّهَا بدرستی که آن فعلی که آدمی را باشد یعنی کرداری از خیر و شر إِنْ تَكُ اگر باشد در خوردی مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانه مِنْ خَرْدَلٍ از سپندانه که اصغر
حبوب است فَتَكُنْ پس باشد آن فِي صَخْرَةٍ در زیر صخره سبز که صماء گویند و آن در زیر هفتم زمین است أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ یا آن عمل در آسمانها باشد با وجود رفعت
و سعت آن یا در بالای سموات أَوْ فِي الْأَرْضِ یا در زمین در مکانی پنهان يَأْتِ بِهَا اللَّهُ بیارد خدای تعالی آنرا و حاضر گرداند و بران حساب کند
إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ بدرستی که خدایتعالی باریک دان است و علم بهر خفی احاطه کند خَبِيرٌ و دانا است بکان هر چیزی يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ ای پسرک من بپای
دار نماز تا کامل باید وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ و بفرمای به نیکوئی وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دار از منکر تا دیگران از تو کامل شوند معروف آن است که موافق شرع و سنت
باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود وَاصْبِرْ و شکیبائی کن عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ بر آنچیزی که بتو رسد از شداید خصوصا در اوامر و نواهی إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستیکه
آنچه فرموده شد مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از واجبات امور است یعنی آنچه خدایتعالی قطع کرده است قطع ایجابی است وَلَا تُصَعِّرْ و بیک سو مگردان خَدَّكَ لِلنَّاسِ
روی خود را یعنی بوجه تکبر روی از مردم متاب بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا برای بازی و افسوس و خود کامی یعنی
خرام مانند جاهلان و دنیاپرستان إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر خرامنده را که چون متکبران رود فَخُورٍ نازنده
کننده که باسباب تنعم بر مردمان تطاول نماید وَاقْصِدْ و میانه رو باش فِي مَشْيِكَ در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطی سیر که زود رفتن علامت خفت
و سبکساری است و دیر رفتن نشانهٔ تکبر و بزرگواری است بلکه میان رو باش بطریق تواضع قدم نه وَاغْضُضْ و فرود آر و کم کن مِنْ صَوْتِكَ از آواز خود
یعنی فریاد کننده و نعره زننده و دراز زبان و سخت گوی مباش إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ بدرستی که زشت ترین آوازها لَصَوْتُ الْحَمِيرِ آواز خر است
یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی نیست و صوت حمار با وجود رفعت او مکروه طبایع و موجب وحشت اسماع است در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع
اصوات تفاخر میکردند بدین آیت رد کرد بر ایشان فخر ایشانرا و حضرت رسالت پناه ع آواز نرم را دوست داشتی و صوت جهر را کاره بودی و در انجیل
مذکور است که بفرمای بندگان مرا که چون با من مناجات میکنند آوازهای خود را نگاه دارند که من میشنوم و آنچه در دل ایشان است میدانم و در جواب کسی که گوید چه

تخصیص انکر بہت بصوت حمار با انکہ آواز بعضی حیوانات کہ انکر از صوت اوست چه تواند بود آن گفته اند که آواز او نزد عرب مثل است که در کراہیت سفیان ثوری
رح فرموده که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که صیحه او از رویت شیطان است و در حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه
رای شیطانا و در کتاب فیه ما فیه از حضرت مولوی قدس سره وجه انکر بہت صوت حمار چنین نقل کرده اند که در غالب آواز او برای طلب کاه و جو است یا بجہت اجرای
شهوت یا جنگ یا در از گوش دیگر و صدای که از غلبه صفات بهیمی و سبعی زاید زشت ترین صداها باشد و از اینجا معلوم میشود که ندائی که از مطلب اخلاق ربانی و ملکی آید
خوبترین نداها خواهد بود بیت نغمهای عاشقان بس دلکش است : استماع نغمه ایشان خوش است : اَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید ای مردمان اَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای
سَخَّرَ لَكُمْ رام ساخت برای نفع شما مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانها است از آفتاب و ماه و ستاره تا از روشنائی ایشان بهره مند شوید و ستارگان تا بدیشان راه
برید وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین است از کوه و بیابان و دریاها و حیوانات و نباتات و معادن تا از آن انتفاع گیرید وَاَسْبَغَ عَلَيْكُمْ و تمام کرد بر شما
نِعَمَهٗ ظَاهِرَةً نعمتی آشکارا وَبَاطِنَةً پوشیده یعنی آنچه می شناسید و آنچه نمی شناسید یا نعمت محسوسه و معقوله و حفص نعمه میخواند بجمع و در نعمت ظاهره و باطن
علما را درین آیه سخن بسیار است صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت دا سیصد تفسیر کرده و آنچه مشهور است نعمت ظاهر حضرت رسالت پناه است
و باطنه امداد ملائکه و بقولی نعمت ظاهر و باطن حسن خلق و نیکوئی خلق است یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا وجود نعمت و شهود منعم یا تسویه اعضا و معرفت
ملک اعلا یا حفظ قرآن و فهم آن یا نهار و لیل یا صلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان یا صحت ابدان و صحت ادیان یا بصر و بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار
یا نمائی اموال و صفائی احوال یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین ساجی قدس سره فرموده که فخر الاولیا یونس سجاوندی گفته نعمت ظاهر انصاف گدایان و دادن
است برو نعمت باطن انصاف گدای دادن است بشب و باقی وجوه علماء عرفا در جواهر التفسیر مثبت است و مذکور والله الموفق والیه ترجع الامور
بیت کوششی کن ره سوی آن بحر و بر : کاندران یابی صدفها پر گهر وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُّجَادِلُ کسی هست که جدال میکند و خصومت
می ورزد فِي اللّٰهِ در کتاب خدایتعالی یعنی نضر بن حارث که میگفت افسانه پیشینیان است و در عین المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت پناه
علیه السلام پرسید که خدای تو چه چیز است فی الحال او را صاعقه گرفت و این آیت فرود آمد که کسی بود که مجادله کند در ذات حق بِغَيْرِ عِلْمٍ بیدانشی وَّلَا هُدًى
و بی بیانی از نزدیک خدایتعالی وَّلَا كِتٰبٍ مُّنِيْرٍ و بی کتابی روشن بلکه بمحض تقلید چنانچه فرمود که وَاِذَا قِيْلَ لَهُمُ و چون گویند مر ایشانرا که بصدق اتَّبِعُوْا
پیروی کنید مَاۤ اَنْزَلَ اللّٰهُ آنچیز را که فرستاده است خدای تعالی یعنی قرآن و بدان بگروید قَالُوْا گویند بَلْ نَتَّبِعُ میگرویم و بدان متابعت میکنیم آنرا بلکه پیروی
میکنیم مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آن چیز را که یافتیم بران اٰبَآءَنَا پدران خود را یعنی سلوک بر طریق آبا میکنیم اَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطٰنُ آیا اگر هست شیطان که بوی بی بی
و بوجس يَدْعُوْهُمْ بخواند ایشانرا اِلٰى عَذَابِ السَّعِيْرِ بسوی عذاب دوزخ ایشان همچنان پیروی کنند او را و از تقلید در نگذرند وَمَنْ يُّسْلِمْ وَجْهَهٗۤ
و هر که خالص سازد دین یا عمل خود را یا باخلاص توجه کند اِلَى اللّٰهِ بسوی خدایتعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او نیکوکار باشد یعنی موحد فَقَدِ اسْتَمْسَكَ
پس هر آینه بتحقیق دست زده باشد بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى ط بدستاویزی محکم که کلمه شهادت است یا اسلام یا قرآن و گفته اند الحب فی الله والبغض فی الله
و شهر عایت طریقه سنت و جماعت است وَاِلَى اللّٰهِ و بسوی حضرت خداوند است عَاقِبَةُ الْاُمُوْرِ بازگشت همه کارها یعنی اهل امور را که خلایق اند باز گشت
ایشان بوی خواهد بود وَمَنْ كَفَرَ و هر که نگرود و جنگ در عروه وثقی نزند فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که اندوهگین نسازد كُفْرُهٗ ط نا گرویدن او اِلَيْنَا بسوی ما است
مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَنُنَبِّئُهُمْ پس آگاه کنیم ایشانرا بِمَا عَمِلُوْا ط بآنچه کرده اند و تنبیه بعقوبت خواهد بود اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدایتعالی عَلِيْمٌ
داناتر است بِذَاتِ الصُّدُوْرِ بآنچه در سینه‌ها است از خیر و شر نُمَتِّعُهُمْ برخورداری دهیم ایشانرا بنعمت و سرور قَلِيْلًا زمانی اندک که زود
انقطاع یابد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ پس بیاریم ایشانرا به بیچارگی یعنی ناچار بیاید اِلٰى عَذَابٍ غَلِيْظٍ بسوی عذابی سخت و گران که هرگز سبک نشود بلکه در غلظت
ترقی یابد وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر بپرسی مر کافرانرا مَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمین را لَيَقُوْلُنَّ اللّٰهُ ط هر آینه گویند معبود حق
آفریننده مطلق چه دلایل مانعه از اسناد آفرینش بغیر او بسیار روشن است قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ ط بگوای محمد سپاس مر خدایرا عز و جل که اعتراف میکنند بآنچه موجب بطلان
اعتقاد ایشان است بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ نمیدانند که باین اقرار ملزم میشوند لِلّٰهِ مر خدایراست مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط آنچه در
آسمانها و زمینها است یعنی همه مخلوق وی اند پس در آسمان و زمین جز وی مستحق عبادت نبود اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ بدرستیکه خدایتعالی او است بی نیاز بذات خود

بین اخلق اشیا الْحَمِيْدُ ستوده صفات خود قبل از نطق احیا یا غنی است از ستایش ستایش کنندگان و ستوده است بی ستایش ایشان بیت ای غنی در ذات خود
از ماسوای خویشتن : خود تو میگوئی بخود حمد و ثنای خویشتن : در اواخر سوره الکهف گذشت که جهودان اعتراض کردند بر قرآن که جای میگوید قرآن که شما را الحکمت
چیزی بسیار دادیم و جائی میگوید که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و این آیت آمد که قل لو کان البحر مدادا الآیه درین سوره نیز برای تاکید این خبر میفرماید
که وَلَوْ اَنَّ و اگر بودی مَا فِي الْاَرْضِ آنچه در زمین است مِنْ شَجَرَةٍ از درختان اَقْلَامٌ قلمها وَّالْبَحْرُ و دریای محیط با سعت خود مداد شدی يَمُدُّهٗ مدد
دادی بحر محیط را مِنْ بَعْدِهٖ پس از فنا آب او سَبْعَةُ اَبْحُرٍ هفت دریای دیگر مانند او و بدان قلمها و بدان آبها مداد شده کتابت کردندی مَّا نَفِدَتْ بسر
نرسیدی و بپایان نیامدی كَلِمٰتُ اللّٰهِ ط علم آلهی و عجایب صنع پادشاهی یا اسامی آنچه آفریده در دنیا و خواهد آفرید در عقبی یا حکم و فرمان او و نعمتی که در واین برندکان
صاف میکند جهت آنکه قلم و مداد متناهی است و آنچه مذکور شد نامتناهی است اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ بدرستی که خدایتعالی غالب است در حکم و فرمان بی نهایت حَكِيْمٌ
دانا است که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست مَا خَلْقُكُمْ نیست آفریدن شما ای اهل مکه وَلَا بَعْثُكُمْ و نه برانگیختن شما بعد از مرگ اِلَّا كَنَفْسٍ وَّاحِدَةٍ ط
مگر مانند آفریدن و برانگیختن یکتن چه حق سبحانه در خلق اشیا با آلات و ادوات و اعانت مددکاران محتاج نیست بلکه بکلمه کن صد هزار عالم ایجاد کند و بر بعث اموات نیز
بمقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگور بر خیزید از گورها به یک دعوت او همه خلائق از گورها بیرون آیند اِنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ بدرستی که خدایتعالی شنوا است
همه مسموعات را بَصِيْرٌ بینا است همه مبصرات را و هر آینه بقدرت چنین کس عجز را راه نیست بیت قدرت بی عجز ندای بکس : قدرت بیعجز تو داری و بس
اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدایتعالی يُوْلِجُ الَّيْلَ در ظلمت شب را فِي النَّهَارِ در روشنی روز این وقتی بود که شب در آید وَيُوْلِجُ النَّهَارَ
و داخل میکرد اندر روشنائی روز را فِي الَّيْلِ در تاریکی شب زمانی که روز پدید آید یا مقادیر ایشان کم و زیاده میکند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب
و ماه را که سبب منافع خلق اند كُلٌّ يَّجْرِيْۤ هر یک ازین هر دو میرود در فلک خود اِلٰۤى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا روز نام برده که روز قیامت است و جریان ایشان در آن
روز منقطع گردد وَّاَنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه شما میکنید خَبِيْرٌ دانا است و که امور را می شناسد ذٰلِكَ آن سعت علم و شمول قدرت
بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدایتعالی هُوَ الْحَقُّ او است ثابت در ذات خود و واجب الوجود خویش وَاَنَّ مَا يَدْعُوْنَ و آنچه شما میخوانند و بعض نعبت
میخوانند یعنی آنچه مشرکان میخوانند و می پرستند مِنْ دُوْنِهِ بجز خدای تعالی الْبَاطِلُ بیهوده و ناحق است وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر سبب آن است که خدایتعالی
هُوَ الْعَلِيُّ او است برتر یعنی غالب بر همه الْكَبِيْرُ بزرگ است که از و بزرگتری نیست اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی اَنَّ الْفُلْكَ آن که کشتی تَجْرِيْ فِي الْبَحْرِ
میرود در دریا بِنِعْمَتِ اللّٰهِ بمنت و احسان او که او را بر روی آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او می وزاند لِيُرِيَكُمْ تا بنماید شما را مِّنْ اٰيٰتِهٖ ط بعضی از
دلایل قدرت خود در حرکت کشتی و برخی از عجایب بحر اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستی که در امر کشتی و دریا لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانها است در شمول قدرت و کمال حکمت
و وفور نعمت لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر بلای او شَكُوْرٍ شکر گوینده بر نعمای او وَاِذَا غَشِيَهُمْ و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و از زیر ایشان
بر آید موج دریا در بزرگی كَالظُّلَلِ مانند سایبانها یا مثل کوهها یا ابرها دَعَوُا اللّٰهَ میخوانند خدایرا مُخْلِصِيْنَ در حالتیکه پاک کنند کنندگان لَهُ الدِّيْنَ برای
خدایتعالی دین خود را چه خوف شدید آفت هوا و تقلید را که منازع فطرات اند زائل گردانیده باشد و ایشانرا بمقام فطرت اصلی باز برده فَلَمَّا نَجّٰىهُمْ پس
آن هنگام که برهاند ایشانرا و برساند بسلامت اِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مُّقْتَصِدٌ ط عادل اند یعنی راستند بر طریق توحید و بعضی
بازپلیدا از راه حق یعنی مومنان از اهل کشتی ثابت اند بر دعا و نیاز خود و مشرکان جاز و منکر اند وَمَا يَجْحَدُ بِاٰيٰتِنَاۤ و انکار نکند نشانهای قدرت ما را اِلَّا كُلُّ
خَتَّارٍ مگر هر غدر کننده و عهد شکننده كَفُوْرٍ ناسپاس مر نعم پروردگار را يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ ندا عام است یعنی ای همه مردمان از اهل کشتی که نابتید بر دعا و نیاز
خود و غیر اهل کشتی اتَّقُوْا رَبَّكُمْ بترسید از عقوبت پروردگار خود یا پرهیز کنید از ناشایستها وَاخْشَوْا و بترسید يَوْمًا لَّا يَجْزِيْ از روزی که دفع نکند عذاب
را و باز ندارد وَالِدٌ عَنْ وَّلَدِهٖ ز پدر از پسر خویش وَلَا مَوْلُوْدٌ و نه فرزندی هُوَ جَازٍ که او باز دارنده باشد عَنْ وَّالِدِهٖ از پدر خود شَيْـًٔا چیزی را از عذاب گفته
اند که این خبر مخصوص است بکفار چه اولاد و آبای مومن بعضی مر بعضی را شفاعت کنند اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستی که وعده خدایتعالی بثواب و عقاب حَقٌّ راست
است و در آن خلاف نیست و نخواهد بود فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ و باید که فریب ندهد شما را الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا یعنی بمتاعهای دلفریب و زینتهای آن
فریفته نشوید وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ و باید که مغرور نسازد شما را بِاللّٰهِ بعفو و کرم خدایتعالی یا مهلت دادن او الْغَرُوْرُ شیطان فریبنده یعنی شما را بامل دور و دراز را

بردہ بر معاصی دلیر گردانید و کو مصرع کامروز گنہ کنید و فردا توبہ * تہ زنہار مغرور مشوید کہ عذر فردا را عمر وفا با یدکسی بدیر مار آن مثنوی نظم
کار امروز بفردا مگذاری زنہار * روز چون یافتہ کار کن و عذر میار * ساقیا عشرت امروز بفردا مفکن * یا ز دیوان قضا خط امانی من آر * آوردہ اند کہ حارث
یا وارث بن عمرو محاربی بجناب نبوت مآب آمد و گفت ای محمد ساعت یعنی قیامت کی ظہور خواہد شد و من تخمی کاشتہ ام اصابت عبرات غمام در کدام ایام
خواہد بود و زن من حاملہ است تصور حمل وا اشکال ذکور و اناث بر چہ وجہ ہست و میدانم کہ عمل من دیروز چہ بود و فردا بچہ شغل اشتغال خواہم داشت و مولد
را میدانم کہ کجا است و مدفن در کدام بقعہ اتفاق خواہد افتاد حق سبحانہ این آیت فرستاد کہ بگو این پنج علم در خزانہ مشیت پروردگار من است و کلید اطلاع بدان
بدست ہیچ آدمی ندادہ اند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی کہ خدای تعالیٰ عِنْدَهٗ نزدیک واست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن ہنگام قیامت وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ و فرو میفرستد
باران را در زمان و مکان کہ بعدد و مقرر کردہ وَيَعْلَمُ و میداند مَا فِي الْاَرْحَامِ آنچہ در رحم ہا است از مرد و زن و تمام و ناقص وَمَا تَدْرِيْ نَفْسٌ و نمیداند
ہیچ نفسی زکی کما یا ہر کارہ کہ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا آنچہ خیر کسب کند فردا از خیر و شر وَمَا تَدْرِيْ نَفْسٌ و نمیداند ہیچ نفسیکہ او بِاَيِّ اَرْضٍ بکدام زمین
تَمُوْتُ بمیرد و در کدام موضع دفن یابد اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بدرستی کہ خدای تعالیٰ دانا است بغیبہا چون خواہد آشکارا کند خَبِيْرٌ آگاہ از غیبہا چون خواہد بہ

سورۃ السجدۃ مکیہ | بروہ کرم ہو شد | وھی ثلثون آیات

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم

الٓمّٓ مرتضی علی کرم اللّٰه وجہہ فرمودہ کہ ہر کتاب خدای تعالیٰ را خلاصہ بودہ و خلاصہ قرآن حروف مقطعہ است و در الفکنۃ اذ الفاز اقصای حلق آید و اول
اول مخارج است و لام از طرف لسان گفتہ شود و آن اوسط مخارج است و میم را از شفت گویند و آن آخر مخارج است و این سخن اشارت است بآنکہ بندہ باید
کہ در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانہ مشانس باشد تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن لَا رَيْبَ فِيْهِ ہیچ
شک نیست در وی یعنی منزل است بی شبہہ مِنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ از پروردگار عالمیان آیا تصدیق میکنند اہل مکہ کہ این از نزدیک خدای تعالیٰ است اَمْ يَقُوْ
لُوْنَ افْتَرٰىهُ یا میگویند بر بافتہ است محمد آنرا بیش خود بَلْ نہ چنین است کہ میگویند بلکہ هُوَ الْحَقُّ قرآن سخن درست و راست است فرو آمدہ مِنْ رَّبِّكَ
از پروردگار تو لِتُنْذِرَ تا بیم کنی از عذاب الٰہی قَوْمًا مَّآ اَتٰىهُمْ قومی را کہ در میان تو اند و نیامدہ است بدیشان مِّنْ نَّذِيْرٍ ہیچ بیم کنندہ مِّنْ قَبْلِكَ پیش از تو
مراد زمان فترت است و بعث انبیاء زمان یا ہر یک در قوم خود بی لَعَلَّهُمْ شاید کہ ایشان بہ بیم کردن تو يَهْتَدُوْنَ راہ یابند اگر من خواہم
اَللّٰهُ خداوندیست اَلَّذِيْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آن است کہ بیافرید آسمانہا و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچہ میان آسمان و زمین ہست فِيْ سِتَّةِ
اَيَّامٍ در مقدار شش روز از روزہای دنیا ثُمَّ اسْتَوٰى پس مستولی شد حکم او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش کہ اعظم مخلوقات است پس بدو بگروید و از راہ او مگردید کہ در وی
یعنی مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِّنْ دُوْنِهٖ بجز وی مِنْ وَّلِيٍّ ہیچ دوستی کہ یاری کند وَّلَا شَفِيْعٍ و نہ ہیچ درخواست کنندہ کہ مددکاری نماید اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ
آیا پند پذیر نمی شوید از مواعظ ربانی و نصایح قرآنی يُدَبِّرُ الْاَمْرَ میسازد کار دنیا یعنی حکم میکند بدان و میفرستد ملکی را کہ موکل است بران مِنَ السَّمَآءِ از
آسمان اِلَى الْاَرْضِ بسوی زمین پس ملکی می آید و آن کار بجای می آرد ثُمَّ يَعْرُجُ پس عروج میکند اِلَيْهِ بسوی آسمان فِيْ يَوْمٍ كَانَ در روزی کہ ہست
مِقْدَارُهٗ اندازہ او اَلْفَ سَنَةٍ ہزار سال مِّمَّا تَعُدُّوْنَ از آنچہ شما میشمرید یعنی فرشتہ فرو می آید از آسمان و بالا میرود در مدتی کہ اگر آدمی رود و آید در ہزار
سال میسر شود زیرا کہ از آسمان تا زمین پانصد سالہ راہ است پس مقدار نزول عروج ہزار سال بود ذٰلِكَ آن خداوند کہ تدبیر امر میکند عٰلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
داناى پوشیدہ و پیدا است یعنی دانای امور دنیا و آخرت است یا عالم است بآنچہ بودہ و باشد و خواہد بود الْعَزِيْزُ غالب است در تقدیر الرَّحِيْمُ مہربان است بر بندگان
در تدبیر اَلَّذِيْٓ اَحْسَنَ آنکسی است کہ نیکو کرد كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهٗ ہر چیز را کہ آفرید یعنی بیار است بر وجہی نیکو بمقتضای حکمت نظم کردی آنچہ در جہان
شاید * کردہ آنچنانکہ می باید * از تو رونق گرفت کار ہمہ * کہ توئی آفریدگار ہمہ * نقش زیبا بلوح خاک از تست * دل دانا و جان پاک از تست وَبَدَاَ و آغاز
کرد خَلْقَ الْاِنْسَانِ آفریدن آدم را علیہ السلام مِنْ طِيْنٍ از گل ثُمَّ جَعَلَ پس بیافرید نَسْلَهٗ فرزندان او را مِنْ سُلٰلَةٍ از خلاصہ بیرون آوردہ از اصلاب
مِّنْ مَّآءٍ مَّهِيْنٍ از آبی ضعیف خوار یعنی نطفہ ثُمَّ سَوّٰىهُ پس راست کرد قالب آدم را وَنَفَخَ فِيْهِ و دمید در وی مِنْ رُّوْحِهٖ از روح خویش این اضافت
تکریم و تشریف است و اظہار آنکہ او مخلوق شریف است وَجَعَلَ لَكُمُ و بساخت برای شما السَّمْعَ گوش تا بشنوید وَالْاَبْصَارَ و دیدہا تا بہ بینید وَالْاَفْـِٕدَةَ

و دلہا تا دریابید قَلِيْلًا مَّا تَشْكُرُوْنَ اندک سپاس داری میکنید بر چنین نعمتہا وَقَالُوْٓا و گفتند منکران بعث چون ابی خلف و امثال او ءَاِذَا ضَلَلْنَا
آیا چون گم شویم فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی خاک شویم و آمیختہ گردیم چنانکہ خاک اعضای ما از خاک زمین متمیز نباشد ءَاِنَّا آیا ما لَفِيْ خَلْقٍ جَدِيْدٍ بآفرینش نو
خواہیم بود و این استفہام بر سبیل انکار است یعنی چون خاک شویم آفرینش نو بما تعلق نخواہد گرفت بَلْ هُمْ نہ چنان است کہ میگویند بلکہ بِلِقَآءِ رَبِّهِمْ
ایشان بلقای پروردگار خود كٰفِرُوْنَ ناگروندگانند یعنی بآخرت کہ سرای لقا است ایمان ندارند قُلْ بگو ای محمد منکران بعث را کہ زود
يَتَوَفّٰىكُمْ فرا گیرد روح شما را مَّلَكُ الْمَوْتِ فرشتہ مرگ کہ عزرائیل است علیہ السلام الَّذِيْ وُكِّلَ بِكُمْ آنکسی کہ موکل و برگماشتہ شدہ است بقبض ارواح
شما ثُمَّ اِلٰى رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار خود تُرْجَعُوْنَ باز گردیدہ شوید بجہت حساب و جزا در کشاف آوردہ کہ عزرائیل علیہ السلام ارواح را بخواند و جواب دہند
پس اعوان خود را بقبض آن فرمان کند امام ابو اللیث رح در تفسیر خود فرمودہ کہ ملک الموت را رویی است از آتش کہ بدان روی بکافران ظاہر گردد
و روح ایشان قبض کند و رویی دارد از ظلمت کہ بدان روح منافقان فرا گیرد * و رویی دارد مانند روی آدمیان کہ بدان ارواح مومنان توفیہ کند
و رویی است از نور کہ بدان روح انبیا و صدیقان قبض نماید و اعوان ملائکہ رحمت و عذاب اند و عجب از آدمی کہ با وجود چنین حریفی در کمین چگونہ لاف آرامش
میزند فرد آسودگی مجوی کہ از صدمت اجل * کس را ندادہ اند برات مسلمی وَلَوْ تَرٰٓى و اگر بہ بینی ای بینندہ اِذِ الْمُجْرِمُوْنَ چون مشرکان در روز حشر
نَاكِسُوْا رُءُوْسِهِمْ افگندگان باشند سرہای خود را یعنی از غایت خجالت و ندامت سر در پیش افگنند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود در موقف
عرض ہر آینہ بہ بینی کارہای پر ہول و در آن زمان گویند رَبَّنَآ ای آفریدگار ما اَبْصَرْنَا دیدیم آنچہ وعدہ کردہ بودی وَسَمِعْنَا و شنیدیم از تو تصدیق
پیغمبران ما یا ہول روز رستخیز دیدیم و آواز صور شنیدیم فَارْجِعْنَا پس باز گردان ما را بدنیا نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم کارہای شایستہ اِنَّا مُوْقِنُوْنَ
بدرستی کہ ما بی گمانانیم بسرای عقبی زیرا کہ مشاہدہ کردیم و ما را شبہہ نماند کہ حق سبحانہ فرماید وَلَوْ شِئْنَا و اگر میخواستیم لَاٰتَيْنَا ہر آینہ می دادیم در دنیا
كُلَّ نَفْسٍ ہر نفسی را هُدٰىهَا آنچہ راہ یافتی بآن بسوی ایمان و عمل صالح وَلٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ و لیکن ثابت شدہ است این حکم مِنِّيْ از من کہ لَاَمْلَـَٔنَّ
جَهَنَّمَ ہر آینہ پر سازیم دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از کفار دیو و آدمی اَجْمَعِيْنَ ہمہ ایشان فَذُوْقُوْا پس بچشید شما عذاب را بِمَا نَسِيْتُمْ بسبب آنکہ
فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا دیدن آن روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقاء این روز را اِنَّا نَسِيْنٰكُمْ بدرستی کہ ما نیز ترک کردیم
شما را و بگذاشتیم در عذاب وَذُوْقُوْا عَذَابَ الْخُلْدِ و بچشید عذاب جاودانی را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بآنچہ بودید کہ عمل میکردید اِنَّمَا يُؤْمِنُ جز این نیست
کہ میگروند بِاٰيٰتِنَا بآیتہای کلام ما الَّذِيْنَ اِذَا ذُكِّرُوْا آنانکہ چون پند دادہ شوند بِهَا بآن آیتہا خَرُّوْا بر روی در افتند سُجَّدًا سجدہ کنندگان وَّسَبَّحُوْا
و تنزیہ کنند پروردگار خود را از آنچہ لایق عظمت و کبریای او نباشد تسبیحی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیہ کنند از صفات نالایق و ستایند
بصفتہای موافق یا در سجود گویند سبحان اللّٰه و بحمدہ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ و ایشان سرکشی نمیکنند از ایمان و طاعت و سجود و این سجدہ نہم است
بقول امام اعظم رح و دہم بقول امام شافعی رضی اللّٰه تعالیٰ عنہ و حضرت شیخ قدس سرہ این را سجدہ تذکر گفتہ و ساجد باید کہ متذکر گردد آنچیز را کہ از آن
غافل شدہ و تصدیق کند دلالت وجود واحد را کہ آن دلالتہا در ہمہ اشیا موجود است بیت فی کل شیء لہ آیۃ * تدل علی انہ واحد بیت
ہمہ ذرات از مہ تا بماہی * بوحدانیتش دادہ گواہی * ہمہ اجزای کون از مغز تا پوست * چو وا بینی دلیل وحدت اوست * آوردہ اند کہ منازل بعضی
انصار از مسجد سید ابرار دور بود چون نماز شام را با خواجہ کائنات علیہ افضل الصلوات با جماعت ادا کردندی ہمچنان تا بوقت عشا در مسجد توقف نمودندی
نماز گذاردندی و بمنزلہای خود رفتندی تا دولت ادای نماز صبح بجماعت آنحضرت علیہ السلام دریابند حق سبحانہ در شان ایشان این آیت فرستاد
کہ تَتَجَافٰى جُنُوْبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ دور میشود پہلوہای ایشان از خوابگاہہا يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ میخوانند پروردگار خود را خَوْفًا از بیم خشم او وَّطَمَعًا و بامید
خوشنودی او ابو الدرداء رض گفتہ کہ آیت در شان جمعی است کہ نماز عشا و صبح را بجماعت گذارند و گفتہ اند در شان متہجدان و شب خیزان است کہ چون پردہ شب
فرو گذارند و جہانیان سر بر بالین غفلت نہند ایشان پہلو از بستر گرم و فراش نرم تہی کردہ بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز راز با حضرت بی نیاز گویند از سہل یمنی
یعنی اویس قرنی منقول است کہ در شبی میگفت کہ ہذہ لیلۃ الرکوع و بیک رکوع تمام شب بسر می برد و در شب دیگر میفرمود ہذہ اللیلۃ السجود و بیک سجدہ
بصبح میرسانید گفتندی ای اویس چون طاقت طاعت داری شبہا بدین درازی بر یک حال میگذاری گفت کجا است شب دراز کاشکی از ازل و ابد یک شب بودی

تا بیک سجده تا آخر بردمی و دران سجده نالهای زار و گریهای بیشمار کردمی بیت همه شب که همه مست خواب خوش باشند ؛ من و خیال تو و نالهای درد آلود
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه عطا کردیم ایشانرا يُنفِقُونَ نفقه میکنند در وجوه خیر یعنی شب بدرگاه ما داد گدائی و روز در راه ما داد گدایان میدهند فَلَا تَعْلَمُ
پس نمیدانند نَفْسٌ هیچ نفسی نه ملک مقرب و نه نبی مرسل مَّا أُخْفِيَ آنچه پنهان داشته شده است لَهُم از برای ایشان یعنی برای پهلو تهی کنندگان از مضاجع
مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ از روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین مالا عین رأت ولا اذن سمعت
ولا خطر علی قلب بشر محققان بر آنند که انسب آنست که از آن نعمت مخفی سخن نگویند چه فلا تعلم نفس ولا خطر علی قلب بشر آیت و حدیث دو گواهند بران که
دعوی دریافت آن لایق نیست که این مشاهده را و ایشان جزا داده شوند جَزَاءً جزا دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که باخلاص نیت و صدق طویت
يَعْمَلُونَ عمل میکردند بزرگی گفته که چون عمل پنهانی کردند جزا نیز پنهانی است تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان مطلع نشد کسی نیز بمکافات ایشان پی نبرد نظم
روز یکه ره هجر جانان بچمن ؛ نی لاله و گل بینم نی سرو سمن ؛ رازی که میان من و او گفته شود ؛ من دانم و او داند و او داند و من ؛ آورده اند که ولید بن
عقبه با شیر بیشه مردی در مقام مفاخرت آمده گفت ای علی سنان من از سنان تو سخت تر است و زبان من از زبان تو تیز تر علی رض فرمود که خاموش باش ای
فاسق ترا با من چه زهره مساوات و چه یارای مجادلات حق سبحانه و تعالی بتصدیق امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه را آیت فرستاد أَفَمَن كَانَ آیا کسی هست
مُؤْمِنًا گرونده بخدای و رسول یعنی علی باشد كَمَن كَانَ فَاسِقًا مانند کسی که هست بیرون رفته از دائرهٔ فرمان چون ولید لَّا يَسْتَوُونَ برابر نیستند
در شرف و رتبت یا در جزا و مثوبت أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل صالح کرده اند فَلَهُمْ پس مر ایشانراست
جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ بوستانها که ماوای جمعی است و گفته اند جنة المأوی بهشت است بر یمین عرش و جای مؤمنان و بهر آنرا نُزُلًا در حالتیکه پیش کش باشد
یعنی ما حضری که برای مهمانان آرند و نعیم کلیه پس از دخول بهشت بدیشان ارزانی دارد بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودند که عمل میکردند عملی که مستحق این کرامت
شدند وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا و اما آنانکه بیرون رفتند از دائرهٔ فرمان فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ پس بازگشت ایشان آتش دوزخ است یعنی بجای جنة المأوی
که مؤمنانرا باشد ایشانرا در آتش ماوی دهند كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا هر گاه خواهند که بیرون آیند از آتش دوزخ أُعِيدُوا بازگردانیده شوند
فِيهَا در آتش آورده اند که در وقت جوشش دوزخ فاسقانرا بالا افکند تا بنزدیک درهای دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنه بگرزهای آتشین
ایشانرا بزنند و بقعر دوزخ می افکنند وَقِيلَ لَهُمْ و گویند مر ایشانرا جهت اهانت که ذُوقُوا بچشید شما عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش الَّذِي
كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ آن عذابی که بودید که بآن تکذیب میکردید و باور نمی داشتید وَلَنُذِيقَنَّهُم و هر آینه بچشانیم اهل مکه را مِّنَ الْعَذَابِ
الْأَدْنَىٰ از عذاب نزدیکتر و خردتر در دنیا که قتل و اسر است یا قحط دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ فروتر از عذاب بزرگتر که خلود در آتش است لَعَلَّهُمْ
شاید که ایشان یعنی جمعی که باقی مانده از ایشان يَرْجِعُونَ بازگردند براه حق و از کفر توبه کنند در موضح آورده که عذاب خردتر جمع حطام است و در کسب
آثام و نزد جمعی ادنی عذاب قبر است و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید ادنی خذلان است و اکبر نیران در لباب التفسیر نقل
کرده که ادنی غلای اسعار است و اکبر خروج مهدی بشمشیر آبدار و گفته اند خواری دنیا و نگون ساری عقبی یعنی افتادن در گناه و دور افتادن
از درجات قرب الله بیت دور ماندن از وصال او عذاب اکبر است ؛ آتش سوز فراق از هر عذابی بدتر است وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر
مِمَّن ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بگرداند ازان و تفکر نکند دران إِنَّا
مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ بدرستی که ما از مشرکان انتقام کشنده ایم بهلاک و عذاب وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقیق ما دادیم موسی را الْكِتَابَ توریت چنانچه
دادیم ترا قرآنرا فَلَا تَكُن فِي مِرْيَةٍ پس مباش در شک مِّن لِّقَائِهِ از دیدار موسی ع م در وسیط آورده که حق سبحانه وعده داده بود حضرت رسالت
پناه را ع م که پیش از انکه از دنیا رحلت کنی موسی ع م را خواهی دید اینجا تاکید همان وعده را میگوید که شک مکن در لقای وی و در وقتیکه آنحضرت ع م را
در معراج بردند موسی ع م را در آسمان ششم دید و هم بوقت عروج و هم بوقت نزول وَجَعَلْنَاهُ و گردانیدیم کتاب منزل بموسی ع م هُدًى لِّبَنِي
إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر بنی اسرائیل را وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ و گردانیدیم از بنی اسرائیل أَئِمَّةً يَهْدُونَ پیشوایان که خلق را راه نمودند باحکام
توریت بِأَمْرِنَا بفرمان ما لَمَّا صَبَرُوا آن هنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر شدائد قوم یا بر ارتکاب طاعات یا از مناهی وَكَانُوا بِآيَاتِنَا و بودند

که بآیتهای ما یعنی بدلائل که بموسی ع م داده بودیم يُوقِنُونَ بیگمان بودند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ يَفْصِلُ او حکم کند بَيْنَهُمْ میان مردمان
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه که بودند که دران يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردند از امر دین پس حکم الهی جدا کند محق را از مبطل و هر یکرا مناسب
حال او جزا دهد أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود و بیان نکرد برای اهل مکه از عقوبتهای که بمکذبان رسیده كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِن قَبْلِهِم
پیش از ایشان مِّنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها چون قوم عاد و ثمود يَمْشُونَ میروند اینها یعنی اهل مکه فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان و بران میگذرند در
سفرهای خود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه درین اهلاک قرون ماضیه لَآيَاتٍ هر آینه عبرتهاست مر امم آینده را أَفَلَا يَسْمَعُونَ آیا پس نمی شنوند
یعنی بگوش فهم استماع نمی کنند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمی دانند أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ آنرا که ما آب می رانیم یعنی باران و سیل میفرستیم إِلَى الْأَرْضِ
الْجُرُزِ بر زمین خالی از گیاه و گفته اند اسم موضعی است در ولایت یمن که آب جویبارها بدان میرسد حق سبحانه فرمود که ما آب را بدان زمین خشک میرسانیم
فَنُخْرِجُ بِهِ پس بیرون می آوریم بآن آب زَرْعًا کشت زاری و گفته اند مراد غلات و اشجار است تَأْكُلُ مِنْهُ میخورند ازان زرع أَنْعَامُهُمْ چهارپایان
ایشان کاه و برگ درخت وَأَنفُسُهُمْ و میخورند ایشان دانه و میوه أَفَلَا يُبْصِرُونَ آیا پس نمی بینند ازین قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت
حق و دانند که آنکه قادر است بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد بر احیای مردم بعد از موت وَيَقُولُونَ و میگویند کفار مکه مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ کی
باشد این فتح که مؤمنان گویند ان الله سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استعجال با اصحاب رض گفتند که این فتح که وعده داده اند کی خواهد
بود زود بنمائید بما إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان در وعده خود قُلْ بگو ای محمد يَوْمَ الْفَتْحِ در روز فتح یعنی فتح مکه لَا يَنفَعُ الَّذِينَ
كَفَرُوا سود نخواهد داشت آنانرا که نگرویدند إِيمَانُهُمْ گرویدن ایشان مراد مقتولان روز فتح اند که در حال قتل ایمان ایشانرا فائده ندارد زیرا که ایمان
یاس بود وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ و نیستند ایشان که مهلت داده شوند در آخرت و عذاب ایشان در توقف افتد فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان بطریق
اهانت از ایشان تا مدت معلوم یعنی تا نزول آیت السیف وَانتَظِرْ و منتظر باش نصرت الهی را إِنَّهُم مُّنتَظِرُونَ بدرستی که ایشان نیز منتظر اند آنرا که غلبه
کنند بر تو حق سبحانه ترا غالب گردانید ایشانرا الحق یعلو ولا یعلی نظم منتظر باش ز الطاف الهی که شود ؛ علم دین تو هر روز برافراخته تر ؛ حرب را
ساختگی کن که بود هر روزی ؛ کار احباب تو از روز دگر ساخته تر

سورة الاحزاب مدنية وهي ثلث وسبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

در اسباب نزول مذکور است که ابو سفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعهٔ احد از مکه بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی در وثاق ابن ابی نزول کردند روزی دیگر
با جمعی منافقان حاضر شده از حضرت رسالت پناه ع م امان طلبیده استدعا نمودند که ما را بلات و منات بازگذار و بگو که بتانرا روز قیامت
مقام شفاعت هست تا ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدایتعالی خود کنی این سخن بر آنحضرت ع م شاق آمده روی مبارک درهم کشید و ابن ابی و ابن قشیر
و جد بن قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن آنست حضرت عمر فاروق رض را حمیت اسلام و صلابت دین دریافته
قصد قتل کفره فرموده و حضرت رسالت پناه ع م فرمود که ای عمر من ایشانرا بجان امان داده ام و نقض عهد روا نیست این آیت آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای
پیغمبر اتَّقِ اللَّهَ دائم و ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدایتعالی در نقض عهد وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ و فرمان مبر کافران مکه را چون ابو سفیان و عکرمه وَالْمُنَافِقِينَ
و منافقان مدینه را چون ابن ابی و معتب بن قشیر إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدایتعالی هست عَلِيمًا دانا بمقال ایشان حَكِيمًا حکم کننده بوفای عهد
وَاتَّبِعْ و پیروی کن مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ آن چیز را که وحی کرده میشود بتو مِن رَّبِّكَ از پروردگار تو چون نهی از اطاعت ایشان إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه
خدایتعالی هست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید خَبِيرًا دانا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای تعالی یعنی کار خود بدو سپار وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسند است
خدایتعالی وَكِيلًا کارساز و مهم گذار و نگاهبان و کفایت کننده مهمات بیت چون ز لطف عنایت کند ؛ جمله مهمات کفایت کند ؛ آورده که ابو
معمر بن جمیل بن اوس مردی لبیب و ادیب بود و بارها گفتی که مرا دو دل است که یکی از آن فهم کنم زیاده از آنکه محمد فهم میکند و عرب او را ذو القلبین
لقب کرده بودند وقتیکه از بدر گریخته بمکه میرفت یکی از نعلین در دست و یکی در پا ابو سفیان بدو رسیده خبر قوم پرسیده گفت بعضی مقتول اند و بعضی منهزم
ابو سفیان گفت نعلین بوجه حال دارد که یکی در پاست و دیگری در دست ابو معمر در نگریست و بران اطلاع یافته گفت ظننت الا انهما فی رجلی حق سبحانه

وادروغ گوی ساخت و معلوم شد که او را دو دل نیست و درین باب آیت آمد که مَا جَعَلَ اللّٰهُ نیافریده خدای تعالی لِرَجُلٍ مر مردی را مِنْ قَلْبَيْنِ از دو دل فِي جَوْفِهِ در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوانی و منبع قوتها است پس یکی بیش نباید زیرا که روح حیوانی یکی است در زاد المسیر آورده که منافقان میگفتند آنحضرت ع‌م دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود رد حق سبحانه فرمود که دروغ میگویند حق تعالی هیچکس را دو دل نداده وَمَا جَعَلَ و نگردانید خدای تعالی أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي زنان شما را آن زنان تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ که ظهار میکنید از ایشان أُمَّهَاتِكُمْ مادران شما یعنی زنی را که میگوید انت علی کظهر امی و مادر شما نساخته زیرا که اجتماع زوجیت و امومیت که یکی مقتضی مخدومیت و دیگر مستدعی خادمیت است در یک زن از قبیل محالات می تواند بود وَمَا جَعَلَ و نگردانید خدای تعالی أَدْعِيَاءَكُمْ پسرخواندگان شما را أَبْنَاءَكُمْ پسران حقیقی شما چه بنوت امر اصلی و دعوت صوری عارضی پس با یکدیگر مجتمع نشوند نزد عرب ظهار طلاق بوده و پسرخوانده چون فرزند اصلی و صلبی میراث میبرده حق سبحانه فرمود که چنانکه دو دل در یک درون جمع نمی شود زوجیت و امومیت در یک زن و فرزندی و پسرخواندگی در یک تن جمع نشود ذَٰلِكُمْ این که مظاهره را مطلقه میدانید و داعی را ابن میخوانید قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ سخنی است که بزبانهای خود میگوئید و حقیقتی ندارد وَاللّٰهُ و خدای تعالی يَقُولُ الْحَقَّ میگوید سخن راست که مطابق واقع است وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ و او راه می نماید بطریق حق این آیت از برای زید بن حارثه رض نازل شد که مردم او را زید بن محمد گفتندی و حال آنکه او مملوک حضرت خدیجه رض بود و حضرت خدیجه او را بحضرت ع‌م بخشید و حضرت رسالت پناه ع‌م او را آزاد کرد و چون فرزندانش پرورش میداد مردم او را پسر آنحضرت میگفتند حق سبحانه فرمود که ادْعُوهُمْ بخوانید فرزندان را و نسبت دهید لِآبَائِهِمْ بپدران ایشان هُوَ این خواندن أَقْسَطُ راست تر است عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی در صحیح بخاری از ابن عمر رض منقول است که ما کنا ندعوه الا زید بن محمد تا این آیت آمد او را زید بن حارثه گفتیم فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا پس اگر ندانید آبَاءَهُمْ پدران ایشان را که نسبت دهید بآنها فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّينِ در دین اسلام پس بگوئید یا اخی وَمَوَالِيكُمْ و دوستان شما اند در خطاب گوئید یا مولائی وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ و نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ در آنچه که خطا کرده اید به بدان چون گفتن زید بن محمد وَلَٰكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ و لیکن گناه است در آنچه که قصد کند قُلُوبُكُمْ دلهای شما و کسی را نسبت دهید بغیر پدر او وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی غَفُورًا آمرزنده آنرا که خطا کند رَحِيمًا مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند النَّبِيُّ أَوْلَىٰ پیغمبر سزاوار تر است بِالْمُؤْمِنِينَ بگروید گان مِنْ أَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان در همه کارها چه هرچه فرماید عین صلاح بندگان و محض فلاح ایشان است بخلاف نفس ایشان که امر او بسبب شقاوت حب غوایت است پس باید که آنحضرت علیه السلام دوستتر باشد به بنده از نفس او و در حدیث آمده که هیچ یک از شما مومن نباشد تا نباشم من دوست ترین از پدر و مادر و فرزند و نفس او و همه مردمان آورده اند که چون حضرت رسالت پناه علیه السلام بغزوه تبوک عزیمت فرموده همه مسلمانان را بخروج امر فرمود بعضی گفتند از پدر و مادر دستوری طلبیم آیت آمد که او اولی تر است بمومنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازم تر شمارند و در عین المعانی آورده که محبت با او سزاوار تر است از محبت با خود و دیگران نظم امتیاز در دو عالم او ست دوست : دوستی با دیگران بر بوی او ست دوستی با اصل باید کرد و بس : فرع را بنگر چه دارد دوست کس : اصل داری فرع هرگز گو مباش : تن بمان و جان بگیر الخواجه باش وَأَزْوَاجُهُ و زنان او أُمَّهَاتُهُمْ مادران مومنان اند یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم جهات ایشان روا نبوده و نسبت وراثت نداشته اند در مصحف ابی و قرات ابن مسعود چنین بود که وهو اب لهم و ازواجه امهاتهم مراد شفقت تمام و رحمت لا کلام است و چون در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث میگرفتند حق سبحانه نسخ حکم آنرا میفرماید که وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خویشاوندان بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ برخی از ایشان سزاوار تر اند به برخی از توارث فِي كِتَابِ اللّٰهِ در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاده از قرآن یعنی آیت مواریث و حکم کرده که اولو الارحام احق اند بمیراث مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروید گان یعنی انصار وَالْمُهَاجِرِينَ و از مهاجران که پیغمبر ع‌م ایشان را با یکدیگر برادری داد إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا مگر آنکه بکنید در زندگانی خود إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ با دوستان خود مَعْرُوفًا نیکوئی یا وصیت کنید برای هر که دوست میدارید كَانَ ذَٰلِكَ هست آنکه ذکر کرده شد از ولایت پیغمبر و توارث ذوی الارحام فِي الْكِتَابِ در لوح محفوظ یا در قرآن مَسْطُورًا نوشته شده و ثابت گشته وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کن آنرا که فرا گرفتیم مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران مِيثَاقَهُمْ پیمان ایشان را بر آنکه خدای را بپرستند و بعبادت خدای دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت کنند یا هر یک بشارت دهد به پیغمبری که بعد از و خواهد بود و این میثاق از پیغمبران

دروز

در روز الست گرفتیم وَمِنْكَ و گرفتیم از تو نیز که محمدی وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ و ازین همه پیغمبران مذکور اخذ نموده و تخصیص ذکر این پیغمبران برای آن است که اولو العزم بوده اند و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان جهت تعظیم است وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ و گرفتیم ما از پیغمبران همه مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم موکد بسوگند لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ تا سوال کند خدای تعالی راست گویان را یعنی پیغمبران را عَنْ صِدْقِهِمْ از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفتند یا تصدیق قوم مر ایشان را وَأَعَدَّ و آماده کرده است خدای تعالی لِلْكَافِرِينَ مر نا گروید گان را از رسل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدای تعالی که انعام فرمود بر شما إِذْ جَاءَتْكُمْ چون آمدند بشما جُنُودٌ لشکرها چون قریش و غطفان و کنانه و یهود قریب ده هزار کس فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِيحًا بادی مراد باد صبا است وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا و لشکرها که شما ندیدید یعنی ملایکه وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید بَصِيرًا بینا درین آیت بیان غزوه احزاب است و آن قصه اجمالاً چنان بود که بعد از جلای بنی نضیر یحیی بن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفتند و با ابوسفیان و اتباع او بر مقاتله با حضرت علیه السلام عهد بستند و از قریش و احبار عرب بیش از ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند آن خبر بحضرت رسالت پناه ع‌م رسیده با سه هزار کس از مدینه نهضت فرموده معسکر همایون در پیش جبل سلع مقرر شده نزول فرمودند و مشاورت با اصحاب نموده در باب محاربه با اعادی که بعدد بسیار و بسلاح آراسته بودند سلمان رض از وضع خنادق که در بلاد عجم می باشد شمه بموقف عرض رسانید و رای آنحضرت ع‌م آنرا شرف قبول ارزانی فرموده زمین بر صحابه رض قسمت کرد و بحفر خندق اشارت فرموده و صحابه رض بدان کار مشغول شدند حضرت ع‌م خود نیز مباشر کشیدن خاک و بالا آوردن از مغاک میشد یاران را وعده ظفر میداد و کلمات اللهم ان العیش عیش الآخرة فاغفر للانصار والمهاجرة بزبان معجز نشان میراند در اثنای این حال سنگی در غایت صلابت پدید آمد که تبر و میتین برو کارگر نبود آنحضرت ع‌م را خبر دادند و بسر سنگ آمده میتین بدست مبارک گرفت و بسم اللّٰه گویان بران سنگ زد ثلثش بشکست و نوری مانند برق از آن بجست و در آن روشنی نظر انور حضرت ع‌م بر قصرهای شام افتاد و گفت اللّٰه اکبر مفاتیح شام و یمن دادند و نوبت دوم که ضربت بران صخره زد ثلث دیگر شکسته شد و نوری دیگر ظاهر گشت که قصر یمن بنظر آنحضرت ع‌م در آمد و گفت اللّٰه اکبر مفاتیح یمن در دست من نهادند سیوم بار تمام سنگ درهم شکست و نوری که از آن رخشان شد کوشکهای کسری بر آنحضرت ع‌م عیان شد و گفت اللّٰه اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضه قدرت من رسید منافقان گفتند این مرد خلق را بازی میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق میکند و بفتح فارس و روم و شام و یمن وعده میدهد القصه بعد شش روز که مهم خندق سمت اتمام یافت لشکر اعادی رسیدند مالک بن عوف و عتبه بن حصین با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از بر وادی که شرقی مدینه است در آمدند و ابوسفیان با جیش قریش و کنانه از پایان وادی که طرف غربی است ظاهر شدند و یهود قریظه که با حضرت ع‌م عهد بسته بودند باغوای یحیی بن اخطب عهد شکسته مددکار کفار قریش گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان ضعفای اهل اسلام را دل از جای برفت حق سبحانه فرمود که إِذْ جَاءُوكُمْ یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها مِنْ فَوْقِكُمْ از زبر شما یعنی از اعلای وادی وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ و از زیر شما یعنی اسفل وادی وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ و چون بگشت دیدها در احداق و خیره شد از خوف وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ و برسید دلها بحنجرها از ترس چه شش از شدت روع منتفخ میگردید و قلب بارتفاع او تا حنجره میرسید وَتَظُنُّونَ و گمان میبردید بِاللّٰهِ الظُّنُونَا بخدای تعالی انواع گمانها مخلصان را مظنه آنکه حق سبحانه دین خود را غالب گرداند و مومنان را نصرت دهد و منافقان را گمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده مستاصل گردند هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ آنجا آزموده شدند مومنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند وَزُلْزِلُوا و جنبانیده شدند زِلْزَالًا شَدِيدًا جنبانیدنی سخت یعنی از جای میرفتند بمثابه که بد دلان عزم این سفر را فسخ می نمودند و ناشکیبایان اوراق الفرار مما لا یطاق تکرار میفرمودند بیت آرام ز دل شده و دل از جای : هوش از سر رفت و قوت از پای : وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ و یاد کن آنرا که گفتند منافقان چون ابن ابی قشیر وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ و آنانکه مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری است یعنی ضعف اعتقاد مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وعده نداد ما را خدای تعالی و رسول او در فتح شام و یمن و فارس إِلَّا غُرُورًا مگر وعده بفریب یعنی سخنی که مردم را بآن بازی دهند وَإِذْ قَالَتْ و آنرا نیز یاد کن که گفتند طَائِفَةٌ مِنْهُمْ گروهی از منافقان چون اوس ابن قیظی و ابو عرابه و ابن ابی يَا أَهْلَ يَثْرِبَ ای اهل یثرب و آن زمینی است که مدینه طیبه طاهره در ناحیتی از و واقع شده و همی است که مدینه را یثرب گویند

القصه این منافقان مردم مدینه را گفتند لا مقام لکم جای بودن نیست شما را در لشکرگاه محمد یا توقف در اینجا هیچ وجه ندارد فارجعوا پس باز گردید
منزلهای خود که در مدینه دارید یا آنکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد رجوع کنید بدین پدران و او را بدست دشمنان باز دهید ویستأذن و دستوری
میطلبند فریق منهم النبی گروهی از ایشان پیغمبر را یعنی بنو حارثه و بنو سلمه یقولون میگویند ان بیوتنا بدرستی که خانهای ما در مدینه
عورة خالی است و استحکامی ندارد و ما را اجازت ده تا برویم و آنرا نگاه داریم تا دشمن بران شبیخون نکند وما هی بعورة و حال آنکه خانهای
ایشان خالی و با خلل نیست بلکه استحکام تمام دارد ان یریدون نمیخواهند بدین رفتن الا فرارا مگر گریختن از جنگ ولو دخلت و اگر در آمده شوند
بمدینه یعنی لشکر کفار در آیند علیهم بر منافقان و هجوم کنند من اقطارها از جوانب آن یعنی بیکباره بمدینه در آیند و گرد اگرد ایشان فرو گیرند ثم سئلوا
الفتنة پس طلب کنند فتنه را یعنی ایشانرا دعوت کنند بشرک یا بمقاتله مسلمانان لآتوها هر آینه بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشانرا وما تلبثوا
و درنگ نکنند بها باجابت فتنه الا یسیرا مگر اندکی بلکه زود مشرک شوند با محاربه کنند با اهل اسلام ولقد کانوا و بدرستی که بودند بنی حارثه و بنی سلمه که از روی
انابت عاهدوا الله عهد کردند با خدای تعالی من قبل پیش از این در روز احد عهد کرده بودند که هرگز لا یولون الادبار پشتها بر نگردانند در کارزار
ها وکان عهد الله و هست عهد خدای تعالی مسئولا پرسیده شده یعنی سوال خواهند کرد از آن و بر نقض آن و وفا بدان جزا خواهند داد قل بگو ای محمد
که هیچ رو لن ینفعکم الفرار سود ندارد شما را گریختن ان فررتم اگر بگریزید من الموت از مرگ او القتل یا از کشتن چه لابدست هر شخصی را از موت یا قتل
در وقت معین که حکم قضا بدان نافذ گردد و واذا و آن هنگام که بگریزید یعنی مثلا اگر فرار نفع کند و مهم شما در تاخیر افتد لا تمتعون برخوردار نخواهید شد الا قلیلا
مگر زمانی اندک چه آخر شربت فنا نوشیدنی است و خرقه فوات پوشیدنی بیت که مینهد قدم اندر سرای کون و فساد ؛ که باز روی براه عدم نمی آرد ؛
قل بگو ای محمد من ذا الذی یعصمکم کیست آنکه نگاه دارد شما را من الله از عذاب خدای تعالی ان اراد بکم سوءا اگر خواهد خدای تعالی شما را بدی
و هزیمتی او اراد بکم رحمة یا خواهد بشما نعمتی و نصرتی آن کیست که منع کند آنرا ولا یجدون لهم و نمی یابند مردمان برای خویش من دون الله
بجز خدای تعالی ولیا دوستی که نفع رساند ولا نصیرا و نه یاری که ضرر باز دارد و در زاد المسیر آورده که مردی از لشکر حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوات
و اکمل التحیات بمدینه رفت برادر اعیان خود را دید اسباب طرب آماده ساخته و نبیذ و نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا در طرب گذرانی و حضرت پیغمبر ع م
در میان نیزه و شمشیر جولان میکند برادرش جواب داد که تو بیا و بنشین که ترا و اصحاب ترا بلا فرو گرفته است و محمد هرگز ازین ورطه بسلامت بیرون نیاید آن مرد
باز گشت و گفت بروم آنحضرت ع م را از مقالات تو خبر کنم چون بنزدیک حضرت علیه الصلوة رسید جبرئیل ع م بر وی پیشی گرفته این آیت آورده بود که قد یعلم الله
بدرستی که میداند خدای تعالی المعوقین باز دارندگان از نصرت رسول را منکم از گروه شما والقائلین لاخوانهم و گویندگان مر برادر خود را که هلم الینا
بیائید بسوی ما و گفته اند منافقان مسلمانانرا تخویف میکردند با ابوسفیان یا یهود منافقانرا میگفتند خود را در معرض تلف میفکنید و از یاری محمد بگریزید
سخن یهود را بقبول تلقی شده از جنگ پهلو تهی میکردند چنانچه میفرماید ولا یاتون الباس الا قلیلا و نمی آیند منافقان بکارزار مگر آمدن اندکی یا
کارزار قلیل از ره ریا و سمعه اشحة در حالتیکه بخیلانند بمعاونت یا بنفقه علیکم بر شما میخواهند که طمع غنیمت مر شما را باشد فاذا جاء الخوف پس
چون بیاید ترس و دشمن رایتهم میبینی ایشانرا که از غایت بد دلی ینظرون الیک مینگرند بسوی تو تدور اعینهم میگردد چشمهای ایشان در حدقه ایشان بچپ
و راست کالذی یغشی علیه مانند کسی که پوشیده باشد بروی یعنی غشی آورده باشد و بیهوش شده من الموت از سکرات موت فاذا ذهب
الخوف پس چون برود خوف سلقوکم برنجانند شما را و سخنان سخت گویند بالسنة حداد بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند اشحة در حالتیکه بخیل اند
علی الخیر بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنایم مجادله و مناقشه کنند اولئک آن گروه لم یؤمنوا نگرویده اند فاحبط الله پس باطل گردانیده است خدای تعالی
اعمالهم کردارهای ایشان یعنی جهاد که بریا و غرض کرده اند یا ظاهر کرد خدای تعالی بطلان عمل ایشانرا وکان ذلک و هست آن اظهار علی الله بر خدای
تعالی یسیرا آسان یحسبون الاحزاب آن گروه پندارند احزاب را یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لم یذهبوا باز نگشتند یعنی ترس و بد دلی منافقان
بمثابه است که با وجود آنکه مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز می پندارند که گرداگرد مدینه فرو گرفته اند و بجنگ ایستاده وان یات الاحزاب و اگر بیایند این
لشکر نوبتی دیگر یودوا دوست میدارند منافقان لو انهم و تمنا میکنند آنکه ایشان بادون صحرانشین باشند فی الاعراب در میان عرب بادیه نشین

یعنی

یعنی از بد دلی میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند یسئلون می پرسند آینده و رونده را عن انبائکم از خبرهای شما و دشمنان و آنچه گذشته است
میان شما و ایشان ولو کانوا و اگر باشند فیکم در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله با اعدا دست دهد ما قاتلوا کارزار نکنند الا قلیلا مگر اندکی لقد
کان بدرستیکه هست لکم مر شما را ای ترسندگان و بد دلان فی رسول الله در کار پیغمبر خدای تعالی اسوة حسنة اقتدای پسندیده یعنی متابعت او ع
کنید چنانچه او در حرب ثبات دارد و بر شدائد و محن صبر میکند شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی نیکو هست لمن کان یرجوا الله مر آنکسی را
که هست که امید میدارد و ثواب خدا را یا لقای او را والیوم الآخر و نعیم روز بازپسین را وذکر الله و مر آنکسی که یاد کرد خدا را کثیرا بسیاری بدل و زبان و
در موضح آورده که سید عالم علیه افضل الصلوات والتحیات خبر داده بود صحابه رض از آمدن احزاب و فرموده که باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت
شما را نصرت بود بر ایشان ولما رأ المؤمنون الاحزاب و چون دیدند مؤمنان احزاب را قالوا گفتند هذا ما وعدنا الله این است آنچه
وعده کرده بود ما را خدای تعالی که ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم ورسوله و آنچه فرموده بود رسول و سیشتد الامر باجتماع الاحزاب
علیکم وصدق الله ورسوله و راست گفت خدا و رسول او وما زادهم و نیفزود دیدن احزاب مر مؤمنانرا الا ایمانا وتسلیما مگر باور داشتن
مواعید الهی و گردن نهادن اوامر حضرت رسالت پناهی را که سعادت دو سرای در بن تسلیم مندرج است بیت هر که دارد چون قلم سر بر خط احکام او
می نویسد بخت طغرای ظفر بر نام او ؛ آورده اند که جمعی از صحابه رض نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس و غیر ایشان رض که چون
در حربگاه ملازم حضرت رسالت پناه باشند ثبات قدم ورزیده کمر مقاتله بر بندند و تا شربت شهادت نچشند آرام نگیرند حق تعالی در وصف
ایشان میفرماید من المؤمنین از گرویدگان رجال صدقوا مردانی که راست کردند ما عاهدوا الله آن چیز را که عهد کرده بودند با خدای تعالی
علیه بر آن چیز که ثبات است بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال فمنهم من قضی پس از ایشان کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد نحبه
نذر خود را و کارزار نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس رض ومنهم من ینتظر و از ایشان کسی هست که انتظار می برد چون عثمان و طلحه وما
بدلوا تبدیلا و تغییر ندادند عهد خود را تغییر دادنی و سخن خویش را مبدل نساختند لیجزی الله تا جزا دهد خدای تعالی الصدقین راست
گویان یعنی وفا کنندگانرا بصدقهم براستی ایشان یعنی بوفای ایشان ویعذب المنافقین و تا عذاب کند منافقانرا ان شاء اگر خواهد که بر نفاق
بمیرند او یتوب علیهم یا باز گردد بتوفیق توبه بر ایشان یعنی ایشانرا توبه دهد ان الله کان بدرستیکه خدای هست غفورا آمرزنده آنرا توبه رحیما
مهربان بر کسیکه بر توبه بمیرد در اخبار آمده است که احزاب بیست روز یا بیست هفت روز بر ظاهر مدینه توقف کردند و روزها بر کنار خندق آمدندی
و از جانبین جنگ تیر و سنگ شدی و شبها عزم شبیخون کردندی حضرت رسالت پناه ع م سوار شده با جمعی از صحابه رض بدفع آن اشتغال نمودی و روزی
عمرو بن عبد که شجاع عرب بود و او را با هزار مرد مقابله کردندی با چهار تن دیگر از دلیران لشکر کفار خندق را گذشته پیش آمده مبارز طلبیدند عمرو بدست مرتضی علی
کرم الله وجهه کشته شد و نوفل را مسلمانان سنگسار میکردند مرتضی علی کرم الله وجهه از میانش بدو نیم کرد و دل کافران شکسته شد و حضرت رسول ع م روز دوشنبه
و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد فتح دعای بر احزاب کرد و روز چهارشنبه میان نماز پیشین و نماز دیگر اثر فتح ظاهر شد و حق سبحانه باد صبا را بمددکاری فرستاد
بیت باد صبا بیست میان نصرت ترا ؛ دیدی چراغ را که کند باد یاوری ؛ صبا زلزله در ان لشکر افکند و آتشهای ایشانرا کشتن گرفت و ملائکه فرود آمده
طنابهای خیمه ایشانرا می بریدند و میخها میکندند ایشان درمانده روی بهزیمت نهادند و بی دغدغه قتال بمفاتیح یمن و اقبال ابواب فتح و نصرت گشاده
بیت بی گرد و سر نیزه و آمد شد شمشیر ؛ آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد ورد الله و باز گردانید خدای تعالی از مدینه الذین کفروا آنانرا که نگرویدند
بوی یعنی احزاب بغیظهم با خشم ایشان یعنی خشمناک برفتند لم ینالوا خیرا نیافتند غنیمتی و نصرتی وکفی الله و کفایت کرد خدای تعالی از بندگی
المؤمنین القتال مؤمنانرا جنگ کردن بسبب باد صبا و ملائکه وکان الله قویا و هست خدای تعالی توانا بر احداث هر چه خواهد عزیزا
غالب بر همه اشیا بعد از فرار کفار حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته مددکاری احزاب نموده بودند لشکر اسلام ایشانرا پانزده شبانه روز محاصره کردند و کار
بر ایشان تنگ شد بر حکم سعد بن معاذ رض که امیر لشکر بود فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ایشانرا بکشند و زنان و کودکان ایشانرا برده گیرند و اموال
ایشان را بر مؤمنان قسمت کنند حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم کرده بود و حق سبحانه

زین واقعه خبر میدهد وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم و فرود آورد خدایتعالی آنها را که یاری داده اند احزاب را و هم پشت ایشان گشتند مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب یعنی یهود قریظه را مِن صَيَاصِيهِمْ از قلعهای ایشان وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ افکندند در دلهای ایشان ترس از پیغمبر و لشکر او فَرِيقًا تَقْتُلُونَ گروهی را میکشتید تا نهصد تن بکشتید وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا و برده و اسیر میکردید گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشانرا وَأَوْرَثَكُمْ و میراث داد شما را أَرْضَهُمْ زمین ایشان یعنی مزارع و حدائق وَدِيَارَهُمْ و سراهای ایشان یعنی حصون و قلاع وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی وَأَرْضًا لَّمْ تَطَئُوهَا و داد بشما زمینی را که نرفته اید در آن با مالک آن نبوده اید مراد خیبر است یا دیار روم یا ممالک فارس گفته اند هر زمینی که بحوزهٔ اهل اسلام درآید تا قیامت در این خبر داخل است وَكَانَ اللَّهُ و هست خدایتعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا بر همه چیزی توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن بلازمان سید عباد بیت

لشکر عم را فتح و ظفر همراه است :: لاجرم هر نفس اقلیم دگر میگیرد :: ارباب سیر آورده اند که در سال تاسع از هجرت سید عالم عم از ازواج طاهرات هجرت نمود و سوگند خورد که یکماه با ایشان مخالطت نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوت زیاده از معهود می طلبیدند چون بردیمانی و دق مصری و امثال این چیزها طمع میکردند که در تصرف آنحضرت عم نبود و اسباب دیگر که در کتب سیر مذکور است و بر هر تقدیر ملول گشته از ایشان اعتزال فرمود و بغرفه که در مسجد خزانهٔ وی بود تشریف فرمود و بعد از بیست و نه روز که ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل عم آیت تخییر فرود آورده که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُل لِّأَزْوَاجِكَ بگو مر زنان خود را إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اگر هستید شما که میخواهید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را یعنی تنعم در آن وَزِينَتَهَا و آرایش آنرا چون ثیاب فاخره و پیرایها تکلف فَتَعَالَيْنَ پس بیائید که أُمَتِّعْكُنَّ بدهم شما را متعه طلاق وَأُسَرِّحْكُنَّ و رها کنیم شما را سَرَاحًا جَمِيلًا رها کردن نیکو برغبت نه از روی کراهت وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ و اگر هستید که میخواهید ثواب خدایتعالی وَرَسُولَهُ و خوشنودی رسول او را وَالدَّارَ الْآخِرَةَ و نعیم سرای دیگر فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدایتعالی أَعَدَّ آماده کرده است لِلْمُحْسِنَاتِ مر زنان نیکو کار را مِنكُنَّ از شما یعنی آنها که اختیار شق ثانی کنند أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که زخارف دنیا در جنب آن محقر و مختصر باشد آورده اند که اول کسی که از ازواج طاهرات که خدا و رسول را اختیار فرمود عایشه صدیقه رض بود يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر مَن يَأْتِ مِنكُنَّ هر که بیاید از شما بِفَاحِشَةٍ بکاری ناپسندیده مُّبَيِّنَةٍ پیدا کرده و روشن شده و حفص بکسر یا میخواند یعنی فاحشه ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول علیه السلام است يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ دو تو کرده شود مر او را عذاب ضِعْفَيْنِ دو برابر آنکه زنان دیگر را باشد چه گناه از ایشان زشت تر است وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این تضعیف عذاب عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای تعالی آسان

وَمَن يَقْنُتْ

و هر که مداومت میکند بر طاعت مِنكُنَّ از شما که ازواج پیغمبرید و فرمان برید لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر خدایتعالی و رسول او را وَتَعْمَلْ صَالِحًا و بکند عمل شایسته نُّؤْتِهَا أَجْرَهَا بدهیم مر او را اجر او را مَرَّتَيْنِ دو باره یکبار برای طاعت خدایتعالی و یکبار برای طلب خوشنودی پیغمبر عم وَأَعْتَدْنَا و آماده ساختیم لَهَا برای آن زن رِزْقًا كَرِيمًا روزی نیکو در بهشت زیاده از مزد او يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر لَسْتُنَّ نیستید شما كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ مانند یکی از زنان امت چه شما را فضل بسیار هست بر سایر زنان إِنِ اتَّقَيْتُنَّ اگر بترسید از خدایتعالی و فرمان او میبرید فَلَا تَخْضَعْنَ پس نرمی و فروتنی مکنید بِالْقَوْلِ در سخن یعنی چون با کسی سخن گوئید فَيَطْمَعَ الَّذِي پس طمع کند در شما آنکسی که فِي قَلْبِهِ در دل او مَرَضٌ بیماری است یعنی نفاق یا دوستی فجور وَقُلْنَ و بگوئید قَوْلًا مَّعْرُوفًا سخن نیکو و پسندیده و دور از ریبت وَقَرْنَ و آرام گیرید فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهای خویش وَلَا تَبَرَّجْنَ و اظهار پیرایها مکنید تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ چون اظهار زنان در جاهلیت ایام نخستین که آنرا جاهلیت جهلا گویند و آن زمان ادریس عم بود تا وقت نوح عم و صحیح آنست که جاهلیهٔ اولی در زمان ابراهیم عم بوده که زنان لباسها بمروارید بافته پوشیده خود را بمردان عرض کردندی و جاهلیه اخری میان عیسی و محمد است عم و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که میخواهید در زمین چون خرامیدن جاهلیت اولی وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنیه است وَآتِينَ الزَّكَاةَ و بدهید زکوة را که اشرف عبادات مالیه است وَأَطِعْنَ اللَّهَ و فرمان برید خدایتعالی را در فرایض وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در سنن إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ جز این نیست که میخواهد خدایتعالی لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ تا ببرد از شما گناه را أَهْلَ الْبَيْتِ ای زنان پیغمبر علیه الصلوة و السلام وَيُطَهِّرَكُمْ و پاک گرداند شما را از معاصی تَطْهِيرًا

پاک گردانیدنی صاحب کشاف آورده که این آیت دلیل است بر آنکه ازواج نبی اهل بیت وی اند و در وسیط از عکرمه نقل میکند که مراد از اهل بیت ازواج وی اند و اهل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر در یطهرکم بجهت تغلیب است چه پیغمبر عم در میان ایشان بوده و در زاد المسیر قولی آورده که عام است مر ازواج و اولاد را در حقائق از امام ابو منصور ماتریدی همین نقل میکند و صاحب عین المعانی فرموده که ظاهر دلالت تغیر بران دارد که اهل بیت ازواج باشند اما عایشه و ام سلمه و ابو سعید خدری و انس بن مالک رض نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین رض و در اسباب نزول آورده که ام سلمه فرمود که پیغمبر علیه الصلوة در خانه من بر گلیمی که برای فراش وی افکنده بودیم نشسته بود فاطمه رض درآمده و جهت حضرت عم سنبوسات با گوشت پخته آورده بود حضرت فرمود که ای فاطمه علی و فرزندانت را بخوان تا درین خوان با ما همکاسه شوند چون طعام مصطفی عم فضلهٔ آن گلیم را بر ایشان پوشید و گفت خدایا اینها اهل بیت منند رجس را از ایشان ببر و ایشانرا پاکیزه گردان این آیت نازل شد و من سر خود در زیر گلیم کردم و گفتم یا رسول الله من نه از اهل بیت توام فرمود که انک علی خیر ازین جهت است که آل عبا برین پنج تن اطلاق میکنند شعر آل عبا رسول و ابنته :: والمرتضی ثم سبطاه اذا جمعوا :: در تیسیر و بعضی دیگر از تفاسیر از انس بن مالک رض نقل میکند که چون وقت نماز بر در خانهٔ فاطمه رض بگذشتی و گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا وَاذْكُرْنَ و یاد کنید ای زنان پیغمبر مَا يُتْلَىٰ آنچه خوانده میشود فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهای شما مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از آیات کلام الله وَالْحِكْمَةِ و از سخنان پیغمبر که محض حکمت است و این آیت حث میکند بر حفظ قرآن و حدیث إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدایتعالی هست لَطِيفًا نیکو کار بشما خَبِيرًا دانا باقوال و افعال شما و بعد از نزول این آیت در بارهٔ ازواج طاهرات جمعی از زنان مسلمانان گفتند باری برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه و تعالی

ع

این آیت فرستاد که إِنَّ الْمُسْلِمِينَ بدرستی که مردانی که منقاد بحکم خدا اند وَالْمُسْلِمَاتِ و زنان فرمان برنده وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و باور دارندگان از رجال و نساء وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ و ثبات کنندگان بفرمان برداری از مردان و زنان وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ و راستگویان در قول و فعل از ذکور و اناث وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ و صبر کنندگان بر طاعتها یا از معصیتها از هر دو فرق وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ و فروتنی کنندگان از مردان و زنان وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ و صدقه کنندگان از هر دو طایفه وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ و روزه داران برای خدای تعالی فرضا و نفلا از رجال و نساء وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ و مردان و زنان نگاه دارنده فرجهای خود را از حرام وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا و مردان ذکر گوینده خدایتعالی را بسیار وَالذَّاكِرَاتِ و زنان ذکر کنندگان مر او را أَعَدَّ اللَّهُ آماده کرده است خدایتعالی لَهُم مر ایشانرا از ذکور و اناث مَّغْفِرَةً آمرزش گناهان وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزدی بزرگ زیاده بر طاعت ایشان آورده اند که حضرت رسالت پناه عم زینب بنت جحش را رض بجهت زید بن حارثه خواستگاری فرمود و زینب بگمان آنکه برای خود میخواهد این خطبه را قبول نمود چون دانست که برای زید بود ابا کرد چه جمال زیاد داشت و دختر عمهٔ پیغمبر عم بود گفت من چرا زن آزاد کردهٔ شوم و برادرش عبد الله نیز درین ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیت فرستاد که وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ و نباشد مر هیچ مردی گرویده را یعنی عبد الله بن جحش را وَلَا مُؤْمِنَةٍ و نه هیچ زن ایمان آورده یعنی زینب إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ چون حکم کرد خدا تعالی و رسول او أَمْرًا کاری را یعنی نکاح زینب بزید أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ و آنکه باشد مر ایشانرا اختیاری یعنی بر گزینند مِنْ أَمْرِهِمْ از کار خود چیزی را بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار خود را تابع اختیار خدای تعالی و رسول سازند وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدایتعالی و رسول او را یا از حکم کتاب و سنت بگذرد فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستیکه گمراه شود ضَلَالًا مُّبِينًا گمراهی هویدا چه اگر خلاف از روی اعتقاد کند کفر است بعد از نزول این آیت زینب و برادر راضی شدند و آن عقد وجود گرفت و حق تعالی پیغمبر عم را اعلام کرد که در علم قدیم ما مقرر شده است که زینب داخل ازواج طاهرات تو باشد پس میان زید و زینب ناسازگاری بدید آمد بمرتبه که زید چندین نوبت عزم طلاق زینب کرد و حضرت عم مانع می شد کما قال تعالی وَإِذْ تَقُولُ و یاد کن آنرا که میگفتی لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ مر آنکس را که انعام کرده است خدایتعالی بانعام اسلام عَلَيْهِ برو با سلام و توفیق خدمت و متابعت تو وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ و تو انعام کردهٔ برو به پروردن و آزاد کردن و فرزند خواندن یعنی زید را که مستغرق دریای نعمت خدایتعالی و رسول است که أَمْسِكْ عَلَيْكَ نگاهدار برای خود زَوْجَكَ زن خود را یعنی زینب وَاتَّقِ اللَّهَ و بترس از خدایتعالی در کار او و از روی ضرر طلاقش مده وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ و پنهان میکردی در نفس خود مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ آنچه خدایتعالی پیدا کننده آنست یعنی آنرا که زینب داخل ازواج طیبات تو خواهد بود وَتَخْشَى النَّاسَ و ترسیدی از سرزنش مردم که گویند زن

پسر خوانده را بخواست وَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشٰهُ و خدای تعالی سزاوارتر است که ازو ترسی در آنچه باید ترسید و مقرر است که حضرت رسالت پناه ترسناکترین خلق بود
بر خدا خوف و خشیه بسبب علم است انما یخشی الله من عباده العلماء و پس بحکم انا اعلمکم بالله و اخشکم از همه عالمیان اخشی بود نظم خوف و خشیه نتیجه علم است
هر کرا علم بیش خشیته بیش ✻ هر کرا خوف شد فزون هست ✻ باشد از همه رهروان در پیش ✻ آورده اند که زید مر زینب را طلاق داد و بعد از انقضای مدت عدت
حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوة و التحیات کس را فرستاد تا خواستکاری کند برای حضرت ع م قصه بعرض زینب رسانید از غایت شادی سجده شکر ادا کرد
و گویند دو رکعت نماز گذارد و گفت خدایا رسول تو مرا خواستکاری کرده اگر من شایسته ام مرا بدو ده فی الحال دعای او مستجاب شد آیت آمد که فَلَمَّا قَضٰى زَيْدٌ
پس آنهنگام که برسید زید مِّنْهَا از زینب وَطَرًا حاجتی که داشت و در موضح آورده که مراد زید طلاق زینب بود چون مراد خود ازو یافت یعنی طلاقش داد و عدت
بسر آمد زَوَّجْنٰكَهَا ما او را بتو دادیم لِكَيْ لَا يَكُوْنَ تا نباشد بعد از تو عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ حَرَجٌ بر مومنان تنگی یا اثمی و وبالی فِيْٓ اَزْوَاجِ اَدْعِيَاۤىِٕهِمْ در خواستن
زنان پسرخواندهای خود اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا چون برسند بمراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ و هست کاری که خدای تعالی
خواهد مَفْعُوْلًا بوده شدنی بی شبهه چنانچه مهم زینب رض بسید عالم ع م بعد از نزول آیت بخانه زینب رفت بی دستوری وی زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و بی گواه
حضرت ع م فرمود که الله المزوج و جبرئیل الشاهد و زینب بر سایر زنان فخر میکرد که الله تعالی مرا تزویج کرد به پیغمبر ع م و متولی تزویج شما اولیای شما بوده اند
مَا كَانَ نیست عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر مِنْ حَرَجٍ هیچ تنگی و وبالی فِيْمَا فَرَضَ اللّٰهُ لَهٗ در آنچه تقدیر کرده است خدای تعالی برای او و این صورت مخصوص او نیست
بلکه سُنَّةَ اللّٰهِ سنت نهاد خدای تعالی سنتی فِي الَّذِيْنَ خَلَوْا در آن کسانیکه گذشتند مِنْ قَبْلُ پیش از محمد ع م مراد انبیای دیگر اند که خدای تعالی نفی حرج کرد
از ایشان در آنچه مباح گردانید بر ایشان وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ و هست کار خدای تعالی قَدَرًا مَّقْدُوْرًا از اندازه مقدر کرده شده که تخلف از آن محال است
الَّذِيْنَ يُبَلِّغُوْنَ آنکسانی که میرسانند رِسٰلٰتِ اللّٰهِ پیغامهای خدا را بامتان خود وَيَخْشَوْنَهٗ و میترسند ازو وَلَا يَخْشَوْنَ اَحَدًا و نمی ترسند
از هیچکس اِلَّا اللّٰهَ مگر از خدای تعالی وَكَفٰى بِاللّٰهِ و بسنده است خدای تعالی حَسِيْبًا کافی ترسندگان یا شمار کننده بندگان و چون شمار بدست اوست
باید که ترس ازو باشد بعد از واقعه زینب رض زبان طعن بی ادبان دراز شد که این مرد مردمان را میگوید که زن پسران بر شما حرام است و خود میخواهد و زید
پسر خوانده بود در حکم شرع مثل پسر صلبی میدانستند حق سبحانه آیت فرستاد که مَا كَانَ مُحَمَّدٌ نیست محمد اَبَآ اَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ پدر هیچ یکی از مردمان
شما و اگر چه پدر طیب و طاهر و قاسم و ابراهیم رض بود اما ایشان بحد رجال نرسیدند پس او را فی الحقیقه پسر صلبی نیست که میان وی و آن پسر حرمت
مصاهرت باشد وَلٰكِنْ رَّسُوْلَ اللّٰهِ ولکن او فرستاده خداست وَخَاتَمَ النَّبِيّٖنَ و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت و پیغمبری برو ختم کرده اند
و خاتم بمعنی آخر نیز هست یعنی او است آخر انبیا بنور ظهور چنانچه اول ایشان بود بظهور نور وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا بهمه چیز
دانا پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوت برو ختم شود در عیون الاجوبه آورده که صحت هر کتابی بمهر اوست حق سبحانه پیغمبر را مهر گفت تا بدانند که تصحیح دعوت
محبت الهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناهی ع م نتوان کرد ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و شرف بزرگواری کتاب بمهر اوست و شرف جمله انبیا
نیز بدان حضرت ع م و شاهد هر کتاب مهر اوست پس شاهد در محکمه قیامت او خواهد بود چنانچه و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا و چون کتاب را مهر کرده اند کتابت
در باقی باشد چون نبوت بآن حضرت سمت اختتام پذیرفت در نبوت بدو بسته گشت دیگر چون از همه انبیا بمهر نبوت مخصوص بود بختمیت ایشان
بر خصوص یافت و فی المثنوی المعنوی نظم بهر او خاتم شد است او که بجود ✻ مثل او نی بود و نی خواهند بود ✻ چونکه در صنعت برد استاد دست
تو نگوئی ختم صنعت بر توست ✻ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید اذْكُرُوا اللّٰهَ یاد کنید خدا را ذِكْرًا كَثِيْرًا یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات با
انواع ذکر از تهلیل و تحمید و تمجید و تکبیر وَسَبِّحُوْهُ و تسبیح گوئید او را یا نماز گذارید برای او بُكْرَةً وَّاَصِيْلًا بامداد و شبانگاه چه نماز شام و صبح اشق است از روی ادا
شیخ قدس سره فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دل است چه دوام ذکر بدل بود بزبان ممکن نیست و در لطائف قشیری ره آورده که امر بذکر کثیر اشارت است بمحبت حق یعنی
مر او دوست دارید چه مقرر است که من احب شیئا اکثر ذکره و نشان دوستی ذکر فراوان است و دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر او خالی ماند بیت
هیچ مکان نیم ز فکرت خالی ✻ و هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل ✻ هُوَ الَّذِيْ يُصَلِّيْ اوست خداوندی که درود میدهد یعنی رحمت میکند عَلَيْكُمْ بر شما وَمَلٰٓىِٕكَتُهٗ
و فرشتگان او درود میدهند یعنی آمرزش میطلبند گناهان شما را این درود خدا و ملائکه بر شما لِيُخْرِجَكُمْ برای آن است تا بیرون آرد شما را مِّنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکیهای

کفر اِلَى النُّوْرِ بروشنی ایمان مراد از اخراج ادامت و استقامت است بر خروج چه در وقت درود خدای تعالی و ملائکه بر ایشان در ظلمات نبوده اند و گفته اند اخراج از ظلمات
معصیت بود بنور طاعت یا از شک بیقین یا از تیرگی تدبیر بشهود نور یقین و در بحر الحقایق فرموده که از ظلمت بشریت بنور روحانیت وَكَانَ و هست خدای تعالی
بِالْمُؤْمِنِيْنَ بگرویدگان رَحِيْمًا مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را بآمرزش ایشان میفرماید تَحِيَّتُهُمْ تحیت مومنان از خدای تعالی يَوْمَ
يَلْقَوْنَهٗ سَلٰمٌ روزی که ببینند او را سلامی است که مخبر باشد بسلامت از هر آفتی و مخافتی و گفته اند ضمیر عاید است بملک الموت کنایه غیر مذکور یعنی روزیکه ببینند عزرائیل را
بر ایشان سلام گوید وَاَعَدَّ و آماده کرده است خدای تعالی لَهُمْ برای مومنان با وجود تحیت بر ایشان اَجْرًا كَرِيْمًا مزدی بزرگ که بهشت است و نعیم آن يٰٓا
يُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر ندای کرامت است اِنَّآ اَرْسَلْنٰكَ بدرستی که فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بر تصدیق و تکذیب امت تو وَّمُبَشِّرًا و مژده دهنده برحمت
وَّنَذِيْرًا و بیم کننده از عقوبت مآل وَّدَاعِيًا و خواننده اِلَى اللّٰهِ بپرستش خدای تعالی و اقرار بتوحید او بِاِذْنِهٖ بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او وَسِرَاجًا
مُّنِيْرًا و چراغی روشن یا مدد او بچراغ روشن که قرآن است یعنی تالی آن را و در آیات باهرات آورده اند که حق سبحانه پیغمبر را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت
را محو کند و نور وجود آن حضرت ع م نیز ظلمت کفر را از عرصه جهان نابود ساخت بیت چراغی روشن از نور خدائی ✻ جهان را داده از ظلمت رهائی ✻ دیگر چراغ
در خانه گم شده بنور چراغ باز توان یافت و حقایق که از مردم پوشیده و پنهان بود بنور این چراغ بر مقتبسان انوار معرفت روشن گشت نظم
ازو جان را بدانش آشنائیست ✻ وزو چشم جهان را روشنائیست ✻ در گنج معانی بر گشاده ✻ وزان صاحب دلان را مایه داده ✻ دیگر چراغ اهل
خانه را سبب امن و امان و راحت است و دزد را واسطه خجلت و عقوبت است آنحضرت ع م نیز دوستان را وسیله سلامت و کرامت و منکران را موجب
حسرت و ندامت است و منیرا تاکید است یعنی تو چراغی نه چون چراغهای دیگر که مرده شوند و گاهی افروخته و ترا از اول تا آخر روشنی و چراغها بباد مقهور شوند
و هیچکس نور ترا مغلوب نتواند ساخت یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ✻ و دیگر چراغها را شب روشن سازند نه بروز تو شب ظلمت دنیا
بنور دعوت روشن ساخته و روز قیامت نیز از مشعل شفاعت روشن خواهی ساخت نظم شده بنیاد رخش چراغ افروز ✻ شب ما گشته ز التفاتش روز ✻
باز فردا چراغ افروزد ✻ که از آن جرم عاصیان سوزد ✻ در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند و جعلنا سراجا وهاجا و پیغمبر ما را ع م سراج
آن چراغ آسمان است و این چراغ زمین و نزمان آن چراغ دنیا است و این چراغ دین آن چراغ منازل فلک است این چراغ محافل ملک آن چراغ آب و گل است
و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم برخاسته بعرصه گاه وجود آیند بیت از ظلمات عدم راه که بردی
برون ✻ گر نشدی نور تو شمع روان همه ✻ و اشارت بهمین معنی فرموده است بیت ز اقلیم عدم می آمدی پیش روانم ✻ چراغی بود در دستش
هم از نور تجلیت وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ و مژده ده مومنان را بِاَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست مِّنَ اللّٰهِ از خدای تعالی فَضْلًا كَبِيْرًا بخششی بزرگ
زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرگتر عطا و شریف ترین جزا است وَلَا تُطِعِ الْكٰفِرِيْنَ وَالْمُنٰفِقِيْنَ و فرمان مبر ناگرویدگان و منافقان را یعنی بر
فرمان ایشان ثابت مباش وَدَعْ و بگذار و دست بدار اَذٰىهُمْ مکافات رنج ایشان که بتو رسد یعنی در صدد انتقام مباش که من شر ایشان را کفایت کنم وَتَوَكَّلْ
عَلَى اللّٰهِ و توکل بر خدای تعالی کن در دفع ایشان وَكَفٰى بِاللّٰهِ و بسنده است خدای تعالی وَكِيْلًا کارساز و مهم پرداز یا نگاهبان یا ضامن بر وعده نصرت
و غالبیت ترا يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای کسانیکه گرویده اید اِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنٰتِ چون خواهید زنان گرویده را ثُمَّ طَلَّقْتُمُوْهُنَّ پس رها کنید ایشان را
مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمَسُّوْهُنَّ پیش از آنکه مس کنید امام شافعی رح میگوید که مس کنایت از مباشرت است و نزد امام اعظم رح خلوت صحیحه حکم مباشرت
دارد چون طلاق دهید زنان را قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه فَمَا لَكُمْ پس نیست مر شما را عَلَيْهِنَّ برین مطلقات مِنْ عِدَّةٍ هیچ عدتی تَعْتَدُّوْنَهَا که شمارید ایام آن را
فَمَتِّعُوْهُنَّ پس برخوردار سازید ایشان را بچیزی که فرض کرده اید مر آن مطلقه را نصف مهر لازم است و متعه مندوب است نزد امام اعظم رح و نزد بعضی واجب
و اگر مهر مسمی نداده متعه واجب است بر قدر مال و یسار وَسَرِّحُوْهُنَّ و بگذارید ایشان را سَرَاحًا جَمِيْلًا بگذاشتنی نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید چون
عدت نیست شما را بر ایشان و ضرر بر ایشان مرسانید يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر اِنَّآ اَحْلَلْنَا لَكَ بدرستی که ما حلال کردیم برای تو اَزْوَاجَكَ زنان ترا الّٰتِيْٓ
اٰتَيْتَ آنها که دادی تو اُجُوْرَهُنَّ مهرهای ایشان را تقیید احلال باعطای مهر جهت ایثار طریق فضل است نه برای توقف حل بر آن وَمَا مَلَكَتْ يَمِيْنُكَ
و حلال ساخته ایم بر تو یعنی آنچه مالک شده است دست تو یعنی مملوکات ترا مِمَّآ اَفَآءَ اللّٰهُ از آنچه باز گردانیده است خدای تعالی عَلَيْكَ بر تو از غنائم مشرکان

چون صفیه و ریحانه و امثال ایشان وَبَنَاتِ عَمِّكَ و دختران عم ترا وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ و دختران عمهای ترا از اولاد عبد المطلب وَبَنَاتِ خَالِكَ و دختران خال ترا
وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ و دختران خالها ترا از اولاد عبد المناف بن زهره الّٰتِي هَاجَرْنَ آن زنان مذکورات که هجرت کردند مَعَكَ با تو محمل است که قید حلال کرد
بهجرت در حق آنحضرت عم باشد خاصه و قول ام هانی رض که مرا رسول عم خطبه کرد و بدین آیت بر وی حرام شدم زیرا که هجرت نکرده بودم مؤید این محمل است وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً
و زنی مؤمنه اِنْ وَهَبَتْ اگر ببخشد نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ نفس خود مر پیغمبر را اِنْ اَرَادَ النَّبِيُّ اگر خواهد پیغمبر اَنْ يَسْتَنْكِحَهَا آنکه در نکاح آرد او را خَالِصَةً خالص کرده شده
احلال او خالص کردانی لَكَ مر ترا مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ بجز مؤمنان یعنی مخصوصات آنحضرت عم است که زنی را بمجرد هبه بی مهر نکاح تواند کرد امام اعظم رض فرموده که بلفظ
هبه نکاح منعقد میشود اما مهر مثل لازم است در اتفاق این صورت اختلاف کرده اند و اشهر آنست که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه له او ام المساکین کویند یا خویله بنت
حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر در تبیان کبیر گفته که ام سهل از بنی اسد واکر واهبه زینب بوده باشد هبه او واقع است در رمضان سال سوم از هجرت و هشت ماه
در حرم محترم آنحضرت عم بوده و در ربیع الآخر سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده و دولت عقد در نیافته قَدْ عَلِمْنَا بدرستیکه ما
دانسته ایم مَا فَرَضْنَا آنچه فرض کرده ایم عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بر امت از شرایط عقد فِيْ اَزْوَاجِهِمْ در نکاح زنان ایشان یعنی مهر و شهود و نفقه
و وجوب قسم و تزویج چهار حره وَمَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ و در داشتن مملوکات ایشان یعنی توسعه امردان و ما حلال کردیم زنان را بر تو بمجرد هبه
بی مهر لِكَيْلَا يَكُوْنَ تا نباشد عَلَيْكَ حَرَجٌ بر تو تنگی وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدایتعالی غَفُوْرًا آمرزنده مر چیزی را که تحرز از و دشوار است رَحِيْمًا
مهربان بتوسیع جایی که مظنه حرج باشد تُرْجِيْ باز پس داری مَنْ تَشَآءُ هر کرا خواهی مِنْهُنَّ از ازواج خویش وَتُؤْوِيْٓ و جای دهی اِلَيْكَ بسوی
خود یعنی با خود داری مَنْ تَشَآءُ هر کرا خواهی از ایشان در وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیت از حضرت عم ساقط شده و در زاد المسیر کوید که
میان همه ازواج غیر از سوده رض که نوبت خود را بعایشه رض بخشیده بود آنحضرت عم رعایت فرمودی قسم را تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجا
کرد پنج تن را یعنی سوده و صفیه و جویره و ام حبیبه و میمونه رض و رعایت قسم میکرد میان ایشان هر گاه که میخواست و چهار تن را با خود گرفت عایشه و حفصه
و ام سلمه و زینب رض وَمَنِ ابْتَغَيْتَ و هر کرا خواهی باز طلبی و دلجوئی کنی مِمَّنْ عَزَلْتَ از آنها که باز کرانه رفته از ایشان وا رجا کرده فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ
پس هیچ کناهی و تنگی نیست بر تو ذٰلِكَ آنکه این معزولات را باز طلبی و دور شدکان نزدیک خود خوانی اَدْنٰٓى اَنْ تَقَرَّ نزدیکتر است بآنکه روشن شود
اَعْيُنُهُنَّ چشمهای ایشان وَلَا يَحْزَنَّ و اندوهناک نشوند وَيَرْضَيْنَ و خوشنود باشند بِمَآ اٰتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ بآنکه دهی ایشانرا همه یعنی چون
دانستند که آنچه تو میکنی از ارجا و ایوا و تقریب و تبعید بفرمان خدایتعالی است ملول نمیشوند و کردن می نهند وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدایتعالی میداند مَا فِيْ
قُلُوْبِكُمْ آنچه در دلهای شما است از رغبت و کراهیت وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدایتعالی عَلِيْمًا دانا بضمایر بندکان حَلِيْمًا بردبار که تعجیل نکند
بعقوبت مجرمان لَا يَحِلُّ حلال نیستند لَكَ النِّسَآءُ مر ترا زنان مِنْ بَعْدُ از پس این نه زنان که در عقد تو اند چه تسعه در حق آنحضرت عم چون اربعه است
در حق امت وَلَآ اَنْ تَبَدَّلَ و حلال نیست آنکه بدل کنی بِهِنَّ به ایشان مِنْ اَزْوَاجٍ از زنان دیگر یعنی یکی از ایشانرا طلاق دهی و بجای وی دیگری را
نکاح کنی وَلَوْ اَعْجَبَكَ و اگرچه بشگفت آورد ترا حُسْنُهُنَّ خوبی ایشان اِلَّا استثنا است از نسا یعنی حلال نیست بر تو زنان پس ازین نه تن که داری
لکن مَا مَلَكَتْ يَمِيْنُكَ آنچه مالک آن شود دست تو یعنی بتصرف تو آید و ملک الیمین تو کردد وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدایتعالی عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چیز رَّقِيْبًا مهربان و نکهبان و کسیکه از سر رقیبی حق آگاه کردد او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق را دانا و بینا دانستن است و در نهان و آشکارا
با ادب و حرمت زیستن بیت چو دانستی که حق دانا و بیناست ؛ نهان و آشکارا خویش کن راست ؛ آورده اند که چون حضرت عم زینب را بحکم ربانی
قبول فرمود ولیمه ترتیب نمود و مردم را طلبیده دعوت مستوفی داد چون طعام خورده شد بسخن مشغول کشتند و زینب رض در کوشه خانه روی
بدیوار نشسته بود و حضرت پیغمبر عم میخواست که مردم بروند آخر خود از مجلس برخاست و برفت و اکثر صحابه رض برفتند و سه کس ماندند همچنان سخن میکفتند
حضرت عم بدر خانه آمد و شرم میداشت که ایشانرا عذر خواهد بعد از انتظار بسیار خلوت شد انس رض گفت که حضرت عم بخانه زینب درآمد و من هم خواستم که در آیم
پرده بر در حجره فرو گذاشت و آیت حجاب نازل شد که يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آن کسانیکه کرویده اید بخدایتعالی و رسول لَا تَدْخُلُوْا در میایید ع
بُيُوْتَ النَّبِيِّ در خانهای پیغمبر اِلَّآ اَنْ يُّؤْذَنَ لَكُمْ مگر آنکه دستوری داده شود یعنی شمارا بخوانند اِلٰى طَعَامٍ بخوردن طعام آن هنگام در آیید

غیر ۱۰/

غَيْرَ نٰظِرِيْنَ در حالتیکه غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید اِنٰىهُ رسیدن طعام را جمعی بودند که وقت را نگاه میداشتند چون در مطبخ اثر دود ظاهر میشد
می آمدند و می نشستند حکم شد که دیگر چنین مکنید وَلٰكِنْ اِذَا دُعِيْتُمْ و لیکن چون خوانده شوید فَادْخُلُوْا پس درآیید فَاِذَا طَعِمْتُمْ پس چون طعام خوردید فا
نْتَشِرُوْا پس پراکنده شوید و مکث مکنید وَلَا مُسْتَاْنِسِيْنَ منشینید آرام کرفتکان لِحَدِيْثٍ برای سخن یکدیگر اِنَّ ذٰلِكُمْ بدرستیکه درنگ
شما بعد از فراغ طعام و استیناس بکلام كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ هست که میرنجاند پیغمبر را فَيَسْتَحْيٖ مِنْكُمْ پس شرم میدارد از شما که کوید بیرون روید
وَاللّٰهُ لَا يَسْتَحْيٖ و خدایتعالی شرم نمیدارد مِنَ الْحَقِّ از گفتن راست وَاِذَا سَاَلْتُمُوْهُنَّ و چون خواهید از زنان پیغمبر مَتَاعًا کاری از امتعه
خانه که بدان نفع گیرید فَسْـَٔلُوْهُنَّ پس بخواهید از ایشان مِنْ وَّرَآءِ حِجَابٍ از پس پرده ذٰلِكُمْ آن سوال از ورای حجاب اَطْهَرُ پاکیزه تر است
و پاک دارنده تر لِقُلُوْبِكُمْ مر دلهای شما را وَقُلُوْبِهِنَّ و دلهای ایشانرا از خاطر شیطانیه و هواجس نفسانیه در اسباب نزول آیت حجاب روایات
دیگر هست وَمَا كَانَ و نرسد و نشاید لَكُمْ مر شمارا اَنْ تُؤْذُوْا آنکه برنجانید رَسُوْلَ اللّٰهِ فرستاده خدای تعالی را و بکنید آنچه وی را کاره باشد
وَلَآ اَنْ تَنْكِحُوْٓا و نشاید شمارا آنکه نکاح کنید اَزْوَاجَهٗ زنان او را که مدخول بها باشند مِنْۢ بَعْدِهٖٓ از پس وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد
چه ازواج او مادران شما اند و مادر بر فرزند حرام است پس نخواهید شمارا اَبَدًا هرگز اِنَّ ذٰلِكُمْ بدرستیکه ایذاء آن حضرت علیه السلام و نکاح ازواج
او كَانَ عِنْدَ اللّٰهِ هست نزدیک خدایتعالی عَظِيْمًا گناه بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت عم لازم است در حیات او و بعد از وفات او
بلکه تعظیم و حرمت آنحضرت عم در حیات و ممات در ادای حقوق تعظیم یکسان است چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و لباس شفاعت کبری پس
از وفات بر بالای اعتلای آنحضرت عم دوخته اند بیت قبای سلطنت هر دو کون تشریف است ؛ که جز بقامت اقبال او نشاید راست ؛ آورده اند
که یکی از صحابه رض گفته بود که اگر حضرت پیغمبر را وفات در رسد من عایشه رض را بخواهم و دیگری برادر خاطر گذشته و بر زبان نیاورده آیت آمد که اِنْ تُبْدُوْا
اگر آشکارا کنید شَيْـًٔا چیزی را یعنی نکاح بعضی امهات مؤمنان را و بر زبان بگویید اَوْ تُخْفُوْهُ یا پنهان دارید آن را در دل و بر زبان نیارید فَاِنَّ اللّٰهَ
كَانَ پس بدرستیکه خدایتعالی هست بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از سر و علانیه عَلِيْمًا دانا و بدان شمارا جزا خواهد داد در خبر است که بعد از نزول آیت حجاب
حکم شد تا همه زنان پرده نشین شدند پدران و برادران و خویشان گفتند یا رسول اللّٰه چون حکم شد که زنان پرده نشین شوند ما را نیز از پس حجاب
با ایشان گفت و شنید باید کرد این آیت آمد که لَا جُنَاحَ هیچ گناهی نیست عَلَيْهِنَّ بر زنان فِيْٓ اٰبَآئِهِنَّ در نمودن روی به پدران خویش وَلَآ
اَبْنَآئِهِنَّ و نه پسران خویش وَلَآ اِخْوَانِهِنَّ و نه برادران خویش وَلَآ اَبْنَآءِ اِخْوَانِهِنَّ و نه پسران برادران خویش وَلَآ اَبْنَآءِ اَخَوٰتِهِنَّ و نه پسران
خواهران خویش وَلَا نِسَآئِهِنَّ و نه زنان ایشان یعنی مؤمنات وَلَا مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُنَّ و نه آنچه مالک است دستهای ایشان غلامان و کنیزکان
و تتمه این بحث در سوره نور گذشت پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید و تهویل امر فرمود که ای زنان در پس پرده و حجاب قرار گیرید
وَاتَّقِيْنَ اللّٰهَ و بترسید از خدای تعالی و پرده حیا از پیش بر مدارید اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از افعال و اقوال شما
شَهِيْدًا گواه و از هر چه در خاطر و باطن کنید آگاه نظم دیده بپوشید ز نامحرمان ؛ دور شوید از ره وهم و گمان ؛ در پس زانوی حیا و وقار
خوش بنشینید به صبر و قرار ؛ ای عزیز از فحوای آیتهای گذشته التزام شرایط تعظیم و وظایف تکریم سید عالم عم مفهوم میشود و اراده فرمود آنها را
با آیتی که مشیر است بکمال عنایت درباره آنحضرت عم فرمود اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِكَتَهٗ بدرستیکه خدایتعالی و فرشتکان او يُصَلُّوْنَ درود میفرستند
عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر عم يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه بخدایتعالی و رسول کرویده اید صَلُّوْا عَلَيْهِ صلوة کویید بر و وَسَلِّمُوْا و سلام کویید
بروی تَسْلِيْمًا سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر او را انقیاد کردنی و صلوة از حق سبحانه رحمت است و از غیر او طلب رحمت نزد جمعی معنی اللهم صل علی
محمد اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد علیه السلام را در دنیا باعلای دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقای شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او
در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیا و مرسلین عم و ملائکه و الناس اجمعین و جمهور علما بر آنند
که امر بصلوة بر آنحضرت عم بدین آیت محمول است بر وجوب اما اختلاف در مقدار آن واجب است امام مالک رح کوید که در همه عمر یکبار واجب است
و زیاده بر آن مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب آکد است یعنی در نماز بعد از تشهد اول بمذهب امام شافعی رح و در تشهد آخر واجب است

ومذہب امام ابو حنیفہ رح و برخی از علمای شافعیہ سنت است و ایمہ را رض در وقت گفتن و شنیدن نام آنحضرت صلعم اختلاف است بعضی بر آنند
کہ ہر نوبت درود گفتن واجب بود و جمعی گویند در یک مجلس یک نوبت یا سہ واجب است و بر فتوی بران است کہ نام آنحضرت صلعم در مجلسی ہر چند
تکرار یابد یک نوبت درود واجب است و باقی سنت و در کیفیت صلوٰة احادیث متنوعہ وارد شدہ و امام نووی رح فرمودہ کہ افضل آن است کہ جمع
نماید میان طرق احادیث مذکورہ کہ اکثر آن بصحت پیوستہ و الفاظ وارد را بتمام بیارد بدین وجہ کہ اللّٰہم صل علی محمد عبدک و رسولک النبی الامی
وعلی آل محمد و ازواجہ و ذریتہ کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم و بارک علی محمد النبی الامی وعلی آل محمد و ازواجہ و ذریتہ کما بارکت علی ابراہیم وعلی
آل ابراہیم فی العالمین انک حمید مجید وسلم تسلیما کثیرا کثیرا و فضایل صلوٰة و اوقات آن و شرایط و آداب کہ دران رعایت باید کرد حوالہ بمطالعہ
تحفة الصلوٰة است نظم یا سید الانام درود جناب تو ؛ ورد زبان ماست ہمہ سال و صبح و شام ؛ نزدیک تو چہ تحفہ فرستیم ما زدور ؛ در دست ما
ہمین صلوٰة است و السلام اِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکہ يُؤْذُونَ اللّٰهَ میرنجانند خدایتعالی را یعنی ارتکاب میکنند آنچہ نزدیک خدایتعالی مکروہ است از نسبت
شریک و زن و فرزند بوی گفتن کلمات کفر وَرَسُولَهُ و میرنجانند پیغمبر او را قولا کہ ساحر و شاعر میگویند و فعلا کہ الم بروی و دندان مبارکش
میرسانند لَعَنَهُمُ اللّٰهُ دور کردانید خدایتعالی ایشانرا از رحمت خود فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در سرای دنیا و عقبی وَأَعَدَّ و آمادہ کردہ لَهُمْ
برای ایشان در آخرت عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کنندہ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وانکہ میرنجانند مردان مومن را چون صفوان سہمی
وَالْمُؤْمِنَاتِ و زنان گرویدہ را چون عائشہ صدیقہ رض بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا بجز آنکہ کسب کردہ اند یعنی بی جنایتی کہ مستحق ایذا باشند فَقَدِ احْتَمَلُوا
پس ہر آینہ بر میدارند این موذیان بُهْتَانًا دروغ بزرگ وَإِثْمًا مُبِينًا و گناہی ہویدا یعنی سزاوار عقوبت بہ بہتان و مستحق بگناہ ظاہر میشوند
و گفتہ اند این آیت در شان منافقان فرود آمد کہ بکلمات نالائق مرتضی علی کرم اللّٰہ وجہہ را میرنجانیدند و در اسباب نزول آوردہ کہ روزی حضرت
عمر فاروق رض کنیزکی آراستہ را دید کہ میل بدکاری داشت ملامت کرد بلکہ ادب نمودہ منزجر ساخت کنیزک شکایت بخواجہ خود بردہ آن بیہ
ادب سخنان ناملائم شنیع بمشافہ با فاروق رض گفت و این آیت دربارۂ او نازل شدہ گویند در شان زانیان است کہ شبہا بر سر
راہہا نشستندی و دست تعدی بدامن کنیزان رسانیدندی و سدی میفرماید کہ دران وقت حرایر را علامت آن بود کہ سر پوشیدہ
در راہ رفتندی و جواری سر برہنہ بودندی چون آن بدکاران از سر پوشیدگان تحاشی می نمودند لاجرم آیت آمد کہ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ لِأَزْوَاجِكَ
بگو مر زنان خود را وَبَنَاتِكَ و دختران خود را وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ و زنان مومنان را کہ بوقت بیرون رفتن از خانہ يُدْنِينَ نزدیک کردانند
و فرو گذارند عَلَيْهِنَّ بر رو یہا و بدنہای خویش مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ چادر ہای خود را یعنی وجوہ و ابدان خود را بدان بپوشند ذَٰلِكَ این
پوشیدن سر و روی و بدن أَدْنَىٰ نزدیک تر است أَنْ يُعْرَفْنَ بآنکہ ایشان شناسند بصلاح و عفت یا متمیز شوند از لولی فَلَا يُؤْذَيْنَ
پس ایذا کردہ نشوند یعنی آن زانیان تعرض نکنند ایشانرا وَكَانَ اللّٰهُ و ہست خدایتعالی غَفُورًا آمرزندہ گناہان گذشتہ را چون توبہ
کنند رَحِيمًا مہربان کہ مصلحت بندگان با ایشان بیان میکند لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ اگر باز نایستند منافقان از نفاق خود وَالَّذِينَ
و اگر یک طرف نشوند آنانکہ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلہای ایشان بیماری است یعنی زانیان از قصد زنا و میل بفواحش وَالْمُرْجِفُونَ و اگر ترک نکنند
خبران اراجیف یعنی آنہا کہ خبرہای بد می افکنند فِي الْمَدِينَةِ در مدینہ از لشکرہای اسلام و معایب مومنان لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ہر آینہ بر گماریم ترا بر ایشان
و مسلط سازیم و امر کنیم بقتل ایشان ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ پس ہمسایگی نکنند با تو فِيهَا در مدینہ إِلَّا قَلِيلًا مگر زمانی اندک یعنی زود از شہر بیرون شوند
مَلْعُونِينَ راندگان و دور ماندگان أَيْنَمَا ثُقِفُوا ہر کجا یافتہ شوند أُخِذُوا و گرفتہ شوند یعنی باید کہ بگیرند ایشانرا وَقُتِّلُوا و کشتہ شوند یعنی بکشند ایشانرا
تَقْتِيلًا کشتنی بخواری سُنَّةَ اللّٰهِ سنت نہادہ است خدایتعالی سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در آنانکہ گذشتند مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی مقرر کردہ در امم
ماضیہ کہ انبیا را امر بقتل منافقان حکم کنند وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللّٰهِ مر سنت خدا را تَبْدِيلًا بدل کردنی و تغیر دادنی يَسْأَلُكَ
النَّاسُ می پرسند ترا مردمان یعنی کفار بامتحان و استہزا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت رستخیز قُلْ بگوی ای محمد إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست کہ دانستن وقت
قیامت عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای است و ہیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداده اند وَمَا يُدْرِيكَ و چہ چیز دانا کرد ترا بدانستن آن

یعنی مطلع نیدانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید آمدن قیامت تَكُونُ قَرِيبًا باشد نزدیک إِنَّ اللّٰهَ بدرستی کہ خدایتعالی لَعَنَ الْكَافِرِينَ براند کافران را
یعنی منکران بعث و حشر را و دور ساخت از رحمت خود وَأَعَدَّ و آمادہ کرد لَهُمْ برای ایشان سَعِيرًا عذاب آتش افروختہ خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکہ
جاودان باشند دران أَبَدًا تاکید است یعنی ہمیشہ در آتش معذب مانند لَا يَجِدُونَ نیابند وَلِيًّا دوستیکہ ایشانرا بیرون آرد از دوزخ
وَلَا نَصِيرًا و نہ یاری و مددکاری کہ عذاب از ایشان باز دارد يَوْمَ تُقَلَّبُ یاد کن روزی را کہ گردانیدہ شود وُجُوهُهُمْ رویہای ایشان
فِي النَّارِ در آتش از جہتی بجہتی یعنی گاہی ایشان را بر پشت خوابانند و گاہی بر روی افکنند يَقُولُونَ ایشان میگویند يَا لَيْتَنَا کاشکی ما
أَطَعْنَا اللّٰهَ فرمان میبردیم خدایتعالی را وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا و فرمانبرداری میکردیم پیغمبر را وَقَالُوا و گویند اتباع و اراذل قوم رَبَّنَا
ای پروردگار ما إِنَّا أَطَعْنَا بدرستی کہ ما فرمان بردیم سَادَتَنَا مہتران قبایل خود را وَكُبَرَاءَنَا و بزرگان و پیشوایان را فَأَضَلُّونَا
السَّبِيلَا پس گمراہ کردند ما را یعنی ما را از راہ ببردند و بافسانہ و افسوس فریب دادند رَبَّنَا ای پروردگار ما آتِهِمْ کن میان ما بدہ ایشانرا
ضِعْفَيْنِ دو برابر مِنَ الْعَذَابِ از عذابی کہ بما دادہ زیرا کہ ہم ضال بودہ اند و ہم مضل وَالْعَنْهُمْ و بران ایشانرا لَعْنًا كَبِيرًا راندنی
بزرگ کہ باز خواندن نباشد مقرر است کہ ہر کرا حق سبحانہ براند دیگری نتواند کہ بخواند بیت ہر کرا قہر تو راند کہ تواند خواندن ؛ و انکہ را لطف
تو خواند کہ تواند راندن ؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی کہ گرویدہ اید لَا تَكُونُوا مباشید كَالَّذِينَ مانند آنانکہ آذَوْا مُوسَىٰ برنجانیدند
موسی عم را یعنی پیغمبر محمد صلعم را مرنجانید چنانچہ بنی اسرائیل موسی را علیہ السلام برنجانیدند و او را بزنا نسبت کردند و شمہ از آن در قصہ قارون گذشت فَبَرَّأَهُ
اللّٰهُ پس پاک گردانید او را خدایتعالی مِمَّا قَالُوا از آنچہ گفتند و زنی را کہ رشوت دادہ بودند تا در حق وی افتراء کند بہ پاکی وی اعتراف نمود یا فیہ
کہ با ہارون عم بکوہ طور رفتند و ہارون عم انجا وفات یافت و گفتند تو بروی حسد بردی و کشتی حق سبحانہ ملائکہ را فرمود تا او را از
بیرون آوردند و میان قوم نہادند معلوم شد کہ غیر مقتول است یا خدایتعالی او را زندہ گردانید تا براءت ذمہ برادر اقرار کرد یا میگفتند کہ او عیبی دارد
کہ غسل تنہا میکند روزی جامہ بر سنگ نہادہ بود و در آب در آمدہ آن سنگ با جامہ روان شدہ میان قوم در آمد موسی عم برہنہ از پی او دوید بنی
اسرائیل را معلوم شد کہ او را ہیچ عیبی نیست وَكَانَ و بود موسی عم عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدایتعالی وَجِيهًا با جاہ و قربت یا مقبول یا مستجاب
الدعوات يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ ای گروہ گرویدگان بترسید از خدایتعالی و از ارتکاب مکارہ و بپرہیزید از ایذاء رسول او وَقُولُوا و بگوئید
قَوْلًا سَدِيدًا سخنی راست و درست و استوار در باب مومنان مراد نہی است از ضد آن یعنی دروغ مگوئید و ناراستی در سخن مکنید چون حدیث
افک عائشہ و حفصہ زینب رض و گفتہ اند قول سدید کلمہ لا الہ الا اللّٰہ است یا سخنیکہ بآن رضای خدایتعالی طلبند و قول جامع درین باب آن است
کہ قول سدید سخنیکہ صدق باشد نہ کذب و صواب باشد نہ خطا و جد باشد نہ ہزل و خالص بود نہ آمیختہ پس چنین سخن گوئید يُصْلِحْ تا
باصلاح آرد خدایتعالی لَكُمْ برای شما أَعْمَالَكُمْ کردارہای شمارا یعنی آنرا صلاحیت قبول دہد و بران ثواب مترتب سازد وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد برای شما
ذُنُوبَكُمْ گناہان شما وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ و ہر کہ فرمان برد خدایتعالی را وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در آنچہ فرماید فَقَدْ فَازَ پس بدرستی کہ بہرہ از شرو
برسد بخیر و بر مراد خود فیروزی یابد فَوْزًا عَظِيمًا فیروزی بزرگ و آن لقا است یا بہشت إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ بدرستی کہ ما عرض کردیم امانت را
کہ طاعت است یا حدود شرع و در صحیح آوردہ کہ نماز است و روزہ و زکوٰة و جہاد و حج و امانت مردم یا نگاہداشتن زبان از فضول و گویند غسل
جنابت است بر ہر تقدیر عرضہ کردیم آنرا عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بر آسمانہا و زمین وَالْجِبَالِ و بر کوہہا بشرط ثواب و عقاب و قتیکہ فہم
ایشان آفریدہ بود فَأَبَيْنَ پس سر باز زدند أَنْ يَحْمِلْنَهَا از آنکہ بردارند امانت را وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا و بترسیدند از آن و گفتند ای خدا مہم ما را
ما را آفریدہ نہ محتاج ثوابیم و نہ توانا بر کشیدن عذاب یا بر اہل آسمان کہ ملائکہ اند و بر ساکنان زمین و جبال کہ حیوانات بری و بحری اند عرضہ کردند و ابا کردند
و سر باز زدند از راہ مخافت نہ از روی مخالفت وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ و برداشت آنرا آدمی ضعیف و ناتوان إِنَّهُ كَانَ بدرستیکہ ہست انسان
ظَلُومًا ستمکار بر نفس خود کہ امانتی کہ اجرام عظام از حمل آن پہلو تہی کردند او با عجز خود قبول کرد جَهُولًا نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت
خیانت اگر واقع شود و عرض امانت کرد لِيُعَذِّبَ اللّٰهُ تا عذاب کند خدایتعالی الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ مردان و زنان منافق را کہ تضییع

امانت وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و عذاب كند مردان و زنان مشرك را بخيانت در امانت وَيَتُوبَ اللَّهُ و باز گردد خدايتعالى برحمت عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ بر مردان و زنان مؤمن بجهت حفظ امانت وَكَانَ اللَّهُ و هست خدايتعالى غَفُورًا آمرزنده نامايان رَحِيمًا مهربان برايشان علما
و عرفا درين آيت سخن بسيار است و از آن جمله شمه ايراد كرده ميشود جمعى معنى آيت را بران فرود آورده اند كه عظمت شان امانت بمرتبه است كه اگر عرض
كنند برين اجرام عظام و ايشانرا شعور و ادراك باشد از حمل آن عيب كنند و حق آنست كه حق سبحانه اين اجرام را ادراك و شعور داد
و بر ايشان عرض كرد عرض تخيير و ايشان ابا كردند از جهت عجز نه از روى معصيت انسان قبول كرد از راه همت نه از روى قوت بيت
آسمان بار امانت نتوانست كشيد ؛ قرعهٔ فال بنام من ديوانه زدند ؛ امام قشيري رح آورده كه امانت برانها عرض شد و بر انسان فرض فرمود
آنجا عرض بود سر باز زدند و اينجا فرض بود در معرض حمل آمدند شيخ جنيد قدس سره فرموده است كه نظر آدم عليه السلام بر عرض حق بود نه بر امانت لذت
عرض ثقل امانت را فراموش گردانيد لاجرم لطف ربانى بزبان عنايت فرمود كه برداشتن از تو و نگاه داشتن از من چون تو بطوع بار ما را برداشتى
منهم از ميان همه ترا برداشتم كه وحملناهم فى البر والبحر بيت راه او را بدو توان پيمود ؛ بار او را بدو توان برداشت ؛ صاحب انوار آورده كه گوئى
شايد كه مراد بامانت عقل و تكليف باشد چون سماء و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود و انسان بقابليت خود قبول كرد زيرا كه ظلوم است بواسطه استيلاى
قوت غضبى و جهول بجهت غلبهٔ قوت شهوى و فايدهٔ عقل آن است كه قوتين را از تعدى نگاه داشته بر طريقه اعتدال ثابت دارد و معظم مقصود
آن تكاليف تعديل قوتين است كه نتيجهٔ صفتين سبعى و بهيمى اند پس ظلومى و جهولى علت حمل باشد و گفته اند نشان انسان است ظلم و جهل چنانچه
گوئى الماء طهور يعنى از نشان او است طهارت همچنين اين دو صفت از نشان آدميان است اما چون حامل امانت شد نه بعضى ترك ظلم و جهل كردند و جمعى
بران ماندند يا خود اين دو صفت نوع انسان را باعتبار اغلب افراد ثابت است در حقايق آورده كه ظلوم و جهول است نزد خلق نه نزد حق در
تفسير خواجه محمد پارسا رح مذكور است كه حق سبحانه امانت را بر اهل آسمان و زمين و جبال عرض كرد اما نمودند حمل آن بجهت عدم استعداد و چون
انسان را استعداد حمل آن بود بى مضايقه و مبالغه قبول نمود و او ظلوم است بر نفس خود كه افنا ميكند ذات خود را در هويت مطلقه و جهول است
كه غير حق را نمى شناسد و بقول لا اله الا الله نفى ما سوى ميكند در فتوحات آورده كه امانت اتصاف است باسماى حسنى كه بر همه موجودات
عرضه كرده اند و انسان قبول كرد و او ظلوم بودى اگر بر نداشتى و جهول است يعنى عالم زيرا كه نهايت علم با بند اعتراف است بجهل عجز از معرفت حق
مصراع العجز عن درك الادراك ؛ و حضرت مير قاسم انوار قدس سره در بعضى از رسائل خود امانت را بر خلافت معانى فرموده آورده و گفته كه ظلم
و جهل ضد علم و عدل است اما بمعنى اذا جاوز شئ حده انعكس ضده اينجا جلوه داده و ظلوم و جهول صيغه مبالغه است و هر گاه كه اين دو صفت
از حد متجاوز گردند هر آينه بضد خود مبدل خواهند گشت در روح الارواح ميگويد كه ظلوما و جهولا اينجا مدح است نه ذم آدم ع بار بهمت برداشت
كه فوق الطاقه بود گفتند ظلم كردى بر نفس خود ندانستى كه بار گران است گفت از غير حق جاهل بودم آوازه ظلومى و جهولى او در دو عالم افتاد و عالميان
از سر اين حال غافل ؛ در لوامع آورده كه آن بو العجبى كه عشق را در عالم بشريت است در مملكت ملكيت نيست كه ايشان سايه پرور لطف و عصمت اند
و مرد سايه پرور و محب بى درد ما قدرى و قيمتى نيست عشق را طايفه در خورند كه صفت اتجعل فيها من يفسد فيها سرمايه بازار ايشان و سمت انه
كان ظلوما جهولا پيرايهٔ روزگار ايشان است بيت عاشقانرا درد و بدنامى خوش است ؛ عاشقانرا سوز و ناكامى خوش است ؛ آفتاب امانت
كه از برج عرض الوهيت بتافت آسمان گفت مرا وصف رفعت ثابت است زمين فرياد بر كشيد كه مرا نعت بسطت واقع است ؛ صدا از كوه بر آمد كه مرا ثبات
قدم حاصل است ما تحمل اين بار نداريم نشايد كه آفت با باز خود دوا اين صفتها از ما بستانند آدم خاكى گفت كه مرا چيست كه از من بستانند مردانه
پيش آمد و بارى كه سيما كل افلاك نكشيدند بر دوش نياز گرفته نعرهٔ هل من مزيد زدن آغاز كرد فرمان شد اى خاكى دليرا اين همه قوت از كجا آورده زبان حال
او ميگفت كه بار گران بمدد يار مهربان ميتوان كشيد بيت آن بار كه از بردن او عرش ابا كرد ؛ با قوت تو حامل آن بار توان بود ؛ القصه خلعت
حمل امانت جز بر قامت باستقامت انسان كه منشور انى جاعل فى الارض خليفة بنام نامى او نوشته اند راست نيامد و چون كارى بدين عظمت و مهمى
بدين ابهت نامزد او شد جهت دفع چشم زخم حسودان شياطين كه دشمنان ديرينه او اند سپند انه كان ظلوما جهولا بر آتش غيرت افكندند

مصرع

سورة السبأ مكية مصراع تا او شود هر انكه تواند ديد وهى اربع و خمسون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ همه سپاس و ستايش مر خداى را است الَّذِي لَهُ آن خدايى كه مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است از وسايط جلايل نعم وَمَا
فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمينها است از روابط دقايق جود و كرم وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست ستايش فِي الْآخِرَةِ در آن سراى نه از روى تكليف بلكه
از راه سرور چنانچه گويند الحمد لله الذى هدانا لهذا و الحمد لله الذى صدقنا وعده و الحمد لله الذى احلنا دار المقامة و گفته مجموع اهل آخرت مر او را حمد گويند دوستان
او بفضل ستايند و دشمنان بعدل ستايش نمايند وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست كاردان الْخَبِيرُ دانا باحوال بندگان از آشكار و نهان يَعْلَمُ ميداند مَا يَلِجُ
آنچه فرو رود فِي الْأَرْضِ در زمين چون آب باران وَمَا يَخْرُجُ و آنچه بيرون آيد مِنْهَا از زمين چون نبات يا دانا است بآنچه در زير زمين باشد چون
كنوز و دفاين و اموات و آنچه بر روى زمين باشد چون حيوان و عيون و فلزات وَمَا يَنْزِلُ و ميداند آنچه فرود مى آيد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون ملائكه و كتب
و مقادير و ارزاق و امطار وَمَا يَعْرُجُ و آنچه بالا ميرود فِيهَا در آسمان چون فرشتگان و نامهاى اعمال بندگان و دعوات و كلمات طيبه و ارواح طاهره
در غرايب التفسير آورده كه آنكه فرود مى آيد يعنى جبرئيل ع م و آنكه بالا ميرود يعنى حضرت رسالت پناه ع م در شب معراج صاحب كشف الاسرار فرموده كه بر علم قديم
او پوشيده نيست آنچه فرود مى آيد بر دلهاى اولياء از واردات و كشوفات و آنچه بالا ميرود از نفائس انفاس اولياء و اصفياء همه اوقات يا آنچه فرود مى آيد
الطاف كرم است كه از بارگاه قدم متوجه دلها گشته هر جا كه بوى آشنائى مى آيد همانجا منزل ميكند ان لربكم فى ايام دهركم نفحات الا فتعرضوا لها و آنچه بالا ميرود
ناله نايبان است و آه مفلسان چون سحرگاه از خلوت خانه سينه ايشان روى بدرگاه رحمت پناه آرد فى الحال رقم قبول بروى كشند كه انين المذنبين احب الى
من زجل المسبحين بيت غلغل تسبيح شيخ ارچه مقبول است ليك ؛ آه درد آلود رندان از قبول ديگر است وَهُوَ الرَّحِيمُ و اوست مهربان در اتمام نعمت
الْغَفُورُ پوشنده گناهان به پرده رحمت وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانكه كافر شدند از روى انكار يا استهزا كه لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ نمى آيد بما قيامت
قُلْ بگو اى محمد بَلَى نه آنست كه شما ميگوئيد آرى وَرَبِّي بحق پروردگار من در لباب گفته كه ابوسفيان بلات و عزى سوگند خورد كه بعث و نشور نيست حق سبحانه فرمود
كه اى محمد تو هم سوگند خور كه بحق آفريدگار من كه بزودى لَتَأْتِيَنَّكُمْ هر آينه بيايد بشما قيامت عَالِمِ الْغَيْبِ صفت پروردگار است يعنى داننده پوشيدها است
لَا يَعْزُبُ دور نشود عَنْهُ از علم او يا پوشيده نگردد از و مِثْقَالُ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه خورد يا بوزن ذره از ذرات هوا فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا
فِي الْأَرْضِ و نه در زمين وَلَا أَصْغَرُ و نيست خردتر مِنْ ذَلِكَ از مثقال ذره وَلَا أَكْبَرُ و نه بزرگتر از آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر آنكه مكتوب است در كتاب
مُبِينٍ روشن يعنى در لوح محفوظ و مجموع اينها را در لوح ثبت كرده لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا پاداش دهد آنانرا كه گرويده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و كرده اند عملهاى
أُولَئِكَ آن گروه مؤمنان و نيكوكاران لَهُمْ مر ايشانراست مَغْفِرَةٌ آمرزش خطيات وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزى بزرگوار يعنى بى طلب و تعب وَالَّذِينَ
سَعَوْا و آنانكه شتابند فِي آيَاتِنَا در آيتهاى كلام ما يعنى در ابطال آن سعى نمودند مُعَاجِزِينَ عناد كنندگان يا كوشندگان در تنفير مردم از آن يا بزعم خود پيشى
گيرندگان بر ما تا عذاب ما از ايشان فوت شود أُولَئِكَ آن گروه لَهُمْ مر ايشانراست عَذَابٌ عذابى مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ از سخت تر عذابى الم رساننده
وَيَرَى الَّذِينَ و ديگر اثبات اشيا در لوح محفوظ براى آنست كه تا بدانند آنانكه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را مراد اصحاب پيغمبر ع م اند يا مؤمنان اهل كتاب
و بر هر تقدير مراد آنست كه اهل علم دانند الَّذِي أُنْزِلَ آن چيزى كه فرو فرستاده شده است إِلَيْكَ بسوى تو مِنْ رَبِّكَ از آفريدگار تو يعنى قرآن هُوَ
الْحَقَّ او راست و درست است وَيَهْدِي و او يعنى آن منزل راه نمايد إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ براه خداوند غالب الْحَمِيدِ ستوده در نهايت الحمد
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانكه نگرويده اند يعنى از منكران بعث بعضى مر بعضى را گفتند هَلْ نَدُلُّكُمْ آيا دلالت كنيم شما را عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ
بر مردى كه خبر ميدهد شما را يعنى محمد ع م كه ميگويد إِذَا مُزِّقْتُمْ چون پاره كرده شويد يعنى متفرق سازند همه اجزاى شما را كُلَّ مُمَزَّقٍ همه پاره ساختنى يعنى چون
شما ريزه ريزه گرديد در خاك إِنَّكُمْ بدرستى كه شما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ هر آينه در آفرينش نو خواهيد بود يعنى زنده خواهيد گشت كافران با يكديگر گفتند كه مردى
چنين خبر ميدهد أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ آيا مى بندد بر خدايتعالى كَذِبًا دروغى را أَمْ بِهِ جِنَّةٌ يا بدو جنونى هست كه ميگويد چيزى كه نميداند بَلِ
الَّذِينَ نه چنين است كه ميگويند بل آنانكه لَا يُؤْمِنُونَ منكر اند بِالْآخِرَةِ بدان سراى فِي الْعَذَابِ در عذاب اند بدان جهان وَالضَّلَالِ

البعيد درگمراهی دور از صواب مدیجهان وصف ضلال به بعید از قبیل اسناد مجازی است چه بعد از صفت ضلال است أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و
منکر وند کافران إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ بسوی آنچه در پیش ایشان است وَمَا خَلْفَهُمْ وآنچه در پس ایشانست مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ از آسمان و زمین
یعنی فرو گرفته است پس و پیش ایشان را و ایشان را محبوس و محصور اند میان آسمان و زمین إِن نَّشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ اگر خواهیم فرو بریم ایشان را
بزمین أَوْ نُسْقِطْ یا فرو افکنیم عَلَيْهِمْ بر ایشان كِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ قطعه از آسمان بجهت تکذیب ایشان مر آیتهای ما را إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که
در نظر بآسمان و زمین یا در تامل باقتدار خسف و اسقاط لَآيَةً هر آینه دلالتی است و عبرتی لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ مر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان
تفکر و تدبر می نمایند در دلائل قدرت و مخائل حکمت وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ هر آینه ما دادیم داود را مِنَّا از نزدیک ما فَضْلًا زیادتی بر سایر
مردمان که نبوت منسوب بوده یا زبور یا پادشاهی یا حسن خلق با رعیت یا توفیق عدل در حکم یا بخشایش بر عجزه و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم
با آنکه جز بارگاه او پناهی و ملجا نیست و در عین المعانی آورده که مراد صوت حسن است چه هرگاه که داود علیه السلام بزبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش
از منازل خود بیرون آمده استماع آواز دلنواز او کردندی و طیور از نغمات جانفزایش مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین افکندندی نظم
ز صوت دلکشش جان تازه گشتی ٭ روان از ذوق بی اندازه گشتی ٭ سپهر چنگ پشت ارغنون ساز ٭ از آن بر حال تر نشنوده آواز ٭ و بعضی گفته اند که فضل آنست
که بعد از این میگوییم يَا جِبَالُ أَوِّبِي گفتیم ما که ای کوهها باز گردانید آوازهای خود را مَعَهُ با داود ع در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی
یا سیر کنید با وی هر جا که رود و هرگاه که خواهد و این معجزه داود ع بود که هرگاه خواستی کوه با او روان شدی وَالطَّيْرَ و مسخر کردیم وی را مرغان نادر وقت ذکر
با وی موافقت نمودندی آورده اند که چون داود ع تسبیح گفتی کوهها بصدای در ای مدد دادندی و مرغان بر زبر سر وی صف کشیده بالحان دلاویز ادا نمودندی
و بسیار کس از مستمعان آن نغمات قالب از ارواح تهی کردندی بیت چو کرد مطرب من نغمه پرداز ٭ ز شوقش مرغ روح آید بپرواز ٭ روزی فرشته بر
داود ع آمده گفت تو پیغمبر خدای تعالی و خلیفه وی اولی آن است که طعام تو از کسب تو باشد داود ع از خدای تعالی طلبید امر شد که زره گری کند
و آنرا بر وی آسان گردانید چنانچه میفرماید وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ و نرم گردانیدیم مر او را آهن بی آتش و مطرقه چنانکه در دست او چون موم نرم بودی و در
هر تصرفی که خواستی کردی و فرمان دادیم أَنِ اعْمَلْ با آنکه بساز سَابِغَاتٍ زرههای فراخ دامن گشاده وَقَدِّرْ و اندازه نگهدار فِي السَّرْدِ در بافتن آن
یعنی حلقهای مساوی در هم افکن تا وضع آن متناسب افتد در تیسیر آورده که هر روز زرهی تمام کردی و به شش هزار درهم فروختی چهار هزار تصدق کردی و دو هزار
نفقه عیال ساختی و در لباب گفته که چون وفات یافت شش هزار زره در خانه او بود وَاعْمَلُوا و دیگر گفتیم ای داود تو با اهل خود عمل کنید صَالِحًا عملی شایسته
یعنی خالص از اغراض إِنِّي بدرستی که من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید بَصِيرٌ بینایم و لایق آن پاداش خواهیم داد وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کرده شد
مر سلیمان ع را باد غُدُوُّهَا شَهْرٌ رفتن باد او یکماهه راه وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ و شبانگاه نیز مسیرت شهری صباح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر
فارس کردی و شب را بکابل رفتی و آنجا بیتوتت نمودی وَأَسَلْنَا و جاری کردیم لَهُ برای او عَيْنَ الْقِطْرِ چشمه مس گداخته را تا از معدن بیرون آمدی
چون آب روان و آن در موضعی بود از یمن بقرب صنعان و در ماهی سه روز سیلان کردی و از آن مس آنچه میخواستند میساختند وَمِنَ الْجِنِّ و رام کرده
شد مر او را از دیوان مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ کسی که کار کردی پیش او بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان پروردگار او مقرر کردیم که وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ و هر که بگردد و
مائل شود از دیوان و سرکشی کند عَنْ أَمْرِنَا از فرمان ما و از طاعت سلیمان ع نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ از عذاب آتش افروخته در عقبی
و گویند در دنیا ملکی که تازیانه از آتش در دست داشته مقرر شد که موکل باشد بر دیوان هرگاه که از فرمان سلیمان ع دیوی بیرون رود آن تازیانه
آتش بر وزند و او را بسوزد يَعْمَلُونَ میکردند لَهُ برای سلیمان ع مَا يَشَاءُ آنچه میخواست مِن مَّحَارِيبَ از غرفهای خوش و منظرهای دلکش در وسط
آورده که محراب منزلی را گویند که بدرجه بدو باید رفت و گفته اند محاریب اینجا موضع حرب است چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و دیوان برای
سلیمان ع در ولایت یمن حصنهای عجیب ساخته بودند چون مرواح و بینون و قلقوم و غمدان و هنده و جنیده و امثال آن وَتَمَاثِيلَ و میساختند
تمثالها و صورتهای ملایکه و انبیاء ع بر وضعی که در زمان عبادت بران بوده اند تا مردمان آنرا مشاهده نموده بر همان وجه پرستش نمایند و در آن زمان اتخاذ
تصاویر مباح بوده و در عین المعانی آورده که تمثالها از آهن بصورت آدمیان میساختند و حق سبحانه بوقت محاربه با عدا روح در ایشان میدمید

در قتال قوی و صلب باشند و گفته اند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و همیات دو کرکس انگیخته بر بالای تخت سلیمان ع خواستی که بر تخت بر آید
آن دو شیر بازوهای خود را بر افراختندی تا پای بران نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسان بالهای خود وی را سایه کردندی وَجِفَانٍ و میکردند
از برای سلیمان ع کاسها چوبین و غیر آن كَالْجَوَابِ مانند حوضهای بزرگ وَقُدُورٍ رَّاسِيَاتٍ و دیگهای بلند بر سه پایه نهاده مانند
کوهها و او را ده هزار طباخ بوده که در این دیگها طعام پختندی و هنوز در بعضی از ولایت شام دیگها چنان از سنگ تراشیده موجود است اعْمَلُوا کنید عمل خیر
كنيد آلَ دَاوُودَ ای آل داود شُكْرًا برای سپاسداری چنین نعمتها ثابت ثنائی قدس سره فرمود که آل داود ع ساعت لیل و نهار قسمت کرده
بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان قائم بودی بشکر الهی و عنایت پادشاهی وَقَلِيلٌ و اندکی مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ از بندگان من سپاسدارند و شکور
آنرا گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مراسم شکرگذاری ادا کند با وجود چنین استغراق در شکر خود را از ادای شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتی است
مستدعی شکر دیگر و از اینجا گفته اند الشکور من یری عجزه من الشکر مثنوی صد شکر حق نداند هیچکس ٭ حیرت آمد حاصل دانا و بس ٭ آن بزرگی گفت
با حق در نهان ٭ کای پدید آرنده هر دو جهان ٭ ای منزه از زن و فرزند و جفت ٭ کی توانم شکر نعمتهات گفت ٭ پیک حضرت داوش از ایزد پیام ٭
گفتش از تو این بود شکری مدام ٭ چون ددین ره این قدر بشناختی ٭ شکر نعمتهای ما پرداختی ٭ آورده اند که بنای بیت المقدس را داود ع آغاز کرده بود
و سلیمان ع در اتمام آن سعیهای بلیغ بجای آورد و هنوز یکساله کار مانده بود که متقاضی اجل بسلیمان ع در آمده طلب ودیعت روح کرد سلیمان
ع مر کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فاش مکنید و مرا بعد از مرگ بر عصای من تکیه دهید تا جن از کار خود باز نمانند و مهم مسجد باتمام رسد
پس چون سلیمان ع در گذشت او را بنشستند و بر و نماز گذاردند و او را بر عصا تکیه دادند دیوان از دور وی را زنده می پنداشتند و بهمان کار که نامز
د ایشان بود قیام مینمودند تا بعد از یکسال اسفل عصای او را دابة الارض بخورد و او بر زمین افتاد همگنان را موت او معلوم شد فی الحال دیوان
فرار نموده در شعاب جبال و اجواف بوادی گریختند کما قال الله تعالی فَلَمَّا قَضَيْنَا پس آنهنگام که قضا کردیم عَلَيْهِ الْمَوْتَ بر سلیمان ع مرگ را
و او را مرده بر عصا تکیه دادند مَا دَلَّهُمْ دلالت نکرد مر دیوان را عَلَىٰ مَوْتِهِ بر مرگ سلیمان ع إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ مگر چوب خواره که از زمین آمده
تَأْكُلُ میخورد مِنسَأَتَهُ عصای او را فَلَمَّا خَرَّ پس آن هنگام که بیفتاد سلیمان ع تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ و دانستند دیوان أَن لَّوْ كَانُوا آنکه اگر
بودندی که البته يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ و دانستندی غیب را گمان جن آن بود که غیب میدانند و بر مردم چنین ظاهر میکردند حق سبحانه میفرماید که اگر
ایشان دانا بودندی بغیب مَا لَبِثُوا درنگ نکردندی یکسال فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در عمل عمارت
بود لَقَدْ كَانَ بدرستی که بود لِسَبَإٍ مر اولاد سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان را فِي مَسْكَنِهِمْ در مسکنهای ایشان و حفص بصیغه مفرد خوانده یعنی در مسکن
ایشان آيَةٌ علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کامله او در مختار آورده که فرزندان سبا را در حوالی مارب از ولایت یمن منزلی بود در میان دو کوه از اعلی
تا اسفل آن منزل هجده فرسخ و مشرب ایشان در اعلای وادی بود از چشمه در پایان کوه و گاه بودی که فاضل آب از ولایت متجاوز به ایشان ضم شدی
و خرابی کردی از بلقیس که والی ولایت ایشان بود در خواست کردند تا سدی بست در دهانه دو کوه تا آبهای اصلی و زاید آنجا جمع شدی و سه ثقبه بران سد ترتیب کردند
تا اول ثقبه اعلی بگشایند و آب بزروعات خود برند و چون کمتر شود وسطی و بآخر سفلی و ایشان بر یمین و یسار منزل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار
قال الله تعالی جَنَّتَانِ آیتی که در مساکن اهل سبا گفته شد دو بوستان بود عَن يَمِينٍ وَشِمَالٍ از راست و چپ منازل ایشان اگرچه در هر طرف باغ بسیار بوده اما
از تقارب اشجار همه بمثابه یک باغ مینمود كُلُوا گفت پیغمبر مر ایشان را که بخورید مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ از روزی پروردگار خود کثرت میوه ایشان بمثابه بود که اگر کسی
زنبیلی بر سر نهادی و بزیر درختان بگذشتی آن زنبیل پر میوه شدی بی حرکت دست پس پیغمبر ع گفت که این نعمتها بخورید وَاشْكُرُوا لَهُ و شکر کنید مر خدای را بَلْدَةٌ
طَيِّبَةٌ این شهری که غذای شما را در آن با ازان روزی میدهد شهری پاکیزه است و هوای تندرست و آبی شیرین و خاک پاک بیت شهری چو بهشت از نکوئی
چون باغ ارم به تازه روئی ٭ در انجا پشه و کیک و کژدم نبودی و شپش در جامها نیفتادی و هر غریبی که آنجا رسیدی شپشها که در جامه وی بودی بمردی
وَرَبٌّ غَفُورٌ و پروردگار روزی دهنده و از شما شکر جوینده و آمرزنده است مر کسی را که توبه کند از شرک فَأَعْرَضُوا پس ایشان روی بگردانیدند از
پیغمبر خود و شکرگذاری ننمودند و در خبر است که سیزده پیغمبر ع بدیشان آمد همه را تکذیب کردند پیغمبر آخرین در زمان پادشاهی ذی الاذعار بن حبشان بعد از

رفع حضرت ادریس ع م بدیشان امد و او را بسیار برنجانیدند حق سبحانه موشهای دشتی در زیر بند آب ایشان پدید آورده بفرمود تا بند را سوراخ کردند و شب بود
که همه در خواب بودند بند بشکسته شد و سیل در آمده منازل و حدائق ایشان معمور گشت و بسیاری مردم و چهارپایان هلاک شدند چنانچه فرمود چون اعراض کردند
فارسلنا علیهم پس فرستادیم برایشان سیل العرم سیل صعب و گفته اند عرم بند آبست یا نام وادی که آب ازو آید یا اسم موش دشتی که بند را سوراخ
کرد وبدلناهم و بدل دادیم ایشان را بجنتیهم بباغهای ایشان جنتین دو باغ ذواتی اکل خمط خداوند میوه تلخ واثل و شوره گز و چنین موضعی را
جنت گفتن بطریق مشاکله وشیء و چیزی من سدر قلیل از کنار اندک یعنی در ان شوره زارها اندک میوه کنار دادیم تا یاد کنند از ان میوهای فوت شده
ذلک این عذاب جزیناهم پاداش دادیم ایشان را بما کفروا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیدند برسل کافر شدند وهل نجازی و آیا عقاب کرده شود
الا الکفور مگر ناسپاسی و حفص نجازی خواند فعل متکلم معلوم و کفور را منصوب سازد یعنی آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاسی جزای عام است هر مومن و کافر را
و مجازات خاصه کفار است آورده اند که بقایای سبا نزد پیغمبر ع م آمده گفتند شناختیم پیغمبر و پروردگار خود را پس ازین اگر نعمتی بما ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم و
عبادتی بجای آوریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه دیگر باره درهای نعمت بر ایشان گشوده فرمود که وجعلنا و گردانیدیم بینهم میان سبا وبین القری
التی و میان آن دیهها که بکرم خود بارکنا برکت دادیم فیها در ان از ولایت شام چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا قری ظاهرة دیههای معمور آشکار
متصل یکدیگر و در عین المعانی گوید از مارب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفتصد دیه پدید آمده وقدرنا و تقدیر کردیم فیها السیر در ان دیهها
رفتن مردم را یعنی مقادیر مراحل بیان کردیم و گفتیم سیروا بروید فیها در ان دیهها لیالی وایاما شبها و روزها آمنین امان یافتگان از دشمنان و سباع
بجهت کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب آبادانی مواضع بقیه سبا آغاز تجارت کرده از یمن بشام میرفتند چاشت در دیهی بودند و شام در دیهی و توانگران را
بر درویشان حسد آمد که میان ما و ایشان هیچ فرقی نیست پیاده و مفلس این راه همچنان میروند که سواره و توانگر فقالوا پس گفتند اغنیای ایشان
ربنا ای پروردگار ما باعد دوری افکن بین اسفارنا میان منزل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر نکنند
و نتوانند کرد وظلموا انفسهم و ستم کردند بدین دعا بنفس خود و ما آن دیهها را خراب کردیم فجعلناهم پس گردانیدیم اهل سبا را احادیث سخنان
یعنی ایشان تعجب باز گویند که از آبادانی بخرابی میل کردند ومزقناهم و پراکنده ساختیم ایشان را کل ممزق همه پراکنده ساختنی تا یکی از ایشان در آن
نماند قبیله غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد به بحرین و انمار بیثرب و جذام بتهامه و ازد بعمان و این کلمه ضرب المثل شد بجدی که تفرقوا ایادی
سبا ان فی ذلک بدرستیکه درانچه ذکر کردیم لآیت هر آینه عبرتهاست لکل صبار مر هر صبر کننده را بر محنتها شکور سپاس گوینده بر نعمتها و کشف
الاسرار آورده که اهل سبا در خوشحالی و فارغبالی میگذرانیدند بسبب ناصبری بر عافیت و ناشکری بر نعمت رسید بر ایشان آنچه رسید بیت
روزگار عافیت شکرت نکردم لاجرم :: دستی که در آغوش بود اکنون بدندان میگزم ولقد صدق و بدرستی که راست یافت علیهم بر اهل سبا و جمیع
که بر همه کافران ابلیس ظنه ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان که من بر بنی آدم بسبب شهوت و غضب که در نهاد ایشان نهاده
اند دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمان او در باره اهل غوایت راست شد فاتبعوه پس پیروی او کردند در شرک و معصیت الا فریقا من المؤمنین
مگر گروهی از مومنان که مستثنی اند وما کان ونبود له علیهم مر ابلیس را بر آنانکه گمان او در شان ایشان محقق شد من سلطن تسلطی و استیلای
الا لنعلم مگر برای آنکه جدا کنیم من یؤمن کسی را که میگرود بالاخرة بدان سرای ممن هو از کسیکه منها فی شک از آخرت در گمان است تا پدید آید
اولیای ما اهل ایمان و ارباب کفار را وربک و پروردگار تو علی کل شیء بر همه چیزها حفیظ نگاهبانست قل بگو ای محمد مر بنی ملیح را ادعوا الذین
زعمتم بخوانید آنان را که گمان برده اید ایشان را خدایان من دون الله بجز خدای تعالی یعنی ملائکه که می پرستید بخوانید تا از ایشان در جذب منافع و دفع مکاره هیچ مددی
میابید یعنی ایشان را بی عون آورید کار اختیاری و اقتداری نیست یا همه کافران را بگوی که بخوانید آلهه خود را تا هیچ اجابت کنند شما را که مطلقا لا یملکون مالک
نشوند ایشان مثقال ذرة هم سنگ مورچه از خیر و شر فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمین وما لهم و نیست مر ایشان را و شرکا را
فیهما در آسمان و زمین من شرک هیچ شرکتی نه در آفریدن و نه در تصرف کردن وما له و نیست مر خدای را منهم از اصنام و ملائکه در تقدیر و تدبیر
من ظهیر هیچ یاری و مددکاری ولا تنفع الشفاعة و سود نکند شفاعت کس عنده نزدیک خدای تعالی یعنی گمان شفاعت که بملائکه یا اصنام

وارند محقق نخواهد شد زیرا که درخواست کردن نفع نکند الا لمن اذن له مگر کسیکه دستوری دهد خدای تعالی مر او را برای شفاعت کردن یا او را در آن باشد بدستوری
کردن و روز قیامت منتظر باشند هم شافع هم مشفوع له و در ترس و فزع گذرانند تا از حضرت عزت چه فرمان رسد و این انتظار میبرند حتی اذا فزع تا چون برده شود ترس
عن قلوبهم از دلهای ایشان و دستوری شفاعت دهند قالوا گویند بعضی از ایشان بعضی را که ماذا قال چه چیز گفت ربکم پروردگار شما در باب
شفاعت قالوا الحق گویند سخن راست و درست گفت و فرموده که مومنان را شفاعت کنند نه کافران را وهو العلی الکبیر و خدای برتر است و بزرگوار
از آنکه پیغمبر و فرشته بی اذن او شفاعت توانند کرد قل من یرزقکم بگو ای محمد که روزی میدهد شما را من السموات از آسمانها باران والارض و
از زمین نبات قل الله و هم خود بگوی روزی دهد شما را خدای تعالی چه آن سوال را بجز این جوابی نیست و اگر کافران بخوف الزام بزبان نگویند و بدل مقر اند
وانا و دیگر بگو با ایشان که ما مومنان که روزی دهنده را یکی گوییم و یکی را پرستش کنیم که در حقیقت یکی است او ایاکم یا شما مشرکان که جماد را مرتبه
امکانیت فروتر از و نیست با واجب الوجود شریک سازید لعلی هدی بر راه راستیم او فی ضلال مبین یا در گمراهی آشکار قل لا تسئلون
بگو پرسیده نخواهید شد شما عما اجرمنا از آنکه میکنیم از بدی ولا نسئل و ما پرسیده نخواهیم شد عما تعملون از آنچه شما میکنید بلکه هر کس را از عمل او
سوال خواهد کرد و پروردگار ما خواهد کرد مناسب آن جزا خواهند داد قل یجمع بگو جمع کند بیننا میان ما ربنا پروردگار ما روز قیامت ثم یفتح پس حکم کند
بیننا بالحق میان ما براستی و محق را ببوستان وصال قربت فرستد و مبطل را بزندان وبال وهو الفتاح و اوست حکم کننده در قضایای مشکله العلیم
دانا به چگونگی حکم قل ارونی الذین بگو بنمائید من آنان را که الحقتم به پرستانیده اید بخدای شرکاء انبازان یعنی بنمائید تا بکدام صفت آنها را شریک
حق میسازید در عبادت کلا این انبازی درست نیست بل هو الله العزیز بلکه اوست خداوند غالب بر همه کس که دم شرکت با او نتواند زد الحکیم
دانا با حکام صواب و موصوف بحکمت بالغه پس کدام کس را با او رتبت شرکت تواند داد نظم وحده لا شریک له صفتش :: وهو الفرد جل معرفتش
شرک را سوی وحدتش ره نیست :: عقل از کنه ذاتش آگه نیست :: هست در راه کبریای جلال :: شرک نالایق و شریک محال وما ارسلنک
و نفرستادیم ترا ای محمد الا کافة مگر فرستادن عامه و شامل للناس مر همه مردمان را از احمر و اسود و از جن و انس یا نفرستادیم مگر عامه خلق و این از خصائص
فضیلت آنحضرت است ع م که مبعوث بود با همه افراد آدمیان و جنیان و غیر آن و هیچکس از انبیاء م بتمام جن و انس مبعوث نشده نظم
ترا دادند منشور سعادت :: وازان پس نوع انسان آفریدند :: پریرا جمله در خیل تو کردند :: پس آنگاهی سلیمان آفریدند و گفته اند یا کافه برای مبالغه است
چون علامه و نسابه یعنی نفرستادیم ترا مگر باز دارنده مردمان را از شرک بشیرا مژده دهنده بفضل کسی که بتوحید اقرار کند ونذیرا و بیم کننده بعدل
آنرا که بشرک اصرار نماید ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند فضایل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشان را بر مخالفت تو میدارد
ویقولون و میگویند از فرط جهالت متی کی باشد هذا الوعد این وعده عذاب یا قیام قیامت ان کنتم صادقین اگر هستید شما راستگویان
یعنی رسول و مومنان قل لکم بگو مر شما را میعاد یوم وعده روزی است که چون برسد لا تستاخرون عنه باز پس نمانید از ان روز
ساعة مقدار اندک زمانی ولا تستقدمون و پیشی نگیرید بر آن آورده اند که کفار مکه اهل کتاب را از احوال پیغمبر ع م پرسیدند ایشان گفتند ما در
کتب خود نعت او خوانده ایم و او پیغمبر بحق است ابوجهل و امثال او گفتند ما بکتب شما نیز ایمان نداریم این آیت نازل شد که وقال الذین کفروا و گفتند
آنانکه نگرویدند مر اهل کتاب را که ما لن نؤمن ایمان نداریم بهذا القرآن باین قرآن که بر محمد صلی الله علیه وسلم فرو می آید ولا بالذی و نه بدان
کتاب نیز که فرود آمده است بین یدیه پیش ازو ولو تری و اگر ببینی اذ الظالمون چون ستمکاران یعنی مشرکان را موقوفون باز داشتگان
باشند عند ربهم نزد پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر آینه به بینی امری صعب و کاری پر خوف یرجع بعضهم باز میگردانند
برخی از ایشان الی بعض القول بسوی برخی دیگر از ایشان سخن را یعنی محاوره می کنند و سخن بر همدیگر می گردانند یقول الذین
استضعفوا می گویند آنانکه زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان و پیروان للذین استکبروا مر آنان را که از قبول حق سرکشی میکردند
یعنی پیشوایان و بزرگان لولا انتم و اگر نه بودید شما یعنی ضلال و اغوای شما نمی بود لکنا مومنین هر آینه می بودیم ما گروندگان اما شما
ما را گمراه کردید و از ایمان باز داشتید قال الذین استکبروا گویند آنانکه گردن کشی کرده بودند للذین استضعفوا مر آنان را که در دنیا

ع

نصف ۲۲

زبون وبیچاره کرفته بودند اَنَحْنُ صَدَدْنٰکُمْ آیا ما باز داشتیم شمارا عَنِ الْهُدٰی از قبول ایمان وهدایت بَعْدَ اِذْ جَآءَکُمْ بعد از آنکه آمد بشما
بَلْ کُنْتُمْ بلکه بودید شما بنفس خود مُجْرِمِیْنَ کناهکاران ومشرک آیندکان وَقَالَ الَّذِیْنَ اسْتُضْعِفُوْا وکویند آنانکه ضعیف وبیچاره
بودند لِلَّذِیْنَ اسْتَکْبَرُوْا مرآنانرا که از قول حق سر کشیدند بَلْ نه چنین است که ما خود کافر شده ایم بلکه مَکْرُ الَّیْلِ وَالنَّهَارِ مکر وفریب
شما در شب وروز باز دارندهٔ ما بود از ایمان اِذْ تَاْمُرُوْنَنَآ چون میفرمودید مارا اَنْ نَّکْفُرَ بِاللّٰهِ بآنچه کافر شویم بخدایتعالی وَنَجْعَلَ لَهٗ وفرا کیریم
مر او را اَنْدَادًا همتایان وَاَسَرُّوا النَّدَامَةَ وهر دو کروه بعد از کفت وشنید پشیمان شوند وعمل خود را پنهان دارند یا پشیمانی را از یکدیکر پنهان دارند
تا از سرزنش ورهانند وبعضی اسرار را بمعنی اظهار دانند واین لغت از اضداد است یعنی ظاهر کردانند پشیمانی را لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ آن هنکام که ببینند
عذاب را وَجَعَلْنَا الْاَغْلٰلَ وبکنیم ما غلهای آتشین را فِیْٓ اَعْنَاقِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا در کردن آنانکه نکرویدند از تابعان ومتبوعان ایراد
مستقبل بلفظ ماضی بجهت تحقیق وقوع است ووضع مظهر بجای مضمر اشعاری بموجب اغلال ایشان است هَلْ یُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند مردمان
یعنی نشوند اِلَّا مَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ مکر بآنچه باشند که عمل کنند پس تسلیهٔ حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام میفرماید وَمَآ اَرْسَلْنَا ونفرستادیم
فِیْ قَرْیَةٍ هیچ دهی وشهری مِّنْ نَّذِیْرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری اِلَّا قَالَ مکر آنکه کفتند مُتْرَفُوْهَآ متنعمان ومتکبران آن ده مر آن پیغمبران را
اِنَّا بدرستی که ما بِمَآ اُرْسِلْتُمْ بِهٖ بآنچه فرستاده شده اید آن یعنی بزعم خود کٰفِرُوْنَ ناکرویدکان ومنکرانیم وَقَالُوْا نَحْنُ ودیکر کفتند ما اَکْثَرُ
اَمْوَالًا وَّاَوْلَادًا بیشتریم از شما در اموال واولاد یعنی مال وفرزندان ما بیش از شما است پس ما بدعوی رسالت سزاوارتریم از شما وَمَا نَحْنُ ونیستیم ما
بِمُعَذَّبِیْنَ عذاب کرده شدکان یعنی خدایتعالی ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما را بنعمت کرامی کرده پس بمحنت خوار نخواهد ساخت قُلْ اِنَّ رَبِّیْ بکو
بدرستی که پروردکار من یَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میکرداند روزی را لِمَنْ یَّشَآءُ برای هر که میخواهد از اهل شرک ومعصیت بمشیت خود نه برای کرامت او
وَیَقْدِرُ وتنک می سازد بر هر که میخواهد بجهت حکمت خود نه از روی مذلت وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند وکمان
می برند که کثرت اموال واولاد برای شرف وکرامت است وشاید که از روی استدراج بود وَمَآ اَمْوَالُکُمْ ونیست مالها که شما داده ایم وَلَآ اَوْلَادُکُمْ
ونه فرزندان که بشما ارزانی داشته ایم بِالَّتِیْ تُقَرِّبُکُمْ بخصلتی که نزدیک کرداند شما را عِنْدَنَا نزدیک ما زُلْفٰٓی نزدیک کردانیدنی چه تقرب باعمال
صالحه باشد وشمار آن نیست پس اموال واولاد کسی را بحق نزدیک نمیکرداند اِلَّا مَنْ اٰمَنَ مکر کسی که بکرود وَعَمِلَ صَالِحًا وبکند عملی که صلاحیت قبول
داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق واولاد خود را علم دین بیاموزد ودر صلاح تربیت نماید فَاُولٰٓئِکَ پس آن کروه لَهُمْ مر ایشانرا است
جَزَآءُ الضِّعْفِ پاداش دو تو یعنی زیاده یکی را ده وبیشتر تا هفتصد بِمَا عَمِلُوْا بسبب آنچه کردند از نیکیها وَهُمْ فِی الْغُرُفٰتِ وایشان در غرفهای
بهشت اٰمِنُوْنَ ایمنند از مکاره آفات وشداید ومخافات وَالَّذِیْنَ یَسْعَوْنَ وآنانکه می شتابند وکوشش می نمایند فِیْٓ اٰیٰتِنَا در آیتهای
ما یعنی قرآن ودر آن زبان طعن میکشایند مُعٰجِزِیْنَ در حالتی که کمان برند که ما را عاجز توانند ساخت از انزال آن یا مردم را از پذیرفتن وایمان آوردن
بدان اُولٰٓئِکَ آن کروه فِی الْعَذَابِ مُحْضَرُوْنَ در عذاب دوزخ حاضر آورده شدکانند قُلْ بکوای محمد علیه السلام اِنَّ رَبِّیْ بدرستی که پروردکار
من یَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده می سازد روزی را لِمَنْ یَّشَآءُ مِنْ عِبَادِهٖ برای هر که میخواهد از بندکان خود از کافر وعاصی بر وفق مشیت خود
وَیَقْدِرُ لَهٗ وتنک می سازد برای هر که میخواهد بر وجه حکمت خود وَمَآ اَنْفَقْتُمْ وآنچه نفقه میکنید مِّنْ شَیْءٍ از چیزی که شمار است در راه خدایتعالی
فَهُوَ پس خدای یُخْلِفُهٗ عوض میدهد آنرا در دنیا یا ذخیره می نهد برای شما در آخرت ودر حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول مینمایند
یکی میکوید اللهم اعط کل منفق خلفا خدایا هر نفقه کننده را عوض ده ودیکر دعا میکند اللهم اعط کل ممسك تلفا خدایا مال هر ممسک
عرصهٔ تلف ساز بیت بده در راه حق تا موجب عز وشرف کردد منه بر روی هم که اندک زمانی آن تلف کردد وَهُوَ خَیْرُ الرّٰزِقِیْنَ وخدای
تعالی بهترین روزی دهندکان است یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهد واسطه است در ایصال رزق ورزاق حقیقی او است وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیْعًا
ویاد کن روزی را که جمع کنیم همه ایشانرا از جزع کم ثُمَّ یَقُوْلُ پس کوئیم حفص هر دو لفظ بیا میخواند یعنی خدای تعالی همه را حشر کند پس کوید لِلْمَلٰٓئِکَةِ مر
فرشتکانرا اَهٰٓؤُلَآءِ اِیَّاکُمْ آیا این کروه اند که شما را کَانُوْا یَعْبُدُوْنَ بودند که میپرستیدند واین سوال جهت توبیخ مشرکان وقطع طمع ایشان است

از شفاعت ملایکه قَالُوْا کویند فرشتکان سُبْحٰنَکَ پاکی تراست از آنکه غیر ترا پرستند اَنْتَ وَلِیُّنَا توئی خداوند ما ومعبود ما وما خود را در
بندکی تو مقصور میدانیم بهیچ وجه معبودیت خود را روا داریم یا توئی دوست ما مِنْ دُوْنِهِمْ بجز ایشان یعنی میان ما وایشان هیچ دوستی نیست وحاشا
که ما به پرستش ایشان راضی بوده باشیم بَلْ کَانُوْا بلکه بودند که از جهل وغوایت یَعْبُدُوْنَ الْجِنَّ می پرستیدند دیوانرا یعنی فرمان ایشان
می بردند ودر پرستش آلههٔ باطله یا متمثل می شدند بصورتهای متنوعه ودر خیال ایشان می افکندند که اینها ملایکه اند اَکْثَرُهُمْ بیشتر مردمان بِهِمْ
بدیوان مُّؤْمِنُوْنَ کرویدکانند یعنی متابعت ایشان میکنند فَالْیَوْمَ پس امروز که همه حکمها مر خدایتعالی راست لَا یَمْلِکُ مالک نشود
بَعْضُکُمْ بعضی از شما لِبَعْضٍ برای بعضی نَّفْعًا سودی را وَّلَا ضَرًّا ونه زیانی را یعنی معبودی باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن سود ودفع کردن
زیان نیست وَنَقُوْلُ وکوئیم لِلَّذِیْنَ ظَلَمُوْا مر آنانرا که ستم کردند بر نفس خود بوضع عبادت در غیر موضع آن ذُوْقُوْا بچشید عَذَابَ النَّارِ
الَّتِیْ عذاب آن آتش که کُنْتُمْ بِهَا بودید که بدان تُکَذِّبُوْنَ تکذیب می کردید ودروغ می پنداشتید وَاِذَا تُتْلٰی وچون خوانده شود
عَلَیْهِمْ بر کافران اٰیٰتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَیِّنٰتٍ آیتهای روشن قَالُوْا کویند مَا هٰذَآ اِلَّا رَجُلٌ نیست این کس که میخواند کلام
یعنی محمد علیه الصلوة والسلام مکر مردی که یُّرِیْدُ اَنْ یَّصُدَّکُمْ می خواهد که باز دارد شما را عَمَّا کَانَ از آن چیزی که بودند که پیوسته یَعْبُدُ
اٰبَآؤُکُمْ می پرستیدند پدران شما آنرا یعنی مدعای او این است که شما را از بت پرستی منع کند وبدین وآئینی که احداث کرده در آرد وتابع خود
سازد وَقَالُوْا وکفتند مَا هٰذَآ نیست این کلام که میخواند یعنی قرآن اِلَّآ اِفْکٌ مکر دروغی مُّفْتَرًی بر بافته وبخدای تعالی اضافت کرده وَقَالَ الَّذِیْنَ
کَفَرُوْا وکفتند آنانکه نکرویدند از کفار مکه لِلْحَقِّ مر کلام حق را لَمَّا جَآءَهُمْ آن هنکام که آمد بدیشان یعنی قرآن اِنْ هٰذَآ نیست این اِلَّا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ
مکر سحری آشکارا ایشان این سخن از کجا میکویند وَمَآ اٰتَیْنٰهُمْ وحال آنکه نداده ایم ایشانرا مِّنْ کُتُبٍ از کتابهای فرو فرستاده که همواره یَّدْرُسُوْنَهَا
بخوانند آنرا واز آنجا دلیل آرند بر بطلان قرآن وَمَآ اَرْسَلْنَآ اِلَیْهِمْ ونفرستادیم بسوی ایشان قَبْلَکَ پیش از تو یعنی در زمان فترت مِنْ نَّذِیْرٍ
هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشانرا بحق دعوت کند وبر تکذیب آن بیم نماید وَکَذَّبَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وتکذیب کردند مر انبیا را علیهم السلام آنانکه پیش از
ایشان بودند وَمَا بَلَغُوْا وحال آنکه نرسیده اند اهل مکه مِعْشَارَ مَآ اٰتَیْنٰهُمْ بده یک آنچه ما داده ایم ایشانرا از فرط قوت وطول عمر وکثرت اموال
یا داده بودیم پیشینیانرا عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج وبراهین ودلالات واسباب هدایات فَکَذَّبُوْا رُسُلِیْ پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران
مرا فَکَیْفَ کَانَ پس چکونه بود نَکِیْرِ انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن من ایشانرا وعذاب کردن پس باید که قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات
قُلْ اِنَّمَآ اَعِظُکُمْ بکوای محمد جز این نیست که پند میدهم شما را وارشاد میکنم بِوَاحِدَةٍ بیک چیز اَنْ تَقُوْمُوْا لِلّٰهِ الخ آنست که برخیزید از مجلس پیغمبر
علیه الصلوة والسلام برای خدای وپراکنده شوید مَثْنٰی وَفُرَادٰی دو دو تا با یکدیکر مشاورت کنید ویک یک تا از ازدحام خاطر شما مشوش نشود
ثُمَّ تَتَفَکَّرُوْا وپس تفکر کنید در امر محمد از مبدا حال او وتا این غایت اطوار او را یاد آرید تا بدانید که البته مَا بِصَاحِبِکُمْ نیست این یار شما را مِّنْ جِنَّةٍ
هیچ دیوانکی که او را بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه می شناسید بکمال عقل ورای وآن کافی است بر صدق قول او اِنْ هُوَ نیست او اِلَّا نَذِیْرٌ
لَّکُمْ مکر بیم کننده مر شما را بَیْنَ یَدَیْ پیش از وقوع عَذَابٍ شَدِیْدٍ عذابی سخت که عذاب آخرت است قُلْ مَا سَاَلْتُکُمْ بکو آنچه میطلبم شما را مِّنْ
اَجْرٍ از مزدی برادای رسالت فَهُوَ لَکُمْ پس آن مر شما راست یعنی هر مزدی که برادای رسالت میخواستم بر شما بخشیدم مراد نفی سوال است یعنی هیچ
اجری میخواهم اِنْ اَجْرِیَ نیست مزد دعوت من اِلَّا عَلَی اللّٰهِ مکر بر خدایتعالی وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ واو بر همه چیزها شَهِیْدٌ کواه است
قُلْ اِنَّ رَبِّیْ بکو بدرستی که پروردکار من یَقْذِفُ بِالْحَقِّ می افکند حق را یعنی وحی را القا میکند بر هر که میخواهد یا سخن راست ودرست را منتشر
میسازد در آفاق مراد افشای دین الاسلام واظهار احکام آن است عَلَّامُ الْغُیُوْبِ او است دانای پوشیدها او هیچ چیز بر وی مخفی نیست قُلْ
جَآءَ الْحَقُّ بکوای محمد صلی الله علیه وسلم آمد سخن درست وراست یعنی قرآن یا اسلام یا بعث پیغمبر وَمَا یُبْدِئُ الْبَاطِلُ ونمی آفریند باطل
یعنی ابلیس یا بت چیزیرا وَمَا یُعِیْدُ وباز نکرداند آنرا یعنی قادر نیست بر خلق وبعث قُلْ اِنْ ضَلَلْتُ بکو اکر بلغزیدم از راه حق همچنان که کمان
میبرید فَاِنَّمَآ اَضِلُّ پس جز این نیست که میلغزم عَلٰی نَفْسِیْ بر نفس خود یعنی وبال آن ما یدبن است وَاِنِ اهْتَدَیْتُ واکر براه راست روم

فبما یوحی پس سبب آن است که وحی میفرستد الیّ ربی بسوی من پروردگار من چه توفیق هدایت وابسته عنایت اوست انه بدرستیکه خدایتعالی
سمیع شنواست دعای بندگان را قریب نزدیک هست بامید نیازمندان ولو تری واگر ببینی کافرانرا اذ فزعوا چون ترسان شوند نزدیک مرگ
یا بوقت بعث یا در روز بدر به بینی امری عجیب با هول فلا فوت پس نباشد هیچ فوتی یعنی گریختن و پناه بحصن بردن عذاب از ایشان فوت نشود
واخذوا وگرفته شوند من مکان قریب از جای نزدیک یعنی از روی زمین بزیر زمین یا از موقف بدوزخ یا از صحرای بدر بچاه و در بعضی تفاسیر آمده
که این آیت در شان سفیان و قوم اوست که در آخر الزمان خروج کنند لشکری از شام بجهت تخریب کعبه معظمه زادها الله شرفا ترتیب نمایند و آن جمع
در بادیه بزمین فرو روند پس معنی فلا فوت من مکان قریب بدین تفسیر آن است که از تحت اقدام خود ماخوذ گردند و از تمام آن لشکر دو کس نجات یابند
یکی بشارت بمکه برد و دیگر که او را ناجیه جهنی گویند روی بقفا گشته خبر خسف قوم سفیان رساند وقالوا و گویند مشرکان مکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ
یا زمان خسف امنا به ایمان آورده ایم بخدایتعالی یا به پیغمبر یا بحشر ما را باز گردانید بدنیا وانی لهم التناوش و از کجا باشد ایشانرا باز گشتن و حصول
غیر مقدور میخواهند و آن بمعنی تناول است یعنی از کجا بود ایشانرا فرا گرفتن ایمان من مکان بعید از موضعی دور که آن عالم آخرت است و محل تکلیف
ایمان دنیا است و نزدیک بآن آخرت مشهود شده پس ایمان سود نکند وقد کفروا به و حال آنکه نگرویده بودند بخدایتعالی و رسول و بعث را من قبل
پیش ازین که در حیز تکلیف بودند ویقذفون و می افکندند بالغیب بپوشیدگی سخنان مالا یعنی بگمان خود سخن میگفتند بر قرآن و رسول طعن میکردند
من مکان بعید از جای دورتر بودند از آنچه میگفتند و نمیدانستند که چه میگویند وحیل و جدا کرده شد بینهم میان ایشان و بین
ما یشتهون و میان آنچه آرزو می بردند از آنچه گفتند از قبول ایمان و رجعت بدنیا کما فعل همچنانکه کرده شد همین عمل باشیاعهم
باشباه ایشان از کافران گذشته من قبل پیش ازین یعنی ایمان یاس از ایشان نیز قبول نکردند انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند فی شک
مریب بدگمان تهمت افکننده و مضطرب سازنده

سورة فاطر مکیة — هی خمس و اربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ستایشی که شاید ثنای و سزاوار بود مر خدای تعالی را که سزاوار ثنا و ستایش است فاطر السموات والارض نو سازنده و پدید آرنده
آسمانها و زمینهاست وجاعل الملائکة و گرداننده فرشتگان رسلا رسولان یعنی فرستد ایشانرا برسالت بانبیا علیه السلام و گویند رسالات
الهی به پیغمبران علیه الصلوة والسلام رسانند بوحی و باولیا بالهام و بمؤمنان برویای صادقه پس صفت فرشتگان میکند اولی اجنحة خداوندان
بالها مثنی دو دو برای طیران وثلث وسه سه ورباع وچهار چهار برای آرایش مراد خصوصیه این اعداد نیست و نفی زیاده چه در خبر است
که جبرئیل ع م ششصد بال دارد یزید زیاده میکند فی الخلق در آفرینش خود ما یشاء آنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملائکه فزاید تا از چهار زیاده می شود و صحیح
آنست که مراد خلق آدمیان اند و زیادت ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم یا جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت عینین و گفته اند
خط نیکوست یا محبت در دلهای خلق امام قشیری رح فرموده که علو همت است یا رضا بقضا یا شوق بمرتبه قرب و در حقایق سلمی آورده که تواضع در
اشراف و سخا در اغنیا و تعفف در فقرا و صدق در مؤمنان و شوق در محبان ان الله بدرستی که خدایتعالی علی کل شیء بر همه چیز از رسالت
ملک و زیادت در خلق قدیر توانا است ما یفتح الله آنچه بگشاید خدایتعالی للناس برای مردمان و فرستد بدیشان من رحمة از بخشایش
خویش چون نعمت و عافیت و صحت و علم و نبوت فلا ممسک پس باز گیرنده نیست لها مر آنرا وما یمسک و آنچه باز گیرد از مردمان از آثار رحمت
خود فلا مرسل له پس هیچ فرستنده نیست مر آنرا من بعده از پس باز گرفتن او وهو العزیز و او غالب است در باز گرفتن الحکیم صواب
کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید که ارباب فهم بر آنند که این آیت اشارت بفتوح مؤمنان اهل عرفان است و فتوح آنرا گویند که از غیب
ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسم است یکی مواهب صوریه چون رزق نامکتسب و دیگر مطالب معنویه و آن علم لدنی است ناآموخته با شریعت
موافق ناشنیده یا بدل آشنا شیخ الاسلام قدس سره فرموده که آه این علم ناآموخته کاهی دران غرقم و گاه ازان سوخته بیت
دست لطفش نسخه علم و حکم :: بی قلم در صفحه دل زد رقم :: علم اهل دل نه از مکتب بود :: بلکه از تلقین خاص رب بود یا ایها الناس اذکروا ای

آدمیان

آدمیان یاد کنید نعمت الله نعمتهای رب العالمین را که انعام فرموده است علیکم بر شما از ارسال رسل و ارزاق هل من خالق آیا هست
هیچ آفریننده غیر الله یرزقکم جز خدایتعالی که روزی دهد شما را من السماء از آسمان بباران والارض و از زمین بگیاه لا اله الا هو نیست هیچ معبود
سزا مگر او فانی تؤفکون پس کجا گردانیده می شوید از راه توحید وان یکذبوک و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکه فقد کذبت پس بدرستی
که تکذیب کرده شدند رسل پیغمبران من قبلک پیش از تو ایشان صبر کردند تو هم اقتدا بایشان کن و شکیبایی نما والی الله و بسوی
خدایتعالی ترجع الامور باز گردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر و ایشانرا بر تکذیب جزا دهد یا ایها الناس ای مردمان ان وعد الله بدرستیکه
وعده خدایتعالی در حشر و جزا حق راست است و در وی خلاف نباشد فلا تغرنکم پس باید که بازی ندهد شما را و نفریبد الحیوة الدنیا زندگانی دنیا
تا از آخرت فراموش کنید ولا یغرنکم و باید که فریفته نکند شما را بالله بکرم خدایتعالی الغرور شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی
مغفرت در دل شما افکند اگرچه این ممکن است اما بمثابه تناول زهر است بامید دفع طبیعت مر آنرا یا مقاومت آن بزرگان فرموده اند که یکی از مکاید
ابلیس تسویف است در توبه یعنی توبه بنده را در تاخیر می افکند و گوید فرصت باقی است عشرت نقد را از دست مده بیت امشب همه شب
بمی و شاهد باش :: چون صبح شود توبه کن و زاهد باش :: عاقل باید که باین فریب از راه نرود و بما نحن الفرصة تمر مر السحاب غافل نگردد والله تعالی
همه را توفیق دهد مصرع توبه فردا افکندی عمر فردا را که دید ان الشیطان لکم عدو بدرستی که شیطان مر شما را دشمنی است بعداوت قدیمی
میراثی فاتخذوه عدوا پس فرا گیرید شما هم او را دشمن و دارید خود را دشمن او در جمیع احوال بهمه اعمال تا ببینید از بزرگی بپرسید که چگونه شیطان دشمن
کریم گفت از پی آسوده او مرو بد و تابع هوای نفس خود مشوید در هر چه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع باشد انما یدعوا جز این نیست که میخواند
شیطان باتباع هوا و میل بدنیا حزبه گروه خود یعنی پیروان و فرمانبرداران خود را لیکونوا تا باشند در آخرت من اصحاب
السعیر یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ الذین کفروا آنانکه کافر شدند و دعوت شیطانرا اجابت کردند لهم ایشانراست عذاب
شدید عذابی سخت در آخرت والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند با شیطان مخالفت ورزیدند وعملوا الصالحات و کردند عملهای
صالح و خالص و پاکیزه لهم ایشانراست مغفرة مرتبه آمرزش از پروردگار ایشان واجر کبیر و مزدی بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت افمن
زین آیا کسی که آراسته شد له برای او سوء عمله زشتی عمل او فراه پس دید آن عمل زشت حسنا نیکو چون کسی که تمیز میکند حسن از قبح و
هر کرا بیند بصفتی که واقع باشد در موضع آمده که مراد ابو جهل است یا عاص بن وائل و سوء عمل ایشان شرک و تکذیب است و روی گوید که مراد یهود و نصاری
اند و سوء عمل عناد و مکابره ایشان است با سید عالم علیه الصلوة والسلام یا خوارج و روافض و سوء عمل ایشان تاویلات باطله فان الله پس بدرستی
که خدایتعالی یضل می گذارد و گمراه میگرداند من یشاء هر کرا میخواهد ویهدی من یشاء و راه مینماید و توفیق دهد هر کرا میخواهد فلا تذهب
نفسک پس باید که نرود نفس تو یعنی مایل بهلاک نشود علیهم بر گمراهی ایشان حسرات برای حسرتهای متوالی که میخوردی و تاسفهایی گوناگون
که داری در فعلهای ناخوش ایشان یعنی بحسرت که هر یک از آن مقتضی حسرت است مخور بر ایشان و جان در سر کار ایشان مکن ان الله بدرستی که خدایتعالی
علیم داناست بما یصنعون بآنچه میکنند و بر ایشان جزا خواهد داد والله وخدای بحق الذی ارسل الریاح آنست که فرستاد بادها را
یعنی باد شمال و دبور و جنوب فتثیر پس بر انگیختند ایشان سحابا ابری را و ماضی بلفظ مضارع جهت استحضار این صورت مشتمل بر حکمت است
فسقناه پس براندیم آن ابر را عدول به تکلم جهت اختصاص فعل است یعنی ما توانیم و بس که برانیم الی بلد میت بسوی زمین مرده و افسرده یعنی
باحیای آن فاحیینا به پس زنده کردیم بآبی که از ابر نازل شده بود الارض زمین را بعد موتها پس از مردگی و افسردگی او کذلک النشور
همچنین است زنده کردن یعنی احیای اموات و برانگیختن اموات در صفحه مقدور به یکسان است من کان هر که باشد که یرید العزة میخواهد
ارجمندی گو طلب عزت از پرستش خدای کن فلله العزة جمیعا پس مر خدایتعالی راست همه عزتها و بعزت او رسول و مؤمنان متعزز اند که ولله
العزة ولرسوله وللمؤمنین عزت در ملازمت اوست و ذلت در مخالفت او بیت عزیزی که از درگهش سر بتافت :: بهر در که شد
هیچ عزت نیافت الیه یصعد الکلم الطیب بسوی رضای او یا بدرگاه قبول او بالا میرود سخنان پاک یا صحایفی که آنها مکتوب است

میل صعود میکند وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ و عمل شایسته بر میدارد آنرا و بمحل قبول میرساند چه مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص است نافع نیست یا کلم طیب
دعا است و عمل صالح صدقه مساکین چه در غالب اجابت دعوات بتصدقات است یا کلمه دعای امه است و عمل صالح تامین جماعتیان یا کلمه تکبیر غزا
است و عمل شمشیر زدن یا کلمه استغفار است و عمل ندم و درین همه صور بردارنده کلمه عمل است و بعضی ضمیر فاعل در برفعه عاید بکلمه طیب دارند که قول
قول لا اله الا الله است و گویند توحید بردارد عمل را چه قبول اعمال بتوحید بردارد عمل را چه قبول اعمال بتوحید است و یک وجه در کشاف آن است
که خدای بردارد عمل صالح را یعنی قدر مرتبه وی را رفیع گرداند مراد عمل موحد مخلص است که هیچ چیز بقیمت آن نیست و کاری را که ریا بآن آمیخته باشد
از همه چیز خوار و بیمقدارتر است نظم گرت بیخ اخلاص در بوم نیست : ازین در کسی چون تو محروم نیست : زر قلب آلوده بی قیمت است : زر ار کم
خالص بود حرمت است : وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ و آنانکه پنهان میکنند و میسازند کرهای بد را مراد مکرهای قریش است نسبت
باحضرت رسالت علیه الصلوة والسلام آنچه در دار الندوه اندیشیدند درباره آنحضرت علیه الصلوة والسلام از حبس و قتل و اخراج چنانچه در سوره انفال گذشت
لَهُمْ مر ایشانراست یعنی مکاران را است عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت در آخرت وَمَكْرُ أُولَٰئِكَ و مکر آنگروه هُوَ يَبُورُ او کاسد شود و از پیش رود
وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدایتعالی بیافرید شما را یعنی پدر شما را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس بیافرید شما را از نطفه ثُمَّ جَعَلَكُمْ پس کرد
شما را أَزْوَاجًا جفتهای مردان و زنان که مزاوجت کنید وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ و بار نگیرد یعنی از فرزند هیچ زنی وَلَا تَضَعُ و نه نهد آنچه در شکم اوست
یعنی نزاید إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر بدانش خدایتعالی یعنی حمل و وضع و مدت و زمان هر یک معلوم است نزد او وَمَا يُعَمَّرُ و زندگانی داده نشود مِنْ مُعَمَّرٍ
هیچ درازی عمر وَلَا يُنْقَصُ و کم کرده نشود مِنْ عُمُرِهِ از عمر معمری دیگر که بعمر معمر اول نرسد مراد آن است که نیست زیادت عمر و نقصان او إِلَّا
فِي كِتَابٍ مگر در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی عمر زندگانی مقرر و مقدر شده إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستیکه تقدیر طول و قصر عمر عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ
بر خدایتعالی آسان است وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ و مساوی نیست دو دریا هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ این آب شیرین گوارنده شَرَابُهُ
آشامیدن وَهَٰذَا و آن دیگر مِلْحٌ أُجَاجٌ آب شور یا تلخ گرداننده وَمِنْ كُلٍّ و از هر یک ازین دو دریا تَأْكُلُونَ می خورید لَحْمًا طَرِيًّا گوشتی
تازه یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُونَ و بیرون می آرید از دریای شور خاصه حِلْيَةً پیرایه از لولو و مرجان تَلْبَسُونَهَا می پوشید یعنی می پوشند زنان شما
بعضی بر آنند که این ضرب المثال مومن و کافر است که مساوات میان ایشان صورت نه بندد و چه یکی از حلاوت ایمان عین عذب فرات است و دیگری
از مرارت عصیان بحر اجاج کفر و طغیان بیت آن آب حیات آمد و این نقش سراب است : این عین خطا باشد و آن محض صواب است وَتَرَى الْفُلْكَ
و می بینی کشتیها را فِيهِ در هر یک ازان دو دریا مَوَاخِرَ شکافندگان آب و روندگان بران لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از بخشش
خدایتعالی یعنی ربح در تجارت وَلَعَلَّكُمْ و شاید که شما تَشْكُرُونَ سپاس گوئید خدایتعالی را برچنان نعمتی يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد شب را
فِي النَّهَارِ در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا زمانی که آن روز زیاده می گردد از زمان شب و آن در دو ربع ربیعی و صیفی است وَيُولِجُ
النَّهَارَ و داخل میگرداند روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی از ساعات روز بر ساعات شب زاید بود از ساعات روز و آن در دو ربیع خریفی
و شتوی است وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماهتاب را یعنی مسخر فرمان خود ساخت كُلٌّ يَجْرِي هر یک ازین دو میرود
می رود لِأَجَلٍ مُسَمًّى برای وقتی نام برده شده یعنی تا زمان معلوم که دور خود تمام کنند یا تا روز قیامت که از سیر خود باز مانند ذَٰلِكُمُ اللَّهُ
آنخدایی که خالق و فاعل این اسباب است رَبُّكُمْ آفریدگار و پروردگار شما است لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی وَالَّذِينَ تَدْعُونَ
و آنانرا که میخوانید و می پرستید مِنْ دُونِهِ بجز خدایتعالی مَا يَمْلِكُونَ مالک نمی شوند مِنْ قِطْمِيرٍ از پوست خسته خرما پس مالک علی الاطلاق
و معبود باستحقاق و است إِنْ تَدْعُوهُمْ اگر بخوانید آنرا که معبودان باطل شما اند یعنی دعا کنید برای جر نفعی یا دفع ضرری لَا يَسْمَعُوا نمی شنوند
دُعَاءَكُمْ خواندن شما را زیرا که جماد اند و جماد را شنوائی نباشد وَلَوْ سَمِعُوا و اگر بر سبیل فرض بشنوند مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ اجابت نکنند
مر شما را و حاجت شما روا نکنند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در رستخیز يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ کافر شوند
بشرک آوردن شما یعنی معترف گردند به بطلان آن شرک که شما آورده اید و منکر شوند پرستش شما را و گویند ما کنتم ایانا تعبدون وَلَا يُنَبِّئُكَ خبر

نکند ترا از حقیقت کارها هیچ خبر کننده مِثْلُ خَبِيرٍ مانند دانا بحقیقت امور که آن خداوند است سبحانه و تعالی صاحب لباب آورده که اضافت مثل بخدا
جایز نیست پس آن مثلی است در کلام عرب شایع گشته و استعمال کنند در اخبار مخبری که سخن او فی نفس الامر معتمد علیه و موثوق به باشد يَا أَيُّهَا النَّاسُ
ای مردمان أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ شما محتاجانید إِلَى اللَّهِ بخدایتعالی یعنی بروزی و آمرزش و خوشنودی وَاللَّهُ و خدایتعالی هُوَ الْغَنِيُّ و بی نیاز است بغنای مطلق
جود منعم بر جمیع موجودات الْحَمِيدُ ستوده شده بر نعمت عام و فضل شامل و باید دانست که ماهیات ممکنه در وجود محتاجند بفاعل و انتم الفقراء
اشارت بآن است که حق سبحانه بحسب کمال ذاتی خود از وجود عالم و عالمیان مستغنی است و الله هو الغنی عبارت ازان است و چون ظهور کمال اسمائی
موقوف است بر وجود اعیان ممکنات پس در ایجاد آن نعمتی است کبری که مستحق حمد است و ثنا کلمه الحمید بدان ایمائی میکند و ازین رباعی بدین معنی میتوان
برد رباعی ما حق گردد بجلاء اوصاف عیان : واجب باشد که ممکن آید بمیان : ورنه بکمال ذاتی از عالمیان : فرد است و غنی چنانکه خود کرد بیان
إِنْ يَشَأْ اگر خواهد يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را از روی زمین یعنی هلاک کند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ و بیارد آفریدگان نو یعنی قومی که از شما فرمان بردار
تر باشند یا گروهی بیارد که کس ندیده و نشنیده باشد وَمَا ذَٰلِكَ و نیست بودن شما و آوردن دیگران عَلَى اللَّهِ بر خدای بِعَزِيزٍ دشوار وَلَا
تَزِرُ و بر ندارند وَازِرَةٌ نفسی گناه کننده وِزْرَ أُخْرَىٰ بار گناه نفس دیگر را وَإِنْ تَدْعُ و اگر بخواند مُثْقَلَةٌ نفسی گران بار از گناه دیگری را إِلَىٰ حِمْلِهَا
به برداشتن بعضی از گناهان وی لَا يُحْمَلْ برداشته نشود مِنْهُ شَيْءٌ از گناه او چیزی یعنی مدعو هیچ چیز از گناه داعی بر ندارد وَلَوْ كَانَ و اگرچه باشد
ذَا قُرْبَىٰ خداوند خویشی یعنی هر چند گناهکاری خویشان و کسان خود را بخواند و در خواست کند که چیزی از خطیات او بردارند هیچکس اجابت او نکند زیرا
که همه بخود درمانده باشند إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ جز این نیست که تو ای محمد بیم کنی آنرا که يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ می ترسند از پروردگار خود بِالْغَيْبِ نادیده
یعنی در خلوتها از خشیت بر ایشان ظاهر است نه در صحبتها یا عذاب آوراز ایشان پوشیده است و می ترسند ازان نادیده آن را وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
و بپای داشته اند نماز را تخصیص ترسندگان و نماز گذارندگان بانذار جهت آن است که ایشان بدان منتفع اند وَمَنْ تَزَكَّىٰ و هر که پاکیزه بود از معاصی
فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ پس جز این نیست که پاکیزه بود لِنَفْسِهِ برای نفس خود زیرا که نفع پاکیزگی بدو عاید است وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ و بسوی خدا است
بازگشت همه پس پاکیزگاران را بر تزکیه ایشان جزا خواهد داد وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ و برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی
مومن یا عالم یا راه یافته وَلَا الظُّلُمَاتُ و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت وَلَا النُّورُ و نه روشنائی یعنی حق یا طاعت وَلَا الظِّلُّ
و مساوی نیست سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت وَلَا الْحَرُورُ و نه حرارت یعنی عذاب یا دوزخ یا زحمت وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ و برابر نیستند
زندگان وَلَا الْأَمْوَاتُ و نه مردگان یعنی مومنان با کافران مساوات نیست با کافران إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ بدرستی که خدایتعالی می شنواند و تفهیم میکند
مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد بتوفیق و هدایت وَمَا أَنْتَ و نیستی تو بِمُسْمِعٍ شنواننده سخن مَنْ فِي الْقُبُورِ برانکه در گورها است ذکر من فی القبور
ترشیح تمثیل کفار است باموات إِنْ أَنْتَ نیستی تو ای محمد صلی الله علیه وسلم إِلَّا نَذِيرٌ مگر پیغمبر بیم کننده بر تو همین ابلاغ و انذار است و بس نیست
پیغمبران إِلَّا الْبَلَاغُ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که فرستادیم ترا بِالْحَقِّ بدین که اسلام است بَشِيرًا مژده دهنده بمثوبت وَنَذِيرًا و بیم کننده
از عقوبت وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ و نبود از امم سابقه و سالفه هیچ گروهی إِلَّا خَلَا مگر آنکه گذشت فِيهَا در میان ایشان نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده یا دانا
آگاه کننده وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش عجب مدار فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ پس بدرستی که تکذیب کردند آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از ایشان بودند پیغمبران خود را جَاءَتْهُمْ آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران فرستاده بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ به حجتهای روشن یا معجزهای هویدا
وَبِالزُّبُرِ و بنامهای آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم علیه السلام علی نبینا و علیه السلام وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ و بکتاب روشن
کننده یعنی مبین احکام حلال و حرام چون تورات و انجیل ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بعد از تکذیب گرفتم آنرا که نگرویدند فَكَيْفَ
كَانَ نَكِيرِ پس چگونه بود انکار من بر ایشان بعقاب و عذاب أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا نمی بینی آنکه خدایتعالی أَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً از آسمان یا از ابر آبی فَأَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آوردیم عدول از غیبت بتکلم تخصیص جهت فعل است یعنی ما آنیم که بیرون آریم بدان آب
ثَمَرَاتٍ از همه میوها مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا در حالتیکه مختلف است رنگهای آن یعنی گوناگون است اجناس یا اصناف آن و گویند مراد اشکال است

آن است. وَمِنَ الْجِبَالِ و از آنچه آفریدیم از کوهها جُدَدٌ راههای مختلف الالوان است و در تفسیر مقدسی آورده که جدد خطوط متفاوته بِيضٌ سفید
وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا و سرخها که گوناگون است رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی بعضی بغایت سرخ بعضی زردتر وَغَرَابِيبُ سُودٌ و سیاهها
بغایت سیاه وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان وَالدَّوَابِّ و جنبندگان وَالْأَنْعَامِ و چهارپایان مُخْتَلِفٌ هست آنچه بود گوناگون أَلْوَانُهُ
رنگهای او كَذَٰلِكَ مانند اختلاف الوان ثمار و جبال و هر که نداند قدرت خدای را آفریدن اشیاء عالم بنود و تحویل هر چیزی از حالی بحالی چگونه از
خدای تعالی بترسد إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ جز این نیست که میترسند از خدای تعالی مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت
دانش مخشی منه است و علم بصفات و افعال او پس هر که دانش بیشتر ترس او فزونتر و حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام از اینجا فرموده انا اعلمکم
واخشاکم بالله إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای تعالی غالب است در انتقام کشیدن از کسیکه نترسد از و غَفُورٌ آمرزنده است مر ترسکاران را
إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ بدرستی که آنانکه میخوانند یا متابعت میکنند كِتَابَ اللَّهِ کتاب خدای تعالی را که قرآن است وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای
داشتند نماز را با آداب و شرایط آن وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه روزی داده ایم ایشان را سِرًّا پنهان از خوف آنکه بریا آمیخته
گردد وَعَلَانِيَةً و آشکارا بطمع آنکه سبب رغبت دیگران گردد بتصدق یا بسر و سنت بود و علانیه در مفروضه يَرْجُونَ آنانکه امید میدارند
بدین عملها تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ بازرگانی که کاسد نبود و زیان بدو نرسد بلکه در روز بازار قیامت متاع اعمال ایشان رواجی تمام یابد براین
عملهایی که کرده اند لِيُوَفِّيَهُمْ تمام گرداند خدای تعالی یعنی تمامی بدیشان رساند أُجُورَهُمْ مزدهای کردار ایشان وَيَزِيدَهُمْ و زیادت
گرداند حسنات ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خود یعنی بیفزاید بر مزد ایشان و ایشان را رتبت شفاعت دهد و در لباب آورده که شفاعت ایشان را قبول
کنند بآنکه جمعی که واجب شده باشد ایشان را آتش دوزخ إِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی غَفُورٌ شَكُورٌ آمرزنده است مر گناهکاران را مزد دهنده مر سپاس
داران را وَالَّذِي أَوْحَيْنَا و آنچه وحی کرده ایم ما إِلَيْكَ بسوی تو مِنَ الْكِتَابِ از قرآن هُوَ الْحَقُّ او راست و درست است مُصَدِّقًا موافق
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچیز را که پیش از آن بوده از کتب یعنی مطابق عقاید و اصول احکام انها است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی بِعِبَادِهِ ببندگان
خود لَخَبِيرٌ هر آینه دانا است ضمایر ایشان را میداند بَصِيرٌ بینا است ظاهر ایشان را می بیند و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند بر و
پوشیده نیست آنکه فرمود ثُمَّ أَوْرَثْنَا ما کتابهای متقدمه برامم سابقه فرستادیم پس میراث دادیم الْكِتَابَ قرآن را یعنی تاخیر کردیم از امم اعطا
الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا آنرا که برگزیده ایم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما یعنی امت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام عطا را میراث خوانده چه میراث
مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیه قرآن بی جست و جوی مومنان بمحض عنایت ربانی بدیشان رسید یا همچنان که بیگانه را از میراث
دخلی نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند یا در سهام میراث تفاوت هست چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و کسی باشد که تمام
برد اینجا نیز بهرهای اهل قرآن متفاوت است هر کسی بقدر استحقاق و اندازه استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شود مصرع
زین بزم یکی جرعه طلب کرد و یکی جام فَمِنْهُمْ پس بعضی از بندگان ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ ستمکار اند بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن وَمِنْهُمْ
مُقْتَصِدٌ و بعضی از ایشان میانه رو اند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات وَمِنْهُمْ و جمعی دیگر از ایشان سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ پیشی گیرنده
اند به نیکوییهایی که پیوسته عمل نمایند باحکام قرآن بِإِذْنِ اللَّهِ بدستوری خدای تعالی و بتوفیق و فرمان او ذَٰلِكَ این توریث و اصطفا هُوَ الْفَضْلُ
الْكَبِيرُ او ست بخشایش بزرگ حضرت فاروق رض نقل میکند که از آنحضرت علیه الصلوة والسلام شنوده ام درین آیه فرمود که سابق ما بر همه پیشی گرفته
است و مقتصد ما نجات یافته و ظالم ما آمرزیده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام این سه طایفه را تفسیر فرموده گفت سابق آنها اند
که بی حساب به بهشت روند و مقتصد آنکه حساب ایشان سبک کنند و ظالم آنانکه مدتی در موقف حساب مانند و حق سبحانه برحمت واسعه خود تلافی
حال ایشان کند ذو النورین رض فرمود که سابق ما اهل جهاد اند و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه اند که نه
بجهاد بند و نه دولت جماعت دریابند امام ابو اللیث رح فرموده که سابق آنست که قبل از هجرت ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت قبل
فتح مکه گرویده و ظالم آنکه بعد از فتح مکه بدایره اسلام درآمده و اصحاب تفسیر و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق درین سه طایفه سخن بسیار گفته اند برای تبرک کلمه

چند اینجا ثبت افتاد و بر ترتیبی که در قرآن مذکور است یعنی افتتاح بظالم و اختتام بسابق سهل بن عبد الله تستری قدس سره فرمود که آنان جاهلند و متعلم
عالم و گفته اند طالب دنیا و مایل عقبی و متوجه بمولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و مبرا از جرم یا مصر بر ذنوب و تایب ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه
معاش او بر معاد غلبه کند و آنکه متعلق بهر دو باشد و آنکه معاد او بر معاش می چربید یا پرستنده بر عادت و عابد بخوف و طمع و عبادت کننده لله
وفی الله یا جزع کننده نزدیک بلا و صبور در بلا و لذت یابنده از بلا یا اکل حرام و مایل بشبهت و خورنده حلال یا مشغول از ذکر و مشغول بذکر و متوجه
بمذکور یا مجرم و تایب و صفی یا غافل و طالب و واجد یا آنکه سیات بر حسنات بچربید و آنکه هر دو برابر باشند و آنکه حسنات او بر سیات راجح بود یا آنکه ظاهر
او به از باطن باشد و آنکه سر و علانیه او مساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکارا بود یا آنکه انصاف ستاند و ندهد و یا آنکه ستاند و هم بدهد و آنکه دهد و نستاند
یا آنکه زیادت از قوت طلبد و آنکه همین جوینده قوت باشد و آنکه مطلقا طلب قوت نکند امام قشیری قدس سره فرمود که این سه گروه اهل سخا و جود و ایثار اند
یا طالب نجات و درجات و مناجات و در حقایق سلمی آورده که ناظر از خود بخود و نگرنده از خود بآخرت و ناظر از حق بحق صاحب فتوحات روح الله
روحه میگوید که ظالم آنست که پیوسته در حجاب غفلت باشد و مقتصد آنکه گاهی بیدار گردد و سابق آنکه همیشه بیدار گردد در لطایف گفته که ظالم آنکه از
نعمت بمنعم نگردد و مقتصد آنکه از منعم بنعمت نگردد و سابق آنکه از منعم بمنعم نگردد یعنی بمشاهده منعم در سازد و از نعم پردازد فرد
نعیم هر دو جهان میکنند بما عرض ✽ دل از میانه تمنا ندارد الا دوست ✽ حق سبحانه هیچ امتی از امم سالفه این نواخت نکرد و این تشریف ارزانی نداشت
رقم اصطفا بر صفحه حال همه کشید و ابتدا بظالم کرد تا مترم زده نگردند و برحمت بی غایت امیدوار باشند بیت بیا بدامن آلوده طاعتی خالص
دلی برحمت و فضلت امیدواری هست ✽ گفته اند که تقدیم ظالم از روی فضل است و تاخیرش از راه عدل و حق سبحانه فضل را از عدل
دوست تر دارد و تاخیر سابق جهت آن است تا بثواب که دخول جنان است اقرب باشد یا بجهت آنکه اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت معجب نگردد
که عجب آتشی است که چون افروخته شود هزار خرمن عبادت بد و سوخته گردد نظم ای پسر عجب آتشی عجب است ✽ گرم ساز تنور بولهب است
هر کجا شعله از و افروخت ✽ هر چه از علم و زهد بود بسوخت جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت يَدْخُلُونَهَا در آیند این سه گروه در آن
يُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِيهَا در آن بهشتها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانها که باشد مِنْ ذَهَبٍ از زر خالص وَلُؤْلُؤًا و از مروارید
صافی در عین المعانی آورده که دستوانه زر و مروارید حلیه ملوک عرب بوده و بدیشان اختصاص داشته چنانچه تاج بپادشاهان عجم
وَلِبَاسُهُمْ و پوشش این گروه فِيهَا حَرِيرٌ در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی رسته و بافته کس نبود وَقَالُوا و گویند این جمع چون
از جسر دوزخ برهند و بروضه بهشت برسند الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایش و ثنا مر خدای تعالی را است الَّذِي أَذْهَبَ آن خدای تعالی که ببرد
عَنَّا الْحَزَنَ از ما اندوه دوزخ را یا خوفی که از رد طاعت داشتیم بقبول آن از ما مندفع گردانید و گفته اند مراد هموم دنیا است چون بیم موت یا وسوسه
ابلیس یا ضر جوع و عطش یا خوف سلطان یا دغدغه حاسد و تباغض إِنَّ رَبَّنَا بدرستی که پروردگار ما لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده گناهکاران است
شَكُورٌ جزا دهنده سپاس داران است الَّذِي أَحَلَّنَا آن خداوندی که فرود آورد ما را دَارَ الْمُقَامَةِ بسرای اقامت که جنت است
و از و انتقال بموضعی دیگر نخواهد بود مِنْ فَضْلِهِ از بخشش و کرم خود نه بعمل ما لَا يَمَسُّنَا نمیرسد ما را فِيهَا در سرای اقامت نَصَبٌ رنجی جهت
طلب معیشت و سایر مشقتها که در دنیا بود وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا و نمیرسد ما را درین جا لُغُوبٌ ماندگی و ملال چه کلفتی و محنتی نیست روی انجا
همیشه عیش و حضور و فرح و سرور است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بخدا و رسول او لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ مر ایشان را است آتش دوزخ لَا يُقْضَى
حکم کرده نشود عَلَيْهِمْ بر ایشان بمرگ وقتیکه در دوزخ باشند فَيَمُوتُوا تا بمیرند و از عذاب باز رهند وَلَا يُخَفَّفُ و تخفیف کرده نشود عَنْهُمْ
از ایشان مِنْ عَذَابِهَا چیزی از عذاب دوزخ بلکه هر گاه که آتش فرو نشیند زیاده کنند احراق و التهاب او را كَذَٰلِكَ مانند این پاداش نَجْزِي جزا
میدهیم كُلَّ كَفُورٍ هر ناسپاسی را در کفر و کفران بنهایت رسیده باشد وَهُمْ و ایشان یعنی کافران يَصْطَرِخُونَ فریاد میخواهند فِيهَا در دوزخ
و میگویند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَخْرِجْنَا بیرون آر ما را و بدنیا فرست نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم عمل پسندیده غَيْرَ الَّذِي جز آنکه كُنَّا نَعْمَلُ بودیم که
عمل میکردیم چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبود حق سبحانه فرماید أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ آیا زندگانی ندادیم و عمر ارزانی

نداشتيم شمارا ما يتذكر آنمقدار كه پند گيرد فيه در آن عمر من تذكر هر كه خواهد پند گيرد مراد عمري است كه مكلف در وي متمكن باشد از تفكر و تذكر و گفته‌اند
آن ما بين بيست و شصت است و در زاد المسير آورده كه هفتاد است تا آخر زمان تذكر باشد زيرا كه بعد از آن زمان هرم است مقصود سخن آنكه شمارا عمر داديم
براي آنكه متعظ و متنبه گرديد وجاءكم النذير و آمد بشما بيم كننده يعني پيغمبري كه شمارا پند ميداد يا كتاب يا عقل يا مرگ خويشان و همسايگان كه كفي بالموت
واعظا و اكثر علما بر آنند كه مراد از نذير شيب است كه زمان شيب فرو نشاننده شعله حيات است و موسم پيري زنگ زداينده آينه ذات مثنوي
نوبت پيري چو زند كوس درد ؛ دل شود از خوشي و لي عيش فرد ؛ در تن و اندام چو آيد شكست ؛ لرزه كند پاي رستي چو دست ؛ موي سفيد از اجل
آرد پيام ؛ پشت خم از مرگ رساند سلام ؛ دولت اگر دولت جمشيدي است ؛ موي سفيد آيت نوميدي است ؛ در موضح آورده كه چون دوزخيان
استغاثه كنند و بفرياد آيند و گويند كه خدايا ما را باز بدنيا فرست تا عمل خير كنيم بمقدار زمان دنيا از اول ابداع تا آخر انقطاع فرياد كنند حق سبحانه فرمايد كه
زندگاني دادم شمارا گويند بلي زندگاني يافتيم و نذير را ديديم خدايتعالي فرمايد فذوقوا پس بچشيد عذاب دوزخ را فما للظالمين پس نيست مر
ستمكاران را يعني مشركان را من نصير هيچ ياري كه عذاب از ايشان بردارد ان الله بدرستي كه خدايتعالي عالم غيب السموات والارض
داننده پوشيده است كه در آسمان و زمين باشد پس احوال كفار بر وي مخفي نخواهد بود انه عليم بدرستي كه او داناست بذات الصدور باخبري
كه مضمر است در سينها هو الذي جعلكم اوست آنكسي كه گردانيد شمارا خلائف خليفها في الارض در زمين يعني شمارا بجاي پيشينيان
متمكن ساخت و مقاليد تصرف در زمين بقبضه اقتدار شما باز گذاشت و اين نعمتي بزرگ است فمن كفر پس هر كه ناسپاسي كند مر اين نعمت را يا كافر شود
بمنعم فعليه پس بروي است كفره جزاي كفر او ولا يزيد الكافرين و نيفزايد مر كافران را كفرهم ناگرويدن ايشان عند ربهم نزديك پروردگار
ايشان الا مقتا مگر دشمني سخت يعني نتيجه كفر ايشان نيست مگر بغض رباني كه سبب غضب جاوداني همان تواند بود ولا يزيد الكافرين و نيفزايد
ناگرويدگان را كفرهم كفر و شرك ايشان الا خسارا مگر زيان در آخرت قل بگوي اي محمد صلي الله عليه وسلم ارأيتم آيا ديديد شركاءكم انبازان
خود را الذين تدعون آنانكه ميخوانيد ايشانرا و مي پرستيد من دون الله بجز خدايتعالي اروني نمائيد و خبر كنيد مرا كه اين شركاء شما ماذا
خلقوا چه چيز آفريدند من الارض از زمين و آنچه بروي و در وي است ام لهم آيا هست ايشانرا شرك في السموات انبازي در آفريدن آسمانها
ام آتيناهم آيا داديم ايشانرا كتابا كتابي ناطق بآنكه شريك گرفته‌اند فهم پس ايشان على بينة بر حجتهاي روشن باشند منه از آن
كتاب و حفص ببينه خواند بل نه چنين است بلكه ان يعد الظالمون وعده نميدهند مشركان بعضهم برخي از ايشان كه رؤساء و اشراف‌اند
بعضا برخي ديگر را كه اراذل و اتباع‌اند بشفاعت بتان الا غرورا مگر فريب و مكر ان الله بدرستيكه خدايتعالي يمسك السموات
والارض نگاه ميدارد آسمانها و زمين را ان تزولا براي آنكه زايل نشوند از اماكن خود چه ممكن را در حال بقا ناچار است از نگاه دارنده آورده‌اند كه چون
يهود و نصاري عزير و عيسي عليه السلام را بفرزندي حق سبحانه نسبت كردند آسمان و زمين نزديك بآن رسيد كه شكافته گردد حق تعالي فرمود كه من بقدرت
نگاه ميدارم ايشانرا تا زوال نيابند يعني از جاي خود نروند ولئن زالتا و اگر زايل شوند ان امسكهما نيست نگاه دارنده ايشانرا من احد
از هيچكس من بعده بعد از زوال بجاي نياورد انه كان بدرستي كه خدايتعالي هست حليما بردبار كه عقوبت يهود و نصاري تعجيل نميكند غفورا
آمرزنده كسي را كه ازين قول رجوع كرده بوحدانيت وي گرايد و داند كه لم يلد و لم يولد صفت اوست بيت خداوندي كه معبود است و واحد ؛ نگويد
كس كه مولود است و والد ؛ كسي كو را نباشد كفو و مانند ؛ بدو نسبت نشايد كرد فرزند ؛ رؤساء قريش شنيده بودند كه اهل كتاب تكذيب
رسل خود كردند با يكديگر ميگفتند كه لعن الله اليهود والنصاري چه دو طايفه‌اند كه مكذب پيغمبر خود اند بخدايتعالي كه اگر پيغمبري بما آمدي ما از ايشان راه يافته
تر بودمي و بتصديق او شتابنده تر حق تعالي خبر داد كه واقسموا بالله و سوگند خوردند بخدايتعالي جهد ايمانهم سخت ترين سوگندان خود
كه لئن جاءهم اگر آيد بديشان نذير پيغمبري بيم كننده ليكونن هر آينه باشند اهدى راه يافته تر من احدى الامم از يكي از امتان
گذشته چون يهود و نصاري و غير ايشان فلما جاءهم پس آنهنگام كه آمد بديشان نذير بيم كننده يعني حضرت محمد مصطفي عليه الصلوة والسلام ما زادهم
زياده نكرد آمدن وي ايشانرا الا نفورا مگر رميدن از حق و دور شدن استكبارا و نيفزود ايشانرا مگر گردنكشي از فرمان الهي في الارض در زمين

ومكر

ومكر السيء و آنكه مكر كردند مكري بد يعني حيله انديشيدند در هلاك كردن آن نذير ولا يحيق المكر السيء الا باهله و باز نگردد مكر بد مگر با اهل
وي يعني مكر هر ماكري احاطه كند و اطراف و جوانب وي فرو گيرد و هر چه در باب قصد كسي انديشيده باشد در باره خود مشاهده نمايد و اين يامين درين باب
قطعه است اين دو بيت اينجا ثبت افتاد قطعه در باب من ز روي حسد بد بگو ناشناس ؛ و صبا زند و گور ه تدوير تافتند ؛ ز اعمال نفسهم همه
نيكي بمن رسيد ؛ و ايشان جزاي فعل بد خويش يافتند ؛ فهل ينظرون پس آيا انتظار مي برند مكذبان و مكاران يعني انتظار نمي برند و چشم نميدارند
الا سنت الاولين مگر سنت الهي را در پيشينيان كه عذاب اهل تكذيب و عقوبت ارباب مكر است فلن تجد لسنت الله پس نيابي مر سنت
خدايتعالي را تبديلا تغييري يعني عذاب را بثواب بدل نتواني كرد ولن تجد لسنت الله و نيابي مر سنت خدايتعالي را تحويلا گردانيدني
يعني از مكذبان و ماكران بديگري حواله نتوان ساخت اولم يسيروا آيا سير نميكنند اهل مكه في الارض در زمين فينظروا كيف كان تا
به بينند در راه شام و يمن كه چگونه بود عاقبة الذين من قبلهم عاقبت آنانكه پيش از ايشان بودند يعني قوم عاد و ثمود وكانوا اشد منهم
و بودند ايشان سخت تر از مكيان قوة از روي توانائي و با وجود آن از عذاب رهائي نيافتند و آثار هلاك هر قوم در ديار ايشان باقي است وما كان الله ليعجزه
و نيست خدايتعالي كه عاجز گرداند او را من شيء هيچ چيزي في السموات در آسمانها ولا في الارض و نه در زمين پس هر چه خواهد كند و كسي حكم
وي نگيرد انه كان بدرستي كه او هست عليما دانا باحوال همه اشيا قديرا توانا بتصرف در آنها ولو يؤاخذ الله و اگر مواخذه كردي خدايتعالي
الناس بما كسبوا مردمانرا بجزاي آنچه كسب مي كنند از شرك و معصيت ما ترك نگذاشتي على ظهرها بر پشت زمين من دابة هيچ جنبنده
آدميان يا جن و انس و گفته‌اند مراد همه حيوانات‌اند كه بشامت معاصي بني آدم هلاك مي شوند چنانچه در زمان حضرت نوح ع م كه بشومي كفر مشركان همه
جانوران هلاك شدند مگر آنچه در كشتي بودند پس در آنوقت نيز اگر ايشانرا بگناه عاصيان بگيرد همه نابود شوند ولكن يؤخرهم وليكن باز پس ميدارد ايشانرا
الى اجل مسمى تا وقت نام برده كه زمان هلاك ايشان است فاذا جاء اجلهم پس چون بيايد وقت هلاك ايشان فان الله پس بدرستي كه
خدايتعالي كان بعباده هست به بندگان بصيرا بينا و ميداند كه مستحق هلاك كيست و لائق خلاص و نجات كدام است و هر يكرا فراخور حال و پاداش
دهد بيت آنرا بلوامع رضا بنوازد ؛ وين را بلوامع غضب بگدازد ؛ كس را بقضاي قدرتش كاري نيست ؛ آنست صلاح خلق كو ميسازد

سورة يس مكية بسم الله الرحمن الرحيم ثلث وثمانون آية

يس در تبيان آورده كه هر حرفي از حروف مقطعه رمزي است از اسرار خزانه غيب كه حضرت عز اسمه حبيب خود را عليه الصلوة والسلام بر آن
اطلاع داده و بعد از آن جبرئيل عليه السلام بر آن نازل شده و جز خدايتعالي و رسول مقبول كسي بر آن وقوف ندارد و بعضي از علما در يس گفته‌اند كه اسم قرآن
است و در حقايق سلمي آورده كه نامي است از نامهاي الهي و گويند اسم سورت است و حديث ان الله قرا طه و يس قبل ان خلق السموات
والارض بالف عام تائيد اين قول ميكند و در تفسير ماوردي آورده كه از هفت نام حضرت پيغمبر ع م در قرآن مذكور شده يكي يس است و آنكه اهل بيت را آل
يس ميگويند تائيد اين سخن ميكند مصرع لله در كم يا آل ياسينا ؛ امام قشيري قدس سره فرموده كه يا اشارت است بيوم ميثاق و سين بسر
استماع سر احباب از اهل اشواق و در بحر الحقايق آورده كه قسم است بهمين نبوت حبيب عليه الصلوة والسلام و سر مظهر او و بعضي بر آنند كه معني او يا انسان است
بلغت طي و در اصل يا انيسين بوده بجهت كثرت مدار بر سطري از و اختصار نموده‌اند چنانچه در ايمن الله من الله گويند و تحقيق آنست كه در كلام عرب از
كلمه بحرفي تعبير كنند چنانچه در قد قلت لها قفي فقالت لي قاف يعني وقفت پس مي شايد كه حرف سين اشارت بكلمه باشد و اين بقولي كه گذشت انسان
است و مخاطب با انسانيت حضرت مصطفي باشد كه صفت كمال انسانيت مر آنحضرت عليه الصلوة والسلام ثابت است و مي شايد كه اين كلمه سيد باشد
يعني يا سيد البشر و حديث انا سيد ولد آدم تفسير اين حروف بود و ديگر بايد دانست كه از ميان حروف سين را سويت اعتداليه هست كه ميان زبر
و بينات او توافق و تساوي هست و هيچ حرفي ديگر آن حال ندارد و لاجرم مخصوص بحضرت ختميه عليه السلام كه عدالت حقيقي خواه در طريق توحيد و خواه در احكام
شرع بدو اختصاص دارد بيت تراست مرتبه اعتدال در همه حال ؛ كه در خصايص توحيد اعدلي ز همه ؛ تمكن است ترا در مقام جمع الجمع ؛ بدين فضيلت
مخصوص اي افضلي ز همه ؛ و از فحواي كلمات سابقه روايح رياحين قلب القرآن يس استشمام مي توان نمود نظم خدايت لشكري داده ز قرآن ؛

یس آنکه قلب آن لشکر یا سین ؛ در جامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالک رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه علیه السلام فرمود که لکل شیئ قلب و قلب القرآن یس و هر کس که یس بخواند یا بنویسد ثواب دوازده باره قراءت قرآن یابد و این سوره را معمه گویند که تمام نیکوئی بر خواننده خود نیکوئی هر دو سرای و دافعه گویند که دفع کند از و همه بدیها و قاضیه نیز نامند که روا کند حاجتهای او را آورده اند که کفار مکه گفتند که ای محمد تو فرستاده خدای نیستی حق سبحانه تعالی فرمود که یس ای سید وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ و بحق قرآن محکم یا حکم کننده بحق یا خداوند حکمت إِنَّكَ بدرستی که تو بیشک و بی شبهه لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان بسوی خلق از آن فرستادگان که بودند عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست که توحید است یا تو فرستاده شده بطریقه استقامت که راهی است موصل بمقصود تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ قرآن فرو فرستاده خدای غالب است حفص بنصب لام خواند یعنی فرستاد قرآن را فرستادنی خداوند قوی در ملک خود الرَّحِيمِ مهربان بر خلق و تو از فرستاده شد کا لِتُنْذِرَ تا بیم کنی و ترسانی از عذاب ربانی قَوْمًا گروهی را که مَا أُنْذِرَ بیم کرده نشد آبَاؤُهُمْ پدران نزدیک ایشان بسبب دوری و دیری از زمان فترت یا بیم کنی ایشان را بانچه بیم کرده شدند پدران دور ایشان در زمان اسمعیل ع فَهُمْ غَافِلُونَ پس ایشان بیخبرانند لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ بدرستی که درست شد قول بعذاب عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ بر بیشتر کافران یعنی کلمه لاملان جهنم من الجنه والناس اجمعین فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان منکرند و مراد آنانند که خدا تعالی بر میدانست در ازل که ایشان بر کفر میرند یا بر شرک کشته شوند چون ابوجهل و امثال و إِنَّا جَعَلْنَا بدرستیکه ما کرده ایم فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا در گردنهای ایشان غلها فَهِيَ پس آن غلها پیوسته شده إِلَى الْأَذْقَانِ بزنخهای ایشان منکراند که که سرها بجنبانند فَهُمْ مُقْمَحُونَ پس ایشان سر در هوا مانند کانند و چشم بر هم نهادگان تمثیل مشرکان است بجمعی که غلها در گردن داشته باشند آورده اند که ابوجهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را در نماز بیند سر او را بشکند روزی دید که آنحضرت علیه الصلوة والسلام نماز میگذارد و سنگی برداشت و نزد وی آمد چون دست بالا برد تا سنگ بروی زند دست وی در گردن او چنبر شد و سنگ در دست وی چسپیده در گردنش بماند و این آیت آمد که ما ایشان را باز داشتیم چنانچه مغلولان از کارها باز داشته شوند و گویند قوم بنی مخزوم دست او را بجهد بسیار از گردن او جدا کردند و مخزومی دیگر گفت من مردم را بدین سنگ محمد را بکشم چون بنزدیک آنحضرت علیه الصلوة والسلام آمد نابینا شد و این آیت آمد که وَجَعَلْنَا و گردانیدیم مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ در پیش روی ایشان سَدًّا دیواری و حجابی وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان سَدًّا پرده و مانعی فَأَغْشَيْنَاهُمْ پس پوشانیدیم چشمهای ایشان را فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ پس ایشان نمی بینند محققان گفتند که سد پیش طول امل است و سد عقب غفلت از جنایات گذشته و هر گراو سد چنین احاطه کرده شد هر آینه چشم او پوشیده باشد از نظر در دلایل قدرت و نه بیند راه هدایت را وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ و یکسان است بر ایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ که بیم کنی ایشان را أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا بیم نکنی ایشان را لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند ایشان که علم قدیم و تقدیر ازلی حکم بقتل و موت ایشان بر کفر حکم کرده إِنَّمَا تُنْذِرُ جز این نیست که بیم کنی آنکه فایده بران مترتب است مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ کسی را که پیروی قرآن کند و مواعظ او بسمع قبول بشنود وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ و بترسد از خدا تعالی بِالْغَيْبِ پوشیده یعنی پنهان از و بترسد نه در نظر خلقان یا از حق بترسد از آنچه غایب است از و یعنی امور اخروی فَبَشِّرْهُ پس مژده ده آن ترسنده را بِمَغْفِرَةٍ بآمرزش گناهان گذشته وَأَجْرٍ كَرِيمٍ و مزدی بزرگ در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که بنو سلمه گفتند یا رسول الله خانهای ما از مسجد دور است اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چگونه باشد آیت آمد که إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده گردانیم مردگان را ببعثت یا دلهای مرده را بهدایت وَنَكْتُبُ و بنویسیم مَا قَدَّمُوا آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه وَآثَارَهُمْ و بنویسیم پایها یعنی نشانهای پای ایشان را که بمسجد می روند مراد آنست که خطوات ایشان بکفر خطیات ایشان خواهد بود و بهر قدمی رقمی از عنایت بر صفحه اعمال ایشان کشیده خواهد شد وَكُلَّ شَيْءٍ و همه چیز را أَحْصَيْنَاهُ نگاه داشته ایم یا بیان کرده ایم فِي إِمَامٍ مُبِينٍ در دفتری که پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که ای بنوسلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار قدم شما در لوح محفوظ می نویسند و در صحیحین مذکور است که بزرگترین مردمان در مزد اهل صلوة کسی است که دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد بعضی گفته اند آثار اعم است از آنکه حسنه باشد

چون علمی که بمردم آموزند یا وقفی که بمواضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و رباط یا مسجد یا سیئه چون اساعت باطله و تاسیس ظلم حیفیانه میفرماید تا همه را می نویسیم و بوقت مکافات مناسب هر اثری جزا خواهیم داد نظم از مکافات عمل غافل مشو ؛ گندم از گندم بروید جو ز جو ؛ همچنین گفته است پیر معنوی ؛ کای برادر هر چه کاری بدروی ؛ وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیان کن برای اهل مکه مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ مثل اهل انطاکیه إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ وقتی که آمدند بدان ده فرستادگان آورده اند که حضرت عیسی ع قبل از رفع باسمان با شمعون الصفا که خلیفه وی بود بعد از رفع وی و دو حواری که یحیی و تومان گفتندی یا یاروس و ماروس و ثعلبی گفته که صادق و صدوق بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدا تعالی دعوت کنند ایشان بنزدیک شهر رسیده پیری دیدند که گوسفند میچرانید برو سلام کردند پیر پرسید که شما چه کسانید گفتند رسولان حضرت عیسی ع ایم خلق را از بادیه ضلالت بسر منزل هدایت میخوانیم گفت بر صدق دعوی خود هیچ برهانی دارید گفتند آری بیمار را شفا دهیم و ابرص و اکمه را بحال صحت باز آریم پیر گفت سالهاست که فرزند من بیمار است و اطبا از علاج او عاجز اند اگر شما دوا او را دوا کنید من بخدا تعالی شما بگروم ایشان بر سر بالین وی آمدند و دعا کردند او صحت کامل یافت بیت قدم نهادی و بر هر دو دیده جا کردی ؛ بیک نفس دل بیمار را دوا کردی ؛ پیر ایمان آورد و او حبیب نجار است که او را صاحب یس گویند و ششصد سال قبل از زمان پیغمبر علیه السلام بد گرویده و یکی از سباق اسلام است القصه خبر این دو رسول انطاکیه فاش شد و بسیار بیمار از برکت ایشان صحت یافت ملک شهر که در معالم التنزیل نام او انطیحس رومی بوده بت می پرستید از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی و اقرار بوحدانیت الهی بوده مطلع شده ایشان را بزندان کرد و شمعون از پی ایشان در آمده با خواص ملک آشنائی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شد و حق سبحانه این قصه خبر داد إِذْ أَرْسَلْنَا یاد کن چون فرستادیم إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی عیسی و شمعون فرستادند با مر ما فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند اهل آن ده ایشان را و بزندان کردند فَعَزَّزْنَا پس ما غالب گردانیدیم ایشان را و حفص به تشدید میخواند یعنی قوت دادیم بِثَالِثٍ بسوم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفاست و گفته اند شمعان یا سلوم یا یونس فَقَالُوا پس گفتند آن فرستادگان با اهل انطاکیه إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ بدرستی که ما بسوی شما فرستاده شدگانیم از نزد عیسی علیه السلام یا از پیش خلیفه وی قَالُوا گفتند مردم آن شهر که مَا أَنْتُمْ و نیستید شما إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُنَا مانند ما در اکثر صفات بشریه پس بچه وجه شما را برسالت اختصاص داده وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَٰنُ و نه فرستاده است خدا تعالی مِنْ شَيْءٍ از هیچ چیز از وحی و رسالت إِنْ أَنْتُمْ و نیستید شما إِلَّا تَكْذِبُونَ مگر که دروغ گوئید در دعوی رسالت قَالُوا رَبُّنَا گفتند پیغمبران که پروردگار ما يَعْلَمُ میداند إِنَّا بدرستی که ما إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ بسوی شما البته فرستادگانیم وَمَا عَلَيْنَا و نیست بر ما إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت نکنید عذاب بشما فرود آید قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ گفتند ما فال بد گرفتیم بآمدن شما که تا بدین بلده آمده باران نبارید و همه مزروعات ما خشک شده لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا اگر باز نایستید از دعوی خود لَنَرْجُمَنَّكُمْ هر آینه شما را بسنگ بکشیم وَلَيَمَسَّنَّكُمْ و هر آینه برسد شما را مِنَّا از ما عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک قَالُوا طَائِرُكُمْ گفتند پیغمبران که فال بد شما مَعَكُمْ با شماست یعنی سبب شامت عقاید فاسده و اعمال باطله شماست أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ آیا پند داده می شوید فال بد میگیرید و بقتل تهدید میکنید بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ مُسْرِفُونَ گروهی گزاف کاران و از حد در گذرانید آورده اند که شمعون با ملک به بتخانه در آمدی و خدا تعالی را سجده کردی و مردم پنداشتند که او پرستش بت میکند ملک بروی اعتماد تمام کردی بی مشاورت او بهیچ مهم اقدام نه نمودی روزی شمعون پرسید که ای ملک شنیده ام که دو کس غریب را زندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملک گفت که ایشان دعوی میکنند که غیر بتان شما خدا تعالی دیگر هست شمعون از روی تعجب پرسید که ای ملک بگو که تا ایشان را حاضر کردند تا گفتار ایشان عجب است ملک فرمود تا ایشان را آوردند چون شمعون را دیدند خوش دل و دلیر شدند و شمعون پرسید که شما کرا می پرستید گفتند آنرا که آفریدگار آسمان و زمین هست شمعون گفت خدا تعالی شما چه میسازد گفتند نابینا را بینا میکند شمعون از ملک التماس کرد تا نابینائی چند حاضر کردند فرمود که خدا تعالی خود را بگوئید تا این نابینا یان دیده ور شوند ایشان دعا کردند فی الحال بینا شدند شمعون گفت ای ملک ما نیز از خدایان خود در خواهیم تا همین کار کنند ملک آهسته گفت ای شمعون تو میدانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده میگرداند شمعون گفت اگر خدا تعالی شما این کار بکند ما همه بوی میگرویم پس دختر ملک را که مدتی از مرگ وی

گذشته بود یا مردم هفت روزه را بدعا زنده کردند ملک با قوم فی الحال ایمان آوردند و برخی دیگر قصد مؤمنان و پیغمبران کردند و حبیب نجار را خبر شد
که کفار در مقام ایذای اهل ایمان اند از منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق سبحانه فرمود که وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ و آمد از پایان
یعنی دورترجایی از آن شهر رَجُلٌ مردی یَسْعَى که میشتافت جهت اعلام رسل تا برسید قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ
پیروی کنید فرستادگان را اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ پیروی کنید کسانی را که نمیخواهید از شما أَجْرًا مزدی بر تبلیغ رسالت وَهُمْ مُهْتَدُونَ
و ایشان راه یافتگانند بخیر در هر دو سرای

وَمَالِيَ

چیست مرا که از روی صدق لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي نمی پرستیم آنکسی را که بیافریده مرا و از عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ و بسوی حکم او
تُرْجَعُونَ باز گردانیده خواهند شد روز قیامت اضافت فطرت بخود اظهار شکر است و اضافت بعث با کافران مبالغه در تهدید و
جزاء أَأَتَّخِذُ آیا فرا میگیرم مِنْ دُونِهِ بجز خدایتعالی آلِهَةً خدایان دیگر یعنی بتان إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ و اگر خواهد خدایتعالی مرا بِضُرٍّ
بگزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند لَا تُغْنِ عَنِّي کفایت نمیکند از من شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا درخواست بتان چیزی را از آن ضرر یعنی
آن بلا از من دفع نمیکنند وَلَا يُنْقِذُونِ و نرهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من آنرا که توانایی ندارد بر نفع و ضرر پرستیم و عبادت کنیم آنکه قادر
بر رسانیدن از ضرر دست بدارم إِنِّي إِذًا بدرستی که من آن هنگام باشم لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی آشکارا و هویدا چون قوم این سخن از وی
شنیدند قصد قتل وی کردند به پیغمبران آورده گفت إِنِّي آمَنْتُ بدرستی که من بگرویدم بِرَبِّكُمْ به پروردگار شما فَاسْمَعُونِ پس بشنوید ایمان مرا و دایم
بر من گواهی دهید و گفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان او را سنگ می زدند تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آنست که او را کشتند
و خدایتعالی او را زنده گردانید و به بهشت برد امام حسن بصری رض بر آن است که چون قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را باسمان برد از روی
کرامت قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ گفتند درآی در بهشت چون در بهشت درآمد قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ گفت کاشکی قوم من دانا
شدندی بِمَا غَفَرَ لِي بآنکه بیامرزید مرا رَبِّي پروردگار من وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ و گردانید مرا از نواختگان باکرام قولی آنست که پیغمبر
و ملک و مؤمنان کشته شدند و قولی آنست که بسلامت بیرون رفتند و حبیب نجار کشته شد یا باسمان رفت وَمَا أَنْزَلْنَا و نفرستادیم عَلَىٰ قَوْمِهِ
بر قوم حبیب مِنْ بَعْدِهِ از پس قتل یا رفع او مِنْ جُنْدٍ هیچ لشکری مِنَ السَّمَاءِ از آسمان وَمَا كُنَّا و نبودیم مُنْزِلِينَ فرو فرستنده لشکر
برای هلاک قومی یعنی کفار از آن خوارتر و بی مقدارتر اند که اهلاک ایشان را لشکری باید و انزال لشکر ملایکه بروز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بود علیه الصلوات
والسلام نه آنکه لشکر کفار در حسابی بوده اند إِنْ كَانَتْ نبود عقوبت اهل انطاکیه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر بانگ فریادی که جبرئیل علیه السلام بر
بازو در شهر ایشان گرفته صیحه زد فَإِذَا هُمْ پس آنجا ایشان خَامِدُونَ فرو مردگان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل علیه السلام فرو مردند
چون آتش یکبار منطفی يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ای دریغا بر بندگان کافر مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ نیامد بدیشان هیچ پیغمبری إِلَّا كَانُوا
بِهِ مگر بودند که باو يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند که كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ
از اهل روزگارها أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ مشاهده نکردند آنکه هلاک شدگان بسوی ایشان لَا يَرْجِعُونَ باز نمیگردند یعنی معاودت بدنیا نمیکنند وَإِنْ كُلٌّ
و نیستند همه ایشان لَمَّا جَمِيعٌ آن هنگام که همه جمع شوند لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ نزدیک ما حاضر شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی آنانکه هلاک
کردیم از پیشینیان با این مخالفان واپس مانده همه در عرصه گاه حشر بحضرت ما حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی
بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد و مجلس حرمان و مضیق خذلان محبوس آیند و مهجور سر مد خواهند شد بیت ور نعمت جنان همه محروم جاودان
محزون و مستمند همه محبوس و مبتلا وَآيَةٌ و نشانه از نشانهای قدرت ما لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ مر کافران را زمین مرده است یعنی خشک و بیگیاه
که ما بسبب باران أَحْيَيْنَاهَا زنده کردانیم آن را وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا و بیرون آوردیم از و حَبًّا دانه در و دنی مراد حبوب غاذیه است فَمِنْهُ
يَأْكُلُونَ پس از آن دانه میخورند وَجَعَلْنَا فِيهَا و آفریدیم در زمین جَنَّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِيلٍ از انواع خرمایان وَأَعْنَابٍ و اصناف

نان

تاکستان وَفَجَّرْنَا و روان کردیم فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ در زمین از چشمه ها لِيَأْكُلُوا تا بخورند مِنْ ثَمَرِهِ از میوه آنچه مذکور شد وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ
کرده است دستهای ایشان مثل دوشاب و غیره و حفص عملته میخوانند و ما را نافیه میدانند یعنی میخورند از میوه ها که دستهای شما آن عمل نکرده است بلکه بمحض
قدرت آفریده شد أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا شکر نمیکنند بازای این نعمتها و منعم را پرستش نمی نمایند صاحب بحر الحقایق آورده که معنی آیت بزبان اهل اشارت
آنست که زمین دل را زنده کردیم بباران عنایت و بیرون آوردیم از آن حب طاعت تا ارواح از آن غذا می یابند و ساختیم بوستانها از نخیل اذکار
و اعناب اشواق و عیون حکمت در وی روان کردیم تا از اثمار مکاشفات و مشاهدات تمتع میگیرند و از نتایج اعمالی که کرده اند از صدقات و خیرات
بهره ور گردند آیا سپاس داری نمیکنند یعنی سپاس باید کرد برین نعمت ظاهره و باطنه تا موجب مزید آن شود که لئن شکرتم لازیدنکم نظم
گر شکر کنی زیاده گردد نعمت ٭ ور دل ببرد غدغه عیش و کمت ٭ پس زود بسر منزل مقصود رسی ٭ از منهج شکر گر بلغزد قدمت ٭ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ
الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا پاک است آنکسی که بقدرت کامله بیافرید همه صنفها و نوعها را مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از آنچه میرویاند زمین چون نبات و اشجار وَمِنْ
أَنْفُسِهِمْ و از نفسهای ایشان یعنی از بشر چون ذکور و اناث وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ و از آنچه نمیدانند از اقسام خلایق وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ و علامتی دیگر ایشان
را بر قدرت ما شب است که از روی حکمت نَسْلَخُ در می کشیم و دور میکنیم مِنْهُ النَّهَارَ از آن روشنایی روز را فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان مُظْلِمُونَ
در آیند کان سند بتاریکی وَالشَّمْسُ تَجْرِي و آیتی دیگر آفتاب است که میرود لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا بقرارگاهی که او را است در صحیح مسلم وارد است که مستقرها
تحت العرش باشد و گویند مراد از مستقر حد معین است که دور او بدو منتهی شود ذَٰلِكَ آن رفتن او بمستقر تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ تقدیر خداوندی
است غالب بقدرت خود بر هر مقدری و دانا بهر معلومی وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ و ماه را مقرر کردیم یعنی سیر او را مَنَازِلَ در منزلهای بیست و هشت گانه
از بروج اثنی عشر که حصه هر برجی دو منزل و ثلثی باشد و هر روز قریب منزلی قطع میکند و در منازل اجتماعیه نور او می افزاید و در منازل استقبالیه میکاهد
و میل بانحنا و تقوس میکند حَتَّىٰ عَادَ تا آن وقتیکه گردد در آخر منازل از باریکی و زردی و کجی كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ مانند چون شاخ یکساله که از
نیان خشک شده باشد و کج گشته بشکل هلالی لَا الشَّمْسُ نه آفتاب يَنْبَغِي لَهَا شاید مر او را أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ آنکه دریابد قمر را در مکان او چو یکی بر
فلک اول است و یکی بر سپهر چهارم یا نشاید که آفتاب دریابد قمر را در سرعت سیر او چو قمر تمام بروج را در حدود ماهی قطع میکند و آفتاب در سالی پس
اگر آفتاب بسرعت چون ماه باشد فصول اربع سنه از وضع خود بیفتد و خلل در تکون نبات و تعیش حیوانات رسد وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ و نه شب
پیشی گیرنده است بر روز یعنی که غلبه کند بر روشنی او و او همه اوقات شب گذارد بلکه متعاقب اوست گفته اند مراد شب و روز آیتین ایشانند یعنی ماه و
آفتاب مراد آنست که چون شمس از روی سرعت قمر را در نمی یابد قمر نیز از جهت ضیا بر آفتاب سبقت نمی گیرد وَكُلٌّ و همه کواکب از نیرین و جز آن فِي فَلَكٍ
يَسْبَحُونَ در فلک بشنا در می روند چنانچه ماهی در آب وَآيَةٌ لَهُمْ و نشانه دیگر مر ایشان را أَنَّا حَمَلْنَا آنکه برداشتیم ذُرِّيَّتَهُمْ پدران ایشان را
یعنی نشانیدیم فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح علیه السلام و گفته اند مراد از ذریت اولادند که در اصلاب
پدران ایشان بودند یا مراد مطلق کشتی است و ذریت اولاد است که بتجارت بسفر فرستند یا کودکان و زنان که چون بسفر می برند یعنی چون فرزندان
خرد ایشان را طاقت بر سفر نیست بر خشکی فاتن برای آنها کشتی مقرر کردیم وَخَلَقْنَا لَهُمْ و بیافریدیم برای مردمان مِنْ مِثْلِهِ از مانند کشتی
مَا يَرْكَبُونَ آنچه سواری میکنند بر آن چون زورق و ناو امثال آن و گفته اند مراد شترانند که کشتی بیابانند وَإِنْ نَشَأْ و اگر خواهیم نُغْرِقْهُمْ
غرق سازیم اهل کشتی را فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ پس هیچ فریادرسی نیست مر ایشان را که از غرق شدن نگاه دارد وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ و نه ایشان رها کرده
شوند از مرگ إِلَّا رَحْمَةً مگر آنکه ببخشیم مِنَّا بخشیدنی از نزدیک ما وَمَتَاعًا و برخورداری دهیم ایشان را برخورداری دادنی إِلَىٰ حِينٍ تا زمانی
که اجل ایشان برسد وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود لَهُمُ اتَّقُوا مر کافران را که بترسید مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ از عذابی که پیش از شما با امم مکذبه رسید
وَمَا خَلْفَكُمْ و از عذابی که در عقب شما است یعنی در آخرت و مراد آنکه ایمان آرید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که بر شما بخشند ایشان اعراض نموده
در مکابره و عناد افزایند وَمَا تَأْتِيهِمْ و نیاید بدیشان یعنی قرآن یا از دلایل وحدت إِلَّا كَانُوا مگر آنکه باشند عَنْهَا مُعْرِضِينَ از آن
روی گردانندگان وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شود مر ایشان را که بدرویشان و محتاجان أَنْفِقُوا نفقه کنید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزی داده

است خدایتعالی شمارا وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وگویند آنانکه کرویده‌اند بصانع یعنی معطلهٔ عرب لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مر آنانرا که گرویده‌اند یعنی کافران
ازروی تهکم با مؤمنان گویند آیا طعام دهیم یعنی ندهیم مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنرا که اگر خواستی خدایتعالی أَطْعَمَهُ طعام دادی او را یعنی خدا
بزعم شما قادرست بر اطعام خلق بایستی که ایشانرا اطعام دادی چون او طعام نداد ما نیز ندهیم گفتند کافران مؤمنانرا إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما
ای مؤمنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ مگر در گمراهی هویدا که ما را بمخالفت مشیت امر میفرمائید و این سخن از ایشان خطا بود برای آنکه خدا
تعالی بعضی مردم را توانگر ساخته و بعضی را فقیر و بجهت ابتلا حکم فرموده که اغنیا از مال خدا که مقرر کرده است محتاجانرا بهره‌مند گردانند پس
مشیت را بهانه ساختن و امر الهی را که بانفاق فرموده درگذاشتن محض خطا و عین جفاست بیت درویش را خدا بتوانگر حواله کرد ز تا کار او
بسازد و فارغ کند دلش ز ازروی بخل گر نشود ملطفت بدو ز فردا بود ندامت و اندوه حاصلش ز وَيَقُولُونَ و میگویند کافران
مَتَى کی است هَذَا الْوَعْدُ آن موعود شما یعنی قیام قیامت و هنگام رستخیز إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان مَا يَنْظُرُونَ
انتظار نمی‌برند ایشان إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ مگر یک فریاد که بگیرد ایشانرا یعنی نفخهٔ صاعقه که بعد از نفخهٔ فزع است دریابد ایشانرا
وَهُمْ يَخِصِّمُونَ و حال آنکه ایشان در آن وقت در سودا و معامله بجدال و خصومت مشغول باشند و مهم دنیا می‌سازند که بیکبار اسرافیل ع م
صور در دمد و همه خلق هر جای بمیرند الا آنکه ما شاء الله فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند تَوْصِيَةً وصیت کردن با حاضران خود وَلَا
إِلَى أَهْلِهِمْ و نه بسوی اهل ایشان که غایب باشند يَرْجِعُونَ بازگردند یعنی مجال از بازار بخانه رفتن نداشته باشند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و بعد از چهل
سال بدمند در صور دیگر باره فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها بیرون آمده إِلَى رَبِّهِمْ بسوی پروردگار خویش يَنْسِلُونَ
می‌شتابند و درین چهل سال کفار را عذاب نباشد چون برانگیخته شوند قَالُوا يَا وَيْلَنَا گویند ای وای بر ما مَنْ بَعَثَنَا که برانگیخت ما را مِنْ مَرْقَدِنَا
از گورهای ما ملائکه جواب دهند هَذَا این است مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ آنچه وعده داده بود خدایتعالی از بعث و نشور و شما می‌گفتید متی هذا الوعد
وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ و راست گفتند پیغمبران در باب بعث و جزا آنچه گفتند و شما باور نکردید إِنْ كَانَتْ نبود این واقعه إِلَّا صَيْحَةً
وَاحِدَةً مگر یک نعره که آن نفخهٔ اخیر است یعنی بمجرد یک نفخه زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ همه ایشان
نزدیک ما حاضر شدگانند فَالْيَوْمَ پس امروز که روز جزاست لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ ستم کرده نشود هیچ نفسی شَيْئًا چیزی را از جزای کردار خود نه از
ثواب ایشان بکاهند و نه زیادت کنند عقوبت از آنچه مستحق آن مانده وَلَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نشوید ای اهل محشر إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
مگر بجزای آنچه بودید که میکردید از خیر و شر إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بدرستی که اصحاب بهشت الْيَوْمَ آن روز فِي شُغُلٍ در کاری باشند
فَاكِهُونَ شادان و نازان و میوه خواران و لذت گیرندگان و آن کار اقتضاض ابکار است یا سماع یا زیارت یکدیگر یا مهمانی خدای تعالی بودن
یا مشغول باشند ایشان بتنعم و فارغ باشند از تامل در مهم دوزخیان و انواع تعذیبات ایشان یا خدایتعالی مشغول گرداند ایشانرا بچیزی که فراموش
کنند آن کسانی که ایشان در دوزخ باشند چه یاد کردن ایشان موجب تنغص عیش است در بحر الحقایق گوید که مراد از اصحاب جنت طالبان بهشت اند
که مقصد ایشان نعیم جنان بود و حق سبحانه ایشانرا بتنعم مشغول گردانیده این حال اگرچه نسبت با دوزخیان از جلایل نعم است اما نسبت با طالبان
حق بغایت فرو می‌نماید و ازینجا بسر اکثر اهل الجنة البله پی میتوان برد و گویند این آیت نزد شبلی قدس سره خواندند شهقه زد و بیهوش شد
و چون با خود آمد گفت بیچارگان اگر دانند که بچه از که مشغول مانده‌اند فی الحال در ورطهٔ هلاکت می‌افتند در کشف الاسرار شیخ الاسلام انصاری رح
نقل میکند که مشغولی بنعمت بهشت از آن عامهٔ مؤمنان است اما مقربان حضرت از مطالعهٔ شهود و ملاحظهٔ نور وجود یک لحظه بنعیم بهشت نپردازند
نظم روزی که مرا وصل تو در چنگ آید ز از حال بهشتیان مرا ننگ آید ز ور بی تو بصحرای بهشتم خوانند ز صحرای بهشت بر دلم تنگ آید
هُمْ ایشان یعنی اصحاب جنت وَأَزْوَاجُهُمْ و زنان ایشان از اهل دنیا یا حوران و حینا فِي ظِلَالٍ در سایه‌های قصور یعنی در موضعی از حرارت آفتاب
دور عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته مُتَّكِئُونَ تکیه زدگان باشند و اتکا بر تخت دلیل تنعم است لَهُمْ مر ایشانراست در بهشت فَاكِهَةٌ
یعنی میوه‌ها از انواع ثمره وَلَهُمْ و مر ایشانراست مَا يَدَّعُونَ آنچه خواهند و آرزو برند در حقایق از ابن عباس رض نقل میکند که هرچه بهشتیان اند

از اطعمه و اشربه بی آنکه بزبان آورد در پیش خود حاضر می‌شد و مر ایشانراست باشد سَلَامٌ یعنی تحیتی قَوْلًا خطابی بی‌واسطه مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ از پروردگار
مهربان در معالم از جابر بن عبد الله رض نقل میکند که پیغمبر ع م فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد چون
سر بالا کنند حضرت عزت گوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین یا اهل الجنة بیت سلام دوست شنیدن سعادت است و سلامت ز بوصل یار
رسیدن فضیلت است و کرامت وَامْتَازُوا الْيَوْمَ و جدا شوید امروز أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ای مشرکان از موحدان و ای منافقان از مخلصان
که شما را بزندان دشمنان میرانند و ایشانرا ببوستان دوستان میخوانند أَلَمْ أَعْهَدْ آیا عهد نکردم إِلَيْكُمْ با شما و نفرمودم شما را يَا بَنِي آدَمَ ای
فرزندان آدم أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ آنکه نپرستید شیطان یعنی بانچه بفرموده شیطان إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی
است آشکارا و عداوت او با پدر شما بر همه کس ظاهر است وَأَنِ اعْبُدُونِي و نه عهد کردم که مرا پرستید که دوست یگانه شمام هَذَا این پرستش
صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راهی راست است به بهشت وَلَقَدْ و هر آینه بدرستیکه أَضَلَّ گمراه کرد شیطان مِنْكُمْ از شما ای آدمیان جِبِلًّا
كَثِيرًا خلق بسیار را بیش از شما أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ آیا نبودید شما که تعقل کنید و خود را از دست و دام او باز رهانید و در فریب او نیفتید
هَذِهِ جَهَنَّمُ این دوزخی است الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ آن دوزخی که در دنیا بودید که وعده کرده میشدید بدان اصْلَوْهَا الْيَوْمَ در آئید بدو
امروز بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب آنکه بودید که می‌پوشیدید حق را و تصدیق انبیا منکر دیدید الْيَوْمَ نَخْتِمُ امروز مهر نهیم عَلَى أَفْوَاهِهِمْ بر دهنهای
ایشان چون انکار می‌کنند که مشرک نبوده‌ایم و تکذیب رسل نکرده‌ایم و شیطانرا نپرستیده‌ایم وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ و سخن گویند با ما دستهای
ایشان وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ و گواهی میدهند پایهای ایشان بِمَا كَانُوا بآنچه بودند که در دنیا يَكْسِبُونَ کسب میکردند در کشف الاسرار فرموده
که چنانچه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی می‌دهند اعضای اولیا بر طاعت ایشان اقامت شهادت کنند چنانچه در آثار وارد است که حق سبحانه
بندهٔ مؤمن را خطاب کند که چه آورده شرم دارد که عبادات و طاعات و خیرات خود برشمارد حق سبحانه اعضای وی را بسخن آرد تا هر یک اعمال خود را
باز گویند حتی انامل گواهی دهند بر تسبیحات کما ورد فانهن مسئولات مستنطقات وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم در دنیا لَطَمَسْنَا هر آینه ناپدید کنیم یعنی محو
کنیم عَلَى أَعْيُنِهِمْ بر چشمهای ایشان فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ پس پیشی گیرند راهی را که در سلوک آن معتاد اند فَأَنَّى يُبْصِرُونَ پس چگونه
بینند آنرا وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ و اگر خواهیم هر آینه مسخ کنیم ایشانرا و صورتهای ایشان تغیر سازیم بصورت خار و سنگ عَلَى مَكَانَتِهِمْ بر جایها
ای ایشان تا همه جا افسرده شوند فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانند و قادر نباشند مُضِيًّا بر رفتن از پیش وَلَا يَرْجِعُونَ و باز نگردند و نتوانند
بازگشتن از عقب تا بصورت اول باز روند وَمَنْ نُعَمِّرْهُ و هر کرا زندگانی دراز دهیم او را برگردانیم نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ او را یعنی تبدیل قوت بضعف
و ازدیاد جسم بنقصان و دانائی بنادانی أَفَلَا يَعْقِلُونَ آیا پس در نمی‌یابند که هر که بر تغیر تنکیس خلق قادر است بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود
نزد قدرت کار یاد شوار نیست ز کار او را حاجبی بسر کار نیست ز آورده‌اند که کفار مکه میگفتند که محمد شاعر است حق سبحانه رد قول ایشان میفرماید وَمَا
عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ و نیاموختیم ما محمد را شعر وَمَا يَنْبَغِي لَهُ و نشاید او را شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه بدل قوم در آمدی که قدرت او بر نظم قرآن و فصاحت آن از
قوت فطانتی است که در شاعری وارد پس حق سبحانه وی را شعر نیاموخت تا آن شبهه طاری نشود و هر گاه که آنحضرت ع م بیتی بر سبیل تمثل ادا فرمودی
بر زبان مبارک او بر وجهی که از سمت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یک نوبت فرمود که کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا ابو بکر
صدیق رض گفت یا رسول الله قائل گفته است که کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا حضرت همان نوع که اول خوانده بود در ثانی تکرار فرمود
ابو بکر رض فرمود که اشهد انک رسول الله وما علمك الشعر وما ینبغی لك و از کلمات حضرت آنچه موزون وارد شده
مانند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب بی تکلف و قصد بوده إِنْ هُوَ نیست آنچه ما باو آموختیم إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی و ارشادی
وَقُرْآنٌ مُبِينٌ و کتابی روشن در معانی و حقایق یا روشن کننده احکام و حدود که فرستاده‌ایم لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا تا بیم کند و منتفع
گرداند قرآن یا محمد ع م هر کرا باشد زنده دل یعنی عاقل و با فهم چه غافل و جاهل بمثابه مرده است یا آنرا که مؤمن است فی علم الله چه حیوة ابدی و بقای
سرمدی بایمان است و تخصیص انذار بمؤمن جهت انتفاع او است بآن وَيَحِقَّ الْقَوْلُ و واجب می‌شود کلمهٔ عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر انکار کنندگان

که قرآنرا قبول میکنند اَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمی بینند و نمی دانند ایشان که اَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ بدرستی که آفریدیم
مابرای ایشان مِمَّا عَمِلَتْ اَیْدِینَا از آنچه کردیم و ساختیم بی واسطه و شرکت و وکالت یعنی متفرد بودیم
با فرینش آن بیان مردمان مثل است که هرکه کاری تنها کند گوید که من آن مهم بدست خود ساخته ام یعنی دیگری
مرا در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز میفرماید که ما آفریدیم برای ایشان بخودی خود بی مشارکت غیری اَنْعَامًا
چهارپایان چون شتر و گاو و گوسپند فَهُمْ لَهَا پس ایشان مرآنرا مَالِکُوْنَ ضبط کنند گانند و تصرف
آرندگان وَذَلَّلْنَاهَا و نرم کردیم و رام گردانیدیم انعام را لَهُمْ برای ایشان فَمِنْهَا رَکُوْبُهُمْ پس بعضی
ازان مرکوب ایشان است که بران سواری میکنند چون شتر وَمِنْهَا یَاْکُلُوْنَ و از آنها بعضی آنست
که میخورند چو گوسفند وَلَهُمْ فِیْهَا و مرایشانراست دران چهارپایان مَنَافِعُ سودها است از پشم و کرک
و پوست وَمَشَارِبُ و آشامیدنیها از شیر و دیگر سودها اَفَلَا یَشْکُرُوْنَ آیا پس شکر نمیکنند نعمت خدا را
که انعام آفریدگار و رام گردانید و منافع بزرگ از هم ایشان بدیشان رسانید وَاتَّخَذُوْا و فرا گرفتند مشرکان
مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی برای پرستش اٰلِهَةً خدایان لَعَلَّهُمْ تا شاید که ایشان یُنْصَرُوْنَ
یاری کرده شوند بمدد ایشان و حال آنکه آن بتان لَا یَسْتَطِیْعُوْنَ نمی توانند نَصْرَهُمْ یاری دادن
ایشان را زیرا که جمادند و ایشانرا شعور و قدرت نیست وَهُمْ و بت پرستان لَهُمْ برای بتان جُنْدٌ مُّحْضَرُوْنَ
سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبان ایشانند یا فردا لشکر ایشان اند حاضر شوند در دوزخ فَلَا
یَحْزُنْكَ پس باید که ترا اندوهناک نگرداند قَوْلُهُمْ سخن ایشان که نسبت با حق سبحانه میکنند از اتخاذ
اولاد و شرکا و با طعن در بارهٔ رسالت تو می کنند و نسبت شعر و سحر اِنَّا نَعْلَمُ بدرستی که ما میدانیم
مَا یُسِرُّوْنَ آنچه پنهان میدارند از حقد و بغض وَمَا یُعْلِنُوْنَ و آنچه آشکارا می کنند از کلمات کفر
و جزا خواهیم داد ایشانرا بدان بیت با آشکار و نهان هرچه کردی و کنی * جزا دهد بتو دانای آشکار و
نهان * آورده اند که عاص بن وایل یا ابوجهل و اشهر آن است که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه پوسیده
در دست مالید و بمجلس حضرت پیغمبر عم آمد و بعضی از صنادید قریش حاضر بودند گفت کیست آنکه این اجزای
متفرق یا اعضاء متمزق را جمع ساخته دیگر باره زنده گرداند حضرت رسالت پناه عم فرمود که آری خدای
این را بقیامت برانگیزاند و ترا نیز زنده گرداند و بدوزخ برد این آیت نازل شد که اَوَلَمْ یَرَ الْاِنْسَانُ
آیا ندید و ندانست انسان مراد ابی بن خلف اَنَّا خَلَقْنٰهُ بدرستی که آفریدیم ما او را مِنْ نُّطْفَةٍ از آب
منی و آنرا علقه ساخته مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده بیرون آمده و از طفولیت به بزرگی رسیده
و سخن گوی و دلیر گشته فَاِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِیْمٌ مُّبِیْنٌ جدال کننده است هویدا بمقام جدال آمده

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا و بزد برای ما مثلی یعنی امری عجب آورده استخوان سائیده و در دست مالیده
خاک ساخته بر باد داده وَنَسِیَ خَلْقَهُ و فراموش کرده آفریدن ما مر او را قَالَ مَنْ یُّحْیِ الْعِظَامَ گفت
کیست که زنده میگرداند استخوانها را وَهِیَ رَمِیْمٌ و حال آنکه او پوسیده و ریزیده گشته بی گوشت و پوست
و عروق و اعصاب قُلْ بگوای محمد یُحْیِیْهَا الَّذِیْ زنده گرداند آنرا کسی که بقدرت کامله اَنْشَاَهَا
بیافرید او را اَوَّلَ مَرَّةٍ نخست بار و از عدم بوجود آورد وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ و او بهمه آفریدها عَلِیْمٌ داناست
بتفاصیل مخلوقات را میداند و اجزای اشخاص را در حال تفرق و تبدد می شناسد و بر جمع و انضمام آن قادر است
نِ الَّذِیْ جَعَلَ آن خدائی که آفرید و پیدا کرد لَکُمْ برای شما مِّنَ الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ از درخت سبز نَارًا
آتشی فَاِذَآ اَنْتُمْ پس آنگاه شما مِّنْهُ ازان درخت تُوْقِدُوْنَ می افروزید آتش را در اغلب مواضع
از بادیهٔ عرب دو درخت است مرخ و عفار شاخی از مرخ بر شاخی از عفار میمالند آتش بیرون آید حق سبحانه
فرمود که آنکه قادر است بر احداث آتش از درخت سبز که در و مائیت مضاده با جوهر نار است هرآئینه قادر است
بر اعادهٔ طراوت چیزی که تر و تازه بوده باشد و خشک شده اَوَلَیْسَ آیا نیست الَّذِیْ خَلَقَ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آنکه بیافرید آسمانها و زمین را با بزرگی جرایم ایشان بِقٰدِرٍ توانا
عَلٰٓی اَنْ یَّخْلُقَ بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ مانند ایشانرا با اجسام صغیره و اجرام حقیره بَلٰی آری هست
قادر بران وَهُوَ الْخَلّٰقُ الْعَلِیْمُ و او آفریننده بسیار خلق است و داناست بحال احوال مخلوقات اِنَّمَآ اَمْرُهٗ
جز این نیست که شان او اِذَآ اَرَادَ چون خواهد شَیْئًا آفریدن چیزی را اَنْ یَّقُوْلَ لَهٗ آن است که او گوید
مر او را بحکم من کُنْ بباش فَیَکُوْنُ پس بباشد نزد بعضی تمثیل است مر تأثیر قدرت را در مراد و بعضی
گویند تأثیر مر امر او را بمطاع هر مطیعی را در حصول مأمور به بی امتناع و نزاع و در تفسیر کبیر گفته که مراد این سخن سرعت
نفاذ امر است در تکوین اشیا بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه علامتی است که چون ملائکه بشنوند دانند که / دگویند این کلمه
چیزی حادث خواهد بود بیت حرفیست کاف و نون ز توقیع صنع او * از کاف با تقاف مدین حرف گشته
دال فَسُبْحٰنَ الَّذِیْ پس پاکی و بی عیبی آن کسی راست که بی شبهه بِیَدِهٖ بدست اقتدار او هست
مَلَکُوْتُ کُلِّ شَیْءٍ پادشاهی همه چیز وَّاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ و بسوی او بازگردیده خواهید شد برای مکافات
اعمال وعده دوستان است و وعید دشمنان که ایشانرا شدید العقاب است و آنانرا طوبی لهم و حسن مآب

سُوْرَةُ الصّٰٓفّٰتِ مَکِّیَّةٌ وَّهِیَ مِائَةٌ وَّثَمَانٌ وَّثَمَانُوْنَ اٰیَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالصّٰٓفّٰتِ بحق فرشتگان صف کشیده در مقام عبودیت صَفًّا صف کشیدنی فَالزّٰجِرٰتِ

پس انندکان یعنی شیاطین را از استراق سمع زَجْرًا راندنی فَالتَّالِيَاتِ پس خوانندکان ذِكْرًا وحی خدا تعالی را بر انبیاء حق سبحانه سوگند یاد میکند
بملائکه که درصف ایستاده میان هوا تا بهرچه فرمان رسد قیام نمایند یا بغازیان که صفهای جهاد برکشند یا بمومنان که درصف جماعت بایستند
یا بعلماء که درصف افاده بصفت افاضه قایم و مستقر باشند یا بمرغانی که درجو هوا صف زنند اگر مراد ملائکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند
که سحاب را می رانند و تالیات اند که پیوسته بتسبیح و تمجید و تحمید الهی اشتغال دارند و اگر جمع غزاتند زجر ایشان راندن اسپان باشد
یا طرد دشمنان تالیات ایشان ذاکر تکبیر و تهلیل و اگر مومنانند بانوار خدمت زاجر دیو هستند یا زاجر اند نفس خود را از معاصی و در اثنای نماز
تالی قرآنند و اگر اهل علمند زجری میکنند از کفر و فسق بدلیل و حجت و تالیانند که بر خلق میخوانند احکام شریعت و اگر مرغانند بگفتن ذکر خدا انواع
آفات را از خود می رانند صاحب تاویلات گفته که سوگند می خورد بنفوس سالکان طریق توحید که بر موافقت مشاهده صف برکشیده دواعی
شیطانی و نوازع شهوات نفسانی را زجری مینمایند و بانواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی بحسب احوال خود اشتغال فرمایند در بحر الحقایق آورده
که صافات ارواح اند و زاجرات الهامات ربانی که زاجر اند عوام را از مناهی و خواص را از ریا در طاعات و اخص را از التفات بکونین و تالیات
نفوس ذاکره که بحکم من احب شیئا اکثر ذکره همواره بیاد حق سبحانه گذرانند رباعی ای یاد توام مونس جان در همه حال : بی ذکر تو آرام دلم هست محال
جز فکر ثنای تو ندارم شب و روز : جز نامه حمد تو نخوانم مه و سال : آورده اند که کفار مکه بر سبیل تعجب میگفتند که محمد همه خدایان را با یک خدای
آورده است چون چنین تواند بود که باین خدایان که ما داریم کار ما راست نمی آید بیک خدای چون میسر شود الله تعالی درین آیت قسم یاد کرد
که إِنَّ إِلَٰهَكُمْ بدرستی که خدای تعالی شما در ذات و وحدانیت خود لَوَاحِدٌ هر آینه یکی است و یگانه و یکتا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آفریدگار آسمانها است و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و پروردگار آنچه میان ایشان است از همه اشیاء وَرَبُّ الْمَشَارِقِ و آفریننده مشرقهای
کواکب چه هر کوکبی را مشرقی است که از آنجا طلوع کند یا مراد مشارق آفتاب است که هر روز از ایام سنه از مشرقی دیگر ظهور می نماید و مغارب
و نیز مختلف است که هر روز بمغربی دیگر مختفی شود و بذکر مشارق اکتفا کرد از ایراد مغارب اکتفا باحد الضدین که سرابیل تقیکم الحر ای الحر و
برد است إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بدرستی که ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه بکره زمین اقرب است بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ بآرایش
ستارگان را و حفص باضافت خواند یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش کواکب در کشاف آورده که مراد اشکال مختلفه ایشان است چون شکل
جوزا و هیأت ثریا و بنات النعش و غیر آن از اشکال حمل و هشت کانه و منازل بیست و هشت کانه قمر که بر نفس منطقه و شمال و جنوب است وَحِفْظًا
و نگاه داشتیم آسمان را نگاهداشتنی مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ از بر آمدن هر دیوی مَارِدٍ سرکشی و نافرمانی لَا يَسَّمَّعُونَ نمی شنوند یعنی طاقت شنودن
و گوش فرا نهادن ندارند إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ بسوی سخنان گروه بلندتر یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ و با یکدیگر میگویند
وَيُقْذَفُونَ و انداخته می شوند یعنی بر ایشان می افکنند شهب را یا رانده می شوند مِنْ كُلِّ جَانِبٍ از هر طرفی که قصد صعود بر آسمان میکنند
دُحُورًا راندنی بخواری وَلَهُمْ و مر دیوان راست عَذَابٌ وَاصِبٌ عذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا و ایشان را فوت استماع
کلام ملائکه نیست إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ مگر کسی که در رباید یک ربودن یعنی بدزدد سخنی از فرشته فَأَتْبَعَهُ پس از پی در آید او را شِهَابٌ
ثَاقِبٌ کوکبی روشن یا آتشی سوزنده و مرجوم را متاذی سازد یا بسوزد و ایشان برجم منزجر نشده باز قصد فلک کنند آورده اند که رکانة بن
زید و ابو الاسدین که منکران حشر و بعث بودند همواره دعوی بطش و قوت می کردند و میان قریش از روی تکلف و تصلف علم مباهات
می افراختند حق سبحانه در شان ایشان آیت فرستاد که فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از این مشرکان مکه از آفریدگان أَهُمْ أَشَدُّ آیا ایشان
سخت تر هستند خَلْقًا از روی آفرینش أَمْ مَنْ خَلَقْنَا آیا آنکه آفریده ایم ما از آسمان و زمین و کواکب و مشارق و شهب إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ
بدرستی که ما آفریده ایم پدران ایشان را مِنْ طِينٍ لَازِبٍ از گل چفسیده پس ماده اصلی ایشان گل است و آن حاصل شود از انضمام اجزای مائی
باجزای ارضی مراد ازین کلام اثبات معاد است در واستحاله بجهت عدم قابلیت ماده است ماده باقی است قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت
فاعل است کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آینه بر ضم این اجزا و اعاده حیات درآن قادر خواهد بود چون قدرت صفت ذاتی است

هرگز

هرگز متغیر نشود و نسبت با همه مقدورات یکسان بود پس هرگاه که خورشید قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع و فضای اختراع
بجلوه درآیند مصرع کاینک زعدم سوی وجود آمده ایم : در معالم آورده که گمان پیغمبر علیه الصلوة والسلام چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان بگرود
و مشرکان که شنیدند نگرویدند و بدان استهزا کردند و پیغمبر علیه الصلوة والسلام از آن حال متعجب شد آیت آمد که بَلْ برای قطع کلام اول است و در
زاد المسیر بمعنی دع گفته یعنی بگذار کلام کفار را و دست از آن بدار عَجِبْتَ شگفت داشتی تو بر ناگرویدن ایشان بقرآن وَيَسْخَرُونَ و ایشان سخریه میکنند
یا تعجب داری که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث می کنند و ایشان افسوس میدارند از تعجب تو وَإِذَا ذُكِّرُوا و اب ایشان آن است که چون پند
داده شوند بچیزی لَا يَذْكُرُونَ یاد نکنند آنرا و بدان پند پذیر نشوند وَإِذَا رَأَوْا و چون ببینند آيَةً معجزه که دلیل صدق مقال تو است چون
انشقاق قمر يَسْتَسْخِرُونَ از یکدیگر السخریه سخریه میخواهند وَقَالُوا و گویند إِنْ هَٰذَا نیست این که ما دیده ایم إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ مگر جادویی روشن
و هویدا أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم ما وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم ما خاک وَعِظَامًا و استخوان بی گوشت و پوست أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگان باشیم
أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ و یا پدران نخستین ما قُلْ بگو ای محمد علیه الصلوة والسلام نَعَمْ آری برانگیخته شوید با پدران وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ و حال
آنکه شما خوار و بیمقدار باشید هرگاه که قیامت در آید فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ پس جز این نیست که قیامت یک راندن بود یعنی نفخه که در دمند
فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ پس آنگاه ایشان زنده شده و از قبر بیرون آمده می نگرند وَقَالُوا و میگویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما هَٰذَا يَوْمُ الدِّينِ
اینست روز پاداش ما که وعده میدادند گویند ملائکه که آری هَٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ اینست روز حکم یا روز جدا کردن نیکان از بدان الَّذِي كُنْتُمْ
بِهِ آن روز که بودید شما بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب می کردید و باور نمیداشتید پس از حضرت حق تعالی فرمان در رسد بملائکه که احْشُرُوا الَّذِينَ
جمع کنید و بهم درآرید آنانرا که ظَلَمُوا ستم کردند بر خود بشرک وَأَزْوَاجَهُمْ و اشباه ایشانرا یعنی بت پرست را با بت پرست و ستاره پرست را
با ستاره پرست و علی هذا یا قرینان ایشان را از دیوان یا زنان ایشانرا که کافره بوده اند و گویند که مراد از ظلمه ستمکارانند بر خلق بجور و بر خود بگناه و حشر
آن است که ایشانرا محشور دارند با مثال ایشان چنانچه زانی با زانی و خمار با خمار یا اعوان ایشان از ظلام زمان و مددکاران ایشان بظلم در قوت القلوب
آورده که یکی از عبد الله بن مبارک پرسید که من خیاط ام و احیانا برای ظلمه جامه میدوزم آنگاه از آن اعوان هستی بلکه از ظلمانی اعوان ظلمه آنها اند که سوزن
و رشته بتو میفروشند نظم یار ظالم مباش تا نشوی : روز حشر از شماره ایشان : گر تظلم پسند میداری : باشی از جمله یکی ایشان : و
اصح آنست که این ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه می فرماید حشر کنید ایشانرا وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ و آن چیزی را که بود که پرستش می کردند مِنْ دُونِ
اللَّهِ بجز خدای تعالی از اصنام و غیرها یا ابلیس و لشکر او و این آیت عام است که اختصاص یافته بآیت ان الذین سبقت لهم فَاهْدُوهُمْ پس بنمایید
ظلمه را و معبودان ایشانرا یا دلالت کنید ایشانرا إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ براه دوزخ وَقِفُوهُمْ و چون روی ایشان بدوزخ آرند گفته شود باز دارید ایشانرا
بر موقف یا بر پل صراط إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ بدرستی که ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشانرا از عقاید و اعمال ایشان خواهند پرسید
بجهت زیادت توبیخ و تقریع و دیگر ایشانرا گویند مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ چیست مر شما را که یاری نمیدهید یکدیگر را و از حبس موقف خلاص نمیکنید
ایشان جواب نمیدهند حق سبحانه با ملائکه گوید که ایشان یکدیگر را نصرت نه دهند بَلْ هُمُ الْيَوْمَ بلکه ایشان امروز مُسْتَسْلِمُونَ گردن نهادگانند
از روی عجز و منقاد شدگان اند وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و در موقف روی آرند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر یعنی رؤسای قوم و ضعفه
ایشان يَتَسَاءَلُونَ از یکدیگر می پرسند که این چه حال است که ما را پیش آمده یا سرزنش میکنند یکدیگر را قَالُوا گویند اتباع مر رؤسای قوم را که
إِنَّكُمْ بدرستی که شما كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا بودید که در می آمدید بما عَنِ الْيَمِينِ از روی نصیحت و نیک خواهی و یمن بزعم شما یا از قوت و قهر یا از طریق
سوگند یعنی قسم یاد میکردید که این دین حق است که ما شما را بدان میخوانیم قَالُوا گویند رؤسا در جواب ایشان که نه چنین است بَلْ لَمْ تَكُونُوا نبودید
شما مُؤْمِنِينَ گروندگان یعنی شما براه راست نبودید که ما شما را گمراه کرده باشیم وَمَا كَانَ و نبود لَنَا ما را عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بر شما هیچ حجتی
و قدرتی که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت نموده ایم بَلْ كُنْتُمْ بلکه بودید شما بنفس خود قَوْمًا طَاغِينَ گروهی از اندازه گذشتگان فَحَقَّ عَلَيْنَا
پس واجب شد بر ما همه قَوْلُ رَبِّنَا سخن پروردگار ما که کلمة العذاب است إِنَّا لَذَائِقُونَ بدرستی که ما چشندگانیم عذاب را درین روز فَأَغْوَيْنَاكُمْ

پس ما شما را دعوت کردیم بگمراهی بجهت آنکه إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ٥ بدرستی که ما بودیم گمراهان خواستیم که شما نیز مثل ما باشید و در مثل است که خرمن سوخته هم خرمن
سوخته می طلبد بیت من مستم و خواهم که تو هم مست شوی : تا همچو منی سوخته از دست شوی : حق سبحانه فرمود که فَإِنَّهُمْ پس بتحقیق که تابعان
ومتبوعان يَوْمَئِذٍ آن روز فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ٥ در کشیدن عذاب انبازان باشند چنانچه در غوایت شریک بوده اند إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی
که ما همچنین نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ میکنیم با مشرکان إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان هستند إِذَا قِيلَ لَهُمْ زمانی که چون گفته می شد که بگوئید مر ایشان را
که بگوئید لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی کلمه توحید بر زبان رانید يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی می نمایند از گفتار آن با تکبری و رزیدند بر داعی خود وَيَقُولُونَ و میگویند
ایشان أَئِنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا آیا ما هر آینه ترک کنند کانیم عبادت خدایان خود را لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ط برای شاعری پوشیده عقل یعنی بسخن او ترک
عبادت اصنام نکنیم کفار مکه حضرت رسالت پناه را هم بشعر و جنون نسبت میکردند حق سبحانه فرماید که بَلْ جَاءَ نه چنین است که ایشان میگویند
بلکه آمد محمد علیه الصلوة والسلام بدیشان بِالْحَقِّ براستی و درستی وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ط و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش از و بودند إِنَّكُمْ بدرستی
که شما کافران لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ٥ هر آینه چشند کانید عذابی که الم کون دردناک را در دوزخ بسبب شرک و تکذیب وَمَا تُجْزَوْنَ
و پاداش داده نخواهید شد إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٥ مگر جزای آن چیزی را که هستید که عمل می کنید إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ لیکن بندگان خدایتعالی الْمُخْلَصِينَ
که پاک شدگانند از الواث شرک و شک در اخیری که هستند جزای آن مضاعف خواهند یافت أُولَٰئِكَ آن گروه یعنی بندگان مخلص
لَهُمْ مر ایشان راست رِزْقٌ مَعْلُومٌ ٥ روزی دانسته شده یعنی ظاهر نپوشیده یا معلوم است خصایص او از دوام و بقاء
و لذت محض فَوَاكِهُ آن رزق میوه هایی است از هر گونه تر و خشک وَهُمْ مُكْرَمُونَ ٥ و ایشان نواختگانند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ٥ در بهشتهای
با نعمت و ناز عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختهایی آراسته مُتَقَابِلِينَ ٥ روی در روی یکدیگر تا بدیدار هم شاد و خرم باشند يُطَافُ گردانیده می شود
عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان می گردانند بِكَأْسٍ بجامی پر مِنْ مَعِينٍ ٥ از خمر ظاهر شده بر چشمهایی یا جاری از چشمها
بَيْضَاءَ خمری سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد لَذَّةٍ با لذت و خوشگوار لِلشَّارِبِينَ ٥ مر آشامندگان را لَا فِيهَا نیست در آن شراب
غَوْلٌ آفتی و علتی که بر خمر دنیا مترتب است چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و جز آن وَلَا هُمْ عَنْهَا و نه اهل بهشتیان که از آن شراب
يُنْزَفُونَ ٥ مست شوند و خرد و فهم از ایشان زایل شود وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان یعنی در منازل ایشان قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کنیزکان
فرو داشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران ننگرند عِينٌ ٥ فراخ چشمان كَأَنَّهُنَّ گویا ایشان بَيْضٌ مَكْنُونٌ ٥ بیضهای پوشیده اند تشبیه
میکند حوران را در ملاحت و پاکی و خوش رنگی به بیضه نعامه چه مقرر است که شترمرغ بیضه خود را بپر خویش بپوشد تا غبار بر آن ننشیند و بیضه ایشان سفید
باشد مخلوط با ندک صفرتی و احسن الوان بدان نزد عرب آن بود فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی آورند برخی از بهشتیان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی
دیگر يَتَسَاءَلُونَ ٥ می پرسند از احوال دنیا و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قَالَ قَائِلٌ گوید گوینده مِنْهُمْ از اهل بهشت مر یاران
خود را که إِنِّي بدرستی که من : تعتیکه در دنیا بودم كَانَ لِي بود مرا قَرِينٌ ٥ یاری همنشین که منکر بعث بود مقاتل گوید که ایشان دو برادر بودند
در سورت الکهف ذکر ایشان هست یهودا مؤمن است و او گوید با بهشتیان که مرا برادری بود قطروس نام که در دنیا سرزنش کنان يَقُولُ
میگفت أَئِنَّكَ آیا تو لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ ٥ از باور دارندگانی حشر را أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَعِظَامًا و
استخوانهای کهنه أَإِنَّا لَمَدِينُونَ ٥ آیا ما پاداش دادگان باشیم یعنی ما را زنده کنند و پاداش دهند قَالَ گوید یهودا مر اهل بهشت که هَلْ أَنْتُمْ
مُطَّلِعُونَ ٥ آیا شما دیده ورانید یعنی می بینید اهل دوزخ را مراد آنست که به بینید دوزخیان را تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درک است و بچه
نوع عذابی مبتلا شده بهشتیان گویند تو او را نیکو می شناسی تو فرو نگر بدوزخ فَاطَّلَعَ پس فرو نگرد یهودا فَرَآهُ ٥ پس به بیند قطروس را فِي سَوَاءِ
الْجَحِيمِ ط در میان دوزخ قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ گوید یهودا با او که ای قطروس بخدای که بتحقیق نزدیک بودی تو که از راه ضلال لَتُرْدِينِ ٥ مرا
هلاک گردانی مرا بوسوسه و از راه ببری وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمود و از فتنه تو نگاه داشت لَكُنْتُ
هر آینه بودی مِنَ الْمُحْضَرِينَ ٥ از حاضر کشتگان با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتگان گوید چنانچه برادر او شنود أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ ٥ آیا ما نیستیم مردگان

در بهشت

در بهشت یعنی ما جاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ مگر مردن نخستین در دنیا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ٥ و نیستیم ما از عذاب کرده شدگان
و فرشتگان گویند بلی هرگز نمیرید و معذب نمی شوید گوید یهودا إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این نعمت خلود و ایمنی از عذاب لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ٥ هر آینه او رستگاری بزرگ است
لِمِثْلِ هَٰذَا از برای مثل این نعمتها فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ٥ پس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای مال و جاه دنیا که بر شرف زوال است در صدد
انتقال نظم گر بار کشی بار نکاری باری : ور کار کنی برای یاری باری : ور روی بخاک راه خواهی مالید : بر خاک ره ظرفه سواری باری : آنکه
حق سبحانه و تعالی میگوید أَذَٰلِكَ آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان خَيْرٌ بهتر است نُزُلًا از روی نزول و پیش کش و ما حضر أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ یا درخت
زقوم و آن درختی است در ولایت تهامه که برگهای خرد دارد و میوه او بغایت منتن و تلخ بود و حق سبحانه و تعالی درختی را که میوه آن نزل دوزخیان
باشد بکراه بدیشان خوارانند بدین اسم مسمی کرده و فرمود که إِنَّا جَعَلْنَاهَا بدرستی که ما گردانیدیم درخت زقوم را فِتْنَةً محنت و عذاب لِلظَّالِمِينَ
مر ستمکاران را در آخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشان را در دنیا چه ایشان بعد از آنکه شنودند که زقوم درختی است در دوزخ گفتند این چگونه تواند بود و حال آنکه آتش
آهن را میگدازد و نرم میسازد و ندانستند که آنکه قادر است بر خلق حیوانات آتش چون سمندر توانا است بر آفرینش شجر در آتش و حفظ آن از احراق در معالم
آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را گفت محمد علیه الصلوة والسلام می ترساند ما را بزقوم و آن بلغت بربره و افریقیه مسکه و خرما را گویند ابوجهل بر خواست
و اکابر عرب را بخانه آورد و کنیزک خود را گفت زقمینا یعنی زقوم ده ما را کنیزکی زبد و خرما آورد ابوجهل گفت بخورید که این زقومی است که محمد علیه الصلوة والسلام
ما را وعید میکند حق سبحانه آیت فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان میبرند إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ط بدرستی که آن درختی است که بیرون
می آید در قعر دوزخ و شاخهای آن بلند شده بسایر درکات می رسد طَلْعُهَا خوشه آن درخت كَأَنَّهُ گویا که او رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ ٥
سرهای دیوان است یعنی در زشتی و هولناکی و گویند شیاطین مارهای قبیح و پرهول است و گویند سنگهای سیاه بودند در حوالی مکه که آنرا رؤس الشیاطین
میگفتند فَإِنَّهُمْ پس بتحقیق که دوزخیان لَآكِلُونَ مِنْهَا هر آینه خورندگان اند از درخت زقوم فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ٥ پس پر کننده اند
شکمها از غایت جوع یا بجور انند ایشان را باکراه ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ پس بدرستی که مر دوزخیان را عَلَيْهَا بر خوردن آن لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ ط آمیختنی است
از آب گرم چنان آبی که امعا را پاره پاره کند چون زقوم را بخورند آب گرم بر بالای آن بدیشان دهند تا از زقوم آمیخته گردد ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ
لَإِلَى الْجَحِيمِ ٥ پس بدرستی که بازگشت ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم هر آینه بسوی دوزخ است و آنها پیش کش و ما حضر بود إِنَّهُمْ بدرستی
أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ یافتند پدران خود را ضَالِّينَ ٥ گمراهان فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ پس ایشان بر پیهای ایشان يُهْرَعُونَ ٥ می شتابند
یعنی تقلید ایشان میکنند وَلَقَدْ ضَلَّ و بدرستی که گمراه شدند قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ٥ بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم فِيهِمْ در میان ایشان مُنْذِرِينَ ٥ بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب ما ترسانیدند و ایشان
قبول نکردند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس در نگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ٥ آخر کار بیم کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت بدیشان
فرود آمد إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ٥ مگر بندگان خدایتعالی پاک کرده شدگان که باندازه منقطع گشتند از غیر حق وَلَقَدْ نَادَانَا
نُوحٌ و بتحقیق که بخواند ما را نوح و هلاک قوم خود درخواست و ما اجابت کردیم فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ٥ پس نیک اجابت کنندگانیم ما که غرق کردیم
کفار قوم او را بطوفان وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ و نجات دادیم او را و کسان او را مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ٥ از اندوه بزرگ که غرق است
یا آزار قوم وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ و ساختیم فرزندان سه گانه او را هُمُ الْبَاقِينَ ٥ ایشان را باقیان از جهت نسلی تا قیامت چه در خبر آمده است
که از اهل او جز سام و حام و یافث و زنان ایشان کس دیگر نماند و تمام انام از نسل ایشانند سام پدر عرب و فارس و روم است و یافث
پدر ترک و خزر و سقلاب و حام پدر هند و حبش و زنگ و بربر وَتَرَكْنَا و باقی گذاشتیم عَلَيْهِ بر نوح ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان
پسینیان یعنی امت محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام یا آنرا بگذاشتیم که ایشان را مستان آخرین میگویند سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ سلام بر نوح باد
فِي الْعَالَمِينَ ٥ در میان عالمیان قول آنست که این ابتدای کلام است و خدایتعالی سلام میگوید بر نوح و میفرماید إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما
همچنین که نوح را جزا دادیم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ٥ پاداش میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که نوح علیه السلام مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ٥ از بندگان

كرويدكان ماست ثُمَّ پس از دعاي نوح عليه السلام أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ غرق كردانيديم ديكرانرا يعني كافران قوم اورا وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ ودرستي
كه از پيروان نوح عليه السلام لَإِبْرَاهِيمَ هر آينه ابراهيم است يعني در اصول شرع وطريق توحيد پيرو او بود ودر لباب از فراء نقل ميكند كه در شيعته ضمير عايد است
بحضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام كنايت غير مذكور است وابراهيم عليه السلام اگرچه بصورت سابق بود اما بمعني متابع اوست زيراكه هميون
بفضل وي معترف كشته ودين اورا ستوده وبراي او دعاي كرده كه ربنا وابعث فيهم رسولا الاية نظم پيش از تو آمد نبي انبيا تو
كر آخر آمدي همه را پيشوا توني ۞ خوان خليل هست نمكدان خوان تو ۞ برخوان اصطفا نمك انبيا توني ۞ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ ياد كن آنرا چون كه آمد ابراهيم
پروردكار خودرا بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدلي پاك از علايق يا خالي از محبت دنيا يا فارغ از محبت اغيار يعني روي نهاده بدركاه عزت با دلي از تعلقات
كونين رسته واز حظ نفس وآرزوي طبع پرداخته إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ ياد كن چون گفت ابراهيم مر پدر خود را آزر وكروه خود را مَاذَا تَعْبُدُونَ
اين چه چيز است كه مي پرستيد أَئِفْكًا آيا از روي دروغ آلِهَةً خدايانرا دُونَ اللَّهِ جز خداي تعالي تُرِيدُونَ ميخواهيد فَمَا ظَنُّكُمْ پس چيست
كمان شما بِرَبِّ الْعَالَمِينَ بپروردكار عالميان كه شمارا عذاب نكند براكه پرستش او كه استحقاق عبادت دارد ترك نموده آيد وغير اورا مي پرستيد قوم
سخن ابراهيم عليه السلام را اين جواب دادند كه فردا عيد ماست وبصحرا بيرون خواهيم شد امروز طعامها مي پزيم وبر حوالي بتان ميكذاريم تا چون از صحرا باز
كرديم به بتخانه در آمده برسم تبرك آن طعامها را قسمت كنيم تو بيا ومجمع مارا تماشا كن واز آنجا با ما به بتخانه اي تا زيب وزينت اصنام وهيئت واشكال
ايشانرا مشاهده كني وميدانيم كه بعد از تفرج ايشان زبان ملامت درخواهي بست ومارا در پرستش ايشان معذور خواهي داشت بيت
كوئي كه چرا ز عاشقي بكذري ۞ تو روي تهم نديده معذوري ۞ ابراهيم عليه السلام جواب نداد روز ديكر پدر ومادر وياران وي كفتند اي ابراهيم بيا تا بريم
فَنَظَرَ پس در نكريست نَظْرَةً نكريستني فِي النُّجُومِ در ستاره كان ومواقع اتصالات وانصرافات ايشان مشاهده كرد يا در كتابي كه علم نجوم در و بود نكريست
وچون قوم او علم نجوم مي ورزيدند هم از علم ايشان با ايشان سخن فرمود فَقَالَ پس كفت ابراهيم عليه السلام إِنِّي سَقِيمٌ بدرستي كه من بيمارم يعني استدلال ميكنم
كه مرا طاعون در خواهد يافت وآن كرده از طاعون كمان ميبردندي فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ پس بركشتند از وي روي كردانندكان از خوف انكه
چون طاعون از امراض متعديه است ناكاه بديشان سرايت كند چون قوم ابراهيم عليه السلام را كذاشته بصحرا رفتند آنحضرت عليه الصلوة والسلام روي به
بتخانه نهاد فَرَاغَ پس پنهان بازكشت ابراهيم إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ بسوي بتان ايشان را ديد آراسته وخوانهاي طعام در پيش ايشان نهاده فَقَالَ پس
پس كفت از روي استهزا أَلَا تَأْكُلُونَ آيا مي خوريد اين طعامهارا وچون جوابي نشنيد از روي تهكم ديكربار كفت مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ چيست شمارا
كه سخن نميكوئيد ومرا جواب نميدهيد فَرَاغَ پس پنهان در آمد عَلَيْهِمْ بر ايشان وبزد بتانرا ضَرْبًا بِالْيَمِينِ زدني بقوت تمام يا بدست راست
يا بسبب سوكندكه خورده بود وفرموده تالله لاكيدن اصنامكم القصه ابراهيم عليه السلام بتانرا پاره پاره كرد چنانچه در سوره انبيا كذشت
نمروديان از عيدكاه به بتخانه در آمدند صورت حال مشاهده كردند ودانستند كه كار ابراهيم است عليه السلام فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ پس روي آوردند بسوي
ابراهيم عليه السلام يَزِفُّونَ شتاب ميكردند در كرفتن او واورا كرفته نزد نمرود آوردند بعد از مباحثه بسيار كه شمه از آن ذكر يافته قَالَ كفت ابراهيم عم
أَتَعْبُدُونَ آيا مي پرستيد مَا تَنْحِتُونَ آنچه مي تراشيد از سنك وچوب بدست خود وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ وخداي تعالي آفريده است
شمارا وآنچه شما مي كنيد بدستهاي خود درين آيت دليل است براكه بندكان وافعال بندكان همه مخلوق حضرت پروردكار است چون ابراهيم عم
ايشانرا الزام داد قَالُوا ابْنُوا كفتند نمروديان وخواص او كه بنا كنيد لَهُ براي سوختن ابراهيم بُنْيَانًا بنائي از هيزم پرساخته آتش در آن زنيد
فَأَلْقُوهُ پس در افكنيد اورا فِي الْجَحِيمِ در آتش سوزان فَأَرَادُوا پس خواستند نمروديان بِهِ با ابراهيم عم عليه السلام كَيْدًا دستاني وفتنه
كه اورا بسوزانند فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ پس كردانيديم ايشانرا زيرتر وخوارتر چه آتش ايشان بروي كلستاني ساختيم وآن برهاني روشن بود بر حقيقت
او وبطلان ايشان وَقَالَ كفت ابراهيم عليه السلام چون از آتش بسلامت بيرون آمد إِنِّي ذَاهِبٌ بدرستي كه من رونده ام إِلَىٰ رَبِّي بجائي
كه پروردكار من فرموده است يعني زمين شام سَيَهْدِينِ زود باشد كه راه نمايد مرا بمقصد من يا بمصالح دنيا وآخرت پس ابراهيم عم
روي بشام نهاد ودران راه هاجر بدست ساره خاتون رض افتاده وآنرا بابراهيم عليه السلام بخشيد وچون هاجره ملك يمين او شد دعا

كرد

كرد رَبِّ هَبْ لِي اي پروردكار من بخش مرا فرزندي مِنَ الصَّالِحِينَ از شايستكان وستودكان كه معين من باشد بر طاعت ومونس
من بود در غربت فَبَشَّرْنَاهُ پس مژده داديم مر اورا بِغُلَامٍ حَلِيمٍ بفرزندي بردبار يعني چون ببلوغ رسد حليم بود پس خداي تعالي اسمعيل عم
را از هاجره بوي ارزاني داشت وبه حكم سبحاني از زمين شام هاجره وپسر اورا بمكه آورد واسمعيل عم آنجا نشو ونما يافت ووقتيكه ابراهيم عم از شام بديدن پسر آمده بود
سه شب متوالي در واقعه ديدكه فرزند خودرا قربان كن روز عيد نحر بود كه ابراهيم عم اسمعيل عم را همراه داشته روي بمنا نهاد فَلَمَّا بَلَغَ پس چون برسيد ابراهيم عم
مَعَهُ با پسر خود السَّعْيَ بموضع سعي يعني ميان صفا ومروه وكفته اند مراد مشي است بكوه منا قَالَ كفت ابراهيم عم يَا بُنَيَّ اي پسرك من تصغير براي
ترحم وشفقت است إِنِّي أَرَىٰ بدرستي كه من مي بينم پيوسته فِي الْمَنَامِ در خواب أَنِّي أَذْبَحُكَ انكه من ترا ذبح ميكنم يعني بيان مي بينم در خواب كه
فرزند را ذبح كن فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ پس در نكر كه درين كار چه چيز مي بيني ورأي تو چه تقاضا مي كند قَالَ كفت اسمعيل عم يَا أَبَتِ افْعَلْ اي پدر
من بكن مَا تُؤْمَرُ آنچه فرموده شده بدان چه خواب انبياء عم وحي است سَتَجِدُنِي زود باشد كه بيابي مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اكر خواهد خدا تعالي
مِنَ الصَّابِرِينَ از صبر كنندكان بر ذبح يا بر حكم قضا فَلَمَّا أَسْلَمَا پس آن هنكام كه كردن نهاد حكم خدا را ابراهيم عم بقرباني پسر خود واسمعيل عم
رضا داد بقربان شدن خود واقع شد آنچه واقع شد وَتَلَّهُ وبيفكند ابراهيم عم مر پسر را لِلْجَبِينِ بر پيشاني يعني پيشاني او را بر زمين نهاد با آنكه
او در معالم آورده كه چون ابراهيم عم قصد ذبح اسمعيل فرموده اسمعيل عليه السلام سه وصيت كرد اول كفت اي پدر دست وپاي من محكم ببند
تا اضطراب نكنم چه وقت اضطراب نشايد كه جامع مبارك تو خون آلوده كردد ومن بدين بي ادبي عاصي وبدنام شوم ومراد از حضرت خسارت
باشد بيت اكر خونم بريزي غم ندارم زان همي ترسم ۞ كه تا كه دامن پاكت شود از خونم آلوده ۞ ديكر چون باز بخانه باز روي سلام
من بمادر دلفكار من برسان وپيراهن مرا بدو ده تا اورا بآن تسلي باشد سيوم روي مرا بخاك نه تا بوقت تيغ راندن نظرت بمن نيفتد
وسلسله مهر پدري در حركت نيايد مبادا كه در امر الهي تاخير وتقصير رود وابراهيم عليه السلام بدل قوي دست وپاي پسر ببست وكارد بر حلق وي نهاده حق سبحانه
صفحه از مس بشكل حلقه در حلق اسمعيل عم پديد آورد تا كارد را از بريدن باز داشت وكفته اند حلق او مي بريد وباز درست مي شد پس حق سبحانه مي فرمايد كه ما
عمل ابراهيم عليه السلام را پسنديديم واو حكم مارا بجا آورد وَنَادَيْنَاهُ وندا كرديم ما اورا أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ انكه اي ابراهيم قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا بدرستي
كه راست كردي خواب خودرا در وسيط آورده كه او در خواب ديده بود كه پسر را ميكشت اما از خون نديده بود در بيداري نيز همان صورت سمت
وقوع يافت إِنَّا بدرستي كه ما كَذَٰلِكَ همچنين بفرج بعد از شدت نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا ميدهيم نيكوكارانرا إِنَّ هَٰذَا بدرستي كه اين كار لَهُوَ الْبَلَاءُ
الْمُبِينُ هر آينه مر او را آزمايش است روشن كه بآن مخلص از غير او متميز كردد وَفَدَيْنَاهُ وفدا داديم اسمعيل عم را بِذِبْحٍ عَظِيمٍ بكشتني بزرك يعني
فربه وآن كبش شاخ دار بوده كه چهل سال در مرغزار بهشت چرانيده وكويند اين آن كبش بوده كه هابيل اورا قربان كرده بود وخداي تعالي از وي پذيرفت
يا كوسفندي بود كه از جبل ثبير فرود آمده بود پس نزد ابراهيم عم بايستاد واشهر آن است كه جبرئيل عم از آسمان فرود آورد وقصه قرباني با توابع و
لواحق آن بشرحي لايق وبسطي موافق در جواهر التفسير مذكور است وَتَرَكْنَا وباقي كذاشتيم عَلَيْهِ بر ابراهيم عم ثناي نيكو فِي الْآخِرِينَ در پسينيان
يعني امت محمد عليه الصلوة والسلام يا آنرا باقي كردانيديم كه مردمان ميكويند سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ سلام باد بر ابراهيم عليه السلام يا ما سلام ميكوئيم برو
كَذَٰلِكَ همچنين نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش ميدهيم نيكوكارانرا إِنَّهُ بدرستي كه ابراهيم عم مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندكان كرويدكان
است وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ ومژده داديم اورا يعني ابراهيم عم را بعد از اسمعيل بفرزندان اسحق نام نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ پيغمبري از شايستكان
وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وبركت داديم بر ابراهيم عم وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وبر پسر او اسحق كه از صلب او انبياي بني اسرائيل وغير ايشان چون ايوب عم بيرون
آورديم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا واز فرزندان ايشان هر دو مُحْسِنٌ نيكوكار است در عمل خود بايمان وطاعت وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وستمكار است بر نفس
خود بكفر ومعصيت مُبِينٌ آشكارا ستم او يعني از نسل او هم كرويدكان نيكوكار باشند هم ناكرويدكان ستمكار وَلَقَدْ مَنَنَّا وهر آينه منت نهاديم
عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ بر موسي وهارون عليه السلام بنعمت نبوت وَنَجَّيْنَاهُمَا وبرهانيديم ايشانرا وَقَوْمَهُمَا وكروه ايشانرا
يعني بني اسرائيل را مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرك يعني از تغلب قبطيان وايذا وآزار ايشان وَنَصَرْنَاهُمْ وياري داديم هر دو را با ايشان

ایشان فَكَانُوا هُمُ پس بودند ایشان اَلْغَالِبِينَ غلبه کنندگان بر اعادی وَآتَيْنَاهُمَا و دادیم موسی و هارون علیه السلام را اَلْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ
کتابی پیدا و هویدا وَهَدَيْنَاهُمَا و راه نمودیم هر دو را اَلصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ راهی راست رساننده بمقصود وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ
و باقی گذاشتیم بر هر دو ثنائی نیکو در میان امتان بازپسین با آنچه باقی گذاشتیم اینست که گویند سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ سلام باد بر موسی
و هارون علیه السلام و ما میگوئیم سلام بر هر دو اِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را اِنَّهُمَا بدرستی که موسی
و هارون علیه السلام مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویدگان ما اند وَاِنَّ اِلْيَاسَ و بدرستی که الیاس بن یاسین بن بشر بن فنحاص
بن العیزار بن هارون لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستادگان است بدعوت خلق اِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را اَلَا تَتَّقُونَ آیا
نمی ترسید از عذاب الهی اَتَدْعُونَ آیا می پرستید بَعْلًا بعل را بخدایی و آن بتی بود که بیست گز بالا و چهار روی داشت و یک نام زمینی است
از شام و چون بعل در وی بود آنجا را بعلبک گویند و بدین اسم مشهور شده القصه الیاس علیه السلام گفت میخوانید بعل را وَتَذَرُونَ و میگذارید
اَحْسَنَ الْخَالِقِينَ مصورانند اَللّٰهَ رَبَّكُمْ و خدایتعالی پروردگار شما است وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْاَوَّلِينَ و پروردگار پدران پیشین شما است
پس او را پرستید و با وی شرک میارید حق سبحانه و تعالی الیاس را با اهل بعلبک فرستاد و ایشان ملکی داشتند اجب نام در اول مسلمان بوده و
آخر باغوای زن خود از اهل بت پرستان شد و الیاس علیه السلام دعا فرمود تا سه سال به قحط مبتلا شدند و با الیاس علیه السلام رجوع نموده عذر تدارک
خلل خود را خواستند الیاس علیه السلام فرمود که ایمان باید آورد و بیگانگی حق اقرار باید کرد ایشان متامل شدند الیاس علیه السلام گفت اگر میخواهید که بطلان
و حقیقت دین من و شما هویدا گردد بیائید تا من خدایتعالی خود را بخوانم و شما بتان خود را بخوانید هر کدام که دعای ایشان اجابت نماید سزاوار پرستیدن
باشد ایشان بدین رضا داده بتان خود را بیاراسته و ستایش بسیار کرده از و باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد و الیاس علیه السلام دعا فرمود فی الحال
باران آمد و قوم او در انکار افزودند فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را فَاِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ پس بدرستی که ایشان هر آینه حاضر کرده شدگانند در دوزخ
اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای تعالی پاک کرده شدگان از شایبه شرک و نفاق آورده اند که الیاس علیه السلام ملول شده از خدایتعالی
درخواست که قبل از نزول عذاب او را از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز در فلان موضع برو و هر چه بتو ظاهر گردد بر او سوار شو والیاس
علیه السلام در زمان معین بمکان مقرر رفت صورت شتری یا اسبی از آتش پیش وی آمد بران سوار شد و الیسع را خلیفه خود ساخت و حق سبحانه او را
پر و بال داده شهوت طعام و شراب و وقاع از وصلب کرده با فرشتگان پرواز داد و در صفت او آمده انسی است و هم ملکی و هم ارضی و هم سماوی و او
موکل است بر بیابانها چنانچه خضر بدریاها و در عرفات با یکدیگر ملاقات می فرمایند و در رمضان باهم در بیت المقدس افطار میکنند و جمعی از صلحای
امت ایشان را می بینند وَتَرَكْنَا و بگذاشتیم عَلَيْهِ بر الیاس علیه السلام فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان ثنا و درود فراوان با آن را گذاشتیم
که گویند سَلَامٌ عَلَىٰ اِلْ يَاسِينَ سلام بر الیاس و الگفته اند الیاس هم نام اوست چنانچه میکائیل و سینا و سینین اِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما
همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را اِنَّهُ بدرستی که الیاس علیه السلام مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویدگان ما ست ایمان
اسمی است جامع بر جمیع کمالات صوری و معنوی و او نام بندگی تشریف است خاص بر اهل اختصاص نظم

اگر بنده خویش خوانی مرا ❊ به از مملکت جاودانی مرا
شهانی که با تخت فرخنده اند ❊ همه بندگان ترا بنده اند

وَاِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ و بدرستی که لوط بن هارون از پیغمبران فرستاده شده است اِذْ نَجَّيْنَاهُ یاد کن چون نجات دادیم او را وَاَهْلَهُ اَجْمَعِينَ و اهل بیت و را همه اِلَّا
عَجُوزًا مگر پیره زنی که زن او بود چه او قرار گرفت فِي الْغَابِرِينَ در باز ماندگان بعذاب زیرا که او کافره بود و با لوط علیه السلام همراهی نکرد ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ پس هلاک
کردیم دیگران از قوم وی و دیار ایشان زیر و زبر ساختیم وَاِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ و بدرستیکه شما ای گروه قریش میگذرید عَلَيْهِمْ بر منازل ایشان وقتی که بتجارت شام میروید مُصْبِحِينَ
در حالتیکه داخلید در صباح وَبِاللَّيْلِ و بشب یعنی بر منازل ایشان گذر دارید بروز و شب اَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید و اندیشه نمی نمائید که عاقبت کذبان جز هلاک
نمی کشد وَاِنَّ يُونُسَ و بدرستیکه یونس علیه السلام بن متی لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستادگان است حق سبحانه او را با اهل نینوی از بلاد موصل فرستاد چنانچه در سوره یونس گذشت
قوم تکذیب وی کردند و او عذاب طلبید و از میان قوم بیرون رفت و بعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس علیه السلام ایمان آوردند و عذاب مرتفع شد و یونس

[illegible]

علیه السلام

علیه السلام ازین حال خبر یافت و او قوم را وعده عذاب داده بود که عذاب بشما فرود آید پس از اندیشه آنکه مردم او را بکذب نسبت دهند روی بجانب
دریاها داد اِذْ اَبَقَ یاد کن آنرا که گریخت یونس علیه السلام از قوم خود اِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ بسوی کشتی که مملو بود از مردم و متاع آورده اند که چون
یونس علیه السلام بکنار دریا رسید قومی از تجار کشتی بر آب افکنده و در دریا سوار می شدند یونس علیه السلام با ایشان بکشتی در آمد چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد
ملاحان گفتند بنده گریخته درین کشتی هست که کشتی نمیرود یونس علیه السلام فرمود که بنده گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشی سیمای آزاد مردی و صلاح
جوانمردی از بشره تو لایح است یونس علیه السلام مبالغه کرد که گریخته منم و داب آنقوم چنان بود که بنده گریخته را در دریا می انداختند تا کشتی روان میشد
یونس علیه السلام دران باب سخن بسر حد اطناب رسانید و آن قوم نمی شنیدند فرمود که قرعه زنیم فَسَاهَمَ پس قرعه زدند با اهل کشتی سه نوبت فَكَانَ
مِنَ الْمُدْحَضِينَ پس گشت یونس علیه السلام از مدحضان یعنی هر سه بار قرعه بنام وی بر آمد اهل کشتی او را برداشته قصد کردند که او را بدریا افکنند
حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در آخر دریا بود وی تا پیش کشتی آمده دهن باز کرد ملاحان او را بطرفی دیگر بردند آنجا ماهی پدید آمد یونس علیه السلام گلیم
سر کشیده خود را در بحر افکند فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس فرو برد او را ماهی بیک بار وَهُوَ مُلِيمٌ و او ملامت کننده بود نفس خود را که چرا از قوم گریخت فرمان
رسید بماهی که من او را طعمه تو نساختم بلکه درون تو زندان او کردیم باید که ترکیب او را هم نریزد و ماهی چنان که مادر را با فرزندان باشد در
نگاهداشت او رعایت می نمود و سر از آب بر آورده میرفت و یونس علیه السلام در درون او نفس میزد سه روز یا هفت روز آنجا بود و اشهر آنست که چهل
روز در شکم ماهی بود و آن ماهی هفت دریا را بگشت و حق سبحانه گوشت و پوست او را نازک و صافی ساخته بود چون آبگینه تا یونس علیه السلام
غرایب و عجایب بحر را مشاهده کرد و پیوسته بذکر حق تعالی اشتغال داشت فَلَوْلَا اَنَّهُ پس اگر نه آن است که یونس علیه السلام كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ
بود از تسبیح گویندگان در شکم ماهی که میگفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ یا اگر نه آن است که او پیش از زمان
آن که در شکم ماهی رود از ذاکران و نمازگذارندگان بودی لَلَبِثَ هر آینه درنگ کردی فِي بَطْنِهِ در شکم حوت اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی
که برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر پروردگار روزوش خلاصی داد فَنَبَذْنَاهُ پس بیفکندیم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون بر آورد
و بیفکند بِالْعَرَاءِ بر زمین هامون یعنی صحرائی که دران درخت و گیاه و نبات و کوه نبود او را در چنین موضعی بیفکند وَهُوَ سَقِيمٌ و حال
آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود وَاَنْبَتْنَا عَلَيْهِ و برویانیدیم بر زبر سر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ درختی از کدو
تا به برگهای خود او را سایه کرد و در زاد المسیر آورده که خاصیت ورق یقطین آنست که مگس گرد آن نگردد و چون حق سبحانه وی را بدرخت یقطین
بپوشید از آفت ذباب و حرارت آفتاب ایمن شد و بزکوهی را فرمان داد تا می آمد و پستان در دهان یونس علیه السلام می نهاد و او می
مکید تا وقتی که پوست وی محکم شد و گوشت وی تمام گشت با زوی او با قرار اصلی رفت وَاَرْسَلْنَاهُ و فرستادیم او را دیگر باره اِلٰى مِائَةِ
اَلْفٍ بسوی صد هزار مرد اَوْ يَزِيدُونَ یا زیاده به بیست هزار یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس علیه السلام با اهل نینوی رسید ملک با تمام
قوم باستقبال وی بیرون آمدند فَآمَنُوا پس گرویدند بیونس علیه السلام یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند فَمَتَّعْنَاهُمْ پس برخورداری دادیم
ایشان را اِلٰى حِينٍ تا آن هنگام که اجل ایشان رسید و بعد از آنکه متقاضی اجل باسترداد و دیعت روح متوجه گردد نه بمرافعت
ابطال منع او میسر هست و نه به بذل اموال دفع او متصور نظم روزی که اجل دست گشاید به ستیز ❊ وز بهر هلاک بر کشد خنجر تیز
نه وقت جدل بود نه هنگام حیل ❊ نه روی مقاومت نه یارای گریز فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از بنو خزاع و بنو ملیح و جهینه که ملائکه را
دختران خدایتعالی می گویند یعنی از وجه تهمت سوال کن اَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا پروردگار ترا دختران اند وَلَهُمُ الْبَنُونَ و مر ایشان را پسران
اَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ اِنَاثًا یا ما آفریدیم مر فرشتگان را زنان وَهُمْ شَاهِدُونَ و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن ما مر ایشان را
اَلَا اِنَّهُمْ آگاه باش و بدانکه ایشان مِنْ اِفْكِهِمْ از دروغ و افترای خود لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللّٰهُ هر آینه میگویند بزاد خدایتعالی یعنی
برای او فرزندان وَاِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستی که در انتساب والدیت بخدای تعالی هر آینه دروغگویانند اَصْطَفَى الْبَنَاتِ آیا
برگزید خدایتعالی دختران را که گروه طبع شما اند عَلَى الْبَنِينَ بر پسران که ماده افتخار و استظهار شما ایشانند مَا لَكُمْ چیست شما را درین

قسمت كَيْفَ تَحْكُمُوْنَ چگونه حكم ميكنيد ونسبت ميدهيد بخدايتعالى آنرا كه براي خود نمي پسنديد أَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ آيا انديشه نميكنيد كه حق
تعالى منزه است از صاحبه و ولد چه ولد از جنس مولود مي بايد وازمثل او مي شايد وحضرت رب العزة ازمثل وشبه مقدس است أَمْ لَكُمْ
آيا مر شما راست درين سخن كه ملايكه وابنات الله مي گوييد سُلْطَانٌ مُّبِيْنٌ حجتي روشن يا كتابي فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن
فَأْتُوْا بِكِتَابِكُمْ پس بياريد آن كتاب منزل را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ اگر هستيد راست گويان در دعوي خود آورده اند كه بعضي از بني جراع
گفتند كه حق سبحانه با جن مصاهره كرده و برخي از سروات ايشان اختيار فرموده ملايكه از ايشان متولد شده اند ومجوس بر آن بودند كه خداي
وشيطان برادرانند حق سبحانه ميفرمايد كه وَجَعَلُوْا بَيْنَهٗ وساخته اند ميان خدايتعالى وَبَيْنَ الْجِنَّةِ وميان پري كه ديو است ايشان
نَسَبًا خويشي ونسبتي وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ وبدرستي كه ميدانند ديوان و پريان كه روز قيامت إِنَّهُمْ بدرستي كه ايشان يعني قايلان
اين سخن باهمه ايشان لَمُحْضَرُوْنَ هر آينه حاضر شدگان باشند براي عذاب جمعي بر آنند كه مراد از جن ملايكه اند چه هرچه از ديده پوشيده
باشد عرب آنرا جن خوانند وايشان ميان حق سبحانه وايشان نسبتي ساختند بعضي گفته اند دختران وي اند وملايكه ميدانند كه ايشان
را براي سوال حاضر خواهند كرد واز پرستش كفار مر ايشانرا خواهند پرسيد وايشان جواب بر وجه صواب خواهند داد كه بَلْ كَانُوْا يَعْبُدُوْنَ
الْجِنَّ چنانچه در سوره سبا مذكور شد سُبْحَانَ اللّٰهِ پاكست خداي تعالى عَمَّا يَصِفُوْنَ از آنچه صفت ميكنند كافران يعني نسبت فرزند
و ولادت بوي و بيزاري است او را از مقاله كفار اشرار وهمه ايشان بدين نوع خدا را وصف ميكنند إِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِيْنَ مگر
بندگان خدايتعالى پاك شدگان از آلوات شبهات كه ايشان بسزاي ستايش او مي ستايند فَإِنَّكُمْ پس بتحقيق شما اي كافران وَمَا تَعْبُدُوْنَ
وآنچه مي پرستيد از بتان مَا أَنْتُمْ نيستيد شما همه عَلَيْهِ بر آنچه مي پرستيد بِفَاتِنِيْنَ گمراه كنندگان و تباه سازندگان إِلَّا مَنْ هُوَ
مگر انكس را كه او صَالِ الْجَحِيْمِ درآينده بدوزخ است يعني علم ازلي بدان تعلق گرفته است بر آنكه او بي شبهه بدوزخ خواهد رفت و براي رد
قول آنها كه ملايكه پرست بودند ذكر اعتراف ملايكه بعبوديت حق سبحانه مي كند كه ايشان مي گويند وَمَا مِنَّا ونيست از ما هيچكس إِلَّا لَهٗ
مگر آنكه مر او را مَقَامٌ مَّعْلُوْمٌ مقامي است در خدمت وعبادت معين داشته شده و مقرر گشته كه از آن تجاوز نمي توانيم نمود شيخ
ابوبكر وراق قدس سره فرموده كه مراد مقام سنيه است چون خوف و رجا و محبت و رضا كه هريك از مقربان خطاير ملكوت
و مقدسات جوامع جبروت در مقامي از آن متمكن اند وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّوْنَ وبدرستي كه ما صف كشيدگانيم در اداي طاعت ومو
ملازمت وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُوْنَ وبدرستي كه ما تسبيح گويندگانيم در اداي طاعت مر خداي عز وجل را و تنزيه كننده از هرچه لايق
ذات مقدس وي نباشد و در لباب آورده كه اين كلام پيغمبر ع م ومؤمنان است رحمهم الله تعالى كه ميگويند هر يك از ما فرد امقامي
معلوم داريم در بهشت وامروز در صف كارايستادگانيم بنماز و بپاكي ياد كنندگان مر خداي عز وجل را و تاكيدات اين هر دو جمله بان ولام توسيط
فصل وليل است بر مواظبت طاعت و دوام ذكر بي شبه وشايبه قصور و فتور خواه بنسبت ملايكه كرام وخواه بنسبت سيد انام عليه الصلوة
والسلام وساير اهل ايمان از اصحاب عظام عليهم الرضوان وَإِنْ كَانُوْا وبدرستي كه بودند كافران قريش كه قبل از بعثت لَيَقُوْلُوْنَ هر آينه
ميگفتند لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا واگر بودي نزديك ما ذِكْرًا ذكري يعني كتابي كه سبب پند ونصيحت ما بودي مِنَ الْأَوَّلِيْنَ از كتب پيشينيان
يعني اگر ما را نيز كتابي بودي وحكم بر ما منزل شدي لَكُنَّا هر آينه مي بوديم ما عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِيْنَ بندگان خداي تعالى پاك كرده شده از
لوث شرك وكفر و آن هنگام كه بديشان آمد كتابي كه اشرف كتب سماوي است يعني قرآن فَكَفَرُوْا بِهٖ پس كافر شدند بوي فَسَوْفَ
يَعْلَمُوْنَ پس زود باشد كه بدانند عاقبت كفر خود را كه عقوبت ومغلوبيت است وَلَقَدْ سَبَقَتْ وهر آينه پيشي گرفته است كَلِمَتُنَا
سخن ما يعني پيغمبران عليهم السلام وحكم اين وعده در لوح محفوظ ثبت است كما قال الله تعالى كتب الله لاغلبن انا ورسلي يعني وعده نصرت
كه كرده ايم مر لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِيْنَ براي بندگان فرستاده شده إِنَّهُمْ بدرستيكه پيغمبران عليهم الصلوة والسلام لَهُمُ الْمَنْصُوْرُوْنَ هر آينه
ايشانند ياري كرده شدگان وَإِنَّ جُنْدَنَا وبدرستي كه لشكر ما يعني متابعان انبيا عليه الصلوة والسلام لَهُمُ الْغَالِبُوْنَ هر آينه

ايشان غلبه كنندگان اند بحجت يا بنصرت در اغلب اوقات وغلبه كفار بر ايشان بسبيل ندرت است فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روي بگردان اي محمد عليه الصلوة والسلام
از ايشان حَتّٰى حِيْنٍ تا هنگام امر قتال يا زمان وعده نصرت كه روز بدر است يا روز فتح مكه وَأَبْصِرْهُمْ وببين حال ايشان دران روز فَسَوْفَ
يُبْصِرُوْنَ پس زود باشد كه ببينند ايشان در دنيا نصرت ترا ودر آخرت علو رتبه ترا آورده اند كه چون كفار وعيد فسوف يبصرون شنيدند گفتند كه اين كي
خواهد بود آيت آمد كه أَفَبِعَذَابِنَا آيا بعذاب ما يَسْتَعْجِلُوْنَ شتاب ميكنند ووقت نزول آن مي پرسند فَإِذَا نَزَلَ پس چون فرود آيد آن عذاب
بِسَاحَتِهِمْ به پيشگاه منزل ايشان فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِيْنَ پس بد باشد صباح بيم كرده شدگان آورده اند كه درميان قبايل عرب قتل وغارت
بسيار بود وهر لشكري كه قصد قبيله داشتندي همه شب راه پيموده و وقت سحر كه زمان خواب گران است بحوالي ايشان در آمدندي و دست بغارت وتيغ
بر گشاده قوم را مستاصل ساختندي وبدين سبب كه اغلب غارت در صباح واقع مي شد غارت را صباح نام نهادندي وهرچند غارت كه وقتي ديگر واقع
مي يافتي همان صباح گفتندي درين آيت تشبيه كرد عذاب را بلشكري كه ناگاه بديشان هجوم خواهد كرد وغارتي بديشان واقع خواهد شد كه آن عذاب
استيصال است مروي است كه دران صباح كه حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام بزمين خيبر رسيد و قلعه وحصون ايشانرا ديد فرمود كه الله
اكبر خربت خيبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرين پس حق سبحانه وتعالى ديگر بار بجهت تاكيد ميفرمايد وَتَوَلَّ عَنْهُمْ و روي بگردان اي محمد
واعراض كن از ايشان حَتّٰى حِيْنٍ تا وقتيكه آية السيف نازل شود وَأَبْصِرْ وببين كه عذاب بر ايشان فرود آيد فَسَوْفَ يُبْصِرُوْنَ پس زود
بود كه ببينند انواع عقوبتها در دنيا وعقبي سُبْحَانَ رَبِّكَ پاك است پروردگار تو رَبِّ الْعِزَّةِ خداوند عزت وقوت وغلبه عَمَّا يَصِفُوْنَ
از آنچه وصف ميكنند مشركان او را وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وسلام بر فرستاده شدگان وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وهمه ستايشها رَبِّ الْعَالَمِيْنَ مر
خداي را عز وجل كه پروردگار عالميان است درين آيه بندگانرا تعليم تسبيح وتسليم وتحميد ميكند وامام محي السنة رح در معالم التنزيل باسناد خود از
مرتضى علي كرم الله وجهه نقل ميكند كه هركه دوست ميدارد كه بر وي پيمايند مزد وثواب را به پيمانه بزرگتر بايد كه ختم كلام مجلس او اين آيت باشد سبحان

سورة ص هشتاد و هشت آيه مكيه ربك الآية تا ثواب بيابد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

صٓ ابوبكر وراق وقطرب رح بر آنند كه حروف مقطعه جهت تسكين كفار است كه هر وقت كه حضرت رسالت پناه عليه الصلوة والسلام
در نماز وغير آن قرآن بجهر تلاوت فرمودي ايشان از روي عناد صفير زدندي و دست بر دست كوفتندي تا آنحضرت ع م بر غلط افتد حق سبحانه
وتعالى اين حروف را فرستاد تا ايشان بعد از استماع آن متامل و متفكر شده از تغليط باز مي ماندند و درين حرف بخصوصيت گفته اند كه نام
خداي است عز وجل يا اسم قرآن يا علم سوره يا مفتاح اسم صمد وصانع وصادق الوعد يا اشارت است بصدق الله يا بصدق محمد
صلوات الله عليه وسلامه اجمعين و در كشاف آورده است كه اسم محمد است عليه الصلوة والسلام ومرتضى علي كرم الله وجهه فرمود كه نام
بحري است در آسمان صاحب لباب گفته عليه الرحمه كه آن بحري است كه عرش خداي عز وجل بر وست يا دريايي است كه حق تعالى بدان مردگان
را زنده گرداند امام قشيري رح فرموده كه حق سبحانه وتعالى قسم ياد ميكند بصفاي محبت دوستان سلمي قدس سره گفته كه قسم است بصفاي دل عارفان
در تاويلات آورده كه قسم است بصورت محمديه و در بحر الحقايق گويد كه قسم است بص صمديت او در ازل وبصاد صمديت او تا ابد وبصاد صمانيه
و ما بينهما وَالْقُرْاٰنِ وبحق قرآن ذِي الذِّكْرِ خداوند عظمت وشرف وشهرت يا مشتمل بذكر ما يحتاج اليه جواب قسم امنيت نه آنكه كفار ميپندارند
بَلِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بلكه آنانكه نگرويده اند از رؤساي قريش فِيْ عِزَّةٍ در سركشي اند از قبول حق وَشِقَاقٍ و در مخالفت خداي عز وجل وعداوت
رسول ع م كَمْ أَهْلَكْنَا چندين هلاك كرديم مِنْ قَبْلِهِمْ پيش از كفار مكه مِنْ قَرْنٍ از اهل روزگار يعني امم گذشته بجهت استكبار وشقاق ايشان
فَنَادَوْا پس ندا كردند و آواز بلند برداشتند تا كسي ايشانرا بفرياد رسد وَلَاتَ ونيست آن هنگام حِيْنَ مَنَاصٍ هنگام گريز بر گاه در معالم آورده
فرموده كه عادت كفار مكه آن بود كه چون در كارزار بر ايشان دراز شدي مي گفتندي مناص مناص بگريزيد بگريزيد حق سبحانه وتعالى خبر ميدهد كه هنگام
حلول عذاب در بدر مناص مناص خواهند گفت وانجا جاي گريز نخواهد بود وَعَجِبُوْا وشگفت دارند كافران أَنْ جَآءَهُمْ كه آمد بديشان مُنْذِرٌ مِّنْهُمْ

پیغمبری بیم کننده از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیله ایشان وَقَالَ الْكَافِرُونَ و گفتند ناگرویدگان هَٰذَا این منذر سَاحِرٌ جادوست در نمودن خوارق عادت می نماید كَذَّابٌ دروغ گوئی است در دعوی نبوت یا اسناد قرآن بخدای عز و جل چه تیره رایی که انوار لمعات وحی را از تاریکی سحر امتیاز نکند و چه بی بصیرتی که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد نظم گشت طالع آفتابی این چنین عالم فروز ؛ دیده خفاش را کذره در روی نورانی ؛ از شعاع روز روشن روی گیتی مستنیر ؛ تیره گی شب هنوز از دیده کوری دور نی ؛ آورده اند که بعد از اسلام حمزه و عمر رض اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابو طالب آمده گفتند ای پسر عبد مناف تو مهتر و بزرگتر مائی آمده ایم تا میان ما و برادرزاده خود حکم فرمائی که یک یک از سفهای قوم ما را می فریبد و دین محدث و آئین مجدد خود در ایشان جلوه میدهد و هر دم سنگ تفرقه در میان جمع ما می افکند و نزدیک بدان رسیده که دست تدارک از اطفای این نایره عاجز آید ابو طالب آنحضرت را علیه الصلوة والسلام طلبیده گفت ای محمد علیه الصلوة والسلام قوم تو آمده اند و ایشان را از تو مدعا این است که یکبارگی طریق انحراف مورزی و در متمنای ایشان تامل نمائی حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرموده که ای معشر قریش مطلوب شما از من چه چیز است گفتند آنکه دست از نقض دین ما بداری و سب الهه ما فرو گذاری تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که من هم از شما میطلبم که بیک کلمه با من متفق شوید تا ممالک عرب شما را مسخر شود و اکابر عجم کمر فرمان برداری شما بر بندند گفتند آن کدام کلمه است سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که لا اله الا الله یکبار اشراف قریش از آنحضرت علیه الصلوة والسلام اعراض کردند و با یکدیگر گفتند أَجَعَلَ الْآلِهَةَ آیا گردانید محمد علیه الصلوة والسلام خدایان را إِلَٰهًا وَاحِدًا خدای یگانه و یکتا إِنَّ هَٰذَا بدرستی که یکی کردن خدایتعالی لَشَيْءٌ عُجَابٌ چیزی است نیک شگفت که سیصد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر که راست نمی توانند کرد یک خدای که محمد میگوید کار تمام عالم چون سازد وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ و بشتاب رفتند بزرگان قوم از خانه ابو طالب مِنْهُمْ از جماعت قریش بیکدیگر رامی گفتند أَنِ امْشُوا آنکه بروید وَاصْبِرُوا و شکیبائی ورزید عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ بر پرستش خدایان خود إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این مخالفت محمد علیه الصلوة والسلام با ما لَشَيْءٌ يُرَادُ چیزی است که خواسته اند بما از حوادث زمان و از وقوع آن چاره نیست یا ترفع و استعلا که مدعای محمد است علیه الصلوة والسلام چیزی که خواسته می شود یعنی همه کس میخواهند که مرتفع و مستعلا باشند مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا نشنوده ایم این که او می گوید از وحدانیت خدای عز و جل فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ در ملت باز پسین که دریافته ایم پدران خود را بران یا در ملت عیسی که آخرین ملت است چه ایشان به تثلیث قایلند نه بتوحید إِنْ هَٰذَا نیست این توحید که او میگوید إِلَّا اخْتِلَاقٌ مگر بافتنی از نزدیک وی یعنی دروغی است که خود می بافد أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ آیا فرو فرستاده اند بروی قرآن را مِنْ بَيْنِنَا از میان ما یعنی چرا از جماعت ما وی مخصوص باشد بوحی و بزرگان قوم محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند نه آنکه ایشان اعتقاد داشتند که قرآن وحی حق است بَلْ هُمْ بلکه ایشان فِي شَكٍّ در گمانند مِنْ ذِكْرِي از یاد من بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ بلکه نچشیده اند عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان زایل گردد و همه دانند که هرچه پیغمبر من بطریق وحی ادا میکرده همه حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب بدیشان دم تصدیق خواهند زد و فایده نخواهد داد أَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزدیک ایشان است خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ خزینهای نعمت پروردگار تو الْعَزِيزِ پروردگاری که مغلوب نگردد الْوَهَّابِ بخشنده که هرچه بخشد بمستحق آن بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران و بتصرف ایشان نیست تا به بعضی از صنادید قریش خود دهند بلکه عطیه است از حضرت حق سبحانه و تعالی که بفضل خود ارزانی دارد بهر که خواهد نظم چون ز حال مستحقان آگهی ؛ هرچه خواهی هر کرا خواهی دهی ؛ دیگر از این تصرف کی رواست ؛ اختیار این تصرفها تراست ؛ أَمْ لَهُمْ یا مر ایشان راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان است و اگر چه ایشان مالک اند این ملک را فَلْيَرْتَقُوا پس باید که بالا روند فِي الْأَسْبَابِ در سببها که بدان بآسمان میروند در لباب آورده که اسباب آنست که ملایکه در وقت صعود بر فلک با جنحه خود بران اعتماد نموده طیران میکنند ملخص سخن آن است که اگر کفار را در ملک آسمان و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بروند بر آسمان و قرار گیرند بر عرش و بتدبیر امور عالم اشتغال کنند و وحی از هر که خواهند بگردانند و بهر که خواهند بدهند و این سخن از غایت تحکم است ؛

جُنْدٌ مَا ایشان لشکری اند و چه لشکری هُنَالِكَ آنجا اشارت است بمصارع ایشان در بدر مَهْزُومٌ لشکری شکسته شده مِنَ الْأَحْزَابِ از گروهها که لشکر کشیده با رسل جنگ میکردند یکی از دلایل اعجاز قرآن این است که خدای تعالی خبر داد پیغمبر خود را در مکه که عنقریب لشکر قریش مقتول و منهزم خواهند شد و چنان شد كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح علیه السلام مر ویرا وَعَادٌ و قوم عاد هود علیه الصلوة والسلام را وَفِرْعَوْنُ و فرعون موسی را علیه الصلوة ذُو الْأَوْتَادِ خداوند میخها صفت فرعون است مراد ملک ثابت باشد تشبیه کرده ملک او را بخیمه که اطناب آن باوتاد استحکام یابد و گویند مراد چهار میخ است که مومنانرا بدان تعذیب مینمود وَثَمُودُ و تکذیب کردند ثمود صالح علیه السلام را در بحث و عیون آورده اند که تکذیب قوم صالح ع مراد از دعوت ثانی بوده چه اول که صالح ع قوم را دعوت فرمود همه ایمان آوردند و چون وی وفات کرد مرتد گشتند حق سبحانه تعالی باز او را زنده گردانیده بر ایشان فرستاد و درین نوبت او را نشناختند و برهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند جمعی تکذیب نمودند و بسبب عقر ناقه همه هلاک شدند وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط مر او را علیه السلام وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اهل بیشه شعیب را ع م أُولَٰئِكَ الْأَحْزَابُ آن گروه اند حزبهای مکذبان و جند مهزوم قریش نیز از ایشان خواهند شد إِنْ كُلٌّ نبودند هیچیک از ایشان إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ مگر آنکه تکذیب کردند فرستادگان را فَحَقَّ عِقَابِ پس سزاوار شد عقوبت من بر ایشان و فرود آمد عذاب من بر ایشان وَمَا يَنْظُرُ و می نگرند و انتظار نمی برند هَٰؤُلَاءِ این گروه از قوم تو إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک صیحه را که نفخه اولی است و همه بدان بمیرند مَا لَهَا نیست آن صیحه را مِنْ فَوَاقٍ هیچ رجوعی یعنی کسی نتواند که آنرا رد کند و باز گرداند وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث و اضراب او که ای پروردگار ما عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا بشتاب بده بهره ما را از عذابی که محمد ما را بدان وعید میکند یا از روی تعجیل ده مر صحیفه اعمال ما تا در آن نگریم قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ پیش از روز شمار این استعجال از روی استهزا میکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام ملول شد حضرت عزت جل و علا فرمود که اصْبِرْ شکیبائی کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه ایشان می گویند این حکم بآیت السیف منسوخ است وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ و یاد کن بنده ما را داود علیه السلام ذَا الْأَيْدِ خداوند قوت در دین یا در حرب یا در مملکت داری و گفته اند در عبادت چه نیمه از شبها بطاعت میگذرانید و روزی روزه میداشت و روزی افطار میکرد إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او باز گردانیده بود بما إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ بدرستی که ما رام گردانیدیم کوهها را با داود علیه السلام تا هر جا که میخواست میرفتند مَعَهُ يُسَبِّحْنَ با او و تسبیح میکردند بِالْعَشِيِّ شبانگاه وَالْإِشْرَاقِ و بوقت بر آمدن آفتاب صاحب کشف الاسرار رح فرموده که تسبیح کوهها و سنگها اگرچه بر عقلا پوشیده است از قدرت حق سبحانه بدیع و بعید نیست و تسبیح حصا در دست مصطفی علیه الصلوة والسلام یکی شواهد قدرت است یکی از اولیا سنگی را دید که بسان قطرات باران آب از و میچکید ساعتی توقف نموده بتامل در ان نگریست سنگ با وی بسخن آمد که ای ولی خدایتعالی چندین سال است که خدایتعالی مرا آفریده و از بیم سیاست او اشک حسرت میریزم آن ولی خدا مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان دعای او بطراز اجابت پیوست و مژده امان بدان سنگ در رسید و آن ولی بعد از مدتی همانجا رسید و همان سنگ را دید که بیشتر از نوبت اول قطرها میریخت فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی این گریه از بهر چیست جواب داد که نوبت اول قطرها که می گریستم از خوف عقوبت و حالا میگریم از شادی امن و سلامت مارا بدین درگاه جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرمود بیت سر گریه داریم و دور و دراز ؛ نه از حسرت بود و یا زناز ؛ از سنگ گریه بین و مگو کان ترشح است ؛ در کوه ناله دان و مپندار کان صداست وَالطَّيْرَ و مسخر کردیم مر او را مرغان مَحْشُورَةً جمع کرده شده نزد وی وصف نهاده بالای سر او كُلٌّ لَهُ و هر یک از کوهها و مرغان مر داود را علیه السلام أَوَّابٌ مطیع بودند یا باز گرداننده آواز خود را با وی بتسبیح وَشَدَدْنَا و محکم کردیم مُلْكَهُ پادشاهی ویرا بدعای مظلومان یا بوزرای نصیحت کنندگان یا بکوتاه کردن دست ظلمه از رعیت یا بالقای رعب وی در دل اعادی یا ببافتن زره و ساختن آلات حرب یا به بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان چه در هر شب سی و شش هزار مرد پاسبانخانه وی میداشتند امام ابو اللیث رح فرمود که استحکام ملک بدان بود که

سبحانه وتعالی از آسمان سلسله فرستاد و آن سلسله بالای محکمه داود علیه السلام بایستاد و از خصمین هر کدام که بر حق بودی دست بسلسله رسیدی
و آن دیگر بر اخذ آن قادر نبود وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ و دادیم داود ع را حکمت یعنی تمام علم و کمال عمل وَفَصْلَ الْخِطَابِ و کلام پاکیزه
که مخاطب مقصود خود را بی شبهه از آن دریافتی یا سخن میانه جامع در مقصود خالی از اکثار بی اشباع عمل و اختصار مخل مرتضی علی کرم
الله وجهه فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده البینة علی المدعی والیمین علی من انکر و بحقیقت کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع می شود
و بباید دانست که در قصه داود علی نبینا و علیه السلام و تزوج زن اوریا اختلاف بسیار است و بعضی از مفسران این قصه را بر وجهی ایراد کرده
اند که شرع و عقل در قبول آن ابا می کند و آنچه بصحت اقرب می نماید آن است که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بآن رسیده که با وی عقد
کنند اولیای زن را با وی خرخشه افتاده بود و بوی ندادند و داود علیه السلام جهت خود خطبه فرمود و او را نود و نه زن بود و اوریا غیر آن نخواست
ورزاد المسیر آورده است که عتاب الهی با وی آن بود که بعد از خطبه اوریا او را خطبه کرد و صورت معاتبه در قرآن برین وجه است که وَهَلْ
أَتَاكَ و آیا آمد بتو نَبَأُ الْخَصْمِ خبر آن دو گروه که خصومت کردند و در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل علیه السلام در صورت دو خصم
نزد داود علیه السلام آمدند و با هر یکی جمعی از ملائکه بودند و حضرت داود علیه السلام روزها را قسمت فرموده بود در روزی عبادت کردی و روزی
حکم کردی و روزی وعظ گفتی و روز مهمات خاصه خود اشتغال فرمودی روز عبادت ببالاخانه بر آمدی و پاسبانان بر حوالی ایستاده
مردم را از در آمدن بروی منع کردندی ملائکه آن روز بصورت ایشان بخانه داود علیه السلام آمدند بعبادت خانه وی بالا رفتندی چنانچه
میفرماید إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ یاد کن چون بالا رفتند بر سوی غرفه وی إِذْ دَخَلُوا چون در آمدند عَلَىٰ دَاوُودَ بر داود ع ناگاه
بوید فَفَزِعَ پس بترسید مِنْهُمْ از ایشان چه بی اجازت از بالای غرفه در آمدند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس ای داود خَصْمَانِ
ما دو گروهیم خصم بَغَىٰ بَعْضُنَا ستم کردند برخی از ما عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر فَاحْكُم بَيْنَنَا پس حکم کن میان ما بِالْحَقِّ براستی
وَلَا تُشْطِطْ و جور مکن در حکم خود وَاهْدِنَا و راه نمای ما را إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ براه میانه که آن عدل است و راستی داود ع
فرمود که سخن گویید یکی از ایشان اشارت بدیگری کرده بداود گفت إِنَّ هَٰذَا أَخِي بدرستی که این برادر من است در دین و صحبت
لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً مر او را نود و نه میش است وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ و مرا یک میش و بس فَقَالَ پس گفت أَكْفِلْنِيهَا آنرا
نصیب من گردان و تملیک من کن وَعَزَّنِي و غلبه کرد بر من فِي الْخِطَابِ در سخن گفتن و نگذاشت که تعالی الکنم دران قَالَ گفت
داود ع که اگر حال برین منوال است لَقَدْ ظَلَمَكَ بخدای عزوجل که ستم کرده است بر تو بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ بخواستن میش تو و جمع کردن
آن إِلَىٰ نِعَاجِهِ با میشهای خود وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستیکه بسیاری مِنَ الْخُلَطَاءِ از شرکای که مال بهم خلط میکنند لَيَبْغِي بر آینه
ستم میکنند بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی از ایشان بر بعضی و زیادت از حق خود میطلبند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای ستوده وَقَلِيلٌ مَا هُمْ و اندکی اند ایشان در میان شرکا چون داود ع این سخن بگفت ایشان
بر خاستند و از نظر او غایب شدند داود ع در تامل افتاد وَظَنَّ دَاوُودُ و گمان برد داود ع أَنَّمَا فَتَنَّاهُ که ما او را امتحان
کردیم بدین حکومت تا متنبه گردد فَاسْتَغْفَرَ پس طلب آمرزش کرد رَبَّهُ پروردگار خود را وَخَرَّ رَاكِعًا و بیفتاد بر روی در حالتیکه
سجده کننده بود وَأَنَابَ و باز گشت بخدای عزوجل این سجده نزد امام اعظم رض سجده عزیمت است و میگوید بتلاوت وی سجده باید کرد در نماز
و غیر نماز و نزد امام شافعی رح از عزایم نیست و از امام احمد حنبل رض درین سجده دو روایت است و این سجده و هم است بقول امام اعظم رض
و در فتوحات مکیه این را سجده انابت گفته و فرموده که یقال لها سجدة الشکر حضرت نور الانوار لان داود ع سجدها شکرا فَغَفَرْنَا لَهُ
پس بیامرزیدیم مر او را علیه السلام ذَٰلِكَ آنچه آن روز استغفار کرده بود وَإِنَّ لَهُ و بدرستی که مر او را عِندَنَا لَزُلْفَىٰ نزدیک ما قربتست
بعد از مغفرت وَحُسْنَ مَآبٍ و نیکو بازگشت در بهشت و گفتیم مر او را يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ ای داود بدرستی که گردانیدیم ترا
خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ خلیفه در زمین یعنی رتبه خلافت بتو ارزانی داشتیم یا ترا خلیفه انبیا علیه السلام که پیش از تو بودند ساختیم فَاحْكُم پس

حاکم کن

حاکم کن بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان بِالْحَقِّ براستی وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای او را فَيُضِلَّكَ پس گمراه گرداند هوا ترا
عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا تعالی إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ بدرستی که آنانکه گمراه می شوند عَن سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای عزوجل یعنی دلایل که برای
حق نصب کرده است لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت بِمَا نَسُوا بسبب آنکه فراموش کرده اند يَوْمَ الْحِسَابِ روز
شمار را و برای آن بدو کاری نساخته اند در فواید السلوک آورده که بنگر پادشاهی چه صعب کاری و شهریاری چه گران باریست که حضرت داود علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام با کمال درجه نبوت و جلال مرتبه رسالت بحمل اعبای چنین امری مامور گردد و بخطاب اثقال چنین خطابی مخاطب می شود
فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان حکم کن بطریق معدلت و نصفت و داوری بر منهج عدل و انصاف نمای و پای بر جاده حق نه بطریق
باطل و متابعت هوای نفس بر متابعت مراد خویش اختیار مکن که ترا از مسالک مراضی ما گمراه گرداند و در سلسلة الذهب می فرماید

نظم

نص قرآن شنو که حق فرمود / در مقام خطاب با داود
کر ترا زان خلیفگی دادیم / سوی خلق جهان فرستادیم
تا دهی ملک را ز عدل اساس / حکم رانی بعدل بین الناس
هر که دانی ز عدل مستور است / از مقام خلیفگی دور است
آنکه گیرد ستم ز دیو سبق / عقل چون خواندش خلیفه حق

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم ما آسمان و زمین را
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ارض و سما است بَاطِلًا آفریدنی بباطل یعنی اینها را بعبث نیافریدیم بلکه برای آنکه استدلال بدان بر قدرت کامله و حکمت
شامله ذَٰلِكَ آنکه آفریدن اشیا بی حکمتی باشد ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا گمان آنانست که کافر شدند و بسر آفرینش پی نبردند فَوَيْلٌ پس وای لِّلَّذِينَ كَفَرُوا
مر آنانرا که نگرویدند بدین حق و بدین نوع گمان بردند مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ آورده اند که کفار قریش مومنانرا گفتند که ما را در آخرت برابر شما یا بیش
از شما عطا خواهند داد این آیت آمد که أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا آیا میگردانیم آنانرا که گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کارهای ستوده
کرده در جزا و عطا كَالْمُفْسِدِينَ مانند تباه کاران فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی کافران أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ آیا میگردانیم پرهیزکارانرا كَالْفُجَّارِ
مانند بدکاران و نابکاران یعنی نمیگردانیم كِتَابٌ این کتابی است یعنی قرآن أَنزَلْنَاهُ فرو فرستاده ایم آنرا إِلَيْكَ مُبَارَكٌ بسوی تو برکت داده
شده و بسیار خیر لِّيَدَّبَّرُوا تا اندیشه کنند آيَاتِهِ در آیتهای او و تفکر نمایند در معانی و حقایق آن وَلِيَتَذَكَّرَ و تا پند پذیر شوند أُولُو الْأَلْبَابِ
خداوندان عقول صافیه وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ و بخشیدیم ما مر داود علیه السلام را سُلَيْمَانَ یعنی فرزندی که آن سلیمان است علیه السلام نِعْمَ الْعَبْدُ
نیکو بنده بود سلیمان ع إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او رجوع کننده بود با خدای عزوجل در همه احوال آورده اند که سلیمان علیه السلام با کفار دمشق و نصیبین
کارزار کرده و هزار اسب از ایشان گرفت و گویند داود علیه السلام با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسب گرفته و میراث بسلیمان ع رسیده و در معالم میگوید
که اسپان دریائی بودند و پر داشتند و دیوان از بحر برای سلیمان ع آوردند و بهر تقدیر سلیمان ع خواست که ایشانرا تماشا کند بعد از نماز دیگر
بعرض آنها مشغول شد و سلیمان ع بسبب آن از ورد که در آخر روز داشت باز مانده و همه را قربان کرده چنانچه حق سبحانه میفرماید
إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ یاد کن چون عرضه کرده شد بر سلیمان ع بِالْعَشِيِّ آخر روز الصَّافِنَاتُ اسپان ایستاده بر سه پای و بر کناره سم از پای
چهارم و این صفت پسندیده است در اسب الْجِيَادُ اسپان تیز رو و او بنظاره ایشان مشغول بود تا ورد او فوت گشت فَقَالَ پس گفت سلیمان
علیه السلام إِنِّي أَحْبَبْتُ بدرستی که من برگزیده ام حُبَّ الْخَيْرِ دوستی مال بسیار یعنی اسپان بحری که باز ماندم عَن ذِكْرِ رَبِّي از یاد پروردگار
خود یعنی ورد برطرف آخر روز که داشتیم حَتَّىٰ تَوَارَتْ تا وقتیکه پوشیده شد آفتاب بِالْحِجَابِ به پرده شب و گفته اند حجاب کوهی است
محیط بکره زمین رُدُّوهَا باز گردانید اسپان را عَلَيَّ بر من چون باز گردانیدند فَطَفِقَ در ایستاد و می سود شمشیر مَسْحًا سودنی بِالسُّوقِ ساقهای
اسپان یعنی پی میکرد ایشانرا وَالْأَعْنَاقِ و گردنهای ایشان یعنی می برید سرهای ایشانرا و در آن زمان گوشت اسپ حلال بود و آن را در راه خدای تعالی
برای قربان ذبح میکردند و بعضی علما بر آنند که مراد از ذکر نماز عصر است که از سلیمان علیه السلام بسبب مطالعه اسپان فوت شده و آفتاب غروب کرد سلیمان
علیه السلام باذن خدای تعالی ملائکه را که موکل بودند بر آفتاب فرمود که ردوها علی باز گردانید آفتاب را برای من حق سبحانه و تعالی فرمود تا آفتاب را
باز گردانیدند تا بموضع وقت عصر آمد تا وی آنرا ادا کرد و آنکه آفتاب بدعای حضرت پیغمبر ما علیه السلام در صهبای خیبر بعد از غروب باز گشت و بجای

عصر باز آمد تا مرتضی علی کرم الله وجهه نماز عصر بگذارد و نزد محدثان مشهور است و امام طحاوی رح در شرح آثار خویش آورده که روات این حدیث
ثقات اند و از احمد بن صالح نقل کرده که اهل علم را سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که علامت نبوت است نظم
که دعوتش گرفته گریبان آفتاب :: بالا کشیده از چه مغرب بر آسمان :: که قرص بدر را بسر کرد خوان چرخ :: وستش دو نیم کرده بیک ضرب بنان
آورده اند که حضرت واهب العطایات سلیمان ع م پسری ارزانی فرمود جماعتی از دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشان را بجوز تسخیر در آرد اجتماع نموده بر قتل او
اتفاق کردند سلیمان ع م خبر یافت او را بسحاب سپرد تا در ضلع او قیام نماید از شر ایشان ایمن باشد قضا را آن پسر بمرد و او را مرده بر تخت سلیمان ع م
افکندند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر داد که وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ و بدرستی که ما آزموده ایم و در فتنه افکندیم سلیمان علیه السلام را وَأَلْقَيْنَا و بر انداختیم
عَلَى كُرْسِيِّهِ بر تخت او پسر او را جَسَدًا جسد بی روح سلیمان ع م از آنچه کرده بود نادم شد که پسر را با بر سپرد و توکل بخدا نکرد پشیمان شد ثُمَّ أَنَابَ
پس بازگشت بخدای عز و جل و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بر خدای عز و جل باید کرد و در لباب آورده که سلیمان ع م بیمار شد بمرتبه که از غایت ضعف
بدن روح می نمود و او را بر تخت می نشاندند تا مهمات مملکت خلل نپذیرد پس بازگشت بصحت و مشهور آن است که بواسطه ترک ادبی انگشتری مملکت
وی بدست صخره جنی افتاده و چهل روز به تخت سلیمان ع م نشست و باز آن خاتم بدست سلیمان ع م آمده بمملکت بازگشت و از روی نیاز بدعا اشتغال
باز نموده قَالَ گفت سلیمان ع م رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا آنچه از من صادر شده وَهَبْ لِي و بخش مرا مُلْكًا لَا يَنْبَغِي
پادشاهی که نسزد و نشاید لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي مر کیرا پس از من تا چنین ملک معجزه من بود و کسی از من سلب نتواند کرد چون صخره جنی دیگر فرمود
که مرا ملکی ده تا دیگری طلب هوس او نکند و در فتنه نیفتد چه در ملک بدان عظمت بی قوت نبوت از فتنه ایمن نتوان بود إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ
بدرستی که تو بخشنده و هر چه خواهی بهر که خواهی دهی امام قشیری رح فرموده که سلیمان ع م بالهام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر ع م را بملک دنیا التفات
نخواهد بود بجهت آن بدین دعا جرأت نمود که در جنب همت او دنیا و ما فیها پر پشه‌ای ارزد و نمی سنجد بیت عارفان هر چه ثباتی و بقائی نکند :: گر همه
ملک جهانست به هیچش نخرند :: و ازین است که صاحب فتوحات قدس سره آورده که مراد سلیمان علیه السلام آن بود که گفت مرا ملکی بخش
که ظهور آن بالفعل کسی را نسزد چه بالقوه حضرت رسالت پناه ع م آن ملک حاصل بود چنانچه در صحیحین مذکور است که حضرت رسالت پناه علیه الصلاة
والسلام فرمود که از جن عفریتی ناگاه بمن در آمد تا نماز بر من قطع کند خدا تعالی مرا قوت داد و ممکن کرد تا او را بگرفتم و خواستم که بر ستونی از ستونهای
مسجد بندم تا شما در و نگرید پس یاد کردم دعای سلیمان علیه السلام رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی او را رها کردم تا بی بهره و نا امید بازگشت
فَسَخَّرْنَا پس رام گردانیدیم لَهُ الرِّيحَ مر سلیمان را علیه السلام باد را تا فرمان او برد تَجْرِي برود بِأَمْرِهِ بفرمان او رُخَاءً نرم و خوش حَيْثُ
أَصَابَ هر جا که قصد کرده باشد وَالشَّيَاطِينَ و مسخر کردیم مر او را دیوان كُلَّ بَنَّاءٍ هر یکی بنا کننده در بنا برای وی عمارتها بسازند وَ
غَوَّاصٍ و غواص نماینده دیگر تا بجهت وی استخراج جواهر کنند وَآخَرِينَ و دیگر رام ساختیم مر او را دیوان دیگر مُقَرَّنِينَ با هم بسته فِي الْأَصْفَادِ
در بندها یعنی هر کدام از شیاطین که عامل بودند بصنایع برای وی کار کردندی و جمعی دیگر که متمرد بودندی در بند کشیدندی تا کسی را ضرر نرسانند
پس گفتیم او را هَذَا این چنین ملکی که بتو دادیم عَطَاؤُنَا بخشش ماست بتو فَامْنُنْ پس منت نه بر هر که خواهی و او را از آن محظوظ گردان أَوْ أَمْسِكْ
یا باز دار عطای خود را از هر که خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ بی حساب در من و امساک یعنی تصرف در آن مفوض بمشیت تو است و بدان محاسب نخواهی
بود وَإِنَّ لَهُ و بدرستی که سلیمان را است علیه السلام عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفَى قربت است بقبول طاعات او باد در آخرت از مقربان درگاه
صمدیت خواهد بود با وجود ملکی عظیم در دنیا داشت وَحُسْنَ مَآبٍ و مر او راست نیکوئی بازگشت یعنی درجات جنان وَاذْكُرْ عَبْدَنَا
أَيُّوبَ و یاد کن بنده ما ایوب علیه السلام را إِذْ نَادَى چون بخواند رَبَّهُ آفریدگار خود را أَنِّي بانکه مرا مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ مس کرد
شیطان یعنی شیطان میرساند بمن رنج وَعَذَابٍ و الم آنچنان بود که ابلیس شماتت می کرد مر ایوب را علی نبینا و علیه السلام و سرزنش نمود که
چه کردی که حق سبحانه و تعالی فواید نعم از تو باز گرفت و شداید الم بر تو گماشت و گفته اند وسوسه میکرد اتباع او را تا حدی که او را از دیار خود بیرون
کردند از خوف آنکه مرضش سرایت کند در ایشان و برخی از وجوه حکایت ایوب ع م در سوره انبیا مذکور شد القصه حق سبحانه و تعالی دعای

او را اجابت فرمود و جبرئیل ع م را نزد وی فرستاد جبرئیل ع م بیامد و مر او را گفت ارْكُضْ بِرِجْلِكَ بزن پای خود را بر زمین ایوب ع م بفرمان
روح الامین پای مبارک بر زمین زد و چشمه آب از تحت قدم او جوشیدن گرفت یکی گرم و یکی سرد جبرئیل ع م فرمود که هَذَا مُغْتَسَلٌ این چشمه آب
گرم جای غسل کردن است یا آبی است که بدان غسل کنند و این چشمه دیگر بَارِدٌ آبی سرد است وَشَرَابٌ و آشامیدنی پس ایوب ع م
در آن چشمه حاره غسل فرمود جمیع امراض ظاهری از وی محو شد و از آن چشمه سرد بیاشامید علل باطنی تمام زایل گشت و گفته اند چشمه یکی بود بوقت
خوردن سرد بودی و بوقت غسل کردن گرم وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر او را یعنی بوی عطا کردیم أَهْلَهُ کسان وی را یعنی فرزندان او را زنده
کردیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان تا اولاد او دو برابر آن شدند که بودند رَحْمَةً مِنَّا از برای بخششی که فایض شد از ما وَ
ذِكْرَى و برای پند گرفتن لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقلها را تا در بلاها انتظار کشند بفرج و پناه بحق سبحانه و تعالی برند که رحمت
الهی فرج را بصبر باز بسته است اصبر فان الصبر مفتاح الفرج نظم کلید صبر کسی را که باشد اندر دست :: هر آینه در گنج مراد بکشاید
بشام تیره محنت بساز و صبر نمای :: که دم بدم سحر از پرده روی بنماید :: آورده اند که در زمان مرض ایوب علی نبینا و علیه السلام زوجه او
رحیمه نام بمهمی رفته بود و دیر مانده ایوب سوگند خورد که او را صد چوب زند چون تباشیر صبح صحت از افق رحمت روی نمود ایوب ع م بحالت تندرستی و جوانی
باز آمد خواست تا سوگند خود راست کرد از خطاب رسید که وَخُذْ بِيَدِكَ و بگیر بدست خود ضِغْثًا دسته چوب از خرما یا از حشایش خشک شده
که بعدد صد باشد فَاضْرِبْ بِهِ پس بزن زوجه خود را بدان دسته گیاه وَلَا تَحْنَثْ و حانث مشو در سوگند خود یعنی سوگند مشکن و بدروغ مکن إِنَّا
وَجَدْنَاهُ بدرستی که ما یافتیم ایوب را علیه السلام صَابِرًا شکیبا بر آنچه در نفس و مال و ولد وی رسید نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده است ایوب ع م
إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستی که او رجوع کننده است بدرگاه ما بکلیه خود وَاذْكُرْ عِبَادَنَا و یاد کن بندگان ما را إِبْرَاهِيمَ ابراهیم را ع م وَإِسْحَاقَ و پسر وی اسحق ع م
وَيَعْقُوبَ و نبیره او یعقوب ع م را أُولِي الْأَيْدِي خداوندان دستها وَالْأَبْصَارِ و دیدها مراد اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر بدست
از عمل که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد و بدیده از معارف که قوای مبادی آن ابصار است یا مراد از ایدی قوت در طاعت است و از ابصار
بصیرت در دین إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بدرستی که ما خالص گردانیدیم ایشان را بِخَالِصَةٍ بخصلتی پاک از شوایب معایب یا نعمتی خالص از لوث مثالب که
آن ذِكْرَى الدَّارِ یاد کردن سرای آخرت است چه مطمح نظر انبیا ع م جز بفوز لقای حضرت کبریا نیست و آن در آخرت متیسر می شود وَإِنَّهُمْ و بدرستیکه
این پیغمبران ع م عِنْدَنَا نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ از جمله برگزیدگان و نیکانند وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ و یاد کن اسمعیل ذبیح را علیه السلام
وَالْيَسَعَ و الیسع بن خطوب را که خلیفه الیاس بود ع م با آخر خلعت پیغمبری یافت وَذَا الْكِفْلِ و خداوند پایندانی را که بشیر بن ایوب بوده
و صد پیغمبر را که از قتل میگریختند کفیل شده و در تبیان گفته که او پسر ایوب است و بعد از پدر مبعوث شد بقومی از شام و خدای او را ذو الکفل نام نهاد
و بعضی او را همان الیسع دانند که از الیاس ع م متکفل شد که با مر دین قیام نماید و برین تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف
وَكُلٌّ و اینهمه نام بردگان بودند مِنَ الْأَخْيَارِ از برگزیدگان خلق هَذَا این خبر انبیا علیهم السلام ذِكْرٌ یاد کردنیست تراکه محمدی و قوم
ترا وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ و بدرستی که مر پرهیزکاران را لَحُسْنَ مَآبٍ نیکوئی بازگشتنی است و بازگشتن آن جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانهای اقامت
است مُفَتَّحَةً در حالتیکه گشاده باشد لَهُمُ الْأَبْوَابُ برای ایشان درهای آن بوستان مُتَّكِئِينَ ایشان تکیه زدگان باشند در آن
تختها فِيهَا در آن باغها چنانچه متنعمان برای راحت يَدْعُونَ می خواهند و میخوانند فِيهَا در آن بوستانها بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ میوه بسیار را
چه تفکه برای تلذذ است و تغذی بجهت تحلل و انجا تحلل نباشد پس از مطاعم بفواکه میل بیشتر کنند وَشَرَابٍ و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار
وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان باشند قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم باز گیرند أَتْرَابٌ همزادان یعنی
همه ایشان در یک سن و گفته اند تمام زنان بهشت در سن مساوی از ازواج باشند که مجموعه سی و سه سال و بعضی بر آنند که مراد از اتراب
آنست که همه زنان مساوی باشند در حسن یعنی هیچیک را بر دیگری فضل نبود در آن تا طمع بفاضله کشد و از مفضوله منصرف گردد هَذَا
گویند ملایکه بهشتیان را که این است مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بودید بآن لِيَوْمِ الْحِسَابِ در روز شمار پس اهل بهشت از

روی بهجت وفرح گویند اِنَّ هٰذَا بدرستی که انچه می بینیم از نعمت لَرِزْقُنَا هر آینه روزی ماست که حضرت رزاق بی منت بما ارزانی داشته مَالَهُ
نیست مراین را مِن نَفَادٍ هیچ کمی وانقطاع هٰذَا اینست آنچه بهشتیانرا باشد وَاِنَّ لِلطَّاغِينَ وبدرستی مرنافرمان بردار آن را یعنی کافرانرا
لَشَرَّ مَاٰبٍ هر آینه بدی بازگشت یعنی بد که آن جَهَنَّمَ دوزخ است يَصْلَوْنَهَا در آیند دران دوزخ فَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بد آرامگاه است دوزخ
هٰذَا این است عذاب فَلْيَذُوقُوهُ پس باید که بچشند آنرا حَمِيمٌ آن آب گرم است در نهایت حرارت که چون پیش لب رسد ویرا بسوزد
وچون بخورند دو پاره شوند وَغَسَّاقٌ وزمهریر که دوزخیان را ببرودت بسوزد چنانچه آتش بحرارت می سوزاند وگویند غساق کنده را گویند بلغت
ترک ومراد اینجا ریم است که از گوشت وپوست دوزخیان وازفروج زانیان سیلان میکند که آنرا جمع کرده میخورانند ایشانرا وَاٰخَرُ وایشانرا عذابی
دیگر است مِنْ شَكْلِهِ مثل این عذاب که مذکور شد اَزْوَاجٌ نوعها یعنی این عذاب گوناگون است اما مشابه یکدیگراند در تعذیب والام آورده اند
که چون رؤسای کفار بدوزخ در آیند متابعان ایشانرا نیز با ایشان در آرند وملایکه رؤسا را گویند هٰذَا فَوْجٌ این گروه است مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ در آیند
در دوزخ برنج وسختی با شما ایشان گویند لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا مباد ایشانرا اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان صَالُوا النَّارِ در آیند کانند باتش بشومی
علمای خود چنانچه ما در آمدیم مرحبا کلمه است که برای اکرام مهمان گویند رؤسا مر تابعان خود را نفرین کنند به لا مرحبا بهم وچون تابعان از متبوعان
این سخن بشنوند قَالُوا گویند بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما لَا مَرْحَبًا بِكُمْ مرحبا مباد شمارا وشما بدین نفرین بدای رؤسای کفار سزاوارترید اَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ
لَنَا شما پیش داشتید موجبات عذاب را برای ماکه مارا اغوا کردید تا بسبب ضلال شما بدوزخ در آمدیم فَبِئْسَ الْقَرَارُ پس بد قرارگاهی است دوزخ
انگه تابعان دیگر باره قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما مَنْ قَدَّمَ لَنَا هر که قدم فراپیش داشت برای ما هٰذَا این کفر وضلال را ومارا ازراه
حق بلغزانید فَزِدْهُ پس زیاده کن اورا عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دوباره فِي النَّارِ در آتش یعنی آن مقدار عذاب که دارد آنرا دو چندان کن وگویند
حیاب وعقارب دوزخ برایشان کمارد وَقَالُوا وگویند صنادید قریش در دوزخ مَا لَنَا چیست مارا که امروز لَا نَرٰى نمی بینیم رِجَالًا كُنَّا
نَعُدُّهُمْ مردانی را که بودیم ما که می شمردیم ایشانرا در دنیا مِنَ الْاَشْرَارِ از بدان ومردودان در موضح آورده که چون کفار قریش در دوزخ
نگرند وفقرای مسلمانان چون عمار وصهیب وخباب وبلال را نه بینند گویند اَتَّخَذْنَاهُمْ استفهام برای تقریر است یعنی آیا ما ایشانرا
فرا گرفتیم سِخْرِيًّا مهزو بهم وبا ایشان استهزا وسخریه کردیم ایشانرا بدوزخ در نیاورده اند اَمْ زَاغَتْ یا در آورند وتمیل کرده است عَنْهُمُ
الْاَبْصَارُ ازایشان چشمهای ما یعنی نمی بینیم ایشانرا در آثار آمده که حق سبحانه وتعالی آنگروه فقرا را بر غرفات بهشت جلوه دهد تا کفار ببینند
وحسرت ایشان بیفزاید اِنَّ ذٰلِكَ بدرستی که انچه حکایت کردیم از دوزخیان لَحَقٌّ هر آینه راست ودرست است وآن است تَخَاصُمُ
اَهْلِ النَّارِ جنگ وجدال اهل نار وماجرای ایشان قُلْ بگوای محمد مشرکان مکه را اِنَّمَا اَنَا جزاین نیست که من مُنْذِرٌ بیم کننده و
ترساننده ام از عذاب خدای عزوجل وَمَا مِنْ اِلٰهٍ ونیست هیچ خدای سزای پرستش اِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ مگر خدای عزوجل یگانه که ذات
او شرکت قبول نکند وکثرت را بوحدت او راه نباشد الْقَهَّارُ قهر کننده که بنای اعمار ابقواصف آجال درهم شکند یا شرکت متوهم
وکثرت بی اعتبار را که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارفان مضمحل ومتلاشی سازد نظم غیرتش غیر در جهان نگذاشت : وحدتش رسم
این وان برداشت : کم شود جمله ظلمت پندار : نزد انوار واحد قهار رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها وزمینها وَمَا بَيْنَهُمَا
وآنچه میان ایشانست الْعَزِيزُ خداوندی که غالب بود در عذاب کردن الْغَفَّارُ آمرزگاری که باک ندارد از آمرزیدن قُلْ هُوَ بگوای محمد انچه خبر
مر شمارا وبیم کردم از عقوبت روز قیامت نَبَؤٌا عَظِيمٌ خبری بزرگ است بلکه اَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ شما ازان روی گردانید کانید
از غایت غفلت یا نبوت من شانی بزرگ دارد وشما ازان اعراض مینمائید آخر در نگرید اگر من نبی نبودمی ووحی بمن نیامدی مَا كَانَ لِيَ
نبودی مرا مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بِالْمَلَاِ الْاَعْلٰى بگروهی برتر یعنی ملایکه اِذْ يَخْتَصِمُونَ آنگاه که گفت وشنود می کردند در شان آدم علیه السلام
اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفك الدماء ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك قال انی اعلم ما لا تعلمون پس
بر نبوت من روشن تر ازین دلیل نیست که قصه آدم وملایکه علیهم السلام بیان میکنم بروجهی که در کتب متقدمه مذکور است بی مطالعه کتابی وسماع

ازهستادی اِنْ يُوحٰى وحی کرده نمی شود اِلَيَّ بسوی من اِلَّا اَنَّمَا اَنَا مگر انکه جز این نیست که من نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام آشکارا یا هویدا کننده
موجبات عذاب را اِذْ قَالَ رَبُّكَ یاد کن ای محمد علیه الصلوة والسلام چون گفت پروردگار تو لِلْمَلٰٓئِكَةِ مر فرشتگانرا اِنِّيْ خَالِقٌ که من
آفریننده ام بَشَرًا آدمی را مِنْ طِيْنٍ از گل مراد آدم علی نبینا وعلیه السلام است فَاِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون تمام کنم خلقت اورا وقالب ورا
بخوبترین شکلی بپردازم وَنَفَخْتُ فِيْهِ وبدمم در و مِنْ رُّوْحِيْ از روح خود حق سبحانه وتعالی روح را مشرف ومکرم ساخت بشرف اضافت
بذات خود جهت طهارت ونظافت او ملخص سخن آنست که روح چون بقالب وی در آرم وزنده گردد فَقَعُوْا لَهٗ پس در روی در افتید برای وی
سٰجِدِيْنَ سجده کنندگان از جهت تزیین وتکریم او فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ همه ایشان تمام مر
آدم علیه السلام را بعد از نفخ روح در و اِلَّا اِبْلِيْسَ مگر ابلیس که سجده نکرد اِسْتَكْبَرَ بزرگ داشت خود را وفرمان نبرد وَكَانَ وگشت بدان نافرمانی
مِنَ الْكٰفِرِيْنَ از ناگرویدگان قَالَ يٰٓاِبْلِيْسُ گفت سبحانه وتعالی ای ابلیس مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا اَنْ تَسْجُدَ از انکه سجده
کنی لِمَا خَلَقْتُ مر آنچیز را که بیافریدم بِيَدَيَّ بر دو دست خود ذکر دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم م است بحق سبحانه وتعالی یعنی
من بنفس خود او را آفریدم بی توسط پدر ومادر وغیری در انوار آورده که ذکر بیدی تنبیه است بر مزید قدرت در آفرینش آدم علیه السلام ودر بعضی
تفاسیر آمده که مراد ید قدرت وید نعمت است ودر فتوحات فرموده که ید قدرت ونعمت شامل است همه موجودات را پس بدین تاویل آدم
علیه السلام را هیچ شرف ثابت نشود پس لابد است از انکه در بیدی معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم علیه السلام پس حمل جمله بر بستین تثنیه
د تثنیه که آدم جامع هر دو صفت است مناسب می نماید ودر بحر الحقایق می گوید که مراد صفتین لطف وقهر است چه این دو صفت جمیع
صفات الهی مشتمل اند زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف وقهر خالی باشد بعضی جلالیه اند وبرخی جمالیه تبارک اسم ربك ذو الجلال والاکرام
وهیچ مخلوقی نباشد الا که مظهر یکی ازین دو صفت بود چنانچه ملائکه مظهر لطف وشیطان مظهر قهر وآدمی مظهر تجلی صفتین است وبدین
جامعیت قابل مسجودیت داشته اند ودرین معنی گفته اند نظم آمد آئینه جمله کون ولی : همه چون آینه نگردجلی : گشت آدم
جلای این مرآت : شد عیان ذات وجمله صفات : مظهری گشت کلی وجامع : نترذات وصفات از ولامع : القصه حق سبحانه
وتعالی با ابلیس گفت چرا سجده نکردی مخلوق بیدین مرا اَسْتَكْبَرْتَ آیا تکبر میکردی بی استحقاق آن اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِيْنَ
آیا هستی تو از برتران که استحقاق تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار کرده قَالَ گفت شیطان در جواب اَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ من بهترم
ازان مخلوق پس خیریت خود را بیان می کرد خَلَقْتَنِيْ مِنْ نَّارٍ بیافریدی مرا از آتش واو را لطافت ونورانیت است وَخَلَقْتَهٗ وبیافریدی
تو او را مِنْ طِيْنٍ از گل که در وکثافت وظلمانیت است ودرین قیاس خطا کرد وشمه ازان در سوره اعراف مذکور است در کشف الاسرار
آورده است که آتش سبب فرقت است وخاک وسیله وصلت واز آتش گسستن آید واز خاک پیوستن آدم از خاک بود بپیوست
تا خلعت ثُمَّ اجْتَبٰهُ رَبُّهٗ یافت ابلیس که از آتش بود بگسست تا بفرمان فاهبط منها مردود گشت روزی شوریده با سلطان العارفین
گفت چه بودی اگر این خاک پی پاک نبودی ابویزید بانگ بر وزد که اگر این خاک نبودی آتش عشق افروخته نشدی دسوز سینها وآب دیدها ظاهر
نگشتی که اگر خاک نبودی بوی مهر ازل که شنیدی وآشنائی قرب لم یزل که بودی نظم ای خاک چه خوش طینت قابل داری : گلهای لطیف
که در گل داری : در مخزن کنت کنز هر گنج که بود : تسلیم تو کردند که در دل داری : قَالَ گفت خدای تعالی مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت
که فَاخْرُجْ مِنْهَا پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملایکه فَاِنَّكَ رَجِيْمٌ پس بدرستی که تو رانده شده از رحمت ودور شده
از رتبت کرامت وَّاِنَّ عَلَيْكَ وبدرستی که بر تو است لَعْنَتِيْ راندن وخشم من اِلٰى يَوْمِ الدِّيْنِ تا روز جزا قَالَ رَبِّ گفت
ابلیس ای آفریدگار من فَاَنْظِرْنِيْ پس مرا مهلت ده چون براندی اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُوْنَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان غرض ابلیس
آن بود که شربت مرگ نچشد قَالَ فَاِنَّكَ گفت خدای عزوجل پس بدرستی که تو مِنَ الْمُنْظَرِيْنَ از مهلت داده شدگانی اِلٰى يَوْمِ الْوَقْتِ
الْمَعْلُوْمِ تا وقتی که وقت معلوم است یعنی زمانه نفخه اولی که همه کس بمیرند قَالَ فَبِعِزَّتِكَ گفت ابلیس که پس بغالبیت وقهریت تو سوگند

که هر وجه که توانم لَأُغْوِيَنَّهُمْ هر آینه گمراه گردانم اولاد آدم را أَجْمَعِينَ همه ایشان را إِلَّا عِبَادَكَ مگر بندگان تو مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ از ایشان
پاک کرده شدگان از لوث شرک و عصیان قَالَ گفت خدا تعالی فَالْحَقُّ پس راستی و درستی از من است وَالْحَقَّ أَقُولُ و درست و راست میگویم
لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر سازم دوزخ را مِنْكَ از تو وَمِمَّنْ تَبِعَكَ و از آنها که پیروی تو میکنند مِنْهُمْ از آدمیان و دیوان أَجْمَعِينَ همه
ایشان قُلْ بگوای محمد مَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ وحی و ادای رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی وَمَا أَنَا و نیستم من
مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ از تکلیف کنندگان یعنی از جمعی که بتصنع از خود ظاهر کنند که نه اند صاحب کشاف فرموده که متکلفان را سه علامت است
یکی آنکه نزاع کنند با کسی که برتر از او است دوم آنکه خواهند که فرا گیرند آنچه یافتن آن نه مقدور ایشان است سوم گویند چیزی که ندانند إِنْ هُوَ نیست
قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را از جن و انس وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ و زود باشد که بدانید خبر قرآن یعنی آنچه در و است از وعد
و وعید یا بدانید خبر محمد علیه الصلوة والسلام را و صدق سخن او معلوم کنید بَعْدَ حِينٍ بعد هنگامی که آن حین موت است یا روز قیامت

سُورَةُ الزُّمَرِ مَكِّيَّةٌ با وقت ظهور اسلام وَهِيَ خَمْسٌ وَّأَرْبَعُونَ آيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قرآن بر محمد علیه الصلوة والسلام مِنَ اللّٰهِ از خدا تعالی است الْعَزِيزِ خداوند غالب در تقدیر الْحَكِيمِ دانا
و در تدبیر إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو کتاب را که قرآن است بِالْحَقِّ براستی یا برای بیان و اثبات حق
فَاعْبُدِ اللّٰهَ پس پرست خدا تعالی را مُخْلِصًا در حالتیکه پاک کننده باشی لَهُ الدِّينَ برای وی پرستش خود را مخاطب حضرت رسالت پناه
علیه الصلوة والسلام است و مراد امت که مامورند بآنکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص سازند أَلَا لِلّٰهِ بدانید که مر خدا تعالی است الدِّينُ الْخَالِصُ
پرستیدن پاک از شرک یعنی و سزاوار آن است که طاعت او باشد زیرا که منفرد است بصفت الوهیت وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا گرفتند
مِنْ دُونِهِ بجز خدای عز و جل أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی خدایان که بسیار دوست میدارند کافران ایشان را اعم است از ملائکه و اصنام و غیر آنکه میگویند
مَا نَعْبُدُهُمْ نمی پرستیم ایشان را إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا مگر برای آنکه نزدیک گردانند ما را إِلَى اللّٰهِ بخدا تعالی زُلْفَى نزدیک گردانیدنی یعنی
خواست کنند ما را تا بشفاعت ایشان منزلتی بزرگ یابیم إِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ بدرستی که خدا تعالی حکم میکند بَيْنَهُمْ میان این مشرکان فِيمَا
هُمْ فِيهِ در آن چیز که ایشان در آن چیز يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند از معبودان یعنی امروز یکی ملک را می پرستند چون بنی ملیح و یکی بشر را چون
یهود و نصاری و همچنین بت و شمس و نجوم و عجل و شجر و حجر و جن و آتش را می پرستند و هر یک را مدعا آنکه معبود او بحق است و باقی باطل حق
سبحانه و تعالی روز قیامت میان ایشان حکم کند و بطلان هر یک را ظاهر گرداند إِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي بتحقیق که خدای عز و جل توفیق هدایت
ندهد مَنْ هُوَ آنکس را که كَاذِبٌ او دروغ گوی است و می گوید که آلهه ما شفاعت خواهند کرد كَفَّارٌ ناسپاس که منعم را انکار می نمایند
لَوْ أَرَادَ اللّٰهُ اگر خواستی خدای عز و جل أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا آنکه فرا گیرد فرزندی چنانچه ایشان گمان می برند لَاصْطَفَى هر آینه اختیار کردی
مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می آفریند مَا يَشَاءُ آنچه خواستی از اعز اشیا نه از اخس و اکمل آن که بنون است نه از انقص که بنات است اما مخلوق مماثل
خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرط است پس او را فرزند نبود سُبْحَانَهُ پاکی مر او راست از اتخاذ ولد هُوَ اللّٰهُ الْوَاحِدُ اوست
خدای یگانه ذاتیه او منافی مماثل است با سوای او الْقَهَّارُ قهر کننده و در هم شکننده توهمات تصورات اهل شرک خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ
بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ براستی نه بباطل و بازیچه در آفرینش هر یک از آن صد هزار آثار قدرت و اطوار حکمت تعبیه است تا دیده وران از
روی اعتبار ارقام معرفت آفریدگار بر صفحات آن اهل مطالعه نمایند بیت نوشته است بر اوراق آسمان و زمین * خطی که فاعتبروا
منه یا اولی الابصار * يُكَوِّرُ اللَّيْلَ در می آرد شب را عَلَى النَّهَارِ بر روز به پرده ظلمت آن نور این را می پوشد وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ
و در می آرد روز را عَلَى اللَّيْلِ بر شب بشعاع روشنی آن تاریکی این را منتفی سازد یا در می افزاید از شب بر روز و از روز بر شب وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
و رام کرد آفتاب و ماه را تا سیر میکنند بفرمان او كُلٌّ يَجْرِي هر یک از ایشان میرود لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا زمانی نام برده که منتهی دور است در سیر هر روزه

و هر ماه و هر ساله یا تا وقت انقطاع یعنی تا روز قیامت أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ بدانید که خدا تعالی غالب است بر همه چیزها و مجموعه مکونات مغلوب او
وی اند الْغَفَّارُ آمرزنده که سلب این نعمتها نمیکند از آدمیان با وجود وقوع شرکت و معصیت ایشان خَلَقَكُمْ بیافرید شما را ای آدمیان مِنْ
نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از تنی تنها که آدم ع است ثُمَّ پس خبر کرد شما را که جَعَلَ مِنْهَا بیافرید از وی یعنی از جنس یا از استخوان پهلوی چپ او زَوْجَهَا
زن او را یعنی حوا ع و گفته اند اول اخراج ذریت کرد از ظهر او پس حوا ع را آفرید وَأَنْزَلَ لَكُمْ و ابداع و ایجاد کرد برای شما مِنَ الْأَنْعَامِ از چهار پایان ثَمَانِيَةَ هشت
أَزْوَاجٍ هشت صنف نر و ماده از شتر و گاو و گوسپند و بز تا از ایشان نفع می گیرید بخورش و پوشش صاحب لباب آورده که انعام را از
بهشت فرستاد يَخْلُقُكُمْ می آفریند شما را فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ در شکمهای مادران شما خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ آفریدنی پس از آفریدنی یعنی نطفه را علقه
می سازد و آنرا مضغه آنگه عظم عاری پس استخوانی پوشیده بلحم پس جسد مستوی فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ در سه تاریکی که ظلمت مشیمه است و ظلمت رحم و ظلمت
بطن ذَلِكُمُ اللّٰهُ آنکه این فعلها میکند خدای است عز و جل رَبُّكُمْ آفریدگار شما لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی مطلق که زوال و فنا بدو راه نیابد
لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی بسزا مگر او فَأَنَّى تُصْرَفُونَ پس کجا گردانیده می شوید از راه حق با وجود این دلیلهای روشن إِنْ تَكْفُرُوا اگر کافر شوید
ای اهل مکه فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ پس بدرستی که خدا تعالی بی نیاز است عَنْكُمْ از ایمان و پرستش شما وَلَا يَرْضَى و نمی پسندد و نمی فرماید لِعِبَادِهِ
الْكُفْرَ مر بندگان خود را کفر و عدم رضای او بکفر نه برای ضرری است که لاحق شود بدو بلکه نمی پسندد لحوق ضرر آنرا به بندگان وَإِنْ تَشْكُرُوا و اگر
سپاس داری کنید بر نعمت توحید یا شکر گوئید بر نعمت دعوت محمد ع يَرْضَهُ لَكُمْ پسندد آن مر شما را زیرا که سبب فلاح شما است وَلَا تَزِرُ
و بر ندارد وَازِرَةٌ هیچ نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَى بار گناه نفس دیگر را بلکه هر یک بردارنده وزر خود را بر دارد ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار
شما است مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید و اخبار از آن بمحاسبه و مجازات باشد
إِنَّهُ بدرستی که او عَلِيمٌ داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست از نیات و عزایم وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ و چون برسد کافر را
که عتبه بن ربیعه است یا ابو حذیفه بن مغیره ضُرٌّ سختی چون مرض و فقر و بلا دَعَا رَبَّهُ بخواند پروردگار خود را مُنِيبًا إِلَيْهِ باز گردنده بسوی او
و فریاد خواننده از وی و ترک کننده پرستش صنم و خواهش از وی ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ پس چون بدهد خدای تعالی او را نِعْمَةً مِنْهُ نعمتی از نزدیک خود
و آن سختی از وی ببرد نَسِيَ فراموش کند مَا كَانَ يَدْعُو آنچیز را که میخواند خدای را إِلَيْهِ بکشف و رفع آن مِنْ قَبْلُ پیش از این نعمت یعنی آن
سختی را فراموش کند یا بعد از راحت دست بدارد دعا و زاری خود را وَجَعَلَ لِلّٰهِ و گرداند مر خدا را أَنْدَادًا همتایان یعنی بتان را شریک وی سازد
در عبادت لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ تا گمراه گرداند مردمان را از راه خدای که اسلام است قُلْ بگوای محمد مر کافر را که تَمَتَّعْ بر خوردار باش بِكُفْرِكَ
بکفر خود قَلِيلًا اندک زمانی در دنیا امر تهدید است یعنی از متمتعات بهر چه خواهی اشتغال کن إِنَّكَ بدرستی که تو مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ
از اهل دوزخی و لذتهای دنیا در جنب شدتهای عذاب دوزخ بغایت محقر است پس بفرماید که آیا این چنین کافر بهتر است أَمَّنْ هُوَ یا آنکسی که او
قَانِتٌ فرمان بردار است چون صدیق یا فاروق یا عمار یا سلمان یا عبد الله بن مسعود رض و اشهر آنست که ذی النورین رض بهر تقدیر قانت است
یعنی ایستاده بر وظایف بندگی و مواظبت بر مراسم سر افکندگی آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهای شب سَاجِدًا سجده کننده مر خدای عز و جل را وَقَائِمًا
و ایستاده در نماز يَحْذَرُ الْآخِرَةَ می ترسد از عذاب آن سرای وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ و امید میدارد و دران رحمت بخشش پروردگار را یعنی او چون
بسیلی طاعت و التزام طریق مجاهدت متردد است میان خوف و رجا یعنی زمانی گرد کعبه خوف طواف می کند و ساعتی سوی میدان رجا سیر
مینماید و مرغ ایمان جز باین دو بال اقبال در هوای کمال طیران نتوان نمود که لو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا نظم
گرچه داری طاعتی از هیبتش ایمن مباش * ور گنهکاری ز فیض رحمتش دل بر مدار * تنگ تر باش شو که قهر او ست بیرون از قیاس * باش بس خوش دل که لطف وسیع اوست بیرون
از شمار * قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه وسلم هَلْ يَسْتَوِي آیا برابر باشند الَّذِينَ يَعْلَمُونَ آنانکه دانند معالم توحید را چون ارباب فضایل وَالَّذِينَ
لَا يَعْلَمُونَ و آنکه ندانند یگانگی حق را چون اصحاب رذایل إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیر می شوند بدلایل قدرت أُولُو الْأَلْبَابِ
خداوندان خردهای خالص از آلودگی وهم قُلْ يَا عِبَادِ بگوای بندگان الَّذِينَ آمَنُوا آنان که گرویده اند اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از پروردگار خود

وبهره برید وعلامت تقوی ارتکاب طاعت است واجتناب از معصیت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانرا است که نیکوکرده اند بگفتار کلمه شهادت فِي هَٰذِهِ
الدُّنْيَا درین دنیا حَسَنَةٌ مثوبه نیکو در آخرت که بهشت است یا آنانرا است که احسان نمودند بالتزام طاعات در دنیا پاداش نیکو که آن صحت است
وعافیت یا آنانرا که متصف شدند باخلاق الهی روشنی دل است وتازگی روی وثنای جمیل درین جهان یا آنانرا که عبادت بطریق مشاهده کردند
حسنه است در دنیا که شهود وی انوار تجلیات جمالی است وچون بقول بعضی از علما این آیت در شان مهاجرین حبشه است چون جعفر بن ابی طالب
واصحاب وی رض پس احسان را بهجرت تفسیر کرده اند یعنی آنهارا که هجرت کرده اند راحت است از اعدا ونجات از بلای ایشان وَأَرْضُ اللَّهِ وزمین
خدایتعالی برای هجرت وَاسِعَةٌ گشاده است هرکسی را که ارادت هجرت کند إِنَّمَا يُوَفَّى جزین نیست که تمام داده می شوند الصَّابِرُونَ
صبرکنندگان بر مفارقت اوطان یا بر کربت غربت یا بر مشقت عبادت یا بر تحمل اذیات اعدا أَجْرَهُمْ مزد خودرا بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار
یعنی بمرتبه که در شمار در نیاید وحساب حسنات از احاطه بدان عاجز باشد ودر معالم هست که روز قیامت بلاکشان صابران ابرحسنات حاضر آیند
نه برای ایشان میزانی نصب کنند ونه دیوانی وضع نمایند بلکه برایشان فروریزند مزدهای ایشانرا بی حساب وکار برایشان بدرجه رسد
که اهل عافیت که در دنیا بالمی ورنجی نبوده باشند تمنا برند که کاشکی اجساد ایشانرا بمقراض پاره پاره ساختندی تا امروز با اهل بلا در یک
سلک آمدندی بیت تو مبین رنجوری غم دیدگان ؛ کاندران رنج اندازکر بزندکان ؛ هرکرا از زخمها غم بیشتر ؛ لطف یارش
داده هم بیشتر ؛ آورده اند که کفار مکه حضرت پیغمبر را علیه السلام گفتند تا چه بران دارد که احداث کنی دین وآئینی را که مخالف روش
ماست آخر در نگر بملت پدر وجد وسادات قوم که همه عبادات لات وعزی میکردند تو نیز همان کیش در آی وبیاسای آیت آمد که قُلْ
إِنِّي أُمِرْتُ بگو بدرستی که من مامور شده ام أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ آنکه پرستم خدایتعالی را مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ پاک کننده برای
او دین را از شرک یعنی موحد باشم وداعی بتوحید وَأُمِرْتُ وفرموده شده ام لِأَنْ أَكُونَ بآنکه باشم أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ اول گردن
نهادگان ازین امت زیراکه من پیشرو ایشانم در دنیا وآخرت قُلْ بگوی محمد دیگرباره إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم إِنْ عَصَيْتُ
رَبِّي اگر عاصی شوم از پروردگار خود وشرک آرم ودین شما گیرم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی که بزرگ است احوال او وبسیار است
اهوال او قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ بگو خدایتعالی عزوجل را پرستش میکنم مُخْلِصًا لَهُ درحالتیکه پاک کننده ام برای او دِينِي کیش خودرا
از شرک ویا خالص سازنده عمل خودرا از ریا فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ پس پرستید شما آنچه میخواهید مِنْ دُونِهِ بجز خدای عزوجل امر
تهدید است وتنبیه بر خذلان وحرمان ایشان وبآیت السیف منسوخ است آورده اند که مشرکان بعد از سماع این آیت جواب گفتند که ای محمد
صلی الله علیه وسلم زیان کردی در مخالفت دین پدران خود این آیت نازل شد قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ بگو بدرستی که زیانکاران
الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند تو أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود که گمراه شدند وَأَهْلِيهِمْ ودر کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت
که از ایشان باز مانند ابن عباس رض فرموده که حق سبحانه وتعالی برای هر انسانی منزلی واهلی در بهشت آفریده پس هرکه فرمان خدایتعالی ورسول
او برد اورا به بهشت درآرند ومنزل واهل وبه وی دهند وهرکه نافرمانی کند اورا بدوزخ برند ومنزل واهل وبدیگری دهند که مطیع باشد پس کافران
روز قیامت زیان دارند در منزل واهل أَلَا ذَٰلِكَ بدانید که آنست هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آن زیان هویدا که بر هیچکس از اهل موقف
پوشیده نماند لَهُمْ مر آن زیان کارانراست مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ سایبانها از آتش وَمِنْ تَحْتِهِمْ
ظُلَلٌ واز زیر ایشان سایبانها است مرجمع دیگرراکه در درکه زیرتر ایشانند مقرر است که زیرتر از همه منافقانرا است واینجا مراد
کافرانند ومراد از ظلل فراش ومهاد است وذکر ظلل بطریق مجاز است در کلام ذَٰلِكَ آن عذاب که مذکور شد يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ میترساند
خدای عزوجل بدان عِبَادَهُ بندگان خودرا تا بپرهیزند از چیزی که ایشانرا بدان مبتلا کرداند چون شرک ومعصیت يَا عِبَادِ ای بندگان من
فَاتَّقُونِ پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید موجبات خشم مرا آورده اند که در زمان جاهلیت جمعی بوحدانیت آفریدگار اقرار کردند چون
سلمان فارسی وابوذر غفاری وزید بن عمرو بن نفیل رض حق تعالی در شان ایشان میفرماید که وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا وآنانکه پرهیز کردند یک

رفتند

پرستند الطاغوت از شیطان یا بتان یا کهنه یا هرچه از دون خدایتعالی پرستند ایشان برطرف شدند أَنْ يَعْبُدُوهَا ازآنکه بپرستند آنرا
وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ وبازگشتند بفرمان خدایتعالی عزوجل تمامی وروی دل خود بحق آوردند لَهُمُ الْبُشْرَىٰ مر ایشانرا است مژده در دنیا بزبان
ملایکه بوقت موت ودر عقبی بمغفرت گناهان وجنت جاودان ودر اسباب نزول آورده که چون حضرت صدیق رض بخدمت حضرت رسالت پناه
علیه الصلوة والسلام سرفراز شد شش تن از عشره مبشره چون عثمان وطلحه وزبیر وسعد بن ابی وقاص وعبدالرحمن بن عوف وسعید بن زید رض الله عنهم با او ملاقات
کرده از حقیقت اسلام استخبار نمودند واز سخنانی که او فرموده رایحه صدق استشمام نموده مسلمان شدند ودرباره ایشان این آیه نازل شد که فَبَشِّرْ
عِبَادِ پس مژده ده بندگان مرا الَّذِينَ آنانکه يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ می شنوند سخن ابوبکر صدیق رض فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ پس
پیروی می نمایند نیکوتر امر او از احسن نیکوتر است چه قول او همه احسن بوده وگفته اند استماع قول واتباع احسن آن عمومی دارد ومراد از قول قرآن است احسن
او محکم باشد دون منسوخ وعزیمت دون رخصت در احقاف آورده که در قرآن مقابح اعدا وممادح اولیاست ایشان متابع احسن می نمایند
که مثلا طریقه موسی است علیه السلام دون سیرت فرعون وعلی هذا ودر لباب آورده که مراد اقاویل اهل ملل است واحسن همه اسلام باشد واشهر آن آنست
که مراد از قول سخنان است که در مجالس ومحافل گذرد واهل ولا متابعت احسن آن اقوال میکنند در امثال آمده که خذ ما صفا ودع ما کدر بیت
قول کس چون بشنوی در وی تامل کن تمام ؛ صاف را بردار ودردی را رها کن والسلام ؛ ودر بحر الحقایق آورده که قول اعم است از سخن خدای عزوجل
وملک وانسان وشیطان ونفس اما انسان حق وباطل ونیک وبد گوید وشیطان بمعاصی ونفس بآرزوها ترغیب کند وملک بطاعات دعوت نماید
وحضرت عزت بجود خواند که تبتل الیه تبتیلا پس بندگان خالص آنانند که احسن اقوال را که خطاب رب الارباب است واز زبان حضرت رسول خدای تعالی
علیه السلام استماع نموده پیروی کنند أُولَٰئِكَ آن گروه که متابع سخنان نیکوترند الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ آنانند راه نمود خدایتعالی می خواهد ایشانرا
بمطلب مقصود وَأُولَٰئِكَ هُمْ وآن گروه ایشانند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقول صافیه از شوایب وهم وخیال که از عوادی وعادات عوام أَفَمَنْ
حَقَّ عَلَيْهِ آیا آنکسی که واجب شد بر وی كَلِمَةُ الْعَذَابِ کلمه وعید که مشعر است بعذاب چون لاملان جهنم وهولاء فی النار ولا ابالی
چون کسی که واجب نشده باشد بر وی این کلمه أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ آیا تو ای محمد میرهانی مَنْ فِي النَّارِ آنرا که در دوزخ باشد یعنی ایا میتوانی که او را
سازی واز عذاب باز رهانی تاکید است در انکار یعنی این کار بدست تو نیست که دوزخیان را باز رهانی ابن عباس رض فرموده که مراد از دوزخیان ابو لهب
است وپسر او عتبه لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا لیکن آنانکه بترسیدند وبترسیدند از عذاب پروردگار خویش وبایمان وطاعت متصف شدند لَهُمْ
غُرَفٌ مر ایشانرا است منزلها که بلند اند در بهشت مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ از زبر آن غرفها بلندتر مَبْنِيَّةٌ بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند
منازلی که بر زمین بنا کنند تَجْرِي می رود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر این غرفها جویهای بهشت وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای عزوجل
وعده کردنی لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ خلاف نکند خدایتعالی وعده خودرا أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد
از آسمان مَاءً آبی یعنی باران فَسَلَكَهُ پس در آورد آن آب را يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ در چشمها که در زمین است ودر کاریزها ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ
زَرْعًا پس بیرون می آرد بدان آب کشت زاری را مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ درحالتیکه مختلف است رنگهای او چون اخضر واحمر واصفر وجز آن یا جدا جدا
اجناس او چون جو وگندم وکنجد وامثال آن ثُمَّ يَهِيجُ پس خشک میشود آن مزروع بعد از سبزی فَتَرَاهُ پس می بینی آنرا مُصْفَرًّا زرد شده بعد از تازگی
وسبزی ثُمَّ يَجْعَلُهُ پس میگرداند خدای عزوجل آنرا حُطَامًا ریزه ریزه ودرهم شکسته إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در انزال باران واخراج کیاه
لَذِكْرَىٰ هرآینه یادکردنی است لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقلها را یادآوردن پندی است مرخردمندانرا که تشبیه نمایند مال دنیا را
بدان کشت تروتازه وبدان اعتماد ننمایند که اندک زمانی را از آن طراوت روی بزبول نهد وبدانش حوادث درروده شده عرصه تلف گردد نظم
بود مال دنیا چو آن سبزه زار ؛ که بس تازه بینی بفصل بهار ؛ چو بروی وزد تند باد خزان ؛ یکی برگ سبزی نیابی از آن
أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ آیا کسی که گشاده کرده است خدایتعالی صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ سینه او برای قبول اسلام وانقیاد فرمان ملک علام ومتابعت
سید انام عم باشد چون کسی که سینه او از قبول حق واسلام تنگ است فَهُوَ پس آن گشاده سینه عَلَىٰ نُورٍ بر روشنی معرفت است مِنْ رَبِّهِ

وَلَئِن سَأَلْتَهُم و اگر بپرسی مشرکان مکه که مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمینها را لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ هر آینه گویند خدای تعالی
به برهان واضح و دلیل لایح است بر تفرد و خالقیه او قُلْ بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم اَفَرَءَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ آیا چه می بینید شما آنرا که میخوانید
و میپرستید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی یعنی بتان که می پرستید اِنْ اَرَادَنِيَ اللّٰهُ اگر خواهد خدای تعالی بمن بِضُرٍّ سختی و محنتی هَلْ هُنَّ آیا هستند
آن بتان كَاشِفَاتُ ضُرِّهٖ دفع کنندگان مر آن سختی را که خدای تعالی خواسته بمن اَوْ اَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ آیا اگر اراده کند خدای تعالی بمن راحتی و منفعتی
هَلْ هُنَّ آیا باشند آن بتان مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهٖ بازدارندگان از من آن رحمت را مقاتل رح گوید پیغمبر علیه الصلوة والسلام از ایشان سوال کرد
ساکت شدند حق تعالی فرموده که قُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ بگوی ای محمد علیه الصلوة والسلام بسنده است مرا خدای تعالی در رسانیدن خیر و باز داشتن شر
عَلَيْهِ بر وی نه بغیر او يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ توکل میکنند توکل کنندگان در همه ابواب و احوال کار خود بوی باز میگذارند

بیت

و با خدای خود انداز کار و دل خوش دار :: که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند :: قُلْ يٰقَوْمِ اعْمَلُوا بگوی ای قوم من عمل کنید عَلٰى مَكَانَتِكُمْ بر آن حالی
که هستید خود را بدان وا رسیده از روی توکل و اعتماد بر حق واثق باشید و حفص مکاناتکم خوانده اِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من عمل کننده ام بر حالتی که دارم
از روی توکل فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ آنکس را که از ما و شما بیاید بدو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را
رسوا گرداند وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آید برو عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی همیشه و پیوسته خزی دنیوی و دلیل آن غلبه دیگری بود حق سبحانه و تعالی رسول
را و دشمنان آنحضرت علیه الصلوة والسلام را در روز بدر که جمعی از ایشان بدست مومنان کشته گشتند و جمعی بقید مذلت و سلسله نکبت گرفتار
شدند

بیت

ای سر بباد داده و آن دشمنان به بند :: آن کشته خوار و زار و گرفتار و مستمند :: اِنَّا اَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم
عَلَيْكَ الْكِتٰبَ بر تو کتاب را که قرآن است لِلنَّاسِ برای همه مردمان بِالْحَقِّ بسبب بیان حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشان
است فَمَنِ اهْتَدٰى پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بانچه در وی است فَلِنَفْسِهٖ پس مر او راست فایده آن وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه گردد
یعنی از قرآن اعراض نماید فَاِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراهی شود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال آن بر وی است وَمَا اَنْتَ و نیستی تو
عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ نگهبان بر ایشان تا نگذاری که در ضلالت افتند یا وکیل ایشان نیستی در اختیار هدایت و ضلالت بلکه بر تو نیست بجز بلاغ و بس
اَللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ خدای تعالی قبض میکند نفسها را حِيْنَ مَوْتِهَا بهنگام موت ایشان را وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ و فرو میگیرد نفسهایی که نمرده اند
فِي مَنَامِهَا در خواب و امام محیی السنه رح در معالم فرموده که هر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت می کند از وی
نزدیک مرگ و بزوال او نفس تمیز زایل گردد و نفس تمیز مفارقت می نماید بوقت خواب و بزوال او نفس حیات زوال نمی آید و در احقاف از ابن
جبیر رح نقل میکند که حق سبحانه جمع میکند میان ارواح احیا و اموات تا با یکدیگر آشنایی را نشان میدهند فَيُمْسِكُ الَّتِي پس نگاه میدارد
و دران عالم آن نفس را که قبل ازین قَضٰى عَلَيْهَا الْمَوْتَ قضی کرده است برو مرگ را وَيُرْسِلُ الْاُخْرٰى و میفرستد دیگر نفس را که از آن
زندگانی است با بدان ایشان اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى تا وقت نام برده که اجل ایشان برسد و نزد جمهور مفسران امساک و ارسال مر
نفوسی راست که در خواب قبض کرده باشد اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در توفی نفوس و نگاه داشتن و با بدان فرستادن لَاٰيٰتٍ
هر آینه علامتهاست بر کمال قدرت و نشانهاست برای حشر و بعث لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُوْنَ برای گروهی که تفکر کنند در اماتت که
مشابه نوم است و احیا که مماثلت است بیقظه و در توریت مذکور است که ای فرزند آدم چنانچه در خواب میروی و چنانچه بیدار میگردی
برانگیخته شوی و کافران درین تامل نمی نمایند اَمِ اتَّخَذُوْا بلکه فرا گرفتند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی شُفَعَاءَ شفیعان
که ایشان را از خدای تعالی درخواست کنند قُلْ اَوَلَوْ كَانُوْا بگوی آیا شفاعت کنند و اگرچه باشند که هیچ گونه لَا يَمْلِكُوْنَ شَيْئًا مالک
نشوند چیزی را از شفاعت یعنی نتوانند وَلَا يَعْقِلُوْنَ و ندانند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت میکنند از جمادات و حال آنکه ایشان
از قدرت علم بی بهره اند قُلْ لِّلّٰهِ الشَّفَاعَةُ بگوی مر خدای تعالی راست شفاعت جَمِيْعًا همه آن یعنی حکم آن نزد اوست و بی
دستوری او کسی شفاعت نخواهد کرد لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها ثُمَّ اِلَيْهِ پس بسوی او

تُرْجَعُوْنَ بازگردانیده خواهید شد روز قیامت وَاِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ و چون یاد کرده شود خدای تعالی وَحْدَهٗ یکانه بی ذکر آلهه ایشان چنانچه
گویند لا اله الا الله اشْمَأَزَّتْ برمد و نفرت گیرد قُلُوْبُ الَّذِيْنَ دلهای آنانکه لَا يُؤْمِنُوْنَ می گروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر وَاِذَا
ذُكِرَ الَّذِيْنَ و چون یاد کرده شوند آنانکه معبودان ایشانند مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز خدای تعالی اِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُوْنَ آنگاه ایشان تازه روی و فرحان
شوند بجهت فراموشی از حق و مشغولی بباطل و کار مومن برعکس اینست که از یاد خدای تعالی شادمان و بذکر ما سوی غمگین است

نظم

تا مست شوم بدل از فرح زنده شود :: فال من از اقبال تو فرخنده شود :: ور غیر تو بر جا سخن آید بمیان :: خاطر بهزار غم پراکنده شود ::
قُلِ اللّٰهُمَّ بگوی ای محمد بار خدایا فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ای آفریننده آسمانها و زمینها عٰلِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ داننده
پوشیده و آشکارا اَنْتَ تَحْكُمُ تو حکم کنی بَيْنَ عِبَادِكَ میان بندگان خود در آخرت فِيْ مَا كَانُوْا فِيْهِ در آنچه هستند که در وی يَخْتَلِفُوْنَ
اختلاف میکنند از امر دین وَلَوْ اَنَّ لِلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا و اگر باشد مر آنان را که کافر شدند مَا فِي الْاَرْضِ آنچه در زمین است از اموال جَمِيْعًا
همه آن وَمِثْلَهٗ و مانند آن همه مَعَهٗ با آن لَافْتَدَوْا بِهٖ هر آینه فدیه دهند بآن یعنی فدا کنند و تا بآن خود را باز خرند مِنْ سُوْٓءِ الْعَذَابِ
از شدت عذاب يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشان را مِّنَ اللّٰهِ از خدای تعالی مَا لَمْ يَكُوْنُوْا يَحْتَسِبُوْنَ
آنچه نبودند که پنداشتند یعنی پنداشت آن بود که بوسیله شفاعت بتان رتبت قربت یابند چون در عقبه عقوبت گرفتار گردند غیر آنچه پنداشتند
بدیشان رسید یکی از مشایخ بوقت حلول اجل جزع میکرد پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود که میترسم که چیزی پیش آید که من آنرا حساب
نداشتم و از سفیان ثوری منقول است که چون این آیت خواندی گفتی ویل لاهل الریا :: رباعی :: پنداشت مرائی که عملهاش نکوست :: مغزی
که بر و خلاصه کار در وست :: چون پرده ز روی کار برداشته گشت :: بر خلق عیان شد که نبود الا پوست :: وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود
مر ایشان را سَيِّاٰتُ مَا كَسَبُوْا عذاب بدیها که کرده اند وَحَاقَ بِهِمْ و فرو گیرد ایشان را مَا كَانُوْا بِهٖ جزای آنچه بودند که بدان
يَسْتَهْزِءُوْنَ استهزا میکردند از تخویف الهی و انذار حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ پس چون برسد کافر را که عتبه و ابو حذیفه است یا
عام داشته اند همه کافران را ضُرٌّ سختی و فقری دَعَانَا بخواند ما را در دفع آن از ما در می خواهد ثُمَّ اِذَا خَوَّلْنٰهُ پس چون عطا دهیم او را نِعْمَةً نعمت
بخشیم یعنی مال و ثروتی مِّنَّا از نزدیک ما بطریق تفضل نه باستحقاق قَالَ میگوید آن کافر اِنَّمَآ اُوْتِيْتُهٗ جز این نیست که داده اند
آن مال را عَلٰى عِلْمٍ بر دانشی از من یعنی وجوه کسب و تحصیل آنرا دانستم و بکیاست و کفایت من حاصل شد یا خدای تعالی دانست که من
مستحق این نعمتم بَلْ نه چنین است که او میگوید هِيَ فِتْنَةٌ آن نعمت آزمایشی است مر او را تا ظاهر گردد که شاکر است یا کافر وَلٰكِنَّ
اَكْثَرَهُمْ و لیکن بسیاری از ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ نمیدانند و در نمی یابند قَدْ قَالَهَا بدرستی که گفتند آن کلمه را الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه پیش
ایشان بودند یعنی قارون که گفت انما اوتیته علی علم عندی و قوم او پسندیدند فَمَآ اَغْنٰى عَنْهُمْ پس باز نداشت از ایشان عذاب را مَا كَانُوْا
يَكْسِبُوْنَ آنچه بودند که کسب میکردند از مال و متاع دنیا فَاَصَابَهُمْ پس رسید مر ایشان را سَيِّاٰتُ مَا كَسَبُوْا وبال بدیها که کرده
بودند و با مالها بزمین فرو رفتند وَالَّذِيْنَ ظَلَمُوْا و آنانکه ستم کردند و ناسپاسی نمودند مِنْ هٰٓؤُلَآءِ ازین گروه مشرکان که در عصر تواند سَيُصِيْبُهُمْ
زود باشد که برسد بدیشان سَيِّاٰتُ مَا كَسَبُوْا پاداش بدیهایی که کرده اند وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِيْنَ و نیستند ایشان عاجز کنندگان ما را از تعذیب
یا پیشی گیرندگان بر عذاب ما اَوَلَمْ يَعْلَمُوْٓا آیا ندانستند اَنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ
يَّشَاءُ برای هر که خواهد نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض مشیت وَيَقْدِرُ و تنگ میکند بر هر که میخواهد نه برای خواری و بی مقداری و ذلت او
بلکه از روی حکمت اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستی که در قبض و بسط روزی لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت و ارادت لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ
برای گروهی که میگروند بخدای تعالی روزی ده و میدانند که هرچه میدهد و هر که را میدهد مصلحت کلی در ضمن آن است

نظم

هرچه باید بهر که می شاید :: تو دهی آنچنانکه می باید :: تو شناسی صلاح کار همه :: که تو بی آفرید کار همه :: در معالم مذکور است که قوم
از اهل شرک ارتکاب قتل و زنا بسیار نموده بودند و ابواب معاصی و ملاهی بکلید هوای نفس بر روی روزگار خود گشوده بحضرت رسالت پناه

علیه الصلوة والسلام عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت میکنی نیکو است وما بشرطی قبول میکنیم که ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده می شود یا نی این آیت فرود
آمده که قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا ای بندگان من آنانکه اسراف کردند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود یعنی افراط
نموده اند در گناهان و از حد برده اند لَا تَقْنَطُوا نومید مشوید مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ از بخشش خدایتعالی این آیت امیدوارترین وبهترین آیتهاست از قرآن چه
در خبر است که گفته دوست نمیدارم که دنیا وما فیها مرا باشد بعوض این آیت چه این آیت از دنیا وهرچه در دنیا باشد بهتر است ودر معالم از ابن مسعود رض نقل میکند
که عباس رض بمسجدی در آمد دید که واعظی ذکر آتش دوزخ وسلاسل واغلال آن میکند فرمود که ای مذکر چرا نا امید میکردانی مردمانرا مگر نخوانده آنرا که فرمود
قل یا عبادی الآیة در فصول آورده که تمام ترجیه در سه چیز است اول لطف خطاب که فرمود یا عبادی ونگفت که یا ایها العصاة دوم رفق در عتاب
که گفت اسرفوا ونگفت اخطاء وسوم تنبیه بر اسباب رحمت که گفت لا تقنطوا در فتوحات فرموده لَا تَقْنَطُوا نهی است وهرچه حق سبحانه وتعالی از ان نهی
فرموده لازم است از ان باز ایستادن پس قنوط بهیچ وجه روا نیست نومید مشو که نا امیدی کفر است إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ بدرستی که خدای
بیامرزد گناهان جَمِيعًا همه آنرا اگرچه بسیار باشد بغیر شرک که مطلقا آمرزیده نشود وبعضی علما گویند که غفران ذنوب بشرط توبه است واین قید خلاف ظاهر است
ودر وسیط باسناد خود آورده از اسماء بنت زید رض که گفت شنودم از رسول الله علیه الصلوة والسلام که فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی
إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستی که او آمرزنده است گناهانرا الرَّحِيمُ مهربان بر بندگان حقایق این آیت ووجوه تأکیدات او در جواهر التفسیر بسطی لایق سمت تحریر
یافته وبیماران بیمارستان جرم وعصیان را شربت راحت جز درین دار الشفا حاصل نشود وسرگردان بیابان نفس وهوای را از طریق نجات جز بمدد این
آیت میسر نگردد نظم ندارم هیچگونه توشه راه :: بجز لا تقنطوا من رحمة الله :: تو فرمودی که نومیدی میارید :: زمین لطف وعنایت چشم دارید
بدین معنی بسی امیدوارم :: ببخشا زانکه بس امیدوارم :: امید در دمندان را روا کن :: دل امیدواران را دوا کن :: وَأَنِيبُوا وباز گردید بطاعت
یا دعا وتضرع إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار خویش وَأَسْلِمُوا لَهُ وگردن نهید مر دین او را باخلاص ورزید در توحید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ
پیش از آنکه بیاید بشما عذاب ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس یاری داده نشوید یعنی در دفع عذاب شما هیچکس نصرت ندهد وَاتَّبِعُوا وپیروی نمائید أَحْسَنَ نیکوترین
مَا أُنْزِلَ آنچیزیرا که فرستاده شده است إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ بسوی شما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را ونه ناسخ را ازلی روید نه منسوخ را
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ پیش از آنکه بیاید بشما الْعَذَابُ بَغْتَةً عذاب ناگهان یعنی بلا وعقوبت یا مرگ بطریق فجاءت وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ وشما
نمیدانید آمدن او را تا در مقام تدارک آئید أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ پیش از آنکه نفس گوید يَا حَسْرَتَىٰ ای پشیمانی من عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ بر آنچیز که تقصیر کردم فِي جَنْبِ اللَّهِ
در کار خدایتعالی یا در طلب رضا وجوار رحمت وقرب حضرت وَإِنْ كُنْتُ وبه تحقیق کار آنست که بودم لَمِنَ السَّاخِرِينَ از افسون کنندگان بکتابه خدایتعالی و
برسول او وبمؤمنان ودر سلسلة الذهب در معنی این آیت فرموده نظم روز آخر که گرگ مردم خوار :: گند از خواب غفلتش بیدار :: یادش آید که در جوار خدای
سالها از جرم وعصیان رای :: هرچه در شصت سال یا هفتاد :: گرده از خیر وشر پیش افتاد :: نکت بیک پیش چشم او دارند :: آشکارا بروی او آرند :: بکدام
کند والا :: بانگ یا حسرتا وواویلا :: حسرت زجان او بر آرد دود :: وان زمان حسرتش ندارد سود أَوْ تَقُولَ یا گوید آن نفس لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي
اگر آنکه خدایتعالی راه نمودی مرا لَكُنْتُ هر آینه می بودم من مِنَ الْمُتَّقِينَ از پرهیزکاران وبشرک ومعصیت آلوده نمی شدم أَوْ تَقُولَ یا گوید حِينَ
تَرَى الْعَذَابَ آن هنگام که ببیند عذاب را معاینه لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً ای کاشکی بودی مرا بازگشتی بدنیا فَأَكُونَ تا بروم وباشم ازجا مِنَ الْمُحْسِنِينَ
از نیکوکاران وفرمان برداران پس این گوینده را که گفت که مرا راه نه نموده اند واگرنه متقی بودمی گویند بَلَىٰ آری یعنی ترا ارشاد کردند قَدْ جَاءَتْكَ بدرستی که
آمد بتو آيَاتِي آیتهای کتاب من که قرآن است فَكَذَّبْتَ بِهَا پس تکذیب کردی بآن وآنرا دروغ داشتی وَاسْتَكْبَرْتَ وتکبر کردی وسر کشیدی
از ایمان بران وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ وبودی از ناگروندگان وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ وروز رستخیز تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا می بینی آنرا که دروغ گفتند عَلَى اللَّهِ
بر خدایتعالی یعنی خدا را باتخاذ ولد وشریک صفت کردند وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ رویهای ایشان پیش از دخول بدوزخ سیاه کرده شده أَلَيْسَ
فِي جَهَنَّمَ آیا نیست در دوزخ یعنی هست البته مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ مقام وجای آرام متکبران وگردن کشان از که فرمان خدایتعالی ورسول او بردند
وَيُنَجِّي اللَّهُ وبرهاند خدای تعالی از جهنم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کردند از شرک بِمَفَازَتِهِمْ برستگاریهای ایشان یعنی باسباب خلاصیکه ایمان واحسانست

لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ نرسد متقیانرا هیچ بدی ومکروهی وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ونه ایشان اندوهگین شوند اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ خدایتعالی
آفریننده همه چیزهاست وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ واو بر همه چیز وَكِيلٌ خداوند است ومتصرف دران وقایم بحفظ آن لَهُ مَقَالِيدُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مراوراست کلیدهای خزاین آسمان وزمین یعنی مالک امور علوی وسفلوی اوست وغیر او را تصرف دران ممکن نی
همچنانکه دخل در خزینها متصور نیست مگر کسی را که مفاتیح آن بدست اوست ودر خبر است که ذو النورین رض از حضرت رسول علیه الصلوة والسلام
پرسید که تفسیر مقالید السموات والارض کدام است آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرمود که تفسیر آن این است که لا اله الا الله والله اکبر
سبحان الله وبحمده واستغفر الله ولا حول ولا قوة الا بالله هو الاول والآخر والظاهر والباطن یحیی ویمیت
بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات مفاتیح خزاین آسمان وزمین است هر که بدان تکلم کند بفتوح وفیوض این خزاین برسد
وگفته اند خزاین آسمان باران است وخزاین زمین گیاه است وکلید این خزینها بدست تصرف اوست هرگاه که خواهد باران فرستد وهرچه خواهد از نبات
برویاند وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانکه نگرویدند بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهای خدایتعالی یعنی بدلایل قدرت وآیات کتاب او أُولَٰئِكَ آنگروه هُمُ
الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران زیرا که مرجع ایشان دوزخ است آورده اند که کفار قریش حضرت رسول الله علیه الصلوة والسلام را بدین
آباء او دعوت میکردند حق سبحانه فرمود که قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم با ایشان أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا غیر خدایتعالی تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ
می فرمایید مرا که پرستش کنم بعد ازین همه دلایل أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ای نادانان وَلَقَدْ أُوحِيَ وبدرستی که وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو
وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ وبسوی آنانکه پیش از تو بودند از پیغمبران یعنی بتو وبا هر یکی از ایشان گفته شده است که لَئِنْ أَشْرَكْتَ اگر شرک
آری یعنی بفرض محال واصح آنست که مخاطب بحسب ظاهر پیغمبرانند واز روی حقیقت افراد مسلمانان امت ایشانند هر یک را میفرماید که اگر شرک آری
لَيَحْبَطَنَّ هر آینه تباه شود عَمَلُكَ کردار تو که در وقت ایمان واقع شده وَلَتَكُونَنَّ وهر آینه باشی تو مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران که بعد از
دولت دین برنکبت شرک مبتلا گردی بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ بلکه خدایتعالی را پرستش کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ وباش از سپاسداران بر نعمت
توحید وعبادت ابن عباس رض فرموده که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت پناه علیه الصلوة آمد وگفت یا محمد دانسته که خدایتعالی روز قیامت
آسمانها را بر اصبعی نهد وزمین را بر اصبعی وجبال را بر دیگری وآب وخاک را بر دیگری وجمیع خلق را بر دیگری پس حرکت دهد اصابع خود را وگوید
انا الملک واین الملوک آنحضرت از قول او متعجب شده تبسم فرمود آیت آمد که وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ وصف نکردند ایشان خدایرا وتعظیم ننمودند
حَقَّ قَدْرِهِ چنانچه حق قدر وتعظیم وی باشد وَالْأَرْضُ جَمِيعًا وزمین همه آن قَبْضَتُهُ بدست گرفته وی باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ آسمانها در پیچیده شده بِيَمِينِهِ بیمین وی در معالم آورده که ابن عمر رض نقل میکند که حضرت رسول علیه الصلوة
والسلام فرمود که حق سبحانه آسمانها را در پیچیده روز قیامت فرا گیرد بیمین خود پس گوید انا الملک واین الجبارون واین المتکبرون پس در هم پیچد
زمین را فرا گیرد بشمال خود وگوید انا الملک واین الجبارون والمتکبرون معتقد اهل ایمان در امثال این سخنان تنزیه اوست از تشبیه صاحب
بحر الحقایق فرموده که مذهب من در تحقیق این آیت آنست که باز گذارم آنرا بآنچه مراد الله است زیرا که امثال این کلمات را از متشابهات داشته اند
بدان ایمان باید آورد واز حقیقت آن سخن نباید گفت سُبْحَانَهُ پاک است خدایتعالی او از صفت جواهر واعراض وَتَعَالَىٰ وبرتر است
عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شرک می آرند وشریک وی میسازند وَنُفِخَ ودمیده شود فِي الصُّورِ در صور نوبت اول بقول آنانکه دو نفخه اثبات کنند
واین را نفخه صعقه گویند که چون در دمند فَصَعِقَ پس بیهوش بیفتد واصح آنست که بمیرد مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَمَنْ فِي
الْأَرْضِ وهر که در زمین است إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکسی را که خدایتعالی خواهد که حمله عرش اند یا شهدا یا خزنه بهشت ودوزخ ثُمَّ نُفِخَ پس دمیده شود
فِيهِ در صور أُخْرَىٰ نوبتی دیگر این نفخه را نفخه بعث خوانند وباین نفخه جمله مردگان زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان قِيَامٌ بپا ایستادگان
باشند برکنار قبور خود يَنْظُرُونَ می نگرند از هر طرفی چون مبهوتان یا انتظار می برند که با ایشان چه کنند وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ وروشن گردد
عرصه زمین محشر بِنُورِ رَبِّهَا بنور پروردگار آن نوری که خدایتعالی دران بیافریند وگفته اند مراد روشنی عدل است که حقوق خالق وخلایق بدان

ظاهر گردد و ظلمت ظلم مندفع شود وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال بدست راست و چپ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ و آورده اند پیغمبران را برای دعوی ابلاغ بر امت وَالشُّهَدَاءِ و گواهان را برای صحت دعوی ایشان مراد امت محمد علیه الصلوة والسلام است و گفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند و رفیق پیغمبران سازند جهت شرف ایشان وَقُضِيَ و حکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان بندگان بِالْحَقِّ براستی عدل وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب وَوُفِّيَتْ و تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است وَهُوَ أَعْلَمُ و خدای تعالی داناتر است بِمَا يَفْعَلُونَ بآنچه آفریدگان میکنند و جزا مناسب آن خواهد داد وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا و رانده شوند آنانکه کافر شده اند إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَرًا گروه گروه بعضی در پی بعضی حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند بدوزخ فُتِحَتْ گشاده شود أَبْوَابُهَا درهای هفتگانه آن برای درآمدن ایشان وَقَالَ لَهُمْ و گویند مر ایشانرا خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ از روی سرزنش أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامده بشما رُسُلٌ مِنْكُمْ از جنس شما که بحکم حق سبحانه يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما آيَاتِ رَبِّكُمْ آیتهای پروردگار شما که بر او فرستاده بود وَيُنْذِرُونَكُمْ و بیم کنند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا از دیدن این روز شما قَالُوا بَلَىٰ گویند کافران آری بما آمدند و ما را بیم کردند وَلَٰكِنْ حَقَّتْ و لیکن واجب شد كَلِمَةُ الْعَذَابِ سخن خدای تعالی یعنی حکم او بعذاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر کافران قِيلَ ادْخُلُوا گفته شود مر ایشانرا که درآیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای جهنم خَالِدِينَ فِيهَا جاوید بودگان در آن فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد آرامگاهی است متکبران را دوزخ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا و رانند آنانرا که پرهیز کردند از عذاب پروردگار خود راندنی بلطف و ملایمت یعنی ملایکه شتاب کنند تا ایشانرا در رفتن إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا بسوی بهشت گروه گروه بتفاوت مراتب بهشت ایشان سوق اهل بهشت بطریق ازدواج است یا مراکب ایشانرا برانند چه متقیان را سواره به بهشت برند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند به بهشت بسعادت تمام و دولت لا کلام فایز گردند وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا و گشاده باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند وَقَالَ لَهُمْ و گویند مر ایشانرا خَزَنَتُهَا خازنان بهشت سَلَامٌ عَلَيْكُمْ درود باد بر شما یا سلامتی و ایمنی لازم حال شما طِبْتُمْ پاک بودید در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که چون بهشتیان در بهشت رسند آنجا درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آید پس در یکی غسل کنند ظاهر ایشان پاک شود و از دیگری بیاشامند باطن ایشان منور و مطهر گردد و درین محل ملایکه گویند که پاک شدید بظاهر و باطن فَادْخُلُوهَا پس درآیید در بهشت خَالِدِينَ جاوید ماندگان در آن وَقَالُوا و گویند مومنان چون به بهشت درآیند الْحَمْدُ لِلَّهِ همیشه ثنا و ستایش مر خدای تعالی را است الَّذِي صَدَقَنَا آنکه راست کرد با ما وَعْدَهُ وعده خود در ثواب وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ و میراث داد ما را از زمین بهشت تا ما از روی تمکین نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ جای میگیریم از بهشت حَيْثُ نَشَاءُ هر کجا میخواهیم فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ پس نیکو است مزد کارکنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ و می بینی تو ای محمد صلی الله علیه وسلم مر فرشتگان را یعنی در وقتیکه در مقعد صدق در رتبه قرب باشی به هر طرف می نگری بینی ملایکه را حَافِّينَ فرو گرفتگان مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب آن يُسَبِّحُونَ تسبیح میکنند بِحَمْدِ رَبِّهِمْ مقرون بستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند سبحان الله وبحمده و به تسبیح نفی ناسزا میکنند از ذات الهی و بحمد اثبات صفات سزا میکنند وی را وَقُضِيَ و حکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان خلق بِالْحَقِّ براستی یعنی هر کس را بمقام او فرود آورند وَقِيلَ و گفته شود یعنی ملایکه با مومنان گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سپاس و ستایش مر خدای تعالی را که آفریدگار عالمیان است همچنانکه در ابتدای خلق آسمان و زمین ستایش خود فرموده که الحمد لله الذی خلق السموات والارض الآیه و همچنین بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خویش همان ستایش کرد تا دانند که در فاتحه و خاتمه مستحق حمد و ثنا اوست

بیت

از خود حمد و ستایش همه دعوی بود کس ... هر جا حمد و ثنا نیست ترا زیبد و بس

سورة المومن مکیة وهی خمس وثمانون آیة

این سوره اول است از حوامیم سبعه در تفسیر امام ابو اللیث باسناد او مذکور است که حضرت رسالت پناهی علیه الصلوة والسلام فرمود که هر

خواهد تا چرا کند در مرغزارهای بهشت باید که حوامیم را بخواند و در حصن حصین از صحیح مستدرک نقل کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که مرا داده اند طه و طواسین و حوامیم از الواح موسی علیه الصلوة والسلام و در معالم آورده از ابن مسعود رض روایت می کند که چون در آل حم می افتم گویا که افتاده ام در بوستانهای بهشت که بر زمین نرم واقع شده و متعجب ازان می گردم و ابن عباس رض فرموده که لکل شیء لباب ولباب القرآن الحوامیم و بعضی از صحابه رض و تابعین قدس سرهم آل حم را عرایس القرآن و دیباج القرآن میگفته اند و بالله التوفیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حم حروف مقطعه بقول بعضی از علما متشابه اند و هر حرفی اشارت بکلمه است چنانکه در کلام عرب تعبیر میکنند و بعضی از تمام پس اینجا اشارت بکلمه حق است که هرگز غبار دوم بران نشیند و نشود و میم ایمائی است بملک او که گرد زوال و فنا گرد سرادقات آن راه نیابد جواب قسم که تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قرآن مِنَ اللَّهِ از خدای تعالی است الْعَزِيزِ که غالب و قادر است الْعَلِيمِ دانا بانچه فرستد بر هر کس غَافِرِ الذَّنْبِ در وقت آمرزنده گناهان هر کسی را که بصدق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وَقَابِلِ التَّوْبِ و خداوند پذیرنده توبه از گوینده کلمه توحید شَدِيدِ الْعِقَابِ سخت عقوبت مر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه توحید ذِي الطَّوْلِ خداوند نیکوکاری و بخشش و بزرگواری لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای که مستحق پرستش باشد مگر او إِلَيْهِ الْمَصِيرُ بسوی او است بازگشت بندگان برای مجازات ایشان مَا يُجَادِلُ جدال نکنند و طعنه نزنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در آیتهای خدای تعالی بعد از آنکه تنزیل و محقق شد إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا مگر آنانکه پوشیدند حق را فَلَا يَغْرُرْكَ پس باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ گردیدن کافران در شهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی بدل در میار که ایشانرا مهلتی و فرصتی خواهد بود چه انجام عاقبت کار خاتمه روزگار ایشان بخواری و زاری خواهد کشید كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح علیه السلام مر او را وَالْأَحْزَابُ و تکذیب کردند گروهی چند که سپاه کشیدند بر روی رسل مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح علیه السلام پیغمبران خود را چون قوم عاد و ثمود وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ و قصد کردند هر یک گروه از ایشان بِرَسُولِهِمْ به پیغمبر فرستاده شده بدیشان لِيَأْخُذُوهُ تا بگیرند او را و هر اذیتیکه خواهند بدو رسانند وَجَادَلُوا و خصومت کردند با پیغمبران خود بِالْبَاطِلِ بسخنان بیهوده خود لِيُدْحِضُوا تا زایل گردانند و باطل کنند بِهِ الْحَقَّ بباطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود فَأَخَذْتُهُمْ پس گرفتم ایشانرا و هلاک کردم بمکافات آن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عِقَابِ عقوبت من ایشانرا وَكَذَٰلِكَ و چنانچه واجب شده بود عذاب بر مکذبان امم ماضیه حَقَّتْ واجب شده است كَلِمَتُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا بر آنانکه کافر شده اند از قوم تو أَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند و اگر قوم تو از عبادت حق روی بگردانند زیانی بملک وی نمیرسد زیرا که پرستنده و ثنا گوینده او بسیار اند از خواص مخلوقات و از جمله ایشان الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ آنانکه برمیدارند عرش را و حمله عرش اشراف ملایکه اند در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگان را می فرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند وَمَنْ حَوْلَهُ و آنانکه گرداگرد عرش اند از کروبیان که طواف می کنند و ایشانرا طوافان میگویند و ایشان هفتاد هزار صف اند عرش را در میان گرفته و بشوق و ذوق يُسَبِّحُونَ تسبیح میکنند بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان یعنی خدا را یاد میکنند بمجامع ثنا از صفات اجلال و اکرام و در معالم از شهر بن حوشب نقل میکند که حمله عرش هشتند چهار میگویند سبحانك اللهم وبحمدك لك الحمد على حلمك بعد علمك و چهار دیگر می گویند سبحانك اللهم وبحمدك لك الحمد على عفوك بعد قدرتك و گویا که ایشان بسبب کرم الهی با ذنوب بنی آدم این کلمات میگویند وَيُؤْمِنُونَ بِهِ و میگروند به پروردگار خود وَيَسْتَغْفِرُونَ و آمرزش میخواهند از خدای تعالی لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده و میگویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما وَسِعْتَ فرا رسیده كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزها رَحْمَةً وَعِلْمًا از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزها رسیده است فَاغْفِرْ پس بیامرز لِلَّذِينَ تَابُوا آنانرا که توبه کرده اند و از شرک باز گشته وَاتَّبَعُوا و پیروی نموده اند سَبِيلَكَ راه ترا که دین اسلام است وَقِهِمْ و نگاهدار ایشانرا عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب آتش دوزخ رَبَّنَا ای پروردگار ما لطف کن وَأَدْخِلْهُمْ و درآر پیروان دین را یا همه مومنان را جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهای اقامت

نِ الَّتِي آن بوستانها که بهشت فضل وَعَدْتَهُمْ وعده داده ایشان را وَمَنْ صَلَحَ و هر که عمل شایسته کرده مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان تا سرور
ایشان در بهشت بدیدار ایشان تمام کرد و فضل تو بر ایشان اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو غالبی و از هیچ مقدوری عاجز نشوی الْحَكِيمُ دانائی
و هرچه کنی از حکمتی خالی نبود وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ و باز دار از ایشان بدیها یعنی ایشان را از معاصی دوری ده وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ و هر که باز داری از
بدیها يَوْمَئِذٍ امروز درین جهان فَقَدْ رَحِمْتَهُ پس بدرستی که تو بخشنده بر او در آخرت وَذٰلِكَ و آن نگاهداشت تو هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
آن فیروزی بزرگ است چه هر صاحب دولتی که امروز در پناه عصمت الهی است فردا در سایهٔ رحمت نامتناهی خواهد بود درین نکته گفته‌اند بیت
امروز کسی را که درآیی به پناه   فردا بمقام قربش بخشی راه   وانرا که رهش نداده بر درگاه   فردا چکند گر نکند ناله و آه
اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند يُنَادَوْنَ ندا کرده شوند بزبان فرشتگان یعنی بوقتی که کفار بدوزخ درآیند و با نفسهای خود دشمنی
آغاز کرده زبان عتاب و ملامت بگشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردید ملایکه ایشان را ندا کنند و گویند لَمَقْتُ اللّٰهِ هر آینه دشمنی خدایتعالی مر شما
بر کفر اَكْبَرُ بزرگتر است مِنْ مَقْتِكُمْ از دشمنی شما اَنْفُسَكُمْ مر نفسهای شما را و خدای شما را دشمن داشت اِذْ تُدْعَوْنَ چون خوانده شدید اِلَى الْاِيمَانِ بسوی گروی
بخدای و رسول او فَتَكْفُرُونَ پس شما کافر شدید و نگرویدید قَالُوا رَبَّنَا گویند کافران ای آفریدگار ما اَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ بمیرانیدی ما را دو بار وَاَحْيَيْتَنَا
اثْنَتَيْنِ و زنده گردانیدی ما را دو بار اماتت اولی بوقت انقضای اجل است در دنیا و احیای اول در قبر و اماتت ثانیه هم در قبر و احیای
ثانیه و در تبیان گفته که ذریت آدم را که از ظهر او بیرون آورد و میثاق از ایشان گرفت و بمیرانید اماتت نخستین آنست و بعضی گویند اماتت نخستین آنست
که او را در رحم که نطفه بود زنده گردانید پس در دنیا بمیرانید و در آخرت زنده گرداند و بر هر تقدیر کافران باحیا و امانت اقرار کنند و گویند فَاعْتَرَفْنَا
پس اعتراف کردیم بِذُنُوبِنَا بگناهان ما که انکار و تکذیب بعث بود فَهَلْ اِلَى خُرُوجٍ پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ مِنْ
سَبِيلٍ هیچ راهی یعنی طریقه که بآن سلوک کنیم و از دوزخ برهیم و به بهشت برسیم مراد قبول ایمان و توبه است فرشتگان ایشان را ناامید ساخته گویند
ذٰلِكُمْ آنچه شما در آنید از حکم ابد خواهد بود بِاَنَّهُ بسبب آنست که در دنیا اِذَا دُعِيَ اللّٰهُ چون میخواندند خدا را وَحْدَهُ یکتا و یگانه كَفَرْتُمْ کافر شدید
بیگانگی او و می‌گفتید اجعل الالهة الها واحدا وَاِنْ يُشْرَكْ بِهِ و چون شرک می‌آوردند بدو یعنی شرکا بوی اضافت می‌کردند تُؤْمِنُوا میگروید
بشرکا فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ پس کارگذاری مر خدای راست الْعَلِيِّ خدای برتر از انکه بدو شرک آید الْكَبِيرِ بزرگوارتر از انکه غیر را با او مساوی سازید
هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی که بکمال قدرت يُرِيكُمْ می‌نماید شما را آيَاتِهِ علامتهای دلالت بر وحدت خود وَيُنَزِّلُ و فرو میفرستد
لَكُمْ برای شما مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا از آسمان اسباب روزی را چون باران یا ملایکه و ابر تدبیر انکه سبب رزق باشد وَمَا يَتَذَكَّرُ و پند گرفته نشود یعنی
عبرت نگیرد بدین آیتها اِلَّا مَنْ يُنِيبُ مگر کسی که بازگردد بخدای تعالی یعنی از معصیت بازگشته روی بطاعت آورد فَادْعُوا اللّٰهَ پس پرستید
خدا را مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ در حالتی که پاک سازندگان باشید طاعت خود را از شرک و ریا برای او وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کاره
کافران خلاص شما را در توحید او زیرا که ایشان بنعمت ایمان کافراند و شما بران نعمت شاکرید پس میان شما و ایشان منافرت است و اعمال و اقوال شما مرغوب
و محبوب ایشان نیست چنانچه کردار و گفتار ایشان نیز نزد شما مکروه و مبغوض است رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ اوست بردارندهٔ درجهای بندگان
در دنیا بتفاوت طبقات و در عقبی بتفاوت مراتب و مقامات یا رافع درجات انبیا است درجهٔ آدم علیه السلام را بصفوت برداشته
و نوح علیه السلام را بدعوت ابراهیم علیه السلام بخلت و موسی علیه السلام را بقربت و عیسی ع م را بزهادت و محمد را علیه السلام بشفاعت عظمی فرموده
که درجه هر که خواهد بردارد بمعرفت و شناخت حقایق و در بحر الحقایق آورده که بردارندهٔ درجات محبان است بفنا از محبت و بقای
محبوبیت عزیزی فرموده که لا یوجد البقاء الا بالفناء تا شربت فنا ننوشی خلعت بقا نپوشی   نظم
بکوش در فنا گر بقا همی خواهی ؛ که زاد راه بقا دردی خرابات است ؛ ز حال خویش فنا شو درین رهای عطا ؛ که باقی ره عشاق فانی الذات است
ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش است یعنی خالق و مالک او یا خداوند ملک و سلطان است يُلْقِي الرُّوحَ می‌افکند روحی را مِنْ اَمْرِهِ بفرمان خود
یا فرستد جبرئیل ع م را عَلٰى مَنْ يَشَاءُ بر هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود یعنی رتبت نبوت عطا می‌کند بهر که میخواهد لِيُنْذِرَ تا بیم

کند آنکه بدو وحی آمده و مراد از يَوْمَ التَّلَاقِ روز یکدیگر را دیدن یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل زمین و آسمان یا اولین و آخرین یا
معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عاملی ملاقی شود مر عمل خود را یا مجموع این مذکورات با یکدیگر ملاقات کنند يَوْمَ هُمْ روزی که ایشان
یعنی عباد بَارِزُونَ آشکارا باشند از قبرها برآمده لَا يَخْفٰى پوشیده نشود عَلَى اللّٰهِ بر خدای تعالی مِنْهُمْ از ایشان یعنی از اعیان و اعمال و احوال
بندگان با وجود کثرت ایشان شَيْءٌ چیزی بلکه همه را داند و بر وفق عمل جزا دهد و منادی ندا کند لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر کراست پادشاهی
و کارگذاری امروز پس همه بندگان باتفاق هم یکدیگر جواب دهند که لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مر خدای راکه یگانه است در حکم شکنندهٔ منازعات
مدعیان ملک و چون کفار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت الهی درین جواب با مومنان موافق باشند اَلْيَوْمَ تُجْزٰى امروز پاداش داده شود
كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را بِمَا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده است لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ ستم نیست امروز نه از ثواب کسی کم کنند نه بر عقاب کسی افزایند و نه
کسی را بگناه دیگری گیرند و نه نیکی را پاداش بدی دهند و نه بدی را نیکی اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدایتعالی سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است
بوقت حساب و جزای هر کس را در قیامت بسرعت بوی رساند زیرا که لا یشغله شیء عن شیء و در وسیط آورده که رسول علیه الصلوة والسلام فرموده
که خدایتعالی میفرماید من پادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که در بهشت درآید و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزدیک ایشان مظلمه باشد
تا انرا دفع نکنم پس این آیت برخواند که الیوم تجزی الی آخره   رباعی   در وعدهٔ اهل ظلم حالی عجب است ؛ ورزیدن ظلم را وبالی عجب است ؛ از ظلم بپرهیز
که در روز جزا ؛ لا ظلم الیوم گوشمالی عجب است ؛ وَاَنْذِرْهُمْ و بیم کن کافران را و بترسان يَوْمَ الْاٰزِفَةِ از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت
که هر آینه بیاید و هرچه آینده باشد نزدیک است اِذِ الْقُلُوبُ بترسان ایشان را چون دلهای ایشان لَدَى الْحَنَاجِرِ نزدیک حلقهای ایشان بود
یعنی از فزع آن روز دلها از اماکن خود میل خروج نموده بحلقها آیند و هم آنجا بمانند نه باز توانند گشت تا صاحب ایشان بیاساید و نه برآیند تا خلاص
یابد و اصحاب چنین قلوب باشند كَاظِمِينَ غمگینان بخشم برآمدگان مَا لِلظَّالِمِينَ نیست مر ستمکاران را یعنی کافران را در آن روز مِنْ حَمِيمٍ
هیچ خویش مشفق و یاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ و نه درخواست کننده که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعت
او بمحل قبول رسد يَعْلَمُ میداند خدایتعالی خَائِنَةَ الْاَعْيُنِ خیانت چشمها را یعنی نظر با آنچه حرام است یا غمزه کردن بمعایب مردم
یا کذب در رؤیت و عدم رؤیت امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمهای محبان آن است که در اوقات مناجات خواب را
بپیرامن آن گذارند چنانچه در زبور آمده که دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند چون شب درآید چشم او بخواب رود من نام عنی نام عنه وصالی
نظم   خواب را با دیدهٔ عاشق چکار ؛ چشم او چون شمع باشد اشکبار ؛ چشمهای عاشقان از خواب نیست ؛ یک نفس آن چشمها
بی آب نیست ؛ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ و میداند خدای آنچه پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمایر و سرایر همه اشیا را میداند
وَاللّٰهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ و خدایتعالی حکم میکند براستی در جزای محسن و مسیء وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانرا که می‌پرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ
بدون خدایتعالی لَا يَقْضُونَ حکم میکنند ایشان بِشَيْءٍ بچیزی زیرا که جمادند ایشان را قدرت بران نیست و اگر خواهند مخلوق و مملوک‌اند
و مملوک را قوت حکم و فرمان نیست اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدایتعالی هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوای گفتار بندگان الْبَصِيرُ بینا بکردار
ایشان اَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند و سفر نمی‌نمایند مشرکان مکه فِي الْاَرْضِ در زمین یمن و شام برای تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ
كَانَ پس تا ببینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا سرانجام کار آنها که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از اهل تکذیب چون
عاد و ثمود و اصحاب موتفکه که دیار ایشان ممر تجار قریش است كَانُوا هُمْ اَشَدَّ مِنْهُمْ بودند پیشینیان ایشان سخت‌تر از اینان قُوَّةً
از جهت نیرو و توانائی یا قدرت و تمکن وَآثَارًا و بیشتر از جهت نشانهای ایشان فِي الْاَرْضِ در زمین دیار ایشان چون قلعهای بلند
و شهرهای بزرگ فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت ایشان را خدایتعالی و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب
وَمَا كَانَ لَهُمْ و نبود مر ایشان را مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای تعالی مِنْ وَاقٍ هیچ نگاه دارنده که دفع کند آن را از ایشان ذٰلِكَ
آن گرفتن بِاَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب آن بود که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بدلایلهای روشن

ومعجزه‌ها هويدا فَكَفَرُوا پس كافر شدند بدان وانكار كردند قرآن را فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت ايشانرا خداي تعالى ومعاقب گردانيد إِنَّهُ قَوِيٌّ
بدرستي كه خدايتعالى توانا است وتمكن دهرچه خواهد شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر اهل شرك وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وبدرستيكه
فرستاديم موسى را عليه السلام بِآيَاتِنَا بمعجزات ما كه آيات تسع بود وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ وحجتي هويدا گفته اند مراد عصا است وافراد او بذكر جهت تفخيم
وتعظيم است يا آيات دعوت است بحق سبحانه وسلطان مبين معجزه او يعني بدعوت وحجت فرستاديم او را إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوي فرعون كه اعظم ملوك(?)
مصر بود ودعوي ربوبيت مي كرد وَهَامَانَ وبهامان كه وزير او بود وَقَارُونَ وبقارون كه مقرب ومشير او بود وايشانرا بحق دعوت نمود واظهار
معجزه فرمود ايشان تكذيب وانكار كردند فَقَالُوا پس گفتند سَاحِرٌ جادوئيست كه خارق عادت بما مي نمايد از روي سحر كَذَّابٌ دروغگوئي است
در آنكه ميگويد كه خدايتعالى هست ومن رسول اويم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ پس چون آمد بديشان بپيغام راست ودرست مِنْ عِنْدِنَا از نزديك ما قَالُوا
اقْتُلُوا گفتند بكشيد أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا پسران آنانكه گرويده اند مَعَهُ بموسى عليه السلام يعني فرعونيان قبل از ولادت موسى فرزندان
بني اسرائيل را مي كشتند وبعد از ولادت او دست باز داشته بودند چون موسى عم بيامد دعوي نبوت كرد باز امراي فرعون گفتند پسران بني اسرائيل را
بقتل آريد تا لشكر(?) ايشان بشكند وموسى را ياري ندهند وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وزنده بگذاريد دختران ايشانرا تا خدمت زنان قبطي كنند ايشان
اين كيد كردند وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ ونيست مكر وكيد كافران به نسبت انبيا عليهم السلام ومؤمنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در بيراهي وبيهودگي يعني
از پيش نرود ووبال آن هم بديشان باز گردد پس فرعون درباره موسى عليه السلام با خواص خود مشورت كرد وگفت او را مي بايد كشت گفتند مبادا كه او
سحر كرده باشد برگشته خود و از آن خللي بتو رسد يا آنكه مردم گويند كه فرعون با او معارضه نتوانست كرد واو را بقتل رسانيد صلاح در آنست
كه ساحران طلبيم تا با او معارضه نمايند فرعون را اين سخن مقبول افتاد و ميدانست كه او پيغمبر است از قتل او مي ترسيد اما نزد ايشان اظهار تجلد كرد
وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي وگفت فرعون بگذاريد مرا تا بجاري(?) أَقْتُلْ مُوسَىٰ بكشيم موسى را وَلْيَدْعُ رَبَّهُ وگو بخواند خداي خود را تا قتل من از او
باز دارد إِنِّي أَخَافُ بدرستي كه من ميترسم أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ از آنكه متغير سازد كيش شما را واز عبادت من باز دارد أَوْ أَنْ يُظْهِرَ يا آنكه آشكارا
كرد بسبب دعوت او فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ در زمين مصر تباهي ودو گروهي وحفص بضم يا وكسر ها ونصب دال ميخوانند يعني موسى ظاهر گرداند در
بلده شما فساد را يعني چون تابعان او بسيار شوند با شما حرب كنند وَقَالَ مُوسَىٰ وگفت موسى عليه السلام قوم خود را بعد از آنكه اين خبر بوي رسيد
إِنِّي عُذْتُ بدرستي كه من پناه گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ بپروردگار من وپروردگار شما مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از شر هر گردنكشي كه بسبب تعظيم لَا يُؤْمِنُ نگرود
بِيَوْمِ الْحِسَابِ بروز شمار فرعون را نام نبرد وبوصفي ذكر كرد كه شامل او واعيان درگاه او بود وچون خبر قتل موسى عليه السلام فاش شد دوستان اندوهگين
ودشمنان شادمان گشتند وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ وگفت مردي گرويده مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از خويشان فرعون يعني خربيل يا سمعان كه مدتي بود كه بر
طريق حزم يَكْتُمُ مي پوشيد از فرعون واتباع او إِيمَانَهُ گرويدن خود را وگفته اند كه چند سال بود كه ايمان داشت ومي پوشيد وچون خبر قصد فرعون
بقتل موسى عليه السلام شنيد گفت أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا آيا مي كشيد مردي را أَنْ يَقُولَ براي آنكه ميگويد رَبِّيَ اللّٰهُ آفريدگار من خداي است
وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وحال آنكه آورده است بشما معجزات روشن واستدلالات هويدا مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا
واگر باشد او دروغگوئي فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ پس بر وباشد وبال دروغ او وآن او را هلاك سازد وَإِنْ يَكُ صَادِقًا واگر باشد راست گوئي يُصِبْكُمْ
برسد بشما بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ بعضي از آنكه شما را وعده ميدهد يعني ميگويد بعذاب دنيا وآخرت بشما خواهد رسيد پس اگر صادق است بعضي از آن
موعود كه عذاب دنيا است عاجلا بشما رسد إِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي بدرستي كه خدايتعالى راه نمي نمايد يعني توفيق راه يافتن نميدهد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ
كسي را كه از حد در گذرنده است در ريختن خون كودكان بيگناه كَذَّابٌ دروغگوينده است در دعوي خدائي يَا قَوْمِ اي گروه من لَكُمُ الْمُلْكُ
الْيَوْمَ مر شما راست پادشاهي امروز ظَاهِرِينَ در حالتيكه غالبانيد بر بني اسرائيل وبرتر از ايشان فِي الْأَرْضِ در زمين مصر فَمَنْ يَنْصُرُنَا پس
كيست كه ياري دهد ما را وحمايت كند مِنْ بَأْسِ اللّٰهِ از عذاب خداي تعالى إِنْ جَاءَنَا اگر بيايد بما پس قصد موسى مكنيد ودست از و باز داريد
قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون مر آن مؤمن را كه از قتل موسى عليه السلام نهي ميكرد وجمعي ديگر را كه نزد وي حاضر بودند مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ ننمودم

شما

شما را مگر آنچه من مي بينم يعني بشما ننمودم راه صواب در كشتن او و ديده بودم صلاحي در آن وَمَا أَهْدِيكُمْ وراه نمي نمايم شما را إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ
مگر راه درستي خربيل كه اين سخن را استماع نمود ديگر بار رگ عرق محبتش در حركت آمد وبحر ايمان بجوشيدن آغاز كرد وبتخويف قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه
مي فرمايد كه وَقَالَ الَّذِي آمَنَ وگفت آنكسي كه ايمان آورده بود يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ اي گروه من بدرستي كه من مي ترسم عَلَيْكُمْ بر شما
بتكذيب موسى عم وتعرض او مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مانند روز لشكرها كه تكذيب رسل كردند مراد روز هلاك ايشان است آنگه تفصيل مي كند مِثْلَ دَأْبِ
قَوْمِ نُوحٍ مانند حال گروه نوح عليه السلام كه بطوفان هلاك شدند وَعَادٍ وگروه عاد كه بباد صرصر مستاصل گشتند وَثَمُودَ وقوم ثمود كه بيك صيحه مردند
وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ ومانند حال آنانكه از پس ايشان بودند چون اهل مؤتفكه كه شهر ايشان زير وزبر شد وچون اصحاب ايكه كه بعذاب ظله گرفتار شدند
وَمَا اللّٰهُ يُرِيدُ ونيست خدايتعالى كه خواهد ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ستم بر بندگان خود يعني ايشانرا بي گناه عذاب نكند پس شما هم ظلم مكنيد تا معذب نگرديد
وَيَا قَوْمِ واي گروه من إِنِّي أَخَافُ بدرستي كه من مي ترسم عَلَيْكُمْ بر شما يَوْمَ التَّنَادِ عذاب روز يكديگر را خواندن يعني روز قيامت كه بعضي بعضي را
ميخوانند باستغاثت وهيچكس بفرياد كس نميرسد يا اهل بهشت ودوزخ يكديگر را ندا ميكنند چنانچه در سوره اعراف گذشت يا بعد از ذبح موت كه يا
اهل الجنة خلود ولا موت ويا اهل النار خلود ولا موت ويا در آن روز منادي ندا كند كه فلان نيك بخت شد كه تا ابد هرگز بدبخت نشود وفلان بدبخت
گشت كه هرگز تا ابد نيكبختي نيابد يَوْمَ تُوَلُّونَ روزي كه بر گردانيده شويد از موقف حساب وبرويد مُدْبِرِينَ بازگشتگان از آنجا بدوزخ مَا لَكُمْ
نباشد شما را مِنَ اللّٰهِ از عذاب خداي تعالى مِنْ عَاصِمٍ هيچ نگاه دارنده كه تواند شما را در پناه خود گرفتن وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ وهر كرا فرو گذارد
خدايتعالى در ضلالت فَمَا لَهُ پس نيست او را مِنْ هَادٍ هيچ راه نماينده كه بمنزل مراد رساند وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ وبدرستي كه آمد بشما يوسف
بن يعقوب عليه السلام مِنْ قَبْلُ پيش از موسى عليه السلام بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهاي هويدا گفته اند كه فرعون موسى عليه السلام همان فرعون زمان يوسف
يوسف عم است يعني كه او را بو دبرده(?) بدعاي يوسف عم خداي زنده گردانيد وفرعون بوي ايمان آورد وچون يوسف عم در گذشت فرعون از دين
برگشت وتا زمان موسى عم عمر يافت پس مؤمن گفت كه يوسف عم پيش ازين آمد بشما بمعجزات روشن كه احياي فرس بود وشهادت طفل بر
براءت او وبعضي گفته اند فرعون زمان موسى عليه السلام از اولاد فرعون زمان يوسف عليه السلام وخدايتعالى يوسف بن يعقوب را برسالت بوي
فرستاد وبيست سال در ميان ايشان بود ومعجزات بديشان نمود وبدو نگرويدند پس مؤمن آل فرعون از آن خبر داد كه يوسف عم بشما آمد فَمَا زِلْتُمْ پس
همواره بوديد فِي شَكٍّ در شك وگمان مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ از آنچه آورده بود بشما از امر دين حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ تا آنگاه كه وي در گذشت قُلْتُمْ لَنْ
يَبْعَثَ اللّٰهُ گفتيد بر نخواهد انگيخت هرگز خدايتعالى مِنْ بَعْدِهِ از پس او رَسُولًا فرستاده يعني چون سخن اين رسول نشنيديم ديگري نخواهد
آمد از ترس آنكه قول او نيز رد كنيم كَذَٰلِكَ همچنين يُضِلُّ اللّٰهُ گمراه سازد خدايتعالى در بوادي طغيان مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هر كه او از حد تجاوز كننده است
در انكار مُرْتَابٌ شك دارنده در آنچه معجزه ثابت شود پس صفت اهل اسراف وارتياب مي فرمايد الَّذِينَ يُجَادِلُونَ آنانكه جدال ميكنند
با انبيا عليهم الصلوة والسلام فِي آيَاتِ اللّٰهِ در ابطال آيتهاي خدايتعالى ودفع آن بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بغير حجتي وبرهاني كه آمده بديشان
كَبُرَ بزرگ است جدال ايشان مَقْتًا از جهت بغض عِنْدَ اللّٰهِ نزديك خدايتعالى وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا ونزديك آنانكه گرويده اند يعني خدا
سخت دشمن ميدارد جدال ايشانرا ومؤمنان نيز دشمن آنانند كَذَٰلِكَ همچنين يَطْبَعُ اللّٰهُ مهر مي نهد خدايتعالى عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ
بر هر دل شخصي متكبر كه سركش از فرمان برداري جَبَّارٍ خود كامه كه خود را از ديگران برتر داند پس در اثناي مواعظ خربيل فرعون انديشه كرد كه مبادا
سخن او در مستمعان اثر كند وزير خود را طلبيد وخود را ومردم را بچيزي ديگر مشغول گردانيد وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا گفت فرعون
اي هامان بنا كن براي من بنائي افراشته لَعَلِّي شايد كه من أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ برسم بدرها يا براهها أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ درهاي يا براههاي
آسمان از آسماني بآسماني فَأَطَّلِعَ پس بديده وشود يعني بنگرم إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ بسوي خداي موسى يا مشرف گردم بر حال وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ
وبدرستي كه من گمان برم موسى عليه السلام را كَاذِبًا دروغگوئي در دعوي رسالت يا آنكه او را خدائي هست كه آفريدگار آسمانست پس آغاز ساختن بنا
كردند موسى عليه السلام بناليد وحي آمد كه اندوهگين مشو وببين كه من با او چه خواهم كرد پس حق سبحانه بناي وي را بعد از اتمام خراب گردانيد چنانچه در سوره

قصص گذشت وَكَذٰلِكَ و همچنین زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ آرایش داده شد برای فرعون سُوْءُ عَمَلِهِ بدی کردار او وَصُدَّ و باز داشته شد عَنِ السَّبِيْلِ از راه راست و طریق صواب وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ و نبود مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس قوم اِلَّا فِيْ تَبَابٍ مگر در تباهی و نیستی وَقَالَ الَّذِيْٓ اٰمَنَ و گفت آن کسیکه گرویده بود یعنی خربیل يٰقَوْمِ اتَّبِعُوْنِ ای قوم من پیروی کنید مرا اَهْدِكُمْ راه نمایم شما را سَبِيْلَ الرَّشَادِ راه راستی و هدایت يٰقَوْمِ ای گروه من اِنَّمَا هٰذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا جز این نیست که این زندگانی دنیا مَتَاعٌ برخورداری است که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او باندک فرصتی در نوردند و نامهٔ معاشرتش را رقم ابطال در کشند نظم
باغ دهر کس تازه روی و خوش بوست : مباش غره که با دختران زبی دارد : زمان زمان بجهد باد نکبت و ادبار : چو رنگ بوکه نشانی زباغ نگذارد :
وَاِنَّ الْاٰخِرَةَ و بدرستی که سرای دیگر هِيَ دَارُ الْقَرَارِ اوست سرای آرام که او را زوال و آفت متصور نیست : مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً هر که بکند کرداری بد فَلَا يُجْزٰى پس پاداش داده نشود اِلَّا مِثْلَهَا مگر مانند آن را و این محض بحکم عدل الهی است وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کرداری شایسته مِّنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مؤمن باشد چه اصل قبول عمل ایمان است فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ در آورده شوند به بهشت و حفص بصیغهٔ معلوم خواند یعنی به بهشت در آیند يُرْزَقُوْنَ فِيْهَا روزی داده شوند در آن بهشت از فواکه پاکیزه و مطاعم لذیذ و مشارب خوشگوار بِغَيْرِ حِسَابٍ بی شمار یعنی نه باندازهٔ عمل بلکه به بسیاری از آن زیاده و این از روی فضل نامتناهی است آل فرعون از سخنان خربیل فهم کردند که او ایمان آورده است زبان ملامت بگشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری آوری خربیل ندا کرد از روی تنبیه تا شاید که از خواب غفلت بیدار و از مستی بکرت هوشیار شوند پس گفت وَيٰقَوْمِ و ای گروه من مَا لِيْ چیست مرا و چه رسد و چون است که من اَدْعُوْكُمْ میخوانم شما را اِلَى النَّجٰوةِ بسوی رهائی یافتن از عذاب خدای تعالی با ایمان بدو و متابعت پیغمبر او وَتَدْعُوْنَنِيْ اِلَى النَّارِ و شما میخوانید مرا بدین خود بسوی آتش که پرستش فرعون است تَدْعُوْنَنِيْ میخوانید مرا لِاَكْفُرَ بِاللّٰهِ تا کافر شوم بخدای تعالی وَاُشْرِكَ بِهٖ و برای آنکه شریک گردانم بوی مَا لَيْسَ لِيْ بِهٖ آن چیزی که مرا بر ربوبیت آن عِلْمٌ دانشی مراد از نفی علم است نه نفی معلوم یعنی من غیر از وی خدائی نمیدانم پس با وی دیگری را چگونه شریک سازم وَاَنَا اَدْعُوْكُمْ و حال آنکه من میخوانم شما را اِلَى الْعَزِيْزِ بخدای که غالب است یعنی قادر بر تعذیب مشرکان الْغَفَّارِ آمرزنده و محو کنندهٔ گناه مؤمنان لَا جَرَمَ هر آینه اَنَّمَا تَدْعُوْنَنِيْٓ اِلَيْهِ آنچه شما میخوانید مرا بسوی او یعنی پرستش او لَيْسَ لَهٗ دَعْوَةٌ نیست مر او را دعوتی باجابت رسیده یعنی سخن او بیهوده است و اعتباری ندارد فِي الدُّنْيَا درین سرای وَلَا فِي الْاٰخِرَةِ و نه در سرای دیگر وَاَنَّ مَرَدَّنَآ و بدرستی که باز گشت ما همه اِلَى اللّٰهِ بسوی خدای تعالی است و ما را جزا خواهد داد وَاَنَّ الْمُسْرِفِيْنَ و بدرستی که گزاف کاران و از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان هُمْ اَصْحٰبُ النَّارِ ایشانند ملازمان آتش دوزخ باز فرعونیان وی را آغاز تهدید کردند و قصد قتل او نمودند او گفت فَسَتَذْكُرُوْنَ پس بزودی یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینهٔ عذاب یاد آید شما را مَآ اَقُوْلُ لَكُمْ آنچه میگویم شما را وَاُفَوِّضُ اَمْرِيْٓ و باز میگذارم کار خود را اِلَى اللّٰهِ بخدای تعالی و برو توکل میکنم تا مرا از شر شما نگاه دارد اِنَّ اللّٰهَ به تحقیق که خدای تعالی بَصِيْرٌ بیناست بِالْعِبَادِ بامور بندگان خود آورده اند که فرعون فرمود تا او را بگشند و او گریخته روی بکوه نهاد و بنماز مشغول شد حق سبحانه لشکر سباع برانگیخته تا گرد وی در آمده آغاز پاسبانی کردند نتیجهٔ تفویض بزودی بوی رسید و از شر اعدا امین گشت در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند ایشان بوی رسیدند نماز وی و نگاهبانی سباع را مشاهده کرده بترسیدند و نزد فرعون آمده صورت حال باز گفتند همه را سیاست کرد تا آن سخن فاش نگردد و حق سبحانه از حال خربیل خبر میدهد فَوَقٰىهُ اللّٰهُ پس نگاه داشت او را خدای تعالی سَيِّاٰتِ مَا مَكَرُوْا از بدیهای آنچه اندیشیدند درباره وی وَحَاقَ بِاٰلِ فِرْعَوْنَ و فرو گرفت بکسان فرعون که بقصد او رفته بودند سُوْٓءُ الْعَذَابِ بدی عذاب بدنیا که قتل است و گفته اند مراد بآل فرعون همه قبطیانند و سوء العذاب غرق شدن ایشان است و بعضی بر آنند که سوء العذاب آتش است چه بدل از آن آورده اَلنَّارُ فرا گرفت آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش يُعْرَضُوْنَ عرض کرده میشوند عَلَيْهَا

بر آتش دوزخ غُدُوًّا وَّعَشِيًّا بامداد و شبانگاه در عین المعانی فرموده که جای بودن ایشان در دوزخ بدیشان مینمایند و ابن مسعود رض فرموده که ارواح فرعونیان درون مرغان سیاه است صبح و شام آتش را برایشان عرض میکنند تا قیامت وَيَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ و در روزی که قائم شود قیامت و ارواح ایشان با بدان باز آید فرشتگان ایشان را گویند اَدْخِلُوْٓا اٰلَ فِرْعَوْنَ در آئید ای کسان فرعون اَشَدَّ الْعَذَابِ در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم است و حفص بفتح همزه و کسر خا میخواند یعنی خدای امر کند ملائکه را که در آرید فرعونیان را بعذابی سخت تر از آنچه در آن بودند وَاِذْ يَتَحَآجُّوْنَ و یاد کن چون جدال و مخاصمه کنند دوزخیان فِي النَّارِ در آتش فَيَقُوْلُ الضُّعَفٰٓؤُا پس گویند بیچارگان و زبونان قوم لِلَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْٓا مر آنان را که سرکش و معظم بودند یعنی تابعان مر متبوعان را گویند اِنَّا بدرستی که ما كُنَّا لَكُمْ بودیم مر شما را تَبَعًا پیروان و فرمان برداران در آنچه ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب انبیا علیهم السلام یعنی بسبب دخول ما در دوزخ شما شدید فَهَلْ اَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُّغْنُوْنَ عَنَّا دفع کنندگان از ما نَصِيْبًا مِّنَ النَّارِ بهره از آتش قَالَ الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْٓا گویند آن کسانیکه سرکشان بودند که چه جای این سخن است اِنَّا كُلٌّ فِيْهَآ بدرستی که ما همه در دوزخیم چگونه عذاب از شما باز داریم و اگر ما را قدرت دفع بودی اول از نفس خود باز میداشتیم اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای قَدْ حَكَمَ به تحقیق حکم کرده است بَيْنَ الْعِبَادِ میان بندگان و هر یک را جائیکه در خور اوست فرستاده وَقَالَ الَّذِيْنَ و گویند آنانکه فِي النَّارِ در آتش اند بعد از آنکه نومید شوند از یکدیگر لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ مر خازنان دوزخ را که برای ما ادْعُوْا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را يُخَفِّفْ عَنَّا تا سبک کند و بردارد از ما يَوْمًا بمقدار روزی از روزهای دنیا مِّنَ الْعَذَابِ از عذاب چیزی را تا استراحت کنیم قَالُوْٓا گویند خزنهٔ جهنم ایشان را که در دنیا اَوَلَمْ تَكُ تَاْتِيْكُمْ آیا نبود که آمدند بشما رُسُلُكُمْ پیغمبران فرستاده بشما بِالْبَيِّنٰتِ به حجتهای روشن و هویدا و شما را بخدای تعالی دعوت کردند قَالُوْا بَلٰى گویند آری آمدند ولی ما تکذیب ایشان کردیم قَالُوْا گویند خازنان که چون حال بدین منوال است فَادْعُوْا پس شما بخوانید خدای تعالی را و تخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری نیست برای امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت مقرون نگردد وَمَا دُعٰٓؤُا الْكٰفِرِيْنَ و نیست دعای ناگرویدگان اِلَّا فِيْ ضَلٰلٍ مگر در بطلان و ضایع شدن دعا و باجابت نارسیدن اِنَّا لَنَنْصُرُ بدرستی که ما یاری میدهیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویده اند فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی هم درین سرای تصرف میکنیم باهلاک دشمنان ایشان و نجات ایشان با متابعان و اگر کشته گردند بانتقام از قاتلان ایشان چنانچه با یحیی علیه السلام هفتاد هزار کس کشته شدند وَيَوْمَ يَقُوْمُ الْاَشْهَادُ و یاری خواهیم کرد ایشان را روزی که قائم شوند گواهان یعنی جمعی اقامت شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و امتان مصطفی علیه الصلوة والسلام يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظّٰلِمِيْنَ روزی که سود نکند ستمکاران را مَعْذِرَتُهُمْ عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت در آن روز باطل است و محل قبول ندارد وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و مر ایشان راست دوری از رحمت خدای تعالی وَلَهُمْ سُوْٓءُ الدَّارِ و مر ایشان راست سرای بد یعنی جهنم وَلَقَدْ اٰتَيْنَا و بدرستی که ما دادیم مُوْسَى الْهُدٰى موسی بن عمران را راه نمودن بآنچه بآن راه یافته شوند از معجزات و صحف شرایع وَاَوْرَثْنَا و میراث دادیم بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ الْكِتٰبَ هُدًى بنی اسرائیل را توریت یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریت را جهت برکت آن راه یابنده را و نماینده وَّذِكْرٰى لِاُولِى الْاَلْبَابِ و پند دهنده مر خداوندان عقول سلیم را فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستی که وعدهٔ خدای تعالی بنصرت انبیا علیهم السلام و بهلاکت اعدا حَقٌّ راست و درست است و خلاف بدان راه نیابد و استشهاد کن بحال موسی علیه السلام و فرعون وَاسْتَغْفِرْ و طلب آمرزش نمای لِذَنْۢبِكَ برای تدارک آنچه واقع شده باشد از ترک اولی واقع در وسیط آورده که مقصود از این امر آنست که تا حضرت رسالت پناه علیه السلام تعبد نماید خدای تعالی را باستغفار جهت مزید درجه و تا سنتی شود بعد از او مر امت را و حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام هفتاد بار یا بیشتر هر روز استغفار می فرمودند که اِنِّيْ لَاَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ فِيْ كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِيْنَ مَرَّةً و در تبیان فرموده که معنی آنست که آمرزش طلب کن برای گناه امت که بحضرت تو امیدوارند بیت
گر لب بگشائی از نکوئی : حرفی ز برای ما بگوئی : یعنی که بعذر خواهی ما : از حالت پر گناهی ما : نزدیک خدا کنی شفاعت : ما برهانی از شفاعت :
وَسَبِّحْ و تسبیح گوی بِحَمْدِ رَبِّكَ پیوسته بستایش پروردگار خود بِالْعَشِيِّ وَالْاِبْكَارِ شبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان الله و بحمده آورده اند که کفار در باب نزول قرآن و بعثت مجادله میکردند که قرآن سحر

خدایتعالی نیست و بعث محال است حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که اِنَّ الَّذِیْنَ یُجَادِلُوْنَ بدرستی که آنانکه جدال میکنند فِیْ اٰیٰتِ اللّٰهِ
در بطلان آیتهای خدایتعالی و در دفع آن کوشند بِغَیْرِ سُلْطٰنٍ اَتٰهُمْ بی حجتی که آمده باشد ایشانرا از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از ادلهٔ عقلیه اِنْ فِیْ صُدُوْرِهِمْ
نیست در سینهای ایشان اِلَّا کِبْرٌ مگر سرکشی از سخن حق یا ارادت سروری یا حکومت یا عظمتی موهوم که مَا هُمْ بِبَالِغِیْهِ نیستند ایشان هرگز رسنده بدان
فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ پس پناه گیر بخدای از شر ایشان اِنَّهٗ هُوَ السَّمِیْعُ بدرستی که او شنوا است مر اقوال ایشانرا الْبَصِیْرُ بینا است با فعال ایشان لَخَلْقُ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هرآینه آفریدن آسمان و زمین اَکْبَرُ بزرگتر است نزد شما مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از آفریدن شما آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق عرض و سما
با وجود عظمت و بساطت آن اولا بی اصلی و ماده هرآینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصلی و ماده وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند که آفریدن
آسمان تر است بقول بعضی مفسران جدال کنندگان یهود بودند که حضرت را علیه الصلوة والسلام گفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه او ابو یوسف بن
مسیح بن داود است یعنی دجال که سلطنت او به بر و بحر فرا رسد و جویهای آب با او روان شوند و پادشاهی بما بازگردد و او آیتی است از آیتهای خدایتعالی و این آیت
نازل شد که اِنَّ الَّذِیْنَ یُجَادِلُوْنَ آنانکه منازعت کنند در باب دجال و او را آیة الله میدانند در دلهای ایشان کبر است یعنی هوای حکومت و سلطنت
که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای تعالی از شر فتنهٔ دجال و دیگر میگفتند جثهٔ او اعظم است از جثهٔ آدمیان حق سبحانه و تعالی فرمود که آفریدن ارض و سما از آفریدن
او بزرگتر است و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکی است از مخلوقات من بباید دانست که او آدمی است از آدمیان دیگر بقد بلندتر و جثه بزرگتر است
و یک چشم است که ظهور او یکی از علامات قیامت است و پیغمبر علیه السلام امارات ظهور وی بیان کرده مردم سه سال پیش از خروج وی بقحط غلات
مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه باریدی ثلثی باز گیرد و زمین از آنچه رویانیدی ثلثی نگاه دارد سال دوم ثلثین باز گیرد سال سیوم نه از آسمان باران آید
و نه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید و با وی نخود مویز بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من عصم بالله و با وی بهشتی و دوزخی باشد
و دیوان همراه دارد که متمثل شوند بصورت آدمیان پس بکسی گوید اگر پدر و مادر تو را زنده کنم اقرار کنی بربوبیت من گوید آری فی الحال دیوان
بصورت والدین او متشکل شوند و او را گویند ای فرزند متابعت او کن که آفریدگار تو است القصه همه شهرها را بگیرد الا مکه و مدینه که آنرا ملایکه نگاه دارند
کنند و چون کار بر مؤمنان تنگ آید حق سبحانه عیسی ع م را از آسمان بفرستد تا دجال را بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشند تمامی مستاصل کردانند
و شمهٔ از نزول عیسی ع م در سورهٔ زخرف مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز الحفیظ وَمَا یَسْتَوِی الْاَعْمٰی وَالْبَصِیْرُ و مساوی نیستند نابینا
و بینا یعنی غافل و عاقل یا جاهل و عالم وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و یکسان نباشند آنانکه گرویده اند و عملهای شایسته کرده اند وَ
لَا الْمُسِیْٓءُ و نه بدکار یعنی مراد آن است که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا مؤمن و کافر مساوی نباشند روز قیامت یکی ساکن درجات
بود و یکی مقیم درکات قَلِیْلًا مَّا تَتَذَکَّرُوْنَ اندکی پندمی پذیرند و چون ثابت شد که محسن و مسیء برابر نیستند در ثواب و عقاب و در دنیا دار
تکلیف است نه دار جزا پس لابد است از سرای دیگر که در ان پاداش یابند و آن در قیامت خواهد بود اِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعت قیامت
لَاٰتِیَةٌ هرآینه آینده است لَا رَیْبَ فِیْهَا شک نیست در آمدن آن چه تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر
آدمیان لَا یُؤْمِنُوْنَ نمی گروند بقیامت و تصدیق نمیکنند از قصور نظر و الفت با محسوسات وَقَالَ رَبُّکُمْ و گفت پروردگار شما ادْعُوْنِیْٓ
اَسْتَجِبْ لَکُمْ تا اجابت کنم از برای شما یعنی اجابت آنکه مرا پرستید تا ثواب دهیم شما را اکثر علما و عارفان و آورده اند بر عبادت و مؤید این آیت
که خدایتعالی میفرماید اِنَّ الَّذِیْنَ یَسْتَکْبِرُوْنَ بدرستی آنانکه سرکشی می نمایند عَنْ عِبَادَتِیْ از پرستش من سَیَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ زود باشد
که در آورده شوند بدوزخ و حفص بصیغهٔ معلوم خواند یعنی بدوزخ در آیند دٰخِرِیْنَ بیچارگان و خوار شدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد
خواهید بمن بوقت درماندگی تا شما را بفریاد رسم و بقول جمعی مراد از دعا سوال است یعنی بخواهید تا بدهیم که خزانه رحمت من مالامال است و کرم من
بخشنده آمال کدام گدایی دست نیاز پیش آورده که نقد مراد بر کف امیدش ننهادم و کدام محتاج زبان سوال گشاده که رقعهٔ حاجتش بتوقیع اجابت موشح
نساختم بیت بر آستان ارادت که سر نهاد شبی • که لطف دوست برویش هزار دل نگشاد • و گفته اند که دعا بمعنی ثنا است و استجابت بمعنی
قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چه تایب خدا را میخواند بوقت رجوع باو و از اجابت

پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا به پذیرم بیت گر توبه کنی پذیرم از روی کرم • و انکه ز سر جریمات در گذرم • اَللّٰهُ الَّذِیْ جَعَلَ
خدایتعالی آنکسی است که بحق بیافرید لَکُمُ الَّیْلَ برای شما شب را تیره و بمزاج بارد لِتَسْکُنُوْا تا ساکن شوید فِیْهِ در وی بجهت ضعف
حرکات و سکون حواس وَالنَّهَارَ و بیافرید روز را مُبْصِرًا روشن کننده و بمزاج حار تا ببینید چیزها را و حرکات شما در اکتساب معاش
قوی شود اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدایتعالی لَذُوْ فَضْلٍ هرآینه خداوند بخشش بزرگ است و بسیار عَلَی النَّاسِ بر آدمیان با آفریدن لیل و نهار
یا بخلق و رزق یا بترتیب اموری که قوام مصالح ایشان در نفس و مال بدان است وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا یَشْکُرُوْنَ
سپاسداری نمیکنند ذٰلِکُمُ اللّٰهُ آنکه این کارها کند خدایتعالی است رَبُّکُمْ پروردگار شما است خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ خالق همه چیزها است
لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی سزاوار پرستش مگر او فَاَنّٰی تُؤْفَکُوْنَ پس چگونه و بچه وجه گردانیده می شوید از عبادت او بعبادت غیر او
کَذٰلِکَ همچنانکه بگردانیده شدند این قوم یُؤْفَکُ الَّذِیْنَ بگردانیده می شوند آنانکه کَانُوْا هستند که از روی عناد بِاٰیٰتِ اللّٰهِ
یَجْحَدُوْنَ با آیتهای خدایتعالی انکار می کنند و از پذیرفتن آن ابا می نمایند و باز می ایستند اَللّٰهُ الَّذِیْ جَعَلَ خدایتعالی آنکسی است که
بساخت لَکُمُ الْاَرْضَ برای شما زمین را قَرَارًا موضع قرار و آرام گاهی و بر روی آن میروید و می نشینید وَالسَّمَآءَ بِنَآءً و گردانید آسمان را برداشته
وَّصَوَّرَکُمْ و نگاشت شما را ای آدمیان فَاَحْسَنَ صُوَرَکُمْ پس نیکو ساخت صورتهای شما را یعنی قامتهای شما را راست کرد و روبهای شما را و
اعضای شما را متناسب آفرید وَرَزَقَکُمْ و روزی داد شما را مِّنَ الطَّیِّبٰتِ از پاکیزها یعنی ماکولات لذیذه و متمیز گردانید روزی شما را
از روزی حیوانات در بحر الحقایق آورده که حسن صورت انسانی از آن است که او مرآت جهان نما است همه حقایق علوی و سفلی و مجموع دقایق
صوری و معنوی را جامع است و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات از آینهٔ حقیقت جامعهٔ او لامع رباعی این صورت تو آینهٔ سر وجود
روشن ز رخت پرتو انوار شهود • ای مجموعهٔ هر دو کون کس نیست چو تو • در مملکت صورت و معنی موجود ذٰلِکُمُ اللّٰهُ آنکه چنین تصویر کرد خدایتعالی
است رَبُّکُمْ آفریدگار شما فَتَبٰرَکَ اللّٰهُ پس برتر است خدای و بزرگوار تر رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ پرورندهٔ عالمیان از جن و انس و جز آن هُوَ
الْحَیُّ او است زنده یعنی متفرد بحیات ذاتی لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی که سزاوار عبادت بود مگر او فَادْعُوْهُ پس بخوانید او را مُخْلِصِیْنَ
در حالتیکه پاک سازندگان باشید لَهُ الدِّیْنَ برای او دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا و بگوئید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ همه سپاسها و ستایشها
مر خدایتعالی راست که پروردگار عالمیان است قُلْ بگوای محمد علیه الصلوة والسلام این مشرکانرا که میگویند بدین آبا و اجداد خود متدین شو اِنِّیْ نُهِیْتُ
بدرستی که من نهی کرده شده ام اَنْ اَعْبُدَ الَّذِیْنَ تَدْعُوْنَ از آنکه پرستم آنانرا که می پرستید شما مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدایتعالی لَمَّا جَآءَ
نِیَ الْبَیِّنٰتُ آن هنگام که آمده است بمن حجج و آیات مِنْ رَّبِّیْ از پروردگار من وَاُمِرْتُ و مامور شده ام اَنْ اُسْلِمَ بانکه گردن نهم و تن دهم
لِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ مر آفریدگار جهانیانرا هُوَ الَّذِیْ آنکسی است که خَلَقَکُمْ بیافرید پدر شما را آدم علیه السلام مِّنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ پس شما را ای فرزندان
وی بیرون آورد از آب منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس ابعد از علقه که یعنی بعد از حمل روز بدان شکل بر می آید ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ پس بیرون آورد و هر یک از شما از رحم مادر طِفْلًا
کودک ثُمَّ لِتَبْلُغُوْٓا پس از مبداء شما را تا برسید اَشُدَّکُمْ بغایت قوت خود که منتهای شباب است ثُمَّ پس از این درجه بالا می برد لِتَکُوْنُوْا شُیُوْخًا
تا گردید پیران وَمِنْکُمْ مَّنْ یُّتَوَفّٰی و از شما کس باشد که میرانیده می شود مِنْ قَبْلُ پیش از بلوغ یا قبل از شیخوخت وَلِتَبْلُغُوْٓا و بقا میدهد شما را تا برسید اَجَلًا مُّسَمًّی مدتی
نام برده شده که وقت موت است وَّلَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ و شاید که شما تعقل کنید آفرینش خود انتقال از درجه بدرجه هُوَ الَّذِیْ یُحْیٖ وَیُمِیْتُ او است آنکه زنده
میکرداند و میمیراند فَاِذَا قَضٰٓی اَمْرًا پس چون خواهد و حکم کند کاری را فَاِنَّمَا یَقُوْلُ لَهٗ پس جز این نیست که گوید مر او را کُنْ فَیَکُوْنُ باش پس باشد بی مدتی و مهلتی
یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی و عدتی و فرصتی و کلفتی نیست نظم فعل او را که عیب و علت نیست • متوقف بهیچ آلت نیست • از خم
زلف کاف و طرهٔ نون • هر زمان شکلی آورد بیرون • اَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری و نمیدیدی اِلَی الَّذِیْنَ بسوی آنانکه یُجَادِلُوْنَ جدال و نزاع
میکنند فِیْٓ اٰیٰتِ اللّٰهِ در آیتهای خدایتعالی یعنی حجج و قرآن منکر اَنّٰی یُصْرَفُوْنَ چگونه و چون بر گردانیده می شوند از تصدیق بدان
الَّذِیْنَ کَذَّبُوْا اجادلان آنان اند که تکذیب کردند و نگرویدند بِالْکِتٰبِ بقرآن یا بجنس کتب آسمانی وَبِمَآ اَرْسَلْنَا و بانچه فرستادیم بِهٖ رُسُلَنَا

بجزی پیغمبران خود از احکام و شرایع فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند خاتمهٔ تکذیب و انکار را إِذِ الْأَغْلَالُ آنگاه که غلهای آتشین باشند
فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشان وَالسَّلَاسِلُ و زنجیرها نیز در آن بود يُسْحَبُونَ کشیده می‌شوند بر روی بدان زنجیرها تا افکنند ایشان را فِي
الْحَمِيمِ در آب جوشان که در نهایت حرارت بود ثُمَّ فِي النَّارِ پس از آن در آتش يُسْجَرُونَ سوخته و بریان گشته یعنی بانواع عذاب از آتش و آب
معذب گردند ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ پس گویند مر ایشان را أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ کجااند آنانکه بودید شما که انباز آن میگرفتید ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ
از دون خدای تعالی قَالُوا گویند دوزخیان که آن شرکان ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما دور مایم ایشان را و ما با ایشان توقع امداد داشتیم ایشان ما را در
بلا بگذاشتند بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا بلکه نبودیم که خوانده باشیم مِنْ قَبْلُ پیش از این در دنیا شَيْئًا چیزی را که بدان اعتباری باشد یعنی بر ما روشن
شد که بندانستی ما چیزی نبود كَذَلِكَ همچنانکه مجادلان را فرو گذاشت يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ گمراه فرو میگذارد خدای تعالی کافران را تا راه نبرند
بچیزی که از و ممتنع شوند در آخرت پس ایشان را گویند ذَلِكُمْ این خذلان شما امروز در عقبی بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ بسبب آنست که بودید که شادی
میکردید و فرحان می‌بودید فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا بِغَيْرِ الْحَقِّ بچیزی که حق نبود یعنی شرک و طغیان وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ و بجهت آنکه
بودید شما که می‌نازیدید بجود و تکبر می‌خرامیدید ادْخُلُوا در آئید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ در های هفت گانه دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر طایفه
بدرکه در آید خَالِدِينَ فِيهَا جاوید ماندگان در آن فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد آرامگاهیست متکبران را دوزخ فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن ای
محمد بر ایذای قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعدهٔ خدای تعالی بنصرت اولیا و هلاکت اعدا حق و درست و راست است و بیشک واقع
شود فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ پس اگر بنمائیم ترا بَعْضَ الَّذِي برخی از آنچه نَعِدُهُمْ وعده دادیم ایشان را از قتل و اسر خود آن است أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا اگر بمیرانیم
ترا پیش از ظهور آن عذاب فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ پس بسوی ما بازگردانیده خواهند شد روز قیامت و جزای خود خواهند یافت یعنی هیچ وجه ایشان را فرو
نخواهیم گذاشت و حق سبحانه در دنیا بعضی از عذاب کفار را بحضرت سید ابرار عم نمود از قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عقوبات ایشان را در عقبی خواهد
نمود بیت دوستان اندر دو عالم شاد و خرم می زیند : دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا : آورده اند که کفار مکه از روی جدال اقتراح
آیات متکاثره میکردند چنانچه تفجیر عیون و اظهار بساتین و صعود بر آسمان بحضور ایشان بر وجهی که در سورهٔ بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه آیه فرستاد
که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا و بتحقیق که فرستاده ایم ما پیغمبران را مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو مِنْهُمْ بعضی از ایشان مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنهااند
که خوانده ایم قصه‌های ایشان بر تو که آن بیست و نه پیغمبر اند وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ و بعضی از ایشان آنانند که قصهٔ ایشان نخوانده ایم عَلَيْكَ
بر تو اما نام ایشان دانسته چون الیسع و عزیر و بعضی آنست که نه نام ایشان دانسته و نه قصهٔ ایشان شنیده جمعی بر آنند که مجموع انبیا هشت هزار
بوده اند چهار هزار بنی اسرائیل و چهار هزار سایر خلق و مشهور آنست که صد و بیست و چهار هزار و چند بوده اند و در ایمان بر ایشان تفصیل و تعدید
عدد و معرفت ایشان بانساب و اسامی شرط نیست وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ و نبوده هیچ پیغمبری را و نتوانست أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ تا آنکه بیارد
معجزه که نشانهٔ نبوت او باشد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدستوری و حکم و فرمان خدای تعالی یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات میکنید و مستقل
بد نمودن آن نی ام من و حکمت در عدم وقوع آن است فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ پس چون بیاید فرمان خدای تعالی بعذاب مقترحان معجزات بعد از وضوح
آیات قُضِيَ حکم کرده شود بِالْحَقِّ براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مومن محق نجات یابد وَخَسِرَ و زیان کنند هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ
انجا نا راستان و معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت می کند دیگر معجزه میطلبند اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ خدای تعالی آنچنانکه بیافرید
لَكُمُ الْأَنْعَامَ برای شما چهارپایان چون شتر و گاو و گوسپند لِتَرْكَبُوا تا سوار شوید مِنْهَا بعضی از آن را چون ابل و فرس وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ
و بعضی را از آن میخورید چون غنم و بر وجهی آنست که قابلیت رکوب و اکل دارد چون بقر وَلَكُمْ و مر شما راست فِيهَا مَنَافِعُ در انعام منفعت بسیار
چون شیر و پشم و جز آن وَلِتَبْلُغُوا و ایشان را آفرید تا برسید عَلَيْهَا بمسافرت بر بعضی از آن حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ بحاجتی که در دلهای
شماست از سود او معامله وَعَلَيْهَا و بر شتران در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها در دریا تُحْمَلُونَ برداشته میشوید وَيُرِيكُمْ و می نماید
شما را آيَاتِهِ نشانهای قدرت خود را فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ پس کدام آیه را از آن آیات قدرت یا از دلایل نبوت چون انشقاق قمر

اخبار غیب انکار میکنید أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا پس سیر نکردند فِي الْأَرْضِ در زمین عاد و ثمود فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس تا بنگرند که چگونه بود عَاقِبَةُ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند از امم پیشین كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ بودند بیشتر از ایشان از روی عدد وَأَشَدَّ قُوَّةً
و سخت تر از روی توانائی وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ و افزون تر از جهت بازماندهای ایشان در زمین از کوشکها و قلعها فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ پس دفع نکرد عذاب
را از ایشان مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که میکردند از جمع مال و ترتیب سپاه فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس آن هنگام که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران
ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات و دلالات فَرِحُوا شاد گشتند بِمَا عِنْدَهُمْ بآنچه نزد ایشان بود مِنَ الْعِلْمِ از دانش بزعم ایشان یعنی جهل که او را
علم نام نهاده بودند و سواد عقاید باطله و شبهات بی اعتبار ایشان است و گفته اند مراد علم مکاسب و تجارات است و یا علم طبایع و تنجیم که بآن
مباهی و مستظهر شده با نبیا و آیات ایشان استهزا میکردند لاجرم حق سبحانه ایشان را هلاک ساخته وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و فرو
گرفت و محیط شد بکردار ایشان جزای آنچه بآن با انبیا استهزا و سخریه می نمودند از عذاب گوناگون و آنچه موعود است ایشان را در عقبی و بآن خواهند
رسید فَلَمَّا رَأَوْا پس آن هنگام که بدیدند بَأْسَنَا سختی عذاب ما در دنیا قَالُوا گفتند آمَنَّا ایمان آوردیم بِاللَّهِ وَحْدَهُ بخدای تعالی حال آنکه یگانه
است بی شریک و انباز وَكَفَرْنَا و کافر شدیم بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ بآنچه بودیم بآن شرک آرندگان یعنی کافر شدیم به بتان فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ
پس نبود که سود کند ایشان را إِيمَانُهُمْ ایمان ایشان لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا آن هنگام که دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معاینهٔ عذاب تکلیف مرتفع
می شود و ایمان در زمان تکلیف مقبول است نه در وقت یاس سُنَّتَ اللَّهِ سنت نهاد سنت نهادنی خدای الَّتِي قَدْ خَلَتْ آن سنتی
که گذشته است فِي عِبَادِهِ در بندگان وی از امم ماضیه که ایمان یاس هیچ وجه مقبول نیست وَخَسِرَ و زیان کار شدند هُنَالِكَ
سورة فصلت ... الْكَافِرُونَ آنجا ناگرویدگان یعنی خسران ایشان در آن وقت ظاهر شد و اگر نه در خسران بودند همه عمر اربع و خمسون آیة

بسم الله الرحمن الرحيم

حم اسم اعظم الهی و حروف مقطعه مخفی است و هر کس بر استخراج آن دست رس نیست و گفته اند حا اشارت است بحکمت و میم بمنت
یعنی حق سبحانه را منت است بر مومنان بتنزیل حکمت صاحب بحر الحقایق فرموده که حم اشارت است بآن چیزی که میان حق تعالی و حبیب اوست
و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد چه حا و میم دو حرف در وسط اسم رحمن و همین دو حرف در وسط اسم محمد عم نیز آمده و بدین حرفین رب
قسم یاد میکند که این قرآن تَنْزِيلٌ فرو فرستاده شده است مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ از خداوند بخشنده بهدایت نفوس عوام مهربان برعایت قلوب
خواص و از اضافت تنزیل بدین دو اسم استدلال می توان کرد بر آنکه مصالح دینی و دنیوی و صوری و معنوی وابسته بقرآن است و این فرو فرستاده
كِتَابٌ فُصِّلَتْ كتابی است پیدا کرده شده آيَاتُهُ آیتهای وی مبین گشته بامر و نهی و وعد و وعید قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتی که قرآنی است تازی
یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانند از اهل دانش و شناسند که نزول
او من عند الله است بَشِيرًا مژده دهنده مر آنان را که بوی عمل کنند وَنَذِيرًا و بیم کننده آنها را که بوی نگروند فَأَعْرَضَ پس روی برتافتند
از قبول آن یعنی نپذیرفتند أَكْثَرُهُمْ بیشتر ایشان کافران فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان نمی شنوند یعنی بر تافتند روی تا نشنوند وَقَالُوا و گفتند
اهل شرک که همواره قُلُوبُنَا دلهای ما فِي أَكِنَّةٍ در پوششهاست مِمَّا تَدْعُونَا از فهم آنچیزی که می خوانی ما را إِلَيْهِ بسوی او یعنی قرآن
و دینی باهم وَفِي آذَانِنَا و در گوشهای ما وَقْرٌ گرانی است آنچه میخوانی نمی شنویم وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ و میان ما و میان تو حِجَابٌ
پرده است که جمال نبوت ترا در نمی بینیم یا حاجزی است که ما را از پیوستگی بتو منع می کند و در وسیط آورده که ابوجهل جامه را میان خود و حضرت
پیغمبر عم پرده ساخت و گفت تو از آن جانب و ما از این جانب فَاعْمَلْ پس عمل کن بر دین خود إِنَّنَا عَامِلُونَ بدرستی که ما نیز عمل کنندگانیم بر کیش خود
یا آنچه توانی در حق ما بکن که ما نیز آنچه توانیم تقصیر نخواهیم کرد و ما در روی فرموده که تو کار کن برای آخرت خود که ما برای دنیای خود عمل میکنیم قُلْ بگو ای محمد
صلی الله علیه و سلم إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ جز این نیست که من آدمی ام مانند شما یعنی از جنس بشرم نه از ملک و جن که شما سخن ایشان در نیابید و فهم
نکنید و شما را بچیزی دعوت میکنم که سمع را از و کراهیت و طبع را نفرت باشد بلکه يُوحَى إِلَيَّ وحی کرده شود بسوی من أَنَّمَا إِلَهُكُمْ جز این نیست

که خدای تعالی شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خدای است یگانه فَاسْتَقِیْمُوْا اِلَیْهِ پس توجه کنید بسوی او بتوحید و طاعت و بران مقیم باشید وَاسْتَغْفِرُوْهُ
و از وی آمرزش جوئید مر گناهان را که بعد از اسلام کنید و در موضح آورده که استقامت مساوات اشتغال اقوال و احوال است ظاهرا و باطنا یعنی باید که نهان
و آشکارا یکی باشد و چون مرتبه استقامت سید استغفار کنید از رویت عمل که گناهی بزرگ و خطای عظیم است وَوَیْلٌ و سختی عذاب لِّلْمُشْرِکِیْنَ مر شرک آرند
کان را است اَلَّذِیْنَ لَا یُؤْتُوْنَ الزَّکٰوةَ آنانکه نمیدهند زکوة را یعنی بکلمه لا اله الا الله که زکوة انفس است متکلم نمی شوند مراد آن است که خود را بتوحید
از لوث شرک پاک نمی سازند یا آنکه زکوة مال نمیدهند و وجه تخصیص منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آن است که مال محبوب ایشان است و بذل او
مر نفس را سخت باشد از اعمال دیگر پس در ایراد این صفت اشارتی است به بخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل اعظم رذایل و اکبر ذمایم است و گفته‌اند
که هر تونگر که او را سخا نبود چون تنی است که او را جان نبود یا درختی است که بر ندارد نظم منعم ممسک شجری بی بر است : سرو منجل حسدی بی سر است
بخل که سرمایه ناکامی است : در دو جهان موجب بدنامی است : وَهُمْ و مشرکان بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ کٰفِرُوْنَ ایشان ناگروندگان
بدان جهت نفقه نمیکنند که مکافات آن سرا را باور ندارند اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بدرستی آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای ستوده
لَهُمْ اَجْرٌ مر ایشان را مزدی است غَیْرُ مَمْنُوْنٍ ناکاسته یا غیر محسوب در معالم آورده که این آیت در شان بیماران و عاجزان و ناتوانان آمده
که در حالت ضعف و عجز از ادای عبادت باز مانند حق سبحانه همان مزد طاعتی که در زمان صحت داشته اند بدیشان میدهد پس غیر ممنون یعنی غیر مقطوع
باشد عبد الله بن عمر رض نقل میکند که حضرت رسول الله علیه الصلوة والسلام فرمود که بنده چون بر طریقه نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حق سبحانه
ملکی که بر او موکل است گوید بنویس برای او مانند عملی که در وقت صحت وی میکرد تا وقتیکه او را از بند مرض باز رهانیم یا بحضرت ما واصل شود قُلْ اَئِنَّکُمْ
بگو آیا شما لَتَکْفُرُوْنَ هر آینه کافر می شوید و نمی گروید بِالَّذِیْ خَلَقَ الْاَرْضَ بآنکسی که بیافرید زمین را فِیْ یَوْمَیْنِ در دو روز امام ابو اللیث
آورده که در روز یکشنبه بگسترانید وَتَجْعَلُوْنَ لَهٗ و می سازید برای او بزبان خود اَنْدَادًا همتایان ذٰلِکَ آن خداوندی که بیافرید زمین را
رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ پروردگار عالمیان است وَجَعَلَ فِیْهَا و بیافرید در زمین رَوَاسِیَ کوههای بلند و پایدار مِنْ فَوْقِهَا از زبر زمین
تا ناظران در ان نگریسته بهره اعتبار بردارند وَبٰرَکَ فِیْهَا و برکت داد در کوهها از معادن و منابع و صنایع آفرید یا برکت داد زمین را
باشجار و زرع و انعام و انهار وَقَدَّرَ فِیْهَا و تقدیر کرد در زمین اَقْوَاتَهَا روزیهای اهل زمین یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقرر کرد چون گندم و جو و برنج
و خرما و گوشت و امثال آن که هر یک از اینها غالب اقوات هر بلده است و تقدیر این روزیها کرد فِیْ اَرْبَعَةِ اَیَّامٍ در بقیه چهار روز یعنی در دو روز دیگر
که سه‌شنبه و چهارشنبه بود سَوَآءً یکسان شد لِّلسَّآئِلِیْنَ مر پرسندگان از مدت آفرینش زمین و هر چه در وی است یعنی جواب سائلان
بی زیادت و نقصان گفته شد ثُمَّ اسْتَوٰی پس قصد کرد اِلَی السَّمَآءِ بآفریدن آسمان وَهِیَ دُخَانٌ و حال آنکه او دخانی بود یعنی بخار آب
که بهیات دخان است در زاد المسیر گفته که حق سبحانه چون آب بیافرید آتش بر وی گماشت تا او را در شورش آورد و از ان بخاری که از وی مرتفع شد
حق سبحانه آسمان را از وی آفرید و در عین المعانی آورده که حق تعالی گوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت در ان نگریست بگداخت و روان شد
آتش را بر وی مسلط کرد تا بجوش آمده کفی و بخاری از وی پیدا شد از ان کف زمین و از ان بخار آسمان آفریده شد نظم
کفی را منبسط سازد که این فرشیست بس لایق : بخاری برافروزد که این سقفیست بس زیبا : از ان سقف معلق حسن تصویرش بود ظاهر : وزین فرش
مطبق لطف تدبیرش بود پیدا فَقَالَ لَهَا پس گفت خدای تعالی بعد از آفرینش آسمان مر او را وَلِلْاَرْضِ و مر زمین را که هر دو ائْتِیَا بیائید
بآنچه شما را می فرمایم طَوْعًا از روی فرمان برداری اَوْ کَرْهًا یا از بهر ناخوشی و بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه از آمدن چاره ندارید مراد اظهار
کمال قدرت است نه اثبات طواعیه و کراهیت ایشان و گفته آسمان را گفت آفتاب و ماه و ستارگان خود را ظاهر سازد و زمین را فرمود
که انهار خود را بشکافد و اشجار خود را بیرون آرد قَالَتَا گفتند آسمان و زمین اَتَیْنَا آمدیم با هر چه فرمودی طَآئِعِیْنَ فرمان برداران آورده‌اند
که اول موضع کعبه معظمه زادها الله شرفا از اجزای زمین سخن گفت پس آنچه در برابر او بود از اجزای آسمان و بدین جهت آن محل کعبه اسلام و قبله انام
گشت و چون آسمان آفریده شد آن را از شکافت فَقَضٰهُنَّ پس پرداخت آن را سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمان و تمام ساخت امور آن را

في

فِیْ یَوْمَیْنِ در روز پنجشنبه و جمعه وَاَوْحٰی و وحی کرد فِیْ کُلِّ سَمَآءٍ بهر آسمانی اَمْرَهَا فرمان آن را یعنی اهل آن را اعلام فرمود که عبادت بر چه وجه کنند
یا مقرر کرد هر فلکی را آنچه از ان آید وَزَیَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْیَا و بیاراستیم آسمان نزدیکتر را بِمَصَابِیْحَ بچراغها یعنی ستارگان چون چراغ درخشان باشند
وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی از آفات یا از شیاطین که داعیه استراق سمع کنند ذٰلِکَ آنچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش تَقْدِیْرُ الْعَزِیْزِ
آفریدن و اندازه کردن خدای تعالی غالب است که در ملک خود بقدرت هر چه خواهد کند الْعَلِیْمِ دانا که هر چه سازد از روی حکمت باشد فَاِنْ اَعْرَضُوْا اگر
روی بگردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این بیان فَقُلْ اَنْذَرْتُکُمْ پس بگو که بیم کردم شما را و بترسانیدم صٰعِقَةً از عذابی بیهوش
سازنده و هلاک کننده مِّثْلَ صٰعِقَةِ عَادٍ مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بود وَّثَمُوْدَ و عذاب ثمود یعنی صیحه جبرئیل علیه الصلوة والسلام تخصیص
این دو قوم بجهت آن است که قریش در سفر رحلت الشتاء والصیف بر مواضع این دو گروه میگذشتند آثار عذاب مشاهده میکردند و ایشان مستحق صاعقه
و صیحه شده اند اِذْ جَآءَتْهُمُ الرُّسُلُ وقتیکه آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح مِنْ بَیْنِ اَیْدِیْهِمْ از پیش روی ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ
و از پس ایشان یعنی از همه جهت ایشان برفق و عنف و نصیحت و فضیحت در آمدند و دعوت کردند اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اللّٰهَ بآنکه مپرستید مگر خدای تعالی را
قَالُوْا گفتند کافران در جواب ایشان که لَوْ شَآءَ رَبُّنَا اگر پروردگار ما خواستی که رسول فرستادی لَاَنْزَلَ مَلٰٓئِکَةً هر آینه فرشتگان فرستادی بجای شما
فَاِنَّا پس بدرستی که ما بِمَآ اُرْسِلْتُمْ بِهٖ بآن چیزی که فرستاده شده آید شما بزعم خود کٰفِرُوْنَ ناگرویدگانیم چه شما مانند ما آدمیانید و هیچ فضلی و شرفی نیست
شما را بر ما مشرکان در بند صورت انبیا علیه الصلوة والسلام ماندند از مشاهده معنی ایشان غافل بودند مثنوی چند صورت بینی ای صورت پرست
هر که معنی دید از صورت برست : دیده صورت پرستی را ببند : تا شوی از نور معنی بهره مند : آنکه تفصیل قصه ایشان میکند و میفرماید فَاَمَّا عَادٌ
پس اما گروه عادیان فَاسْتَکْبَرُوْا پس گردنکشی کردند فِی الْاَرْضِ در زمین احقاف در بلاد یمن بِغَیْرِ الْحَقِّ بناسزا یعنی استحقاق تکبر نداشتند
پس هود علیه السلام ایشان را تهدید کرد بعذاب و ایشان از روی استکبار التفات بدو نکردند وَقَالُوْا و گفتند مَنْ اَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً کیست سخت‌تر
از ما جهت توانائی و عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود چو مردم جسیم و طویل بودند و سنگ از ضرب دست از کوه بکندندی اَوَلَمْ یَرَوْا آیا
ندانستند آن مغروران که قوت خود اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی الَّذِیْ خَلَقَهُمْ آن خدائی که بیافریده است ایشان را هُوَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً او سخت
تر و تیزتر است از روی قوت یعنی توانائی دارد بر چیزی که غیر او را آن توانائی نیست وَکَانُوْا و بودند قوم عاد که از روی تعصب و تکبر بِاٰیٰتِنَا یَجْحَدُوْنَ
بآیتهای ما منکر شدند با آنکه میدانستند که آن حق است فَاَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِیْحًا صَرْصَرًا بادی سرد با آواز مهیب فِیْ
اَیَّامٍ نَّحِسَاتٍ در روزهای شوم یعنی هر دو هفته آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت شب باشد باد صرصر فرستادیم لِّنُذِیْقَهُمْ
تا بچشانیم ایشان را عَذَابَ الْخِزْیِ عذاب رسوائی و خواری فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا یعنی همه را مستاصل سازیم وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ
و هر آینه عذاب آن سرای اَخْزٰی سخت‌تر است از روی رسوائی و خواری وَهُمْ لَا یُنْصَرُوْنَ و ایشان یاری داده نشوند در ان روز بدفع عذاب از ایشان
وَاَمَّا ثَمُوْدُ و اما گروه ثمود فَهَدَیْنٰهُمْ پس ایشان را دلالت کردیم براه راست ایشان را یا راه خیر و شر بدیشان نمودیم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمٰی عَلَی الْهُدٰی
پس برگزیدند و اختیار کردند نابینائی را یعنی جهل و ضلالت و کفر را بر علم و هدایت و ایمان فَاَخَذَتْهُمْ پس فرا گرفت ایشان را صٰعِقَةُ الْعَذَابِ
الْهُوْنِ صاعقه عذاب خوار کننده یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام ایشان را هلاک کرد بِمَا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ بسبب آنچه بودند که کسب میکردند
از تکذیب صالح و عقر ناقه وَنَجَّیْنَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و رهانیدیم از ان صاعقه آنان را که گرویده بودند بصالح علیه السلام وَکَانُوْا یَتَّقُوْنَ و بودند که پرهیز
میکردند از شرک وَیَوْمَ یُحْشَرُ و یاد کن آن روزی را که حشر کرده شوند اَعْدَآءُ اللّٰهِ دشمنان خدای تعالی اِلَی النَّارِ بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را
فَهُمْ یُوْزَعُوْنَ پس ایشان رانده شوند بدوزخ یا پیشینیان را نگاه دارند تا پسینیان برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند حَتّٰٓی اِذَا مَا جَآءُوْهَا
تا وقتیکه بیایند بآتش شَهِدَ عَلَیْهِمْ گواهی دهند بر ایشان سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان آنچه شنیده باشند وَاَبْصَارُهُمْ و دیدهای ایشان آنچه
دیده باشند وَجُلُوْدُهُمْ و پوستهای ایشان یعنی جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان تکلم کند ران چپ و کف دست راست بود و گفته‌اند فرج
ایشان گواهی دهند بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ بآنچه بودند که عمل میکردند وَقَالُوْا و گویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لِجُلُوْدِهِمْ مر اندامهای خود را

لِمَ شَهِدْتُمْ چرا گواهی دادید عَلَيْنَا بر ما که برای شما داوری میکردیم و عذاب از شما باز میداشتیم قَالُوْا گویند اعضای ایشان که ما را سرزنش مکنید
که ما باختیار خود ناطق نشدیم بلکه اَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِيْ بسخن آورد ما را آن خدای که بقدرت کامله خود اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ بسخن آورده است هر چیز را که
سخن گوید وَهُوَ و حال آنکه او خَلَقَكُمْ بیافرید شما را اَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار و از عدم بوجود آورد وَاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ و بسوی او باز گردانیده
شد شما برای جزا وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُوْنَ و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی مانید اَنْ يَّشْهَدَ از آنکه گواهی دهد عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ بر شما
گوشهای شما وَلَا اَبْصَارُكُمْ و نه دیدهای شما وَلَا جُلُوْدُكُمْ و نه اعضای شما یعنی نمی‌دانستید که پنهان شوید و نتوانستید که گمان نبرید که اجزای
شما بر شما گواهی دهند وَلٰكِنْ ظَنَنْتُمْ و لیکن گمان داشتید اَنَّ اللّٰهَ لَا يَعْلَمُ آنکه خدای نداند كَثِيْرًا مِّمَّا تَعْمَلُوْنَ بسیاری از آنچه میکنید در
زاد المسیر فرموده که کفار میگفتند که هر چه آشکارا می‌کنیم خدای میداند و آنچه پنهان از ما می‌شود بدان دانا نیست حق سبحانه فرمود وَذٰلِكُمْ و آن
ظن شما ظَنُّكُمُ الَّذِيْ آن ظنی است که در دنیا ظَنَنْتُمْ گمان می‌بردید بِرَبِّكُمْ بخدای شما که اعمال نهان ما را نمیداند اَرْدٰىكُمْ هلاک کرد شما را
در آخرت فَاَصْبَحْتُمْ مِّنَ الْخٰسِرِيْنَ ؕ پس گشتید از زیان زدگان فَاِنْ يَّصْبِرُوْا پس اگر کفار شکیبائی نمایند و اگر جزع کنند فَالنَّارُ پس آن
آتش دوزخ مَثْوًى لَّهُمْ ۚ قرارگاه است مر ایشان را وَاِنْ يَّسْتَعْتِبُوْا و اگر خوشنودی حق سبحانه می‌جویند فَمَا هُمْ پس نیستند ایشان مِّنَ الْمُعْتَبِيْنَ
از اجابت کرده شدگان در طلب خوشنودی من وَقَيَّضْنَا و برانگیختیم لَهُمْ برای مشرکان قُرَنَآءَ دوستان و همنشینان از شیاطین و بر ایشان
مسلط کردیم فَزَيَّنُوْا لَهُمْ پس بیارایستند دیوان برای ایشان مَّا بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ آنچه در پیش ایشان است از زینت دنیا
و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن ایستادند و آنچه از پس ایشان است از امور اخروی و وعد و وعید تا آن را منکر شدند وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ
و واجب گشت بر ایشان سخن یعنی کلمه عذاب فِيْٓ اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با امتان دیگر که گذشته‌اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِّنَ الْجِنِّ
وَالْاِنْسِ ۚ از دیوان و از آدمیان که همین عملها کرده بودند یعنی چنانچه امم مکذب را استحقاق عذاب بود این گروه نیز سزاوار عذاب‌اند در
کشف الاسرار آورده که حق سبحانه چون به بنده خیری خواهد او را قرینی نیکو و همنشین صالح کرامت کند تا در طاعت معین وی باشد و چون به
بنده بدی خواهد او را رفیقی بد و مصاحبی فاجر مبتلا کند تا بر مخالفت حق تحریص نماید چنانچه شیاطین را همنشین ایشان ساخت و مستحق عذاب
گشتند اِنَّهُمْ بدرستی که کافران كَانُوْا خٰسِرِيْنَ هستند زیان زدگان در هر دو سرا بیت نقد معرفت امروز مفلس ؛ نسود آخرت
آخرت فردا تهی دست آورده‌اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت می‌کردند که چون محمد را ببینید که قرآن میخواند او را بنوعی تشویش دهید که غلط کند
پس چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و علیه السلام قرآن خواندی جمعی در مقام تعرض آمده آوازها برداشته سخنان بیهوده گفتندی و صفیر زنان
دست بر هم کوفتندی و شعرهای مهمل خواندندی این آیت نازل گشت وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و گفتند آنانکه نگرویدند یعنی مشرکان عرب مر یکدیگر را گفتند
لَا تَسْمَعُوْا مشنوید و گوش مدارید لِهٰذَا الْقُرْاٰنِ شنیدن مر این قرآن را که محمد میخواند وَالْغَوْا فِيْهِ و سخنان و حشو در افکنید در آن یا فریاد کنید
در پیش وی لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُوْنَ شاید که شما غلبه کنید بر تلاوت او و از خواندن باز ایستد فَلَنُذِيْقَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا پس بتحقیق بچشانیم
آنان را که کافر شدند مراد این گروه قائلانند یا عامه کافران عَذَابًا شَدِيْدًا عذابی سخت یعنی بسیار و دایم وَّلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداش
دهیم ایشان را اَسْوَاَ الَّذِيْ كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ پاداشتی بدترین کاری که بودند از روی جهل و غضب عمل میکردند ذٰلِكَ آن عقوبت بدترین
جَزَآءُ اَعْدَآءِ اللّٰهِ پاداش دشمنان خدای تعالی است النَّارُ یعنی آتش عطف بیان است جزاء هم مر کافران است فِيْهَا دَارُ در آتش دار
دَارُ الْخُلْدِ سرای جاویدی یعنی مقیم مقام ایشان باشد جَزَآءًۢ پاداش داده شوند پاداش دادنی بِمَا كَانُوْا بسبب آنچه بودند که همواره بِاٰيٰتِنَا
بِاٰيٰتِنَا بآیات کلام ما يَجْحَدُوْنَ انکار میکردند وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و گفتند آنانکه کافر شدند و قتیکه در آتش باشند رَبَّنَآ اَرِنَا الَّذَيْنِ ای
پروردگار ما بنمائی بما آن دو کس را که در دنیا اَضَلّٰنَا گمراه کردند ما را مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی ابلیس که نافرمانی تو کرد و قابیل
که خون ناحق او ریخت این دو کس بما بنمای نَجْعَلْهُمَا تا در آریم ایشان را تَحْتَ اَقْدَامِنَا در زیر پایهای خود و از ایشان انتقام کشیم
لِيَكُوْنَا مِنَ الْاَسْفَلِيْنَ تا گردند از فروتران یعنی در درکه زیرتر شوند از دوزخ یا از همه فرودان فروتر شوند اِنَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا بدرستی

آنانکه

آنانکه گفتند رَبُّنَا اللّٰهُ که پروردگار ما الله است ثُمَّ اسْتَقَامُوْا پس بر آن ایستادند صدیق اکبر رض گفت شرک نیاوردند و حضرت فاروق رض فرمود
بر امر و نهی بایستادند و روباه بازی نکردند ذی النورین رض تفسیر کرده که عملهای خود را پاکیزه و خالص ساختند مرتضی علی کرم الله وجهه توجیه فرمود که فرایض
ادا نمودند قول حسن بصری رض آنست که ارتکاب طاعات کردند و از معاصی اجتناب نمودند و گفته‌اند از دنیای فانی اعراض کردند و بسرای باقی راغب
گشتند صاحب کشف الاسرار فرموده رَبُّنَا اللّٰهُ عبارت از توحید اقرار است ثُمَّ اسْتَقَامُوْا اشارت بتوحید معرفت توحید اقرار آنست که الله را
یکتا گوئی توحید معرفت آنکه او را یکتا شناسی یعنی از همه جهت بوحدت وی بینا گردی یا آنکه در عالم وحدت جهت نیست نظم بی جهت یکجهت یکجانی
صفت ؛ بی تفکر بی بیان بی معرفت ؛ آتشی از سر وحدت بر فروخت ؛ غیر واحد هر چه پیش آمد بسوخت ؛ تَتَنَزَّلُ فرود آیند عَلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةُ
بر ایشان ملائکه یعنی بر مؤمنان مستقیم فرستیم فرشتگان نزدیک مرگ یا بوقت از قبر بیرون آمدن یا در لحد یا در همه این وقتها که مذکور شد با آنکه ایشان را گویند
اَلَّا تَخَافُوْا امید سید از آنها که در پیش دارید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد گذشت وَلَا تَحْزَنُوْا و اندوهناک و غمگین مشوید بدانچه گذاشتید از
اهل و ولد که کار ایشان حقتعالی بخوبی خواهد ساخت وَاَبْشِرُوْا بِالْجَنَّةِ و شادمان شوید بآن بهشتی که اَلَّتِيْ كُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ بودید که بآن وعده
داده می‌شدید بزبان پیغمبران علیهم السلام نَحْنُ اَوْلِيٰٓؤُكُمْ ما دوستان شما بودیم فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا و شما را از آفات نگاه
میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بخیر دلالت می‌نمودیم و معاونت میکردیم وَفِي الْاٰخِرَةِ و دوستان شمائیم در آن سرای بتعظیم و تکریم و در
خواست یعنی مدد دادن در شفاعت هر کرا خواهد خدای تعالی وَلَكُمْ مر شما راست فِيْهَا در آخرت مَا تَشْتَهِيْٓ اَنْفُسُكُمْ آنچه آرزو کند و خواهد
نفسهای شما از لذایذ یا از کرامات وَلَكُمْ فِيْهَا و مر شما راست در عقبی مَا تَدَّعُوْنَ آنچه خواهید نُزُلًا روزی مهیا شده مِّنْ غَفُوْرٍ
رَّحِيْمٍ از خدای آمرزنده مهربان و بخشاینده در لفظ نزل اشعاری هست بآنکه متمنای اهل استقامت است بآنچه ایشان را عطا خواهند
کرد چون ما حضری است نسبت بموائد کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند و از آنچه گفته‌اند که نتیجه استقامت نهایت کرامت است چه در روش
طریقت درجه از آن عالی‌تر نیست شیخ ابو علی دقاق قدس سره فرموده که استقامت نگاه داشتن سر است از ما سوی الله یعنی باید که غیر حق را در خلوتخانه
سر خود راه ندهد و اغیار را در حرم منزل دل نگذارد بیت امروز مراد دل خرابه‌ای نگنجد ؛ کاندر حرم سلطان اغیار نمی‌گنجد وَمَنْ اَحْسَنُ و کیست
نیکوتر قَوْلًا از جهت سخن مِّمَّنْ دَعَآ از آن کس که بخواند خلق را اِلَى اللّٰهِ بپرستش خدای تعالی وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کارهای شایسته
وَّقَالَ اِنَّنِيْ بگوید بدرستی که من مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ از گردن نهادگانم حکم خدای تعالی را این آیت در شان حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
است که خلق را بخدای تعالی دعوت کرد و امام ابو اللیث رح فرموده که مراد علما اند که معالم دین بمردم آموزانند و عمل صالح ایشان آن است که هر چه
دانند بدان کار کنند و یا محتسبانند که قواعد امر معروف و نهی منکر را تمهید دهند و عمل صالح ایشان صبر و تحمل است بر آنچه بدیشان رسد
از مکاره و گفته‌اند همه ائمه و مشایخ درین آیت داخلند و عایشه رض فرموده که می‌بینیم این آیت را الا در شان مؤذنان صاحب عین المعانی
آورده که چون بلال بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی که کلاغ ندا میکند و به نماز میخواند و سخنان بیهوده بر زبان ایشان گذشتی این آیت نازل
شد و بر تقدیریکه در شان مؤذنان باشد عمل صالح ایشان آنست که میان اذان و اقامت دو رکعت نماز بگذارند وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا
السَّيِّئَةُ ؕ و برابر نیست نیکی و بدی در مجازات و مکافات یعنی توحید و تشریک مساوی نیستند یکی موجب رفع درجات است و دیگری سبب
هبوط درکات و گفته‌اند که حسنه رفعت است و سیئه عنف یا مراد علم و جهل است و در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی آورده که حسنه
دوستی آل رسول علیه الصلوة والسلام است و سیئه دشمنی ایشان اِدْفَعْ دفع کن سیئه را بِالَّتِيْ بآن خیری که در نفس الامر هِيَ اَحْسَنُ آن نیکوتر
است یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو محو کن و از لغو بتغافل درگذر فَاِذَا الَّذِيْ پس چون چنین کنی آنکس که باشد بَيْنَكَ
وَبَيْنَهٗ عَدَاوَةٌ میان تو و او دشمنی هر آینه دوست گردد كَاَنَّهٗ گویا که او وَلِيٌّ حَمِيْمٌ دوستی که کارساز بود و خویشی مهربان در اصحاف از امام اعظم
نقل میکند که چون کسی بمن بد رساند که دیگری را بد میگوید من او را جای خیر و ثنای او یاد کنم خبری یابم از آنکه او هم نیکی من میگوید وَمَا يُلَقّٰىهَآ
و نه دهند این خصلت که مقابله بدی است به نیکی اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوْا مگر آنان را که صبر کنند بر مکاره و نفس از انتقام باز دارند وَمَا يُلَقّٰىهَآ و عطا نکنند

این عادت وصفت اِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ مگر خداوند بهرهٔ بزرگ را یعنی آنرا که نصیبی تمام دارند از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر یا از اخلاق حسنه و گویند
حظ عظیم بهشت است وَاِمَّا یَنْزَغَنَّكَ و اگر برسد بتو مِنَ الشَّیْطَانِ از دیو نَزْغٌ وسوسه یا تباهی یعنی اگر وسوسهٔ شیطانی خواهد که بنای این
صفت که مذکور شد بکند و درهم شکند فَاسْتَعِذْ بِاللهِ پس پناه جوی بخدای تعالی از شر او اِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی هُوَ السَّمِیعُ او است
شنوا مر استعاذه ترا الْعَلِیمُ دانا است به نیت تو وَمِنْ اٰیَاتِهِ و از نشانهای قدرت الهی اللَّیْلُ وَالنَّهَارُ شب است و روز که متعاقب
یکدیگر اند روز بجهت آرایش و شب برای آسایش وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و دیگر آفتاب و ماهتاب که بسیری مقدر و اندازهٔ مقرر می روند
و می آیند لَا تَسْجُدُوا سجده مکنید لِلشَّمْسِ مر آفتاب را وَلَا لِلْقَمَرِ و نه ماه را که ایشان مخلوقند مانند شما وَاسْجُدُوا لِلّٰهِ و سجده کنید
مر خدای را الَّذِی خَلَقَهُنَّ آن خدایی که بیافرید شب و روز و مهر و ماه را اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی یکانگی اِیَّاهُ تَعْبُدُونَ مر او را
می پرستید چه سجود اخص عبادات است و آن خالق را باید نه مخلوق را و امام شافعی رح درین محل سجده میکند سجدهٔ مقترن بامر باشد و این روایت
مروی است از عبدالله بن مسعود رض فَاِنِ اسْتَكْبَرُوا پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدای تعالی را از آن چه زیان فَالَّذِینَ عِنْدَ رَبِّكَ
پس آنانکه نزدیک پروردگار تو اند از فرشتگان یُسَبِّحُونَ لَهُ نماز میگذارند برای او یا تسبیح می گویند مر او را و می ستایند بِاللَّیْلِ وَالنَّهَارِ
شب و روز یعنی پیوسته بطاعت او مشغول اند وَهُمْ لَا یَسْاَمُونَ و ایشان ملول نمی شوند از کثرت عبادت و بسیاری ستایش و پرستش و امام اعظم
رح اینجا سجده میکند چه سجده باینجا تمام شده و این روایت ابن عباس و ابن عمر است رض این سجده یازدهم است باتفاق علما از سجدات قرآنی
و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجدهٔ اجتهاد گفته و فرموده که اگر در آخر آیت اولی سجده کنند سجدهٔ شرط باشد چه مقارن است بقوله تعالی
اِنْ كُنْتُمْ اِیَّاهُ تَعْبُدُونَ و اگر بعد از آیت دوم تسبیح در وند سجدهٔ نشاط و محبت بود چه مقرون است بدین کلمات که وَهُمْ لَا یَسْاَمُونَ
وَمِنْ اٰیَاتِهِ و از نشانهای قدرت الهی اَنَّكَ تَرَى الْاَرْضَ آن است که تو بینی زمین را خَاشِعَةً فرسوده و خشک شده فَاِذَا اَنْزَلْنَا
پس چون فرستیم عَلَیْهَا الْمَاءَ بران زمین آب باران را اهْتَزَّتْ بجنبش در آید بجهت رستن نبات وَرَبَتْ و بروید و افزون گردد
بگیاه اِنَّ الَّذِی اَحْیَاهَا بدرستی که آنکه آن زمین مرده را زنده کرد لَمُحْیِی الْمَوْتٰى هر آینه زنده کنندهٔ مردگان است اِنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ
بدرستی که او بهمه چیزها از احیا و امانت توانا است و قدرت او نسبت باهمه مقدورات یکی است اِنَّ الَّذِینَ بدرستی آنانکه یُلْحِدُونَ میل میکنند
از طریق ثواب می گردند یا طعنه می نمایند یا تاویل باطل میکنند فِی اٰیَاتِنَا در آیتهای ما که قرآن است یا نشانهای قدرت که دال است بر وحدانیت
قادر یکتا لَا یَخْفَوْنَ پوشیده نمی شوند عَلَیْنَا بر ما یعنی همه را میدانیم و جزای طعن و الحاد با ایشان می رسانیم اَفَمَنْ یُلْقٰى فِی النَّارِ آیا کسیکه انداخته
شود در آتش باتفاق مفسران مراد ابوجهل است یعنی او که قابل سوختن باشد خَیْرٌ بهتر است اَمْ مَنْ یَاْتِی آیا کسیکه بیاید اٰمِنًا ایمن از دوزخ
یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز که آنحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام است و گفته اند یا عمار یا عمر یا عثمان رض یا حمزه اِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ امر تهدید است
کفار را می گوید عمل بکنید هرچه خواهید اِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید بَصِیرٌ بینا است و بدان جزا خواهد داد بیت
حیله و مکر رها کن که خدا میداند :: نقد مغشوش میاور که معامل بیناست اِنَّ الَّذِینَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند بِالذِّكْرِ بقرآن که بهتر
یادکردنی است لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان و ایشان معاندان و ستیزندگانند وَاِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَكِتَابٌ عَزِیزٌ هر آینه کتابی
ارجمند و گرامی نزدیک خدای تعالی یا بسیار نفع یا عدیم النظیر امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن عزیز است زیرا چه کلام رب عزیز است که ملک عزیز
برسول عزیز آورده برای امت عزیز یا آنکه نامهٔ دوست نزدیک دوست و نامهٔ دوست نزد دوستان عزیز باشد بیت ز نام و نامهٔ تو یافتیم
عز و کرامت :: هزار جان گرامی فدای نامه و نامت لَا یَاْتِیهِ الْبَاطِلُ نیاید بدان کتاب هیچ باطلی مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ از پیش وی وَلَا مِنْ
خَلْفِهِ و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطلی بوی متطرق نشود یا زیاده و نقصان بوی راه نیابد در اخبار آن از آینده و گذشته دروغ نیابی
تَنْزِیلٌ فرو فرستاده شده مِنْ حَكِیمٍ از خداوند دانا حَمِیدٍ ستوده مَا یُقَالُ لَكَ نمی گویند ترا ای محمد کفار قوم تو اِلَّا مَا قَدْ قِیلَ مگر
آنچه گفته شده است یعنی کافران پیشین گفتند لِلرُّسُلِ مر فرستادگان را مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو حضرت عزت تسلی میدهد حبیب خود را که از

سخنان کفار اندوهناک مباش که پیش ازین هر پیغمبری که بوده منکران قوم او با او همین گفته که با تو می گویند اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ
هر آینه خداوند آمرزش است مر انبیاء و متابعان ایشان را وَذُو عِقَابٍ اَلِیمٍ و خداوند عقوبت دردناک مر مشرکان و مکذبان را آورده اند که کفار قریش
گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیاید و چرا بعضی با عربی و بعضی عجمی نبود تا هر دو قوم از وی بهره برند آیت آمد که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ و اگر ما میفرستادیم این کتاب
قُرْاٰنًا اَعْجَمِیًّا قرآنی بلغت غیر عرب لَقَالُوا هر آینه می گفتند کافران عرب لَوْلَا فُصِّلَتْ چرا پیدا و هویدا نکردند اٰیَاتُهُ آیتهای کتاب را
بزبانی که ما فهم میکنیم ءَاَعْجَمِیٌّ آیا کلام عجمی وَعَرَبِیٌّ و مخاطب عربی قُلْ بگو ای محمد هُوَ این کتاب لِلَّذِینَ اٰمَنُوا مر آنانرا که گرویدند هُدًى
راه نماینده است بحق وَشِفَاءٌ و شفا بخشنده از امراض شک و شبه وَالَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ و آنانکه نمی گروند بآن فِی اٰذَانِهِمْ وَقْرٌ
در گوشهای ایشان گرانی است یعنی تصامم می کنند و بگوش هوش نمی شنوند وَهُوَ عَلَیْهِمْ عَمًى و قرآن بر ایشان کوری است و [illegible]
تا جلوه جمال کمال آنرا نه بینند اُولٰئِكَ آن گروه که از شنیدن قرآن و دیدن حقیقت آن کور اند یُنَادَوْنَ ندا کرده می شوند مِنْ مَكَانٍ
بَعِیدٍ از جای دور یعنی مثل ایشان چون کسی است که او را از مسافت دور و دراز بخوانند خواننده را بیند و نه آواز او شنود پس او را از آن
نداچه نفع رسد بیت نادی اقبال میگوید که ای ناقابلان :: ما بسی نزدیک نزدیک و شما بس دور دور وَلَقَدْ اٰتَیْنَا و هر آینه ما دادیم مُوسَى
الْكِتَابَ مر موسی را تورات فَاخْتُلِفَ فِیهِ پس اختلاف کردند در قرآن بعضی باور داشتند و جمعی تکذیب کردند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ
و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو یعنی وعدهٔ قیامت و فصل خصومت در عرصهٔ محشر یا تاخیر عذاب مکذبان لَقُضِیَ
هر آینه حکم کرده شدی بَیْنَهُمْ میان اهل تکذیب و مستاصل شدندی وَاِنَّهُمْ و بدرستی که مشرکان عرب یا یهود لَفِی شَكٍّ هر آینه در گمان اند
مِنْهُ از قرآن یا تورات مُرِیبٍ گمانی با اضطراب آورنده مَنْ عَمِلَ هر که بکند صَالِحًا کاری ستوده فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس او است
یعنی نفع او بوی رسد وَمَنْ اَسَاءَ و هر که بکند فعل بد فَعَلَیْهَا پس بر نفس او است یعنی ضرر آن بدو باز گردد وَمَا رَبُّكَ و نیست آفریدگار تو
ستم کننده بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ مر بندگان خود را که فراخور عمل مکافات نفرماید

اِلَیْهِ یُرَدُّ

سوی خدای تعالی باز گردانیده شود عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیامت یعنی چون از ان سوال کنند علم آن حواله بحضرت الهی می باید کرد که کسی جز
او نداند وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ و بیرون نیاید هیچ میوه مِنْ اَكْمَامِهَا از غلافهای خود وَمَا تَحْمِلُ و بار نگیرد مِنْ اُنْثٰى هیچ ماده
از انسان و سایر حیوانات وَلَا تَضَعُ و نه نهد بار خود اِلَّا بِعِلْمِهِ مگر بدانش خدای تعالی یعنی چنانچه قیامت را او داند علم ثمار و نتایج نیز خاصهٔ او است
وَیَوْمَ یُنَادِیهِمْ و روزی که بخواند خدای تعالی مشرکان را و از روی توبیخ گوید اَیْنَ شُرَكَائِی کجااند انبازان من بزعم شما قَالُوا اٰذَنَّاكَ
گویند خدایا شنوانیدیم ترا و گفتیم مَا مِنَّا نیست از ما مِنْ شَهِیدٍ هیچ گواهی دهنده بر شرک ایشان چه ما از ایشان تبرا کردیم وَضَلَّ عَنْهُمْ
و گم شود از مشرکان مَا كَانُوا یَدْعُونَ آنچه بودند که می پرستیدند مِنْ قَبْلُ پیش از قیامت یعنی بتان را که در دنیا می پرستیدند در آن روز نه
بینند یا از ایشان مدد نیابند وَظَنُّوا و یقین دانند که از عذاب و عقوبت مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِنْ مَحِیصٍ هیچ گریزگاهی لَا یَسْاَمُ
الْاِنْسَانُ ملول نمی شود آدمی مِنْ دُعَاءِ الْخَیْرِ از خواهش نیکی درین جهان چون نعمت و امثال آن وَاِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ و اگر رسد او را
بدی چون تنگدستی و بیماری فَیَئُوسٌ پس نا امید است از راحت قَنُوطٌ امید برنده از رحمت و یاس و قنوط صفت کافران و گمراهان است
وَلَئِنْ اَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم مر آن کافر را رَحْمَةً مِنَّا بخشش و بخشایشی از نزدیک ما چون تندرستی و توانگری مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ
مَسَّتْهُ از پس سختی که باو رسیده باشد لَیَقُولَنَّ هر آینه گوید هٰذَا لِی این خیر و عافیت برای من است و من مستحق آنم یا دایم مرا خواهد
بود و زوال نخواهد یافت وَمَا اَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً و گمان نمی برم قیامت را بر خاسته یعنی حاضر شده مراد انکار حشر و بعث است
وَلَئِنْ رُجِعْتُ و اگر باز گردانند مرا اِلٰی رَبِّی بسوی پروردگار من یعنی بر وجهی که مسلمانان تو هم کردند که قیامت قائم شود و مرا برانگیزند
اِنَّ لِی عِنْدَهُ لَلْحُسْنٰی بدرستی که مرا است نزد او آنچه نیکوتر باشد یعنی استحقاق من مر نعمت و کرامت را ثابت است خواه در دنیا خواه در

عقبی مصرع: بی تصور باطن بی خیال محال. امام ثعلبی رح آورده از حسن بن علی ابن ابی طالب رض نقل میکند که کافر را دو تمنای عجیب است
یکی در دنیا که میگوید در روز قیامت نعیم بهشت مرا خواهد بود و یکی در عقبی که خواهد گفت یا لیتنی کنت ترابا و میگویم از این دو تمنای وجود نخواهد گرفت
فلننبئن الذین کفروا پس خبر کنیم آنانرا که نگرویدند بما عملوا بانچه کردند از کفر و تکذیب و اخبار بتعذیب که خواهد بود ولنذیقنهم
و هر آینه بچشانیم ایشانرا من عذاب غلیظ از عذاب درشت و بزرگ که بدیشان رسد عکس آن که اعتقاد کرده بودند از نعمت و کرامت
واذا انعمنا و چون انعام کنیم و در عافیت بگشائیم علی الانسان بر کافران اعرض روی بگردانند از شکر ونأی بجانبه و دور شوند یعنی بجوانب
از راه حق دور شوند یا خود را بر یک حرف کشند از سپاس داری واذا مسه الشر و چون برسد او را بلا و محنت فذو دعاء عریض پس
خداوند دعای بزرگ و بسیار است تشبیه کرده دعای بزرگ را بچیزی که پهنای دارد جهت کثرت و سعت آن قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم
ارأیتم خبر دهید مرا که فی نفس الامر ان کان اگر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدایتعالی ثم کفرتم به پس شما کافر شده اید بدان بی
تامل و بیان من اضل کیست گمراه تر ممن هو از آن کسی که او فی شقاق بعید در خلافی باشد دور از خدایتعالی یعنی که باشد از شما گمراه
که پیوسته در مقام ستیزه و عناد و انکار و فساد بود و وضع موصول بجای صله شرح حال و تعلیل بر ضلال ایشان است در تفسیر امام ابو اللیث
مذکور است که ابوجهل مر حضرت را علیه الصلوة والسلام گفت آیتی بنمای آن حضرت علیه السلام ماه را بدو نیم کرد ابوجهل گفت ای قریش محمد شما را سحر کرد شما
باطراف و جوانب مکه کس فرستید تا از مردم سوال کنند که این صورت را دیده اند یا نی اگر اهل آفاق دیده اند آیت احدی است و گرنه سحر محمدی است
پس رسل بهر طرف فرستادند همه از رؤیت آن خبر دادند ابوجهل گفت هذا سحر مستمر این جادوی است بهمه آفاق فرا رسیده حضرت عزت آیت فرستاد
که سنریهم زود باشد که بنمائیم ایشانرا یعنی کفار قریش را آیاتنا نشانهای قدرت خود که یکی از آن شق قمر است فی الآفاق در کنار
جهان وفی انفسهم و در نفسهای ایشان یعنی در مکه حتی یتبین لهم تا روشن شود مر ایشانرا انه الحق آنکه رسول او حق است اولم
یکف بربک آیا بسنده نیست پروردگار تو انه آنکه او علی کل شیء بر همه چیز شهید گواه است یعنی اگر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت
آفریدگار گواه تو بس است بعضی بر آنند که دلایل افاقی اخبار آن حضرت علیه الصلوة والسلام بود از حوادث آتیه و وقایع کاینه چون فتح روم و یمن و فارس
و آیت انفسی آنچه میان اهل مکه واقع شده از قتل و قحط و خوف و مقهوریت و در معالم آورده که افاقی وقایع امم ماضیه است که ایشانرا از آن
خبر داده و نفسی واقعه روز بدر و در فصول از محمد بن کعب رح نقل کرده است که افاقی غلبه دین اسلام است بوقت ظهور مهدی و انفسی آنچه بوقت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود از فتح مکه و ورود وفود اعراب و جمعی ضمیر را عاید بآدمیان دارند یعنی بنمایم مردمانرا دلایل آفاقی که عدم پنهان است و آیات
نفسی که هلاکت ابدان است یا در آفاق اختلاف ازمنه و امکنه و در انفس تفاوت کلی در احوال و امزجه یا آفاقی عجایب مصنوعات است از آسمان و
زمین و ستارگان و اشجار و انهار و اثمار و جز آن و انفسی بدایع حکمت و غرایب صنع که در نفس انسان مودع است و در احقاق آورده
که آفاق عالم کبیر است و انفس عالم صغیر و هرچه از دلایل قدرت در عالم کبیر هست نمودار آن در عالم صغیر هست   شعر
و تزعم انك جرم صغير : وفيك انطوى العالم الاكبر جمع آنچه در عالم است مفصلا در نشات انسان مندرج است مجملا پس انسان عالم صغیر است
مجملا از روی صورت و عالم آفاق کبیر است مفصلا از روی معنی یا از روی مرتبه انسان عالم کبیر است و عالم آفاق صغیر   رباعی
ای آنکه ترا است ملک اسکندر و جم   از حرص مباش در پی نیم درم   عالم همه در تست ولیکن از جهل   پنداشته تو خویشرا در عالم
و تطبیق آیات آفاقی و انفسی مناسب این مختصر نیست شمه از حقایق این آیت بعون الملک القادر در تفسیر جواهر گذارش خواهد یافت الا
انهم بدانید که کافران فی مریة در شک اند من لقاء ربهم از لقای پروردگار خود به بعث و جزا الا انه بدانید که او بکل شیء
محیط بهمه چیزها محیط و فرا رسنده است بعلم و قدرت و جمع و تفاصیل اشیا داند و هرچه خواهد که در ملک خود بکند تواند هیچکس امجال چون و چرا

علم بی جهل و قدرت بی عجز   خاص مر حضرت الهی راست
آنچه باید در انفس و آفاق   کند از حکم پادشهی راست

سورة

سورة الشوری مکیة وهی ثلث وخمسون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

حم : عسق حروف مقطعه اشارت بکوائن و حوادث فتن و وقایع است امام ثعلبی رح از ابن عباس رض نقل میکند که مرتضی علی کرم الله وجهه
فتنها را می شناخته از حم عسق و گفته اند حا حرق است و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و حدیثی مرفوع هست که بعد از نزول این
حروف اثر اندوهی از جبین مبین حضرت سید المرسلین علیه الصلوة والسلام ظاهر شد و چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر دادند بچیزها که بامت من نازل
خواهد شد پس ذکر قذف و مسخ و خسف و امثال آن کردند تا خروج دجال و نزول عیسی علیه السلام و قولی آنست که این حروف مبادی اسم حکیم و مجید و علیم
و سمیع و قدیر است یا اشارتست بصفت حلم و مجد و علم و ثنا و قدرت و در کشف الاسرار آورده که این حروف ایمای است بآن عطایا که حق سبحانه بحضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام ارزانی داشته حا حوض مورود او است یعنی حوض کوثر که تشنه لبان را از امت سیراب گرداند میم ملک ممدود او که از مشرق
تا مغرب تصرف امت او در آید و عین عز وجود او که اعز همه اشیا نزد حق سبحانه او بوده و سین سنای مشهود او که مرتبه هیچکس برفعت رتبه او نرسد و قاف
مقام محمود او در شب معراج که درجه او ادنی او است و در روز قیامت که شفاعت کبری است   نظم
مقام تو محمود و نامت محمد : بدینسان مقامی و نامی که دارد : کذلك مثل آنچه درین سوره است از معانی یوحی الیك پیوسته وحی
میکند بسوی تو والی الذین من قبلك و وحی کرده است بآنانکه پیش از تو بوده اند از رسل الله العزیز خدای غالب که هیچکس او را از انزال
وحی باز نتواند داشت الحکیم دانا بحال کسیکه سزاوار نزول وحی است له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانها است از مخازن علویات
وما فی الارض و آنچه در زمین است از کوائن سفلیات وهو العلی العظیم و او است برتر و بزرگتر که رفعت و عظمت و سلطان شان او راست
تکاد السموات نزدیک شد آسمانها که از عظمت او یتفطرن بشکافند من فوقهن از زبر هر یک دیگر یعنی اول آسمان بلندتر بشکافد پس
از آن یکیک منشق گردد و در کشاف آورده که این حال در ظهور کبریا و جلال اعظم دایم است چه بالای آسمان اعلی عرش و کرسی و صفوف ملایک اند
پس ابتدای انفطار از آنجا دلیلی بزرگ است بر آثار عظمت پروردگار والملائکة یسبحون و فرشتگان یعنی حمله عرش یا همه ایشان تنزیه میکنند
ذات حق را تنزیهی مقرون بحمد ربهم بحمد پروردگار ایشان یعنی تسبیح و حمد با هم می گویند چه یکی نفی ناسزا است و یکی اثبات سزاوار ویستغفرون
و آمرزش طلبند از خدایتعالی لمن فی الارض از برای کسانیکه در زمین اند از مؤمنان الا ان الله بدانید بدرستی که خدایتعالی هو الغفور او ست
آمرزنده گناه بندگان الرحیم مهربان بر ایشان بقبول توبه والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند من دونه بجز خدای اولیاء دوستان یعنی
انداد و شرکا که بدوستی ایشان را پرستش میکنند الله حفیظ خدای نگهبان است علیهم بر اقوال و احوال و اعمال ایشان و مناسب آنها جزا
خواهد داد وما انت علیهم و نیستی تو ای محمد بر ایشان بوکیل گماشته شده تا محافظت اعمال ایشان کنی بلکه تراست دعوت و تبلیغ احکام شرع
وکذلك و همچنانکه وحی کردیم هر پیغمبری بلسان قوم او اوحینا الیك وحی کردیم بتو قرآنا عربیا قرآنی بلغت قوم تو که عرب اند لتنذر تا
بیم کنی بدان ام القری اهل مادر شهرها که مکه است ومن حولها و هر که در گرد آن باشد یعنی جمیع اهالی بلدان را و مقرر است که تمام زمین
از زمین مکه بسط کرده اند پس اصل همه بلاد او ست و همه بر حوالی وی اند وتنذر و بیم کنی مردمانرا یوم الجمع روز جمع یعنی روز قیامت لا ریب
فیه هیچ شکی نیست در وقوع آن و او را روز جمع گفت که خلق اولین و آخرین در آنجا مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح با اشباح یا اعمال با هر کسی را
بمثل او و بعد از اجتماع دیگر باره متفرق سازند ایشانرا فریق فی الجنة گروهی را در بهشت برند که مؤمنان موحد اند وفریق فی السعیر
و گروهی را در دوزخ افکنند که منافقان و مشرکانند ولو شاء الله و اگر خواستی خدایتعالی لجعلهم هر آینه گردانیدی همه خلایق را امة
واحدة گروهی یک تا براه هدایت یا در طریق ضلالت ولکن یدخل و لیکن در می آرد من یشاء هر کرا خواهد براه تولی و توفیق عبادت
فی رحمته در بهشت خود والظالمون و ستمکاران یعنی سرگردانان بیابان غوایت و خذلان از اهل شرک و نفاق ما لهم نیست
ایشانرا من ولی هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد ولا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان بردارد ام اتخذوا بلکه فرا گرفتند کافران

مِنْ دُونِهٖ بجز خدایتعالی اَوْلِیَآءَ دوستان مانند اصنام ولاف دوستی ایشان میزنند فَاللّٰهُ پس خدایتعالی بحق هُوَ الْوَلِیُّ اوست دوستی
که دست گیرد دوستان را وَهُوَ یُحْیِ الْمَوْتٰی واوست که زنده کرداند مردکان را بقدرت نه بتان عاجز ایشان وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ وخدای
بر همه چیز قَدِیْرٌ توانا ست واصنام ایشان را توانائی نیست وَمَا اخْتَلَفْتُمْ وآنچه اختلاف میکنید ای مؤمنان فِیْهِ در آنچیز با کافران
مِنْ شَیْءٍ از هر چیزی از امور دین و دنیا فَحُکْمُهٗ پس حکم او مفوض است اِلَی اللّٰهِ بخدای وا وحکم خواهد کرد در آن روز قیامت ذٰلِکُمُ ع
آنکس که حکم بحق صفت اوست اللّٰهُ خدایتعالی بحق است رَبِّیْ پروردکار من عَلَیْهِ بر وبه بر غیر او تَوَکَّلْتُ اعتماد کردم در همه کارها و مهمات
خود بکرم وی تفویض نمودم وَاِلَیْهِ اُنِیْبُ وبسوی او بازمی کردم در همه احوال فی الحقیقه بنده را جز او مرجع ومآب نیست فَاطِرُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ آفریننده و پدید آرنده آسمانها وزمینها جَعَلَ لَکُمْ بیافرید برای شما مِنْ اَنْفُسِکُمْ از جنس شما اَزْوَاجًا زنان وَمِنَ الْاَنْعَامِ و از
چهار پایان اَزْوَاجًا صنفها یکونا کون یَذْرَؤُکُمْ بسیار میکرداند شما را فِیْهِ در تزاوج وتناسل برین وجه از خلقت لَیْسَ نیست کَمِثْلِهٖ
مانند او شَیْءٌ چیزی لفظ مثل در کلام عرب زایدمی باشد مثل قوله تعالی فَاِنْ اٰمَنُوْا بِمِثْلِ مَا اٰمَنْتُمْ بِهٖ یا مثل بمعنی ذاتست چنانچه کویند مثلک لا
یفعل کذا و درین آیت نشاید مثل را حقیقت کذاشتن چه مؤدی شود بتناقض که اثبات مثل ونفی آن است بیت
ذات ترا صورت پیوند نی ؛ تو بکس وکس بتو مانند نی ؛ شعر جل المهیمن ان تدری حقیقته ؛ من لا له المثل لا
تضرب له المثل ؛ وَهُوَ السَّمِیْعُ واو شنواست مجموع مسموعات را اَلْبَصِیْرُ بیناست همه مبصرات را لَهٗ مراوراست مَقَالِیْدُ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ کلیدهای خزاین آسمان وزمین یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمانها مطراست وکنجینه زمین نبات یَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده
می کرداند روزی را لِمَنْ یَّشَآءُ برای هرکه میخواهد بمقتضای ارادت وَیَقْدِرُ وتنگ میسازد بر هرکه می خواهد بروفق مشیت اِنَّهٗ بدرستی که او
بِکُلِّ شَیْءٍ بهمه چیز از دقایق باستحقاق قبض وبسط عَلِیْمٌ داناست شَرَعَ بیان کرد وهویدا ساخت وبرکزید خدایتعالی لَکُمْ برای شما مِنَ الدِّیْنِ
از طاعت وعبادت واصل توحید مَا وَصّٰی بِهٖ آنچه فرموده بود بآنچیز نُوْحًا نوح بن ملک ع م را وَالَّذِیْ اَوْحَیْنَا و آنچیز که وحی کردیم
اِلَیْکَ بسوی تو یعنی اصل مشترک از دین که میان تو ونوح ع م بوده وَمَا وَصَّیْنَا بِهٖ وآنچه وصیت کرده بودیم بدان اِبْرٰهِیْمَ وَمُوْسٰی وَعِیْسٰی
این پیغمبران را از اصول دین اَنْ اَقِیْمُوا الدِّیْنَ بآنکه اقامت کنید وبپای دارید دین را که ایمان است بآنچه تصدیق آن واجب باشد وفرمان
برداری احکام خدایتعالی وَلَا تَتَفَرَّقُوْا فِیْهِ ومتفرق مشوید دران یعنی اختلاف مکنید دران اصل که توحید وطاعت است چه در فروع توحید
وشرایع اختلافات باشد بحسب ازمنه واوقات ومصالح عباد کَبُرَ بزرگ وکران ودشوار است عَلَی الْمُشْرِکِیْنَ بر مشرک آرندکان مَا تَدْعُوْهُمْ
آنچه تو میخوانی ایشان را اِلَیْهِ بسوی آن از توحید ونفی شرک اَللّٰهُ یَجْتَبِیْٓ اِلَیْهِ خدایتعالی میکشد وجمع میکند بسوی خود آنچه تو میخوانی
یا بدین دعوت واست مَنْ یَّشَآءُ هر کرا می خواهد یا می کزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت آنرا که اراده کند وَیَهْدِیْٓ وراه نماید بتوفیق
وارشاد اِلَیْهِ بدین حق مَنْ یُّنِیْبُ هر که بازکردد بحق وروی آرد بسوی او یعنی هر که از غیر او اعراض کند وبا و رجوع کند حق سبحانه راه راست بدو
نماید بیت تخت از طالبی از جمله بکذر رو بدو آور ؛ کز ان حضرت ندا آید که ای سرکشته راه اینک ؛ وَمَا تَفَرَّقُوْا و پراکنده نشده اند
امم کذشته چون عاد وثمود واصحاب ایکه وجز آن یعنی جدا نکشتند از دین اِلَّا مگر مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْعِلْمُ از پس آنکه آمد بدیشان دانش
از اخبار پیغمبران یا از دین بر نکشتند یهود ونصاری مکر بعد از آنکه دانستند پیغمبر را از آیت توریت وانجیل یا بعد از علم بآنکه تفرق ضلال محض است
بَغْیًا واین برکشتن از روی ستمکاری وجباری بود که واقع است بَیْنَهُمْ میان ایشان یا برای طلب جاه وریاست یا بسبب حسدی
که بر پیغمبر ع م داشتند وَلَوْلَا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ واکر نه کلمه بودی که پیشی کرفته است یعنی وعده داده مِنْ رَّبِّکَ از پروردکار تو در مهلت دادن
ایشان اِلٰٓی اَجَلٍ مُّسَمًّی تا زمان نام برده که آخر عمر است یا روز قیامت لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب
مبطلان وخلاص محق وَاِنَّ الَّذِیْنَ وبدرستی آنانکه اُوْرِثُوا الْکِتٰبَ داده شده اند کتاب یعنی قرآن را مِنْۢ بَعْدِهِمْ از پس امتان کذشته مراد کافران
زمان حضرت رسالت پناه ع م اند که قرآن بدیشان داده اند وایشان لَفِیْ شَکٍّ مِّنْهُ هر آینه در کمانند از دین یا از قرآن یا از پیغمبر ع م مُرِیْبٍ

شک دهمت افکنده فَلِذٰلِکَ پس برای این تفرقه که از ایشان واقع شده فَادْعُ پس بخوان مر خلق را باتفاق بر ملت اسلام وَاسْتَقِمْ ومستقیم
باش بر دعوت کَمَآ اُمِرْتَ همچنانکه فرموده شده بآن در تبیان آورده که ولید بن مغیره با حضرت رسالت پناه ع م کفت از دین ودعوت
داری رجوع کن تا من نصفی از اموال خود بتو دهم وشیبه بن ربیعه وعده کرد که بدین پدران باز آیی تا دختر خود در عقد تو درآورم این آیت نازل شد
که بر دعوت خود مقیم و در دین وملت مستقیم باش وَلَا تَتَّبِعْ وپیروی مکن اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای باطله ایشانرا وَقُلْ اٰمَنْتُ وبکو بکرویدم
بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه فرو فرستاده است خدایتعالی مِنْ کِتٰبٍ از کتاب بر من وبر انبیاء ع م پیش از من یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم وحق
سبحانه در همه کتابها بتوحید حکم کرده است وَاُمِرْتُ وفرموده شدم لِاَعْدِلَ بآنکه عدل کنم وسویت نکاه دارم بَیْنَکُمْ میان شما یعنی اهل
واراذل را بحق خوانم ودر تبلیغ شرایع وحکومت میل نکنم اَللّٰهُ رَبُّنَا وَرَبُّکُمْ خدایتعالی آفریدکار ما وشما است لَنَآ اَعْمَالُنَا ما راست جزای کردا
های ما وَلَکُمْ اَعْمَالُکُمْ ومر شما راست پاداش اعمال شما لَا حُجَّةَ هیچ خصومتی نیست بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ میان ما وشما یعنی حق ظاهر شد واحتجاج
را مجال نماند واکر کسی خلاف کند از روی عناد وسرکشی خواهد بود اَللّٰهُ یَجْمَعُ خدایتعالی جمع کند بَیْنَنَا میان ما بقیامت وَاِلَیْهِ الْمَصِیْرُ
وبسوی اوست بازکشت همه نزد بعضی حکم عدم احتجاج بآیة السیف منسوخ است وَالَّذِیْنَ یُحَآجُّوْنَ وآنانکه از کفار خصومت کنند وجدال
ورزند فِی اللّٰهِ در دین خدایتعالی عز وجل مِنْۢ بَعْدِ مَا اسْتُجِیْبَ لَهٗ از پس آنکه اجابت کردند مر قول خدایتعالی را یعنی در روز میثاق اقرار
آوردند بربوبیت یا مراد یهود اند که سخن خدای تعالی را اجابت نموده اند در توریت وبمصطفی علیه الصلوة والسلام ایمان آوردند یا آنکه مجادله می
کنند پس از آنکه خدای تعالی اجابت کرد دعای رسول خود را باظهار معجزات ودلالت کنند بر صدق او حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ حجت
ایشان باطل است عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردکار ایشان چه بعد از ظهور آیات ایراد حجج خصمان عناد محض است وَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ
وبر ایشان است خشم خدایتعالی بسبب مجادله در ابطال دین وَلَهُمْ ومر ایشان راست جهت کفر ایشان عَذَابٌ شَدِیْدٌ عذابی
سخت که آن آتش دوزخ باشد اَللّٰهُ خدایتعالی بحق الَّذِیْٓ اَنْزَلَ الْکِتٰبَ آنکسی است که فرو فرستاده است کتاب را بِالْحَقِّ براستی
ودرستی وَالْمِیْزَانَ ومنزل کردانید ترازو را که موزونات بآن بسنجند تا در باره خرنده وفروشنده ظلم نکنند ومحققان بر آنند که مراد از میزان
عدل است در معاملات واز عدل وراستی بمیزان کنایت کرد که آله عدل است وانزال عدل عبارت باشد از فرمودن بدان ودر عین المعانی آورده
که مراد از میزان محمد است علیه الصلوة والسلام که قانون عدل بوی تمهید می یابد وانزال وارسال اوست وَمَا یُدْرِیْکَ وچه چیز دانا کرد ترا وتو
چه دانی لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِیْبٌ شاید که وقت قیامت نزدیک بود امام زاهدی فرموده که لعل برای تحقیق است یعنی البته ساعتی که دران قیامت
قایم شود نزدیک است یَسْتَعْجِلُ شتاب میکنند بِهَا بساعت یعنی بآمدن آن الَّذِیْنَ آنانکه لَا یُؤْمِنُوْنَ بِهَا نمی کروند بآن یعنی استعجال از
روی تکذیب واستهزا است یا میخواهند که پیغمبر ع م وقتی معین کند تا آن وقت بیاید وقیامت نیاید ایشان را بر وحجتی باشد وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
وآنانکه کرویدند بخدا ورسول او وقیامت مُشْفِقُوْنَ ترسانند مِنْهَا از قیامت چه میدانند که خدایتعالی با ایشان چه کند ومحاسبه ومجازات بر چه
وجه بود وَیَعْلَمُوْنَ ومیدانند اَنَّهَا الْحَقُّ آنکه آمدن ساعت راست است اَلَآ اِنَّ الَّذِیْنَ یُمَارُوْنَ بدانید که بتحقیق آنانکه خصومت وجدال میکنند
ع فِی السَّاعَةِ در آمدن قیامت لَفِیْ ضَلٰلٍۢ بَعِیْدٍ هر آینه در کمراهی اند دور از صواب اَللّٰهُ لَطِیْفٌ خدایتعالی داناست بانیکوکار بعباد
به بندکان خود یَرْزُقُ مَنْ یَّشَآءُ روزی دهد بلطف خود هر کرا خواهد وَهُوَ الْقَوِیُّ واو تواناست در لطف ورحمت الْعَزِیْزُ غالب در حکم
وارادت در فصول آورده که لطیف چهار معنی دارد یکی مهربان وامام قشیری فرموده که از لطف اوست که بیشتر از کفایت دهد وکمتر از قوت کار
فرماید دوم نوازنده وکدام نوازندکی بآن برابر که بندکان را بخود اضافت فرموده سوم باریک دان ودوربین که خفیات امور را داند واسرار
صدور بر و پوشیده نماند چهارم پوشنده کار که کس را بر سر قضا وقدر او راه نبود ودر کار او چون وچرا دخل ندارد نظم
کسی زچون وچرا دم نمیتواند زد ؛ که نقش بند حوادث ورای چون وچرا ؛ چرا مکو که چرا دست بسته قدر است ؛ زچون مناف که چون نیز پایمال قضا است
در موضح آورده که لطیف آنست که غوامض امور را بعلم داند وجرایم جمهور را بحلم در کذراند در ترجمه رشف فرموده که لطیف آنست علم شامل او

بنده بر حسب بعض مصالح و حکمت : بهره اش مشتمل بر فواید منافع باشد در کشف الاسرار معنی لطیف ترین وجه آورده که نعمت بقدر خود داد و شکر بقدر
بنده خواست درین آیت نکات بسیار و فواید بیشمار است و حواله اطلاع معنی لطیف بتفصیل بر جواهر التفسیر است مَنْ کَانَ یُرِیْدُ هر که باشد
که خواهد بعمل خود حَرْثَ الْاٰخِرَةِ کشت خیر آن سرای یا پاداش آنرا نَزِدْ لَهٗ بیفزاییم مر او را فِیْ حَرْثِهٖ در زرع خیر یا در ثواب آخرت از ثواب آن جهان
بذکر حرث خبر داد از جهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه را می افزاید تا یکی از آن بسیار می شود همچنین عمل مؤمن روز بروز نزد خدا تعالی افزون میکرد
تا حدی که یکذره برابر کوه احد شود وَمَنْ کَانَ یُرِیْدُ و هر که باشد که خواهد بکردار خود حَرْثَ الدُّنْیَا نیکی دنیا و سعی کند در حصول متاع آن
نُؤْتِهٖ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا آنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد وَمَا لَهٗ و نیست مر او را فِی الْاٰخِرَةِ در آن سرای مِنْ نَّصِیْبٍ هیچ بهره
مراد کافرانند که همین دنیا خواهند و بس یا منافقانیکه در غزوها با مؤمنان اتفاق مینمودندی و غرض ایشان غنیمت بودی و بس و درین آیت
فرموده که هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که آخرت طلبد نصیب خود از دنیا ببرد و در عقبی
زیاده و از زیادت فیض یابد بیت دنیا طلبی بهره دنیات : عقبی طلبی هر دو بیک جات دهند : نه چنان است که کافران گفته اند
و تصور کرده اند اَمْ لَهُمْ شُرَکٰٓؤُا آیا مر ایشان را انبازانند یعنی مر ایشان را دیوان هستند که در معصیت شریک ایشانند شَرَعُوْا لَهُمْ نهادند
برای ایشان یعنی بیاراستند در دل ایشان مِنَ الدِّیْنِ از کیش جاهلیت مَا لَمْ یَاْذَنْ آنچه دستوری نداده است و نفرموده بِهِ اللّٰهُ
بآن خدای تعالی هیچکس را مانند شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن وَلَوْلَا کَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه کلمه راست
بودی یعنی قضای سابق بتاخیر مکافات ایشان لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر و میان مؤمن یا میان
مشرکان و شرکا هر یک جزا بسزا یافته بودندی اما وعده فصل میان ایشان در قیامت است وَاِنَّ الظّٰلِمِیْنَ و بدرستی که ستمکاران
یعنی کافران لَهُمْ مر ایشان راست در آن روز عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذابی دردناک دایم و بی انقطاع باشد تَرَی الظّٰلِمِیْنَ ببینی
مشرکان را در قیامت مُشْفِقِیْنَ ترسان و هراسان مِمَّا کَسَبُوْا از جزای آنچه ایشان کسب کرده باشند وَهُوَ و وبال اعمال
افعال ایشان وَاقِعٌ بِهِمْ رسنده است بدیشان وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عملهای ستوده کرده اند فِیْ رَوْضٰتِ
الْجَنّٰتِ در مرغزارهای بهشت اند یعنی خوشترین بقعها و نزهت افزای ترین آن لَهُمْ مر ایشان راست در بهشت مَا یَشَآءُوْنَ آنچه خواهند و آرزو
برند آماده و مقرر شده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان ذٰلِكَ آنچه مذکور شد از کرامت بهشتیان هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیْرُ آنست
فضل بزرگ که حق سبحانه بر بندگان تفضل فرموده و در جنب آن نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر و فرومایه است ذٰلِكَ آن ثواب که خبر داد الَّذِیْ
یُبَشِّرُ اللّٰهُ آنست که مژده میدهد خدای تعالی بدان عِبَادَهُ بندگان خود را الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
و کارهای شایسته کرده اند و تقدیم این خبر با این کرامت با جهت ازدیاد سرور مؤمنان است و آنکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست پس
بر رسم عبودیت اجتهاد نمایند و بر وظایف عبادت بیفزایند نظم کار نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی : که جزا هرچه نکوتر به نکوکار دهند
کار کن نیست ترا در طمع اجر مباش : مزد مزدور باندازه کردار دهند : امام ثعلبی از قتاده رض نقل میکند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده با یکدیگر
گفتند هیچ دریافته آید که محمد عم بر عملی که مباشر آن است از دعوت و ابلاغ هیچ مزدی میخواهد یا نی این آیت نازل شد که قُلْ بگوی ای
محمد لَآ اَسْـَٔلُکُمْ نمیخواهم شما را عَلَیْهِ بر رسانیدن پیغام اَجْرًا مزدی و هیچ پیغمبر از امت برای دعوت مزدی نخواسته و در تبیان از
ابن عباس رض نقل فرموده که چون حضرت رسالت پناه عم بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت سید ابرار آمده گفتند تو پسر خواهر مائی و در
دین رهبر مائی و می بینیم که اخراجات تو بسیار است و مداخل تو کم اگر فرمائی قدری اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بیاریم
و بخدام عتبه علیه بسپاریم تا در حوایج خود صرف کنند و خاطر عاطر را از آن ممر فراغتی دست دهد این آیت نازل شد که بگوی ای محمد که من بر
تبلیغ رسالت از کسی مزد طمع ندارم اِلَّا الْمَوَدَّةَ لیکن دوستی میطلبم فِی الْقُرْبٰی در خویشی یعنی قریش باید که مرا دوست دارند برای خویشی
که با ایشان دارم و چون بصله رحم افتخار میکنند و مرا هیچ بطنی از قریش نیست الا که سر رشته قرابتی هست پس باید که مرا یاری دهند بر دشمنان

و با من دشمنی نکنند این معنی به نسبت قول قتاده بسیار واضح است و گفته اند مراد مودت ثابته است در ذوی القربی یعنی من مزد وی رسالت
نمی خواهم لیکن خویشان مرا دوست دارند و از ابن عباس رض منقول است که صحابه رض بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله خویشان شما که
مودت ایشان باید کرد کدام اند فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین رض و در تفسیر ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسول عم بنو هاشم
و بنو المطلب اند که خمس بر ایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد از قربی تقرب است بخدای تعالی یعنی دوست دارید آنکه تقرب کنند بخدای
باعمال صالحه وَمَنْ یَّقْتَرِفْ و هر که کسب کند حَسَنَةً نیکی یعنی طاعت و در عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبت آل پیغمبر عم است که برکر
آن باشد نَزِدْ لَهٗ زیاده کنیم مر او را فِیْهَا حُسْنًا در آن حسنه یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستی که خدای تعالی
آمرزنده است گنهکاران را شَکُوْرٌ پاداش دهنده طاعت فرمان برداران را اَمْ یَقُوْلُوْنَ افْتَرٰی بلکه میگویند کافران که بر می بافد محمد و بر می بندد
عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا بر خدای تعالی دروغ بدعوی نبوت یا نزول قرآن فَاِنْ یَّشَاِ اللّٰهُ پس اگر خواهد خدای تعالی یَخْتِمْ عَلٰی قَلْبِكَ مهر نهد بر دل تو
اگر افترا کنی و قرآن بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر و شکیبائی تا از آزار و جفای ایشان متضرر نشوی و در حقایق سلمی از سهل بن عبد الله قدس
سره نقل میکند که مهر شوق ابدی و محبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی و از اجابت و ابای خلق فارغ گردی وَیَمْحُ اللّٰهُ الْبَاطِلَ و محو
کند خدای تعالی کجی و ناراستی را وَیُحِقُّ الْحَقَّ و آشکارا می گرداند حق را بِکَلِمٰتِهٖ بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد اِنَّهٗ
بدرستی که خدای تعالی عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ داناست بهرچه در دلهاست یعنی راستی تو و مظنه افترای ایشان بتو بر و مخفی نیست و در عین المعانی
از ابن عباس رض روایت فرموده که بعد از نزول آیت قُلْ لَّآ اَسْـَٔلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا در خاطر بعضی خطور کرده بود که پیغمبر ما را بدوستی خویشان خود
امر میفرماید تا بعد از وی فرمان خویشان بریم و بر ما حکم کنند جبرئیل علیه السلام آنحضرت را علیه السلام خبر داد از اتهام ایشان بدین آیت و حضرت عم با ایشان
گفت و ایشان گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو راستگوئی و ما از این اندیشه توبه کردیم این آیت نازل شد که وَهُوَ الَّذِیْ و اوست آن کسی
که بمحض کرم خود یَقْبَلُ التَّوْبَةَ قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود یعنی چون بدو باز گردند و از گناهی که کرده اند ندامت ورزند
آن بازگشت را بپذیرد وَیَعْفُوْا و فرو گذارد عَنِ السَّیِّاٰتِ از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جرمهای ایشان در گذارد وَیَعْلَمُ و میداند
مَا تَفْعَلُوْنَ آنچه کنند بعد از آن از نیکی و بدی و حفص بتا می خواند یعنی خدای تعالی میداند آنچه تمامی کنید از گناه و توبه وَیَسْتَجِیْبُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
و اجابت کند خدای تعالی مر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای پسندیده وَیَزِیْدُهُمْ و زیاده گرداند مسئول ایشان را مِّنْ فَضْلِهٖ
از فضل خود یعنی بدهد ایشان را آنچه جرات خواستن آن نداشته باشند از رویت و سلام وَالْکٰفِرُوْنَ و ناگرویدگان لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ
مر ایشان راست عذابی سخت که ذل حجاب و دوام عقاب است و هیچ رنج و عقاب بدتر از ذلت حجاب نیست بیت ز هیچ رنج تو مطلق دلم ننالد کی
جز آنکه بندگی در حجاب حرمانش : آورده اند که اصحاب صفه رض که بفقر و فاقه میگذرانیدند روزی در خاطر ایشان گذشته که چه باشد که ما توانگر
باشیم و مال خود بفلان و فلان خیر تصرف کنیم این آیت آمد که وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ و اگر بگشادی خدای تعالی روزی را لِعِبَادِهٖ مر بندگان
خود را و بر ایشان فراخ گردانیدی لَبَغَوْا هر آینه ستم کردندی فِی الْاَرْضِ در زمین و باستیلا و استعلا بیرون آمدندی یا تکبر ورزیدندی و فساد
کردندی و این در غالب است چه ذی النورین و عبد الرحمن بن عوف رض مال دار ترین قوم بوده اند و هرگز از ایشان اثر بغی و طغیان ظاهر نشد و گفته اند
مال دنیا بمثابه باران است که بر تمام زمین رسد و از هر قطره از آن گیاهی روید بیت باران که در لطافت طبعش خلاف نیست : در باغ لاله روید و در شوره
زار خس : و چون اغلب طبایع خلق بجانب هوا و هوس مایل است و پرورش صفات بهیمی مر ایشان غالب و مال دنیا درین ابواب قوی ترین اسباب
پس اگر حق سبحانه روزی بر خلق فراخ گردی اکثر باغی شدندی پس آن الحکمت قسمت نمود چنانچه فرمود وَلٰکِنْ یُّنَزِّلُ و لیکن فرو میفرستد
روزی را بِقَدَرٍ بتقدیر ازلی مَّا یَشَآءُ آنچه میخواهد برای هر که می خواهد اِنَّهٗ بِعِبَادِهٖ بدرستی که او به بندگان خود خَبِیْرٌ داناست
باحوال ایشان بَصِیْرٌ بیناست یعنی هم بیند و میداند که هر کس را چه باید و چند باید وکی باید وَهُوَ الَّذِیْ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ و اوست آن کسی
که می فرستد باران را مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوْا پس از آنکه نومید شدند از آمدن آن وَیَنْشُرُ رَحْمَتَهٗ و پراکنده کند رحمت خود یعنی باران را منتشر گرداند

درکوهها و بیابانها وَهُوَ الْوَلِيُّ واوست دوست مؤمنان وسازندگان ایشان بفرستادن باران ونشر رحمت واحسان الْحَمِيدُ ستوده بهمه زبان
وستاینده سپاس داران وَمِنْ آيَاتِهِ واز دلایل قدرت ونشانهای فطرت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها و زمین هاست
وَمَا بَثَّ وآفرینش آنچه پراکنده کرد فِيهِمَا در آسمان و زمین مِنْ دَابَّةٍ از جنبندگان یعنی زندگانی چون ملایکه وجن وانس وسایر حیوانات وَهُوَ
واو یعنی خدایتعالی عَلَىٰ جَمْعِهِمْ بر جمع کردن ایشان درعرصهٔ محشر إِذَا يَشَاءُ هرگاه که خواهد قَدِيرٌ تواناست متمکن ازان وغیر او عاجز ازان
وَمَا أَصَابَكُمْ وهرچه بشما میرسد ای مؤمنان مِنْ مُصِيبَةٍ از مصیبت وآفتی بمال یا بتن واهل وعیال فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ پس
بسبب آن است که کسب کرده دستهای شما یعنی شامت معاصی است وهرچند که بقضای من است اما عقوبت گناهان شماست وَيَعْفُو
وعفو میکند ودر میگذرد عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری گناهان واگر بیگناهی را زیان رسد موجب زیادتی اجر خواهد بود وامام ابو اللیث رح در تفسیر
خود آورده که مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که امیدوارترین آیتی که خدایتعالی بر پیغمبر خود عم فرستاد این آیت است زیرا که خبر داد که بسبب
بعضی گناه مصیبت میرسانم واز بسیاری عفو میکنم ووی ازان کریم تر است که گناهی را یکبار عفو کند در دنیا ویکبار در عقبی عقوبت آن کند وَمَا أَنْتُمْ
بِمُعْجِزِينَ ونیستید شما ای کافران عاجز کنندگان خدای را از انفاذ امر یا از عذاب کردن شما فِي الْأَرْضِ در زمین وَمَا لَكُمْ ونیست شما را مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز خدایتعالی مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که کارساز در دنیا وَلَا نَصِيرٍ ونه یاری که باز دارد عذاب در عقبی وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ واز
نشانهای توانائی وکشتیهای روان است فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوهها در عظمت إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدایتعالی يُسْكِنِ الرِّيحَ
ساکن گرداند بادرا که سبب رفتن کشتی است وچون باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ پس گردند کشتیها رَوَاكِدَ ایستادگان عَلَىٰ ظَهْرِهِ بر پشت
آب واهل کشتی در گرداب اضطراب افتند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تسخیر ریاح واجرای سفاین لَآيَاتٍ هرآینه دلالتهاست لِكُلِّ صَبَّارٍ
مرهر صبرکننده را در کشتی شَكُورٍ سپاس دارنده بوقت خروج از کشتی أَوْ يُوبِقْهُنَّ یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهالی آنرا بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه
کردند از معاصی وَيَعْفُ ودرمیگذرد عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری گناهان اهل کشتی وگفته اند نجات میدهد بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص
کند مؤمنان را واگر خواهد هلاک کند کافران را تا انتقام کشیدن باشد از ایشان وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ وتا بدانند آنها که خصومت میکنند
فِي آيَاتِنَا در دلایل قدرت ما که در محل نزول بلا مَا لَهُمْ نیست مر ایشانرا مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی فَمَا أُوتِيتُمْ پس آنچه داده شده اید
مِنْ شَيْءٍ از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال وفرزند فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید
ازان تمتع میگیرید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ وآنچه نزدیک خداست از ثواب آخرت ونعیم بهشت خَيْرٌ بهتر است وَأَبْقَىٰ وپاینده تر لِلَّذِينَ آمَنُوا
برای آن کسانیکه گرویدند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ وبر آفریدگار خود توکل میکنند وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ پرهیز میکنند یا یکسو میروند
كَبَائِرَ الْإِثْمِ از گناهان بزرگ وَالْفَوَاحِشَ واز کارهای زشت وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ وچون خشم گیرند بر مردمان بسبب بحثی وزیانی
ومکروهی که با ایشان رسیده باشد يَغْفِرُونَ ایشان درمیگذرانند آنرا وعفو میکنند در لباب آورده که این آیت در شان فاروق اعظم
رض است که او را در مکه دشنام میدادند وچون در خشم می شد فرو میخورد وتعرض بشاتمان نمیکرد ودر تبیان آورده که درباره ابوبکر
صدیق رض است که او را بر انفاق تمام مال ملامت کردند ودشنام رسانیدند واو حلم ورزید ومتعرض لایمان نمی شد وظاهر آنست که در
شان ایشان هر دو ودیگر مسلمانانست که بطریق ایشان موافقت نمایند وصیغه جمع بدین معنی دال است كما ترى ونسمع بیت
مستغرق کار خود چنانم که ذکر ، پروای ملامت گر بیکارم نیست ، وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا وبرای آنانکه اجابت کردند لِرَبِّهِمْ
پروردگار خود مراد انصاراند که حضرت پیغمبر عم ایشانرا بایمان خواند فی الحال بطوع ورغبت قبول کردند وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وبپای
داشتند نماز یعنی ادا کردند بشرایط وارکان در اوقات آن وَأَمْرُهُمْ وکار ایشان شُورَىٰ ذا مشورتست بَيْنَهُمْ میان ایشان
یعنی هرگاه که کاری کنند بصواب دید یکدیگر کنند وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ واز آنچه عطا کردیم ایشانرا از اموال يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در راه خدا
وَالَّذِينَ برای آنانکه إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ چون ایشانرا ستمی از کافران هُمْ يَنْتَصِرُونَ ایشان از دشمن خود انتصاف میستانند یعنی انتقام

ایشان

ایشان با انتقام از کفار فرض است وجهاد کردن با ایشان لازم وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ وپاداش کردار بد سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا کرداریست بد مانند
آن لفظ سیئه در ثانی با آنکه نه سیئه است بر سبیل ازدواج کلام است چنانچه وان عوقبتم فعاقبوا فَمَنْ عَفَا پس هرکه عفو کند از ستمکار خود که مسلمان
باشد وترک انتقام نماید از وی وَأَصْلَحَ وباصلاح آید میان خود وظالم خود فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ پس مزد او بر خدایتعالی است ووعده مبهم دلالت
بر شرف وعظمت موعود دارد در تبیان از حسن بصری رح نقل میکند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هرکه بر خدای مزدی دارد گو برخیزد وبستاند
برنخیزد مگر کسی که عفو کرده باشد از مظلمه نظم عفو از گناه سیرت اهل فتوت است ، بی حلم وعفو کار فتوت تمام نیست
بگذر ز جور خصم وکرم کن که عاقبت ، در عفو لذتیست که در انتقام نیست ، إِنَّهُ بدرستی که خدایتعالی لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ دوست
نمیدارد ستمکارانرا یعنی کسانیکه ابتدا کنند بستم یا در انتقام از آن درگذرند وَلَمَنِ انْتَصَرَ وهرکه کینه کشد از ظالم بَعْدَ ظُلْمِهِ پس ازانکه بدو ستم کرده باشد
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه کینه کشندگان مَا عَلَيْهِمْ نیست بر ایشان مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی بعتاب وملامت یعنی بر ایشان گناهی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ
بجز این نیست که معاتبه ومعاقبه عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ بر کسانی است که ابتدا ستم کنند بر مردمان وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ وافزونی جویند وا
درگذرند در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بغیر حجتی وحقی أُولَٰئِكَ آن گروه موصوف بظلم وبغی لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک یعنی عذاب
دوزخ وَلَمَنْ صَبَرَ وهرکه شکیبائی کند بر آزار مردمان وَغَفَرَ ودرگذرد از مظالم ایشان وانتقام نکشد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که این صبر وغفران
لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ از بهترین کارهاست امام زاهد رح گوید این کار از مردان مرد است وهرکس را این قوت نباشد که جفا کشد ووفا کند
بیت وفا کنیم وملامت کشیم وخوش باشیم ، که در طریقه ما کافریست رنجیدن ، وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ وهرکرا فرو گذارد خدایتعالی فَمَا لَهُ
پس نیست مر او را مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که کارسازی کند مِنْ بَعْدِهِ از پس فرو گذاشتن خدای او را وَتَرَى الظَّالِمِينَ ومی بینی تو کافرانرا لَمَّا
رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب را یعنی روز قیامت يَقُولُونَ گویند هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ آیا هست بسوی بازگشت بدنیا مِنْ سَبِيلٍ
هیچ راهی وچاره که برویم وتدارک مافات کنیم وَتَرَاهُمْ ومیبینی کافرانرا که در آن روز يُعْرَضُونَ عرض کرده می شوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ کنایه
بغیر مذکور است جهت وضوح چه معلوم است که غرض کافران بر آتش خواهد بود خَاشِعِينَ در حالتیکه فروتنان باشند وحقیران مِنَ الذُّلِّ
از خواری ورسوائی يَنْظُرُونَ می نگرند بسوی آتش مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ از نگریستن پنهان یعنی بکرانه چشم بدوزخ می نگرند از هول هیبت آن زهره
سر بر آوردن ندارند ضحاک فرموده که وقتیکه ایشانرا بدوزخ رانند در دیده می نگرند گاهی بملایکه وگاهی بعرش وگاهی بدوزخ وجمعی بر آنند که مراد از طرف
خفی چشم دل است چه کافران نابینا محشور خواهند شد پس حال دوزخیان بشناسند بدل چنانچه نابینایان دنیا حالات مختلف مردم فهم میکنند وَقَالَ
الَّذِينَ آمَنُوا وچون ایشانرا بدین حال ببینند گویند آنانکه ایمان آورده اند یعنی چون زیان کاری ایشان ببینند گویند إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستی که زیان
کاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانکه زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خویش وَأَهْلِيهِمْ ودر کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز زیان در
نفسهای آنست که ایشانرا از عبادت بازداشتن مستوجب آتش دوزخ گردانیدند وزیان در اهالی اگر دوزخی اند با آنکه ایشانرا از ایمان باز داشتند
واگر بهشتی اند با آنکه از دیدار ایشان محروم ماندند أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ بدانید بدرستیکه ستمکاران یعنی مشرکان فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ در عذابی پیوسته
یعنی باقی وبی انقطاع وَمَا كَانَ لَهُمْ ونباشد مر این کافرانرا مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچ دوستان ومدددهندگان که بوقت عذاب يَنْصُرُونَهُمْ
یاری کنند ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب ایشان بردارد غیر از خدایتعالی وباز ندارد خدای تعالی وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ
وهرکرا گمراه سازد خدایتعالی فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ پس نیست او را راهی بنجات وبنجاح اسْتَجِيبُوا اجابت کنید لِرَبِّكُمْ پروردگار خودرا یعنی در پذیرید آنرا
که امر کرده از ایمان وتوحید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ پیش از آنکه بیاید روزی لَا مَرَدَّ لَهُ روزی که باز گردانیدن نیست مر او را مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدایتعالی یعنی چون وقوع
آن حکم کرده وآن حکم باطل نشود مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ مَلْجَإٍ هیچ پناهی وگریزگاهی يَوْمَئِذٍ آن روز وَمَا لَكُمْ ونیست مر شما را مِنْ نَكِيرٍ هیچ
انکاری در آنچه کرده اید یعنی عملهای خود را منکر نتوانید شد چه کرام الکاتبین در صحایف نوشته باشند واعضا وجوارح شما نیز بران گواهی دهند فَإِنْ
أَعْرَضُوا پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ بر ایشان حَفِيظًا نگاهبانی که از عمل

ایشانرا نگاه داری إِنْ عَلَيْكَ نیست بر تو إِلَّا الْبَلَاغُ مگر رسانیدن احکام و نور رساننده وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که ما چون بچشانیم
کافرانرا یعنی بدهیم مِنَّا از نزدیک خود رَحْمَةً صحت و توانگری فَرِحَ بِهَا خوش شود بدان و شادی کند وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد ایشانرا سَيِّئَةٌ
بدی چون مرض و فقر و محنت بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشایسته فَإِنَّ الْإِنْسَانَ پس بدرستی
که انسان یعنی کافر كَفُورٌ سخت ناسپاس است و ناگرونده و می شاید که مراد از انسان جنس مردمان باشد و اغلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش
کنند و محنت را بزرگ بزرگ شمرند امام ابو منصور ماتریدی رح فرموده که کفران و نسیان آنست که ترک شکر کنند لِلَّهِ مر خدای تعالی راست مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه میخواهد يَهَبُ و بخشد لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد إِنَاثًا دختران
بی پسران چون لوط ع م وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ و بخشد هر کرا اراده کند الذُّكُورَ پسران بی دختران چون ابراهیم ع م أَوْ يُزَوِّجُهُمْ یا جفت گرداند
ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت پیغمبر ما ع م اینجا بمشیت ایشان باز بسته نیست چنانچه در دادن دختر تنها و پسر
تنها نیز که آنجا که دختر دهد شاید که والدین را داعیه پسر باشد یا پسر دهد و ایشانرا آرزوی دختر باشد پس مشیت خود باز بست یعنی هرچه خواهیم دهیم اینجا
که از هر دو نوع داد پدر و مادر را مشیتی نماند که نفی آن باید کرد وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ و می گرداند هر کرا خواهد عَقِيمًا بی فرزند چون یحیی ع م إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی
که خدایتعالی داناست بآنچه میدهد قَدِيرٌ تواناست بر آنچه می سازد دانائی او از جهل مقدس و مبرا و توانائی او از عجز منزه و معرا   بیت
علم او بر طرف از شایبه جهل و قصور ؛ قدرتش پاک ز آلایش نقصان و قصور ؛ آورده اند که یهود سید عالم علیه السلام را گفتند که چرا خدایتعالی با تو بی واسطه
با تو سخن نمیگوید و نمینگری چنانچه با موسی ع م سخن میگفت و موسی ع م او را میدید حضرت فرمود که موسی سخن حق می شنید ولی او را نمی دید آیه آمد
وَمَا كَانَ و نیست و نشاید لِبَشَرٍ مر آدمی را أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ آنکه سخن گوید خدایتعالی با وی بمواجهه در دنیا و آنکس او را بیند پس سخن گفتن
خدایتعالی را با بشر نبود إِلَّا وَحْيًا مگر بوحی و آن کلامی است خفی که بسرعت دریابند یا بطریق الهام یا القا در منام أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ یا
باسخن گوید با وی از ورای حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی سخن گفت و او در پس پرده حجاب نور بود [illegible]
الله ع م سخن گفت از ورای حجابین یعنی حضرت رسالت پناه ع م در میان دو حجاب بود که سخن خدایتعالی شنید از ورای حجابی [illegible]
میان هر دو حجاب مقدار مسافه راه بود أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا یا خدای تعالی فرستد رسولی را بر آنکس از ملائکه فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ پس وحی کند [illegible]
مرسل الیه بدستور خدایتعالی مَا يَشَاءُ آنچه خواهد خدایتعالی إِنَّهُ عَلِيٌّ بدرستی که خدایتعالی برتر است از صفات مخلوق و غالب است
از اتصال وحی حَكِيمٌ داناست بتکلم با بشر از روی حکمت بر وجهی که باید وَكَذَلِكَ و همچنانکه وحی کردیم به پیغمبران پیش از تو أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ
وحی کردیم بسوی تو رُوحًا قرآنرا مِنْ أَمْرِنَا بفرمان ما و قرآنرا روح گفت زیرا که دلها بدو زنده گردد چنانچه تنها بروح حیات یابد مَا كُنْتَ تَدْرِي
بودی تو که بدانی قبل از ما الْكِتَابُ که چیست قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود ندانستی آنرا یا نوشته ازل در سعادت و شقاوت ترا معلوم نبود
وَلَا الْإِيمَانُ و ندانستی که دعوت کردن بایمان یا شرایع ایمان و بعلم آن عالم نبودی یا نمی شناختی اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس بتو
ایمان آورد وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ و لیکن گردانیدیم ما کتاب یا ایمان را نُورًا نَهْدِي بِهِ روشنائی که راه نمائیم بدان مَنْ نَشَاءُ هر کرا
خواهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما یعنی چون آنرا قبول کنند بطریق دین راه یابد وَإِنَّكَ لَتَهْدِي و بدرستی که تو بوحی ما میخوانی مردمانرا
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست دعوت از تو عام است مر خلق را و هدایت از من خاص است بهر کرا خواهیم صراط مستقیم دین اسلام است
یا راهی که طالب را بسر منزل مقصود رساند صِرَاطِ اللَّهِ آن راه خدایتعالی است الَّذِي لَهُ آن خدای که مر او راست آنچه هاست وَمَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین است أَلَا إِلَى اللَّهِ بدانید که بسوی خدایتعالی تَصِيرُ الْأُمُورُ باز گردد کارهای خلایق در آخرت
و نزد محققان بازگشت همه امور در همه اوقات و احوال بحضرت وست و بارتفاع حجب و وسایط مشاهده این معانی دست دهد   نظم
صورت کثرت حجب وحدت است ؛ غیبت ما مانع نور حضور ؛ دیدهٔ دل باز کشای و ببین ؛ سر إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ

سُورَةُ الزُّخْرُفِ مَكِّيَّةٌ سَبْعٌ وَثَمَانُونَ آيَةً

بسم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع را از خواب غفلت برانگیزاند و قول ثعلبی که در لغت قد وه است تا بدین سخن بیکند اگاه گرد
حروف تهجی برای ادای تنبیه آید در معرض الاپس اینجا حا و میم تنبیه بر استماع کلام اعظم و در کشف الاسرار آورده که حا اشارت است بحیات حق و میم
بملک او و قسم یاد میکند بحیات بی زوال و ملک بی انتقال وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ و بقرآن روشن و هویدا بدلایل اعجاز یا روشن کننده احکام
شرع و آشکارا سازنده طرق هدایت جواب قسم اینست إِنَّا جَعَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم این کتاب را قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت عرب
لَعَلَّكُمْ تا شاید که شما از آن نیکی تَعْقِلُونَ دریابید معانی آنرا یا فهم کنید صحت نبوت محمد را ع م بآنچه مشاهده کنید در وی از آثار فصاحت و ملاحت و حلاوت
بلاغت و جزالت وَإِنَّهُ و بتحقیق که قرآن فِي أُمِّ الْكِتَابِ در اصل همه کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که ایمن است از تغییر لَدَيْنَا نزدیک ما لَعَلِيٌّ
هر آینه بزرگوار است حَكِيمٌ محکم کرده شده که در وی تناقض نیست یا ناسخ است که در وی نسخ کشیده نشود أَفَنَضْرِبُ آیا باز زنیم یعنی باز داریم عَنْكُمُ الذِّكْرَ
از شما قرآنرا صَفْحًا باز داشتنی أَنْ كُنْتُمْ یا آنکه شما هستید قَوْمًا مُسْرِفِينَ گروهی شرک آرندگان یعنی با آنکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نمائید
ما وحی خود را باز نخواهیم داشت بلکه بیانی خواهیم فرستاد الزام حجت را و در تبیان گفته که بسبب شرک شما قرآن را با آسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که در وی
بیایند قومی که بدان بگروند و باحکام آن عمل نمایند وَكَمْ أَرْسَلْنَا و چه بسیار فرستاده ایم مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ از پیغمبران در میان پیشینیان
که مشرک و مسرف بودند و کفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ و نیامد بکفار گذشته هیچ
فرستاده از نزد ما مگر آنکه بودند معاندان قوم که با او استهزا می نمودند چنانچه جاحدان قریش نسبت بتو می کنند فَأَهْلَكْنَا پس هلاک کردیم ما بسبب آن
أَشَدَّ مِنْهُمْ سخت ترین ایشان را بَطْشًا از جهت قوت یعنی اقویای ایشان را هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت وَمَضَى
و گذشت در قرآن بچندین موضع مَثَلُ الْأَوَّلِينَ وصف و خبر قصه پیشینیان که ایشان با پیغمبران علیه الصلوة والسلام چه کردند و ما با ایشان چه
کردیم در نهاد نهاده پیغمبر است بنصرت و وعید است عادی او بعقوبت وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی قوم خود را که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
که آفریدگار آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ بیافرید آنها که خداوند غالب حکم و فرمان الْعَلِيمُ دانا باحوال بندگان
چه این آفرینش کار عاجز و جاهل نتواند بود در این آیت اخبار کند از غایت جهل ایشان که مقر اند بآفریننده خود و دانا و عبادت غیر او می کنند پس حق سبحانه
در صفت خود میفرماید که الَّذِي جَعَلَ خداوند آنست که ساخت لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا بساطی گسترده تا قرارگاه شما باشد وَجَعَلَ
لَكُمْ و بیافرید و ظاهر گردانید برای شما فِيهَا سُبُلًا در آن زمین راهها لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا شاید که شما راه یابید بسلوک بران طرف سوی بلاد
و دیاری که خواهید وَالَّذِي نَزَّلَ و وی آن خدایتعالی است که فرود فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَاءً بِقَدَرٍ آبی بقدر حاجت و مصلحت یعنی
نه بسیاری که سبب غرق شدن شود چون طوفان نوح ع م و نه اندک که مهمات زراعت را کفایت نکند فَأَنْشَرْنَا بِهِ پس زنده گردانیدیم بدان آب
بَلْدَةً مَيْتًا جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را باخراج گیاه التفات از غیبت بتکلم جهت اختصاص وی است بدین فعل كَذَلِكَ همچنین
آن زنده کردن تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ و آن خداوندی که بیافرید اجناس و اصناف
و انواع ملایکه و مخلوقات را كُلَّهَا همه آن بی یاری و مددکاری وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما مِنَ الْفُلْكِ از کشتیها وَالْأَنْعَامِ و از چهار
پایان مَا تَرْكَبُونَ آنچه سوار شوید از خشکی و تری لِتَسْتَوُوا تا راست نشوید عَلَى ظُهُورِهِ بر پشتهای آن در سواری ثُمَّ تَذْكُرُوا پس یاد کنید
نِعْمَةَ رَبِّكُمْ نعمت پروردگار خود را إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ چون راست نشینید بر وی وَتَقُولُوا و بگوئید سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ پاک است
آن خدایتعالی که رام گردانید و زیر دست ساخت لَنَا هَذَا برای ما این کشتی و این چهار پایه را تا بمدد رکوب برایشان قطع بر و بحر میکنیم وَمَا كُنَّا لَهُ
و نبودیم ما مر این رکوب را بقوت خود مُقْرِنِينَ ضبط کنندگان و فرمان بردار ساختگان وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا و بدرستی که ما بسوی پروردگار خود لَمُنْقَلِبُونَ
بازگردندگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه گویند و آخر مرکبی از مراکب دنیا آنست   بیت   هشدار و عنان کشیده رو کآخر کار ؛ بر مرکب چوبین ز جهان
خواهی رفت ؛ در خبر آمده است که چون حضرت رسول الله علیه السلام پای مبارک در رکاب نهادی گفتی بسم الله و چون برنشستی مرکب راست

شدي كفتي الحمد لله علی كل حال سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين وانا الی ربنا لمنقلبون ۞ در موضح آورده كه راكب را بايد كه كلمه الحمد لله
كويد صاحب كشاف آورده كه حسين بن علي مرتضی كسی را ديد كه بر مركب نشسته و آيت سبحان الذي تا آخر بخواند ايشان فرمودند كه آيا شما را بدين فرموده
اند الكسا گفت يا ابن رسول الله آنچه فرمودند گفت ان تذكروا نعمة ربكم ياد كنيد نعمت پروردگار خود را در وقت سواري اشارتست بدانكه سوار
الحمد غافل نباشد وجعلوا و حكم ميكنند كافران و مقرر مي سازند كه مر خدايتعالی را من عباده جزءا از بندگان او نصيبي يعني ميكويند
فرشتكان دختران او بند و اين تعجبي است از جهل كفار كه بعد از اقرار بخالقيت و عزت و علم او براي او اثبات ولد ميكنند و نمي دانند كه ولد از صفات
اجسام است و او خالق همه جسمها است ان الانسان بدرستيكه كافر لكفور مبين ناسپاسی است آشكارا كفر او كه نسبت ولد مي كند بحق
سبحانه و يكی ديگر از آثار جهالت ايشان آنست كه بنات را اضافت بحق ميكنند و براي خود بنين ميخواهند پس حق سبحانه ميفرمايد كه ام اتخذ
آيا فرا گرفته است خدايتعالی براي خود مما يخلق از آنچه مي آفريند بنات دختران كه اخس و انقص اند واصفكم بالبنين و شما را بر گزيده
و خاص كردانيده بپسران كه اشرف و اكمل اند و اين چگونه شايد كه فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند بنده واذا بشر و چون خبر داده شود احدهم
يكی از مشركان كه اسناد بنات بخدا ميكنند ازين بهي بما ضرب بآنچيزي كه ميسازد للرحمن مثلا براي خداي تعالی بحنايده تشبيه و مانند
يعني دختر را كه آنرا اسناد بحق ميكنند و في الحقيقة آن وصف است مر خدايتعالی را شبه و مانند چه ولد را لابد است كه مماثل والد باشد پس ايشان
دختر را براي خدايتعالی ضرب المثل مي سازند و چون يكي را خبر دهند كه ترا دختري متولد شد ظل وجهه گردد روي مسودا سياه شده
از غايت غم و اندوه وهو كظيم و او پر است از غم و كرب و فزع يعني آن غم بدل فرو ميخورد پس چون اين دختر را براي خود نمي پسندد بخداي چون
روا ميدارند او من ينشؤ آيا آنكه ميبالد و بزرك ميشود و حفص ينشؤ بصيغه مجهول خوانده يعني آيا كسی كه پرورده كرده في الحلية
در پيرايه يعني پرورش يابد و او در وقت حرب و ميدان داري نباشد وهو في الخصام و او در وقت مجادله و سخن غير مبين
غير آشكار كننده حجت باشد عرب را شجاعت و فصاحت فخر بودي و در اغلب زمان ازين دو حيله عاطل مي باشند و حق تعالی فرمود كه
آيا كسيكه انچنين باشد خدايتعالی او را بفرزندي ميكيرد و ديگر نهايت جهل ايشان بيان ميفرمايد وجعلوا الملائكة و نام نهادند فرشتكان
را الذين هم آنانكه ايشانند عباد الرحمن بندكان خدايتعالی اناثا دختران يعني ملايكه را كه مجاوران صوامع عبادت و طارمان مجامع عبوديت
اند دختران نام مي نهند اشهدوا آيا حاضر بوده اند و ديده خلقهم آفريدن خدايتعالی مر ايشانرا كه مشاهده كرده باشند صفت انوثت
ايشان در معالم آورده كه حضرت رسول الله عم از ايشان پرسيد كه شما چه ميدانيد كه ملايكه اناثند گفتند از پدران شنوديم و گواهي ميدهيم كه پدران
دروغ نميگفتند حق تعالی فرمود كه ستكتب زود باشد كه نوشته شود شهادتهم گواهي ايشان ويسئلون و پرسيده شوند روز
قيامت از آن وقالوا و گفتند قوم بنو مليح از خزاعه لو شاء الرحمن اگر خواستي خدايتعالی ما عبدناهم نمي پرستيديم ما ملايكه را و اين
بر سبيل مجادله ميگفتند نه از روي اعتقاد غلبه مشيت حق بر مشيت عباد از ايمان است لاجرم حق سبحانه فرمود كه ما لهم نيست ايشانرا
بذلك بدانچه ميگويند من علم هيچ دانشي يعني اين سخن نه از روي دانش ميگويند بلكه مشيت را حجت مي سازند در تضييع فرمان الهي
ان هم نيستند ايشان الا يخرصون مگر آنكه دروغ مي گويند و در وسيط آورده كه مدعاي ايشان آن بود كه خدايتعالی تقدير كرده است
بر ما پرستش ايشان و بدين ايشان راضي شده پس ما را بدان عقوبت نخواهد كرد و ايشان دروغ ميگفتند زيرا كه حق سبحانه بكفر هيچ كافر راضي نيست
ام آتيناهم آيا داده ايم ايشانرا كتابا من قبله كتابي پيش از قرآن كه ناطق بود بر صحت قول ايشان
فهم به پس ايشان بدان كتاب مستمسكون چنك در زده اند و بدان احتجاج مي نمايند كان و مقرر است كه ما ايشانرا كتابي نداده ايم
پيش از قرآن كه تا حجتي نقلي بيارند و بطريق عقلي نيز حجتي ندارند بل قالوا بلكه ميگويند انا وجدنا آباءنا بدرستيكه ما يافتيم پدران خود را
علی امة بر طريقه و سيرتي وانا علی آثارهم و ما بر پيهاي ايشان مهتدون راه يافتگانيم يعني مستدل ايشان طريقه تقليد پدران
نادان است وكذلك و همچنين ما ارسلنا من قبلك نفرستاديم پيش از تو في قرية در دهي و مجمعي من نذير هيچ پيغمبري بيم كننده

كه ايشانرا از عذاب تخويف نموده و از شرك بتوحيد دعوت فرموده الا قال مگر كه گفتند مترفوها متنعمان و توانگران و سروران آن ده انا
وجدنا بدرستيكه ما يافته ايم آباءنا پدران خود را علی امة بر كيشي و آئيني وانا علی آثارهم و ما بر عقب ايشان مقتدون اقتدا كنندگانيم
بديشان قال بگواي محمد و حفص قال ميخواند يعني گفت پيغمبر كه او لو جئتكم آيا متابعت پدران جاهل ميكنيد و اگر چه آورده ام براي شما باهدی
ديني راست تر مما وجدتم از آنچه يافته ايد عليه بر آن دين آباءكم پدران خود را و ايشان در تقليد چنان راسخ بودند كه از محض عناد قالوا
گفتند انا بما ارسلتم به ما بدان چيزي كه شما فرستاده شده ايد بدان كافرون منكريد كانيم پس از شامت تقليد كار ايشان بمكابره
و معانده كشيد بيت خلق را تقليدشان بر باد داد ۞ كه دو صد لعنت بر آن تقليد باد ۞ گرچه عقلش سوي بالا مي پرد ۞ مرغ تقليدش
به پستي ميبرد ۞ فانتقمنا پس انتقام كشيديم منهم از ايشان يعني از مقلدان معاندان باستيصال ايشان فانظر كيف كان پس بنگر
كه چگونه بود عاقبة المكذبين سرانجام تكذيب كنندگان درين سخن تسليه آنحضرت عم است پس خبر ميدهد كه اگر تقليد پدران ميكنيد باري
تقليد ابراهيم عم كنيد كه اشرف آباي شما است واذ قال ابراهيم و ياد كنيد آنرا كه گفت ابراهيم عم بعد از بيرون آمدن از غار لابيه
وقومه مر پدر و قوم خود را چون ديد كه بت مي پرستيدند انني براء بدرستيكه من بيزارم مما تعبدون از آنچه مي پرستيد آنرا الا الذي
فطرني مگر آنكسي كه بيافريد مرا فانه سيهدين پس بدرستيكه او مرا ثابت دارد بر هدايت وجعلها و ساخت ابراهيم عم كلمه توحيد را
كلمة باقية كلمه پاينده في عقبه در ذريت خود و ازين است كه هميشه در ميان اولاد خليل الله عليه السلام موحد بوده و كسيكه خلق را
بتوحيد خوانده و گفته اند مراد از عقب ابراهيم آل محمد عم است يا امت مرحومه و بعضي بر آنند كه خداي كلمه توحيد را باقي گذاشت در نسل ابراهيم
عليه السلام لعلهم يرجعون تا شايد كه كافران از شرك باز گردند و بدين وي در آيند بل متعت بلكه برخورداري دادم هؤلاء اين
گروه را از كفار قريش كه معاصر حضرت پيغمبر اند عم وآباءهم و پدران ايشانرا بعمر دراز و نعمت بي اندازه حتی جاءهم الحق تا وقتي كه آمد
بديشان سخن راست يعني قرآن يا دين اسلام ورسول مبين و پيغمبري آشكارا بدلايل و معجزات يا بيان كننده توحيد بحجج و آيات ولما
جاءهم الحق و آن هنگام كه آمد بديشان سخن راست و درست مي بايستي كه بشكرگذاري اين نعمت فرمان برداري كردندي ايشان در آن
انكار افزوده قالوا هذا گفتند اين كه آورده يعني قرآن سحر جادوئي است وانا به و بدرستيكه ما بدان كافرون منكريم كه
و باور نداريم كه آن من عند الله است وقالوا و گفتند ديگر بار لولا نزل چرا فرستاده نشد هذا القرآن اين قرآن از پيش خداي
تعالی است علی رجل بر مردي من القريتين از يكي ازين دو ده كه مكه و طايف اند عظيم مردي بزرگ كه صاحب مال و جاه بود از مكه وليد بن
مغيره يا عتبه بن ربيعه يا اخنس بن شريف و از طايف عروه و ثقفي يا حبيب بن عمرو يا كنانه عبد ياليل مدعاي كفار آن بود كه رسالت منصبي
بزرگ است بايستي كه بمردي بزرگ دادندي و بزرگي نزد ايشان منحصر بود در جمع زخارف دنيوي ۞ نفاذ امر و كثرت خيل و حشم و ندانستند كه رسالت
رتبه عالی است و استحقاق آن تجلی باشد بفضايل روحانيت و كمالات قدسيه و با اين همه اختصاص مي بايد دانست كه بفضل خاص از
حضرت واهب العطايا است مصرع تا دوست ازان ميان كرا ميخواهد ۞ لاجرم حق سبحانه در جواب ايشان فرمود كه اهم يقسمون آيا
ايشان بخشش ميكنند رحمت ربك رحمت پروردگار ترا كه نبوتست يعني آيا مفاتيح رسالت بدست تصرف ايشان است تا بهر كه خواهند
دهند نبوت بخشايند نحن قسمنا ما بخش كرديم بينهم ميان ايشان معيشتهم معيشت ايشانرا يعني انچه زندگاني بدان كنند في الحيوة
الدنيا در حيوة دنيا و ايشان از تدبير و تغيير آن عاجز اند پس كجا در امر رسالت كه اعلی مراتب انسانيه است دخل مي نمايند ورفعنا
و برداشتيم ما بعضهم برخي از ايشان يعني آدميان فوق بعض زبر بعضي درجات درجها در توانگري تا يكي توانگر است و ديگري
درويش يا در حريت كه يكي آزاد است و ديگري بنده يا در فضايل كه يكي فاضل است و ديگري مفضول و در حقايق سلمي آورده كه تفاوت
درجات باخلاق حسنه است خوي هر كسي كه نيكوتر درجه او بلند تر و اين تفاوت براي آن پيدا كرديم ليتخذ بعضهم تا فراگيرند بعضي آدميان
بعضا بعضي ديگر را سخريا كار كننده يعني جمعي را كار فرمايند ما هم آنان ساخته و معاش ايشان پرداخته كرد يكي بمال معاون ديگري يا

باشند وبكري باعمال مساعدت وبكري نمايد تا اين صورت موجب انتظام امور دنيويه شود ورحمت ربك وبخشش پروردكار تو يعني نبوت
خير بهتر است مما يجمعون از انچه كافران جمع ميكنند از حطام دنيا وآنرا سبب بزركي ميدانند ولولا ان يكون الناس واكر نه آنست كه بودندي
آدميان امة واحدة يك كروه مجتمع بر حرص بر اختيار دنيا بر آخرت لجعلنا هر آينه ميكردانيديم لمن يكفر بالرحمن براي كسيكه منكر شود
بخداي تعالى لبيوتهم مر خانهاي ايشانرا سقفا من فضة سقفهاي از نقره ومعارج ونردبانها كه بدان عليها بر بام آن خانها
يظهرون برآيند وخود را بنمايند ولبيوتهم ومي ساختيم مر خانهاي ايشانرا ابوابا درها وسررا عليها وتختها كه بر آن يتكئون
تكيه كنند همه از نقره درين آيت اشارتست بحقارت دنيا يعني دنيا را پيش من قدر وقيمتي نيست واكر نه آن بودي كه مردم بطلب دنيا وجمع آن
مشغول شدندي چه اكثر طبايع مجبول است بر محبت دنيا وبسبب آن از عبادت وفرمان برداري باز ايستاده ميل بطرف كفر وناسپاسي كردندي
واكر سقف خانها ونردبانها ودرهاي خانها وتختهاي كافرانرا همه از نقره كردمي وزخرفا وبا وجود اينها ايشانرا طلا هم دادمي يا چنان كردمي
كه اينها از همه طلا ساختندي وان كل ذلك ونيست انچه همه ياد كرده شد لما متاع الحيوة الدنيا مكر برخورداري وزندكاني اين سراي
يعني در صدد زوال وانتقال است والآخرة ونعمت آخرت وكفته اند بهشت عند ربك نزديك پروردكار تو يعني در حكم او للمتقين
مر پرهيزكارانراست كه از لوث شرك ودنس معاصي احتراز فرمودند تا از مستلذات فاني ومتنعمات اين جهاني اجتناب نموده

نظم

هركس كه رخ از متاع فاني برتافت ؛ واندر طلب دولت باقي بشتافت ؛ الحق كه بكمال همتش بود رسيد ؛ وانچيز كه مقصود دلش بود بيافت

ومن يعش وهركه چشم بپوشد يعني اعراض كند عن ذكر الرحمن از ياد كردن خدايتعالى يعني از ذكر احكام حلال وحرام واز عقاب الهي نترسد
وبرحمت او اميدوار نباشد نقيض بر كماريم له مراو را شيطانا ديوي فهو پس آن ديو له قرين مراو را همنشين ودمساز و
ومصاحب وهمراز بود در دنيا وپيوسته بوسوسه واغواي او اشتغال نمايد در نفحات الانس آورده كه شيخ ابو القاسم نصرآبادي قدس سره
بايكي از مؤمنان جن دوستي داشت وقتي در مسجد جامع نشسته بود جني كفت كه اي شيخ اين مردم را چكونه مي بيني كفت بعضي را بي خواب وبعضي
را در خواب كفت انچه در سرهاي ايشانست مي بيني كفت ني پس چشم مرا بماليد ديدم كه بر سر هر كس غرابي نشسته است بعضي را بالها بچشم فرو
كذاشته وبعضي را كاهي بال بچشم وي فرو ميكذارد وكاهي بالاي سر كفتم اين چيست كفت نخوانده كه ومن يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا
اينها شياطينند بر سرهاي ايشان نشسته وبر هر يك بقدر غفلت وي استيلا يافته

رباعي

دريغ ودرد كه با نفس بد قرين شده ايم ؛ ودرين معامله با ديو همنشين شده ايم ؛ ببارگاه فلك بوده ايم در شك ملك ؛ ز جور نفس جفا پيشه اينچنين شده ايم ؛

وانهم وبدرستي كه ديوان ليصدونهم هر آينه باز ميدارند
قرينان خود را عن السبيل از راه حق ويحسبون وميپندارند كافران بني آدم انهم مهتدون انكه ايشان بسبب متابعت شيطان
راه يافتكانند يا پندارند كه ديوان اهل هدايت اند ودرين پنداشت ميباشند حتى اذا جاءنا تا وقتيكه بيايند بما آن معرض وقرينان وحفص بصيغه واحد
ميخوانند يعني بيايد بما معرض وقراءت بكير اظهر است چه در خبر آمده كه معرض وقرين اورا در يك سلسله آرند بمحشر وبدوزخ افكنند در معالم از ابو سعيد
خدري رض نقل فرموده كه چون كافر از كور برانكيزند بمحشر كاه آرند ديوي كه قرين او بوده باشد در دنيا آن ساعت بلوي باشد ومفارقت نكند از و
تا وقتيكه بدوزخ روند القصه چون بعرصه محشر آيند قال كويد عاصي يعني چشم پوشيده از حق مر شيطانرا ياليت بيني وبينك اي كاشكي بودي
ميان من وتو بعد المشرقين دوري ميان مشرق ومغرب بتغليب كرده مشرق را در لفظ در موضح آورده كه مشرق صيف ومغرب شتا است
وميان اين هر دو مشرق نيز بعد بسيار است غرض انكه كافر ديو را كويد كاشكي تو از من ومن از تو دور بودمي فبئس القرين پس بد همنشيني تو ليس كوينده
با ايشان كويد ولن ينفعكم اليوم وسود نميدارد شمارا در آخرت اين آرزو وتمنا اذ ظلمتم چون ظلم كرديد بر نفسهاي خود در دنيا انكم
براي انكه شما هستيد في العذاب مشتركون در عذاب دوزخ انبازان يعني بايد كه در عذاب شريك باشيد همچنانكه در سبب آن
شريك بوديد وبعضي كفته اند سود نميدارد شمارا انكه شريك باشيد يعني اشتراك شما در سبب عذاب تخفيف عذاب از هيچكدام نيست آورده اند
كه حضرت پيغمبر عم با ايمان قوم دلبستكي تمام داشت چنانچه بشرايط دعوت بشير اقامت مي نمود عناد وانكار ايشان افزون تر بود حق سبحانه

فرمود

فرمود كه افانت آيا تو اي محمد عم تسمع الصم تواني كه بشنواني كران را يعني آنانرا كه كوش دل او كراست سخن حق تواني شنوانيد او تهدي العمي يا تو
آن هدايت كه راه نمائي كوران را يعني كوردلانرا طريق حق تواني نمود ومن كان وانكه هست في ضلال مبين در كمراهي هويدا يعني تو قادر نيستي بر
كمراهان پس بسيار تعب بر نفس خود منه فاما نذهبن بك پس اكر ما ببريم ترا بجوار رحمت خويش پيش از انكه عذاب ايشان بتو نمائيم دل خوش دار فانا
منهم پس بدرستي كه ما از ايشان منتقمون انتقام كشنده كانيم بعذاب آخرت او نرينك يا اكر بنمائيم ترا الذي وعدناهم آنرا كه وعده كرديم ايشانرا
از عذاب در دنيا فانا عليهم پس بدرستي كه ما بر ايشان مقتدرون توانائيم يعني بهمه حال ايشان معذب خواهند بود در زمان حيات تو يا بعد از وفات تو
فاستمسك پس تو چنك در زن بالذي اوحي بان چيزي كه وحي كرده شده است اليك بسوي تو از آيات واحكام انك بدرستي كه تو على صراط
مستقيم بر راه راستي كه زود بروبمنزل تو اندر رسيد وانه وبه تحقيق كه قرآن لذكر لك هر آينه شرفي است وعزتي مر ترا ولقومك ومر كروه
ترا از قريش ومجاهد كفته كه مراد از قوم تمام عرب اند وشرف ايشان آنست كه قرآن بلغت ايشان است وخصوصيتي مر قريش راهست كه تو از آني وغرض
مر بني هاشم راست از ايشان وجمعي كفته اند مراد از قوم امت است وسوف تسئلون وزود باشد كه پرسيده شويد از اين نعمت وقيام بسپاس داري
آن واسئل وبپرس اي محمد من ارسلنا من قبلك كساني را كه پيش از تو فرستاديم يعني احوال ايشانرا استفسار كن من رسلنا از فرستادكان
كه ملائكه انبيا از رسل كذشته سؤال كن كه اجعلنا آيا فرموديم من دون الرحمن بجز خدايتعالى آلهة يعبدون خدايان كه پرستيده
شوند يعني بپرس كه هيچ حكم كرده ايم بعبادت بتان در هيچ ملت از ملل ايشان بپرستش كسي كه بدون خدايتعالى باشند مقرر شده مراد بدين كلام استشهاد
است باجتماع انبيا عم بر توحيد در معالم فرموده كه در شب اسري براي حضرت رسالت پناه عم رسل را جمع كردند وكفتند بپرس از ايشان آنحضرت
در مضمون سخن شك نياورد ونه پرسيد صاحب عين المعاني آورده كه در آثار آمده است كه جبرئيل از ميكائيل عم پرسيد كه سيد عالم عم اين سؤال كرد
از انبيا ميكائيل عم فرمود كه يقين او كاملتر وايمان او از ان محكم تر است كه اين سؤال كند

بيت

انكه در كشف ذرة استقلال ؛ كي توجه كند باستدلال ؛

ولقد ارسلنا موسى وبدرستي كه ما فرستاديم موسى را عم باياتنا بمعجزات ما كه علامات روشن بود بر نبوت الى فرعون
وملائه بسوي فرعون كروه فقال پس كفت موسى عم مرايشانرا اني رسول رب العالمين بدرستي كه من فرستاده پروردكار عالميانم
فلما جاءهم باياتنا پس آن هنكام كه آورد موسى عم بديشان نشانهاي ما را چون عصا ويد بيضا وطمس وطوفان وامثال وامثال آن اذا هم
همان وقت ايشان منها يضحكون از ان ميخنديدند يعني افسوس ميكردند واستهزا مي نمودند در اول مشاهده بي تامل در ان وما نريهم ونمي
نموديم ما ايشانرا من آية هيچ نشانه الا هي مكر انكه او اكبر بزركتر بود من اختها از ان پيشين كه مثل وماننده او بود يعني هر يك مختص بود
بنوعي از اعجاز كه بجهت آن خاصه مفضل بود وبدين بر ديكري مراد وصف همه است به بزركي واخذناهم بالعذاب وكرفتيم ايشانرا بعذاب
قحط وجراد وقمل وجز آن لعلهم يرجعون شايد كه بر كردند از كيش باطل وباز آيند بدين حق ايشان باز كشتند وچون عذاب معاينه ديدند در
مقام استغاثه آمدند وقالوا وكفتند با موسى عم يا ايه الساحر اي مرد جادو يعني عالم كامل اين ندا از روي تعظيم بود چه سحر پيش ايشان علمي
بزرك بود وصفتي پسنديده يا معني آنست كه اي مقدم در علم سحر وغالب بر تمام سحره يا هموارة موسى را بدين نام ميخواندند ودرين وقت نيز بطريق
عادت كفتند اي ساحر ادع لنا ربك بخوان از براي ما پروردكار خود را بما عهد عندك بانچه عهد كرده است يعني بعهدي كه او راهست عندك
نزديك تو وآن استجابت دعاي تست يعني چون خدايتعالى تو هر دعا كه ميكني مستجاب ميكند در كشف عذاب از ما او را بخوان اننا لمهتدون
بدرستي كه ما راه يافتكانيم يعني اكر عذاب از ما مندفع شود بتو ايمان آريم وراه يابيم فلما كشفنا پس آن هنكام كه ببرديم عنهم العذاب از ايشان
عذاب را بدعاي موسى عم اذا هم ينكثون همان زمان ايشان شكستند عهد را وفرعون از اجابت دعاي موسى عم متردد شد كه مبادا كه مردم بدو
بكروند پس همه قوم خود را جمع كرد وبغرفه بلندي بر آمد ونادى فرعون وندا كرد فرعون بنفس خود في قومه در ميان قوم خود بعد از كشف
عذاب از ايشان واز روي عظمت قال يا قوم كفت اي كروه من يعني قبطيان اليس لي آيا نيست مرا باستفهام يعني هست ملك
مصر ملك مصر از سكندريه تا سر حد شام وهذه الانهار واين جويهاي آب نيل تجري من تحتي ميرود از زير قصر من آب نيل

بسیصد و شصت جوی منقسم بوده و چهار جوی بزرگ ازان نهر الملک نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس در باغ او می رفت و از زیر قصرهای او
میگذشت پس او بدین جویهای فخر کرده گفت در بوستانهای من میرود أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی اینها ندارد
أَمْ أَنَا خَيْرٌ بلکه من بهترم مِنْ هَٰذَا الَّذِي ازین کسی که در ملک من هُوَ مَهِينٌ او خوار و بیمقدار است وَلَا يَكَادُ يُبِينُ و نمی تواند که روشن
گرداند سخن یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او بستگی هست و آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه و تعالی بدعای و احلل عقدة من لسانی آن گره از زبان
او برداشته بود و اما بر قوم پوشیده بود چه پیش از رسالت او را بدان وجه دانسته و دیده بودند فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ پس چرا نیفکنند بر او أَسْوِرَةٌ
مِنْ ذَهَبٍ دستوانها از زر و سیم آن زمان چنان بود که هر کرا مهتری و پیشوائی میدادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن وی می کردند فرعون
گفت که اگر موسی راست میگوید که بسیادت و ریاست قوم نامزد شده چرا خدایتعالی او را دستوانه زرین نداده أَوْ جَاءَ یا چرا نیامد مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ
با او فرشتگان مُقْتَرِنِينَ پیوستگان بدو برای یاری و هواداری او چه هر ملکی که ایلچی میفرستد بجای خود جمعی را از خواص خود بخدمت او نامزد میکند
تا خیل او بسیار گردد و در همه حال ممد و معاون او باشند پس این چگونه باشد که خدایتعالی مردی درویش بکس را از پیش خود برسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ
پس سبک عقل یافت فرعون درین مکر قَوْمَهُ گروه خود را یعنی این فریب در ایشان اثر کرد فَأَطَاعُوهُ پس فرمان او بردند و بکلی دل از متابعت
موسی ع‌م برداشتند إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که فرعونیان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفته از دایره بندگی خدای و فرمان برداری
وی بلکه خارج از طریق عقل که بمال و جاه فانی اعتماد کرده موسی ع‌م را بنظر حقارت دیدند و ندانستند که بیت فرعون عذاب آید و ریش مرصع
موسی کلیم الله چوبی و شبانی : فَلَمَّا آسَفُونَا پس چون بغضب کردند ما را بافراط مکابره و اسراف در کبایره یا بخشم آوردند رسول ما را
انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ انتقام کشیدیم از ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس همه
ایشان را غرق ساختیم در دریا فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا پس گردانیدیم ایشان را پیش‌روی و کارفرما
بعد از ایشان آینده یعنی قدوه مشرکان آینده ساختیم ایشان را تا در استحقاق عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ و گردانیدیم
ایشان را پندی و عبرتی برای پسینیان که در مقام اعتبار باشند چه در ملاحظه قضیه عجیبه ایشان معتبر را در تقلب احوال کفایت است و از جمله
آنکه چون فرعون بآب نازش کرد او را هم بآبش غرق ساختند و آنچه نازید بفر یاد او نرسید بیت در سرداری که باشدت سرداری :
اندر سر آن روی که در سرداری : در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر ع‌م با صنام دید قریش گفت که هیچ خیر نیست در آنکه او را بدون خدایتعالی
میپرستند جمعی گفتند که عیسی ع‌م معبود ترسایان است من دون الله و تو گمان میبری که او بنده صالح است پس در وی هیچ خیر نباشد قریش
ازین سخن فریاد کشیدند و گمان بردند که رسول الله ع‌م ملزم شد آیت آمد که وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا و چون زده شد بر پسر مریم مثلی إِذَا
قَوْمُكَ آنگاه قوم تو مِنْهُ يَصِدُّونَ ازان مثل اعراض کنند و آواز بلند بر دارند قولی در سبب نزول این آیت آن است که گفتند عیسی ع‌م
مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز مخلوق باشند یا شبه کردند که چون رواست که عیسی ع‌م ابن الله باشد چرا نشاید که ملایکه
بنات الله باشند و اصح آنست که بعد از نزول آیت انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم ابن زبعری گفت که عیسی را ام
بدون خدایتعالی می پرستیدند هرگاه که عیسی ع‌م در آتش باشد ما و خدایان ما نیز در آتش باشیم مؤید این قول است آنچه فرماید وَقَالُوا أَآلِهَتُنَا
خَيْرٌ و گفتند مشرکان آیا خدایان ما بهتر اند أَمْ هُوَ یا عیسی هرگاه که حصب جهنم باشد گو ایشان نیز باشند مَا ضَرَبُوهُ نزدند آن مثل را لَكَ برای تو
إِلَّا جَدَلًا مگر برای جدال و خصومت نه از برای تمیز حق از باطل بَلْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان در همه امور گروهی اند خَصِمُونَ خصومت کران
و لجاج کنندگان إِنْ هُوَ نیست عیسی ع‌م إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا مگر بنده که منت نهادیم عَلَيْهِ بر وی به نبوت و رسالت وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا
و گردانیدیم او را آیتی و امر عجیب لِبَنِي إِسْرَائِيلَ برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر قصه ایست در غرایب چون مثل سایر قصها وَلَوْ نَشَاءُ
و اگر خواهیم لَجَعَلْنَا هر آینه می سازیم مِنْكُمْ بدل از شما مَلَائِكَةً فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملایکه آریم که ایشان فِي الْأَرْضِ
يَخْلُفُونَ در زمین در پی در آیند شما را وَإِنَّهُ و بدرستی که عیسی ع‌م لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ علم است مر ساعت را یعنی بدو بدانید که نزدیکست فاتبع

قیامت یکی از علامات قیامت نزول عیسی است ع‌م که بعد از تسلط دجال از آسمان بر اهل زمین فرود آید نزدیک مناره بیضا در طرف شرقی
دمشق و جامه رنگین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و رخساره مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افکند
قطرات از رویش ریزان گردد و چون سر بالا کند آن قطرها بر روی وی چون مروارید روان شود و نفس وی بر هر کافر که رسد بمیرد و هر جا که چشم
وی افتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لد که موضعی است در ولایت شام بدو رسد و او را بکشد آنگه یاجوج و ماجوج برون
آیند و عیسی ع‌م بکوه طور برد مؤمنان را و آنجا متحصن گردد القصه چون معلوم شد که عیسی ع‌م نشانه قرب قیامت است فَلَا تَمْتَرُنَّ پس
شک مکنید و جدال منمائید بِهَا بآمدن قیامت وَاتَّبِعُونِ و پیروی کنید شرع رسول مرا هَٰذَا این است صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راه راست
که کس بر وی گمراه نشود وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه خویش متابعت او
مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون منهید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را است عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی آشکارا وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ و آن
هنگام که آمد عیسی ع‌م بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن یا آیات انجیل یا معجزات واضحه قَالَ گفت مر بنی اسرائیل را قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستی که آمدم
بشما بِالْحِكْمَةِ بشرع یعنی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ و برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما بَعْضَ الَّذِي :
تَخْتَلِفُونَ هر آنچه اختلاف می کنید فِيهِ دران از امور دین یا احکام تورات فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدایتعالی وَأَطِيعُونِ
و فرمان برید مرا هر چه فرمایم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدایتعالی که بحکم او پیغمبرم هُوَ رَبِّي او آفریدگار من است وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما است
فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید یکتا کی هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست بی کجی و انحراف فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس مختلف
شدند گروهها مِنْ بَيْنِهِمْ از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرقسیه و شمعونیه فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس وای
بر آنانکه ستم کردند ازین احزاب مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ از عذاب روزی که دردناک است عذاب وی هَلْ يَنْظُرُونَ آیا چشم میدارند
احزاب یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان
ندانند آمدن را بسبب غفلت و اشتغال بامور دنیا الْأَخِلَّاءُ دوستان کفر یا معصیت يَوْمَئِذٍ در آن روز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ
بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند إِلَّا الْمُتَّقِينَ مگر پرهیزکاران از اهل ایمان یعنی آن روز کافران که دوستی ایشان برای معاونت
بوده بر کفر و معصیت با هم دشمن شوند که یلعن بعضهم بعضا و مؤمنان که صحبت ایشان برای خدایتعالی بوده دوستی ایشان بجای باشد تا یکدیگر را
شفاعت کنند در تاویلات کاشی مذکور است که خلت چهار نوع می باشد خلت تامه حقیقی که محبت روحانیه است و آن مستند بوده بتناسب ارواح
و تعارف آن چون محبت انبیاء ع‌م و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیگر دوم محبت قلبیه و اسناد این بتناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله است
چون محبت صلحا و ابرار با هم و دوستی امم با انبیاء ع‌م و ارادت مریدان با مشایخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا و نه در آخرت مثمر
فواید و نتایج صوری و معنوی است سوم محبت عقلیه که مستند است به تحصیل اسباب معاش و تیسیر مصالح دنیویه چون محبت تجار و صناع و دوستی
خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانیه است و اسناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسانیه است پس در قیامت که اسباب
این دو نوع از محبت فانی و زایل باشد آن محبت نیز زوال پذیرد بلکه متمنی وجود دیگر دو غرض و حاجت بحصول نه پیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل شود نظم
دوستی کان غرض آمیز شده دوستی دشمنی انگیز شده مهر که از هر غرضی گشت پاک ذره است چو خورشید بود تابناک يَا عِبَادِ منادی در آن روز
ندا کند مر متقیان را که خدای تعالی پیغمبر با یادای بندگان من لَا خَوْفٌ نیست ترسی عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ بر شما امروز از القای مکاره وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ
و نه شما اندوهگین شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند که الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا بندگان ما آنانند که ایمان آوردند بآیتهای کلام ما وَ
كَانُوا مُسْلِمِينَ و بودند گردن نهادگان فرمان خدای تعالی را آنکه منادی گوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آئید در بهشت أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ شما و زنان مؤمنه
شما تُحْبَرُونَ شاد گردانیده شده باکرامی هرگشته با آرایش یافته يُطَافُ عَلَيْهِمْ بگردانند بر بندگان در بهشت در آیندگان بِصِحَافٍ کاسه‌های
مِنْ ذَهَبٍ از زر و دران چند نوع طعام وَأَكْوَابٍ و کوزهای بی دسته و بی گوشه یعنی صراحی پر از انواع شراب وَفِيهَا و در بهشت بود آنچه

مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ انچه آرزو بود نفسهای را و بدان خوش بر آیند و حفص تشتهیه الانفس خوانده وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ و انچه بنظر خوش آید چشمها را
و ازان لذت یابند در وسیط آورده که بدین دو کلمه اختیار کرد از جمله نعیم اهل بهشت چه نعیم ریاض جنان یا نصیب نفس است یا بهره عین در وسیتی فرموده
است که اهل نظر میدانند که لذت عین در چه چیز می تواند بود جمعی را که غشاوت اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته تا لمعات انوار جمال انکم
سترون دیگر بر ایشان پوشیده ماند با ایشان بگوئی که و تلذ الاعین عبارت از چیست بر هر صاحب بصیرتی روشن است که اهل
شوق را لذت عین جز مشاهده جمال محبوب متصور نیست بیت پرده از پیش بر انداز که مشتاقان را ؛ لذت دیده بجز دیدن دیدار
تو نیست ؛ امام قشیری رح آورده که لذت دیدار فراخور اشتیاق است عاشق را چندانکه شوق بیشتر بود لذت دیدار فزون تر باشد از
ذو النون مصری قدس الله تعالی سره نقل کرده اند که شوق ثمره محبت است هر کرا دوستی بیشتر بود شوق او بدیدار دوست زیاده تر است در
زبور آمده که ای داود بهشت من برای مطیعان است و کفایت من بجهت متوکلان و زیادت من بجهت شاکران و انس من بهره طالبان
و رحمت من از آن محسنان و مغفرت من برای تائبان و من خاصه مشتاقانم شعر الا طال شوق الابرار الی لقائی ؛ و انا الیهم
اشد شوقا نظم دلم از شوق تو نخوانست ندانم چونست ؛ در دلم شوق جمالت ز بیان بیرونست ؛ در دلم شوق تو هر روز فزون میگردد
دل شوریده من بین که چه روز افزون است ؛ انکه برای تمامی لذت بهشتیان می فرماید وَأَنْتُمْ فِيهَا و شما در بهشت خَالِدُونَ جاوید باشندگان
و کمال نعمت دران است که او را بیم زوال نباشد وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي و آن بهشتی که امروز أُورِثْتُمُوهَا میراث داده شده اید آنرا آن بهشت
موعود است که نورث من عباده من کان تقیا و بشما میراث دادم بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل میکردید در دنیا از انواع طاعات
و خیرات جزا را بلفظ میراث یاد کرد که خالص است و باستحقاق بدست آید لَكُمْ فِيهَا مر شما راست در جنت فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ میوه بسیار مِنْهَا
تَأْكُلُونَ و از آنها می خورید پیوسته در معالم فرموده که در حدیث واقع است که کسی از درخت بهشت میوه باز نچیند مگر که فی الحال مثل آن از آن درخت
بروید إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که کافران فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در عذاب جهنم جاوید ماندگان باشند لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ سست نکنند و سبک گردانند
عذاب را از ایشان وَهُمْ فِيهِ و ایشان در عذاب مُبْلِسُونَ نا امیدانند از راحت نجات و از خفت عقوبات وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ما ستم نکردیم
بر ایشان بدین عذاب کردن وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند هُمُ الظَّالِمِينَ ایشان ستمکاران که شرک آوردند و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن
وَنَادَوْا يَا مَالِكُ و چون امید ببرند از خلاصی ندا کنند خازن دوزخ را که ای مالک درخواه از خدایتعالی لِيَقْضِ عَلَيْنَا تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند
ما را رَبُّكَ پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب قَالَ گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان آورده که بعد از چهل روز از روزهای
آن سرای که روزی هزار سال باشد إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ بدرستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ که نخواهید مرد و نه تخفیف عذاب از شما خواهد شد پس حقسبحانه
بعد از جواب مالک مر ایشانرا گوید لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ بدرستی که آوردیم بشما یعنی فرستادیم بشما سخن درست بر زبان پیغمبران وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ و لیکن بیشتر شما
لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر سخنان حق را کاره بودید و پسند نکردید أَمْ أَبْرَمُوا بلکه محکم گردانیدند کافران و ساختند أَمْرًا کاری که در رد حق و ابطال آن
با کیدی برای پیغمبران فَإِنَّا مُبْرِمُونَ پس بدرستی که ما نیز محکم کنندگانیم کار را برای مکافات ایشان در ابطال کید کافران بنصرت انبیاء أَمْ يَحْسَبُونَ
آیا می پندارند ما کران کفار أَنَّا لَا نَسْمَعُ انکه ما نشنویم سِرَّهُمْ سخن پنهانی ایشان که در دل میگویند وَنَجْوَاهُمْ و انچه بر زبان بیکدیگر مشورت کنند
بَلَى آری می شنویم آن وَرُسُلُنَا و فرستادگان ما که حفظه اند لَدَيْهِمْ نزدیک ایشانند و موکل بر ایشان يَكْتُبُونَ می نویسند آنرا بفرمان ما
و بعد از انکه پنهانیهای ایشانرا بر فرشتگان ما آشکارا باشد بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده باشد قُلْ بگوای محمد ص إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ اگر باشد مر خدای را
وَلَدٌ فرزندی چنانچه گمان می برید فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ پس من اول پرستندگانم خدایتعالی را بیگانگی بایستی که من میدانستم و چون میدانم
که او را فرزند نیست شما اثبات ولد از کجا میکنید و صاحب کشاف در معنی آیه گفته که اگر خدایتعالی را فرزند بودی و برهان صحیح و حجت روشن ثابت
شدی پس او را تعظیم کنندگان بودمی یعنی من که پیوسته تعظیم خدای تعالی میکنم اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل است
و مبالغه در نفی ولد امام زاهد آورده که روزی نضر بن حارث لعنة الله در لانکاه خود نشسته بود و اغلب صنادید قریش نزد وی بودند در آیتی از قرآن

خوض نموده آغاز استهزا کرد و ولید مغیره در آن وقت میل اسلام داشت و پیوسته ستایش قرآن میکرد گفت ای نضر بقرآن استهزا مکن بخدایتعالی که نبی کریم
محمد ص الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد ص می گوید لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله اما اضافت میکنم که ملایکه بنات الله اند این سخن به پیغمبر ص رسید
و آنحضرت ص ع م اندوهناک شد جبرئیل ع م این آیت فرود آورد و نضر پیش ولید آمد و این آیه بر خواند و گفت که خدایتعالی محمد را درین آیت تصدیق کرده
که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین ولید گفت ای احمق خدایتعالی ترا تکذیب کرده زیرا که آن بمعنی نفی است می گوید که نیست و نبوده مر خدایتعالی
را فرزندی انکه فرموده که بگو که من اول موحدانم سُبْحَانَ پاک است و بی عیب رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمین رَبِّ الْعَرْشِ
خداوند عرش عَمَّا يَصِفُونَ از انچه وصف میکنند کافران او را یعنی ز ولد میگویند در دنیا فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشانرا يَخُوضُوا تا سعی میکنند در باطل
وَيَلْعَبُوا و بازی کنند در دنیا حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی که ببینند يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ روزی که وعده کرده شده اند بملاقات آن یعنی روز
قیامت وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ و او است خداوند آسمان و زمین پرستندگان و بنده از ملایکه و جن و انس وَهُوَ الْحَكِيمُ
و اوست راست کار در تدبیر خلق الْعَلِيمُ دانا بمصالح ایشان وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ و بزرگوار است انکه مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
پادشاهی آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و انچه میان آسمان و زمین است یعنی حکم او بر همه اجزای مکنونات روان است وَعِنْدَهُ و نزدیک اوست
عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن ساعتی که قیامت دران قیام شود وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردیده شوید خلایق در آن روز وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ
و مالک در آن روز نباشند آنانکه يَدْعُونَ می پرستند کافران ایشانرا مِنْ دُونِهِ بدون خدای تعالی الشَّفَاعَةَ درخواست کردن را یعنی معبودان کفار
از ملایکه و جن و انس و اصنام که مشرکان بشفاعت ایشان امیدوارند آن روز نتوانند شفاعت کردن إِلَّا مَنْ شَهِدَ مگر کسی که گواهی داده باشد بِالْحَقِّ
براستی چون ملایکه و عیسی و عزیر ع م که ایشانرا رتبه شفاعت هست چه ایشان شهادت بحق ادا کرده اند وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند بدل انچه
بزبان گواهی داده اند و ایشان شفاعت نکنند الا مومنان گناهکار را وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ و اگر پرسی تو عابدان و معبودان که بیافرید
ایشانرا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه میگویند الله چه از فرط ظهور این جواب مکابره نتوانند کرد فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ پس چگونه گردانیده می شوند مشرکان از عبادت
او به پرستش غیر او وَقِيلِهِ و نزدیک خدایتعالی است دانستن قول رسول انجا که گفت يَا رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که این
گروه یعنی معاندان قریش قَوْمٌ گروهی اند که از روی عناد و مکابره لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند فَاصْفَحْ پس اعراض کن عَنْهُمْ از دعوت ایشان
یا روی بگردان از مکافات ایشان وَقُلْ سَلَامٌ و بگو تسلیم و متارکه از شما مطلوب نیست این حکم بآیه قتال منسوخ است فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ
پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را وقتی که عذاب بر ایشان فرود آید در دنیا و روز بدر و در عقبی بدخول در نار

سُورَةُ الدُّخَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حم امام ابو اللیث رح در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی قدس سره نقل می کند که حق سبحانه جمیع احکام قصص را که در سور مصدره بحروف مقطعه جمع
است دران حروف جمع کرده مجملا و چون آنرا نشناسد مگر صاحب نبوت و ولایت پس مر او را برای تفهیم عوام در جمیع سوره تفصیل داده و گفته اند
آن حروف اشارت است بکلمات چنانچه در حم گفته اند حمیت المحبین حمایت کردم دوستان خود را از توجه بما سوی و گویند معنی او آنست
که حم یعنی کاری ساخته شده و مهمی پرداخته گشته وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ و سوگند بکتاب هویدا که قرآن است که بمحض کرم إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستیکه
ما فرستادیم او را فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ در شبی بزرگ و با برکت که شب قدر است و کدام برکت برابر آنکه دران شب کتاب کریم که سبب منافع
دینی و دنیوی و واسطه مطالب صوری و معنوی است از لوح محفوظ بآسمان دنیا شرف نزول ارزانی فرموده إِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم ما مُنْذِرِينَ
بیم کننده بانزال قرآن و درین شب و جمعی بر آنند که لیله مبارکه شب برات است و آن شب نیمه شعبان است و برکت او در نزول ملایکه و اجابت
دعوت و فصل قضیه و تقسیم نعم است فِيهَا درین شب يُفْرَقُ جدا کرده و فیصل داده شود كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ هر امری که حکم کرده شده است
در همه سال از ارزاق و آجال و شب براءت از لیالی فاضله است که بدین امت داده در حدیث آمده که درین شب بیامرزند از گناهکاران بعدد
هر موئی که بر گوسفندان بنی کلب است و درین شب آب زمزم زیاده می شود و صاحب کشاف آورده که در خبر است که هر که درین شب صد رکعت

نماز بگذارد حق سبحانه صد فرشته فرستد تا با وی باشند سی ملک وی را بشارت دهند به بهشت و سی فرشته دیگر او را امین سازند از عذاب دوزخ و
سی دیگر او را باز دارند از آفات دنیا و ده ملک دیگر دفع مکاید شیطان میکنند از وی و درین شب وظایف نعمت بر بندگان قسمت میکنند
اَمْرًا فرمودیم فرمودنی بفصل قضا یا درین شب مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما اِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم ما مُرْسِلِيْنَ فرستنده تر اکه محمدی
رَحْمَةً مِّنْ رَّبِّكَ بخشایشی از نزدیک پروردگار تو بر خلق چنانچه جای دیگر فرموده ما ارسلناك الا رحمة للعالمین نظم
در دو عالم بخشش و بخشایش است ؛ خلق را از بخشش آسایش است ؛ خواجه چون در مدح خویش سفت ؛ انما انا رحمة مهدات گفت ؛
یا فرستنده ایم جبرئیل را بقرآن بر حبیب خود یا ملایکه را درین شب فرستادیم بسلام مؤمنان اِنَّهٗ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ بدرستی که خدا تعالی
شنوا و داناست بهمه نیت های ایشان رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمین هاست وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمانها
و زمین هاست پس بدانید ای آفریدگان اِنْ كُنْتُمْ مُّوْقِنِيْنَ اگر هستید شما بی گمان یعنی طلب کنندگان یقین لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی
و مستحق سزای پرستش نیست مگر او يُحْيٖ زنده میکرداند وَيُمِيْتُ و می میراند یعنی اوست موجد کننده موت و حیات رَبُّكُمْ اوست پروردگار
شما وَرَبُّ اٰبَآىِٕكُمُ الْاَوَّلِيْنَ و پروردگار پدران نخستین شما بَلْ هُمْ بلکه کافران بدین سخن موقن نیستند فِيْ شَكٍّ يَّلْعَبُوْنَ در گمانند بقرآن بازی
کنندگان فَارْتَقِبْ پس تو منتظر باش برای ایشان يَوْمَ تَاْتِي السَّمَآءُ روزی که بیاید آسمان بِدُخَانٍ مُّبِيْنٍ بدودی آشکارا
عرب شر غالب را دخان گویند مراد عذابی است که نازل کرد و بمستهزیان در عین المعانی آورده که مراد غباری است که روز فتح مکه مرتفع شد
چنانچه هوا را بپوشید و گویند مراد زمان قحط و جوع کافران بود که بدعای پیغمبر عم شد تا جوع بر ایشان مستولی شد تا سگان مرده را با استخوان بخوردند
و دخان عبارت از تیرگی چشم است از جوع چه مرد گرسنه از ضعف بصر میان خود و آسمان مشابه دخان چیزی می بیند و در تبیان فرموده که در
سال قحط بسبب خشک سالی غباری تیره از زمین بر انگیخته می شود بشکل دود و لهذا سال قحط را سنة الغبراء گویند و وجه تسمیه عام الرماد همین است
و قول بعضی آن است که این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعة آمده که فذکر الدخان والدجال و آن دودی
باشد از مشرق تا مغرب يَّغْشَى النَّاسَ فرو گیرد مردمان را و بعد چهل روز بر دارند مؤمنان را ازو مثل زکام حالتی واقع شود اما کافران را بیهوش و سرگردان
سازد و ملایکه ایشان را میگویند هٰذَا عَذَابٌ اَلِيْمٌ اینست عذابی دردناک که حق سبحانه و تعالی وعده کرده بود و ایشان زاری کنند و گویند رَبَّنَا
اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ ای پروردگار ما بردار از ما این عذاب را اِنَّا مُؤْمِنُوْنَ بدرستی که ما گرویدگانیم بعد از دفع عذاب یعنی چون این بلا منکشف
گردد ما ایمان آریم حق سبحانه می فرماید که اَنّٰى چگونه بود لَهُمُ الذِّكْرٰى مر ایشان را پند گرفتن بدین مقدار عذاب وَقَدْ جَآءَهُمْ و حال آنکه آمد
بدیشان رَسُوْلٌ مُّبِيْنٌ فرستاده آشکارا کننده معجزات و ایشان بدان متذکر نشدند ثُمَّ تَوَلَّوْا پس پشت بروی گردانیدند یعنی اعراض نمودند
عَنْهُ از ایمان بدو وَقَالُوْا مُعَلَّمٌ و گفتند او آموخته شده است یعنی جبر و یسار قرآن بدو می آموزند مَّجْنُوْنٌ دیوانه است و دماغ او مخبط
شده است و با وجود این همه چون وعده ایمان میدهند اِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ بدرستی که ما بر دارنده عذابیم از ایشان قَلِيْلًا زمانی اندک
یعنی قحط را ببریم بدعای پیغمبر عم تا آخر عمار ایشان اما هیچ فایده ندهد اِنَّكُمْ عَآىِٕدُوْنَ بدرستی که شما باز گردندگانید بکفر آورده اند که بوقت قحط ابو سفیان
و جمعی از قریش بمدینه آمدند و بخدا و رحمن سوگند به پیغمبر عم دادند و آنحضرت عم دعا فرموده بلای قحط مندفع شد و ایشان همچنان بر کفر راسخ بودند
و بقول بعضی که دخان از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و زاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حال که داشته باشند
از شرک و فسق يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرٰى یاد کن روزی را که بگیریم کافران را گرفتن بزرگ یعنی روز قیامت و در تفسیر دمیاطی آورده که مراد
روز بدر است که حق تعالی وعید میکند مشرکان را که دران روز بگیریم شما را بعقوبت عظیم از قتل و اسر اِنَّا مُنْتَقِمُوْنَ بدرستی که ما انتقام کننده ایم
دران روز وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستی که ما امتحان کردیم قَبْلَهُمْ پیش از کفار مکه قَوْمَ فِرْعَوْنَ گروه قبطرا از زمان فرعون وَجَآءَهُمْ و آمد
ایشان را رَسُوْلٌ كَرِيْمٌ پیغمبری بزرگوار و حسب و نسب یعنی موسی بن عمران عم اَنْ اَدُّوْۤا اِلَيَّ بانکه ادا کنید یعنی دست باز دارید و فرستید بمن
عِبَادَ اللّٰهِ بندگان خدا تعالی را یعنی بنی اسرائیل را اِنِّيْ لَكُمْ بدرستیکه من مر شما را رَسُوْلٌ اَمِيْنٌ فرستاده ام امین بوحی و متهم نیستم بکر

بنیکوخواهی خلق را وَّاَنْ لَّا تَعْلُوْا و آمدم تا آنکه سرکشی نکنید و کبر نیارید عَلَى اللّٰهِ بر خدا تعالی و اهانت وحی او نمائید اِنِّيْۤ اٰتِيْكُمْ بِسُلْطٰنٍ بدرستیکه
من آرنده ام بشما حجتی مُّبِيْنٍ روشن بر صدق مدعای خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد آزار موسی عم کردند موسی عم فرموده که وَاِنِّيْ عُذْتُ
و بدرستی که من پناه بردم بِرَبِّيْ وَرَبِّكُمْ به پروردگار خود و پروردگار شما اَنْ تَرْجُمُوْنِ از آنکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید که وی نگهدار
من است وَاِنْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا لِيْ و اگر باور نمیدارید مرا و میگروید بمن فَاعْتَزِلُوْنِ پس کرانه کنید از من و میازارید مرا مصراع
مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان ؛ ایشان سخن آنحضرت عم قبول ناکرده آغاز جفا کردند بدست و زبان فَدَعَا رَبَّهٗ پس بخواند موسی عم پروردگار
خود را اَنَّ هٰۤؤُلَآءِ بانکه این گروه قبطیان قَوْمٌ مُّجْرِمُوْنَ گروهی اند مصر بکفر و کبر یعنی ایشان را هلاک کن که مستحق آن شدند چون حق تعالی دعای وی
اجابت کرد و گفت فَاَسْرِ بِعِبَادِيْ لَيْلًا پس ببر بندگان مرا شب از مصر اِنَّكُمْ مُّتَّبَعُوْنَ بدرستی که شما از پی در آمده شده گانید یعنی چون شما بروید قوم
او خبردار شوند از پی شما در آیند و طلب در یا رسیده باشید تو عصا بر دریا زن که بشکافد و بروی راهها پدید آید تا بنی اسرائیل بگذرند وَاتْرُكِ الْبَحْرَ و بگذار
دریا را رَهْوًا ساکن و آرامیده بر همان وجه که راهها بروی ظاهر بود یعنی دیگر باره عصا زن که با حال اول رود و بگذار تا قبطیان در رود در آیند پس
اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان جُنْدٌ مُّغْرَقُوْنَ گروهی غرق شدگانند یعنی همه در دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان تمام غرق شدند كَمْ تَرَكُوْا چه
بسیار بگذاشتند مِنْ جَنّٰتٍ از بوستانهای پر درخت وَّعُيُوْنٍ و چشمهای آب روان وَّزُرُوْعٍ و کشتهای رسیده وَّمَقَامٍ كَرِيْمٍ و منزلهای
نیکو آراسته وَّنَعْمَةٍ كَانُوْا و اسباب تنعم و برخورداری که بودند فِيْهَا فٰكِهِيْنَ در آن نعمت متنعمان و شادی کنان كَذٰلِكَ کار ما با مکذبان همچنین است
وَاَوْرَثْنٰهَا و میراث دادیم منازل و مواضع ایشان را قَوْمًا اٰخَرِيْنَ بگروه دیگر از مردمان یعنی بنی اسرائیل را فَمَا بَكَتْ پس نه گریست عَلَيْهِمُ السَّمَآءُ
بر ایشان آسمان وَالْاَرْضُ و زمین یعنی از هلاک ایشان کس حساب نکرد در معالم آورده که چون مؤمنی بمیرد چهل روز آسمان و زمین برو بگریند و از انس رض
منقول است که حضرت رسول عم فرموده که هیچ بنده نباشد الا که مر او را در آسمان دو در باشد دری روزی او از آن فرود آید و دری که عمل او از آنجا بالا
رود پس چون وفات کند این دو در از نزول رزق و عروج عمل او محروم مانند و برو بگریند عطا روح می گوید که گریه آسمان سرخی اطراف است در معالم
آورده که چون امیر المؤمنین حسین بن علی مرتضی کرم الله وجهها شهید شد آسمان برو گریست و گریه او آن بود که اطراف آفاق سرخ شد درین باب
گفته اند نظم این سرخی شفق که برین چرخ بیوفاست ؛ هر شام عکس خون شهیدان کربلاست ؛ گر چرخ خون ببارد ازین غصه در خور است ؛ ور
خاک خون بگرید ازین ماجرا رواست ؛ و گفته اند گریه آسمان و زمین همچون گریه آدمیان است و بعضی بر آنند که علامتی بر ایشان ظاهر کرد که دلیل ع
بر حزن و اسف باشد همچون گریه که اغلب دال است بر غم و اندوه و بهر تقدیر چون فرعونیان را عملی نبود که با آسمان رود و بروی زمین هم کاری نیکو کرده
آسمان و زمین بر ایشان نه گریست وَمَا كَانُوْا و نبودند مُنْظَرِيْنَ مهلت داد کان از وقتی بوقتی دیگر وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِيْۤ اِسْرَآءِيْلَ و هر آینه
برهانیدیم بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِيْنِ از عذاب خوار کننده که بندگی فرعون بود و قتل ابنا و تعب در عمل مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون
اِنَّهٗ كَانَ عَالِيًا بدرستی که بود فرعون سرکشیده و خود را بلند ساخته مِّنَ الْمُسْرِفِيْنَ از کافران که متجاوز بودند از حدود ایمان وَلَقَدِ اخْتَرْنٰهُمْ
و بدرستی که برگزیدیم موسی عم را و مؤمنان بنی اسرائیل را عَلٰى عِلْمٍ بر دانشی یعنی دانستیم که ایشان سزاوار اند بر آنکه برگزینیم ایشان را عَلَى الْعٰلَمِيْنَ
بر عالمیان زمان ایشان وَاٰتَيْنٰهُمْ و دادیم مر ایشان را مِّنَ الْاٰيٰتِ از نشانهای قدرت مَا فِيْهِ بَلٰٓؤٌا مُّبِيْنٌ آنچه در و نعمت آشکارا
بود چون شکافتن دریا و انزال من و سلوی اِنَّ هٰۤؤُلَآءِ بدرستی که این گروه یعنی کفار قریش لَيَقُوْلُوْنَ هر آینه میگویند اِنْ هِيَ نیست عاقبت
کار و خاتمه حال اِلَّا مَوْتَتُنَا الْاُوْلٰى مگر مرگ نخستین در دنیا و بعد از و حیاتی نیست وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُنْشَرِيْنَ زنده شده کان
و بر انگیختگان بعد از مرگ فَاْتُوْا بِاٰبَآىِٕنَاۤ پس بیارید پدران ما را اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ اگر هستید راست گویان در بعث بعد از موت
این سخن از ایشان جهل بوده زیرا که هر چه جایز بود وقوع آن از خدا تعالی بوقتی خاص خاص لازم بود وجود و ظهور آن بهر وقت که دیگر خواهد پس
چون وعده بعث در آخرت است اگر در دنیا واقع نشود کسی را برو تحکم نرسد اَهُمْ خَيْرٌ آیا قوم قریش بهتر اند در قوت و شدت و مال
و شوکت اَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند با عظمت و ابهت و در غایت کثرت وَّالَّذِيْنَ و آنانکه بوده اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از قوم

ثلث ٢٥

تبع مانند عاد و ثمود وجز آن چون نگرویدند اهلکناهم هلاک کردیم ایشانرا انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند مجرمین گروه کافران منکر
بعث و حشر از فحاوی اخبار و آثار چنان مفهوم میگردد که ملکی بود از حمیر کنیت او ابوکرب نام او اسعد بن ملیکای کرب با حشم و تبع بسیار از شرق
تا غرب عالم بگشت و حمیره را بنا کرده و سمرقند را نیز بقول اشهر او ساخت و بروایتی از ابن عباس رض هست که او پیغمبر بود و در حدیث
آمده است که نمیدانم که تبع پیغمبر بود یا نه و از عایشه صدیقه رض منقول است که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است و لهذا حق سبحانه قوم
او را مذمت فرموده نه او را در معالم آورده که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند و او بقصد اهالی انجا لشکر کشیده و دو حبر بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر
شنیده و بنزدیک وی رفتند و گفتند این جرأت مکن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمان است و تعریف آنحضرت عم کردند و از سر قتل اسیر مدینه درگذشت
و او آتش پرست بود و بر دست آن دو حبر مسلمان شده و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد چند نفر از هذیل بسر راه او آمده گفتند دلالت
کنیم ترا بر خانه که در و گنج است از نقره و مروارید و زبرجد گفت کجا است گفتند در مکه و غرض ایشان آن بود که قصد خانه کند و هلاک شود و تبع قصه
گنج و خانه با احبار در میان آورد گفتند ای ملک زینهار که آن شریفترین بقعه هست بروی زمین و هیچکس قصد آنجا نکند مگر هلاک شود ترا آنجا باید رفت
و تعظیم بجا باید آورد تبع آنجا رفت و خانه را بپوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بیمن توجه فرمود و قوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو
از دین ما برگشته ما بر تو نمی سازیم تبع دلایل خداپرستی برایشان خواند و ایشان در عناد افزودند گفتند ما بآتش امتحان میکنیم آتشی بود در دامن کوهی از کوههای
یمن چون دو کس را دعوی بودی بر یکدیگر در آن آتش آمدندی مبطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود بآتش درون رفتند و سالم
بیرون آمدند و کشیشان ایشان تمامی بسوختند و نزد ارباب سیر شکر الله سعیهم بثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسالت پناه عم و بدست عالمی
یهودی سپرد که اگر حضرت را دریابد بدو سپرد و الا باولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند و فرزند بیستم از نسل شامول ابوایوب انصاری بود در اصل
و نامه بموقف عرض رسانید و حضرت رسول الله عم سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و از قاشی رح نقل است که ابوکرب اسعد حمیری او متابع
ایمان آورده به پیغمبر ما عم قبل از بعث آنحضرت عم بهفصد سال و در درج الدرر آورده که بمدت هزار و پنجاه و سه سال پیش از هجرت که هزار و چهل
سال پیش از بعث بوده باشد وما خلقنا السموات والارض و نیافریدیم آسمانها و زمین را وما بینهما و آنچه میان ایشانست
لاعبین بازی کنان یعنی بحکمت آفریده ایم نه ببازی بلکه مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آورده ایم و بحکمت نشر دله آدمیان از اعطال و مهمل گذارده ثواب
و عقاب ما خلقناهما نیافریدیم اهل ارض و سما را الا بالحق مگر برای حق که آن مثوبت است بر طاعت و عقوبت بر معصیت ولکن اکثرهم و لیکن
بیشتر مردمان یعنی مشرکان بسبب غفلت و عدم فکرت لا یعلمون نمیدانند که فعل حکیم بحق بود ان یوم الفصل بدرستی که روز جدا شدن حق از
باطل یا جدا شدن میان مومن و کافر و مطیع و عاصی میقاتهم اجمعین هنگام جمع شدن همه آدمیان هست یوم لا یغنی روزی که دفع نکند
مولی دوستی و خویشی عن مولی از دوست و خویشان خود شیئا چیزی را از عذاب یا سود نرساند کسی کسی را هیچ چیز ولا هم ینصرون
و نباشند از دوستان که یاری کرده شوند از دوستان دیگر الا من رحم الله مگر کسی که خوشنود باشد خدایتعالی برو یعنی مومنان که ایشان یاری کنند
مر یکدیگر را بشفاعت انه هو العزیز بدرستیکه خدایتعالی غالب است کسی را که او را عذاب کند کسی یاری نکند او را الرحیم مهربان است بر هر که رحمت کند او را اذن
شفاعت دهد ان شجرة الزقوم بدرستی که درخت زقوم یعنی میوه آن طعام الاثیم خوردنی گناه کاران است یعنی ابوجهل و احزاب وی از زقوم چون
بخورند کالمهل مانند مس و روین گداخته یغلی فی البطون بجوشد در شکمها جوشیدنی کغلی الحمیم مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند
روده های ایشانرا و بگدازد امعاء و احشای ایشانرا پس حق سبحانه زبانیه را گوید خذوه بگیرید این گنهکار را فاعتلوه پس بکشید بعنف و قهر
الی سواء الجحیم از عذاب آب گرم تا تمام بیرون بدن او و درون آب معذب شود همچنانکه درون از زقوم معذب است و بگویند مر او را که ذق
بچش و بکش این عذاب را انک انت العزیز بدرستی که تو ارجمندی و قادری نزدیک قوم خود الکریم بزرگوار بزعم خود ابوجهل میگفت
که من اعز و اکرم اهل وادیهم در بطحا از من عزیزتر نیست در آن روز حق تعالی فرماید که او را عذاب کنند که دعوی عزیزی کریمی میکرد ان هذا بدرستیکه
این عذاب ما کنتم به آن است که شما بودید که بآن تمترون شک می آوردید تا اکنون معاینه دیدید ان المتقین بدرستیکه پرهیز

کاران فی مقام امین در جایگاهی اند که ایمن باشند یعنی مقامی که در و آفات و مخافات نباشد فی جنات در بوستانها و عیون
چشمها یلبسون می پوشند من سندس و استبرق از حریرهای نازک و سطبر متقابلین در حالتیکه متقابل در مجالس که بگردیگر باهم
مستانس باشند و در تفسیر سورآبادی آورده است که این متقابله روز مهمانی باشد و در دار الجلال که حق سبحانه همه مومنان را بر سر یک خوان بنشاند و همه
روهای یکدیگر می بینند کذلک همچنین برین حال می باشند بی تغییر و تبدیل وزوجناهم و قرین سازیم متقابل از ایشان بحور بزنان سفید روی عین
گشاده چشم خلاف هست در آنکه ایشان زنان دنیا باشند یا حورای عینای بهشت یدعون فیها میخواهند در بهشت بکل فاکهة هر میوه
که آرزو کنند آمنین در حالتیکه ایمنند از ضرر یا انقطاع آن لا یذوقون نچشند فیها الموت در آخرت مرگ را الا الموتة الاولی مگر مرگ
پیشتر که در دنیا چشیده اند و چون معهود نزدیک مردمان آنست که هر زندگی را مرگ در پی باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست ووقاهم
و نگاه دارد حق سبحانه بهشتیان را و آثار از ایشان دفع کند عذاب الجحیم عذاب دوزخ را فضلا من ربک از روی فضل و کرمی که داشت
از آفریدگار تو ذلک آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت هو الفوز العظیم وآنست رستگاری بزرگ فانما یسرناه پس جز این نیست
که ما آسان گردانیدیم قرآنرا که فرو فرستادیم بلسانک بلغت تو لعلهم یتذکرون شاید که قوم تو فهم کنند و پند گیرند و ایشان متذکر نشدند
فارتقب پس چشم دار چیزی را که بدیشان فرود آید انهم مرتقبون بدرستی که ایشان نیز منتظر اند تا چه چیز بتو نازل شود اما از ان تو نصرت الهی
خواهد بود و از ان ایشان عذاب نامتناهی دوستانرا هردم فتحی تازه و خصمانرا هر زمان رنجی بی اندازه

بیت

منکر از وعده ذوق العذاب ... تا بعاز وعده حسن المآب

سورة الجاثیة مکیة وهی سبع و ثلثون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

حم حروف مقطعه مختصرات حروف اسماء الهی اند چنانچه حا اشارت است بحی و حفیظ و میم کنایت است از ملک و مجید و در لطایف آورده
که حا حکم ازلی است و میم ملک ابدی بدین هر دو قسم یاد میکند که تنزیل الکتاب فرود آمدن قرآن من الله العزیز از نزدیک خدایتعالی
است بر همه غالب الحکیم دانا در تیسیر مطالب و تقدیر مواهب ان فی السموات بدرستی که در آسمانها از نجوم سیاره و ثابت والارض و در زمینها
از جبال و اشجار و حیوانات لایات للمومنین هر آینه نشانها است مرگرویدگان را بر وحدت و قدرت صانع وفی خلقکم و در آفریدن شما
از نطفه و تغیر آن از حالی بحالی وما یبث و آنچه پراکنده سازد در زمین من دابة از جنبندگان باختلاف صور و اشکال ایشان آیات نشانها
است برای استدلال بر حکمت حضرت ذو الجلال لقوم یوقنون مر گروهی را که بیگمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطه استدلال
متیقن شوند واختلاف اللیل والنهار و در اختلاف شب و روز بالوان و مقادیر وما انزل الله و در آنچه فرو فرستاد خدایتعالی
من السماء از آسمان یا از ابر من رزق از روزی یعنی باران که سبب روزی است فاحیا به الارض پس زنده گردانید بآن
مطر زمین را بعد موتها بعد از خشکی و پژمردگی آن وتصریف الریاح و در گردانیدن بادها باختلاف جهات و تفاوت احوال آیات
دلالتها است روشن و هویدا بر کمال قدرت الهی لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند تلک این دلیلها آیات الله دلایل قدرت
خدایتعالی است یا این آیتها آیات قرآن است نتلوها علیک میخوانیم بر تو آنرا بالحق براستی و درستی فبای حدیث پس بکدام
سخن بعد الله پس از سخن خدایتعالی که قرآن است وآیاته و دلایل قدرت او یومنون ایمان می آرید وحفص بیا میخواند یعنی بکدام
سخن میگروند اگر بدین سخن نگروند ویل سختی عذاب لکل افاک مر هر دروغگوی را است اثیم بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که میشنود
می شنود آیات الله آیتهای خدایتعالی که تتلی علیه خوانده میشود برو ثم یصر پس اصرار میکند یعنی اقامت میکند بر کفر خود
مستکبرا در حالتیکه گردن کش است از ایمان بدان کان لم یسمعها گویا که نشنیده است آنرا یعنی چون گوش نکرده و بدان منتفع
نشده گویا استماع ننموده فبشره بعذاب الیم پس مژده ده او را بعذابی دردناک و ذکر بشارت بر سبیل تهکم است واذا علم
و چون بشنود من آیاتنا از آیتهای کتاب ما شیئا چیزی یعنی چون بدو رسد حجتی و داند که از قرآن است اتخذها هزوا فرا گیرد

آنرا مهزوء یعنی بدان افسوس کند و بصورتی باز نماید که از حق و صواب دور باشد أُولَٰئِكَ آنکروه مستهزیان لَهُمْ مر ایشانرا است
عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده مِنْ وَرَائِهِمْ از پیش روی ایشان جَهَنَّمُ دوزخ است چه بدان متوجه اند یا از پس ایشان یعنی
بعد از مرگ مال ایشان بدوزخ خواهد برد وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ و دفع نکند از ایشان مَا كَسَبُوا آنچه کسب کردند از اموال و اولاد شَيْئًا
چیزی از عذاب خدای تعالی وَلَا مَا اتَّخَذُوا و نه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فرا گرفتند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی أَوْلِيَاءَ دوستان
و معبودان وَلَهُمْ مر ایشانرا است عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که شدت آن از حد متجاوز است هَٰذَا این قرآن هُدًى
راه نماینده است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویده اند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیات پروردگار ایشان که قرآن یا دلایل قدرت است
و حکمت لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشانرا است عذاب مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ از سخت ترین عذابی الم رساننده اللَّهُ خدای تعالی الَّذِي
سَخَّرَ آنست که رام کرد لَكُمُ الْبَحْرَ مر شما را دریا یعنی سطح او را هموار کردانید تا چیزها متخلخل مانند چوبها بالای او بایستد و گفته اند تسخیر او
اینست که منع میکند از غوص و سیر لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ تا میرود کشتیها فِيهِ در وی بِأَمْرِهِ بفرمان خدای تعالی وَلِتَبْتَغُوا
و تا طلب میکنید مِنْ فَضْلِهِ از فضل خدای تعالی انواع فائده ها چون تجارت و غواصی و صید ماهی وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید
که شکر گوئید خدای تعالی را برین نعمتها وَسَخَّرَ لَكُمْ و بفرمان کرد برای شما یعنی بیافرید برای منفعت شما مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمان
ها است از شمس و قمر و نجوم و مطر وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کوه و دریا و شجر و ثمر جَمِيعًا همه اینها مِنْهُ از او ست
نه از غیر او إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در تسخیر این اشیا لَآيَاتٍ هر آینه نشانها است بر قدرت الٰهی و علم و حکمت پادشاهی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
مر گروهی را که تفکر کنند در غرایب صنع و عجایب خلق او که در صحایف مبدعات ظاهر هست و از صفایح مکنونات باهر بیت
در جمله جهان ز مغز تا پوست ❊ هر ذره گواه قدرت او ست ❊ آورده اند که غفاری در شهر مکه فاروق رضی را دشنام داد و او از آنجا که سطوت
عمری بود خواست که او را بگیرد و انتقام کشد آیة آمد که قُلْ بگو ای محمد لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنکسانی را که گرویده اند يَغْفِرُوا تا عفو فرمایند
لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ مر آنانرا که نمی ترسند أَيَّامَ اللَّهِ از روزهای هلاک و عذاب خدای تعالی عرب از وقایع بایام تعبیر کنند چنانچه یوم
بعاث و یوم الجماس پس معنی آیة آنست که در گذرانید از قومی که تامل نمیکنند در روزهای هلاک کافران و نمی ترسند از ان لِيَجْزِيَ تا پاداش دهد خدای تعالی
قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ گروهی را بآنچه هستند که کسب میکنند از اساءت و مغفرت و در کشاف از سعید بن مسیب رض نقل میکند
که ما در پیش فاروق نشسته بودیم قاری این آیت بخواند و عمر رض فرمود که لیجزی عمر بما صنع و گویند سبب نزول آیت قصه جهجاه غفاری و
سنان جهنی است و شمه از ان در سوره منافقون گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و بدان تقدیر این آیة مدنی باید گفت چه این سوره باتفاق
مکی است و در تفسیر امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیة من ذی الذی یقرض الله قرضا حسنا فنحاص یهودی بر سبیل طعن میگفت که خدای
محتاج شده که قرض میطلبد این خبر بفاروق رض رسید شمشیر کشیده روی بر جست و جوی او نهاد تا هر جا بیند بقتلش رساند جبرئیل عم
این آیة بیاورد و رسول عم کس بطلب عمر رض فرستاد و چون ظاهر شد گفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرموده این آیة بروی خواند
امیر المؤمنین عمر رض گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که دیگر غضب بر روی من نه بینید و در مقابله گناه جز
صفت عفو از من مشاهده نکنید نظم چو بد بینی ز خلق و در گذاری ❊ ترا زیبد طریق بردباری ❊ اگر چه دامنت را میدرد خار ❊ تو گل
باش و دهان پر خنده میدار ❊ و گفته اند این آیة بآیت قتال منسوخ است مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ هر که بکند کاری شایسته
پس نفس او راست ثواب آن عمل وَمَنْ أَسَاءَ و هر که کاری بد کند فَعَلَيْهَا پس بر او است وزر و وبال آن ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس
بسوی آفریدگار خود تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار کفار وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که ما دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ
الْكِتَابَ فرزندان یعقوب عم را توریت وَالْحُكْمَ و حکم کردن در دین وَالنُّبُوَّةَ و نبوت یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم از ایشان و در
هیچ قبیله اینقدر پیغمبر نبوده اند که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف عم تا زمان عیسی عم وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم ایشانرا مِنَ الطَّيِّبَاتِ

از چیزهای که پاکیزه و حلال اند و گفته اند مراد من و سلوی است وَفَضَّلْنَاهُمْ و تفضیل دادیم ایشانرا عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان وَآتَيْنَاهُمْ
و عطا کردیم ایشانرا بَيِّنَاتٍ دلیلهای روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین و ملت یا معجزه هویدا یا آیتهای پیدا در کلام محمد عم تا او را بحق بشناسند
و امر او بر ایشان محقق شد فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در کار او إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس از آنکه آمد بدیشان دانش
بحقیقت حال یعنی بتحقیق دانستند که حضرت پیغمبر عم آن است که در توریت مذکور شده و امر او را پوشیدند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی عداوت
و حسد که در میان ایشانست إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم می کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا
كَانُوا فِيهِ در آنچه بودند که در ان يَخْتَلِفُونَ اختلاف کردند یعنی در کلمات بینه در توریت که بعضی مبنی بود از نعت سید کائنات علیه افضل
الصلوٰة و السلام ثُمَّ جَعَلْنَاكَ پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم سلوک ترا عَلَىٰ شَرِيعَةٍ بر راهی روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین
فَاتَّبِعْهَا پس متابعت کن آن شریعت را و پیشوای خود ساز و بدان عمل نمای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ و متابعت مکن آرزوهای آنانکه لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند حقیقت توحید را یعنی روسای قریش که ترا می گویند که بدین پدران خود باز گرد إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا بدرستی که ایشان دفع نکنند عَنْكَ از تو
مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای تعالی چیزی را اگر خواهد بتو وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان
برخی دیگر اند و دوستی ایشان یکدیگر را بجهت مجانست و چون ترا با ایشان جنسیت نیست از پی آرزوهای ایشان مرو و مصاحب از جنس خود طلب
کن وَاللَّهُ و خدای تعالی وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ دوست پرهیزکاران است تو هم ایشانرا دوست دار هَٰذَا این متابعت شریعت بَصَائِرُ لِلنَّاسِ
بینائیها است مر مردمانرا یعنی چیزهای روشن که بدان ببینند راه حق را از ضلالت وَهُدًى وَرَحْمَةٌ و هدایتی و بخشش از خدای تعالی لِقَوْمٍ
يُوقِنُونَ مر گروهی را که بی گمان شوند یعنی از بادیه گمان گذشته طالب منزل یقین باشند در معالم آورده که نفری از مشرکان مکه مؤمنان را
گفتند که آنچه شما در باب بعث و حشر میگوئید اگر راست باشد ما را بعالمی دیگر بر ند بدانجا نیز بمال و جاه از شما افزون خواهیم بود چنانچه درین عالم
هستیم آیت آمد که أَمْ حَسِبَ آیا پنداشتند است که پنداشته الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ آنانکه کسب کرده اند بدیها چون کفر و معصیت
أَنْ نَجْعَلَهُمْ آنکه گردانیم ایشانرا در آخرت كَالَّذِينَ آمَنُوا مانند آنها که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته
یعنی مشرکان در کرامت چون مؤمنان نخواهند بود سَوَاءً یکسان است مَحْيَاهُمْ زندگانی ایشان وَمَمَاتُهُمْ و مرگ ایشان در دنیا و آخرت
یعنی هر که بر ایمان بمیرد بر ایمان زنده خواهد شد و هر که بر کفر بمیرد بر کفر مبعوث خواهد شد سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمی است که ایشان می کنند و نتیجه
شرک و توحید را برابر میدارند مصرع نیست یکسان لای زهر آمیز با آب حیات وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و بیافرید خدای تعالی آسمانها
و زمین ها را بِالْحَقِّ براستی و عدل و مقتضای عدالت آنست که میان محسن و مسی و موحد و مشرک تفاوت باشد وَلِتُجْزَىٰ و دیگر برای آنکه پاداش داده
شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کسب کرده از خیر و شر وَهُمْ و ایشان یعنی عمل کنندکان لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب
ابرار و ازدیاد عقاب اشرار وقوع نیابد بلکه هر کس را فراخور عمل او جزا خواهد داد أَفَرَأَيْتَ آیا چون بینی مَنِ اتَّخَذَ آنرا که فرا گرفت إِلَٰهَهُ
هَوَاهُ خدای خود را هوای خود یعنی از پی هوا رود و فرمان او برد چنانچه فرمان خدای تعالی می باید برد یا آنکه معبود خود را آرزوی خود گیرد
یعنی بتی می پرستد چون بتی نیکوتر از و می بیند آنرا بگذارد و این را بخدای بردارد وَأَضَلَّهُ اللَّهُ و چون می بینی آنرا که گمراه ساخته و فرو گذاشته
آنرا خدای تعالی عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانشی که حضرت او را است بعاقبت آنکس وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ و مهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود وَقَلْبِهِ
و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ و نهاد بر چشم او غِشَاوَةً پوششی تا بنظر اعتبار ننگرد جواب شرط آنست که چنین کسی را
چگونه هدایت باشد فَمَنْ يَهْدِيهِ پس کیست که راه نماید این کسی را مِنْ بَعْدِ اللَّهِ از پس فرو گذاشتن خدای تعالی مر او را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
آیا پند نمی گیرید یعنی پند گیرید و متنبه شوید وَقَالُوا و گفتند منکران بعث مَا هِيَ نیست زندگانی إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیا که ما در وی هم
نَمُوتُ وَنَحْيَا میمیریم و زنده می شویم یعنی بعضی از ما میمیرند و بعضی زنده می شوند و احتمال دارد که قایلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزدیک
ایشان آنست که هر که میمیرد روح او با جسد دیگری تعلق گیرد و هم در دنیا ظهور کند تا دیگر بار بمیرد و باز دیگر بار دیگری می آید تا شما گمان کنید که بزعم ایشان همه است

نقل کرده اند که گفت من خود را دهر ام و مقصد قالب دیده ام و هم مشرکان گفته اند وَمَا يُهْلِكُنَا و هلاک نمیکند ما را إِلَّا الدَّهْرُ مگر مرور زمان و کهنگی
و پیری وَمَا لَهُمْ و نیست مر کافران را بِذَٰلِكَ بدین نسبت مردن بروزگار میکنند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی که مقلب آن دهور و مصرف آن حضرت عزت است
تعالی شانه و دهر را هیچ کاری اختیاری نیست نظم دیر ترا دهر بنای ترا : حکم ترا زیبد و شاهی ترا : دور زمان کار نسازد بخود :
چرخ فلک سر نفرازد بخود : اینهمه فرمان ترا بنده اند : در ره امر تو شتابنده اند : إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ مگر که گمان میبرند و بمجرد
تقلید بی مسند دلیلی سخن میگویند وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتیکه روشن و واضح
الدلالة باشد در باب بعث و نشر مثل قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ و مانند أَنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ
نباشد برهان ایشان إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا مگر آنکه گویند بیارید بِآبَائِنَا پدران ما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راستگویان در زنده کردن خلق
بعد از مرگ بروز رستخیز و این سخن از جهل و عناد گویند چه احیای موتی موقت است بوقتی خاص بروجهی که مقتضای حکمت است پس اگر بوقتی اقتراح
وجود نگیرد حمل بر عجز نباید کرد قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ بگوای محمد صلی الله علیه وسلم که خدا زنده کرد اند شما را در رحم مادران ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس میمیراند شما را
در دنیا ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ پس جمع کند در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی نیست در آمدن آن وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن
بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند از قلت افکار و قصور انظار وَلِلَّهِ و مر خدایتعالی راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها
وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قائم شود قیامت يَوْمَئِذٍ در آن روز يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ زیان کنند تباه کاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ
باز گردند وَتَرَىٰ و ببینی در آن روز كُلَّ أُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِيَةً بزانو در آمده و گفته اند جثو خاصه کفار است و اصح آنکه عالم وارند چه همه کس از هیبت
آن روز بزانو در آیند كُلُّ أُمَّةٍ هر گروهی تُدْعَىٰ خوانده شوند إِلَىٰ كِتَابِهَا بکتابهای ایشان یعنی صحایف اعمال ایشان و ایشان را گویند
الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهید شد بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که عمل میکردید هَٰذَا كِتَابُنَا اینست کتاب ما یعنی کتابی که کراما کاتبین
را بکتابت آن امر کرده بودیم يَنْطِقُ سخن گوید یعنی روشن سازد عَلَيْكُمْ بر شما عملهای شما را بِالْحَقِّ براستی بی زیادت و نقصان إِنَّا كُنَّا
نَسْتَنْسِخُ بدرستی که ما نسخه کرفتیم مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه بودید که کردید در عالم آورده که چون ملکین دفتر عمل ایشان باسمان برند حق سبحانه
ثابت سازد در آن نسخه هر چه ثوابی یا عقابی بر آن مترتب باشد و لغو و بیهوده را محو کند و گفته اند استنساخ از لوح محفوظ است که سال
بسال نامه اعمال بنی آدم بملائکه می سپارند فَأَمَّا الَّذِينَ پس آنانکه آمَنُوا گرویده اند بخدایتعالی و رسول و آنچه از نزدیک اوست وَ
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته فَيُدْخِلُهُمْ پس در آرد ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان فِي رَحْمَتِهِ در رحمت خود
که از جمله آن بهشت است ذَٰلِكَ آن ادخال در رحمت خود هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ آنست رستکاری آشکارا وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما
آنانکه نگرویده اند ایشان را گویند أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي آیا نبود که آیات من تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده می شد بر شما یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتهای
کتب مرا بر شما خوانند فَاسْتَكْبَرْتُمْ پس شما تکبر کردید و از ایمان بدان اباء نمودید وَكُنْتُمْ و بودید شما قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی شرک آرندگان
وَإِذَا قِيلَ و چون گفته می شد نزدیک شما که ای قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده خدایتعالی بحشر و حساب و ثواب و عقاب
راست وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا و قیامت هیچ شکی نیست در آن قُلْتُمْ مَا نَدْرِي میگفتید ما نمیدانیم که مَا السَّاعَةُ چه چیز است
قیامت إِنْ نَظُنُّ گمان نبریم ساعت إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی از شما یعنی گمان ما آنست که شما نیز گمان دارید بقیامت و یقین نیست
شما را در آن وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ و نیستیم ما بی گمانان در آن یعنی ما را نیز یقینی نیست در قیام قیامت وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود
مر ایشان را در آخرت سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا پاداش بدیها که کرده اند در دنیا وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آید بدیشان مَا كَانُوا بِهِ عذاب آنچه
بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند از عقوبات قیامت وَقِيلَ الْيَوْمَ و گویند مر ایشان را که امروز نَنْسَاكُمْ فرو میگذاریم
شما را در آتش بنوعی که فرو میگذارند و دست باز میدارند چیزی فراموش شده را كَمَا نَسِيتُمْ همچنانکه شما نیز دست باز داشتید و فرو گذاشته اید
بغفلت لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا دیدن این روز شما را و ساختگی نکردید برای وی وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و جایگاه شما آتش است وَمَا لَكُمْ

و نیست مر شما را مِنْ نَاصِرِينَ از یاران و مددکاران که خلاصی دهند شما را از آتش ذَٰلِكُمْ و این آمدن عذاب شما بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ بسبب آنکه
شما فرا گرفتید آيَاتِ اللَّهِ آیتهای کتاب خدایتعالی یا دلائل قدرت او را هُزُوًا مضحکه یعنی افسوس میکردید بدان و تفکر نمیکردید در آن
وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریفته کرد شما را زندگانی دنیا و بحیات فانی مغرور شدید و از حیات جاودانی غافل مانده بودید فَالْيَوْمَ پس امروز
لَا يُخْرَجُونَ بیرون آورده نشوند مِنْهَا از آتش دوزخ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و نه از ایشان که طلب خوشنودی کنند از ایشان یعنی ایشان را
نگویند که عذر خواهی کنید تا از شما خوشنود شوند چه خوشنودی حق تعالی از ایشان بغایت دور است فَلِلَّهِ الْحَمْدُ پس مر خدایتعالی راست همه ثناها
و ستایشها رَبِّ السَّمَاوَاتِ آفریدگار آسمانها وَرَبِّ الْأَرْضِ و خداوند زمین رَبِّ الْعَالَمِينَ تربیت کننده عالمیان وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ
و مر او راست بزرگواری و عظمت و فرمان برداری و آثار آن ظاهر است فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمین وَهُوَ الْعَزِيزُ و او ست
غالب الْحَكِيمُ و دانا در همه کارها

سورة الاحقاف مکیة وهي خمس وثلثون آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

حم امام قشیری رح فرموده که حا اشارتست بحکم الهی و میم کنایت است از مجد پادشاهی قسم یاد میکند بحکم کامل و مجد شامل خود که عذاب
نکنم هر کرا که بمن ایمان آورد و در لطایف بعضی مذکور است که حا حمایت اهل توحید است و میم مرضات حق از ایشان مع المزید که آن عبارت
است از نظر الی وجه الله الحمید تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرستادن کتاب بعضی از پی بعضی مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ از خداوند قوی غالب
که اوست حکم کننده با صواب کار در کردار و گفتار نه از غیر او مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ نیافریدیم آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا
و آنچه در میان ایشان است از انواع مخلوقات و اصناف موجودات إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی بروجهی که مقتضای حکمت و عدالت است
وَأَجَلٍ مُسَمًّى و نیافریدیم آنها را مگر باندازه زمان نامبرده که هر یک را آخرت بقا بود یا زمانی که همه بدان منتهی شوند که روز قیامت است
وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویده اند بآخرت هر آینه عَمَّا أُنْذِرُوا از آنچه بیم داده شوند از احوال بعث و اهوال حشر مُعْرِضُونَ روی گردانندگان
اند نه در آن فکر کننده و نه وقوع آن را مسلم دارنده قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه وسلم کافران را أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ خبر دهید مرا از آنچه میپرستید
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدایتعالی چون ملائکه و اصنام و جن و جز آن أَرُونِي بنمایید من که مَاذَا خَلَقُوا چه چیز آفریده اند مِنَ الْأَرْضِ
از زمین و اجزاء آن أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ آیا مر ایشان راست شرکتی فِي السَّمَاوَاتِ در آفریدن آسمانها و چون ظاهر است که معبودان شما عاجز اند
و ایشان را در زمین و آسمان تصرفی نیست پس چرا در پرستش با من شریک می سازید ائْتُونِي بِكِتَابٍ بیارید بمن کتابی که بشما آمده باشد
مِنْ قَبْلِ هَٰذَا پیش از آمدن قرآن که در و فرموده باشد شما را بشرک أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ یا بیارید بقیه از دانش پیشینیان یا روایتی از انبیای
گذشته که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید شما راستگویان در دعوی خود چون مشرکان در حجت
فرو ماندند حق سبحانه در باب گمراهی ایشان فرمود که وَمَنْ أَضَلُّ و کیست گمراه تر مِمَّنْ يَدْعُو از کسیکه بخواند و بپرستد مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدایتعالی مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ آن را که اجابت نکند دعای او را إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی اگر مشرک معبود باطل
خود را در مدت عمر دنیا بخواند از اجابت از و ظاهر نخواهد شد وَهُمْ و بتان عَنْ دُعَائِهِمْ از خواندن بت پرستان مر ایشان را
غَافِلُونَ بیخبرانند و چون نمی شنوند دعای ایشان را پس چگونه اجابت کنند بدبخت کسی که از عبادت خداوند شنونده اجابت کننده
دست باز دارد و روی توجه بجمادی چند نابینا و ناشنوا آرد بیت بی بهره کسی که چشمه آب حیات : بگذارد و روی نهد بسوی ظلمات
وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ و چون حشر کرده شوند مردمان كَانُوا لَهُمْ باشند معبودان باطل مر عابدان خود را أَعْدَاءً دشمنان بخلاف آنچه
گمان می بردند از شفاعت و مددکاری وَكَانُوا و باشند معبودان باطل بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش عابدان مر ایشان را كَافِرِينَ ناگرویدگان
یا عابدان باشند پرستش ایشان را منکر یعنی بتان می گویند که ایشان ما را نپرستیده اند کما قال یوم القیمة یکفرون بشرککم یا بت پرستان
گویند که ما بتان را پرستش نکردیم کما قال والله ربنا ما کنا مشرکین وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر کافران آيَاتُنَا آیتهای

کتاب ما بَیِّنَاتٍ درحالتیکه ظاهر باشد دلایل اعجاز آن قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا گویند آنانکه نگرویدند لِلْحَقِّ مر سخن حق را لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که
آمد بدیشان هٰذَا سِحْرٌ مُبِینٌ این هست جادوئی آشکارا أَمْ یَقُولُونَ بلکه بهیچ پسنده نکنند که آنرا سحر خوانند میگویند افْتَرَاهُ بر بسته است
قرآن را محمد بر خدای تعالی و از خود گفته قُلْ إِنِ افْتَرَیْتُهُ بگو اگر بر بافته باشیم بفرض محال آن معصیتی بغایت بزرگ بوده و هر آینه بران عقوبتی بزرگ
مترتب شود فَلَا تَمْلِکُونَ پس شما و غیر شما مالک نتوانید بود لِی برای من مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا از خدایتعالی چیزی را یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی
از عذاب اگر خدایتعالی بر من خواسته باشد پس من چگونه جرأت کنم و باستظهار کدام مددکاری این کار کنم هُوَ أَعْلَمُ خدایتعالی داناتر است
بِمَا تُفِیضُونَ بآنچه شما خوض میکنید فِیهِ دران یعنی طعن میزنید در آن و سحر و مفتری میگوئید کَفَیٰ بِهِ شَهِیدًا بسنده است خدایتعالی
گواه بدان بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ میان من و شما برای من گواهی دهد بر راستی کلام و تبلیغ احکام و بر شما بر کذب و عناد و انکار و فساد وَهُوَ الْغَفُورُ
و او آمرزنده است کسی را که توبه کند از شرک الرَّحِیمُ مهربان است برکسی که در ایمان راسخ باشد قُلْ مَا کُنْتُ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم
که من نیستم بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ نو در آمده از پیغمبران یعنی اول پیغمبری نیستم بشما مبعوث شده پیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا چرا
منکرید وَمَا أَدْرِی مَا یُفْعَلُ بِی و نمیدانم چه خواهند کرد بمن از محنت و راحت یا اقامت و هجرت یا مقاتله با قوم وَلَا بِکُمْ و نمیدانم
بشما چه کنند از خسف و حذف و رجفه و قتل و اسر و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیت مشرکان شادمان گشتند و گفتند کار ما و محمد نزدیک
خدایتعالی یکیست او عاقبت خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم و اگر مبعوث من عند الله هست بایستی که خدایتعالی او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد
این آیت آمد لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر در اسباب نزول آورده است که حضرت رسالت پناه عم در خواب دید که بهجرت فرموده
است بزمینی که دران آب و درخت و نخلستان بوده صحابه رض بعد از استماع این رویا خوشحال گشتند چون تعبیر دیرتر واقع شد و آزار مشرکان از حد گذشته
کرده بود اصحاب بهجرت استعجال می نمودند این آیت نزول کرد بگو نمیدانیم که مرا و شما را بهجرت خواهند فرمود یا نی إِنْ أَتَّبِعُ پیروی نمیکنم إِلَّا مَا یُوحَیٰ
مگر آن چیزی که وحی کرده می شود إِلَیَّ بسوی من و از ان در نمیتوانم گذشت وَمَا أَنَا و نیستم من إِلَّا نَذِیرٌ مگر بیم کننده از عذاب خدای تعالی مُبِینٌ
آشکارا بیم کننده و من از عواقب امور و خواتیم احوال بی وحی الٰهی خبر نتوانم داد و نعم ما قال رباعی ایدل تا کی فضولی و بوالعجبی ؛
از من چه نشان عاقبت میطلبی ؛ سرگشته بود خواه ولی خواه نبی ؛ در وادی ما ادری ما یفعل بی ؛ قُلْ بگو ای محمد صلعم أَرَأَیْتُمْ خبر دهید مرا
إِنْ کَانَ اگر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خدایتعالی وَکَفَرْتُمْ بِهِ و شما کافر شده اید بدان وَشَهِدَ و گواهی داده است
شَاهِدٌ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ گواهی دهنده از بنی اسرائیل یعنی احبار ایشان چون عبد الله بن سلام و گفته اند یامین بن یامین رض عَلَیٰ مِثْلِهِ
بر قرآن که از نزدیک خدایتعالی است فَآمَنَ پس ایمان آورده است امّا از مسروق رح منقول است که این شاهد نه ابن سلام است و نه غیر او از علمای
بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام در مدینه بود و این حم در مکه فرود آمده بلکه آیت در محاجه ایست که میان رسول و قریش واقع شده بود و شاهد موسی
کلیم الله است عم و مثل قرآن توریة است و معنی آیت اینکه اگر قرآن از نزد خدایتعالی بود و شما بدان نگروید و موسی عم گواهی داده بر توریت
که او نیز از نزد خدایتعالی است و او بقرآن ایمان آورده وَاسْتَکْبَرْتُمْ و شما سرکشی کردید و بدان نگروید نه شما ستمکاران باشید بر خود درین کار
إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدایتعالی لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ راه نمی نماید گروه ستمکاران را او در بادیه خذلان فرو میگذارد آورده اند که چون
قبایل جهینه و مزینه و اسلم و غفاری ایمان آوردند بنو عامر و غطفان و اشجع آغاز طعن کردند بر ایشان این آیت آمد وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا
و گفتند آنانکه کافر بودند از بنو عامر و امثال ایشان لِلَّذِینَ آمَنُوا برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه و احزاب ایشان لَوْ کَانَ خَیْرًا اگر ایمان
خیر بودی و راستی و درستی داشتی مَا سَبَقُونَا إِلَیْهِ پیشی نگرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی إِلَیْهِ بسوی او ارزال قبایل بلکه ما دران سابق
می بودیم چه رتبه ما از ایشان بزرگتر است و بزرگی و شهرت ما بیشتر یا یهود بعد اسلام ابن سلام و اصحاب او گفتند که اگر آنچه محمد عم آورده که
آورده ام خوب بودی دیگران نه توانستندی بر ما پیشی گرفتن چه دانش ما بیش از ایشان هست وَإِذْ لَمْ یَهْتَدُوا بِهِ و چون راه نیافته اند
کفار یا یهود بقرآن یا بآنچه پیغمبر عم آورده فَسَیَقُولُونَ پس بگویند هٰذَا إِفْکٌ قَدِیمٌ این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان مثل این گفته اند

وَمِنْ

وَمِنْ قَبْلِهِ و حال آنکه پیش از قرآن کِتَابُ مُوسَیٰ کتاب موسی یعنی توریت بوده و گردانیدیم ما آنرا إِمَامًا پیشوای اهل دین وَرَحْمَةً و
سبب رحمت باورداندگان وَهٰذَا کِتَابٌ مُصَدِّقٌ و این قرآن کتابی است تصدیق کننده مر توریت یا جمیع کتب منزله را لِسَانًا عَرَبِیًّا
بزبان تازی لِیُنْذِرَ الَّذِینَ ظَلَمُوا تا بیم کند آنانرا که ستم کردند بر نفس خود بکفر و معصیت وَبُشْرَیٰ و قرآن مژده دهنده است لِلْمُحْسِنِینَ
نیکوکاران را برضوان الهی إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا بدرستی که آنانکه گفتند رَبُّنَا اللّٰهُ پروردگار ما خدایتعالی ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس ایستادند بر [illegible]
و عدول نکردند از ان یعنی فرمودند میان توحید که خلاصه علم است و استقامت که منتهای عمل است در بحر الحقائق فرموده که استقامت [illegible]
بجوارح بتعهد ارکان شریعت و بنفوس بر تادیب بآداب طریقت و بقلوب بر تصفیه آن از تعلقات و بارواح بر تجلیه از انوار صفات و بسر بر [illegible]
توحید و بخفی بر فنا از غیر حق و بقا بحق و کمال استقامت اینست و باید دانست که [illegible] حصول [illegible] ست
باطل و خیالی ست بنهایت محال [illegible] کرامت نیابی مگر باستقامت فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ [illegible] مستقیم [illegible]
مکروهی بدیشان دران جهان وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی درین جهان أُولٰئِکَ آن گروه یعنی اهل ایمان و استقامت
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ملازمان بهشت اند خَالِدِینَ فِیهَا جاوید مانندگان دران و پاداش داده شوند جَزَاءً پاداش دادنی بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ بجهت آنچه بوده
که عمل میکردند وَوَصَّیْنَا الْإِنْسَانَ و فرمودیم آدمی را که بِوَالِدَیْهِ إِحْسَانًا با پدر و مادر خود نیکی کردن حَمَلَتْهُ أُمُّهُ برداشته است او را
مادر او کُرْهًا برنج و سختی وَوَضَعَتْهُ کُرْهًا و نهاده است او را بمشقت و محنت وَحَمْلُهُ و مدت حمل او وَفِصَالُهُ و زمان از شیر باز گرفتن او
ثَلَاثُونَ شَهْرًا سی ماه است اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد و از اینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه بود چه زمان رضاع دو سال کامل
است حَتَّیٰ إِذَا بَلَغَ تا وقتیکه برسد آدمی أَشُدَّهُ بکمال قوت خود که سی و سه سالگی است و گفته اند هجده تا چهل وَبَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً
و برسد بچهل سالگی اکثر مفسران برآنند که این آیت خاص است بامیر المؤمنین ابی بکر صدیق رض که شش ماه در شکم مادر بوده و دو سال تمام شیر خورده
و هجده سال بخدمت پیغمبر عم رسیده و آنحضرت عم بیست ساله بود که در سفر و حضر رفیق و قرین وی بود و چون سال چهل حضرت رسالت پناه
عم بچهل رسید مبعوث شد و صدیق رض سی و هشت ساله بود که بوی ایمان آورد و چون چهل ساله شد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من أَوْزِعْنِی
الهام داده مرا و توفیق بخش أَنْ أَشْکُرَ تا شکر گویم نِعْمَتَکَ الَّتِی نعمت ترا آن نعمتی که بکرم عمیم خود أَنْعَمْتَ عَلَیَّ انعام کرده بر من که نعمت
اسلام است وَعَلَیٰ وَالِدَیَّ و بر نعمتی که بر پدر و مادر من داده که حیات است و قدرت و نعمت اسلام نیز گفته اند که از مهاجر و انصار کسی که پدر و مادرش
بشرف اسلام رسیده باشد غیر از صدیق رض نیست وَأَنْ أَعْمَلَ و دیگر الهام ده که عمل کنم صَالِحًا عمل شایسته که تَرْضَاهُ بپسندی آن را و از ان
خوشنود باشی حق سبحانه دعای وی را مستجاب گردانید و توفیق داد تا بنده را برای دین که عذاب میکردند بخرید و آزاد کرد و یکی از آن بلال حبشی است
رض وَأَصْلِحْ لِی و دیگر دعا کرد برای اولاد خود برین وجه که اصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری گردان فِی ذُرِّیَّتِی در فرزندان من این دعا
نیز بشرف اجابت رسید که دخترش عایشه رض بشرف فراش حضرت اشرف سل عم مشرف شد و پسرش عبد الرحمن مسلمان گشت و پسر او
ابو عتیق نیز بدولت خدمت حضرت عم رسیده شرف سرفرازی یافت در وسیط آورده که از اصحاب رض چهار مسلمانان که جد و پدر و پسر و نبیره
و پسر نبیره باشند پیغمبر عم را ندیده بودند مگر ابو قحافه و ابو بکر و عبد الرحمن و ابو عتیق رض و بس قبایل بزرگ از اولاد صدیق رض در عالم بسیاراند
اغلب ایشان بشرف علم و صلاح آراسته إِنِّی بدرستیکه من تُبْتُ إِلَیْکَ باز گشتم بحضرت تو از هر چه رضای تو دران نیست وَإِنِّی
مِنَ الْمُسْلِمِینَ و من از گردن نهادگانم فرمان ترا أُولٰئِکَ آن گروه که با پدر و مادر نیکوئی کرده و شکر نعمت بجای آورند الَّذِینَ نَتَقَبَّلُ
آنانند که قبول کرده شود عَنْهُمْ از ایشان أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا نیکوترین آنچه کرده اند و اولی آنست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک
ایشان رقم قبول یابد وَنَتَجَاوَزُ و درگذرانیده شود عَنْ سَیِّئَاتِهِمْ از گناهان ایشان و حفص [illegible] و فعل بنون مفتوحه می خوانند
و نصب احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان و در گذرانیم سیئات ایشان [illegible] فِی أَصْحَابِ الْجَنَّةِ در میان اهل بهشت وَعْدَ
الصِّدْقِ وعده داد خدایتعالی وعده راست در قبول نیکی و تجاوز از بدی الَّذِی کَانُوا آن وعده که بودند در دنیا یُوعَدُونَ وعده داده

اوه شده اند بآن و آن وعده دراین آیت است ونداند الذین امنوا وعملوا الصالحات الایة والذی قال وآنکس که گفت
لوالدیه مر پدر و مادر خود را وقتیکه او را بایمان بآخرت میخواندند اف لکما کراهت و ننگ مر شما را اتعداننی آیا وعده میدهید مرا ان
اخرج انکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد از مرگ برانگیزند و زنده از قبر برآرند وقد خلت القرون و بدرستی که بگذشته قرنهای بسیار من قبلی
پیش از من و یکی باز نیامده است وهما یستغیثان الله پدر و مادر استغاثه میکردند بخدای تعالی و میگفتند ویلک امن وای بر تو ایمان آر
بقیامت ان وعد الله بدرستی که وعده خدای تعالی در بعث و حشر حق راست است فیقول پس آنکس میگفت ما هذا نیست اینکه شما میخوانید
مرا الا اساطیر الاولین مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیبی که نوشته اند جمعی گویند این آیت در شان عبد الرحمن ابو بکر فرود آمده قبل
اسلام او و عایشه رض این قول انکار ست و صحیح آنست که در باب کافری که در والدین خود عاق بوده نازل شده است اولئک آن گروه جماعت
الذین حق علیهم القول آنانند که واجب شد بر ایشان کلمه عذاب و باشند فی امم قد خلت با گروهی چند از کفار گذشته اند من قبلهم پیش از ایشان
من الجن والانس از دیو و آدمی انهم بدرستی که ایشان و آنان کانوا بودند خاسرین زیان زدگان ولکل و هر یک را از این دو فریق
درجات پایها و منزلها است مما عملوا از جزای آنچه عمل کرده اند پایهای اهل خیر بجانب علو و پایهای اهل شر بجانب سفل ولیوفیهم و چنین مقرر کرد خدای تعالی
تا تمام کرداند ایشان را اعمالهم جزای عملهای ایشان وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند در ثواب بنقصان و در عقاب بزیاده ویوم یعرض الذین
کفروا و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند کافران علی النار بر آتش … در موقف … آورده … کنند آتش … موافق ایشان در دوزخ بدیشان
نمایند تا الم و حسرت ایشان بیفزاید و ایشان را گویند اذهبتم ببردید طیباتکم چیزهای لذیذ خود را فی حیاتکم الدنیا در زندگانی دنیا
… واستمتعتم … فالیوم تجزون پس امروز جزا داده خواهید شد
عذاب الهون عذاب خواری و رسوائی را بما کنتم تستکبرون بسبب آنچه بودید که تکبر میکردید فی الارض در زمین بغیر الحق
بی استحقاق یعنی برحق نبودید بباطن نیا و بما کنتم تفسقون و بسبب آنچه بودید که فسق میکردید و افتخار مینمودید و پای از دایره
بیرون می نهادید … نظم … شرع …
… و اذکر اخا عاد
و یاد کن برادر عاد را یعنی پیغمبری را که از قبیله عاد بود مراد حضرت هود ع است میفرماید که حال قوم او با معاندان قریش کو اذ انذر قومه
چون بیم کرد قوم خود را و از عذاب خدای تعالی بترسانید بالاحقاف بموضع احقاف وان ریکستانی بود نزدیک حضرموت بولایت یمن و گویند میان
عمان و مهره وقد خلت النذر و حال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده من بین یدیه پیش از هود علیه السلام ومن خلفه و از پس
او نیز آمدند یعنی نخست پیغمبری بوده پیش از او بخلق و پس او نیز انبیا بوده اند چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را الا تعبدوا باینکه مپرستید
الا الله مگر خدای تعالی را که مستحق پرستش او است انی اخاف بدرستی که من میترسم علیکم بر شما عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ
… قالوا گفتند … اجئتنا آیا آمده تو ما را لتافکنا تا برگردانی ما را عن آلهتنا از پرستش بتان ما بتهدید و وعید
فاتنا بما تعدنا پس بیار آنچه ما را وعده میکنی از عذاب ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راست گویان در وعده خود قال گفت
هود ع که شتاب مکنید در طلب عذاب انما العلم جز این نیست که علم بوقت نزول آن عند الله نزدیک خدای تعالی هست و مرا در آن
دخلی نیست وابلغکم و بشما میرسانم ما ارسلت به آنچه فرستاده شده ام بآن و بر من غیر از رسانیدن نیست ولکنی اریکم و لیکن می بینم شما را
قوما تجهلون گروهی که نادانی می کنید و بنزول عذاب و حلول عقاب تعجیل می نمائید و در سوره اعراف گذشت که قیل با جمعی از عادیان
بحرم رفته طلب باران کردند سه ابر برآمد و منادی ندا کرد که یکی از آنها اختیار کنید ابر سیاه اختیار کردند و با ایشان می آمد تا بر ایشان فلما راوه
پس آن هنگام که دیدند آنچه را که وعده بود از عذاب الهی عارضا ابری پهن شده از عذاب در آسمان مستقبل اودیتهم روی نهاده
بوادیهای ایشان قالوا گفتند هذا این ابری است عارض ممطرنا باران دهنده ما را هود ع فرمود که بل هو این نه باران دهنده است

بلکه

بلکه هو ما استعجلتم به آنچیزی است که تعجیل میکردید بدان ریح این باد و باوری ست فیها عذاب الیم در و عذابی دردناک و او بادی است
که از غایت تندی تدمر کل شیء هلاک میکند و نابود میسازد همه چیزها را از نفس و اموال و انعام ایشان بامر ربها بفرمان پروردگار خویش
پس آن باد بیامد بشدت و تندی و سرکشی و پشتهای ریگ احقاف بر ایشان ریخت هفت شب و هشت روز در زیر آن ماندند پس ریگ از ایشان
دور کرد و تنهای ایشان را بدریا افکند فاصبحوا پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لا یری دیده نشدی الا مساکنهم
مگر جایگاه ایشان یعنی همه هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماند کذلک همچنانکه ایشان را جزا دادیم نجزی پاداش میدهیم القوم المجرمین
گروه مجرمان را و کافران را ولقد مکناهم و بدرستی که تمکن گردانیدیم قوم عاد را فیما ان مکناکم در چیزی که ممکن نساختیم شما را ای کفار قریش
فیه در آن چیز از قوت و شوکت و بسیاری مال و نفاذ تصرف وجعلنا لهم و دادیم مر ایشان را سمعا گوشها تا بشنوند وابصارا و چشمها تا
به بینند وافئدة و دلها تا دریابند و ایشان بگوش هوش سخن حق نشنیدند و بدیده دلایل قدرت ندیدند و بدل در وحدانیت خدای تعالی تفکر
نکردند و همین که عذاب فرود آمد فما اغنی پس دفع نکرد عنهم از ایشان سمعهم گوش ایشان ولا ابصارهم و نه دیدهای ایشان ولا
افئدتهم و نه دلهای ایشان من شیء چیزی را از عذاب خدای تعالی اذ کانوا چون بودند که از تقلید و تعصب یجحدون بآیات الله
انکار میکردند بآیتهای خدای تعالی یا معجزات پیغمبران وحاق بهم و بگرد در آمد ایشان را ما کانوا به یستهزؤن آنچه بودند که بدان استهزا
میکردند یعنی عذاب ولقد اهلکنا و بدرستی که ما هلاک کردیم ای اهل مکه ما حولکم آنچه گرداگرد شما بوده من القری از دیهها چون حجر
و موتفکه وصرفنا الایات و تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها را بر اهل قری لعلهم یرجعون شاید که باز گردند از کفر ایشان باز نگشتند
و هلاک شدند فلولا نصرهم پس چرا نصرت نکردند ایشان را الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفته بودند آن هلاک شدگان ایشان را من دون الله
بجز خدای تعالی قربانا از برای تقرب بخدای تعالی آلهة خدایان یعنی بتانی که ایشان را بخدایی گرفته بودند جهت تقرب چرا یاری نکردند ایشان را در
وقت عذاب بل ضلوا بلکه غایب شدند عنهم از نصرت ایشان یعنی ناامید گشتند و بریده شد رجای ایشان از نصرت بتان وذلک و این
گرفتن بتان بخدائی برای تقرب بخدای تعالی افکهم دروغ ایشان است وما کانوا یفترون و آنچه هستند که بر می بافتند و نسبت میدادند
الوهیت بمخلوقی عاجز و روی توجه از خالق قادر بر می تابند مصرع رو هر که از تو تافت دگر آبرو نیافت ارباب سیر و تفاسیر رحمهم الله آورده اند
که پیغمبر ع بعد از مراجعت از طایف ببطن النخل فرود آمد و شب برخاست و نماز تهجد میگذارد و قرآن میخواند جمعی جنیان از نصیبین یمن میرفتند
بآن رسیده آواز قراءت شنیدند و در بحضرت ع متوجه شدند حق سبحانه از آن قصه خبر میدهد که واذ صرفنا و یاد کن آنرا که گردانیدیم میل دادیم الیک بسوی تو
نفرا من الجن گروهی از جن و ایشان هفت تن بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیره موصل و نامهای ایشان بر وجهی که صاحب عین المعانی
تصحیح کرده است این است شاصر ناصر دس مس ازد ابیان احقم گویند نه عدد بودند و دو دیگر از ایشان بوده و ابلیس ست و ده و
دوازده نیز گفته اند و در لباب آورده که هفتاد تن بودند ابن اقلیس و بهر تقدیر یستمعون القرآن می شنودند قرآن را و گوش میداشتند
فلما حضروه پس آن هنگام که حاضر شدند نزدیک رسول ع قالوا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب انصتوا خاموش شوید تا بشنوید
در تفاسیر هست که از غایت حرص استماع قرآن بر بالای همدیگر افتادند فلما قضی پس چون گذارده شد قراءت و اتمام رسید ایمان آوردند با
ع و خبر با پرسیدند و رسول الله صلعم ایشان را برسالت قوم ایشان نامزد کرد و ایشان ولوا باز گشتند الی قومهم بسوی قوم خویش منذرین بیم کنندگان
و خوانندگان باسلام قالوا یا قومنا گفتند ای گروه ما انا سمعنا کتابا بدرستی که ما شنیدیم کتابی را که از نزدیک خدای تعالی انزل فرود فرستاده
شده من بعد موسی بعد از کتاب موسی ع مصدقا تصدیق کننده لما بین یدیه مر آنچه را که پیش از و بوده از کتب یا موافق با نها
گویند آن جنیان یهودی بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یا اعتبار منکر دند از انجه معتقد یهود است از انجهت گفته اند انزل من بعد
موسی یهدی راه می نماید آن کتاب الی الحق بسوی حق یعنی آنچه درست و راست است از عقاید والی طریق مستقیم و براهی راست
یعنی رساننده بمنزل مقصود یا قومنا اجیبوا ای گروه من اجابت کنید داعی الله خواننده خدای تعالی یعنی محمد مصطفی ع را وامنوا به

وایمان آرید بدو وتصدیق کنید اخبار او را یغفر لکم تا بیامرزد خدایتعالی شما را من ذنوبکم بعضی از گناهان شما را که مظالم نباشد وگفته‌اند
همه گناهان را ویجرکم وبرهاند شما را من عذاب الیم از عذاب دردناک ومن لا یجب وهرکه اجابت نکند داعی الله خواننده را
بخدای تعالی یعنی محمد عم را فلیس بمعجز پس نیست عاجز کننده فی الارض در زمین یعنی هرکه خواننده حق را اجابت نکند عذاب بدو نازل خواهد شد
واو عاجز نتواند ساخت خدایتعالی را از تعذیب خود ولیس له ونیست مر او را من دونه اولیاء بجز خدایتعالی دوستان ومددکاران اولئک
گروه اجابت ناکنندگان فی ضلال مبین در گمراهی هویدا اند ضلالتیکه بر همه کس واضح باشد علما را در حکم مومنان جن اختلاف است
بعضی بر آنند که ثواب ایشان همین نجات است از آتش دوزخ چنانچه فرمود ویجرکم من عذاب الیم واز صفیان ثوری منقول است که ثواب ایشان
آن است که از آتش برهند پس ایشان را خاک سازند بر منوال بهایم امام اعظم رح برین رفته وامام مالک رح وجمعی بر آنند که ایشان را بر احسان ثواب
چنانچه بر اساءت عقاب خواهد بود واز ضحاک رح منقول است که ایشان به بهشت در آیند وبخورند وبیاشامند ودر تفسیر امام ابو بکر نقاش رح حدیثی است
که ایشان به بهشت در آیند واز امام نقاش پرسیدند که ایشان از نعیم بهشت تناول کنند جواب فرمود که حق سبحانه ایشان را التسبیح وذکری الهام دهد
چندان لذت یابند که بنی آدم از نعمتهای بهشت در معالم آورده که از ضمره بن حبیب رح پرسیدند که مومن جن را ثواب هست گفت آری وآیت لم
یطمثهن انس قبلهم ولا جان بخواند وگفت ان الانسیات للانس والجنیات للجن وهم در معالم از عمر بن عبد العزیز رح نقل
میکند که مومنان جن گرداگرد بهشت در برجها وربضها خواهند بود نه در بهشت وقاضی در انوار فرماید که اظهر آن است که جن در توابع تکلیف
مانند انسانند والله اعلم بالصواب اولم یروا آیا ندیدند وندانستند منکران بعث ان الله الذی آنرا که خدایتعالی بقدرت بیعجز خلق
السموات والارض بیافرید آسمانها وزمین را ولم یعی وماند نشد ورنج نرسید او را بخلقهن بآفریدن آنها بقادر توانا است
علی ان یحیی الموتی بر آنکه زنده کند مردگان را چه قدرت او ثابت است ونقص وانقطاع بدو راه نیابد محصل معنی آیت آن است که خدای تعالی
با قدرت چنین کامل ازلی وابدی بر احیای موتی قادر نیست بلی آری هست انه علی کل شیء بدرستی که او بر همه چیز قدیر ه
توانا است بی عجز وتعب ویوم یعرض ویاد کن روزی را که عرض کرده شوند الذین کفروا آنانکه گرویدند علی النار بر آتش یعنی آتش را بر ایشان
عرض کنند واین قلب است که بر خلاف مقتضای ظاهر برای مبالغه وتاکید ایراد می‌کنند پس ایشان را گویند الیس هذا آیا نیست این عذاب
بالحق براستی وشما او را منکر بودید قالوا بلی گویند آری وحق است سوگند خورند که وربنا وبه پروردگار ما که راست بوده قال گوید خدای
یا خازن دوزخ ایشان را گوید که فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب بما کنتم تکفرون بسبب آنچه بودید که کافر می‌شدید بقیامت
وبحشر ناوردید ایمان فاصبر پس صبر کن ای محمد صم بر جفای قوم کما صبر همچنانکه صبر کردند اولوا العزم خداوندان ثبات وجد
من الرسل پیغمبران عم وایشان اصحاب شرایع اند که در تمهید قواعد احکام مراسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند وبر معادات معاندان
ومجادلات طاغیان وآزار وایذای منکران شکیبائی نمودند وایشان نوح وابراهیم وموسی وعیسی علی نبینا وعلیه السلام اند امام محیی السنه
رح گفته اولوا العزم آنها اند که بتخصیص ذکر یافته اند در دو موضع یکی در اخذ میثاق واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک
ومن نوح الایه دوم در موضع شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا وهمان اصحاب شرایع اند با پیغمبر ما صلعم وقولی آنست که ایشان
انبیاء رسل اند هژده تن که در سورة الانعام نام ایشان هست وپیغمبر ما را عم امر شد که فبهداهم اقتده در زاد المسیر آورده که همه پیغمبران
اولوا العزم اند الا آدم ویونس علیه السلام وسلیمان عم وگفته اند غیر یونس وبس چه او تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفته وحضرت عزت پیغمبر ما را
عم فرموده ولا تکن کصاحب الحوت یعنی در عدم صبر پس اینجا نیز میفرماید که شکیبائی ورز ولا تستعجل وطلب شتاب مکن لهم
برای کفار قریش بنزول عذاب که بی شک در وقت خود نازل شود کانهم یوم یرون گویا ایشان روزی که به بینند ما یوعدون
آنچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی چون هول وفزع قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشان را که لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا الا
ساعة من نهار مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا وبرخی از هیبت عقوبت دوزخ بلاغ آنچه گفته شد درین سوره

از مواعظ کفایت است فهل یهلک پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب وقتیکه نازل شود یعنی نخواهند شد الا القوم الفاسقون ه

سورة محمد عم ثمان — مگر گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان — وثلثون آیة مدنیة

بسم الله الرحمن الرحیم

ع ربع ۲ الذین کفروا آنانکه کافر شدند وصدوا وباز داشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای تع یعنی منع کردند از دخول در اسلام
مراد شیاطین قریش‌اند چون ابوجهل ونضر وعقبه یا مطعمان روز بدر ایشان دوازده تن بودند از صنادید عرب اضل باطل کرد خدای تع
اعمالهم عملهای ایشان که از مکارم می‌شمردند چون صله رحم وفک اسیر وحفظ جوار وحسن ضیافت والذین آمنوا وآنانکه
گرویدند وعملوا الصالحات وکردند عملهای شایسته چون اطعام طعام وصله ارحام وآمنوا وگرویدند بما نزل بآنچه فرستاده شده
است علی محمد بر پیغمبری نیک ستوده شده یعنی قرآن وهو الحق وآن قرآن راست ودرست یا محمد عم صاحب حق وحقیقت آمده
من ربهم از نزد پروردگار ایشان پس آنانکه گرویدند بقرآن یا بمحمد عم کفر در گذراند خدایتعالی وبپوشد عنهم از ایشان
سیئاتهم گناهان ایشان را واصلح وبصلاح آرد بالهم حال ایشان را در دین ودنیا یا اصلاح کند دل ایشان را تا عاصی نشوند ذلک
آن ضلال واصلاح بان الذین کفروا بآنست که آنانکه کافر شدند اتبعوا الباطل پیروی کردند باطل را یعنی شیطان را وان
الذین آمنوا وآنانکه گرویدند اتبعوا الحق در پی رفتند حق را که قرآن است آمده بر ایشان من ربهم از آفریدگار ایشان کذلک
همچنین یضرب الله بیان میکند خدایتعالی للناس برای مردمان امثالهم مثلهای ایشان یعنی احوال فریقین را ظاهر کرد
فاذا لقیتم پس هرگاه که به بینید ای مومنان الذین کفروا آنانرا که کافر شدند بوقت محاربه فضرب الرقاب پس بزنید گردن
ایشان را زدنی حتی اذا اثخنتموهم تا چون بسیار بکشتید ایشان را فشدوا الوثاق پس استوار کنید بند را یعنی بگیرید ایشان را باسیری
وبند کنید محکم تا نگریزند فاما منا بعد پس بعد از اسیری یا منت نهید منت نهادنی وآزاد کنید بی عوض واما فداء ویا فدیه بگیرید
از ایشان فدیه گرفتنی حتی تضع الحرب تا بنهند اهل حرب اوزارها سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد وحکم قتال تمام گردد
وآن نزدیک نزول عیسی عم خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال امت من با دجال است امام شافعی وامام محمد رح بر آنند که امام مخیر است
میان قتل واسترقاق واطلاق وفدا بمال یا باسیران مسلمانان وامام اعظم رح میفرماید که این حکم منسوخ است یا مخصوص بحرب بدر
وحالا قتل متعین است یا استرقاق ذلک این هست کار شما بدارید این کار را ولو یشاء الله واگر خواهد خدایتعالی لانتصر منهم
هر آینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید ولکن ولیکن امر کرد بجهاد لیبلوا تا بیازماید بعضکم ببعض بعضی از شما را
به بعضی یعنی معامله آزمایندگان کند که مومن را بکافر مبتلا گرداند تا جهاد کند وثواب عظیم یابد وکافر را بمومن آزمایش دهد تا گوشمال یابد واز
کفر باز ایستد والذین قتلوا وآنانکه کارزار کنند فی سبیل الله در راه خدایتعالی وحفص قتلوا میخواند یعنی کشته شوند فلن یضل
پس خدایتعالی باطل وضایع نگرداند اعمالهم کردارهای ایشان را سیهدیهم زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای
صواب ودر آخرت بدرجات فوز وثواب ویصلح بالهم وبصلاح آرد کارهای ایشان را ویدخلهم الجنة ودر آرد ایشان را به بهشت
عرفها لهم در حالتی که تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را تا مشتاق شده باشند بدان یا منازل ایشان را قبل از دخول
بدیشان نموده باشد یا خوشبو ساخته باشد جهت ترویج ایشان بهشت را یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ان تنصروا الله
اگر یاری کنید دین خدایتعالی را وپیغمبر او را ینصرکم یاری کند خدایتعالی شما را تا بر اعدا مظفر گردید ویثبت اقدامکم واستوار سازد قدمهای
شما را در معرکه جهاد تا منهزم نشوید والذین کفروا وآنانکه کافر شدند فتعسا لهم پس خواری ونگونساری وهلاکت واندوه ودرشتی وناامیدی
ایشان راست واضل وگم ونابود سازد خدایتعالی اعمالهم عملهای ایشان را ذلک این خواری وبطلان عمل ایشان را بانهم کرهوا بسبب آنست
که ایشان کراهت داشتند وناخواهان بودند ما انزل الله آنچیز را که خدایتعالی فرو فرستاده است بر پیغمبر خود عم از امر توحید وقیام باحکام شرع فا

پس باطل وضایع گردانید حق تعالی اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را که از آن حسابی داشتند چون عمارت مسجد حرام وطواف خانه کعبه ومهمانداری واعانت
ستمدیدگان ونوازش یتیمان اَفَلَمْ يَسِيْرُوْا آیا سیر نکرده اند کافران استفهام بمعنی امر است یعنی باید که سفر کنند فِي الْاَرْضِ در زمین مراد بلاد
ثمود وعاد است فَيَنْظُرُوْا كَيْفَ كَانَ پس بنگرند که چگونه بوده است عَاقِبَةُ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام کار وحال ومآل آنانکه پیش از ایشان
بودند از اهل کفر وتکذیب وعصیان دَمَّرَ اللّٰهُ هلاک کرد خدایتعالی وعذاب استیصال فرستاد عَلَيْهِمْ بر ایشان وَلِلْكَافِرِيْنَ ومر ناگروندگان را
اَمْثَالُهَا مانند آن عقوبات خواهد بود واین سخن تهدید کفار مکه است ذٰلِكَ آنچه یاد کرده شده از عقوبت دشمنان ونصرت دوستان بِاَنَّ اللّٰهَ
بسبب آن است که خدایتعالی مَوْلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا دوست آنان است که ایمان آورده اند پس ایشان را یاری میکند وَاَنَّ الْكَافِرِيْنَ وبسبب
آنانکه ناگرویدگان لَا مَوْلٰى لَهُمْ هیچ دوستی نیست مر ایشان را که عذاب از ایشان دفع کند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدایتعالی بفضل خود يُدْخِلُ ع
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا در می آرد آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند کارهای نیکو مبرا از غرض وریا جَنّٰتٍ تَجْرِيْ در بوستانها که میرود مِنْ
تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا وآنانکه کافر شده اند يَتَمَتَّعُوْنَ برخورداری می یابند بمتاع دنیا وَيَاْكُلُوْنَ
ومیخورند كَمَا تَاْكُلُ الْاَنْعَامُ همچنانکه می خورند چهارپایان یعنی همت ایشان مصروف بر خوردن است وعاقل باید که خوردن او برای
زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن وتقویت قوای نفسانی طعام خورد ونظر او بر آنکه بدن تحمل طاقت داشته باشد وقوتهای نفسانی در ... الال
بقدرت ربانی ممد ومعاون بوده آنکه عمر خود را طفیل خوردن شناسد ودر معنی ذرهم یاکلوا ویتمتعوا مانند چهارپایان که خر خورد وخواب مطمح نظر ایشان
نباشد ونعم ما قیل بیت خوردن برای زیستن وذکر کردن است : تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است وَالنَّارُ وآتش دوزخ مَثْوًى
مقام وآرامگاه است لَهُمْ مر کافران را وَكَاَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ وچندی از اهل دیه های مکه که بهر حال هِيَ آن دیهها اَشَدُّ قُوَّةً سخت تر بودند
از روی قوت مِنْ قَرْيَتِكَ از اهل دیه تو الَّتِيْ اَخْرَجَتْكَ آن دیهی که بیرون کردند اهل آن دیه ترا یعنی مکه اَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم اهالی
آن دیهها را فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ پس هیچ یاری دهنده نبود مر ایشان را که در وقت هلاکت بفریاد رسد اَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد عَلٰى بَيِّنَةٍ
بر حجتی روشن مِنْ رَبِّهٖ از آفریدگار او چون پیغمبر عم ومومنان كَمَنْ زُيِّنَ باشد مانند کسیکه آراسته شده یعنی شیطان یا نفس وآرایش داده است
لَهٗ برای او سُوْٓءُ عَمَلِهٖ بدی کردار او را از شرک ومعصیت وَاتَّبَعُوْٓا وپیروی کردند اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای خود را چون ابوجهل ومشرکان
مَثَلُ الْجَنَّةِ جمله از آنچه بر تو خوانیم صفت بهشت است الَّتِيْ وُعِدَ الْمُتَّقُوْنَ آن بهشتی که وعده داده شده اند بدان پرهیزکاران فِيْهَآ
در آن بهشت اَنْهَارٌ جویها است مِنْ مَّآءٍ از آبی غَيْرِ اٰسِنٍ غیر متغیر یعنی بوی در رنگ وطعم او تبه نگردد وآن از حال خود چون آبهای دنیا
که تغییر پذیر باشد نگردد وَاَنْهَارٌ مِّنْ لَّبَنٍ وجویها است از شیر که هرگز لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهٗ تغییر نگشته از صفت عذوبت یعنی تیز وترش نشده است
بطول مکث وَاَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ وجویها است از خمر خوشگوار با لذت لِّلشّٰرِبِيْنَ مر آشامندگان را که طرب دارد وخماری نی وَاَنْهَارٌ
مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وجویها از شهد صافی نه صاف کرده بآتش بلکه مصفا آفریده شده از موم وفضلات وَلَهُمْ ومر متقیان را است فِيْهَا در بهشت
با وجود این همه اشربه مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ از همه میوه ها که خواهند در لون صافی وبطعم لذیذ وبوی خوش وَمَغْفِرَةٌ ومر ایشان را است پوشش گناهان
مِّنْ رَّبِّهِمْ از آفریدگار ایشان یعنی پوشیده شد گناهان ایشان را نه بر آن معاقبه کنند ونه بدان معاتبه نمایند ارباب اشارت گفته اند که چنانچه انهار اربعه در
زمین بهشت بزیر شجره طوبی روان است چهار جوی نیز در زمین دل عارف در زیر شجره طیبه اصلها ثابت وفرعها فی السماء جاری است از منبع قلب آب
انابت واز ینبوع صدر لبن صفوت واز خمخانه سر خمر محبت واز مجری روح عسل مودت وفی المثنوی المعنوی نظم آب صبرت آب جوی خلد بود
جوی شیر خلد مهرت زود : ذوق طاعت گشت جوی انگبین : مستی ذوق تو جوی خمر بین : در بحر الحقایق آورده که آب اشارت بحیوة دل است
ولبن بفطرات اصلی که بخصوصیت بدعت متغیر نگشته وجوی خمر جوشش محبت الهی است وعسل مصفی حلاوت قرب وثمرات عبادات است از مکاشفات
ومغفرت غفران ذنوب وجود ووجودک ذنب لا یقاس له ذنب بیت پندار وجود ما گناهی است عظیم : لطفی کن واین گنه ز ما در گذران : بعد از ذکر نعمتهای
بوستان بهشت احوال تحت کسان دوزخ خبر میدهد ومیفرماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد که یاد کردیم كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند کسی است که او جاوید است

فِي النَّارِ در آتش دوزخ وَسُقُوْا وچشانیده می شود بجای شربت بهشتیان مَآءً حَمِيْمًا آبی در نهایت گرمی فَقَطَّعَ پس پاره پاره میکند
اَمْعَآءَهُمْ روده های ایشان را آورده اند که چون پیغمبر عم خطبه خواندی ومنافقان عیب کردی ومی از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق استهزا از علما صحابه
می پرسیدند که این مرد حالی چه گفت حق سبحانه از حال ایشان خبر میدهد که وَمِنْهُمْ وبعضی از ایشان یعنی منافقان مَّنْ يَّسْتَمِعُ آنانند که گوش فرا میدارند
اِلَيْكَ بسوی خطبه تو در روز جمعه وغیر آن حَتّٰٓى اِذَا خَرَجُوْا تا چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو قَالُوْا گویند لِلَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ مر
آنان را که دانشی داده اند از صحابه چون عبد الله بن مسعود وابو الدرداء وامثال ایشان رضی الله عنهم وابن عباس رض منقول است که من هم از آنهایم که منافقان
از ایشان می پرسیدند که مَاذَا قَالَ اٰنِفًا چه گفت محمد اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را واین بر وجه سخریه میگفتند اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ آن گروه آنانند که
ازل طَبَعَ اللّٰهُ مهر نهاده است خدایتعالی عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان بنفاق وشک وَاتَّبَعُوْٓا وپی رفتند اَهْوَآءَهُمْ هوای نفس خود را بجهت
آن تهاون میکنند بکلام سید انام عم وَالَّذِيْنَ اهْتَدَوْا وآنانکه راه یافتند یعنی مومنان زَادَهُمْ زیاده میکرد از استماع سخن پیغمبر عم ایشان را هُدًى بصیرت
ویقین وَّاٰتٰىهُمْ تَقْوٰىهُمْ وبدهد ایشان را آنچه مدد کند در ازدیاد تقوی ودوام بر آن فَهَلْ يَنْظُرُوْنَ پس آیا انتظار می برند منافقان وکافران یعنی منتظر نیستند
اِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را اَنْ تَاْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان فَقَدْ جَآءَ پس بدرستیکه آمده وظاهر شد اَشْرَاطُهَا علامتهای آن
چون بعثت پیغمبر عم وانشقاق قمر فَاَنّٰى لَهُمْ پس از کجا باشد مر ایشان را اِذَا جَآءَتْهُمْ چون بیاید قیامت بدیشان ذِكْرٰىهُمْ پند گرفتن ایشان وتوبه
کردن یعنی چون روز قیامت بیاید تذکر واتعاظ هیچ فایده ندهد فَاعْلَمْ اَنَّهٗ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ یعنی چون سعادت موحدان وشقاوت مشرکان ومنافقان
دانستی پس ثابت باش بر دانشی که داری بوحدانیت ودانسته که معبود بحق نیست مگر خدایتعالی در حقایق سلمی آورده که چون عالمی را گویند اعلم مراد آن ذکر
باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته ودر موضع آورده بدانکه هیچ ثوابی نیست برابر آنکه کسیکه گوید لا اله الا الله وَاسْتَغْفِرْ وآمرزش طلب لِذَنْۢبِكَ
برای ذنب خود ودر معالم فرموده که آنحضرت عم مامور شد باستغفار با آنکه مغفور است تا امت درین صورت سنت بوی اقتدا کنند ودر تبیان آورده
که مراد آن است که طلب عصمت کن از خدایتعالی تا ترا از گناه نگاه دارد وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ وآمرزش طلب برای مردمان مومن وزنان مومنه واین
اکرامی است از خدایتعالی درباره این امت که پیغمبر ایشان را بطلب آمرزش گناهان ایشان امر فرموده واز امام علامه روح الله روحه منقول است که حق سبحانه پیغمبر خود را
امر کرد باستغفار گناهان امت وخلاف امر الهی از آنحضرت عم متصور نیست پس استغفار وطلب آمرزش کرده وحق تعالی از آن کریم تر است که حبیب خود را
فرماید که از من چیزی طلب وچون طلبد بدو عطا نکند پس معلوم شد که امت را دولت آمرزش خواهد بود نظم هر کرا چون تو پیشوا باشد : ناامید از خدا چرا باشد
چون نشان شفاعت کبری : یافت بر نام امیت طغری : امتان با گناه کاریها : بود اندر امیدواریها : وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وخدای میداند مُتَقَلَّبَكُمْ جای
رفتن وگردیدن شما در دنیا وَمَثْوٰىكُمْ وآرامگاه وموضع قرار شما در دنیا وعقبی یا میداند هر جا که میروید در روز وهر جا که می باشید در شب وَيَقُوْلُ الَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا ومیگویند آنانکه ایمان آورده اند ومبالغه می کردند از جهت حرص که در جهاد داشتند لَوْلَا نُزِّلَتْ سُوْرَةٌ چرا فرستاده نشد سوره در باب قتال با کفار
ع فَاِذَآ اُنْزِلَتْ پس چون فرستاده شود سُوْرَةٌ مُّحْكَمَةٌ سوره قرآن که در آن متشابهی نبود وَّذُكِرَ ویاد کرده شود فِيْهَا الْقِتَالُ در آن سوره امر قتال وجهاد
رَاَيْتَ الَّذِيْنَ ببینی آنان را که هست فِيْ قُلُوْبِهِمْ در دلهای ایشان مَّرَضٌ بیماری شک ونفاق وسستی در دین يَّنْظُرُوْنَ اِلَيْكَ می نگرند بسوی تو
نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ نظر کسیکه فرو آمده باشد بروی بیهوشی مِنَ الْمَوْتِ از غم واندوه مرگ ومتحیر وغمناک فَاَوْلٰى لَهُمْ پس وای بر ایشان ووبال
دوزخ مر ایشان را است طَاعَةٌ کار ایشان فرمان برداری است وَّقَوْلٌ مَّعْرُوْفٌ وسخن نیکو مثل قول سمعنا واطعنا فَاِذَا عَزَمَ الْاَمْرُ پس چون
لازم شد امر قتال وعزم کردند صحابه بر جهاد ایشان خلاف ورزیدند وبا زنان در خانها نشستند فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ پس اگر راست گفتندی
با خدایتعالی در اظهار حرص جهاد لَكَانَ هر آینه آن راستی بودی خَيْرًا لَّهُمْ بهتر مر ایشان را فَهَلْ عَسَيْتُمْ پس آیا شاید وتوقع هست از شما
ای منافقان اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اگر بخود گیرید امور مردمان را یعنی حاکم شوید اَنْ تُفْسِدُوْا آنکه فساد کنید فِي الْاَرْضِ در زمین وسبب جاه
وتجبر انواع تباهی از شما واقع گردد وَتُقَطِّعُوْٓا اَرْحَامَكُمْ وببرید رحمهای خود را از روی تکبر وتعظیم یا از شما می آید اگر اعراض کنید از قرآن وروی بگردانید
از فرمان او که باز گردید بسر امور جاهلیت روید از فساد وقطع رحم وسفک دماء وامثال آن اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ آن گروه آنانند که مفسد ومعرضند

که لعنهم الله رانده است خدای تعالی ایشان را و دور کرده از رحمت خود فاصمّهم پس ایشان را کر گرداند تا سخن حق نشنوند واعمی ابصارهم و کور ساخت دیدهای
ایشان تا دلایل قدرت و عبرت نه بینند افلا یتدبرون القرآن آیا چرا تفکر نمیکنند در قرآن و مواعظ و زواجر آن تا از نافرمانی بگذرند ام علی
قلوب بلکه بر دلهای ایشان است اقفالها قفلهای آن یعنی چیزی که دلهای را بمنزل قفلها باشد مردم را و آن ختم و طبع الهی است بر آن بیت
درکه خدا بست بروی عباد ⁂ هیچ کلید تر نتواند گشاد ⁂ کیست که بردارد و در واکند ⁂ قفل که او بر در دلها کند ⁂ در تبیان آورده که یهود نعت حضرت
رسالت پناه عم در توریت خوانده بودند و صحت نبوت آنحضرت عم معلوم کرده و قبل از بعث صفت آنحضرت عم میگفتند و از ظهور او خبر میدادند چون سید عالم
مبعوث شد و بمدینه آمد ایشان برگشتند از وی و خدای تعالی آیت فرستاد که ان الذین ارتدوا بدرستی آنانکه برگشتند علی ادبارهم بر ادبار خود یعنی به پس بازشدند
و کافر گشتند بمحمد عم من بعد ما تبین از پس آنکه روشن شده بود لهم الهدی مر ایشان را بیانی از نبوت آن حضرت به دلایل واضح دانسته بودند
الشیطن دیو لعین سوّل آسان کرده و بیاراسته لهم برای ایشان انکار و عناد را واملی لهم و خدای مهلت داد ایشان را و تعجیل نفرمود در عقوبت ایشان تا در گناه
بیفزایند ذلک این اهمال بانهم قالوا بسبب آن است که گفتند جهودان للذین کرهوا آنانرا که کراهت داشتند ما نزّل الله آنچه خدای تعالی
فرستاده از قرآن و احکام دین یعنی منافقان مراد آنست که یهود مر اهل نفاق را گفتند به نهانی سنطیعکم زود باشد که فرمان بریم شما را فی بعض الامر
در بعضی کارها یعنی مدد کاری کنیم اگر با پیغمبر عم حرب کنید والله یعلم و خدای تعالی میداند اسرارهم نهانی ایشان را فکیف پس چگونه باشد حال ایشان اذا توفتهم الملئکة
چون قبض کنند جان ایشان را یضربون می زنند وجوههم روهای ایشان را که از حق بگردانیده اند وادبارهم و بر پشتهای ایشان که بر اهل حق کرده اند
ذلک قبض ارواح این بر وجه بانهم اتبعوا بسبب آنست که ایشان متابعت کردند ما اسخط الله آنچه را که بخشم آورد خدای تعالی را یعنی موجب
غضب وی گردد چون کتمان امر رسول عم و معاونت منافقان و کافران و مشرکان وکرهوا و بسبب آنست که نخواستند و کاره بودند رضوانه خشنودی
خدای تعالی را یعنی عملی را که سبب رضای وی باشد چون اظهار بعث پیغمبر عم و اقرار بدو و فرمان برداری او فاحبط پس باطل کرد خدای تعالی اعمالهم عملهای
ع
ایشان را ام حسب الذین بلکه پنداشتند آنانکه فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماری نفاق است یعنی منافقان تصور کردند ان لن
یخرج الله آنرا که ظاهر نگرداند خدای تعالی اضغانهم کینهای ایشان را که پوشیده ساخته اند در دل پیغمبر عم و مومنان ولو نشاء و اگر خواهیم
لارینٰکهم هر آینه بنمائیم ترا ایشان را یعنی علامتها و نشانها بنماییم که منم بر ایشان فلعرفتهم پس هر آینه تو بشناسی ایشان را بسیماهم بعلامتی که دال
باشد بر نفاق ایشان ولتعرفنّهم و هر آینه بشناسی ایشان را فی لحن القول در گردانیدن سخن از صوب صواب بجهت تعریض و توریه والله
یعلم و خدای تعالی میداند اعمالکم کردارهای شما و مناسب آن جزا خواهد داد انس بن مالک رض میفرماید که بعد از نزول این آیت هیچ منافقی
نبود که حضرت پیغمبر عم او را نشناخت بسیما و سخن و در تفسیر مطالع و عین المعانی از ابن رض نقل کرده اند که در بعضی از غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب
شدند و بامداد که برخواستند بر جبهه هر یک نوشته بود که هذا منافق ولنبلونّکم و هر آینه می آزمایید شما را بامر جهاد و تکالیف شاقه یعنی معامله آزمایندگان
میکند حتی نعلم المجاهدین تا بدانند مجاهدان را یعنی ظاهر گردد بر خلق که جهاد کنندگان کیانند منکم از شما والصابرین و صبر کنندگان بر مشقت
حرب ونبلوا اخبارکم و تا بیازماید خبرهای شما را که میگوئید در ایمان و خلاص یعنی تا [illegible] ق و کذب بر همه آشکارا گردد و حفص در افعال ثلثه بنون میخواند
یعنی ما آزمائیم تا بدانیم خبرهای شما ان الذین کفروا بدرستی آنانکه نگرویده اند یعنی یهود بنی قریظه و نظیر وصدّوا و باز داشتند قوم خود را عن
سبیل الله از راه خدای تعالی که دین اسلام است وشاقّوا الرسول و مخالفت کردند با رسول علیه السلام من بعد ما تبین از پس آنکه روشن
گشته بود و ظاهر گشته لهم الهدی مر ایشان را راه حق و در توریت خوانده و دانسته بودند لن یضرّوا الله زیان نتوانند رسانید خدای تعالی را
شیئا چیزی از کفر و صد ایشان و اثر ضرری بدین خدای تعالی و پیغمبر او نرسد بلکه شر آن بدیشان عاید گردد وسیحبط اعمالهم
و زود باشد که خدای تعالی احبط کند ثواب اعمال ایشان یعنی عبادتها که میکنند یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه ایمان آوردید اطیعوا
الله فرمان برید خدای تعالی را در آنچه حکم کرده واطیعوا الرسول و فرمان بردار باشید رسول را در آنچه فرماید ولا تبطلوا اعمالکم و باطل
و بیهوده و ضایع مسازید عملهای خود را بریا و سمعه یا بالعجب و تکبر که کردار بعجب مردود و مذموم بود نظم در هر عملی که عجب ره یافت

روبش

روبش زره قبول بر تافت ⁂ ای گشته کار خویش معذور ⁂ وز درگه قرب مانده مهجور ⁂ معجب مشو از طریق تلبیس ⁂ کز عجب بچه فتاد ابلیس ⁂ تا چند تو عجب
خود نمائی ⁂ از دیده بنه منی و مائی ⁂ ان الذین کفروا وصدّوا بدرستی که آنانکه نگرویدند یعنی قوم قریش و منع کردند مردم را عن سبیل الله
سلوک راه حق ثم ماتوا پس مردند یعنی کشته گشتند در روز بدر وهم کفار و حال آنکه ناگرویدگان بودند فلن یغفر الله لهم پس نیامرزد ایشان را خدای
تعالی مر ایشان را نزول آیت در شان اهل قلیب است اما حکم آن عموم دارد و شامل است هر کرا کافر میرد فلا تهنوا پس سستی مکنید ای مومنان وتدعوا الی
السلم و مخوانید کافران را بصلح یعنی طلب صلح مکنید از ایشان که نشانه ضعف و تذلل شما شود وانتم الاعلون و حال آنکه شما برترانید یعنی غالب آیند والله معکم
و خدای با شماست بنصرت و عون ولن یترکم اعمالکم صایع و کم نگرداند اعمالکم ثواب کردهای شما انما الحیوة الدنیا جز این نیست که زندگانی دنیا لعب
بازی است ناپایدار ولهو و مشغولی بی اعتبار وان تومنوا و اگر بگروید بخدای تعالی و رسول وتتقوا و بپرهیزید از معصیت و فضول یوتکم اجورکم بدهد مزدهای شما
از جنت ولا یسئلکم و نمیخواهد خدای تعالی بر مزد دادن شما اموالکم مالهای شما را یا حق سبحانه نمیخواهد همه اموال شما را بلکه بانفاق اندکی از آن حکم کرده که عشر است و نصف عشر
و ربع عشر ان یسئلکموها اگر بخواهد از شما مالهای شما را فیحفکم پس مبالغه کند در خواستن یعنی که همه را نفقه کنید تبخلوا شما بخیلی کنید بدان و منبعد بخوشدلی و طیب نفس
ویخرج و ظاهر میگرداند خدای تعالی بدان خواستن از شما یا بخل شما اضغانکم کینها و کدورتهای شما را ها انتم این شما هولاء ای گروه مخاطبان تدعون خوانده شده اید
فرموده شده لتنفقوا برای آنکه نفقه کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی زکوة مال دهید یا آنکه با سباب جهاد صرف نمائید فمنکم پس از شماست من یبخل کسیکه بخیلی
کند [illegible] نفقه در غزو ومن یبخل و کسیکه بخیلی کند بر آنچه بر وی واجب است از انفاق فانما یبخل پس جز این نیست که بخل ورزد عن نفسه بر نفس خود که او را از ثواب محروم
میسازد والله الغنی و خدای تعالی بی نیاز است از صدقات و نفقات شما وانتم الفقراء و شما محتاجانید بدانچه نزدیک ویست از مواهب نعمت و فواید کرامت پس امروز بکی مال فانی را
فردا در عوض آن زر باقی بستانید چه از خزانه کرم او هیچ کم نشود و شما بمرادات و مقاصد خود فایز گردید وان تتولوا و اگر روی بگردانید از آنچه بر شما عرض کرده اند از انفاق
یا از اعراض کنید از اسلام و قبول احکام یستبدل بدل کند خدای تعالی قوما غیرکم گروهی دیگر جز شما یعنی شما را هلاک کند و قومی دیگر بیارد ثم
لا یکونوا پس نباشند آن قوم امثالکم مانند شما بلکه فرمان بردار باشند و پرهیزکار نزد مراد بنی کنده اند و بنی نخع از یمن و مشهور آنست که از حضرت پیغمبر عم
پرسیدند که اینها کدام گروه اند و سلمان فارسی رض در پهلوی آنحضرت عم نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان زد و گفت هذا و قومه و در خبر آمده که اگر دین
منتفع شود ناثریا و اگیرند آنرا مردمان از فارسیان در لباب آورده که ابو الدرداء رض بعد از قرائة این آیه می گفت ابشروا یا بنی فروخ [illegible]

سورة الفتح مکیة وهی بسم الله الرحمن الرحیم تسع و عشرون آیة

بصحت رسیده که در سال ششم از هجرت رسول عم در واقعه دید که با بعضی اصحابه بزیارت کعبه معظمه زادها الله شرفا رفت و عمره گذارد یاران بعد از استماع
رویا پنداشتند که تعبیر آن واقعه در همان سال بظهور خواهد رسید و سید عالم عم بکارسازی مشغول شده روز دوشنبه غرّه ذو القعدة آن سال از مدینه بیرون آمد
احرام بعمره گرفت و هفتاد شتر بجهت هدی با خود ببرد و اغلب اصحاب اتفاق کردند خبر توجه آنحضرت عم بمشرکان مکه رسیده و منع آن سرور صلعم [illegible]
نمودند و از مکه بیرون آمده در بلدح لشکرگاه بزدند و پیغمبر عم خبردار شده بحدیبیه فرود آمد و از جانب کفار عروة بن مسعود ثقفی نزد حضرت پیغمبر عم آمد تا
سبب آمدن آنحضرت عم معلوم کند و بعد از آن حلیس کنانی که مهتر احابش بود بیامد و معلوم کرد که آنحضرت عم داعیه حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده
قریش بر حمیت جاهلیت فرو ایستادند و بهیچ وجه راضی نشدند که حضرت پیغمبر عم و اصحاب او رض بمکه در آیند پیغمبر عم عثمان را رض نزد ایشان فرستاد ایشان
او را نگاه داشتند و خبر قتل او بانجا رسید و بدان سبب بیعة الرضوان واقع شد چنانچه عنقریب مذکور گردد ان شاء الله تعالی القصه کفار از استماع خبر بیعت
متوهم شده سهل بن عمرو را فرستادند میان آنحضرت عم و اهل مکه صلح واقع شد بر آنکه ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب نباشد نهان و آشکارا [illegible]
شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه رض از آن صلح ملول شدند و آنحضرت عم همانجا در حدیبیه بفرمود تا سر مبارک ایشان بتراشیدند و بعضی شتر از قربان فرمود و برخی را
بدست ناجیه اسلمی بمکه فرستاد تا در مروه قربان کنند و بر فقرا و مساکین انجا بخش کردند و صحابه رض نیز حلق و قصر نمودند و هدای خود را قربان کردند پیغمبر عم
بیست روز در حدیبیه توقف نمود و در حین مراجعت شبی از شبها این سوره فرود آمد و آنحضرت عم فرمود با اصحاب که امشب این سوره بر من نازل شد
که دوست تر میدارم از آنچه آفتاب بران طالع می شود پس سوره فتح را بر یاران خواند و ایشان را تهنیت گفته اصحاب او را نیز مبارک باد گفتند انا فتحنا

درستی که ما حکم کردیم لک برای تو فتحا مبینا حکمی پیدا و هویدا که آن صلح است با قریش و از حضرت ع م پرسیدند که این فتح بود در جواب فرمود که نعم و فی نفس الامر آن
صلح مقدمهٔ فتوح بسیار بود چه مسلمانان که در مکه ایمان خود پنهان میداشتند شرکذار شده با کفار مجادله کردند و قرآن بر ایشان خواندند و بسیار کس مسلمان شدند
و سبب فتح مکه نیز همان بوده است و از این است که بعضی مفسران بر این وجه تفسیر کرده اند که ما گشادیم برای تو شهر مکه را تعبیر بماضی جهت تحقق وقوع است و گفته اند مراد
فتح خیبر و فدک است پس از خدایتعالی آمرزش طلب لیغفر لک الله تا بیامرزد مر ترا خدایتعالی ما تقدم آنچه گذشته است پیش از وحی من ذنبک از آنچه موجب
عقاب تو بوده و ما تأخر و آنچه مانده است پس از آن یا پیش از فتح و پس از آن یا قبل از نزول این آیه و بعد از آن امام ابو اللیث رح گفته که گناه گذشته ذنب آدم
و حوا ع م است و آینده جرایم امت یعنی بیامرزید گناه آدم و حوا را ببرکت او و می آمرزد گناه امت او را بشفاعت او و سلمی رح فرموده که ذنب آدم را بوی اضافت
کرد چه در وقت ذنب در صلب وی بوده و ذنب امت را بوی اسناد فرموده که او پیش رو و کارساز ایشان است و یتم و دیگر بفضل عمیم خود تمام گرداند نعمته
نعمت خود را علیک بر تو بفتح بلاد یا باعلای دین یا بانضمام نبوت با ملک یا بقبول شفاعت و یهدیک صراطا مستقیما و بنماید ترا راه راست
یعنی ثابت دارد در آن و ینصرک الله و یاری کند ترا خدایتعالی نصرا عزیزا یاری کردنی که در وعزت و غلبه باشد یعنی تو بآن نصرت قاهر و غالب
شوی چون در صلح حدیبیه صحابه رض خالی از دغدغه و تردد نبود حق سبحانه میفرماید که هو الذی او است آنکه انزل السکینة فرو فرستاد
آرامش و قرار و سکون قلب فی قلوب المؤمنین در دلهای گرویدگان لیزدادوا ایمانا تا زیادت کنند ایمانا گرویدنی مع ایمانهم
با گرویدن ایشان یعنی بیفزایند یقین خود را بالیقین دیگر یا ایمان که باصول دین داشتند افزون سازند آنرا بایمان بفروع شرع ولله و مر خدایراست جنود السموات
لشکرهای آسمان از ملایکه والارض و جنود زمین از مؤمنان مجاهد پس ای اهل ایمان جهاد کنید بنصرت الهی واثق باشید که هر گاه لشکر آسمان و زمین در حکم وی بود
و زمین سپاه او باشند اولیای خود را در وقت غزا با اعدای خود فرو نگذارد بیت نصرت از وطلب که میدان قدرتش : هر ذره پهلوانی و هر پشه صفدری است
وکان الله و هست خدایتعالی علیما دانا بمصالح خلق حکیما صواب کار در آنچه کند و از جمله آن است که سکینه بدلهای گرویدگان فرستاد لیدخل المؤمنین
والمؤمنات تا در آرد مردان و زنان گرویده را ببرکت رسوخ در دین و ثبات در عقیده جنات تجری به بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر منازل
آن یا در تحت اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتیکه جاوید انند در وی ویکفر عنهم سیئاتهم و برای آنکه بپوشد از ایشان بدیهای ایشانرا یعنی محو گرداند
پیش از دخول بهشت تا پاک و پاکیزه در روضه رضوان در آیند وکان ذلک و هست این وعده مر ایشانرا عند الله نزدیک خدایتعالی یعنی در حکم او فوزا
عظیما رستگاری بزرگ وجه فوز عظیم آنکه ایشان از مکاره ایمن شوند و بمقاصد فایز گردند ویعذب المنافقین والمنافقات و دیگر برای آن است
تا عذاب کند مردان منافق و زنان منافقه را از اهل مدینه والمشرکین والمشرکات و مردان مشرک و زنان مشرکه را از اهل مکه الظانین بالله و دیگر برای آن است تا
عذاب کند گمان برندگان بخدای تعالی ظن السوء گمان بد یعنی اسد و غطفان از اهل شرک و بعض منافقان گمان بردند که پیغمبر ع م که بحدیبیه میرود کشته خواهد شد
یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهد شد پس حضرت رسالت پناه ع م سالم و غانم باز بمدینه آمد و حق سبحانه فرمود که علیهم بر ایشان بد برندگان است دائرة السوء
گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد وغضب الله علیهم و خشم گرفت خدایتعالی بر ایشان ولعنهم و براند ایشانرا از رحمت خود واعد لهم
و آماده کرده برای ایشان جهنم دوزخ را وساءت مصیرا و بد بازگشتی است دوزخ ولله جنود السموات والارض و مر خدایراست لشکرهای آسمان
و زمین یعنی هر که در آسمانها و زمینها است همه مملوک و مسخر او است چنانچه لشکریان مر سردار خود را تکرار این سخن جهت وعده مؤمنان است تا بنصرت الهی مستظهر
باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از تکذیب ربانی خایف گردند وکان الله و هست خدایتعالی عزیزا غالب در فرمان خود حکیما دانا در آنچه فرماید
انا ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم ترا شاهدا گواه بر اقوال و افعال امت تو ومبشرا و مژده دهنده آنانرا که سکینه بر دلهای ایشان نازل شده ونذیرا
و بیم کننده مر آنانرا که گمان بد برده اند پس تو امت را بگوی که فرستادن من جهت بیم و بشارت لتؤمنوا بالله برای آن است که تصدیق کنید مر خدایتعالی
را یعنی بگروید بیگانگی او ورسوله و تصدیق کنید فرستادهٔ او را در دعوی که میکند وتعزروه و تقویت دهید دین او را وتوقروه و بزرگ دارید و مهمان
وی را وتسبحوه و بپاکی یاد کنید مر وی را یا نماز گذارید برای او بکرة واصیلا بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمیر تعزروه و توقروه عاید بحضرت ع م است
یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجا آرید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حق است کما ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بیت در حرم سر تعظیم تو کس را راه نیست

و بکمال اعتصام هیچکس آگاه نیست ان الذین یبایعونک بدرستی آنانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه انما یبایعون الله جز این نیست که بیعت کرده اند
با خدایتعالی چه مقصود به بیعت او است و برای طلب رضای او است مراد بیعت رضوان است و ذکر آن بیاید انشاء الله العزیز سلمی رح فرموده که این سخن در مقام
جمع است و حق سبحانه مرتبه جمع را برای هیچکس تصریح نکرد الا برای آنکه اخص و اشرف موجودات است و از همین مقام است که من یطع الرسول فقد اطاع الله ید الله
قوت خدایتعالی در وفا کردن وعدهٔ خود در ثواب آخرت یا در نصرت پیغمبر خود ع م فوق ایدیهم زبر دستهای ایشان است در وفا و بعهد یا در یاری دادن
و موافقت پیغمبر ع م در معالم آورده که صحابه رض بوقت بیعت دست پیغمبر ع م میگرفت و ید الله زبر دست ایشان بوده در مبایعت فمن نکث پس هر که
بشکند عهد را فانما ینکث پس جز این نیست که میشکند علی نفسه بر نفس خود یعنی ضرر آن بنفس او رسد و بس و در موضح آورده که سه چیز با اهل آن راجع
میشود یکی مکر که ولا یحیق المکر السیء الا باهله دوم ستم که انما بغیکم علی انفسکم سوم نقض عهد که فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و در باب نقض عهد و پیمان گفته
رباعی پیمان مشکن که هر که پیمان بشکست : از پای در افتاد و برون شد از دست : آنرا که درست بود پیمان الست : نشکست بهیچ حال هر عهد که بست
ومن اوفی و هر که وفا کند بما عاهد بآنچه عهد کرده است علیه الله بر آن خدای تعالی فسیؤتیه پس زود دهد مر او را خدای تعالی اجرا عظیما
مزدی بزرگ در آخرت که آن بهشت است آورده اند که حضرت پیغمبر ع م چون متوجه مکه شده بنیت عمره بعضی از اعراب چون اسلم و جهینه و مزینه و اشجع نامه فرستاد
که درین سفر مرافقت و موافقت کنید ایشان با محاربه قریش ترسیدند و تعلل نمودند و تخلف ورزیدند حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را ع م که چون بمدینه باز رسی
سیقول لک المخلفون زود باشد که بگویند مر ترا باز پس ماندگان من الاعراب از بادیه نشینان یعنی قبایل که مذکور شد عذر آرند شغلتنا
مشغول کرد ما را اموالنا مالهای ما که غمخواری نداشت و ضایع می شد واهلونا و فرزندان ما از کسی بی برگی و بینوائی میماندند فاستغفر لنا پس طلب
آمرزش کن برای ما بدین تخلف که کردیم و مرافقت و موافقت ننمودیم یقولون بالسنتهم میگویند بزبانهای خود ما لیس فی قلوبهم
آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی این اعتذار و استغفار بزبان میکنند و دل ایشانرا از آن خبر نیست قل بگو در جواب ایشان فمن یملک لکم پس
کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند از شما من الله از حکم خدایتعالی شیئا چیزی ان اراد اگر خواهد خدایتعالی بکم ضرا بشما ضرری و هزیمتی و قتل و خللی در
مال و اهل یا عقوبتی بر تخلف او اراد بکم یا اگر خواهد بشما نفعا سودی چون دولت و نصرت و نگاه داشت اموال و اهالی بل کان الله بلکه هست
خدایتعالی بما تعملون بآنچه شما میکنید خبیرا دانا میداند که قصهٔ شما از تخلف چه بود و شما مشغولی بفرزندان نداشتید بل ظننتم بلکه گمان بردید ان لن
ینقلب الرسول آنکه باز نگردد پیغمبر والمؤمنون و رجعت نکنند مؤمنان الی اهلیهم بسوی اهالی خود بمدینه ابدا هرگز بلکه مستاصل ایشان را اهل مکه
مستاصل گردانند و زین ذلک و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر و صحاب او را تا متمکن شد فی قلوبکم در دلهای شما و
ظننتم و گمان بردید ظن السوء گمان بد که دین خدایتعالی باطل شود و ملت اسلام بر افتد وکنتم و گشتید شما بدین گمان قوما بورا گروهی هلاک
شدگان بسبب فساد عقیدت و نیت ومن لم یؤمن بالله و هر که نگرود بخدایتعالی ورسوله و رسول او و بدل تصدیق بحکم خدا و رسول نکند فانا
اعتدنا پس بدرستی که ما آماده کردیم للکافرین مر ناگرویدگان را سعیرا آتش افروخته ولله ملک السموات والارض و مر خدایتعالی
راست پادشاهی آسمان و زمین یعنی زمام امور ممالک علوی و سفلی در قبضهٔ قدرت او است یغفر می آمرزد گناهان بزرگ لمن یشاء هر کرا میخواهد ویعذب
و عذاب میکند بگناه خرد من یشاء هر کرا اراده میکند وکان الله و هست خدایتعالی غفورا آمرزنده توبه کنندگان رحیما مهربان بر ایشان سیقول
المخلفون زود باشد که بگویند پس ماندگان از حدیبیه مراد همان قبایلند یعنی اعراب خواهند گفت اذا انطلقتم آنگاه که بروید الی مغانم بسوی غنیمتها مراد
غنایم خیبر است لتأخذوها تا فراگیرید آنرا ذرونا بگذارید ما را نتبعکم تا پیروی کنیم شما را درین سفر آورده اند که پیغمبر ع م در ذی الحجه سنه ست از حدیبیه باز آمد
و در محرم سنه سبع بغزوهٔ خیبر توجه فرمود و حکم شد که هر که در حدیبیه حاضر بوده بدین جنگ رود و غیر ایشان درین جنگ اتفاق نکنند و چون عزم جزم شد
مخالفان گفتند بگذارید تا ما موافقت کنیم با شما و بخیبر آئیم یریدون میخواهند مخالفان ان یبدلوا آنکه تغییر دهند کلام الله سخن خدایتعالی را یعنی حکم او را
که فرمود که غیر از اهل حدیبیه بدین حرب نروند قل لن تتبعونا بگو پیروی نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون میائید کذلکم قال الله همچنین گفته است
خدای تعالی من قبل پیش از رجعت شما یا پیش از آمدن ما بمدینه فسیقولون پس زود باشد که گویند این حکم نکرده خدایتعالی بل تحسدوننا بلکه شما حسد میبرید

بر ما در غنیمت شریک شما نشویم و نه چنین است که مخالفان میگویند بَلْ کَانُوا لَا یَفْقَهُونَ بلکه هستند که در نمی یابند اِلَّا قَلِیلًا مگر اندکی چیزی را قُلْ لِلْمُخَلَّفِینَ
مِنَ الْاَعْرَابِ بگو مر آن بازماندگان را مِنَ الْاَعْرَابِ از اهل بادیه سَتُدْعَوْنَ زود باشد که خوانده شوید اِلٰی قَوْمٍ بحرب گروهی اُولِی بَاْسٍ شَدِیدٍ خداوند کارزار
سخت یعنی یمامه مراد از بنی حنیفه مسیلمه کذاب یا قبایل عرب که مرتد شدند بعد از وفات پیغمبر ع م یا هوازن و غطفان که در حیات آنحضرت ع م بوادی حنین حرب کرد
و گفته اند که مراد اهل فارس و روم اند بحکم آیت آنکه شما را بجنگ مردی محارب مبارز خواهند خواند که تُقَاتِلُونَهُمْ کارزار کنید با ایشان و بکشید ایشان را اَوْ یُسْلِمُونَ
یا مسلمان شوند اگر این قوم مشرک یا مرتد باشند حکم ایشان قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشان است از اهل کتاب قتال است یا جزیه و بر آن تقدیر اسلام بمعنی
انقیاد است فَاِنْ تُطِیعُوا پس اگر فرمان برید کسی را که خواننده شما است بقتال آن گروه یُؤْتِکُمُ اللّٰهُ بدهد شما را خدای تعالی اَجْرًا حَسَنًا مزدی نیکو که آن غنیمت است
در دنیا و جنت در عقبی وَاِنْ تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید و پشت بر داعی کنید کَمَا تَوَلَّیْتُمْ همچنانکه اعراض کردید مِنْ قَبْلُ پیش از این از سفر حدیبیه یُعَذِّبْکُمْ عذاب
کند خدای تعالی شما را عَذَابًا اَلِیمًا عذابی دردناک در حق متخلفان چون اینهمه وعید واقع شد ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطه عجز و ضعف از جهاد
تخلف میکنیم تا مآل حال ما بکجا انجامد آیه آمد که لَیْسَ عَلَی الْاَعْمٰی حَرَجٌ نیست بر نابینا گناهی اگر بحرب نرود وَلَا عَلَی الْاَعْرَجِ حَرَجٌ و نه بر لنگ حرج بزه است اگر از جهاد
تخلف کند وَلَا عَلَی الْمَرِیضِ و نه بیمار حَرَجٌ گناهی است اگر بحرب نرود چه اینها معذور اند وَمَنْ یُطِعِ اللّٰهَ و هر که فرمان برد خدای را وَرَسُولَهُ و فرستاده
او را در جهاد و غیر آن یُدْخِلْهُ جَنّٰتٍ در آورد خدای او را به بهشتها و آن چنان بوستانها است که پیوسته تَجْرِی میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر مساکن
بهشتیان جویها وَمَنْ یَتَوَلَّ و هر که اعراض کند از فرمان خدای تعالی و رسول وی یُعَذِّبْهُ عذاب کند او را خدای تعالی عَذَابًا اَلِیمًا عذابی که درد آن منقطع نگردد
و الم او منتهی نشود و آن عذاب حرمان است چه مخالفت امر خدای تعالی از دولت لقا مهجور و بنافرمانی رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند نعوذ بالله
من الحرمان بیت مسوز زین حرمانم که هیچ عذاب ¤ بروی سوز و الم چون عذاب حرمان نیست ¤ آورده اند که چون حضرت رسالت پناه ع م بحدیبیه
نزول فرمود خراش بن امیه را فرستاد تا ایشان را اعلام کند که آنحضرت ع م بعمره آمده و داعیه حرب ندارد اهل مکه خراش را از در آمدن و سخن کردن منع کردند آنحضرت
علیه السلام عثمان را با ده سوار بفرستاد و در مکه نگاه داشتند و آوازه قتل او در افتاد پیغمبر ع م صحابه را طلبید ایشان بقول صحیح هزار و پانصد و بیست
تن بودند بیعت کردند با ایشان بآنکه با قریش قتال کنند و از حرب روی نتابند و در زیر درخت سمره نشسته بود در کشاف آورده که چون حضرت ع م در زیر درخت
نشسته فرو گرفت شاخی از آن درخت پشت مبارک وی را و آمد عبد الله معقل رض گفت که من قائم بودم بر سر آنحضرت ع م آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارک وی
بر داشتم و صحابه بیعت کردند بر مرگ و قتل و آنکه صف نگریزند حضرت ع م فرمود که شما امروز بهترین اهل زمینید در معالم از جابر رض نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود که در دوزخ نرود یک کس از آنها که در تحت الشجره بیعت کردند و این بیعت الرضوان گویند چه حق سبحانه از این قوم خوشنود شد و چنانچه میفرماید لَقَدْ رَضِیَ
اللّٰهُ بتحقیق که خدای تعالی خوشنود گشت عَنِ الْمُؤْمِنِیْنَ از گروه گروندگان صحابه رض اِذْ یُبَایِعُوْنَکَ وقتیکه بیعت کردند با تو تَحْتَ الشَّجَرَةِ در زیر درخت سمره
فَعَلِمَ پس میداند خدای تعالی مَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ آنچه در دلهای ایشانست از اخلاص و وفا و صدق و صفا فَاَنْزَلَ السَّکِیْنَةَ پس فرو فرستاد آرامش عَلَیْهِمْ
بر ایشان وَاَثَابَهُمْ و پاداش داد ایشان را فَتْحًا قَرِیْبًا فتحی نزدیک که فتح خیبر است یا مکه یا هجر وَمَغَانِمَ کَثِیْرَةً و غنیمتهای بسیار از خوت و نقود
و ضیاع و عقار یَاْخُذُوْنَهَا میگیرند آنها را از یهود خیبر و غیر آن وَکَانَ اللّٰهُ عَزِیْزًا و هست خدای غالب و غلبه دهنده دوستان خود را حَکِیْمًا
حکم کننده بمغلوبیت دشمنان وَعَدَکُمُ اللّٰهُ وعده کرده است شما را خدای تعالی ای امت مَغَانِمَ کَثِیْرَةً غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم و مکه و در
اطراف و اکناف عالم تَاْخُذُوْنَهَا فرا میگیرید آنرا تا قیامت فَعَجَّلَ لَکُمْ تعجیل کرد و داد شما را هٰذِهٖ این غنیمت خیبر وَکَفَّ و باز داشت و کوتاه کرد
اَیْدِیَ النَّاسِ دستهای مردمان یعنی اهل خیبر و حلفای ایشان را که بنی اسد و غطفان بودند عَنْکُمْ از شما تا حلفای یهود ترسیده بجنگ در نیامدند و
ایشان از خوف شما حصاری شدند تا از شما سالم ماندند وَلِتَکُوْنَ و تا باشد آن غنیمت اٰیَةً لِّلْمُؤْمِنِیْنَ نشان مر مومنان را بر راستی قول پیغمبر ع م بر فتح خیبر
یا صدق قول الهی در وعده غنایم وَیَهْدِیَکُمْ و برای آنکه نماید شما را صِرَاطًا مُّسْتَقِیْمًا راهی راست که منهج توکل است و مستوثق بودن بفضل ازلی
و باز گذشتن کار بلطف لم یزلی ارباب سیر چنین آورده اند که چون حضرت رسول ع م از سفر حدیبیه مراجعت فرمود بحکم وعده و اثابهم فتحا قریبا کارسازی حرب
خیبر فرموده با هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون آمده متوجه قلاع خیبر شدند و از منزل صهبا براه مرحبه روان شده سحری بود که از طریق وادی حرضه بمیان

قلعهای خیبر پایان مدامند و ایشان بیخبر از قلعه بیرون آمده با بیل و تیشه و ادوات زرع میل بحدایق و مزارع خود که داشتند روی نهادند که ناگاه لشکر اسلام
در نظر ایشان در آمد گفتند والله محمد و الخمیس و روی بحصار خود آوردند و آنحضرت ع م فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین
القصه یهود حصاری شده دل بر قتل نهادند و مسلمانان اول با اهل نطاة حرب کردند و آن قلعه گرفته شد و بعد از آن حصار شق مفتوح گشت و در مغازی محمد
بن اسحاق مذکور است که اول از حصون خیبر حصن ناعم را فتح کردند پس نطاة و شق بعد از آن یهود بحصن صعب بن معاذ متحصن گشتند و بجنگ بسیار
گرفته شد و اقمته و اشعه و اطعمه ایشان بدست مسلمانان افتاد پس بمحاصره حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت ع م را صداعی طاری شده بجود
سواری نتوانست فرمود و قلعه بغایت محکم بوده آنجا حرب فراوان وقوع یافته و آخر الامر بدست مرتضی علی کرم الله وجهه مفتوح گشت و در آن قلعه حیب
خیبری را کشت و در آهنین از حصار بر کنده سپری خود ساخت و یهود زنهار خواسته و غنایم بسیار بدست صحابه رض افتاد و کنج ابو الحقیق بار فتیله
و آنحضرت ع م را زهر دادند بره زهر آلوده با وی بسخن در آمد که یا رسول الله از من مخور که مرا بزهر آلوده اند بیت زخوان معجز او گر نواله طلبی ¤ حدیث
بره بیان شنو که ما حضر هست وَاُخْرٰی و وعده کرد شما را غنیمتهای دیگر با فتح شهرهای دیگر که هنوز لَمْ تَقْدِرُوْا قادر نشده اید عَلَیْهَا بران و نمیدانید آنرا قَدْ
اَحَاطَ اللّٰهُ بِهَا بدرستی که احاطه کرده است علم خدای تعالی بِهَا بآن مراد غنایم هوازن است یا مداین و فارس و روم و شام و مجاهد گوید هر فتحی که تا قیامت مر این
امت راست و همه درین داخل است وَکَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزها از فتح مداین و عطای غنایم قَدِیْرًا توانا وَلَوْ قَاتَلَکُمُ و اگر
قتال کردندی با شما در حدیبیه الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه کافر بودند از اهل حدیبیه و صلح نکردندی لَوَلَّوُا الْاَدْبَارَ هر آینه بر گردانیدندی پشتها یعنی هزیمت کردندی
ثُمَّ لَا یَجِدُوْنَ پس نیافتندی وَلِیًّا کارسازی که ایشان را نگاه دارد وَلَا نَصِیْرًا و نه یاری که ایشان را مددکاری نماید سُنَّةَ اللّٰهِ سنت نهاده است
خدای تعالی سنت نهادنی الَّتِیْ قَدْ خَلَتْ آن سنتی که گذشته است مِنْ قَبْلُ پیش از این در امتان دیگر که همیشه انبیا ع م بر ایشان غلبه کرده اند وَلَنْ
تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللّٰهِ مر سنت خدای تعالی را تَبْدِیْلًا تغییری هر چه در ازل مقدر و مقرر شده لا محاله کائن خواهد شد و دست تصرف هیچکس قوم
تغییر و تبدیل صفحات آن نخواهد گشت رباعی تغییر بحکم ازلی راه نیابد ¤ تبدیل بفرمان قضا کار ندارد ¤ در دایره امر کم و بیش نگنجد ¤ با تیر قدر چون و چرا کار
ندارد ¤ آورده اند که وقتیکه آنحضرت ع م در حدیبیه بود هشتاد تن بودند که از اهل مکه بهنگام نماز صبح از جبل تنعیم فرو تاختند و شبخون آوردند تا صحابه رض
آنها را بند یاران رسول الله ع م غلبه کرده ایشان را دستگیر کردند و پیش آنحضرت ع م آوردند و آنحضرت ع م ایشان را آزاد کرد و آیت نازل شد که وَهُوَ
الَّذِیْ و هست آن خداوندی که از محض کرم کَفَّ اَیْدِیَهُمْ باز داشت دستهای کفار مکه را عَنْکُمْ از شما تا صلح کردند وَاَیْدِیَکُمْ عَنْهُمْ و دستهای
شما را کوتاه کرد از ایشان بِبَطْنِ مَکَّةَ در وادی مکه یعنی حدیبیه مِنْۢ بَعْدِ اَنْ اَظْفَرَکُمْ پس از آنکه ظفر داد شما را و غالب ساخت عَلَیْهِمْ بر ایشان
مراد آن هشتاد سوار اند وَکَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه میکنید از مقاتله برای فرمان خدای تعالی و رسول و آنکه دست باز میدارید
و سکه ارید بجهت تعظیم خانه خدای تعالی بَصِیْرًا بینا و شما را بدان جزا خواهد داد هُمُ الَّذِیْنَ ایشانند آنانکه کَفَرُوْا کافر شدند وَصَدُّوْکُمْ
و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام وَالْهَدْیَ و منع کردند شتران را که از برای قربان آورده بودید مَعْکُوْفًا در حالتیکه
داشته بودند اَنْ یَّبْلُغَ از آنکه برسد مَحِلَّهٗ بجای او که مکان نحر است یعنی منا خلاصه معنی آن که کفار مکه بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی
را از محل او نگذاشتند مستحق قتال و استیصال گشتند لکن ما شما را درین سال از قتال ایشان باز میداریم جهت گروهی که در مکه هستند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُوْنَ
و اگر نبودندی مردان گرویده وَنِسَآءٌ مُّؤْمِنٰتٌ و زنان با ایمان آورده در مکه که شما لَمْ تَعْلَمُوْهُمْ ندانسته اید ایشان را و آن هفتاد و دو تن زن و مرد بودند
اَنْ تَطَئُوْهُمْ مدل آن که کمان امان میکردند حق سبحانه فرمود که اگر نبودندی ایشان در مکه و شما ایشان را نمیدانید با عیان ایشان زیرا که با مشرکان مختلط اند
از رجال یعنی اگر نه آن بودی که آن مومنان هستند نه آن بودی که شما ایشان را در اثنای قتال پی سپر میکردید یعنی هلاک میساختید فَتُصِیْبَکُمْ پس میرسید
مِّنْهُمْ از جهت هلاک ایشان مَّعَرَّةٌ مکروهی یعنی غمی و اندوهی بقتل مومنان یا تاوانی چون کفارت و دیت بِغَیْرِ عِلْمٍ متعلق است بآن تطوهم است یعنی
می کشتید ایشان را بی آنکه دانید هر آینه ما دست شما از ایشان کوتاه میکردیم پس منع کردیم شما را از قتل اهل مکه جهت نگاهداشت ایشان و این از برای آن است
لِیُدْخِلَ اللّٰهُ تا داخل کند خدای تعالی فِیْ رَحْمَتِهٖ در بخشش خود مَنْ یَّشَآءُ هر که را خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتی خیرات است و گفته اند که دین اسلام

ست لو تزیلوا اگر جدا شدندی آن مؤمنان از کافران و در مکه نبودندی لعذبنا الذین کفروا هر آینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند منهم از اهل مکه
عذابا الیما عذابی مولم در عقبی و موجع در دنیا بقتل و سبی اذ جعل الذین کفروا یاد کن ای محمد که چون کردند و در آوردند آنانکه نگرویدند فی قلوبهم
در دلهای خود الحمیة تعصب و تکبر و غیرت او را حمیة الجاهلیة حمیت جاهلیت که بنده را از فرمان برداری خدایتعالی باز دارد یعنی با یکدیگر گفتند
که محمد را با یاران او در مکه بنگذاریم چه ایشان در بدر و احد پدران و برادران ما را کشته اند بلات و عزی که بمنازل ما در نیایند چون ایشان عصبیه پیش آوردند
فانزل الله پس فرو فرستاد خدایتعالی سکینته آرام و وقار خود را علی رسوله بر فرستاده خود وعلی المؤمنین و بر مؤمنان تا مقاتله نکردند و بصلح
راضی شده معاودت نمودند و سهیل بن عمرو که باعث صلح نامه بود نگذاشت که بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند و راضی نشد که محمد رسول الله کتابت کنند حق تعالی
سفر باید که والزمهم و ثابت داشت مؤمنان را کلمة التقوی بر کلمه تقوی که کلمه شهادت است یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نپسندیدند یا محمد رسول الله
که بکتابت آن رضا ندادند وکانوا و هستند مؤمنان احق بها سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان واهلها و هستند اهل آن و اولی بدان کلمه وکان الله
و هست خدایتعالی بکل شیء علیما بهمه چیزها دانا بعد از رجوع از حدیبیه بعضی اصحاب بعرض کفتند تعبیر خواب پیغمبر عم راست نشد و ما طواف خانه نکردیم
و حلق و تقصیر بجا نیاوردیم آیت آمد که لقد صدق الله هر آینه راست کرد خدایتعالی و محقق ساخت رسوله برای رسول و فرستاده خود الرؤیا آن
خواب را که دیده بود بالحق براستی بنا بر حکمتی درین سال نا خبر کرد و در سال آینده لتدخلن المسجد الحرام هر آینه در آیید شما به مسجد حرام ان شاء الله
آمنین اگر خواهد خدایتعالی در محلی که ایمن باشید از اعادی و گفته اند استثنای حکایت پیغمبر است عم که در وقت تقریر رؤیا فرمود که بمسجد الحرام در آیید
انشاء الله تعالی آمنین محلقین رؤسکم تراشندگان سرهای خود را ومقصرین و چینندگان موی از سر یعنی بعضی تراشند و بعضی بچینند لا تخافون
نترسید از هیچکس فعلم پس میداند خدایتعالی ما لم تعلموا آنچه ندانید شما از حکمت در تاخیر عمره فجعل پس ساخت برای شما یعنی مقرر گردانید من دون
ذلک پیش از این یعنی قبل از دخول مسجد الحرام جهت عمره قضا فتحا قریبا فتحی نزدیک که فتح خیبر است تا دل مؤمنان از اندوه تاخیر عمره خالی شده
بآن فتح شادمان گردد هو الذی ارسل اوست آن خداوندی که فرستاد رسوله فرستاده خود را که محمد عم است بالهدی براه نمودن خلق
و به بیان کردن احکام و دین ودین الحق و دین درست که اسلام است لیظهره تا غالب گرداند این دین را علی الدین کله بر همه دینها یعنی
اگر دین حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد و اگر باطل بود بر اندازد و گفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا که مقهور و مغلوب مسلمانان شوند و آن بوقت نزول عیسی
باشد وکفی بالله و بسنده است خدایتعالی شهیدا گواه بر نبوت تو اگر سهیل گوید که محمد بن عبد الله نویسند غم مخور که ما میگوییم محمد رسول الله
محمد فرستاده خدایتعالی است بحق والذین معه و آنانکه با ویند از مؤمنان اشداء علی الکفار سخت دل و غلیظ اند بر کفار رحماء بینهم مهربان و شفقان
میان یکدیگر تراهم می بینی تو ایشانرا رکعا رکوع آرندگان سجدا سجود کنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز در موضح آورده که این مناقب راجع بهمه صحابه
رض است اما درین الفاظ ایمائی است باختصاص هر یک از خواص صحاب بمنقبتی خاص والذین معه مدح صدیق است رض که بقرب و معیت و رفاقت
در دار و غار و اسفار مخصوص بوده اشداء علی الکفار صفت فاروق است رض چه در نهایت شدت و غلظت بود با اهل شرک و نفاق همه علما را اتفاق است
که رحماء بینهم نعت ذی النورین است رض عنه که رافت و حیا و دلنوازی و وفای او مشهور است و معروف و نزد خالق و خلایق بدان صفات و سمات موسوم
و موصوف تریهم رکعا سجدا شرح حال مرتضی علی است کرم الله وجهه که اکثر اوقات و اغلب آنات او بوظایف طاعات و عبادات میگذشت تا حدی
که هر شب از هزار تکبیر احرام از خلوت او باسماع خادمان عتبه علیه اش می رسید یبتغون می طلبند این بزرگان فضلا من الله افزونی از خدایتعالی
یعنی زیادتی ثواب می جویند ورضوانا و خوشنودی حضرت او می طلبند سیماهم علامتهای ایشان فی وجوههم در رویهای ایشان ظاهر بوده
من اثر السجود از اثر سجده کردن در لباب آورده که اثر نماز در جبین مبین ایشان لایح بوده چه روی نماز گذارنده در نظر اهل دل خورشید تابنده است که من کثر
صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار و در نفحات مذکور است که چون ارواح ببرکت قرب الهی صاف شد انوار معرفت بر اشباح ظاهر گردد   بیت
در رویش ار گواه چه حاجت که عاشق است :: رنگ رخش ز دور ببین و بدان که هست : ذلک این وصف که مذکور شد مثلهم صفت ایشانست
فی التورىة در کتاب موسی عم یعنی در توریت صفت ایشان مسطور است ومثلهم فی الانجیل و صفت در انجیل یعنی همین نعت در کتاب

عیسی عم مذکور اند یا صفت ایشان در توریت و انجیل کزرع مانند کشتی است که در اول اخرج شطأه بیرون می آرد شاخک خود را یعنی تیغ زند و یک شاخ بر رود
آید فآزره پس قوی گرداند آن یک شاخ را فاستغلظ پس سطبر شود فاستوی علی سوقه پس بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود و پس گیاه ضعیف شود
و آخر درختی گردد یعجب الزراع بشگفت آرد مزارعان را از قوت و سطبری و راستی و خوبی او و این مثلی است و ممثل وی حضرت پیغمبر عم است و یاران وی اند
که باول دعوت اسلام ضعیف بود و هر چند بر آمد قوت گرفت و راست بایستاد و سبب تعجب عالمیان شد حق تعالی این مثل فرمود لیغیظ تا خشم گیرد بهم
الکفار بایشان پیغمبر عم کافران امام قشیری رح فرموده که آیه در شان صحابه رض است پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشانرا دشمن دارد داخل کفار خواهد بود
نعوذ بالله منهما وعد الله الذین آمنوا وعده کرد خدایتعالی آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات و کردند کردارهای پسندیده و ستوده منهم
از ایشان یعنی همه ایشانرا وعده فرموده است مغفرة آمرزش گناهان واجرا عظیما و مزدی بزرگ و در تفسیر عجایب آورده که مراد از عمل صالح اتحاد و سنی
صحابه است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

سورة الحجرات مكية وهي ثمان عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید و گرویده اید لا تقدموا پیشی مگیرید اقوال خود را بین یدی الله ورسوله پیش از قول خدا و رسول
و یعنی سخن مگویید پیش از آنکه پیغمبر عم سخن گوید یا تعجیل مکنید در امر و نهی پیش از وی یا در معنی و تاویل کتاب و سنت پیشی مگیرید بر پیغمبر عم که او بآن داناتر است
واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی در تقدیم بروی قولا و فعلا ان الله سمیع بدرستی که خدایتعالی شنواست مر اقوال شما را علیم داناست بافعال شما
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا ترفعوا بلند مکنید اصواتکم آوازهای خود را یعنی بلندتر از آواز وی بر مدارید فوق صوت النبی
بالای آواز پیغمبر عم چه پیغمبر ایشانرا امر است ادب میفرماید یعنی چون سخن گوید آواز خود بلندتر از آواز وی بر مدارید ولا تجهروا و آشکارا مسازید له بالقول
برای او سخن را یعنی بآواز بلند او را ندا مکنید کجهر بعضکم و همچون آشکارا کردن برخی از شما لبعض مر بعضی را بلکه آواز نرم تر سازید تا مراعات لوازم ادب
کرده باشید و گفته اند ندا او را بنام و کنیت مخوانید چنانچه یکدیگر را میخوانید یا او را یا نبی الله و یا رسول الله و یا حبیب الله خطاب کنید ان تحبط اعمالکم تا باطل
نشود عملهای شما بسبب این جرات و بی ادبی وانتم لا تشعرون و شما ندانید که عملهای شما حبط شده بترک ادب بزرگان گفته اند من ترک الادب
رد عن الباب نهصد هزار ساله طاعت ابلیس بیک بی ادبی ضایع شد   بیت   نگاهدار ادب در طریق عشق و نیاز : که گفته اند طریقت طریق ادب است
آورده اند که ثابت بن قیس رض مردی بلند آواز بود پیوسته با حضرت مصطفی عم بلند سخن میگفتی چون این آیت نازل شد بخانه بنشست و بگریه و زاری
مشغول شد خبر بآن حضرت عم رسید او را طلبید و گفت چیست حال تو گفت یا رسول الله در گوش من گرانی است و من در مجلس شما بآواز بلند سخن میگویم
ترسیدم که عمل من حبط شده باشد حضرت عم فرمود که راضی نیستی بآنکه زندگانی کنی بخیر و بمیری بخیر یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت گفت خوشنود شدم
بدین بشارت و هرگز آواز بحضور شما بر ندارم آیت در شان او آمد که ان الذین یغضون بدرستی آنانکه فرو میدارند اصواتهم آوازهای خود را عند
رسول الله نزدیک رسول خدای و با ادب و آواز نرم سخن میگویند اولئک آن گروه الذین امتحن الله آنانند که امتحان کرده است خدایتعالی قلوبهم
للتقوی دلهای ایشانرا برای قبول تقوی در کشف الاسرار آورده که پاکیزه کرده است حق سبحانه دلهای ایشانرا و آزمودن بمعنی پاک کردن است چنانکه
زر را در کوره خلاص نهند تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند گویند که این زر آزموده است   بیت   در کوره امتحان کرم بگدازی : منت دارم که بیغشم میسازی
لهم مر این گروه پاکیزه دلان راست مغفرة آمرزش گناهان واجر و مزدی عظیم بزرگ بیکران آورده اند که پیغمبر عم سریه فرستاد بحی از احیای عرب
بنی العنبر و آن سریه اسیری چند از آن بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر و غیر ایشان از پی اسیران خود بمدینه
آمدند نزدیک نیم روز بود که حضرت پیغمبر عم استراحت فرموده بود ایشان بدر حجره یک از حجرات طاهره می رفتند و نعره می زدند که ای محمد بدر آی تا قهم اسیران
باز سازی آخر آن حضرت عم بیدار شده بیرون آمد و یکی را از ایشان حکم ساخت و آنکس حکم کرد که نصفی اسیران را فدا گیری و نصفی را آزاد کن حضرت عم همچنان کرد
آیت آمد که ان الذین ینادونک بدرستی آنانکه ندا میکنند ترا من وراء الحجرات از بیرون حجرها یا از پس آن اکثرهم لا یعقلون بیشتر ایشان [illegible]
ندارند و مراعات ادب نمی نمایند و نمیدانند ولو انهم و اگر ایشان صبروا صبر کردندی حتی تخرج تا بیرون آئی تو الیهم بسوی ایشان لکان

هر آینه بودی خَیْرًا لَّهُمْ بهتر مر ایشان را چه تمام اسیران را آزاد میکردی وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدایتعالی آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی رَّحِیْمٌ مهربان است
بر اهل آداب که تعظیم سید اولو الالباب می کنند چه ادب جاذب رحمت است و حرمت جالب نعمت بیت سرمایهٔ ادب بکف آور که این متاع : آنرا که هست
فیض ابد آیدش بدست : آورده اند که حضرت رسالت پناه عم در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان را فرا گیرد و میان
ایشان و ولید در جاهلیت خونی واقع بود و چون خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت دیرینه درگذشتند و طرح محبتی مجدد انداختند و مردم بسیار از روی تعظیم جلال
باستقبال وی بیرون آمدند او پنداشت که بمقاتله وی می آیند فرار نموده نزد پیغمبر عم آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده اند و قصد قتل من کردند و از
دادن زکوة ابا نمودند آنحضرت عم خالد بن ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد و فرمود که احتیاط تمام در کار ایشان بجای آور و تعجیل منمای خالد برفت و کسی را
بمیان ایشان روانه کرد تا تجسس احوال نماید آنکس دید که بانگ نماز میگویند و نماز بجماعت میگذارند و شعار اسلام از ایشان ظاهر است باز آمده با خالد گفت
و خالد بعرض حضرت عم رسانید آیت آمد که یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروه مومنان اِنْ جَآءَكُمْ اگر بیاید بشما فَاسِقٌ دروغ گوئی بیرون رفته از فرمان خدای تع
بِنَبَاٍ بخبری یعنی خبری آورد موحش که موجب تالم خاطر باشد و بخلاف واقعه گوید فَتَبَیَّنُوْٓا پس تفحص کنید و نیکو در پی آن روید اَنْ تُصِیْبُوْا تا نرسانید
گروهی قَوْمًا بگروهی بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی گمان بری که کار زنده با ایشان حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند فَتُصْبِحُوْا پس گردید عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ
بر آنچه کرده باشید نٰدِمِیْنَ پشیمانان یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتیکه امارت صدق خبر بر شما معلوم گردد وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ فِیْكُمْ رَسُوْلَ
اللّٰهِ و بدانید آنکه میان شما فرستاده خدای تعالی است و تعظیم او اقتضای آن میکند که سخن دروغ و بیهوده بحضرت او عرض نکنید لَوْ یُطِیْعُكُمْ و اگر فرمان
برد شما را یعنی اگر قول شما بشنود پیغمبر و برای شما کار کند فِیْ كَثِیْرٍ مِّنَ الْاَمْرِ در بسیاری از کارها لَعَنِتُّمْ هر آینه در رنج افتید و بهلاک شوید وَلٰكِنَّ اللّٰهَ ولیکن
خدایتعالی حَبَّبَ دوست گردانیده است اِلَیْكُمُ الْاِیْمَانَ بسوی شما گرویدن و توحید را وَزَیَّنَهٗ و آراسته است ایمان را فِیْ قُلُوْبِكُمْ در دلهای شما
ای مومنان بنصب ادله و توضیح حجج و براهین وَكَرَّهَ و مکروه گردانیده است اِلَیْكُمُ الْكُفْرَ بسوی شما پوشیدن حق را وَالْفُسُوْقَ و بیرون رفتن از راه راست وَالْعِصْیَانَ
و نافرمانی کردن اُولٰٓئِكَ آن گروه که بتحقیق اخبار کردند هُمُ الرّٰشِدُوْنَ ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان است و تنزیه از کفر فَضْلًا برای فضلی
مِّنَ اللّٰهِ از خدایتعالی یعنی بفضلی که خدایتعالی بشما خواسته است وَنِعْمَةً و نعمتی است از حضرت او وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدایتعالی داناست بصدق و کذب خبر ان حَكِیْمٌ
حکم کننده و محکم کار است در امور بندگان و از حکمتهای اوست که بتحقیق اخبار میفرماید که از خبرهای ناراست انواع فتنهای زاید رباعی
هر گز سخنان شبهه آمیز مگوی : وان راست که هست فتنه انگیز مگوی : خامش شو اگر چاره نداری ز سخن : شوخی مکن و تند مشو تیز مگوی : آورده اند که در میان
عبد اللّٰه رواحه رض و ابن ابی بحضور حضرت رسالت پناه عم مجادله رفت و بدان انجامید که از قوم هر دو جماعتی بمدد آمدند و مهم از شتم و سفاهت بحرب و ضرب
بجر شد حق سبحانه آیة فرستاد که وَاِنْ طَآئِفَتٰنِ و اگر دو گروه مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ از گرویدگان اقْتَتَلُوْا کارزار کنند با یکدیگر فَاَصْلِحُوْا پس صلح کنید
بَیْنَهُمَا میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشان را بحکم خدا و رسول او فَاِنْۢ بَغَتْ پس اگر ستم کند و افزونی جوید اِحْدٰىهُمَا یکی از آن دو
طایفه عَلَی الْاُخْرٰی بر آن دیگر و از صلح عدول نماید و بفرمان خدایتعالی گردن ننهد فَقَاتِلُوا الَّتِیْ تَبْغِیْ پس قتال کنید آن گروه که بغی میکند حَتّٰی تَفِیْٓءَ تا باز
گردد اِلٰٓی اَمْرِ اللّٰهِ بحکم خدای تعالی و گردن نهند بر آن فَاِنْ فَآءَتْ پس اگر باز گردند آن طایفه باغی برای حق و ترک نموده احکام شرع را منقاد شوند
فَاَصْلِحُوْا بَیْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان بِالْعَدْلِ براستی یعنی میل مکنید بیک طایفه و از راه حق تجاوز منمائید وَاَقْسِطُوْا و داد کنید
در همه کارها اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدایتعالی یُحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ دوست دارد عدل کنندگان را که در قول و فعل رعایت قانون عدالت میکنند چه مدار کار ملک و دین
بر عدل است رباعی عدل چون لشکری است جان افزای : عدل مشاطه ایست ملک آرای : عدل کن زانکه در ولایت دل : در پیغمبری زند عادل : اِنَّمَا
الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ جز این نیست که مومنان برادرانند مر یکدیگر را در دین چه همه منتسب اند باصل واحد که آن ایمان است فَاَصْلِحُوْا پس اصلاح آرید بَیْنَ اَخَوَیْكُمْ
میان برادران شما هر گاه که شقاقی و خلافی واقع شود و تخصیص اثنین بذکر جهت آنست که اقل جمع که میان ایشان مخالفت افتد دو کس اند یا مراد انبای اوس
و خزرج باشند و ایشان دو برادر بودند وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عذاب الٰهی در مخالفت فرمان او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ شاید که رحمت کرده شوید شما آورده اند که جمعی
از بنی تمیم استهزا میکردند بر درویشان صحابه چون عمار و بلال و سلمان و خباب و صهیب رض حق سبحانه آیت فرستاد که یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای

کسانیکه گرویده اید لَا یَسْخَرْ باید که افسوس نکنند و استخفاف ننمایند قَوْمٌ گروهی از شما مِّنْ قَوْمٍ از گروهی دیگر عَسٰٓی اَنْ یَّكُوْنُوْا شاید که باشند آنها
خَیْرًا مِّنْهُمْ بهتر از استهزا کنندگان و بعضی از ازواج طاهرات چون ام سلمه رض را بقصر قامت یا صفیه رض را به یهودیت عیب کردند حق سبحانه
فرمود وَلَا نِسَآءٌ و نشاید که زنان استهزا کنند مِّنْ نِّسَآءٍ از زنان عَسٰٓی اَنْ یَّكُنَّ خَیْرًا مِّنْهُنَّ شاید که باشند آنها که استهزا کرده شدند بهتر از استهزا
کنندگان و ثابت بن قیس رض عیب یکی از صحابه گفت از آن نیز نهی آمد وَلَا تَلْمِزُوْٓا و عیب مکنید اَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مومنان
بمثابه نفس واحد اند پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده باشد مصرع عیب هر کس که کنی هم بتو میگردد باز : ابو مالک انصاری عبد اللّٰه بن ابی
حدرد را رض گفت یا نصرانی او در جواب فرمود یا یهودی خدای حکم فرمود وَلَا تَنَابَزُوْا بِالْاَلْقَابِ و مخوانید یکدیگر را بلقبهای ناخوش چنانچه یهود یا
ترسا که مسلمان شده باشند ایشان را به یهودیت و نصرانیت ملقب سازند یا مومنی را فاسق و منافق خوانند بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوْقُ بد نامی است
که کسی را یاد کنند بفسق یعنی جهود و ترسا گفتن بَعْدَ الْاِیْمَانِ بعد از دخول در ایمان وَمَنْ لَّمْ یَتُبْ و هر که توبه نکند از منهیات مذکوره فَاُولٰٓئِكَ
پس آنگروه هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود که خود را در معرض سخط الٰهی و عتاب پادشاهی می آرند یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اجْتَنِبُوْا ای
گروه گرویدگان بپرهیزید و بگذارید كَثِیْرًا مِّنَ الظَّنِّ بسیاری از گمانها اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ بدرستی که بعضی از گمان اِثْمٌ بزه است و گناه بران مترتب شود
و باید دانست که گمان بر چهار قسم است اول مامور به و آن حسن ظن است بخدا و بمومنان در خبر آمده است که ان حسن الظن من الایمان دوم حرام و آن
گمان بد بخدا و مومنان است که موجب اثم است سیوم مندوب الیه و آن تحری باشد در امر قبله و بنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح
و آن ظن است در امور دنیا و مهمات معیشتی و درین صورت بدگمانی موجب سلامت و انتظام مهمات است و از قبیل حزم شمرده اند کما قیل بیت
بنفس مباش و بدگمان باش : در فتنهٔ مکر در امان باش : آورده اند که دو کس از اکابر صحابه در بعضی اسفار سلمان را رض نزد پیغمبر عم فرستاده
وا ای طعامی طلبیدند و حضرت با اسامه رض حواله فرمود و اسامه گفت نزد من هیچ خوردنی نیست و سلمان باز آمده صورت حال باز گفت ایشان
غیبت وی گفتند سلمان قدحی دارد که اگر بمیجه رود آبش خشک شود و در غیبت اسامه گفتند که طعام داشت و بخل کرد بعد از آن در تجسس افتادند که آیا اسامه
راست گفته که طعام نداشته یا با بخل ورزیده دیگر روز که نزدیک حضرت رسالت پناه عم آمدند فرمود که سبب آن سرخی گوشت که میان دندانهای شما می بینم
گفتند با گوشت تناول نکرده ایم آنحضرت عم فرمود که گوشت خوردنی نمیگویم گوشت آدمی میگویم و این آیت نازل شد که وَلَا تَجَسَّسُوْا و تجسس مکنید چنانچه در کار
اسامه بدگمان شدید و تجسس کردید وَلَا یَغْتَبْ بَّعْضُكُمْ باید که غیبت نکند بعضی از شما بَعْضًا بعضی دیگر را چنانچه درباره سلمان کردید و غیبت آنست
که غایبانه کسی سخن گوید که اگر مواجهه با او گویند آنرا کاره بود و پس تمثیلی میفرماید برای زشتی غیبت برین وجه که اَیُحِبُّ آیا دوست دارد اَحَدُكُمْ یکی از شما اَنْ یَّاْكُلَ
آنکه بخورد لَحْمَ اَخِیْهِ گوشت برادر خود را مَیْتًا در حالتیکه مرده باشد آن برادر بلکه نفس شما از آن تنفر نماید فَكَرِهْتُمُوْهُ پس مکروه دارید آنرا که بخورید پس
همچنانکه اکل گوشت مرده را کاره اید باید که غیبت را کاره باشید رباعی آنکس که لوای غیبت افراخته است : او از پی مردگان غذا ساخته است : و آنکس
که بعیب خلق پرداخته است : زانست که عیب خویش نشناخته است وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عقوبت خدایتعالی بسبب غیبت کردن اِنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ
بدرستی که خدایتعالی پذیرنده توبه است از جمعی که تایب شوند از غیبت کردن رَّحِیْمٌ مهربان است بر آنکه باز ایستد از غیبت کردن آورده اند که روز فتح مکه جمعی
از طلقا بودند وقتیکه بلال رض بر بام بیت الحرام اذان داد بتعظیم شعائر باذان مشغول بود در غیبت وی افتادند و یکی از ایشان آن بود که آیا محمد صلعم
هیچکس دیگر نیافته که بانگ گوید بجز این کلاغ سیاه و در نسبت او قدح کردند آیت آمد که یٰاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان اِنَّا خَلَقْنٰكُمْ بدرستی که آفریده ایم
شما را مِّنْ ذَكَرٍ وَّاُنْثٰی از مردی و زنی که آدم و حوا اند عم چون همه از یک پدر و مادر باشید پس بنسبتی فخر کردن و در نسبتی طعنه زدن هیچ وجه ندارد شعر
الناس من جهة التمثال اکفاء : ابوهم آدم والام حواء : و نعم من قال قطعه نسب آدمیانی که تفاخر ورزند : از ره دانش و انصاف
به دور افتادند : نرسد فخر کسی را ز نسب بر دگری : چونکه در اصل ز یک آدم و حوا زادند : و آنکه بقبایل و عشایر می نازد باید که بداند که شعب و بطون برای تعارف است
نه برای تفاخر چنانچه میفرماید وَجَعَلْنٰكُمْ شُعُوْبًا و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصل واحد وَّقَبَآئِلَ و قبیلهای منتسب بشعوب
لِتَعَارَفُوْا تا بشناسید یکدیگر را و ممتاز گردد بعضی از بعضی یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز شوند چنانچه زید قریشی از زید تمیمی و باید دانست که شعوب

مشتمل بر قبایل است چنانچه مثلا خزیمه شعبی است مشتمل بر چند قبیله که یکی از آنها کنانه است و قبیله بر عمایر اشتمال دارد چنانچه قریش عمایر است از کنانه و بعد از عمایر بطون است چون لوی که بطنی است از قریش و پس ازان افخاذ است چون هاشم که فخذی است از لوی پس عشایر است چون عباس از هاشم و بعد ازان فصیل باشند و آن اهل بیت است چون بنی العباس و گفته اند شعوب از قحطان باشند و قبایل از عدنان و قولی آن است که شعب از عجم است و قبایل از عرب و بر هر تقدیر إِنَّ أَكْرَمَكُمْ بدرستی که بزرگترین شما عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای أَتْقَاكُمْ پرهیزکارترین شماست چه بتقوی نفوس را رتبه کمال حاصل گردد و هر که اتقوی بیشتر قدم او در مرتبه فضل بیشتر که الشرف بالعلم والادب لا بالاصل والنسب بیت باادب باش تا بزرگ شوی : که بزرگی نتیجهٔ ادب است إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای تعالی داناست باصل و نسب شما خَبِيرٌ آگاه از علم و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده اظهار کلمه شهادت میکردند و میگفتند یا رسول الله تمام عرب تنها نزد تو آمده اند و ما با اهل و عیال آمده ایم و غلب عرب با تو قتال کرده اند و ما عنان کشیده و القصه منتی عظیم داشتند بر پیغمبر عم بایمان خود حق سبحانه فرمود که قَالَتِ الْأَعْرَابُ گفتند اهل آن بادیه از اسد و غطفان که آمَنَّا ما ایمان آورده ایم و گرویده ایم قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا بگو که ایمان نیاورده اید چه ایمان اقرار بزبان است با تصدیق دل و شما را اقرار هست و تصدیق نی پس مگوئید که ایمان آورده ایم وَلَٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا لیکن بگوئید که اسلام آورده ایم مراد از اسلام لغوی است که عبارت از انقیاد باشد و دخول در اسلام و اظهار کلمه از ترس قتل و سبی وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ و در نیامده است ایمان فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما لاجرم دل شما با زبان موافقت ندارد وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و اگر فرمان برید خدای را و فرستاده او را باخلاص و از سر نفاق درگذرید لَا يَلِتْكُمْ کم نگرداند خدای تعالی شما را مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا از مزد کردارهای شما چیزی را بلکه تمام و کمال بشما رساند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است گناهی را که از مطیعان صادر شده باشد رَحِيمٌ مهربان است بتوفیه اجور ایشان إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که گرویدگان حقیقی الَّذِينَ آمَنُوا آنانند که ایمان آورده اند بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدای تعالی و رسول خدا بخلوص نیت و صفای طویت ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا پس شک نکردند در دل بعد از اقرار بزبان وَجَاهَدُوا و برای تحقیق ایمان خود جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالهای خود که بغازیان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند و بنفسهای خود که مباشر حرب کفار شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای تعالی أُولَٰئِكَ آن گروه مومنان مجاهدان هُمُ الصَّادِقُونَ ایشانند راست گویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیه همان گروه آمده سوگند خوردند که ما مومن صادقیم آیه آمد که قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم ایشان را أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ آیا خبر میکنید شما خدای تعالی را بِدِينِكُمْ بکیش خود در سوگند میخورید بر ایمان وَاللَّهُ يَعْلَمُ و حال آنست که خدای تعالی میداند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است از

علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از حوادث وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای تعالی بهمه چیز عَلِيمٌ داناست و هیچ چیز بر وی پوشیده نمی شود پس محتاج اعلام و اخبار شما نیست يَمُنُّونَ عَلَيْكَ منت می نهند بر تو أَنْ أَسْلَمُوا بآنکه اسلام آورده اند قُلْ لَا تَمُنُّوا بگو منت منهید عَلَيَّ بر من إِسْلَامَكُمْ باسلام خود بَلِ اللَّهُ بلکه خدای تعالی يَمُنُّ منت می نهد عَلَيْكُمْ بر شما أَنْ هَدَاكُمْ بآنکه راه نموده است شما را لِلْإِيمَانِ بسوی ایمان إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان در دعوی ایمان إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای تعالی میداند غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها وَاللَّهُ بَصِيرٌ و بدرستی که خدای تعالی بیناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما می کنید از اظهار ایمان و ابطان نفاق

سورة ق مكية وهي خمس واربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

قٓ حروف مقطعه جهت فرق است میان کلام منظوم و منثور امام علم الهدی رح فرموده که این حروف مر نثر را بجای تشبیب است مر نظم را چه سامع بمجرد استماع این حروف استدلال میکند بر آنکه کلامی که بعد از وی می آید منثور است نه منظوم پس در ایراد این حروف رد قول جماعتی است که قرآن را شعر میگویند و درین حروف ق بعینه گفته اند که نامی است از نامهای خدای تعالی یا نام قرآن است یا مفتاح اسم قادر و قدیر و قهار و قدوس و قیوم است یا اشارت بکلمه قف یعنی بایست ای محمد صلی الله علیه وسلم بر عمل آنچه مامور شده امام ابو اللیث رح فرموده که معنی قاف آن است که الله قائم بالقسط و گویند قاف نام کوهی است محیط بگرداگرد زمین حق سبحانه او را از زبرجد سبز آفریده و بدو سوگند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای تعالی یا بقرب الهی که سر و نحن اقرب الیه من حبل الورید درین سوره ازان خبر میدهد یا سوگند میخورد و بقوت قلب حبیب خود وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ بحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان مبعوث خواهند شد و کافران بعث نکرویدند بَلْ عَجِبُوا بلکه عجب داشتند أَنْ جَاءَهُمْ از آنکه آمد بدیشان مُنْذِرٌ بیم کننده مِنْهُمْ از جنس ایشان فَقَالَ الْكَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تقبیح حال ایشان بکفر هَٰذَا این برگزیدن محمد علیه السلام برای رسالت شَيْءٌ عَجِيبٌ چیزی شگفت است و کاری عجیب و دیگر گفتند ءَإِذَا مِتْنَا آیا ما چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم ما خاک و ما را بعالم حیات باز خواهند گردانید و روح ما رجعت خواهد کرد ذَٰلِكَ این رد ما بحیات رَجْعٌ بَعِيدٌ بازگشتنی دور است از عادت و امکان پس حق تعالی رد ایشان از الفت قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما میدانیم مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ آنچه کم گرداند زمین مِنْهُمْ از گوشت و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان وَعِنْدَنَا و نزدیک ما كِتَابٌ حَفِيظٌ کتابی است نگاه دارنده مر تفاصیل ایشان را پس آنچه از ایشان خاک شده آن را میدانیم یا نوشته است در لوح محفوظ از اندراس و تغیر مشتمل بر عدد و اسامی ایشان آنرا نیز فراموش نکنیم پس اعادهٔ ایشان بعد از فنا بر ما دشوار نباشد و چنان نیست که ایشان میگویند

منزل ۷

بَلْ كَذَّبُوا بلکه تکذیب کرده اند و نگرویده بِالْحَقِّ بقرآن راست و درست یا بمحمد ص لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان و معجزه نموده و حجت الزام کرده فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی بهم برآمده و باضطراب آورده در شان قرآن کاهی او را سحر میگویند و کاهی شعر و کاهی فسانه و در آن پیغمبر وقتی او را مجنون و وقتی کاهن و کاهی مفتری أَفَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نمی نگرند منکران بعث و حشر إِلَى السَّمَاءِ بسوی آسمان که واقع است فَوْقَهُمْ زبر سر ایشان از بهر قدرت كَيْفَ بَنَيْنَاهَا چگونه بنا کردیم آنرا طبقه بر بالای طبقه وَزَيَّنَّاهَا و بیاراستیم آنرا بستارکان وَمَا لَهَا و نیست آنرا مِنْ فُرُوجٍ هیچ ازاری کافها و فرجها پس آفریدن چیزی بدین بزرگی بی فرجه و علتی و شکافی دلیل است بر کمال قدرت و علم و نهایت دانش و حکمت وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین باز کشیدیم و گسترده بر روی آب وَأَلْقَيْنَا فِيهَا و افکنده ایم در روی رَوَاسِيَ کوههای بلند استوار بر جای وَأَنْبَتْنَا فِيهَا و برویانیدیم در زمین مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر گونه نباتی بَهِيجٍ نیکو و آراسته و بهجت و شادی افزاینده و این همه کردیم تَبْصِرَةً از برای بینائی یعنی بنظر اعتبار و استدلال نگریستن وَذِكْرَى و از برای یاد و پند گرفتن لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ مر هر بنده بازگردنده را بخدای وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از جانب آسمان مَاءً مُبَارَكًا آبی بسیار منفعت فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم بِهِ بدان آب جَنَّاتٍ بوستانها مشتمل بر اشجار و اثمار وَحَبَّ الْحَصِيدِ و دیگر رسته گردانیدیم باران دانه را که از شان او آن است که بدروند چون گندم و جو و ارزن و امثال آن وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ و برویانیدیم درختان خرمای بلند و بزرگ لَهَا مر آن خرمابنان را طَلْعٌ نَضِيدٌ غلاف خرما در هم بسته مراد تراکم طلع است یا بسیاری میوه در وی و اینهمه برویانیدیم رِزْقًا لِلْعِبَادِ برای روزی مر بندگان را وَأَحْيَيْنَا بِهِ و زنده گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا زمین مرده افسرده را پس همچنان که زمین مرده را حیات بخشیدیم كَذَلِكَ الْخُرُوجُ همچنین است بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و بعرصه محشر حاضر شدن و اگر کسی تامل کند در احیای دانه که مانند مرده در خاک مدفون است و ظهور او بعد از خفای او دور نیست که بشمه از حیات بعد از ممات پی تواند برد قطعه کدام دانه فرو شد که بر نیامد باز : چرا بدانه انسانت این گمان باشد : فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر : غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد : پس برای تسلی خاطر مبارک حضرت رسول ع م که از تکذیب قوم ملول بود از حال مکذبان امم خالیه خبر میدهد و میفرماید كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح ع م که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر نوح ع م را وَأَصْحَابُ الرَّسِّ و اصحاب چاه یا بر حنظله یا جبیل فتح مر نبی خود حنظله بن صفوان را وَثَمُودُ و قوم ثمود صالح ع م را وَعَادٌ و قوم عاد هود ع م را وَفِرْعَوْنُ و قوم فرعون موسی ع م را وَإِخْوَانُ لُوطٍ و برادران لوط یعنی قوم او وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اصحاب ایکه مر شعیب ع م را وَقَوْمُ تُبَّعٍ و قوم تبع مر تبع ع م را و در سوره دخان شمه از حکایت وی گذشت و اخبار بواقی انبیای مذکوره هر یک در محل خود مسطور شده كُلٌّ همه ایشان كَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند همه پیغمبران را زیرا که انبیا مصدق یکدیگراند پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه ایشان باشد چون تکذیب کردند فَحَقَّ وَعِيدِ پس مسلم شد و فرود آمد بر ایشان وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم أَفَعَيِينَا آیا عاجز شده ایم و رنج یافته بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بآفرینش اول خلق تا فرو مانیم در آفرینش ثانی مشرکان مکه معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق است در اول کسی میفرماید که کسی که قادر بود بر آفرینش جمعی بی ماده و مدد چرا توانا نبود بر اعاده ایشان به جمیع مواد در حیات با آن و بی شبهه ما بر آن قادر و قوت داریم بَلْ هُمْ بلکه کافران فِي لَبْسٍ در شک و شبهه اند بسبب وساوس شیطانی مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ از آفرینش نو یعنی بعث و حشر و نشر چه آنرا مخالف عادت می بینند و در خلق جدید محققان نکتهای نازک و سخنان لطیف و دقیق هست و در بعضی از آن در تفسیر همین آیه از جواهر التفسیر اطلاع توان یافت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم آدمی را وَنَعْلَمُ و میدانیم مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ آنچه که وسوسه میکند مر او را بدان نفس او از اندیشهای بد وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ و ما نزدیک تریم بسوی انسان مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ از رگ جان وی بوی و این نزدیکی بوی بعلم و قدرت است نه بمکان و مسافت ما و روی فرمود که حبل الورید رگیست متصل بدل و علم خدای بر بنده نزدیک تر است از علم دل وی بوی و گفته اند ما نزدیک تریم بحال وی از کسی که نزدیک تر باشد از حبل الورید بوی صاحب بحر الحقایق گوید که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانی است بوی درین سخن ایمائی است بآنکه حق سبحانه از آن به بنده اقرب است پس چنانچه انسان هر گاه که خود را طلبد بیابد حق را نیز هر گاه که جوید یابد و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب : در زبور آمده که الا من طلبنی وجدنی مثنوی نحن اقرب گفت من حبل الورید : تو فکنده تیر فکرت را بعید : ای کمان و تیرها بر ساخته : صید نزدیک تو دور انداخته : و بباید دانست که قرب حق بی چون و بیچگونه باشد ای عزیز کیفیت قرب جانرا که پیوسته است بتن در نمی توان یافت و قرب حق را که از کیفیت مقدس و منزه است چگونه ادراک آن

کرده

کرده هم در مثنوی معنوی مذکور است نظم قرب بیچونست جانت رای نو : قرب حق را چون بدانی ای عمو : قرب نی بالا و پستی رفتن است : قرب حق از قید هستی رستن است : در کشف الاسرار آورده است که قرب بنده بحق آن است که فرموده واسجد واقترب و در احادیث قدسیه وارد است که لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل و این قرب اول بایمان است و تصدیق و آخر باحسان است و تحقیق یعنی مقام مشاهده که ان تعبد الله کانک تراه و قرب حق مر بنده را دو قسم است یکی کافه خلق را بالعلم و قدرت وهو معکم اینما کنتم و دیگر خواص درگاه را باختصاص بر و شواهد لطف و نحن اقرب الیه من حبل الورید اول را قربی و بعدی غیبی ما از جهانش برهاند پس قربی بخشد حقیقی تا از آب و گلش باز برد و از هستی موهوم بنده میکاهد و بهستی اصلی ظهور زیاده می کند چنانکه از اول خود بوده در آخر هم خود باشد آنجا علایق مرتفع و اسباب منقطع و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارات متناهی و عبارات منتفی و تنی یکتا و بخود باقی ماند نظم موج بحر لمن الملک بر آید ناگاه : غرق گردند در آن بحر چه درویش و چه شاه : خرمن هستی موهوم چنان سوزاند : آتش عشق که نی دانه بماند نی کاه : إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ یاد کن چون فرا گیرند دو فرشته فرا گیرند اقوال و افعال و اعمال مکلفان او بنویسند عَنِ الْيَمِينِ از جانب راست همنشین وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ و از جانب چپ هم نشینی یعنی این دو ملک موکل بر راست و چپ بنده نشسته نگهبان وی باشند مَا يَلْفِظُ بیرون نیفکند از دهن خود مِنْ قَوْلٍ هیچ سخنی یعنی متکلم نشود به چیزی إِلَّا لَدَيْهِ مگر نزدیک او رَقِيبٌ نگهبانی بود عَتِيدٌ آماده که فی الحال بنویسد و در لباب آورده که در حکمت ولی مذکور است که عجب میدارم از پسر آدم که دو ملک موکل بر وی اند و نهایی مینی او نشسته اند زبان او قلم ایشان است و آب دهن او مداد ایشان چگونه در مالایعنی سخن گوید و حال آنکه می گوید مالایعنی بسیار می گوید و در حدیث آمده است که من حسن اسلام المرء ترکه مالا یعنیه نظم الهی از صرفه زر میکنی : صرفه گفتار کن ار میکنی : مصلحت نیست زبان زیر کام : تیغ پسندیده بود در نیام : ملکین بدین نوع نگهبان بنده اند و از بد و نیک او در قید کتابت می آرند که ناگاه اجل برسد وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ و بیاید بیهوشی مرگ بِالْحَقِّ بامر خدای تعالی که درست و راست است و گویند مراد از ذَلِكَ این مرگ است مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ آنچه بودی که تو از آن که میگریختی و میترسیدی و او را مکروه داشتی وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور نوبت دوم و بدین نفخه مردگان زنده شده از قبرها بر آیند ملائکه گویند ذَلِكَ این روز هست يَوْمُ الْوَعِيدِ روزی که خلق را بدان وعید میکردند یعنی میترسانیدند وَجَاءَتْ و می آید در روز محشر بعرصه حشر كُلُّ نَفْسٍ هر کسی مَعَهَا سَائِقٌ با او راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب میراند وَشَهِيدٌ و با او گواه که بر اعمال نیک و بد او گواهی میدهد و آنهم فرشته باشد یا جوارح او نه از سایق و از میسره پیش سایق انکار منصور و بهر کس از حق تعالی خطاب میرسد که لَقَدْ كُنْتَ بدرستی که بودی تو در دنیا فِي غَفْلَةٍ در بیخبری مِنْ هَذَا از این روز فَكَشَفْنَا عَنْكَ پس برداشتیم از دیده تو غِطَاءَكَ پوشش تو یعنی غفلت ترا تا هر چه شنیده بودی معاینه بینی فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ پس دیده تو امروز بسبب کشف حجاب از و حَدِيدٌ تیز است و گفته اند بینائی اینجا بمعنی دانائی است یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث و حشر امروز بتو نمودیم و بدان دانا شدی وَقَالَ قَرِينُهُ و گوید همنشین او یعنی ملکی که بر و موکل بود هَذَا این است مَا لَدَيَّ آنچه نزدیک من عَتِيدٌ حاضر است یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد بسائق و شهید که أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ بیفکنید در دوزخ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ هر کافری ستیزنده که گردن کش باشد مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ منع کننده مر خیر را یعنی باز دارنده مال از حقوق مفروضه و گفته اند آیت در شان ولید بن مغیره است و مراد از خیر دین اسلام است و او منع میکرد اولاد و اقربای خود را از اسلام و بصفت کفر و عناد نیز موصوف بود و صفت دیگرش مُعْتَدٍ در گذرنده بود از حد الٰهی مُرِيبٍ شک آرنده در وحدانیت الَّذِي جَعَلَ آنکه گردانید یعنی شریک ساخت مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَهًا آخَرَ خدای دیگر فَأَلْقِيَاهُ پس بیفکنید او را فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ در عذاب سخت جاودانی و چون خواهند که آن کافر را در دوزخ افکنند گوید مرا چه گناه است دیوی که بر من مسلط بود مرا گمراه گردانید و بر جاده شر ساخت انکار کند قَالَ قَرِينُهُ گوید همنشین او یعنی آن دیو که در دنیا با وی بوده رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا أَطْغَيْتُهُ من گمراه نکردم او را و در باره او از حد در نگذشتم وَلَكِنْ كَانَ ولیکن بود فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ در گمراهی دور و دراز و از آن باز گشت قَالَ گوید حق سبحانه و تعالی لَا تَخْتَصِمُوا مخاصمه مکنید لَدَيَّ نزدیک من که هیچ فایده بدین خصومت مترتب نیست وَقَدْ قَدَّمْتُ و بدرستی که من پیش فرستادم إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ بشما وعید خود در کتب خود بر زبان رسل خود و حالا شما را هیچ حجتی نمانده و هیچ عذر از شما مسموع نیست مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ تغییر داده نشود سخن لَدَيَّ نزدیک من یعنی وعده و وعیدی که کرده ام ع تبدیل بران راه نیابد وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ و نیستم من ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندگان که بی استحقاق ایشان را عذاب کنیم يَوْمَ نَقُولُ یاد کن روزی را که گوید خدای تعالی و حفص بنون میخواند یعنی گوئیم لِجَهَنَّمَ مر دوزخ را هَلِ امْتَلَأْتِ آیا پر شدی یعنی من وعده کرده ام که ترا پر سازم از کفار انس و جن پر شده یا نی خدای تعالی این گوید

وَتَقُولُ و میگوید دوزخ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ آیا هیچ زیادتی هست این استفهام بمعنی سوال است یعنی زیاده کن حق سبحانه و دیگر کافران بفرستد بوی تا پر شود و قولی
آنست که پر نشود حتی یضع الجبار فیها قدمه فیقول قط قط بیت آن قدم حق را بود کو را کشد ؛ غیر حق کو که کمان او کشد ؛ امام زاهدی و بعضی دیگر از محققان
بر آنند که استفهام بمعنی نفی است یعنی لا مزید یعنی پر شدم و زیادتی را گنجایش نیست وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و نزدیک گردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ
بَعِيدٍ مر پرهیزکاران را تاکید است یعنی بهشت ایشان را نزدیک بود نه دور و این پیش از آن باشد که ایشان را به بهشت برند اول بهشت را بدیشان نمایند
و منازل و نعیم هر یک بنظر وی در آرند تا اندیشش بیفزاید پس خدای تعالی فرماید هَذَا این است مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بودید در دنیا و این را آماده
کردیم لِكُلِّ أَوَّابٍ برای هر بازگردنده از زشتی شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت یا بازگشته از خلق بحق حَفِيظٍ نگاه دارنده حدود شرع یا رعایت کننده امر
و نهی گفته اند نگاه دارنده نفس از معصیت یا محافظت کننده امر ربانی یا نگهبان انفاس و اوقات خود یعنی در هر نفسی از حق تعالی ذاهل و غافل نباشد نظم
گر تو پاس داری پاس انفاس ؛ بسلطانی رسانندت ازین پاس ؛ ترا یک پند بس در هر دو عالم ؛ ز جانت بر نیاید بی خدا دم ؛ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ هر که
بترسد از خدای تعالی بِالْغَيْبِ به نهانی و پوشیدگی یعنی عمل خود را از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان و آشکارا یکی باشد وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ و بیاید
بدلی بازگشته بحق یعنی اقبال کننده بطاعت و سر باز زننده از متابعت نفس پس این کس و امثال او را گویند ادْخُلُوهَا در آئید به بهشت بِسَلَامٍ بایمنی
و سلامت یا تشریف یافته بسلام خدای و فرشتگان ذَلِكَ این روز يَوْمُ الْخُلُودِ روز بقای جاودانی است یعنی درین روز مرگ نباشد لَهُمْ مر ایشان را
است یعنی مر اهل بهشت را مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از انواع نعمتها و اصناف لذتها فِيهَا در بهشت وَلَدَيْنَا و نزدیک ما مَزِيدٌ زیاده هست از
آنچه می خواهند و اکثر بر آنند که مراد از مزید رؤیت است وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا کسان که هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان یعنی از قوم تو مِنْ قَرْنٍ از اهل
قرن که بحب واقع هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ ایشان سخت تر بودند از کفار مکه بَطْشًا از روی قوت چون قوم عاد و ثمود فَنَقَّبُوا پس راه بریدند فِي الْبِلَادِ
در شهرها یعنی رفتند بتجارت و سفرها کردند و مال و متاع بسیار بدست آوردند هَلْ مِنْ مَحِيصٍ هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی از مرگ یا پناهی از قضای خدای تعالی
همین که حکم فنا نازل شد هیچ چیز دستگیری ایشان نکرد إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سوره لَذِكْرَى هر آینه پند گرفتن و یاد گرفتن و یاد
کردن است لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ مر کسی را که باشد مر او را دلی متفکر در حقایق اخبار یا عقلی از خواب غفلت بیدار کننده و سلمی رح از شبلی قدس سره
نقل میفرماید که موعظه قرآن را دلی می باید حاضر با خدا که طرفة العین غافل نشود أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ یا کسیکه القای سمع کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق
اعتبار وَهُوَ شَهِيدٌ و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی آن تواند کرد در لباب آورده که صاحب قلب مؤمن عرب است و شهید
مؤمن اهل کتاب است که گواهی دارد بر نعمت محمد علیه الصلوة والسلام و شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که القای سمع بوقت شنیدن
قرآن چنان می باید که گویا از پیغمبر علیه السلام می شنود پس در فهم بالاتر رود و چنان داند که از جبرئیل علیه السلام استماع میکند پس فهم را بلندتر
برد و چنان داند که از خدای تعالی می شنود شیخ الاسلام قدس سره فرموده که این سخن تمام است و بران در قرآن گواهی هست و آن لفظ شهید
است چه شهید آنرا گویند که حاضر باشد و از گوینده شنود نه از خبر دهنده چه غایب از مخبر می شنود و حاضر از متکلم و از امام جعفر صادق رض منقول است
که تکرار میکردم قرآن را تا وقتیکه از متکلم او شنودم وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و بدرستی که ما بیافریدیم آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا
و آنچه میان ایشان است فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از یکشنبه تا روز جمعه وَمَا مَسَّنَا و نرسید ما را در آفرینش اینها مِنْ لُغُوبٍ هیچ رنج و ملالی
رد قول یهود است که گفتند روز شنبه استراحت کرد آورده اند که رنگ مبارک حضرت رسالت پناه علیه السلام بعد از استماع استراحت یوم السبت
سرخ شد از شدت غضب آیه آمد فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن عَلَى مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند یهود یا بر سخن مشرکان بر انکار بعث یا هرچه
بیهوده از ایشان صادر گردد یا چون نسبت تو بسحر و شعر و جنون کنند و آنچه در حق من میگویند از اتخاذ ولد و شریک وَسَبِّحْ و نماز گذار بِحَمْدِ رَبِّكَ
با مر پروردگار تو قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از بر آمدن آفتاب که نماز بامداد است وَقَبْلَ الْغُرُوبِ و پیش از فرو شدن وی که نماز دیگر یعنی
پیشین است وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ و در بعضی از شب پس نماز کن برای او که نماز شام و خفتن است وَأَدْبَارَ السُّجُودِ و نماز کن پس از سجدها امام
زاهدی رح از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که ادبار السجود دو رکعت است بعد از نماز شام و گفته اند وتر است بعد از عشا یا نوافل بعد از مکتوبات وَاسْتَمِعْ

وگوش

و گوش فرا دار و بشنو قرآن را يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل ع م مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جای نزدیک با آسمان یعنی صخره بیت المقدس که از
همه زمین هژده میل با آسمان نزدیکتر است و گفته اند مکان قریب بدان معنی است که آواز او بهمه جا رسد و هیچ موضع دور نبوده در خبر است که اسرافیل ع م بر بالای صخره
انگشت در گوش کند و گوید ای استخوانهای ریزیده و ای گوشتهای از هم رفته و ای مویهای پریشان شده خدای تعالی میفرماید که همه جمع شوید برای قضا و جزا يَوْمَ
يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ روزی که بشنوند صیحه بعث را که نفخه ثانیه است بِالْحَقِّ با خبر یکه حق است یعنی بعث گویند بشنوند کافران ذَلِكَ این روز يَوْمُ الْخُرُوجِ
روز بیرون آمدن است از قبور إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْيِي زنده میکنیم مردگان را یعنی نطفه مرده را حیات میدهیم وَنُمِيتُ و می میرانیم در دنیا وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ
و بسوی ماست بازگشت ایشان دیگر باره که برای حساب زنده سازیم ایشان را يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ یاد کن آن روز را که بشکافد زمین و دور شود عَنْهُمْ از ایشان
یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها سِرَاعًا شتابندگان بسوی ندا کننده ذَلِكَ این احیای ایشان از قبور حَشْرٌ جمع کردنی است و بر انگیختن عَلَيْنَا يَسِيرٌ
بر ما آسان نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَقُولُونَ بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت و افترا در حق من و سخنان مکروه در باره تو وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ و نیستی تو
بر ایشان بِجَبَّارٍ مسلطی که بقهر و جبر ایشان را بر ایمان داری فَذَكِّرْ پس پند گوی بِالْقُرْآنِ بمواعظ قرآن مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ کسی را که بترسد از وعید

سُورَةُ الذَّارِيَاتِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ سِتُّونَ آيَاتٍ

من چه بندگیم ندانم جز ترس کاران را حق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا حق سبحانه و تعالی قسم یاد میفرماید به پراکندگان خاک و غیر آن پراکندنی و دانه را از کاه جدا کننده گان یا ملائکه که بر انگیزندگان بادها اند
فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا پس بردارندگان بار گران یعنی ابرها که به باران گران بارند یا ملائکه که ابرها را بردارند فَالْجَارِيَاتِ پس روندگان يُسْرًا نرمی بآسانی
یعنی کشتیهای جاری یا کواکب که در منزل خود جریان دارند فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا پس بخش کنندگان کار یعنی فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن
متعلق بایشان است و گفته اند مراد چهار فرشته مقرب اند که هر یک بمهمی مامور شده جبرئیل ع م بوحی و میکائیل ع م برحمت و تقسیم ارزاق و عزرائیل بموت و اسرافیل ع م
بنفخ صور حق سبحانه و تعالی بدین اشیای عجیب و اشخاص بزرگوار قسم یاد میکند جواب قسم اینکه إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از
حشر و نشر و ثواب و عقاب لَصَادِقٌ هر آینه راست و درست است و در آن هیچ خلافی نیست وَإِنَّ الدِّينَ و بدرستی که روز جزا و حساب لَوَاقِعٌ هر آینه
بودنی است بی شک و شبهه وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ و سوگند بآسمان که خداوند شدت و استحکام است یا با زینت تمام یا با صورت نیکو و خوش آینده
یا خداوند راههاست یعنی طرق کواکب که مسیر ایشان است و در تبیان آورده که ابن عمر رض نقل میکند که مراد آسمان هفتم است و حق تعالی بدو سوگند یاد
میکند که إِنَّكُمْ بدرستی که شمای اهل مکه لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ هر آینه در گفتار مخالفید نسبت با پیغمبر من ع م یعنی گاهی شاعر میگوئید و وقتی ساحر و زمانی کاهن
و گاهی مجنون یا قول شما در شان قرآن مختلف است او را سحر مینامید و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین می گوئید يُؤْفَكُ گردانیده شود عَنْهُ
ایمان بمحمد یا از قرآن مَنْ أُفِكَ آنکس که گردانیده شده است در علم خدا بحکم قدر و قضا از ایمان و قرآن یعنی هر که در علم خدای تعالی که محروم است باشد از ایمان
بکتاب و پیغمبر ع م هر آینه محروم است بیت دلها همه مجروح و جگرها همه خون است ؛ تا حکم ازل در حق هر کس چون است ؛ قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ لعنت
کرده شده اند دروغ گویان از اصحاب قول مختلف مراد از مقتسمان اند که در وقت ورود قوافل بر عقبات مکه نشستندی و هر یک متهم حضرت ع م بنوعی دیگر
یا ینده و رونده باز گفتندی و مردمان را از صحبت وی باز داشتندی حق تعالی ایشان را لعنت کرد و فرمود الَّذِينَ هُمْ دروغ گویان آنانند که ایشان فِي غَمْرَةٍ در جهالت
و نهایت غفلت سَاهُونَ غافلانند از امر و نواهی يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ می پرسند از پیغمبر و مؤمنان که کی خواهد بود روز جزا که خدای تعالی بدان
سوگند یاد کرد ان الدین لواقع این سخن را از روی تکذیب و استهزا میگفتند حق سبحانه و تعالی فرمود که جزا واقع است يَوْمَ هُمْ روزی که کافران عَلَى النَّارِ بر آتش
دوزخ يُفْتَنُونَ سوخته شوند و بدان معذب گردند و خزنه دوزخ ایشان را گویند ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ بچشید عذاب خود را هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ این است
آنچه بودید شما که در دنیا بآن یعنی برسیدن آن تَسْتَعْجِلُونَ شتاب می نمودید و می گفتند متی هذا الوعد إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از شرک و معصیت
در آن روز فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ در بوستانها باشند و چشمهای روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد بر آبهای جاری آخِذِينَ پذیرندگان و فراگیرندگان
مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ آنچه را که بفضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند

قبل ذلك پیش از دخول بهشت محسنین نیکوکاران وفرمان برداران کانوا قلیلا من اللیل بودند که اندکی از شب ما یهجعون خواب نکردندی
یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رض فرمود که میان مغرب وعشا بتطوع نماز گذاردندی واز ابن عباس منقولست که کم شبی بود که بگذشتی بر ایشان مگر که
نماز گذاردندی در اول یا در اوسط یا در آخر آن واشهر آن است که خواب نکردندی تا نماز خفتن نگذاردندی ووقت آنرا دراز کشیدندی تا وسط شب
وبالاسحار وبوقتهای سحرها هم یستغفرون ایشان استغفار میکردندی یعنی با وجود خواب اندک وطاعت بسیار چون طلیعه سحر ظاهر شدی
استغفار کردندی بران وجه که گویا همه شب بارتکاب جرایم اشتغال نموده اند واز آن حسابی نداشتند بیت طاعت ناقص ما موجب غفران نشود
راضیم گر مدد علت عصیان نشود ❊ وفی اموالهم ودر مالهای ایشان حق نصیبی وبهره بوده للسائل مر خواهنده را والمحروم وبی بهره را
ومحروم مستحقی باشد که از کسی چیزی نخواهد ومردم گمان برند که او توانگر است وصدقه بوی ندهند یا کسیکه کشت وزرع وی را نقصان رسد یا فقیری
که بخبران مبتلا بود یا مملوکی که خداوندش او را نفقه ندهد وبرهر تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده وناخواهنده را وفی الارض ودر زمین
آیات نشانها است برای استدلال بر قدرت الهی للموقنین مر بی گمانان را وبعضی از آن آیات برروی زمین معادن است که انواع جواهر از آن استخراج
می کنند ونباتات از بقول وحبوب واشجار واصناف آن وحیوانات از بهایم وسباع وحشرات وانواع آن ودر نفس زمین اختلاف اجزا وکیفیات وخواص
ومنافع وفی انفسکم ونشانها است در نفسهای شما افلا تبصرون آیا نمی بینید استفهام بمعنی امر است یعنی بنظر عبرت در نگرید وعلامات
کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز نباشد الا که نمونه از آن در نهاد شما بود وبا وجود آن منفرد بهیات حسنه وترکیبات خوش منظرهای
دلکش ومتمکن از افعال غریبه واستنباط صنایع مختلفه واستجماع کمالات متنوعه در حقایق سلمی مذکور است که هرکه این آیتها در نفس خود نه بیند ودر صفحه
وجود آثار قدرت مطالعه ننماید حظ خود را ضایع کرده باشد واز زندگی بهره نیابد نظم نظری بسوی خود کن که تو جان دلربائی ❊ مفکن بخاک خود را که تو از
بلند جائی ❊ تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی ❊ چه در از صدف برون آی که تو بس گران بهائی وفی السماء ودر آسمانست رزقکم روزی شما
یعنی اسباب رزق که باران است یا آنچه قسمت یافته از رزق شما مکتوب است بر لوح محفوظ ودر تبیان گفته که لوح در آسمان چهارم است وما توعدون
ودیگر در آسمان است آنچه شما را وعده داده اند از ثواب چه بهشت ونعیم آن در آسمان هفتم باشد نزدیک سدرة المنتهی فورب السماء والارض
پس بپروردگار آسمان وزمین سوگند است انه لحق بدرستی که آنچه مذکور شد از امر روزی وثواب هر آینه راست است مثل ما انکم تنطقون
مانند آنکه شما سخن میگوئید یعنی همچنانکه شک نیست در سخن گفتن شک شما نیست در روزی دادن من هل اتیك بدرستی که آمد بتو حدیث
ضیف ابراهیم سخن مهمانان ابراهیم عم وآن یازده فرشته بودند که با هلاك قوم لوط عم فرود آمده بودند ودر تبیان آورده که آن چهار ملك
بودند جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وزوفائیل عم المکرمین مهمانان گرامی کرده شده نزدیك خدای تعالی یا نزدیك ابراهیم عم که بنفس خود قیام فرمود
بخدمت ایشان اذ دخلوا علیه یاد کن چون در آمدند مهمانان بر ابراهیم عم فقالوا پس گفتند سلاما سلام کردیم تو سلام کردی قال گفت ابراهیم
سلام سلام بر شما وشما قوم منکرون گروهید ناشناخته شده یعنی هرگز چون شما قومی ندیدم در صورت وقامت مرا بگوئید که چه کسانید گفتند
مهمانانیم فراغ پس بازگشت ابراهیم عم الی اهله بسوی اهل خود بروجهی که ایشان ندانستند که کجا میرود فجاء بعجل سمین پس بیاورد گوساله فربه
وبریان کرده فقربه پس نزدیك گردانید آن را الیهم بدیشان یعنی وپیش ایشان نهاد وایشان بدان میل نکردند قال الا تاکلون گفت آیا
نمیخورید این یعنی بخورید ایشان گفتند نمی خوریم فاوجس پس در خاطر گذشت منهم از ایشان خیفة ترسی یعنی دل مبارکش بیم کرد از آنکه مبادا
دزدان باشند وقصد وی کنند چون دران روزگار کسی که با کسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون ملایکه از ابراهیم عم اثر خوف مشاهده کردند قالوا لا
تخف گفتند مترس که ما فرستادگان خدائیم ابراهیم عم فرمود چرا نمیخورید گفتند ما این گوساله را می کشتیم واز مادر جدا می کردیم جبرئیل عم پر مبارك خویش بران گوساله
بریان مالید گوساله زنده شد وبرجست وفریاد کنان روی بجانب مادر نهاد وساره رض در پس در ایستاده این حال را مشاهده کرد وابراهیم عم از آن صورت متعجب
شد ... وبشروه وبشارت دادند مرا او را بغلام علیم بپسری دانا یعنی بتولد پسری اسحق نام از ساره که چون ببلوغ رسد
عالم شود فاقبلت امرأته پس روی بخانه نهاد زن او یعنی ساره رض فی صرة در صیحه وسکت اللیا اللیا وان کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعجب

امور زبان راندندی فصکت پس طپانچه زد وجهها بروی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب کنند وقالت وگفت آیا بزاید عجوز عقیم پیره زنی نازاینده
قالوا کذلك گفتند فرشتگان همچنین بشارت دادیم ترا قال ربك گفته است خدای تعالی تو وما از قول او خبر دادیم انه هو الحکیم بدرستی که او حکم کننده است
بولد مر ترا العلیم داناتر است بعقیمی تو وهرکه محکم کار ودانا بود هر آینه قادر باشد بر صلاح تو نظم کسی کو کار تو دانا بود ❊ برای تمام آنهم توانا بود ❊ بجز درگهش رو
مکن سوی کس ❊ مراد دل خویش از وخواه وبس ❊ چون ابراهیم عم دانست که ایشان فرشتگانند وفرود آمدن ایشان بدان جمعیت خبر کاری عظیم خواهد بود

قال فما خطبکم

گفت پس چیست کار بزرگ شما ایها المرسلون ای فرستاده شدگان قالوا گفتند انا ارسلنا بدرستی که ما فرستاده شده ایم الی قوم مجرمین بسوی
گروهی گنه کاران یعنی کافران چه سر همه گناهان کفر است وما آمده ایم لنرسل تا فرستیم علیهم بر ایشان یعنی اجدا هلاك ایشان وزیر وزبر کردن ایشان
حجارة من طین سنگی از گل یعنی خاکی سنگ شده بپختن مانند آجر مسومة سنگ نشان کرده شده عند ربك نزدیك پروردگار تو للمسرفین مر
برای از حد بیرون برندگان در کفر وفجور آورده اند که سنگها معلم بود بخطوط سیاه وسفید یا نام هرکس بسنگی نوشته که بدان هلاك شود واین سنگها بر ایشان بارید شده
بعد از هلاك ایشان واصح آنست که آن سنگها بر جمعی فرود آمد از ایشان که دران شهر بودند همه کس بدان سنگ باران هلاك شدند وچون ابراهیم عم معلوم فرمود که بموتفکه
میروند بهلاك کردن قوم لوط عم دل مبارکش جهت برادر زاده یعنی لوط عم متالم شد که آیا حال او دران بلا چگونه گذرد ملایکه گفتند غم مخور که لوط ودختران او نجات خواهند
یافت فاخرجنا پس ما بیرون خواهیم آورد من کان فیها هرکه باشد در دیهای موتفکه من المؤمنین از گروندگان فما وجدنا پس نخواهیم یافت
فیها دران غیر بیت من المسلمین غیر یك خانه از مسلمانان که لوط عم است ودختران او وگفته اند یك کس از آن قوم بلوط عم ایمان آورده بود در
بیست سال وترکنا وبگذاشتیم فیها در دیهها آیة علامتی از عذاب للذین برای عبرت آنانکه یخافون العذاب الالیم می ترسند از عذاب دردناك
وآن علامت آبهای سیاه وتقلیب دیار قوم لوط عم است وفی موسی ودر قصه موسی عم نیز آیتی است مر ترسندگان را اذ ارسلناه چون فرستادیم او را
الی فرعون بسوی فرعون بسلطان مبین بحجتی روشن چون ید بیضا وعصا فتولی پس برگشت فرعون برکنه بقوت خود یعنی بسبب آنچه متقوی بود بآن
از خزانه ولشکر واعراض کرد از ایمان وقال ساحر وگفت موسی جادو است که چشم بندی مردم را خوارق عادت می نماید او مجنون یا دیوانه است که عاقبت کار
خود نمی اندیشد محققان گفته اند طعن وی بر موسی عم دلیل کمال جهل اوست چه او بدو چیز متضاد طعن کرد چه مقرر است که سحر را عقلی تمام وذهنی دراك وحذاقتی
دران فن باید ودیوانگی دلیل زوال عقل است وکمال عقل وزوال آن متضاد اند پس چون فرعون برگشت از موسی عم وبر وطعنه زد وقوم وی بران متفق بودند
فاخذناه پس گرفتیم او را بغضب خود وجنوده ولشکر او را فنبذناهم پس بیفکندیم ایشان را فی الیم در دریا یعنی غرق ساختیم وهو وآن فرعون ملیم
مستحق ملامت بود یا ملامت کننده خود را که چرا اعراض کردم از موسی عم وبر وطعن زدم وبدین سبب گفت آمنت انه لا اله الا الذی امنت به بنو
اسرائیل وفی عاد ودر هلاك قوم عاد نیز پندی وعبرتی است مر اهل اعتبار را اذ ارسلنا چون فرستادیم علیهم الریح العقیم بر ایشان بادی
بی نفع وبی خیر را یعنی بادی که آبستن نکند درخت را وبر ندارد ابر را ما تذر نگذاشته آن باد من شیء اتت هیچ چیز را که بگذشته علیه بران الا
جعلته مگر آنکه گردانید آن چیز را کالرمیم مثل گیاه خشك شده یا شد استخوان کهنه ریزیده وفی ثمود ودر قصه قوم ثمود عم نیز آیتی است مر خایفان را
اذ قیل لهم چون گفته شد مر ایشان را بعد از تکذیب صالح عم وعقر ناقه که تمتعوا برخوردار شوید از زندگانی خود ونفع گیرید از عمل حتی حین تا هنگام عذاب که
بعد از گذشتن سه روز خواهد بود فعتوا پس سرکشیدند عن امر ربهم از فرمان آفریدگار خود وبتدارك حال مشغول نگشتند فاخذتهم الصاعقة
پس بگرفت ایشان را عذاب هلاك کننده بعد از سه روز وهم ینظرون وایشان انتظار می بردند ومراد از عذاب صیحه جبرئیل عم است چنانچه غیر ازین مره گذشت
فما استطاعوا پس نتوانستند من قیام از برخاستن کنایت است از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که برخیزند واز عذاب بگریزند یا طاقت آن نداشتند
که قیام نمایند باصلاح مهم خود ودر دفع عذاب خود بکوشند وما کانوا منتصرین ونبودند انتقام کشندگان از ما یا یاری دهندگان مر یکدیگر را در منع عذاب

وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کردیم قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از قوم عاد و ثمود اِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان
از دایره استقامت بسبب کفر و عصیان وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا و آسمان را بنا کردیم بِأَيْدٍ بقوت الوهیت و گفته اند قوتی که بر آفرینش آن داشتیم وَاِنَّا لَمُوسِعُونَ
و ما توانائیم بر بنای آن یا گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه گشاده ساخته ایم آسمان را وَالْاَرْضَ فَرَشْنَاهَا و بگستردیم زمین را فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ
پس نیک گسترانیده ایم وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ و از هر جنسی از اجناس موجودات خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ بیافریدیم دو نوع که یکی مزدوج دیگر است یا بحسب شکل
چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و نهار یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد که سما و ارض
و سهل و جبل و بر و بحر و کفر و ایمان و شقاوت و سعادت و شتا و صیف و جن و انس و از صفات چون حلم و قهر و جبن و شجاعت و جود و بخل و مانند
است حق و باطل و حلو و مر و سقم و صحت و غنا و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات و هلم جرا لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ باشد که شما پند پذیر شوید
و دانید که وحدانیت و فردانیت صفت من است زیرا که تعداد از خواص ممکنات است و من واجب بالذات ام و واجب قابل تعداد و انقسام نیست
نظم ذاتش از قسمت و تعدد پاک : وحدت او مقدس از اشتراک : از عدد دم مزن که او فرد است : کی عدد بهر فرد در خورد است : احد است و شمار
از و معزول : صمد است و نیاز از و مخذول : فَفِرُّوا اِلَى اللهِ پس گریزید و رجوع کنید بتوحید خدای تعالی یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او
بطاعت او و از شیخ سهل تستری قدس سره منقول است که بگریزید از ما سوی وی و در بحر الحقایق آورده که ای کسانی که بحرکت ایدا از خلق بسبب تعلق حق
گریزید بقطع تعلق و سخن امام قشیری رح راجع بآن است که از وصف خود بوصف حق گریزید بلکه از خود فرار گیرید بیت هیچ تن در تو نیافت که از خود نگریخت
همجنس با تو بپیوست که از خود نبرید اِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را مِنْهُ از عذاب خدای نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده ام آشکارا یا بیان کننده آنچه از آن حذر باید کرد
وَلَا تَجْعَلُوا و مگیرید و مپرستید مَعَ اللهِ با خدای بحق اِلٰهًا آخَرَ معبودی دیگر اِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را مِنْهُ از خدای تعالی در عبادت غیر او نَذِيرٌ ترساننده ام
مُبِينٌ هویدا و پیدا كَذٰلِكَ همچنانکه قوم ترا بسحر و جنون نسبت میکنند مَا اَتَى الَّذِينَ نیامد بآنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده
اِلَّا قَالُوا مگر آنکه گفتند که او سَاحِرٌ جادوست اَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه است اگر معجزه با ایشان نمود عمل او را سحر خواندند و اگر غیب و حشر خبر داد قول او را بسخن اهل جنون تشبیه کردند
اَتَوَاصَوْا بِهِ آیا وصیت کرده اند پیشینیان مر این پسینیان را بدین سخن تا همه همین گفتند استفهام بمعنی نفی است یعنی وصیت نکرده بَلْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان گروهی اند
طَاغُونَ نافرمان و از حد درگذرندگان و طغیان ایشان را برین قول میدارد فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از مکافات ایشان تا وقتی که مامور شوی بقتال فَمَا اَنْتَ پس
نیستی تو بِمَلُومٍ ملامت زده نزد خدای تعالی بسبب اعراض از ایشان در معالم آورده که چون این آیت نازل شد حضرت رسول ع م و صحابه رض غمناک گشتند که مگر وحی منقطع
شد و نزول عذاب نزدیک رسید تا آیه آمد که وَذَكِّرْ و پند ده و تذکیر و موعظه فرو مگذار فَاِنَّ الذِّكْرٰى پس بدرستی که پند دادن تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ سود میرساند مومنان را
یعنی بعناد کافران و جحود ایشان دست از تربیت مومنان باز مدار همچنان بر تذکیر خود ثابت باش که وعظ را فواید بسیار است و منافع بیشمار در فصول آورده که کلام مذکر باید که بر ده چیز
مشتمل باشد تا سامعان را سودمند بود اول نعمت خدای تعالی عز و جل را یاد مردم دهد تا شکرگزاری نمایند دوم ثواب محنت و بلا ذکر کند تا در آن شکیبائی ورزند سیوم عقوبت گناهان
برشمرد تا از آن باز ایستند و توبه کنند چهارم مکاید و وساوس شیطانی بیان فرماید تا از آن حذر نمایند پنجم فنا و زوال و بی اعتباری دنیا بر ایشان روشن کند تا دل در و ننهند ششم مرگ
پیوسته یاد کنند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت و احوال آن را بگوید تا کار آن روز سازند هشتم درکات دوزخ و انواع عقوبات آن را بیان کند
تا از آن بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهای آن را برشمارد تا بدان راغب گردند دهم بنای کلام بر خوف و رجا نهد یعنی گاهی از کبریای عظمت
الهی سخن راند تا از وی بترسند و وقتی از رحمت مغفرت و مهربانی او تقریر کند تا بوی امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل برین سخنان است سبب منفعت مومنان
است وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ و نیافریدیم پریان و آدمیان را از اهل ایمان اِلَّا لِيَعْبُدُونِ مگر تا مرا پرستند یا نیافریدیم مجموع ایشان را مگر امر کنیم
بعبادت همه را امر کرده ام و ما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد گفت نیافریدیم ایشان را مگر تا مرا بشناسند و همه او را می شناسند غایتش این که بعضی فرمان
نمی برند و برخی در عبادت شریک می گیرند و دقایق این آیت و حقایق این اشارت حواله بجواهر التفسیر است مَا اُرِيدُ مِنْهُمْ نمیخواهم از آفریدگان خود
مِنْ رِزْقٍ هیچ روزی وَمَا اُرِيدُ اَنْ يُطْعِمُونِ و نمیخواهم که طعام دهند مرا بلکه رزق دادن و اطعام صفت منست و بس اِنَّ اللهَ هُوَ الرَّزَّاقُ
بدرستی که خدای تعالی اوست روزی دهنده بندگان نه غیر او ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ خداوند توانائی استوار در قدرت خود و در ترجمه رشف در معنی قوی

و متین آورده که قدرت قاهره اش دلیل قوت بالغه گشته و شدت قوتش حجت متانت قدرت شده و نه در کارسازی متانتش را فتوری و نه در روزی
دهی و بنده نوازی قدرتش را قصوری نظم رساند رزق بر وجهی که شاید : بسازد کارها نوعی که باید : بروزی بینوایان را نوازد : برحمت بی
نوایان کار سازد فَاِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس بدرستی که مر آنان راست که ستم کردند بخود بکفر یعنی اهل مکه ذَنُوبًا بهره از عذاب مِثْلَ ذَنُوبِ اَصْحَابِهِمْ
مانند بهره یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدانها رسیده فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ
كَفَرُوا پس وای مر آنان را که کافر شدند مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ از عذاب روز ایشان آن روزی که وعده داده شده اند بآن که آن روز قیامت
است یا روز بدر والله اعلم بالصواب

سُورَةُ الطُّورِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ تِسْعٌ وَاَرْبَعُونَ آيَةً

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

وَالطُّورِ سوگند بکوه طور سینا یعنی جبل زبیر که موسی ع م بر آن کلام حق سبحانه استماع کرد و گویند مراد مطلق کوه است که اوتاد ارض اند و منابع منافع وَكِتَابٍ
مَسْطُورٍ و سوگند بکتاب نوشته شده فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ در صحیفه که گشاده کرده در وقت خواندن مراد بدین کتاب قرآن است یا آنچه در لوح محفوظ
نوشته شده برین تقدیر ورق منشور مجاز بود که لوح از زمرد سبز است یا مراد الواح موسی باشد علی نبینا و علیه السلام که در وقت کتابت بدان صریر قلم می شنید
یا کتابت توریت که در آن نعت سید عالم ع م مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه و تعالی برای ملائکه نوشته که علم ما کان و ما یکون از آن معلوم
وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ و بحق خانه آبادان یعنی کعبه و معموری آن بزیارت حاجیان و خدمت مجاوران است یا حرمی که مقابله خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم
و عمارت او بکثرت طواف ملائکه است مر آن را وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ و سوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجموع انوار حکمت و مخزن اسرار فطرت
است یا عرش عظیم وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و سوگند بدریای پر برآمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش است و از آن دریا چهل روز بر قبور خواهند بارانید
بعد از نفخه اولی تا مردگان بنفخه ثانیه از آن قبور بر آیند یا بحر مسجور جهنم است و نزد ارباب تحقیق طور نفس است که کلیم قلب بر آن با حق سبحانه و تعالی مناجات
میکند و کتاب مسطور ایمان است که در ورق منشور قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معمور سر دل عارفان است که بنظر
تجلیات سبحانی آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع القدر است که سقف خانه دل است و بحر مسجور دلی است که بآتش محبت تافته باشد جواب قسم
اینست اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب پروردگار تو لَوَاقِعٌ هر آینه بودنی است و فرود آمدنی مَا لَهُ نیست مر آن عذاب را مِنْ دَافِعٍ
هیچ دفع کننده بلکه بهمه حال واقع خواهد بود يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ روزی که بگردد آسمان مَوْرًا گردیدنی یعنی در اضطراب آید آنگاه بشکافد وَتَسِيرُ
الْجِبَالُ و روان گردد کوهها یعنی بروند در هوا چون هبا سَيْرًا رفتنی فَوَيْلٌ پس سختی عذاب يَوْمَئِذٍ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان را
بود که سخن خدا و رسول را بدروغ داشتند الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان فِي خَوْضٍ در شروع کردن باقوال باطله که استهزا بقرآن است و تکذیب نبی و انکار
بعث يَلْعَبُونَ بازی میکنند یعنی ارتکاب آن می نمایند از روی غفلت و سخنان بیهوده می گویند يَوْمَ يُدَعُّونَ بترسند از روزی که مر افکنند کافران را
یعنی میکشندشان بعنف و قهر اِلٰى نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا کشیدنی آورده اند که دستهای کفار بر گردنهای ایشان بندند و پیشانیهای
ایشان را به پشت پای ایشان چسپانند و بدوزخ افکنند و گویند هٰذِهِ النَّارُ الَّتِي این آن آتشی است که در دنیا كُنْتُمْ بِهَا بودید که بآن تُكَذِّبُونَ
تکذیب میکردید و باور نمیداشتید و وحی پیغمبر را سحر میدانستید اَفَسِحْرٌ هٰذَا آیا سحر است این که می بینید اَمْ اَنْتُمْ یا شما لَا تُبْصِرُونَ نمی بینید
چنانچه در دنیا میگفتید ما را چشم بندی کرده اند اِصْلَوْهَا در آئید در دوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر کنید بر عذاب آن اَوْ لَا تَصْبِرُوا یا صبر مکنید و جزع
نمائید سَوَاءٌ یکسان است عَلَيْكُمْ بر شما صبر و عدم صبر یعنی وقت پرهیز و مجال گریز نماند و ابدا معذب خواهید بود اِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست
که پاداش داده می شوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه که عمل میکردید در دنیا اِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند و چه
بوستانها وَنَعِيمٍ و در نعمتها اند و چه نعمتها فَاكِهِينَ شادمان و لذت یابندگان بِمَا آتٰهُمْ بآنچه عطا کرده است ایشان را از کرامتهای جاودانی وَوَقٰهُمْ
و آنچه نگاه داشته است ایشان را رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب دوزخ و خزنه بهشت پیوسته ایشان را می گویند كُلُوا بخورید از طعامهای
بهشت وَاشْرَبُوا و بیاشامید از شرابهای وی خوردنی و آشامیدنی هَنِيئًا گوارنده بی تخمه و تنقیص و این پاداش است مر شما را بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنچه بودید که در

دنیا تعملون عمل میکردید امام زاهد فرموده که هرچند وعده بکردار بنده است اما اصل فضل اوست واگر نه پیداست که مرد کار مایه خواهد بود نظم
ندارد فعل من آن زور بازو ؛ که با فضل تو گردد هم ترازو ؛ بفضل خویش و لطفت شو مرا یار ؛ بعدل خود مکن با فعل من کار ؛ متکئین تکیه زنندگان یعنی
متقیان در بهشت تکیه زدگان باشند علی سرر مصفوفة بر تختهای بافته بزر یا بعضی بهم پیوسته وزوجناهم وجفت گردانیدیم
ایشان را بحور عین بزنان سفید روی گشاده چشم والذین آمنوا وآنانکه گرویده اند بخدای تعالی و رسول واتبعتهم واز پی در آمده اند ایشان را
ذریتهم فرزندان ایشان با ایمان در ایمان بایمان در روز میثاق الحقنا بهم در رسانیم بدیشان ذریتهم فرزندان ایشان را در دخول
بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجه ذریت را نیز مانند آن بلند گردانیم تا چشم پدران بدان روشن گردد
وما التناهم وما کم نکنیم پدران را بسبب این الحاق من عملهم از ثواب کردار ایشان من شیء هیچ چیزی یعنی فرزندان را بدرجه آبا رسانیم
بی آنکه نقصان بثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی داریم شیخ الاسلام حسین مروزی از استاد خود خواجه احمد بن علی سرخی
رح نقل میکند که ایمان و عمل مر بهشت و درجات بهشت را علت نیست و وعده بهشت و درجات وی جز بر ایمان و عمل نیست و وعده ایمان
و عمل جز بر فضل لم یزل نیست بیت در فضل خدا بند دل خویش مدام ؛ تا فضل نباشد نشود کار تمام ؛ کل امرئ هر مردی مکلف عاقل
و بالغ بما کسب بآنچه کرده باشد رهین در گرو است روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار خود و از آن رهائی ندارد و بعمل دیگری عهده
نیست و زن مکلفه نیز همین حکم دارد وامددناهم بفاکهة و می افزاییم مر متقیان را یعنی زیاده بر آنچه دادیم ایشان را مدد دهیم بهر نوع که خواهند
از میوه ها ولحم مما یشتهون و گوشت از آنچه آرزو برند یتنازعون با یکدیگر داد و ستد کنند فیها در بهشت یعنی بهم دهند و از هم بستانند
کأسا کاسهای مملو از خمر بهشت و اصح آنست که اینجا کاسه خمر است تسمیه شیء باسم ظرف یعنی همه را بنوشانند خمری که لا لغو فیها هیچ سخن
بیهوده نباشد دران یعنی در اثنای شرب آن لغو نگویند و مخاصمه نکنند چنانچه عادت فاسقان است در دنیا ولا تأثیم و نه بزه مند گردند یعنی فعلی
از ایشان صادر نشود که موجب اثم باشد ویطوف و طواف کنند علیهم بر گرد ایشان برای خدمت غلمان لهم خادمانی که ایشان راست
پسران آفریده شده کأنهم گویا که ایشان در صفا و لطافت لؤلؤ مکنون مروارید پوشیده در صدف اند که دست کس بدیشان نرسیده
و باد تصرف هر ناکس بدیشان نوزیده و در معالم از قتاده رح نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله خادم چنین است مخدوم چگونه خواهد بود آنحضرت
فرمود که فضل مخدوم بر خادم همچون فضل ماه بدر باشد بر سائر کواکب و در تبیان آورده که ذکور یعنی اولاد مشرکان غلمان اهل بهشت اند و اناث ایشان
حور عین و اولاد مؤمنان با پدران خود بهمان هیأت باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غریب است واقبل و روی می آرند بعضهم بعضی از بهشتیان
و اقبال میکنند علی بعض بر بعضی دیگر یتساءلون می پرسند از احوال و اعمال ایشان قالوا انا کنا گویند ایشان بدرستی که ما بودیم قبل پیش
ازین فی اهلنا در میان اهل خود مشفقین ترسندگان از عذاب خدای تعالی یا از سوء قضا یا از شماتت اعدا یا از عاقبت کار و خاتمت احوال
فمن الله پس منت نهاد خدای تعالی علینا بر ما برحمت یا توفیق عصمت ووقانا و نگاه داشت ما را عذاب السموم از عذاب آتش که همچون
سموم در مسام نفوذ کند و گویند سموم نام جهنم است انا بدرستی که ما کنا بودیم من قبل ندعوه پیش ازین در دنیا که می پرستیدیم خدای تعالی را
و می خواندیم او را و وقایه از دوزخ میطلبیدیم پس وی اجابت کرد ما را انه بدرستی که او هو البر اوست نیکوکار بندگان الرحیم مهربان بر ایشان و در
که جماعت مقتسمان بر عقبات مکه می ایستادند و حضرت رسول الله صلعم را نزد قوافل عرب بکهانت و جنون و شعر و سحر منسوب می ساختند و آنحضرت صلعم
اندوهگین میشد آیت آمد که فذکر پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را و ثابت باش بران و بسخنان مشرکان ملول مشو فما انت پس نیستی تو بنعمة ربك
بانعام پروردگار خود یعنی بحمد الله و نعمته بکاهن کاهن که خبر میدهد از غیب بی نزول وحی بر و ولا مجنون و نه دیوانه که عقل او رسیده یا جن او را فرو
گرفته ام یقولون شاعر بلکه میگویند او شاعر است نتربص به انتظاری می بریم بوی ریب المنون حادثه روزگار را یعنی چشم میداریم مر
او را چنانچه شعرای دیگر مردند یا امید داریم که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی زود میرد و به پیری نرسد قل تربصوا بگو انتظار برید مرگ مرا فانی معکم
پس بدرستی که من با شما من المتربصین از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما می برم چنانچه شما منتظر هلاک من اید ام تأمرهم یا میفرماید ایشان را احلامهم

عقلهای ایشان بهذا باین سخنان متناقض که او را کاهن میگویند و کهانت را فطانت لازم است و مجنون میخوانند و خرد با جنون جمع نشود و بشعر نسبت میدهند
شاعر را کلامی متسق مخیل باید و آن با جنون هم میسر نمیگردد پس این سخنان نه بر مقتضای عقل است ام هم قوم بلکه ایشان گروهند طاغون از حد در گذرندگان
در مکابره و عناد ام یقولون بلکه میگویند تقوله بر بافته است آن را از خود گفته و چنان نیست که ایشان میگویند بل لا یؤمنون بلکه ایشان از تکبر و حسد
منکر میشوند فلیأتوا پس بگو بیارید بحدیث مثله بسخنی مانند قرآن ان کانوا اگر هستند صادقین راست گویان در آنکه قرآن را از خود می توان ساخت یعنی
اگر قرآن بر بافتنی است و ساختنی است ایشان که فصحا و بلغای عرب اند گو که مانند او حدیثی انشا کنند ام خلقوا یا آفریده شده اند ایشان من غیر شیء بی چیزی
یعنی بی پدر و مادری مراد آنست که ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده نه جمادند که تعقل امور نکنند و بعضی معنی آیه برین وجه گفته اند که آیا ایشان مخلوق
اند بی خالقی و محال است که محدث بی محدث باشد ام هم الخالقون یا آنکه ایشان آفرینندگانند مر خود را و این نیز ظاهر البطلان است که معدوم چگونه
وجود تواند داد چیزی را ام خلقوا السموات والارض آیا ایشان آفریده اند آسمانها و زمین را نه چنین است بل لا یوقنون بلکه ایشان یقین در
نمی آیند و گرد گمان میگردند ام عندهم آیا نزدیک ایشان است خزائن ربك خزانهای پروردگار تو یعنی خزاین فضل تا نبوت بهر که خواهند دهند
یا خزینهای علم تا دانند که لایق منصب نبوت کیست ام هم المصیطرون یا ایشان سرکشان و غالبان اند و مسلط شدگان که هرچه خواهند کنند ام
یا مر ایشان راست سلم نردبانی که بدان بر آسمان روند یستمعون فیه می شنوند در وی کلام ملایکه آنچه از غیب بدانها وحی کرده می شود و اگر چنین
است فلیأت پس باید که بیارد مستمعهم شنونده ایشان که بر آسمان رفته و پیغام غیب شنیده بسلطان مبین بحجتی روشن که گواه باشد
بر صدق استماع وی ام له البنات یا مر خدا راست دختران ولکم البنون و مر شما راست پسران درین سخن تسفیه و تجهیل مشرکان است و غیر مرتضی
گذشته ام تسألهم آیا میخواهی مر ایشان را بر تبلیغ رسالت اجرا مزدی تا وان زده شوند فهم پس ایشان من مغرم از التزام آن تاوان مثقلون
گران بار شوند و روی از تو بتابند ام عندهم الغیب یا نزدیک ایشان است آنچه غیب در آن مکتوب شده یعنی لوح محفوظ فهم یکتبون پس ایشان
می نویسند از آنکه خبر پیغمبر در امر قیامت و بعث باطل است یا کتابت کنند که موت تو کی خواهد بود و این چنین نیست ام یریدون بلکه میخواهند کیدا
مکری و قصدی در باره تو مراد مکری است که در دار الندوه میکردند نسبت با حضرت پیغمبر صلعم از قتل و حبس و اخراج فالذین کفروا پس آنانکه نگرویدند هم
المکیدون ایشانند کید کرده شدگان یعنی سزای آن کید و مکر و وبال آن بدیشان باز گردد و مقتول شوند در بدر ام لهم یا مر ایشان راست اله
غیر الله معبودی بجز خدای تعالی بحق که عذابی که مکافات مکر ایشان است از ایشان باز دارد سبحان الله پاکی مر خدا راست عما یشرکون از آنچه
شریک می آورند بوی یا شریک میگیرند برای وی نظم نزدیک عزتش نشیند غبار شرک ؛ با وحدتش کسی دم شرکت چه سان زند ؛ هر طرح کافکنند
بوصفش خیال و وهم ؛ دست کمال آتش غیرت دران زند معاندان قریش میگفتند مر حضرت رسول صلعم را فاسقط علینا کسفا من السماء پاره از آسمان بر ما فرود
آر اگر در وعده عذاب راستگوئی حق سبحانه فرمود که وان یروا و اگر ببینند کسفا من السماء پاره از آسمان ساقطا فرود آینده بر سر ایشان یقولوا
گویند از فرط عناد و محض استکبار که نه قطعه آسمان است بلکه این سحاب مرکوم ابری است در هم بسته و بر هم چسپیده یعنی با آنکه آثار عذاب ببینند
هم از کفر باز نمی ایستند فذرهم پس دست بدار از ایشان یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور نیستی و مکافات ایشان را بگذار حتی یلاقوا تا وقتیکه
ببینند معاینه یومهم الذی فیه آن روز را که خود در آن روز یصعقون هلاک کرده شوند یا بیهوش کردند از نفخه اولی یوم لا یغنی روزی که نفع نکند
و باز ندارد عنهم از ایشان کیدهم مکر ایشان شیئا چیزی را از عذاب ولا هم ینصرون و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچکس یاری نکند که باز دارد
از ایشان عذاب را مراد از چنین روز روز قیامت است و بعضی گویند روز بدر است وان للذین ظلموا و بدرستی که مر آنانرا است که کافر شدند عذابا
دون ذلك عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر است یا مواخذه در دنیا بقتل بدر و قحط هفت سال ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر کفار لا یعلمون نمیدانند
این را واصبر و شکیبائی کن لحکم ربك مر حکم پروردگار خود را در باره ایشان بمهلت دادن ایشان و مشقت کشیدن تو از ایشان فانك پس
بدرستی که تو باعیننا در نگاهداشت مائی و ما می بینیم ترا و محافظت تو می کنیم وسبح بحمد ربك و نماز گذار بفرمان آفریدگار خود حین تقوم وقتی که برخیزی
از خواب یا بگوئی سبحانك اللهم وبحمدك یا وقتی که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی بگوی سبحانك اللهم وبحمدك اشهد

ان لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك و در خبر است که چون بوقت قيام از مجلس اين کلمات بگويند کفارت باشد هر لغوي ولهوي که از اهل مجلس واقع شده باشد وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضي از شب فَسَبِّحْهُ پس نماز گذار براي او که عبادت در شب از ريا دور تر است و بر نفس سخت تر وَإِدْبَارَ النُّجُومِ و نماز گذار در عقب بر گشتن نجوم يعني بعد از غيبوبت و خفاي ايشان بضوء صبح مراد دو رکعت سنت است قبل از صلوة فجر و صاحب موضح و جمعي ديگر برانند که مراد نماز صبح است

سُورَةُ النَّجْمِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ سِتُّونَ آيَاتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چون حضرت رسول عم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کردند و گفتند محمد گمراه شد از دين پدران و خطا کرد حق سبحانه فرمود وَالنَّجْمِ بحق ستاره إِذَا هَوَى چون طلوع کند يا غروب نمايد مراد همه ستارگانند که راه نماي مسافران اند در بر و بحر يا کواکب که بوقت ولادت آنحضرت صلوات الله وسلامه عليه بزمين نزديک آمدند يا ستارها که رجم ميکنند شياطين را در زمان استراق سمع نزد بعضي نجم ثرياست يا زهره يا زحل و گفته اند مراد از نجوم قرآن است و هوى بمعني نزول يعني سوگند بصور و آيات قرآن چون فرود آيد و بقول جمعي نجم گياهي است که او را ساق نباشد و هوى بمعني سقط و از امام جعفر صادق رض مروي است که مراد از ستاره وجود محمدي است عم که فرود آمد از آسمان در شب معراج و در لباب گويد که مراد همان حضرت است چون بالا رفت معراج چه از هوي هر دو معني آمده مي تواند و نزد محققان سوگند ياد کرده بستاره دل محمد عم که بر فلک توحيد منقطع شده از ما سوى جواب قسم آنکه مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ گمراه نشد صاحب شما يعني محمد عم و تسميه صاحب جهت آنست که پيغمبر عم مامور بود بصحبت کافران جهت دعوت ايشان وَمَا غَوَى و خطا نکرد و معتقد هيچ باطل نشد وَمَا يَنْطِقُ و سخن نميگويد عَنِ الْهَوَى بهواي نفس خود و آرزوي طبع خود يعني بباطل تکلم ميکند و حاصل معني آن است که نطق او بقرآن است از هواي نفس او نيست إِنْ هُوَ نيست آنچه بدان نطق مي شود إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى مگر وحي که فرو آمده مي شود بوي عَلَّمَهُ بياموزانيد و برا اين وحي و آورد و فرشته شَدِيدُ الْقُوَى سخت با قوت يعني جبرئيل عم و از قوت او آن بود که شهرستان قوم لوط عم را از زمين قلع کرده ببال خود بر گرفت و بآسمان نزديک رسانيد و نگونسار کرد و بيک صيحه او قوم ثمود بتمامي مردند ذُو مِرَّةٍ خداوند صورت نيکو فَاسْتَوَى پس راست بايستاد جبرئيل عم بر آنچه مامور است بران يعني مستقيم شد در کار خود يا بايستاد بر صورت اصلي خود وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى و او بکناره بلند تر بود از آسمان يعني نزديک مطلع آفتاب پيغمبر او را ديد و هيچکس جبرئيل عليه السلام را بصورت ملکي نديد غير از حضرت مصطفى عم و او را دو نوبت ديده در نوبت اول که او را بر صورت اصلي خود ديد بيهوش شد و چون بهوش آمد جبرئيل را يافت نزديک خود نشسته و دستي بر سينه مبارک وي و دستي بکتف نهاده و حق سبحانه از اين خبر ميدهد که ثُمَّ دَنَا پس نزديک آمد جبرئيل عم به پيغمبر عم بعد از آنکه او را ديده و بيهوش شده بود فَتَدَلَّى پس فرود آورد و بجهت سخن گفتن بادي فَكَانَ پس بود مسافت ميان جبرئيل و محمد عم قَابَ قَوْسَيْنِ ميان دو کمان بلکه أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى بلکه نزديکتر از آن پس وحي کرد جبرئيل عم و ظاهر ساخت إِلَى عَبْدِهِ بسوي بنده خدا که محمد است عم مَا أَوْحَى آنچه وحي کرد خداي تعالى يعني جبرئيل عم گفت و بقول بعضي ضماير راجع بحق است و بعضي بر پيغمبر عم بدين نوع که ثم دنى پس نزديک شد محمد عم بحضرت احديت يعني مقرب درگاه الوهيت گشت بمکانت و منزلت نه بمنزل و مکان فتدلى پس فروتني کرد يعني سجده خدمت آورد خداي تعالى را و چون آن مرتبه بواسطه خدمت يافته بود ديگر بار در وظيفه خدمت افزود و در سجده ديگر قرب بيشتر است که اقرب ما يکون العبد من ربه ان يکون ساجدا فکان قاب قوسين او ادنى کنايتي است از تاکيد قربت و تقرير محبت بواسطه تقريب بافهام در صورت تمثيل مودي شده و چه عادت عظماي عرب آن بود که چون تاکيد عهدي بود و توثيق عقدي خواستندي که نقض آن روا نباشد هر يک از متعاقدان کمان خود را حاضر ساخته با يکديگر انضمام دادندي و هر دو بيکبار قبضتين گرفته و بيکبار کشيده باتفاق يک تير از آن بينداختندي و اين صورت از ايشان اشارت بآن معني بود که موافقت کلي ميان ما تحقيق پذيرفت و مصادقت اصلي بر وجهي تمهيد يافت که بعد از آن رضا و سخط يکي موجب رضا و سخط آن ديگري است پس گويا درين آيت باين عنايت آن معني مودي شده که محبت و قربت پيغمبر عم با حق سبحانه بمثابه تاکيد يافته که مقبول رسول مقبول خدا و مذمت و مردود مصطفى مردود درگاه خداي تعالى و على هذا القياس و نزد محققان في اشارات است بمکان نفس مقدس او و تدلى بمنزله دل مطهر او فکان قاب قوسين بمقام روح مطيب او و او ادنى بمرتبه سر منور او و نفس او در مکان خدمت بود و دل او در منزل محبت و روح او در مقام قربت و سر او در مرتبه مشاهدت شيخ ابو الحسن نوري قدس سره از معني اين آيت پرسيد در جواب داد که جائيکه جبرئيل عم نگنجد نوري کيست که از آن سخن تواند گفت نظم خيمه برون زد ز حدود جهات

۵۶۰

پرده او شد تتق نور ذات ٭ تيرگي هستي از او دور شد ٭ پرده کي پرده از او نور شد ٭ کيست کزان پرده شود کارساز ٭ زمزمه گويد از آن پرده باز فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى پس وحي کرد خداي تعالى به بنده خود آنچه وحي کرد و بعضي علما گويند که اولي آنست که تعرض بدان وحي نکنيم و در پرده بگذاريم و جمعي گويند آنچه از آن وحي بخبري يا اثري بما رسيده باشد ذکر آن هيچ نقصان ندارد و در ان باب روايات بسيار وارد شده و در جواهر التفسير بسطي تمام يافته اينجا بوجه اختصار ميرود اول آنکه مضمون وحي اين بود اگر نه آن است که دوست ميدارم معاتبه با امت تو هر آينه بساط محاسبه ايشان طي ميکردم دوم آنکه حق سبحانه فرمود که اي محمد انا و انت و ما سوى ذلک خلقت لاجلک ايشان در جواب فرمودند که يارب انا و انت و ما سوى ذلک ترکته لاجلک سوم آنکه امت تو طاعت من بجاي مي آرند و معصيت ميورزند طاعت ايشان برضاي منست و معصيت ايشان بقضاي من پس آنچه برضاي من از ايشان صادر شود اگر چه اندک و با قصور بود قبول کنم زيرا که کريم ام و آنچه بقضاي من از ايشان در وجود آيد اگر چه بزرگ و بسيار باشد در گذرانم زيرا که رحيم ام مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ دروغ نگفت دل محمد با محمد مَا رَأَى آنچه ديد اين مرئي بقول اول جبرئيل است عم و بقول ثاني حق سبحانه و اکثر صحابه برانند که حضرت رسول عم خداي تعالى را در شب معراج ديده و در معالم آورده که جمعي برانند که حق سبحانه بصر پيغمبر را عم در دل وي نهاد تا بديده دل مشاهده نمود بيت کلام سرمدي بي نقل بشنيد ٭ خداوند جهان را بي جهت ديد ٭ در ان ديدن که حيرت حاصلش بود ٭ دلش در چشم و چشمش در دلش بود أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى آيا مجادله ميکنيد با محمد بر آنچه ديد در شب معراج و مجادله آن بود که صفت بيت المقدس و خبر کاروان پرسيدند وَلَقَدْ رَآهُ و بدرستي که ديد جبرئيل عم را بصورت اصلي او نَزْلَةً أُخْرَى يکبار ديگر عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى نزديک درخت سدرة المنتهى و آن درختي است که علم خلايق بدان منتهي ميشود و اعمال ايشان نيز بدانجا ميرسد و بر نميگذرد و به تفسير مشهور معني آنست که خداي تعالى را ديد بار ديگر وقتيکه خود نزديک سدره بود و قول ابن عباس رض مويد اين است که پيغمبر خداي تعالى را در شب معراج بديده دل دو نوبت ديد در معالم آورده که آنحضرت را عم در ان شب عروجها بوده براي درخواست تخفيف نماز و شايد که اين رويت بعضي از عروجها بوده باشد عِنْدَهَا نزديک سدرة المنتهى است جَنَّةُ الْمَأْوَى بهشتي که آرامگاه متقيان يا ماوى ارواح شهيدان است پيغمبر عم ديد جبرئيل را عم يا محمد خداي تعالى را إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ آن هنگام که پوشيده بود سدره را مَا يَغْشَى آنچه پوشيده بود يعني ملائکه بسيار جمع بودند بران درخت بر هر برگي ملکي بود گويند بر گرد آن فرشتگان طيران ميکردند چون پروانهاي زرين يا پوشنده آن نور کبريا بود مَا زَاغَ الْبَصَرُ ميل نکرد چشم محمد عم يعني بچپ و راست باز ننگريست وَمَا طَغَى و در نگذشت از حدي که مقرر بود ذکر ستودن وي را درين آيت ستايش آنحضرت عم بحسن ادب و علو همت که در ان شب پرتو التفات بهيچ ذره از ذرات کاينات نيفکند و ديده دل جز بمشاهده جمال الهي نگشود نظم در ديده کشيد کحل مازاغ ٭ في زاغ نگاه کرد في زاغ ٭ ميراند براق عرش پروانه تا حجله ناز و پرده راز ٭ پس پرده زپيش ديده برخواست ٭ بي پرده بديد آنچه دل خواست لَقَدْ رَأَى بخداي تعالى سوگند که ديد محمد عم در شب معراج مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى از آيات قدرت آفريدگار خود بزرگتر يعني نشانهاي بزرگتر را ديد چون جبرئيل عم که با شش صد پر که هر پر از مشرق تا غرب در مي رسيد خضر و سدرة المنتهى و عرش عظيم و کرسي و ساير عجايب ملکيه و ملکوتيه أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى خبر دهيد مرا از لات و عزى وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى و منات سوم ديگر مي توانند که اينها را که خداي تعالى کرده است لات بتي بوده است مر ثقيف را بطايف يا قريش را بنخله و عزى درختي است که غطفان آن را مي پرستيده اند و منات صخره است که هذيل و خزاعه گردان طواف ميکردند يا بتي مسلسل که بنو کعب عبادت آن نمودند و معتقد کفار آن بود که در درون هر بتي جني است و اين جنيان يا ملائکه بنات الله اند حق سبحانه فرمود أَلَكُمُ الذَّكَرُ آيا شمارا فرزند نر باشد وَلَهُ الْأُنْثَى و مر خداي تعالى را ماده تِلْكَ اين قسمت إِذًا آن هنگام که چنين باشد قِسْمَةٌ ضِيزَى قسمتي بوده نا راست بي اعتبار که در الوهيت چيزي را که از آن ننگ داريد بخالق خود نسبت ميدهيد إِنْ هِيَ نيست آنها إِلَّا أَسْمَاءٌ مگر نامي چند که بدان سَمَّيْتُمُوهَا نام نهاده ايد ايشان را أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ شما و پدران شما بآرزوي خود يعني نام الهه بر ايشان اطلاق کرده ايد و از معني الوهيت ايشان را هيچ نيست مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فرو نفرستاده است خداي تعالى بِهَا بعبادت ايشان مِنْ سُلْطَانٍ هيچ حجتي که چنگ در ان زده بر حقيت مسلط شويد إِنْ يَتَّبِعُونَ پيروي نميکنند مشرکان در پرستش بتان إِلَّا الظَّنَّ مگر شک بگمان را يعني توهم آن کرده اند که عمل ايشان حق است وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ و متابعت نمينمايند مگر آنچه ميخواهد نفسهاي ايشان يعني آرزوي طبع را متابع اند و آنچه شيطان مي آرايد در نظر ايشان وَلَقَدْ جَاءَهُمْ

و هر آینه آمد بدیشان مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت اند اَمْ لِلْإِنْسَانِ آیا هست مر انسان را یعنی کافر را مَا تَمَنَّىٰ
آنچه آرزو برند از شفاعت بتان با آنکه گویند چرا نبوت بفلان و فلان نداده اند فَلِلّٰهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ پس مر خدایتعالی راست ملک آخرت و مملکت دنیا هرچه
و هرکه خواهد دهد و کس را بر و تحکم نرسد وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ و بسیاری از فرشتگان فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها که امید دارند کافران شفاعت ایشان لَا تُغْنِي
شَفَاعَتُهُمْ سود نکند درخواست ایشان شَيْئًا چیزی را إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللّٰهُ مگر پس از آنکه دستوری دهد خدایتعالی در شفاعت ایشان لِمَنْ يَشَاءُ
برای هرکه خواهد از ملایکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هرکه اراده کند از مردمان که کسان او را شفاعت کنند وَيَرْضَىٰ و پسندد خدایتعالی آنکس را برای شفیع
شدن یا مشفع گشتن إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بدرستی که آنانکه نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای آخرت لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ هرآینه نام نهند فرشتگان را تَسْمِيَةَ
الْأُنْثَىٰ نام نهادن دختران یعنی میگویند بنات الله اند وَمَا لَهُمْ و نیست ایشان را بِهِ بآنچه میگویند ایشان را اناث مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی إِنْ يَتَّبِعُونَ
پیروی نمیکنند درین گفتار إِلَّا الظَّنَّ مگر چیزی را از ظن یعنی حق را جز بعلم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حقایق اعتباری نیست وَإِنَّ الظَّنَّ و بدرستی که گمان لَا يُغْنِي
مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا از سخن حق یعنی دفع نکند از عذاب خدای تعالی چیزی را اگر نازل شود فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّٰى پس روی بگردان از آنکس که روی میگرداند
عَنْ ذِكْرِنَا از ذکر ما که قرآن است وَلَمْ يُرِدْ و نخواهد بعمل خود إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیا را ذٰلِكَ این دوستی دنیا و اختیار کردن آن
مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ غایت رسیدگی ایشان است از دانش و از آن تجاوز نتوانند نمود بلکه همت ایشان بر جمع ادخار آن مصروف و موقوف است
و بعضی علما حکم اعراض بآیه القتال منسوخ دارند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ أَعْلَمُ او داناتر است بِمَنْ ضَلَّ بکسی که گمراه شود عَنْ سَبِيلِهِ از راه او که دین
اسلام است وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر است بِمَنِ اهْتَدَىٰ بکسی که راه یافته است بحق و هر یک را جزاء او خواهد داد وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدایرا
آنچه در آسمانها است از موجودات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینها است از مخلوقات سفلیه و او مالک همه است و قادر بر جزای ایشان لهذا ایشان را
بقیامت خواهد آورد لِيَجْزِيَ تا جزا دهد الَّذِينَ أَسَاءُوا آنانرا که بد کردند یعنی کافر شدند بِمَا عَمِلُوا بعقوبت آنچه کردند یعنی بآتش دوزخ وَيَجْزِيَ الَّذِينَ
أَحْسَنُوا و پاداش دهد آنانرا که نیکوئی کردند و بتوحید قائل شدند بِالْحُسْنَى بپاداش نیکو که بهشت است الَّذِينَ محسنان آنانند که ایشان يَجْتَنِبُونَ
پرهیز کنند و با یکسو شوند كَبَائِرَ الْإِثْمِ از کبیرهای گناه یعنی گناه کبیره و آنکه در آن باب وعید واقع شده یا برای وی حدی مقرر گشته وَالْفَوَاحِشَ و از فاحشهای
بزرگ را یعنی زنا بخصوصه که افحش کبایر و اکبر فواحش است إِلَّا اللَّمَمَ مگر که صغایر است که اگر کسی بکند اندک و خرد بود از گناه یا بی‌اختیار کند و دوام
فوت بفعل نیاید و مغفور هست إِنَّ رَبَّكَ بتحقیق که آفریدگار تو وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ بسیار آمرزش است چه مغفرت او فرا رسد همه گناه کاران را بیت
گر بار گناه ما گران است ۞ بحر کرم تو بیکران است ۞ ما را که از حد برون است ۞ عفو تو ز جرم ما فزون است ۞ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ او داناتر است باحوال شما إِذْ أَنْشَأَكُمْ
چون بیافرید شما را یعنی ابتدای آفرینش شما کرد مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی از خاک پدر شما را آفرید و دانست اقوال و افعال و احوال شما وَإِذْ أَنْتُمْ و آنوقت که شما أَجِنَّةٌ جنین
بودید فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ در شکمهای مادران خود عالم بود بکیفیت امور شما فَلَا تُزَكُّوا پس ستایش مکنید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را بپاکی و بسیاری خیر و خوبی اوصاف در آن
آورده که هرگاه کودکی از یهود بمردی گفتندی که او صدیق است حضرت رسول الله ع م شنیده فرمود که یهود دروغ میگویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر
الا که او یا شقی است یا سعید و این آیه نازل شد که او داناتر است باحوال شما در مبدای خلقت و وقتیکه کودکی خرد بود در شکم مادر پس خود را مستائید
و قولی آن است که بعضی مردم گفتند نماز و روزه ما و حج ما آیه آمد که ستایش مکنید خود را هُوَ أَعْلَمُ او داناتر است بِمَنِ اتَّقَىٰ بکسیکه تقوی ورزد و در عمل خود مخلص
بود آورده اند که ولید بن مغیره در پی حضرت رسالت پناه ع م میرفت و استماع کلام وی می‌نمود مشرکان وی را سرزنش کردند که دین پدران را میگذاری و ایشانرا
بضلالت نسبت میدهی جواب داد که چه کنم که از عذاب خدای تعالی می‌ترسم یکی از کفار گفت این مقدار مال بمن بده اگر عذاب متوجه تو شود من بردارم ولید شرط
کرد و بعضی از آن مال بداد و باقی بخل کرد و این آیه آمد أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلّٰى آیا دیدی آنکسی را که از پیروی حق روی بگردانید وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا
و بداد اندکی از مال خود از برای رشوت تحمل عذاب از و وَأَكْدَىٰ و باز داشت باقی را پس جهل و بخل با یکدیگر جمع کرد أَعِنْدَهُ آیا نزدیک اوست
عِلْمُ الْغَيْبِ دانش چیزهای پوشیده فَهُوَ يَرَىٰ پس او می‌بیند یعنی میداند که صاحب او از و عذاب برخواهد داشت أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ
آیا خبر کرده نشده بآنچه در صحیفهای موسی است ع م یعنی توریت وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفّٰى و در صحف ابراهیم ع م آنکسیکه وفا کرد در تسلیم نفس و روح و مال و ولد

بخدایتعالی

بخدایتعالی یا وفا کرد بفطرت اسلام که ذبح پسر است شأن آیت این است که با ولید میگوید خبر نداری بآنچه در صحف ابراهیم و موسی ع م است: آن کدام است
أَلَّا تَزِرُ آنکه برندارد وَازِرَةٌ نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ بار گناه نفسی دیگر پس او چگونه بار خود با دیگری حواله میکند وَأَنْ لَيْسَ و دیگر آنکه نیست
لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را إِلَّا مَا سَعَىٰ مگر آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را بگناه دیگری نمیگیرند بثواب دیگری مثاب نمیگردانند در تبیان گفته که این آیت منسوخ است
بود در سوره طور مذکور شد که ابناء را بصلاح آبا رفعت درجه کرامت میکنند وَأَنَّ سَعْيَهُ و آنکه سعی خود را یعنی عمل که در آن سعی نموده باشد سَوْفَ يُرَىٰ
زود باشد که ببیند در میزان عدل در روز قیامت ثُمَّ يُجْزَاهُ پس پاداش دهند مر او را الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ پاداش تمام ان خیرا فخیر وان شرا فشر
وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ و آنکه بسوی پروردگار تست نهایت همه خلایق و رجوع ایشان وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ و آنکه خدایتعالی او میخنداند
و میگریاند و شاد و غمگین میگرداند یا میخنداند اهل بهشت را در بهشت و میگریاند اهل دوزخ را در دوزخ یا زمین را میخنداند بنباتات و میگریاند ابر را بباران و نزد بعضی خنده
و گریه بوعده و وعید است یا بطاعت و معصیت یا باقبال بحق و اعراض از و وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا و آنکه خدایتعالی او میمیراند و زنده می‌سازد یعنی
قادر بر احیا و اماتت اوست و بس یا میمیراند بوقت اجل در دنیا و زنده می‌سازد در قبرها یا او سازنده اسباب موت و حیات است و گفته اند مرده
میسازد کافر را بنکوت و زنده میگرداند مؤمنان را بمعرفت و بقول جمعی امات و احیا بجهل و علم است یا ببخل و جود یا بعدل و فضل و نزد محققان بهیبت
و انس است یا باستتار و تجلی امام قشیری فرموده که میمیراند نفوس زهاد را بآثار مجاهدت و زنده میگرداند قلوب عارفان را بانوار مشاهدت یا هر که را بمقام فنا فی الله رسانید
جرعه از جام بقای بالله چشاند نظم هر کرا از بود او فانی کنی ۞ بزرگوهرهای روحانی کنی ۞ کشتگان را شربت حیوان دهی ۞ بعد کشتن جان جاویدان دهی ۞ وَأَنَّهُ و آنکه
صحف ابراهیم و موسی ع م است آن است که خدایتعالی خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ بیافرید دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ نر و ماده مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی إِذَا تُمْنَىٰ وقتیکه ریخته
شود در رحم آدم و حوا ع م و عیسی ع م ازین حکم مستثنی اند وَأَنَّ عَلَيْهِ و آنکه بر خدای است النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ آفرینش دیگر که بعث است در قیامت وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ و او است
آنکه توانگر کند بمال نقد وَأَقْنَىٰ و سرمایه دهد بانعام و امتعه یا غنی سازد بقناعت و راضی گرداند بدان وَأَنَّهُ و آنکه خدایتعالی هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ او است آفریدگار شعری
و شعری یمان دو کوکب اند یکی را غمیصا گویند و او شعری شامیه است و دیگر عبور و او یمانیه است و مراد ازین سخن شعری او است و ابو کبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر ع م است او را می پرستید
و با قریش در عبادت اصنام مخالفت میکرده و قریش آنحضرت ع م را ابن ابی کبشه میگفتند بجهت خلاف با ایشان وَأَنَّهُ أَهْلَكَ و آنکه خدایتعالی هلاک
کرد عَادًا الْأُولَىٰ قوم عاد نخستین را که امت هود بودند علی نبینا و علیه السلام و قومی از ایشان که بنولقیم میگفتند در وقت هلاک قوم عاد در مکه مقام داشتند
بعد از ایشان ظهور کفر کردند و ایشان را عاد اخری گویند وَثَمُودَ و هلاک کرد قبیله ثمود را فَمَا أَبْقَىٰ پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک
کرد قوم نوح ع م را مِنْ قَبْلُ پیش از عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ بدرستی که بودند ایشان أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ ستمکارتر و از حد برنده تر در شرک و عدوان چه
نوح ع م را بسیار رنجانیدند و در نهصد و پنجاه سال که دعوت فرموده اندکی بوی ایمان آوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شهرستان قوم لوط ع م را أَهْوَىٰ بیفکند
بعد از آنکه جبرئیل ع م برداشته بود یعنی آنرا زیر و زبر کرد فَغَشَّاهَا پس بپوشانید آن شهرستان را مَا غَشَّىٰ آنچه بپوشانید یعنی سنگهای نشان دار که بر آن
بارانید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ پس بکدام نعمتهای پروردگار تو تَتَمَارَىٰ شک می آری و جدال میکنی مخاطب ولید بن مغیره است یا هر احدی و نعمتی
که در معدودات هست آنرا نعیم گفت بجهت آنکه در و پند است مر اهل اعتبار را و انتقام انبیاء ع م از اعادی در ضمن آن هست و آن موجب تسلیه خاطر حضرت
پیغمبر است ع م و سبب تقویت دل مؤمنان است هٰذَا نَذِيرٌ این پیغمبر یعنی محمد ع م پیغمبری است بیم کننده مِنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ از جنس پیغمبران
نخستین بهمان پیغام که ایشان فرموده أَزِفَتِ الْآزِفَةُ نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوف است باقرب و دنو لَيْسَ لَهَا نیست مر او را
یعنی وقت رسیدن او را مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدایتعالی كَاشِفَةٌ نیک ظاهر کننده أَفَمِنْ هٰذَا الْحَدِيثِ آیا ازین سخن که قرآن است تَعْجَبُونَ
شگفت میدارید وَتَضْحَكُونَ و می خندید باستهزا وَلَا تَبْكُونَ و نمیگریید از خوف وعید که در و هست وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ و شما بازی کنندگانید
یا غافلان یا کنندگان کفار در وقت قراءت قرآن سرود میگفتند تا مردم از استماع آن باز دارند فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ پس سجده کنید مر خدایتعالی را
وَاعْبُدُوا و او را پرستید نه آلهه باطله را در معالم آورده که اول سوره که فرود آمد و در و سجده بود این سوره بود و حضرت رسول الله ع م بعد از خواندن این آیت
سجده کردند مؤمن و مشرک و جن و انس همه سجده کردند و این سجده دوازدهم است از سجدات قرآنی و در فتوحات این را سجده عبادت گفته که امر الهی است

فرض سجده

ومسکنت مقرون است بوی وجز سالکان طریق عبادت سورة القمر مکیة وهی خمس وخمسون آیة وعبودیت بسر منزل سر این سجده نرسند

بسم الله الرحمن الرحیم

کفار قریش از سید عالم عم معجزه طلبیدند وآنحضرت عم برای ایشان ماه را بدو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا را در میان هر دو قطعه قمر دیدند ودر معالم وتبیان آورده که شق قمر دو بار واقع شد بمکه واین سوره فرود آمد اقتربت الساعة نزدیک شد قیامت وانشق القمر وشکافته شد ماه واز علامات قرب قیامت انشقاق قمر است برین وجه که در کتب سابقه مذکور است امام زاهد رح آورده که شبی ابوجهل ویهودی بحضرت پیغمبر عم رسیدند ابوجهل گفت ای محمد صلعم آیتی بما نمای والا سر ترا بشمشیر بر میدارم آنحضرت عم فرمود که چه میخواهی ابوجهل بچپ وراست نظر کرد تا چه چیز خواهد بود که وقوع آن متعذر باشد یهودی گفت او ساحر است او را بگوی که ماه را بشکافد که سحر در زمین متحقق می شود وساحران را در آسمان تصرف نیست ابوجهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف آنحضرت عم انگشت سبابه مبارک برآورد واشارت فرمود ماه را که بشکافد فی الحال ماه بدو نیم شد یک نیمه بر جای خود قرار گرفت ویکی دیگر دورتر رفت باز گفت بگو تا ملتئم شود اشارت فرمود هر دو نیم بهم پیوستند بیت شق گشت ماه چاره برلوح سبز چرخ ؛ چون خامه دبیر ز تیغ سنان او ؛ یهودی ایمان آورد ابوجهل گفت او چشم ما را بسحر وقمر را بما منشق نموده اجماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند سوال کنیم که ایشان دیده اند یا نی چون از آینده ورونده پرسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را دو نیم دیدیم با وجود این که دید واز همه شنید نگروید وگفت جادوی وی بغایت قوی است چنانچه حق سبحانه فرمود که وان یروا واگر بینند کافران آیة نشانه از آثار قدرت ما وصدق دعوی حبیب ما در اظهار معجزه پیغمبر عم که دلیل صدق مدعای او باشد یعرضوا اعراض کنند از ایمان بدان یا دیگر دانند از تامل در آن ویقولوا سحر مستمر وگویند جادوی است دایم ورونده از زمین تا آسمان وکذبوا وتکذیب کنند پیغمبر را واتبعوا وپیروی نمایند اهواءهم آرزوهای خود را یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج وعناد وکل امر مستقر وهر کاره که مقرر کرده شده واقع است یعنی آنچه از شقاوت کافران وسعادت مومنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید ولقد جاءهم وبدرستی که آمد بدیشان یعنی با بل که در قرآن من الانباء از خبرهای پیشینیان یا از بیان امور اخروی ما فیه مزدجر آنچه در آن باز داشتن بود از مناهی ومنع از تمرد وسرکشی حکمة بالغة آن حکمت تمام است رسنده بسر حد کمال فما تغن النذر پس نفع نکند ایشان را وسود نرساند بیم کنندگان را یعنی پیغمبران وموعظه قرآن اگر آیند بدیشان یکی از پی دیگری فتول عنهم پس روی بگردان از ایشان تا بوقت امر بقتال ومنتظر باش جزای ایشان را یوم یدع الداع روز آنرو که بخواند خواننده یعنی اسرافیل عم ایشان را الی شیء نکر بچیزی صعب وزشت که اهوال قیامت است خشعا ابصارهم فرو افتاده باشد چشمهای ایشان از هول یخرجون بیرون آیند من الاجداث از قبرها کانهم گوییا ایشان جراد منتشر ملخ پراکنده اند یعنی در بسیاری وپراکندگی برهم می آیند واز هر طرف سرگردان وحیران میروند مهطعین شتاب کنندگان الی الداع بسوی خواننده یعنی بدان طرف که آواز می آید می شتابند یقول الکافرون می گویند ناگرویدگان هذا یوم عسر این روزی دشوار است بر ما کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از قوم تو قوم نوح گروه نوح بعث وقیامت را فکذبوا عبدنا پس تکذیب کردند وبدروغ داشتند بنده ما نوح را عم وقالوا مجنون وگفتند او دیوانه است وازدجر وباز داشته شده از دعوت خلق یعنی هرگاه که ایشان را خواندی بتوحید او را ایذا کردندی وتهدید نمودندی وسنگ برو زدندی تا بیهوش شدی واز دعوت باز ماندی فدعا ربه پس نوح عم بخواند آفریدگار خود را انی مغلوب بانکه من مغلوب قوم خود شدم وبا ایشان مقاومت نمی توانم کرد فانتصر پس تو انتقام کش از ایشان برای من ففتحنا پس گشادیم برای عذاب ایشان ابواب السماء درهای آسمان را از طرف مجره بماء منهمر بآبی ریزان که چهل شبانه روز از آسمان میریخت بر دوام ودرین مدت منقطع نگشت وفجرنا الارض وبگشادیم در زمین عیونا چشمه های تا از وی نیز آبها برآمد فالتقی الماء پس ملاقی شدند آب آسمان وزمین علی امر قد قدر بر کاری که قضا شده بود بر ایشان یعنی قوم نوح بهلاکت بطوفان وحملناه وبرداشتیم نوح را عم با هر که بدو ایمان داشت یعنی سوار گردانیدیم ایشان را علی ذات الواح بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای پهنا ودسر وخداوند مسمارها وبندها که کسی الواح را بدان بند کنند تجری میرفت آن کشتی باعیننا بنگاه داشت ما واین طوفان واقع شد جزاء لمن کان برای پاداش کسی که کفر کرده بودند تا س

کرده بودند بر نعمت وجود او یعنی نوح عم ولقد ترکناها وبدرستی که ما بگذاشتیم این قصه را آیة نشانه در میان مردمان یا کشتی نوح عم را در زمین تا فرودی از جزیره علامتی وعبرتی ودر قصص هست که اوایل این امت آن کشتی را دیده اند فهل من مدکر پس هیچ پندگیرنده هست که از آن عبرت گیرد فکیف کان عذابی پس چگونه بود عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان مبتلا کردیم ونذر وبیم کردن من قوم را بتبلیغ نوح عم ولقد یسرنا القرآن وهر آینه ما آسان گردانیدیم قرآن را للذکر برای یاد احوال امم گذشته فهل من مدکر پس هیچ موعظه شنونده هست که پندگیرد بآن کذبت عاد تکذیب کردند گروه عاد مر هود عم را فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب کردن من ایشان را بباد صرصر ونذر وترسانیدن من ایشان را از عذاب قیامت بزبان پیغمبر ایشان انا ارسلنا بدرستی که فرستادیم ما علیهم بر ایشان ریحا صرصرا بادی سخت با آواز مهیب وهولناک فی یوم نحس در روز شوم مستمر پیوسته واستحکام یافته شامت او وآن روز چهارشنبه آخرین بود از ماه صفر تنزع الناس برکند از جای بربود قوم عاد را کانهم
ع اعجاز نخل منقعر گویا که ایشان از اعظم اجسام بیخهای درخت خرما اند برکنده شده از بیخ وبر زمین فتاده این خود عذاب دنیا بود فکیف کان پس چگونه باشد عذاب من در آخرت عذابی ونذر ووعیدی که ایشان را بدان بیم کرده ام ولقد یسرنا القرآن وبدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را که بزبان عرب فرستادیم للذکر از برای پند گرفتن فهل من مدکر پس آیا هیچ پند گیرنده هست کذبت ثمود تکذیب کردند قوم ثمود صالح عم را بالنذر به بیم کردن وپند دادن پیغمبر ایشان مر ایشان را فقالوا پس گفتند ابشرا منا آیا آدمی را از جنس ما واحدا یگانه که هیچ تبع وحشم ندارد نتبعه پیروی کنیم یا او را هیچ فضلی نیست بر ما انا اذا بدرستی که ما آن هنگام که متابعت او کنیم باشیم لفی ضلال در گمراهی وسعر ودر جنون ءالقی آیا القا کرده اند الذکر علیه بر وی وحی را من بیننا از میان ما یعنی از قوم ثمود او را بنزول وحی اختصاص داده اند بل هو نه چنین است بلکه او کذاب دروغگوی است اشر خودپسند وستیزه کننده میخواهد که بر ما ترفع کند حق سبحانه فرمود که سیعلمون غدا زود باشد که بدانند فردا که عذاب بدیشان فرود آید یا روز قیامت معلوم کنند که من الکذاب الاشر کیست دروغگوی یا ستیزنده چون قوم ثمود تکذیب کردند صالح عم را ومعجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آرد انا مرسلوا الناقة بدرستی که ما بیرون آرنده ناقه بودیم فتنة لهم برای امتحان مر ایشان را تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان چه بود وصالح را گفتیم فارتقبهم نگاهبان ایشان باش وببین که با ناقه چه میکنند واصطبر وشکیبائی ورز بر آزار قوم ونبئهم وآگاه گردان ایشان را ان الماء بانکه آب چاه قسمة بینهم بخش کرده شده است میان ایشان وناقه روزی از آن ایشان وانعام ایشان وروزی خاص از آن ناقه کل شرب هر نصیبی از آن آب محتضر حاضر گردانیده شده است مر صاحب او را یعنی حاضر شود صاحب او در نوبت خود وبهره بردارد فنادوا پس بخواندند قوم ثمود صاحبهم یار خود را که قدار بن سالف بود برای عقر ناقه فتعاطی پس بگرفت شمشیر خود را وبر سر راه ناقه در کمین نشست فعقر پس پی کرد ناقه را ومحرک عقر ناقه دو زن بودند عنیزه وصدوق وسبب آن بعضی سابقا مذکور شده در سوره هود صدوق ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده داد وعنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد وهر دو بر راه گذر ناقه کمین کردند چون ناقه از آب بازگشت اول بمصدع رسید واو تیری بیفکند که پایهای ناقه را برهم دوخت قدار تیز از کمینگاه بیرون آمد وبشمشیر ناقه را پی کرد وچون از پای در آمد او را قطعه قطعه کردند ومیان قوم منقسم ساختند وبچه او بکوه صنو برآمده سه بانگ کرد واز آنجا بآسمان رفت وگویند او نیز کشته شد بعد از سه روز عذاب بثمود نازل گشت فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب من مر قوم ثمود را ونذر وبیم کردن من برسالت صالح عم انا ارسلنا بدرستیکه ما فرستادیم علیهم بر ایشان صیحة واحدة فریادی یگانه یعنی یک صیحه جبرئیل عم فکانوا پس گشتند از هول آن آواز کهشیم المحتظر مانند گیاه درهم شکسته که سازنده چاه گوسفندان آنرا برهم نهاده باشد وریزریزه شده ولقد یسرنا القرآن وبدرستی که ما آسان ساختیم قرآنرا للذکر برای یاد گرفتن تا بسهول حفظ میکنند فهل من مدکر پس هیچ یاد کننده است آنرا کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط عم مر او را بالنذر به بیم کردن وپند دادن وی مر ایشان را انا ارسلنا علیهم وبدرستی که فرستادیم ما بر ایشان حاصبا بادی با ابری سنگ بارنده وهمه را هلاک کردیم الا آل لوط مگر لوط عم ودختران وی را نجیناهم برهانیدیم ایشان را از عذاب بسحر بسحری که عذاب واقع می شده نعمة من عندنا بانعامی که از نزد ما کذلک همچنین که انعام کردیم بر لوط عم وبنات نجزی پاداش میدهیم بنعمت ورحمت من شکر هر که سپاس دارد نعمت ما را که ارسال رسل وانزال

کتب است و دران بیان آرد وَلَقَدْ اَنْذَرَهُمْ و بدرستی که ترسانیده بود که لوط قوم خود را بَطْشَتَنَا از گرفتن بعذاب و هلاک فَتَمَارَوْا پس شک آوردند بِالنُّذُرِ آن بیم کردن و ستیزه آغاز نهادند وَلَقَدْ رَاوَدُوْهُ و بدرستی که طلبیدند لوط علیه السلام را عَنْ ضَيْفِهٖ از مهمانان وی که ملایکه بودند یعنی گفتند ایشان را که بما تسلیم کن ولوط علی نبینا وعلیه السلام ازان ابا میکرد وایشان را پند میداد ایشان در شکسته در آمدند فَطَمَسْنَا پس محو کردیم اَعْيُنَهُمْ چشمهای ایشان را و با روی ایشان هموار کردیم و در خبر هست که جبرئیل علیه السلام پر خود را بر دیده های ایشان مالید همه کور شدند و گفتیم مر ایشان را از زبان ملایکه که فَذُوْقُوْا پس بچشید عَذَابِیْ عقوبت مرا وَنُذُرِ و آنچه بیم میکرد لوط علیه السلام شما را ازان وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ و بدرستی که بامداد کرد بقوم لوط علیه السلام بُكْرَةً در اول روزی یعنی بوقت صبح آمد بدیشان عَذَابٌ مُّسْتَقِرٌّ عقوبتی قرار گرفته یعنی دایم بوده باز نگشت تا ایشان را هلاک نکرد و گفتیم با ایشان که فَذُوْقُوْا عَذَابِیْ پس بچشید و بچشید عقوبت مرا وَنُذُرِ و بیم کردن من یعنی عذابی که بفرمان من بیم میکردند شما را ازان وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْاٰنَ و هر آینه سهل و آسان گردانیدیم قرآن را لِلذِّكْرِ مر جمیع عربی زبانان را برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان فَهَلْ مِنْ مُّدَّكِرٍ پس هیچ پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد وَلَقَدْ جَآءَ و بدرستی که آمد اٰلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ بفرعون و قوم او بیم کنندگان یعنی موسی و هارون علی نبینا وعلیه السلام آیتهائی که موسی علیه السلام قبطیان را بدان بیم کرد و آن نه آیه بود كَذَّبُوْا تکذیب کردند بِاٰيٰتِنَا كُلِّهَا همه آن آیتها و بدان نگرویدند فَاَخَذْنٰهُمْ ع پس بگرفتیم ایشان را بعذاب غرق اَخْذَ عَزِيْزٍ گرفتن غالبی که مغلوب نگردد در گرفتن مُّقْتَدِرٍ توانا بر هلاک مشرکان اَكُفَّارُكُمْ آیا کافران شمای گروه عرب خَيْرٌ بهتر و سخت ترند مِّنْ اُولٰٓئِكُمْ ازین گروه مکذبان که برشمرده شد یعنی از اینها از آنان بقوت و مدت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند تا آنکه عذاب ما فرا رسید ایشان را چرا فرا رسد اَمْ لَكُمْ یا آنکه شما را است ای مشرکان بَرَآءَةٌ فِی الزُّبُرِ براتی در کتابهای سماوی یعنی براتی نوشته شده بنام شما که شما را عذاب نخواهد بود اَمْ يَقُوْلُوْنَ نَحْنُ آیا می گویند کفار عرب که ما جَمِيْعٌ مُّنْتَصِرٌ گروهی جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگر را و کننده بلا از یکدیگر سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان وَيُوَلُّوْنَ الدُّبُرَ و برگردانیده شود پشتهای ایشان از حرب یعنی هر یک پشت بگردانند از معرکه قتال و فرار نمایند و این صورت واقع شد در روز بدر پس این آیه یکی از دلایل نبوت و اعجاز قرآن است خارق اعظم رض میفرماید که چون این آیه فرود آمد حضرت رسول الله علیه السلام فرمود که معنی این آیت را نمیدانم که چیست ناگاه در روز بدر دیدم که آنحضرت ع م زره می پوشید و میگوید سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ دانستم که معنی آیت چه بوده و همین قتل و اسر و هزیمت ایشان بسنده نیست بَلِ السَّاعَةُ بلکه روز قیامت مَوْعِدُهُمْ وعده گاه عذاب کلی ایشان است وَالسَّاعَةُ و عذاب قیامت اَدْهٰى سخت تر و با هول تر وَاَمَرُّ و تلخ تر و ناخوش تر است از عذاب دنیا اِنَّ الْمُجْرِمِيْنَ بدرستی که مشرکان فِیْ ضَلٰلٍ در گمراهی اند از راه حق در دنیا وَّسُعُرٍ و در عناد و مشقت یا در آتش سوزان در آخرت يَوْمَ يُسْحَبُوْنَ روزی که کشیده شوند فِی النَّارِ در آتش دوزخ عَلٰى وُجُوْهِهِمْ بر رویهای خویش یعنی ایشان را بر روی ایشان میکشند بدوزخ می افکنند و میگویند ذُوْقُوْا بچشید مَسَّ سَقَرَ سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آن را اِنَّا كُلَّ شَیْءٍ خَلَقْنٰهُ بدرستی که ما همه چیز را آفریده ایم بِقَدَرٍ باندازه مقرر مرتب بر مقتضی حکمت یا هر چه آفریده ایم مقدر است و مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت تغیر و سمت تبدیل دور است شعر قضی الله امرا وجف القلم : فما شائی یوجد وما لا فلم بیت سر بر خط لوح ازلی دار و خموش : کز هر چه قلم رفت قلم در نکشند وَمَآ اَمْرُنَآ و نیست فرمودن ما هر چیز را که تکوین آن خواهیم اِلَّا وَاحِدَةٌ مگر کلمه واحده که آن کن است یا نیست امر بقیام قیامت مگر یک فعل كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیاریم وَلَقَدْ اَهْلَكْنَآ و بدرستی که ما هلاک کردیم اَشْيَاعَكُمْ اشباه و امثال شما را از کافران در زمانهای گذشته چنانچه درین سوره شنیدید فَهَلْ مِنْ مُّدَّكِرٍ پس هست هیچ پندگیرنده که از حال ایشان عبرت بردارد وَكُلُّ شَیْءٍ فَعَلُوْهُ و هر چیزی که کرده اند کفار گذشته فِی الزُّبُرِ مکتوب است در لوح محفوظ زیر کتابها را گویند و در زبر گفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها آنست یا خود همه افعال ایشان نوشته است در نامهای ایشان که بدست حفظه است وَكُلُّ صَغِيْرٍ وَّكَبِيْرٍ و هر خردی و بزرگی از افعال و اقوال و افعالی که از اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد مُّسْتَطَرٌ نوشته شده است و بر آن پاداش خواهند یافت اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ بدرستیکه پرهیزکاران و ترسکاران فِیْ جَنّٰتٍ در بوستانها اند روز قیامت وَّنَهَرٍ و در جویها و چشمهائی

بوستانها

بوستانها مشتمل بر انهار و بقول بعضی نهر بمعنی روشنی و گشادگی است یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند در غایت وسعت و ضیا بخلاف کفار که در ضیق و ظلمت گذرانند و دیگر متقیان باشند فِیْ مَقْعَدِ صِدْقٍ در مکانی پسندیده که درونه لغو باشد و نه اثم از امام جعفر صادق رض منقولست که حق سبحانه آن مکان را بصدق وصف کرد پس ننشینند در وی مگر اهل صدق سلمی رح فرموده که آن مکانی است که حق تعالی راست گردانید دران وعده که با ولیا کرده و دوستان دران مقام باشند عِنْدَ مَلِيْكٍ نزدیک پادشاهی مُّقْتَدِرٍ توانا بهمه چیز صاحب بحر الحقایق رح فرموده که مقعد صدق مقام وحدت قربت است که در مرتبه است که در مرتبه عندیت متحقق شود و در کشف الاسرار آورده که کلمه عند رقم تقریب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا دران سرای بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر ع م امروز درین سر مخصوص بدان بوده که ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی و چون وقتیکه فردا خواص بدان نازند مرو پایها دنائی وی بوده پس از رتبه اعلا فزای او که نشان تواند نظم ای محرم سر لایزالی : مرآة جمال ذو الجلالی : مهمان ابیت عند ربی : صاحب لی لا ینام قلبی : از قربت حضرت الهی : هستی بمثابه که خواهی : قربی که عبارتش نسنجد : در حوصله حرف نگنجد : گم گشته بود عبارت آنجا : بلکه نرسد اشارت آنجا

سُورَةُ الرَّحْمٰنِ مَدَنِیَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ثَمَانٌ وَّسَبْعُوْنَ اٰيَةً

چون حضرت پیغمبر ع م کافران را باسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمی شناسیم این سوره نازل شد و گفته اند که اهل مکه طعنه میزدند که فلان و فلان قرآن را بمحمد ع م می آموزند این سوره آمد که اَلرَّحْمٰنُ خداوند بسیار بخشش که رحمت او بهمه چیزی را فرا رسیده عَلَّمَ الْقُرْاٰنَ بیاموخته است قرآن مر حبیب خود را و خبر و بسیار یعنی آسان گردانیده مراو را آموختن و دیگران را آموزانیدن خَلَقَ الْاِنْسَانَ بیافرید خدای تعالی جنس آدمیان را عَلَّمَهُ الْبَيَانَ بیاموخت ایشان را روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم ع م را و علم اسماء بدو آموخته یا بوجود آورد محمد ع م را و بیاموزانید وی را بیان آنچه بود و هست و باشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاولین والآخرین است این خبر میدهد اَلشَّمْسُ آفتاب وَالْقَمَرُ و ماه میروند بِحُسْبَانٍ بحسابی معلوم یعنی بر وجهی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده سیر ایشان را در بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته می شود وَالنَّجْمُ و گیاهی بروید و او را ساق نباشد یعنی بر روی زمین منبسط شود چون بعضی از بقول وَالشَّجَرُ و گیاهی که آن را ساقی باشد و بران قایم بود یعنی درخت يَسْجُدٰنِ فرمان میبرند خدایتعالی را بالطبع و طوع چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان بسایه ایشان است و گفته اند ما را بسجود ایشان وقوف نیست چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال الله تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم وَالسَّمَآءَ رَفَعَهَا و بر داشت رحمان آسمان را بالای زمین بپانصد ساله راه وَوَضَعَ الْمِيْزَانَ و بیافرید یا منزل گردانید ترازوی را یا الهام داد خلق را بکیفیت اتخاذ آن اَلَّا تَطْغَوْا برای آنکه از حد در نگذرید فِی الْمِيْزَانِ در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدالت کار کنید و براستی معامله نمائید وَاَقِيْمُوا الْوَزْنَ و بپای دارید سنجیدن را بِالْقِسْطِ بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيْزَانَ و کم میزان را یعنی کم منمائید در وزن داد و ستد اینهمه تاکید اهل ترازو را جهت آن است که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوید نظم هر جو و هر حبه که بترازوی تو : کم کند از کیل و ترازوی تو : هست یکایک همه بر جای خویش : روز جزا جمله بیارند پیش : با تو نمایند نهانست کم دهی و بیش ستانیت را وَالْاَرْضَ وَضَعَهَا و زمین را بگسترد و بنهاد بر سطح آب لِلْاَنَامِ برای آدمیان تا برو قرار گیرند فِيْهَا در زمین فَاكِهَةٌ انواع میوه است وَالنَّخْلُ و خرمابنان ذَاتُ الْاَكْمَامِ خداوندان غلاف یعنی اوعیه خرما چه خرما مادامیکه منشق نشده در غلاف باشد و تخصیص خرما از فواکه بذکر جهت تفضیل اوست و مشابهتی که با انسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده وَالْحَبُّ و در زمین دانه است ذُو الْعَصْفِ خداوند برگ خشک مراد از دانه الحبوبی است که از آن قوت می سازند چون گندم و جو و جز آن و عصف گیاهی است که دانه از و جدا میشود وَالرَّيْحَانُ و در زمین ریحانی است یعنی تخم که بوی میکنند مراد آنست که در زمین شما را نعمتها داده ام بعضی خوردنی و بعضی بوی کردنی فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّكُمَا پس ای آدمیان و پریان بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که مذکور شد تُكَذِّبٰنِ تکذیب میکنید و انکار مینمائید که از و نیست بدانکه سی و یکجا درین سوره این کلمات تکرار یافته به جهت آنکه این سوره مشتمل است بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر نعمتی این الفاظ ایراد فرموده تا سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته اند تکرار برای دفع غفلت است و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم رح از جابر رض نقل کرده که حضرت پیغمبر ع م این سوره را تا آخر بر ما خواند بعد از آن فرمود که مرا چیست که شما را خاموش می بینم هر آینه جن نیکوتر از شما در جواب این سوال من بودند هر بار که خواندم فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّكُمَا

تکذبان الا که ایشان گفتند ولا بشیء من نعمتک ربنا لا نکذب فلک الحمد یعنی هیچ چیز از نعمتهای ترا ای پروردگار ما تکذیب نکنیم پس ترا ستایش و ستا[یش]
خلق الانسان بیافرید آدم را که پدر انس است من صلصال از گل خشک کالفخار مانند سفال پخته که اگر دست بروی زنی آواز کند
وخلق الجان و بیافرید جان را که پدر جن است من مارج از زبانهٔ صافی بی دود من نار از آتش و گویند مارج آن آتش است که زبانهٔ سرخ و سبز و زرد بهم
آمیخته گردد بعد از بلندی و تیزی آتش در باب نهم از سفر ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتش است ممزوج بهوا که آنرا هوای مشتعل گویند پس جان مخلوقست
از دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده شد از دو عنصر خاک و آب چون خاک و آب بهم ممتزج شوند آنرا طین گویند و چون هوا و آتش مختلط گردند آنرا مارج خوانند
چنانچه تناسل در بشر بالقای آب است در رحم و تناسل در جن بالقای هوا در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم مدت شصت هزار ساله بود فبای آلاء
ربکما پس بکدام نعمتها از نعمت پروردگار خود که شما را از گل و مارج آفرید و دولت حیات ارزانی فرمود تکذبان انکار میکنید رب المشرقین
آفریدگار دو مشرق است یکی مشرق تابستانی مر آفتاب را و یکی مشرق زمستانی و رب المغربین آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی مر شمس را و در اختلاف
مشرقین و مغربین انواع فواید است از اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر فصل تعلق دارد بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشت است و غروبش سبب
آسایش و راحت فبای آلاء ربکما پس بکدام ازین نعمتهای پروردگار شما تکذبان جحود می ورزید و منکر آن می شوید مرج البحرین راه داد
دو دریا یکی خوش و شیرین و یکی شور و تلخ تا با هم او یلتقیان بیکدیگر رسند و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیگر ملتقی میشوند بینهما میان هر دو
دریا برزخ مانعی و حاجزی و پرده است از قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر که بسبب آن لا یبغیان افزونی نمی جویند بر یکدیگر یعنی با هم نمی آمیزند
تا خاصیت هر یک باطل نشود و یا از حدیکه مقرر شده تجاوز نمی نمایند تا آنچه میان ایشان است غرق نکردد و اگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف رود و منافع
بسیار برین دو بحر متفرع است فبای آلاء ربکما پس بکدام ازین نعم آفریدگار شما که مشتمل بر مصالح کلیه است تکذبان انکار میکنید یخرج بیرون
می آید منهما اللؤلؤ ازین دو دریا یا از بحر مالح مروارید کلان والمرجان و مروارید ریزه و این جوهرها است که بدان آرایش کنید و از خرید و فروخت
آن فواید یابید و این نعم ظاهر است فبای آلاء ربکما پس شما بکدام ازین نعمتهای پروردگار خود تکذبان تکذیب مینمایید و گفته اند مراد بحر آسمان
و بحر زمین است که هر سالی متلاقی میشوند و برزخ حاجزی است که منع میکند دریای آسمان را از نزول و دریای زمین را از صعود و از دریای فلک قطرات
بر دریای زمین ریخته بدهان صدف در می آید و ازان لآلی منعقد میگردد و امام قشیری رح فرموده که بحرین خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس
و هیبت و برزخ قدرت بی علت لؤلؤ احوال صافیه و مرجان لطایف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح میکند که بحرین خوف و رجا عام مسلمانان
است و ازان گوهر زهد و ورع بیرون آید و بحر قبض و بسط خواص مؤمنان راست و ازان جوهر فقر و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقانرا و ازان گوهر
فنا روی نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید بیت ز قعر بحر فنا گوهر بقا یابی : و گر نه غوطه خوری این گهر کجا یابی وله الجوار المنشئات
و مر خدای تعالی راست رانده کشتیهای نوروز و حفص بفتح شین خواند یعنی نو بر فتن آورده شده فی البحر در دریا کالاعلام مانند کوهها در بلندی
و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا جهت انتفاع بندگانست از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات
و این نعمتها عظیم است فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش تکذبان منکر می شوید کل من علیها هر کس که بر زمین
است از ذوی الروح فان هالک اند یعنی سرانجام فانی شوند و یبقی و باقی ماند وجه ربک ذات پروردگار تو ذو الجلال خداوند بزرگی
و عظمت والاکرام و خداوند گرامی ساختن بفضل عام و کرم تام هر کرا مستحق آن باشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار تمام که شما را
خبر داد و فنای شما تا آماده شوید و کار بسازید مر آنرا و آگاه کرد از بقای خود تا رجوع بحضرت او کنید و بر غیر اعتماد منمایید تکذبان تکذیب میکنید یسئله
میخواهند از وی یعنی میطلبند از وی من فی السموات والارض هر که در آسمانها و زمین هاست حاجتهای خود را چه همه بدو محتاجند در ذات و صفات
خود کل یوم هر وقت هو فی شان او در ساختن و پرداختن کاری است داعی را دعا اجابت کند و سایل را عطا دهد و درمانده را نجات
بخشد و غمگین را شادان گرداند و بیمار را صحیح سازد و قومی را بر توبه دارد و گروه را بیامرزد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه تکذبان انکار میکنید ابن عیینه رح فرموده که سراسر روزگار نزدیک خدای دو روز است یکروز مدت

دنیا

دنیا و شان او درین یکروز امر است و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق و اماتت و احیا و اعزاز و اذلال دوم روز مدت آخرت و شان آن روز حساب
و عقاب و جزا و سوال و معاقبت و مثابات و نزد محققان یوم معنی آن است و آن جزوی از اقل زمان است و در بحر الحقایق آورده که مراد
تجلی حق در هر آنی بر حسب متجلی له و مناسب استعداد او و تجلیات را نهایت نیست رباعی کل یوم هو فی شان چه شان است چه شان یعنی
اوصاف کمال تو ندارد پایان : جلوه حسن ترا غایت پایانی نیست : هر زمان جلوه دیگر شود از پرده عیان سنفرغ لکم زود باشد که
حساب کنیم ما شما را اینجا بمعنی قصد محاسبه و مجازات است نه فراغی که بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل تهدید است و وعید چنانچه کسی مثلا کسی را
می گوید باش تا با تو پردازم و حال آنکه گوینده هیچ کار نمیکند مراد تخویف سامع است اینجا نیز از روی وعید میگوید که قصد حساب شما خواهیم کرد ایه
الثقلان ای دو گروه بزرگ یعنی انس و جن و عرب آنچه بزرگ قدر و قیمت است آنرا ثقل گویند که انی تارک فیکم الثقلین و گفته اند ثقل گران
بار است و جن و انس بتکلیف گران بار آمده تا بار گناه گران درمانده اند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که تهدید است
بحساب تا از اعمال بد منزجر شوید و تعریف بخطاب تا بکرم بی حد امیدوار باشید تکذبان تکذیب میکنید یا معشر الجن والانس ای
گروه پریان و آدمیان ان استطعتم اگر توانید ان تنفذوا آنکه بیرون روید من اقطار السموات والارض از کنارهای آسمان
و زمین و بگریزید از قضای من یا از نزول مرگ فانفذوا پس بیرون روید و فرا نمایید لا تنفذون بیرون نمی توانید شد الا بسلطان مگر بقهر
و تسلط و غلبه و شما را این قوت نیست بلکه هر جا که روید مرگ ملازم شماست و از وقوع آن چاره ندارید و گفته اند روز قیامت ملایکه گرداگرد اهل محشر صف
کشند و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان این عرصه محشر است اگر توانید بیرون روید اما نمی توانید رفت مگر بحجت و برهان و شما را نه اینست نه آن
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که اخبار کرد که شما عاجزید در دنیا و فرو مانده در آخرت تا دانید که در هر دو سرا جز او یار و مددگار
نیست و روی توجه بدرگاه او آرید تکذبان جحود می ورزید یرسل علیکما بر هر که عاصی و مشرک باشد از شما شواظ زبانه خالص من نار از
آتش و نحاس و دودی سیاه یعنی یک نوبت زبانهٔ آتش فرستند و یک کرت دود و گویند نحاس روی گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند
فلا تنتصران پس نصرت نتوانید کرد مر یکدیگر را و منع نتوانید کرد عذاب را از همدیگر فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
که بیم کرد شما را بشواظ و نحاس تا باز ایستید از نافرمانی و بپرستش وی اشتغال نمایید تکذبان تکذیب می نمایید فاذا انشقت السماء پس چون شکافته
آسمان برای نزول ملایکه فکانت پس گردد وردة سرخ یعنی برنگ گل سرخ کالدهان مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که بر ساعت بلونی دیگر
نماید فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعم آفریدگار خویش که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت اهوال بوی پناه جوئید تکذبان
تکذیب میکنید فیومئذ پس آن روز لا یسئل پرسیده نشود عن ذنبه از گناه او انس و لا جان آدمی و نه پری یعنی از ایشان سوال استعلام
نکنند که چه کار کردید بلکه سوال توبیخ باشد که چرا کردید یا آنکه کار را بعلامت شناسند و حاجت بسوال نباشد یا وقت خروج از قبور از ایشان نپرسند و الحق
حق سبحانه تعالی فرموده لنسئلنهم اجمعین در موقف حساب خواهد بود که همه را سوال کنند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که
از احوال آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات شماست تکذبان تکذیب ورزید یعرف المجرمون شناخته شوند کافران
بسیماهم بعلامت ایشان که سیاه روی و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در بشرهٔ ایشان فیؤخذ پس گرفته شوند بالنواصی بموهای پیشانی
یکبار والاقدام و بقدمها یکبار یعنی نوبت موی پیشانی ایشان گیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پایهای ایشان گیرند و سرنگون بدوزخ افکنند
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که خبر داد شما را از گرفتن و در دوزخ افکندن کفار تا از کفر بپرهیزید تکذبان انکار
میکنید و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملایکه ایشانرا گویند هذه جهنم التی این آن دوزخ است که از روی عناد یکذب تکذیب میکردند
بها المجرمون بآن مشرکان و باور نمیداشتند یطوفون طواف میکنند دوزخیان بینها میان دوزخ و بین حمیم آن و میان آب گرم
آن گرمی بغایت رسیده یعنی هر گاه که از آتش استغاثه کنند ایشانرا فریادرسی کنند و در میان حمیم آب گرم اندازند که پیوندهای ایشان از یکدیگر
بگسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم می باشند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا هم

برهر گروه با یمان متصف شده از ان نجات باید تکذبان تکذیب می نماید ولمن خاف وبرای کسی که بترسد مقام ربه از ایستادن پیش خدای
جنتان دو بهشت است یعنی کسی که از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید او را دو بهشت دهند جنت عدن و جنت نعیم و گویند یکی خایف انس را بود
و دیگر خایف جن را بود و در موضح آورده که دو باغ دهند ایشان را در باره بهشت که هر یکی از ایشان صد سال راه طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سبز
خوش و میوه های دلکش و حوران بهشتی مهوش بود محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهی است دیگر برای ترک مناهی یا یکی برای خاصه خایف
است و دیگر برای خدام و متعلقان او فبای آلاء ربکما پس بکدام ازین نعمتهای آفریدگار شما که بهشتها میدهد برای ادای طاعت و ترک معصیت
تکذبان تکذیب می کنید ذواتا افنان دو بوستانند خداوند آن شاخها یعنی دران درختان بسیار باشد هر یکی مشتمل بر اثمار گوناگون فبای آلاء
ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای مشتمل بر اشجار و اثمار به بنده عطا میفرماید تکذبان انکار میکنید فیهما درین دو باغ عینان
دو چشمه تجریان میروند هر جا که بهشتی خواهد در عالی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل و در معالم آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمها برای راحت و لذت شما روان کرده تکذبان جحود می ورزید فیهما در
دو جنت من کل فاکهة از هر میوه زوجان دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده و نشنیده باشد
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار پرورنده شما که اصناف ثمرات و فواکه بر بنده عطا فرماید تکذبان منکر می شوید متکئین
تکیه کنندگان درین بهشتها تکیه کنندگان باشند علی فرش بطائنها بر فرشها که آستر آن من استبرق از دیبای محکم باشد از بزرگی پرسید که بطاین
آن از دیبا است ظهائر آن از چه باشد جواب داد که ظاهر آن از نور بسته و دیگری گفته است که ظاهر آن داخل است درین آیت که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم
وجنا الجنتین و میوهٔ درختان این دو بهشت دان نزدیک است که دست قایم و قاعد و مضطجع بدان میرسد و گفته اند کسی که تکیه کرده آرزوی میوه
کند شاخ درخت سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بدهن وی در آید فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را بر تختهای و فرشهای
پادشاهانه نشاند و میوهٔ لذیذ و لطیف دهد تکذبان انکار میکنید فیهن در قصور منازل این دو بهشت قاصرات الطرف کوتاه چشمان اند
یعنی حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران لم یطمثهن نسوده باشند ایشان را انس آدمیان قبلهم پیش از ازواج ایشان
در بهشت ولا جان و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرر اند دست هیچ آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد و آنانکه برای جن مقرر شده باشند جن
نیز در ایشان تصرف نکرده باشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین لطافت به بندگان ارزانی داشته تکذبان
تکذیب میکنید و باور نمیدارید کانهن الیاقوت والمرجان گویا هستند آن حوران مخلوق از یاقوت در سرخی و صافی و مروارید پاکیزه در
سفیدی و ضیا فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین صفائی و پاکیزگی برای شما آفرید و تکذبان تکذیب میکنید
و باور نمیدارید هل جزاء الاحسان آیا جزای نیکی کردن در عمل باشد الا الاحسان مگر نیکوئی کردن در ثواب یا جزای هر که گوید لا اله الا الله و عمل
کند با وامر و نواهی محمد رسول الله علیه السلام نیست او را مگر بهشت و حاصل آیت اینست که جزای نیکی نیکی است پس جزا دهند طاعات را درجات و مکافات
کنند شکر را بزیادت نعمت و تقوی را بفرح و توبه را بقبول و دعای را باجابت و سوال را بعطا و استغفار را بمغفرت و خوف دنیا را با امن آخرت و خدمت را
بسلطنت و در بحر الحقایق فرموده که نیست جزاء فنا فی الله الا البقا بالله مثنوی هر که در راه محبت شد فنا : یافت از بحر لقا اندر بقا ؛ هر کرا شمشیر شوقش سر برید
میوه ذوق از درخت وصل چید فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزای آن مقرر فرمود تکذبان تکذیب
و انکار می نمائید ومن دونهما و جز این دو بوستان که مذکور شد یا فروتر از ایشان جنتان دو بوستان دیگر است گفته اند دو بوستان اول از زر است برای
سابقان و این دو بوستان از نقره برای اصحاب الیمین فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که این بهشتها نامزد بندگان میکند
تکذبان منکر می شوید مدهامتان دو بهشت سبز از بسیاری سبزی به سیاهی زننده است فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
که چنین بوستانهای سبز عطا میکند و سبزی موجب روشنائی چشم است تکذبان انکار می کنید فیهما درین دو بهشت عینان دو چشمه باشد نضاختان
جوشنده با آب یعنی هر چند از وی آب بردارند دیگر بجوشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریننده شما که چنین دو چشمه بسیار آب میدهد تکذبان

تکذیب

تکذیب میکنید فیهما فاکهة درین دو بهشت میوه بسیار بود ونخل و خرما بنان ورمان و انارها تخصیص خرما و انار از میوه ها بجهت تفضیل است
زیرا که خرما فاکهه است و هم غذا و انار میوه است و دوا فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پرورنده شما که چنین میوه ها بر بندگان ارزانی دارد تکذبان
انکار میکنید فیهن درین چهار جنت خیرات حسان زنان برگزیده باشند نیکو کاران یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق نیز آراسته باشد فبای آلاء
ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خویش که شما را حوران دهد هر یک از دیگری نیکوتر تکذبان تکذیب می نماید حور مقصورات حوران
بند شده فی الخیام در خیمه ها که از در مجوف است و گفته اند مراد خانها است و بعضی تخصیص کرده اند بحجلات و حجله خانه بود آراسته برای داماد و عروس
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود چنین که ازواج طیبه به بهشتیان میدهند تکذبان انکار میکنید لم یطمثهن نسوده باشند
مر ایشان را انس قبلهم آدمی پیش از شوهران که بدیشان نامزد شده اند ولا جان و نه جن نیز دست بر ایشان رسانیده اند بلکه همه بکر اند فبای
آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای خداوند خویش که از ازواج ابکار نامزد ایشان یعنی اهل ایمان کرده اند تکذبان تکذیب میکنید که چنین حوران نگاه داشته
عطا کند متکئین اصحاب الیمین تکیه زدگان باشند علی رفرف خضر بر فرشها یا بالشهای سبز وعبقری حسان و بساطهای قیمتی
در غایت نیکوئی فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما این نعمتها که مذکور شد تکذبان تکذیب می کنید تبارک اسم ربک برکتست
نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق آن اسم بر ذات وی پس توان دانست که بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود و ازین است که هیچکس از عظمت ذات او خبر
نداده و نمی تواند داد بیت بر لب بحر چنین وا مانده اند : خشک لب هم مبتدی هم منتهی ؛ ذی الجلال والاکرام مترجم کشف معنی این
اسم برین وجه ادا کرده که خداوندی که از صفات جلال آنچه اثبات آن مستلزم کمال است ذات بی مثالش را ثابت است و آنچه سلب آن مقتضی عزت و کبریا است
جناب مقدس از آن منزه و مبرا است و اکثر محققان بر آنند که جلال اشارت بصفات قهریه است و اکرام عبارت از اوصاف لطفیه پس نام ذو الجلال والاکرام
جامع باشد مر جمیع صفات الهی را و ازین است که او را اسم اعظم گفته اند و در خبر الظوا بیا ذا الجلال والاکرام موید این قول است

سورة الواقعة مكية بسم الله الرحمن الرحيم وهي ست وتسعون آيات

اذا وقعت الواقعة یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت لیس لوقعتها نیست در واقع شدن و آمدن او کاذبة دروغی یعنی بارای
وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بلکه هر که از آن خبر میدهد صادق است و آن روز خافضة فرو برنده است قومی را با سفل سافلین از روی عدل رافعة
بر دارنده گروهی را با علی علیین از راه فضل یا خافض اعدا و اهل شقاق و نفاق است و رافع اولیا و ارباب اخلاص و وفاق یا فرو میدارد آنرا که در دنیا
خود را مرتفع میداشتند و بر می آرد جمعی را که درین عالم فروتنی کردند اذا رجت الارض یاد کن چون جنبانیده شود زمین رجا جنبانیدنی بر آن
که هر بنا که بروست منهدم گردد وبست الجبال و رانده شود کوهها بسا راندنی تا شکسته و پاره پاره گردد فکانت پس باشد هباء غباری
که دیده می شود در شعاع آفتاب وقتیکه از روزنه در افتد منبثا پراکنده و منتشر گشته وکنتم و باشید شما ای مکلفان دران وقت ازواجا ثلثة
اصناف سه گانه یعنی سه گروه باشید در سه مرتبه فاصحب المیمنة پس اصحاب دست راست ما اصحب المیمنة چه اند اصحاب دست راست
تعظیم میکند ایشان را چنانچه گوئی فلان قوم بزرگان اند و چه بزرگان و گویند درین استفهام معنی تعجب نیست و اصحاب یمین آنها اند که در وقت اخراج
ذریت از صلب آدم ع م ایشان بر راست وی بوده اند یا نامه اعمال در آن روز بدست راست ایشان دهند یا به بهشت روند و آن بر یمین عرش است
و گفته اند میمنه بمعنی یمن و برکت است یعنی ایشان میمون و مبارک قدم اند واصحب المشئمة و اصحاب دست چپ ما اصحب المشئمة
چه اند یاران دست چپ و ایشان وقت اخراج ذریات در شمال آدم ع م بوده اند یا نامهای اعمال ایشان بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخ برند و دوزخ
بر چپ عرش است و گویند مشامه را از تشام گرفته اند و آنان شوم و نامبارک اند والسابقون پیشی گیرندگان بر همه اقوام یا پیش روان به بهشت
السابقون پیشی گیرندگان اند بایمان چون مؤمن آل فرعون و حبیب نجار و ابو بکر صدیق و مرتضی علی رض یا آنانکه بدو قبله نماز گذارده اند یا بغیر ع م
یا اهل قرآن یا پیش روان بصف جهاد یا سبقت گیرندگان بتکبیر اول اولئک المقربون آن گروه اند نزدیک گردانیده شدگان بزحمت و کرامت
فی جنت النعیم در بوستان مشتمل بر انواع نعمت ثلة من الاولین گروهی بسیار از پیشینیان یعنی امم انبیای گذشته وقلیل و اندکی

مِنَ الْاٰخِرِيْنَ از پسینیان یعنی امت محمد ع‌م مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امت اند در تبیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیاء ع‌م را دیده
ویده و بخدمت ایشان رسیده و بدیشان گرویده نه تمام امتان ایشان زیرا که امت متابعت پیغمبر ما ع‌م از همه بیشتر خواهد بود چنانچه فرمود انا اکثر الناس
تبعا یوم القیامة از ان خبر میدهد ☆ حدیث بریده رض مذکور است که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد ازین امت من و چهل سایر امم و این
سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند عَلٰی سُرُرٍ بر تختها مَّوْضُوْنَةٍ بافته بزر و مکلل بدر و یاقوت و زمرد مُّتَّكِئِيْنَ تکیه زده کان عَلَيْهَا
بران تختها مُتَقٰبِلِيْنَ برابر یکدیگر یعنی روی بار وی تا بدیدار هم مستانس و مسرور باشند يَطُوْفُ عَلَيْهِمْ میگردند بر ایشان برای خدمت وِلْدَانٌ
کودکان مُّخَلَّدُوْنَ جاوید ماندگان به هیأت کودکی چه خدمت خردان زیباتر است از خدمت کبار و گویند آراستگان بگوشوارهای زرین و این کودکان
را خدای آفریده باشد برای خدمت بهشتیان و از سلمان رض منقولست که ایشان اطفال مشرکان اند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند و بر ایشان طواف
میکنند بِاَكْوَابٍ بکوزها وَّاَبَارِيْقَ و ابریقها وَكَاْسٍ مِّنْ مَّعِيْنٍ و جامها از شرابی که روان است در بهشت یا خمر پاک صافی چون آب زلال لَا
يُصَدَّعُوْنَ درد سر نکنند عَنْهَا از ان شراب یعنی آن می را خمار نباشد وَلَا يُنْزِفُوْنَ و نه بیعقل و بیهوش شوند از ان وَفَاكِهَةٍ و دیگر بر ایشان میگردند
میوها مِّمَّا يَتَخَيَّرُوْنَ از آنچه اختیار کنند و برگزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ و بگوشت مرغان که الطف لحوم است مِّمَّا يَشْتَهُوْنَ ☆ از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی
که خواهند جوشیده یا بریان کرده وَحُوْرٌ و بر سابقان در جنت طواف مینمایند از برای خدمت زنان سفید روی عِيْنٌ گشاده چشمان در صفا و لطافت
كَاَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ مانند مروارید الْمَكْنُوْنِ ☆ پوشیده در صدف که غبار برو ننشسته باشد و دست اغیار بدو نرسیده جَزَآءً پاداش میدهیم
ایشان را پاداش دادنی بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ به سبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیا لَا يَسْمَعُوْنَ نشنوند فِيْهَا در بهشت لَغْوًا
سخنان بیهوده یا بانگ و فریاد یا سوگند بدروغ وَّلَا تَاْثِيْمًا ☆ و نه سخن که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام اِلَّا قِيْلًا لیکن می شنوند
سخنیکه آن کدام است سَلٰمًا سَلٰمًا تکرار این لفظ دلیل است بر آنکه اهل جنت بر یکدیگر پیوسته سلام گویند وَاَصْحٰبُ الْيَمِيْنِ و اصحاب دست راست
مَآ اَصْحٰبُ الْيَمِيْنِ ☆ چه اند اصحاب دست راست یعنی بزرگ و مکرم اند و ایشان باشند فِيْ سِدْرٍ در زیر درخت کنار مَّخْضُوْدٍ بیخار بخلاف سدر دنیا آورده
اند که مسلمانان نظر بر وج افکندند و آن وادی است از طایف مشتمل بر درختهای سدر گفتند چه بودی اگر ما را مثل این بودی این آیه آمد که اهل بهشت را سدر باشد بی خار
وَّطَلْحٍ مَّنْضُوْدٍ ☆ و درخت موز بود میوهای آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد وَّظِلٍّ مَّمْدُوْدٍ ☆ و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز
زایل نشود مراد از ظل راحت است وَّمَآءٍ مَّسْكُوْبٍ ☆ و آب ریزان یعنی از جنت عدن فرو میریزد بر بوستانهای دیگر وَّفَاكِهَةٍ كَثِيْرَةٍ ☆ و بسیار میوه لَّا مَقْطُوْعَةٍ
نه بریده شده یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا که در فصلی باشد و در فصلی نه وَّلَا مَمْنُوْعَةٍ ☆ و نه منع کرده شده یعنی از خوردن آن هیچ نوع باز ندارند
نه چون میوه دنیا که بی بها بدست نیاید وَّفُرُشٍ و گستردنیها مَّرْفُوْعَةٍ ☆ برداشته شده بقیمت یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش کنایت است از زنان و مرفوعه
یعنی بر تخت بلند نشانده اِنَّآ بدرستیکه ما اَنْشَاْنٰهُنَّ بیافریدیم ابتدا بی سبب ولادت زنان عجایز دنیا را اِنْشَآءً آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق کند ایشان را
خلقی دیگر مراد آنست که پیر زنان را جوان سازیم بریکسن فَجَعَلْنٰهُنَّ پس گردانیم ایشان را اَبْكَارًا دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج نزد ایشان
آیند ایشان را بکر یابند عُرُبًا دوست داران و عاشقان شوهر خود باشند یا با غنج و ناز یا شیرین سخن اَتْرَابًا ☆ همزادان همه سی و سه ساله و شوهران نیز همین سن
و در تبیان آورده که صبیان را که به بهشت آرند بدین سن رسانند و بشوهر دهند و عجوزه را نیز رد کنند بدین سن اگر شوهر نداشته باشد در دنیا به بعضی از اهل بهشت دهند
و اگر شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود چون امرأة فرعون او را بیکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود باز بدو ارزانی دارند و اگر زیاده از یک شوهر
داشته باشد و همه بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند و این زنان را انشا کنیم لِّاَصْحٰبِ الْيَمِيْنِ ☆ برای اصحاب یمین دست راست و گویا که سائلی می پرسد کیانند
اصحاب یمین میفرماید که ایشان ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ ☆ گروهی اند از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِّنَ الْاٰخِرِيْنَ ☆ و گروهی اند از پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیه
وقليل من الآخرين فرود آمد فاروق رض گریان شد و گفت یا نبی الله ما بتو گرویدیم و تصدیق کردیم و از ما نجات نیابد مگر اندکی این آیه آمد که وثلة من الآخرين
حضرت رسول ع‌م آیه بروی خواندند و عمر رض فرموده که رضینا عن ربنا و پیغمبر ع‌م گفت از آدم تا من یک ثلثه و از من تا قیامت یک ثلثه و در حدیث آمده
که ارجوان تکونوا النصف اهل الجنة و عن قریب گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند و هشتاد از ان امت من خواهند بود و ازینجا معلوم میشود

که هیچکس

که هیچکس از امت متابعت آن حضرت ع‌م در دوزخ جاوید نخواهند ماند نظم نماند بزندان دوزخ اسیر ☆ کسی را که باشد چنین دستگیر ☆ نماند بعصیان کسی در گرو ☆
که دارد چنین سیدی پیشرو ☆ وَاَصْحٰبُ الشِّمَالِ چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه خوار و بیمقدار اند و در آن روز باشند فِيْ سَمُوْمٍ ☆ در آتش سوزان یا در بادی گرم
که حرارت آن در مسام ایشان نفوذ کند وَّحَمِيْمٍ ☆ و در آبی گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه
جویند به حمیم چنانچه گرما زدگان در دنیا آب مطلبند و چون در حمیم افتند از حرارت آن آب متضرر متاذی گردند پس پناه برند بسایه خبر میدهد که وَّظِلٍّ و سایه
مِّنْ يَّحْمُوْمٍ ☆ از دود سیاه گرم و گویند یحموم کوهی است از آتش که دوزخیان بسایه آن پناه می برند لَّا بَارِدٍ خنک نیست مانند سایهای دیگر وَّلَا كَرِيْمٍ ☆
و نه سود رساننده و نه راحت بخشنده و این عذابها ایشان را بجهت است اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستی که ایشان بوده اند قَبْلَ ذٰلِكَ پیش ازین در دنیا
مُتْرَفِيْنَ ☆ بناز و نعمت پرورده کار شده کان و تنعم ایشان بمحرمات بوده و اتباع شهوات وَكَانُوْا يُصِرُّوْنَ و بوده اند که اصرار می نمودند عَلَى الْحِنْثِ
الْعَظِيْمِ ☆ بر گناه بزرگ که شرک است یعنی بران اقامت میکردند یا سوگند دروغ میخوردند بر آنکه حشر نخواهد بود وَكَانُوْا يَقُوْلُوْنَ و بودند که میگفتند اَئِذَا
مِتْنَا آیا وقتی که بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَّعِظَامًا و استخوانهای بی گوشت و پوست ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ ☆ آیا ما برانگیختگانیم از قبرها و زنده شدگان
تکرار استفهام برای مبالغه است در انکار اَوَاٰبَآؤُنَا الْاَوَّلُوْنَ ☆ آیا پدران پیشین ما نیز مبعوث شوند قُلْ بگوی ای محمد ع‌م در جواب ایشان که اِنَّ الْاَوَّلِيْنَ
بدرستی که پیشینیان از آبای شما و غیر آن وَالْاٰخِرِيْنَ ☆ و پسینیان از شما و غیر شما لَمَجْمُوْعُوْنَ ☆ هر آینه جمع شدگانند اِلٰى مِيْقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُوْمٍ ☆ برای وقتیکه مقرر
شده از روز معلوم که قیامت است یا همه مجموع اند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است یا همه محشور شوند بمکان حساب یا زمان حساب در روز یکه
معلوم است مر خدای تعالی را ثُمَّ اِنَّكُمْ پس بدرستی که شما اَيُّهَا الضَّآلُّوْنَ ای گمراهان از راه حق الْمُكَذِّبُوْنَ ☆ تکذیب کنندگان مر بعث و نشور را خطاب
با اهل مکه و امثال ایشان است میگوید که شما فردای قیامت لَاٰكِلُوْنَ هر آینه خورندگانید مِنْ شَجَرٍ از درخت مِّنْ زَقُّوْمٍ ☆ که آن زقوم است یعنی شما را زنده
کنند و از ان درخت بخورانند فَمَالِـُٔوْنَ پس پر کنندگان باشید مِنْهَا الْبُطُوْنَ ☆ از میوه آن درخت شکمها را فَشٰرِبُوْنَ پس آشامندگان عَلَيْهِ
بالای زقوم مِنَ الْحَمِيْمِ ☆ از آب گرم آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا که پر سازند شکمها را از زقوم تشنگی بر ایشان غلبه کند آنگه حمیم بر ایشان
عرض کنند بسیاری از ان بیاشامند فَشٰرِبُوْنَ پس آشامندگان اند از حمیم شُرْبَ الْهِيْمِ ☆ مانند آشامیدن شتران تشنگی زده و هیم آب نیافته یا مثل
زمین ریگستان که هر چند آب خورد اثر آن بر وی پدید نیاید یعنی دوزخیان چندانچه حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد هٰذَا این ماکول و مشروب نُزُلُهُمْ
پیش و پس ایشان است يَوْمَ الدِّيْنِ ☆ در روز جزا هیچو ما حضری که برای مهمان آرند و بعد ازین در دوزخ انواع ماکل و مشارب خواهد بود ایشان را که شرح نتوان
و عقوبت آن در بیان نیاید نَحْنُ خَلَقْنٰكُمْ ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بدان اقرار دارید فَلَوْلَا تُصَدِّقُوْنَ ☆ پس چرا باور نمیدارید آفرینش خود را در انتها
چه بر همه اهل خرد ظاهر است که هر که بر ابداء توانا است بر اعادت نیز قادر خواهد بود اَفَرَءَيْتُمْ آیا خبر دهید مَّا تُمْنُوْنَ ☆ از آبی که میریزید در رحم زن ءَاَنْتُمْ
تَخْلُقُوْنَهٗٓ آیا شما می آفرینید کودک را از ان اَمْ نَحْنُ الْخٰلِقُوْنَ ☆ یا مائیم آفریدگار آن و شما مقرید بانکه خالق منم چه شما بران وجه و بدان نوع که فرزند
میطلبید متولد نمیشود بلکه بر وفق مشیت و طبق ارادت من می آید نَحْنُ قَدَّرْنَا ما بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرگ را
و مقرر ساختیم زمان موت هر کس وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوْقِيْنَ ☆ و نیستیم ما پیشی گرفته شده یعنی کسی بر حکم ما پیشی نتواند گرفت از موتی که مقرر شده نتواند
گریخت و ما این مرگ را تقدیم کردیم عَلٰٓى اَنْ نُّبَدِّلَ برای آنکه تبدیل کنیم از شما اَمْثَالَكُمْ کسان را که مانند شما اند یعنی شما را میرانیم و دیگران را بیاریم
وَنُنْشِئَكُمْ و بیافرینیم دیگر باره شما را فِيْ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ☆ در صورتی و هیأتی که نمیدانید امروز یعنی کافران را در زشت ترین صورتی و مؤمنان را در بهترین
هیأتی وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و بدرستی که دانسته اید النَّشْاَةَ الْاُوْلٰى آفریدن نخستین را که نطفه بودید و علقه شدید تا آخر و بدان هم اقرار دارید فَلَوْلَا تَذَكَّرُوْنَ ☆
پس چرا یاد نمیکنید توانائی حق را بر انشای آخری چه هرکه بر آن قادر است ازین عاجز نتواند بود نظم آنکه ما را ز خلوت نابود ☆ میکشد تا بجلوه گاه وجود ☆
بار دیگر که از سموم هلاک ☆ روی پوشیم زیر پرده خاک ☆ هم تواند بامر کن فیکون ☆ کارد از گوشه لحد بیرون ☆ اَفَرَءَيْتُمْ آیا خبر دهید مَّا تَحْرُثُوْنَ ☆
از آنچه کشت میکنید و تخم در زمین می افکنید ءَاَنْتُمْ تَزْرَعُوْنَهٗٓ آیا شما می رویانید آن تخم را اَمْ نَحْنُ الزّٰرِعُوْنَ ☆ یا ما رویاننده ایم حرث فعل
عبد است و زرع فعل خدای تعالی و در خبر آمده که نگوید یکی از شما که زرعت ولیکن گوید حرثت چه شق ارض و القای بزر در و از بنده است و رویانیدن از حق

سبحانه لو نشاء اگر خواهیم لجعلناه هرآینه گردانیم آن چیز را که کشته اید حطاما گیاهی درهم شکسته پیش از رسیدن یا کاهی بیدانه فظلتم تفکهون
پس همه روز باشید از آن قضیه و بلیه که شناعت مانید بر آفت آن اندوه ناک باشید یا از جهد و سعی خود پشیمان گردیده و میگویید انا لمغرمون آیا ما تاوان
زدگانیم و حفص انا خوانده بطریق خبر یعنی بدرستی که ما غرامت یافتگانیم بل نحن محرومون بلکه ما بی بهره گانیم از روزی افرأیتم آیا خبر باز دهید الماء
الذی تشربون از آبیکه می آشامید برای تسکین عطش و زندگانی شما بوی بازبسته است ءانتم انزلتموه آیا شما فرو فرستاده اید آن را من المزن از
ابر سفید ام نحن المنزلون یا ما فرو فرستنده ایم آبی شیرین لطیف را لو نشاء جعلناه اگر خواهیم گردانیم آن آب را اجاجا تلخ و شور و نفع از
وی منقطع سازیم فلولا تشکرون پس چرا شکر نمیگویید خدایتعالی را برین نعمت افرأیتم اخبار کنید آیا النار التی تورون از آتشی که بیرون می آرید
ءانتم آیا شما انشأتم بیافریده اید شجرتها درخت آتش را که آن مرخ و عفار است ام نحن المنشئون یا ما آفریننده آنیم اهل بوادی شاخی از
شجره مرخ که مذکر میگویند بر شاخی از درخت عفار که انثی میخوانند می سایند حق سبحانه از میان آن دو شاخ تر که آب از آن میچکد آتشی بیرون می آرد
نحن جعلناها ما گردانیدیم آن آتش را تذکرة یادکردنی که چون به بینید آتش دوزخ را یاد کنید یا آنرا تبصره ساختیم تا اهل بصیرت دانند که
بر احداث آتش از درخت تر با وجود مائیتی که در وست که بکیفیت ضد آتش است هرآینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از
خشکی و پژمردگی آن ومتاعا و ما ساختیم آتش را برخورداری یعنی سبب نفع گرفتن للمقوین مر مسافران را و مقیمانرا اکتفا کرد بذکر احد
الضدین چنانچه سرابیل تقیکم الحر فسبح پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم بنام پروردگار بزرگ تو و او را بپاکی یاد کن فلا اقسم
پس سوگند یاد میکنم بمواقع النجوم بمواقع نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن یا بمغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص
مغارب بجهت آنست که غروب دلیل زوال است و بزوال اثر استدلال توان کرد بر وجود مؤثری که تاثیر او را زوال نیست یا بمطالع کواکب
یا بمجاری آن و در عین المعانی آورده که مراد مساجد صحابه و مقابر ایشان است که مشبه اند به نجوم کما قال عم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
اهتدیتم یا منازل نجوم که بروج آسمان است کما قوله تعالی والسماء ذات البروج یا از زمان نجوم که مامور برجم شیاطین شدند و آن وقت
مولد حضرت پیغمبر عم بوده و هنگام بعثت او و امام زاهد رح فرموده که مراد نجوم قرآن است و مواقع آن دل مقدس پیغمبر عم هر چند دل مطهر او
یکی بود اما نجوم قرآنی بسیار بود هر نجمی را موقعی و قراءت امام حمزه و امام کسائی رح که موقع خوانده اند مؤید این قول است و نزول قرآن بر قلب مبارک
وی بنص نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده وانه و بدرستی که آنچه خدایتعالی بدو سوگند خورد لقسم سوگندی است لو تعلمون
اگر دانید عظیم بزرگ و معتبر جواب قسم چیست انه بدرستی که آنچه آنحضرت عم بر شما میخواند لقرآن کریم هرآینه قرآنی است بزرگوار و بسیار
نفع چه مشتمل است بر اصول علوی که درباب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامی است نزد خدای تع و ملائکه و مؤمنان یا حاوی و جاری او مکرم
و معزز است این قرآن نوشته است فی کتاب مکنون در کتابی پوشیده و نگاه داشته شده نزدیک خدای تع در لوح محفوظ لا یمسه
مسا نمیکند لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وست الا المطهرون مگر پاکیزگان یعنی ملائکه که مطهر اند از کدورات اوصاف ردیه کلبی رح گوید که مراد سفره
اند و کرام برره و بعضی ضمیر را عاید بقرآن دارند و مراد مصحف است یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاک شدگان از احداث ظاهر آیت نفی است
و مراد نهی و معنی آن این یعنی جنب و محدث باید که مس نکند و فقهای مالکی و شافعی رح محدث و جنب و حایض را تجویز نمیکنند حمل مصحف و مس
آن و حنابله گویند محدث و جنب را روا است حمل مصحف و مس آن و حایض را از و نزد امام اعظم رح نشاید محدث و جنب و حایض و نفسا را مس
مصحف مگر با غلافی منفصل از و و در نوادر مذکور است که جنب و حایض را بقول ابو یوسف رح جایز است کتابت قرآن وقتیکه لوح بر زمین بود
نه بر کنار و نزد امام محمد رح هیچ وجه روا نیست و بعضی مس را حمل بر قراءت کرده اند و از ابن عمر رض منقولست که دوستر نزد من آنست که قرآن
نخواند کسی مگر آنکه طاهر باشد محمد بن فضیل رح فرموده که مراد ازین طهارت توحید است یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخواند و ابن عباس رض نهی
میکرد از آنکه یهود و نصاری را تمکین دهند از قراءت قرآن و محققان گفته اند که مراد از مس اعتقاد است یعنی معتقد نباشند قرآنرا مگر پاکیزه دلان
که مؤمنانند یا عمل بقرآن و نگاهداشت احکام قرآن نکنند مگر جمعی که پاکیزه شده باشند بمدد توفیق از لوث خذلان یا علم بدان یعنی تفسیر و تاویل آن ندانند

الا آنها

الا آنها که سر ایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده که پاکی سر نفی ما سوی الله است حکیم سنائی رح فرموده بیت جمال حضرت قرآن نقاب انگه براندازد
که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا در بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود بما در مگر کسی که پاکیزه گردد از لوث توهم غیر و غیریت و در رسد بمقام شهود حق در مرایا
خلق و شهود خلق در مرائی حق و این معنی میسر نشود جز اهل صفای شاهد و شهود و در شهود بیت چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف حادث را کلیم
تنزیل قرآن فرو فرستاده شده است من رب العالمین از آفریدگار عالمیان افبهذا الحدیث آیا بدین سخن که قرآن است انتم مدهنون
شمایید اهل مکه ناگروندگان یا مداهنه کنندگان با منکران وتجعلون و میسازید رزقکم روزی یعنی بهره خود را از قرآن انکم تکذبون آنکه تکذیب
او را یا میگردانید شکر روزی خوار آنرا که نسبت باران با آب دهوا کنید و این تکذیب سخن خدایتعالی است فلولا پس چرا اذا بلغت الحلقوم چون برسد
روح بحنجره گلو در وقت مرگ وانتم حینئذ و شما آن هنگام تنظرون می نگرید میت ونحن اقرب و ما نزدیکتریم الیه بدان محتضر منکم از شما
ولکن لا تبصرون و لیکن شما نمی بینید و نمیدانید و آن قرب بعلم و قدرت درویست فلولا ان کنتم پس چرا اگر هستید شما غیر مدینین غیر
جزا داده شدگان در قیامت ترجعونها باز گردانید روح را بجسد ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان حاصل آیت آنست که اگر شما در انکار حشر جزا
راست میگویید پس چرا باز نمیگردانید روح را بتن خود وقتیکه بحلق رسیده فاما ان کان پس اگر باشد متوفی من المقربین از نزدیک گردانیده شدگان
بدرگاه ربانی یعنی از سابقان بود فروح پس مر او راست راحت یا رحمت یا آسانی یا خلاصی از غم یا مغفرت یا فرح وابتهاج در قبر و یا در قیامت وریحان
و روزی جاودانی یا بوی خوش یا تحیت ملائکه یا ریحان مشموم و ابتهاج بهشت باشد وجنت نعیم و دیگر او راست بهشت یعنی ادراک بوستان پر نعمت واما
ان کان و اگر باشد آن وفات کرده من اصحاب الیمین از اصحاب دست راست فسلام لک پس سلامت است مر ترا ای کسیکه هستی من
اصحاب الیمین از اصحاب یمین و اشهر آنست که سلام بر تو ای محمد از اصحاب یمین که برادران تواند یا مژده سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان
سالم اند از همه آفات واما ان کان و اگر باشد مرده من المکذبین از تکذیب کنندگان بخدای تع و رسول الضالین گمراهان از طریق حق فنزل
پس مر او راست منزل کش در قبر من حمیم از آب گرم کرده در دوزخ یا دود آتش دوزخ وتصلیة جحیم و در آوردن او روز قیامت در آتش سوزان ان هذا بدرستی
که آنچه گفته شده در شان این سه گروه لهو حق الیقین هرآینه آن حق یقین است یعنی راست و درست و بی گمان فسبح پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم
بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را بذکر نام خجسته فرجام او از آنچه لایق حضرت کبریای او نباشد یا نماز گذار بذکر پروردگار خود قوی آنست که بگو سبحان
ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول این آیه حضرت رسول الله عم فرموده که اجعلوها فی رکوعکم

سورة الحدید مکیة وهی تسع وعشرون آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

سبح لله نماز گزارد و پرستش کرد مر خدایتعالی را ما فی السموات والارض هر که در آسمانها است از ملائکه و هر که در زمین است از مؤمنان و اشهر آن است که تسبیح
لفظ مر خدا را و بپاکی یاد کرد و آنچه در آسمانها است از ملک و ستاره و مهر و ماه و جز آن و آنچه در زمین است از حیوان و جماد و نبات و غیر آن تسبیح عام باشد فی کل
ما خلق الله اما زبان بعضی تسبیح گوید و ظلال بعضی مسبح بود کما قال الله تع و ظلالهم بالغدو والآصال وهو العزیز و خدایتعالی غالب است در هرچه خواهد الحکیم دانا
بهرچه فرماید له ملک السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمان و زمین و موجد آن است و متصرف در آن یحیی زنده میگرداند در آخرت ویمیت
و میمیراند در دنیا وهو علی کل شیء و او بر همه چیز از اماتت و احیا قدیر توانا است هو الاول اوست پیش از همه اشیا و پدید آرنده آنها یعنی قدیم ازلی است
که او را بدایت نیست والآخر و پس از فنای همه موجودات اوست یعنی باقی ابدی است که آخریت او را نهایت نیست فرد اول او اول بی ابتدا آخر او آخر
بی انتها بود و بود و این چه بلند است دلیست باشد و این نیز باشد که هست والظاهر آشکار وجود او بکثرت دلائل والباطن و پنهان حقیقت ذات او
از تعقل هر عاقلی اقوال مفسران و مذکران و محققان درین آیه از حد و معتاد تجاوز کرده و تشریح تمام و قسطی لا کلام در جواهر التفسیر سمت ثبت یافته این جا بدو
قول اختصار میرود صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در حق تو چهار طایفه اند اول گروهی که در اول حال ترا
بکار آیند چون پدر و مادر دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و احفاد سوم زمره که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران و خادمان چهارم فرقه
که پنهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان رب العالمین میگوید اعتماد بر خلق ظاهر و بر خلق پنهان مکن و کارساز خود ایشانرا مپندار که اول منم که ترا از عدم

وجود آوردم و آخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم صورت تو تیز بوجهی خوبترین بیارا استم باطن منم که سرا از حقایق در دل تو ودیعت نهادم رباعی
اول و آخر توئی کمیت حدوث و قدم ؛ ظاهر و باطن توئی حیثیت وجود و عدم ؛ اول بی انتقال آخر بی ارتحال ؛ ظاهر بی چند و چون باطن بی کیف و کم
در بحر الحقایق آورده که اولی است در عین آخریت و آخر است در عین اولیت و برهمین منوال ظاهر است در عین باطنیت و باطن است در عین ظاهریت از شیخ
ابوسعید خراز قدس سره پرسیدند که خدایتعالی را بچه شناختی گفت بانکه میان اضداد جمع کرده پس این آیت خواند و فرمود که متصور نیست جمع اضداد الا از جنبت
واحده و اعتبار واحد در ان واحد ؛ قطعه اولی و هم در ان دم اول آخری ؛ باطنی و هم در ان دم ظاهری ؛ تو محیطی بر همه اندر صفات ؛ وز همه پاکی و مستغنی
بذات وهو بکل شیء و او بهمه چیزها علیم دانا است اول و آخر نزد علم او مساوی است و ظاهر و باطن بنسبت دانش او یکسان هو الذی
خلق السموات والارض اوست آنکه بیافرید آسمان و زمین را بقدرت کامله فی ستة ایام در مدت شش روز تا ملائکه مشاهده کنند حدوث
آنها را چیزی پس از چیزی ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بتدبیر عرش و اجرای امور متعلقه بدو بروفق ارادت خود یعلم و میداند ما یلج آنچه در آید
فی الارض در زمین چون تخم که بکارند و قطرات باران و کنجها و اموات وما یخرج منها و میداند آنچه بیرون آید از زمین چون نباتات و معدنیات
و برخی از دفائن در دنیا و بعضی کنوز و تمام موتی در آخرت وما ینزل و میداند آنچه فرود آید من السماء از آسمان چون باران و برف و تگرگ و ملائکه و احکام
وما یعرج و آنچه بالا برود و در آید فیها در آسمان چون اعمال و دعوات و ملایکه که عملهای بندگان می نویسند وهو معکم و خدای با شما است بعلم
و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا این ما کنتم هرجا که شما باشید یعنی معیت علم و قدرت بهیچ حال از شما جدا و منفک نبود و این معیت بعقل مفهوم
نشود بلکه ذوق آنرا بکشف دریابد بیت این معیت می نگنجد در بیان ؛ نی زمان دارد خبر زو نی مکان والله بما تعملون و خدای تعالی بدانچه
شما میکنید بصیر ه بینا است و بران جزا خواهد داد له ملک السموات والارض مر او راست حکم گزاری و فرمان روائی در آسمان و زمین و تکرار این
کلام بجهت آن است که اول تعلق بابداء دارد و ثانی باعادت چنانچه می فرماید والی الله ترجع الامور و بسوی خدایتعالی باز گردیده شود عواقب کارها
یولج اللیل در آرد شب را فی النهار در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید ویولج النهار فی اللیل و در آرد روز را در شب یعنی از زمان روز
بر شب زیاده کند باختلاف فصول اربعه وهو علیم و او دانا است بذات الصدور بآنچه در دلها پوشیده است امنوا بگروید ای کافران
بالله بخدایتعالی و او را یگانه دانید ورسوله بفرستاده او که محمد ع م است و تصدیق وی نمائید وانفقوا و بدهید مما جعلکم از مالها که گردانیده
است خدای تعالی شما را مستخلفین خلفای گذشتگان متصرف فیه در آن یعنی از آن مالها که در دست دیگران بوده و بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه
خدای تعالی بذل کنید فالذین امنوا پس آنانکه گرویدند بخدای تعالی و رسول منکم از شما وانفقوا و نفقه کردند مال خود را از زکوة و جهاد و سایر خیرات لهم
مر ایشانراست اجر کبیر مزدی بزرگ و ثواب عظیم که جنت و نعیم است وما لکم لا تؤمنون و چیست شما را که منکر وید بالله بخدای تعالی بوحدانیت
و معترف نمی شوید والرسول و حال آنکه پیغمبر که فرستاده است یدعوکم می خواند شما را بحجت و برهان لتؤمنوا تا ایمان آرید بربکم بآفریدگار
خویش وقد اخذ و بدرستی که فرا گرفت خدای تعالی میثاقکم پیمان شما را در روز الست بر اقرار ربوبیت و نفی شرک ان کنتم اگر هستید شما
مؤمنین باور دارندگان مر آن میثاق را هو الذی ینزل او است آن خداوندی که فرو فرستد علی عبده بر بنده خود که محمد است ع م ایت بینات
آیتهای روشن یعنی قرآن با معجزات هویدا لیخرجکم تا بیرون آرد شما را خدا بقرآن یا پیغمبر بدعوت من الظلمت از تاریکیهای کفر الی النور بروشنی
ایمان یا از جهل بعلم و از ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که از ظلمت حجاب بنور تجلی وان الله و بدرستی که خدایتعالی بکم
بشما لرءوف مهربان است که قرآن میفرستد رحیم بخشاینده است که رسول را بدعوت میفرماید وما لکم و چیست شما را و چه فایده می بینید و چه عذر
دارید الا تنفقوا در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را فی سبیل الله در راه خدای تعالی ولله و حال آنکه مر خدایتعالی راست میراث السموات
والارض میراث آسمانها و زمینها یعنی هرچه در آسمان و زمین هست بعد از فنای اهالی آن بوی باز خواهد گشت و امروز نیز مر او راست ولکن خلق بران
تصرف میکنند و بآخر دست تصرف دیگران کوتاه شده بحق سبحانه باز گردد و درین کلام ترغیب است به نفقه کردن یعنی چون دانستید که این اموال
در دست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدا برا در ان نگاه دارید و برای خود از ان ذخیره آخرت بردارید لا یستوی برابر نیست منکم

از شما

از شما ای مؤمنان من انفق هرکه نفقه کند من قبل الفتح پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برگ و نوا اند وقاتل و کارزار کند با دشمنان خدا و رسول
با کسیکه انفاق نماید و داعیه قتال دارد بعد از فتح مکه چه در ان وقت مال بسیار خواهد بود و چندان بانفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد اولئک آن
گروه منفقان و مقاتلان قبل الفتح اعظم بزرگترند درجة از روی درجه و مرتبه من الذین انفقوا از آنانکه نفقه کنند من بعد پس از ان
وقاتلوا و کارزار نمایند وکلا و همه را که نفقه و قتال می کنند پیش از فتح و پس از ان وعد الله الحسنی وعده کرده است خدایتعالی ایشانرا
بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد والله و خدایتعالی بما تعملون بآنچه میکنید از نفقه و قتال باخلاص یا بریا خبیر و دانا است اکثر مفسران
بر آنند که این آیه در شان ابوبکر صدیق رض که اول کسیکه ایمان آورد و نفقه کرد و با کفار مخاصمه نمود او بود و اشارت بدین معنی در صفت وی گفته اند
رباعی صاحب قدم مقام و تجرید اوست ؛ سر دفتر جمله اهل توحید اوست ؛ در جمع مقربان سابق ؛ حقا که جزاو نبود صادق من ذا الذی کیست آن
کسیکه او یقرض الله وام دهد خدای را یعنی نفقه مال خود را بامید چون طالب عوض بآن ماند که قرض میدهد قرضا حسنا وام دادن نیکو یعنی بطیب
نفس و باخلاص فیضاعفه تا زیاده گرداند خدای تعالی جزای قرض او را له برای او یعنی اجر او را مضاعف سازد وله و مراو را بود اجر کریم مزدی
گرامی که بهشت است یوم تری المؤمنین یاد کن روزی را که بینی مردان گرویده والمؤمنات و زنان مؤمنه را بر صراط در آمده یسعی میرود شتابان
نورهم روشنی توحید ایشان بین ایدیهم در پیش ایشان تا بآسانی می گذرند وبایمانهم و از جانب راست ایشان تا ایشانرا بهشت ره نمونی کند
و از ابن مسعود رض منقولست که نور هرکس بقدر عمل وی بود و نور یکی از صفا باشد تا عدن و از ان دیگران برابر کوهی و کمتر بمقدار نخلی و ادنی از همه
آن بود که صاحبش موضع قدم خود را ببیند باری هیچ مومن بی نور نباشد و گویند فرشتگان مر ایشانرا که بشریکم الیوم مژده شما امروز جنت
است در بوستانها که پیوسته تجری میرود من تحتها الانهار از زیر منازل و اشجار آن جویها و باشید شما خالدین فیها جاویدان در ان
ذلک این بشری بجنت جاویدان هو الفوز العظیم او رستگاری بزرگست که همه احوال قیامت ایمن شده بدار الجلال میرسید و دیدار ملک متعال
می بینید مصرع هزار جان مقدس فدای دیدارش ؛ ابو امامه رض فرموده که مومنانرا بر صراط نور دهند و کافر و منافق را بی روشنی بگذارند و مؤمنان
هرگاه که روی باز پس میکنند همه صراط روشن میگردد پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسد کما قال الله تعالی یوم یقول المنافقون
یاد کن آن روز را که گویند مردان منافق والمنافقت و زنان منافقه للذین امنوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی از اهل ایمان التماس کنند که شما انظرونا
نظر کنید با نقتبس تا بگیریم روشنی من نورکم از نور شما چون با نگرید قیل ارجعوا گفته شود یعنی گویند مؤمنان یا ملائکه مر منافقانرا که باز گردید
وراءکم باز پس خویش یعنی بدنیا روید فالتمسوا نورا پس بجوئید روشنی را که در محشر کسب نور نتوان کرد از دنیا با خود باید آورد بیت
کار اینجا کن که تشویش است در محشر بسی ؛ آب ازین جا بر که در دریا بسی شور و شر است ؛ منافقان فهم این معنی نکردند متصور آنکه نور در عقب ایشان است
روی باز پس کنند فضرب پس زده شود یعنی ملائکه بحکم الهی بزنند بینهم میان منافقان و مؤمنان بسور دیواری بزرگ چون باره شهری
له باب مر او را دری باشد که مؤمنان بدان در در آیند باطنه باطن سور یعنی داخل آنکه مؤمنان در وی میروند فیه الرحمة در و رحمت بود زیرا
که نزدیک بهشت است وظاهره و ظاهر سور یعنی خارج او من قبله العذاب از پیش آنکه طرف منافقان است عذاب باشد زیراکه نزدیک
دوزخ است اما منافقان چون باز پس نگرند و نوری نه بینند باز متوجه مؤمنان شوند دیواری بینند میان خود و ایشان حاجز شده دری دارد ان
در نگرند و مؤمنانرا مشاهده نمایند که خرامان خرامان متوجه ریاض جنان اند ینادونهم بخوانند ایشانرا بزاری و گویند ای مؤمنان الم نکن آیا
نبودیم معکم با شما در دنیا و بجماعت شما نماز می گذاردیم و بموافقت شما روزه میداشتیم قالوا بلی گویند مؤمنان که بلی بظاهر با ما بودید
ولکنکم و لیکن شما فتنتم انفسکم در فتنه افکندید نفسهای خود را و بسبب نفاق لذت معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبت گشتید و
تربصتم و تاخیر کردید در توبه وارتبتم و شک آوردید در نبوت حضرت محمد مصطفی ع م وغرتکم الامانی و بفریفت شما را آرزوهای
یعنی املهای دور و دراز پیش گرفتید حتی جاء امر الله تا وقتیکه بیامد فرمان خدایتعالی بقبض روح شما وغرکم بالله الغرور و فریب داد
شما را بخدایتعالی شیطان فریبنده یا دنیای ناپاینده فالیوم پس امروز لا یؤخذ فرا گرفته نشود منکم از شما ای منافقان فدیة

خبری که خدای خود کنید تا از عذاب برهید ولا من الذین کفروا و نگیرند فدا نیز از آنانکه نگرویده اند مأویکم النار جای شما و ایشان آتش دوزخ بود
هی آتش مولکم سزاوار تر است بشما وبئس المصیر و بد بازگشتی است آتش آورده اند که مؤمنان در مکه با فقر و فاقه بجه تمام قواعد طاعت را
تمهید میکردند بعد از هجرت که مال بسیار بدست آمد و نعمت بر ایشان فراخ شد آثار فتور و قصور در وظایف عبادات ایشان ظاهر گشت آیة آمد که الم
یأن آیا وقت نیامد للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند ان تخشع قلوبهم آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان لذکر الله برای یاد کردن
خدای تعالی وما نزل و برای آنچه فرو فرستاده خدای تعالی من الحق از کلام خود که درست و راست است و قولی آنست که مزاح و مضاحکه در میان
بعضی از اصحاب بسیار شد و این آیت نازل گشت یا صحابه النامس موعظه کردند و این کلام فرود آمد و جمعی گویند نزول آیت در شان منافقان است
میفرماید که وقت نیامد آنها را که ایمان آورده اند بزبان و دل ایشان از آن خبر ندارد که ترسکار گردد و اخلاص و شعار و دثار خود سازند ولا یکونوا
و مباشید ای مؤمنان کالذین اوتوا الکتاب مانند آنانکه ایشانرا کتاب داده اند من قبل پیش از این یعنی چون یهود و نصاری مباشید
که ایشانرا توریت و انجیل داده اند فطال پس دراز شد علیهم الامد بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند و عمل در پیش گرفتند فقست قلوبهم
پس سخت شد دلهای ایشان و دران خشوع نماند وکثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون خارج اند از دین خود و تارک اند مر احکام کتاب خود را
از فرط قسوه و گفته اند نتیجه سختی دل غفلت است و نشانه نرمی دل توجه بطاعت بیت دلی کز نور معنی نیست روشن : مر آنش دل که آن سنگست و آهن : دلی
کز غفلت زنگ دارد : از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد : اعلموا بدانید ای منکران بعث ان الله آنرا که خدای تعالی یحیی الارض زنده میکرداند
زمین را بعد موتها از پس مردگی و افسردگی او و همچنین بقول زنده خواهد ساخت اموات را قد بینا بدرستی که روشن گردیم لکم الایات برای
شما نشانهای قدرت را لعلکم تعقلون تا بدریابید شما عقول خود را در استدلال بکار برید ان المصدقین بدرستی که مردان باور دارنده والمصدقات
و زنان تصدیق کننده که قول خدا و رسول راست دانستند و حفص بتشدید میخواند یعنی مردان و زنان صدقه دهنده واقرضوا الله و حال آنکه وام داده اند
خدای تعالی را قرضا حسنا وام دادنی نیکو یعنی از اطیب اموال یضاعف زیاده گردانیده می شود لهم برای ایشان مزد ایشانرا زیاده تا هفصد
و زیاده ولهم و مر ایشانراست اجر کریم مزدی گرامی و پاداشی نیکو یعنی بهشت والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند بالله ورسوله بخدای تعالی و فرستاده
کان او و شک نیاورده و در خبر و احکام ایشان اولئک آن گروه هم الصدیقون ایشان صدیقان اند یعنی بسیار راست گویان والشهداء و گواهان
بروز قیامت عند ربهم نزدیک پروردگار خود بر انبیا و امم ایشان و بقول بعضی که والشهداء مبتدا باشند یعنی آیة آن است که آنها که شهید شده اند
در راه خدای تعالی نزدیک وی اند در درجات قرب لهم اجرهم مر ایشانراست مزد ایشان که وعده کرده ایم ونورهم و روشنی که روز حشر با ایشان بود
والذین کفروا و آنانکه پوشیدند حق را و انکار نبوت پیغمبران ع کردند وکذبوا بایاتنا و تکذیب نمودند آیتهای ما را که بر محمد ع فرو فرستاده ایم اولئک
آن گروه اصحاب الجحیم ملازمان دوزخ اند اعلموا بدانید ای طالبان دنیا انما الحیوة الدنیا این است که زندگانی این سرای لعب بازیچه است ولهو
بیهوده و رنج کشیدن در طلب متاع او چون لعب کودکان است در بازیهای بی حاصل بیت بازیچه است طفل فریب این متاع دهر : بیعقل مردمان که بدو مبتلا شدند
وزینة و آرایش است در مطاعم خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب راهوار وتفاخر بینکم و مفاخرت کردن میان یکدیگر بنسب عالی
و جاه تمام وتکاثر فی الاموال و مباهات بر بسیاری مالها والاولاد و کثرت فرزندان و بدانید که اندک زمانی را آن بازی بر طرف شود و لهو و فرح
ایشان بهم و بیقین مبدل گردد و آرایشها از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر چون شراره آتش نابود شود و پس مثال اینها در سرعت زوال و زودی انتقال
کمثل غیث همچون مثل باران است که بر زمین تشنه بارد و تخمها که در وی است زود بروید و قایم گردد و پس از روی خوبی اعجب الکفار شگفت آرد مر
زارعانرا آنچه رسته باشد باران ثم یهیج پس آنکه خشک گردد بیکی از آفات سماوی یا ارضی فتریه مصفرا پس بینی آن گیاه را زرد شده بعد از سبزی
ثم یکون حطاما پس گردد بعد از زردی در هم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده وفی الآخرة و دران سرای عذاب شدید عذابی سخت است
مر دشمنان خدای تعالی را که همه عمر در طلب دنیا گذرانیده از حق فراموش کردند ومغفرة و آمرزش است من الله از خدای تعالی ورضوان و خوشنودی
مر دوستان حق را که در جست و جوی مولی ترک هر دو سرای کردند رباعی ای طالب دنیا تو بسی مغروری : وی مایل عقبی تو یکی مزدوری : وی آنکه ز سیل دو

عالم دوری : تو طالب نور بلکه عین النوری وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی دنیا الا متاع الغرور مگر متاعی که بفریبد و باقی نماند و این متاع
غرور بنسبت کسی است که دنیا را دوست دارد و از حصول نعم اخروی بسازد و از مستلذات نفس و هوا بکار آن سرای نپردازد اما اگر صاحب دولتی را مدد توفیق رفیق
شده باشد باسباب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و از زراعت رباعی بهره بردارد و به نسبت او متاع سرور است نه متاع غرور نعم المال الصالح للرجل
الصالح بیت مال را کز بهر حق باشی حمول : نعم مال الصالحین گفته رسول سابقوا بشتابید و بشتابید الی مغفرة بسوی موجبات آمرزشی
که واقع است من ربکم از پروردگار شما که موجب مغفرت توبه است یا استغفار یا ادای فریض یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اولی یا حضور جماعت
سلمی رح گفته که سبیل مغفرت متابعت حضرت رسالت منقبت ع است پس حق سبحانه میفرماید که شتاب نمائید بمتابعت او که سبب آمرزش است وجنة عرضها
و بشتابید به بهشتی که پهنای آن کعرض السماء والارض مانند عرض آسمان و زمین است بشرطی که همه را صحایف رقیقه سازند و بیکدیگر وصل کنند
اعدت آماده کرده شده است اینچنین بهشت للذین آمنوا بالله برای کسانی که گرویده اند بخدای تعالی ورسله و بفرستادگان او ذلک آن گرویدن
یعنی توفیق بر آن فضل الله فضل خدای تعالی است و کرم او یؤتیه میدهد بعنایت خود من یشاء هر کرا میخواهد والله ذو الفضل العظیم و خدای
خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان هم در دنیا بتوفیق ایمان و هم در آخرت بمغفرت و رضوان ما اصاب نرسد و نخواهد رسید من مصیبة هیچ رسنده
از غم و انواع مصائب فی الارض در زمین چون قحط و گرانی و نقصانی مال و زرع و جز آن ولا فی انفسکم و نه در نفسهای شما چون بیماری و ضعف و فقر
و موت اولاد و غیر آن الا فی کتاب مگر آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ من قبل ان نبرأها پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را یا زمین را یا
نفسهای شما را ان ذلک بدرستی که ثبت مقدرات بر لوح با وجود بسیاری آن علی الله یسیر بر خدای تعالی آسان است در ازل این حکم فرمود از روی
امانت و حکمت جهت آنکه در نفوس قرار گیرد و دانند که احکام ازلی مندفع نمیگردد می گوید که در ازل اینها بر شما نوشته ایم لکیلا تأسوا تا شما اندوهگین نشوید
و غم نخورید علی ما فاتکم بر آنچه فوت شد از شما از مال و خصب و عافیت و صحت ولا تفرحوا و شادمان نگردید بما آتاکم بآنچه داد مر شما را از مال و متاع
دنیا اخبار است بمعنی نهی یعنی از ادبار دنیا ملول و از اقبال آن مسرور نشوید که نه آنرا قراری است و نه این را اعتباری بیت گر دست دهد گدای شادی نکند
ور فوت شود نیز نیرزد بغمی : و از مرتضی علی رض منقول است که هر که بدین آیت کار کند هر آینه فرا گیرد زهد را بر هر دو طرف او یعنی زهدی تمام باشد و چه زیبا
گفته اند رباعی مال ار بتو رو نهد مشو شاد از آن : ور فوت شود مشو بفریاد از آن : پندیست پسندیده بکن یاد از آن : تا دنیا و دین شود آباد از آن
والله لا یحب و خدای تعالی دوست ندارد کل مختال هر متکبر را که بر نعمت دنیا بر دیگری تطاول کند فخور نازنده بدنیا و فخر کننده بدان بر اکفاء
پس صفت ایشان میکند و میفرماید که الذین یبخلون مختال و فخور آنانند که با وجود دنیاداری و جمع اسباب آن بخل کنند و مال خود در راه خدای تعالی
صرف ننمایند ویأمرون الناس و با وجود بخل خود امر کنند مردمانرا بالبخل به بخیلی کردن و در تبیان آورده که بقول جمعی مراد ازین آیت یهود اند که بخل ورزیدند با آنچه نزدیک ایشان بود
از علم بصفات و احوال حضرت رسالت پناه ع و آنرا پوشیدند و دیگرانرا نیز بکتمان آن فرمودند ومن یتول و هر که روی بگرداند از انفاق مال یا از ایمان بمحمد ع فان الله پس بدرستیکه
خدای تعالی هو الغنی اوست بی نیاز از وی و از انفاق او الحمید ستوده در ذات و صفات که اعراض و تولی اعدای دین در او ضرر نکند لقد ارسلنا رسلنا بدرستی که ما فرستادیم
فرستادگان خود یعنی ملائکه را به پیغمبران بالبینات بحجتهای روشن که معجزات است یا به پیغمبران بحجتهای روشن وانزلنا و فرو فرستادیم معهم الکتاب
با ایشان کتابهای که متضمن مصالح دینی و دنیوی بود والمیزان و منزل گردانیدیم با ایشان ترازو را لیقوم الناس تا قایم شوند مردمان بالقسط
بعدل یعنی تا تسویه حقوق کنند بدان در میان یکدیگر بوقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح علی نبینا و علیه السلام بوده و گفته اند مراد اسباب آن
است و امر بساختن آن وانزلنا الحدید و فرستادیم آهن را با آدم ع ماوردی فرموده که آدم ع چون از بهشت بدنیا آمد سه وسیله از آهن
با وی همراه بود تیر و پتک و سندان و در معالم آورده که خدای تعالی چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن فیه در آهن
بأس شدید کارزار سخت است یعنی آلتهائیکه در کارزار بکار آید از و سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان نیزه و شمشیر و پیکان و خنجر و امثال
آن و خواه برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن ومنافع للناس و در آهن است سودها مر مردمانرا چه قوام صناعات و حرفت تمام
تمام با آهن وابسته است و هیچ حرفه نیست که آهن در و دخل ندارد و نفع کلی خود آنست که کفار از ترس شمشیر و تیر مسلمانان هراسان اند و اهل اسلام در گنف

از ایشان ایمن باشند پس حق سبحانه آهن فرستاد تا اعدای دین منزجر گردند و ترازو فرستاد تا معاملات وزن بر نهج راستی فیصل یابد و کتاب منزل گردد تا حق از باطل متمیز شود ولیعلم الله و تا ببیند خدای تعالی من ینصره آنکس را که یاری دین او میکند ورسله و نصرت میدهد فرستادگان او را با اسلحه در جهاد با کفار مراد مومن است که یاری دهد پیغمبر را بالغیب بپوشیدگی یعنی وقتیکه پیغمبر عم حاضر نباشد چه منافقان در حضور پیغمبر عم مددکاری می نمودند در غیبت یاری نمی دادند ان الله قوی بدرستی که خدای تعالی توانا است بر اهلاک دشمنان عزیز غالب است بر همه بحکم و فرمان ولقد ارسلنا و بتحقیق ما فرستادیم نوحا نوح نبی را بنی قابیل وابرهیم و ابراهیم خلیل عم را بنمرودیان وجعلنا و ودیعت نهادیم فی ذریتهما النبوة در فرزندان ایشان پیغمبری را والکتاب و وحی کردیم بدیشان کتابی را که نامزد ایشان بود فمنهم پس بعضی از اینها که انبیاء عم بدیشان آمدند مهتد راه یافتگانند یعنی ایمان آوردند بکتاب و نبی وکثیر منهم و بسیاری از ایشان فاسقون بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی نگرویدند بکتب و رسل ثم قفینا پس از پی در آوردیم علی آثارهم بر عقب نوح و ابراهیم عم و امم ایشان برسلنا بفرستادگان خود چنانچه بعد از نوح هود و صالح عم را و پس از ابراهیم اسمعیل و اسحاق یعقوب و یوسف عم وقفینا و از پی در آوردیم این رسل و تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل عم را بعیسی ابن مریم یعنی پسر مریم را وآتیناه الانجیل و عطا کردیم مر او را کتاب انجیل وجعلنا و افکندیم فی قلوب الذین اتبعوه و در دلهای آنانکه پیروی کردند مر عیسی مریم عم را رأفة مهربانی ورحمة و بخشایش بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی عم را در دوستی با یکدیگر مشفق و مهربان گردانیدیم ورهبانیة و ایشان پیدا کردند طریقه رهبانیه را و از پیش خود ابتدعوها نو در آوردند آنرا ما کتبناها ما فرض کرده بودیم آنرا علیهم بر ایشان و آنچنان بود که بعضی از رهبت عیسی علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی باسمان دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و جمعی بر ایمان و دین ایشان بکوهها بیرون رفتند و مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و ملبس و نکاح اختیار نمودند و بر ایشان فرض نبود الا ابتغاء رضوان الله لیکن بطلب خوشنودی خدای تع آن رهبانیت پیش گرفتند فما رعوها پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند آنرا حق رعایتها چنانچه سزاوار نگاهداشت آن بود بلکه بتثلیث قائل گشته قرآن و محمد را عم منکر شدند و اندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح عم انحراف نانموده حضرت رسالت پناه عم را دریافتند و بدولت اسلام و شرف متابعت سید انام عم سرفراز شدند و حق سبحانه در باره ایشان میفرماید که فآتینا الذین آمنوا پس دادیم آنانرا که گرویدند منهم از جماعت رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر عم اجرهم مزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت بیشمار است وکثیر منهم و بسیاری از ترسایان فاسقون بیرون آمدگانند از دایره ایمان پس اهل کتاب را میگوید یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید برسولان گذشته اتقوا الله بترسید از عذاب خدای تع وآمنوا و بگروید برسوله و بفرستاده او یعنی محمد عم یؤتکم تا بدهد شما را کفلین دو بهره من رحمته از بخشایش خود یکی برای ایمان بمحمد عم و یکی برای ایمان بسایر انبیاء عم ویجعل لکم و بدهد و مقرر کند برای شما نورا تمشون به روشنی که بدان بروید و بگذرید بر صراط ویغفر لکم و بیامرزد مر شما را گناهان والله غفور و خدای تع آمرزنده است مومنان را رحیم مهربان بر ایشان آورده اند که امید دو بهره از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند و ناگرویدگان ایشان حسد بردند آیت نازل شد که خدای تعالی ایشانرا دو بخش از رحمت و نور و مغفرت می بخشد بکرم خود لئلا یعلم اهل الکتاب تا بدانند اهل کتاب که بجهت من نگرویدند الا یقدرون بدرستی که قادر نشوند و توانائی نیابند علی شیء بر چیزی من فضل الله از فضل خدای تعالی یعنی از آن کرامتها که برای مومنان ایشان مذکور شده هیچ چیز نباشد و بایشان نرسد وان الفضل و بدرستی که فضل یعنی افزونی ثواب و جز آن بید الله بدست قدرت خدا است یؤتیه عطا کند آنرا من یشاء هر کرا خواهد والله و خدای تع ذو الفضل العظیم خداوند فضل بزرگست یعنی نعمت تمام که خواص و عوام را فرا رسیده قطعه

فیض کرم رسانده از شرق تا بغرب ؛ خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف
هستند بیش و کم ز نوال تو بهره‌مند ؛ دارند نیک و بد بعطای تو اعتراف

والسلام

سورة المجادلة بسم الله الرحمن الرحيم وهي عشرون آيات

آورده اند که روزی اوس بن صامت میل نمود بخوله بنت ثعلبه که زوجه او بود و صحبت خوله از آن استمتاع امتناع کرد اوس او را گفت انت علی کظهر امی و این را ظهار میگویند و در جاهلیت ظهار طلاق بود خوله بجناب نبوت عم آمده درین باب استغاثه نمود حضرت رسول عم فرمود که تو بر وی حرام شدی گفت یا رسول الله وی را طلاق نکرد حضرت عم گفت گمان نمی برم مگر آنکه تو بر وی حرام شدی خوله از جهت کثرت اطفال و خوردی ایشان و مفارقت ایشان

در سینه بغایت غمناک شده دیگر بار سخن با پیغمبر عم باز گردانید و همان جواب شنیده روی نیاز بآسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیک فی الحال آیه

قد سمع الله ٢

بتحقیق شنود خدای تع قول التی تجادلک سخن آن زن را که جدال میکرد با تو فی زوجها در کار شوهر خود وتشتکی و ناله کرد و شکایت خود بردست الی الله بخدای تع والله یسمع و خدای تع می شنود تحاورکما پاسخ دادن و سخن باز گردانیدن شما هر دو یعنی تو می گفتی که بر وی حرام شدی و او میگفت که مرا طلاق نداده ان الله سمیع بدرستی که خدای شنوا است اقوال مردم را بصیر بینا است باحوال ایشان یعنی بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمیشود الذین یظاهرون آنانکه ظهار میکنند منکم از شما مردان من نسائهم از زنان خود و گویند که پشت تو بر من چون پشت مادر من ما هن نیستند آن زنان ایشان امهاتهم مادران ایشان یعنی بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمیشود ان امهاتهم نیستند مادران ایشان فی الحقیقه الا اللائی ولدنهم مگر آن زنان که زاده اند ایشانرا و ازواج نبی عم و مرضعات حکم مادر دارند وانهم و بدرستیکه مردان لیقولون میگویند منکرا من القول ناشناخته سخنی و ناپسندیده وزورا و دروغ که هرگز زوجه مادر نباشد وان الله لعفو و بدرستی که خدای تعالی عفو کننده است مر گناهان توبه کنندگانرا از این قول غفور آمرزنده مر ایشانرا بایجاب کفارات و ظهار تشبیه زوجه است بآنچه تعبیر کنند بآن از وجه یا تشبیه جزوی شایع از و بعضوی که حرام باشد نظر مردم بدان از اعضای محارم خواه نسبی و خواه رضاعی چنانچه گوید پشت تو بر من چون ظهر مادر من یا سر تو یا نصف تو چون ظهر مادر یا بطن یا فخذ یا فرج خواهر یا عمه یا خاله من و علی هذا و شوهر بدین کلمات مظاهر می شود والذین یظاهرون و آنانکه مظاهره کنند من نسائهم از زنان خود ثم یعودون پس باز گردند لما قالوا بنقض آنچه گفته اند یعنی عزم کنند بر وطی آن بمذهب امام اعظم رح یا امساک کنند مر زن خود را بر زوجیت در عقب ظهار اگرچه لحظه باشد یا امکان طلاق و این قول امام شافعی رح است یا وطی کند بمذهب امام مالک رح و نزد وی عود بوطی باشد و بس و بر هر تقدیر کفاره باید داد و بیان کفاره اینست که چون کسی ظهار کند و عزم نماید بر وطی او یا نگاه دارد بر زوجیه یا وطی کند فتحریر رقبة پس بروست آزاد کردن بنده خواه مومنه و خواه ذمیه خواه خرد و خواه بزرگ بقول امام اعظم رح و امام شافعی رح گوید رقبه مومنه آزاد باید کرد من قبل ان یتماسا پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عنها مس کنند یکدیگر را و متمتع گردند از هم و بعضی برآنند که مس کنایت از جماع است و جماع مظاهر عنها حرام بود قبل از کفارت ذلکم این حکم بکفارت که مامور شدید بآن توعظون به پند داده شوید بآن تا باز ایستید از تلفظ بچنین الفاظ والله بما تعملون و خدای تع بدانچه شما میکنید خبیر دانا است و بر و پوشیده نماند فمن لم یجد پس هرکه نیابد بنده یا بنده دارد و بخدمت او محتاج است یا او را ثمن بنده هست مع نفقه احتیاج دارد نقل کند بروزه و این قول امام شافعی است و امام مالک رح الزام اعتاق بنده میکند و نزد امام اعظم رح اگر بنده دارد از آدمی باید کرد هر چند بخدمت محتاج بود و هم چنین اگر ثمن بنده دارد و بنفقه محتاج است فصیام شهرین متتابعین پس بروست روزه دو ماه پی درپی که در میان آن افطار نکند بی عذری و اگر افطار کند روزه باز از سر گیرد و اگر عذر دارد در آن خلاف است و این روزه باید من قبل ان یتماسا پیش از آنکه بیکدیگر رسند مباشرت فمن لم یستطع پس هرکه نتواند روزه داشتن فاطعام ستین مسکینا پس بروست طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از گندم و صاعی از سایر حبوب غاذیه و بمذهب امام شافعی رح مدی از طعام باید داد ذلک این بیان تمام ظاهر شد یا این احکام مقرر گشت لتؤمنوا بالله تا تصدیق کنید مر خدای تعالی را ورسوله و پیغمبر را بقبول اوامر و نواهی وتلک و این حکمها حدود الله حدهای خدا است که از آن در نتوان گذشت وللکافرین و مر ناگرویدگان را که فرمان قبول نکنند عذاب الیم عذاب دردناک است ان الذین بدرستی آنانکه یحادون الله ورسوله مخالفت و دشمنی میکنند با خدای تعالی و رسول و یعنی از حدود امر و نهی تجاوز می نمایند کبتوا خوار و نگونسار کرده شوند کما کبت الذین همچنانکه ذلیل و رسوا شدند من قبلهم پیش از ایشان بودند از کفار گذشته وقد انزلنا و بتحقیق فرستادیم آیات بینات آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزه ها که دلالت کننده بر صدق حضرت عم وللکافرین و مر کافرانرا است بهر حقی و رمانی عذاب مهین عذاب خوار کننده و رسوا سازنده ایشانرا در عذاب در آخرت یوم یبعثهم الله یاد کن روزی که بر انگیزد خدای تع سبحانه ایشانرا از قبور جمیعا همه ایشانرا که یکی غیر مبعوث نباشد فینبئهم [illegible]

ایشان را بِمَا عَمِلُوْا بانچه کرده باشند اَحْصٰىهُ اللّٰهُ نگاه داشته باشد خدای تع عمل ایشان را وَنَسُوْهُ و ایشان فراموش کرده باشند وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ
و خدای تعالی بر همه چیزها از اعمال و اقوال و احوال بندگان شَهِیْدٌ گواه است و مناسب آن مکافات خواهد فرمود که کسی گواهی او را رد نتواند کرد بیت
حاکم که حکم دم زند کر گواه نیست ؛ حاکم که خود گواه بود قصه مشکل است ؛ در کشاف آورده که روزی ربیعه بن عمرو و حبیب که برادر او ست با صفوان بن امیه
حدیث میکردند یکی گفت آیا خدای تع میداند آنچه ما میگوییم و دیگر میگفت بعضی را داند و بعضی را نداند ثالث گفت اگر بعضی را میداند همه را میداند زیرا که مانعی ندارد و از دو آن
آیت آمد اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ آیا نمیدانی آنرا که خدای تع میداند مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانها است از ملایکه و نجوم و ارواح وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در
زمین است از معادن و نباتات و حیوانات مَا یَكُوْنُ مِنْ نَّجْوٰی ثَلٰثَةٍ نباشد از سه تن که راز گویند با هم اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مگر که خدای
تعالی چهارم ایشان است بعلم یعنی چهارم میگرداند ایشان را از حیثیت آنکه رفیق ایشان است و اطلاع دارد بر سخن ایشان وَلَا خَمْسَةٍ و نه پنج راز گوی باشند
اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ مگر او ششم ایشان است بدانش و بینش افعال و اقوال یعنی ایشان را شش ساخته وَلَآ اَدْنٰی و نه کمتر باشند مِنْ ذٰلِكَ از سه عدد وَلَآ اَكْثَرَ و نه بیشتر از پنج
تن اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مگر او با ایشان است بعلم اَیْنَ مَا كَانُوْا هر جا که باشند در اقطار السموات یا در زوایای زمین چه علم او با شیای قرب مکانی نیست تا باختلاف
امکنه تفاوت کند نظم این معیت در نیاید عقل و هوش ؛ زین معیت دم مزن بنشین خموش ؛ قرب حق از بنده دور است از قیاس ؛ در قیاس خود منه آنرا اساس ثُمَّ
یُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوْا بانچه کرده اند در دنیا از برای تفضیح و تشهیر ایشان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز اِنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَیْءٍ بدرستی که خدای تعا بر همه چیز از
گفتارها و کردارها عَلِیْمٌ داناست و نسبت علم او با همه معلومات یکسان است حالات اهل آسمان را چنان داند که حالات اهل زمین را و علم او بخفیات امور برابر است و چه حاجت
است که بجلیات آن بیت نهان و آشکارا هر دو یکسان است بر علمت ؛ ز این راز و ز بینی نه آزاد برتر دانی ؛ در تفسیر امام زاهدی رح آورده که جهودان و منافقان
را عادت این بود چون پیغمبر عم سریه فرستادی و خبر ایشان دیرتر آمدی بر سر راه مؤمنان با نزدیک ایشان نشستندی و با یکدیگر راز گفتندی و بگوشه چشم
بدانها که دران سریت کسی داشتندی دران نگاه کرده رمزی بغمزه در میان آوردندی تا مؤمنان را احتمال افتادی که مگر آن لشکر کاری و کسری افتاده
و غایت اندوهناک شدندی این خبر بحضرت پیغمبر عم رسید و ایشان را از آن نهی کرد دو سه روزی اجابت کردند دیگر بار بر همان سؤال تناجی آغاز نهادند
آیت آمد اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری اِلَی الَّذِیْنَ بسوی آنانکه نُهُوْا باز داشته شدند عَنِ النَّجْوٰی از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشان را نهی کردند
ثُمَّ یَعُوْدُوْنَ پس باز میگردند لِمَا نُهُوْا عَنْهُ بدان چیزی که نهی کرده شده بودند از آن وَیَتَنٰجَوْنَ و راز میگویند از روی ستیزه و عداوت
بِالْاِثْمِ بانچه ایشان را آثم می سازد از غیبت مؤمنان وَالْعُدْوَانِ و به بیداد در حق اهل ایمان و اندوهناک ساختن ایشان وَمَعْصِیَتِ الرَّسُوْلِ
و نافرمانی پیغمبر عم بپاس نا داشتن کلام ایشان در معالم آورده که یهود نزد پیغمبر عم آمده گفتند السام علیک حضرت فرمود که و علیکم عایشه رض شنید گفت
السام علیکم و لعنکم الله و غضب الله علیکم آن حضرت فرمود که آهسته باش ای عایشه و نرم خوئی کن عایشه رض فرمود که یا رسول الله مگر نشنیدی که
چه گفتند حضرت عم فرمود مگر تو نشنیدی که چه گفتم و رد کردم یعنی گفتم و علیکم سخن ایشان را بر ایشان و کلام من در باب ایشان مستجاب است نه از ایشان
در باره من پس حق سبحانه آیت فرستاد وَاِذَا جَآءُوْكَ و چون بیایند جهودان بسوی تو حَیَّوْكَ تحیت گویند ترا بِمَا لَمْ یُحَیِّكَ بِهِ اللّٰهُ بآن چیزی که
تحیت نگفت ترا بآن خدای تع یعنی خدای ترا گفت و سلام علی عباده الذین اصطفی و ایشان میگویند السام علیک و سام بلغت یهود مرگ است
یا قتل بشمشیر وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند یهود فِیْ اَنْفُسِهِمْ در میان یکدیگر لَوْلَا یُعَذِّبُنَا اللّٰهُ چرا عذاب نمیکند خدای تع ما را بِمَا نَقُوْلُ بانچه میگوییم
نسبت با پیغمبر او یعنی اگر وی نبی بودی بایستی که بدین اهانت که بدو میرسانیم خدای تع ما را عذاب کردی حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ بس است ایشان را دوزخ
از برای عذاب یَصْلَوْنَهَا در آیند در آن فَبِئْسَ الْمَصِیْرُ پس بد جایی گاهی است دوزخ یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای گرویدگان اِذَا تَنَاجَیْتُمْ
چون راز گویید با یکدیگر فَلَا تَتَنَاجَوْا پس راز مگویید بِالْاِثْمِ بگناه وَالْعُدْوَانِ و بیداد وَمَعْصِیَتِ الرَّسُوْلِ و نافرمانی رسول عم چنانچه منافقان
و جهودان میکنند وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوٰی و راز گویید به نکوکرداری و پرهیزکاری و ترسکاری وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای تعالی در هر کاری که میکنید
الَّذِیْۤ آن خدای که شما اِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ بسوی او جمع کرده خواهید شد و شما را بر کردارهای جزا خواهد داد اِنَّمَا النَّجْوٰی جز این نیست که راز گفتن بانم
و عدوان مِنَ الشَّیْطٰنِ از وسوسه شیطان است که در چشم شما می آراید و بران میدارد لِیَحْزُنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا تا اندوهگین گرداند مؤمنان را

ولیس

وَلَیْسَ و نیست شیطان یا تناجی بِضَآرِّهِمْ شَیْئًا ضرر رساننده مؤمنان بچیزی اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بدرستی که خدای تعالی یعنی بمشیت و رضای وی
وَعَلَی اللّٰهِ و بر خدای تع نه بر غیر او فَلْیَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ پس باید که توکل کنند مؤمنان و مهم خود با حق گذارند و از راز گفتن جهود و منافقان حسابی برندارند
که کردار ایشان مقداری و اخبار ایشان را اعتباری نیست بیت دگر با سخن خصم تندخوی مگوی ؛ که اهل مجلس ما را از آن حسابی نیست ؛ جمعی از اهل
بدر رض بمجلس رسول الله عم آمدند و بعضی از صحابه رض گرداگرد پیغمبر عم فرو گرفته بودند بدریان سلام کرده در میان مسجد بر پا ایستادند و کس ایشان را جای نداد
و حضرت پیغمبر عم فرمود که قم یا فلان و یا فلان ایشان برخاستند و جای با اهل بدر بگذاشتند منافقان مجال یافته درین باب آغاز کنایت و شکایت کردند
آیت آمد یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای کسانیکه گرویده اید اِذَا قِیْلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوْا چون گفته شود شما را که جای فراخ کنید فِی الْمَجٰلِسِ در مجلسها چون
مجالس ذکر و تلاوت و نماز فَافْسَحُوْا پس جای کشاده کنید بر مردم یَفْسَحِ اللّٰهُ تا کشاده گرداند خدای تعالی لَكُمْ مر شما را در قبرها در بهشت منزلها یعنی
بدهد شما را یا دلهای شما را منشرح گرداند باز التضایق و تزاحم وَاِذَا قِیْلَ و چون گفته شود انْشُزُوْا مر شما را که برخیزید و برتر روید فَانْشُزُوْا
پس برخیزید در موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت پناه عم می نشستند و چون بکبر از ایشان مهمی که طلبیدندی بخواستی برخیزد این آیت نازل شد
و در تفسیر ماوردی مذکور است که چون گویند برخیزید شما به نماز جمعه یعنی ندا در دهند بشتابید یَرْفَعِ اللّٰهُ تا بر دارد خدای تعالی درجها در بهشت الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
مِنْكُمْ آنانرا که گرویده اند از شما وَالَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ و بر میدارد آنانرا داده شده اند علم با ایمان دَرَجٰتٍ درجها بالای درجات مؤمنان که
بی علم باشند زیرا که مؤمن عالم افضل است از مؤمن بی علم در کشف الاسرار از ابن مسعود رض روایت میکند که اوزاعی رح در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از
علمی که بهترین اعمال است تا بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه بلندتر از درجه علما ندیدم و از آن گذشته درجه اندوهناکان این جواب موافق این آیت است
و علمای دین را درجات بلندتر است هم در دنیا مرتبه و شرف وراثت انبیاء عم و هم در عقبی بفضل و قدر موافقت با اصفیا از ابن مسعود رض منقول است
که مؤمن عالم را درجه جای است بالای مؤمن غیر عالم که میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیزرو باشد شصت سال و در حدیث ابی داود رح مذکور است
که فضل عالم بر عابد چون فضل قمر است در شبی که بدر باشد بر سایر کواکب بیت مصابیح الانام بکل ارض ؛ هم العلما بالله الکرام و نعم
ما قال الله رباعی رفعت آدمی العلم بود ؛ هر کرا علم بیش رفعت بیش ؛ قیمت هر کسی بدانش اوست ؛ ساز افزون بعلم قیمت خویش ؛ وَاللّٰهُ
بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای تعالی بانچه شما میکنید خَبِیْرٌ داناست درین سخن هم وعید و هم وعد و وعید هم است آورده اند که مردمان بسیار ترددی کردند بحضرت پیغمبر
و راز بسیار میگفتند و خبرها هر نوع می پرسیدند تا مهم بدان مرتبه رسید که آنحضرت عم به تنگ آمد این آیت نازل شد که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای گروه مؤمنان
اِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُوْلَ چون خواهید که راز گویید با رسول الله علیه الصلوة والسلام فَقَدِّمُوْا پس پیش فرستید یعنی بدهید بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰىكُمْ پیش از
راز گفتن خود صَدَقَةً صدقه بمستحقان ذٰلِكَ این صدقه دادن قبل از نجوی خَیْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را زیرا که طاعت بیفزاید وَاَطْهَرُ و پاکتر
از برای آنکه گناهان محو کند فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا پس اگر نیابید چیزی که صدقه دهید فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ پس خدای تعالی آمرزنده است مر کسی را که این گناه
کند یعنی بی صدقه راز گوید رَّحِیْمٌ مهربان است بنده را تکلیف ما لا یطاق نه نماید در خبر است که این منع ده شبانه روز بوده است و مرتضی علی رض را دیناری بود
آنرا باده درم صرف کرده هر روز یک درم صدقه دادی و با رسول عم راز گفتی و چیزی پرسیدی و بعد از آن این حکم منسوخ شد امام زاهد رح فرموده
که حکمی نازل شد و جز مرتضی علی رض کسی بدان کار نکرد و این از جمله مناقب او ست و گویند این حکم یک ساعت از روز بیش نبود و مرتضی علی کرم الله وجهه در آن
ساعت این کار کرد و آیت آمد که ءَاَشْفَقْتُمْ آیا بترسیدید و دشوار آمد شما را اَنْ تُقَدِّمُوْا آنکه پیش دهید بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰىكُمْ صَدَقٰتٍ
پیش از راز گفتن خود صدقه فَاِذْ لَمْ تَفْعَلُوْا پس چون نکردید این کار را وَتَابَ اللّٰهُ عَلَیْكُمْ و بازگشت خدای تعالی بشما بتوبه یعنی در گذرانید از شما
فَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ پس بپای دارید نماز فریضه را وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة واجب را وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و فرمان برید خدای
و رسول او را در همه حال که اینها تدارک و تلافی آن کند وَاللّٰهُ خَبِیْرٌ و خدای تع داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بانچه شما میکنید در خبر است که عبد الله
بن نبتل منافقی بود و با رسول خدای تع عم نشست و برخاست کردی و سخنان آنحضرت عم با جهودان گفتی روزی حضرت پیغمبر عم در حجره بود
از حجرات طاهره و جمعی از صحابه رض آنجا بودند فرمود که حالا در آید بر شما مردی که دل او سرکش و متکبر بود و بنظر شیطان ناظر باشد ناگاه ابن نبتل در آمد حضرت عم

نمود که تو چرا مرا دشنام میدهی و فلان و فلان از صحابه تو ابن نبتل و یاران او سوگند خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکرده ایم آیه نازل شد الم تر آیا نگری
الی الذین تولوا بسوی آنان یعنی منافقان که دوست گرفتند قوما غضب الله گروهی را که خشم گرفته است خدای تعالی علیهم بر ایشان یعنی
یهود ما هم نیستند منافقان منکم از شما که مؤمنانید و لا منهم و نه از ایشان که جهودانند و یحلفون و سوگند میخورند ایشان علی الکذب
بدروغ بر دعوی اسلام و احترام سید انام علیه الصلوة والسلام و هم یعلمون و ایشان میدانند که دروغ میگویند اعد الله لهم آماده کرده است
خدای تعالی برای ایشان عذابا شدیدا عذاب سخت در دنیا بخواری و رسوائی و در آخرت بآتش دوزخ انهم بدرستی که ایشان ساء بد است
ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند و بران اصرار می نمایند اتخذوا فرا گرفتند ایمانهم سوگندهای خود را که می خورند جنة سپری یعنی پناهی
که خون و مال ایشان در امان ماند فصدوا و باز داشتند مردمان را بوقت ایمنی خود عن سبیل الله از راه خدای تعالی بفتنه انگیزی و سخن چینی
یا ایشان را بد دل می سازند تا از جهاد متقاعد گردند فلهم پس ایشانراست عذاب مهین عذابی خوار کننده لن تغنی دفع نکند عنهم از
ایشان روز قیامت اموالهم خواستهای ایشان و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان من الله شیئا از عذاب خدای تعالی چیزی را اولئک آن گروه منافقان
اصحاب النار ملازمان دوزخ اند هم فیها ایشان در آن خالدون جاوید مانندگانند منافق نیز در خلود نار حکم کافر دارد بلکه درکه ایشان زیر کافران
زیرتر خواهد بود و عذاب از ایشان سخت تر یوم یبعثهم الله جمیعا یاد کن آن روز را که برانگیزد خدای تعالی همه منافقان را از قبور ایشان فیحلفون
له پس سوگند خورند برای خدای تعالی باسلام و خلاص خود کما یحلفون لکم همچنانکه سوگند می خورند برای شما و یحسبون و از زور می پندارند
انهم آنکه ایشان علی شیء بر چیزی اند و کاری میکنند که سوگند میخورند و خدای تعالی می فرماید که الا انهم بدانید بدرستی که ایشان هم الکاذبون
ایشانند دروغ گویان و دروغ ایشان بغایت رسیده که با دانائی نهان و آشکارا نیز دروغ میگویند استحوذ مستولی شد و غلبه کرد علیهم الشیطان
بر ایشان دیو و بوسوسه میل داد ایشانرا بمعاصی فانسیهم پس فراموش گردانید بر ایشان ذکر الله یاد کردن خدای تعالی نه بدل یاد کنند و نه
بزبان اولئک آن گروه فراموش کاران حزب الشیطان لشکر دیو اند و متابع او الا ان حزب الشیطان بدانید بدرستیکه سپاه
دیو هم الخاسرون ایشانند زیان کاران که نعیم مؤبد از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند ان الذین بدرستی آنانکه یحادون الله
و رسوله و خلاف کنند خدای تعالی و رسول او را اولئک آن گروه مخالفان فی الاذلین در جماعت خوارترند و با ایشان یعنی در دنیا بخواری
قتل و سبی گرفتار اند و بعضی رسوا و سیاه روی و بی اعتبار کتب الله نوشت خدای تعالی در لوح محفوظ و حکم کرد که بهمه حال لاغلبن انا
هر آینه غالب شوم من و رسلی و فرستادگان من و غلبه رسل اگر مامور بحرب اند بقهر و جرا عادی است و اگر مامور بحرب نیستند بدلیل و حجت
ان الله قوی بدرستی که خدای تعالی توانا است بر نصرت انبیاء عزیز غالب است در حکمی که خواهد و کسی بر منع آن قادر نباشد بیت
حکمی که آن ز بارگه کبریا بود ✽ کس را دران مجال تصرف چرا بود ✽ حق سبحانه بعد از ذکر منافقان و دوستی ایشان با دشمنان خدای صفت مخلصان میکند که مطلقا
با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگرچه چند قرابت قریبه واقع باشد چنانچه فرمود لا تجد قوما یؤمنون نیابی و نشاید که بیابی گروهی را که می گروند
بالله و الیوم الاخر بخدای و بروز باز پسین که ایشان یوادون مودت ورزند و دوست دارند من حاد الله و رسوله هر که اختلاف کند
با خدای و رسول او یعنی مؤمنان کافران و منافقان را دوست ندارند و لو کانوا و اگرچه باشند آن مخالفان خدا و رسول او اباءهم پدران ایشان
چون ابو عبیده جراح رض که پدر خود عبدالله جراح را در روز احد بکشت او ابناءهم یا پسران ایشان چون ابو بکر صدیق رض که روز بدر پسر خود عبدالرحمن
را بمبارزت طلبید و پیغمبر عم صدیق را نگذاشت که بحرب وی رود او اخوانهم یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را روز احد
بقتل رسانید او عشیرتهم یا خویشان ایشان چون فاروق رضی الله که در بدر خال خود عاص بن هشام را قتل کرد و چون مرتضی علی و حمزه و ابو عبیده
رض که اقربای خود را چون عتبه و شیبه و ولید در جنگ بدر بکشتند اولئک آن گروه که با دشمنان خدای تعالی دوستی نکنند کتب نوشته است خدای تعالی
یعنی ثابت کرده فی قلوبهم الایمان در دلهای ایشان ایمان را یا جمع کرده است آن را بالوازم آن از اخلاص و استقامت و ایدهم و تقویت
کرده است ایشان را بروح منه برحمتی یا نصرتی یا بنور هدایتی منه از نزدیک خود و گویند مدد داده است ایشان را بجبرئیل عم یا بقرآن و یدخلهم

ودرآرد

و درآرد ایشانرا روز حشر جنات تجری در بهشتی که جریان دارد من تحتها از زیر درختان او الانهار جویها از آب و شیر و خمر و عسل خالدین فیها
جاوید باشند در آن رضی الله خوشنود شد خدای تعالی عنهم از ایشان بطاعتی که در دنیا کردند و رضوا و خوشنود شدند ایشان عنه از خدای
بکرامتی که وعده کرده است ایشان را در عقبی اولئک حزب الله آن گروه لشکر خدای تعالی و ناصران دین وی اند الا ان حزب الله بدانید که سپاه خدای
تعالی هم المفلحون ایشان رستگارانند امام ثعلبی از جرجانی رح نقل میکند و جرجانی از مشایخ خود شنیده که وحی علی نبینا و عم از حق سبحانه پرسید
که الهی حزب تو کیست خطاب آمد که الغاضة ابصارهم والسلیمة اکفهم والنقیة قلوبهم اولئک حزبی و حول عرشی هر که چشم
از محارم فرو بسته بود و دست او از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل خود را از ما سوی الله پاکیزه گرداند آن گروه حزب من اند و پیرامون عرش
من طواف کنند و درین باب گفته اند قطعه از هرچه ناروا است فرو دیده باز بند ✽ و ز هرچه ناپسند بود دست باز دار ✽ لوح دل از غبار تعلق
بشوی پاک ✽ تا باشدت بحلقه اهل قبول بار ✽ بشنو نصیحتی ز فقیر خدای عزیز ✽ تا آیدت بدنی و عقبی ترا بکار ✽

سورة الحشر اربع و عشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

سبح تسبیح گفت و پاکی ستایش کرد لله مر خدای تعالی را که مستحق ثنا است ما فی السموات آنچه در آسمانها است و ما فی الارض آنچه در زمین است
و هو العزیز و او غلبه کننده است بر همه در حکم و فرمان الحکیم صواب کار و راست کردار است آورده اند که حضرت رسول الله عم در سال چهارم
از هجرت با جمعی از خواص اصحاب رض جهت دیت دو مرد عامری که در عهد پیغمبر عم بودند و عمرو بن امیه ضمری رض ایشانرا کشته بود بمنازل یهود بنی
النضیر رفت در وقتی که پشت بدیوار خانه ایشان باز نهاده بود سنگی بر بام بردند تا بر آنحضرت عم افکنند فی الحال جبرئیل عم محرم عالم عم را خبر داد و گردانید
و آنحضرت عم بمدینه باز آمده کس بدیشان فرستاد که چون غدر شما ظاهر شد از دیار ما بیرون روید و ده روز ایشانرا مهلت داد ایشان بتهیه سفر اشتغال
نمودند و ابن ابی که پیشوای منافقان بود کسی را پیش ایشان فرستاد که از دیار خود بیرون مروید و بقلاع خود متحصن باشید که من با دو هزار کس از قوم خود
معاون شمایم یهود بسخن آن منافق مغرور شده باغی گشتند و خبر بدان حضرت عم رسیده با جمعی بر سر ایشان رفت و پانزده روز ایشانرا محاصره کرد و آن
منافق بوعده وفا نکرد ایشان جلا قبول کردند بواسطه ترس و بیمی که خدای تعالی در دل ایشان افکند و چون جلا قبول نمودند حضرت عم فرمود که بشرط آنکه سلاح
خود بگذارید و آن مقدار از اموال که دواب شما بر تواند گرفت با خود ببرید بر همین وجه قرار یافت و حق سبحانه آیت فرستاد که هو الذی اوست آن خداوندی
که از روی اذلال اخرج الذین کفروا بیرون کرد آنانرا که نگرویدند من اهل الکتاب از اهل توریت یعنی بنی النضیر را من دیارهم از سرایهای ایشان
که در زمین مدینه داشتند لاول الحشر در اول راندن ایشان از جزیره عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشری که مردمان را بشام هست
چه در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و مردم را بزمین شام راند و انجا قیامت قیام کرد و آن حشر دوم است و چون بنی النضیر قبل از سایر مردمان
بزمین شام محشور شوند پس خروج ایشان در اول حشر باشد ما ظننتم شما گمان نبردید ای مؤمنان ان یخرجوا آنکه بیرون روند بنی النضیر از مدینه
بجهت بسیاری مرد و مدد و شجاعت و شوکت و ظنوا انهم و گمان بردند آنکه ایشانرا مانعتهم حصونهم منع کننده و باز دارنده است
حصارهای استوار ایشان من الله از فرود آمدن قضای خدای تعالی بر ایشان فاتیهم الله پس بیامد بدیشان روز عذاب خدای تعالی
من حیث لم یحتسبوا از انجا که گمان نبردند و قذف فی قلوبهم الرعب و بیفکند خدای تعالی در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل بر جلا
نهادند و چون حکم جلا شد یخربون خراب میکنند و بیفکنند بیوتهم خانهای خود را بایدیهم بدستهای خود و ایدی المؤمنین و بدستهای
مؤمنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست اهل ایمان خراب شد پس خانه خود بدست خود خراب کردند و خبر است که یهود چون دل بر
جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مؤمنان افتد خانها را میکندند و هرچه ایشانرا خوش می آمد از درها و چوبها و سنگهای تراشیده
از محل آن بر کنده میخواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خود را بیاراستند و اظهار جلادت نموده دفها میزدند و سرود گویان از بازار
مدینه گذشتند بعضی بولایت شام رفتند و جمعی بخیبر فاعتبروا پس عبرت گیرید یا اولی الابصار ای خداوندان بینائی یعنی ببینید احوال
ایشانرا و از آن عبرت بردارید و لولا ان کتب الله و اگر نه آنست که خدای تعالی نوشته است در لوح و حکم کرده است علیهم الجلاء بر ایشان

بيرون شدند زنان ومردان لَعَذَّبَهُمْ هر آينه عذاب ميكرد ايشانرا فِي الدُّنْيَا درين سراي بكشتن و برده كرفتن وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ ومر ايشانرا است
بوجود جه دران سراي عَذَابُ النَّارِ عذاب آتش دوزخ ذَٰلِكَ اين عذابها مر ايشانرا بِأَنَّهُمْ بسبب آنست كه ايشان شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ
دشمني كردند با خدايتعالي و رسول وي و مخالفت فرمان ورزيدند وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ وهر كه دشمن دارد خدايتعالي را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستي كه خداي تعالى
شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است مر او را و امثال او را آورده اند كه زمان محاصره حكم شد تا خرما بنان ايشانرا قطع كنند غير از نخل عجوه و عبدالله
بن سلام و ابوليلى مازني رض بدان مهم مامور كشتند ابوليلى جون انواع تمر را مي بريد و ميكفت كه بدين دل منافقان را مي شكنم عبدالله بن سلام بدترين انواع تمر را
مي بريد و ميكفت ميدانم كه خدايتعالي اين نخيل را بدست مسلمانان باز دهد پس انچه بهتر است براي ايشان مي كذارم حق سبحانه آيت فرستاد كه مَا قَطَعْتُمْ
آنچه بريديد مِنْ لِينَةٍ از خرما بنان أَوْ تَرَكْتُمُوهَا يا بكذاشتيد آنرا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا ايستاده بر اصلهاي خود فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس بامر خداست
و به پسند وي براي انكه نماز ما را بارى دهد وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ و براي انكه خوار كرداند جهودانرا كه بيرون رفتگان شدند از دايره ايمان آورده اند كه جون بني نضير
جلا كردند پنجاه زره و پنجاه خود و سيصد و چهل شمشير از ايشان باز ماند و اموال و عقار ايشان مجموعه في شد يعني تمام خاصه پيغمبر بود ع م پس آن حضرت
بهر چيز بهر كس كه خواست بداد و عقارات را بعضي بمردم بخشيد و اكثر روايات ناظره بآن است كه آنرا مخمس بساخت و امام اعظم رح برين رفته و حق
سبحانه درين باب ميفرمايد كه وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ و آنچه باز كردانيد خدايتعالي عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستاده خود مِنْهُمْ از مال و ملك ايشان يعني غنيمت بوي از زاني
داشت فَمَا أَوْجَفْتُمْ پس نتاختيد عَلَيْهِ بر تحصيل آن مِنْ خَيْلٍ هيچ اسبي وَلَا رِكَابٍ و نه شتري يعني بپاده بدين حصار آمديد و زياده
جنكي نيز واقع نشد كه شما را كلفتي رسيده باشد و شما بحرب و كارزار اين حصار را فتح نكرديد وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و ليكن خدايتعالي بحضرت خود يُسَلِّطُ رُسُلَهُ
مسلط و مستولي مي سازد پيغمبران خود را عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر كه ميخواهد وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خداي تعالى بر همه چيز ها از غالبيت پيغمبران
و مغلوبيت دشمنان قَدِيرٌ تواناست كاهي بسبب ظاهر جون قتال و جدال ايشانرا غلبه ميدهد و كاه بسببي نهان جون القاي ترس و بيم در دل
ايشان مي افكند مَا أَفَاءَ اللَّهُ آنچه باز ميكرداند خدايتعالي عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پيغمبر خود مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از اموال و املاك اهل ديهها و شهرها
كه بحرب كرفته نشود فَلِلَّهِ پس مر خدايراست وَلِلرَّسُولِ و مر پيغمبر او را وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و خداوندان قرابت را بنسبت پيغمبر ع م وَالْيَتَامَىٰ و مر بي
پدران و محتاجان را وَالْمَسَاكِينِ و درويشانرا وَابْنِ السَّبِيلِ و راه كذريانرا كه بي مال باشند علما برانند كه في خاصه پيغمبر بوده ع م و قسمت آن تعلق
بوي داشته و در زمان حيات خود نفقه سنت اهل و عيال از ان ميفرموده اند و باقي بر وجهي كه حق بوده قسمت مي نموده و بعد از وفات آنحضرت ع م
بعضي علما حمل بر ظاهر آيت كرده بشش بخش منقسم سازند سهمي كه نام حق سبحانه است بعمارت كعبه و ساير مساجد صرف كنند و جمعي كويند نام خداي
جل ذكره براي تعظيم است و آنرا بر پنج سهم قسمت كنند و در سهم رسول الله اختلاف كرده اند بعضي كويند مصرف آن امام است و نزد برخي بمصالح مسلمانان
صرف بايد كرد و بقول جمعي در سد ثغور و سلاح مجاهدان بكار بايد برد در معالم آورده كه اهل جاهليت جون غنيمت كرفتندي مهتر ايشان ربعي بر داشتي
و از باقي نيز براي خود تحفه اختيار كردي و آنرا صفي كفتندي و باقي را با قوم كذاشتي و توانكران قوم در قسمت آن بر درويشان حيف كردندي جمعي از رؤساي
اهل ايمان در غنايم بني النضير بهمين خيال بسته كفتند يا رسول الله شما ربع و صفي غنيمت را برداريد و بكذاريد تا ما باقي را قسمت كنيم حق سبحانه آنرا خاصه پيغمبر ع م
كردانيد و قسمت آنرا بر وجهي كه مذكور شد مقرر ساخت و فرمود كه حكم في بيدا كرديم كَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد آن فِي دُولَةً كردان دست بدست
بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ ميان توانكران مِنْكُمْ از شما كه زياده از حق خود بردارند و فقرا را اندك دهند يا محروم سازند چنانچه در زمان جاهليت بوده وَمَا
آتَاكُمُ الرَّسُولُ و آنچه بدهد شما را پيغمبر از في و غنيمت فَخُذُوهُ پس فرا كيريد آنرا كه حق شماست وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ و آنچه نهي كند شما را از ان
مثل غلول فَانْتَهُوا پس باز ايستيد از ان و محققان برانند كه حكم اين كلمات عام است و معني وي انكه هر چه امر فرمايد پيغمبر ع م بدان آنرا فرا كيريد و فرمان
بريد و هر چه نهي كند از ان باز ايستيد كه امر و نهي او حق است هر كه مرتكب امر او كردد نجات يابد و هر كه از نهي او اجتناب ننمايد در ورطه هلاكت افتد
بيت هر كس كه شد متابع راي تو قد نجا ؛ و انكو خلاف امر تو ورزيد قد هلك وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسيد از عذاب خداي تعالى در مخالفت رسول او
إِنَّ اللَّهَ بدرستي كه خداي تعالى شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است بر مخالفان فرمان پيغمبر را لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ و قسمت في براي

يتيمان و مسكينان و ابناي سبيل است و درويشان هجرت كننده الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنكه بيرون كرده شده اند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهاي ايشان كه دا
مكه داشتند وَأَمْوَالِهِمْ و دور افتادند از مالهاي خويش يَبْتَغُونَ مي طلبند فَضْلًا مِنَ اللَّهِ بخشش و بخشايش از خداوند خود وَرِضْوَانًا و خشنودي
حضرت او يعني هجرت ايشان براي تجارات و اغراض دنيوي نبوده بلكه طلب رحمت و رضاي حق بوده و بدوستي خدا و رسول ترك ديار و اموال خود نمو
وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ و ياري ميكنند دين خداي تعالى را بنفس و مال خود وَرَسُولَهُ و نصرت مي نمايند پيغمبر او را بياري و تمام دادي أُولَٰئِكَ
آنكروه مهاجران هُمُ الصَّادِقُونَ ايشانند راستان در دين اسلام هم بقول و هم بفعل وَالَّذِينَ و ديكر براي آنانكه تَبَوَّءُوا الدَّارَ جاي ساختند
در سراي هجرت وَالْإِيمَانَ و در دار ايمان يعني در مدينه و در تفسير امام ابي بكر نقاش هست كه ايمان نام مدينه است و حضرت رسول ع م
او را اين نام نهاده پس معني اين باشد كه اقامت نمودند در مدينه مِنْ قَبْلِهِمْ پيش از هجرت مهاجران مراد انصارند كه در ديار خود ايمان آوردند و بدو سال پيش از
قدوم حضرت رسالت پناه ع م مساجد ساختند يُحِبُّونَ و دوست ميدارند مَنْ هَاجَرَ هر كه هجرت كند إِلَيْهِمْ بسوي ديار ايشان و او را جاي دهند و مال
خود مساعدت نمايند وَلَا يَجِدُونَ و نيابند فِي صُدُورِهِمْ در دلهاي خود حَاجَةً حسدي و حقدي و غصه مِمَّا أُوتُوا از آنچه عطا داده شوند ايشان
مراد آنست كه حضرت پيغمبر ع م انصار را طلبيد و ذكر اعانت و امداد و احسان و اسعاد كه نسبت با مهاجران كرده بودند فرمود پس كفت اي كروه انصار اكر ميخواهيد اموال
بني النضير را ميان همه شما تقسيم كنم و طايفه مهاجران بر قرار سابق در مساكن شما ساكن باشند و اكر خواهيد اين مال را خاصه مهاجران دهيم و ايشان از منازل شما بيرون
آمده بكفايت امور معيشتي خود مشغول شوند سعد بن وقاص و سعد بن معاذ و سعد بن عباده رض كه پيشوايان اهل مدينه بودند كفتند يا رسول الله
خاطر ما آن ميخواهد كه اموال را بمهاجران قسمت فرمائي و ايشان همچنان در خانهاي ما باشند كه روشنائي و بركت در منازل ما از ايشان است
حضرت پيغمبر ع م ايشانرا دعا كفت و حق سبحانه در شان ايشان مي فرمايد وَيُؤْثِرُونَ و ايثار ميكنند و تقديم مي نمايند مهاجران را عَلَىٰ
أَنْفُسِهِمْ بر نفسهاي خويش يعني از خود باز ميكيرند و بديشان ميدهند وَلَوْ كَانَ بِهِمْ و اكرچه هست ايشانرا خَصَاصَةٌ حاجتي يا محتاجي
ايثار مي نمايند در اسباب نزول از ابن عمر رض نقل كرده كه سر برياني براي يكي از درويشان صحابه رض آوردند او را بدرويشي ديكر كه از و محتاج تر
بود فرستاد و او بر ديكري ايثار نموده همچنين نه تن از فقرا بر يكديكر ايثار كردند و اين آيت در شان آن درويشان توانكر دل نازل شد برانند كه ايثار
شش خصلت كه جود مشتمل است بر آن صفت ايثار اكمل و افضل است و ايثار آن است كه كسي محتاج باشد بچيزي و ديكري مستحق آن بود از جود
بار كيرد و بوي بخشد رباعي كريم كامل آنرا مي شناسم اندرين دوران ؛ كه كر ناني رسد از آسياي چرخ كردانش ؛ ز استغناي همت با وجود
فقر بي بركي ؛ ز خود وا كيرد و سازد نثار بي نوايانش ؛ وَمَنْ يُوقَ و هر كه نكاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس او يعني منع كند نفس را از حب
مال و بغض انفاق فَأُولَٰئِكَ پس آنكروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ايشانند رستكاران يا فيروزي يافتكان به ثناي عاجل در دنيا و ثواب آجل در آخرت
وَالَّذِينَ جَاءُوا و آنانكه آمدند و مي آيند مِنْ بَعْدِهِمْ پس از مهاجران و انصار مراد تابعان صحابه رض اند تا روز قيامت يَقُولُونَ مي كويند
رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا اي پروردكار ما بيامرز مرا وَلِإِخْوَانِنَا و مر برادران ما را كه در دين الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ آنانكه پيشي كرفتند بر ما بايمان
وَلَا تَجْعَلْ و منه فِي قُلُوبِنَا در دلهاي ما غِلًّا كينه و حسد و خيانتي لِلَّذِينَ آمَنُوا براي آنانكه كرويده اند پيش از ما يعني اصحاب پيغمبر ع م رَبَّنَا
آفريدكار ما إِنَّكَ رَءُوفٌ بدرستي كه تو مهرباني دعا ما مستجاب كن رَحِيمٌ بخشنده ما را برحمت خود در زمره سابقان داخل كردان علما كفته اند هر كرا
كينه يكي از صحابه رض در دل باشد از اهل اين آيت نيست و از ين دعا محروم است صاحب انوار آورده كه حق سبحانه مر مؤمنانرا بسه مرتبه فرود
آورده مهاجر و انصار و تابعين كه موصوف باشند بسادكي دل و پاكي طينت پس هر كه بدين صفت نبود از اقسام مؤمنان خارج افتد أَلَمْ تَرَ
آيا نكاه نكردي إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا بسوي آنانكه نفاق مي ورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر ميكنند يعني ابن ابي و ابن نبتل و رفاعه و جز آن
ايشان كه بر بني نضير پيغام فرستادند كه ما با شما موافقيم و در حرب كه با محمد ع م ميكنيد معاونت تمام خواهيم كرد و اتفاق ما با شما تا بحدي است كه اكر او
بر شما غالب شود و شما را ازين ديار اخراج كند ما نيز در مرافقت موافقت مي كنيم اين آيه آمد كه اي محمد در حال منافقان نكر كه ايشان يَقُولُونَ ميكويند
لِإِخْوَانِهِمْ مر برادران خود را يعني اشباه و امثال خود را كه اخوان الكفر اند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانكه كافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توريت كه يهودند

غم مخورید لئن اخرجتم اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خویش لنخرجن هرآینه بیرون آییم معکم با شما از روی دوستی و مصاحبت ولا نطیع و فرمان
نبریم فیکم در باب آزار شما احدا ابدا یکی را که محمد است و هیچکس از مسلمانان را در خلاف شما اطاعت کنیم ابدا همیشه وان قوتلتم و اگر کارزار کرده شوید
یعنی مسلمانان با شما قتال کنند لننصرنکم هرآینه یاری کنیم شما را والله یشهد و خدای تعالی گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان انهم لکاذبون
بدرستی که ایشان دروغ گویانند لئن اخرجوا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لا یخرجون بیرون نمیروند منافقان معهم با ایشان موافقت
نمیکنند ولئن قوتلوا و اگر کارزار کنند با ایشان لا ینصرونهم منافقان یاری نمیدهند ایشان را ولئن نصروهم و اگر بالفرض یاری دهند بنی نضیر (?)
یهود را و حاضر شوند در حرب با ایشان لیولن الادبار هرآینه بازپس گردند بعقب خود یعنی بهزیمت روند ثم لا ینصرون پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر
یاری کرده نشوند یعنی چون ناصران ایشان منهزم شدند ایشان چگونه منصور گردند لانتم هرآینه شما مؤمنان اشد رهبة سخت ترید از جهت ترس فی
صدورهم در دلهای ایشان من الله از خدای تعالی یعنی منافقان از شما بیشتر می ترسند که از خدای تعالی ذلک آن خوف و خشیه ... ایشان را
بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند عظمت خدا را جل سلطانه و اگر نه بایستی که از و ترسیدندی لا یقاتلونکم
کارزار نمیکنند با شما جمیعا همه ایشان یعنی جهودان و منافقان الا فی قری محصنة مگر در دیها استوار کرده بخندق و برج و باره او من وراء
جدر یا از پس دیوارها سنگ و تیر یعنی ایشان از قوت آنکه روی بروی با شما محاربه توانند کرد نیست و این نه از ضعف و بددلی ایشان است بأسهم
کارزار ایشان بینهم میان یکدیگر چون حرب میکنند شدید سخت است اما هر شجاع که با خدای تعالی و رسول حرب کند بد دل و ترسان گردد پس ایشان
ترسی که خدای تعالی در دلهای ایشان افکنده طاقت مقاتله در مواجهه و مقابله ندارد تحسبهم جمیعا تو پنداری یهود و منافقان همه مجمع و متفق در رای
وقلوبهم شتی و حال آنکه دلهای ایشان پراکنده و پریشان است زیرا که عقاید و مقاصد ایشان مختلف افتاده ذلک آن صفتهای بد که ایشان راست
بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یعقلون گروهی اند که تعقل نمیکنند و درنمی یابند آنچیز را که صلاح ایشان در آنست پس مثل یهود کمثل الذین
همچو مثل آنست که بودند من قبلهم پیش از ایشان قریبا زمانی نزدیک ذاقوا چشیدند وبال امرهم بدی عاقبت کار خود یعنی ضرر معصیت مراد
بنی قینقاع اند که ایشان را جلا کردند از مدینه یا اهل بدر که عرصه هلاک گشتند ولهم و مر ایشان راست با وجود خواری دنیا عذاب الیم عذابی دردناک
در آخرت و مثل منافقان در فریب دادن جهودان و وعده نصرت کردن کمثل الشیطان همچون مثل شیطان است اذ قال چون گفت للانسان
اکفر مر کافر را که بکفر خود ثابت باش که من یار و هوادار توام فلما کفر پس چون ثابت بکفر ورزید و نهال شرک در زمین دل وی استحکام یافت قال
گفت شیطان انی بریء منک من بیزارم از تو انی بدرستی که من اخاف الله رب العالمین می ترسم از خدای تعالی پروردگار عالمیان مراد
از شیطان ابلیس است و از انسان ابوجهل و در آن وقت که ابوجهل ببدر متوجه بود و از قبیله کنانه توهم داشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود
برآمده گفت ای ابوالحکم مترس که من یار توام و چون ببدر رسیدند ابلیس دید که ملائکه بمدد اهل اسلام نازل می شوند بگریخت و من از شما بیزارم و در سوره انفال
این قصه مذکور شده و بعضی بر آنند که شیطان ابیض است پسر ابلیس و مراد از انسان برصیصای راهب و ابیض او را بکفر داشت و در آخر بیزاری کرد از وی داستان
حکایت بر سبیل اجمال چنان است که برصیصا هفتاد سال مر خدای تعالی را عبادت کرد و دیوان در کار او عاجز شدند ابیض مهم اغوا و ضلال او بذمه خود
گرفته بیامد بصورت آدمی و در صومعه او بریاضت مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت او متعجب مانده مرید او گشت ابیض عزیمت رفتن کرد و کلمه چند جهت
شفای مرضی و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمده شخصی را خنق کرد و باز بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل او را گفت علاج او جز بدعای برصیصا میسر نیست
اکنون او را بصومعه برصیصا آوردند و دمی بروی دمید شیطان دست از وی باز گرفت و شفا یافت القصه ابیض مردمان را ابتلا میکرد و محل مباحثت برصیصا از
می نمود و بکلمات او میگذاشت تا دختر ملک را متعرض شد و او را بصومعه زاهد آوردند و او را جا کرد و ابیض او را بگذاشت صحت یافت دختر را به پدر او سپردند و او
زاهد را وسوسه کرد تا با او بفاحشه اقدام نمود و از خوف فضیحت او را بکشت و ابیض برادران را اطلاع ساخت و ایشان زاهد را گرفته بردار کردند
و ابیض بهمان صورت اول خود را بر وی ظاهر کرد و گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد سجده کرد و ابیض از وی بیزاری نمود و آن بی سعادت بعد از آن
همه عبادت بورطه شقاوت ابدی گرفتار گشت نظم غافل مشو که مرکب مردان مرد را ۞ در سنگلاخ وسوسه پیهان بریده اند ۞ نومید هم مباش

که رندان

که رندان باده نوش ۞ ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند ۞ فکان عاقبتهما پس هست آخر کار آن شیطان و انسان انهما آنکه ایشان هر دو
فی النار در آتش دوزخ باشند خالدین فیها جاوید ماندگان در آن وذلک و ظلمه و آنست جزاء الظالمین پاداش کافران یا ایها
الذین آمنوا ای آن کسانی که گرویده اید اتقوا الله بترسید از عذاب خدای تعالی و بدو باز گردید ولتنظر نفس و باید که بنگرد هر نفسی ما قدمت
آن چیز را که پیش فرستاده است لغد برای فردای قیامت تا اگر تقدیم خیرات و طاعت کرده شکر گذاری نماید و در زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و
سیئات فرستاده توبه کند و پشیمان شود واتقوا الله و بترسید و بپرهیزید از سطوت الهی تکرار امر برای تاکید است یا اول در ادای واجبات است بقرینه
اقتران بعمل و ثانی در ترک محارم بدلیل آنکه میگوید ان الله خبیر بدرستی که خدای تعالی داناست بما تعملون بانچه میکنید و در کشف الاسرار آورده
که اول اشارت است باصل تقوی و دوم بکمال آن یا اول تقوی عوام است و آن پرهیز کردن باشد از محرمات و دوم تقوی خواص و آن اجتناب بود از
هرچه ما دون حق است بیت اصل تقوی که زاد این راه است ۞ ترک مجموع ما سوی الله است ۞ ولا تکونوا و مباشید ای مؤمنان کالذین
مانند آنانکه نسوا الله بگذاشتند امر خدای تعالی را چون یهود و منافقان و اهل شرک فانسهم پس خدای تع فراموش گردانید بر ایشان انفسهم نفسهای
ایشان را تا برای آن تقدیم خیری نکردند و گفته اند نیز در توفیق بر روی ایشان در بست و سهل بن عبدالله گفته که بوقت گناه امر خدای تعالی را فراموش
کردند خدای تعالی نیز توبه بر ایشان فراموش ساخت اولئک آن گروه هم الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از راه فرمان برداری لا یستوی
برابر نیستند نزدیک خدای تعالی اصحاب النار یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند واصحاب الجنة و یاران بهشت
که باستکمال نفس کوشیده اند تا اهلیت جنت حاصل کرده اصحاب الجنة هم الفائزون یاران بهشت یعنی ساکنان او ایشانند رستگاران
یعنی از عذاب جحیم بازرسته و بنعیم مقیم پیوسته لو انزلنا اگر می فرستادیم هذا القرآن این قرآن را علی جبل بر کوهی و آن کوه را فهم و درک
میدادیم لرایته هرآینه میدیدی تو او را خاشعا ترسنده و فرمان برنده متصدعا شکافته و از هم ریخته من خشیة الله از ترس خدای
و از هیبت وعیدی که در وی هست یعنی کوه با آن بزرگی و سختی اگر از قرآن فهم کردی بترسیدی و گردن نهادی و از چشم چشمها از ترس روان کردی بعد ما
سنگین کافران از آن متاثر نمی شوند بیت ای دل سنگین تو نگذره سوهان کبر نیست ۞ نفس کافرکیش تو از ترک عصیان سیر نیست ۞ وتلک الامثال
و این مثلها نضربها بیان میکنیم للناس برای تنبیه مردمان لعلهم یتفکرون شاید که اندیشه کنند در آن و بهره بردارند از آن هو الله
خدای تعالی که فرستاده است قرآن الذی آن خدایتعالی که لا اله نیست معبودی مستحق عبادت الا هو مگر او عالم الغیب والشهادة دانای
نهان و آشکار او گفته اند عالم معدوم و موجود یا بحیات و موت یا برزق و اجل یا بدنیا و آخرت یا بآنچه هست و آنچه خواهد بود هو الرحمن اوست بزرگ بخشش که رحمت
عامه سابقه او احاطه جمیع خلق نموده در دنیا الرحیم بسیار بخشایش که رحمت خاصه او بمؤمنان رسد در آخرت بعفو و غفران و رضوان هو الله
اوست خدای تعالی الذی آن خدایتعالی که بهیچ وجه لا اله نیست خدای تعالی سزای پرستش الا هو مگر وی الملک پادشاهی که جلال ذات
از وجه احتیاج مصون است و کمال صفاتش باستغنای مطلق مقرون القدوس پاک از شوایب مناقص و معایب و منزه از تطرق آفات و نوائب
السلام سالم از عیوب و علل و بری از ضعف و عجز و خلل المؤمن امین کننده مؤمنان از عقوبت نیران یا داعی خلق بایمان و امان یا مصدق
رسل باظهار معجزه و برهان المهیمن گواه است بر هرچه خلق کنند یا نگهبان ایشان یا قائم بعدل یا مطلع بر خفایا حکم کننده بحق و گفته اند این اسمی
است از اسمای الهی که تاویل آن غیر خدای تعالی نداند العزیز غالب در حکم یا بخشنده عزت الجبار بزرگوار یا شکننده کامهای یا باصلاح آرنده
کارهای در هم شکسته المتکبر مستحق کبریا و عظمت سبحان الله پاکست خدای تعالی عما یشرکون از آنچه شریک می سازند بلوی چه واجب
الوجود شرکت قبول نکند هو الله الخالق اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق مشیت و مقتضای حکمت البارئ آفریننده یعنی جاری
کننده اعیان و آورنده از عدم بوجود المصور بخشنده صورت مر مخلوقات را له الاسماء الحسنی مر او راست نامهای نیکو که در شرع و عقل
پسندیده و مستحسن اشد یسبح له بپاکی یاد میکنند مر او را ما فی السموات والارض آنچه هستند در آسمانها و زمین و از همه نقایص او را
منزه و مقدس میدانند وهو العزیز و اوست غالب در ملک خود که مقهور و مغلوب نگردد الحکیم صواب کار در کردار و گفتار خود که هرچه گوید

ادکنند بر وجه حکمت بود ودر عین المعانی آورده که حضرت رسالت پناه عم اسم اعظم از جبرئیل عم پرسید جواب داد که علیک باخر سورة الحشر وکرر باره
پرسید همین جواب شنید ودقایق وحقایق این اسمای وحظ بنده از هر اسمی بر سبیل التفصیل در جواهر التفسیر باید طلبید ومن الله الاعانة والتسهیل

سورة الممتحنة مدنیة بسم الله الرحمن الرحیم وهی ثلث عشرة آیة

حضرت پیغمبر عم در سال هشتم از هجرت که بطریق اخفاء نیت مکه داشت حاطب بن ابی بلتعه رض که از مهاجران بود مکتوبی بقریش نوشته ازان عزم اعلام نمود وجبرئیل عم آن حضرت را خبر فرمود وعلی وزبیر ومقداد را رض حکم شد تا بروضه خاخ رفتند ومکتوب را از ساره که موالات ابی عمرو بن الضیفی بود بستده بخدمت آوردند حضرت عم مرحاطب را طلبیده فرمود که ترا چه برین داشت گفت یا رسول الله بخدا سوگند که من مؤمنم بخدا ورسول واز دین اسلام برنگشته ام اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان وهیچکس در مکه ندارم که حمایت اهل وولد ومال من نماید بخلاف سایر مهاجران که انجا اقربا دارند خواستم که حقی بر ایشان ثابت کرده تا بملاحظه آن محافظت مردم من کنند حضرت فرمود که ای یاران حاطب با شما راست گفت وفاروق رض در غضب شده گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق بزنم پیغمبر عم گفت ای عمر او را مرنجانی که او از اهل بدر است وحق سبحانه مر اهل بدر را مژده داده که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم انگاه این آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه گرویده اید لا تتخذوا فرا مگیرید عدوی وعدوکم دشمنان مرا واعادی خود را اولیاء دوستان تلقون می فرستید والقامی کنید الیهم بسوی دشمنان من وشما اخبار حبیب مرا بالمودة بسبب دوستی که دارید یا طرح محبتی که می افکنید وقد کفروا وحال آنست که دشمنان کافر شده اند بما جاءکم بآن چیزی که آمده است بشما من الحق از سخن راست که قرآن است یا کار درست که دین اسلام است یا سزاوار متابعت که پیغمبر عم است یخرجون الرسول بیرون میکنند پیغمبر را از مکه وایاکم وشما را نیز اخراج می نمایند ان تؤمنوا برای آنکه شما میگروید بالله ربکم بخدای تعالی که آفریدگار شما است وایشان بسبب ایمان شما را از دیار شما بیرون میکنند پس ایشان را بدوستی مگیرید ان کنتم خرجتم اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود جهادا فی سبیلی از بهر جهاد در راه من وابتغاء مرضاتی وبرای طلب خوشنودی من تسرون الیهم راز میگوئید یعنی سخنان سری بدیشان میفرستید بالمودة بدوستی در لباس نصیحت وانا اعلم ومن داناترم از شما بما اخفیتم بانچه پنهان میکنید از مودت اعدا وما اعلنتم وبانچه ظاهر میسازید از اعتذار ومن یفعله وهر که بکند این کار یعنی فرا گیرد اعدا را دوستان یا القای خبر کند بدیشان منکم از شما فقد ضل پس بدرستی که گم کرده است سواء السبیل راه راست را ان یثقفوکم اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند وظفر یافته شما را اسیر سازند یکونوا باشند لکم اعداء شما را دشمنان یعنی القای مودت فائده ندهد وایشان دشمنی آشکارا کنند ویبسطوا الیکم وبگشایند بسوی شما ایدیهم دستهای خود را بزدن وکشتن والسنتهم وبگشایند زبانهای خود را بشما بالسوء ببدی یعنی دشنام وفحش وودوا لو تکفرون ودوست دارند که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند لن تنفعکم سود نخواهند داشت شما را ارحامکم خویشان شما ولا اولادکم ونه فرزندان شما یعنی امر موالات با مشرکان بسبب مال وفرزند وخویش وپیوند می کنید وایشان نفع نخواهند رسانید بشما یوم القیامة روز رستخیز یفصل جدا کند خدای تعالی در آن روز بینکم میان شما واولاد واقربا یعنی کافر را بدوزخ فرستد ومؤمنان را به بهشت برد والله بما تعملون وخدای تعالی بدانچه شما میکنید از دوستی ودشمنی وبصیر بیناست وبران جزا خواهد داد قد کانت بدرستی که هست لکم مر شما را ای مؤمنان اسوة حسنة سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد فی ابراهیم در سخنان ابراهیم عم والذین معه وآنانکه با وی بوده اند از اهل ایمان اذ قالوا لقومهم یاد کنید چون ابراهیم عم وقوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان که از ما دوستی مجوئید انا برآء بدرستی که ما بیزاریم منکم از شما وبرآءت داریم ومما تعبدون من دون الله وبیزاریم از آنچه می پرستید بجز خدای تعالی کفرنا بکم کافر شدیم بدین شما یا معبود شما وبدا آشکارا شد بیننا وبینکم میان ما وشما العداوة دشمنی بدل والبغضاء ودشمنی دست یعنی محاربه ابدا همیشه پیوسته دشمنی قائم خواهد بود میان ما وشما تا دست ودل حتی تؤمنوا تا وقتیکه ایمان آرید بالله وحده بخدای تعالی یکتا ویگانه یعنی به

یگانگی او بگروید وحق سبحانه بندهمید بمؤمنان را که دهند از عمل شرک اقتدا بابراهیم عم مگر در الا قول ابراهیم مگر در این سخن ابراهیم عم که گفت لابیه مر پدر خود را که لاستغفرن لک هر آینه آمرزش خواهم ترا من که وعده استغفار با تو کرده ام وبوعده ایمان که تو با من کرده وما املک لک ونیستم مالک برای تو من الله از عذاب خدای تعالی من شیء هیچ چیز یعنی نمی توانم که دفع کنم از تو هیچ چیز از خدای تعالی بازگردی خلاصه سخن آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابراهیم علی نبینا وعم در بیزاری از کافران نه طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی بسبب وعده واقع شد وچون خلیل عم وصحابه او بیزاری کردند از قوم گفتند ربنا ای پروردگار ما علیک توکلنا بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم ومتمسک بکرم خالق شدیم والیک انبنا وبسوی تو بازگشتیم والیک المصیر وبسوی تست بازگشت همه در آخرت قول آنست که این دعا تتمه قول ابراهیم عم نیست بلکه حق جل جلاله مؤمنان را بعد از نهی موالات امر فرماید که چون قطع علاقه مودت با دشمنان کردید بگوئید خدایا از ایشان بریدیم وبلطف تو پیوند کردیم مثنوی سوی تو کردیم روی ودل بتو بستیم از همه باز آمدیم وبا تو نشستیم هرچه نه پیوند یار بود بریدیم هرچه نه پیمان دوست بود شکستیم ربنا ای آفریدگار ما لا تجعلنا فتنة مگردان ما را فتنه محل بر کماشتن للذین کفروا برای آنانکه نگرویده اند یعنی ایشان را بر ما مگمار ومسلط مگردان ودست ایشان را عذاب مکن واغفر لنا وبیامرز ما را ربنا ای پروردگار ما انک انت العزیز بدرستی که تو غالبی در حکم پس شر ایشان دفع کن الحکیم دانا در کار خود پس ما را بیامرز لقد کان بدرستی که هست لکم مر شما را فیهم در ابراهیم عم وقوم او اسوة حسنة خصلتی نیکو که پیروی کنید آنرا تکرار برای تاکید است در اقتدا بابراهیم علی نبینا وعلیه السلام در اول اقتدا است باقوال ودر ثانی بافعال واین اقتدا است لمن کان یرجوا الله مر کسی که امید دارد در رضای خدای تعالی والیوم الآخر وپاداش روز قیامت از نزد خدای تعالی او روز بازپسین ومن یتول وهر که روی بگرداند از فرمان ودوستی کند با دشمنان فان الله هو الغنی پس بدرستیکه خدای تعالی بی نیاز است از وی واز نصرت کردن وی مر دین او را چه خود ناصر دین خود است الحمید ستوده است بی ستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیه مؤمنان قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند در مکه حق سبحانه وعده فرموده که عسی الله ان یجعل شاید که خدای تعالی پیدا کند بینکم میان شما وبین الذین ومیان آنکه عادیتم دشمنی داشتید منهم از کفار مکه مودة دوستی ویاری وآن چنان بود که ابوسفیان وسهیل بن عمرو وحکیم بن حزام وغیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند وکسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد والله قدیر وخدای تعالی توانا است بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند والله غفور وخدای تعالی آمرزنده است کسی را که موالات کرده با ایشان قبل از نهی الرحیم مهربان بر آنها که بعد از نهی قطع مودت کردند آورده اند که قوم خزاعه را با حضرت پیغمبر عم عهد وپیمان بود وهرگز قصد مسلمانان نکردند ودشمنان دین را یاری ندادند حق سبحانه درباره ایشان فرمود لا ینهاکم الله نهی نمیکند خدای تعالی شما را ای مؤمنان عن الذین از آنانکه ایشان لم یقاتلوکم کارزار نکرده اند با شما فی الدین در کار دین وملت ولم یخرجوکم وبیرون نکردند شما را من دیارکم از سراهای وشهرهای شما یعنی خزاعه که در مقاتله واخراج شما دخلی نموده اند یا مراد زنان وکودکان اند که ایشان را در قتل واخراج چندان مدخلی نیست میفرماید که خدای تعالی باز نمیدارد شما را ان تبروهم از آنکه نیکوئی کنید با ایشان وتقسطوا الیهم واز آنکه عدل کنید یعنی بر سبیل قسط وبهره برای ایشان ان الله یحب المقسطین بدرستی که خدای تعالی دوست دارد عدل کنندگان را انما ینهاکم الله جز این نیست که حق سبحانه نهی میکند شما را عن الذین قاتلوکم از آنانکه کارزار کردند با شما فی الدین در دین خدای تعالی واخرجوکم وبیرون کردند شما را من دیارکم از سراهای شما وظاهروا ومعاونت کردند وهمپشت شدند با عادی علی اخراجکم بر بیرون کردن شما از خان ومان شما یعنی مشرکان مکه بعضی که در صدد حرب آمدند وبرخی که بسعی با خراج کردند وجمعی که یار وساعیان بودند باز میدارد خدای تعالی شما ان تولوهم از آنکه دوستی کنید با ایشان ومن یتولهم وهر که دوست دارد ایشان را فاولئک پس آن گروه دوست دارندگان هم الظالمون ایشان ستمکارانند که وضع دوستی در غیر موضع می کنند چه دوستی با خدای تعالی می باید وبا دوستان خدای می شاید که از دوستی دیگران هیچ نگشاید بیت بگسل ز دوستان بوفا بازحیله ساز یاری طلب که طالب نقش ووفا بود آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط آن بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود آن حضرت عم او را بکفار باز فرستد واگر مسلمانی از مدینه روی بر تافته جانب مکه شتابد قریش او را باز نگردانند هنوز آن حضرت عم در حدیبیه بود که جماعتی مؤمنان از مکه گریخته بملازمت آمدند از آن جمله سبیعه اسلمیه

بود و در عقب او شوهر او مسافر مخزومی برسید و گفت شرط صلح برین وجه بوده که هر که از ما بتو آید بما رد کنی جبرئیل ع م آمد و گفت یا رسول الله آن شرط بر مردان واقع
شده نه بر زنان و روایتست که مؤمنان را بمشرکان باز دهید و این آیت نازل شد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذَا جَاءَکُمُ الْمُؤْمِنَاتُ
چون بیایند بشما زنان گرویده مُهَاجِرَاتٍ هجرت کننده از دار کفر بدار ایمان فَامْتَحِنُوهُنَّ پس بیازمائید ایشانرا بدانکه سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان
از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگری سبب آمدن نشده و هیچ عرض از اغراض دنیوی وابسته نیستند بلکه خاص برای خدا و رسول و تدین بدین اسلام آمده
اند اللَّهُ أَعْلَمُ و خدای تعالی داناتر است بِإِیمَانِهِنَّ بگرویدن ایشان که مطلع است بر سرائر و ضمائر اما چون حکم شرع ظاهر است ایشانرا سوگند دهید
فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ پس اگر دانستید ایشانرا بغلبهٔ ظن که مؤمنه اند فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ پس باز مگردانید ایشانرا إِلَى الْكُفَّارِ بسوی شوهران
ناگرویده ایشان لَا هُنَّ نه ایشان یعنی این زنان حِلٌّ لَهُمْ حلال اند مر آن کافرانرا وَلَا هُمْ و نه آن کافران یَحِلُّونَ لَهُنَّ حلال می شوند مر این زنانرا
چه تباین دارین جدائی افکنده است میان ایشان وَآتُوهُمْ و بدهید شوهران ایشانرا مَا أَنْفَقُوا از آنچه خرج آن زن کرده باشند از کابین پس حضرت پیغمبر ع م
سبیعه را سوگند داده و آنچه مسافر از مهر بدو داده بود گرفته باز گشت و آیت آمد وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ بزه و اثمی نیست بر شما أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ آنکه
بخواهید این زنان مهاجره را إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشانرا أُجُورَهُنَّ مزدها یعنی مهرهای ایشان پس فاروق رض او را بخواست و دیگر آیه
آمد که وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ بعصمتها یعنی عقدهای زنان کافره یعنی نکاح ایشانرا باقی مگذارید بلکه طلاق بدهید اگر ایمان نیارند پس صحابه
هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند و حکم شد که وَاسْأَلُوا و بخواهید از آنکس که آن زن را بخواهد از کافران مَا أَنْفَقْتُمْ آنچه خرج کرده اید از مهر وَلْيَسْأَلُوا
و باید که بخواهند کافران از شما مَا أَنْفَقُوا آنچه خرج کرده اند از مهر از ازواج مهاجرات خود یعنی عصمت زوجیه منقطع شد میان مؤمن و کافره و میان کافر و مؤمنه
پس هر یک باید که رد کنند مهر را که بصاحب خود داده اند ذَٰلِكُمْ آنچه ذکر کرده شد حُكْمُ اللَّهِ فرمان خدای تعالی است يَحْكُمُ و حکم میکند خدای آن بَيْنَكُمْ
میان شما وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای تعالی داناست بمصالح شما حَكِيمٌ حکم کننده بآنچه محض حکمت است بعد از نزول آیت مؤمنان ادای مهر مهاجرات کردند
بازواج ایشان و کفار از ادای مهر مرتدات ابا نمودند آیت آمد که وَإِنْ فَاتَكُمْ و اگر فوت شود ای مؤمنان از شما شَيْءٌ چیزی مِنْ أَزْوَاجِكُمْ یکی از
زنان شما إِلَى الْكُفَّارِ بسوی کفار یعنی بدار الحرب بپیوندد و مهر او بدست شما نیاید فَعَاقَبْتُمْ پس شما غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت شما را ظفر بود
و مال بدست آید فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ پس بدهید آنانرا که رفته اند أَزْوَاجُهُمْ زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند از شوهران کافران زنان
مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زن در معالم از ابن عباس رض نقل میکند که شش تن از زنان مؤمن مهاجر مرتده شده نزد کفار رفتند و حضرت رسول
علیه السلام مهور ایشانرا از غنیمت بشوهران ایشان داد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عذاب خدای تعالی الَّذِي أَنْتُمْ آنخدای که شما بِهِ مُؤْمِنُونَ بدو
گرویده اید حکم این آیت تا بقای عهد باقی بود و چون عهد مرتفع گشت این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم ع م از بیعت رجال فارغ
گشت زنان نیز بمبایعت میل کردند آیت آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای خبر کننده با رای بلند قدر إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ چون بیایند بتو زنان گرویده
یعنی منت گرویدن يُبَايِعْنَكَ بیعت کنند با تو عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ برانکه شرک نیارند و شریک نگیرند بِاللَّهِ شَيْئًا با خدای تعالی چیزی را وَلَا يَسْرِقْنَ
و دزدی نکنند وَلَا يَزْنِينَ و زنا نکنند وَلَا يَقْتُلْنَ و نکشند أَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را چنانچه زنده در خاک می کردانند یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند
و او را بیفکنند وَلَا يَأْتِينَ و نیارند بِبُهْتَانٍ بدروغی که از روی جهل يَفْتَرِينَهُ بربافته اند آنرا بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ میان دستها و پایهای
خود یعنی فرزند حرام زاده را نیارند و بدروغ بشوهران نبندند و در دست و پای خود آورده می پرورند وَلَا يَعْصِينَكَ و عاصی نشوند در تو فِي مَعْرُوفٍ
در آنچه بفرمائی از نیکوئی که ترک نوحه کردن است و روی خراشیدن و موی بریدن و چون بدین شروط بیعت کنند فَبَايِعْهُنَّ پس بیعت کن با ایشان
عائشه رض فرموده که بیعت پیغمبر ع م با زنان بسخن بود و دست آنحضرت ع م دست هیچ زن را نسوده و قولی آنست که زنان دست در قدح آب فرو بردند و بعد از آن
حضرت ع م دست مبارک خود در آب فرو بردی و گفته اند امیمه خواهر خدیجه را رض فرمود تا بیعت زنان فرا گرفت وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ و طلب آمرزش کن
برای زنان مبایعه از خدای إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بتحقیق خدای آمرزنده گناه کسانیست که بر توحید بیعت کنند رَحِيمٌ مهربان بر ایشان که توفیق توبه
و ایمان داد بزرگی فرمود که مردم میگویند رحمت موقوف است بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و من میگویم ایمان موقوف است بر رحمت

یعنی تا

یعنی تا رحمت خود توفیق نه بخشد کسی بدولت ایمان نرسد بیت بی رحمت آن یار ز دوزخ نرهند ؛ توفیق عزیز است بهر کس ندهند ؛ بعضی درویشان
مسلمانان بجهت منفعت با جهودان دوستی میکردند و خبر اهل اسلام بدیشان می گفتند آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا تَتَوَلَّوْا
دوستی مکنید قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ با گروهی که خشم گرفت خدای تعالی بر ایشان قَدْ يَئِسُوا هر آینه که ناامید شده اند یعنی یهود مِنَ الْآخِرَةِ از
ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد و کتمان نعت رسول ع م ایشانرا هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود لاجرم ناامید اند از آن كَمَا يَئِسَ
الْكُفَّارُ همچنانکه ناامید شدند کافران مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ از اهل گورها یعنی از رجوع ایشان بدنیا یا یهود ناامید اند از ثواب عقبی همچون کافران
مرده که بعیان حال خود را دانسته اند و از نعیم آن جهانی بکلی قطع امید کرده

سورة الصف مكية وهي أربع عشرة آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

سَبَّحَ لِلَّهِ پاک و بی عیب گفت مر خدای تعالی را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها است از علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است
از سفلیات وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالب است که حکم او هیچ وجه مردود نگردد الْحَكِيمُ درست کار که خلل بافعال او راه نیابد و میاطی آورده که صحابه
کرام رض گفتند آیا کدام عمل بجای آریم که ما را از حفرهٔ نیران رهانیده بروضهٔ جنان و تحفهٔ روح و ریحان رساند حق سبحانه آیت فرستاد یا ایها الذین
آمنوا هل ادلکم علی تجارة الایة حضرت رسول ع م فرمود که ای قوم آمد آنچه می جستید یعنی عملی که بنده را از سجن سجین رهائی بخشد
و با علی علیین فرود آرد ایمان و جهاد است صحابه رض از موت کراهت داشتند آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان
آورده اید لِمَ تَقُولُونَ چرا می گوئید مَا لَا تَفْعَلُونَ آن چیز را که نمیکنید كَبُرَ بزرگ است مَقْتًا از روی خشم عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی
أَنْ تَقُولُوا آنکه بگوئید مَا لَا تَفْعَلُونَ آنچه نخواهید کرد و نزد بعضی علما آیت عام است و شامل یعنی هر کس سخنی گوید و نکند درین عتاب
داخل است و آن علما نیز که خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند این سیاست خواهد بود أتأمرون الناس بالبر وتنسون
أنفسكم و حضرت پیغمبر ع م در شب معراج دیده که لبهای چنین کسان بمقراض آتشی می بریده اند رباعی ای من بگوی عالم تفسیر گوی را ؛ گر در عمل نکوشی
نادان مفسری ؛ بار درخت علم ندانم بجز عمل ؛ با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری ؛ إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ
دوست دارد آنانرا که کارزار کنند فِي سَبِيلِهِ در راه وی صَفًّا صف زده در برابر خصم كَأَنَّهُمْ گویا ایشان در استحکام بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ
بناها اند ریخته از ارزیز کنایت است از ثبات قدم ایشان در معرکه حرب و بیکدیگر باز چسپیدن وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ ع م لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی بنی
اسرائیل گفت يَا قَوْمِ ای قوم من لِمَ تُؤْذُونَنِي چرا مرا بجا بنده مرا نشنودن فرمان من وَقَدْ تَعْلَمُونَ و براستی میدانید أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ
آنکه من فرستادهٔ خدایم إِلَيْكُمْ بسوی شما و بر رسالت خود از معجزات ظاهره اقامت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده و شبهه نمانده و رسول باید
که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان من بر دید ایشان برهمان جهالت و ضلالت خود ثابت بودند و سخن کلیم الله علی نبینا و ع م نشنودند فَلَمَّا زَاغُوا
پس آنهنگام که بگشتند بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی ع م أَزَاغَ اللَّهُ بگردانید خدای تعالی قُلُوبَهُمْ دلهای ایشانرا از صفت یقین و موقع شک
ساخت وَاللَّهُ و خدای تعالی لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ راه نمی نماید بشناخت خود بیرون رفتگان را از دایره فرمان وَإِذْ قَالَ و یاد
کن آنرا نیز که گفت عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عیسی پسر مریم مر قوم خود را که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب ع م إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستی که من
فرستاده خدایم إِلَيْكُمْ بسوی شما بحجت و برهان مُصَدِّقًا در حالتیکه باور دارنده ام لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آن چیز را که پیش منست مِنَ التَّوْرَاةِ
از کتاب توریت یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خداست وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده ام بِرَسُولٍ يَأْتِي بفرستاده
که می آید بدین کامل و شرع شامل مِنْ بَعْدِي از پس زمان من اسْمُهُ أَحْمَدُ نام او احمد ع م یعنی ستاینده تر و ترجمه کلام عیسی ع م برین وجه است
که انی ذاهب الی ربی و ربکم والفارقلیطا جاء و معنی فارقلیطا احمد است در تبیان آورده که اسم آنحضرت ع م بسریانی منحمنا است
و معنی او آنکه بفرستد خدا بشما او را بعد از مسیح فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آن هنگام که آمد عیسی ع م بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات ، و شن چون احیای موتی و ابراء
اکمه و ابرص قَالُوا گفتند منکران بنی اسرائیل هَٰذَا این که او بما می نماید سِحْرٌ مُبِينٌ جادوی است آشکارا یعنی بر هیچکس پوشیده نیست که سحر میکند

وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که بر بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدایتعالی دروغ یعنی پیغمبر را تکذیب کنند آیتهای او را سحر
بعضی علما بر آنند که نضر بن حارث گفت که روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدایتعالی و او شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود
این آیت آمد کیست ظالم تر از کسی که دروغ بر بندد بخدای و بقبول شفاعت در بارهٔ کفار وَهُوَ يُدْعَىٰ و حال آنکه آن مفتری خوانده می شود یعنی پیغمبر
او را میخواند إِلَى الْإِسْلَامِ بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح در دنیا و عقبی وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدایتعالی راه ننماید بر ستمکاری
الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را در لباب آورده که چند روزی وحی بر حضرت رسول ع م فرو نیامد کعب بن اشرف گفت مژده باد شما را ای گروه
یهود که خدایتعالی محمد ع م نور او را فرو نشانید و کار او باتمام نخواهد رسید این سخن بجناب رسالت مآب ع م عرض نمودند و غبار ملال بر آئینه دل مبارک
آنحضرت ع م نشست جبرئیل ع م بجهت رفع آن آیت آورد که يُرِيدُونَ میخواهند یهود لِيُطْفِئُوا تا فرو نشانند نُورَ اللَّهِ نور خدایتعالی را که دین است
و یا نور خدایتعالی رسول است بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده و سخنان بی ادبانه وَاللَّهُ مُتِمُّ و خدایتعالی تمام گرداننده
نُورِهِ نور دین و روشنی شرع سید المرسلین است تا قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کراهت دارند کافران اتمام آن چه کراهت ایشان
اثری نیست در اطفای چراغ صدق و صواب همچون ارادت خفاش که غیر موثر است در نابودن آفتاب جهان تاب رباعی شب پر که خواهد که بود
آفتاب :: نه بیند دیدهٔ او مرز بوم :: دست قدرت هر صباحی شمع مهر :: بر فروزد کوری خفاش شوم هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ او است آن خداوندی
که فرستاد رَسُولَهُ پیغمبر خود را بِالْهُدَىٰ بخبری که سبب هدایت است یعنی قرآن وَدِينِ الْحَقِّ و بکیش راست که ملت حنفیه است لِيُظْهِرَهُ
تا غالب گرداند این دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه کیش و ملت بوقت نزول عیسی ع م که همه اهل این دین اسلام قبول کنند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
و هر چند کاره باشند مشرکان اظهار دین محمد مصطفی ع م را که مشتمل است بر اثبات توحید و ابطال شرک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان هَلْ
أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ بر بازرگانی که برهاند شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذابی دردناک پس بیان تجارت می کند که
تُؤْمِنُونَ خبر است بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آن است که ثابت باشید بر ایمانی که دارید بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدای و بفرستادهٔ او وَتُجَاهِدُونَ
و جهاد نمائید با کافران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح برای مجاهدان تجهیز وَأَنْفُسِكُمْ و به
نفسهای خود که متعرض قتل و حرب شوید ذَٰلِكُمْ آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از معاملات دیگر إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
اگر هستید شما که دانید طریق تجارت حقیقی را بزرگی فرموده که اصل معامله درین تجارت آن است که غیر حق را بدهی و حق را بستانی در نفحات از ابی
عبد الله تستری قدس سره نقل میکند که پسر وی بوی آمد و گفت سبوی روغن داشتم که سرمایهٔ من بود از خانه بیرون آوردم بیفتاد و بشکست
و سرمایهٔ من ضایع شد گفت ای فرزند سرمایهٔ خود آن ساز که سرمایهٔ پدرت است وَاللَّهُ که بدتر از هیچ نیست در دنیا و آخرت غیر الله شیخ الاسلام قدس
سره فرموده که سود تمام آن بودی که پدرش هم بنودی این اشارت بمرتبهٔ فناست و در باختن سود و مایه در بازار شوق لقا رباعی تا چند ببازار خودی
هست شوی :: بشتاب که از جام فنا مست شوی :: از مایه و سود دو جهان دست بشوی :: سود تو همان بس که تهی دست شوی :: پس اگر ایمان آرید
و جهاد کنید يَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزد خدایتعالی مر شما را ذُنُوبَكُمْ گناهان گذشتهٔ شما در دنیا وَيُدْخِلْكُمْ و در آرد شما را در عقبی جَنَّاتٍ تَجْرِي
بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و مسکنهای پاکیزه که واقع باشد فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ
بوستانها جاویدی که دار اقامت است ذَٰلِكَ آن مغفرت و ادخال بهشت الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری است بزرگ وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا
و مر شما راست نعمتی دیگر در دنیا که آن را دوست میدارید نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ نصرتی از خدای بر قریش وَفَتْحٌ قَرِيبٌ و فتح نزدیک که فتح مکه است
یا فتح فارس و روم ابن عطا قدس سره فرموده که نصرت توحید است و فتح نظر بجمال ملک مجید و نزد محققان فتح قریب فتح باب دل است بترقی از مقام
نفس و غنایم این فتح معارف یقینیه باشد و همه مومنان را درین مرتبه شرکت است کمال تمام وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده ای محمد ع م مومنان را
بنصرت در دنیا و بجنت در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیلهٔ عقبهٔ ثانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن
بودند یا خطاب عام است یعنی جمیع مومنان را می فرماید كُونُوا باشید أَنْصَارَ اللَّهِ نصرت کنندگان دین خدایتعالی و رسول و تقدیر کلام چنین است

که ای محمد ع م طلب نصرت کن از قوم خود كَمَا قَالَ همچنانکه طلب نصرت فرمود و گفت عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ عیسی پسر مریم مر حواریون را که خواص او بودند
و در دین او بر همه کس سبقت داشتند مَنْ أَنْصَارِي کیستند یاران و نصرت کنندگان من توجه نموده کان با من إِلَى اللَّهِ بسوی نصرت خدای تعالی یا کیانند
اعوان من در دعوت خلق بخدای قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریون که درین راه نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ما یم ناصران دین خدایتعالی و فی الواقع نصرت کردند
دین عیسی را علی نبینا و ع م بعد از رفع وی و خلق را بخدای تعالی دعوت نمودند فَآمَنَتْ پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ
بعیسی ع م و او را بنده و رسول خدایتعالی دانستند وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ و کافر شدند گروهی دیگر و او را پسر خدا گفتند و چون حضرت پیغمبر ع م مبعوث شد
موافق همه مومنان گفت عیسی عبد الله و رسوله اگر وه معونت یافتند و حق سبحانه فرمود فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنان را
که گرویدند بعیسی ع م و رسالت و عبودیت وَعَلَىٰ عَدُوِّهِمْ بر دشمنان که قائل بودند بالوهیت او فَأَصْبَحُوا پس گشتند مومنان ظَاهِرِينَ غالب شدگان بر کافران

سُورَةُ الْجُمُعَةِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ إِحْدَىٰ عَشْرَةَ آيَةً

يُسَبِّحُ بپاکی یاد میکند و تنزیه می نماید لِلَّهِ مر خدای تعالی را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است
از کوائن سفلی الْمَلِكِ پادشاهی که ملک او است دایم و بی زوال الْقُدُّوسِ پاک از سمت عیب و صفت اختلال الْعَزِيزِ ارجمند که مثل و نظیر ندارد
الْحَكِيمِ حکم کننده که راستی بجا آرد هُوَ الَّذِي بَعَثَ او است آن کسیکه برانگیخت فِي الْأُمِّيِّينَ در میان آدمیان مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان خواننده
و نویسنده نبودند رَسُولًا مِنْهُمْ فرستادهٔ از جمله ایشان یعنی امی تا رسالت او از تهمت دور باشد و گفته اند امیه آنحضرت ع م بجهت آن است که در کتب
متقدمه برین وجه مذکور بوده که خاتم انبیاء ع م امی باشد و از جمله در کتاب شعیب ع م مذکور است که انی ابعث امیا فی الامیین واختم به النبیین و در امیه آنحضرت
نکته هاست اینجا به بیت اختصار میرود بیت فیض ام الکتاب پروردش :: لقب امی خدای از آن کردش :: لوح تعلیم ناگرفته ببر :: همه زاسرار لوح
داده خبر :: بر خط او ست انس و جان زاسر :: گر نخوانده است خط از آن چه خطر :: پس صفت نبی امی میکند که يَتْلُو عَلَيْهِمْ میخواند بر ایشان آيَاتِهِ
آیتهای کلام خدای تعالی را با آنکه امی است مثل ایشان وَيُزَكِّيهِمْ و پاک می سازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقاید و رداءت اخلاق وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
و می آموزاند ایشان را قرآن وَالْحِكْمَةَ و احکام شریعت علمهای دین از معقول و منقول وَإِنْ كَانُوا و اگرچه بودند این گروه که حالا قرآن خوانان و دانایان
در آمده چنانکه مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت محمد ع م لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا که آن شرک بوده و تتبع دین جاهلیت وَآخَرِينَ و دیگر مبعوث ساخت
در میان دیگران مِنْهُمْ از مومنان که ایشان لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ نرسیده اند با آنکه سابقانند ما لاحق خواهند شد مراد تابعین اند و از عالم باید حدیثی
صحیح متفق علیه معلوم می شود که اینها عجم اند و صح اقوال آن است که هر که باسلام در آمده و در می آید بعد از وفات حضرت پیغمبر ع م همه درین آخرین داخلند
وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدایتعالی غالب است در امر بعثت هر کرا خواهد برسالت فرستد الْحَكِيمُ خداوند حکمت است در اختیار و هر پیغمبری برای امتی ذَٰلِكَ
این نبوت یا بعثت فَضْلُ اللَّهِ افزونی کرم خدایتعالی است يُؤْتِيهِ میدهد آن را مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای
خداوند فضل بزرگ است که نعم دنیا و آخرت در جنب آن محقر و مختصر نماید مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ مثل آنانکه تحمل کرده شدند توریت یعنی حکم شد که بار
تکلیف احکام توریت بردارند ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا پس بر ندانستند آن بار را و بمجرد خواندن توریت قناعت نمودند آنچه در وی بود کار نکردند كَمَثَلِ الْحِمَارِ
همچون مثل دراز گوش است که بردارد أَسْفَارًا کتابها از علم یعنی رنج می برد در حمل آن و از آن نفعی ندارد هم چون یهود که توریت میخوانند و بدان منتفع نمی شوند
نظم گفت ایزد یحمل اسفارا :: بار باشد علم کان نبود ز حق :: علمهای اهل دل حمالشان :: علمهای اهل تن احمالشان :: علم چون بر تن زند باری بود
چون بدل خوانی ز حق گیری سبق :: چون بگل خوانی بشماری ورق :: بِئْسَ بد مثلی است که زده شد مَثَلُ الْقَوْمِ مثل گروه یهود الَّذِينَ كَذَّبُوا
آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِ اللَّهِ حجتهای خدایتعالی را که دلیل بوده بر نبوت محمد ع م وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدایتعالی راه فلاح می نماید الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را که بعناد با حق بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود این میگویند که نحن ابناؤ الله واحباؤه ولاف میزنند لن یدخل الجنة
الا من کان هودا قُلْ بگو ای محمد ع م يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا ای گروه که دین یهودیت دارید إِنْ زَعَمْتُمْ اگر گمان می برید أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ آنکه شما
دوستان خدائید مِنْ دُونِ النَّاسِ بدون مردمان از عرب و عجم که گرویده اند فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو برید مرگ را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید

[illegible]

راست گویان درانکه شمائید دوستان خدای تعالی تا برسید بکرامتی که حق سبحانه برای دوستان خود مقرر فرموده وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا و حال آنست که یهود
تمنا نکنند مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه عملهایی که کرده اند چون تحریف احکام
توریت و تغییر نعت و صفت محمد مصطفی صلعم و میدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب خواهند شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای تعالی داناست بِالظَّالِمِينَ
بستمکاران بر نفس خود قُلْ بگوای محمد صلعم با یهود إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي بدرستی که آن مرگی که شما تَفِرُّونَ مِنْهُ میگریزید ازوی و تمنا نمیکنید او را از وقوع آن
آن اِبا مینمائید فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ پس بتحقیق او رسنده است بشما یعنی بکبر و شما را او هیئت آن بچشند ثُمَّ تُرَدُّونَ پس بازگردانیده شوید إِلَىٰ عَالِمِ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای آشکارا و نهان فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن کردار جزا دهید
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که گرویده اید باحکام شرع إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ چون ندا در داده شود برای نماز مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ در روز جمعه
فَاسْعَوْا پس بشتابید إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ بسوی یاد کردن خدایتعالی که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و سعی نمائید در آن وَذَرُوا الْبَيْعَ و بگذارید خرید
و فروخت را قول صحیح بمذهب امام شافعی رح آنست که موجب سعی و ترک تجارات و مبایعات اذان اول است روز آدینه باشد اگر موذن متعدد باشد
ذَٰلِكُمْ آن سعی و ترک بیع خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شما را از معامله زیرا که در آن نفع باقی اخروی باشد و آن بهتر است از سود فانی دنیوی إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
اگر هستید که بدانید نفع و ضرر را و تمیز میکنید میان خیر و شر فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ پس چون گذارده شد نماز جمعه فَانْتَشِرُوا پس پراکنده شوید فِي الْأَرْضِ
در زمین برای تجارت و تصرف در مایحتاج خود و امر اباحت یعنی اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید وَابْتَغُوا و جوئید مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل خدای
تعالی یعنی روزی خود و مراد و تهیه اسباب معاش است و گفته اند مقصود ازین مسجد است جهت رفتن بمجلس علما و مذکران و بقولی مراد عیادت بیماران
و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و آنچه بدین مانند چنین میامن فضل الهی به بینها بود وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدایتعالی را كَثِيرًا بسیاری
در مجامع و احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین در وقت نماز لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که رستگار شوید و بخیر دو سرا برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن
و سبب تجارت دنیا و آخرت است رباعی ازذکر خدا مباش یکدم غافل : کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل : ذکر است که اهل شوق را در همه وقت :
آسایش جان باشد و آرامش دل : آورده اند که روزی حضرت رسول صلعم خطبه میخواند ناگاه کاروان دحیه کلبی رض از جانب شام رسید با طعام بسیار
و بدان وقت در مدینه تنگی بود و کاروان چون بسلامت رسیدی طبل شادی زدندی آواز طبل باستماع حضار مجلس رسیده جهت بیع طعام از مسجد بیرون
آمده متوجه کاروان گشتند و غیر از دوازده تن که چهار از ایشان خلفای راشدین بودند رضوان الله علیهم اجمعین کس نماند حضرت پیغمبر صلعم فرمود اگر
می رفتند در پی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نمی بود ازین وادی آتش بسوی شما روان میگشت و مقارن همین حال این آیت نزول اجلال یافت که وَإِذَا
رَأَوْا و چون به بینند تِجَارَةً بازرگانی یعنی کاروان بازرگانی را أَوْ لَهْوًا یا بشنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان میزنند انْفَضُّوا متفرق
گردند از مجلس و بروند إِلَيْهَا بسوی آن تجارت تا بینی کیرند بران یکدیگر بخریدن طعام وَتَرَكُوكَ و بگذارند ترا قَائِمًا ایستاده بر منبر قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ
آنچه نزدیک خدا است از ثواب نماز و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر صلعم خَيْرٌ بهتر است و سود مندتر مِنَ اللَّهْوِ از استماع لهو وَمِنَ التِّجَارَةِ و از نفع تجارت
چه فوائد مثوبات محقق است و منافع معاملات متوهم وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدایتعالی بهترین روزی دهندگان است یعنی آنانکه وسایط ایصال
رزق اند زیرا که وقت باشد که تعجیل کنند و شاید نیز که مصلحت وقت ندانند نقل است که یکی از خلفای بغداد بهلول را گفت بیا تا روزی هر روز ترا مقرر
کنم تا دلت متعلق بدان نباشد بهلول جواب داد که چنین میکردم اگر در تو چند عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید دوم نشناسی که مرا که باید سیوم
معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کافل رزق من است اینهمه میداند و از روی حکمت کامله بمن میرساند و شاید که بر من غضب کنی و آن وظیفه از من باز
گیری و حق سبحانه بگناه از من روزی باز مندارد بیت خدائی که او ساخت از نیست هست : بعصیان در رزق بر کس نبست : از و خواه روزی
که بخشنده اوست : نوازنده کار هر بنده اوست

سورة المنافقون مكية وهي احدى عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

در سال پنجم از هجرت که حضرت رسول الله صلعم از غزوه مریسیع مراجعت نموده بر سر چاه نزول فرمود که میان سنان بن وبر جهنی که حلیف بنی عمرو بن

عوف بود از خزرج و میان جهجاه بن غفاری که اجیر حضرت فاروق بود رض منازعت شد و مهم بدان انجامید که میان مهاجر و انصار فتنه قایم گردد و ابن ابی منافق در آن
محل سخنان ناشایسته گفت از جمله آنکه مهاجران را هیچ مدهید تا از مدینه بروند و از هم پراکنده شوند و دیگر آنکه چون بمدینه باز گردیم آنکه عزیزتر است بیرون خواهد کرد آنرا که خوار
تر است زید بن ارقم بمجلس سامی حضرت خیر الانام آمده ازین صورت اخبار نمود و آنحضرت صلعم اصغا فرموده جهت تسکین فتنه در گرمگاه روز بکوچ کردن امر فرمودند
و اسید بن حضیر رض سبب پرسیده و مضمون حال معلوم فرموده در تسلیه خاطر عاطر پیغمبر صلعم سعی جمیله بتقدیم رسانید و خبر بابن ابی رسید بخدمت آنحضرت
صلعم آمد و در نفی الخبر سوگند خورد و مردم زبان ملامت گشاده زید بن ارقم رض را بخبر دروغ متهم ساختند حق سبحانه تصدیق قول او را این سوره نازل کرد اند
ع کر إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ چون بیایند نزدیک تو منافقان یعنی ابن ابی و اصحاب او قَالُوا نَشْهَدُ گویند ما گواهی میدهیم إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ
بدرستی که تو فرستاده خدای تعا یعنی ما منافق نیستیم و بدل رسالت ترا معتقدیم وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ و خدای تعالی میداند که تو لَرَسُولُهُ هر آینه فرستاده اوئی
که او ترا فرستاده وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ و خدای تعالی گواهی میدهد که منافقان لَكَاذِبُونَ دروغ گویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان
موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان بر آنکه دل ما معتقد رسالت تو است دروغ باشد و گفته اند مراد از شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کردن بر
اعتقاد برسالت تو خدای تعا میداند که سوگند بدروغ خوردند اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ فرا گرفتند منافقان سوگندان خود را جُنَّةً سپری یعنی وقایه که بآن از قتل
و سبی ایمن باشند فَصَدُّوا پس باز میدارند مردم را بالقای شهادت عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای تعا یا خود اعراض کنند از جهاد و راه خدای تعا
إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَاءَ بد عملی است مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند که میکنند از سوگند دروغ و اعراض از حق ذَٰلِكَ این حکم حق ببدی اعمال ایشان
بِأَنَّهُمْ آمَنُوا بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند بدل یا گفتند بظاهر با مومنان که مائیم از شما و در خلوت با رؤسای خود
بکلمات کفر ناطق گشتند فَطُبِعَ پس مهر نهاده شد عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان نمیدانند حقیقت ایمان که اقرار است
بزبان و تصدیق بدل آورده اند که ابن ابی مردی جسیم و نیکو سیمات و شیرین سخن و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نزدیک بهمین صورت بودند و چون بمجلس پیغمبر
آمدندی آنحضرت شگفت داشتی از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه آیت فرستاد که وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ و چون به بینی منافقان را تُعْجِبُكَ بشگفت آرد ترا
أَجْسَامُهُمْ جسمهای ایشان از نرمی و نازکی وَإِنْ يَقُولُوا و چون سخن گویند تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ گوش کنی تو مر سخن ایشان را و سوگند ایشان را باور کنی
و حال آنکه در عدم عقل و قلت تدبیر كَأَنَّهُمْ گویا ایشان خُشُبٌ چوبهای خشک شده اند مُسَنَّدَةٌ بدیوار باز نهاده یعنی اشباح اند خالی از علم و نظر يَحْسَبُونَ
می پندارند و گمان می برند كُلَّ صَيْحَةٍ هر فریادی که بر آید و هر آوازی را که در مدینه بر کشند آن صیحه و صدا واقع است عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بد دلی و بد
گمانی و ترس ایشان بمرتبه است که هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان بر پیغمبر صلعم و مومنان ظاهر شده و رسوا خواهند شد هُمُ الْعَدُوُّ ایشان
دشمنان اند ترا و همه مومنانرا فَاحْذَرْهُمْ پس حذر کن از مکر و غایله ایشان و بر ایشان ایمن مباش قَاتَلَهُمُ اللَّهُ هلاک کرداناد خدایتعالی ایشانرا
یا لعنت کناد خدایتعالی بر ایشان أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ چگونه برگردانیده می شوند از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی او
گفتند که این آیتها در شان تو نازل شده برو نزدیک پیغمبر صلعم تا برای تو آمرزش طلبد آن منافق گردن تابید و گفت مرا گفتید ایمان آر آوردم
تکلیف کردید که زکوة مال بده دادم همین مانده است که محمد صلعم را سجده باید کرد آیة آمد که وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا و چون گویند مر منافقان را که بیائید
باعتذار يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ تا آمرزش طلبد برای شما رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خدایتعالی لَوَّوْا به پیچید رُءُوسَهُمْ سرهای خود را یعنی روی بگردانند
و گردن به پیچید چنانچه کسی از مکروهی روبتابد وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ و تو می بینی ایشانرا که اعراض کنند از رفتن بخدمت پیغمبر صلعم وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ
و ایشان گردن کشانند سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسان است بر ایشان أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ آمرزش خواهی مر ایشان را أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش نخواهی
برای ایشان لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ هرگز خدای نیامرزد ایشانرا جهت رسوخ ایشان در نفاق إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدایتعالی لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ
راه ننماید گروه بیرون رفتگانرا از دایره اصلاح هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ ایشان آنانند که می گویند مر انصار را که شما لَا تُنْفِقُوا انفاق مکنید عَلَىٰ مَنْ
عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ بر کسانیکه نزدیک رسول خدا اند از فقرای مهاجرین حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا تا متفرق گردند غلامان به نزد خواجگان روند پس
به پدران پیوندند منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران منع میکنند وَلِلَّهِ حال آنکه مر خدایراست خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ همه

روزی در آسمان و زمین و مفتاح آن بدست قدرت اوست هر کرا خواهد روزی دهد وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ و لیکن منافقان نمیدانند که رزق
علی الاطلاق حق سبحانه است نه آدمیان نظم خواجه پندارد که روزی او دهد ۞ لاجرم بر این و آن منت نهد ۞ زان سبب ها آن یکی شد پس اگر
کم شود هستند اسباب دگر ۞ حکم روزی بر سبب ها می نهند ۞ بی سبب ها نیز روزی میدهد ۞ يَقُولُونَ می گویند اهل نفاق مراد ابن ابی است
لَئِنْ رَجَعْنَا اگر باز گردیم ما از این سفر إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی مدینه لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ هر آینه بیرون کند عزیز تر مِنْهَا الْأَذَلَّ از مدینه خوار تر را
مرادش از اعز نفس خسیس خود و غرضش از آن لفظ دیگر اشرف و اکمل همه مخلوقات علیه افضل الصلوة و التسلیمات وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ و مر خدایتعالی راست
عزت و قدرت و ربوبیت وَلِرَسُولِهِ و مر رسول او را عزت نبوت و شفاعت وَلِلْمُؤْمِنِينَ و مر گرویدگان را عزت ایمان و طاعت وَلٰكِنَّ
الْمُنَافِقِينَ و لیکن منافقان حقیقت عزت را لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند نقل است که چون سپاه حضرت نبوی صم بوادی عقیق رسیدند پسر ابن ابی که عبد الله
نام داشت و مؤمنی مخلص بود بر سر راه توقف نمود تا پدرش برسید شتر او را بخوابانید و پای بر دست شتر نهاد و گفت بخدای سوگند که ترا نگذارم که بمدینه
آئی تا وقتیکه پیغمبر صم ترا اذن فرماید و بدانی که اذل توئی و اعز اوست چون مرکب حضرت رسالت پناه صم رسید بر آن حال اطلاع یافت ابن ابی را
اجازت در آمدن داد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا تُلْهِكُمْ مشغول نگرداند شما را أَمْوَالُكُمْ خواستهای شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه
فرزندان شما عَنْ ذِكْرِ اللهِ از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان آن است که دوستی خدا غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام اموال دنیا و مجموع
نعم آخرت بروی عرض کنند بنظر قبول در هیچ کدام ننگرد بیت چشم دل از نعیم دو عالم بسته ایم ۞ مقصود ما ز دنیا و عقبی توئی و بس ۞ وَمَنْ يَفْعَلْ
ذٰلِكَ و هر که بکند آن کار را یعنی از مال و فرزند از حق باز ماند فَأُولٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان زیان کارانند که بحقیر فانی باز ماندند از
عظیم باقی وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید یعنی حقوق واجبه را اخراج نمائید مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آنچه روزی داده ایم شما را ذخیرهٔ آخرت سازید مِنْ قَبْلِ
أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما اسباب مرگ فَيَقُولَ رَبِّ پس گوید آنکس که ای آفریدگار من لَوْلَا أَخَّرْتَنِي چرا
پس فکنی یعنی چه شود که تاخیر کنی موت را إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا زمانی نزدیک فَأَصَّدَّقَ پس تا تصدق کنم و زکوة ادا نمایم وَأَكُنْ مِنَ
الصَّالِحِينَ و باشم از نیک مردان و شایستگان وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللهُ و خدایتعالی باز پس نیفکند نَفْسًا هیچ کس را از مرگ إِذَا جَاءَ چون
بیاید و برسد أَجَلُهَا وقت معین وی یعنی چون عمر بآخر رسد چیزی بر آن نیفزایند و از آن کم نکنند وَاللهُ خَبِيرٌ و خدایتعالی داناست بِمَا
تَعْمَلُونَ بآنچه میکنند آدمیان حفص بالخطاب میخواند یعنی بآنچه شما میکنید از خیر و شر

سورة التغابن مكية وهي ثمان عشر آية

بسم الله الرحمن الرحيم

يُسَبِّحُ لِلّٰهِ بپاکی و پاکیزگی ستایش می نماید مر خدایتعالی عز و جل را مَا فِي السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانهاست از روحانیات وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمین است از جسمانیات لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی ارض و سما و آنچه ما بین زمین و آسمان است وَلَهُ الْحَمْدُ و مر او راست
ستایش بنعمت آفرینش وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزها تواناست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ او آن کسی است که بیافرید شما را
ای آدمیان فَمِنْكُمْ پس بعضی از شما كَافِرٌ ناگرویده اند بخالقیت چون دهریان و طبیعیان وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ و بعضی از شما باور دارنده
آفریدگار را چون اهل اسلام و ایمان وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و خدای تعالی بآنچه شما میکنید بیناست و معامله با بندگان بحسب اعمال ایشان
خواهد کرد خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ براستی یا بحکمت بالغه یا بکلمه کن یا برای بیان حق یعنی آنها دلایل وحدانیت
حق بدان ظاهر شود وَصَوَّرَكُمْ و نگاشت شما را فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو کرد صورتهای شما را با امتداد قامت و اعتدال خلقت امام قشیری رح فرموده که ظاهر شما را بآثار کمال
قدرت و باطن شما را محلی گردانید بجمال قربت و نزد محققان حقیقت حسن الانسان آن است که او را بصفوت اوصاف کائنات آراسته گردانید و بجلائل
خصایص مبدعات شرف اختصاص بخشید تا ممتاز شد از جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری
قطعه ای درون تست مصری که توئی شکر ستانش ۞ چه غمست گر ز بیرون مدد شکر نداری ۞ شده ام غلام صورت بمثال بت پرستان ۞ تو چه تو صنمی
و لیکن بسوی خود نظر نداری ۞ بخدا جمال خود را چه در آینه ببینی ۞ بت خویش هم تو باشی بکسی نظر نداری وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی وست بازگشت همه

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ میداند بعلم کامل آنچه در آسمانهاست از اصناف موجودات و مکنونات وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است از انواع مخترعات و مفردات
وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ و میداند آنچه پوشیده آرید وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنید وَاللهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ و خدای داناست بآنچه در سینه است
از خواطر و افکار أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما ای اهل مکه نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا خبر آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و قوم
ایکه و جز آن فَذَاقُوا پس چشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا که غرق و ریح و صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله است وَلَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشان راست در آخرت عذابی دردناک بی انقطاع ذٰلِكَ این عذاب و عقاب مر ایشان راست بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب
آن بودند که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران فرستاده بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزه های هویدا فَقَالُوا پس ایشان گفتند أَبَشَرٌ
يَهْدُونَنَا آیا آدمیان مثل ما راه می نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه وحی با وی فرستد فَكَفَرُوا پس کافر شدند برسل وَتَوَلَّوْا و روی
بگردانیدند از تدبر و حجتهائی که با ایشان بود پس خدایتعالی ایشان را هلاک کرد وَاسْتَغْنَى اللهُ و بی نیازی دارد خدای از ایمان خلق وَاللهُ غَنِيٌّ
و خدایتعالی بی نیاز است از عبادت آفریدگان حَمِيدٌ ستوده بی ستایش حامدان زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا گمان بردند آنانکه کافر شدند أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا آنکه
بر انگیخته نخواهند شد قُلْ بَلَىٰ بگوای محمد آری بر انگیخته خواهند شد وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ و سوگند بپروردگار من که هر آینه شما مبعوث گردید در قیامت ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ
پس خبر داده شوید بِمَا عَمِلْتُمْ بآنچه کرده اید در دنیا و اخبار بمحاسبه و مجازات باشد وَذٰلِكَ و بر انگیختن و جزا دادن عَلَى اللهِ بر خدایتعالی يَسِيرٌ سهل
و آسان است فَآمِنُوا بِاللهِ پس ایمان آرید و بگروید بخدای وَرَسُولِهِ و بفرستادهٔ او محمد صم وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا و بآن روشنائی که فرستادیم بر محمد صم
مراد قرآن است و آنرا نور گفت که ظاهر است در اعجاز بنفس خود و مظهر حقایق احکام حلال و حرام است وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدایتعالی بآنچه شما میکنید از اقرار
و انکار خَبِيرٌ داناست يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ یاد کنید روزی را که جمع کند خدای تعالی شما را لِيَوْمِ الْجَمْعِ برای آنچه در روز جمع است از حساب و جزا و قیل
بروز جمع گفت که در آن روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند یا انبیاء و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و بعضی گفته اند که
جن و انس ذٰلِكَ آن روز يَوْمُ التَّغَابُنِ روز زیان شدن است یعنی چون مؤمن مقام کافر را در بهشت بمیراث گیرد و کافر در دوزخ بمقام مؤمن در آمدن
غبن ظاهر شود کفار دانند که زیان کار اند و گفته اند کافر غبن خود را ببیند بترک ایمان و مؤمن زیان خود را دریابد بتقصیر در احسان یا روز زیان جستن است
که هر کس سود خود را طلبد و زیان دیگری وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ و هر که بگرود بخدایتعالی وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کاری شایسته يُكَفِّرْ بپوشد خدایتعالی
عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ از وی بدیهای وی را یعنی عفو نماید وَيُدْخِلْهُ و در آورد او را جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از
زیر قصور یا اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاوید باشند در آن أَبَدًا همیشه تاکید است در خلود ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ و آن عفو گناه و درآمدن
به بهشت رستگاری بزرگ است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بوحدانیت وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآن است یا معجز
که بر دست پیغمبر صم کردیم أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ آن گروه ملازمان دوزخ اند خَالِدِينَ فِيهَا باقی ماندگان در آن یعنی همیشه وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
و بد جایی است دوزخ بازگشت مَا أَصَابَ نرسد هیچ کس مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ مصیبتی از شدت مرض و مرگ اهل و ولد إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ مگر بقضای خدای ع
تعالی یعنی علم وی بهمه مصائب محیط است و اگر خواهد آفریدگار از آن سالم دارد و برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و ازدیاد ثواب و تطهیر گناه
مصیبت بایشان میرساند وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ يَهْدِ قَلْبَهُ و هر که تصدیق میکند خدایتعالی را و میداند که مصیبت بارادت و مشیت اوست راه
نماید دل او را بصبر و ثبات یعنی چون دانست که آن بلا مراد الله است بجان قبول میکند و از وقوع آن اضطراب نمی نماید بزرگان گفته اند که بلا آئینه جمال مولی است
پس آئینه را بجهت مشاهده نور جمال او دوست باید داشت نظم هر چه از دست تو آید خوش بود ۞ گر همه دریای پر آتش بود ۞ زخم گر از دست تو می آید بر آن
گو ببر از سینه من جوی خون ۞ وَاللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدایتعالی بر همه چیزها داناست صابر و شاکی را میداند وَأَطِيعُوا اللهَ و فرمان برید خدای را
در فرض وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و اطاعت کنید رسول را در سنت فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید شما از اطاعت پیغمبر صم او را چه زیان فَإِنَّمَا عَلَىٰ
رَسُولِنَا پس جز این نیست که بر فرستادهٔ ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدنی است هویدا و او تبلیغ رسالت کرد آشکارا و وظیفه ابلاغ بجا آورد اللهُ
خدای اوست مستحق عبادت لَا إِلٰهَ هیچ معبودی سزا نیست إِلَّا هُوَ مگر او وَعَلَى اللهِ و بر خدایتعالی نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید

...نکل شده مومنان به ایمان تصدی آن شیخه که کار خود بخدا گذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند از ابن عباس رض منقول است که بعد از هجرت
پیغمبر عم جمعی مسلمانان از مکه داعیه مهاجرت بمدینه داشتند اما زنان و فرزندان بتضرع و زاری و ناله و گریه و بیقراری ایشان را منع کردند و ایشان نیز از غایت
مهربانی و شفقت بدیشان وا ماندند حق تعالی در باره ایشان آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ان من ازواجکم بدرستی که
بعضی از زنان شما و اولادکم و فرزندان شما که مانع می شوند از هجرت عدوا لکم دشمنان اند مر شما را فاحذروهم پس از ایشان حذر کنید و بگریه و زاری
ایشان فریفته شده ترک هجرت منمائید این آیت بدیشان رسید هجرت کردند و چون یاران مهاجر را دیدند هر یک در احکام دین فقیهی کامل و دانائی فاضل شده
قصد عقوبت زن و فرزند کردند که ما از جهت شما از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب از ایشان نفقه باز گرفتند و مراسم مرحمت فرو گذاشتند حق سبحانه
و تعالی فرمود و ان تعفوا و اگر عفو کنید از جرمها که کرده اند و تصفحوا و در گذرانید و تغفروا و بپوشانید آنرا و عذر ایشان بپذیرید فان الله پس
بدرستی که خدای تعالی غفور رحیم آمرزنده و مهربان است با شما همان معامله کند انما اموالکم جز این نیست که مالهای شما و اولادکم و فرزندان شما
فتنة آزمایش است تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را بر ایشان ایثار میکند و کدام دل بر مال و ولد بسته از محبت الهی کرانه می گیرد والله عنده و خدای
تعالی نزدیک او است اجر عظیم مزدی بزرگ مر کسی را که محبت او مر خدای تعالی را و رسول را غالب باشد بر محبت مال و فرزند فاتقوا الله پس بترسید از عذاب
خدا و بپرهیزید از موجبات آن ما استطعتم آنچه از و توانید این آیت ناسخ آن حکم است که اتقوا الله حق تقاته در کشف الاسرار آورده که در یک آیت
اشاره میکند بواجب امر و در دیگری بواجب حق و واجب امر باند و واجب حق را رقم نسخ بر کشند زیرا که حق بنده را که مطالبه میکند بواجب امر کند تا فعل
وی در دایره عفو داخل تواند شد و اگر بواجب حق او را بگیرد طاعت هزار ساله و معصیت هزار ساله اینجا یک رنگ دارد   بیت
بی نیازی بین و استغنا نگر   خواه مطرب باش و خواهی نوحه گر   واسمعوا و بشنوید سخن خدای تعالی را واطیعوا و فرمان برید او را وانفقوا و انفاق
کنید خیرا بهتر را یعنی هر چه نیکوتر بود در راه حق بدهید لانفسکم برای نفسهای خود چه فواید آن بوی میرسد یعنی بشما میرسد و من یوق و هر که نگاه داشته
شود شح نفسه از بخل نفس خود یعنی حق خدای تعالی را امساک نکند و در راه وی بذل نماید فاولئک پس آن گروه منفقان هم المفلحون ایشان اند
رستگاران در دنیا از مخوفات و در عقبی از عقوبات ان تقرضوا الله اگر قرض بدهید خدای تعالی را یعنی صدقه کنید مال را در آنچه فرماید قرضا حسنا
قرضی مقرون با خلاص یا صدقه دهید از طیب نفس یضاعفه زیاده گرداند خدای تعالی آنرا لکم برای شما یکی را ده یا هفصد یا هزار یا چهار صد هزار یا بغیر حساب
ویغفر لکم و بیامرزد گناهان شما اگر پیش از این بوده باشد از امساک و ترک انفاق والله شکور و خدای تعالی جزا دهنده و سپاس دار است عطیه جزیل
در برابر صدقه قلیل میدهد حلیم بردبار است بعقوبت ممسکان و بخیلان تعجیل نمیکند عالم الغیب والشهادة دانای پنهان و آشکار است میداند
آنچه ظاهر میکنید از تصدق و آنچه پنهان میدارید در دلها از ریا و خلاص العزیز غالب است انتقام تواند کشید از کسی که صدقه او خالص نبود الحکیم
حکم کننده است بکرامت آنها که از روی صدق تصدق نمایند

سورة الطلاق مکیة وهی اثنی عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که عبد الله بن عمر رض زن خود را طلاق داد حضرت رسالت پناه عم فرمود تا رجوع کند و آنگاه از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق دهد و در این باب
آیت آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر برگزیده بگو امت خود را که شما اذا طلقتم النساء چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخول بهن که صغیره و آیسه
و حامله نباشند فطلقوهن پس طلاق دهید لعدتهن در عدت ایشان یعنی در طهر بیجماع که شمار توان کرد آنرا از عدت و این طلاق سنی است چه زن ایام
عدت را بعدت در می آید و طلاق بدعی آنست که در حالت حیض یا طهری که در آن مجامعت واقع شده باشد وقوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب نمیکنند
اگر دو زن در آن مجامع معتده باشد به ذات اجل و عدد طلاق نزد امام شافعی رح اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک رح معتبر است پس اگر دو طهر
پی بپاشرت سه طلاق دهند بمذهب امام شافعی رح سنت است و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است
واحصوا العدة و شمار کنید ای مردمان عدت را زیرا که ایشان از ضبط آن عاجز اند یا از احصای آن غافل واتقوا الله ربکم و بترسید از خدای تعالی
پروردگار شما است و طلاق سنت دهید و بعد از طلاق سنت لا تخرجوهن بیرون مکنید زنان مطلقه را من بیوتهن از خانهای ایشان که بوقت

از شوهری بوده باشد تا وقتی که عدت منقضی گردد ولا یخرجن و زنان نیز بید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج مکنید الا ان یاتین مگر که بیارند
بفاحشة مبینة بعملی زشت که هویدا کرده شده باشد و حفص بکسر یا خوانده یعنی کرداری ناخوش که روشن کننده حال زنان بود و مراد ...
که در وی حدی باشد چون زنا و سرقه که برای اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کنند و در آن حال اخراج ایشان
حلال است یا آن حکم نشوز دارد و در اسقاط حق ایشان و تلک و این حکمها که مذکور شد حدود الله اندازهای خدای تعالی است که مقرر فرموده و از آن بیرون
نتوان رفت و من یتعد و هر که در گذرد حدود الله از حدهای خدای تعالی فقد ظلم نفسه پس بدرستی که ستم کرده باشد بر نفس خود و خود را
مستحق عقوبت ساخته لا تدری نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا نمیداند هیچ نفس لعل الله یحدث شاید که خدای تعالی نو پدید آورد بعد ذلک
پس از این طلاق امرا کاری را یعنی شاید مرد او پشیمان کند یا دوستی زن در دل وی پدید آید تا رجوع نماید فاذا بلغن پس چون برسند زنان اجلهن بمدت
خود یعنی بزمان آخر عدت فامسکوهن پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نمائید بمعروف به نیکوئی که حسن معاشرت و اثر
موافقت است و دیگر باره طلاق مدهید جهت ضرار بدیشان او فارقوهن یا جدا شوید از ایشان و بگذارید بمعروف به نیکی یعنی آنچه حق صداق است
و صداق او اگر بد واشهدوا و گواه گیرید ذوی عدل منکم دو خداوند عدل را از شما مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت گواه شوند و این
مندوب است و امام شافعی رح گوید واجب است واقیموا الشهادة و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت لله برای طلب
رضای خدای تعالی ذلکم این اشهاد و اقامت شهادت یوعظ به پند داده می شود بدو من کان یؤمن هر که هست که میگرود بالله بخدا
و بانچه وی فرموده والیوم الآخر و بروز رستخیز و هر چه متعلق است بآن روز و من یتق الله و هر که بترسد از خدای تعالی و مرتکب مناهی نشود
خدای تعالی یجعل گرداند و پدید آرد خدای تعالی له برای او مخرجا بیرون شدی یعنی خلاص یابد از اندوه دنیا و آخرت و با هر که بپرهیزد از حرام خدای تعالی
برای وی برساند از وجه حلال و یرزقه و روزی دهد وی را من حیث لا یحتسب از آنجا که گمان نبرده و در شمار نیارد یعنی بجائی که نگذرد
نظر از سببها بگذر و تقوی طلب تا خدا روزی رساند بی سبب حق جائی بخشد رزق حلال که نباشد در گمان و در خیال سبب نزول
آیت آن است که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر گرفتند و پدر وی نزد پیغمبر عم آمده گفت یا رسول الله پسرم را اسیر کفار گرفتار شده و در قید
جزع بسیار میکند و با این همه فقر و فاقه بنهایت رسیده در آنچه سد رمق توانند بود قدرت ندارند آنحضرت عم فرمود که تقوی پیش گیر و شکیبائی کن و مادر او
و بسیار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عوف باز آمد و نقل پیغمبر عم عمل نمودند اندک فرصتی پسر عوف از دست مشرکان خلاص یافته
و چهار هزار گوسفندان ایشان را رانده بسلامت بمدینه آمد و این آیت نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد و من یتوکل و هر که توکل کند
علی الله بر خدای تعالی او کار خود بدو باز گذارد فهو حسبه پس خدای تعالی بسنده است او را در کفایت مهم ان الله بدرستی که خدای تعالی
بالغ امره رساننده است کار خود را بهر جا که خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه باشد از او فوت نشود قد جعل الله بدرستی که گردانیده است
خدای تعالی و پیدا کرده لکل شیء برای هر چیزی از فقر و غنا قدرا اندازه که از آن در نگذرد یا مقداری از زمان که کم و بیش نشود ابوذر
غفاری رض روایت کرده که پیغمبر عم فرمود که من آیتی میدانم که اگر مردمان آنرا فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشان را کفایت کند و من یتق الله
یجعل له بر خواند و چند نوبت اعاده فرمود و بنای این آیه بر تقوی و توکل است تقوی نفحه بوستان قرب است ... که ان الله
مع الذین اتقوا و توکل بر آنچه کلاه کفایت است و از وی بوی ریحان محبت دمد که ان الله یحب المتوکلین ...
در طریق تحقیق نتوان نهاد   بیت   سلوک راه معنی را توکل باید و تقوی   توکل مرکب راه است و تقوی توشه راه ... و چون آیه عدت
مطلقات فرود آمد که یتربصن بانفسهن ثلثة قروء صحابه رض پرسیدند که عدت زنانیکه حایض نشوند چیست آیه آمد که واللائی یئسن و آن زنانی
که نومید گشته باشند من المحیض از حیض بسبب پیری من نسائکم از جمله زنان شما ان ارتبتم اگر بشک افتاده اید در حکم ایشان
یعنی نمیدانید فعدتهن پس زمان عدت ایشان ثلثة اشهر سه ماه است واللائی لم یحضن و عدت آنانکه حایض نشده اند از صغر
سن همچنین بر سه شهر مقرر است واولات الاحمال و خداوندان بارهای یعنی زنان حامله اجلهن مدت ای زمان عدت ایشان ان

يَضَعْنَ آنست که بنهند حَمْلَهُنَّ بار خود را مطلقه وفوت شده شوهر عنها زوجها وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ وهر که بترسد از خدايتعالی يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا گرداند
يعنی کار او را بروی سهل سازد ذٰلِكَ اين که گفته شده أَمْرُ اللّٰهِ أَنْزَلَهُ حکم خداست که فرستاد آنرا از لوح محفوظ إِلَيْكُمْ بسوی شما وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ وهر که بپرهيزد
از عقاب خدايتعالی وفرمان او ببرد يُكَفِّرْ محو شود خدايتعالی عَنْهُ از و سَيِّئَاتِهِ بديهای وی را يعنی عفو کند وَيُعْظِمْ وبزرگ سازد لَهُ برای او أَجْرًا
مزد را يعنی او را مزد زياده بدهد أَسْكِنُوهُنَّ ساکن گردانيد زنان طلاق داده را مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ از انجا که شما ساکن شده ايد مِنْ وُجْدِكُمْ از
وسع خود وطاقت خود يعنی مسکن ايشان بقدر طاقت وتوانائی خويش سازيد وَلَا تُضَارُّوهُنَّ ورنج مرسانيد مطلقات را در سکنی ونفقه لِتُضَيِّقُوا
برای آنکه تنگ گردانيد عَلَيْهِنَّ بر ايشان مساکن ايشان وخروج ضرورت شود ايشانرا وَإِنْ كُنَّ واگر باشند طلاق داد گان أُولَاتِ حَمْلٍ خداوند
بار يعنی حامله باشند فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ پس نفقه کنيد بر ايشان حَتّٰى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ تا وقتی که بنهند بار خود را فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ پس اگر
شير دهند اين زنان بعد از انقطاع علاقه نکاح مر فرزندان شمارا فَآتُوهُنَّ پس بدهيد ايشانرا أُجُورَهُنَّ مزدهای ايشان بر شير دادن وَأْتَمِرُوا
ومشاورت کنيد بَيْنَكُمْ ميان يکديگر در کار فرزند بِمَعْرُوفٍ به نيکوئی در باب ارضاع واجرت آن وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ واگر دشوار کنيد ومضايقه
نمائيد پدر ومادر در رضاع ومزد آن يعنی شوهر از اجرت ابا کند يا زن شير ندهد فَسَتُرْضِعُ پس برای شير دادن خواهد که مر آن فرزند را لَهُ أُخْرٰى زنی
ديگر يعنی مرضعه بگيرد او برای رضيع خود ومادر را باکراه واجبار نفرمايد لِيُنْفِقْ بايد که نفقه دهد ذُو سَعَةٍ خداوند فراخی وتوانگری مِنْ سَعَتِهِ از فراخی
خود يعنی بقدر توانائی خويش بر مطلقه نفقه کند وَمَنْ قُدِرَ وهر که تنگ کرده شده است عَلَيْهِ رِزْقُهُ بر وی روزی او يعنی فقير وتنگ دست است
فَلْيُنْفِقْ پس بايد که نفقه کند مِمَّا آتَاهُ اللّٰهُ از آنچه خدايتعالی داده است او را لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ تکليف نکند خدا نَفْسًا هيچ تنی را إِلَّا مَا آتَاهَا
مگر آنچه بوی عطا کرده است از مال يعنی تکليف ما لا يطاق نفرمايد سَيَجْعَلُ اللّٰهُ زود باشد که پديد آرد خدايتعالی بَعْدَ عُسْرٍ پس از دشواری وتنگدستی
يُسْرًا آسانی وتوانگری وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ وبسا از اهل دهی که از روی جهل وعناد عَتَتْ سر باز زدند واعراض کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا از فرمان
پروردگار خويش وَرُسُلِهِ وازفرمان پيغمبران وی فَحَاسَبْنَاهَا پس حساب خواهيم کرد ايشانرا در قيامت حِسَابًا شَدِيدًا حسابی سخت
که مستقصا ومناقشه باشد وَعَذَّبْنَاهَا وعذاب کرديم ايشانرا در دنيا عَذَابًا نُكْرًا عذابی زشت وباهول چون قوم لوط يا عذاب کنيم ايشانرا
بعد از حساب فَذَاقَتْ پس چشيدند اهل آن ده وَبَالَ أَمْرِهَا عقوبت کار خود را وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا وبود عاقبت کار ايشان
خُسْرًا زيان کاری وکدام زيان از زيان بدتر که از جنت جاويدی ولقای الهی محروم شوند وبزندان جحيم وعذاب اليم در مانند أَعَدَّ اللّٰهُ آماده کرده است
خدايتعالی لَهُمْ برای مشرکان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت بهر دو سرا فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسيد از عذاب خدايتعالی يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای
خداوندان عقل الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرويده اند قَدْ أَنْزَلَ اللّٰهُ بتحقيق فرستاده است خدايتعالی إِلَيْكُمْ ذِكْرًا بشما پندی با شرفی که قرآن است
وفرستاده بشما رَسُولًا فرستاده که محمد است عم وقرآنرا شرف گفت زيرا که شرف دنيا وکرامت آخرت وابسته است بخواندن او وعمل کردن بدو
ذکر قرآن است وفرستاده جبرئيل عم وبقولی رسول بدل است از ذکر وذکر بمعنی رسول است يعنی ذاکر واشهر آن است که سخن بر ذکر اتمام شده ورسول
منصوب است تقديرش اينکه متابعت کنيد رسول را که بوسته يَتْلُو می خواند عَلَيْكُمْ بر شما آيَاتِ اللّٰهِ آيتهای قرآنرا که کلام خدايتعالی
مُبَيِّنَاتٍ روشن کرده شده وبعضی بکسر يا خوانده يعنی روشن کننده حق سبحانه وتعالی ذکر ورسول فرستاد لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا تا بيرون آرد
آن رسول آنانرا که گرويده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند کارهای شايسته مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاريکی ضلالت إِلَى النُّورِ بروشنی هدی
و از باطل بحق يا از جهل بعلم وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وهر که بگرود بخدايتعالی وتصديق کند رسول ويرا وَيَعْمَلْ صَالِحًا وبکند کار ستوده وپاک يعنی
خالص از شوب ريا وتصنع وغرض يُدْخِلْهُ در آرد او را خدايتعالی جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانهايی که جريان دارد مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زير
مساکن آن جويهای خَالِدِينَ جاويد باشند کاننده فِيهَا در بهشت أَبَدًا هميشه بی زوال وانتقال قَدْ أَحْسَنَ اللّٰهُ بتحقيق نيکو آماده کرده است
خدايتعالی در بهشت لَهُ برای آن مؤمنان عامل رِزْقًا روزی وچه روزی اللّٰهُ خدای تعالی الَّذِي خَلَقَ آنست که بيافريد سَبْعَ
سَمٰوَاتٍ هفت آسمان وبعضی بر بالای بعضی وَمِنَ الْأَرْضِ وبيافريد از زمين مِثْلَهُنَّ مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی وبعضی

حمل بر عدد کرده اند يعنی زمين را نيز هفت آفريد يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ فرود می آيد فرمان خدايتعالی وقضای او بَيْنَهُنَّ ميان آسمانها وزمين ها يعنی نافذ است حکم او
در آسمان وزمين واوراد در هر طبقه از طبقات ارض وسما امری است وخلقی وهمه را بيافريد لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ تا بدانيد آنکه خدايتعالی عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
بر آفريدن همه چيزها قَدِيرٌ تواناست وَأَنَّ اللّٰهَ وبدرستی که خدايتعالی فرمان خود را بر همه جاری ساخت تا معلوم کنيد آنکه خدايتعالی قَدْ أَحَاطَ
بدرستی که فرا رسيده است بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا بهمه چيزها دانا از روی علم يعنی قدرت وعلم او محيط است بهمه اشيا واز موجودات عينی وغيبی هيچ چيز از دايره
علم وقدرت وی خارج نيست رباعی ذرات زسر قدرتش کن فيکون ؛ با دانش او يکيست بيرون ودرون ؛ در غيب وشهادت ذره نتوان يافت
از دايرهٔ قدرت وعلمش بيرون

سُورَةُ التَّحْرِيمِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ اثْنَتَا عَشْرَةَ آيَاتٍ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

نقل است که حضرت پيغمبر عم بشربت عسل دوست داشتی وقتی زينب رض مقداری عسل داشت وهرگاه آنحضرت عم بخانه وی آمدی زينب رض شربت
فرمودی وآنحضرت عم را در خانه وی بجهت آن توقفی بيشتر واقع شدی آن حال بر بعضی از ازواج طاهرات گران آمد عايشه وحفصه رض اتفاق نموده مقرر کردند
که آنحضرت عم را بعد از آشاميدن شربت عسل در خانه وی نزد هر کدام از ما که در آيد گوئيم از تو بوی مغافير می آيد ومغفور صمغ درختی است که عرفط خوانند وآنچه کريه دارد
وحضرت عم بوی خوش را دوست ميداشت واز روائح ناخوش محترز می بود پس آنحضرت عم روزی شربت عسل آشاميده نزد هر کدام که آمد گفتند يا
رسول الله از شما آنچه مغفوری آيد وآنحضرت در جواب فرمودند که مغفور نخورده ام اما در خانه زينب شربت عسل آشاميده ام گفتند زنبور آن عسل از شکوفه
عرفط چريده بود ندامام زاهد رح آورده که چون اين صورت مکرر وجود گرفت حضرت عم فرمود که حرمت العسل علی نفسی والله لا اکله ابدا واين سوگند از بهر آن خورد
تا ديگر کسی وی را از عسل ياد نکند آيت آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پيغمبر برگزيده لِمَ تُحَرِّمُ چرا حرام ميکنی مَا أَحَلَّ اللّٰهُ آنچه حلال کرده است خدايتعالی لَكَ مر ترا
يعنی عسل ودر روايت اشهر آن است که در روز نوبت حفصه رض در خانه وی رفتی وی باجازت آنحضرت عم بديدن پدر رفته بود ماريه قبطيه را طلبيده وبخدمت
خود سرافراز ساخت حفصه بر آن مطلع شده اظهار ملال کرد وحضرت عم فرمود که ای حفصه راضی نيستی که او را بخود حرام کردانم گفت هستم يا رسول الله عم
فرمود که اين سخن نزد تو امانت است بايد که با کسی نگوئی او قبول کرد وچون حضرت عم از خانه وی بيرون آمد في الحال حفصه رض اين سخن را با عايشه رض در ميان نهاد
ومژده داده که ما را از قبطيه خلاص يافتيم وچون آنحضرت عم بخانه عايشه رض آمد اين حکايت بکنايت رمزی باز گفت واين سوره نازل شد که چرا بر خود حرام ميکنی
آنچه خدايتعالی بر تو حلال ساخته يعنی ماريه وسوگند ميخوردی تَبْتَغِي ميطلبی به اين تحريم مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ خوشنودی زنان خود وَاللّٰهُ غَفُورٌ وخدايتعالی
آمرزنده است مر سوگند خوردن ترا رَحِيمٌ مهربان که کفارت سوگند مقرر کرده قَدْ فَرَضَ اللّٰهُ بدرستی که مقرر کردانيده خدايتعالی وبيان کرده لَكُمْ برای شما
تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ فرو کشادن سوگندهای شما را بکفارت يعنی آنچه بسوگند به بنديد بکفارت توان کشاد وبيان آن در سورهٔ مائده است وَاللّٰهُ مَوْلَاكُمْ
وخدايتعالی دوست شما است ومتولی کار شمامی سازد برای شما هر چه صلاح شما در آن است وَهُوَ الْعَلِيمُ واو داناست بمصالح بندگان الْحَكِيمُ صواب کار
در هر چه گويد وکند وبه نسبت ايشان وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ وياد کنيد ای مؤمنان چون راز گفت پيغمبر وپنهان ساخت إِلٰى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ بسوی برخی از زنان
خود يعنی حفصه رض حَدِيثًا سخنی را که تحريم ماريه است رض يا عسل ويا ذکر خلافت شيخين رض بعد از وی که با حفصه رض بسر گفته بود واو با عايشه رض آشکارا کرد
فَلَمَّا نَبَّأَتْ پس آنهنگام که خبر کرد حفصه رض مر عايشه رض را بِهِ بآن حديث وَأَظْهَرَهُ اللّٰهُ وآشکارا کردانيد خدايتعالی پيغمبر خود را ومطلع ساخت عَلَيْهِ
بر اظهار آن سخن از حفصه رض عَرَّفَ بَعْضَهُ شناسا کردانيد پيغمبر عم حفصه رض را وخبر داد بَعْضَهُ يعنی پاره ای يعنی فلان سخنان با تو گفتم وتو اين قدر از آن ظاهر ساختی
يعنی قصه تحريم ماريه رض وَأَعْرَضَ واعراض کرد رسول الله عم عَنْ بَعْضٍ از بعضی ديگر يعنی خلافة الشيخين مراد آنست که حضرت رسالت پناه عم استقصا نکرد
از روی کرم ويا آنکه حفصه رض همه سخنان سری آنحضرت عم را اظهار کرده بود تمام بار وی باز نياورد فَلَمَّا نَبَّأَهَا پس آن هنگام که خبر داد پيغمبر عم حفصه رض را بِهِ
بآنچه خدايتعالی او را بر آن اطلاع داده بود قَالَتْ گفت حفصه رض مَنْ أَنْبَأَكَ هٰذَا که خبر داد ترا باينکه من راز ترا آشکارا کردم قَالَ گفت رسول عم
نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ خبر داد مرا خداوند دانا بخفيات ضماير الْخَبِيرُ خبردار از مکنونات اسرار إِنْ تَتُوبَا اگر توبه کنيد ای حفصه وعايشه رض وباز گرديد
بخدای تعالی ودر آزار دل مبارک آنحضرت عم پيش نشويد شما را بهتر باشد فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا پس بدرستی که گشته است دلهای شما از صواب که محافظت سر

پیغمبر ع م میکنند وَإِن تَظَاهَرَا و اگر پشت شوید عَلَيْهِ بر آزردن دل مقدس وی فَإِنَّ اللَّهَ پس هر آینه که خدایتعالی هُوَ مَوْلَاهُ اوست مددکار پیغمبر
ع م است و بر آن نصرت کند وَجِبْرِيلُ و جبرئیل رفیق اوست مددکاری بجای آرد وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ و شایستگان از مؤمنان اتباع و اعوان او نیز
مراد همه صحابه رض اند و بقولی صدیق و فاروق رض که پدر عایشه و حفصه اند و معاون آنحضرت که رضائی او بر رضائی فرزندان خود اختیار کنند و مجاهد
گفته که صالح المؤمنین مرتضی علی است رض وَالْمَلَائِكَةُ و تمامی فرشتگان آسمان و زمین بَعْدَ ذَٰلِكَ با وجود اینکه خدایتعالی و جبرئیل صحابه یار او یند
ظَهِيرٌ مددکار و معاون و هم پشت اند در یاری وی عَسَىٰ رَبُّهُ شاید که پروردگار او إِن طَلَّقَكُنَّ اگر او طلاق دهد شما تخویف ازواج است یعنی
اگر بفرض طلاق دهد أَن يُبْدِلَهُ آنکه بدل دهد او را خدایتعالی أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ زنانی بهتر از شما این اخبار است از قدرت نه از کون و وقوع آنچه خدای تعالی
میدانست که پیغمبر طلاق نخواهد داد پس تعریف آن زنان میکند مُسْلِمَاتٍ اقرار کنندگان بوحدانیت یا گردن نهندگان بامر آلهی مُؤْمِنَاتٍ تصدیق کنندگان یا
باور دارندگان با اخلاص آرندگان قَانِتَاتٍ نماز گذاران یا فرمان برداران تَائِبَاتٍ بازگشتگان از گناهان یا رجوع کنندگان بدرگاه آله عَابِدَاتٍ
پرستندگان با خضوع کنندگان سَائِحَاتٍ هجرت کنندگان یا روزه داران ثَيِّبَاتٍ شوهر دیدگان وَأَبْكَارًا و دختران بکر ابن عباس رض فرموده که ثیب
آسیه زن فرعون است و بکر مریم مادر عیسی ع م که حق سبحانه وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحباله ازواج حضرت رسالت پناه ع م در آرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای گروه گروندگان قُوا أَنفُسَكُمْ نگهدارید نفسهای خود را بترک معاصی وَأَهْلِيكُمْ و اهالی و فرزند خود را بموعظه و نصیحت نَارًا وَقُودُ
هَا النَّاسُ از آتشی که آتش انگیزان مردمان باشند یعنی کفار جن و انس وَالْحِجَارَةُ و سنگ کبریت که در حرارت می افزاید یا بتان سنگین که کفار
می پرستند یا گنجهای زر و سیم احبار و رهبان که اصل و منشای آن سنگ است نظم زر و سیم اند سنگ زرد و سفید ؛ اندرین سنگها بجهد امید
دلی از سنگ سخت تر باید ؛ که ز سنگین راحت افزاید ؛ دل ازین سنگ اگر تو بر نکنی ؛ سر حسرت بسی بسنگ زنی عَلَيْهَا بر آن آتش مَلَائِكَةٌ
فرشتگانند یعنی موکل اند بروی زبانیه غِلَاظٌ درشت سخنان شِدَادٌ سخت کاران و توانایان که دوزخی را بایشان قوت ستیز و از جنگ ایشان
مجال گریز نباشد لَّا يَعْصُونَ اللَّهَ نافرمانی نکنند خدای تعالی را مَا أَمَرَهُمْ در آنچه باید ایشان را یعنی برشوت فریفته نشوند تا مخالفت امر باید کرد وَيَفْعَلُونَ
و میکنند مَا يُؤْمَرُونَ آنچه فرموده می شوند بدان و در تبیان آورده که التذاذ زبانیه بعذاب کافران برابر التذاذ اهل بهشت است بنعیم جنان پس چون
کافران بکناره دوزخ آمدند ایشان آغاز اعتذار کرده داعیه خلاص نمایند حق سبحانه فرماید یا ملایکه گویند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا ای کسانیکه کافر شدید
لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ عذر مگوئید که امروز عذر مقبول نیست و فائده نخواهد داد إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که پاداش داده می شوید مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
بجز آنکه در دنیا بودید که عمل میکردید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنها که گرویده اید تُوبُوا إِلَى اللَّهِ بازگردید بخدایتعالی تَوْبَةً نَّصُوحًا بازگشتنی خالص
توبه کننده و باز ایستاده از گناه مرویست معاذ بن جبل رضی الله عنه فرموده که توبه نصوح آنست که تائب عود نکند بمعصیت چنانکه شیر به پستان حسن بصری رح گفته که توبه نصوح
دو رکن دارد اول ندامت بر گناه گذشته ؛ دوم عزیمت بر ترک گناه در آینده نظم توبه چون باشد پشیمان آمدن ؛ بر در حق نو مسلمان آمدن ؛ خدمتی از
گرفتن با نیاز ؛ با حقیقت روی کردن از مجاز عَسَىٰ رَبُّكُمْ چون توبه کنید شاید که پروردگار شما أَن يُكَفِّرَ عَنكُمْ آنکه درگذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ گناهان
شما را وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ و در آرد شما را ببوستانهایی که پیوسته تَجْرِي می رود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان و قصوران جویها و در آوردن
کی باشد يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ روزی که خجل نکند خدایتعالی پیغمبر را ع م یعنی نه نفس او را عذاب کند و نه شفاعت او را در باره عاصیان مردود سازد
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و رسوا نسازد آنان را نیز که ایمان آورده اند با وی یعنی درخواست ایشان نیز در باره یاران ایشان قبول کند نُورُهُمْ نور ایشان یعنی
نوری که خدایتعالی بمؤمنان عطا کرده يَسْعَىٰ می شتابد و میرود بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در پیش ایشان وَبِأَيْمَانِهِمْ و بجانب راست ایشان وقتیکه بر صراط
گذرند و در ان محل که نور منافقان فرو میرود يَقُولُونَ رَبَّنَا گویند مؤمنان که ای آفریدگار ما أَتْمِمْ لَنَا تمام گردان بما نُورَنَا روشنی ما را یعنی نور ما
باقی دار تا بسلامت بر صراط بگذریم وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که تو بر همه چیزها از اتمام انوار
و مغفرت اوزار قَدِيرٌ توانائی يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند قدر جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان
بوعید وَاغْلُظْ و درشتی بکار بر عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بهر دو گروه وَمَأْوَاهُمْ و مقام بازگشت کافران و منافقان اگر ایمان نیارند و مخلص نشوند

جَهَنَّمُ دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشت است دوزخ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بیان کرد خدایتعالی مثلی لِّلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنها
که نگرویدند امْرَأَتَ نُوحٍ و آن مثل زن نوح است ع م که واعله نام داشت وَامْرَأَتَ لُوطٍ و زن لوط ع م که او را واهله میخواندی كَانَتَا بودند این
دو زن تَحْتَ عَبْدَيْنِ در زیر حکم دو بنده مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما صَالِحَيْنِ شایستگان فَخَانَتَاهُمَا پس خیانت کردند آن دو زن با آن
دو بنده بنفاق و مخالفت دین زن نوح علی نبینا و علیه السلام قوم را گفتی که وی دیوانه است و زن لوط ع م قوم را از مهمانان لوط خبر دادی تا طمع در ایشان
کردندی چنانچه گذشت در قصه ایشان فَلَمْ يُغْنِيَا پس دفع نکردند آن دو پیغمبر عَنْهُمَا از آن دو زن مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدایتعالی چیزی زن
نوح ع م غرق شد از طوفان و بر سر زن لوط ع م سنگ بارید وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ و گفته خواهد شد روز قیامت واعله و واهله را که در آئید بدوزخ
مَعَ الدَّاخِلِينَ با در آیندگان و بکار از کافران حاصل مثل آنست که کفره معاقب می شوند و نسبتیکه میان ایشان و پیغمبر ع م است با وجود کفر ایشان هیچ
فایده نمیدهد وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و بیان کرد خدایتعالی مثل لِّلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ و آن مثل زن فرعون است
یعنی آسیه بنت مزاحم إِذْ قَالَتْ چون گفت رَبِّ ابْنِ لِي ای آفریدگار من بنا کن برای من عِندَكَ نزدیک خود بَيْتًا خانه فِي الْجَنَّةِ در بهشت یعنی در
مقام قرب مرا جای ده آورده اند که چون آسیه ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را چار میخ کرده در آفتاب بیفکنند حق سبحانه ملایکه را فرمود تا گرد وی در آمده
ببالهای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگ بزرگ آوردند و حکم شد که بر سینه وی نهند آسیه دعا کرد که خدایا مرا خانه ده در جنت وَنَجِّنِي
و برهان مرا مِن فِرْعَوْنَ از نفس خبیث فرعون وَعَمَلِهِ و از کردار او یعنی از عذاب او که میکند بسبب ایمان آوردن من بتوحید وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ و نجات ده مرا از گروه ظالمان که قبطیانند و تابعان فرعون حق سبحانه دعای وی مستجاب کرده حجاب از پیش وی برداشت و خانه وی
بوی نمود و روح وی قبض کرد و سنگ بر جسد وی نهادند که روح نداشت و در اکثر تفاسیر است که حق سبحانه وی را با آسمان برد بجسد وی و حالا در بهشت است
و حاصل این مثل آنست که با وجود ایمان اتصال او با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد چنانچه زن لوط و نوح ع م را با وجود کفر اتصال ایشان با انبیاء ع م هیچ نفع ندارد و مثل
خدایتعالی برای ازواج طاهره حضرت پیغمبر ع م و سایر مؤمنات وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ و مریم دختر عمران را الَّتِي أَحْصَنَتْ آن زنی که نگاه داشت فَرْجَهَا
دامن خود را از حرام و فاحش فَنَفَخْنَا پس در دمیدیم فِيهِ در گریبان جامه او مِن رُّوحِنَا از روحی که آفریده بودیم وَصَدَّقَتْ و باور داشت مریم
و گروید بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا بسخنان پروردگار خود یعنی بصحف منزله قبل از انجیل یا وعدها که جبرئیل ع م از خدایتعالی بوی آورد که لاهب لک غلاما زکیا
وَكُتُبِهِ و بکتاب خدایتعالی یعنی انجیل یا با آنچه خدایتعالی نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و پسر وی و حفص بجمع میخواند مراد تمام کتب آلهی وَكَانَتْ
و بود مریم ع م مِنَ الْقَانِتِينَ از فرمان برداران یا مداومت کنندگان بر وظایف عبادت و تذکیر برای تغلیب است و اشعار بآنکه طاعت مریم ع م
از طاعت مردان کامل نبوده و در خبر آمده که از مردان بسیاری بکمال رسیده اند از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون

ع الثاني الربع العشرون ٢٩

سورة الملك مكية بسم الله الرحمن الرحيم وهي ثلثون آيات

تَبَارَكَ بزرگ و برتر است و ثابت بر دوام الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ آنکسی که بدست قدرت اوست پادشاهی و تصرف در امور ملک یعنی هر چه خواهد
وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها که خواهد قَدِيرٌ توانا است الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ آن خداوندی که بیافرید مرگ را وَالْحَيَاةَ و زندگانی را
مراد موت آدمیان است در دنیا و حیوة ایشان در آخرت و گفته اند مرگ را آفریده بر صورت کبشی املح و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد
و حیوة خلق کرد بر صورت مادیان ابلق و او بر هیچ چیز مرور نکند و رایحه او بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود و بقولی مراد از موت و حیات دنیا و آخرت
است یعنی دنیا و آخرت را بیافرید لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر کند که در دار تکلیف که دنیا است أَيُّكُمْ
کدام از شما أَحْسَنُ نیکوتر اند عَمَلًا از جهت عمل یعنی اخلاص کدام نیکوتر اند ذوی عقل و پرهیزکارتر از محارم و شتابنده تر در فرمان برداری و گفته اند
کدام یاد کننده تر اند مرگ را و ترسان تر از او و کار سازنده تر برای او وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدایتعالی غالب است در ملک خود ترسندگان را [illegible]
الْغَفُورُ آمرزنده است خطیات ایشان را پوشنده الَّذِي آنخدائی که بیافرید خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا طبقه طبقه یکی بر بالای
دیگری در معالم آورده که آسمان دنیا موجی است محکم شده و دوم مرمری است سفید سیوم آهن است چهارم روئین است و گفته اند مس است پنجم نقره است

شش زبر است هشتم دعوت بر حسرت تا توي نامي تواي بنيد في خلق الرحمن در آفريدن خدا تعالى مر آسمانها را من تفاوت هيچ خللي و خللائي يا ناقصي و عيبي واستواري فارجع البصر پس باز گردان چشم را بسوى آسمان تا در ان تفكر كني هل ترى هيچ مي بيني من فطور شكافي و نقصاني ثم ارجع البصر پس ديگر باره بگردان ديده را كرتين بعد از كرتي تا هيچ عيبي مي يابي يعني اگر بيك نگريستن معلوم نكردي تكرار كن نگريستن را ينقلب باز گردد اليك البصر بسوى تو چشم تو خاسئا دور از يافتن عيب وهو حسير و او مانده بود از نگريستن بآسمان از كثرت مراجعت بجهة آنكه هرچند مي نگرد عيبي در ان نمي يابد ولقد زينا و بدرستي كه بياراستيم السماء الدنيا آسمان نزديك را يعني آسمان كه نزديك تر است بزمين و آرايش داديم بمصابيح بچراغها يعني ستارگاني كه شبها چون چراغ درخشانند وجعلناها و گردانيديم ما ستارگان را رجوما للشياطين راندگان مر ديوان را وقتي كه بجهت استراق سمع قصد آسمان كنند واعتدنا و آماده ساختيم لهم براي ديوان و بعد از سوختن ايشان بشهب در دنيا عذاب السعير عذاب آتش افروخته در عقبى وللذين كفروا و مر آنان راست كه كافر شدند از ديوان و غير ايشان بربهم بآفريدگار ايشان عذاب جهنم عذاب دوزخ وبئس المصير و بد جاي بازگشت است دوزخ اذا القوا چون در افكنده شوند كافران فيها در جهنم سمعوا لها بشنوند از دوزخ شهيقا آوازي مانند آواز دراز گوش كه انكر اصوات است يعني چون كفار را بدوزخ در آورند دوزخ بفرياد آيد وهي تفور و او ميجوشد و ايشان را بر مي آرد و فرو مي برد چنانچه گوشت در ديگ جوشان تكاد تميز نزديك است كه پاره پاره شود دوزخ من الغيظ از خشم كافران كلما القي هرگاه در افكنده شوند فيها در دوزخ فوج گروهي از اهل شرك يا فسق يا ظلم از جهت دخول دوزخ باشند سألهم سوال كنند ايشان را خزنتها خازنان دوزخ از روي سرزنش كه اي مشركان و عاصيان الم يأتكم آيا نيامد شما را نذير بيم كننده يعني پيغمبر بشما مبعوث نشد كه شما را بخدا تعالى خواند و ازين عذاب بترساند و بفضيحت شما را برهاند قالوا بلى گويند آري قد جاءنا بدرستي كه آمد بما نذير پيغمبري بيم كننده فكذبنا پس تكذيب كرديم قول وي را يعني پيغمبر را افراط كرديم در تكذيب حتى نفي انزال و ارسال رسل كرديم وقلنا و گفتيم مر فرستاده را كه هيچ وجه ما نزل الله فرو نفرستاده است خدا تعالى من شيء هيچ چيز از آنچه شما مي گوييد از وعد و وعيد و امر و نهي و ديگر گفتيم ان انتم نيستيد شما اي رسولان الا في ضلال كبير نيستيد خالي مگر در خطاي بزرگ كه با وجود سمت بشريت دعوي نبوت مي كنيد و گفته اند كه اين خطاب زبانيه است مر كفار را يعني زبانيه در جواب ايشان گويند نبوده ايد شما مگر گمراهي بزرگ و عقوبت بزرگ وقالوا و گويند كافران كه در دنيا لو كنا نسمع اگر مي بوديم ما كه بشنويم سخن پيغمبر از روي بحث و تفتيش معاني چه از معجزات ايشان علامات صدق بر صفحات احوال ايشان ظاهر بود او نعقل يا تعقل مي كرديم در معاني كلام ايشان تفكري نموديم و انوار حكمت كه از اقوال و افعال ايشان معاينه مي نموديم ما كنا نبوديم امروز في اصحاب السعير در اعداد اهل دوزخ فاعترفوا پس اقرار كنند و معترف شوند بذنبهم بگناه خويش و درين وقت اعتراف سودي ندارد فسحقا پس دوري باد از رحمت من لاصحاب السعير مر ملازمان دوزخ را ان الذين يخشون بدرستي آنانكه مي ترسند ربهم از عذاب پروردگار خود بالغيب پوشيده يعني آثار خوف از خلق مي پوشند و بخلوتها ناله و فرياد و گريه كنند و در عين المعاني گويد كه مراد از غيب لپوشيده است از خلق و پيدا بر خداي تعالى عز و جل يعني بدل ترسكار باشند لهم مغفرة مر ايشان راست آمرزش گناهان واجر كبير و مزدي بزرگ كه بهشت است و گفته اند يعني ارشد الايه ونكاره يعني مزد بر سندگان امان يا بشد از هرچه مي ترسند نظم لا تخافوا مژده ترسنده است :: هر كه مي ترسد مبارك بنده است :: خوف و خشيه خاص دانايان بود :: هر كه را نامي ست يكي ترسان بود :: ترسكاري رستگاري آورد :: هر كه در دارد عوض درمان برد :: آورده اند كه كفار قريش بشهوات عيش مسرور و مغرور گشته در باب حضرت پيغمبر عم سخنان بي ادبانه گفتندي و چون چند نوبت بنزول قرآن پرده از روي كفار ايشان برداشته شد با يكديگر تدبير كردند دواي ايشان بر ان قرار گرفت كه يكديگر سخن محمد رسول الله عم آهسته گويند تا خدا تعالى وي نشنود و او را ازان آگاه نكرداند آيت آمد واسروا و پنهان سازيد قولكم سخن گفتن خود را در باره پيغمبر عم او اجهروا به يا آشكار كنيد مر آن را يعني هر دو نزديك او يكسان است انه بدرستي كه خدا تعالى سزاي پرستش عليم دانا است بذات الصدور بآنچه در سينها است قبل از آنكه بر زبان گذرد يعني كسيكه بر ضماير واقف است اگر تعبير از ان ضمير به سر كنند يا جهر پوشيده نخواهد بود الا يعلم آيا نداند آنچه در دلها است من خلق آنكس كه بيافريد دلها را وهو اللطيف و او دانا است بر بواطن اشيا و حقايق آن الخبير آگاه به موجودات و دقايق آن هو الذي جعل او است خداوند كه گردانيد لكم الارض براي شما زمين را ذلولا رام و منقاد تا آسان باشد سير بر ان فامشوا پس برويد في مناكبها در اطراف و جوانب زمين وكلوا و بخوريد من رزقه از روزي حلال خدا كه براي شما مقرر كرده واليه

النشور و بسوي او است بازگشت شما پس شكر گذاري و سپاس داري او بجاي آريد ءامنتم آيا ايمن شده ايد كافران من في السماء از آنكس كه در آسمان بزعم شما يعني حق سبحانه و تعالى يا از ملك مقرب موكل بر عذاب كه جبرئيل عم است ملخص سخن آنكه ايمن شده ايد ان يخسف بكم الارض از آنكه خدا تعالى يا جبرئيل بفرمان عظيم الشان وي فرو برد شما را بزمين فاذا هي پس آنگاه زمين پس از فرو رفتن شما در وي تمور ميگردد و اضطراب كنان شما را زير و زبر مي افكند ام امنتم آيا ايمن شديد من في السماء از آنكه در آسمانست عرش او يعني خدا تعالى يا مقام او بزعم ايشان يا ملك مقرب يعني جبرئيل عم ان يرسل آنكه بفرستد عليكم بر شما حاصبا سنگريزه چنانچه بر قوم لوط عم فستعلمون پس زود بدانيد بعد از مشاهده عذاب كه كيف نذير چگونه بود بيم كردن من آنرا دانستن شما را سود نباشد ولقد كذب الذين و بدرستي كه تكذيب كردند رسل خود را آنانكه بودند من قبلهم پيش از كفار اين زمان يعني مكذبان امم ماضيه و بشامت تكذيب هلاك شدند فكيف كان پس چگونه بر ايشان نكير عقوبت من يا انكار من بر ايشان بانزال عذاب اولم يروا آيا نمي ديدند نگرند الى الطير بسوي مرغان فوقهم زبر سر ايشان در هوا صافات صف زنندگان گشاده ميگشايند بالهاي خود را ويقبضن و فراهم ميگيرند بعد بسط اجنحه ما يمسكهن نگاه نميدارد ايشان را در هوا بخلاف طبع يا در حال قبض و بسط اجنحه الا الرحمن مگر خداي تعالى بزرگ بخشايش كه هر يك را انواع طيور شكل بدن صوري و طبيعي خاص داده و اسباب طيران و جولان ايشان در هوا مهيا ساخت انه بكل شيء بدرستي كه خدا تعالى همه چيز را بصير بينا است امن آيا كيست كه توان گفت كه هذا الذي اين آنكس است كه از روي حمايت هو جند او مدد كار است و فا به لشكر لكم مر شما را ينصركم يارى ميدهد من دون الرحمن بجز خدا تعالى از عذاب و خشم وي ان الكافرون نيستند گروه كافران الا في غرور مگر در فريب شيطان كه ميگويند عذاب بشما فرود نخواهد آمد امن هذا الذي آيا آن كيست كه اشارت توان كرد و گفت اين آنكس است كه محض عنايت يرزقكم روزي ميدهد شما را ان امسك اگر باز گيرد خدا تعالى رزقه روزي خود از شما با مساك مطر يا ابطال اسباب كه حصول و وصول رزق را وسائط و وسايل اند يعني اگر خداي تعالى وظيفه رزق از شما باز دارد آن كيست كه شما را روزي تواند داد و كفار مي دانند كه خالق و رازق او است و كفر ايشان نه از جهل است بل لجوا بلكه ستيزه كردند و در افتادند في عتو در ستيزگي و گردن كشي از حق ونفور و رميدگي از حق و نفرت از راستي افمن يمشي آيا كسي كه ميرود مكبا على وجهه سر و افكنده بر روي خود يعني نگونسار ميرود و پس و پيش و راست و چپ خود نمي بيند اهدى راه يافته تر است امن يمشي آيا كسي كه ميرود سويا راست ايستاده و همه اطراف مشاهده ميكند و رفتن او واقع است على صراط مستقيم بر راهي راست رساننده بمقصد و مقصود و اين مثل است براي كافر گمراه كه در بيداي غوايت حيران و سرگردان ميرود و مؤمن راه يافته كه بر طريق حق از روي بصيرت سلوك ميكند رباعي فرق است ميان آنكه از روي يقين :: با ديده بينا رود اندر ره دين :: با آنكه دو چشم بسته بي دست كشي :: هر گوشه همي رود بظن و تخمين :: قل هو الذي بگو اي محمد مر مشركان را كه آن خداي تعالى كه شما را بدو دعوت ميكنيم او آنكس است كه بقدرت كامله انشاكم بيافريد شما را وجعل لكم السمع و بداد شما را شنوائي تا سخنان حق شنويد والابصار و ديدها تا با و دلايل قدرت و بدايع فطرت مشاهده كنيد والافئدة و دلها تا در معاني كلمات الهي و دقايق مصنوعات بديع تابي تفكر و تامل نمائيد و شما بسيار مي شنويد و مي بينيد و ليكن قليلا ما تشكرون اندك شكر ميگوييد مر اين نعمتها را قل هو الذي ذراكم بگو خدا تعالى آنكه است كه بعد از آفريدن شما را پراكنده ساخت في الارض در زمين يعني هر كرا منزلي و مكاني و راهي و كاري داد تا عبادت كنيد فرمان برداري نمائيد واليه تحشرون و بسوي او باز گرديد بعد حشر خواهيد شد تا جزاي كرده و گفتار خود يابيد ويقولون و ميگويند آن مشركان مر پيغمبر عم و ياران وي را امتي بي باشد كه هذا الوعد اين وعده حشر و يافتن جزا ان كنتم صادقين اگر هستيد شما راستگويان قل بگو اي محمد در جواب ايشان كه انما العلم جز اين نيست كه دانش قيامت يعني علم بوقت آمدن او عند الله نزديك خدا تعالى است و غير او بر ان اطلاع ندارد وانما انا و جز اين نيست كه من نذير بيم كننده ام مبين آشكار يعني بآمدن قيامت شما را بيم ميكنم اما بزمان آمدن او آگاه نيستم فلما رأوه پس آن هنگام كه ببينند موعود را كه قيامت است زلفة نزديك خود سيئت بد كرده و زشت شود وجوه الذين كفروا رويهاي آنها كه كافر شدند يعني از غم و اندوه بر چهرهاي ايشان پيدا گردد وقيل و گفته شود يعني خزنه دوزخ ايشان را گويند هذا الذي كنتم اين آنست كه بوديد شما كه پيوسته به تدعون دعوي ميكرديد و در طلب و استعجال مي نموديد امام زاهد رح فرموده كه همواره كافران تمناي مرگ پيغمبر عم ميكردند و آرزوي هلاك ياران وي ميداشتند حق سبحانه حبيب خود را عم فرمود كه قل ارأيتم

هو خبر کنید مرا ان اهلکنی الله اگر هلاک گرداند خدای تعالی مرا ومن معی وآنانرا که با من اند از مومنان او رحمنا یا بخشد بر ما و اجل ما را تاخیر افکند
فمن یجیر الکافرین پس کیست که پناه دهد کافرانرا من عذاب الیم از عذابی دردناک یعنی مرگ ما شمارا سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند
مرد آنست که نجات دهنده شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس منتظر مرگ دیگران بودن چه فایده دهد قل بگوی محمد انکه ایمان بدو سبب نجات است
هو الرحمن اوست خدای تعالی بزرگ بخشایش آمنا به گرویده ایم بوی وعلیه و بروی نه بر غیر او توکلنا توکل کرده ایم و کار خود بدو بازگذاشته ایم فستعلمون
پس زود بود که بدانید یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر من هو کیست از ما و شما آنکه او فی ضلال مبین در گمراهی هویدا قل ارایتم بگو
خبر دهید ان اصبح اگر گردد ماؤکم آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بیر میمون حضرمی غورا فرو رفته بزمین چنانچه دلو و رسن بدان نرسد فمن پس کیست
که یاتیکم بماء بیارد برای شما آبی معین جاری یا ظاهر چنانچه همه کس بیند در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیت باید گفت که الله ربنا و رب العالمین
و در تفسیر زاهدی مذکور است که زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد که فمن یاتیکم بماء معین آن ملعون جواب داد که بالمعول والمعین یعنی به بیل و مددکار متین
آب را باز آرند شبانه نابینا شد و هاتفی آواز داد که اینک از آب چشمه چشم تو غایب شد بگو تا بمعول و معین باز آرند و فی المثنوی المعنوی مثنوی
فلسفی منطقی مستهان : میگذشت از سوی مکتب آن زمان : چونکه بشنید آیتی آن ناپسند : گفت آریم آب را ما بر بلند : یا بزخم بیل و تیزی تبر
آب را آریم از پستی زبر : شب بخفت و دید او یک شیر مرد : زد طپانچه بر دو چشمش کور کرد : گفت زین چشمه چشم ای شقی : با تبر نوری بر آر از صادقی
زود برجست و دو چشمش کور دید : نور فایض از دو چشمش ناپدید

سورة القلم مکیة وهی اثنان وخمسون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

ن حروف مقطعه دلالت بر اعداد وارد و بقانون حساب و بقول بعضی آنست که غایت بلکه این امت از شمار آن قوان وانست اما فهم هر کس بدان نرسد
و بعضی ازان کرد نقشند و برخی بفروگذاشتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علما آنرا مفاتیح اسمای الهی دانند چنانچه در حرف نون
گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است و در معالم گوید که آخر حرفست از حروف الرحمن و گویند هم سوره است یا لوح است از نور یا نام نهری است در بهشت یا قسم است
بنصرت حق سبحانه مومنان را و اشهر آنست که نون اسم ماهی است که مراد بآن جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت اوست و او را یهموت گویند یا بهموت و در وسیط
باسناد درست خود از ابی هریره رض نقل کرده که وی گفته که شنودم از رسول الله صلعم که اول چیزی که خدای تعالی بیافرید قلم بود و پس نون را بیافرید و آن دوات است
و قلم از آن دوات نوشته آنچه بود و هست و باشد و بر این تقدیر حق سبحانه سوگند یاد فرمود بدوات والقلم و بقلم اعلی که نور است و طول او ما بین السماء گویند
قلمی است که بدو کتابت کنند و فواید آن در مصالح دین و دنیا بسیار است وما یسطرون و دیگر سوگند خورد بآنچه می نویسند حفظه از احکام وحی و بآنچه الهام
فرماید در تبیان از ابن هضیم نقل فرموده که نون دهن است و قلم زبان و ما یسطرون آنچه حفظه بر بنده می نویسند حق تعالی بدینها سوگند خورد جواب قسم اینست
که ما انت نیستی ای محمد بنعمة ربک کامه است پروردگار خود بمجنون دیوانه جواب ولید مغیره است که آنحضرت صلعم را بگفت معلم مجنون و در بحر
الحقایق آورده که کلمه نون اشارتست بعلم اجمالی مندرج در احدیت ذاتیه جمعیه و قلم اشارتست بعلم تفصیلی مندرج در واحدیت اسمائیه پس حق سبحانه
یاد کرده بعلم اجمالی کاین در احدیت و بعلم تفصیلی ثابت فرمود در واحدیت و بآنچه قلم کتیبه او از دوات قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجرده علویه وکلمات تامات
مرکبه سفلیه جواب اینکه تو به نعمت پروردگار خود مستور نیستی یعنی بر تو پوشیده اند اسرار ازل و ابد وان لک و بدرستیکه مر ترا لاجرا مزدی و ثوابی است بر کشیدن بار
نبوت غیر ممنون منت نانهاده یعنی حق تعالی بواسطه کسیکه از وست باید کشید بتو عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی مزدی بردوام که هرگز انقطاع بآن راه نیابد
وانک و بدرستی که تو لعلی خلق عظیم بر دین بزرگی که اسلام است یا بر خوبی بزرگ که خوبی آنکس نبوده چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کسی را قوت تحمل آن
نیست و گفته اند مراد از خلق قرآن است که حق سبحانه اندائی داشته بود و از عایشه رض سوال کردند از خلق رسول الله صلعم و چگونگی آن فرمود که خلق آنحضرت
صلعم قرآن بود و فی سلسلة الذهب نظم بود هم بحر مکرمت هم کان : گوهرش کان خلقه القرآن : وصف خلق کسیکه قرآن است : خلق لا انتها چه
امکان است : محمد حکیم قدس سره فرموده که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمد صلعم نبوده چه او مشیت خود باز داشت و خود را بکلی با حق گذاشت امام قشیری رح
گفته که نه از بلا منحرف شده نه از عطا منصرف گشت و گفته اند او را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای تعالی نبوده و همه از حقایق اخلاق آنحضرت صلعم

مرآت الصفا فی صفات المصطفی صلعم مذکور شده و در جواهر التفسیر نیز مسطور است فستبصر پس زود باشد که ببینی ای محمد ویبصرون و ببینند معاندان
تو از اهل مکه یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود بر ایشان معلوم گردد بایکم المفتون بکدام است از شما فتنه و بلا یا در کدام گروه است از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه
تویی یا ایشان ان ربک بدرستی که آفریدگار تو هو اعلم او داناتر است بمن ضل بکسیکه گمراه شد عن سبیله از راه او که راست است و چنان کس
فی الحقیقه دیوانه بود و هو اعلم و او داناتر بود بالمهتدین براه یافتگان بکمال عقل که مومنانند فلا تطع المکذبین پس فرمان مبر تکذیب کنندگان را
یعنی مشرکان مکه را که ترا بدین آبا دعوت می نمایند ودوا لو تدهن دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان و سرزنش نکنی بر شرک فیدهنون
پس تا ایشان نیز چرب زبانی و نرمی کنند و بر دین تو طعنه نزنند ولا تطع و فرمان برداری منمای کل حلاف هر سوگند خورنده را بدروغ که ابوجهل است
یا اخنس بن شریف یا اسود بن عبد یغوث و اصح و اشهر ولید مغیره است که سوگند بدروغ بسیار خوردی مهین سست رای یا خوار و بیمقدار هماز
عیب کننده و در عقب مردم با طعنه زننده و در روی ایشان مشاء رونده بنمیم سخن چینی میان مردان یا غمزه کننده مناع بازدارنده للخیر مر خیر را
یا منع کننده و از ایمان و جهان معتد ستم کننده و از حد در گذرنده اثیم بسیار گناه یا زنا کار عتل سخت روی و درشت خوی بعد ذلک پس از این
همه عیبها زنیم حرامزاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید مغیره هجده ساله بود که مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او بجو ذکر رفت و در تفسیر زاهدی
مذکور است که چون رسول صلعم این آیت را در انجمن قریش بر ولید خواند در هر عیبی که رسیده در خود باز یافت مگر حرامزادگی با خود گفت من سید قریشم و پدر من
مردی معروف است و میدانم که محمد دروغ نگوید و زنیم که گفت چگونه این مهم را بر سر آرم شمشیر کشیده نزد مادر آمد القصه بتهدید بسیار از مادر اقرار گرفت که
پدر تو در عقد زنان چرا نی نداشت و او برادرزادگان بود و چشم بمیراث وی نهاده مرا رشک آمد غلام فلان را بر ذکر رفتم و تو فرزند اویی و دلیل روشن بر صدق
قول آن زن شده خصومت ولید است و ستیزه او با آن حضرت صلعم بیت جرم و گناه مدعی از فعل مادر است : کور اخطای مادر او خاکسار کرده ان
کان آیا برای آنکه هست و حفص بریک همزه خواند بطریق خبر یعنی بجهت آنکه او هست ذامال خداوند مال وبنین و خداوند پسران چنین کس را
فرمان مبری اذا تتلی علیه چون خوانده شود بر او آیاتنا آیتهای کلام ما قال اساطیر الاولین گوید اینها افسانه پیشینیان است سنسمه
زود باشد که علامت کنیم داغ علی الخرطوم بر بینی او یا سیاه روی سازیم او را یا عیب او آشکارا سازیم که نتوان پوشانید و در انوار آورده که در روز
بدر بینی او را زخمی رسید و اثر آن باقی ماند انا بلوناهم بدرستی که ما آزمودیم اهل مکه را بقحط و غلا و زوال نعمت کما بلونا اصحاب الجنة
همچنانکه آزمودیم ما اهل باغ ضروان را بزوال میوه آورده اند که در نواحی صنعاء از ولایت یمن مردی صالح را باغی بود در روز میوه چیدن درویشانرا
بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفکندی و هر میوه که داشت و دست بدان نرسیدی یا باد از درخت بیفکندی یا بر طرف بساط افتادی بدرویشان دادی
وده یک از حاصل نیز بدرویشان قسمت کردی چون آنعزیز وفات کرد پسران او گفتند مال اندک است و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد
بر ما تنگ گردد علی الصباح که درویشان خبر نباشد برویم میوه بریدن و بر این سوگند خوردند چنانچه حق تعالی میفرماید اذ اقسموا لیصرمنها مصبحین
یاد کن چون سوگند خوردند وارثان ضروان که پنهان از فقرا بچینند میوه آن باغ را در حالتیکه داخل باشند در وقت صباح یعنی بامداد پگاه پس چنین سوگند
خوردند ولا یستثنون و استثنا نکردند یعنی نگفتند انشاء الله تعالی در شبی که این نیت کردند و بخفتند قضای ازلی نازل شد فطاف علیها پس بیامد
بدان باغ طائف بلائی طواف کننده من ربک از پروردگار تو وهم نائمون و ایشان یعنی پسران که وارث بودند خفتگان فاصبحت
پس گشت باغ ایشان بآن بلا کالصریم مانند آن باغی که میوه آن چیده و بریده باشند بروجهی که هیچ باقی نمانده ایشان از این حال غافل از خواب
در آمدند فتنادوا پس ندا کردند هم دیگر را مصبحین گفتند ان اغدوا علی حرثکم آنکه بامداد بیرون آیید بسوی درودن کشت خود یعنی باغ
ان کنتم صارمین اگر هستید شما برندگان میوه و آن باغ مشتمل بوده بر خرماستان پس داسها برداشته روی بباغ نهادند فانطلقوا پس
رفتند بجانب باغ وهم یتخافتون و ایشان سخن آهسته و نرم میگفتند تا کسی نشنود و مضمون سخن ان لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین
آنکه باید که در نیاید امروز بر شما یعنی در باغ شما درویشی تا بهره نگیرد و از حصه ما کم نشود وغدوا علی حرد قادرین و بامداد رفتند بجانب باغ
بر قصد منع مساکین و توانایان باعتقاد خود بر چیدن و بریدن میوه فلما راوها پس آن هنگام که دیدند باغ را بخلاف آنچه گذشته بودند قالوا

گفتند بلکه بجز اِنَّا لَضَالُّونَ بدرستی که ما گم کردانیدیم راه باغ خود را چه باغ ما در روز پر میوه بوده این و این باغ از میوه تهی است بعضی از ایشان تأمل کردند و دانستند
نشانهای در و دیوار که آن باغ ایشان است گفتند بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ما راه گم نکرده ایم بلکه ما بی بهره کانیم از محصول و میوهٔ آن باغ بجهت منع فقرا
و ترک استثنا قَالَ أَوْسَطُهُمْ گفت فاضلترین ایشان از روی عقل یا بزرگترین پس باصحاب تر برای که أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نگفتم من شما را دیروز
لَوْلَا تُسَبِّحُونَ چرا یاد نمیکنید خدایتعالی را به بزرگی و نمیگوئید انشاء الله تعالی قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا گفتند پاکست خدایتعالی ما از آنکه در فرستادن این
بلا بر ما ستم کرده باشد إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ بدرستی که ما بودیم ستمکاران بر خود بمنع درویشان فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ پس روی آوردند بعضی
از ایشان بر بعضی دیگر يَتَلَاوَمُونَ ملامت می کردند این آنرا میگفت تو چنین اندیشیدی و او عذر می آورد که تو هم بدان راضی بودی القصه یکبار
خود اعتراف نمودند و از روی نیاز قَالُوا يَا وَيْلَنَا گفتند وای بر ما إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ بدرستی که هستیم ما از حد گذرندگان در گناه کاری که استثنا نکردیم
و درویشان را محروم ساختیم عَسَىٰ رَبُّنَا شاید که پروردگار ما یعنی از کرم او امید داریم أَنْ يُبْدِلَنَا آنکه بدل دهد ما را خَيْرًا مِنْهَا بهتر از آن باغ إِنَّا
إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستی که ما بسوی طاعت پروردگار خود رَاغِبُونَ رغبت کنندگانیم بعد از توبه و طلب عفو حق تعالی بر ایشان بخشید و باغی بر نکوه
حیوان نام بر ایشان ارزانی فرمود و سیاطی گوید که خبر داد مرا کسی که آن باغ دیده بود که در آن باغ خوشهٔ انگور دیدم برابر مردی سیاه بر پا ایستاده محققان
گفته اند که هر که ببلا گرفتار گردد و مال و منال او در عرصهٔ تلف افتد باید که او از آنچه ازو تلف شده باشد بدو باز دهد چنانچه باغ حیوان باغ ضروان داد و بیر
رومی از یمنی خبر میدهد آنجا که میفرماید بیت او لم خم شکست و سر که بریخت ؛ من نگفتم که این زیانم کرد ؛ صد خم شهد صافی از پی آن ؛ عوضم داد و
شاد مانم کرد ؛ كَذَٰلِكَ الْعَذَابُ همچنین است عذاب کردن خدایتعالی در دار دنیا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ وهر آینه عذاب آن سرای بزرگتر است
از آن جهت که این عذاب نبود رود و زوال یابد و آن عذاب آن سرای ابد الآباد باقی ماند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند مردمان که بدانند هر آینه از موجبات
عذاب پرهیز دارند إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که مر پرهیزکاران راست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قدس جَنَّاتِ النَّعِيمِ ع
بوستانها با نعمت که آن کافران میگفتند که اگر جنت و نعمت مسلمانان موجود نیست و اگر فرضا هم باشد ما را بیشتر خواهند داد چنانچه در دنیا از مسلمانان
ما خوشحال تریم و در عقبی نیز همین سؤال خواهیم بود حق تعالی رد قول ایشان را میفرماید أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ آیا ما خواهیم گردانید مسلمانان را كَالْمُجْرِمِينَ
مانند مشرکان در حصول نجات و وصول درجات مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ چیست شما را ای کافران چگونه حکم میکنید تسویه یا تفضیل اهل شرک بر
اهل توحید این التفات از روی تعجب و استبعاد است أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ آیا مر شما راست نوشته نازل شده از آسمان که شما
در آن کتاب میخوانید آنرا که کفار در جزاو سزا مثل مسلمانان باشند إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ بدرستی که شما راست در آن کتاب آنچه خواهید
که برگزینید و آرزو برید أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ آیا مر شما راست عهدها و پیمانها موکد بسوگند عَلَيْنَا بَالِغَةٌ بر ما که خداوندیم رسیده بنهایت تأکید و ثابت شده
إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ بحقیق آنکه مر شما راست در آن عهد آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت آنسرای
سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ بپرس ای محمد مشرکان را که کدام از شما باین حکم پاینده است که در آخرت از عهدهٔ آن بیرون آید أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ آیا ایشان را
انبازانند درین قول یا هستند مر ایشان را بتان که شریک من میدانند فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ پس گو بیایند بشریکان خود یعنی ایشان را بیارید بمدد خود
إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در آنکه جنات نعیم بدیشان خواهد رسید يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ بیارید شرکا را در روزیکه برداشته شود
پرده از کاری پر هول و امری صعب یعنی سهل با برهنه کرده نموده شود ساق عرش یا تجلی کند حق تعالی وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ و خوانده شوند
مردمان بسجده کردن مر خدایتعالی را در لباب از ابو موسی الاشعری نقل کرده که حضرت رسول الله علیه السلام فرمود که حق تعالی بدر آید و نور عظیم نماید خلق
بسجده در افتند و در معالم از ابو سعید خدری روایت کرده که حضرت رسول الله صلعم فرمود که کشف کند پروردگار ما از ساق عرش نور و سجده کنند او را
هر مؤمنی و مؤمنه و باقی مانند آنانکه در دنیا سجده بریا و سمعه کرده باشند پس چون مراتی خواهد که سجده کند پشت او یکپاره گردد و نتوانند و در خبر هست که پشت
کافر و منافق چون سرون گاو یک مهره شود فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند سجده کردن خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ فرو تر بود چشمهای ایشان یعنی
خداوندان ابصار سر پیش افکنده و شرمنده باشند تَرْهَقُهُمْ فرو گیرد ایشان را ذِلَّةٌ خواری و نگونساری وَقَدْ كَانُوا بدرستی که بودند در دنیا یُدْعَوْنَ

کذواند

که خوانده می شوند إِلَى السُّجُودِ بسجده کردن مر خدای تعالی را وَهُمْ سَالِمُونَ و ایشان تندرست بودند و قادر بر آن چون فرصت فوت کردند درین جهت
جز حسرت و ندامت بهره ندارند قطعه مده فرصت از دست گر بایدت ؛ که گوی سعادت ز میدان بری ؛ که فرصت عزیز است اگر فوت شد ؛ بسی دست
حسرت بدندان بری فَذَرْنِي پس بگذار مرا وَمَنْ يُكَذِّبُ و آنرا که تکذیب میکند بِهَٰذَا الْحَدِيثِ باین سخن که قرآن است ؛ بحدیث بعث و حشر
درین آیت تسلیه حضرت رسالت پناه است و تهدید مکذبان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بکیریم ایشان را درجه درجه یعنی عذاب بدیشان نزدیک گردانیم پایه پایه
مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که خطائی کنند ایشان را عطائی دهیم و ایشان تفضیل پندارند وَأُمْلِي لَهُمْ و مهلت دهیم ایشان را
در دنیا تا غره شوند آن گاه ایشان را بگیریم إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ بدرستی که عقوبت من محکم است که به هیچ چیزی دفع نشود چه گرفتن من سخت است کس را طاقت
آن نباشد أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا آیا میطلبی ایشان را مزدی مر دعوت و ارشاد فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ پس ایشان از تاوان زدگی یعنی از غرامت مُثْقَلُونَ گران
بار اند و بدان سبب روی از تو بر میگردانند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ آیا نزدیک ایشانست لوح محفوظ که مغیبات در آنست فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان می
از آنجا که آنچه حکم می کنند در سویت مومن و کافر فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ پس شکیبا باش مر حکم آفریدگار خود را به تبلیغ وحی و تحمل آزار کفار وَلَا تَكُنْ و مباش
در دل تنگی و شتاب زدگی كَصَاحِبِ الْحُوتِ مانند صاحب ماهی یعنی یونس ع م که صبر نکرد بر ایذای قوم و بی فرمان از میان ایشان برفت تا بشکم ماهی
محبوس گشت إِذْ نَادَىٰ یاد کن وقتی که بخواند پروردگار خود را در شکم حوت و گفت لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین ؛
وَهُوَ مَكْظُومٌ و او بر آمده بود از خشم و اندوه لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ اگر نه آن بودی که در یافت او را نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ نعمتی از پروردگار او بقبول توبه لَنُبِذَ
بِالْعَرَاءِ هر آینه افکنده شدی بصحرای خالی از گیاه وَهُوَ مَذْمُومٌ و او ملامت کرده شده بودی فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس برگزید او را آفریدگار او به نبوت
و رسالت و القای وحی بوی فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ پس گردانید او را از شایستگان یعنی پیغمبران گفته اند که این آیت وقتی نازل شد که آنحضرت ع م میخواست
که بر قبیله ثقیف دعای بد کند حق تعالی فرمود که صبر کن و آن دعا را موقوف دار که کارها بصبر نیکو شود نظم کارها از صبر گردد دلپسند ؛ خرم آن کز صبر یابد
بهره مند ؛ چون در افتادی بگرداب حرج ؛ صبر کن الصبر مفتاح الفرج ؛ صد هزاران کیمیا حق آفرید ؛ کیمیائی همچو صبر آدم ندید ؛ آورده اند که گروهی نظران
قریش از قبیله بنی اسد جمعی را که بحسد و چشم بد شهرتی داشتند اختیار کرده بمواعید بسیار مستظهر ساختند تا بر تو جمال سید عالم ع م را با آسیب عین الکمال
از ساحت عالم محو سازند حقتعالی از برای عصمت وی از چشم بد این آیت فرستاد که وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ و بدرستی که نزدیک بود
که آنانکه کافر شدند هر آینه بلغزانند و بیفکنند و هلاک کنند ترا بِأَبْصَارِهِمْ بچشمهای خویش لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ آن هنگام که شنیدند قرآن که میخواندی وَ
يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ و میگفتند بدرستی که این مرد او بوگرفته است یعنی با او جنی است که او را تعلیم میدهد وَمَا هُوَ و حال آنکه نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ
لِلْعَالَمِينَ مگر پندی مر عالمیان را یا نیست محمد ع م مگر اشرف عالمیان بیت ای شرف جملهٔ عالم بتو ؛ روشنی دیدهٔ آدم بتو ؛ حسن بصری رح گفته که
دوای چشم زخم نیست مگر این آیت شریفه

سورة الحاقة مکیة وهی خمسون واثنی آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الْحَاقَّةُ حالتیکه حق است وقوع آن یا ساعتی که سزاوار است رسیدن آن مَا الْحَاقَّةُ چه حالی است و چه ساعتی وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا گردانید ترا
که مَا الْحَاقَّةُ چه چیز است و چه حالی است و چه ساعتی که در و واقع شود مکافات عملها مراد روز قیامت است و حاقه یکی از اسمای او است كَذَّبَتْ
تکذیب کردند ثَمُودُ وَعَادٌ قبیله ثمود و عاد بِالْقَارِعَةِ بروز قیامت که کوبنده و درهم شکننده مردمان است فَأَمَّا ثَمُودُ پس اما قبیله ثمود فَأُهْلِكُوا ع ۱ ربع ۲۹
پس هلاک شدند بِالطَّاغِيَةِ بسبب طغیان ثمود یا بجهت فرقه طاغیه از ایشان چون قدار بن سالف و اصحاب او که ناقه را پی کردند یا به صیحهٔ از حد
گذشته که کسی مثل آن نشنیده بود و ندیده یعنی صیحهٔ جبرئیل ع م وَأَمَّا عَادٌ و اما قبیله عاد فَأُهْلِكُوا پس هلاک گشتند بِرِيحٍ صَرْصَرٍ بیادی سخت
و سرد عَاتِيَةٍ از حد در گذشته یعنی سر باز زننده از فرمان خازنان در خبر هست که ذره از باد و قطره از آب فرستاده نشود بدنیا الا بوزن و مقداری معلوم مگر
بر قوم نوح و هود ع م که آب و باد طغیان کردند و خزنه را تمکین نه نمودند و در تفسیر کبیر هست که ملایکه باد و بور را ضبط نتوانستند کرد و خدایتعالی سَخَّرَهَا مسلط کرد
آن باد را عَلَيْهِمْ بر قوم عاد سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ و هشت روز از وقت صبح چهار شنبه تا وقت غروب چهار شنبه دیگر حُسُومًا

دور ها و شبها متوالی شد بر ثمادیان فتری القوم پس نومیدیدی قوم عاد را اگر حاضر می بودی فیها در ان اوقات صرعی مردگان افتاده کأنهم
گویا ایشان اعظم اجسام اعجاز نخل خاویة بیخهای درخت خرما اند بر زمین افتاده یا خالی شده و کاواک گشته فهل تری لهم من باقیة پس
هیچ می بینی مر ایشانرا کسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شدند و یکی از ایشان بر روی زمین نمانده قطعه مقرر است که بودند در زمانه بسی شهان تخت نشین و
بشاه نشان چو عاصفات قضا از مهیب قهر وزید شدند خاک و از ان خاک نیز نیست نشان وجاء فرعون و آمد فرعون ومن قبله و آنها
آنکه پیش از و بودند والمؤتفکات و اهل دیهای مؤتفکه بالخاطئة بگناه یعنی بشرک فعصوا پس عاصی شدند هر قومی رسول ربهم
فرستاده پروردگار خود را فاخذهم پس بگرفت خدایتعالی ایشانرا اخذة رابیة گرفتن سخت و زیاده بر عذاب دیگر امم انا بدرستی که ما لما
طغا الماء آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد در گذشت بوقت طوفان حملناکم برداشتیم پدران شما را فی الجاریة در کشتی رونده بر آب یعنی
سفینه نوح ع م لنجعلها تا گردانیم آن کشتی را لکم برای شما تذکرة پندی و عبرتی در نجات مؤمنان و هلاک کافران وتعیها و نگاه دارد این پند را
اذن واعیة گوشی نگاه دارنده که نفع گیرد از آنچه می شنود و در حدیث آمده که حضرت پیغمبر ع م مر علی رض را گفت من از خدایتعالی در خواستم که گرا
و اندازد اذن واعیه گوش ترا ای علی پس علی رض گفت بعد از ان هیچ چیز فراموش نکردم بیت گرچه ناصح را بود صد داعیه پند را اذنی بباید واعیه
بر شنودی گوشهای عیب گیرنده وحی نادر دی از کردن یک بشنو فاذا نفخ پس چون دمیده شود في الصور در صور نفخة واحدة یک دمیدن که نفخه صاعقه است وحملت
الارض و برداشته شود زمین والجبال و کوههای از اماکن خود بمجرد قدرت کامله یا بتوسط زلزله و بادهای سخت فدکتا پس درهم شکسته شوند زمین و کوه
دکة واحدة یک شکستنی و مانند هبا گردند فیومئذ پس آن هنگام وقعت الواقعة واقع شود واقع شونده یعنی قیامت قایم گردد وانشقت السماء
و بشکافد آسمان از طرف مجره فهي پس آسمان يومئذ در آن روز واهية سست و ضعیف بود پس از قوت و استواری والملک و فرشتگان علی ارجائها بر کنارهای
آسمان باشند تا امر خدایتعالی در رسد و فرود آیند ویحمل و بر دارند عرش ربک عرش پروردگار تو فوقهم بر زبر ملایکه که اجای آسمان اند یومئذ آن روز ثمانیة
هشت ملک امروز حاملان عرش چهار اند و در معالم آورده که آن روز حمله عرش هشت باشند بر صورت بزکوهی از سمهای ایشان تا زانو مسافت آن مقداری بود که از آسمانی تا با آسمانی
و گفته اند هشت صف از ملایکه بر دارند که ایشانرا ندانند الا خدایتعالی یومئذ تعرضون در آن روز عرض کرده شوید بر خدایتعالی از برای حساب لاتخفی پنهان نماند
بر خدایتعالی منکم از کردار و گفتار شما خافیة پوشیده که هست یعنی خدایتعالی بر خفایای شما مطلع است پس عرض و حساب نه از برای اطلاع است
بر ان بلکه برای عدل است و افشای احوال بر خلایق فاما من اوتي پس اما آنکه داده شود کتابه کتاب نوشته عمل او بیمینه بدست راست او
فیقول پس گوید از روی سرور هاؤم اقرءوا بیائید بخوانید کتابیه کتاب مرا که در اینجا عملی نیست که من از اظهار آن شرم دارم در تبیان آورده
که این کتابی دیگر است بغیر کتاب الاعمال که نوشته در و بشارت جنت است و پس چه کتاب حفظه میان بنده و خداوندست و کسی آنرا نه بیند
و نه خواند پس صاحب آن کتاب میگوید انی ظننت بدرستی که من بیقین دانستم انی ملاق آنکه من بیننده ام حسابیه حساب خود را
یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد و آنرا آماده شدم فهو پس آنکس في عيشة راضية در زندگانی باشد پسندیده و صافی از کدورت
مقرون بحرمت و حشمت في جنة عالية در بهشتی بلند قطوفها میوه های آن دانية نزدیک که دست قایم و قاعد و مضطجع بوی
رسد و در ضمن ایشانرا گویند کلوا بخورید از میوه های آنجا و اشربوا و بیاشامید از شربتها هنیئا خوردنی و آشامیدنی گوارنده بما اسلفتم
بسبب آنچه عمل کردید في الايام الخالية در روزهای گذشته یعنی در دنیا بواسطه آنکه روزه داشتید در روزهای گرم واما من اوتي واما آنکس که
داده شود کتابه بشماله نامه او را بدست چپ او و بدیهای خویش بیند فیقول پس گوید از روی ندامت یالیتني لم اوت ای کاشکی
داده نشدمی یعنی من نداده نمی کتابیه کتاب مرا و من ندیدم تا بر ملا فضیحت نشدمی ولم ادر و کاشکی ندانستمی که امروز ما حسابیه چیست
حساب من چه حاصلی نیست مرا جز عذاب و شدت یالیتها کاشکی پیش مرگی که بدان مردمی در دنیا كانت القاضية بودی مرگی حکم
بفنای ابد تا بعد از ان زنده نشدمی ما اغنی دفع نکرد عني از من عذاب را ماليه آنچه مرا بود از مال و بقع و تبع هلک عني گمشد از من
سلطانيه تسلط بر مردمان و فرمان گزاری یا حجتیکه در دنیا چنگ در ان زده بودم من پس خطاب در رسد و زبانیه را که خذوه بگیرید این

پس فغلوه پس غل کنید و برا یعنی دست او بر گردن بندید ثم الجحیم پس در آتش بزرگ صلوه در افکنید او را ثم في سلسلة پس آنگاه در زنجیری از آهن
ذرعها که گران سبعون ذراعا هفتاد گز باشد ذراع ملک که هر گز ذراعی هفت باغ است و هر باغی از کوفه تا مکه فاسلکوه پس در آرید او را در ان
یعنی بر جسد او بپیچید محکم تا حرکت نتواند کرد و کعب الاحبار رح گفته که اگر همه آهنی که در دنیا است جمع کنند بوزن یک حلقه از ان کوههای عالم نهند چون ارزیز گدازد
انه بدرستی که این کس كان لا يؤمن بود که ایمان بالله العظيم بخدای بزرگوار ولا يحض و بر نمی انگیخت خود را یعنی رغبت نمیکرد و حرص نداشت
علی طعام المسکین بر طعام دادن درویش فليس پس نیست له اليوم مر او را امروز ههنا حمیم اینجا خویشی که حمایت کند ولا طعام و نیست
خوردنی الا من غسلین مگر از غساله دوزخیان یعنی زرداب و ریمی که از تنهای دوزخیان میرود لا یأکله و نمی خورد غسلین را الا الخاطئون مگر
کاران که سر همه گناهان کبائر شرک است فلا پس نه چنان است که کافران میگویند که قرآن بافته و ساخته محمد است اقسم سوگند میخورم بما تبصرون
بآنچه می بینید از مشهودات ومالا تبصرون و بآنچه نمی بینید از مغیبات یا بآنچه در روی زمین و زیر زمین است یا با اجسام و ارواح یا با انس و جن
یا بکعبه و بیت معمور یا به بر و بحر یا بتبلیغ محمد ع م و نزول جبرئیل ع م یا آثار رسالت حبیب من ع م و انوار ولایت او و جواب قسم اینکه انه بدرستی که قرآن
لقول رسول هر آینه خواندن رسولی است کریم بزرگوار نزد خدایتعالی که محمد ع م است و گفته اند جبرئیل ع م وما هو و نیست قرآن بقول شاعر
سخن شاعر چنانچه ابوجهل میگوید قليلا ما تؤمنون اندکی تصدیق میکنید مراد عدم تصدیق است ولا بقول کاهن و نیست قرآن سخن
چنانچه عقبه بن ابی معیط گمان برده قلیلا ما تذکرون اندکی پند می گیرید یعنی متذکر نمی شوید تنزیل قرآن فرو فرستاده است من رب العالمين
از پروردگار عالمیان ولو تقول و اگر افترا کند محمد چنانچه زعم شماست و بدروغ بر بندد علینا بر ما بعض الاقاویل بعضی سخنان را لاخذنا به
بگیریم ما منه از و باليمين بقوت و توانائی ثم لقطعنا پس ببریم منه الوتین از و رگ دل او را یعنی هلاک سازیمش فما منکم پس نیست از شما
من احد و هیچکس یعنی هیچ کس عنه حاجزین از و دفع کنندگان آن هلاک را وانه و بدرستیکه قرآن لتذکرة هر آینه پندی است للمتقين مر
پرهیزکاران را چه ایشان بدان منتفع شوند وانا لنعلم و بدرستی که ما میدانیم ان منکم آنکه بعضی از شما مکذبین تکذیب کنندگانند مر قرآن را
وانه و بدرستی که قرآن لحسرة هر آینه سبب حسرت است علی الکافرین مر کافران را که بدان روز قیامت که ثواب قرآن را مشاهده کنند و خود ازان
محروم باشند وانه و بتحقیق که قرآن لحق اليقين درست است بیگمان یعنی یقین است که از نزد حق سبحانه منزل شده فسبح پس تسبیح کن باسم
ربک العظيم بنام پروردگار بزرگ خود تنزیه نمائی او را از صفات ناسزا و به ثنای بزرگ یاد کن او را

سورة المعارج مکیة اربع و اربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که نضر بن حارث بر در مسجد الحرام ایستاده گفت خدایا اگر محمد حق است و آنچه او میگوید از نزدیک تو است پس تو سنگی بباران بر سر ما یا ما را بعذاب
الیم مبتلا کن آیة آمد سأل سائل درخواست کرد خواهنده بعذاب واقع عذابی را که بودنی است للکافرین برای کافران که قتل بدر است در دنیا
یا عذاب الیم در آخرت و گویند سائل ابوجهل بوده که گفت فاسقط علینا کسفا و قولی آن است که حضرت پیغمبر ع م درخواست و استعجال نمود بعذاب ایشان
و بهر تقدیر لیس له نیست مر آن عذاب را دافع دفع کننده که باز دارد آنرا من الله از جهت خدایتعالی چه اراده ازلیه بان تعلق گرفته و مراد الله
فوت نگردد پس در صفت الله میگوید که ذي المعارج خداوند درجهای بلند است یعنی غرفهای بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا مصاعدی
که برای صعود کلمات طیبات مقرر فرموده تعرج الملائكة بالا میروند فرشتگان والروح و جبرئیل ع م یا قومی که اعظم اند از ملایکه الیه بسوی امر
خدایتعالی فرماید في يوم كان در روزی که هست مقداره اندازه او خمسين الف سنة پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی یکی اگر از بنی آدم
خواهد که سیر کند در دنیا تا آنجا که محل امر ملایکه است و ایشان بیکروز روند و او بدین مقدار سال تواند رفت و ابن عباس رض فرموده که مراد روز قیامت
است که بر کافران بدین درازی خواهد گذشت و گفته اند در عرصه گاه قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد بود و خلایق را در هر موقفی هزار سال باز دارند
و بیان موقفت در جواهر التفسیر باید جست و در فتوحات آورده که هر اسمی از اسمای الهی روزی است خاص که تعلق بدو دارد و در قرآن دو روز از آنها
مذکور است یوم الرب وان يوما عند ربك كالف سنة مما تعدون که هزار سال است و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال

ست دبیان ایام اسمای سنین ادبیه و سرمدیه در مطاوی این اوراق نگنجد مصرع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن بر
تکذیب منکران صَبْرًا جَمِيلًا شکیبایی کردن نیکو یعنی بی قلق و جزع و شکایت اِنَّهُمْ بدرستی که کافران يَرَوْنَهُ می بینند روز قیامت بَعِيدًا
دور از امکان یعنی میگویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف میگویند که وقوع فلان کار دور است یعنی محال می نماید وَنَرَاهُ و ما میدانیم قیامت
قَرِيبًا نزدیک بوقوع يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ روزی که گردد آسمان كَالْمُهْلِ مانند فلزی گداخته یا مانند دردی زیت یعنی فلک بگدازد وَتَكُونُ
الْجِبَالُ و گردد کوهها كَالْعِهْنِ مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست شود و ریزه ریزه وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ و نپرسد هیچ خویشی حَمِيمًا
از حال خویش خود یعنی هر کس را از گناه و کردار او سوال کننده يُبَصَّرُونَهُمْ بینا کرده شوند ایشان بخویشان خود یعنی هر کس خویش خود را شناسد و حال
او بینا کرده و داند که هر یک بعمل خود مواخذاند يَوَدُّ الْمُجْرِمُ دوست دارد و آرزو برد کافر لَوْ يَفْتَدِي اگر فدا دهد مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ از عذاب آن روز
بِبَنِيهِ به پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران از عزیزترین خلقان بوده به نزدیک وی تا ایشان عذاب کنند و او خلاص یابد وَصَاحِبَتِهِ و فدا
دهد زن خود را که یار و همراه او بوده وَأَخِيهِ و برادر خود را که هم پشت و مددکار او است وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ و خویشان خود را که جای دادند
وی را و او را در دنیا نزد خود یعنی پناه گاه او بوده اند وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و دوست دارد و فدا دهد هر که در زمین است جَمِيعًا همه ایشان را یعنی همه خلایق
را خواهد که فدا دهد ثُمَّ يُنْجِيهِ پس برهاند او را آن فدا دادن كَلَّا حاشا که مجرم از عذاب اِنَّهَا بدرستیکه آتش دوزخ که مجرم از وی فدا میدهد لَظَى
زبانه ایست خالص نَزَّاعَةً کشنده است لِلشَّوَى مر دست و پای مشرکان یا پوست سر ایشان را از صد ساله و دویست ساله راه یعنی زبانه
میزند و کافر را بخود میکشد چنانچه مغناطیس آهن را جذب کند تَدْعُوا میخواند آتش یعنی میکشد یا زبانیه او را میخوانند و در معالم آورده که آتش با زبان
فصیح بنام و لقب میخواند مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى کسی را که پشت بر حق کرده است و روی بگردانیده از فرمان الهی وَجَمَعَ و گرد کرده است مال دنیا را
فَأَوْعَى پس در باردان کرده نگاه داشته و حق خدایتعالی ادا نکرده اِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی خُلِقَ آفریده شده است هَلُوعًا حریص جمع
مال فانی و بخیل از ادای حقوق ربانی در لباب از مقاتل نقل میکند که هلوع جانوری است در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا از گیاه خالی میکند
یعنی همه چنانچه آنرا میخورد و آب هفت دریا می آشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و هر شب در اندیشه آن است که فردا چه خواهم خورد پس حق سبحانه و تعالی
آدمی را در بی صبری و اندیشه روزی بدین دابه تشبیه میکند نظم جانوری را که بجز آدمی است ❊ معده چو پر شد سبب بی غمی است ❊ آدمی است آنکه به سیری بود ❊
بر سر سیری غم روزی خورد ❊ خورد همه عمر ز بیش و ز کم ❊ روزی هر روزه ز خوان کرم ❊ وز ره حرص و عملش همچنان ❊ هیچ غمی نیست بجز فکر نان ❊ اِذَا
مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد او را ضرری مانند فقر و مرض جَزُوعًا جزع کننده باشد یا فریاد زننده وَاِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ و چون برسد او را نیکی
صحت و توانگری مَنُوعًا منع کننده باشد نفس خود را از طاعت و مال از نفقه در راه حق او همه آدمیان برین منوال مخلوق شده اند اِلَّا الْمُصَلِّينَ
مگر نماز گذارندگان الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَلَى صَلَاتِهِمْ بر نماز خود دَائِمُونَ پیوسته باشند یعنی هیچ شغلی ایشان را باز نماند و گفته اند در
ادای صلوة ساکن اند و چپ و راست التفات نمی نمایند وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ و آنانکه در مالهای ایشان حَقٌّ مَعْلُومٌ حقی است دانسته
شده مثل زکوة مقدره و صدقات موضعه لِلسَّائِلِ برای درویش خواهنده وَالْمَحْرُومِ و برای محتاجی که نخواهد وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ
و آنانکه تصدیق کرده اند بِيَوْمِ الدِّينِ بوقوع روز جزا و نشانه تصدیق قیامت اشتغال است بطاعات و عبادت وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان
مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ از عذاب آفریدگار خویش مُشْفِقُونَ ترسانند و علامت ترس الهی اجتناب است از مناهی و ملاهی اِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ
بدرستی که عذاب پروردگار ایشان غَيْرُ مَأْمُونٍ ناموثق نیست یعنی از ان ایمن نتواند بود و البته بعاصیان خواهد رسید وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه لِفُرُوجِهِمْ
مر فرجهای خود را حَافِظُونَ نگاه دارندگانند اِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ یا بر آنکه مالک شده است أَيْمَانُهُمْ دستهای
ایشان ایشان را یعنی کنیزکان که بملک الیمین در ایشان تصرف توان کرد فَاِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کردگان نیستند بر ترک
حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان خود فَمَنِ ابْتَغَى پس هر که طلب کند منکحی وَرَاءَ ذَلِكَ جز این که گفته شد فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الْعَادُونَ
ایشان از حد درگذرندگانند از وطی ذکران و بهایم و بقول بعضی استمنا بالید نیز داخل اعتدا است وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای خود را

وعهدهم

وَعَهْدِهِمْ و پیمانهای خویش را رَاعُونَ رعایت کنندگان خواه امانت و خواه پیمان آفریدگار آفریدگان که همه نگاه داشتنی است و ملاحظه امانت گذاری
و وفاداری دران فرو نگذاشتنی نباید بیت اگرمی باید از آتش امانت ❊ فرو مگذار قانون امانت ❊ بهر عهدی که می بندی وفا کن ❊ رسوم
حق گذاری را ادا کن وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِشَهَادَاتِهِمْ بگواهی خود قَائِمُونَ ایستادگانند با اقامت شهادت میکنند در احیای مبدا
حقوق عباد الله و حفظ شهادت بجمیع میخواهند جهت تنوع اقسام آن وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَلَى صَلَاتِهِمْ بر نماز خویش يُحَافِظُونَ محافظت
میکنند یعنی بآداب و شرائط آن دوام می نمایند و تکرار ذکر صلوت در مفتتح و مختتم این آیات دلیل فضل و شرف این عبادت است بر سائر عبادات
و گفته اند دوام تعلق بفرایض دارد و محافظت بنوافل أُولَئِكَ آن گروه که بدین صفتها موصوف اند فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند روز قیامت
مُكْرَمُونَ گرامی شدگان بثواب ابدی و جزای سرمدی بعد از نزول این آیت مشرکان گرد آگرد حضرت رسول الله حلقه زدندی و استهزا کنان گفتندی
که اصحاب محمد طمع میدارند بوستانهای عقبی را ما نیز طمع میداریم که پیش از ایشان باشیم آیت آمد که فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چیست و چه بوده است مر آنانکه نگرویده اند
و این صفتها که مذکور شد بی بهره مانند قِبَلَكَ بسوی تو مُهْطِعِينَ شتابندگان عَنِ الْيَمِينِ از جانب راست وَعَنِ الشِّمَالِ و از طرف چپ
عِزِينَ گروه گروه حلقه زدگان أَيَطْمَعُ آیا طمع دارد كُلُّ امْرِئٍ هر مردی مِنْهُمْ از ایشان أَنْ يُدْخَلَ آنکه در آورده شود با مؤمنان جَنَّةَ نَعِيمٍ
در بوستان با نعمت یعنی مشرکان را داعیه آنست که بنعمت بی نقد ایمان ایشان را در جهان بازار روضات جنات دخل دهند كَلَّا نه چنین است کافر را
در بهشت راه نیست اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستی که ما آفریده ایم ایشان را مِمَّا يَعْلَمُونَ از آنچه میدانند یعنی نطفه آلوده که آنرا هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست
مگر کسی از لوث کدورات صافی نگردد با خلاق ملکی متخلق نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت فَلَا نه چنان است که کفار میگویند أُقْسِمُ سوگند
میخورم بِرَبِّ الْمَشَارِقِ بآفریدگار مشرقها که آفتاب را در سالی که در هر روز از نقطه دیگر طلوع می نماید وَالْمَغَارِبِ و بخداوند مغربها که آفتاب
راست و هر روز به نقطه دیگر غروب میکند و گفته اند مشارق و مغارب نجوم است چه هر یک از ایشان را محل شرق و غرب از دایره افق نقطه دیگر است
و بر هر تقدیر حق سبحانه قسم یاد میکند اِنَّا لَقَادِرُونَ بدرستی که ما توانائیم عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه بدل کنیم یعنی مشرکان را هلاک سازیم و بدل آریم از ایشان
خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر از ایشان و فرمان بردارتر وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما مسبوق شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر اراده
امری کنیم ما را مغلوب نتواند ساخت در ظهار آن فَذَرْهُمْ پس دست بدار ایشان را يَخُوضُوا تا شروع کنند در باطلها وَيَلْعَبُوا و بازی مشغول باشند
در دنیا حَتَّى يُلَاقُوا تا وقتیکه ملاقات کنند يَوْمَهُمُ روز خود را الَّذِي يُوعَدُونَ آن روز که وعده داده شده اند بدان روز که بدراست
و قیامت حکم این آیت بآیت قتال رقم نسخ یافته يَوْمَ يَخْرُجُونَ روزی که بیرون آیند ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها سِرَاعًا شتابندگان
با جابت دعوت اسرافیل عم كَأَنَّهُمْ گوئیا که ایشان اِلَى نُصُبٍ بسوی علمی که برپا کرده يُوفِضُونَ می شتابند چنانچه سپاه پراکنده که علم خود دیدند
بجانب وی شتاب کنان روند خَاشِعَةً فروتن و ذلیل أَبْصَارُهُمْ دیدهای ایشان یعنی خداوند دیدهای سر در پیش افکنده تَرْهَقُهُمْ میپوشد
ایشان را یعنی فرو گیرد آنرا ذِلَّةٌ خواری و نگونساری ذَلِكَ این است الْيَوْمُ الَّذِي آن روزی که در دنیا كَانُوا يُوعَدُونَ بودند که بدان
وعده کرده می شدند

سورة النوح مكية ❊ نزلت تسع وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

اِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستی که ما فرستادیم نوح را عم اِلَى قَوْمِهِ بسوی گروه او از آل قابیل أَنْ أَنْذِرْ با آنکه بیم کن قَوْمَكَ گروه خود را و
بترسان مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ پیش از آنکه بیاید بدیشان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک که طوفان است یا عذاب آخرت قَالَ گفت نوح عم
يَا قَوْمِ ای گروه من اِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ بدرستی که من شما را بیم کننده ام مُبِينٌ آشکارا است بیم کردن من پیرسالم شما أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید
خدا را بیکانگی وَاتَّقُوهُ و بترسید از عقوبت او یا بپرهیزید از نافرمانی او وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در هر چه فرمایم و نهی کنم يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد
خدایتعالی مر شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید وَيُؤَخِّرْكُمْ و باز پس دارد شما را از عقوبت و مهلت
یعنی زنده دارد شما را اِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتیکه نام برده که مدت زندگانی است منقضی شود اِنَّ أَجَلَ اللَّهِ بدرستی که مدتی که خدایتعالی تقدیر کرده

اذا جاء چون بیاید بر وجهی که مقدر و مقرر فرموده لا یؤخر باز پس افکنده نشود و صاحب آن اجل را مهلت نبود . رباعی . روزی که اجل در آید من بیت
شک نیست که مهلت ندهد یک نفست . یاری نرسد دران دم از هیچ کست . بر باد شود جمله هوا و هوست لو کنتم اگر هستید شما که بفکر و نظر تعلمون بدانید
خیر را پس این را بدانید که اجل تأخیر و اهمال نیست القصه نوح عم بفرمان الهی نهصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده و عناد ورزیده
و آزار و ایذای او فوق الحد کوشیدند و تقصیر از خود راضی نبودند تا وقتی که نوح عم به تنگ آمد قال رب گفت ای پروردگار من انی دعوت هر آینه من
درستی که من خواندم قوم خود را بطاعت و عبادت تو لیلا و نهارا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فلم یزدهم پس نیفزود ایشان را دعائی
خواندن و دعوت کردن من الا فرارا مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت و انی و به درستی که من کلما دعوتهم هر گاه که بخواندم ایشان را بتوحید
لتغفر لهم تا تو بیامرزی مر ایشان را بسبب قبول آن جعلوا در آوردند اصابعهم انگشتهای خود را فی آذانهم در گوشهای خود و ره کردند سامع
را از استماع دعوت بر بستند و استغشوا و بسر در کشیدند ثیابهم جامهای خود را تا مرا نه بینند و اصروا و ایستادند بر کفر و معصیت و استکبروا
و سرکشی کردند از متابعت من استکبارا سرکشی کردنی بزرگ ثم انی پس به درستی که من با وجود اصرار و استکبار دعوتهم دعوت کردم ایشان را
جهارا آشکارا در محافل ایشان ثم انی پس بتحقیق که من اعلنت لهم آشکارا کردم بعضی از ایشان را یعنی باشکارا آواز بر داشتم و تکرار کردم
دعوت را و اسررت لهم و براز نیز گفتم مر بعضی دیگر را از ایشان اسرارا راز گفتنی یعنی به هر وجه که توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم و در مجالس
و خلوات بسر و علانیه ایشان را بحق خواندم و چون قهاری تو باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع بمن کردند فقلت
استغفروا پس گفتم آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر انه کان به درستی که خدای تعالی هست غفارا آمرزنده
مر توبه کنندگان را و چون شما توبه کنید یرسل السماء بفرستد ابر را علیکم بر شما مدرارا باریدنی پی در پی و یمددکم و مدد دهد شما را
باموال بمالها و بنین و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را و یجعل لکم و بدهد مر شما را جنات بوستانهای مشتمل بر میوها و یجعل
لکم و بدهد و جاری گرداند برای شما انهارا جویهای آب مالکم چیست شما را لا ترجون که امید ندارید یعنی نمی شناسید لله مر خدای را وقارا
بعظمت و بزرگواری مراد آنست که اعتقاد نمیکنید بزرگی او را تا بترسید از نافرمانی او یا چیست که از عظمت و قهاری او نمی ترسید و قد خلقکم
و حال آنکه بیافریده است شما را اطوارا گونه گونه مختلف در خلق و خلق یا از طور نطفه بعلقه برده و از آنجا بمضغه تا آخر و این دلیل است
بر قدرت کامل و حکمت شامل الم تروا کیف آیا نمی بینید که چون خلق الله بیافرید خدای تعالی سبع سموات هفت آسمان را طباقا طبقه
و جعل القمر و گردانید ماه را فیهن در یکی از ایشان نورا روشنی و در بعضی تفاسیر هست که جرم قمر در آسمان دنیاست و نور وی میتابد در آسمان ها
چنانچه بر زمین میتابد و آن ها روشن میسازد و جعل الشمس و گردانید آفتاب را سراجا چراغ اهل زمین چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود میراند آفتاب تیرگی
شب را از عرصه زمین محو میگرداند و حضرت رسول عم بجهت آن چراغ گفت که نور وی او تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زایل گردانید نظم چراغ جسم دل حیثم و چراغ
جان رسول الله . که شمع ملت است از پرتو احکام او رخشان . درین ظلمت سرا گر چه چراغ افروختی شرعش . کجا کس را خلاصی بودی از تاریکی طغیان . والله
انبتکم و خدای برویانید شما را یعنی بهال وجود پدید شما آدم علیه السلام را من الارض از زمین بر رست یعنی آدم عم را از خاک نباتا رستنی و چون پدر شما را
از خاک آفرید پس ما همه از خاک مخلوق باشیم ثم یعیدکم پس باز خواهد برد شما را فیها در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آرد و یخرجکم و بیرون آرد شما را
از قبر اخراجا بیرون آوردنی از برای حساب و جزا والله جعل و خدای گردانید لکم الارض برای شما زمین را بساطا مانند فرشی گسترده که آرام
گرفتن در و رفتن بر و شاید لتسلکوا تا میروید منها از زمین سبلا فجاجا براههای گشاده بعد ازین مواعظ و نصایح عوام قوم نوح عم متابعت
خواص و رؤسای ایشان را در ضلال و اغوا نمودند تا از آنچه بودند بتر و جفا کارتر گشته در عصیان و عناد افزودند قال نوح گفت نوح عم بعد از مشاهده اینحال که
رب انهم ای پروردگار من به درستیکه ایشان یعنی عامه هست من عصونی عاصی شدند در من و اتبعوا و پیروی کردند من لم یزده آنرا که زیاده نکرد
مر او را ماله و ولده مال و فرزند او الا خسارا مگر زیان کاری و گمراهی یعنی فرمان من نبردند و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند
و مکروا و مکر کردند بزرگان قوم مکرا کبارا مکری بزرگ که با آن عقله و نادانی را الحیله بجانب خود کشیدند و من بر ایذای من تحریص کردند و قالوا

لا تذرن و گفتند دست باز مدارید آلهتکم از عبادت خدایان خود و لا تذرن و مگذارید ودا ود را و آن صنمی بود بر صورت مردی ساخته و لا سواعا و نه سواع را و آن
بت بصورت زنی بوده و لا یغوث و نه یغوث را و آن بتی بصورت شیری بود و یعوق و آن بت بصورت اسپی بوده و نسرا و نه نسر را و آن بتی بصورت کرکسی بوده و بعضی گفته اند
که اینها اسامی پنج مرد صالح بوده که میان آدم و نوح عم بودند و مردم بدیشان اعتقادی تمام داشتند و بعد از مرگ ایشان بصورت ایشان از چوب و سنگ
پیکرها ساختند و تعظیم آن می نمودند و بمرور زمان بپرستش آن مشغول شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتان را بیرون آورد و عرب بپرستش ایشان مشغول
و قبیله بنی کلب ود را داشتند در دومة الجندل و سواع در قبیله هذیل بود بر ساحل بحر و یغوث را مذحج و بنی غطیف و بنی مراد اختیار کردند و یعوق در میان همدان
افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود و آل ذی الکلاع بیت کافران از بت بیجان چه تمتع دارند . باری آن بت پرستید که جانی دارد . القصه نوح علی نبینا و علیه السلام
مناجات کرد که خدایا اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست ازین بتان باز مدارید و قد اضلوا و حال آنست که گمراه کردند رؤسای قوم بدین بتان کثیرا
بسیاری را از ضعفه وادی و لا تزد الظالمین و میفزای بارخدایا مر ستمکاران را الا ضلالا مگر هلاکت و عذاب مما خطیئاتهم از برای گناهان اغرقوا
غرق شدند بطوفان فادخلوا نارا پس در آورده شدند بآتشی در قبر و گفته اند در آخرت فلم یجدوا لهم پس نیافتند برای خود آنهارا که بجای
گرفته بودند من دون الله بجز خدای تعالی انصارا یاران که عذاب طوفان از ایشان باز دارند و آورده اند که حق سبحانه حضرت نوح را خبر داد که دیگر
تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آورد هم متولد نخواهد شد پس نوح عم مناجات کرد و قال نوح رب و گفت نوح عم ای آفریدگار
من لا تذر علی الارض مگذار بر روی زمین من الکافرین از کافران دیارا دور کننده یعنی کسیکه در دور و مراد آنکه تمام
یعنی هیچ کافر را زنده مگذار انک ان تذرهم به درستی که اگر تو بگذاری ایشان را یضلوا عبادک گمراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند که مؤمنان را
نیابند و گمراه کنند و لا یلدوا و نزایند الا فاجرا مگر فجور کننده کفارا ناسپاسی یعنی چون بالغ شوند فاجر و کافر و غادر شوند رب اغفرلی ای
پروردگار من بیامرز مرا و لوالدی و مر پدر و مادر مرا والد نوح عم ملک بن متوشلخ بود و مادرش بقول اشهر شمخا بنت انوش و هر دو مؤمن بوده اند
لاجرم درخواست نمود که ایشان را بیامرزد و لمن دخل و مر کسی را که در آید بیتی بخانه و منزل من یا بکشتی یا مسجد من مؤمنا در حالتیکه مؤمن باشد
و للمؤمنین و المؤمنات و بیامرز مردان و زنان گرویده را که باشند تا قیامت و گفته اند مراد امت مرحومه اند از ابن عباس رض منقولست که هیچ
دعای نوح عم در باره کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بعز اجابت رسیده و دیگر دعا فرموده که و لا تزد الظالمین و میفزای مر ستمکاران را یعنی
کافران را الا تبارا مگر هلاکی بسختی نعوذ من ذلك

سورة الجن مکیة وهی ثمان و عشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

قل قبل ازین مذکور شد در سوره احقاف که گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه عم رسیده و استماع قرآن نموده ایمان آوردند ماوردی گوید
که آنحضرت عم سوره اقرأ میخواند و ایشان نه تن بودند یا هفت تن سه از اهل حران و چهار از نصیبین و صاحب کشاف آورده که از نیسطان بودند و ایشان
اعظم و اکبر قبایل جن اند و عامه لشکر ابلیس از ایشان است و آن گروه که ایمان آورده بودند میان قوم خود در رفته انواع سخنان گفتند و حق سبحانه درین سوره
از ان خبر داد که قل بگو ای محمد اوحی الی وحی کرده شده بمن انه استمع آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله نفر گروهی که از ده کمتر و از سه بیشتر بودند
من الجن از گروه جن فقالوا پس گفتند چون بمیان قوم رفتند که ای قوم انا سمعنا به درستی که ما شنودیم قرآنا عجبا قرآن شگفت یعنی چیزی
عجب که با کلام بشر نماند و کسی را انشای مثل آن قدرت ندارد یهدی راه نماید الی الرشد براستی و صواب و صلاح دین و دنیا فامنا به پس
گرویدیم به آن و لن نشرک و هرگز شرک نیاریم و انباز نگیریم بربنا بپروردگار خود احدا یکی را از اصنام و ابالسه و غیر آن چنانچه پیشتر شرک می آوردیم
و انه تعالی و به درستی که بزرگ است جد ربنا ملک آفریدگار ما یا برتر است عظمت و جلال او از مجانست با مخلوقات ما اتخذ فرا نگرفت صاحبة
زنی را چنانچه بعضی از بنی ملیح گویند و لا ولدا و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری در عزیر و عیسی عم اعتقاد کنند و انه کان یقول به درستی که هست که میگوید
سفیهنا جاهل و نادان ما یعنی ابلیس علی الله بر خدای تعالی شططا سخنی دور که نسبت صاحبه و ولد است بوی و انا ظننا و ما پنداشتیم ان لن
تقول الانس که نگویند آدمیان و الجن و جنیان علی الله کذبا بر خدای تعالی دروغی لاجرم هر چه سفیه ما میگفت باور میکردیم چون قرآن شنیدیم

ع الربع نصف ۲۶

که وی دروغ بر خدایتعالی می بسته وَأَنَّهُ كَانَ وبدرستی که بودند رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ مردان از آدمیان که در بعضی اوقات يَعُوذُونَ پناه کرفتندی
بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ بمردان از جنیان وآن جنیان بوده که چون کسی به بیابان هولناک رسیدی کفتی پناه می برم بسید این وادی از شر سفهای قوم و اعتقاد ایشان
بود که بدان استعاذه آن شخص سالم و مامون باند و اهل مکه در موطن هایله کفتندی اعوذ بحذیفة بن بدر من شر جن هذا الوادي فَزَادُوهُمْ پس بیفزودند آدمیان
مر جنیان را بسبب این استعاذه رَهَقًا کبر و سرکشی وجهل تا کفتندی که بزرکی ما بمرتبه ایست که آدمیان بما پناه می جویند وَأَنَّهُمْ و بدرستی که آدمیان
یعنی کفار ایشان ظَنُّوا کمان بردند كَمَا ظَنَنْتُمْ همچنانکه شما کمان برده اید ای جن أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ انکه برنکیزاند خدای أَحَدًا یکی را از مردکان
برای حساب وجزا وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ وبدرستی که ما مس کردیم آسمان را وبرای استراق سمع بالا رفتیم وخواستیم که بوی در آئیم فَوَجَدْنَاهَا پس یافتیم آسمان را
مُلِئَتْ پر کرده شده حَرَسًا شَدِيدًا از پاسبانان توانائی محکم یعنی ملایکه که بمنع جن نامزد شده اند وَشُهُبًا وآن ستارکان آتش فشان که جهت
رجم دیوان متعین کشته وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ وبدرستی که ما بودیم که می نشستیم مِنْهَا از آسمان مَقَاعِدَ در نشستگاهها لِلسَّمْعِ برای شنیدن اخبار
آسمانی یعنی قبل از بعثت پیغمبر عم بر آسمان می رفتیم و در مقاعد خالی از حرس وشهب می نشستیم فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ پس هر که از جن طلب شنیدن میکند اکنون
يَجِدْ بر میابد لَهُ برای خود شِهَابًا ستاره روشن وآتش بار رَصَدًا آگاه دارنده ومترصد ایستاده یعنی برای سوختن وی وَأَنَّا لَا نَدْرِي و در نمی
یابیم أَشَرٌّ أُرِيدَ آیا بدی خواسته شده است از خواست آسمان و باز داشتن ما از آن بِمَنْ فِي الْأَرْضِ بکسانیکه در زمین اند از آدمیان أَمْ
أَرَادَ بِهِمْ یا خواسته است بدیشان رَبُّهُمْ آفریدکار ایشان رَشَدًا خیری وصلاحی وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وبدرستی از جنس ما نیکان هستند
یعنی مومنان نیکوکار سابق در خیر وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ واز ما فروتر ازین هستند یعنی میانه روان در خیر وشر كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا و ما هستیم خداوندان راهها
و مذهبهای متفرقه ومختلفه در معالم از امام حسن بصری رح نقل کرده که چنانچه در میان انس اهل مذهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجیه و رفضه وغیر ایشان
در میان جنی نیز هستند وَأَنَّا ظَنَنَّا و بدرستی که ما دانستیم أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ انکه عاجز نتوانیم ساخت خدایتعالی را هر جا که باشیم فِي الْأَرْضِ در زمین
یعنی اکر بما کاری خواهد ما او را از ان عاجز نتوانیم کرد و بواسطه مسکون وثبات در مقام خود برای مقاومت وَلَنْ نُعْجِزَهُ و عاجز نسازیم وی را هَرَبًا
از روی کریختن باطراف آفاق یا حوالی کوه قاف وَأَنَّا و بدرستی که ما لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آنهنکام که شنودیم قرآن را که سبب هدایت عالمیان است
آمَنَّا بِهِ کرویدیم بوی یا بآنکس که ازو می شنودیم یعنی حضرت پیغمبر عم و مقرر است که هیچ پیغمبر بجن مبعوث نبوده الا حضرت عم که انس وجن را دعوت او فر
رسیده است وخوان تبلیغ او در نظر خاص و عام کشیده نظم داخل اند در دعوت او جن وانس تا قیامت امتش هر نوع و جنس او دست
سلطان وطفیل او همه او است شاهنشاه وخیل او همه فَمَنْ يُؤْمِنْ پس هر که بکرود بِرَبِّهِ بآفریدکار خود فَلَا يَخَافُ پس او نترسد بَخْسًا از نقصان
در جزای وی وَلَا رَهَقًا و نه از ستم برو ونه از رسیدن عیب بدو وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وبدرستی که از بنی نوع ما مسلمانانند کرویده به پیغمبر عم و بدین
اسلام وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ واز ما بیدادکرانند بر خود که ترک آرند و فرمان حق نبرند فَمَنْ أَسْلَمَ پس هر که کردن نهد امر خدا را همچنانکه ما کردن نهاده ایم
فَأُولَئِكَ پس انکروه کردن نهادکان تَحَرَّوْا قصد کرده اند رَشَدًا راه راست را وآن راه بمقصد خواهند رسید وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ واما ستمکاران
که نکرویده اند بحق فَكَانُوا پس باشند لِجَهَنَّمَ مر آتش دوزخ را حَطَبًا هیمه که بدیشان افروخته شود چنانچه بکفار آتش افروخته میشود وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا
و دیکر وحی کرده اند من که اکر مستقیم شوند اهل مکه عَلَى الطَّرِيقَةِ بر راه راست یعنی ایمان ارند لَأَسْقَيْنَاهُمْ هر آینه بدهیم ایشان را مَاءً غَدَقًا آبی بسیار
بعد از قحط وتنک سالی یعنی روزی بر ایشان فراخ کردانیم یا اکر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشان را نعمت بسیار ارزانی داریم یعنی از وعید آخرت
امان دهیم واین بزرکتر وبسیارتر نعمت است وجمعی عام کرفته اند یعنی اکر جن وانس مستقیم باشند بر اسلام ایشان را بسعت معیشت سرفراز کردانیم لِنَفْتِنَهُمْ
تا بیازمائیم ایشان را فِيهِ دران زندکانی که بوظایف شکر آن نعمت چکونه قیام نمایند وَمَنْ يُعْرِضْ و هر که اعراض کند عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ از یاد کردن
نعمت پروردکار خود سپاس داری نکند يَسْلُكْهُ در ارد او را خدای عَذَابًا صَعَدًا در عذابی سخت که فرح وراحت در و نبود وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ و دیکر وحی
امده که مسجدها لِلَّهِ مر خدای راست و خاص است بدو فَلَا تَدْعُوا پس مخوانید دران مَعَ اللَّهِ با خدای أَحَدًا یکی را چنانچه یهود ونصاری در کنایس
وصوامع خود عزیر ومسیح عم را بالوهیت یاد میکنند وچنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام می کویند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک و کفته اند مراد

ازین

ازین مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین است لقوله عم جعلت لی الارض مسجدا وطهورا پس در هیچ بقعه وقطعه از زمین با یاد خدا
با دیکری نیکو نباشد رباعی دل را بجز از یاد خدا شاد مکن با یاد وی از کس دکر یاد مکن دل حاجت کعبه است ویران مکذار وانرا بجز از یاد وی آباد
مکن وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ وبدرستی که آن هنکام که برخواست عَبْدُ اللَّهِ بنده خدای یعنی محمد عم در بطن نخله يَدْعُوهُ میخواند خدای را و نماز میکذارد و جن
قراءت او می شنودند كَادُوا يَكُونُونَ نزدیک بود که باشند جن عَلَيْهِ لِبَدًا بر روی چفنده کان از غایت شوق وازدحام و در انکه خود را بعبد
خود را عبد الله کفته نکتهای بسیار است در آثار آمده است که آنحضرت عم را هیچ نام ازین خوشتر نیامده چه شرح عبادت وعبودیت بر وجهی که آنحضرت عم قیام
نموده هیچ کس را قدرت اقامت بران نبوده لا جرم در وقت عروج آنحضرت عم بر منازل ملکی باین اسم مذکور شد که سبحان الذي اسرى بعبده و هنکام
نزول قرآن از مدارج فلکی او را بهمین نام یاد میکند که تبارك الذي نزل الفرقان على عبده نظم ای بنده شعار بندکی دوست که همه
بندکان کزین او است واد ندز بندکیش رامی کاراه ندیده هیچ شاهی کفار مکه مر آنحضرت را کفتند عجب کاری در پیش کرفته ودر بزرک مهلکه
شروع نموده ازین مهم برکرد وازین امور رجوع کن تا ما ترا پناه دهیم و حمایت کنیم آیه آمد که قُلْ بکو با مشرکان که بهر حال که هست إِنَّمَا أَدْعُو جز این نیست
که میخوانم یعنی میپرستم رَبِّي پروردکار خود را وَلَا أُشْرِكُ بِهِ و انباز نمی کیرم بدو أَحَدًا هیچکس را قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ بکو بدرستیکه من مالک نیستم لَكُمْ برای
شما ضَرًّا دفع ضرری را وَلَا رَشَدًا و نه رسانیدن خیر وصلاح یعنی من بنده ام و کار بنده پرستش پروردکار است قُلْ إِنِّي بکو بدرستی که من
لَنْ يُجِيرَنِي زنهار ندهد مرا و در پناه نکیرد مِنَ اللَّهِ از عذاب خدایتعالی أَحَدٌ هیچ یکی را یعنی اکر خدای بمن خواسته باشد عذابی کسی مرا حمایت نتوان
کرد وَلَنْ أَجِدَ و نیابم هرکز مِنْ دُونِهِ بجز وی مُلْتَحَدًا پناهی که روی بدان آرم إِلَّا بَلَاغًا لیکن میرسانم بشما رسانیدنی که کفایت است شما را
مِنَ اللَّهِ از نزد خدایتعالی وَرِسَالَاتِهِ و میرسانم پیغامهای فرستاده وی وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ و هر که نافرمانی کند خدا را در پرستش او وَرَسُولَهُ
و فرستاده او را در امر و نهی فَإِنَّ لَهُ پس بدرستی که مر او راست نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند دران أَبَدًا همیشه بی
خلاصی آن وامروز کافران ترا ضعیف وبی یار میدانند ودر تو عاصی می شوند حَتَّى إِذَا رَأَوْا تا وقتیکه به بینند مَا يُوعَدُونَ انچه وعده داده شده اند
در دنیا مثل واقعه بدر یا در آخرت فَسَيَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود به بینند که از کروه مومن و کافر مَنْ أَضْعَفُ کیست
ضعیف تر نَاصِرًا از جهت یار وَأَقَلُّ عَدَدًا و کیست کمتر از روی عدد و معلوم میشود که ناصر که قوی تر است و بیشتر و یار که ضعیف تر است و کمتر
کفار بعد از استماع این آیه کفتند آیا این موعود کی خواهد بود آیه آمد که قُلْ بکو انچه وعده کرده اند راست و درست است لیکن وقت آن بر من مخفی است
إِنْ أَدْرِي نمیدانم أَقَرِيبٌ آیا نزدیک است مَا تُوعَدُونَ انچه وعده داده شده اید از عذاب أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي یا مقرر کرده است
خدایتعالی من مرا ورا أَمَدًا از مانی دور عَالِمُ الْغَيْبِ او داننده پوشیده فَلَا يُظْهِرُ پس آشکار انسازد و مطلع نکرداند عَلَى غَيْبِهِ بر غیبیکه مخصوص
است بعلم او أَحَدًا ایچکس را إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مکر آنرا که پسند مِنْ رَسُولٍ از فرستاده خود که او را بر بعضی از ان اطلاع دهد تا معجزه وی بود مراد ازین رسول
محمد است عم فَإِنَّهُ يَسْلُكُ پس بدرستی که در می آرد خدایتعالی یعنی می سازد مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی آن رسول پسندیده عم وَمِنْ خَلْفِهِ
واز عقب وی رَصَدًا نکهبانان از ملایکه که ویرا پاس میدارند لِيَعْلَمَ تا بداند نبی موحی الیه أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا انکه برسانیدند جبرئیل عم وملایکه
که بوقت نزول وحی با وی می باشند رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ فرستادهای پروردکار خود را بی تغییر وتبدیل وَأَحَاطَ و فرا کرفته است علم خدای و شامل
شده بِمَا لَدَيْهِمْ بانچه نزدیک رسل و ملایکه است وَأَحْصَى و شمرده است كُلَّ شَيْءٍ همه چیز را عَدَدًا از روی عدد تا انکه قطرهای باران
وریکهای بیابان و امثال آن همه میداند مراد کمال علم است بجمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایره علم او خارج نیست بیت
هر چه دانستنی است در دو جهان — نیست از علم شاملش پنهان

سورة المزمل مكية وهي عشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که حضرت رسول الله عم در مبدا بعثت نماز کذاردی و بکلیمی خود را پوشیده داشتی واز خدیجه رضی الله عنها منقولست که آن مثل چادری بود چهار
ذراع نصفی بر بالای ما بودی ونیمی رسول عم پوشیدی وبوی نماز ادا کردی حق سبحانه با وی خطاب کرد يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ای کلیم در خود پیچیده و کفته اند معنی

حمل ست یعنی ای بردارنده بار نبوت قُمِ اللَّيْلَ برخیز شب یعنی نماز إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده و بیان مقادیر آن به مخیر بوده
چنانچه حق سبحانه فرموده که شب بنماز برخیز مگر اندکی که آن نِصْفَهُ نیم شب است أَوِ انْقُصْ یا کم کن مِنْهُ از نیمه شب قَلِيلًا اندکی تا ثلث، یا زیاده و از آن
کمتر نشاید أَوْ زِدْ یا زیاده کن عَلَيْهِ برنیمه شب تا ثلثان رسد و غایت این باشد وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ و بتانی و شمرده بخوان قرآن را یا روشن کن حروف
آنرا بوقت تلاوت تَرْتِيلًا روشن کردنی چنانچه سامع شمار آن تواند کرد و از مرتضی علی رض نقل کرده اند که مراد بترتیل حفظ وقوف است و ادای حروف
إِنَّا سَنُلْقِي بدرستی که زود باشد که ما وحی کنیم و منزل کردانیم عَلَيْكَ برتو قَوْلًا ثَقِيلًا سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه که گران آید
حمل آن بر مکلفان یا گران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام یا ثقیل بود سماع آن بر کافران و ثقل دارن بر منافقان
یا گران باشد ثواب آن در میزان و گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن اشد صورت وحی بود که آن سرور مثل آواز درای صدای شنودی و انجه صوتی
بی اعتماد بر مخارج فرا گرفتن حروف و کلمات از طریق معتاد خارج می نمود و از این جهت دران حال ثقلی تمام بسید انام ع م میرسید چنانچه از عایشه رض منقول است
که در روزی که سرما بغایت سرد بودی میدیدم که وحی بر وی فرود می آمد و از جبین مبارکش قطرات عرق میچکید در حین نزول وحی بر آنحضرت ع م بدین نوع که
مذکور شد اگر بر شتری سوار بودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی و درین محل بسوی گل کس
برافروختی مصراع بساگل که بصحن چمن برافروزد ؛ در بحر الحقایق آورده که قرآن در نفس خود مفصل است کما قال الله تعالی کتاب فصلت
آیاته و نسبت با جمیع کتب منزله سماویه صورتی اجمال دارد چه مصدق و مطابق همه است و مصدقا لما بین یدیه پس ثقل قرآن اشارت است بجمعیت
وی میان صورتین اجمالیه و تفصیلیه چه جامع امرین اثقل و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود و کشنده چنین باری جز صاحب جمعیت نشاید
نظم حمل چنین بار بمقدار تست ؛ کار کسی نیست که این کار تست ؛ کس نتواند زدن اینجا نفس قوت این کار تو داری و بس إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ
بدرستی که ساعت شب با عبادتی که ناشی شود بشب یا بقیام شب هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا آن سخت تر است از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب در آن حیث
بر نفس بغایت شاق است یا مشتر است از روی فراغت دل چه در روز دلها بتصرف در باب معیشت مشغول باشند و در شب از خاطر گوناگون
فارغ شده متوجه محراب عبادت توانند شد بیت خاموش شد عالم بشب تا چیست باشی در طلب ؛ زیرا که بانگ عربده تشویش خلوتگاه است
وَأَقْوَمُ و راست تر است قِيلًا از جهت مقال یعنی خواندن قرآن در شب بصواب تر است که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید بزبان میخواند
و بدل تفکر میکند و ناشئة اللیل گفته اند که میان مغرب و عشا است یا ما بعد عشا تا صبح و بقول عایشه رض ناشئه آن باشد که از خواب برخیزد إِنَّ
لَكَ بدرستی که مر ترا فِي النَّهَارِ در روز سَبْحًا طَوِيلًا آمد و شد دراز است یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان پس در شبها
توجه با دای تهجد اولی باشد وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را باسمی حسنی او را بخوان وَتَبَتَّلْ و بریده شو از خلق و توجه کن إِلَيْهِ
بسوی او بعبادت تَبْتِيلًا بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ماسوی الله مجرد ساز و بهمگی روی بدو آر فرد دل در و بند بغیرش مگسل ؛
هرچه جز اوست برون کن از دل رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ بدل است از ربک یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند مشرق و مغرب است لَا إِلَٰهَ
هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت إِلَّا هُوَ مگر وی فَاتَّخِذْهُ پس فراگیر او را وَكِيلًا کارساز خود و مهمات خود بدو بازگذار وَاصْبِرْ و صبر کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ
بر آنچه میگویند کفار و مکذبان از خرافات و هزلیات وَاهْجُرْهُمْ و ببر از ایشان هَجْرًا جَمِيلًا بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز
مگیر این حکم بآیت قتال منسوخ است وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ و بگذاری مرا با مکذبان أُولِي النَّعْمَةِ خداوندان تنعم یعنی کار صنادید قریش با من گذار وَ
مَهِّلْهُمْ و مهلت ده ایشان را قَلِيلًا مهلتی اندک یعنی اندک زمانی مکافات دهیم ایشان را بر تکذیب امام زاهد رح آورده که میان نزول این آیت و حرب
و هلاک سروران عرب نبوده مگر اندکی و فی إِنَّ لَدَيْنَا بدرستی نزدیک ماست در آخرت برای دشمنان دین أَنْكَالًا بندهای گران که بدان مقید شوند وَجَحِيمًا
و آتشی بزرگ افروخته که دران بسوزند وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردنی با صفت در گلو گرفتن یعنی در حلق گیرد چون ضریع و زقوم وَعَذَابًا أَلِيمًا و عذابی دردناک و غیر آن
که کنه آنرا نشناسد مگر خدای تعالی در لباب آورده که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت ع م بیهوش شده بیفتاد و گفت که این وعید بار است شود يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ
روزی که بلرزه در آید زمین وَالْجِبَالُ و بجنبد کوهها وَكَانَتِ الْجِبَالُ و گردند کوههای با عظمت كَثِيبًا تلهای ریگ مَهِيلًا پراکنده یعنی کوههای سخت چون

ریگ

ریگ روان شوند از هیبت آن روز إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای اهل مکه رَسُولًا پیغمبری یعنی محمد ع م شَاهِدًا عَلَيْكُمْ گواه بر اقوال
و افعال شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت او و امتناع از آن كَمَا أَرْسَلْنَا همچنانکه فرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا بسوی فرعون رسولی یعنی موسی ع م
فَعَصَىٰ پس عاصی شد فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فرعون در آن پیغمبر و اجابت نکرد دعوت را فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را أَخْذًا وَبِيلًا گرفتنی سخت یعنی بآب غرق کردیم
و از راه آب بآتش بردیم تهدید کفار قریش درین آیت مندرج فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چگونه نگاه دارید ای مشرکان نفسهای خود را إِنْ كَفَرْتُمْ اگر بمانید بکفر خود
يَوْمًا از عذاب روزی که هول آن يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ کرداند کودکان را شِيبًا پیران یعنی موی سر ایشان را سفید سازد مراد کثرت هموم و غموم است چه بسیاری اندوه
آدمی را زود پیر کرداند و می شاید که مبالغه باشد در درازی آن روز السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ آسمان شکافته باشد بسختی و هیبت آن روز كَانَ وَعْدُهُ هست وعده خدای
بحدوث این وقایع و وقوع این حوادث مَفْعُولًا بودنی إِنَّ هَٰذِهِ بدرستی که این آیت تَذْكِرَةٌ پندی و عبرتی است فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد اتَّخَذَ فرا گیرد
إِلَىٰ رَبِّهِ بقرب آفریدگار خود سَبِيلًا راهی بدین موعظه آورده اند که بعد از نزول قم اللیل الا قلیلا حضرت رسول ع م و صحابه رض شبها بر خواستندی و چون
مقادیر نصف و کمتر و بیشتر از آن مشتبه بود از خوف آنکه محافظت قدر واجب مرعی نباشد تا روز نماز گذاردندی تا حدی که قدم مبارک آنحضرت ع م ورم کرد و نماز
بر جسد همایونش غالب شد و منکران ندای ما أنزلنا علیک القرآن لتشقی در ربه در انکندند حق سبحانه تعالی بعد از یکسال آن بار گران از مومنان برداشته آیت فرستاد که إِنَّ رَبَّكَ
بدرستی که پروردگار تو يَعْلَمُ میداند أَنَّكَ تَقُومُ آنکه تو برمیخیزی در شب برای نماز أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ کمتر از دو ثلث شب وَنِصْفَهُ و نماز میگذاری نیمه
وَثُلُثَهُ و سه یکی از وی وَطَائِفَةٌ و بر میخیزند همین منوال گروهی مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ از آنانکه با تو اند از اصحاب تو وَاللَّهُ و خدای تعالی يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
اندازه میکند شب و روز را و میداند مقادیر ساعات آن و علم او محیط است بقیام تو هر شب بدین مقدار عَلِمَ داند خدای تعالی أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ آنکه طاقت ندارید تقدیر
اوقات را و نگاه نمی توانید داشت فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس باز گشت بشما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک قیام مقدر فَاقْرَءُوا پس بخوانید مَا تَيَسَّرَ
آنچه آسان بود مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن مراد آن است که بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ داند خدای تعالی آنکه باشند مِنْكُمْ از شما مَرْضَىٰ
بیماران وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ و دیگر آنکه سفر کنند فِي الْأَرْضِ در زمین يَبْتَغُونَ می طلبند مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل و کرم خدای تعالی یعنی بتجارت منافع
و وجوه حلال کسب میکنند وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ و دیگر آنکه کارزار میکنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای و بیماران و اهل سفر از تجارت و مجاهدان را از جهاد
رنج رسد در نماز شب و ضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ پس بخوانید آنچه میسر شود مِنْهُ در قرآن در نماز و این امر بسبیل فرضیت
است و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق مندوب و استحباب است و در مقداری که خواندن آن مندوب باشد اختلاف کرده اند و آن سه آیت است
یا صد یا دویست یا ختم در هر ماهی و در حدیث عبدالله بن عمر رض است که حضرت رسول الله ع م ویرا فرمود که ختم قرآن کن در هر ماهی گفت یا رسول الله در خود قوتی
می یابم یعنی زودتر میتوانم که بخوانم فرمود که بخوان در بیست شب و باز گفت مرا قوت زیاده است فرمود که در هفت روز و برین زیاده مکن و صاحب معالم رح بسناد
خود از انس رض نقل میکند که حضرت رسول الله ع م فرمود که هر که در روزی یا شبی پنجاه آیت بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر صد آیت تلاوت کند از فرمان برداران
نویسند و اگر دویست آیه خواند قرآن خصمی نکند با وی روز قیامت و اگر بقراءت پانصد آیت اشتغال کند بنویسند برای او قنطاری از مزد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای
دارید نماز مفروضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة واجبه را وَأَقْرِضُوا اللَّهَ و قرض دهید خدای تعالی را قَرْضًا حَسَنًا قرض نیکو بشارت است با نفاقات
مستحبه در طریق خیر و یافتن جزای بسیار بازای آن وَمَا تُقَدِّمُوا و آنچه پیش فرستید لِأَنْفُسِكُمْ برای نفسهای خود مِنْ خَيْرٍ از نیکی تَجِدُوهُ بیابید آنرا
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی بیت برگ عیشی بگور خویش فرست ؛ کس نیارد ز پس تو پیش فرست هُوَ خَيْرًا او بهتر است وَأَعْظَمَ و بزرگتر أَجْرًا از روی مزد
یعنی ثواب آن را زیاده یابید یکی را ده و هفتصد از آن نیز بیشتر یا بغیر حساب وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید از خدای تعالی در همه احوال إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که
خدای آمرزنده است بندگان را رَحِيمٌ مهربان بر ایشان که شفقت و مهربانی او از مادر و پدر بیشتر است

سورة الملك مكية وهي ثلثون آيات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

جابر بن عبدالله رض نقل میکند از حضرت رسول الله ع م که در زمان فترت وحی براهی میرفتم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم و دیدم که همان ملک
در حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت هیبت و عظمت شکل او خوفی بر من طاری شد بخانه باز گشتم و گفتم مرا بپوشانید دثارها بر من پوشانیدند

وسن در اندیشه آن حال بودم که حضرت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد یا أیها المدثر ای جامه در پوشیده گفته اند مراد دثار نبوت است یعنی ای لباس رسالت
بر افکنده قم برخیز از خوابگاه خویش با قیام نمای باداء مراسم نبوت فأنذر پس بیم کن خلق را از عذاب خدای اگر غیر او را پرستند وربك فكبر
و پروردگار خود را بتعظیم یاد کن وثيابك فطهر و جامهای خود را پاک ساز از الواث یا کوتاه کن جامه را بخلاف صنادید عرب تا اول علامتی بود بر ترک
عادات ایشان و مرتضی علی رض فرموده که کوتاه کن جامه را فانه اتقی وانقی وابقی وگفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید و در نفحات از شیخ ابو الحسن علی
شاذلی مغربی قدس سره نقل میکند که حضرت رسالت پناه ص م را در خواب دیدم و مرا گفت ای علی طهر ثيابك عن الدنس تحظ بمدد الله في كل نفس یعنی پاکیزه گردان
جامهای خود را از چرک تا بهره مند گردی بمدد و تائید خدای تعالی در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است فرمود که حق سبحانه و تعالی بر تو پنج خلعت
پوشانیده است خلعت محبت و خلعت معرفت و خلعت توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام و هر که خدا را دوست دارد بروی آسان شود هر چیزی و هر که
خدا را شناسد در نظر وی همه چیز خورد نماید و هر که خدا را یکتا بداند بوی شریک نیارد هیچ چیز را و هر که بخدا ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی و هر که باسلام
متصف بود در خدای تعالی عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ رح گوید از اینجا دانستم معنی قول خدا را وثيابك
فطهر نظم در تو پوشد لطف یزدانی ۞ خلعتی از صفات روحانی ۞ دارش از لوث خشم و شهوت دور ۞ تا بپاکیزگی شوی مشهور والرجز فاهجر
و از همه گناهان کناره کن یعنی بر همین تقوی که هستی باش ولا تمنن و عطا را منت منه تستكثر تا بیشتر بستانی یا منت منه بر خدای تعالی بعمل تا آن را
بسیار شماری یا مردم را ممنون مساز باداء رسالت تا طلب بسیاری مزد کنی از ایشان ولربك فاصبر و از برای رضای پروردگار خود صبر کن
یا در تحت موارد قضای برای خدای تعالی صابر باش فإذا نقر پس چون دمیده شود في الناقور در صور یعنی نفخه ثانیه که از پی بعث است
فذلك پس آن دمیدن يومئذ در آن روز يوم عسير نشانه روز دشوار است على الكافرين بر ناگرویدگان غير يسير نه آسان است ایشان را
اگر چه هول و هیبت و شدت در آن روز عام بود اما حق سبحانه بکرم عمیم خود دشواری را از مؤمنان بردارد و با کافران بماند و در حساب با ایشان مناقشه کند
و روی ایشان سیاه کرده نامهای اعمال بدست چپ ایشان دهد آورده اند که ولید مغیره لعنه الله از حضرت پیغمبر ع م فواتح سوره حم مؤمن شنیده بمیان
قوم باز آمده و گفت بخدای که حالا از محمد ع م کلامی شنیدم که سخن انس و جن نیست مر او را حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخن را نباشد و بروی طراوت و
تازگی است که هیچ حدیثی را نبود اعلای این نهال اقبال مثمر ثمرات سعادات کلیه و اسفل این شجره طیبه بعروق فضایل و حکم علیه سمت احکام تمام پذیرفته
و این کلام غالب آمد و مغلوب نگردد و از بلندی به پستی گراید قریش بعد از استماع این سخن گمان بردند که ولید ایمان آورده پس ابو جهل او را بانواع سخنان در حمیت
جاهلیت در دمتا قرآن را سحر گفت و آن سخن بحضرت پیغمبر ع م رسیده بغایت ملول گشت و حق سبحانه آیه فرستاد که ذرني بگذار مرا ومن خلقت و آنکه آفریدم
او را وحيدا تنهای آل و ولد و انصار و اعوان و قولی آنست که او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان وجعلت له و دادیم مر او را مالا ممدودا مالی
بسیار گشنده یعنی آورده اند که زر نقد او هزار هزار دینار بود و میان مکه و طایف شتر و اسب و گوسفندان بسیار داشت و بساتین و امتعه و عبید و اماء در شمار نمی آمد
وبنين شهودا و دادیم او را پسران حاضر با او در مکه یعنی برای تجارت و اکتساب وجه معاش محتاج بسفر نبودندی و پیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی
آورده اند که او ده پسر بود و از جمله ایشان خالد و عماره و هشام بن ایمان آوردند ومهدت له و بگستردم برای او بسط جاه و ریاست تمهيدا گستردنی
تا ریحانه قریش لقب یافت یا بساختم کارهای او را ساختنی تمام ثم يطمع پس طمع میدارد أن أزيد که زیاده میکنم عطیات خود را در باره وی كلا نکنم
چنین و نعم خود را بروی افزون نسازم إنه كان بدرستی که او هست لآياتنا مر آیتهای کلام ما را عنيدا منکر و در آن ستیزه کننده و بسحر نسبت دهنده
و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیت مال و جاهش روی به نقصان نهاد و فرزندانش از وی برگشتند و بعضی بمردند و او محتاج و رسوا و هلاک شد سأرهقه
زود باشد که در رسانم او را صعودا بصعود و آن کوهی است از آتش که هفتاد سال بر بالای آن رسند فی الحال که بذروه آن رسند باز بزیر افتند
و در تبیان آورده که تکلیف کنم او را صعود بر صعود و آن صخره ایست املس در دوزخ که بر بالای آن نتوان رفت پس او را در زنجیرهای آتشین کشند از پیش کشند
و از عقب بگرزهای آتشین میزنند تا بر انجا رود و این وعید عظیم برای ولید جزاء و سزا است إنه فكر بدرستی که او فکر کرد که چه طعنه زند بر قرآن وقدر و اندازه
با خود در است کرد که چگونه قبل از این سمت ذکر یافت که او تعریف قرآن کرده و چون قریش او را ملامت کردند گفت شما محمد ع م را مجنون میگوئید و یقین میدانند

که عقل

که عقل او کامل است و دیوانه بر وی دست نیست و خیال می بندید که او کاهن است و اما این کهانت از او ظاهر نمیشود و گمان میبرید که کذاب است و هرگز بکذب متهم نبوده
و می پندارید که شاعر است و سخن او بشعر نمیماند گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را بچه نسبت توان داد ولید فکر کرد و با خود خیال بست که ساحر است اینست
فقتل پس لعنت کرده باد كيف قدر چگونه تقدیر کرد ثم قتل پس ملعون باد كيف قدر چگونه اندازه گرفت ثم نظر پس نظر کرد در امر قرآن کرتی دیگر
ثم عبس پس روی ترش کرد که موجب طعن نیافت در آن یا در حضرت پیغمبر ع م نگریست و روی ترش کرد وبسر و پیشانی درهم کشید بطریق کراهیت ثم أدبر
پس روی بگردانید از حق یا از پیغمبر حق ع م واستكبر و گردنکشی کرد از متابعت او فقال پس گفت إن هذا نیست اینکه محمد میگوید إلا سحر يؤثر
مگر جادوئی که تعلیم گرفته شود از سحره إن هذا نیست این إلا قول البشر مگر سخن آدمی یعنی ابا فکیهه و جبر و یسار سأصليه زود باشد که در افکنم ولید را
سقر در درکه ششم از دوزخ که نامش سقر است وما أدراك ما سقر و چه چیز ترا دانا کرد که چیست سقر لا تبقي آتش که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق
و اعصاب و عظام بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند و باز حق سبحانه نو سازد اجزای او را ولا تذر و دست باز مدارد بگرداند تا بسوزد لواحة آتش سیاه
کننده للبشر مر پوست کافران که علیها بر آن آتش تسعة عشر نوزده ملک یا نوزده صنف از ایشان موکل باشند در تبیان از ابن عازب رض روایت
کرده که گروهی از یهود سؤال کردند حضرت پیغمبر ع م را از خزنه دوزخ آنحضرت ع م دو بار باصابع بدین اشارت فرمود و در کرت دوم ابهام یمنی را امساک کرد و این آیت
در تصدیق آنحضرت ع م نازل شد و یهود مسلم داشتند که این سخن مطابق قول تورات است و در تخصیص این عدد مفسران و مذکران تکلفات کرده اند و از جمله
آنکه تسعه اکثر احاد است و عشر اقل عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل که آن نه است و اقل کثیر که آن ده است و بواقی وجوه در جواهر التفسیر مذکور است و در خلاصه
آمده است که بعد از نزول این آیت ابو جهل گفت ای معشر قریش زبانیه از نوزده بیش نیستند آیا ده تن یکی از شما آنها دفع نتوانند کرد و ابو الاسد بن کلده الجمحی بن علی گفت
من بنفسه را کفایت کنم و از آن هشت و هفت را شما دو باقی را کفایت کنید و روایتی آنست که گفت من در پیش شما به صراط بروم و ده را بر دست راست و نه را بچپ
دفع کنم و بگذریم بسلامت و به بهشت در آئیم آیت آمد که وما جعلنا و ما نگردانیده ایم أصحاب النار خازنان دوزخ را إلا ملائكة مگر فرشتگان که قوی
ترین خلق اند و در معالم آورده که رئیس خزنه دوزخ مالک است و باقی هیجده تن اند چشمهای ایشان چون برق درخشنده و انیاب ایشان یعنی دندانهای ایشان چون صیاصی یا
بلند مستحکم زبانهای آتش در دهن ایشان بیرون می آید و میان دو دوش ایشان مسافت سیر یکساله باشد یکی از ایشان بیک دفعه هفتاد هزار کافر را در هر گوشه دوزخ
که خواهد بیفکند و ذکر ملائکه برای دفع این سخن کرده است تا بدانند که ایشان ملائکه اند نه بشر یعنی او میگوید که من همه را کفایت میکنم و نمیداند که ایشان آدمی نیستند ملائکه اند
غلاظ شداد اند و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند تا بمقاومت چه رسد وما جعلنا و نساخته ایم عدتهم شمارهای ایشان که نوزده اند إلا
فتنة مگر عددی اندک که سبب فتنه باشد فتنه یا بند للذين كفروا مر آنان را که کافر شدند یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه بیشتر
ثقلین را عذاب خواهند کرد ليستيقن الذين تا بی گمان شوند آنانکه أوتوا الكتاب داده شده اند کتاب را چه قرآن را یابند که مصدق تورات است ويزداد
الذين آمنوا و تا بیفزایند آنانکه گرویده اند إيمانا گرویدنی بدین سخن یا بسبب تصدیق اهل کتاب ولا يرتاب الذين و تا شک نیارند آنانکه أوتوا الكتاب
عطا کرده شده اند تورات والمؤمنون و گرویدگان از اهل اسلام در آن عدد وليقول الذين و تا بگویند آنانکه في قلوبهم در دلهای ایشان مرض
بیماری شک و نفاق است والكافرون و بگویند ناگرویدگان که ماذا أراد الله چه چیز خواسته است خدای تعالی بهذا مثلا بدین عدد که غریب است
از روی مثل كذلك همچنین يضل الله در ضلالت فرو میگذارد خدای تعالی من يشاء هر که را خواهد ويهدي و راه می نماید من يشاء هر که را خواهد آورده اند
که ابو جهل گفت ای معشر قریش حالا محمد نوزده یار و مدد کار بیش ندارد حق سبحانه فرمود وما يعلم و نمیداند جنود ربك لشکرهای پروردگار ترا از ملائکه
که ممد و معاون پیغمبر او یند إلا هو مگر او که عالم است بهمه معلومات وما هي و نیست تمثیل سقر یا عده خزنه یا این سوره إلا ذكرى مگر پندی للبشر
برای مردمان كلا نه چنین است که کسی انکار سقر تواند کرد والقمر سوگند بماه که معرفت اوقات و آجال بوی باز بسته است والليل و بحرمت شب
إذ أدبر چون بیاید از عقب روز و حفص اذ بی الف خوانده و ادبر بصیغه ماضی از ادبار یعنی چون شب برود که از پس روز والصبح إذا أسفر و سوگند بصبح
چون روشن گرداند عالم را إنها بدرستی که درکه سقر لإحدى الكبر یکی از درکات بزرگ دوزخ است نذيرا گردانیده ایم او را چیزی که بدان بیم کننده
آدمی را در لباب آورده که حضرت پیغمبر ع م را میفرماید قم نذیرا بر خیز بیم کننده للبشر آدمیان را تا بتو پند گرفته از گناه بپرهیزند لمن شاء بدل است از بشر

يعني تو نذيري و بقول اول دوزخ نذير است مر آنكس را كه خواهد مِنْكُمْ از شما اَنْ يَّتَقَدَّمَ انكه پيش رود در خير و طاعت اَوْ يَتَاَخَّرَ يا باز ايستد از شرك و معصيت
يعني همه طوايف را بند دهنده است كُلُّ نَفْسٍ هر نفسي بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ بانچه كرده است از كردار خود در گرو است يعني در دوزخ گرفتار و محبوس بر آن
اِلَّا اَصْحٰبَ الْيَمِيْنِ مگر اصحاب دست راست كه ايشان مرتهن نيستند بگناه خود در آتش چه گناهان ايشان آمرزيده شده گفته اند اهل يمين اينجا اطفال مؤمنانند
يا ملائكه فِيْ جَنّٰتٍ در بوستانها يعني در بهشت بر غرفها باشند ناظر در دوزخ يَتَسَاءَلُوْنَ مي پرسند عَنِ الْمُجْرِمِيْنَ از احوال مشركان و ميگويند مَا سَلَكَكُمْ
چه چيز آورد شما را فِيْ سَقَرَ در دوزخ قَالُوْا مجرمان گويند در جواب لَمْ نَكُ نبوديم ما در دنيا مِنَ الْمُصَلِّيْنَ از نماز گذارندگان يعني بفريضه آن اعتقاد نداشتيم
وَلَمْ نَكُ و نبوديم كه بمال زكوة نُطْعِمُ الْمِسْكِيْنَ طعام دهيم درويشان را وَكُنَّا نَخُوْضُ و بوديم كه شروع ميكرديم در شان محمد عم و بغيبت وي
مشغول شديم مَعَ الْخَآئِضِيْنَ با شروع كنندگان در آن وَكُنَّا نُكَذِّبُ و مي بوديم كه تكذيب ميكرديم بِيَوْمِ الدِّيْنِ بروز جزا و باور نميداشتيم
حَتّٰى تا وقتيكه اَتٰىنَا الْيَقِيْنُ آمد بما مرگ و مقدمات و بهمان حال برديم فَمَا تَنْفَعُهُمْ پس سود نكند ايشان را شَفَاعَةُ الشّٰفِعِيْنَ شفاعت
همه شافعان بتقديري كه ايشان را شفاعت كنند و اين خود محال است فَمَا لَهُمْ پس چيست مر ايشان را كه پيوسته عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِيْنَ از قرآن
يا موعظه آن در حالتيكه اعراض كنندگانند كَاَنَّهُمْ گوئيا ايشان حُمُرٌ خران وحشي اند مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ رمندگان كه گريخته باشند مِنْ قَسْوَرَةٍ
از شير يا از صياد يا از ريسمان دام يا از مردم تير انداز يا از آوازهاي مختلف يعني چنانچه گور خران از اينها ميگريزند ايشان از استماع قرآن ميگريزند زيرا كه گوش
سخن شنو و دل پند پذير را ندارند كما اشار اليه في المثنوي مثنوي از كجا اين قوم و پيغام از كجا : از جمادي جان كجا باشد رجا : فهمهاي كهنه
كوته نظر : صد خيال بد در آرد در فكر : راز جز با راز دان انباز نيست : راز اندر گوش منكر راز نيست : از كلبي منقولست كه مشركان گفتند يا محمد بما
رسيده است هر كه در بني اسرائيل گناهي كردي بشب بامدادان صحيفه يافتي گناه او و كفارت آن در وي نوشته براي مثل آن چيزي بيار يا گفتند ما
ايمان نياريم تا بنام ما هر يكي از كتابي نياري از آسمان و در وي مكتوب باشد كه اين نامه است از خدايتعالى بفلان كس بايد كه متابعت بكند محمد عم را
آيت آمد كه ايشان كراننداز استماع كلام ما يا نيكروند بدان بَلْ يُرِيْدُ بلكه ميخواهد كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ از ايشان اَنْ يُّؤْتٰى انكه داده شود صُحُفًا
نامها مُّنَشَّرَةً سر گشاده و بيمهر در آن نوشته كه اي فلان پيروي كن محمد عم را كَلَّا ندهند ايشان را اين صحيفها و اگر بدهند هم نگروند پس اعراض ايشان
براي امتناع ابتاي صحيفه نيست بَلْ لَّا يَخَافُوْنَ الْاٰخِرَةَ بلكه ايشان نمي ترسند از عذاب آخرت كَلَّا حقا كه نيست انكه ايشان در باب قرآن ميگويند
كه سحر است يا قول بشر اِنَّهٗ بدرستيكه قرآن تَذْكِرَةٌ پند است و ياد كردن فَمَنْ شَآءَ ذَكَرَهٗ پس هر كه خواهد كه پند گيرد بدو پند گيرد بآن وَمَا يَذْكُرُوْنَ
و ياد نكنند او را اِلَّا اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ مگر آنكه خدايتعالى خواهد كه ياد كنند هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰى او است سزاوار آنكه از وي ترسند وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ
و سزاوار مرزيدن ترسندگان

سُوْرَةُ الْقِيٰمَةِ مَكِّيَّةٌ وَّهِيَ اَرْبَعُوْنَ اٰيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

لَآ اُقْسِمُ لاي نافيه در فعل قسم براي تاكيد بود پس معني اينست كه هر آينه سوگند ميخورم بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ بروز رستخيز وَلَآ اُقْسِمُ و البته سوگند ياد ميكنم بِالنَّفْسِ
اللَّوَّامَةِ بنفس ملامت كننده مراد نفس متقيه است كه نفس مقصره را ملامت ميكند بتقصير طاعت در قيامت يا نفسي كه خود را ملامت كند هميشه در تقصير
خود و اگر چه جهدها او بسيار بود در عبادات يا نفس مطمئنه كه هميشه لائم است مر نفس اماره را جواب قسم انكه شما برانگيخته خواهيد شد آورده اند كه عدي بن ربيعه
آنحضرت عم از احوال قيامت پرسيد و بعد از اخبار آن حضرت عم را گفت كه اگر آن روز را معاينه ببينم باور نكنم آيا اين استخوانهاي متفرقه باهم مجتمع شود آيه آمد
اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ آيا مي پندارد آدمي يعني عدي بن ربيعه اَلَّنْ نَّجْمَعَ انكه جمع نخواهيم كرد عِظَامَهٗ استخوانهاي پراكنده او را مر او نفس او است
كه عظام قالب آنست بَلٰى آري جمع كنيم پس بايد كه داند ما را كه قٰدِرِيْنَ توانائيم عَلٰٓى اَنْ نُّسَوِّيَ بر انكه راست كنيم بَنَانَهٗ سرهاي انگشتان او را با همه
سلاميات او را با وجود صغر و لطافت آن جمع كنيم تا با استخوانهاي بزرگ چه رسد بَلْ يُرِيْدُ الْاِنْسَانُ بلكه ميخواهد عدي يا جنس آدمي لِيَفْجُرَ
انكه دروغ گويد اَمَامَهٗ بانچه او را در پيش است از بعث و حساب يَسْئَلُ مي پرسد باستهزا كه اَيَّانَ كي خواهد بود يَوْمُ الْقِيٰمَةِ روز رستخيز فَاِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ
پس چون خيره شود چشم وَخَسَفَ الْقَمَرُ و تيره گردد ماه وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و جمع كرده شوند آفتاب و ماه يعني ايشان را با يكديگر مجتمع ساخته در دريا افكنند يا

الْاِنْسَانُ ميگويد آدمي يعني كافر مكذب يَوْمَئِذٍ در آن روز اَيْنَ الْمَفَرُّ كجاست جاي گريختن كَلَّا نيست مفري لَا وَزَرَ پناه كاهي نباشد كافر را
اِلٰى رَبِّكَ بسوي پروردگار تو يعني بحكم او يَوْمَئِذِ نِ الْمُسْتَقَرُّ در آن روز قرارگاه خلق يعني بمشيت خود مقر هر كس از اهل بهشت و دوزخ مقرر كند يُنَبَّؤُا
الْاِنْسَانُ خبر كرده شود آدمي يَوْمَئِذٍ در آنروز بِمَا قَدَّمَ بانچه پيش فرستاده است از اعمال وَاَخَّرَ و آنچه باز پس داشته است از اموال شيخ الاسلام قدس
سره فرموده كه گناه از پيش فرستي بحسرات و مال از پس گذاري بحسرت گناه را بتوبه نيست كن تا نماند و مال را بصدقه پيش فرست تا بماند كه مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ
بَاقٍ رباعي گر همه مال صرف راه كني : گنج داري و گرنه آه كني : گر فرستي ز پيش به باشد : كه بحسرت ز پس نگاه كني : بَلِ الْاِنْسَانُ بلكه آدمي
عَلٰى نَفْسِهٖ بر نفس خود بَصِيْرَةٌ خداوند بصيرت است يعني بينا است بحال خود و گواه است بر افعال و اقوال خود وَّلَوْ اَلْقٰى و اگر القا كند مَعَاذِيْرَهٗ
عذرهاي خود را يعني هر چند بر گناه عذر انگيزد بدانچه عذر دروغ است و دروغ آن چاره اند لسند هم او گواه خود خواهد بود عذرهاي دروغ و حيلهاي باطل خود را خواهد
دانست بيت چو چندين عذر انگيزي و چندين حيلها سازي : چه ميدانم كه ميداني و ميداني كه ميدانم : ابن عباس رض فرموده كه چون جبرئيل عم وحي
برسد انام عم خواندي آنحضرت عم بر زبان با وي ميخواند تا فراموش نكند آيه آمد كه لَا تُحَرِّكْ مجنبان بِهٖ بقرآن لِسَانَكَ زبان خود را قبل از اتمام وحي لِتَعْجَلَ
تا تعجيل كني بِهٖ بحفظ يا اخذ وي اِنَّ عَلَيْنَا بدرستي كه بر ماست جَمْعَهٗ گرد آوردن او در دل تو تا تو يادگيري وَقُرْاٰنَهٗ و بر ماست اثبات قراءت آن بر زبان تو
فَاِذَا قَرَاْنٰهُ پس چون بخوانيم آن را بزبان جبرئيل عم بر تو فَاتَّبِعْ پس پيروي كن قُرْاٰنَهٗ خواندن او را و تامل فرما در آن ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا پس بدرستي كه بر ماست
بَيَانَهٗ روشن كردن انچه مشكل باشد از آن بر تو كَلَّا نه چنان است اي آدميان كه گمان برده ايد در امر عقبي بَلْ تُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ بلكه دوست ميداريد
شما دنياي شتاب كننده را وَتَذَرُوْنَ الْاٰخِرَةَ و دست باز داريد آخرت پاينده را و كار بر عكس مي بايد وُجُوْهٌ رويها يَّوْمَئِذٍ در آنروز كه قيامت است
نَّاضِرَةٌ تازه و تابان باشد يعني وجوه انبياء عم و اوليا و مؤمنان رح اِلٰى رَبِّهَا بخداوند خود نَاظِرَةٌ نگرنده باشند از روي عيان بي حجاب ابن عمر رض
گفت كه حضرت پيغمبر عم فرموده كه فروترين اهل بهشت آنكس است كه نظر كند بباغها و نعمتها و زنان و خدمتكاران خود تا هزار ساله راه آنها را ببيند و گرامي ترين نزديك
خدايتعالى كسي است كه نظر كند بوجه الهي بامداد و شبانگاه يعني بمقدار آن پس اين آيه برخواند كه وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة آورده اند كه اوراد هر يك
از اوتاد اين كلمات است اللّٰهم اني اسئلك النظر الى وجهك الكريم بيت هر كس به بهشت آرزوي كار ندارد : عاشق بجز از ديدن دلدار
ندارد : وَوُجُوْهٌ يَّوْمَئِذٍ و رويهاي آنروز بَاسِرَةٌ ترش و تاريك باشد يعني رويهاي منافقان و مشركان تَظُنُّ گمان بري تو اي مخاطب يعني بداني
يا گمان برد آن نفس يعني بيقين شناسد اَنْ يُّفْعَلَ انكه رسيده خواهد شد بها بدو فَاقِرَةٌ بلائي و رنجي كه مهرهاي پشت بشكند كنايت است از نزول عذاب
عظيم بر او و بقول اصح آن بلائي حجاب است از روي رب الارباب مصرع كه از فراق بتر در جهان بلائي نيست : كَلَّا نه چنان است كه دل بر دنيا توان نهاد
و از آخرت غافل توان شد اِذَا بَلَغَتِ چو برسد روح التَّرَاقِيَ باستخوانهاي سينه و گردن وَقِيْلَ و گفته شود يعني كسان محتضر يا ملائكه گويند مَنْ رَاقٍ
كيست افسون كننده و شفا دهنده وَّظَنَّ اَنَّهُ و يقين كند محتضر الْفِرَاقُ كه آنچه بدو نازل شده است سبب جدائي است از دنيا و ملازمان آن وَالْتَفَّتِ
السَّاقُ و به پيچد ساق محتضر بِالسَّاقِ بساق ديگر يعني پاهاي او از هول مرگ در هم پيچيده حركت در آن نماند يا جمع شود شدت موت بشدت آخرت اِلٰى رَبِّكَ
بسوي جزاي پروردگار تو يَوْمَئِذِ نِ الْمَسَاقُ آنروز بازگشت باشد همه كس را اغلب مفسران بر آنند كه ابو جهل لعين را شدت معادات با سيد المرسلين عم
واقع بود و در شان او نازل شد كه فَلَا صَدَّقَ پس تصديق نكرد ابو جهل قرآن را يا صدقه نداد از آنچه واجب بود وَلَا صَلّٰى و بيروي نه نمود و پيغمبر را يا نماز
نگذارد براي خدايتعالى وَلٰكِنْ كَذَّبَ وليكن تكذيب كرد نبي را وَتَوَلّٰى و برگشت از راه حق ثُمَّ ذَهَبَ پس بازگشت اِلٰٓى اَهْلِهٖ بسوي كسان خود
يَتَمَطّٰى ميخرامد از روي افتخار كه من چنين و چنان كاري كرده ام يعني تكذيب و تولي اَوْلٰى لَكَ سزاوار است مر تراي ابو جهل مرگ سخت فَاَوْلٰى
پس سزاوار تر است ترا عذاب اليم در قبر ثُمَّ اَوْلٰى لَكَ پس نيك سزا است مر ترا هول قيامت فَاَوْلٰى پس بغايت سزا است ترا خلود در دوزخ آورده
كه بعد از نزول اين آيت حضرت رسول الله عم ابو جهل را در بطحا ديد و جامه اش را گرفته گفت اولى لك فاولى ثم اولى لك فاولى ابو جهل گفت مرا چه مي ترساني
اي محمد و نزد بعضي علما اولى بمعني ويل است حق سبحانه چهار كرت براي تاكيد ابو جهل را گفت كه واي بر تو اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ آيا مي پندارد انسان :
اَنْ يُّتْرَكَ انكه فرو گذاشته شود سُدًى مهمل و معطل و ضايع كه بدنيا مكلف و بعقبي مبعوث و معذب نگردد اَلَمْ يَكُ نُطْفَةً آيا نبوده است

آمي قطره آبي من مني يمنى از مني ريخته شده در رحم ثم كان علقة پس بوده است خون بسته فخلق پس خداي بيافريد اجزاي وعضاي او فسوى
پس راست كرد صورت او را و روح در و دميد فجعل منه پس گردانيد از مني الزوجين دو صنف كه الذكر والانثى نر و ماده أليس
ذلك آيا نيست آنكه چنين آفريند بقادر توانا على ان يحيي الموتى بر آنكه زنده كرداند مردگان را در خبر آمده است كه در آخر قراءة اين سوره
بايد گفت بلى انه على كل شيء قدير و بروايت ديگر سبحانك اللهم بلى و شيخ ما قدس سره ميگفت بلى سبحان ربي الاعلى

سورة الدهر مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

هل اتى آيا آمده استفهام تقرير است يعني بدرستيكه آمده على الانسان بر آدم عم حين هنگامي من الدهر از زماني كه در ان لم يكن نبود شيئا
مذكورا چيزي كه ياد كرده شده يعني چهل سال ميان مكه و طايف افتاده بود و قبل از نفخ روح در و كسي بانسانيه او را ياد ميكرد چون نطفه و عناصر بمنزلت
كه نام او چيست و فايده حكمت خلقت او چه خواهد بود و اين معني معلوم نداشتند كه استاد قدرت آئينه مي سازد كه مظهر شعه مفاتيح الغيب باشد و مجلي مرآت
ظهور و مرتبه خلافت كبرياي را شايد و عين مقصودات و منتهاي غايات او بود و همه نهايت ها بوجود او آشكارا شود نظم شد ظهور او تجلي نور نور
گنج مخفي از وي آمد در ظهور ۞ گنج مخفي بود زير خاك كرد ۞ خاك را تابان تر از افلاك كرد ۞ گنج مخفي بد زيري جوش كرد ۞ خاك را سلطان اطلس پوش كرد ۞ انا
خلقنا الانسان بدرستي كه ما آفريديم آدميان را كه اولاد آدم عم اند من نطفة از آبي اندك كه مني است و چون هر يك از مني مرد و زن مختلف
الاجزا است در رقت و قوام و خاصيت لاجرم نطفه را با آنكه مفرد است بجمع صفت كرد و فرمود امشاج آميختها يا مراد الوان است كه مني مرد
سفيد و از ان زن زرد است و هر دو بعد از اجتماع سبز مي شوند امشاج بمعني اطوار است يعني نطفه علقه شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت و بهر تقدير
انسانرا خلق كرديم با مر و نهي نبتليه مي آزمايم او را فجعلناه پس گردانيديم او را سميعا شنوا بصيرا بينا تا متمكن باشد از مشاهده
دلائل و استماع آيات انا بدرستي كه ما هديناه السبيل راه نموديم او را راه راست بنصب ادله قدرت و انزال آيات ما باشد اما شاكرا
يا سپاس دارنده يعني مؤمن سعيد واما كفورا يا ناسپاس يعني كافر شقي انا اعتدنا بدرستي كه ما آماده كرده ايم للكافرين براي ناگرويدگان
سلاسل زنجيرها كه بدان ايشانرا بدوزخ كشند واغلالا و غلها كه بر گردن ايشان نهند وسعيرا و آتشي افروخته كه پيوسته در ان بسوزند ان الابرار
بدرستي كه نيكوكاران يعني مؤمنان صادق فرمان بردار يشربون بياشامند در آخرت من كأس كان از جام خمري كه باشد مزاجها كافورا
آميختگي آن كافور يعني آنرا بكافور بهشت بياميزند تا خنك و شيرين و خوشبوي گردد و گفته اند آبي است در بهشت خوشبوي و سفيد چون كافور بجهت مشابهت او
در لون بكافور آنرا بدين نام خوانند و مويد اين قول است كه بدل از كافور آورده اند عينا كافور چشمه ايست يشرب بها مي آشامند از ان عباد الله
بندگان خدايتعالي يفجرونها مي رانند آن چشمه را هر جا كه ميخواهند تفجيرا راندني آسان جمهور مفسران بر آنند كه حضرت رسالت پناه عم بخانه علي
مرتضي كرم الله وجهه آمدند و حسن و حسين رض را بيمار ديد علي و فاطمه رض را گفت نذري كنيد تا فرزندان شما صحت يابند ايشان نذر فرمودند كه سه روز
روزه گيرند حق سبحانه سبطين رض را شفا بخشيد و ايشان روزه گرفتند و مقداري جو قرض گرفته يا بمزدكاري ستده و آرد كرده نان پختند و نماز شام
خواستند كه افطار نمايند مسكيني بدر خانه آمد آواز داد يا اهل بيت نبوت مسكيني ام از مسلمانان مرا طعام دهيد تا حق سبحانه از موايد بهشت شما را
عوض بدهد امير المؤمنين علي كرم الله وجهه نصيب خود را بدان مسكين داد و ساير اهل بيت موافقت كردند و بآب خالص روزه كشاده شب گذرانيدند
ديگر روز روزه گرفتند و بوقت افطار يتيمي بدر خانه آمد و سوال كرد و تمام طعام كه بود ايثار فرمودند و شب سوم اسيري بسر وقت ايشان رسيد و خورد نيها
بوي دادند حق سبحانه اين آيت فرستاد كه يوفون و تمامي نمايند بالنذر بنذري كه طاعت كنند ويخافون و ميترسند يوما كان از روزي
كه هست شره بدي آن روز يعني محنت و شدت او مستطيرا فاش و آشكارا و رسيده بهمه ويطعمون الطعام و ميدهند طعام را
على حبه بر دوستي خدا يا بر حب طعام يعني با وجودي كه محتاج اند بدان طعام و آنرا دوست ميدارند ايثار مينمايند و ميخورانند و خود نميخورند طعام
فاني را صرف طعام باقي كنند مسكينا درويشي بي مايه را ويتيما و خرد سالي بي پدر را واسيرا و اسيري را كه از كفار ملكه گرفته اند و در خبر است كه چون فايده
اسيري را بحضرت رسالت پناه عم آوردندي او را ببعضي از مسلمانان سپردي تا راي مبارك برامري در شان او قرار يابد و گفتي احسن اليه و بعضي از علما بر آنند كه مسجون

از اهل فقر

از اهل فقر كه در خفي او را حبس كرده باشند و مملوك كه از عبيد و اماء و مرآة حكم سارى دارند يعني با ايشان احسان بايد نمود و اين مطعمان بلسان مقال يا بزبان حال كه معتقد
ايشان است مي گويند انما نطعمكم جز اين نيست كه ميخورانيم شما را اين طعامها لوجه الله براي طلب رضا و لقاي خداي لا نريد نميخواهيم منكم
جزاء از شما پاداشي و مكافاتي ولا شكورا و نه سپاسي و نه دفع آزاري چه در احسان منت نهادن و توقع جزا كردن از ثواب بكاهد قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا
تبطلوا صدقاتكم بالمن والاذى نظم هرچه دهي ميده و منت منه ۞ وان چه بمنت دهي آن خود مده ۞ منت و مزدي كه در احسان بود ۞ وقت جزا جمله
نقصان بود انا نخاف بدرستي كه ما ميترسيم من ربنا از آفريدگار ما يوما عبوسا از عذاب روزيكه رويهاي ترش كرده از شدت اهوال قمطريرا
روزي سخت و كريه از امام حسن بصري رح پرسيدند كه قمطرير چيست فرمود كه سبحان الله چه سخت است آن روز قيامت و او سخت تر است از اسم خود فوقاهم الله
پس نگاه دارد خدايتعالي ايشانرا شر ذلك اليوم از بدي و رنج و هول آن روز ولقاهم و پيش آرد ايشانرا نضرة تازگي و خوبروئي وسرورا
و شادي و فرح در دل وجزاهم و پاداش دهد ايشانرا بما صبروا بسبب آنكه صبر كردند بر طاعت از معصيت يا از ايثار طعام جنة بوستاني كه از
ميوه آن خورند وحريرا و جامه ابريشم بهشت كه پوشند كه متكئين در حالتيكه تكيه زدگان باشند فيها در بهشت على الارائك بر تختهاي آراسته
لا يرون فيها نه بينند در بهشت شمسا آفتاب را ولا زمهريرا و نه سرما مراد آن است كه هواي بهشت معتدل بود و در و زمستان و تابستان نباشد
تا از شدت حر و صولت برد متاذي نگردند ودانية و پاداش دهد ايشانرا بهشتي ديگر كه نزديك بود عليهم بر ايشان ظلالها سايهاي درخت آن
وذللت و رام كرده شده باشد قطوفها ميوه آن تذليلا رام كردني يعني آسان بود چيدن ميوها و كسي چيننده را منع نكند از چيدن ويطاف
عليهم و گردانيده شود بر ايشان بآنية من فضة جامهاي خورد از سيم واكواب كانت و كوزهاي بزرگ كه باشد قوارير مانند آبگينها قوا
رير من فضة آبگينهاي سيم يعني اواني و اكواب از نقره باشد در صفاي آبگينه كه از خارج داخل آنرا توان ديد قدروها اندازه كرده باشند
ساقيان آن ظرف ها را فراخور سيرابي بهشتيان تقديرا اندازه كردني يعني هر كس را فراخور حوصله او جامي ميدهند كه بدان سيراب شود و در ان ظرف زياده و نقصان نبود
ويسقون و آشاميده شوند فيها در بهشت كأسا كان خمري كه باشد مزاجها زنجبيلا آميزش او زنجبيل يعني بياميزند آن شراب را بزنجبيل بهشت
چه زنجبيل طرب آرنده و لذت بخشنده است عينا فيها و آن زنجبيل چشمه ايست در بهشت تسمى سلسبيلا نام نهاده شد سلسبيل و آن نقاد بود و روا
هر جا كه بهشتي خواهد تواند برد و گويند در حلق رود با آساني و زود و گوارد ويطوف عليهم و طواف كنند بر ابرار و نيكوكاران ولدان مخلدون پسران
گوشواره داران يا جاويد مانده بر حال طفوليت اذا رأيتهم چون بيني ايشانرا اي بيننده حسبتهم پنداري از صفاي لون و درخشندگي چهره ايشانرا
لؤلؤا منثورا مرواريد افشانده شده از صدف يعني تر و تازه كه هنوز دست كسي بدان نرسيده است و در رونق و آبداري او قصوري پيدا نشده
واذا رأيت و چون بنگري و نظر كني ثم آنجا يعني در بهشت رأيت نعيما ببيني نعمتهاي كه در وصف نگنجد وملكا كبيرا و ملكي بزرگ كه زوال بدو
راه نيابد و در خبر آمده كه فروتر كسي از اهل بهشت كه نظر كند در ملك خود هزار ساله راه ببيند و منتهاي مملكت خود را مشاهده كند چنانچه مبتداي آنرا ملاحظه مينمايد
و بقولي ملك كبير نفاذ مشيت است كه هر چه خواهد ميسر گردد يا استيذان ملايكه بوقت در آمدن با ايشان و در فصول آورده كه نعيم راحت اشباح است و ملك كبير
لذت ارواح نعيم ملاحظه دار است و ملك كبير مشاهده ديدار دوار بي ديدار هيچ كار نيايد الجار ثم الدار بيت ايا ايها الاخوان تا چند بنظاره آن نگار ۞ زاهدان فردوس
ميجويند و ما ديدار يار ۞ عاليهم زبر بهشتيان يعني لباس زبرين ايشان ثياب سندس جامهاي ديباي نازك خضر سبز واستبرق
و ديباهاي محكم سطبر وحلوا و پيرايه بسته شوند اساور من فضة دستوانها از نقره و اين مخالف آن نيست كه يحلون فيها من اساور من ذهب چه جمع
و معاقبه ممكن است وسقاهم و بياشاماند ايشانرا ربهم پروردگار ايشان شرابا طهورا شرابي پاك از انجاس و ادناس يا پاك كننده
از غل و غش و مقاتل رح گويد كه طهور چشمه ايست بر در بهشت كه هر كه از ان بياشامد در دل او حقد و حسد بلكه هيچ صفتي بد نماند و گفته اند پاك كننده دل او را
از ميل بما سوى الله تا التذاذ يابد بلقاي او و باقي ماند ببقاي او و البقاء في اللقاء تمام العطاء و بايد دانست كه جوي كوثر در بهشت خاصه حضرت
رسالت پناه عم است و ذكر آن در سوره كوثر خواهد آمد ان شاء الله تعالى و چهار جوي ديگر از ان متقيان است آب شير و خمر و عسل و شرح آن در سوره محمد
مرقوم شده است و دو چشمه از ان اهل خشيت است فيهما عينان تجريان و دو چشمه از ان اصحاب يمين است فيهما عينان نضاختان و اين چهار چشمه

درسوره والرحمن جل ذکره آمده ودیگر شراب رحیق ازان ابرار است وچشمه تسنیم ازان مقربان واین هردو درسوره المطففین مذکور خواهد شد ودو چشمه
ازان اهل بیت است کافور وزنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند وشراب طهور نیز ازان ایشان است وبدوستان خود سبیل کنند ومحققان آنرا سر
شهود گویند که مرآت دل نوشنده را بلوامع انوار اسرار قدم روشن ساخته پذیرای عکوس نقوش ازل وابد گرداند ووقت وحال او را چنان صافی
سازد که مطلق اقذار اثنینیت وشوایب غیریه در مشارع وحدت نماند ورنگ دوکانگی مبدل گردانیده جام ومدام را یک رنگ سازد
بیت همه جامست ونیست گوئی می :: یا مدامست ونیست گوئی جام :: وعارفی گفته است که اگر فردا برهم نشینان دار القرار ابرار
را بریک حبوه وسرور خواهند نشانید وشراب طهور خواهند چشانید امروز باده نوشان خمخانه افضال را بنقد ازان نصیبی تمام داده اند
نظم از سقاهم ربهم بین جمله ابرار مست :: در جمال لایزالی هفت وپنج وچار مست :: تن چو سایه بر زمین وجان پاک عاشقان ::
در بهشت عدن تجری تحتها الانهار مست :: خود چه جای عاشقان کرجای توحید خدا :: کوه وصحرا وجبال وجمله اشجار مست پس ابرار را
گویند ان هذا بدرستیکه این کرامتهای کان هست لکم جزاء مر شمارا پاداش کردار شما وکان سعیکم وهست شتافتن شما
در خیر مشکورا پسندیده ولائق مکافات انا نحن بدرستی که ما نزلنا فرو فرستادیم علیک القرآن بر تو قرآن را تنزیلا فرو فرستادنی
بتدریج سوره وبعد از سوره وآیتی پس از آیتی بر مقتضای حکمت فاصبر پس صبر کن لحکم ربک بحکم پروردکار خود در آنچه فرموده ترا تبلیغ
رسالت یا برای حکم او بنصرت تو وهلاک معاندان تو ولا تطع وفرمان مبر منهم از ایشان آثما گناهکاری را که ترا باثم خواند چون عتبه گفت
از دعوت خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم او کفورا یا ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت کنند چون ولید مغیره که گفت بدین آبا رجوع
کن تا ترا توانگر سازم واذکر اسم ربک ویاد کن پروردکار خود را بکرة بامداد واصیلا وشبانگاه یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش
ومن اللیل ودر بعضی از شب فاسجد له سجود کن مر او را یعنی نماز گذار بعضی گفته اند بکرت وقت نماز بامداد است واصیلا عبارت
باشد وقت ظهر وعصر را ونزدیک بعضی از شب مراد مغرب وعشاء است پس معنی چنین بود که بر پنج نماز مداومت نمای وسبحه ونماز
گذار برای خدایتعالی لیلا طویلا شب دراز یعنی تهجد مشغول نمای ان هؤلاء بدرستی که این گروه یعنی کفار یحبون العاجلة دوست
میدارند سرای شتابنده یعنی دنیا را ویذرون وراءهم وگذاشته اند یعنی انداخته اند از پس پشت خود یوما ثقیلا روز گرانرا که بهیات
ست وبد ومنکر ونه وبرای او عمل نمیکنند نحن خلقناهم ما بیافریدیم ایشانرا از آبی ست که آن نطفه است وشددنا ومحکم کردیم
اسرهم آفرینش ایشانرا یعنی مفاصل ایشانرا باعصاب برهم بسته ایم واذا شئنا وچون خواهیم بدلنا بدل کنیم ایشانرا امثالهم
بامثال ایشان در خلقت تبدیلا بدل کردنی یعنی ایشانرا بمیرانیم ودر نشاء ثانیه بمانند همین صورت وهیات بازآریم یا ایشانرا بمیریم
وبدل کنیم بغیر ایشان از بندگان فرمان بردار ان هذه بدرستی که این سوره تذکرة پندی وموعظه است یا معامله اهل بیت رضی در بذل
وایثار پند وعبرت است مؤمنانرا تا بمثل آنها عمل کنند واز مثل این چیز با بهره یابند فمن شاء اتخذ پس هر که خواهد که فرا گیرد الی ربه
بسوی قرب آفریدکار خود سبیلا راهی بخیر وطاعت که فرا گیرد وما تشاؤن ونخواهید شما هیچ راهی الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد
خواهش شمارا ان الله کان علیما بدرستی که خدای هست دانا باستعداد واستحقاق هر کس حکیما صواب کار نخواهد هیچ چیزرا مگر بمقتضای
حکمت خود یدخل در آرد من یشاء هر کرا خواهد فی رحمته در بخشش خود بهدایت وتوفیق یا در بهشت بفضل وکرم خود والظالمین
وستمکاران یعنی مشرکان اعد لهم آماده کرده است برای ایشان عذابا الیما عذابی دردناک

سورة المرسلات مکیة وهی خمسون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

والمرسلات سوگند بفرشتگان فرستاده شده عرفا بنیکوئی یعنی بامر ونهی یا بآیات قرآن فرستاده شده بمجمع نیکوئی یا ببادهای فرستاده
شده پی در پی فالعاصفات عصفا پس سوگند بآنکه که سخت وزنده روند سخت رفتنی در امتثال امر الهی یا احکام کلام که برندگان
ومحو کنندگان احکام اند یعنی ناسخ شرایع وادیان متقدمه یا بادهای جهنده سخت جهت عذاب سخوحی والناشرات وسوگند بفرشتگان که

نشر کنند کان شرایع وکتب را یعنی ظاهر کنندگان نشرا ظاهر کردنی یا آیتهای قرآن که انتشار هدایت منتشر سازند برای خواص وعوام یا بادهای نرم جهنده
جهت راحت جمعی فالفارقات پس سوگند بآنکه که جدا کنندگانند مر حق وباطل را از یکدیگر فرقا جدا کردنی یا آیات قرآن که جدا کردانند خیر را
از شر یا بادها که پراکنده سازند ابرها را فالملقیات پس بفرشتگان که افکنندگانند بپیغمبران ذکرا وحی را یا آیات کلام که القای ذکر حق کنند
در میان عالمیان که موجب ذکر حق است واستدلال بران بر قدرت وی والقای ذکر عذرا برای عذر متقیان است که مؤمنانند او نذرا یا بجهت
بیم کردن مبطلان وجواب قسم این باشد که انما توعدون جز این نیست که آنچه وعده داده اید آمدن قیامت ومتعلق بها لواقع هر آینه بودنی است فاذا
النجوم پس آنگاه که ستارگان طمست محو کرده شوند یعنی نور ایشانرا ببرند واذا السماء وآنگاه آسمان فرجت شکافته گردد واذا الجبال وآنگاه
که کوهها نسفت پراکنده کردد از اماکن خود واذا الرسل وآنگاه که پیغمبران اقتت جمع کرده شوند بمیقاتی که مقرر کرده باشد در ان بگواهی دادن
بر امتان خود پس گویند که لای یوم برای کدام روز اجلت واپس داشته شد این چیزها یعنی طمس نجوم وشق آسمان وقلع جبال پس جواب
گوید که لیوم الفصل برای روزی جدا کردن که امروز است وجدا کردن میان مؤمن وکافر ومطیع وعاصی باشد در مکافات یا روز حکم کردن میان خلق
وما ادراک وچه چیز دانا کرد ترا یعنی توچه دانی که ما یوم الفصل چیست روز فصل چه کنه آنرا نتوان دانست ویل یومئذ وای آن روز للمکذبین
مر آنانرا که تکذیب آن روز کنند الم نهلک الاولین آیا هلاک نکردیم پیشینیانرا چون قوم نوح وعاد وثمود ثم نتبعهم پس از پی در آریم بهلاک الآخرین پسینیانرا
که مانند ایشانند چون کفار مکه کذلک نفعل مثل این کار میکنیم بالمجرمین بهمه گناهکاران ویل یومئذ گروهی بزرگ که در آن روز للمکذبین مر تکذیب
کنندگان این وعید است الم نخلقکم آیا نیافریدیم شمارا من ماء مهین از آبی خوار وبیمقدار یعنی منی فجعلناه پس نگاه داشتیم آنرا فی قرار مکین در قرارگاه
استوار که رحم است الی قدر تا مقداری معلوم دانسته شده که زمان ولادت است فقدرنا پس توانا بودیم بر آفرینش تا فنعم القادرون پس نیکو توانائیم ویل
یومئذ بزرگتر بلای آن روز للمکذبین مر باور ندارندگان این قدرت را است الم نجعل الارض آیا نگردانیدیم مر زمین را کفاتا پوشنده وجمع کننده
احیاء وامواتا مر زندگان ومردگان را یعنی احیا را بر روی خود دارد واموات را در درون خود دارد وجعلنا وبیافریدیم فیها در زمین رواسی کوههای
ثابت شامخات بلند وسرفراز واسقیناکم وبیاشامانیدیم شمارا ماء فراتا آبی شیرین بسبب آفریدن عیون ومنابع آن در زمین ویل یومئذ وادی
جهنم در روز رستخیز للمکذبین مر تکذیب کنندگانراست که با مثال این نعمت اعتراف نکنند ومکذبان را در آن روز گویند انطلقوا بروید الی ما کنتم به تکذبون
بسوی آن کان که بودید که تکذیب آن می نمودید یعنی جهنم وعذاب آن انطلقوا الی ظل بسوی سایه ذی ثلث شعب خداوند سه شاخ لا ظلیل
نه سایه خنک ودایم که در وی راحت باشد ولا یغنی ودفع نکند از دوزخی من اللهب از حرارت زبانه آتش چیزی را مراد سایه دود دوزخ است
که از بزرگی وبسیاری متفرق می شود بشعبها وهر شعبه بطرفی میرود ودر معالم آورده که دخان از دوزخ بیرون آید واز وسه شعبه منشعب گردد یکی نور وان بر سر
مؤمنان سایه افکند ویکی دخان وآن بر فوق منافقان متوقف گردد ویکی زبانه خالص وآن بالای کافران بایستد ودر انوار آورده که هر سه شعب دخان جهنم باشد
یکی بر فرق کافران قرار گیرد ویکی بر یمین وی ودیگری بر یسار وی وموذی بدین عذاب قوت واهمه است در دماغ وعصبیه بر یمین قلب وشهویه بر یسار وی
وهر که خواهد که فردا از آن آفات دخان که ظل من یحموم اشارت بدان است ایمن گردد امروز بنور عقل متمسک شده از تیرگی صفت بهیمی وسبعی بباید گذشت
نظم زتاریکی خشم وشهوت حذر کن :: که از دود آن چشم ودل تیره گردد :: غضب چون در آید رود عقل بیرون :: هوا چون مبدل شود خیره گردد انها بدرستیکه
دوزخ ترمی بشرر می افکند در آن روز شرارهای هر شراره کالقصر مانند کوشکی عظیم کانه گویا که آن شرر جمالت صفر شتران زرد اند
برنگ آتش دوزخ وبعضی گویند صفر بمعنی سود است چون آتش دوزخ سیاه است شراره او نیز سیاه باشد وتشبیه شراره بقصر جهت عظمت وبشتران زرد وسیاه
جهت لون وکثرت وتتابع واختلاط وسرعت حرکت ویل یومئذ مشقت بسیار آن روز للمکذبین مر دروغ گویانرا است که صفت دوزخ
وشراره آنرا باور ندارند هذا این روز یوم لا ینطقون روزی است که کافران سخن نگویند یعنی در بعضی مواقف یا ناطق نشوند بحجت بر خدای ولا
یؤذن لهم ودستوری نه بیند مر ایشانرا فیعتذرون تا عذر خواهی کنند وعذر نیز سود ندارد ویل یومئذ کرب واندوه در آن روز للمکذبین مر آنانراست
که تکذیب کنند مر این خبرها را هذا یوم الفصل این روز جدا کردن است میان محق ومبطل جمعناکم جمع کردیم شمارا ای مکذبان این امت والاولین وپیشینیانرا که تکذیب رسل

کردند فان کان لکم کید پس اگر هست شما را کیدی و حیله چنانچه در دنیا نسبت با مؤمنان بکار میبردید فکیدون پس پیش برید با من
تقریع است مر ایشان را و اظهار آثار عجز ایشان یعنی حیله با خدای تعالی پیش نرود و بمکر و دستان عذاب از خود دفع نتوانید کرد نظم
بمکر و حیله عذاب خدای رد نشود ؛ نیاز باید و اخلاص و ناله سحری ؛ توان خرید بیک آه ملک ؛ دو جهان ؛ ازین معامله غافل مشو که حیف خوری ویل
یومئذ للمکذبین وغصه آنروز مر مکذبان راست که بحیله از عذاب نرهند ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران از شرک و عصیان فی ظلال
در سایه‌های درختان بهشت باشند وعیون و بر کنار چشمه‌های آب روان وفواکه و در میان میوه‌ها مما یشتهون از آنچه آرزو کنند و ملائکه
ایشان گویند کلوا بخورید ازین ثمرات واشربوا و بیاشامید ازین آبها هنیئا خوردن و آشامیدن گوارنده بما کنتم تعملون بسبب
آنچه بودید که عمل کردید در دنیا انا کذلک بدرستی که ما چنین نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را ویل جهل و قبح و ذم یومئذ آنروز
للمکذبین مر اهل تکذیب راست که نعیم بهشتی منکر بودند کلوا بخورید ای مکذبان نعم فانی دنیا وتمتعوا و برخوردار شوید قلیلا زمانی اندک
انکم مجرمون بدرستی که شما مشرکانید و آخرت شما را عذاب دایم است ویل یومئذ وای آنروز للمکذبین مر مکذبان را از عذاب الیم است
واذا قیل لهم ارکعوا و چون گفته شود مر ایشان را که نماز گذارید لا یرکعون نگذارند نماز را مراد آنست که مسلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام
بعد از شهادتین نماز است که الصلوة عماد الدین یعنی نماز ستون دین است و دین بآن قایم است ویل اخری یومئذ آنروز للمکذبین
مر دروغ گویان را که بشرف اسلام نمی رسند فبای حدیث پس بکدام سخن بعده پس از قرآن یؤمنون میگروند اگر بقرآن نگروید که معجزه است
مشتمل بر حجج واضحات و معانی لایحه در خبر آمده ❁ سورة النبأ مکیة وهی اربعون آیة ❁ که بعد از آن خواندن این آیت باید گفت آمنا بالله

الجزء الثلثون

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده‌اند که چون حضرت رسالت پناه عم دعوت آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و بروز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت عم و نزول قرآن و وقوع بعث
اختلاف کردند و از یکدیگر میپرسیدند یا از پیغمبر و مؤمنان پرسش می‌نمودند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرمود عم یتساءلون از چه چیز میپرسند کافران عن
النبأ العظیم از خبر بزرگ یعنی قرآن الذی هم آن خبری که ایشان فیه مختلفون در آن خبر اختلاف کنندگان اند بعضی او را بسحر یا شعر یا کهانت
نسبت میدهند و بعضی بتلفیق و مفتری و اساطیر میگویند بقول بعضی نبأ عظیم نبوت آنحضرت عم است که میگویند آیا او پیغمبر هست یا نه و ساحر است یا شاعر
یا مجنون و بعضی آنند که آن خبر بعث است و در آن مختلف بودند جمعی میگفتند که قیامت هست و بتان ما را شفاعت خواهند کرد هؤلاء شفعا
ؤنا عند الله و برخی آنرا منکر مطلق بودند ان هی الا حیوتنا الدنیا و گروهی شک داشتند در وقوع و لا وقوع آن بل هم فی شک منها
کلا سیعلمون نی چنانکه زود بدانند نزدیک روز قیامت یا نزدیک نزع که آنچه در آن اختلاف میکردند حق است ثم کلا سیعلمون
پس حقا که زود بدانند در روز قیامت بطلان قول و خبث عقیده خود را الم نجعل الارض مهادا آیا ما نساختیم زمین را فراشی گسترده تا
قرارگاه شما بود والجبال اوتادا و نگردانیده‌ایم کوهها را میخهای زمین تا بر آن استوار باشند وخلقناکم ازواجا و بیافریده‌ایم شما را
از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقی بماند یا خلق کردیم گونه گونه سیاه و سفید و دراز و کوتاه و خوب و زشت وجعلنا نومکم سباتا و گردانیدیم
خواب را شما راحت بدنهای شما یعنی خواب قطع حس و حرکت کند یا قوای حیوانیه بر آساینده ماندگی از ایشان زایل شود وجعلنا اللیل
لباسا و ساخته‌ایم شب را پوششی تا بظلمت خود همه چیزها بپوشاند صاحب فتوحات قدس سره آورده است که شب لباس اصحاب اللیل است
که ایشان را از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود از لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده هر یک فراخور استعداد خود برخورداری یابند حضرت شیخ الاسلام
قدس سره فرموده که شب پرده روندگان راه است و روز بازار بیداران سحرگاه است بیت اللیل للعاشقین ستر یا لیت اوقاتها
تدوم ؛ چون در دل شب خیال او یار منست ؛ من بنده شب که روز بازار منست وجعلنا النهار معاشا و گردانیدیم روز را وقت
طلب معیشت یا تحصیل آن جست و جوی کنند وبنینا فوقکم و بنا کرده‌ایم زبر سر شما سبعا شدادا هفت آسمان سخت یعنی محکم و استوار
که در وی فرجه و شکافی که نشانه خلل و زلل باشد نیست وجعلنا سراجا وهاجا و بیافریدیم در آسمان چراغی افروخته و تابان یعنی آفتاب وانزلنا

و فرو فرستادیم من المعصرات از ابرهای فشارنده یا بادان ماء ثجاجا آبی ریزان لنخرج به حبا تا بیرون آریم بدان آب دانه که قوت را شاید چون
گندم و جو ونباتا و رستنی که علف را شاید چون کاه و گیاه و گفته‌اند بیرون آریم از دانه و گیاه از زمین گیاه وجنات الفافا و درختان بوستانهای درهم
پیچیده یعنی بسیار بیکدیگر نزدیک ان یوم الفصل بدرستی که روز حکم گذاری یعنی روز رستخیز کان میقاتا هست در حکم خدای وقتی مقرر برای محاسبه خلایق و مجازات
اعمال ایشان یوم ینفخ فی الصور روزی که دمیده شود در صور نفخه ثانیه فتأتون افواجا پس بیایید گروه گروه از قبرهای خود بعرصه گاه محشر امام
ثعلبی رح آورده که حضرت رسالت پناه عم را از افواج پرسیدند فرمود که حشر کرده شوند ده صنف از امت من اول بر صفت بوزنگان و دوم بر هیات
خوکان سیم نگونساران که ایشان را بروی در دوزخ میکشند و چهارم نابینایان و پنجم گران و گنگان و ششم میخایند زبانهای خود را و آن بسینهای
ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهای ایشان سیلان میکند و اهل محشر را از آن کراهیت باشد و هفتم دست و پای بریده باشند و هشتم از دارهای آتشین
آویخته و نهم از نتن بتر باشند بر نه از مردار و دهم با جبهای آتشین پوشانیده باشند و از قطران جبه‌ها بپوستهای ایشان اما بوزنگان سخن چینان
باشند و خوکان حرامخواران و نگونساران ربوا خورندگان و کوران جور کنندگان در حکم و گنگان و کران آنها که باعمال خود معجب بوده‌اند و زبان
خایندگان علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده است و دست و پا بریدگان رنجانندگان همسایگان بغیر حق و آویختگان از دارها غمازان
و سعایت کنندگان بسلاطین و حکام و آنها که نتن عظیم دارند متابعان شهوات و بازدارندگان حق خدای و پوشندگان ملباس قطران اهل تکبر
و نازش وفتحت السماء و شکافته شود آسمان در آن روز فکانت ابوابا پس باشد از بسیاری شکافها درها یعنی چندین درها باشد
و در جایی که تمام او در هست وسیرت الجبال و رانده شود کوهها در هوا فکانت سرابا پس باشند مثل سراب یعنی نمایش کوه دارند
باشند با سبب تشتت اجزا بر حقیقت جبلیت باقی نمانند ان جهنم کانت مرصادا بدرستی که دوزخ باشد گذرگاه خلق یعنی همه ابرو که
باید گذرد یا در کمین گاهی که زبانیه در وی مترصد ایستاده باشند یعنی برای تعذیب کافران و از ایشان نتوانند گذشت یا موضعی رصدی که خزنه دوزخ
انتظار کفار میبرند و خزنه بهشت نگاهبانی مؤمنان میکنند تا بوقت مرور بر صراط از تعرض آتش محروس باشند و این جهنم باشد للطاغین مر کافران را
که از حد گذشته‌اند مآبا بازگشت یعنی آرام جایی و قرارگاه لابثین فیها احقابا درنگ کنندگان در آن روزگارهای دراز در معالم از مجاهد
رح نقل میکند که این احقاب که حق سبحانه ذکر کرده چهل و سه حقبه هر حقبی هفتاد خریف و هر خریفی هفتصد سال و هر سالی سیصد و شصت روز و هر روزی
هزار سال باشد در موضح آورده است که مراد این نیست که برای عذاب کافران تعیین مدت کرده باشند بلکه مراد آنست که هر حقبی که میگذرد حقبی دیگر
از پی در می آید تا ابد الآباد لا یذوقون فیها نمی چشند در دوزخ یعنی نمی یابند بردا خنکی هوا که بدان راحت یابند و حرارت هوای دوزخ
از ایشان باز دارد و گفته‌اند برد خواب است یعنی ایشان را در جهنم خواب نیست تا آسایش یابند ولا شرابا و نمی آشامند شرابی الا حمیما مگر حمیم و آن
آبی است که چون نزدیک روی آرند گوشت روی در آن ریزد و چون بخورند امعا و احشا پاره پاره گردد وغساقا و ریم که از ریشهای ایشان سیلان
کند یا اشکهای ایشان که از سر حسرت می بارند جزاء بهر یکه بدان معذب گردند جزاء یا پاداش داده می شوند پاداشی وفاقا موافق کردارهای خود
انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند لا یرجون که نمی ترسیدند حسابا از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب آن سرای وکذبوا و تکذیب
میکردند بآیاتنا آیتهای ما که انبیاء عم بر ایشان میخواندند کذابا تکذیب کردنی وکل شیء و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت
و غیر آن احصیناه شمرده‌ایم آنرا یعنی نگاه داشته و نوشته‌ایم کتابا نوشتنی و خواهیم گفت منکران را فذوقوا این چشیده عذاب دوزخ فلن
نزیدکم پس نمی افزاییم شما را همیشه الا عذابا مگر عذابی بالای عذاب و در خبر آمده که این آیت سخت‌ترین آیات قرآن است مر دوزخیان را از
روی وعید و در خبر آمده که این آیت سخت‌ترین آیات قرآن است مر دوزخیان را از روی وعید ان للمتقین بدرستی که مر پرهیزکاران راست مفازا
رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح که آن حدائق و اعنابا باغها است که در وی درختان میوه‌دار و درختان انگور است تخصیص جهت تفضیل
است وکواعب اترابا و ایشان راست دختران نار پستان همه همزادان در تفسیر زاهدی آورده که زنان شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله
خواهند بود و در اغلب تفاسیر هست که همه از اهل بهشت از مردان و زنان سی و سه ساله باشند وکاسا دهاقا و مر ایشان راست جامهای پر از شراب

باکاسهای پی در پی لا یسمعون فیها لغوا نشنوند متقیان سخنان بیهوده و باطل ولا کذابا و نه دروغی و گفته اند نشنوند در شرب خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدال بسیار بود جزاء جزا داده شود ایشان را جزا دادنی من ربک از پروردگار تو بمقتضای وعدهٔ خود عطاء عطا کرده شود ایشان را از فضل خویش عطایی وافی و کافی یعنی بسنده یا بر حسب اعمال ایشان رب السموات والارض آفریدگار آسمان و زمین وما بینهما و آنچه میان ایشان است الرحمن بزرگ بخشایش لا یملکون مالک نباشند اهل آسمان و زمین منه خطابا از خدای سخن گفتن را یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند مگر بدستوری یا بر آنکه خطاب کنند با خدای و اعتراف نمایند بثواب و عقاب و برا که همه مملوک اند و مملوک مالک نتواند بود یوم یقوم الروح روزیکه بایستد روح والملائکة صفا و بایستند فرشتگان صف زدگان و روح ملکی است موکل بر ارواح در معالم گفته که مخلوقی از و بزرگتر نیست روز قیامت وی تنها صفی باشد و تمام ملایکه با کثرت عدد و عظمت جسد صفی چند و او در بزرگی برابر همه بود و در عین المعانی از ابن مسعود رض روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار بار تسبیح میگوید و از هر تسبیح ملکی مخلوق میگردد و گفته اند روح طایفه اند بشکل آدمیان و نه از ایشان فرد صفی بایستند و ملایکه صفی و گویند روح جبرئیل ع م است که با فرشتگان صف بایستند لا یتکلمون سخن نگویند در باب شفاعت الا من اذن مگر کسی که دستوری دهد له الرحمن مر او را خدای تعالی که شفاعت کند یا نکند مگر کسی را که خدای تعالی اذن کند در شفاعت وقال صوابا و گفته باشد او در دنیا کلمهٔ توحید یعنی جز مومنان را شفاعت نکنند ذلک الیوم الحق آن روز روزی است که بودنی البته خواهد بود فمن شاء اتخذ پس هر کس که خواهد فرا گیرد الی ربه مابا بسوی ثواب پروردگار خود بازگشتنی با یمان و طاعت انا انذرناکم بدرستی که ما بیم کردیم شما را و ترسانیدیم عذابا قریبا از عذابی نزدیک که عذاب آخرت است و قرب و جهت تحقیق اوست یوم ینظر المرء روزی که بنگرد آدمی ما قدمت یداه در آنچه پیش فرستاده باشد دو دست او یعنی باز یابد کردارهای خود در از خیر و شر ویقول الکافر و گویند ناگرویده و در آن روز یا لیتنی ای کاشکی من کنت ترابا بودمی خاک یعنی هرگز من صورت آفریده نشدمی یا امروز خاک بودمی و مرا زنده نکردندی و گفته اند بعد از حشر وحوش که ایشان را خاک سازند کافر این تمنا کند و قولی آن است که مراد از این کافر ابلیس است و او آدم ع م را عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود را می ستود که من از آتش مخلوقم چون در آن روز کرامت آدم ع م و فرزندان مومن او مشاهده کند و عذاب و شدت خود را ببیند آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت با آدم ع م داشتمی ای درویش این همه دبدبه و طنطنه که خاکیان را هست هیچ طبقه از طبقه مخلوقات را نیست مثنوی

خاک را خوار و تیره دید ابلیس ؛ کرد انکارش آن حسود خسیس ؛ ماند غافل ز نور باطن او ؛ نشد آگه ز سر کامن او ؛ بهر گنجی که هست در دل خاک ؛ این صدا داده اند در افلاک ؛ که بجز خاک نیست مظهر کل ؛ خاک شو خاک تا بروید گل

سورة النازعات مکیة وهی اربع واربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

والنازعات غرقا سوگند بکشندگان بقوت و شدت یعنی ملایکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند والناشطات نشطا و بفرشتگان بیرون برندهٔ ارواح مومنان بیرون بردنی والسابحات سبحا و بملایکه شناکننده شنا کردنی یعنی آمد و شد نماینده در درون تن و شناختن در آن چون اهل سباحت فالسابقات سبقا پس بفرشتگان پیش گیرنده بر همه پیشی گرفتن در فرمان برداری فالمدبرات امرا پس سوگند بملایکه که تدبیر کننده اند کار دنیا را یعنی جبرئیل ع م که موکل است بر بادها و جنود و اسرافیل ع م که نازل است با مور اقضیه و اقدار و میکائیل ع م که قسمت باران و گیاه متعلق بدوست و عزرائیل ع م که قابض ارواح است اهل دوست و گفته اند مقسم به نجوم است که شتابان میروند از مشرق بمغرب و رونده از برجی ببرجی و سیاحت میکنند در فلکات و بر همدیگر پیشی میگیرند در سیر و مدبر انند امری که بدیشان بازبسته است باذن الله چون اختلاف هوا و فصول یا اسپان غزات اند که عنان کشیده روند از دار السلام و تسبیح نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد و تدبیر باید بدیشان کار فتح و ظفر بر دشمنان خدا یا بالنفوس فاضله که منتزع شوند از شهوات و نشاط کنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتفاع سیاحت نمایند و بحصول کمالات سبقت فرمایند تا مکمل شده مکمل و مدبر امور ارشاد کردند و بر هر تقدیر جواب قسم آنست که شما مبعوث و محاسب خواهید شد یوم ترجف الراجفة یاد کن آن روزی را که بجنبد جنبیدنی یعنی بلرزد کوه و زمین از هیبت آن روز کما قال الله تعالی یوم ترجف الارض والجبال و این بوقت نفخه اولی بود که همه بلرزند

و زندگان از هول بمیرند تتبعها الرادفة از پی در آید او را از پس در آینده یعنی نفخهٔ ثانیه که خلق بدان زنده شوند قلوب یومئذ واجفة دلها آن روز ترسان و لرزان بود ابصارها خاشعة دیدهای خداوندان دلهای فرو خوابانیده باشد یقولون میگویند منکران بعث امروز در دنیا که ائنا لمردودون آیا ما بازگردیده شدگانیم فی الحافرة بحالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان حیات که داشتیم رد خواهند کرد ءاذا کنا آیا چون گردیم ما عظاما نخرة استخوانهای کهنه و نزدیک بخاک شده ما را مبعوث گردانند قالوا پس گفتند از روی استهزا اگر چنین باشد تلک اذا کرة خاسرة آن بازگشتن آنگاه بازگشتنی باشد با زیان یعنی اگر ما را رجوع باشد بحشر پس ما زیانکاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه میفرماید که دشوار میگیرید امر قیامت را فانما هی پس جز این نیست که آن زجرة واحدة یک غریدنست یعنی یک دمیدن اسرافیل ع م که همه خلق بدان زنده شوند فاذا هم بالساهرة پس آنگاه ایشان در زبر زمین بوده باشند و گفته اند که ساهره نام زمین است نزدیک بیت المقدس در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا بود و خدای تعالی آن را گشاده گرداند چندانکه خواهد و گویند زمین ساهره را خدای آفریند از نقره خام و طول و عرض آن چهل برابر زمین دنیا است هل اتاک حدیث موسی آیا آمد بتو یعنی آمد سخن موسی کلیم ع م بتسلی و بی دل خود در بار تکذیب قوم و خبر فرمانی از وعدهٔ مومنان و وعید کافران اذ ناداه ربه یاد کن چون بخواند موسی ع م را پروردگار او بالواد المقدس طوی بوادی پاکیزه و آن نام وادی است یا بمعنی مرتین است یعنی دو بار پاکیزه شده یا دو بار ندا کرده شده که اذهب برو برسالت الی فرعون بسوی فرعون انه طغی بدرستی که او از حد در گذشته است و تکبر فقل هل لک پس بگوی مر او را که ای طاغی هیچ هست مر ترا میلی و رغبتی الی ان تزکی بسوی آنکه پاک شوی از کفر و عصیان و اهدیک و هیچ میخواهی که راه نمایم ترا الی ربک بشناخت آفریدگار تو فتخشی پس بترسی از عذاب او و حذر نمایی از سرکشی و نافرمانی موسی ع م بحکم خدای بنزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد و او معجزه طلبید فاریه الآیة الکبری پس بنمود او را موسی ع م معجزه بزرگتر که قلب عصا بود بحیه فکذب وعصی پس تکذیب کرد فرعون موسی ع م را و عاصی شد در فرمان خدای تعالی یعنی چون دید که عصی اژدها شد گفت این اثر خدای تعالی نیست بلکه سحر موسی است ثم ادبر یسعی پس پشت بر موسی کرد یعنی روی از و بگردانید و می شتافت با بطال امر او و گفته اند بترسید از اژدها و پشت گردانید و می شتافت در گریختن فحشر فنادی پس جمع کرد قوم خود را پس ندا کرد مر ایشان را بنفس خود فقال انا ربکم الاعلی پس گفت منم پروردگار بزرگتر شما یعنی اصنام بر صورت منند همه خدایانند و من از همه بزرگترم امام قشیری قدس سره در لطایف آورده که ابلیس این سخن می شنید گفت مرا طاقت این کلام نیست من دعوی انا خیر منه کردم بر آدم این بلا بمن رسید او که چنین لاف میزند تا کار او بکجا رسد فاخذه الله پس فرا گرفت او را خدای نکال الآخرة بعقوبت آخرت که سوختن است والاولی و بعذاب دنیا که غرق شدن است یا بنکال دو کلمه او را مواخذه ساخت کلمه اول این سخن است که انا ربکم الاعلی و کلمه آخر آنکه ما علمت لکم من اله غیری و میان این دو کلمه چهل سال بود که شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرموده که وقتی که مرا حال گرم شد بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام اعلی یافتم از علیین مناجات کردم که خدایا این چه حالت است که فرعون انا ربکم الاعلی گفت و منصور انا الحق هر دو یک دعوی کردند و روح حسین در علیین است و آن فرعون در سجین پس بسرم ندا رسید که فرعون بخودبینی در افتاده همه خود را دید و ما را گم کرد و حسین ما را دید و خود را گم کرد پس در میان دعوی شان فرق بسیار است نظم

گفت فرعونی انا الحق گشت پست ؛ گفت منصوری انا الحق و برست ؛ این انا را رحمة الله در محب ؛ وان انا را لعنة الله در عقب ؛ زانکه او سنگ سیه بد این عقیق ؛ آن عدوی نور بود و این عشیق ؛ آن انا هو بود در سر ای فضول ؛ نه ز روی اتحاد و از حلول ؛

ان فی ذلک لعبرة لمن یخشی بدرستی که در ذکر فرعون هر آینه پندی است و اعتباری مر کسی را که از ترسان او آن باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط امر نهد ءانتم اشد خلقا آیا شما ای منکران بعث سخت تر و دشوار تر بدار زروی آفرینش ام السماء یا آسمان بناها بنا کرد آن را بعظمت رفع سمکها بر داشت سقف آن را یعنی مقدار ارتفاع آن را از زمین بلند ساخت فسویها پس آن را راست کرد بی فتوری و بی قصوری واغطش لیلها و تاریک گردانید شب آن را واخرج ضحیها و بیرون آورد روز آن را اضافه شب و روز با آسمان جهت آنست که حدوث آن را سبب گردش اوست امام زاهد رح فرموده که حدوث آن را سبب گردش اوست امام زاهد رح فرموده که روز و شب دنیا با آسمان پیدا کرد و بسبب آفرینش آسمان

آفتاب و ماه برو وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ و زمین را بعد از آفرینش آسمان دَحَاهَا بگسترد و مبسوط گردانید جمهور علما بر آنند که آفرینش زمین پیش از
خلق آسمانها است و گستردن او بعد از آن أَخْرَجَ مِنْهَا بیرون آورد از زمین گسترده مَاءَهَا آب او را بتفجیر ینابیع و عیون وَمَرْعَاهَا و بیرون آورد گیاه
زارها و چراگاههای او را وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا و کوهها را محکم و پایدار ساخت در زمین و اثبات کوهها و انفجار انهار و ظهور چراگاهها مَتَاعًا لَكُمْ
از برای برخورداری است مر شما را وَلِأَنْعَامِكُمْ و مر چهارپایان شما را فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ پس چون بیاید بلیه بزرگتر و داهیه
که از همه بلاها سخت‌تر باشد و آن ساعتی است که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را به بهشت رسانند جواب اذا محذوف است
تقدیرش آنکه واقع شود آنچه واقع شود یَوْمَ یَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ روزی که یاد آرد انسان مَا سَعَىٰ آنچه سعی کرده باشد در عمل …
بدست او دهند تا بخواند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و ظاهر گردانیده شود دوزخ لِمَنْ يَرَىٰ مر کسی را که ببیند یعنی آشکارا شود بر وجهی که همه کس …
ببیند فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ پس هر که از حد برون رفته باشد و تکبر ورزیده وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و برگزیده زندگانی دنیا را یعنی … حضرت فراموش کرده
کار او ساخته فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ پس بدرستی که دوزخ آن جای آرام اوست وَأَمَّا مَنْ خَافَ و اما هر کس که ترسیده باشد مَقَامَ رَبِّهِ
از ایستادن خود نزد پروردگار خود یعنی در موقف عتاب و عرض وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ و نهی کرده باشد و باز داشته نفس خود را از آرزو
او یعنی از تمنای حرام و ناشایست فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ پس بدرستی که بهشت آن آرام جای اوست در فصول آورده که این آیه
در شان کسی است که قصد معصیت کند در خلوت و بران قادر بود و خلاف نفس نموده از خدای تعالی بترسد و از آن عمل دست باز دارد نظم
گر نفسی نفس بفرمان تست ∴ گفتن بیا ور که بهشت آن تست ∴ نفس کشند هر نفسی سوی بیست ∴ هر که خلاف نفسی زد برست يَسْأَلُونَكَ می‌پرسند ترا
ای محمد عَنِ السَّاعَةِ از روز رستخیز و میگویند أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی باشد اوقات آن روز و در چه زمان بیاید فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا در چه چیزی
تو از یاد کردن آن عایشه رض فرمود که حضرت رسالت پناه عم میخواست که وقت آن از خدای بپرسد حق سبحانه فرمود که تو از دانستن قیامت بر چه
چیزی یعنی علم آن حق تو نیست زینهار تا نپرسی إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا بسوی پروردگار تست منتهای علم قیامت یعنی کسی را خبر نداده باطلاع
بران خاصه حضرت اوست إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشَاهَا جز این نیست که تو بیم کننده هر کرا بترسد از قیامت كَأَنَّهُمْ گویا که کفار مکه
يَوْمَ يَرَوْنَهَا روزی که ببینند قیامت را که از آمدن آن می پرسند لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر مگر شبانگاه آن روز
أَوْ ضُحَاهَا یا چاشت آن روزی که عشیه آن مذکور شد یعنی از هول آن روز مدت زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده اند در دنیا

سورة عبس مکیة وهی اثنان واربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که عبدالله بن ام مکتوم رض بمجلس پیغمبر عم آمد و آنحضرت عم بدعوت صنادید قریش باسلام مشغول بود و ابن ام مکتوم بحجت عمی که داشت الحال را
ندانست که نزد حضرت عم کسی نشسته است و با وی سخن میگوید آمده و قطع سخن کرد آنحضرت عم از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش کرد و از وی اعراض
جبرئیل عم آیت آورد که عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ ترش کرد روی خود را و روی بگردانید أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ بآنکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبدالله اعمی وَمَا يُدْرِيكَ
… لَعَلَّهُ يَزَّكَّىٰ … ابن ام مکتوم پاک شود از آثام أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَىٰ
یا پند گیرد پس سود دارد او را پند دادن تو أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَىٰ اما آنکس که توانگری دارد یعنی بی نیازی میکند از ایمان فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ
پس تو برای او روی آری یعنی بر وی اقبال میکنی از بهر حرص بر ایمان آوردن او وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ و نیست بر تو وزر و وبال بر آنکه آن مستغنی
پاک نشود باسلام چه بر تو بلاغ است و بس وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ و اما آنکه بیاید بسوی تو می‌شتابد در طلب تعلیم یعنی ابن ام مکتوم وَهُوَ
يَخْشَىٰ و او می‌ترسد از خدای یا از آزار کفار بسبب آمدن نزد تو فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ پس تو از او روی گردانیده بدیگران مشغول می شوی منقول است
که چون جبرئیل عم این آیات میخواند بشره مبارک آنحضرت عم متغیر میشد در لباب آورده که یک ساعت نرگس دیده آن سرو جویبار رسالت بی آب
و تاب شد بمثابه که میرفت و راه نمیدید نزدیک بود که رنگ روی مبارکش و دیوارهای مکه را مشرف سازد امام زاهد رح فرموده که سید عالم عم

ازعقب عبدالله رفت و او را باز گردانید و بمسجد باز آورد و ردای خود بگسترانید و دلش شاد ساخت و وی را بران نشاند و بعد از آن هر گاه که وی را دیدی
گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی و دو بار او را در مدینه خلیفه ساخت وقتی که بغزوه میرفت و بباید دانست که این صورت از حضرت رسالت پناه عم
خطا نبود چه بحکم اجتهاد این عمل بجای آورده و کراهیت واسوی ادب ابن ام مکتوم بود که سخن بروی قطع کرد لکن معذور بود بسبب عمی كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ
حقا که این آیات قرآنی پندست مر خلق را فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ پس هر که خواهد یاد کند آنرا و بدان متعظ گردد و این آیت ها ثبت کرده شده است فِي صُحُفٍ
مُكَرَّمَةٍ در صحیفهای گرامی کرده شده نزد خدای مَرْفُوعَةٍ برداشته شده و بلند قدر مُطَهَّرَةٍ پاکیزه از همه عیبها بِأَيْدِي سَفَرَةٍ بدست
نویسندگان یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ انتساخ کردند كِرَامٍ بزرگان نزدیک خدای پاکیزگان و مهربانان که بر مومنان استغفار میکنند
مر ایشان را بَرَرَةٍ نیکان قُتِلَ الْإِنْسَانُ لعنت کرده باد انسان یعنی کافر و بقول بعضی آنست که مراد عتبه ابن ابی لهب است که اول داماد
پیغمبر بود عم و باخر دختر آن حضرت را طلاق داد و گفت کفرت برب النجم اذا هوی و حضرت رسالت پناه عم او را نفرین کرد که اللهم سلط علیه کلبا
من کلابک و اندک وقتی بگذشت که شیر سر او را برکند و درین باب حسان بن ثابت رض قصیده دارد القصه حق سبحانه او را لعنت کرده میفرماید
مَا أَكْفَرَهُ چه کافرترین خلق است هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ از چه چیز بیافرید او را مِنْ نُطْفَةٍ از مقدار آب منی خَلَقَهُ
بیافرید او را فَقَدَّرَهُ پس اندازه او پدید کرد از اعضا و اشکال و هیئات در بطن مادر ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ پس راه بیرون آمدن آسان کرد او را
تا متولد شد و نشو و نما یافت تا برسید ثُمَّ أَمَاتَهُ پس بمیرانید او را بوقت انتهای عمر او فَأَقْبَرَهُ پس بخاک در آورد او را تا همچون مردار بر سر راهها نیفکنند
ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ پس چون خواهد زنده گرداند او را و وقت نشور بازبسته بمشیت اوست كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ حقا که نگذارد انسان
و ادا نکرد آنچه خدای تعالی فرموده او را یعنی کافر بعهد میثاق وفا ننمود و امر ایمان و طاعت را گردن ننهاد و گفته اند مراد همه آدمیان اند چه هیچ
آدمی از ادای حقوق او امر الهی کما ینبغی برون نیامده و نتواند قطعه بنده همان به که ز تقصیر خویش ∴ عذر بدرگاه خدا آورد ∴ ورنه سزاوار خداوندیش
کس نتواند که بجا آورد ∴ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ پس باید که نظر کند انسان بخوردنی خویش بچشم عبرت و ببیند که بچه وجه احداث کرده
می شود أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا بآنکه ما ریختیم آب را از ابر ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا پس شکافتیم زمین را شکافتنی فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا
پس برویانیدیم در زمین دانه که قوت توانگر و چون حنطه و شعیر و امثال آن وَعِنَبًا وَقَضْبًا و تاک انگور و سبب وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا و درخت
زیتون و خرمابنان وَحَدَائِقَ غُلْبًا و باغهای دیوار بسته بزرگ درخت یعنی اشجار او متکاثف و بسیار وَفَاكِهَةً وَأَبًّا و میوه‌های تر و گیاه
خشک یا چراگاه این همه کردیم مَتَاعًا لَكُمْ برای برخورداری شما وَلِأَنْعَامِكُمْ برای تمتع چهارپایان شما فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون
بیاید آواز کر کننده یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد مراد نفخه ثانیه است جواب اذا آنکه ببیند احوال و شداید بسیار يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ روزی که
بگریزد مرد از برادر خود با وجود موانست و مهربانی وَأُمِّهِ و از مادر خود با وجود کثرت حقوقی که او راست وَأَبِيهِ و از پدر خود با وجود وفور شفقت
و عاطفت که از وی دیده وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود با وجود آنکه مونس روزگار او بوده وَبَنِيهِ و از فرزندان خود با خیال استظهار بدیشان
لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مر هر یکی را از اهل قیامت يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ آن روز کاری است که مشغول می دارد او را از مهم دیگران و در بیان
مشغول قیامت شیخ فرید الدین عطار قدس سره حکایتی منظوم دارد نظم کشتئی آورد در دریا شکست ∴ تخته با جمله بر بالا نشست ∴ گربه و موشی
بران تخته بماند ∴ کارشان بالیکدگر تخته بماند ∴ نی زگربه موش را روی گریز ∴ نی زموش آن گربه را چنگال تیز ∴ هر دو شان از هول دریای عجب
در تحیر باز مانده خشک لب ∴ در قیامت این چنین‌ها بود ∴ یعنی الحانی تو و من با بود ∴ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ رویها باشد آن روز تابان
و درخشان از نور ایمان ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ خندان و فرخناک و شادمان بسبب نجات از نیران و وصول بروضه جنان وَوُجُوهٌ
يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ و رویها باشد آن روز بر او غبار و تیرگی از اثر عناد و خیرگی تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ فرو گیرد آنرا تاریکی و سیاهی از انکار رسالت
أُولَٰئِكَ آن گروه که روی سیاه گرفته و گرد آلوده وارند هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ ایشانند ناگرویدگان دروغگویان و نابکاران و بیهیده کاران

سورة التكوير مكية وهی تسع عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

عبدالله بن عمر رض از رسول خدا ع م نقل کرده که هر که دوست دارد که بنگرد در روز قیامت یعنی معاینه ببیند احوال آن روز را پس باید که بخواند اِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ
چون آفتاب درهم پیچیده شود یعنی انبساط نور او و انبساط آفاق زایل گردد و مراد آنست که بینور شود وَاِذَا النُّجُوْمُ انْکَدَرَتْ و آنگاه که ستارگان تیره شوند
وَاِذَا الْجِبَالُ سُیِّرَتْ و آنگاه که کوهها از اماکن خود منقطع شده رونده شوند در هوا چون هبا وَاِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ و چون ناقهای ده ماهه
از حمل ایشان گذشته و بزادن نزدیک شده و آن نفیس ترین مال عرب است فروگذاشته شود یعنی کسی را پروای رعی و مراعات او نماند وَاِذَا
الْوُحُوْشُ حُشِرَتْ و آنگاه که جانوران وحشی جمع کرده شوند و بیکدیگر مختلط شده معتاد بار اجمال الضرار یکدیگر نباشد وَاِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ و آنگاه
دریاها را آمیخته گردانند تلخ با شیرین تا همه یک دریا شوند یا همه را خشک سازند یا گرم کنند و بیفشانند در فتوحات مذکور است که هرگاه عبدالله عمر رض
چون دریا را بدیدی گفتی یا بحر متی تعود نارا وَاِذَا النُّفُوْسُ زُوِّجَتْ و آنگاه که نفسها را جفت گردانند یعنی هر کسی را با مثال او رفیق سازند چون صالح را با
صالح و طالح را با طالح یا نفوس مؤمنان را با حور عین جفت کنند و کافرانرا با شیاطین یا ارواح را با بدان وَاِذَا الْمَوْءُدَةُ سُئِلَتْ و آنگاه که دختران
زنده در خاک کرده پرسیده شوند یعنی از کار روی قتله او سوال کنند بِاَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ بکدام گناه کشته شده است عادات اکثر عرب در جاهلیت
آن بود که دختران را از خوف درویشی یا از جهت لحوق عار بدیشان زنده دفن کردندی حق سبحانه فرموده که از قتله او سوال کنند تو لی انکه از و پرسند
که چرا کشته شدی و فایده این سوال انکه کودک جواب دهد که مرا بی جرمی کشته اند تا قاتل وی مخذول گردد وَاِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ و آنگاه که نامهای اعمال که
بوقت مرگ بندگان طی کرده باشند باز گشاده شود وَاِذَا السَّمَاءُ کُشِطَتْ و آنگاه که آسمان برکنده شود و درهم پیچیده وَاِذَا الْجَحِیْمُ سُعِّرَتْ و آنگاه
که دوزخ افروخته کرده یعنی بغضب خدای تعالی تافته شود بیشتر از بیشتر وَاِذَا الْجَنَّةُ اُزْلِفَتْ و آنگاه که بهشت نزدیک گردانیده شود بدوستان
خدای تعالی عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا اَحْضَرَتْ بداند هر نفسی آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال خیر و شر تا آدمی ازین دوازده حال که مذکور شد ششی در
محشر مشاهده نکند نداند که چه کرده است و آنگاه که بداند ببیند که با هر خیری کرامتی و عطائی و با هر شری ملامتی و عتابی بر نیکی حسرت خورد که چرا زیاده
نکردم و بر بدی اندوه خورد که چرا مباشر آن شدم و آن حسرت و اندوه هیچ فایده ندهد نظم تو امروز فرصت غنیمت شمار که فردا ندامت نیاید بکار
بکوش ای توانا که فرمان بری که در ناتوانی بسی غم خوری فَلَآ اُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ پس سوگند میخورم بستارگان پنهان شونده در روز الْجَوَارِ الْکُنَّسِ
روندگان در مغارب خویش پنهان شوندگان در شعاع آفتاب در کشف الاسرار آورده که مراد خمسه متحیره اند یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد
و خنوس ایشان رجوع است و کنوس ایشان استقامت و گفته اند خنس گاو کوهیست و کنس آهو وَالَّیْلِ اِذَا عَسْعَسَ و سوگند بشب آنگاه
که پیش آید و هوا را تاریک گرداند یا باز پس رود و ظلمت زائل شود و این کلمه از اضداد است وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ و سوگند بصبح آنگاه که دم زند
یعنی طلوع کند و تنفس او مبدای طلوع اوست جواب قسم چیست اِنَّهٗ لَقَوْلُ رَسُوْلٍ کَرِیْمٍ بدرستی که قرآن هر آینه خواندن فرستاده است بزرگوار
در خدای تعالی یعنی جبرئیل ع م در تبیان آورده که مراد محمد است ع م بقول اول ذِیْ قُوَّةٍ صفت جبرئیل ع م باشد یعنی او خداوند قوت بود در قلع موتفکات
و صیحه ثمود عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِیْنٍ نزدیک خداوند عرش با جاه و منزلت مُّطَاعٍ ثَمَّ اَمِیْنٍ فرمان برده شده در میان ملایکه یعنی هرچه
گوید فرمان برند در آسمانها با امانت وحی گذاری و اگر رسول کریم مراد محمد باشد پس او صاحب قوت در طاعت و نزدیک خدای خداوند قدر و مکان
است و مطاع یعنی مستجاب الدعوات است و امین بر اسرار غیبت وَمَا صَاحِبُکُمْ بِمَجْنُوْنٍ و نیست صاحب شما یعنی محمد ع م دیوانه چنانچه شما
گمان می برید وَلَقَدْ رَاٰهُ بِالْاُفُقِ الْمُبِیْنِ و بدرستی که دید پیغمبر جبرئیل ع م را بر صورت اصلی بافق روشن یعنی مطلع آفتاب وَمَا هُوَ عَلَی الْغَیْبِ
بِضَنِیْنٍ و نیست پیغمبر ع م بر چیزهای پوشیده و آنچه وحی بدو رسد بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما بپوشد وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَیْطٰنٍ رَّجِیْمٍ و نیست
این سخن دیو رانده شده شیطان فَاَیْنَ تَذْهَبُوْنَ پس کجا میروید و بسخنی که بدان راستی و درستی است چرا از و اعراض میکنید اِنْ هُوَ نیست قرآن
الا ذِکْرٌ لِّلْعٰلَمِیْنَ مگر پندی مر عالمیان را یا نیست محمد ع م مگر شرف اهل عالم لِمَنْ شَآءَ بدل است از عالمیان یعنی قرآن موعظه است مر کسی را
که خواهد مِنْکُمْ از شما اَنْ یَّسْتَقِیْمَ انکه مستقیم شود در راه خدای و پیروی حق کند در اسباب نزول آورده که جبرئیل ع م این آیت آورد و ابوجهل بشنید
و گفت چون این کار ما راست و وابسته بخواهش ماست اگر بخواهیم مستقیم شویم و اگر بخواهیم نشویم آیه آمد که وَمَا تَشَآءُوْنَ و نخواهید شما استقامت

و هدایت را اِلَّآ اَنْ یَّشَآءَ اللّٰهُ مگر انکه خواهد خدای رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ پروردگار عالمیان و مشیت شما هیچ اثر نه بخشد و مگر مشیت وی فهم آن
از دو همه و صفها عاجز ساخته است تو خواهی مگر مشیت او و نیکی مگر بقوت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او پس تو به فعل داری و کدام
فعل میداری و حال انکه ترا هیچ نیست شعر سُوْرَةُ الْاِنْفِطَارِ مَکِّیَّةٌ وَّهِیَ تِسْعَ عَشَرَ اٰیَةً سر تا پا همه هیچم در هیچ چه باشد هر شب هیچم در هیچ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
اِذَا السَّمَآءُ انْفَطَرَتْ آنگاه که آسمان شکافته شود وَاِذَا الْکَوَاکِبُ انْتَثَرَتْ آنگاه که کواکب فرو ریزد در تبیان آورده که کواکب بر مثال قنادیل معلقه
اند بر طاق فلک بسلاسل نور آویخته اند و آن سلاسل بدست ملایکه است چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بزمین ریزند
وَاِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ و آنگاه که دریاها روان کرده شوند یعنی بعضی گشایند و همه یکدریا گردد وَاِذَا الْقُبُوْرُ بُعْثِرَتْ و آنگاه که گورها زیر و زبر کرده شود یعنی
خاکها را بشورانند تا مدفونات وی از اموات و غیر آن ظاهر گردد و مردگان زنده شوند عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر نفس مَّا قَدَّمَتْ آنچه از پیش فرستاده از عمل
یا معاصی وَاَخَّرَتْ و آنچه باز پس گذاشته از ترک عمل یا توبه و گفته اند و اند بر تی که چه کرده است باول عمر و آخر آن انکه خطاب رسد بکافران یٰٓاَیُّهَا الْاِنْسَانُ
مَا غَرَّکَ ای آدمی چه چیز ترا بفریفت تا کافر شدی بِرَبِّکَ الْکَرِیْمِ بخداوند بزرگ خود گفته اند فریبنده او شیطان مسلط بود با او یعنی شیطان یا جهل او یا
متابعت هوا یا محبت دنیا آورده اند که نزول آیت در شان ابوالاسدین است که حضرت رسول الله ع م را بیازرد و عقوبتی بدو نرسید آنجا او را میگوید
چه چیز ترا غره گردانید تا از عذاب خدای ایمن شدی و او باهمال آلهی مغرور شده بود و جمعی از علما بر آنند که این خطاب عام است بهمه آدمیان یعنی انکه ای آدمی چه چیز ترا
مغرور ساخت تا عاصی شدی در خدای تعالی و لیر گشتی در ناف مانی شیخ منصور عمار فرموده که اگر خدای تعالی از من این سوال کند گویم غرنی کرمک در معالم التنزیل آورده
که اهل اشارت می گویند ایراد اسم کریم درین محل از همه اسماء گویا بجهت تلقین است بنده را تا گوید بنده که فریفته شدم بکریمی تو نظم چون تو وادی مژده
لا تقنطوا من چرا ترسم ز عصیان عتو چونتو هر شکسته را سازی درست پس خطا ها بر امید عفو تست اَلَّذِیْ خَلَقَکَ آن خدای تعالی که بیافرید
ترا و تو هیچ نبودی فَسَوّٰکَ پس راست کرد اعضا و اجزای ترا فَعَدَلَکَ پس بگردانید ترا از خلقت غیر تو از حیوانات و متمیز ساخت بخلقی که مخصوص
خلقت انسان است فِیْٓ اَیِّ صُوْرَةٍ مَّا شَآءَ رَکَّبَکَ در هر صورتیکه خواست ترکیب کرد ترا و درهم پیوست کَلَّا نیست چنانچه گمان میبرید که قیامت
نباشد بَلْ تُکَذِّبُوْنَ بلکه شما تکذیب میکنید بِالدِّیْنِ روز جزا را از روی عناد وَاِنَّ عَلَیْکُمْ و بدرستیکه بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما لَحٰفِظِیْنَ
هر آینه نگاهبانانند از ملائکه کِرَامًا کَاتِبِیْنَ بزرگان نزد خدای تعالی نویسندگانند نامه افعال و اقوال شما را یَعْلَمُوْنَ مَا تَفْعَلُوْنَ میدانند
آنچه میکنید از نیک و بد و از روی دانش می نویسند اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِیْ نَعِیْمٍ بدرستیکه نیکوکاران و فرمان برداران هر آینه در بهشت اند وَاِنَّ الْفُجَّارَ
لَفِیْ جَحِیْمٍ و بدرستی که دروغ گویان و منکران حشر هر آینه در دوزخ اند یَّصْلَوْنَهَا یَوْمَ الدِّیْنِ در آیند بدوزخ روز حساب یعنی روز قیامت وَمَا هُمْ
عَنْهَا بِغَآئِبِیْنَ و نیستند فجار از دوزخ گم شدگان یعنی جاوید باشند و بیرون نیایند وَمَآ اَدْرٰکَ مَا یَوْمُ الدِّیْنِ چه چیز دانا کرد ترا یعنی
چه دانی تو که چیست روز حساب و جزا ثُمَّ مَآ اَدْرٰکَ مَا یَوْمُ الدِّیْنِ پس تو چه دانی که چیست روز شمار مبالغه جهت تعظیم شان آن روز است
یعنی کیفیت از کسی در نیابد یَوْمَ لَا تَمْلِکُ روزی که مالک نشود نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَیْئًا هیچ نفس برای هیچ نفسی چیزی را از منفعت یعنی هیچکس تواند
که بقوت و قدرت خود نفعی یا ضرری بکسی رساند وَالْاَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِّلّٰهِ حکم و فرمان آن روز مر خدای تعالی راست شفاعت دهد آنرا که خواهد
در حق انکه خواهد و در بهشت فرستد آنرا سُوْرَةُ الْمُطَفِّفِیْنَ مَکِّیَّةٌ وَّهِیَ سِتٌّ وَّثَلٰثُوْنَ اٰیَةً که خواهد بدوزخ فرستد آنرا که خواهد
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتندی و چون حضرت رسالت پناه ع م از مکه هجرت نموده متوجه مدینه شدند در اثنای طریق این
سوره نازل گشت که وَیْلٌ لِّلْمُطَفِّفِیْنَ وای مر کاهندگان را در کیل و وزن گویند مردی بود در مدینه که او را ابوجهینه گفتندی دو صاع داشتی یکی
که بزرگتر بودی بخریدی و یکی که خوردتر بودی بفروختی حق سبحانه در شان او آیت فرستاد اَلَّذِیْنَ اِذَا اکْتَالُوْا آنانکه چون می ستانند به پیمانه
عَلَی النَّاسِ از مردمان برای خود یَسْتَوْفُوْنَ تمام می ستانند وَاِذَا کَالُوْهُمْ و چون می پیمایند برای ایشان اَوْ وَّزَنُوْهُمْ یُخْسِرُوْنَ

یا می سنجند حقوق ایشان را مکاهند و زیان بدیشان میرسانند در فصول سبعین آورده که هرکه درکیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ درآورده
میان دو کوه آتش بنشانند و گویند کلهما وزنهما و آنرا می سنجد و می سوزد بیت تو کم دهی و بیش ستانی بکیل و وزن :: روزی بود که از کم و بیش تو حذر کنند
الا یظن اولئک آیا نمی دانند و یقین ندارند آن گروه که بیش ستان و کم فروش اند انهم مبعوثون آنانکه ایشان برانگیخته شوند لیوم
عظیم مر روز بزرگ را یوم یقوم الناس روزیکه بپا ایستند مردمان لرب العالمین مر حکم آفریدگار عالمیان را یعنی از پای ننشینند تا فرمان
نرسد و آن مقام هیبت باشد که اهل عرصات سیصد سال ایستاده باشند و کسی را زهره سخن نباشد تا حضرت رسالت پناه عم شفاعت کند
خلق را مقام هیبت بموقف محاسبه آرند و این شفاعت کبری باشد کلا ان کتاب الفجار حقا که نامه اعمال کافران لفی سجین در سجین
بود و آن صخره ایست مجوف در زیر دوزخ پوشیده که جای کافران و نامه اعمال ایشان دران بود از کعب الاحبار رح مرویست که کتاب فاجر
را بآسمان برند از قبول آن ابا کند باز آرند بزمین و قبول نکند بزیر هفتم زمین برند و در سجین که موضع ابلیس و لشکر اوست بنهند و ما ادریک
ما سجین و چه دانی تو که چیست سجین یعنی جائی است با هول و هیبت و کتاب فجار کتاب مرقوم کتابی است نوشته و علامت کرده بعلامتی
که هرکه بیند داند که دران خیر نیست ویل کلمه ایست جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب و شدت و محنت یومئذ للمکذبین آنروز
مر مکذبان راست الذین یکذبون آنانکه تکذیب کرده اند بیوم الدین مر روز جزا را باور نداشته اند و ما یکذب و تکذیب نکنند آنروز
جزا را به الا کل معتد اثیم مگر ستمکاری از حد درگذشته بزه کاری و بی باک اذا تتلی چون خوانده شود علیه آیاتنا بروی آیتهای
کلام ما قال اساطیر الاولین گوید از فرط جهل و اعراض از حق که این افسانهای پیشینیان است کلا نه چنان است که میگویند بل ران
بلکه غشاوه غرور و غفلت پوشانیده است علی قلوبهم بر دلهای ایشان یا زنگار انکار بران نهاده ما کانوا یکسبون آنچه بودند که
می کردند از آثام و معاصی یعنی بشامت سیئات دلهای ایشان زنگ خورده و سیاه شده و در خبر آمده است که هرگاه بنده گناهی کند نقطه سیاه
در دل وی پدید آید تا بجائی رسد که همه دل او سیاه گردد کلا انهم عن ربهم حقا که ایشان از کرامت و رحمت و اصح آنست که از دیدار آفریدگار
خود یومئذ آنروز لمحجوبون در پرده شدگان باشند یعنی ازان ممنوع و مهجور و محروم و محجوب شوند از امام مالک رح معنی این آیت پرسیدند فرمود
که حق سبحانه محجوب سازد اعدای خود را تا دیدار وی نه بینند و تجلی کند بر اولیای خود تا بلقای وی برسند امام شافعی رح فرمود در شان کفار وارد شده
دلالت میکند برانکه مؤمنان را دولت دیدار خواهد بود و دوستان محجوب نخواهند شد که آنگاه میان دوست و دشمن فرق نماند بیت
گوئی به بهشت میهمانی است :: بی دیدن میزبان چه باشد :: چون دشمن و دوست را حجاب است :: پس فرق دران میان چه باشد ثم انهم
پس بدرستی که تکذیب کنندگان لصالوا الجحیم درآیندگانند بدوزخ ثم یقال پس گفته شود یعنی زبانیه ایشان را گویند هذا الذی کنتم
به این عذابی آن عذابست که بود بدید شما که بدان تکذبون تکذیب میکردید کلا ان کتاب الابرار حقا که بدرستیکه کتاب اعمال نکوکاران
لفی علیین در علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر عرش و گویند آن قاعده ایست نوری بود در عرش و گفته اند سدرة المنتهی است و ما ادریک و چه چیز دانی و دانا ساخت ترا
ما علیون چه چیزی است علیون یعنی محل بس بلند یا مکانی و کتاب ابرار کتاب مرقوم کتابی است مسطور و موسوم بعلامتیکه هرکه مشاهده
کند داند که در وی همه خیر است یشهده المقربون حاضر می شوند آن کتاب را ملائکه مقرب که ساکنان علیین اند یعنی باستقبال آن میروند
و نگاه میدارند و روز قیامت بدان گواهی خواهند داد ان الابرار لفی نعیم بدرستی که نیکان و پاکان در بهشت علی الارائک
ینظرون بر تختهای آراسته می نگرند یا بکفار بچیزیکه ازان شادمان و فرحناک می گردند یا بکفار نظر میکنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده مینمایند
تعرف فی وجوههم شناسی تو ای نگرنده در رویهای ایشان نضرة النعیم تازگی نعمتهای بهشت و طراوت و لذتهای آن یسقون
آشامیده میشوند یعنی بدیشان می آشامانند من رحیق شراب خالص سفید خوشبوی مختوم مهر کرده آنرا ختامه مسک مهر او بجای گل
مشک است و گفته اند ختم آشامیدن او برایحه مشک است مهر بجهت آن کنند تا دست کسی بدان نرسد و ابرار خود مهر آن بردارند و فی ذلک و درین
شراب فلیتنافس المتنافسون باید که رغبت کنند رغبت کنندگان یعنی عمل بجای آرند که سبب استحقاق شرب آن گردد و مزاجه و آمیختگی

من تسنیم از آب چشمه تسنیم است در تبیان از ابن عباس رض نقل کرده که تسنیم اسم آبی است که از تحت عرش به بهشت میریزد و آن اشرف انهار
بهشت است عینا یشرب یعنی چشمه که می آشامند ازان چشمه بها المقربون ازان چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف
آن می نوشند و ممزوج بابرار میدهند صاحب انوار فرموده که چون مقربان مشغول بماسوی نشده اند یعنی بمحبت غیر محبت حق را نیامیخته اند شراب ایشان صرف
و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج بشراب دیگر باشد بیت ما شراب عیش میخواهیم بیدردی غم :: صاف نوشان دیگر اند و دردنوشان
دیگر اند در بحر الحقایق آورده که رحیق اشارت است بشراب خالص از کدورات ما کونین و اوانی مختومه وی قلوب اولیا و اصفیا که ختامه مسک
محبت است و تسنیم اعلی مراتب محبت است یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فنا فی الله و بقا بالله اند و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس
دست ساقی رضا جرعه ازین شراب ناب نچشد بوی ازین سخنان بمشام جان وی نرسد بیت سرمایه ذوق دو جهان مستی عشق است :: آنانکه
ازین می نچشیدند چه دانند :: آورده اند که صنادید قریش هرگاه فقرای صحابه رض را چون عمار و خباب و صهیب و بلال و امثال ایشان بدیدندی
با ایشان سخریه و استهزا کردندی آیت آمد که ان الذین اجرموا بدرستیکه آنانکه شراب آورده اند کانوا من الذین آمنوا بستند ازانانکه گرویده اند
یضحکون میخندند و اذا مروا بهم و چون بگذرند مؤمنان یتغامزون غمزه میکنند بچشمها یعنی اشارت تمامی نمایند بجهت استهزا و در کشاف
آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه با نفری از مسلمانان میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کردند و طریق استهزا پیش آوردند
و نزد یاران خود رفته گفتند اصلع را دیدیم امروز اصلع بود یعنی علی رض بدین سخن بسیار میخندیدند هنوز علی رض بمسجد پیغمبر عم نرسیده بود که این آیتها فرود آمد
که مجرمان و منافقان بر مؤمنان میخندند و بچشم و ابرو غمزه میکنند و اذا انقلبوا و چون بازمیگردند الی اهلهم بسوی کسان خود انقلبوا فکهین
باز میگردند شادمان و خرم بدانچه کرده اند و اذا راوهم و چون به بینند کافران و منافقان مر مؤمنان را قالوا ان هؤلاء می گویند بدرستیکه این
گروه که متابع محمد اند لضالون هرآینه گمراهان اند و ما ارسلوا و حال آنکه فرو فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق علیهم حافظین بر مؤمنان
نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان فالیوم الذین آمنوا پس روز قیامت آنانکه گرویده اند من الکفار یضحکون از حال
کافران میخندند علی الارائک ینظرون بر تختهای آراسته بجواهر مینگرند بدیشان که در دوزخ آنچه نوع معذب و در سلاسل و اغلال چگونه مقید اند در آثار
آمده که دری از بهشت بگشایند و دوزخیان را گویند بیائید به بهشت ایشان به تعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند چون بدان در رسند خزنه فی الحال در بروی
ایشان بربندند و ایشان مهموم و مغموم بدوزخ بازگردند و مؤمنان ازین حال خندان شوند هل ثوب الکفار آیا جزا داده شدند کافران ما کانوا یفعلون
آن عملها را که بودند در دنیا که می کردند از سخریت و استهزا یعنی برای تسلی دل مؤمنان و دشمنان ایشان را پاداش دادیم تا بعوض خنده کافران بر ایشان امروز بخندند بر حال
ایشان

سورة الانشقاق مکیة بسم الله الرحمن الرحیم وهی خمس و عشرون آیة

ع اذا السماء انشقت آنگاه که آسمان شکافته شود جهت نزول ملائکه و اذنت لربها و حقت و بشنود و فرمان پروردگار خود را و سزاوار شده است
آسمان بانقیاد امر خدای و اذا الارض مدت و آنگاه که زمین کشیده شود یعنی کوهها و دریاها از میان بردارند و آنرا اهن بازکشند و القت ما فیها و
تخلت و بیرون افکند آنچه در درون وی است از گنجها و اموات و خالی شود از همه و اذنت لربها و حقت و فرمان برد حکم آفریدگار خود را و او
سزاوار باشد استماع حکم ربانی جواب اذا آن است که به بیند انسان ثواب و عقاب یا ایها الانسان انک کادح ای آدمی بدرستی که تو کارکننده
برنج و سعی نماینده الی ربک کدحا برای جزای پروردگار خود کارکردنی بجد و جهد فملاقیه پس تو ملاقات کننده عمل خودی یعنی پاداش آنرا فاما
من اوتی پس آنکه داده شود کتابه بیمینه نوشته اعمال او بدست راست او فسوف یحاسب پس زود بود که حساب کرده شود حسابا
یسیرا حسابی آسان بی مناقشه و مضایقه و ینقلب الی اهله و بازگردد بسوی کسان خود یعنی بگروه مؤمنان یا بقبیله خود از اهل اسلام یا بزنان
خود از حور العین مسرورا شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر و کرامت و اما من اوتی و اما آنانکه داده شود کتابه وراء ظهره نامه کردار او
از پس پشت او از ان طرف نامه کردار او را در دست وی نهند و چنین کس فسوف یدعوا ثبورا زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند هلاکت را یا گوید یا
ثبوراه و این کلمه هم طلب هلاکت است و یصلی سعیرا و درآید بآتش افروخته انه کان فی اهله مسرورا بدرستی که این کس بوده است در میان

لسان خود در دنیا شادمان و نازان بمال دنیای حالی و جاه ناپایدار إِنَّهُ ظَنَّ بدرستی که او گمان برده است أَنْ لَنْ يَحُورَ آنکه بازنگردد بخدای یعنی
او را بعث و حشر نبود بَلَىٰ آری او را بازگشت خواهد بود إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بدرستی که خدای اوست بِهِ بَصِيرًا باحوال و اعمال او بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت
بلکه محشور خواهد آورد و جزاء و سزای اعمال و بر و خواهد رسانید فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ پس سوگند میخورم بشفق و آن حمرتی است که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب
دیده شود و غیبوبت آن علامت وقت عشا است بقول امام مالک و امام شافعی و امام احمد و صاحبین رح و بقول امام اعظم رح آن بیاضی است
که بر عقب آن حمرت نماید و جمعی بر آنند که آن بیاض غایب اصلا نمی شود بلکه متردد است از افقی بافقی وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ و سوگند بشب و آنچه جمع کند
و بپوشد یعنی قسم بهرچه تاریکی شب او را فرو پوشد وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ سوگند بماه آنگاه که کامل گردد و بمرتبه بدریت رسد لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ که هر آینه
شما برسید و ملاقی شوید حالی را بعد از حال مطابق وی باشید در شدت مراد مرگ است و شداید روز قیامت و مواطن احوال آن یکی بعد از دیگری دیده شود
و در تفسیر زاهدی آورده است که مراد تحویل بنی آدم از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه از آن بمضغه و عظم و خلق آخر جنین و ولید و رضیع و صبی و غلام و شاب
و کهل و شیخ تا آخر احوال فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس چیست آدمیان را که با وجود این حال نمیگروند بخدای تعالی و رسول ع و بروز جزا وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ سجده
و چون خوانده میشود بر ایشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ سجده نمیکنند برای تلاوت او و بعضی علما اینجا سجده کرده اند و جمهور در آخر سوره و ابوهریره رض اینجا
سجده کردی و گفتی از پس ابوالقاسم ع اینجا سجده کرده ام این سجده سیزدهم است از سجدات قرآن و صاحب فتوحات این سجده را سجده جمع گفته که بعد از
استماع قرآن است و قرآن جامع باشد مر صفات تنزیه و تقدیس را و سجده ناکردن کفار نه از جهت قصور دلیل و انقطاع حجت است بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا
بلکه آنانکه نگرویده اند يُكَذِّبُونَ تکذیب میکنند مر قرآن را و تدبری نمایند در آیات آن وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ و خدای تعالی داناست بآنچه نگاه
میدارند در دل خود از کفر و می پوشند از کینه مومنان فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس خبر کن ایشان را بعذاب الیم یعنی بعذاب دردناک و ایراد بشارت برای تحکم است
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا لیکن آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای ستوده لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشان راست مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته و بریده و منقطع نه

سُورَةُ الْبُرُوجِ وَهِيَ — بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ — اثْنَتَانِ وَعِشْرُونَ آيَةً

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ سوگند بآسمان که خداوند بروجها است مراد بروج اثنا عشر است یا منازل قمر یا درهای سموات وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ و سوگند ع ۱
بروز وعده داده شده یعنی قیامت وَشَاهِدٍ و سوگند بگواه که الله است همه را می بیند و میداند وَمَشْهُودٍ و سوگند بگواهی داده برو که بنده است
و بقول شاهد پیغمبر ما ع است و مشهود امت وی اند یا شاهد امت اوست و مشهود امم دیگران یا شاهد حفظه اند و مشهود بنی آدم یا شاهد اعضا اند و مشهود آدمی
و شاهد و مشهود با قوال دیگر یا حجر الاسود است و حجاج یا عرفه و حضار آن مقام یا روز نحر و ذبح کنندگان یا روز جمعه و نمازگذارندگان در و یا آدم ع و ذریت
او یا عیسی ع و امت او یا ایام و لیالی و عمل کنندگان در ایشان و بر هر تقدیر جواب قسم اینست قُتِلَ هلاک شدند و ملعون گشتند أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ
خداوندان شکافها در زمین و ایشان بت پرستان بودند از اصحاب ذونواس یمنی و در زمان او ساحری بوده کاهن و مشعبد که مدار ملک ملک برو بوده
چون بسن شیخوخت رسید بعرض ملک رسانید که پیر شده ام ضعف کلی بقوای من راه یافته نظم دیده از بهر شعاع تیره شود : گوش وقت سماع خیره شود
نه زبان را مجال گویائی : نه تن خسته را توانائی : صلاح آنست که جوانی اصیل عاقل تیز فهم بمن سپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من خلفی باشد که امور
ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسندیده افتاد و بران منوال که مدعا داشت پسری سپرده و ساحر از روی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت و وزی آن پسر
بدیر راهبی رسید و بر احوال وی اطلاع یافته طریق رهبانیت پسندید و بدین راهب متدین شده خدا پرست گشت و روزها به بهانه آنکه از ساحر تعلیم میکرد
بیامدی و با راهب صحبت داشتی تا مردی عاقل کامل مستجاب الدعوات گشت قضا را روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانه خود میرفت اژدهائی بر سر راه
مردم آمده بود طریق آمد و شد فرو بسته و خلق از طرفین حیران مانده بودند چون آن جوان پیش آمده اسم اعظم خوانده دست بر پشت اژدها مالید و گفت
از راه برگرد و بمنزل خود باز رو اژدها برفت و خبر این جوان در شهر افتاد وقتی دیگر شیری بر سر راه آمد و جوان سخنی در گوش وی گفت و او نیز از سر راه دور شد
ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند و بدعای او مرادات همه حاصل می شد تا حاجب ملک که نابینا شده بود نزد وی آمده استدعای دعا نمود
جوان گفت اگر متابعت من کنی و سر مرا پوشیده داری چشم ترا روشن سازم حاجب عهد کرد و جوان او را بکلمه شهادت تلقین فرمود و دعا کرد تا چشم

اوروشن

او روشن شد حاجب با چشم روشن بنزدیک ملک آمد ذونواس از وی تعجب نمود گفت چشم تو چگونه نیکو شد گفت خدای مرا صحت بخشید ملک گفت خدای تو کیست حاجب
گفت اللهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ملک بطریق حیله گفت این تلقین از که آموختی تا منهم بدو بگروم حاجب شفقی که بر اسلام ملک داشت قصه جوان درمیان آورد ملک
ملک او را طلبیده بر عقیده او اطلاع یافت و چندانکه جد و جهد نمودند جوان از دین برنگشت و حکم شد او را بدریا غرق سازند جمعی وی را بلب بحر بردند او دعا کرد
همه غرق شدند و او بسلامت بازگشت خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را بر سر کوهی برند و بیندازند چون بر کوه رسیدند دعا فرمود بادی برآمد
و موکلان را از کوه درافکند و وی سالم بماند ملک فرمود تا او را در آتش افکنند القصه دیگران بسوختند و اول او را ضرری نرسیده بود پس او را بر دار کردند
و تیرباران کردند هیچ تیر بروی کارگر نگردید جوان گفت ای ملک نگروی خدا را که این همه آثار قدرت از وی مشاهده کردی بیت مبدع هر چیز
که بود پیش نیست : مخترع هرچه وجود پیش نیست : ملک غضب آلود در زده گفت نمیخواهم مگر قتل تو جوان گفت اگر مراد تو این است تیری برکمان نه و بگو بنام
خدای این غلام و بیفکن تا بر من آید ملک چنان کرد و تیر بر مقتل آمده جوان شربت شهادت نوشید و حضار آن مجلس جمع یکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام
ملک در غضب شده گفت تا چند جا زمین را کودی کردند و در هر کودی آتش افروختند و بر کناره کوی ها نشسته هر کرا می آوردند می پرسیدند اگر بخدا
گرویده بود در وی می سوختندی حق سبحانه و تعالی ایشان را گوید اصحاب الاخدود یعنی صاحبان حفره ها و کویها در زمین النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ خداوندان
آن آتش با هیمه یعنی افروخته بهیزم إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ چون ایشان بودند بر کنار آن آتش نشستگان وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ و ملک و اصحاب او
بر آنچه میکنند بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ از گرویدگان حاضر و مشاهده کنندگان بودند وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ و انکار نکردند اصحاب اخدود از مومنان چیزی را
إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا مگر آنکه می گرویدند بِاللَّهِ الْعَزِيزِ بخدای غلبه کننده که از عذاب او باید ترسید الْحَمِيدِ ستوده که برحمت او امیدوار باید بود الَّذِي لَهُ
آن خداوندی که مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و خدای بر همه چیزها از افعال و اقوال
مومن و کافر گواه است إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و فتنه افکندند مردان و زنان گرویده را یعنی ایشان را عذاب کردند
بآتش ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا پس بازگشتند بخدای تعالی و از کفر توبه نکردند فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ پس مر ایشان راست عذاب دوزخ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ
و مر ایشان راست عذاب آتش سوزان آورده اند که همان آتش سوزان که از اخدود یعنی از کوها که فرو برده بودند ارتفاع گرفت بقدر چهل ذراع و احاطه
کرد بدیشان و همه را بسوخت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته لَهُمْ جَنَّاتٌ
تَجْرِي مر ایشان راست بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن یا مساکن ایشان جویها ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ آن است رستگاری
بزرگ که دنیا و ما فیها در جنب آن خورد و مختصر است إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ بدرستی که گرفتن پروردگار تو لَشَدِيدٌ هر آینه سخت است که از العذاب کفر گرفت
هرگز وی را نجات نیست إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ بدرستی که خدای او آشکارا کند بطش خود را بر کافران در دنیا وَيُعِيدُ و باز گرداند همان را بر ایشان در
آخرت و این نشانه عدل است وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ و اوست آمرزنده آنرا که توبه کند و دوست دارد آنرا او فرمان برد و این علامت فضل است
بعدل بگداز و نابود سازد و بفضل بنوازد و افرازد بیت فضل او ولنواز غمخواران : عدل او سینه سوز جباران : ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ خداوند
عرش یا مالک ملک بزرگوار در ذات و صفات فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ کننده آنچه خواهد هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ آیا آمد بتو سخن لشکرها یعنی
برای تسلی تو بتو فرستادیم جنود حدیث لشکرها که بر انبیاء م بیرون آمدند فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ فرعون و قوم او و ثمود و قبیله ثمود آری این سخنان شنیده
شده و منکران قبول نکردند بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه نگرویدند فِي تَكْذِيبٍ در باور نا داشتن آن وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ و خدای
تعالی از ورای ایشان عالم است بدیشان یعنی قدرت او بر ایشان مشتمل است و از وی فوت نتوانند شد و چنان نیست که ایشان گمان برند در حق قرآن
که سحر و شعر و کهانت است بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ بلکه او قرآن شریف و بزرگست نوشته شده فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ در لوح محفوظ است از تغییر
و تحریف در معالم آورده که لوح از یکدانه در سفید است طول او از آسمان تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب و کنارهای او از یاقوت است و او در کنار فرشته
بر یمین عرش و آن فرشته واقف آن نیست سبحانه ذی العرش العظیم

سُورَةُ الطَّارِقِ مَكِّيَّةٌ — وَهِيَ سَبْعَ عَشْرَةَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

... ند که حضرت رسالت پناه صلعم نشسته بوده با عم خود ابوطالب ناگاه ستاره فرو ریخت و شعله آتش عظیم از وی ظاهر شد ابوطالب بترسید و گفت این چه چیز است

حضرت پیغمبر صلعم فرمود که این ستاره است که بوی از آسمان میرانند و نشانه ایست از قدرت الهی فی الحال جبرئیل عم نازل شد بدین سوره وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ع

وسوگند بآسمان و کواکب پیدا شونده بشب وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ و چه چیز ترا داناکرد تا بدانی که چیست النَّجْمُ الثَّاقِبُ ستاره رخشنده فروزان

چون شعله آتش جواب قسم چیست إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ نیست هیچ نفسی الا که بر او رقیب است نگهبان که قول و عمل او را نگاه میدارد احصا

مینماید فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که نظر کند آدمی یعنی کسیکه منکر بعث و حشر است باید که در و در نگرد که اصل بچه چیز مِمَّ خُلِقَ از چه چیز آفریده شده خُلِقَ مِنْ

مَاءٍ دَافِقٍ مخلوق گشته است از آبی ریخته شده در رحم يَخْرُجُ آبیکه بیرون می آید مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ از میان پشت مردان وَالتَّرَائِبِ و استخوانهای سینه

زنان إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ بدرستی که خدایتعالی بباز گردانیدن آن آب بصلبی که از ان بیرون آمده است لَقَادِرٌ هرآینه تواناست یا بر بعث و اعاده انسان

بعد از موت قادر است يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ روزی که آشکارا کرده شود نهانها یعنی ظاهر کننده مخبآت ضمایر را تا طیب از خبیث آن متمیز گردد یا فرایض

اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کسی بران اطلاع ندارد و آدمی بعمل او قادر بوده و نکرده یا پرده بر دارند از کردارهای پنهان و بسی رسوائی

بران مترتب گردد بیت گر پرده ز روی کارها بردارند: آن کیست که رسوای دو عالم نشود: و دران وقت که پوشیدها پیدا شود فَمَا لَهُ مِنْ

قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ پس نیست انسان را هیچ توانائی در نفس او تا عذاب از خود باز دارد و نه یاری که بد کاری او بلا مندفع و مرتفع گردد وَالسَّمَاءِ ذَاتِ

الرَّجْعِ وسوگند بآسمان با باران بار رجعت یعنی رجعت میکند از مهر دوره و بلندی بآن موضع که از انجا حرکت کرده وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ و بزمین

... ه که از ان نبات و آب بیرون آید إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ بدرستی که قرآن هرآینه سخنی است درست و راست جدا کننده میان حق و باطل وَمَا

هُوَ بِالْهَزْلِ و نیست او بازی و باطل و فسوس سخریه إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا بدرستی که معاندان قریش مکر میکنند مکر کردنی در دار الندوه جهت پیغمبر

... بر سبب نزول است برفعل یعنی حق سبحانه خبر داد که کفار این مکر خواهند کرد وَأَكِيدُ كَيْدًا و جزا میدهیم مکر ایشانرا باستدراج جزای مناسب

آن فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ پس مهلت ده کافرانرا یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا فروگذار ایشانرا اندک زمان یعنی بزودی همه

هلاک خواهند شد حکم امهال منسوخ است بآیت قتال

سُورَةُ الْأَعْلَى مَكِّيَّةٌ وَهِيَ تِسْعَ عَشْرَةَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى تنزیه کن نام پروردگار خود را که برتر است از اتخاذ شریک دران و اطلاق آن بر غیر حق سبحانه و گفته اند اسم صله است یعنی ع

آنکه بپاکی بستائی آفریدگار خود را و از هر صفتیکه نشاید او را تنزیه کن یا بگوئی سبحان ربی الاعلی در خبر است که چون آیت نازل شد حضرت رسول الله صلعم فرمود

اجعلوها فی سجودکم الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى آن خدایتعالی که بیافرید همه چیزها پس راست کرد خلق هر یک را بانکه عطا فرمود آنچه آنرا در کار بود

آدمی را بیافرید و راست کرد اعضا و اجزای او را بر قانون حکمت وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى و آن خدایتعالی که تقدیر کرد روزیها را پس راه نمود بطلب

اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع را و هدایت فرمود باستخراج آنها یا مقدر کرد مدت مکث مولود در رحم و او را راه نمود به بیرون آمدن وَالَّذِي أَخْرَجَ

الْمَرْعَى و آن خدایتعالی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را یعنی برویانید چیزیرا که چهارپایان بچرند فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى پس ساخت آن گیاه

بسته را بعد از سبزی او خشک پژمرده سیاه و تیره محققان از مضمون این آیت فهم کرده اند که چراگاه متمتعان دنیا است اگرچه اول تازه و سیراب

و سبزه و خرم نمایند اما اندک وقتی را بسبب هبوب باد خزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد بود قطعه اگرچه خرم و تازه است گلشن دنیا: ولی بنکبت

باد خزان فنا گردد: بگرد خوان و قرص قمر زجای مرو: که خوان چرخ بیکپاره نان نمی ارزد: آورده اند که چون جبرئیل عم آیتی یا سوره نازل شدی

و ... حضرت رسالت پناه صلعم بهمراه خواندن اعاده فرمودی و هنوز جبرئیل عم بآخر نرسیده که آنحضرت صلعم از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا

... این آیت فرستاد که سَنُقْرِئُكَ زود باشد که برتو خوانیم قرآن را یعنی جبرئیل عم بامر ما بر تو خواند فَلَا تَنْسَى پس تو فراموش نکنی

آنرا از قوت حفظی که برتو ارزانی داشته ایم با آنکه تو امی باشی حفظ این همه سور و آیات متشابه بی تشابه دیگر باشد بر رسالت تو درین آیت بشارت است

آنحضرت صلعم را که هرچه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد که جبرئیل عم بفرمان ما در درس تو خواهد بود چنانکه در اخبار آمده که بماه رمضان مبارک در هر

سالی نازل شدی و قرآن را با پیغمبر صلعم تلاوت نمودی و در سال آخر که آنحضرت صلعم از دنیا رحلت فرمود دو نوبت آمد و قرآن را تلاوت کرد و آنحضرت صلعم

باصحاب خود فرمود که اعلم نزدیکست که درین ماه رمضان جبرئیل عم دو نوبت آمده و قرآن را ختم کردیم و هر سال یک نوبت نازل میشد همچنان بود که آنحضرت

فرمود إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدایتعالی خواهد که فراموش کنی بران وجه که تلاوت و منسوخ گردد و حق سبحانه از صحف و سینه ها محو کند إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ بدرستیکه

خدای داند آشکارا از احوال خلق وَمَا يَخْفَى و آنچه پنهان است از اطوار ایشان وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى و آسان کردانیم و توفیق دهیم ترا برای سلوک طریق

آسان در حفظ وحی یا راه نمائیم ترا بشریعت آسان فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى پس پند ده بقرآن بدرستی که سود دارد پند دادن مؤمنانرا که پند

اگر سود کند و اگر نکند یعنی پند دادن فرو مگذار اگر کسی بدان منتفع شود و اگر نشود بیت من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم: تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال سَيَذَّكَّرُ

مَنْ يَخْشَى زود باشد که پند پذیرد کسیکه بترسد از خدایتعالی وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى و پهلو تهی کند از موعظه بدبخت ترین یعنی کافر که از فاسق شقی است

الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى آنکه در آید بآتش بزرگتر یعنی در آتش درکه جهنم که آتش آن از آتش درکات دیگر تیزتر و سوزنده تر است و در حدیث آمده

که این آتش هفتاد یعنی آتش دنیا جزوی است از هفتاد جزو آتش جهنم و گفته اند نار کبری در طبقه سفلی است و جای آل فرعون و منافقان و منکران مائده

عیسی عم باشد و نار صغری در طبقه علیا که جای گنهکاران امت مصطفی صلعم است ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى پس آن بدبخت ترین نمیرد دران

نار کبری تا آساید و نه زنده باشد زندگی که از ان راحت یابد قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى بدرستی که رستگاری یافت آنکه پاک شد از کفر و معصیت وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ

فَصَلَّى و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و زبان خود پس نماز گذارد که نشانه اسلام است یا رستگار شد کسیکه طهارت کرد و تکبیر احرام گفت و نماز پنجگانه ادا کرد

یا زکوة فطر داد و تکبیر عید گفت و نماز عید کرد بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بلکه شما بر میگزینید زندگانی دنیا را خطاب با اهل شقاوت است که بدنیا مشغول

شده کار آخرت نمی سازند وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى و آخرت بهتر است از دنیا و پاینده تر إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى بدرستی که در صحیفهای

پیشینیان است یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن نازل شده صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى در صحیفهای ابراهیم عم که ده است و در صحف موسی عم یعنی الواح

سُورَةُ الْغَاشِيَةِ سِتٌّ وَعِشْرُونَ آيَةً مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ بدرستی که آمد بتو خبر پوشنده که قیامت است وا پوشد خلایق را بر هول یعنی هیبت او همه کس را فرو گیرد وُجُوهٌ

يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ رویهای آن روز ترسناک بود و خوار یعنی اهل آن رویها ذلیل باشند و بمقدار عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ عمل کننده رنج کشنده در ان عمل

یعنی دوزخیان عملی کنند که از ان رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسلهای آتشین و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط بر عقاب دوزخ تَصْلَى نَارًا

حَامِيَةً در آورده شوند در آتش بنهایت گرمی رسیده و بعض بفتح تا خوانده یعنی در آیند بدان آتش تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ آشامیده شوند یعنی بدست

غلبه عطش بیاشامد ایشانرا از چشمه آبی بغایت گرم و گفته اند از آن روز که آتش آفریده شد این آب را می جوشانند لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ نیست مر دوزخیانرا

خوردنی إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ مگر از ضریع و آن گیاهی است خارناک چون تر باشد عرب آنرا شبرق گویند و شتران و چهارپایان خورند و چون خشک شود ضریع

خوانند و هیچ دابه گرد آن نگردد و در آخرت شجره ناریه بود بشکل آن آورده اند که ابوجهل چون این آیت شنید گفت چه شد ضریع ما را فربه خواهد کرد چنانکه شتران

ما را آیت آمد که لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ فربه نمیکند ضریع دوزخ کسی را و دفع نمیکند گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی ازین دو امر است و هیچ

کدام دست نمیدهد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ رویها در آن روز تازه باشد از نعمت برویید یعنی ارباب وجوه متنعم و فربه باشند لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ

مرعمل خود را پسند کننده یعنی پسندند کار را که کرده باشند و خرسند شوند از عمل خود چون ثواب آن را بینند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشت بلند قدر باشند

لَا تَسْمَعُ نشنوند خداوند وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب فِيهَا لَاغِيَةً در آن بهشت عالی سخن بیهوده کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد فِيهَا

عَيْنٌ جَارِيَةٌ بهشت چشمه روان بود که آب آن منقطع نگردد فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ دران بهشت تختهای بلند برداشته بود و اصل آن از زر مکلل

بزبرجد و در و یاقوت در معالم گفته که مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که بروی نشیند بر زمین فرود آید و چون بران قرار گیرد باز مرتفع گشته بجنبد

خود و وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ و در آن جنت کوزهائی بود بی دسته و لوله نهاده پیش بهشتیان وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ و بالشها نهاده برابر یکدیگر

وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ و فرشهای گسترده امام زاهد رح آورده که چون کفار لفظ سرر مرفوعه شنیدند با یکدیگر گفتند این خود نشاید و اگر واقع است پس بالای چنان بالا
ایشان کار افتاد پس بوقت باید تا بالای آن تخت بلند روند و بس فرصت باید تا از آن بلندی فرود آیند آیت آمد أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ
آیا نمی نگرند ایشان بسوی شتر که بقدرت ما چگونه آفریده شده است یعنی با آن همه بلندی و بزرگی بر شته مسخر کودکی میشود تا بر وی برآید و فرود آید پس چرا از تخت بهشت
متعجب می شوند که در فرمان بهشتی باشند و گفته اند که خلقت شتران دال است بر کمال قدرت و حسن تدبیر و علم و حکمت خالق جل جلاله چه بزرگ است بار گران
بر باید و منقاد است همه را فرمان برد و قانع است از همه گیاهها بچرد و متحمل است در تشنگی شکیبائی ورزد و بدین جهت است که بیابانهای بی آب قطع کند و هرچه
مطلوب است از حیوان مثل نسل و حمل و شیر و لحم و رکوب همه از و حاصل است پیر رومی قدس سره فرموده رباعی برخوان افلا ینظر تا قدرت ما بینی
بگر به شتر بنگر تا صنع خدا بینی ۞ در خار خوری قانع در بار کشی راضی ۞ این وصف اگر جوئی در اهل صفا بینی ۞ در تبیان آورده که مخاطب عرب اند اکثر ایشان اهل بادیه
باشند و مال ایشان شتر است و هر طرف که می نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ و آیا نمی نگرند بآسمان
که بحکمت ما چگونه برداشته شده است بی ستون وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ و آیا نظر نمیکنند بکوهها که بقدرت ما چگونه نهاده شده است بر زمین محکم
شده وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ و آیا نمی نگرند بزمین که چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ پس پند گوی
ایشان را بعد از نظر در دلایل قدرت جز این نیست که تو پند دهنده هر کس را لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ نیستی تو بر ایشان مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیت قتال
این آیت را نسخ کرده إِلَّا مَن تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ لیکن هر که روی بگرداند بعد از تذکر و نگرود و حق را بپوشد فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ
پس عذاب کند بعذاب اوار بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقحط و اسیر و قتل معذب بودند إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ بدرستی که بسوی ماست
بازگشت ایشان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُم پس بتحقیق بر ماست حساب ایشان

سورة الفجر مکیة ثلثون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

نصف الجزو

وَالْفَجْرِ سوگند بصبح که وقت مناجات دوستان است یا بنماز صبح که آرام جان بیدلان بآن است و بقولی مراد از صبح روز اول محرم است
که سال از و منفجر شود یا اول ذی الحجه که لیالی عشر مقترن بدوست یا مراد آنکه حج مسکینان است یا صباح روز عرفه که وظایف دعا و نیاز
حاجیان در آن است یا سفیده دم روز عید که روز قربان است یا اول صبح قیامت که روز دیوان دیان و در تبیان گوید که اشارت است بانفجار
آب از اصابع مبارک حضرت رسالت پناه ع م و گفته اند انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح ع م یا انفجار آب از حجر موسی ع م یا
انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیده عاصیان وَلَيَالٍ عَشْرٍ و سوگند بده شب یعنی دهه ذی الحجه که عرفه در آن است
یا دهه اول محرم که عاشورا از آن است یا دهه آخر رمضان که شب قدر تعبیه در واست یا دهه میانه شعبان که شب برات از وست وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ
و سوگند بجفت و طاق مراد از جفت تضاد اوصاف مخلوق است چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و موت و حیات
و از وتر انفراد صفات الهی چون عز بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیات بی موت یا شفع خلق اند که وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا
زَوْجَيْنِ و فرد خالق قل هو الله احد و بقول بعضی جفت و طاق عناصر اند و افلاک یا بروج سیارات یا نماز صبح و شام یا درجات جنات و درکات نیران یا روز
نحر و عرفه یا مسجدین مکه و مدینه زادهما الله شرفا و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و سوگند بشب آنگاه که بگذرد یعنی شب
قدر و در عین المعانی گفته که شب مزدلفه و اصح آنست که عام گیرند هَلْ فِي ذَٰلِكَ آیا هست درین سوگند که یاد کردم قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ سوگند پسندیده
مر خداوند عقل را تا اعتبار کند و داند که سوگندی است محقق و موکد و جوابش اینکه عذاب خواهیم کرد مکذبان را أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ آیا ندیدی
و ندانستی آنچه کرد پروردگار تو بِعَادٍ بقوم عاد إِرَمَ یعنی این عاد اولی را و این را عاد بن ارم میگفتند و ارم نام جد ایشان است چه عاد پسر عوص بود
و او پسر ارم و ارم پسر سام بن نوح ع م و گفته اند ارم نام بلده ایشان است و برین تقدیر مراد اهل ارم باشد پس عاد را صفت میکند که ذَاتِ الْعِمَادِ
خداوند قامتهای بزرگ یا اهل خیمها و خرگاهها الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ آن قبیله که آفریده نشده مِثْلُهَا مانند ایشان در درازی قد و بزرگ جثه
فِي الْبِلَادِ در شهرها و شهر آن است که ارم نام بلده عادیان است و ذات العماد صفت و است یعنی شهر ارم خداوند بناهای بزرگ

چنان بنای که مثل او در همه بلاد نبوده و قصه آن بر سبیل اجمال آن است که عبد الله ابن قلابه بطلب شتر گمشده در صحرای عدن می گشت در بیابانی بشهری رسید که
بارهٔ وی محکم داشت و حوالی آن قصور بسیاری بود عبد الله امید آنکه کسی را ببیند و احوال شتر خود را پرسد بدر حصار آمد دری دید بر دو مصراع منقش مکلل بجواهر ملون
و هیچکس را آنجا نیافت متحیر شد و چون بشهر درآمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از زر و خشتی از نقره و فرشها بر همین و تیره بجای
سنگ ریزه مرواریدهای آبدار ریخته و در حوالی هر قصری آبهای روان بر روی آن لولوء و مرجان و درختان بسیار تنهای آن از زر و برگها از زبرجد و شکوفها
از سیم با خود گفت هذه الجنة التی وعد بها المتقون مصرع این چه منزل چه بهشت این چه مقامست اینجا ۞ پس قدری از آن جواهر برداشت بر پشت بسته بیمن
باز آمد مردمان آن گوهر را در دست او بدیدند حمل بر یافتن گنجی کرده این قصه در زبانهای مردم افتاد تا حدی که حال او بمعاویه که در آن وقت حاکم شام بود ظاهر گردید
معاویه وی را طلبید و تمام حکایت از اول تا آخر استماع فرمود پس او را در مجلس بنشانید و کعب الاحبار را طلبید و پرسید که در دنیا شهری هست که بنای او از زر
و نقره باشد و درختان او مکلل بجواهر کعب گفت آری شهری است که حق سبحانه او را در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد بیت
شهری چو بهشت از نکوئی ۞ چون قصر فلک بتازه روئی ۞ و آن را شداد بن عاد ساخته و او پادشاه عظیم قدر بوده و نهصد سال عمر داشته هر جا که در عالم زری و جواهری
بود همه را جمع کرد و صد قهرمان هر یکی با هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم را ساختند و بسیصد سال با تمام رسید و ده سال دیگر تهیه راه اشتغال نمود امرا و ملوک عالم را جمع کرد و
از دار السلطنت خود بتماشای آن شهر متوجه شد یکشب راه میان وی و آن بنا مانده بود که حق سبحانه ملکی را فرستاد تا صیحه بر ایشان زد و همه بمردند و آن شهر از نظر
مردم پوشیده شد و خوانده ام در کتب سیر که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالا سرخ رنگ چشم سبز که بر روی او خالی و برگردن او علامتی باشد بطلب شتری بدانجا
رسد و آن را ببیند پس باز نگریست و ابن قلابه را دید گفت هو والله ذلك الرجل وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ و دیگر چه کرد خدای تو بقوم ثمود
آنانکه میبریدند کوهها را برای ماوای خود بوادی قری وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ و چه کرد بفرعون خداوند ملک قوی و لشکرهای بسیار یا صاحب اوتاد
که ترا و بدان باز میکردند یا مردم را بطریق چهار میخ تعذیب می نمودند الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ آنانکه از سر کرده که بجهل و غوایت از حد بندگی در گذشتند
در شهرها که حاکم بودند فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ پس بسیار گردانیدند در آن شهرها تباهی را که آن مخالف بود با حق و ستمکاری بر خلق فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ
سَوْطَ عَذَابٍ پس بریخت بر ایشان آفریدگار تو نوعی از عذاب چون عرب ضرب تازیانه را سخت ترین عذابها میدانستند هر گونه از عذاب را بسوط
می گفتند حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذاب های خود را سوط گفت و گفته اند درین کلمه اشعار است بآنکه عذاب دنیا ایشان را بنسبت عذاب آخرت چون
نسبت ضرب تازیانه است بضرب شمشیر زیرا که عذاب آخرت اشد و ابقی خواهد بود إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ بدرستی که پروردگار تو هر آینه خداوند گذر
گاهست یعنی چنانچه فوت نشود چیزی از آن کس که در مرصاد نشسته و مترصد گذرنده گان است همچنان هیچ چیز فوت نمی شود از حق سبحانه چه همه را می
بیند و می شنود و بر وی پوشیده نیست بیت هم نهان داند و هم آنچه نهان تر باشد ۞ یعلم السر و اخفی صفت حضرت وست فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا
مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ پس اما آدمی را یعنی ابی بن خلف چون مبتلا کند او را پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری و نیکو حالی فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ پس گرامی کند او را
بجاه و اقتدار و نعمت دهدش و معیشت بر وی فراخ گرداند و بآسانی کار وی بسازد فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ پس گوید پروردگار من مرا بزرگ داشت بهمین اینها
فرمود وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ و اما چون او را بیازماید بدرویشی و سختی فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ پس تنگ کرد بر او روزی او را فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ پس گوید
آفریدگار من خوار کرد مرا و کرامت خود را بتوانگری داند و اهانت خود را بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم است چه آسایش در درویشی بیشتر و آرام درویشان فزون از حد است بیت اندک
اگر بدیده تحقیق بنگری ۞ درویشی اختیار کنی بر توانگری كَلَّا نه چنانست که گمان برده اند کافران بلکه کرامت بطاعت است و ذلت بمعصیت ان اکرمکم عند الله اتقاکم
و بدانکه من شما در فقر و تنگدستی اهانت نمیکنم بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ بل اهانت شما بدانست که گرامی نمیدارید یتیم را و نفقه نمیدهید ایشان را وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَىٰ
طَعَامِ الْمِسْكِينِ و حریص نمیکنید یکدیگر را بدادن طعام بدرویشی وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا و میخورید مال میراث را خوردن سخت و بسیار یعنی جمع میکنید میان حلال
و حرام و زنان و کودکان را از میراث نمیدهید و بهرهای ایشان را خود میخورید وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا و دوست میدارید مال را دوستی فراوان با حرص و شره كَلَّا إِذَا دُكَّتِ
الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا حقا که چون شکسته شود زمین یعنی شکستنی یعنی پاره پاره کرده وَجَاءَ رَبُّكَ و بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر شود وَالْمَلَكُ صَفًّا
صَفًّا و بیایند فرشتگان بعرصه محشر صفی پس صفی بحسب منازل و مراتب خود در تفسیر امام ابو اللیث رح مذکور است که اهل آسمانی علی حده صفی باشند وَجِيءَ

يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ و آورده شود آن روز جهنم را در خبراست که هفتاد هزار زمان باشد هر زمانی را هفتاد هزار فرشته بر هر زمانی جمع شده میکشند و دوزخ
از خشم کافران میجوشد و میخروشد تا بعرصات آرند و بر چپ عرش بدارند و دران محل هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول و هیبت بزانو در آید
و میگوید یا رب نفسی نفسی و حضرت ما ارم پیغمبر ما بدرگه یا رب امتی امتی و جهنم میگوید مالی و مالک یا محمد ترا با من و مرا با تو چکار حق سبحانه مرا بر تو حرام گردانید است
يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ آن روز یاد کند انسان گناهان خود را یا پند گیرد و آگاه شود از قباحت اعمال خویش وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَىٰ و کجا باشد
مر او را منفعت یاد کردن یا پند گرفتن چه محل مذکر دنیا باشد نه عقبی و چون بیند که پند گرفتن سود نمیدارد از روی حسرت يَقُولُ يَا لَيْتَنِي گوید ای
کاشکی قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي پیش فرستادمی عمل خیری برای زندگانی من درین عالم فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ پس آن روز عذاب نکند کسی را عَذَابَهُ أَحَدٌ
مثل عذاب خدای هیچ یکی از مردمان وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچکس را مانند بند کردن خدای هیچکس یعنی کسی قادر نبود
بر عذاب کردن و مقید ساختن کسی را در آن روز زیرا که فرمان مر خدای را باشد و گوید خدای در دنیا نزدیک مرگ با مومن که يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ
ای نفس آرام گرفته بذکر من شاکر بودی در نعمت و صابر بودی در محنت ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ بازگرد از دنیا بسوی موعد پروردگار خود رَاضِيَةً
مَرْضِيَّةً در حالتیکه پسند کننده بآنچه بتو داده اند پسندیده نزدیک خدایتعالی و چون روز قیامت شود گوید فَادْخُلِي فِي عِبَادِي پس در آی
در زمره بندگان شایسته من وَادْخُلِي جَنَّتِي و در آی در بهشت من مقصود از جنتها است با زمره مقربان و نزدیکان و خاصان حضرت

سُورَةُ الْبَلَدِ عشرون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِهَٰذَا الْبَلَدِ سوگند میخورم بدین شهر یعنی مکه معظمه وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَٰذَا الْبَلَدِ حال آنکه تو فرود آمده بدین شهر یا آنکه مکه موضع امن و
مثابه خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است قسم را بدو مقید ساخت بحلول حضرت رسالت پناه عم در و تا معلوم شود که شرف مکان بمکین
است قطعه ای کعبه از یمن قدوم تو صد شرف ** وی مروه را ز مقدم پاک تو صد صفا ** بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ ** یثرب ز خاک پای
تو یافته رونق و بها ** گفته اند تو حلالی بدین شهر مکه یعنی هر چه خواهی از قتال و آنچه بر دیگران حرام است یک ساعت بر تو حلال خواهد بود و این وعده است
بفتح مکه و قتل بعضی در وا این از قبیل سبق نزول حکم است بر فعل وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ سوگند بپدر یعنی بآدم یا ابراهیم عم و آنچه زاده است یعنی
ذریت یا محمد است عم و گفته اند والد محمد است عم و ما ولد امت وی حق سبحانه قسم یاد میکند بحبیب خود و بامت او جواب قسم اینکه لَقَدْ خَلَقْنَا
الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ بدرستی که آفریده ایم آدمی را در سختی و رنج یعنی آنچه بوقت ولادت و رضاع و فطام و معاش و حیات و موت بدوی رسد
یا خلق کرده ابو الاسدین در غایت قوت و قوت او چنان بودی که ادیمی زیر پای نهادی و ده تنا ورا او کشیدندی ادیم پاره پاره شدی
و از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی را بر من دست بس نیست و پیوسته پیغمبر عم را جفا کردی حق سبحانه فرمود که أَيَحْسَبُ
أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ آیا پندارد ابو الاسدین انکه قادر نشود برو کفشیلا از و انتقام پیغمبر من بکشد يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا
می گوید که ضایع کردم در عداوت پیغمبر مال بسیار چه رشوت بمردم دادی تا پیغمبر عم را بیازارند أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ آیا می پندارد آنکه ندیده است
او را یکی در وقت نفقه کردن او تا از و سوال کند که چرا چنین میکنی خدای وی را دیده و بران نفقه مجازات خواهد فرمود أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ آیا ما
ندادیم وی را دو چشم که بدان بیند وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ و زبانی که بدان سخن میگوید و دو لب که دهن وامی پوشد و بر نطق و اکل و شرب معاونت مینماید وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ
و نمودیم وی را دو پستان تا بعد از ولادت در آن چنیده شیر خوردن اشتغال نمود یا او را نمودیم راه حق و باطل با نزال کتاب و ارسال رسل فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس نگذشت
از عقبه یعنی رنج نکشید و مخالفت نفس و هوا عقبه مثلی است تشبیه کرد مجاهده را با نفس و شیطان برفتن کسیکه بتعب و تکلف بر عقبه بالا رود و ملخص سخن آنست که چرا مالی که
در عداوت پیغمبر عم نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد یا آنکه صرف کند در راه حق وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ چه دانی تو که چیست عقبه یعنی سبب گذشتن ازو فَكُّ رَقَبَةٍ یا بدان
گردنی از بند بندگی یعنی مدد کردن در ثمن مکاتب أَوْ إِطْعَامٌ یا خوراندن طعام فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ در روزیکه با گرسنگی بود یعنی در قحطیکه طعام بدشواری یابد و بخوراند يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ
یتیمی را که خداوند قرابت باشد یعنی با مطعم خویشی دارد أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ یا مسکینی را که خداوند [illegible] بود یعنی پهلو از فقر بر خاک نهاده باشد و این کنایت است از احتیاج
و تنگدستی و درماندگی و این چنین کس عیال مند است یا وام دار یا بیماری دار یا غریبی دور از دیار ثُمَّ كَانَ پس باشد این آزاد کننده یا طعام دهنده مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا

از آنانکه ایمان آورده اند چه قبول همه خیرات بشرط ایمان است وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و وصیت کرده اند یکدیگر را به شکیبائی بر طاعت و باز از معصیت
و بلا در نصرت دین الهی بر انواع مشقت وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ و وصیت نموده اند بخشایش و مهربانی بر بندگان خدای تعالی أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
الْمَيْمَنَةِ آن گروه مومنان صابر مهربان اصحاب دست راست اند که از جانب یمین عرش به بهشت روند یا خداوندان یمن و برکت اند وَالَّذِينَ كَفَرُوا
بِآيَاتِنَا و آنانکه نگرویده اند بنشانهای ما یعنی بدلایل نصب کرده بر حق از کتاب و حجت هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ایشان اصحاب دست چپ
اند که ایشان را از جانب چپ عرش بدوزخ برند یا ایشان اهل شامت و نحبت اند عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ بر ایشان است در دوزخ آتش پوشیده
یعنی سر آن در که در آنجا معذب باشند بطبق بپوشند و مضبوط سازند که نه روی بدان در آید و نه دودی از آن بیرون آید

سُورَةُ الشَّمْسِ خمس عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا سوگند بآفتاب و تابش وی چون بلند گردد و بموضع چاشت رسد وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا و بماه چون از پی رود آفتاب
پس از آن غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او تالی غروب شمس باشد لیلة البدر وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا و سوگند بروز چون روشن کند زمین را یا بزداید تاریکی
و تیرگی شب را وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا و بشب چون بپوشاند آفاق را یا خورشید یعنی ضوء او را وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا و سوگند بآسمان و بکسی که او را
بنا کرده است وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا و بزمین و بکسی که او را گسترده است وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا و سوگند بنفس آدم عم و بکسیکه تسویه اعضای
او فرموده است فَأَلْهَمَهَا پس الهام داده و اعلام نموده مر آن نفس را فُجُورَهَا دروغ و ناپاکی و بی باکی او وَتَقْوَاهَا و پرهیزکاری و نیکوکاری و فرمان
برداری او را یعنی بیان کرده و روشن ساخته و تعلیم داده اند جواب قسم حیث قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا بدرستی که رستگار شد هر که پاک کرد نفس خود را
از ادناس رذایل و بالنشو و نما داد او را بانواع و اجناس فضائل وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا و بدرستی که بی بهره ماند هر که گم کرد نفس خود را بفسق
و جهالت یا کم ساخت قدر و مرتبه او را بمعصیت و ضلالت و ابن عباس رض روایت کرده است که حضرت رسالت پناه عم نزدیک تلاوت این آیت
فرمودی که اللهم آت نفسی تقویها و زکیها انت خیر من زکیها و انت ولیها و مولیها محققان برآنند که تزکیه نفس موجب تصفیه دل است هر گاه
که نفس از شوائب هوا مزکی شود فی الحال دل از لوث تعلق ما سوی مصفا گردد بیت تا نفس مبرا ز مناهی نشود ** دل آئینه نور الهی نشود كَذَّبَتْ
ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا تکذیب کردند قبیله ثمود بسبب طغیان خود مر صالح را عم إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا بوقتی که برخاست بدبخت ترین آن قبیله که قدار بن
سالف بود با جمعی بعقر ناقه و قصد آن فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ پس گفت مر ایشان را فرستاده خدای یعنی صالح علی نبینا و علیه السلام نَاقَةَ اللَّهِ
وَسُقْيَاهَا دست بدارید ناقه خدای را و گرد مگردید مشرب او را یعنی آبی که می آشامد در نوبت خود تا عذاب بشما فرود نیاید فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا
پس تکذیب کردند صالح را عم در نزول عذاب پس پی کردند ناقه را فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ پس هلاکت یکبارگی فرستاد بایشان پروردگار
ایشان بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد آن دمدمه را بر همه تا صغار و کبار ایشان بمردند وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا و نترسید
خدای عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاک کرد و نترسید از طعنه آنچه کسی بر و دست و طعنه زند

سُورَةُ اللَّيْلِ مكية وهي عشرون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ و سوگند بروز چون روشن شود و ظلمت شب را زائل گرداند
وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ و سوگند بکسیکه بیافرید نره ماده را یعنی آدم و حوا را عم یا مذکر و مونث از جمیع حیوانات جواب قسم این است إِنَّ سَعْيَكُمْ
لَشَتَّىٰ بدرستی که جزای سعی شما در کردارها هر آینه پراکنده است یعنی مختلف افتاده مناسب عمل بعضی را ثواب کرامت و جمعی را عقاب و ملامت
پس بیان اعمال مختلف و پاداش آن میکند و میفرماید فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدایتعالی وَاتَّقَىٰ و پرهیز کرد از شرک و
کبایر وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ و تصدیق نمود کلمه نیکوتر را که لا اله الا الله محمد رسول الله است یا وعده عوض را که وما انفقتم من شیء فهو
یخلفه اغلب مفسران بر آنند که این سوره بعضی در شان سیرت ابو بکر رض نازل شده و برخی گفته اند در صفت امیه بن خلف یا ابو جهل فرود آمده در کشف
الاسرار آورده است که درباره دو کس است یکی اتقی که مثل وی صدیقان است از این امت یعنی ابو بکر صدیق رض و یکی اشقی که پیشوای زندیقان است

از اهل ضلالت یعنی ابوجهل و در خاتمه سوره که بشب و روز قسم یاد میکند اشارت است بظلمت یکی و نورانیت دیگری یعنی در شب ضلالت کسی را آن
گمراهی نبود که ابوجهل شقی را و در روز دعوت هیچکس را آن نور هدایت ظاهر نشد که ابوبکر صدیق رض اتقی را رض مثنوی سر روشن دلان صدیق اعظم که شد
اقلیم بصدیقیش مسلم ⁂ ز مهرش روز دین را روشنائی ⁂ بدو اهل یقین را آشنائی ⁂ سیه دل کی کند این قول باور ⁂ تفاوت های دوران بین ز داور ⁂
آورده اند که امیه بن خلف بلال را رض که بنده او بود بانواع آزارهای عذاب میکرد تا از دین برگردد و هر زمان آتش محبت ربانی در باطن او افروخته
تر بود بیت آنجا که منتهای کمال ارادت است ⁂ هر چند جور بیش محبت زیادت است ⁂ روزی صدیق رض دید که امیه او را بر خاک گرم افکنده
بود و سنگهای تفیده بر سینه وی نهاده و او درین حال احد احد میگفت ابوبکر صدیق را رض دل بر وی بسوخت و گفت ای امیه پاک وای بر تو این
دوست خدای تعالی را چند عذاب میکنی امیه گفت یا ابابکر اگر دلت بر وی میسوزد او را از من بخر گفت بچند میفروشی گفت عوض میکنم او را بنسطاس رومی
و او غلامی بود از آن صدیق رض و ده هزار دینار از وی قیمت مستعد داشت و صدیق رض او را گفته بود که اگر ایمان آری آن مال که تو داری بود ترا
بتجارت میکنی متو بخشم نسطاس مسلمان نمی شد و دل صدیق رض از و ملول بود چون این کلمه از امیه شنید غنیمت شمرده نسطاس را با تمام مستعد
او را بداد و بلال را بستید و فی الحال امید ثواب اخروی آزاد کرد و حق سبحانه تعالی این سوره فرستاد و از سیرت صدیق رض خبر داد و فرمود
که هر که مال را نفقه کرد و پاداش آن از التصدیق نمود فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ پس زود باشد که آسانی دهیم وی را برای طریقه نیکو که سبب آسانی
و راحت باشد یعنی عملی که او را به بهشت رساند که بسر و روح و راو هست وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ واما کسیکه بخل کرد بمال خود یا بگفتن کلمه
توحید و بی نیاز دید خود را از ثواب خدای تعالی و بدین سبب موجبات آن رغبت ننمود وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ و تکذیب کرد خصلت نیکو ترا که دین
است یعنی اسلام یا وعده حق را باور نداشت فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ پس مهیا کردانیم مر او را برای صفتی که مودی بدشواری و محنت بود یعنی کرداری
که او را بدوزخ برد وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ و دفع نمیکند از و عذاب را مال او که بدان بخل کرد چون بمیرد یا بسر در آید یعنی بیفتد در قبر یا در قعر
دوزخ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ بدرستی که بر ماست بیان کردن باطل و حق و وعده و وعید وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ و بدرستی که مار است آن سرای
عقبی و این سرای پیشین که دنیا است چون مالک هر دو ملک مائیم هر چه خواهیم عطا فرمائیم فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ پس بیم میکنیم شما را ای اهل مکه بآتشی
که زبانه زند لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى نیاید و بطریق لزوم و دوام مگر بدبخت تر یعنی امیه یا ابوجهل الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ آنکس که تکذیب کرد
پیغمبر را عم و روی بگردانید از ایمان و طاعت وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى و زود باشد که دور کرده شود از ان آتش پرهیزکارتر یعنی ابوبکر صدیق رض
الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ آنکه میدهد مال خود را يَتَزَكَّىٰ می جوید بدان پاکی و نیکنامی کافران گفتند که بلال حقی داشت در ذمه ابوبکر رض که او را بخرید
و آزاد کرد حق سبحانه تعالی رد سخن ایشان را فرمود وَمَا لِأَحَدٍ و نبود هیچکس را عِنْدَهُ نزد ابوبکر رض مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ از نعمتی و منتی که مکافات
کرده شود إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ لیکن این کار کرد برای طلب رضای پروردگار او که برتر و بزرگ تر هست وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ و زود

سورة والضحى مكية باشد که خوشنود کردد به ثوابی که موعود اوست وهي عشرة آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که چند روز جبرئیل عم بحضرت پیغمبر عم نیامد و نزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن بکشادند که خدای محمد را فرو گذاشت و دشمن گرفت
حق سبحانه تعالی رد سخن ایشان فرستاد که وَالضُّحَىٰ سوگند بچاشتگاه که آفتاب در آنوقت ارتفاع یافته و نور وی تزاید کرده و گفته ضحی وقتی بود که خدای تعالی
در آنوقت با موسی عم سخن گفت و سحره فرعون در آنوقت خدا را سجده کردند و بقولی مراد رب الضحی است یا صلوة ضحی وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ
و سوگند بشب آنوقت که تاریک شود و اشیاء را بظلمت بپوشد امام قشیری رحمه الله فرمود که قسم بشب معراج است صاحب کشف الاسرار
قدس سره گفته که مراد از روز و شب کشف و حجاب است که نشانه نسیم لطف و سموم قهر بود و علامت انوار جمال و آثار جلال یا اشارت است
بروشنی روی محمد عم و کنایت است از سیاهی موی وی بیت والضحی رمزیست از روی همچو ماه مصطفی هست ⁂ معنی واللیل گیسوی
سیاه مصطفی هست ⁂ حق سبحانه بدینها که مذکور شد قسم یاد میکند که مَا وَدَّعَكَ وَمَا قَلَىٰ فرو نگذاشته است ترا پروردگار تو و دشمن نگرفته

ربك

ابن

ابن عباس رض فرموده که بحضرت رسول عم را بشارت داده اند یعنی که امت وی در دنیا خواهد بود و آنچه بعد وی بر ایشان خواهد آمد آنحضرت عم بدان مژده مسرور
گشت و آیه آمد که وَلَلْآخِرَةُ و سرای دیگر یعنی کرامتی که حق سبحانه سرای عقبی ترا ارزانی خواهد داشت و آن هزار قصر است در بهشت از مروارید تر و خاک آن مشک
از خرد و در هر کوشکی از خدم و خور و نعم و امتعه و آنچه لایق آن بود خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَىٰ بهتر است مر ترا از کرامت نخستین که فتح بلاد است یا نهایت امر تو
بهتر است از بدایت چه ساعت بساعت بر درجه رفعت متصاعد و بر وجه کمال مترقی است وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ و زود باشد که عطا دهد ترا
آفریدگار تو یعنی مرتبه شفاعت در باره گنهکاران امت فَتَرْضَىٰ پس تو خوشنود شوی یعنی چندان عطا ارزانی دارد که گوئی بس است و من راضی شدم امام
محمد باقر رض میفرمایند که ای اهل عراق شما میگوئید که امیدوارترین آیت قرآن اینست که لا تقنطوا من رحمة الله و ما اهل بیت بر آنیم که امیدوارترین آیت ولسوف
یعطیک ربک فترضی بیشتر است چه حضرت رسالت پناه عم راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد نظم نماند بدوزخ کسی زرد روی ⁂ که دارد چنین سیدی
پیش روی ⁂ عطای شفاعت چنانش دهند ⁂ که امت تمامی ز دوزخ رهند ⁂ در معالم از ابن عباس آورده که حضرت رسالت پناه عم فرموده که پرسیدم
پروردگار خود را پرسیدنی و دوست میدارم آنرا که نپرسید میگفتم الهی سلیمان را ملک عظیم دادی و فلان را و فلان را این و آن عطا دادی حق سبحانه گفت ای محمد
أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ آیا نیافت پروردگار تو ترا کودک بی پدر بجای داد و ترا در کنف کفالت جد و عم تو در بحر الحقائق آورده که ترا در یتیم یافت
و در صدف چشم نبوت جای داد بیت بسکه غواص کرم در تنگ دریای قدیم ⁂ غوطه زد تا بکف آورد چنین در یتیم ⁂ یا دید ترا که گوهر یگانه بکمال قابلیت
از همه کاینات متفرد بودی و بقطع علاقه از ماسوی متوجه ترا متمکن ساخت در حضرت احدیت جمع که مقام خاص تست وَوَجَدَكَ ضَالًّا و یافت ترا
خدای تو راه گم کرده بر در وادی مکه وقتیکه حلیمه دایه تو ترا آورده بود تا بجد و مادر تو سپارد فَهَدَىٰ پس راه نمود ترا تا آنکه جدت را بر سر تو رسانید یا در راه
شام وقتیکه با میسره بتجارت رفته بودی و شتر تو از راه منحرف شد جبرئیل عم را فرستادم تا زمام شتر تو گرفته بار راه آورد یا راه نیافته بودی بعلم احکام
ترا بآن راه نمود و در حقایق سلمی رح مذکور است که ترا یافت دوستی مستغرق در بحر معرفت محبت بر تو منت نهاد و بمقام قرب رسانید وَوَجَدَكَ
عَائِلًا فَأَغْنَىٰ و یافت ترا درویش عیالدار پس توانگری ساخت ترا بمال خدیجه رض یا بآنکه تجارت کردی یا بغنایم که از کفار گرفتی و در حقایق القرآن
فرموده که فقیر بودی بمشاهده خلق ترا غنی گردانیدم بمکاشفه انوار جمال خود فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ پس اما یتیم را قهر مکن و قدر ایشان بشناس یا
که تو شربت یتیمی چشیده وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ و اما سائل را بانگ مزن و محروم مساز که درد بینوائی و تنگدستی کشیده وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ
و اما بنعمت پروردگار خود که نبوت است حدیث کن یعنی احکام آنرا بخلق برسان که تحدث بنعم شکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره فرموده است که
چیزی است محبوب بالذات و منعم را اغلب مشکور اجی باشد پس حق سبحانه و تعالی حبیب خود را عم فرموده که از نعمت من سخن گوی که خلق محتاجند و محتاج
چون ذکر منعم شنود بدو میل کند و او را دوست دارد پس بجهت تحدث نعمت من خلق را دوست من میگردانی و من ایشان را دوست میدارم

سورة الانشراح بسم الله الرحمن الرحيم مكية وهي ثمان آية

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ آیا ما گشاده نکرده ایم برای تو سینه ترا تا مناجات خلق و دعوت خلق و غم امت در وی گنجد یعنی آنکه آیا دل ترا انجا
ندادیم که هر چه از اسرار وحی بر تو وارد شود قبول تواند کرد و گفته اند شرح صدر اشارت است بآنچه در اخبار آمده از شکافتن سینه آن حضرت عم و چنان
معلوم شده که شق صدر آنحضرت عم متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در قبیله بنی سعد نوبت اولی که حلیمه مرضعه آنحضرت عم را برده بود یا در نوبت ثانیه و قولی
هست که در سال ششم یا یازدهم از بعثت نوبتی دیگر این صورت بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که در شب معراج جبرئیل عم مرا تکیه داد و از بالای سینه
تا ناف من بشکافت و میکائیل عم طشتی از آب زمزم آورد درون سینه و عروق و حلق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل عم دل مرا بیرون آورده بشکافت
و بشست و در آخر طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آوردند و دل مرا از آن پر ساختند و باز بجای آن بنهادند نقل هست که بجای آن تا آخر عمر کرد چنانچه آنحضرت
ولذت آنرا هنوز در عروق و مفاصل خود می یابم بیت دلم خزینه اسرار بود دست قضا ⁂ درش ببست و کلیدش بدلستانی داد ⁂ وَوَضَعْنَا عَنْكَ
وِزْرَكَ و فرو نهادیم از تو بار گران ترا الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ آن باریکه گران ساخت پشت ترا که آن اندوه کفار بود و اصرار ایشان بر کفر و تعرض با
آنحضرت عم و گفته اند مراد غم گناه امت است که بدان گران بار بودی آنرا بر گرفتیم و شفاعت ترا در باره ایشان قبول فرمودیم وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و برداشتیم

براي اظهار قدر تو ذكر ترا به نبوت و رسالت و خاتميت يا بانكه نام ترا برقرين نام خود ساختيم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه تا چون مرا ياد كنند
با خود بر تو سلام فرستاديم و ديگر ان را امر كرديم بدرود دادن بر تو ذو النون مصري قدس سره فرمود كه رفعت ذكر اشارت بان است كه همه انبيا عم بر حوالي
عرش جولان مي نمودند و طاير همت حضرت عم بالاي عرش پرواز ميكرد بيت سيمرغ فهم هيچكس از انبيا نرفت ؛ انجا كه تو ببال كرامت پريده هر يك بقدر
خويش بجايي رسيده اند ؛ انجا كه جاي نيست تو انجا رسيده ؛ اي محمد صبر كن فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا پس بدرستي كه با دشواري در دنيا آساني است در آخرت
إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا بدرستي كه با دشواري كه در مكه تراهست آساني بود در مدينه و در موضح آورده كه با عسري كه در مدينه باشد يسري است در بهشت
فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ پس چون فارغ شوي از تبليغ رسالت پس رنج كش در مراسم عبادت يا چون از نماز فارغ گردي جهد كن در دعا يا چون
از گذارش احكام فراغت يابي باستغفار او زارامت مشغول شو در سفر تاسع از فتوحات مي آورد كه شيخ ما ابو مدين مغربي قدس سره در تاويل اين آيت فرمود
كه چون فارغ شوي از مشاهده اكوان نصب كن دل خود را براي مشاهده جمال رحمن وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ و بجاي پروردگار خود پس رغبت كن در همه وقت
و هرچه خواهي از او بخواه كه قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات خبر حضرت شاه نيست و سخن تو بر درگاه قرب مقبول است و دعوت طلبيات تو در محل قبول

بيت چو مقصود كون و مكان بود ذات ؛ خدا ميدهد انچه مقصود تست

سورة التين مكية وهي ثمان آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ سوگند بانجير و بزيتون در انوار آورده كه تخصيص اين دو ميوه آنست كه انجير ميوه پاك است و بي فضله غذاي لطيف سريع الهضم
و دواي شريف كثير النفع ملين طبع محلل بلغم مطر كليتين رافع ريگ مثانه مفتح سده جگر و سپر ز و سمن بدن و گرده و در خبر آمده كه بواسير را قطع كند و نقرس را فايده
دهد و زيتون ميوه ايست و نان خورش و دوا و روغني دار و بسيار نفع و گفته اند كه مراد از انجير و زيتون منبت ايشان است و آن دو كوه هست در ارض مقدس
يكي طور زيتا و ديگري كوه تينا كه هر يك معبد يكي از انبيا عم بوده يا دو مسجد دمشق و بيت المقدس است و در معالم فرموده كه تين مسجد اصحاب كهف
و زيتون مسجد ايليا و در تبيان گفته اند كه جبل جودي و جبل بيت المقدس است كه حق سبحانه بدان قسم ياد ميكند وَطُورِ سِينِينَ و سوگند بطور
سينا يعني زمين كه محل مناجات حضرت كليم است عم وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ و قسم بدين شهر امان دهنده يعني مكه معظمه كه مولد مبارك سيد عالم عم است
و در بحر الحقايق آورده كه قسم است بزبان اهل اشارت بشجره تينيه قلبيه كه مثمر ثمره علوم دينيه است و شجره زيتون مباركه سريه كه روشني بخش مصباح دل است
و طور سينين روح معلي است كه به تجلي الهي مجلا است و بلد امين خفي كه محل امن و امان است از هجوم آفات تعلقات اكوان جواب قسم اين است كه لَقَدْ خَلَقْنَا
الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ بدرستي كه ما آفريديم آدمي را در نيكوتر نگاشتني يعني مخصوص گردانيديم از ميان حيوانات بانتصاب قامت و حسن صورت و عنه
مزاج و استجماع خواص مكونات يا مخلوق ساختيم او را مظهر اتم و اكمل و مجلي اعم و اشمل تا حامل امانت الهي و منبع فيض نامتناهي تواند بود ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ
سَافِلِينَ پس باز گردانيديم او را بزيرترين همه فروتران يعني عالم طبيعت باز نده گردانيديم بوي آثار ظهور و اطوار شعور و شعار و او چون دقايق حقايق اين
آيت در جواهر التفسير بسطي دلپذير سمت تحرير يافته اطلاع بران حواله بمطالعه آن است گفته اند كه معني آيت آنست كه آفريديم انسان را در نيكوترين صورتي
و او را باز برديم بسن خرافت كه ارذل عمر است و اسفل سافلين اشارت بران است و در ان وقت هيچ كار نتوان كرد كسي را در آن سن هيچ مزدي نباشد
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانكه بگرويده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و كرده اند عملهاي ستوده بايسته فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ پس مر ايشانرا است
مزدي نابريده و ناكم شده يعني همانكه در جواني و صحت تن مزد عبادت ايشان مي نوشتند در پيري و ضعف نيز با آنكه عمل نميكنند بهمان دستور مزد
ايشان ثابت است فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ پس چيز ترا بر تكذيب ميدارد اي منكر بعث پس از ظهور دلايل تا مقر نميشوي بروز جزا
و حساب أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ آيا نيست خداي حكم كننده ترين حاكمان يعني هست در خبر آمده كه هر كه بگويد بلي و انا علي ذلك من الشاهدين

سورة العلق مكية بسم الله الرحمن الرحيم وهي عشرة آيات

جمهور علما بر آنند كه اول چيزي كه از قرآن نازل شد پنج آيت است از اول اين سوره و بيان اين حال بر سبيل اجمال آنكه آنحضرت عم در غار حرا نشسته
يا بر بالاي كوهي ايستاده بود ناگاه جبرئيل عم بر وي ظاهر شده و گفت اي محمد مرا بتو فرستاده است و تو رسول خدائي بدين امت آنگاه گفت بخوان فرمود

ما انا بقاري چنانچه بي طاقت شد پس جبرئيل عم وي را بگرفت و بفشرد پس بگذاشت و گفت بخوان فرمود كه ما انا بقاري ديگر باره بگرفت و بفشرد و
بگذاشت و گفت اقرا باسم ربك الذي خلق و قولي آنست كه جبرئيل عم از زير پر خود نامه از حرير بهشت كه بدر و ياقوت منسوج بود بيرون آورده نزد آن
سرور عم انداخت و گفت بخوان فرمود كه من خواننده نيستم و درين نامه چيزي نوشته نمي بينم جبرئيل عم او را بگرفت و ضم كرد و بفشرد چنانچه نزديك بود كه
بيهوش گردد و تا سه نوبت اين صورت واقع شد آنگه وي را بگذاشت و اين آيات قرآن بخواند اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ بخوان قرآن قرآن را و
وقتيكه افتتاح كننده باشي بنام پروردگار خود آن خداي تعالي كه بيافريد همه چيزها را يا خلق كرد آدم عم را از خاك خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ بيافريد
آدميان را از خونهاي بسته اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ بخوان تكرار از براي مبالغه است و پروردگار تو بزرگتر است از همه بزرگان و كريم و زياده از كرم همه
كريمان الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ آنخدايتعالي كه بياموزانيد نوشتن بقلم تا علم را بخط قيد كنند و دور آنرا بنامه آگاهي دهند و در تبيان آورده كه حق سبحانه
آدم را عم تعليم كتابت داد و دانشمندي آنست كه اول كسيكه خط نوشت ادريس بود عم عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ بياموخت خداي آدمي را آنچه نميدانست
يا محمد عم را تعليم داد و او را احكام شريعت آنچه بدان دانا نبود كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ حقا بدرستي كه آدمي يعني ابو جهل هر آينه از حد ميرود و گردنكشي
ميكند أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ بانكه مي بيند خود را كه بي نياز شده است يعني توانگر و چون كسي بسبب مال طاغي شود و عبادت حق فرو گذارد إِنَّ إِلَىٰ
رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ بدرستي كه بسوي آفريدگار تست بازگشت همه در آخرت و انجا اعمال بكار آيد نه اموال بيت توانگري نه بمال است نزد اهل كمال
كه مال تالب گور است بعد از ان اعمال ؛ آورده اند كه ابو جهل گفت كه اگر ببينم محمد را در سجده هر آينه پس بزنم گردن او را بقدم خود روزي آنحضرت عم
نماز ميگذارد او را خبر كردند بشتاب جانب آنحضرت عم روان شد و بدو نارسيده بازگشت رنگ از روي رفته و لرزه بر اعضاي او افتاده گفتند ترا
چه رسيد گفت ميان خود و محمد خندقي ديدم از آتش و اژدهائي دهن باز كرده و مرغان پر و بال بافته اين خبر بحضرت عم رسيد فرمود كه اگر نزد من آمدي
ملائكه او را عضو عضو او را بربودندي و اين آيت آمد أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ آيا مي بيني تو آنرا كه باز ميدارد عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ بنده كامل را كه محمد است
بوقتي كه نماز ميگذارد أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ آيا مي بيني تو اگر بنده منهي از نماز براه راست أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ يا ميفرمايد خلق را
به پرهيزگاري او را باز توان داشت از ان حال أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ تكرار جهت تاكيد است آيا مي بيني كه اگر تكذيب كند ابو جهل ترا يا سخن حق را
مطلقا و روي بگرداند از ايمان و برگردد از طريق فرمان برداري كه مستحق چه نوع باشد از عذاب أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ آيا ندانسته است ابو جهل
يعني دانسته است بانكه از روي تحقيق خداي مي بيند قصد او را حبيب خدا را عم بزرگان گفته اند كه در كلمه آن الله يري هم وعيد مندرج است و هم وعده يعني
اي زاهد پرستش نمائي كه ترا مي بيند و اي فاسق توبه كن كه ترا مي بيند اي مرائي اخلاص ورز كه ترا مي بيند و اي زاهد در خلوت مكن قصد گناهش كه ترا مي بيند
درويشي بعد از گناهي توبه كرده بود و پيوسته ميگريست گفتند چند گريه كني كه خدا غفور است گفت آري هر چند عفو كند و اما خجالت آنرا كه او ميديد اندوي ميند
چگونه از خود دفع كنم نظم كيرم كه تو از سر گنهم در گذري ؛ زان شرم كه ديدي كه چه كردم چكنم ؛ سر خجالت درويش از ان بود در پيش ؛ كه گر گناه بخشند بر سر ساري
هست ؛ آورده اند كه نوبت ديگر حضرت رسالت پناه عم نماز ميگذارد ابو جهل لعين برسيد و گفت اي محمد نه ترا نهي كرده ام از نماز و آنحضرت عم او را
تهديد بسيار كرد و وعيدها فرمود ابو جهل گفت مرا ميترساني حال آنكه مجلس من از همه اهل وادي بزرگتر است و اهل مجلس من بيشتر اين آيت نازل شد كَلَّا لَئِنْ
لَمْ يَنْتَهِ حقا كه ابو جهل اگر باز نه ايستد از ايذاي محمد لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ بگيريم او را بموي پيشاني و بدوزخ كشيم نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ پيشاني دروغ گوي
خطاكار وصف ناصيه بكذب و خطا بطريق اسناد مجازي است و مراد صاحب ناصيه است فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ پس گو بخوان ابو جهل اهل مجلس خود را
سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ زود بود كه ما بخوانيم زبانيه دوزخ را براي بردن او بجهنم كَلَّا لَا تُطِعْهُ نه آنست سخن كه او گويد فرمان مبر او را بر ترك نماز يعني
بر مخالفت او ثابت باش وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ و سجده كن بر دوام خدا را و نزديك شو بحضرت احديت در حديث آمده كه وقتي پروردگار خود اقرب باشد
كه در سجده بود و اين سجده چهار دهم است و در فتوحات اين را سجده طلب قربت گفته

سجدة

سورة القدر مكية وهي خمس آية

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت رسالت پناه عم مر صحابه رض را خبر داد كه يكي از بني اسرائيل هزار ماه سلاح پوشيده در راه خدايتعالي جهاد كرد اصحاب متعجب شده گفتند ما اين عمرهاي

کوتاه بحسین دولتی حکونه توانیم رسید حق سبحانه این سوره در نزول فرمود که إِنَّا أَنزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم قرآن را کنایت غیر مذکور دلالت بر قدر و شهرت او میکند یعنی از بزرگی و شرف مستغنی است از تصریح بان و دیگر انزال از آنجا که سماء در مود و وقت سبران چنانچه فرموده فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر یعنی ابتدای نزول او در آن بوده یا نزول تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ بآسمان دنیا آمده و در بیت العزة بسفره سپرده اند و روح الامین در مدت بیست و سه سال آیت آیت و سوره سوره بحسب مصالح وقت به نبی آورده وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که چیست شب قدر یعنی شب با عزت و شرف که هر که درو طاعت کند عزیز و مشرف گردد یا عملی که درو واقع شود نزدیک خدای با قدر بود و گفته اند قدر بمعنی حکم است یعنی درو تفصیل کنند هر کاری مشحون بحکمت که نقص بران راه نیابد یا بمعنی تنگی است که زمین در آن شب بر ملائکه تنگ شود از بسیاری ایشان که بزمین آیند لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ شب قدر بهتر است از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل دران جهاد کرده هر کسی را که دریابد و بطاعت بروز آرد شب قدر بقول امام اعظم در همه سال است و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب را در شعبان و در ربیع الاول دیده ام و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علما برآنند که در ماه رمضان است و در دهه اخیر در شبهای وتر امیدوارتر است اصحاب امام شافعی رح بیست و یکم و بیست سوم را اعتبار کنند و حنفیه شب بیست و هفتم را فی الجمله عدد حروف لیلة القدر که نه باشد سه بار ذکر یافته و کلمه هی که از کلمات این سوره است بیست و هفتم است فی الجمله قول اخیر را تایید میکند و حکمت در اخفای شب قدر تعظیم همه شبها است و احیای آن بعبادت است نه بیداری بیت ای خواجه چه جوئی ز شب قدر نشانی : هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی : تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا پس فرود آیند فرشتگان بزمین یا بآسمان دنیا و جبرئیل ع م با ایشان درین شب مبارک و قولی آن است که با ملائکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی ع م بموافقت ملائکه در تفسیر حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره مذکور است که روح پیغمبر ما ع م فرود آید و در بصایر فرموده که جبرئیل ع م با فرشتگان که ایشان را با زمینیان علاقه و آشنائی هست فرود آیند و بخانهای مومنان در روند و جبرئیل ع م مومنان را مصافحه کنند و علامت مصافحه جبرئیل ع م با فرشتگان اقشعرار جلد و رقت قلب و اشک چشم بود و برای شرف این شب است که ملائکه و روح بزمین آیند بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ بفرمان آفریدگار ایشان از بهر کاری بزرگ که حق سبحانه قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکت سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ سلامت است از همه آفات شب قدر تا دمیدن سفیده صبح اسرار علما و عرفا درین سوره بسیار است و در جواهر التفسیر شمه از ان مذکور است الی الله ترجع الامور

سورة البينة مكية — وهي ثماني آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

ثلث لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا نبودند آنانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِكِينَ مُنفَكِّينَ و از مشرکان عرب باز ایستادگان از کفر حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ تا آنگاه که بدیشان آمد حجتی روشن رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ فرستاده از خدای که محمد است ع م يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً میخواند از مت خود صحیفهای پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن و آنرا صحف گفت برای تعظیم یا آنکه جامع اسرار جمیع صحف است فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ دران صحیفه نوشتهای راست است و درست یعنی احکام و مواعظه مقصود ازین آیت آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین و آئین خود بودند تا پیغمبر ع م بیامد و ایشان را بایمان خواند بعضی بمدد توفیق الٰهی بدولت ایمان رسیدند وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد ع م آنانکه داده شده اند کتاب را إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ مگر از پس آنکه آمد بدیشان پیغمبر ع م یعنی پیش از بعثت آنحضرت ع م همه مجمع بودند بر تصدیق وی و بعد از ان که مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی و برخی کافر شدند وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ و امر کرده نشدند اهل کتاب مگر آنکه پرستش کنند خدایتعالی را مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ پاک کنندگان برای خدای کیش خود را یعنی از شک و الحاد پاکیزه باشند حُنَفَاءَ میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ و دیگر امور آنکه بگذارند نماز مفروضه را در اوقات آن وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة واجب را بمحل آن وَذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ و آنچه مامور شده اند بدان دین و ملت راست است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ و از مشرکان یعنی بت پرستان در آتش دوزخ باشند در قیامت خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان دران أُولَٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ آن

گروه

گروه ایشانند بدترین همه آفریدگان جَزَاؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ پاداش ایشان که خیر الخلق اند نزدیک پروردگار ایشان جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي بوستانهای اقامت است که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها چه بوستان بی آب روان نشاید خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا پایندگان اند دران بهشتها همیشه تاکید خلود است رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود باشد خدای تعالی از ایشان بطاعتهای ایشان وَرَضُوا عَنْهُ و خوشنود باشند ایشان از خدایتعالی بدادن ثواب بحساب بدیشان و ایشان را بنهایی مرادات و غایات الغایات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی مقصد اقصی است رسانند بیت دارند هرکس از تو مرادی و مطلبی : مقصود ما ز دنی و عقبی لقای تست : ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ آنچه مذکور شد از جنت و رضوان برای آنکس است که بترسد از عقوبت پروردگار خود و موجبات مثوبات اشتغال نماید

سورة الزلزلة مكية — وهي ثمان آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

ع إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی وی که مقرر است نزدیک نفخه اولی یا ثانیه دران هم شکسته شود وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا و بیرون آرد زمین بارهای گران خود را که اجساد اموات و دفائن و کنوز است یعنی بر اندازد از درون و بیرون افکند وَقَالَ الْإِنسَانُ مَا لَهَا و گوید انسان یعنی کافر و گفته اند عام است یعنی همه آدمیان بعد از مشاهده این حال گویند چیست زمین را که نوشیدهای خود را بیرون میکند يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا آن روز سخن گوید زمین بزبان حال و اصح آنست که خدای تعالی وی را بسخن آرد تا گوید خبرهای خود را از جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات یا اعمال بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا بسبب آنکه پروردگار تو امر کند ما را و دستوری دهد که خبر دهد از عملهای مردمان که بر او واقع بوده يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا آن روز باز گردند و بیرون آیند مردمان از موقف حساب پراکنده کان یعنی گروه گروه بعضی بدست راست و بعضی بدست چپ لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ تا نموده شوند جزای کردارهای خود را و اسباب نزول آورده که دو تن بودند یکی سایل را بکسوت و لقمه نیز نواخت و میگفت این اندک است چیزی بسیار تا بدکردنا مزد دهند و دیگر گناه خورد را خوار میداشت و میگفت ما را نظر بقطره و خطره مواخذه نخواهد بود بلکه بکبایر عذاب خواهند کرد حق سبحانه در شان این دو کس فرستاد فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ پس هر که عمل کند هم سنگ مورچه خرد نیکی به بیند پاداش آن را وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ و هر که بکند بوزن ذره صغیره بدی بیابد مکافات آنرا ابن عباس رض فرموده که هیچ مومنی و کافری نباشد که بکند در دنیا خیری یا شری مگر که خدای بنماید عمل او را بوی در قیامت اما سیئات مومن را بیامرزد و حسنات او را مزد دهد و حسنات کافر را رد کند و بسیئات معذب سازد و ابن مسعود رض فرموده که محکم ترین آیتی در قرآن این است و پیغمبر ع م آنرا جامع فاذه گفتی و در عین المعانی آورده که صعصعه بن ناجیه رض که جد فرزدق بود نزد حضرت رسالت پناه ع م آمد و گفت آنچه بر تو فرود آید بر من بخوان آنحضرت ع م این آیت بروی بخواند گفت حسبی حسبی همین بسنده است چون کسی دانست که در آن عرصه کبری باز ذره و حبه و نقیره و قطمیر بخواهند پرسید و هیچگونه فروگذاشتی نخواهد بود و هر آینه امروز بحساب خود خواهد پرداخت و نکته حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب العین خاطر خود خواهد ساخت بیت حساب کار خود امروز کن که فرصت هست : ز خیر و شر بنگر تا چهاست حاصل تو : اگر بنقد نکوئی توانگری خوش باش : و گر ز خیر تهی نیست وای بر دل تو

سورة العاديات — بسم الله الرحمن الرحيم — احدى عشر آيات

حضرت رسالت پناه ع م منذر بن عمرو انصاری رض را با خیلی اصحاب رض بقبیله بنی کنانه فرستاد و فرمود که فلان روز بوقت صبح باید که بر ایشان رسید و غارت کنید و فلان روز باز آئید ایشان چنان کردند و در باز آمدن بسبب عبور بر آبی بزرگ توقفی افتاد و منافقان زبان دراز کرده بایکدیگر میگفتند که تمام آن سریه در بادیه بلیه هلاک شده اند و کسیکه خبر ایشان برساند نماند و این سخن بمومنان رسیده اندوهناک شدند حق سبحانه برای خوشدلی

ع اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر داد که وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا سوگند باسپان دونده که بوقت دویدن نفس زنند نفس زدنی باواز که نه صهیل بود فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا پس بیرون آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش یعنی بسم منعل سنگ زن سم آتش زنند آتش زدنی فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا پس قسم بغارت کنندگان در وقت صبح مراد ارکبان ایشانند فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا پس برانگیختند آن اسپان بوقت سفیده دم غباری در کنار آن قبیله فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا پس میان در آمدند بدان وقت گروهی از دشمنان إِنَّ الْإِنسَانَ بدرستیکه

انسان مراد ابن ابی منافق است یا جمع خود که از جیفها در میان مردم می افکندند یا مراد مطلق انسان است لربه لکنود مر پروردگار خود را
ناسپاس است وگویند آیت در شان ابو حاجب است امام ابو اللیث رح آورده است که سه نفر از عرب در یک عصر یگانه بودند هر یک در صفتی اشعث در
طمع و ابو حاجب در بخل و حاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد میکند که ابو حاجب بخیل است و اندک خیر و گفته اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد و از نعمت خبر باز دهد و
در حدیث ابو امامه رض هست که کنود آنست که تنها خورد و عطا نکند و بنده را بزند وانه علی ذلک لشهید و بدرستی که خدای تعالی بر بخل و کفران او هر آینه
گواه است یا انسان بر کنود خود گواه است بجهت ظهور اثر آن از او وانه لحب الخیر لشدید و بدرستی که انسان برای دوستی مال هر آینه سخت است
یعنی بخل وی بغایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرمود که اگر مال را دوست میداری بده تا باز بتو دهند و برای وارث منه که داغ حسرت بر دل تو نهند
نظم مال همانبه که بیاران دهی ؛ گر بدهی به که بخاکش نهی ؛ زر زپی منفعت است ای حکیم ؛ بهر نهادن چه سفال و چه سیم بیت
زر از بهر خوردن بود ای پسر ؛ برای نهادن چه سنگ و چه زر افلا یعلم اذا بعثر آیا نمیداند انسان که چون ظاهر کرده و بیرون آورده شود
ما فی القبور آنچه در گورهاست یعنی اموات وحصل ما فی الصدور و پدید حاضر کرده شود آنچه در سینهها است یعنی بامیان آرند و خیر و شر آنرا
متمیز سازند جواب اذا این است که خدای تعالی پاداش خواهد داد ان ربهم بهم بدرستی که آفریدگار ایشان باقوال و افعال ایشان

سورة القارعة مکیة یومئذ لخبیر آن روز سخن هر آینه داناست و بر جزا دادن تواناست وهی احدی عشرة آیات

بسم الله الرحمن الرحیم ۵
القارعة روز کوبنده ما القارعة چیست کوبنده وما ادریک ما القارعة و چه چیز دانا کرد ترا که چیست کوبنده مراد ع
روز قیامت است که بکوبد دلها را بهول و هیبت یوم یکون الناس روزیکه باشند مردمان از شدت سخن کالفراش المبثوث مانند پروانه
پراکنده یا چون غوغای ملخ که بهم برمی آیند و پامال و پریشان حال میشوند وتکون الجبال و گردد کوهها از هول این روز کالعهن المنفوش
مانند پشم رنگین زده شده بکمان نداف یعنی کوهها از هول آن روز در تفرق اجزا و تطایر آن در هوا مشابه به پشم رنگین زده شده باشد چه رنگ پشم است
کند و در زدن زود متفرق و منتشر گردد فاما من ثقلت موازینه پس اما آن هر که گران باشد ترازوهای عمل او یعنی مقادیر انواع حسنات
او راجح بود فهو فی عیشة راضیة پس او در زندگانی باشد پسندیده واما من خفت موازینه واما آنکه سبک بود ترازوهای کردار او
یا آنکه حسنه ندارد یا راجح آید سیئات او بر حسنات فامه هاویة پس جای او هاویه است و آن درکه باشد زیرترین همه درکها وما ادریک
ماهیه و چه چیز دانا کرد ترا که چیست هاویه نار حامیة آتشی بغایت رسیده در سوزش

سورة التکاثر مکیة وهی ثمان آیات

بسم الله الرحمن الرحیم ۵
آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت مردم قبیله مردم بنی عبد مناف چون هر یک شمار قبیله خویش کردند بیشتر آمدند بنی سهم
گفتند بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شده اند ما مرده و زنده را شمار میکنیم چون بدین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند نسبه خانواده حق سبحانه این سوره
فرستاد الهکم التکاثر مشغول کرد شما را فخر کردن به بسیاری قوم حتی زرتم المقابر تا حدیکه آمدید بگورستانها و مردگان شمار کردید و گفته ع
معنی آیت آن است که مشغول شدید بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق بامور معیشتی گشتید تا آنگاه که بمردید و آمدید بمقابر کلا نه چنین باید که
عاقل مصروف دنیا شود و از آخرت فراموش کند که اجل ناگاه بوی فرود آید و ندامت سود ندارد بیت روزی که اجل کند شبیخون ؛ البته بباید
از جهان رفت ؛ گر دل بنود همیر دنیا ؛ آسان بره جهان توان رفت سوف تعلمون زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر یعنی بوقت مرگ ثم کلا سوف تعلمون
پس چنان که زود بدانید جهت خطای خود را بوقت نشور کلا نه چنان باید که بزنده و مرده مباهات کنید لو تعلمون اگر بدانید که چه احوال پیش دارید علم الیقین دانستن درست
هر آینه شما را باز دارد از مفاخرت و مکاثرت لترون الجحیم بخدا تعالی که بخواهید دید دوزخ را اول از دوری وقت که بعرصات می آرند ثم لترونها پس هر آینه
بخواهید دید آنرا عین الیقین دیدنی بچشم مبتک فتنه بوی در آئید ثم لتسئلن پس هر آینه پرسیده شوید یومئذ عن النعیم آن روز بوقت محاسبه از نعمتهای
که بدان مشغول شدید و از عبادت باز ماندید خطاب مخصوص است هر که دنیا او را از دین باز داشته و گفته اند مخاطب کفار اند و صحیح آنست که اعم دارند چه همه کس را از شکر

نعمتی

نعمتی که داشته سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند بآب سرد و رطب یا سایه خنک یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا
تخفیف شریع یا قرآن داشت در آنست که صحت و فراغ است بیت فراغ ؛ لت هست و نیروی تن ؛ چو میدان فراخ است گوئی بزن
چه در حدیث آمده که دو نعمت است که بیشتر مردمان در آن مغبون اند و قدر آن نمی شناسند صحت و فراغت در عین المعانی آورده که نعیم
محمد عم است و همه را از دعوت و ملت و اتباع سنت او خواهند پرسید بیت
چه نعمتی است بزرگ از خدا که بر ثقلین سورة العصر ثلاث آیات قیل مدنیة سپاس داری این نعمت است فرض عین

بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که ابو الاشدین مر صدیق رض را گفت زیان کردی ای ابا بکر که دین پدران بگذاشتی و از عبادت بتان دست باز داشتی
جواب داد که زیان کار نباشد آنکه سخن خدا و رسول شنود و عمل خیر بجای آورد بلکه زیان کار تر آنست که بت پرستد و متابعت شیطان نماید
حق سبحانه موافقت سخن صدیق رض این سوره فرستاد که والعصر سوگند بخدای روزگار یا بروزگار که مشتمل است بر عجایب یا
یا بنماز دیگر یا بعصر پیغمبری یا بعصر تو ای محمد عم که فاضل ترین همه عصرها است جواب قسم آنکه ان الانسان بدرستی که ابو الاشدین یا
ابو جهل یا همه آدمیان لفی خسر هر آینه در زیانند بسبب صرف اعمال در مطلب ناپایدار بیت مده به بیهده نقد عزیز عمر زدست
که پس زیان کنی و مر ترا ندارد سود ؛ پس همه این مشرکان ضایع کنندگان عمر در زیان کاری اند الا الذین امنوا مگر آنانکه گرویده اند و
عملوا الصالحات و کرده اند کردارهای پسندیده وتواصوا بالحق و وصیت کرده اند یکدیگر را بعمل راست و درست که اقامت
بر طریق حق یا بقول صحیح که قرآن است وتواصوا بالصبر و وصیت کرده اند یکدیگر را بصبر و طاعت یا از معصیت و بعضی از
مفسران گویند لفی خسر کنایت است از حال ابو جهل و آمنوا ایمانی میکند بصفت صدیق رض و عملوا الصالحات اشارتست بکردار فاروق
و تواصوا بالحق مخبر است از گفتار ذی النورین و تواصوا بالصبر حکایت است از سیرت مرتضی رضوان الله علیهم اجمعین

سورة الهمزة تسع آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم ۵
آورده اند که اخنس بن شریق عیب رسول الله عم میگفت در حضور و ولید مغیره غیبت آنحضرت میکرد حق سبحانه در باره ایشان آیه فرستاد
که ویل لکل همزة وای مر هر عیب کننده لمزة غیبت کننده یا کسی را که طعنه زننده بود و بدست و چشم اشارت کننده الذی جمع
مالا وعدده آنکسی که گرد کرد مالی را و شمرد آنرا یا شماره آنرا نگاه داشت یحسب ان ماله اخلده می پندارد آنکه مال جمع کرده او
جاوید خواهد ساخت او را در دنیا کلا لینبذن فی الحطمة نه چنان است که آدمی پندارد هر آینه انداخته شود در حطمه و آن نام درکه است
از دوزخ که هر چه در وی افتد فی الحال شکسته و سوخته گردد وما ادریک ما الحطمة و چه چیز دانا کرد ترا دانی که چیست حطمه نار الله الموقدة
آتش خدای برافروخته شده یعنی خدای تعالی آنرا برافروخته بقدرت و هر چه حق تعالی برافروزد دیگری نتواند که فرو نشاند بیت
چراغی را که ایزد برفروزد ؛ هر آنکس پف زند ریشش بسوزد ؛ التی تطلع علی الافئدة آن آتشی که برآید و غالب شود بر دلهای
و بمیان آن در آید و تخصیص این آتش بدل کافران جهت آنست که دل ایشان محل عقاید ناشایسته و منشای اخلاق ناپایسته است
انها علیهم موصدة بدرستی که آن آتش یعنی مکان آن بر کافران فرو بسته شده است فی عمد ممددة بستونهای دراز یعنی در آن که
بر بسته اند و ستونها بر آن زده و محکم ساخته که هرگز نتواند گشاد و این اشارت ببقا و خلود ایشان است در آتش صاحب کشف الاسرار و مود
که آتشی که بدل راه یابد آتشی عجیب است حسین منصور قدس سره فرموده که هفتاد سال آتش نار الله الموقدة در باطن ما زدند تا تمام سوخته شد
تا کاه شرری از مقدحه انا الحق بیرون جست و در آن آتش سوخته افتاد اکنون سوخته باید که از سوزش ما خبر دهد بیت
ای شمع بیا تا من و تو زار بگوییم کاحوال دل سوخته هم سوخته داند سورة الفیل خمس آیات مکیة

بسم الله الرحمن الرحيم

در کتب سیر نقلهای معتبره مذکور است که ابرهه صباح که از قبیل نجاشی که والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه می شوند معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است عرق تعصبش در حرکت آمده داعیه کرد که در مقابله آن خانه بسازد و وجوه حجاج را بدان منصرف کرداند پس در صنعان از رخام ملون کلیسیائی ساخت قلیس نام و در و دیوار آنرا بزر و جواهر مرصع و مزین کردانید و طوائف خلق را در ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود و این صورت اگرچه بر قریش شاق بود اما جز شکیبائی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول شده رتبهٔ مجاورت یافت و شبی آن بیت محدث را بحدث آلوده ساخت و فرار نمود این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طباع مردم از طرف آن متنفر شد ابرهه ازین حال متغیر گشته لشکر جمع کرد و با فیلان قوی پیکر مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه شد و پیل محمود را که بعظمت جثه مشابه کوه پاره بود. بیت بهیکل قوی راست چون کوه قاف : چو شیر عرین چابک اندر مصاف : با خود برد و بحوالی مکه معظمه آمده مواشی قریش را غارت کرد و اکابر مکه بکوهها متحصن شدند ابرهه از اول روز لشکری مهیا کرده و پیلان را برانگیخته روی بمکه نهاد و پیل محمود روی از دیوار شهر مکه بکردانیده متوجه لشکرگاه شد و هرچند پیلبانان کوشیدند که وی او بجانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر بجهت اعراض او از انجا از پیش نمیرفتند ابرهه ازین حال فرو مانده و جماعت قریش از بالای جبال نظر بر کماشتند که آیا حال بر چه منوال کذرد که ناکاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه با کردنهای سبز پدید آمدند و حمله آورده بران لشکر سنگ باران کردند و بیک نفس همه از اقوام ابرهه مستاصل شدند کما قال الله تعالی أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ آیا ندانستی که چگونه کرد پروردگار تو بِأَصْحَابِ الْفِيلِ بخداوندان پیل یعنی ابرهه و لشکر او أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ آیا نساخت و نیفکند مکر ایشانرا که در تخریب کعبه داشتند فِي تَضْلِيلٍ در تباهی و بطلان وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ و فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریای هند طَيْرًا أَبَابِيلَ مرغان گروه گروه و منقارهای ایشان چون منقار مرغ و پنجهای ایشان چون پنجه سگ و سرهای ایشان چون سر سبع و گویند مرغان سبز بودند با منقارهای زرد تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ می افکندند آن لشکر را بسنگی از سنگ گل یعنی گلی سنگ شده بود فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ پس ساخت خدای ایشانرا بدان سنگها چون برگ کاه خورده شده یعنی خورده در روی افتاده و نابود کرد شده کنایت است از استیصال ایشان آورده اند که هر مرغی سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در پنجهای و بر هر عضو از بدن کافر زدندی از آن جانب دیگر بیرون رفتندی و بر هر سنگی نام یکی از آن سنگدلان که نیت خرابی خانه داشتندی نوشته بود و ابرهه تنها بهزیمت رفته خود را پیش نجاشی انداخت و از مکه تا حبشه مرغی که آن سنگ بنام ابرهه موسوم بود و برای هلاک او مقرر بود در منقار داشت ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز میکرد چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید و نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین مبارزان را هلاک ساختند ابرهه را درین حال نظر بران مرغ افتاد گفت ای ملک یکی از آن مرغ اینست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بنام او بر سرش افکند و هم در نظر نجاشی هلاک شد و ازین صورت آیت عبرتی بر صحیفهٔ دل نجاشی منقش گشت

بیت نوشت خامهٔ تقدیر بر جریدهٔ دهر : خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار

سورة القريش اربع آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

امام زاهد رح آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود در زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشانرا اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی و قریش باصح روایات لقب نضر بن کنانه است و هر کس از عرب که نسبت او به نضر منتهی میشود قریش است و بعضی از علمای انساب برانند که قریش لقب فهر بن مالک است که نبیرهٔ نضر باشد چون حق سبحانه برای اثبات نعمت بر ایشان این سوره فرستاد و گفت شگفت مانید و متعجب شوید لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ إِيلَافِهِمْ برای پیوستن قریش بیکدیگر پیوستن ایشان رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ در سفر زمستان و تابستان و برای عبادت ایشان مر اصنام را یعنی محل تعجب است که من ایشانرا این نعمت

وحرمت داده ام و ایشان از پرستش بتان مشغول شده اند فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ پس باید که بپرستند خداوند این خانه معظمه را که تعظیم ایشان بسبب آن است الَّذِي أَطْعَمَهُمْ آن خداوندی که طعام داد ایشانرا بدین دو رحلت و سیر کرد مِنْ جُوعٍ از گرسنگی وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ و ایمن کردانید ایشانرا بجهت این حرم محترم از ترس آنها که در حوالی مکه اند و یکدیگر را می کشند و غارت میکنند

سورة الماعون وهي سبع مكية وقيل مدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

مفسران برآنند که نیمه اول این سوره در شان کافران و نصف اخیر درباره منافقان آورده اند که ابوجهل لعین تکذیب قیامت کردی و هر گاه که وصی یتیمی بودی او را بوقت طلب طعمه و کسوه از مال خود براندی و پیوسته مردمانرا از انفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ آیا دیدی تو و دانستی آنکسی را که تکذیب میکند بروز جزا او بر نمیدارد یعنی ابوجهل فَذَلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ پس او آنکس است که بعنف و ستم دفع میکند یتیم را و میر اند گفته اند ابوسفیان با ولید شتری کشته بود و نحش میکرد یتیمی از و نصیبی طلبید او را بعصا بزد حق سبحانه مذمت او میکند که میزند یتیم را وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ و تحریص نمیکند و ترغیب نمی نماید اهل خود را بر طعام دادن درویش و محتاج یعنی نه خود میدهد و نه کسی را میفرماید که بدهد بلکه از احسان منع میکند

بیت چون نه کرم سفله بود دیگران : منع کند از کرم دیگران : سفله نخواهد دگری را بکام : حق نگذارد بکسی را بجام : پس در شان منافقان می گوید فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ پس سختی عذاب برای نماز گزارندگان ریائی یعنی ابن ابی و اصحاب او الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ آنانکه ایشان از نماز بی خبرانند و غفلت ورزندگانی یعنی از آن حسابی نگیرند و جز حضور مردم نگذارند مراد آن است که اهل نفاق در خلوت بروی نماز نگذارند و چون صحبت رسد بشرایط و آداب میگذارند بیت کلید در دوزخست آن نماز : که در چشم مردم گذاری دراز الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ آنانکه ایشان ریا میکنند در کردار خود و مینمایند تا ستایش مردم وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ و باز میدارند مال زکوة را یعنی بمستحقان نمیدهند و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان یکدیگر را بدان معونت کنند چون دیگ و کاسه و تبر و بیل و دلو و قولی آن است که مراد از ماعون سه چیز است که منع آن نشاید آب و آتش و نمک

سورة الكوثر ثلث آية مكية وقيل مدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

در معالم آورده که عاص بن وایل با پیغمبر نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند زمانی باهم سخن گفتند حضرت رسالت پناه عم بیرون رفت و عاص بمسجد در آمد جمعی صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میگفتی گفت این ابتر و عادت عرب آن بودی که هر کس را پسر نبودی او را ابتر گفتندی یعنی از و عقب نخواهد ماند و دران ایام پسر آنحضرت عم طاهر نام که از خدیجه داشت در گذشته بود چون این خبر بحضرت پیغمبر عم رسید دل مبارکش اندوهناک گشت حق سبحانه برای تفریح دل آنحضرت عم و تسلی خاطر مبارکش این سوره فرستاد که إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ما عطا کردیم ترا بسیاری از خیرات و این لفظ بوزن فوعل است و کنایت است از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار و فرزند بسیار و علم و عمل بسیار و در تبیان المعانی آورده که بسیاری امت و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و هواداران و اشهر آنست که کوثر جویی است در بهشت و در احادیث معراجیه آمده که بالای آسمان هفتم جوئی دیدم که بر لب آن جوی خیمهای بود از یاقوت و لولو و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل عم پرسیدم که این جوی چیست فرمود که این جوی کوثر است که حق سبحانه بتو عطا فرموده و در معالم التنزیل از حضرت رسالت پناه علیه السلام نقل کرده که گفت کوثر جوئی است در بهشت کنارهای او از زر است و مجرای او بر در و یاقوت و خاک او خوشبوی تر از مشک و آبش سردتر از برف و حدیثی دیگر هست که حوض من یعنی حوض کوثر مسیرت او مدت یکماه راه است آب او سفیدتر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای او مانند ستارهای آسمان هر که از آن حوض آب خورد هرگز تشنه نشود و صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرت است بوحدت و شهود وحدت در عین کثرت و این نهری است در بوستان معرفت که هر که از آن سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت ایمن است و این معنی خاصه حضرت نبی عم و کمل

ولیای امت است فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ پس بگذار نماز برای پروردگار خود خاص از برای رضای او و شتر قربانی کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان میکنند یا دست راست بر چپ نه در نماز نزدیک نحر و آن موضع قلاده است از سینه و گفته اند مراد نماز عید است و قربان کردن بعد از آن إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ بدرستی که دشمن تو یعنی عاص ابن وایل اوست دم بریده و منقطع از خیر و بی نسل و ذریت اما ترا ذریت بسیار و حسن صیت و اشتهار آثار فضل بیشمار تا روز قیامت باقی خواهد بود بیت آثار اقتدار تو تا حشر متصل خصم سیاه روی تو بی حاصل و خجل

سُورَةُ الْكَافِرُونَ سِتُّ آيَة بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ مكية وقيل مدنية

گروهی از قریش چون ابوجهل و عاص و ولید و امیه و اسود بن عبد یغوث و اسود بن عبد المطلب بزبان عباس رض پیغام فرستادند به پیغمبر ع م که تو یک سال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یک سال عبادت خدای تو بجای آریم چون پیغام بر آنحضرت ع م رسید مقارن حال جبرئیل ع م نازل شد و این سوره فرود آورد که قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ بگوای محمد در جواب ایشان که ای کافران مراد همان جماعت اند که مذکور شدند خدا تعالی میدانست که ایشان ایمان نیارند و بطعن و امتحان این سخن میگفتند لاجرم گفت که با ایشان بگوی لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ نخواهم پرستید آنچه شما می پرستید آنرا یعنی بتان جماد وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ و نیستید شما پرستندگان در حال آنرا که من می پرستم که خالق عباد است وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ و نیستم من پرستنده در حال شما آنچه پرستش میکنید آنرا وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ و نباشید شما پرستندگان در استقبال آن را که من پرستش میکنم لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ مر شما راست کیش شما که بدان معتقد اند و دست باز نخواهید داشت و مراست دین و آئینی که بر آنم و نخواهم گذاشت یا شما راست جزای کردار شما و مراست پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز می آید و این آیت بآیت سیف منسوخ شده ابن عباس رض فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان سخت تر و صعب تر ازین سوره زیرا که توحید محض است و ثواب خواندن او برابر ثواب قراءت ربعی از قرآن باشد

سُورَةُ النَّصْرِ وَهِيَ ثَلَاثُ آيَة مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ چون بیاید یاری کردن خدا تعالی یعنی ظفر دادن ترا بر قریش و فتح مکه ترا و فتح سایر بلدان است ترا وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ و می بینی تو مردمان را که در می آیند فِي دِينِ اللهِ أَفْوَاجًا در دین خدا تعالی که اسلام است گروه گروه در سال نزول این سوره تابع و فور بود چون بنی اسد و قریضه و بنی مره و بنی البکاء و بنی کنانه و بنی هلال و بلجای و تجیب و دارم و غیر ایشان از اکناف و اطراف بخدمت آنحضرت ع م آمده بشرف اسلام مشرف شدند فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تنزیه کن خدا را تنزیه مقترن بستایش پروردگار تو یا بگوی سبحان الله و بحمده از حضرت عایشه رض منقولست که بعد از نزول این سوره ندیدم که پیغمبر ع م نماز گذاردی الا که گفتی سبحانك اللهم و بحمدك اللهم اغفرلی و گفته اند نماز کن بامر خدا تعالی وَاسْتَغْفِرْهُ طلب کن او را یعنی برای هضم نفس و استقصار عمل و گفته اند استغفار کن برای گناهان امت إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا بدرستی که خدا تعالی هست قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما برانند که نزول این سوره قبل از فتح مکه بود و درین سوره خبر وفات رسول علیه الصلوٰة والسلام هست در وقتیکه نازل شد پیغمبر ع م بر خواند عباس رض بگریست و چون آنحضرت ع م پرسید که چرا میگریی عباس رض جواب داد که خبر داده اند ترا از رفتن تو حضرت ع م فرمود که چنان است که تو گفتی و حضرت رسالت پناه ع م بعد از نزول این سوره دو سال بزیست آخر سوره که تمام فرود آمده اینست و صحابه رض این سوره را سوره تودیع می گفتند و در کشاف آورده که چون این سوره فرود آمد رسول خدا علیه السلام فاطمه را رض طلبید و گفت ای دختر من خبر وفات من دادند بیت نامه رسید از آن جهان بهر مراجعت برم عزم رجوع میکنم رخت بعرش می برم فاطمه رض بگریست و آنحضرت ع م فرمود که مگری که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن رسی پس حضرت فاطمه رض بخندید

سُورَةُ أَبِي لَهَبٍ وَهِيَ خَمْسُ آيَة مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

چون آیت وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد حضرت رسالت پناه ع م بکوه صفا بر آمده نداکرد یا صباحاه روسای قریش نزد وی جمع

آمدند و فرمود که اگر من شما را خبر کنم بآنکه در پای این کوه جمعی آمده اند بداعیه آنکه بر شما شبیخون کرده دست بقتل و غارت بگشایند مرا در آن تصدیق کنید یا نی گفتند که چرا نکنیم و تو پیش ما بدروغ متهم نشده حضرت ع م فرمود که إِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ابو لهب برخواست و گفت هلاک باد ترا ما را برای این خواندی و روایتی هست که بدو دست سنگی برداشت که بر آنحضرت ع م افکند در همان حال حق سبحانه این آیت فرستاد تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ هلاک و نابود باد هر دو دست ابی لهب که سنگ برداشته خواست که بر حبیب من زند و بد و هلاک کند ابی لهب عم رسول ع م بود و عبد العزی نام داشت بواسطه بسیاری معادات او با رسول علیه السلام بر و نفرین و لعنت واقع شد و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که ناچیز باد دنیا و آخرت او وَتَبَّ و هلاک شد و نا چیز گشت بعد از دعا آورده اند که ابولهب این سخن بشنید و گفت اگر آنچه برادر زاده من میگوید حق است مال و فرزند فدا کنم و خلاص باشم رد قول او را این آیت آمد که مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ دفع نکند از و خاصیت این نفرین و لعنت را خواسته یعنی موال او و آن را که کسب کرده است یعنی فرزند او عتبه یا مراد مکسوب اوست از ارباح تجارت و منافع معاملات سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ زود باشد که در آید با آتشی بازبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است وَامْرَأَتُهُ و زن او که ام جمیل بنت حرب خواهر ابو سفیان نیز با او در آید حَمَّالَةَ الْحَطَبِ بردارنده هیمه و کشنده هیزم و آن چنان بود که ام جمیله در همسایگی رسول خدای علیه السلام خانه داشت و روز ها پشتهای خار و دستهای خشک جمع کردی و بشب آوردی و بر سر راه پیغمبر علیه السلام بریختی تا خاری در دامنش آویزد یا در پایش خلد و آن حضرت به نماز بیرون آمدی آنها را از سر راه برگرفتی و بطریق ملایمت گفتی چه نوع همسایگی است که با من میکنند بیت میریختند در ره تو خار و با همه : چون گل شگفته بود رخ دلستان تو : و گفته اند هیزم کشی عبارت است از سخن چینی که آتش خصومت میان : دو کس بر می فروزد مثنوی میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است : کنند این و آن خوش دگر باره دل : وی اندر میان خاکسار و خجل : میان دو کس آتش افروختن : نه عقل است خود در میان سوختن : و ام جمیل این خصلت داشت یا حامل حطب جهنم بود که جهت معادات رسول الله ع م بار گناه مردم برداشتی و گویند فی نفس الامر هیزم میکشید برای خود چنانچه رسم زنان عرب است روزی پشته هیزم بر پشت داشتی مانده شده رسن هیزم در گردن او بود و آنرا بر سنگی نهاد تا بیاساید ملکی را امر شد و بیامد و آن پشته را در پس پشت او از سنگ فرو گردانید رسن در گردنش بماند و خفه شد و بدوزخ رفت و حق سبحانه خبر داد فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ در گردن او رسن از لیف خرما که هیزم بدان بر بسته بود و گویند مراد سلسله حدید دوزخ است که در روز قیامت در گردن وی بسته بدوزخ کشند :

سُورَةُ الْإِخْلَاصِ وَهِيَ خَمْسُ آيَة مكية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

جماعتی از قریش گفتند ای محمد صفت کن از برای ما آن خدا را که بپرستش او دعوت میکنی و در معالم آورده گروهی از یهود گفتند که یا ابا القاسم وصف کن خدا تعالی را تا بتو ایمان آریم چه در توریت صفت او را دیده و دانسته ایم بگو چه چیز است و چه میخورد و چه می آشامد و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت این سوره نازل شد که قُلْ بگوای محمد کسیکه از وی می پرسید هُوَ اللهُ او است خدا تعالی أَحَدٌ یگانه متوحد بذات و متفرد بصفات اللهُ الصَّمَدُ خدائی که بی نیاز است از همه و او دست نیاز همه بدان نخورد و نیاشامد و پاینده است که هرگز فانی و نیست نشود ماوردی رح آورده که صمد آنست که هرچه خواهد کند و در عین المعانی از امام علی بن موسی رض نقل کرده اند که صمد آنست که عقلها از اطلاع کیفیت او نا امید باشند بیت کمالش روی بر اندیشه بربست : خرد را پشت ازین اندیشه بشکست : لَمْ يَلِدْ نزاد کس را و یهود است که گفتند عزیر پسر او است وَلَمْ يُولَدْ و زاده نشد از کسی رد نصاری است که گویند که عیسی ع م پسر مریم خدا است وَلَمْ يَكُنْ و نیست و نبوده و نخواهد بود مر او را

كفواً احد همتاي هيچ يكي، و مجوس ست و مشركان عرب كه كفتند او را كفو هست يعني هرمن و بتان حاشا شيخ بو علي دقاق كفت كه شرك دو گونه است بر عدد و تقلب و علت و معلول و شكل و ضد حق تعالى نفي عدد و كثرت كرد از ذات خود به هو الله احد و نفي تقلب و نقص فرمود به الله الصمد و علت و معلول را منتفي ساخت به لم يلد و لم يولد و اشكال و اضداد را مرتفع كردانيد به لم يكن له كفواً احد و ازين جهت است كه اين سوره را سوره اخلاص كويند محققان كفته اند كه توحيد به نفي وجود متماثل در ماهيت و متكافي در قوت منصور نواند بود و متماثل در ماهيت و متكافي در قوت يا متاخر باشد در رتبت متشابه معلول باشد مثل ولد يا متقدم دران بمنزل علت مثل والد و يا معيت دارد و متشابت متقاران مثل كفو پس تمهيد قاعده توحيد كه بقل هو الله تقويم يافت بلم يلد كه مقتضي نفي صنف اول است و لم يولد كه اقتضاي نفي صنف دوم ميكند و لم يكن له كفواً احد كه مقتضي نفي صنف سوم است تمام شد و شيخ جمال الدين بن ساجي كفته كه معطله كويند عالم را صانع نيست و فلاسفه بر آنند كه هست اما او را نام و صفت نيست و مذهب ثنويان آن است كه شريك دارد و مشبه را اعتقاد آنست كه بخلق ماند و يهود و ترسايان كويند او را زن و فرزند هست معتقد مغان آنست كه كفو دارد و چون بنده مومن كفت هو از تعطيل بيزار شد و چون كفت الله از كفار فلاسفه بر كشت و چون كفت احد از روش ثنويه براءت نمود و چون بزبان راند كه الله الصمد از مذهب مشبه دور شد و چون لم يلد و لم يولد خواند از يهود و ترسا بيزاري كرد و چون و لم يكن له كفواً احد كفت از معتقد مغان تبرا نمود و بعضي كفته اند كه اسرار از كلمه هو بهره كيرد و ارواح از ذكر كلمه الله ارتياح يابد و دلها از نور احد محفوظ شود و عقول از سر الله الصمد نصيب يابد و نفس از تعقل لم يلد و لم يولد منتفع كردد و شخص از معني و لم يكن له كفواً احد بمراد رسد و كفته اند كلمه هو قسم و الهان است و لفظ الله بهره دانشوران است نام احد حظ محبان است كفتار الله الصمد نصيب عارفان است و كلمات لم يلد و لم يولد بخش عاقلان است و الفاظ و لم يكن له كفواً احد از ان عامه مومنان است هر كه بسر هو رسد واله است و هر كه الله را داند عالم و عارف است و هر كه احد را دريابد محب است و هر كه صمد شناسد عارف است و هر كه لم يلد و لم يولد اعتقاد كند عاقل است و هر كه و لم يكن له كفواً احد را تصديق نمايد مومن است و هر كه همه اين معاني را جمع كند موحد خالص است و شمه از حقايق اين سوره در تفسير جواهر بار نمود

سورة الفلق مكية — بافت والله الهادي — و هي خمس آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند كه كودكي از يهود بخدمت رسول عم مشغول بود دختران لبيد بن عصم يهودي از و بمبالغه بسيار از مشاطه راس آنحضرت عم و دندانه چند از مشط آنحضرت عم بستدند و بنام آنحضرت عم رسني سحر كرده در چاه ذروان زير سنكي نهادند جبرئيل عليه السلام سيد انام عليه السلام را خبر كرد پيغمبر عليه السلام علي مرتضي رض را فرستاد تا آن رسن را بياورد و يازده كره بران زده بود حق تعالى معوذتين را فرستاد يازده آيت و جبرئيل عم كه قراءت كرد هر آيتي عقده از ان رسن مي كشود عقبه بن عامر از حضرت رسالت پناه عليه السلام روايت كرده است كه فرمود ما تعوذ المتعوذون بمثل المعوذتين
قل اعوذ بگو پناه ميگيرم برب الفلق بآفريدگار صبح و كفته اند فلق چيزي است كه شكافته شود چون حب يعني دانه و نوا جهت رستن نبات و مانند سنگ و زمين جهت بيرون آمدن آب از ان يا زنداني است در دوزخ و بر هر تقدير بخدا و ندان پناه بايد گرفت من شر ما خلق از بدي آنچه آفريده است از موذيات انس و جن و سباع و بهايم و هوام و من شر غاسق اذا وقب و از شر شب تاريك چون در آيد ظلمت او بر همه چيزها و يا از شر آفتاب چون غروب كند يا ماه چون بر آيد و كسوف كند يا ثريا چون ساقط كردد كه آن محل كثرت سقام است و طلوع آن وقت قلت امراض و آلام و من شر النفاثات و از شر دمندگان يعني زناني كه كلمات سحر ميكويند و ميدمند في العقد در كرهها مراد دختران لبيد بن عصم يهودي اند و من شر حاسد و از بدي حاسد اذا حسد چون ظاهر كند حسد خود را و بمقتضاي آن عمل نمايد چه اگر مو... نه بر آن جزادي عايد نيست مراد يهود اند كه بر حضرت رسول الله عم حسد داشتند ختم كرد شر و راين سوره را بر حسد كه بدترين خلقي ست ابن عباس رض فرمود كه اگر در عالم از شر حسد بدتر چيزي بودي ختم اين سوره بآن شدي و اول خطيه كه در آسمان واقع شده حسد ابليس بود بر آدم عم و اول گناهي كه بر زمين صادر كشت حسد قابيل بود بر هابيل نظم حسد آتشي دان كه چون بر فروخت نخست او لعين را همان لحظه سوخت

سورة الناس مكية و هي ست آيات

م... ست ... شيء — حسدي كه ... ي

بسم الله الرحمن الرحيم

قل اعوذ برب الناس بگو پناه ميگيرم بپروردگار آدميان ملك الناس بپادشاه مردمان اله الناس معبود بني آدم من شر الوسواس الخناس از شر وسوسه كننده نهان شونده وقتيكه ياد خداي تعالى كنند عادت شيطان آنست كه چون بنده خداي تعالى را ياد كند او بگريزد و چون از ذكر حق غافل باشد بوسوسه در آيد الذي يوسوس في صدور الناس آنكس كه وسوسه مي كند در سينهاي مردمان من الجنة والناس از جنيان و آدميان يعني شياطين الانس و الجن و ارباب آورده كه درين سوره پنج جا لفظ ناس واقع شده و معني آن مكرر نيست مراد باول اطفالند و معني ربوبيت دال است بران و بثاني جوانان و لفظ ملك كه بقهر و سياست دليل باشد مشير است بران و بثالث پيران و اسم اله كه مبني است از طاعت و عبادت مناسب بران و برابع صالحان كه وسواس مولع است باغواي ايشان و بخامس مفسدان و عطف آن بر معوذ منه دلالت ميكند بران و محققان بر آنند كه عدد پنج كه مراتب كليه كه آنرا حضرات خمسه خوانند منحصر دوست دلالت بر نهايت و تمامي دارد و ازين جهت او را دائره كويند و دوران اشارت بآن است كه هر عدد او را در نفس او ضرب كنند و حاصل او را باز ضرب نمايند الي غير النهايت همان پنج به صورت اصلي خود باز آيد و در نهايت آن عدد خود را نمايد چون بيست و پنج و صد و بيست و پنج و علي هذا پس خلاصه مكونات كه انسان است صدور پيكر بديع منظرش به پنج عضوي منتهي شود راس و يدين و رجلين و اطراف هر يك از ينها باز به پنج انتها يافته و در يدين و رجلين باعداد اصابع ظاهر است و در راس كه به طرف علو علاقه بيشتر دارد ظاهرش بحواس خمسه ظاهري و باطنش به پنج حس ديگر آراسته شده و مويد اين قول است آنكه در معوذتين كه سوره قرآني بدان منتهي مي شود پنج بار لفظ الناس تكرار يافته و درين عدد اسرار بي نهايت مندرج است و بيان شطري از ان در جواهر التفسير سمت تحرير پذيرفته والله عليم قدير و در افتتاح كلام الهي بحرف با و در اختتامش بحرف سين سري عزيز است چه اين هر دو حرف بس باشد و عرب كويد بسك اي حسبك پس معني چنين باشد كه حسبك من الكونين ما اعطيناك بين الحرفين و از نوادر اتفاقات آنست كه اين دو حرف در لغت پارسي بهمان معني حسب آيد يعني پسنديده و حكيم ثنايي اشارتي باين معني موده بيت

اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سين — يعني اندر ره دين رهبر تو قرآن است

حسبنا الله كفي سمع الله لمن دعي ليس وراء الله منتهى فله الحمد في الآخرة والاولى والصلوة والسلام على محمد و آله و صحبه ...

و صحابه مصابيح انوار التقى السلام على من اتبع الهدى ... بعون عنايت الهي و مدد حضرت رسالت پناهي عليه الصلوة و السلام و على آله و صحبه و سلم تفسير مواهب عليه بانام خجسته فرجام امير كبير عالم كه مظهر آثار خير و احسان مطلع انظار مراحم و عرفان المويد بالفتح و النصرة و الملقب بمقرب الحضرت ...

نظام دولت و ملت علي شير آنكه يك لمعه — بود خورشيد رخشان را ضمير مهر تاثيرش
وجودش از كتاب رحمت حق آيتي آمد — كه علم و فضل و جود و لطف و احسانست تفسيرش

جعل الله رايات دولته على ذوي الدوام منصوبة و آيات حشمته على صحايف الايام مكتوبة باتمام رسيد و فرزند ارجمند لازال قدره عليا و قلبه صفيا در تاريخ آن باعث ... ايراد آن در آخر اين اوراق مناسب نمود و هو هذا رباعي

با خامه كه اين نامه اقبال نوشت — و انجام سخن با من الفال نوشت
گفتم مه و سال و روز تاريخ نويس — في الحال دوم ز شهر شوال نوشت

حمد و ثناي بي حد و مر طابع غالب مخلوقات را و تحفه درود و لعت نامعدود مر شافع عصات را و هديه سلام بر آل و اصحاب او الى يوم القيام باد اما بعد تفسير قرآن مجيد و فرقان حميد المسمى بمواهب عليه المعروف بتفسير حسيني تصنيف عالم منقولات و معقولات مولينا كمال الدين حسين الواعظ الكاشفي جعلنا الله بوعظه ... و بسعي و كوشش ... محمد حسين ولد مرحمت و غفران پناه جنت و رضوان آرامگاه غريق بحر رحمت خداوندي حاجي مشهدي علي محمد ... غره شهر جمادي الثاني سنه ۱۲۷... صورت اتمام و سمت اختتام پذيرفت غفر الله له ... و الكاتب آمين

اهدائي جناب آقاي دكتر ... بون متقدري
... موزه ها و مراكز اسناد و ...